NURUOSMANIYE
235

NURUOSMANIYE
235

٢٢٥

الجلد الثاني تفسير فارسي از سوره الرعد الى آخر القرآن

سورة الرعد ١	سورة ابراهیم ١٣	سورة الحجر ٢٢	سورة النحل ٣٠	سورة اسرا ٥٤
سورة الكهف ٧٦	سورة مريم ٩٦	سورة طه ١١٠	سورة الانبيا ١٣١	سورة الحج ١٥١
سورة المؤمنين ١٦٦	سورة النور ١٧٦	سورة الفرقان ١٨٩	سورة الشعرا ١٩٨	سورة النمل ٢٠٨
سورة القصص ٢١٩	سورة العنكبوت ٢٣١	سورة الروم ٢٣٩	سورة لقمان ٢٤٥	سورة السجدة الم ٢٤٩
سورة الاحزاب ٢٥٣	سورة سبا ٢٦٤	سورة فاطر ٢٧٣	سورة يس ٢٨٠	سورة والصافات ٢٨٨
سورة ص ٢٩٨	سورة الزمر ٣٠٧	سورة المؤمن ٣١٧	سورة السجدة حم ٣٢٧	سورة حم عسق ٣٣٣
سورة الزخرف ٣٣٩	سورة الدخان ٣٤٦	سورة الجاثية ٣٥٠	سورة الاحقاف ٣٥٤	سورة محمد عليه السلام ٣٥٩
سورة الفتح ٣٦٣	سورة الحجرات ٣٦٧	سورة ق ٣٧١	سورة الذاريات ٣٧٤	سورة الطور ٣٧٧
سورة النجم ٣٨٠	سورة القمر ٣٨٤	سورة الرحمن ٣٨٧	سورة الواقعة ٣٩١	سورة الحديد ٣٩٤
سورة المجادلة ٣٩٨	سورة الحشر ٤٠٢	سورة الممتحنة ٤٠٦	سورة الصف ٤٠٨	سورة الجمعة ٤١٠
سورة المنافقين ٤١١	سورة التغابن ٤١٣	سورة الطلاق ٤١٤	سورة التحريم ٤١٧	سورة الملك ٤١٩

لا اله الا الله محمد رسول الله
صلى الله تعالى عليه وسلم

سورة ن ٤٢٤	سورة الحاقة ٤٢٩	سورة المعارج ٤٣٢	سورة نوح ع م ٤٣٥	سورة الجن ٤٣٧
سورة المزمل ٤٤١	سورة المدثر ٤٤٥	سورة القيامة ٤٤٨	سورة الانسان ٤٥١	سورة المرسلات ٤٥٢
سورة النبأ ٤٥٦	سورة النازعات ٤٥٨	سورة عبس ٤٦١	سورة التكوير ٤٦٣	سورة الانفطار ٤٦٤
سورة المطففين ٤٦٥	سورة الانشقاق ٤٦٧	سورة البروج ٤٦٩		
سورة الطارق ٤٧١	سورة الاعلى ٤٧٢	سورة الغاشية ٤٧٣		
سورة الفجر ٤٧٤	سورة البلد ٤٧٦	سورة الشمس ٤٧٨		
سورة الليل ٤٧٩	سورة الضحى ٤٨٠	سورة الم نشرح ٤٨١		
سورة التين ٤٨٢	سورة العلق ٤٨٣			
سورة القدر ٤٠١	سورة البينة ٤٨٥			
سورة الزلزلة				

الى اخرها

٢٢٥

وقف السلطان السعيد الاعظم وخليفة الخاقان الاكرم الافخم مصير العدل والاحسان
وموضح احكام الامور بالرشد والعرفان السلطان ابن السلطان السلطان
ابو المحاسن والمكارم عثمان خان ابن السلطان مصطفى خان ثبت الله
اساس دولته الطاهرة وخلد خلافته العلية الباهرة وانا الفقير
الى الله سبحانه وتعالى الحاج ابراهيم حنيف المفتش
بالحرمين المحترمين عفي له

NURUOSMANIYE KÜTÜPHANESİ
Kısmı: N.O.
Yeri: 172/2
Eski: 235
Tasnif: 297.1 = 915.5

سورة الرعد این سورت مکی است مگر دو آیة ولا یزال الذین کفروا و آیة قل کفی بالله شهیدا الی تمام الاثنین چهل و سه آیة است و هشتصد و پنجاه و پنج کلمه و سه هزار و پانصد و شش حرفست ربط این سورت با سورت یوسف آنست که در خاتمه سورت یوسف ذکر عبرت اولوا الالباب است و بدانکه در آغاز این سورت ذکر آیات کتاب و بیان حقیقت قرآن بروجه عنوان آورد و سورت بجمله الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها که ثناء خداوند است افتتاح کرد بعد جمله و هو الذی مد الارض تا آخر که دیگر است و ثناء شامل را مقرر است مذکور گشت بعد جمله الله یعلم جمله دیگر است چون یبسط الرزق و جمله افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت متضمن ثناء حق سبحانه و تعالی بذکر پیوست تا آنکه در آخر سورت کلام یمحو الله ما یشاء و یثبت رسانید و سیاقت ثناء را تمام کردانید بعد چند جمله مربوط مؤتلفه و مقرون مختلفه بروجه ترتیب آورد و سورت را بدان ختم کرد و شکی نیست جملهای که از یک باب است اگر مقاصد ایشان متغایر بود از جهة اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از همه هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگریست و معترضاتی که میان جمل مذکوره آمده و میان کلام ثناء متصل واقع شده و جمله دیگر از هر نوع در محلهائی که بیاید بمشیة و معونه بیان آن بتوضیح و تشریح ادا نماید والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب و السلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

المر تلک آیات الکتاب ○ وجوه این حروف و بیان معانی آن است که بالا رفته در سورت سابقه گذشته و در بعضی تفاسیر الف لام انا و لام امر الله و من اعلم و را و من اری داشته اند و اکثر تاویل انا الله اعلم و اری من العرش بنداشته و بعضی تاویل او انا الله الملک الرحمن جویند و بعضی این مجموع را اسم این سورت گویند برین تقدیر که المر طا اسم سورت بود و مبتدا باشد و تلک اسم اشارت و صفت آیات الکتاب خبر مبتدا بود و تواند بود که مبتداء دوم آیات الکتاب المبین خبر مبتدا دوم بود و جمله خبر مبتداء اول باشد و تواند بود المر خبر مبتداء محذوف بعنی السورة آن آیاتها دارند و تلک آیات خبر دیگر نهاده اند و تواند بود که مقسم بها باشد و جواب قسم محذوف بود ای اقسم بهذه السورة آیاتها حق و جمله تلک آیات الکتاب معکله بود یا همین جمله را جواب قسم دارند معنی اینست سورت الم الله این سورت عظیم است آیات کتابی است نازل ظاهر کننده میان حق و باطل جدائی افکنده و بر سایر وجوه معنی بر حسب آن گویند و تلقین بر وفق آن جویند ○ والذی انزل الیک من ربک الحق ○ موصول مبتداست و تعریف خبر اینجا مفید قصر مبتداء بر خبر نه قصر خبر بر مبتداء زیرا که قرآن مقصود بر حق است و درست است و صدق و آنچه فرستاده شده است بر تو از پروردگار تو ○ ولکن اکثر الناس لا یؤمنون ○ عطف است بر جمله سابقه براء استدراک معنی اینست و لکن اکثر مردمان ایمان نمی آیند و دل بر تصدیق آن نمی کمارند ادبار بر سوای ایشان گشته و دولت و اقبال از ایشان رفته ○ الله الذی رفع السموات بغیر عمد ○ اینجا در ثناء خداوند آمده و سورت بدین جمله افتتاح شده الله مرفوع بر ابتداست موصول با صله صفت است بر تقدیری که الذی رفع را خبر دارند هر یکی از جمله یدبر الامر و نفصل الآیات خبر یا حال بنداری معنی اینست خداوند آنست که آسمانها را بلند ساخت و بغیر ستون معلق داشت سوال رفع بعد وضع باشد و برداشتن پس از نهادن بود و ایشان در دیدن حفظ نیست اکان بنزد وقوع است چه ممکن بود که آسمان را موجود کند و بر صفت پستی افزیند جواب دفع

باعتبار مکان وضع خطاست چنانچه در حق لهم آن گفته و سبحان الذی صغر البعوض گفته اند تا ان کانتا رتقا ففتقناهما موجب آنست و فتق بعد از رتق بوده و سبع بعد از فتق روی نموده ○ ترونها ○ جمله را متعلق دارند بمعنی لانکم ترونها باشد ترونها حال از سموات بود معنی چنین باشد درین حال که آسمانها را بغیر ستون می بینید و نفس او را بحاسة بصر احساس می کنید و تواند بود که ترونها را صفت عمد دارند و ضمیر منصوب را عاید بر وی پندارند معنی اینست برداشت آسمانها را بغیر ستونی که شما می بینید و بحاسة بصر احساس میکنید چون نمی بینید معلوم شود که نیست چه اگر آسمان را ستون بودی بجو آسمان در حاسة بصر نمودی و بعضی این را صفت تخصیص دارند و براء آسمان ستون جز من ماء پندارند و این صحیح نیست و قولی بمعنی است چه روایت کرده اند از امام شعبی که آسمان را بر کتف فرشته میگفت شنید گفت که قرآن را تکذیب می کند و در تکذیب بدین آیة تمسک دید و بعضی امر خدا را ستون او دارند و او را ستون عزم می خوانند چنانچه جاء دیگر گفت و من آیاته ان تقوم السماء و الارض بامره گفته اند این نیز ملایم نیست زیرا که قیام آسمان بامر او عبارتست از قیام ان بغیر اثبات بود و امر او را عمل داشتن و ستون پنداشتن ملایم این مقصود نباشد آنکه لفظ بامره را در آیة و من آیاته ان تقوم السماء و الارض بامره تعلق بقیام آسمان و زمین داد و این جار و مجرور را با هر دو تعلق افتاد و اعتبار ستون ملایم آسمان و علوی است و مناسب زمین سفلی است پس عمد را امر داشتن و ستون پنداشتن بر نسبت زمین ملایم نبود و حمل او بدین وجه سایغ سایغ نباشد ○ ثم استوی علی العرش ○ عطف است بر رفع و این آیة متشابه است اسلاف تاویل نکنند و خود را در این مخفی داشته نیفکنند فهم کردن او نتوانند و آنچه مراد خداوند است حق دانند و او را آنچه سزاوار صفت حق است تاویل کنند استوی را بمعنی استولی گویند و معنی او بر وجه ظن بدین تاویل جویند ○ و سخر الشمس و القمر ○ این نیز عطف است بر رفع السموات معنی اینست آفتاب و ماهتاب را بدان کردانید و ایشان را بر ساحت فرح دانید ○ کل یجری لاجل مسمی ○ مستانفه است در جواب سوال از حدوث جریان معنی اینست هر یکی از آفتاب و ماهتاب رود بمهلت معین مدت بقاء زمین و زمان بعد از آن آفتاب و ماهتاب مذکور و مدور کردی آسمانها پیچیده شود و بعضی اجل را بعین مدت تمام شدن سیر در همه منازل دارند و زمان استیفاء ایشان در همه بروج بنداردند که آفتاب استیفاء سیر در همه بروج یکسان کند و هر ماهی در برجی درست باشد و ماهتاب را سرعت سیر بود و قطع همه منازل بیک ماه نمود و همچنین کواکب دیگر در سیر مدت معینه دارند و هر برجی بمدت معینه بر می آرند ○ یدبر الامر ○ اینجمله حال است معنی اینست تدبیر میکند کار ملکوت خویش کسی را می میراند و یکی را غنا میدهد و دیگری را فقیر میکرداند و بعضی را صحیح و تندرست میدارد و بعضی را دریوزی و بیماری می آرد یکی را صاحب تخت و تاج میکند و دیگری را بخواری و نگونساری می افکند همه کار در حسب ارادت میکرداند و هر چیز بتدبیر او متعلق و همه کائنات بقضاء و قدر او متحقق شعر هو الحی المدبر ذو الکمال ○ هو الحی المقدر ذو الجلال ○ چنین بود و بیان میکند و تفصیل آیات امر و نهی مطلع میکرداند ○ لعلکم بلقاء ربکم توقنون ○ بمعنی لکی توقنوا است بلقاء ربکم متعلق است بتفصل الآیات و ایقان عبارتست از طاعت امر و نهی که هر که بلقاء خداوند ایقان دارند بامتثال امر و نهی را تابع شما بلقاء خداوند موقن شوید و طاعت امر و نهی کنید ○ و هو الذی مد الارض و جعل فیها رواسی ○ و هو مرفوع المحل بر ابتداست موصول با صله الذی مد الارض خبر مبتداست و عطف است بر الله الذی رفع السموات بغیر عمد سوال در آغاز آفرینش حق سبحانه و تعالی با درا در وجود آورد و در وی آفریده بود فرستاد باد آب را جنبانید و از جنبش او در محلی که کعبه است کفی پدید آمد و آب را منبسط کردانید و تا آنجا که انتهاء زمین

قایم

معنی اینست

معنی اینست

باعتبار

خواسته کسترانید زمین بر روی آب می جنبید از جنبیدن آب تا آنکه خدای تعالی کوهها را آفرید و میخهاء زمین کشت
زمین بقرار بوست و بعضی کویند اول کوهی که آفرید کوه ابو قبیس بود و بعد از آن کوههاء دیکر روی نمود معنی اینست
واو آنست که کسترده است زمین را و کردانید در زمین کوهها راسخ میخ زمین و سبب قرار او چون ستون
سنکی است ه وَأَنْهَارًا ه عطف بر رواسی معنی اینست کردانید جویهاء روان براء رودنی و براء منفعت
جانوران ه وَمِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ ه کل مجموع است جار و مجرور است
جعل فیها زوجین اثنین و عطف است بر جمله و جعل فیها رواسی و جعل فیها زوجین اثنین من کل الثمرات
لفظ زوج در استعمال کاهی بر دو فرد متقارب چون جفت موزه و جفت کفش بر طریق عندی زوج من الحی
واقع پس زوجات عبارت از چهار باشد و کاملا از دو فرد متقارب هر یکی را زوج خوانند چنانچه
هذا زوج فلانة و هذا زوجته و همان زوجات اینجا بمعنی اخیر است از اینجهة تاکید باثنین آورد و هم چهار را
رفع معنی اینست و کردانید در زمین از همه میوها دو کان پیدا شده ثمار زوجین یعنی دو کان در آغاز
کسترانیده از همه میوها پیدا شده بود که یکی زوج از خرمای عود و دو از انکور و همچنین از میوهاء دیکر که در
زمین نشو و نما کرفت و بعد از آن بتدریج کثرت بسیاری پذیرفت چون شیرین و ترش و جوز و بزرگ و خرد و خشک
يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ ه جمله یغشی اللیل النهار جزء دیکر است و سورا یا حال است معنی اینست می پوشد
بتاریکی شب روشنائی روز را و بعضی بجای یغشی یغشّی خوانند و این جمله تذییل و تاکید او از جهة آنست که ذکر
امور مذکوره از تفعیل و افعال خوانند و معنی یکی دانند ه إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
این جمله تذییل است و تاکید علامات و حدانیت حق جل و علا است و بشارت بلفظ ذلک سوی متعدد ابدال
مذکور است معنی اینست بدرستی که آنچه ذکر کردیم و در بیان آوردیم هر آینه بر قدرت کامل او و علامات
جلیله و بر قدرت شامله او نشانها است مر قومی را که تفکر کنند و دم از تامل زنند اینچنین محدثات و این
چنین امور از ناقص نیاید و این چنین چیزها جز از موجودی کامل روی ننماید اتحاد بر ذره و قطره بدین
معنی دال است و در موصل آن بیت کمال است بکنه اینچنین امور عظیمه و این نوع آیات فخیمه شعر
وفی کل شیء له آیة ه تدل علی انه واحد ه وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ
وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي
الْأُكُلِ ه چهار لفظ مذکور یعنی زرع و نخیل و صنوان او لکم با غیر که مضاف الیه سوی صنوان
ثانی است بر رفع عطف است بر جنات من اعناب و یسقی بتذکیر و تانیث و نفضل بصیغه متکلم و غایب
فی الاکل بسکون کاف و بضم او خوانند و معنی در بعضی الفاظ مذکوره بحسب اختلاف قرات مختلف قدر بعضی
یکی دانند قطع مبتدا است متجاورات صفت است بر نخیل را و نفضل عطف است یا حال است و وضع
موضع مضمر است بر طریق الحاقة ما الحاقة معنی اینست کسترد زمین را و حال اینست که در زمین قطعهاء
زمینی متجاورات پیوسته و ملاصق یکدیکر کشته و باغها از انکورستان و کشتها و نخلستان صنوان یعنی جزهای
سکان بیخ دو کان برآمده و غیر صنوان یعنی اینچنین تنها آمده از یک جوی آب داده و از یک آب سیراب کرده می
آید و بعضی در جنات میوها را تفضیل میدهند و بعضی میوها را که مخصوص بلذت و حلاوت است تفضیل
میکنند ه إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ه جمله تذییل است و تاکید او از جهة
تقدیم ملوح است معنی اینست بدرستی که در اختلاف قطعات زمین با مجاورت و اختلاف انکورها
و کشت خرماستان و صنوان و غیر صنوان با آنکه از یکجوی استاده آمده و از یک آب سقی کرده شده هر آینه
علامات است بر قدرت قادر مختار بر وحدانیت آفریدکار مر قومی را که دریابند و در بیکرت آن بشتابند
و کسانیکه عقل ندارند ندیدها اینچنین چکار دارند ه وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا

وآبائونا

وآباؤنا وإنا لفي خلق جديد ه در آیات سابقه بیان علامات قدرت بود پیغامبر را و کفر
و زیدن کافران و ناکرویدن ایشان عجب نمود اینجمله براء تنبیه پیغامبر وارد کشت و بر وجه اعتراض بود و
پیوست ان تعجب شرط است و جزاء شرط محذوف فعجب تعلیل جزاء است ای فعجب انکارهم البعث واعادة
الخلق لایبعد لان قولهم ءاذا کنا ترابا وانا لفی خلق جدید بیان علامات قول عجیب من انه تعجب مسلم الله
نفی لقدرة الله علی ممکن من الممکنات و هو البعث بعد الموت لان الاعادة اهون من الاول ولا خلاف
ان الله بداء الخلق و کما بداء یعید و هذا حسب علی التعجب و استفهام در ءاذا کنا براء انکار و اذا ظرف است
مر فعل محذوف را بدلالت سیاق کلام ای ائذا کنا ترابا نخلق ثانیا و جمله در محل نصب است تا مفعول قولهم
باشد و استفهام ءانا نیز براء انکار است و اینجا یعنی جمله انا لفی خلق جدید تاکید است مر جمله سابقه را
هم از کمال اتصال مقصود شده بغیر عطف آمده و در آمدن آن جمله تاکید استفهام نیست بلکه استفهام از و
تاکید است چه ایشان را انکار حکم اخبار از بعث داشتند و دل بر اجراء این انکار می کاشتند ائنا لفی خلق
جدید میکفتیم و از جهة رد انکار موکد بتوکید میکردیم و ایشان را بر جمله موکده تاکید همزه در آوردند و
انکار تحقق و تاکید او کردند معنی اینست و اکر تعجب کنی ای محمد از انکار کافران بعث را و بعد از مردن
پوسیدن ایشان باجبار سزاوار بود و مستبعد نباشد زیرا که ایشان ءاذا کنا ترابا ءانا لمبعوثون کویند یعنی چون ما
خاک کردیم چکونه مبعوث شویم قول عجب است صدور از عاقل بعید و غریب است زیرا که انکار قدرت
خداء بر ممکن از ممکنات است یا اینکه اعادت اموات است از ابداع کسی که از عدم محض بدا آوردن تواند
بعد از عدم اعادت وجود چرا نتواند کرد و تواند بود که این آیه از عجب بود تقدیر چنین باشد ای قد تعجب
بکذبهم ایاک لایلیق بک ذلک لان قولهم ءانا لفی خلق جدید المتضمن لتکذیبهم ایاک اعجب و صدوره من العاقل
اغرب معنی چنین بود و اکر عجب کنی ای محمد از تکذیب کردن ایشان ترا عجب نیست و استبعاد و استعجاب
آنرا است کزاف کفتن کسی در انکار رسالت تو از کسی که انکار قدرت ما کند چه عجب و کزاف کفتن
در شان مخلوق از کسی که در شان خالق کزاف کوید چه چیز باشد و بعضی ائمه تفسیر فعجب قولهم را بمعنی
امر داشته اند و معنی چنین کفته اند و اکر عجب کنی یا محمد از انکار ایشان مر معجزات رسالت ترا و دلائل
قدرت خدا را پس عجب مکن و در شکفت مشو از انکار ایشان مر بعث مردکان و زنده شدن ایشان
این انکار عجب تر و این استبعاد غریب تر است ه أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ
الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ه اولاء اسم اشارت
و کاف براء خطاب و اسم اشارت مذکور مبتدا است ما بعد خبر مبتدا است و دو جمله که بعد او است
معطوف بر وست و اینجمله با معطوف در سوم و ما جرام مستانفه است از جهة اینها فی معصود
شده و بغیر واو آمده اما اجرام مستانفه است معنی اینست ایشان ای محمد آنکسانی اند که با پرورد کار
خویش ایمان نیاوردند و کفر و کافری ورزیدند و ای محمد ایشان را طوقهاء آتشین در کردنهاء ایشان بود
و ایشان ای محمد اصحاب دوزخ اند و در دوزخ جاوید باشند که ایشان انکار بعث و قیامت کردند و
خدا را بر عجز و ناتوانی آوردند و وعده و وعید را منکر کشتند و در ره تکذیب انبیا در رفتند لاجرم در دوزخ
درآیند و در مرتبه ایشان است چنانچه بر حکم اشارت حسنه کمال تمیز بود و در نظر تمیز اولئک ایشانی
تحیوا اذا جمعنا ما حراز الجامع یا ایند ه وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ
قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ ه اینجمله معترضه دیکر است براء ذکر کاری که از ایشان عجب تر است از کفتار مذکور
و براء تقبیح حال و تشنیع اعمال کویندکان مسطور و جمله قد خلت من قبلهم المثلات حال است
روایت کرده اند چون پیغامبر ایشان را وعید عذاب کردی و تخویف و ترهیب آوردی آمدن عذاب

میجستند و بر وجه استهزاء ائتنا بما تعدنا میگفتند چنانکه نضر بن حارث از وعید پیغامبر برآشفت و بر
وجه استبعاد صدق اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة گفت این آیة نازل گشت و شناعت
حال ایشان بیان پیوست معنی اینست و بشتابی میجویند از تو بوقوع سیئه پیش از حسنه یعنی بعقوبت و انتقام
پیش از تاخیر و امهال در عذاب و نکال و حال اینست که گذشته است پیش از ایشان مستحقاند و در شبه
عقوبات بگذشتگان شبه ندارند در حق خویش چرا بعیدی پندارند و بر حکم استبعاد شتابی میجویند
و در تحقق آنچه بوقت معلوم است مجد بوده‌اند ٥ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ
وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ٥ این هر دو جمله نیز حال بود و تاکید هر دو جمله از جهت رد انکار
باشد چه ایشان خود را غیر مستحق عذاب میداشتند بتوجه عذاب و بحقیق مغفرت معترف نمی‌گشتند لاجرم
جمله موکد شود و تاکید او براء رد انکار بود معنی اینست و حال اینست بدرستی که پروردگار تو هر آینه خداوند
آمرزش است با ظلم مردمان تاخیر عذاب باعتبار آنست از جهت عدم استحقاق ایشان و بدرستی که پروردگار
تو عذاب او شدید است مستحقان او را رسیدنی است و لحوق آن مشاهده شدنیست و وعید ظهور خواهد
پیوست و عذاب بر ایشان لاحق خواهد گشت اگر مهلت دهد مهمل نگذارد تاخیر کند آخر جاوید در عذاب
دارد و دیر گیرد اما سخت گیرد چنانچه تا ابد خلاص و نجات نپذیرد و این در حق کافران است اما اگر در حق
مومنان دارند هر جمله را متعلق بمشیت بندارند اگر خواهد عذاب کند و اگر خواهد بغیر توبه در مغفرت
آکند ٥ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ ٥ جمله سابقه را معنی
بود براء شناختن کراهت از کردارهاء ناپسندیدهٔ ایشان و لولا در لولا انزل براء تحضیض است یعنی هلا
معنی اینست و میگویند آنانکه کفر ورزیدند و بر رزقها مت و بعث نگرویدند و بوحدانیت معترف نشدند
و براعتراف حق نیامدند چرا فرستاده نشد بر محمد آیتی از پروردگار او یعنی معجزه که باقتراح ما حاصل شود دال
بر نبوت او بود چنانچه بعصاء موسی ثعبان گشت و بدم عیسی مرده زنده گشت پیغامبر از جهة
میلی که سوی اسلام ایشان داشت دل بر خواهش مقترح ایشان نهاده بود ٥ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ ٥ ستانفه
است در جواب ماذا اصنع معنی اینست و کافران چنین میگویند ما ترا میگوییم نه مگر ترسیده دعوت
سوی حق کننده نه آیات و معجزات از خویش آرنده و تخم ایمان را در دل ایشان حاصل کننده و این افراد است
چه خواهش کافران شتابی عذاب و آوردن معجزات مقترحه را منزله اعتقاد آن بود که کسی که منذر است
باقتدار او اقتدار بر شتابی عذاب معجزات مقترحه از هر باب مقرون بباشد این آیة براء رد ایشان وارد
گشت و این قصر بر وجه افراد تو بود پیوست ٥ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ٥ ایجمله حالیست معنی اینست
و حال اینست که هر گروهی را پیغامبری راه نموده که ایشان را هدایت می‌نمود توانست و خود را قادر بر
آوردن معجزه نمیدانست چنانچه تو ایشان را راه می‌نمایی و کوشش در اسلام ایشان میفرمایی ایمان دادن
نمیتوانی و راه پیدا آوردن کار خداست میدان که کار انبیاست از برای شدن ایشان محروم مباش و دل
خود را بلذت و غم نخراش ٥ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا
تَزْدَادُ ٥ ثنائی دیگر است خدای را مقرر دیگر ثناها و ما تغیض و ما تحمل و ما تزداد موصول است و ضمیر
موصول محذوفست معنی اینست خدای تعالی میداند آنچه هر ماده در شکم باز میگیرد که اکنون بر وجه
صفت است و در اینده بر کدام حالت خواهد گشت زشت است یا خوب مکروه است یا مقبول سپید است
یا سیاه دراز خواهد بود یا کوتاه مجنون خواهد بود یا عاقل ناقص الاعضا یا کامل و آنچه در رحمها
مدت آن را کم میکند و بیش از مدت می‌افکند و بر مدت حمل می‌افزاید و زیادت از مدت معتاد در شکم
توقف می‌نماید چنانچه روایت کرده اند که ضحاک بدو سال زاد توقف شد و محمد بن عجلان بعد سه سال و هم

بن جبان بچهار سال و تواند بود که زیاده و نقصان در عدد مراد شود و مدت مراد بود روایت کرده اند عبدالله
بحیی چهارم چهار بود و زیادت هم برین حکایت کرده اند و در خانه ایس صد بسر در ده حمل گفته اند و تواند که ما
مصدریه باشد معنی چنین بود خدای تعالی میداند بار ور شدن هر ماده را و کم کردن مدت حمل و افزون شدن
ایشان را ٥ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ ٥ ایجمله معترضه است یا حالیست معنی اینست و هر چیزی
نزدیک خدای تعالی ملتبس است بمقداری معین و اندازه و متیقن که آن را خدای تعالی میداند و با تهاء مدت ظاهر میگرداند
عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ٥ اخبار متعدده است مر مبتداء مذکور را یعنی
الله را یا مبتداء محذوف را ای هو عالم الغیب والشهادة المتعال بمعنی متعالی بود و در وقف یا حذف
کنند المتعال گویند چنانچه در قاضی عند الوقف قاض گویند قوله تعالی انت قاض معنی اینست او داننده غیب
و شهادتست و بزرگ است و متصف است بصفات متعال و برتر است از نقایص و سمات حدوث
و زوال ٥ سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ
وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ ٥ روایت کرده اند وهب بن عمرو بن وهب بن صفوان در حجره خود گفت که اگر
نفقه عیال من و دین من کسی بر گردن گیرد محمدی که دعوی پیغامبری میکند مرا بتیغ زدن آسان نمودی صفوان گفت
چگونه توانی و بروی تیغ چگونه برسانی وهب گفت من مردی دلاورم و در دویدن از هم تیزتر بر محمد تیغ
برسانم و از تیز روی خود را برهانم صفوان گفت اگر تو این کار کنی و تیغ برسانی و بروی عیال تو با عیال من
باشد و دینه تو در ذمه من بود وهب تیغ را زهر آلوده کرد و بقصد کشتن پیغامبر برگفت نهاد صفوان گفت
چون قسم تو بر او در سد پروردگار او را خبر کند گفت چنان پنهان روم که پروردگار او را خبر نکند و
پروردگار او را خبر نشود و چون او را خبر نشود او را چگونه خبر کند عرب این نوع اعتقاد باطل داشتند
و سر پنهان از خدای تعالی پنهان میداشتند وهب در مدینه رسید عمر او را دید گفت ای وهب عدو است
پیغامبر گفت وهب را پاس دارند و تحت بر کار کها او کار زند پیغامبر وهب را دید تیغ در کردن کرده
می‌آید از سبب آمدن او در مدینه پرسید گفت بفدا دادن بعضی اسیران آمده‌ام و براء این کار قصد کرده‌ام پیغامبر
گفت اگر براء باز خریدن اسیران آمدهٔ تیغ بر تو براء چیست راست بگو که براء قصد کشتن کیست گفت در حیله
بعد که تیغ بر داشته‌ام هنوز از دست نگذاشته‌ام گفت در حجره صفوان با صفوان چه گفته و او چه قول کرده
و تو کدام کار پذیرفته گفت اگر عیال و دینه بر من نبودی کشتن محمد مرا آسان نمودی وهب گفت کفا رمن
بگو تا در یابم و در ایمان آوردن بتو شتابم پیغامبر گفت وهب در حال اسلام آورد این آیة در شان او
وارد گشت و این نظم درین قصه بنزول پیوست من اسر القول مبتداست و من جهر عطف است بر و
خبر مبتداست و اینجمله ثنائی دیگر است و مضمون ثناهاء سابق را مقرر است معنی اینست برابر است
در دانستن خدای تعالی هر که در شب پنهان شونده و کسی که در رود در راه روشن است کاهل در تاریکی شب
پنهان بودن و در روز آشکارا شدن نزد خدای تعالی مساوی است و بعضی معنی بر عکس دارند و اختفا را بمعنی
ظهور پندارند یعنی در اینجا در شب ظاهر باشد و سارب را ای گویند که در زیر زمین بود مختفی در روز در زیر
زمین باشد چو شب تاریک شود بر روی زمین آید روز وقت پنهان شدن مختفی بود و شب هنگام پیدا آمده
او باشد خدای تعالی هر دو را داند و هر دو هر دو کس را در تعلق بعلم خدای تعالی برابر خواند ٥ لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ
بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ ٥ ضمیر له عاید بر خدای تعالی است اصل
معقبات بوده است بعد از ابدال باتفاق ادغام کردند چنانچه وجاء المعذرون و هؤلاء المعتلون
یعنی جاء المعتذرون و هؤلاء المعتلون آمده و معقبات مبتداست له خبر است ای اجماعات من
الملئکة معقبات ضمیر من بین یدیه و من خلفه و یحفظونه عائد است بمن اسر و من جهر و سارب

صفات انفی مر معقبات را و من در من امر الله سببیه است صله حفظ بیست ای یحفظونه من احداث الله امر هم
بذلک وجمله یعنی له معقبات حال است یا جزی دیگر است و مر ثنا و سابق را مقرر است کابن الله مر خدای تعالی
را جماعتی فرشتگان که پس یکدیگر بنوبت می آیند و از پیش کسی که سخن را پنهان میدارد و کسی که آشکارا میکند و کسی
در شب پنهان شوند و کسی که در روز در راه روند و از پیش و از پس او و بر حفظ او اقدام می نمایند و بعضی گویند
هر یکی را دو فرشته روز نگهبانی میکنند و دو در شب محافظت می نمایند و بعضی گویند هر یکی را یک فرشته نگهبانست ۱۰
که معد براء آنست و تواند بود که ضمیر یحفظونه به اسرار بود از قبیل اعدلوا هو اقرب للتقوی شود معنی اینست
مر خدای راست جماعتی از فرشتگان از پیش کسی که پنهان میکند سخن را و کسی که آشکارا میکند و باواز بلند میگوید از پیش
او و پس او نگاه میدارند و می نویسند بدین تقدیر آن فرشتگان مذکور کاتبان اعمال مراد شود و بعضی ضمیر له
معقبات عاید بر پیغامبر دارند و این کلام را بعد اما انت منذر التفات از خطاب سوی غیبت بدارند
معنی چنین بود خدای تعالی میداند کسانی را که گفتار پوشیده میگویند و کشتن پیغامبر میجویند و حال اینست که
مر پیغامبر را فرشتگانی اند که بنوبت در می آیند از پی او که قصد قتل پیغامبر داشتند و دل بران بیکار گشتند
بر طرف می سازند و بر پیغامبر جزی رسانند و تواند بود که ضمیر له بمن باشد و معطوفات او غارت از وهب بن
عمر عاید بود که عوذ بر پیغامبر علم دارد و ایشان را از قتل پیغامبر بحکمت نگاه میدارد چنانچه وهب بن عمر را
نگاه داشت تا او دل بر اسلام کماشت و بعادت مسلمانی پیوست ○ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى
يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ ○ موصول باصله یعنی ما بانفسهم مفعول یغیروا است یغیروا با اضمار ان مجرور حتی
ماست جار و مجرور متعلق است بلا یغیر و تا آخر معترضه است براء بیان استحقاق و نعمت ذو الجلال و الاکرام
وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ ○ اذا اراد الله
شرط است فلا مرد له جزاء شرط است و ما لهم من دونه من وال عطف است یا حال است من وال اسم
ماست من زائده است لهم ظرف مستقر است ماء نافیه خبر است من دونه متعلق بظرف مستقر وال
یعنی والی است چون تعالی یعنی قدیر و جمله اذا اراد الله بقوم سوء عطف است بر ان الله لا یغیر الی آخره
معنی اینست خدای تعالی حال کسی تغیر نکند و از انعام با انتقام نیفکند مگر آنکه حال خود بگرداند و از شکر نعمت
باز مانند و چون خدای تعالی بنده است بسبب کفران نعمت بدی خواهد آورد پس در رد آن حیله و چاره نباشد
و مران گروه را که خدای تعالی در حق ایشان بدی خواهد دوستی صاحب ولایتی از آن باز دارد ○ هُوَ الَّذِي
يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا ○ هو مبتدا است و با صله و موصول خبر مبتدا است خوفا و طمعا
حال است از کم بتاویل خائفین و طامعین البرق بتاویل مخوف منه و یطمع فیه و یا معمول است از باب
ضربته سوطا ای یریکم البرق خوف و طمع این جمله ثنای دیگر است مر خدای را و متصل است بثناهاء سابق و
معترضه که در میان آمده میان دو کلام متصل واقع شده معنی اینست او آنست که می نماید شما را در حسن
نورانی از آتش آسمانی در حالتی که شما افتادن آن از هلاک خویش خائفید و از جهت آنکه او اسباب باران است
که سبب منفعتهاء نعمتهاست طمع دارید چنانچه شاعر گفته شعر فتی کالسحاب الجون یخشی ○ و یرجی نیلها
و یخشی الصواعق ○ چون پیغامبر برق دیدی و آواز رعد شنیدی گفتی اللهم لا تقتلنا بغضبک و لا تهلکنا
بعذابک و عافنا قبل ذلک با خوفند دران وقت که باران نخواهد بودن چون مسافران در بیابان و متمادی
استعداد باران و طمع دارید دران هنگام که حاجت باران در دل می آید چون مزارعان زمین کاشته
و دل بوفاء آن داشته با معتاد حسبی می نماید شما را بوقت بودن بوجه بر سیدن یا بوجه طمع کردن یا کوبندی می نماید
شما را برق در وقتی که شما را خوف بود و دران هنگام که شما را طمع باشد ○ وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ
ثقال جمع ثقیل است چنانچه کرام جمع کریم است و جراجمع جرید است و سحاب اسم جنس است و بعضی او را

جمع سحابه گویند و جمله و ینشئ السحاب عطف است بر یریکم معنی اینست شما را برق می نماید و ابرهاء گران پیدا می آرد
وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ ○ بحمده حال است از رعد ای یسبح الرعد ملتبسا بحمده
والملائکة عطف است بر الرعد من در من خیفته بر وزن فعله براء نوع است بمعنی جلیست و این جمله عطف است بر یریکم
البرق معنی اینست و تسبیح میگوید و بنا له یاد میکند رعد در حالتی که ملتبس است بحمد خدای تعالی و آن فرشته است
موکل سحاب که باران می رساند از حسن مرویست که از آفریدگار خدای تعالی یکی رعد است که تسبیح میکند و پاکی خدای را
یاد میکند از سبب ترس او و خوف عظمت و جلال او ○ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَن يَشَاءُ ○
عطف است بر و یرسل و جمله یرسل عطف است بر یریکم ○ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ ○ روایت کرده اند
عامر بن طفیل پیش پیغامبر آمد و گفت پروردگار خود را پیش من صفت بکن که از زر است یا از نقره است و یا
از آهن است و گفت بتو ایمان می آرم بشرط آنکه در نبوت خلیفه تو باشم پیغامبر گفت کار بدست من نیست
طلب این کار از من بی معنی است عامر از مجلس پیغامبر بیرون رفت و همراهی داشت گفت من می روم و پیغامبر را
بیرون می آرم و با او الفت بنیادم و در کنار گیرم تو او را از پس تیغ بزن و در تلف افکن این کار اختیار کرد و پیغامبر را
بیرون آورد و در کنار گرفت یار او تیغ کشید نگهبانی که آسمان بود رسید و در نجات پیغامبر کوشید تیغ کشیده
با آتش سوخته گشت و بزوال و هلاک پیوست عامر بگریزد و آورد و در خانه نزول کرد ناگاه در گلوی او زحمتی
حادث گشت که شتر را در گلو کند و تر است اسب طلبید و سوار شد و نیزه گرفت و گفت ای ملک الموت پنهان
می آیی و بخفیه قصد می نمایی پیدا شو تا حرب کنیم و مرا تیغ زنیم این گفت و افتاد و مرد و جان در کافری کافران
دوزخ سپرد این آیة در شان او نازل گشت و این نظم در حق او بود و پیوست جمله و هم یجادلون فی الله عطف است
یا حال است معنی اینست و ایشان در قدرت خدای تعالی مجادله میکنند و خود را در وحدانیت او در مخاصمه
می افکنند ○ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ ○ این جمله نیز عطف است یا حال است معنی اینست و خدای تعالی سخت گیرنده
و عقوبت کننده است در حدیث است ان الله تعالی لیمهل الظالم اذا اخذه لم یهمله خدای تعالی ظالم را مهلت
دهد و چون بگیرد نگذارد و امان ندهد ○ لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ ○ دعوة مبتدا است له خبر او است و این جمله
خبری دیگر است هو سورا یا حالات معنی اینست دعوة درست و راست مر خدای راست یعنی دعوة بحق
و در خور اجابت بقدرت مطلق مخصوص خود است ○ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ
لَهُم بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ ○ یدعون من
دونه صله الذین است رابط محذوف است ای للذین یدعونهم من دون الله موصول با صله مبتدا است و جمله
لا یستجیبون لهم بشیء خبر مبتدا است الا کباسط کفیه استثناء مفرغ است لیبلغ فاه متعلق است بکباسط کفیه
فاه متعلق است بلیبلغ و جمله ما هو ببالغه حال است ای و ما الماء ببالغ فیه و این توکید اکرم عما یشبه المدح است
و جمله و الذین یدعون الی آخره عطف است بر له دعوة الحق معنی اینست و آنانکه فرا آن ایشان از غیر
خدای تعالی میخوانند و ایشان کافران را اجابت کردن دعوتی نمیتوانند مگر همچو استجابت کسی که فراز کننده دستها
سوی آن برد و آب بدهن او برسد و او از جهة کوتاهی دست و دوری آب نرسد و بدین سبب لب او بیفتد
وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ○ جمله تذییل است معنی اینست و نیست دعاء کافران
مگر در ای و عین فساد و تباهی که ایشان را هیچ سود و هیچ نفعی در دامن امید ایشان نیفکند یعنی بدین آیه
تمسک کنند و دعاء کافران مستجاب نگویند و بعضی گویند دعاء کافران تواند بود که مستجاب شود و
با اجابت مقرون کرده چنانچه شیطان بعد کفر و ارتداد و ورزیدن رب انظرنی پیوسته یوم
جواب گویند اجابت در امور دنیاوی بود در امور آخرت نبود و از روی تحقیق بی فایده باشد آنچه
و دست کار سود مند نباشد ضایع و باطل بود ○ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا و

کرهاً وظلالهم بالغدو والآصال ۝ لام صله سجد است کما فی قولهم اسجد والّلام لازم من موصوله
است وموصول با صله فاعل است مر سجد را طوعا وکرها حال است ای ذوی طوع وذوی کره یا مصدر است
از باب ضربته ضربة سوطا یعنی سجد سجودا بطوع وسجودا بکره وظلالهم بالغدو والآصال عطف است بر من
که موضع مرفوع است معنی اینست ومر خدا را سجده میکنند ودم انقیاد می زنند هر که در آسمانهاست چون فرشتگان
و پیغامبران م وبکره چون اسیر شدگان وبهتب پوستگان چون بعد از ان ایشان نماز میگزارند وروی بر
زمین می آرند وسجده میکنند بر سایهاء ایشان کسی سجده کند سایه او بر صورت ساجد می شود سوال بعضی
من السموات سجده حقیقی می آرند وبعضی دیگر در سایهاء ایشان مر داران که صورت سجده دارند تاویل
یسجده من فی السموات والارض وظلالهم هر دو قسم راجع میان حقیقت ومجاز بود ومعنی حقیقی ومجازی
از یک لفظ مراد شود جواب از سجده معنی عام الخاص که حقیقت ومجاز را شامل است ومراد بتاویل عموم حقیقت
بر وجه عموم مجاز بدارند مجاز عام بود وجمع میان حقیقت ومجاز نباشد ۝ قل من رب السموات
والارض ۝ قل جمله مستانفه است در جواب ماذا اقول لهم حین استکبروا ولم یسجدوا لله من رب السموات
والارض مقول قل است واستفهام براء تقریر است یعنی اقرار کنانیدن معنی اینست بگو ای محمد م پروردگار
آسمان وزمین کیست وصفت او چیست چون اقرار کنند ودم اعتراف زنند ۝ قل الله ۝ خبر مبتدا محذوف
است بقرینه سوال ای رب السموات والارض الله واین جمله مقول قل است وقل جمله مستانفه است در جواب
ماذا اقول لهم حین لم یجیبوا معنی اینست بگو ای محمد م پروردگار آسمانها وزمین خداست واستحقاق معبودیت
مر او راست هر که او را سجده نکند لایق توبیخ وتشنیع باشد ۝ قل افاتخذتم من دونه اولیاء لا
یملکون لانفسهم نفعا ولا ضرا ۝ این قل جمله مستانفه دیگر است در جواب ماذا اقول لهم همزه افاتخذتم
براء استفهام است وفا عاطفه بر محذوف است ای اعرفتم ان رب السموات والارض الله افاتخذتم من دونه
اولیاء واستفهام براء انکار بر وجه توبیخ است ومتعلق بمعنی فا است ای اتخذتم اولیاء بعد ما عرفتم ان رب
السموات والارض ای لاینبغی لکم وجمله لایملکون لانفسهم نفعا ولا ضرا صفت است مر اولیاء را معنی اینست
بگو ای محمد م خدا را پروردگار آسمانها وزمین دانسته از پس آن اولیایی که مالک سود وزیان خود نیاند
خدایی شناختید وبعد شناختن خدا اولیا گرفته اید ۝ قل هل یستوی الاعمی والبصیر ام هل
تستوی الظلمات والنور ۝ انکار استواء اعمی وبصیر در اشتباه وعدم تفرقه میان راه جاه مقرر است
مر انکار نوع اشتراک که پروردگار پاک یعنی بصیر یا بینایی در راه همچو اعمی برود وهمچنان عارف با معرفت
پروردگار مشترک نشود هم ازین جهه فصل کرد وبغیر حرف عاطفه آورد ام مذکور منقطع است وام منقطعه
بمعنی بل وهمزه بود مگر آنکه مارادت استفهام در اید چون ام هذا الذی سو جند لکم بمعنی بل بهاء اضراب
از ما قبل بود درین محل اضراب است از ذکر اعمی وبصیر که صفات انفس است بذکر ظلمات ونور که صفات
آفاق است واین جمله عطف است بر استفهام سابقه یعنی هل یستوی الاعمی والبصیر ووجه جمع کردن
ظلمات وافراد نور وجمع سموات وافراد ارض در مبداء سورت انعام گذشته وذکر آن مشرح رفته معنی اینست
وبگو یا محمد م آیا هست که برابر شود یعنی برابر بود تاریکیهاء شبهات ضلال کافری وروشنایی یعنی هدی
پیغامبری ۝ ام جعلوا لله شرکاء خلقوا کخلقه فتشابه الخلق علیهم ۝ ام
منقطعه است وهمزه که مضمون ام منقطعه است براء انکار بمعنی نفی است وجمله عطف است بر افاتخذتم وجه
التفات از غیبت سوی خطاب سوی غیبت واین کلام اضراب است از کلام سابق سوی انکار که
ام اراده است وجمله خلقوا کخلقه صفت مر شرکاء را وانکار مذکور راجع سوی صفت مذکور است
فتشابه الخلق عطف است بر خلقوا کخلقه معنی اینست با خود کردانیده اید یعنی نکردانیده اید مر

خدا را شریکانی که بظاهر صورت کنند همچو صورت کردن خداء تعالی وچیزی پیدا آرند همچو پیدا آوردن حق سبحانه تعالی
پس بسبب پیدا آوردن وصورت کردن مذکور بر ایشان گمان خالقیت رود ووصف خلق بر ایشان مشتبه
شود واصنام ایشان اینچنین هم نیستند که چیزی را صورت کنند شرکا ساخته اند شریکی ساختن عاجزانی که
از ایشان کاری نیاید وعملی روی ننماید بلکه زخم سنگ شکن را از سر خود دفع نکنند وتیشه بت تراش را از پیش
خود باز ندارند پرداخته آنچه ایشان را بر اندازه مخلوق وقدرت بود شریکی خالق کی باشند وبا اینچنین
عاجزی سزاواری خالقیت ومعبودیت کی شوند ۝ قل الله خالق کل شیء وهو الواحد
القهار ۝ این جمله نیز مستانفه است چنانکه پیغامبر م گفت اذا الحجر ووضح ما اقول لان فقیل قل الله
خالق کل شیء والله خالق کل شیء مقول قل است وجمله وهو الواحد القهار عطف است بر مقول قل معنی
اینست چون تا اینجا سخن رسید وکار حجت بدین مرتبه کشید بگو ای محمد م خداء تعالی آفریننده هر چیزیست
در صفت خلقت کاینات سوی او اشتباهی نیست هم جواهر واجسام واعراض وهم ذوات واقوال وافعال
آفریده اوست واز عدم بوجود رسانیده اوست واو واحدی است قهار وحدت او بحقیقت است
نه بشمار واحد شمار ثانی بود وواحد بحقیقت را ثانی نباشد چه واحد بحقیقت متصف با حدیت
منافی تجزی وتعدد است ودر ذکر واحد نفی اشراک او اثبات وحدانیت پروردگار پاک ودر ذکر
قهار ترهیب کفار ودر دل ایشان القاء وهم وباک است ۝ انزل من السماء ماء فسالت اودیة
بقدرها فاحتمل السیل زبدا رابیا ۝ رابیا اسم فاعل است مر ربی را ای ارتفع واین جمله بعد الله
خالق کل شیء بیان انواع مخلوق است از نافع وغیر نافع وباقی وفانی متضمن است مر تمثیل حال کفر و
اسلام ومومن وکافر را واین جمله خبری دیگر است یا حال است از قبیل جاؤکم حصرت صدورهم یا صفت
الواحد القهار است بحذف الذی یا مستانفه است در جواب ردکنایی وصف او معنی اینست فرستاد از
آسمان آبی را پس روان شد ورودبارها باندازه خویش هر یکی وبر حسب مقدار خود بآب اندک بزرگ
بآب بسیار پس برگرفت سیلاب کفی مرتفع را حالی بر سر خود بآب اندک بزرگ بسیار پس برگرفت
سیلاب ۝ ومما توقدون علیه فی النار ابتغاء حلیة او متاع زبد مثله ۝ توقدون
بصیغه حاضر وغایب خوانند ومعنی بر حسب آن دانند زبد مبتدا است مثله صفت اوست ومما
توقدون من ابتدائیه است یا تبعیض است وما موصوله است یا موصوفه توقدون علیه صله یا صفت
ماست وصفت اوست نار مفعول به است مر توقدون را بدلیل کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها الله و
کمثل الذی استوقد نارا فعل را تنزیل منزله لازم دارند قول شاعر شعر وان تعتذر بالمحل عن ذی ضروعها
الی الضیف یجرح فی عراقیبها ۝ ونصلی مفعول به را منزله ظرف کرده اند وبجاء تجرح عراقیبها بمعنی یوقع الجرح
فی عراقیبها آورده اند اینجا نیز بجاء توقدون علیه فی النار ذکر کرده اند وبمعنی یوقعون علیه الایقاد تنزیل
متعلق منزله لازم باید یا بتقدیر نارا ذکر حال مذکور مکرر نماید وابتغاء حلیه مفعول له است بمعنی ابتغاء
حلیه است یا حال است بمعنی ذوی ابتغاء حلیه او متاع جار ومجرور یعنی یوقدون علیه فی النار خبر
مبتدا است واین جمله معترضه است براء ذکر نوعی دیگر از نافع وغیر نافع معنی اینست وکاین است ونیز
است از آنچه ایقاع میکند براء افروختن را در آتش یعنی آتش بر وی افروزند براء افروختن را در آتش یعنی در آتش
براء گداختن اجساد چون مس ونقره وزر از جهة اوانی ومتاع دیگر کفی مثل کفی آب دریا کار آمدن
بی فایده بودن وبی حاصل بودن ۝ کذلک یضرب الله الحق والباطل ۝ کذلک
صفت مصدر است مر فعل متاخر را ای ضربا مثل هذا الضرب الله مثل الحق والباطل وجمله تذییل است
معنی اینست وهمچنین پدید می آرد خداء تعالی مثل الحق والباطل را حق از باب نافع واجساد مذاب مشبه

انداخته وبلغاء بوضع اقوال بامثال جنانچه امثل والامثال مصابيح الاقوال كفته اند ٥ فاما الزبد فيذهب جفاء
واما ما ينفع الناس فيمكث في الارض ٥ الزبد مبتداست وجمله فيذهب جفاء خبر مبتدا است
وخبر جزاء اماست بشرط او بكرهم من شيء محذوفست بعد حذف جز جزاء مقام شرط قايم شده فا در جزاء ثانی
آمده وجمله شرطيه بيان وجه تمثيل است واما ما ينفع الناس فيمكث في الارض عطف است بر شرطيه سابقه
معنى اينست پس هر كاه كه باشد چيزى بس كف ميرود در حالة كه اورا آب در كنارها انداخته وآفتاب اورا
خشك ساخته پيش مردمان وقوى بگيرد ويا بنكرها بپذيرد واما آنچه نفع ميكند مردمانرا چون آن نفع كننده
واحساد راسود رساننده پس در زمين درنك كند و دير ماند ٥ كذلك يضرب الله الامثال
جمله تذييل است معنى اينست وبچنين خداوند ضرب مثل ميكند وبامور نافعه وغير نافعه مثل مى زند
للذين استجابوا لربهم الحسنى ٥ الحسنى مبتداست الذين استجابوا خبر مبتداست ومعترضه است
بر جزاء مؤمنان وكافران معنى اينست هر كسانى راكه پروردكار خويش را اجابت كرده اند ووجود
را بر ايمان وعمل صالح آورده اند حسنى اساست يعنى ايشانرا بفضل حق سبحانه وتع بهشت ماوى است
والذين لم يستجيبوا له لو ان لهم ما في الارض جميعا ومثله معه لافتدوا به اولئك
لهم سوء الحساب ومأويهم جهنم ٥ والذين لم يستجيبوا مبتداست وجمله شرطيه باجزاء
خويش خبر مبتداست بر جمله سابقه بجامع تضاد ومثله عطف است بر اسم ان لافتدوا به جواب لوست
ولو دلالت بر انتفاء افتدا ميكند وهم از بيان عدم نجات مى زند وجمله اولئك لهم سوء الحساب
مقرر مضمون مذكور ومفهوم راجواز است وجمله مأويهم جهنم عطف است بر اولئك معنى اينست
وآنكسانى كه پروردكار خود را استجابت نكرده اند وخود را بر اجابت اوامر ونواهى بر فعل و ترك نياورده
اند اگر ثابت شود مر ايشانراست همه آنچه از انواع سعادت وركايت وچيزهاى كه در زمين است هم
چندان باآن از اسباب واموال قريباست هر آينه اين دهارند و درها جست آنرا فداء نفوس خويش سازند
وفداء ايشان مردود وايشانرا از انرى نجاة وكال نبود وجاء بازگشت ايشان دوزخ باشد وتواند بود كه
الذين استجابوا متعلق يضرب الله الامثال باشد والحسنى صفت مصدر محذوف بالام بود والذين لم
يستجيبوا عطف است بر الذين استجابوا وضرب مثل مذكور براء هر دو طائفه بنداريد معنى چنين مى شود
وبچنين ضرب امثال ميكند ومثل مى زند مر كسانى راكه پروردكار خويش را اجابتى نيكو تر كرده اند وخود را
بر اعمال صالحه آورده كه ايشان باب نافع واجب در منافع مى مانند وازجهة نفع رسانيدن در جهان
دير مى مانند وبعد از آن آثار صالح باقى بود وانوار فلاح لايح باشد بيت سعدیا مرد نكونام نميرد
هركز ٥ مرده آنست كه نامش بنكوئى نبرند ٥ ومر كسانى راكه پروردكار خود را اجابت نكردند وخود
را در كار حق نبردند حيات ضايع كشت وعمر ايشان بى فايده كذشت بى آب روشدند وبهيچ آمدند
بر نفس بى معنى وبى نام ونشان شوند چون آن آب بدآيد وباد اورا در ساحل اندازد وآفتاب
خشك سازد ودر اندك روز ناپيدا شود ديدن وجه جمله لو ان لهم ما في الارض جميعا ومثله معه لافتدوا
به والذين جمله محمول بر حذف مضاف داريد بتقدير بود فداء هم ولم يقل اسرارهم ولهم الحساب بالمناقشه بداريد
قال م من نوقش الحساب عذاب وجمله اولئك لهم سوء الحساب جواب ماشان هولاء بود و
مستانفه باشد ٥ وبئس المهاد ٥ بئس فعل ذم است ومخصوص بذم محذوفست اى كمن هو كافر بئس
المهاد جهنم وجمله تذييل است معنى اينست وبر قرار كاهى جهنم است براء كفار وبر جاى است ايشانرا
نار ٥ افمن يعلم انما انزل اليك من ربك الحق كمن هو اعمى ٥ همزه براء انكار است
فا عاطفه است ومعطوف عليه محذوفست اى امن كمن هو كافر فمن هو يعلم باتيا بلكه خوب آيد اعمى

مسبب است براء علم كمن هو اعمى عبارت از من لا يعلم يا يقال خوب آيد واينجمله تكرارات براء تاكيد جمله
قل هل يستوى الاعمى والبصير كه بالا رفته وذكر آن كذشته معنى اينست آنكسى كه ميداند كه آنچه فرستاده شده
است سوى تو از پروردكار تو يعنى قرآن حق است بداند بچو كسى است اعمى يعنى حال آيات قرآنى به بيند
وآنرا نخوانند ٥ انما يتذكر اولوا الالباب ٥ اينجمله تذييل است معنى اينست تذكره بكير نكر
خداوند خرد كه بعقل خويش مضمون پند دريابند وبه پذيرفتن آن بشتابند كسى راكه خرد او بدريافتن زند
بندكى اورا چه سود كند سوال چون بعقل معلوم است بندم عاقل كيرد ونصيحت بپذيرد وكسى كه اينجا اعتقاد
عكس نمايد و در پند كرفتن غير عاقل را شريك عاقل نمى پندارد آوردن صيغه قصر براء چيست ومقصود آوردن
خطاء كيست جواب در مثل اين محل با ايراد صيغه قصر از بيان انتفاء عقل از كسى بپذيرد تعريض است
وبه پند كرفتن ونصيحت بپذيرفتن تحريض است در كتب معانى بيان ذكر كرده است كه اين توقع از مواقع بديعه
انماست چنانچه در انما يتذكر اولوا الالباب وانما يخشى الله من عباده العلماست ٥ الذين يوفون
بعهد الله ولا ينقضون الميثاق والذين يصلون ما امر الله به ان يوصل ويخشون ربهم
ويخافون سوء الحساب والذين صبروا ابتغاء وجه ربهم واقاموا الصلوة وانفقوا
مما رزقناهم سرا وعلانية ويدرءون بالحسنة السيئة ٥ يوفون بعهد الله صله الذين
الذين است ولا ينقضون الميثاق عطف است بر وان يوصل باضمار يا بدل اشتمال است از به لعود
به صله ماست وما با صله خويش مجرور باست جار ومجرور متعلق است بيصلون ويصلون ما امر الله به متعلق
خويش صله الذين دوم است ويخشون عطف است بر يصلون ربهم مفعول اوست ويخافون عطف است
بر موصول اول صبروا صله صله الذين سوم است ابتغاء مفعول له است مر صبروا را يا ظرف است ويا
مفعول مطلق است از باب ضربته سوطا واقاموا الصلوة عطف است بر صبروا ومما رزقناهم متعلق است
بر انفقوا از باب ضربته سوطا وعلانية عطف است بر واى انفاق سرا وعلانية ويدرءون عطف است
بر انفقوا يا حال است بتقدير بر طريق فيه قسمت واصل وجمله السيئة مفعول يدرءون است موصول با صله
يعنى والذين يا خبر مبتداء محذوفست يا جمله مستانفه بود در جواب صغر انما يا نصب على المدح بتقدير
اعنى معنى اينست پند بكيرند وصورت بند بپندند مكر اولوا الالباب وكسانيكه ايفا ميكنند
وبوفاى رسانند عهد خدايرا وآن عهد الست بربكم قالوا بلى است ونمى خوانند ميثاق را وعطف تفسيرى
است عهد وفا كردن عبارت از وست از شكستن و در ينقضون الميثاق وضع مظهر موضع مضمر
از جهة آنكه ميثاق دلالت بر وثوق دارد وبر وفا حاصل وبر در اقتضاء وفا كامل تر است وبعضى كويند
از يوفون بعهد الله عهد ومواثيق را شامل است از عهد ايمان وغير آن واز مواثيق با حذاء وبند كان بر تن
وجه وضع مظهر موضع مضمر بود ذكر عام بعد خاص باشد وآنانكه مى پيوندند چيزى راكه خداء تع فرموده
است ببين كه پيوسته شود يعنى رحم كه خداء تع نه پسنديده است كه بريده كردد وهچنين اسلام وعراب بايد
كرد وحقوق آن بجا بايد آورد وبر قدر طاقت خويش احسان وبر قدرت ايشان وقت كار يارى بايد
دادن وظالم را از ايذاء كردن ايشان باز بايد داشتن ومشفق بودن ورفق نمودن ونكوئى كردن وبه
نصيحت وپند پيش آمدن وجاى خويش ناپسنديدن ومواصلت ومواخات نمودن وبعيادت بيمارى كردن
ودر تبع جنازه آوردن ونماز جنازه كزاردن ودر دفن حاضر شدن وهچنين حقوق اهل منزل وجمع شركا
مجلس ومحفل وحقوق مماليك وحقوق جيران واصحاب حاجات وارباب احتياجات يا كربه كه در خانه
باشد وجانورى كه در قفص ماند اين همه انواع مواصلت واصناف مراعات ومعاملة است واز فضيل بن
عياض مروى وبروايت ثقات مرويست اكر بنده احسانها ورزد وماكيان را كه در خانه اوست

کرسنه داشته ودل براحسان بگماشته باشد اورا از محسنان نداند ونیکوکار نخواند از بزرگی حکایت
کرده اند از مشایخ ومناقب آورده اند پیاده کشتی ودل براحسان بگماشته باشد اورا از محسنان نخوانند
ونیکوکار نداند از بزرگی جابر برسواری بگماشتی ومرکبی برجوش نداشتی محققی مرکبی آورد واورا بالحاح
وعجز برآن سوار کرد وآن بزرگ مذکور مرکب را در مسافت اندک بسیار بار آب عوده وعلف دادی خود
وگفت نباید که گرسنه وتشنه باشد بسبب سواری من اورا ایذا رسد واز پروردگار خویش واز بد روزگار خویش
می ترسند وترس خودرا در معصیت وگناه می افکنند وخایف می باشند در تفسیر آورده که خشیت پیش از
گناه باید تا در گناه نیفتد وخوف بعد از گناه بود تا توبه کند وبعضی گویند یخشون ربهم بر سبیل عموم است
ویخافون سوء الحساب بر وجه خصوص ذکر خوف دوبار بدین معنی است فرق کردن قبل این حاجت نیست
وبالجمله از معاصی خودرا حبس کردند واز خطایا باز داشتند وبر مصایب شداید صابر بوده اند وجزع وفزع
نمی نمودند از جهت جستن رضای پروردگار وطلب مرضات کردگار اند واز ریا وخواهش ناموری بر
ثناء وبجریت از خوف عیب وجزع ووحشت وسعت فزع واحتراز از شماتت اعداء واظهار تحمل عنا
وبلاء بواسطه حال سایغ ونماز بر پای داشتند وآنچه ایشانرا روزی کرده ایم پنهان وآشکارا در
انفاق آن کاشتند وبنیکی توبه بدی گناه را دفع میکنند یا بکلمه خشیت آزاد رق سایل می پرهیزند ویا
بتحمل از جمله مکافات بار میدارند بحکم سفیه را از سفاهت باز میدارند یا بعفو سیئه ظلم ظالم را ای
برند بحسن امر معروف ونهی منکر دفع دستکاری وگناهکاری بدو میکنند ه اولئک لهم عقبی
الدار ه مستانفه است در جواب ما جزاؤهم معنی اینست این خردمندان که صفات مذکوره دارند
وخودرا بدین نیکها می آرند ثابت است مر ایشانرا عاقبت کار دار جنان است یا گویند عقبی الدار الدنیا
وهی الجنان وتواند بود الذین یوفون بعهد الله با معطوفات خویش مبتدا باشد اولئک لهم عقبی الدار خبر
بود وجمله مستانفه است برای بیان جزاء پندگیرندگان ونصیحت پذیرندگان که عملهاء نیک کردن واز عملهاء
بد باز ماند ه جنات عدن یدخلونها ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذریاتهم ه
جنات عدن بدل است از عقبی الدار عدن یعنی اقامت وقرار است وتمکن واستقرار وجمله یدخلونها
صفت مرفوعهم را [illegible] البلد ای توصلت فیه وعدن البلد بکان کذا ای لزمته یعنی جنات عدن
وقرار ومکان واستقرار وجمله یدخلونها صفت مر جنات عدن را یا بیان ملابسه ایشان با جنات
عدن بر تقدیر صفت اگرچه بر غیر من هی له جاری باشد ار از ضمیر مفید بلبس است ودر یدخلونها بغیر
تاکید از جهة فصل یعنی مفعول است که آباء امهات را شامل است وبر طریق تغلیب متناول معنی اینست
مر ایشانراست دار عقبی جنات عدن بر وجه جزاء یعنی جنات عدن آرام وقرار که درآیند ایشان در آن
جنات عدن دائم دون که بیرون آمدن از آن کسانیکه بنا شد کسانی را که صالح باشند از برای درآمدن
بهشت از پدران ومادران وزنان وفرزندان ایشان ه والملائکة یدخلون علیهم
من کل باب سلام علیکم بما صبرتم ه سلام علیکم محمول است بر تقدیر ای تدخلون یقولون
سلام علیکم ای قلنا سلام علیکم بسبب صبرکم ویا خبر مبتدا محذوف بود ای وهذا بما صبرتم معنی
اینست ومی آیند فرشتگان با مژده وبشارت از هر دری بر بهشتیان گفته اند منزل بهشت را هفتاد
هزار در باشد وبر هر دری فرشته وهیچ فرشته خالی دست نیاید وهر یکی جهة اذن توقف کند وبی
اذن صاحب خانه در خانه قدم نزنند ودر راه اعزاز واکرام پویان وسلام علیکم بما صبرتم گویان ومی آیند
خداوند فرشتگان با مژده وبشری از هر دری بر بهشتیان گفته اند سلام علیکم بما صبرتم ه فنعم عقبی الدار
فاء جیبیه است ومخصوص بمدح محذوف است معنی اینست نیکو سرانجام داده است مر مومنانرا بجای بهشتی

جاورات ایشان ه والذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه ویقطعون ما امر الله به
ان یوصل ویفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنة ولهم سوء الدار ه ینقضون صله
است عهد الله مفعول اوست من بعد میثاقه متعلق ینقضون است ما در امر الله به موصول ... وامر الله
صله اوست جار ومجرور متعلق است با امر الله وان یوصل بدل اشتمال است از ضمیر مجرور به دون عطف
است بر یقطعون فی الارض ظرف اوست وموصول با صله مبتدا است وجمله اولئک لهم اللعنة خبر اوست
ولهم سوء الدار عطف است بر جمله سابقه یعنی والذین یوفون با اولئک لهم عقبی الدار معنی اینست وآنانکه
عهد خدا را یعنی بعد از میثاق یا جنس عهد از استواری آن بشکنند وعهد ومیثاق را پس پشت افکنند ومی
برند از جنس رحم چیزیرا که خدای فرموده است که بپیوندند وموافقت وصحبت واخوت اسلام وغیر آن از
اسباب وصلت انقیام نمیکنند وافساد میکنند ودر زمین تباهی می افکنند که این است مر ایشانرا از جنس لعنت
یعنی لعنت خداوند وفرشتگان وآدمیان وپریان وغیر ایشان ومر ایشانراست سختی عذاب آخرت وبد
حالی در دار دنیا سوال لام در منفعت استعمال کنند تحقیق شده ودر مضرت علی آید چنانچه در لها
کسبت وعلیها ما اکتسبت تحقیق شده ودر لها عاله وعلیه آمره ونسبت سوء الدار زیادت محض است محل علی
باشد در روی استعمال لام بچه وجه بود جواب استعمال لام متضمن مبالغه است ودر طاعت ودین ثابت
آن بنا بتی که مضرت لعنت وسوء الدار بر نسبت آنچه جزای آن کنه باشد منفعت ومضرت مصلحت نماید ه الله
یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر ه الله مبتدا است وجمله فعلیه خبر اوست تقدیم مسند الیه
بر خبر فعلی نزدیک سکاکی در مثل آید عرف والله یبسط الرزق لمن یشاء برای تقوی در کسان در الله
یبسط الرزق لمن یشاء لاغیره گفته بر قول سکاکی معنی اینست خداوند البته رزق برای هر که خواهد فراخ
گرداند وبرای هر که خواهد تنگ گرداند واین معترضه است برای بیان آنکه فراخی رزق بسعی وجهد بود وترک
سعی وتوکل تنگ نشود در تفسیر آورده دست سوی صفر لا کف ودست فارغ صاحب آیه والف ه و
فرحوا بالحیوة الدنیا وما الحیوة الدنیا فی الآخرة الا متاع ه متاع برای تقلیل وتحقیر است
وجمله وما الحیوة الدنیا الا متاع حال است از الحیوة الدنیا وبواسطه وضع مظهر موضع مضمر است وجمله
وفرحوا بالحیوة الدنیا معترضه است برای طعن کسانیکه بحیات شادمان شوند ومتاع اندک دنیا خودرا
در بهجت وفخر افکنند معنی اینست وشاد شدند بحیات دنیا در مقابله حیات اخروی که متاع
قلیل وحقیر که بدشواری حصول پذیرد وبآسانی زوال گیرد ه ویقول الذین کفروا لولا
انزل علیه آیة من ربه ه کفروا موصول با صله فاعل یقولون است وجمله عطف است
بر جمله وفرحوا بالحیوة وضع مظهر موضع مضمر برای اظهار رد مقال مذکور وعلت ... طور چه ایشان
این سخن بسبب کفر میگویند ودر راه کافری میپویند لولا تحضیض است یعنی هلا انه مفعول مالم یسم فاعله
است مر انزل من ربه متعلق اوست معنی اینست وگفتند آنانکه کفر ورزیدند وبدین خداوند نگرویدند
چرا فرستاده نشد بر محمد از پروردگار او این کار او معجزه ومعجز ازو طلب میکنیم ه قل ان الله یضل من
یشاء ویهدی الیه من اناب ه قل جمله مستانفه است در جواب ما اقول لهم حین یقولون ذلک
وجمله ان الله یضل من یشاء مقول قل است ویهدی الیه من اناب عطف است بر یضل من یشاء که میزان است
وتاکید جمله از جهة تقدیم است که بر گفتار مذکور مقدم داشته وملوح از ضلال است بتقدیم ملوح بنزل منزله
سائل کرد وجمله را موکد آورد وتقدیم ضلال بر هدایت از آنست که باعتبار مقصود بیان ... ت واناب
بمعنی ... است استعمال صیغه ماضی برای یفعل است معنی اینست بگوای محمد بدرستیکه خدای تعالی گمراه
گرداند هر کرا خواهد وراه نماید سوی دین خویش یعنی دین اسلام کسی را که سوی او باز گردد وتوجه بدو کند

وبیک بینت که خداء عز وجل کفار را اکراه کرده است بر کفتار لولا انزل علیه آیة من ربه آورده است این فقال انحی
از ضلال است ومبنی بر سوء حال است زیراکه پیغامبرم بعضی آیات ومعجزات نموده که آن هیچ پیغامبرم را ننموده
که معجزات همه پیغامبران خوارق عادت عالم سفلی بود معجزه آن معجزات همه ایشان در عالم علوی روی نموده
واز موالید وعناصر نکذشته وبر اجرام فلک نرفته نوح هم قدم بر سر باد نهاد صالح هم ناقه از سنک بیرون آورد موسی
چوب را بر آب انداخت ودر آب راهها ساخت عیسی هم مرده را باذن خدای تعالی زنده کردی واکمه وابرص را
در بصیر وصحت آوردی وهیچ یکی از ایشان بر عالم علوی دست نیافت ودر تصرف اجرام فلکی نشانی پیغامبر
ما را دست تصرف از موالید عناصر کذشت وبتصرف پیوست یک اشارت اوست که جرم ماه دو نیم شد زهی
شهی که دست برشما دارد در ساحت مداوت ارواح رسل وانبیا ومقام ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین
او ادنی هم بعالم علوی متعلق وهم برین قاعده که کفتیم مطلق است لاسیما معجزات قرآن که از معینات ومشتمل
بر خواص عجیبه آیات چنانچه فاتحة الکتاب شفاء من کل داء وامثال آن مقرون بتجربه وامتحان است جزالت
لفظ وبلاغت نظم بمثابه که آیه اجتمعت الجن والانس علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن یا آنکه کفت وان کنتم
فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسوره من مثله تمامه عاجز شدند وبعجز پیش آمدند واستقامت بحدی که
هیچ وجهی کژی بود وهیچ جهتی مدخل احتجاج نشود که چنانچه کفت انزل علی عبده الکتاب ولم یجعل له عوجا
وبینات شریعتی فایقه عقل راجح وتصدیق لایقه با هر دینی که برابر کنند بحکم انصاف عقل راجح آید ورفقه
برهان عقلی فایق نماید این معجزه بهیچ کسی را نبوده وهیچ پیغامبری را روی ننموده با اینچنین معجزات که
پیدا کرد اکر کفار ایمان نیاورد وبا این صفت که ایشان دارند سود ندارد بعد ظهور معجزه متقدمه ایمان
نیارند چون قوم نوح هم وهود وصالح وموسی هم در اهلاک واستیصال آرند بعد از آن هیچ یکی را از ایشان زنده
نکذارند وچون ایشان همه را بهلاک رسانند وعده ما کان الله لیعذبهم وانت فیهم مرعی نماید معجزات مقترحه که
ظهور نمود مبنی برین حکمت بود برین تحقیق که کردیم وبدین طریق که در بیان آوردیم ظاهر شد که ایشان طلب
معجزات مقترحات باظهور اینچنین آیات بینات ضلال مبین ومقالی باطل یقین است **سوال** آیات
بعد هدایت باشد وبر مشیت مستدعی بود تعلق هدایت بر تحصیل حاصل است وجز با محالات آن قایل
است **جواب** مراد از انابت استعداد انابت باشد انابت بالفعل مراد نبود چنانچه در هدی للمتقین
الصایرین الی التقوی کفته اند ودر دلو تاویل او یهدی للضالین رفته انی شک نیست که برای هدایت
استعداد انابت شرط است چه کسی را خدای تعالی استعداد انابت نداده میان انذار وعدم انذار نسبت
ایشان برابری نهاده چنانکه قوله تعالی سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم وجای دیکر کفت ان الله لا
یهدی القوم الکافرین ای دایمین فی الکفر غیر المتعدین للایمان بحیث لایکون من شانهم ان یومنوا
ولایتاتی منهم للایمان واراد اسلان یموتوا علی الکفر والطغیان اینچنین کسان را مظنه هدایت نبود ودر
حق ایشان کمان اهتدا نباشد وتوانند بود که انابت بالفعل بر حقیقت مراد بود وترکیب مذکور از قبیل
قل انه از صفت هذا الشاب فی طفولیة ولبیت هذا الشیخ فی شیب وهدی للمتقین قبل ان یصیروا متقی
باشد ٥ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ ٥ الذین امنوا در محل نصب است بدل
از من اناب یا منصوب بر مدح است یا بر مبتدا ای هم الذین آمنوا بر تقدیری که را از بدل دارند وبدل
را در حکم تنحیه بندارند یعنی هدی الذین آمنوا باشد تحصیل حاصل وارد شود همان جواب باید کفت همان
در طریق نقضی باید جست وتطمئن یعنی اطمینان وعطف است بر امنوا ایراد او بصیغه مضارع از جهه
استحضار صورت بهجه ایمان است **معنی اینست** وراه نماید آنهارا که مستعد بودند برای ایمان
واطمینان یا راه نماید آنهارا که مستعد بودند برای ایمان آوردن یعنی آورده اند ایمان ودلها نهاده اند

ومراد بذکر ایمان است بیقین چنانکه جای دیکر کفت واذا ذکر الله وحده وستعد شده است آیمانشت
ای اذا او من بالله وحده بلا شریک شهادت قلوب المشرکین واذا ذکر طاعت خدای چنانچه جای دیکر
کفت رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله ای عن طاعة الله مراد دارند وبعضی از ذکر نماز مراد
دارند چنانچه جای دیکر کفت انی احببت حب الخیر عن ذکر ربی ای عن الصلوة پندارند وبعضی کویند مراد اند
حقیقت یاد کردن خداست چنانچه در الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم مذکور است ٥ أَلَا
بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ٥ الا حرف تنبیه است بذکر الله متعلق است بتطمئن القلوب
تقدیم وازجهه اهتمام بشان ایشان است وجمله تذییل است **معنی اینست** آکاه باشید بذکر خدای تعالی دلها
آرام میکیرد وسکون وقرار می پذیرد ٥ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ ٥
موصول باصله مبتدا است وجمله طوبی لهم خبر مبتدا است وتواند بود که الذین آمنوا بدل از قلوب بود بحذف
مضاف ای الا بذکر الله تطمئن القلوب الذین آمنوا وعملوا الصالحات بدین تقدیر طوبی لهم جمله
دعائیه معترضه باشد وحسن مآب بنصب ورفع خوانند اما نصب او از جهه مصدریه از فعل محذوف بود
بر تقدیر کلام حسن مآب هم حسنا باشد وبرفع مبتداء محذوف الخبر بود ای طوبی لهم وحسن مآب لهم
وبر هر دو تقدیر این جمله محذوف بود بر طوبی لهم وطوبی مصدر است بمعنی طیب چنانچه بشری مصدر است
بمعنی اصل او طیبی بیا بود یاء ساکن را از جهه ضمه ما قبل قلب بواو کردند ورفع او از جهه ابتداست لهم خبر
باشد نصب او از جهه مصدریه دارند معنی او طاب بود طیبا پندارند ولام در طوبی لهم بر طریق سقیا لکم برای
تقویت عمل آمده **معنی اینست** آنانکه ایمان آوردند وعمل صالح کردند ایشان را خوشی وخرمی باد وبازکشت
نیک بر ساده ٥ كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِتَتْلُوَ عَلَيْهِمُ
الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ٥ ذلک اشارتست بر ارسال رسل که بدلالت میان قد خلت من قبلها امم
معلوم کشته ویاد رذکر ولکل قوم هاد ذکر آن رفته وجمله وکذلک ارسلناک معترضه بود متضمن تنبیه ارسال
پیغامبران دیکر محقق باشد **معنی اینست** چنانچه فرستادیم هادیان کذشته وپیغامبرانی که پیش از تو آمده اند
ورفته وفرستادیم ترا بر کروهی که کذشته است پیش از ایشان بسیاری از امتان تا برخوانی بر ایشان کتابی که
سوی تو وحی کرده ایم وقرآنی که ترا داده ایم وکارهای تو ترسایندن وهم کتابیدن ووحی ما رسانیدن است
نه تحصیل ایمان در دلهای مردمان ونیک آوردن دلائل ومعجزات وپیدا کردن آیات مقترحات کار خداست
وخارج از طاعت انبیاست ٥ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي ٥ روایت کرده اند در
عام حدیبیه بهنکام نوشتن صلح نامه بسم الله الرحمن الرحیم در کتاب آورد مشرکان از شنیدن این اسم
بر آشفتند وبروجه انکار کفتند محمد تا این زمان خدا را باسم الله ذکر میکرد این زمان نام رحمن آورد چون
معنی باید شاید ساکه نام تان مایز بیارد ودران وقت مسیلمه کذاب در یمن دعوی نام تان مایز بیاورد
ودران میبود او را قوم او رحمن میکفتند واهل مکه باسم رحمان میدانستند وبکفر خویش در شان او است
رحمان الیمامة لا زالت رحکنا باسم کاهن در مکه تسمیه باطل را پیشوا ساختند وکفتند نابسند انا
لا نعرف الرحمن الا رحمان الیمامة پرداختند این آیه در شان ایشان نازل کشت واین نظم در حق ایشان
لو بود پیوست واین جمله معترضه است برای ذکری از کفتارهای مشرکان وشکایت وحکایتی از حکایتهای
ناشایسته ایشان وتقدیم مسند الیه مفید است مر تقوی را قل جمله مستانفه است در جواب ما اقول لهم حین
یکفرون هو ربی مقول قل است **معنی اینست** وایشان برحمن کفر میکردند ورحمن را منکر می شوند بکو
ای محمد رحمن پروردکار منست وثبوت این صفت مر او را مبرهن است ٥ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ٥ این جمله
تعلیل است مر مضمون هو ربی را یا تذییل است **معنی اینست** بکو ای محمد او یکی است بجز او معبودی

بجو بیست ○ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ ○ جمله مستانفه است در جواب ما عملت حین
علمت ذلک والیه متاب عطف بروست در اصل متابی بود با کتفاء بر کسرت یا را سقوط روی نمود معنی
اینست برو توکل کردیم و کارها باو سپردیم در ایام حیات و سوی اوست بازگشت در هنگام ممات ○ وَ
لَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ ○ روایت کرده اند
چون کافران لولا انزل علیه آیة گفتند و معجزات مقترحه جستند که کوههاء مکه دور رود و فراخی در زمین مکه
پیدا آید تا ما بساتین و باغات بسازیم و جویها و حیاض برداریم چنانچه کوهها داود را مسخر بود و امر او را
اطاعت می نمود و یا باد را مسخر گردان تا بران سوار شویم و در زمین شام بتجارت رویم و مسافت در زمان قریب
قطع کنیم و غرض حاصل کرده در روز بروزی باز گردیم چنانچه سلیمان باد را مسخر داشت و مرکب خویش ساخت
و یا دو سه مرده از پدران ما زنده کن چون قصی بن کلاب و جدعان و عمران تا ایشان بنبوت تو گواهی دهند
و از صدق تو خبر کنند و رایت توحید دل ما افگنند چنانچه تو گمان می بری که عیسی مرده را زنده میکرد و اینچنین
معجزه عظیم پیدا آورد این آیة نازل گشت و این نظم بورود پیوست قرآنا اسم ان است سیرت به الجبال خبر
اوست و ان با اسم و خبر فاعل فعل محذوف است که شرط است جواب شرط محذوفست تقدیر کلام اینست
لو ثبت قرآنا کذا و کذا لما آمنوا این جمله عطف است بر جمله سابقه ویقول الذین کفروا لولا انزل علیه آیة من
ربه متصل است بیان کلام جمله میانه معترضه است معنی اینست و اگر ثابت شدی قرآنی که بدو کوهها از جا
در سیر آورده شدی یا بدو قطع مسافت رفتن بسیار در زمین اندک حاصل آمدی و یا سخن کفته شدی
مردگان بعد احیاء ایشان هم ایشان ایمان نمی آوردند و تصدیق نمی کردند و تواند بود که جواب لو کان
هذا القرآن تقدیر کنند معنی چنین شود و اگر ثابت شدی که قرآن بدین صفات است همین قرآن بودی با این
که اینچنین قرآن منزل شده ایمان نمی آوردند و دل با عجاز آن نمی کاشتند و اگر معجزات که می طلبند باید بدین
استیلا که دارید از شما ایمان نمی نماید ○ بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا ○ معطوف است بر محذوف ای لیس لک
امر تحصیل ایمانهم واظهار الآیات المقترحة فی بیانهم معنی اینست تحصیل ایمان ایشان کردن و معجزات مقترحه
آوردن کار تو نیست بلکه همه خدا راست و طلب حصول این کار از دیگران بی معنی است ○ أَفَلَمْ يَيْأَسِ
الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا ○ استفهام برای انکار است فا عاطفه است لم ییاس
بمعنی لم یعلم است که یاس در بعضی لغات بمعنی علم آمده است و بر معنی مشهور که نومیدی مجاز از علم شده
است که نومیدی از کاری عالم بنا دانستن او بود باعتبار ملازمت مجاز از علم شود ان مخففه از مثقله است
و ضمیر شان محذوف است و جمله شرطیه بیان شان است ای الم یعلم الذین آمنوا انه لو یشاء الله لهدی هولاء
المشرکین لکنه لم یهدهم حیث لم یشاء هدایتهم و ما لم یشاء الله هدی هولاء المشرکین لکنه لم یهدهم حیث
لم یشاء هدایتهم و ما لم یشاء لم یکن فیعلموا ان هولاء المشرکین لم یؤمنون و تواند بود که یاس اینجا بمعنی حقیقت
نومیدی بود و ان لو یشاء الله لهدی الناس جمیعا ان هولاء لا یؤمنون و تواند بود که ان لو یشاء الله لهدی
الناس جمیعا با اضمار ان لام متعلق لم ییاس باشد والمعنی الم یقنط الذین آمنوا عن ایمان هولاء المشرکین
بان الشان کذا حاصل معنی همه وجه انتفاء وقوع ایمان ایشان است و ان مقرر است مر مضمون شرطیه سابقه
را یعنی لو ان قرآنا سیرت به الجبال و کذا لم یؤمنوا معنی اینست اگر خدای تو خواستی همه مردمان را بنور هدایت
آراستی نخواست بنا راست لاجرم راه نیافتند و در گمراهی افتادند چنانچه انتفاء ایمان است مقرر است مر
مضمون شرطیه لو ان قرآنا سیرت به الجبال و اگر خواستی همه مردمان را بنور هدایت معلوم گشت و حصول
ایمان ایشان بنومیدی پیوست ○ وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ
أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ ○ لا یزال از افعال ناقصه است الذین کفروا اسم اوست

و جمله تصیبهم بما صنعوا قارعة حال است از ضمیر تحل و اخر افعیل بر صیغه تذکیر و تانیث آمده چنانچه لا رحمة
الله قریب من المحسنین تحقیق شده حتی یاتی وعد الله متعلق است بجمله او تحل قریبا من المحسنین دائم
معنی اینست و همیشه باشند آنانکه کفر ورزیدند و بخداوند تو نگرویدند برین صفت که برسد ایشان را بلایی
از کارها زشت و عملها بد کردند و کفر و معاصی آوردند عقوبتی کوبنده ایشان و دور کننده کفر و عصیان
چنانچه عامر بن طفیل و امثال او را برسید و شر ایشان بکفایت رسید چنانچه قصه بالا رفته و ذکر آن در آیة
و یرسل الصواعق گذشته و یا فرود آید قارعه مذکوره نزدیک از سرای ایشان که در معرض رسیدن باشد و بلا
هلاک گردانیدن بود و یا آمدن وعده خداوند تو و رسیدن هنگام روایت کرده اند که چهار کس اسود بن عبد الله
و اسود بن قاید با پیغامبر سخت دشمن بودند و بنهایت صورت دشمنی می نمودند و استهزاء می نمودند و
سخریه می آوردند جبرئیل عم در شان ایشان آیة انا کفیناک المستهزئین آورد و از کفایت شر ایشان خبر
کرد پیغامبر گفت کفایت شر کجاست که هنوز هر یکی زنده برخاست جبرئیل گفت روز بیست نکرد که
شر ایشان بکفایت رسد اسود بن عبد الله با غلامی در چراگاه اشتران رفت جبرئیل شتر او را بر دست او
گرفته بر درختی زدن گرفت یکایک کاری او را حالتی عجیب پذیرفت او فریاد اعنی با غلام برآورد براء دستگیری
التجا بغلام کرد غلام گفت بدست خود میزنی فریاد از دست که میکنی مرد و جان بجهات و عقارب دوزخ
سپرد بیت چون مرگ دست بر آرد که بود دستگیر تو ○ چون موت پای بر آرد که بود پای گیر تو
و اسود بن یغوث سبیل رو بود باد سموم زد چنانچه روی او سیاه شد در خانه آمد و در زد زن او گفت
صاحب من سپید روی بود تو سیاه روئی خود را صاحب من بدروغ میگویی غضب کرد و دل بر حفظ او
آورد و سر در آستانه در زدن گرفت تا بکفایت پیوست مصراع حیات چون بسر آید بسر رسد نیکی
و ولید بازار رفت بر در دکان تیری گذشت رد از سر او افتاد با تیری آویخت و با پیکان او تنگ آمد
ردا بر داشت و بشتابی برفراشت پیکان تیر برگ جان رسید چون تیر کشید روانی خون نماند او را
سوی دوزخ براند و عاص بن ولید ماهی شور خورد و خود تشنگی بر وی غالب شد چندان آب آشامید که
ترکید بیت بس لقمه کان گرفته گلو برد پیش مرگ ○ بس جرعه که حلق گرفته براء جان ○ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ
الْمِيعَادَ ○ جمله تذییل است تاکید بتقدیم ملوح است معنی اینست بدرستی که خداوند تو وعده را خلاف نکند
و در وعده و وعید خلف نکند و این آیة دلیلی است صریح بر مذهب صحیح که چنانچه خلف در وعده
خداوند تو روا نیست در مذهب نیز روا نباشد که نفی مذکور وارد در وعید مسطور است مورد لا محال مراد
بود نفی خلاف در وعید ثابت کرده ○ وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا
ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ○ روایت کرده اند چون وعیدی که مضمون
آیة سابقه است نزول یافت جماعت کفار باستهزاء و سخریه شتافتند که این عذاب کی خواهد بود و این
وعید کی روی خواهد نمود این آیة نازل گشت و این نظم بورود پیوست لام در جواب قسم محذوفست ای
اقسم لقد استهزئ فاملیت عطف است بر استهزئ للذین کفروا ثم اخذتهم عطف است بر املیت ثم براء
تراخی است امهال ایشان دیر بود و اخذ بعد مدتی نمود عقاب یعنی عقابی اسم کان است کیف خبر
کان است از جهة صدر مقدم شد و استفهام براء تعجب در کیفیت مستلزم تحقق و در شیء بود و کناب
از لوازم او یعنی تحقق عقاب و در شی آن باشد فا در فکیف سببیه بود و جمله قسمیه با جواب خویش معترضه
است براء تسلیه پیغامبر معنی اینست و هر آینه سخریه کرده شدند پیغامبران که پیش از تو بودند
و مهلت دادم مر کسانی را که بخداوند تو نگرویدند و بآیات خداوند تو استهزاء میزدند یعنی تاخیر
عذاب کردیم و چند گاهی در مواخذه نیاوردیم پس ایشان دیدی که ایشان را گرفتیم و در عقوبت افکندیم و رسید

ایشان را عذابی که مردمان را متحیر سازد و در شکفت اندازد ○ أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ
بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ ○ استفهام براء انکار است فا سببیه است ما در بما کسبت
مصدریه است یا موصوله جار و مجرور صفت است مر نفس را و علی کل نفس متعلق است بقایم و قیام بر هر
نفسی عبارت است از عالم بوده باحوال او و هرچه او کند چه هر که قایم بر چیزی باشد لا عالم باحوال او بود و من
مبتدا است قایم خبر است جمله صله من است و من با صله مبتدا است خبر او محذوف است ای افمن هو قایم علی کل نفس
تلبس بکیها او بما کسبت یا ازین کسب بمن لیس کذلک و جمله و جعلوا لله شرکاء حال است از دوم یکفرون
یا عطف است بر مضمون او ای کفروا بالرحمن وجعلوا لله شرکاء عطف است بر مضمون جمله فمن هو قایم الی
اخره لتولیتین هو قایم علی کل نفس بما کسبت بمن لیس کذلک وجعلوا لله شرکاء معترضانی که در میان بود
میان دو کلام سایغ بود و همزه براء انکار سببیه آنست که مضمون فا است و تشبیه مذکور تشبیه مقلوب باشد
بر طریق ابو حنیفه و ابو یوسف چه انکار ثبت تشبیه بجلست معنی اینست آنکسی را که او قایم است بر هر نفسی که
ملتبس است بر چیزی که آنرا کسب کرده است یعنی عالم است بکار و حال آنکس همچو کسی بود که هیچ چیز نداند
و هیچ چیز نتواند اینچنین تشبیه نابوده کردند و مر خدا را شریکان کردانیدند ○ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ
بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ ○ قل مستانفه است در جواب ما ذا اقول لهم حین جعلوا
لله شرکاء سموهم مقول قل است ام منقطعه است بمعنی بل و همزه که مضمون ام است براء انکار است بما لا
یعلم متعلق است بتنبئونه و فی الارض متعلق است بما لا یعلم و جمله عطف است بر سموهم و اضراب این ام منقطعه
است و جار و مجرور متعلق است بفعل محذوف ای اتسمونهم بظاهر من القول غیر محقق است من غیر تامل فی
الباطل فی تحقیق ما هو الحق معنی اینست بکوای محمد کسانی را که کردانیده اند مر خدا را شرکا نام و یقین
ذکر کنند تا ظاهر شود که ایشان کیستند و لایق چه اند و در وجود چیستند بلکه با خود خبر میکنند خدا را بدانچه
نمیداند یعنی بنابوده که وجود او بعلم او نپیوسته و در خارج متحقق نکشته نه بلکه با خود خبر میکنند خدا را
بظاهر از کفتاری معنی ندارد و حرف او را مفهومی نپندارد چون چنین باشد اگر ایشان بستانید و اگر یقین
کنید و در کلام فی معنی دم رمز بیان چکونه و نابوده چکونه زند ○ بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ
وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ ○ اضراب است از مضمون ام بظاهر من القول چه مضمون او شک در بودن
کفتار ایشان بسبب ظاهری آن قول که او را شوق بیت بود از ین مضمون اضراب کرد و انکار ایشان را
در بودن او وجه جیبی بصورت بین باطل محض بود مکرهم مفعول ما لم یسم فاعله است مر زین را و صدوا
بر صیغه معروف و مجهول خوانده اند و بهر دو قرات عطف است بر زین و لام در السبیل براء عهد است
ای سبیل الحق و منهاج الصدق و هو دین الاسلام و شریعت النبی معنی اینست بلکه آراسته کردانیده
شده است مر کافران را مکر و بد سکالی ایشان و از سبیل حق باز داشتند یا باز داشته و آراینده در نظر
ایشان و تواند بود که شیطان بود ○ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ○ من شرطیه مفعول به است
من یضلل از جهت صدر کلام مقدم شده یضلل شرط است بمن شرطیه مجزوم شده ما داسم من زایده خبر ما است
معنی اینست و هر کرا خدای تعالی کمراه کند بس او را راه نماینده کسی دیگر نبود ○ لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا ○ عذاب تعذیب است و ظرف اوست لهم عذاب مستانفه است در جواب جزاؤهم معنی
اینست مر ایشانراست عذابی از قتل و اسر و محنت و عنا و سایر بلاها بحیات دنیا ○ وَلَعَذَابُ
الْآخِرَةِ أَشَقُّ ○ جمله جواب قسم محذوف است ای اقسم لعذاب الاخرة اشق و این جمله قسمیه معترضه است
ای بل اقسم لعذاب الاخرة اشق براء هول و ترهیب معنی اینست بسوکند یاد میکنم که هر آینه عذاب
آخرت دشوارتر است و اشد و کلفت است ○ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ○ عطف است با حالات

معنی اینست و نیست مر ایشانرا از عذاب خدای تعالی نکاه دارنده و او را از عقوبت ایشان باز دارنده ○ مَثَلُ
الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ○ مثل اینجا بمعنی صفت و مبتدا است وعد
المتقون صله التی است و رابط محذوف است ای وعدها المتقون با صله خویش صفت جنت است و خبر
مبتداء محذوف است ای مثل الجنة التی وعد المتقون سیذکر تجری من تحتها الانهار حال مقدره است
از جنت و یا مستانفه است در بین لنا صفتها معنی اینست صفت جنتی آنکه وعده کرده شده اند بدان
متقیان را سرانجام مذکور خواهد کشت و بیان خواهد پیوست بعد از آن صفت مذکور را ذکر کرد تجری من
تحتها الانهار در بیان آورد یعنی صفت او این بود که از زیر او جویها روان باشد و اگر تجری من تحتها
الانهار منزله مصدر دارند معنی برین جمله بپندارند بهشتی که روان کرده شده اند آنرا جهت متقیان روانی
جویهاست از فرود آن ○ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا ○ اکلها مبتدا است دایم خبر مبتدا است و ظلها
عطف است بر اکلها خبر مبتداء محذوف است بطریق ای ظلها دایم ایضا جمله مستانفه دیگر است بر طریق
رد لنا فی وصفها معنی اینست میوها و خوردنیها و آن بهشت دایم است و انقطاع بدان نیست و انصرام
نپذیرد و هر میوه که از و بکنند بیش از آنکه بذهن برسد بجای او دیگری آید و محل او خالی نماند و سایه همچنانست
یعنی میوه خوردنی اوست در دوام و انتقاص و انصرام نپذیرد و سایه او نیز دایم بود و هرگز با آفتاب مبدل
نشود ○ تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ ○ تلک اشارتست بر جنت و مبتدا است
عقبی الذین اتقوا خبر مبتدا است جمله و عقبی الکافرین النار عطف است بر جمله تذییل است معنی اینست
آن یعنی جنات عاقبت کار مؤمنان است و عاقبت کار کافران و آخر کار ایشان دوزخ است
که در وی در آیند و همیشه در آن باشند ○ وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ
إِلَيْكَ ○ موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است و جمله یفرحون خبر مبتدا است هم مفعول اول
آتیناست الکتاب مفعول دوم آتیناست هم صله الذین است و جار و مجرور یعنی بما انزل الیک متعلق
است بیفرحون و مراد از وی مومنان اهل کتاب اند چون عبد الله بن سلام و یاران او و جمله معترضه
است برای مدح بعضی از اهل کتاب که ایمان به پیغامبر آورده اند و بحقیقت قرآن تصدیق کرده اند
ای الذین آتیناهم الکتاب التوریة و آمنوا بالقرآن و جماعتی از نصاری و جنده از بنی نجران و جنده
از حبشه و غیر آن معنی اینست و آنانکه داده ایم یعنی توریة و انجیل و غیر آن شاد میشوند بجمیع چیزی
که فرستاده شده است سوی تو از قرآن ○ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ ○ من
موصول با صله مبتدا است جار و مجرور یعنی و من الاحزاب خبر مبتدا است و جمله حال است یا عطف
است بر و من الاحزاب الذین لم یؤمنوا برسول الله و تحزبوا علی عداوته کالکعب بن الاشرف و اصحاب
و السید و العاقب و اشیاعهما کی ایشان بعضی معانی قرآن که موافق کتابهاء ایشان مقر بحقیقت بودند
و بعضی را انکار میکردند معنی اینست و بعضی از کروههائی که بر عداوت پیغامبر جمع شده اند و در
مدینه بعداوت پیغامبر آمده اند یعنی قرآن را منکر می شوند و بر حقیقت آن نمی روند هستند بعضی
کردن قرآن را زیرا که ایشان معانی قرآن را که موافق کتابهاء ایشان بود منکر نبودند و بصدق آن اعتراف
می نمودند امام زاهد در تفسیر خویش منکر بعضی را منکر کلیه داشته و آخر آن مذکور را منکر کل نهاده است
چه ایشان بعضی معانی را صادق میدانند و قرآن و وحی نمیدانند و بعضی یعنی کل آمد چنانچه در آیه
وان یک صادقا یصبکم بعض الذی یعدکم تحقیق شده چه بر تقدیر صادق بودن او صدق هم کفتار او آید
و وقوع هم وعدهاء او روی نماید لیکن وجه یجوز اکثر بعض و از ذات کل اشکال دارد که حرف در اثبات
و نفی بعض لامر لازم نمی پندارد و مجاز بی ملازمت بود و بی اتصال صحیح نشود مگر آنکه کویند ذکر و لادت

کل در سلب و ایجاب مذکور بر وجه صدق بر اعم بر اخص و وجود اعم در ضمن اخص باقتضاء دلیل دارند
و ارادت مذکور بر وجه مجاز بندارند چنانچه در هدایت اشاناٌ و هو رجل آمد و در جانی رجل دهو ندید تحقیق
شد این محل را یاد باید داشت و از اسرار علم باید پنداشت ❁ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا
أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُو وَإِلَيْهِ مَآبِ ❁ قل مستانفه است در جواب ما ذا اقول لهم حین ینکرونه
و جمله انما امرت تا آخر مفعول قل است الیه ادعوا حالات و الیه ماب عطف بر وست عطف اسمیه
بر فعلیه معنی اینست بگو ای محمد مر فرموده شده در آنچه بر من وحی شده است مر بدین که خدای تعالی را
بیکانکی یاد میکنم و شفقت او بجور نرسم و دیگر از او بر شریک نمی کردانم و بسوی طاعت و توحید و عبادت
خدای تعالی میخوانم و بازگشت خویش سوی جایگاه او میدانم و رسالت مرا و قرآن که منکر می شوید ادین
چیزها که در بیان قرآن آورده ایم کدام چیز را منکر بید و چه چیز را نفی میکنید آنچه من آورده ام اینست
و آنچه مضمون قرآنست همین است آورده مرا قبول میکنید و مضمون قرآن را می پذیرید در رسالت من
چه انکارست کل شما را از قرآن چه بیزارست ❁ وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَاهُ حُكْمًا
عَرَبِيًّا ❁ در آیه سابقه استقامت معنی قرآن و مسلم بودن آن پیش مخالفان و موافقان ذکر کرده
درین آیه بلاغت قرآن و جزالت اسالیب و فاقی و بودن او بر وفق لسان اهل جنت یعنی کلام عربی
یوسف بر اساس فواید فنون ارین وجه اعتراض آورد ذلک اشارتست بر مشار الیه از کلام سابق
مفهوم می شود و جمله انما امرت ان اعبد الله و لا اشرک به بدان دلالت میکند ای کما انزل القرآن
مشتمل علی الامر بالتوحید و العبادة و عدم الشرک انزلناه حکما عربیا ای فصیحا بلیغا علی السن لسان
اهل الجنة عربیات فیهوا اللغات علی بلاغة و فصاحة بها صار من المعجزات معنی اینست و چنانچه
فرستاده ایم قرآن را مشتمل بر امر بعبادات و توحید کردگار پاک و متضمن نهی از اشراک و فرستاده ایم او را
بر حکم عربی و لغت بر لغت عرب که احسن لغات آمده و بلاغت و فصاحت از جمله معجزات شده ❁ وَ
لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُم بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ
لام موطئه قسم است بر شرط در امده جزاء یعنی ما لک من الله تا آخر از روی لفظ و از روی معنی جزاء
شرط شده اهواءهم مفعول است مر اتبعت را بعد ما جاءک متعلق است بفعل مذکور من در من
العلم بیانیه است و جمله و لئن اتبعت تا آخر معترضه است و براء ترهیب و تنبیه است از اتباع هواء
این اقوام و این خطاب بپیغامبر است م و ایراد صیغه بر وجه تعریض مر کسانی راست که ایشان اتباع هواها
کافران کرده اند و خود را بر متابعت ایشان آورده اند و این تعریض بر وجه مجاز است چنانچه در اراده معنی
مستعرض عنه مودی است و این وجه مجاز است معنی اینست و بسوگند یاد میکنم هر آینه پس روی هواهاء
کافران و بطلان هواهاء ایشان باشد ترا دوستی که مدد آرد و نگاهداری که از مواخذه نگاهدارد
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً ❁ روایت کرده اند کافران
پیغامبر را در نکاح کردن و دل بردن و فرزند گرفتن و احکام ناسخ و تبدیل رسانیدن عیب میکردند
و نیز اوی آیات مقترحه چون سیر جبال و قطع زمین و تکلم موتی جستند این آیه بر طریق اعتراض
براء رد ایشان نازل گشت و بود و سوگند للجواب قسم محذوف است ای اقسم لقد ارسلنا رسلا من قبلک
رجلا من قبلک ظرف ارسلنا است و جعلنا معطوف است بر ارسلنا رسلا مفعول است مر ارسلنا
را و تنکیر او براء تکثیر و تعظیم است ازواجا مفعول نعم است ذریة عطف است بر ازواجا و جمله معترضه
است براء رد طعنه کفار در شان مشغول شدن پیغامبر بزنان و فرزندان و متعلق گشتن بر مصالح
ایشان معنی اینست و بسوگند یاد میکنم بدرستی که فرستادگان بسیار عظیم الاقدار را پیش از تو فرستاده ایم

و نعمت نبوت و عظمت رسالت دادیم و فرزندان براء ایشان کردانیده ایم و محظوظ داشتن رسانیده ایم
محمد را کردن زن و فرزند باشد چه عیب بود و اگر متعلق بتدبیرات و مصالح ایشان باشد چنانچه پیغامبران دیگر
داشتند چه نقص آید ❁ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ❁ ان یاتی
اسم کان است لرسول خبر اوست الا باذن الله استثناء مفرغ است و جمله معترضه است براء رد ظن
کفار از آنچه معجزات مقترحات بجا می آرد و دل بر ترکیب خواهند کان آن می کارد معنی اینست و نبوده
مر هیچ پیغامبری را که بیارد معجزات مگر باذن خدای تعالی تغییر خواست خدای تعالی چگونه آرد و بکاری که خارج از
طاقت اوست دل ایشان چگونه کارد ❁ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ ❁ این جمله معترضه دیگر است
در رد طعن ایشان بدین که پیغامبر تتبع احکام ایشان میکند و تغییر و تبدیل در شریعت ایشان می افکند
و بدین طریق ثابت نمی ماند حکم میکند و باز میگرداند معنی اینست مگر هر وقتی کتابی است که در لوح
محفوظ نوشته شده است و حکمی ملایم و مصالح آن وقت و آن زمان آمده بیان مدت حکم بود تغییر
و تبدیل نباشد ❁ يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ❁ و یثبت بر صیغه
مضارع از باب تفعیل و افعال خوانند و معنی بر حسب آن دانند ما یشاء مفعول است یثبت را قرینه
آن محذوف است ای یثبت الله ما یشاء این جمله مقررات مر جمله لکل اجل کتاب و عنده ام الکتاب
عطف است یا حال است معنی اینست آنچه خدای تعالی خواهد در محو آرد و آنچه خواهد ثابت دارد
و نزدیک اوست ام الکتاب یعنی لوح محفوظ که در وی همه چیز نبشته اند و آنچه شده است می شود و خواهد
شد و بتفصیل و تشریح باز دیده اند ❁ وَإِن مَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا
عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ ❁ و چون کفار بطعن و تکذیب پیغامبران پیش می
آیند و بهر نوع معادات و مخالفت می نمایند این آیه وعید ایشانست و براء ایشان موعودیست
در میان آورد ما زایده است براء تاکید در آیند و ملحق بنون بیند ایند و جزاء شرط محذوف است فانما
علیک البلاغ با معطوف خویش یعنی و علینا الحساب معنی اینست و اگر نمایم ترا بعض چیزی که
وعید میکنم ایشان را و بعذاب بر اسلام ترا هیچ زیان و نقصان نبود و ایشان را نفی کمال نباشد زیرا که
بر تو رسیدن و حکم بود رسانیدی و آنچه وظیفه تو بود روشن کردانیدی و حساب ایشان بر ماست
و بعضی را هم در دنیا بگیریم و عذاب بعضی تا قیامت تاخیر کنیم در کاینات حکم بکرم ماست و مقام جود
و جزا در حکم بکرم ماست ❁ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا ❁ استفهام براء
انکار است بر وجه توبیخ یعنی لا ینبغی ان لا یتفکروا و لا یتقصد و لا نأتی الارض قایم مقام دو مفعول
لم یروا است و متشابه است چه آمدن در زمین موجب انتقال و علامت حدوث بر زوال است تعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا سلف تاویل نکنند و خلف قایل بتاویل شوند انا نأتی الارض او ملکنا فی الارض
این جمله معترضه است براء وعده فتح و ظفر مسلمانان و انهزام و مقهوری کافران و بیان این که پیغامبر
را بر انکار دیدن و کفر ورزیدن ایشان اندوه نباید و غمناکی نشاید بوعده فتح و ظفر مستظهر باید بود
و حصول امید بهجت و مسرت باید نمود چنانچه حبشه و فدک و بنی قریظه فتح گشت و مواضع دیگر
نیز بفتح پیوست معنی اینست اگر انکار کردند و معتقد نگشتند نشاید که فکر نکنند و معتقد نشوند بدانکه
که می آید ترا فرشتگان ما در زمین حرب درین حال که زمین حرب را بفتح مسلمانان از اطراف آن کم
میکنیم و بفیض و کرم در زمین دار السلام روز بروز می افزاییم و تواند بود که از ارض اهل ارض مراد شود
بحذف مضاف چنانچه در واسئل القریة و کم من قریة اهلکناها گفته اند و کم کردن اهل زمین عبارت
از هلاک ایشان داشته اند چنانچه پیغامبر کعب بن اشرف را کشانید و بکشانیدن او شوکت بنی النضیر

را آورد تا آنکه ایشان همه را جدا کرد ه وَاللّٰهُ یَحْكُمُ ه اینجمله حال است از فاعل ننقصها بر وجه مظهر وضع م
موضع مضمر معنی اینست وخدای تعالی بطرف فتح مسلمانان حکم میکند وندای علا لوای معلای اسلام در کوش
جهان و دل کیهان می افکند ه لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ ه اینجمله حالست از فاعل یحکم معنی اینست
خدای تعالی حکم میکند بمنصوری مسلمانان ومقهوری کافران وحال اینست که مرحکم او را دنباله کیرنده چون متوجه
شود وباز کرداینده چو رسیده بود ه وَهُوَ سَرِیعُ الْحِسَابِ ه جمله تذییل است معنی اینست وخدای
تعالی شتابست حساب او که حساب در روز قیامت است قریب بی حساب او سریع بود ودرنکی
ندارد چون حساب کند وباندازهٔ عمل جزاء دهد نیکانرا بنیکی رساند وبدانرا سوی دوزخ راند ه وَقَدْ
مَكَرَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ ه موصول با صله فاعلست مر مکر را وجمله حالست واین اینه
بین للذین کفروا مکرهم فهم میشود ای یمکر هؤلاء الکفار وقد مکر الذین من قبلهم ومعترضانی که
درمیان آمده وبیان دو کلام متصل واقع شده معنی اینست آراسته شده است در نظر کافران
مکر ایشان مکر میکنند این کفار وحال اینست آنانکه پیش از ایشان بودند مکر کردند وکفتار زشت
وکردار بد آوردند ومکر عبارتست از جز بیدا آوردن وسر مخفی کردن وکفار همواره این صفت
دارند وداشتند ودایم دل بر سکالی میکاشتند ه فَلِلّٰهِ الْمَكْرُ جَمِیعًا ه فا سببیه است یا مکر
ایشانرا سبب میشود برای ایراد اینجمله ودرین جمله دو وجه کفتند یکی بر حذف مضاف ای ولله دفع
المکر دوم آنکه حمل بر تمثیل کنند یکی بر حذف مضاف ای ولله دفع المکر دوم آنکه حمل جاء آمدن حکم یکم
کردن اطراف زمین وارادت هلاک واخفاء از ایشان بمکر ماند وتواند بود که آنرا بر وجه تمثیل مکر خواند
جمیعا حالست از مکر معنی اینست مکر میکنند با تو این کفار وحال اینست بدرستی که کافران کذشته
مکر کرده بودند با پیغامبران پس مر خدایراست یعنی کار اوست چون اوست رفع کردن همه مکر ومغلوب
ساختن کافران بقهر وقسر ه یَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ ه کل نفس فاعل تکسب
وصله مات موصول با صله مفعول یعلم است سؤال اینجمله را صاحب کشاف بیان مکر داشته ودانستن
کسب هر نفسی با مکر نسبت ندارد اورا بیان او چکونه بنداره جواب دانستن کسبهاء هر یکی وناکرفتن
بدان مهلت وفرصت دادن دران شکی نیست که اظهار عدم مواخذه بارادهٔ مواخذه بود واظهار لطف
وکتمان ارادهٔ قهر باشد معامله مذکور بدین اعتبار بمکر می ماند بدین سبب اورا بیان مکر خواند
معنی اینست خدای تعالی آنچه کسب میکند هر نفسی میداند وجزاء دادن آن میتواند لیکن مهلت میدهد
ودر حال بار مواخذه بر سر وقت ایشان نمینهد ه وَسَیَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ ه
الکفار بصیغهٔ جمع وواحد خواندند ومعنی بر حسب آن دانند الکفار فاعل سیعلم است عقبی الدار
مبتداست واستفهامیه مجرور بر لام است وجار ومجرور خبر مبتداست وجمله در محل نصب مفعول سیعلم
آمده سیعلم که از افعال قلوبست باستفهام معطوف شده وجمله معترضه است برای سرزنش کافران
وتهدید وتوبیخ ایشان که عاقبت کار مؤمنانرا ومثوبت ایشانرا نفی میکنند معنی اینست وزود باشد
که کافران بدانند که عاقبت کار کرا خواهد بود وعقبی دار آخرت کرا روی خواهد نمود واین دولت که
خواهد یافت وبسوی که خواهد شتافت ه وَیَقُولُ الَّذِینَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا ه
در آیهٔ سابقه ذکر کرد از قبح ایشان که مکر بود درین آیه صورت کفتار زشت ایشانرا نمود کفروا
صله الذین است که موصولست وموصول با صله فاعل یقول است وجمله لست مرسلا مقول است
واینجمله متصل است بجمله که مفهوم است از جمله بل زین للذین کفروا مکرهم ای مکر الذین من قبلهم معنی
اینست مکر میکنند ومیکویند آنانکه کفر ورزیدند وبرسالت تو نکرویدند تو از عیز مرسلانی که دعوت

رسالت

رسالت مارا میکنی ه قُلْ كَفَىٰ بِاللّٰهِ شَهِیدًا بَیْنِی وَبَیْنَكُمْ ه جمله مستانفه است در جواب
ماذا قول حین یقولون لست مرسلا باز آمده کفی باید شهیدا حال است از فاعل کفی یا تمیزاست بینی و
بینکم ظرف است مر شهیدا را معنی اینست بکوای محمد بسنده است خدای تعالی درین حال که کواه است یا ازان
روکه کواه هست میان من ومیان شما سؤال اضافت بین سوی یاء متکلم بچه معنی است جواب بینی وبینکم یعنی
بیننا بود از روی معنی اضافت سوی جمع باشد چنانچه صاحب مفصل در انی وانک کان شرا یعنی ابنا داشته
وبدین طریق اضافت سوی جمع پنداشته ه وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ه عطفست بر فاعل
کفی ای کفی من عنده علم الکتاب معنی اینست وبسنده است ونزدیک اوست علم الکتاب چون عبد الله
بن سلام وامثال او واز اولوا الالباب در حالهٔ که کواه هند یا ازان روکه بر رسالهٔ من کواهی میدهند وشما بر سخن
ایشان اعتماد میکنید وکواهی ایشانرا معتبر میدارید کواهی اینچنین بی شبهه مقبول وباخبار ایشان حق ثابت
شود با شهادت خدای تعالی وشهادت دانندکان کتاب خدای نفی رسالت من چکونه کنند ودم اشفاء ان جوع
زنند بدین سخن مقالات آخر وحجت بثبوت رسالت تمام کردی وبدانکه در آخر سورت اعتقاد نفات رسالت
که نهایت حسران کافران بود آورد پس شهادت خدای تعالی وشهادهٔ کسی که نزد اوست علم کتاب خدای تعالی که
در آیات رسالت کافیست ذکر کرد وتمام کشت ومرام باتمام پیوست مقطع حسن بود ومنتهای سخن
باشد والله اعلم بشانه وکلامه ولا یبلغ احد بیانه بتمامه لا اله الا هو به توکلت علیه وهو حسبی

سورهٔ ابراهیم علیه السلام مکی است وپنجاه ودو آیه وبعضی کویند پنجاه وشش آیه است هشتصد
ونود ویک کلمه وسه هزار وچهار صد حرف است ربط او با سورهٔ رعد در توحید وبیان اوصاف خدای مجید
واولوا الالباب ومدح ایشان از هر بابست وذکر کفر وبیان زشتی افعال کافران وقبح اعمال ایشان بود و
سورهٔ ابراهیم در تسلیه دل پیغامبر وذکر اوصاف ومدح او واحوال انبیا وپیش آمدن قول ایشان بجفا
وصبر پیغامبران وهلاک شدن ایشان روی نمود وبدانکه در آغاز سورت مدح کتاب آورد وبعده همه رسل
~~[illegible]~~ در بیان احکام که از روی معنی اخراج از ظلمات سوی ذکر قصهٔ موسی علیه السلام وبعضی پیغامبران بر وجه ذکر خاص
ذکر کرد وباذکر قوم ایشانکه از اهل ضلال بوده اند حاصل شود وذکر قوم ایشان بعد ذکر فضل الله من یشاء بر
وجه ایراد مثال بود بعده از جمله وخاب کل جبار عنید تا جمله ان الظالمین لهم عذاب الیم وعید اهل ضلال
وعذاب ایشان مذکور کشت بعده بجمله فادخل الذین آمنوا وعملوا الصالحات الآیة نجات مؤمنان و
درجات مهتدیان بیان پیوست بعده تفرقهٔ میان فریقین بر علم الامثال مصابیح الاقوال بضرب مثل در
شان ایمان وکفر روشن کردانید تمثیل ایمان بشجرهٔ طیبه وتمثیل کفر بشجرهٔ خبیثه بوضوح انجامید وبعده بر بیان
ذکر فریقین ذکر کافران بجمله الم تر الی الذین الخ آمنوا الآیة وذکر مؤمنان بجمله قل لعبادی الذین آمنوا یقیموا
الصلوة کرد وبعده هم برین تقدیر تا آخر سورت ذکر فریقین آورد تا آنکه در آخر سورهٔ بجمله ولا تحسبن الله
غافلا عما یعمل الظالمون الی آخره کافرانرا نکوهش کرد وسورت بذکر اولوا الالباب که کنایت از مؤمنانست
ختم کرد وشک نیست جملهای که از یک بابت اکر چه مقاصد کلی مقرر دیکریست معترضانی که میان جمل مذکوره آمده
میان کلامها باشد واکر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقصود متصل واقع شده وجمل دیکر از هر نوع در محلها
که باید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب والسلام علی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

الٓر كِتَابٌ ه ذکر تاویلات الر بالا رفته وبیان آن در سورهٔ کذشته الر اکر اسم سورهٔ باشد
مبتداء بود وکتاب بطریق اسم جنس کالکاء والعسل بر جزو وکل واقع شود وخبر مبتداء بود ای هذه السورة
کتاب واکر مقیم بر کتاب بود خبر مبتداء محذوف دارند وجمله را جواب قسم پندارند ای اقسم بهذه السورة هذا

سورهٔ ابراهیم

کتاب و اگر تاویلات انا الله اری گویند یا مانند این تاویلی دیگر جویند کتاب بتقدیر هذا کتاب ابتداء
کلام باشد و نیز ممکن بود و تنکیر کتاب برای تعظیم است ای هذا کتاب عظیم الشان عجیب البیان ○ انزلناه
الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم ○ الیک و لتخرج متعلق اند بانزلناه
الناس مفعول است مر لتخرج را من الظلمات الی النور متعلق بتخرج باذن ربهم نیز متعلق است بتخرج و جمله
انزلناه لتخرج الناس مفعول است مر لتخرج من الظلمات الی النور متعلق بتخرج باذن ربهم نیز متعلق است
بتخرج و جمله انزلناه تا آخر صفت است مر کتاب را معنی اینست کتابی که ما آنرا سوی تو فرستاده ایم و این
منزلت و عظمت ترا داده ایم تا بیرون آری مردمانرا از تاریکیهای ضلال سوی هدا مبرم مجاز عقلی است از باب
اسناد سوی سبب است ای لتخرج الناس من الظلمات الی النور بسبب ای بسبب تلاوتک ایاه و تبلیغه لفظه
و معناه و وجه جمع آوردن ظلمات و مفرد آوردن نور در سورة انعام گذشته و ذکر آورده ○ الی صراط العزیز
الحمید ○ بدل از نور باعادت عامل بر طریق للذین استضعفوا لمن آمن منهم معنی اینست تا بیرون آری
مردمانرا از ظلمات سوی طاعت و ستوده است موصوف بصفات پسندیده و منزه است از صفات
ناکرینده بنیکی و نیکویی پیدا تواند کرد چنانچه که ذکر عزیز بعد ذکر حمید متضمن همه صفات حمیده از خاص
است و ذکر عزیز بنا بر صفت علیا است و ذکر حمید متضمن همه صفات حمیده و همه اوصاف کریمه است
یا گویند عزیز متضمن نفی نقایص است و حمید متضمن ذکر کمالات این هر دو اسم متضمن ذکر صفات ثبوتی
و سلبی است ○ الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض ○ بر قرات رفع الله مبتدا است الذی
موصول لظرف مستقر و صله اوست ما فی السموات و ما فی الارض فاعل ظرف است ما مبتدا است و ما
خبر اوست و جمله ظرفیه یا اسمیه صله الذی است و باصله خبر مبتدا است یا الله خبر مبتداء محذوف باشد و
الذی صفت او بود ای هو الذی له ما فی السموات و ما فی الارض و جمله بر هر دو تقدیر مستانفه است
جواب بدلنا و صفت یا تعلیل است مر بودن او قوی و غالب بود و سزاوار ستودگی باشد و بر قراة جر
عطف بیان ما قبل است لا العزیز الحمید معنی اینست خدای که ملک اوست آنچه در آسمانها و در زمین
است ○ و ویل للکافرین من عذاب شدید ○ بمعنی هلاک است در اصل از مصادر
منصوبه بود رفع او بطریق سلام علیک صورت اعتراز نعوذ من عذاب شدید است اصلیه بود
و لیکن بعضی عذاب پندارند من بیانیه باشد و جمله معترضه است برای دعا بهلاک کافران و خواستن ویل
برای ایشان که او را قوی و غالب ندانستند و ستودن او بدانچه لایق اوست نتوانستند معنی اینست از عذاب
سخت کافرانرا ویل و سختی باد چه کایشان بثناء خدای و بعزت و غلبه و ستایش او و بسیار صفات حمیده
او زبان نگشاده اند ○ الذین یستحبون الحیوة الدنیا علی الآخرة و یصدون عن سبیل الله و
یبغونها عوجا اولئک فی ضلال بعید ○ الذین در جمله جرات صفت او کافرین است یا در محل
نصب است بتقدیر اعنی یا در محل رفع است بتقدیر مبتداء ای هم الذین و جمله اولئک بر تقدیر نصب و رفع
مستانفه بود در جواب من یعنی و منهم و اولئک تا آخر تذییل باشد یا تعلیل بود و تواند بود که موصول
با صله مبتدا دارند و جمله اولئک فی ضلال بعید را خبر مبتدا بنداریند و جمله مستانفه در جواب منهم لکافا
یا تعلیل استحقاق ویل بود و علی الآخرة متعلق است بیستحبون الحیوة الدنیا بتضمین و یبغونها عوجا
تمیز است ای مفعول یبغونها عوجا یا مفعولات و ضمیر منصوب بتقدیر لها بر وجه اتصال مفعول دوم است
معنی اینست ویل و سختی باد مر کافرانرا و آنانرا که حیات دنیا را دوست میدارند و بر آخرت راجح
مینهند و باز میدارند از راه رضاء خدای که بر دین اسلام و بر متابعت شریعت پیغامبرم کژی میجویند
و در راه عیب جویی و یاوه گویی میپویند ایشان در گمراهی شدند و در ضلال بعید مانند و اسناد بعید

سوی ضلال مجازی است از باب حدود و حقیقت آنست که فی ضلال بعید عن الطریق صاحبه گویند و آن
کنایت است از این که دور افتادگان از راه دشواری راه یابند و راه مقصود را باسانی در نمی یابند جهت
ترسم زنی بکعبه اعرابی کین ره که تو میروی بترکستانست ○ و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه
لیبین لهم ○ این جمله عطف است یا حالات من ذاته است الا بلسان قومه مستثناء مفرغ است
ای و ما ارسلنا رسولا الا بلسان قومه لیبین لهم متعلق است بفعلی که مضمون استثناء است لهم متعلق
است بلیبین ای ارسلنا کل رسول بلسان قومه لیبین لهم معنی اینست و نفرستاده ایم هیچ رسولی را مگر که
فرستاده ما بزبان قوم سخن میکرد و سخن در دل ایشان جا میکند چون یک زبان باشند سخن یکدیگر را فهم کنند
و مقصود تبلیغ حاصل شود و بحصول پیوندد و باداء آنچه فرموده شده اند از تکلیف فارغ شوند سوال
پیغامبرم ما مبعوث بزبان عرب بود و قوم او عرب و عجمند اگر عرب کلام او را فهم خواهد کرد و عجم نافهم
کردن معذور شود الزام حجت نبود و اگر گویند فهم بمهارت ممکن است چنانچه بتدریج در می یابند و راه
سوی ادراک معنی می یابند برین طریق اگر بزبان عجم بودی عرب را نیز در یافتن عذری بودی جواب پیغامبران
دیگر هر یکی مخصوص باقوام خود مخصوص بزبانی بودند و هر یکی مر قوم خدا را دعوت نمودند و اگر زبان قوم و زبان
مختلف باشد بنا در یافتن او قوم را با دراک زبان مهارت عذر شود و ادراک زبان که مهارت مجهول
بود مظنه نادر یافتن محل عذر شود اما در حق پیغامبر ما که مبعوث سوی عرب و عجم و انس و جن است
و پیغامبری عربی است عرب را زبان خویش فهم کناند و تصدیق آرد و دیگرانرا بطلب مهارت باز کرداند
و تا حصول معانی الفاظ در هوا هند یافت اینجا دانستن غیر عربی نافهم کردن ایشان کلام پیغامبر
را تحمیل شده و بامکان در یافتن بمهارت و معولی ایشان درست ○ فیضل الله من یشاء و
یهدی من یشاء ○ فا سببیه است من یشاء مفعول یضل است و یهدی من یشاء عطف است بر یضل
من یشاء معنی اینست رسان رسانید و فهم کنانیدن کار انبیا است بعد آن گمراه کردن و بهدی
رسانیدن کار خداست پس چون اضلال و هدایت کار او باشد هر کرا خواهد گمراه کرداند و هر که را خواهد
بهدایت آرد ○ و هو العزیز الحکیم ○ این جمله تذییل است معنی اینست و خدای قوی است و غالب
هر چه خواهد کند حکیم است استوار کار است و کار او از کم کردن و راه راست نمودن است هر چه خواهد
کند و بحکمت بود ○ و لقد ارسلنا موسی بآیاتنا ان اخرج قومک من الظلمات الی النور و
ذکرهم بایام الله ○ لام در جواب قسم محذوف است ای و نقسم لقد ارسلنا موسی مفعول ارسلنا
است بآیاتنا متعلق است بارسلنا و ان اخرج مفسره است زیرا که ارسال فعلی است که متضمن معنی
قول است و صاحب کشاف ان مذکوره را ان مصدریه نیز میدارد و امر را بمعنی مصدر میدارد و کلام
را بمعنی ارسلنا موسی باخراج قومه من الظلمات الی النور میگوید و ذکرهم بایام الله عطف است
باخراج همه ایام بلا نام زد کرده و باء سببی برای بهجت و شادی آورده و جمله و لقد ارسلنا تا آخر
ذکر خاص بعد عام است معنی اینست و بتوکید یاد میکنیم که هر آینه فرستاده ایم با آیات ظاهره و
معجزات متظاهره از آنچه مشهور که در سورت اعراف مذکور است که قوم خویش را از تاریکیهای کفر
سوی روشنائی اسلام و پند ده ایشانرا بایام خدای ذو الجلال و الاکرام یعنی بآیاتی که خدا را بآن ایام عبادت
کردن مخصوص کرده یا در آن ایام بهجت و شادی آورده بهر تقدیری ذکر آن ایام موجب بصیر بود یا موجب
شکر باشند ○ ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور ○ جمله تذییل است تاکید
او بتقدیم ملوح است که بذکر ایام بسوی شکوه ملوح است بر صبر و شکر معنی اینست بدرستی در ایام سرا و ضراء
و هنگام غم هر آینه علامات قدرت خداست مر هر شکر کننده را بر شکوی و شکر کننده بر هر نعمتی ○ و اذ

قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ
يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ
وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ○ اذ قال متعلق است باذکر محذوف وخطاب
مر پیغامبر راست وجمله معترضه است براء ذکر امتنان در حق بنی اسرائیل وبیض احسان برایشان علیکم
حالات از انجیکم یا ظرف است مر ظرف مستقر یسومونکم حالات از آل فرعون یا صفت اوست بعلم
عهدیت مضاف یا مستانفه است ماذا کانوا یصنعون فقیل یسومونکم و جمله وفی ذلکم بلاء من ربکم
عظیم حالات از افعال مقابله وحال گذشته ومعنی این در سورهٔ بقره بیان بوده است معنی اینست
ویاد کن وفراموش مکن ای محمد آن هنگام که گفت موسی مر گروه خود را یاد کنید نعمت خدایرا مر حالتکه
این بنیت راکه از آل فرعون رهانید واز خواری وگرفتاری نجات بخشید در حالتکه عذاب بد میکردند شما
ودر ابتلاء عظیم می آوردند که پسرانرا مذبوح می ساختند ودختران را براء خدمت کردن زنده می داشتند
وحال اینست که ذبح کردن پسران وزنده داشتن دختران از پروردگار شما بلاء عظیم وابتلاء فخیم است
وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ
عَذَابِي لَشَدِيدٌ ○ عطف است بر نعمة الله علیکم ووقت یاد دادن دیگران شکرتم بیان آگاهانیدن ولام موطئه
قسم است بر شرطیه در امده لازیدنکم جزاء شرط در جواب قسم مصروف شده ولئن کفرتم عطف است بر ولئن
شکرتم سوال این بقرینه محذوفت ای لاعذبنکم عذابا شدیدا وجمله ان عذابی لشدید تعلیل است یا
تذییل است جواب تاکیدا واز جهة تقدیم ملوح است معنی اینست ویاد کنید نعمت خدایرا وهنگامی
راکه آگاهانید شمارا پروردگار شما که اگر نعمت خدایرا شکر کنید وشکر افزونی نعمت جوئید هر آینه براء شما
نعمت را افزون کنم واگر کفران نعمت ورزید وشکر بگذارید هر آینه شمارا عذاب کنم ودر عقاب افکنم
بدرستی که عذاب من سخت است ازان ترسناک باشید وبدان بی باکی مشابید ○ وَقَالَ مُوسَىٰ إِنْ
تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ ○ وقال موسی عطف
است بر تاذن ربکم که آن ذکر آگاهانیدن خدای تعالی واخبار از قول خدای تعالی بود که نفع وزیان شکر وکفر بشما
راجع است که شکر موجب مزید وکفر مستوجب عذاب شدید است واین ذکر آگاهانیدن موسی علیه السلام
وخبر از قول اوست که شکر شما خدای تعالی را سودی ندارد وکفران شما وهمه عالمیان خدایرا زیانی نمی آرد ومن
فی الارض جمیعا ومن فی الارض جمیعا عطف است بر ضمیر تکفروا واز جهة ضمیر متصل را تاکید بضمیر منفصل
ان تکفروا انتم موکد آورده وجزاء شرط محذوفست ای ان تکفروا انتم ومن فی الارض جمیعا لا یضر الله
شیئا وجمله فان الله لغنی حمید تعلیل است وتاکید واز جهة تقدیم ملوح است معنی اینست ویاد کن
چون خدای تعالی آن گفت وموسی علیه السلام این گفت اگر شما وهمه کس که در زمین است اگر کافر شوید وکفران نعمت
ورزید خدایرا هیچ زیان نکند ونقصانی در ملک او نکند زیرا که او از شکر واز سپاس شما غنی است وحمد
بذات وصفات خویش واز ستایش شما مستغنی است ○ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ
قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ ○ استفهام براء انکار است قوم نوح علیه السلام بدل است از الذین من قبلکم وعاد و
ثمود معطوف است بر قوم نوح نه معطوف است بنوح چه در عطف ایشان بر نوح فساد معنی است وجمله
انکاریه تقریر است مر جمله سابقه را که کفران بندگان نعمت خدایرا در زیان نمی افکند وخدای تعالی را هیچ
زیان نمیکند که قوم نوح وصالح وهود وگروه عاد وثمود وکفران ورزیدند آنچه دیدند ورسیدند آنچه
رسیدند خدایرا هیچ زیان نکرد وهیچ نقصان نیاورد معنی اینست ایا نیامده است بشما یعنی آمده است خبر
گروهی که پیش از شما بود قوم نوح وعاد وثمود ○ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ ○ عطف است بر بعد که بعد از

ذکر او بود یعنی قوم نوح وعاد وثمود معنی اینست ایا نیامده است خبر گذشتگان جز نوح وعاد وثمود وجزاء
ایشان آنکسانیکه بعد ایشان بودند که چه کردند وچه حاصل آوردند ○ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ ○ جمله معترضه
است براء بیان کثرت ایشان معنی اینست عدد ایشانرا جز خدای تعالی کسی نداند وعدد واحصاء آن جز او کسی
نتواند ونتواند بود که الذین من بعدهم مبتدا بود لا یعلمهم الا الله خبر مبتداء باشد وجمله اسمیه معترضه بوده
معنی چنین بود وآنکسانیکه پس از قوم نوح وعاد وثمود بودند ودر جهان بسیاری نمودند جز خدای تعالی عدد
ایشانرا نداند واحصاء آن جز او کسی نتواند ○ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ
فِي أَفْوَاهِهِمْ ○ این جمله مبنیه است مر نبأ مذکور را وخبر مسطور را بر وجه استیناف یا در بالبینات
براء تعدیه است یا براء مصاحبت وجمله فردوا ایدیهم فی افواههم عطف است بفاء بر جمله جاءتهم رسلهم
معنی اینست آوردند رسل ایشان معجزات ظاهره وآیات متظاهره یا آمدند با معجزات ظاهره
ودلائل متظاهره پس رد کردند دستهاء خویش را بر دهنهاء خویش براء گزیدن بغیظ وخشم بدان براء
داشتن بران وجه اشارت بسکوت بر پیغامبران یا از سخن پیغامبران دهان کشیده کنایت جهنه
در خنده دست بر دهان نهند یا بدست اشارت سوی زبان کردند وپیغامبرانرا بر شنوانیدن گفتار
خویش انا کفرنا بما ارسلتم به آوردند ونتواند بود که ضمیر افواههم بر انبیاء عاید شود ودست داشتن
بر دهن انبیا وبراء انکار مراد شود دستها بر دهنهاء انبیاء داشتند تا ساکت شوند وبدعوت دم
نزنند ونتواند بود که بعضی نعمت باشد معنی چنین بود رد کردند نعمتهاء پیغامبرانرا از دعوت ونصیحت
ورسانیدن فرمان وباعث شدن بر توحید وطاعت ومانع بودن کفر وعصیان در دهنهاء خویش
یعنی انکار کردند وتکذیب کردند که از دهنهاء ایشان صادر گشت وزبانی بظهور پیوست یعنی
بسخنان ایشان بر آوردند وگفته ایشانرا ناگفته ساختند ○ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ
وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ○ وقالوا عطف است بر فردوا وانا کفرنا مقول
قالوا است وانا لفی شک مما تدعوننا الیه مریب معطوف است بر مقول تاکید هر دو جمله از جهة
تقدیم ملوح است که رد سخن پیغامبران کردند ملوح بر کفر ورزیدن وشاک بودن است معنی اینست
وگفتند ایشان ما کفر ورزیدیم ونگرویدیم بدانچه فرستاده شده اید بدان یعنی توحید وایمان ونفی اشراک
ایشان وبدرستی که از آنچه دعوت میکنید سوی آن شما هر آینه ما دائم در شکی که از ما متر است ودیگرانرا
در شک افکند یا مریب از ارباب بمعنی صار ذا ریب باشد واسناد او سوی شک از قبیل جد جده بود اسناد
مجازی دارند وکلام را بمعنی ذی شک صار بر صاحبه دار نیز بدارند معنی چنین بود مایم در شکی که خداوند
ریبست صاحب او ریب قلق نفس واضطراب دلاست وشک استواء طریق است واگر میان شک وریب
فرق نباشد کلام بمعنی ذی شک صاحبه شود ودر بن شک نیست که این تقدیری فی معنی است ○ قَالَتْ
رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ○ قالت رسلهم مستانفه است واستفهام
براء انکار است وجمله استفهامیه مقول است مر فاطر السموات والارض صفت الله است متضمن تعلیل نفی
شک از وست معنی اینست گفتند پیغامبران ایشانرا در ذات خدای تعالی شکاست که افعال محکمات و
مخلوقات که موجب یقین بوجود خالق وقدم اوست ومستوجب تیقن بدین که عالم علوی وسفلی از
از جزئی وکلی قایم بروست در وی چه جاء شک باشد وچه مقام ریب بود خدائی که آفریننده
آسمانها وزمین ومخلوقات دلیل بر وجود او یقین است ○ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ
مِنْ ذُنُوبِكُمْ ○ لیغفر لکم متعلق است بیدعوکم هر دو جار ومجرور یعنی لکم من ذنوبکم
متعلق اند بیغفر وجمله یدعوکم حالاست یا مستانفه است در جواب ما یفعل بنا سوال لکم استقر

در خطایات غفران گناهان مؤمنان بتوبه یغفر لکم من ذنوبکم بغیر من آمده ودر خطایات غفران
ذنوب کافران بایمان کلمه من مذکور شده یعنی من مذکوره چیست و ذکر او وترک او بر چه مبنی است
جواب من مذکور براء تبعیض است که کافرانکه مسلمان شوند بایمان ذنوب حالت کفر شود و ذنوب حالت
اسلام موقوف بر توبه باشد وتوبه همه گناهان مومنان برود بدین وجه بیان د وخطاء مذکور فرق باید
وتا بیان وترک آداب بعض تفرقه شاید وبعضی با سلام غفران خطایا گویند ومعنی تبعیض بود چه
در توقف غفران مظالم وخوشنودی خصمان میان مومن وکافر فرق بود واگر من را بقول اخفش زایده
دارند وکلام بعنی یغفر لکم من ذنوبکم پندارند معنی ذکر من وترک او یکی باشد نکته زیاده من وترک آن فرق
بین خطاب الفریقین بود لیکن از نحویان نقل صریح است که قول اخفش بزیاده من وترک ان فرق در اثبات
غیر صحیح است معنی اینست خدای تو شما را دعوت بایمان میکند بعضی گناهان شما یعنی گناهان
که در حالت کفر کرده اید بیامرزد ﴿وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ عطف است بر لیغفر لکم
معنی اینست میخواند تا آمرزد بعضی گناهان شما که در حالت کفر کرده بودید ویا معنی اینست که
تاخیر کند وفرصت دهد وپیش از مرگ تا از گناهانیکه در حالت اسلام کرده اید توبه کنید ﴿قَالُوا
إِنْ أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَن تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا﴾ جمله مستانفه است
در جواب ماذا قالوا حین قالت الرسل فقیل قالوا وجمله ان انتم الا بشر مثلنا مقول قالوا است
واین قصر قلب است بشر ایشان مستلزم دعوی ملکیت است مثلنا صفت بشر را تریدون
ان تصدونا مفعول است مر تریدون را عما کان یعبد آباؤنا متعلق است بتصدون معنی اینست
گفتند ایشان نه اید شما مگر آدمیان همچو ما وفرشتگان نه اید که رسول شوید میخواهید که باز دارید ما را
از آنچه پرستیدند پدران ﴿فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾ فا سببیه است معنی اینست پس بیارید برابر
رسالت خویش حجتی ظاهر تا ما آن حجت را در یابیم وبتصدیق شما بشتابیم ﴿قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ
إِن نَّحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ مستانفه است در جواب ماذا قالت رسلهم حین قالوا
ذلک وجمله ان نحن الا بشر مثلکم وجمله دیگر با وعلی الله فلیتوکل المتوکلون بتاویل هذا القول
معطوفند وهمه بر جمله قالت لهم رسلهم مقولند معنی اینست گفتند رسل ایشان مر ایشان را همچنین
است نه ایم حاصل ما مگر بشر همچو شما وایراد بشر با موافقت مخاطبان از باب مجاز است ومساهلت
است با خصمان بارادت الزام وتبکیت وانجام بتسلیم مقصود بودن خویش بر بشریت چنانچه
ایشان گفتند ونفی منافات بشریت با رسالت که بدان ایشان بدان قایل میکنند ﴿وَلَٰكِنَّ
اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ استدراک است از جهة رفع وهم اشتراط ملکیت برای
صلاحیت رسالت نبوت معنی اینست ولکن خدای تو بر کسانی که بخواهد از بندگان خویش منت
نهد وایشان را نصیبی از فضل دهد وبشر را برسالت برگزیند ودر هر که خواهد بنظر کرم به بند رسالت
را با انسانیت چه منافات بود وبا ملکیت چه مکان ملائمت باشد واین کلام ارباب قول موجب
علت بود وبا موافقت در علت مخالفت در مدعا باشد ﴿وَمَا كَانَ لَنَا أَن نَّأْتِيَكُم
بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ ان نأتیکم اسم کان است بسلطان متعلق است برو لنا خبر است
الا باذن الله استثناء مفرغ است واین جمله عطف است بر ان نحن الا بشر مثلکم جواب است از طلب
حجت که ایشان میکردند وپیغامبران از آنچه آورده معجزه اقتراحی می آوردند معنی اینست ونیست
ما را که جز بفرمان خدای تو وبارادت او حجتی آریم وبیادل بر آوریم حجت کار ما این کار خداست کار ما
نیست از ما خواهش پیدا آوردن حجت بی معنی است ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾

فائده است یا در جواب آمده است اما علی الله فلیتوکل المومنون بتاویل هذا القول عطف است بر
مقولات سابقه عطف مفرد بر مفرد بود عطف انشاء بر خبر نباشد معنی اینست بر خدای تو توکل کنند
مومنان وبدو کار بسپارند کرویدگان ﴿وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَ
لَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ استفهام برای انکار با توبیخ
واستبعاد وما استفهامیه مبتدا است لنا خبر او است ان لا نتوکل بتقدیر فی ظرف است علی الله متعلق
است بنتوکل وقد هدینا حالات نتوکل مالنا ای وما لنا ان لا نتوکل والحال کذا ولنصبرن علی ما
آذیتمونا وجمله تتمیه عطف است بر مقولات سابقه بتاویل هذا القول وعلی الله فلیتوکل المتوکلون
بطریق وعلی الله فلیتوکل المومنون است داخل مقولات امر اول بحدوث توکل بود واین امر
بثبات است تا نپنداری که از مکررات است معنی اینست وچیست ما را که توکل برو نکنیم وکار
خود بدو نسپاریم وحال اینست که او ما را راهها نموده است ورفتن بدان راهها فرموده است وتوکل
میجوئید که بر ایذاء شما صابر باشیم وبر خدای تو توکل کنند متوکلان وبدوام ثابت باشند یعنی باید همه دل
بر توکل دارید وهمه کار بخدا بسپارید ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُم
مِّنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾ عطف است بر جمله که مضاف است ای واذکر اذ قال
الذین کفروا لرسلهم وجمله لنخرجنکم او لتعودن فی ملتنا مقول قال است ولام در جواب قسم
محذوف است وتاکید است معنی اینست وگفتند کافران مر رسل خویش را هر آینه شما را از زمین
خویش بیرون خواهیم کرد یا هر آینه سوی ملت ما باز خواهید گشت ودل بر دین ما خواهید آورد
سوال پیغامبران از کفر قبل الوحی وبعد الوحی در عصمت اند وهیچ کاری وهیچ وجهی کفر بغو و
بغلطانیشان واقع نشود واطلاق لفظ عود که عبارت از رجوع سوی حالت اولی است در شان
ایشان چگونه صحت یابد وخطاب لتعودن فی ملتنا ایشان را چگونه بود جواب این مقالت
کافران است تواند بود که ایشان را سبق کفر ایشان پنداشتند وکلام از باب تغلیب بود مسلمانان
دیگر که پیش از ایشان ایمان آورده اند وپیش از آن کافر بودند اطلاق عود در شان ایشان بحقیقت
بود واطلاق در شان پیغامبران بر سبیل تغلیب باشد ﴿فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ
الظَّالِمِينَ وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِن بَعْدِهِمْ﴾ عطف است بر قال الذین کفروا اوحی
الیهم ولام لنسکنن جواب قسم محذوف است ای اقسم لنهلکن الظالمین ولنسکننکم این جمله بیان است
فاوحی را مفعول قال محذوف است ای اوحی فقال ربهم کذا جمله فقال کذا بیان وحی است معنی اینست
پس وحی کرد سوی پیغامبران مذکور پروردگار ایشان که هر آینه ظالمان را در هلاک وفنا خواهیم
آورد وشما را در زمین ایشان ساکن خواهیم کرد ﴿ذَٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ
وَعِيدِ﴾ این جمله تذییل است معنی اینست ظفر دادن بر دشمنان وساکن گردانیدن در زمین ایشان
مر کسی راست که از جایگاه من واز وعید من ترسنده است وبسبب خوف بر من گردنده واخلاص
ورزنده ﴿وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ مِّن وَرَائِهِ جَهَنَّمُ﴾ واستفتحوا عطف است
بر اوحی الیهم وخاب عطف است بر محذوف ای واستفتحوا لحصل لهم الفتح وخاب کل جبار عنید
من ورائه جهنم جمله ظرفیه است یا اسمیه صفت دیگر است مر جبار عنید را معنی اینست وفتح جستند
ونصرت خواستند فتح ونصرت یافتند پس نومید گشت وبجنیب وخسران پیوست از فرقه
کفار هر جبار ستیزه کار که پیش او دوزخ بود ومعذب بدوزخ شود وبعضی گویند واستفتحوا مشتق
از فیامت بمعنی حکومت بمعنی حکم که خواستند ودل بر حکم حق داشتند پس حکم کرده شد برای ایشان

و بجنبت بوست هر جبار ستیزه کار عناد ورزنده و از حد خویش بیرون شونده و بعضی کویند ضمیر
استفتحوا عاید بر کفارست معنی اینست خداء تعالی فتح کرده بیغامبران که ما کفار را هلاک خواهیم کرد کفار
بکمان حیثیت خویش فتح از خداء تعالی بر بیغامبران خواستند و فتح و نصرت جستند حبتی ایشان با جابة
نبوست و دعوت ایشان مقبول کشت و خایب و خاسر کشتند و بنومیدی بوستند ٭ وَیُسْقَىٰ
مِن مَّاءٍ صَدِیدٍ یَتَجَرَّعُهُ ٭ عطف است بر محذوف ای یلقی و یسقی و صدید بدلست از ماء یا عطف
بیان یا صفتست سوال صدید اسم جنس است توصیف بدو از باب مررت برجل اسد می شود
که آنرا سیبویه ضعیف کفته و در راه منع او رفته جواب ضعف مررت باسد بر طریقی است که اسد را صفت
دارند اما اکر حمل بر حذف مضاف کنند و مررت برجل اسد کویند ضعیف نبود و همچنین بماء مثل صدید
ضعف نباشد و جمله یتجرعه صفتی دیکر است مر ماء را معنی اینست و جشانیده شوند بعضی از میان
زداب که از ان جرعه خورند بکراهت و مشقت در حلق فرو برند ٭ وَلَا یَکَادُ یُسِیغُهُ
وَیَأْتِیهِ الْمَوْتُ مِن کُلِّ مَکَانٍ وَمَا هُوَ بِمَیِّتٍ ٭ بصیغه مضارع بخبران
جبر کاد واقع شده و جمله عطفست بر یتجرعه و یا حالست و جمله یأتیه الموت عطفست
بر لا یکاد و جمله و ما هو بمیت حالست معنی اینست و نزدیک نیست که آنرا ساغ دارد و کفار بنداِرد
و از هر جانبی او را اسباب موت بیاید و نیست او میرنده و مرک بذیرنده ٭ وَمِن وَرَائِهِ
عَذَابٌ غَلِیظٌ ٭ عذاب غلیظ مبتداست من ورائه خبر مبتداست و جمله عطفست بر جمله یأتیه
الموت من کل مکان معنی اینست و از بس او عذابی بود و عقوبتی درشت باشد ٭ مَثَلُ
الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ کَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فِی یَوْمٍ عَاصِفٍ
لَا یَقْدِرُونَ مِمَّا کَسَبُوا عَلَىٰ شَیْءٍ ٭ مثل مبتداست محذوف الخبر ای مثل اعمال
الذین کفروا سیذکر اعمالهم مبتداست کرماد خبرست و جمله اعمالهم کرماد مستانفه است برای بیان
مثل مسطور و جمله اشتدت به الریح فی یوم عاصف صفتست و اسناد مجازیست بر طریق
نهاره صایم و یوم فاطر ای عاصف و جمله لا یقدرون مما کسبوا بیان وجه تشبیه مذکورست و جمله
مثل الذین کفروا تا آخر معترضه است برای بیان خبث کافران و ذکر خسران ایشان معنی اینست مثل
اعمال کافران همچو خاکستریست که بدان سخت کشت و بدرشتی و تندی بوست روزی که خداوند
باد سخت بود و دران روز باد بتندی وزیدی و زد یعنی قادر نشوند کافران از انچه کسب کرده اند
ایشان بر هیچ چیزی از آثار مثوبات و ثمرات درجات چنانچه قادر نباشند کافران از انچه
کسب کرده اند ایشان بر هیچ کسی بر خاکستری که باد برد و براه عدم سپرد ٭ ذَٰلِکَ هُوَ الضَّلَالُ
الْبَعِیدُ ٭ ذلک مبتداست هو ضمیر فصل است الضلال خبر مبتداست البعید صفت اوست
ای ضلال الکفار هو الضلال البعید صاحبه عن طریق الحق او عن نهج الصواب و الجمله تذییل
است معنی اینست آن کمراهی کافران در هر طریق و در هر باب همان کمراهی است که بعیدست صاحب
او از طریق حق و هدایت از راه صواب ٭ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ
استفهام برای انکارست انّ با اسم و خبر خویش قایم است مقام دو مفعول الم تر نزدیک سیبویه قایم
مقام دو مفعول است اما نزدیک اخفش او مفعول اولست و مفعول دوم مقدرست ای الم تر
خلق الله السموات و الارض بالحق حاصل الجمله معترضه است برای بیان کمال قدرت خداء تعالی و اظهار
جلال و عظمت حق جل و علا و بچنین هر که سفلی این کیفیات و بکتاب و با این کرایم و عظایم
صفات جنان قادر کرد کار مقتدر و علی اقتدار روی نماید معنی اینست ای محمد یعنی ای بیننده

لمهذا

که خداء آسمانها و زمین را بحق بیدا کرده و بحکمت و بصواب در وجود آورده ٭ إِن یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ
وَیَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِیدٍ ٭ ان یشا شرطست یذهبکم جواب شرطست و یأت عطفست بر
یذهبکم علامت جزم سقوط یاست بخلق جدید متعلق بیأت مقدرست معنی اینست اکر خواهد
شما همه را ببرد و بجاء شما خلقی جدید بیدا آورد ٭ وَمَا ذَٰلِکَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِیزٍ ٭ ما بمعنی لیس است
و ذلک اسم اوست بعزیز خبرست و جمله تذییل است معنی اینست و نیست این یعنی آوردن آسمانها
و زمین و بردن شما و آوردن خلق جدید دشوار بر خداء تعالی ٭ وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِیعًا ٭ برزوا بمعنی یبرزون است
مستقبل متیقن را در تحقیق رجوع همچو ماضی داشت و بصیغه ماضی ذکر کرد چون نفخ فی الصور و نادی اصحاب
الجنة و نادی اصحاب النار و امثال اینها و الجمله معترضه است برای بیان رد طاعت بزاری و خواری و کوساری
ایشان معنی اینست و همه بیش خدای تعالی ظاهر شوند و در جایکاه جمع کردند ٭ فَقَالَ الضُّعَفَاءُ إِنَّا
کُنَّا لَکُمْ تَبَعًا ٭ فقال عطفست بر برزوا و قال بمعنی یقول است چنانچه در برزوا کذشت
و جمله انا کنا لکم تبعا مفعول قالست و تبع جمع تابع است چون خدم جمع خادم است و یا مصدرست بمعنی
اتباع بحذف مضاف ای ذوی تبع یا بحذف عامل بتقدیر کنا تابعین معنی اینست بکویند ضعیفان
یعنی متابعان مقلدان مر متبوعان و سران که ما شما را تابعان بودیم و در جمیع کارها متابعت شما می
نمودیم الف ضعفاء را بصورت واو می نویسند از جهت تفخیم ضعیف را بصورت ثقیل کتابت میکنند
چنانکه این نوع کتابت در علماء بنی اسرائیل آمده و الف از جهت تفخیم بصورت واو مکتوب شده
فَهَلْ أَنتُم مُّغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِن شَیْءٍ ٭ من در من شیء برای تبعیض است و من در من
عذاب الله برای بیان است ای فهل انتم مغنون لنا و مغنون عنا بعض شیء من جنس عذاب الله حال از
برین وجه که من عذاب الله حال از شیء باشد حال بر ذو الحال مجرور لازم شود و در کتب نحو نقل صحیح است که
این قول اصح غیر صحیح است مکر آنکه کویند حال را که ظرف بود این قاعده در کتب نحو آمده مستثنی بندارند و تقدیم
او بر ذو الحال مجرور نحویان جایز بندارند و یا مخالفت قاعده نحو در نحو بوده موجب شذوذ بود از باب
تالیف که منافی فصاحت است نباشد زیرا که قاعده مخالف او قاعده نشد بمخالفت قاعده جمهور ضعف
تالیف در کلامی بود بعد وضع قاعده نحو قاعده نحو مخالف قاعده افتد بر استفهام بر حقیقتست یا بمعنی انکار
کنایتست بعدم اغنا بود بمعنی امر ای اغنوا و فا سببیه است معنی اینست پس هست که شما کننده اید و از بعض
چیزی از عذاب خداء تعالی باز دارنده اید ٭ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَیْنَاکُمْ ٭ قالوا بمعنی یقولون است
همیزان طریق که بالا رفت با نظایری که کذشت و جمله مستانفه است در جواب ما ذا یقولون حین یقول
الضعفاء ذلک معنی اینست بکویند متبوعان کافران و سران ایشان که اکر خداء تعالی ما را راه نمودی و هدایت
ما بودی هر آینه ما شما را راه راست می نمودیم ٭ سَوَاءٌ عَلَیْنَا أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا ٭ همزه و ام برای تسویه است
برای بیان آنکه زبان بناله کشادن و دل بر صبر نهادن در وی یکسانست روایت کرده اند که دوزخیان
در درد و رنج در جزع شوند و با نصد سال ناله و زاری کنند و با نصد سال صبر بیش کیرند و صبوری بذیرند آخر بینند
که جزع هیچ سود ندید و صبر هیچ نفع نکرد سواء علینا اجزعنا ام صبرنا کویند و در ره تسویه میان جزع
و صبر بویند معنی اینست برابرست مر ما را جزع بودن و شکیبائی نمودن نه آن دشواری می آرد و نه این نفعی
دارد ٭ مَا لَنَا مِن مَّحِیصٍ ٭ ای ملجاء و من زایده است در اسم ما لنا خبرست و جمله تذییل است و موکده
است مضمون جمله سابقه را معنی اینست نیست ما را از عذاب خداء تعالی بناهی و از عقاب او کریزکاهی با
حکم خداء تعالی جنوان کرد و با قضاء او جه رخم توان آورد ٭ وَقَالَ الشَّیْطَانُ لَمَّا قُضِیَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَکُمْ
وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدتُّکُمْ فَأَخْلَفْتُکُمْ ٭ قال بمعنی یقول است بر طریقی که کذشت و بر وجهی که بالا رفت

براى تقرير دوم

عطف است بر قد برزوا لله فقال الضعفوا لما قضی الامر مقول قال الشيطان را وجمله ان الله وعدکم مقول قال است
وتاکيدا وازجهة رد انکار است چه کفار حقيت وعد خدا را منکر بودند ودر مضمون جمله انکاری مینمودند
ووعدتکم فاخلفتکم عطف است بر مقول ودر اخلاف شيطان کسی منکر ومتردد نيست ترک تاکيد از جهة
اينمعنی است روايت کرده اند چون بهشتيان در بهشت درايند ودوزخيان در دوزخ درايند وقضای الهی
بود تمام شود وهر قومی در مقام خويش قرار گيرد دوزخيان با شيطان زبان ملامت کشايند واز گراه کردن
ا صورت شکايت نمايند شيطان بر منبری از آتش بر سم خطبه رود ودر گفتن اين کلمات شود معنی اينست
ويگويد شيطان آن هنگام که تمام کرده شود کار وقرار گيرند بهشتيان در بهشت ودوزخيان در دوزخ در
اضطراب آيند ودفع ملامت از خود جويند ودوزخيان را گويد بدرستی که بدا آوردم ومن باشما وعده خلاص
ونجات کردم وآنرا بوفا نياوردم ○ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ ○ اينجمله عطف
است يا حال است ومن در من سلطان زايد است معنی اينست ونبوده است مرا بر شما تسليطی وتغليظی
إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي ○ استثناء منقطع است فاستجبتم لی عطف است بر دعوتکم معنی
اينست ليکن دعوت کردن مر شما را واجابت کردن شما مرا ثابت بود ووقوع اين هر دو کار مبرهن بود
فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ ○ فا سببيه است ولوموا انفسکم عطف است بر تلوموني معنی است
پس مرا ملامت مکنيد وگناه خويش بر من ميفکنيد وشما نفسها خود را ملامت کنيد که اجابت من باختيار
خويش کرده ايد وخود را درين معرض آورده ايد ○ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ ○ بفتح
يا وادغام يا جمع در ياء متکلم بر طريق تسليم ديگر يا باتباع يا وکسرتها خوانند ومعنی هر دو قرات يکی
دانند استيناف است معنی اينست نه ام من فرياد رسنده شما ونه ايد شما مرا فرياد رسنده ○ إِنِّي كَفَرْتُ
بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ ○ بما اشرکتمون عطف است بکفرت وجمله کفرت با متعلقات خويش
مقول قال است وتاکيدا وازجهة تقديم ملوح است چه بيزار شدن او از کافران بتقديم ملوح سامعان را بمنزله
سايل کرده وجمله را موکد آورده معنی اينست بدرستی که من بيزار شدم وکفر ورزيدم بدين که شما مرا با
خدای تعالی پيش ازين شريک کرده ايد ومعبودی ومصنوعی ومخلوقی را در معرض خلقت باخالقی قاهر آورده ايد
إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ○ جمله مقول خداست يا مقول شيطان با تتمه است واينجمله تذييل است
وتاکيدا اينجمله نيز از جهة تفهيم ملوح است بدين که کافران را عذاب اليم است معنی اينست بدرستی که ظالمان
کافران را عذابی دردناک است واين سزای کسی است که ناکرويده بخدای پاک است ○ وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ ○ وجمله
وادخل الذين آمنوا عطف است بر جمله وبرزوا لله جميعا خالدين حال مقدره است از الذين آمنوا که مفعول
است ادخلوا باذن ربهم متعلق است بخالدين يا بادخل الذين آمنوا برين هر دو وجه حال مقدره است
وتعلق ادبراء تحقيق مثبت است معنی اينست ظاهر شوند ايشان پيش خدای تعالی پس در کنف وشنيد مذکور باشند
ودر آورده شوند آنکسانيکه ايمان آورده اند وکارهای نيک کرده اند در جنانی که فرود آن ميرود جويهای روان
دران حالکه مقدر بود جاويد بودن ايشان بهشت آنکه خلود ايشان در جنات بارادت او وخلق کننده و
او پيوسته واگر ان الظالمين لهم عذاب اليم مقول خدای تعالی باشد اينجمله عطف است برو ويا حال از وتوانند بود
معنی چنين بود بدرستی که ظالمان مر ايشانرا عذاب دردناک بود ودر آورده شوند در جنانی که چنين باشد
تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ ○ تحيتهم مبتداست وفيها متعلق است برو سلام خبر مبتداست وجمله مستانف
است معنی اينست تحيت ايشان يعنی آنچه ايشان بيکديگر بدان تحيت خواهند کرد وسلامی که نزديک
ملاقات يکديگر تحيت روی خواهد نمود ○ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً

كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ
رَبِّهَا ○ استفهام برای امر بود ومعنی او طلب دانش باشد واستفهام در کيف ضرب الله مثلا برای تعجب
است ودر آمدن استفهام در مقول الم تر از باب تعليق باستفهام است چون علمت ارايت قام مثلا مفعول
به است مر ضرب را کيف حال است واو چون متضمن صدر کلام آمده بر عامل مقدم شده کلمة طيبة مفعول است
مر جعل محذوف را وجمله بيان است من قبل مذکور را وتواند بود که کلمة مفعول ضرب بود ومثلا حال باشد
وکشجرة طيبة خبر مبتداء محذوف بود وجمله بيان مثل باشد وتواند بود که کلمة طيبة بحذف مضاف بدل از مثلا
بود بتقدير ضرب الله مثلا مثل کلمة طيبة وجمله اصلها ثابت وفرعها فی السماء صفتی ديگر است مر شجرة را
وجمله تؤتی حال است ويا صفتی ديگر است که خدای تعالی بکدام کيفيت بيدا آورده است ومثل را کردانيده است
کلمة طيبة را که بمچو شجرة طيبة دايم در نشو ونمست ميدهد ميوه را که معد است برای آوردن آن در هر وقتی که
معين است برای آن باذن پروردگار ديان چه کلمة طيبة نيز بمچو شجرة طيبة اصل وثبات دارد وهميشه
ثمرات گوناگون می آرد وآباد الآباد خواهد بود وهميشه بهره از وروی خواهد نمود سوال اگر ضرب مثل
مذکور بمانت که پس اين کلام خواهد آمد وصيغه ماضی در ضرب والم تر موافق نيايد واين مثل جزاين
محل جائی ديگر بگذشته که صيغه ماضی مجهول بدان غايبو وجه تطبيق اين کلام چيست وصحت معنی بر چه
مبنی است جواب معنی او در نظر دروجود علی با وجود آن در کتابی ديگر يا در لوح محفوظ دارند
بعضی اين اشکال بدين طريق بدارند ○ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ○
واينجمله تذييل است لعلهم يتذکرون بمعنی لکی يتذکروا متعلق است بيضرب الله الامثال معنی اينست وبيان
می آرد خدای تعالی برای مردمان در احکام امثال چه کفته اند الامثال مصابيح الاقوال شک ندارد تا مردمان پند
گيرند وصلاح بپذيرند ○ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ
مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ ○ مثل کلمة خبيثة مبتداست کشجرة خبر مبتداست خبيثة صفت است مر شجرة را
اجتثت من فوق الارض صفتی ديگر است مر شجرة را ما نافيه است واين است در اسم اولها خبر مبتدا است
مقدم شده جمله يا حال است يا صفتی ديگر است وجمله اسميه عطف است بر جمله فعليه که مفهوم کلام سابق است
کانه مثل کلمة طيبة کشجرة طيبة ومثل کلمة کشجرة خبيثة معنی اينست مثل کلمة خبيثة بمچو شجرة
خبيثه است که خبيثه او بر کشيده وبالاء زمين افکنده شد که مرآن درخت را قراری نبود وثباتی نباشد
چون درخت حنظل که تلخی دارد ونفع او اندک وزيان او بسيار نه در روی سايه که دران آسوده شوند ايمن
درخت چه کار آيد وبعد از رستن برای چه ميدارند در غالب زارع بر کنند واز بوئيدن وچشيدن او
احتراز کنند مصراع درخت خبيث است بيخ اش برانداختن کلمة خبيثه کفر ونفاق ومبعوض علی الاطلاق
هيچ سود ندارد وهيچ نفع نيارد از شان او اينست از زبان ودل دور کنند وخود را در لوث نيفکنند
همت بر دور کردن آن دارند وبر ناودن آن بگمارند اينچنين کلمه از شان او اينست که ثبات نپذيرد
وقرار نگيرد ○ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ
وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ ○ الله فاعل است مر يثبت را موصول با صله
مفعول اوست آمنوا منزله ثابت است ای الذين حصل منهم الايمان بالقول الثابت ای عا
قول لا اله الا الله ومحمد رسول الله حقا وصدقا فی الحيوة الدنيا متعلق ثابت است يا يثبت وفی
الآخرة عطف بر دات واينجمله با معطوفات خويش مستانفات در جواب يفعل الله ما يشاء
اصحاب الکاملين بالقول الثابت وهو الکلمة المستقرة فی الحيوة الدنيا وفی الاخرة ويضل الله
الکافرين الظالمين ويفعل الله ما يشاء من تثبت المومنين واضلال الکافرين معنی اينست خدای تعالی

مومنانرا بر قول ثابت یعنی قول لا اله الا الله محمد رسول الله در حیاة دنیا داد و در کور هم بدین کلمه
بدین کلمه برارد و گمراه بکرداند خدای تعالی ظالمانرا نداند که چگویند و در کدام راه پویند و یکند خدای تعالی آنچه
خواهد و بپدید آرد از هدی و ضلال باراده و مشیت او سوند د ○ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ
كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ ○ استفهام برای انکار است
نعمة الله مفعول بدلوا است و بدلوا با صله و موصول مجرور الی است کفرا مفعول دوم است مر بدلوا را بنزع
الخافض ای بدلوا نعمة الله کفرا و احلوا عطف است بر بدلوا قومهم مفعول احلوا است دار البوار ظرف
احلوا است و جمله معترضه است برای تشنیع کفار معنی اینست آیا ندیدی یعنی دیده سوی کسانیکه نعمت خدا که
نعمت فطرت اسلام و استعداد متابعت پیغامبرم امراست بنا گرویدن و ناسپاسی ورزیدن بتبدیل
کردند و گروه خود را که معد برای هلاک است یعنی جهنم فرود آوردند سبب شدند برای اینکه ایشان
متابعت ایشان کنند و بد قرارگاهی است دوزخ که همیشه در وی بجوشند و همان از درد عذاب بخشند
وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ ○ اندادا مفعول اول است مر جعلوا را لله مفعول دوم
لیضلوا متعلق است بجعلوا عن سبیله متعلق است بلیضلوا و جمله عطف است بر بدلوا معنی اینست
و مر خدا را شرکا در که داینند و نعمت توحید را با شرک بدل کردند تا خود را از راه دین خدای تعالی گمراه سازند
و از راه طریق صراط مستقیم توحید دور اندازند ○ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ ○ مستانفست
در جواب ما ذا اقول لهم حین اشرکوا و جعلوا لله اندادا تمتعوا مقول قل است و امر برای توبیخ است و تهدید
است بر طریق انزل سیعلم ما یلقی و اعملوا ما شئتم فان مصیرکم الی النار تعلیل است مر توبیخ و تهدید که
مفهوم تمتعوا است و تاکید او از جهة رد انکار است معنی اینست بگو ای محمد تمتع و در زید و برخورداری
کیرید و خواهید رسید زیرا که بازگشت شما آتش است می توان دانست آنانکه بازگشت آتش باشد حال ایشان
چه بوده ○ قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ
أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ ○ لعبادی بفتح یا بر اصل و حذف یا ساکنه از جهة التقاء
ساکنین لا بیع و لا خلال بفتح هر دو و برفع هر دو با تنوین خوانند و معنی بر حسب آن دانند قل جمله
مستانفه است در جواب لم رت لنا ذلک کیف ما اقول للمومنین و اضافت عبادی برای تعظیم مضاف
است و موصول با صله یعنی الذین آمنوا صفت عبادی است و مقول قل باشد ای قل لعبادی لیقیموا
الصلوة و لینفقوا سرا و علانیة و یا مصدر است بر طریق ضربته سوطا بمعنی انفاق سر و علانیة معنی اینست
بگو ای محمد مر بندگان مرا آنها یکه ایمان آورده اند و برپای دارند نماز را و انفاق کنند مال را و یا
انفاق کنند انفاق سر و یا آشکار پیش از آنکه بیاید روزی یعنی روز قیامت که در ان روز بیعی بود و
یکدیگر دوستی باشد ○ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ
بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ
وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ
وَالنَّهَارَ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ ○ الله مبتدا است و موصول با صله خبر مبتدا است یا خبر
مبتدا محذوف است و موصول با صله خبر اوست و جمله معترضه است برای ثنای خدای تعالی و انزل عطف
است بر خلق من السماء متعلق انزل است و اخرج عطف است بر انزل من الثمرات متعلق است باخرج
رزقا مفعول له است مر اخرج را من الثمرات متعلق است بلکم معنی اینست خدای تعالی آنست که آسمانها و زمین
را پیدا کرده و آب از آسمان فرود آورده پس بیرون آورد از انواع میوه ها و رزق و روزی برای شما
و مسخر کرد کشتی را برای مصالح شما در دریا روان کرده انهار را برای منافع شما بیرون آورد و مسخر کرد

برشما آفتاب و ماهتاب را که هر یکی در کار شما بر ساحت آسمان روانست که آمدن و فتن را عادة و ذات
خویش مسخر کان خود را دایمند را نداخته و مسخر کرد برای شما شب و روز که دایم بیاید و چون مستحق شکران
ملازمت نمایند و داد شما را از هر چه خواسیند دادند ○ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا ○ ان
شرطیه است لا تحصوها جزای شرط است این جمله معترضه است برای بیان کثرت نعمتهای خدای تعالی که شمار آن
کردن هرگز نتوانید ○ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ○ این جمله تذییل است و تاکید او از جهة
تقدیم ملوح است چه ذکر کثرت نعمت بعد ذکر کفران کفار ملوح بمضمون این جمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله
سابق نمود معنی اینست بدرستی که آدمی هر آینه کثیر ظلم است بر نعمت بتفویت حق او از شکری بجز
باید کثیر الکفران است بنا آوردن سپاسی که بر قدر نعمتها باشد و شاید ○ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ
اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا ○ اذ عطف است بر اذ سابق که معمول اذکر است و این کلام از باب عطف
جمله بر جمله بود و اذ معمول اذکر دیگر است و بنی ان نعبد الاصنام فیکون من المشرکین و جمله که
در میانه معترضه بود میان دو کلام متصل یعنی معطوف علیه سابق نمود و یا جمله که بعد اوست
مقول است چنانچه ذکر آن گذشته و بیان نکته هر یکی بالا رفته معنی اینست و یاد کن ای محمد چون
گفت ابراهیم ای پروردگار من بگردان این شهر را یعنی مکه را این از کید دشمن سوال در سوره
بقره رب اجعل هذا بلدا آمنا نکته چه بود و فرق چه باشد جواب در هذا بلدا آمنا اشارت
سوی مکان و دعا مذکور بشهر گشتن آنست که هذا درین آیه اشارت سوی بلد و این دعا برای
آن شهر است بحصول امن و امان و بعضی گویند هذا در هر دو آیة اشارت سوی بلد است بلد در یکی
مذکور است و در دوم مقدر و درین آیة بلد موصوف آمنا محذوف است هر دو آیة بیک معنی است
و میان هر دو فرق نیست ○ وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ ○ عطف است بر اجعل هذا
البلد آمنا و بنی عطف است بر یای متکلم و ان نعبد الاصنام بتقدیر من ای نعبد الاصنام متعلق است
بر اجنبنی حکایت نفس متکلم است و درینی ذکر اسم ظاهر بر وجه غیبت است و نعبد هر دو متناول
متناولات و ایراد صیغه متکلم در ان نعبد بر وجه مغلوب است و مراد از بنی حقیقی اند و فراق در دعا
داخل اند که بعضی از ایشان که بواسطه بچند مرتبه سوی او منسوب بوده اند و متابعت حضرت ابراهیم
نموده کفر ورزیده اند و بتانرا پرستیده اند معنی اینست و دور دار مرا و پسران مرا ازین که بتان پرستیم
و ازین که ایشانرا در پرستش با تو شریک کنیم با وجود که حضرت خلیل الله علیه السلام از انبیاء کرام و عظام بود و از
کفر معصوم می بود این دعا را مبنی بر امکان قدرت از جهة تعلیم است که بر زبان میرانند و در شان
اسلام اظهار جلال و عظمت است که از نگاهداشت امور عظمت در حال امن نیز ترسند و در محافظت
دین زیادت اهتمام کنند ○ رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ ○ رب برای تاکید
مکرر است و جمله انهن اضللن مر دعای مذکور را دلیل است بر خواهش مسطور و چون جمله واجنبنی
و بنی ان نعبد الاصنام ملوح بر مضل بودن ایشان بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی
اینست ای پروردگار من دوری از ایشان میجویم و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام میگویم زیرا که
بدرستی که ایشان بسیاری را از جن و انس گمراه کرده اند اسناد مجازی است یعنی بر ضلال بسیاری از
مردمان سبب شده اند ○ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه و از عصانی ما دون شرک مراد است چه شرک قابل عفو نباشد
و تاکید جمله از جهة اظهار شان بر وجه و کادت است معنی اینست و هر که مرا عاصی شود و گناهکار
گردد پس بدرستی که تو آمرزنده گناهانی و بخشنده کار و کار دانی ○ رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ

مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِندَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُم مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ٥ ربنا بتقدير يا ربنا نداست ومن در من ذريتي براء تبعيض است اى اسكنت بعض ذريتي وهو اسماعيل واولاد او بوادي غير ذي زرع بمعنى بى است عند بيتك المحرم ظرف است واضافت بيت سوى خداى تعالى تعظيمه بعضافات اى المحرم بعرضه على الذين يريدون لعرضه ربنا مكرر است براء تاكيد ودر ايراد ضمير جمع در ربنا بعد ضمير واحد در شبه التفات است ازجهة درآوردن ذريه كه براء ايشان دعا ميكند در اضافت واين جمله مرادخل را مقول است باختيار اختلاف خبر وانشاء راموصولست وجمله واجنبني وبني دعاء صلاح دين بود وجمله فاجعل افئدة من الناس دعاء حاج ربنا ليقيموا اسلوب دعاء تقديم واجنبني وبني ان نعبد الاصنام انهن اضللن كثيرا من الناس وبنا خبر فاجعل افئدة من الناس تهوى اليهم ازانكه اسكنت من ذريتي ازجهة اين معنى است وتاكيدا وازجهة ايراد تضرع بروجه وكادت است ليقيموا الصلوة متعلق است باسكنت وفا در فاجعل سببيه است تنكير افئدة براء تعظيم است يا براء تكثير سوال چون در افئده تكثير مقصود باشد ايراد صيغه جمع قلت ملايم نبود ف ايراد جمع قلت اشارت برانست كه بر اطاره كثرتي كه اينجا بايد هر كثرتي كه باشد قليل نمايد ودرآيه انهن اضللن بصيغه متكلم واحد آورد ودر ربنا انى اسكنت ربنا ليقيموا الصلوة استعمال جمع كرد سرچه بود ودر اين چه باشد جواب رب انهن اضللن شكايت از اصنام بود وصرف آيه شكايت ابراهيم ع فرمود لاجرم صيغه جمع كرد ودر اسكن كردن مقصود ذريه است ودر اضافت رب ايشانرا در آورد وبصيغه جمع استعمال كرد ومن در افئدة من الناس كه سوى خانه كعبه دل بعضى مردمان مايل است نه دلهاء كل كفار وتهوى اليهم سوى خانه كعبه قايل است وارزقهم من الثمرات عطف بر واجعل لعلهم يشكرون يعني لكي يشكروا متعلق است بيرزقهم معنى اينست اى پروردگار ما بدرستى ما ساكن كرده ام بعضى فرزندان خويش را در وادئي كه محلى است كه عير خداوند زراعت است چه زمينى كه سنگى بود ودروى زراعت نبود يعنى در وى غله حاصل نشود نزديك خانه كه آنرا معظم كرده ومردمانرا باعتقاد حرمت وعظمت آورده ودر وى حرام كرده اينده شده است قتال ومنع كرده شده است در وى رفث وفسوق وجدال وحرام او منجر آمده وحرام التعرض شده تا آنكه شكارى آنجا نكنند وخار وگياه او نشكنند يا ازجهة آنكه از طوفان محرم بود وطوفان در وى روى نمود يا گويند كه خانه با احترام است هتك احترام او حرام است واى پروردگار ما ساكن ميكنم ايشانرا در وى تا نماز بگذارند وپرستش تو بجاى آرند پس بگردان دلهائى را از مردمان كه ميل سوى فرزندان من كنند وبرايشان بيايند وموافقت ودر مراعات ومعاونت ايشان دم وقدمى زنند وروزى كن ايشانرا بعضى ميوه‌ها تا نعمت ترا سپاس دارند وشكر بجان وفعل بجا آرند ٥ رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ ٥ موصول باصله مفعول تعلم است وما نعلن عطف است بر جمله ندائيه مكرر است براء تاكيد تضرع وزارى وتحقيق تضرع والتجا بحضرت بارى وتاكيد جمله ازجهة ابراز ثناء بارى بروجه وكادت است معنى اينست اى پروردگار ما بدرستى كه ميدانى آنچه ما مى پوشيم وآنچه آشكارا ميكنيم از دوستى هاجر واو مادر اسماعيل بود وشاع حضرت اسماعيل ايم پنهان داشتن وآشكارا كردن رعايت ساره سايغ بنداشتن ٥ وَمَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِن شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ٥ من در من شيء زائده است در سياق نفى وان فاعل يخفى است فى الارض متعلق است بما يخفى ولا فى السماء عطف بر دست واين جمله حال است يا معترضه است معنى اينست وپنهان وآشكارا پيش او ظاهر بود وآنچه در زمين وآسمان است پوشيده بر خداى نشود ٥ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ

لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ ٥ الحمد مرفوع بر ابتداست جار ومجرور يعنى لله خبر مبتداست وهب صله الذى است موصول باصله صفت است يا مفعول دوم است اسماعيل واسحاق عطف بر وهب على الكبر حال است اى وهب يا حالات اذن كاينا على الكبر معنى اينست شكر مر خدا راست آنكه مرا در حالة كه من بصفت كبر بودم ودر حد هنگام زادن فرزندان بگذرم فرزندان شايسته باتفاق اسماعيل واسحاق روايت كرده اند اسماعيل در عمر هفتاد سالگى زاده گشت واسحاق در نود سالگى بولادت پيوست وبعضى گويند ابراهيم ع نود ونه ساله بود كه ولادت اسحاق بحصول پيوست وبعضى گويند ولادت حضرت اسماعيل در شصت سالگى بود وولادت اسحاق در نود سالگى روى نمود ٥ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ ٥ چون معلوم شد كه مضمون جمله سماع داشت وان صفت خداست وجمله ان ربى لسميع الدعاء بعد جمله آنكه نعلم ما نخفى وما نعلن مقرر او بود وتاكيد او ازجهة ابراز مدح وثنات بروجه وكادت استعمال موكد است در تاكيد مفيد زيادت است معنى اينست بدرستى كه پروردگار شنونده خواهش ورعايت دعاء بندگان قبول كند وداعى را نافع آيد ٥ رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِن ذُرِّيَّتِي ٥ مقيم الصلوة مفعول دوم است ومن ذريتى عطف است بر ياء متكلم كه مفعول اجعلنى است من براء تبعيض است رب اجعلنى مقيم الصلوة بعض ذريتى مقيمها چون ثناء خدا تع را بسماع دعاء در بيان آورد ودر دعا كردن براء خود وفرزندان رغبت كرد ودرب اجعلنى تا آخر گفت ومهمى از مهمات دينى كه نزديك ابراهيم ع بود جست معنى اينست اى پروردگار من بگردان مرا ازجمله نماز برپا دارندگان وشرائط وآداب بجا آرندگان كه در اوقات آن بگزارم وچنانچه بايد وشايد بجاى آرم وبگردان بعضى از فرزندان مرا برپا دارندگان نماز وايشانرا در ورطه ترك نماز ميندازاز جهة آنست كه ابراهيم ع دانسته بود كه در بعضى فرزندان او كفر وكافرى روى خواهد نمود ودعاء هوا اقامت نماز در حق ايشان سودمند نباشد وهيچ فائده ندهد ٥ رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ ٥ باثبات ياء متكلم وبحذف آن واكتفاء بكسره خوانند ومعنى يكى است وندائيه مكرر است براء تاكيد وتحصيل ويا معترضه است براء تضرع وزارى وتقبل دعاء عطف است بر اجعلنى معنى اينست اى پروردگار ما دعاء ما قبول بگردان مراجابت قبول دعا بود يا بارادت استغراق استجابت همه دعاها مقصود شود سوال افراد ضمير دعائى با استعمال ضمير جمع در ربنا مطابق نيست اختلاف ميان ايشان بچه معنى است جواب ازجهة آنكه داعى حضرت ابراهيم ع تنها بود ودعاء مذكور از ديگرى روى نمود وضمير دعائى را افراد كرد وبصورت جمع بنياورد چون دعاء مذكور از ديگرى روى نمود ضمير دعائى را افراد حضرت ابراهيم ع براء خود وفرزندان خود بود استعمال ضمير جمع در ربنا سايغ نمود وهمچنين در ربنا اغفر لى ولوالدى وللمومنين است ٥ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ ٥ تكرار نداء ربنا در حضرت بارى براء تحقيق زارى است معنى اينست اى پروردگار ما بيامرز مرا ومادر وپدر مرا ومومنانرا دران روز كه حساب قايم شود ونماز وروزه را اندازه كردن ووزن نمودن اعمال بحصول پيوندد سوال ابراهيم ع در حق مادر وپدر با وجود كفر ايشان غفران چگونه جويد وربنا اغفر لى ولوالدى چگونه گويد جواب بعضى گويند از مادر وپدر آدم وحوا ع مراد داشته است ودل بر مادر وپدر خويش نگماشته وبعضى گويند دعاء در حق مادر وپدر كافران در حال حيوة بغفران مقتضى است مر دعاء بحصول ايمان وبشرط ايمان باشد وبعضى گويند ابراهيم ع طلب آمرزش گناهان مادر وپدر كرده باشد ودر بعضى نسخ علم حديث آورده كه غفران دين كافران برحكم يغفر ما دون ذلك لمن يشاء روا بود چنانچه حضرت

پیغامبرم طلب آمرزش ابوطالب میکرد و دل بر خواهش می آورد و در حدیث آورده لاستغفرن لک
مالم انه عنه و در تفسیر آورده که حضرت علی ع و صحابهٔ دیگر براء اقارب خویش استغفار میکردند و دل بر خواهش
آمرزش ایشان می آوردند و این محمول است برین که طلب آمرزش براء کسی که کافر بوده اند و بکفر مرده اند نزد عقلا
جایز نیست و متصور نباشد تا آنکه از طلب آمرزش گناهان نیز نهی وارد گشت و استغفار بعمم پیوست
قال الله تع ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی ۞ وَلَا تَحْسَبَنَّ
اللّٰهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ ۞ عطف است بر اذکروا اذ قال ابراهیم عطف است بر او عما
یعمل الظالمون متعلق است بغافلا ای اذکر اذ قال ابراهیم ما قال وطلب للبلد الامان عن مخالف
الاعداء الکفار واراهنا المجرمین المکاذبین الاشقیاء فیجب ان یکون من المجرمین وذکر کون البیت
محرم التعرض علی الذین یریدونه بسوء ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون اسحاق عنهم ابراهیم
و تواند بود که جمله معترضه را متضمن وعید ظالمان دارند و معطوف بر کلام سابق نه پندارند معنی
اینست وهر آینه مپنداری ای محمد خدای تع را آنچه ظالمان میکنند و عملهاء بد که کافران خود را دران
می افکنند ۞ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ ۞ ابصار جمع بصیر است و مراد از و
محل بینایی چشمهاست ولام بدل از مضاف الیه است ای ابصارهم و جمله مستانفه است در جواب
ما بالهم یؤخرهم لا بهم معنی اینست خداوند تع عذاب ایشان تاخیر میکند و ببهانه می افکند مگر برای
روزی که چشمها بروی گشاده ماند و در نگریستن از پلکها بر تر شود ۞ مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ
لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ ۞ افئدتهم مبتدا است و بعدها هواء خبر است و این جمله
حالی دیگر است معنی اینست و حال اینست که دلهاء ایشان خالی از چیز ها از تعلق باطن هیچ چیز را
در نیابد ۞ وَأَنذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ
قَرِيبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ ۞ جمله وانذر الناس عطف است بر ولا تحسبن الله غافلا
لانه یوم یاتیهم العذاب مفعول دوم است مر انذر را و فیقول الذین ظلموا عطف است بر یاتیهم
و جمله اخرنا الی اجل قریب مقول یقول است و جمله نجب دعوتک ونتبع الرسل جواب اخرنا است
بغیر فا مجزوم شده معنی اینست و بترسان مردمان را از روزی که ایشان را عذاب آید و عقاب
روی نماید پس بگویند آنکه ظلم کرده اند و ستمکاری آورده اند ای پروردگار ما تا چیزی کن ما را مهلتی
قریب تا دعوت ترا اجابت کنیم و رسل ترا متابعت کنیم و در دینها بشتابیم و آنچه فوت کرده ایم در
یابیم ۞ أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُم مِّن قَبْلُ مَا لَكُم مِّن زَوَالٍ ۞ استفهام براء انکار است و او براء
عطف است معطوف علیه محذوف است ای الم تکونوا وعدتم ولم تکونوا اقسمتم و من در من زوال
ما زائده است در اسم ما جمله لکم من زوال حکایت جواب قسم است صورت خطاب از جهة اقسمتم
آورده و در وقت حکایت بر ایشان بر خطاب توجه نمود و این قول ایشان بر وجه خود بینی و بیرون
افتادگی سعی نمود و یا بزبان حال که ایشان کارها زشت میکردند و موت و فنا را در دل نمی آوردند
گویی ما لنا من زوال میگفتند و جمله انکاریه بتقدیر یقال لهم ذلک مستانفه است معنی اینست چون
جزیکه ایشان ربنا اخرنا الی اجل قریب نجب دعوتک و نتبع الرسل خواهند گفت جانستی که
کسی برسیده ماذا یقال لهم ولم تکونوا اقسمتم الآیة معنی چنین آید مر ایشان را بوده اید شما که وعده می
کردید و بوده اید که بخداء تع ادین سوگند میخوردید که نخواهد بود شما را زوالی و نخواهد گشت از
حالی بحالی ۞ وَسَكَنتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ
فَعَلْنَا بِهِمْ ۞ این جمله عطف است بر جمله اقسمتم و جمله وتبین لکم عطف است بر جمله اقسمتم و جمله

بنی

تبین لکم عطف است بر سکنتم سوال فاعل تبین چیست جواب فاعل تبین منزل منزله مصدر است
بحذف عامل ای تبین لکم التبین بر طریق وما عکس بیته وا و در مصدر فاعل در لفظ لانه بیت و کیف
حال است از فعلنا بهم این بجهة تضمن صدر مقدم شده و این جمله بیان تبین مذکور است معنی اینست
کافران مر رسل خویش را لنخرجنکم من ارضنا تا آخر گفتند خدای تع ندا یا وحی کرد سوی رسل که ایشان که
ظالمانند بهلاک خواهیم رسانید و بعد از ایشان شما را در زمین ایشان ساکن خواهیم گردانید ایشان
هلاک شدند و هم در زوال و فنا آمدند و ساکن شدید شما در مسکن کسانیکه بر نفسهاء خویش ظلم کردند و خود را در
ستمکاری آوردند و حاصل شد مر شما را تبین مذکور حال که چه کردیم با ایشان در حال ۞ وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ
عطف است بر فعلنا معنی اینست چه کردیم و چگونه پدا آوردیم شما را مثلها چنانچه گذشت و ذکر آن بالا رفت ۞ وَقَدْ
مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِندَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ ۞ جمله وقد مکروا عطف است بر ظلموا یا حال است
از فعلنا بهم و جمله وعند الله مکرهم حال است یا معترضه است و مکرهم در مکروا مکرهم از باب اضافت مصدر
سوی فاعل است و در مکرهم عند الله مکر هؤلاء الماکرین ما سوی مفعول ای عند الله مکر آبائهم معنی اینست
و مکر کردند ایشان مکری کاملی که سبت بر ایشان دارد و طبع ایشان او را هر بار پیدا می آرد و مکتوب است نزدیک
خداء تع و ثابت در علم او یعنی عذابی و جزائی که بعد فعل کردن بکایک برساند که آن در اظهار ناکرفتن و ابطال اراده
کرفتن بمکر می ماند ۞ وَإِن كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ ۞ لتزول بکسر لام و فتح لام کلمه
و فتح لام فارقه میان ان نافیه بر ان مخففه و رفع لام فارقه میان ان وان مخففه و رفع لام کلمه خوانند و معنی بر حسب
اختلاف قرات مختلف دانند ان نافیه است و لام مکرهم بوده زائده و در چیز کان منفیه و بر طریق وما کان الله
لیعذبهم و از جبال آیات محکمه قرآن و معجزات آسمانی که در رسوخ بجو کوهها اند با وجود عظایم آیات و کرایم
مجازات از مکر و علو بجایی ماند مراد شود و جمله حال است یا عطف است معنی اینست و نیست مکر ایشان
که باز مانده بروایها و قرآنی و معجزات آسمانی که در رسوخ و ثبات بجو کوهها اند با وجود عظایم آیات و کرایم
معجزات از مکر ایشان چه آید و از کید ایشان چه کشاید و بر قرات ان مخففه و لام مضموم فارقه میان ان مخففه
و نافیه حال برعکس بود و مقصود استعظام مکر ایشان باشد معنی چنین آید بدرستی که مکر ایشان بر جا نماند ۞ فَلَا
تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ ۞ و اضافه مخلف سوی مفعول اول است و رسله مفعول دوم است
و جمله عطف است بر و معنی اینست جزاء مکر ایشان و نصرت مومنان معلوم گشت و وعید جزاء و سزاء
ایشان بعلم تو پیوست پس هر آینه مپندار ای محمد خدا را با پیغامبران خود وعده خود را خلاف کننده وعده
خویش در خلاف افکنده یعنی وعده جزاء و سزاء ایشان و مکر کافران و نوید نصرت مومنان که کرده است آن را
خلاف نخواهد کرد و هرچه بوعده و وعید او پیوسته است بظهور خواهد آورد علی الخصوص که وعده که با پیغامبر
کرده خلاف نشود و مخلف چگونه مخلف کرد ۞ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ ۞ اسم ان الله عزیز است و جزء است
و ذو انتقام خبر نوع دیگر است و این جمله تذییل است تاکید او از جهة ابراز مدح بر سبیل و کادت است
معنی اینست بدرستی که خداء تع قوی است و غالب است مگر کسی بر و غالب نیاید و عمل کسی برابر عمل او نماید خالص
با دوستان خداوند انعام است و با دشمنان خداوند انتقام است دشمنی دشمنان داند و انتقام کردن با ایشان
تواند ۞ يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ ۞ یقم بدل است از یوم یاتیهم العذاب مفعول
دوم است مر انذر را یا ظرف است مر انتقام را و الارض مفعول مالم یسم فاعله مر تبدل غیر الارض مفعول دوم
است و السموات عطف است بر الارض بقرینه سابق غیر الارض محذوف معنی اینست روزی که گردانیده
شود زمین غیر زمین و تمام آنها اسمانها برابر در وی و بلندی بود چنانچه گفت لا تری فیها عوجا ولا امتا در
سر آید و از در یا چشمها کشاید همچنین آسمان صفت بگردد و بصفات دیگر بود آفتاب و ماهتاب منور

کرده و در آسمانها درها پیدا آید و راهها بسیار روی نماید **شعر** وما الناس بالناس الذین عهدتم وما الدار بالدار کنت تعلم ۵ و بعضی گویند مغایرت ذاتی است بجای این آسمانها بدید آید و بعضی گویند زمین نقره بدید آید و آسمان زرین نماید از قدرت او هیچ باشد و از خلفاء هیچ عجب نبود **بیت**
از قدرت او هرآنچه گویی تو عجیب ۵ وز حکمت او هرآنچه بینی نه عجیب ۵ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ بر زنند یعنی واقع شده باشد عطف است بر تبدل الارض **معنی اینست** و از زوایاء قبور بیرون آیند و در صحرا شوند بروز نماید مر خدای را یکی است و عظیم القدرات توصیف خدای تعالی بر وصفت از صفات عظام ملایم محل اقتضاء مقام است چنانچه جای دیگر گفت لمن الملک الیوم لله الواحد القهار ۵ وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ۵ المجرمین مفعول اول است یومئذ ظرف است مقرنین مفعول دوم است فی الاصفاد متعلق است بمقرنین این جمله عطف است بر جمله برزوا لله الواحد القهار **معنی اینست** و نه بینی تو کافران و بدکرداران را روز قیامت بعضی با بعضی بسته اند دستها و پایها در بندها کرده ۵ سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ وَتَغْشَى وُجُوهَهُمُ النَّارُ ۵ این جمله حال است بترک واو بر سبیل شذوذ و بطریق سان اللیل ما اب عامر الی ... یا ان لم یحرف سرابیلهم من قطران خبر مبتدا است یعنی عطف است بر ترى النار فاعل تغشى است وجوههم مفعول است **معنی اینست** در حالی که پیراهنهای ایشان از قطران باشد و آن را روغنی است سیاه که کشتی را طلا کنند و در اندام ایشان بچسبانند تا آتش ایشان را زود اثر کند و شتاب تر بسوزد و تیزتر گردد و سوزان تر سوزد ۵ لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ ۵ متعلق است بمضمون جمله سابقه ای یفعل المجرمین ما یفعل لیجزی الله **معنی اینست** تا جزاء دهد خدای تعالی هر نفسی را بدانچه کسب کرده است از کافری و بکوری داوری ۵ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۵ تذییل است و تاکید او از جهة ابراز سرعت حساب بر وجه و کادت است **معنی اینست** بدرستی که خدای تعالی شتاب است حساب روز قیامت موعد حساب و آمدن او نیک شتاب است بگویند معنی سرعت شتاب آنست که بطرفة العین حساب پیشینیان و پسینیان بستانند و محاسبهٔ اولین و آخرین بستانند و آخر کرده اند کدام سرعت ازین بالاتر بود و کدام شتابی ازین بیشتر باشد ۵ هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنْذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ۵ بلاغ بمعنی تبلیغ است چنانچه کلام بمعنی تکلیم است و لینذروا عطف است بر محذوف ای لینصحوا و لینذروا **معنی اینست** این همه که گفتیم و این جمله که در بیان آوردیم تبلیغ و رسانیدن وحی است مر مردمان را برای این که حجت کرده شوند و ترسانیده و بیم کنانیده گردند و پند پذیرند و در فکر شوند و خدای را بشناسند و بدانند که خدای تعالی یکی است و جز او معبودی خدای او نیست و تا خداوندان عقول پند گیرند و موعظت و مواعظ و مصالح او بپذیرند و بدانکه در آخر سورت ذکر روز قیامت را که منتهای جهان و جهانیان است آورد و آن را ساحر بلیغ جمله هذا بلاغ للناس مدید کرده و بعجت و ابلاغ را بابلاغ مذکور متعلق گردانید و دلهاء مردمان را در مقام خوف و خشیت رسانید و خوف در فکر انداخت مگر در اسباب معرفت موحد ساخت اولوا الالباب در ره جز شناختند یکی و نکویی یافتند کلام تمام گشت و حرام با تمام سورت شکر بیست مقطعی که چنین بود حسن و سمی مستحسن باشد والله اعلم باسرار کلامه و خفیات مرامه لا اله الا هو ربی توکلی علیه و هو حسبی

سوره حجر

مکی است نود و نه آیت است ششصد و پنجاه و چهار کلمه است و دو هزار و هفتصد و هفتاد و یک حرف است ربط این سوره با سورهٔ ابراهیم هم آنست که ختم سورهٔ ابراهیم بذکر وحی و تبلیغ بود و ابتداء سورت حجر بذکر کتاب حمید و فرقان مجید سابغ نمود و بدانکه در آغاز سورهٔ ذکر کتاب و فرقان بر وجه عنوان آورد و بعده بذکر کافران و نکوهش ایشان و بیان تا جز عذاب و وعید عقاب افتتاح سورت کرد و بعده جمله وقالوا

یا ایها الذین نزل علیه الذکر انک لمجنون و جمله و لقد ارسلنا من قبلک فی شیع الاولین و ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن متضمن کفار گذشته و بذکر پیوسته و بعد قصهٔ ابلیس متضمن کفر ابلیس که سر همه کافران است و مشتمل بر ذکر متابعان و ذکر جهنم و عذاب ایشان است مذکور گشت بعده قصهٔ ضیف که متضمن عذاب قوم لوط بود در ذیل ذکر کفار روی نمود بعده ذکر قصهٔ حجر که از غلاظ کافران بودند مذکور گشت و همچنین تا آخر سورت حال کافران ببیان پیوست تا آنکه جمله و لقد نعلم انک یضیق صدرک تا آخر بر وجه تذییل آورد و سورهٔ مسطوره را محمد مذکور متضمن تلقین پیغامبر م بسجود و عبادت آمده ختم کرد و شک نیست جملهای که از یک باب است اگر مقاصد ایشان متغایر بود از جهة ایجاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از همه یکی است و هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگرها است معترضهائی که میان جمل مذکور گردد و بیان و میان دو کلام متصل واقع شده و جمل دیگر از هر نوع مجملهائی که بیابد بمشیت الله و عونه آن روی نماید و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب و السلام و الاکرام علی من اتبع الهدی و علی کاتبه و والدیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ ۵ الر تلک آیات الکتاب وجوه تاویلات آن گذشته و ربط معنی او بالا رفته تکرار حاجت نبود و بتحقیق معنی آن تحقیق این کلام ظاهر شود و قرآن مبین عطف است بر الکتاب و آیات قرآن مبین و تنکیر قرآن مفید اعظام است نه مفید ابهام **معنی اینست** آن سورت آیات کتاب و آیات قرآنی است و بیان کننده میان حق و باطل و جدای افکننده بزبان جهانیان معتبر گشته و آخر او بدیگر پیوسته ۵ رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ ۵ ربما بتشدید با و تخفیف او خوانند و معنی یکی دانند و آیهٔ الر تلک آیات الکتاب و قرآن مبین برای مدح سورت مذکور است و بر طریق عنوان صحیفه مسطور است و آیهٔ ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین مفتتح سورهٔ معهود و مطلع آیات معهوده است و لو در و لو کانوا مسلمین برای تمنی کافران و بیان ودادت ایشان است و ذکر ودادهٔ کافران مسلمان بودن خویش را درین کلام که اینست از بطلان کفر و حقیت دین اسلام و ندامت کافران و پشیمان گشتن چنانچه گفت الکفار یطلبون من حیث انهم یودون لو کانوا مسلمین **سوال** این مخصوص بماضی است وجه در آمدن او بر مستقبل چیست **جواب** دوست داشتن کافران مسلمان بودن خویش را در هنگام مردن تا روز قیامت در وقت مشاهده کردن مستقبل متیقن است که پشیمانی در آن وقت متیقن است و مستقبل متیقن الوقوع ماضی حکمی است در آمدن رب بر وی در حکم در آمدن او بر ماضی است و بر نسبت کافران که گذشته اند و بموت و فنا پیوسته اند و بعد مردن و مشاهدهٔ عذاب کردن از کفر پشیمان شده اند و آرزوی مسلمان بودن خویش کرده اند آرزو مذکور ماضی حقیقی بود بمعنی بود باشد ایراد صیغهٔ مضارع از جهة استحضار صورت عجیبه دارند بر طریق الله الذی ارسل الریاح فتثیر سحابا که بمعنی اناد آمده بدارند بر وجه اول **معنی اینست** بسیار بود که کافران بعد مردن و مشاهدهٔ عذاب کردن مسلمان بودن خویش را دوست دارند و درین آرزو و لو کانوا مسلمین بر زبان آرند و بر وجه دوم **معنی اینست** کافران گذشته و فنا پیوسته بعد عذاب دیدن و رنج و عقوبت کشیدن بسی دوست داشته اند و دل بر آرزو کاشته که کاشکی که مسلمان می بودند و بدین اسلام اعتراض می نمودند **سوال** رب برای تقلیل است و این آرزو همه کافران خواهند کرد بود و این معنی ایشان را بآرزوی خواهند نمود ایراد صیغهٔ تقلیل چرا است و ما سرعت کثرت اثبات قلب چگونه روا است **جواب** اقوال و اقتراع قیامت کفار را از تمنی و کادت کثرت بود تغییر از آن بصیغهٔ قلب مستقیم باشد جواب دیگر آنکه بر تقدیر کثرت و کادت اسلام و بسیاری بمعنی ایمان استعمال صیغهٔ قلت اشارت بدین است که مطلوب است که دو کادت حصول و آرزو بودن در آن اگرچه بسیار بود

سوره حجر

برافادهٔ آنکه باید اندک نماید بدین اعتبار ابراد کثیر بصورت تقلید شاید ∘ ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَ
يَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ ∘ اینجمله معترضه است براء تهدید والحاق وعید یاکلوا متعلق است بذرهم
و یتمتعوا عطف است بر یاکلوا و یلههم عطف است بر یتمتعوا والامل فاعل یلههم الامل الطویل عن
الاجل القریب او یلههم املهم عن العمل تمام مذکور درشان کافران بقرینه سوف تعلمون براء تهدید و ترهیب
است نه ترغیب بطریق افعل ما شئت فسوف تعلم معنی اینست بگذار ایشانرا تا بخورند و برخورداری
گیرند و مشغول دارد و بغفلت درباری آرد امید حیات از قرب مهلت ممات یا مشغول کرداند ایشانرا
مدار حسن عمل فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ اینجمله تعلیل است بر ندامت ایشان دلیل است معنی اینست
پس سرانجام این خوردن و برخورداری گرفتن و بدرازی امید غافل گشتن آنچه پیش خواهد آمد خواهد
دانست و در ورطهٔ که خواهند افتاد حجتی از آن نخواهند توانست ∘ وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ
الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ∘ وقالوا ای کفار مکه وجمله یا ایها الذی نزل علیه الذکر مقول قالوا است
وانک لمجنون بعد جمله ندائیه درجواب ماذا یقولون مستانفه است تاکید او ازجهة اصرار سامع بر انکار
پیغامبرم وجمله عقلا مضمون این قصه را منکر بودند و برانکار ثابت ومصر بودند رد انکار مذکور کرد وجمله را مؤکد
بتاکید آورد وجمله وقالوا عطف است برجمله محذوفه مانند مبطل بودن ایشان است روایت کرده اند حضرت
پیغامبرم روزی در نماز و آواز بلند در قرائت قرآن ابوجهل واصحاب اورا دشوار نمود بر پیغامبرم گفتند
یا ایها الذی انک لمجنون گفتند این آیة در حکایت ایشان نازل گشت و در حکایت ایشان نزول یوسف
معنی اینست تنزیل ذکر را منکر گشتند و پیغامبرم یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون گفتند پیغامبرم را
دعوی تنزیل قرآن مثبت بجنون کردند و در معرض دیوانگی آوردند و گفتند کفار مکه ابوجهل وجندی از جاهلان
ای آنکسی که فرستاده است برو ذکر یعنی قرآن بدرستی که هرآینه دیوانه از جمله عقل و نداء مذکور و توصیف تنزیل
مسطور از کافران درحق پیغامبرم بروجه استهزاء و سخریه بود چنانچه خطاب ان رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون
از فرعون درحق موسیٰم روی نمود و این را در قرآن نظائر بسیار است و در کلام عرب امثال خطاب بی
شمار است سوال درآیة الذی خلقنی ما وعدتنی باعتبار خطاب انت تغلیب خطاب بر غیبت کردند
بجاء الذی اخلفتنی الذی اخلفتنی آوردند و در یا ایها الذی نزل علیه الذکر باعتبار خطاب یا ایها تغلیب
خطاب باینتی یا ایها الذی نزل علیه الذکر نکردند و این از جهة عربیت روانست میان دو خطاب مذکور
وجزات جواب انت اسم است در افادهٔ معنی افرادی مستقل است در افادهٔ معنی پیش از
ذکر موصول مذکور معید خطاب شده و موصول که بعد اوست بعد از تحقیق معنی خطاب آمده موصول
حکم خطاب گرفته ضمیر صله صورت خطاب پذیرفت و یا فرق است و مستقبل بمعنی خویش نیست ضمیر
منادی بدو شرط تحقیق معنی ندا است و معنی خطاب حاصل بعد ذکر موصول بتحقیق می شود و تعلق بحرف صله
در موصول پیش از تحقیق معنی خطاب حاصل میگردد بخلاف صورت سابقه که درآیة الذی خلقنی ما
وعدتنی الذی پیش از ذکر صله بخطابات پیوسته و بمحافظت گشته صله بعد از مخاطب موصول احق شود
و بصورت خطاب آید بخلاف یا ایها الذی نزل علیه الذکر و یا ایها الذین آمنوا در وقت لحوق صله در رعی جهة
خطاب در صله سایغ نمود و بیان دو خطاب فرقیست و تفصی این اشکال همین است موصول لا توقف
بر صله در بودن او جزء کلام است از هر باب تعیین او از جهة تعلق بمخاطب از صفت غیبت سوی خطاب
لَوْمَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ∘ لوما حرف تحضیضات و ان
کنایات شرطیات مستغنی از جزاء چه تخصیص سابق مفید فائده جزاست و اینجمله تخصیص بر آوردن
حجت است و آن کنایت است از وقوع دعوی و نزول قرآن بی اقامت حجت و برهان که ملایم جنون باشد

حاصل اینست که تو مجنون می باشی زیرا که بر دعوی خویش حجت نیاوردی و دعوی بی حجت ملایم جنون بود و کسی که بدین
صفت است مجنون باشد معنی اینست چرا بر ما فرشتگانرا برای گواهی نبوت خویش نمیگویی و دل بر معجزه که می طلبیم
نمی گماری اگر هستی از راست گویان معجزه که خواهیم بیار و دل بآوردن حجتی که خواهیم مدار بی ظهور حجت ایمان چگونه
آریم و ترا بکدام حجت در دعوی صادق پنداریم ∘ مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ ∘ ننزل بلفظ مضارع
معروف از باب تفعیل بر صیغهٔ جمع متکلم و نصب الملائکة بر مفعولیت و تنزل بلفظ مضارع مجهول از باب
تفعیل بر صیغه مونث غایب و رفع الملائکة بر فاعلیة خوانده و معنی بر حسب آن دانند و کلام سابق در ذکر
مقالات کافران بود سامع منتظر ورود آن می نمود و جمله ما ننزل الملائکة الا بالحق با جمله معطوفه بر وجه
استیناف وارد گشت ورد مقالات ایشان بحصول پیوست معنی اینست فرشتگانرا مگر بکاری که حق است
یعنی بقبض جان و یا بتبلیغ وحی جهان تا بعذاب بر مجرمان بر گواهی دادن بنبوت آری و اگر بصورت فرشتگان
فرشتگان آیند طاقت نیارند و اگرچه بصورت آدمی آیند فرشتگی ایشانرا استوار ندارند پس فرستادن فرشتگان
بی فائده بود و هیچ سود نکند ∘ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ ∘ حرفیست متضمن جواب شرط و این جمله عطف
است بر جمله سابق چنانچه گذشت و ذکر آن بالا رفت معنی اینست و نباشند اکنون که فرشتگان فرود آیند
و ایشانرا صورت هلاک و فنا نمایند آنگاه کافران از مهلت دادگان نباشند و بی توقف در هلاک درنما
آیند ∘ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ∘ نحن مبتدا است نزلنا خبر مبتدا است بر
طریق هو اضحک و ابکی و جمله خبر ان است و ان با اسم و خبر کنایت است و رد انکار کفار است که ایشانرا اصل
مضمون اینجمله انکاری باخزات بجدا که یا ایها الذین نزل علیه الذکر بر وجه استهزاء میکردند و رسانیدن لولا
از جمله مجانین میدانستند هم برین جهة قصد کرد و با تاکید آورد و جمله وانا له لحافظون کنایت از اثبات
و قرار قرآن و انتقام مضرت او بانکار ایشان معنی اینست بدرستی که ما فرستاده ایم بر تو قرآن را و بدرستیکه
ما نگاه دارنده ایم آنرا کسی بتبدیل و تحریف روی دست نیابد بر وجه اول معنی چنین آید وجود باسیتی از اساس
بر اثبات کژی و عیبی نشاید ∘ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ ∘ ای بقسم لقد ارسلنا
من قبلک فی شیع الاولین فی فرق الاولین اینجمله عطف است بر جمله سابق عطف است تاییدی بر تاییدی
چنانچه که گفت از کفار میطون حیث انکر و تنزیل الذکر و قالوا کذا و استهزء بکل رسول معنی اینست و بسوگند
یاد میکنم که هرآینه فرستادیم پیش از تو رسولان در گروه با شکوه پیشینیان ∘ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا
كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ∘ اینجمله عطف است بر جواب قسم یا حال است از کانوا به و استثناء مفرغ
است معنی اینست و نفرستادیم هیچ رسولی را مگر آنکه بودند آنکه کافران که بدو استهزاء کردند و اورا
در سخریه می آوردند ∘ كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ∘
ای ندخله من سلک الخیط فی ابره شد کالتی ادخلت کذلک صفت مصدر محذوف یا تذییل است
و تقریر است مر مضمون و ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن را باشد معنی اینست چنانچه در آوردیم
کفر و گمراهی و استهزاء و تباهی در دلهاء پیشینیان در می آریم تکذیب قرآن و استهزاء بآیات فرقان در
خواطر مجرمان این زمان ∘ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ ∘ جمله مبینه است مر کذلک نسلکه یا معللات مر اورا
یا حال معنی اینست ایمان نمی آرند بقرآن مبتلا می شود بتکذیب و استهزاء و اهانت آن ∘ وَقَدْ خَلَتْ
سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ ∘ حالست از فاعل لا یومنون یا معترضه است براء حسرت ایشان معنی اینست
ایمان نمی آرند و حال اینست که گذشته است راه پیشینیان در کنه کردن و هلاک شدن ایشان شنیدند در
خویش عبرت نمیدید و ایمان نیاوردند و بهلاک پیوستند ∘ وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا
فِيهِ يَعْرُجُونَ لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ ∘ لقالوا جواب

لو فتحات نظلوا عطف است بر فتحنا یعنی چون جزء ظلوا است جمله شرطیه یعنی لو فتحنا با اجزاء خویش معترضه است
برای ردّ انکار و اقتراحی که از پیغامبر میکردند و معجزات برای خویش میجستند که برایمان برای ما کتابی فرود آرد و حال
مقترح ایشان در میان آورد اگرچه معجزات اقتراحی پیدا آید ایشان را اختیار تو روی هدی ننماید معنی اینست و اگر ما
برایشان دری از آسمان کشاییم و راه درآمدن آن دهیم پس ایشان در برآمدن و در در مذکور آمدن روا رند
و همه روز خود را درین کار دارند هر آینه در رده فساد پویند و ازین جهالت و ضلالت گویند به درستی که چشمهای
ما بیهوش شده و دلهای ما بحیرت آمده این همه هستیم بلکی محذوف نماید و شعبده اوست که پیدا می‌آید بلکه ما گروهی
سحر زده دایم و قومی مسحور شده کاینم ◦ وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ ◦ لام در جواب قسم
محذوف ای بقسم لقد جعلنا تاکید لو از جهت ابراز مدح بر صورت و کادت است و این جمله تاکیدی دیگر است مر
مبطل بودن کافران و بطلان دین و دیانت ایشان چه اول تایید با نکار قرآن که حق مبین است کرد بعد از آن ذکر
بدایع قدرت هلاک و عجایب نظرت حق جل وعلا که توحید او را منکر شدند و در الوهیت او شرک آوردند
با این قدرت کامل و علم شامل جهادها جزا که هیچ ندارند و جز کردن نتوانند همتای او دانند و شریک او
خوانند و شریک او خوانند بطلان که بالاتر باشد و مبطل بودن ایشان برتر بود معنی اینست و سوگند یاد میکنم
هر آینه به درستی که برجی را کاین در آسمان کردانیدیم و آنرا در نظر بینندکان و نگرندکان آراستیم ◦ وَحَفِظْنَا
هَا مِن كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ◦ عطف است بر جعلنا معنی اینست و از هر دیوی سنگسار کرده نگه
داشتیم و آسمان از درآمدن دیوان مصون و محروس ساختیم ◦ إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ ◦ من استرق
مستثنی است از من کل شیطان ◦ إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ ◦ من استرق مستثنی است از من کل شیطان
مگر شیطانی که بدزدد و مسموع از فرشتگان نزدیک آسمان گوش آید و از کلام فرشتگان کرد آرد و بکاهن برساند
و کاهن با آن صد دروغ مقرون کرداند لکن یک سخن که فرشتگان شنیده درست آید و راستی آن دروغهای مر
او نیز راست نماید روایت کرده اند دیوان بر همه آسمانها می رفتند و اتفاقات از فرشتگان که لوح اطلاع
میجستند و از ایشان می شنیدند و بر کاهنان میگفتند بولادت عیسی ع از سه آسمانها بالا ممنوع کشتند
تا چهارم آسمان می رفتند کلام فرشتگان که یکدیگر میگویند می شنیدند و بر کاهنان می آوردند ◦ فَأَتْبَعَهُ
شِهَابٌ مُبِينٌ ◦ فاعل عاطفه است معنی اینست پس آنرا شهاب یعنی ستاره پیدا آمدی سنگسار
ساختن استثناء مذکور که مسطور است این آیة تلمیح آن قصه و تضمین این حکایت است ◦ وَالْأَرْضَ
مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ ◦ الارض بر شرطیه تفسیر است علم عامل از لزوم حذف و تقدیر است
ای مددنا الارض مددناها معنی اینست و زمین را کشیده اینیم از بلندی که در مکان بود و بسط تمام بسط
ای چون اربع ازان روی بود و در روی کوههای بلند و استوار افکندیم که بران قرار کیرند و دیگران بآن زمین
ثبات پذیرند ◦ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ ◦ و انبتنا عطف است بر القینا معنی اینست
و رویانیدیم در زمین از هر چیزی که بترازو کشیده میشود چون ثمار و حبوب پیوسته حاصل اشجار و مزارع
و چون اجساد کانی چون زر و نقره و مس و سایر موزونات موزونی وزن کرده می آید ◦ وَجَعَلْنَا
لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ ◦ عطف است بر انبتنا معنی اینست و کردانیدیم برای شما از هر چیزهائی که از
زمین رسته و سود شما پیوسته از لباسات معیشات یعنی اسباب زندگانی و جهان عیش و زندگانی و کامرانی
وَمَن لَّسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ ◦ موصول است برازقین صله اوست مراد وی اطفال و بنیا و عبید و اما را انعام
و انواع بهایم از دواب و چهارپایان چون غنم و ابل و بعضی وحوش و طیور و تعاویل من که عقلا است بر وجه
تغلیب روا است و موصول با صله معطوف است معایش و آن نیز اسباب زندگانی و موجبات عیش و شادمانی
است بر وجه ذکر خاص بعد عام و تخصیص بعد تعمیم در کلام است معنی اینست و کردانیدیم ما برای شما اسباب

معیشتها شما و روان آنکه نه اید شما روزی دهنده زنان و فرزندان و بردکان و چهارپایان را بلکه رزاق همه
خدا است دیگری را بسبب قسمت روزی ایشان سوی ایشان خطا است و نوازد بودکه و من لستم له برازقین معطوف
و محل لکم بود و کلام بمعنی و جعلنا لکم فیها معایش و انه لکم و دوناله برازقین انتفعتم بها من السوال و الولدان والجواری
والغلمان و الانعام و المواشی من الاناث و الذکران نتوانند باشد بر ضمیر مجرور لکم که عطف باشد بر ضمیر مجرور لکم
لو عطف است بر مجرور بغیر اعادت جار روایت مگر آنکه حمل بر شذوذ کنند و در کلامی که پیش از وضع قاعده
نحو است بر سبیل شذوذ جایز دارند چنانچه در تساءلون به والارحام بدین رفته اند و یک وجه در تصحیح همین گفته
اند ◦ وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ ◦ حال است یا عطف است
ای وجعلنا و لها و الحال انه لمن شیء الا عندنا خزائنه یا معترضه است و جمله و ماننزله عطف است با حال
است یا معترضه مقدران حکمه را که بخزاین مانند به جهه تمثیل خزاین میخوانند معنی اینست و نیست هیچ چیزی از
عطاء ما بر عالمیان مگر آنکه نزدیک ما است خزانهای آن یعنی هر چه میدهیم بر بسیاری از جنس آن قدرت داریم
و میتوانیم بسیاری ازان نوع پیدا آریم و نمی فرستیم عطایا را مگر قدر معلوم بر اندازه چنانچه خزاین باران بر قدرت
خدا بود و ازان خزاین آنقدر که مقتضای حکمت اوست می فرستد و سایر عطایا همچنین ظاهری شود بر
کافه انام کی است از بسیاری منزل است بر اندازه و مقداری که حکمت حق آنرا اقتضاء کرده و اراده قدیمه
در حیز وجود آرد ◦ وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ ◦ عطف است بر جملات سابقه معنی اینست و فرستاد
بادها را بادها که ابر بپذیرد و ابر را جوهل بر شکم گیرد و بعضی لواقح معنی ملحقات دارند بمعنی بارور
کننده درختان بمیوه و بارور کننده ابر باران پدید آرنده ◦ وَأَرْسَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ
وَمَا أَنتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ ◦ این جمله بر موصولات سابقه عطف است بر موصولات سابقه و جار و ما
انتم حال است و جار و مجرور متعلق است بمضمون خازنین که مجرد از زائد است بر تقدیم و تاخیر باشد
پس فرود آوردیم از آسمان آب پس شما را آن آب آشامانیدیم و سقی شما کردانیدیم و حال اینست که نباید شما
مر او را کرد آرنده و جمع کننده ◦ وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ ◦ این جمله عطف است بر جمله
سابقه یعنی و انزلنا من السماء ماء و تاکید این جمله از جهت آنست که بی کفار التفاتی بجای در ارتکاب
کفر و فجور علامت انکار اجبار بعد از اماتت انکار روز نشود بظهور امارت انکار با جرا رم
ایشان را تنزیل منزله مصر کرد معنی اینست ما هر آینه زنده کنیم و میرانیم و ما بعد از فنا همه باقی مانیم ملک
ملک ما باز کردد و همه ملکها بملک قدیم بپیوندد ◦ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا
الْمُسْتَأْخِرِينَ ◦ لام در جواب قسم محذوف و این جمله نیز تاییدی دیگر است و تاکید از جهت ابراز
مدح بر صورت و کادت است معنی اینست و سوگند یاد میکنم که هر آینه پیشینیان و پسینیان
شما را میدانم ◦ وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ◦ این جمله تذییل است
و جمله ان ربک هو یحشرهم انکار حشر است که قرآن را منکر اند و بر انکار آن مصر اند و جمله علیم کنایت است
از وقوع افعالی که مقتضاء حکمت و حصول اموری که متعلق تعلیم است و بهتر کنایات است از وقوع
افعالی که مقتضاء حکمت و حصول اموری که متعلق تعلیم است و این تعمیم کنایت است از تخصیص
وقوع حشر و حصول و التزکیه معظم افعال بحکمت و اعظم امور معلوم است تاکید او از جهت آنست
که ایشان معنی مکنی عنه را منکر اند و آنرا ثابت نه پندارند معنی اینست به درستی که پروردگار تو جل وعلا
همه جمع کند ایشان را به درستی که او حکیم است استوار کار است همه کارهای او بحکمت است علیم است همه چیز را
داند و همه کار تواند پس که حکمت او آنرا مقتضی گشت مقرون بوجود خواهد گشت و هر چه بعلم او پیوسته
بحصول خواهد پیوست ◦ وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ◦ بیان اثری دیگر است

از معظمات آثار قدرت و ذکر حکمتی دیگر است از محکمات حکم فطرت و تاکید جمله از جهة اظهار مقصود
بروجه وکادت است معنی اینست و بتحقیق ما آفریدیم آدمی که آفریده ایم ایشان را از گل خام خشک که
از خشکی چون سفال پخته آواز کننده بود که در اصل گل تر که از دیرکی سیاه تر بک شده می بود که بتخمیر چهل صباح
بوسته و بشر مضاف است عبرت است حضرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا شرف کشته و خاکی بغربال کرم
پخته و بآب لطف آمیخته و باحسن تقویم مصور شده و معدن اسرار الهی مخصوص آمده ٭ وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ
مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ ٭ الجان از باب شرطیه تفسیر است ای خلقنا الجان و خلقناه تفسیر محذوف
و مستعمل بجمیع معقولات و جمله عطف است بر لقد خلقنا الانسان یا حال است و جان پدر جنیان را
چنانچه همه آدمیان از آدم اند همه جنیان از آن اند و بعضی گویند جان اسم شیطان است و او در اصل از پریان
است و از گرمی هوا بود و گرمی که از حد تجاوز کننده باشد چنانچه بادی که گرم شود و سوزنده باشد بریان
سازند و آن گرمی در هوا از آتشی است که مخلوق میان آسمان و زمین است و بعضی گویند منشاء صاعقه
آسمانی است همین گرمی و سموم بلا کلام مسطور است جان ابو الجن را که از کم عدد کشیده اند معنی اینست
و آفریدیم او را از آتشی که منشاء سموم است و پیدا کردانیدیم ٭ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ ٭ اذ
متعلق است با ذکر محذوف و اینجمله نیز معترضه است براء اظهار قدرت و اعلام منت معنی اینست و یاد
کن ای محمد آن هنگام که پروردگار تو مر فرشتگان را از خلقت آدم خبر کرد و ایشان را بر این خبر کردن بر دانستن
حال او آورد ٭ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ٭ اینجمله مقول قال است و تاکید
او از جهة ابراز وعده بروجه وکادت است نه از جهة رد انکار و تردد معنی اینست بدرستی که من آفریننده ام
یعنی خواهم آفرید انسان را از گل خام خشک و از خشکی همچو سفال پخته و آواز کننده و کاین است گلی که
از دیر ماندن سیاه شود و آنچه از و سازند محکم آید و استوار بماند هر آن گلی را که از و اونی سازند مدتی
تخمیر او بر دارند و این بشارت که فرع اگر خون آدم پسندیده اند معرف بودن اصل چون جای مسنون
عیب نماید و اگر چون ابلیس پاکیزگی اصل چون جوهر علوی نار موجب گزیدگی او نشود معنی اینست
فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ٭ فقعوا امر است از وقعت
فقعوا له ساجدین حال است از فاعل و فا جزائیه است و جمله جزاء اذا سویته و نفخت فیه من روحی و
جمله شرطیه عطف است بر مقول مذکور بهذا القول و هذا القول ما قبل شود از باب عطف با اختلاف و
انشاء باشد معنی اینست پس چون راست کردانم و بدمم در وی از روح خود یعنی از روحی آفریده و
گزیده هست اضافت روح سوی متکلم براء تعظیم مضاف است همچو بیت الله پس بیفتید و سجده کننده آید
فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ أَن يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ٭
فاء فسجد فصیحه است و اینجمله معطوفه است بر جمله محذوفه و قال له در تقدیر که کذشت انی
خلقت فسواه و نفخ فیه الروح فسجد الملئکه کلهم اجمعون الا ابلیس استثناء متصل است و آن
بر قول کسانیکه او را فرشته گویند و کان من الجن را بمعنی صار من الجن دارند ظاهر است و بر قول کسی که
او را جن دارد و کان من الجن بمعنی صار نپندارد در امر فرشتگان بسجده بر ابلیس بسجده بروجه تغلیب در آید
و اگر در فسجد الملئکه حقیقت مراد شود اخبار بسجده فرشتگان باشد و ابلیس از جهة آنکه جن است
در نیاید الا ابلیس را استثناء منقطع دارند الا بمعنی آنکه جن است در نیاید الا ابلیس را استثناء
منقطع دارند لکن پندارند و جمله ان اکون مع الساجدین تعلیل استثناء باشد معنی اینست و سجده
کردند فرشتگان یا سجده کردند جماعت روحانیان بیکبارگی مگر ابلیس زیرا که او سر باز زد و ابی
آورد و این که باشد از سجده کنندگان یا گویند سجده کردند همه فرشتگان مگر ابلیس که از جنیان بود سجده

نکرد و طاعت ننمود ٭ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ٭ ای قال الله مستانفه است
در جواب ماذا قال الله حین ابی ابلیس ان یکون مع الساجدین و جمله ندائیه که بعد اوست مقول قال است مالک
ما استفهامیه است و استفهام براء انکار بروجه توبیخ است الا تکون مع الساجدین ظرف است مر ظرف مستقر
و تواند بود که ما نافیه باشد و ان لا تکون مع الساجدین اسم ما بود و لک خبر او باشد سوال این کلام حکایت
از زمان ماضی است و لا یکون مع الساجدین مستقبل است و شک نیست که در بطصیغه مستقبل با صیغه
ماضی مشکل است جواب استقبال بر نسبت زمان خبر کردن و انتفاء سجده بر آن نسبت ابا آوردن مستقبل
بود بدین وجه تعلق مستقبل با ماضی درست نمود معنی اینست گفت خدای تعالی مر ابلیس را ای چه بود ترا که نباشی از سجده
کنندگان یا گویند چه بود مر ترا که نباشی از سجده آرندگان و روی بر زمین نهندگان ٭ قَالَ لَمْ أَكُن لِّأَسْجُدَ
لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ٭ لاسجد لام زائده است براء تاکید نفی بر طریق ما یرید الله
لیجعل علیکم من حرج اسجد بتقدیر ان اسجد خبر است لیجعل مر لم اکن بحذف مضاف ان اسم وی ای لم اکن
بکسب شأن ان اسجد یا حذف مضاف از خبر ای لم اکن لا سجود لبشر خلقته و جمله خلقته من صلصال صفت
است مر لبشر و من حما مسنون صفت مر من صلصال و قال مستانفه است در جواب ماذا قال ابلیس
حین قال الله ذلک معنی اینست گفت ابلیس نبود شان من سجده کردن مر بشری که آفریده تو او را از صلصال
که حاصل است از گل تر سیاه شده و از غایت دیر ماندن در تنگی در آمده ٭ قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا
فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ٭ جمله مستانفه است در جواب ماذا قال الله حین قال ابلیس ذلک فاخرج منها فا سببیه
و ضمیر منها عاید است بر جماعت فرشتگان یا بر سما یا بر جنت یا بر صورت فرشتگی و جمله مقول قال
است فانک رجیم فا تعلیل است مر امر است معنی اینست و چون تکبر کردی و از تکبر آدم را سجده بیاوردی
پس بیرون آی از میان فرشتگان یا از صورت فرشتگی یا از بهشت یا از آسمان زیرا که تو رانده گشته و رجم
و لعنت پیوسته ٭ وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ ٭ اینجمله ابراز وعید بروجه وکادت است معنی
اینست و بدرستی که ترا تا روز قیامت لعنت بود و دوری از رحمت خدا باشد سوال الی یوم الدین
امتدادی است و این براء انتهاء غایت است و ما بعد او در حد نیاید پس روز قیامت پس لعنت
را از و باز داشته اند چنانچه ایمه تفسیر در و اما الذین شقوا ففی النار خالدین فیها ما دامت السموات و
الارض گفته اند ٭ قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ٭ قال جمله مستانفه است در جواب ماذا
قال ابلیس حین قال الله ذلک و جمله ندائیه مقول قال است فانظرنی فا سببیه معنی اینست گفت
ابلیس ای پروردگار من چون مرا راندی و رجیم کردی و ملعون کردی و در عذاب آوردی و بدین
حال رساندی که از آنحضرت بکلی بی نصیب کردانیدی پس مهلت ده مرا تا روز جزا و هنگام تمیز
میان ارباب ضلال و اصحاب هدی ٭ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ
قال نیز مستانفه است در جواب ماذا قال الله حین قال ابلیس ذلک قال فانک من المنظرین فا سببیه
است و جمله مقول قال است و تاکید او از جهة ابراز حصول مقصود او بر صورت وکادت است
معنی اینست گفت خدای تعالی دعائی که کردی سبب شد برای آنکه گویند تا روز وقت معلوم از مهلت داده
شدگانی تا نفخه اولی که در آن همه زندگان خواهند مرد و جان بملک الموت خواهند سپرد ایراد جمله اسمیه
دلالت میکند که مهلت تا روز قیامت معلوم در شان تو ثابت است و صاحب بدعاء تو نیست و متعلق
بقضاء ازلی و حکم لم یزلی است و تعلق باجابت دعا ندارد و نشاید که کسی آنرا اثر دعاء تو پندارد و آنچه
از مهلت یافتن تا روز بعث و هنگام نفخه ثانیه دعا کردی و آنرا در خواهش آوردی بحصول موصول نخواهد
گشت و باجابت مقرون نخواهد پیوست و هم در روز نفخه اولی که روز فنا و خلایق است فنا بتو

خواهد بود و پیش از روز فناء خلایق بفضل قدیم موعود است ٭ قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ
فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ٭ قال مستانفه است در جواب ماذا قال ابلیس حین قال الله
ثم ذلک رب بتقدیر یا ربی است وجمله موکده که بعد اوست مقول قال است بما اغویتنی با قسمیت و
متعلق باقسم یا مصدریه است ای اقسم باغوایک ایای لازیننّ لهم فی الارض جواب قسم است وجمله قسمیه
یا مقصود است ومفعول لازینن بدلالت مقام مقدر بود وکلام بتقدیر لازینن لهم المعاصی والمضارع
باشد ویا لازینن را منزل لازم دارند ومفعول او بر وجه اتساع بصورت ظرف بندارند چه معنی
این آیه را بتقدیر لارفعت الزینة لهم فی الارض گفته اند چنانچه نحویان یجرح فی عراقیها نصلی بدین وجه
نصلی رفته اند ولاغوینهم عطف است بر لازینن اجمعین تاکید است مر ضمیر منصوب که مفعول لازینن
واقع شده معنی اینست گفت ابلیس ای پروردگار من سوگند میخورم بتو بگمراه کردن ایشان که هر آینه
بیارایم برای ایشان راه باطل را وهمه را گمراه کنم ودر بیراهی افکنم سوال اغوا از صفات فعل است
وازفقها مروی است که سوگند بصفت فعل چون سوگند برحمت الله وغضب الله که عبارت از انعام است
وانتقام است نیست بلازینن لهم فی الارض ولاغوینهم اجمعین بچه معنی است جواب روایت صحیح
آنست که معتبر در باب سوگند عرف است وسوگند بصفتی که متعارفست اگرچه صفت فعل بود سوگند
میان صفت ذات وصفت فعل فرق بخود وسوال مذکور وارد نشود ودر نسبت اغوا سوی خداء ثم
در بما اغویتنی اشارت سوی رد قول معتزله است ایشان نسبت اغواء واضلال سوی حق سبحانه وتعالی
جایز ندارند وآنچه درین باب وارد است چون بما اغویتنی وان یعود بکم محمول بر نسبت بدارند ویا ایکان
حقیقت خطاست وترک حقیقت بغیر قرینه صارفه ناروا است ٭ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ
مستثنا است از لاغوینهم اجمعین معنی اینست همه را گمراه کنم ودر بیراهی افکنم مگر خداوندان اخلاص وبندگان
خاص تراکه ایشان را گمراه نمیتوانم کرد ودر ایشان ره تباهی نتوانم زد ٭ قَالَ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ٭
مستانفه است در جواب ماذا قال الله حین قال ابلیس ذلک صراط مستقیم مقول قال است معنی اینست
گفت خداء تعالی مراعات بندگان خاص از باب اخلاص راهی است بر من ملزم بر وجه فضل وکرم مستقیم
راستی ودرستی دارد ومستقیم است بتغیر وتحول روی نیارد ٭ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ
سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ ٭ ان عبادی جمله معلله است وتاکید او از جهة ابراز
منات بندگان خاص بر وجه وکادت است الا من اتبعک مستثنا ست از عبادی معنی اینست
بدرستی که بندگان من نیست ترا بر ایشان فوقی ونیست ترا از مخلصان من حجتی ایشان کار باختیار خویش
دارند و دلیل وسوسه تو بجا کارها مکر کسانیکه ترا پس روی کنند وهم قدم در متابعت تو زنند ٭ وَإِنَّ
جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ٭ اینجمله معلله است برای بیان جزاء متابعان ابلیس ومستحقان ترغیب
بر تلبیس یا حال است وتاکید او از جهة ابراز وعید بر سبیل وکادت است وتواند بود که تاکید مذکور
از جهة رد انکار داشته که کفار مضمون جمله را منکرانند معنی اینست وبدرستی که دوزخ وعده گاه
همه متابعان ابلیس است وهمه در دوزخ خواهند بود وهمه را عذاب وعقاب روی خواهد نمود ٭
لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ ٭ سبعة ابواب مبتدا است لها خبر است وجمله مستانفه است در جواب ما صفة
جهنم معنی اینست مر دوزخ راست هفت در که کفار راست بر هر یکی لشکر ٭ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ
جُزْءٌ مَقْسُومٌ ٭ جزء مقسوم مبتدا است لکل باب خبر مبتدا است منهم حال است از فاعل ظرف مستقیم
که ضمیر آن عاید است بر مبتداء وا یجمله صفت است ویا حال است از ضمیر مستکن در لها معنی اینست مر
هر دری را از آن هفت در جزئی است مقسوم که آن در قسمت او آمده وآن هفت در هفت طبقه وهفت درکه

مضمون جهنم

است در اول مؤمنان عاصی راست که باندازه گنه معذب شوند وآخر در بهشت روند ودرکه دوم
مر یهود راست ودرکه سوم مر ترسایان راست ودر چهارم مر صابیان راست یعنی ستاره پرستان را ودر پنجم
مر آتش پرستان راست ودر ششم مر مشرکان راست ودر هفتم مر منافقان راست ان المنافقین فی الدرک
الاسفل من النار ٭ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ٭ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ ٭ در آیات سابقه
ذکر ابلیس وکفر او بود سامع را از حال متقیان که از کفر بپرهیزند ومطیع حق باشند بر حکم الصدحسنه
الضد در سوال آورد وبر سبیل استیناف گفت ان المتقین فی جنات وعیون وجمله ادخلوها بتاویل مقول
فیه است وصفت است مر جنات را التاویل مقول فیهم وادخلوها جزوی دیگر است مراد فی جنات
وعیون را وجمله ادخلوها را بتاویل یقال لهم ادخلوها دارند در جواب مایقال لهم بر سبیل استیناف
مذکور بود بسلام حال است از ادخلوها ودر جواب مایقال ملتبسین عن الآفات والارض و
الاسقام والاوجاع والآلام وسایر المکروهات آمنین حالی دیگر است ای آمنین من کل خوف وحزن
معنی اینست بدرستی که متقیان یعنی کسانیکه از کفر بپرهیزند واز معاصی بپا میرند در بوستانها بوند
ودر چشمها روان باشند که گفته شود در شان ایشان درآیید در بهشت وسلام اگر دکار علام ویا از
فرشتگان ویا از سکنه دار السلام ویا بسلام از آفات وبلیات وامراض واسقام واوجاع والآلام و
سایر مکروهات در حالی که از هر خوف وحزن ایمن مانند واز همه تعلقات فارغ باشند ٭ وَنَزَعْنَا
مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ٭ ونزعنا ما فی صدورهم اینجمله حال است
بتقدیر قد در حکم مغلیه من غل حال از ماست که مفعول نزعناست اخوانا حال موطیه است علی سرر
صفت اوست متقابلین صفتی دیگر است معنی اینست وحال اینست که کشیده باشیم آنچه در سینهای ایشان
بود از غل یعنی کینه در حالی که ایشان همچو برادرند یا در حالتی که برادر دیگر باشند ومیان خویش نکرند
ودر روی برابر روی یکدیگر دارنده باشند وبهشتیان در جنات متفاوت اند بعضی در جنت وبعضی
در غرفه باشند ودر حدیث است ان اهل الجنة لیرون الغرف لما یرون نجوم السماء میان ایشان
تفاوت کجا بود وتقابل کجا شود شک نیست که درجات اهل جنت متفاوت اند ومقامات از
یکدیگر متباعد لیکن در زیارت وضیافت وجمع شدن در محافل دعوت ومجالس موافقت میان ایشان
حایل نشود وتقابل بود وبعد از آن متفرق شوند ودر مقامات خویش بروند چنانچه در دنیا علما وعوام
وصلحا وسایر انام واغنیاء وفقراء وکبراء وصغراء در مجلس گرد آیند ودر محفل موافقت نمایند بعد از
هر یکی در مقام خویش باز گردند ودر درجات خویش پیوندند بهشتیان را این احوال است ٭ لَا يَمَسُّهُمْ
فِيهَا نَصَبٌ ٭ اینجمله حالی دیگر است یا مستانفه است در جواب ردلنا فی وصفهم نرسد بهشتیان را هیچ
مهمی ودشواری ودماری ٭ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ ٭ عطف است بر لا یمسهم یا حال مقدره است
معنی اینست ونه ایشان از بهشت بیرون آیند ونه بیرون آورده شوند ونه از جاوید معزول کردند ٭ نَبِّئْ
عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ ٭ جمله مستانفه است چنانکه
که پیغامبر چون وعده متقیان شنید اذعیز کردن خویش ایشان را بوعده مذکور باز برسید وجمله نبئ
عبادی بر سبیل استیناف وارد گشت ومسالت بجواب پیوست ویا تقریر است مر وعده ووعید
که گذشته است ذکر نعمت که بالا رفت انی انا الغفور الرحیم مفعول ثانی است مر نبئ را وانا ضمیر فصل
است معنی اینست خبر کن بندگان مرا بدرستی که منم منم در هنگام قهر موت عذابی دردناک سوختن
حصول بیم وباک وهلاک کسی که بفعل یا بسیار صفت او بودن فعال لما یرید بعد از او باشد اگر خدا
عذابی آرد او را که باز دارد بیت گر آب کند جگر که بگوید که مکن ٭ ور خاک کند گهر که بگوید که مکن

صفت قهر را با صفت قهر جمع میکند با ایمان بین الخوف والرجاء بود نظر صفت رحمت ایمن نشود
ونظر سوی قهر نا امید نکرد ° وَنَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا
قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ° قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَى أَنْ
مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ
قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ ° تبشرون بفتح نون وبغیر تشدید بصیغه
جمع بغیر یاء متکلم وبکسر نون با اضمار یاء متکلم با نون وقایه وادغام نون در نون یا صیغ احدی
النونین خوانند ومعنی برحسب آن دانند ویقنط بکسر نون وفتح نون خوانند وجمله نبئهم تا آخر عطفست
بر جمله نبئ عبادی سلاما بتقدیر سلمنا مقول قالوا است انا منکم وجلون وقالوا لا توجل هر دو مستانفه
است در جواب ماذا قالوا وتاکید جمله ازجهة تقدیم ملوح است چه ایشان هیبت ناک بودند
وقهر می نمودند وبی استیذان درآمدند وچون مهمانان چیزی نخوردند آن امور ملوح از مضمون جمله
است چنانچه که گفتند هل انتم شیئا وجلون ابراهیم ع گفت انا منکم وجلون بروجه استیناف بغیر
واو آورد وازجهة رد تردد تاکید کرد وجمله لا توجل مقول قالوا است انا نبشرک تعلیل است مر لا توجل
را تاکید او ازجهة تقدیم ملوح است که نهی از وجل ملوح برحسب باشد ومر بر بشارت بود قال نیز
مستانفه است ابشرتمونی مقول قال است واستفهام براء انکار است علی ان مسنی الکبر جار ومجرور
حال است از مفعول بشرتمونی فبم تبشرون فاسببیه است واستفهام براء انکار است چه در حال کبر بودن
سبب انکار بشارت مذکوره نشود وقالوا مستانفه دیگر است بشرناک بالحق مقول قالوا است فلا
تکن من القانطین فاسببیه است که بودن بشارت بحق سبب است وبراء انکار است والا الضالون
مستثناء مفرغ است در کلام غیر موجب وذکر درآمدن فرشتگان بر ابراهیم ع وتسلیم وتکریم وبشارت
دادن بفرزندی علیم در هنگامی که او برین نعمت نا امید گشته وامید فرزند از دل او رفته وسلامتی لوط
فرزندان او ونجات یافتن ایشان که از آثار رحمت است وذکر هلاک قوم لوط ع وته و بالا شدن شهرهاء
ایشان اثری از آثاری شدت عقاب والیم بودن عذاب اوست وبعد از ذکر نعمت وعذاب بر
طریق مثال آورد وبروجه تخصیص بعد تعمیم ذکر کرد معنی اینست وخبر کن بندگان مرا از مهمانان
ابراهیم ع که بر صورت مهمانان آمدند وچون در مجلس وی درآمدند وسلام کردند وتحیت او جستند
ابراهیم ع گفت بدرستی که من از شما ترسانم فرشتگان گفتند از ما مترس بدرستی که ترا بکودکی دانا بشارت
می رسانیم ابراهیم ع گفت ابشارت مرا بفرزندی درین حال که دانم من برسیدن پیری بمثابه که
فرزند نبود واین نعمت فرا خور وما مور من نشود پس بچه بشارت مید هید وبکدام امید مرا شاد میکنید
فرشتگان گفتند ترا بحق بشارت داده ایم وسخنی که حق است وصدق آورده ایم پس چون این دانستی
پس مباش از نا امیدان وباش بر کرم وقدرت خدا تو از امیدگان ابراهیم گفت کیانند که خود را
از رحمت پروردگار خویش نا امید میکردانند من از گمراهان نیستم وخود را از راه نا امیدی بیرون آرم
اما چون در شهر خویش می نگرم این کار را عجیب وغریب می شمرم ° قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ
این قال نیز مستانفه است فما خطبکم ایها المرسلون جمله ندائیه است ومتضمن مدیح ایشان ومعترضه است
ازجهة اظهار اهتمام معنی اینست ابراهیم ع گفت چیست شان شما وکدام کار است کار شما ای فرشتگان
خدا برین شکل وبرین سیما ° قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ ۝ إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ
إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ ° قدرنا بتخفیف دال وتشدید او خوانند ومعنی بر
حسب آن دانند وقالوا مستانفه است در جواب ماذا خطبکم قالوا قدرنا یعنی قدر مرسلنا بود

محول از باب حذف مضاف باشد وجمله قدرنا تعلیل است بر استثناء انا ارسلنا تا آخر مقول قالوا است
وتاکید او ازجهة تقدیم ملوح است که هیبت ایشان ملوح برسالت بود مشیر سوی این صفت می نمود
ابراهیم ع تنزیل منزله سایل کردند وجمله را موکد آوردند آل لوط مستثنی منقطع است چه آل لوط داخل
مجرمان نبود لیکن بسکنی در شهرهاء مجرمات در شان ایشان وهم هلاک لوی می نمود ازجهة رفع وهم
استثناء منقطع آوردند وبیان نجات ایشان کردند الخ لیکن آل لوط لا یلحقون العذاب وجمله انا
لمنجوهم اجمعین تعلیل است بر استثناء وتاکید او ازجهة آنست که مخالطت کفار است تنزیل ایشان
منزله منکرات الا امراته مستثناست از آل لوط انها چه تقدیر بی علم نیست وجمله تعلیل از ثابت معنی
اینست گفتند فرشتگان بدرستی که فرستاده شده ایم سوی قومی گناهکار وکردی بدکردار لیکن آل لوط ع
هلاک نخواهند گشت وبدرستی که ما ایشان را همه را از عذاب نجات دهنده ایم ودر همان جا آورده ایم مگر
زن لوط ع که تقدیر کرده ایم ودانسته ایم که او از ماندگان است واز هلاک شدگان است ° فَلَمَّا جَاءَ آلَ
لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ ° قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ° لما ظرف است قال را وقال جمله مستانفه
است انکم قوم منکرون مقول اوست وجمله قال با متعلقات عطف است بر جمله سابق وچون درآمدن
ایشان بی استیذان بر طریق آشنایان ودوستان بود در ایشان علامت انکار منکر بودن خویش کرده
وایشان را آنچه می نمود لوط ع تنزیل منزله منکران منکر بودن خود کرده وجمله را موکد آورد معنی اینست پس
آمدند فرشتگان بر لوط ع ودر خانه او درآمدند لوط گفت بدرستی که گروهی ناشناختهاید وناخوش آینده
می نمایید ° قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ ° جمله مستانفه دیگر است وبل جئناک
اضراب است از جمله قوم منکرون که مقول لوط بود وعطف است بر کلام دیگری چنانچه کسی گوید جاء
زید دیگری گوید وعمرو یا دعمر ویا بل عمرو ودر کلام عرب سایغ نمود معنی اینست گفتند ما با دشمنان
خدا شناخته وناخوش آینده ایم ° وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ ° عطف است بر جئناک بالحق براء مصاحبت است
یا براء تعدیه معنی اینست وآمده ایم وچیزی که حق است ما آورده ایم وچیز را که حق وصدق است یعنی
خبر رسیدن لحوق تعذیب بر دشمنان تو رسیدنی است ° وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ° لما ظرف است
مر قال را وقال جمله مستانفه است وانکم قوم منکرون مقول اوست وجمله قال با متعلقات عطف
است بر جمله سابقه وجمله تذییل است وتاکید او ازجهة آنست که مقام مقام تنزیل سامعان منزله
منکران است چه مشاهده سامعان انتفاء اسباب دلالت تعذیب را در ایشان علامت آنست که
سامعان صدق ایشان را در خبر مذکور منکر باشند بدین جهة ایشان را تنزیل منزله منکران کرده وجمله
را موکد آورد معنی اینست بدرستی که ما هر آینه راست گوییم وراست کاریم در صدق ما انکار نباید
کرد ودر نزول عذاب شک نباید آورد ° فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ
وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ ° فا سببیه است واتبع عطف است
بر اسر ولا یلتفت عطف نهی بر امر است حیث مضاف است سوی تؤمرون وتؤمرون ظرف
است مر وامضوا را وامضوا عطف است بر لا یلتفت معنی اینست ای لوط ع چون نزول عذاب
محقق گشت پس در پاره از شب اهل خود را ببر وبیرون آمدن خود غنیمت شمر وپشت ایشان را
پس رو ودر دنباله ایشان برو وهیچ یکی از شما التفات نکند وراستا وجانه بیند وبروند تا آنجا که
فرموده می شود ° وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَٰلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ ° قضاء
مستعمل با است وبمعنی الی بود ودر تمام قرآن بمعنی ایجاد واعلام باشد ان هولاء مقطوع مصبحین
بیان ذلک الامر است الی متعلق است بتضمین معنی ایصال وابلاغ ای حکمنا علیهم با هلاک واوصلنا

قل

الحکم الی آل لوط حاصل معنی اعلمنا لوطا واخبرناه بحکمنا ذلک الامر مفعول قضی است از ضمیر مقطوع که عایدات بر دابر هؤلاء یا در معنی جمع است معنی اینست قضا کردیم و رسانیدیم سوی لوط این کار را یعنی کار وعید عذاب را بدرستی که آخر این طایفه بریده و از بیخ برکنده شده در حال که صبح کننده بودند و در صباح در آینده چنانچه جای دیگر گفته است ان موعدهم الصبح الیس الصبح بقریب و استیصال آخر ایشان عبارت از استیصال کل تمام و کمال چنانچه هیچکس نماند و کار ایشان بآخر رسد وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ ۝ یستبشرون حال است از فاعل او وجمله عطف است بر جمله سابقه معنی اینست و آمدند اهل مدینه در خانهٔ لوط ع مستبشر و رونده و شادی کننده و خوش نماینده که فرشتگان بر صورت امردان صبیح الوجه بوده اند و در طمع آنکه فحش کنند بحث می نمودند ۝ قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ ۝ قال مستانفه است ان هؤلاء ضیفی مقول قال است و تاکید او از جهة رد انکار کافران است ایشانرا ضیف نمیدانستند از خوف که بجهة بلوط پناه گرفته می پنداشتند فا در فلا تفضحون براء سبب آمده یا لا تفضحونِ و لا تخزونی بدلالت کسرت محذوف شده و اتقوا الله عطف است بر فلا تفضحون عطف امر بر نهی است معنی اینست گفت لوط ع بدرستی که ایشان مهمانان من اند چون ایشان مهمانان من باشند بفضیحت کردن ایشان مرا فضیحت مکنید و از خدای بترسید و مرا خوار مکنید و در رسوائی میفکنید ۝ قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ ۝ استفهام براء تقریر است بمعنی اقرار کنانیدن واو عطف است و اینجمله معطوف بر محذوف است ای اولم نمنعک و لم ننهک عن اتی العالمین او عن ضیافة العالمین و آن چنان بود که هر که از ایشان فاحشه معهوده می آورد لوط ع او را این کار نهی میکرد و ایشان او را از نهی کردن باز میداشتند و دل بر ایذاء او میکماشتند و میگفتند لئن لم تنته یا لوط لتکونن من المخرجین و از بنه گرفتن کسان و مهمان داشتن مردمان نهی میکردند و تعرض میرسانیدند و باز مهمان داشتن او را یاد میدهانیدند و از نهی کردن خویش اقرار می کنانیدند معنی اینست گفتند لوط ع را آیا باز نداشته ایم از تعریض جهانیان و پناه گرفتن و مهمان داشتن مردمان از چیزی که ما ترا از آن نهی کرده ایم چرا میکنی و خود را در رنج چرا می افکنی ۝ قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ۝ قال مستانفه است هؤلاء بناتی مقول قال هؤلاء اشارت است سوی دختران لوط ع که ایشانرا بنکاح عرض کرد و از مردان در باز ماندن آورد و بعضی گویند هؤلاء اشارت بر همه نساءات که پیغامبران نساءات غیر منکوحات و مملوکات خویش از جهة دین دختران اند و همه مردان ایشانرا از جهة دین پسران اند دختران را نکاح کنید و از پسران باز مانید و اگر شما قضاء شهوت بروجه حلال کنید آید و بر نهج شرع تندی شهوت شکسته آید یا گویند اگر شما اطاعت من کننده اید و دم قبول امر و نهی زننده اید ۝ لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ ۝ لعمرک مبتدا ست خبر او محذوفست بر سبیل وجوب ای لعمرک ما اقسم بر جمله معترضه است براء آنکه ایشانرا پند سود نکرد و نصیحت نیکان هیچ نیکی در دل ایشان نیفکند معنی اینست هر آینه بجان و بعمر تو ای محمد ع که سوگند میخورم بدرستی که ایشان در مستی خویش حیرانند و در غفلت خویش سرگردانند کوردلی که دارند خود را در گمراهی می آرند ایشانرا پند چه سود کند و نیکی در دل ایشان که افکند و از کوردلی که رهاند و به بینائی که رساند ۝ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ ۝ فا فصیح است و جمله معطوفست از جمله محذوفه و معطوف بقال ای قال هؤلاء بناتی فلم یقبلوا هذا المقال فاخذتهم الصیحة معنی اینست لوط ع در نصیحت سفت و هؤلاء بناتی گفت ایشان در گوش نکردند و در قبول نیاوردند پس گرفت ایشانرا بانگ جبرئیل ع یعنی گرفتار شدند بوبال بد خود ۝ مُشْرِقِينَ ۝ حال است معنی اینست در حالتی که روشنائی در آینده اند و بوقت بر آمدن آفتاب رسیده اند ۝ فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا ۝ اینجمله عطف است بر جمله سابقه معنی اینست بر طرف بالاینهٔ آن مداین را فرودینه گردانیدیم و نه شهرهاء مذکور را بالا کردیم تمام قصهٔ آن رفته ۝ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ ۝ عطف است بر جعلنا عالیها سافلها معنی اینست و بارانیدیم بر ایشان سنگها از سنگ و گل بود و بعضی گویند باران که سنگ هم بود و نه بالا شده می نمود و بعضی گویند هر که در شهر ایشان بود نه بالا گشت و هر که از شهر ایشان بجاء دیگر رفته بود بباریدن سنگ هلاک و فنا روی نمود ۝ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ ۝ لآیات اسم انّ است فی ذلک جمله تذییل یا معترضه است براء بیان سبب تعیین عذاب مذکور ملوح است بدین که در آن تعیین حکمتی است و در تخصیص آن مصلحتی و چون در کافران علامت انکار اینجمله لایح است و آن آن است که ایشان آیات ظاهر را چون آیات نسع موسی ع آیات نمیدانستند و از امور اتفاقی می پنداشتند و ظهور علامت انکار ایشانرا تنزیل منزله منکر مصر کرد و جمله را با توکید آورد معنی اینست بدرستی در اینچه او و هلاک قوم لوط ع بنشانهاست مر کسانی را که چیزها را بعلامت بشناسند و بنشانها در یابند چنانکه شاعر گوید شعر اوکلما وردت عکاظ قبیلة ۝ بعثوا الی عریفهم یتوسم ۝ وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ ۝ ای انّ آثار قری قوم لوط ع متنبه بسبیل مقیم ثابت ای باق غیر زائل و تواند بود ضمیر انها راجع بر آیات مذکوره باشد و آیات عبارت از آثار بود و اینجمله عطف است بر انّ فی ذلک لآیات للمتوسمین یا از جهة آنست که چون کافران آمد شد میکردند و آثار قری و علامت قدرت خداء تع میدیدند عبرت نمی گرفتند و پند نمی پذیرفتند این امارت است لایحه و علامتی است واضحه بدین که ایشان مضمون اینجمله را منکر اند و بر انکار ملابسهٔ آثار و آیات مصر اند تنزیل منزله منکر مصر کرد و جمله را با توکید آورد معنی اینست بدرستی که آثار دیهاء قوم لوط که نه بالا شده و آثار آن بر زمین مانده است هر آینه ملتبس است بگذرگاهی که مقیم است و زایل نشده و هنوز مر خلایق مانده راه مذکور باقی است از مصر فآن قصه حالی هر بار که در آن زمین شام می روید و راهی که بر کرد آن دیهاست میگذرید چون علامات خرابی آن قری به نظر آید صدق آن قصه در دل بنماید ۝ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ ۝ اینجمله تذییل است و تاکید او از جهة آنست که کفر ایشان علامت انکار قصهاییست که در قرآن است نحو آنست که کفر ایشان علامت انکار تنزیل منزله منکر کرد و جمله را موکد آورد معنی اینست بدرستی که نه بالا کردن شارستانها قوم لوط ع هر آینه آیتی است که دلالت کننده است بر قدرت خداء تع مر مؤمنانرا و علامتی است از علامات ۝ وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ ۝ ان مخففه است از مثقله از عمل او ملغی شده و بر فعلی که بر سبیل در اید در آمده و در خبر کان لام فارقه آوردند و میان ان مخففه و نافیه فرق کردند و ایکه نام شهریست که شعیب ع سوی اهل آن و مداین مبعوث بود و خلق هر دو شهر را دعوت می نمود و این قصه عطف است بر قصهٔ سابقه معنی اینست و بدرستی که هر آینه اصحاب ایکه ظالمان بودند و با پیغامبر و با مسلمانان جفا و ستم می نمودند ۝ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ ۝ اینجمله عطف است بر جمله سابقه یا حالست یا معترضه است براء بیان وضوح امر ایشان و ضمیر انهما عاید است بر ایکه و قری و قولهم بلفظ آثار هردو ملتبسند بگذرگاه ظاهر و راه پیدا معنی اینست بدرستی که آثار ایکه و آیات قری قوم لوط ع هر آینه ملتبسند براهی پیدا که آنرا نیز دانند و تمسک بدان توانند راه را امام گویند که همه اتباع او کنند و همه بدو اقتدا میکنند و دم و قدم بمتابعت او میزنند ۝ وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ

کذشته و بلاد

اوشنو

الْمُرْسَلِينَ ۝ لام در جواب قسم است و جمله تذییل دیگر است بر بودن کفار مبطلان و دعوی‌های ایشان
و تاکید جمله تایید دیگر است و تاکید جمله قسم و لام از جهة ابراز مقصود بر وجه و کادت است و حجر نام
وادی است میان مکه معظمه و شام که آن دیار ثمود بود روایت کرده‌اند که حضرت پیغامبر بر وادی حجر
گذشت گفت مساکن ظالمان را جز بر وجه عبرت در میایید که اگر رغبت بروید نباید بدانچه ایشان را رسید
مبتلا شوید و حضرت از مساکن ایشان دور شده گذشت تا آنکه اینها را پس پشت انداخت و بسرعت
رفت معنی اینست و بدرستی که اصحاب حجر مرسلان را تکذیب کردند یعنی پیغامبران که راست گویان بودند
در معرض دروغگوئی آوردند سوال اصحاب حجر صالح را که یکی از پیغامبرانست تکذیب کردند و جز
او پیغامبری را در تکذیب نیاوردند ایراد مرسلین بصیغه جمع چراست و نسبت تکذیب مرسلان بر وجه
تعمیم از کجاست جواب تکذیب یک پیغامبر تکذیب همه پیغامبرانست چه هر یکی مصدق همه است
و تکذیب همه مرسلانست و توانند بود که صالح با پیغامبرانی که در زمانه او موافق او بودند و متابعت
او مینمودند مراد شود و درایراد بصیغه جمع اشکال نبود ۝ وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا
عَنْهَا مُعْرِضِينَ ۝ و آتیناهم عطف است بر و اصحاب الحجر المرسلین فکانوا عنها عطف است بر آتیناهم
عنها متعلق است بمعرضین تقدیم او از جهة رعایت فاصله کرده‌اند و عامل او را موخر آورده‌اند
معنی اینست و ایشان را آیات قدرت و علامات وحدانیت دادیم و در یقین و تحقیق حق
ایشان کشادیم پس بودند ایشان از آیات اعراض کننده و از معجزات روی گرداننده ۝ وَكَانُوا
يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ ۝ این جمله عطف بر آتیناهم است از فاعل ینحتون با متعلقات
و آمنین حال مقدره است از فاعل ینحتون با متعلقات خویش خبر کانوا آمده و ینحتون بمعنی
است حکایت حال گذشته برای استحضار صورت بدیعه و تراشیدن کوه با شکوه بصیغه مضارع
مذکور شده معنی اینست و کوهها را می‌تراشیدند و آن را خانه حصین و استوار میکردانیدند در حین
حالی که مصون از خرابی آن و مدخل دزدان و دشمنان میخواستند ۝ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ
عطف است بر جمله سابقه معنی اینست پس گرفت ایشان را هیبت بانگ جبرئیل در آن هنگام که در
صبح درمی‌آمدند و بامداد میکردند فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝
عطف است بر فاخذتهم الصیحة معنی اینست پس نفع نکرد ایشان را آنچه کسب میکردند و خانه‌ها
تراشیده می‌آوردند ۝ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ
لَآتِيَةٌ ۝ آیات سابقه یعنی و لقد کذب اصحاب الحجر المرسلین تا آخر متضمن ذکر خیل الکافران و
هلاک شدن ایشان بشومی آن مشتمل است بر پیغامبر و بیان و اندوه تکذیب مشرکان و اعراض
ایشان از احراض اسلام بود و بعد از آن در آیات فاصفح الصفح الجمیل اعراض از جفا کافران و تحمل
عناء ایشان فرمود و بعد از آن بخطاب و لقد آتیناک سبعا من المثانی که متضمن نعمتهاء دو جهانی است
خاطر پیغامبر را شاد گردانیده و با نبأ نعیم و از عظیم و بهجت فخیم رسانیده در اثنا و آن گفتار این
هر دو جمله را یعنی و ما خلقنا السموات والارض و ان الساعة لآتیة که متضمن مبدا و معاد است ذکر
کرد و برای بیان آنکه مبدا خلق بحق بود و آخر کار نیز ظهور حق بدی جزا خواهد بود معترضه آورده و جمله
ان الساعة لآتیة عطف است یا حال است و تاکید او از جهة رد انکار کسانی است که قیامت را منکر اند
و بر انکار آن مصرانند الا بالحق مستثناء مفرغ است از مفعول خلقنا ای ما خلقنا السموات والا
ملتبسا بالحق و موکونها دلیلا علی معرفة اسمه و معرفة قدرته و وحدانیته و اتصاله بنفاذه الکمال و تنزهه
عن النقائص و سمات الحدیث والافال و اقتداره فی یوم الجزاء علی مجازات الاعمال و بضها محکمات الحکم

ومعظمات

ومعظمات النعم معنی اینست و نیافریدیم آسمانها و زمین و آنچه میان ایشان است بیقین مگر در حالتی که
ملتبس است بحق یعنی باری ثابت و محقق از بودن او دلیل معرفت قادر مطلق و وحدانیت او و اتصاف
او بصفات کمال مقدره و تنزیه او از نقایص و سمات حدوث و زوال وجود ذره و قطره دلالت بر وجود
صانع و کمال او میکند اینچنین اجرام علوی و مرکز سفلی و عجایبی که میان ایشان است چگونه دال نبود و چه
نوع دلیل بر وحدانیت او نشود و بدرستی که قیامت هر آینه آمدنی است و شک نیست که واقع شدنی است
که در آن آثار رحمت و قهر ظاهر شود و دلیل بر معرفت صفات متضاده بود که بباطل نیافریدیم و آفریدن
آن را بی حکمتی و فایده صنایع بدیعه او را فایده از دلیل شدن آن بر تحقیق حق و معرفت قادر مطلق
بالاتر بود و کدام حکمت از اطلاع بر آثار صفات متضاده برتر باشد ۝ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ
فا سببیه است چون حق از باطل جدا گشت و صورت حق بظهور پیوست مخالفت برای چه باشد و منازعت
برای که باشد پس اعراض کردن جمیل و مجاز او معارضه مارا از کثیر و قلیل این زمان از آن نیست و در هنگام
معیشت بصلح خواندن معنی است چند گاه پیغامبر را با کافران جنگ نبود صورت صفح و اعراض
روی می‌نمود بعده بنسخ پیوست و بآیه قتال منسوخ گشت و بعضی گویند پیغامبر و مسلمانان را مخالطت
با کفار از جهة دعوت و اقامت حجت بود بحجه علم حاصل گشت و دعوی مر صدق و حق منوت پیوست
بعد از آن صحبت ایشان چه حاجت بود و مخالطت ایشان برای چه باشد پس اعراض کن از ایشان اعراض
کردن جمیل و باز مان از مخالطت ایشان از کثیر و قلیل و اگر این معنی مراد است این آیه منسوخ گشت باید
معنا داشت ۝ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ۝ این جمله تذییل است و تاکید او از جهة ابراز
مدح بر سبیل و کادت است معنی اینست بدرستی که پروردگار تو آفریدگار داناست آفریدن تو
و عاقبت کار آفریدگاری خویش داند خلاق و علیم هر دو صیغه مبالغه است و توصیف است
بسیار آفریدن و بسیار دانستن میان خلق و علم بحکم الا یعلم من خلق ملازمت است بدین اعتبار
میان ذکر خلق و علم ملازمت است ۝ وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ ۝ لام در جواب
قسم محذوف است و جمله تاییدی است مر مبطله بودن کافران و بطلان آن کافران عطف تاییدی ذکر
نعمت پیغامبرانست سبع مثانی و قرآن عظیم که مشتمل بیان شریعت بر معاش است و ملازمت است
مر ذکر مبدا و معاد که بالا گذشته و متحقق است برای تسلیه پیغامبر ما با عطاء جبرئیل میل دنیا که متاع قلیل
است نکند و از مثا هذه دستگاه کافران و تنگ دستی مسلمانان محزون نگردد روایت کرده‌اند پیغامبر
روزی با یاران در صحراء مکه بیرون آمده بود هفت قافله با اموال بسیار گذشت غناء کافران و فقر
مسلمانان پیغامبر و یاران را دشوار نمود برای تسلیه حضرت این آیه نازل گشت و حزن و دشواری غناء
کافران و فقر مسلمانان از خاطر مبارک پیغامبر برفت چنانچه در سوره فاتحه ذکر آن رفته و بیان آن گذشته
و تاکید آن از جهة ایراد مقصود بر وجه و کادت است معنی اینست و بسوگند یاد میکنم که هر آینه
داده‌ایم ترا هفت آیه سوره فاتحه که متضمن است مر ثناء خدا را و هفت سوره طوال از بقره تا انفال هر هفت
سوره را مثانی گویند که در هفت ثناء خدا آمده و مکرر شده و بعضی گویند از سبع مثانی هفت صفت
مراد است که میان قرآن ثنا بدان معتاد است نبوت و هدایت و رحمت و شفقت و سکینت و مودت
و الفت سوال و بعضی گویند از سبع مذکور هفت سبع قرآن است که جمله قرآن مشتمل بر او بود و اما قرآن
عظیم و فرقان کریم بر هدی که سبع مثانی بمعنی سبع قرآن مراد شود و واقع بر عام بود عطف بر و القرآن
العظیم بچه وجه باشد جواب این از باب عطف صفتی دیگر است اگرچه ما صدق علیه یکی است عطف بر بعض
خواهش نیست کافران را که اینچنین حق را منکر شوند و اینچنین صدقی را تکذیب کنند و مبطل الذین چه

برتر بود و در جاهلی که بالاتر باشد سوال سبع عدد مونث است و اسباب جمع سبع است و سبع مذکور
از سه یا دو جاید جواب سبع را تاویل قطعه دارند بدین تاویل عدد بعینها آرند سوال محقق است که آوردن
تا عدد مذکر و ترک آن در عدد مونث در ثلث عشر بر تقدیر ذکر معدود است چنانچه سبع لیال وثمانیه
ایام والایام الثلثه والساعات السبع و بر تقدیر حذف معدود در عدد مذکر جایز است که تا آرند و تا نیارند
او بر ذکر اصل مذکر کرده اند چنانچه در حدیث من صام رمضان ثم اتبعه من شوال ستة ایام فکان ما صام
الدهر کله آمده و چنانچه گویند الماء اذا بلغ عشرا ان عشر کان کالماء الجاری الی عشرة اذرع فی عشرة
اذرع ۰ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ ۰ معترضه است
براء باز داشت پیغامبر سوی دنیا و خواهش غنا و لا تحزن علیهم عطف است بر و لا تمدن عینیک معنی
اینست دو چشم خود را نگران مساز بسوی متاع دنیا که بدان برخورداری داده ایم و ابواب تمتع گشاده ام
اصناف را از کافران یا اشباه و امثال را از ایشان که در ثروت و غنا بیکدیگر مانند شده و هر یکی در
دستگاه هم دست دیگری آمده چه جفت هر چیزی مثل او می باشد و هر یکی در دوزخ بدیگری می ماند
و اندوهگین مکن بر فقر و بی نوایی خود را و مسلمانان را و یا اندوهگین مباش بر کفر کافران و غناء ایشان ۰
وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ۰ عطف است بر نهی سابق مراد از خفض جناح تواضع است چه تواضع
فرود آمدن از رفعت بخفض جناح طایری ماند و ارادت تواضع بذکر او بر وجه تمثیل می باشد و خود را با
مومنان بر تواضع دلاسه دار و دل بنرمی و برفق بکار و از بحر تقریع القدری تواضع خوب آید و از بحر
تو رفیع الثانی فروتنی بینا نماید بیت تواضع ز گردن فرازان نکوست ۰ گدا گر تواضع کند خوی اوست
فقر را بتواضع تو خرمی آید که بمال دادن روی نماید که بتواضع تو دل ایشان خرم گردد و اندوه فقر در خاطر
ایشان برود ۰ وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ ۰ عطف است بر واخفض جناحک للمومنین و جمله انی
انا النذیر المبین مقول قل است و انا ضمیر فصل است فائده او بمسند الیه بود و افراد مبتدا جهت باشد
و تاکید جمله از جهة رد انکار کسانی است که تخصیص مذکور را منکر شوند و از پیغامبر نوال غنا و زوال
فقر طلب کنند معنی اینست بگو ای محمد مر مومنان را بدرستی که من ترساننده ام و حق را بظهور رساننده ام
کار من اینست که دعوت کنم و حق را از باطل جدا گردانم غنی دادن کار من نیست و دور کردن فقر از من نشود
و تواند بود که این گفتار پیش کافران باشد تخصیص من بنده دادن بر نسبت قبول کنانیدن و بایمان رسانیدن
بود معنی چنین بود بگو ای محمد مر کافران را که شما سخن من گوش بدارید مرا چه زیان باشد اگر شما ایمان
نیارید من مبعوث و مخصوص بمبعوث کردن و وحی گزاردن می باشم نه بقبول کنانیدن و بایمان رسانیدن
کار خداست و مخصوص بخداوند تعالی است ۰ كَمَا أَنزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ ۰ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ
عِضِينَ ۰ جمع عضة بحو سنین جمع سنة من عضی الشاة ای فرقها عضوا وجعلها اعضاء و از قرآن
کتابیکه منزل بر پیغامبران ماست مراد بود یا توریت و انجیل که مقر اهل کتابست مراد شود و گردانیدن
قرآن اعضاء تمثیل است از تفریق العاض او یعنی بعضی ایمان آوردن و بعضی کافر شدن یهود ایمان
ببعض توریت آوردند و بعضی که موافق طبع ایشان نبود رد کردند و بر بعضی دست تحریف کشادند و بعضی
را ثابت داشتند و نصاری بعضی انجیل گرویدند و بعضی کفر ورزیدند و کتابی که بر ایشان منزل شده
قسمت کردند در بعض نومن و ببعض نکفر گفتند الذین جعلوا القرآن عضین صفت کاشفه است من
المقتسمین را و کما انزلنا علی المقتسمین متعلق است بآتیناک سبعا من المثانی و بتقدیری که کتابی مقر
اهل کتابست یعنی توریة و انجیل مراد شود و از المقتسمین اهل کتاب مراد شود معنی اینست سبع مثانی
بر معنای که بالا گذشته مراد قرآن عظیم دادیم چنانچه سوی اهل کتاب و آنکسانی که از مقر ایشان ابعاض

متفرق بتحریف نیست بعضی بر اقرار تقسیم را انکار بعضی فرستادیم و ترا از دادن کتاب غره حاصل گشت
و ایشانرا از فرستادن کتاب نصیبی بحصول پیوست استعمال انبیاء انجا و انزلنا انجا اشارت برین معنی
است و بر تقدیری که از قرآن کتابی منزل بر پیغامبران ماست مراد شود و استعمال قرآن هم بمعنی مشهور باشد
علی المقتسمین اهل مکه مراد باشند و اهل مکه را مقتسمان گویند از آن جهة که موافق ایشان بود گرویدند
و بعضی که مخالف طبع ایشان بود راههای مکه را دوازده راه قسمت کردند و بر سر هر راهی فرقه را در نشست
و نحوهش پیغامبر آوردند که کاهن و ساحر و کذاب و مفتری گویند و راندن دلهاء آیندگان جویند
تا آیندگان بدین گفتار گوش دارند و برین طریق ایشانرا از وی باز دارند هر روز بر سر راههاء مذکور می نشستند
و با یکدیگر میان خویش میگفتند اگر آیندگانرا ملاقات او حاصل آید بکلامی که دارد و بر نهجی که سخن میگذارد دل
ایشانرا برباید درین کار اهتمام باید گماشت و آنچه دست دهد مردمانرا از ملاقات او باز باید داشت
فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۰ واو قسم است و فا سببیه است که عمل
ایشانرا سبب است براء عین و خلق و لنسالنهم جواب قسم است اجمعین تاکید است عما کانوا یعملون
متعلق بلنسالنهم و جمله قسمیه معترضه است براء بیان اینکه این مقول خواهد گشت و از عملهاء خویش
بزشتی خواهد پیوست معنی اینست چون اهل مکه کافرانرا تفریق کردند یا گویند چون اهل کتاب کتابی
را که مقر ایشان بود در تفریق آوردند سوگند یاد میکنم هر آینه هم ایشانرا از آن بپرسم و از آنچه عمل می
کردند بپرسش کنم ۰ فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ۰ فا سببیه است اصدع یعنی
شق شکستن است و این استعارت است از اظهار کردن و پیدا آوردن و اعرض عن المشرکین عطف
بر فاصدع است معنی اینست چون حال مشرکانرا شناختی و اقوال ناگزیره که میگویند یافتی پرسیده خواهد
شد شیمه در تبلیغ آنچه فرموده شد یعنی آنرا که حق است ظاهر گردان و بظهور رسان و حق را از باطل جدا
ساز و میان حق و باطل تفرقه پیدا آر و روی از مشرکان بگردان و دل خود را متعلق بکفر ایشان مگردان
إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ ۰ کفیناک ماضی مستقبل است
از جهة تیقن وقوع از باب ونفخ فی الصور این جمله معترضه است براء وعده نصرت پیغامبر و مقهور
شدن کافران و تاکید جمله از جهة تقدیم ملوح تاکید که امر باظهار تبلیغ وحی و انکار کردن امر و نهی ملوح
است بر کفایت شر کافران و بنهایت رسانیدن ایشان از جهة تقدیم ملوح سامع را تنزیل منزله
سایل کرد و جمله را موکد آورد الذین یجعلون مع الله الها آخر صفت است الها آخر بوجه استیناف
معنی اینست بدرستی که ما کفایت خواهیم کرد شر مشرکانرا و باز خواهیم داشت ترا از مکر و کید کافران
که استهزاء میکنند و دم سخریه می زنند و آنانکه الهی را خدای تو را الهی دیگر شریک میگردانند و خود را در ورطه
اشراک در افکنند ۰ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ۰ فا سببیه است معنی اینست چون استهزاء و سخریه میکنند و مشرک
می شوند سرانجام حال خود را خواهند دانست و سزا خواهند پیوست و این عبارتست از ترهیب و تهدید
وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ
وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ۰ ان با اسم و خبر خویش قایم مقام دو مفعول است نعلم بما
یقولون متعلق است بیضیق فا در فسبح و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین عطف است بر و کن من الساجدین
و جمله قسمیه مذکوره در خاتمه سورت بر وجه تذییل براء وقوع اخبار تنگ دلی و غمناکی بگفتار کافران
آمده براء تنبیه پیغامبر واقع شده معنی اینست و سوگند یاد میکنم و هر آینه میدانم بدرستی که سینه
تو تنگ می آید و دل غمناک می نماید بدانچه این کافران میگویند و مخالفت تو میجویند چون چنین است خود را از
دل تنگی باز دار و دل را بذکر خدای تو در شادمان آر و خدای تو را بپاکی یاد کن و بشکر ستودگی و صفات کامله

فراموش مکن و باش از کسانیکه سجدهاء شکر بجای آرند و یا کویند باش از کسانیکه نماز میکزارند و بوسته
بر ود کار خود را بسجده بجای آرند تا بیاید بر تو شانی که آمدنی است و حاصل شود ترا امری که بیقین شدنی است
تا ایام حیوة بسر شود و عمر بآخر رسد و بدانکه ختم سورت امر بعبادت کرد تا وقت موت که منهات
دال بر تمام شدن کلام و رسیدن او بانتهاء مقطع حسن است و منتهای مستحسن والله اعلم بالاتم وما
هم لا آله الا هو رب توکلی علیه وهو حسبی

سورة النحل

مکی است صد و چهار آیت
وان عاقبتم فعاقبوا الی آخرها و آیة والذین هاجروا فی الله من بعد ما ظلموا الی آخرها و آیة ثم ان ربک
و آیة واصبروا وما صبرک الا بالله الی آخرها که همین چهار آیت مدنی است صد و بیست آیة است هزار و
هشتصد و چهل و یک کلمات است و هفت هزار و هفتصد و نه حرف است ربط او با سورت حجر آنست که
سورت حجر در وعید کافران بود و در سوره نحل علی وعدها در حق صحابه و سایر مومنان روی نمود
و نیز ختم سورت بذکر قیامت است و ذکر قیامت ملامت است و بدانکه سورت را با اخبار از آمدن
قیامت با عذاب و بی شک امری است آمدنی و بی شبهه شانی است شدنی افتتاح کرد و بعده چند جمله
در تنزیه خداوند از اشراک مشرکان و تمهید حجج و دلائل آن آورد و چون دلائل مذکور متضمن ثناء خداء
تعالی که مشتمل بر آیات وحدانیت و قدرت است بود تخلیص سوی خداوند که مشتمل بر آیات وحدانیت
و قدرت است روی نمود و جمله وهو الذی انزل من السماء ماء لکم منه الآیة و جمله وهو الذی سخر البحر
لتاکلوا منها و جمله دیگر که متضمن ثناء خداست و مشتمل بر صفات کامله حق جل و علاست مذکور کشت
تا آنکه در آخر جمله جعل لکم مما خلق الارض ظلالا الآیة بذکر پیوست بعده کلامی مشتمل چندی از جمله
مربوط مرتلف متضمن موابد مختلفه بعد اختتام اسم مذکوره بر وجه ترتیب آورد و جمله مذکوره و سورة
مسطوره را بجمله ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون که جامع امتثال همه اوامر و نواهی است
و مانع ممتاز اسباب فساد و تباهی است ختم کرد و شک نیست جملهائی که از یک باب است اگر مقاصد
اشیا متغایر بود از جهة اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از همه یکی است
هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگری است و معترضاتی که میان مقاصد مذکوره آمده و بیان مقصد مذکوره
شده و جمله دیگر از هر نوع در محلهائی که بیاید بعنایة الله و عونه بیان آن روی خواهد نمود والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ • ان امر الله ابتداء سورة است در ذکر مقال و رد منکران قیامت
و حساب متضمن وعید عقاب و عذاب معنی اینست چون اقتربت الساعة فرود آمد کفار در میان
خویش کفتند این مرد قیامت را نزدیک میکوید و ما او را همیشه دیده ایم که ره راستی میجوید از بعضی علماء
مرویست که قیام قیامت را منتظر باشند بعد از آن چون در رسیدن قیامت و عذاب تاخیر دانستند
در کارهاء ناشایسته مشغول شدند آیة اقتربت الساعة وارد کشت و باز ترسان شدند و انتظار
قیامت و عذاب سابغ دیدند چون روزهاء بسیار کذشت و مدتی مدید در سلامتی رفت کفتند
یا محمد از آنچه می ترسانی هیچ چیز نمی بینیم تصدیق چکونه کنیم آیة اتی امر الله فلا تستعجلوه نازل کشت
و خبر آمدن قیامت بظهور پیوست از پیغامبر هم فلا تستعجلوه شنیدند و از نکریستن سوی عذاب
آرمیدند دانستند که اتیان امر خداوند هنوز مستقبل است و متیقن الوقوع است اتی را بطریق نفخ
فی الصور بر صیغه ماضی آرند و از جهة تیقن وقوع بمنزله واقع میدارند برین وجه حقیقت صیغه مترتک
بود و اتی بمعنی یاتی شود که مجاز در باره اتیان بود الاتیان قرب اتیان بارادت اتیان مراد شود
و صیغه ماضی بر حقیقت ماند معنی اینست آمده است یا آید و قریبست که روی نماید پس امر قیامت

و عذاب را شتابی مجوید و بر طریق استهزاء و استبعاد معنی بکون هذا مکوید و بعضی امر الله بمعنی عذاب
الله دارند و بعضی بر بیت روز بدر پندارند و بعضی امر الله بمعنی امر بجهاد کویند و بعضی از امر الله تکالیف
دین اسلام و شریعت پیغامبر هم جویند بدین تقدیر فلا تستعجلوه بمعنی فلا تستعجلوه بالتکذیب دارند
تواند بود که نهی مذکور از استعمال در تکذیب دین و شریعت پندارند و تواند بود که لا تستعجلوه نهی از آن
بوده که کافران لولا انزل علیه القرآن جملة واحدة کویند و ورود تکالیف یکبارکی بشتاب جویند چشند و
ندانستند که نزول قرآن یکبارکی بدفعات و یابی و تدریج در ورود تکلیفات و ورود همه تکالیف چنانکه
در آمدن سابق بود صعب است تحمل بار همه تکالیف یکبارکی شک نیست که مستوجب است • سُبْحَانَهُ
وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ • سبحانه مصدر است و منصوب بفعل محذوف تقدیر سبحا الله
تسبیحا ای نزهناه عن کل نقص و سوء و تعالی عطف است بر مضمون سبحانه ای تنزه او تعالی ما در عما یشرکون
معلله است یا مصدر است ای وتعالی عما یشرکون اعبر اشراکهم و چون استعمال قیامت و عذاب بر
وجه استهزاء و استبعاد کاری که کارهاء مشرکان است و شأنی از شیون ایشانست بذکر استعجال
و ذکر مشرکان شد لاجرم تنزیه خداوند از اشراک و از آنچه او را شریک میکرداند ذکر کرد و این جمله را
بر وجه اعتراض آورد معنی اینست خداوند را بپاکی یاد می آرم و برتر است از آنچه آنرا شریک میکردانند
و مشرکان کویند بر ترتیب از اشارت • يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ
عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ • این جمله تعلیل است و در تنزیه خداوند
از اشراک دلیل است چه آمدن فرشتکان با وحی بر پیغامبران باشد لا آله الا هو انا فاتقون که از توحید
مبنی است در حجت توحید و انتفاء شرکت کافی تنزل بصیغه مضارع از باب افعال و تفعیل خوانند
و معنی بر حسب آن دانند و باء بالروح بمعنی است و روح مستعار از وحی قرآن است چه ایشان
برای حیات دل همچو روح چند برای حیات تن امره ای امر الله من ابتدائیه است یعنی بوحی قرآن که امر
خداست و فرمان کرد کار تقدس و تعالی است ان ان انذروا مفسره زیرا که تنزل وحی متضمن معنی کفتن امر
بان مصدریه تصریح کرد و ان ما اسم او که ضمیر شان است و خبر او لا اله الا انا قایم است مقام دو مفعول
انذروا که متضمن اعلموا است مفعول اول است محذوف ای بان اعلموا الناس انه لا اله الا انا فاتقون
و فاء در فاتقون سببیه است و ان در اصل فاتقونی بود بدلالت کسرت حذف یا سایغ نمود معنی اینست
می فرستد خداوند فرشتکان را با وحی و قرآن امر خویش بر هر که خواهد از بندکان بارادت ازلی و مشیت
لم یزلی بدرجه رسالت و نبوت می رساند و باصطفا و اجتبا سزاوار وحی میکرداند که اعلام کنند و علم
دهند که بدهید بدرستی که شان اینست معبودی بحق مکن من امری جامع است مر همه اوامر و نواهی
را مشتمل است بر باز داشت از کفر و همه اصنام تناهی پس اینچنین ذاتی را تنزیه از اشراک باید کرد
و توحید او بر دل و زبان باید آورد • خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ
بتاء و یا خوانند و معنی بر حسب آن دانند و این جمله تذییل است و تعلیل است بر توحید خداء جل و علا
دلیلست بالحق متعلق است بخلق ما در عما یشرکون و جمله تعالی عما یشرکون حالاست از فاعل خلق
ای خلق السموات والارض منفردا متعالیا عن اشراکهم او عن شرکه ما یشرکون معنی اینست میفرستد
فرشتکان را و حال اینست که مشرکان از شرکت آنکه او را شریک میکردانند ایشان در آوردن اینچنین امور
عظام و بدا آوردن اینچنین هیاکل و اجرام خداوند است از شرکاء خلق • خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ
نُطْفَةٍ • این جمله تعلیلی دیگر است و بر مضمون مصدر دلیل است بذکر عجایب فطرت که دال است
بر کمال قدرت که مشتمل است بر قدرت بدایت و اعادت قدرت الله علی البعث لانه خلق الانسان

چنانکه صاحب کشاف داشته

من نطفة والقادر علی اصل الخلق یکون قادر علی الاعادة معنی اینست از نطفهٔ بی منی و بی دهی عقل دینی و بی تمیزی که دروی منی واراده نبود واورا علی وقدرت روی نمی نمود آدمی آورد وازوی ذاتی صاحب نعوت مذکور متصف بصفات مسطوره موجود کرد ٥ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ٥ اذا مفاجات است برجملهٔ اسمیه منصوب یعنی مفاجاه شده فا عاطفه است برجملهٔ سابقه از باب خرجت فاذا زید لعینه آفرید آدمی را از نطفه پس ناکاه او خصومت کننده است ومنازعتی پیدا آرنده است کاهی با آدمیان خصومت جوید وکاهی با خداء من یحیی العظام وهی رمیم کوید بیت این خاک راچه شد که هوا در سرش فتاد این نطفه راچه زاد که دم منی نهاد ٥ وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ٥ والانعام خلقها منصوب بشرط تفسیر است ای خلق الانعام خلقها وجمله عطف است برجملهٔ خلق الانسان لکم فیها دفء وجملهٔ ظرفیه حال است یا معترضه است میان معطوف علیه یعنی الانعام ومعطوف یعنی والخیل والبغال وتنکیر دفء ومنافع براء تفخیم وتکثیر است ومنها تاکلون عطف است برو وتقدیم ومنها تاکلون ازجهت رعایت فاصله باشد ازجهت تخصیص نبود که اکل مخصوص بانعام نیست جانوران دیکر هم بایشان در اکل شریک اند معنی اینست وآفرید انعام را درین حالکه مرشمار است در انعام آنچه بران کرم می شود وسردی دفع میکند ومنفعتها ودیکر از نسل ونتاج کردی ودکوب سفر وحضر ولدان شیر ودوغ ودوغ میخورید واز کوشت وپوست وپی واستخوان منفعت میکیرید وبعضی کویند خوردن از انعام بروجه تسبب است وانواع حبوب دیهی می کارند وبسواری سیر وبازرکانی میکنند وتجارت حاصل می آرند ومیان اصناف اغذیه پیدا می آمید وانواع اطعمه لذیذ می نمایند ٥ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ ٥ جمال مبتدا است فیها ظرف است مستقر وخبر اوست لکم متعلق است بفیها ما لکم ظرف مستقر است وخبر است وفیها متعلق است وحین ظرف مستقر است وجمله عطف است برجملهٔ سابقه معنی اینست ومرشمارا در انعام یعنی در چارپایان مثل شتران وکاوان وکوسپندان رونق وجمال وزیبائی صورت وتوانکری ومال ودستکاه که آنرا ازچراکاه باز میکردانید ودر هنکام که ازشهر بیرون میفرستید عرب درین وقت بیرون آمدی وبنظاره وتماشاء مواشی شدی شکر خداء تع کفتی ودر سپاس سفتی وهریکی روی بمواشی خود آوردی واظهار فخر وبهجت کردی سوال درچراکاه مقدم است بر بازکردانیدن در ذکر مقدم موخر رد چرا مقدم کرد ومقدم را چرا موخر آورد جواب وقت بازکشتن جمال ایشان بیشتر است ورونق وزیبائی اکثر است چه وقت بازکشتن خوش وخرم بود چریدن وآب آشامیدن برکرد شکم میکردند وبهواء بوستن بچکانی که ازایشان جدا مانده بودند خرامان وآوازکنان می آیند ووقت تهی شکم وبجدائی بچکان برغم تنی زاد بچراکاه رو نهاده می روند حالت مذکور فرق بسیار است وتفاوت فاحش میان دو حالت موخر بتقدیم سزاوار است ٥ وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ ٥ اینجمله عطف است برجملهٔ اسمیه سابقه که مضمون آن مبهم است وجملهٔ اثقال حادث ازجهت دلالت بر حدوث بتغیر بفعلیه کرد واسمیه بروفق معطوف علیه نیاورد لم تکونوا بالغیه جمله صفت است مربلد را الا بشق الانفس مستثنی مفرغ است درکلام غیر موجب ای لم تکونوا بالغیه بشیء الا بشق الانفس معنی اینست وبرکیرند چارپایان رختها شمارا ازشهر بشهری دور رود دشت وصحرا وعلی الخصوص مکه که کرد برکرد او وادیها وبیابانهاست رختها شمارا می برند واکر چارپایان بارکش نباشد رختها را بیادة بسر وکتف باید برد وبراء یکبار شتر چند بار آمد شد باید کرد حق سبحانه وتع این نعمت جزیله داد وبدان نعمت به بندکان منت نهاد اینچنین نعمتی بغیر طاعتی بسر برد وبلحوق معصیت لاحقه باقی

داشت ونیز ذکر منت باشد ومظنهٔ منت بود ٥ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ٥ اینجمله تذییل است وتاکید او ازجهت ابراز مدح بر صورت وکادت است معنی اینست بدرستیکه هرآینه پروردکار شما مهربانست وبخشاینده است شمارا رافت آرد وکناهان شمارا درکذارد ٥ وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً ٥ عطف است بر والانعام وزینة عطف است بر محل لترکبوها واظهار لام در معطوف علیه ازجهت اختلاف است که خلق فعل خداست ورکوب فعل مخاطبان وزینة بمعنی آراستن است وآراستن وآفریدن هردو فعل خداست معنی اینست آفرید انعام راکه ایشان چنین وچنین اند واسبان واستران وخرانرا ازبهر سواری وآرایش شما آفرید ابوحنیفه باعتبار تقسیم منافع انعام کوشت اسب را مکروه می پندارد واسب را مخصوص بمنفعت رکوب وزینت دارد واکر ماکول بودی صحت بقسمت مذکور درست نبودی چه در معطوف علیه تخصیص آورده بر حکم این تقسیم لازم لازم آید که درایشان اکل نبود چنانچه در بغال وحمیر نیست ونزدیک ابویوسف ومحمد خوردن کوشت اسب کراهیت ندارد وبرهیچ طبعی از خوردن کوشت آن اباء نمی آرد ودر شرح تصریح بتحریم آن وارد نشده وحتی ازجهات جواز است ازو پیدا آمده ٥ وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ٥ عطف است بر مضمون والخیل والبغال وعطف مضارع بر ماضی است معنی اینست آفرید انعام چنین را وپیدا میکند آنچه از شما حرکت وهوام کوناکون در صحاری وبراری ربع مسکون وثلثه ارباع غیر مسکون نمیدانند ودانستن آن نتوانند وبعضی کویند حق سبحانه وتع دریای زیر عرش آفریده که قدر آن جز خداء تع کسی دیکر نمیداند ودانستن اندازه آن کسی نمیتواند درحدیث آمده است که خداء تع زمینی سپید آفرید بمقدار دنیا سی بار برابر خلایق که خداء تع را قدر یک زدنی عاصی نمی شوند آن زمین را وساکنان آنرا مردمان نمیدانند بپیغامبر ص پرسیدند که ایشان از اولاد آدم اند پیغامبر ص فرمود که دانسته نمی شوند که داند بدین وجه یخلق بمعنی خلق باشد ومضارع بمعنی ماضی بود ٥ وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ ٥ اینجمله معترضه است براء فرق میان راه راست وکج یعنی راه اسلام وایمان وراه کفر وطغیان وجمله ومنها جائر حال است وبر سبیل مونث سماعی است وها در منها عاید بر سبیل معنی اینست وبر خداء تع بفضل وکرم بیان راه میانه روی بود که دران افراط وتفریط روی نمی نمود ودر هرچه باشد ضلال است وضلال اینست که بعضی از راه راهی است که میل کند از راستی بسوی کجی وآن راه شیطان است وراه کفر وطغیان وراه فسق وعصیان است معنی اینست راه نیک را نسبت بخداء تع کرده وراه بد را هیچ نسبت بدو ننموده اشارت سوی مذهب معتزله می شود ودر ترک اضافت وهم میرود سوال ترک اضافت سوی خداء تع است چه خالق الخیر والشر اوست نکفتن آدب نیست اکرچه هم چیز آفریدهٔ خداء تع ترک اضافت در لفظ موجب نابودن انتفاء اضافت در واقع نبود وناکفتن بسببی موجب نابودن نباشد ٥ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ٥ عطف است بر مضمون جملهٔ سابقه شاء لبعض سلوک ذلک وشاء لم شان بعض سلوک هذا معنی اینست درحق بعضی کفر خواست ودرحق بعضی دین واکر خواستی همه را راه راست نمودی ومسلمان کردی وهمه را بر دین اسلام آوردی این تفرقه را حکمت اقتضا کرد وبعد تعدد راه آورد ٥ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ ٥ هو مرفوع المحل بر ابتداست وموصول با صله یعنی الذی انزل من السماء ماء خبر مبتداست وجملهٔ لکم منه شراب صفت است مر ماء را وجملهٔ شجر عطف است بر شراب ومنه شجر فیه تسیمون صفت است مر شجر را وجملهٔ هو الذی انزل من السماء اجزائی ارباب فطرت بر علامتی دیکر است واز علامات قدرت دال است بر شمول قدرت بر ماسبق

در مقام ذکر حیوانات بود واین کلام در مقام نباتات روی نمود ونبات مقام فصل آمد چنانچه
دران الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم تحقیق شد معنی اینست اوخدای است انکه
فرستاد از آسمان آب را ومر شمار است ازان آشامیدن ومر ازان درختانند که شما را ازان است انعام
خویش را چرانیدن ۞ یُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ
كُلِّ الثَّمَرَاتِ ۞ ینبت لکم جمله مقدره است از فاعل انزل ورابطه ضمیر فاعل بود ویا از
ماء که مفعول است رابطه ضمیر باشد ای انزل ماء مقدرا انباته معنی اینست باران مذکور وآب
کشت درختان زیتون وخرماستان وانکورستان را چیزهای میوهها وطعام وادام وثمار وفواکه ازان
رویانیدن کردانند ۞ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۞ این جمله تذییل است
تاکید او ازجهت آنست که کفر کافران معلامت انکار ایشان مضمون اینجمله راست ازجهت ظهور
امارت تاکید جمله روا است معنی اینست بدرستی در آنچه ذکر کردیم از فرستادن باران ورویانیدن
کشتها ودرختان زیتون وخرماستان وانکورستان هرآینه علامتی از علامات قدرت خدای است
ودلیلی از دلایل وحدانیت کرد کار جل وعلا است مر کروهی را که تفکر کنند وخود را در اندیشه
افکنند نه بر قومی که غافل باشند وبنظر تامل نه بینند مصراع محجوب را ز هیچ چراغی نصیب نیست
وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ ۞ اینجمله
عطف است بر انزل مسخرات حال است از مفعول افادت باعتبار تقیید بامره است یا مصدر میمی
است بصیغه مفعول ای سخر لکم کذا مسخرات بامره یا مفعول جعل است بتقدیر جعلها مسخرات
بامره واینجمله را تاکید جمله سخر یافتند وتسخیر در کار شما داشت وآن ارصاد مطیع ومنقاد شما ساخت
که تا شما دران آرام کیرید وآسایش بذیرید وروز را که دران فضل خدای تع بجویید ودر طلب وجه
معاش بوید وحوایج را حاصل کنید ودر سعی وکوشش قدم زنید ومسخر کرد آفتاب را تا هر روز بر آید
وتاب وتابش نماید وجهان را روشن کرداند وحبوب وثمار را بپختکی وشایستگی انتفاع برساند
وجامهای کازران وچرمهای دباغان وحبوب مزارعان را خشک کند ودر فلک طباخی داره وماهتاب
را که شبهای تاریک را روشن کرداند ببر سریع بروجه ومنازل فلک را در ماهی بآخر رساند وحبوب
کلها ومیوهها را درک وخود سازد وبتسخیر خدای تع بمنافع خلق بر دارد شهور واعوام قمری بدو متعلق
است ومعرفت وموافقت را وکمال ونقصان را بدو متحقق کرداند وستارهها را که هر شب بر آسمان بر آیند
که کردند کان راه را در بر وبحر نمایند وبعضی بر فلک بکردند وبعضی بیکجا نشینند وبطلوع وغروب
خویش قدرت خدای را اظهار کنند وبهدایت راهها ظاهر وباطن را مقرون کردانند این چیزها را
مسخر چون خادم وعلام ساخت بامر خدای واظهار فرمان روای در کار داشت وبعضی قراء
الفاظ را مفعول سخر دارند ومسخرات را یا حال مقید امره پندارند وبعضی اضمار لفظ را بنصب بر
مفعول است خوانند وبر القمر وقف کنند والنجوم مسخرات را ابتداء وخبر کویند وسه لفظ باقی یعنی
والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره را مفعول جعل المقدر پندارند معنی اینست ومسخر کرد برای شما
شب وروز وآفتاب وماهتاب وستارکان را ایشان بفرمان او مسخر اند ودر منفعت شما در کار اند
ودر مصلحت شما سعی دارند چنانچه بالا کذشت وذکر آن بالا رفت ۞ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ
لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۞ اینجمله تذییل است وتاکید او ازجهة تنزیل منزلة منکر است بر وجهی که کذشت
معنی اینست بدرستی که در مسخرات امور عظام برای شما هرآینه علامات قدرت ودلایل وحدانیت
خدا است مر هر قومی را که دریابند ودر راه رفتن شتابند چون آیات عالم علوی از آیات عالم سفلی

روشن تر وبالاتر است ودر آیات عالم سفلی بالا کذشت وذکر اندیشیدن وفکر کردن بظهور پیوست
ودر آیات عالم علوی بواسطه فکر متعلق بر عاقل ودریافتن آورد ۞ وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ
مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ۞ موصول باصله خویش عطف است بر مسخر وضمیر مفعول محذوف است ای ذراکم
فی الارض متعلق اند بذرا ای وسخر لکم ما یخلق لکم فی الارض من حیوان وشجر وثمر ومعدن وحجر
مختلفا حال است یا مفعول است من در الوانه فاعل است مر مختلفا را معنی اینست ومسخر کردانید آنچه
آفریده است آنرا برای شما در زمین از حیوان ودرخت ومیوه وسنک وکان درحالی که مختلف است الوان
واشکال آن وجه حیوانات رنکهاء مختلف دارد وهمچنین نباتات از اشجار وثمار وهمچنین معدنیات
واحجار مسخر شما اند وبه بکار می آیند ومنفعت روی می نمایند ۞ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ
ازجهة آنست که کفر کافران تا حاصل شدن معرفت خدای تع در ایشان امارت آنست که این چیزها را
علامات معرفت نمیدانند وامارت قدرت نمی خوانند تنزیل منزله منکر کرد وجمله را موکد آورد معنی اینست
چون آیات سفلی نزدیک روشن وختم بذکر آیات سفلی کرد وآیات عظام را که روشن تر وظاهرتر اند واعلی
واکثر اند بمحو نظر حاکم در میانه کرد آورد وچون آیات عالم علوی آیات عظام اند بر نسبت عالم سفلی کرد
عظمت وکثرت اند چه زمین وآنچه در وی است سد رشها که خورد ترین ستارهها نمی رسد تا ماه
وآفتاب چه مقدار بود وآیات را که هر یکی ازان آیتی عظیم است آیات دانست وبصیغه جمع ذکر کرد وآیات
سفلی را در هر دو محل بهیئت مجموع کل آیات ساخت وبصیغه مفرد آورد ۞ وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ
الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا ۞ هو مرفوع المحل
بر ابتداست وموصول باصله خبر مبتدا است وجمله عطف است بر جمله وهو الذی انزل من السماء ماء
لتاکلوا متعلق است بسخر لکم البحر وتستخرجوا عطف است بر تاکلوا تلبسونها صفت است مر حلیة را که
مفعول تستخرجوا است معنی اینست واوست که آنکه دریا را برای شما مسخر کرده است ودر تحت تصرف شما در آورده
وکوشت برای شما مسخر کرده تا زه یعنی کوشت ماهی بی توقف وبی رنج بخورید واین از مقطعات نعم
است چه در مایه آسمان ماهی بریان می بود ونزد اهل جنت خوب خواهد بود وغواصی کنید تا از وی برای
برون آرید چون مروارید ومرجان که آنرا بپوشید واین از مقطعات نعم پوشیدنی است که حلال است وپوشیدن
از مردان وزنان را حلال است نه چون طلا وابریشم خالص که مردان را حرام است خطاب مذکور در تلبسونها
ظاهر است که مردان قباء وکلاه وکمر مرصع بدر ومرجان بپوشند ودر آراستن خویش بدان کوشند همچو آراستن
بثیاب خوب دارند ساختن مرغوب پندارند امام کلبی در تفسیر خویش لالی را نسبت بنا سرکی که متناول
مردان وزنان است کرده وهو لباس الناس وحلیتهم کفته ومروارید را حلی مردان وزنان آورده اما صاحب
کشاف ومدارک تلبسونها را تاویل تلبسونها نساؤکم وپوشیدن زنان را که حظ با فتن وبهره کرفتن مردان است
بمنزله پوشیدن مردان داشته واین اشارتست که پوشیدن حلیه مروارید مردان را روا نبود واین مخالف تاویلات
کذشت نقد در فتاوی آورده لا باس بلبس الصبی اللؤلؤ وکذا البالغ مکر آنکه کویند در حلیه بودن مروارید اختلاف
نزدیک امام اعظم مروارید ازجهة انضمام زر مخصوص بزنان بود ودر تلبسونها تاویل مذکور حاجت باشد
وبر قول شافعیه بر سبیل الاطلاق حلال است ونسبت او بمردان وزنان محقق است مردان را بغیر انضمام با زر و
زنان را مطلق است پس حلیت مروارید را نسبت بمردان بیشتر باشد در این آیة نسبت سوی مردان کرده تاویل
حاجت نباشد ۞ وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ ۞ وتری عطف است بر تستخرجوا چه دیدن کشتیها
بدین صفت مستلزم است وروان شدن کشتیها در بحر کنایت است از آنکه اثری از آثار تسخیر بحر بود و
بتسخیر جوا شود وتوامل بود که حال بود بتقدیر وانت تری نظر موقت واصل وجهم بتقدیر وانا صککا بتقدیر

معطوف علیه بغیر واو ای تجری فیه الفلک مواخر و درین جمله نقل است از خطاب جمع سوی واحد واین را در
اصطلاح بنه الفاظ کویند مواخر جمع ماخره است مجرا السفینة ای شقه الماء معنی اینست و مسخر کردانید براء
شما دریا را تا کوشت تازه بخورید و بیرون آرید پیرایه که اورا بپوشید و نه بینی تو ای مخاطب غیر معین کشتیها
را تا بران روند ○ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ ○ ای من ربح التجارة واین جار و مجرور عطف است بر محذوف
که متعلق است بتجری الفلک ای لتعتبروا و لتبتغوا و درین خطاب التفات است از خطاب واحد بسوی خطاب
جمع بعکس آنچه بالا گذشت معنی اینست و می بینی تو کشتیها را برهم زننده آب روان شونده و سطح آب را شکافنده
تا شما عبرت کنید و از فضل خود سود را بجوئید و تواند بود که لتبتغوا عطف باشد بر لتأکلوا معنی اینست
مسخر کردانید براء شما دریا را تا کوشت تازه بخورید و پیرایه بیرون آرید از فضل خداء تعالی یعنی سود و سوداء
بدین تقدیر وتری الفلک مواخر تواند بود که معترضه میان معطوف علیه باشد ○ وَلَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ ○ یعنی لکی تشکروا عطف است بر لتبتغوا معنی اینست از فضل خداء بجوئید تا شما آن نعمتها
شکر کوئید و شکر نیست که کسی که نعمتی جلیل و کرمی جزیل دیده است بارها کرا از بسیار برداید و در مدت
زایفه در مسافت بعیده آرد زمین بی بار ابا حت و ضعیفان او نیست و ساکنان را روان کردانید و
دشتها را و خشکها را مقصد رساند منافع او بسیار است و بیرون از حد احصاء و شمارات ○ وَأَلْقَىٰ فِي
الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا ○ روایت کرده اند چون خداء تعالی زمین را بالاء
آب کسترانید زمین بر روی آب می جنبید فرشتگان کفتند که این آرام نپذیرد و اصلا قرار نکیرد خداء تعالی
کوهها آفرید که او باز داشت زمین را از جنبش تا آنکه در روی کوهها را پیدا آورد وجمله والقی فی الارض رواسی
عطف است بر سخر وان بیان منتی و نعمتی دیکر است و رواسی راسیه است و رواسی کوه بزرک را کویند و فاعل
اسم راجع بر وزن فواعل آمده چون کاهل و کواهل و همچنین فاعل چون صفت مذکران غیر عقلا باشد چون
الکواکب الطوالع والجبال الرواسخ والمدار الانقلاب والاضطراب ای تمیده لقصه با هلها یا با مصاحب
ای مع اهلها کان تمید مفعول له است مر القی را بحذف لا ای لان تمید اکثر بحذف مضاف ای کراهیة ان
تمید بکم حذف اکثر است حمل بر حذف مضاف از حذف لا بیشتر است انهارا عطف است بر رواسی محمول
است بر حذف فعل از قبیل علفتها تبنا و ماء باردا بتقدیر و سبلها بارکا ای والقی فی الارض رواسی و جعل فیها
انهارا و سبلا معنی اینست و افکند در زمین کوهها بزرک دراز را از جهة نا خوش آمدن یا جنبیدن او تنبیس
باطل خویش را کردانید دران جویها را و راهها را جوی بجوی پیوسته و راه براه مقرون کشته عطف سبلا با انهارا
مبنی بر مناسبت است و ترک در هر دو براء تکثیرات ○ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ○ وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ
هُمْ يَهْتَدُونَ ○ یعنی لکی تهتدوا متعلق است بجمیع فعل و کل ذلک لکی تهتدوا بها فی مناهج الدین لکونها
آیات قدرة لقادر الاکبر و فی مسالکها الیها لکون کل منها یهتدی به السایلة فی السفر معنی اینست ای همه
امور که شمار کردیم براء اهتداء نماینده آورده ایم تا در مناهج معنا هند آیات قدرت را یابند و در مسالک
زمین بیغامبر کوه بلبلی که از دور دیده شود و چهار راهها که سوی مقاصد بود بشتابید سوال در القاء
کوهها مقصود دیکر آورده میان دو مقصود فرق چیست و تعدد مقصود بر چه مبنی است جواب
مقصود قرار زمین خاصیت القاء کوه بود اهتدا بر وجه شرکت روی نمود و آن مقصود خاصیت بودن
مقصود دیکر مشترک باشد چنانکه کویند اطعمتک لتنبع و سقیتک راسکنتک دار البلد اهتدی و علامات و جعلنا
فی طرف الکرة فاسفر لاهتداکم علامات اخر بسایر القدرة الکاملة و سایر علامات السبیل السالکة
من یده عان والنجم السیار معنی چنین بود کردانیدیم در طرف فکر و سبل سفر غیر علامات مذکوره علامات
دیکر در زمین چون تلها و غارها و در آسمان ستارها علی الخصوص بستاره جو ستاره از معظم نشانها راه را

دبیان

در بیابان بی نشان و در بانی کردن ایشان راه یابند و براهنمایی او در دریا و در بیابان شتابند و از نجم مذکوره
بعضی جنس ستاره مراد دارند و بعضی قطب را که ستاره بنات النعش باشتباه نمی بوند و بعضی ثریا را که صورت
جمّازه دارند و در معرفت او کسی شیب نمی آید تعیین کنند و لفظ النجم بغلبه علم ثریا کویند سوال تقدیم مسند الیه
بر خبر موجب تخصیص بود و تقدیم جار و مجرور نیز موجب تخصیص باشد کدام قوت که بدین تخصیص مهض جبر چه
مبنی باشد جواب تواند بود که ضمیر هم عاید بر کفار قریش باشد چه ایشان سفر دریا دارند که در روی جز
ستاره مهندسی نشوند با بحار سوی تمام روی می آرند و راه شام بیشتر بی نشان در بیچنین هم بره بری ستاره
روند ○ أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ ○ کاف برای تشبیه است و فا برای تعقیب و ترتیب مضمون
جمله است بر ما قبل و همزه براء انکار است و فا عاطفه است و معطوف علیه محذوف است ای والله تخلق
هذه الامور العظام افمن یخلق کمن لا یخلق همزه براء انکار است و انکار راجع سوی معنی داشت معنی
اینست می آفریند خداء تعالی امور عظام پس کسی که آفریند همچو کسی بود که بیا فریند تشبیه قادر بعاجز نکرید سوال
در اصنام که غیر عقلا اند من لا یخلق چکونه استعمال کرد و صیغه مخصوص براء عقلا بچه وجه آورد ○
جواب اصنام را که غیر عقلا اند معتقد کافران از ایشان فعل عقلا می آید و فعل اولوا العلم روی می
نماید بدین اعتبار مشاکله من یخلق که در صحبت او افتاده مستحسن نمود یا کویند نفی تشبیه خالق بغیر خالق
از غیر عقلا صیغه من براء عقلا ست آورد و این مقصود بر وجه کنایت تعبیر کرد زیرا که کنایت ابلغ از
صریح است و تلویح اولی از تصریح است سوال در تشبیه مشبه را علی باید تشبیه اعلی با دنی نشاید
عکس تشبیه مذکور شایستی افمن یخلق کمن لا یخلق بایستی جواب چون ایشان اصنام را شریک خداء تعالی
داشتند و ظاهرا که از معبودان پنداشتند کوئی خدا را همچو ایشان کفتند و برابری او با ایشان جستند
مقصود انکار همین معنی بود و مطلوب نفی این معنی باشد ○ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ○ همزه برای
انکار است و فا عاطفه است و معطوف علیه محذوف است ای یسمعون بالتذکرة افلا تذکرون جمله
تذییل است معنی اینست ای شنوند آنچه ما ذکر میکنیم و در کوش شما می افکنیم پس موعظت نمی کیرید
و پند نمی پذیرید این چنین نشاید و این معنی نباید ○ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا ○
این جمله معترضات معنی اینست براء بیان کثرت نعمت خداء تعالی زاید از حد و احصا و افزون چون
شمار نتوانند شکر چکونه توانند بیت فضل خدای را که تواند شمار کرد ○ یا کیست آنکه شکر یکی از هزار کرد
إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ○ این جمله مستانفه است چنانکه که سامع بعد شنیدن افزونی نعمتها خداء
تعالی از حد و عد و احصاء و بیان بر و بیرون عجز ایشان از شکر فضل و احسان سوال کرد و ما حالهم ربنا
آورد سوال غفران بر رحمت خدای را کسی انکار ندارد در معرض احتیاج سوی تاکید براء چه آرد جواب
اثبات غفران است و در تفریط شکر انعام و احسان و این جمله بیان آن و کنایت از آن است و اعتقاد
قطاعت این کار و جماع صیغه مبالغت در ان الانسان لظلوم کفار علامت آنست که غفران این ذنب
را منکر و امر او انکار کنند و تنزیل منزله منکر کرده و جمله را بتاکید آورد چنانچه در ان ابراهیم ای یعنی الی
مجرور کفته اند و در ان ربک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل الآیة بر تاویل او بان ربک یریدان عنک
تحقیق عنک رفته معنی اینست بدرستی که خدای هر آینه آمرزکار است تقصیر شما را نیک بیامرزد و
بخشاینده است جریمه او را کفران بخشد ○ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ○ این جمله ثنای
دیکر است و این جمله متعلق است بجمله سابقه و بعضی کویند معترضه است معنی اینست و خداء تعالی میداند
آنچه پنهان می دارید از اعمال و آنچه اظهار میکنید از افعال همه چیز داند و هیچ چیز بر وی پوشیده نماند ○ وَالَّذِينَ
تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُ ○ موصول با صله مبتدا است و لا یخلقون خبر است

وجمله عطف است بر جمله بالا ویا معترضه است براء نکوهش شرکاء معنی اینست وآنکه شما ایشانرا غیر
خداء الوهیت میخوانید ومعبودان خویش میدانید چیزیرا نمی آفرینند ووجود چیزیرا بر عدم نمی گزینند وهیچ
چیز نمی توانند که پدا آرند وبعضی یدعون بر صیغه مضارع غایب خوانند ومعنی او غیبت دانند ۰ وَهُمْ
يُخْلَقُونَ ۰ عطف است بر جمله سابقه یا حالاست وتقدیم مسند الیه بر خبر فعلی مفید تقوی است معنی اینست
وایشان البته آفریده شده اند وخود بخود پدا نیامده اند ودر آفریده شدن ایشان شکی وشبهه نیست تقوی
معبدان معناست ومخلوق را با خالقیت چه کار بود ومصنوع را با صانعیت چه ملایت باشد ۰
أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ ۰ خبری دیگر است ویا خبر مبتدا محذوف ای هم اموات جمله معلله است
معنی اینست ایشان مرده کانند وغیر زندکانند موت بمعنی عدم حیات است غیر احیاء بیان ممات ا
ومعنی بزوال حیات است ۰ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ۰ عطف است یا حال است معنی اینست
ونمیدانند تا که داعیان ایشان برانگیخته شوند وکدام وقت برستندکان خویش در دوزخ روند ۰
إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ ۰ این جمله که مالاکوست براء شرکا وابثات توحید بود آنرا برین جمله تاکید کرد
وازجهة کمال اتصال بغیر واو آورد معنی اینست معبود شما معبودی است که او در الوهیت یکی یکیست
وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ۰ موصول با صله
مبتداست قلوبهم منکرة جمله اسمیه خبر مبتداست فاسببیه است وجمله هم مستکبرون حالاست یا
عطف است معنی اینست وچون ثابت شد که معبود بحق یکی است واو در الوهیت یکی یکیست پس آنکسانیکه
باخرت ایمان نمی آرند وجزاء وسزاء آخروی حق نمی بندارند دلهاء ایشان منکر وحدانیة وقایل شرکت
اند وایشان کبر کنندکان وبزرکی جویندکاه اند که اعتراف بحق نمی کنند واکردن نهادن بحق ودستی
دین ورغم مینمایند ۰ لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ۰ جرم در اصل بمعنی کسب
ومنه فلان اهل کسبهم ومنه الجریمة ثم صار بمعنی واستعمال القسمة یقال لاجرم لاشک ای حقا والمعنی حق
لیکون لهم عذاب النار ان الله یعلم مایسرون وما یعلنون معنی اینست حقاست ودرست است وجاره
نیست که هر آینه یابند ایشانرا عذاب دوزخ زیراکه خداء تع میداند آنچه ایشان در دل می دارند وآنچه
ایشان انکار می آرند همه چیز میداند وهیچ چیز از و پوشیده نماند از انکار ایشان وپنهان کرده دلهاء
ایشان آگاه بود وخود بینی واستکبار ایشانرا میداند وبر عصیان ایشان عالم بود وموجب آن ایشانرا
عقوبت کند ۰ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ ۰ اینجمله تذییل است وتاکید جمله از جهت آن است
که تقدیم نکوهش مستکبران ملوح است ومضمون این جمله سامع را تنزیل منزله سائل کرد وجمله را موکد آورد
معنی اینست بدرستی که خداء تع دوست ندارد کبر کنندکان وبزرکی جویندکانرا که از قدر خویش برتر جویند
وانحد مرتبه خویش بیشتر بویند واز اذعان وانقیاد بحق تکبر کنند واز قول وفعل صدق ترفع نمایند
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ
كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۰ روایت کرده اند در
آغاز آوازه بعث پیغامبر ص که آمده بود وهر کسی از اطراف براء تحقیق حال وشنیدن مقال پیغامبر ص
می آمدند راهها در آمد مکه دوازده راه بود آیندکان درین دوازده راه مذکور را آدمیان خویش
قسمت کردند در هر راهی براء باز داشت آیندکان از ملاقات پیغامبر ص مرصد نشسته چون کسی از بیرون
بسبب ملاقات پیغامبر ص آمدی ودر مرصد ایشان مقتسمان مذکور نکوهش پیغامبر ص میکردند وحرمت
را در منقصت می آوردند واکر از آیندکان آنچه بر پیغامبر ص منزل است سوال کردی ایشان منکر میشدند
وانکار نزول میکردند ومیکفتند بروی چیزی منزل نشده وبروی کتابی نیامده آنچه او منزل میکوید افسانهاء

بشرکاء خداوم

پیشینیان وکفتهای دیکران است تا آیندکان باز کردند وبشرف ملاقات مشرف نکردند پیغامبر ص ابوبکر
وعمر وحمزه وطلحه وزبیر وغیر ایشانرا تعیین کرد وایشانرا برابر آنکس آورد تا در راههایی که می نشینند بروند
وپیش آیندکان بمدح وثناء پیغامبر ص مشغول شوند ونکوهش کافران رد کنند وستایش آیندکان در
کوش آیندکان افکنند وبعضی کویند در مکه چهار راه بود اهل مکه در هر راهی چهار کس داشتند وهمه نشستند کان
راهها شانزده کس بودند که پیش آیندکان نکوهش پیغامبر ص میکردند ومجنون وکاهن وساحر وشاعر
وکذاب میکفتند وچیزی که مشترکاست ونفی نزول است میکردند واساطیر پیشینیان میخواندند و
پیغامبر ص نیز همچند ایشان تعیین کرد وایشانرا بر ستودن پیغامبر ص وتکذیب کافران آورد تا کویند
عاقلی که قرآنست همه کارها او بر طریق عاقلانست انچنین کسی را مجنون چکونه کویند وکسی که در تمام
عمر خود دروغ نکفته است او را تکذیب چنوع خوانند کتابت وساحری وشاعری بیاموخته کاهن وکاذب
انکاست یا این چنین عقل روشنائی وهوشیاری او را صفت کردن بجنون سخن دروغ وناجوده
وناروا است چون آیندکان از یاران پیغامبر ص این سخن بشنوند خودرا از ملاقات پیغامبر ص محروم
نکنند وغرض کافران حاصل نشود ومقصود ایشان بحصول نه پیوندد این آیة در شان مقتسمان مذکور
ودشمنان مسطور نازل کشت ودر حق ایشان بورود پیوست ودر ماذا انزل الله دو وجه است
ماذا انزل جواب او برفع بورود وای شیء انزل وجواب او نصب باشد وجمله استفهامیه مبتداست
وموصول با صله خبر مبتداست وبر دوم ذا ملغی است وما مفعول انزل واقع شده وازجهة تضمن صدر
مقدم آمده وجمله واذا قیل تا آخر اساطیر الاولین خبری محذوف المبتداست ای ما یدعی محمد نزوله او
یقول اساطیر الاولین وجمله شرطیه معطوفاست بر جمله اسمیه یعنی جمله قلوبهم منکرة لقد اخبر الذین لا
یؤمنون واقع شده است وجمله که در میان است معترضه است ولام لیحملوا لامی که متعلق است بقالوا
ومن اوزار الذین یضلونهم عطف است بر اوزارهم ومن براء تبعیض است ای یحملون اوزار انفسهم
کاملة حیث ضلوا وبعض اوزار الذین یضلونهم حیث اضلوا بغیر علم حالاست ای ملتبسین بالجهل
واین حملی است که سبب مواخذه شود عذر نیست که حاصل او معذور بود که با دلائل علم خود را بجهل نهند
وبا امکان اتباع عقل دل بر جهل کمارند اینچنین جهل عذر نشود وصاحب او معذور نبود واذا در مقال
مذکور براء استحضار است نه براء استقبال معنی اینست وچون کفته شود مر ایشانرا چیست آنکه فرستاده
است پروردکار شما بکویند چیزی بر محمد منزل نشده وبروی وحی نیامده وآنکه دعوی وحی میکند افسانهاء
پیشینیان است اما طبل اند ایشان است تا مار اضلال متصف بتمام وکمال در روز قیامت برکیرند
وبعضی بارها کسانیکه ایشانرا بغیر علم یعنی بجهل اضلال کرده اند وبنادانی وبتباهی وکمراهی آورده اند بر
خود بیدند ودر حمل بارها کناهان که کسی بنفس خویشتن بغیر سببت ایشان می آرد او را دکناهان
ما بایشان تعلق ندارند ۰ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ ۰ الا حرف تنبیه است وساء بمعنی بیس از افعال
ذم است وما موصوفه است یعنی نکرة منصوبه تفسیر ضمیر ساء سره بحذف مخصوص بذم تقدیر ساء
شا یزرونه اوزارهم وطریق بیس رجل زید آمده واینجمله تذییل است معنی اینست هش دارید بار
بر میکیرند کافران بارهای کناهان ایشان ۰ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ
مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ
اینجمله با معطوفات خویش معترضه است براء تسلیه دل پیغامبر ص وتنبیه کفار وتحریض ایشان براعتبار تا
بحال کذشتکان عبرت کیرند شاید سامان بذیرند معنی اینست بدرستی که مکر کردند وبد سکالی نمودند
آنانکه پیش از شما بودند وبا پیغامبران بتکذیب پیش آمدند ورسالت ایشانرا منکر شدند بر حکم خداء تع

وعذاب او آمد و بر تکذیب کنند کان قهر حق تع در آمد و بناهاء ایشانکه ایشان اعتماد بران داشتند
وقرار و اعتماد بران کاشتند یکایک را اضطرابی و زلازل روی نمود ناگاه سقفهاء آن بالاء ایشان افتاد آنانکه
را اعتماد بیداشتند و خود را ایمن و فارغ بنداشتند سوی هلاک شتافتند و فرصت دم زدن نیافتند نمرود
بن کنعان را روایت کنند که در مابل کوشکی کطول او پنج هزار و بعضی کویند دو فرسنک بود ساختن فرمود
و براء او ستونهاء و بنیادهاء استوار بر داخت حق تع باد سخت را در وزیدن آورد چنانچه ستونهاء و
بنیادهاء او را جنبانید و خراب کرد و کسانیکه زیر آن بودند هلاک شدند و بت و بیت کشتند ٥ ثم
یوم القیامة یخزیهم ٥ یوم القیمة ظرف است مر یخزیهم را معنی اینست بر عذاب دنیا بسنده
نخواهد بود و بیشتر عذابی دیگر روی خواهد نمود و در روز قیامت خداء تع ایشانرا رسوا خواهد کرد و
ایشانرا فضیحت بر عذاب دنیا نخواهد بود و بر رسوایی خواهد در روز قیامت آورد ٥ ویقول این
شرکائی الذین کنتم تشاقون فیهم ٥ تشاقون بفتح نون بجامل و بکسر نون بحذف
وقلب و حذف یاء متکلم و شرکای کسر خوانند و معنی بر حسب آن دانند شرکائی شروع بر ابتدات
و این خبر مبتداست موصول با صله یعنی الذین کنتم تشاقون فیهم صفت مر شرکائی را و اضافت
شرکائی سوی خویش بر طریق تهکم است و جمله این شرکائی تا آخر مقول یقول است و استفهام برای انکار
است و جمله یقول با مقول عطف است بر یخزیهم معنی اینست و بکوید خداء تع مر کافرانرا کجااند کسانیکه
شما ایشانرا شریک من کفتید و شرکت ایشان با من میجستید آنانکه بودند که در شان ایشان مخالفت
میکردند و خود را در تخالف و تنازع محا آوردند ٥ قال الذین اوتوا العلم ان الخزی الیوم
والسوء علی الکافرین ٥ قال الذین اوتوا العلم ای الانبیاء والعلماء الذین کانوا داعین
لهم و ماضی اینجا بمعنی نفخ فی الصور بمعنی مستقبل است و قال بمعنی یقول فاعل است و جمله قال
با متعلقات مستانفه است در جواب هل یحیا احل حین بفتح هذا السوال فقیل قال الذین
اوتوا العلم کذا و جمله ان الخزی الیوم والسوء علی الکافرین مقول قال است و تاکید او از جهت آنست که
بر کفر علامت آنست که ایشان مضمون جمله را منکر باشند و خزی خویش را در روز قیامت انکار کنند
ایشانرا تنزیل منزله منکر کرد و جمله را موکد آورد معنی اینست کفتند آنانکه علم داده اند یعنی انبیاء و
علماء که در دنیا دعوت ایشان بود بد بختی و رسوایی امروز یعنی در جزاء او مشتمل رسل و انبیاء و
مجموع پیشینیان و پسینیان و محضر سابقان و متاخران و بر حالی و لحوق عقوبت و رسوای بر کافران است
و این آیه شرف و عظمت علماست که ایشانرا در اولی و اخری مقام اقتداء و اقتصاست ٥ الذین
تتوفیهم الملئکة ظالمی انفسهم فالقوا السلم ٥ تتوفیهم بیاء و تاء خوانند و معنی هر دو
یکی دانند فالقوا السلم عطف است بر جمله تتوفیهم بمعنی ماضی است چه این حکایت حال کذشته است
و ذکر چیزی است که پیش ازین رفته است و توکید تتوفیهم الملئکة بصیغه استعمال مضارع از جهت
استحضار صورت قطیع موت است و موصول با صله صفت است مر کافرانرا معنی اینست کافرانی
استانند فرشتکان جان ایشانرا در حالتیکه ایشان بر نفس خویش ظلم دارند و بر خویشتن ستمکارند یعنی
کافرانی که کافر مردند و در حالت کفر و ظلم جان بملک الموت سپردند پس که کافر را در وقت موت ایمان
بی فایده بود و در کرویدن هیچ سود نباشد یعنی بعد از مرک بخدا کرویدند و انقیاد دین خدای
در دنیند ٥ ما کنا نعمل من سوء بلی ان الله علیم بما کنتم تعملون ٥ هر دو جمله
یعنی ما کنا و مضمون بکی بر تقدیر قوله بر طریق استیناف محول یقولون است و قال الذین اوتوا العلم
محذوف یقول است و بکی برای ایجاب نفی است انتم کنتم تعملون السوء و جمله ان الله علیم بما کنتم تعملون

تذییل است و تاکید او از جهت آنست که نفی از آن جهت از خویش کفر و عمل بد لازم مادت انکار مضمون جمله است
تنزیل ایشان منزله منکران کرد و جمله را موکد آورد معنی اینست بکویند کافران نبودیم ما بدی کننده و
خود را در سزاء بدی افکنده و بکویند آنانکه داده شده اند علم از انبیاء و علما بوده اند شما خود را ببدی
افکنده اید و خود را در ورطه عقوبت افکنده اید بدرستی که خداء تع علیم است بدانچه شما میکردید
می داند و کارهایی که می آوردید با علم حاکم انکار چه فایده کند و در نفی چه سود بود ٥ فادخلوا ابواب
جهنم خالدین فیها ٥ فاء جبیه است خالدین حالاست از فاعل فادخلوا معنی اینست چون از شما عمل
ناشایسته صادر کشت و کارها ناپسندیده بظهور پیوست بروید در درهاء دوزخ در آیید در حال که
مقدرات مخصوص بذم محذوف است ای فانتم ٥ فلبئس مثوی المتکبرین ٥ عطف است بر
جهنم معنی اینست بس و کند یاد میکم که هر آینه موضع قرار و محل استقرار متکبران و دلیری کنندکان دوزخ
است و عذاب او ٥ وقیل للذین اتقوا ماذا انزل ربکم قالوا خیرا ٥ و قیل که در و اذا
قیل لهم شرطیه واقع شده قالوا جزاء اوست ماذا انزل ربکم مقول قیل آمده بتاویل هذا القول ما
یتم فاعله واقع شده خبرا مفعول انزل و انزل مراد فاست ای قالوا انزل ربکم خیرا یعنی ایمان و نماز
و روزه و زکوة و حج و سایر شرایع و مواعید و موعظه و قصص و امثال او که در قرآن ببیان پیوست
و آن سه خبراست جمله سابقه را یعنی و اذا قیل لهم ماذا انزل ربکم قالوا خیرا اساطیر الاولین حکایت
کفار است مقتسمان ماذا انزل ربکم قالوا خیرا اساطیر الاولین حکایت کسانیکه راههاء مکه را کرفته
بر سر آیند کان بود و این حکایت کفتار متقیان بعضی صحابه که پیغامبر ایشانرا در آن راهها نزدیک
مقتسمان نشستی و مقالات ایشانرا رد کردن فرمود معنی اینست و چون کفته شدی مر متقیانرا یعنی
صحابه که پیغامبر فرستاده است میکفتند آیند کانرا که پروردکار شما همه چیز و همه نیکویی فرستاده و
در خیر و خیریت بر مردمان کشاده است اختصار میکردند و لفظ خیر که جامع همه نیکی می باشد می آوردند
که اکر تفسیر میکردند اطناب آمدی و سخن بدراز شدی سوال خیر آنکه شبه است و حدوث را اقتضاء
کند دال بر تقدیر بود و در بیان ان خبران متعدده مذکور شده ذکر ایمان و نماز و روزه و غیر آن
آمده لفظ را با معنی چکونه مطابق آید و موافقت معنی با نظم چنوع روی می نماید جواب خیر صادق
بر ما صدق علیه معنی که دین اسلام است باشد بر طریق رایت انسانا و سوزنی بود مطابقه حاصل آید
و ظاهر موافقت لفظ با معنی روی نماید و تواند بود که نکره بتنیه با اعتبار مقام عام بود جزء بمعنی کل
خبر شود و چنانچه در علمت نفس ما احضرت و علمت نفس ما قدمت و اخرت و ثمره خبر من حراره
تحقیق شده و معنی بر کل نفس بمره آمده ٥ للذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنة ولدار الاخرة
خیر ٥ حسنة مرفوع المحل بر ابتداست للذین احسنوا فی هذه الدنیا خبر مبتداست و جمله بدل
است لانخیرا که مضمون جمله جزوی عنوان است بمعنی کل خبر بود و این جمله که یکی از خیرات و در حد اشکال
و صنعت بر طریق که کذشته و بعضی کویند جمله ولدار الاخرة خیر عطف است بر او اضافت دار سوی آخرت
اضافت موصوف سوی صفت است باید که او را این نیدارند و ما ول بتاویل ولدار الاخرة النعم دارند
مثل صلوة الاولی بتقدیر صلوة و الساعة الاولی و تواند بود که جمله للذین احسنوا فی هذه الدنیا
مستانفه بود برای بیان جزاء متقیان و وعده فضل و کرم در دنیا و آخرت برایشان چنانچه که
سامع ما جزاء هؤلاء کفت و از حال ایشان پرسید این جمله بر وجه بیان شنید معنی اینست کاین است
مر کسانی را که ایمان و طاعت در این دنیا کردند و کار نیکی آوردند عطیه حسنه یعنی مثوبت سنت مستحسنه
هر آینه سزاوار نعمتهاء دنیا و آخرت اند یعنی بهشت جاودان بهتر است از همه نعمتها و دنیا و نیکیهاء

این جهان • وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِینَ • لام تاکیداست نعم از افعال مدح است دار المتقین دار الاخرة
است معنی اینست و هر آینه نیکوست برای متقیان سرای نعم آخرت یعنی بهشت جاودان و مقام نعمت
جاوید مشرکان بحصول آید و موضع ملک لایبلی شال نوال نعیم لا یفنی جای آرام و قرار و موعد رویت
کردگار کدام حق از وی بمدح سزاوارتر بود و کدام جا بس انفس لایق تر باشد • جَنَّاتُ عَدْنٍ
یَدْخُلُونَهَا تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِیهَا مَا یَشَاءُونَ • جنات عدن مبتداست و جمله
یدخلونها خبر اوست تجری من تحتها الانهار حالاست لهم فیها ما یشاؤن حالی دیگراست یا جنات
عدن مبتداست و یدخلونها صفت اوست تجری من تحتها الانهار خبر اوست یا حال اوست
لهم خبراست فیها ما یشاؤن حالاست و جمله مستانفه است برای بیان صفت دار آخرت یا جنات عدن
جنس مبتداست و محذوف است برای نفی جنات عدن از قبیل حمل جمع بر جنس بر طریق درهم کسبی
مؤمنین یخلونها صفت اوست حمل دیگر احوال است و جمله نفی جنات عدن مستانفه است در جواب
ما دار الاخرة یا مخصوص بمدح است نعم دار المتقین جنات عدن جمله دیگر صفات بود یا احوال
باشد بین تقدیر مخصوص بمدح او محذوف پندارند و در آیند در آن که روان باشد فردا آن بهشت
آنچه در خاطر بگذرانند • کَذَٰلِکَ یَجْزِی اللَّهُ الْمُتَّقِینَ الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِکَةُ
طَیِّبِینَ • تتوفیهم بتاء و یا خوانند و معنی یکی دانند کذلک صفت مصدر محذوفست مر یجزی را
ای جزاء مثل ذلک الجزاء یجزی فی الکمیة والکیفیة موصول با صله یعنی الذین تتوفیهم و جمله کذلک یجزی
تا آخر تذییل است و مقرراست مر جمله سابقه را معنی اینست و همچنین جزاء دهد خدای تعالی متقیان را
که فرشتگان جان ایشان بستانند در آن که ایشان پاکاند و از لوث معاصی طاهراند • یَقُولُونَ
سَلَامٌ عَلَیْکُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ • یقولون حالاست از الملئکة
یا مستانفه است در جواب ما ذا یقولون الملئکة جمله سلام علیکم مقول یقولون است و جمله ادخلوا
الجنة بما کنتم تعملون داخل مقول مذکوراست بر سبیل استیناف چه سامع بعد سلام منتظر کلام
کلام شود و جمله مستانفه بود معنی اینست فرشتگان گویند سلام منتظر کلام شود محل ایراد بر شما در بهشت محل ایراد
در آیید بدانچه عمل میکردید و با عمالی که آوردید سوال در گفت کلام به افاده دخل بجنة بفضل است نه
بعمل و از این آیة دخول بعمل فهم می شود روایت مذکور موافق این آیة چگونه بود و لام الجنة لام عهداست
دخول در بهشت کیفیت لهم فیها ما یشاؤن گذشته و ذکر آن که بالا رفته مراد است و آن صفت و کیفیات
جواب داخل درجات است و درجات با عمال صالحان است بعنایت بودن اهل دخول بفضل حق لیکن
این بود و آیت مذکوره مخالف روایت مسطوره نباشد و بدانکه در این کلام از جهة ذکر اضداد متقابل
صفت مطابقه مسمی باسم مقابله است چه بازاقوال در جواب ماذا انزل الیکم ربکم قالوا اساطیر الاولین
مذکور شده و اینجا در جواب ما انزل ربکم قالوا اساطیر الاولین خیرا آمده و نیز اینجا موت کافران
بالواث و ظلم بنفسهای خویش ذکر کرد و اینجا موت متقیان بصفت پاکی و پاکیزگی از معاصی آورده
و اینجا بعد گفتار و کردار متقیان بذکر وعید پرداخت و اینجا بعد ذکر گفتار و کردار متقیان بیان وعده
انفاخت و اینجا بعد ذکر مرید بنم فبئس مثوی المتکبرین کرد و اینجا تذییل مدح و نعم دار المتقین آورد •
هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِیَهُمُ الْمَلَائِکَةُ أَوْ یَأْتِیَ أَمْرُ رَبِّکَ • تأتیهم بتاء و یا خوانند و معنی
یکی دانند و استفهام برای انکاراست الا ان تأتیهم مستثنی مفرغ است در کلام غیر موجب و این
جمله معترضه است برای توبیخ کافران و تشنیع ایشان معنی اینست آیا هست که کافران منتظر اند یعنی نیز
نه منکر باآمدن فرشتگان با آمدن فرمان خدای تعالی بعذاب ایشان • کَذَٰلِکَ فَعَلَ الَّذِینَ مِنْ

قَبْلِهِمْ • کذلک صفت مصدر محذوف است ای فعلا مثل ذلک الفعل الذین من قبلهم و لا استهزاء و تکذیب
الانبیاء و این جمله تذییل است معنی اینست کاری مثل این کار که کفار این زمانه میکنند کرده کسانیکه پیش از ایشان
بوده اند یعنی انبیاء را تکذیب کرده اند و با ایشان دشمنی نموده اند و ایشان از مشاق و متاعب دیدند آنچه
دیدند و آنچه عذاب کشیدند • وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَٰکِنْ کَانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ
جمله و ما ظلمهم الله حال است و لکن کانوا انفسهم یظلمون استدراک است معنی اینست و حال اینست
و لکن کانوا انفسهم ظلم نکرده است و لکن کانوا انفسهم خدای تعالی بر ایشان در عذابی که ایشان را کرده
و بلائی که بر ایشان فرود آورده که کاری بر محل بود و باستحقاق باشد و ستم نباشد و لکن هلاک ظلم خود
و کاری که باستحقاق و سزاواری نبوی نمود وضع الشئ فی محله ظلم نبود و کاری که باستحقاق باشد ستم
نباشد و لکن هلاک افکند • فَأَصَابَهُمْ سَیِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا کَانُوا بِهِ یَسْتَهْزِئُونَ
عطف است بر کانوا انفسهم یظلمون و این جمله عطف است بر جمله سابقه معنی اینست پس رسید ایشان را
عقوبات عملهای زشت که ایشان حضرت را و اهل اسلام را استهزا میکردند و در نزول عذاب شتابی می
جستند • وَقَالَ الَّذِینَ أَشْرَکُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَیْءٍ نَحْنُ وَلَا
آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَیْءٍ • معترضه است برای حکایت از گفتارهای
کافران و حکایت از کرداری از کردارهای ناشایسته ایشان و جمله شرطیه یعنی لو شاء الله ما عبدنا من
دونه مقول قال است و من در من شیء زائد است و لا لجبار لی و اختیار پرسیدند خود را بر اختیار
نیکی باختیار باز ماندن اباؤنا عطف است بر فاعل عبدنا ضمیر مرفوع متصل است تکرار تاکید از جهة
فصل و لا حرمنا عطف است بر ما عبدنا و ضمیر مرفوع متصل است و لا زائد است برای تاکید نفی من
دونه محمول است بر خلاف مضاف ای من دونه نحرمه معنی اینست مشرکان در اشراک خویش مشیت
خدای را حجتی ساختند و بوقوع عمل باختیار از قبل خویش پرداختند و لو شاء الله ما عبدنا من دونه من
شیء گفتند و بدین عذر اثبات معذور بودن خویش در اشراک و کفر خویش جستند یعنی اگر خدای تعالی خواستی که
ما مشرک نشویم و کفران نعمت نورزیم و خود را از نعمتهای خدای تعالی بحرمان نرسانیم لیکن خدای تعالی خواسته بود که
این کارها از ما آید و این بدیها از ما روی نماید چگونه که خود را در خواست خدای تعالی بفکنیم اختیار از قبل خویش
ندیدند در شاء فعل از بدی بیاوردند و باختیار خویش ندیدند و عملهای ناشایسته آوردند و با قادر مطلق
و حکیم بحق بحجت نادرست پیش آمدند لاجرم مخذول و مردود شدند هر که کاری باختیار کند و خود را
در رنج افکند این رنج را از خود باید داشت و کرده خویش باید پنداشت بیت از کرده مات هر چه رسد
فریاد زدست خویش فریاد • کَذَٰلِکَ فَعَلَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ • کذلک صفت مصدر محذوف
ای فعلا مثل ذلک الفعل من الکفر و الاشراک و اعتذار کذلک اعتذرنا فعل الذین من قبلهم و شاهدوا
عذابهم و عقوباتهم و این جمله معترضه است برای تسلیه پیغامبر بوقوع مثل از عمل درین باب اقوام بر وعید در حق
کافران معنی اینست و همچنین کردند کسانیکه پیش از ایشان بودند و مثل این کار مثل این اعتذار می نمودند معلوم
است چون سزا یافتند و بکام مرادی نشافتند • فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِینُ • فاء سببیه است
و متصل است بمجادله و قال الذین اشرکوا چه اشراک مشرکان و حجت ناپسندیده تمسک کردن و در اشراک ایشان
برای اینکه فهل علی الرسل الا البلاغ گویند و در اشراک ایشان بر پیغامبران مرجویند الا البلاغ استثناء
مفرغ است از کلام غیر موجب ای فهل علی الرسل شیء الا البلاغ المبین معنی اینست که ایشان را زیان نکند
دیگر هیئت بر فرستادگان مگر رسانیدن پیغام ظاهر و پیدا جدا کننده میان باطل و حق و ضلال و هدایت که
حق تبلیغ بجا آورد اگر کسی فرمان بجا نیارد مبلغ را هیچ زیان ندارد • وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِی کُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا

أَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللّٰهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ
الضَّلَالَةُ • لام در جواب قسم محذوف است وجمله معترضه است براء تسلیه پیغامبرم بافتراق پیغامبران
وبودن ایشان دو فرقه مومنان وکافران ان اعبدوا الله مفسره است که فعل بعینه متصل معنی قول است
واجتنبوا عطف است بر اعبدوا فمنهم من هدی الله ومنهم من حقت علیه الضلالة این هر دو جمله عطف است
بر جمله بعثنا ای لقد بعثنا کلامه رسولا فقلنا لهم اعبدوا الله وعبدوا والطاغوت فافترقوا فریقین
معنی اینست وبسوگند یاد میکنم هرآینه بدرستی که انگیختیم در هر گروهی رسولی را وگفتیم که خدایرا بپرستید
واز طاغوت احتراز کنید یعنی از معبود باطل که می پرستید باز مانید واجتناب نمایید پس دو فرقه شدند
ودر افتراق واختلاف آمدند بعضی را راه راست نمود راه راست یافتند وبعضی بقضاء ازلی وتقدیر
لم یزلی بر ایشان ضلال ثابت گشت وکار ایشان بگمراهی پیوست معنی چنین آید نسبت هدی سوی خداء
وترک نسبت ضلال سوی حضرت کبریاء معتزله را مثبت خلاء تم گویند واتحاد آن بران بجویند ترک
نسبت از جهت تلقین است از جهت انتفاء نسبت چنانچه آیات آن مشرح گشته وشرح آن بالا رفته
فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ • فاء در فسیروا
جنبیه است ودر فانظروا عاقبتاست وجمله کیف کان عاقبة المکذبین براء تقریر است بمعنی اقراد
علیها عاقبة المکذبین معنی اینست چون پیغامبرم را تکذیب کردید وخود را بگمراهی آوردید پس در زمین
سیر کنید وبنظر عبرت به بینید چون که عاقبت تکذیب کنندگان وآخر کار ایشان بر چه کیفیت بود
ایشان را بشومی تکذیب چه عذاب وهلاک روی نمود آثار خرابی شهرها به بینید وخالی بودن مساکن ایشان
معاینه کنید • إِنْ تَحْرِصْ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ • لایهدی بر صیغه
مضارع مجهول ومعروف خوانند ومعنی بر حسب آن دانند روایت کرده اند حضرت بر ایمان آوردن
مردمان حریص بود ودر ایمان ابی طالب وخویش وقرابتان دیگر کوشش می نمودی ودر نا گرویدن محزون
ودر راه نمایی ایشان جد وجهد نمودی اینجا بر سبیل اعتراض براء تنبیه پیغامبرم نازل گشت واین نظم
براء ابناء او بوده پیوست ان تحرص شرط است جزاء شرط محذوف است علی هداهم لا تحصل لهم لا هتداء
وجمله فان الله لا یهدی من یضل تعلیل است من یضل بمعنی من اضله مفعول لا یهدی است معنی اینست
بدرستی که خداء تم راه راست کسی را که گمراه کرده است واز آن او را بگمراهی آورده وبعضی لا یهدی گویند
وتصحیح آن از استعمال بقرینه فهدی چو بیند برین تقدیر من یضل در محل رفع بود تا فاعل لا یهدی باشد
قراءة عبد الله لا یهدی بادغام در اول که در اصل لا یهتدی بود بدین وجه معنی چنین آید بدرستی که راه نیابد
کسی که خداء تم او را گمراه کند ویضل بر هر تقدیر جاری است بو عبید مبرهن نمود سدی جاری بر غیر بر هر
موله باشد واگر صفت است ایراد ضمیر او مطلقا در التباس وعدم التباس واقع شود واگر فعل است
ایراد او در غیر محل التباس واجب نشود واینجا محل التباس نیست معلوم است که فاعل فعل اضلال
خداست وتاکید جمله از جهت تقدیم ملوح است زیرا که نفی حریص بودن پیغامبرم بر هدی ایشان ملوح
است بر آنکه بدین که ایشان را خداء تم راه راست نخواهد نمود بتقدیم ملوح سامع را تنزیل منزله سایل
کرده وجمله را موکد آورد وبعضی من یضل را مبتدا دارند وجمله لا یهدی را خبر مبتدا پندارند وجمله را
خبران گویند وآن از جهت قاعده نحو مشکل است چه وقتی که خبر فعلی مبتدا باشد تقدیم او بر مبتدا جایز
پندارند این وجه که در تفسیر آورده چگونه مستقیم آید واز جهت نحو صحت آن چنوع دعوی می نماید مگر آنکه
گویند هرجا که امتناع تقدیم خبر فعلی از جهت التباس بود وچون قرینه قایم شود والتباس برود تقدیم
بجواز پیوندد واینجا بودن جمله اسمیه مقام فصل واستمرار ودوام قرینه است من یضل مبتدا است اینست قاعده

لایهدی

لا یهدی بدین قرینه تقدیم خبر توان کرد مبتدا است از خبری که فعل اوست از جهت عدم التباس موخر آن آورد •
وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ • وَأَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللّٰهُ مَنْ يَمُوتُ • عطف است
بر فقال الذین اشرکوا جهد ایمانهم مصدر است مر فعل محذوف را ای جهدوا فی ایمانهم تشدیدها
وتغلیظها وجمله تقریر است مر اقسموا بالله را ویا حال است بتقدیر روی جهد ایمانهم یا ظرف است
پیش وقت جهد ایمانهم سوی ایمان بمعنی فی است وحکایت قسم بود واضافت جهد ایمانهم سوی
ایمان بمعنی فی است وسوگند خوردن کافران وکوشیدن در ایمان خویش یا درین حال که آن کوشش آید ویا
در وقت کوشش کردن در ایمان خویش که نخواهد انگیخت خداء تم کسی را بمیرد وبعد از موت عمل پذیرد بلی
ایجاب است مر نفی بعث را معنی اینست وخداء تم مردمان را بعث خواهد کرد وایشان را بعد موت در
وجود خواهد آورد • بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا • حقا مصدر است مر فعل محذوف را وجمله که مذکور است
مر مضمون جمله کلمه بلی است چنین علیه عاید بر خبر است واز قرآن وعدا باعتبار بتقدیر امتناع خلوع
در وعده خداء تم باشد وبیان تاکید وعده بود یا حقا صفت است مر وعدا را معنی اینست وعده کرده
است خداء تم ببعث وعده کردن حق بی شک وبی شبهه ثابت ومحقق • وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ • استدراک است معنی اینست ولکن بیشتر مردمان وقوع بعث را منکر اند
وثابت وکاین نمیخوانند • لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا
أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ • لام جاره است لیبین بتقدیر لان یبین مجرور است جار ومجرور
متعلق است بجمله که متضمن بلی است ای یبعث الله من یموت لیبین لهم ولیعلم عطف است بر لیبین
معنی اینست پس خداء تم مردمان را بعث خواهد کرد ودر محشر حاضر خواهد آورد تا بیان کند وظاهر
گرداند براء ایشان آنچه از قیام قیامت ولحوق عذاب اختلاف میکردند دران تا بدانند کافران که
بوده اند دران هنگام قیام قیامت از دروغ گویان وبر کافران یعنی چون بعث وحشر شود وآنچه
پیغامبران از آن خبر کرده اند ظاهر گردد کافران بدانند که انکار قیامت را که میکردیم ودر خبر امتناع
می آوردیم ما دران از دروغگویان بودیم دران وبکافران توجه باطلی نمودیم ما دران • إِنَّمَا قَوْلُنَا
لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ • قولنا مرفوع المحل بر ابتدا است ان نقول خبر
مبتدا است کن مقول بقول است فیکون بر قراءة نصب عطف است بر نقول وبر قراءة رفع خبر است
وجمله انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون تعلیل است مر بعث مردگان را وتقریر است در رد
سخن ایشان وبعضی نصب فیکون بر جواب کن دارند ان مثل است چه تصحیح معنی ان نکون بکن تفصیل است
معنی اینست چون چیزی را که کلمه کن بگوییم پس او موجود شود وبحصول پیوندد وچون نابوده بکلمه کن
موجود شود مرده چرا زنده نگردد وچرا مبعوث نشود چنانکه جاء دیگر گفت قال من یحیی العظام وهی
رمیم قل یحییها الذی انشأها اول مرة وهو بکل خلق علیم • وَالَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا
ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً • موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است لام لنبوئنهم جواب
قسم محذوف است ای اقسم لنبوئنهم وجمله قسمیه خبر مبتدا است وحسنة صفت مصدر محذوف است ای تبوئة
حسنة در جمله سابقه چون جمله قال الذین اشرکوا کذا واقسموا بالله جهد ایمانهم مذمت کافران بود درین
آیه مدح مومنان بروجه عطف صفت بیان فرمود معنی اینست وآنانکه در اوطان در راه رضاء خداء تم
هجرت نمودند پس از آنکه بظلم اهل مکه مظلوم شدند بسوگند یاد میکنم هرآینه ایشان را در دنیا جاء دادنی
نیکو جاء دهیم همچو مدینه مقدم پاکیزه بخشم که خلق مدینه ایشان را جاء دهند وداد وباری کردند که هم
ایشان را میسر آید وهم از ایشان روی نماید • وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ • این جمله عطف است

برلشویهم معنی اینست هر آینه اجر آخرت اکبر است یعنی اجر مذکور مر ایشان را بزرگتر است ۝ لو کانوا
یعلمون ۝ شرطیست محذوف الجزاء و ضمیر او عاید بر مشرکان است ای لو کان هؤلاء المشرکون یعلمون
ان اجر الآخرة ان عنوان الدین معنی اینست اگر مشرکان با اجر آخرت عالم می‌بودند هر آینه در کار دین
رغبت می‌نمودند و یا ضمیر عاید بر مهاجران است لو کان المهاجرین عالمین بآخرهم از دادن اجتهاد هم
و اجرهم ولما احد الهجرة واحد منهم معنی چنین بود اگر مهاجران بمقدار هجرت عالم بودند در کوشش دران
وجزء بر شاق وان افزودند و هر یکی جهد بر سبقت کردی و هیچ یکی دل بر تاچیز بنا وردی و جمله معترضه
بود و متضمن ترغیب کافران با افزودن رغبت مهاجران و ثبت ایشان باشد ۝ الذین صبروا و علی
ربهم یتوکلون ۝ و جمله و علی ربهم یتوکلون عطف است بر صبروا و موصول با صله مرفوع
است بحذف مبتدا التی هم الذین صبروا یا منصوب علی المدح بتقدیر اعنی الذین صبروا و جمله مقصد بذکر مهاجران
است معنی اینست ایشان یعنی مهاجران آنانند که در وقت هجرت اوطان و مفارقت و مشقت
اذای دشمنان و گذاشتن خانمان و صبر کردن بجهاد کارها خود سپردن و بهرچه از خدای رسد خوش شوند
شدند و بهرچه خدای داد راضی گشتند ۝ و ما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم
نوحی بر صیغه مضارع معروف از باب افعال و برای متکلم جمع و مضارع مجهول برای واحد غایب خوانند
و معنی بر حسب آن دانند روایت کرده اند که کفار نبوت پیغامبر را منکر شدند و برای نفی آن تمسک باطل
کردند و ابعث الله بشرا رسولا بر وجه استبعاد گفتند و برای رسالت تعیین ملائکه جستند این آیه بر
سبیل اعتراض در رد مقالات ایشان نازل شد و جمله نوحی صفت رجالا است و بمعنی ماضی است زیرا که
گذشته است و ذکر او بصورت مضارع بر استحضار صورت بدیع است معنی اینست و نفرستادیم پیش
از تو مگر مردانی را که وحی کرده می‌شود سوی ایشان و رجال آدمیان باشند و فرشتگان نبودند و نه
رسولی از رسولان چه استبعاد بود درین که از آدمیان و قصر ارسال بر رجال رد قول کسی است که مادر موسی
و مادر عیسی است و اوحینا الی ام موسی و در باب نبوت مادر عیسی قول جبرئیل انما انا رسول ربک
برخواند و این تمسک خطاست و وجه غلط در و پیداست چه این معنی است اینکه نحل را وحی بدی نموده
کسی نگوید و تمسک کند که پیغامبر بود و ارسال جبرئیل هم از غیر انبیاء را دوی نموده برای کاری و چاپک
چون آمدن او بر قوم لوط هم برای اهلاک و فنا ۝ فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
بالبینات والزبر ۝ زبر جمع زبور است چنانکه رسل جمع رسول است و زبور مشتق است از زبر
بمعنی کتابت است و زبور بمعنی کتابت است و مراد از بینات معجزات ظاهره و علامات قطعیه
است و آنرا جار و مجرور صفت رجالا دانند ای الا رجالا لا تبیین بالمعجزات والکتب یا متعلق است
مر رجال را ای الا رجالا استثناء و بعد نفی متضمن اثبات است ای ارسلنا رجالا نوحی الیهم بالبینات
والزبر و یا متعلق است بجمله محذوفه مستانفه در جواب سؤال ارسلوا بالبینات والزبر و یا متعلق است
به نوحی الیهم ای یوحی الیهم بالآیات البینات والزبر والکتب بر این تقدیر جمله فاسئلوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون و این شرط برالذی معترضه است میان متعلق و متعلق علیه و یا جار و مجرور متعلق
است بلا تعلمون و این شرط برای تثبیت و الزام است نه برای تشکیک و تردید چنانچه آجر از مستاجر
اجرت عمل جوید ان کنت عملت فاعطنی حقی ارید و چنانچه گویند افعل کذا ان کنت آدمیا ولا
تفعل کذا ان کنت من نسل ابیک بدین تقدیر فا در فاسئلوا فاء سبب باشد و متعلق بمضمون جمله سابقه
بود چه دعوی چیزی سبب شود برای خواهش تحقیق آن و رسیدن آن از دانایان معنی اینست
و نفرستاده‌ایم پیش از تو مگر مردانی که وحی کرده می‌شود و ایشان با وحی میکردیم بر ایشان پس برسید

خداوندان

خداوندان بالاست را روایت کرده‌اند چون عبدالله بن سلام و یاران او حال گذشتگان ندانستند و
بیان آن می‌توانستند اگر باشید شما نمی‌دانید که پیغامبران گذشته بر کدام صفت بودند و بر کدام صورت
روی می‌نمودند فرستاده بودیم ایشان را با معجزات ظاهره و کتابهای متظاهره ۝ و انزلنا الیک الذکر
لتبین للناس ما نزل الیهم و لعلهم یتفکرون ۝ عطف است یا حال است بتقدیر و لقد
انزلنا لتبین جار و مجرور متعلق است بانزلنا و موصول با صله مبتدا است یعنی ما نزل الیهم مفعول مر
انزلنا است و لعلهم یتفکرون بمعنی کی یتفکروا عطف است بر لتبین معنی اینست فرود آوردیم بر تو ذکر
را یعنی قرآن را که متضمن ذکر ذات خدای و صفات او و ذکر احکام و شرایع و وعد و وعید و مبدا و معاد
و سایر آنچه متضمن است قرآن ذکر آنرا تا بیان کنی برای مردمان آنچه فرستاده شده است سوی ایشان از امر و
نهی و حلال و حرام و فرایض و نوافل که سایر شرایع و احکام و با ایشان تفکر کنند و خود را در تامل و اندیشه
افکنند و در مقام تحقیق حق بنشینند و با معان نظر و احسان فکر ببینند که کلامی است از همه کلامها
ممتاز و جامع علم پیشینیان و پسینیان بر وجه ایجاز نظمی بلیغ که بنظر بلاغت رسیده شده و اینچنین کلام
را گوش ملک و بشر نشنیده شامل انواع حلال و حرام است و معجزه مثبت مر نبوت و رسالت را اینچنین با
با خیال از مغیبات و مشتمل بر خواص حروف و انواع از باب فاتحة الکتاب شفاء من کل داء حرفی از آیات
و عوذه معوذتین و انا رقیا برهان است ان الشیطان لا یدخل بیتا یقرأ فیه سورة البقرة مؤید بمن
شانست کلامی که هیچ کژی ندارد و بهیچ جهه صورت اعوجاج نیارد حیثیتی دینی و شرعی است که هر دینی
که مقابله کنند راجح آید و با هر وزنی که برابر کنند افزون نماید چون فکر کنند و خود را درین اندیشه افکنند معلوم
شود که اینچنین کلام کلام بشر نباشد و جز کلام خالق قوی نبود پس بدو باید گروید و قبول آنرا لازم
باید دید ۝ افامن الذین مکروا السیئات ان یخسف الله بهم الارض او یاتیهم
العذاب من حیث لا یشعرون ۝ استفهام برای انکار است بر وجه توبیخ فا عاطفه است بر
محذوف ای امکروا فامن ای امن الماکرین علی مکرهم السیئات صفت مصدر محذوف است ای المکر
الذین مکروا الماکرون السیئات ای القبیحات ان یخسف الله مفعول است مر امن را با بخسف من الارض
ظرف است که بر وجه توسع مفعول به کرده اند نزلت الحاق و سکنت للدار مشهور است و همچنین
توسع را نزلت فی در روی محل است او یاتیهم العذاب عطف است بر یخسف من حیث لا یشعرون
جار و مجرور متعلق است بیاتیهم و جمله الکاذبین معترضه است برای ایعاد کافران و تهدید السیئات معنی
اینست آیا کافران مکر کردند پس ایمن شدند ازین که ایشان را خدای در زمین همچو قارون فرو برد یا ایشان را
عذاب از جایی که ندانند همچو قوم لوط و قوم صالح وصول بیابد ۝ او یاخذهم فی تقلبهم ۝ عطف است
بر او یاتیهم العذاب فی تقلبهم ظرف است ای فی وقت تقلبهم معنی اینست ایشان را در وقت گشت
و یا در حالتی که ایشان اند در گشت در محلها و تجارت بگیرد و کسی از ایشان فرصت دم زدن نپذیرد ۝
فما هم بمعجزین ۝ فا تعلیل است و ما نافیه است معنی اینست پس خدای تعالی ایشان را بگیرد زیرا که نیستند
خدا را از تعذیب خود عاجز کننده و از گرفتن و هلاک کردن باز دارنده خدای تعالی مطلق است هر چه
خواهد بکند و هر کرا خواهد در هلاک و عذاب افکند ۝ او یاخذهم علی تخوف ۝ علی بمعنی
ماضی است و جار و مجرور متعلق است بیاخذهم یا حال است ای یاخذهم دینه علی خوف و جمله عطف است
بر یاخذهم فی تقلبهم مفعول است ای یاخذهم فی کائنین فی قلوبهم معنی اینست یا خدای تعالی بگیرد
ایشان را و با ترسیدن بر این که هلاک و عذاب قومی معاینه کرده باشند و بر وجه اعتبار از رسیدن در
خویش ترسناک باشند بدین معنی این جمله مقابل او یاخذهم فی تقلبهم و او یاتیهم العذاب من حیث لا یشعرون

مواضع سیرهم

باشد فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ ذکر رأفت ورحمت کنایت است از تاخیر عذاب
وامهال ومهلت دادن در عذاب موکد استحقاق عذاب می شود وتاکید جمله بتواکید ازجهة آنست که آثار
انکار کنایت ایشان را تنزیل منزله منکر مصر کرده وجمله را موکد بتواکید آورده معنی اینست پس بدرستی
که پروردکار شما هر آینه مهربان وبخشاینده است با استحقاق باستیصال امهال میکند وعذاب لایق
بجرایم است در تاخیر می افکند أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ
وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِّلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ يتفيؤ بیاء وتا خوانند عطف است ومعطوف علیه
محذوف است ای اعموا ولم یروا الی ما خلق الله مفعول است من شیء عن الیمین والشمائل متعلق است
بجمله یتفیؤ ظلاله ویمین بارادت جنس بمعنی ایمان است ویا مطابق شمائل بود سجدا حال است از ظلال
وهم داخرون حال است از ضمیر سجدا وجوه سجده فعل عقل است ضمیر سجدا را در حکم عقلا داشت وهم
از مخصوص بعقل است در حق او سایغ بنداشت وچون که بیان عظمت وجلال وقدرت بر کمال
سبب او که من الذین مکروا السیئات مضمون او تخویف وترهیب بود ومقصود ازین جمله که بیان عظمت و
جلال وقدرت بر کمال است سبب خوف وخشیت باشد این جمله بمنزله تعلیل این جمله دارد وتقدیر مضمون
او بندارند معنی اینست اکور شده اند بسوی آنکه آنچ آفریده است خدای از هر چیزی که باز میگردد سایهای
او که درین حال که باز میگردد سایها هر چیزی از جوانب راستان جوانب چپان درحاله که سجده
کننده است مر خدای را منقاد ومطیع است مر اورا وبا درین حال که متصل زمین است هم سجده کننده
وحال اینست که سایها با صاحب سایها جوار شونده وبسوی زمین روند وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِن دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ در آیة
سابقه چیزهایی که سایه دار است ذکر کرد وساجد بودن وانقیاد نمودن ایشان با بودن سایهای
ایشان بر زمین متصل کشته وبصورت سجده بوسته آورد ودرین آیة شان هرچه در آسمان وزمین
است از جنبندکان وانسان وفرشتکان وساجد بودن وانقیاد نمودن جمله بر سبیل صورت سر
نهادن ورضا دادن هم بر خویش نمود وجمله استفهامیه انکار نفی سابقه ازجهة آنکه انکار نفی بمعنی خبر
بود وعطف این جمله بر مضمون سابقه باشد ما در ما فی السموات وما فی الارض موصول است با صله
خویش فاعل یسجد آمده وما من دابة بیان هر دو موصول شد ساکنان آسمان از روح وفرشتکان
و ساکنان زمین از آدمیان وپریان وبهایم وطیور ووحش وحشرات از مار وکژدم وسایر جنبندکان
مخصوص که جنبش دارند بر حکم لغت اسم دابة را متناول هم بندارند بدین تقدیر ذکر ملائکه تخصیص بعد
تعمیم باشد ازجهة اظهار شرف ملائکه اطناب کلام بذکر خاص بعد عام بود و معنی اینست ومر خدا را
خدای را سجده میکنند وخود را پیش او در نماز می افکند آنچ در آسمان وزمین جنبش دارد وحرکتی که
ملایم اوست می آرد وذکر فرشتکان کرد که از مخلوقات عظیم اند اقوی شدکان واعید هم بندکان اند سجده
می دارند وسر در سجده محل سجده بندارند وحقیقت همان است وسجده از اهل سجده عبارت از آن است
وسجده از غیر اهل سجده بمعنی انقیاد کردن خداست وکردن نهادن با طاعت خداوند تم است وسجده
در معنی اول حقیقت است ودر معنی دوم مجاز در حد جواز است وچون سجده مجاز از طاعت کردن
وانقیاد آوردن باشد سر بر زمین نهادن را که حقیقت اوست وقبول کردن ورضا دادن را که معنی
مجاز است متناول بود وعموم مجاز باشد ودر فتاوی نیست وصحت او برین معنی است سوال
مخلوقات آسمان وزمین بعضی عقلا وبعضی غیر عقلا می آید واین را وجه صحت نمی شاید جواب این از
باب مقلوب بود بلکه استعمال ما بر قصد صفت باشد واستعمال ما بقصد صفت در عقلا وغیر عقلا

آمده چنانکه در فانکحوا ما طاب لکم بمعنی فانکحوا المقصورات بالحد من النساء علی انه صیم کانت حسنة او
قبیحة صغیرة او کبیرة سانة او عجوز عله او غیره ونحو ذلک من الصفات کحقق شده وچنانچه در واحل لکم ما
وراء ذلکم واحل لکم المصفات بغیر هذه الصفات کفته اند ودر استعمال ما بر قصد صفت رفته ودر والسماء
وما بناها والارض وما طحیها ونفس وما سویها بمعنی وخلق داشته اند ومحمول بر قصد صفت رفته اند واکر من
آورد ی قصد مقلوب عقلا بر غیر کرده بودی واکر در عقلا شدی مقلوب در قل کذا ثنی وقصد مقلوب ضایع رفتی
يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ جمله ویفعلون ما یؤمرون عطف است بر یخافون
وجمله یخافون حال است از فاعل لا یستکبرون یا معلله است من نفی استکبار باید استعمالات ولا یستکبرون
تاکیدات مر اورا وجمله وهم لا یستکبرون وافعال دیگر که بعد اوست وضمیر من فوقهم که عاید براوست
سوی ملائکه او نسبت فوقیه مکانی سوی خدای تعالی روا نبود توصیفی بلندی وبرتری ومکانی جایز نباشد
لفظ را متشابه دارند یا اول بعوقیه قهر علیه بندارند وتواند بود که من فوقهم متعلق یخافون باشد وحرف
از جانب بالا کنایت است از مخافت عذابی که بالا آید برین وجه اشکالی نیاید ومتشابه روی نماید
بدین آیة دلیل است که فرشتکان مکلف اند ومجبوب اند ومتعلق شده اند با مر ونهی واز خدای تعالی می ترسند
واز عذاب او ایمن نمی باشند لیکن مطیعان اند وخود را بلوث نمی کردانند معنی اینست وحال اینست که
فرشتکان بعظمتی وقوتی که دارند از عبادت خدای تعالی استکبار نمی کنند واز پروردکار خویش که قاهر
وغالب است می ترسند ومی کنند آنچ خدای تعالی فرماید وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا
هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ بالظهار یاء متکلم وبحذف او خوانند و هر دو معنی یکی دانند
وقال متصل است بجمله افامن الذین مکروا السیئات حال است از مضمون او بتقدیر فعل ای لا ینبغی
للمشرکین ان یامنوا الحق وقال الله تعالی لا تتخذوا الهین اثنین انما هو اله واحد فایای فارهبون
با ترهیب خدای تعالی ایمن چگونه شوند ویا برسانیدن لوتم صوع باشند وجمله که در میان معترضه بود
ودر میان دو کلام سایغ نمود وجمله لا تتخذوا الهین اثنین مقول قال است واثنین وواحد صفت
موکده است وبعضی اثنین را عطف بیان داشته اند وموجب انقطاع بنداشته بخلاف رجال ثلث
واشخاص اربعة موصوف ایشان دلالت بر تعیین عدد نمیکند در مثل آن ذکر عدد ناسبه باشد و
تاکید بود وجمله انما هو اله واحد معلله نهی سایغ باشد ویا موکد بتاکید نمود فایای فارهبون معمول
فعل محذوف است ای ارهبونی چون عامل بحذف بر سبیل ضمیر متصل کشته فارهبون در اصل فارهبونی
بود با حذف یاء متکلم بدلالت کسرت سایغ نمود وتکرار است برای تاکید وزائده است مجوز ثم بالله
کلا سیعلمون معنی اینست مشرکان را نشاید که ایمن شوند ودر راه شرک سم شده روند وحال آنکه
که خدای تعالی کفته است مکیرید دو را که معبود لا اثنین نیست دو الهی سزای پرستش نکرا الهی که یکی است خدای او
پرستش نیست پس از من برسید کسی را در میان است با من شرک میکند در انما الله هو اله واحد
التفات است از غیبت سوی تکلم ازجهة انقاظ سامع وتازه کردن نشاط او وازجهة آنکه ترهیب
از متکلم قادر مطلق وقایم بعدل حق ادخل است ودر ادخل مخافت ورهبت در دل سامعین
آن ترسانیدن ودوم کنایت ان مذکور وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا
خبر است بمعنی ثبت و مصدر از ظرف مستقر است اما حق واصبا ثابتات وحال است از ضمیر
خبر که مستتر است در صول ظرف مستقر و عاید است بر مبتدا، واین جمله عطف است بجملهای سابقه
و دین بمعنی طاعت وتواند بود برین وجه واصبا مشتق از وجه بمعنی کلفه وتعب باشد ای الدین
کلفة ووصیت وازجهة کلفت او امورها دین را تکلیف خوانند و مامور ومنهی را مکلف

أيأي بعدم

دانند و تواند بود از دین ثواب و عقاب مراد شود و واصبا بمعنی دایما باشد **معنی اینست** و مر خدا راست طاعت یعنی دایما و موبدا و ذات او سزاوار آن بود درین حال که واجب و ثابتست و لوازم او بنزد عقلا از ثوابت است یا گویند مر خدا راست جزاء سرمد و مخلد و موبد و عقاب مجلس مجو تو تواند داد و در رحمت و قهر همیشه تواند گشاد ﴿أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ﴾ استفهام براء انکار بر وجه توبیخ است و فا عاطفه است بر محذوف و جمله تذییل است ای ان یکون الذین لله تعلمون افغیر الله تتقون **معنی اینست** اینچنین بود مر خداراً اعالیا پس از غیر خدای می‌ترسید طاعت مراو را باید و جزا از وی بعنی غایل از دیگری براء چه ترسند و از غیر او بچه جهت پرهیز کنند ﴿وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾ اینجمله با معطوفات خویش معترضه است **معنی اینست** براء اظهار امتناع و شکایت از مخاطبان و کفر بدان و بینید درین حال که غیر خدا را دران شرکی داشتید و حصول آن دیگری بنداشته ما موصولست بکم ظرف است متضمن معنی شرطیه شده و در حیز مبتدا فاهر امده **سوال** حصول از نعمت مخاطبان و ملابس بودن نعمت ایشان سبب نیست بلکه براء حکم کردن و این سخن گفتن سبب است سببیه مدعی است **جواب** هرچه ... حاصل است در شما جنس است بشما از جنس نعمت از خداء تعالی است عطیه از عطایاء حق سبحانه و تعالی است ﴿ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ﴾ اذا مسکم الضر شرطیه است فالیه تجارون جزاست و اینجمله معطوف است بر جمله سابقه و معطوف علیهاست و چون رسانیدن جزا اعتبار عموم مخاطبان غالب الوقوع است اذا استعمال کرد و بفعل ماضی آورد **معنی اینست** و آنچه از شماست از نعمت از خداء تعالی بدا آمده و از حق سبحانه و تعالی فایض شده و بعد آن چند گاه چون برسد شما را زیانی و مضرتی و فقری و شقتی برای دفع آن بسوی وی اندازید و سپاس او کنید و با ستایش پیش آید حصول نعمت از دافع مضرت و مشقت عموست ﴿ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ﴾ اینجمله شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه چون بر نسبت عموم مخاطبان مضرت کشف آن غالب الوقوع است در هر دو اذا استعمال کرد و بفعل ماضی آورد **معنی اینست** پس چون دور کند خداء تعالی مضرت و فقر و عسرت ناگاه گروهی از شما به پروردگار خویش دیگری را شریک گردانند و در دفع کردن آن دیگری را با خداء تعالی انباز میکردانند ﴿لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ لام متعلق بشرکون است **معنی اینست** اشراک می ورزند و ناپودن نعمت را از من منکر شوند و داده ما را بپوشند و کفران نعمت ورزند پس گفته شود مر ایشان را برخورداری گیرید پس هرآینه خواهد دانست سزاء آنچه میکنند و تواند بود که لام در لیکفروا لام امر بود امر غایب بروجه اعتراض باشد با امر فتمتعوا بقرینه فسوف تعلمون براء تهدید بدانید معنی چنین بود که کافر شوند و کفران نعمت ورزند پس گفته ایشان را برخورداری گیرید پس خواهید دانست سزاء آنکه می‌کشید ﴿وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ﴾ نصیبا مفعول اولاست مر یجعلون را و مفعول دوم لما لا یعلمون است و اینجمله عطف است بر یشرکون و جمله فتمتعوا معترضه است براء تهدید و الحاق وعید **معنی اینست** میکردانند مر چیزی را که نمی‌دانند و تحمل آنرا که میخوانند نصیبی و حصه که از نعمت ایشان روزی کرده‌ام و بفضل خویش براء ایشان آورده‌ام از حاصل چارپایان و کروه مزارعان که آنرا براء بیان حزن میکنند و بکان یکان بتخانها را بعضی از آن می‌کرد اند و تواند که ضمیر لا یعلمون بلیان باشد معنی چنین حکم دانند و تواند بود ضمیر لا یعلمون که ضمیر اولو العقل است بر جماد ذات برحساب اعتقاد کافران بکر ایشان را اهل دانش است

میخوانند و از ایشان صدور افعال اهل علم دانند ﴿تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ﴾ جمله قسمیه مستانفه است در جواب ماذا نصنع بنا **معنی اینست** بخداء که هرآینه پرسیده خواهد شد از آنچه شما شریک با خداء تعالی میکردید و در دعوی گفتار نابوده میکنید ﴿وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ﴾ و یجعلون عطف است بر یجعلون لما لا یعلمون نصیبا البنات مفعول است مر یجعلون را لله مفعول دوم است ما یشتهون عطف است برو و جمله لله البنات از باب عطف است یا مفعول است یک عامل از قبیل علمت زیدا اغنیاء و عمروا فقیرا و سبحانه بتقدیر اسبح لله تنبیها آمده و جمله براء تنزیه معترضه شده **معنی اینست** و میکردانند مر خدا را دختران یعنی و شنکارا بنات الله میخوانند و انابت بیدانند و بپاکی یاد می‌کنم خدایرا از زن و فرزند که نعم عن ذلک **سوال** ما یشتهون عبارت ابنات محل استعمال ما که براء غیر عقلا است بچه وجه باشد **جواب** ما عبارت از ابناء ندارند عبارت از ولادت ابناء دارند و یا در اعتبار صفات بر طریق فانکحوا ما طاب لکم من النساء دارند ﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ﴾ خبر بود از بشارت بر وجه استعارت تکیه یا تهدید میگوید و تصحیح آن تنزیل منزله بنات میجوید و جمله وجهه مسودا کنایت است از آنچه اند و هگین شود بشره او بشیای زند جانحتی که گفت و یکرهون ان یکون البنات و یقیموا اعین و اینجمله عطف است بر و یجعلون لله البنات ظلم و هو کظیم حال است و یتواری صفت است مر کظیم را و یا حال است و من در من القوم متعلق است به یتواری بتضمین تامل سوء ببیه است متضمن تامل تردی ابی تعیین احد الفعلین و یا جمله استفهامیه است بیان تامل و تردد و ضمیر بیت که بر بشرت باعتبار لفظ ماست و اگر مراد از وبت است و ان انوا است ام نوصل است یا همزه استفهام است و چون یکی از ایشان را بزاده شدن دختر خبر کرده شود از اندوهناکی و از خشمناکی و از قوم خویش از بدی و ناخوشی آنچه خبر کرده شده بدان شرم دارد و خود را در گوشه شده بر اندیشه و تامل آرد که این را او چه کند و کجا افکند برخود بدارد تا بجا بسپارد یعنی براء خداء تعالی دختران میکردانند و براء خویش زادن دختران مکروه و مبغوض میدانند ﴿أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾ الا حرف تنبیه است و ساء از افعال ذم است بمعنی بئس ما یحکمون ما موصوفه منصوب بر تفسیر ضمیر ساء است و مخصوص بذم محذوف بر طریق بئس رجلا ای الاسا، بر طریق یحکمون ذلک الحکم و جمله تذییل است **معنی اینست** آگاه باش بد حکم است که ایشان بدان حکم میکنند دختر که زاده می‌شود در خواری دارند چه در خوار داشتن دختر و بی گناه کشتن از ظلم محض بود و بسیار گناه عظیم بود چنانچه جای دیگر گفته می‌شود و اذا الموءودة سئلت بای ذنب قتلت یا گویند آگاه باشید و حکمی است که ایشان دختران را نسبت بخداء تعالی میکنند و خود را از زادن دختر در خشم می‌آرند و نسبت بنات بخداء تعالی میکنند و دروغ غیر ملایم در میان می‌افکنند و این نسبت بخداء تعالی او منزه است از زن و فرزند چه ملایم حق سبحانه و تعالی است لاسیما که خود از آن شرم دارند و آنرا امر عظیمت بندارند ﴿لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ﴾ مثل السوء بمعنی صفت السوء مرفوع المحل بابتداست الذین لا یومنون بالآخرة خبر مبتداست و ناگرویدن بآخرة کنایت است از ارتکاب اعمال ناپسندیده و افعال ناگزیده چون دختر را بی گناه کشتن و در خواری داشتن که ستم محض است و آنرا مرتکب نشود جز کسی که تصدیق جزاء و سزاء آخرت را مجتهد نبود و اینجمله با معطوف خویش معترضه است براء نکوهش کفار و ستایش پروردگار **معنی اینست** مر کسانیکه بآخرت ایمان ندارند و سزاء آخرت در دل نمی‌آرند و دختران زنده را در گور می‌کنند و بجاهلیت بی جرم و بی گناه میکشند صفت زشتکاری و عمل بدکرداری یعنی صفت بی باکی و سبب بازشناکی

وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْأَعْلٰى فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ ۝ اینجمله عطف است بر جمله سابقه معنی اینست و مر خدا راست صفت اعلی و غنی مطلق است و بعلم و قدرت محقق و امهال او بموجب نعمت مواخذه و اشکال او بمقتضاء حکمت بود بصفات کمال و جلال ۝ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ اینجمله تذییل است معنی اینست و او قوی و غالبست بر زا دادن مجرمان تواند و محسنانرا بجزاء احسان ایشان رساند حکیم است از عفو و اخذ هرچه کند بحکمت کند ۝ وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللّٰهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ ۝ مضارع بعد لو بمعنی ماضی است و آوردن صیغه مضارع براء استحضار صورت و بدیع مواخذه است چنانچه در ولو تری اذ المجرمون ناکسوا رؤسهم تحقیق شد و بظلمهم متعلق شده بیواخذ ای بکفرهم و معصیتهم ما ترك علیها من دابة جواب لو است من زایده است در کلام امر منفی ای ما ترك علیها دابة علیها عاید بر ارض است هرچند مذکور نیست ولیکن معلوم است بطریق حتی توارت بالحجاب در آیه سابقه ذکر کرد که اگر من مرد مانرا بکفر و معصیت ایشان گرفتمی بر روی زمین هیچ جنبنده را بشومی گناه ایشان بگذاشتمی از ابو هریره روایت کرده اند کسی پیش او گفت ظلم را از باب کند و در هلاک قتال افکند و بر موجب ولا تزر وازرة وزر اخری غیر او را زیان ندارد و بهلاک و فنا نیارد ابو هریره گفت یکی را شومی ظلم او غیر ظالم را در مضرت آرد بشومی ظلم ظالم نزدیکست که جیز رود و در سوراخ خویش بمیرد و فنا و هلاک پذیرد چنانچه جاء دیگر گفته واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة یعنی از فتنه بترسید که مخصوص بظالمان نبود و بغیر ظالمان رسد ۝ وَلٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلٰى أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ۝ لکن براء استدراک است و جمله شرطیه عطف است بر یؤاخذهم الی اجل مسمی و اینجمله عطف است بر جمله شرطیه ساعة و لا یستقدمون که جزاء شرطیه است و اینجمله مترتب بر غط مذکور نیست معنی اینست ولیکن تاخیر میکند تا مهلتی معین چون مهلت انصرام پذیرد ظالمانرا بظلم ایشان بگیرد دیگر نمیجویند و سابق بر اجل نمی شوند چنانچه بظلم ایشان بگیرد پیش از اجل بقا پذیرد و پیش اجل بمیرد ۝ وَيَجْعَلُونَ لِلّٰهِ مَا يَكْرَهُونَ ۝ و یجعلون عطف است بر یجعلون سابق معنی اینست و میگردانند براء خداء تعالی آنچه آنرا خوش نمی کنند از دختران و از شرکاء دخترانرا نخواهند و براء خداء شرکاء قایل شوند و نمی خروج از انصاف ۝ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنٰى ۝ الکذب منصوب است بر مصدر از باب ضربته السوط و تصف عطف است بر جمله و یجعلون لله ما یکرهون و ان لهم الحسنی عطف بیان الکذب است و یا بدل از وست و تانیث الحسنی و المثوبة الحسنی باعتبار تانیث موصوف است ای الزاد الحسنی و المثوبة الحسنی او الحال الحسنی من لا هو انتم الحمار معنی اینست وصفت میکند زبانهاء ایشان صفت کذابی با سوی است نیکوتر حظوظ و از ان نعم ان ۝ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ ۝ لا جرم بمعنی حقا است و جواب او محذوف نیست ان لهم النار بمعنی لان لهم النار متعلق است بمحذوف ای حق المعذبین لان لهم النار و تاکید تکذیب ایشان از جهة تقدیم ملوح است برین که ایشانرا عذاب برسد و عقاب شود و جمله مستانفه است در جواب ماذا یکون لهم و انهم مفرطون عطف است بر ان لهم النار مفرطون از باب افعال بر صیغه اسم فاعل و اسم مفعول توانند و مفرطون بصیغه اسم مفعول بمعنی مقدمون و معجلون مراد فرطه ثلاثی طلب الماء اذا قدمت و معلیه فرطا را نزد و بعضی منصوب و مشرکون دارند و ماخوذ از افراط قرانا خلیت اذا خلیت و نسیت بندارند و مفرطون بر صیغه اسم فاعل مکبرون و یتجاوزون عن الحد فی الباب بمعنی افرط بکذا اذا اکثر گویند و اذا افرطوا یعنی تجاوز از حد جویند معنی اینست حقا که ایشان هر آینه

مذعن شوند و بعقوبت بپیوندند و بمعنی که ایشان مفرطانند و در بدی از حد تجاوز کنند کاندند ۝ تَاللّٰهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلٰى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ ۝ تالله قسم است لقد ارسلنا جواب قسم است جمله قسمیه با جواب معترضه است براء تسلیه پیغامبر و وعید کافران بجهنم و جمله و زین لهم الشیطان اعمالهم عطف است بر ارسلنا معنی اینست سوگند میخورم بخداء تعالی هر آینه فرستادیم سوی امتانی که پیش از تو بودند که صورت انکار رسالت محمود نمودند پس آراست مر ایشانرا شیطان عملهاء زشت ایشانرا بد را نیکو پنداشتند و قبح را حسن دانستند ۝ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ فا سببیه است معنی اینست پس شیطان و متابعان او را عذاب دردناک است در اخری ۝ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝ و هدی و رحمة عطف است بر محل لتبین که مفعول له است مر قلنا را داخل کلام در اورده در هدی و رحمة عطف است حذف کرد زیرا که فاعل لتبین مصطفی است که فاعل انزلنا علیک الکتاب حذف است نزدیک اختلاف عامل در مفعول له حذف لام روا نبود و فاعل هدی و رحمة و فاعل انزل حمل و عدا است از جهة اتحاد فاعل حذف لام رواست و جمله و ما انزلنا علیک الکتاب خذاست نزدیک اختلاف عامل در مفعول له حذف تا آخر معترضه است و هدی و رحمة للمؤمنین لقوم یؤمنون بر طریق هدی للمتقین است بمعنی لقوم مستعدون للایمان او لقوم یؤمنون فی علم الله و قضائه و قدره او هدی لقوم یؤمنون حین لهم لم یکونوا کذلک بر طریق از صفت هذه المرأة هذا الکتاب جر کان طفلا او گرمی گویند هدی مر مومنانرا که مهتدی اند تحصیل حاصل بود و معنی مستقیم نشود و قصر انزال کتاب و بیان و هدایت مومنان بدانکه مومن بالعقل ساخت و تصدیق شما در دل انداخت است امین که خدا است نه کار رسل و انبیا است معنی اینست و فرو دنیاوردیم بر تو قرآن را بلکه آمد براء اینکه بیان کنی میان مردمان آنچه اختلاف کرده اند در ان از ایمان و کفر و بعضی احکام شریعت که بعضی از ایشان از تحلیل و تحریم و تطهیر و تنجیس و اباحت و ایجاب و احکام دیگر از هر باب و بعث که بعضی از ایشان چون عبد المطلب قایل بدان بودند و بعضی آنرا انکار می نمودند مگر از جهة راست نمودن و مهربانی کردن مر گروهی را که مستعد آن اند و در خورد ایشان ایمان اند یا مر گروهی را که مؤمن اند در علم خداء تعالی یعنی بعلم قدیم میداند که ایشان ایمان خواهند آورد و دین اسلام را انقیاد خواهند کرد و یا گویند هدایت مر مومنانرا در وقتی که مومن بنودند انقیاد دین اسلام نمودند یا گویند از ان این بخواند شیر دادن و در حالة طفولیت بپستان در دهن او نهادن و مکیدن ۝ وَاللّٰهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ۝ اینجمله ثانی دیگر است از ثناء خداء تعالی و تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی در ینجا دید عرض نزدیک اشکالی بعید است مر تقوی نزدیک شیخ عبد القاهر و محری محتمل تخصیص تقوی بود صالح براء هر دو وجه باشد معنی بر وجه تخصیص اینست خداء از آسمان آبی را فرستاد و بدان آب زمین را بعد مردن و بی سود مند شدن و از انتفاع بیرون آمدن حیات داده جز او دیگری این نتواند و اینچنین فعل غیر او نتواند و بر حسن و تقوی معنی چنین بود خداء تعالی بیرون آمدن حیات جز او دیگری این کار و این فعل نتواند و بر وجه تقوی معنی اینست از آسمان باران فرستاد و زمین را بعد از مردن حیات داد ۝ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ۝ اینجمله تذییل است چون کافرانرا در بی و بلکه داری استقرار است علامت آنست که ایشانرا در شان قدرت و علامات و صنایت انکار است از ظهور امارت انکار ایشانرا منزله منکر گردانید و کلام را موکد آورد معنی اینست بدرستی که فرود آورید باران و فرستاد آب از آسمان و زنده گردانید بس ابرات و بیرون آورد انواع نبات که علامات است از علامات آوردن باران و بیرون

آوردن انواع نبات علامتی است از علامات قدرت ونشانی است از نشانها و وحدانیت مر گروهی راکه
بدل وجان بشنوند و در اندیشهٔ وتفکر روند وقدرت خدا را دریابند وبتصدیق وحدانیت شتابند
وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً ۝ اینجمله بدلیل سیاق کلام بر معطوف محذوف بود کلام تقدیر
وان لکم فی الانعام والنخیل والاعناب باشد یاسقیکم مما فی بطونه من شراب النخیل والاعناب بن برطه
شود و منتظم کردن لعبرة اسم ان است لکم خبر اوست فی الانعام ظرف است مر ظرف مستقر را یعنی
بکم وچون اسم ان است خبر موجب آمد لام تاکید در اسم درآمد بر طریق وانّ من شیعته لابراهیم واینجمله
عطف است بر جمله واللّه انزل من السماء ماء که هردو جمله بیان قدرت است وتاکیداو ازجهة آنست که
کافران ونا کرویدن ایشان امارت آنست که ایشان عبرت نمی کرند ومضمون اینجمله بپذیرفتند حکم
این را منکر انند و بر انکار مصرانند بظهور علامات انکار ایشان را تنزیل منزلهٔ منکران مصر کرد وجمله را بتوکید آورد
معنی اینست بدرستی که شمارا درچارپایان یعنی در گوسپند وگاو وشتر وغیر آن هر آینه عبرتی است
ومحل اعتباری وتفکری است که بدان قدرت خالق دریابید وبتصدیق وحدانیت او شتابید ۝ ۝
نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ ۝
ونسقیکم بفتح نون وضم او خوانند ومعنی یکی دانند ومن در مما فی بطونه برای تبعیض است اگر انعام جمع
بود بذکر مما فی بطونه چگونه آید ولکن بر طریق بر من آغاز مفرد بود اضافت سوی وی مشکل شود وهم
چنین تانیث ضمیری که عاید سوی انعام است در آیة وان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونها
ولکم فیها منافع کثیرة ومنها تأکلون درین صورت مشکل شود تواند بود که انعام بر طریق بر من اعتبار مفرد
تذکیر مما فی بطونه درین آیة اعتبار افراد لفظ باشد واضافت بطون وتانیث ضمیر در سورهٔ مومنون
باعتبار معنی جمع دارند یا باعتبار افراد جنس پندارند وتواند بود که انعام جمع نعم بود فوق اثنین که در سورهٔ
المومنون است یابند وتذکیر ضمیر اینجا تاویل مذکور بود ومن در من بین فرث ودم تبدیل است متعلق
بنسقیکم بر طریق بعیت من الحوض یا حال است از لبنا ای نسقیکم لبنا حال کونه ناشیا من بین فرث
ودم لنا مفعول دوم است من نسقیکم خالصا صفت ای لبنا خالصا من ذبح الفرث الدم وطعمها
وبالبلغنا وبین وبینهما حایل من قدرة اربعة او عنها من الامتزاج به متعقه من الاختلاف سایغا صفت
دیگر است مرینها للشاربین متعلق است بسایغا معنی اینست می آشامانیم ومیخورانیم شمارا از آنچه
در شکمها و انعام مذکور است یعنی شیر خالص درین که باشد میان سرگین وخون وبیرون آید وبااو ملاقات دارد
بوی سرگین ورنگ خون نگیرد وباهیچ یکی ممتزج نباشد بقدرت خالق ومنفصل دارد وباهیچ یکی از آن
مختلط نبارد شیرین گوار مر آشامندگان را وآسانی رونده درگلوی ایشان گفته اند شیر در وقت آشامیدن
کسی را بگلو نگرفته وچون طعام کرفتن کلو بپذیرفته حکما گفته اند چون بهیمه علف بخورد او را نقوت ابتاع
درگرش بود علف او از هضم سه قسم شود چون شیر وسرگین وخون خون در عروق رود وسرگین در گوشه
نشیند وشیر میان هردو باشد بعد از آن سرگین بقوت دافعه بیرون رود واز شکم بدر رود وخون
در عروق جاری شود وشیر از راه پستان جریان پیدا کند ۝ وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ
تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا ۝ ومن ثمرات النخیل متعلق است بنفعکم محذوف
واو عطف است بر نسقیکم سابق ودر من ثمرات النخیل مضاف محذوف ای عصر ثمرات النخیل والاعناب
وبصفتها تتخذون منه ای من عصب الثمر وجمله تتخذون منه عقلا است سکرا مصدر است بمعنی سکران
تمثیل سکرا وسکر بر طریق رشدا ورشدا وسکرا وابجا بمعنی ما به الاسکار است چنانچه بیان بمعنی ما به البیان
است وبعضی گویند سکر نبیذ خرما وانگور است چون بخته شود چنانکه دو حصهٔ او از آتش برود ویک حصه ماند

وآنرا در اوند اندازد تا سکر سازد واین نزدیک امام اعظم وابو یوسف حلال است تا آنکه آنقدر خورد که عقل را
زایل کند وبعضی گویند از سکر خمر مراد است یعنی انگور خام چون کم شود وکیف از او برود این آیه پیش از تحریم
خمر وارد بود بایهٔ البنات محمول نوع است بر جمع میان آشامیدن سکر وغیر سکر ورزقا حسنا عطف است
بر سکرا ومراد از رزق حسن حلال بی شبهه است چون نقع خرما قبر زبیس پیش از آنکه مسکر شود ودر حد حرمت
درآید وبعضی صحابه چون در سلسلهٔ سکر را مقابل رزق حسن یافتند پیش از ثبوت حرمت بسوی ترک
او شتافتند معنی اینست واز عصر میوهاء درختان خرما وانگور را نیز هست کنده ورزقی نیکو حلال
در حق کاینده ۝ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۝ ای ان فی خلق ما فی بطون هذه
الانعام من الدین وما تتخذون ثمرات النخیل من الاعناب من السکر ورزق الحسن لایة العاقلین
جمله تذییل است وتاکیداو ازجهة تقدم ملوح است معنی اینست بدرستی که در قرآن آنچه در بطون
انعام است از ین وآنچه مستحدث است از ثمرات نخلستان وانگورستان از سکر ورزق حسن نشان
کمال قدرت خدا است وعجب فطرت حق جل وعلا است مر گروهی را که دریابند ودر ادراک آن بشتابند
وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ثُمَّ
كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا
شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ ۝ واوحی بمعنی الهام گفته اند چنانچه در
واوحینا الی ام موسی بم برین وجه گفته اند واینجمله عطف است بر جمله واللّه انزل من السماء ماء واین
ذکر آیتی دیگر است از اسباب غیب ونحل جمع نحلات تانیث ضمیر او باعتبار جمع است ویا اسم جنس
است که فارق میان او ومیان واحد ما فارق بود تانیث وتذکیر او روا باشد چون اعجاز نخل خاویة تانیث
ان اتخذی برین وجه دارند وبر طریق یا جبال اوبی محمول قول بر طریق ونادینا الی ابراهیم ومن در من الجبال
ومن الشجر ومما یعرشون برای تبعیض است که در همه کوهها وهمه درختان وهمه سقفها زنبور خانه نمی کند
ثم کلی من کل الثمرات عطف است بر ان اتخذی فاسلکی سبل عطف است بر کلی واستعمال ثم در ثم کلی
وفاء در فاسلکی اشارت است برین که در خوردن ثمرات مهلتی مدید باید وبعد اتمام خوردن بزودی
باز گشت سوی ماوی خود شاید ذلل جمع کرده است چنانکه رسل جمع رسول است وحال است از سبل
ربک مفعول فاسلکی است وجمله یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه مستانفه است در جواب
ماذا یحصل من ذلک فیه شفاء للناس اینجمله حال مقدره است ویا صفتی دیگر است مر شراب را که معنی
اینست پروردگار تو زنبور شهد را الهام کرد ودر باطن او بنیاد آورد بگیرای جماعات نحل برای
خویش خانها وبخور از همه میوها ودر آی در راههایی که پروردگار تو برای تو تعیین کرده است وبرای سلوک آن
آورده است درین حالکه آن راهها آمد شد مذلل است ومیسر دروو میشود بیرون می آید از شکمهای
ایشان شرابی یعنی شهدی که مختلف است در ان شراب یعنی مورد ما را شفاست وشهد در امراض واسقام
رواست ۝ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۝ اینجمله عطف است بر جمله سابقه
که متضمن آیاتی از آیات قدرت وجهتی از جهات عبرت است وتاکیداو ازجهة آنست که کفر ورزیدن
کافران ونا کرویدن ایشان در شان مضمون جمله امارت انکار است واصرار کفر علامت بودن انکار
باصرار است بوضوح امارت انکار ایشان را تنزیل منزله منکران مصر کرده وجمله را موکد بتوکید بروجه
استیناف مفصول آورده معنی اینست بدرستی که در الهام نحل بجا خانها گرفتن ومیوها خوردن ودر
راهها رود ذلول بسوی خانها باز گشتن هریک آیتی است از آیات قدرت وجهتی از جهات عبرت
مر گروهی را که در آیات او تفکر کنند ودر دلائل وحدانیت دم تامل زنند وگرنه کور را با چراغ چه کار

بود وکدا را مو بیاج منفعت دهد مصراع مجوب را ز هیچ چراغی نصیب نیست ○ وَاللّٰهُ
خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفّٰىكُمْ ○ عطف است بر والله انزل من السماء ماء و دران جمله ذکر معاش
بود درینجمله ذکر مبداء و معاد روی نمود معنی اینست پس شمارا خواهد میراند و متوفی خواهد کرد
وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ اِلٰى اَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْـًٔا ○ اینجمله عطف است
بر یتوفیکم معنی اینست و خدای تعالی شمارا بیدا کرد و از عدم بوجود آورد و بعضی از شمارا کرده شوید سوی
کمترین عمر بعد فوت شدن کمال دانائی و توانائی و باز گشتن سوی حالت کودکی در ناتوانی و نادانی
واین عمر از عمر کودکی اخس و احقر است وارذلست و مقارن او بیشتر دران نقصانی بود مقرون بار جاء
کمال و درین نقصانی است متضمن بر سبب فنا و زوال و آنرا بعضی از ضعیفی و ناتوانی عقل و نادانی
اگرچه بآفت مرض بود و پیری و ناتوانی را بعد از هفتاد و پنج گویند و بعضی این حالت را بعد از هشتاد
سال جویند و بعضی بعد از نود سالگی دانند و بیشتر اول قول صحیح خوانند ○ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ قَدِيْرٌ
اینجمله تذییل است و تاکید او از جهة ابراز مدح بر وجه کنایت است معنی اینست مدح یعنی که
خدای تعالی داناست همه چیز داند و بر همه چیز قوت برساند سوال المؤمن لا یرد عمره تراند که عمر را
ابدی کرد اند و نیز در باطن جوان است اگرچه بظاهر ضعیف و ناتوانست چنان دان که هرکه با ایمان
است متضمن اجتناب از عصیان است ارذل عمر چگونه بود و احقر حیات چنوع باشد جواب ارذل
عمر هم عمریست که در وی هیچ چیز نماند از کار دین و دنیا هیچ چیز توانی آورد عمر او نافع است و هوان
و حقارت را دافع است از اینجا گفته اند خیر الناس من طال عمره و بعضی گویند ارذل عمر عمریست که
در غفلت رود و در عصیان و طغیان مصروف شود پیری که در پیری فسق ورزد و با عصیان و
طغیان آویزد بیشتر ازین امیدی ندارد و بعد ازین مهلتی و فرصتی نمی بیند از عمر اینچنین کسی ارذل عمر بود
و حیات او احقر حیات باشد بیت عمری که بوقت عصر ماند ○ عاقل بعقول نکند اند
وَاللّٰهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلٰى بَعْضٍ فِى الرِّزْقِ فَمَا الَّذِيْنَ فُضِّلُوْا بِرَآدِّيْ رِزْقِهِمْ
عَلٰى مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيْهِ سَوَآءٌ ○ عطف است بر جمله سابقه یعنی والله
خلقکم علی ما ملکت ایمانهم متعلق است برادی فاعل یعنی برادی رزقهم و از جمله نافیه است
والذین فضلوا برادی اسم است و فا در فهم فیه سواء سببیه است جمله مالک رزق خویش را سوی
مما لیک سبب مساوات ایشان است و جمله اسمیه مذکور مسبب اینجمله است و در حکم جواب نفی است
چنانچه که گفت ماذا هم برادی رزقهم علی ما ملکت ایمانهم فیکون المالک فی الرزق سواء یعنی اگر مالک
رزقی یافته اند رد بر ممالیک کنند و خود را در معرض مساوات با ممالیک افکنند بفضل خدای تعالی
برود و میان ما حصل و مقصود براه حاصل شود معنی اینست و خدای تعالی بعضی از شمارا بر
بعضی فضل داد و در میان شما در مقادیر رزق تفاوت نهاد چون تفاوت باعتبار ومالک
و مالک و ممالک پس نداند از مالک رد کننده رزق خویش سوی ممالیک پس که ایشان در رزق برابر
شوند ○ اَفَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ يَجْحَدُوْنَ ○ یجحدون بصیغه خطاب و غیبت خوانند و معنی
بر حسب آن دانند و استفهام براه توبیخ است و فا عاطفه است و معطوف علیه محذوفست
انا لله یشرکون افبنعمة الله یجحدون اینجمله تذییل است معنی اینست ابا خدای تعالی دیگر انرا
شریک میکرد اند و نعمتی که از خداست از شرکا میدانند پس بر نعمت خدای تعالی انکاری ورزند و خود
را بر افترا و نابوده گفتن می افکنند اینچنین نشاید و این کردار و گفتار نباید روایت کرده اند این
آیة در شان نصاری است که عیسی م را خدا بخوانند تا ان الله هو المسیح ابن مریم کفتند بعضی چون

مالک با مملوک برابری در رزق جایز ندارد و مملوک در مرتبه ثمرات نا خویش چگونه دارد ○ وَاللّٰهُ جَعَلَ
لَكُمْ مِّنْ اَزْوَاجِكُمْ بَنِيْنَ وَحَفَدَةً وَّرَزَقَكُمْ مِّنَ الطَّيِّبٰتِ ○
عطف است بر جمله سابقه در بیان تفضیل بعضی بر بعضی و بیان تفاوت جمله براه اثبات تفضل در مرتبه
و بیان تفاوت ایشان در افضلیت و وضعیت روی نمود و تواند بود که خطاب جمع بصیغه غایب
از ان جمع بود بطریق و اذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها وانهما العیر انکم لسارقون باشد و آوردن
روجه صیغه خطاب ایشان صیغه جمع آورد معنی اینست و خدای تعالی آفریده و بوجود گردانید برای
شما از زنان و پیران و دوستان و روزی کرده شمارا از نعماء پاک و پاکیزه و بسنده ○ اَفَبِالْبَاطِلِ
يُؤْمِنُوْنَ وَبِنِعْمَتِ اللّٰهِ هُمْ يَكْفُرُوْنَ ○ استفهام براه انکار بر وجه توبیخ است و فا عاطفه است
و معطوف علیه محذوفست ای ابا لله یشرکون افبالباطل یؤمنون و جمله تذییل است معنی اینست
ابا خدا کفران می ورزند و شکر آن نمی گذارند ○ وَيَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ
رِزْقًا مِّنَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ شَيْـًٔا ○ اینجمله عطف است بر جمله سابقه ما لا یملک لهم موصول
با صله مبتدا است مفعول است بر یعبدون را رزقا مصدر مفعول است بر لا یملک من السموات والارض
متعلق است مفعول مصدر است بطریق او اطعام مسکینا ولک رزقا بمعنی من رزقا بود من السموات
صفت او باشد و شیئا بدل ازو باشد ای شیئا قلیلا منه و تواند بود که شیئا مفعول مطلق من لا یملک من
السموات والارض شیئا من الملک ای لا یملکوا کلاما معنی اینست وی پرستند اصنام را که غیر خدا
است و مالک نیستند روزی کردن چیزی را از آسمانها چون امطار و از زمین چون حبوب
وَلَا يَسْتَطِيْعُوْنَ ○ عطف است بر و لا یملک لهم جمله ماست لا یستطیعون باعتبار معنی و افراد لا
یملک باعتبار لفظ ماست و این هر دو اعتبار در کلام عرب واقع است معنی اینست چیزها ای که
برای ایشان رزق را مالک نه اند برین تقدیر عطف تفسیری بود مفید تاکید شود و اگر معنی اول لا یستطیعون
ان یملکوا لهم رزقا دارند کلام را از باب تاسیس بدارند معنی چنین بودی پرستند چیز را که رزق را مالک
نیند و هیچ چیز را دیدن نمی توانند بچاره چه قدرة دارند و جمادات چرا اند ○ فَلَا تَضْرِبُوْا لِلّٰهِ
الْاَمْثَالَ ○ فا سببیه است معنی اینست پس چون بطلان شریک خدای دانستید مر خدا را اشباه
و امثال میارید و دل بیکتائی او دارید ○ اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ ○ اینجمله تذییل است
تاکید او از جهة آنست که علم خدای تعالی بحال همه مستلزم است بر جزا دادن نیکی و سزا کردن بدی
و جمله را باعتبار آنکه ارتکاب کفر امارت آنست که ایشان منکر اند و جزاء بظهور امارت انکار ایشان
تنزیل منزله منکران کرد و جمله را موکد آورد و انتم لا یعلمون عطف است یا حال است معنی اینست
بدرستی که خدای تعالی همه چیز میداند و عقوبت کردن در اعمال بد می تواند که اگر بدانند بدی نکنند و کافر
نشوند ○ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوْكًا لَّا يَقْدِرُ عَلٰى شَيْءٍ وَّمَنْ رَّزَقْنٰهُ مِنَّا رِزْقًا
حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَّجَهْرًا هَلْ يَسْتَوٗنَ مَثَلًا ○ عطف است بر جمله لا تضربوا لله
الامثال از اشراک نهی و این بر وجه تاییدان آورد یا گویند مضمون آن نفی استوار است که متضمن شرکا
بدین وجه مقرر است و تقریر نهی مذکور است و تاکید بود و یا معترضه باشد براه تفرقه میان عاجز
و قادر عبدا مملوکا بدل است از مثلا بحذف مضاف ای مثل مملوک و من رزقناه عطف است براه
عبدا ای مثل مملوک و من رزقناه برین ترتیب مثل مذکور باشد یعنی ضرب الله للمشرکین مثلا
بدارند و بحذف دو مضاف قایل شوند و مثل سوی عبد مملوکا و جزاء تقدیر میکنند و اگر مثل مذکور مثل
مثل تسویه میان فاضل و مفضول باشد کلام بتقدیر ضرب الله لتسویة الفاضل والمفضول مثلا برین

تقدیر نیز دو مضاف محذوف دارند وکلام را بمعنی مثل تسویه عبد و حر نهاده‌اند و مملوکا صفت مخصصه است
چه مراد از عبد بنده آفریدگار جهان و مراد از مملوکا بندهٔ بندگان خلائق که مملوک مردمان است وجمله لا
تقدر علی شیء صفتی دیگر است مر عبدا مملوکا و این نیز صفت مخصوصه است از جهة احتراز مکاتب و مادون
که ایشان موصوف باشند یا مطلق عبدا مملوکا شود و تواند بود که من موصوله دارند و از قبیل عطف معرفه
بر نکره نهاده‌اند و سرا و جهرا حالات است ای ذا سر و ذا جهر او یا مفعول مطلق است از باب ضربته سوطا
ای تنفق منه انفاق سر و جهر و جمله صفتی دیگر است مر رزقا را استفهام در هل یستویان بمعنی انکار
در حکم نفی است یا برای تقریر معنی حمل بر اقرار است و چون مضمون اینجمله نفی استوا باشد متضمن بیان
وجه شبه بود و ایراد هل یستویان باعتبار افراد دو نوع مذکور است ای هل یستویان افراد هذا
النوعین معنی اینست پیدا آورده است خدای تعالی برای تمثیل شرکا را یا خدای مملوک مردمان باشد
و قادر بر هیچ تصرفی نبود یعنی مادون نگشته و عقد کتابت نپذیرفته عاجز نبود قادر بر تصرفی نبود
و کسی را که از فضل خویش رزق حسن یعنی حلال الطیب داده‌ایم و در راه لطف و کرم بر وی گشاده
ایم پس او انفاق میکند دادهٔ خدا را پنهان و آشکارا هست که افراد این دو نوع برابر باشند یعنی برابر
نباشند یا هم نوری بگوی از دو نوع برابر نیند متفاوت و متغایرند ۝ الحمد لله ۝ جمله حمد است از اجزاء
بالیقین حمد است مر خدا مر بر الزام مشرکان و افحام مخالفان و اینجمله تذییل است و موکدات
مر ظهور حق محقق و وضوح صدق مطلوب و از باب وضع مظهر موضع مضمر بجای الحمد لله که آمده از قبیل
لا جزء لها مرکب بکذا نجا امامرک واقع شده معنی اینست یا گویند بگوی که محامد الحمد لله که صدق ظاهر
وحق بوضوح پیوست ۝ بل اکثرهم لا یعلمون ۝ اضراب است از یعبدون من
دون الله بوجه انتقال سوی اضراب است ای هم تا بیان جمله ایشان مقصود نبود مقصود بیان حمد
ایشان باشد و بعضی از ایشان تقدیر اکثرهم بمعنی کلهم گفته‌اند چه هم شرکان و کافرانند تمیز لحق و باطل
سر ما تواند و اگر یعلمون نفی استعداد علم باشد اگر حقیقت بود بقید اکثر احتراز یعنی بود که ایشان
استعداد علم داشته و مسلمان گشتن ایشان خواسته چه ایشان استعداد دانش دارند اگرچه بالفعل بر
دانش نبدانند معنی اینست بلکه ایشان هم علم حاصل ندارند و خود را بر دانستن نپذیرند بلکه اکثر
ایشان اهل علم نیند و استعداد دانش ندارند ۝ وضرب الله مثلا رجلین احدهما ابکم
لا یقدر علی شیء وهو کل علی مولاه اینما یوجهه لا یأت بخیر
هل یستوی هو ومن یأمر بالعدل وهو علی صراط مستقیم ۝ اینجمله عطف است
بر ضرب الله مثلا که بالا رفته رجلین بدل است از مثلا بحذف یک مضاف یا بحذف دو مضاف
بر وجوهی که در جمله سابقه گذشته ای ضرب الله الشرکاء او للمشرکین او لتسویتهم المفضل بالمفضل
علیه مثل الذی مثلا رجلین کذا او مثلا سوی رجلین او مثل تسویة رجلین و جمله احدهما ابکم صفت است
مر رجل لا یقدر علی شیء صفتی دیگر است و یا حال است از ضمیر ابکم برای احتراز از انکسی که قادر بر اظهار
مقصود باطن بکنایت با اشارت بود و جمله وهو کل علی مولیه حالی دیگر است یا عطف است اینما
یوجهه لا یأت بخیر صفت است مر کل و یا به جمله تنبیه است ومن یأمر بالعدل عطف است بر ضمیر
هل یستوی هو از جهة صحت عطف است بر ضمیر متصل و تاکید بمنفصل کرده و هل یستوی هو آورده
و من موصولات یا موصوفه یأمر بالعدل صله او یا صفت اوست وهو علی صراط مستقیم حال است
از فاعل او یا جمله سابقات معنی است پیدا آورده است خدای تعالی را باشرکاء مثلی مثل دو
مردی که یکی از ایشان گنگی است یا مثل تسویه کنند دو مردی باشد تسویه کردن دو مردی که یکی از

ایشان

ایشان گنگ است و بر هیچ چیز قادر نیست و وبال گردن است مولی او را داند و هر جایی که سوخته کرداند فرستادن
او مولی را سود ندارد هست که برابر باشد او با این بیکاری و خواری و کسی که لایق کار است صاحب کفایات است
کار کردن و مولی را سود رسانیدن تواند امر نقد فرماید و مردمان را راه استوار نماید و کژ و سحر نبود و بر ادی
استوار بود این دو مرد هرگز برابر نباشند و در نظر عقل هیچ برابر نبوند و همچنین شرکائی که مشرکان ایشان را
معبود میدارند و آگهی ندارند هیچ چیز ندانند و هیچ کار نتوانند با خدایی که قادر مطلق است و قائم
بعدل و حق است همه چیز داند و همه چیز تواند برابر نباشند و مسوی او نشوند و تسویه سوی ایشان مبطل
بود ۝ ولله غیب السموات والارض ۝ اینجمله متصل است بان الله یعلم وانتم لا تعلمون
و معطوف است و معترضاتی که در میان آمده و میان دو کلام متصل واقع شده معنی اینست خدای تعالی
میداند و تمامی داند و مر خدا راست غیب آسمانها و زمین و مخصوص بدانستن اوست الحکم غایب
است بر همه مخصوص بروست و عالم الغیب والشهادة اوست ۝ وما امر الساعة الا کلمح
البصر او هو اقرب ۝ اینجمله عطف است بر جمله سابقه در جمله سابقه ذکر غیب سموات بود و اگر از
غیب السموات والارض قیام قیامت مراد شود وما امر الساعة الا کلمح البصر اضراب است از روی جمله
جملهٔ معطوف علیها که در وی کلمح بصر امر قیامت در قرب و اقرب است در جمله اعراض کرد و امر قیامت
را در چیز اقرب از کلمح بصر آورد سوال کار قیامت اقربیت از کلمح بصر در حصول سرعت و حصول
همچو کلمح بصر است یا آن نزدیکتر است جواب مدارک را بر جمع ظرف تفسیر آورده و در ذیل آن لا یعرف
زمان اول سنه آورده در قرآن او هو اقرب محا آورد و اول کلمح بصر ثابت می دارد معنی اینست شک نیست که
زمان بازگشتن بلکه بر بلک مسافت بجزئیه دارد جزئی از اجزاء او اول ازان باشد لیکن در تفارق مردمان
در میان قلت تکرار مذکور نمی شود بر او اثبات قرب در قراءة او چه بر حقیقت و نفی آن در مدارک از و مداد
مبنی بر عرف بود معنی چنین آید شک نیست مهلت قیام قیامت امتداد دارد و مدتی است تبلیغ نیست
تا کی روی آرد بودن او قلیل همچو کلمح بصر با آن نزدیکتر عقلا و عادة ممکن نبود ایراد این چیز مبنی بر چه
وجه باشد این چیز محمول بر مبالغت بود و از باب مبالغت غلو باشد و در مبالغت غلو ذکر یکاد بالخیل
یا مانند آن باید کرد و یا مقرون بحسن باید آورد چنانکه یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار بالخیل
چنانکه عقلت سالها علیها عن الوحی عنقا علیه امسکنا و چنانچه در بیت بیت
نفرستادهٔ تو بارده دشمنان ۝ چو سیماب بگریزد از باب و در ۝ و تخیل حسن عبارت از التفات
جهة امکان و محل بعضی از اسباب و اثبات چنانچه اثبات بسته شدن غبار برای اثبات دویدن اسبان
و اثبات قوه و تانیث و تشبیه دشمن بسیماب در گریختن و از هدان اینجا بحسن جهت و قیام
قیامت همچو کلمح بصر تا کمتر از آن بر نسبت بی نهایت ازل قابل صحیح بود و مقابله کردن این تا این مصحح قرب
مذکور شود درین مبالغت بحسن ایمعنی را دارند و این وجه را مصحح این مبالغت بدارند معنی چنین
آید معنی را دارند و این وجه بر او شک بود و شک در اخبار نباشد اینجا بطریق وارسلناه الی مایة الف او یزیدون
یعنی بود بر اشکال نیست ۝ ان الله علی کل شیء قدیر ۝ اینجمله تذییل است تاکیدا و از جهة
تفهیم ملوح است که بودن امر قیامت کلمح بصر بلکه اقرب از آن ملوح باثبات قدرتست بودن امر تفهیم
ملوح سامع را تنزیل منزله سائل کرد و جمله را بر وجه ذکر کردن نخواهد تواند که استیناف موکد آورد
معنی اینست بدرستی که خدای تعالی هر چه کردن خواهد تواند و از کتم عدم بوجود تواند آورد ۝ والله
اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا وجعل لکم السمع والابصار
والافئدة لعلکم تشکرون ۝ امهاتکم بفتح میم و ضم همزه بر اصل و کسر باتباع نون

بطون واز هر دو باتباع میم و همزه خوانند و معنی هر یکی دانند اینجمله متصل است بآیات بیان آیات قدرت
وحیات راجز است و معطوف است بر والله جعل لکم ازواجا و معترضاتی که در میان آمده است و میان
کلامین متصلین واقع شده است وجمله لا تعلمون حال است از مفعول اخرجکم وجعل لکم السمع والابصار
والافئدة عطف است بر اخرجکم ولعلکم تشکرون بمعنی لکی تشکروا متعلق است بجعل ای اخرجکم ولعلکم
ای اخرجکم من بطون امهاتکم غیر عالمین وجعل لکم السمع والابصار والافئدة اسبابا للعلم لکی تشکروا معنی اینست
وخدای تعالی شما را از شکمهای مادران شما بیرون آورد و در میان جان وجهانیان پیدا کرد درین حال که شکر گوید
وسپاسداری بجوید ○ أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ
استفهام برای انکار است وانکار نفی اثبات بود والم یروا در قرآن خوانده شده بی واو وبصیغه غیبت
خطاب آمده واینجمله متضمن بیان قدرت بعث او نموده مسخرات حال است از الطیر معنی اینست یا گویند
نادیده اند یعنی دیده اید سوی پرندگان که درین حال که نگه می دارد ایشانرا در هوا مگر خدای تبارک وتعالی
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ○ اینجمله تذییل است وتاکید او از جهت آنست که کفران
امارت انکار مضمون جمله است کافران را تنزیل منزله منکر مصر کرد وجمله را موکد بتاکید آورد و بر وجه استیناف
فصل کرد معنی اینست بدرستی که در تسخیر پرندگان در هوا و بودن امساک ایشان بقدرت خدا هر آینه
علامات است بر قدرت خدای جهان از جهت مر قومی را که استعداد ایمان دارند ودل بر ایمان می نهند
ویا گویند آیات است مر مومنان را بیش از ایمان ○ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا
وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ
وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ ○ ظعنکم بفتح عین وبسکون
او خوانند و هر دو قراءة بمعنی ایجاد دانند واینجمله عطف است بر ومن اخرجکم من بیوتکم حال است از سکنا
از جهة انکار او مقدم شده وجعل لکم من جلود الانعام عطف است بر جعل لکم من بیوتکم جز مبتدا است
وجمله تستخفونها صفت است بیوتا را ومن اصوافها عطف است برو ومفعول یک عامل بحرف واحد
واین روایت بر طریق جعل الشمس ضیاء والقمر نورا معنی اینست وخدای تعالی گرداننده است برای شما آرام
کاهی از خانهای شما وگرداننده است برای شما از پوستهای بهایم جامهایی یعنی چیزها که از چرم بهایم یا از
مویهایی که از چرمهای شتران بر دارید وآنرا مساکن سازید که سبک پندارید شما آنرا در سفر خویش در بر داشتن
وبار کردن و در روز قیامت خویش در بر فرود آوردن و بار نصب با کردن آوردن که گرداننده است
از صوفهای شتران وپشمهای میشان ومویهای کوسپندان از بساطها وفراشها و زنبیلها وجوالها ومندیلها
تا دور کاری بر خود داری کنید وتا هنگام موت بهره مند شوید چه وقت موت از بهاره بنود ○ وَاللَّهُ
جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ
سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ ○ وجمله والله جعل لکم مما خلق
ظلالا عطف است بر والله جعل لکم بیوتا ظلالا مفعول است مر جعل را مما خلق ظلالا از جهة تا
ذو الجلال مقدم شده وجعل لکم من الجبال اکنانا عطف است بر جعل لکم من الجبال وجمله تقیکم الحر
صفت سرابیل است وسرابیل عطف است بر سرابیل سابق تقیکم باسکم صفت است مر سرابیل را غارها
ودیوارها وشتران عرب در صحراها در شتران نشینند برای سر کردن آن ومشکیزه زیر سایه شکم شتر نازو
گرداننده برای شما از کوهها جای پنهان شدن چون غارها وتنها برای پناه گرفتن از گرما وسرما که دارد وحرفه
حال شما را ذکر کرد وسرما را اندک در شکر نیاورد بدرستی که هرچه دافع گرماست دافع سرماست ودیگر بعضی
گویند که در عربستان گرما بسیار است وحرارت ایشانرا زیانکار است وسرما اندک است ایشانرا چندان زیان
می کند ودر بیخ ومشقت نمی افکند از این جهة حرارت را ذکر کرد وبرودت را در بیان نیاورد معنی اینست و
گرداند برای شما پیراهنها درزه تا از تیغ و تیر نگهدارد وتن را از زخم اینها در پناه آرد وباس را کنایه همچو جامه
ها باسنا اضافت سوی فاعل کنند یا هم همچو اصاب زید وکرهت باس مضاف سوی فاعل گویند اینجا از قبیل
ثانی است یعنی نگاه دارند باس تیغ وتیر را بشما ○ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ ○ کذلک صفت محذوف
مر یتم نعمته علیکم اتماما مثل ذلک الاتمام وجمله تذییل است معنی اینست چنانچه تمام کرده است نعمتهای موجود
را ماضی وحال وهمچنان تمام خواهد کرد نعمت خویش موجود بر شما در زمان استقبال لقد احسن الله فیما مضی کذلک
نحن فیما بقی ○ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ ○ یعنی لکی مثلها متعلق است بمضمون جمله سابق اعا اظهر لکم من الآیات العظام
وانعم علیکم انواعا من الانعام وسلقها بالاتمام لیخض منکم الایمان والاسلام معنی اینست پیدا کرد برای شما
آیات عظام وانعام کرد انواع انعام وآنرا اتمام خواهد کرد وبر وجه کمال خواهد آورد تا حاصل شود بر شما
اسلام وقرار گیرد در شما ایمان با عتقاد تمام ○ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ○ این جمله
شرطی است فان تولوا اسم نضرو کم لانه لیس علیک البلاغ المبین وجمله شرطیه معترضه است برای تسلیه پیغامبر
معنی اینست پس اگر روی گردانند ایشان از قبول اجابت دعوت تو ترا هیچ زیان ندارد ودر کار تو
خللی نمی آرد زیرا که بر تو رسانیدن وحی است آنرا بیان کردی ودر کاری که مامور بودی بجای آوردی اگر ایشان
تبلیغ ترا قبول نکنند وخود را باختیار در آتش افکنند چه نقصان آرد وترا چه زیان دارد ○ يَعْرِفُونَ
نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ ○ اینجمله نیز معترضه است
برای نکوهش اعراض کنندگان و روی گردانندگان واستعمال ثم دلالت میکند برین که انکار نعمت خدای تعالی
از ایشان بعد کشیده نقصان ودیر ماندن دران می باشد ومدتی مدید دران می مانند ومهلتی که در نعمت
میگذرانند واقع می شود وان اشنع است که مدتی در نعمت باشند وبران بگذرانند وبعد از آن منکر شوند و
در راه کفر روند معنی اینست ایشان نعمت خدا را می شناسند وفیض نعمت از خدای تعالی میدانند وبعد
از ملت شرک ومنکر کردند ودر راه عناد وستیزه روند ونعمت از دیگران میدانند واو را شریک می خوانند
وشفیع میدانند وگویند اگر فلان نبودی آن نعمت بدی نمودی واگر فلان شفاعت نکردی این دولت روی
ننمودی وبیشتر ایشان کافرانند وبر نعمت خدای تعالی ناشکرانند وهمانکه ظاهر این آیة متمسکات که مراد ایشان
در کفر وایمان اعتبار ختم میکنند کافری که ختم میکند او بر ایمان مقدر است او را عند الله کافر نمی خوانند ودر حال
حکم کافری نمیکنند بدین معنی هم کافر نباشند بلکه عند الله کافر هم ایشانند که بر کفر خواهند شد نه کافری که ختم
ایشان بر ایمان مقدر شده وختم بسعادت نصیب ایشان گشته اکثرهم الکافرون مستقیم آید وکلهم کافرون
صحیح نماید اهل سنت حال را اعتبار کنند کسی که مومن است او را در حال مومن دانند وکسی که کافر است
او را در حال کافر خوانند وبعد از آن اگر مقدر باشد شقی وسعید شود کافر باسلام بوند واهل سعادت
کرده چنانچه حیات اگرچه بعد از آن خواهد مرد ودر حالی که زنده است اگرچه در استقبال جان بملک الموت
خواهد سپرد ختم او بر موت حالی در تردد نینداخته وزنده باحتمال مردن نسازد برین اعتبار بعضی ائمه اهل
اکثرهم کلهم پندارند وبر حقیقت دارند از کافر الثابتون علی الکفر الدایمون فیه کرده اند وتواند بود که بر مذ
اهل سنت ضمیر اکثرهم بر کافرون جاوید گویند وتواند بود که بعود ضمیر بر باید کی اعنیهم الکافرون ایست
صحت مذهب خویش جویند کلام بمعنی اکثرهم الناس الکافرون باشد اشکال وارد نشود ○ وَيَوْمَ نَبْعَثُ
مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ
وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ○ یوم منصوبست ومفعول است
مر اذکر محذوف را واذا رای الذین ظلموا العذاب عطف است بر وای اذکر یوم اذا وقت کذا وتواند بود

که هر دو ظرفست باشند مر فعل محذوف را واذا رای الذین ظلموا العذاب عطف است مر فعل محذوف را ای
فی یوم کذا وفی وقت کذا یقع ما یقع از جزاء امر آن ظلم نماید و از حال عدم سابغ نماید **معنی اینست** تا دستوری
دادن حکیم است از احتجاج واعتذار ویستعتبون فی العذاب ثم لا یؤذن عطف است بیبعث واستعمال ثم برای
تراخی در مرتبه است یعنی بعد شهادت انبیاء کاری با لامة عطف است بر ثم لا یؤذن فلا یخفف عنهم عطف
است بر رای الذین ظلموا العذاب ولا هم ینظرون عطف است بر لا یخفف تقدیم مسند بر مسند الیه است چه
نفی مهلت دادن وقت عذاب وهنگام در آوردن در دوزخ مخصوص کافران است مذکور در حق مؤمنان
نیست عذاب در حق مؤمنان گنهکار متعلق مشیت ومهلت است وتواند بود که هنگام دیدن عذاب
ایشان را باز گردانند ومدتی تاخیر کنند وجمله بر هر دو وجه یعنی بر وجه تقدیر اذکر وبر وجه تقدیر ما یقطع
وماننده آن معترضه است برای وجه تقدیر اذکر وبر وجه بیان طاعت وهنگام دیدن عذاب معنی چنین بود
ویاد کن ای محمد آن روز را که مر هر امتی را گواهی برانگیزیم وگواهی دهند بر کردار ایشان وحاضر کنیم وگواه مذکور
پیغامبرانند مسطور باشند دینی که آن قوم بود وگواهی دهند برای مؤمنان آن امت تصدیق وایمان وبر کافران
است تکذیب وطغیان پس از آن ایشان را گفتار با دراحتجاج واعتذار دستوری داده نشود ومجال گفتار
وباز داشتن از احتجاج واعتذار دستوری داده نشود ومجال گفتار نشود **جواب** خصم را بارادت دستوری
گفتار وباز داشتن از احتجاج واعتذار بحث وعذر صریح ظلم بود وباز داشتن از جهة عذر تا درست
باشد ۝ وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَٰؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا الَّذِينَ
كُنَّا نَدْعُو مِن دُونِكَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ ۝ اذا حرف شرط است
قالوا جزاء اوست ربنا هؤلاء شرکاؤنا مقول قالوا است ودر شرکاؤهم وشرکاؤنا اضافت شرکاء
کافران بادنی ملابست است یعنی کسانیکه کافران ایشان را شرکاء بر خدای میکنند ودر راه اشراک می روند
الذین کنا ندعوا من دونک موصول با صله صفت شرکاؤنا است وجمله والقوا الیهم القول عطف است بر
قالوا ربنا الیهم وجمله انهم لکاذبون بدل است از قول خطاب وصورت معبودیت ایشان علامت که
ایشان کذب خویش را منکران مصر کرده وجمله را موکد بتاکید آورده واینجمله شرطیه معترضه دیگر است
برای بیان شناعت شأن کافران وصعوبت حال ایشان **معنی اینست** وچون ببینند مشرکان
شرکاء خویش را یعنی شرکائی که مشرکان برای خویش پیدا آورده اند ومعبود خود ساخته بگویند ای پروردگار
ما این شرکاء اند یعنی شرکائی اند که ما پرستش ایشان داشتیم وایشان را آلهه می پنداشتیم ودر راه باطل
می رفتیم پس قول را یعنی آنکه اذا لکاذبون سوی ایشان افکنند وتکذیب ایشان پیش آیند ۝ وَأَلْقَوْا
إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ ۖ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۝ والقوا با معطوف
خویش عطف است بر قالوا **معنی اینست** وسوی حسابگاه خدای آن روز آشتی را افکنند آنچه
افتراء میکردند وبافتراء ایشان میکنند ۝ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ
زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ ۝ موصول با صله مبتدا است
وجمله زدناهم عذابا فوق العذاب خبر مبتدا است بما کانوا یفسدون متعلق است بزدناهم وجمله
موصول است برای بیان وعید کافران وذکر شر ایشان **معنی اینست** آنانکه کفر ورزیدند وبآیات ما
نگرویدند وباز داشتند مردمان را از راه راست فرو آوردیم ایشان را عذابی بسبب آنکه بوده اند
مفسد یعنی مردمان را در تباهی افکنند وباز داشتن از راه رضاء خدای ایمان واحسان است ودر
فساد افکندن بکفر وطغیان که کار شیطان است زاید بر عذاب کفر وکفران یعنی بدانچه بوده اند ایشان
ناگروندگان وکفر ورزندگان وبعضی گویند بوده اند ایشان ناگروندگان وبنفس خویش کفر ورزندگان وبعضی گویند

افزونی عذاب آن باشد که ماران همچو شتران وکژدمان بر موازنه اشتران پیدا آوردن وایشان را بکار ندجهت
عذاب کردن وپیش از آنکه بکار رسند صاحب آن چهل سال مدتی که از بدین آن مبتلا گردد وبعضی گویند افزونی
عذاب آن باشد که ایشان را از آتش بیرون آرند وبسردی مبتلا سازند وآن از عذاب آتش سخت تر آید
وبر ایشان از عذاب آتش دوزخ برتر نماید ایشان از سردی در ناله شوند وباز در آتش روند ۝ وَيَوْمَ
نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ ۖ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ ۝
یوم منصوب است بفعل محذوف ای اذکر یوم ویا گویند یوم نبعث یقع ما یقع چنانچه بالا رفته وذکر آن گذشته
اگر درین جمله بشارت پیغامبر را زیادت کرده وجمله وجئنا بک شهیدا علی هؤلاء آورده وجمله نبعث با
عامل خود معترضه است برای بیان فظاعت حال کافران وذکر شناعت ایشان وجمله جئنا یعنی بیاریم یک
عطف است بر نبعث از جهة تحقق وقوع بر طریق ونفخ فی الصور بصیغه ماضی آورده **معنی اینست** ویاد
کن آن روز که انگیزیم هر امتی را گواهی بنفسها ایشان یعنی از آن گروه که وعشائر ایشان باشند بر اعمال ایشان
گواهی دهند از تصدیق وتکذیب وکفر وایمان وطاعت وعصیان وبیاریم ترا ای محمد گواه بر ایشان یعنی
بر امت تو یا بر همه امتان بر ایشان بر کسی ایشان ۝ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا
لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ۝ اینجمله تذییل است وبیان نعمتی از
نعمتهای خداست وعطف است بر جمله سابقه وچون والله جعل لکم مما خلق ظلالا والله جعل لکم من
بیوتکم سکنا بر طریق التفات از غیبت سوی تکلم جمل مذکور متضمن نعم بیان خدای تعالی بود
معترضاتی که در میانه رفته میان دو کلام سابغ بود بر آن مصدر یه است برای مبالغت وآن در کلام عرب
بفتح تا موقوف بمقدار وبلغات پندارند بیان منصوب است از انجهة که حال است از کتاب ای نزلنا
علیک الکتاب تبیانا تمیز است ای نزلنا علیک الکتاب من حیث انه تبیان لکل شیء یا مصدر است
از باب سوط ای نزلنا علیک الکتاب تنزیلا تبیان یا مفعول فیه است لان المصدر قد یجعل حینا ای
نزلنا علیک الکتاب وقت بیان لکل شیء یا مصدر است مر فعل محذوف را بتقدیر فعلنا فیه تبیانا وجمله
بدل اشتمال است مراد از نزلنا المسلمین متعلق است بر بشری ای همه معطوفان را بر همه رجوعی که تبیانا
ذکر گذشته تطبیق باید ودر تحقیق هر یک باید کشادن بر اهل علم دشوار خواهد بود وبر ارباب دانش
متفرق نخواهد بود **معنی اینست** وفرستادیم بر تو کتاب را یعنی قرآن را در حالتی که تبیان است هر چیزی
را بمبالغت بیان کننده است وراه راست یعنی دین اسلام وشریعت پیغامبر نماینده است اثر رحمت
است وبیان نعمت است ومر مسلمانان را فرموده بجنات دهنده وبرضوان بشارت رساننده است **معنی**
اینست جواب در قرآن بیان هر چیزی چگونه است واشتمال بر نعمت چگونه است **جواب** در قرآن بآیة والله
بکل شیء علیم بیان معلوم است هر چیزی که کرد ودر آیة انا خلقناه کل شیء بقدر بودن همه اشیا بارادت
او آمده ودر خلق کل شیء خلقت همه موجودات وتکوین همه کاینات مبرهن گشته ودر الحمد لله رب العالمین
ذکر خدای تعالی ومحمودات وذکر ما سوی الله بنسبت بظهور پیوسته وشک نیست که قرآن جامع است مر ذکر قدم را
از ذات وصفات ومشتمل است مر ذکر همه محدثات ومحتوی ذکر مبدا ومعادات هیچ این اقسام بیرون
نیفتاده است بر طریق وهیچ نمانده که در قرآن از وشانی بود وحکمی از احکام آنرا بیانی نباشد چه عموم است
احتمالات قرآن همه را شامل وهر یکی چیزیا متناول است این معنی پیش همه عقلا بین است ومضمون
کل شیء ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین است وبعضی از کل شیء احکام دین مراد دارند عموم کل شیء
بتقدیر پندارند برین وجه تاویل قرآن مر احکام قرآنرا ظاهر است واحکام سنت را ثابت وما آتاکم
الرسول فخذوه واحکام اجماع را تبلیغ غیر سبیل المومنین واحکام قیاس را ثابت فاعتبروا یا اولی الابصار

وانقواله سم واجبات ومحرمات را جامع کشته ونظرها وانظر وانفکر را در کرفته واین طریق قرآن احکام
او را از زین عقل استوار برفته • إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ
عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ • این جمله بعد از ذکر تنزیل کتاب
وبودن او تبیان مر هر چیزی را از هر باب وذکر بعضی از احکام بر طریق ذکر خاص بعد عام است فتاکید
او از جهة تقدیم ملوح سامع را تنزیل منزله سائل کردانید وجمله را موکد کرد وبر طریق استیناف بغیر واو
آورد وجمله یأمر بالعدل والاحسان خبر است وجمله ینهی عن الفحشاء عطف بر امر ونهی است یا استیناف است
در جواب ما یرید باکرام نهی لعلکم تذکرون یعنی کی تذکروا متعلق است بیعظکم معنی اینست بدرستی که
خدایتعالی در اداء حقوق بعدل می فرماید وبر احسان بغیر لزوم حقی بلکه باشارت محسن الیه بر موجب احسن
اساء من اتاء الیک تحریض مینماید خدایتعالی شما میدارند تا شما پند کیرید نصیحت میکند تا شما بشنوید
واین جمع میان واجب وندب بود ویا مر بر وجه عموم مجاز یعنی بطلب شود روا باشد که از عدل توحید
وانتفاء شرک مراد بود توحید را که ضد شرک است عدل خوانند چه شرک را بر حکم ان الشرک لظلم عظیم ظلم
دانند واز احسان طاعت وعبادت مراد بود وهر دو واجب باشد یا مر بر حقیقت بود وایتاء ذی
القربی عطف است بر بالعدل والاحسان وانفاق واجب در حق قرابتان عدل بود وانفاق غیر واجب
داخل احسان باشد بر هر تقدیری ذکر جمله از عام بعد ذکر عدل واحسان ذکر خاص بعد عام است وهمچنین
ذکر بغضاء وذکر فحشاء ومنکر چه فحشاء ومنکر عبارت از کارهای ناشایسته است ونهی از جمله آنست
ویا از فحشاء شرک وکفر که مقابل توحید است ومنکر معصیت مراد بدین تقدیر تنزیل بغی که یکی از معاصی است
ذکر خاص بعد عام است واین نیز جامع است مر دو کار با نواع خیر ونهی از انفاق شرک هم ازین جهة خطبای کرام بلاد
اسلام است مر آخر خطبه این آیت خوانند واین را در ختم خطبه حسن مقطع دانند روایت کرده که عثمان بن
مظعون کفت اسلام من بغیر استقرار باطن بود ودولت ایمان در آن بزبان نمود بشرم پیغامبر که اسلام را
بر من عرضه کردی وبسیار مرا بقبول اسلام آوردی بغیر استقرار باطن اقرار بزبان می نمودم وبزبان مسلمان
می بودم تا آنکه روزی پیغامبر پیش در خویش نشسته بود من در راه میکذشتم مرا طلب فرمود آمدم وبا حضرت
در حکایت شدم در اثناء آن بیکبار سوی آسمان دیدن کرفت وحالت او بعین بدیر رفت چنانچه که کسی
کوید وآوردن آن میجوید بحال خویش آمد محالی که در وی دیدم پرسیدم کفت آنکه جبرئیل هم نزول کرد وآیت
ان الله یأمر بالعدل والاحسان آورد از شنیدن این آیه دل من متمکن کشت وباطمینان وباستوار آمدن
در ایمان بطیب نفس برستم ومومن صادق کشتم بر ابوطالب رفتم واین قصه بکفتم ابوطالب کفت شما را اتباع
او شاید که آله وبمکارم اخلاق میفرماید پیغامبر صلی قصه شنید بر ابوطالب رفتن را عزیمت برایمان نظر داشت
ودل بدعوت او کماشت کفت مردمان از متابعت سفر نای خود جدا بدین اقدام راه نمی نمای ابوطالب را
سعادت مساعدت نکرد ودل را باجابت دعوت پیغامبر بنا ورد واز ایمان نومید کشت ودر بعضی
تفاسیر آورده که عثمان بن مظعون بعد شنیدن این آیة از قرآن واستوار شدن ایمان این آیة پیش ولید
المغیره خواند ولید بن المغیره والله ان له لحلاوة وان علیه لطلاوة وان اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق
وهو یقول البشر وابو جهل کفته الیه خوی کارم بر اخلاق • وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ
وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا •
روایت کرده اند مسلمانان با کافران در هنکام ضعف اسلام عهدها با یکدیکر کردند وچون اسلام قوی شد
خواستند پیش از انصرام مدت باز کردند این آیة در بیان ایشان بلفظ عام باز کشت ودر باب ایشان بورود
پیوست این جمله معترضه است برای طلب ایفاء عهد وپیمان ونهی کردن از نقض آن فلا تنقضوا الایمان عطف است

براوفوا معنی اینست وبر عهد خود وفا کنید ومیثاق را استوار کنید واین بعموم واطلاق متناولات مر
عهد روز میثاق وعهد تکالیف ربانی وعهدها که با یکدیکر کرده اند ودر میان خویش آنرا باستواری آورده اند
بر وجه اذا برای استقبال باشد یعنی ان بود چه عهد ومیثاق مذکور کذشته در زمان ماضی ودر سوکندهایست
نشوند بعد آنکه آنرا استوار کرده اند واین ایمان انواع محلوف علیه مراد است بعد توکیدها ای لا تنقضوا الایمان
لاخبار المقترنه بالایمان بعد توکیدها او بضافت از احتمال تعلق بود چه با آنکه سوکند را توکید آن اله
وغیر آن احتمال بعید است توکید بیت بغیر تاکید وتواند بود که از ایمان معهود مراد بود معنی چنین بود
ومی شکنند عهدها را بعهد توکید او بسوکندها واین قید عادی باشد اشترانی بود که در غالب مقرون با
سوکندی باشند وقد جعلتم الله علیکم کفیلا این جمله حال است بر عهد خدای وفا کنید وسوکندها را مشکنید
وحال اینست که کردانیده اید خدای را کفیل یعنی اکر خدای را با کار خویش ضم کرده اید واو را شاهد حاضر
ووکیل ورقیب دانسته • إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ • این جمله معترضه است برای تخفیف از خدا
وترهیب از حضرت حق جل وعلا واز جهة تقدیم ملوح بودن است چه علم قادر بکردار ما کنایت است
از جزا دادن وامر بوفا بعهد خدای ونهی از نقض سوکندها او ملوح است برین که جزاء دهنده است سامع را
نهی دید تنزیل منزله سائل کرد وجمله را موکد آورد وآنرا تاکید باعتبار تردد در معنی مکنی عنه است چنانچه
در ان ابراهیم این تاکید از تردد در محزون بودن پیغامبر است بقا در بنوة ابراهیم هم وفصل از جهة
استیناف است یا برای عهد کمال انقطاع باختلاف در خبر است ونشاید که این جمله خبر باشد وجمله سابقه
انشاء بود معنی اینست بدرستی آنچه شما میکنید از عهد کردن وموجب آن بسر بردن وسوکند خوردن
وباز شدن خدایتعالی میداند وجزاء دادن بدان می تواند • وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ
غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا • تشبیه جار ومجرور است وموصول باصله مجرور است
جار ومجرور لا تکونوا است وجمله عطف است بر ولا تنقضوا الایمان روایت کرده اند که در عرب عمقا
بود بطنه نام ورسیده خویش نقض کردی وبعد اتمام آن بامداد ونماز پیشین پشم وصوف رسیده وجود
باخوابی خویش درین کار مشقت دیدی بامدادان ونماز پیشین در تعرض آن مشغول کشتی ورشته خویش را
صوف وپشم ساختی آن که سعی کند در نقض آنچه بسعی وتمام شده وکوشش نماید ودر کسستن آنچه بکوشش
پیدا آمده در ضایع مشقت رنج مایه ساختی سعی واستعمال قوت شدید کردانید وغرض تشبیه است
وبیان مشبه معنی اینست عهد وسوکند مشکنید وآنچه استوار کرده اید سعی در نقض او مکنید ومباشید
بمچو زنی که صوف وپشم رسیده خویش را صورت صوف وپشم رسانید ودر ابطال عمل خویش پرداخته
ریسمانهای تافته خویش را ناتافته کردانید • تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ
أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ • تتخذون حالات از فاعل لا تنقضوا ایمانکم
مفعول اول مر تتخذون را وداخل مفعول دوم است ای عددا ودخل ادخیانت وصدیقه ان تکون ا
وتکون امتی امة نام یا ناقصات من امتی من تفضله است متعلق باربی معنی اینست بنقض مکنید
سوکندها را درین حال که سوکندهای خویش را میان خویش خیانت وعدکاری کنید وقرب نمود از استواری
سازید بسبب آنکه باشد کروهی که آن فاضلتر است از کروهی دیکر در کثرت وحال افزونی اموال عرب
تا از مسلمانان بودند بدین سبب با ایشان عهد میکنند وسوکندهای دروغ میخوردند • إِنَّمَا
يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ • ضمیر مجرور در به عاید است بسوی ان یکون بمعنی مصدر است و
ابتلاء از خدایتعالی بمعنی اظهار معلوم خویش است نه بمعنی آزمایش زیرا که خدایتعالی از دانستن تنزیل منزله
است واغا برای تاکید است نه بمعنی حالا ثبت وجمله مستانفه است در جواب مسلمانان ان یکون

أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ شنيده‌اند چنانستی که از ایشان افزونی کافران برسیدند کفتند ما بالهم یکون اربی لغة ما ولا ورجل لایکون اصف علینا منهم واربی حالا تقبل انما یبلوکم الی آخره معنی اینست بدرستی که آنچه ازما لسم و آنچه ازحال شما می‌دانم مرد ما را بیجامی بی بافزونی کافران میل سوی ایشان خواهد کرد یا با معین وفقر خود را اثبات واقرار بردین خواهد آورد و بعد اختیار دین دل بر تحمل جفاء ایشان خواهد آورد و یا بر مصالح خط وعهد و سوکند خواهد داد و بعد عهد چون برب پایند بر عهد سوکند پایند باز در نقض آن بشتابند ° وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ° لام در جواب قسم محذوف است ای بالله لیبینن لکم یوم القیمة ظرف است ما کنتم فیه تختلفون موصول با صله مفعول است مر لیبینن را و جمله معترضه است براء وعید کافران واظهار در اختلاف که میان ایشان است معنی اینست بالله هر آینه چیزی که شما میان خویش اختلاف دارید و دل بر مخالفت یکدیگر میکما دید برین که بر میان در نعمت خواهد کشاد و کافران بزبانیت دوزخ خواهد داد حقیقت ایمان و نافع بودن آن بظهور خواهد پیوست وبطلان کفر وطغیان ونیاکاری آن هویدا خواهد کشت ° وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ° مفعول شاء محذوف است ای ولو شاء الله ان یجعلکم امة واحدة متفقة علی الاسلام والهدی ولکن یضل من یشاء و یهدی من یشاء استدراک است و جمله متعلق است در جبر و ارادت حق متحقق است معنی اینست واکر خداء خواستی هر آینه شما همه را یک کروه کردانیدی و با عطاء ایمان همه را بنعیم جنان رسانیدی و هیچ کسی را در کفر وطغیان بینداختی و سزاوار خلود در سر آن ساختی که صفت او اینست که هر کرا خواهد بهدایت رساند و هرچه کند بحکمت کند کسی را در ایمان آرد و دیکری را در کفر اندازد یشاء عما یفعل ° وَلَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ° لام در جواب قسم محذوفست ای و بالله لتسئلن و جمله معترضه است معنی اینست براء الفا و ترهیب سوکند میخورم بخداء هر آینه در روز قیامت پرسیده شوید در آنچه در دنیا عمل کنند بودید ° وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا ° عطف است بر ولا تکونوا کالتی نقضت غزلها معترضاتی که در میانه واقع شده و بیان دو کلام متصل آمده فتزل جواب نهی است و یا بتقدیر واو منصوب شده است معنی اینست و مکردانید شما سوکندهاء خویش را سبب فریب وعدد و هر روز کردانیدن شوند کان بس که منفرد قدم عمد منفرد قدم شما از ره اسلام بالمنفرد قدم عاقبت بسوی بکوای بعد ثبوت آن هر که بعد عافیت مبتلا ببلا شود و بعد سلامت بفنا بوند عرب زلت قدم کویند ° وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ° تذوقوا عطف است بر جواب نهی و بعضی قول جار و مجرور متعلق است بتذوقوا و جمله اسمیه یعنی ولکم عذاب عظیم بتاویل ویسمعوا العذاب للعظیم عطف است بر جواب نهی یا حال مقدره است معنی اینست بس بچشید شما رنج و بلا را در دنیا بسبب آنکه از راه خداء تعالی باز ماندید و دیکران را مبالغت آوردید و سبب کشتید و دیکران را باز داشتید او صددتم معنی صدود باشد یعنی باز ماندن و باز داشتن بر طریق کنایت مراد بود نه بر وجه عموم مشترک و مر شما را در آخرت استحقاق عذاب عظیم و سزاوار عقاب دردناک شوید ° وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ° جمله عطف است بر جمله لا تتخذوا معنی اینست و بهاء اندک عهد خداء تعالی را بدل مکنید و شکستن عهد را براء منفعت دنیاوی بسندید إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ° ما موصوله است با صله خویش اسم ان واقع شده حق او آنست که از ان جدا نویسند بر خلاف قیاس موصول

نوشته اند خطاب لایقاسان خط العروض وخط القرآن وتاکید جمله از جهت تقدیم ملوح است بدین که ثواب اخری بهتر است از متاع دنیا و سامع را مراد از قرب مذکور قرب مکانت و خداء تعالی منزه است از آن ان کنتم تعلمون شرطی است مستغنی از جزاء اکتفا بما مضی و این شرط براء توکید است نه براء تهدید معنی اینست بدرستی که نزد خداء تعالی آنچه بهتر است مر شما را داد آخرت است نه دنیا که آن فانی است اکر بیدا یند شما ° مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ ° اینجمله معطوف است برد و معلله است و ما عند الله عطف است بر جمله سابقه معنی اینست انچه نزدیک شماست بفنا ست برسد و بفنا در بود و آنچه نزد خداست باقی است و همیشه ماند و هیچ آن را ذات نکر داند و شک نیست که باقی از ذات افزاست و دلیل بر تراست وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ° لام در جواب قسم است ای بالله جهد ایمانهم ای بالله لنجزین الذین صبروا و جمله معترضه است براء وعده صابران و ترغیب ایشان لنجزین بر صیغه خطاب و متکلم خوانده و معنی بر حسب آن داند اجرهم ای ثوابهم مفعول به است مر نجزین را بتضمین معنی اعطا یا مفعول مطلق است از باب ضربته سوطا ای لنجزین اجرا اجرهم باحسن جار و مجرور متعلق است بنجزین ما کانوا یعملون موصول با صله مضاف الیه است معنی اینست و بخداء سوکند میخورم هر آینه جزا دهد خداء تعالی یا کویند جزاء دهم مر کسانی را که صبر کنند و برنج و اذا دل ننهند جزا که صبر نیکوترین عمل است که ایشان میکنند ° مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ° من عمل مبتدا است صالحا صفت مصدر محذوفست ای من عمل عملا صالحا صفت مصدر است من ذکر او انثی بیان کلمه من محذوف است ای من عمل صالحا من ذکر او انثی بیان کلمه من است سوال حسن بعموم خویش متناول ذکر و انثی در بیان او نمی ذکر او انثی چه فائده او تکمیل است یعنی من هرچند که عامه است لیکن بجهت غالب بود کورا واقع شود جواب عند الاطلاق وهم آن آید که اینجا واقع بر ذکور باشد و ماحذف علیه او بعین ذکور بود رفع آن وهم کرد من ذکر او انثی را بیان آورد وهو مومن حال است از فاعل عمل صالحا و احوال ازو دلالت کند که ایمان شرطیه اعتبار عمل صالح است و بی ایمان هیچ عملی کار نیاید و بغیر وجود او جزاء آن امید داشت بی فایده است فلنحیینه لام در جواب قسم است و جمله فلنحیینه خبر مبتداست و چون مبتداء عمل تا آخر معترضه است براء وعده جزاء و وعده عمل صالح بر طریق نشر والله انبتکم من الارض نباتا و لنجزینهم عطف است بر فلنحیینه و جمله من عمل تا آخر معترضه است معنی اینست براء وعده جزاء عمل صالح هر که از مرد و زن عمل صالح کند و حال آنست او مومن بود بس هر آینه ایشان را جزاء نیکوترین و ابخ حیاتی پاکیزه و خوشدلی باشد بخشیم و هر آینه ایشان را جزاء نیکوترین آنچه میکردند میرسند بنعیم آخرت و شادمان باشند و کافران همه وقت در ناخوشی باشند جز دنیا مقامی دیکر ندارند و اکر موت باشد ناخوشی او ظاهر و اکر غنی بود حرص افزون مال و خوف بغیر اموال بر ناخوشی دارد و همیشه در غم و اندوه بود و تنکدل و اندوهکین باشد بیت ممسک براء مال همه سال تنکدل ° سعدی براء دوست همه وقت خرمست ° یعنی حیات طیب فراق دل را دارند که همیشه دل برابر خداء آرد و از تعلقات وعلایق ماسوی الله باز دارد ° فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ° ای واذا قرات القرآن اینجمله معترضه است براء تلاوت قرآن بتقدیم استعاذه از شر شیطان معنی اینست بس چون خواهی که قرآن بخوانی واز شیطان رانده بخداء عز و جل پناه کیری اعوذ بالله بر زبان بران و از شر او خالی بمان ° إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ° ضمیر اثبات است و یا عایدات بر شیطان لیس له سلطان خبر ان است علی الذین آمنوا متعلق است بسلطان و جمله انه لیس له سلطان تکمیل است چه در استعمال از شیطان وهم تسلط او می آید و کمان او قوت ردی می نماید

ودفع این وهم آرد واینجمله را منکر آورد وتاکید او ازجهة تقدیم ملوح است چه استعاذه از شیطان ملوح هست
وسامع را تنزیل منزله سائل کرد وجمله را موکد آورد **معنی اینست** بدرستی که شان اینست یا بدرستی که شیطان را
نیست تسلطی برکسانیکه ایمان آورده اند و بر پروردکار خویش توکل کرده اند واستعاذه براء دفع وسوسه بود و
پناه کرفتن از تسلط شیطان باشد چنانچه جاء دیکر تسلط او را نفی کرده است ان عبادی لیس لک علیهم سلطان ونکفته
او را چون دلالت سابق سبب محض دارند اعتبار فاعل را علت وجود فعل بندارند وفاعل مختار است بوسوسه
او ازمحفوظ نشده ودر تحت تسلط وقوت او در نیامده • اِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُم
بِهِ مُشْرِكُونَ • اینجمله انما سلطانه علی الذین مع جمله سابقه انه لیس له سلطان را تاکید بود والذین هم موصول
با صله سابق باشد **معنی اینست** نیست تسلط وقوت او مکر برکسانیکه او را دوست میکیرند ودوستی او می پذیرند
اختیار خود بر دست او داده اند ودر طاعت او کردن نهاده اند اختیار ایشان که علت فعل بود مضاف سوی
سبب آمده • وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ
بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ • ینزل بصیغه مضارع معروف از باب افعال وتفعیل خوانند
ومعنی برحسب آن داند اذا براء شرط است وتبدیل این بجاء این عبارت از نسخ است ونسخ کثیر الوقوع است
بدین اعتبار اذا استعمال کرد وشرطیه او بصیغه ماضی آورد وقالوا جواب شرط است وجمله شرطیه معترضه است
براء تشنیع کافران بر نافهم کردن میان نسخ وتناقض وجمله والله اعلم بما ینزل اعتراف در اعتراض است براء
بیان اینکه منزل خویش را نیکو داند چنانچه بعض سند تنزیل توانند در بل اکثرهم لا یعلمون ابتدائیه ما بعد او ابتدا از کلام
است براء اخبار او از جهل کافران وملایم بود این کلام با ایشان وتوانند بود که کویند که لا یعلمون کنایت است
از قالوا اشنع من ذلک چه نادانی مستلزم اینست بس چنانستی که کفت قالوا لنا بجهلهم ما هو اشنع من ذلک
لقولهم انما انت مفتر ذلک ساحر ومجنون بدین وجه بل اضراب است براء کفتار یکی وکفتاری شنیع تر ایشان **معنی
اینست** وچون آیتی را بجای آیتی بدل کردانیم وحکمی را از احکام شریعت بنسخ رسانیم وخداء عالم تر است بدانچه
فرستاده است آمدن هر آیتی حکمتی را داند وبیان مدت آن تواند بر نسبت او بیان مدت باشد وبر نسبت
ما تبدیل ونسخ بود وبکویند کافران مرمحمد را جزین نیست تو مکر افتراء کننده ودروغ نابوده را درمیان افکنده چه
کلام تناقض می آرد وآنرا از حق می پندارد کاهی از خمر منع کنی وکاهی دم از اذالت می زنی وکاهی امر توجه آن
باز میداری فلاح حق متناقض نبود ومتعلق نشود ونمی دانند حکمی که متعلق بمدتی معین بود پیش از بیان
مدت شما را مطلق می نمود نسخ او بر نسبت ما بیان مدت آمده وبنسبت شما تبدیل وتغییر حکم وتا حکم
منسوخ باختلاف زمان متناقض ومعارض بود براء بیان تناقض وحدت زمان باید یا اختلاف زمان حکم
تناقض شاید اکثر از لا یعلمون انتفاء علم بالفعل بود اکثرهم یعنی کلهم باشد چه کافران همه نادانند وهم جاهلاند
وراه دین نمی دانند واکر معنی کلهم ما سی نفی علم دارند سبب ملکت عالم پندارند اکثر بر حقیقت باشد چه
یعنی از ایشان که خداء تعالی ایمان ایشان خواسته ودر ایشان استعداد دانش یافته چون عبدالله بن سلام ویاران
او محاسن اسلام دریافتند وسوی ایمان شتافتند وایشان را استعداد علم بود از آنجهة ایشان را دولت علم
وتصدیق ایمان روی نمود معنی چنین بود بلکه کافران غلط اند وبدانچه باید دانست جاهلاند یا کویند
بلکه اکثر کافرانند واستعداد علم ندارند وعقلا در ایشان قابلیت علم نمی پندارند وبعضی را خداء تعالی ایمان
خواسته ودر ایشان استعداد علم دانسته بدان استعداد ایشان ایمان خواهند ودین اسلام را تصدیق می
آرند واستعداد علم را در ایشان تاکید باکثر کرد وبعضی را ازین حکم برون باید آورد مثل کفتار ایشان عجب
شود وسخن ناشایسته عرب نباشد یا بکویند بلکه کل ایشان یا اکثر ایشان نادانی انجه از مفتری خواندن شنیع
تر است کذاب وساحر وکاهن ومجنون کویند ودر راه باطل پویند • قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ

بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ • بل مستانفه است در جواب ماذا قیل لهم وجمله قل نزله روح
القدس مقول قل است وروح القدس جبرئیل است واضافت او سوی قدس براء اختصاص است بحکم الجود
من ربک بالحق لیثبت الذین متعلق است بر هدی وبشری للمسلمین بر سبیل تنازع **معنی اینست** بکوای محمد
فرود آورده است قرآنرا روح القدس یعنی جبرئیل از پروردکار تو بحق یعنی بیانی درست تا ثابت دارد مومنانرا
بر صراط مستقیم وبر دین قویم وازجهة راه نمودن ومژده دادن مر مسلمانانرا وکسانرا که تصدیق کنند آنرا •
وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ • لام در جواب قسم محذوف است وان با اسم وخبر خویش
قایم است مقام دو مفعول ولقد نعلم معترضه است بر جمله سابقه در ذکر کفتار از کفتارهاء ناشایسته
کافران وبیان بی نهی وبی عقلی ایشان **معنی اینست** وبسوکند یاد میکنم که هرآینه میدانیم براستی که کافران
میکویند محمد را این کلام که آموزاند مکر از ما که انبیاء بشر او بر می خوانند روایت کرده اند چون رطب بن عبد
العزی غلامی داشت که ظن آن غلام را از اهل کتاب می پنداشتند پیغامبر خدا چون دران راه کذشتی
خواندن ایشانرا کفت شدی کوش سوی ایشان داشتی ودل بر کلام ایشان کماشتی کفار کفتند بلکه محمد می
آموزد بر سید که محمد انست واو را آموزانند • لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا
لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ • لسان مبتداست ومضاف وموصول با صله واتحاد در اصل در صفت قرآن
است سوی یکجانب که از میان میل کند مفسر در یک کناره افکند بعد از آن در هر یکی بلفظ الحاد آورند
وچون میل آیتی سوی آیتی واز بقیق سوی حیثا وجهتی بر سبیل نیکی سوی بدی واز استقامت سوی کژی
را لسان کویند وآنچه جاری است بر لسان از بعث بر وجه مجاز مرسل مراد دارند اعجمی خبر مبتدا است
واینجمله یعنی لسان الذی یلحدون الیه تا آخر بتقدیر قل در جواب ماذا اقول حین یقولون ذلک واینجمله
است سوی جمله سابقه **معنی اینست** ای محمد الزام بجو درد ایشان بکو کسی که میل کلام برساند
واین جبرها می آموزاند لغت عجمی است که غلام رطب مذکور وغلامان بهم سطور سلمان نفهمند و
کلامی که نظام بهم انتظام عجمی کلام عرب ندانند دیکر را چکونه آموزانند • إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ
اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ • جمله لا یهدیهم الله خبر ان است وان با اسم وخبر خویش معترضه دیکر است
براء اظهار خبث کافران ووعید ایشان وجوه ذکر مکابره کافران وقائل شدن ایشان باخذ پیغامبر
کلام عرب را از عجمیان ملوح است برین که ایشان با هدایت نیابند وبسوی راه هدی نشتابند بتقدیم
ملوح سامع را تنزیل منزله سایل کرد وجمله را موکد بر سبیل استیناف موصول آورد وجمله ولهم عذاب
الیم حال است یا عطف یا تذییل است **معنی اینست** بدرستی که آنانکه ایمان ندارند بفرستادهء
خداء تعالی ایشانرا هدایت نخواهد کرد وعذاب با ترس وبیم فرداء قیامت بر ایشان خواهد کماشت •
إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ •
الکذب مفعول مطلق است مر یفتری را از غیر لفظ وبر طریق قوله وجلوسا ولا یغنی عنک شیئا ولام
براء عهد است واشارت است سوی کذب مذکور ودعوی آموختن پیغامبر کلام عرب را از عجمیان مسطور
وجمله واولئک هم الکاذبون یا حال است یا تذییل وهم ضمیر فصل است ومفید است مر تخصیص مبتدا را
بخبر یا تذییل است وهم ضمیر فصل است بر طریق واولئک هم المفلحون ویا معترضه است وانما یفتری الکذب
معترضه است بر انما براء ورد تهمت افترا از پیغامبر **معنی اینست** آنانکه کفتار ناسزاء وافتراء کنند این
نوع افتراء ایمان ندارند بآیات خداء تعالی وایشان هم دروغکو باشند وبر کذب مصر اند واز ایشان راستی
نیاید وصدق روی ننماید • مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ • من موصول است وبا
صله سابق یعنی الذین لا یؤمنون بآیات الله بدل است از اولئک هم الکاذبون یا منصوب بر ذم است

بتقدیرا عنی یا مبتدائی است محذوف الخبر ای من کفر بالله من بعد ایمانه اشد منهم کفراً لجهات بعد الرجحان و
الانکار بعد البرهان و جمله معترضه است برای نکوهش مرتدان را **سوال** وجه آخر مجتهدات و چهار وجه سابق
مشکلات است زیرا که بوده این کافران قریش اند و شک نیست که ایشان کافران اصلی بودند چون دلیل مورد ان
الذین لا یؤمنون بآیات الله کفر اصلی مراد بود و مضمون او منافی مضمون من کفر بالله من بعد ایمانه باشد
و منافی نیز بدل کل بعضی و بدل اشتمال نبود و بدل غلط در کلام بلغا واقع نمی شود من کفر بالله من بعد
ایمانه و ان الذین لا یؤمنون بآیات الله مستقیم نباید و بدلیت اولئک که سوی اوست نیز سایغ نماید **جواب**
همین بدلیت او از الکاذبون که محمول است بر اولئک جایز بود چه بعد تخصیص مبدلٌ منه بتقدیر اولئک من کفر بالله
من بعد ایمانه باشد همچنین سایغ تقدیرا عنی منحاست زیرا که بیان منافی بمنافی است و اولئک الذین
لا یؤمنون بآیات الله را عام پندارند من کفر بالله من بعد ایمانه را بدل بعض با تفسیر الذین لا یؤمنون
بآیات الله نیز دارند عام بخاص مفسر شود و منحصر افتد بر یک نوع کافران یعنی مرتدان اند قریش که بوده
آیت اند یا حکم عام بخاص بود و در بدلیت و اولئک هم الکاذبون و بودن بتقدیر اولئک هم من کفر بالله
من بعد ایمانه حمل خاص بر عام بود بر طریق سه وجه بدل و بعد اعنی مشکل است و جه پنجم محض است جواب
تواند بود الذین لا یؤمنون بآیات الله عام تر دارند و مخصوص بنوعی پندارند از ایمان من کفر بالله من
بعد ایمانه میثاقی با ایمان مراد دارند و تکلیفی بالقوة یعنی تمکین بر ایمان و میان هر دو مضمون منافاة
نبود بلکه مساواة بود و تفسیر مستقیم شود و تواند بود که از من کفر بالله من بعد ایمانه ایمان تکلیف
بالفعل مراد دارند و مضمون بالقوة را پندارند چون اقتداء مرتدان اشد و اکثر است و اغلاط و افرا
برین اعتبار قصر اقتداء بر ایشان ادعائی بود و باعتباری باشد سوال و اشکال روی نماید **معنی اینست**
کسانیکه از پس ایمان خویش کفر ورزیدند و بعد رسیدن بمقال ایمان به پیشوائی ادبار اکفر کردند و تکذیب
و افتراء و بو مال از بعد ضلال بعد جوست چه بعد ره یافتن راه کم کرده بعد خلاف خود را در حرمان آوردند
إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ • من اکره را استثناء از من کفر دارند و از
حکم افترا بیرون آرند برین وجه مکره بر اجراء کلمهٔ کفر داخل من کفر بمعنی من اضرب کلمهٔ کفر نبود و برین
وجه مکره لکن بر اجراء کلمه از حکم افتراء خارج باشد و هم دانند هر که باکراه صیانت نجاة خود جوید و کلمهٔ
کفر گوید کافر نشود و ایمان او نرود اگرچه کافر شود با وجود کفر رفع عذاب عفو از کفر بموجب پس
اشتغاء کفر باید داشت و با وجود کفر عفو سایغ باید پنداشت و صواب آنست که مکره بر اجراء کلمه
کفر داخل کافران نبود الا من اکره استثناء منقطع باشد ای لکن اکراه و قلبه مطمئن بالایمان لیثبتوا کانه
وجمله وقلبه مطمئن بالایمان حال است روایت کرده اند عمار با عمرو مادر و پدر او و جماعتی از مسلمانان از مکه
هجرت کرده و در مدینه می رفتند کافران ایشان را گرفتند و بر اجراء کلمه کفر اکراه کردند و بر ارتداد دین
سوی کفر داعی شدند بعضی از ایشان بر اسلام ماندند و کلمهٔ کفر بر زبان نراندند کشته گشتند و سعادت
شهادت پوشیدند و بعضی دیگر چون عمار بن یاسر در دل بر دین و ایمان ثابت ماندند و بر زبان کلمه
کفر راندند و از چنگ کافران خود را رهانیدند پیش پیغامبر خبر رسید که عمار ارتداد ورزید پیغامبر
فرمود کلّا انّ عماراً ملئ ایماناً من قرنه الی قدمه واختلط لسانه بلحمه قدمه عمار در مدینه آمد و در مجلس
معلاء حضرت رسالت پناه در آمد و گریه میکرد و عذر خویش بر زبان می آورد پیغامبر دست مبارک
بر چشم او می آورد و اشک او را پاک می کرد **معنی اینست** مگر کسی را که اکراه کرده شود بر کلمه کفر و بر زبان
آورده شود و دل او برقرار ایمان باشد و در تصدیق مدخل خللی نبود و باجراء کلمه که بر زبان گذرانید
مستحق غضب خدا نگردد • وَلَٰكِن مَّن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ

مطمئن م

مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ • عطف است بر جمله الا من اکره که مضمون استثناست ای الا من اکره و قلبه
مطمئن بالایمان پس غضب من الله لهم عذاب عظیم صدرا مفعول من شرح است و من شرح با متعلقات
خویش شرط است و تنکیر شرح صدرا برای نحوست و تنکیر غضب برای تفخیم است و جمله و لهم عذاب عظیم عطف است
یا حال است روایت کرده اند بعضی از مصاحبان عمار بن یاسر گرفتار کافران شده بدین ثابت ماندند و
قتل پوشیدند و بعضی در دل ثابت ماندند و در زبان اجراء کلمه کفر کردند و از شر مشرکان رستند
و بعضی را دل با دین خواندند و در دل ایشان وارد گشت و در حکم کافران گشتند ایشان پوست و بعضی گویند
عبد الله بن سعد و قطعم سارق و قیس بن ولید ارتداد ورزیدند و با انشراح دل دین کافری کردند این
آیه در شان ایشان نازل گشت و در حق ایشان نبود بوست در روایت آورده اند مسلمه کذاب
در دعوی نبوت با پیغامبر صورت دعوی شرکت می نمود دو تن را از مسلمانان اسیر کرد و روی
یکی از ایشان آورد گفت در حق من چه میگویید گفت تو نیز رسولی دوم را پرسید جواب گفت من سخن تو را
نمی برم و اندوطاعت این سخن میخرم مسلمه سه بار از او پرسید سه بار همین جواب شنید مقصود او حاصل
گشت و بشهادت پوست پیغامبر این سخن شنید گفت امیر وان عمل رخصت کرد جایز سلامت بدل برد
دوم در اظهار صدق رخصت کرد کشته گشت و شهید شد و بحیات ابدی پیوست **معنی اینست** و لیکن
کسانیکه بکفر سینه گشایند و مبتلا شدن بکفر دلتنگ نشوند بر ایشان است از خدا و تو عذابی سخت و عظیم
ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ • علی الآخرة متعلق استحبوا است بتضمین اثر
و ذلک اشارت است بسوی غضب مذکور و استحقاق عذاب مسطور در حق کسی که با انشراح دل کلمه
کفر گوید و بطوع و رغبت اجراء کفر بر زبان گرداند و اینجمله بعد ذکر عذاب شدید مستانفه است جواب
سوال از سبب استحقوا الغضب **معنی اینست** ان یعنی لحوق وعید در حق کافران استحقاق عذاب
در حق ایشان بسبب آنست که ایشان یعنی کسانیکه منشرح شده بکفر سینهٔ ایشان و دلتنگ نداشتند بران و
حیات دنیاوی دوست داشتند و راحت عقبی را گذاشتند و با آلایش دنیا فریفته شدند و از آخرة غافل
ماندند بخلاف کسانیکه باکراه کلمه کفر گفتند و سلامتی جان با دلتنگی جستند و دنیا را بسبب آخرت جستند
و آخرت را نگذاشتند در ایشان استحبوا الحیوة الدنیا لاجل الآخرة ثابت بود استحبوا الحیوة الدنیا
صادق نباشد • وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ • عطف است بر جمله سابقه
معنی اینست و بدرستی که خدای تعالی راه راست نماید کافران را که مردن ایشان بکفر خواسته باشد چون
ایشان را راه نمود بر هلاک ماندند و مستحق عذاب شدید گشتند • أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ
قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ • لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ
هُمُ الْخَاسِرُونَ • اولئک مرفوع المحل بر ابتداست و موصول با صله خبر مبتداست و جمله تعلیل
است مر جمله لا یهدی القوم الکافرین را و اولئک هم الغافلون عطف است بر اولئک الذین طبع الله
و لا جرم بمعنی حاشا در استعمال بمعنی حق برای قسم آمده و جواب قسم محذوف است انهم خاسرون انهم
فی الآخرة هم الخاسرون بمعنی لانهم متعلق است بجواب قسم و جمله قسمیه با جواب خویش مقدر است من طبع
الله علی قلوبهم و سمعهم و ابصارهم را **معنی اینست** خدای تعالی کافران را راه نماید زیرا که ایشان آنانند که
خدای تعالی مهر کرده است بر دلهای ایشان تا چیزی از هدایت در دلهای ایشان در نیاید و بر گوشهای ایشان
تا راه برده است راه نمای کسی را نمی شنوند و نگفت کسی در راه راست نروند و مهر کرده است بر بینائی ایشان
تا علامات راه راست نه بینند و بدین راه راست بکفر بینند و ایشان هم غافلانند و بر غفلت مصرانند
هوشیاری نیابند و در نیکی و نیکوکاری نشتابند چاره نیست ایشان را جز این که مصر بر خیبت و خسران

باشند ونوری وامیدی نرسند ° ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِن بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا
وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ° فتنوا بر صیغه مجهول ومعروف خوانده‌اند ومعنی
بر حسب آن داننداین قصهٔ کسانی است که باکراه اجراء کلمهٔ کفر کردند وجان خود را در رهاییش آوردند
وبعد از آن مهاجر شدند ونزد پیغامبر آمدند وبا حضرت موافقت نمودند وبا کافران در جهاد
بودند الذین آمنوا موصول با صله جار ومجرور لانه جار ومجرور خبر انّ است ای انّ ربک لهم لا علیهم
ینفعهم ولا یکون ضارا علیهم من بعد ما فتنوا متعلق هاجروا است ثم هاجروا عطف است بر جاهدوا
وصبروا عطف است بر جاهدوا وجملهٔ ان ربک تا آخر عطف است بر مضمون کلام سابق چنانچه
که گفته علی الذین شرحوا ما کفر صدروا وکفروا عن افتراح وطیب نفس غضب من الله ولهم عذاب عظیم
ثم انّ ربک هاجروا من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا وصبروا ان ربک من بعدها ای بعد هذه الامور
ای الهجرة والجهاد وبالنصر وبالصبر غفور رحیم ان ربک غفور رحیم مبنیه است از جمله ثم انّ ربک الذین
الذین هاجروا وجه لام در جملهٔ اولی برای بیان مطلق نفع بود ودر جملهٔ ثانیه تعیین غفران ورحمت بود
بنمود هم ازینجهة فصل کرد وبغیر واو آورد وتاکید جملهٔ معنی ان ربک الذین هاجروا وان ربک من بعدها
لغفور رحیم اعراب بثبوت وعده است وابراز او بروجه وکادت واستواری که مهاجر شدند و
اوطان را ترک داده بر پیغامبر آمدند بعد از آنکه مفتون شدند وایشان را باکراه فتنهٔ کافران رسید وهر
یکی رنج وعنا بجفاء ایشان کشیدند ورنجها دیدند وبعد از آن با پیغامبر بودند وموافقت با آن
حضرت نمودند وبا کافران در جهاد کوشش می نمودند وبر مشقت جهاد صبر کردند وثبات قدم یافتند
یعنی خداء تعالی دوست دارنده ونصرت دهندهٔ ایشان است معنی اینست بدرستی که پروردگار تو
بخشنده است مر کسانی را که هجرت کردند وبجهاد ومشقت صبر نمودند وکلمهٔ کفر که باکراه گفته بودند
جهة نگاه داشت جان وهتک عظمت ایمان است بخشند وبرحمت خویش خطیهٔ مسطوره را بیامرزد
سوال عفو ورحمت خداء تعالی مقید ومنفعت صفات مذکوره نیست تقیید بقید من بعدها
بچه معنی است جواب مغفرت ورحمت مطلق غیر مقید بتنوین ومشیت مقید منفعت این
چیزهاست وغفران ورحمت بعیر این امور مقید بمشیت خدا لقوله تعالی ثم ان ربک للذین عملوا
السوء بجهالة ثم تابوا من بعد ذلک واصلحوا ان ربک من بعدها لغفور رحیم وقوله تعالی یغفر ما
دون ذلک لمن یشاء ° يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَن نَّفْسِهَا وَتُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ
مَّا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ° یوم منصوب است بظرفیة لغفور رحیم بر سبیل تنازع
یا متعلق است باذکر محذوف است واین جمله معترضه است برای بیان خداء تعالی حالی از احوال
قیامت واضافت نفس سوی ضمیر از قبیل اضافت ذات الشیء وعینه است وتواند بود از کل نفس
جسد
کل مراد بود واز نفسها روح مراد شود ویا برعکس روایت کرده اند روز قیامت میان جسد ونفس
مجادله شود هر یکی تهمت خویش که گناه کرده اند بر دیگری اندازند روح گوید سالها در عالم علوی بودم
از من گناهی صادر نشده وگناه از تو بود که بعد رفتن من در تو از من گناه روی نمود خداء تعالی گوید
هر دو گناه کرده اید وهر دو معاون یکدیگر بوده اید آنچه کردید سزاء خویش یابید کل نفس فاعل
تأتی وکل نفس مفعول مالم یسم فاعله است ما عملت مفعول دوم است وهم لا یظلمون حال است
ویا عطف است معنی اینست وهر آینه آمرزنده است وبخشاینده است در روزی یاد کنید
یاد کن آن روزی را که بیاید هر نفسی خاینه درین حال که مجادله میکند نفس عاصی گوید چرا عصیان
کردم وخود را درین ورطه آوردم نفس مطیع گوید جزاء نیکی وبدی تمام داده شود یعنی کم بودن وثواب از

نیکی بیش بودن عذاب از بدی بلکه از جزاء نیکی دهند وبر بدان باربری نهند وایشان مظلوم نباشند ولی
جنایتی معذب نکردند ° وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا
رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ
وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ° ضرب مشتق از ضرب است بمعنی بدید آوردن مثلا مفعول اول
وقریة بدل است از مثلا بحذف مضاف ای ضرب الله مثلا قریة وبعضی ضرب را مفعول ثانی بیندارند وقریة
مذکوره موصوفه بصفات مسطوره مفروضه بود یا قریة با این صفات در جهادی علم الله مستحق باشد وبعضی گویند
قریهٔ موصوفه بصفات مسطوره مفروضه بود با ترتیب این صفات در جهاد مکه اول که بنا شد بلکه حرام است
ومقام ابراهیم ع است ومکان حج عالم است انجا ازامت نمی شود روزی از هر جانبی میرسد اهل او کفران
نعمت ورزیدند وبه پیغامبر نگرویدند وبعداوت پیش آمدند خداء تعالی در اول قحطی انداخت وهمه را بلاء
گرسنگی مبتلا ساخت سگ وگربه خوردند وبسیاری بعذاب گرسنگی مردند وبعضی گویند قریهٔ موصوفه مذکوره
مدینه است که بقدم حضرت رسالت پناه با امن وامان پیوست ودار هجرت ومرجع عالمیان گشت بعده
روا از انقیاد کشیدند وسر کشیدند وکفران نعمت ورزیدند از شومی آن در جنگ احد رنجها یافتند
آمنه خبر است ومطمئنة خبری دیگر است وضمیر مطمئنة ضمیر منصوب مفعول اوست ورزقها حال است و فاعل
یأتیها است وجملهٔ وکانت آمنة مطمئنة خبر است یا صفت است مر قریه را ورغدا حال است از رزقها که فاعل
یأتیها است من مکان ابتدائیه است وکل برای استغراق عرفی باشد یا استغراق حقیقی بود واگر نه مطابق واقع
نباشد ودرست نشود وجملهٔ فکفرت بانعم الله عطف است بر کانت انعم جمع نعمت است چون شدة واشد
ویا جمع نعم چون ندین وبومن جمع قلت است استعمال جمع قلت در مقام کثرت اشارت است بسوی
کمال جواد ومطلق چنانچه کثیر بر نسبت آن قلیل نماید وهر کثیر اگر چه در نهایت کثرت بود بحسب کمال قدرت
چین قلت آید وجملهٔ فاذاقها الله عطف است بر کفرت بانعم الله درین کلام استعارت است در لباس
استعارت مصرح بها است چیز هیئت لاغری وزردی که در بدن ایشان بحقیقت حاصل است باذاقت
وانعام که تخییل است در احاطت وملابس سبب است بلباس یا ز لباس دانسته کرد بطعام ملح در بودن
او مبعوض ومکروه از آفت اثبات کرد مراو را بر وجه تخییل در لباس در استعارت جمع شد استعارت
مصرح بها واستعارت معنی مکنی عنها وجملهٔ وکانوا یصنعون صله است وضمیر محذوف است ای بما کانوا
یصنعون جار ومجرور متعلق است باذاقها وجملهٔ ضرب الله تا آخر معترضه است برای نکوهش بدبختی
در ایشان کفران نعمت معنی اینست وبدید کرد خداء تعالی برای عبرت مردمان مثلی را مثل دیهی ایمن
گشته آرام پذیرفته که اهل او را از هر جانبی رزق روزی بسیار آید وبغتی واسع از هر طرفی روی نماید
بنعمتهاء خداء تعالی کفران ورزیدند پس خداء تعالی او شان را لباس خوف وجوع بسبب گناه ایشان چشانید که تا
دیگران عبرت گیرند واینچنین بلیه بر خود نزنند ° وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ
الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ° لام در جواب قسم محذوف است وجملهٔ قسمیه معترضهٔ دیگر است برای بیان حال
وشناعت اعمال ایشان وایراد جزئی از جزئیات کفران ودر ظهرآن نظایران معنی اینست وبدرستی که
آمد برایشان رسولی هم از جنس ایشان یعنی محمد ع او را تصدیق کردند ودر حیز تصدیق نیامدند پس ایشان را
عذاب گرفت وروزگار ایشان بد حالی بذیرفت درین حال که ایشان ظالم بودند وبر خلق وبر خویش
تعدی نمودند ° فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِن كُنتُمْ
إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ° فا سببیه است که چون در آیهٔ وکفرت بانعم الله لباس الجوع سببیت کفران نعمت
برای توجه کردن خوردن حلال طیب سبب کرد معنی اینست چون ازین منفعتی نبینند وآثار کفران نعمت

دید ند بس بخورید حلال طیب از آنچه خدای تعالی شما را روزی کرده است و بفضل خویش بر دست شما آورده
است و کفران نعمت مکنید و آنچه خدای تعالی حلال کرده است حرام مپندارید که هر که در تحریم است انکار نعمت بود
و انکار نعمت کفران و اگر شما پرستید دیگری را و او را شریک کنید • إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ
وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ • انما برای قصر است ای انما حرم علیکم المیتة والدم والخنزیر
وقصرانما حرم وما اهل لغیر الله لا حرم الکفار علی انفسهم من البحیرة واخواتها و آیة دیگر وکلوا مما رزقکم الله
حلالا طیبا امر است بخوردن حلال طیب که آنرا کفار بر خود حرام کردانیده اند بدینا وجه قوله انما حرم تا آخر
مقرر جمله فکلوا مما رزقکم الله باشد و معلل او بود **معنی اینست** حرام کردانید بر شما خدای تعالی مرده و خون
و کوشت خوک و آنچه آواز بر آورده بود در هنکام ذبح بنام غیر خدای تعالی از خویش چون بحیره و سایبه و حرام
مکنید و از خود چیزی پیدا میاورید • فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ •
بس هر که مضطر کردد در حالی که غیر جوینده بود و غیر تجاوز کننده از حد باشد بس بدرستی که خدای تعالی
بخشاینده است درین حال که مضطر باشد بیش مقدار نکیرد و غیر خواهد و باقی شرح این هر آیه در سورة
مائده مشروح کذشته است و بیان پیوسته • وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ
هَٰذَا حَلَالٌ وَهَٰذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ
الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ • الکذب منصوبست
بلا یقولوا هذا حلال وهذا حرام بدلست از الکذب ولما تصف متعلق است بلا یقولوا ای آنچه
کویند قال بعضه هو حرة وقال الزید هو کریم ای لا تقولوا معترضه است برای بیان زشتی کافران از تحریم حلال
چون بحیره و سایبه و وصیله و حامی وان الخیل حرام چنانچه بیت را که خدای تعالی حرام کردانیده است که اخذ
و حلال کردند **معنی اینست** در شان بهای که صفت میکند آنرا زبانها شما بجهل و بعرت صفت کردنی دروغ
که این حلالست و این حرام است و احداث و اختراع حکمی ناکزیده و ناپسندیده از هوای نفس خویش
• وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَٰكِنْ كَانُوا
أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ • وعلی الذین جار و مجرور متعلق است بحرمنا ما قصصنا علیک موصول با صله
مفعول حرمنا است و جمله معترضه است برای آنچه ایشان را تحریم روی نمود و ذکر این تحریم از نعمتها و ان
برایشان از جهت ظلم و عصیان ایشان بود چنانچه جای دیگر کفت فبظلم من الذین هادوا حرمنا طیبات
و اینجا کفت وما ظلمناهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون ای وما ظلمناهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون بارتکاب
معاصی ایشان و اینجمله عطف است بر جمله سابقه یا حالست **معنی اینست** و بر کسانیکه یهودی شدند
و ملت یهودی اختیار کردند حرام کردانیدیم و ظلم نکرده ایم و رنجی بغیر استحقاق بنا ورده ایم بارتکاب
معاصی که مستوجب منع نعم و سبب استحقاق نقم است بر خود ظلم میکنند و نفسها خود را بتحریم در حرمان
از نعم می افکنند • إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا
إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ • اینجمله عطف است بر علی الذین هادوا و استعمال ثم
برای تراخی است اشارت میکند بدین که تا اند از معصیت اکرچه واقع شده باشد توبه کنند و خدای تعالی
قبول کند و جار و مجرور یعنی بجهالة ثم تابوا من بعد متعلق واقع شود ذلک عطف است بر عملوا السوء بجهالة
و وجه استعمال ثم همانست که کذشته و ذکر آن بالا رفته و جار و مجرور یعنی الذین عملوا السوء بجهالة متعلق
بقرینه سیاق ای ثم ان ربک یغفر للذین عملوا السوء بجهالة الآیة جمله سابقه را مقرر است و تاکید هر دو
جمله بطریق انا شاع علیک برای اظهار اهتمام اعلام است بس من بعدها متعلق است بمضمون لغفور
رحیم ان ربک لغفور من بعدها و یا محمول بر تقدیم و تاخیر بود تا اعمال ما بعد لام ابتدا در ما قبل او لازم

نشود **معنی اینست** بدرستی که پروردکار تو بیامرزد مر کسانرا که بنادانی بدی کنند و خود را در عصیان
افکنند بس توبه بیش آیند و فلاح نمایند بدرستی که خدای تعالی بعد توبه سیات آمرزنده است و بخشاینده است
و در دنیا و آخرت شما را ببخشد و از جرایم و کناهان در کذرد • إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا
لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ • اینجمله معترضه است برای رد
اعتقاد مشرکان که ملت ابراهیم را مطیعیم و متابعان جد خویشیم و جمله از جهة تنزیل منزله ایشان در مضمون
منزله منکران است و جمله ولم یک من المشرکین معترضه است در اثنای کلام برای رد کمان مشرکان در شان
ابراهیم ع حذف نون بر سبیل شذوذ است شاکرا لانعمه خبری دیکر است ابراهیم ع را امت خواندن
بر وجه مبالغت بوده است بعد آنکه بحو جماعت خویکی را جماعت پنداشتن مبالغت بود و توانند که آن بمعنی
ماموم باشد مردمان بطلب علم و حب خوی او قصد میکردند و در نیکی و نیکویی بدو اقتدا می آوردند روایت
کرده اند که آیت معهود در شان معاذ کفت ان معاذ کان قانتا لله کسی که بیش او کفت بر حکم فرمان کریم است
قانت ابراهیم است ابن مسعود کفته است کسی که زمان برای تقدیم خیر و فضل سوی افکند و قانت کسی که مطیع خدا
باشد و طاعت او کند تو معاذ هر دو دارد و دلها او را از آنجهة قانت می پندارد **معنی اینست** بدرستی که
ابراهیم ع بوده است امتی اطاعت کننده مر خدا را و مسلمان پاک نه از صاحبان اشراک شکر نعمتهای خدای تعالی
بجای آوردی و مهمان را بسیار عزیز داشتی روایت کرده اند ابراهیم ع شکر نعمتهای خدای تعالی بجای آوردی و بغیر
مهمان طعام نخوردی و اکر مهمان نیامدی خود بیرون آمدی و بر سر راهها مهمان طلب کردی روزی از روزها
مهمان نیافت در جستن مهمان بسیار شتافت فرشتکان را بصورت آدمی دید برای طعام خوردن طلبید ایشان
فرشتکان بودند خود را بر ابراهیم بصورت و هیئت خدام نمودند سوی طعام بخواند و از استدعا باز ماند
ابراهیم کفت اکنون ذکر واجب کشت و با شما طعام خوردن بلزوم پیوست با شکر رفاهیت شکر عافیت اقبال
کرفته و سپاس نعمت با سپاس سلامت از نعمت انضمام پذیرفته چکونه شکر نکذارم و جموع سپاس بجای نیارم
• اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ • ای اصطفیه و هداه ملة الاسلام و اینجمله خبری دیکر
است مر کان را یا حالست از ضمیر شاکرا بتقدیر قد یا معلله است مر شاکرا را و یا مبینه است مر نعمت
را **معنی اینست** برکزید خدای تعالی او را بنبوت و رسالت و بمرتبه خلت و او را سوی ملت اسلام روی نمود
• وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً • عطف است بر جمله کان لله و یا بر جمله اجتبیه و هدیه بر وجه التفات
از غیبت سوی تکلم **معنی اینست** و دادیم در دنیا او را نیکی تا جهانیان بدو روی آرند و بمقام او ترحم
نمایند در نبوت و رسالت و مقام خلت و بقای نام او در میان محمد صلعم بعد شرف بندکی جویند و در هر
نمازی اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک و سلم کما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم
کویند و کثرت مال چنانچه با مداد و شبانکاه آن مقدار مهمان که آمدی محظوظ با طعمه و اشربه کشتی و هیچ یکی
از اکرام و انعام او محروم نرفتی و اکر روزی مهمان نرسیدندی و لیکن او در همه راهها بطلب مهمان می
دویدند و هرکز بغیر مهمان دست در طعام نیاوردی داشت این چه جا هست و از جهة دنیا چه دستکاه
است و کثرت اولاد و احفاد و پادشاهی رسیدن بعضی اولاد روایت کرده اند همراه موسی ع در آن شب که
بنی اسرائیل بودند در رود نیل راه یافتند و لشکر فرعون که دنبال ایشان کرده بودند غرق کشتند از نسل ابراهیم
بودند تا به پیغامبر ما چهار هزار پیغامبر بودند و بعضی کفتند هشت هزار پیغامبر روی نمودند یوسف ع
و فرزندان او پادشاه مصر بودند و داود ع از بنی اسرائیل است که نسل اوست خطاب یا داود انا جعلناک
خلیفة فی الارض روی نمود و سلیمان بن داود صاحب دعای رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی
کفت که از جمله اولاد اوست موسی کلیم الله و عیسی روح الله و محمد حبیب الله از زمره احفاد اوست و نعمت

رهایش از نار نمرود یافتن و در محاجه با نمرود غالب آمدن و صورت زنده مرغان مشاهده کردن و بنای قبله
انام و شکستن اصنام و ندای عالمیان بحج الاسلام و سایر نعم مخصوص بحضرت ابراهیم عم بود وَاِنَّهٗ فِی
الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصّٰلِحِیْنَ اینجمله تکمیل است برای دفع وهم کسی که وجدان دنیا را موجب حرمان آخرت
گمان برد و تاکید او از جهة رد انکار کافران است که ابراهیم را یهودی دانند و نصرانی خوانند معنی اینست
و بدرستی که حضرت ابراهیم در آخرت از صالحانست و آنچه موعود است خواهد رسید و بهره آن خواهد
شمار آن کرا ند و احصاء آن که تواند ○ ثُمَّ اَوْحَیْنَاۤ اِلَیْكَ اَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرٰهِیْمَ حَنِیْفًا وَمَا
كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ ○ ثم اوحینا عطف است بر آتینا و ایراد ثم هذا ثم برای تراخی است چه وحی
مذکور بعد مدتی مدید روی نمود که متضمن معنی قید است از ابراهیم عم باعتبار اضافت سوی او و ماکان من المشرکین
و اینجمله تذییل است معنی اینست پس وحی کردیم سوی تو که مصطفائی و فاضلترین رسل و انبیائی که
متابعت کن بس روی ملت ابراهیم را یعنی حنیفه و جلیله است که فرزندی از فرزندان او میان همه پیغامبران
به پیغامبری رسانید و او را با این سروری تابع ملت او کردانید ○ اِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَی الَّذِیْنَ اخْتَلَفُوْا
فِیْهِ ○ اینجمله معترضه دیگر است برای عبرت کافران و تنبیه و ترهیب ایشان سبت اسم است روزی را که
بعد روز جمعه است و نیز مصدر است بمعنی اعظامی روز سبت و در وی بعبادت مشغول شدن و علی
الذین متعلق است بمقدار ای انما جعل السبت فرض و وبال معنی اینست که داینه نشده است روز
شنبه با آوردن اعمال روز شنبه که بر ایشان تعیین شده بود مکر و وبال وفتنه بر کسانیکه احران کرده اند و
دران با نفسهای خویش کامی شرکاء را در کل آوردند و بعضی اختلاف ایشان شرکا را بر وفق نهی خدا حرام
دانستند و آنرا بودن نتوانستند و بعضی گویند اختلاف در سبب آن بود که موسی عم ایشان را امر کرد باختیار
روز جمعه برای عبادت ایشان مخالف شدند گفتند روز شنبه لاتخلق سموات و ارض مشغول کرده روز
شنبه را از شغل در فراغ آورده شنبه را اختیار کردند و بعضی اختیار جمعه کردند اختیار در سبب آن بود مخالفت او
از سوی آن روی نمود ○ وَاِنَّ رَبَّكَ لَیَحْكُمُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فِیْمَا كَانُوْا فِیْهِ یَخْتَلِفُوْنَ
جمله عطف است با حالات و تاکید او از جهة آنست که اختلاف ایشان مضمون جمله را منکر اند و بر انکار
خویش مصر اند ایشان را تنزیل منزله منکران مصر کرد و جمله را موکد آورد معنی اینست بدرستی که پروردگار
تو هر آینه حکم خواهد کرد میان ایشان در روز قیامت در آنچه اختلاف میکنند و خود را در مخالفت می
افکنند ○ اُدْعُ اِلٰی سَبِیْلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِیْ هِیَ
اَحْسَنُ ○ این آیه عبرتی است چنانچه که کسی بخواهد سوم برسید ما ذا اصنع فقیل ادع الی سبیل ربک و جادلهم
عطف است بر ادع معنی اینست دعوت کن ایشان را سوی دین پروردگار خویش تبارک و تعالی بحکمت و موعظت
حسنه و یقین و تعیم حجج بقرینه متضمن بیان حق مصدق و مقرون بازجر و صدق بچیزی که کران غاید
مجادله کن و با ایشان بطریقی که نیکوتر است و موافق عقول بشر است چنانچه پند بپذیرند و نفرت نگیرند
اِنَّ رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیْلِهٖ وَهُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِیْنَ ○ اینجمله تذییل است
و موکد دعوت برفق و مقرب نفر عنق است هدایت ندارد و تاکید جمله بتقدیم در پند دادن و در مجادله دل
بر نرمی نهادن سود ندارد و امر بدعوت و بحکمت و موعظت حسنه ملوح بر معنی نکنی عنها است بتقدیم ملوح
سامع را تنزیل منزله سائل کرد و جمله را موکد آورد معنی اینست بدرستی که پروردگار تو نمودار است بکسی که
گمراه شود و راه نیک را گذاشته در راه بد رود و داناتر است بکسانیکه راه راست یابند و در طلب رضای
حق شتابند ○ وَاِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوْا بِمِثْلِ مَا عُوْقِبْتُمْ بِهٖ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَیْرٌ
لِّلصّٰبِرِیْنَ ○ روایت کرده اند در روز جنگ احد کافران مقتولان را مثله کردند و آلات و حضیه بریدند

وحضرت حمزه با و فا را شکم دریدند و جگر مبارک او را از شکم کشیدند بعد باز کشتن کفار در تفحص کشتگان
و شهید شدگان در معرکه شتافت همه را و حضرت حمزه رضی الله عنه را مثله کرده یافت حوصله یاد کرد در زبان پیغامبرم
مبارک آورد که اگر خدای تعالی مرا بر ایشان ظفر دهد و غلبه بخشد بدل یکتن حمزه هفتاد تن ایشان را شکم دریده کنم
این آیه فرود آمد حضرت سوکند را کفارت داد و بر فعلی که کرده بود دل ننهاد و این جمله معترضه است برای
تنبیه پیغامبرم در اختیار مختار صفات بر ضم کردن و باز داشتن از زیادت در مکافات و لئن صبرتم
لهو خیر للصابرین و سود در لهو خیر للصابرین عاید است و بر صبر مذکور بدلالت صبرتم بر طریق اعدلوا
هو اقرب للتقوی که عاید است بر عدل اتق و لام در للصابرین برای جنس است و لام در لئن صبرتم موطئه
قسم است ای والله لئن صبرتم و لام در لهو خیر للصابرین لام قسم است معنی اینست و اگر عقوبت
کنید مثل آنکه شما عقوبت کرده شده اید زیادت مکنید و بدل یک عقوبت هفتاد در مسانید و مکافات
آنچه ایشان با مرکان کرده اند شما با زندگان جایز مدادید و اگر صبر کنید و خود را از مکافات باز دارید
صبر مر جنس صابران را بهتر است یا مر شما را ای صابران صبر اولی تر است و در عقوبت صفة مشاکلت آمده و بر طریق
کاتربن بدان ذکر لفظی بصورت لفظی که مصاحب اوست واقع شده سوال قید ایشان کاوین مثله کردن
بعاقبه مثل آن بتجویز مثله کردن باشد پس این کلام متضمن امر بفعل حرام بود جواب تواند بود که دران وقت
مثله کردن حرام نباشد و حرمت مثله بعد از ان شده باشد سوال وارد نشود ○ وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ اِلَّا
بِاللّٰهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَلَا تَكُ فِیْ ضَیْقٍ مِّمَّا یَمْكُرُوْنَ ○ ضیق بتخفیف و تشدید
خوانده و معنی یکی دانند و اصبر عطف است بر ادع الی سبیل ربک و ما صبرک الا بالله جمله معترضات برای بیان
آنکه فعل فاعل مختار هرچند که منزله او اتفاقات است و لا تحزن علیهم عطف است بر واصبروا و ضمیر علیهم عطف
است بر واصبر و ضمیر علیهم عاید بر کافران است و لا تحزن علی الشهداء فان لم یؤمنوا و بهم او مثلوا
فانهم الی مطلق بهم و ضلالوا و لاتک فی ضیق مما یمکرون عطف است بر و لا تحزن علیهم و ضیق مصدر است
و بعضی گویند ضیق و ضیق بر طریق قتل و قیل است معنی اینست و صبر کن و نیت مکافات و مثله
کردن مکن و یا گویند صبر کن بر مصیبتی که مسلمانان را رسیده از قتل کافران و توبت مکن که ما کار خواهیم کرد
و ما کار خواهیم پیدا آورد که وابسته بقضاء و قدر است و متعلق بمشیت خدای است و درین حصر رد قول معتزله
است که فعل اختیاری را بایجاد بنده دانند و بنده را خالق افعال اختیاریه خوانند و فعل بنده را نسبت بخدا
نکنند و انده و همچنین مباش بر کافران درین که ایمان نیاورده اند و جفا بر مؤمنان کرده اند و اخوان را
کشته اند و بعد از کشتن مثله کرده اند یا گویند اند و همچنین مباش بر مؤمنان در ضعف حال و قلت مال
و معادات دشمنان و غالب آمدن کافران بر ایشان یا گویند اند و همچنین مباش بر شهداء برین که کشته
اند و مثله شده اند که ایشان سوی مطلوب خویش رسیدند و عنید ملیک مقتدر مرتبه یافتند چنانچه آرزو می بردند که
سوی ادراک سعادت شتابند تا آن سعادت که ما یافتیم یابند و مباش در تنگ دلی و یا در عیش تنگ از
مکر کافران و بدسگالی ایشان ○ اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا وَّالَّذِیْنَ هُمْ مُّحْسِنُوْنَ ○ معیت مذکور
متشابه است سلف بر حقیقت آن اعتقاد کنند و مشغول بتاویل نکردند و خلف تاویل بعلم و نصرت او
کنند و موصول ثانی عطف است بر موصول اول و جمله تذییل است و تاکید او از جهة ابراز مدح بر سبیل
وکادت است معنی اینست و بدرستی که خدای با آنهاست که تقوی و طهارت داشته باشند و دین اسلام
ورزند و از کرد معاصی بپرهیزند و جامع است مراتب همه اوامر و اجتناب همه نواهی را و شامل است مر
ثبوت موجبات صلاح و فلاح و انتفاء اسباب فساد و تباهی و احسان و انتهای کلام بذکر آن ارباب
حسن مقطع و اختتام است متناهی است که دل بر انتهاء و تمام است آنچه باید از اوامر و نواهی بر خواند چنانچه

چیزی برادکفتن باقی نماند وسخن تمام کشت وکلام بانتها پیوست ونتی مقطع ومنتهای احتیام وانتهاء اعطا اما
تم تامه دایم ورزقنا الله حسن العاقبة وحسن الخاتمة لا اله الا هو رب توکلی علیه وهو حسبی

سورة بنی اسرائیل

همه مکیات مکر چهار آیة که مدنی است یکی آیة وان کادوا لیستفزونک
من الارض لیخرجوک منها دوم آیة وقل رب ادخلنی مدخل صدق سوم آیة وان کادوا لیفتنونک عن الذی
اوحینا الیک چهارم آیة ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا الایة وصد وچهارده آیة است بقراءة
کوفیان وصد وده آیة است بقراءة بصریان وهزار وپانصد وسه کلمه وشش هزار وچهارصد وسی وشش حرف است
در ربط این سورت با سورت نحل آنست که در مقطع از صبر وتقوی بود ودر مقطع این سورت معراج حضرت
خیر البشر روی نمود بر حکم الصبر مفتاح الفرج سبب فتح عموم است وتقوی یعنی حینه ومن یتق الله یجعل
مخرجا وسیلت مخرج از غموم است بدین اعتبار ذکر معراج بعد ذکر صبر وتقوی ملایم بود میان مقطع این
ومقطع آن ملایمت باشد وبدانکه سورت بنی اسرائیل را بقصه اسراء از مسجد حرام تا مسجد اقصی که پیغامبر م
در شب معراج بود افتتاح کرد وبعده ذکر ایتاء کتاب یعنی توریت مر موسی م را از رب جلیل وکردانیدن
او هدی بر بنی اسرائیل که در حق موسی م از رب بجای معراج بود در بیان آورد وبعده جمله وقضینا الی بنی
اسرائیل ومعطوفات او بر جمله سابقه معطوف کشت وچند جمله دیکر از افعال محکمه باری جل وعلا برین نسق
بذکر پیوست وبا کلام بجمله من کان یرید العاجلة الی قوله فاولئک کان سعیهم مشکورا رسید وذکر جمله و
لا تجعل مع الله الها آخر فتقعد مذموما مخذولا وجمله دیکر تا جمله ولا تجعل مع الله الها آخر فتلقی فی
جهنم در بیان سعی مذکور بصیغه امر ونهی انجامید وبعده جمله واذا قرات القرآن جعلنا تا آخر وجمله دیکر تا
جمله وقرآنا فرقناه لتقراه علی الناس علی مکث ونزلناه تنزیلا که در آخر سورت است هم برین سورت شد وجمله
من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء ومعطوف او یعنی ومن اراد الاخرة وسعی لها سعیها
الایة متصل آمده وبعده جمله قل آمنوا به او لا تؤمنوا وچند جمله دیکر در آخر سورت بر وجه تذنیب برای
تلقین پیغامبر م که برایشان چه کوید وصلاح کار خویش بچه جوید مذکور کشت وبرین تذنیب سورت
مذکور باتمام حسن واختیار مستحسن بانتهاء پیوست وشک نیست جملهائی که از یک بابت از مقاصد
ایشان متغایر بود از جهة اتحاد باب میان ایشان ارتباط واتصال باشد اکر مقصود کلی متقرر دیکری است
ومعترضاتی که میان جمل مذکور آمده ومیان کلامها متصل واقع شده وجمله دیکر از هر نوع در محلها که
باید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

بسم الله الرحمن الرحیم

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى
الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا   سبحان اسم است مر تسبیح را علم جنس است ومنصوب
است بفعل مضمر ای اسبح الله الذی اسری بعبده لیلا تسبیحا وابتداء سورت تنزیه از نقایص در هنکام
ذکر نقایص باشد ذکر اسری ومعراج ذکر نقیضها است چه مقام تنزیه از نقایص وذکر تسبیح بود پیغامبر م
ذکر معراج مذکور واسراء مسطور کرد کافران تکذیب کردند وعروج جسم کثیف را در حیز استبعاد واحالت
آوردند چنانچه که خدای تعالی بنقیضه عجز او بدون آوردن ممکن از ممکنات است موصوف داشتند
وتکذیب ونسبت دادند که عیب ونقص شده است صفت کردند مقام آن باشد که خدای تعالی را از نقایص تنزیه کنند
ودر جمله سورت ذکر تسبیح آن ولیلا ظرف است مر اسری را **سوال** اسری در لغت شب بردن است چون
شب در مفهوم اسری مندرج باشد در ذکر لیلا بعد ذکر اسری چه فایده بود **جواب** فایده ذکر لیلا استفاده
تعظیم بتنکیر است ای اسری بعبده لیلا عظیما واکر لیلا باتنکیر نکردی فایده تعظیم نشدی **سوال** لیلا ظرف

منصوب است استیعاب تقاضا کند ودر تفسیر آورده که اسراء مذکور در بعضی شب بود رفتن وآمدن
وبازکشتن در هفت آسمان ودیدن عجایب جنان وملاقات انبیاء ورسیدن بمقام ثم دنی فتدلی
در قطعه شب روی نمود **جواب** ظرف منصوب ظاهرا استیعاب است وقرینه دلیل مخالف روات اینجا
تبعیض لیلا مستفاد از اخبار واحادیث مصطفی است روایت کرده اند بسترش هنوز کرم بود که پیغامبر م باز آمده حیث
بود من المسجد الحرام من ابتدائیه است ومتعلق است باسری الذی بارکنا با موصول وصله صفت
مر مسجد اقصی را ودر بارکنا التفات بعد الذی از غیبت سوی تکلم وبارکنا منزل منزله لازم است ای اوقعنا
البرکة الدینیة والدنیاویة فی الدارین التی حوله لکونها مهبط الوحی ومتعبد الانبیاء ومقرهم وکونها ذات
اشجار وانهار ومنشاء حبوب وثمار وحوله ظرف است ومن در من آیاتنا تبعیض است لنریه متعلق
است **معنی آیت** پاکی یاد میکنم خدای را که برد بنده خویش را بعضی از علامات قدرت ومحل فکرت
وعبرت **إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ** اینجمله تذییل است هو ضمیر فصل است میان اسم ان
وخبر او در امده وحکم مذکور را موکد شد ای انه هو السمیع للاقوال والبصیر فهو العالم بالنبی واحواله
والسمیع لاقواله والبصیر بافعاله **معنی آیت** بدرستی که خدای تعالی شنونده است کفتارها شنود شنونده
است کردارها پیغامبر وکفتارهای بیند ومی شنود ومیداند پیغامبر م بدانست که ابنای کدام در خاطر
بیاورد کفت کجا روی آرم دل بر قدم او سابق کشت وقدم او بر دل او بتقدم نپیوست رسید آنچه رسید کفت
آنچه کفت شنید آنچه شنید وتواند بود که معنی چنین کویند وبرین جویند انه هو السمیع لاقوال معاندیه
والبصیر باقوال مخالفیه فیجازیهم علی اقوالهم ویعاقبهم علی مخالفتهم ومعاداتهم ایاه اینجمله بر هر دو
وجه کنایت است از سزا دادن مخالفان پیغامبر م وعقوبت کردن معاندان او وچون اقدام کافران
بر مخالفت پیغامبر م وارتکاب معاداتشان ایشان اورا امارت انکار جزاء وسزا باشد بر هر دو وجهة وتاکید
جمله از جهة تنزیل سامعان منزله منکران معنی مکنی عنه که لازم مضمون جمله است بود روایت کرده اند پیغامبر م
در خانه ام هانی عم خود خفته بود جبرئیل اورا بیدار کرد وکفت امشب خواب نیست وامشب کاری وشانی است
وضو کرد وروی بجانب درخانه آورد وبدر رسید اسرافیل را با براق ایستاده دید یک رکاب او بتعظیم و
تبجیل جبرئیل کرفت ورکاب دیکر اسرافیل م پیغامبر م سوار شد براق رمید جبرئیل کفت اسکن براق
از رمیدن آرامید ونیز کفت ای براق اسب کسی با در رکابی آورده که تا تو مخلوق شده هیچ کسی همچو او
بر تو سواری نکرده براق رو برداشت تا آنجا که چشم پیغامبر م میدید کام که براق مذکور بر می داشت
آنجا میرسید تا آنکه حضرت تا بیت المقدس آمد وبراق را در حلقه بست ودر مسجد در آمد ودو رکعت نماز
کزارد وسر بسجده آورد وبعده رو بمعراج آوردند وحضرت رسالت پناه را بر آسمان بردند **سوال** آیت سبحان
الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام موجب آنست که اسرا از مسجد حرام بود وروایت مذکور مقتضی
آنست که از خانه ام هانی روی نموده باشد وجه توفیق چیست وتلفیق وروایت برچه مبنی است **جواب**
چون خانه ام هانی نزدیک حرم باشد تواند بود که من المسجد الحرام ماول بمن جوار المسجد الحرام بود تا آیت
وروایت موافق شود وتواند بود که از مسجد حرام مسجد که در زمین حرم است مراد دارند وخانه ام هانی اینجا
داخل حرم است از حرم بپندارند وتواند بود که از خانه ام هانی برخاسته باشد ودر مسجد حرام رفته واز آنجا
متوجه سوی براق نموده بود باقی قصه آن در کتب تفاسیر ودر نسخ احادیث مشروح مذکور است وتفصیل
در صحاح اخبار مسطور است وبدانکه بر مذهب اهل سنت وجماعت قصه اسراء پیغامبر م تا بیت المقدس
ومعراج تا او واز بیت المقدس در بیداری بالا رفتن واز هفت آسمان کذشتن واو را عوذ از جنان ونیران و
رسیدن او بسدرة المنتهی وبرکذشتن او از آن ورسیدن او تا آنجا که رسید ودیدن او آنچه دید وشنیدن او

آنچه شنید و باز گشتن او هم در آن شب حق است و بودن او این همه امور وقوع و واقعات مسطور در بیداری
صواب و صدق و محقق و جایز است سماحوار عقلی ظاهر است از آنچه شک نیست حرکت جسم بسرعت در هر
جهتی که باشد امری ممکن است و امکان او براهین عقلی مبرهن است و چون حرکت شمس از مشرق تا مغرب
بحسب طوال و قصر ایام و حرکت جبرئیل از عالم علوی تا پیغامبر هم و شک نیست که خدای تعالی قادر است بر همه
ممکنات اگر چه صعود جسم کثیف را استبعاد کند نزول جسم لطیف را نیز جایز استبعاد کند و نزول جسم لطیف
بقدرت الله تعالی با آنکه خلاف طبیعت جسم لطیف است جایز بود صعود در جسم کثیف اگر خلاف طبیعت اوست
بقدرة الله تعالی جایز باشد و وقوع آن سما بعضی از آن نصوص صریح و بعضی باخبار صحیح و نصوص صریح چون آیه
سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصا الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا و آیه
لترکبن طبقا عن طبق بقراة فتح با و آیه ولقد راه نزلة اخری عند سدرة المنتهی و صحاح اخبار از احادیث
صحیحین و مصابیح و مشارق الانوار چون حدیث منا انا نائم ناداني جبرئیل الحدیث ٥ وَلَقَدْ
آتَیْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا
ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا ٥ آیه سابقه در اعلام اعظام
پیغامبر ما بود درین آیه شان اکرام و اعظام حضرت موسی هم روی نمود و جمله و آتینا موسی الکتاب عطف است
بر سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام ای اکرمنا محمدا باسرائه و اتینا موسی الکتاب و اکرمناه
بآیاته و تواند بود که و آتیناه بتقدیر قد حال باشد از فاعل لنریه و درین روایت بقراة لنریه پنج التفات
است اول از غیبت اسری سوی تکلم در بارکنا و از تکلم بارکنا غیبت لنریه و از غیبت لیریه سوی تکلم در
من آیاتنا سوی غیبت و در انه هو السمیع البصیر سوی تکلم و در آتینا موسی الکتاب بقراة لنریه چهار
التفات است و جعلناه هدی لبنی اسرائیل عطف است بر و آتینا و ان در ان تتخذوا مفسره است
بعد ذکر هدی یا بعد ذکر جعلنا ذکر هدی و یا بعد ذکر جعلنا هدی که متضمن معنی قول است بر ین وجه ان لا
تتخذوا نهی باشد و یا ان مصدریه است و برین وجه نفل مضارع بتقدیر لان لا تتخذوا متعلق هدی
یا متعلق جعلناه هدی بود و وکیلا من دونی دو مفعول لا تتخذوا است ذریة من حملنا مع نوح بتقدیر اعنی
است یا منادی مضاف بحذف حرف ندا بارادت اختصاص بر طریق انا معین العرب اقوی للناس الضیف
روایت کرده اند که با نوح هم سه پسر هام و سام و یافث در کشتی سوار بودند و همه آدمیان از نسل
ایشان اند بدین طریق یا ذریة من حملنا مع نوح بمنزله یا ایها الناس باشد انه کان عبدا شکورا معترضه
است برای مدح نوح هم و تاکید او از جهة ابراز مدح بر وجه و کادت است معنی اینست و موسی هم را
کتاب یعنی توریت دادیم و آنرا یعنی توریت را راه نماینده یا عین هدی بر وجه مبالغت برای بنی اسرائیل
گردانیدیم که غیر من وکیلی مگیرید و با من شرکت کسی مپذیرید میخواهم ذریة کسانی را یا گویند ای ذریة کسانی
که ایشانرا با نوح در کشتی حمل کردیم و از عذاب طوفان بسلامت آوردیم بدرستی که نوح هم بنده شکر
کننده و همراه سپاس گوینده بود و درین باب هم صدق و قدم استوار نمود پس شما را اقتداء بدو باید
و اشراک که متضمن کفران نعمت است نشاید روایت کرده اند حضرت نوح هم همیشه در شکر بودی و همواره
سپاس می نمودی چون طعام خوردی الحمد لله الذی اطعمنی و لو شاء اجاعنی گفتی و چون آب آشامیدی گفتی
الحمد لله الذی سقانی و لو شاء اظمانی لازم دیدی و چون جامه پوشیدی گفتی الحمد لله الذی کسانی و لو شاء
عرانی و چون نعلین در پای کردی گفتی الحمد لله الذی هدانی و لو شاء احفانی بر زبان راندی و چون از قضاء
حاجت فارغ شدی الحمد لله الذی علی ما اذانی عافنی و لو شاء حبس ذکر کردی ٥ وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ
فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا ٥ الی بنی اسرائیل

متعلق است بقضینا بتضمین اوحینا و لام در لتفسدن فی الارض الایة در جواب قسم محذوف است
یا در جواب قسم حکمی چه قضینا در قصه در حکم اقسام است مرتین متعلق است بلتفسدن و لتعلن علوا کبیرا
عطف است بر لتفسدن و جمله و قضینا عطف است بر جعلناه هدی لبنی اسرائیل معنی اینست و حکم کردیم
و در قطعیت و ثبات آوردیم و وحی کردیم سوی بنی اسرائیل در کتاب یعنی در توریة هر آینه شما در زمین دو
بار فساد خواهید کرد و کارها بنای خواهد انجامید و هر آینه شما بزرگی خواهید کرد و خود را در بزرگی و
بلندی خواهید و در کشاف و در مدارک ذکر کرده فساد نخستین قتل زکریا و حبس ارمیا است و فساد دوم
قتل یحیی و قصد عیسی هم و این تقدیر مشکل است چه قتل یحیی در حیات زکریا است و قتل زکریا بعد قتل
یحیی است قتل زکریا فساد نخستین چگونه بود و سابق چنوع بود مگر آنکه بلایت شما را آخر دارند و نخستین را
دوم پندارند چنانچه در قالوا ان الله ثالث ثلثة گفته اند در ثالث گفتن خدا هم برین وجه رفته اند ٥ فَإِذَا
جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَ
كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ٥ اذا برای استقبال نیست زیرا که حکایت واقع گذشته است ماضی یعنی
مستقبل شده بر طریق حتی اذا بلغ مطلع الشمس و اذا ساوی بین الصدفین آمده بعثنا جواب اذا است علیکم
خطاب مر حاضرانراست بحذف مضاف یعنی علی اجدادکم عبادا لنا اضافت مکرمات نه اضافت
کرامت تنکیر برای تکثیر است اولی بأس شدید صفت است مر عبادا لنا را فجاسوا یعنی نظا فرادا مقصود
طلب القتل قایلین هل بقی احد فنقتله عطف است بر بعثنا و کان وعدا مفعولا عطف است بر شرطیه
سابقه و یا تذییل است و جمله فاذا جاء وعد اولیهما با متعلقات خویش معترضه است برای بیان حال
مفسدان و ذکر شان معاندان و اعتراضیه است معنی اینست پس چون آمد وعده عقوبة فساد نخستین
و هنگام آن رسید که هویدا شود عذاب ایشان بر روی زمین بندگانی که ما را خداوند قوت و شوکت
بودند یعنی بخت نصر با لشکر او بر شما یعنی بر اجداد شما فرستادیم و بر مفسدان مذکور استیلا دادیم
در شهر آمدند و در مساکن ایشان در آمدند و گرد بر گرد خانها ایشان گشتند او اد ایشانرا بآنقضاء
کشتند و هفتاد هزار آدمی را بستند و همراه خود بردند و بوده است واقع شدن این واقعه موعودی
از ما واقع شدنی و حادثه آمدنی بفعل اسمائیا و یحکم ما یرید ٥ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ
عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ٥ ثم رددنا
عطف است بر بعثنا لکم حال است از کره که مفعول رددنا است ای رددنا الدولة و الغلبة علیهم حال
کونها لکم و امددناکم عطف است بر رددنا و جعلناکم عطف است بر امددناکم نفیرا تمیز است جمع
نفر است چنانچه عبید جمع عبد است و نفیر جماعتی مانند نفر را گویند چه چون مرد از مقامی بیرون آید
و با ایشان آید و از ایشان جدا شدن نتوانند و همچو اعضاء خویش دانند معنی اینست پس مدتی رد
کردیم برای شما دولت را پیشتر از روی متابعان و پس روی کنندگان آنچه بودند دادیم و دره‌ها کرم بر شما
گشادیم بیشتر از آنکه بودید شدید و مرتبه که داشتید بالا تر از آن یافتید بقتل بخت نصر و غلبه بنی اسرائیل
بر کافران و تحویل ملک ایشان ٥ إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا ٥ این جمله که
شرطیه است معترضه است برای تحریص بر احسان و بر شکر نعمت بازگشت دولت و ترهیب بر اساءت
و کفران فلها ای علیها استعمال لام بجای علی بر وجه تحکم است بر طریق فبشرهم بعذاب الیم و بعضی لام
هر دو جا بمعنی الی دانند بر طریق آیه دیگر ان ربک اوحی لها پنداریند چه استعمال الاحسان و الاساءت بالی آمده
چنانچه احسنت الی زید و اسات الی زید و بعضی لام هر دو جا بر حقیقت گویند و در جزاء احسان در شرط
و جزاء حکم مناحت نیست اکثر ذکره دلالت هر دو کار بنفس عامل چو ینید تکرار لفظ بر حسن احسان و محبوب بودن

وبغضوض بودن ومکروه بودن امر شود معنی اینست ماشمارا نعمت بازکشت ودولت دادیم وابواب
احسان وانعام برشما کشادیم اکر نیکی کنید وشکر نعمت بجا آرید نفع آن مر نفسهای شمارا رسد وبهره آن
کیرید ومستحق بقاء نعمت ومستوجب نمای آن کردید واکر بدی کنید وخودرا در کفران نعمت افکنید پس مضرت
آن نفسهای شمارا بود ووبال آن برشما بازکردد ٥ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ
وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا ٥ لیسوا بصیغه
متکلم جمع وغایب جمع وواحد خوانده اند ومعنی برحسب آن دانند لیسوا متعلق است بجزاء محذوف بقرینه
بعثنا یعنی بعثنا لیسوا وجوهکم واین جمله عطف است بر جمله فاذا جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عبادا لنا
ولیدخلوا المسجد عطف است بر لیسوا کما دخلوه کاف تشبیه است ما مصدریه است حال و مجرور صفت
مصدر محذوف است مر لیدخلوا را اول مرة ظرف است مر دخلوه ولیتبروا عطف است بر لیدخلوا ما
علوا موصول با صله مفعول لیتبروا است ورابطه محذوف است ای ما علوا علیه تتبیرا ای اذا جاء وعد
الآخرة مرتین فنادم لیسوا وجوهکم یعنی لیقتلوکم ولیدخلوا المسجد دخولا مثل دخولهم اول مرة ای
بالقهر والغلبة ولیتبروا ما علوا علیه تتبیرا معنی اینست پس چون بیاید وعده عقوبت مار مرة دوم
از دو مرة فسادی که بدان وحی بود ومفسده که وقوع آن در شان شما موعود بود بعث کنیم ومفسده طیطوس
رومی ولشکر اورا که شیم تا رویهای شمارا زشت کردانند یعنی شمارا بکشند در عرب شاه وجه فلان کویند
ومعنی کشته شدن جویند وتا در مسجد درایند چنانچه در امر بودند در اول بار با غلبه وشوکت بسیار
تا هلاک کردانند آنچه بران غالب آیند ودست یابند هلاک کردنی وخراب کردانیدنی آنچه بران برسد خراب
کردانیدن ٥ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا ٥ عسی از افعال مقاربه است
ربکم اسم اوست ان یرحمکم خبر است واین جمله معترضه است براء ترجی وامیدوار کردانیدن کسانیکه ایشانرا
عقوبت رسیده وایشان سزاء کناهان وجرایم خویش دیده وایجاد دلالت عدتم عدنا شرط محذوف است ای
ربکم ان یرحمکم ان تبتم توبة اوازجرتم عن المعاصی معنی اینست امیدوار باشید که پروردکار شما بر شما رحمت
کند ونظر کرم ولطف افکند اکر شما توبه کنید واز کناهان بازمانید وان عدتم عدنا الی عدتم الی المعاصی
المرة الثالثة عدنا الی العقوبة وقد عادوا فاعاد الله علیهم النقمة بتسلیط الاکاسرة وضرب الاتاوة
علیهم واین جمله عطف است بر جمله سابقه معنی چنین بود اکر شما کرة دیکر سوی کناهکاری بروید حق سبحانه
وتعالی عقوبت باز کرداند وبتسلیط اکاسره وبکماشتن جبابره تا که بر ایشان وضع خراج کردند وبذلت وخواری
آوردند ایشان مقهور شدند وبذل جزیه وخراج بر سر نهند وتا قیامت همچنان خواهند بود وایشانرا
این ذلتهای نخواهد بود ٥ وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا ٥ این جمله عطف است بر جمله
سابقه ویا حالاست بتقدیر قد معنی اینست وکردانیدیم دوزخ را آماده براء کافران ٥ إِنَّ هَٰذَا
الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا ٥
ویبشر بصیغه مضارع معروف از باب تفعیل واز باب نصر خوانده اند ومعنی برحسب آن دانند مضمون
آیة سابقه این بود که کناه مستوجب نقمت وتوبه موجب فیض نعمتهاست هر بار که عود سوی کناه کند خودرا
مر استحقاق نقمت افکند بیان کردن قرآن مضمون مذکور را ملوح است برین که قرآن بطریقه دلالت ودر
رهنمونی میکند وچون رهبر در راه نیک مرآن افکند بسبب تقدیم ملوح است جمله را تاکید کرد وبوجه جملت
آورد واستعمال هذا در ان هذا القرآن براء دلالت قرب است وجمله یبشر عطف است بر یهدی
ان لهم بتقدیر باء لهم متعلق است بر یبشر معنی اینست بدرستی این قرآن است بطریقه که آن راست
تر ودرست تر واستوارتر است رهنمونی میکند مر مومنانی را که اعمال صالحه میکنند ودم صلاح ونیکی

می زنند بشارت می دهد که مرایشانراست ثواب کبیر واجر جزیل وخطیر ٥ وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ
أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ٥ ان بفتح همزه با اسم وخبر خویش عطف است بر ان لهم اجرا کبیرا متعلق است
به بشارت ووعید کافران بشارت مومنان است معنی اینست ومومنانرا که اعمال صالحه کردند وکردار
نیک آوردند باجر بزرک مژده می رساند وبعذاب شمارا یعنی آنکسانی را که باخرت نمی کروند وکفر ورزیدند ساخته
کرده ایم براء ایشان عذابی درد ناک که مبشر میکرداند ٥ وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ
عَجُولًا ٥ دعاء مفعول مطلق است ای یدعو الانسان بالشر دعاء مثل دعاءه بالخیر وجمله معترضه است
براء بیان اینکه نادانی دارد ودر حال ناخوشی وتنکدلی براء خود وبراء فرزند یا زن ویا مال خود دعاء بر زبان
آرد ولعنت کند ودر معرض هلاک افکند اکر مستجاب شود اورا چه حال بود وچه باک باشد بعضی کویند این
آیة در شان نضر بن حارث نازل شده دران هنکام که او کفت ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا
حجارة فرود آمده مقصود او دعا بهلاک بود بجاء سنک باریدن کردن زدن روی بود وبعضی کویند کاهی
مردم چیزی که آنرا خطاء هر چیزی داند خدا را باهتمام وزاری خواند ودر حصول باهتمام کوشش می نماید
وآن مطلوب است ودر واقع خواست وحصول او در شان او زیان وصورت دعا می کند براء چیزی که
در واقع شراست همچو دعا کردن براء چیزی که خیر است ویا مبالغتی که در دعا باید واهتمام که در خواهش شاید
وآدمی در کارها شتابی دارد پیش از دانستن آنکه چون روح آدم در خویش آنرا رجوع دید وقوت حواس پیدا
کشت وبادراک پوست در خویش قوت برخاستن نیز داشت خواست ویا پیش از درامدن روح در پایها خیزد
وبرخاستن کار آدمی جز شتابی نیست خلق الانسان من عجل موافق اینمعنی است صفت ایشان در کارها
حزدابی است تا چیزا خزاو خیر است تا جز العجلة من الشیطان والثانی من الرحمن وجمله وکان الانسان
عجولا تذییل است معنی اینست وآدمی در حالت غضب وخشمناکی از نادانی وبی باکی شد وبدی چون هلاک خود
وزن وفرزند ومال خود دعا میکند استجابت آن اورا در پشیمانی وندامت افکند تا آنکه کوید براء خود بکمان خیرات
چیزی میخواهد که در واقع شراست وآن در شان او نزدیک خداء زیان ومضرات همچو خواستن خیر یعنی با اهتمامی
ومبالغتی که خیر را خواهد واز حرمان آن بحق بناهد وایشانرا در همه کارها شتابست وجوینده کارها
شتابی از هر بابست ٥ وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ
النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ ٥ ولتعلموا
عدد السنین عطف است بر لتبتغوا ولتبتغوا متعلق است بجعلنا آیة النهار واین جمله عطف است بر جمله ما نعم
یعنی وآتینا موسی الکتاب وقضینا الی بنی اسرائیل اعتراضست ومعترضاتی که در میان بود میان دو کلام متصل
روی نمود معنی اینست وکردانیدیم روز را آیتی از آیات قدرت وروشنائی از نشانهاء حکمت وفطرت
پس محو کردیم یعنی از چشمها مخفی ومظهر ساختیم سوال مورد درایشاء شب چنانچه بود همچنان است در وقت
محوی واقع نیست اتباع محو صور ایشانچه معنی است وچه مبنی باشد جواب حال محقق بنادکی بحال صورت
محو شده ماند پوشیدن آنرا بنادکی بر سبیل تمثیل محو شده میخوانند وایقاع محو بر آیت شب باعتبار ظرفیه بود از
قبیل نومت اللیل وجعلنا النهار باشد وبعضی کویند وجعلنا النهار بتقدیر مضاف است ای وجعلنا نیری
اللیل والنهار آیتین حتی معنی چنین آید وکردانیدیم آفتاب را که نیر روز است وماهتاب را که نیر شب است
دو آیتی از آیات قدرت ودو علامتی از علامات فطرت واین را یعنی ماهتاب را بکم کردن تا حد محاق
محو کردیم ودر حد اخفاء واستتار آوردیم وبعضی اورده بود وبعد از ان نور ماهتاب شب برخیزد محو
کردیم که یک جزو از هفتاد جزء باقی داشتن فرمود وبعد از ان بیان قاعده شب وروز کرد لتبتغوا فضلا من
ربکم آورد یعنی این کار شب وروز آفتاب وماهتاب پیدا آوردیم تا از فضل پروردکار خویش اندانی بجویند

بالشر دعاءه ام

ودر راه اکتساب بپویند بظهور حدّ روز از طلوع آفتاب تا غروب او وظهور حدیث از غروب آفتاب تا طلوع او وشمار سالها بدانند وحساب ماهها از اجرا وغیر واحاد دیوان وعدهٔ مطلقات وغیر آن بحدّ تمام کمال رسانند ۵ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا ۵ کل شیء ناصب او مضمر بر شریطه تفسیر است وعامل او باعتبار تفسیر واجب التقدیر است ای فصلناه وجمله عطف است بر لکل شیء وجعلنا اللیل والنهار آیتین معنی اینست و هر چیزی را تفصیل کردیم وبیان آن جدا جدا آوردیم ۵ وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا ۵ یلقیه بر صیغهٔ مضارع مجهول از باب تفعیل ونخرج از باب جمع خوانند ومعنی بر حسب آن داند کل شیء منصوب است بفعلی که مضمر است واینجمله عطف است بر جمله سابقه الزمناه کل انسان طائره الزمناه بر طریق وفصلناه کل شیء تفصیلا وطایر در اصل پرنده آمدن را گویند وعبارت عرب بود که در وقت بیرون آمدن وسفر کردن در استدلال خیر وشر نظر در حال پرنده میکردند ودل بر یمن ونحوست او می آوردند وچون کبوتری یا قمری یا طوطی یا عندلیبی از پرندگان میمون میدیدند فال میکردند وآن کار را میمون میدانستند واگر زاغی یا جغدی ویا بومی می دیدند بحرمی پنداشتند و بازمی گشتند وآن کار را میگذاشتند بعد از آن طایر بمعنی سعادت ونحوست وسود وزیان که طایر را دلیل بران میکفتند واحتمال میکردند والزام آن وجسپانیدن آن در کردن کنایتست از نفس مقدر گشته و لزوم وقوع الجمه بصا جوسته از خیر وشر ونفع وضر معنی اینست و هر آدمی را دران هنگام که در شکم مادر پیدا آوردیم طایر او را یعنی عمل او را از خیر وشر ونفع وضر الزام کردیم وآن را چون قلاده ساخته در گردن او انداختیم بمان خواهد که وباخویش بمان خواهد آورد و هرکه سر در کاری نهاد آن کار در گلوی او افتاده وبیرون آریم برای او روز قیامت کتابی آن را منشور ببیند واستطاع مضمون آن را گویند ۵ اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ۵ محمولاست بر تقدیر یقال که بر وجه استیناف در جواب ماذا یقال حین بالقاء کتابا منشورا ای یقال له اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم فاعل کفی است با زائده است علی متعلق است بحسیبا من حسب علیه بکذا یا بتضمین شهیدا وتذکیر لم یقل حسیبة تأویل نفس بشخص یا قایل شدن نحو تذکیر وتانیث در فعیل بمعنی بنفسک تعلیل است معنی اینست گفته شود در حسابگاه آخرت مرانسان را صحیفه اعمال خود را بخوان امروز بسنده است نفس تو امروز از ان رو که بر تو حساب کننده باشد وعملها خوب وکارهاء زشت که از تو صادر شده است در شمار آینه بود تا بستی بر تو وجوارح تو از ان رو که گواه باشد وبر عملهاء تو گواهی دهند ۵ مَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۵ اینجمله با معطوفات خویش معترضاست برای تبیین من که او امر خدای تعالی و نوای او محض به پند ونصیحت جلب منفعتی وسلب شود و در راه راست بود وجز برای نفس خویش مهتدی نشود و راه راست بود وآنچه از جیران کرده وآنچه از میراث آورده نفع آن راجع بسوی او باشد وسود آن او را بود و خدای تعالی از سود و زیان منزه است و هرکه گمراه شود گمراهی او جز برای نفس او نبود وازرة یعنی بارکشنده بار نفسی دیگر برنگیرد و هیچکس عقوبت گناه دیگری بر خود نبیند یعنی گناه دیگری بر خود ننهند سوال در حدیث است ان المیت لیعذب ببکاء اهله تعذیب مرده ببکاء اهل او آمده وشک نیست بر نیجه حدیث مذکور مخالف آیت مسطور شده جواب تعذیب مذکور محمولاست بر وصیت میت اهل خویش را ببکاء ونا راضی بودن او است بدان وصیت و بعینها گناه اوست نه گناه دیگران سوال تعذیب اطفال مشرکان در تبع بود وآن بر قول کسی ثابت است که ان یا رب مواخذه بگناه دیگران بروجه بینی باشد جواب درین حکم اختلاف است بعضی گفته اند اطفال کافران در دوزخ معذب نشوند غلمان اهل جنت باشند قلنا ان منع صحة ذلک النقل سوال الزام این نقل قایل میدعوا قل کذاب مواخذه بفعل دیگری عن نماید هم ازینجه نوع آید جواب عوانذ چون

با قایل صحبت داشتند وخود را بزبان حال داشت او نمی داشتند و در محافظت مقبول کردند واو را در حمایت نگاه داشتند مواخذه ایشان بگناه ایشان باشد مطالبه دیت از جهة نقل دیگری بوده ۵ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا ۵ اینجمله عطف است بر وکل شیء الزمناه طایره فی عنقه معنی اینست و نیستیم ما عذاب کننده مردمان تا بفرستیم وفرستادیم با ایشان که میان شریعت کند وامر ونهی ما برساند سوال از ابو حنیفه منقول است لو لم یبعث الله رسولا اوجب علی العقلاء معرفته بعقولهم و در کتب اصول فقه آورده لا عذر لمن عقل فی الجهل بخالقه عاقل چون مدت تجربه یابد باختیار کفر ماخوذ شود وازین می آید که پیش از بعث رسول و ورود شرع ماخوذ ازین مضمون آید روایت امنافی است وجمع میان این دو آیة چیست جواب رسول مبین است وعقل بعدادراک مدت تجربه کردن در بیان منزله رسول باشد بدین طریق مواخذه بعد مدت تجربه همچو مواخذه بعد بعث رسول بود و در بعضی تفاسیر معنی چنین گفته اند وما کنا معذبین فی الدنیا عذاب استیصال حتی نبعث رسولا بدین تقدیر میان آیة وروایت مخالفت نبود که نفی عذاب اخص منافی ثبوت اعم نباشد ۵ وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا ۵ اذا شرطیه عطف است بر جزیه سابقه ان نهلک قریة مفعول اردنا است امرنا مترفیها شرطست ومامور به محذوفست ای امرنا بالخیر والطاعات ففسقوا فیها ما تقضوا المروة وصاحب کشاف این وجه را بسندیده و بر دین رفته ومعنی کلام بالفسق گفته و تعلق بخیر وطاعت ظاهر بود وانجنس متعلق محال اسناد باشد وبعضی امرنا بمعنی کثرنا دارند بر طریق خیر المال سکة مابوره وجهس ما موره ای کثیرة النفل بدارند ففسقوا ودمرنا ها تدمیرا عطف است بر فحق علیها القول معنی اینست ما از ظهور فسق وعصیان کسی را در عذاب نیاریم وبعقوبت هلاک گردانیدن نشتابیم وچون بخواهیم اهل دیهی را هلاک گردانیم نعمت منزکان وزرگان ده را فرمان کار دهاریسانیم پس فاسق شوند وعصیان ورزند پس ثابت شود بر ایشان وعدهٔ عذاب ومتوجه شود عقاب پس مستاصل گردانیم مستاصل گردانیدن وهلاک گردانیدن ۵ وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ۵ کم خبریه مفعول اهلکنا است بجنبه وتقدیم او از جهة رعایت فاصله است خبیرا بصیرا تمیزاست یا حالاست از فاعل کفی وجمله کفی بربک تذییل است و درین جمله بعد جمله کم اهلکنا من القرون التفاتست از تکلم سوی غیبت معنی اینست وچند هلاک کردیم وبفنا وزوال رسانیدیم از قرنهائی که بعد نوح بم بود وقوت وشوکت می نمود وبسنده است پروردگار تو ازان رو که آگاه هست وبیناست باحوال بندگان ودانا تراست معاصی ایشان داند وجزا دادن تواند ۵ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا ۵ اینجمله شرطیه که معطوف نابیداست مر آگاهی وخبرات الهی چه کسی که بر ارادت باطن آگاه بودن است وارادت دنیا وآخرت را بداند وجزاء وسزا بر حسب آن تواند تمکین است که آگاهی ایشان عناد بود وخبیر بگناهان ایشان باشد ما نشاء مفعول است مر عجلنا را لمن نرید العاجلة ومن یرید الله منهم بدل بعض است ازان زیرا که ضمیر له عاید است سوی من کان یرید العاجلة ومن یرید الله منهم ان یعطیه بعضی از ایشان اند وثم جعلنا عطف است بر عجلنا جهنم مفعول اول است که مفعول دوم است وجمله یصلیها مستانفه است در جواب ماذا یصنع بجهنم ما مبنه است از جهنم مذموما مدحورا حال است از فاعل یصلیها معنی اینست هرکه بدین صفت باشد عاجل را یعنی دنیا را خواهد وتمنا او همین باشد او را دنیا بدهیم آنچه دادن آن خواهیم نه تمام آنچه خواهد وکل آنکه جوید هر کسی را که مراد او را دادن ارادت کنیم نه آنکه خواهند کار او خواسته است ایشان بر سانیم هم کسی که خواهد وهم چیزی که خواهد حاصل نشود ۵ وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا ۵ وجمله وسعی لها سعیها

عطف است بر اراد الآخرة سعیها مفعول مطلق است مر سعی را وهو مومن حالست از فاعل وسعی فاولئک
مبتداست کان سعیهم خبر مبتداء اول است وجمله ومن اراد الآخرة با خبر خویش عطفست بر جمله من کان
یرید العاجلة تا آخر معنی اینست وهر که آخرت را بخواهد و بشتافتی که در خور آخرت است برای یافتن آن
بشتابد وچنانچه باید در پی آن بوید وچنانچه جستن آن شاید سعی نماید وحال اینست که او مومن است بالله
ایمان دارد وآنرا بتعیین می پندارد پس سعی ایشان شکور بود وعمل ایشان ماجور باشد ° کُلًّا نُمِدُّ
هٰؤُلَاءِ وَهٰؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ° مفعولست مر نمد را
وتنوین بدل اضافت است و هؤلاء بدلست از کلا واحد من الفریقین هؤلاء المریدین العاجلة وهؤلاء
بدین الآخرة من عطاء ربک متعلق است بهؤلاء نعطاء ربک و رزقه ایاهم و ما یستهزون فی محلهم ایجمله
مستانفه است در جواب ما شانهم حین لم یرید و در ذکر من عطاء ربک بعد ذکر نمد بجای ذکر من عطایا وضع
مظهر موضع مضمر است و در من عطاء التفات است از تکلم سوی غیبت بذکر رب سوی پروردگار تعظیم مصطفی
است وجمله وما کان عطاء ربک محظورا حالست معنی اینست هر فریقی را یعنی طالبان دنیا را وطالبان
آخرت را بغیر ارادت ایشان بنزمدد میکنیم ما دعطاء پروردگار تو نصیب می بخشیم رزق از مطیع وعاصی
ممنوع نیست و رزق ما معین برای هر یکی است و ما راو روزی همه را عطا بخشیم و از یک باز ندارد و نمیر
وبلنگ وکربه وماروکژدم را بی روزی نگذارد ° انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَلَلْآخِرَةُ
أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا ° معترضه است برای تنبیه بر تفاوت وتفاضل مالک
بعضی مملوک بعضی غنی وبعضی فقیر وضعیف وبعضی توانا وبعضی ناتوان وبعضی دانا وبعضی نادان چون در
دنیا تفاوت شد همه شناختند وبعضی مراد خویش یافتند وبعضی نیافتند آخرت را که بزرگتر است اگرچه
شتابند تا فضل خدای تو بود چگونه یابند معنی اینست بنگر ونظر داد و دیده عبرت بکمار که چگونه
بعضی را در دنیا فضل دادیم ومیان ایشان تفاوت مرتب نهادیم بعضی مالک شدند وبعضی مملوک گشتند و
بعضی فقیر ماندند وبعضی ضعفاء اند وبعضی توانا وبعضی دانا اند وبعضی نادان هر آینه آخرت بزرگتر است
وتفاوت درجات او اکثر است تا آنکه چنان اهل عرب را چنان بندگی اهل بهشت سند ها میکرند
لیکن هر یکی را آنچه اورا داده اند شادان باشند ومرتبه دیگری را جویان نبوند ° لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ
إِلَٰهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا ° معترضه است برای بیان سبب یافتن نجات آخرت
فتقعد جواب نهی است بافا منصوب شده وخطاب مذکورین مر پیغامبر راست وباعصمت خطاب
او بامر ونهی رواست وباعصمت خطاب هرچند که معصوم است وبرات از کفر و نواهی باختیار را
مامور بایمان است ونهی از کفر تعریض از بدل است وخطاب مذکور از قبیل خطاب از مبنی بتعریض چون
در غیر موقف را گویند وتعریض از مو دی کننده باشد معنی اینست مکردان ای محمد با خدای خود الهی دیگر را
پس بنشینی نکوهیده واز رحمت خدای تو دور کردانیده ° وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ
إِحْسَانًا وقضی ربک عطفست بر جمله سابقه یعنی وآتینا موسی الکتاب وقضینا الی بنی اسرائیل
الا تعبدوا الا ایاه ان مفسره است زیرا که قضی فعلی است که در و معنی قول است ان مصدریه است و لا
تعبدوا فعل مضارع است بتقدیر بان لا تعبدوا متعلق است بقضی وبالوالدین متعلق است باحسنوا که
مقدر است وعطف است بر لا تعبدوا بتقدیر وان تحسنوا احسانا مصدریه است و موکد و تنکیر وتعظیم برای
نوعیت است معنی اینست وحکم کرده است خدای تو که جز خدای تو را مپرستید و در حق مادر و پدر
احسان که در خور ایشان است کنید ° إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا
فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا ° واف بکسر فا یا تنوین وعین تنوین وفتح فا بغیر تنوین خوانند

ومعنی

ومعنی یکی دانند بیان شرط است وفا زائده برای تاکید در شرطی که حرف او را موکد با آرند ونون تاکید در آرند
اما ترین من البشر احدا اکبر مفعول به است مر یبلغن را احدهما فاعل اوست وبر قراءة اما یبلغان بصیغه
تثنیه احدهما بدل است از فاعل او کلاهما و بر هر دو تقدیر عطف است بر احدهما فاعل واقع شده فلا تقل لهما
ان جزاء خویش مبنیه باحسان است باعتبار اینکه انتفاء اذی از کسی که قادر است بر آن نوعی که احسان است
مقرر است مر بالوالدین احسانا را و در عدول از خطاب جمع که کرده لا تعبدوا الا ایاه واحسنوا بالوالدین
احسانا بود سوی خطاب واحد در فلا تقل التفات روی نمود معنی اینست اگر برسند نزدیک تو از
پیری وکهنسگی از ایشان یا هر دو یعنی مادر و پدر و بر قراءة اما یبلغان بر تثنیه معنی چنین بود اگر ما در و پدر یکی
از ایشان یا هر دو بکبر رسند و درشت و برخاست محتاج سوی برداشتن و یاری دادن تو کردند پس تو
در شان ایشان اف مگو و آزار دل ایشان بباختن مجو سوال چرا بصیغه تثنیه بر کلاهما ضرب خواهد و ترتیب
او بر اما یبلغن عندک الکبر احدهما مستقیم نخواهد آمد چه بر سیدن یکی که سبب برای آن گفتن و رنجانیدن هر دو
نبود اما از آن متوجه شود جواب در عرف حکم یکی از امثال الحکم همه دانند وحکمی را که مترتب بر یکی است بر
بر همه کردانند چنانچه اگر یکی اهانت بر استاد کند گویند فلان وفلان اهانت استادان میکنند ویا کسی عقوق
یکی از والدین میکرد در حق او گویند فلان عقوق والدین دارد ° وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ° عطف
بر شرطیه سابقه که جزاء او نهی بود و نهر مکن یعنی کاری که تر اخوش نیاید ایشان از بعنف باز مدار قوی واقف
پیش از و آگر بر ایشان حقی گوئی وکاری نیک جوئی بر طریق نهر مگو وآنرا بر وجه عجز و زاری بجو سوال نهر از ان
بالاتر است چون اف حرام باشد نهر بر طریق اولی حرام بود فایده ذکر و لا تنهرهما چه باشد جواب نهی از
نهر بتقدیر جریمه است و نهی از اف بر تقدیر عجز وضعف وعدم جریمه ولا تنهرهما تاسیس بود تا کید نباشد
معنی اینست ومر ایشان را کلمه ای بد مگوید و درآزار ایشان مکنید وبا ایشان سخن حق چنان گوید که حضرت ابراهیم
با پدر خویش گفت برای اظهار نیکخواهی خویش یا ابت مکرر کرد و در نصیحت سخت بدانکه دلالت بر نهی
از ضرب وشدت وسایر انواع اذی دلالت بر نهی بر تقدیر عدم جرم بر طریق اولی است واین را در کتب
اصول فقهی دلالت نص گویند ومفهوم موافقت وگراهی خطاب خوانند وحقوق ابوین را در قرآن جلیل
قرین حق الله ذکر کرده و در قرآن چنانچه وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا
در حدیث الا اخبرکم باکبر الکبائر الاشراک بالله وعقوق الوالدین چه وجود آدمی بتخلیق مضاف سوی خالق
بشر است و تربیت ایشان بر وجه نسبت بود ومنسوب سوی مادر و پدر است و نفر دن بودن
ذکر حق ایشان بعد ذکر حق خدای تو بدین اعتبار است و ذکر حق خدای بر این وجه سزاوار است در حدیث
است رضاء الله رضاء الوالدین وسخط الله فی سخط الله و در حدیث دیگر است که پسری از پدری پیش
پیغامبر گله آورد و از ستدن مال پدر او شکایت کرد پیغامبر پدر او را طلب کرد و برای پرسش خاطر خویش
باز دید گفت این پسر ناتوان بود ومن توانا و او فقیر بود ومن صاحب ثروت وغنا هیچ از مال خویش
از و باز نمی داشتم ومال خود را مال او پنداشتم اکنون که من ضعیفم و او قوی ومن فقیرم و او غنی مال خود را از
من باز میدارد ودل خود را در شان من به بخل می نگارد پیغامبر گریان گشت و بر حال او بر آشفت مهربانی
پیوست وگفت این گفتار را هیچ سنگی و کلوخی نشود مگر آنکه گریه وزاری کند بعد از آن بر پسر آورد وبیان حکم
شرعیت کرد و حق را نمفت انت و مالک لابیک گفت و در حدیث دیگر است ایاکم وعقوق الوالدین
فان الجنة توجد ریحها من مسیرة الف عام ولا یجد ریحها عاق ولا شیخ زان ولا من
ازار جاره و در حکایت آورده اند چون خالد برمکی را بندیخانه کردند یحیی بن خالد را همراه آوردند آفتابه را
در قندیلی که در بندیخانه آویخته بودند داشت و دل بر گرم آن گماشت و آن آب گرم کرد و برای وضو کردن

خالد آورد بدبان حال او را شاهده کرد دوم شب قندیل را بیاورد یحیی آفتابهٔ آب تمام شب بنزد خویش
داشت و آنرا سبب گرم شدن آب بداشت چون یحیی افتابه پیش خالد آورد خالد دید که آب برحسب هوا
سرد بود تعجب کرد گفت که آب وضو بغیر آتش برحسب هوا چرا سرد بود و بر اندام چگونه سرد نمود یحیی قصه
هر دو شب ذکر کرد و پدر را بدین سبب در خشنودی آورد خالد دعا کرد که ای بار خدای چنانکه یحیی در این
کاشت و از هوا و سردی آب نگاه داشت و در ادای حق من در دنیا اهتمام کرد وحق مرا بجا آورد تو کرم خویش
او را در آخرت از گرمی آتش دوزخ نگاه دار و رأفت و رحمت خویش بدو بگمار ∘ وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ
الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ ∘ عطف است بر قل لهما قولا کریما و من در من الرحمة سببیه است ذل فرزند را پیش
مادر و پدر از سر عتاب آمدن و بشتابی حاصل شدن تشبیه بر بنده کند براو او را جناحی بر وجه تخییل ثابت
کرده اند و در واخفض توبیخ تخییل ثابت کرده اند و طریق اهل حله و اثبات الیته باشد و تواند بود معنی
چنین آید در شتاب آمدن برای خفت مادر و پدر و شتافتن در طاعت ایشان تشبیه بر بنده کند برای او
جناحی بر وجه تخییل بر وجه ثابت کرده اند و اضافت مذکور سوی ذکر از باب اضافت چیزی سوی صفت او بود
بطریق خاتم الجود یعنی و اخفض جناح الذل کنایت از کمال تواضع و نهایت تذلل دارند چه جناحی که صفت
او ذل است چون او را خوض کند مستلزم کمال ذل و نهایت مذلت بنمایند معنی اینست و برای ایشان
بر ذل فرود آر و ذل خود را پیش ایشان بمبالغت پیدا آر و سبب مهری که ایشان بر تو دارند بنیکی نگران
نگرانند و یا از سبب مهری که تو بر ایشان داری پیدا آر و دل ایشان را بر بخش مار ∘ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا
كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ∘ عطف است بر واخفض لهما جناح الذل رب ارحمهما مقول قل است
کما ربیانی تشبیه رحمت خدای تع بر تربیت مادر و پدر و فرزند در حال صغر تشبیه مترتب مسحوق است و طریق
صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابرهیم معنی چنین آید در حیات مادر و پدر با ایشان تواضع بکن و دل را دعا
برحمت ایشان بگشا و بگوی پروردگارا من رحمت بکن ایشان را چنانچه مرا که در حالت صغر بوده ام پرورده اند
و احسان بکن در حق ایشان چنانچه ایشان در طفولیت بر من احسان کرده اند ∘ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ
بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا ∘
ربکم اعلم بما فی نفوسکم مبتدا است و جمله معترضه است برای ترهیب کسانیکه بظاهر توقیر و تعظیم مادر
و پدر نمایند و در باطن از صحبت ایشان تنگ آیند و ترغیب کسانیکه در ضمایر خویش تعظیم ایشان بنیل سعادت
خویش آید معنی اینست پروردگار شما داناتر است بدانچه در ضمایر شماست از اخلاص و خلوص اعتقاد
در مراعات حقوق و آنچه در بواطن شماست از قصد سرکشی و نیت عقوق در حدیث است یعمل البار ما
یشاء ان یعمل فلن یدخل النار و یعمل العاق ما یشاء ان یعمل فلن یدخل الجنة روایت کرده اند شخصی پیش
حضرت پیغامبر ص آمده گفت مادر و پدر من بکبر و ضعف بدن رسیده اند و من از ایشان آن رنج میکشم که
ایشان در کودکی من از من کشیده اند یا رسول الله این رنج مکافات رنج ایشان باشد و مراعات حقوق
ایشان بود حضرت فرمودند نه زیرا که ایشان در رنج دیدن خوش بودند و بقای تو میخواستند و تو با خود
رنج میکشی و منتظر مرگ ایشان میباشی ان تکونوا صالحین فانه کان للاوابین غفورا ان تکونوا صالحین
شرط است محذوف الجزاء و جمله فانه کان للاوابین غفورا تعلیل جزاء محذوف است ای ان تکونوا
صالحین بالتوبة من هتک الحقوق عن جهة یغفر لکم لانه کان للاوابین ای التوابین غفورا و جمله شرطیه
مستانفه است کانه قیل ما بالا من شیمته شعر ولم یبلغ الحق اذا تاب و ابوه ندم ∘ عاجلت قیل
ان تکونوا صالحین و صالح برای رحمت خدای تع شما را بیامرزد و گناه شما را عفو کند زیرا که خدای تع آمرزنده است
کسی که مادر و پدر را ایذی کند و بخشنده است هر کسی را که از گناه توبه کند ∘ وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ

والمسکین

وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ∘ این جمله عطف است بر وقل رب ارحمهما و اشارت است که حق خداوندان
قرابت یا از جانب پدری و یا از جانب مادری بجای آرند و همچنانکه رعایت مادر و پدر در حیات و ممات
میکردند رعایت ایشان نمایند علاوه در حدیث است من اراد ان یبسط له فی رزقه و ینسا له فی اثره فلیصل
رحمه اقارب اگرچه کالعقارب گفته اند و بعض ایشان بهرات از توشه اجابت سایغ ینمایند
هرچند که میان خویش جزو شوند در استیصال خاندان خویش بکوشند تا آنکه میان خویش مخالف بودند
در هنگام ظهور مخالف دیگر موافق شدند جواب و بده خداوند قرابتی را حق آورده و تفضیل و تقدیری
است که فقها بیان کرده اند و مفعول دوم اتمحذوف است ای ابن المسکین و ابن السبیل صفت
مر جمله سابقه را معنی اینست وانچه مسکین حق داری بکن اندانچه راه کردی استحقاق دارد بجای آن و ذکر
مسکین و راه کردی و بعده ذکر اقارب تقصدی بینت سخن در احسان و از ضمن بود ذکر مسکین و ابن
السبیل اجنبی ضمنی و اضطراری باعتبار مقام مقصود باشد و اگر ذوی القربی خداوند قرابت پیغامبر ص
را پندارند جمله معترضه بود معطوف بر قل رب ارحمهما نباشد بلکه ذوی القربی همچو ذکر مسکین است چه
ابن السبیل ضمنی بود و اضطراری باشد ∘ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا ∘ این نهی عطف بر امرهای سابق معنی
اینست و اسراف مکن اسراف کردن یعنی مال را در غیر مصرف ما در بریا و بهم از غیر محل از دست مگذار
و بمفاخرت و مناهیات ... از خیر و شری و قلیلی و کثیری در منافع شدن مال بی حاجتی بسر
برای پرشی آخرت به پرهیز روایت کرده اند مردی را در خیرات او را گفت اسراف بچیز روزی عثمان
بن اسود با مجاهد طواف خانه کعبه میکرد مجاهد روی سوی کوه ابو قبیس کرد و گفت اگر مردی مسند این کوه زر
انفاق کند اسراف نباشد و اگر مردی در حق معصیت ولی منفعت مصروف سازد خود را در ورطه اسراف
اندازد روزی سعد وضو میکرد و آب را بسیار در استعمال آورد سعد گفت او فی الوضوء سرف پیغامبر ص فرمود
نعم ولو کنت فی نهر جار اسراف بخصلتی نکوهیده و تبذیر کاری ناپسندیده است ∘ إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ
كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ∘ جمله معلله
مر نهی سابق را و تاکید او از جهت تقدیم ملوح است چه نهی از تقدیم ملوح تنزیل منزله سایل کرد و جمله را
تاکید بر سبیل استیناف مجیز واو آورد و جمله وکان الشیطان لربه کفورا تذییل است معنی اینست
بدرستی که مسرفان مال را ضایع کنند که اند یاران شیاطین و هم کالدین شیطان اند و از حدود خدای تع
بیرون آیند که اند و حاصل عمر را ضایع کنند که اند یا گویند بدرستی که مبذران دوستان شیاطین
اند و در عمل اسراف اطاعت ایشان میکنند شعر ان المحب لمن یحب مطیع ∘ و بعضی اخوان
را یعنی اشباه و امثال و مبذران در شرارت و در عادت مانند شیاطین پندارند و بعضی گویند
ملازم چیزی را اخ او گویند چنانچه در حجر آمده الدنیا ینطقها و اخوک اخو مکاشر و ضحکل اخوان
شیاطین پندارند و بعضی گویند ملازم چیزی را اخ او گویند چنانچه اخوا مرة الدنیا یعنی ملازمان
شیاطین مستعمل شده و این مبالغت است در مذهب چه هیچ بدی بدین را شیاطین مدف بالاتر
انان و بکاری و مصاحبت و ملازمت با ایشان نباشد و هست شیطان مر بدرد کار خویش را کفران
ورزنده و ترک دادن او کار خیر بنده است شیطان نعمت حق را و نعمی خانند و در غیر محل مصروف میکرده اند
و صاحب مال و جاه را در مناهی رسانند و اگر مال را در عصیان خرج کند و جاه را در ایذاء مردمان مصروف
گرداند نعمت مال و جاه ضایع کرده خود را در معرض کفران مال و جاه آورده باشد خوش وقت آنکسی که قوت
جاه خود را در ایذاء مردمان بنداخت و مال را سبب وبال نساخت و قدر این هر دو نعمت دانست و نعمت
دنیا حاصل کردن در حیات اخری توانست بیت بدنیا توانی که عقبی خری ∘ بخر جان من ور نه حسرت بری

ضمنی واضطراری است

وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا ۝ روایت کرده‌اند چون سائلان پیش حضرت رسالت پناه می‌آمدند و از وی چیزی درخواست میکردند روی سوی ایشان نهادی و آنچه میسر بود دادی و اگر چیزی نبودی بجاء او سائل اعراض نمودی باز گشت سائل اعراض مذکوره بر تعظیم کرد ناخوش گشت بدین گمان غمگین شده باز گشت این آیة نازل گشت و این نظم بورود پیوست اما تعرضن شرطیه است که حرف او موکد بما زائده شده و هم از اینجهة در وی نون تاکید ثقیله در آمده و ضمیر عنهم عاید بر سائلان مذکور است حکایة بدلالت قصه و مراد از جهة رزق است چه رحمت سبب رزق است بر ابتغاء رحمت کنایت از نابودن چیزی است که سائلان را بدهند و چنین چیزی را که بوجود نباشد چه چنین موجود بتحصیل حاصل است و ابتغاء منصوب بر مصدر است ای و اما تعرضن عنهم ابتغاء لتعظیم الاعراض اذا دام یا حال است ای مبتغیا رزقا تعظیم یا ظرف است ای وقت ابتغاء یا مفعول است ای لاجل ابتغاء له یا از ضمیر من ربک لاجل یا ظرف مستقر است میسورا مصدر است یعنی یسر ای قولا ذا یسر و قولا مصدر است و مر فاعل را مفعول به است بمعنی یسر ای مقبولا و جمله فقل لهم جزاء شرط است و جمله شرطیه معترضه است براء تلقین پیغامبر و تنبیه و چون چیزی براء دادن نباشد با سائل چگویید و از وی عذری بچه جوید معنی اینست و اگر اعراض کنی ای محمد از سائلان و بدی کردن از ایشان اعراض کردن پس بگو مر سائلان را گفتار نرم که سائلان را دشوار نیاید و گران نماید چنانچه گوئی رزقنا الله و ایاکم اعطاکم الله و اغناکم و اگر باشد از شما دریغ ندارم و اعظام و اکرام شما بجا آرم معذور دارید یاران از مادر من بشما دعا میخواهم و من دم و قدم با شما می‌نهم اگر من قدرت عطا ندارم از شما قدرت دعا دارند دل من بگذارند و امثال آن تحیاتی که متضمن رفقت باشد و موجب آزار نشود و سائلان از تو از عطیه شود امثال این کلمات بهتر است که اعراض کنی و ایشان را در کلم و تعظیم و عدم التفات الکلو

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا ۝ روایت کرده‌اند زنی که شوهر او در لشکر پیغامبر شهید شده بود پسر خود را بر پیغامبر فرستاد و از حال عسرت و درماندگی خود و فرزندان خود خبر داد گفت اگر پیغامبر چیزی بدهد دل بریده تخفیف دیگر بگوی و پیراهنی که پوشیده است بگوی پسر او پیش حضرت آمد و آنچه مادر از شهید شدن شوهر و عجز خود و فرزندان خود بعینه شنیده بود هیچ نهفت و یک یک پیش پیغامبر گفت پیغامبر چیزی حاضر نداشت دل بر وعده نگماشت پسر مذکور بوعده باز گشت پیراهن را که پیغامبر پوشیده بود سائل را داد پیغامبر از کمال کرم بی پیراهن ماند وقت نماز در آمد آن حالت پیغامبر دید با عایشه قصه گفت ابوبکر شنید پیراهن خویش کشید و بر پیغامبر عرضه کرد پیغامبر پوشیده سوی مسجد آورد بعضی یاران علامت زبان کشادند و دل بر نصیحت نهادند چه بچنین عطاء خویش ندارد که از حاضر شدن مسجد باز دارد این آیت نازل گشت و این نهی بورود پیوست و این جمله انشائیه عطف است بر جمله سابق که جزاء او انشائیست و یا معترضه است در اثناء کلام براء تنبیه پیغامبر معنی اینست و مگردان دست خویش را تمام فراخی که با حتیاج حوائج مردی بنمایی پس نشینی بدین عمل ملامت زده و از رفتن مسجد باز مانده بی پیراهن گشتن و برهنه نشستن و حوائج مردی کردن چنانچه خود محتاج گردند و تا دن از اندازه که خود درمانده مانند افراط در هیچ کاری نباید و تفریط در هیچ عملی نشاید اقتضاء در همه کار سود بود و میان روی پسندیده یا خود

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ ۝ جمله معترضه است براء تسلیه پیغامبر در فقر ملوح است بر مضمون این جمله از تقدیم ملوح سامع را تنزیل منزله سائل کرد و جمله را موکد آورد معنی اینست بدرستی که خدای تو هر که را خواهد رزق فراخ کند و هر که را خواهد تنگی و عسرت افکند فراخ کردن و تنگ کردن رزق کار خداست نه متعلق بدیگری بود این توانائی است در نابودن چیزی که متعلق بدیگری است مر آن توبیخ ناخوشی نشاید و اندوه کردن نباید إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ۝ اینجمله تذییل است مر عالم از جهة آنست که صفت کردن حق بخبیر و بصیر مستلزم است مر عالم بودن او با حوال ایشان و آن مستلزم است مر عالم بودن برین که آنچه او با درحق ایشان باشد و اینجمله کنایت بود از آن ربک ینظر بعباده بما یلائمهم و یلین بحالهم و چون ان ربک یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر ملوح تاکید اینجمله سابغ نمود معنی اینست بدرستی که خدای تو بر حال بندگان آگاه هست و بیناست کسی را که در خوردن فراخی رزق است فراخ کند و کسی را که سزاوار فقر است در مشقت فقر افکند و هیچ یکی از دادن و نادادن در غیر محل نیست در بسط الرزق و قبض مبنی بر حکمت است ۝

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ ۝ این نهی عطف است بر انشارات سابقه در جاهلیت عادت عرب بود و کار ناشایسته از ایشان روی نمود دختران را از جهة خوف فقر می‌کشتند اظهار حسب و عبرت میکردند و خود ایشان را بهیچ می آوردند و میگفتند از دختران عارفی و جهادی نیاید و کسبی و کاری روی نماید از جهة بکاری در فقر مانند و از جهة حاجت خود را بغیر کفو مشغول کرده اند و آن عار خاندان بود و ننگ و اعانت اهل بیت کرده و جهالت میکنند و تعظیم امر خداء و شفقت بر آورد نیکان اوهی کردند این آیة در شأن ایشان وارد گشت و این نظم بورود پیوست و بجاء بنات نه کر اولاد کرده و لفظی جمع از اناث آورد تا تصریح بجهة فرزندی که مانع از کشتن است برد و موجب تسویه میان پسران و دختران باشد و جمله نحن نرزقهم و ایاکم دلیل است بر نهی مذکور معنی اینست و مکشید فرزندان خویش را از جهة خوف گرسنگی و ترس فقیری زیراکه مایم مر ایشان را و شما را رزق دهنده ۝ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا ۝ خطأ بکسر خا و سکون عین و فتح عین تامل و خطا بفتحتین خوانند و معنی یکی دانند و اینجمله تذییل است معنی اینست بدرستی که کشتن فرزندان خطائی کبیر بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابغ نمود و گناه کاری عظیم باشد و خطا اینجا بمعنی گناه آمده چنانچه در آیة انا کنا خاطئین بمعنی شده و خطا بمعنی خلاف و بسر عهد نیت تا در رفع عن امتی الخطاء در آید و معنی سابغ نماید ۝

وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا ۝ عطف است بر نهی سابق که نهی از قتل اولادهم بود و در تاثیر معنی قتل نمود چه زنا سبب است براء ضایع شدن داری که از آن زانی مخلوق شود از جهة انتفاء نهی از زنا بعد ذکر قتل اولادهم حکم ذکر عام بعد عام باشد معنی اینست و زنا را نزدیک مشوید و گرد این کار مگردید و این ابلغ است از ولا در توجه این نهی از زنا بر وجه کنایت است و لا تقربوا نهی از زنا بر وجه تصریح است ۝ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً اینجمله تعلیل است بر نهی مذکور و دلیل است چون نهی مذکور ملوح مضمون اینجمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابغ نمود معنی اینست بدرستی که بزنا نزدیک شدن و این کار بد بظهور آوردن معصیتی فاحشه و فعلی نکوهیده است مرتکب این کار را هم مردمان دشمن دارند و فعل بدکرداران پندارند ۝ وَسَاءَ سَبِيلًا ۝ ساء از افعال ذم است بمعنی بئس و فاعل وی ضمیر است مبهم مستتر در وی سبیلا تفسیر و تمیز است و مخصوص بذم محذوف است ای ساء سبیلا و این جمله که براء انشاء ذم است هم تذییل است یا معطوف است بر جمله سابقه بتاویل و یقال فی بیانه ساء سبیلا عطف انشا بر خبر نباشد معنی اینست بدرستی زنا که موجب خلل در شان اوست و مستوجب انقطاع انسابست از جهة ازدحام زناة در زانی سبیل تقاتل و نفاق است و نیز زنا مستقبح طبع و نکوهیده شرع است و موجب تقرب و انتفاء الفت است و منافی معاش و مزاج ائتلاف انتعاش هیچ زانی و زانیه را از آن خود نپندارد و اولاد دیگری هم در معامله که کرده باز دوام است نپندارد و نیز موجب است مر قوت و مصلحت اصلاح منزل بنکاح متعلق است سوال نزدیک اهل سنت و جماعت قبح فعل اختیاری معلول نهی است و تعلیل نهی بقبح مذهب معتزله است و ظاهر این آیة موافق معتزله می‌نماید

مذهب اهل سنت وجماعت چگونه نماید **جواب** این کلام از باب استدلال بثبوت اثر بر ثبوت مؤثر است
یعنی نهی از زنا ثابت است زیرا که اثر آنکه قبح وزشتی است از اهل سنت از ثابتات است و بر ثبوت قبح او
در جمله ادیان از مسلمان است تعلیل مذکور مخالف مذهب اهل سنت وجماعت بود و سوال وارد شود
واگر استدلال بثبوت موثر بر ثبوت او بودی موافق معتزله نمودی ۰ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ
اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ۰ عطف است بر ولا تقربوا الزنا چون کلام سابق نهی از قتل اولاد بود درین آیه
نهی از قتل جمیع نفوس معصوم آمده وذکر این آیه بعد نهی است وجمله سابقه ذکر عام بعد خاص نهی این
بعد نهی است وجمله سابقه ذکر عام بعد خاص یعنی ذکر این بعد نهی است وجمله از قتل بود وتعمیم بعد تخصیص
معنی اینست ومکشید نفسی را که خدای تعالی حرام کردانیده است کشتن آنرا مگر بوجه بحق محقق ۰ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا
فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا ۰ معترضه است براء بیان حکم کسی که بظلم کشته شود و مظلوما حال است از ضمیر
قتل فقد جعلنا لولیه سلطانا تعلیل است مرجزء محذوف را ای من قتل مظلوما فلولیه قاتل بالقصاص
فقد جعلنا لولیه حجة وسلطانا **معنی اینست** وهر نفسی که معصوم است چون کشته شود در حالتی که مظلوم
است یعنی بنا حق کشتن او بر وظلم رفته وبغیر موجبی کشته شدی قاتل او را بقصاص مطالبه کرده شود وحق قصاص
برو متوجه کردد زیرا که ولی مقتول را بر قاتل حجتی ظاهر کردانیده ایم ۰ فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ ۰ یسرف بیا وتا
خوانند و معنی بر حسب آن دانند **معنی اینست** پس ولی مقتول که او را ولایت قتل قاتل داده ایم در قتل
اسراف نکند و خود را در تجاوز از حد در کشتن بقتل جمعی مقابله یکی چنانچه در جاهلیت عادت بود نکند
چه بعد قصاص مثله کردن و بعد مردن زخم دیگری زدن قصاص کننده را از قبیل این تعدی نهی باشد
وممنوع بود ۰ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا ۰ اینجمله تذییل است چون شرعیت قصاص ملوح بمضمون
اینجمله بود تاکید بتقدیم ملوح سابغ نمود **معنی اینست** بدرستی که ولی مقتول مظلوم بولایت قتل منصور است
و قاتلی که ظالم است مقهور است شرع مقتول را یاری بکند و قاتل را که ظالم است در مقهوری افکند
وگرفته برو سپارید و در تصرف او آرید تا هرچه خواهد بکند ببخشد یا بکشد ۰ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ
الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ ۰ این جمله عطف است بر نهی سابق که نهی از تعرض
نفس معصوم بود وحتی متعلق است بمضمون استثناء ای بالتی هی احسن حتی یبلغ اشده فاذا بلغ لا تقربوا
اصلا بل ادفعوا الیه قال الله تعالی وآتوا الیتامی اموالهم **معنی اینست** مال یتیم را نزدیک مشوید ودر تصرف
میارید مگر بطریقه که نیکوتر بود وبروجهی که نافع تر باشد از نگاهبانی چنانچه باید وسعی نمودن در افزونی
آن چنانچه شاید تا برسد آن یتیم در هنگام قوت مجامعت وبلاغت را دریابد از نزدیک شدن مال او باز
مانید وبدو سپردن واجب دانید ۰ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا ۰ این امر عطف
است بر نهی سابق وجمله ان العهد کان مسئولا تعلیل است برامر مذکور دلیل است وچون جمله واوفوا
بالعهد ملوح بمضمون اینجمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابغ نمود **معنی اینست** وعهدی را که با مردمان
در مهمات انفس ودیات در اموال کنید این عهدها چنانچه باید وشاید بتقدیم رسانید و وفا کنید
وعهدی که با خدای تعالی در اتیان اوامر واجتناب از نواهی دارید دل بر نقض آن میارید **سبب** از عهده
وفا اگر بیرون آید مرده ۰ وز هرچه بکنی فزون آید مرده ۰ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ
إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ۰ بالقسطاس بضم قاف وبکسر او خوانند ومعنی یکی دانند
عطف است برامر سابق **معنی اینست** وتمام کنید پیمانه را وچون تمام شد بترازو راست ودرست
وزن کنید ۰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ۰ اینجمله تذییل است یا تعلیل است وذلک اشارت
است بر مصادر اوامر مذکور **معنی اینست** آن یعنی ایفاء کیل ووزن بترازوی راست ودرست که در

کنی باشد مر شما را بهتر است ودر منفعت اکثر واز قرینه این نوع کردار یعنی راستی ودرستی در کار نیکوتر است
از روی بازگشت مال ونیکوتر است در امر حال از مرتبه کم دهان که بخاصیت کمی آرد ومنفعت جنات کنند کاه
زیان دارد ۰ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ۰ عطف است بر جمله واوفوا الکیل وعدول از
جمع خطاب بسوی واحد بسبب التفات **معنی اینست** وپس روی مکن ومعمول مکردان آنچه علم نیست
ترا بدان **سوال** ازین آیه چنین آید که عمل بخبر واحد وقیاس وسایر دلائل ظن که موجب علم نیست نشاید
جواب شک نیست که در محل علم مانند ظن عمل بظن بر تحقیق نشاید چه گواهی دادن که مبنی بر ایقان است
که بر تحقیق احسان وجرح وتعدیل شاهدان بتمال است نه بر ظن پیش از تمیز میان صادقان وکاذبان
در حدیث است من حدث بکل ما سمع فهو احد الکاذبین اما در محلی که عمل روا نبود براء عمل غالب ظن نشده
باشد چه بقول قائل در چیزی که مخصوص بزبان بود اطلاع نباشد وقبول خبر واحد در رویت هلال
رمضان بعلت ابر وغبار وغیر آن وتحری قبله واخبار مظاهر ونجس وحرام وحلال وعمل مقدار بقول المجتهد
پس چاره نبود آیه را جمله وتقیید کند معنی آیه ولا تقف فی اللزوم القطع والیقین ما لیس لک به علم من الاحسان
والیقین دانند یا علم را بمعنی ظن دارند بر طریق فان علمتموهن مومنات که بمعنی ان ظننتموهن گفته اند بدارند
مقصود این نهی از عمل بظن نبود بلکه بوهم در معارضه چنانچه در شب با غلبه ظن طلوع صبح وطعام سحر خوردن با ظن
عدم آفتاب افطار کردن ۰ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ۰
کل اولئک مبتدا است سمع وبصر وفؤاد مشار الیه او راست چه اشارت برو سوی عقلا رواست واشارات
چنانچه در بیت فرزدق **شعر** اولئک آبائی فجئنی بمثلهم ۰ اذا جمعتنا یا جریر المجامع ۰ کاف خطاب است
مسئولا خبر کان است ضمیر عنه عاید بر اتباع است که مفهوم است از لا تقف جار ومجرور عنه متعلق است
بمسئولا که از سمع وبصر بقرینه عطف فؤاد ما به السمع وما به البصر مراد است وکان بمعنی یکون است زیرا که حکایت
آینده است ایراد لفظ ماضی از جهت تیقن وقوع است بر طریق ونفخ فی الصور وکان با اسم وخبر خویش خبر
مبتدا است وجمله تعلیل نهی سابق است یا تذییل است ونهی مذکور ملوح بمضمون اینجمله بود بتقدیم ملوح تاکید
جمله سابغ نمود **معنی اینست** بدرستی که گوش وچشم ودل هر یکی از آن از اتباع مسئول باشد هم را بپرسند
ناشنیدنی چرا شنیدن وآنچه از شنیدنها شنیدی وبدانکه علم دو نوع است حسی وعقلی ذکر سمع وبصر
اشارت هر دو نوع عقلی است ۰ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا ۰ ای لا تمش فی الارض مرحا و یا مفعول مطلق
است از باب ضربته سوطا ای لا تمش فی الارض مرحا و مرحا و مرح شدة فرح را گویند وآن مستلزم است بر
خود بینی کردن وبزرگی آوردن ونادان گشتن وفراوان رفتن که نشانه متکبران وعلامت متجبران است واینجمله
عطف است بر نهی سابق **معنی اینست** ومشی مکن در زمین خوشان ونادان تکبر کننده وبزرگی نماینده بلکه
مشی کن برو بنرمی وآهستگی وبفروتنی وشکستگی که علامت متواضعان ونشانه فروتنی کنندگان است ۰ إِنَّكَ
لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا ۰ اینجمله معطوف بینت کنایت است از ضعیف بودن
وناتوانی نمودن وتعلیل است بر جمله لا تمش فی الارض مرحا وچون نهی مذکور ملوح بمضمون اینجمله باعتبار
معنی مکنی عنه بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابغ نمود **معنی اینست** ومشی مکن بر زمین بنشاط وبفرح زیرا که
ضعیفی درست وناتوانی در خلقت تو واگر بخواهی که در زمین روی که هرگز پاره نکنی ودر روی خوف و نقص
نیفکنی واگر بخواهی بالا رفتن هرگز در بلندی کوه نرسی کسی که ضعیف باشد وعاجز بود او را با تکبر چه مناسبت
وبا تعظیم چه ملایمت ۰ كُلُّ ذَٰلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا
کل ذلک مبتدا است سیئه اسم کان واضافت سیئه سوی ضمیر که عاید سوی مبتدا است وذلک اشارت است
سوی خطابات سابقه مشتمل بر حسن وقبح **معنی اینست** همه که مذکور است قبیح او یعنی آنچه میان او

اشارتم

بدست نزدیک پروردکار تو مکروه و ناخوش نماینده است بر قراة سیئه ضمیر کان اسم او بود و سیئه خبر او باشد مذکر مکروها و درصفت سیئه بتأویل سیئه بذنب بود بهمچو تأویل امراة حایض ما ایشان باشد و ذلک بر سیئات دارند و بر مطلق خطابات چنانچه بر قراة سیئه باضافت داشته بودند و آنکه در تفسیر آورده اند تذکیر صفت لذانست که تأنیث سیئه حقیقی نیست و درست نمی آید زیراکه در اسناد صفت سوی ضمیر مونث غیر حقیقی است و چون تأنیث در الشمس طالعة گفته و کان با اسم و خبر خویش خبر مبتداست و مقرر است مرنهی سابق را ۵ ذٰلِكَ مِمَّآ أَوْحَىٰٓ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ ٱلْحِكْمَةِ ۵ ذلک اشارتست بر همه خطابات که درین سورت بالا مذکور است و از آغاز سورت تا اینجا مسطور است از اوامر و نواهی مشتمل است با امر با اسباب صلاح از موجبات تناهی که بالا ذکر اوامر و نواهی بود و بیشتر ازین نیز ذکر اوامر و نواهی خواهد بود و اینجمله میان دو کلام معترضه افتاده ستایش خطابات مذکوره را فایده داده معنی اینست آنچه ذکر کردیم و درین سورت در بیان آوردیم از اموری است از حکمت پروردکار تو سوی تو وحی کرده است از علم حلال و حرام و شرایع و احکام ۵ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتُلْقَىٰ فِى جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا ۵ عطف است بر انشادات سابقه معنی اینست و مکردان با خدای تعالی الهی دیگر پس که انداخته سوی دوزخ ملامت کرده شده و از رحمت خدای دور افتاده از ابن عباس روایت کرده اند و باسناد روایت کرده ثقاة آورده اند ۵ أَفَأَصْفَىٰكُمْ رَبُّكُم بِٱلْبَنِينَ وَٱتَّخَذَ مِنَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ إِنَٰثًا ۵ همزه براء استفهام است ای افضلکم فاصفیکم و جمله واتخذ من الملٰئکة اناثا عطف است بر افاصفیکم در آیة سابقه نهی از شریک کردن غیری را با خدای تعالی و درین آیة نسبت کردن حق سبحانه و تعالی باولادات که این نیز همچو اشراک در شناعت بلکه برتر از آن بانکار از ایشان از ابتنا و ولاد مستلزم نقیصه است و انتفاء الزم هیئت روی می نماید و جمله سابقه رد اشراک و نفی انداد صانع بود و درین آیة اتحاد اولاد که سبیه و قریب باندادات زیراکه در غالب و از مثل و لد و زاده نظیر مانده بود دا اتحاد اولاد مقر بثبوت انداد باشد معنی اینست افضل داد پس برکزید شما را پروردکار شما با شرف انواع یعنی پسران و کرفت برای ذات خویش از فرشتکان دختران این خلاف حکمت بود و پسندیده نباشد ۵ إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا ۵ اینجمله تذییل است معنی اینست شما هر آینه میکویید قول عظیم اینجمله تذییل است کلام ناکرنده و افراد ایشان برین کفتار ناپسندیده امارت آنست که ایشان این را سهل می پندارند و درطاعت ترسناکی عظیم می پندارند بظهور امارت انکار مضمون اینجمله ایشان از تنزیل می آرند و از کفتاری عظیم آگاه نه اند که چه میکویید و خبر ندارند که در کلام راه کدمی پویند و این از جمله حوایج است و خدای تعالی از حاجت منزه است ملابس و مجانست اولاد نقایص است و خدای تعالی از نقایص منزه است او را با فرزند چه منفعت و با فرزند چه ملایمت و باز عجبی دیگر سوی خدای تعالی مکر منسوب کرده اند و خدای خود را صاحب پسران که افضل انواع اولاد به داشتند کفتاری که سزاوار انکار بود و کرداری که لایق رد و استبعاد باشد ۵ وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِى هَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ لِيَذَّكَّرُوا۟ وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا ۵ لام در جواب قسم محذوف است ای بقسم لقد صرفنا و تصریف تکثیر و بلاغت صرف است و آن در اصل بمعنی کردانیدن چیزی از جائی سوی جایی است چون صرف عنان و تصریف ریاح نیز استعمال کرده اند درچین که درین تغییر بیان است از اسلوبی سوی اسلوبی دیگر و از عبارتی سوی عبارتی واضح براء ولقد آتینا فی هذا القرآن عبارات مختلفه و اشارات متنوعه و استعمال عذابی بیان فرموده است لیذکروا ای لیذکروا بمعنی لیتدبروا و لیتفکروا بیان فرموده است و بعضی لیذکروا بمعنی لیتعظوا خوانند و ماخوذ از ذکر بمعنی ذکر و کردانیدن بعضی دیگر یکسان دارند عبارت از بیان پیش مردمان و پند دادن ایشان کویند و جملهٔ و ما یزیدهم الا نفورا حال است نفور در اصل رمیدن دواب است تشبیه کافران

بدواب رمیده اثبات نفور که دواب است بروجه تخییل بود و در ما یزیدهم استعارة بالکنایة باشد و این تتمیم معترضه است براء بیان این بیان قرآنی و سبب قرآن با تکثیر و مبالغت بانواع عبارت که ایشان از هول نمی آرد و در تفکر و اتعاظ نمی کذارد معنی اینست و بتوکند یاد میکنیم هر آینه بهر حق که بیان میکنیم آنچه بیان کنیم درین قراة تا ایشان پند کیرند و بجان و دل بپذیرند و تا در دل بکذارند و با ذکر بزبان و برزین سطور کافران ازکر رمیدن و ابا آوردن از شنیدن ۵ قُل لَّوْ كَانَ مَعَهُۥٓ ءَالِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَّٱبْتَغَوْا۟ إِلَىٰ ذِى ٱلْعَرْشِ سَبِيلًا سُبْحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ ٱلسَّبْعُ وَٱلْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ ۵ قل مستانفه است در جواب ماذا اقول لهم و شرطیه و مصدر تا آخر مقول مستانفه است در جواب ماذا اقول لهم علوا بمعنی تاکید و مفعول مطلق است مر تعالی را بر طریق انبتکم من الارض نباتا و توصیف علوا کبیرا مجازی است از قبیل شعر شاعر یا بمعنی کمال علو و ظهور اوست تعالی ذاتی است که قدیم است و منزه از شمامت حدث و زوال تعالی است در غایت کمال حق سبحانه و تعالی معترضه است براء تنزیه کمال کما یقولون عما یقولون و تسبح بیا و تا خوانند و بعضی کما تقولون بتاء خطاب و عما تقولون و تسبح بر صیغه غیبت خوانده اند و جمله و تسبح معلله است یا مبنیه و اطلاق من براء عقلا و غیر عقلا بروجه تغلیب است معنی اینست بکو ای محمد اگر با خدای تعالی الهه دیگر چنانچه شما ای کافران میکویید بودی و با الهه حق چنانکه ای کافران شما میکویید بودی اعتقاد میکنید شرکا روی نمودی و بر قراة یقولون بر صیغه غیبت بکوید چنانچه کافران آن میکویید معبودان دیگر می بودند اکنون هر آینه سوی آن حق که خداوند عرش است راهی را از منازعت و طریق را از مخالفت جستند و شرکه کویا می نمودند و آنچه از شان انداد و اضلال بود بمخالفت و مشارکت ظاهر شد که ایشان آلهه نه اند و در حیز الوهیت و شرکت نیستند چون شریکی قادر است که منازعت نماید و بر اتفاق شریک در تصرف صبر نتواند پاکی یاد می کنم او را بپاکی یاد کردن از آنچه ظالمان یعنی کافران میکویند و براء او شریکی و مانندی میجویند و برتری که کبیر و عظیم است و بزرکی جلیل و فخیم است بپاکی یاد میکرد و از همه عیوب و هر که کاین است از فرشتکان و انس و جن و حیوان و نبات درین و دران ۵ وَإِن مِّن شَىْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِۦ وَلَٰكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ۵ ان نافیه و من زایده است براء تاکید نفی شیء خبر مبتداست و تخصیص او بعموم است بر طریق ما احد خیر الا یسبح مستثنی مفرغ است و خبر مبتداست بحمده حال است از فاعل یسبح ای بحمده الله تنزیه عن النقایص و اتصاله بالصفات للکواهل و لکن لا تفقهون لکن براء استدراک و اینجمله تذییل است معنی اینست و نیست هیچ چیزی مکر آنکه مسبح میکویند و تنزیه از نقایص میکنند در حالتی که ملتبس است بستودن خدای تعالی ای بصفات کامله تنزیه می نماید و خدا را بصفات کامله و نعوت شامله می ستایند و لیکن تسبیح ایشان را در نمی یابند و در ذکر و فهم آن نمی کوشند سوال بهایم و طیور و نباتات و جمادات تسبیح ایشان چکونه بود و بغیر فهم و عقل و بغیر علم و دانش و علم تنزیه و تقدس چه نوع حاصل آید جواب علما را درین باب دو قول است بعضی کویند هر ذره از ذرات موجودات دلالت بر وجود صانع و ثبوت صفات مولی او میکند و همه موجودات بزبان حال ثنای ذات مقدس او میکویند چه آن علم و قدرت و سمع و ارادت صانع را در بیان می آرد برین وجه که هر یکی از موجودات تسبیح حق بنفی نقایص و تحمید او بثبات کمالات دارد یسبح بحمده و حمد زبان حال مراد بود عموم وان من شیء الا یسبح بحمده و حمد زبان حال مراد بدین طریق سایغ نماید و لکن لا تفقهون تسبیحهم مخالف آید و مطابق نماید چه تسبیح بزبان حال هر کها دراک آن شناسد و در روی فکرت کمارد در یابد مکر آنکه خطا شناید و در روی لا تفقهون تسبیحهم مخالف آید الا بنسبت صفت بعض سوی کل مراد بود بطریق ایتها العیر انکم لسارقون باشد امابرین وجه

فرق میان شکر ساکن وجنباینده در سنگ استنجا که در کتابها فقه افتاده مشکل شود چه دلالت بر قدرت
خدا وفطرت حق سبحانه وتعالی میان موجودات تفرقه نبود مگر آنکه گویند جنبانیدن سنگ فعل اختیاری است
از روی ظاهر مضاف سوی رابطه شده باضافت صوری مصدر مضاف سوی کاتب شد برین اختیار
اعتبار نسبت کسب منسوب سوی فاعل شد برین جهت زبان حال آواز تسبیح وتحمید یا رب عاری بود و
میان دو صورت فرق چه شود چنانچه در افعال عباد در اضافت باعتبار خلق کسب فرق گفته اند وباعتبار
اضافت ظاهری در شان بنده در دیشان اما آنچه در بعضی کتابها میان گیاه تر وخشک در تسبیح فرق کرده
گیاه تر را مسبح شمرده بزبان حال باشد این فرق مشکل شود واضافت خشکی گیاه سوی اسباب رفته بدین طریق
حمله ولکن لا تفقهون تسبیحهم که تحمل وتکلف مطابق اند وبرین تحقیق صورت اشکال وسوال روی نماید و
بعضی اسناد تسبیح هر موجودی بر وجه نسبت مجازی خوانده که دیدن هر موجودی بظهور صنع خدای تعالی سبب
تسبیح دانند وآن وجه نیز ولکن لا تفقهون تسبیحهم موافق نمی نماید که بسبب مذکور در ادراک می آید معنی مجال
است که ذکر آن رفته وبالا گذشته ﴿إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾ این جمله کنایت است از ناگرفتن
وآمرزیدن ای لا یأخذکم الذنوب لانه حلیم ویغفرها لانه غفور واین جمله باعتبار معنی مکنی عنه مستانفه است زیرا که در
ذکر اوامر ونواهی سابقه متضمن ذکر معصیت بترک مامور وفعل منهی وغیر آن وذکر معصیت مورده
سوال او مواخذه ومعذرت بود این جمله باعتبار معنی مکنی عنه در جواب این سوال مستانفه باشد
فتأکیدا وازجهت رد تردد سایل شود معنی اینست مدرستی که خدای تعالی حلیم است در عقاب شتاب نکند
ودر تاخیر افکند وعفور است گناهان بیامرزد ﴿وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ
الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا﴾ روایت کرده اند جماعتی از کفار بودند که در ایذاء
پیغامبر کوشش می نمودند علی الخصوص در زمان قرات قرآن وتلاوت آیات فرقان هر بار که پیغامبر
تلاوت قرآن کردی ودل بر تبلیغ آیات فرقان آوردی چهار کس از او لا دنبی می آمدند دو کس در راست
ودو کس در چپ پیغامبر ایستاده می شدند دل بر بیبلک دست سنگ زدن وانکار عرب واشعار عرب خواندن
می نهادند وپیغامبر را در قرات قرآن تشویش غیر اختیاری در روی جهت مذکور لذی نخواهد نمود مگر آنکه گویند
خشکی گیاه مضاف بسوی سبب عارضی است وبرخلاف طبیعت اصلی است مجرد اضافت غیری سبب
عارضی جبلی است که در عادت شان لا مناط مدیح مذکور دارند ومدار ستایش او می پندارند حال او را دال
تسبیح خدای تعالی می پندارند وشک نیست که این نظر ضعیف است وتمسک بدین اعتبار نحیف است که اسباب غیر
اختیاری همه مضاف سوی خدای تعالی بوصفات علاست بزبان حال تسبیح بود ومتضمن مدح وستایش خدای تعالی باشند
وبعضی گویند در همه موجودات تسبیح ممکن است جنگ وتکلم شاه وجنبش حیث وجواب اعیان خواه در
عالم شهادت ادراک ما بود وان ما در غیبت باشد بیت سنگ وکلوخی که تو بینی خموش • غلغل
شانست ملک را بگوش • وتواند بود که امری در عالم شهادت معدوم بود ودر عالم غیب موجود باشد
ومرئیات رایی در رویا ورای ما ایلام حیات موتی عالم الغیب والشهادة که آن خبر کند یا از جهت نادر یا فتن
مستعمل بیعاد نبود وآنچه در کتابها در نوعی از طیور وبهایم تسبیحی معین از تسبیحات قولی ذکر کرده ومیان
گیاه تر وخشک وسنگ جنباینده بهایم آورده مرید این وجه نبود ونه آنچه در بعضی کتابها ذکر کرده که هیچ صید
نمی شود وهیچ ماهی در دام نمی افتد تا از ذکر خدای تعالی غافل نمی آرد معنی اینست این قول باشد چه ثنای
قادر متعال بزبان حال از هیچ مخلوقی منقطع ومنقطع نبود وثناء بمقال تواند بود ومنقطع نشود مگر آنکه
فعل اختیاری صید وماهی را که اندازی صورت کسب سوی ایشان دارند حال ایشان برین جهت خداوند بدانند
چنانچه بالا گذشته فکرت می دارند کلمات میگفتند وتخلیط قراءت می کردند واسما گفته روزی پیغامبر علیه السلام

بود ابوبکر گفت زن ابولهب سنگ بر دست کرده می آمد قصد او سوی پیغامبر بود پیغامبر بجا ماند
واین آیه برخواند زن ابولهب پیش پیغامبر رسید وابوبکر بر دانش دید زبان بملامت گشاد وناشایسته بنیاد
نهاد اگرچه از سنگ انداختن باز ماند اما بجای سنگ خرافات بسیار بر زبان براند خود را گفت همه میدانند که من
دختر بهترین قریشیانم واز جمله بزرگ زادگانم چگونه باشد یاد خود را میکند ودر روز طاهوان انگند ابوبکر گفت
سوگند میخورم به پروردگار او هجو نکرده وخود را در معرض هجاء تو نیاورده ودر حجابا مستورا بجان عقلی
ارباب سبل منع ای حجابا مستورا صاحبه چون مسجون ومسوم یعنی بامن وشایم یا گویند این حجابی است که
خدای تعالی بر چشمهای ایشان پیدا می آورد وپیغامبر را بدان از نظر ایشان باز میدارد واین حجاب را کسی نبیند
وهیچکس دیدن آن نمی تواند حجابی است پنهان کرده شده مستور آمده این آیه برین معنی این می آید که تواند
بود محسوس حاضر حق سبحانه وتعالی در حس سلیم نماید معنی اینست وچون بخوانی تو قرآن را بگردانیم میان آخرت
کسانیکه ایمان بآخرت ندارند واز جزاء روز قیامت ایمان نمی آرند حجابی پوشیده شده واز نظرها پنهان
آمده ﴿وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا﴾ اکنة معطوف قلوبهم
ومفعول دوم است مر جعلنا را ان یفقهوه بتقدیر لان یفقهوه متعلق است باکنة متضمن ما بعث بر طریق
اسد علی ای اخری وعیون الی ای ظرف وفی آذانهم وقرا ای جعلنا فی آذانهم وقرا معطوفات بر دو مفعول بیک
عامل چون اعطیت زیدا درهما وعمرو دینارا را وجمله عطف است بر مضمون شرطیه معنی اینست وگردانیم
بر دلهاء ایشان کرانیکه باز دارد از شنیدن آن ومراد باز داشتن بقرآن واز انتفاع او بر وجه تمثیل است چه
حال کسی که بقرآن نفع نگیرد بحال کسی ماند که از دل او پرده باشد قرآن را در نیابد یا در گوش او گرانی باشد
که قرآن را نشنود ﴿وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا﴾
وحده حالات است از ربک ای واحدا ومنفردا نفورا جمع نافر است چون قعود جمع قاعد یا مصدر است
ویا حال واقع شده بحذف مضاف الی ذوی نفور او جمله ولوا علی ادبارهم نفورا جزاء شرط است
وجمله شرطیه عطف است بر جمله شرطیه سابقه که معترضه بود معنی اینست چون ذکر کنی تو پروردگار
خویش را در قرآن در حالتی که اله واحد است وبالوهیت موحد است روی گردانند بر پشتهاء خویش
هستی برهنی بر پشتهاء خویش روند در حالتی که رسیده اند وتفرقه ورزیده اند ﴿نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا
يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ
إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا﴾ بما یستمعون متعلق است باعلم وبه متعلق اذ یستمعون است ونحن اعلم
بالوجه الذی یستمعون القرآن بهذا الوجه من السحر والتکذیب اذ یستمعون اذ ظرف است ومتعلق
است باعلم بما یستمعون مبتدا است بخوی بحذف مضاف خبر مبتدا است ای اذ هم واذ نجوی اذ یقول
الظالمون بدل است از اذ هم نجوی ان در ان تتبعون نافیه است الا رجلا مسحورا مستثنی مفرغ است ای ان
تتبعون احدا الا رجلا مسحورا وجمله مقول یقول است وجمله نحن اعلم تا آخر معترضه می شود ودر عداوت
چگونه می روند وچنانچه شنیدن قرآن باید وشاید نمی شنوند معنی اینست ما داناتریم وبهتر علم
داریم بوجهی که ایشان بدان وجه قراءة شنوند ودر رایی که در هنگام شنیدن در ان می روند از استهزاء و
واقتداء وعیب جویی وگزاف گویی در ان که گوش میدارند وسامع شوند ودر ان هنگام ایشان با هم غیبت
پیغامبر میکویند وبدی در شان او میگویند ودر هنگام که میگویند ظالمان یعنی کافران وبس پیکنید شما اکنون
مگر مردی مسحور او مسحور را یعنی ساحر چنانچه حجابا مستورا معنی ساتر است که ایشان حضرت پیغامبر
را ساحر میگفتند ومسحور تواند بود بر حقیقت باشد که مسحور را بودن سبب مجنون شدن است چنانچه
ایشان پیغامبر را ساحر میگفتند مجنون ساحری کنند سوال استثنا را از نفی اثبات بود ودر ان

یتبعون الا رجلا مسحورا اثبات اتباع بناشد از کافران بکلی ممتنع است وصحت استثناء مذکور هیئتی
بر حیثیت جواب کلام محمول بر حذف شرط است ای ان یتبعون ما یتبعون الا رجلا مسحورا یا این خطاب
مر مسلمانان راست کافران گفتند پس روی نمی کنید ای مسلمانان مگر مردی مسحور را ۝ انظر کیف
ضربوا لك الامثال فضلوا فلا یستطیعون سبیلا ۝ این جمله معترضه است برای تسلیت پیغامبر
بر دشمنی کافران و عیب جوئی و گزاف گوئی ایشان معنی اینست بنگر ای محمد چگونه پیدا آوردند
ترا مثلها گاهی ساحر میگفتند و گاهی در راه کاهن خواندن رفتند و گاهی مجنون دانستند و گاهی
شاعر پنداشتند پس گمراه گشتند و براه باطل پیوستند پس نتوانند ایشان اتباع راه راست
و باز ماندن از راهی که خدای تعالی در حق ایشان خواست و نفی طاقت تا بکیف استطاعت بمعنی اثبات
خروج و دشوار نه بمعنی نفی ما لا ابد و نفی عاجز روی نماید ۝ قالوا ءاذا کنا عظاما ورفاتا ءانا
لمبعوثون خلقا جدیدا ۝ وقالوا عطف است بر فضلوا و اذا کنا تا آخر مقول قالوا است و همزه برای
انکار است و تکرار صیغه استفهام برای تاکید است تاکید انکار معنی اینست و گفتند آنکسانیکه باخرت
نگرویدند منکران بعث و حرب را چون ما یم یا استخوانها و خاک و جزاء ریزه دیده گفته اید زینهه
هر آینه برانگیخته شویم ما شیء جدید نو پیدا شده و بعد ما پیدا شدن پدید آمده ۝ قل کونوا حجارة
او حدیدا او خلقا مما یکبر فی صدورکم ۝ قل جمله مستانفه است در جواب
ماذا اقول لهم حین قالوا ذلک کونوا حجارة تا آخر مقول قل است و اینجا جمله محذوف ای قل کونوا حجارة
او حدیدا او خلقا مما یکبر فی صدورکم لن یحییکم و یعیدکم الله معنی اینست بگوای محمد این کافران که
در زنده شدن عظام و رفات استبعاد میکنند بکوشید یا آهن گردید یا آفریده دیگر باشید از آنچه
بزرگ است در سینهاء شما و بعید است بر فرض آید شما را زنده کند و بسوی حیات باز گرداند ۝ فسیقولون
من یعیدنا ۝ عطف است بر قالوا من جمله استفهامیه مقول یقولون است و استفهام برای استبعاد
و انکار است معنی اینست ءانا لمبعوثون گفته اند پس از آن من یعیدنا خواهند گفت انکار را اعادت
کرده اند قل الذی فطرکم اول مرة ۝ قل جمله مستانفه است در جواب ماذا اقول لهم
حین یقولون ذلک الذی موصول با صله فاعل محذوف است ای یعیدکم الذی فطرکم اول مرة و جمله
مقول قل است معنی اینست بگوای محمد باز خواهد گردانید شما را آفریدگاری که آفریده است شما را اول
بار ۝ فسینغضون الیک رؤسهم ویقولون متی هو ۝ یقولون عطف است بر
ینغضون متی هو استفهام برای استبعاد است و جمله استفهامیه مقول یقولون است معنی اینست
پس زود باشد که بجنبانند سوی تو سرها خویش را بر وجه استهزا و بر وجه کبر و بگویند بعث کی خواهد بود
و این موعود کی روی خواهد نمود ۝ قل عسی ان یکون قریبا ۝ قل جمله مستانفه است
چنانکه ذکر او بالا گذشته ان یکون فاعل عسی است و جمله مقول قل است و عسی در خبر خدای تعالی تحقیق بود
بمعنی شک نباشد و استعمال صیغه شک بهر آن است از جهة محاذاة خصم است تا غضب نکنند و خود را در
گزاف گوئی نیفکنند معنی اینست بگوای محمد تحقیق است قیامت نزدیک خواهد بود و پدید روی
خواهد نمود سوال در واقع آن روز اخبار مذکور قیامت دور بود سالها گذشت و تا هنوز
روی ننمود قرب قیامت بچه معنی بود مطابق این خبر واقع بچه وجه باشد جواب چون از مدت چیزی
از سالها گذشته باشد و سالهاء آینده از سالها گذشته نزدیکتر بود این چیز را اگر بنسبت زمان تکلم
بسیار روی نماید بنسبت گذشته گذشته باشد ۝ یوم یدعوکم فتستجیبون بحمده وتظنون
ان لبثتم الا قلیلا ۝ یوم چیزی دیگر بود مر یکون یا مفعول اعنی باشد ضمیر یدعوکم عاید است

بر اسرافیل بدلالت مقام که روز قیامت مقام دعوت اوست که بیرون آمدن مردمان از قبور خواهد جست وایتها العظام
البالیه واللحوم المعرقة والعروق المنقطعة اخرجوا من القبور خواهد گفت و ضمیر بحمده عاید بر خداست و انتشار
ضمیر بر نزدیک قیام قرینه و عدم التباس روا است و انتشار ضمیر یدعوکم بر وجه نسبت عاید بر خلاف بود زیرا که
دعوت اسرافیل انتشار ضمیر نباشد فتستجیبون عطف است بر یدعوکم بحمده حال است ازو و یظنون عطف است
بر فتستجیبون ان لبثتم ان نافیه است و کلام از باب تعلیق افعال قلوب بحرف نفی است معنی اینست روزی که
جبرئیل یا اسرافیل شما را بخواند و به بیرون آمدن از گورها ندا کند چنانچه گذشته و ذکر آن بالا رفته درین حال که
شما ملتبس بحمد خدای تعالی باشید سبحانک اللهم و بحمدک گوید یا گوید روزی که خدای تعالی شما را سوی حسابگاه
خواند پس شما دعوت او را اجابت کنید در حالی که ملتبس بحمد و شکر او باشید بعد بعث گمان برید که در دنیا
و در گور چه زمان اندک درنگ کرده اید و توانید بود بعث مذکور در عرصه قیامت باشد که آنرا اگرچه بجمله هزار
بود بنسبت خلود عذاب دوزخ اندک نماید روایت کرده اند اسرافیل ندا کند و دعوت حق رساند ایتها
الاخبار البالیه والعظام النخرة واللحوم المعرقة عودی کما کنت بعده اسلام ایشان همه زنده شوند و در محشر
روند و دران حالت سبحانک اللهم و بحمدک گویند و حمد گویان سوی حسابگاه پویند سوال جمله مذکور از کافران
بچه وجه بود جواب جمله مذکور از مسلمانان صادر شود و کل الزمان اسناد فعل بعض سوی کل بود بر طریق
نعقروها وایتها العیر انکم لسارقون ۝ وقل لعبادی یقولوا التی هی احسن ۝ روایت کرده اند
چون کافران دلائل ظاهر و حجج متظاهره از پیغامبر شنیدند و با تکثیر بیان و تکرار تبیان به پیغامبر ع گرویدند
و بمکابره پیش آمدند و در معاندت و ستیزه شدند اجلال و اقرباء صحابه چون عمر بن الخطاب و امثال او در خشم
شدند و خواستند بغلظت و صلابت پیش آیند و ایشان از قوت و جلادت نمایند این آیة نازل گشت و این نظم
بظهور پیوست قل عطف است بر قیلا که در آیة بالا گذشته و یقولوا جواب امر آمده و بغیر او مجزوم شده
التی صفت مصدر است ای المقالة التی احسن صلة القالات معنی اینست و بگوای محمد مر کافران آن کلمات
که بالا رفته و ذکر آن گذشته و بگو مر بندگان خاص ما را که ایمان آورده اند و کفر و کافران مقالتی که آن نیکوترست
و مقالتی که متضمن حق و صدق است با نرمی و سوان و وفق کلامی مصلحت آمیز نه گفتاری شور انگیز بعبث
بشیرین زبانی و لطف خوشی ۝ بخوئی توانی که پیلی کشی ۝ هنگام شنوانیدن آیات و وقت رسانیدن حجج
و تبیان آن رنجانیدن و ایذاء رسانیدن نیست و فق و ظف و صلح و جنگ هر یکی را مقامی است ۝ ان
الشیطان ینزغ بینهم ۝ این جمله معلله است مر اختیار مقالت نیکوتر و گذاشتن طریق تهوت و شر
القاء شیطان علامت را میان مردمان مستلزم آن من ایقاع او مخالف را میان ایشان و آن مستلزم
مر اثبات سوء او و سوء شیطان مستلزم است چنانچه گفت وقل لعبادی یقولوا التی هی احسن ای متضمن
الطیبات دون المخالفة لان المخالفة مر مومنان و چون مقاری التی که احسن آن گفتند و مسالمت جنین مضمون
جمله ان الشیطان ینزغ بینهم باعتبار معنی یکی عنبر بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی اینست بدرستی که
شیطان میان مردمان القاء عداوت میکند و یکدیگر را در دشمنی افکند بر بعضی بر بعضی غلبه وقت را می خورد لها
ان الشیطان کان للانسان عدوا مبینا ۝ جمله تذییل است و چون جمله سابقه ملوح مضمون این
جمله بود تاکید جمله بتقدیم ملوح سابق نمود معنی اینست بدرستی که شیطان هست جاری و وسوسه کننده و میان
دوستان دشمنی افکنده ۝ ربکم اعلم بکم ان یشا یرحمکم او ان یشا یعذبکم
این خطاب بر اختیار سخن چون مصلحت آمیز مسالمت انگیز کرد درین آیة مر مومنان را و در آیة سابقه بندگان خویش
را تحریض با بندان آورد و جمله ان یشا یرحمکم و ان یشا یعذبکم بیان اقتدار و تصرف خدای تعالی است جل جلاله و عم
نواله و برای بیان دوران میان ظرف آینده است معنی اینست بگوای محمد با کافران مسالمت کنند و دم

مخالفت نزنند و کفتار خوب کویند و راه اظهار قوت و صلابت جویند زیراکه پروردکار شما اعلم است بر وقوع آنچه
مراد اوست و از ایشان نجات بخشد و اکر خواهد بغالب کردانیدن ایشان شمارا در هزیمت و در عذاب افکند
چون حال بدانند و با آن کار بر حسب مطلوب خویش نتوانند شمارا مسالمه باید و اظهار قوت و صلابت نشاید و
تواند بود که از عبادی در وقل لعبادی یقولوا التی هی احسن کافران مراد شوند و از التی هی احسن کلمهٔ توحید و اعتراف
ببعث و حشر مراد بود و اضافت ایشان با خدا سوی خدا در مقام دعوت برای ترغیب خاطر ایشان باشد
و خطاب ربکم اعلم بکم نیز مر کافران را کرا ایشان را دعوت میکنی بکویید مقالتی که بهتر است و کلمه که ایشان را دعوت
میکنی بکویند بهتر است یعنی کلمهٔ توحید کویند و اعتراف ببعث و حشر کنند کفت دشمن نتوانند و در ره باطل زوند
پروردکار شما اکر خواهد بنا چیز عذاب در آخرت رحمت کند و اکر خواهد در دنیا بهزیمت و اسر و قتل و غالب
آمدن مسلمانان شمارا در عذاب افکند چون حال خویش بدانید رفع عذاب از خود نتوانید شمارا جرم اشراک
باید و اختیار کلمهٔ توحید شاید ۝ وما ارسلناک علیهم وکیلا ۝ اکر خطاب در جملهٔ سابقه

خطاب سوی م

مر کافران را باشد اینجمله تذییل بود و در علیم التفات از غیبت باشد معنی اینست که ای کافران متعلق بمشیت
خداست هرچه خواهد کند اکر بخواهد ایمان بخشند و یا تا چیز عذاب کند هم در دنیا در عقوبت افکند
ترا بر کافران نکاهبان که ایمان در ایشان در آری و از عذاب نکاه داری و همچنین اکرچه در جملهٔ سابقه خطاب
مر مسلمانان را از وقوع سرعت با حصول غنیمت متعلق بمشیت خداست نفرستاده ایم ترا بر مسلمانان نکاهبان
که فتح و ظفر بخشی فتح و ظفر بدست تو نیست متعلق بمشیت خداست ۝ وربک اعلم بمن فی
السموات والارض ۝ اینجمله عطف است بر جملهٔ ربکم اعلم بر طریق ذکر عام بعد خاص که در جملهٔ ربکم اعلم
بکم علم خدا بمخاطبان مذکور بوده و در جمله ذکر علم خدا بجمیع من فی السموات والارض بدین بود معنی
اینست و پروردکار تو عالم تر است بهر که در آسمانها و زمین است حال همه میداند که او جنان دجینی از معالی
پیغامبران و مراتب مومنان را داند و اعلام و اکرام باندازهٔ مرتبهٔ ایشان او تواند شما مرتبهٔ پیغامبران و مومنان را
چه میدانید و در یافتن قدر و مرتبهٔ ایشان نمی توانید ۝ ولقد فضلنا بعض النبیین علی بعض
لام در جواب قسم محذوف است ای اقسم لقد فضلنا و جمله معترضه است برای بیان و تعجبی کویند کافران در
حق مومنان و پیغامبران فرقی که میان ایشان است هوان و حقارت میجستند و پیغامبران را یتیم ابو طالب
صهیب و بلال و مسلمانان دیکر را فقیران کرسنه میکفتند این آیه در شان ایشان نازل کشت و در رد
مقالت کافران نبود نبوست معنی اینست و بتوکید یاد میکنم هر آینه بدرستی که بعضی پیغامبران را
بر بعضی تفضیل کرده ایم و درجات بعضی را بر بعضی برداشته ایم ابراهیم را بخلت برکزیدیم و موسی را بکلام
برکزیدیم و داود را بنور داده خلیفه کردانیدیم و سلیمان را بملک عظیم بر مضمون رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد
سرافراز ساختیم و عیسی را صاحب انجیل کردیم و درجهٔ او بر آسمان چهارم بر آوردیم اکر محمد را فضل بخشیم و سروری
دهیم و بدرجهٔ انا سید ولد آدم افضل المرسلین و خاتم النبیین رسانیم چه استبعاد بود و چه جای استعجاب باشد
وآتینا داود زبورا ۝ عطف است بر فضلنا و اینجمله معترضه است مر کفتار جهودان را که در دل میکفتند که
بعد توریت کتابی نیست و در اخبار با بنا رود بود رد مقالات ایشان است که بعد توریت زبور آمده و آنرا
قبول کرده اند قبول آن رد مقالات باشد و موجب قبول قرار بود زیراکه هر دو بعد توریت کتابی بود چکونه
منکر شوند و دوم آنکه حقیقت قرآن در شریعت و رسالت پیغامبر در وی مسطور است چون زبور را قبول
کنند هم انکار قرآن و پیغامبر چکونه زنند تنکیر زبور اینجا چه سبب بود و تعریف او در آیهٔ ولقد کتبنا فی
الزبور چه وجه باشد جواب اینجا با الف و لام از جهة بودن او اعلام بر طریق انعم آمده معنی اینست
و دادیم داود را زبور که آن کتابی است و در کلام او بیان رفته و ذکر آن بالا کذشته ۝ قل ادعوا الذین

دعو

زعمتم من دونه فلا یملکون کشف الضر عنکم ولا تحویلا ۝ قل جمله
مستانفه است چون در آیهٔ سابقه از جهة آنکه وقت بیان حجت است وقت محاربه نیست امر بمسالمه و ترک
مخاصمت شد چنانستی که پیغامبر کفت ماذا اقول لهم فی الاجتماع بینهم فقیل ذلک کذا زعمتم از افعال
قلوب است و هر دو مفعول او محذوف است بر طریق من یسمع یخل ای الذین زعمتموهن الالهه من دونه
فلا یملکون جواب شرط محذوف است ای اذا دعوتهم فلا یملکون کشف الضر عنکم فیظاهر عجزهم و یبطل کونهم
الهه فیتم الحجة علی عابدیهم روایت کرده اند این در شان عبده ملائکه و عبده عیسی و بعضی جنیان که اسلام
آورده اند و عبده ایشان را آنجان عدول نکرده اند معنی اینست بکوای محمد بخوانید آنها را که بکمان خویش
ایشان را از غیر خدا معبودان میدانید تا از شما مضرت و زیان دور کنند پس ایشان را بخوانید که ایشان
کشف ضر و دفع رنج و تحویل رنجی نتوانند عجز ایشان ظاهر شود و هیچ یکی از ایشان لایق نبود حجت تمام کردد
و الزام بود ۝ اولئک الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیلة ایهم اقرب ویرجون
رحمته ویخافون عذابه ۝ اولئک اشارتست بر الذین زعمتم و مرفوع المحل بر ابتداست و ضمیر
فاعل یدعون عاید بر کافران است اکرچه یدعون جاری بر غیر من هو له ابراز ضمیر واجب شد زیراکه
ابراز ضمیر در فعل درین صورت مقید بلبس است و اینجا لبس نیست و ضمیر منصوب که عاید بر موصول است
محذوف است یدعونهم موصول با صله یعنی الذین یدعون صفت است اولئک تا آخر با معطوفات
خویش خبر مبتداست و جمله اولئک تا آخر مستانفه است در جواب ما شان هؤلاء المدعوین الی موصول
با صله است و صله صله محذوفست ای فالذین هم اقرب موصول با صله است از ضمیر یبتغون الی
ربهم الوسیلة الذین هم فما ظنک بغیرهم و تواند بود که ای استفهامیه باشد و متعلق یخافون ای هم اقرب
معنی اینست آنانکه میخوانید شما ایشان را معبودان از فرشتکان و عزیر و عیسی و بعضی جنیان که مسلمان
شده اند و کافران که بعد اسلام در پرستش ایشان آمده اند میجویند و در راه بار رحمت او می پویند
و بر طریقی که ای استفهام باشد معنی چنین آید آنانکه شما ایشان را میخوانید و آله خویش میدانید و بجد و جهد
جویا بند که کدام کس بیان ایشان کند و با ما در رحمت او نزدیکتر بود و کیست که بمرتبه رب راقی و بر
ان عذاب ربک کان محذورا ۝ اینجمله تذییل است و چون عذاب در کلام سابق مخوف
اینجمله بود بتقدیم ملوح تاکید جملهٔ سابق نمود معنی اینست بدرستی که عذاب پروردکار تو آنراست که از وی
ترسند و از هیبت او در خوف و وهم باشند ۝ وان من قریة الا نحن مهلکوها قبل
یوم القیامة او معذبوها عذابا شدیدا ۝ ان نافیه است من قریة مبتداست و من زائده است
الا نحن مهلکوها مستثنی مفرغ است و خبر مبتداست او معذبوها عذابا شدیدا عطف است بر مهلکوها
و اینجمله تذییل است مر مضمون جملهٔ ان عذاب ربک کان محذورا را معنی اینست و نیست هیچ قریه تا آنکه ما نیم
هلاک کننده و در بلا افکننده اکر عاصی باشد یا کویند که در آخر اهل عصیان بعذاب خواهد بود و سنت لا یقوم
الا علی شرار الناس عبارت از آن است و لا یقوم الساعة حتی یقال الله این معنی را بیان است والسلام
کان ذلک فی الکتاب مسطورا ۝ اینجمله تذییل است و مقرر است مر مضمون جملهٔ سابق را
معنی اینست همه این معنی در کتاب نبشته شده یعنی در لوح محفوظ مسطور آمده ۝ وما منعنا
ان نرسل بالآیات الا ان کذب بها الاولون ۝ روایت کرده اند کفار قریش
وعدهای که شنیدند نترسیدند و نکرویدند و کفتند ما را از وعید چه می ترسانی اکر صادقی کوه صفا را از
بن ساز و کوههای دیکر را از مکه بجای دیکر انداز تا بتو ایمان آریم و ترا صادق بدانیم این آیه در شان ایشان نازل
کشت و این نظم بورود پیوست ان نرسل مفعول دوم است مر منعنا را الا ان کذب بها الاولون استثناء

مفرغ وفاعل منعنا است وجمله معطوف است بر محذوف ای وهلکوا ان کذبتم الانبیاء بعد ظهور الآیات
التی اقترحوها والمعجزات التی جادلوها ولم یرد الله هلاک هذه الامة واستیصالها الی یوم القیمة وجمله وما
منعنا عطف است بر وآتینا معنی اینست و باز داشته است ما را آیات که میجویند ومعجزاتی که ایشان در طلب
آن می پویند متعلق باتحاد ما شود وکمال قدرت ما مطلوب بحصول پیوندد ایشان بعد ظهور آیاتی که کفتند
و پیدا آمدن معنی معترضان چشیده ایمان نیاوردند وبغامبران تکذیب کردند وهمه هلاک کشتند وباستیصال
پیوستند الهی چنین است وقوع آن در دفع معترض است اگر معترضان این آن نیز بر خود بپوستی والنجاة
می طلبند حاصل وبعد از آن ایمان نیاوردند وبر عهد ایمان آوردن وفا نکردند وبهلاک پیوستند وهمه مستاصل
کشتند حق سبحانه وتعالی این امه را تا قیامت داشته وهلاک واستیصال ایشان نخواسته ○ وَآتَيْنَا ثَمُودَ
النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا ○ آتینا عطف است بر وما منعنا بعد ذکر پیشینیان که عامست
ذکر ثمود بطریق ذکر خاص بعد علم است ومبصرة حال است از الناقة فظلموا بها عطف است بر آتینا
و معطوف بر محذوف است ای وهلکوا واستوقدوا ضلوا معنی اینست و دادیم ثمود را از ناقه قوم صالح
پیغامبر بودند وبیرون ناقه از سنگ اقتراح ثمود چند پس دل بر ظلم آوردند وناقه مذکور را پی کردند پس
هلاک کشتند وباستیصال پیوستند ○ وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا ○ مستثنی مفرغ است
مفعول است یا مصدر است از قبیل ما ضربته الا سوطا یا حال است ای وما نرسل بالآیات الا تخویفا
والجمله تذییل است معنی اینست ونمی فرستیم ما آیات مقترحه مگر از جهة ترسانیدن یا مگر در حالیکه
ترسانیده ایم اگر ترسند وایمان آرند نجات یابند واگر نترسند وایمان نیاورند آنچه یابند هلاک شوند
ومستاصل کردند ○ وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ
إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا
كَبِيرًا ○ روایت کرده اند حضرت پیغامبر واقعه بدر را وحال کافران در خواب دید بر یاران
گفت واشارت معرکه بدر میکرد وبمواضع هلاک شدن کافران مخصوص کفت درین حرب فلان خواهد
مرد ودرین زمین فلان خود را بهلاک خواهد سپرد ودرین مکان فلان سر خواهد نهاد ودرین محل فلان
جان خواهد داد کافران شنیدند ودر استهزاء وسخریه کشیدند ونیز پیغامبر در خواب دیده بود که
در مکه آمده بود وبا لشکر بقهر وغلبه در آمده اهل مکه این خبر را شنیدند ونپسندیدند چه شخصی که از ما
گریخته باشد وباهل مدینه پناه برده چه قدرت داشته باشد وحضرت پیغامبر برای عمره در مکه آمد
ودر حدیبیه فرود آمد مکیان از در آمدن مکه باز داشتند ومنافقان دل بر تکذیب خواب مذکور واستهزاء
کماشتند وبعضی گویند پیغامبر خبر معراج گفت کافران استبعاد کردند ودر معرض تکذیب آوردند ونیز
روایت که حضرت چون درخت زقوم را ذکر کرد وخوردن دوزخیان وپر کردن شکم از آن در میان
آورد کافران این را تحفه ساختند ودر معرض استبعاد انداختند اینکه سنگ را بسوزد درخت بروید
عاقل نا پسندیده نگوید درین آیه تلمیح این قصه‌ها مذکور وضمیر فما یزیدهم عاید است بر نخوفهم که ضلال آن
بر نخوفهم بطریق اعدلوا هو اقرب وجمله عطف است بناء والشجرة الملعونة عطف است بالرؤیا که مفعول
اول است بطریق ما علمت زیدا الا فاضلا او عمروا ولا زیدا واذ قلنا متعلق باذکر محذوف واین جمله
تذییل است معنی اینست ویاد کن ای محمد چون گفتیم مر ترا بدرستی که پروردگار تو محیط خواهد شد
وقهر او مردمان را یعنی قریش واهل مکه را وهلاک شدن ایشان خواب نمودی ایشان بر یاران گفتی
ومصارع کافران که دیده بودی بتعنف حد هر یکی نیز شنیدند ودر سخریه کشیدند دیگر را ایذاء ام
معراج را که نموده ام مگر فتنه مردمان را که بعضی بگرویدن تصدیق کنند وبعضی تکذیب کنند ومنکر شوند وبعضی

بظاهر

بظاهر آیه تمسک کنند ونموده شب معراج در بیداری بود در رؤیا بود ورؤیا میخوانند از آن جهة که عجیب
است چون باد وحی نماید وبعضی رؤیاء مذکور دارند ورؤیاء واقعه بدر که ذکر او بالارقة یاد وبار در آن چون
مکه پندارند ونگردانیدیم شجره ملعونه را که مذکور است در زقاق فتنه برای مردمان رستن درخت را در آتش
استبعاد کنند ودم استنکار زنند ونداند که خدای تعالی بر همه چیز قادر است وکمال قدرت او ظاهر است
که پیغامبرم انگشت سوزان وآهن سوزان در حلق فرو برد او را هیچ زیان نکند وآتش را در پی آفرید
ولی را نمی سوزد آمدید پس نشنیدید چون آهن را آتش انداز داتش ابراهیم برد مندید را نسوزد از حجاب قدرت
خدای تعالی غافل شوید درخت را در مکان آتش استبعاد کنید وبی می ترسانیم ایشانرا پس نمی افزاید ایشان را
ترسانیدن مگر طغیان کبی وسرکشی عظیم وخطر نمی ترسند والتفات نمی کنند وبر طغیان می افزایند وسرکشی
می نمایند ○ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ ○ متعلق است باذکر محذوف
وجمله معترضه است برای ذکر نظیری حر کافران که کبر می ورزند وحسد میکنند وتکبر وتحسد در کفر می افکنند
یا برای ذکر نظیری که چه کافران با پیغامبران دشمنی ورزیدند عجب نبود ومستبعد نباشد ونیز چون
ذکر طغیان کافران کرد سبب آن که وسوسه شیطان است در ذکر آورد ونیز بالاذکر کفر اصلی بود که درین
آیه ذکر صورت کفر آرنده بودی عبود چه ابلیس ایمان داشت وبنیت عبادت چهار هزار ساله وخود را
معلم فرشتگان وسر ایشان می پنداشت تا این هم کافر گشت وبخذلان پیوست اگر کافرانی که بر کار
بودند وبر کفر باشند شگفت نباشد وعجیب نبود اسجدوا مقول قلنا است فسجدوا عطف است بر
قلنا والا ابلیس مستثنی است معنی اینست وچون گفتیم ما مر فرشتگان را که مر آدم را سجده کنید وپیش او
سر بر زمین نهید همه سجده آوردند واطاعت خدای تعالی کردند مگر ابلیس که بجای نیاورد ○ قَالَ أَأَسْجُدُ
لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا ○ جمله مستانفه است جوابیکه کسی گفت ماذا قال ابلیس حین لم یسجد مستانفه
است واستفهام در ءاسجد برای رد انکار است بمعنی لا ینبغی لی ان اسجد وجمله مقول قال است طینا
حال است از مفعول خلقت که محذوف است ای خلقته طینا یا از من خلقت مفعول است مر اسجد را
ای لا اسجد لمن خلقته حال کونه طینا ودیا تمیز است معنی اینست گفت ابلیس سجده کنم یعنی نشاید که
سجده کنم مر کسی که آفریده در حالتی که او گل بود ومحذوف از جوهر سفلی بود ومن از جوهر علوی ام
چگونه بر من فاضل گردانی این از وخطا بود چه حر در امر مذکور سابغ نمود ○ قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي
كَرَّمْتَ عَلَيَّ ○ قال مکرر است برای تاکید استفهام اهذا مفعول بمعنی هذا الذی کرمت علی
بفضل اهذا متعلق است بارایتک یا هذا مفعول اول باشد الذی کرمت علی مفعول دوم بود ای ارایت
هذا المفعول الشخص الذی کرمت علی معنی اینست ابلیس که مراعات ادب حقیر است وبی محافظت
بحق عظمت از تقدیم ثناء رب الارباب پیش از شروع در خطاب گفت دیده ودانسته خبر کن این
کیست که او را از من بزرگی داده ودر شان او مرتبه بر سه مرتبه بر تر از من نهاده واو کیست وبزرگی او
سبب چیست وما گوییم خبر کن مرا این اینست که او را از من بزرگ تر کردانیده وبر من فضل داده بر تر
از مرتبه من رسانیده ○ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا
قَلِيلًا ○ اخرتنی مستانف است در جواب ما یصنع معنی اینست وسوگند یاد میکنم هر آینه
فرزندان او را مستاصل کردانم وهمه از بیخ بر کنم مگر اندکی که اگر چه در ایشان تسلط بم قدرت نیابم
قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا ○ قال جمله
مستانفه است در جواب ماذا قال الله حین ابلیس ذلک اذهب مقول قال است اذ خلل است من
باصله مرفوع المحل بر ابتدا است فان جهنم جزاؤکم خبر مبتدا است وجزاء مفعول مطلق است عامل

او مصدر است بر طریق اعجبنی ضرب زید یا زید ضربا شدیدا یعنی جزاک و جزاء هم بود از باب تغلیب خطاب
بر غیبت باشد و چون موکد کردن و دور افکندن ابلیس ملوح بمضمون حکم این جمله بود تقدیم ملوح
تاکید حکم مذکور سایغ نمود معنی اینست خدای تعالی مر ابلیس را گفت برو و از رحمت ما دور شو زیرا که
هر که پس روی کند از میان ایشان ترا پس دوزخ جزاء شماست و جزای موفور باشد و منکر و نکیر آمده
و تواند بود موفور بمعنی وافر باشد و وافر بمعنی کامل و متکاثر بود ◦ وَاسْتَفْزِزْ مَنِ
اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ ◦ واستفزز عطف است بر اذهب این تفریع و توبیخ است معنی اینست
و بلغزان هر کرا توانی از ایشان با آواز خویش کلامی که متضمن شر و عصیان است آن گفت شیطان
کند و او را از شیطان گویند و همچنین هر آوازی با آواز و با شروع است در روی حق واقع مسموع آن منسوب
سوی شیطان است چون سرود و آواز چنگ و دف و طنبور و بربط و رباب و عود و آواز چنگ و دف
و طنبور اگر بر طریق لهو باشد بیرون آرند چون سرود راندن و دف زدن جهة نکاح و طبل غزاة و سرود
برای دفع وحشت چنانچه خود شنود و یا براء اظهار بهجت در روز عید داخل لهو بود و حکم لهو بود
وَأَجْلِبْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا
يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ◦ و رجلک بسکون جیم و کسر او باتباع کسرت لام بر طریق الحمد لله بکسرت
دال خوانند و اجلب با معطوفات خویش عطف است بر واستفزز و جمله و یعدهم الشیطان الا غرورا
تذییل است معنی اینست و بکش بروایات سواران و پیادگان یعنی گویند هر سواری و پیاده که در کار
باطل بود سوار و پیاده و پیادگان و ظاهر آنست که این استعاذه تمثیل آن مراد اجلب خیل و رجلا اهتمام
در کار بود که حال او بحال اجلب خیل و اجلب ماند و شرکت با مردمان در احوال تسلیط تحلیل حرام
نخبانت در اکتساب و مشرح کردن ناحق و ناصواب و بعضی گویند مشارکت او در اموال آنست که
کافران جزوی اموال خویش برای خدا دارند و جزوی براء شرکاء خویش پیدا آرند چنانچه جای گفت
قالوا هذا لله بزعمهم و هذا لشرکائنا و شرکت در اولاد آنست که در تزوجست و ملک فرزندان
بلوا در اباضافت سوی معبودان باطل خود تسمیه عبد الشمس و عبد العزی در شرکت افکند یا اولاد را حرز
خورانند و از حریر پوشانند و اعتقادها و باطل در خاطر دارند و در خاطر او بنشانند و بحرها دینه سازد
و مرتکب کارها محرم گردانند که یهودی سازد و ترسایی اندازد و بر آتش پرستنده و در متابعت شیطان
افکند و وعده بکن با ایشان وعدهای ناسزا چون وعده شفاعت اصنام و وعده منفعت آنست و
در تاخیر توبه شفاعت اصنام و وعده و منفعت این از وعدهای باطل و امیدوار ساختن بحاصل
و وعده نمی کند شیطان وسوسه دادن و راه گمراه ساند و در راه باطل اندازد ◦ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ
لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ ◦ در جمله سابقه ذکر تسلیط کرد چنانچه وهم آن آمده که دور این بر بندگان
خاص تسلیط بود و این وهم رافع کرد و اینجمله بر وجه تکمیل آمد و چون کلام سابق و بحکمت مصالح
بر مقتضاه و بصلها بین الاشیاء ملوح بمضمون اینجمله بود تقدیم ملوح تاکید جمله سایغ نمود معنی اینست
بدرستی که بندگان خاص من نیست مر ترا ای ابلیس بر ایشان تسلطی و قوتی و دستگاه و حجتی بندگان
من باختیار خویش میکنند و فاعل فعل اختیار ایشان اند شیطان را بکار ایشان کاری ندارد و چون
دلالت سارق جز سبب محض نمی آرد و صاحب سبب را بر فاعل قوتی نبود و در حاصل شدن آن حجتی نباشد
وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا ◦ اینجمله تذییل است معنی اینست و بسنده است پروردگار ترا
از آن روی که وکیل است و از وسوسه شیطان نگاه دارد و از متابعت و رهنمونی او بازدارد کسی را که در کار
او خدای تعالی وکیل بود ممکن نیست که شیطان را در آمدن در کار او هیچ سبیل نباشد ◦ رَبُّكُمُ الَّذِي

يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنَ الطَّيِّبِ ◦ ربکم مبتداست موصول با صله
خبر مبتداست و جمله تعلیل است مر کفی بربکم وکیلا متضمن است مر بیان قدرت و حکمت و عدول
از خطاب واحد در ربکم سوی خطاب جمع در ربکم التفات است معنی اینست پروردگار شما آنست
که میراند در دریا کشتی را تا بجویید از فضل خدای تعالی و آنچه تجارت و منافع و مباشرت سفر دریا ◦
إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ◦ اینجمله تذییل است و چون کلام سابق ملوح بمضمون
اینجمله بود تقدیم ملوح ملوح تاکید جمله سایغ نمود معنی اینست بدرستی که هست خدای تعالی بشما رحمت
کننده و انواع نعمت دهنده و روان کشتی آزینده ◦ وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ
إِلَّا إِيَّاهُ ◦ اذا شرطیه است ضل من تدعون جمله شرطیه عطف است بر کان بکم رحیما که جزای است معنی
اینست و چون برسد شما را سبب هلاک از دریا از باد مخالف و موج متلاطم و پیدا آمدن کوه و رسیدن دشمن
با شکوه و شکستن بادبان و خطا کردن دیبان معنی اینست انداز دو سحر و متعلق شانند گم شود و از خاطر رود
هر که او را بالوهیت می پرستیدند و آنکه میخوانند مگر خدای تعالی که در دل بادارد به گرفتن بدو بخواهش
دارد و لازم نماید ◦ فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ ◦ فا فصیحه است لما ظرف است مر اعرضتم را
و جمله عطف است بر جمله محذوف ای دعوتم الله فنجیکم و اعرضتم لما نجیکم معنی اینست پس دعا کردید
و تضرع و زاری آوردید خدای تعالی در گشاد و نجات پس هرگاه که نجات داد اعراض کردید و بکفران مشغول
شدید ◦ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا ◦ اینجمله تذییل است معنی اینست و هست
کافران کفران ورزیده و ترک سپاس و شکر کننده طبیعت ایشان و عادت او بر اینست مگر کسی که خدای تعالی او را
نگاه داشته و بدولت حق گزاری و سپاس داری رسانده ◦ أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ
الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا ◦ یخسف و یرسل بر
صیغه غیبت و متکلم خوانند و معنی حسب آن دانند و همزه براء انکار است فا عاطفه است و معطوف
علیه محذوف است ای عصلتم الی البر فامنتم و انکار راجع است سوی معطوف ای ثم امنکم علی وصولکم
الی البر ثم لا الخسف لا تجد عطف است و یخسف منصوب است بان معنی اینست رسیدید سوی خشکی
پس ایمن شدید که خدای تعالی نجات آرد و از هلاک باز دارد ◦ أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ
فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ
عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا ◦ فیرسل فیغرق بصیغه غایب خوانند و معنی بر حسب آن دانند منقطعه است بمعنی
بل و همزه و فیه ای فی البحر ام امنتم عطف است بر امنتم سابق معنی اینست یا خود ایمن شدید که باز گرداند
شما را در دریا کرانی دیگر پس بفرستد بر شما بادی که کشتی شکند پس بیاید براء خویش بر باکین کشتی و بادی گردی
وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ ◦ لام در جواب قسم محذوف است ای تقسم لقد کرمنا و اینجمله تعقیبه
است براء بیان تکریم و تفضیل ایشان و فیض نعم و ظهور آثار کرم در باره آدمیان معنی اینست و بسوگند
یاد میکنم که هر آینه فرزندان آدم را اکرام کرده ایم و در فیض کرامت آورده ایم بر وجه تغلیب ذکور بر کنایت
سبق و بنات را شامل است چه تکریم و تفضیل ایشان ذکور و اناث را متناول است و بلکه ایشان مخلوق
خلیل الاقرار است حیات تکریم و تفضیل او بکبار است و مخصوص بنطق و ادراکات و موصوف بفکر و عقل
در ادراکات قامت معتدله مستویه و بشره باذنه عنز محققه و اجل صورت چون بیاید شغل رغوه مهربانان
نفع و ضر بدید معاد و معاش بدانستن و کلیات و جزئیات و دنیات و ضروریات و تسلیط بر ابر حیوانات
و انتفاع موالید و امهات و خوردن بانگشتان بدهن هم سایر حیوانات ◦ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ
وَالْبَحْرِ ◦ عطف است بر کرمنا بنی آدم معنی اینست و محمول گردانیدیم ایشان را در خشکی و تری ◦ و

رزقناهم من الطيبات ◦ عطف است بر حملناهم معنی اینست وروزی کردیم ایشانرا بعضی از طیبات
وحلال وپاک تر از آب جاری بآسان وعلوی ازیم وپاک ◦ وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا
تفضیلا ◦ عطف است بر رزقناهم تفضیلا مصدر موکد است معنی اینست وبنی آدم را فضل داده ایم بر
امور مذکور وبه بزرگی رسانیده ایم فضل ذاتی وبه بزرگی رسانیدن بدایع بر صفتی که شاید وبسیاری از کسانیکه
آفریده ایم وحکم تفضیل جزئی است در خدمت ومحمول ومرزوق بودن در مرتبه وفضیلت یا فضیلت همه
بنی آدم بر همه فرشتگان میان ایشان ومیان فرشتگان بر تفضیل که در کتب کلام آمده باشد سوال بنی آدم
در خلقت بر حکم لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم در محمول ومرزوق بودن مقصد ازا بر همه کسانیکه علی
کثیر اجرا آورده ولفظ دل چرا ذکر نکرد جواب تفضیل بر کل مخلوقات گوید ودر عموم کل بنی آدم آدمی همه
درآید بدرا موده مفضل در مفضل علیه تفضیلا لشیء علی نفسه آید واگر از مخلوقات غیر بنی آدم مراد دارند
کرئی از مخلوقات باشد همه نباشند وبعضی ائمه تفسیر معنی کل دارند بر طریق وما یتبع اکثرهم الا الظن بدارند
معنی چنین بود وفضل دادیم بنی آدم را بر غیر ایشان بسیاری از پریان وفرشتگان در تفسیر آورده مخلوقاتی که از
اهل دانش اند روایت کرده اند که بیت المعمور هر روز فرشته می آیند وطواف می نمایند وفرشتگان که می آیند
ودر بیت المعمور طواف می نمایند تا روز قیامت نوبت ایشان نخواهد رسید بیت المعمور نخواهد
دید وایشان را تا قیامت باز نخواهد گشت وآمدن هفتاد هزار هر روز با انقطاع نخواهد پیوست معلوم شد
که غیر آدمی را بر آدمیان برین حد کثرت لیکن آدمی مخلوقات از بدایع فطرت است ◦ یوم ندعوا کل
اناس بامامهم ◦ یوم ظرف است مر فعل محذوف را ای اذکر یوم تدعوا وجمله معترضه بود برای بیان حال ایشان
در دنیا واینجمله معترضه دیگر است برای بیان احوال ایشان در اخری وباء در بامامهم بمعنی مع است یا صله
ندعوا است ومراد از امام هم معنی است معنی اینست هر قومی ومقتدای ایشان است چنانچه این را
بنام پیغامبر ایشان خوانند یا امت محمد ویا امت ابراهیم ویا امت موسی ویا امت نوح ومانند آن گویند
وکافران را بنام هر قوم ندا کنند یا قوم عاد ویا قوم ثمود ویا قوم فرعون ویا قوم نمرود خوانند ویا امام
کتاب هر قومی که مراد شود که کتاب نیز مقتدا است مجوا اهل القرآن واهل الانجیل واهل التوریه
یا اهل زبور گویند یا از امام نامه اعمال که در دنیا فرشتگان نبشته اند مراد دارند ◦ فمن اوتی کتابه
بیمینه ◦ فمن اوتی کتابه بیمینه باشد وتوانا بود مر سیاق از امام صلت که هر یکی متابعت آن بود وکار
بر وفق آن می آرد مراد دارند یا اهل علم یا اهل شجاعت یا اهل سخاوت ویا اهل سعادت ویا اهل
شقاوت ندا کنند وبعضی امام را جمع ام چون خاف وخفاف راجع حق دارند ومعنی تقدیر یوم تدعوا کل اناس
بامهاتهم مخاطب بخطاب یا ابن فلان بندارند از جهت اظهار شرف عادر عیسی علیه واز جهت اظهار ستر حال بر اولاد
زنا در محشر فضیحت نشوند معنی اینست یاد کن ای محمد در دل ازان روز در محشر فضیحت نشوند یا معنی
چنین بود یاد کن ای محمد در دل ازان روز که خوانیم با هر جماعتی را از مردمان باضافت امام ایشان بر حسب
اختلاف معنی امام گذشته وذکر بالا رفته ◦ فاولئک یقرؤن کتابهم ولا یظلمون
فتیلا ◦ در جمله سابقه جمع اهم در دعوت باضافت سوی امام بود واینجمله متضمن بعد جمع روی نمود وموصول
با صله یعنی من اوتی کتابه مرفوع المحل بابتداست ولا یظلمون فتیلا عطف است بر یقرؤن وجمله فاولئک
تا آخر خبر مبتداست من لفظا یا هر دو است ومعنی او جمع است وافراد ضمایر در اوتی کتابه بیمینه باعتبار
لفظ است واشارت باعتبار معنی است معنی اینست پس کسانیکه نامه اعمال بدست داده شود بر این ایشان
نامه خویش بخوانند ونبودن فتیل ظلم کرده شوند وفتیل موی نیک را که در میان شکاف حسته خرما است گویند
ودر بیان معنی قلت بیان منکر جویند وبعضی گویند فتیل دعمی است بکیدن سبابه وابهام پیدا آید وآن مثل در

در مقارب بود ◦ ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا ◦ اعمی در هر دو محل
بفیم یا در محکم محل تفخیم خوانند ومعنی بر هر دو وجه یکی دانند عمی سبب سبب برای جهل بصر آن اعمی را سفال
از جاهل داشته اند یعنی کور دل پنداشته اند وهذه اشارتست بر دنیا واینجمله عطف است بر جمله سابقه
معنی اینست وهر که در دنیا با پیغامبر نابیناست وجاهل از آیات وبینات بود در آخرت نیز
کور دل وجاهل باشد واین اشارت سوی قسم دوم است که عبارتست از کسانیکه سوگند دروغ خورند
والله ربنا ما کنا مشرکین گویند ومکاتبه کنند مضمون صحیفه را منکر شوند در حدیث است علی ما اتوا الاهل
علما والجاهل جاهلا ◦ وان کادوا لیفتنونک عن الذی اوحینا الیک لتفتری علینا
غیره واذا لاتخذوک خلیلا ◦ روایت کرده اند آیند کان ثقیف پیش پیغامبر آمدند وگفتند
ما ایمان نیاریم تا ما را بچیزی مخصوص نکنی که بر عرب مفاخرت نمایم قران آنست برای ما چو حرم مکه
حرم کردان واگر از عرب بر سی این را برایشان بگشاد ایشان یابند وبعارضه پیش آمدند این آیه نازل
گشت واین نظم برود پیوست وصاحب کشاف آورده است ایشان کتاب آوردند وامر بکتاب
بنوشته بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من محمد لثقیف انهم لا یعشرون ولا یحیون پیغامبر
رسالت عمر بن الخطاب درشتی نمود گفت شما سخن ناشایسته گفتید ودل پیغامبر را بسوختید خدای
دل شما را بسوزاند وباطن شما را سوخته گرداند ایشان گفتند ما از پیغامبر چیزی می جوییم وبا تو سخن نمی
گوییم این آیه فرود آمد وبعضی گویند قریش بر پیغامبر وتبدیل آیت عذاب بآیت رحمت وآیه رحمت
بآیت عذاب جستند وگفتند اگر چنین کنی ایمان آریم وبعضی گویند پیغامبر را گفتند خود را از نکوهش
باز داد وتشنیع اصنام ما بر زبان میار پیغامبر خواست از نکوهش ومذمت کردن ایشان بر زبان نراند
واین کار کردن را فایده نداند وناکردن ونقصانی نمی آرد شاید ایشان ایمان آرند ودل بر اسلام نهادند
این آیت نازل گشت واین نظم برود پیوست ان مخففه از مثقله است لام در خبر برای فرق میان ان
مخففه ونافیه درآمده عن الذی اوحینا الیک عن متعلق است بیفتنونک متضمن مر معنی حرف منع ان
یفتنونک متضمن بان یفتنونک ویفتنونک عن الذی اوحینا الیک عن الحکم قرآن لتفتری علینا غیره متعلق
است بیفتنونک واذا لاتخذوک عمی لا یجدونک معترضه است برای تنبیه پیغامبر وبیدار کردن از فتنه
شدن ایشان معنی اینست نزدیک است که کافران فتنه شوند وبغیر راه دین برند از آنچه وحی
کرده ایم بسوی تو از قرآن وتغییر آن واز متابعت حکم قرآن وتنزیل فرقان باز دارند یا عیبت
قرات را بر ما گفتندی وخود را در نابوده گویی افکندی یعنی آنچه خدای تعالی بدانچه امر کرده است خلاف
گویی وبدان رضاء کافران جویی وآن هنگام که اینچنین کار ناشایسته کنی از تو باز برند وترا دوست
گیرند وپی ایشان چه کار آید وعمل تو مخالف حکم قرآن شود ◦ ولولا ان ثبتناک لقد کدت
ترکن الیهم شیئا قلیلا ◦ لولا امتناعی است ما بعد او مبتداست خبر او واجب الحذف
است ای لولا تثبیتک موجود است لقد کدت جواب لولاست ترکن الیهم شیئا قلیلا یعنی رکنا قلیلا
وجمله ولولا ثبتناک تا آخر عطف است بر جمله سابقه معنی اینست واگر ثابت داشتن ما ترا نبودی
هر آینه نزدیک بودی که طبع تو سوی گفتار وکافران اندکی میل نمودی ◦ اذا لاذقناک ضعف الحیاة
وضعف الممات ثم لا تجد لک علینا نصیرا ◦ لام در جواب قسم محذوف است ای
ویقسم اذا لاذقناک بمعنی مستقبل است که حکایت ابتداست بر ماضی لیکن از جهت تیقن او تقدیر
ماضی آورد ضعف الحیوة وضعف الممات مضاف محذوف است ای ضعف عذاب الممات ثم لا تجدوا
عطف است بر لاذقناک علینا متعلق است تقدیم او از جهت رعایت فاصله اینجمله معترضه است برای

براء بواری که بعد تقید بر میل مستوجب شود وسزاوار کردد معنی اینست بو کند یاد میکنم آن هنگام که تو
میل کنی سوی کافران ومتابعت کفتار ایشان هرآینه بچشانم ترا دو چند عذاب جنات یعنی عذاب بنا
ودوچند عذاب مماة یعنی عذاب اخری بدینا وی کی برای خود غالب وقادر بر ما یاری دهنده که عذاب
مارا از تو باز دارد وترا از عقاب ما نکاه دارد چون عذاب را تشبیه بطعومی تلخ در مکروه بودن ومبغوض
بودن کرد واذاقه بروجه تمثیل آورد سوال اذاقت مبنی اذاقت وصفت مبنی از کثرت بود جمع
میان ایشان بچه وجه باشد جواب ایشان اذاقت مبنی از تقلیلات وآن اشارتست سوی اینکه صفت
عذاب بر نسبت از تقلیل آن وطاعت این کار قلیل است یعنی عذاب دوچند بر نسبت ظاهر فقط
کفته اوکه ودر نظر همچو جنبا یندن لماید واین بعیب در حق معصوم نظر بامکان وقدرت است نه نظر
بعصمت ٥ وَإِن كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذًا لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ
إِلَّا قَلِيلًا ٥ خلفک بفتح خا وسکون لام وخلاف بودن نفاق بکسر خا خوانند ومعنی یکی دانند وبعضی
خلاف بمعنی مخالف دارند ولا یلبثون خلافک یعنی لا یلبثون وقت مخالفتک بندارند ان مخففه وان نافیه
ومخففه واین جمله معترضه بود میان دو کلام متصل سایغ بمود وجمله لا یلبثون خلافک الا قلیلا عطف است
وان کادوا لیستفزونک معنی اینست ونزدیکی که کافران نزدیک بودند ترا بغزایند وبخشایند وتا از زمین
مکه برون کنند وآن هنگام که ترا از زمین مکه بیرون می آوردند در مکه از پس توجه رخان اندک درنک می
بردند لیکن ایشان بیرون نکردند ودر بیرون بظاهر جمله بیاورده تا آنکه امر خدا رسید در بیرون آمدن
مصلحت دید سوال آیة وکاین من قریة هی اشد قوة من قریتک التی اخرجتک یعنی تصریح است بخالفت
را اهل مکه بیرون کردند وعلة ظاهر کند وباطن است بیرون آمد دید میان دو آیة توفیق چیست وصحت
معنی بر کلام وجه چیست جواب شک نیست اهل مکه بیغامبر را بیرون نکردند لیکن قصد کشتن او شنیدند
وکسی را براء کشتن او کماشتند جبرئیل ع در آغاز بنهان کشت وبعصمت حق بیوست چنانچه در قصه هجرت
بیان آن کذشته وتصریح بیوسته وچاره نبود ونسبت اسناد من قریتک التی اخرجتک اسناد مجازی
دارند از زمان اسناد سوی سبب بندارند چه سبب نیست که اهل مکه بیغامبر را ایذاء میکردند ودر معرض
کشتن می آوردند براء بیرون آمدن بیغامبر سبب وبروجه مجاز برای آمدن بیغامبر اسناد کشتن
بدین تحقیق روایة تعارض نبود وناقض نباشد وبعضی معنی لیستفزونک یعنی لیفشونک بندارند نظر که
عیال بعد اخراج نیست بدین معنی چاره نبود که کلام مغلوب بود از قلیلا ثم یتولی عنهم فانظر ماذا یرجعون
وبعضی کویند از من الارض زمین مدینه مراد است وآن چنان بود که چون بیغامبر در مدینه آمد
بیغامبر را اهل مدینه جاء دادند ودل بر یاری کردن او نهادند اما منافقان مدینه چون عبد الله بن
ابی سلول وامثال او را تحمل مونت مشقت بود ودر یک بیغامبر ایشان را دشوار بمود بیغامبر را بزمین
شام آوردند در مجلس بیغامبر رفتند واین کلمات بر طریق نیکخواهی کفتند که همه اهل مدینه وحوالی او
بتو کرویدند وایشان از آن تو شدند این جای تمام شد ودر انتقال این ولایت تعلق نماند زمین شام
مبارک ومیمون است ومقر ومسکن سماوین است ومسکن انبیاء عظام وموطن حضرت ابراهیم ع است
اکر تو وقوم تو آنجا روید دین قوت کیرد واسلام بقرینه بذیرد در دل بیغامبر کفتار مذکور اثر کرد و
خاطر بیغامبر را بر عزیمت سفر آورد وفرمود تا خیمه بیرون زنند وبر سر دوم کروه لشکر کاه کنند تا یاران
آنجا از مدینه جمع شوند وبدانند که بیغامبر در زمین شام رود وجبرئیل ع فسخ این عزیمت کرده ودل بر وطن
وتمکن مدینه آورد وقول او صحیح است چه سورت مکی است بر شک نیست اینجنین در مکه منفی وتقلیل آن
وجه دوم از جمله سورت این حدیث که مارا مدنی کویند وصحت ورد نزول مذکور بدین طریق جویند

سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا ٥ سنة منصوب است بدین
که مفعول است مر فعل محذوف را ای سننا سنة المرسلین وهی هلاک القوم بعد اخراجهم اینجمله مذکورست
مر مضمون اذا لا یلبثون خلافک الا قلیلا وجمله ولا تجد لسنتنا تحویلا معترضه است واین جمله تذییل است
معنی اینست سنت کردانیده ایم سنت کسانیکه از رسولان خویش که بیش از تو فرستاده ایم وایشانرا تشریف
نبوت ورسالت داده ایم وآن سنت بود که چون بیغامبر از امت بیرون کردی آیة مذکور بعد بیرون
آمدن بیغامبر مر برودی او هلاک آوردی وسنت خدا را یعنی سنتی که خدای تع بیدا کرده است ووی آنرا بر
ثبات وقرار آورده بود واز ایجاد کردانیدن ٥ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ ٥ در آیات
سابقه بیان سنت وفیض نعمت بیغامبر ع سایل اداء شکر بمود وبروجه استیناف اقم الصلوة لدلوک
الشمس کفت وباقامت صلوة شکر وسپاس جست معنی اینست چون بر تو در لطف وکرم کشادیم
واز مثل سوی کافران عصمت دادیم وترا از بیرون کردن دشمنان واز زمین مکه نکهداشتیم ورعبت تو
در دل ایشان انداختیم اکنون شکر ما نکهدار ونماز بر پای دار در وقت بر کشتن آفتاب وبخار را اول وقت
تا وقت تاریکی شب یعنی وقت نماز پیشین ونماز دیکر ونماز شام وعشاء سوال ای براء انتهاء غایت
در حکم می آید ودر بی استدادی غایب در بنا ید لازم آید که وقت صلوة بتاریکی شب منتهی شود ووقت ظلمت
وقت نماز بود ووقت نماز خفتن بیرون آرد جواب این آیة بعد فرضیت بنج وقت نماز وارد شده
پس الی بمعنی مع باشد براء تو حکمت وانتها غایت بود وقت خفتن بیرون نرود ٥ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ
إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ٥ قرآن بمعنی قراة است ومراد بر صلوة است از باب ذکر جزو
وارادت کل ونصب او از جهة عطف بر صلوة است ای واقم الصلوة الفجر بنج وقت نماز استواء وقت
بذکر وقرآن الفجر بیان بیوست وجمله ان قرآن کان مشهودا تذییل است چه اینجمله کنایت است از
فضل این نماز وافراد آن بذکر وشدت تعلق از قراة چنانچه کذشت از قراة خالی نیست وطلوع مضمون
اینجمله بود باعتبار معنی مکنی عنه بتعلیم طلوع تاکید جمله سایغ بمود معنی اینست واقامت کن نماز
را ونمازیست مشهور یعنی میان شب وروز در وی بامداد حاضر شده چه ملایکه شب هنوز نرفته
بود که ملایکه روز فرود آمد ٥ وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ ٥ من در ومن اللیل
براء تبعیض است ویا بمعنی ب است محمول بر حذف علیک بمعنی الزام معطوف بود بر اقم الصلوة ای اقم
الصلوة الخمس وعلیک بعض اللیل وعلیک الصلوة فتهجد ای فاترک الهجود ای النوم فیه الصلوة
نافلة ای زائدة علی الصلوة الخمس مخصوصة فرضتها معنی اینست ولازم است ترا در بعضی از شب
پس ترک ده خواب را براء نماز مذکور نو زاید است بر بنج وقت فرض بود فرضیت نماز مذکور مخصوص
بدان بیوست بر امت تو فرض نباشد وتخصیص امر تهجد بیان اختصاص بیغامبر بود وامت را متناول
نباشد ٥ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا ٥ اینجمله تذییل است چه از امر بعادت
استخصاص ثواب مفهوم می شود وهم را معلوم این جمله دیک امر مفهوم عسی براء تحقیق است مقاما
منصوب است بر ظرف وتنکیر او براء تعظیم است ومحمودا حال است از کاف که مفعول به است یا صفت
است مر مقام را معنی اینست حق است که بر انکیزد بروردکار تو جل وعلا در مقامی ستوده است از هم
مقامها ودر مرتبه افزود وآنرا بعضی مقام شفاعت دارند ویا مقامی که ستایند آنرا پیشینیان و
پسینیان وسابقان ومتاخران مراد بندارند بر تو همه کرامات بود وبعضی کویند مقام عطاء لواء و
معلاء وآمدن همه انبیاء ورسل زیر آن وبعضی کویند مقامی محمود آنست که بعد از حشر در وقتی که کسی
را که مقام سخن نباشد ومجال کفتار نبود او بیغامبر را بدین مرتبه مخصوص کرداند ودر ده اجابت

لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک لا ملجأ ولا منجاء الا الیک تبارکت ربنا وتعالیت سبحان رب البیت
کو مداین مقام مقام محمود بود و مقام پیغامبر ما باشد ○ وَقُل رَّبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي
مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَل لِّي مِن لَّدُنكَ سُلْطَانًا نَّصِيرًا ○ رب ادخلنی مدخل صدق تا آخر مقول
قل است ومخرج مصدر میمی است بمعنی ادخل فاخرج واضافت ایشان سوی صدق بادنی ملابست است
واجعل لی عطف است براء اخرجنی سلطانا مفعول اول است مر اجعل را وتنکیر براء تعظیم است ونصیرا صفت
اوست و اجعل لی مفعول دوم است من لدنک متعلق است بظرف مستقر معنی اینست و بگو ای محمد
در نماز درآید درآمدنی بدان حصول که درآمدن بصدق بود و بیرون از مواد نماز بیرون آمدن بصدق باشد
یعنی اول و آخر نماز بصدق بنکه حاصل آید و براستی و درستی عبودیت روی نماید و بعضی این گفتار را وقت
هجرت پیغامبر سوی مدینه دارند و بعضی این گفتار را در وقت مراجعت پیغامبر از مدینه بیرون
آمدن بعزمت سفر سوی دمین شام گویند از معنی کلام معنی درآمدن مدینه براء فتح مکه بیرون آوردن
بصدق جویند و بعضی بقرینه ذکر این کلام بعد ذکر آوردن باینکی و بیرون آمدن در هر سالی و در هر مکانی
معنی چنین آید در او ردن صدق در هر سالی و در هر مکانی که بیرون آری و جمله وقل رب ادخلنی بر معنی
اول معطوف بر اقم الصلوة بود و بر معانی دیگر معترضات باشند و بگردان براء ما از نزد آفت و مکرهت خویش
حجتی و قوتی و لذت عظیم و عندی و ملکی فخیم که اسلام را نصرت کنند و رعب در دل کفار افکند ○ وَقُلْ
جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ ○ جاء الحق و زهق الباطل مقولات و جمله معطوف است بر قل رب
ادخلنی مدخل صدق واخرجنی مخرج صدق معانی این گذشته و بیان ایشان بالا رفته چه ماندن در مدینه
مخالفت منافقان و عزیمت سفر شام بمتابعت و مشورت ایشان است درآمدن در مدینه و اظهار
اسلام دران و بیرون آمدن جهودان مدینه و درآمدن مسلمانان در فتح مکه شدن و اسلام رفتن عبادت
اصنام و درآمدن در گور و مبعوث شدن با ایمان و در مین خوف و خطر خالفت بر خلاف آن نیز این تطبیق
بر عموم خیر و شر حاصل است معنی اینست و بگو حق آمده یعنی بحصول پیوسته و باطل زایل گشته
روایت کرده اند پیغامبر چون مکه را فتح کرد و درون وی درآمد و در خانه کعبه آمد سیصد و شصت
بت یافت چوبی برداشت و بتان را بر روی می انداخت دران وقت این آیه نازل گشت و این نظم بورود
پیوست إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ○ این جمله تذییل است یا تعلیل است و چون زهق
الباطل مضمون این جمله ملوح بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق شود معنی اینست بدرستی که باطل
رونده است چه که حق پیدا شونده است باطل بقا ندارد حق بزودی او را بفنا آرد ○ وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ
مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ○ وننزل بر صیغه مضارع معروف از باب تفعیل یا افعال خوانند
و معنی بر حسب آن دانند موصول با صله یعنی ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین مفعول ننزل است و این جمله
براء مدح قرآن و بیان بودن سبب شفاء مومنان و من القرآن بیان ما هو شفاء آمده و حال ازو واقع شده
معنی اینست و میفرستیم از جنس قرآن آنچه شفاعت و رحمت فرو فرستیم آن را و بدانکه قرآن بنیان حق آید
مرضیه و مذهب سنیه شفاعت از امراض باطنیه از اعتقادات فاسده و مذاهب باطله و اخلاق
ناپسندیده و اوصاف ناکرهیه و همچنین باعتبار خواص حروف امراض را دفع میکردانند و اسقام بدن را
دور میکنند فاتحة الکتاب شفاء من کل داء الاسلام این معنی را بیان است تسمیه سورة فاتحه بشافیه
حجت آنست و از جهت تضمن دین و دنیا و اشتمال بر فواید اولی و اخری و رحمت است بودن قرآن
رحمت تخصیص بمومنان کرده و در میان این پند ذکر للمومنین آورده زیراکه مومنان را روی قرآن را می
بسندید و براء شفاء از امراض مذکور در کار پند ند در حق ایشان شفاء و رحمت می شود کافران بد و بیکروند

و در راه معالجت بدو می روند در حق ایشان شفا چگونه بود و رحمت چه نوع شود ○ وَلَا يَزِيدُ
الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ○ این جمله عطف است بر شفاء که صلات و موصول با صله عطف بر جمله سابقه است
معنی اینست و نیفزاید ظالمان را یعنی کافران را مگر زیانکاری چه کافران بقرآن عمل نکردند و معتقد
منفعت او نمی بودند آن چاه را در حال می دیدند و از سبب موجب جاودانه میگریزد چون این چنین نعمت
را ضایع کنند لاجرم خود را در زیان افکند ○ وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا
مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا ○ این جمله معترضه است براء بیان خصلتی دیگر از خصائل نکوهیده
نوع ایشان و خاصیتی دیگر از خاصیتها ناپسندیده ایشان تا از آن باز مانند و آن را تا توانند از خویش
دور کردانند و آن آنست مرد باید که در نعمت شاکر و در بلا صابر باشد و بهر دو وجه بخدای تعالی توجه
آرد و نعمت را عطاء و اثر رحمت او داند و شکر گوید و بلا بهره و تصور کند و دفع آن در وی جوید مگو
بای آن هر دو وجه مقرر و فرآمت معنی اینست وقتی که انعام کنم بر ایشان نعمتی دینی چون ارسال
رسل بر تنزیل قرآن دنیاوی چون امن و فراغ و ارزانی و فراخی عیش و شادمانی اعتراض از ذکر و سپاس
کند و قدر نعمت و احسان ندانند بر منعم ایشان شکر نکنند و بتکبر پیش آیند و کبر ورزند و چون برسد
ایشان را بتیق و تعلق خاطر و قحطی و گرانی و مصیبتی و غم و خسران و سر گردانی از رحمت خدای تعالی
نومید کردند و در کفران افتند چه نومیدی از رحمت خدای تعالی کار کافران بود ○ قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ
عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا ○ قل جمله مستانفه است در جواب
ماذا قول لهم حین کان الانسان کذلک با درین هو متعلق است با علم از قبیل لم یعلم بان
الله یری سبیلا مفعول فعل محذوف باشد محمول بتقدیر هدی بصیغه محمول بود بر طریق اهدی
که درین بیت افتاده شعر نقر بهم الی اللوم اهدی من القطاء ○ وان سلکت سبیلا الکادم صلة
آمده زیراکه اسم تفضیل بمعنی فاعل یا بمعنی مفعول در مفعول بی واسطه عمل نکند و جائی که افتد جمله دلالت
بر حذف فعل کند چنانچه در ضرب منا بالسیوف القرایض بتقدیر یضرب القرایض گفته اند تقدیر چنین
بود فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا معنی اینست بگو ای محمد هر یکی از شما عمل میکند بدین وقت
و طریقه که مشکل طبیعت اوست و ملایم شراست کسی را بطبیعت تهمت داده اند از وجزا کار بهایم
نباید و در نهاد کسی که سمیعه نهاده اند صفت او جز معروض مردی نبود زیراکه بر سرشت او صفت
فرشتگی سرشته اند چه لطافت و نزاهت نمودار شود و دانا تراست پروردگار شما کسی را که در رو
مهتدی بودن باشد پیدا اند و توانند که سبیلا تمیز باشد و نسبت مجازی از باب نسبت سوی
مکان بود ○ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي ○ روایت کرده اند چون
مشرکان بر اهل کتاب نوشتند مردی پیدا شده و دعوی پیغامبری پیدا آورده در کتاب شما اگر چیزی
مذکور است و نشان و امارت آن مسطور است ما را خبر کنید و علم دهید اهل کتاب ایشان را پاسخ
دادند و جواب فرستادند که وقت ظاهر شدن پیغامبر عربی رسیده است و کتاب ما وقت او را و
صفت او را باز دیده است شخصی که در عرب پیدا آمده و دعوی پیغامبری کرده شما او را باز پرس کنید
از روح و از قصه اصحاب کهف و ذو القرنین اگر هر سه بیان کند یا از هر سه ساکت ماند شما او را پیغامبر
و اگر از قصه اصحاب کهف و ذو القرنین و از روح چنانچه توریت ساکت ماند به پیغامبری او اعتقاد
کنید ایشان بر حکم نوشته اهل کتاب از پیغامبر از هر سه چیز سوال کردند و بر هر سه جز در ساعت
آوردند پیغامبر گفت جواب او را از حضرت الله بجویم و فردا جواب گویم وعده به وجه قطع کرد
و انشاء الله بر زبان نیاورد چهل روز در وحی توقف افتاد و ایشان را جواب نداد بعد چهل روز این آیه

آیة ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله نازل گشت و یسئلونک عن الروح تا آخر نازل گشت
و سبب نزول بیوست بغامبر قصه اصحاب کهف و ذو القرنین ذکر کرد و احوال روح را در بیان نیاورد گفتند
بغامبر را آنچه پرسیم چگونه نداند و آنچه دیگر از آن محول است بروحی چنوع محول ماند آیة وما اوتیتم
من العلم الا قلیلا نازل گشت و نظم مذکور بورود بیوست گفتند حالی عجبی است گاهی میگویی ومن
یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و گاهی میفرمائی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا و آیة دیگر ولو ان ما فی الارض
من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله الآیة فرود آمد یعنی قلت
و کثرت از امور نسبی است هرچند که حکمت و شریعت بر نسبت ارادت و چیزی کثیر است بر نسبت
کثرت کلمات خدای تعالی که متضمن این مذکور و بیان شان آنست قلیل است کثیر است حکمت و شریعت
منافی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا نبود و سوال تناقض وارد و جمله و یسئلونک عن الروح معترضه
است برای حکایت از سوال کافران قل مستأنفه است در جواب ما انا اقول حین یسئلونک عن الروح
جمله اسمیه بعد اوست مقول قل است معنی اینست و می پرسند ترا ای محمد از روح که چیست
بگو که روح امر خدای است بر مخفی چیزی از عالم غیب است و تواند بود که امر فعل باشد و این کلام بیان
حدوث روح بود هرچه از قادر مختار بود قدیم نشود حادثه باشد برین تقدیر اگر سوال روح بمعنی
احادیث امر قدیم باشد جواب بیان حدوث طائفه سوال بود و اگر سوال از روح و سوال از ماهیت
از ذکر و بیان حدوث از قبیل تلقی سایل بغیر ما سئل طلب بدان ند تنبیها علی انه اولی بالسوال و الیق
بالاطفال و بعضی گویند و روح بمعنی احادیث امر قدیم باشد و جواب ببیان حدوث طایفه سوال
بود و اگر سوال از ماهیت از ذکر و بیان حدوث از قبیل القاء سایل بود تنبیها علی انه اولی بالسوال
و الیق بالاطفال و بعضی گویند دوزخ فرشته ان از فرشتگان آسمان که از روی قدمی و قوت اعظم ایشان
است و از روح در آیت یوم یقوم الروح والملائکة صفا همو را مراد گفته اند و از حضرت علی علیه السلام التحیه
روایت کرده اند روح فرشته که هفتاد هزار روی دارد و در هر رو هفتاد هزار زبان و بهفتاد هزار
زبان تسبیح خدای تعالی می آرد و بهر تسبیح خدای تعالی فرشته می آفریند و با فرشتگان تا قیامت در پرواز
خواهد بود آسمان و زمین و آنچه در آسمان و زمین است یک لقمه کرداند و آنرا یکبارگی فرو تواند برد
و بعضی گویند روح اینجا بمعنی قرآن است چنانچه در و کذلک اوحینا الیک روحا قرآن از روح قرآن
مراد نشده سوال مذکور از قرآن دارند و امر در من امر ربی بمعنی وحی پندارند معنی چنین آید می پرسند
ترا ای محمد از قرآن که چیست و کلام کیست بگو از وحی خدا است و نازل بر زبان حق جل و علا است و حلیم
است که این وجه با قصه مذکور خطاب نیست و قصه مذکور خلاف این معنی است و بدانکه روح را فلاسفه
گفته اند روح جوهر مجرد است و جسم نبود و جسمانی نبود و متجزی نباشد و در بدن تصرف تدبیر دارد
حد تصرف او را بمچو تصرف ملک در مدینه پندارد و امام رازی این قول را از جماعتی اهل اسلام چون
شیخ غزالی و شیخ راغب اصفهانی روایت کرده اند و این معنی منقول از ایشان آورده اند و بعضی متکلمین
گویند لطف روح جسمی لطیف است در بدن بمچو نفوذ روغن در کنجد و آتش در انگشت و آب در بیخ
نفوذ یافته است این قول را امام رازی قوی و ممتاز داشته و بعضی گفته اند روح جسمی است حاصل از امتزاج
عناصر اربعه که آنرا مزاج گویند و کسی روح را جسم هوایی که در دل است و کسی که دم را روح خواند گوید چون
آدمی بمیرد [illegible] خون نمی ماند و کسی دماغ را روح داند و کسی از لا یتجزی از اجزا آنرا روح خواند از اینجا سوال
کنند که آنچه ایشان را معلوم است بر پیغامبر چه نوع مخفی ماند و بغامبر آنرا چه نوع نداند جواب آنست
که بیان فلاسفه و بعضی متکلمین روح را از علمی که کتاب علم مبین نیست بد اطنی بحسانی است و لهذا

سان

بیان خویش اختلاف کرده اند و یکدیگر را در چیزی تخطیه آورده اند و پیغامبر غیر از علم جزم نکند و جز باعلام خدای تعالی
برساند لاجرم اخبار از چیزی که او را اعلام نشده توقف کند و در باب علم بغیر اعلام دم نزند ۝ وما اوتیتم
من العلم الا قلیلا ۝ سبب نزول این آیت گذشته و ذکر آن بیشتر رفته و این جمله حال است از فاعل قل و
پیغامبر داخل آن در مخاطبان وما اوتیتم و در عدول از واحد سوی جمع و در خطاب شبه التفات با اثبات
مدت علم مخصوص پیغامبر بود تعمیم موجب تسلیه شود البلیة اذا عمت طابت معنی اینست بگو ای محمد امر
پروردگار منست از عالم غیب ناداشتن آن مراجعت آن حال اینست که داده نشده اید شما را علم مگر اندکی
ای پیغامبران یا ای مؤمنان و یا ای مردمان چه بیان او جز اندکی نمی شناسید و از خواص آن جز جنگی نمی دانید
شما معنی خویش ندانید و خطوط دست خویش نمی خوانید از بیشتر امور آن گذشته اگر نه اید و از اماکن نامیه و بلدان
قاصیه خبر ندارید برین علم اندک چه دعوی علم کنند و بدین دانش قلیل چطور ایشان دم دانش زنند لا سیما دانستن
دانستن قدرت و حکمت خداوند و اسرار الوهیت که دریابی از آنها ابیات گر صد هزار سال همه خلق کاینات
فکرت کنند در صفت و عزت خدا ۝ آخر بعجز معترف آیند کای اله ۝ دانسته شد که هیچ ندانسته ایم ما ۝
و خویش را عند اند معرفت کردگار چون توانند ۝ ولئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک
این جمله معترضه است برای اینکه حصول علم بفیض حق متعلق است و القاء او بکرم او متحقق است یاد درین جمله
سبب التفات آمد عدول از خطاب جمع که در جمله سابقه بود سوی واحد شد و ایراد جمله موکد مات بودن
از ذهاب نعمت از صاحب عصمت مستبعد آمد معنی اینست و هر آینه اگر بخواهیم هر آینه ببریم آنچه بسوی تو
وحی کرده ایم و از دلها فراموش گردانیم و از کاغذها نقوش آن را بکشیم و علم اندک که در شما نهادیم آنرا نیز برداریم
ثم لا تجد لک به علینا وکیلا الا رحمة من ربک ۝ عطف است بر شرطیه سابقه
الا رحمة استثناء است از وکیلا این جمله عطف بر جمله سابقه است الا رحمة من ربک این جمله تاکید جمله سابقه است
معنی اینست پس بابی برای خویش وکیلی بر ما باز رسانید مگر رحمت از پروردگار تو وکیل باشد برای باز
گردانیدن و رسانیدن و این قبیل باراده باشد و لیکن در کار داند داخل در جنس وکیلا بدارند و تواند بود
که استثناء منقطع باشد معنی چنین بود وکیل بازی گرداند و کم شده را بتو رساند این آیة مبنی عظیم است بر پیغامبر
در نعمت قرآن باینعا بعد توجه منت باعطاء چنانچه جای دیگر گفت انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون و هم
چنین در شان همه اهل علم در ابتداء و ایفاء منت آن در انتهاء ۝ ان فضله کان علیک کبیرا ۝
این جمله تذییل بود و تاکید او از جهت تقدیم ملوح باشد معنی اینست بدرستی که فضل پروردگار از تو فضلی
عظیم بود و کرمی بزرگتر باشد که اینچنین آثار بدید دهد و اینچنین اساس کرم محو دهد ۝ قل لئن اجتمعت
الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم
لبعض ظهیرا ۝ روایت کرده اند بعضی از بلغاء عرب قدر بلاغت ندانسته تحقی او را قدر قدرت
خویش گفتند که ما قدرت داریم که مثل این قرآن بیاریم این آیت در رد ایشان نازل گشت و این جمله برای رد دعوی
ایشان بورود پیوست لام شرطیه قسم است و بیان لا یأتون بمثله جواب شرط است علی یا برای متعلق است
بیانوا یا برای تقدیر است و لو کان بعضهم متصله است و برای تسویه آمد و بمعنی تقدیر مستوی یا کون بعضهم لبعض
ظهیرا و عدم ذلک الحال واقع شده و قل با مقول خویش معترضه است برای کسانیکه دعوی آوردن مثل قرآن می
کردند و خود را در مقام معارضه می آوردند معنی اینست بگو ای محمد در نزد این گزاف گویان بسوگند یاد میکنم
اگر جمع شوند همه آدمیان و پریان که بیارند مثل این قرآن در نظم بلیغ و معنی سلیم که در روی هیچ کژی نبود و از
راستی و درستی بهیچ وجهی انحراف نشود و متضمن بغیبات مشتمل بر عجایب خواص حروف و آیات بر شفاء کرده
الکتاب شفاء لکل داء بیارند اگرچه باشند در آهنگ آوردن مثل قرآن بعضی را بعض یار از یکدیگر مدد کنند

ودم یاری دی زنند ◦ وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِی هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَکْثَرُ النَّاسِ
إِلَّا کُفُورًا ◦ تصریف درکتب تفسیراست ای ولقد صرفنا بالناس اسالیة اشاه واکثرنی تبدیل
افانین البیان فی هذا القرآن من کل مثل ای من کل معنی غریب وحال عجیب فابی اکثر الناس الا کفورا
معنی مفرغ است زیرا که ابی در معنی نفی است اکثر الناس شیئا الا کفورا والجحود وجمله وابی عطف است بر صرفنا
وجمله ولقد صرفنا با قسم محذوف معترضه است براء بیان ابی یا دو تکثیر بیان معنی عجیب وغریب در قرآن وپیش
آمدن مردمان بکفران نعمت معنی اینست وکردانیدیم طرف بیان وبر انواع تبیان در بیان معانی بدیعه
قرآن پس آوند نبوده بسندیدند بیشتر مردمان مکر کفران ورزیدن وناسکری کزیدن وانکار کردن ونا پذیرفتن
ومنکر کشتن وتواند بود مراد از تکثیر بیان مذکور تکثیر در بیان اعجاز قرآن باشد چه کاهی اعجاز در آوردن
مثل تمام قرآن ذکر کرد وچنانچه در آیه لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون
بمثله آورد وجای اعجاز در آوردن ده سورت معتدکردانید بجلی ما ورده سورت رسانید فأتوا بعشر
سورة کفت واظهار اعجاز ده سورت بسبب تعجیز آورد وکاهی بیشتر رسانید بآیه فلیأتوا بحدیث مثله
برابر کردانید ایشان در همه عاجز کشتند چه در ره جحود وانکار برفتند ◦ وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّى
تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ یَنْبُوعًا ◦ تفجر بصیغه مضارع معروف از باب نصر واز باب تفعیل خوانده و
معنی بر حسب آن داند وقالوا عطف است بر فابی اکثر الناس معنی اینست چون معجزه قرآن ثابت کشت
ودلائل اعجاز او بظهور پیوست ابا آوردند ومعجزات دیگر اقتراح نمودند ودر کفر وطغیان افزودند وکفتند
هرکز ایمان نیاریم تا بروان کشتی براء ما زمین چشمه بای مکه برود ونشانم آب پیدا شود وبعد ظهور حجت
طلب حجت دیگر بی حاجت بود بیشتر عقلا اعناق ترک ظاهر شوده ◦ أَوْ تَکُونَ لَکَ جَنَّةٌ مِنْ
نَخِیلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِیرًا ◦ وتکون منصوب است ومعطوف است بر تفجیرا
جنة جنز است از نخیل وعنب متعلق صفت است یا حال است فتفجر عطف است بر تکون الانهار مفعول
تفجر است خلالها ظرف است تفجیرا مفعول مطلق است معنی اینست تا باشد ترا باغی از نخلستان
وانکورستان پس بیرون آوردن وروان کردن ◦ أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ کَمَا زَعَمْتَ عَلَیْنَا
کِسَفًا او تسقط عطف است بر تکون کما زعمت اینجمله سابقه است علینا کسفا واینجمله تذییل
معنی اینست نکرویم ومومن نمی شویم تا حسبو کنی یا چنین بود یا بفکنی آسمان پاره پاره چنانچه خدای تو
کرده است ان نشاء نخسف بهم الارض او نسقط علیهم کسفا من السماء بفکنی آسمان را پارها شده وپاره پاره کشته
أَوْ تَأْتِیَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِکَةِ قَبِیلًا ◦ او تأتی عطف است بر لفظ قبیلا بمعنی مقابل است چنانچه
هضم بمعنی مخاصم وجلیس بمعنی مجالس یا بمعنی کفیلا یا بمعنی جمله بر طریق قبیله معنی اینست یا بیاری خدای تو
وفرشتکان را دو باری که بکبار رسالت تو بنیاد نهند ◦ أَوْ یَکُونَ لَکَ بَیْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ
تَرْقَى فِی السَّمَاءِ ◦ او یکون لک عطف است بر تأتی معنی اینست یا باشد ترا خانه از رخام یا بر توی
بر طارم اخضر ◦ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِیِّکَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَیْنَا کِتَابًا نَقْرَؤُهُ ◦ تنزل بصیغه مضارع
از باب تفعیل وافعال خوانده ومعنی بر وفق آن داند ولن نؤمن لک عطف است بر لن نؤمن لک حتی
تفجر که بالا کذشته معنی اینست وهرکز از جهة بر رفتن تو تصدیق نکنیم ودم ایمان آوردن نزنیم تا فرود
آری کتابی را که دران هذا کتاب من عند الله الی فلان بن فلان نوشته باشد که ما آنرا خوانیم وزیارت کو
دانیم ◦ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّی ◦ قل وقال بصیغه ماضی وامر خوانده ومعنی بر حسب آن داند قال العقل استئناف
است در جواب ماذا اقول لهم حین قالوا ذلک سبحان مصدر است مر فعل محذوف را ای اسبح ربی تسبیحا
وجمله مقول قل یا قال است معنی اینست کفت محمد ص پاک است پروردگار من منزه است

کردگار من

کردگار من ◦ هَلْ کُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا ◦ کفت محمد ص پاکویند سبحان مصدر است مر فعل محذوف
را واستفهام براء انکار است ای ما کنت الا بشرا رسولا اینجمله تذییل است معنی اینست نیم مر مکر بشر فرستاده
شده وبراء تبلیغ وحی آمده وپیدا شدن این امور بشری را مقدور نبوده واین چیزها از آدمی حاصل نشود
وکارها خدائی بارادت وقدرت وایجاد او متعلق است وخدا وکسی نتواند که بیارد ◦ وَمَا مَنَعَ
النَّاسَ أَنْ یُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا ◦ بشرا مفعول است
مر بعث الله بشرا صفت است وتواند بود رسولا مفعول باشد وبشرا حال از و متقدم بر و باشد واستفهام
براء رد انکار وجمله استفهامیه مقول قالوا است الا ان قالوا مستثنی مفرغ است مر منع را واذ جاءهم الهدی
ظرف است ان یؤمنوا مفعول دوم است مر منع را الناس مفعول اول است واینجمله معترضه است براء
حکایتی از حال کافران وشکایتی از شان ایشان معنی اینست وباز نداشته است مردمان را از انکه ایمان
آرند وکافری بکذارند دران هنکام که آمده است ایشان را هدی یعنی راهنمونی راه خدای مکر آنکه ابعث
الله بشرا رسولا کنند وبعث بشر برسالت منکر کشتند یعنی بشر که همچو ما باشد فرستاده خدای تو چکونه بود
با چنو او را تصدیق کنیم وبدو چنو ایمان آریم ومعلوم است که بشر است منافی رسالت او که دلیل
قائم شود میان او ومیان ملک نبود فرق کردن میان ایشان بحکم محض بود وناحق صرف باشد مالک مطلق
مملوکی را کار فرماید می سزد وحی شاید واگر فرشته بر آدمیان ویا آدمی بر پریان بپیغامبری کرداند ویا آدمی
بر آدمیان فرستد تواند سلیمان را منطق تبلیغ نامه سلیمانی بنود امرای امر ماموران کرد وانکار ارسال
آدمی انکار بقدرت خدای تو باشد ومخالفت با حکم وحکمت حق بود مانع بودن از ایمان ایشان بشر بودن
است وبیان سخن اسناد سوی کفتن سخن جدا کرد وما منع الناس الا ان یؤمنوا نیز چرا نیاورد این کفتار یعنی
بر بودن او بشر است بر تفسیر ذکر چکونه بیشتر بر وجه کنایت واگر الا ان بشر کفتی تصریح بودی والکنایة
ابلغ من التصریح ◦ قُلْ لَوْ کَانَ فِی الْأَرْضِ مَلَائِکَةٌ یَمْشُونَ مُطْمَئِنِّینَ لَنَزَّلْنَا
عَلَیْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَکًا رَسُولًا ◦ ملکا مفعول نزلنا است وجمله یمشون صفت ملائکة
است مطمئنین جز کان است وفی الارض جز است در جواب ماذا اقول لهم حین قالوا ذلک
معنی اینست بکوای محمد ص اگر می بودند در زمین فرشتکان که مشی می کردند وبیشتری بودند که آرام کرفتند
وکار قرار پذیرند هر آینه می فرستادیم فرشته را که رسول باشد یا رسولی را که فرشته بود فرستادن جنس
واقع تر است وانس با انس ملایم تر است اگر ساکنان زمین آدمیان باشند در رسالت بشر سوی بشر
مظنه استبعاد نباشد بحکم ای جلیس کل شیء بمثله ◦ قُلْ کَفَى بِاللَّهِ شَهِیدًا بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ
بالله فاعل کفی است با زائده است شهیدا تمیز است یا حال است بینی وبینکم متعلق است بشهیدا وجمله
کفی مقول قل است معنی اینست بکوای محمد ص بسنده است خدای تو در حالیکه بر صدق من آکاه هست و
برسالت من کواه است چون خدای تو بر چیزی کواه باشد کسی را چه جای وهم وچه محل طعن باشد ◦ إِنَّهُ
کَانَ بِعِبَادِهِ خَبِیرًا بَصِیرًا ◦ اینجمله کنایت است ازینکه خدای تو ایشان را سزا خواهد کند
ودر عقوبت خواهد آورد که بودن او آکاه وبینا بحال بندکان سبب سزا کردن است ودر عقوبت آوردن
باشد واخبار از خبیر وبصیر بودن او کنایت است از وعید بخوف جزا رسیدن وسزا دیدن بود وتقدیم
ذکر جنایت کافران ملوح بخوف جزا وسزا باشد سامع را از جهة تقدیم ملوح سائل دارند وجمله را بر وجه
استیناف با تاکید آرند معنی اینست بدرستی که خدای تو بر حال بندکان خویش آکاه هست وبر احوال ایشان
کواه هست بینا است آنچه میکنند می بیند ومی داند وبراء هر یکی عقوبت با مقدار کناه میکوید ◦ وَمَنْ
یَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ یُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِیَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ

يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عَلٰى وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوٰيهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنٰاهُمْ سَعِيرًا ۝ در کلام سابق مکابرهٔ کافران و تکذیب ایشان ذکر کرد و کلمات ناکزیدهٔ ایشان در میان آورد چنانچه کسی سوال کرد منهم من یهدی من العذاب این جمله مستانفه است در جواب این سوال من یهدی الله شرطیه است فهو المهتدی جزاء شرط است و من یضلل و این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه و نحشرهم عطف است بر شرطیه و بکما و صما احوال اند و جمله ماویهم جهنم صفت احوال مذکور است و یا مستانفه است براء جزاء کلمات حبت و این جمله بیّنه است مر ماویهم جهنم را معنی اینست و هر که راه نماید خداء تعالی او را که او راه نماینده و در راه اهتداء شتابنده و کسانیکه گمراه گرداند خداء ایشان را پس هرگز نیابی تو ایشان را از غیر خداء تعالی و حشر کنیم در روز قیامت و بر روها ایشان در حالت کردان و گفتگان و کر دار باشند چیزی نه بینند نگویند نشنوند جاء بازگشت دوزخ باشد و هر بار که آتش فرو نشیند و کشته شدن کیرد ایشان را تو تدیعنی افروخته شدن آتش بیفزاید و بدان ایشان را عقوبت نماید سوال ایشان را با وجود نامه خوانندن و هولها قیامت دیدن و گفتن و شنیدن کوری و گنگی ذکر کرد چگونه بود و اخبار مختلف متفق جمع شود جواب در آغاز با حسابها ه بنیاد ذکر یا و شنوا باشند بعد آنکه حکم بدوزخ شود و هر گاه معمول شده در دوزخ اول تغلیظ عذاب بینائی و گویائی و شنوائی و کور و کر بسته بر دوزخ برند ۝ ذٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيٰتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ۝ ذلک مرفوع مبتدا است و اشارت سوی وعید مذکور و جزاؤهم خبر مبتدا است و با در بانهم سببیه است و متعلق است بجزاؤهم کفروا بآیاتنا جزء ان است و قالوا عطف است بر کفروا و اذا کنا عظاما و رفاتا مقول قالوا است وانا لمبعوثون استفهام است و براء انکار است و جمله وا اذا کنا عظاما و رفاتا مقول قالوا است و آن انکار کلام مذکور است و نه تاکید انکار زیرا که ایشان را که منکران بعث اند و مصر بر انکار مسلمانان اند که لمبعوثون میگفتند و ایشان کلام مذکور را انکار کردند و اذا کنا عظاما و رفاتا انا لمبعوثون گفتند خلقا جدیدا مفعول مطلق است ای مخلوقون خلقا جدیدا ذلک جزاؤهم تقدیر جمله سابقه است و بیان سبب اوست معنی اینست آن یعنی وعید جزاء ایشان بسبب آنکه ایشان کفر ورزیدند و بآیات کتاب ما کفر ورزیدند و معاد را منکر شدند و گفتند چون باشیم استخوانها ریزه گشته و ریخته پوسته ما گردیده شویم که آفریده خواهیم گشت و بعد از فنا بوجود بعث خواهیم پیوست ۝ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللّٰهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلٰى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ ۝ استفهام براء رد انکار است و انکار نفی اثبات بود الله اسم ان است و موصول با صله صفت الله است و قادر خبر ان است و ان با اسم و خبر خویش قائم است مقام دو مفعول اجلا لا ریب فیه صفت الله است و اجلا مفعول اول جعل است لهم مفعول دوم است و جمله عطف است بر مضمون قادر ای اولم یروا ان الله الذی خلق السموات والارض قادر علی ان یخلق مثلهم و جعل لهم اجلا لا ریب فیه قادر علی ان یخلق مثلهم و جعل لهم اجلا لا ریب فیه فقدر علی اعادتهم و جمله اولم یروا انا تا آخر جواب منکران بعث باشد و بیان خطاب ایشان شود معنی اینست این ندیده اند و ندانسته اند یعنی دیده اند و دانسته اند ایشان که خداء تعالی قادر است بدین که بعد از فنا اجساد ایشان را چنانچه بود و صفتی که داشت وجود کند و کسی که آسمان و زمین را آفریده و اجساد ایشان را از عدم بوجود رسانیده بقدرت کامله خویش تواند که اجساد ایشان را بعد از فنا باعادت رساند و کرده اند براء ایشان مهلتی که در وی شکی نیست یعنی از مهلت نوشته رسیدن اند و حیاة ایشان بانقضاء مهلت مذکوره بی شک رفتنی است بعد و قادر بر ایجاد فناء ایشان بود و قادر بر اعادت بعث بعد موت باشد ۝ فَأَبٰى

الظالمون

فَأَبَى الظّٰلِمُونَ إِلَّا كُفُورًا ۝ فابی عطف است بر مفهوم اولم یروا ان الله قادر علی ان یخلق مثلهم و جعل لهم فابی الظالمون الا کفورا و این جمله عطف است بر جمله سابقه معنی از جدیدا بر ایجاد و اعادت دانستند پس ظالمان ابا آوردند و نه پسندیدند و کفر ورزیدند و منکر گشتند و مکابره کردند ۝ قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ ۝ جواب دیگر است و در ابتداء مفتوحات ایشان را متصل است نفعا بعد سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا اول توانائی خویش بر ابدا آوردن مفتوحات بوجود جواب اول نمود که شرط انت و فعل در اید اینجا فعل محذوف شده و امر فاعل متصل شده لامسکتم جواب اوست خشیة مفعول مطلق است مر فعل محذوف را ای یخشون خشیة الانفاق معنی اینست بگوای محمد اگر شما خزانها رحمت پروردگار مرا مالک شوید هر آینه امساک کنید و بخیلی ورزید نرسید بر حیلی از انفاق که مال را در انفاق آرد و فقیری را توانا سازد ۝ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا ۝ این جمله تذییل است معنی اینست و هست انسان را در طبیعت خویش قتور یعنی بخل بطبع آورد و آن خویش نیابد جمع کردن مال او را اخر بطمع ثواب اخروی با خواهش ما سوی دنیوی نگرداند ۝ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسٰى تِسْعَ آيٰتٍ بَيِّنٰاتٍ ۝ این جمله متصل است بجمله سابقه که مسبوق براء بیان کمال قدرت و عجب فطرت چون و آتینا موسی الکتاب معطوف او بود معترضانی که در میان گذشته میان دو کلام متصل سایغ نمود معنی اینست و هر آینه بتحقیق که از باب لطف و کرم بر موسی هم کشادیم و حضرت موسی هم را نه معجزه ظاهر دادیم از ید بیضا و عصا و ملخ و شپش و غوکان و خوک و قحط و محو شدن مالها و طوفان و خون که قصه هر یکی بالا رفته و بیان آن بیشتر گذشته و بعضی معجزهٔ موسی هم شانزده شمار نموده مذکور از جمله آن نه بدانند شانزده مذکور اینست حل و عقد زبان موسی هم و مار شدن عصا و فرو بردن مار ها ساحران را و ید بیضا آوردن ید بیضا و طوفان و باران و ملخ و شپش و غوکان و شکافتن دریا و بیرون آمدن چشمها آب از سنگ و رفع طور سینا بالاء بنی اسرائیل و فرود آوردن من و سلوی و قحط و نقصان میوها و محو شدن مالها روایت کرده اند مالهاء ایشان هم سنگ و نصایح بوست و تخصیص بعدد منافی زیادت نکند تسع آیات ضمیر بدین معیت ۝ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسٰى تِسْعَ آيٰتٍ بَيِّنٰاتٍ فَسْئَلْ بَنِي إِسْرٰائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يٰا مُوسٰى مَسْحُورًا ۝ ای فسال بنی اسرائیل من فرعون و قل له اذ تذییل معنی بنی اسرائیل بدین تقریر این جمله تقدیر قلنا له بنی اسرائیل بدین تقریر ضمیر مفعول اذ جاءهم عاید است بر فرعون و حرف واو متعلق است بقلنا فاسال فا فصیحه است و جمله معطوف است بر جمله محذوفه ای فسال موسی و قال موسی ارسل معنا بنی اسرائیل فقال فرعون انی لاظنک یا موسی مسحورا و تاکید این مقال با فرعون علامت آنست که موسی ظن مذکور را از فرعون منکر باشد باعتبار ظهور امارت انکار و تنزیل موسی منزله منکر مصر جمله مذکور بتاکید سایغ نمود معنی اینست پس گفتیم مر موسی هم را از فرعون بنی اسرائیل را بخواه پس چون پیش فرعون آمد و بدو بنی اسرائیل با خویش جست پس در آن هنگام فرعون گفت بتحقیق که هر آینه گمان میبرم که تو ای موسی هم ساحر باشی ۝ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هٰؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يٰا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا ۝ قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال موسی و جمله قال لقد علمت تا آخر مقول قال است ما انزل هؤلاء تعلیق بحرف است و از خصایص افعال قلوب است هؤلاء اشارت بر آیات السموات و مستثنی مفرغ است مر ما انزل را و بصایر حال است از هؤلاء ای حال الآیات و دلالة علی صدق الرسول از ظاهرات مکتوبات و جمله انی لاظنک عطف است بر لقد علمت که از جواب قسم محذوف است و تاکید جمله از جهة رد انکار است چه فرعون را بچنین منابه معترضه است براء تنبیه

مثبورا بمعنی مقهورا مفعول دوم است مر اظنک را و ذکر این ظن در عقب فرعون ما الا که گذشته و این دلیل نهایت صلابت
موسی علیه السلام و غایت قوت او بود و نشان صدق دعوی و حقیت رسالت او باشد چه کسی بی قوت الهی بر امداد
ناشناسی بر مدعی الوهیت چون فرعون با چنین سخن دلیری نتواند کرد معنی چنین بود گفت موسی علیه السلام سوگند
یاد میکنم هر آینه میدانی که نفرستاده است خدای تعالی این آیات و معجزات را مگر پروردگار آسمانها
و زمین در حالتی که این آیات و معجزات را بر مطلوب دلالت کننده است همچو بصیرتها عقل و همچو نظرها
دل بر صدق و حقیت رسالت من و من گمان میبرم یقین معنی اینست و بدرستی که من هر آینه گمان می برم ترا
ای فرعون هلاک گشته و بقهر و منع پیوسته ۞ فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ ۞ عطف است
بر قال و فا برای تعقیب است معنی اینست پس خواست که موسی علیه السلام و متابعان او را از زمین خویش دور
کند و از هذا محلی که سکونت عطف است بر اراد که بالاست ۞ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا ۞ عطف
است بر اراد معنی اینست پس فرعون و کسانی را که با او بودند غرق کردانیدیم و در آخرت در دوزخ با آتش
رسانیدیم ۞ وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ
الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا ۞ وقلنا عطف است بر اغرقنا من بعده ای اغراق فرعون اسکنوا
مقول قلنا است فاذا جاء وعد الآخرة عطف است بر قلنا فاذا جاء وعد الآخرة عطف است بر قلنا
لفيفا حال است ای جئنا بکم مجتمعین معنی اینست و گفتیم بعد غرق شدن فرعون مر بنی اسرائیل را ساکن
که سکونت داشتید ساکن شوید و در زمین مصر که موطن قدیم شماست باشید و فرعون میخواست شما را از آن
زمین دور اندازد و او را قرارگاه و وطن قدیمی خویش سازد پس چون وعدهٔ قیامت بیاید بیاریم شما را که یکجا
جمع شده و مخلوط گشته و بعد از آن میان سعدا و اشقیا بر وجه وامتازوا الیوم ایها المجرمون امتیاز کنیم
و میان احبا و اعدا برکم و امتازوا الیوم فریق فی الجنة وفریق فی السعیر جدائی افکنیم ۞ وَبِالْحَقِّ
أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ
عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا ۞ بالحق متعلق است بانزلناه و اینجمله معطف است بجمله و
لقد صرفنا للناس فی هذا القرآن معطوف است و معترضاتی که در میانه بود و میان دو کلام متصل
سابغ نمود و بالحق نزل حیثیت و قرآنا منصوب بتعظیم است ای و قرآنا عظیم الشان و اینجمله عطف
است بر جمله و بالحق انزلناه و بالحق نزل و جمله و ما ارسلناک الا مبشرا و نذیرا حالاست و یا معترضه است
برای تنبیه پیغامبر علیه السلام تا باکی دیدن و کفر ورزیدن کافران که اندوهگین نشود که ترسانیده فرستاده اند
جار و مجرور یعنی لتقراه متعلق در آوردن ایمان در دل ایشان بر دست او نداده است و انزلنا بر سبیل
تنازع متعلق است بفرقناه و نزلناه تنزیلا عطف است بر و بالحق انزلناه علی مکث متعلق است
بفرقناه و تنکیر مکث برای تقلیل است تنزیلا مصدر موکد است معنی اینست و بحق فرستادیم قرآن را
و فرود آمده و نفرستاده ایم ترا مگر بشارت رساننده و ترساننده و ایمان دهنده و بتصدیق در دل نهنده
که این کار توئیست کار خدای و از یکدیگر جدا کردیم در فرستادن اجزای قرآن بر درنگی و آهستگی بر مردمان تا
بخوانی در هر حاجتی و مصلحتی که برای آن محتاج شوی و فرستادیم او را بدفعات فرستادنی و فرود آوردیم
سوره سوره فرود آوردنی ۞ قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا ۞ قل مستانفه است ذکر بار سال پیغامبر
بترسانیدن و بشارت رسانیدن و مفصول گردانیدن چنانچه که پیغامبر گفت بعد ترسانیدن و بعد
بشارت رسانیدن چون ایشان ایمان نیاوردند و دل بر کفر دادند ایشان را چگونه بر سبیل استیناف گفت
قل آمنوا او لا تؤمنوا معنی اینست بگوای محمد ایمان آرید یا نیارید و گرویدن و ناگرویدن شما مرا هیچ
زیان نمی کند بر آید و منع در تبلیغ آنچه فرموده شد بودم شنافتم و ثواب تبلیغ در وحی یافتم ۞ اِنَّ

الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا ۞ جمله ان الذین اوتوا العلم
من قبله معلل است مر مضمون آمنوا او لا تؤمنوا را و اینجمله کنایت است از آنکه تبلیغ پیغامبر حاجت لا نفع
کرده و مقصود حاصل شده که اگر نادانان بنادانی تصدیق نکردند چون بیان تسویه میان گرویدن و ناگرویدن
ایشان ملوح بمضمون معنی مکنی عنه بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابع نمود للاذقان بمعنی علی است ای
یخرون علی الاذقان یعنی از افتادن در سجده جبین بر زمین نزدیک سجدا حال مقدره است چه در رفت
خرود بروجه چرا نکرد و ذکر چرا آورد جواب ذقن بر نسبت شیء و جبین نهادن اقرب بود بر زمین این
وجه سجده صاحب کشاف آورده است و صاحب تفسیر این را منع کرده چه در سجده بینی و جبین نزدیک تر اند
بر زمین لیکن تحقیق آنست که مذکور در تقریب وضع حالت سجود و بر زمین نهادن است و سطور در کشاف
حالت خرود در سجده افتادن است و شک نیست که در هنگام افتادن و برای سجده کردن سجده موجودست
و صنوکه در سجده است منفی است و بعضی معنی یخفر کنند و بعضی یعفرن للاذقان دارند برین وجه نیز سواد
می آید و این طریق مشکل می نماید چه در مسجد زنخ بر زمین نرسد و گرد آلوده نشود مگر آنکه تعفر فقن بر
وجه مبالغت دارند و رو بر زمین نهادن بروجه فرو بردن یا دفن نهادند معنی اینست بدرستی آنکه
علم تحقیق قرآن را تصدیق کرده اند چون خوانده میشود بر ایشان قرآن میفتند بر اذقان سجده کنان
وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا ۞ و یقولون عطف است بر یخرون سبحان
مصدر است مر فعل محذوف را ای نسبح ربنا تسبیحا و جمله معترضه است برای تنزیه خدای تعالی ان کان ان مخففه
از مثقله است و لام در لمفعولا فارقه است میان مخففه و نافیه و اینجمله مقول است مر یقولون را معنی
اینست و میگویند خدای تعالی را یاد کنید بعضی انعام در حق گروندگان و ایلام کفر ورزندگان هر آینه مقول است
و بیقین حصول موصول است ۞ وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا ۞
عطف است بر یخرون سابق و اختلاف در حال است اول مقید سجدا بود در ثانی یبکون سجدا ای یزیدهم
القرآن خشوعا معنی اینست و می رفتند ایشان بر اذقان یعنی بر روی می افتادند چنانچه روی در خاک
می مالیدند و گریه میکردند و اشک می ریزیدند اقرار بر ایشان را قرآن خشوعا باطن و الزام خاطر بر ایشان
قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ ۞ پیغامبر در سجی از
شبها یا الله یا رحمن ذکر خدای تعالی میکرد ابوجهل شنید تعدد را بر ارادت تعدد مسمی آورد و گفت ما را از دو
آله بازمی آرد و خود دعوت دو آله الله و رحمن بجامی آرد این آیه برای رد سخن او نازل گشت و این نظم بوده
بپوست ادعوا الله او ادعوا الرحمن مقول قل است ایا ما مفعول ما تدعوا و ایا منصوب بروست
تنوین بدل اضافت است و ما زائده است تدعوا شرط است علامت جزمی سقوط نونی این شرط با
جزای خویش تعلیل جمله سابق است چه آن دو اسم چنان اسماء حسنی است و مراد از الله الرحمن اسم بود و
تعلق اسم بادعوا و یا بروجه اتصال باشد ادعوا بهذا الاسم او بهذا الاسم و اگر تعلق بغیر واسطه دارند
اذکروا باشد تقدیر کلام اذکروا الهذا الاسم ایا ما تذکرون پندارند و اینجمله معنی قل ادعوا الله او ادعوا
الرحمن تا آخر و در آخر سورت بر وجه تذنیب برای رد مقالات بعضی کفار آمده و برای تلقین تحمید
تکبیر کرد کار واقع شده معنی اینست بگوای محمد خدای تعالی را بنام الله یا بنام الرحمن بخوانند و بهر کدام
که خواهند بخوانند زیرا که مر خدای را نامهای نیکو تر است و مسماة کردگار اکبر است پس بهر اسم که خواهید
بخوانید ۞ وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا ۞ ولا تجهر
بصلوتک عطف است بر قل ادعوا الله و خطاب جمع که ادعوا الله بود سوی خطاب مفرد در ولا تجهر منه
القرآت است و جمله قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن از جهت رد عیب کردن کافران و سبب شنیدن و بجدن

کافران است وعیب کردن وبایذاء پیش آمدن ایشان است وجملهٔ ولا تخافت بها تکمیل است که از نهی خروج
امر بمخافت مطلق آید وایراد ولا تخافت براء دفع این وهم بود وذلک اشارت بر جهر ومخافت بر طرفین
لا فارض ولا بکر عوان بین ذلک این خطاب ارسال وتلقین راه میانه روی واقتصار است وحضرت
دایم قراة میخواند مشرکان ناخوش میکشند وحضرت رسالت پناه را دشنام میکفتند این آیت نازل
کشت واین نظم بورود پیوست <u>معنی اینست</u> ونکوای محمد م آواز مکند بقراة خویش چنانچه دشنام بشنود
واهستکی مکن ودر قراءت پنهان خوان بدان چنانچه دوستان هم بشنوند وبجوی میان جهر واخفا راه
میانه روی را وهمچنان بخواند که دوستان بشنوند ودشمنان مطلع نشوند وبعضی کویند پیغامبر صلعم شبها
درخانهٔ یاران خویش رفتی وحال ایشان باز جستی شبی ابوبکر را دید نماز کزارد وقراة قرآن بجهر می کرد
روز شد ابوبکر را کفت تو قرآن چرا بلند میخوانی ودر بلند خواندن چه فائده میدانی عمر کفت شیطان را
زجر میکنیم ودشمنان را در قلق وتعلق می افکنیم پیغامبر صلعم را فرمان شد که ایشان را این بکو ولا ایشان
میانه روی بجوی وبعضی کویند در همه نمازها بلند میخواندند ودر همه نمازها یکسان می آمدند این آیت
نازل کشت یعنی در همه نمازها بلند مخوان ودر همه نمازها آهسته خواندن سایغ مدان در نمازهاء
روز آهستکی بجوی ودر نمازهاء شب در ره جهر شوی وبعضی برین اعتقاد دارند که از صلوة ایجاد عالم
معنی لغوی است مراد است ودرعاء آهستکی وبلند نشاید ومیانه روی باید وبعضی کویند حکم دعا
پیش ازین همچنین بود وبعد ازان بآیة ادعوا ربکم تضرعا وخفیة میدان حکم منسوخ کشت ۰ <u>وَقُلِ الْحَمْدُ
لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ
وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ</u> ۰ جملهٔ وقل الحمد لله الذی تا آخر مقول قل است وجملهٔ قل تا آخر عطف
است بر امرهاء سابق وتلقین امر شکر است بر کفتار کافران ودفع عیب کردن ایشان برغم وهدایت
وراه ارشاد وتلقین راه میانه روی وامتثال باکویند بعد در کفتار کافران ودفع عیب کردن ایشان
می فرماید بعیب جوئی وکزاف کوئی غمناک شود ودر راه حزن واندوه والحمد لله بکو وشکر وسپاس از یاد
نعمت بجو <u>معنی اینست</u> ونکوای محمد م حمدها خدا راست که فرزندی نکرفته ودر ملک او کسی باو شریک
نکشته ونیست مر او را از سبب ذل راء یعنی او منزه است از ذلی که برای دفع آن محتاج سوی او کردد وبه
نصرت مر او را مبنی حاجت مثل شود <u>سوال</u> این سه صفت را میان صفات خدای چرا تخصیص کرد ودر
مقام حمد بچه ملایمت آورد <u>جواب</u> نفی از موجب انفراد انعام بر انام است کسی که فرزندی بود انعام
او مخصوص به بندکان باشد بس الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا کنایه از الحمد لله ذوی خص عبارة بانعام از جود
وهمه احسان بر همه اصناف سوی او شود واو را حاجت شدی ویاری دهنده نبود وغنی مطلق باشد
ونعم مطلق محمود بودن چون او را در شان استحقاق اصلی باشد ۰ <u>وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا</u>
عطف است بر قل الحمد لله امر بتحمید وامر بتکبیر کرد وجملهٔ وکبره تکبیرا آورد <u>معنی اینست</u> در انعام غلغلهٔ الحمد لله
ولد ودر اعظام لطف بر کبریاء او ذکر خدا را ببزرکی بداد وغلغل الله اکبر برآید یعنی ذاتی با عظمت وعلات
بذات خود مستحق کبریاست وذاتی بی ابا زاست سزاوار بذاتی همچو است الله اکبر وله الکبریاء صفتی وصف
وشامل است بر بزرکی بصفات یعنی همه صفات او کبر عظیمه وهمه نعوت او کامل قدیم است آثار همه صفات
بی منتهاء ومتعلقات همه نعوت بی انتهاست مقدور او را نهایتی نه ومعلومات او را غایتی نه متعلقات
او را بانئی نه آثار ارادت ومشیت او متناهی نه وآثار قهر او را خللی نه <u>ابیات</u> الله اکبر این چه
بزرکی وکبریاسته کان برتر از احاطت فهم اولی النهی است ۰ ذاتی که لایح است صفات کمال او ۰
با این چنین صفات سزاوار کبریاست ۰ بر حسب سرادق عز وجلال او ۰ سطح سپهر چون اثر دود در هواست

در جنب بحر قدرت بی منتهای او بحر محیط کم ز یکی رشحه نداست ومنزه است ازین که کبریاء او در حالت
فهم ما در آید واظهار بزرکی او در خاطر ما جلوه نماید وبدانکه ختم سورت بذکر تحمید واستحقاق سبحانه
تم همه سورها وهمه سالها او بکر خلاقتم بهمه انواع تکبیر علی الخصوص بزرکی داشتن او واین ما تکبر او جنانچه حق
داشتن است بدایم در تکبیر بنهایت رسیده وذکر افراد تحمید وتکبیر را بنهایت رسانیده مقطعی است که دلالت
بر تمام کلام میکند ومحققی اهتمام بسخن تنزیل مقطع که چنین باشد حسن است ومختمی که چنین بود مستحسن است
والله اعلم بمعانی کلامه ولا یبلغ اصتقام مرامه لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی <u>سورة
الکهف</u> سورة الکهف مکی است مکر دو آیة که مدنی است یکی واصبر نفسک مع الذین یدعون
الا ات دوم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر الآیة صد ونه آیة هزار وپانصد وهفتاد وهفت کلمه
وشش هزار وسیصد وشش حرفست ضم این سورة با سورت بنی اسرائیل آنست که در سورهٔ بنی
اسرائیل امر بتحمید وتکبیر کرده ودر اول سورت کهف تحمید وثناء آورده وتیز افتتاح سورت بنی
اسرائیل بتسبیح بود وافتتاح سورت کهف بتحمید بود وتسبیح تنزیه او از نقایض وهنکام توصیف
بکمال است وتیز در افتتاح سورت بنی اسرائیل اسری بعبده کفت وپیغامبر را اضافت سوی ذات
خویش کرده ودر افتتاح سورت کهف هم بر وجه اضافت پیغامبر صلعم سوی خویش الحمد لله الذی انزل علی
عبده الکتاب آورد وبدانکه سورة مذکور را بتلقین تحمید کرد کاردیان وتوصیف حق جل وعلا
بانزال قرآن که بشیر مومنان وانذار کافران است لاسیما از کسانیکه خدا را ابن کردند ودر بیان
آورد وبعده تاسف پیغامبر او را باز داشت او از اندوه وغم بذکر پیوست وبعده در جملهٔ انا جعلنا
ما علی الارض معطوف او متضمن قابلیت وناقابلیت زینت واستعداد وعدم استعداد دنیا روی نمود
بعد جملهٔ ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا براء تاویل وتعلیل مذکور ذکر کرد
وبراء توضیح سطوت آورد وبعضی مفسران او را معطوف بر مضمون کلام سابق داشته وکلام بمعنی عجب
من کفرهم ابتداء وانکار دانند وکلام بمعنی لم یحسب ان الایمان اصحاب الکهف کان عجبا ولا تستعظم
ولا تحزن ولا تغتم بندارند یعنی وجه ذکر اصحاب الکهف بود واز جهة ارتباط واتصال وانتظام
او باشد از اینجا جملهٔ قل الله اعلم بما لبثوا که ذکر قصهٔ اصحاب کهف بود وبعده بر تنزیل قرآن که در صدر
سورت کذشته روی نمود وقل الحق من ربکم وقل القرآن من ربکم ذکر او بذکر قرآن پیوست
وبعده ذکر انا اعتدنا للکافرین نارا ذکر اعذار ترک ایمان بقرآن تخلص سوی ذکر دوزخ بر
وجه استیناف ذکر بهشت کرد ونعیم اهل بهشت در بیان آورد وبعده ذکر مومنان وکافران
ومثل هر دو فریق براء توضیح حال ایشان در میان انداخت وبر حکم الامثال مصابیح الاقوال مناط
ظهور حال ایشان ساخت وبعده بجملهٔ واضرب لهم مثل الحیوة الدنیا الآیة براء مومنان وکافران
مثل خرابی دنیا بر فناء آن آورد وبراء کافران مثل ضایع اعمال وحصول سوی احوال ذکر کرد وبعده بجملهٔ
المال والبنون زینة الحیوة الدنیا مثل فناء دنیا را مزید کردانید وبجملهٔ والباقیات الصالحات
خیر عند ربک وخیر املا سخن را بذکر ثواب وجزاء رسانید وتخلص سوی قیامت حاصل
کشت وبعده چند جمله در ذکر قیامت پیوست وبعده ضرب مثل براء احباط اعمال کافران وبیان
ضایع اعمال ایشان چندین هزار ساله واو عطف کرد ولقد صرفنا فی هذا القرآن من کل مثل بر وجه
تذییل آورد وبعده چند جمله معطوف ذکر کرد تا آنکه جملهٔ ومن اظلم ممن افتری الآیة که توبیخ اعراض
کنندکان از قرآن بود بر جمل سابق آورد وبعده قصهٔ موسی م وخضر م را بر قصهٔ آدم وابلیس عطف کرد و
بر تواضع موسی م وحسن امتثال او بعد ذکر مظهر حسن اتصال وبعده در آخر سورة ذکر کلام خدای ذکر م

وکثرت کلمات او که مشتمل بر کلمات قرآن ومتضمن کلمهٔ فرقان است من افاق صدر مسطورات مذکور
قرآن متضمن گشت وبعد سخن بایراد جملهٔ قل انما انا بشر مثلکم تا آخر در اثبات توحید ونفی اشراک
بروجه رسید وسورت مذکوره بجملهٔ مسطوره بانتها انجامید وشک نیست جملهائی که از یک بابت
اگر مقاصد ایشان ارتباط واتصال باشد واگر مقصود از همه یکی است در مقصود کلی مقرر دیگری است
ومعترضاتی که درمیان آمده ومیان کلامها متصل واقع شده وجملهٔ دیگر از هر نوع در هر محلهائی که
باید بمشیئة الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب والحمد لله علی اکماله

الکهف

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب ۰ الحمد مرفوع المحل بر ابتدا است لله
خبر مبتدا است لام در الکتاب برای عهد است علی عبده متعلق انزل است الکتاب مفعول هر انزل
را موصول باصله صفة لله است لام در الکتاب برای عهد است ای انزل علی عبده الکتاب الموعود وهو
القرآن وانجمله ابتداء سورت است معنی اینست همه حمدها مر خدا راست آنکه فرستاده است بر بنده
خویش کتاب را یعنی قرآن که جامع است مر علم پیشینیان وذکر پیغامبر به لفظ عبده تکریم خاص وتعظیم
باختصاص است چنانچه در اشهد ان محمدا عبده ورسوله آمده واضافت آنجا تحقیق شده که بندگی
رسائل واقدام تمام است بیت خواجگی را خواجگی از بندگیست ۰ بندگی کردن کمال خواجگی است
ولم یجعل له عوجا قیما لینذر بأسا ۰ صاحب کشاف انتصاب قیما بفعل محذوف داشته
بتقدیر جعله که محذوف است بنداشته بر صلهٔ موصول منع کتاب از جهة لزوم فصل بجمله که معطوف است بر صلهٔ
موصول منع کرد واز جهة علم نحو جز عدم جواز آورده لیکن منع مذکور بر تقدیری است وجملهٔ ولم یجعل له
را معطوف بر صله دارند اما اگر جملهٔ مذکور را حال بندارند منع کرد واز جهة علم نحو جز عدم جواز آورد لیکن
منع مذکور متوجه نشود وحال بودن نه از کتاب ممنوع بود از قبیل بر آن دو حال بود قیما حال از مفعول باشد
ولم یجعل له عوجا نیز حال از مفعول بود وکلام از قبیل بوسه مصدر ومتحد را باشد وقیما را صاحب
کشاف بمعنی مستقیما داشته وجملهٔ جعل قیما را تاکید لم یجعل صاحب کشاف بمعنی لیس عوجا بداشته
چه انتفاء عوجا واستقامت بیک معنی است ومیان ایشان فرقی نیست وبهتر است که قیما بمعنی قایما بمنافع
للناس ومقوما لهم دارند وقائل تاکید نشوند یا سبق بندارند معنی اینست وبکر داینده است قرآن کژی هیچ
وجهی نه در لفظ ونه در معنی واز تناقض وتعارض سلیم کرداینده است وباکوینده کرداینده است او را قایم بمنافع
مردمان بقوم صالح وفلاح ایشان در حالیکه بذات خویش کامل است مردمان را شکل دیگر آنکه بذات خویش
کامل است وجملهٔ مذکور اگر ثنا گفتن خدا تعالی مر ذات خود را متضمن معنی شکر است مجرد تناسب واگر تلقین را
سپاس دادند وکلام محمول بر تعقیب بر قول الحمد لله بندارند جملهٔ مذکور بمقابلهٔ نعمت باشد وشکر نعمت شود چه
انزال کتاب در حق امت نعمتی جزیله ومنفعتی جلیله است وسبب علم دین ودنیا ومقاصد اولی واخری است
لینذر بأسا شدیدا من لدنه ویبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان
لهم اجرا حسنا ماکثین فیه ابدا وینذر الذین قالوا اتخذ الله ولدا ما لهم
به من علم ولا لآبائهم کبرت کلمة تخرج من افواههم ان
یقولون الا کذبا ۰ جار ومجرور لینذر متعلق است بانزل لام لام تاکید است وینذر
منصوب است بتقدیر ان ومفعول دوم است شدیدا صفت اوست ومفعول اول محذوف است ای لینذر
الکافرین بأسا شدیدا من لدنه صفتی دیگر است مر بأسا شدیدا کاینا من قدرة الله ویبشر المؤمنین عطف
است بر ینذر وموصول باصله یعنی الذین یعملون الصالحات صفت است مر مؤمنین اجرا حسنا اسم ان

است ان لهم خبر است ان با اسم وخبر باختصار با مفعول دوم است مر یبشر المؤمنین ومراد از اجر حسن
بهشت است وحال است از ضمیر ان لهم وتواند بود که صفت اجرا حسنا باشد وحال از ضمیر لازم بود
ودر وی ابراز ضمیر نیست فیها ابدا وهر دو ظرفند وینذر عطف است بر یبشر بر موصول باصله یعنی
الذین قالوا اتخذ الله مفعول است مر ینذر را ومفعول دوم محذوف است عکس اول ما لهم به من علم
فاست من زائده است برای تاکید جملهٔ عطف حال است از فاعل قالوا ولا لآبائهم عطف است بر لهم واز
لآبائهم آبائی واجداد مراد است ویا در اسلاف واصول بر طریق عموم مجاز کلمه تمیز باشد وفاعل کبرت
ضمیری است بر جملهٔ اتخذ الله ولدا وتانیث واو بتاویل مقالت جمله بود که عرب جمله را کلمه گویند چنانکه
قصیده را کلمه خوانند وجملهٔ تخرج من افواههم صفت اوست مر کلمه را وبر جملهٔ کبرت کلمة معترضه است برای
استعجاب این کلمه واستعظام آن نافیه است الا کذبا وبا استثناء مفرغ است ومقول یقولون است
وانجمله تذییل است معنی اینست تا بترساند بنده خدا یعنی پیغامبر کافران را وبشارت دهد مؤمنان را
که عمل نیکو کنند یعنی بهشت ونزهتگاه از این وحشتگاه در این حال که در وی همیشه مدت کننده وجاوید
باشنده اید ویا بترساند کتابی را که گفته آید خدای تعالی فرزندی گرفته وبجهة تغیر ومطالبه محدثات بپذیرفته
وحال اینست که نیست مر ایشان را علمی بدانچه میگویند ونه مر اسلاف ایشان را کای آن راضی که ایشان
دران می‌پویند بزرگست این مقالات از آن روی که کلمهٔ عظیمست که بیرون می‌اندازد دهنهای ایشان
وایشان جز دروغ نمیگویند وجز در پرده کژی نمی‌پویند ودعوی ولا رب الا الله احد چنانچه ایشان گویند
صدق نیست ودر دروغ بی معنی است سوال فرزند گرفتن از خدای تعالی محال است ومحال قابلیت علم ندارد
زیرا که محال صورتی نیست که آن را متصور در دل حاصل آرد جواب نفی علم وتصور بانتفاء اهل صورت
اینجا از قبیل ثانی است ۰ فلعلک باخع نفسک علی آثارهم ان لم یؤمنوا بهذا الحدیث
اسفا ۰ باخع خبر فعل است نفسک مفعول به است مر باخع را علی آثارهم متعلق است بباخع اسفا مفعول
دوم است واثبات کونه یاسفا علی آثارهم علی وجه التمثیل وجملهٔ فلعلک باخع عطف است بر مضمون کلام
سابق ای بعث یبشر المؤمنین وانذار کافران یعنی در تحصیل ایمانهم ویحرون باتقاء قبت حتی یحمل
اسفا ان لم تؤمنوا وان لم یؤمنوا شرطی است مستغنی انجزاء اکتفاء بما مضی معنی اینست مبعوث
شده برای بشارت مومنان وانذار کافران پس تو اهتمام میکنی در تحصیل ایمان پس بدان گیرد ودر پی
ایشان از جهة حزن وکشته شدن وهلاک کشتن بپذیرد پس گمان می‌شوند اگر ایشان بدین حدیث
یعنی نخواهد آورد وحقیقت او را تصدیق نخواهند کرد ودر پی ایشان از جهة تاسف وشدت حزن خود
را خوای کشت وهلاک خوای کشت واطلاق اسم حدیث بر قرآن باعتبار استیناف از حدوث که بمعنی از
احادیث بردن بود باعتبار حروف والفاظ والبته که صحوع متنابی است باعتبار باشد قرآن کریم وکلام
انا جعلنا ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا وانا لجاعلون ما علیها
صعیدا جرزا ۰ موصول باصله یعنی ما علی الارض مفعول اول است مر جعلنا را زینة مفعول دوم است
وارزینة ما ت الزینة مراد است چنانچه از بیان مابه البیان ومراد از ما علی الارض موالید بشر است چنز
آیات وسعادات وبنات که زمین بدین هر سه آراسته وبارایش از متزین ساخته لنبلوهم متعلق جعلنا است
بمضمون لنبلوهم وبمعنی لننظر بهم علمنا ست ایهم احسن عملا ارباب تعلیق علم باستفهام بر جملهٔ ایهم
بروجه تعلیق علمه باشد عملا تمیز است موصول یعنی ما علیها مفعول دوم است مر جاعلون صعیدا مفعول
دوم است جرزا ای خالیا لا نبات فیه صفت اوست سوال صعیدا جرزا صفت ارض است بر ما بی الارض محمول
بر حذف مضاف بود وکلام بتقدیر وانا لجاعلون مثبت ومتشابه ما علیها صعیدا جرزا باشد یا صعیدا

یعنی چنانچه بعضی مفسران داشته اند دارند وما علی الارض را بر وجه جعل وتحویل مسحود بر صورت تراب پندارند
معنی اینست بدرستی که زمین را بر ثبت و آرایشی رسانیدیم تا بیازمائیم آنچه در ایشان میدانیم که احسن در
عمل کیست و دلهای کیست را راغب درچیست وکیست که خود را بدینا می افکند و بآرایش خواهش آینده ملتفت
می شود و بدین دنیاء ناپاینده فریفته میگردد بدرستی که ما هر آینه گردانیدیم فناء ومبتت موالید ثلیث
مذکوره را صعیده یعنی زمین شوره زار که در وی گیاهی نروید واین هر دو جمله تمثیل اند از حال دلهاء مردمان
در قابلیت وانواع معارف واصناف هدی وناقابلیت آن کلام معنی تمثیلی تعلیل است وبزبان داشتن
پیغامبرم از محزون شدن دلیلی است یعنی در ناگرویدن کافران اندوهگین مباش واز کفر ودر نادیدن ایشان
دل خود را مخراش زیراکه خدای تعالی بعضی دلها را قابلیت زمینة هدی همچو زمین هدی افتاده و در بعضی استعداد و قابلیت
آن همچو زمین سبخه یعنی شوره زار بنهاده ایجاد واختیار واعمال واظهار کار ماست نه کار رسل وابیات تو که
مجموعه ایجاد ایمان در دل کافران نتوانی وراه ازالت زنگ کفر از سینهاء ایشان نتوانی سوال درانا جعلنا
جز جمله فعلیه آورد ودر وانا لجاعلون در جز اختیار اسم کرد نکته چیست وفرق بر چه وجه مبنی است
جواب اگر دانیم زمین شوره زار را که قابل زراعت بود ولایق کشت زار نباشد دوام وثبات دارد
وملایم صورت بود بر دوام جعل موالید ثلثة زینة زمین فضل بفضل شان سوان بتجددات مناسب
صیغ تجدد باشد ۰ أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا
عَجَبًا ۰ روایت کرده اند اصحاب کهف جوانی چندی از ابناء ملوک وبعضی گویند از جمله دهقانان وبعضی
گویند از حرافان ملازمت می نمودند دقیانوس میان خویش جنگ کنان از بام قصر پیش افتادند وبخشش وخوف
بپوست چنانچه پیش او جز آوردند که شخص را بالشکر کشتند وبراء محاربه با تو رسیده اند او ترسید وکلاه
بیهوشی کشیدند ایشان با خویش گفتند کسی که اگر به ترسد ونا رسیده بالشکر بیهوش شود لایق خدایی
نباشد وسزاوار این دعوی نبود پرودگار دو آرزید کار یقین است هر یکی از ایشان برگشت وبسعادت
اسلام بپوست واز شهر بیرون شدند ویکدیگر در راه ملاقات شدند ومیان خویش یکدیگر را بپرسیدند
تا آنکه میان خویش معاهده کردند وخود را بر میثاق این که کسی را فاش نکنند آوردند وبعضی گویند یکی را از
اهل آن خدای تعالی هدایت بایمان داد ودر فهم دین برگشاد وباسلام بپوست ومسلمان گشت واو بعد از آن
هر کسی را دعوت بدین میکرد ودر مطاوعت دین اسلام آورد تا آنکه هفت جوان موافق شدند وبدین
حق آمدند دقیانوس دریافت وبگرفتن ایشان شتافت ایشان گریختند واز شهر بیرون رفتند وبراعی
رسیدند وبروی سر خویش گشادند وگفتند از تو امان میجوئیم وبا تو از خود میگوئیم دقیانوس دعوی ربوبیت
دارد وخود را اله می پندارد واو اله نیست ودعوی او بی معنیست راعی گفت پرودگار شما
کیست وصفت او چیست گفتند پرودگار ما آنست که آسمان وزمین پیدا آورده وبقدرت کامله
وفطرت شامله موجود ساخته راعی ایمان آورد وبا ایشان موافقت کرد وگفت اینجا غاری بیائید تا آنجا برویم
ودران پنهان شویم باخداء ما را از بلا آورد واز شر دقیانوس در امان دارد ایشان را سوی غار در آوردند
وبراء پنهان شدن متوجه گشتند وبا ایشان موافقت نمود ودر غار رفتند وپناه گرفتند ویکی را براء طعام
در بازار فرستادند ودر بازار رفت وچیزی طعام خرید ناگاه یک سوری شنید که دقیانوس سواری کرده در
گریختگان شده مقداری طعام که حاجت بود مشغول گشت ویرا ایشان این خبر رسانید ایشان این طعام
خوردند ودعا ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا گفتند خداوند تعالی دعاء ایشان قبول کرده
خواب بر ایشان تمام گماشت ودر خواب ایشان را آسوده داشت از تفرقه دقیانوس واو سوار شده تفحص ایشان
مشغول گرفته بر سر غار رسید کسان را گفت در غار روید وایشان را بیرون آرید کسان در غار در آمدند و در

طلب ایشان شدند خداء تعالی چشم ایشان را پوشیده گردانید تا اصحاب کهف را ندیدند باز گردیده قصه بر ملک گفتند
که ایشان را جستیم ودر میان غار نیافتیم ملک فرمود در غار مسدود کنند تا ایشان بگرسنگی بمیرند چون ملک
بازگشت دو مردی از اهل شهر که مسلمان بودند وصورت اسلام خود کسی را ظاهر نمودند در کوچی از سنگ وبعضی
گویند از رصاص نامهاء این جوانان ونامهاء آباء ایشان وقصه در آمدن تاریخ ایشان در غار تفسیر کردند
تا قصه ایشان باقی ماند وکسی که کاهی این نبشته خواند احوال ایشان را بداند سیصد ونه سال در غار خفته ماندند
وبعد از سیصد سال بیدار شدند باقی قصه پیشتر مبرهن خواهد گشت وبیان خواهد پیوست کانوا
من آیاتنا عجبا خبران است واو بااسم وخبر بجاء دو مفعول حسب بود وانجمله را بعضی ائمه تفسیر عطف بر
مضمون کلام سابق داشته وکلام بمعنی اعجبت من کفر قریش مع جهدک فی ایمانهم ام حسبت را ابتدائیه
انکاریه دارند وکلام بمعنی لم یحسب ان ایمان اصحاب الکهف کان عجبا فلا تحسب عدم ایمان قریش
باقران عجبا فلا تستعظم بحزن ولا تغتم پندارند بر وجه اول معنی چنین آید عجب کرده از کفر کافران
وناگرویدن ایشان بقرآن باجهد کردن تو بجو تو پیغامبری وبا انذار مثل تو منذری با خود پنداشته
وایمان اصحاب کهف لی جهد کردن عجب امری ولی کوشش نمودن کسی غریب جز وتطر بر قدرت خداء
هیچ یکی از ایشان عجب نبود واز بدیع فطرت او غریب نباشد کفر کافران قریش را عجب پنداری وازنا
گرویدن ایشان اندوهگین شوی چنانچه خود را در معرض هلاک افگنی ۰ إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ
فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا ۰ اذ مفعول است مراد کر
محذوف را وجله بیان است مرجمله کانوا من آیاتنا عجبا چه بودن عدد آن وقت بود وتواند که متعلق حسبت
شود چه حسبات پیغامبرم در هنگام در هنگام آمدن ایشان در غار روی نمود معنی اینست یاد
کن ای محمد هنگام آمدن جوانان مذکور سوی غار ویا گویند بوده اند عجبی از عجائبات آیات قدرت
ما دران هنگام که سوی غار آمدند ودعاء ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا ذکر کردند
یعنی بتضرع وزاری داعی گشتند وگفتند ای پرودگار ما را نعمتی از فیض نعم وعطیه از دیاد کرم مهیا ودرار
ما ارجمند براید کار ما راه نیک وطریق خوشنودی ورضا ۰ فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ
سِنِينَ عَدَدًا ۰ فضربنا عطف است بر فقالوا علی آذانهم متعلق است بضربنا سنین ظرف زمان است
فی الکهف ظرف مکانست وعددا بمعنی معدودا بالحذف ای ذات عدد او صفت سنین است معنی
اینست پس بدا آوردیم ما بر گوشهاء ایشان تا آواز کسی نشنوند وچند سالی معدوده بیدار نشوند
ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا ۰ ثم بعثنا عطف است بر ضربنا
لنعلم متعلق است ببعثنا ای الحزبین ای استفهامیه ومرفوع المحل بر ابتداست احصی خبر مبتداست
وتعلق او بتعلیم موجب تعلیق است وافعال قلوب را تعلیق بحرف استفهام وبحرف نفی تحقیق است
واز حزب اصحاب کهف مراد است وبیان آنست که چون در غار نشستند وبطول مدت بتحویل و
تبدیل نه پیوستند وکوهی که دران کوه غار مذکور بود در تصرف کسی در آید ودر تحت ولایت او در آمد مذکور
در غار کشاد ونزول یک آیة مربوط کوسفندان بنیاد نهاد حزب اصحاب کهف بعد از سیصد ونه سال از خواب
بیدار شدند وقتی که دران غار آمده بودند گفتند عید ایم که چه قدر مدت در یک کرده ایم وچه مقدار زمان در
غار بسر برده ایم اختلاف کردند بعضی گفتند یک روزی ویا بعض روزی در یک کرده ایم وبعضی گفتند خدا
داناتر است چه قدر در غار توقف نموده ایم بعضی گویند اینها گرسنه خفته بودند وگرسنه بیدار شدند ودر
طعام کردند یکی را درم نقره دادند وبراء خریدن طعام فرستادند چون بر در غار رسید سنگها افتاده دید
راه غار چنانچه دیده بود همچنان نیافت ره را نشناخت باز پس آمد ویاران از این حال خبر کرد یاران تا

قران زمان نبود وحسبات پیغامبرم

در غار آمدند حالت دروازه را متغیر دیدند دران که تملیخا بزرگ ایشان بود گفتار ربکم اعلم بما لبثتم آورده
روی خود و فواید بود از دو گروه مذکور دو گروهی غیر ایشان مراد شود بیان آن آنست چون تملیخا بادرهم
نقره برای خریدن طعام در شهر را بر وصفی دیگر دید و چون درون شهر درآمد و در بازار درآمد خلق را که گذاشته
بودند برونقی دیگر دید و کلام ایشان بر طریق دیگر شنید طباخی را درهم داد و طعام طلبید طباخ گفت این درهم
این شهر نیست از گنج کیست مرا بگو و توا ز کجائی تا کدام تا آن گنج نمائی و اگر نه ترا بر پادشاه برم و از حال
تو آگاه کنم تملیخا گفت دو روز است که ازین شهر بیرون آمدم و باز آمدم و ازین شهر درآمده ام طباخ
بسیار جهد کرد که سر خویش بر من بگشای و این گنج که یافته مرا بنمای چون دانست که این نخواهد گفت و این راز
را از من نخواهد نهفت تملیخا را گرفته پیش قاضی شهر آورد قاضی استفسار کرد او همان جواب گفت که پیش طباخ
گفته بود روانی میجوید دینه روز ازین شهر بوده ایم میگوید سخن او بر طریق مجانین می نماید و با عقل موافق
نمی آید قاضی پیش پادشاه مردمان را در تحقیق و تفحص حال آورد تملیخا جز یاران خویش گفت و از قصه ایشان
نهفت مردمان دو گروه شدند بعضی را خبر اصحاب کهف رسیده بود و ایشان یاد داشتند تصدیق کردند
پادشاه را گفتند و برسواری باعث گشتند و گروهی که حضرت عیسی را تصدیق نکرده بودند و در یاد داشت
این خبر اهتمام ننمودند گفتند این سخن بر طریق دیوانگان میگوید عاقل در راه متابعت او نبوید پادشاه با
گرد مسلمانان و کافران جمع شدند و بر در غار درآمدند تملیخا و بر یاران خویش آمد حالی که او را پیش آمده بود
بیاران گفت ایشان گمان بردند که دقیانوس آمده و برای گرفتن ایشان درآمده یکدیگر را در کنار گرفتند و از گرفتاری
خویش گریستند پادشاه دران غار درآمد و سوی اصحاب کهف آمد و از ایشان باز پرس کرد ایشان در جواب
آمدند و قصه خویش گفتند ناگاه قصه ایشان در کوحی که در میان سنگها افتاده بود یافتند دل بر تصدیق
کاشتند ملک گفت قومی اید که در زمان دقیانوس مرده بودید در زمان من زنده شدید بعد از سیصد سال
باز در جهان پیدا آمده اید با ملک هر که بود مسلمان گشت و بدین اسلام پیوست اصحاب کهف هم درین
میان که باشند حکایت میگفتند ناگاه با جنانچه خفته بودند پادشاه برای ایشان تابوتها ساخت و ایشان
دران راست خواب دید که ایشان از تابوت ناخوش اند تابوتها چون سال راست کرد و ایشان را دران آورد
و کهف را مقبره ایشان ساخت و بروی مسجدی و عبادتگاهی برای مسلمانان پرداخت و بعضی گویند
تملیخا بر پادشاه گفت یاران خویش را خبر کنم تملیخا بر یاران خویش بر غار درآمد و ایشان را خبر کرد که
درنگ ما در غار مدت بسیار گذشته است و در میان این مدت حضرت عیسی هم مبعوث شده است
و بسیار آدمیان بروایمان آورده اند و او بر آسمان رفته است ایشان شنیدند چون عیسی هم از آسمان
فرود آید ایشان برخیزند و با گروه حضرت عیسی هم بیامیزند و حصارهای کافران از بیخ برکنند
دشمنهارا مسخر کنند و بعضی گویند مسلمانان و کافران آمیخته بودند و میان خویش صورت اختلاف
نمودند و کافران آمیخته بودند کافران خواستند کلیسیا برارند مجبان خواستند مسجد سازند مسلمانان غالب
آمدند و مسجد کردند و نشانه اسلام پیدا آوردند معنی اینست پس برانگیختیم ایشان را بعد از سیصد و نه
سال پیدا کردیم یا بدانیم یا ظاهر شود تعلق کردند و خود را تعیین مهلت در اوردند یا گویند کدام دو گروه
از دو گروهی اخبار عیسی هم ایشان را رسیده یک بیک یاد داشتی از جز داشت گروهی دیگر کافر بودند برباد
داشت این خبر اهتمام ننمودند شمار اخبر کنم و یاد داشت و مدتی را که درنگ ایشان بود و هر کدام فریق
این دو فریق مطابق واقع نمود ° نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ ° اینجا ذکر اصحاب
کهف را استنفا است در جواب نحن نقص نبأهم بالحق تقدیم مسندالیه بر خبر فعلی مفید است مر تقوی را
معنی اینست ما قصه میکنیم بر تو اصحاب کهف را بحق و براستی و درستی و تحقیق ° إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا

بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى ° و چون دعا ایشان رحمت و خواهش و مهیا ساختن رسد ملوح مؤمن بودن
اصحاب کهف بود بتقدیم ملوح سامع را تنزیل منزله سائل کرد و بتقدیر سوال جمله انهم فتیة آمنوا بربهم
موکد و مفصول آورد معنی اینست بدرستی که اصحاب کهف بوده اند جوانانی که بپروردگار خویش را
و دین اسلام را تصدیق کردند و ایشان را هدایت کردیم و در هدی آوردیم ° وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ
إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَٰهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا
شَطَطًا ° و ربطنا عطف است بر سو و جمله رب السموات والارض مقول قالوا است و جمله لن
ندعو من دونه الها تاکید است مر توحید را معنی چنین و ایمان را ست بتقریر است لن ندعو من دونه
الها لقد قلنا اذا شططا ربطنا عطف است بزدناهم اذ ظرف است مر ربطنا را فقالوا عطف است بر هو
و جمله رب السموات والارض مقول قالوا است و جمله لن ندعو من دونه الها توحید را معنی اینست
و ایمان را بر دلها ایشان مربوط کردانیدیم یا بر دلها ایشان رسانیدیم و دلها ایشان را بر میثاق راست
داشتیم و از زوال پذیرفتن نگاه داشتیم دران هنگام که برایستادند و دل برهدی و ایمان نهادند و بعضی
معنی چنین گویند ابناء آنانکه در خدمت دقیانوس بودند و در طاعت او ملازمت نمودند ناگاه سعادت
مساعدت کرد و از مخالفت و شناعت بیرون آورد خدای تعالی را شناختند رب السموات والارض گفتند
یعنی پروردگار آسمانها و زمین است و آفریدگار عالم بیچون بیقین است هرگز از غیر او معبودی نخوانیم
و غیر او را معبود خویش ندانیم سوگند یاد میکنیم و بخدا سوگند میخوریم هر اگر غیر او را معبود خوانیم و اله
دیگر را خدا دانیم هر آینه ما از تجاوز کنندگان و از حق بیرون روندگان باشیم ° هَٰؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا
مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ ° هولاء مرفوع المحل بر ابتدا است
یا بدل است از هولاء و یا بیان اوست اتخذوا خبر است یا خبر دوم است یا حال است بتقدیر قد
از معنی اشارت لولا یاتون لولا تحضیض است بمعنی هل یاتون علیهم دینهم او علی عبادتهم الاصنام
سلطان متعلق است بیاتون والجمله یعنی جمله هولاء تا آخر تا بیداست مر مضمون جمله هولاء تا آخر
ناپیداست مر مضمون لن ندعو من دونه الها لقد قلنا اذا شططا تنبیه است بدین که مخالفان حجتی
ندارند و اگر حجتی دارند چرا نمی آرند و در ره باطل می پویند و سخنها بی حجت میگویند معنی اینست
این گروه خذلان یعنی دقیانوس پرستان هیچ گاهی بر دعوی خویش بیان بخشند و این غیر خدای
پرسنده شدگان اگر حجتی دارند چرا نمی آرند و دل با اظهار آن نمی کارند ° فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ
عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ° فا سببیه است استفهام برای رد انکار است علی الله کذبا عطف است بر جمله
سابقه معنی اینست چون ثابت شد که شریک گردانیدن بران کذب و افترا است و عبادت اصنام
کاری بی دلیل و بهانه است پس کیست ظالم تر از کسی که افترا کننده است و دروغ بر خدا بر شریک
گردانیده است کسی را که با او هیچکس پس از و ظالم تر باشد و ستمکار تر از و بود ° وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ
وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ
رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا ° مرفقا بکسر میم و بفتح میم خوانند
و معنی یکی دانند و این حکایت را از حکایت خدای تعالی دانند و صادر الهام و یا بواسطه وحی پیغامبر
که دران زمانه باشد اگر این قوم قایل بالوهیت خدای تعالی بودند و اصنام را شریک در عبادت می کردند
همچو مشرکان مکه الا الله استثناء متصل باشد و اگر خدای تعالی را اله نمی داشتند و داخل ما یعبدون نمی
پیدا شدند و یا استثناء منقطع بود ای لکن الله لم یعتزلوه و ما یعبدون عطف است برهم در فاذ اعتزلتموهم
و یا مفعول معه است فأووا الی الکهف امر است بغیر فا مجزوم شده و یهیئ لکم عطف است بر ینشر

تأکید است

مرتفقا مفعول به است معنی اینست در آن هنگام که شما کناره گرفتید دقیانوس و قوم او را از کافران و آنچه
می پرستیدند ایشان بجز خدای تعالی را از معبودان و سوی غار باز گردید و دل بر رحمت خدای تعالی دادید پروردگار
شما بعضی از آثار رحمت خویش بر شما نشر کند و نظر رحمت درباره شما افکند و سوی و منفعتی برای شما آماده
گرداند و شما را ابشر و آسانی برساند و تواند بود که ما در ما یعبدون نافیه بود و ضمیر یعبدون عاید بر
فتیها باشد و جمله را معترضه دارند در برای مدح فتیه بدارند و معنی چنین آید و نمی پرستیدند این فتیه مگر خدای
ترا و معبودی نمی کنند مگر جل و علا را ○ وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ
الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ ○ خطاب مر پیغامبر یا مخاطب غیر معین راست
اذا طلعت ظرف تری است تزاور بتشدید زاء در اصل تتزاور بود بابدال تاء تزاور و ادغام زا در تزاور
شد و تزاور بسکون زاء و تشدید راء بر صیغه مضارع از باب افعال از ود بر طریق تحوا احرار بر هم
قراة معنی تمیل است و اگر تری بمعنی تعلم بود جمله تزاور مفعول دوم باشد و عن کهفهم متعلق است بتزاور
و ذات الیمین اضافت مسمی الی اسمه است ای جهة ذات الیمین اسم الیمین اذا ظرف است و اذا غربت
عطف است بر اذا طلعت و یا اذا غربت تقرضهم بمعنی تعدل و تجاوز عنهم عطف است بر تزاور از باب
عطف بر دو معمول و یک عامل بعاطف واحد ذات الیمین و ذات الشمال همچو ذات الیمین اضافت
مسمی الی اسمه است بتعریض و این جمله یعنی و تری الشمس تا آخر عطف است و معترضه است برای بیان ایشان
در ظهور خارق عادت و این بیان حال گذشته است و بیان شان است که انصرام بوسته معنی اینست
و میدیدی آفتاب را ای محمد و یا ای مخاطب غیر معین اگر در آن غار می بودید که میل میکند از غار ایشان
در جهتی که خداوند نام یمین است یعنی جهة راستا و در هنگام فرو رفتن می کند و تجاوز میکند
از ایشان در جهتی که خداوند نام شمال است یعنی جهة چپا زیرا که روی آن غار یعنی در او سوی شمال
بود و جانب شرق راستا و جانب غرب چپا می بود آفتاب از جانب راستا غار برابری و جانب
چپا فرو شدی سوال اگر بجای ذات الیمین و ذات الشمال او بر ایشان نرسیدی در هیچ وقتی
گرما بر ایشان و حرارت یمینا و شمالا آوردی در کلام اختصاص بودی ذات الیمین و ذات الشمال
چرا آورد و در کلام اطناب چرا کرد جواب در ذکر ذات الیمین و ذات الشمال ذکر راستا و چپا
بروجه کنایت از مقصود است و یمینا و شمالا گفتن صریح بود کنایت که ابلغ از صریح است روی نموده
سوال تزاور الشمس و اذا طلعت و اذا غربت و تزاور و تقرض مستقبل اند قصه حال گذشتگان بصیغه
مستقبل چه گونه آید و صحت آن بچه وجه روی نماید جواب استقبال بر نسبت حال گذشتگان ماضی
بر نسبت حال تکلم بود و تعبیر ماضی مذکور بصیغه مستقبل مخالف واقع نباشد سوال مقصود در کلام
بیان وقوع این واقع بود و بغیر از وقوع لفظ رویت چیزی مستلزم وقوع است پس ذکر رویت این
واقعه کنایت از وقوع آن باشد و ذکر چیزی بکنایت ابلغ از صریح بود ○ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ
فجوة در لغت بلندی و فراخی است و این جمله حال است معنی اینست و حال اینست که مقر ایشان
در غار مذکور در بلندی و فراخی بود و تنگی جا و عفونت هوای ایشان را مزاحمت نمی نمود باد بر
ایشان وزیدی و آفتاب بر ایشان نرسیدی ○ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ ○ ذلک بظهور خوارق
عادت مذکور و نوای طبیعت مسطور از نجات ایشان از دقیانوس و اعوان و راه دادن بغار و پوشیده
شدن متفحصان او و سلامت داشتن ایشان سیصد و نه سال از سبب گرمی هوای دین و اعضای این هم
آیات خدای و اظهار قدرت بی منتهاست و تواند بود ذلک اشارت بود بر هدایت در میان اهل
غوایت و ثبات ایشان بدین با خوف و اشکال و شکایت و این جمله تذییل است معنی اینست آن یعنی

خوارق

خوارق مذکور یا اهدای فتیه مسطور از علامات قدرت خداست و نشانهای قوت بی منتهاست ○
مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا ○ این جمله با
معطوفات خویش تذییل بعد تذییل است معنی اینست هر که را خدای تعالی او را رهنمون کند پس او
راست راه نماینده و هر که او را خدای تعالی گمراه گرداند پس هرگز نیابی مر او را دوستی راه نماینده و بمقصود
رساننده اصحاب کهف را راه نمای که راه راست یافتند و بسوی مقصد دین رسیدند و هر کرا او راه
نماید هیچ کس او را یاری نکند و براه راست نیارد ○ وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ
الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ ○ و
تحسبهم عطف است بر تری الشمس و هم رقود حال است از هم که مفعول اول است مر تحسب را رقود جمع
راقد است چنانچه قعود جمع قاعد است و تواند بود که رقود مصدر بود و این کلام از قبیل زید عدل
شود و نقلبهم عطف است بر رقود که بمعنی رقود دادن است بر طریق فالق الاصباح و جعل اللیل سکنا
و یا حال است و نحن نقلبهم بر طریق ضمن وجه بتقدیرنا اهل و ذات الیمین و ذات الشمال بر طریق
ذکر یا بالا گذشته و جمله کلبهم باسط ذراعیه بالوصید حالی دیگر است معنی اینست و می پنداری ایشان را
بیداری بچشمها گشاده داشتند بندگان ایشان را بیدار می پنداشتند و میگردانیدیم ایشان را در جهتی که خداوند
نام یمین است یعنی جهتی راستا و جهتی که خداوند نام شمال است یعنی جهتی چپا سلامتی تن و اعضا و راست
زمین و هوا و بعضی گویند و بعضی گویند هر هفته و بعضی گویند هر شش ماهی زنده می گشتند و بعضی
گویند هر چهار سالی و بعضی گویند هر هفت سالی از پهلو بپهلو می رفتند و اسناد نقلبهم اسناد مجازی
است و مراد تقلیب فرشتگان بامر خدای تعالی است و حال اینست که سگ ایشان بازوهای خویش را بر در
غار و بعضی گویند در زمین که پیش در غار است گسترانیده بود برین صفت حراست و محافظت می نمود
لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا ○ ملئت بر صیغه مجهول از
باب تفعیل و از ثلاثی مجرد خوانند و معنی هر دو آن داند رعبا بسکون عین و بضم او مفسر شده
و هر دو قراة بیک معنی آمده شرطیه است از لئت جواب لو است و خطاب مر پیغامبر راست یا مر
مخاطب غیر معین راست فرارا مفعول مطلق است از باب ضربته سوطا یا حال است ای نافرا و یا
مفعول له است ای ولیت بفرار و یا لیت عطف است بر لولیت رعبا تمیز است و مراد از فاعل ای الملک
ارعب و جمله نیز معترضه است برای بیان مهابت اصحاب کهف معنی اینست اگر مطلع بر حال ایشان
شوی روی گردانی از ایشان و گریخته روی و هر آینه پر کرده شوی رعب این جوانان و ترسان گردی
از هیبت ایشان و بعضی گویند ایشان مهیب آن بودند که بر آوردی باخان و موها دسبلت و گشاده
چشمها صورت می نمودند و بعضی گویند خدای تعالی در ایشان هیبتی داشته است و رعب ایشان در دلها
گماشته است بتفصیل معلوم نیست که سبب آن کلام بچه معنی است روایت کرده اند معاذ و ابن عباس
در زمین روم بغزوتی می رفتند در غار اصحاب کهف رسیدند و معاذ با جماعتی درون غار رفتند هیبت
زده و هلاک گشتند ○ وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ
لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ
بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ
وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا ○ إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ
أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا ○ بورق بکسر را و سکون او خوانند بر طریق کتف
و کتف و معنی یکی باشد و کذلک صفت مصدر محذوف است و ذلک اشارت است بر مضمون افعال

سابقه ای بعثنا بقدرتنا اصل ما ازدنهم هدی وربطنا علی قلوبهم **سوال** در پرسش یکدیگر از مدت درنگ
چه فایده بود که بعث ایشان برای آن باشد **جواب** فایده پرسش اظهار قدرت خداست وبیان عجیب فطرت
حق جل وعلاست قال قائل مستانفه است وبیان پرسش مذکور است کم لبثتم جمله استفهامیه مقول قال
است قالوا استانفه است درجواب ماذا قالوا حین قال قائل ذلک لبثنا یوما او بعض یوم مقول قالوا است
برای قایلان وبعضی از ایشان بودند وقالوا دوم نیز مستانفه است درجواب ما قال غیر هولاء القایلین
ربکم اعلم بما لبثتم مقول قالوا است وبعضی گویند قایل قول ثانی بزرگ ایشان بود چون ناخنان دراز
دید وموهاء ریش واندام درازشده یافت بدین نشان درازی درنگ دریافت حواله دانستن آن بخدای
کرد وخودرا درمرتبه علم نیاورد واین کنایت است از درازی مکث ایشان وانقطاع وانصرام دانستن
مدت آن ودرهر دو محل سنت قول بعضی سوی جمع بسیار مانده آید وحالی گرسنگی دارند ودرتدبیر
طعام شوند وکسی را برآوردن طعام بفرستند برزق یعنی نقره است وتانیث هذه باعتبار معنی است
فلینظر فا براء تعقیب است بحذف مضاف ای اهلها ازکی طعاما ای اطیب واقرب الی الحل اوافض
اوابعد عن شبه الحرمة فلیاتکم عطف است بر فلینظر ولیتلطف عطف است برامر ویرجوکم با معطوفات
خویش جزاء شرط است وجزان است وان بالاسم وخبر جمله معلله است مرنهی اشعار برایشان چون نهی از
اشعار وملوح بمضمون انجمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق شود وجمله وکذلک بعثناهم عطف برکلام
سابق است **معنی اینست** چون درهدی ایشان را خوابانیدیم واز دقیانوس رهانیدیم همچنان برانگیزانیم
وبیدار کردانیم تا میان خویش ویکدیگر پرسند وبمعرفت قدرت خداوند برزنده داشتن درمدت بی طعام
وآب پرسند وبعدازان آنچه ایشان میان خویش ویکدیگر سوال وجواب درمیان آورند گفت قال قائل
منهم یعنی گفت گوینده از ایشان دروقت برآمدن آفتاب نظر افتاد که هنوز فرو نرفته یا بوده است
قالوا لبثنا یوما او بعض یوم گفتند وبعضی دیگر چون درازی ناخنان ودرازی موهاء خویش دیدند گمان
مدت مکث نه بسندیدند وگفتند پروردگار شما داننده تراست بمقدار که شما درغار درنگ کرده اید
وبطعام وآب سخت مانده اید پس یکی را بااین نقره که دارید بفرستید تا طعام بیارد بدین شهر فرستاده
مذکور برطبا خان مدینه نظر افکند که ایشان طعام ورزق که طهر است برای ما بیارد ودرخریدن نرمی کند
وخودرا درغلطت وفرهنگی نیفکند زیرا که مدرسی که ایشان اگر بحال شما آگه شوند شما را سنگسار کنند

وَكَذَٰلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا ٥

وکذلک ای وکما انمناهم وبعثناهم بعدنا
اعثرنا علیهم ای علی حالهم لیعلموا جار ومجرور متعلق است با عثرنا وان بالاسم وخبر بجای دو مفعول
لیعلموا است ماضی است یتنازعون بمعنی تنازعوا است وایراد بر صورت مضارع برای استحضار
صورت بدیعه منازعت ایشان است فقالوا ابنوا علیهم عطف است بر اعثرناهم ویا عطف است بر
یتنازعون وجمله ربهم اعلم بهم کنایت است ازین که ایشان حال ایشان نمی دانستند انجمله باعتبار معنی
مکنی عنه تعلیل است مر اعثرناهم را وقال الذین غلبوا بدل است او قالوا ابنوا علیهم بنیانا علی امرهم
متعلق است بغلبوا بتضمین قدروا ای غلبوا علی المخالفین وقدروا علی متقبل معنی چنین بود وچنانچه
خوابانیدیم وازخواب بقدرت خویش برانگیزانیدیم تا بدانند که وعده خدای تعالی ببعث بعد از موت
حق است وبدینسبب که قیامت آمدنی است ووعده صدق است وبی شبهه شدنی است ومطلع کردانیدیم
دران وقت که ایشان منازعت میکردند ومذاهب برخلاف یکدیگر پیدا می آوردند وبعضی میکفتند

بعث نخواهد بود وقیامت روی نخواهد نمود وبعضی بعث ارواح بغیر اجساد میگفتند وبعضی بعث ارواح
واجساد چنانچه مذهب حق است می رفتند ویا اختلاف درین می بودند وبر درغار ایشان
کلیسانان بودند گفتند درغار ایشان سازیم پس گفتند همه مردمان بنا کنند بنا کردن برایشان عالم
تراست جزاو که انهم فتیة آمنوا بربهم گفت تحقیق وتصدیق اول واحد است اختلاف کنندگان حال
ایشان نمی دانستند وتعیین اسامی درایشان نمی توانستند وگفتند آنانکه بر مخالفان غالب آمدند
وبر سفیدامر خویش قادر شدند هرآینه بسازیم برایشان مسجدی که عبادتگاه مسلمانان باشد و
مقید گروندگان بود مسجدی سبب مسلمانان ساختند ومعبد براء گروندگان برداختند ٥

سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ ٥

روایت کرده اند دوکس از نصرانیان بودند
روزی پیش حضرت رسالت پناه عدد اصحاب کهف باز نمودند یکی از ایشان گفت اصحاب کهف
سه تن بودند وچهارم سگ ایشان بار غود این آیة نازل گشت واین نظم بود ودر بوست سین برای
استقبال است وضمیر یقولون عاید است بر مسلمانان که خوض در دانستن عدد اصحاب کهف دارند
که دراول سین ملفوظ ودر واخر باعتبار عطف مقصور است ثلثة خبر مبتداء محذوف است
ای هم ثلثة وجمله رابعهم کلبهم صفت است وثلثة رابعهم براء مقرات یعنی مقر الثلثة رابعة وجمله
ویقولون عطف است بر یقولون ثلثة خمسة خبر مبتداء محذوف است وسادسهم کلبهم صفت است آنگاه
رجما بالغیب انداختن چیزی بغیر حضور امری که مستلزم رجاءت مرمی است رجما بالغیب ذکر کنند
مراد دارند ای یقولون ذلک رجما ورجما مفعول له است یا حال است یا ظرف است یا مفعول مطلق است
از قبیل ضربت سوطا ای یقولون هذا القول لاجل الجهل حال کونهم روی جهل او قول الجهال وبرهر چهار
وجه از باب تنازع بود ومتعلق بهر دو فعل مذکور شود ویقولون عطف است بر یقولون سابقه
سبعة خبر مبتداء محذوف است ای هم سبعة وثامنهم کلبهم صفت است وواو زایده است براء تاکید
لصوق صفت بموصوف بر طریق وما اهلکنا من قریة الا ولها کتاب معلوم وجمله سیقولون مقتضه
است برائیان عدد اصحاب کهف **معنی اینست** مسلمانان که خوض در معرفت عدد اصحاب کهف می
کردند وزود باشد که بگویند عدد ایشان سه تن بود چهارم سگ ایشان بود چنانچه یکی از آن دو مرد نصرانی
ذکر کرد زود باشد که بگویند عدد ایشان پنج بود ششم ایشان سگ چنانچه دوم از نصرانیان مذکور
درمیان آورده بر طریق رجما بالغیب خبر کرد وبتحقیق سخن گویند وزود باشد که بگویند عدد اصحاب
کهف هفت بود وهشتم ایشان سگ بود واین قول از حضرت علی ع محکی است واز پیغامبر م مرویست
رجما بالغیب نبود واین قول را صحیح دارند ومعتمد علیه پندارند ٥

قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ ٥

قل جمله مستانفه است درجواب ماذا اقول لهم فی رد قول النصاری وجمله
ما یعلمهم الا قلیل مقرر است مر جمله ربی اعلم بعدتهم **معنی اینست** بگوای محمد م پروردگار من داننده
تراست عدد ایشان را کسی نمیداند مگر اندکی از مردمان قولی که معتمد بر وحی است وعدد ایشان را می
داند ومنم که عدد ایشان را بتحقیق میدانم حضرت علی ع گفت اصحاب کهف هفتند وهشتم ایشان
سگ است وابن عباس رض عدد ایشان را میدانند وعلی ع عدد ایشان را نتواند مگر بجهت استماع از پیغامبر م ٥

فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا ٥

فا سببیه است ولا
تستفت عطف است بر ولا تمار چون تراعلم بعدد اصحاب کهف بوحی آمده بر شما وعدد ایشان را علم
باعلام خدای تعالی شده پس درعدد ایشان ستیزه مکن مگر ستیزه ظاهر که ایشان دران معارضه نتوانند

مطلق م

کرد و ترا در هنازعت و مناقشت نتواند آورد و از ایشان مپرس و استفتا مکن در شان اصحاب کهف
ایشان را مجادل و منازع سازد و نه جواب استرشاد و استعلام که از ایشان استرشاد چه نسبت بود و استعلام
چه ملایم ایشان باشد ٥ وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ٥ اهل کتاب
مشرکان را گفتند محمد را از شان روح و قصه اصحاب کهف و قصه ذو القرنین بپرسید اگر بیان یکی را توقف دارد
و دیگری را در بیان آرد او را پیغامبر بدانید مشرکان از حضرت رسالت پناه پرسیدند پیغامبر در اخبار
از آن وعده فردا کرد و ان شاء الله بر زبان نیاورد پانزده روز و بعضی گویند چهل روز موقوف گشت و اعلام
مشرکان بیان نپیوست پیغامبر را دشواری پیش آمد و در معرض طعن و عیب آمد بعد پانزده روز یا چهل
روز این آیه نازل گشت و سبب توقف وحی بیان پیوست ذلک اشارت بر شی که مفعول است مر فاعل
را و فاعل خبر ان است و جمله انی فاعل ذلک غدا مقول یقولون است و تاکید جمله برای حصر صورت
و عدهٔ موکد است که مقصود در نفی شک یا انکار باشد که ترک ان شاء الله در اینچنین چیزی منهی عنه است
الا ان یشاء الله مستثنا مفرغ است و حال است از مقول و لا یقولون هذا القول الا ملتبسا بذکر مشیت
الله علی وجه التعلیق بها القول ای ان شاء الله و اینجمله یعنی و لا تقولن تا آخر معترضات برای تنبیه پیغامبر
معنی اینست وهر آینه مگو چیز را که من کننده ام آنرا فردا یعنی در زمان آینده مگر در حالتی که مقرون باشد
بذکر مشیت خدای تعالی یعنی بدین که ان شاء الله گویی که ان شاء الله بدین تقدیر بر تقدیر عدم وقوع فعل
صیانت از کذب حاصل مدانکه کلام درست ان شاء و اخبار اخبار امری باشد که نبوده و تحصیل شان
بود که روی نموده بلفظی که صلح است و برای او حاصل شود مگر آنکه تغیر چون تعلیق استثناء بدو متصل
کرده و ان شاء واقع نشود و بعد سکوت و حصول ان شاء بکلام متصل تغیر و زوال نپذیرد ان شاء الله نبود و انشای
که وقوع او مقصود نیست متصل آن برای تغیر بکلمهٔ ان شاء الله نبوند لیکن در جزء نهی از ترک او نبود یا اینکه
درین جمله و لا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا نهی متعلق بکلام جزئی است ان شاء الله متعلق و متناول
نیست و کلام جزئی که متضمن اخبار آن ماضی یا حال است یا گفتن ان شاء الله تعلیق ندارد هیچ کسی صلت
ان شاء الله و انا فی الصلوة ان شاء الله سایغ نپندارد اما اخبار مستقبل چون انی فاعل ذلک غدا مانی حرم
با اخبار باشد مگر آنکه تبرک دارند بطریق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله بندارند سوال در سوگند
با مر آینه چنانچه گویند و الله لا فعلن کذا اگر ان شاء الله نگویند داخل نهی آید و اگر ان شاء الله گوید مقصود
حاصل نشود و همچنین درست نبود و اگر نگوید از انکار منهی عنه باشد جواب درین کلام جزئی متعلق
ان شاء یمین بود و در نیت روزه صوم مستقبل متعلق ثبوت که صیغه ماضی باشد انشائی که مطلوب
الوقوع است و صیغه ماضی مجهول محل استعمال ان شاء الله ندارند درین هر دو صورت باعتبار معنی اخبار
در اول و اعتبار صیغهٔ ماضی در ثانی استعمال سایغ نپندارند ٥ وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ
و اذکر عطف است بر و لا تقولن اذا نسیت متعلق است باذکر و قال ان شاء الله بعد للذکر انا ترکه
ما سیاتی وقت الاخبار بانک فاعل شانی وقت الاخبار بانک فاعل شانی المستقبل قضاء الفائت
کسایر الفوائت من العبادات و برانکار الفائته عن محالها لا تقیس الا الکلام فانه ای محل کان یجوز
متصلا و قیل معناه و اذکر ذلک و قل ان شاء الله تبرکا اذا نسیت وقت اخبار عن محلها لا تغیر المستقبل
لا یجوز و لا یجوز منفصلا معنی اینست و یاد کن ای محمد پروردگار خویش را یعنی ان شاء الله بر وجه ترک
بطریق قضاء فایت بیار چون فراموش کنی تبرک ان شاء الله در گفتن انی فاعل ذلک غدا در هنگام اخبار
بر وجهی که آن موصولا روا باشد و مفصولا روا نباشد تو هر تصرف چون بسکون ثابت شود و یا
ان شاء الله و غیر آن متغیر و متبدل کرده ابن عباس استثنا مفصول اگرچه بعد مدت طویله باشد جایز کرده

وبظاهر آیه و اذکر ربک اذا نسیت و بدانچه در حدیث آمده چون پیغامبر در شان کعبه مبارک گفت لا یختلی
خلالها و لا یعضد شوکها و ابن عباس گفت الا الاذخر یا رسول الله فقال الا الاذخر دافع حکم نبدانند و
بعضی استثناء بر مقصود تا شش ماه جایز دارند و بعضی تا یک هفته و بعضی تا انتهاء مجلس و بعضی تا دو ثلث
گوسپند و عامه فقها گویند که این اقوال موجب است مر ابطال عهود و عقود و تصرفات شرعیت از طلاق و
عتاق و نکاح و بیع و شراء و غیر آن و این خلاف اجاع است در حکایت آورده اند خلیفه را مخالفت ابو حنیفه
در مسئله جواز استثناء مفصول رسانیدند و طبع او را با ابو حنیفه مخالفت او با ابن عباس که جد
خلیفه است ناخوش گردانیدند خلیفه ابو حنیفه را گفت جواز استثناء مفصول مذکور ملک را زیان میکند
و در لباس خلاف حضرت تو انگیزد زیرا که بنیاد این کار بیعت و عهد است که سر آن مملکت را از خروج نگاه دارد
و بندات اگر استثناء مفصول جایز بود هر را ممکن باشد که بعد بیعت و عهد چون برود و این آیه محل تمسک
ایشان شود چه این آیه موجب جواز استثناء مفصول جایز بود هر را ممکن باشد که اما جواب حدیث الا الاذخر
آنست که الا الاذخر متعلق بکلام محذوف است از یختلی خلالها و لا یعضد شوکها الا الاذخر با کلام مذکور تعلق
ندارد کلام مستقبل است و از قبیل نسخ بود و مستثنی مقصود ناسخ حکم مقصود باید و متصل بودن او
نشاید ٥ وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا رَشَدًا ٥ و قل عطف است بر اذکر ان یهدین
فاعل عسی است لاقرب متعلق است بیهدین من تفضیلیه است هذا اشارت است بر نبای اصحاب کهف
رشدا تمیز است معنی اینست و یاد کن ای محمد خدا را چون فراموش کنی و بگو امید دارم که راه نمونی
کند مرا پروردگار من دمی عجبی و دلیلی عظیمی که دلیل است از خبر اصحاب کهف از روی راه یک یافتن
و بروی هدی شناختن چه خبر از غیبات و معظمات معجزات برتر از خبر عجیب چه خبر از غیبات
و معظمات معجزاة برتر از خبر اصحاب کهف است که پیغامبر را داد و علم پیشینیان و پسینیان بر خاطر
میمون و دل همایون او گشاد یا گوید هذا اشارت سوی منسی است معنی چنین بود یاد کن خداوند را چون
چیزی فراموش کنی و بگو امید دارم که راه نماید مرا پروردگار من چیزی که نزدیک تر است از چیزی که فراموش
گشته و نسیان پیوسته از رهنمونی کردن و براه راست و سبیل مقصود مرشد کردانیدن ٥ وَلَبِثُوا فِي
كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا ٥ در کلام دو قول است اول آنست که
یقولوا اختلاف کنندگان در عدد اصحاب کهف دارند و بتقدیر سیقولون ثلثة رابعهم کلبهم و یقولون
کذا و یقولون و لبثوا فی کهفهم ثلاث مائة سنین بندارند و تواند بود که جمله و لبثوا فی کهفهم ثلاث مائة
سنین دلیل برین است و بعضی و قالوا لبثوا فی کهفهم خوانده دوم قول آنست که مفعول باشد و او اوقف
و اصوب و احق است بدلیل آنکه پیشتر قل الله اعلم بما لبثوا آمده و آن بعلم خدای تعالی بعد ذکر قول دیگران
قل ربی اعلم مسبوق برای تحقیق اینجمله دارند معنی اینست چه خدای تعالی عالم است بحال جهان و جها بناه؟
و عالم است بمدت مکث ایشان قول او حق بود و خبر او صدق باشد و لبثوا عطف است بر و کذلک
بعثناهم سنین بر قراءة منون ثلثمائة عطف بیان است مر ثلثمائة یا بدل است ازو و بر تقدیر اضافت
جمع بمعنی مفرد است ای ثلثمائة سنین و اگر سنین منصوب بر تمیز بود دو شذوذ لازم آید یکی جمع بودن
تمیز مائة و نصب و او دوم نیز بیان ثلثمائة بجماعت سنین جماعت باشد و اول جماعت سه سالت
در سیصد نهصد شود اینست تفسیر درنگ ایشان سیصد و نه سال گفته اند نه نهصد و نه سال گفته
اند و ازدادوا تسعا عطف است بر لبثوا روایت کرده اند اصحاب کهف در غار سیصد سال درنگ
نمودند و بر سیصد و نه سال دیگر افزودند ٥ قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا ٥ روایت کرده اند که اهل
کتاب در عدد درنگ ایشان در غار مضمون این خبر را مخالف شدند بعضی کم و بعضی زیادت کردند

قل الله اعلم بما لبثوا ابر تحقیق این جزو ارد کشت ومدت مذکور بحقیقت پیوست واین بر تقدیری ست
که لبثوا را تحقیق این جزو ارد کشت و مدت مذکور بحقیق پیوست که لبثوا فی کهفهم ثلاثة سنین
وازدادوا تسعا اخبار خدای تو باشد واکر لبثوا تا آخر حکایت از مقول اهل کتاب وبیان اختلاف ایشان
بود این آیت را که ایشان دارند وبر هر دو وجه مستانفه بدارند وبر تقدیری که جمله ولبثوا فی کهفهم تا آخر
مقولات ایجمله مستانفه است درجواب ماذا اقول لهم حین یخالفون ذلک وبر تقدیری که جمله
ولبثوا فی کهفهم قول اهل کتاب است ایجمله مستانفه است درجواب ماذا اقول لهم حین یقولون
ذلک **معنی اینست** بکوای محمد خدای تو داننده تراست وبقول سزاوارتر است ۵ له غیب السموات
والارض ۵ ایجمله تعلیل است بر مضمون الله اعلم بما لبثوا دلیل است ای الله اعلم بما لبثوا له
غیب السموات والارض فیها تحری ان یعلم ذلک **معنی اینست** خدای تو داننده تراست مر مدت
بعث ایشانرا بدرکه مراوراست آنچه پوشیده است از امور آسمانها و زمین بعلم قدیم خویش
و عالم است بحقیقات آن واین ۵ ابصر به واسمع ما لهم من دونه من ولی
ولا یشرک فی حکمه احدا ۵ ضمیر عاید است بر خدای تو واین صیغه
تعجب است بطریق احسن بزید الله لا اسم محذوف است که در صیغه تعجب بر قول سیبویه فاعل است
حذف فاعل روا بود حذف به از اسم چکونه سایغ باشد **سوال** حذف فاعل روا نبود وحذف
فاعل چون عاید برنظیر ککاو ذکر او باشد چنانچه درما قام وما بعد الا زید کفته اند ودر ما ضرب الا
اکرم الا انا بدان رفته اند وایجمله مقررات وموکدات مرجمله له غیب السموات والارض **جواب**
چه بیانست خدای او به بیند آنچه کسی نتواند دید وبشنود آنچه کسی نتواند شنید ما لهم من دونه
من ولی زیادت من اسم ماست ولهم خبر است من دونه ظرف مستقر یعنی لهم وایجمله تقریری دیکر است
برای بیان توحید رب العالمین معنی چنین آید نیست مراهل آسمانها و زمین از غیر خدای تو ای متولی
باشد مرامری از امور آن وآیه ولا یشرک فی حکمه احدا لا تشرک به بر صیغه نفی مضارع غایب وصیغه
نهی حاضر از اشراک خوانند ودر حسب اختلاف قراة معنی مختلف دانند وبر قراة نفی عطف است
بر له غیب السموات والارض معنی چنین آید وشریک نکرداند خدای تو هیچ یکی را که حکم اوست وحکم
محمد بحق بموت وبر قراة صیغه نهی حاضر عطف است بر قول معنی چنین آید وشریک مکردان
هیچ کس را در حکم خدای عز وجل ونهی پیغامبر بنظر در تکلیف وابتداست نه نظر در عصمت واهتداء
چنانچه در لا تدع مع الله الها آخر تحقیق شده و در لئن اشرکت لیحبطن عملک آمده یا بر وجه تعریض
کراست بود وتعریض مذکور بطریق استغراق در خطاب عز بود یا بر وجه مجاز باشد **واتل ما**
اوحی الیک من کتاب ربک لا مبدل لکلماته ولن تجد
من دونه ملتحدا ۵ واتل عطف است بر تلقین جمله بر مهر سورت مذکور شده
بر تقدیر لم قل الحمد لله آمده ما اوحی موصول با صله مفعول به است الیک متعلق است باوحی
من کتاب ربک حالست از مفعول یا از فاعل اوحی لا مبدل لکلماته لا نفی جنس است مبدل اسم
نکره مفرد است ومبنی بر فتح شده لکلماته خبر است وظرف مستقر است ومتعلق لا مبدل نیست
واکر نه بطریق لا حافظا للقرآن مضارع مضاف باشد منصوب شود وایجمله حالست یا تعلیل آنست
لکلماته ملتحدا ولن تجد بمعنی ان یصادق باشد یک مفعول طلبد ملتحدا مفعول او باشد من دونه
حال بود واکر از افعال قلوب دارند ومن دونه را مفعول دوم بدارند **معنی اینست** وبخوان یا محمد
پس روی بکن آنچه سوی تو وحی کرده شد در حالت از پروردکار تو آمده نیست بدل مر کلمات کتاب

او کسی او را اکر داند وتصرف دران نتواند وهرکز نیابی غیر خدای که خود را در حمایت وکفایت اکنی
سوال بعضی آیات قرآن منسوخ کشته وبه تبدیل پیوسته لا مبدل لکلماته چکونه آید ومطابق آن چکونه
روی نماید **جواب** نسخ بیان حکمت که متعلق بعلم خدای بود وبرنسبت آنکه بحقیقت حکم علم نداشته
مطلق نمی بود حکم در مدتی که مطلق بیان بود سیکل کشته ودر تمام مدت ذات حکم وصفت از
تبدیل نه پیوسته ودر زمانی دیکر بعلم خدای حکمی دیکر متعلق بود ودران زمان همان حکم روی
نمود برقرار باشد ولیکن حکم منسوخ بتقلید بحقیقت حجت معلوم ما بنود وازدوی ظاهر مطلق
از تقلید می نمود بدین اعتبار برنسبت ما تبدیل کویند وبدین طریق تحقیق معنی چند معنی ثابت
نبود وتسمیه تبدیل بر وجه مجاز باشد سوال مذکور وارد نشود ۵ **واصبر نفسک مع الذین**
یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ۵ روایت کرده اند رؤسا
مکه روزی نزد رسول الله وقت برفقرا جستند وبه پیش حضرت رسالت پناه کفتند اول قوم ما درایمان سابق
شده اند ودر دین اسلام بیش از ما در آمده اند وبسوی مجلس تو شتافته اند ما را از ایشان ننک
می آید ومخالطت با ایشان ذلت می نماید نزد ما را جوئی وخویش میخوان اکر ما از ایشان روی
بکردانی واز مجلس باز داری و با ما در مجلس بنشانی ما بتو ایمان آریم وخود را بتو می سپاریم
همه کارتو راست آید وهمه فراخی وبهجت روی نماید این آیت واصبر نفسک نازل کشت وتنبیه پیغامبر
بحصول پیوست وایجمله معترضه است **معنی اینست** وصبر کن نفس خود را باکسانیکه پروردکار
خود را در بامداد وشبانکاه میخوانند وعصمت وفقر را بهتر از نعمت وغنا میدانند و رضای خدا
میجویند وذات او میخواهند ۵ **ولا تعد عیناک عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا**
روایت کرده اند چون کافران مذکور نزول آیه واصبر نفسک تا آخر شنیدند دو کردن
پیغامبر ایشان را از مجلس خویش نا ممکن دیدند حرمت نزول آن دیدند وبخواهش پیش آمدند که
اکر حصول ایشان در مجلس باشد توجه بسوی ما بود وپیغامبر سوی اسلام ایشان رغبت می
نمود کار ایشان سازند وتواکر اند ومتابعت بسیار دارند با ایمان آوردن ایشان بسیار آن ایمان آرند
این سبیل سوی دین بود لیکن رونق دنیا نیز ملحوظ می بود این آیت نازل کشت ترک توجه پیغامبر سوی
فقرا که سوال کافران بود تمام پیوست ولا تعد نهی غایب است والعینین فاعل اوست زینة الحیوة
الدنیا جمله تذییل است **معنی اینست** ومکرزد ومجاوز نکند ودیدن تو از دیدن ایشان دو چشم تو
در بن غارکه میخواهی صحبت اصحاب زینت دنیا واعراض میکنی از کفت ارباب تکنت اخری
ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا واتبع هویه وکان امره
فرطا ۵ ولا تطع عطف است بر ولا تعد عیناک موصول با صله مفعول است واتبع عن ذکرنا متعلق
است باغفلنا واتبع هویه عطف است بر واتبع **معنی اینست** واطاعت مکن کسی راکه دل او را از
یاد خویش غافل کردانیده ایم وپس روی کرده است هوای نفس خود را او را بحب هوای او کام
دل رسانیده ایم وهست کار کسی که دل او غافل است وقایع هوای نفس ودر حفظ دلالت تفریط
یا افراط پیوسته یعنی کار بکه در تقصیر رفته یا از حد کذشته وحق را پس پشت انداخته ومشروط است
وقل الحق من ربکم ۵ وقل عطف است بر جمله اتل ما اوحی الیک بالحق مبتداست
من ربکم خبر مبتداست لام عهد است ای القرآن من ربکم صفت الحق یا حال باشد هو الحق الکاین
من ربکم وکاینا من ربکم وجمله مقول قل است **معنی اینست** وبکوای محمد که قرآن از پروردکار تست
ووحی کرده کار شماست ۵ **فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین**

نارًا احاط بهم سرادقها • فادر فمن شاء فليؤمن سببيه است چه بنوت حق وظهور صدق
سبب است براء تخويف وتهديد وبحصول توبيخ در حق کسانيکه از حق تجاوز کنند واز صدق
روی کردانند من شرطيه است فليؤمن جزاء شرط است ومن شاء فليكفر عطف است بر شرطيه
سابقه از جهة تعلق وبنيت حجت بدليل عنك که حاکم ببطلان کفر وحقيت اسلام وبدليل عنك
که حاکم سياق کلام يعنی انا اعتدنا للظالمين نارا که متضمن وعيد کافران است مترهك کشت
بعداوت تضاد بحته بارادت توبيخ وتهديد بوست وجمله شرطيه عطف است بر جمله اسميه که
مقول قل است ای قل هذا القرآن وهذا القول انا اعتدنا جزاست مر انا را وجمله انا اعتدنا
للظالمين نارا تعليل است بر تهديد وبر توبيخ مذکور دليل است وتاکيد او از جهة آنست
که کفار مضمون اينجمله را منکر اند واعتداد نارا انکار دارند وجمله احاط بهم سرادقها صفت است مر
نارا را معنی اینست چون حق ثابت کشت وصدق بظهور بوست پس هر که خواهد که او کافر شود و
کفر ورزد مضرت آمد مشاهده خواهد کشت وبمعاينه خواهد بوست زيرا که ما ساخته کرده ايم براء
ستمکاران يعنی آتشی که ايشانرا سرا پرده بود يعنی آتشی که کرداکرد کافران شود وايشانرا از چهار
جانب محيط کردد وبعضی سرادق آتش دود آتش را دارند وآنرا از جهة کرد کرفتن بحو سرا پرده
آتش بنداند • وان يستغيثوا يغاثوا بماء کالمهل يشوی الوجوه بئس الشراب
وساءت مرتفقا • وان يستغيثوا شرطست يغاثوا جزاست وجمله عطف است بر جمله احاط
بهم سرادقها صفتی دیکر است بماء جمله معلله است مر تشبيه را وفايده تنبيه نشوند وتقبيح است
وبئس از افعال ذم است الشراب فاعل اوست ومخصوص بذم محذوفست ای بئس الشراب الماء الذی
کالمهل وجمله تذييل است ودر کتب تغيير ضمير ساءت عا بزبان داشته وکلام يعنی وساءت النار مرتفقا
بنداشته بدين وجه ساء از اخوات بئس باشد واز افعال متصرفه بود زيرا که فاعل از افعال مدح وذم
است يا ظاهری معروف بود يا مضاف شود ومعروف بود يا مضمر مبهم يا عايد فاعل او غير اين
سه نوع نشايد چون ضمير فاعل او عايد بزبان بود خارج از سه قسم مذکور باشد ذکر حسنت مرتفقا
يعنی حسنت الجنة مرتفقا بمقابله ساءت شوند اين سه قسم بود معنی اینست واکر از کرمی آتش
استغاثت کنند واز حرارت او دم استغاثت زنند فرياد رسيده شوند بر اذن ابی همچو زر ونقره
ودر از بر کداخته واز حرارت مانند آتش ساخته بارود کاسها را بسوزد ودرون شکم آتش افروزد
ودودها را بريان سازد وپوست دور کند وآنچه بدو است فرود اندازد بر شهای است اين آيت
سزاوارست بذم بئس الشراب وبر مکانی وبر منفعت جای يا بر مجمع بعيقان کويند وبر قرارکاه
ايشان است نار که مهيا شده ومعد کشته براء تعذيب کفار وتهديد فجار ايست که کار آتش کند
وحور ندکان را در سوز وتاب افکند • ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات انا لا نضيع
اجر من احسن عملا • در کلام سابق ذکر وعيد کافران بود سامع از حال مومنان که مخالف
ايشانند سوال نمود وجمله را بروجه استيناف بی واو آورد وبر طريق کلام موکد کرد ان الله لا يضيع
تعليل خبر محذوفست ای ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات تجاوزون انا لا نضيع اجر من احسن
عملا وتاکيد جمله لا نضيع از جهة تقدم ملوح بود چه اخبار عقاب وما جور بودن مومنان ملوح است
برين که خداء تعالی عمل نيکوکاران ضايع نکند يا کويند جمله انا لا نضيع خبرست من احسن عملا عبارت از
ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات است ورابط وضع مظهرست معنی اینست بدرستی که آنانکه
ايمان آوردند واعمال صالحه کردند جزا داده خواهد کشت وبآخر جزيل خواهد بوست بدرستی که ما اجر

بنکوکاران

نیکوکاران ضايع نکنيم وذره اعمال حسنه را جزا وثواب دهيم • اولئك لهم جنات عدن تجری
من تحتها الانهار يحلون فيها من اساور من ذهب ويلبسون ثيابا من سندس
واستبرق متکئين فيها على الارائك • اولئك مرفوع المحل بر ابتداست لهم جنات
عدن خبر مبتداست تجری من تحتهم الانهار حالست از مجرور لهم عايد است بر من تحتهم يحلون
فيها حالی ديکرست من اساور متعلق است بيحلون واساور جمع اسورات واسورة جمع سوار است
من ذهب صفت است ويلبسون ثيابا مفعول به است من سندس صفتی ديکرست مر ثيابا را متکئين
فيها حالست مقدره از ضمير يحلون فيها من اساور من ذهب ويلبسون بر سبيل تنازع صفت
است مر جنات را وحال از جنات بود زيرا که جنات جاری شود ودر واقع صفت اوامر است
جاری بعيز من بی له باشد بر از ضمير واجب آيد باست در جواب عاذا يا يعون وتواند بود جمله خبری
ديکر مر آنرا باشد برين تقدير جمله انا لا نضيع معترضه بود بود معنی اینست ايشان يعنی کسانيکه کرویدند
واعمال صالحه کنند کاند مر ايشانراست بهشتهای که محل اقامت وقرار بود وفرود خانهاء ايشان جویهاء
روان باشد آراسته کرده شوند در جنان بفضل رب العالمين از دست ورنجها وبر تکاهها آن تکيه
کنند • نعم الثواب وحسنت مرتفقا • جمله نعم الثواب تذييل است وضمير حسنت
عايد بر جنات است مرتفقا تميزاست وجمله وحسنت مرتفقا تذييل بعد تذييل است معنی اینست
نيکو ثوابی است بهشت که بقا دارد ودو نعمتها آرد بهشت ايشان نيکو جای جمع شدن رفقاست
يا از آن روکه عشرتکاه است ويا از آن روکه قرارکاه است وملجا وپناه است • واضرب مثلا
رجلين جعلنا لاحدهما جنتين من اعناب وحففناهما بنخل وجعلنا بينهما زرعا
واضرب لهم مثلا معترضه است رجلين بتقدير مثلا رجلين وحففناهما عطف است بر جعلنا
وجعلنا بينهما عطف است بر جمله سابقه معنی اینست وبدان ای محمد براء ايشان يعنی کافران
ومومنان مثلی مثل دو مردی که در زمان کذشته بودند بعضی کويند دو نفر در حرفت آهنکری شدند
وبدين حرفت هشت هزار دينار حاصل کردند وبعضی کويند دو برادر بودند مبلغ مذکور را
بوجه ميراث يافتند هر يکی را چهار هزار دينار آمد يکی حصه خود را در مصالح دينی صرف کرد ودوم
حصه خويش را در تصديق وتحصيل ثواب اخروی در خرج آورد ومفلس کشت وباحتياج بيوست
کرداينده بوديم از ايشان که مال خود در منافع دنيا صرف کرده بود دو بستان از انکورستان وآن خوب
وآن دو بستانرا بدرختان انکور کرفته بوديم وميان اين دو بستان کشتهاء خوب ومزارع مرغوب
بود • کلتا الجنتين آتت اکلها ولم تظلم منه شيئا وفجرنا خلالهما
نهرا وکان له ثمر • بفتحتين وبضم ثاء وسکون ميم خوانند ومعنی بر حسب آن دانند
کلتا الجنتين مرفوع المحل بر ابتداست وجمله آتت اکلها خبر مبتداست واين جمله صفتی ديکرست
مر جنتين را ومعترضه است براء مدح جنتين وضميرات عايد سوی کلتاست واز جهة لفظ کلتا
که مفرداست واکرچه نظر بمعنی کلتا که تثنيه است آتت بر صيغه تثنيه آورد ولم تظلم منه شيئا عطف
است بر آتت اکلها وجمله وفجرنا عطف است بر حففناهما وکان له ثمر عطف است بر فجرنا تنکير ثمر
براء تنکيرست وثمر بضم انواع از زر ونقره باد در حت وضمير احدهما عايد بر صاحب بستانست
معنی اینست هر دو باغ خويش را يعنی از انواع ثمار وزر ونقره بر بار خويش که نکرده وميان آن
دو بستان جوی بيرون آمده وآب در آن جوی روان کرديم ونقد داشت مر آن مرد را ميوه بسيار
واصناف وانواع ثمار • فقال لصاحبه وهو يحاوره انا اکثر منك مالا واعز

تفترا ٥ فقال لصاحبه عطف است بر کان له ثمر و جمله و هو یحاوره حال است و جمله انا اکثر منک مالا
مقول قال است و اعز نفرا عطف است بر اکثر معنی اینست پس گفت مر صاحب خویش را یعنی برادر
یا شریک را و حال اینست که با او محاوره میکرد و مقدمات مناظره می آورد که من از تو از روی مال
افزونترم و از روی نفر اقوی و اقدرم ٥ ودخل جنته وهو ظالم لنفسه قال ما اظن ان
تبید هذه ابدا وما اظن الساعة قائمة ٥ ودخل جنته عطف است بر قال و افراد
جنه بعد از آنکه جنتین گذشته از جهة آنست که در آمدن بود نه در هر دو که در آمدن هر دو یک
دفعه ممکن نیست و یا گویند جنت مذکور یکی بود از جهة فصل بجوی روان زوجیت داشت تثنیه
کرده یا گویند دو جنت را یک دیوار بود از جهة اتحاد دیوار بصیغهٔ واحد آورد و هو ظالم حالست
یا معترضه است برای نکوهش او و جمله قال ما اظن حال است مر ظالم را و یا مستانفه است در جواب
ماذا قال ودخل الجنة و جمله ما اظن ان تبید هذه ابدا مقول قال است و ابدا ظرف است و ابدا
ظرف هیچ یکی نمی تواند بود چه اگر ظرف نا بید باشد معنی کلام نفی تابید ظن هلاک باشد بر هرد و وجه سوی
تید تابید باشد نفی هلاک است و از این کلام مفهوم نمی شود و جواب ابدا متعلق است بمضمون
ما اظن و آن معنی نفی ظن است و نفی هلاک ظن کنایت از نفی هلاک دارند دارند و کلام بمعنی نفی
ابدان تبید پندارند معنی اینست و صاحب بوستان آمد و در بوستان خویش در آمد و او بر نفس
خویش ظالم بود ببقاء دنیا و قیام قیامت را انکار می نمود گفت گمان نمی برم که این بوستان هلاک شود
یعنی او منتفی شود و همچنین در شان این قیامت قایم شدنی است و گمان من منتفی است ٥ ولئن
رددت الی ربی لاجدن خیرا منها منقلبا ٥ لام موطئه قسم است بر شرطیه در آمده و شرط
را از ذوق معنی جزاء شرط داشته و جمله عطف است بر مقول لصاحبه معنی اینست و بسوگند یاد
میکنم که اگر سوی حساب گاه برورد کار خویش باز گردانیده شوم هر آینه چیز بهتری را که بهتر است از
بوستان دنیا از روی جاء بازگشت یابم و او این سخن از آن جهة گفته است که خود را بمرتبه میداشت
و گمان فاسد خود را از اهل بهشت می پنداشت ٥ قال له صاحبه وهو یحاوره اکفرت
بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا ٥ قال جمله مستانفه است در
جواب ماذا قال له صاحبه حین قال صاحب البستان ذلک الکفر است و استفهام برای رد انکار است
ای لم یکن ینبغی ان تکفر بالذی خلقک من تراب و اینجمله مقول قال است و هو یحاوره حال است و
جار و مجرور متعلق است باکفرت و ثم سویک عطف است بر خلقک رجلا تمیز است از مفعول سویک
و کلمتک من حیث انک رجلا و ذکر بالغ و یحاوره و رجلا اصغر است معنی اینست صاحب بستان را
یار صاحب بستان یا برادر یا شریک گفت کافر شدی بکسی که ترا از خاک آفریده یعنی اصل ترا از خاک
موجود گردانیده و بعد از آن آفریده است ترا از نطفه پس ترا راست کرده و درست گردانید و ظاهر
و باطن ترا بمرتبه کمال رسانید از آن روی که مردی کامل شدی و با قوت و توانا در آمدی ٥ لکنا
هو الله ربی ولا اشرک بربی احدا ٥ لکن استدراک است برای دفع وهم آنکه برادر یا
مصاحب همچو او باشد و اینجمله از باب تکمیل بود لکنا مقصور لکن است همزه و نون داردند و بعد
حذف کردن همزه نون را در نون ادغام کردند انا در حالت وقف ثابت شد و در وصل نیز ثابت داشتند
هو الله ربی هو ضمیر شان است و مبتدا است و الله ربی خبر مبتدا است مر لکن را رابط با مبتدا است و یا
مبتدا با یاء متکلم است که در ربی است و بعضی جمله هو الله ربی را مقول قل محذوف دارند و جمله اول را خبر
لکن پندارند و بیشتر جمله اول را خبر لکن پندارند و بیشتر قرآن لکن بغیر الف خوانند و اجراء وصل مجرای وقف

لکن

کنند و جمله ولا اشرک عطف است بر لکن شان اینست با لکن من میگویم معنی اینست خداوند پروردگار
منست و بر پروردگار خویش هیچ چیزی را شریک نمی گردانم و هیچ کسی را شریک با او نمیدانم ٥ ولولا اذ
دخلت جنتک قلت ما شاء الله لا قوة الا بالله ان ترن انا اقل منک مالا وولدا
فعسی ربی ان یؤتین خیرا من جنتک ویرسل علیها حسبانا من السماء فتصبح
صعیدا زلقا او یصبح ماؤها غورا فلن تستطیع له طلبا ٥ لولا از اخوات هلا است
در ماضی و مستقبل اذ دخلت جنتک متعلق است بقلت ما شاء الله و جمله لولا دخلت جنتک
قلت ما شاء الله عطف است بر مقول قل یعنی اکفرت بالذی خلقک من تراب عطف تکذیب
بر توبیخ بتاویل هذا القول و هذا القول ما شاء الله موصول با صله خبر مبتدا است و محذوف است
ای الامر ما شاء الله مبتدائی است محذوف الخبر ای ما شاء الله کاین یا ما شرطیه است و مفعول
نسخه ما
ما شاء الله و جزاء شرط محذوف است ای شاء الله و جزاء شرط محذوف است ای شیء ما شاء الله لا
قوة الا بالله و مقرر است مر جمله سابقه را ان ترن شرطیه است ترنی ترانی بوده است علامت
جزم الف ساقط شده و اکتفا بکسره یاء متکلم که مفعول اول است نیز محذوف است انا ضمیر فصل است
و مفعول دوم است مر ترن را منک من تفضیلیه است مالا و ولدا تمیز است از نسبت اقل سوی
ضمیر ان یؤتین تا آخر جزاء ان ترن است و جمله شرطیه بیان قوت و توانایی خداست من جنتک من
تفضیلیه متعلق است بخیرا و یرسل عطف است بر یؤتین و ضمیر علیها عاید است بر جنتک از حسبانا
که مصدر است بمعنی حسبان اعمال و اکتساب که سبب است برای آنچه مقدر شده از نزول عذاب
و بعضی مفسران حسبانا را اسم نازل گویند و در بهرعت رسیدن معنی تشبیه عذاب بر سر نازل
گویند جوید من السماء متعلق است بیرسل یا صفت است تنزیل یا صفت است بر حسبانا فیصبح
عطف است بر یرسل صعیدا زلقا خبر یصبح است من السماء متعلق است او یصبح عطف است بر
یصبح ماؤها غورا معنی اینست چون در بستان در آمدی چرا سپاس و ثناء خدا نگفتی ما شاء الله
لا قوة الا بالله نگفتی یعنی آنچه خدا خواسته است شدنی و آنچه نمیخواست او بوده است آمدنی است
و نیست قوت هیچ کسی را مگر بتقویت صبر و اگر به بینی مرا که منم اندک تر از تو از روی مال و ولد
پس امید وارم بر پروردگار من که مرا چیزی بهتر از بوستان تو بدهد تا برین بوستان آفتی نثار
کرده و بیلای مقدر گشته از آسمان بفرستد پس بگردد این جنت زمین هموار که بجنبانی پای او
در وی بلغزد و یا بگردد و آب آن بوستان در زمین در رود پس نتوانی مر او را جستن و دل در طلب
داشتن آنست اگر مرا فقیر می بینی و خود را غنی میدانی و خداء قادر است مر بر عکس کند و هیچ نتوانی
شعر ولا تهن الفقیر علک ان ٥ ترکع یوما والدهر قد رفعه ٥ واحیط بثمره فاصبح
یقلب کفیه علی ما انفق فیها وهی خاویة علی عروشها ویقول یا لیتنی
لم اشرک بربی احدا ٥ ولم تکن له فئة ینصرونه من دون الله وما
کان منتصرا ٥ ولم تکن تاء و یا خوانند و معنی یکی دانند و احیط بثمره مجاز است از
اطلاق ثمره که چون دشمن کسی را گرد گیرد و بر او قادر شود در هلاک آرد و احیط بمعنی هلاک است و عطف
است بر یصبح و تواند بود که حال باشد بتقدیر قد فاصبح و تقلب کفیه که بمعنی است فیها ای فی تلک
الجنة ای انها و دیها و جمله وهی خاویة علی عروشها حال است حافظه و جمله یقول عطف است بر
یصبح یا لیتنی بحذف منادی است ای یا قوم لیتنی و جمله مقول قال است و جمله و لم تکن له فئة
عطف است بر یقول معنی اینست و گرد گرفته شد بمال صاحب بستان و تلف کرده شد بر گشت

برین صفت که کف دستها را می گردانید و دست بردست از پشیمانی می مالیدند انچه نفقه کرد در بالیدن
وافزودن بستان و حال اینست که میوه های آن بستان افتاد و بر عروش آن یعنی بر چوبهائی که ریزه درختان
آن بستان داشته اند تکیه شاخهای آن ساخته اند عروش بر زمین افتاده و میوه ها بران ساقط شده
و بگوید ای قوم کاشکی نمی گردانیدم بپروردگار و این حال پیش بیا مدی و نبوده اند مر او را گروهی که
او را یاری دهند و بستان او را از رسیدن آفت باز دارند و نبوده است او نصرت یابنده وار کسی یاری
خواند ۝ هنالك الولاية لله الحق هو خير ثوابا وخير عقبا ۝ الولاية بفتح واو بمعنی
نصرت و متولی شدن کاری و بکسر بمعنی سلطنت و ملک خوانده اند و معنی بر حسب اختلاف قراءة دانند
هنالك اشارتست بر مقام غلبه ضعیف بر قوی و فقیر بر غنی و قلیل بر کثیر که مثل مذکور متضمن آن
است و جمله تذییل است الحق بجر صفت است مر الله را و برفع صفت است مر الولاية یا خبر مبتدا ء
محذوفست ای هو الحق او ای الحق ثوابا و عقبا تمیز است و عقبا بضم قاف و سکون او خوانده اند و معنی هر دو
عاقبة کار دانند معنی اینست انجا یعنی در مقام غلبه مومن ضعیف بر کافر قوی و غلبه مسلمانان فقیر بر
کافر قوی غنی که مثل مذکور متضمن است و کلام مسطور مشتمل بر آنست ولایت مر خدا راست که حق نصرت
و نصرت او درست و صدق غیر او ضعیف را بر کافر قوی که غلبه دهد و غیر او عاجز را که یاری کند
یعنی خدا ء تو بهتر است از روی عافیت و ثواب و توانا بود که هنالك اشارت سوی مقام عجز و درماندگی
ولایت مر خدا راست دوستی و یاری دهی مخصوص بحق جل و علا است کسی را در کار کسی برده نکند ۝ واضرب
لهم مثل الحيوة الدنيا كماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح
هشيما تذروه الرياح ۝ بصیغه جمع و واحد خوانده اند و معنی بر حسب آن دانند و اضرب لهم عطف
است بر واضرب لهم مثلا که بالا گذشته و این امر است بضرب مثل در باب حقارت دنیا و زودی فناء آن
و در کسانیکه بدنیا فخر کنند و در اهل فقر بحقارت ننگرند کماء مبتداء محذوف الخبر است ای مثلها کماء
انزلناه من السماء فاختلط بسبب الماء نبات الارض فاصبح عطف است بر اختلط هشیما خبر است
مر اصبح را تذروه الرياح صفت است مر هشیما را معنی اینست و بیان کن از برای کافران که فخر بجوه و
باموال و اسباب دنیا میکنند تا انکه مثل حیوة دنیا معنی چیزی که حیوة دنیا بمثل حیاة گیاهی است که
حاصل آید از آبی که آن را از آسمان فرستادیم و در روی خاصیت رویانیدن نهادیم پس ظهور یافت و افزود
و بزرگ شد و بسبب آن نبات زمین باید مگر انگیخت و هر گاه صورتی که بارها آرای بیدادی و پراکنده می
وكان الله على كل شيء مقتدرا ۝ این جمله تذییل است معنی اینست و هست خدا ء تو
بر هر چیزی توانا گیاههای بی شمار موجود کند و همه را ناچیز گرداند هستی ایشان را بنیستی رساند
المال والبنون زينة الحيوة الدنيا ۝ این جمله مقرر است مر مقصود جمله سابقه را که رد بیان فناء
دنیا و روانست معنی اینست و بران آرایش زندگانی دنیااند حیاة مرد بدان زینت گیرد و بعد از ان دیر نبود
بقاء او و زوال بپذیرد ۝ والباقيات الصالحات خير عند ربك ثوابا وخير املا ۝ والباقیات
الصالحات مبتداست خیر خبر است و جمله عطف است بر جمله سابقه بجامع الاتصال و تضادهما بین الاشیاء
ثوابا تمیز است عند ربك ظرف است و خیر عطف است بر خیر املا تمیز است معنی اینست و امور باقیات
صالحه سایه یعنی اعمال حسنه و اعمال و اقوال مستحسنه چون صلوات خمس و صیام و مناسک حج و زکوة و
تسبیحات و تحمیدات و تکبیرات و تمجیدات و غیر آن از طاعت و عبادت و حسنات و مبرات نزدیک
پروردگار تو یعنی در علم او از روی ثواب بهتر است و بروی امیدواری منافع آن اکثر و افزون است ۝
ويوم نسير الجبال وترى الارض بارزة وحشرناهم فلم نغادر منهم احدا ۝ نسیر لفظ

مضارع از باب تفعیل بصیغه معروف مر متکلم و جمع و بصیغه مجهول مر مونث غایب خوانده اند و معنی بر
حسب آن دانند در آیة سابقه تنبیه کرده که در حاصل کردن آرایش دنیا که بزودی فنا پذیرد و انصرام گیرد مشقت
نباید دید و در تحصیل اسباب آن که بقا نیابد رنج نباید کشید درین آیة امر کرد ببیان آوردن روز قیامت
برای تحریض بر کارهائی که دران روز کار آید و نفع او غیر متناهی باشد یوم معمول اذکروا اما انفقوا است
و جمله تغییر مضاف الیه است مر ظرف مذکور را بهر دو وجه و بهر دو قراءة و جمله و تری الارض عطف است بر نسیر
و حشرناهم از قبیل و نفخ فی الصور عطف است بر تری الارض بارزة فلم نغادر عطف است بر حشرناهم معنی
اینست و یاد کنید روزی را که همه کوهها را از جا بر کنیم و در هوا مردگان را حشر کنیم و از میان ایشان هیچ
یکی را نا حشر کرده و نا حاضر آورده نگذاریم ۝ وعرضوا على ربك صفا ۝ و عرضوا الخ معطوف باشد
وا دنبال و نفخ فی الصور باشد و عطف است بر حشرناهم صفا واحد روایت کرده اند همه را یک صف
کرده اند و عرض خواهند کرد و یکبارگی در عرض خواهند آورد و یا گویند عرض کرده شوند و صفوف کرده
یعنی بدفعات در عرض آورده می شوند ۝ لقد جئتمونا فرادى كما خلقناكم اول
مرة بل زعمتم الن نجعل لكم موعدا ۝ لام در جواب قسم محذوفست و جمله قسمیه مقول
قلنا ء محذوفست و جمله قلنا مستانفه بود در جواب ماذا یقال لهم حین تعرضون باشد کما خلقناکم
متعلق است بجئتمونا کما خلقنا اول مرة و ماکنتم آمنتم فی الجنة بل زعمتم ان لن نجعل لکم موعدا
و ماکنتم آمنتم فی الجملة بل زعمتم ان نجعل لکم موعدا و ماکنتم آمنتم فی الجملة معنی اینست و بگوییم مر
ایشان را بسو کند یاد میکنم که هر آینه شما آمده اید برهنه بالجنة کرده اید تنها تنها خالی از اموال و اسباب
چنانچه آفریده بودیم در ابتداء و این را در دنیا تصدیق نمی کردند بلکه بنا دانی گمان می بردید شما که بدنیتی
که شان اینست نخواهیم گذرانیده برای شما قواعدی معنی معاش و عیدی که قیامت را انکار می آرید و چیزی
را که منکر می شدید دیدید و در چیزی که انکار می کردید ملاحظه و معاینه دیدید ۝ ووضع الكتاب
فترى المجرمين مشفقين مما فيه ويقولون يا ويلتنا مال هذا الكتاب لا يغادر
صغيرة ولا كبيرة الا احصيها ووجدوا ما عملوا حاضرا ولا يظلم ربك احدا ۝
و وضع الکتاب ای کتاب الاعمال و جمله عطف است بر فعلیات ما صوله سابقه فتری المجرمین عطف است
بر و وضع الکتاب مشفقین مفعول دوم است مر تری را و اگر تری بمعنی تبصر باشد مشفقین حال بود مما فیه
موصول با صله مجرور من است و یقولون عطف است بر تری و عطف بر مشفقین باشد که در معنی فعل
بطریق فالق الاصباح و جعل اللیل سکنا یا ویلتنا نقل از تاویل منادی مضاف است و برای تعجب است
بطریق ضانع مشروب و یا حسن شارب مال هذا الکتاب خبر است لا یغادر صغیرة و لا کبیرة صفت
مصدر محذوف است بتقدیر چونه یا خطیه باشد و وجدوا عطف است بر یقولون مما عملوا حاضرة دو مفعول
بر وجدوا است و جمله و لا یظلم ربک احدا حال است یا تذییل است معنی اینست و نهاده شود کتاب
نامه اعمال و لا یظلم ربک احدا حال است که مشتمل بود بر همه افعال و اقوال پس ببینی همه گناهکاران را از انچه دران
است ترسان و بگویند ای وای ما چیست مر این نامه را که نمی گذارد خطیه صغیرة و نه کبیره را مگر آنکه آن را می شمارد
و در بیان می آرد و آنچه در دنیا عمل کرده اید حاضر در کتاب بیابید و پروردگار تو هیچ یکی ظالم نکند و بی گنه
و بتحریم کسی در عذاب و عقاب نیفکند ۝ واذ قلنا للملئكة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابليس
كان من الجن ففسق عن امر ربه افتتخذونه وذريته اولياء من
دوني وهم لكم عدو بئس للظالمين بدلا ۝ و اذ متعلق است باذکر و جمله عطف
است بر و اضرب لهم مثلا که بعد ضرب مثل دو مرد که یکی بر دیگری بر فخر کرد انا اکثر منک مالا و اعز نفرا

برزبان آورد ومثل دوم براء غیبت و تاخیر شدن علماء ایشان بود ذکر قصهٔ ابلیس بعد ذلک ذکر امثال مذکور
ملایم ومناسب نموده چه ابلیس کبر کرد وعمل چند هزار سال در ضیاع واحباط آورد فسجدوا عطف است
بر قلنا وجمله کان من الجن معلل است مر مضمون استثناء راکه فسجدوا الا ابلیس لانه کان من الجن ففسق
عن امر ربه افتتخذونه همزه براء انکار است فاعاطفه است ومعطوف علیه محذوف است ای یکفرون افتتخذون
ابلیس وذریته اولیاء من دونی وجمله معترضه است براء اشراک شیطان واولاد او باخداء تو در طاعت
جمله وهم لکم عدو حال است وبئس از افعال ذم است بدلا تمیز است مر مبهم راکه فاعل بئس است للظالمین
متعلق بالام مخصوص بذم محذوف است ای بئس للظالمین ذلک سبم الحادم الشیطان بر ذریته اولیاء وجمله
تذییل است معنی اینست ویاد کن ای محمد چون گفتیم ما مر فرشتگان را سجده کنید مر آدم را پس سجده کردند
مگر ابلیس که او سجده نکرد وامر بجا نیاورد زیراکه بوده است از جنیان پس از امر خداء بیرون آمد ودم خداء
عصیان
زد که مر میروید پس اینچنین دشمنی را وفرزندان او مر شما را دشمنانند در پی ایذاء جان وایمان کار مذکور
مر ظالمان را بد بدلیست از علی که باید و انکاری وشانی که نیکو کاد از او روی نماید ۰ مَا أَشْهَدْتُهُمْ
خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا ۰ ما
اشهدتهم تعلیل است مر توبیخ که مضمون افتتخذونه وذریته اولیاء من دونی است وضمیر منصوب
در ما اشهدتهم عاید است بر شیطان وذریته او خلق السموات والارض مفعول دوم است مر اشهدتهم را
ولا خلق انفسهم عطف است بر وما کنت متخذ المضلین که عطف است بر وما کنت متخذ المضلین
که عطف است بر ما اشهدتهم اضافت متخذ سوی مضلین اضافت اسم فاعل سوی مفعول است
عضدا مفعول دوم است از قبیل موعطی زید درهما معنی اینست بشهادت نگیریم شیطان را وذریته
او را دوستان یا خداوندان زیراکه حاضر نکرده ایم ایشان را در هنگام آفریدن در آسمان وزمین وهنگام
آفریدن نفسهاء ایشان بر وجه یاری جستن ومدد گرفتن ونیام بگیرنده گمراهان عضد خویش یعنی قوت
دهنده ویاری کننده چون در وقت آفریدن آسمان وزمین ودر هنگام آفریده شدن انفس ایشان
خاص نموده اند ودر آفریدن یاری نموده لند شریک در عبادت بچه وجه شوند ایشان را دوست برای
چه گیرید خداوندی ایشان را چه پذیرید ۰ وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ
فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا ۰ ویوم یقولون عطف است براذ قلنا که مفعول اذکر
محذوف است ویقولون بیاء ونون خوانند ومعنی بر حسب آن دانند ونادوا با متعلقات خویش مقول یقول
است شرکائی مفعول نادوا است وموصول با صله صفت مر شرکائی فادعوهم یعنی یدعوهم عطف است
بر یقولون فلم یستجیبوا لهم عطف است بر فادعوهم وجعلنا بینهم موبقا ای یجعل بینهم منع الاجابت معنی
اینست ویاد کن آن روز را که بگوید خداء یا بگوییم ما کافران را ندا کنید شریکان مرا آنانکه گمان می بردند
شما که ایشان شریکان منند پس ایشان را اجابت نکنند وبگردانیم ما میان ایشان مهلکی که از اجابت نکنند
ومانع شود ومیان جدای افکند ۰ وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا
عَنْهَا مَصْرِفًا ۰ ورای عطف است بر جعلنا بینهم موبقا فظنوا عطف است بر رای مواقعوها ای
مخالطوها من ساعتهم من غیر توقف وجمله ولم یجدوا عطف است بر ظنوا معنی اینست وببینند گناهکاران
بدکرداران آتش را پس گمان برند بدرستی که ایشان در حال در دوزخ آرند ودر آتش مخالط شوند ونیابند از
دوزخ جای گشتن وباز گشتن کرده ۰ وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ
الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا ۰ لام در جواب قسم محذوف است القرآن للناس ای لتفهمهم آخر
تذییل است وموکد است تصریف آیات قرآن وتفصیل آن معنی اینست وسوگند یاد میکنم بدرستی که

عبارت هر مثلی درین قرآن برای تفهیم مردمان چندگان نوع تغییر کردیم ومقاصد ایشان بعبارت مختلف
آوردیم وهستی ایشان بیشتر بود واز همه اشیاء هیچ شیء در جدل باندازهٔ ایشان باشد ۰ وَمَا مَنَعَ النَّاسَ
أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ
الْعَذَابُ قُبُلًا ۰ دو مفعول است مفعول اول است یومنوا دوم است ویستغفروا عطف است
بران یومنوا الا ان یاتیهم العذاب مستثنی مفرغ است وفاعل است مر وما منع را او یاتیهم عطف است
بر تاتیهم قبلا جمع قبیل است چنانچه سبل جمع سبیل است ونصبش از جهة حال باشد از ضمیر منصوب
در تاتیهم العذاب عطف است بر تاتیهم قبلا چنانچه کون العذاب انواعا مختلفة وضروبا
متنوعة وقبلا بکسر یا وفتح با بمعنی معاینه ومشاهده است برین وجه مفعول مطلق باشد از قبیل
ضربته سوطا ای یاتیهم العذاب اتیانا ومعاینة وما منع الناس عطف است بر ولقد صرفنا معنی
اینست وباز نداشت مردمان را یعنی مردمانی را که نگرویدند از ین که ایمان آرند پروردگار خویش را وآمرزش
خواهند آن هنگام که آمد ایشان را هدی یعنی پیغامبر هادی یا قرآن هادی سوی دین اسلام وتوحید
خداء تو مگر انتظار آنکه بیاید وایشان جماعت مختلفه باشند واقوام متفرقه کردند ویا بیاید وشاهده
که مستاصل شوند واز جهان بروند وبمشاهدهٔ عذاب تصدیق روی نماید لیکن ایشان را در جزاء اخروی
سودمند نیاید ۰ وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ ۰ اینجمله عطف است بر جمله
وما منع الناس تا آخر معنی اینست ونمی فرستیم ما فرستادگان را مگر بثواب بشارت رسانند وکار
ایشان بشارت دادن کار خداست نه از تطابق رسل واینساست ۰ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا
بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنْذِرُوا هُزُوًا ۰ هزوا بکون زاء
وهمزه وبضم زا با واو یا همزه خوانند ومعنی هر سه قراة یکی دانند واینجمله عطف است بر جمله ومارسل
المرسلین لیدحضوا جار ومجرور متعلق است به الحق واتخذوا آیاتی عطف است بر کفروا وما انذروا
به ما مصدریه است وما انذروا بر هر دو وجه معطوف است بر مفعول اتخذوا ای واتخذوا آیاتی
والذی انذروا به من القصص والامثال هزوا مفعول دوم است مر اتخذوا معنی اینست واتخذ
که میکنند کافران با مسلمانان بباطل تا حق را باطل گردانند وصدق را بتعرض رسانند وگردند
آیات کتاب مرا ودرانچه بدان ترسانیده شدن محل بجزاء واستهزاء ۰ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ
ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ ۰ استفهام براء
انکار است واینجمله که گو قرآن است ومعطوف است بر جمله سابقه که مشتمل بر انسان است ذکر
صله من است فاعرض عنها عطف است بر ذکر ونسی ما قدمت یداه وموصول با صله مفعول
است مر نسی وجمله ونسی معطوف بر اعراض وافراد ضمیر ذکر واعراض ونسی از جهة افراد لفظ من است
وجمع آوردن ضمیر وان یفقهوه وضمیر وفی آذانهم وان تدعهم وان یهتدوا از جهة معنی است
معنی اینست وکیست ظالم تر از وکسی وپند داده شده است بآیات پس از آن اعراض کرده ورو
گردانیده آنچه پیش فرستاده است آن را دستهاء او وفراموش کرده بلا اینکه آن را در کتاب آورده
إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا ۰ اینجمله تعلیل است
مر ناگرویدن کافران وکفر ورزیدن ایشان وتاکید جمله از جهة تقدیم ملوح است چه اعراض از یاد کرد فتن
وگناهان خویش را فراموش کردن ملوح است ودر مضمون اینجمله که در دل ایشان پوششک است که
پند نمی گیرند ودر گوش ایشان گرانی است که وعظ نمی شوند بتقدیم ملوح است سامع را بتقدیم ملوح
تنزیل منزله سائل کرد وجمله را موکد آورد آکنه مفعول اول است مر جعلنا را علی قلوبهم مفعول دوم است

ان يفقهوه بتقدير من ان يفقهوه متعلق است و متضمن معنى معناه اى جعلنا على قلوبهم اكنة ومنعام
من يفقهوه اى نفقه القرآن او نفقه التذكير و فى آذانهم وقرا عطف است بر وعلى قلوبهم از باب عطف است
كه دو معمول دو يك عامل بحرف واحد **معنى اينست** بدرستى كه ما كرده ايم بر دلهاء ايشان كرانى تا باز دارد
از دريافتن آنچه بر ايشان كويند ودانستن آنچه از ايشان جويند وكرده ايم كرانى تا باز دارد داشتن
سخن شنيدن وپند كرفتن ٥ وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا ٥ وان تدعوهم
الى الهدى شرايط شرطاست فلن يهتدوا اذا ابدا كنايت است از عدم قابليت ايشان وانتفاء از
ابدا استعداد اهتداء منهم واينجمله باعتبار معنى كه عنه تقليل است مرجزاء محذوف را اى وان تدعوهم
الى الهدى على قلوبهم اكنة وفى اذانهم ابدا فى جميع اوقات التكليف يعنى الى ان يموتوا وجمله شرطيه
عطف است بر جمله سابقه **معنى اينست** واكر بخوانى ايشانرا سوى هدى يعنى بسوى ايمان اجابت نكنند
ومهتدى نشوند زيراكه ايشان اكنون وقتى خداى بر دلهاء ايشان نهاد ودر كوشهاء ايشان كرانى نهاد
تا راه راست بيابند وبسوى مقصد اسلام نشتابند يعنى در مدت عمر تا آنكه بميرند راه هدى ودين اسلام
نكيرند پس ايشان از قابليت اسلام بيرون آمده اند ومستعد براء اهتدا نمانده اجابت دعوت چگونه
كنند ومهتدى چگونه شوند واين در حق كافر مخصوص است كه خداى در حق ايشان دوام خواسته ومردن
ايشان بكفر داشته نه در حق مطلق كافران كه بعضى از ايشان مسلمان خواهند كشت وبشرف اسلام خواهند
پيوست وبدانكه ومن اظلم ممن ذكر بآيات ربه فاعرض عنها ونسى ما قدمت يداه اشارت لبيك
شده ممتاز است وفاعل فعل باختيار است وانا جعلنا على قلوبهم اكنة وفى اذانهم وقرا مشير سوى
جبر ومذهب اهل سنت است وهر دو صفت است **شعر** الخبر معنى واختيار بصورة ٥
فلا ترك المعنى ولا تهتك الصور ٥ بخلاف فلاسفه كه ايشان در راه نقين پويند تا آنكه بنده را خالق
افعال اختيارى كويند وبخلاف جبريه بنده را بنقين مجبور دانند وبهيچ وجهى مختار خوانند و مذهب اهل
سنت جمع ميان جبر واختيار است واين مختار است ٥ وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ
اين آيه وجمله سابقه در بيان قابليت اهتداء در حق كافران بود وانتفاء رجاء ايمان ايشان مى نمود
واينجمله را بر وجه تكميل آورد ورفع اين وهم كرد **معنى اينست** پروردكار تو آمرزنده كارات وخداوند
رحمت است كسى كه آمرزيدن با خبر عذاب اجرا كند **سوال** غفور صيغه مبالغه است ذو الرحمة
بيان اهل صفت است در غفران استعمال صيغه مبالغه كرد ودر رحمت اهل صفت آورد كنته حيث
واين افتراق بر چه مبنى است **جواب** غفران رفع مضرت اهم از جلب منفعت بود ودر بيان آنچه
اهم است صيغه مبالغه ملايم باشد ٥ وَلَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ
از براء ماضى است ويؤاخذهم بمعنى ماضى بود واستعمال صيغه مضارع از جهة استحضار صورت وطيعه
مواخذه باشد واينجمله منبه است مر انتفاء شتابى در وقوع عذاب وظهور اثر رحمت در جبر وعقاب
معنى اينست واكر بكرفتى خداى تو ايشانرا بدانچه كسب كرده اند وبكناهانيكه آورده اند على الخصوص
كفار مكه كه بپيغامبر را دشمن بودند وايذاء وعداوت مى نمودند اكر هر آينه در عذاب شتاب كردى ونكال
وعذاب آوردى وهلاك ايشان يا جنك بدر يا قيامت است معنى چنين آيند كر موعده عذاب
ايشانرا براء هنكام معين است در روز قيامت يا در دنيا در هر نيت چنانچه در روز جنك بدر وروز
فتح مكه آوردى ٥ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ ٥ بل براء انتقال براى اهم است نفى تعجيل عذاب بايت تلك مقصود
بيان است تعجيل سابر ايام وفتح وظفر پيغامبر در ان هنكام خواهد رسيد وايشان در ان هنكام عذاب
كه براء ايشان معين است خواهند ديد ٥ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا ٥ موئلا مفعول اول لم

يجدوا است

لم يجدوا است من دونه مفعول دوم رفع عذاب وعنا ومحل تباهى ٥ وَتِلْكَ الْقُرَى أَهْلَكْنَاهُمْ
لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا ٥ تلك اشارت سوى ديههائى كه اهل آن ديه
همچو اهل مكه مجرم كشته وبشومى كناهان خويش بهلاك واستيصال پيوستند چون قرى عاد وثمود وساير
قراها تلك القرى مرفوع المحل بر ابتدا است اهلكناهم خبر مبتدا است وتوانى بود كه در محل نصب باشد
ومنصوب بفعل مضمر بر شرطيه تفسير كرد اى اهلكنا تلك القرى واهلكناهم لما ظلموا ظرف است مر
اهلكناهم وجعلنا عطف است بر اهلكنا موعدا مفعول جعلنا است لمهلكهم مفعول دوم است مهلك
بفتح لام وضم ميم وبفتح او وبكسر لام خوانند بضم ميم مصدر بمعنى هلاك يا ظرف وبفتح ميم وكسر لام ظرف
دانند وجمله تلك القرى تا آخر تذييل بود تذييل باشد **معنى اينست** واين ديههاكه همچو اهل مكه كناهكار
كشته وبشومى كناهان بهلاك پيوسته چون قرى عاد وثمود وساير قرى كه در عصيان وهلاك همچو ايشان
بودند هلاك ايشان وعده معين وموعدى بيقين ٥ وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ
مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ٥ واذ قال موسى لفتيه عطف است بر واذ قلنا للملائكة اسجدوا
كه معمول اذكر محذوف است واذ معمول اذكر محذوف باشد وكلام از قبيل عطف جمله بر جمله بود وميان
دو قصه مناسبت آنست كه ابليس را امر شد كه بپيش آدم سجده كند وسر بسجود او بپيش آدم بر زمين افكند
تكبر كرد وسجده بياورد ورد كشت موسى را فرمان شد كه از خضر طلب علم كند ودم اتباع او زند
تواضع كرد ودل بر انقياد آورد ازين سبب مقبول ابد پيوست بر حكم مضاده عطف اين قصه بر ان قصه شايد
وذكر ضدى بعد ضدى ديكر ملايم نمايد وبعضى كويند مصاحب خضر موسى بن ميشا بن يوسف بن يعقوب
پنداشتند واو پيش از زمان موسى بن عمران پيغامبر بود ودر شان موسى بن عمران كه كليم خواند خداى
او را از فضل انبياست اين معنى قايل را بعيد نمود وصحيح آنست كه ذكر موسى در قرآن در غير محل موسى
بن عمران ودرين محل ذكر او على الاطلاق واقع هم ركى نشود كه در محلهاء ديكر برو واقع بود واكر اينجا
موسى ديكر مراد شود تعريف او لازم باشد تا التباس نيايد واشتباه نشود چنانچه ابو حنيفه كفت نعمان
بن ثابت است عند الاطلاق واقع بر وست واكر شخصى كه كنيت او ابو حنيفه باشد وذكر كنند
تعريض بايد آورد كه اكر بى تعريف ذكر كنند واقع بر ابو حنيفه مشهور بود ودر بيان مذكور اشتباه شود
ونيز هر چند كسى در علم بمرتبه كمال رسد ودر مقتضا وشرف صاحب جلال بود بعيد نيست كه بعضى چيز
نداند وحاجتى بسوى طلب علم باقى ماند اكر چه اعلى باشد وعلم از ادنى كه آنرا ميداند حاصل كند بيك
حامله وقف الى من هو افقه ورب افتاد بقول تكميل وتنبيه درين جه جاء استبعاد وجه محل اشتباه ٥
است لا ابرح از افعال ناقصه است وخبر او محذوف است اى لا ابرح حتى ابلغ مجمع البحرين متعلق
است باجمع كه مقدور است او امضى عطف است بر ابلغ روايت كرده اند كه موسى را در خاطر افتاد كه
خداى در علم بروى كشاد اعلم زمانه كشت وبدرجه اعلميت پيوست وبعضى كويند حضرت موسى مناجات
كرد كه اى عبادك احب فرمان آمد كه هر كه مرا هميشه ياد كند وهيچ كاهى مرا فراموش نياورد وبار ديكر مناجات
كرد اى عبادك اقضى فرمان شد كه آنكه حكم براء صداء كند وخود را در هوا بيفكند وبار ديكر مناجات
كرد واى عبادك اعلم فرمان رسيد آنكه علم مردمانرا تتبع كند وبا ايشان در علم دم موافقت زند تا
شايد كسى چيزى در دل افكند كه بر هدى آرد واز هلاك باز دارد موسى كفت از من اعلم كيست كه تتبع او كنم
وقدم در طلب علم او زنم فرمان آمد كه خضر از تو اعلم است وبا بيناه من لدنك علما مكرم است در بعضى
احاديث آمده ومبداء اين قصه مبين شده كه موسى در بنى اسرائيل در حالة خطبه بود كسى او را كفت اى
الناس اعلم موسى كفت انا اعلم اعلم بودن را نسبت بخويش كرد وفوق كل ذى علم عليم در دل نياورد

وچون حق را ازجواب این سوال باز نگردانید عتاب رسید وفرمان آمد مردی است خضر نام که در
کرانه دریا می باشد بیش از تو علم دارد موسی ع ماهی بریان کرده توشه ساخت ودرطلب خضر
شتافت این آیة بدایت این قصه است وفتی یعنی برادر وخادم آمده وبعضی بنده نیز مستعمل شده
وبعضی گفته اند اینجا یعنی عبد پندارند وحامل توشه را بنده موسی ع پندارند وبعضی مراد از فتی
یوشع بن نون ع گویند واز فتی مذکور معنی خادم یا برادر جویند و امام رازی وفزع من الذی اعظم منی
ولا احد اعلم از موسی ع بعید داشته و روایتی که مدعی موافق روایت متفق بین الصدیقین است
یعنی ان موسی قام خطیبا فی بنی اسرائیل فسئل ای الناس فقال انا الحدیث ضعیف پنداشته
ودر صحت آن طعن کرده وضعف آن را باین عبارت آورده قال الاصواب هذا الروایة ضعیفة لان الانبیاء
یجب ان یعلموا ان معلومات الخلق بحسب کونها متناهیة وهل قد متناه فان الروایة
علیه ممکن فلا من مراتب العلم الا وفوقها ممکن ولهذا قال الله وفوق کل ذی علم علیم واذا کانت هذه
المقدمات معلومة من المستبعد جدا لان نقطع العاقل بانه لاجل اعلم منه لا سیما مع ما کان موسی
من الموسیع توفر الحقائق الاشیاء وشدة براءته عن الاخلاق الذمیمة کالعجب والحسد واستبعاد مذکور
بعید است و روایتی که موافق صحیحین است که علما در شان ایشان اصح الکتب بعد کتاب الله
الصحیحان البخاری مسلم گفته اند تضعیف او غیر سدید است باین که وجه استبعاد امام رازی
ذکر کرده ودر دعوی اعلمیت واقفیت وظاهر اینست که دعوی موسی ع اعلمیت عربی است با مجهول
باعلمیت در بعضی جزوی است وآن بعید است وعتاب احتمال دارد که از جهة ترک اولی است معنی
اینست ویاد کن ای محمد ص آن هنگام که گفت موسی ع بر برادر یا خادم ویا بر بنده خویش بیان تام
سیر باشیم با جای جمع شدن دو دریا یعنی با دریای فارس وروم یا حقبا یعنی هشتاد سال یا زمان دراز
در سیر بگذرانم تا خود را بمقصود برسانم دریای فارس جانب مشرق است ودیگر اینست و دریای روم
جانب مغرب است وعکس است واو که درین محل سکوت از تعیین است ○ فلما بلغا مجمع بینهما
نسیا حوتهما فاتخذ سبیله فی البحر سربا ○ روایت کرده اند موسی ع ویوشع بن نون
در سیر ساحل کشیدند ودر مجمع دریای فارس وروم رسیدند نزدیک آن مقام چشمه حیات بود
یوشع زنبیل کردن گماشت ترشح آب چشمه حیات بدان ماهی رسید زنده شد وجنبید وجنبش
وحرکت پذیرفت راه دریا گرفت وبعضی گویند برسیدن هوا وآب زنده پذیرفت وراه دریا گرفت
وبعضی گویند برسیدن هوای آب زنده گشت واز دست او جست وبسوی دریا رفت یوشع از
مشاهده این حال متحیر گشت وتعجب وشگفت بوست چون موسی ع در ان مقام که برای
ملاقات خضر آرام گرفته بود وبر صورت حقیقی در خواب رفته می بود بیدار شد وشتابی قدم در
سیر آورد موسی ع چون در سیر بود یوشع زنبیل خالی گرفته با موسی در سیر متابعت نمود درین جمله
ذکر آنست واین حادثه بیان آن شان است ملاحظه است مر نسیا حوتهما را ضمیر تثنیه باد نه کلا
است یعنی ماهی که در هر دو جمله است عطف است بر جمله قال لفتیه واضافت حوت بسوی او بود
وقول از ایشان مقصد سفر ایشان می نمود واین صنف است از اضلال یعنی فصل وفصل مایة الفصل
مراد بود چنانچه ایشان از بیان مابه البیان مراد می باشد یا این را ظرف دارند فلما بلغا مجمع بینهما
یعنی فلما بلغ موضع الجمع بینهما پندارند چنانچه حالست مجلس خلف المسجد واتخذوا حال است
از حوتهما بتقدیر قد سیربت یعنی ذهاب است ومفعول مطلق است مر مضمون اتخذوا
سبیله اتخذها با بروجه اول معنی چنین باشد هرگاه که رسیدند موسی وفتی او در مجمع وصل دو دریا

یا مجمع فصل دریا در موضع جمع شدن میان ایشان فراموش کردند حادثه ماهی خود را وحال اینست که
ماهی مذکور در دریا رفته بود چنانچه در روایت قصه آمد ودر حکایت سابقه بیان شد ○ فلما جاوزا
قال لفتیه آتنا غداءنا لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا ○ لما ظرف است مر قال لفتیه را
وجمله عطف است بر نسیا حوتهما غداءنا مقول قال است وجمله قسمیه یعنی لقد لقینا قدیل است مر جمله
آتنا غداءنا را ومن در من سفرنا سببیه است ومتعلق است بلقینا هذا صفت است مر سفرنا را نصبا
مفعول است مر لقینا معنی اینست پس هرگاه که موسی وفتی از مجمع البحرین تجاوز کردند وزیاده بسیار
رفتند ومشقت بسیار دیدند گفت موسی ع مر فتی را طعام چاشت ما بیار وبدرستی که دیده ایم ما
از سفر خویش گرانی عظیم ورنجی فخیم ○ قال ارأیت اذ اوینا الی الصخرة فانی نسیت الحوت
وما انسانیه الا الشیطان ان اذکره واتخذ سبیله فی البحر عجبا ○
انسانیه بکسر ها وبضم خوانند ومعنی یکی دانند وقال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال الفتی
حین قال موسی ذلک وهمزه برای استعظام واستفهام است درین کلام میان ارایت واذ اوینا
الی الصخرة فانی نسیت الحوت تمام مشکل است مگر آنکه جمله بر حذف دو مفعول ارایت
وعامل اذ اوینا الی الصخرة را محذوف گویند وجمله فانی نسیت را تعلیل دارند واتخذ سبیله
فی البحر عجبا بتقدیر قد حال از حوت پندارند وعجبا را مفعول دوم پندارند مر اتخذ را یا مجرور یا
یا مصدر بود مر فعل محذوف را بتقدیر عجبت عجبا واین جمله در آخر کلام است وتذییل است ان
اذکره را بدل اشتمال از انسانیه گویند واعتراض جمله وما انسانیه الا الشیطان برای الملام
عذر جویند تقدیر کلام چنین باشد ارایت ذاتا اخبرنی عن شانی بک تحیرت فی نسیان
اذ اوینا الی الصخرة وقع منی نسیان عجب فانی نسیت الحوت انجب انسان ولم یکن من شان
هذا الشان النسیان وقد اتخذ سبیله فی البحر عجبا معنی اینست گفت امید آن خبر کن مرا
ازین شان که من متحیر گشته ام از وقوع این نسیان چون در صخره که نزدیک مجمع البحرین است
آمدیم ماهی زنده گشته بدریا پیوسته از من فراموشی عجب واقع شده زیرا که بدرستی که حادثه حوت
عجیب بود فراموش کردم وتا تو حوت را یاد کردی در دل نیاوردم وفراموش نگردانیده است
مرا مگر شیطان ووسوسهای او در دل من آورد دل بران بود که در دریا در راهی عجیب نیز نموده
ویا گویند ماهی در دریا ره گرفت وبدریا پیوست ازین حال عجیب من عجب کردم وشگفتی عظیم آوردم
روایت کرده اند چون ماهی در آب افتاد آب طریقه طاق گشت واو را راه داد وماهی تا آنجا
رسید یوشع در آب راهی چون طاق عجیب تر باشد سوال احداث نسیان در دل انسان
از خداست قصر او بر شیطان بچه وجه رواست جواب قصر مذکور قصر اضافی است قصر نسبت
اسناد سوی شخصی بود از باب قصر وآن بر یکی از دو نسبت مجازی باشد چنانچه سری لقاؤک
لا عطاک وجاءت فی محبتک اعطیتک سوال نسیان اینچنین چیزی چگونه روی نمود وسبب
وقوع آن بچه وجه بود جواب نسیان از عوارض سماوی است سانح واقع بالارادت خدا
از هر که شود ودر هر چه بود جای استبعاد نباشد ومحل استعجاب نبود سر وقوع آن ظهور شان
وعجز بندگی واظهار نسیان قدرت خداوندی بود که چون با کمال هوشیاری که در خود نفوس قدسیه
انبیاست ونهایت لحظ وضبط که لایق قلوب فرستادگان خداست در اینچنین حادثه عجیبه
که در خور فراموشی نبود ولایق نسیان نباشد ووقوع فراموشی وحصول غفلت وبیهوشی دلیل
برین کند که همه هوشیاری ودانش داده خداست واز عطیه حق جل وعلاست و توانند بود سبب

از هجوم وسوسه شیطان و اشتغال یوشع بدو نفع آن باشد و بدفع آن چنان مشغول شود که از حادثه
حوت اگرچه حادثه عظیم بود غافل گردد ◦ قَالَ ذَٰلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا
قَصَصًا ◦ و اینجمله مستانفه است در جواب ماذا قال موسی حین قال یوشع ذلک مبتداست ما کنا نبغی
خبر مبتداست و جمله مقول قال است و بعضی نبغ بحذف یا و اکتفا بکسرت و جمله مقول قال است و ما للنفی
نبغی با یا دانند فارتدا عطف است بر قال قصصا مفعول مطلق است ای نقصان قصصا و جمله نقصان
حال است قصصا بتقدیر ذوی قصصا حال بود معنی اینست گفت موسی هم آن گم کردن یا جا گم کردن
حوت نشانست که ماهی جستیم و آن از اینل مقصود و سفر میدانستیم پس باز گشتند بر پیهاء خویش قصه گویان
و پویان و نشان راه جویان یعنی در بدیگی آمده بودند دران راه رفتند و پیهائی که برامده بود همان را
سیر ساختند و دیده قصه میگفتند که این همان درخت است و این همان خوابگاه است و این همان راه است
فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا ◦ فوجدا
فا فصیحه است و جمله معطوف است بر جمله محذوف ای فلانا علی بهرمها فبلغا تلک الصخرة فوجدا
عبدا من عبادنا تنکیر عبدا در مقام عهد براء تعظیم است من عبادنا برای تعظیم مضاف است اتیناه رحمة
اینجمله صفتی دیگر است مر عبدا را من عبادنا صفت است مر رحمة را و علمناه من لدنا عطف است بر اتیناه
علما مفعول دوم است مر علمناه را و تنکیر او از جهة تعظیم و تکثیر بود معنی اینست پس سیر کردند و بمعاد
آمدند بنده را از بندگان ما دیدند که وی را رحمت خویش داده ایم و تعظیم خویش در دل او علمی عظیم نهاده ایم
و مدانکه بعضی گویند خضر نام پیغامبر خداست و بعضی گویند عالمی از علما و ولیّ از اولیاست زمرهٔ اولیا که
او را پیغامبر گویند و چند چیز درین آیه تمسک کنند یکی آنکه آتیناه رحمة من عندنا که رحمت عبارت از نبوت
است چنانچه در ام یقسمون رحمت ربک ثابت شده و در و ما کنت یرجوا ان یلقی الیک الکتاب الا رحمة
من ربک آمده و آیت و آتیناه من لدنا علما چه علم از خداء بی واسطه علمی و تبلیغ رسولی صفت انبیاست
سیم آنکه موسی هم اتباع او جست هل اتبعک گفت پیغامبر را متابع نشود و نبی او نکرد دوچهارم آنکه خضر
اظهار کرد نادانستن موسی هم را چیزهائی که خضر با علام خداء هم میداند و غیر پیغامبر مثل این سخن گفتن
با پیغامبر نتواند چه گفتن این سخن کار از خود نیاورده است و باعلام خداء کرده است لایق انبیا
و در حسب فرستادگان خداست ششم آنکه روایت کرده اند چون موسی هم در وقت ملاقات با خضر
زبان اسلام گشاد و خضر موسی هم را علیک السلام یا نبی اسرائیل جواب داد موسی گفت من عرفک خضر گفت
الذی بعثک موسی هم او وی در غیب بود و معرفت غیب جز بوحی روی نمود و این تمسکات در نبوت
و بعضی ازان تمسک بی معنی است چه اینکه از رحمت جایی نبوت مراد شود هم رحمت بمعنی نبوت
بود و همچنین تمسک بآیهٔ و علمناه من لدنا علما چه علمها ضروری اهل علم را بغیر واسطه معلم
حاصل می شود و دلیل نبوت نمی باشد و نیز پیغامبران نیست در چیزی که ندارند خود را اجر اتباع نخوانند
و همچنین نادانستن پیغامبر بعضی چیز را که نبوت بآن تعلق ندارد زیان نکند ضعفی و سستی و وهنی در نبوت
نی افکند و همچنین بودن کار او بامر خداء هم و باطلاع یافتن او برین که موسی هم فرستاده خداء است آمده و تواند
بود بواسطه باشد و تواند بود بغیر واسطه بود دلیل بر نبوت او نشود و سدا یا من و حجتی بر نبوت
خود و ثابت نشود ◦ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا ◦ قال جمله
مستانفه است در جواب ماذا قال له موسی حین وجده و جمله هل اتبعک مقول قال است و استفهام برای
تقریر است بمعنی اتبعک ای بطریق هل اتی علی الانسان حین من الدهر و یا براء استدعاء متابعت
و دستوری خواستن بران علی ان تعلمن متعلق است با تبعک و ما ظاهری علمت متعلق است بان

تعلمنی

تعلمنی مرصد ارا و مستعارات از مشارقه و مغاربه فاقامه عطف است بر فوجدا جدارا قال جزاء شرط است
لو شئت لاتخذت علیه اجرا و جمله شرطیه مقول قال است معنی اینست پس موسی و خضر هم رفتند تا چون
آمدند قریه این که ایشان را مهمان دارند و دل بر رعایت ایشان گمارند پس یافتند دران قریه دیواری را که
نزدیک افتادن شده و در معرض شکستن آمده پس راست کرد خضر آن دیوار را و بدرستی رسانید موسی هم گفت
اگر میخواستی بمقابلهٔ این کار اجری میگرفتی و حق سابق ندارند که بدان این رعایت را بسر آورند اگر بدان اجر
را لایق بودی سزاوار می نمودی سوال کسی که قادر بر اقامت دیوار باشد عاجز از کسب نبود او را
طعام خویش چگونه روا بود و اگر غلبه جوع بود و حاجت باشد مجوز سوال اقتدا نمود و کسی که عاجز
آن کار باشد لو شئت لاتخذت است علیه اجرا چگونه گوید جواب تواند بود که ایشان را قدرت باشد
و توانائی بعمل بود طعام خواستن ایشان بوجه سوال ندارند بوجه فرمایش ضیافت واجبه
پندارند برای که ایشان درین زمانه بر اهل دیه ضیافت آینده کان واجب بود و مهمان داشتن
لازم باشد ◦ قَالَ هَٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ
صَبْرًا ◦ قال جمله مستانفه است و هذا فراق بینی و بینک مستانفه است چنانچه سانبئک گفت سانبئک
بتاویل ما لم تستطع علیه صبرا فقال الخضر سانبئک معنی اینست گفت خضر این سبب مفارقت و پیوند
من و پیوند تو ست زود باشد که خبر کنم ترا آنچه ندانستید صبر کردن بران نتوان بدانچه مشاهده کرده
و وصف عمل آن در خاطر نیاورده ◦ أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ
فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ
غَصْبًا ◦ اما براء تفصیل جملات است بر طریق اسعاف السفینة مبتداست کانت لمساکین خبر مبتداست
و جمله یعملون فی البحر صفت است مر مساکین را فاردت ان اعیبها عطف است بر کانت و جمله
و کان وراءهم ملک حال است بتقدیر قد یاخذ کل سفینة غصبا صفت است مر ملک غصبا مفعول
مطلق است از قبیل ضربته سوطا یا حال است و یا ظرف است اما کشتی مذکور پس بوده است مر چند
مسکین را که بدان عمل میکردند و روزگار بسر می بردند پس خواستم عیب دار کنم و در معرض شکستگی افکنم
و حال اینست که بوده است وراء آن مسکینان ملکی ظالم قادر بر ایشان که خواست کشتی ایشان را بگیرد
پس عیب دار کردم و از غضب غاصب نگاه داشتم بعد از امان تخته زنند و کشتی خود را راست کنند ◦
وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا ◦
الغلام مبتداست فکان ابواه مؤمنین خبر مبتداست و اینجمله عطف است بر جمله سابقه که اما السفینة
فخشینا عطف است بر کان ابواه مؤمنین ان یرهقهما مفعول خشینا است طغیانا و کفرا
مفعول دوم است مر یرهقهما را معنی اینست و اما که پسر بوده اند مادر و پدر او مومنان و از
شریری در حدیث آمده است ان الغلام الذی قتله الخضر طبع کافرا پس ترسیدیم ما که چون بمرتبهٔ
تکلیف برسد بکفر و طغیان باعث شود ایشان را بدارد بعد ایمان و تواند مشا هذه علامت
علامت باشد که ایشان آن پسر را دوست میداشتند و دل بر اصلاح کار او راست میکاشتند
ظاهر منکر می شدند که او این کار نکرده است و این عمل ناشایسته نیاورده است و بکمارات
او سوگندی خوردند و سوگند تهمت کار زشت از وی بردند این علامت آنست اهتمام بیشتر
شود و کار دین ایشان از دست برود زیادت محبت ورزند و موافقت در دین او کنند و خود
را در ارتداد افکنند و تواند بود که خضر یعنی بوحی دانند و صحیفه و آتیناه من لدنا علما بر خوانند
و خضر بر قول کسی که عالم حاصل نیست و عالمی از علماست و یا ولیّ از اولیاست در زبان خوار نشود

معنی اینست

انبیا اکر او داعی غیر موسی هم بود وایمعنی او را تبلیغ ازو باشد ۝ فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ
زَكَوٰةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا ۝ یبدلهما بر صیغهٔ مضارع معروف از باب تفعیل وافعال خوانده ورحما
بسکون حا وضم او خوانده ومعنی هر دو قراة در هر دو محل یکی دانند فاردنا عطف است بر خشینا ان یبدلهما
مفعول اردنا است خیرا منه مفعول دوم است مر یبدلهما را که تبدیل بمعنی بدل دادن وآن مقتضی دو مفعول
است یقال بدله الله من الخوف آمنا واقرب عطف است بر خیرا وزکوة ورحما هر دو تمیز اند معنی اینست
پس خواستیم که بدل دهند ایشان را پروردکار ایشان فرزندی بهتر ازین پسر از روی پاکی وپاکیزکی ونزدیک
تر از روی مهربانی از صلهٔ رحم بجا آوردن در قصه آورده اند بعد از کشتن او مادر وپدر او را دختری نصیب
شده بود که از شکم آن دختر بعضی کویند حبل پیغامبرم وبعضی کویند هفتاد پیغامبرم روی نمود دختر مذکور
نافع تر از ان پسر آمده ودر نیکی ونیکوکاری بهتر ازو شده سؤال در اردت ان اعیبها بصیغهٔ مفرد و
در اردنا ان یبدلهما بصیغهٔ جمع ذکر کرد فرق چیست واین تفرقه بر چه وجه مبنی است جواب
عدول از صیغهٔ واحد سوی جمع در آیهٔ سیر آنست که آورده تبدیل را که محتاج سوی عظمت وشوکت صیغهٔ
جمع که برای تعظیم است ملایم بود وسوراخ کردن کشتی که محتاج سوی عظمت وشوکت نیست بر اصل صیغهٔ
واحد از تعظیم سایغ بود ۝ وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ
وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا
أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ ۝ اما برای تفصیل جمله است
الجدار مبتدا است وکان لغلامین یتیمین خبر مبتدا است وجملهٔ شرطیه عطف است بر شرطیهٔ سابق
وکان تحته کنز لهما عطف است بر کان لغلامین یتیمین وکان ابوهما صالحا عطف است بر کان
تحته کنز لهما فاراد ربک ان یبلغا اشدهما عطف است بر کان ابوهما صالحا ویستخرجا عطف است
بر اشدهما رحمة مفعول مطلق است از باب ضربته سوطا ای اردنا من اراده برحمة ویا مفعول له
ای الاجل رحمة من ربک بر هر دو تقدیر عبارت از باب وضع مظهر موضع مضمر است معنی اینست
واما دیوار مذکور که مایل شکستن بود مر دو یتیم راست که دران دیه بودند وفرود دیوار کنجی عظیم مر این دو
کودک یتیم را وبعضی کویند آنچه مال وبعضی کویند آنچه علم یعنی تختهٔ زرین بود ودر وی پنج سطر مکتوب بود
سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم وسطر دوم عجبت لمن یؤمن بالموت کیف تفرح وسطر
چهارم عجبت لمتیقن بزوال الدنیا کیف یطمئن الیها ودر سطر پنجم لا اله الا الله محمد رسول الله
واین در تفسیر امام زاهد ذکر کرده ودر مدارک منقوش لوح این عبارت بغیر تعیین پنج سطر آورده عجبت
من یؤمن بالقدر کیف یحزن وعجبت لمن یؤمن بالرزق کیف یتعب وعجبت لمن یعرف بزوال
الدنیا واهلها کیف یطمئن الیها لا اله الا الله محمد رسول الله مناسب صلاح پدر ایشان ذخیره کردن
آنچه عظمت نه ذخیره کردن آنچه مال چه کنج علم بالاتر از کنج مال است شعر وکنز المال
یفنی عن قریب ۝ وکنز العلم باق لایزال ۝ وپدر ایشان صالح وبعضی کویند از ابوهما احدهما
مراد است وصالحی که برکت او روی نمود هفتم جد ایشان بود صلاح الآباء سرور الابناء پس خواست
پروردکار تو خواستنی برحمت که کاین است از کردار تو که هر دو هنکام بلاغت وحصول قوت ورأی
رسند برسند وبزرک شوند وقدرت کیرند ودل بر کنج خویش کمارند واز زیر دیوار بیرون آرند
وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ما نافیه است وجمله
حال است از سابقش معنی اینست ونکرده ام این کار را بامر خویش بلکه این همه کارها از
امر پروردکار بود که از من روی نمود ذلک تأویل ما لم تسطع علیه صبرا واینجا تذییل است معنی

چنین آید این همه که کفتیم تاویل چیزهائی است که نتوانستی که صبر کنی می بایست که به یعنی ودم نزنی
حضرت رسالت پناه پیغامبرم فرموده کاشکی که برادر من موسی هم تحمل کردی وزبان خود را بکوت
آوردی ودم درکشیدی امور عجیبه دیدی وغریبه شنیدی وخدای وحی فرو آوردی وبر من قصه
کردی وبدانکه موسی هم پیش خضر انواع تواضع واصناف رسوم ادب بجا آورده وهل
اتبعک کفته وخود را تابع او ساخته وباختیار اتباع او پرداخته بالاتر از آنکه برای اختیار واتباع
ازو دشواری او در یابد متابعت او نلانه ونیز علی ان تعلمنی کفت وخویش را تعلیم او نهفت
ونیز آمدن مرتعیض در علم است وشعر بطلب بعضی از علم او بود ومبیع از کثرت علم او باشد
ونیز چیزی را که استرشاد آورده ونیز او را عالم تر از خویش وصاحب حق بنداشت ونیز اتباع
را اطلاق کرد وهل اتبعک بغیر قید آورد واین کمال است در اختیار ومتابعت ونهایت است در
التزام موافقت ونیز اول سری ودر کردن خود را پس روی آورد وبعد از ان فیض جست
وعلی ان تعلمنی کفت ۝ وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ
مِنْهُ ذِكْرًا ۝ روایت کرده اند اهل کتاب پیغامبرم را از روح وقصهٔ اصحاب
کهف وقصهٔ ذو القرنین پرسیدند روح ببیان پیوسته ودر آغاز سورت قصهٔ اصحاب کهف
در ضمن بدایع قدرت وعجایب فطرت مبین کشت واینجا حکایت سؤال کفار از ذو
القرنین وتلقین پیغامبرم بذکر آن بر وجه اعتراض آورد ومقصود ایشان را بتوضیح وتشریح
چنانچه ایشان میخواستند بیان کرده وقل جمله مستانفه است در جواب ماذا اقول حین یسئلونک
عن ذلک وجملهٔ ساتلوا علیکم منه ذکرا مقول قال است معنی اینست ومی پرسند از تو ای محمد از
قصهٔ ذو القرنین ذکری عظیم وخبری فخیم کرد شمارا امر در تفسیر آورده که اصحاب کهف تابع
خویش ذو القرنین ذکر کرده اند وبعضی در تعیین این که او کیست ومعرفت او چیست اقوال مختلف
آورده اند وبعضی برین اند که اسکندر بن فیلقوس یونانی است پادشاهی است مشهور جهانگیری
واو در حیات پادشاهی بود که در مشرق ومغرب پادشاهی خویش نمود ۝ إِنَّا مَكَّنَّا
لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا فَأَتْبَعَ سَبَبًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ
الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ ۝ دلالت رسیدن او در مغرب میکند
وآیهٔ حتی اذا بلغ مطلع الشمس خبر رسیدن او در مشرق میرساند واین مفهوم کشت که سکندر
در اقاصی جهان علم ملک سر برکشید وملک او در مشرق ومغرب رسید وخبر سدی که ذو القرنین
کرده میان یاجوج وماجوج وخلق دیکر بر آورده باجماع اقوال است که بناء آن در اقصای شمال
است ودلالت کند که او شمال نیز در دست داشت ودست تصرف در وی بکماشت ومعمور
در عالم همین سه چیز است بدلائل مذکوره ذو القرنین را تمام دنیا ثابت کشت وبر حکم این صفت در
اسکندر فیلقوس بود روایت کرده اند چون فیلقوس مرد اسکندر ملک روم را کرد آورد
وبعد از ان رفتن سوی مغرب شتافت بران ممالک استیلا یافت واز انجانب تا دریای
اخضر رسید واز انجا باز کشت وبر بعض مصر پیوست ودر زمین مصر را در ضبط آورد وشهر
اسکندریه بنا کرد پس از ان در زمین شام آمد ودر ممالک او در آمد وبنی اسرائیل را در ضبط
در آورد ودر بیت المقدس معهود بجا آورد وبعد از ان در زمین ارمینیه وباب الابواب
در آمد وعلم دولت ایشان در زمین عراقیات وقبطیان بر آمد بعد از ان دارا ابن دارا
بجهاد متوجه کشت وبا او بقتال پیوست وچند بار در لشکر او هزیمت انداخت واو را منهزم

ساخت آخر اصحاب دارا دارا با سکندر یار کشتند و دارا را کشتند و بعد سکندر زمین پارس
را کرفت و مملکت مذکور بیمن قدم او آرام پذیرفت بعد از آن قصد هند و چین کرد و
ممالک بعیده و اراضی مسافات مدیده را در ضبط و تصرف آورد و آنکاه سایه اعلام عالیه بر زمین
خراسان انداخت و در خرابهاء زمین ظهر خراسان شهرها معمور ساخت و بعد معماری
خراسان و آبادان کردن شهرهاء آن در عراق آمد و بیکایک در تن او مدالی در آمد یکماه مریض
کشت ازین جهة اورا ذو القرنین کویند و بعضی در تسمیه ذو القرنین وجوه دیکر کویند که بدان وجوه
مناسبت اسم با مسمی جویند و بعضی برین اند که تاج اورا دو قرن بود و اشت و بعضی برین اند
که کافر ازا بر نیکوئی و نیکوکاری خواند اورا بر یک جانب سر زدند کشت و بهلاک پیوست باز
بقدرت محیی الموتی زنده شده بار دیکر برخاست دوم ار سرا و دند مرد رحمت حقیقی
ازین جهان برد بار دیکر حیات بخشی اورا باز در جهان زنده کردانید ازین جهة او را
ذو القرنین خوانند و درین کیفیت دانند و بعضی کویند در دو جانب سر او نحاس بود
سبب تلقیب ذو القرنین این بود و بعضی کویند یک جانب او در هنکام شب رفتن تاریکی بود
و دیکر جانب روشنائی روی نمود تا تیکی اورا از دشمن بوشیدی و بروشنائی راه و جاه دیدی
ازینجهة اورا ذو القرنین خوانند و در جواب این نام دانند و بعضی کویند هر که خداوند دو قرن
است از و بترسند و بهیبت او نزدیک او نرسند مرد شجاع را برین مناسبت ذو القرنین کویند
و با طلاق این لفظ و هم اینمعنی جویند و بدانکه ذو القرنین را بظهور خوارق عادت در زمان جوان
نبوت و بودن او بخبر منع چون رفتن در زمان اندک بمسافت دور و تسخیر کردن ظلمت و نور
خوانند و نیز تمسک باطلاق انا مکنا له فی الارض که مطلق واقع بر کامل شود و تمکین کامل
نبی را بود و نیز کویند و آتیناه من کل شیء سببا با جماع عام مخصوص از بعض باید بداشت چه
همه دانند که سکندر با همه اشیاء وسیلت نداشت و با مکان مثل این خطابات در وحی
الی ام موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم ولا تخافی ولا تحزنی انا رادوه
الیک تحقیق شده فی الجمله با حتمالات مذکوره و دلائل مسطوره نبوت او را قطع با جمال
نماید و خود بغیر قیام دلیل قاطع در شان کسی ثبوت درجه نبوت و ظن نبوت در مقام
اختلاف ممنوع بود ولی قطعیت حیثیت ثبوت ثابت نشود و بعضی کویند نبی نبود زمین
را از مشرق و مغرب بحکمت و کرامت مسخر می بود و دین پاک داشت و با وجود ملک جهان
بر صلاح و تقوی میکماشت ۝ إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ ۝ چون ما سبق قل ساتلوا
علیکم منه ذکرا کفتن قصه مذکور منتظر کشت و جمله انا مکنا له فی الارض بر سبیل استیناف
آورد و شروع در بیان قصه مذکور کرد و چون وعده ذکر ذو القرنین و تعظیم ذکر بتکبیر در
جمله ساتلوا علیکم منه ذکرا مکافات اوست نمود معنی اینست بدرستی که ما ذو القرنین را
بمکنت رسانیدیم و در زمین متمکن کردانیدیم ۝ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا ۝ ای
آتیناه من کل شیء سببا یرید من اغراضه و مقاصده فی ملکه داعیا علیه و جمله و آتیناه عطف
است بر جمله مکناله و من سببیه است معنی اینست و دادیم ذو القرنین را از برای هر چیزی
سببی یعنی وسیله که بران چیز برساند چون علم و قدرت و تدبیر و حکمت مضر آن از امور ی
که خود آنرا موصل سوی این چیز داند ۝ فَأَتْبَعَ سَبَبًا ۝ اتبع در هر سه محل صیغه ماضی از باب
افعال و افتعال خوانند و معنی بر حسب اختلاف قراءة دانند فاتبع سببا معطوف بر آتیناست ای

فاتبع سببا فاراد ان یبلغ المغرب فاتبع سببا باعثا علیه و موصل الیه و ایراد فاوصلیه اشارتست سوی
اینکه ذو القرنین عمل بعد عزم بر فور کرد و بعد حضور سبب مسبب را در معرض تاخیر نیاورد
معنی اینست پس خواست که سوی غرب رود و بمغرب شمس رسد پس اتباع سبب آن و باعث
بران و موصل سوی آن در دل آورد و بسوی مغرب لشکر کشید تا آنکه بمغرب شمس رسید
حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا
قَوْمًا ۝ حتی ابتدائیه و سببیه است و اذا ظرف وجدها است و جمله تغرب مفعول دوم
است وجدها که بعد اوست سبب اتباع مذکور و سیر مسطور است و اذا اینجا بمعنی
اذ آمده و ماضی که بعد اوست بمعنی مستقبل شده و در حمئة دو قراءة است حمئة بر صیغه
فعل مهموز اللام ای ذات حماء و حامیة بر صیغه فاعل است از ناقص و وجد عندها عطف است
بر وجدها معنی اینست که تا چون رسید در مغرب شمس یافت آنرا بدین صفت
که فرو می رود در چشمه حمئة یعنی خداوند خلاب و حلس یا چشمه ادم آن چشمه را هر دو صفت
است بقراءت بیان یک صفت شده و بقراءت دیکر بیان صفت دیکر آمده سوال بیبایکه خود
برین ستادهاست هزده چند زمین است چون زمین بر نسبت ستارهها این مقدار بود توان
دانست که بر نسبت آفتاب چه قدر باشد و چشمه از چشمهاء زمین چه مقدار بود آفتاب
در فلک رابع است و غروب و طلوع آفتاب صفت بود مست کجا زمین و کجا آفتاب و کجا
آسمان چهارم و آفتاب معنی چنین آید ذو القرنین در سمت غرب سیر را منتهاء آبادانی ست
رسانند بچشمه کرم با حماء و ند خلاب و جیش رسید که جز آن چیزی در نظر نمی آمد و در امور
ای و منتظر غروب و آفتاب در میان عین حمئة نماند چنانچه کسی که در بحر بر کشتی بر نشیند و
آفتاب را غروب در مرای منتظر در دریا بیند و کلام محمول است بر حذف ظرف ای وجدها فی
مراة تغرب فی حمئة الا فی الواقع و نزدیک آن چشمه قومی را یافت و کروهی را از آدمیان
در یافت در حکایت آورده اند و در اخبار اقطار زمین ذکر کرده اند نزدیک مغرب
شمس شهری است آبادان که آنرا دوازده هزار دروازه و غوغاء و آشوب خلق آن شهر
از شنیدن غروب آفتاب باز می دارد و باعتبار نظر بر کمال قدرت خداوند جز از امکان
وقوع امثال این عجایب ابا می آرد از قدرت قادر مطلق معتقد بچو عجیب این غریب
نبود و غریب تر ازین عجب نباشد معنی اینست از قدرت او هر اینچه کویند غریب
و در حکمت او هر اینچه بینند عجیب ۝ قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ
تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا ۝ قلنا جمله مستانفه است و جمله ندائیه با جمله که بعد اوست
مقول قلنا است و جمله اما ان تعذب و اما ان تتخذ خبر مبتدا است که بتدا محذوفست
ای عملک فیهم اما تعذیبک ایاهم او ایجادک فی شانهم و ایجاد الحسن العفو و الآخر لانه
ایم ایجاد بانفه ای القتل معنی اینست کفتیم ما ای ذو القرنین کار تو اینست که ایشانرا
بقتل عذاب کنی و زنده نکذاری و باره نیکوئی نکری و نظر عفو کار ی نکنی و رها کنی و یا اسیر
بذل انکنی چه این نیز بر نسبت قتل ایجاد حسن است و بر نسبت آن نیکی مبرهن است و این
خطاب بر تقدیر ثبوت وحی برو بود و بر تقدیر ولایت بواسطه نبی زمانه بارها مقرون بتقریر
قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا
وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءً الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا ۝ بفع

برفع جزاء واضافت سوی حسنی یعنی فله جزاء الفعلة الحسنی او الکلمة الحسنی وبنصب جزاء وتنوین
اوخوانند بر قراءة اولی جزاء الحسنی وبنصب جزاء و بر قراءة دوم الحسنی را مبتدا که جزاء مصدر
فعل محذوف بتقدیر یجزی جزاء دانند قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال ذوالقرنین حین
قال له ذلک واما براء تفصیل اما جملات است وسنقول له عطف است بر جمله جزاء الحسنی که جزاءست معنی
اینست گفت ذوالقرنین اما کسی که برنفس خود ستم کند وخود را بر جریمه کفر افکند پس سرانجام اورا در دنیا عذاب
کنیم ویا اسیر کرده برده کنیم باز گردانیده شود بسوی حسابگاه پروردگار او پس عذاب باشد اورا در دوزخ
عذابی منکر وعقوبتی بحتر واما کسی که ایمان آرد وعمل صالح کند پس مر اورا فعله حسنی وکلمه علیا بود یا گویند
بروجه جزا سویت حسنی یعنی جنت جزاء او باشد وزود باشد که بگوییم ما اورا امر وفرمان خویش ای خداوند
آسانی ومتضمن لطف وکرم ومهربانی ○ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا
تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا ○ وجمله ثم اتبع سببا عطف است بر جمله فاتبع سببا
عطف بثم کرد که این اتباع متراخی بوده وبعد اتمام کارهاء مغرب وانتظام ملک ممالک بوده و روی در سمت
شرق آورد تا چون در مطلع شمس وجای برآمدن آفتاب رسید ولشکر او بر سر منابه کنند پس یافت
آفتاب را که بر می آید بر قومی براء ایشان از پیش آفتاب بوده وبنای وکوه ودرختی نکرده ایم وچون آفتاب
بر می آید کار ایشان در آمدن در سیراب ویا غوطه خوردن دران است وچون آفتاب فرو رود در کار
مصلحت شوند ودر طلب معاش دوند وهیچ بار در اندام چیزی نپوشند وبرهنه باشند حکایت کنند یا
حکایت کرده وقصه قومی که نزدیک برآمدن آفتاب اند ذکر آورده که در سیاحی دران بر اقلیم چین بر قومی
رسیدم از ایشان از حکایت قومی که برآمدن آفتاب اند پرسیدم ایشان گفتند اگر شتابی یک شبانه روز
مانده است که ایشان را دریابی یکی را اجیر گرفتیم وبرهبری پذیرفتیم قومی عجب دیدم که یک گوش فراش میکنند
ویکوش دیگر بالاء خویش می پوشند اجیر من که مصاحبت توانست ایشان را از کیفیت برآمدن آفتاب
پرسید ایشان گفتند برخواهد آمد وخواهید دید من درین زمان آوازی برآمد که مرا از شنیدن
آن بیهوشی آمد چون بهوش درآمدم وبر حالت خود آمدم دیدم که ایشان در اندام روغن می مالند وتقید
من میکنند چون آفتاب بر آب برآمد دیدم که آب بر طریقه روغن رسم می نماید وآفتاب بر طریقه
خرگاه در نظر می آید وچون آفتاب بلند تر گشت بعضی از ایشان بیرون ماهی را در آب انداخته بریان
ساختند ○ كَذَٰلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا ○ کذلک مبتدا محذوف الجزات
ای امر ذوالقرنین کذلک ای کما بینا بود وجمله بر هر دو وجه تذییل باشد یا گویند شان ذوالقرنین
مع اهل المشرق کشانه مع اهل المغرب یا گویند شان هذا کشان ذلک ذلک القوم ویا ذلک اشارت
بر بلوغ مغرب شمس دارند کذلک متعلق ببلغ مغرب الشمس یا کذلک صفت دیگر مر قوما را باشد یعنی
وجد عندها نقصا کقوم وجدهم فی مغرب الشمس بود وجمله وقد احطنا بما لدیه تذییل است خبرا
تمیز است معنی اینست کار ذوالقرنین همچنانست که ذکر کردیم یا گویند کار گروه مذکور همچنانست
که در بیان آوردیم ویا همچو شان ذوالقرنین است با اهل مغرب وشان او با اهل مشرق بحسب
میان اختیار تعذیب واحسان وتفرقه کردن میان کافران ومومنان ومحیط شده ایم ما از روی
آگاهی یعنی محیط شده است آگاهی ما بلاغ نزدیک ذوالقرنین است وما بدانچه نزدیک آن قوم است
مع حال ایشان مدانیم ○ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا
لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ○ سدین بضم سین وفتح او مقرون شده ومعنی هر دو یکی
آمده یفقهون بفتح یا وقاف وضم یا وکسر قاف خوانند ومعنی بر حسب آن دانند ثم اتبع عطفات

معنی اینست پس پیروی کرد [illegible] را اتباع کردم

بعد

بر جمله ثم اتبع سببا که بالا گذشته واین اتباع بعد ان اتباع بود مهلتی از ان جهة ثم آورد وبیان تراخی کرد حتی
اذا بلغ بین السدین حتی بر طریق حتی سابق است اذا ظرف ووجد من دونهما قوما لایکادون است وجمله
لایکادون صفت است مر قوما را ویا مفعول دوم است مر وجد را معنی اینست پس اتباع کرد سببی دیگر را که
باعث بر رفتن جانب شمال بود وبا لشکرهاء خویش سمت بدان سمت نمود تا چون رسید میان دو آن
دو کوهی است میان در منتهاء زمین ترکستان وبعضی گویند دو کوهی است میان زمین ارمنیه وازربیجان
پس یافت میان دو سد مذکور قومی را که نزدیک نبودند که دریابند گفتاری نه ایشان گفتار کسی دریابند
گفتار ایشان مگر با شارت وکاری در تفسیر آورده پادشاهی کس را فرستاده تا صورت سد مذکور مشاهده
کنند وراه وچاه وکوه وگاه معاینه باز کرداند ایشان از باب الابواب بیرون آمدند ودران تا جبر در شدند
تا آنکه در سد مذکور رسیدند حصنی بر منیع ورفیع تر دیدند جانب او شتافتند سدی از خشتهاء آهنین
سرب گداخته بیکدیگر چسبانیده در وی دری حصین مناسب ودیوار آهنین بقفل استوار ملازم در و
دیوار یافتند وصورت او را در دل نقش کردند وبر وز سد خویش خویش آوردند ○ قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ
إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا
وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ○ یاجوج وماجوج بهمزه والف وخرج بر وزن فعل بسکون عین وخراج بر وزن
افعال خوانند ومعنی بر حسب آن دانند وقالوا جمله مستانفه است در جواب ماذا قال الناس حین بلغ
ذوالقرنین بین السدین ووجد عندها هولاء القوم وجملتان یاجوج وماجوج مقول قالوا است وتاکید
او از جهة آنست حال آن قوم از خرابی وبی سامانی وسرگردانی ملوح بود که یاجوج وماجوج که نزدیک
ولایت ایشان اند مفسد اند وایشان را بنهب وتاراج می رنجانند بتقدیم ملوح سامع را تنزیل منزله
سائل کرد وجمله را موکد آورد تا در فهل سببیه است واستفهام براء عرض است بر طریق نجعل بعطیک
مالا فنفق علی ان تجعل متعلق است بنجعل لک خرجا وخرج وخراج متقارب آنست که پادشاه
بر خلق تعیین کند وخرج آنست که خلق جمع شوند برای کاری پادشاه را مدد دهند وبعضی گویند
خراج بر زمین است وخرج بر بدن سر خراج ماخوذ بشوکت واقتدار است وخرج جعلی بمقابله کار است
ویاجوج وماجوج قومی اند وبعضی گویند ترکان اند وبعضی گویند ملکها نند یاجوج دراز اند وبعضی
گویند ملکا نند ماجوج گویند کوتاه اند قامتهاء ایشان سه شبراست وبعضی گویند طوال اند طول مفرد دادند
وفساد ایشان در زمین آن بود که از در آمدن ایشان در زمینی را که در سمت ایشان بود خرابی روی
می نمود ودر ایام ربیع در می آمدند ودر نهب وتاراج می شدند وبعضی مردمان را می کشتند وبعضی از
ایشان می گریختند آنچه زمین یافتند می خوردند وخشک بار کرده می بردند ودر حدیث است یاجوج و
ماجوج چهار صد هزار گروه اند هیچ یکی را از ایشان عمر بسر نیاید تا هزار فرزند نرینه نزاید وبعضی گویند
یاجوج وماجوج نام اعجمی اند مر دو گروه را از میان منع صرف ایشان دو علت است عجمیت وعلمیت دران
وبعضی گویند عربی اند جوج است من تاج الملح اذا شدت ملوحته تاجج النار اذا اشتد لهیبها
واج الظلیم فی مشیته اذا هرول بشدة الحرکة وماجوج مشتق است من موج الماء موجا منع صرف
تزید قول اول بود مگر آنکه تانیث بتسمیه دو طایفه باشد معنی اینست گفتند آن گروه تا جت
ذوالقرنین بدرستی که یاجوج وماجوج در زمین فساد کنند گانند واین نواحی را بظلم وجور در
خراب آرند گانند پس هست براء تو جعلی ومالی بگردانی میان ما ومیان یاجوج وماجوج حایلی
حصنی ومنعی ○ قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ
وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ○ مکنی باظهار تنوین وادغام خوانند ومعنی یکی دانند قال جمله مستانفه است

است در جواب ماذا قال ذو القرنین حین قالوا ذلک ما مکنی وموصول با صله جز مبتدا است وجمله مقول
قال است فاء در فاعینونی سببیه است اعینونی جواب امر است بغیر فا باضمار ان مجزوم شده ردما مفعول
دوم است **معنی اینست** گفت ذو القرنین آنچه قدرت داده است مرا پروردگار من وممکن کرده اند
است مرا بدان از ان دستگاه بهتر است از مالی که شما بدهید وخرجی که بیشتر می آرید این کار خواهم کرد
ودل براستدن مال نخواهم آورد پس یاری کنید مرا بقوتی میان شما ومیان یاجوج ومیان ماجوج سدی
یعنی وحصنی حائل است کردانیدم وشما را بدانچه درخواست کرده اید وخواهش آن آورده اید برسانم
آتونی زبر الحدید ۰ بدل است از اعینونی یا مستانفه است در جواب ما تصنع واتونی
امر است از اتیان ولا ابتاء آوردن ودادن **معنی اینست** بیاورید برمن یا بدهید مرا پارکالها بزرگ
وپهن از کوههاء آهن ۰ حتی اذا ساوی بین الصدفین قال انفخوا حتی اذا جعله نارا قال
آتونی افرغ علیه قطرا ۰ بفتحتین وضمتین واتونی بهمزه والف خوانند ومعنی هر دو قراة
درهرد ومحل یکی دانند وساوی معنی سوی است چنانچه ضاعف بمعنی ضعف واسناد ساوی سوی
ذو القرنین مجازی عقلی است از باب اسناد سوی سبب بر طریق حرام الخیل الخلیفة الکعبة
وباهامان ابن لی صرحا چون این همه با مر او بود گوئی عمل او در وی نمود اینجا چند جمله محذوف است ای
فاتوا بزبر الحدید ووضعها بعضها علی بعض حتی اذا ساوی بین الصدفین ای بین الجبلین حتی
ابتدائیه وسببیه است او ظرفیه است مر قال انفخوا را وجمله که بعد واقع شده سبب ما قبل آمده
آتونی وافرغ در قطرا وقطر بکسر قاف نحاس است **معنی اینست** پر کالها جدید آوردند تا زع
دارند وثانی را عمل دهند ومعمول اول محذوف بندارند ذو القرنین دل بر سد گماشت تا چون سد
میان دو کوه بر آورد ودر ارتفاع برابر دو کوه کرد وذو القرنین هیزم وانگشت را آتش ساختن
وارزیزها بیارید ودر روی بدمید تا آنکه چون هیزم وانگشت را آتش ساختند وارزیزها را گداختند
ذو القرنین گفت گداخته را برمن بیارید تا من او را با آهن بیامیزم ۰ فما اسطاعوا ان یظهروه
وما استطاعوا له نقبا ۰ فما اسطاعوا در اصل فما استطاعوا بود تاء استقبال را حذف کردند
برخلاف قیاس وا این جمله عطف است بر جمله محذوفه ای فاتوا بقطر مذاب فافرغ فالتام زبر الحدید
فتم السد وصار سدا شدیدا فما اسطاعوا ان یظهروه **معنی اینست** چون قول مذکور تمام گشت
وذو القرنین از عمل فراغ پیوست پس از ان یاجوج وماجوج نتوانستند که مر او را سوراخی کنند ورخنه
افکنند ۰ قال هذا رحمة من ربی فاذا جاء وعد ربی جعله دکا وکان وعد
ربی حقا ۰ قال جمله مستانفه است در جواب ان یغلبوه وان ینقبوه وجمله شرطیه یعنی فاذا جاء
وعد ربی حقا تذییل است **معنی اینست** گفت ذو القرنین این سد رحمتی است از پرور
دگار من وهرگاه که بیاید هنگام خرابی جهان بگرداند پروردگار من سد مذکور را گرفته وبا زمین
برابر گشته وهست وعده پروردگار من حق وواقع شدن او محقق که خلاف نپذیرد وجز او خلاف
نگیرد در حدیث است که یاجوج وماجوج هر روز سد مذکور را می کاوند ودر کاویدن او نشست
می بشند وشکسته می کردانند وسوراخ شدن نزدیک میرسانند چون شبانگاه شود باز میگردند
وبغیر گفتن انشاء الله وعده فردا میکنند چون فردا بیایند وبتعجیل هرچه تمامتر بشتابند سالم
شده چنانچه بود می بینند وچون وقت وعده رسد وهنگام خرابی جهان آید در وعده نگاه میکنند
وراه یافتن فردا آن را انشاء الله گویند ودر حصول مطلوب بذکر این کلمه تبرک جویند ودوم روز که
بیایند چنانچه گذاشته بودند یابند سوراخ کنند ودر آیند ودر خراب کردن جهان بشتابند وکذا الله

ورزید تعلمنی رشدا مفعول له است ای علمت بدلا رشدا یا ظرف است ای وقت رشد **معنی اینست** گفت موسی
خضر را هست که در پی تو آیم پیروی کنم وبرابر با تو باشم بر بین که تعلیم کنی تو از آنچه بر ان تعلیم کرده شده از جهة
رسل یافتن یا در حالتی که رشدی یا در هنگام که رشدی کنتن دستوری خواست وتصریح بتعلیم کرد واو را
در منصب متبوع نمود **بیت** تواضع ز گردن فرازان نکوست ۰ گدا گر تواضع کند خوی اوست
قال انک لن تستطیع معی صبرا وکیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا ۰ قال جمله مستانفه
است در جواب ماذا قال الخضر وجمله انک لن تستطیع معی صبرا مقول قال است وتاکید او از جهة آنست که
سامع جازم بر ثبوت استطاعت بود عدم استطاعت صبر را منکر می نمود وجمله وکیف تصبر خضر موسی را
گفت **معنی اینست** بدرستی که تو هرگز نتوانی با من صبر کردن وخود را از اعتراض وسوال باز آوردن
وچگونه صبر کنی بر چیزی که آگاهی تو محیط نباشد وچیزی که بر حکم ظاهر شریعت آن را منکر بخواهی دانست
از منع ونهی آن باز ماندن چگونه خواهی ۰ قال ستجدنی ان شاء الله صابرا ولا اعصی لک امرا ۰
این قال نیز مستانفه است ان شاء الله شرطی است مستغنی از جزاء اکتفا بما مضی چه آنچه بمعنی جزاء او
گذشته شرطیه معترضه است از جزا مستغنی گشته صابرا مفعول دوم ستجدنی است واین برای تحقیق است
ولا اعصی لک بر عصی بر طریق فالق الاصباح وجعل اللیل سکنا عطف است بر صابرا یا حال است از ضمیر
امرا از جهة تنکیر ذو الحال مقدم شده **معنی اینست** گفت موسی علیه السلام تحقیق است که خواهی یافت مرا ان شاء الله
صبر کننده واز اعتراض وسوال باز دارنده وعاصی نشوم امری را درین حال که مر ترا بود واز تو صادر شود
سوال موسی علیه السلام اینچنین وعده موکد کند چگونه باشد که بران نرود وان شاء الله بر طریق لتدخلن
المسجد الحرام ان شاء الله برای تبرک ذکر کرده وبرای ایقاع شرع شک نیاورده **جواب** ترک عمل موعود
بداعیه نفر شرع جنی بود چنانچه حیث درهمین مداعیه شرع لحکم من حلف علی یمین فرای غیرها
خیرا منها فلیکفر عزیمة وثبات ما اری بر نحیز واجب با شد موسی از روی ظاهر منکر دید امر معروف
واجب دانست اگرچه وعده صبر کردن کرده بود صبر نتوانست ۰ قال فان اتبعتنی فلا تسئلنی
عن شیء حتی احدث لک منه ذکرا ۰ قال ای الخضر این نیز مستانفه است حتی
احدث لک متعلق است بر تسئلنی **معنی اینست** گفت خضر پس اگر مرا پیروی کنی ودم از صحبت من
زنی می بس مرا از هیچ امری ودل بر پرسش میار وزبان را از سوال واعتراض باز دار تا من از آنچه
مطلوب داری بدان آیم ومنتظر باش تا چه گویم درباب آن کاری که میکنم چه میگویم ادب معلم نیش عالم
همین است وشان تابع با متبوع همچنین ۰ فانطلقا حتی اذا رکبا فی السفینة
خرقها قال اخرقتها لتغرق اهلها لقد جئت شیئا امرا ۰ لتغرق بر صیغه مضارع
معروف از باب سمع یسمع لتغرق اهلها از باب افعال بنصب اهلها خوانند ومعنی بر حسب
آن دانند فانطلقا عطف است بر قال فان اتبعتنی حتی اذا رکبا فی السفینة حتی ابتدائیه است
بر جمله شرطیه در آمده اخرقتها جمله استفهامیه برای انکار بر وجه توبیخ است ومعقول قال است لتغرق
متعلق است بخرقتها لقد جئت شیئا امرا لام در جواب قسم محذوف است ای والله لقد جئت شیئا
امرا وجمله تتمیه تذییل است **معنی اینست** پس موسی وخضر در کرانه دریا مشی میکردند تا کشتی
آمدند اهل کشتی سماء دبثوت دیدند بغیر اجری سواری کردند تا آنکه چون موسی وخضر در کشتی سوار
شدند وبر کرانه آمدند خضر دو تخته از فرود کشتی بر کرد وکشتی را در معرض غرق شدن آورد موسی
خرق او را تمسک کردن گرفت ووعده صبر را فراموش کرد وزبان را در گفتار آورد وبسوال زبان گشاد
واجراء شریعت خویش را تاب داد گفت چرا کشتی پاره کردی برای غرق شدن اهل او ۰ قال الم اقل

اِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ۝ قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ اَمْرِي عُسْرًا ۝ قال
الم اقل لكم قول خضر است وقال معقول دوم است وقول موسى است هر يكى نيز مستانفه است وجمله لا
تواخذنى مقول قال است ولا ترهقنى معطوف است بر لا تواخذنى وتاكيد از جهة رد انكار است
معنى اينست كفت خضر عم موسى عم را كفته بودم نه بدرستى كه نتوانى كه با من صبر كنى يعنى نتوانى كه خود را
سوال كردن باز دارى موسى عم كفت بدانچه فراموش كردم مكير ومرا برمن اين كار دشوار مبند بر ۝ فانطلقا
حَتَّى اِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ اَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا ۝
زكية بر صيغه فعيله وفاعله هر دو خوانده اند ومعنى بر حسب آن دانند فانطلقا عطف است بر قال
وحتى ابتدائيه است واذا شرطيه است ولقيا غلاما جواب شرطيه است اقتلت استفهام براء انكار است
بر وجه توبيخ بمعنى ما كان ينبغى وجمله استفهاميه مقول قال است بغير نفس اى بغير قتل نفس متعلق است
بقتله لقد جئت شيئا نكرا لام در جواب قسميه تذييل است معنى اينست پس موسى عم وخضر رفتند در
سير مصاحب كشتند تا چون ديدند غلامى را وبعضى كويند كودك بود پس خضر ذبح غلام مذكور اقدام
نمود وبعضى كويند نزديك آمدن او كرفت وبعضى كويند زود آمد وكلوى او را خفه كرد موسى عم طاقت
نياورد واين عمل را نپسنديد لاجرم انكار او باعتراض كشيد كفت كشتى نفسى را كه جرمى از وى نيامده
وكناهى از وى صادر نشده بود كناه معظم اسباب كشتن قتل نفسى است كه موجب قصاص اوى
قتل او دانى كرده واسباب ديكر در مبيع ملحى شده سوكند ميخورم هر آينه منكر آوردى وعملى ناشايسته كردى
يعنى ناپسنديده شرع وناكزيده عقل وطبع سوال در غرق كشتى شيئا امرا آمد ودر كشتن نفس
شيئا نكرا ذكر آورد دو فرق چيست واين تفرقه بر چه مبنى است جواب نكرا در تنكير فزود تر از امرا بود
چه اغراق سفينه قتل جماعتى است وآن قتل نفس واحد باشد وبعضى نكرا در ناشايستكى بر تر از امر
كويند زيراكه پاره كردن كشتى بود كشتن بالفعل نمود چه احتمال دارد كه غرق كشتى زود باصلاح
بو بند وهيچ كسى از كشتى غرق نشود واين كشتن بالفعل است كه بالاتر از پاره كردن كشتى باشد
بجه كشته را زنده نتوان كرد وروح رفته را باز نتوان آورد قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكَ اِنَّكَ لَنْ
تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا اى قال الخضر جمله مستانفه است وتاكيد او از جهة رد انكار است معنى اينست
كفت خضر موسى عم را كفته بودم كه مر ترا با من صبر نخواهد بود ودر انچه من ميكنم سوال خواهى نمود سوال
در مرهٔ اولى الم اقل انك لن تستطيع آورده ولفظ لك نبود ودر مرهٔ ثانيه لك زيادت آورد فرق
چيست واين تفرقه بر چه وجه مبنى است جواب در مرهٔ ثانيه عتاب افزودن در مواجهه وخطاب
نيز سابغ نمود ۝ قَالَ اِنْ سَاَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي
عُذْرًا ۝ لدنى بضم دال وادغام نون لدن در نون ويا وتخفيف نون واسكان دال واشمام
ضمه خوانده اند ومعنى يكى دانند قال اى قال موسى جمله مستانفه است وجمله شرطيه مقول قال است ولا
تصاحبنى بر صيغه نهى مخاطب از مصاحبت است وجمله قد بلغت تعليل من شرطيه سابقه است معنى اينست
كفت حضر عم اكر بعد از اين چيزى از من سوال كنى وپرسش نمائى با من مصاحبت مكنى ودم الفت من نزنى
فَانْطَلَقَا حَتَّى اِذَا اَتَيَا اَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا اَهْلَهَا فَاَبَوْا اَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا
جِدَارًا يُرِيدُ اَنْ يَنْقَضَّ فَاَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ اَجْرًا ۝ لا تخذت بر
صيغه ماضى بمعنى اخذ از باب سمع وبادغام واظهار آن واز باب افتعال بادغام خوانند فانطلقا
عطف است بر قال حتى اذا اتيا ابتدائيه است بر جمله شرطيه در آمده استطعما صفت است مر قريه را ويا
حال است ان يضيفوهما مفعول است مر فابوا را وجمله عطف است بر اتيا وجمله يريد ان ينقض صفت است

وجدارا

بر جدارا را

در زمين ده دى ودامى ووحشى مكر آنكه او را بخورند وآب درياها را بخورند وخشك كنند وبعد از آن درختان
را خورند ودر همه عالم سير كنند ودر همه شهرها فتنه افكنند مكر آنكه در مكه ومدينه وبيت المقدس وطور كوه
سينا وشش ماه در جهان باشند ومقدم ايشان در شام بود وسابقه در خراسان باشد اخر كرمى در
قفاء ايشان پيدا شود وهمه هلاك كردند وعالم را بتاه كرفته ماند تا چهل روز اجساد ايشان كندكى پديد
وخداى تع ابرى پيدا آرد وچهل روز ببارد وسيلابها ايشان را روان كند ودر دريا افكند ودرياها چنانچه
بودند بر شوند وجهانيان از شر ايشان خلاص يابند وهر كسى سوى مقام خويش بشتابند وبعضى كويند
خداى تع مارا بكمارد تا ايشان را از زمين بر دارد وبجاء كه خواهد بيندازد وزمين را از ايشان پاك سازد ۝ وَ
تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ ۝ وتركنا بعضهم ضمير بر ياجوج وماجوج است ويموج
حال است از بعضهم كه مفعول تركنا ست ويومئذ بمعنى يوم اذ اجعله دكا بود واين حكايت از حال ايشان
دارند ومربوط باو پندارند ودر كلام التفات از غيبت سوى تكلم بود ونكته آن ايقاظ سامع باشد واكر يومئذ
بمعنى يومئذ السبيل وما اسطاعوا ان يظهروه وما استطاعوا له نقبا باشد كلام مذكور حكايت از آن
بود وجمله تركنا را بمعنى مستقبل پندارند ومعطوف بر جمله فما اسطاعوا دارند بر وجه دوم معنى اينست
وتركناديم بعضى از ياجوج وماجوج را در ان روز مذكور كرفته كرده وايشان را كه براه در آمدن راه شود در
حالى كه موج زنند بعضى ميان خويش جهتى واضطرابى همچو موج پيدا آرند اين حال است همچو نزل مذكور بعضى كما
بر حالى ونا باز داشتن از ان باشد چنانچه تركته يذهب ويلعب ويشرب ويطرب اى لم امنعه عن ذلك ومعنى بوجه
اول چنين آيد ايشان را درين حال مى زدند وبعضى در ان روز كه سد تمام كشت وقدرت ايشان بر غالب آمدن وشكستن و
سوراخ كردن آن بعدم پيوست ۝ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا
اَلَّذِينَ كَانَتْ اَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا ۝ بر ولجه او نفخ وانچه معطوفست
بدو عطف است بر تركنا الذين كانت اعينهم فى غطاء موصول با صله صفت است مر الكافرين وجمله وكانوا لا يستطيعون
سمعا عطف است بر كانت اعينهم فى غطاء مفعول است مر لا يستطيعون را وجمله وكانوا لا يستطيعون سمعا ودر جمله فجمعناهم
جمعا صفت جمع بود ودر جمله عرضنا الكافرين صيغه تعريف روى نمود معنى اينست ونفخ كرده شود در صور پس جمع كنيم
ايشان را جمع كردنى وعرض كنيم ايشان را آن روز كه در دوزخ پيش كافران عرض كردنى حاله دوزخ ايشان را باتمام هول ومعرض ايشان
بنمايم از انكه بوده است چشمهاء ايشان در پوشيده كه از ديدن آنچه سبب پاك كردن من بود وبودند ايشان كه نمى توانستند
شنيد چيزى كه پند ايشان باشد چنانچه در جاى ديكر كفت فعموا وصموا كانت اعينهم فى غطاء تقيد معنى عموا است كانوا لا
يستطيعون سمعا عبارت از معنى صموا است بر وجه دوم كه در تركنا مسطور است وانچه عطف است بر مضمون حتى
اذا ساوى بين الصدفين كه يعنى اذ جعلنا بينهم وبين ياجوج وماجوج فاصلا حائلا ونفخ فى الصور فجمعناهم جمعا و
عرضنا جهنم للكافرين معنى چنين باشد تمام كرديم ميان اين قوم وميان ياجوج وماجوج جدائى افكنيم
وصور دميده خواهد شد پس همه مردم را جمع خواهيم كرد وكافران را دوزخ پيش خواهيم آورد وايشان را هول آن خواهيم نمود
وحزن را بدو ايشان خواهيم افزود وباقى معنى چنانست كه كذشت وذكر او بالا رفت ۝ اَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا اَنْ
يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي اَوْلِيَاءَ اِنَّا اَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا ۝ استفهام براء رد انكار است بر وجه توبيخ وموصول
با صله فاعل است مر احسب را ومفعوله دوم محذوف است اى احسب الكافرون ايجادهم عبادى اولياء ينفعهم او تجريهم من
عذاب الله وجمله احسب معطوف است بر مضمون كلام سابق اى اعدوا النار احسب الذين كفروا الاية واز عبادى ملائكه
وعيسى عم وعزير عم كه بندكان خاص خدايند كافران ايشان را معبود كرفته بربوبيت وخداوندى پذيرفته مراد شوند تقدير
اضافت عبادى شياطين واصنام مراد دارند بدين تقدير اضافت مقهور سوى قاهر پيدا آرند ملابس مقهوريت
ونسبت عاجزى ومقدوريت افاده تعظيم كند واشارت بر مدح بود ونزلا بمعنى ماوى ومنزل است يا بمعنى

اول طعامی که پیش مهمان بیارند بین تقدیر کلام از قبیل فبشرهم بعذاب الیم استعارت تهکمیه پندارند وجمله انا اعتدنا
تا آخر تعلیل است مر انکار و توبیخ مذکور را ویا تذییل است معنی اینست اغافل شدید پس پنداشتید کافران که
گرفتن ایشان بندگان خاص مرا یعنی فرشتگان وعیسی وعزیر را از غیر من مدد او نزدان تصرف کنند کان سود کنند و نجات
دهنده ایشان اندیا معنی چنین کویند اغافل شدند پس پندارند شیاطین و اصنام را مقهوران قهر منند ارند وعزمن اولیاء
ویا عاجزی ومقهوری با من شرکاء این کمان نشایستی واین خسارت نبایستی بدرستی که ما ساخته کرده ایم و مهیا
گردانیده ایم دوزخ را براء کافران ومنزل وماوی که کجی با دران فرود آرند ویا اول طعام که پیش مهمان آرند ۝ قُلْ هَلْ
نُنَبِّئُكُم بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ۝ این جمله تقدیر مذمت کافران است و تاکید ایعاد ایشان است
واستفهام براء تقریر است ای قل ننبئکم بالاخسرین متعلق است بننبئکم اعمالا تمیز است از فاعل آخرین وجمع کردن
او باعتبار انواع است معنی اینست بگوای محمد م خبر میکنم شما را بکسانیکه زیان زده ترند از روی اعمال یعنی عملهاء ایشان
هیچ سود نمی کند از روی اعمال یعنی عملهاء ایشان هیچ سود نمی کند وهیچ کاری نمی آید سوال چون اعمالا تمیز است از
فاعل باشد از روی معنی خسران صفت اعمال باشد جواب اسناد خسران سوی اعمال از روی معنی می آید واسناد مجازی
است واز قبیل فما ربحت تجارتهم یعنی فما ربحوا فی تجارتهم اینجا معنی الذین خسروا اعمالهم یعنی خسروا فی اعمالهم باشد ۝ الَّذِينَ
ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ۝ موصول سعیهم وجمله مستانفه است در جواب
بالاخسرین اعمالا ویحسبون خبران است وان با اسم وخبر بجاء دو مفعول است مر یحسبون را وجمله یحسبون خبر مبتدا است
وهم یحسبون حال است از هم در ضل سعیهم که مضاف الیه است مر فاعل ضل را وجمله وهم یحسبون حال است وتواند بود
که الذین ضل سعیهم بدل از بالاخسرین باشد ویا بیان او بود ویا مفعول اعنی باشد معنی اینست زیان زدگان
وخاسر شدگان آنانکه شد کم کشته وضایع رفته کوشش ایشان در حیوه دنیا در عملها شان فند چون ایمان که اصل اعمال
است نبود جزائی نیافتند وحال اینست اینست که کمان می برند که ایشان کاری نیک میکنند بیت خواجه پندارد که دارد
حاصلی ۝ حاصل خواجه بجز پندار نیست ۝ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ
أَعْمَالُهُمْ ۝ اولئک الذین مبتدا است الذین کفروا خبر مبتدا است بآیات ربهم جار ومجرور متعلق است بکفروا وحبطت
اعمالهم عطف است بر کفروا بآیات ربهم بر تقدیری که الذین ضل سعیهم بدل یا عطف بیان از بالاخسرین یا مفعول اعنی
باشد اولئک تا آخر مستانفه بود در جواب بالاخسرین اعمالا وبر تقدیری که الذین ضل سعیهم در جواب سوال مذکور
مستانفه بود جمله اولئک تا آخر تعلیل است وبر مضمون ضل سعیهم دلیل است معنی اینست ایشان آنانند که بآیات
پروردکار خویش کفر ورزیدند وبلقاء او که بایدکرویدند نکرویدند پس ناچیز شد عملهاء ایشان بثبوت کفر وانتفاء وبلقاء او م
ایمان ۝ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا ۝ فا در فلا نقیم لهم سببیه است یوم القیمة ظرف ووزنا مفعول
اول است معنی اینست پس حاصل نکنیم وبیدا نیاریم براء ایشان در روز قیامت وزنی یعنی قدری وقیمتی نمی
وارد قیمت اعمال است نفی وزن اعمال نیست بدین آیه تمسک معتزله در نفی وزن اعمال وعمل نصوص اثبات ووزن میزان
با صحت حجیت بر مثل این معنی است در حدیث است یاتی ناس باعمال یوم القیمة هی عندهم فی العظیم کجبال تهامة فاذا
وزنوها لم تزن شیئا ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا ۝ ذلک اشارت بما
به الوعید واو مبتدا است جهنم عطف بیان است مر ذلک را جزاؤهم خبر مبتدا است بما کفروا متعلق است
بجزاؤهم واتخذوا عطف است بر کفروا از باب اطناب بذکر خاص بعد عام ما مصدریه است بکفرهم واتخاذهم آیاتی مفعول
واتخذوا است وجمله جزاؤهم تا آخر تذییل است معنی اینست آن یعنی آنچه وعده کرده ایم ما بدان یعنی جاء
ایشان جهنم است بسبب کفر ایشان عموما وبسبب ایجاد آیات من ورسولان من جاء سخریه وافسوس
خصوصا ۝ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ۝ خَالِدِينَ
فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا ۝ بعد وعید کفار که در آیه سابقه بود جنانستی که سامع از جزاء مومنان

سوال کرد این آیه برای جزاء مومنان بر وجه استیناف آمد وتاکید جمله از جهة تقدیم ملوح سامع را تنزیل منزله
سائل موکد آمده وجمله کانت لهم جنات الفردوس خبر ان است در فردوس تذکیر وتانیث آمده تانیث
بمعنی بستان جنات الفردوس نزلا است از ضمیر فاعل ظرف مستقر یعنی لهم عاید است وجنات الفردوس
خالدین فیها حال است از ضمیر مجرور که در لهم است وحال از جنات الفردوس نیست واکرنه جاری بر غیر من هی له
که باشد ابراز ضمیر واجب شود حولا مفعول است مر لا یبغون عنها حولا حالی دیگر است معنی اینست
بدرستی آنانکه ایمان آوردند واعمال صالحه کردند باشد مر ایشانرا باغها نزد او یعنی اول طعام ضیافت باشد
ویا کویند همه نعیم جنات بر نسبت دیدار بمنزله نزل است مقصود اصلی ومطلوب کلی از بهشت دیدار
خداء عز وجل است در حالی که دران جاوید باشند واز روی تمرد وتجاوز نجویند در حدیث است که بهشت
را صد درجات است میان درجه تا درجه دیگر صد ساله راهست وفردوس اعلاء همه بهشتهاست از روی درجات
وجویهاء بهشت از فردوس روان شده چون از خداء تع بهشت بخواهند وفردوس بخواهند زیراکه او اعلاء
همه جنانست وبالاء او عرش رحمانست مروی از کعب است ان فی الجنان جنة اعلی من جنة الفردوس وقیل
هم اوسط الجنان بمعنی اشرف است بدلیل آنکه در تفسیر آورده معنی اوسط الجنان وافضلها وقیل
هی ادنی الجنان واین قول غیرظاهر است چه مومنان که اعمال صالحه کردند در جوز آن باشد لا ادنی جنات
برتر روند وبواسطه اعمال الصالحه بالاتر شوند ونیز در احادیث صحیحه تصریح است بدین که فردوس اعلاء
جنانست وشاید که این قول مخالف آن نیست مگر آنکه ادنی الجنان یعنی واقرب الجنان الی عرش الرحمن
پندارند بدین قول موافق قول اول باشد ودو قول مخالف نبود ۝ قُل لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ
رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا ۝
تنفد بر صیغه تذکیر وتانیث خوانند ومعنی یکی دانند در آغاز سورت ذکر کلام خداء تع بود در آخر سورت
نیز ذکر کلام خداء تع روی نمود تا آخر کلام ملایم ابتداء باشد وکلام متضمن صفت تشابه الاطراف بر جمله قل
لو کان البحر مدادا لکلمات ربی تا آخر برای بیان کثرت کلمات خداء تع وبودن آن کلمات بی نهایت
وجمله شرطیه یعنی لو کان البحر مفعول قل است ولو در ولو جئنا بمثله مددا متصله است ومقصود ازو
تسویه است ای لو لم نجئ ولو جئنا بمثله مددا ای مستویا هذا وذلک معنی اینست بگوای محمد م اگر بودی
دریا مجموع سیاهی براء کتابت کلمات پروردکار که غیر متناهی است هر اینه دریا تمام شدی وسیاهی مذکور آخر آمدی
پیش از آنکه کلمات پروردکار من با آخر رسد وکتابت او منتهی شود چه بحر هر چند که بسیار است لیکن مقدر
بتعیین مقدار است اما کلام خداء تع وتقدس غایت ونهایت ندارد لاجرم دریا پیش او بانتهاء رسد
ودو نهایت آرد چنانچه جاء دیگر فرمود ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة
ابحر ما نفدت کلمات الله ۝ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ ۝
جمله دیگر است در کلمه که مقصود اصلی است یعنی کلمه توحید ذو الجلال والاکرام از باب اطناب بذکر
خاص بعد عام انما انا بشر مثلکم مفعول قال است انا مبتدا است وبشر خبر مبتدا است مثلکم صفت است مر بشر را
یوحی الی صفتی دیگر است واین را ضمیر متکلم در الی باعتبار تغلیم جهة تکلم که در انا بود آمد جهة غیبت بشر که
مقتضی ایراد ضمیر غایب بود مرعی شده چنانچه در قول حضرت علی ع انا الا اری حیدره ای جلاده وبر وجه تغلیب
متکلم بر غایب رفته الله واگر یوحی الی خبری دیگر مر انا را باشد ایراد ضمیر متکلم بر اصل بود وانما برای
قصر است مجموع انما وجمله بتاویل هذا القول مفعول مالم یسم فاعله مر یوحی و فتح انما از جهة صورت
بواسطه است معنی اینست بگوای محمد م نیم من مگر آدمی همچو شما وحی کرده شود سوی من وحیت آن الله
شما مگر یکی معبودی بحق وسزاوار پرستش مطلق وحیت مراوراشریکی ۝ فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ

فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ۝ فاجیبت
من شرطیاست فلیعمل عملا صالحا با معطوف خویش جزاء شرطاست و اینجمله عطف است بر جمله سابقه
معنی اینست چون ثابت شد که آفریدکار یکی است و با او انباز و شریکی نیست پس هر کاه که امید دارد که
بلقاء پروردکار خویش رسد و خویش را بجایکاه خدای تع پیوند با نیکان و پاکان پس عمل صالح کند و
خود را در عمل بد نیفکند و هیچکس را در پرستش پروردکار شریک نکرداند ختم سورت بمذکور و کلمات مسطور
مقطع حسن و منتهاء مستحسن است که چون ذکر کرد که کلمات خدایرا نهایت نبود اکر دریا سیاهی شود کتابت کلمات
خدای تع متناهی نبود و اکر کلمه که مقصود اصلی است و مطلوب کلی است یعنی امر بعمل صالح و اخبار از توحید خدای تع
و نهی از اشراک حق جل و علا بپیوندید و سخن را بدان تمام کردانید حاجت سخنی دیکر نماند و سامع سخن را
بنهایت رساند مقطعی که چنین باشد حسن بود و منتهائی که چنین بود مستحسن باشد والله اعلم
بمراداته ولا یبلغ احد الی تمام ارادته لا اله الا هو ربی توکلت علیه فهو حسبی **سورة مریم علیها السلام**

بسم الله الرحمن الرحیم

سورة مریم تمام مکی است نود و هفت آیه و بعضی کویند نود و هشت و بعضی کویند که نود و نه آیت است نهصد و هفتاد و دو کلمه
سه هزار و سیصد و دو حرفاست نظم این سورة با سوره کهف آنست که ختم سوره کهف بذکر توحید و ثنای خدا است
و افتتاح سورة مریم بذکر بعضی قصص انبیا است و بدلیل افتتاح سورة بقصه زکریا علیه السلام کرد بعده قصه مریم بنت
عمران که زکریا در پرورش او تکفل نموده و خواهر بزرک او زن زکریا بوده آورد بعده قصه ابرهیم خلیل جد ایشان و جد
بنی اسرائیل است و جد پیغمبر دیکر بپیان پیوست بعده ذکر پیغامبرانرا بجمله اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین الآیة
که متضمن مدح ایشانست تذییل کردانید و عظمت ایشان را بتقدیر و تأکید رسانید بعده کسانی را که بعد ایشان
آمدند و مخالف ایشان شدند مذمت کرد بعده تائبان و صالحانرا که از نکوهش بیرون آورد
پس ایشانرا وعده دخول جنت حاصل کشت بذکر جنت تخلص سوی ذکر نعم جنة بحصول پیوست بعد از آن چند جای دیکر
فریقین و وعد و وعید ایشان مکرر کردانید و جزا و سزای ایشانرا بشرح و بیان رسانید تا آنکه آیت ان الذین
آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا تا آخر سورة آورد و سوره را بذکر مومنان و وعده بشر و ذکر
کافران و انذار و اخبار بهلاک ایشان ختم کرد و شک نیست جملهای که از یک باب اکر مقاصد ایشان متغایر بود از
جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اکر مقصود از هر یکی است در مقصود کلی متفرد دیکری آمد
معترضاتی که در میان این جملها ست شک نیست که میان کلامهای متصلاست و جملهٔ دیکر از هر نوع در محل خویش
مبین کرده بتوفیق الله و بشرح و بیان پیوندد **بسم الله الرحمن الرحیم كهيعص**
ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا کاف رمز کافی است ها رمز هادی یا رمز
حکیم ع رمز علیم صاد رمز صادق و این رموز بر دلالت لغویة مرتب نبود محول بر سماع باشد و کهیعص بفتح ها و یا
و بکسر هر دو و بفتح ها و بکسر یا و بعکس خوانده اند و ذکر بصیغهٔ مصدر مرفوع مضاف سوی مفعول خبر مبتدای
محذوفست یعنی مضمون هذه السورة ذکر رحمة ربک هذه برفع فاعل مصدر است یعنی مضمون هذه السورة مضاف
سوی فاعل است زکریا بقصر و بمد مرفوع و منصوب بر وجه بیان هذه یا بدل از و خوانده اند اذ نادی
ظرفست یا ذکر دانند ندا منصوب بر مصدر است **معنی اینست** خدای عز و جل کافی است هادی است
حکیم است علیم است صادق است لا یعنی لا محاله کلام او حق و واقع را مطابق است مضمون این سورة ذکر رحمة
کردن پروردکار تست بندهٔ خویش را یعنی بندهٔ خاص در خور قربت و اختصاص بود زکریا و بر تقدیری
که عهده فاعل زکریا باشد و اضافت مصدر سوی مفعول بود معنی چنین بود ذکر کردن بنده خدای زکریا
پروردکار خود را ذکر کردنی در آن زمان که ندا کرد زکریا پروردکار خود را ندای پنهان قَالَ رَبِّ إِنِّي

وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا این جمله بیان نادی است یا استئنافست در جواب ماذا قال
زکریا فی وقت ندا است انی وهن العظم منی مقول قال است تاکید جمله از جهت ابراز مقصود که شکایت از پیریست
بر وجه وکادت و وهن العظم منی کنایت است از معنی پیری که ضعف و ناتوانی است و اشتعل الراس شیبا کنایة
از صورت پیری که سپیدی سراست شیبا تمیزاست مزال از فاعل ای اشتعل شیب راسی شیب را از جهت استنارت
و احاطت تشبیه باتش کرد و ذکر استعال بر وجه تخییل آورد و لام در وهن العظم استغراقست جمع استعال
مفرد کرد و وهن العظام بصیغه جمع نیاورد **معنی اینست** کفت زکریا ای پروردکار من شیب شده است
در من هم استخوان بدن آتش پیری بر سر من شعله زد و بر سر من این نائره افروخته شده و زکریا در آن
وقت که این خواهش و تضرع می نمود بعضی کویند شصت و پنج سال و بعضی کویند هفتاد و پنج سال و بعضی کویند
هشتاد و پنج سال وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا رب بتقدیر یا رب است جمله ندائیت معترضه است
و بدعائک اضافت مصدر سوی کاف خطاب که مفعول است فاعل متروکست و با بمعنی فی است ای لم اکن فی
دعائی ایاک شقیا جمله عطف است یا حالاست **معنی اینست** و من در خواندن تو ای پروردکار من
غیر مستجاب الدعوة نبودم تا دعای من مردود شود و خواهش من نامقبول بود که رد دعا اثر شقاوتست
و اجابت آن از آثار سعادتست یقال شقی فلان فی دعائه ای لم ینل اجابته وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي
وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا این جمله عطف است یا حالست و چون مقصود بیان داعی سوی خواهش ولادت
بود تاکید این جمله از جهت ابراز مقصود بر وجه وکادت یعنی روی نمود و موالی عبارت از احوال
و ابناء عم و عصبات اوست یا کسانیکه خلیفه او شوند و منصوب او کیرند خوف از ایشان آنست که بر
سنت بد آرند و دل بر شر دارند از دین سر بیرون آیند در اموال بر خلاف قاعدهٔ شرع روند و
و رای تنه و برایت تصرف کنند دین و دنیا را در تو و تلف افکنند و من ورائی معنی و من خلیفه است
متعلق است معنی و الایت الموالی و عملهم من بعد موتی و انی اخفت موالی الذین یلون بعد موتی و کانت
امراتی عطفاست یا حالاست و تذکیر عاقرا بتاویل انسان یا بمعنی نسبتاست همچو تامر و لابن و بر قول
کوفیان از جهت بودن او صفت مختص با نساست و عدم احتیاج او سوی فرق بنا است **معنی اینست**
و بدرستیکه من از وارثان خویش که از غیر نسل من باشد ترسانم چه ترسانم چه ترسند و بد کردانی ایشان
می دانم و هست زن من نازاینده وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ
رَبِّ رَضِيًّا فاسیست است یرث و یرثنی برفع و جزم خوانند بر تقدیر رفع صفت ولیا یا استئنافست
و بر تقدیر جزم جواب دعا بغیر فا دانند **سوال** بر تقدیری که یرثنی صفت ولیا باشد در دعا دراید و بود
یحیی پیش از زکریا تخلف در دعای پیغامبر آید و در مفاتیح شرح مصابیح آورده جمیع دعوات الانبیاء مستجابة
کل نبی مجابة **جواب** پیغامبر بهر چه دعا کند بکمان خیریت باشد پس از روی تحقیق خواهش او خواهش
خیریت بود و عدم اجابت را اجابت دارند از روی تحقیق تخلف در اجابت دعا پندارند **سوال** یرثنی بر
تقدیر جزم باضمار شرط جمله شرطیاست و بر تقدیر استیناف نیز جمله خبریست بدین دو تقدیر در وفات یحیی
پیش از زکریا علیهما السلام تخلف در خبر پیغامبر می آید و تخلف در خبر پیغامبران تخلف در دعای پیغامبر ابعد می نماید
چه **سوال** خبر تواند بود که مبنی الامارات بود متضمن بیان خلق باشد چنانکه کویند هذا المسافر سالم و
هذا المجاهد غانم **جواب** پس ببخش از نزد رحمت خویش مرا فرزندی صاحب ولایت از من و از آل یعقوب
وارث علم و نبوت و هدایت و بکردان او را ای پروردکار من بفیض رحمت مرضی خویش و مرضی امت
خدای عز و جل این دعا مستجاب کردانید و یحیی صلوات الله علیه را بدرجه مرضی بودن رسانید روایت
کرده اند یحیی زکریا صلوات الله علیه در مدت عمر کناهی نکرده و معصیتی نیندیشیده و با وجود این عفت

از کمال خست در کریه بودی در دمندی و زاری نمودی یا زکریا انا نبشرک بغلام اسمه یحیی لم نجعل
له من قبل سمیا نبشرک بصیغه مضارع متکلم از افعال و تفعیل خوانند و معنی هر دو قراة یکی دانند جمله ندا
ندائیت محمول است بر تقدیر قال مستانفه است در جواب ماذا قال الله حین نادی زکریا و دعا تاکید جمله
از جهت ابراز مقصود بشتر بوجه و کار دست جمله اسمه یحیی صفت اسمه من غلام لم نجعل له من قبل سمیا
حالست با صیغه دیگر است معنی اینست گفت خدای ای زکریا بدرستی ما بشارت می دهیم ترا بکودکی نام او
یحیی از جهت یقال باتصال او تحیات یا از جهت حیات دل او بعلم و طاعت و یا بنیل شهادت حیات ابدی بشهادت
نکردانیده ایم مر او را پیش از زمان هنگام هیچ کس هم نام بر این ایت ظاهر می شود کاسم غیر مشترک و علم مختص از اسباب
مکرمت و جهات شرف و عظمت است قال رب انی یکون لی غلام و کانت امراتی عاقرا و قد بلغت
من الکبر عتیا عتیا و ملیا و جثیا و بکیا بضم فا و کسر او خوانند در هر چهار لفظ معنی در هر دو قرات یکی دانند قال
مستانفه است در جواب ماذا قال زکریا حین بشر رب بحذف حرف نداء و حذف یای متکلم جمله ندائیت است
یا جمله که بعد او است مقول قال است و استفهام مذکور برای استبعاد و استعجاب نبود چه بر نسبت قدرت
خدای هیچ چیز مستبعد و مستعجب نباشد و اگر زادن در وقت پیری مستبعد داشتی ابتدا نخواستی استفهام
مذکور بر حقیقتست معنی اینست انی تعیین کیفیت استنای علی ای کیفیة بلا اعاده شبابا او فی حال شیبا
نحو جمله و کانت امراتی عاقرا حالست بر فقد وجه و قد بلغت من الکبر عتیا حالی دیگر است یا معطوفست بر
جمله کانت من در من الکبر اجلیه است یعنی یبسا فی الاعضاء مفعول است من بلغت معنی اینست چنین آید
گفت زکریا مرا فرزند بر چه کیفیت باشد با بقای شیب یا باعادت شباب بود و حال اینست که و حال آن زن من
متصف بصفت سترون است و بدرستی من رسیده ام از سبب کبر خشکی اعضای را سر بسر قال کذلک قال
ربک هو علی هین کذلک خبر مبتدا محذوفست ای الامر کذلک جمله مقول قال است و هر قال تنازع کرد ماند در
ربک اعمال ثانی کرد و در اول ضمیر آورد قال اول مستانفه است در جواب ماذا قال الله حین قال زکریا ذلک و قال
دوم نیز مستانفه است در جواب ماذا قال الله فی جوابه معنی چنین بود گفت پروردگار تو کار مذکور و شان مسطور
همچنانست بعد از آن گفت پروردگار تو این کار که در عادت عجیب و غریب است بر من آسانست دشوار و آسان
بر من یکسانست و تواند بود که کذلک مقول قال باشد و ذلک بشارت بر مشار الیه مبهم بود ای قال مثل ما تسمع
جمله قال ربک هو علی هین بیان قال کذلک بود و کذلک بمعنی ذلک است بر طریق خدمت مشدک فاجیب تو لک یعنی
خدمتک چنانچه در مثلک لا یبخل در کتب علیت معانی تحقیق شده که بمعنی آیت لا یبخل آمده است معنی چنین
گفت پروردگار تو چنانست که گفته خواهد گشت و شان چنانست که ببیان خواهد پیوست گفت پروردگار
تو این کار بر من آسانست اگر چه نزد شما عجیب انیانست و تواند بود که قال کذلک بمعنی قال زکریا ذلک باشد
و جمله برای تاکید مکرر بود و جمله قال مکرر دارند در جواب ماذا قال الله حین قال زکریا ذلک بنداریند
معنی چنین آید گفت زکریا مثل این سخن که گذشت و ذکر آن بالا رفت و تواند بود که ضمیر قال اول عائد بر
جبرائیل بود الامر کذلک مقول جبرائیل باشد جمله قال ربک مستانفه در جواب ماذا قال ربک حین قال جبرائیل
ذلک بود معنی چنین شود جبرائیل گفت ای زکریا کار چنانست و آنچه تو می گوئی پروردگار گفت بر من آسانست
آنچه تو می جوئی سوال بیان هین بودن در جواب استعجاب و استصعاب آید یا استکشاف تعیین کیفیت که
مفسران اختیار کرده اند موافق نمی نماید و ارادت استعجاب و استصعاب با کمال قدرت منافی است و سوال زکریا
در ابتدا اعتقاد استصعاب را نافی است جواب زکریا علیه السلام بنظر در کمال قدرست و امید فضل و کرم
سوال فرزند کرد چون بشارت یافت بنظر در حال خویش و حال زن خویش کاری صعب بنداشت تیسر آن مبنی
بر محض قدرت و رحمت قادر متعال داشت بر نسبت حال خویش بر صعوبت این کار اقرار کرد و باسان شدن

عتیا م

اشارت

آن بمحض فضل و کرم بر وجه شکر اعتراف آورد گفت نظر در حال پیری من و نازاینده بودن زن این کار صعب آمده
بمحض فضل و کرم خدای عز و جل آسان شده هر دو سخن او را تصدیق کرد بحصول ایجاد ذات او از عدم محض
تائید اورد بدین طریق در سیاق و سباق اشکال نباید و هیچ وجه توجه سوال نماید و قد خلقتک من قبل
و لم تک شیئا این جمله حالست از مجرور علی که متعلق است بهین و جمله و لم تک شیئا حالست از کاف خلقتک
معنی اینست و حال اینست که آفریده ام ترا پیش از این در این حال که ناچیز بودی و بقدرت من از محض
عدم روی بوجود نمودی کسی که از عدم موجود کرداند آفریدن فرزند در غیر وقت معتاد چرا نتواند قال رب
اجعل لی آیة قال جمله مستانفه است رب اجعل لی مقول قال است معنی اینست گفت زکریا ای پروردگار دیگردان
برای من علامتی که مصداق این فضل و علامت حصول این موعود باشد و علامت مذکوره علامت زودی ظهور
موعود است نه علامت صدق وعده چه وعده اصدق القائلین البته صادق است لا محاله مطابق است بعضی
گویند طلب خواهش مذکور از جهت اطمینان بود نه از جهت ایقان رد نمود چنانچه در حق ابرهیم در رب ارنی کیف
تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی آمده و فرق میان ایقان و اطمینان مبین شده قال آیتک الا
تکلم الناس ثلث لیال سویا این جمله نیز مستانفه است در جواب ماذا قال الله حین قال زکریا ذلک و جمله
آیتک ان لا تکلم الناس مقول قال است و اضافت ایت سوی زکریا با دنی ملابسه است یعنی ایتی ترا دران یقین
وعده باطمینان بپیوند د سویا حالست از ضمیر تکلم معنی اینست خدای گفت ایت تو یعنی علامتی که بدان
یقین صدق وعده باطمینان بپیوندد و نشانی آن رای العین معاینه شود نجوئی در حالتی که سلیم از آفت با درستی
قوا و متصف بصفت سلامت اعضا فخرج علی قومه من المحراب فا فصیحه است ای فظهرت الایة و منع من
التکلم فخرج علی قومه من المحراب معنی اینست ایت مذکوره پیدا گشت و نشانی مسطوره بظهور پیوست پس
بیرون امد زکریا از محراب یعنی از آن موضع که برای عبادت و ذکر او در مسجد معین بود و او در آن موضع در
حضرت حق تعالی مناجاة و تضرع می نمود و پیدا گشت بر قوم خویش در این حال که وضع او گشتن او سامان او رفتن با
کسی سخن نمی گوید و از ایشان کاری نمی جوید گفتند ای زکریا تغیر حال از کجا است و ترک مقالت چرا است فاوحی
الیهم عطف است بر فعلیه سابقه معنی اینست پس راز گفت و سر خویش از ایشان بنهفت اشارت کرد و خاموشی
خویش باشارت در بیان آورد ان سبحوا بکرة و عشیا گفت و از ایشان تسبیح و نماز جست ان سبحوا بکرة
و عشیا ان بعد فعل وحی متضمن معنی قول است مفسره است از قبیل نادیناه ان یا ابرهیم معنی اینست
باشارت امر بسجوا بکرة و عشیا کرد اگر چه این لفظ بر زبان نیاورد یعنی خدای را بپاکی یاد کنید بامداد و شبانگاه غاف
بگذارید از من سخن مجوئید با من سخن مگوئید یا یحیی خذ الکتاب بقوة این جمله محمولست بر حذف قلنا
با ترک چند جمله دیگر ای فحملت ام یحیی بیحیی ثم تمت مدت حملها تولد فبلغ ام یحیی فی صباه مبلغ الرجال و
وصل الی درجات الکمال و اتینا النبوة فقلنا له یا یحیی خذ الکتاب بقوة معنی اینست ای یحیی بگیر کتاب بقوة و
آن کتاب همین توریة بود و بعضی گویند کتابی دیگر غیر توریة بخصوص یحیی هادوی نمود و مراد از قوة ملکه
ملکه قیام باداء حقوق کتاب و طاقت امتثال مضمون آنست از انواع خطاب و آتیناه الحکم صبیا عطفست
بر قلنا یا یحیی خذ الکتاب بقوة معنی اینست و دادیم یحیی را حکم یعنی حکمت و علم شریعت و فهم احکام توریة و
استواری در مدت در حالتی که کودک بود و بصورت کودکان می نمود روایت کرده اند که کاهی بکودکی بازی
بکرد و در اللعب نیاورد و گفت ما للعب خلقت و بعضی گویند مراد درجه پیغامبری و مرتبه فرمانش و امر است
که از جمله پیغامبران عیسی و یحیی در کودکی در درجه پیغامبری رسیدند و در حالت صبا علم علم و رایت نبوة
بر کشیدند و بلوغ صبا بکمال و رسیدن بکمال عقل و نیل اعظم احوال بنظر بر کمال قدرت خدای مستبعد نباشد
و مستعجب نبود و حنانا من لدنا و زکوة و حنانا عطفست بر حکم که مفعول است من اتیناه ای و اتیناه حنانا

زودی حصول موعود معلوم شود
و نشانیکه مقصود مفهوم گردد یا
علامتی که بدان م

آنست که با سه شب با مردمان
سخن نگوئی و با هیچ کس تکلم م

ونکوة عطف است بر حنانا معنی آنست و دادیم اورا مهربانی از عطای خویش یعنی اورا مهربان بر خلق کردانیدیم
و بمرتبهٔ رافت و حمایت خلق رسانیدیم و دادیم اورا پاکی و پاکیزکی که لوث کناه بدامن وجود او نرسید چنانچه
کاهی کنه نکرد و کناهی نا اندیشید وَكَانَ تَقِيًّا وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُن جَبَّارًا عَصِيًّا عطف است بر فعلیه
سابقه و بوده است پرهیزکار و نیکوکار مادر و پدر خویش را فرمان بردار و نبوده است ستمکار ناحق شناس
سرکشی کننده و بی فرمانی ورزنده از خدای وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ
حَيًّا این جمله معترضه است برای تحیت یحیی و سلام برو در آن روز که زاده شده است و در آن روز که بمیرد
و در آن روز که انگیخته شود در آن حال که زنده باشد سؤال علیه ظرف است و مستقر است بصریان متعلق او
حصل یا استقر کویند برین تقدیر تعلق ظرف مستقبل یعنی بیوم یموت و یوم یبعث مستقیم نباشد و کوفیان
عامل او حاصل کویند برین وجه از جهت تعلق یوم ولد که ظرف ماضی است و یوم یموت که ظرف مستقبل است
بحاصل موجب وقوع حاصل بر دو زمان باشد و وقوع یک لفظ بدو زمان سائغ نماید جواب ظرف مستقر
متعلق بمعنی حصول و استقرار است نه بلفظی مقدر بتقدیر یا حاصل بر حسب اختلاف از جهت تغیر این معنی آنست
نه بر وجه عامل لفظی ائمه نحو او را عامل معنوی می دارند عامل لفظی نمی پندارند و لهذا نحویان در زید فی الدار
قائما عامل حال معنی فعل داشته اند فعل تا شبه فعل نپنداشته اند و اینجا معانی زید فی الدار را از باب مساوات
آورده اند از باب ایجاز بحذف عامل ذکر نکرده اند و چون ظرف مستقر متعلق معنی فعل بود تقدیر فعل یا اسم فاعل
برای این معنی باشد بر وجه تقدیم عامل لفظی نبود با حکام لفظ بر و جاری نشود تعلق ظرف مذکور برو ممتنع بود
و اکر تعلق ظرف مستقر بفعل یا اسم فاعل بر حسب اختلاف مسلم دارند لیکن بعد سد ظرف مسد عامل و انتقال
ضمیر از عامل سوی او عامل را بر طریق شریعت منسوخ پندارند تعیین زمان ماضی و مستقبل در وی مرعی نمایند
ظرف ماضی و مستقبل و حال بدو متعلق شدن توانند هم سؤال وارد نشود و در تعلق او اشکال نبود وَاذْكُرْ
فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا فَاتَّخَذَتْ مِن دُونِهِمْ حِجَابًا جمله عطف است
بر مضمون کلام سابق چه هر چه برای دانستن مخاطب و یاد کردن آن ذکر کنند متضمن امر اعلم و احفظ باشد
چنانچه که کوید اعلم هذا و احفظه و اذکر فی الکتاب مریم خواهر زن زکریا بود و زکریا او را در خانه خویش
پرورش نمود قصه او کر عجیبه است نزدیک قصه زکریا ذکر کرد و متصل قصه او آورد فی الکتاب ای فی القرآن
مریم مفعول است و اذکر بحذف مضاف ای اذکر فی الکتاب قصة مریم اذ انتبذت بدل اشتمال از قصه مریم
چه وقت مذکور مشتمل است برین قصه فاتخذت عطف است بر انتبذت معنی آنست و یاد کن ای محمد
صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن قصه مریم را که حدیث است عجیب ایشان چون دور رفت مریم از اهل خویش
در مکان شرقی از مسجد بیت المقدس یا از سرائی که در آن ساکن بود یا خانه که در آن آرزوی عبادت پروردکار
جل و علا روی می نماید پس از پیش اهل خویش حجابی کرد بدیواری یا بکوهی خود را در استتار آورد و بعضی
کویند در کوشه از درون خانه نشست ریسمانی بران بربست چادری بران انداخت برای پرده خود ساخت
تا آنجا پنهان شود و غسل کند فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا فارسلنا عطف است بر فاتخذت
و اضافت روحنا برای تعظیم مضافست بر طریق بیت الله و ناقة الله فتمثل عطف است بر ارسلنا بشرا سویا مفعول آنست
معنی آنست پس فرستادیم سوی مریم ملکی جلیل روح نام یعنی جبرائیل پس نمودار کرد مر مریم را صورت
آدمی درست خلقت نیکو اعضا تا صورت او تواند دید و سخن او تواند شنید اکر بصورت فرشته
نمودی مریم را طاقت دیدن او نبودی بعضی کویند فرشته مذکور بصورت امردی خوب روی بود و بعضی کویند
بصورت خادمی از خدم بیت المقدس که یوسف نام داشت نمود قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَٰنِ مِنكَ
إِن كُنتَ تَقِيًّا قالت جمله مستانفه است در جواب ما ذا قالت مریم حین تمثل لها جبرائیل جمله انی

اعوذ

اعوذ بالرحمن منک مقول است من قالت تاکید از جهت تقدیم ملوح است که دیدن زنی مستوره مثال مردی را ملوح
بر ترسیدن و بخدای پناهیدن او بود از جهت تقدیم ملوح سامع را منزلت سائل کرد جمله را موکد آورد
ان در ان کنت تقیا شرطیه است یعنی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا شرطیه لاسیما اذا کنت فاجرا و تواند بود
ان نافیه باشد و جمله یعنی ما کنت تقیا بنظر که من غیر سبب جمله تعلیلیه بود و بعضی کویند در آن زمانه تقی نام
فاجری بود بر در آمد بر زبان دلیری می نمود مریم استعاره از و کرد انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا بر زبان
آورد معنی آنست کفت مریم بدرستی من پناه می کیرم بخدای از تو اکر تو پرهیزکار ربانی پس چه کمان بری اکر
پرهیزکار ربانی نیستی یعنی بیشتر پناه برم و سخت بترسم قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا لاهب
بصیغه غائب و متکلم واحد خوانند و معنی بر حسب آن دانند قال جمله مستانفه است در جواب ما ذا قال الملک حین
قالت مریم ذلک جمله انما انا رسول ربک قصه قلب است ای انما انا الرسول ربک لاجل معنی آنست جبرائیل
کفت نه ام من مکر فرستاده پروردکار تو نه مردی که از و بترسی یا حالا و بپرسی تا ببخشم مر تو زنی را دوشیزه
فرزند پاک و پاکیزه و نسبت هبت سوی جبرائیل مجاز است چه نسبت عطا سوی مبلغ در حیز جواز است و قراءة لیهب
اسناد حقیقی بود یعنی کلام لیهب الله باشد قَالَتْ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا قالت جمله
مستانفه است در جواب استفهام ما ذا قالت مریم حین قال جبرائیل ذلک انی یکون لی غلام استفهام برای استبعاد
و استعجاب است و ان باعتبار تحقق عادت مستقیم درین باب است جمله مقول قالت است جمله و لم یمسسنی بشر حالیه و لم
اک بغیا عطف است بر و لم یمسسنی بشر معنی آنست کفت مریم از کجا باشد مرا فرزندی و حال آنکه مس نکرده است
مرا هیچ آدمی بنکاح و نه بوده ام زنی بدکاره تا رسیده باشد مرا مردی بی نکاح و در عادت فرزند بی این نمی شود
و تولد فرزند بی این نمی شود قَالَ كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ کذلک خبر مبتدای محذوف است ای الامر الواقع
کالامر الذی قلت کاف تشبیه زائده است ذلک اشارت است بر قول مریم خطاب ذلک مر مریم راست و جمله مقول قال است
و قال با مقول مستانفه در جواب ما قال الملک حین قالت مریم ما قالت یا کذلک مقول قال بود ای قال الملک مثل ما
قالت یا کذلک مقول یعنی لو یمسک بشر و لم تکونی بغیا قال کذلک کلام از باب قول موجب علت است مقدم ثانیه
محذوف است بغیر الامر کذلک و لا یضر و جمله قال ربک تعلیلیه است بر مقدم محذوفه دلیل است یا حال است بتقدیر
قد هو علی هین مقول است مر قال ربک معنی آنست قصه هم چنین است که پیش تو لائح می نماید و از وی انتفاء
ولد می آید و حال آنست که کفته است پروردکار تو بازیاج کفته است پروردکار ترا افریدن بشر بغیر مس بشر
بر من آسانست و پیدا آوردن فرزند از ماده تنها و از نر و ماده بر نسبت قدرت من یکسانست وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً
لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِّنَّا جار و مجرور متعلق فعل محذوف است ای و لنجعل عیسی آیة للناس و رحمة منا ما فعلنا یا عطف
بر علة محذوفه ای لنظهر به قدرتنا و لنجعله آیة و رحمة عطف است بر محل لنجعل ای لنجعل آیة و رحمة یا
عطف است بر آیة ای لنجعل آیة و لنجعل رحمة معنی آنست کردیم آنچه کردیم از خلقت عیسی بغیر پدر افریدن
فرزند در شکم زنی بی مس بشر از برای کردانیدن آن مولود آیه قدرت و علامت فطرت و از جهت فیض رحمة بر مردمان
بر اظهار سخن این چنین قصه عجیبه ایشان وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا و انجمله تذییل است معنی آنست و بوده است
این کار کاری بحکم پیوسته و بقضا مقرون کشته و لاجرم موجود کشت آنچه شدنی بود بظهور پیوست فَحَمَلَتْهُ
فا فصیحه است معطوفست بر محذوف که ان محذوف به معطوفست بر قال کذلک ای فاطمانت علی قول الملک
فنفخ فیها فحملته معنی آنست میان مریم و ملک مقالت مذکور کذشت و کفت و شنید مسطور رفت دل مریم
بر کفتار فرشته آرامید و فرشته کلمه در جیب بعضی کویند در دامن و بعضی کویند در دهن وی دمید بقدرت
خدای عز و جل بتنها آن زن علوق کرفت حامله عیسی کشت بعضی کویند بمحض قدرت الله حمل کرفت حامله عیسی کشت
بی واسطه عمل دیکری علوق بدو برفت از فرشته بدو چیزی نرسیده جز آنکه همچو سائر بچکان روح بروی دمید و

در مدت حمل او اقوالیست بعضی گویند هشت ماه بود و زیستن فرزند نیز خارق عادت بود و بعضی گویند مدت حمل سه ساعت گویند یک ساعت بار گرفت ساعت دوم صورت پذیرفت ساعت سیوم بستگی رحم کشاده باز بود و بعضی گویند بار گرفت و زادن در یک ساعت بود پیدا آمدن عیسی تا ساعت دوم درنگ نمود و در وقت بار گرفتن مریم نیز اختلافست بعضی گویند سیزده ساله بعضی گویند ده ساله بود بعد پاک شدن و بعضی گویند بیست ساله بعضی گویند بعد پاک شدن از حیض ثانی بید این حالت او را روی نمود فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا فانتبذت عطفست بر حملت با بمعنی مع است ضمیر عاید بر حمل مذکور مکانا قصیا ظرفست **معنی آیت** پس مریم با حمل خویش در مکانی دور رفت و از اهل خویش گوشه گرفت روایت کرده اند مریم و یوسف ابن عم او در خدمت بیت المقدس بودند و همیشه صلاح و تقوی بکمال می نمودند عمری صحبت داشتند و یکدیگر را صالح و متقی پنداشتند یوسف مریم را با حاملگی گمان حمل برد با عتقاد پرهیزگاری مریم گمان خود را در معرض کذب آورد تا آنکه کار بجای کشید که گمان در مرتبه یقین رسید یوسف بپرسید ای مریم چه حالت که در نظر می آید و این چه چیز است که پیدا می نماید هیچ کشتی بی تخم بر آید و هیچ فرزندی بی آب پیدا آید مریم گفت دانی کشت اول که در جهان پیدا آمد بقدرت خدای بود و بی انداختن تخمی سابق در جهان روی نمود که آدم و حوا بی پدر پیدا شدند و بی مادر در جهان آمدند یوسف دل قرار گرفت و خاطر او بپاکی مریم رام پذیرفت مریم را بر خر سوار کرد در زمین مصر که از زمین ایشان دور بود آورد بعضی گویند مریم را بدر برفت شهود بر شهادت و پارسای بود از خوف تهمت تحاشی نمود از ذکریا شرم کرد خود را و بعضی گویند مریم در پرورش ذکریا شرم کرد خود را با حمل در مکان دور آورد فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ عطفست بر جمله انتبذت و اجاء متعدی جاء ها عاید است بر مریم و اسناد او سوی مخاض مجازی است اجاءها الله عند المخاض الی جذع النخل بالف و لام بغلبه بطریق النجم علم او گشته و تواند بود نخل اسم جنس باشد و الف و لام او بطریق ادخال الوقت برای معهود ذهنی بود اشارت سوی نخل غیر معین باشد **معنی آیت** پس آورد بیم مریم را درد ولادت یعنی درد هنگام زادن بجسب طبع اعادت حقیقت آنست که گویند آورد او را نزدیک درد زادن و در هنگام با نهادن سوی تنه درخت او را نزدیک خرما برای سایه گرفتن یا در صحرا احجاب ساختن یا تکیه کردن و قوت جستن روایت کرده اند درخت مذکور در آن زمین درخت مشهور بود سر بریده و خشک شده هیزم گشته می نمود مجرد آنکه مریم برای زادن بر و تکیه گرفت سبز شد قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا وَكُنتُ نَسْيًا مَّنسِيًّا قالت جمله مستانفه است در جواب ما ذا صنعت یا لیتنی بحذف منادی بتقدیر یا قوم لیتنی است در جواب کنت نسیا منسیا جمله ندائیه با تمنی که بعد اوست مقول است مر قالت و مت بکسر میم و نسیا بفتح نون و بکسر نون خوانند و معنی هر دو قرات یکی دانند **معنی آیت** گفت مریم ای گروه من کاشکی که مردی پیش ازین وقت مردی با چیزی منسی بودمی یعنی چیزی از دست فراموش کنند چون جامه حیض زنان یا افکنده خوار از آن **سوال** چون مریم از خدا بشارت یافته بود بایستی که او را این حالت نعمت می نمود **جواب** شاید از کربت غربت و شدت درد و مشقت نسیان بشارت پیش آید یا رنج درد و مشقت بر لذت نیل گنج نعمت غالب آید چنان از درد بر حذر از هر لذت نیل نعمت بر خیزد چنانچه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما مبشر بجنت گشته و مژده نعیم ابدی یافته اند روزی ابوبکر رضی الله عنه پرنده را درختی نشسته دید که میوه درختی می خورد زبان بخطاب او کشاد گفت ای پرنده ترا خرمی و خوشی باد کاشکی که من میوه بودمی که تو آنرا می خوری و نام و نشان من از جهان می بردی و عمر رضی الله عنه کاهی نظر بر کاهی کرد و دل را بدان آرزو آورد گفت کاشکی که من از کاه بودمی تا خود را این رنج و مشقت بشر نمودی و علی بن ابو طالب رضی الله عنه روز جمل برانگیخت بدست آمدن جمل عایشه رضی الله عنها یا لیتنی مت قبل هذا و گفت تا اینکه رنج و تکلیف و خوف جحیم غلبه کرد و بر تمنیات مذکوره آورد و بعضی گویند مریم را از جهت شفقت که بر خلق بود این تمنی شفقت نمود چه خلق گمان بد خواهند گشت و تهمت بدی بر خواهند بست زبان تشنیع خواهند کشاد در جریمه عظیمه خواهند فتاد فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا فا فصیحه

وبضم میم

عاطفه است

عاطفه است جمله را بر جمله محذوفه معطوفه بر جمله سابقه ای قالت کذا و وضعت حملها فناداها من تحتها بر قرات من تحتها بکسر میم و جر تحتها ضمیر نادی عاید بر جبرائیل او بر قرات من تحتها من موصوله با صله فاعل نادی است و ضمیر من تحتها عبارت از جبرائیل است که در آن وقت در مکانی که فروتر از مکان مریم می نمود یا من عبارت از عیسی است که زیر دامن مریم علیها السلام بود آن در ان لا تحزنی مفسره است بعد نادی که متضمن معنی قول است و جمله قد جعل ربک تحتک سریا معلله نهی مذکورست **معنی آیت** پس ندا کرد جبرائیل از زیر نخل از مکانی که فروتر از مکان مریم بود و محلی که نشیب تر از آن می نمود یا ندا کرد مولود مذکور از زیر دامن مریم برای باز داشتن او از اندوه و غم که اندوهگین مباش و دل خود را بغم مخراش بدرستی پروردگار تو فرود یعنی در مکانی انشیب از مکان تو جوی آفریده و ترا از بلای رهانیده یا گویند اندوه مکن ازین که در کربت غربت افتاده و تن بمحنت و مشقت داده و میان مردمان بتهمت بنده شده و از اهل خویش در مکان دور آمده زیرا که پروردگار تو مهتری بزرگ و بهتری فروی دامن تو کردانیده و بسبب آن ترا بزرگی و بهتری رسانیده وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا عطفست بلا تحزنی کلمه تساقط بنه وجه دانند و هر یکی را بر وجهی متوجه دانند اول تساقط بر اصل و تساقط با دغام تای دوم در سین و تساقط بحذف یکی از دو تا بر طریق تنزل و تناهی و یساقط مضارع معروف از مفاعله برای مونث غایبه و یسقط و تسقط مضارع معروف از تفعیل برای مونث غایبه و یسقط و تسقط بر وزن ینصر و تنصر و تسقط بیا و تا باد غام تا بمفعول و رطبا بر اکثر وجوه تمیز است مگر بر قرات تساقط از باب مفاعله که مفعول به است جنیا صفت است مر رطبا بر قرات تساقط از باب مفاعله که مفعول به است جنیا صفت است مر رطبا بر قرات تذکیر ضمیر بر جذع است و بر قرات تانیث ضمیر بر نخله **معنی آیت** و بجنبان ای مریم بسوی خویش تا بیفتد جذع النخله از وی رطب یعنی بیفتد رطبا و یا بیفکند رطب پاکیزه را رطبی چیده و بطبع خوش اینده و درین آیه بیان خارق عادت است یکی پیدا آمدن جوی کمرآبی و ندا کردن مولود در آن و زاده شدن بنانی و تر و تازه شدن درخت خشک گشته و میوه دار شدن درختی که از بر و بار رفته پیش از تلقیح و تابیر و پیش از تنقی و تدبیر و پیدا آمدن بری که زنان را بعد زادن و باز نهادن خورده آن شاید و بخاصیت طبیعت نفسا را موافق اید خرما بغیر تلقیح منشی و زادن بی مس بشر و نظر و لادت مسیح است بظهور میوه برین وجه پاکی مریم ظاهر گشت و برهان حصول امکان بر بی پدر و بار ور شدن ماده بی وصول نر بوضوح پیوست فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا عطفست بر هزی مفعول هر دو محذوفست ای کلی الرطب الجنی و اشربی الماء الهنی و قری العین بالولد الرضی **معنی آیت** پس بخور ای مریم خرما و بیاشام آب گوارا و روشن کردان دیده بفرزند پسندیده فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيًّا فا عاطفه است ان شرطیه ما زائده در شرطی که موکدست حرف او عا زائده نون تاکید در آمده احدا مفعول ترین است بمعنی تبصرون من البشر حالت از احد از جهت نکارت ذو الحال مقدم شده فقولی جزای شرط است انی نذرت للرحمن صوما مفعول قولی جزای شرطیه انی نذرت للرحمن است تاکید او از جهت تقدم ملوح است چه در آن زمانه هر که روزه دار بودی ترک سخن کردی و خاموشی ورزیدی خاموشی مریم ملوح بر روزه بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سایغ نمود جمله شرطیه که جزای او امرست عطفست با مرهای سابق و جمله فلن اکلم الیوم انسیا معطوفست بر جمله نذرت للرحمن صوما که جزای ان واقع بی منکر شده و یا نسبت در انسیا فارق است میان جنس و واحد کروم و رومی **معنی آیت** پس اگر هر آینه به بینی کسی را از مردمان پس بگو من نذر کرده ام روزه برای خداوند مهربان پس سخن نخواهم گفت با هیچ آدمی امروز از جهت آنکه روزه دارم و امروز هر که حاجت اند سخن بزبان نیارم فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا این جمله معطوفست بر فعلیات سابقه که بالا گذشته از فعلیات ماضویات ما تقدمه است تحمله حالست از فاعل

ضمیر فاعل قالوا یا حال از مفعول است بربط ضمیر مقول قالوا جمله مستانفه است کانه قیل ماذا قالوا حین اتت به قیل
قالوا لقد جئت جواب قسم محذوف است جمله ندائیه مقول قالوا است معنی اینست ای مریم عیسی را در حالت بدستهای
خود برکرده بر قوم خود آورده اعتماد استغنا تهمت نزهت خویش بزهادت و عبادت بطهارت مولود پاکیزه و ظهور خوارق
عادت قوم او را تهمت بگذشتند بر روی او گفتند ای مریم کاری عجیب آوردی و عملی ناکردنی کردی امر عظیم از تو ظاهر گشت
و شانی فخیم از تو بوقوع پیوست خود را بزادن این پسر متهم ساختی و بدین شان نکوهیده که کسی ندیده و نشنیده خود را
بر زبان خلق انداختی گفتار ترا که تصدیق دارد و بزهادت و عبادت تو که دل بکار دارد یا اخت هارون ما کان
ابوک امرا سوء و ما کانت امک بغیا این جمله نیز داخل مقولات قالوا است متعلقات تشنیع موکد تشنیع سابق
والله اعلم معنی اینست ای خواهر هارون نبوده است پدر تو مردم بد تنی یعنی بدکرداری آواره و نبوده است مادر تو زنی
بدکاره این زادن از کجا زادی و این بلا از چه افتاد و در هارون مذکور اقوال است هر یکی در خود احتمالست یعنی گویند
هارون مذکور پیغامبر است و مریم اعقاب و اولاد او را خواهر است مریم اضافت سوی هارون کرد و دیگر او سوی هارون
آورد چه امثال این کار از دختر پیغامبر شنیع تر بود بالاتر باشد و بعضی این کار از دختر گویند در زمانه او هارون مردی
صالح طلق بنام او بودند پدران ایشان هم نامی هارون در تسمیه تبرک و توسل نمودند از جهت صلاح مریم اضافت سوی
آن صالح کردند وقوع این چنین کار از صالحه که همچو هارون نام بداد در حقیق داشت از جهت کمال بعضی اضافت سوی
کردند و نام مریم بر زبان نیاوردند فاشارت الیه فاشارت عطف است بر قالوا معنی اینست قوم او زبان بطعن
کشادند و ملامت بنیاد نهادند مریم سکوت مصلحت دید خاموشی ورزید اشارت سوی عیسی کرد و حال او را مبنی از
پاکی خویش آورد یعنی بر من این کلمات مگوئید خبر پاکی من از این کودک بجوئید حال او قطیع بود و مقال او عجیب نبود بر وی
غضب کردند و در معرض گزاف گوئی و محال جوئی آوردند قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیا این جمله
مستانفه است در جواب ما قالوا حین اشارت مریم الی عیسی استفهام برای استبعاد و استعجابست جمله مقول قالوا است
صبیا خبر کان است فی المهد حالت از ضمیر صبیا یا خبری مرکان را از رعایت فاصله مقدم مهد را بر وجه استعارت عبارت
از کنار مریم دارند و باعتبار آنکه کنار مریم در بودن او مقر او مشتبه بمهد است استعارت مذکور را با استعارت مصرحه
بها پندارند معنی اینست گفتند ایشان چگونه سخن گوئیم کودکی که در کنار بود و تواند بود مهد بر حقیقت
باشد و استقرار او در مهد بالقوة بود معنی چنین آید چگونه تکلم کند کسی که در شان اوست که در مهد باشد قال
انی عبد الله جمله مستانفه است در جواب ماذا قال عیسی بعد ذلک جمله انی عبد الله مقول قال است از جهت دفع وهم
کسی که بعد تحقیق عظمت و نزاهت او وهمی نصارا برد ندبرد و او را بجهت حاصل شدن بغیر منی بشر ابن الله شمرد و
عبودیت خویش مقدم آورد و از جهت بیان این که اثر قدرت خدا است و دفع وهم آنکه متعلق از نطفه زنا است
صاحب عظمت است لایق مکرمت است اضافت سوی خدا کرد و تاکید جمله از جهت آنست که جمله انی عبد الله را
باعتبار اضافت سوی خدا کنایتاست از این که او بنده مکرم و مخلوق معظم است و قوم مریم این صفت را منکر
بودند و درین کار انکار می نمود در باره اهانت او می رفتند و او را ولد الزنی می گفتند از جهت رد انکار ایشان
تاکید کرد جمله را بان آورد معنی اینست عیسی که از جهت طفلی زبان نداشت بقدرت خدای زبان کشاد و
از حال خود خبر داد گفت بدرستی من بنده خدا ام مکرم کرده و ملام مخصوص بعطایم عظام آتانی الکتاب این جمله
خبر دیگر است یا حالست بتقدیر از معنی تکریم که از اضافت سوی خدای مفهوم می شود ای اکرمنی الله تکونی عبد الله
و قد آتانی الکتاب بعضی گویند آتانی بمعنی مستقبل است که در وقت طفولیت او را نبوة و کتاب نبود پس چاره نیست
که بمعنی مستقبل بود و از قبیل نفخ فی الصور فصعق من فی السموات باشد و بعضی گویند عیسی صلوات الله علیه نبوة و کتاب
در طفولیت یافت و انچه دیگران در بزرگی یافتند او در کودکی دریافت بعضی گویند در حمل بود که او را علم روی نمود
و بعضی گویند بمجرد زادن و بعضی گویند یک روزه و بعضی گویند چهل روزه بود که این تکلم از و روی نمود معنی اینست

بدرستی خدای مرا مکرم گردانیده و بشرف و عظمت رسانیده و حال اینست که داده است مرا کتاب یعنی توریة که در آن
زمانه کتاب توریت بود و بعضی گویند انجیل و بعضی گویند جنس کتاب روی نمود که بر هر دو مشتمل بود متناول
هر دو باشد و جعلنی نبیا عطف است و آتانی الکتاب معنی اینست و گردانیده مرا پیغامبر بر قول کسی که عیسی
علیه السلام در کودکی پیغامبر شده بود و هم در طفولیت او را این درجه روی نمود ماضی بر حقیقت بود و بر قول
کسی که در کودکی پیغامبر نشده بود ماضی بمعنی مستقبل باشد چنانچه در آتانی الکتاب گذشته و دیگران بالا رفته
یا ماضی باعتبار قضا و قدر دارند یا نبیا بمعنی رفیع القدر پندارند چنانکه در حدیث است از سید المرسلین
کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین و جعلنی مبارکا اینما کنت اینما کنت ظرفست جمله و جعلنی با
این ظرف بر ما قبل خویش عطف است و برکت بمعنی ثبات و قرار است ماخوذ است از بروک بعیر یا بمعنی زیادت
و افزونی است چنانچه اللهم بارک لی فی عطائک گویند و ن یادت و افزونی بخش گویند یا بمعنی عظمت و بزرگی
و هذا من برکت فلان بدین معنی پندارند معنی اینست و مرا هر جا که باشم مبارک گردانید و بعظمت و بزرگی
نهاد و یهود یهودیا و تنصر نصرانیان و حدیث حدیث تثلیث و جز آن بعد و لایت عیسی مزاحم مبارک بودن
او نبود چه صلاح بهنگام فساد زمان و ثبات دین در ایام تغیر احوال و زمان در برکت اکمل و در بهار که
ادخل بدم کسی که مرده زنده شود و ابرص کسی که اکمه بینا کرد در برکت ازین بیشتر بود و کدام مبارکی ازین
بیشتر باشد و اوصانی بالصلوة و الزکوة ما دمت حیا و اوصانی عطف است بر و جعلنی مبارکا ما دمت
از افعال ناقصه است حیا خبر وست ما مصدریه است فعل را مصدر کرده است و مصدر ظرف شده و ظرف را
متعلق صلوة و زکوة دارند و کلام را بتقدیر و اوصانی بان اصلی و ان ازکی دارند مدت دوام حیات پندارند
معنی اینست و وصیت کرده است مرا بدین که نماز بگزارم و مال در زکوة مصروف دارم تا آنکه زنده ام و دم زندگی
زننده ام و برا بوالدتی با متعلق است برا و برا عطف است بر مبارکا معنی اینست و گردانیدم اگر نیکوکار
و فرمان بردار مادر خویش را بجا آرنده و حق او را گذارنده و لم یجعلنی جبارا شقیا و لم یجعلنی عطف است بر
جعلنی معنی اینست و نگردانیده است مرا خدای تبارک و تعالی جباری گردن کشی بدبختی ناپسندیده و زشتی عاق
مادر و پدر از همه گردن کشان در گردن کشی بالاترند در جباری و شقاوت بیشتر و بتر است چه بیش کسانیکه
خوار بود عزت می نماید و کسانیکه زاده اند پرورد کارند و بانواع نیکوئی و نیکو خواهی پیش کرده اند با بدا
پیش می آیند و السلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا این جمله اسمیه که در اصل فعلیه
بود عطف است بر فعلیه سابق و تحقیق تعلق ظروف مختلف است در زمان بعامل واحد درایت و مدام علیه
یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا گذشته و دیگران بالا رفته تعریف سلام اینجا آنکه برای عهد باشد
و معهود همان سلام بود که بالا رفته و تواند بود که برای استغراق دارند کلام تعریض از لعنت بر دشمنان و تهمت
کنند کان مریم پندارند چه هر چه همه سلام بر عیسی باشد برای دشمنان جز لعن و ملام نبود معنی اینست
سلام در اوقات ثلثه که بر یحیی بود همان نوع سلام بر من باد چنانچه برای دشمنان هیچ سلامتی نماند برایشان
کسی جز لعنت و ملامت نکند سوال اگر این کلام جمله خبریه باشد خبر از وقوع سلام خویش در ازمنه ثلثه مذکوره
و آن باعلام وحی و الهام بود اما اگر دعا دارند انشای تحیت پندارند و در زمان گذشته ممکن نبود چه اگر در زمان
گذشته حاصل بود انشای او در زمان گذشته و دعای او طلب تحصیل حاصل باشد و اگر در زمان گذشته حاصل نباشد
حصول او در زمان گذشته معدوم شده محال بود طلب او در زمان گذشته محال باشد جواب اگر کلام مذکور
دعا باشد بجمع کردن اوقات ثلثه بایقاع سلام در هر سه زمان دعا بوقوع او در زمان ماضی نباشد تا محال لازم
یا دعا تحصیل حاصل نماید و اگر خبر باشد بر قول کسی که عیسی را در حال طفولیت صاحب وحی گوید طفولیت منافی
نبود و بر قول کسی که صاحب وحی نباشد اعلام بخلق ضروری دارند و آن منافی طفولیت پندارند ذلک عیسی

ابن مریم قول الحق الذی فیه یمترون ذلک مبتدا و عیسی خبر اوست ابن مریم صفت عیسی است و ابن تصریح است
بدین که عیسی پسر مریم است نه پسر خداست و قول الحق بر قرات رفع بدل از عیسی است یا خبر دیگر است من ذلک
یا خبر است محذوف المبتدا و این جمله تذییل است و قرات نصب مفعول اعنی دارند علی المدح پندارند تا مفعول
مطلق من فعل محذوف بود بتقدیر اقول قول الحق از قبیل الله اکبر دعوة الحق باشد عیسی را قول الحق یعنی کلمه
حق گویند که حاصل بکلمه کن بود و بدین کلمه بی واسطه کسی روی نمود و جمله ذلک قول الحق الذی فیه تمترون
معترضه است معنی اینست ان مذکور یعنی گوینده انی اتانی الکتاب وجعلنی نبیا تا آخر که مسطورات عیسی که
پسر مریم است و بکرائم صفات مکرم است قول حق ان حامل و کلمه اوست یا گویند می گویند در حق او قول حق و گفتار
صدق آنکه شما شک دارید و یقین نمی پندارید روایت چون عیسی را بالای آسمان بردند چهار کس از علمای
انصاری حاضر شدند در شان عیسی در گفتار آمدند یکی گفت عیسی خداست موصوف بصفت خلق و احیا است در زمین
فرود آمده بود باز سوی آسمان مراجعت نمود و جماعتی متابع او گشتند عیسی را اله گفتند و ایشان صنفی از نصارا اند
ایشان را یعقوبیه خوانند دوم از آن تنزل کرد از خدائی به پسری آورده تا بوده پرداخت عیسی را پسر خدا
ساخت جماعتی سخن او پذیرفتند و متابعت او کردند و ایشان را باسم نسطوریه دانند سوم هر دو را اله نام کرده
گفت ان الله ثالث ثلثة پیدا آورد جماعتی در پی او رفتند متابع او گشتند و ایشان از آن نصارا اسرائیلیه اند
چهارم گفت عیسی بنده خداست و رسول حق جل و علا است و ایشان گرویدگان را گرویدگانند
از فرقه مومنانند قول رابع قول مسلمانان است و اقوال ثلثه سابقه و مذاهب نصاری اینجا ظاهر البطلانست
که محدثی را با ظهور علامات حدوث اله گویند و با قرار و اعتراف او بندگی الوهیت او جویند ما کان لله ان
یتخذ من ولد سبحانه اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون فیکون بنصب نون و رفع او خوانند
نصب بعطف بر یقول و رفع بمعنی فهو یکون دانند ان یتخذ اسم کان است الله خبر اوست من در من ولد زایده است
برای تاکید سبحانه مصدر است مر فعل محذوف را ای اسبح الله تسبیحا ای اتنزهه و من کل سوء جمله معترضه است
برای تنزیه اذا قضی امرا جمله شرطیات معلله است فانما یقول جزای شرط است کن مفعول یقول است ما کان لله
ان یتخذ من ولد معترضه دیگر است برای رد قول نصاری معنی اینست نیست مر خدای را که بگیرد فرزندی را که
فرزند گرفتن مبنی از حاجت است مستلزم جزئیت بودن حادث مر قدیم راست و مماسه محدث بحضرت خدا
پاکی یاد می کنم خدا را از هر عیبی و نقصانی چون قضا کند کاری را پس بدرستی بگوید مر او را کلمه کن پس موجود شود
و حاصل با یجاد او بنده او باشد بر او نبود و ان الله ربی وربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم ۵
بر قرات فتح ان معطوف است بر مجرور باء در اوصانی بالصلوة والزکوة یا مبتدائی باشد محذوف الخبر ای و ثابت
ان الله ربی وربکم و جمله بر این وجه نیز معطوف باشد بر انی عبد الله فا در فاعبدوه سببیت است و جمله هذا صراط مستقیم
تعلیل است مر جمله فاعبدوه یا تذییل است و بقرات کسر ان جمله عطف است بر انی عبد الله که مقول قال است
معنی اینست بدرستی عیسی گفت من بنده خدایم و بدرستی خدای تقدس و تعالی پروردگار منست و پروردگار شما
پس چون چنین باشد او را به پرستید این راه راست است رسیدن درجات نعیم است فاختلف الاحزاب
من بینهم فویل للذین کفروا من مشهد یوم عظیم این جمله عطف است بر قال عیسی فا در فویل سببیت است
و ویل از مصادر منصوبه بود از جهت دلالت بر ثبوت مرفوع کردند بر سبیل ابتدا آوردند موصول با صله مجرور
لام است جار و مجرور متعلق است بویل من مشهد یوم عظیم این جار و مجرور متعلق است بویل معنی اینست
پس اختلاف کردند گروههای انصاری بعضی عیسی را خدا گفتند و بعضی پسر خدا دانستند و بعضی در رهط ثالث ثلثه
آمدند و بعضی مسلمان شدند پس وای بر کافران از حاضر شدن روز عظیم یعنی روز قیامت با موافق شهادت گواهان
که بر ایشان گواهی یا دست و پای ایشان شاهد ایشان کردند اسمع بهم وابصر یوم یاتوننا صیغه تعجب است

۱

بعض

بعضی نحویان صیغه امر را بمعنی ماضی دارند و بهم را بزیادت با فاعل پندارند و تعجب را دو صیغه است ما افعله
و افعل به اسمع بهم از قبیل دوم است و بعضی گویند احسن را صیر ذا حسن دانند بواسطه با تعدیه بتقدیر
صیره ذا حسن یعنی صیغه با حسن گردانند بهر دو وجه منقول سوی تعجب گویند و از وی معنی انشا جویند
سوال تعجب که خدای عز و جل از آن منزه است در کلام خدای بکدام وجه موجه است جواب بوجه
حکایت بتاویل یقال فی شانهم اسمع بهم و ابصر بهم و جمله مذکور برای حکایت مسطوره معترضه باشد معنی
اینست گفته شود در شان ایشان اسمع بهم و ابصر یعنی کسانیکه در دنیا کران و کوران بودند از ناشنیدن آیات
کتاب خدا و نادیدن علامات قدرت او کر و کور می نمودند چه شنوا گشته چه بینا شده در حیز شنوائی و بینائی
آمده کر که بدین حد شنوا گردد و کور که بدین مثابه بینا شود امر عجیب باشد و در خور تعجب بود وقت دیدن
و شنیدن نشناختند و در هنگام منفعت بدان نپرداختند این زمان ایشان شنیدن و دیدن سود نمی کند چون
در غیر وقت افتاده است فائده نمی دهد سوال بر فعل کسی که به در فعل به فاعل باشد حذف ابصر بهم که فاعل است
چگونه روا بود جواب شک نیست که امتناع حذف فاعل قاعده ممهد است لیکن مطلق نیست بصورت صحت بودن
او ضمیر مستتر در فعل مقید است چنانچه قام و قعد زید با صحت استتار ضمیر فاعل در قام حذف فاعل جائز ندارند
و بودن او ضمیر مستتر اولی از حذف پندارند اما فاعل که در قام بجای او ضمیر متکی نتواند آورد در ما قام و ما قعد
الا زید که در وی اضمار فاعل ممکن نیست چه اگر اضمار پیش از الا کنند فوت استثنا شود فساد معنی آید و اگر بعد از الا کنند الا که
حرف است در اضمار در آید و اضمار خاصه اسم است بضرورت از باب حذف فاعل دارند فعل را بی فاعل پندارند و
چنانچه در اضربن و اضربن و اضربوا القوم و اغزن الجیش و اکرموا بسبب اکتفا ساکنین حذف فاعل شده که این
افعال نیز محل ضمیر متکی نه اند یوم یاتوننا یوم ظرف است متعلق است بجمله اسمع بهم و ابصر یعنی تعجب بین سمعهم و بصرهم
یوم یاتوننا ای یوم یقوم الساعة معنی اینست تعجب کرده شود از شنوائی و بینائی ایشان در روزی که در
جایگاه ما بیایند و ایشان را اخبار ایشان بشنوانند و اعمال ایشان بنمایند حال خویش دریابند و در پشیمانی افتند
لکن الظالمون الیوم فی ضلال مبین لکن حرف استدراک است الظالمون مبتدا است فی ضلال مبین
خبر مبتدا است الیوم ظرف است مر ظرف مستقر را مراد از الیوم روز قیامت است و استدراک مذکور برای دفع
وهم آنست که در اعتراف و پشیمانی منفعت ایشانست معنی اینست لکن ظالمان در روز قیامت در گمراهی ظاهر
باشند و خطای او هم برند و آن آنست اعتراف را نافع دانند و در پشیمانی سود پندارند و وقت پشیمانی نشناختند
در دنیا در توبه نپرداختند کار در غیر وقت چه دارد و در غیر هنگام چه فائده دارد بیت
وقت هر کار نگهدار که نافع نبود ٭ نوشدارو که پس از مرگ بسهراب دهی ٭ و انذرهم یوم الحسرة اذ قضی
الامر وهم فی غفلة وهم لا یؤمنون یوم الحسرة مفعول دوم است مر انذرهم و یوم الحسرة روز قیامت است که
روز حسرت کافرانست بر فوات نعیم جنات و بعضی گویند روز حسرة مومنانست در فوات زیاده درجات
زیاده درجات زیادت حسنات لکن بودن جنت دار مسرت و بهجت و بر حکم کل حزب بما لدیهم فرحون
بودن او مقام فرحت مخالف حسرت مومنانست با حسرت اند که در حسرت غیر محتمل است صحیح قول اول است
اذ قضی الامر متعلق بحسرة و هم فی غفلة حالست از مفعول انذرهم و هم لا یؤمنون حال دیگر است جمله وانذرهم
معترضه است برای پیغامبر با نذار یعنی ترسانیدن فرقه کفار و تواند بود بتقدیر و قلت عطف باشد بر فاختلف
الاحزاب ای فاختلف الاحزاب و قلنا لک انذرهم معنی اینست و بترسان کافران را از روز حسرت یعنی روز
قیامت در آن هنگام که تمام کرده شود و حال اینست ایشان از آن روز در غفلت اند و حال اینست که ایشان
بدو نمی گروند و تصدیق نمی کنند و تمام شدن کار عبارتست از رفتن مومنان در بهشت و رفتن کافران در نار
پیغامبر را صلی الله علیه و آله و سلم معنی اذا قضی الامر پرسیدند این جواب شنیدند بجای اهل الجنة فرحا الی فرحهم

واهل النار بالموت فی صورة کبش املح فیذبح الفریقان ینظران **سوال** اهل الجنة فرحا الی فرحهم واهل النار غما الی غمهم **جواب** موت عرض است معنی است معنی صورت عین نکیرد وماهیت جوهر نپذیرد موت بصورت کبشی چه نوع شود مذبوح چکونه کردد حقیقتی راکه متصورات در عالم شهادت تواند بود در عالم غیب بر صورت دیکر دیده شود وحقیقتی دیکر نماید چنانچه چیزهای دیکر در خواب می بینند وتعبیر آن چیزهای دیکر می باشد صورت زشت را در خواب تعبیر بر اهیه وبلیه بود عورت سیاه را در مدینه درآمده دیدند تعبیر به وبا وتب کردند مرد خوب روی را تعبیر بحال نیک کنند مرد زشت را تعبیر بحال بد کنند اگر کبشی را که مذبوح شود ومفسر بزوال موت کرد مستبعد ندارند ومشتبه نپندارند در عالم شهادت نیز تبدیل حقیقت بر وجه تمثیل واقع است جبرائیل بصورت دحیه نماید وشیطان بصورت شیخی پیش آید وجنی بصورت مار تشکل کنند **روایت** جنی بصورت عورتی پیش پیغامبر صلی الله علیه واله واصحابه وسلم آمد ودر کفتار درآمد بمثل موت بکبش چون بوجهی از وجوه ممکن بود سوال مذکور وارد نشود

انا نحن نرث الارض ومن علیها والینا یرجعون این جمله تذییل است تاکید است مرفوع حرمت که چون اهلا مردمان بموت زائل کردد ملک خدای باقی ماند صفت او هم چو صفت وارث باشد تاکید جمله از جهت تقدیم ملوح بودن پر آجه این حمل کنایه است از موت مردمان وزوال املاک ایشان وراثت بی موت نبود پیش از مرگ حاصل نشود تقدیم ذکر یوم الحسرة ملوح بموت وفوت است بتقدیم ملوح سامع را از مضمون جمله بر معنی مکنی متردد بنمی سائل وسائل کرد اهل عمر توان کرد جمله انا نحن نرث الارض که بر وجه کنایه معنی ان الناس یموتون ونرث الارض ومن علیها است موکد آورد وضمیر یرجعون عائد است بر من علیها جمله عطف است بر خبر انا والمعنی یرجع من علی الارض الینا **معنی اینست** بدرستی ما وارث خواهیم شد زمینی وکسانی راکه بر زمین اند زمین بملک حادث مملوک کشته بود وایشان بمالکیة حالت زمین را مالک کشته بودند چون مردند واز جهان رفتند زمین ومالکان او که همیشه ملک خدا بودند بملک قدیم بملک باز کشتند وراثت بدین معنی است همچو وراثت است مردمان بحدوث ملک نیست

واذکر فی الکتاب ابرهیم عطف است بر واذکر فی الکتاب مریم عطف قصه بر قصه مناسبت میان دو قصه آنست که قصه سابقه متضمن قصه عیسی بود ودران رد اشراک نصاری که قائل بالوهیت عیسی اند روی نمود واین قصه قصه ابرهیم علیه السلام است متضمن شکستن بتان ورد اشراک عبدة اصنام است **معنی اینست** ویاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم در کتاب یعنی در قران ابرهیم راکه ابو العرب است صاحب کارها عجیب است عرب بر بزرکی ابرهیم اقرار داشتند واورا بزرک ومتبع می پنداشتند ذکر اعمال واقوال ابرهیم الزام مشرکان بر حسب اعتقاد ایشانست انه کان صدیقا نبیا جمله مستانفه است چنانچه که سامع کفت ما شان ابرهیم وما قصته فقیل انه کان صدیقا نبیا تاکید است جمله از جهت تقدیم ملوح که تقدیم امر بیاد کردن قصه او ملوح است بسوی آنکه صاحب بزرکی است صدیقی نبی است بتقدیم ملوح سامع را متزلزل متردد سائل کرد جمله را موکد آورد **معنی اینست** بدرستی ابرهیم راست کوی پیغامبر کذاری بود صورت صدق وحق خلق را می نمود صفت صدق را بر صفت نبوت مقدم کرد ذکر صدیق پیش از ذکر نبی آورد زیراکه نبوت بصدق مبنی بر نبوت صدق است وانبیا چنانچه از کفر معصوم اند از کذب نیز معصوم اند کفر بنوع از کذب است عصمت از کذب عصمت از کفر صدق صفتی عظیم ومدحی فخیم است از راستی است جای ایشان در جهان جاه واو از کژی هیشه بود در جهان خون

اذ قال لابیه یا ابت لم تعبد ما لا یسمع ولا یبصر ولا یغنی عنک شیئا اذ ظرف است برای تعلیل متعلق است بکان یا بصدیقا نبیا بر وجه اقامت دلیل چه این مقال مقال صدیقان وانبیا است محض صدق وصواب وهدی است یا ابت یعنی یا ابی است تای او بجای تاء تانیث است همچو تاء علامت برای مبالغة ودلالت مهربانی که از صفات پدر است درآمده بعد حذف یای متکلم همچو تای بنت واخت بعد عوض محذوف شده هم ازین جهت او را همچو تای بنت واخت دراز نویسند بر وقف یا کره یا بر وقف

حرکت

حرکت یا فتحه دهند وروا باشد باشباع فتحت یا ابتا کویند ودر راه تصحیح یا ابتی بر صورت جمع میان عوض ومعوض ننویسند وندا بلفظ یا ابت در صدد موعظت ونصیحت از برای استعطاف ومطالبه الطاف است از پدر واظهار آنست که پند که مذکور محض نیکخواهی که میان پدر وپسر چه جای تعنت وتباهی است لم تعبد استفهام برای انکار است حذف الف استفهام از جهت اقتران بجار است بر طریق لم تقولون وعم یتساءلون وجار ومجرور یعنی لم متعلق است بتعبد وموصول با صله یعنی ما لا یسمع ولا یبصر ولا یغنی عنک شیئا مفعول است مر تعبد وشیئا مفعول مطلق است مر لا یغنی ای لا یغنی عنک شیئا من الاشیاء یعنی لا ینفعک نفعا تواند بود که لا یغنی را بمعنی لا یعید دارند بر طریق اغز عنی وجهک که بمعنی بعد است پندارند کلام بمعنی لا یعید عنک شیئا باشد لا جرم شیئا مفعول به بود وجمله لم تعبد تا اخر بعد ندا نبیه در جواب ما تقول مستانفه پندارند وجمله یا ابت با مستانفه مذکور مقول قال دارند **معنی اینست** کویند ابرهیم در مواعظت ونصیحت صنعت همه صدیقان وانبیا مر پدر خویش را کفت ای پدر من چرا پرستش می کنی وان پرچه بزرکی می دهی جمادی راکه نمی شنود ونمی بیند وهیچ سودی نمی کند یا کوید هیچ مضرتی را دور نمی کرداند وهیچ دودی زیانی بدو نمی رساند

یا ابت انی قد جاءنی من العلم ما لم یاتک فاتبعنی اهدک صراطا سویا جمله ندائیه مکرر است برای تاکید موصول با صله یعنی ما لم یاتک فاعل جاءنی است من العلم بیان اوست حالت از وجمله یعنی قد جاءنی با متعلقات خویش مستانفه در جواب هل جاءک من العلم ما لم یاتنی فاذن فاتبعنی سبب اهدک که در اصل اهدیک بود علامت جزم شده صراطا سویا دوم است مر اهدک تاکید جمله از جهت آنست که کلام مذکور طلبی است بر سوال مقدر مبنی است **معنی اینست** ای پدر من بدرستی آمده است ورسیده است مرا از علم آنچه ترا نرسیده خدا مرا شنوانیده ونموده آنچه کوش وچشم تو ندیده ونشنوده چون دانستی که چنین است وحال من وتو اینست پس روی بکن مرا بتمام ترا راه راست که از کژی مبراست یعنی راه دین اسلام وطریق وصول دار السلام ورهی که به بهشت رساند وبر صواب وجزا واصل کرداند

یا ابت لا تعبد الشیطان ان الشیطان کان للرحمن عصیا یا ابت مکرر است برای تاکید واظهار واهتمام وتنبیه برین که کفتار مذکور محض نصیحت وصرف موعظت است لا تعبد الشیطان مستانفه دیکر است وجمله ان الشیطان تا آخر تعلیل است تاکید او از جهت آنست که وقوع طاعت شیطان وارتکاب کفر وعصیان از پدر ابرهیم امارات آنست که عداوت شیطان را منکر وعلامت انکار مضمون جمله بود از جهت ظهور علامت انکار جمله را موکد آورد عصیا خبر کان است للرحمن متعلق است بعصیا **سوال** پدر ابرهیم بت پرست بود شیطان را عبادت نمی کرد ابرهیم علیه السلام در نصیحت اول لا تعبد الشیطان برای چه آورد **جواب** از شیطان بر سبیل استعاره بت که برای او همچو شیطان فتنه شده بود مراد دارند یا عبادت مذکور را بمعنی طاعت وموافقت که مشابه عبادت است پندارند **معنی اینست** ای پدر من پرستش مکن بت را که شیطان ترا بر پرستش آن می دارد وبوسوسه دل ترا بر عبادت او می کمارد ودر راه طاعت شیطان مرو موافق او مشو زیراکه شیطان عاصی مر رحمن عالی در عصیانا عاصی را مر رحمن را طاعت نباید کرد ودل بر انقیاد او نباید آورد و اختیار ذکر اسم رحمن نزدیک بیان عصیانا از جهت آنست که عصیانا کسی که صفت او رحمت وفیض نعمت است قبیح تر وشنیع تر باشد ودر شناعت وقباحت وکفران وطغیان ادخل بود

یا ابت انی اخاف ان یمسک عذاب من الرحمن فتکون للشیطان ولیا جمله ندائیه مکرر است برای تاکید وجه تکرار او بالا کذشته ان یمسک مفعول است مر اخاف وجمله اخاف ان یمسک خبر انی است تنکیر عذاب بقرینه ذکر مس که مبنی از تقلیل است برای تقلیل است بدین وجه از ابرهیم در نصیحت پدر قصد رفق ولینت جوید تا با او بذکر عظیم مواجهه نشود بذکر مس از ذکر شدن در اصابت عذاب احتراز بود لیکن توصیف عذاب ابدی وعقوبت سرمدی که بغایت صعب وشدید است توصیف این چنین عذابی بقلت بعید است مکر آنکه کویند توصیف او بقلت بشارت فظاعت وشناعت ذنب است بشابه که عذاب شدید وکثیر بر نسبت او یسیر آید وقلیل نماید وبعضی تنکیر عذاب برای تعظیم دارند ذکر مس که مبنی او قلت است برای تنبیه مذکور پندارند من در من الرحمن ابتدائیه است وجار ومجرور

ز عهایت فاصله است و جمله انی اخاف تا آخر بیان است
و تقریر است مر نهی سابق با تاکید از جهت م

صفات مر عذاب را **سوال** نزدیک ذکر عذاب ذکر رحمن چه مناسبت دارد و در هنگام ذکر قهر ذکر رحمت
برای چه می‌آرد **جواب** از جهت تنبیه بر فظاعت ذنب بیان این که آن گناهی است بدان مثابه که ذاتی را بی موصوف
برحمت باشد بر وی رحمت نکند با آنکه رحمن است آرنده آن گناهی را در عذاب و عقوبت افکند فتکون عطف است
بر یمسک للشیطان متعلق است بولیا تقدیم ان جهت تقدیم ملوح آنچه نهی از طاعت شیطان و موافقت او ملوح بر
مخافت عذاب و خشیه عقاب بتقدیم ملوح تاکید کرد جمله موکد آورد **معنی اینست** ای پدر من بدرستی من می‌ترسم و
خوف می‌کنم از این که باید ترا عذاب عصیان از کردگار مهربان که با وجود صفت مهربانی بر تو مهربانی نکند و ترا در
عذاب عظیم افکند پس شیطان را در دوزخ قرین شوی و در آتش نزدیک وی نهی حسن خلق و ذهن لطف طبع
طبیعی و جهتی مراعات ادب پدر با وجود تحقق کفر و تیقن شر و ذهنیت در مواعظت و ذهن رفق در نصیحت که در صدد
آن و آغاز هر بیان لفظ یا ابت که مبنی از کمال شفقت از جانب پدر و کمال موافقت از جانب پسر در آن مظنه خلاف
باشد و توهم تعنت و عناد نبود ذکر کرد و لفظ یا ابت بنا مبالغه که مبنی از کمال عطف و نهایت مهربانی است
آورد و در آغاز نصیحت امری و نهی کرد و بیان قباحت عمل او مجوز و پرسید و بیان وجه از وطلبید و بر ناشایستگی
کار و ناپسندی کردار او ببیان صفتی که او در معبودان خویش می‌داند و هرگز انکار آن نتواند تنبیه کرد و او را
تفکر و تامل در صفات مذکوره آورد تا قباحت عمل خویش بتفکر خود دریابد بلاعیه خاطر خویش سوی قبول حق بشتابد
باری دیگر یا ابت گفت عطف و مهربانی جست اظهار کرد که من نیکخواه نیکی تو می‌خواهم بیان کرد که گفتار من مبنی بر علمی
که مرا رسیده است از جهل نیست کلامی که از علم است او را قدری و شانی است پیش خرد مقبولست سزاوار قبولست
از خود می‌گویم اتباع علم می‌جویم حواله بر علم کرد خود را بر کار رهنمونی آورد چه هر که ره نداند چاره نبود که دهبر را
اتباع کند باز ره را صفت باستقامت کرد براستی راه او را اتباع آورد باز یا ابت گفت استصغار خویش و استعظام پدر جهت
استعطاف را تکرار کرد و غضب یا فرود آورد شیطان را بعصیان نکوهید مصلحت مخالف با او باز دید بذکر شیطان او را
زبان داشت بجهت عبارت در عصیان بیاد آوردن حال شیطان بر عبرت گماشت باز یا ابت گفت در رفق و مردمی
سخت خوف خویش را از معذب شدن او ذکر کرد و خود را در مقام دوستی و نیکخواهی آورد که مخافت مضرت کسی
از دوستی و محض نیکخواهی بود و در ضمن مخافت خویش او را تخویف کرد خبر از بخوف عذاب و بوجه عقاب بتصریح
نیاورد نگفت معذب خواهی گشت و بعقوبت خواهی پیوست و هم در تخویف از عذاب لفظ مس که مبنی از قلت است
و لفظ رحمن که ملایم تیسیر است آورد و لفظی که مبنی از تشدید و تهدید بود ذکر نکرد و رفق و نرمی در سخن مصلحت
دید غلظت و سخن سخت نپسندید ذهن حسن طلب و جهتی مراعات رفق و ادب **سوال** اگر پدر ابراهیم سنگ را
از آن رو که سنگ است آله می‌داشت و عالم و قادر می‌پنداشت این چنین کسی مجنون باشد یا مکابر بود او را عقل
بحث و تفهیم ندارند و لایق تلقین و تعلیم نپندارند و اگر از آن رو می‌پرستید که صورت مردمان صلحای
عظما می‌دید در خور شفاعت می‌داشت شفعای خویش می‌پنداشت چنانچه بعضی بت پرستان از ایشان شفاعت می‌جویند
هؤلاء شفعاؤنا عند الله می‌گویند برین تقدیر نفی صفات مذکوره چگونه آید و صحت حجت چه نوع روی نماید و اگر
از عبده ملکه بود بتعظیم از ایشان استمداد می‌نمود هم نفی صفات مذکوره مستقیم نیاید و مطابق ننماید و اگر از
عبده کواکب بود یا او را پرستش این صورت بخاصیت بر طریق طلسم و نزع نافع می‌نمود از این جهت می‌پرستید و رنج
پرستش می‌کشید برین صورت لا یسمع و لا یبصر مطابق آید و لا یغنی عنک شیئا موافق ننماید **جواب** ظاهر است که جنون
او و هیچ عاقلی قائل نبود پدر ابراهیم هرگز بدان قائل نشود چون سنگ را بصورت آدمی می‌ساخت ظاهر اینست بر
وجه دوم می‌پرداخت چون صلحا و عظما که سنگ را بصورت ایشان کرده‌اند سنگ نیست که مرده‌اند و مردگان را این صفات منتفی است زیرا که این صفات بر حیات مبنی است و اگر از عبده کواکب باشد یا معتقد نافع بودن عمل
این صورت بطریق طلسم بود نفع باختیار این معبودان بود و باحاد ایشان نباشد و ایشان محض نفع نبوند

ویدارند

ویدارند نفع نباشد نفی صفات مذکوره صادق باشد و مطابق بود و پدر ابراهیم ملک را عبادت می‌کرد و در بتان خویش
صورت فرشتگان ان وجز آن نمی‌آورد عبادت اصنام داشت و بر مثال صلحا مرده را معبود می‌ساخت این دلیل مرض
او را شافی است و همین قدر حجت کافی است قال اراغب انت عن الهتی یا ابراهیم لئن لم تنته لارجمنک واهجرنی
ملیا قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال ابوه حین قال ابراهیم ذکر استفهام در اراغب برای انکار توبیخ است
و تقدیم خبر بر مبتدا از جهت اهتمام است مناط توبیخ و مدار تعجب همین صفت است و تواند بود تقدیم برای قصر باشد
تعجب از او با عراض و مقصود که بودن این صفت بر او بود عن الهتی متعلق است باراغب رغبت چون مستعمل
باعن بود بمعنی اعراض باشد و اضافت الهه سوی خویش از جهت اینست که احفظ ظرف اختصار ان همین است یا
ابراهیم جمله ندائیه معترضه است برای تنبیه و تصریح برین که خطابات مذکوره او راست در خطاب مقابله
یا ابت یا بنی نگفت بخطاب و باسم و ترک صفت بنوت در هنگام غضب بیزاری جست لام در لئن لم تنته موطئه قسم است
بر شرط در آمده لارجمنک از روی معنی جواب شرط است در لفظ بر صورت جواب قسم شده ای اقسم لئن لم تنته عن مذمة
الهتی لارجمنک ای لاضربنک بالحجارة او لاشتمنک جمله قسمیه مستانفه است در جواب ماذا تصنع ملیا ظرف است
واهجرنی و جمله عطف است بر جمله که با فای سببیه محذوفه است مفهوم است از جمله لئن لم تنته لارجمنک ای
ای فاحذرنی واهجرنی ملیا جمله اراغب انت تا آخر مقول قال است **معنی اینست** گفت پدر ابراهیم در جواب او ای
ابراهیم از معبودان من اعراض کننده و از همه مردان تنها شده از ایشان روی گردانیده از معبودان من که
پدر توم چگونه اعراض می‌کنی و چه نوع خود را در ورطه مخالفت می‌افکنی سوگند می‌خوریم اگر باز نیایی از نکوهش
ایشان و ترا باز بدین صفت بینم هر آینه ترا سنگ بزنم سنگسار کنم و چون از رجم معنی شتم خواهند معنی برین
طریق گویند تو اگر از دشنام ایشان باز نمانی ترا در جزای دشنام آرم و در خوار نکوهش بندارم پس از نزد من
دور شو و از پیش من برو چندگاه مرا بگذار و خود را پیش من میار قال سلام علیک سأستغفر لک ربی انه
کان بی حفیا قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال ابراهیم حین قال ابوه ذلک جمله سلام علیک مقول قال است
سأستغفر لک ربی سیین برای تحقیق است وعده نیکی با پدر بتحقیق حقیق است جمله معترضه است برای بیان این
که وداع مذکوره وداع قطیعه نیست هجران بسی و ما بغی است و برای وعده مکافات ایذا باحسانات و الطاف
شافی است که در خور پسران با پدران است جمله انه کان بی حفیا معلله است تاکید او بتقدیم ملوح چه از خدای
برای پدر خواهش غفران ملوح است برین که خدای بر ابراهیم مهربانست **معنی اینست** ابراهیم سلام علیک
گفت وداع با پدر جهت رجم و دشنام که از پدر ایذا پسر مکافات آن بدعا و سلام شاید و امر ترا که هجران
فرمودی و رغبت بر دوری می‌نمودی تسلیم و انقیاد کردم و امر ترا در امتثال و اطاعت آوردم تحقیق آمد
که برای تو از پروردگار خویش خواهش ایمان و مسألت مغفرت عصیان خواهم کرد و خود را در هنگام مهجوری
و نیکخواهی تو خواهم آورد بدرستی خدای رحمی است در شان من مهربانست نیکخواهی کشنده است یاری ده
دهنده است خواهش جزا و آینده است و باجابت رساننده است واعتزلکم و ما تدعون
من دون الله وادعوا ربی عسی ان لا اکون بدعاء ربی شقیا خطاب واعتزلکم مر پدر و موافقان
او راست و این عطف است بر استغفر لکم و موصول با صله یعنی و ما تدعون عطف است بر ضمیر منصوب که مفعول
مر اعتزلکم و تواند بود که مفعول معه باشد و ادعوا ربی عطف است بر اعتزلکم جمله عسی ان لا اکون تا آخر
معلله است مر ادعوا ربی **معنی اینست** و شما را خواهم گذاشت و دل بر مهجوری و دوری شما خواهم داشت
یا چیزی که آنرا از غیر خدای می‌پرستید و کسانیکه ایشانرا با خدای در پرستش شریک می‌کنید یعنی مفارقت دیده
مکان خواهم گزید و از زمین بابل سر بر زمین شام خواهم امید دادم که کشید و پروردگار خود را خواهم
خواند و در پرستش و دعوه او خواهم ماند امید دادم که نباشم در خواندن پروردگار خویش مردود نا

مقبول نرسید از مرتبه قبول که از مرتبه علامت و معامله از باب عداوت است فلما اعتزلهم وما یعبدون من
دون الله وهبنا له اسحق ویعقوب وکلا جعلنا نبیا لما ظرف است مر وهبنا موصول با صله یعنی وما تعبدون
من دون الله معطوف آمده بر ضمیر منصوب که در اعتزلهم متول واقع شده جمله وهبنا عطف است بر محذوف بر قال ای
فلما کذا فاعتزلهم و وهبنا له اسحق ویعقوب حین اعتزلهم کلا مفعول اول است مر جعلنا و نبیا مفعول دوم است و جمله
عطف است بر وهبنا معنی اینست پس هر گاه که دل بر دوری از ایشان گماشت و فریق ایشان را و آنچه از غیر خدای
می پرستیدند ایشان را گذاشت بخشیدیم او را فرزندان مرغوب ومحبوب اسحق ویعقوب هر یکی ایشان را پیغامبر
کردم بدرجه علی نبوت رسانیدم ووهبنا لهم من رحمتنا ومن رحمتنا متعلق است بوهبنا من تبعیض است
یعنی بعض رحمتنا ای المال والولد وکثرة النسل من نعم الدنیا والنبوة والرسالة من نعم الدین یا من بیانیه است مفعول
محذوف است ای وهبنا لهم بسبب رحمتنا جمله عطف است بر جمله وهبنا معنی اینست وبخشیدیم ما مر ایشان را یعنی مر ابرهیم
وفرزندان او را بعضی از آن رحمت خویش از مال و ولد و کثرت نسل و سایر نعم دنیا و نبوت و رسالت و انواع فضائل
اخری یا گویند بخشیدیم ایشان را آنچه بخشیدیم بسبب رحمتی که برایشان داریم و رافتی که درباره ایشان می
کاریم وجعلنا لهم لسان صدق علیا لسان مفعول اول است مر جعلنا مراد از لسان آنچه ثنا است که جاری بر لسان آید
علیا حالت از ضمیر فاعل ظرف مستقر یعنی لهم که مفعول دوم است مر جعلنا و جمله عطف است بر وهبنا لهم معنی
اینست وکردانیدیم مر ابرهیم و فرزندان او را ثنا است صدق در حالة مرتبه رفیع است و درجه منیع است تا قیامة
مومنان در نمازها کما صلیت علی ابرهیم وعلی آل ابرهیم خواهند گفت و تا جهان خواهد بود در ثنای او خواهند سفت و
اضافة لسان سوی صدق بادنی ملابسه است چه این ثنا بصدق خواهد بود و براستی او خواهد نمود ثنای معتبر آنست
که صادق بود و مدح معتد به آنست که واقع را مطابق باشد بیت تو چنانی که مدحت بشود ۰ ور نه آنچنانت باید بود ۰
وبعضی لسان صدق کلام راست و درست مراد دارند و این را دعا راست گوئی و صدق جوئی بنهادند معنی چنین
آید وکردانیدیم برای ایشان لسان صدق یعنی کلام صادق و واقع را مطابق و انبیا معصوم اند از کذب کار ایشان دائما
صدق است گفتار ایشان حق است گفته اند صادق ترین زبانها زبان پیغامبران است بعد از آن زبان اولیا و
صالحان است بیت هان راست باش راست بگو راستی گزین ۰ با هر که نیست راست مشو یک دمی قرین ۰ واذکر
فی الکتاب موسی بالا قصه ابرهیم بود و در وی ذکر فرزندان و نسل او بیان فرمود و یکی از اصحاب فضل
از جمله نسل او موسی است که صاحب معانی دینا و اخری است ذکر او بعد ذکر ابرهیم و فرزندان او ملایم بود بر طریق
ذکر خاص بعد عام باشد این جمله عطف است بر واذکر فی الکتاب ابرهیم معنی اینست و یاد کن ای محمد صلی
الله علیه واله وسلم در کتاب یعنی در قرآن موسی را که جامع است مر فضائل دینا و اخری را انه کان مخلصا وکان
رسولا نبیا این جمله تعلیل است بر طلب ذکر او و دلیل جه واذکر فی الکتاب موسی ملوح سوی این که موسی
خلوص و خصوص داشت که خدای بدان پیغامبر را بر یاد داشت قصه او گماشت بتقدیم ملوح سامع را تنزیل منزله
سائل کرد جمله را موکد آورد مخلصا بکسر لام و فتح او خوانند و معنی بر حسب او داند بر قرات کسر معنی اینست
بدرستی موسی با حضرت حق خلوص اخلاص داشت اعلام انواع دولت بر داشت و بوده است موسی رسولی نبی
از انبیای که در خور انبیا بود مبنی بر قرات فتح معنی اینست از ذمایم خالص کردانیده شده و از عیوب مبرا و
منزه آمده سوال رسول صاحب شریعت را و کتاب را گویند و نبی عام تر است پس رسول در مدح بالا تر از نبی
باشد و در مدح تعدا علی ادنی نیارند فلان عالم نحریر و شجاع باسل گویند عکس آن سائغ ندارند جواب تواند
بود که نبی اینجا بمعنی رفیع القدر باشد معنی وکان موسی رسولا نبیا رسول رفیع الشان بود چنانچه در حکمت نبیا و
آدم بین الماء والطین گفته اند و بر معنی گفت رفیع الشان رفته اند بر این معنی سوال وارد نشود و در کلام
اشکالی نبود ونادیناه من جانب الطور الایمن وقربناه نجیا عطف است بر فعلی که مفهوم است از رسولا

نبیا

نبیا ای ارسلناه ونبأناه ونادیناه من جانب الطور الایمن ومراد از جانب موسی است و اضافة سوی طور بادنی ملابسه
بر طریق خذ طرفک چنانچه ظرف چوب را اضافة سوی حاصل چوب کنند حد طرفک گویند یعنی جانب موسی را که طا
به است بطور سوی طور اضافة کنند جانب طور گویند و این جانب موسی نه صفت جانب طور چه موسی
چون از مداین سوی مصر روان شد نزدیک طور رسید از درخت آوازی شنید درخت مذکور جانب راست
موسی بود نه راست طور وقربناه نجیا من الاعدا او مناجیا معنی اینست موسی را فرستادیم و درجه رسالت
ونبوة دادیم و او را از جانب راست او که بر سمت طور بود کردیم و قریب کردانیدیم او را قریب مکرم نه قرب
مکان که حق جل جلاله منزه است از آن در حالتی که موسی ناجی است از اعدا یا مناجی است با خدا و بعضی تقریب
مذکور بتقریب از مقام ملائکه دارند و حصول قرب با ملائکه بنهادند تا آنکه روایت کرده اند که موسی در قرب
ملائکه بدرجه رسید که صریر قلم کتابت الواح شنید ووهبنا له من رحمتنا اخاه هارون نبیا من
بیانیه است اخاه مفعول وهبنا است له مفعول دیگر است بواسطه لام هارون بدل است از اخاه یا عطف
بیان اوست نبیا حالت از هارون و جمله عطف است بر نادیناه معنی اینست و بخشیدیم او را از سبب
رحمت خویش که بر او داریم و رافتی در باره او می کاریم برادر او هارون را در حالی که پیغامبر است اخوت
او مقرون با نبوت کردیم و اول بیان دعای موسی آوردیم و این از آثار رحمت بود که موسی را ببخشی برادری
روزی نمود برادر یار و باشد در کار تیغ و تیر هدست بود بیت برادر بهنگام هیجا است بازو ۰ بهر جو که باشد
عزیز است این دو ۰ یاد کار مادر و پدر است و در تقویت و تاسد برتر از برادر است چنانچه جای دیگر
بر این معنی رفته سنشد عضدک باخیک گفته واذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد
وکان رسولا نبیا عطف است بر قصه سابقه بالا قصه ابرهیم صلوات الله بود در ضمن آن قصه ذکر
اسحق و یعقوب و فرزندان ایشان روی نمود ذکر کرد و قصه او بتخصیص در بیان آورد این قصه شروع
در قصه اسمعیل که دوم پسر ابرهیم است ابو العرب است مستحق تبجیل و تعظیم است پیغمبر صلی الله علیه وسلم
که افضل رسل هادی سبل خاتم انبیا برگزیده خدا است از نسل اوست هر چند که اسحاق را فرزندان
بسیار بودند با آنکه آن فرزندان او چندین هزار پیغامبر هدی نمودند این یکی از نسل اسمعیل برتر از الوف گشت
و بیان همه پیغامبران با فضیلت نبوت سوال چون اسماعیل مر ابرهیم را بزرگتر از اسحق بود ذکر او چرا بعد
نمود وجه تقدیم ذکر اسحاق و یعقوب و موسی چیست و این فرق بر چه وجه مبنی است جواب ذکر اسحاق
و یعقوب صلوات الله علیهما در ضمن قصه ابرهیم کرده و در تبع ذکر او آورده واذکر فی الکتاب اسحاق واذکر
فی الکتاب یعقوب نگفت چون ذکر قصه ابرهیم مقدم است لاجرم تقدیم آنچه در ضمن او مذکور است بتقدیم او
وقصه موسی هر چند بذکری علاحده مذکور شده و در ذکر با نفراد مخصوص آمده چون او از فرزندان اسحاق
و یعقوب بود ذکر او در ذیل ایشان سائغ نمود بعد از آن قصه اسمعیل صلوات الله علیه را که پسر بزرگ بود علاحده
آورد و بعد از ذکر اصل و تبع و ذکر کرد انه کان صادق الوعد ابتدای کلام است شروع در قصه است یا تعلیل
مر ذکر و تاکید او از جهت تقدیم ملوح است امر بیاد کردن قصه او ملوح است بر این که او را شانی است سامع را
تنزیل منزله سائل آن شان کرد و جمله را موکد آورد و کان رسولا عطف است بر کان صادق الوعد معنی او بالاکذ نشته
و وجه ذکر نبوت بعد ذکر رسالت نبیا بو سته معنی اینست و یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم در کتاب یعنی
در قرآن اسمعیل را بدرستی بوده است صادق الوعد پیغامبری با عظمت جل و علا هر وعده که کردی بوفا آوردی
در روایة اسماعیل صلوات الله علیه با کسی وعده کرده تا آنکه بیائی من اینجا خواهم بود و انتظار آمدن تو خواهم
نمود تا یکسال آن مکان نگذاشت انتظار آمدن او داشت بعد یکسال چون آن مرد باز گشت اسماعیل از جای وعده
بفراغ پیوست و نیز چون فرمان ذبح او صادر شده وعده صبر بدان کرد ستجدنی ان شاء الله من الصابرین بر زبان

فراغ م

آورد از ذبح روی نکردانید وعده صبر بر ذبح بوفا رسانید بعضی روایت در وقت بچهالت با کسی کفت اینجا تا آمدن تو خواهم بود و بازکشت ترا انتظار خواهم نمود آن مرد وعده را فراموش کرد وعده باز کشت در رد دنیا و ردد اسمعیل از روز تا غروب شمس منتظر او بود و بعضی کویند یکماه کذشته بی طعام که جز برک و پوست درخت خوردنی نداشت و از جهت وعده آن مکان نکذاشت چون آن مرد بحاجتی بازکشت اسمعیل را آنجا منتظر دید و شرمنده کی وعذرخواهی نمود وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَوةِ وَالزَّكَوةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا جمله یامر اهله خبر است وکان با اسم وخبر عطف است بر کان سابق و جمله کان عند ربه مرضیا عطف است بر جمله کان معنی اینست و بوده است اسمعیل که اهل خویش را بادای صلوة وایتای زکوة امر کردی و بر عبادت خدا و طاعت او آوردی و بوده است نزدیک پروردکار خویش یعنی در علم او بر صفتی که خداوند از وخشنود باشد و در اعمال او را راضی بود این در بنده کمال مدح و ثناست که بر حکم و رضوان من الله اکبر رضوان خدا برتر همه چیزهاست تا کسی در همه اعمال و اقوال و اوصاف و اخلاق و احوال نیکی نبود لائق مرتبه خشنودی خدا نشود وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ عطف است بر واذکر فی الکتاب اسمعیل روایت ادریس صلوات الله علیه اول پیغامبران است که بعد از ادم و شیث علم را بنشر و جاه داد و خط که او کسی که نظر در علم نجوم کرد و علم حساب را ابتدا آورد و میزان ساخت و بکیال پرداخت واو کسی که اسلحه پیدا آورد و با ولاد قابل ناقابل مقابله کرد و مقاتله فرمود وسی صحیفه یافته بود عمل بدان می نمود درس کردی و کتاب خدا را در شرح و بیان آوردی جد و پدر نوح بود و اخنوع نام داشت دل بر دراست علم کاشت بعضی اسم ادریس را مشتق از درس کویند و در وجه تسمیه او درین ره پویند و این صحیح نیست زیرا که ادریس غیر منصرف است از جهت علم و عجمه و اکر مشتق از درس باشد عربی بود سبب دوم برای منع صرف که عجمه است منتفی باشد معنی اینست و یاد کن ای محمد در کتاب یعنی قران ادریس را که رسولی است از جمله انبیاء إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ابتداء قصه است یا تعلیل است مراد کردار بلند هستی که بوده است صدیق پیغام کذارست بی وره کان صادق در کردار و کفتار وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا عطف است بر انه کان صدیقا نبیا معنی اینست و بلند کردانیدیم و رفعت و منزلت رسانیدیم نبوت دادیم و بدعوت خلق فرستادیم و بر آسمان برداشتیم و در مکان انسب و اعلی داشتیم و بعضی کویند مراد از رفع مکان آنست که او را فرشتگان در آسمان چهارم بردند و بعضی کویند بر آسمان ششم بر آوردند و پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را در شب معراج بر آسمان چهارم دیده و بعضی کویند در بهشت رسیده روایت کرده اند که او در دنیا عبادت بسیار کردی و نماز بسیار کذاردی فرشتگان را با او محبت و بالفت بود و او با ایشان صحبت و موانست می نمود روزی ملک الموت آمد و در خانه او در آمد ادریس کفت آمدن بر طریق زائران یا برای قبض جانست کفت برای زیارت آمده ام هنوز مامور بقبض جان نشده ام کفت صورت قبض جان مرا بنما امتثال کرد و باذن حق او را بر چشیدن تلخی مرک آورد باز بفرمان خدای زنده کشت و بحیات پیوست کفت ای ملک الموت توانی مرا دوزخ نمائی نمود دید باز آمد کفت مرا بهشت نمای در بهشت برد در آمد دید که جای خویش است دل او را خوش آمد ملک الموت کفت بیرون آی سوی دنیا باز کرد مشاهده نزاهت بهشت او را بر ماندن آورد کی بیرون آید سوی محنت دنیا مراجعت نماید کفت مرک چشیدم و بر آتش کذشتم و به بهشت رسیدم برای چه بیرون ایم و برای چه بدنیا توجه نمایم و اینست و ما هم منها بمخرجین بر وجه تمسک خواند و بفرمان خدای در بهشت ماند بعضی کویند زنده است بعضی کویند مرده است أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا اولئک مبتدا است الذین موصول است انعم الله صله است من النبیین بیان ها موصول است حالست از ضمیر علیهم که عاید است بر موصول من ذریة ادم صفة است بر من النبیین یا حالست از وی و ممن حملنا مع نوح

عطف است بر من ذریة ادم و این اخص است از و ومن ذریة ابرهیم واسرائیل عطف است بر و هر یکی اخص است از دیکری و ممن هدینا واجتبینا عطف بر من النبیین دارند و مراد از و مومنان صالح چون مریم و اهل اسمعیل که در کان یامر اهله بالصلوة والزکوة مذکورات دارند و موصول یعنی الذین با صله صفت مر اولئک و جمله شرطیه یعنی اذا تتلی علیهم ایات الرحمن خبرست یا موصول با صله خبرست جمله شرطیه خبر دیکرست خروا سجدا و بکیا جزاست و سجدا جمع ساجد است چنانچه رکع جمع راکع و بکیا در اصل بکوی بر وزن فعول بود چنانچه قعود جمع قاعد و جلوس جمع جالس از جهت انکه واو یا بعد ضمه جمع کشت باعلال دلی پیوست اولئک تا آخر مستانفه بود در جواب ما شان اولئک باشد و اولئک بشارتست بر انبیای که درین صورت از ذکریا تا ادریس مذکوراند یا از انبیا مومنان صالح چو مریم و چو اهل اسمعیل که بر حکم وکان یامر اهله بالصلوة والزکوة بصلوة و زکوة مامورند معنی اینست این مذکوران یعنی انکسانیکه درین سورت مسطورند بیش ازین کلام مذکورات کسانی اند که خدای عز وجل بر ایشان در انعام کشاده است و اصناف نعمت داده است از پیغامبرانی که از ذریت ادم بوده اند چون شیث و ادریس مشهور ند سوی دیکری نشده اند و از ذریت کسانی که ایشان را با نوح در کشتی سوار کردیم و از طوفان بجز نجات اوردیم چون هود و صالح که از فرزندان اهل کشتی بودند و شهرت بنسبت ایشان یافتند و از فرزندان ابرهیم چون اسحاق و اسمعیل و از فرزندان یعقوب چون یوسف و موسی و سائر انبیای بنی اسرائیل و از فرزندان غیر ایشان که ذکر کردیم از کسانیکه ایشان را راه نیک نمودیم و بپاکی از معصیت برکزیدیم یا کویند نمودیم ایشان را راه شریعت و برکزیدیم ایشان را بکشف اسرار حقیقت چون خوانده شود بر ایشان ایات رحمن بر وو افتند سجده کنان و کریان از جهت اجلال پروردکار و خشیت کردکار قهار فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَوةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا یدخلون بر صیغه معروف ثلاثی از باب نصر و بر صیغه مجهول از باب افعال خوانند و معنی بر حسب اختلاف قرات مختلف دانند جمله فخلف من بعدهم عطف است بر انعم الله که صله الذین است ضمیر من بعدهم رابط است جمله اضاعوا الصلوة صفت است مر خلف واتبعوا الشهوات عطف است بر اضاعوا الصلوة فسوف یلقون غیا عطف است بر اتبعوا الشهوات الا من تاب مستثنی است از فاعل یلقون فا در فاولئک برای تعلیل است جمله بر مضمون استثنای مذکور دلیل است جمله ولا یظلمون عطف است بر یدخلون یا حالست شیا مفعول مطلق است ای ولا یظلمون شیا من الظلم و خلف بسکون لام کسانیرا کویند که بعد قومی بیایند و بد باشند و خلف بفتحه لام کسانی را کویند که از پس قومی بیایند و نیکی کنند و این جمع است مر خالف چون صحب و صاحب و خدم و خادم همین جهت در صفت او اضاعوا الصلوة بر صیغه جمع آمده و ضمیر مطلق او شده معنی اینست پس در عقب ایشان آمدند زشتکاران و بدکرداران او قات نماز را ضایع کردند و نماز بکزاردند و این مقابل خروا سجدا آمده و برابر او مذکور شده و پی روی کردند شهوتها را یعنی دنبال خواهشهای نفس شدند آنچه اماره امر کرد کردند چنانچه بهود نماز مفروضه نکزاردند خمر خوردند و نکاه اخوات را حلال کردند پس سرانجام جزای کمراهی ببیند و بر کار آنچه می کنند برسند مکر کسانیکه توبه کردند و ایمان اوردند و بعد ایمان بعمل صالح پرداختند و خود را از نیکوکاران ساختند چون توبه و ایمان و عمل نیک کزیدند جزای کمراهی نه بینند چون ایشان برین صفت اند در بهشت در ایند چیزی از ظلم بر ایشان نرود و هیچ یکی بمنع ثواب یا بنقص مظلوم نشود جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا جنات عدن بدل است از الجنة که اسم جنس در حکم جمع آمده است جمع با معمولات است عدن بمعنی اقامت و قرار است برین وجه جنات نکره بود و تواند بود که علم جنت دارند و اضافت معنی سوی اسم پندارند یا عدن علم زمین بهشت بود جنات عدن باضافه معرفه شود التی با صله خود صفت است مر الجنة یا بدل است از جنات عدن یا صفت بر او را بتقدیر تعریف موصول محذوف است ای التی وعدها بالغیب حالست از عباده ای حال کونهم ملتبسین بغیبهم عنها یا حالست از های محذوفه ای حال کونها ملتبسة

بعنیها عنهم یا متعلق است بوعد بحذف مضاف ای بسبب التصدیق الغیب والایمان وضمیر انه عاید بر رحمن است یا
ضمیر شانست وجمله کان وعده ماتیا مفسر شان بود ماتیا را بعضی اتیا دارند دار نداولی آنست که بر حقیقت بنداروند
زیرا جه وعده خدا بهشت است ومردمان در وی خواهند آمد ونتواند که ماتیا از ای بمعنی فعل بر طریق ولاحنی
الذین یفرحون بما اتوا ویحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا دارند معنی اینست کان وعده ماتیا ای وعده مفعولا بنداوند
تاکید جمله از جهت تقدیم ملوح خدای آمد قولیست متحقق شدن از جهة تقدیم ملوح سامع را تنزیل منزله سایل کرد
جمله موکد اورد **معنی اینست** جنات عدن انکه وعده کرده است بدان بندکان خویش را کردار رحمن در حالتی که
بندکان او ملتبس اند بغیب از ان حاضر در وی نه اند مشاهده او دعی کنند یا در حالتی که ملتبس است جنت بغایب بودن
از بی شان یا در حالتی که ملتبس اند ایشان بتصدیق غیب وایمان بدو بهشتی که خدای هست وعده او آمده شده یا کرده
شده مومنان بجنت آیند و در وی در ایند یا بدر بهشتی که هست او کرده شده یعنی الجنه خدای وعده داده است
ادا خواهد کرد و بر حکم وفای وعده در وجود خواهد آورد لا یسمعون فیها لغوا الا سلاما ولهم رزقهم
فیها بکرة وعشیا لا یسمعون فیها حال مقدره است از عباده یا از بها که محذوفست یا از الجنة که در یدخلون الجنة
یا جمله مستانفه است یا در جواب رز لنانی وصفها الا سلاما استثنا منقطع است زیرا جه سلام داخل لغو نیست جه
سلام دعا بسلامت از افات وسلامت از افات بهشتیان را حاصل است ودعای جیزی که است لغو بود بدین جهة
الاسلاما استثنای متصل باشد بعید نفی مذمت اثبات مذمت بود لیکن جون از روی تحقیق سلام سبب اسلام تو
تطییب دل است از ضمیر حاصل کشت کاهی بسندید موعلی کزیده است بیاشد بکرة وعشیا ظرفند مر لهم که ظرف مستقر آ
حالست یا جزاست ورزقهم فاعل است مر لهم یا مبتداست وجمله اسمیه حالست **معنی اینست** نشنوند بندکان خدای در
بهشت لغوی یعنی کلامی مبنی بر خطای وسهوی مکر سلام که یکدیکر را کویند وبدان نیکخواهی واکرام جویند حالت
حالتی که مر ایشان را رزق در بامداد وشبانکاه باشد بامداد وشبانکاه عبارت از دوام وتوالی انصرام بود یا کویند
یا کویند که انواع یک نوع آنست که در تمام روز وشب یکبار خورند جز یکبار در خوردن درست بدهن بر نهند نوع
دیکر انکه هر بار که طعام بیش آید دل رغبت نماید مولع بر طعام باشد از ناکواری نیندیشند دیکر آنست که
غذا وعشا خورند برای اکل دو وقت مذکور معتاد کنند آن نوع اوسط در خوردن طعام است مختار حکمای عظام آ
در بهشت همین نوع معین بود وهمین معمول باشد تلک الجنة التی وعد المتقون نورث من عبادنا من کان
تقیا تلک مبتداست کان صله من است وبا صله خویش مفعول است مر نورث ونورث با متعلقات خویش صله
مر التی ضمیر موصول محذوفست ای نورثها التی با صله خویش صفه الجنة است والجنة خبر مبتداست وتواند بود که
الجنة صفة تلک باشد التی با صله خویش خبر بود این جمله تذییل است **معنی اینست** این بهشت است یا کویند
آن بهشت آنست که از بندکان خویش کسی را که منفی است از شرک وارکفر بری است وارث ان کردانیده ام و
مساکنی که برای کافران بتقدیر مومن شدن ایشان محصا بود بر طریق میراث بمتقیان بر سانم وما نتنزل الا بامر
ربک این کلام جبرئیل است بتقدیر قل یا جبرئیل واقع در تنزیل است وجمله معترضه است برای تلقین علة
نا آمدن ودر تنزیل وحی با خر کردن روایت کرده اند که بیغامبر صلی الله علیه وسلم از جبرئیل آمدن او زیادت
بدان که می آمد جست الا تزورنا باکثر مما تزورنا کفت این آیه نازل کشت وعده جبرئیل از نا آمدن بظهور بیوست
بعضی کویند ایشان کفتند بیغامبری که موعود است هنکام بعثت او رسیده است او را از قصه اصحاب کهف وقصه
ذو القرنین واز روح برسید اکر دو جیز را بیان آورد و یکی را توقف دارد او را تصدیق کنید واو را بیغامبر دانید
بیغامبران صلی الله علیه وسلم از هر سه جیز مذکور برسیدند وبیان از و طلبیدند بیغامبر صلی الله علیه وسلم وعده بفردا
کرد وانشاء الله تعالی بر زبان نیاورد جندکاه در وحی توقف افتاد وهمه کافران زبان در زاد بلا دکر این قصه
رفته وبه بیان بیوسته جون جبرئیل آیة ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله آورد واز قصه اصحاب

کهف وذو القرنین خبر کفت وتوقف در روح فرمود وبیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از سبب نا آمدن برسید ونزک زیارت
احباب از دوستی بعید دید جبرئیل این آیه آورد واز حال خود خبر کرد **معنی اینست** ما فرود نمی آئیم ودر فرود
آمدن بغیر امری سبکی نمی نمائیم بندکان مامور یم در نا آمدن ودر نکرکردن معذوریم که له ما بین ایدینا وما خلفنا
وما بین ذلک این جمله معلله است یا حالست **معنی اینست** بغیر امر او فرود نمی آئیم وبغیر اذن او از مکان خویش
انتقال نمی نمائیم زیرا که ملک اوست مکانی که بیش ماست ومکانی که بس ماست وانجه میان این دو مکانست یعنی مکانی
که مقام ماد را نست همه مکانها ملک اوست ودر همه جاها نفاد تصرف وحکم اوست بغیر امر او بیش وبس چکونه رویم
وبغیر اذن او جای که در آئیم چه نوع کذاریم یا کویند انجه بیش ماست از دنیا وانجه بس ماست از اخری وانجه
میان هر دوست از زمانیکه میان دو نفخ صور است وان بتعیین جهل سال مسطور است یا کویند مر خدا یراست
آنجه بیش ماست از عمر آینده وانجه بس ماست از عمر کذشته وانجه میان هر دواست از زمانی که در ویم وآنرا
زمان حال میدانیم یا کویند انجه بیش ماست از معاد وانجه از بس ماست از مبدا ایجاد خدای که همه جیز داند
کاری بغیر فرمان او که تواند وما کان ربک نسیا عطفست بر ما نتنزل الا بامر ربک **معنی اینست** ونیست
بروردکار تو فراموش کننده وغافل شونده از ما تا فرصت یابیم وبجای بشتابیم یا کویند نیست بروردکار تو ترا
ترک دهنده وکار ترا فراموش کننده ما نمیدانیم که ما را بر تو خواهد فرستاد و با مدن بر تو فرمان خواهد داد و
برای جه آئیم وشتاب برای جه نمائیم فراموشی بدو نسبت ندارد ونسیان بروی روی نیارد رب السموات والارض
وما بینهما رب السموات بدلست هو ربک در وما کان ربک نسیا یا خبر مبتدای محذوفست ای هو رب السموات والارض
جمله تعلیل مر نفی نسیا ونیز ه ذلت خدای از نقصان جه بروردکار آسمان وزمین وانجه میان ایشانست بر قرار نماند و
رسانیدن فیض مر ابقای ایشان نتواند **معنی اینست** اوست بروردکار آسمان وزمین وانجه میان ایشانست این
همه را بقدرت نکاهبانست فراموشی لایق او نبود وغفلت بر وطاری نشود فاعبده واصطبر لعبادته فای
سببیه است **معنی اینست** جون حال اینست وشان تو جنین است بی خدا را برستش کن ودر عبادت او باش
وکار عبادت او کیر وبر شدائد عبادت صبر کن وشاق او بیذیر هل تعلم له سمیا ای شهانه ومثلا فی صفة والاسم
واین جمله تذییلست موکدست مر طلب عبادت واستفهام برای انکارست یا برای تقدیر یعنی حمل مخاطب بر اقرار
ونکوید لا علم له سمیا یعنی مر او را شبیهی نمیدانم وکسی را بجز او بنام الله نمی خوانم **معنی اینست** هست که مانندی بر و مثلی
مر او را میدانی وهست کسی که او را بنام او می خوانی کسی را در صفات مانندی نباشد ودر اسم شریک نبرشند وشاق
عبادت تحمل کند ویقول الانسان ائذا ما مت لسوف اخرج حیا لام الانسان برای جنس است واین کلام از با
اضافت فعل بعضی باسی سوی کل انسان است یا برای عهد است معهود صنفی از ایشان است که شان بعث از منکرانست
یا شخص معین جون ابو جهل یا ابی بن خلف روایت کرده اند که ابی بن خلف استخوانی برزه برزه کرد وبیش مردمان
آورد وکفت جکونه بر انکیخته شویم بعد انکه این جنین کردیم این آیت نازل کشت واین نظم بورود بیوست استفهام
برای انکارست اذا شرطیست ما زائده است برای تاکید وتاکید شرط بمنزله است در آمدن قسم بر شرطست لسوف
اخرج حیا از روی لفظ جواب قسم بود از روی معنی جواب شرط باشد حاصل در اذا معنی لسوف اخرج حیا ای بعث دارند
لفظ او را حاصل نبندارند جه ما بعد لام در ما قبل وی عمل نکند تا صدارت لام خلل نیفکند وجمله ویقول الانسان عطف است
بر خلق من بعدهم خلف از باب تکایت بر تکایت ویقول الانسان بمعنی قال الانسان ایراد صیغه مضارع از جهت استحضار صورت
شنیع ایشانست وتواند بود عطف بر فای عبده بتقدیر فیقال اعبده واصطبر بود کلام متضمن انکار بعث و
انکار منفعت عبادت باشد **سوال** لام برای حالست وسوف برای استقبال جمع میان حال واستقبال جکونه آید
وصحت آن جکونه روی نماید **جواب** مردم کافر بعث را بعد الموت منکر می شود وبر آمدن روز جزا اعتقاد دو
نمی کند ومی کوید جون من بمیرم هر آینه سرانجام مبعوث کردم ابعد حال شدن حی بیذیرم هیهات این کار نبود و

این شان واقع شود کسی که اینچنین سخنان گوید در ده انکار روز جزا بوید عبادت بجهت امید کند و بکدام طبع [illegible]
خود را در مشقت نیفکند اَوَلَا یَذْکُرُ الْاِنْسَانُ اَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ یَکُ شَیْئًا یذکر بصیغه مضارع معروف
از باب نصر وید کر بادغام تا یتذکر بر اصل خوانند و معنی بر حسب او دانند استفهام برای انکار است و او عطف است
ای الجمع بین ذلک القول و بین انتفاء الذکر للمذکور ان با اسم و خبر مفعول است مر لا یذکر من قبل ظرف است من خلقنا جمله
و لم یک شیئا حالا است از مفعول خلقناه معنی آیت آن ناجنس می گوید و آن گفتار را با نایاد آورده ان معنی جمع می کند
از معنی بی توبه مرده داخل در کفر خوانند و در هر دو فرقه مبطله یعنی مرجیه و معتزله بر باطل اند در حیز افراط و تفریط
داخل اند وَاِذَا تُتْلٰی عَلَیْهِمْ اٰیَاتُنَا بَیِّنَاتٍ قَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اَیُّ الْفَرِیْقَیْنِ خَیْرٌ مَقَامًا وَاَحْسَنُ
نَدِیًّا مقاما بضمه و فتحه خوانند و بر صیغه ظرف از ثلاثی یا از باب افعال دانند روایت کفار قریش موها شانه کرده
و بر آنها روغن خوشبوی مالیده و جامهای خوب پوشیده و مجلس خوب ساخته و خود را باحسن حال داشته فخر می نمودی اکثر
و نیکوئی کردند و یاران پیغامبر را صلی الله علیه و سلم آیات قران می خواندند و به سبب فقر در انحطاط می آوردند این حکایت
حال کافران و ذکر مقال ایشانست و در قال الذین کفروا وضع مظهر بموضع مضمر است جمله ای الفریقین خیر مقاما مقول
قالا است و قالا با مقول جزای شرطا است یقول الانسان را معنی آیت و چون خوانده شود بر ایشان آیات ما که حجج ظاهر
کافرانست مومنان را گویند کدام فریق از دو فریق ما یا شما بهترند از روی مقام یعنی جای استادن که بهتر است
و در مکان قدم نهادن که برترست و بر قرات ضم میم گویند جای اقامت و محل قرارگاه که بالاتر است و از روی
مجلس یعنی جای نشستن و آرام گرفتن که نیکوتر است تجمل و غنای ما به بینید و تجمل و غنای خود بنگرید اگر شما بر حق
باشید شما را چرا چنین حال بود و اگر ما بر باطل باشیم چه نوع ما را اینچنین ثروت و کثرت مال باشد و نمی دانید
نمی دانید که دنیا و آرایش دنیا معتبر نیست عاقل را افتخار و ابتهاج بدان بی معنی است بیت
دنیا ان قدر ندارد که برون شک برند ؛ با وجود عدمش راغم بیهوده خورند وَکَمْ اَهْلَکْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ
هُمْ اَحْسَنُ اَثَاثًا وَرِئْیًا کم خبر است ای کم من قرن اهلکنا مفعول است مر اهلکنا و با مفعولات مر اهلکنا از جهت
تضمن مال صدر مقدم شده قبلهم ظرف اهلکنا است من قرن تفسیر کم است بر طریق کم من قریة اهلکناها
با من آمده هم مبتدا است و احسن جزاو اثاثا تمیز است از فاعل احسن و رئیا عطف است بر او و در رئیا دو قرات
مشهور است ریا بکسر را و همزه ساکنه و یای مفتوحه بعد از ان دوم ریا بکسر را و یای مشدده مفتوحه بعد از
و قلب همزه ساکنه بعد کسرت بیا و ادغام یا در یا یا التقیف باشد از ری بمعنی نعمت اینجمله کافران را تشنیع دیگر
آمده بتشنیعات سابق متصل شده و جمله هم احسن صفت است مر قرن معنی آیت و چند هلاک کرده ایم از
ایشان از قرنها یعنی چندین را از قرن و عصر پیش از ایشان هلاک کردانیده ایم و باستیصال و فنا رسانیده ایم چه
ایشان نیکوتر بودند از روی متاع خانها و خوب تر بودند از روی منظر و سیما آخر همه هلاک شدند و در
خاک آمدند قُلْ مَنْ کَانَ فِی الضَّلَالَةِ فَلْیَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمٰنُ مَدًّا قل مستانفه است چه در جمله و اذا
تتلی علیهم آیاتنا بینات حکایة از گفتار شنیع کافران بود به پیغمبر صلی الله علیه و سلم سائل و قائل ماذا
اقول لهم بعد ذلک شود من شرطیه با جزای خویش مقول قل است و یا مفعول مطلق است معنی آیت
بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم هر که در گمراهی باشد و در فساد و تباهی بود پس گو بیفزاید برای او رحمن
یعنی کردگار مهربان بر عمر او و در دنیا با سامان شدن حال او که در شان او استدراج بود و مبتلا داشتن
او ببلای دنیا باشد قطعه دعا عبث دنیا خیر مدان ؛ چه آورد و کمالات آخرت نقصان ؛ غنا بود ای
دوست جاه با شد جاه ؛ بزرگی است فقیری نه انحطاط و هوان ؛ چند روزه مشقت نوید عید بود ؛
بمیت امید که با شی گرسنه آنچه مدان ؛ دعای جدا نی طول عمر و کثرت مال در حق کافران دعای نکال و وبال
در باب ایشان حَتّٰی اِذَا رَاَوْا مَا یُوْعَدُوْنَ اِمَّا الْعَذَابَ وَاِمَّا السَّاعَةَ فَسَیَعْلَمُوْنَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَکَانًا و

اضعف

وَاَضْعَفُ جُنْدًا حتی ببیند است و ما بعد او سبب ما قبل اوست ما یوعدون مفعول راوا است فرادا بمعنی ابصرت
و یک مفعول می طلبد اما العذاب بدل است از ما یوعدون و اما الساعة عطف است بر اما العذاب فسیعلمون جزای اذا
و من استفهامیه است و مبتدا و جمله که بعد اوست جزاو و کلام از باب تعلیق افعال قلوب باستفهام اوست
مکانا و جندا تمیز اند معنی آیت تا آنکه کار ایشان تا انجا رسید که وعید ایشان بمرتبه انجامید که کار شناخت
حال هم از ایشان جویند و در شان ایشان حتی اذا راوا ما یوعدون تا آخر گویند یعنی تا آنکه چون به بیند عذاب
دنیا را از کشته شدن یا اسیر گشتن بدست مسلمانان تا قیام قیامت و مشاهده اهوال ساعت و معاینه افزاع
آن بی زود بود که بدانند که کیست آنکه برتر است از روی مکان و مقر و کیست که ضعیف تر است از روی لشکر
و کرا دوزخ جای خواهد بود و کدام را کی را مکان برتر از ان خواهد شد وَیَزِیْدُ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اهْتَدَوْا
هُدًی اینجمله عطف است بر مضمون جمله شرطیه من کان فی الضلالة استدراجا فلیمدد له الرحمن مدا ای یمد الرحمن
لمن کان فی الضلالة استدراجا معنی آیت و خدای مهتدیان را هدی بیفزاید و مومنان را در ایمان زیادت
ثمرات روی نماید وَالْبَاقِیَاتُ الصَّالِحَاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَوَابًا وَخَیْرٌ مَرَدًّا الباقیات الصالحات مبتدا است
خیر عند ربک خبر او و مردا تمیز معنی آیت و باقیات صالحات که یعنی اعمال صالحه و مثوبات او باقی است چون
صلوات خمس از عبادات فعلی و کلمات خمس یعنی تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر و تمجید از عبادات قولی که او را در حدیث
کنوز جنت نام کرده و مثوبت او بحد و احصا اورده بهتر است نزدیک پروردگار تو از روی ثواب و برتر
از روی مرجع و مآب از انچه کافران بدان فخر می کنند و بواسطه آن دم فوقیت بر مسلمانان می زنند یعنی گوید
هر عملی که در آخرت سود خواهد کرد و صورت مغفرت و اجر پیدا خواهد آورد از اعمال صالحه یافته بود فی
بهتر زینتها و تجملهای فانیه باشد اَفَرَاَیْتَ الَّذِیْ کَفَرَ بِاٰیَاتِنَا وَقَالَ لَاُوْتَیَنَّ مَالًا وَوَلَدًا اَطَّلَعَ الْغَیْبَ
اَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْدًا و لدا بفتح واو و لام و بضم واو و سکون لام خوانند و معنی بر حسب او دانند
درایت و یقول الانسان ذکر آدمی که منکر بعث بود کرد و درین آیت ذکر منکر دیگر از منکرات آورد روایت
خباب بن ارت دینی بر عاص بن وائل طلب داشت بعضی گویند خباب برای عاص پیرایه ساخت و بعضی گویند
و بعضی گویند خباب آهنگر بود تا یک سال در خانه عاص بن وائل در عمل آهنگری بود و ملازمت آهنگری بجد
می نمود بعد ان خباب مذکور مسلمان گشت و بشرف اسلام پیوست بعد مسلمان شدن دین مذکور را آخرت
مطور تقاضا کرد عاص وائل او را طعنه کرد و در استهزا آورد که تو بمحمد ایمان آورده و اعتراف بحقیت
دین او کرده و او بهشت می جوید و در وی خانهای زرین می گوید من در بهشت مال و فرزند خواهم یافت
و در دادن دین تو خواهم شتافت خباب گفت بهشت برای مومنانست و خانهای زرین برای ایشان
نه کافری و بهشت برای کافران نخواهد بود و در آخرت ایشان را مال و زر روی نخواهد نمود عاص بن
وائل غضب کرد و با وه گوئی برین اندازه آورد که محمد دروغ می گوید و راه ناحق می پوید تا محمد را
انکار نکنی و خود را در مخالفت او نیفکنی خانه بتو ندهم و تسلیم تو نکنم خباب گفت من بمحمد گرویده ام و دین
او را گزیده ام در حیات و ممات او را مخالف نشوم و از دین او بیرون نروم این آیت در باب عاص
بن وائل مذکور وارد گشت و این نظم در حق او بود و بدو پیوست افرایت معطوفست بنا بر محذوفی ای
وقع سطوکا افرایت الذی کفر همزه برای تقریرست بمعنی حمل مخاطب بر اقرار و خطاب مر پیغامبران راست
یا مر مخاطب غیر معین و قال عطف است بر کفر لاوتین جواب قسم محذوفست ای اقسم لاوتین و جمله مقول
قال است مالا و ولدا مفعول دوم است مر لاوتین بعضی و لد بضمه واو و سکون لام خوانند جمع ولد
چون اسد جمع اسد دانند و بعضی ولد را بمعنی ولد دانند همچو عرب که بمعنی عرب است پندارند ق
اطلع الغیب از باب اطلع الجبل بمعنی ارتقی الی اعلائه آمده و این جمله بتاویل مفرد مفعول دوم مر رایت واقع

شده همزهٔ استفهام و همزهٔ وصل محذوف است ام متصله است جمله ام اتخذ عطف است بر اطلع معنی اینست بس دیده
کوینده بخود یعنی عاص بن وائل انکه با یات ما کفر ورزیده و بروز جزا و سزا انکر دیده و کفته هر آینه داده خواهیم شد
مالی وعطا کرده خواهیم شد ولدی این کافر بیخبر از اینده اطلاع بر غیب یافته یا عهدی از رحمان کرفته چه علم غیب بی یکی
ازین دو حاصل نشود و جزم باینده بغیر علم سایغ نبود کلا حرف ردع و زجر است معنی اینست نه چنین است
که او کفته است و ره نیست رهی که او در ان راه رفته است سنکتب ما یقول ونمد له من العذاب مدا
سین برای تحقیق نه برای تسویف و ما خبر موصول با صله یعنی ما یقول مفعول است مر سنکتب و نمد عطف است بر سنکتب
من بیان جمله محذوف است ای وعید له ما یستحقه من العذاب مدا مفعول مطلق است برای تاکید جمله سنکتب تعلیل است مر
اجری له مستفاد است از کلا یا مستانفه است در جواب ما یفعل به معنی اینست تحقیق است که خواهیم نبشت انچه
می کوید کفر ورزندهٔ مذکور و ناحق کویندهٔ مسطور و دراز خواهیم کرد و در افزونی و اذدیاد خواهیم آورد انچه مستحق آنست
او را از عذاب و انچه سزاوار است بدان از عقاب از زیاد و افزونی عظیم و زیادت کردنی فخیم ونرثه ما یقول ویاتینا
فردا ای ونرث بعد موته وترد ای بر بدل ما یضمه قوله لاوتین مالا و ولدا وهو المال والولد علی تقدیر ثبوت ما تمناه
وفرض اعطانا الله ایاه من المال والولد ابتغاه وایتی الله یوتاه جمله عطف است بر سنکتب معنی اینست ووارث
خواهیم شد از بعد موت او انچه می کفت ومال و ولدی که بکفت لاوتین مالا وولدا یا حجت و بیاید بر ما یعنی بر عذاب ونکال
بار فرزند ومال تنها واتخذوا من دون الله الهة لیکونوا لهم عزا کلا سیکفرون بعبادتهم ویکونون
علیهم ضدا جمله واتخذوا من دون الله الهة عطف است بر جمله سابقه ضمیر مذکور لیکونوا عاید است بر شرکا و ضمیر لهم
عاید است بر پرستندکان ایشان عزا خبر لیکونوا است کلا حرف ردع و زجر است سیکفرون بعبادتهم ویکونون علیهم
ضدا عطف است بر سیکفرون معنی اینست مشرکان از غیر خدای معبودان کرفتند و ایشان را شرکای خدای ساختند تا باشند
شد معبودان مذکور مر پرستندکان مسطور را عزی و برزکی نه چنین است یعنی این کار نشاید و این عمل نباید بیقین
معبودان عبادت عابدان را منکر خواهند کشت و نفی عبادت خواهند نمود و مخالف ایشان خواهد بود و مخالفت
خواهند نمود چنانچه جای دیکر کفته اذ تبرا الذین اتبعوا من الذین اتبعوا الایة الم تر انا ارسلنا الشیاطین
علی الکافرین تؤزهم ازا فلا تعجل علیهم انما نعد لهم عدا استفهام برای انکار است ان با اسم و خبر خویش قائم است
مقام دو مفعول الم تر جمله تؤزهم حالست از شیاطین یا مستانفه در جواب ما یصنع الشیاطین فاء در فلا تعجل سببیت
جمله انما نعد لهم عدا معلله است یا مستانفه است جمله الم تر انا ارسلنا الشیاطین   وتقریر مر جمله واتخذوا
من دون الله الهة معنی اینست ایا ندانستی بدرستی که شیاطین را بر ایشان فرستادیم و بر ایشان تسلط و استیلا
داده ایم در حالتی که شیاطین ایشان را جنبانیدنی می جنبانند و بوسوسه بر معاصی اغرا کنند و بر می انکیزانند چون حال
ایشان چنین بدانی بس شتابی مکن و شتاب منما از جهت هلاک ایشان در ره تعجیل من و بدرستی که می شماریم مدت
هلاک ایشان شمردنی و تعداد می کنیم تعداد کردنی کذشتنی ایام معدوده زود بود و رفتنی اوقات شمرده دیر نباشد
سوال کسی را بر کسی برای کاری فرستادن عبارتست از امر او برفتن امر کردن شیاطین برین که برای وسوسه
بروند و اغوا بر کفر کنند خلاف حکمة زیرا که حکیم بقبیح حکم نکند و همچنین کسی را برای کار زشت نفرستد انا
ارسلنا الشیاطین بچه معنی باشد جواب اینجا معنی حقیقی ارسال متعذر است باتفاق مراد از وی معنی دیکر است
لیکن قدریه نسبت شر و قبیح سوی خدای عز و جل جایز ندارند ارسال را بمعنی تخلیه و دفع موانع بندارند چه ان
در کذاشتن و موانع برداشتن بارسال ماند بود چنانچه کسی سک خویش را بندد سک بطبیعت خویش حمله بر کسی کند
انکس ارسل فلان کلبه علی کوید معنی تخلیه و دفع موانع جوید و جبریه که نفی اختیار از بنده کنند و بنده را کار
و فاعل نکویند ارسلنا الشیاطین علی الکافرین یعنی سلطنا الشیاطین علیهم کویند مجبور بوده شیاطین
بوسوسه و مجبور بودن مردمان در خلق فعل در ایشان اعتقاد کنند و اهل سنت ارسال را بمعنی تسلیط دارند

لیکن از

لیکن از اختیار صوری بیرون ندانند بندکان را مجبور یعنی مختار بندارند ما تسلیط بنده بر اختیار کوییم و مذهب
متوسط یعنی جمع کرده میان اختیار و اضطرار جوییم یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا ونسوق المجرمین
الی جهنم وردا یوم ظرف است مر فعل محذوف را ای یوم نحشر المتقین ونسوق المجرمین نفعل بالفریقین ما نفعل
و تواند بود که منصوب باذکر باشد و تواند بود که منصوب بلا یملکون باشد و ذکر الی الرحمن ای الی جنات
الرحمن ومواضع کرامته وفدا و وردا هر دو حالند وفد جمع وافد است و ورد جمع وارد است و ورد در اصل
امدن در اب خور بود و اینجا در اب خور نشسته باشد بدین اعتبار از ورد جماعت تشنکان مراد است یوم نحشر
با عامل خویش جمله معترضه است برای بیان عزت و رفاهیت متقیان و خواری و نکون ساری کافران در
روز حشر معنی اینست روزی حشر کنیم متقیان را سوی جنات رحمن و محال رضوان چون اینده کان که بر ملوک ایند و ملوک
ایشان را اعظام و اکرام نمایند و سوق کنیم یعنی همچو انعام برانیم بدکرداران را سوی دوزخ و نیران در حالتی که باشند
ایشان تشنکان بکنیم در ایشان دو فریق مذکور و دو کروه مسطور انچه کنیم و برسانیم از انعام و ایلام بدانچه
لا یملکون الشفاعة الا من اتخذ عند الرحمن عهدا جمله لا یملکون حالست یا معترضه ضمیر او عاید سوی
ناس باشد متناول مومن و فاجر بود الا من اتخذ عند الرحمن مستثنا متصل از غیر موجب تام مرفوع المحل بر
بدلیت بود یا منصوب المحل بر استثنا باشد و تواند بود که کویند ولا یملکون از باب یتعاقبون علیکم ملائکة اللیل
والنهار واکلونی البراغیث ضمیر فاعل دارند و واو را حرف که در او دلالت کند برین که فاعل او جمع
است بیندارند الا من اتخذ عند الرحمن عهدا مستثنای مفرغ بود مرفوع المحل بر فاعل باشد و تواند بود که ضمیر
لا یملکون عاید بمجرمان دارند و شفاعت بمعنی مصدر مجهول بندارند الا من اتخذ عند الرحمن الا بمعنی لکن
کویند و از استثنای مذکور معنی استثنای منقطع جویند تقدیر چنین باشد لا یملکون المجرمون ان یشفع لهم
لکن المومنین یشفع لهم و مراد از عهد شفاعت و اذن بدان باشد تقدیر کلام لا یملکون الشفاعة الا من اذن
له بود و تمهید ایمان و ادای شهادتین بعهد نیز امده و از پیغامبر صلی الله علیه وسلم است که کفت ایعجز
احدکم ان یتخذ کل صباح ومساء عند الله عهدا قالوا وکیف ذلک قال یقول عند کل صباح ومساء اللهم فاطر
السموات والارض عالم الغیب والشهادة انی اعهد الیک بانی اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک وان
محمدا عبدک ورسولک وانک ان تکلنی الی نفسی تقربنی من الشر وتباعدنی من الخیر وانی لا اثق الا برحمتک
فاجعل لی عندک عهدا توفینه یوم القیامة انک لا تخلف المیعاد الحدیث پس ظاهر شد که ایمان و کلمه شهادتین را
عهد نام کرده آمده است و از پیغامبر صلی الله علیه وسلم و صحابه علیهم الرضوان مروی شد معنی اینست
مالک نه اند بندکان شفاعت شفاعت خویش برای دیکری یا شفاعت دیکری برای خویش مکر کسی که بکیرد
نزد رحمن یعنی در علم و حکم او عهدی یعنی اذن او بشفاعت کسی یا اذن کسی بشفاعت و یا کویند مکر کسی که
بکیرد نزد خدای عهدی یعنی ایمانی و میثاق مسلمانی وقالوا اتخذ الرحمن ولدا در جمله واتخذوا من دون
الله الهة ذکر مشرکان ببیان شفاعت حال ایشان رفته درین ایة ذکر حکایت مقالت شنیع اهل کتاب کفته
ضمیر قالوا عاید است بر یهود و نصاری و بر بعضی عرب که خداوند را نسبت باتخاذ ولد کردند و خود را در
ورطهٔ شنیع اشراک افکندند اورده اند یهود عزیر ابن الله کفتند نصاری در راه دعوی المسیح ابن الله رفتند و بعض
عرب ملائکه را بنات الله خواندند و این چنین سخن شنیع بر زبان راندند این جمله حکایت و مقالت این
کافرانست و رد مذهب باطل ایشانست قائلان مذکور مذکور نیستند و حال انکه ضمیر سوی ایشان عاید
کشت زیرا که بذکر مقول که ایشان بدان مشهورند معلوم می شوند و قالوا اتخذ الرحمن عطف است بر جمله
واتخذوا من دون الله و جمله اتخذ الرحمن ولدا مقول قالوا است معنی اینست و کفتند یهود و نصاری
و بعضی عرب که رحمن ولدی کرفت و از طایفهٔ مبطل در رد بطلان رفته لقد جئتم شیئا ادا این جمله بعد

جمله قالوا اتخذ بیلاست ولهروی التفات از غیبت سوی خطاب نکته التفات اظهار کمال شناعت ذنب است
که موجب اقبال بتهدید شود و مستوجب توجه بخطاب تشنیع گردد و تواند بود که حمل بر حذف قل کنند و
تقدیر کلام قل لقد جئتم شیئا ادًّا گویند و ادّا بمعنی شدید ما خوذ از ادّت بمعنی شدت است و بعضی گویند که
لفظ اد بمعنی عجب دارند و بعضی عظیم پندارند **معنی اینست** کافران چنین سخن گفتند و هر آینه باطل رفتند و هر آینه
آمدند کاری عجیب و شانی بزرگ را امری دشوار و گفتار نا سزاوار تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ
تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدًا تکاد دیباو تا ینفطرن و یتفطرن از باب
انفعال و تفعل خوانند و انفطار مطاوع فطر و تفطر مطاوع فطر یعنی شکافت دانند و تخر ما خوذ است از
خرور بمعنی سرعت سقوط یتفطرن خبر است مر تکاد جمله مستانفه است در جواب ما اثر هذا الذی وما شان
هذا الخطب هدّا مفعول له است مر تخر الجبال یا حالت ای تخر مکسورة و تواند بود که هدّا بمعنی آواز آتش
آسمانی باشد بدین تقدیر مفعول مطلق بود از باب ضربته سوطا ای تخر الجبال خرور الالت دعوا بتقدیر
بان دعوا متعلق است بهدّا یا بتقدیر لان دعوا مفعول است مراد بیا بتقدیر زبان بان دعوا ظرفست
و ولدا مفعول دعواست للرحمن حالست از دعوا از جهت نکارت ذوالحال مقدم شده **معنی اینست**
نزدیکست که آسمانها از فظاعت این معصیت و از شناعت این خطیئت بشکافند و قطعها پاره پاره شده
بی شما گردند و نزدیکست زمینی که بشکافند و نزدیکست کوههای که بزودی فرو افتند با اقبال با آواز آتشی
از جهت آنکه برای رحمن دعوی ولد کردند و اینچنین سخن نا بوده و نا پسندیده بر زبان آوردند وَمَا
يَنبَغِي لِلرَّحْمَٰنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا این جمله معترضه است برای تنزیه است خدای از ولد و نا ملایم بودن
این صفت با کردگار صمد **معنی اینست** و شایان نیست این صفت از کردگار مر رحمن را که ولد کیرد
و بکمال اجلال او لایق نیست که این نقیصه بپذیرد إِن كُلُّ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَٰنِ عَبْدًا
ان نافیه است کل مبتدا است من موصوله است فی السموات والارض صله من است عبدا حالست
از ضمیر ان والا آتی الرحمن عبدا مستثنی مفرغ است خبر مبتداست جمله ان کل من فی السموات تا اخر است
مر جمله و ما ینبغی للرحمن ان یتخذ ولدا **معنی اینست** مر رحمن را اتخاذ ولد نباید و این نقیصه بر کمال
جلال او نشاید زیرا که نیست هر که در آسمان و زمین است مگر آینده جایگاه رحمن در این حال که او
بنده است و سر افکنده است تا ذلت و هوان فرزند چگونه بود و تا ذل بندگی و لد چه نوع شود
لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا جمله دیگر است مقرر مضمون جمله اول و اجمه مضمون جمله اول این بود
هر که در معرض شرکت و فرزندی نیارد و مضمون اینجمله اینست معلوم علم او و مقهور او اند همه را بعلم
و قدرت محیط گشته همه را بایجاد و تکوین او وجود پذیرفته با این صفات شریک او باشد و فرزند بودن
که در معرض شرکت است نتواند **معنی اینست** هر آینه بدرستی که کسانیکه در آسمان و زمین اند شمرده
است و بعلم خویش همه را هر شمار آورده است عدد همه داند و اطلاع بر اسرار و سرائر تواند این معنی
مبنی از کمال قدرت و عظیم قوت هر که غیر اوست مقهور و مردود اوست در خود شرکت نبود لایق فرزند
نشود وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا کلهم مبتداست اتیه خبر اوست و جمله عطفست یا
حالست **معنی اینست** و هر یکی از ایشان آینده است بر وی در روز قیامت در حالتی که تنها است و از
یار و مونس جداست کسانیکه در مبدا و معاش چنین و در معاد و آخر کار مقهور قهر او بند ایشانرا با شرکت
او چه ملائمت بود و با فرزند بودن او چه مناسبت باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَٰنُ وُدًّا تاکید این جمله از جهت ابراز وعد بر سبیل و کمالست
و این نوع تاکید بلفظ اعادتست **معنی اینست** بدرستی آنانکه ایمان آورده اند و اعمال صالحه کرده اند

و بزودی بار شنی زود باشد که بگرداند برای ایشان برحمت خویش رحمن دوستی بر دلهای مردمان و ایشانرا
بی سابقهٔ مودت دوست دارند و خاطر جانب ایشان گمارند و این اثر محبت خداست و از موجبات لطف کردگار
تعالی است و از کعب مروی است که او گفت مکتوب فی التوریة تر امحبة الاحد فی الارض حتی یکون ابتداءها من الله
تعالی سراها علی اهل السماء ثم علی اهل الارض و تصدیقه فی القرآن و در خبر آمده است اذا احب الله عبدا نادی
جبرئیل قد احببت فلانا فاحببه فنادی جبرئیل بذلک فی السماء والارض و کذا اذا ابغض عبدا و وجه دیگر آنست که
ودّا بمعنی مودود گردانیدن محبوب ایشان مر ایشانرا عبارتست از دادن آن و رسانیدن آن بر ایشان
سوال بدرستی مومنان و صالحان را محبوب ایشان مر ایشانرا عبارتست از محاذن آن مو کرداند و مطلوب ایشانرا
بر ایشان برساند بر هر دو وجه سوال وارد است که مشاهده بر خلاف هر یکی شاهد است چندین مردمان صالح
مبغوض کفار و فساق و مبتلا ببلای اهل شقاق و نفاق اند دوستی ایشان در دلهای ایشان واقع نشده و هم
محبت در دل ایشان نیامده و چندین صلحا را مشاهده کردیم که بمطلوب نرسیدند و روی محبوب ندیدند **جواب**
بیرون آمدن بعضی از بن عامه بسبی و جهتی است و حکم عام با فی لحوق خصوص نیست و تخلف حکم در بعض از باب
تخصیص عام است و ان با فی تصرفات کلام است فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا
لُّدًّا وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُم مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا انما مر قصر
و قصر مذکور قصر اضافی از باب قصر افراد است رغبت پیغامبر را صلی الله علیه وسلم در کوبیدن کافران بقرآن و
تحر او را در کفر ورزیدن و نا گرویدن تنزیل کرده منزله اعتقاد این که قرآن چنانچه برای تبشیر و انذار آمده
همچنان برای تحصیل تصدیق و اقرار است قرآنرا بر تبشیر و انذار قصر کرد و برای رد شرکت بودن او برای استعظام
صحابه هلاک پیغامبر را منزله دعوی تری از هلاک رفته اند در آیت و ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما
مقضیا جمع همه مردمان در ورود مذکور کرد بعد در آیت ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا بر وجه
تقسیم مومنان و کافران آورد آیت و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات تقسیم و تفریقه دیگر است بعد از آن در آیت
یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا و نسوق المجرمین الی جهنم وردا تفرقه دیگر است در تقسیم مذکور باز بوعده
ود در حق مومنان و بر حکم نجوی وعده خلاف آن در حق کافران بود بی هر یک کلام جمع و تقسیم و چند نوع تفریقا
هر یکی از وجود تحسین بتحسین حقیقی است چون پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم را تفریقات تقسیم مذکور
روشن گشت و حال کافران و مومنان بوضوح پیوست از جهت عدم انتفاع کافران بقرآنات و با بهره مند
شدن با یات فرقان مظنه حزن بود و از جهت آنکه دشمنی دوست نگشت و نفاق و هلاک نه پیوست مظنه
خوف دوی نموده این دو جمله در آخر سورت بر وجه تذییل و تذ برای باز داشت آن حزن مذکور و دوم
برای نگاه داشت از خوف مذکور آورد و سورت مذکوره را بدین هر دو ختم کرد و چون باز داشت از حزن
و خوف مبنی بر مظنه خوف و حزن که تا ثیر از کلام سابق است بود کلام را بافاد ذکر کرد **معنی اینست**
پس آسان نکردانیده ایم قرآنرا بر زبان تو یعنی بلغت عرب که زبان تست مگر برای آنکه بشارت دهی بقرآن
متقیانرا که شمار در بهشت کنند و اند یعنی مجرمان و کافران را که شما در دنیا موت و هلاک است در دوزخ
چنین در کاتست و چند از قرنها گذشته و اهل عصرها رفته که ایشانرا هلاک کردانیده ایم و بزوال و
فنا رسانیده ایم بیش از این کفار که ایشانرا انذار می کنی و مخافت در دل ایشان می افکنی هست که احساس می کنی و
هیچ یکی از اهل قرون هالکه معنی احساس نمی کنی و در نظر تو نمی آید یا آواز نهانی مر ایشان می شنوی یعنی نمی شنوی
و آواز ایشان در گوش تو حاصل نمی آید چشمها نا پدید گشته و آوازهای ایشان بعدم پیوسته قوت و شوکت
ایشان باخر رسیده و شور و غوغای ایشان با نتها انجامیده کار و بار ایشان گذشت و کردار و گفتار ایشان
تمام گشت و بدانکه منقطع سورت که بذکر تفسیر قرآن است و ذکر تبشیر و انذار که مقصود بتنزیل

فرقانست و بذکر هلاک کسانیکه کافر شدند و بکتاب خدای نگرویدند چنانچه نام و نشان محو شده و اثری
از آثار ایشان بجا نمانده سمع و بصری پیدا نیامده و ابعاد ایشان بنهایت رسیده و تمام و کمال انجامیده شک نیست که
منتهای حسن است دال بر انتهای سخن سهت والله اعلم و وصفه لا اله الا هو ربی توکلی علیه و هو حسبی **سورة طه**
مکیست صد و سی و پنج آیت هزار و سیصد و چهل و یک کلمه پنج هزار و دویست و چهل و دو حرف نظم سورت
با سورت مریم آنست که در هر یکی قصهای پیغامبرانست و نیز در خاتمه سورت مریم ذکر قران بود در آغاز سورت طه
ذکر قران روی نمود و نیز انتهای سورت مریم و ابتدای سورت طه هر دو بخطاب پیغامبرهاست و بدانکه در ابتدا
سورت طه خطاب بپیغامبر صلی الله علیه وسلم اورد بعده تنزیلا ممن خلق الارض والسموات العلی از ذکر قران تخلص
سوی ثنای خدای جل و علا اورد بعده جمله و هل اتیک بعنی و قد اتیک بر مضمون مبتدا سورت معطوف گشت
کلام بعنی اکرمناک بتنزیل القران و تلقاک الاعدا بالاهانة و الایذا و قد اتاک حدیث موسی موافق بحالک فی العلا
و جفار الاعدا پیوست و از الجملة کذلک نقص علیک من یا ساخت بعده قصه ادم را علیه السلام که جامع اصابت
و تندر ساست بر قصه موسی علیه السلام معطوف گردانید از جمله و لقد عهدنا الی ادم من قبل بجمله فاما یاتینکم
منی هدًی و متعلقات او قصه مذکور را باخر رسانید بعده جمله افلم یهد لهم کم اهلکنا قبلهم من القرون برای توبیخ مشرکان
و کلمه لولا کلمة سبقت من ربک تا اخر برای وعید ایشان و چند جمله دیگر متضمن امر و نهی پیغامبر بر وجه تذییب مذکور
گشت بعده جمله قل کل متربص فتربصوا بر وجه استینافا آمد و سورت اختتام پیوست و شک نیست که جملهای که
از یک بابست اگر معانی ایشان متغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از همه
یکی آید هر یکی در مقصود کلی متمم دیگری است معترضاتی که در میانه بود میان جملهای متصل روی نمود و جمله دیگر از
هر نوع که بود در محلها یکیک بیاید بمشیة الله و عونه بیانش از روی نماید والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و
المآب **بسم الله الرحمن الرحیم** طه ما انزلنا علیک القران لتشقی بعضی قاریان بفتح طا و ها خوانند
و بعضی هر دو با ماله آرند و بعضی اول بفتح و ثانی را با ماله بندارند و بعضی مفسران طه از اسما حروف تهجی چنانچه
در بعضی سورت دیگر گذشت دارند و بعضی طا از طوبی و ها از هاویه یا طا از طرب مومنان در جنان و
ها از هوان کافران در نیران یا طا از طلب غازیان و ها از هیبت ایشان دارند یا طا از طهارت و ها
از هدایت یا طا از طاهر و ها از هادی که از اسما پیغامبر است پندارند بعضی گویند در حساب جمل طه
نداست و ها پنج مجموع چهارده باشد و این عبارت از ماه شب چهارده بود و مراد ایشان پیغامبر است صلی الله
علیه وسلم یا طا از طول قیام و ها از اهتمام و بعضی گویند و بعضی گویند هر معنی که حرف رمز آن بود متمم به
شود در تفسیر آورده که این وجوه و امثال آن محتمل نیست که معتمد علیها نیست بعضی گویند طه اسم است بمعنی رجل
بلغت قبطی و بعضی گویند بلغت سریانی و بعضی گویند بلغت حبشی بعضی گویند بلغت بعضی قبائل عرب حرف ندا
محذوف بود بر این وجه دو بحث می آید یکی آنکه طه اگر بمعنی رجل باشد اسم جنس بود و از اسم جنس حذف حرف
ندا نشاید دوم آنکه طه بر تقدیری که از اسمای حروف باشد کتابت وی بدو حرف بر سورت مسمی سائغ بود و چون
اسم رجل باشد کتابت او طاها بچهار حرف سزد جواب از اول آنکه حذف حرف ندا از اسم جنس از باب اصبح لیل بود
شاذ باشد و از ثانی آنکه کتابت قران بر قیاس نیست خطان لا یقاسان خط العروض و خط القران بعضی گویند
طه اسم سورتست بعضی گویند طا در اصل طأ بهمزه ساکنه بر صیغه امر است از وطی یطا همزه ساکن از جهت فتحه
ما قبل الف شد و ها مقصور هذا باشد تقدیر چنین باشد طا ها هذا اسم فاعل باشد یعنی خدای طا الارض خذ ما تومر
یا ها ضمیر باشد عائد بارض مفعول طا بود و ارض هر چند که مذکور نیست باعتبار مقام معلوم است روایت کرده الله
که پیغامبر صلی الله علیه وسلم نماز شب بیکپای ایستاده می کرد و دوم پا در کار نمی آورد امر وارد شد طه ای طأ الارض
بقدمیک فی الصلوة یا اسم سورتست خبر مبتداست بتقدیر هذه سورة طه ما انزلنا علیک القران لتشقی بر

تقدیری که طه دو حرف هجاست جمله ما انزلنا علیک القران ابتدای کلام است بر تقدیری که طه قسم بود ما انزلنا
علیک القران لتشقی جواب قسم بود و بر تقدیری که طه ما انزلنا علیک القران لتشقی خبر مبتدا پندارند قران از باب
وضع مظهر موضع مضمر گویند و ربط با مبتدا بدین وجه جویند روایت کرده اند که کفار مکه پیغامبر صلی الله علیه
وسلم را گفتند انک تشقی حیث ترکت دین آبائک این آیه برای رد سخن ایشان نازل گشت و برای نفی مذمت مذکور
این نظم بورود پیوست **معنی اینست** بر تو وحی نکرده ایم و قران بر تو فرود نیاورده ایم برای آنکه شقی شوی و از
دائره سعادت بیرون روی چنانچه دشمنان می گویند و شقاوت تو می جویند از گفتار دشمنان چه آید و از بد
خواهی ایشان چه کشاید بعضی روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم چندان در نماز قیام آورد که پایهای
مبارک اماس کرد این آیت فرو آمد و بعضی گویند پیغامبر صلی الله علیه وسلم چون در نماز قیام کردی رسنی در سینه
خود بستی تا خواب غافل نسازد و بر زمین نه اندازد بعضی گویند در نماز بیک پا ایستاده شدی بار دیگر پا در
دارد نیاوردی و بعضی گویند پیغامبر را علیه السلام از اصرار کافران بر کفر اندوه گرفتی و از ناگرویدن و عدم
ورزیدن عمگین گشتی این آیت فرو آمد معنی چنین آید نفرستادیم بر تو قران تا تو رنج بینی و تعب بر نفس خویش
کن یعنی بدین غایت نفس خود را رنجه مدار و بدین نهایت تن خود را ماز ان یا گویند نفرستادیم بر تو قران تا تو اندوه
کنی و خود را از کفر کافران در غم و تاسف افکنی کار تو فرمان رسانیدنست نه مسلمان گردانیدن وظیفه تو پند دادن
نه گنج ایمان در دل ویران نهادن در راحت نفس خویش بکوشی و از تعنت کافران و تاسف کفر ایشان دل را نخراشی
و خود مخروش الا تذکرة لمن یخشی مستثنای مفرغ است مفعول له است یا حالست یا مستثنای منقطع است
و الا بمعنی لکن بر وجه اول یعنی بر وجهی که آیت رد مقالات کافران بود و نفی نسبت ایشان شقاوت را سوی پیغامبر
صلی الله علیه وسلم مقرر بود تا در جواب لم انزل مستانفه باشد **معنی اینست** نفرستادیم بر تو قران برای آنکه
رنج بینی مگر برای پند دادن خائفان یا متعلق است بفعل مذکور ای ما انزلنا علیک القران لتتعب و تحزن
الا تذکرة لمن یخشی چنانچه گویند ما حملت السیف لتخاف الا لتاهب و ما ضربتک لتتاذی الا للتادیب
معنی اینست ای پیغامبر عظیم الشان نفرستادیم بر تو قران برای اینکه رنج بینی و اندوه بکنی یعنی مگر برای پند
دادن تا در این حال که پند دهنده بود هر کسی را بیم کند و بترسد تنزیلا ممن خلق الارض والسموات
العلی تنزیلا مصدر است مر فعل محذوف را ای نزل تنزیلا و تواند بود که بدل از تذکرة باشد و جمله نزل
تنزیلا بیان کیفیت انزال قران که منزل بدفعات باشد و در ذکر ممن خلق الارض والسموات بعد انزلنا
التفاتست از تکلم سوی غیبت برای تصریح صفت عظیمه خلق زمین و آسمان و صفت عظمت قران بواسطه
فرستنده آن و تواند بود که تنکیر تنزیلا برای تعظیم افتادن بر این صفت متعلق باشد ای نزل تذکرة تنزیلا
عظیما منا العلی جمع علیاست چنانچه فضلی جمع فضلی و اولی جمع اولی و چون السموات العلی فاصله انداخت ارض
را بر سموات از جهت رعایت فاصله مقدم ساخت **معنی اینست** فرود آورده شده است قران فرود آوردنی
عظیم بر دفعات بحسب مصالح مختلفه و واقعات از پروردگاری که زمین و آسمان بلند را آفریده و زمین را
با نوار انعام و تنزیل آیات قرانی روشن گردانیده الرحمن علی العرش استوی خبر مبتدای محذوفست ای
هو الرحمن جمله علی العرش استوی و جمله و ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری خبر دوم سوم بر
وجه تعداد بغیر عاطفه آمده چنانکه صاحب کشاف در الرحمن علم القران خلق الانسان علمه البیان ذکر کرده و
جمله هو الرحمن تا آخر بعد ذکر ممن خلق الارض والسموات العلی در جواب بین لنا ما صفته مستانفه بود
یا موکد مضمون جمله خلق الارض والسموات العلی باشد استوی علی العرش متشابه است متضمن اثبات مکان
است و حق تعالی منزه از آنست ذکر او گذشته و بیان او بالا رفته **معنی اینست** رحمن بر عرش استوی

دارد و هیچ از اهل سنت از استوی ارادت استقرار جایز ندارد **سوال** استوی خدای واقتدار او بر همه جا
و بر همه چیز هست وجه تعیین عرش چیست و تخصیص او بذکر چراست **جواب** عرش مجید اعظم و اعلی است
استیلا بر غیر او بر طریق اولی است چون او از همه مخلوقات اعلا است ذکر او بمنزله ذکر کل است له ما فی
السموات وما فی الارض وما بینهما وما تحت الثری وان تجهر بالقول فانه یعلم السر واخفی
الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است ای له ظرف مستقر
خبر مبتدا است وما فی الارض وما بینهما وما تحت الثری معطوفات و مبتدا است وما فی الارض وما بینهما
مرفوع المحل بر ابتدا اند وان تجهر بالقول شرط است جزای او علیه محذوفست فانه یعلم السر واخفی تعلیل
جزا است وجمله شرطیه بر جمله اسمیه سابقه معطوفست وجمله شرطیه مرفوع المحل بر ابتدا است لا اله الا
هو خبر مبتدا است جمله له الاسماء الحسنی خبر دیگر است وجمله الله لا اله الا هو تا آخر مر جمله له ما فی السموات
وما فی الارض را مقرر است چه کسی که منفرد بالوهیت است و متصف بوحدانیت است جزا و سزاء وار
اختصاص ملک سموات وارض وما بینهما وما تحت الثری که باشد وغیر او مالک ملک که شود **معنی**
اینست مر خدا راست آنچه در آسمانهاست از فرشتگان و ستارگان وجز آن وآنچه در زمین است از کان
ونبات وحیوان وجان و اغار و اصناف اشجار وآنچه میان آسمان و زمین است چون نار و هوا و
سحاب ومطر و سایر کاینات هوائی از آثار قدرت قادر اکبر وآنچه فرو زیر ثری است از صخره و گاو و حوت
وسایر آنچه معلوم خداست نیست معبودی بحق جز او ومر او راست اسماء نیکو یکی است جز او الهی دیگر نیست
اگرچه نامها متعدد می نماید اما از تعدد اسما تعدد مسمی لازم نمی آید وهل اتیک حدیث موسی اذ رای
نارا فقال لاهله امکثوا انی آنست نارا لعلی آتیکم منها بقبس او اجد علی النار هدی فلما اتاها
نودی یا موسی انی انا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی وانا اخترتک فاستمع لما
یوحی طوی منصرف وغیر منصرف خوانند بر تقدیر صرف علم مکان و بر تقدیر منع صرف علم بقعه دانند و
انا اخترتک بصیغه ماضی برای متکلم جمع وانا ضمیر مرفوع منفصل برای متکلم واحد واخترنا بصیغه متکلم جمع
وانا ضمیر متکلم جمع منصوب متصل بان یا حذف نون ان انا از جهت اجتماع نونات خوانند و معنی بر حسب
اختلاف قرائت مختلف دانند چون اشقیای مشرکان مکه پیغامبر را صلی الله علیه وسلم بکذا نسبتی دین
آبای خویش شقی کنند و از بی سعادتی و بدبختی مذمت و نکوهش او جستند حق سبحانه وتعالی بآیت طه
ما انزلنا علیک القران لتشقی الآیه مذمت ایشان از دفع کرد و سعادتی که پیغامبر را صلی الله علیه وسلم
حاصلست برای تسلیه و تطییب دل او در بیان او رد هر گاه که سعادت تنزیل قران حاصل شد و تنزیل
نعمت قران از خلق سموات علا آمده او را با شقاوت چه نسبت باشد و با نکوهش چه ملازمت بود برگزیده
خدای بخط کسی منحط نشود و مرتبه او بگفتار نا پسندیده کم عقلان کم نگردد هر که سوی آفتاب خاک افکند
آفتاب را چه زیان کند خاک بر روی او افتد و خاک ار کرد د بعده سبحانه وتعالی عظمت خویش در بیان آورد
پس از ان قصه موسی علیه السلام ذکر کرد و ذکر علای او و جفای قوم او بر وبه بیان اورد یا پیغامبر ما علیه الصلوة
والسلام بر حکم البلیة اذا عظمت طابت تسلیه بر جفای کفار حاصل   و ترجیه فیض نعم کرد کار در حصول
پیوندد **روایت** موسی علیه السلام از شعیب علیه السلام دستور خواست تا با اهل خویش از مداین
بمصر رود و بسوی مولد و منشا خود باز گردد موسی علیه السلام از مداین بیرون آمد روی براه مصر
نهاده از راه در بیابان افتاد و بره یکی حادثه قطیع زاد ره غلط کرد و روی در بیابان آورد با این که شب بود
ابر و باران وظلمت و برودت هوا روی نمود و در اثنای آن صفوره را که زن موسی علیه السلام وحامله بود

دردزه حادث گشت پسری که بر و حامله بود بولادت پیوست از ظلمت و برودت هوا شکایت داشتند
دل بر طلب آتش گماشتند موسی چقمق بر سنگ نهاده هر چند که کوشید آهن و سنگ آتش بیرون نداد
موسی را چقمق چون از آتش نومید ساخت غضب کرده از دست انداخت آهن بسخن آمد و در گویاه
در آمد و گفت سنگ و آهن از بیرون دادن آتش ممنوع گشتند و از حضرت حق بمنع پیوستند که این سطوع
نوری دیگر است از آن نه در خور آهن و حجر است موسی چون مژده یافتن آتش و ادی شنید ناگاه از جانب
جبال وادی روشنای دید و اهل خویش را گفت همین جای باشید و از جای مجنبید من آتشی دیده ام و
چشم بدان دارم بر دو تا پاره از ان بر سر چوبی سوخته یا پلیته افروخته آرم موسی علیه السلام چون این حال دید
یافت گمان برد که آتش یافت در اقتباس قبسی از فروی درخت کوشید در دم دم زده آتش را از فرود
بالا دید قصد کرد و بر درخت بر آمد آتش را دید که فروی درخت آمد در حیرت انجا عجیب بود
دولتی از غیب روی نمود ندای یا موسی شنید از شان قائل بلفظ من المتکلم برسید خطاب انی انا ربک
فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی وانا اخترتک فاستمع لما یوحی شنید مکرم بتکریم تکلیم گشت و بر
جلالت و مرتبه رسالت پیوست رنج و محنت کشید و بلا و عنا دید و در طلب شتافت نعمت و دولت یافت
این آیت متضمن ذکران قصه آمده مبنی این حدیث عجیب شده استفهام برای تقدیر بمعنی تثبیت است
وای و قد اتاک حدیث موسی وجمله عطف است بر مضمون کلام سابق ای اتاک القران واجب بعث العباد
وثبت اصناف السعادة وقد اتاک حدیث موسی متضمنا ما اصابه من التعب وما نال من الدرجات والرتب
دال علی هذا بمعنی اذ رای نارا متعلق مضمون حدیث موسی است ای هل اتاک ما وقع من حادثة موسی
وقت رویته نارا فقال عطف است بر رای امکثوا مفعول قال است لعلی آتیکم منها بقبس مستانفه است
در جواب ما لنا بک او اجد عطف است بر آتیکم وعلی النار متعلق است بهدی متضمن اطلاع او اجد
هدی واطلاعا علی النار و امکثوا خطاب است مر زن و پسر و خادمی که برا بر بود یا خطاب بر زن است
تا او پلا اهل بر وجه اجلال و اکرام مر صفوره را که دختر شعیب علیه السلام بود لما ظرف است مر نودی مضاف
الیه است سوی اتیها و نودی با متعلق خویش عطف است بر جمله قال یا موسی بیان است مر جمله نودی
یا مجهول است بر تقدیر قول ای نودی وقیل یا موسی جمله انی انا ربک داخل مقولست تاکید او از جهت آنست
که موسی علیه السلام دران مسالت چنانچه در تفسیر است سائل بود و بلفظ من المتکلم الذی لا اراه مسالت
می نمود یا بتقدیم ملوح است چه ندای موسی در محلی که کسی نماید وآواز از همه جهات آید ملوح است
که این کلام خداست و از غیب نداست بتقدیم ملوح سامع را تنزیل منزله سائل کرد کلام موکد آورد فاخلع
فاخلع سببیه است طوی نام آن وادی است بدلست از بالواد المقدس و ان خبر است مر ان و جمله انک بالواد
المقدس تعلیل است مر فاخلع نعلیک که پای برهنه رفتن اجلال وادی مقدس و اکرام مکان مکرم است وجمله
وانا اخترتک عطف است بر انا ربک و تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی مفید تقوی است فای فاستمع سببیه است
موصول با صله یعنی ما یوحی مجرور لام است بر جمله لکن انزلناه و بذکر لمن یخشی یا بر جمله تنزلت تنزیل
عطف جزو بر تبک برای تسلیه بعموم بلیه **سوال** ان خبر است و این انشا است و عطف انشا بر خبر نا روا
جواب استفهام برای تثبیت است بمعنی قد اتاک حدیث موسی واقع موسی دران هنگام که در مکان مکث
کنید و از این محل مجنبید من آتش دیده ام که موجب انس شود و وحشت وظلمت و آفت برودت ببرد شاید بود
که قبسی از ان اقتباس کنم بچوبی سوخته یا پلیته افروخته بر شما بیارم و یا بر آتش راه نمونی یابم که بسوی آن
بشتابم هر که آمد آتش را که دیده بود و بر چشم او از دور می نمود ندا کرده شد ای موسی منم پروردگار تو
نعلین از پای بیرون آر و تعظیم این مکان معظم بجای آر برهنگی پا بپذیر از خاک این وادی برکت بر گیر بلکه

توی در وادی پاک که نام او طوی است و محل نیکو علا است برای شنیدن چیزی که وحی کرده می شود سوی تو گوش
دار و او را باهتمام تمام کوش اِنَّنِیٓ اَنَا اللّٰهُ لَآ اِلٰهَ اِلَّآ اَنَا فَاعْبُدْنِی ان بکسر همزه بتقدیر قول یا بتنزیل وحی
که متضمن معنی قول است ای فاستمع لما یوحی بهذا القول یا متکلم اسم ان است انا ضمیر فصل است الله خبر ان
لا اله الا انا خبر بکر است فا فاعبدنی سببیه است معنی اینست بدرستی که منم خدای نیست معبودی بحق جز من
موجود و نیست الهی الهی سزاوار پرستش غیر من در وجود چون چنین است و شان اینست پس بیگانگی یاد
بکن مرا یا پرستش کن مرا ای موسی وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ لِذِكْرِیٓ عطف است بر فاعبدنی امر بتوحید و ایمان
کرد بعد از ان امر بصلوة که تاکید ایمانست آورد فاعبدنی امر بعبادت بر سبیل عموم بود و اقم الصلوة ذکر
خاص بعد عام بود لذکری اضافت ذکر سوی مفعول است ذکر فاعل متروک است ای لتذکر ایای و لام برای
علت غائیه یا بمعنی وقت است و تواند بود که اضافت علت غائیه باشد با ایاها محذوف بود ای اقم الصلوة
لذکری ایاها فی الکتب المنزلة برین وجه لام برای علت باعثه باشد معنی اینست و برپای دار نماز را از
جهت یاد کرده من یا در وقت یاد کرد من یا برای یاد کرده یا گویند تا من ترا یاد کنم و در مرتبه فاذکرونی
اذکرکم بر سانم نماز بگذار تا تو مرا یاد کنی و ماسوی الله را در عدم افکنی یا نماز بگذار از جهت آنکه من ذکر
نماز در کتب بسیار کرده ام و در بسیار محل بر سبیل تکرار آورده ام اِنَّ السَّاعَةَ اٰتِیَةٌ اَكَادُ اُخْفِیْهَا لِتُجْزٰى
كُلُّ نَفْسٍۭ بِمَا تَسْعٰى الساعة اسم است و اتیه خبر ان را جمله معلله است مر امر بعبادت را یا مستانفه است
برای بیان فائده عبادت یا معترضه است برای ترهیب تاکید او از جهت تنزیل عاصیان مترله منکران
جه عصیان ایشان علامت انکار جزاست اخفیها خبر است مر اکاد را و اکاد با خبر خویش خبر دیگر است
ان را و اخفا از اضداد آمده بمعنی ستر و اظهار مستعمل شده اینجا محتمل هر دو معنی است بما تسعی متعلق
به تجزی و لتجزی متعلق است باتیه یا متعلق اخفیها بود معنی اینست بدرستی که قیامت آمدنی است
و بی شک واقع شدنی است میخواهم که آن پنهان دارم و وقت وقوع آن پیدا نیارم یا نزدیکست که این
اظهار کنم و بزودی این وعده سابق بر سانم تا جزا داده شود هر نفسی بدانچه سعی می کند و بعملی که او را
بتقدیم می رساند سوال معنی اول مشکل است زیرا که اکاد مقتضی قرب حصول بود در حال و در حال
منتفی باشد با قیامت زیرا که در قیامت حال مخفی و مستور است قرب خفا او نیز وجه مذکور است جواب
اخفیها خبر از استقبالست و واقع پنهان بودن او در استقبال ثابت بودن اخفا معدوم قریب الحصول
برین حصول و بدین معنی است و بعضی اخفیها من نفسی تقدیر کنند و اخفا از علام الغیوب که عقلا محالست
مبالغة دارند و ذکر اکاد مصحح او پندارند بر وجهی که از اخفیها اظهرها مراد دارند هیچ اشکال نبود
و هیچ سوال وارد نشود فَلَا یَصُدَّنَّكَ عَنْهَا مَنْ لَّا یُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوٰىهُ فَتَرْدٰى فای در فلا یصدنک
سببیه است و فلا یصدنک نهی است موکد بنون تاکید ثقیله مر موسی راست و مراد امت اوست بر وجه
تعریض بالحذف و من لا یومن فاعل است من لا یصدنک و اتبع هواه حالست بتقدیر قد فتردی جواب
نهی است ای فتهلك این خطاب نیز بر طریق خطاب لا یصدنک بود بر سبیل تعریض مر امت را باشد یا خطاب
پیغامبر صلی الله علیه و سلم بحذف مضاف دارند و بتقدیر فلا یصدنک امتك فتردی امتك پندارند
معنی اینست هر اینه باز ندارد ای موسی ترا عقیدهٔ قیامت یا امت ترا ای موسی کسی که بروا ایمان
نمی آرد و آمدن او را حق نمیداند و حال اینست که پیروی کرده است هوای خود را پس که شوی یا امت
تو هلاک گردد بنا هر چه خوشی آید کند در آخرت در عذاب و نکال افتد وَمَا تِلْكَ بِیَمِیْنِكَ یٰمُوْسٰى
مای استفهامیه مرفوع المحل بر ابتداست تلك خبر مبتداست بیمینك حالست از معنی اشارت یا تلك
موصول است بمعنی التی بیمینك صله اوست موصول با صله خبر مبتداست یا موسی جمله ندائیهٔ معترضه است

بجای تنبیه

برای تنبیه تقیید یعنی از جهت دفع گمان اشارت سوی خاتم است که در دست جیب داشت و استفهام
برای تقریر است یعنی جمله مخاطب برین که اقرار کند هی عصای گوید و تا بعد مار شدن ظهور قدرت معاینه کند
و نیز سد جمله استفهامیه معمولست بر تقدیر قیل عطف است بر نودی ای فلما اتیها نودی یا موسی انی انا ربک
و قیل و ما تلك بیمینك یا موسی معنی اینست و گفته شد چیست آن مشار الیه در دست حالی که در دست
راست تست یعنی عصا یا چیست آنکه در دست راست تست ای موسی قَالَ هِیَ عَصَایَ اَتَوَكَّؤُا عَلَیْهَا وَ
اَهُشُّ بِهَا عَلٰى غَنَمِیْ وَلِیَ فِیْهَا مَاٰرِبُ اُخْرٰى قال مستانفه است در جواب ماذا قال موسی حین قیل له
ذلك جمله هی عصای مقول قالست اتوكؤا علیها جمله مستانفه است در جواب ماذا تصنع بها و ما ذا
ینفعك فقال اتوكؤا علیها و اهش بها علی غنمی ولی فیها مارب اخری مارب جمع مأربه بالحرکات ثلثه در راکه
بمعنی حاجت است و در صفت او اخر بر صیغه جمع نیاورد و صفت او را جمع نکرد بلکه از جهت رعایت فاصله
الی اخری بر صیغه مفرد آورد جمله ولی فیها عطف است بر فعلیه سابقه یعنی تکیه کردن برو در وقت
مانده شدن و برای گوسفندان برگ درخت فرود آوردن گاه گاه حاجت می شود حاجتهای دیگر که مارا آن
در وست چنانچه ثابت و کائن است که عصای من آن همه متضمن است چنانچه در صفت عصا گفته اند هی
الید الطولی و الرجل الثالثه للاخری مهارب الاعدا تقلب الاحیا قوس بلا انحنا سیف بلا مضا شعار
الضعفا سلاح الفقرا یریح صاحبه عن دابه سلاح یدرک المهارب بها کالمامح و ینصب فی الصحرا
فیلقی علیها ثوب و کسا للاستظلال و یستدل بها علی من مکان خال و ینصبها الحارث فی الحرث و یلقی
علی راسها کسا فیتحنبها الوحوش فلا یجری علی الاکل منها حیرا و ینصب فی الزروع و الزرایع و ینکی علیها
قدر ما یحمد رفعا الصبی یوضع علی الکتف و تعلق بها زادا و سقا و یسیر بها غور الماء العبور و یجتنی
منها النوان فی الدور و یتحامی عنها الاذا و یشد بها الجبل فی الاستقا اذا قصر الحبل و لم یصل الی الماء
و یقتل بها العقارب و الحیات و یرفع بها سائر الموذیات و ینفع و یبقی نافعه فی الاعما و یرتها کابرا
عن کابر و اذا انکرت نصفین یحمل منها اقتاب الرحال و اذا انقطعت او تعار یتخذ منها اوتاد یشد
بها الجبال و اذا انقطت قطعا صغارا یتخذ منها الاوتاد الصغار و یعصب الت التجار حتی لو لم امرها الی
ان یحمل حطبا یطبخ بها الطعام ینفع بها الانام الی ان یستقی برمادها بعض جراحات الحمر و الجمال
و العوی بنی منها عن الکنانة الغائله فی شی و من الاحوال حتی یضرب بها المثل فی کثرة الجدوی یقال انك
احدی من تفاریق العصا معنی اینست گفت موسی این عصای منست برو تکیه می کنم در آن هنگام که مانده می
شوم و برگ درختان که برای گوسفندان حاجت دارم بعصای مذکور فرو می ریزانم و مراد در آن عصای حاجتها
دیگر هست که هر یکی از آن مصلحت معتبره است سوال جواب این سوال بلفظ عصا تمام شدی و اقرار
بعصا بودن حاصل آمدی اطناب برای چه کرد هی عصای با ذکر مبتدا و اضافت سوی یا چرا آورد جواب
در هنگام شرف تکلیم یافتن و مقام نیک رتبه کلیم گشتن مقتضی اطناب بود درین مقام تکثیر کلام سائغ بود
در سوال با امکان اختصار بلفظ بیمینك بذکر تلك یا موسی اطناب یافت در جواب بر وفق سوال سوی اطناب
شتاب و نیز در و ما تلك بیمینك یا موسی سه احتمال بود که سوال از ماهیت عصا و از صفت او و از فائده او
جواب بر طریقی گفت که هر سه وجه را جواب سزد بیان ماهیت عصا و صفت مملوکیت باضافت سوی خویش
آورد پس از آن بیان غرض پرداخت کلام را بر سه وجه سوال و جواب صحیح ساخت قَالَ اَلْقِهَا یٰمُوْسٰى
فَاَلْقٰىهَا فَاِذَا هِیَ حَیَّةٌ تَسْعٰى قال جمله مستانفه است بر قال القها در جواب ماذا قال موسی حین قال
موسی ذلك جمله القها مقول قالست فالقیها عطف است بر قال القها ای قال القها فالقیها و فای در فاذا
هی سببیه است و اذا مفاجات ظرفست مر معنی مفاجات ای فالقیها ففاجاه بان لا مفاجات لا کونها حیة

تسعی معنی اینست گفت خدای عز وجل بیفکن از عصا را ای موسی پس انداخت موسی علیه السلام عصا را پس
ناگاه آن عصا ماریست می شتابد و فرو می برد از سنگ و درخت آنچه می یابد در آغاز مار خرد پیدا گشت پس
در افزونی بصورت اژدها برست مسافت میان دو کلیدان او چهل گز بود بصورت و صولت چون اژدها
هائل می بود قال خذها ولا تخف سنعیدها سیرتها الاولی جمله معلله است یا مستانفه است
در جواب ماذا اصنع بها حین اخذها سیرتها الاولی منصوبست بر ظرفیة ای سنعیدها فی سیرتها الاولی
یا بنزع خافض ای سنعیدها الی سیرتها الاولی یا مفعول مطلق است از قبیل ضربته سوطا ای سنعیدها اعادة
سیرتها الاولی یا مفعول دوم است مر نعیدها را بتضمن معنی جعل ای سنعیدها و نجعلها ذات سیرتها الاولی
این وجوه را در تفاسیر آورده اند و وجه پنجم را که بدل اشتمالست و ظاهر تر ترک کرده معنی اینست گفت
خدای عز وجل بگیر ای موسی این مار را بسیرت او یعنی مترس از گرفتن آن باز خواهیم گردانید این
مار را بسیرت او یعنی بر هیئتی که داشت باز بآن هیئت خواهیم ساخت سوال در هنگام تشریف تکلیم
و زمان اجلال و تعظیم عصا را مار گردانیدن چه بود و دران حین صورت قطاعت هولناک روی نمودن را
سبب چه جواب موسی علیه السلام را در دعوت فرعون برای معجزه مار گشتن عصا مقرر بود حق سبحانه و
تعالی موسی علیه السلام این حالت قطیعه پیش از هنگام آن روی نمود تا دران وقت نترسد و بر حکم بشریت از
هیبت آن نرمد بعضی گویند چون موسی علیه السلام بیان منافع عصا کرد حق سبحانه و تعالی منفعت اعجاز او را
که در خاطر موسی نبود بظهور آورد بعضی گویند که موسی علیه السلام چون منافع عصا را باز نمود و عصا هم متاعی از
متاعهای دنیا بود حق سبحانه و تعالی فرمود هر چند که عصا بنو در کار است و ظاهرا از متاع دنیا است اما از روی
معنی ماریست از دست بینداز تا صورت او را ببینی و هیچ متاعی را از دنیا بطیبت نفس نگیری واضمم یدک الی
جناحک تخرج بیضاء من غیر سوء آیة اخری جمله واضمم یدک عطف است بر خذها تخرج بیضاء جواب
امر است بغیر فاء مجزوم شده آیة اخری یعنی معجزه اخری حالست از فاعل تخرج اخری صفتست مر آیة را و
تواند بود که آیة منصوب بفعل محذوف باشد بتقدیر جعلناها آیة اخری و جناح هر چیزی کرانه او بود این
معنی ماخوذ از جناح طائر باشد جناح انسان بعضی پستان گویند بدلیل آنکه جای دیگر گفته وادخل یدک
فی جیبک وجه تمسک آنست که همه را معلوم است که درون جیب پستانست بعضی گویند جناح انسان پهلوی
اوست چه پهلو کرانه بود و همه دانند که پهلو کرانه بدن انسان باشد چون کسی دست در جیب درارد
تواند بود که تا پهلو آرد موسی علیه السلام اندک سیاه فام بود چون دست در جیب در آوردی و زیر بغل
کردی سپید بیرون آمدی و چون برق روشن شدی بعضی گویند جناح انسان دست اوست که کرانه
تن اوست بر دو جناح یکی بود بمعنی واضمم یدک الی یدک باشد معنی اینست برسان دست راست خود را تا
دست چپ تا بعجبی پیدا آید از غیر برص سپید نماید سپیدی روشن چون برق درخشنده بلکه چون تابش
آفتاب تابنده چون بیرون آمدی از تابش او چشمهای ناظران خیره شدی چون بار دیگر دست در جیب
در آوردی برنگ قدیم گشتی و بهیئتی که داشت بوستی درین حالکه ید بیضا این دیگر است و معجزه نیست
لازم تر روشن ترست که عصا منفصل است درین داخلست لنریک من آیاتنا الکبری لام متعلق
بجعلنا بفعل محذوف ای لنریک من آیاتنا الکبری فعلنا ذلک الکبری مفعول دوم است مر لنریک را من آیاتنا بیان
اوست یا من آیاتنا مفعول دوم است من برای تبعیض است الکبری صفت آیاتنا است بر وجه اول معنی اینست
گردانیدیم ید بیضا را اینچنین تا بنمائیم ترا ای موسی بزرگ از آیات قدرت ما بر وجه دوم معنی چنین آید ترا
ید بیضا داده ایم تا بنمائیم ترا بعضی از آیات خویش بزرگتر اند و از همه معجزات اکبر اند اذهب الی فرعون
انه طغی چون موسی آیت عصا که مار گشت و ید بیضا که بروشنی پوست دید بطریق ما اصنع سپس برسید

حق سبحانه جمله اذهب الی فرعون را بر وجه استیناف وصل کرد و بغیر واو آورد انه طغی جمله معلله است تاکید
او از جهت تقدیم ملوح است که امر موسی برفتن سوی فرعون ملوح بطغیان اوست بتقدیم ملوح سامع را
منزلت سائل کرد جمله را موکد آورد معنی اینست برو ای موسی سوی فرعون بدرستی که او از حد گذشته
و طاغی گشته است و از ربقه بندگی بیرون آمده است و مدعی خداوندی خویش شده است قال رب اشرح
لی صدری و یسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی هارون
اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری کی نسبحک کثیرا ونذکرک کثیرا انک کنت بنا بصیرا
قال رب اشرح لی جمله مستانفه است در جواب ماذا قال موسی حین امر بالذهاب الی فرعون رب بتقدیر یا ربی
جمله ندائیه با جمله که بعد اوست مقول قال است صدری مفعول است مر اشرح بر طریق بیان بعد الابهام
و یسر لی امری معطوفات از معطوفات است بر اشرح لی یفقهوا قولی جواب دعا بغیر واو واقع شده و مجزوم
باضمار ان شده هارون مفعول اول است مر اجعل را و وزیرا مفعول دوم است لی حالست از وزیرا اخی بدل آنست
از هارون یا وزیرا مفعول اول است من اهلی صفت اوست لی مفعول دوم است یا من اهلی بدل اشتمالست
از اجعل لی وزیر گردانیدن سببست برای قوی گردانیدن پشت برو واشرکه فی امری بر قرائت صیغه
مضارع عطف است بر اشدد بر صیغه مضارع و بر قرائت اشرک بر صیغه امر عطف است بر واجعل لی کثیرا
صفت مصدر محذوف یا صفت زمان است ای تسبیحا کثیرا و این جمله غرض جمله سابقه است مفید ترتیب او
برو و یذکرک کثیرا عطف است بر نسبحک کثیرا همه بر هر دو وجه مذکور کنت بنا بصیرا اسم و خبر خویش خبر است
مر ان ضمیر منصوب را اعنی کاف خطاب اسم اوست جمله تذییل است تاکید از جهت افادت مدح بر سبیل
دکارت معنی اینست موسی علیه السلام خطاب تکلیف شنید و تکلیف را کاری صعب دید زبان بدعا گشاد
و دل بر خواهش نهاد گفت ای پروردگار من گشاده گردان برای من سینه مرا دلتنگی و غم باکی از سینه
من بیرون افکن و کار رسالت و تبلیغ آن بر من آسان گردان از زبان من بستگی را بگشای تا مردمان
گفتار من دریابند و لکنت از گفتار من دور کن تا خلق بپذیرفتن آن بشتابند و برای من هارون
را که برادر منست وزیر گردان استوار کن پشت مرا بکوبید قوی کنم پشت خود را بدان و شریک گردان
او را در کار من تا با من کار میکند و در پیغام گزاری و امانت داری با من مشقت بکشد تا تسبیح کنم ترا تسبیح
گفتن بسیار و یاد کنم ترا یاد کردن بی شمار بدرستی تو هستی بینا بحال ما و آگاه باعمال ما و عالمی بحاجتهای
ما و قادری باعانت ما قال قد اوتیت سؤلک یا موسی قال جمله مستانفه است در جواب ماذا
قال الله حین دعا موسی قد اوتیت سؤلک جمله مقول قال است معنی اینست خدای عز وجل گفت هر آینه
بدرستی ای موسی داده شدی آنچه خواهش کردی و آنچه خواستی یافتی و آنچه در یافتی مقصود حاصل
گشت و مطلوب بحصول پیوست ولقد مننا علیک مرة اخری اذ اوحینا الی امک ما یوحی لام
جواب قسم محذوف ای والله لقد مننا و جمله قسمیه معترضه است برای بیان منتی از حق که در شان
موسی بوده و فضلی که سابق در باب او روی نموده اذ اوحینا متعلق است بمننا موصول با صله یعنی ما
یوحی مفعول مننا است معنی اینست هر آینه بدرستی که منتی دیگر بر تو بخشش کردیم و لطفی دیگر
سابق از آن آوردیم در هنگامی که مادر تو ترا و بار تو از شکم خویش نهاد و دران وقت که فرعون همت
بر کشتن بچگان داشت و هر بچه که زاده شدی زنده نمی گذاشت بر مادر تو آنچه سزاوار آن بود که وحی
کرده شود وحی کردیم و الهام آنچه در خور الهام باشد در دل آوردیم سوال مادر موسی علیه السلام
در خور وحی نیست وحی در شان او چه معنی است جواب وحی درین محل بمعنی الهام بود و این جواب
واوحی ربک الی النحل و سائر مواضع که ذکر وحی در غیر پیغامبران آمده باشد سوال مادر موسی

در انداختن پسر در دریا بالهام که موجب علم نیست چگونه عمل کرد و در چنین کار خطیر بغیر حجتی متین
چرا روی توجه آورد **جواب** تواند بود که الهام مذکور موید بعلم پیغامبری باشد که در زمان مادر
موسی بود یا اوحینا الی امک بمعنی اوحینا الی نبی امک بود و این کلام بر تجوز یا بحذف مضاف محمول شود
اشعریه بدین ایت تمسک کنند و مادر موسی را نبیه گویند احتمال معنی که ذکر کردیم و مظنه محلی که در بیان
آوردیم تمسک مذکور را دفع می کند و در ورطه سهو وخطا می افکند اِنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ
فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ ان مفسره است بعد اوحینا که فعلی متضمن بمعنی قول است بر طریق ف
نادیناه ان یا ابرهیم فاقذفیه فی الیم عطف است بر اقذفیه فی التابوت فلیلقه امر غائب است الیم فاعل
اوست بای بالساحل بمعنی فی است متعلق است بیلقه الیم و فلیلقه الیم بالساحل معطوف است بر اوحینا
بتقدیر قلنا ای اوحینا الی ام موسی کذا و قلنا فلیلقه الیم بالساحل **معنی اینست** پس گفتیم که دریا او را
در کرانه بیفکند و از تعلق غرقه شدن فارغ گرداند **سوال** دریا اهل فهم نیست امر کردن چیزی که
از اهل ادراک نبود بچه معنی است **جواب** امر مذکور امر تکوین بمعنی فلیکن من الیم القاء ایاه بالساحل بود
خطاب تکلیفی که در وی فهم و قدرت شرط است نباشد بی اشکال نیاید و سوال وارد نشود یَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ جمله جواب امر امده و بغیر فا مجزوم شده **معنی اینست** بگیرد او را از کرانه دریا
کسی که دشمن است مرا و دشمن مر او را **سوال** دران وقت که فرعون موسی را بنظر فرزندی دید
و مهر و شفقت در شان او کرد و موسی در چشم او قرة العین می بود دران هنگام دشمن او نبود یاخذه عدو
لی و عدو له چگونه اید و اثبات عداوت او در وقت اخذ چگونه سائغ نماید **جواب** معتبر و واقع آنست
که معلوم الله است انچه نه از روی ظاهر بنده بران اگاه است و در علم خدا فرعون دشمن موسی بود
اگرچه در ظاهر شفقت و مهربانی می نمود و اگر محبت حالی را معتبر دارند عداوت بر سبیل ما یول الیه پندارند
وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي این جمله عطف است بر اوحینا الی امک علیک و منی متعلق اند بالقیت محبة
مفعول به است مراد و **معنی اینست** و افکندم بر تو از خویش صفت محبت را یعنی دوستی خلق با تو یا
دوست داشتن تو مرا تا تو مرا دوست داری خلق ترا دوست دارند و در محبت تو کار ندچه هر که بر
محبت من ارد خلق او را دوست دارد هم از بن جهت بود که زن فرعون با تو دوستی نمود قرة عین لی و
لک گفت و دوستی فرعون نیز جست بعد فرعون و زن او ترا دوست داشتند و در تربیت تو کاشتند
سوال القای محبت خدا در دل موسی در حال فهم و عقل بود در حال طفولیت نبود حمل محبت مذکور
و دوست موسی خدا را در حال طفولیت چگونه اید و تحقق آن چگونه روی نماید **جواب** اینچنین
خوارق عادت از انبیا غریب نبود و جبلت او بدین استعداد عجیب نباشد نزدیک کسی که مستظهر این معنی آید
سوال وارد نیست وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي اینجا لفظ لتحبک الخلق متعلق القیت محذوف است و لتصنع علی
عینی بر و معطوف است بالتصنع معمول عامل محذوف بتقدیر و لتصنع علی عینی فعلت ما فعلت باشد و جمله
معطوف بر جمله القیت بود و لتصنع ماخوذ است از صنع الناس اذا احسن القیام الیه بمعنی ان بی آید
و علی عینی بمعنی علی علم بود بمعنی علی حفظی باشد چه دیدن چیزی در مراعی کسی و موقع کسی یاد اشتن و نگاه
داشتن ملازم دارد و بر صحبت ارادت مجازی ارد و این کتاب از حسن ترتیب بود و از نیکو یی
پرورش باشد چون مربی با در نظر و علم و حفظ خویش دارد مربی را در اهتمام بر حسن ترتیب آرد
معنی اینست و از جهت آنکه تربیت کرده شود و بحسن تربیت پرورش یابی کردیم انچه کردیم و پدید
آوردیم انچه پدید آوردیم از القاء محبت تو در دل فرعون و زن او و افکندن مهر و شفقت با عداوت
جانی در باطن او دشمنی در کشش کوشد چون خدای عز و جل موسی را از چشم او بپوشد **بیت**

کرد شمنت قوی است نگهبان قوی تر است ای باش معتصم بخداوند مستعان اِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ
هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَنْ يَكْفُلُهُ اذ تمشی اختک بدل است از اوحینا الی امک فتقول عطف است بر اذ تمشی استفهام برای
تقریر است بمعنی ثبت ای قد ادلکم علی متعلق است با دلکم تذکیر یکفله از جهت لفظ من است و تمشی و تقول
بمعنی ماضی است ایراد بصیغه مضارع از جهت نمودار صورت رفتار مستحسن و متعرف بود و استحضار کفتار
جوینده کاری که حسن خود را بنوشد باشد **روایت** چون موسی را از دریا پیش فرعون و زن او آوردند
ایشان بتربیت او میل کردند موسی هیچ پستانی قبول نمی کرد و رضا بارضاع مرضعی نمی اورد این آوازه در
شهر مشهور گشت و در میان خلق بشیوع پیوست موسی را مریم نام خواهری بود برای تعرف و تجسس حال
برای فرعون توجه نمود حال تحقیق کرد و خود را بر دلالت بر مرضع آورد برای ارضاع موسی مادر موسی
را طلبید بر حکم انا رادوه الیک موسی در کنار او رسید و پستان او را مکید **معنی اینست** دران هنگام که
خواهر تو ای موسی در تعرف و تجسس مشی می کرد و هل ادلکم علی من یکفله گفت و خود را بر دلالت بر مرضع
آورد فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ فای فصیحه است و جمله معطوف بر جمله که
محذوف است ای فدلت علی امک فانی بها و قبلت ثدیها و ارضعتک و او فینا ما وعدنا من ردک الیها
فرجعناک الی امک فانی بها و قبلت و رجعناک مشتق است از رجع بمعنی باز گردانیدن نه از رجوع
بمعنی باز گشتن کی تقر منصوب بکی و لا تحزن عطف است بر و **معنی اینست** ترا سوی مادر تو باز
گردانیدیم و بعد از فرقت بدو رسانیدیم تا چشم مادر تو روشن شود و اندوهگین نشود وَقَتَلْتَ
نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا عطف است بر اوحینا الی امک در جمله سابقه بیان منت الهام
مادر موسی ذکر کرد درین جمله بیان منتی دیگر آورد فا در فنجیناک عاطفه است و فتناک عطف است بر قتلت
نفسا و فتونا مصدر است بر وزن قعود و جلوس **معنی اینست** نفسی را یعنی قبطی کافر را کشتی و باندوه
و غم مبتلا گشتی غم آخرت که جزای این چه خواهد و غم دنیا که از فرعون چه سزا روی خواهد نمود
پس ترا از غم نجات دادیم و در کرم بر تو گشادیم از مصر بمداین پیوستی و از شر فرعون رستی و خطای
ترا بخشیدیم و جرم ترا آمرزیدیم و ترا در فتنه انداختیم و مبتلا و مفتون ساختیم **سوال** معطوف علیه
در بیان منت بود مفتون ساختن در محنت و بلا انداختن از باب منت چگونه بود و از انواع انعام
و احسان و اصناف امتنان بچه وجه شود **جواب** رنجی که از پی او صحت باشد نعمت دارند و بلای که از
پی آن عافیت بود رحمت پندارند که با بتلا اثر بر قدر بندگی داشتند و با نجا در ابتلا نگذاشتند بعد از
رنج و عنا صفت بخشش و عطای کرد کار ظاهر گشت حال او بنجات از بلا و خلاص از رنج و عنا پیوست و رنج
و محنت بر طریق داروی تلخ بود دگرچه بظاهر مشقت و محنت می نمود برای اعتبار رفته را از جمله نعم آورد
و محنت را در باب منت ذکر کرد فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ فلبثت سنین
عطف است بر فنجیناک فی اهل مدین ظرف مکان است مر لبثت را و سنین ظرف زمان است ثم جئت عطف است
بر لبثت علی قدر متعلق است بجئت یا موسی جمله ندائیه معترضه است برای تنبیه **معنی اینست**
پس درنگ کردی ای موسی در موطن اهل مداین سالها پس براندازه معلوم از عمر که هنگام وعده بر
رسالت بود آمدی و لائق تکریم و تکلیم در خور اجلال و تعظیم شدی ای موسی هوش دار انچه می گوییم گوش
دار و موطن اهل مدین کنایت است از مدین که شهر شعیب علیه السلام بود در وی انوار وحی و رسالت
روی نمود از مصر هشت مرحله را داشت موسی دل بر رسالت شدن گماشت روایت کرده اند که موسی
علیه السلام بیست و هشت سال مانده ده سال بر چه مهر مقدر بود ده سال دیگر در نگ
کرد تا آنکه صفوره را از فرزندان آورد وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي ای اخترتک و اصطنعتک لامری و

لتبلیغ وحی رسالتی این جمله عطف است بر جمله علی قدر یا موسی **معنی اینست** ترا برای کارهای خویش بر
گزیدیم و بتبلیغ رسالت خویش برکشیدیم تا بندگان مرا دعوت کنی و در بکراهی در راست افکنی اِذهَب
انت وَاخوک بآیاتی ولا تنیا فی ذکری اذهب جمله مستانفه است که چون اینجا رسید جنانستی موسی
علیه السلام سوال ماذا تامرنی برسید فقیل علی سبیل الاستیناف اذهب انت واخوک عطف است بر فاعل اذهب
که ضمیر مستکن است ضمیر منفصل یعنی انت تاکید با یاتی متعلق است باذهب با در وی برای مصاحبت بود یا برای
تعدیه باشد ولا تنیا صیغه نهی است از روی خطاب مثنی بر موسی و هارون راست فی ذکری ظرف است مر ولا
تنیا **معنی اینست** تو و برادر تو با آیات من بروید با آیات من ببرید و در ذکر من یا در رسانیدن
مذکور یا در هنگام ذکر من سستی مکنید اذهبا الی فرعون انه طغی اذهبا مر جمله اذهب انت واخوک
را تکریر است و تکریر او از جهت تاکید و تقریر است برین تقدیر الی فرعون متعلق اذهب انت واخوک آ
یا متعلق است باذهبا و بدین تقدیر جمله مذکور باعتبار قد مسطور بیان است مر جمله اذهب انت واخوک
یا بدل است ازو مستانفه است در جواب الی من یذهب انه طغی معلله است از جهت رد انکار فرعون
و قوم او است و امر بذهاب ایشان سوی فرعون با حجج و آیات ملوح سوی طغیان او بود بتقدیم ملوح
تاکید جمله سائغ نمود **معنی اینست** بروید سوی فرعون زیرا که بدرستی که او طغیان ورزید و بخدای عز
و علا و کردگار تقدس و تعالی بگروید مردمان امر بعبادت خویش کرده و خود را در دعوی معبودیت
آورده فقولا له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی فقولا عطف است بر اذهبا قولا لینا مصدر است یا
مفعول به است بمعنی مقولا لعله یتذکر او یخشی یعنی لکی یتذکر او یخشی متعلق است فقولا **معنی اینست**
فرعون را چون بوی برسید سخنی نرم بگویید که سخن درشت کردن از شنیدن حق باز دارد سود نکند
گوینده را در زیان افکند **بیت** بنرمی زبانی و لطف خوشی بموی توانی که پیلی کشی یا او تامل کند و در یابد
و بپذیرد و سوی خویش تا بد یا بترسد که شاید که دیگران فهم کنند و برین حمله اند اگرچه فهم نکند و بند
و پند نپذیرد شاید که بترس فضوح و رسوائی خویش راه متابعت گیرد **سوال** چون خدای عز و جل بعلم
قدیم خود میدانست که فرعون پند در گوش نخواهد کرد و خود را بترس نخواهد آورد و منقاد نخواهد
گشت و بایمان نخواهد پیوست فائده فرستادن موسی و هارون چه بود و در گفتن لعله یتذکر او یخشی
چه منفعت روی نمود **جواب** فرستادن ایشان از جهت الزام حجت است تا او بداند و تحمل عذر آوردن
نتواند و گفتن این سخن برای ترجیه موسی و هارون و امیدوار کردن ایشانست و نشاط بر تبلیغ و
دلیر شدن بدان و بعضی گویند که او در صدد پند گرفتن شده بود و صورت خوف و خشیه او را
روی می نمود هامان باز داشت و او را باختیار مار گماشت با گویند تذکر و خشیه بحصول پیوست و بوعظ
ایشان منوط گشت لیکن هنگام یأس و وقت موک بود او را هیچ سود ننمود در حکایت آورده اند که پیش معاذ
رازی رحمة الله علیه کسی این آیت تلاوت کرد معاذ رازی را در گریه آورد گفت ای خدای نرمی می کنی با کسی که
انا الهکم می گوید چگونه رفق نکنی با کسی که در راه بندگی می پوید و رفق میکنی با کسی که دم انا ربکم الاعلی می زند
چگونه رفق نکنی با کسی که ثنای انت الهنا می کند قالا ربنا اننا نخاف ان یفرط علینا او ان یطغی قالا جمله
مستانفه است در جواب ماذا قالا حین قال الله ذلک جمله ربنا اننا نخاف مقول قالا است و تاکید اننا
نخاف برای ابراز مقصود بروجه و کادت رواست ان یفرط علینا بتقدیر من ان یفرط علینا مفعول است
مر نخاف او ان یطغی عطف است بر ان یفرط **معنی اینست** موسی و هارون بیان حال خویش جستند و در مقام
مناجات گفتند ای پروردگار ما بدرستی که می ترسیم و خوف می کنیم از این که فرعون شتابی کند پیش از شنیدن
حجة و دیدن آیت ما را در رنج افکند یا بعد از دیدن آیة و حجت طغیان ورزد و از حد متجاوز گردد

سوال

وحی م

سوال عطف یطغی بر یفرط برای افادت معنی پسندیده بود بتکرار آن اطناب برای چه نمود **جواب**
شاید پیش از شنیدن حجت و پیش از دیدن آیت و معجزه باشد و طغیان و سرکشی نا قبول کردن حجت با نتفای قبول
حجت بعد از ظهور حجت و وضوح آیت و معجزه بود و چون هر یکی در حالی علاحده است اعادت آن از جهت دلالت
برین معنی آمده است قال لا تخافا اننی معکما اسمع و اری قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال
الله حین قالا ذلک لا تخافا مقول قال است اننی معکما تعلیل لا تخافا تاکید برای رد انکار و تردد از جهت
ابراز وعده نصرت بر وجه و کادت رواست و اسمع و اری حال از فاعل ظرف مستقر است یعنی معکما اننی با خبر آ
معنی اینست خدای عز و جل موسی و هارون را گفت از فرعون مترسید و از سرعت عدوان و فرط طغیان
او خوف مکنید زیرا که من بعلم و قدرت در یاری و نصرت با شمام آیات قدرت و قوت می نمایم و گفتار شما و
دشمن شما می شنوم و کردار شما و او می بینم حق مر غلبه باطل بر حق نمی گذارم شما را چه جای ترس بود و چه
مقام خوف باشد اننی معکما متشابه است بتاویل و ترک تاویل و در مذهب سلف و خلف متوجه است
چنانچه گذشته و ذکر آن بالا رفته فاتیاه فقولا انا رسولا ربک فارسل معنا بنی اسرائیل و لا تعذبهم
قد جئناک بآیة من ربک و السلام علی من اتبع الهدی فاتیاه عطف است بر اذهبا و فقولا عطف است
بر فاتیاه انا رسولا ربک مقول فقولا است و تاکید او از جهت رد انکار است چه شک نیست که فرعون
منکر مضمون اخبار است فاء در فارسل سببیه است متعلق است با انا رسولا ربک و لا تعذبهم عطف است
بر فارسل با در بآیة برای تعدیه است یا برای مصاحبت جمله معلله است مر جمله انا رسولا ربک و السلام
علی من اتبع الهدی معترضه است برای تحیت مهتدیان یا برای اخبار از سلامتی مومنان **معنی اینست**
بر فرعون بیائید و مر او را بگویید که بدرستی که ما فرستادگان پروردگار توئیم و رسولان آفریدگار
توئیم چون چنین باشد با ما بنی اسرائیل را بگذار و ایشان را در عذاب و خواری استعباد و استرقاق مدار
زیرا که ما آورده ایم بر تو آیات عظیمه و معجزه فخیمه از پروردگار تو و سلامت از عذاب و نجات از
عقاب بر کسانیکه راه راست را پیروی کرده اند و بایمان و اسلام مهتدی شده اند این خبر بشارت
مومنان بود یا دعاست که مرایشان را بروجه تحیت باشد یا تحیت است بر فرشتگان حفظه یا کسانیکه
از قوم فرعون بدل مومن بودند و از خوف فرعون خود را کافر می نمودند انا قد اوحی الینا ان
العذاب علی من کذب و تولی این جمله تذییل است که وحی پیغامبران باشد موکد دعوی رسالت بود یا
تعلیل است چه وحی را لازم رسالت دارند لاجرم او را دلیل رسالت پندارند تاکید او از جهت رد انکار آست
از آن مضمون خبر که فرعون او را منکر است و تولی عطف است بر کذب که صله من است علی من کذب جار و
مجرور ظرف مستقر است انرا خبر است و ان باسم و خبر مفعول ما لم یسم فاعله است من اوحی الینا جار و مجرور
متعلق است باوحی و بواسطه الی مفعول او شده **معنی اینست** بدرستی که وحی کرده شده است بسوی ما
که بدرستی عذاب کائن است بر کسانیکه تکذیب کردند پیغامبران را و روی گردانیدند از دین و جاده
اسلام بظاهر این آیت معتزله تمسک کنند و اصحاب کبیره را در معرض عذاب آرند و در حیز کفر افکنند
چون بر حکم لام جنس عذاب بر کافران بود لاجرم هر که معذب شود از جمله کافران باشد اهل سنت لام
عهد دارند معهود عذاب موبد پندارند صاحب کبیره را عذاب موبد نخواهد بود و خلود عذاب
روی نخواهد نمود قال فمن ربکما یا موسی قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال فرعون
حین قال موسی ذلک فاء در فمن ربکما سببیه است من استفهامیه است مرفوع المحل بر ابتدا است ربکما
خبر مبتدا است یا موسی جمله ندائیه است و معترضه است برای تنبیه و افراد موسی بندا بعد تثنیه
خطاب موسی و هارون در ربکما شبه التفات و بیان نکته او از واجبات اینجا نکته تنبیه بر تقدیر

فاتیاه م

موسی علیه السلام وانما باستقلال اوست در کلام معنی اینست گفت فرعون چون فرستادهٔ خویش را
پروردگار من گفتی و ربوبیت او را اضافت بمن کردی پس کیست پروردگار شما ای موسی صفت کنید او را
پیش قال ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال موسی حین
قال فرعون ذلک ربنا مرفوع بر ابتدا است موصول با صله یعنی الذی اعطی کل شیء خلقه خبر مبتدا است کل
شیء اول است مر اعطی خلقه مفعول دوم است بدین وجه خلقه بمعنی خلقت صورت و سیما است یا خلقه
مفعول اول است کل شیء مفعول دوم است برین وجه از کل شیء صفات محتاج الیها مراد باشد ثم هدی
عطف بر خلقه بود معنی اینست گفت موسی پروردگار ما یعنی من و تو خداست آنکه داده است هر چیزی را
خلقت او یعنی صورت و هیئت و خاصیت و طبیعت یا گویند پروردگار ما کسی است که داده است آفریدکار
خویش را هر چیزی که ایشان بدان حاجت داشتند و کمال خود بدان می‌پنداشتند پس رهنمونی کرد او را
سوی چیزی که برای انتفاع او مخلوق شده و برای حقوق و حظوظ او پیدا آمده چنانچه بچه بعد زاده
شدن پستان دریابد و بچه مرغ بعد بیرون آمدن از بیضه سوی دانه شتابد چون بدان همه مطلع شود
در معاش دنیوی و مثاب اخروی در پی آن برود و منفعتی که نصیب است بگیرد و چنانچه مقدر است بهره
پذیرد و تواند بود که از خلقه پیدا کردن قالب مراد بود و از هدایت قوای باطنه چون ارادت و حرکت متحمل
این معنی قریب بمعنی اول است ارادت او را الکلام محتمل است قال فما بال القرون الاولی قال جمله
مستانفه است در جواب ماذا قال فرعون حین قال موسی ذلک فا در فما بال القرون سببیه است ما
استفهامیه و او مرفوع با بتدائیه است بال القرون الاولی خبر مبتدا است و جمله مقول قال است معنی
اینست فرعون گفت حال قرون پیشین چیست و از ایشان شقی و سعید کیست قال علمها عند ربی فی کتاب
لا یضل ربی ولا ینسی قال جمله مستانفه است جمله علمها عند ربی مقول قال است فی کتاب ظرف مستقر
عند ربی و عند ربی بمعنی قربت صفات است نه قرب مکان ای علمها من صفاته قائم بذاته فی کتاب ظرف
مستقر و عند ربی بمعنی حصل عند ربی خبر است جمله لا یضل ربی ولا ینسی صفت است مر کتاب معنی اینست
موسی گفت علم بحال قرون گذشته نزد پروردگار و صفتی از صفات کردگار است یعنی از صفات اوست
که بیان کرده شده است در کتابی که مشتمل است بر معلومات او از هر باب یعنی در لوح محفوظ که آنرا
پروردگار گم نکند و علام الغیوب تعالی و تقدس در فراموشی نیفکند الذی جعل لکم الارض مهدا
و سلک لکم فیها سبلا مهدا بفتح میم و سکون ها و مهاد بکسر میم و بزیادهٔ الف بعد ها خوانند و
معنی هر دو یکی دانند موصول با صله مرفوع است بدین که صفت ربی است یا خبر مبتدای محذوف
هو الذی جعلکم یا الذی منصوب المحل بتقدیر اعنی است و سلک عطف است بر جعل و نیز سلک بمعنی ادخل
آمده بر طریق ما سلککم فی سقر ادخلکم فیها برین معنی لکم مفعول بود لام زائد باشد بر طریق ردف لکم
و سبلا ظرف بود حذف فی در وی بر سبیل توسع باشد بر طریق فلان ادخله الله الجنة یا مفعول سلک
محذوف بود ای سلککم سبلا بمعنی ادخلکم و لکم ظرف مستقر بود حال از سبلا ای ادخلکم فی الارض سبلا
حال کون السبل کائنة لمنفعتکم معنی اینست پروردگار آنکه گردانید برای شما زمین گسترده تا قرار
و هموار گردانیده تا آرام پذیرد و در آورد شما را برای منفعت شما در زمین در راهها و انزل
من السماء ماء و انزل عطف است بر جعل لکم الارض مهدا چه در بودن در زمین از خوردن چاره
نبود عطف انزل بر جعل لکم الارض ملائم باشد معنی اینست و فرستاد برای از آسمان آبی که زمین را زنده
گرداند و در وی حبوب و ثمار و اعذب و ادویه رویاند فاخرجنا به ازواجا من نبات شتی در
فاخرجنا از کلام موسی است عطف است بر انزل ای انزل لکم من السماء ماء ازواجا مفعول به مر اخرجنا

ای اخرجنا

ای اخرجنا بالماء شجرا نباتا اصنافا و زوجة مقرونا بعضها ببعض من نبات صفت است مر ازواجا را
و در اصل مصدر است بمعنی نابت شدن است از این جهت واحد و تثنیه و جمع در وی برابر آمده شتی
جمع شتیت است چون مرضی جمع مریض و قتلی جمع قتیل معنی اینست خدای فرستاد از آسمان آبی را پس
ما جفت راندیم و زمین شکافتیم پس بیرون آوردیم از زمین از زوج کشت بعضی ببعضی پیوسته از گیاه
گوناگون از زروع و اشجار و حبوب و ثمار و ادویه و اغذیه بعضی از آن اناسی را کار آید و بعضی از آن
بعلف بهائم مخصوص باشد و تواند بود که کلام موسی با نزل لکم تمام شود فاخرجنا کلام خدای بود و در
وی التفات از غیبت سوی تکلم باشد این هر دو وجه در کشاف آورده امام رازی آن هر دو وجه را ابطال
کرده که فاخرجنا به ازواجا من نبات شتی کلام موسی نتواند بود چه رویانیدن نبات مختلف کار
خداست از موسی روی نتواند نمود پس این کلام را اینجا کلام موسی گفتن خطاست و نسبت او بغیر خدا کردن
ناروا است و این را کلام خدا نیز نتوان گفت و نسبت او سوی خدا نیز نتوان جست که بالا مقول موسی است
مقول خدا معطوف بمقول خدا نتوان داشت و مربوط با او نتوان ساخت بعد از آن اختیار کرده که کلام
موسی در لا یضل ولا ینسی تمام شده الذی جعل لکم الارض مهدا با او متعلق نیست بلکه الذی جعل لکم تا آخر
بتقدیر هو الذی جعل لکم کلام خدا پندارد عطف فاخرجنا بر انزل عطف کلام خدای بر کلام خدای بود و
التفات از غیبت سوی خطاب باشد و ابطال هر دو وجه محل نظر است که هر چند بیرون آوردن گیاهها
گوناگون و گفتن کلوا وارعوا انعامکم صفت خدا و کار حق جل و علا است نسبت او بر وجه مجاز عقلی
سوی غیر او روا است چنانچه در انبتت الربیع البقل و ازلهما الشیطان تحقیق شده اینجا نیز اخرجنا
نسبنا بان یخرج الله اصنافا من النبات بحراثتنا بر وجه مجاز عقلی آمده چنانچه بالا ذکر کردیم و شرح
در بیان آوردیم فعلا اگرچه مختص بخدا باشد منافی نسبت مجازی سوی دیگری نبود و بنا این وجه سخن
کشاف بسطلان نه بپیوندد و با این چنین جهت تصویب ابطال که بسند و تواند بود که فاخرجنا
کلام خدای بود و محمول بر تقدیر قال شود و قال عطف بر انزل باشد ای انزل من السماء ماء فقال اخرجنا به
ازواجا بر طریق و اذ جعلنا البیت مثابة للناس و امنا و اتخذوا ای و قلنا اتخذوا و بر طریق و الق عصاک
بعد نودی بتقدیر و قیل الق و چنانچه هم درین آیت کلوا وارعوا انعامکم قائلین کلوا وارعوا انعامکم
بتقدیر کرده و از باب تقدیر قول در آورده برین تقدیر طریق هر دو وجهی که صاحب کشاف گفته
عاری نیست چه ظهور صحت او بدین معنی است و بر وجهی که امام رازی اختیار کرده منتهی کلام موسی
لا یضل ولا ینسی داشته والذی بتقدیر هو الذی کلام خدا پنداشته برین وجه این کلام از کلام سابق
اجنبی می‌شود بهیچ وجهی با کلام سابق مربوط نمی‌گردد و اگر تا و انزل من السماء ماء کلام موسی دارند
و اخرجنا کلام خدا پندارند بر تقدیر قال مربوط می‌شود و هر دو کلام منتظم می‌گردد رحمة الله
علی من انصف و لم ینحرف عن الحق و لم یتعسف کلوا وارعوا انعامکم ان فی ذلک لآیات لاولی النهی
کلوا وارعوا بر تقدیر قائلین حال است از فاعل اخرجنا و جمله ان فی ذلک لآیات تذییل است و چون
امور مذکور ملوح بآیات قدرت بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود معنی اینست بیرون
آوردیم بآبی که از آسمان فرستادیم اصناف نبات در حالتی که گوییم این را بخورید و انعام خویش را
بچرانید بدرستی که در آنچه ذکر کردیم و در میان آوردیم از امور معظم و افعال محکم هر آینه آیات
وحدانیت خدا و معجزات نبوت و رسالت موسی مر خداوندان نهی راست نهی جمع نهیه است یعنی
آیات مر خداوندان عقلها است که بعقل دریابند و بقبول آن بشتابند عقل را ناهی از محظورات دانند
از این جهت او را نهیه خوانند یا از جهت آنکه رجوع سوی عقل منتهای کار است تسمیه عقل بنهیه سزاوار

کفته که حجت اجماع وقیاس بکتاب وسنت ثابت شده وحجت سنت بکتاب یعنی وما اتیکم الرسول فخذوه
ثابت آمده وحجت کتاب بعقل ثابت کشته وبدلیل معجزه که ایت عقلیه است بحجت بیوسته وحجت
عقل بدیهی است واتباع او ضروری است ودر باب استدلال منتهی است اد له شرع را بروا نتهاست
بس اکر او را نهیه کویند سزد وحمل او برین اتفاق درست افتد منها خلقناکم وفیها نعیدکم
ومنها نخرجکم تارةً اخری این جمله مستانفه است در ایة سابقه ذکر زمین کرد ومنافع او در بیان
آورد سامع منتظر صفت دیکر کشت چنانچه که ذ دلنافی وصفها کفت درین ایت برای زمین شانی دیکر
ذکر کرد وبر سبیل استیناف مفصول آورد منها متعلق است بخلقناکم وفیها متعلق است بنعیدکم ومنها
متعلق است بنخرجکم تارة اخری ظرف است معنی ایت شما را از زمین افریدیم باز در زمین باز کردانیم و
از زمین در بعث کرة دیکر بیرون اریم سوال جای دیکر کفته خلقنا الانسان من نطفة اینجا خلقت انسان
از زمین می کوید وجه توفیق چیست وحل اشکال بوجه چه مبنی است جواب اصل انسان یعنی ادم از خاک
افریده شده واز خاک بیدا آمده چنانست که ما همه از خاک آفریده شده ایم وهمه از زمین بیدا آمده ایم
یا کویند حاصل از غذاست وغذا حاصل از زمین است وحاصل شدن ایشان از خاک باعتبار اینست یا کویند که
چون نطفه در رحم قرار می کیرد واستعداد علوق کرفتن می بذیرد فرشته خاک از زمین بر می کیرد و
در نطفه می افکند واورا با نطفه خمیر میکند هر یکی از محلی که خاک او برکرفته اند مدفون خواهند کشت
وخاک هر یکی بمقام خویش خواهد بیوست برین طریق خلقت همه از خاک باشد ومنشا همه آدمیان زمین
بود سوال در اخبار آمده است که خاک بیغامبر از زمینی که محل کعبه است بود ودفن بیغامبر صلی الله
علیه وسلم در مدینه روی نمود جای برکرفتن خاک وجای دفن باتحاد نبیوست قاعدهٔ مذکور مطرد نکشت
جواب خاک بیغامبر صلی الله علیه وسلم در زمین کعبه بود با معطوفان در مدینه انتقال نمود از مدینه بر
کرفتند در مدینه مدفون ساختند قاعده منطبق کشت وبانتقاض نبیوست بیت کر تو انجام اصل خود یعنی
هم نکردی بکرد خود بینی ٭ خاک بودی وخاک خواهی کشت ٭ رسم نخوت چکونه بکزینی ٭ ولقد اریناه آیاتنا
کلها فکذب وابی این جمله متضمن دیکر است بر موسی متصل است بجمله ولقد مننا علیک مرة اخری
واریناه اینجا بمعنی عرفناه آمده متعدی سوی دو مفعول شده ضمیر منصوب که عائد سوی فرعون است
مفعول اول بود ایاتنا مفعول دوم شود کلها تاکید ایاتنا است واضافت ایاتنا بمعنی عهد است معهود به
آیتی که مخصوص در عهد فرعون بود چنانچه در ایت دیکر بتعیین عدد تسع فرمود وبرین تقریر تاکید بکلها
ظاهر است مشکل بود واکر در ایاتنا اضافت برای عهد ندارند وبر وجه استغراق مراد دارند در ایات
اینده که بعد از فرعون ظهور یافته وفرعون آنرا در نیافته مشکل شود ومحتاج سوی جواب بود مکر
آنکه تعریف مذکور بذکر وبیان بود موسی علیه السلام همه ایات خویش را بذکر معجزات همه بیغامبران
از کذشته وآینده بیش فرعون یک یک ذکر کرده باشد وهمه ایات ومعجزات بیبان بیوسته تعریف کل
ایات ببیان کردن دارند نه بنمودن وبذکر حصول بندارند نه بحاصل شدن فکذب وابی عطف است
بر اریناه ومعجزات را باعتبار افریدن وبیدا آوردن اضافت سوی خویش کرد وایات مضاف سوی متکلم
آورد معنی ایت هر آینه بدرستی که نمودیم فرعون را ایات خویش یعنی نه ایت مخصوصه که در عهد
او بود وبزمان او روی نموده با همه ایات ومعجزات بیغامبران دیکر از کذشته وآینده بذکر وبیان
نه بمشاهده وعیان بس فرعون تکذیب کرد واز قبول ایات ابا آورد قال اجئتنا لتخرجنا من ارضنا
بسحرک یا موسی جمله قال بدل اشتمال است از فکذب وابی چه این کفتار در هنکام تکذیب وابا بود یا
موکد ومقرر او باشد استفهام اجئتنا برای تقریر است بمعنی اقرار کننده کردن ومعترف کردانیدن جمله

استفهام

استفهام مقول قال است لام لتخرجنا جاره است باضمار ان بمعنی مصدر مجرور است وجار ومجرور متعلق
باجئتنا است من ارضنا وبسحرک متعلق اند بلتخرجنا یا موسی جمله ندائیه است برای تنبیه واعلام این او را
باسم ورسم می دارند ودر ضمن این حالت صغر وپرورش واطلاع خویش بر احوال کذشته او یاد می دهند معنی
ایت کفت فرعون آمدهٔ تو بر ما تا بیرون اری از زمینی ما ما را زمینی که در ان می مانیم وملک ومالک اونیم
بسحر خود ای موسی صورت حقیقت موسی در دل او نمودار کرده بود وانوار رسالت بر دل او لامع ولائح
می نمود از قبیل وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظاهر ریاست ورزید واز افراط شقاوت وفرط عداوت و
عدوان بموسی بکرویدن حقیقت او بیقین می دانست از جهت فرصت جوئی هر بکذاف کوئی مشغول کشت و
برفع نابوده ساحری وتهمت ناپسندیده جادوکری بیوست که همه دانند که هیچ ساحری بسحر بادشاهی را
از زمین مملکت او بیرون نیاورده وهیچ جادوکری بتمویه جادوکری از ان ملک شهریاری نکرده
اجئتنا لتخرجنا من ارضنا بسحرک یا موسی کفت وبدین تعذر فرصت جست ازین مجلس بمجلس دیکر حواله
کرد موسی علیه السلام باضعفی که در ظاهر داشت از سطوة وحمله خویش سالم بیرون آمد دلیل غلبه نخستین
فتح وظفر موسی بدو این بود که بر دشمن قوی در آمد واز وی بسلامت بیرون امد ظفر وغالب آمدن
بر دشمن اکر چه که بیک سخن باشد فتح بود فلنأتینک بسحر مثله فاجعل بیننا وبینک موعدا لا نخلفه
نحن ولا انت مکانا سوی بنظم سبی ذکر واوخوانند ومعنی یکی دانند فای فلنأتینک سببیه است لنأتین
تین جواب قسم محذوف است ای فنقسم لنأتینک بسحر مثله فا در فاجعل نیز سببیه است موعد ظرف زمان است یا ظرف
مکان یا مصدر جمله لا نخلفه ملائم ارادت مصدر است که نسبت اخلاف بوعد از نسبت او سوی مکان ویا زمان
بزمان وعد اشهر است وموعدکم یوم الزینة ملائم ارادت مکان وعد است اینجا معنی هر سه وجه می آید که
میان ایشان تنافی نیست ملازمت است ومیان مفهومات ایشان ملائمت است وموعد بر هر کدام معنی که باشد مفعول
اول است مر اجعل را وظرف یعنی بیننا وبینک مفعول دوم است وجمله لا نخلفه صفت است مر موعد را اکر از موعد
مصدر مراد شود صحت تعلق اخلاف بدو ظاهر واکر زمان یا مکان مراد بود محذوف باشد لا نخلف وعد ذلک
الموعود زمانا کان او مکانا ولا انت عطف است بر ضمیر لا نخلفه نحن تاکید است مر او را چون عطف بر ضمیر مرفوع
متصل کرد تاکید بمنفصل آورد واکر از موعد امکان وعد مراد شود مکانا سوی بدل از و باشد واکر مصدر
مراد شود ومضاف محذوف بود ای اجعل بیننا وبینک مکان وعد بود مکان بدل از مضاف محذوف بود
واکر بی حذف مضاف باشد مکان مفعول به از ان مصدر دارند بر طریق که هست بازید الزید واکر موعد
بمعنی زمان وعد کویند مکان متعلق فعلی که مفهوم از سیاق می شود ای نوتر مکانا سوی سوال
اکر موعد بمعنی وعد بود موعدکم یوم الزینة چکونه آید وحمل یوم الزینة بر وعد بمعنی مصدر چه نوع مستقیم
نماید جواب محمول بر حذف مضاف باشد بتقدیر وعدکم وعد یوم الزینة بود معنی ایت چون تو بقوت
سحر آمده وبجادوکری در امدهٔ بی ما سوکند می خوریم که بیاریم برای قهر تو سحر مانند سحر تو چون این قول
کردیم وعد برین آوردیم بس بکردان میان ما ومیان خویش وعده حاضر شدن یا جای وعده حاضر آمدن
یا وقت وعده جمع شدن که خلاف نکنیم ما ونه تو آنرا مکانی که او را برابری در مسافت ما هر دو فریق را
موعد یکجا برسد وهمواری ساحت تا نظر همکنان افتد وشیب وفراز مانع نظر شود قال موعدکم یوم
الزینة وان یحشر الناس ضحی موعدکم مرفوع بابتداست یوم الزینة خبر مبتداست جمله مقول قال است
قال مستانفه است در جواب ماذا قال موسی حین قال فرعون ذلک ویوم الزینة روزی بود میان ایشان که
در ان روز خویشتن را می آراستند وبتفرج در مکان مخصوص می رفتند یا روز عیدی ایشان را بود که هر یکی را
زینة وبهجت روی می نمود یا روز سوقی داشتند که همه دل برای خرید وفروخت در ان روز کماشتند روز

اجتماع در عادت روز زینت باشد که هر یکی برای اجتماع خویش و بیگانه بران جه تواند زینت کند اینجا
از موعد اگر زمان وعد مراد دارند حمل ظاهر باشد جه حمل زمان بر زمان بود و اگر موعد بمعنی وعد دارند
کلام محمول بر حذف مضاف پندارند یا از مبتدای بتقدیر زمان وعدکم یوم الزینة یا از خبر بتقدیر وعدکم
وعد الزینة باشد حمل بر جه طریق صحیح شود و اگر موعدکم بمعنی مکان وعده بود حمل یوم الزینة محتاج سوی
حذف مضاف باشد تقدیر کلام موعدکم مکان اجتماع یوم الزینة بود وان یحشر الناس ضحی عطف بر الزینة ای
موعدکم یوم الزینة ویوم حشر الناس وقت ضحی یا عطف بر یوم باشد ای موعدکم یوم الزینة ووقت حشر شما
روز زینت است برای تماشای قدرت خدا و روز جمع شدن مردمان در وقت ضحی روزی که شما خود را می آرائید
ووقت ضحی بیرون می آئید فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى فتولی عطف است بر قال ای قال موسی ما قال
فتولی فرعون بعد سماع هذا القال و تولی مذکور بمعنی اعراض از قبول حق یقینی است یا بمعنی انصراف از مجلس
برای استعداد اظهار جدینی فجمع کیده عطف است بر فتولی و کید بمعنی ما به الکید است از ساحران واسباب
وآلات ایشان چنانچه بیان بمعنی ما به البیان ثم اتی ای اتی الموضع الذی وعده روایت کرده اند که فرعون
در موضع وعده قبه برداشت که هفتاد گز طول داشت قبه مذکور را براورد و دران قبه نشسته معاً
معاد له ساحران می کرد و استعمال ثم دلالت می کند برین که امدن فرعون بر موعود بر فور وعده نبود بلکه
بعد از مهلت استعداد حمل ساحران و فرصت تمام کید ایشان روی نمود قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا
عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى فیسحتکم از ثلاثی مجرد از باب فتح یفتح و از باب
افعال خوانند یعنی هر دو قرات یکی دانند قال لهم موسی مستانفه است در جواب ماذا قال موسی حین
جمع فرعون کیده و ویلکم لا تفتروا مقول قال است مصدر است بمعنی هلاککم و فعل او محذوف ای اهلککم — اهلکم
هلاککم یا منادی است برای تعجب ای ویلکم و جمله دعائیه یا ندائیه است مقدم نهی است منفی اظهار
بغض و قبح حالت پیش از مقصود مقالی استعمال کرده اند برای نکته مذکور آورده اند چنانچه و یومنون
به در ایت الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یومنون به و یستغفرون للذین امنوا
کذبا مفعول مطلق است ای لا تکذبوا علی الله کذبا ای لا تقولوا لما خلق الله علی وجه الاعجاز عین مبنی
علی سبب و کسب من جملته فانه افتراء علی الله و قول بانه فعل شیا و لم یفعله فیسحتکم جواب نهی است بان
منصوب شده جمله و قد خاب من افتری تذییل است معنا اینست گفت موسی مر ساحرانرا ای وای
شمارا یا گویند هلاک باد شمارا بعذاب ای افتری بخدا مکنید و بروی دروغ بر مبندید پس شمارا بعذاب
هلاک کند و نفع و زوال رساند بدرستی که ظاهر گشت و بجران پیوست که کسی که بر خدای افتری کرد
و نابوده بربست فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوَى قَالُوا إِنْ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ
أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى فتنازعوا عطف است بر قال
لهم موسی و ضمیر جمع فاعل تنازعوا عاید است بر سحره امرهم مفعول به است تفاعل جون احد فعل
متعدی سوی انکه مفعول باشد اگر آن مفعول صالح برای مشارکت فاعل در فعل بود مفعول شریک فاعل
گردد و اگر صالح برای مشارکت فاعل نبود بر مفعولیت باقی ماند جون تجاذبنا الثوب فتنازعوا امرهم
بینهم ازین قبیل است بینهم ظرف است النجوی مصدر است بمعنی راز گفتن یا اسم است بمعنی راز بمعنی
اول مفعول مطلق است و بمعنی دوم مفعول به است مر اسروا قالوا استانفه است در جواب ماذا
قالوا بعد تشاورهم و تناجیهم و سارد تهم ان هذان لساحران تا اخر مقول قالوا است هذان اسم
ان است لساحران خبر است استعمال هذان بجای هذین بلغت کسان است که ایشان تثنیه را در هر سه
حال بالف دارند و اعراب او همچو اعراب عصا تقدیری پندارند مگر بحدیث من احب کریمتاه فلا
یکتب بعد العصر و بقول شاعر ان اباها و ابا اباها قد بلغا فی المجد غایتاها حمل کنند و هذان بحکم تثنیه آمده
بر قول جمهور حالت رفع هذان و حالت جر و نصب هذین و بلغت کسانی هم تثنیه اما در هر سه حالت
بالف است سوال ادای کلام بر لغت بعضی بر خلاف جمهور ضعف تالیف باشد و مخل فصاحت موجب عدم
بلاغت گردد حمل کلام خدای عز و جل برین وجه چگونه جایز دارند جواب وجه درست پندارند
ورود کلام بر خلاف قاعدهٔ جمهور در کلام که پیش از وضع قاعدهٔ نحو است موجب شذوذ بود و ضعف
ضعف تالیف نباشد و در کلامی که بعد وضع قاعده نحو است موجب ضعف تالیف دارند و غیر فصیح پندارند
و تاکید جمله از جهت رد انکار کسانی است که می گفتند ایشان ساحران اند و بعضی گویند ان حرف تصدیق بمعنی
نعم است هذان مبتدا است و ساحران خبر مبتدای محذوف جمله خبر مبتدا واقع شده بتقدیر نعم هذان لهما
ساحران آمده و بعضی ان هذان لساحران بتخفیف ان خوانند و از عمل ملغا دانند و لام در خبر میان
ان مخففه و ان نافیه فارق دانند یریدان خبر دیگر است یا حالت از ضمیر ساحران یا مستانفه است
در جواب ما یریدان بسحرهما ان یخرجاکم مفعول است مر یریدان من ارضکم بسحرهما متعلق اند بیخرجاکم
و یذهبا عطف است بر یخرجاکم بطریقتکم المثلی مونث امثل است چنانچه کبری مونث اکبر و فضلی مونث
افضل صفت است مر طریقتکم سوال در تفسیر امده که هشام بن عروه از پدر خویش و پدر او از عائشه رضی
الله عنها روایت کرده که قرائت ان هذان لساحران غلط کاتب است در قرآن و همچنین ان الذین امنوا والذین
هادوا والصابئون والنصاری در سورة مائده و همچنین بعد لکن الراسخون فی العلم منهم والمقیمین الصلوة
والموتون الزکوة و نیز روایت کرده اند از عثمان رضی الله عنه که در مصحف نظر کرده ان هذان لساحران را در
معرض سهو و خطا اورد و این قرات متواترات است در قرات متواتره حکم بحکم بخطا چگونه روا باشد و
از جمله سهو چه نوع واقع شود جواب روایت وقوع این سخنان از ایشان خبر آحاد است و خبر آحاد
بمعارضه خبر متواتر قرآنی مردود بود یا گویند نقل این سخن از امیر المومنین عثمان و از ام المومنین
عائشه رضی الله عنهما تواند بود که پیش از متواتر شدن این ایت باشد بعد متواتر شدن نبود بدلیل انکه
ان هذان لساحران بعد انکه متواتر امیر المومنین عثمان در مصحف امام که مقتدای انام است نبشته بدین
طریق سهو خواندن و خطا کاتب گفتن طعن ایشان نباشد و مخالف نقل متواتر نبود روایت
بعضی یکدیگر منازع کردند و کار موسی و هارون را میان خویش در منازعت آوردند و بیکدیگر راز گفتند
و میان خویش راز پنهان داشتند بعضی از جهت انکه کلام ایشان مشابه کلام ساحران نیست ساحر نپنداشتند
و بعضی ایشانرا بگمان فاسد و خیال باطل ساحر انگاشتند و میان خویش بیکدیگر گفتند که اگر ایشان ساحر
پیش ما حقیر مانند و سحر ایشان پیش سحر ما بر نیاید و بعمل ایشان عوضی روی نماید و اگر عمل ایشان از خدای
بود متابعت و موافقت ایشان لازم شود برای سحر اسبابی ساخته اند و آلاتی پرداخته اند و دل
بر معارضه ما نهاده اند و بقوت در مناظره ایستاده اند اعتماد ایشان بقوت خدای می نماید این نوع
عمل از قوت ساحری پیدا نباید اما از جهت انکه کافر بودند ایشانرا بر ساحری اتفاق نمودند بتوافق
ان هذان لساحران گفتند و از فرعون بر غالب آمدن خویش بگفتا ان لنا لاجرا ان کنا نحن الغالبین اجر
جستند فرعون جون دید که ایشان سخن مقتضی طمع می گویند و از اجر پیکار می جویند ایشانرا جاه
قرب خویش وعده کرد جاه که از مال بالاتر است در نظر ایشان آورد ایشان بترغیب فرعون رغبت کردند
و یکدیگر را بکوشش و جهد آوردند بعد از تنازع و اختلاف متفق گشتند و ان هذان لساحران تا آخر
کلام گفتند معنا اینست بدرستی که ایشان هر آئینه ساحرانند یا گویند اری ایشان جادوگرانند می خواهند — هند
که شمارا از زمین شما بسحر خویش بیرون کنند و طریقه شمارا که فاضل تر است از شما ببرند فاجمعوا کیدکم

ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى فاجمعوا بر صیغه امر از باب افعال خوانند و معنی بر جمع
او داند فاد ر فاجمعوا سببیه است ثم ائتوا عطف است بر اجمعوا صفا حالست از فاعل ائتوا یعنی مصطفین
جمله وقد افلح الیوم من استعلی معترضه است برای تحریض غالب آمدن و بر کوشش استعلی اوردن **معنی ابیات**
انچه برای کید و بد سگالی ساخته اند از ساحران و اسباب و آلات جادوگران جمع کنید و بر غالب آمدن خویش
دل نهید پی صف کشیده بیائید بدرستی که امروز رستگار گشت و بنجاح و فلاح پیوست کسی که اهتمام کرد
وخود را بر غالب آمده آورد قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى این جمله مستانفه
است در جواب ماذا قالوا حین اجمعوا و ائتوا صفا جمله ندائیه یعنی یا موسی مذکور است برای تنبیه و
او و ما بعد خویش مقول وان نکون معمول است مر فعل محذوف را ای موسی اختر القاءک العصا یا خبر
مبتدای محذوفست ای الامر الذی حاصل فیه اما القاءک او القاءنا اولا و ذکر این سخن پیش موسی از ایشان
رعایت ادب بود و ثمره کمال حقیت او بود ببرکت مراعات این ادب دولت ایمان یافتند و سعادت نعیم جنات
دریافتند مراعات ادب پیش بزرگان بزرگی آرد و حسن رعایت در ادراک سعادت اثر تمام دارد من القی
بدلیل اضافت اول بمعنی جماعت است که اول مضاف سوی غیر جماعت نباشد و افراد القی باعتبار افراد لفظ
می بود **سوال** در مقابله ان تلقی اورا بسنده بود بگفتی اما ان نکون اول من القی برای چه اطناب نمود
جواب مراطناب است که عبارت ان نکون اول من القی از ان القی بود و اما ان تلقی اولا تصریح بدان باشد
و باتفاق بلغا کنایت از صریح است و تعریض احسن از تصریح است **معنی ابیات** چون در موعد آمدند و در
معرض معارضه در آمدند موسی را گفتند و عظمت او نگاه داشتند و در القای چیزی که ساخته بود تقدم جستند
بر وجه تخییر پیش موسی گفتند یا تقدم انداختن انچه داری بگزینی یا باشد انداختن ما بجرات قال
بَلْ أَلْقُوا قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال موسی حین قالوا ذلک بل القوا مقول قالاست **سوال**
بل عاطفه است جمله عطف بر چیست و این اضراب بر چه معنی است **جواب** معطوف بر محذوفست ای لا تمسکوا
بل القوا او در نگ مکنید بلکه انچ آورده اید افکنید تا حق باطل را محو کرداند و بدانچه سزاوار تر است برساند
و خدای قدر خویش ظاهر کند و انچه موجود ساختند بزودی بعدم افکند **سوال** القای انچه ساخته اند و
افکندن سحری که برداخته اند در معارضه با موسی علیه السلام و سعی در هدم بناء اسلام کفر است
موسی امر بکفر چه نوع کند و بعلاوه دستور چه نوع دهد **جواب** بل القوا امر نیست تهدید است متضمن
تخویف شدید است بقرینه ما سبق من الخطاب لا تفتروا علی الله کذبا فیسحتکم بعذاب جواب دیگر انکه طلب
ایراد شبه از مخالف بارادت دفع ممنوع نیست و اینجا طلب القا باین معنی است **سوال** ایشان از جهت ادب
بر موسی علیه السلام تقدم کردند موسی علیه السلام ادب ایشانرا چرا رد کرد و ایشان را بر تقدم خویش چرا
آورد **جواب** اگر ایشان تقدم بر القای حبال و عصی خویش می کردند وانچه کرده اند پیش می آوردند عصای موسی
چون که مار شدی چه خوردی و این حالت عجیب که فرو بردن عصا است سحرهای مذکور را چه گونه پیدا آوردی
ائمه تفسیر در عدد سحره مذکور خلاف کرده اند بعضی هفتاد و دو و تن بعضی نهصد بعضی پانزده هزار بعضی
شصت هزار و بعضی هفتاد هزار گفته اند و در دست هر یکی رسنی و چوب دستی بود و هر یکی از ایشان
در کار سحر پیش می بود فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى فا فصیحه است
عاطفه است بر محذوف ای فالقوا فاذا حبالهم و عصیهم کذا اذا ظرف زمانست عامل او معنی مفاجاة است
مضاف سوی جمله اسمیه حبالهم و عصیهم مبتدا ند بر قرات تاء ضمیر تخیل عاید است بر حبال و عصی و انها
تسعی بدل اشتمالست و بر قرات یاء در یخیل انها تسعی معمول مالم یسم فاعله است و ضمیر الیه عاید است
سوی موسی من سحرهم متعلق است بیخیل **معنی ابیات** پس ناگاه ریسمانها و چوب دستیهای ایشان
که بزیبق پر کرده بودند چون حرارت آتش می رسد و آفتاب می تابد سوی موسی تخیل کرده می شود یعنی

در چشم

در چشم او می نماید و در خیال او می آید بدرستی که آن رسنها و چوب دستیها می شتابند فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ
خِيفَةً مُوسَى موسی فاعل اوجس و خیفة معمول اوست از جهت رعایت فاصله مقدم شد تنکیر خیفة
برای تقلیل است ای خیفة قلیلة و بعضی گفته اند که برای تکثیر است ای خیفة کثیرة جمله عطف است بر فا د
حبالهم و عصیهم **معنی ابیات** پس پنهان داشت موسی در نفس خویش ترسی یعنی موسی بر حکم بشریت ترسید
وان ترس را بحکم نبوت بپوشید قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى مستانفه است در جواب ماذا قال الله حین
اوجس فی نفسه خیفة موسی و لا تخف مقول قلنا است انک انت الاعلی جمله معلله است تاکید او از جهت انکه
خوف موسی علامت انکار علو او بود سامع را منزله منکر کرد جمله را موکد آورد **معنی ابیات** گفتیم موسی را
که مترس تو برتری و عالی قدری مرتبه تو بلند است و کار تو ارجمند است وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا
صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى والق عطف است بر لا تخف ما فی یمینک موصول
با صله معمول به است مر الق کنایة بذکر صفت از موصوف چنانچه المنتصب القامة والبادی البشرة کنایة آ
از انسان تصریح بذکر عصا نکرد ما فی یمینک آورد تا ذکر او بکنایة شود که کنایة ابلغ از تصریح بود تلقف بتخفیف
قاف از باب سمع و تلقف بتشدید قاف از باب تفعل بحذف تای تتلقف بر طریق تفرد دانند و هر یکی بجزم فاء
جواب امر یا برفع حال مستانفه خوانند موصول با صله بهر تقدیر مفعول به است جمله انما صنعوا کید ساحر
معلله است و در کید ساحر کید سحر نیز خوانده اند باطلاق سحر بر ساحر خبران است ما صنعوا اسم ان است
و ما موصوله را که با ان بر طریق ما کافه بسته اند خلاف قیاس است خطان لا یقاسان خط العروض و خط القرآن و لا
یفلح الساحر حیث اتی عطف است بر جمله اسمیه سابقه از جهت فصاحت جمله فعلیه آورده اند و لام در الساحر
برای جنس است نه برای عهد و استغراق چه تقدیر عهد سلب جزئی و بر تقدیر استغراق سلب عموم بود و بر تقدیر
لام جنس نفی جنس است عموم سلب باشد چه سلب حکم از ماهیت سلب حکم از هر فردی است و ملام محل هیچ معنی آ
جمله حیث اتی تکمیل است برای دفع وهم ساحر بود که فلاح خویش را گمان برد و لا یفلح الساحر حیث اتی اوره
این وهم را بتعمیم مذکور دفع کرد یعنی ساحر را ظفر بر مقصود روی ننماید هر جا که اید در جای که سحر او اثر
نکند ظاهر است و در جای که سحر او اثر کند و این مقصود حاصل شود همه مقصودها از و برود و بهیچ مقصودی
ظفر نبود چه دوست و دشمن از و بترسند و با او صحبت و الفت نکنند او را طریقه مار و کژدم دانند و زیان
کار همچو شیر و پلنگ خوانند کسی از و ایمن نبود و از کسی ایمن نباشد لحصول مقصودی که از همه مقصودها بر
و خیبت کلی حاصل شود خرد او را ظفر مقصود ندانند و فوز و فلاح نخوانند **معنی ابیات** و بینداز انچه در
دست راست تست یعنی عصا بگیرد بشتابی انچه ایشان ساخته اند و ناپید اکند انچه ایشان برای معارضه تو
برداخته اند ای موسی بدرستی که انچه ایشان ساخته اند کید کروهی ساحرانست یا کید عمل سحر است یا کید خدا
وندان عمل سحر است و رستگار نشود ساحر هر جا که بیاید و آبرو نیابد هر جا که روی نماید او را از مردمان
امان برخیزد و دوست و دشمن از و بپرهیزد طبیعت او چون مار و کژدم شود و مزاج او چون شیر و پلنگ
کردد فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى فا فصیحه است جمله معطوف است
بر جمله محذوفه فالقی العصا فصارت حیة فلقفت ما صنعوا فرات السحرة معجزة موسی فصدقوه فالقی
السحرة سجدا سجدا جمع ساجد است حال است چنانچه رکع حالست از سحرة امنا برب هارون و موسی مقول قالوا
و گفتن امنا برب هارون و موسی کنایة از ایمان آوردن باشد چه گفتن این سخن بی آوردن ایمان نبود
و قالوا با متعلقات خویش بدل اشتمالست از القی السحرة سجدا تاکید اوست و چه سجده کردن نیز دلیل
ایمان آوردنست و در القی السحرة سجدا از سرعت سجده کردن عبارتست و در افادت این معنی از باب تمثیل
بر وجه استعارتست یعنی ایشان چنان بسرعت سجده کردند و بدان شتابی روی بر زمین آوردند که

یعنی کید ذوی سحر

ایشان بدان مانند که ایشانرا کسی در سجده افکند معنی اینست موسی عصا القا کرد عصا صورت مار پیدا آورد و مار مذکور رسنها و چوبدستیهای ایشانرا فرو برد و همه را بخورد و زوال سپرد بازش اورا کرفت واو عصا کشت و بصورتی که داشت بوست ساحران معجزه موسی علیه السلام دیدند بصدق تصدیق کردند بنشانی سجده آوردند بزبان حال سجود بدانچه تصدیق کرده بودند اقرار کردند و بدولت ایمان رسیدند ما انکه کویند در سجود مقام خویش در بهشت دیدند وایمان مذکور که ما ایمان مکری واستدلالی مبنی بر مشاهده معجزه بود وایشانرا مساعدت این سعادت از غیب روی نمود و چون دیدن ایشان مقامات خویش در بهشت بعد ایمان باشد ایمان ایشان بعد مشاهده بر طریق ایمان ناس بود موسی از هارون بلند مرتبه و عالی منزلت است اینجا تاخیر موسی از هارون از جهت رعایت فاصله است قال آمنتم له قبل ان آذن لکم انه لکبیرکم الذی علمکم السحر فلاقطعن ایدیکم وارجلکم من خلاف ولاصلبنکم فی جذوع النخل قال جمله مستانفه است درجواب ماذا قال فرعون حین امنوا استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است ای ما کان ینبغی لکم ان تومنوا ان متعلق است بامنتم بر طریق ما انت بمومن لنا قبل ظرفست مر امنتم را ان اذن لکم مضاف الیه است جمله انه لکبیرکم الذی علمکم السحر معترضه است برای بیان که جهت ایمان آوردن ایشان توبیخ معلم خویش واظهار رونق او نه ظهور یقین بر حقیقت دین او و تاکید جمله از جهت آنست که متصدی شدن ایشان بمعارضه موسی و قصد غالب آمدن بروی علامت انکار مضمون این جمله بود صورت امارت با صرار رایج می نمود از آن جهت تنزیل منزله منکر مصر کرد جمله را با تو تاکید آورد فلاقطعن معترضه است برای ایعاد جزا یا مستانفه است درجواب ما تصنع من در من خلاف ابتدائیه است متعلق است فلاقطعن یا صفت مصدر محذوف ای قطعا مبتدا من عضو مخالف للاخر لاختلافهما یدا ورجلا و یمنی و یسری تا خلاف باشد از ایدیکم وارجلکم بمعنی مبتدا قطعها من مخالف للاخر ولاصلبنکم عطف است بر ولاقطعن فی جذوع النخل ملائم مصلوب را با جذوع نخله با ملائم مظروف در تمکن و استقرار تشبیه کرد فی که موضوع برای ملائم ظرفیت است برای ملائم مذکور مستعار آورد و بعضی ائمه تفسیر فی را بمعنی علی دارند کلام را بمعنی لاصلبنکم علی جذوع النخل بنداشتند امام رازی این وجه را ضعیف آورده بیان وجه ضعف نکرده شاید که وجه ضعف آن باشد که علی مفید علی استعلی است چون فی بمعنی علی باشد تحقق معنی استعلا باید و خوب در مصلوب در نمی آید و این ملائم غیر معنی استعلائی نماید معنی اینست هر آینه شما را بر دار کنم و محکم کردانم در تنه درخت خرما تا از جهت بلندی آن دور نمودار شود و عبرت دیکران شود ولتعلمن اینا اشد عذابا وابقی عطف است بر لاصلبنکم اینا اشد عذابا ای استفهامیه است مرفوع بابتدا است اشد خبر مبتدا است عذابا تمیز است از نسبت اشد سوی فاعل او و جمله در محل مفعول لتعلمن آمده از جهت تعلیق باستفهام معمول او نشده وابقی عطف است بر اشد و تواند بود که اینا بمعنی انا واله موسی باشد معنی اینست و هر آینه خواهید دانست که کدام عذاب کننده من یا موسی و یا کویند من یا اله موسی سختر است و باقی و پاینده تر است یعنی عذاب آن سختر باشد و دیر ماننده تر بود و این تهدید دیکر است بر ساحران و تشدید است برایشان در آوردن ایمان و زبان آوری کردن و لاف کزاف زدنست از فرعون چنانچه عادت او بود که بسیار قدرت و قوت می نمود نسبت تعجب موسی سوی یکی از دروغهای فرعون است با قوم خویش کفتی و بدروغ ترویج کار خویش جستی بی شرمی داشت زبان بردروغ کفتی می کماشت دروغ کو لیکن شرم بود که از فضوح ظهور دروغ نترسد قالوا لن نوثرک علی ما جاءنا من البینات والذی فطرنا فاقض ما انت قاض قالوا جمله مستانفه است درجواب ماذا قالت السحرة حین قال فرعون ذلک لن نوثرک مقول قالوا است من البینات بیان ما جاء است جار و مجرور یعنی علی ما جاءنا متعلق است بلن نوثرک والذی فطرنا عطف

بر ما جاءنا یا قسم است جواب از مفهوم کلام مقدم فاء در فاقض سببیه انت قاض صله ما است ضمیر محذوف آن ای فاقض ما انت قاضیه فاقض و قاضیه تواند بود که از قضی بمعنی صنع باشد معنی واصنع ما انت صانع شود کقوله وعلیهما مسرودتان قضیهما ای صنعهما بدین تقدیر ما انت قاض مفعول به باشد من قاض واکر فاقض ما انت قاض از قضی بمعنی حکم دارند معنی کلام فاقض قضاء او القضاء الذی انت قاضیه بندارند ما مذکور وضمیر مقدر مفعول مطلق باشد معنی کلام فاقض قضاء انت قاض ذلک القضاء بود بدین تقدیر ما مذکوره را مفعول باید دانست چه تعدیه قضی که حکم است بباء است در مفعول او ترک با سائغ نباید داشت و ایراد جمله اسمیه در صله متضمن تشنیع فرعون است باستمرار حکمها جور و اعتقاد قضاء نها ظلم معنی اینست کفتند سحره که مسلمان شدند و مر موسی را تصدیق کردند ما ترا ای فرعون هرکز بر نکزینیم بر چیزی که آمده است ما را از حجج ظاهره بر صدق موسی و انرا حق و صدق می بینیم هرکز ترا بر نکزینیم بر کسی که ما را آفریده است و از عدم بوجود رسانیده یعنی هرکز نپسندیم که ایات بینات به بینیم و آنرا انکار کنیم و ترا بکزینیم و هرکز اختیار نکنیم که دل بر پرستش تو نهیم و پرستش آفریننده خویش ترک دهیم پس بکن آنچه کننده و میفکنی ما را در عذابی که افکنده مردانه صبر کنند واز جان و تن نترسیدند لاجرم بدرجه علیا شتافتند و شهید شدند یا فتند انما تقضی هذه الحیوة الدنیا انا امنا بربنا لیغفر لنا خطایانا وما اکرهتنا علیه من السحر والله خیر وابقی هذه الحیوة الدنیا ظرفست ای انما تحکم فی اوان هذه الدنیا و جمله انا امنا بربنا مقرر است مر لن نوثرک و معلله است مر او را تاکید آن از جهت تقدیم ملوح است چه لن نوثرک ملوح است بر ایمان آوردن ایشان بتقدیم ملوح سامع را تنزیل منزله سائل کرده جمله را موکد آورد لیغفر لنا خطایانا متعلق است با امنا و ما اکرهتنا عطف است بر خطایانا من السحر بیان ما است یا حالست والله خیر وابقی تذییل است معنی اینست حکم نکنی و کسی را در جور نیفکنی مکر در این حیوة دنیا و زندکانی که نزدیکتر است بر ما چون آن حیوة منصرم شود هیچ حکمی نتوانی آورد بدرستی ما ایمان آورده ایم پس از آن حکم تو بر ما نافذ نبود و هیچ جوری نتوانی کرد و هیچ ستمی نتوانی آورد بدرستی که ما ایمان آورده ایم بپروردکار خویش تا بیامرزد برای ما خطاهای ما را و بیامرزد برای ما آنچه اکراه کردی تو ما را بقهر و جبر از کره فعل ناشایسته و کار ناپسندیده سحر و خدا بهتر و باقی تر است و خوف و رجای او اکثر است مطیعانرا ثواب دهد و عاصیانرا عذاب کند انه من یات ربه مجرما فان له جهنم لا یموت فیها ولا یحیی من شرطیه مرفوع المحل بابتدا است یات شرط است ربه مفعول است مجرما حالست از فاعل ظرف مستقر یعنی له صفت است و له مقدم خبر است مر ان را و جهنم اسم است لا یموت مستانفه است ولا یحیی عطف است بر لا یموت معنی اینست بدرستی که شان اینست که هرکه بیاید بجایکاه پروردکار خویش در حالی که مجرم است اجرام کرده دارد پس بدرستی که مراوراست دوزخ نمیرد در ان و نزید نه راحت حیات یابد و نه فراغ موت دریابد و من یاته مومنا قد عمل الصالحات فاولئک لهم الدرجات العلی شرط عطف است بر شرطیه سابقه العلی جمع علیا چنانچه فضلی جمع فضلی است من شرطیه مرفوع المحل بابتدا است فاولئک مبتدا دوم لهم الدرجات العلی بتقدیر لهم ادت العلی خبر مبتدا است جمله خبر مبتدا اول است معنی اینست و هرکه بجایکاه پروردکار خویش بیاید در حالی که ایمان آرنده و بجای آورنده بود بدرستی که عملهای نیک کرده و کار نیکو آورده پس آن زمره مر ایشانرا مقامات بلند بود و مراتب سامیه و معالی عالیه باشد جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها وذلک جزاء من تزکی جنات بدل است از الدرجات العلی خالدین حالست از ضمیر مجرور در لهم یا حال از جنات و فاعل ظرف مستقر مستکن که عاید است بر جنات نباشد زیرا که بدین تقدیر جاری بر غیر من هی له بود ابراز ضمیر واجب بود و جمله و ذلک جزاء

مَنْ تَزَكَّى تذییلاست **معنی اینست** مر ایشانرا درجات بلند و مراتب عظام جنات قرار و آرام
در حالی که ایشان دران جاوید باشند و دایم ساکن بوند وان یعنی نیل جنان جزای کسی که از لوث کفر
پاک شده واز نجاسات شرک مطهر آمده باشد وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاضْرِبْ لَهُمْ
طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ لا تخاف بر صیغه مضارع مرفوع و مجزوم خوانند و معنی
برحسب ان دانند لام در جواب قسم محذوفست ای نقسم لقد اوحینا الی موسی ان جمله متصله است
بر جمله ولقد مننا علیک مرة اخری عطف منتی بر منتی و نعمتی بر نعمتی بر وجه التفات از خطاب علیک سوی
غیبت بر سم ظاهر در الی موسی تاکید جمله از جهت ابراز مقصود منا بر وجه وکالت است و آن معنی نیز
همچو نفی شک   ان افادتست وان دران اسر مفرد واقع شده چه بعد اوحینا فعلی که متضمن معنی
قولست آمده فاضرب لهم عطفست بر اسر یبسا صفتست مر طریقا را لا تخاف حالست از فاعل اضرب
ولا تخشی عطفست بر لا تخاف **معنی اینست** وهر آینه بدرستی که وحی کردیم سوی موسی شب ببر مر
بندگان مرا یعنی بنی اسرائیل را که بردست فرعون گرفتارند و از عذاب او ناله و زاری دارند پس پیدا آر
برای ایشان راهی در دریا که خشک بود   مانع نشود در حالی که نترسی از دریافتن فرعون طاغی و آنچه
و نترسی از آفت آب و جانوران آبی فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ وَأَضَلَّ
فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ فای در فاتبعهم فصیحه است جمله معطوفست بر جمله محذوفه ای فاسری
موسی بهم فاتبعهم فرعون بجنوده با بمعنی مع متعلقست باتبعهم فغشیهم عطفست بر فاتبعهم ما غشیهم
فاعلست مر غشیهم را من الیم بیان ماست واضل فرعون قومه عطفست بر فاتبعهم و ما هدی عطف
بر اضلست **معنی اینست** پس فرعون با لشکرهای خویش دنبال کرد وایشانرا در تعلق و تردد آورد که بیش
دریا و پس فرعون کار لشکر چه خواهد کشید و حال چه خواهد انجامید پس پوشید فرعون و لشکر
او را از دریا آنچه پوشید و کار فرعون رسید بدانچه رسید فرعون با لشکرها غرق گشت و موسی
با بنی اسرائیل بنجات پیوست فرعون کار خوب نکرد لشکرهای خود را در هلاک آورد و قوم خویش را
گمراه کرده رهنمونی نکرد و بر راه راست نرسانید **بیت**   پس خاک بر بادش زین
سرکشی و طغیان باقی قصه در سورة بقره گذشته و شرح آن بالا رفته يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ
عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا
رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ یحل و من یحلل
بر صیغه مضارع از باب نصر و ضرب خوانند اول بمعنی نزول و ثانی بمعنی وجوب بعضی مهلت دانند یا بنی
اسرائیل بتقدیر قلنا مستانفه جنانستی که سامع بعد بیان ظفر یافتن بنی اسرائیل بر دشمن و بنجات
پیوستن ایشان از مشاق ازحال ایشان پرسید که بعد ازین قضیه با ایشان چه گفتار بود و چه کردار
روی نمود اجابت سوال ایشان جست بر سبیل استیناف یا بنی اسرائیل گفت و جمله ندائیه برای تنبیه
آمد و مقدمه خطاب شده یعنی قرّا افعال مذکور بصیغه متکلم واحد خوانند معنی برحسب آن دانند
جمله قد انجیناکم من عدوکم مقصود مقالتست و واعدناکم عطفست بر انجیناکم جانب الطور الایمن منصوبست بر ظرفیت
و جانب ایمن نسبت بموسی بود نه بنسبت کوه چه کوه را از راستای و چپای نباشد اضافت جانب ایمن سوی طور بادنی
ملابسة دارند باعتبار آنکه جانب ایمن سوی موسی سمت طور بود بندارند و مواعده جانب مذکور کنایت
از طور باشد از باب کنایت در نسبت الکرم فی بیته والجود فی جانبه بود نسبت مواعیدی که با موسی بود سوی
مخاطبان از جهت تعلق بمنفعت با ایشان سائغ بود و جمله علیکم المن والسلوی عطفست بر واعدناکم کلوا من
طیبات جمله مستانفه است که در جمله سابقه ذکر روا آوردن من و سلوی کرد و درین جمله بر وجه استیناف

ذکر انتفاع واحظاظ بدان آوردمن در من طیبات ابتدائیه است متعلق کلواست یا تبعیض است که از
جانوران بعض چیز ناخوردنی است که اوراق انداز زند و باقی را غذای سازند چون مو و استخوان و خون و غدد
و مانند ان جمله ولا تطغوا عطفست بر کلوا فیحل جواب نهی است با فا آمده و باضمار ان منصوب شده غضبی
فاعلست مر فیحل علیکم متعلقست باو و من یحلل علیه غضبی فقد هوی تذییلاست **معنی اینست**
ای بنی اسرائیل شما را از دشمن شما خلاص دادیم و بفرستادیم توریت از جانب راست موسی بر سمت طور وعده
کردیم و فرود آوردیم بر شما از جهت غذا من و سلوی شان آن در سورة بقره گذشته و ذکران بالا رفته و
بخورید از خوردنیها پاک و پاکیزه و آنچه روزی کردیم و برای خوردن شما فرود آوردیم از زاید خوش آینده
طبع و حلال و پاک از جهت شرع و تجاوز از حد مکنید همان قدر بگیرید که بخورید و آن قدر که خوردن بتوانید
و بذخیره کردن کنده مکنید پس که غضب من فرود آید و خشم من شما را روی نماید و هر که بر وی غضب
من فرود آید و عذاب من او را روی نماید زیرا که او بدان ماند که از بلندی افتاد و خود را بهلاک انداخت
وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ در جمله سابقه گفت بر کسی که غضب من رسد در عذاب
افتد سامع را وهم زد که افتاده برنخیزد و کار او بفلاح و نجاح نیانجامد درین جمله دفع وهم کرد و جمله را بر وجه
تکمیل آورد تاکید جمله از جهت ابراز مقصود و عد بر سبیل و کالتست در باب تاکید ان معنی نیز نوعی از افادت
چون تاکید تحسر در رب انی وضعتها انثی و تاکید شکایت در رب ان قومی کذبون **معنی اینست** و بدرستی
که هر آینه من آمرزگارم و از گناهان در می گذارم هر کسی را که توبه کند و دم انابت و ندامت بزند و ایمان
آرد و اعمال صالحه بجای آرد پس افعال ماضیه مذکور بمعنی مستقبلاتست استقبال صیغه ماضی از جهت ایقان است
سوال لام جاره برای اختصاص است پس لازم آید که غفران خدا مخصوص بمومنان تائب و صالح بود کسانی که
بر گناه مصرند و اعمال صالحه نمی کنند متعلق بغفران نباشد و همچنین نیست بلکه کار ایشان بمشیت متعلق است
در حق ایشان ان شاء عفی و ان شاء عذب متحقق است ظاهرا آیت متمسک معتزله می نماید که مرتکب کبیره غیر
تائب همچو کافر در تحت غفران نمی آید **جواب** بعضی ائمه تفسیر لمن تاب را بمعنی لمن تاب عن الشرک والکفر
و آمن بمعنی ثبت صدق بالتوحید و عمل صالحا بمعنی اخلص فی الایمان ثم اهتدی بمعنی ثبت علی الایمان والاخلاص
گفته اند و بقید توبه و ایمان اخراج کافران و بقید اخلاص در ایمان که عمل صالح عبارت از انست اخراج منافقان
و بقید دوام بر اهتدی و ثبات بر هدی اخراج مرتدان خواهد بود کافران و مرتدان و منافقان از وی
خواهد بود و مرتکب کبیره غیر تائب بر ایمانست مندرج در مخلصانست از مومنون بیرون نمی آید از
وی ارتداد و نفاق نمی آید و اگر از لمن تاب توبه از معاصی دارند و از غفران محو جرم بر وجه عدل
پندارند غفران معاصی بغیر توبه متعلق است بمشیت بر وجه فضل بود اختصاص وصول تائبان و صالحان
بوجه عدل جواز غفران عاصیان غیر تائب را بر وجه فضل منافی نباشد معتزله را بدین آیت تمسک نبود و
آیت مذکوره حجت ایشان نشود وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ ما استفهامیه است برای انکار متصل
اوست بقوله و واعدناکم روایت کرده اند که چون موسی علیه السلام نزدیک کوه میعاد بود با هفتاد تن
رسید بشوق شنیدن کلام خدای دل بر شتابی گماشت بر کوه برآمد و رفیقان از فرو کوه گذاشت این خطاب
هنگام رسید و این عتاب دران شنید **معنی اینست** وعده کردیم با شما جانب طور ای موسی از قوم خود در
آمدن میعاد شتاب کردی و پیش از ایشان آمدی و گفتم ای موسی چه چیز ترا شتابانید و در آمدن میعاد
سابق گردانید **سوال** اگر شتاب موسی مقرون با نهی بود معصیت باشد از پیغامبران علیهم السلام چگونه
واقع شود و اگر منهی نبود انکار برای چه و توبیخ را سبب چه **جواب** نهی نبود انکار و توبیخ از جهت انست که
انتظار وحی نکرد و پیش از انتظار وحی دل بر اجتهاد آورد قَالَ هُمْ أُولَاءِ عَلَىٰ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ

لترضی قال مستانفه است در جواب ماذا موسی جمله هم اولاء علی اثری مقول قال است وعجلت عطف
بر هم علی اثری یا حالت بتقدیر قدرت بتقدیر یا رب است جمله ندائیه معترضه است برای استعطاف
لترضی متعلق است بعجلت ای عجلت لترضی عنی بالمسارعة فی التقدم معنی چنین اید کفت موسی ایشان یعنی
ان رفیقان در پی من بودند و در عقب من آمدند و من شتابی کردم سوی میعاد تو آمدم تا تو از من خشنود
شوی و مرا بسرعت من در کار ردیه نبندی قال فانا قد فتنا قومک من بعدک واضلهم السامری
فرجع موسی الی قومه غضبان اسفا قال مستانفه است و این کلام مختصر است و اینجا چند کلام مضمر
فاوفی الله بوعده وانزل التوریة وقال ارجع فانا قد فتنا قومک لم رجع محذوف است و مقول قال است
وانا قد فتنا قومک تعلیل امر ارجع تاکید او از جهت ابراز مقصود بیان باعث سوی رجوع بر وجه وکاد
واضلهم عطف است بر فانا قد فتنا فرجع موسی عطف است بر قال ای قال الله ارجع یا موسی غضبان حال است
از موسی اسفا حال دیگر است سامری منسوب سوی سامره و آن قبیله است از بنی اسرائیل بعضی گویند
سامری کافری از کافران عجم بود نسبت مکرمان داشت نام او موسی بن ظفر می گفتند و بعضی گویند مردی
از گوساله پرستان بود موسی علیه السلام را بنفاق صورت اسلام خوبتر می نمود میان مسلمانان می ماند
خود را مسلمان میخواند در غیبت موسی علیه السلام فرصت یافت بضلالی که داشت در ره اضلال مردمان
شتافت گویند زرگری دانستی زر را گداختی و در قالب ریختی توانستی در روز هلاک فرعون جبرائیل
علیه السلام را بر اسبی سوار دید که هر جای که اسپ جبرائیل پای می نهاد سبزه می دمید از زیر سم او خاک برداشت
که این خاک را احیای الموت چون آب حیات است و در برمحافظت او گماشت از زرهای قبطیان که بنی اسرائیل
بعاریت استده بودند گوساله برداخت و خاک مذکور در حلق او انداخت بمجرد انکه خاک مذکور در حلق
او کرد گوساله مذکور را در بانگ آورد گفت اله شما و اله موسی اینست و پرستش او واجب بیقین است
گوساله مذکور فتنه گشت دین ایشان بواسطه او بخلاف پیوست از شصت هزار مرد بنی اسرائیل دوازده
هزار مرد خدای پرست ماندند باقی همه گوساله پرست شدند اینچنین فتنه عظیم سبب سامری زاد و
اینچنین بلای فخیم در دین افتاد معنی اینست موسی چون سوی میعاد شتافت کتاب یعنی توریت که موعود
بود یافت حکایت گفته اند که در توریت هزار سورت است در هر سورتی هزار آیت و کتاب مذکور
هفتاد شتر بار بود کتابی از اعجب کتابها بود موسی یافت انچه یافت و دریافت انچه دریافت خدای عز
وجل گفت باز گرد زیراکه بدرستی ما قوم ترا بعد از جدا شدن تو مبتلا کردیم و در فتنه آوردیم یعنی
گروهی را که با هارون گذاشتی و هارون بر ایشان خلیفه داشتی سامری ایشان را گمراه ساخت و در گوساله
پرستی انداخت از جمله شصت هزار مرد دوازده هزار مرد خدا پرست ماندند باقی همه در گوساله
پرستی افتادند چنانچه بالا گذشته و ذکر آن در قصه رفته پس بازگشت موسی غضبان یعنی خشمناک شده
تاسف کنان قال یا قوم الم یعدکم ربکم وعدا حسنا قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال موسی
حین رجع الی قومه استفهام برای انکار است جمله استفهامیه مقول قال است وعدا حسنا مفعول مطلق
است معنی اینست گفت موسی مر قوم خویش را آیا وعده نکرده بود وعده نیکو پروردگار شما یعنی
وعده راست و صدق و حق متحقق یا وعده نیکو باعتبار حسن موجود که کتابی متضمن توحید و اسلام
و شرائع و احکام بود یا وعده حسن باعتبار قرب مدت و تعیین مهلت وعده قرب بتعیین مدت حسن دارد
نسبت وعده بعید یا مجهول که در اندک مدت در خلق آرد سوال وعده معین معلوم است مقام
تنکیر نبود صورت تنکیر در وعده حسنا چه وجه روی نمود جواب اگرچه عهدیت مقتضی تعریف است
لیکن تنکیر او چون فائده تعظیم داد مقتضای مقام افتاد افطال علیکم العهد ام اردتم ان یحل

علیکم غضب من ربکم فاخلفتم موعدی همزه افطال استفهامیه است فا عاطفه معطوف
علیه محذوف است ای وعدتمونی ان تکونوا بعدی علی التوحید والایمان افطال علیکم العهد ای زمان مفارقتکم
وطول زمان کنایه است از نسیان ام اردتم عطف است بر افطال علیکم ان یحل علیکم بتاویل مصدر مفعول
است مر اردتم غضب فاعل است مر یحل تنکیر او برای تفخیم است من در من ربکم ابتدائیه است فاخلفتم مو
عدی عطف است بر اردتم یا معطوف علیه وعدتکم الایمان بالکتاب مقدر دارند باقی کلام همه آن نهج گفته
شده پندارند معنی اینست یا وعده کردید شما با من بتوحید و ایمان یا گویند وعده کردم من با شما آوردن
کتاب خدای پس دراز شد بر شما زمان مفارقت پس وعده را در حیز فراموشی انداختید و بر قضیه از طول
منی ساختید یا خود می خواهید که فرود آید بر شما غضب و خشم عظیم از پروردگار جل و علا و انکار مذکور
متوجه سوی معنی فا بود راجع سوی معنی ترتب معطوف بر معطوف علیه قالوا ما اخلفنا موعدک بملکنا
قالوا مستانفه است در جواب ماذا قالوا حین قال موسی ذلک ما اخلفنا موعدک مقول قالوا است قرات
بملکنا بحرکات ثلثه و بسکون آمده و ملک بفتح میم مصدر است بر طریق ضعف و ضعف معنی اینست گفتند
ایشان مر موسی که وعده ترا بقوت و قدرت خویش خلف نکردیم و بدرجه حیز مخالفت نیاوردیم ولکنا
حملنا اوزارا من زینة القوم فقذفناها در حملنا دو قرات است بر صیغه ضربنا بر قرات حملنا بتخفیف میم
اوزارا مفعول است و مفعول اول بر قرات ثانی ضمیر متکلم مفعول مالم یسم فاعله آمده ولکنا برای استدراک است من
زینة القوم صفت است مر اوزارا فقذفناها عطف است بر حملنا معنی اینست لکن ما بار کرده شده ایم بارها
گران از پیرایه گروه قبطیان که عاریت گرفتیم و برابر خود آوردیم اگر متاعی بودیم مال ایشان بغیر ولایت
آوردیم و اگر اسیر بودیم مال ایشان را غنیمت در شریعت ایشان سوختنی بود تصرف دیگر در وی سائغ نمی نمود
بدانستی آن نبرداختیم در آتش انداختیم فکذلک القی السامری فاخرج لهم عجلا جسدا له خوار
و در این کلام التفات است از متکلم سوی غیبت کذلک صفت مصدر محذوف است ای القا مثل القائنا القی السامری
فاخرج لهم عطف است بر القی عجلا مفعول به است مر اخرج را جسدا بدل از عجلا له خوار جمله اسمیه یا ظرفیه
صفت او است معنی اینست افکندیم همچو افکندن ما زرها را در آتش سامری افکند و از آتش گوساله
را یعنی جسدی را که مر او را آواز گوساله بود بیرون آورد فقالوا هذا الهکم واله موسی فنسی ای فقال
السامری واتباعه واعوانه جمله عطف است بر فاخرج هذا الهکم واله موسی مقول قالوا است فنسی عطف است
بر فاخرج ای فنسی السامری ایمانه واسلامه و کفر بتسمیة العجل الها بعضی گویند فنسی مقول سامری معطوف است
بر هذا الهکم واله موسی ای فنسی موسی الهه هنا فذهب الی الطور معنی اینست گفت سامری و متابعان او که این
گوساله اله شما است و اله موسی فراموش کرد سامری ایمانی که داشت و در کفر و کافری کاست و فراموش
کرد دلیل بطلان این قول روا نداشت که این گوساله حادث شده است و بصناعت من پیدا آمده لائق الوهیت
چگونه بود و اله عالم چگونه شود و بعضی گویند سامری گفت این گوساله اله شما است واله موسی پس فراموش
کرده است موسی اله خود را اینجا و خود سوی طور رفته و اله را اینجا گذاشته افلا یرون الا یرجع الیهم
قولا ولا یملک لهم ضرا ولا نفعا همزه برای استفهام است فا عاطفه است معطوف علیه محذوف است ای لا ینظرون
فلا یرون انه لا یرجع ان مخففه از مثقله است اسم او ضمیر شان محذوف است لا یرجع خبر او است و استفهام
برای انکار است و جمله معترضه است برای بیان زشتی کار گوساله پرستان و بطلان گفتار ایشان و لا یملک
لهم ضرا و لا نفعا عطف است بر لا یرجع معنی اینست نظر نمی کنند پس نمی بینند که باز نمی گرداند گوساله گفتاری را
یکبار آواز کرد بار دیگر آواز نمی کند سوال شما را جوابی نمی دهد و مالک نیست زیانی را یعنی قادر نیست بر این که زیان
رساند و مالک نیست نفعی را یعنی نفع رساندن نتواند اینچنین عاجزی را چگونه معبود دانند و چه نوع اله خوانند

وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِن قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَٰنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي
لام در جواب قسم محذوفست ای اقسم لقد قال هارون وجمله عطفست بر ولقد وجئنا وتاکید او بقسم از جهت
آنست که عمل گوساله پرستی ایشان بحضور هارون ملوح برینست که هارون پیش ایشان این سخن نگفته باشد
از جهت تقدیم ملوح سامع را منزل بمنزله سائل کرد وجمله را موکد آورد جمله انما فتنتم مقول قال است ویا قوم
مقدمه این مقالست فا در فاتبعونی سببیه است اینجمله سبب کلام سابق ست واطیعوا امری عطفست بر و
معنی اینست و سوگند یاد میکنم هرآینه بدرستی که هارون بر گوساله پرستان از آمدن موسی گفت و در ت
نصیحت و موعظت چنانچه باید و شاید سخن که ای قوم هرآینه شما برین گوساله آزموده شده اید و مفتون او
گشته اید بدرستی که پروردگار شما رحمن است اگر توبه کنید بخشد واگر پشیمان شوید بیامرزد پس متابعت
من کنید وطاعت امر من ورزید از خدای بترسید وازین کار باز مانید قَالُوا لَن نَّبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ
حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ قالوا جمله مستانفه است در جواب ماذا قالوا حین قال هارون ذلک جمله لن نبرح
مقول قالوا است ولن نبرح از افعال ناقصه است وضمیر او اسم اوست عاکفین خبر است علیه متعلق است
بعاکفین تقدیم علیه بر عامل از جهت اهتمام است چه ایشان در شان او اهتمام که داشتند وهمت بر ذکر
او می گماشتند حتی جاره است متعلق بعاکفین است یرجع منصوبست بتقدیر ان معنی اینست گفتند ایشان
ما جای نگذاریم همیشه بر گوساله معتکف باشیم تا موسی سوی ما باز گردد وچون باز پیوندد دم اطاعت او زنیم و
هرچه او فرماید بکنیم قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِ قال مستانفه است در جواب
ماذا قال موسی بهارون فی هذه الحادثة ما منعک استفهام برای انکار است جمله مقول قال است یا هارون
جمله ندائیه برای تنبیه مقدم از مقالست اذ ظرفست مر منعک ضلوا مفعول دوم است مر رایت را و
هم مفعول او ذاتست وجمله مضاف الیه است مراد از الا تتبعن مفعول دوم است مر منعک را ولا زائدست
معنی اینست گفت موسی مر هارون را که خلیفه او بود ای هارون چه باز داشت ترا در آن هنگام که
دیدی که ایشان گمراه گشتند بگوساله پرستی پیوستند ازین که مرا پی روی کنی ودم متابعت ما زنی در
باز داشتن از کافری ومنع کردن از متابعت سامری وازین که از جهت دین خدای عقب کنی وخود را از
جهت کار دین دریغ افکنی کار زار نکردی وخود را برای اعدای دین در محاربه نیاوردی دلیری نکردی
ضعیفی وسستی ورزیدی همچو من صلابت ننمودی بگو چه کار کردی ودر چه عمل بودی أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي
استفهام برای انکار است بر وجه توبیخ است ای ما کان ینبغی لک ان تفعل کذا جمله فعصیت امری معطوفست
بر جمله ما منعک را تا آخر معنی اینست آیا مرا مخالف شدی پس امر مرا عاصی گشتی ودر عمل راه ورسم من نگرفتی
سوال هارون پیغامبر بود نسبت او سوی مخالفت ومعصیت چگونه آید وصحت آن چگونه روی نماید
جواب نسبت مخالفت ودعوی عصیان سوی هارون بر وجه تمثیل است نه بر وجه تحقیق بر طریق کلمه
انها اللغتی تقدم رجلا وتوخر اخری یعنی حال تو بحال عاصی می نماید در ترک اهتمام وترک صلابت درین هنگام
طبع مردم ترا شبیه بمخالف وعاصی می داند اگر چه بحقیقت این معنی صفت تو نباشد انکار وتوبیخ هم از
جهت مانند بودن حال او بحال مخالف وعاصی نسبت سوی مخالفت وعصیان دارند نه از جهت تحقیق وقوع
پندارند قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ
وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي قال مستانفه است در جواب ماذا قال هارون حین قال موسی ذلک وجمله لا تاخذ بلحیتی
ولا براسی مقول قال است جمله انی خشیت معلله است امر نهی مذکور را ان تقول مفعول است مر خشیت
جمله فرقت بین بنی اسرائیل مقول تقول است ولم ترقب قولی عطفست بر جمله فرقت تاکید او از جهت
ابراز عذر بر وجه وکادتست یا از جهت تقدیم ملوح است که ترک صلابت محاربه از هارون ملوح بر تحقق

این خشیه است بتقدیم ملوح سامع را منزل بمنزله سائل کرد وجمله را موکد آورد معنی اینست هارون
گفت ای پسر مادر من مگیر موی ریش وسر من ومرا خاطی مخوان ودرین کار مقصر ومخل مدان بدرستی که من
صلابت وقتال با ایشان نپسندیدم ازین که بگوئی تو که میان من وبنی اسرائیل جدائی افکندی ترسیدم گفته اند
موسی علیه السلام حدت طبیعت داشت واو را درین هنر می پنداشت در ره فتور وقصور در کار دین
تحمل نکردی وطبع غضب وصلابت پدید آوردی چون جریمه عظیمه پرستیدن گوساله از قوم مشاهده
کرد ودید که هارون درین کار با ایشان قتالی نیاورد این کار از هارون نپسندید بیک دست موی او گرفته
سوی خود کشید بر سر ریش زد وهیچ محابا نکرد سوال آن صلابت وغضب که موسی با هارون کرد از جهت شرع
بار تکاب منکر متوجه باشد عصیان هارون ثابت کردد واگر از جهت شرع متوجه نبود بمجرد اتباع غضب عصیان
موسی ثابت شود هرد و پیغامبرند واز گناه عصمت دارند جواب تواند بود که هارون را درین کار صلابت
نمودن ومتصدی بود وحمله آوردن ومحاربه کردن اولی باشد وغضب موسی بر نسبت هارون بترک اولی
بود عمل هارون معصیت نباشد منافی عصمت نبود سوال از جهت ترک اولی موی ریش وسر گرفتن وبعنف
بجانب خود کشیدن که موجب اذی وآزار وهوان واحتقار بود چگونه آید واز اصحاب منصب چه نوع روی
نماید جواب تواند بود که این عمل از موسی واقع نباشد بلکه بمجرد غضبی سخنی بود واخبار بران بر وجه
تمثیل دارند واستعاره تمثیلیه پندارند چنانچه گویند مرا کشتی یا بر من تیغ زدی کسی را که غضب کند که بکشتن
وتیغ زدن ماند یا کسی که در تقاضا عنف کند تشبیه کنند بر قاتل وتیغ زن چنانچه گویند فلان مرا زجر کرد و
در دیوان قضا برد موسی علیه السلام غضبی نمود چون موسی را شان موی وسر گرفتن بود بدان خبر داد و
این مخالف روایت است که در تفسیر افتاده ودر قصص واخبار بتصریح آنرا شرح داده اند که چون موسی
بعد آمدن قوم خود را که بخلافت هارون سپرده بود در گوساله پرستی دید یک دست بموی ریش ودست دیگر
موی سر گرفت وسوی خود کشید ازین روایت حقیقت گرفتن موی سر وریش پیش می آید حمل بر تمثیل مخالف
آن تحقیق می نماید مگر آنکه بر حکم عصمت وبمقتضای منصب نبوت روایت حقیقت گرفتن موی سر وریش را منع
کنند چنانکه امام زاهد رحمة الله علیه گرفتن موی سر وریش را منع کرد ودر حیز کذب وافترا آورده جواب
دیگر آنکه ریش وسر گرفتن بر وجه اهانت نبود بلکه با اثر شدن غضب باشد چنانچه غضبان دست خود را
بخاید وانگشت خود را بکند وریش خود را بکند ودست بر سر بزند وگرفتن موی ریش وسر برادر همچو
گرفتن موی سر وریش خویش باشد وهمچو گزیدن دست وانگشت خویش بود بر وجه تاسف دارند بر وجه
اهانت نپندارند جواب دیگر آنکه اعمال عادات مردمان یکسان نبود بعضی اعمال در عادت قومی هوان وحقارت
باشد ودر عادت قومی موجب انبساط بود چنانچه بعضی طیب را نپسندند وخود را در معرض طیب آوردن
خواری شمرند وقومی دیگر طیب را خوار ندانند وانبساط خوانند چنانچه در کتب فقه افتاده لولا قوما
یعدون التافیق کرامة لا یحرم علیهم التافیق شاید که در عادت ایشان این کار هوان نبود وپیش ایشان
اهانت وخواری نمی نمود جواب دیگر نهی لا تاخذ بلحیتی ولا براسی بر طریق ولا تطع الکافرین والمنافقین دلالت
بر وقوع ندارد سوال آیت اخذ براس اخیه یجره الیه که در سورت اعراف خبر از اخذ راس است
واخذ راس را چون اخذ ید وکف اهانت نمی پندارد واخذ مو که در عادت اهانت است در قرآن صریح
جواب برایت وارد می شود بر کسی که اخذ شیء لا ستعدی برکرده وارد بود قَالَ فَمَا خَطْبُكَ
يَا سَامِرِيُّ اینجمله در جواب ماذا قال موسی للسامری مستانفه است فا در فما خطبک سببیه است
ما استفهامیه مرفوع المحل بابتداست خطبک خبر مبتداست جمله ندائیه تصریح بتعیین مخاطب در
ما خطبک برای دفع وهم بوجه خطاب سوی غیر سامری از باب تکمیل است معنی اینست موسی چون

ازعتاب هارون که قوم را از گوساله پرستی چرا مانع نگشت فارغ شد بخطاب سامری پیوست وگفت چیست
کار تو ای سامری که برین کار داعی بودی وسعی می نمودی مطلوب چه داشتی ومقصود آن سعی چه پنداشتی
قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي بما لم
تبصروا متعلق است ببصرت جمله بصرت با متعلق خویش متعلق است بقال وقال مستانفه است در جواب
ماذا قال السامری حین قال موسی ذلک فقبضت عطف است بر بصرت ولم تبصروا بصیغه مضارع مخاطب یا
مضارع غائب از باب کرم خوانند بمعنی علم دانند من اثر الرسول صفت است مر قبضة را محمول است بر
حذف چند مضاف ای قبضة من تراب موضع اثر فرس الرسول واکثر مفسران برین اند ومراد از
رسول مذکور جبرائیل است در روز غرق شدن فرعون بر اسبی سوار آمده بود هر جا که اثر سم اسب پیدا
آمدی سبزه نمودار بعضی گویند دران روز که موسی علیه السلام در طور سینا می رفت جبرائیل بر اسبی سوار
برای بردن او آمده بود آن از اثر سم او لائح نمود فنبذتها عطف است قبضت کاف در کذلک بمعنی مثل
مفعول سولت واقع شده بر طریق مثالک لقیته واکرمته تعریض از ذلک آمده ای مثل ذلک للعمل العظیم
الخارق العادة زینت لی نفسی وتواند بود که برای تحقیر دارند و بمعنی ذلک العمل الحقیر پندارند واین کلام
بر وجه اول اعتذار بود وبر وجه ثانی اعتراف باشد **معنی آیت** سامری گفت دیدم آنچه ندیدند شما
پیوسته ولائح شد بما آنچه بر شما لائح نگشته وبر قرات صیغه غائب گویند دیدم من آنچه ندیدند مردمان
ودانستم من آنچه ندانستند ایشان یعنی پیدا آمدن سبزه تر وتازه از محل سم اسب جبرائیل واستدلال
کردم بر خاصیت احیا برین مشتی خاک آن موضع برگرفتم محافظت ونگاه داشتن آن بر خود گرفتم پس
قبضه خاک را که داشته بودم ومحافظت می نمودم دران عجل انداختم وآنرا معبود خلق ساختم واین
همچنین عملی خارق عادت یا گویند همچنین عملی ناشائسته نفس من برای من آراست ودل من پیدا آورده
آن می خواست اعتراف می کنم عذر من بپذیر ببدی معترف می شوم بدین کار مرا مگیر قَالَ فَاذْهَبْ
فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ لن تخلفه بر صیغه مضارع باب
افعال مجهول ومعروف خوانند ومعنی بحسب اختلاف قرات مختلف دانند جمله مستانفه است در جواب
ماذا قال موسی حین قال سامری ذلک فا در فاذهب سببیه است با جمله که بعد اوست مقول قال است
فان لک فی الحیوة تعلیل است جمله لا مساس مقول تقول تقول ان تقول اسم ان لک ظرف مستقر خبر اوست
فی الحیوة متعلق است بلک تاکید او از جهت اظهار مقصود بر سبیل وکادت جمله لن تخلفه صفت است
مر موعدا اسم ان است لک خبر اوست وجمله نیز از جهت اظهار مقصود بر سبیل وکادت **معنی
آیت** موسی سامری را گفت چون این کار ناشائسته کردی واینچنین جریمه عظیمه آوردی پس
برو که رانده گشته وبنظر قهر پیوسته زیرا که بد بختی که مر تراست در مدت حیات تو قول لا مساس
یعنی کسی را با من ومرا با کسی مماسه نیست بگوئی ودر بیابان روی واز مردمان بدین طریق انفراد وجدائی
بجوئی از مماسه پرهیزی وباکسی نیامیزی وبد بختی مر تراست در آخرت وعیدگاهی یعنی دوزخ که در آمدن
دران خلاف نخواهی کرد وخود را بر حاضر شدن دران راست کردن وعده خواهی آورد یا گویند برای تو
از خدای وعده است بیقین   در زمین خلاف نخواهد کرد بعد از انکه در دنیا عقوبت کرده
در آخرت نیز عقوبت بیش خواهد آورد بمخالطت او بر مردمان حرام گشت وآمیزش او با خلق ممنوع گشت
راه بیابان گرفت طبیعت خویش پذیرفت بطبیعت چنان شد که مماسه او موجب حمی بود وهر که مس
او کند محموم گردد روایت کرده اند که این خاصیت در اولاد او سرایت کرده ودر نسل او طبیعت ثابت
شده وسامری بعد ما که موسی با او این سخن گفت خشک گشت وسامری جز لفظ لا مساس نگفتی وصحبت

کی بجستی

ک پیدا م

کی بجستی وَانْظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا وانظر عطف است
بر فاذهب علیه متعلق است بعاکفا وآن خبر است مر ظلت واز افعال ناقصه است که در اصل ظللت
بود یکی از دو حرف تضعیف را حذف کردند جمله ظلت صله الذی است با صله صفت است مر الهک را
که مجرور الی جار ومجرور متعلق است بانظر لنحرقنه لام جواب قسم محذوف است ای نقسم لنحرقنه از جمله
مستانفه است برای بیان بطلان اله باطل مبطلان آورده بودند وآنرا بباطل پرستش می نمودند ثم
لننسفنه عطف است بر لنحرقنه نسفا مفعول مطلق است **معنی آیت** ونگاه کن بسوی اله باطل خویش
که همه روز معتکف برو بودی ودر ملازمت او پرستش می نمودی هر آینه او را می سوزیم وخاکستر
سازیم پس هر آینه پراکنده کنیم خاکستر او را در دریا اندازیم **سوال** گوساله زرین بود زر از
آتش نگداز د آتش او را نسوزد وخاکستر نشود معنی لنحرقنه چیست وبیان او بچه صحیح است **جواب**
در بعضی کتب تفسیر گفته اند که این آیت دلیل است بر آنکه تاثیر خاک حیات که سامری از زیر سم اسب
جبرائیل بر گرفته بود گوساله مذکور بحیات پیوسته صاحب گوشت وپوست گشت وگوشت وپوست قابل سوختن
بود ولائق خاکستر شدن دارد بعضی گویند زر را اطبا با چیزی می آمیزند ودر آتش می اندازند ومی سوزند وخاک
می سازند سوختن گوساله زرین بر حیوان گشتن وزنده گشتن دلالت نکند موید این آنست که بعضی گویند
که گوساله مذکور را بسوهان جدا کردند ودر آتش در آوردند این صریح است برین که حیوان نشده بود بلکه
صفت حیوان روی نمود وقرات ابن مسعود لنذبحنه بجای لنحرقنه وقول کسی که روایت کند که گوساله مذکور
را ذبح کردند واز وخون مسفوح بیرون موید وجه اول است لیکن سوختن وخاکستر ساختن بر
هر دو وجه حاصل است إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا انما بمعنی ما والا است وجمله
معترضه برای توحید است لا اله الا هو تو کید است علما تمیز است جمله وسع کل شی علما تقریر توحید است که
همه دانای هر چیزی نباشد **معنی آیت** اله شما خدای نیست سزاوار پرستش مگر حق سبحانه وتعالی در گرفته
است علم او هر چیزی را همه چیز را داند هیچ چیز برو مخفی نماند كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ
آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا کذلک صفت مصدر محذوف است مر نقص کذلک اشارتست بسوی قصه موسی
علیه السلام وفرعون لعین وما در ما قد سبق عبارتست از قصهای که سابق است برین وجمله وقد آتینا
من لدنا ذکرا حال از فاعل نقص وجمله کذلک نقص علیک تذییل کلام سابق است وتسمیه قرآن بذکر از
جهت آنست که متضمن حوائج دینی ودنیاوی مردمانست ومتضمن ذکر ذات وصفات خداست وذکر
شرائع اعمال وقصص وامثال واحوال عبادت را متضمن است پیغامبر صلی الله علیه وسلم از جهت آن ذکر است
یعنی شرف است مر پیغامبر را او شرف عظیم است مر اهل اسلام را **معنی آیت** قصه کردنی همچو کردن مذکور
می کنیم وحدیثی همچو حدیث مسطور بر تو در بیان می آریم از بعض چیزهای واقعات گذشته وبانصرام
پیوسته وترا از نزد خویش قرآن دادیم وبر تو فرقان فرستادیم یا داده ایم ترا ذکر یعنی شرف وعظمت
وحشمت ومکرمت مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
حِمْلًا من مبتدا است یحمل با متعلقات خبر است وانه یحمل خبر مبتدا است وتاکید او از جهت ایراد وعده
بر وجه وکادت است جمله من اعرض عن ذکری صفت است مر ذکرا یا مستانفه است در جواب ما شانه
من اعرض خالدین حالست از فاعل یحمل وافراد از جهت لفظ من است وایراد خالدین بلفظ جمع از
جهت معنی است وساء بمعنی بئس از افعال ذم است فاعل او ضمیر مبهم است حملا تمیز است مخصوص بذم
محذوف است ای ساء حملا حملهم **معنی آیت** هر که اعراض کند از قرآن ونگرود وعمل نکند بدان پس
بدرستی که در روز قیامت بار گران عقوبت بر گیرد وگرانی اثم وعذاب بر خود ببند برد در حالتی که

در بارگران عقوبت جاوید مانند و همیشه در رنج و مشقت آن باشند یَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ
يَوْمَئِذٍ زُرْقًا یوم ینفخ بدل است از یوم القیمة فی الصور مفعول ما لم یسم فاعله است مر ینفخ را و نحشر
المجرمین عطف است بر ینفخ زرقا حالست از مجرمین **معنی ایت** در روزی که دمیده شود در صور و
صور آواز کند و صور بر صورت شاخ گاو است که اسرافیل علیه السلام برای لشکر آوازی عظیم خواهد
کشید و در آن روز که برانگیزیم کافران را کبود چشم چنانچه رویهای ایشان سیاه باشد چشمهای ایشان
کبود کرده و بعضی زرقا یعنی عمیا دارند حشر کفار بر صفت اعمی پندارند **سوال** این ایت را برین که
زرقا یعنی عمیا باشد ایت لیوم تشخص فیه الابصار معارضه می آید و بایت اقرا کتابک مخالفت می نماید
جواب تواند بود که کاهی کور باشند و کاهی بینا کردند و وقتی که بینند تناقض نبود و تعارض نشود
يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا
بینهم ظرف یتخافتون است و یتخافتون حالست از مجرمین یا مستانفه است ان نافیه است الا عشرا
مستثنای مفرغ است ای ان لبثتم مدة الا مدة عشرة ایام ان جمله بتقدیر یقولون بیان بود یا بدل از و باشد
یا حال از فاعل دارند یا مستانفه است در جواب ماذا یقولون پندارند نحن مبتدا است اعلم خبر مبتدا است
بما یقولون متعلق باعلم و جمله نحن اعلم بما یقولون تذییل است چون خدای عز و جل خبر از گفتار ایشان
علم بگفتار ایشان مفهوم گشت بدین جمله بتذییل مفهوم مذکور بتاکید پیوست اذ ظرفست مر یقول را جمله
یقول مضاف الیه است مراد را امثلهم فاعل یقول است طریقة تمیز است از نسبت امثلهم سوی فاعل و
ان نافیه است الا یوما مستثنی مفرغ است جمله ان لبثتم مقول است مر یقول را **معنی ایت** یکدیگر میان
خویش مساره می کنند و سخن از جهت خوف یا از جهت ضعف آهسته می گویند درنگ نکرده اید شما
در دنیا مگر ده روز و آن از جهت آن بود که بهول قیامت مدت اقامت در دنیا و اقامت در گور فراموش
کنند روزی دانند تا بدانند که بر نسبت عمر آخرت اینکه تصور کند یا ده روز یعنی اندک گذاشتی و قلیل
پنداشتی گویند خدای دانا تر است بدانچه خواهید گفت در آن هنگام که بگویند راست تر و درست تر
ایشان از روی قول و قوی تر و بزرگتر ایشان از روی عقل است درنگ نکرده اید شما مگر یک روز کسی که
در تقلید مبالغت کند مستحق بر ضعیف باشد شود و عشرا یعنی عشر ساعات دارند الا عشرا کمتر از الا یوما
پندارند چنانچه جای دیگر گفته کانهم یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة او ضحیها و نیز گفته کم لبثتم
فی الارض عدد سنین قالوا لبثنا یوما او بعض یوم و جای دیگر گفته یقسم المجرمون ما لبثوا غیر ساعة
بدین اقوال قدر یوم اکثر باشد و قول امثل و عقل همان بود و باجح بر قول قائلان بدانکه ده ساعت یا
کمتر از آن باشد وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَى فِيهَا
عِوَجًا وَلَا أَمْتًا روایت کرده اند که کافران که بر وجه استهزا می پرسیدند که کوهها در آن روز
چه خواهد بود و چنانیدن آن چگونه روی خواهد نمود این ایت حکایت از سوال است و جواب
آن مقالت و بعضی گویند چون در ایات سابقه ذکر مخالفت و یکدیگر راز گفتن و مساره کردن بود
کافران را در آن معنی روی نمود سوال کردند و در معرض اشتباه آوردند تا که حائل بودن کوههای
بلند میان ایشان ملاقات چگونه بود تا مشاورت و مساره دست دهد و وقوع آن چگونه آید و
امکان آن چگونه روی نماید اینجای آن سوال است و تلمیح آن مقالت و بعضی گویند چون پیغامبر صلی الله
علیه و سلم ذکر روز قیامت که مقتضی تغیر جهان و مشتمل بر خرابی زمین و آسمانست کرد کافران در
مسالت و سرزنش آوردند که اگر آسمان و زمین معد برای خرابی بودی در ابتدا فتوری که بتدریج بزوال
و فنا رساند و این را بخرابی نزدیک و باطل کرداند ظاهر نمودی عمری که گذشت که در آسمان جز کواکب

حدوث فتوری ندیدیم و از گذشتگان نیز تفاوتی در آن نشنیدیم این علامت آنست که این هیکل و اجرام زوال
نگیرد و فنا نپذیرد در این ایت جواب هر سه سوال است و حل هر سه اشکال است و جمله و یسئلونک
عن الجبال معترضه است برای حکایت سوال و تنبیه پیغامبر صلی الله علیه و سلم در جواب آن فا در فقل برای
سببست و ترک فا در یسئلونک عن الاهلة قل هی مواقیت و ایات دیگر چون و یسئلونک عن الروح قل
الروح و امثال آن بیان است و بیان او صحت این و آن است و صاحب مدارک فرق میان اثبات فا و ترک آن
بتقدیر شرط و عدم آن کرده اثبات فا در این ایت مبنی بر تقدیر یسالونک آورده و شک نیست که تقدیر ان یسئلو
که موجب شکست بعد یسئلونک بصیغه خبر که موجب قطع است مشکلست و جمع میان شک و سوال و قطع هم
تفصیل است ینسفها ضمیر منصوب در یذرها و مجرور در لا تری فیها عائد است بر ارض اگرچه ذکر او بالا
نیامده از جهت آنکه بدلالت ذکر جبال که باز میں ملابسه دارد معلوم شده و بعضی عائد بر جبال دارند
و محمول بحذف مضاف بتقدیر بدل مواضعها و لا تری فی مواضعها پندارند کوه را بر کنند و بیرون
افکنند در صحرا و مغاکی پیدا اید و زمین هموار نماید خبر ده که چون کوهها بر کنند مواضع ایشان را هموار
کنند قاعا صفصفا حالاست از مفعول یذرها عوجا مفعول است مر لا تری را و لا امتا عطف است بر عوجا
و لا مزائده است برای تاکید نفی لا تری حال دیگر است قادر مطلق است قدرت او بر همه چیز محقق آن
کوه را هبا سازد که از هبا کوهی برداز از قدرت او هیچ عجیب نیست و بر نسبت توانائی او هیچ کاری غریب
نیست زمین را با مواضع کوههای کنده صحرای هموار سازد شیب و فراز از آن براندازد زمین همه هموار
شود سراسر برابر باشد **سوال** عوج بکسر در معانی گویند و عوج بفتح در اعیان و شک نیست که در زمین
اعیانست و در صفت او استعمال عوج بفتح باید کرد عوج بکسر چرا آورد **جواب** زمین که مخلوقست با نشیب
و فراز و سافتی دور و دراز در یافتی هموار آن محض نظر دشوار است موقوف بر قواعد هندسه
و استعمال موازین معرفت زمینهای کژ و هموار است بسا باشد که زمین در نظر راست و هموار نماید و باستعمال
قواعد و موازین در امتحان کژ و ناهموار آید و برین تقدیر بحکم معانی پیوست ملایم لفظ عوج بکسر که مخصوص
بمعانی است گشت يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَٰنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا
یومئذ ای یوم نحشر المجرمین ظرفست مر یتبعون لا عوج له حال جمله یتبعون الداعی مستانفه است در جواب
صف لنا یوم الحشر و بین لنا کیف یکون احواله و اهواله و جمله و خشعت الاصوات للرحمن حالست از فاعل
یتبعون بتقدیر قد یا عطفست بر یتبعون و تخشع الاصوات للرحمن فلا تسمع خطابست مر مخاطب غیر معین را
و فا سببیه است و همس صوت خفی را گویند چون کلام آهسته و آواز پای در سیر **معنی اینست** در آن روز که
مجرمان را حشر کنیم و برای جزای اعمال زنده گردانیم مجرمان آواز داعی را یعنی اسرافیل را که در صخره بیت
المقدس باشد و برای دعوت ایشان آواز کند ایشان اتباع کنند و بر جانب او و آواز بروند و متوجه سمت
آواز او شوند در سمت آواز داعی کژی نبود کسی از آن سمت منحرف نشود راست و چپ نرود فروتنی نشود
و ترسان گردد آوازها یعنی صاحبان بسبب آواز دلالت او و فروتنی و ترسناکی از ایشان پیش رحمان
و ترسیدن ایشان از کردگار دیان از هیبت آواز بلند نیاید و جز جنبیدن این ننماید بسو بسو
شنونده مگر سخن آهسته و پنهان گشته و چون آواز پای شدن هنگام مشی در ریگستان و در آواز
ایشان این آهستگی و سستی از جهت هول و خوف بود و یا از جهت ضعف و سستی باشد يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ
الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا یومئذ متعلق است بلا ینفع و جمله مستانفه دیگر است
من در محل رفع است از جهت بدل از شفاعت بحذف مضاف ای لا ینفع الشفاعة الا شفاعة من اذن یا در
محل نصبست و استثنای مفرغ است مفعول است مر لا ینفع ای یومئذ لا ینفع الشفاعة احد الا من رضی

الرحمن معنی اینست دران روز که حشر کنیم مجرمان را نفع نکند شفاعت شافعان مگر شفاعت کسی که دستوری
داده باشد بشفاعت مر او را رحمن یا کویند نفع نکند شفاعت شافعان مگر کسی را که رحمن دستوری داده
است وبشفاعت او خشنود شده یعنی بکفتار او راضی شده وبشفاعت او رضا داده یعلم ما بین ایدیهم
وما خلفهم ولا یحیطون به علما جمله ما بین ایدیهم توان بود که حال از رحمن بود ورابط ضمیر یعلم
باشد علما تمیز است از نسبت لا یحیطون علمهم بالله وجمله لا یحیطون به عطف است بر یعلم معنی اینست
ایشان صوت داعی را پی روی کنند وسمت آواز او بروند دران حال که خدای میداند انچه پیش ایشانست
خدای برایشان خواهد کرد وانچه ایشان از پیش خواهد آورد وانچه پی ایشانست از عملهای بد که در دنیا
کرده اند وکارهای که بوجود آورده اند مستحق جیزی که شده ودر معرض جزای که آمده اند ودر نکرفته
علم ایشان بخدای برین که در حق ایشان جه خواستست وجه خواهد کرد ودر حق ایشان جه تقدیر کرده
وجه پیدا خواهد آورد متابعت داعی بکنند یعنی بر سمت آواز صور قدم تیز نهند وندانند که کجای روند
وعنت الوجوه للحی القیوم وقد خاب من حمل ظلما ذکر جزء واراده کل حمل وعنت الوجوه ای ذلت
وخضعت وما لعالی   از وجوه بر وجه مجاز سر ولد ولت مراد است از باب ذکر جزء واراده
کل بر طریق وجوه یومئذ ناعمة لسعیها راضیة وجمله وعنت الوجوه عطف است بر خشعت الاصوات بتقدیر
قد حالست از وجمله وقد خاب معترضه است برای حسنت ظالمهم بنکر ظلما برای تقلیل است تا حکم ظلم کثیر
بکنایة معلوم شود ای وقد خاب من حمل ظلما کثیرا فما ظنکم بالکثیر معنی اینست عناد بدیند ودنج کشید ند وخو
کنند وخشوع وخضوع نمودند ذلت مجرمان پیش آرنده که پاینده است بدبختی که ظلم را بخود بار
کرده وناحاب کاه آروده وبنا امیدی کشت وبزیان کاری بپوست ومن یعمل من الصالحات وهو
مومن فلا یخاف ظلما ولا هضما من شرطیه مبتداست از جهت تضمن معنی شرط یعمل را جزم کرده جمله
شرطیه وهو مومن حالست فلا یخاف ظلما بتقدیر فهو لا یخاف جواب شرط است جمله شرطیه عطف است
بر فعلیه یعنی وعنت الوجود معترضاتی که در میانه بود میان دو کلام متصل سائغ نمود لا یخاف برفع
ولجزم خوانند ومعنی بر حسب او دانند سوال جزم بی شرطیه بود دفع بجه وجه باشد جواب لا تخاف
بقرات رفع تعلیل جزای محذوفست ای ومن یعمل من الصالحات حمل بر حذف مبتدا کنند جمله اسمیه
سازند بتقدیر فهو لا تخاف کویند معنی اینست وهرکه عمل کند از اعمال صالحه بعضی یعنی فرائض
فعلا وترکا بجا آرد در حالی که او مومن است رستکار شود اگرچه نوافل بجا نیاورده باشد ناجی بود
زیرا که ظلم وهضم را نترسد که آن از خدای عز وجل هرکز واقع نشود ودر معنی ظلم وهضم اقاویلست
بعضی کویند ظلم زیاده از حق خویش استدن است وهضم دیکری را شکستن است وبعضی کویند ظلم
زیاده کردن در عقوبت سیئات باشد وهضم کم کردن ثواب عمل بود بدین وجه من در من الصالحات
برای تبعیض دارند ومعنی چنانچه کذشت بندارند وتواند من الصالحات ابتدائیه بود والصالحات
صفت بینات باشد بتقدیر ومن یعمل عملا ناشیا من البینات الصالحات معنی کلام چنین
آید وهرکه عمل ناشی از بینات صالحه کند وحال اینست که او مومن است نجات یابد وفلاح در یابد
از ظلم وهضم نترسد که آن از خدای عز وجل نیاید وکذلک انزلناه قرآنا عربیا وصرفنا
فیه من الوعید لعلهم یتقون او یحدث لهم ذکرا ذلک اشارتست بر قصه کردن اخبار
کذشتکان وآن جمله عطف است بر کذلک نقص علیک من انباء ما قد سبق کذلک نقص صفت مصدر
محذوفست مر انزلناه ضمیر انزلناه عائد بر قرآنست قرآنا حال موطاست صفت اوست ای نزلنا
مثل ذلک الانزال فی کونه ممن خلق الارض والسموات العلی انزلنا القرآن قرآنا عربیا ای بلسان

العرب وصرفناه یعنی وکررنا عطف است بر انزلناه لعلهم یتقون یعنی لکی یتقون متعلق است بصرفنا او یحدث
لهم ذکرا ای عظة اسناد احداث ذکر سوی قرآن اسناد مجازیست از باب اسناد سوی ای یحدث
الله ذکرا بسبب القرآن معنی اینست وچنانچه قصه کرده ایم بر تو اخبار کذشتکان فرود آورده ایم بر تو
در حالتی که قرآن عربی است یعنی بزبان عرب است وبتالیف کلام عربی که تالیف عجب است وتکرار کرده ایم
وعبارت مختلفه آورده ایم از وعید بعذابهای شدید تا از شرک آورده باشید بیدا کند قرآن برای
ایشان پندی که از شرک باز آیند وبتوحید ویکانکی توجه نمایند فتعالی الله الملک الحق ناسبیه است
الله فاعل است من تعالی را الملک صفت است مر الله را الحق صفت دیکر است ودرین جمله بعد جمله انزلناه از
تکلم سوی غیبت التفات بود وتعبیر کلام الملک الحق معترضه دارند ونکته اعتراض مدح خدای عز وجل بندا رند
معنی اینست قصه کردن وقصهای عظام فرستادن انجنین کلام سبب است برای ثنای کردکار بکمال عظیم
ومتعال بودن او وملک مطلق کردکار بر حق ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه این جمله معترضه
است برای باز داشتن پیغامبر علیه السلام از شتابی در خواند در حالت وحی پیش از تمام روایت کرده
اند که جبرائیل در کذاردن آیت وکذلک انزلناه قرآنا عربیا بود پیغامبر صلی الله علیه وسلم برای یاد کردن وحی
قرآن جبرائیل را متابعت می نمود جبرائیل این آیت در اثنای وحی ذکر کرد وچنانچه کسی را که در اثنای حکایت
سخن کوید لا دخل فی الحکایات کویند ولا تعجل بالقرآن بر سبیل اعتراض آورد معنی اینست وشتاب مکن
بقرات قرآن پیش از انکه وحی او سوی تو تمام کرده شود تلاوت وکتابت او آخر رسد یا کویند شتاب مکن
در خواندن قرآن وخواندن آن پیش مردمان از بیان کوش دار زبان را در کار میار دران هنکام که شنونده
نیست کوینده مشو در وقت تلقن سخن در راه تلقین مرو همین معنی جای دیکر کفته لا تحرک به لسانک
لتعجل به ان علینا جمعه وقرآنه فاذا قراناه فاتبع قرآنه وقل رب زدنی علما عطف است بر لا تعجل
معنی اینست پیش از انکه وحی نوشته تمام می شود وآخر رسد پیش از وقت در ضبط مشغول مشو ودر
راه تلاوت او مرو وافزونی علم از خدای بجوی رب زدنی علما بکوی تا خدا علم تو بیفزاید ومعانی ظاهری
وباطنی بنماید ومجملات بیان کند واسرار وخفیات در دل تو افکند چون یاد کنی چنانچه حق دانستن
بدانی لفظ ومعنی حاوی شده را خلق برسانی ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی لام ولقد عهدنا در
جواب مجی تفسیر یعنی حکایت قسم که مقررست آمده بر وهل اتیک حدیث موسی که یعنی قد اتاک است
متضمن مشارکت در دلالت بر وصول وحصول تعب است معطوف شده صاحب کشاف این جمله را معطوف
بر جمله وصرفنا فیه من الوعید داشته کلام را بمعنی وصرفنا الوعید واقسم قسمنا لقد امرنا اباهم
آدم ووصیناه ان لا یقرب الشجرة وتوعدناه بالدخول فی جملة الظالمین ان قربها بند اشته وعرف ونسیا
دران ثنا در اصل وقوع را سبح کفته ومیان آدم وفرزندان در صفت نسیان اثبات شرکت حسنه وآن مشکل
است زیرا که وصرفنا باعتبار عطف متعلق است مر کذلک را وکذلک اشارت بر حدیث موسی است وقصه
آدم را که نسیان عهد ومخالفت امرنا است با حدیث موسی مشابهت نیست وعهدنا یعنی امرنا او وصینا آ
الی آدم ومن قبل هر دو متعلق اند بعهدنا فنسی عطف است بر عهدنا وآن قصه دیکر است از قصهای
کذشتکان معطوفست بر قصهای ایشان معنی اینست بشنو که یاد می کنم هر آینه بدرستی که آدم را وصیت
کردیم که کرد شجره منهی عنها نکردد از شجره که از ان باز داشته اند نخورد وکفت شیطان که دشمن
تست نشنود بس عهد ما را فراموش کرد ونسیان در کار منهی عنه آورد وسخن شیطان بذیرفت بعضی برین معنی
سوال کنند ودر ورطه اشکال افکنند زیرا که ثابت شده ودر روایت صحیح آمده که آدم علیه السلام در رد
وسوسه ابلیس نهی را مذاکر بود وبر ورود نهی تثبت می نمود نتواند بود که در وقت رد نهی یاد بود وسوسه

در وقت عمل فراموشی بود جمع میان ذکر و نسیان در دل و زبان ممکن است و صحت آن نزدیک خرد مبرهن
است یا نسیان یعنی انتفای تعمد در ترک منهی عنه بود معنی بر تقاویل تحمل نهی بر شجره و بودن ماکول شجره دیگر باشد
و لم نجد له عزما ای و لم نعلم له عزما فی العصیة لانه کان واقعا بالقائل او بالنسیان برین تقدیر عزما مفعول
اول است له مفعول دوم است و اگر لم نجد بمعنی لم نصادف عزما مفعول باشد له حال از و بود و جمله
عطف است بر نسی **معنی ایت** نیافتیم مر او را عزم معصیت و ارتکاب منهی عنه قصد عزیمت عمل او
بفراموشی بود یا بتاویل که او را روی نمود بعضی بظاهر نفی عزم از ادم علیه السلام نابودن او از اولی العزم
جو یند در شان او نفی درجه اولی العزم قایل شود و این صحیح نیست تمکی بی معنی است در تفسیر نفی روایت کرده
اند و بودن همه پیغامبران اولو العزم قول صحیح آورده و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لادم فسجدوا الا
ابلیس ابی اذ منصوب است باذکر محذوف یا نجد عطف است بر جمله نقسم لقد عهدنا لیکن عطف صیغه
امر بر جمله و نقسم لقد عهدنا که خبر است مشکل شود مگر انکه ذکر محمول بر تقدیر باشد اسجدوا
لادم مقول قلنا است فسجدوا معطوف بر قلنا است الا ابلیس مستثنی است از فاعل فسجدوا و جون جمله
ابی را تعلیل استثنا دارند مفعول تقدیر نکنند بمعنی ابی یسجد پندارند بمعنی اظاهر الاباء بتوقف گویند
از فعل متعدی معنی لازم جو یند تا عین مدعی دلیل شود و علت عین حکم نباشد و اگر با تاکید کلام
سابق بود از تقدیر مفعول مذکور چاره نباشد **معنی ایت** و یاد کن چون گفتیم فرشتگان را که مر
ادم را سجود کنید و بر وجه تحیت سر پیش او افکنید پس همه سجده کردند و رو بزمین اوردند مگر
ابلیس که ابا اورد و سجده نکرد لجنها که برین ایت متعلق است در سوره بقره گذشته و بتشریح و
توضیح رفته فقلنا یا آدم إن هذا عدو لك ولزوجك فلا يخرجنكما من الجنة فتشقى فای در
فقلنا فصیحه است معطوف بر جمله محذوفه ای فادخلنا ادم الجنة فقلنا لادم یا ادم یا ادم
و الجنه ما بعد او مقول قلنا است تاکید جمله از جهت تقدیم ملوح است که اباء ابلیس از سجده
مر ادم را و گفتن او انا خیر منه ملوح بر عداوت بود بتقدیم ملوح سایغ نمود فلا یخرجنکما سبب است
که عداوت او سبب است برای نهی مذکور و منع مسطور اسناد اخراج سوی ابلیس مجازی از باب
اسناد بسبب و نهی او از اخراج کنایت است از نهی ایشان از متابعت وسوسه او ای فلا یفعل ما یسبب
لاخراجکما فتشقی جواب نهی است با فا آمده باضمار ان منصوب شده ای فتهبط فی الارض فتتعب و یحتاج
الی الکسب من اذراعه و غیره هم ازین جهت بعد خطاب تثنیه ادم را افراد لخطاب کرد و تشقی بصیغه
مفرد آورد زیرا که برای معاش اکتساب همه کاسب خواهد بود و در تحصیل معاش او سعی همه خواهد
نمود **معنی ایت** پس گفتیم ما ای آدم بدرستی که آن یعنی ابلیس لعین مر ترا و زن ترا دشمن است چنانچه
او ظاهر و مبرهن است حسد شما دارد و هو در ابر وسوسه شما آرد پس شما را ابلیس از بهشت
بیرون نکند یعنی شما متابعت وسوسه او مکنید تا شما را درین موضع نیفکند پس رنج معاش بینی و حاجت
شود که کسب کنی از خوردن چاره نبود احتیاج سوی معاش باشد زمین بهشت نیست که آماده یا
چاره نبود که در کسب پیشانی رنج پیش آید مشقت روی نماید روایت کرده اند که چون آدم علیه السلام
در زمین مسکن کردند کاری برای زراعت فرو آوردند آدم علیه السلام در تفقد کار مذکور
بودی و در شغل اهتمام نمودی در دل شفقت پروردگار و عرق از روی او بدست بدست
خود دور می کردی إن لك ألا تجوع فيها ولا تعرى ان لا تجوع اسم است و ظرف
مستقر ان را خبر است و لا تعری عطف است بر لا تجوع و جمله ان لك ان لا تجوع الایة تعلیل است بر
مضمون لا یخرجنکما من الجنة دلیل است و جون نهی مذکور ملوح برین تعلیل است بتقدیم تاکید

جمله سایغ نمود **معنی ایت** پس بیرون مکند ابلیس شما را از جنة بدرستی که حاصل مر ترا که گرسنه شانی و
برهنه باشی در ان و انك لا تظمؤا فيها ولا تضحى بر قرات کسر ان عطف است بر جمله ان لك ان لا تجوع فيها و لا
تعری و جه تاکید همانست که بالا گذشته و بر قرات فتح همزه عطف بر ان لا تجوع که اسم ان است باشد بتقدیر
ان ذلك انك لا تظمؤا فيها ولا تضحى وجه تاکید همانست که بالا گذشته و بر قرات همزه فتح بر ان لا تجوع که اسم ان
است باید که بتقدیر ان ذلك انك لا تظمؤا فيها ولا تضحى بود **سوال** برین وجه در اید و معلوم است که
نمی شاید **جواب** در آمدن ان بر ان از روی لفظ بی فصل روا نبود اما بر تقدیر فصل روا بود چون ان فی علمی
انك قائم و ان اعطامك علی الذم و اینجا فصل شده از ین جهت دخول ان بر ان آمده **معنی ایت** بدرستی
که حاصل است مر ترا که تو در بهشت تشنه نشوی و گرمی آفتاب بر تو نبود فوسوس اليه الشيطان قال
يا آدم هل ادلك على شجرة الخلد وملك لا يبلى وسوس عطف است بر قلنا یا ادم و الی متعلق است بوسوس
متضمن اینی ای فوسوس و انهی الیه الشیطان قال جمله مبینه است مر وسوس یا ادم هل ادلکم تا آخر مقول
قال است یا ادم جمله ندائیه است برای تنبیه هل ادلکم مقصود مقال است و استفهام برای عرض
بر طریق الانصاف و لا یخفی الیک علی شجرة الخلد متعلق است بادلکم و ملك عطف است بر مجرور علی و جمله
لا یبلی صفت است مر ملک را **معنی ایت** پس کرد ابلیس وسوسه و رسانید وسوسه را سوی ادم و او را بخودن
ان آورد و گفت هست که بر درخت جاویدی یعنی درختی که خوردن آن سبب جاویدی یعنی دخول بقا باشد و
سبب ملکی که کهنگی نگیرد و زوال نپذیرد ترا رهنمونی کنم و بنمودن آن درخت با تو دم دوستی زنم چون آدم
آن کلمات شنید دل او بخوردن آن درخت مذکور کشید فأكلا منها فبدت لهما سوآتهما وطفقا
يخصفان عليهما من ورق الجنة وعصى آدم ربه فغوى فاکلا عطف است بر وسوس فبدت لهما عطف
بر اکلا و طفقا از افعال مقاربه است یخصفان خبر او ست علیهما متعلق بیخصفان من حرف الجنة مفعول
مر یخصفان و من برای تبعیض است و عصی عطف است بر اکلا فغوی عطف است بر عصی **معنی ایت** پس آدم
و حوا سوی وسوسه شیطان میل کردند از شجره مذکور خوردند پس اعضای نهانی ایشان یعنی ایشان پیدا
گشت و عورت ایشان که از چشم ایشان بحلل و انوار پوشیده بود بظهور پیوست و در ایستادند که بر
درختان بهشت پیوند می کردند و بر اندام خویش می نهادند و ادم بتاویل یا بنسیان کار بر خلاف امر خدا
و پروردگار خویش کرد پس راه مصلحت معاش خویش گم کرد و بعضی گویند لا شم البشم یقال شمت من الطعام
بالکثیر کذا فی الصحاح یعنی شجره منهی عنها خورد پس صورت پیدا از نعیم بهشت دور افتادند در برنج و
محنت دنیا افتادند وقوع عصیان از انبیا نفی نباید کرد و اثبات مضمون فتاب علیه را در اشتباه نباید آورد و وقوع
عصیان بر سبیل تلذذ در حیز جواز قید النبوة باید داشت و قید النبوة وقوع عصیان بر سبیل تلذذ در حیز
جواز باید پنداشت و غوایت مذکور را حمل بر غوایت در راه مصلحت باید کرد و در ورطه غوایت در
دین نباید آورد تا معنی بر همه قواعد مستقیم آید و هیچ قاعده را مخالفت ننماید لیکن ادم را عاصی و
غاوی نباید گفت و با سوء ادب باطلاق ان اسم در شان پیغامبری نشاید جست چه اثبات فعل
اثبات اسم فاعل را همیشه صحت نمی نماید چنانچه مردی که گاهی سرود گفت در شان او نتوان گفت فلان گوینده او را
مطرب نخوانند تا حرفت نسازد و در معرض نسبت برین صفت نپندارد همچنین کسی که یکبار گناه کرد
عصی فلان گویند اسم عاصی بر او اطلاق نکنند تا حرفت نسازد و خود را در ورطه ان تسمیه نیندازد
او را گناهکار و عاصی نگویند و اطلاق این اسم بر او نکنند و با اسناد فعل اطلاق اسم فاعل جایز ندارند
با این که بنده را که عظیم القلب باشد اگر از و فعلی شنیع واقع شود مولی تواند که او را بدان فعل ذکر
کند و دیگری اگر نسبت آن فعل سوی او افکند اگرچه بیان واقعی باشد ادب نبود ثم اجتبيه ربه فتاب

عَلَيهِ وَهَدَى جمله ثم اجتباه با معطوف خویش عطف است بر عصى **معنى ایت** پس پرورد کار او را بر گزید
و توفیق ندامت و توبه بخشید توبه روزی کرد و در پشیمانی آورد توبه او مقبول گشت و کار به صلاح و فلاح
پیوست او را راه نیک نمود و در درجات او افزود قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ قال
ای قال الله جمله مستانفه است اهبطا ای من الجنة مقول قال است خطاب مر ادم و حوا راست یا ذریة
که مقرر مر ادم و حوا راست بدلالت صیغه جمع در بعضکم و یاتینکم چون بعضی مخاطبان موجود ند و بعضی
معدوم تغلیب موجود بر معدوم همه در خطاب درآمدند و بتبع موجودات معدوم مخاطب شدند
جمیعا حال است بعضکم لبعض عدو معلله است **معنى ایت** خدای عز و جل گفت فرو د روید ای ادم
و حوا از بهشت همه یعنی با ذریة که مقرر است با شما زیرا که بعضی از شما مر بعضی دیگر را دشمنی اند
و بهشت جای عدوان نبود و مقر کسانیکه با یکدیگر دشمنی اند و میان خویش عداوت دارند
فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى فا سببیه است یاتینکم شرط است که
حرف او ما ی زایده موکد شده هم از این جهت مشابهت نفی در شرط او نون تاکید درآمده فمن تبع
هدای مرفوع بر ابتدا است ولا یضل و لا یشقی خبر مبتدا است جمله جزای شرط اول است **معنى ایت**
پس اگر بیاید شما را هدی یعنی هدی پیغامبر یا قران یا دلیل قدرت و وحدانیت خدا پس هر که هدی
ما را پی روی کند گمراه نشود و در رنج و تعب نیفتد یعنی لا یضل و لا یشقی را محمول بر دنیا دارند
بعضی هر دو را در اخرت بندارند و بعضی اول را در دنیا دارند و آخر را در اخرت دانند وَمَنْ أَعْرَضَ
عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى من موصوله با صله مبتدا است و
معیشة اسم ان است ضنکا صفت است له ظرف مستقر است ان با اسم و خبر خویش خبر مبتدا است
مبتدا متضمن شرط شده در جزاو فا در آمده تاکید جمله از جهت ایراد وعید بر سبیل وکادت است
جمله و من اعرض عطف است بر جمله فمن تبع هدای فلا یضل و لا یشقی جمله و نحشره عطف است
بر جمله فان له معیشة ضنکا **معنى ایت** اگر بیاید بر شما رهنمونی من پس هر که پی روی رهنمون
من کند ره گم نکند و در رنج نیفتد و هر که از ذکر من یعنی از قران اعراض کند و خود را در ضلال
افکند پس بدرستی که مر او را معیشة تنگ بود مبتدا بتنگی حال شود تنگی فقر در حیات و تنگی گور
در ممات و در سفر تنگی مجلس و مقر و بعضی گویند معیشه تنگ معیشه کسی که قناعت ندارد و همت
بر حرص می گمارد و هر چه یابد قانع نشود از حرص برای زیادتی برود اگر گنجی یابد برای گنج دیگر
رنج بیند و در حدیث است لو کان لابن آدم وادیان من ذهب لا لا یملا جوف ابن
ادم الا بالتراب او را در روز قیامت حشر کنیم و در رنج و مشقت کور افکنیم در عرصات قیامت راه
نبیند و سمت ندارد بی قابل حیران گشته بر جا ماند گاهی سمتی دیگر رود گاهی بر وافتد و بعضی
کوری چشم مراد ندارند کوری از بیان حجت پندارند زیرا که روز قیامت روز قرات کتب اعمال
و مشاهده افزاع و هوال است مستلزم بصر نه نشان عمی است جواب آنست که روا باشد که گاهی
بصیر کردند و در آن روز متصف بهر دو صفت شوند قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ
بَصِيرًا قال جمله مستانفه است از جهت انکه حکایت امر ابنده است یعنی مقول است جمله ندا
یا استفهامیه که بعد اوست مقول است و قد کنت بصیرا حال است **معنى ایت** بگوید کافر کور شده و
بصفت کوری آمده چرا برانگیختهٔ مرا اعمی و حال اینست که بعده امر بینا بودم می دانستم و در کارهای
دنیا اقامت حجتها می توانستم قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا قال جمله مستانفه است در جواب
ماذا قال الله حین قالوا ذلک متعلق است بفعل محذوف و ذلک اشارتست بر مضمون جمله خواهد

آمدای

آمدای سیجی فعلت و جمله اتتک ایاتنا فنسیتها بیان است مر کذلک **معنى ایت** خدای گفت مثل آن کاری که ذکر
خواهیم کرد آوردی ایات ما که بر تو آمد فراموش کردی یعنی عمل بر آن را ترک دادی و دل بر محافظت آن ننهادی
و قدر نعمت ندانستی و شکر آن نتوانستی وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى ظرف تنسی است کذلک صفت مصدر محذوف است
ای تترک الیوم ترکا مثل ترکک ایاتنا جمله عطف است بر مقول قال **معنى ایت** و چنانچه ایات ما را ترک
کردی و بر محافظت آن در دنیا وردی همچنان امروز ترک داده شوی و کور شده و حیران مانده و عاجز
گشته و راه ندانسته بروی وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ کذلک صفت مصدر
محذوف است مر نجزی من اسرف مفعول نجزی است و لم یومن بایات ربه عطف است بر اسرف و جمله تذییل است
معنى ایت و همچنان جزای کسی که از ذکر ما معرض شده جزا دهیم مر کسی را که اضاعت عمر کرده و بر ایات
پرورد کار خویش ایمان نیاورده وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى ان جمله عطف است بر جمله من اعرض الایة
معنى ایت هر که از ذکر ما اعراض کند و عمل بایات ما ترک دهد مر او را تنگی دنیا فزاید و تنگی و ضغطه
گور ری روی نماید و هر آینه عذاب اخرت از عذاب دنیا سخت تر است از آن جهت که عظیم است و بغایت الیم
و باقی تر است از انکه جاودانست و عذاب گرانست أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ
يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ همزه استفهامیه است فا عاطفه است جمله معطوف علیها محذوف است ای لم تبین لهم
او لم یهد لهم و استفهام برای انکار است و انکار نفی اثبات بود افلم یهد لهم مضمون هذا الکلام فاعل است
بعضی گویند فاعل او ضمیر است عائد بر خدا است یا بر رسول است یا بر قرانست یا گویند افلم یهد لهم معطوف
است بر مضمون کلام سابق که جوه در ایت فمن تبع هدای فلا یضل و لا یشقی ذکر حال مومنان آورد و در
ایت من اعرض عن ذکری حال اعراض کنندگان از ذکر خدای ذکر کرد چنانچه که گفت ذلک بیتی الله لهم
افلم یهد لهم و انکار راجع سوی معنی ما بود که تعجب و ترتیب است کم مفعول اهلکنا است از جهت تضمن ماله
صدر مقدم شده قبلهم ظرف زمانست مر اهلکنا من القرون بیان کم است جمله یمشون فی مساکنهم حال است
از ضمیر مجرور لهم ای فلم یهد الله الکفار حال کونهم ماشین فی مساکن الهالکین یا حال است از مفعول
اهلکنا ای کثیرا من الکفار اهلکنا ماشین فی مساکنهم و جمله کم اهلکنا قبلهم معترضه بود جمله افلم یهد لهم
یا جمله محذوف تذییل است چند کلام سابق رهنمون هذا است و این جمله با معطوف علیه خویش
تاکیدات نحوی است بر هر دو وجه مذکور **معنى ایت** خدای بیان نکرده است پس راه ننموده است
یا گویند حال مومنان و کافران در بیان آورده پس بدین بیان باشد رهنمونی بود چندین کافران ایشان
از ایشان یعنی پیش از کفار مکه از اهل قرنها هلاک کردانیده ایم و بقنا و تلف رسانیده ایم در حالی که
در مساکن خویش مشی می کردند و از هلاک و عذاب یاد نمی آوردند إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى لایات
اسم ان است فی ذلک خبر او است بتاخیر اسم لام بر او در آمده بر طریق و ان من شیعته لابرهیم این جمله
تذییل است تاکید جمله از جهت آنست که اصرار کفار بر کفر علامت آنست که ایات قدرت را منکر باشند
از جهت ظهور امارات انکار مصر را تنزیل منزله منکر دارند جمله را موکد بتاکید آرند **معنى ایت**
بدرستی که در انچه که ذکر کردیم از اهلاک قرون گذشته هر اینه علامات قدرت و اسباب عبرتست
مر خداوندان عقول را و در یابندگان منقول و معقول را وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا
وَأَجَلٌ مُسَمًّى لولا امتناعی است کلمة مبتدا است سبقت من ربک صفت او است و اجل مسمی عطف است
بر کلمة خبر او محذوف است ای لولا کلمت سبقت من ربک حاصلة و اجل مسمی حاصل و نزدیک گوییان
کلمة فاعل است مر فعل را که محذوف است بعد لولا ای لولا وجدت کلمة و جمله و لولا کلمة تا آخر عطف است
بر جمله که ان کم اهلکنا قبلهم من القرون یمشون فی مساکنهم که از جهت عبرت و بر هیبت ایشان وارد است

قدرت

مفهوم می شود ای هم مثلا من قبلهم فی استحقاق العذاب ولولا کلمة سبقت من ربک لکان العذاب
ملازما لهم غیر منفک عنهم **معنی ایت** اگر سخنی که سابق شده است از پروردگار تو در بقای امت
تو تا قیامت وحکم بعدم استئصال ایشان در دنیا وقضا انتفا وسلامت ومهلت معین در استیصال
مذکور تا نفخ صور نبودی هر آینه ایشانرا از جهت گناهی که میکنند وخودرا در ورطه عذابی که می افکند
عذاب ملازم بودی وانفصال وتاخیر نمودی همه همچو قرون ماضیه هلاک می شدند ودر فنا وزوال می
آمدند امام زاهد رحمة الله علیه در تفسیر خویش همین وجه آورده وایت را بر تقدیم وتاخیر ذکر کرده
وصاحب کشاف در تحقیق سفته وجهی دیگر نیز گفته واجل مسمی را عطف بر ضمیر کان داشته از جهت وقوع
واصل ترک تاکید بضمیر منفصل جایز نداشته برین وجه جواب لولا لزوم عذاب عاجل وعذاب موجل
باجل مسمی باشد فاصبر علی ما یقولون وسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس وقبل غروبها ومن
آناء اللیل واطراف النهار لعلک ترضی ترضی بصیغه مضارع معروف از باب سمع یسمع وبر صیغه مجهول
خوانده اند ومعنی بر حسب آن دانند فا سببیه است جار ومجرور متعلق است به فاصبر وسبح عطف است بر
فاصبر بحمد ربک حال است از ضمیر سبح ای فسبح ملتبسا بحمد ربک حاصلا قبل طلوع الشمس ظرف است
مر سبح را وقبل غروبها عطف است برو ومن آناء اللیل متعلق است به فسبح فا زائده است یا محمول است
بر تقدیر اما ای اما من آناء اللیل فسبح علی الخصوص اذ اللیل افضل اوقات العباده لانها وقت خلو القلب
عن الاشتغال ووقت الفراغ عن سائر الافعال جمله فسبح عطف است بر سبح سابق واطراف النهار عطف است
بر قبل طلوع الشمس لعلک ترضی بمعنی لکی ترضی متعلق است بفسبح **معنی ایت** چون دانستی که هلاک کافران
بوقت بر بسته وبمهلتی معین متعلق گشته پس صبر کن بدانچه درشان تو می گویند وهلاک تو می جویند
خدای ترا نگاه خواهد داشت ودر جفای ایشان نخواهد گذاشت خدای را بپاکی یاد کن در ذکر وشکر
خدای باش دل را باندوه ناگرویدن وکفر ورزیدن ایشان مخراش وتواند بود که از سبح اصل مراد
شود ودر ذکر آن اوقات مذکور اشارت سوی پنج نماز باشد معنی چنین آید ونماز بگذار ودل وتن را
بنماز مشغول دار پیش از برآمدن آفتاب یعنی نماز فجر وپیش از فرو رفتن او یعنی نماز ظهر وعصر ودر
ساعات شب یعنی نماز شام وخفتن پس نماز بیار ونماز خفتن علی الخصوص بگذار که شب افضل اوقات
عبادتست که در وخلو دل از سایر افعال عبادات **بیت** گر روز نیابیش زغوغای جهان ٭ شب
محرم عاشقانست شبها نی طلب ٭ واطراف النهار یعنی طرفی النهار است چنانچه جای دیگر گفت اقم الصلوة
طرفی النهار قبل طلوع الشمس وقبل غروبها را تکرار کرده برای تاکید مکرر آورده وبعضی گویند قبل طلوع الشمس
وقبل غروبها مشتمل ذکر صلوة خمسه است قبل طلوع الشمس ذکر بامداد وخفتن وشام وقبل غروبها ذکر
نماز دیگر ونماز پیشین ومن آناء اللیل واطراف النهار ذکر نماز نوافل عبادات وگزاردن تطوعات ولهذا
سنت گرداینده در جمله سابقه قبل را بر ظرف مقدم کرده ودرین جمله بر قبل مقدم آورده حاصل
آن بیان محافظت اوقات وطلب طرف آن در عبادات وطاعات **بیت** هر یک نفسی که می رود از عمر گوهر
کان را خراج ملک دو عالم بود بها ٭ مپسند کاین خزانه دهی را بگان بباد ٭ وانگه روی بخاک تهی دست
وبی نوا **بیت** آنکس که ز دنیا نرهد وای برو ٭ بر خلق جهان دل بنهد وای برو ٭ بر دست فقیر
نیست نقدی جز وقت ٭ آن نیز کسی از دست دهد وای برو **بیت** صاحبا عمر عزیز است غنیمت دانش
گوی خیری که توانی ببر از میدانش ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة
الدنیا لنفتنهم فیه ورزق ربک خیر وابقی ولا تمدن عطف است بر فاصبر بالا در حق کفار انتفاء
عذاب عاجل وتحقق عذاب آجل مذکور شده فاصبر دال است بر سببیت انتفای عذاب عاجل برای ضمیر و

سبب

وسببیة تحقق عذاب آجل مذکور شده ترک میل سوی تمتع دیده ایشان دیدار واجابشم مفعول به است
مر متعنا را ای متعنا اصنافا من الکفرة یا حال است از متعنا یا از ضمیر به بمعنی حال گونه اصنافا من درجه من
للالوان انواعا مختلطة من للال بر وجه من در منهم بیانیه است وبر وجه دوم تبعیض وهم مفعول متعنا
بتقدیر متعنا به بعض الکفار شده زهرة الحیوة الدنیا نصب علی الذم است بتقدیر اعنی یا بدل است از
محل جار ومجرور یعنی به یا بدل است از ازواجا بمعنی ذوی زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه متعلق است
بمتعنا جمله ورزق ربک خیر وابقی حال است یا از فاعل لا تمدن روایت کرده اند که روزی بر پیغامبر
صلی الله علیه وسلم مهمانی رسید پیغامبر صلی الله علیه وسلم از جهودی یکجا جو طلبید جهود مذکور بغیر
گرو نداد پیغامبر صلی الله علیه وسلم زره خویش گرو فرستاد پیغامبر صلی الله علیه وسلم را ازان معرض
میلی سوی مال در خاطر گذشت برای تنبیه پیغامبر صلی الله علیه وسلم این ایت نازل گشت **معنی ایت**
ونظر مکار وچشم مدار سوی چیزی که برخوردار کرده ایم اصنافی را از کافران خداوندان آرایش دنیا
تا بیازمائیم یعنی تا بیدا کنیم آنچه در ایشان می دانیم وایشانرا مفتون ومبتلا گردانیم ورزق پروردگار
تو یعنی رزقی که تعیین کرده پروردگار تست روز بروز برسد وقت حاجت مصروف شود یا آنچه
نصب کرده است ترا از ثواب از ثواب آخرت برتر وبهتر واعلی است وادوم وابقی است **بیت**
دنیا آن قدر ندارد که برو رشک برند ٭ یا وجود عدم او غم بیهوده خورند **شعر** زیاده المرء
فی دنیاه نقصان ٭ وربحه دون محض الخیر خسران وامر اهلک بالصلوة واصطبر علیها لا نسئلک
رزقا نحن نرزقک والعاقبة للتقوی وامر اهلک عطف است بر لا تمدن عینیک واصطبر علیها ای علی
الصلوة عطف است بر وامر لا نسئلک رزقا جمله معلله است نحن نرزقک معلله است مر لا نسئلک
تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی برای تخصیص است یا برای تقوی حکم جمله والعاقبة للتقوی تذییل است
جه امر بصلوة بحکم ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر حسن تقوی وحسن عاقبة اهل تقوی مفهوم
می شود جمله والعاقبة للتقوی موکد این مفهوم بود وتذییل باشد مر تاکید امر بصلوة را روایت
کرده اند که روزی پیغامبر در خانه در آمد عائشه رضی الله عنها دید غمناک از سبب غمناکی پرسید
عائشه رضی الله عنها گفت چگونه غمناک نباشم ودل خودرا باندوه نخراشم سه روز است که طعام
ندارم وسببی نیست که دل بران گمارم وتو صدقه کسی قبول نمی کنی وخودرا دران ورطه می افکنی این ایت
نازل گشت واین بورود پیوست **معنی ایت** میل سوی دنیا مکن ونظر در دنیا مگمار واهل خویش یعنی
اهل بیت خودرا نماز بفرما وخودرا در نماز بدار که فعل تو بزبان حال دیگران را امر بود ودعوت
بر کاردین باشد بقول وفعل بکاردین پرداز وخودرا فاعل وداعی بساز از جهت رزق اندوهگین
مباش ودل خودرا بغم واندوه مخراش زیرا که ما از کار تو منفعتی برای خود نمی خواهیم رزق تو واهل
ترا از حاصل کار تو تعیین نمی کنیم چنانچه مالکان مجازی از بندگان خویش منفعت خود جویند ورزق
ایشان از حاصل کار ایشان تعیین کنند وگویند کار کن وبخور واهل خودرا بده وباقی برای من بیار و
نصیب من گردان مائیم که ترا رزق می دهیم خودرا چرا رنج می کنی وتعلق در دل برای چه می افکنی و
بعضی از اهل قرابتان مراد دارند وبعضی مراد از اهل همه امت پندارند ودر امر بصلوة تعمیم
امت اولیست تخصیص با اهل بیت وقرابتان ملایم نیست مگر آنکه گویند امر بصلوة ومحافظت
اوقات وباز داشتن از فوات مناسب اهل بیت واقارب وچرا نیست در حق همه امت امر بصلوة
در هر وقتی بیرون از حد امکانست تخصیص برین وجه انسب بود تعمیم مناسب نباشد وعاقبة حمیده
وآخر کار پسندیده مر تقوی راست که آن دلیل قوی بر ثبات ایمان وهدی است تقوی ثمره خواهد

اصنافا

الزم

داد و در فراخی نعمت خواهد کشاد چنانچه جای دیگر کفته ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه
من حیث لا یحتسب الصبر مفتاح الفرج **مصرع** پایان شب سیه سپیداست وقالوا لولا یاتینا بایة
من ربه لولا تحضیض است بمعنی هلا ضمیر یاتینا عائد بر پیغامبر است صلی الله علیه وسلم وجمله لولا یاتینا
تا آخر مقول قالوا است وقالوا را در تفسیر از قسم واصبر علی ما یقولون داشته چنانچه که معطوف
بر یقولون پنداشته ای اصبر علی ما یقولون وعلی قالوا به متعلق است بیاتینا من ربه صفت است
مر ایة را **معنی** صبر کن بدانچه کافران در شان تو می کویند وبدانچه که کفته اند که چرا نمی آرد آیتی
یعنی معجزه وعلامتی که دلالت بر نبوت او کند وشبهه از خاطر ما بیرون افکند معجزه اقتراحی می طلبند
ومعجزاتی که ظاهر شده وحجتهای که همچو ماه روشن آمده اکتفا نمی کنند اولم یاتهم بینة ما فی الصحف
الاولی اولم یاتهم بصیغه تذکیر وتانیث خوانده اند ومعنی یکی دانند همزه استفهامیه است واو عاطفه آ
جمله معطوف علیها محذوف است ای الم یحصل ولم یاتهم حجة ما فی الصحف الاولی وهو القران المصدق لما
فیها وکفی به ایة باقیة معجزة عالیة ولا یحتاج محمد مع هذه المعجزات الیها الی معجزات اخری واستفهام
برای انکار است وانکار نفی برای اثبات است ای حصلت لهم واتتهم بینة القران ومعجزة الفرقان این
جمله رد مقال کافران است ودفع شبهه ایشان **معنی اینست** آیا حاصل نشده است بر ایشان نیامده
است قران که حجت صدق کتابهای پیشینه ومصدق صحف دیرینه است کدام معجزه از معجزه قران
بالاتر بود وکدام حجت از حجت فرقانی قویتر باشد ولو انا اهلکناهم بعذاب من قبله لقالوا
ربنا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک من قبل ان نذل ونخزی ان با اسم وخبر خویش فاعل
فعل محذوف است ای ولو ثبت انا اهلکناهم بعذاب من قبله ضمیر عائد بر پیغامبر است یا بر قران
من قبله ظرف است از اهلکناهم لقالوا جواب لو است ربنا بتقدیر یا ربنا جمله ندائیه با جمله که بعد
او است مقول قالوا است لولا برای تحضیض است بمعنی هلا رسولا مفعول است مر ارسلت فنتبع جواب
استفهام است با فا آمده بتقدیر ان منصوب شده آیاتک مفعول است **معنی اینست** واکر ثابت شدی
بدرستی که ما هلاک کردمایم بعذابی ایشانرا از ارسال پیغامبر یا پیش از انزال قران هر آینه میکفتند
ای پروردکار ما چرا رسولی نفرستادی بزبان او وبیان او وچرا خبر ندادی پی آیات کتاب ترا پیروی
روی می کردیم ودد بر اعتقاد بر ان می آوردیم پیش از انکه کمراه شویم ورسوا کردیم قل کل
متربص فتربصوا فستعلمون من اصحاب الصراط السوی ومن اهتدی در آیات سابقه
ذکر کفار وکفتار ایشان بود چنانچه که از پیغامبر صلی الله علیه وسلم سوال ما اموال الهم روی
نموده جمله قل کل متربص فتربصوا بر سبیل استیناف آورد انچه بایشان باید کفت تلقین کرد کل یعنی
کل واحد من الفریقین مرفوع بابتدا است متربص خبر مبتدا است فا در فتربصوا سببیه است وخطاب
فتربصوا وفستعلمون مر کافران راست من در من اصحاب الصراط ومن اهتدی استفهام است
وتعلمون تعلیق باستفهام آمده چنانچه در کتب نحو تحقیق شد **معنی اینست** هر روز نفی از
مسلمان وکافران منتظر هلاک دیکری اند پس منتظر باشید وچشم بر انتظار کار بدحبه نود خواهید
دانست که کیانند اصحاب صراط مستقیم وارباب اهتدی راه دین قویم یعنی خواهید دانست
که اهل هدی زمرهٔ ما است یا فرقه شما در فرق میان فریقین شبهه نخواهد بود ودر معرفت
حال هر یکی اشتباهی نخواهد روی نمود سالک چون راه کم کند وخود را در ضلالت افکند هر چند که
بشتابد راه مقصد نیابد چون در آخر کار بمقصد نرسد در سر کردانی افتد سیر او بنهایت نرسد
وچون سالک در راه شتابد بر عمر خویش راه مقصد یابد چون در آخر کار بمقصد رسد اهتدای او

منه

معلوم شود سالک را منتهای مقصود اهتدا است طالب را نهایت مطلوب نیل هدا است چون بنهایت کار
بمقصد برسد لاجرم او منتهی شود در خاتم سورة جمله فستعلمون من اصحاب الصراط السوی ومن اهتدی
آورد وسورة را بذکر روز قیامت اصحاب صراط مستقیم وارباب اهتدا سوی دین قویم ختم کرد بدانکه
مقطع این سورة مقطع حسن است دال بر انتهای سخن است که چون علم بمعلوم که حق است وتحقیق
حق که بحقق است بزمان آینده حواله شود در حال مقام کلام نماند سخن بانتها برسد والله تعالی
اعلم وفیضه اعظم لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی **سورة انبیا** سورة انبیا مکی است صد ودوازده
آیت نزد یکی یعنی صد ویازده هزار وصد وشصت کلمه است چهار هزار وهفتصد ونود حرف است
ربط این سورت با سورة طه که ختم سورة طه بوعده دانستن حال راه راست روندگان وراه راست
یابندگان است وآن در روز حساب خواهد بود وابتدای این سورت باخبار از قرب نمود وبدایت
سورة انبیا را بذکر قرب قیامت وحساب وغفلت مردمان در باب افتتاح کرد وبعده بجمله ما یاتیهم
من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه الآیة وآیات دیگر که صادر است از غافلان مبنی است بر غفلت
ایشان آورد وچون انکار قران وتکذیب پیغامبران ومسارعت در عداوت ایشان وقائل شدن بشر کاو
انبیا ونسبت کردن ایشان خدای عز وجل را باتخاذ اولاد بعده بجمله لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه
من لدنا وچند جمله دیگر در رد اتخاذ اولاد مذکور کشت بعده بجمله ومن عنده لا یستکبرون عن عبادته
الآیة تا جمله ومن یقل منهم انی اله من دونه الآیة پرستش وبندگی کردن فرشتگان که کافران ایشان
را بنات الله می خوانند بیان نموده است اولم یر الذین کفروا الآیة وچند جمله دیگر تا وهو الذی خلق
اللیل والنهار الآیة آورد وبدان بیان کمال قدرت وبدیع فطرت کردگار دیان ورفع غفلت مردمان و
رد اعتقاد فاسد ایشان کرد بعد عداوت کافران با پیغامبران علیهم السلام وحین موت وفنای او مذکور
کشت وبیان عموم صفت مردن وشود فانی شدن دوست ودشمن برد ودفع پیوست بعده در جمله
سأریکم آیاتی فلا تستعجلون ویقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین باستعجال کافران عذاب را حماقت
وجهل ایشان ظاهر کردانید وبجمله لو یعلم الذین کفروا حین لا یکفون عن وجوههم النار الآیة وجمله
دیگر حالتی را که بر ایشان عذاب خواهد رسید نکوهید بعده بجمله قل من یکلؤکم باللیل والنهار من
الرحمن وچند جمله دیگر تا جمله وکفی بنا حاسبین در تنبیه غافلان آمده ودر موعظت ایشان وارد
شده بعده بر حکم مصاد غافلان ومعترضات از دین ذکر پیغامبران وارباب یقین کرید بعد از ذکر
شه ذکر خیر پسندید بعده در آخر سورة بجمله وحرام علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون وجمله
واقترب الوعد الحق وچند دیگر ذکر قیامت وقرب قیامت که افتتاح سورة بدان بود باز کشت وآخر
سورة با اول خویش بر وجه صنعت ولقد کتبنا فی الزبور تا القوم عابدین در مدح پیغامبر صلی الله علیه وسلم
وچند جمله دیگر در تنبیه غافلان ومعترضات آورد سورة مذکوره را بجمل مسطوره بر مقطع حسن
ومختمی مستحسن ختم کرد وشک نیست که جملهای که از یک باب است اگر مقاصد متغایر بود از جهت
اتحاد باب میان شان ارتباط واتصال باشد واگر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر
دیگر است معترضاتی که میان جمل مذکور آمده میان کلامها متصل واقع شده وجمله دیگر از نوع در
محلهای که بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید **بسم الله الرحمن الرحیم**
اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون للناس متعلق است باقترب بعضی لام بمعنی من دارند
صله اقترب پندارند بعضی از الناس من کان عرب مراد کویند چه در سیاق کلام ذکر ایشان آمده وبعضی
برای جنس کویند والناس را عام پندارند حساب فاعل مر اقترب را وحساب عبارتست از اظهار آنچه

وهشتم

بنده کرده است و بیان انچه مستحق آن شده است و قرب حساب کنایة است از قرب قیامت چه
حساب در روز قیامت خواهد ود در وی محاسبهٔ اعمال روی خواهد نمود جمله اقترب للناس حسابهم
مر سورت و ابتدای کلام است هم مبتدا است فی غفلة خبر است معرضون خبر دیگر است جمله حالت
از للناس یا از حسابهم لجد فی رابطه ای وهم فی غفلة عنه معرضون یعنی عن الاستعداد له **معنی اینست**
نزدیک شده است مر مردمان را و حال اینست که ایشان در غفلة اند مر خود را از استعداد برای آن
یعنی از جهت آن ساختگی نمی کنند و دم استعداد آن نمی زنند از ذکر آن روی می کردانند و از آن اعراض میکنند
و ثابت نمی دانند **سوال** از وقت ورود این و زمان صدور آن حکایت تا زمان ما چند سال
کذشته هنوز معلوم نیست تا قیامت که واقع شود و وقوع آن تا کی باشد با این دوری نزدیک چگونه
باشد و چرا ان قرب او چه نوع باشد **جواب** از مهلت قیامت بسیار کذشته و اندک مانده و هر چیزی
که مهلت او اکثر کذشته و اندک مانده باشد نزدیک بود باقی اگرچه بذات خویش بسیار بود بر
نسبت کذشته اندک باشد جواب دیگر مهلت قیامت چون عند الله مقرر و متناهی بود بر نسبت
انکه نهایت دارد هرچند که بذات خویش بسیار است اندک بود و هرچند که دور است نزدیک باشد
و تواند بود که اقترب للناس حسابهم بقرینه حتی اذا فتحت یاجوج وماجوج الی قوله واقترب الوعد
الحق که بدر آمدن ان مستقبل بود و قرب مذکور بر طریق و نفخ فی الصور باشد ما یاتیهم من ذکر
من ربهم محدث الا استمعوه وهم یلعبون لاهیة قلوبهم من ذکر فاعل یاتیهم من زائده
در نفی است من ربهم صفت است مر ذکر را محدث صفت دیگر است الا استمعوه مستثنی است
و مفرغ حالت یا صفت مصدر محذوف مر یاتیهم من ذکر من ربهم محدث فی حال استماعهم
ایا و ما یاتیهم لا اتیانا استمعوه بعد جمله وهم یلعبون حالت از فاعل استمعوه و استثنای مذکور
با حکم صله یعنی شرط و جزا است ای ان جاءهم ذکر من ربهم محدث استمعوه الا عنی بر ما انس الشیطان
من بنی ادم قط لا اتیهم من قبل الناس وما اتینک الا اکرمتنی وما اکرمتنی الا اکرمتک قلوبهم فاعل
مر لاهیة را و لاهیة حال است و هر دو حال اند از فاعل استمعوه ما یاتیهم من ذکر تا آخر غفلت
ایشان و اقامت دلیل بر آنست **معنی اینست** نمی آید ایشان را ذکری از پروردگار ایشان یعنی ایتی از
ایات قران که محدث است در تنزیل او نشنوند در این حال که بازی کننده باشد دلهای ایشان
در لهو باشند و مشغول ببازی بوند **سوال** توصیف ذکر بمحدث موجب حدوث قرانست و اهل
سنت و جماعت را عقیده بر خلاف آنست **جواب** از ذکر ذاکر مراد دارند و ما صدق علیه او رسول
صلی الله علیه وسلم بندارند یا ذکر بمعنی شرف کویند و معنی بزرگی و رفعت جویند بدین هر دو تقدیر که
ذکر بمعنی قران نبود توصیف بحدوث باید و بر تقدیری که قران را ذکر خوانند قران را بمعنی عبارت
مکتوبه محفوظه دانند و آن بر مذهب اهل سنت محدوث است این ایت در حدوث عبارات
قران قدیم میدانند واسروا النجوی الذین ظلموا هل هذا الا بشر مثلکم افتاتون السحر
وانتم تبصرون الذین ظلموا در محل رفع است فاعل اسروا النجوی است و او زائده است بر
صورت ضمیر فاعل بود و الذین ظلموا بدل از و باشد و تواند بود که مبتدا دارند و اسروا خبر بندارند
یا در محل نصب بود بتقدیر اعنی باشد و النجوی یعنی تناجی است بیکدیگر راز کفتنی است مفعول
اسروا است و جمله و اسروا النجوی الذین ظلموا عطف است بر جمله یلعبون یا حال از و بتقدیر
و قد اسروا یا عطف است بر استمعوا یا عطف است بر جمله ما یاتیهم یا معترضه است برای اظهار
انچه بیان می کردند و آشکار کردن انچه بر وجه راز و ستر مسارّه می اوردند **سوال** کافران

عدات

عداوت خویش را اظهار می کردند سر چه بود که آن سخن را بر وجه راز و سر می اوردند **معنی**
آن مساره بر وجه مشورت و حیله دفع انکیختی داشتند و بیان قصه با خویشتن تحسبی می بنداشتند
لاجرم پنهان داشتن آن می خواستند **سوال** نجوی بلغت راز است و راز جز پنهان نبود و در ایراد
اسروا چه فائده باشد **جواب** فائده او مبالغت در پنهان داشتن و صورت تناجی را نیز کمان
خویشتن یعنی را زجبان می کنند که کسی نداند که راز می کویند و آن قصه است که اخفای آن می
جویند و استفهام در هل هذا برای انکار است الا بشر مثلکم مستثنی مفرغ است ای هل هذا بشر الا بشر
مثلکم هذا اشارتست به پیغامبر صلی الله علیه وسلم و استعمال هذا در کلام کفار برای تحقیر است مثل
برای تشبیه است و عوض از تشبیه بیان حال مشبه است و آن صفت موکد است مر بشر را و جمله
هل هذا الا بشر محول است بر تقدیر قالوا با مقول بیان اسروا النجوی یا بدل از و بود یا جمله مستانفه
در جواب ماذا قالوا فی نجویهم باشد افتاتون السحر همزه استفهام است فا عاطفه است محذوف
علیه محذوف است ای تعضدون فتاتون السحر بعضی مفسران السحر مفعول به می دارند کلام
بمعنی الحضور پندارند امام زاهد رحمة الله علیه در تفسیر خود السحر مفعول به بیان کرده بتقدیر
اتاتون محلا محذوف آورده و استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است یعنی لا ینبغی ان یفعلوا
کذا و این جمله بدل اشتمالست از هل هذا الا بشر مثلکم چه مضمون او انکار نبوت بود با این ملابسه
بدل اشتمال سائغ و جمله وانتم تبصرون حالت **معنی اینست** ظالمان راز پنهان که هست محمد
مثل شما آدمی کنند و رسالت را مخصوص بر ملک دانستند معجزه را که دلیل رسالتست سحر ساختند
و بتوبیخ افتاتون السحر وانتم تبصرون برداختند یعنی ایا قصد می کنید بس می آیید شما و ساحر یا کویید
شما بر محمد از جهت سحر و حال اینست که شما می بینید و صورت سحر می دانید شک نیست که این
سحر باطل بود و به بی استعدادی عملی حاصل شود و معجزه در مجلس بی اتباع اسباب حاصل بود و بی
فرصت اکتساب روی نمود و نیز سحر ساحر دیگری را از معارضه مانع نشود و از آوردن مثل
او عاجز نکند و معجزه همه را از معارضه عاجز می سازد و از آوردن مثل او در عجز می اندازد لا
سیما معجزه خواهد برد و قیامت هر که دلیل رسالت جوید و سحر را قاطع خواهد نمود معجزه را
با سحر چه نسبت باشد و سحر را با معجزه چه مشابهت بود قال ربی یعلم القول فی السماء والارض
وهو السمیع العلیم در این ایت قل و قال مقروء شده قل در جواب ما قالوا و قال در جواب
ما قال محمد قالوا ذلک مستانفه آمده ربی یعلم القول مقول قال یا قل است لام در القول برای استغراق
جنس ای یعلم کل قول و این اکثر است از ربی یعلم السر فی السموات والارض صفت القول است یا حالت
ای القول الواقع فی السماء والارض او واقعا و جمله وهو السمیع العلیم تذییل است **معنی اینست**
بکو مر ایشان را یا کفت پیغامبر مر ایشان را که پروردگار من هر کفتاری که واقع است یا حالی که واقع
است در اسمان و زمین می داند و هیچ چیز از وی مخفی و پوشیده نمی ماند و او شنواست انچه
کویند بشنود و داناست اندیشه پنهان را عالم شود قالوا اضغاث احلام بل افتراه بل هو
شاعر اضغاث احلام خوابهای است که از اخلاط اختلاط از غیرها مختلف نماید معبر بتعبیر او
پیش نیاید اضغاث احلام خبر مبتدای محذوف است ای ما یاتی به اضغاث احلام و جمله با معطوفات
خویش مقول قالوا بود و کلام حکایت اضرابات کلام ایشان باشد با افتراه و بل هو شاعر مقول قالوا
و اضراب از حکایت سوی حکایت دارند و جمله بل قالوا اضرابست از مضمون جمله افتاتون السحر

ای قالوا هو سحر بل قالوا اضغاث احلام بل افتراه بل هو شاعر و تعدد افعال موجب است مر
عدم ثبات و قرار و مقال و تواند بود که تفاوت مقالات در درجات جهالت و ضلالت باشد ز
زیراکه دعوی بودن رسالت اضغاث احلام اشنع از دعوی سحر و افترا اشنع از دعوی اضغاث
احلام بود و در دعوی شاعر بود پیغامبر در کذب ایشان اظهر است همه دانند که پیغامبر صلی الله
علیه و سلم شاعر نبود در همه عمر انشای شعری از وی روی ننمود معنی آیت گفتند آنچه محمد او را
می کرد سحر است بل خوابهای پریشانست بلکه مفتری است بلکه حاصل نبوت شعری است یعنی
گفتند که سحر می کند مردمان را در حیرت می افکند بلکه گفتند آنچه در خواب می بیند برای رسانیدن
بر مردمان میگوید بلکه گفتند او شاعری است که کلمات مربوط می سازد و کلامی مضبوط می پردازد
تخیلات شاعری در نظام انتظام می افکند از گفته خویش چند بار اعراض کردند و هر باری گفتاری
شنیع آوردند کثرت اعراض و بسیاری اضطراب دلیل بر آنست که سخن بی تحقیق می گویند و در راه
گمان و حسبان می پویند کلام ایشان ثباتی ندارد و بیان ایشان چیزی از یقینی نمی آرد بیت
سخنی که عزت تحقیق نیست اندر وی چو باد نکتا و بنزدیک عاقلان خوار است فلیأتنا بآیة کما
ارسل الاولون فا در فلیأتنا تابعیه است یأتنا امر غایب است نا ضمیر متکلم مفعول اوست بآیة
مفعول دوم است کما ما موصول یا موصوفه است و جمله ارسل الاولون صله اوست یا صفت
اوست معطوفا و محذوفا است ای کآیة او کالایة التی ارسل المرسلون فاتوا بها معنی آیت پس چون
بر سخن او اعتماد نمی شود و در گفتار او استواری حاصل نمی شود پس گو بیارد معجزه که دلالت بر نبوت
او کند و صدق دعوی او در دل ما افکند چنانچه فرستاده شده اند فرستادگان پیشین و آوردند
حجتهای متین و معجزهای یقینی ما آمنت قبلهم من قریة اهلکناها افهم یؤمنون
من قریة فاعل ما آمنت را بزیادت من و حذف مضاف ای ما آمنت اهل قریة جمله اهلکناها صفت
مر قریة را فا عاطفه است جمله معطوفست بر جمله ما آمنت قبلهم من قریة اهلکناها و استفهام برای
انکار است راجع است سوی معنی فاکنی ما آمنت قریة اهلکناها استعقب انتفای ایمان هولاء بنوت
الایمان کفار مکه و جمله مستانفه است در جواب خود معنی ایمان نیاوردند پیش از کفار مکه
اهل دیهی که هلاک کردیم ایشان را از آنکه ایمان نیاوردند بعد ظهور معجزاتی که طلب کردند پس
ایمان آرند کفار مکه اگرچه ظاهر شود معجزاتی که می جویند و حاصل شود آنچه می گویند یعنی ایمان
نیارند چنانچه گذشتگان نیاوردند و اطاعت نکنند چنانچه ایشان اطاعت نکردند و ما ار
سلنا قبلک الا رجالا نوحی الیهم الا رجالا مستثنی مفرغ است مفعول ما ارسلنا است نوحی الیهم
الیهم صیغه مضارع معروف بر متکلم جمع و صیغه مضارع مجهول برای مذکر غایب خوانده اند و معنی
بر حسب آن دانند جمله یوحی به هر دو قرائت صفت است مر رجالا را و جمله ارسلنا تا آخر معترضه برای
رد طعن بعاد در نبوت پیغامبر صلی الله علیه و سلم باثبات بشریت و نفی ملکیت منزل است مر اعتقاد ایشان
بر ملکیت رسل گذشته و آن گذشته را به بشریت نفی کرد و جمله مذکور و بر صورت هر قسم آورد و
معنی آیت و نفرستاده ایم پیش از تو مگر مردانی را که وحی کرده می شود یا وحی می کردیم سوی ایشان
و ایشان اناسی بودند نه فرشتگان بشریت رسالت را منافی نبود بثبوت بشریت طعن در نبوت نشود و
ارسال رسولی از خدای تعالی اعلام و انبا دارد قومی از ملک یا از انسی و از جنس و یا از خلاف جنس امکان
دارد و عقل او را ممتنع نمی پندارد معتبر در نبوت آن دلیل معجزه بود و بعد اقامت دلیل صدق ثابت
شود فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون فا سببیه است چه دعوی مذکور سبب است برای

امرنی

امر نبی که نمیدانند سوال کردن از اهل دانش تا بدین انبیای گذشته غیر فرشتگان از نوع آدمیان بودند
خبر کنند ان کنتم لا تعلمون شرطی است مستغنی از جزا اکتفا با مضی معنی آیت از علمای یهود و نصاری
که کتاب خدای می خوانند و اخبار گذشتگان می دانند بپرسید اگر شما حال پیغامبران گذشته که همه بشر
بودند نمی دانید سوال احبار یهود معتمد نه اند و در اخبار ثقه نبوند بر سخن ایشان که تحریف
کتاب کرده اند استواری نبود و بر راست گوی و حق جوی بر ایشان اعتماد نشود از ایشان چگونه فرماید
و از پرسیدن ایشان چه فائده حاصل آید جواب پرسش از احبار بسیار که خبر ایشان در خبر تواتر تا
و با یجاب علم ضروری برسد در نبوت یقینی میان کافر و مسلم فرق نبود و معتمد بود هر فریقی لازم نباشد با
این که قصه ایشان سالها خبر کرده اند و بارها در زبان آورده اند و این از ایشان مشهور شده و بر
روی روزگار مخفی نمانده آنرا مخالف نشوند و منکر نکردند و نیز در امر سوال مخالفانرا و استفتا
از دشمنان و تنبیه از کمال و نهایت انکشاف مسالت آن جنسی که دشمنان نیز گواهی دهند
و مخالفان نیز موافق شوند و ما جعلناهم جسدا لا یأکلون الطعام و ما کانوا خالدین
این معترضه دیگر است در رد طعن دیگر است که کفار در شان پیغامبر صلی الله علیه و سلم می کردند و
در شان او ما لهذا الرسول یأکل الطعام و یمشی فی الاسواق میگفتند ضمیر منصوب در و ما جعلناهم مفعول
اوست عائد است بر پیغامبران جسدا بارادت جنس یا بارادت ذوی جسد مفعول دوم جمله لا یأکلون
صفت اوست یا لا یأکلون مفعول دوم است جسدا یعنی ذوی حال است و ما کانوا خالدین عطف است بر و
معنی آیت و نگردانیدیم پیغامبران را خداوندان جسد و نبوده اند پیغامبران در دنیا جاوید با
شند کان ثم صدقناهم الوعد فانجیناهم و من نشاء و اهلکنا المسرفین ثم صدقناهم الوعد تقدیم
صدقناهم وعد النصرة معطوفست بر جمله محذوفه ای کافران طعن الانبیا بمطاعن غیر صحیح و معایب غیر
ثابت ثم صدقناهم وعد النصرة فنصرناهم فانجیناهم عطف است بر صدقنا و من نشاء عطف است بر ضمیر منصوب
و اهلکنا عطف است بر انجینا معنی آیت بوده اند کافران در طعن پیغامبران و عیبجویی ایشان به
بطعنهای غیر واقعه و عیبهای غیر ثابته بعد چندگاه وعده نصرت که با پیغامبران کرده ایم آنرا با ایشان
راست کرده ایم و کسانی را که می خواهیم یعنی مسلمانان را نجات بخشیدیم و در معرض هلاک کشیدیم و مردو
و مسرفان یعنی کافران هلاک گردانیدیم و در حفره دوزخ رسانیدیم لقد انزلنا الیکم کتابا فیه
ذکرکم افلا تعقلون لام در جواب قسم جمله قسمیه معترضه دیگر است برای اظهار منت بر ایشان
یا برای رد حجتی معترضه که می جستند لولا یأتینا بآیة میگفتند جمله ذکرکم صفت است مر کتابا را افلا
تعقلون معطوفست بر انزلنا و همزه برای انکار است تعقیب است و ترتیب تا در با فتح است بر انزلنا
این جنین معنی آیت هر آینه بدرستی که فرستادیم ما سوی شما کتابی را یعنی قرآنی را که در آن شرف شما
است چه کسانیکه این کتاب بپرستند شرف او بود و ظهور فضل او بود یا آنکه از ذکر دین مراد شود
یعنی ذکر حلال و حرام و شرایع و اسلام یا ذکر بمعنی مذکور باشد یعنی معجزه که در ذکر آید و آنرا طلب می
کنند با لا تراز بی معجزه چه خواهد بود با فرستادیم سوی شما الجنان کتابی پس آیا در نمی یابید و سوی
فهم آن نمی شتابید فهم کردن آن باید و دریافتن آن شاید و کم قصمنا من قریة کانت ظالمة و انشأنا
بعدها قوما آخرین خبر در محل نصب مفعول قصمنا هم معنی کرست و قصم شکستن عضو است بر وجه
جدا کنی و شکستن قریة عبارت از هلاک اوست من قریة بیان کم است جمله کانت ظالمة صفت قریه است
و انشأنا عطف است بر اهلکنا بعدها ظرف است مر انشانا را قوما مفعول به معترضه است برای ترهیب
و تهدید بعد دفع مطاعن و رد معایب که در شان پیغامبر کفار مکه می کردند و بران پیغامبر را در معرض

عیب وطعن می آوردند معنی اینست وچند شکسته ایم از اهل دیهی که ظالم بوده اند وکفر وکافری ورزیده
بعد هلاک قریه قوم دیکر را پیدا کردیم وجماعت دیکر آوردیم فَلَمَّا اَحَسُّوا بَاْسَنَا اِذَا هُمْ مِنْهَا
یَرْكُضُونَ لما مضاف سوی جمله که بعد اوست ظرفست بمعنی مفاجاة که مفهوم آن است ای وحین
جاءهم باسنا فوجوا منهم ینها آن جمله عطفست بر قصمنا وبیان است مر کیفیت هلاک شدن ایشان را اکر
فا برای تعقیب باشد قصمنا معنی اردنا قصمنا شود بذکر هیئت خاص واراده سبب فای تعقیب مستقیم
آید معنی اینست پس چون احساس کردند وبچشم دیدند مقدمه عذاب ما وعلامات حصول عقاب
ما ناکاه ایشان ازان دیدر کاب می زنند ومراکب می دوانند از عذاب ما می ترسند کریخته می روند و
تواند بود که دویدن ایشان وارتکاب ازان بروجه تمثیل کویند ومعنی شتاب دردویدن جویند
لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا اِلَى مَا اُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْاَلُونَ لا ترکضوا محمولست
بر تقدیر قول ای قیل لا ترکضوا مستانفه است در جواب ما قیل لهم وقت فرارهم وقائل بعض فرشتکان
باشند یا بعض مومنان وارجعوا عطفست بر لا ترکضوا ما موصوله یا موصوفه است عبارتست از
جنس رفاهیت وراحت وعافیت که بدان مترفه بودند وبهجت وشادمانی می نمودند ومساکنکم
عطفست بر ما اترفتم لعلکم تسالون بمعنی لکی تسالوا متعلق است بلا ترکضوا معنی اینست کفته شد مر ایشان
را یعنی بعضی فرشتکان یا بعضی مومنان وبر سبیل تهکم واستهزا می جستند که مدوید ورکاب مزنید
وکریخته مروید سوی عیش وکامرانی ومساکن خویش که مواطن شادمانی بود باز کردید ایذا تربیده
شوید چنانچه پرسیده می شوید یعنی خادمان ومأموران شما پرسند وچه کویند چه کنیم ودرچه
کار باشیم یا کویند سوال کنند از شما مبشران ودردی جویندکان ودرراه صواب پویندکان بر کارها
واصلاح از کارها یا کویند یا خواهند از شما آیندکان عطا شما را خواهندکان تا ایشان را بدهید ودر
بر عطا نهید یا بعضی از ایشان مر بعضی را کویند وبطمع خانه راه جویند در مساکن خویش بروید
درکار وبار خود مشغول شوید آنچه از شما طلب کنند بدهید واز عذاب برهید قَالُوا يَا وَيْلَنَا اِنَّا كُنَّا
ظَالِمِينَ قالوا مستانفه است در جواب ماذا قالوا حین قیل لهم ذلک جمله ندائیه با جمله که بعد اوست
مقول قالوا است ندای مذکور برای تعجب است وچون تقدم احساس باس ملوح است بر قرار ایشان
ظلم کنندکان وعصیان ورزندکان از جهت تقدیم ملوح سامع را تنزیل بمنزله سائل کرد تاکیدا ورد
معنی اینست کفتند ای وای بر ما بدرستی که ما ظالم بودیم بد کردار بی وجفا کاری نمودیم بر حال
آمدیم وسزاوار عذاب شدیم معترف بکفر وعصیان شوند وتوبه وزاری کنند چون در عزت بود
سود نکند فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ ما زالت که افعال ناقصه
است تلک اسم اوست ودعویهم خبر است وصاحب کشاف عکس این وجه نیز جائز است کفته و
در راه تقدیم خبر بر اسم رفته واین مشکل است زیرا که در کتب علم نحو خوانده شده که تقدیم خبر باب
کان مشروط بظهور اعراب است چنانچه در کان موسی عیسی نه کانت موسی سعدی از جهت لزوم
قیاس تقدیم خبر ناصواب است حتی عاطفه است جعلناهم معطوفست بر کانت تلک دعویهم ضمیر منصوب
مفعول اولست مر جعلنا را حصیدا خامدین بمعنی هالکین مفعول دوم است جعل متعدی سوی دو
مفعول باشد جعل را اینجا سه مفعول می نماید مفعول دوم آمده بر طریق وحدم حلوا حامضا ای
مز نعین جاما للطعمین وجعلت الحساب بابا وجعلت کلا باب فصلا ای جعلت الحساب سویا و
جعلت کلا باب منفصلا وجعل الله دولته ثابته الارکان راسخة البنیان ای دائم وجمله فما زالت
تلک دعویهم عطفست بر قالوا یا ویلنا حصیدا صفت زرع است واین کلام از باب تشبیه است

جعلناهم

جعلناهم کزرع حصید از این جهت حصید مفرد آورد وخامدین از باب استعارتست ایشان را در بی نور شدن
ودر بی ثبات کشتن تشبیه با آتش خامده کرد خمود را که صفت آتش است صفت ایشان آورد وجمع بصیغه جمع
سلامت ساخت معنی اینست پس همیشه بود دعوت مذکور دعوت ایشان تا آنکه کردانیم ایشان را چون
کشت درو شده همچو آتش فرو مرده وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ لاعبین حالست
از فاعل خلقنا وجمله وما خلقنا والارض تا آخر تذییلست زیرا که وجمله قصمنا من قریة کانت ظالمة وانشانا
بعدها قوما آخرین مفهوم می شود آفرینش مجرمان وآفریدن جرائم ایشان ببازی نیست متضمن کاری وشانی
هست وجمله وما خلقنا السماء والارض وما بینهما لاعبین تاکید آن مفهوم ومضمون بود لا جرم تذییل باشد
معنی اینست نیافریدیم آسمان وزمین وآنچه میان آن واین است در حالت لهو وبازی چه لهو
ملایم ما نبود ولعب لائق ما نباشد لَوْ اَرَدْنَا اَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا اِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ لو برای
شرط در ماضی است شرط وجزای او وفاعلین شرط است مستغنی از جزا اکتفا بما مضی وبعضی کویند ان نافیه
این آیت رد دعوی کسانی است که در ره باطل ظاهر البطلان رفتند مریم وعیسی را زن وفرزند خدای
کفتند لیکن از جهت اثبات این مقدمه وملازمت بیان بطول کلام وصل نپسندید با وجود جامع ترک
عطف کزید معنی اینست واکر بفرض محال می خواستیم که محال موجود کنیم ولهو را یعنی زن وفرزند را
بکیریم می کرفتیم هر آینه از آنچه او را با قرب مکانت بود والفت عظمت وجلال ما باشد چون حور با لطافة
موید وازان بالطافت متحلا در این شان چه ملایم بود که بعالم سفلی پردازیم وزن وفرزند از جعفر
خاک سازیم که ایشان عن قریب بمیرند وبزودی فنا وزوال پذیرند اکر کننده این کار بودیم زن وفرزند
از نوع اعلی اختیار می کردیم وبر تقدیر کردان نافیه معنی چنین آید نه ایم ما کننده این کار وپیدا ارنده
این کردار بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ جمله بل نقذف عطف بر جمله مقدر سابقست ای
لا نقذف اللعب والباطل بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه یا برای انتقال سوی اهم است
لعب از ما نیاید وباطل از ما روی ننماید بلکه ما حق را برابر می افکنیم یعنی بر باطل زنیم پس حق بصلابت وسختی
می رسد ودماغ باطل را می شکند واین کنایت است از الت وفنا یعنی حق باطل را زائل کرداند ونیست ونابود
می ساند ودر این هر دو جمله استعارتست حق را بجسم درست استوار آن تشبیه می کنند وقذف را بر وجه
تخییل متعلق او کردانند وباطل را بجسم ضعیف سبک تشبیه میکنند وبرای او دماغ وشکستن دماغ بر
وجه تخییل اثبات میکنند واین هر دو جمله را از غالب آمدن وثابت شدن حق ومغلوب شدن وزائل
کشتن باطل کنایت می دارند ومعنی مکنی عنه را بدین عبارت می آرند فَاِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ
مِمَّا تَصِفُونَ اذا مفاجاة است بر جمله اسمیه در آمد این جمله معطوف بر جمله فعلیه سابقه شده
وجمله ولکم الویل یعنی ولکم استحقاق الویل من اجل ما تصفون الله اتخاذ الولد والزوجه والویل تصفون
القرآن بکونه سحرا واضغاث احلام وافتری وکلمه شاعر وجمله عطفست یا حالست
یا معترضه است برای بیان دعای بد در شان ایشان معنی اینست پس ناکاه آنچه باطل است زائل است
رانده ومحو شده است ومر شما راست عذاب شدید وعقاب مدید از سبب صفت کردن شما خدا را
بصفات ناروا وکلمات ناشی از هوا بصفت کردن احد صمد با تخاذ زوجه وولد وبصفت کردن
قرآن بودن او سحر وناشی از قوت شعر وبصفت کردن حضرت مصطفی بکهانت وکذب وافترا
وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ معترضه دیکر
است برای ثنای خدای وبیان استغنای او از کسانیکه بمنصب اتخاذ زن وفرزند نسبت کنند یا بنعام
بر او بصفت شاعر وساحر ومفتری خوانند من فی السموات والارض لا یستکبرون عن عبادته خبر

ومراد از من عنده قرب مکانت ولا یستحسرون عطف است بر لا یستکبرون معنی اینست و مر خدا
راست وملک خدا ایشانند هرکه در آسمان وزمین است وکسانیکه بنزد خدا اند از فرشتگان بقرب
مکان از عبادت خدا تکبر نمیکنند و مانده نمی شوند واز پرستش ملول نمی کردند واورا از طعن طاغیان
جه النفات وبپغامبر اورا بتصدیق ایشان جه حاجت یسبحون اللیل والنهار لا یفترون جمله یسبحون
مستانفه است درجواب ماذا یصنعون یا جمله تنبیه است اللیل والنهار ظرفند ترکیب مثنی ان
استیعابست جمله لا یفترون حالست معنی اینست مر اورا فرشتگان تسبیح می گویند یعنی همه شب
روز بپاکی یاد میکنند درجه حالکه فتور نمی پذیرند وسستی وسبکی نمی گیرند ام اتخذوا الهة من
الارض هم ینشرون ام منقطعه است بمعنی بل با همزه وهمزه که مضمون ام است برای انکار بر وجه تو
بیخ است جمله معطوفست بر مضمون کلام سابق چه مضمون ما یاتیهم من ذکر من ربهم محدث الا
استمعوه وهم یلعبون ومضمون کلام سابق ومضمون واسروا النجوی الذین ظلموا هل هذا الا بشر مثلکم و
مضمون بل قالوا اضغاث احلام تا آخر طعن نبوت است ای طعنوا فی النبوة بل اتخذوا الهة من الارض
یعنی الهة مصنوعة من الجواهر الارض ذهبا وفضة او حجرا ومنسوبة ای الارض کما یقال فلان من
المدینة الی مدینه یا من برای ابتدا است وبرای غایت است متعلق باتخذوا وجمله هم ینشرون حالست
معنی اینست طعن در نبوت کردند با خدا شرک آوردند الهه از زمین گرفتند ودر ره پرستش ایشانرا
بر صفت نشر اموات واحیای موتی دانستند واین معنی اثباتش نبایست ونمی شایست سوال مشرکان
بنشر اموات قایل نه اند واحیای موتی را منکرند متعلق بقدرت اله حق نیز نمیگویند کاری بقدرت
اله حق متعلق نگویند از الدکه برهیچ جیز قدرت ندارند جگونه گویند جواب اگرچه ایشان سوی
اله خویش نسبت نشر الموتی نمیکنند لیکن جون ایشانرا اله میخوانند واله جز بر این صفت نباشد
پس مدعی الوهیت مدعی این صفت بود لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا لو برای شرط در ماضی
است الا بمعنی غیر صفت مر الهة را که اسم کان است نه برای استثنا زیراکه مستثنی بر دو نوع است
متصل ومنقطع والهة جمع منکر است وجمع منکر در کلام موجب متناول بعض افراد غیر معین است
استثنای فرد معین از و متصل نبود وبعدم تعین الدخول فیه منقطع نیز نباشد اعراب غیر در مابعد
الا ظاهر شده الهة اسم است مر کان را فیهما خبر اوست کان باسم وخبر شرط لو است لفسدتا جزای
شرط است جمله شرطیه تعلیلست مر توبیخی را که از همزه ام متصله منقطعه مفهوم شده معنی
اینست نباید که الهه غیر خدای بگیرند ونشاید که در پرستش با او شریک پذیرند جه اگر در آسمان
وزمین اله غیر خدای بودی میان ایشان سانح روی نمودی هر آینه آسمان وزمین خراب شدی و
از این انتظام که دارد بیرون آمدی مصرع غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی سوال تمانع بر
تقدیر اختلاف در ارادت بود جون هر دو حکیم باشند ومیان ایشان بمقتضای حکمت توافق بود
مانع نباشد جواب اگر بر مقتضای حکمت موافقت باشند بر حکم اختیار وقدرت مخالفت ممکن بود
بر تقدیر مخالفت که تقدیری حکم گفت تمانع که محال است لازم آید واو هم محال که تقدیر ممکن جایز
نباشد فسبحان الله رب العرش عما یصفون فا سببیه است سبحان مصدر است مر فعل محذوف را
ای سبح الله تسبیحا رب العرش صفت الله است عما یصفون متعلق فعل تنزیه است ما موصوفه
ضمیر محذوفست انزه الله عما یصفون من اتخاذ الشرکاء والانداد واتخاذ الزوجة والاولاد معنی
اینست بپاکی یاد میکنم خدا یرا که قدیم است پروردگار عرش عظیم است از آنجه صفت می کنند کافران
اورا بدان از نسبت بشرکا وانداد واتخاذ زوجه واولاد لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون این آیت

تعلیل

تعلیل مضمون کلام سابق است جه از کلام سابق مفهوم شد که غیر الله لیس باله ولیس له شرکا فعلله بقوله لا یسئل
عما یفعل وهم یسئلون حالست یا عطف معنی اینست خدای پرسیده نشود از آنجه بکند وبندگان هرچه
کنند پرسیده شوند که جه کردید و جرا کردید وجرچه جرا آوردید بعضی گویند هم راجع بر بندگان
نیست بلکه بر کسانیست که مردمان ایشان را معبود ساخته اند وبپرستش ایشان پرداخته جون
عیسی وفرشتگان وبعضی جنیان مسلمان معبودان بعضی جنیان ایشان بدانچه کنند مسئول باشند وکسی که
مسئول باشد اله نبود اما خدای عز وجل محال بجون وجرا ودر فعل پرسیده کجا است بجون پادشاه
مجازی نمی توان پرسید ودر عمل بیان او سبب وغرض نمی توان جست پیش پادشاه حقیقی که یفعل ما یشاء
ونفعال لما یرید صفت اوست جون وجرا جگونه توان گفت پرستش از سبب وغرض جه نوع توان کرد کار
در معرض اعتراض جگونه توان آورد ام اتخذوا من دونه الهة قل هاتوا برهانکم ام اتخذوا من
دونه الهة تاکید است مر ام اتخذوا الهة من الارض ولام در جواب ما قول لهم حین اتخذوا من دونه
الهة مستانفه است هاتوا برهانکم مقول قل است معنی اینست با خود گرفته اند از غیر خدای الهة
بگوای محمد صلی الله علیه وسلم بیارید حجت خویش را اگر هستید اله شما راستگویان وحق وصدجویان هذا
ذکر من معی وذکر من قبلی بل اکثرهم لا یعلمون الحق فهم معرضون هذا اشارتست سوی قرآن
ومن معی عبارتست از امت پیغامبر صلی الله علیه وسلم ومن قبلی عبارتست از امتان پیغامبران گذشته علیهم
السلام بل اکثرهم اضرابست از پند گرفتن ونصیحت پذیرفتن الحق مفعول لا یعلمون است بمعنی لا یعرفون
الحق فا در فهم معرضون تفریع هذا ذکر من معی باشد معنی اینست این یعنی قرآن پند است مر کسانی را که
با منند وپند است مر کسانی را که پیش از من بوده اند نی بلکه بیشتر مردمان از امتان من وپیشینیان
از احوال دانش نه اند حق را نمی دانند یا گویند نادان بوده ایشان یا پند بودن قرآن درست است
حق است صدق است مصدق است جون ایشان نادانند قرآن را حق نمی دانند از قرآن اعراض میکنند
سوال قرآن پیشینیان را که گذشته اند واز جهان رفته اند جگونه پند شود مردگان را جگونه
نصیحت بود جواب پند گذشتگان بر تقدیر بودن ایشان در این زمان وبر فرض شنودن آیات قرآن
بود واز ذکر مذکور یعنی شرف دارند سوال وارد نشود جه قرآن شرف حاضران است باعتبار آنکه نازل
بر ایشانست وباختیار رای که متضمن قصهای گذشتگان است شرف گذشتگان است یا گویند مضمون آن
پند حاضران است پند گذشتگان نیز بود وایشانرا اصلاح وفلاح باتباع مضمون او روی نمود وما ارسلنا
من قبلک من رسول الا نوحی الیه انه لا اله الا انا فاعبدون من در من رسول زائده است در
مفعول ارسلنا نوحی بیا بر صیغه مضارع مجهول وبنون بر صیغه متکلم معروف خوانند ومعنی بر حسب
آن دانندان باسم وخبر مفعول ما لم یسم فاعله مر نوحی یا مفعول به است واین جمله یعنی وما ارسلنا با بعد
که مضمون قرآن پند است مر گذشتگان را معنی اینست وپیش از تو هیچ رسولی را نفرستادیم مگر
آنکه بسوی او وحی کرده شده است یا وحی کرده ایم بدرستی که شان اینست که نیست معبودی بحق سزاوار
پرستش مگر من پس مرا پرستید وتوحید ورزید قالوا اتخذ الرحمن ولدا سبحانه وقالوا عطف
بر مضمون ام اتخذوا الهة من الارض وبر مضمون ام اتخذوا من دونه الهة ای جعلوا الله شرکاء وقالوا
اتخذ الرحمن ولدا اتخذ الرحمن ولدا مقول قالوا است روایت کرده اند که از بنی جراعت قائل شدند
برین که فرشتگان فرزندان خدای تعالی اند بر متابعت امری باشند این آیت برای رد ایشان نازل
گشت معنی اینست وگفتند کافران گرفته است رحمن فرشتگان را فرزندان که این سخن از اشراک
برتر بود وان اتخاذ انداد بالاتر بود جه اشراک قائل شدن بشرکت در کمالست واتخاذ ولد قائل شدن

بتقصا جلاله سبحانه مصدر است مر فعل محذوف را ای اسبح الله تسبیحا این جمله معترضه برای تنزیه ان
نقایص یعنی خدا را بپاکی یاد میکنم و بنزاهت وی از همه نقایص تا لایق شوم بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ
عباد مکرمون خبر مبتدای محذوفست ای بلهم عباد مکرمون و جمله اضرابست از مقول کافران ای لم
یتخذ الرحمن ولدا بل الملائکة عباد مکرمون معنی اینست بلکه فرشتگان که کافران ایشانرا فرزندان
خدای گویند بندگان مکرم اند مخلوقات معظم اند لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ جمله
لا یسبقونه صفت دیگر است مر عباد را مستانفه است در جواب ما یصنعون و جمله وهم بامره یعملون
حالست یا عطفست معنی اینست سابق نمی شوند خدا را بگفتار یعنی گفتار ایشان تابع قول خدا بود
سابق بر قول او نشود و ایشان بامر و فرمان خدای عمل کنند و خود را در خود رای نمی فکنند چنانچه تابع اند
خداوندرا در گفتار تابع اند قول او را در کردار يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ موصول با صله
مفعولست مر یعلم را و ما خلفهم عطفست بر ما بین ایدیهم و جمله ما بین ایدیهم تعلیلست معنی
اینست میداند خدا آنچه میان دستهای ایشانست از اعمال گذشته و آنچه پس ایشانست از اعمال
آینده وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى و لا یشفعون عطف بر یعلم یا عطفست بر یعملون و تواند بود که عطف
باشد بر جمله لا یسبقونه بالقول بر این تقدیر جمله یعلم معترضه بود برای بیان علم خدای تعالی الا
لمن ارتضی مستثنی مفرغ است معنی اینست شفاعت نکنند فرشتگان مگر برای کسی که خشنود است
خدا ازو و راضی باشد بشفاعت ایشان برای او وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ هم مبتداست مشفقون
خبر مبتداست من خشیته متعلق مشفقون است این جمله حالست یا عطفست معنی اینست
و ایشان یعنی فرشتگان از ترس و خوف خدای تعالی مشفقانند یعنی ترسگان سوال خشیه و اشفاق در
معنی یکیست وهم من خشیته مشفقون بچه معنی است جواب من صله مشفقون چنانچه بیان
بمعنی ما به البیان است خشیه بمعنی ما به الخشیه آمد کلام بمعنی وهم من ما به خشیتهم من الله من
الیه عذابه مشفقون شده یا من سببیه دارند کلام بمعنی وهم من اجل ما به خشیتهم من الله
وهو معرفة قهره بندارند یا مشفقون بمعنی خداوند مشفقون بندارند ترسناکی و هشیاری جویند
وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَٰهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ انی اله مقول
است و تاکید او از جهت ایراد دعوی بر سبیل وکالت است و آن در دعویها مستبعد عادتست
فذلک ای فذلک القائل نجزیه جهنم ذلک مبتداست جمله نجزیه جهنم خبر مبتداست و مبتدا با
خبر خویش جزای من یقل است و جمله و من یقل تا آخر معترضه برای بیان وعید مدعیان
الوهیت بیرون آیند کان از ربقه عبودیت کذلک صفت مصدر محذوفست و جمله کذلک نجزی الظالمین
تذییلست معنی اینست هر که بگوید از فرشتگان بدرستی که از غیر خدای من الهم آن گوینده را
دوزخ جزا دهم و همچنین جزا دهیم ظالمان را و بسزا رسانیم ایشان را أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا
أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا اولم یری باواو و بغیر واو نیز خوانده اند و معنی بر
حسب آن دانند همزه برای استفهام است واو برای عطفست و رویت بمعنی علم است ای الم
یسمعون لم یعلموا ان السموات والارض و استفهام مذکور تقریر است یعنی حمل مخاطب با قرار کان
با اسم و خبر خبر است مر ان را و ان با اسم و خبر قائم مقام دو مفعول اولم یری است رتقا مصدر
بمعنی توفیق استعمال از بیان سه رواست کانتا هما عدل ففتقنا عطفست بر کانتا رتقا و جمله
اولم یری تا آخر معترضه برای تنبیه بر کمال قدرت الوهیت و بیان صفت خالقیت معنی اینست
آیا کافران نشنیده اند و ندانسته اند بدرستی که بوده اند جماعت آسمانها و زمین بیکدیگر پیوسته

ومیان آسمان و زمین هوا داخل نبود و در ایشان فرجه نمی بود پس این هردو را از یکدیگر جدا کردیم و میان ایشان
فرجه پیدا آوردیم وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ وجعلنا عطفست بر ففتقناهما سوال
و ففتقناهما عطفست بر کانتا و معطوف بر و معطوف بر خبر باشد و این جمله با سموات والارض که اسم ان است
ربطی ندارد جواب رابط محذوف دارند بتقدیر جعلنا من الماء کل شیء حی بینهما بندارند و اولی آنست
که عطف بر مضمون تقدیر مذکور که مفهوم اولم یر است گویند چه اقرار کنانیدن بر شیء موجب ثبوت
آن است پس جمله اولم یر الذین کفروا ان السموات والارض کانتا رتقا ففتقناهما متضمن معنی لحصل
مفاتیق السموات والارض بعد کونهما رتقا و جعلنا من الماء کل شیء حی افلا یؤمنون همزه برای انکار است
والفار متعلق بمعنی فاست افلا یؤمنون عطفست بر جعلنا ای جعلنا من الماء کل شیء حی بینهما بندارند و اولی
آنست که عطف بر مضمون تقدیر مذکور که مفهوم اولم یر است گویند چه اقرار کنانیدن بر شیء موجب
ثبوت آن است پس جمله اولم یر الذین کفروا ان السموات والارض کانتا رتقا ففتقناهما متضمن معنی حصل
فتق للسموات والارض بعد کونهما رتقا و جعلنا من الماء کل شیء حی افلا یؤمنون معنی اینست هر چیزی را که
زنده است از آب زنده گردانیدیم و بصفت احیا رسانیدیم بعد از آنکه این معنی یقین دارند نشاید که
انکار کنند آیا پس ایمان نیارند سوال جعلنا بمعنی صیرنا یا خلقنا است بمعنی اول است من الماء ظرف مستقر
مفعول دوم است بمعنی دوم ظرف ملغا است متعلق بخلقنا بر هر دو وجه معدوم نیست از آب بچه معنی
است جواب بر هر دو وجه بودن هر حیوان ناشی از آب عبارت از ملازمت میان ایشان است و شدت
ماده احتیاج هر حیوانی سوی آب بمثابه که خلقت او از انست ماده او و منها است چنانچه در آیت خلق الانسان
من عجل آمده و خلق فلان من الکرم و چنانچه در پارسی گویند شیء است فلان از یکی است و حیلت فلان
از برای تحقیق شده یا از آب نطفه مراد شده معنی اینست بناکه خلقت هر حیوانی از نطفه باشد چنانچه
جای دیگر گفته خلق کل دابة من ماء وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ و جعلنا عطفست بر جعلنا
من الماء این آیت امارت دیگر است از امارات فطرت و علامت دیگر است از علامات قدرت رواسی
مفعول اول و فی الارض مفعول دوم بود و اگر جعلنا بمعنی خلقنا دارند فی الارض را ظرف او بندارند ان
تمید بهم مفعول است مر جعلنا را بحذف مضاف ای ارسمه ان تتحرک و تضطرب بهم یا بحذف لاو
لان لا تمید بهم معنی اینست و گردانیدیم در زمین کوههای راسیه ثابته را از جهت کراهت این که
زمین بجنبد و مردمان را بجنباند یا از جهت آنکه نجنبد و مردمان را مضطرب نکرداند وَجَعَلْنَا
فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ و جعلنا عطفست بر جعلنا سابق سبلا مفعول است مر جعلنا را
فجاجا منصوب از جهت حالت از جهت نکارت ذو الحال مقدم شده و فیها مفعول دوم است و اگر جعلنا
بمعنی خلقنا بود فیها ظرف باشد لعلهم یهتدون بمعنی لکی یهتدوا و متعلق است بجعلنا معنی اینست
و گردانیدیم در زمین یا در کوهها راهها در حالتی که راهها فراخند از شهری بشهری و از ملکی
بملکی و از اقلیمی با قلیمی راه یابند سوال فجاجا در آیت لیسلکوا منها سبلا فجاجا صفت سبلا انداخته در
این آیت صفت را بچه وجه مقدم ساخته جواب فجاجا در این آیت صفت نیست بلکه حالست و سبلا
ذو الحال آمده حال از جهت نکارت ذو الحال مقدم شده سوال میان این دو عبارت فرق معنوی
چیست و افتراق ایشان در معنی بر چه مبنی است جواب لتسلکوا منها فجاجا بیان راههای فراخ
ابتدائیست و این عبارت ابتدای ذکر چیزهای فراخ است بیان بسند مائی است وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ
سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ و جعلنا عطفست بر جمله سابقه السماء مفعول اول است
سقف مفعول دوم است و اگر جعلنا بمعنی خلقنا باشد سقفا محفوظا حال بود و جمله وهم عن آیاتها

معرضون حال است از السماء که مفعول جعلنا است رابط ضمیر آیاتها و عن آیاتها متعلق معرضون آمده
و از جهت رعایت فاصله مقدم شده معنی اینست و گردانیدیم آسمان را سقفی محفوظ از شیاطین
یا محفوظ از افتادن بر زمین چنانچه و حفظناها من کل شیطان رجیم و یمسک السماء ان تقع علی الارض
الا باذنه و حال اینست که کافران از آیات آسمان و از علامات قدرت خدای که در آنست اعراض کنند
و از اندیشه و تامل در آن روی گردانند وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ کُلٌّ
فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ وهو مرفوع المحل است بر ابتدا الذی با صله خویش خبر مبتدا است جمله عطف است
بر جمله وهم عن آیاتها معرضون که متضمن است بر تفصیل آیات که در آسمانست تعیین شب و روز و
آفتاب و ماهتاب و انوار و آثار آن کل مرفوع بر ابتدا است یسبحون خبر مبتدا است تنکیر برای تعظیم
و جمله مستانفه است در جواب من هذه الامور الینا یا جمله اسمیه بغیر واو حال واقع شده بر طریق
کلمته فوه الی فی استعمال ضمیر عقلا در یسبحون که عائد سوی کواکب سما است از جهت تشبیه ایشان
بعقلا است معنی اینست و خدای آفریدگار اینست آنکه شب و روز و آفتاب و ماهتاب را آفرید
و در آسمان علامات قدرت و امارات فطرت روشن و مبرهن گردانید همه سیارات کواکب یعنی آفتاب
و ماهتاب سائر نجوم ثوابت در فلک عظیم و موضع فخیم آشنا کنند یعنی حرکت همچو حرکت آشنا کرده
دارند حرکت قسری و طبعی بسوی شرق و حرکت قسری و تبعی فلک که متحرک بحرکت سوی غربست دارند
چنانکه آشناکننده حرکت قصدی بسوی جانبی که قصد کرده است دارد و حرکت قسری که بر والی
آب یا بقوت باد موج و مانند آن سمتی دیگر آرد سوال جسم را در یکزمان دو حرکت مختلف نبود و
در یکی آن بدو صفت موصوف نشود جواب امتناع اجتماع میان دو حرکت قصدی است و اجتماع میان
دو حرکت یکی قسری و یکی طبعی بر دو چیزی ممتنع نبود چنانچه مورچه بر آسیا بر غیر سمت آسیا رود دو
حرکت کواکب ازین قبیل است صحت او را همین سبیل است وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِکَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ
مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ مت بفتح میم و بکسر او خوانند بضم میم از مات یموت بر طریق قلت و بکسر او
از مات یمیت بر طریق بعت و بفتح او از مات یمات بر طریق خف دانند و روایت کرده اند که
بعضی از کفار میگفتند که محمد خواهد مرد و کار خویش را خواهد سپرد و بمردن پیغامبر صلی
الله علیه وسلم شماتت در اندوه دل خویش را تسلیه می آوردند این آیت برای شماتت ایشان وارد
گشت و شماتت ایشان برو بپوست که مرگ بلاء عام و ابتدای همه اقوام است بر قضیه البلیة اذا
عمت طابت در مرگ جای شماتت و سبب شادی دشمن نباشد و بعضی روایت کرده اند که بعضی از
مسلمانان گمان می بردند که پیغامبر را صلی الله علیه وسلم موت نخواهد بود وجود شرع او تا قیامت
بقای او تا قیامت خواهد نمود این آیت برای تنبیه ایشان آمده و برای دفع آن گمان وارد شده الخلد
مفعول اول است مر جعلنا را و لبشر ظرف مستقر است مفعول دوم است و این جمله معترضه برای
شماتت کافران یا برای دفع گمان بعضی مومنان همزه افان مت برای استفهام است فا عاطفه است
جمله معطوفست بر مضمون جمله وما جعلنا لبشر من قبلک الخلد ای ثبت ان الله لیس لجاعل او سبب
بعضوا ان مت فهم الخالدون ای لهم ثبت لذلک فلا ینفعهم موتک معنی اینست و نگردانیدیم
برای هیچ بشری که پیش از تو بودند جاویدی و خلد ابدی و عمر سرمدی یعنی همه مردند و جان
بملک الموت سپردند و از جهان رفتند و متصف بصفت موت گشتند آیا پس از موت تو ایشان یعنی
کافران جاوید خواهند بود چنانچه تو خواهی مرد ایشان نیز خواهند مرد و جان بملک الموت خواهند
سپرد کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوکُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَیْرِ فِتْنَةً وَإِلَیْنَا تُرْجَعُونَ کل نفس مبتدا است و

ذائقة الموت

ذائقة الموت خبر مبتدا است و این جمله مقرر است مر جمله وما جعلنا لبشر من قبلک الخلد موت را در شناعت و کراهت
بطعوم تلخ تشبیه کرده و صفت ذوق و چشیدن بر سبیل تخییل آورد اسم فاعل برای استقبال است و اضافت او
سوی موت اضافت لفظی بتقدیر انفصال است جمله ونبلوکم عطف است بر اسمیه سابقه یا معترضه است
بالشر والخیر متعلق اند بنبلوکم فتنة بمعنی بلوا و اختبار مصدر است مر نبلوکم بغیر لفظ او بلا بمعنی آزمودن است
و آزمودن از ما برای دانستن حال کسی بود که نمی دانیم و از خدای تعالی برای اظهار چیزی است در آن کسی
میداند و الینا متعلق ترجعون است که از جهت رعایت فاصله مقدم شده و جمله والینا ترجعون تذییل است
معنی هر نفسی چشنده تلخی مرگ است مگر کسی را که خدای خواهد چون حمله عرش و خدمه جنان و زبانیه
نیران که ایشان را موت نرسد بیازمائیم شما را از مودن بشر و خیر یعنی بفقر و غنا و مرض و شفا و گرانی و
ارزانی و مخافت و امان و تعلق و فراغ و مانند آن تا پیدا کنیم در شما آنچه می دانیم از صبر بر بلا و شکر بر نعمای
رضا بقضا یا شکوی از بلوی و بسوی حساب گاه ما بار خواهید گشت یا گویند باز گردانیده خواهید شد و حال
هر یکی بظهور خواهد پیوست وَإِذَا رَآکَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ یَتَّخِذُونَکَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِی یَذْکُرُ
آلِهَتَکُمْ وَهُمْ بِذِکْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ کَافِرُونَ روایت کرده اند که روزی پیغامبر صلی الله علیه وسلم بر
ابوجهل گذشت ابوجهل خندید و گفت این است پیغامبر بنی عبد مناف یعنی پیغامبر را باستهزا آورد و در
سخریه کشید این آیت مقتضی این قصه فرود آمد و این جمله معترضه برای حکایت عداوت کافران
و شکایت شقاوت ایشان و اذا در واذا رآک الذین کفروا برای استهزا است نه برای استقبال بر طریق
واذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا رآک الذین کفروا شرط است ان در ان یتخذونک نافیه کاف خطاب مفعول
اول است مر یتخذون را الا هزوا استثنای مفرغست هزوا مفعول دوم است و جمله ان یتخذونک
الا هزوا جزای شرط است همزه اهذا الذی برای استفهام است هذا مبتدا است موصول با صله یعنی
الذی یذکر آلهتکم خبر مبتدا است بذکر الرحمن متعلق بکافرون است هم مکرر است برای تاکید جمله
یعنی وهم بذکر الرحمن عطف است بر شرطیه سابقه یا حال است یا معترضه است برای بیان شناعت
کفر و کافری که منشا سخر و استهزا است و بیخ بنیاد همه بدیها است معنی چون می بینند ترا آنانکه
کفر می گیرند ترا مگر محل استهزا و سخر میگویند این آنست که ذکر میکند الهه شما را بعیب و نقصان
و کافران مذکور بذکر رحمن یعنی بدانچه رحمان را ذکر باید کرد و ثنای او در دل و زبان باید آورد کا
کافرانند در تحقیق مذکور ذکر فرستاده رحمان یعنی قرآن مراد بود و مراد از کفر بران انکار آن باشد
خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُرِیکُمْ آیَاتِی فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ وَیَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ
خواست که جمله یقولون متی هذا الوعد را که مقتضی استعجال عذاب است بر جمله شرطیه سابقه
عطف کند پیش از ایشان بر وجه اعتراض شتابی نکوهیده و وعید رسیدن آیات عذاب را موکد گردانیده
خلق الانسان من عجل گفت اثبات شتابی در طبیعت و جبلت او از جهت این آیت بیان گشت شتابی در انسان
است چنانچه که سرشت و آفرینش او از آنست چنانچه کریمی را گویند خلق فلان من کرم و کقوله خلقکم من
ضعف و موافق این آیت جای دیگر آمده وکان الانسان عجولا و بعضی در عبارت قلب دارند و معنی بر خلق العجل
من الانسان پندارند این وجه اگرچه خلاف اصل است لیکن در مبالغه اکمل است سوال سوق این آیت
برای نکوهش عجلت و مذمت شتاب است و بودن ایشان مخلوق بدین صفت و مجبول برین طبیعت که
موجب عداوت و منقص منفعت است ازین معنی آنی است ذکر کردست محل چگونه ملائم بود و آوردن
درین مقام چگونه مناسب باشد جواب شک نیست که عجلت در کارهای حاصله پسندیده نبود و شتابی
در کارهای طبیعی در بیان موجب لزوم این صفت نکوهیده و دوام است این طبیعت ناپسندیده است

دکراین صفت بدین جهت در نکوهش ابلغ بود و در مذمت اتم باشد اگرچه مقرون بعذر جبلت دارند
و امر اضطراری پندارند صفت نکوهیده را لازم برو سازند و در حیز عذری که بتر از گناه هست اندازند
عیب دفع نکند بلکه در حیز لزوم افکند لام در الانسان برای جنس است یعنی این جنس مخلوق برین صفت
است یا برای عهد معهود آدم م باشد روایت کرده اند که چون روح در قالب آدم م درآمد اعضای
علوی او بزندگانی آمد بقیه روح در اعضای سفلی نرسیده بود که او در نشستن شتابی نمود چون دید که اثر
روح در اعضای سفلی نرسیده و هنوز روح تمام تن او را بزندگانی نرسانیده در شتابی آورد یا رب استعجل
بالخلق دعا کرد آن از آدم علیه السلام عجلت بود ازین جهت او را صفت خلق الانسان من عجل روی نمود
و بعضی گویند معهود نضر بن حارث است که در طلب عذاب استعجال نمود و ورود این آیت در شان او بود
و حمل لام بر جنس اولی است که خصوص حادثه نافی عموم لفظ نیست ساریکم آیاتی معترضه دیگر است برای
رد استبعاد کافران وعید عذاب را منع ایشان بحق عقاب را فلا در فلا تستعجلون مبینه است و جمله
و یقولون متی هذا الوعد معطوف بر شرطیه سابقه یعنی و اذا راک یا معطوف بر یقولون که مقدر است
در اهذا الذی یذکر الهتکم استفهام در متی هذا الوعد برای استبطا است و جمله استفهامیه مقول یقولون
ان کنتم صادقین شرطیه است مستغنی از جزا اکتفا بما مضی معنی اینست آفریده شده است آدمی از شتاب
یعنی شتاب ملازم او است غیر منفک از وست چنانچه که سرشت او از شتاب است و طبیعت او از آهنگی
زود باشد که بنمایم شما را آیات و علامات قدرت در دنیا و آخرت از انواع انتقام و اصناف عقوبت و
ایلام یا مراد از آیات مذکور آثار هلاک فرقه گذشته بود و علامات خرابی شهرهای خراب شده باشد و
تواند بود که از آیات مذکوره ادله توحید و صدق رسول از موجبات انکار و مستوجبات عقل مراد
باشد برین وجه معنی چنین بود زود باشد که بنمایم دلایل و آثار توحید و جزایل براهین صدق رسول
از شبهات فکر و موجبات عقود بر وحدانیت خدا و صدق رسالت مصطفی ایمان آرید و اصناف کفر
چون استبعاد مواعید و استعجال لحوق وعید بگذارید چون چنین بدانید استعجال عذاب مکنید عذاب
را شتاب مجوئید که بی شبهه آمدنی است و البته واقع شدنی است ایشان وعده عذاب صدق
نمی دانند بر وجه استبطا متی هذا الوعد ان کنتم صادقین می گویند یعنی وفای این وعده کی خواهد
بود و حصول وی کی روی خواهد نمود بیارید بر ما انچه میگوئید اگر شما راست گویانید لو یعلم
الذین کفروا حین لا یکفون عن وجوههم النار و لا عن ظهورهم و لا هم ینصرون جواب لو
محذوف است ای لو یعلم الکافرون الوقت الذی یستعجلون نزلهم متی هذا الوعد و هو حین لا یکفون
عن وجوههم النار و لا عن ظهورهم و لا هم ینصرون لما کانوا بتلک الصفة تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی یا
بایلای حرف نفی مفید تخصیص نفی بمسند الیه است یعنی انتفای نصرت ناصری مخصوص بکافران بود
و مسلمانان گناهکاران را ناصری و شفاعت جوی باشد که در حق ایشان نصرت و شفاعت کنند و جمله
و هم لا ینصرون عطف است بر جمله لا یکفون یا کفر معترضه است نادانی کافران استعجال عذاب بجهل
و نادانستی خویش در اصابت عذاب نیران و بعلم بعد لو بمعنی ماضی است ایراد صیغه مضارع از
جهت استحضار قطیعه علم مذکور است معنی اینست اگر دانستند کافران هنگامی را که آتش بر ایشان
برسد و عذاب نار واقع شود آتش را از رویهای خویش و پشتهای خویش یعنی از پیش و از پی باز
نتوانند داشت و هم ایشانند که یاری کرده نشوند و هیچ کس دل بر حمایت و نصرت ایشان نتوانند
گماشت بل تاتیهم بغتة فتبهتهم فلا یستطیعون ردها و لا هم ینظرون بل تاتیهم بغتة اضراب
است از مضمون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین که استبعاد قیام قیامت آرد بغتة مفعول مطلق است

فتبهتهم

فتبهتهم عطف است بر لا یستطیعون تقدیم مسند الیه یعنی هم خبر فعلی یعنی به ینظرون با یلای حرف مفید نفی
تخصیص مذکور بکافران پندارند مومنان گناهکار را تاخیر باشد و عفو نیز بود معنی اینست نه چنین است
قیام قیامت مستبعد نیست بلکه یکبارگی خواهد رسید پس ایشان را مبهوت و متحیر خواهد کرد ایند پس شما
خواهید توانست که او را رد کنید و از خویش دور افکنید و هم ایشانند مهلت داده نشوند و برای
دادن کمی دمی از عذاب فرصت نیابند و لقد استهزئ برسل من قبلک فحاق بالذین سخروا
منهم ما کانوا به یستهزءون لام در جواب قسم محذوف است ای اقسم لقد استهزئ برسل من قبلک و
جمله بیان غفلت دیگر از غفلتهای کافران و ذکر اصابت جزای کفر ایشان است فحاق بالذین سخروا
منهم عطف است بر استهزا و که ما کانوا بتقدیر جزا ما کانوا فاعل است مر حاق را به متعلق است به
یستهزءون از جهت رعایت فاصله مقدم شده معنی اینست و سوگند یاد میکنم که هر آینه بدرستی که
بر پیغامبرانی که پیش از تو بوده اند استهزا کرده شده اند پس استهزا کنندگان قیاسی نمی کنند و خود را
در ورطه عذاب نمی دانند قل من یکلؤکم باللیل و النهار من الرحمن جمله قل من یکلوکم در جواب
ما اقول لهذا الکافر المستهزئ مستانفه است و من استفهامیه است و استفهام برای انکار است
من الرحمن بحذف مضاف یعنی من عذاب الرحمن متعلق است بیکلؤ و جمله من یکلؤ مقول قل است
معنی اینست کفار زمانه باستهزای او بپیش می نمایند و صورت سخن می نمایند بگوی ایشان را ای محمد
اگر خدای عز و جل این جریمه شما را در مواخذه آرد کیست که شما را از عذاب رحمن و قهر کردگار مهربان
نگاه دارد سخن ایشان را بر وجه تمهید بگو و از ایشان باز ماندن ازین جریمه بجود در محل ذکر عذاب
ذکر رحمت اشارت بر فظاعت جرم است و گناه عظیم است بمثابه از رحمن مهربان آن قهر واقع شود
بل هم عن ذکر ربهم معرضون هم مرفوع المحل بابتدا است معرضون خبر مبتدا است عن ذکر ربهم متعلق
است بمعرضون از جهت رعایت فاصله مقدم شده و جمله بل هم اعراض است از مفهوم کلام سابق
کانه قیل ذکرهم الله و حذرهم من عذاب الله بل هم عن ذکر ربهم معرضون معنی اینست نه چنین است
ایشان خدای را یاد کنند که از ذکر پروردگار خویش معرضانند ام لهم آلهة تمنعهم من دوننا
لا یستطیعون نصر انفسهم و لا هم منا یصحبون ام منقطعه است معطوف بر محذوف ای علی من
اعتمادوا انی اعرضهم عن ذکر ربهم ام اتخذوا الهة تمنعهم من عذاب و که مضمون است برای
انکار است بمعنی نفی است جمله لا یستطیعون نصر انفسهم مذکور است برای عجز الهة ایشان و جمله و لا هم
منا یصحبون عطف است بر جمله لا یستطیعون معنی اینست اعراض ایشان از ذکر پروردگار مبنی
بر خبث و بد اعتقادیست یا خود گرفته اند ایشان الهة را از غیر ما که باز دارد ایشان را از عذاب
یا نتوانند دادن نفسهای خویش را در باز داشتن رحم و تراش از دست بر تیشه سنگ تراش و ان
نیز شکند طلند برکنده بل متعنا هؤلاء و آباءهم حتی طال علیهم العمر بل متعناهم عطف است بر
مضمون جمله ام اتخذوا الهة و اضراب است از آن هؤلاء مفعول متعنا است و آباءهم عطف است بر هؤلاء
حتی طال عطف است بر متعناهم العمر فاعل طال است معنی اینست نه چنین است بلکه ایشان را برخورداری
داده ایم و درهای راحت و نعمت بر ایشان گشاده ایم تا آنکه دراز شد بر ایشان عمر و افزود برای ایشان
انواع جاه و قدر در جهان زندگانی دراز یافتند و همه عمر در راه روح و راحت شتافتند مغرور گشتند
و دل بر عنایت و رفاهیت که یافتند بستند و گفتند کسی از ما صورت عذاب ندید و پیشتر انکارها به
سلامت و عافیت خواهد انجامید بدین سبب عذاب نرسید و استعجال کشیدند افلا یرون انا ناتی
الارض ننقصها من اطرافها افهم الغالبون همزه افلا برای انکار است فا عاطفه است معطوف علیه

محذوفست ای لا ینظرون فلا یرون ان باسم وخبر بجای مفعول ثانی است ننقصها و افلا یرون تا آخر
جمله معترضه است من اطرافها متعلق است بننقصها یا مستانفه است افلا یرون تا آخر جمله معترضه
برای اعتراض کافران و غافل شدن ایشان همزه افهم الغالبون برای استفهام است جمله معطوفست
بر مضمون جمله افلا یرون انا ناتی الارض ننقصها ای یرون بنقص الارض الحرب و تزید الارض فی الاسلام
افهم الغالبون انکار راجع سوی اثبات است معنی اینست نمی نکرند بدرستی که می آید امر در زمین کافران
در حالکه کم می کنیم زمین ایشانرا و می افزائیم زمین مسلمانان را بفتح ایشان شهرهای کفار را و غالب آمده
مسلمانان بدانست و این علامت مغلوب شدن کافرانست چون اینچنین معامله کنند پس ایشان غالب
آیند یعنی در عقب این معنی غلبه ایشان نبود و بر مشاهده و معلومه علیه مرتبه نکردد قل انما انذرکم
بالوحی اینجمله تقریر است مر نفی را استعجال لحوق عذاب و نهی از استعجال و وقوع امن ببیان این که
چون عذاب از خداست چه جای استبعاد بود و چون و جهاد از بوحی حق جل و علا است استعجال
آن از من بچه وجه باشد و جمله انما انذرکم بالوحی از باب قصر قلب است ای انما انذرکم بالوحی الا
من قبلی و اینجمله مقول قل است معنی اینست بگوای محمد شما را انذار می کنم و در ترس می افکنم بوحی
خدا و اخبار کردکار تقدس و تعالی چیزی را که متعلق بقدرت خداست استبعاد آن برد الحه از من
بود استعجال آن از من نیاید و نشاید ولا یسمع الصم الدعاء اذا ما ینذرون بر قرات لا یسمع بفتح
میم الصم فاعل است والدعا مفعول است و بر قرات لا تسمع بر صیغه خطاب از باب افعال الصم
منصوبست از جهت مفعولیت الدعا مفعول دوم است و خطاب مر پیغامبر را است هر دو وجه
جمله حال اذا ما ینذرون شرطی است مستغنی از جزا اکتفا بما مضی و در الصم لام عهد است معهود
همان کفار اند که ذکر ایشان بالا رفته و شکایت کفر ایشان گذشته بدین وجه کلام از باب وضع صیغه
مظهر موضع مضمر باشد یعنی لا یسمع الدعا یا یعنی لا تسمعهم الدعا بود و اگر لام جنس دارند ذکر جنس را
کنایه از استخصاص مذکور پندارند و کنایت مذکور از باب کنایت از موصوف برد و از تصریح
باشد و از ان خواندن کسی را مشنوند دران هنگام که ترسانیده شوند و بر قراة خطاب معنی چنین
آید و نشنوانی ای محمد خواندن خویش که انذار چنانچه نشنوانی عجایب قدرت بصران را ولئن مستهم
نفحة من عذاب ربک لیقولن یا ویلنا انا کنا ظالمین ولئن مستهم نفحة تا آخر حکایت دیگر
از حکایات کافرانست و شکایت دیگر از شکایات ایشان لام توطیه قسم است بر شرط در آمد جمله
لیقولن از روی لفظ جواب قسم و از روی معنی جواب شرط شده نفحة فاعل است مر مستهم را من عذاب
ربک صفت است مر نفحة را یا ویلنا مقول لیقولن است جمله انا کنا ظالمین معلله است مر دعوت
ویل را تاکید جمله از جهت تقدیم ملوح است که تقدیم دعوت ویل ملوح است مر حصول سبب
استحقاق ویل بتقدیم ملوح سامع را تنزیل منزله سائل کرد و جمله را موکد آورد معنی اینست
سوگند یاد می کنم که هر آینه اگر برسید ایشانرا بوی از عذاب پروردگار و اثری از آثار که البته
عیانست از رسیدن عذاب قلیل اشارتست بر تقلیل بگویند وای بر ما بدرستی که ما ظالم بوده ایم
بر نفس خویش ستمکاری نموده ایم هر آینه اعتراف کنند و دم پشیمانی زنند و این پشیمانی ایشانرا سود نکند
و توبه غیر وقت نافع نبود ونضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا وان کان مثقال
حبة من خردل اتینا بها وکفی بنا حاسبین جمله نضع الموازین القسط لیوم القیمة معترضه است
برای ذکر بعض احوال قیامت و بیان چیزی انا هوالساعة للموازین مفعول است من یضع جمع
میزانست و میزان آلت وزن است و ایراد صیغه جمع از جهت تفخیم و تعظیم از قالت للملائکة

بوجه

بارادة جبرائیل و بانها الرسل یعنی بانها الرسل بعد الواحد کالجمع و تواند بود که گویند و تفصی از
اشکال ایکر چون بند میزان چند چیز است دو پله یکچوب میانه و دو حلقه و ریسمان آویختن پلها
و بستن آن بران هر چیز را آلت اودارند مایه الوزن پندارند بدین اعتبار میزان دانند و
مجموع را موازین خوانند چنانچه سراویل را جمع سروالة داشته اند و هر قطعه را ازان سروالة
پنداشته و تواند بود که موازین جمع موزون همچو مکیال جمع موکول بود و موزونات متعددا
بی سوال وارد نشود القسط صفتست مر موازین را بتقدیر ذوات القسط لیوم القیامة ای یوزن
اعمالهم و اعلام بتقادیر الاجزیة فی اعمالهم و تواند بود که لام بمعنی فی باشد تاویل معنی کلام و
نضع الموازین القسط فی یوم القیمة بود و فا در فلا تظلم نفس شیئا سببیة است و جمله بیان اند
وضع موازین را شیئا مفعول است از وضع و تنکیر او برای تقلیل است و لا تظلم شیئا ای من الظلم
دران کان متصله است و جمله معطوف بر محذوف مثقال حبة بر قرات نصب خبر کان ناقصه
باشد و بر قرات رفع فاعل کان تامه بود من خردل صفت است مر حبه بها متعلق است باتینا
ماضی بمعنی مستقبل شده از جهت تیقین وقوع بر صیغه ماضی آمده با در و کفی بنا زائده است
بر قاعده و کفی بالله ای کفینا سوال در ضمیر فعل غائب ضمیر متکلم فاعل نشود ضرب انا جائز نبود
جواب این حکم بر تقدیری است که میان فعل و ضمیر فاعل فصل نبود اما بر تقدیر اسناد فعل غائب
سوی ضمیر متکلم یا مخاطب بطریق انما برانع احسابهم انا و مثلی و انما یکرمنی انت روا بود اینجا فصل بای
زائده واقع شده و اشکال وارد نشود حاسبین تمیز است یا حال است و جمله و کفی بنا حاسبین
تذییل است و انتفای ظلم را تاکید است چون حاکم عادل حساب کند مقدار حبه خردل ظلم نرود
معنی اینست و وضع کنیم در روز قیامت ترازوهای که خداوند عدل است کرو روز جدا کردن
میان حق و باطل است پس مظلوم نشود هیچ نفسی هیچ چیزی از ظلم یعنی کم کردن حبه از نیکی و افزون
عقوبت جرم و اگر م اورا عمل مقدار حبه خردل بود او را که برای او حاضر کنیم و بسنده ایم یا ازان
روز یا درین حال که حساب کننده ایم ولقد آتینا موسی وهارون الفرقان وضیاء وذکری
للمتقین الذین یخشون ربهم بالغیب وهم من الساعة مشفقون وهذا ذکر مبارک انزلناه
افانتم له منکرون ولقد آتینا جواب قسم محذوفست ای و تقسم لقد آتینا درین جمله از ذکر کافران
بحکم مضارة تخلص است سوی ذکر پیغامبران موسی با معطوف مفعول اول است مر آتینا الفرقان با
معطوف مفعول دوم است الفرقان بمعنی فارق حق و باطل است و ضیا بمعنی روشنائی و راهنمائی و ذکر
شرف و پند هر سه کنایت از توریة از باب کنایت از موصوف و تنکیر ضیا و ذکری از جهت تعظیم است
للمتقین وجه اختصاص امور مذکوره بمتقیان اختصاص منفعت این امور بدیشانست و موصول با صله
یعنی الذین یخشون ربهم صفت است مر للمتقین یا منصوب بمدح است بتقدیر اعنی یا مرفوع بمدح است
بتقدیر مبتدا ای هم الذین یخشون ربهم بالغیب متعلق است از جهت رعایت فاصله مقدم شده و
اینجمله عطف است بر صله یا حالست و هذا اشارتست بر قران مبتدا است ذکر مبارک خبر است و
مبارک صفت خبر است انزلناه صفت دیگر است تنکیر ذکر برای تعظیم است و اینجمله معترضه است برای
مدح قران همزه در افانتم برای انکار بر وجه تنبیه است فا عاطفه است جمله اسمیه معطوف بجمله
اسمیه سابقه است یعنی هذا ذکر مبارک و انکار مذکور متعلق بمعنی فاست ای انتعقب بثبوت القران
ذکر مبارک انکارکنیم که یعنی ترتب اینجمله سابقه نباید و تعقب این مر او را نشاید که متعلق منکرون
از جهت رعایت فاصله مقدم شده معنی اینست و سوگند یاد کنم که هر آینه داده ایم موسی و هارون را

صیغه م

کون م

توریت که فرقان است وآورده ایم برایشان کتابی که فارق میان حقیقت بطلانست روشنای عظیم وپند
محکم است مر پرهیز کنندکان را واز شرف معاصی و تقوی و زندکانی آنانکه از پروردکار خویش در خلوت
وغیب مردمان بمحض خوف حق می ترسند وایشان از اهوال واندار قیامت خوف می کنند واین کتاب یعنی
قران ذکر مبارکیست برکزیده حق سبحانه و تعالی وتبارک است کلامی کشاینده راه ودین رساننده
مقصد یعنی جامع علوم پیشینیان و پسینیان برکات وبرکت آسمانیان و زمینیان که او را فرستاده ایم و پند
آن شما را آورده ایم ثابت شده که ذکر مبارکست که پس از ان شما مر او را منکر می شوید ودر صدق او انکار
می ورزید آنرا این معنی نباید واین معامله بر و نشاید واز اصحاب خرد پسندیده نماید وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ
رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ این نیز جواب قسم محذوفست جمله قسمیه بر قسمیه سابقه معطوف
است رشده مفعول دوم اتینا است من قبل ظرفست بر اتینا یا مر رشده را وقبل بر ضمه مبنی مضاف
الیه او محذوفست وعلة بنا احتیاج آن سوی آنست بتقدیر من قبل موسی وهارونست یا مضاف الیه
کاف خطاب مخاطب برینجا مر مراد ارند وتقدیر کلام ولقد اتینا ابرهیم رشده من قبلک بنداررند
وکنا عالمین عطف است بر اتینا یا حالست بر اتینا بتقدیر وقد کنا ست معنی اینست وسوکند باد
می کنیم که هر آینه ابرهیم را هدی یا اهتدی او را داده ایم واو را بنبوت ورسالت فرستاده ایم وبحال
او عالم بودیم بدانچه از افعال که کرد واقوال که خواهد آورد اذ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَٰذِهِ
التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ اذ ظرفست مر اتینا یا مر رشده را و یا مر کنا به عالمین را استفهام در
ماهذه التماثیل برای تحقیر است واین مقال مقول مر قال را وموصول با صله یعنی التی انتم لها عاکفون صفت آنست
مر تماثیل را این مقال سوال از تمثال بر وجه تجاهل بود لها متعلق است بر عاکفون سوال صله عکف
چون یعکفون علی اصنام علی است اینجا استعمال او بالام چراست جواب لام صله عاکفون نیست صله
او محذوفست ای انتم لعبادتها عاکفون معنی اینست دادیم ما ابرهیم را رشد وبودیم ما عالم بدو
چون کفت مر پدر خویش را با قوم او که بت می پرستید وصورت بت پرستی می ورزید چیست این
صورتها که شما برای پرستش آن خود را ملازمت میدارید ومقیم در خدمت او می باشید قَالُوا وَجَدْنَا
آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ این جمله مستانفه است در جواب ماذا قالوا حین قال ابرهیم ذلک وجمله وجدنا
آباءنا لها عابدین مقول قالواست وآباءنا مفعول وجدنا است عابدین مفعول دوم است لها متعلق
عابدین است معنی اینست کفتند ایشان در جواب یافتیم ما پدران خویش را که این تماثیل را پرستیدند
وپیش ایشان روی برخاک نهند چون درین آیت تحقیق نداشتند بتقلید آبا و اجداد برداختند و
اعتراف بجهل خویش کردند وعلة نادانی پیش آوردند قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ
مُّبِينٍ قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال ابرهیم حین قالوا ذلک وجمله لقد کنتم کنتم
تا آخر مقول قالست انتم تاکید ضمیر مرفوع متصله است برای صحت عطف وآباؤکم بر و بر طریق
اسکن انت وزوجک فی ضلال مبین ظرف مستقر است کنتم را خبرست معنی اینست کفت ابرهیم
هر آینه بدرستی که شما و پدران شما جمله در ضلال ظاهرید قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ
قالوا جمله مستانفه است وما بعد او مقول قالواست

کفتند ایشان مر ابرهیم را که آورده بر ما حق را وسخن بجد میکوئی یا تو از بازی کنندکانی لهو ولعب
می جوئی ایا حادث شده است در تو آوردن حق یا بودن تو از لاعبان بروفق حال کو دکی مهرست
و محقق قَالَ بَل رَّبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُم مِّنَ الشَّاهِدِينَ قال ای قال

ابرهیم این جمله مستانفه است وجمله ربکم رب السموات والارض مقول قالاست موصول با صله یعنی الذی فطرهن
وضمیر فطرهن راجع است بر السموات والارض وانا علی ذلکم من الشاهدین بر جمله ربکم ورب السموات والارض یا
حالست معنی اینست کفت ابرهیم بحق آمده ام ولاعب نه ام بلکه در راه صدق می پویم وسخن حق میکویم
پروردکار شما پروردکار آسمان و زمین است انکه آسمان و زمین آفریده است واز عدم بوجود بیرون
کشیده است ومن بر ربوبیت خدای پروردکار تعالی از کواهانم وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم بَعْدَ أَن تُوَلُّوا
مُدْبِرِينَ جمله تالله لاکیدن اصنامکم بتقدیر واقول عطف بر قبول بتاوید هذا القول وهذا القول بعد
ان تولوا ظرفست مر لاکیدن را مدبرین حالست از فاعل تولوا معنی اینست کفت ابرهیم علیه السلام این
سخن ربکم ورب السموات والارض واین شما را بد خواهی کنم وچاره سخن یعنی وتالله لاکیدن اصنامکم ای بجد
بیان شما را بد خواهی کنم چاره سلوم وحیلت بردارم همه را بشکنم وریزه ریزه کنم تا شما را بشناسید حال عجز و
شکستن معبود خویش در یابید آن سخن آهسته می کفت واز جهت خوف از ایشان می نهفت روایت
کرده اند که کافران دران زمان روز عید داشتند همه دران روز بیرون می آمدند جز مریض کسی را در
شهر بجلیک نکذاشتند ابرهیم علیه السلام الی عقبهم بر زبان آورد وبرای ماندن در شهر حیلت پیدا کرد
وباخویش آهسته تالله لاکیدن اصنامکم کفت بر زبان بکیر در عدم این کار سخت مردی این سخن شنید
ود ل داشت وبراهیم فا مر این کار بنداشت ابرهیم جانب بتخانه رخ کرد وتبری وبعضی بیش باخود
برد بر در بتخانه آمد چون باز مندان درون بتخانه درامد وکمار در روز عید پیش بتان دیوان طعام
می داشتند وچون از عید باز می آمدند طعامها از پیش ایشان تبرکا بر می داشتند هفتاد تن وبعضی شصت
بت صف شده منصوب کرده بود میان ایشان یکی که آن بزرکتر از همه می بود تن از زر وچشم از کوهر
داشت مردم چشم او را در شب چراغ می پنداشت ابرهیم برایشان کفت چرا طعام نمی خورید چون
سخن نکفتند کفت چرا سخن نمی کوئید بعده تبر با تیشه بکار آورد بشکستن بتان شروع کرد فَجَعَلَهُمْ
جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَّهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ فجعلهم جذاذا عطفست بر مضمون تالله لاکیدن اصنا
لیس عدم ان مکرم الاصنام فلیس نجعلهم جذاذا ای قطعا جذاذا جمعیت الا واحد علی لفظ الطعام و
بر قرائت جذاذا بکسر جیم جمع جدید همچو کرام جمع کریم بود الا کبیرا لهم منصوب باستثنا وجود ضمیر
هم بعاقلان است باعتبار اعتقاد کافرانست که بتان را نافع وضار دانند فساد وعداوت اهل
عقلا دانند لعلهم الیه یرجعون بمعنی لکی یرجعوا متعلق بر جعلهم خوانند معنی اینست
ابرهیم علیه السلام سری تبر و قوت دست حرمت بزرکتر را شکست بر شکستن او دلکذاشت او را
مسلم داشت بترتیب کردن او را الحمد حیلت بشت نسلق بتان سوی او انداخت وبعضی کویند بحب
یا مینفق کسی را پا شکست وکسی را سر شکست وکسی را شانه شکست وکسی را کمر وکسی را دست وبازو
وکسی چشم وابرو وکسی را کوش برید کسی را بینی وپیشانی تراشید برین احوال پارها شدن مقطعات و
کشتن متعلق بمجموع باشد متعلق بیکی نبود وبعضی کویند شکست چنانچه هر یکی را پاره پاره داشت
مکر آن بت را که سالم کذاشت وتبر در کردن او کذاشت شاید بود ایشان سوی این بت باز کردند
حال او را ببینند وخطای خویش در یابند وبا قرار حق وصواب بشتابند وبعضی هم برین طریق معنی
اینست کلام لعلهم یرجعون الی دین الاسلام دارند ولی ملة ابرهیم بندارند چون ابرهیم علیه السلام
این کار کرد و رو براجعت آورد نکاهبانان در بتخانه امدند حال بتان معاینه کردند چون
بتانرا برخاک خواری و نکونساری یافتند بر کافران در عیدکاه بغداد شتافتند کافران عیدکاه را

کهربا

مکم

گذاشتند و بر تجسس کننده این کار گماشتند قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ قالوا
جمله مستانفه است در جواب ما قالوا حین شاهدوا ذلک جمله استفهامیه مقول قالوا است جمله
انه لمن الظالمین مستانفه است برای نکوهش کننده این کار بنزدیک گفتار تاکید او از جهت ابراز ذم
بر وجه و کارست معنی اینست گفتند کافران در شان معبودان معهودان ایا این کار که کرده آ
وا ایجنین ظلم بر ایشان که بیدا آورده است بدرستی که او از جمله ظالمانست و از فرقه ستمکارانست
در برمرک داشته و از جان خویش دل بر گماشته قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ قالوا
جمله مستانفه است سمعنا فتی الی آخره مقول قالوا است ابرهیم مفعول مالم یسم فاعله است معنی
تعدی میکند و دم شکستن ایشان می زند قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ واین
جمله مستانفه است علی متعلق است بفاتوا متضمن معنی عرض ای فاتوا به و اعرضوه علی اعین
الناس صاحب کشاف کلام را از باب مثل داشته محمول بر تشبیه ثبوت اثبات ابرهیم جمیا مکین و
ثبات را که بر مرکوب پنداشته و امام کلبی اعین بمعنی رؤسای قوم گفته و متعلق علی بفاتوا به بر
طریق اینست به علی القاضی رفته لعلهم یشهدون بمعنی لکی یشهدوا متعلق است بفاتوا معنی اینست
گفتند کافران که او را بیارید بر چشمهای مردمان عرض کنید شاید بشناسد و بر گفتار او گواه باشد
یا حجت ظاهر شود و عقوبت او بی تنبیه نبود قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ قالوا
جمله مستانفه است استفهامیه مقول قالوا است و استفهام برای تقریر است بمعنی حمل مخاطب
بر اقرار معنی اینست گفتند ایشان ایا تو کرده این کار عظیم با لهه ما ای ابرهیم قَالَ بَلْ فَعَلَهُ
كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ قال مستانفه است بل فعله کبیرهم مقول قال است
معنی اینست گفت ابرهیم بر من چه می گویید و از من چه می پرسید بلکه کرده است این کار بزرگ
ایشان که اینست پس از ایشان بپرسید و صورت واقعه از ایشان تحقیق کنید اگر گویا باشند
و خبر کردن از حادثه توانند سوال نسبت فعل شکستن سوی بت بزرگ خلاف واقع است
و خلاف واقع کذب بود و انبیا از کذب معصومند چنانچه از کفر معصومند وقوع آن کذب از ایشان
حذر بود صحیح این مقال از ابرهیم مشکل شود سه چیز برابرهیم علیه السلام نسبت کرده اند و
از روی ظاهر آنرا بصورت کذب آورده اند یکی بل فعله کبیرهم دوم انی سقیم سوم در حق ساره
که هذه اختی گفت و بر چه گفتار خلاص از ظالمان جست جواب گفته اند که هذه اختی بتاویل
هذه اختی فی دینی او هذه مثل اختی مثل فی الانوثه او فی مجما ایای او فی ان لا یاخذها الملک و کان
رسمه ان لا یاخذ الاخت و یاخذ الزوجة بود گفتن انی سقیم بر وجه تمثیل تعرض و ان نار رفتن
او بصحرا روی عود یا از بیماری تعلق دل و اضطراب باطن که حکما او را از امراض داشته اند
مراد کلام مطابق واقع باشد یا بتاویل الابی عرضه القام و من شانی اصابة الامراض و الاسقام
هر یکی ازین معانی محقق است و واقع را مطابق است و در بل فعله کبیرهم هذا نیز چند معنی است
که هر یکی مطابق واقع است کذب نیست یکی انکه کلام محمول بر تعریض بر وجه مجاز بود چنانچه
در ادین فستفرق تعریض از مودی دارند و خطاب غیر مودی پندارند نسبت آن فعل سوی بت
بزرگ که شایان آن فعل نبود و لایق این کار نباشد تعریض از نسبت او سوی فاعل در هنگام جارو
مجرور و مصاحب بود دوم انکه اسناد فعل مذکور سوی کبیرهم اسناد مجازی بر طریق سقت
ربک ای شتم ابیک بعنی نسبت کبیرهم حیث عاطفی رفته و زینت لان انفعل هذا الفعل سوم انکه
از کبیرهم با اضافت ادنی ملابست خود پندارد و هذا ثابت ابتدای کلام کرد اند کلام مطابق

معترضه

واقع بود چهارم انکه فعل منزل بمنزله مصدر باشد فاعل فعل محذوف ای وقع فعله چنانچه در وما مکن قبل واوه
و یاوه ای ما وقع السکون قبل واوه و یاوه باشد پنجم انکه در فعل ضمیر مقتدر دارند بمعنی فعله فاعل پندارند کبیرهم
هذا ابتدای کلام باشد چنانچه گذشت و بیان او بالا رفت و انچه در حدیث آمده کذب ابرهیم ثلث
کذبات باعتبار ظاهر است و دلیل تاویلات در ان متظاهر است چنانچه مجاز و استعارة و مبالغه از روی
از روی ظاهر کذب نماید و بقصد تاویل از کذب بیرون آید کذبات مذکوره بتاویلات مسطوره از حیز
کذب بیرون آمده و مطابق واقع شده کسانیکه بدین حدیث تمسک کنند وقوع کذب مذکور از ابرهیم
از جهت مصلحت چنانچه دیگران کنند دارند درست نبود که کذب بغیر تاویل بمصلحتی یا بسهوی از پیغامبر
جایز نباشد اگر در همه اقوال او احتمال کذب بمصلحتی یا بسهوی پیدا آید هیچ سخنی از سخنان او صدق
یقین نماید منافی نبوت بود مرحمی تیقن صدق شود فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ
فرجعوا عطف است بر قال بل فعله کبیرهم فقالوا عطف است بر رجعوا جمله انکم انتم الظالمون مقول قالوا است
انتم ضمیر فصل است تاکید او از جهت رد انکار است که ایشان منکر ظلم خویش بود اند و بظلم خویش اعتراض
می نمودند معنی اینست پس همه بسوی نفسهای خویش باز گشتند و در حجت ابرهیم متامل و متفکر شدند
دل بر اندیشه آوردند و با عقل خویش مباحثه کردند بعد فکر بر سر حق آمدند و از حال خود منفعل
شدند چه کسی که از سر خود زخم تبر دفع نکند دیگری را چگونه دستگیر شود من لا یدفع عن راسه
الناس کیف یمنع عن الناس ما بن هزیمت بیکدیگر رای جستند بحسب خویش انکم انتم الظالمون گفتند یعنی شما
همه زیان ندارد تیشه و تبر شکسته شود و از دست کسان این چنین خوار و نگونسار گردد در پی
کار هم ظالمانید و شکننده او را ظالم می دانید ثُمَّ نُكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَٰؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ
ثم نکسوا عطف است بر فرجعوا الی انفسهم لقد علمت محمول بر تقدیر قول است ای قالوا لقد علمت ما هولاء
ینطقون و ان از قبیل تعلیق افعال قلوب بحرف نفی است معنی اینست ایشان چون دل بنا سر گماشتند
حجت ابرهیم را در یافتند اعتراف بحق کردند در حق خویش انتم الظالمون بر زبان آوردند باز گونه کردند
خود را بر سرهای خویش یعنی سعادت را بشقاوت بدل کردند و حق را بباطل آوردند مجادله بی فهم و
مکابره بی علم پیش آوردند و گفتند که تو عدم نطق ایشان می دانی فاسئلوهم ان کانوا ینطقون چگونه گفتی
این حال باژگونه ساختن و سر زیر و پای بالا کردن می ماند بدین وجه تشبیه کلام تمثیل بر وجه استعاره
بود بر طریق اراک ایها المفتی تقدم رجلا و توخر اخری باشد یا گویند پس سر خود را افکندند و بخجالت
و شرمندگی سرنگون شدند سیاه روی سر پیش افکندند بدین جهت سر فرو کردن بحقیقت باشد بر
وجه تمثیل نبود و جمله لقد علمت ما هولاء ینطقون بیان خجالت و سر افکندی باشد مجادله با ابرهیم
نبود قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ قال جمله مستانفه است در جواب
ماذا قال ابرهیم حینئذ افتعبدون استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است فا عاطفه است معطوف
علیه محذوف ای اتعلمون ان هولاء لا ینفعکم و لا یضرکم و انکم فی عباده هولاء ظالمون فتعبدون من دون
الله الی آخره شیا مفعول مطلق است مر لا ینفعکم را ای ینفعکم شیا من النفع جمله لا ینفعکم صله ما است ما
موصول است و با صله مفعول است مر افتعبدون را و لا یضرکم عطف است بر لا ینفعکم معنی اینست
می دانید که این اصنام هیچ نفع نکند و هیچ زیانی نرساند و نتوان رسانیدن بر شما و شما در پرستش
ایشان ظالمانید پس ایا می پرستید چیزی را که نفع نکند و زیان نرساند أُفٍّ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ
دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ اف بکسر فا با تنوین خوانند و معنی بکی دانند اف موصوف ناخوشی و
تنگ دلی است مبنی از اهانت چیزی و اظهار ناشایستگی او است در محل رفع بابتدا است لکم خبر مبتدا است

شما

مبتدا نکره آمده و بر طریق ویل له مخصوص شده ولما تعبدون من دون من دون الله عطف است بر لکم افلا تعقلون همزه برای انکار بر وجه توبیخ است فا عاطفه است معطوف علیه محذوف است ای الا تنظرون فلا تعقلون معنی اینست ننگی باد مر شما را و هر چیز را که می پرستید شما او را از غیر خدا و فکر نمی کنید و در نمی یابید که چه کار می کنید و خود را در کدام ورطه می افکنید کرا می پرستید و بتی که رو بر خاک می نهید ایا نمی دانید که نا سزاواری را خدا می دانید و کسی را که لایق الوهیت نیست اله می دانید برین عمل سزاوار اهانت می باشید و لایق بازخواست گردید قالوا حرقوه وانصروا الهتكم ان كنتم فاعلين قالوا جمله مستانفه است در جواب ماذا قالوا حین قال ابرهیم ذلک جمله حرقوه مفعول قالوا است وانصروا الهتکم عطف بر حرقوه ان کنتم فاعلین شرط است مستغنی از جزا اکتفا بما مضی معنی اینست چون سخن اینجا رسید و حجت ایشان بضعف انجامید عربده بنیاد نهادند و راه بیراهی پیدا آوردند گفتند ابرهیم را بسوزید و اله خویش را نصرت کنید اگر شما این کار کننده اید و انتقام کشنده اید روایت کرده اند که چون ابرهیم علیه السلام سخن را اینجا رسانید صلابت خویش پیش ایشان ظاهر کردانید ایشان را معلوم شد که انکار او کرده است و بتان را باین حال او آورده است قصد جفای او کردند و آهنگ آزار او کردند با دو شیر گرسنه در چاهی انداختند و آنرا سبب هلاک او ساختند شیران پیش ابرهیم علیه السلام سر بر زمین نهادند و از شر خویش امان دادند بامداد چون زنده دیدند بیرون آوردند و قصد سوختن کردند بعضی گویند رای سوختن از نمرود بود بعضی گویند کوران قدمی برین رای راه نمود بعضی گویند مردی بود هیزم نام داشت دل برین رای او گماشت بخسف پیوست زیر زمین رفت تا قیامت می رود چون رای تحریق بران گرفت و قصد سوختن استقامت پذیرفت نمرود در ورای تباهی برداشت مردمان را بر جمع هیزم گماشت بت پرستان از شکستن بتان با ابرهیم خشم و کینه داشتند همه او را دشمنی می پنداشتند در جمع کردن هیزم آوردند همه برین کار اهتمام کردند زنی ریسمان ریسیدی و بهای آن هیزم خریدی اگر زنی مریضه بودی در طلب شفا آوردن هیزم التزام نمودی چهل روز هیزم جمع کردند و از هر نوع چوبها آوردند و اگر درین مدت کسی را موت پیش آمدی عیالی که بران هیزم تجدید وصیت کردی بعضی گویند فرسنگی در فرسنگی بعضی گویند چهار فرسنگ در چهار فرسنگ هیزم انبار شد بعضی گویند پیشتر ازین جمع آمده هیزم مذکور آتش زدند در اشتعال و التهاب آوردند چنان شد که جانوران که در هوا می گذشتند می سوختند و دواب نزدیک او نمی رفتند چون ابرهیم علیه السلام را در آتش انداختند نزدیک شدن نمی توانستند در ماندند و بعجز پیش آمدند ابلیس لعین که دشمنی بیقین است منجنیق پیدا آورد و ایشان را راه نمونی کرد که اینچنین منجنیق سازید ساختند و بر داشتند در پله منجنیق داشتند بتلقین ابلیس این حیله ساخته ابرهیم علیه السلام را در آتش انداختند و در وقت انداختن حسبی الله و نعم الوکیل می گفت و مدد از خدای می جست و از ابن عباس رضی الله عنه ازن کلمه بود و سرد شدن آتش هم ازان اینجا سخن روی نمود فرشتگان در ناله شدند و بزاری و خواهش آمدند که ای بار خدای در تمام زمین ترا همین یک بنده می پرستید و از جهت کار تو درد و عنا می کشید اگر فرمان دهی برویم و یاری دهیم باری در هوا رفت و در معرض افتادن در آتش گفت فرشته که موکل بر باران است رسید از بارانیدن و رهانیدن او ازان بر سید توجه بدو نیاورد و التفات برو نکرد جبرایل آمد زمزمه هل لک حاجة در گوش او دمید جواب اما الیک فلا شنید بل ربک کاف گفت و روی خواهش سوی پروردگار آورد قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابرهیم قلنا جمله مستانفه است در جواب ماذا قال الله تعالی حینئذ یا نار با جمله بعد او است مقول قلنا است و کونی امر از کون است اگرچه

نار

نار را اهلیت خطاب بکون و فهم بران مستغنی است و از صلاحیت فهم وادراک غنی معنی اینست گفتیم ما ای آتش سرد باش و سالم دارنده ابرهیم شو و از خاصیت حرارت و سوزش بیرون شو و بحد اعتدال رو آتش معتدل گشت ابرهیم از آفت حر و برد بسلامت پیوست بعضی گفته اند که اگر سلاما نگفتی آتش چنان سرد شدی که ابرهیم سردی او را طاقت نیاوردی خدای حق سبحانه و تعالی سلاما را با بردا ضم کرد از حرارت و برودت باعتدال آورد فرشته بصورت ابرهیم شده آمد و در محلی که ابرهیم بود در آمد در ان حال با ابرهیم پیوست مونس حال او گشت جبرایل علیه السلام پیراهن از حریر بهشت آورد و ابرهیم را پوشانید و فرمان خدای متضمن تسلیه با ابرهیم رسانید خدای تعالی در ان زمان و همان زمان آبی و سبزه و گل و لاله و نرگس پیدا آورد فرشتگان بازوی ابرهیم گرفتند و در ان داشتند و روح راحت نامزد او کردند چهل یا پنجاه روز آنجا بود درین مکث عیش خوش چنانچه وقتی نداشت روزی نمرود بادشاه از بالا قصر روی بجانب ابرهیم آورد و نظر در آتش کرد و خود را با استطاع حال ابرهیم آورد گرد بر گرد ابرهیم آتش سوزان و میان آن تر و تازه بستان دید کار بمشاهده این کار بحیرت انجامید و بانگ بر آورد و ندا کرد که ای ابرهیم توانی که از آتش بیرون آیی و عجبی دیگر جهانیان را بنمائی ابرهیم گفت توانم بفضل خدای بر خویش می دانم از آتش بیرون آمد و در مجلس نمرود در آمد نمرود گفت دوم با تو که بود که بر صورت تو می نمود ابرهیم گفت فرشته سمای فرستاده خدای برای موانست من آمده مونس حال من شده گفته اند که از مجلس نمرود لوط برادر زاده ابرهیم و بعضی گویند برادر زاده در ابرهیم چون ظهور ملکوت خدای مشاهده کرد از حال ابرهیم در تعجب شده برابرهیم آورد و گفت چهار هزار گاو بنام پروردگار تو قربان کنم که قدرت او در شان تو مشاهده کرده ام و لطف او در باب تو دیده ام بعضی گویند پسری از برادر ابرهیم عداوت ظاهر کرد و گفت آتش در خاندان آتش پرستان از جهت آنکه ایشان او را می پرستند زیان نکند و خاندان ایشان را مسخر باشد ستاره از آتش مسخر خاندان ایشان بوده و پسر او سخن نابوده نموده و ازو باز آورد به کیدا فجعلناهم الاخسرین این جمله عطف است بر ارادوا هم مفعول اول است مر جعلنا را الاخسرین مفعول دوم است معنی اینست و ایشان در شان ابرهیم بدخیالی و بدحالی خواستند پس ایشان زیان زده را ساختیم و در حسرت و خسران انداختیم عمل ایشان هیچ سود نکرد و در شان ابرهیم هیچ زیان نیاورد چون نمرود علامات و قدرت خدا دید معامله با ابرهیم با ینجا کشید که گفت او را بگوئید که با توابع خویش بیرون آید و در زمین دیگر انتقال کند ابرهیم با توابع و لواحق مهاجر گشت لوط برادر زاده با او بود بدو پیوست با او هجرت اختیار کرد و خود را در متابعت او آورد ونجیناه ولوطا الی الارض التی بارکنا فیها للعالمین جمله نجینا و لوطا عطف است بر ارادوا به کیدا الی الارض التی بارکنا فیها متعلق است به نجیناه متضمن ادخلنا التی با صله خویش صفت است مر الارض را للعالمین متعلق بارکنا است معنی اینست و ابرهیم و لوط را از کید کفار نجات بخشیدیم و از مکر ایشان رهانیدیم و بردیم ایشان را سوی زمین شام که آنرا برکت داده ایم و در ان مر جهانیان را درهای رحمت گشاده ایم از جهت دنیا بگردانیدن او منبع انهار و منبت اشجار و از جهت دین بگردانیدن او مسکن و موطن انبیا و المرسلین چنانچه جای دیگر گفته سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله ووهبنا له اسحاق ویعقوب نافلة وكلا جعلنا صالحين جمله و وهبنا له عطف است بر نجینا اسحاق با معطوف خویش مفعول او است مر وهبنا را نافلة حال است از یعقوب کلا مفعول است مر جعلنا را صالحین مفعول دوم است و جمله عطف است بر وهبنا معنی اینست و بخشیدیم مر ابرهیم را اسحاق و یعقوب در حالی که یعقوب پسر پسر با عطیه زائد و خواهش ابرهیم شاید و هر یکی را از اسحاق و یعقوب صالح گردانیدیم و بعالی دین و دنیا رسانیدیم وجعلناهم

اَئِمَّةً یَهْدُونَ بِاَمْرِنَا وَاَوْحَیْنَا اِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ وَاِقَامَ الصَّلٰوةِ وَاِیْتَاءَ الزَّکٰوةِ وَکَانُوا
لَنَا عَابِدِینَ اینجمله عطف است بر وهبناهم وهم مفعول اول است ائمة مفعول دوم است من جعلنا
جمله یهدون بامرنا بتقدیر الناس صفت است مر ائمة را واوحینا عطف است بر جعلناهم ائمة واصل
الکلام الیهم ان یفعلوا الخیرات ویقیموا الصلوة ویوتوا الزکوة ثم ان یفعلوا فعلا فی الخیرات ویقیموا اقام الصلوة
ویوتوا ایتاء الزکوة بذکر المصادر للولد ثم فعل الخیرات بحذف الافعال واضافة المصدر الی المفعول وحذف
التاء من الاقامة علی خلاف القیاس ونظیره قوله تعالی فضرب الرقاب اصله فاضربوا الرقاب ثم واضربوا
الرقاب ثم ضرب الرقاب وجمله وکانوا لنا عابدین عطف است بر اوحینا عابدین خبر کانوا یا حال است
بتقدیر قوما عابدین لنا متعلق عابدین است از جهت رعایت فاصله مقدم شده معنی اینست
وگردانیدیم ما ایشان را پیشوایان بوحی تا که درراه دین رهنمونی کنند وازگمراهی براه راست افکنند و
سوی ابرهیم واسحاق ویعقوب کارهای خیرات را وحی کردیم وایشان را بنیکی ونیکوکاری آوردیم و وحی کردیم
سوی ایشان بر پای داشتن نماز که اصل عبادت بدنی است ودادن زکوة که اصل عبادت مالی است و
بوده اند ایشان مارا پرستنده وعبادت ماکننده وَلُوطًا اٰتَیْنَاهُ حُکْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّیْنَاهُ مِنَ
الْقَرْیَةِ الَّتِی کَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ جمله تعمل الخبائث خبر است مر کانت را وکانت صله التی
موصول با صله خویش صفت القریة است ومن القریة جار ومجرور متعلق است بنجیناه واین جمله
عطف است بر جمله واوحینا الیهم معنی اینست ونوح را حکم وعلم دادیم واورا از دیهی که اهل
آن بتباهکاران بودند وبدکاری می نمودند خلاص بخشیدیم اِنَّهُمْ کَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِینَ
واینجمله عطف است بر جمله واوحینا الیهم قوم سوء خبر کانوا است اضافة قوم سوء از قبیل حکم
الجواد است جمله کانوا خبران است وان باسم وخبر خویش جمله معلله است وتاکید جمله از جهت
ابراز مذمت کافران بروجه وکادت است یا از جهت تقدیم ملوح است بتقدیم ملوح سامع را تنزیلا
منزله سائل کرده جمله را موکد آورد معنی اینست بدرستی که ایشان یعنی اهل قریه مذکور گروه
بدی یعنی گروه منسوب سوی بدی بودند ودر کارهای زشت وعملهای بد جرات می نمودند
لاجرم سزا یافتند سوی دوزخ شتافتند وَاَدْخَلْنَاهُ فِی رَحْمَتِنَا اِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِینَ اینجمله عطف است
بر نجیناه فی رحمتنا ظرف است من ادخلنا جمله انه من الصالحین معلله است تاکید او از جهت تقدیم
ملوح بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائل نمود معنی اینست اورا در زمره اهل رحمت خویش
در آوردیم ودر ارباب احسان کردیم چه بدرستی که او از صالحان بود کارهای صلاح وعملهای فلاح
از وروی می نمود وَنُوحًا اِذْ نَادٰی مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّیْنَاهُ وَاَهْلَهُ مِنَ الْکَرْبِ الْعَظِیمِ
وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِاٰیَاتِنَا اِنَّهُمْ کَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاَغْرَقْنَاهُمْ اَجْمَعِینَ
ونوحا عطف است بر لوطا ای اتینا لوطا حکما وعلما ونوحا واذ منصوب است بتقدیر اذکر ای اذکر
وقت نداء من قبل وجمله اذکر با متعلقات خویش معترضه است وصاحب مدارک نوحا را مفعول
اذکر می دارد معطوف بر لوطا نمی پندارد بدین بدل اشتمال از نوحا بود قصه نوح معترضه باشد
واین بعید است معترضه داشتن چیزی که داخل مقاصد تواند بود غیر سدید است من قبل
ظرف نادی است فاستجبنا عطف است بر نادی جار ومجرور متعلق است بنجیناه ونصرناه عطف است
بر نجیناه من القوم الذین کذبوا متعلق است بنصرناه بآیاتنا متعلق است بکذبوا جمله انهم
کانوا قوم سوء معلله است وتاکید او از جهت ابراز ذم بروجه وکادت است فاغرقناهم عطف است
بر کانوا اجمعین تاکید است مر هم را معنی اینست دادیم لوط را حکم وعلم نوح را یاد کن ای محمد

هنگامی را

هنگامی را که نوح ندا کرد ودل برخواهش از ما آورد واراده هلاک قوم خویش کرد وانی مغلوب فانتصر
ولا تذر علی الارض من الکافرین دیارا گفت پس دعا او را اجابت کردیم ومطلوب او را بحصول آوردیم پس
خلاص دادیم نوح را واهل او را از سختی عظیم وبلای فخیم یعنی طوفان وهلاک شدن ایشان در آن واورا
یاری دادیم ونگاه داشتیم از گروهی که آیت ما را تکذیب کردند ودر معرض افترا آوردند بدرستی که
ایشان گروه بدی یعنی منسوب سوی بد بودند پیش نوح بر مسلمانان جفا می نمودند مر ایشان را در طوفان
انداختیم وهمه را غرقه ساختیم وَدَاوُدَ وَسُلَیْمَانَ اِذْ یَحْکُمَانِ فِی الْحَرْثِ اِذْ نَفَشَتْ فِیهِ غَنَمُ
الْقَوْمِ وَکُنَّا لِحُکْمِهِمْ شَاهِدِینَ وداود وسلیمان اذ یحکمان فی الحرث هم بر آن وجه آمده که در اعراب
نوحا مبین شده فی الحرث ظرف یحکمان است محمولا است بحذف دو مضاف ای یحکمان فی قضیه افساد الحرث
ویحکمان حکایت حال ماضیه است ایراد او بصورت مضارع برای استحضار بدیع حکم است اذ نفشت
فیه غنم القوم متعلق است بمعنی افساد حرث چه افساد او در وقت نفش روی نمود نه یحکمان نیست چه
آن حکم در وقت چریدن نبود مگر آنکه اذ نفشت اذا دامت نفشها دارند از باب یبیح الخفین از
اسمها علی ظاهره کامله بندارند وجمله وکنا لحکمهم شاهدین عطف است بر نفشت شاهدین خبر کنا است
وایراد هم بصیغه جمع بر طریق فقد صغت قلوبکما است وتواند بود که ضمیر جمع بر طریق اراده داود
وسلیمان ومدعی ومدعی علیه بود واضافت سوی حاکم وخصمان بادنی ملابسه باشد معنی اینست
ای محمد داود وسلیمان را وقت حکم کردن ایشان را در قصه خراب کردن کشت کسی چون گوسپندان قومی
بشبی بغیر داعی آمدند یاد کن ویاد کن چریدن وخراب کردن گوسپندان وبودیم ما شاهد وعالم حکم
داود وسلیمان را گویند ملابس است داود وسلیمان بر خصمان را روایت کرده اند که گوسپندان قومی
شبی رها شدند مزرعه کسی چریدند وخراب کردند صاحب کشت مدعی علیه را پیش داود علیه السلام
حاضر آورد وچریدن وخراب کردن گوسپندان کشت را اثبات کرد وقیمت گوسپندان مذکور همچند
قیمت کشت مسطور بود داود علیه السلام همچو تسلیم عبد جانی بمجنی علیه تسلیم کردن گوسپندان مذکور
بصاحب کشت مسطور فرمود متخاصمان باز گشتند پیش در رفتند سلیمان علیه السلام یازده ساله بود
بر متخاصمان مذکور توجه نمود از حکم خلیفه پرسید حکمی که شده بود بیان کردند گفت درین قضیه حکمی
دیگر در دل من می آید متخاصمین را نافع می نماید داود علیه السلام سلیمان را طلبید واز آنچه در خاطر
او می گذشت پرسید سلیمان گفت منافع گوسپندان از شیر ونتاج وجز آن تا آنکه قیمت کشت مستوفی شود
مدعی را بدهانید کشت صاحب گوسپندان را تسلیم کند تا منافع گوسپندان از شیر ونتاج وجز آن برد
آنچه تلف کرده اند با موازنه قیمت او بستانند چون قیمت آنچه تلف کرده شده است مستوفی شود گوسپند
صاحب گوسپندان را دهند وکشت صاحب گوسپندان وبر دست او دهند تا نبات آن برداری وچنانچه
بود همچنان سازد بعده بر خصم آید تسلیم نماید واین هر دو فریق را نافع است چه تضمین بمنافع با بقاء
ملک آمد بر وجه صلح روی نمود چنانچه امام شافعی رضی الله عنه در بنده مغصوب چون از دست غاصب بگریزد
قیمت از غاصب بمالک می دهانند تا او بدین مال تجارت کند ومنافعی که حاصل شود بران منافع بنده که تلف
شد بستاند چون بنده باز آید بمالک تسلیم نماید قیمت که داده بود باز گردانند واز مالک بستانند واین
هر دو حکم باجتهاد بود لیکن حکم داود را بحکم وکلا اتینا حکما وعلما خطا نداند وحکم سلیمان را بر مقتضا
ففهمناها سلیمان صواب خوانند هر دو حکم صواب باشد لیکن حکم سلیمان اصوب بود زیرا که داود حکم
خویش را نقض کرد وسلیمان از ادر حیز امضا آورد وبعضی گویند که حکم داود بدلیل ففهمناها سلیمان
صواب نبود از آن جهت نقض کردن فرمود بر حسب تقدیر کلا اتیناه حکما وعلما حکایت نقض امر بود بنفوس

دربن قضیه نباشد و حق نزدیک خدا یکیست چنانچه معتزله می کویند و در رده بطلان می پویند قائل بتعدد
حقوق می شوند و هر راه بی راه می روند دلیل برین بود پیغامبر را بامکان تحقیق حق واقع بوحی اجتهاد
ظنی روا باشد چه دیگران اجتهاد میکنند اگر پیغامبران اجتهاد نکنند تفضیل غیر پیغامبران بر پیغامبران آید
و در پیغامبر نوات درجه روی نماید و نیز دلیل است که در اجتهاد پیغامبران وقوع خطا جائز بود اگر
چه تقدیر بر خطا جائز نباشد سوال در شرع عمل بهیمه که بغیر قائدی و سابقی باشد بر حکم قول پیغامبران
عم العجماء جبار موجب ضمان نیست ایجاب آن در صورت مذکور بکدام معنی است جواب حکم در شریعت داود
علیه السلام در فعل الجمار نفع آن بود بحدیث العجماء جبار چنانچه ان روی نمود اگر حکم جنایت بهم در شریعت ایشان رفع
آن بود بحکم سلیمان بتضمین بچه وجه روی نمود عمل داود علیه السلام را بدو وجه دارند و حکم سلیمان را بر وجه
صلح بندارند سوال عمل اجتهاد چون بحکم حاکم بپوندد شرع نقض آن بندد داود علیه السلام اجتهاد چون
بحکم حاکم خویش را بعد از انفصال بحکم چگونه نقض کرد و اجتهاد سلیمان را چه نوع در امضا آورد جواب تواند
بود که در شریعت ایشان نقض حکم نیز تبدل را که جانب باشد اتحاد شاید سواد و ارد نشود فَفَهَّمْنَاهَا
سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا فا فصیحه است ای بحکم داود فی هذه القضیة علی وفق شریعت بنی فنهمنا
القصة سلیمان اینجا چند جمله متروکست ای فحکم سلیمان بحکم آخر و نقض داود حکم نفسه و امضی حکم سلیمان
و ضمیر ففهمناها عائد است بر حکومت این دعوی یا بر قضیه مذکوره و حادثه مسطوره سلیمان دوم مفعول
ففهمنا است و کلا مفعول اتینا است حکما با معطوف خویش مفعول دوم است مر اتینا را و جمله عطف است
بر ففهمنا معنی اینست بس فهم کنانیدیم یا حکومت دعوی مذکوره یا فتوی قضیه مسطوره سلیمان را بس او
بچیزی دیگر حکم کرد و داود آورا در انتقا و معتقد آورد و حکم که کرده بود نقض آن فرمود و هر یکی از داود و
سلیمان علیهما السلام حکم و علم داده ایم و در حق و صدق بر ایشان کنا دعایم و مجتهد را خطا در اجتهاد موجب منقصت
بود و مستوجب وهن واذ در انشود وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ وسخرنا
عطف است بر اتینا مع داود متعلق سخرنا است یا صفت است من الجبال بر طریق ولقد امرهما علیه السلام
یا جمله مستانفه است در جواب کیف سخرناها و الطیر عطف است بر الجبال یا مفعول معه و کنا فاعلین عطف است
بر سخرنا معنی اینست مسخر کردیم و مطیع کردانیدیم جبال را با پرندکان جبال با او سیر میکردند پرندکان
بر سر او سایه کنان می پریدند و بودیم ما کننده افعال مذکوره و امور مسطوره افعال مذکوره شایان آنست که
بکنیم و سزاوار آنست بیدا آریم روایت کرده اند که داود علیه السلام بر کوه کذشتی و تسبیح کفتی آواز کوه در
کوش او رسیدی و تسبیحات او شنیدی و بعضی کویند در سر کوه را در جنبش آوردی و کوه با او سیر کردی و چون
تسبیح کوه که جماد است از تسبیح طیر که حیوانست عجیب تر و غریب تر بود تقدیم جبال و تقدیم ذکر تسبیح کوه
بر تسبیح طیر سائغ نمود وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ و
علمناه عطف است بر سخرنا ضمیر منصوب در علمناه مفعول اول است صنعة لبوس با متعلق ست بعلمنا
بمعنی لباس است صفت است مر لبوس را متعلق است بعلمنا معنی الاحدکم ولنفعکم لتحصنکم بیا و نون خوانند
یعنی بر حسب اوداند بر قرات تا ضمیر عائد است بر صنعة یا بر لبوس بتاویل درع که مونث سماعی است
و بر قرات یا هم بر لبوس یا بر خدای بر وجه التفات از تکلم سوی غیبت و بر قرات نون التفات نبود و بر جمیع
قرات متعلق است بعلمنا من باسکم متعلق است بتحصنکم باس بمعنی درد و سواری و حرب کردن و در رو
مجروح شدن و کشته کشتن و برهلاک پیوستن فا سببیه است و استفهام برای امر است ای فاشکروا
الله علی ما اتیکم من امره او لکم من صنوف اثار الکوم و در کتب علم معانی اورده که ذیرا که هلا انتم زیرا که
هلا اقتضای او مرجیزا که تعلق بزمان دارد اکثر است و شک نیست که تعلق فعل بزمان او فر است

برين اعتبار

برین اعتبار اقتضای هلا فعلیتی بود بی بعدا و ترک فعل که مقتضای اوست و ایراد جمله اسمیه که دال
باشد و هم چنین او افانتم شاکرون اولی است زیرا که هلا در اقتضای فعل از همزه اعلی است
داود را صنعت زرهی که پوشیدنی است مر شما را اموزانیدیم و آنرا سبب نکاه داشتن شما کردانیدیم یا
کویند نکاه داریم شما را از مخافت رسیده تیر و تیغ در محاربه و رسیده زخم در مقاتله و زخمی کشتن
و دردمند شدن بس مر خدا را شکر کوید و در راه سپاس او پوید وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي
بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ و لسلیمان عطف است بر مع داود الریح عطف است
بر الجبال از باب عطف دو معمول بر عامل الجرف واحد بر طریق اعطیت زیدا درهما و عمرو لرما و احمدت
لبشر حمدا و بکر حمدا عاصفة حال از ریح تجری حال دیگر است بامره متعلق است بتجری امام زاهد
رحمة الله علیه الی الارض بمعنی در ارض بنداشته و استعمال الی که برای انتهاست بجای من که برای ابتدا است
جائز بنداشته چه ارض مبارک که موطن سلیمان بود مبدا است و بر تبدن باد نمود و اکر چیزی مذکور را در هنکام مراجعت
از شعار دارند الی را بر حقیقت معنی انتها بندارند و جمله وکنا بکل شیء عالمین تذییل است چه بیان
دانستن همه مقرر توانستن ایجاد و انشا است معنی اینست و مسخر کردیم بامر سلیمان باد را در حال
که تیز برند و شتابان رونده و ان شد بامر سلیمان از زمین مبارک که او را برکت دادیم و در وی
افزونی نهادیم از اشجار و روانی انهار و فر حبوب و ثمار و سائر چه اند آثار و بودن او مستوطن رسل
و انبیا و مسکن عباد و اتقیا و هستیم ما دانندهٔ همه اشیا سوال در سخرنا مع داود الجبال مع
استعمال کرد و در و لسلیمان الریح لام آورد نکته چیست و این فرق بچه مبنی است جواب
تسبیح کوه مستقل می نمود و مر قوم با مر داود علیه السلام نبود سزاوار است که صورت مصاحبت آرند و
بریدن باد متعلق بامر سلیمان علیه السلام بود استعمال لام سائغ دارند وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ
وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ ای و سخرنا من الشیاطین من یغوصون له عطف است
بر الریح و من الشیاطین بیان من موصوله است متعلق است بیغوصون و جمله یعملون عطف است بر
یغوصون عملا مفعول مطلق است من یعملون دون ذلک بمعنی غیر ذلک صفت است مر عملا را ذلک
اشارت است بر غوص ای یعملون عملا دون الغوص فی البحر و کنا لهم حافظین عطف است بر سخرنا حافظین
خبر کنا است و لهم متعلق است بحافظین معنی اینست مسخر کردیم از شیاطین کسانی که غواصی می کنند
و در قعر دریا فرو می روند تا جواهر و آنچه در قعر دریا است برای سلیمان علیه السلام بیرون آرند
و بیش سلیمان در آرند و می کنند عملی غیر آن نیز چون زمین شکافتن و قصر رفیع برداشتن و مسکن هموار
ساختن و غیر آن از اعمال وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و ایوب اذ
همه برای وجوه آمده و در نوحا اذ نادی مذکور شده انی بتقدیر بانی متعلق است بنادی متضمن معنی
دعا و جمله و انت ارحم الراحمین حالست معنی اینست ایوب را دادیم حکمت و علم یا ذکر ای محمد آن
هنکام را که او پروردکار خود را یاد کرد و خود را در مسالت و خواهش آورد یعنی کفت ای پروردکار من
بدرستی که رسیده است مرا ضر یعنی مرضی و حال آنکه تو مهربان ترین مهربانی و از رحمت کنندکان رحمت
کننده تری علی الخصوص چون بنده عاجزی و زاری نماید فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ
أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ فاستجبنا له عطف است بر نادی و ما موصول
است و به ظرف مستقر صله اوست من ضر حال از ما به است که مفعول است یا ظرف کشفنا است و ضر
بر فتح ضاد بمعنی مطلق ضرر است و بضم ضاد ضر بمعنی چون مرض لاغری باشد و اتینا عطف است بر کشفنا
اهله مفعول دوم است مر اتینا را و مثلهم عطف است بر اهله معهم حال است از مثلهم و ضمیر مثلهم

ومعهم عانذات بر اهله رحمة من عندنا مفعول لاث مرا آتیناه را یا مفعول مراو را از باب ضربته سوطا
ای آتیناه برحمة کائنة من عندنا وذکری عطف است برحمة للعابدین متعلق ذکری است معنی ایت پس
ایوب را اجابة کردیم ومطلوب او را درمحل قبول آوردیم پس دور کردیم آنچه در وی بود از زیان تن و از
مرض وارد وکرم وسایر محن ودادیم او را اهل او یعنی زن وفرزندان وخویشاوندان وکسان ودیگر هم
چندان ایشان از جهت رحمتی که دادیم ومهربانی که درباب بندکان می کاریم واز جهت پند دادن مر پرستندکان را
وعبادت کنندکان را روایت کرده اند که پدر ایوب از اولاد عیص بن اسحاق که مادر او از قبل لوط پیغامبر علیه السلام
بود خدای عزوجل ایوب را تعالی داد بی عود ابواب دنیا وآخرت بر وکشاد بفضل وکرم بر مراتب اولی واخری
داد بنبوت ورسالت برکزید او را در دنیا بثروت مال وکثرت اولاد برکشید هفت پسر وهفده دختر وبعضی
کویند هفت پسر وسه دختر روزی کرد واصناف اموال در قبض وتصرف آن در آورد سه هزار شتر وهفت
کوسپند وپانصد جفت زراعت وپانصد بنده که هریکی را زنی وفرزندی بود اموال واسباب ومما لیک وغلات
وزروع وبساتین روز بروز می افزود وبندکان او در کار زراعت می بودند ودر رعایت کوسپندان ومحافظت
شتران قیام می نمودند وایوب در عبادت خدای مشغول بودی ودر پرستش او اجتهاد می نمودی واموال برای
صدقه بیرون آوردی وبر بیوه کان ویتیمان انفاق کردی در عبادات بدنی ومالی اهتمام داشت وهمواره
دلدوتی در طاعات وخیرات می کاشت ابلیس علیه اللعنة حسد کرد مشغولی تن او را مبنی بر فراغ دل دانسته
فقر در معرض شهوات آورد کفت اکر او را صحت وعافیت وثروت ورفاهیت نبود طاعت وعبادت از و حاصل
نشود خدای تعالی بحکمت بالغه از جهت رد دعوی دشمن او را بانواع شدائد ومحن مبتلا کرد وخلوص اخلاص
واستعداد صبر او باختصاص پیدا آورد تا همه اموال او از شتران وکوسپندان صفت زوال کرفت وکشت و
بستان وحراثت نقصان پذیرفت صبر کرد وخود را در جزع نیاورد باطن او متعلق نکشت وقصور در عبادت
بظهور نه پیوست ناکاه پسران ودختران همه زیر سقفی آمدند وهمه هلاک شدند این معنی شنید باز دل
او بصبر انجامید عبادت را کم نکرد ودر پرستش ذره فتور وقصور نیاورد ودر اندام یکا یک جدری پیدا کشت
وصحت تن بسقم پیوست چنانچه در تن کرم افتاد بلای عظیم زاد از اندام او بوی جراحت پیدا کشت چنانچه
همه اقارب واحباب بیزار پیوست همسایکان غوغا کردند ایوب را از شهر بیرون آوردند جز رحیمه
زن او صحبت او اختیار نکرد واو باختیار قطع خود را بر خدمت او آورد مزدوری کردی وبرای ایوب
قوت آوردی وجز دو یار که شبانکاه وبامداد می آمدند وباز پرسی می کردند کسی پیش او رفت وآمد نکرد
مدت مدید برین کذشت بعضی کویند سه سال وبعضی هفت سال وهفت ماه وهفت روز وهفت
ساعت برین محنت رفت وبعضی کویند ده سال وبعضی کویند سیزده سال وبعضی کویند هفده سال
برین صورت بود واز وی چندوی نمود تا آنکه که ایوب علیه السلام کو هر تضرع ودعا سفت انی مسنی
الضر وانت ارحم الراحمین کفت ودر سبب این سخن اختلاف کرده اند واقوال مختلف آورده اند بعضی
کویند آن دو یاری که آمد وشد می کردند وخود را بر باز پرس او می آوردند یکی از ایشان بر اشفت ودر
شان ایوب کفت که ایوب کناهی کرده که مثل آن کسی در جهان نیاورد دیکری کفت کدام کناه است کفت
همان کناهی که او را بدان کناه کرفته اند وچندین کناه است که از وعاقبت باز داشته اند این خبر ایوب را
برسید بدین نالید وبعضی کویند چون ایوب را از شهر بیرون آوردند ودر رفته کاهی انداختند زن
او چندکاه مزدوری کردی وبرای او قوت می آوردی بعد از آن بوسوسه ابلیس که زن ایوب در خانها
شما می آید نباید که زحمت ایوب شما را روی نماید از مزدوری باز داشتند وحرمان انکار ومصلحت بر وی
بماشتند چندکاه سوال کردی وقوتی نداد وقوتی بدست نیفتاد یک کیسوی خویش بیع کرد برای ایوب قوت

آورد سوم روز هر سه کیسو برید وفروخت وبرای ایوب قوت خرید نان وکوشتی حاصل کرده پیش
ایوب آورد حال سه کیسوها ایوب بازجست زن ایوب قصه باز کفت ایوب را دشوار آمد ودر نیم
برآمد ودر زاری ودعا در آمد بعضی کویند زن ایوب جهت تحصیل چیزی که ایوب آرزو کرده بود روی
بخانه توانکری آورد وحاجت خویش باز نمود زن توانکر مذکور نظر بر کیسوی زن ایوب کرد چیزی که
خواسته بود میل بر معارضه کیسو آورد زن ایوب کیسو برید وتسلیم او کرد وآنچه ایوب آرزو کرده بود
استد وپیش ایوب آورد از شان او پرسید واحوال او باز دید ایوب دعا کرد وخود را بزاری آورد
بعضی کویند روزی از اندام ایوب علیه السلام کرمی بر زمین افتاد ایوب او را باز از زمین برکرفت و
در محلی که افتاده بود نهاد نیش آن کرم چنان درد کرد که ایوب را بزاری وخواهش آورد وبعضی کویند
ابلیس علیه اللعنة بر صورت طبیبی بر زن ایوب آمد وبه نیکخواهی در آمد وکفت اکر می خواهی که شوهر تو
به شود واین رنج از وی برود او را بفرمای تا خمر خورد واطاعت سخن من کند وبره کوسپند آورده بود
بذبح کردن آن فرمود زن ایوب بر ایوب بانک زنان آمد وحیی حی بعد یک کویان آمد واز مال و
شتران وکوسپندان وفرزندان ودستکاه وجاه وبستان واخوان صدق یاد دهانید وحال از ورق
کردانید وداد وعرض کرد بره مذکور را بذبح کردن آورد ایوب علیه السلام کفت او طبیب نیست
ابلیس است کار او همه تلبیس است از دشمن خدای بپرهیز بکوشت دشمن فتنه در دین من مانکیز ایوب
هرچند در خواهش انکار آن کار کشت زن بالحاح وزاری می پیوست ایوب علیه السلام غضب کرد وسوکند
خورد که اکر از بی رحمت زیم ترا صد چوب بزنم وبعد از این طعام وشراب که بیاری نخورم وآن را بر
خود حرام شمرم زن را از نزد خویش بیرون کرد وخود را بتنهائی آورد چون ایوب خود را تنها
وبی طعام وشراب دید سر بسجده نهاده نالید ودر تضرع وزاری سفت انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین
کفت حق سبحانه وتعالی خواهش او را استجابت کرد واو را بر صحت وعافیت آورد فرمان شد که بر زمین
پای بزن ایوب پای زد چشمه بیرون آمد بعده ایوب در آن غسل کرد تن او روی بصحت آورد دیکر
بار زد چشمه دیکر بیرون آمد از آن آشامید رنجی که درون شکم بود بشفا انجامید جامه که داشت
باز کشت جامه پوشید در مقام مرتفع پای کشید نعمت وعظمتی که پیش از آن داشت بیش از آن یافت
زن ایوب چندان که آزرده کرده بود بتفحص وتفقد او مراجعت نمود ایوب را آنجا ندید کریان
کشت وبناله وزاری پیوست ایوب را در مقام عالی نشناخت واز جهت هیبت نتوانست پرسید
ایوب کفت چه میکویی وهر جانبی برای چه می پوئی کفت اینجا مبتلای افتاده بود او را می جویم ودر
راه یافتن او می پویم ایوب تبسم کرد زن از آن بشناخت دل به بهجت آورد ایوب کفت تو مرا بذبح
کردن بره بنام شیطان امر کردی وبنادانی خود را برین کار آوردی ومن شیطان را عصیان ورزیدم
وطاعت خدای کزیدم در خواست شفا از خدای شتافتم واز فضل خدای شفا یافتم از مال وفرزندان
وخویشاوندان پراکنده بودند ایشان باهم چندان روی نمودند وبدانکه دعای نجات از بلا وخواهش
خلاص از عنا صاحب ابتلای مبتلا را چه نسبت دارد که خواهش نجات بر سببی متوقف بیندارند سوال
ایوب حق سبحانه وتعالی صفت بصبر کرده ودر صفت او انا وجدناه صابرا آورده نجات از بلا صابر بر بلا نبود
ومستحق مدح صبر نشود جواب صبر در مقابله جزع است صبر از جزع منافی تضرع ودعا نباشد قال
سفیان بن عتبه من شی الی الله فانه لا بعد ذلک جزعا اذا کان فی شکواه راضیا بقضاء الله تعالی سوال
پیغامبران از زحمتهای متنفره چون برص وجذام وجنون وهرچه موجب شین عیب است معصومند
واز چیزهای ناپسندیده وناکزیده که در ظاهر یا در باطن از خلق ما خلق الله از روی شرع یا طبع از نقایص

و عیوب معصوم و محفوظ باشند مثل آن مرض در جسم پیغامبری چگونه واقع باشد و ذات مزکی مطهری چگونه
مبتلا کرد **جواب** در تفسیر آورده اند که زحمت ایوب علیه السلام جلدی بود و این زحمت مشهور است کسی را
از آن موجب عیب و نقص نشود و زحمت و رنج علی الخصوص که بشدت پیوندد و بکمال برسد و مشقت و عنا
و بلا و ابتلا در دنیا بر حکم ان اشد البلاء علی الانبیاء موجب کمال ایشان بود و حلوة صبر و ظهور عظمت و
قدر و افزونی ثواب و اجر در آخرت و ایشانرا باطباق و اتفاق عظمت از عیوب بودند از مشتاق بد بینی ایشان
از عور و معصوم منزه عمی که افتقار بود نه موات نوح را علیه السلام از زدن کافران چندانکه بیهوش گشتی مودبود
نه زیان و همچنین پیغامبر ما را صلی الله علیه و سلم الجه از رنج و تعب از امثال ابوجهل و ابولهب می رسید و پیغامبر
صلی الله علیه و سلم ادراک کند عیب و نقصان پیغامبر نبود بلکه در هر نفسی درجه کمال او مرتبه جلال می افزود و عیب
کردن دشمنان و نقصان پنداشتن کافران چنانچه بفقر عیب می کردند و مشغول زن و فرزند و طعام خوردن و در
بازار رفتن و در جنگ منهزم شدن نقصان و پنداشتن عیب نبود و ملتفت الیه نباشد وَاِسْمٰعِیْلَ وَاِدْرِیْسَ وَ
ذَا الْکِفْلِ کُلٌّ مِّنَ الصّٰبِرِیْنَ نصب این اسما بر طریق نصب نوح و سائر اسماء انبیا که بالا گذشته بود و هم بران وجوه
که مذکور است باشد کل یعنی کل واحد مبتداست و این جمله مستانفه است در جواب بین لنا ما صفتهم **معنی**
آیت و یاد کن ای محمد قصه اسمعیل و ادریس و ذاالکفل که هر یکی ایشان از صابران بودند بر شدائد و محن
صبر می نمودند اسمعیل علیه السلام در هنگام ذبح کردن و کارد در گلو راندن صبر کرد و آیت یا ابت افعل ما تؤمر
ستجدنی ان شاء الله من الصابرین براورد و خود را در وادی غیر ذی زرع کهستان بی آب و ضوع داشت
و بر مشتاق آب صبر کرد مقام مذکور نداشت بر کف صبر بر مشقت و بتاثیر تحمل کربت و غربت مرتبه عالیه
یافت و درج سامیه دریافت از نسل او افضل پیغامبران و خلاصه عالمیان محمد صاحب مجد و کرم مبعوث
سوی عرب و عجم مخاطب لولاک لما خلقت الافلاک در خور تشریف اعطیناک و اتیناک رافع رایات هدی جامع
اختلاف انبیا فخر اولاد آدم صلی الله علیه و سلم و نیز مقام اسمعیل محل تکریم و تبجیل اهل ایمان و مرجع
عالمیان گشته و بدرجه و من دخله کان آمنا پیوسته محل عبادات خدا و موضع برکت و هدی و مکان
صدق و صفا و مکرم بتکریم و ادخلنا البیت مثابة گشت و جفا و عنای تکذیبات پیوسته صبر کرد و هم
شکیبای پیدا آورد قصه او در سورة مریم گذشته و صفت بالا شرح رفته و ذی الکفل اصح آنست که از
پیغامبران بود بدلیل آنکه در سورة انبیا در انتظام ذکر اسمعیل و ادریس منتظم گشته و بعضی گویند ذی الکفل
زکریاست و بعضی گویند یوشع و بعضی گویند الیاس است در تفسیر جمع پیغامبران در قرآن دو گان نام
آمده چنانچه اسرائیل یعقوب و الیاس ذوالکفل و عیسی مسیح و یونس ذوالنون و محمد احمد مذکور شده
و بعضی گویند که صالح از بنی اسرائیل بود که پیغامبران معاونت و مراعات می نمود و دران زمانه پادشاهی
کافران بود که سیصد پیغامبر را بگرفت صد پیغامبر از و بر جستند و در حمایت مرد صالح مذکور
رفتند ایشان را در حمایت خود آورد و متکفل کار ایشان گشت بلقب ذوالکفل موسوم و بعضی گویند دران
زمانه پیغامبری بود ذوالکفل در امت خود بحکومت و معدلت تکفل نمود و بعضی گویند ذوالکفل
الکفل پادشاهی را گفت که تو اگر ملک بگذاری و روی بکار خدای آری متکفل می شوم و کفیل می گردم که خدا
عزوجل ترا در بهشت در آرد و بدل این ملک ملک بهشت پیش آرد بحسن اعتقاد خط تعاقب داد پادشاه
مذکور اجابت کرد خود را از ملک بیرون آورد وقت مردن گروه خود را گفت که خط مذکور در کفن
می نهید و با من دفن می کنید بعد مردن او برانشان آوردند خط مذکور را با او دفن کرد فرشته خط
مذکور بر ذوالکفل آورد و بهشت یافتن مذکور خبر کرد و بعضی گویند یسع پیغامبر علیه السلام چون
پیر گشت و بزرگ سن پیوست قوم خود را خواند و پیش خود حاضر آورد و گفت هر که از من سه کار

قبول کند خلیفه او را گردانم و بدرجه کارگذاری عمل خویش برسانم شب نماز گذارد و روز روزه دارد و
در حکومت خود را در غضب نیارد مردی از ان قوم متکفل این سه کار گشت و بنیل منصب خلافت پیوست
تا آنکه گویند روزی در وقت قیلوله گذشت و نماز شب قبول نکرد و قصور شد در وقت ابلیس روز دیگر همچنین
عمل کرد و با فوات نماز شب فوت و بدرستی هر شبی بجا آورد روز سوم بواب را منع کرد که کسی را وقت قیلوله
نگذارد تا او را از قیلوله باز ندارد سوم روز ابلیس در بریه کار گماشت دربان او را نگذاشت از ره روزنی
در آمد و از جانب درون بر طریق دربان در را بزد ذوالکفل بیدار گشت و بعتاب کردن دربان پیوست جانب
در شتافت در را بسته دید ابلیس را بر صورت شیخی دید و از و توبیخ سام و الخصوم علی الباب شنید شناخت
که این ابلیس است و این معامله از و تلبیس است گفت ای ملعون مرا بگذار و کید خود بر من مکار ابلیس
گفت مراد هر چیزی عاجز کردی تا آنکه این کار کردم و ترا بر فوت قیلوله در نماز شب که بر این متکفل شده
فوت شود آوردم خدای ترا نگاه داشت و شر مرا از تو باز داشت ذوالکفل نام این مرد در کاری که تکفل
کرده بود استقامت شد مال بسیار در پی او خرج کرد بعد تحمل مشاق او را بدست آورد بعد قادر شدن
از خدای ترسید کار ناشائسته بر خود نبسندید هم دران شب مرگ و برادر او ولقی ان غفور را ذی الکفل
برامد وَاَدْخَلْنٰهُمْ فِیْ رَحْمَتِنَا اِنَّهُمْ مِّنَ الصّٰلِحِیْنَ و جمله ادخلناهم فی رحمتنا عطف است بر کلام من
الصابرین یا حالات بتقدیر قد و جمله انهم من الصالحین تذییل است مقرر ادخال رحمت است **معنی**
آیت و در آوردیم ایشان را در رحمت خویش نبوت دادیم و برسالت فرستادیم انواع نعمت فیض کردیم
و درجه حشمت و عظمت آوردیم بدرستی که ایشان از صالحان بودند و در صلاح ظاهر و باطن کوشش نمودند
وَذَا النُّوْنِ اِذْ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَّنْ نَّقْدِرَ عَلَیْهِ نصب ذوالنون نیز بر طریق اسما گذشته است
و وجوه آن همانست که بالا رفته است مغاضبا حال است از ضمیر ذهب فظن عطف است بر ذهب ان مخففه
از مثقله اسم او ضمیر شان محذوفست لن نقدر علیه خبر اوست ان با اسم و خبر بجای دو مفعول ظن
آمده **معنی آیت** و یاد کن ای محمد ذوالنون را یعنی یونس را چون برفت از قوم خویش با ایشان
غضب کرده و از اصرار ایشان برای باطل خود را بخشم آورده بی گمان برد که برو تنگ نخواهم گرفت
و در تنگی نخواهم انداخت و کار او را در ورطه افتاده نخواهم ساخت لن نقدر علیه یعنی لن نضیق
علیه است نه بمعنی نفی قدرت که ظن نفی قدرت خدای از پیغامبران روا نبود از جهت عصمت قصه
ذوالنون علیه السلام بالا گذشته و ذکر آن پیش ازین رفته که یونس علیه السلام در شکم ماهی افتاد بعد
از ان خدای عزوجل او را نجات داده در ساحل افتاد در حال نزدیک او درخت کدو برامد او را زیر برگ
خویش آورد و سایه کرد بتدریج نیکو گشت و بصحت پیوست لکن ذکر این واقعه پیش از دعوت قوم
بود که بعد از دعوت را با آوردن قوم روی نمود بالا نگذشته و مسطور نگشته در تفسیر درین باب
اختلاف آورده و دو قول بیان کرده با دوازده سبط بنی اسرائیل در زمین فلسطین ساکن بود یک
پادشاهی ایشانرا تاخت نه تن سبط بنی اسرائیل را برده ساخت یونس آنجا با دو تن سبط اقامت نمود بر
پیغامبری از پیغامبرانی که دران زمانه بودند وحی شد که بر فلان پادشاه بگو که پیغامبری را برای رها
کنانیدن بنی اسرائیل رها کند دران زمانه پنج پیغامبر بودند پادشاه مذکور از میان ایشان یونس
علیه السلام را قوی دید گفت خدای ترا برای این کار تعیین کرده است گفت نام من در ذکر آورده است
گفت نی گفت تا خدای مرا تعیین نکند و نام من در ذکر نیارد من نمی روم و بغیر تعیین خدای این کار
اختیار نکنم پادشاه الحاح کرد یونس ابا آورد و بغضب بیرون جای دیگر قدم زد در کشتی سوار شد
کشتی بغیر باد مضطرب گشت ملاحان گفتند درین کشتی عاصی درامده یا بنده ابق سوار شده قرعه

زدند نام یونس بیرون آوردند یونس خود را در دریا انداخت ماهی دهن فراز کرده بود او را
لقمه ساخت حق سبحانه وتعالی او را در شکم ماهی سلامت داشت واز هلاک شدن نگاه داشت بگفتن تسبیح و
تهلیل لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین شتافت از تنگی ظلمات نجات یافت ماهی او را از تنگی
شکم در صحرای ساحل انداخت حق سبحانه وتعالی درخت کدو را رویانید و سایه بان او ساخت چون
قوت گرفت وصحت پذیرفت بر حکم وفرمان خدای در شهر پادشاهی که بنی اسرائیل را برده بود بفرمان نبی واقع
شد بر مقتضای فرمان باری نهضت نمود بایمان آوردن و رها کردن بنی اسرائیل دعوت کرد پادشاه مدعو
دعوت یونس را در حیز اجابت نیاورد یونس او را از نزول عذاب بترسانید واز ایشان روی گردانید در
وقت صبح آثار عذاب دیدند از هلاک واستیصال ترسیدند یونس را جستند نیافتند خرد و بزرگ بزاری
وخواهش با خدای عز وجل شتافتند خدای زاری وخواهش ایشان قبول کرد از عذاب نجات یافتند وبخدا
گرویدند وبا یونس اخلاص ورزیدند بر این قول دعوت بعد از جاد نه بود وبیرون آمدن یونس بغاضبا
پیش از دعوت باشد وقول دوم آنست که یونس اول برایشان آمد وایشان را دعوت کرد ایشان اجابت نکردند
نزول عذاب التفات نیاوردند یونس بیرون آمد ودر کشتی سوار گشت ولجادنه ماضیه پیوست ایشان را
بعد از غیبت یونس علامات عذاب پیدا شد خوف در دل ایشان درآمد بترسیدند وبدین اسلام درآمدند و
بتضرع وزاری شتافتند از عذاب خلاص یافتند **سوال** بیرون آمدن یونس علیه السلام بعد از دعوت
یا پیش از دعوت اگر گناه عصمت ونبوت چگونه روی نمود واگر گناه نبود یونس اعتراف بظلم چگونه کرد انی
کنت من الظالمین برخلاف واقع چگونه بر زبان آورد **جواب** پیغامبر از گناه عصمت دارد خرد هیچ
کردار او گناه نپندارد اما بیرون رفتن یونس پیش از دعوت یا بعد از دعوت مقرون بود ودنهی
نبود وهیچ کار بغیر نهی معصیت وگناه نبود بلکه ماندن او در محلی که وعید نزول عذاب می کرد وایشان را
بر شک وشبهه می آورد رفتن او از آن محل که موکد نزول عذاب کرد ومحمول براحتی از محل عذاب
شود نافع آید ومفید فائده نماید لکن چون این کار بغیر فرمان خدای کرد وخود را برای این کار بر انتظار
وحی نیاورد شک نیست که ترک اولی کرده وشانی که افضل واعلی می نمود بجای نیاورده وترک اولی بر نسبت
منصب نبوت وبحکم حسنات الابرار سیئات المقربین ظلم بود ومطابق خبر انی کنت من الظالمین بروجه
تمثیل بود چه کار بغیر فرمان بغیر توقف بر نزول وحی وانبا بظلم ماند بحقیقت بی عینه واستعارت منافی
کذب باشد وخلاف واقع بود **سوال** ظن عدم قدرت خدای از آحاد مردم روا نبود از پیغامبر آن
چگونه سائغ باشد لن نقدر **جواب** اینجا آن نصّ علی النهی والمنع بل توسع بالتحرّی وامری آمده وبعضی
گویند لن نقدر ولن نقضی واقع شده وبعضی گویند از وظن همزه محذوفست ای واظن ان نقدر وبعضی
تقدیر مجاز از نفعل دارند از باب ذکر سبب واراده مسبب پندارند فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا
أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ نُنجی
بنون ساکنه وتخفیف جیم وبفتح نون وتخفیف جیم می خوانند ومعنی بر حسب آن می دانند قرائت اولی بر صیغه
مضارع معروف از باب افعال است ودر قرائت ثانیه اشکال است چه ادغام نون در جیم نیامده
وجهت صحت ادغام او تحقیق شده بعضی باسناد ماضی مجهول سوی مصدر وحذف قائل شوند کلام
بمعنی نجی للمومنین گویند اسناد فعل سوی مصدر با وجود للمومنین که مفعول به است شاذ بود ووقوع
شاذ در قرآن ممتنع باشد وبعضی اصل نجی ننجی بر صیغه مضارع معروف از باب تفعیل پندارند
ونون دوم را از جهت اجتماع نونین محذوف دارند فای فنادا فی الظلمات فصیحه است واینجا
چند جمله محذوفست واین جمله بر جمله محذوفه معطوفه است ای فسار فبلغ البحر فرکب

السفینة فاضطربت بالریح فعلموا ان کو رجلا فاعرفوا النفسه فوقعت القرعة باسم یونس فالقی فی الیم
فالتقمه الحوت فی الظلمات ظرفست مر نادا را یا حالست از فاعل او ان مفسره است چه بعد نادی فعلی است
متضمن معنی قول است بر طریق ونادینا ان یا ابرهیم سبحانک مصدر فعل محذوفست ای سبحتک تسبیحا جمله
معترضه است برای تنزیه از کن فتن بعزم جرم ومنقصت افکندن بغیر ظلم وان کنایت است از لم یاخذنی بغیر
ظلم یعنی مرا بغیر جرم در شکم ماهی نینداخته وبغیر ظلم در ظلمات محبوس نساخته وجمله انی کنت من الظالمین
تعلیل است مر تنزیه مذکور را وتقریر است مر بعد پس مطور تاکید وی از جهت تقدیم ملوح است
چه تقدیر ابتلا وابدا وحصول اهتمام وعنا ملوح است مر ارتکاب جرم واکتساب ظلم را بتقدیر ملوح مر
سامع را تنزیل بمنزله سائل کرد وجمله را موکد آورد وجمله فاستجبنا له عطف است بر نادی ونجیناه من الغم
عطف است بر فاستجبنا کذلک صفت مر مصدر محذوفست المومنین مفعول به است مر ننجی را ای انجاء مثل
انجا یونس ننجی المومنین **معنی اینست** پس ندا کرد یونس در تاریکیها یاد کن حالی که تاریکیها بود تاریکی
آورده ماهی وتاریکی شکم ماهی وتاریکی قعر آب وتاریکی در آمدن ماهی در خراب نیست معبودی بحق سزاوار
پرستش مطلق مگر تو بپاکی یاد می کنم ترا از این که بغیر ظلم در ظلمات افکنی این همه بواسطه جرم من آمده بسبب
ظلم من معین شده بدرستی که من از ظالمان بودم توبه وزاری نمودم بدعا اخلاص تصریح اولی بود پس
یونس را اجابت کردیم واز غم برهانیدیم وآوردیم همچنین مومنان را نجات دهیم وایشان را از هموم غموم
خلاص بخشیم در حدیث ما من مکروب یدعوا بهذا الدعاء الا استجیب له وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا
تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ وزکریا اذ نادی بر طریق ونوحا اذ نادی آمده ووجوه اعراب این
همانست که بالا مذکور شده رب لا تذرنی ای ربی لا تذرنی بیان نداست فردا حالست از مفعول لا تذرنی
ای لا تذرنی حال کونی فردا وجمله وانت خیر الوارثین حالست از فاعل لا تذرنی **معنی اینست** ویاد
کن ای محمد زکریا را هنگام ندا کردن او پروردگار خویش را که ای پروردگار من مرا تنها مگذار وفرزندی
که مرا بر از زنده بود واز من وارث شود پیدا آر وحال اینست که تو بهترین وارثانی وبعد همه وارثان
وموروثان باقی مانی هر وارثی که ماند همیشه باقی نخواهد بود وجز چند گاه صورت بقا نخواهد نمود
فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ فاستجبنا له عطف است بر فاستجبنا له گذشته ووهبنا
عطف است بر وی یحیی مفعول به است مر وهبنا را له مفعول دوم است مر وهبنا را واصلحنا له زوجه ای
جعلنا امراته صالحة للولادت بعد عقرها بدین تقدیر جمله عطف است بر فاستجبنا یا عطف است بر وهبنا
چه واو برای مطلق جمع بود ترتیب نباشد یا بمعنی جعلناها صالحة المزاج بعد ان کانت سلبیه او صالحه
لامداد الدین جمله بدین معنی نیز عطف است بر وهبنا **معنی اینست** پس خواهش زکریا را اجابت کردیم
ودعای او را مستجاب گردانیدیم پس او را فرزند شائسته همچو یحیی بخشیدیم واو را بخصوصیت نبوت
گزیدیم وزن زکریا را که نازا بنده بود صالحه برای ولادت گردانیدیم یا بعد آنکه سلبیه المزاج بود
بخوش خوی وخوش مزاجی رسانیدیم یا صالحه برای مدد دین ساختیم ومحبت دین در دل او انداختیم
إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ جمله یسارعون خبر
کانوا است کانوا با خبر خویش خبر ان است ویدعوننا عطف است بر یسارعون رغبا ورهبا حالست یا مفعول
مفعول له جمله وکانوا لنا خاشعین عطف است بر کانوا یسارعون خاشعین خبر کانوا است لنا متعلق است
بخاشعین از جهت رعایت فاصله مقدم شده وجمله انهم کانوا تا آخر مدیح سابقه را مقرر است کلام
سابق بمضمون او ملوح بود بتقدیر ملوح تاکید جمله سائغ نمود **معنی اینست** بدرستی که ایشان بودند
در خیرات مسارعت می نمودند ومی خوانند ما را از جهت رغبت بر نیکوی ونیکی وترهیب از مضرت وبدی و

حالکونی

بودند ایشان مارا فروتنی کننده وطاعت وعبادت ما ورزنده وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِن
رُّوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ موصول باصله منصوب المحل است بتقدیر اذکر وجمله معترضه
فنفخنا فیها عطف است بر احصنت وجعلناها عطف است بر فنفخنا وابنها عطف است بر ضمیر منصوب که مفعول
اول جعلناها است ایة مفعول دوم است مر جعلنا را للعالمین متعلق است بایة معنی اینست ویاد کن ای
محمد زنی را که فرج خود را نگهداشت وهیچ مردی را از حلال وحرام بر نفس خود مکماشت پس نفخ کردیم ما در آن
زن از وحی که برگزیده ما است وپاک وپاکیزه ما است یا گوییم امر کردیم جبرئیل مذکور مراد شود ومن
برای ابتدا بود یعنی نفخنا ناشی من جبرئیل باشد معنی چنین آید در جیب پیراهن یا در عیسی نفخ کاین ان
قبل جبرئیل نفخ کردیم واین زن را وپسر او را ایتی برای عالمیان گردانیدیم وعجبی برای جهانیان پیدا آوردیم
سوال در جمله جعلناها وابنها ایة بعد ذکر مریم وعیسی ایة را مفرد چرا آورد بر طریق وجعلنا اللیل والنهار
آیتین آیتین تثنیه چرا نیاورد جواب مناط ایت بودن مریم وعیسی ولادت بی پدر است وایت یکی ان
افراد ایة مبنی برین معنی است إِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم
بَيْنَهُمْ كُلٌّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ امت اینجا یعنی دین وملت است که امت ماخوذ از ام وامت قصد کردن است
دین را امت گویند زیرا که هر یکی دین را قصد می‌کنند ودم آهنگ او می‌زنند هذه اسم ان است واشارت
سوی ملت اسلام وملت انبیای مذکور وملت همه انبیا امتکم خبر ان است امة واحدة حال است از معنی
اشارت بر طریق هذا بعلی شیخا خطاب مذکور مر عامهٔ مردمان است واضافت سوی مخاطبان با دنی ملابست
ای امت لحق ان تکونوا علیها وتجب ان تقصدوها وجمله ان هذه امتکم امة واحدة معترضه است برای بیان
سزاواری ملت مذکور باختیار کردن وحقوق آن چنانچه باید وشاید بجا آوردن وانا مبتدا است وخبر وربکم
است وجمله عطف است بر هذه امتکم فا در فاعبدون سببیه است یای متکلم محذوف است از جهت اکتفا
بکسره نون امرهم مفعول تقطعوا است بینهم ظرف است وجمله معترضه است برای شکایت او تعرف کافران
وفرقه شدن ایشان کل مبتدا است راجعون خبر مبتدا است الینا متعلق است بر راجعون واین جمله در جواب
ما شانهم مستانفه آمده است ومتضمن وعید شده معنی اینست بدرستی که این امت یعنی ملت اسلام
ملت شما است ملتی است که شما همه را بران باید بود واعتقاد حقیت آن باید کرد واین ملت یکی است
اصل عقاید ملت اسلام یکی است ومختلف نیست ومن پروردگار شما ام وشما را عبادت می‌فرمایم پس چون
چنین است مارا عبادت کنید وپرستش من ورزید مردمان کار خویش را پاره ومتفرق وپریشان کردند
یعنی میان خویش اختلاف افکندند وادیان مختلف پیدا آوردند کسی از جهودان گشت وکسی بترسایان
پیوست کسی آتش پرستید وکسی پرستش ستاره را گزید ویکی بسوی ملت اسلام شتافت ودولت ایمان واحسان
دریافت وتواند بود که خطاب مر مسلمانان را بود واضافت امتکم برای اختصاص حقیقی یعنی امتکم التی
انتم علیها ووصلتم الیها باشد معنی چنین آید بدرستی که ملت اسلام که ملت همه پیغامبران است علیهم
السلام ملت شما است ای مسلمانان شما بدانید وبدان مخصوص ابید در حالتی که آن ملت یکی است ومن
پروردگار شمایم یکی ام جز من پروردگاری نیست پس همه مرا عبادت کنید وباخلاص پرستید پاره پاره
کردند وقطعه قطعه ساختند دین خویش را مسلمانان هفتاد وسه ملت شدند بعضی قدریه گشتند
بعضی در مذهب جبر آمدند بعضی مذهب روافض اختیار کردند وبعضی سوی خوارج آمدند وبعضی
رو براه مجسمه نهادند وبعضی در شبهها مشبهه افتادند وبعضی مر راه سنت وجماعت شتافتند مذهب
حق وصواب یافتند راه حق همین یکی است مذاهب دیگر خطا وبی معنی است توان بود که خطاب ان هذه
امتکم مر کافران را بود وهذه اشارت بر ملت کفر شود وضمیر وتقطعوا امرهم بر ایشان عائد باشد

علیها

معنی چنین

معنی چنین اید بدرستی که ملت کفر ملت شما است ای کافران کرده می‌شود سوی او در حالتی که ملت واحد
است عبارت است از مخالفت دین وکافران پاره پاره کردند کار خویش را در میان خویش وهر طائفه از ان معبودی
علاحده پیدا کردند بیک دینی روی نیاوردند بدین هر سه وجه جمله وتقطعوا امرهم بینهم از خطاب
در ان هذه امتکم بود بر صورت التفات بسوی غیبت روی نموده وتواند بود که خطاب ان هذه امتکم مر مسلمانان
را باشد چنانچه بالا گذشته وبیان آن رفته وخبر تقطعوا در شان کافران باشد ومسلمانان هر چند که در بعضی
عملیات ودر بعضی اعتقادیات اختلاف دارند در اصل دین خلافی ندارند معبود همه یکی است در ان کسی را خلاف
نیست بدین وجه در وتقطعوا التفات از خطاب سوی غیبت نبود چه مخاطب وغائب عبارت از یکی چیز نباشد
امام زاهد رحمة الله علیه درین ایت دو تاویل کند یکی انکه خطاب مر کافران را چنانچه بالا گذشته دوم
انکه خطاب با نبی که درین ایت است پیغامبران راست از جهت انکه ملت همه یکی است می داند برین در
تقدیر دو بر تقدیری که خطاب مومنان را بود خطاب وانا ربکم فاعبدون تفصیل حاصل باشد فَمَن يَعْمَلْ
مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ من شرطیه مرفوع المحل بابتدا است
جمله فلا کفران لسعیه جزای شرط است وخبر مبتدا است وانجمله بیان خبر است وجمله وهو مومن
حالت جار ومجرور یعنی له متعلق است بکاتبون وکاتبون خبر ان است چون کسانی که سعی در کار
دین می‌کنند وخود را بمشقت سعی می‌افکنند حال ایشان امارت آنست که ایشان را مکتوب می‌دانند ودر
صحایف اعمال ثابت می‌دانند از جهت ظهور امارات انکار ایشان را تنزیل بمنزله منکر کرد وجمله وانا له
کاتبون موکد آورد معنی اینست پس هر که از مردمان اعمال صالحه کند وحال این که او ایمان دارد
وکفر نمی‌ورزد وانکار نمی‌آرد پس نیست ناسپاسی وناقدر شناسی مر سعی او را یعنی ناداون ثواب ونکردن
جزا کفران بدین معنی مشهور است وهیچ شک نیست یعنی دادن مذکور است بدرستی که ما مر سعی او را می
نویسیم ودر صحایف ثبت می‌کنیم یعنی فرشتگان بامر ما می‌نویسند وهمه اعمال را در صحایف ثبت می‌کنند چنانچه
جای دیگر گفت فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ
لَا يَرْجِعُونَ وحرام وحرم بر طریق وحلال وحل آمده در ایت بهر دو وجه مقرر شده لا یرجعون خبر ان
مر ان را وان باسم وخبر مبتدا است وحرام یعنی ممتنع کالحرام خبر مبتدا است معنی اینست وحرام است
بر اهل قریه که ایشان را هلاک کرده‌ایم وبزوال فنا آورده‌ایم یعنی ممتنع است که ایشان بعد هلاک بعث باز
نگردند وبجایگاه حساب نپویند چون نابازگشتن ایشان ممتنع بود بازگشتن سوی حساب یعنی بعث الموت
متحقق باشد واگرنه ارتفاع نقیضین آید ولزوم محال روی نماید سوال انتفاع عدم رجوع سوی
حساب تا از ان ثبوت تحقیق رجوع بحساب اید ذکر کرد واجب علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون
که اثبات بعث اخص واظهر است چرا نیاورد جواب این عبارت اختیار کرد واثبات بعث بر طریق
کنایت آورد زیرا که کنایت ابلغ است از صریح وایما اولی است از تصریح وتواند بود که از رجوع مذکور
رجوع از کفر سوی ایمان مراد شود ولا بر طریق ما منعک ان لا تسجد زائد برای تاکید باشد واهلکناها
یعنی قدرنا اهلاکهم دارند واحکمنا باهلاکهم پندارند معنی چنین آید قدرنا وحرام است بر قریه
وهلاک آن خواسته‌ام وایشان را برای عذاب آخرت داشته‌ام یعنی ممتنع است ونابودنی است
که باز گردند از کفر سوی اسلام وایمان واز بدی سوی نیکی واحسان ودر جمله کل الینا راجعون همه را
حکم رجوع سوی حساب کرده است وهمه بهنگام سزا وجزا جمع کردند بعد از ان بجمله فمن یعمل وجمله
وحرام علی قریة اهلکناها تا آخر تتمیم آورد حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ
وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَٰذَا بَلْ كُنَّا

ظالمین فتحت بصیغه ماضی مجهول از ثلاثی مجرد و از باب تفعیل خوانند و باب تفعل برای مبالغه
و تکثیر اند حتی ابتدائیه است و بیته از قبیل مرض فلان حتی لا یرجونه جمله شرطیه و بعد حتی
مبتدا است جمله و حرام علی قریة اهلکناها الی اخرها و یاجوج و ماجوج از اولاد یافث دو قبیله اند و ایشان بر سه
صنف اند گفته اند همه آدمیان ده حصه اند نه حصه ایشانند و قصه ایشان در سورت کهف گذشته
و بیان آن بالا رفته یاجوج و ماجوج غیر منصرف اند باعتبار تانیث قبیله مونث اند بحذف مضاف فاعل
فتحت اند بتقدیر فتحت سد یاجوج و ماجوج شده و هم من کل حدب ینسلون حالست و جمله و اقترب
الوعد الحق عطف است بر فتحت اذا مفاجات است و او در جزای شرط استعمال کنند چنانچه در و ان تصبهم
سیئة بما قدمت ایدیهم اذا هم یقنطون فای جزائیه است در جمله فاذا هی شاخصة ابصار الذین کفروا که جزا
مر اذا فتحت را هر دو آمده و میان ایشان تفاصل و تفارق واقع شده ابصار الذین کفروا موضوع
با بتدا است شاخصة خبر مبتدا است و هی ضمیر فصل است مبتدا واقع شده و جمله شاخصة ابصار الذین
کفروا خبر مبتدا و بیان قصه آمده جمله یا ویلنا قد کنا فی غفلة من هذا بر اضمار قول محمول است و قول
مضمر حالست ای شاخصة ابصار الذین کفروا قائلین یا ویلنا فی غفلة خبر کنا است و جمله قد کنا
فی غفلة تعلیل مضمون یا ویلنا است و ظرفیة او اعتباری است بر طریق زید فی نعم و عمر فی الحرمان
معنی اینست تا آنکه چون گشاده شود سد یاجوج و ماجوج و حال این باشد که ایشان از هر بلندی
شتابان می آیند و از جانب سد روی می نمایند نزدیک شود وعده که حق است یعنی قیامت که البته محقق
است ناگاه آن بود چشمهای کافران باز شده و در نگریستن از پلکها مرتفع آمده ویلا و هلاکا گویند
و در این حالت یا ویلنا تا آخر گویند یعنی وای بر ما بدرستی که ما از این روز در غافلی و غفلت بودیم و نا
شائستگی و ناهشیاری نمودیم بلکه بودیم بوضع عبادت در غیر محل و اشراک اصنام با خدای عز و جل
ظالمان و در نفسهای خویش در این ناشائستگی از ستمکاران انکم و ما تعبدون من دون الله حصب
جهنم انتم لها واردون موصول با صله معطوف است بر کم که اسم ان است حصب جهنم خبر است و
انتم مبتدا است و واردون خبر مبتدا است جار و مجرور متعلق است بواردون لام در و برای تقویت
عمل است بطریق انت لزید ضارب و واردون مقرر جمله سابقه است و در این کلام التفات است
از غیبت سوی خطاب و این خطاب مر مشرکان راست و جمله انکم و ما تعبدون بتقدیر یقال لهم بر
وجه و کادت است روایت پیغامبر صلی الله علیه و سلم روزی در مسجد در آمد و گرد بر گرد خانه کعبه
سیصد و شصت بت بود که خلق ایشان را پرستش می نمود و بعضی مشرکان آنجا بودند و بتان را پرستش
می نمودند پیغامبر صلی الله علیه و سلم با ایشان در سخن در آمد و بمناظره آمد انکم و ما تعبدون من دون
الله حصب جهنم انتم لها واردون تلاوت کرد معبودان ایشان را در نکوهش آورد بازگشت و بملامت
بقوم خویش پیوست مشرکان غمناک بودند و از غالب آمدن پیغامبر در حجت و در ذکر وعید تاسف
نمودند عبد الله بن زبعری رسید و از غمناکی پرسید بر و قصه مذکور گفتند و جواب جستند ز
عبد الله بن زبعری مذکور گفت اگر من بودم بر محمد غالب می شدم او را بطلبید و حجت من مشاهده
کنید چون پیغامبر صلی الله علیه و سلم آمد عبد الله بن زبعری در سخن در آمد که نصاری مسیح را
پرستیدند و یهود عزیر را معبود گرفتند و بنو ملیح فرشتگان را معبود ساختند مع ذلک عیسی و
عزیر و فرشتگان حصب جهنم گشتند جواب از معدن علم اعلی و مظهر و ما ینطق عن الهوی شنیدند
که این ظاهر است که ایشان اهل علم و ارباب عقل اند در کلمه ما که موضوع است برای غیر عقلا داخل
نیند و اگر باستعاره ما برای معنی عام بود بدلیل قطعیه بیرون آیند که عام مخصوص البعض بود سوا

وارد

وارد شود معنی اینست بدرستی که شما ای مشرکان و آنچه می پرستید شما از بتان از غیر خدای عز و جل
و میگردانید شریک سبحانه و تعالی هیزم دوزخند و همه معذب در آتشند و شما در آتش در آیندگانید و
در دوزخ سوختگانید لو کان هؤلاء آلهة ما وردوها و کل فیها خالدون هؤلاء اسم کان آلهة خبر جمله
ما وردوها جواب شرط و استعمال هؤلاء اسم اشارت موضع ضمیر از جهت کمال تمیز ایشانست باشارت حسیه و یا
از جهت اهانت کل بتقدیر کل واحد منهم مرفوع بابتدا است خالدون خبر مبتدا است فیها ظرف خالدون
است از جهت رعایت فاصله مقدم شده جمله عطف است بر انکم و ما تعبدون و جمله شرطیه تا آخر
معترضه است برای اقامت برهان بر انتفای الوهیت معبودان مقدم استثنائیه محذوفست ای لو کان
هؤلاء آلهة لما وردوا النار لکنهم وردوها فلم یکونوا آلهة سوال مسلمانان انتفای الوهیت ایشان را
مسلم اند محتاج دلیل نه اند و کافران ورود ایشان را در نار مسلم ندارند شفعای خویش و مقربان
خداوندی پندارند دلیل بی تسلیم مقدمات دلیل نشود نتیجه از و حاصل نبود جواب این کلام حکایت
از آینده چون محمول بر تقدیر یقال باشد حکایت از الزامی است که بعد ورود ایشان در دوزخ وارد
شود در آن ورود ایشان در نار محسوس خواهد گشت و بمشاهده خواهد پیوست مسلم خواهد بود
و محقق خواهد نمود معنی اینست اگر ایشان الهه می بودند در آتش در نمی آمدند چون حال ایشان
بدر آمدن نار بظهور پیوست انتفای الوهیت ایشان محقق گشت و هر یکی از ایشان در آتش جاوید است
و از خلاص یافتن نا امید است لهم فیها زفیر و هم فیها لا یسمعون جمله ظرفیه حال و هم فیها لا
یسمعون عطف است بر جمله و هم فیها خالدون یا حال است معنی اینست مر ایشان راست در دوزخ
آوازی همچو آواز حمار و ناله و فریاد از اصابت نار و ایشان چنانچه در آتش کور باشند و ناشنوا بوند سوال
در آیت و نادی اصحاب الجنة اصحاب النار ان قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا
قالوا نعم این ظاهر است برین که ایشان بشنوند و جواب گویند جواب ممکن است خدای عز و جل کر ناشنوا را
چیزی بشنواند و بقدرت خود در گوش او سخنی برساند چنانچه کوران نابینا و عمار را نامه اعمال ایشان
بنمایند و اعمال مکتوبه در نظر ایشان در آرند ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون
لا یسمعون حسیسها و هم فیما اشتهت انفسهم خالدون الحسنی فاعل است مر سبقت را و مونث احسن
صفت موصوف محذوفست ای المثوبة الحسنی و هی الجنة او الصفة الحسنی و هی السعادة لهم و منا متعلق اند السعادة
بر سبقت و جمله صله است مر الذین و موصول با صله اسم ان است و جمله اولئک عنها مبعدون
خبر ان است و الذین سبقت لهم منا الحسنی عبارت از عزیر و عیسی و ملائکه علیهم السلام باشند و تواند
بود که جمله مومنان مراد باشند و جمله ان الذین سبقت تا آخر بهر دو تقدیر مستانفه است بر
تقدیر اول در جواب ما حال المعبودین من الانبیاء و الملائکة و بر تقدیر ثانی در جواب سوال از حال
مومنان بعد بیان حال کافران معنی اینست بدرستی که آنانکه سابق شده است برای ایشان
از فضل یا مثوبه حسنی که بهشت است یا صفت حسنی که سعادت در سرشت است ایشان از آتش دوزخ
دور داشته شوند چنانچه آواز آتش دوزخ را از هفتاد ساله راه در گوش ایشان نشود و ایشان
و ایشان در چیزی که آرزو برد نفسهای ایشان جاوید باشند لا یحزنهم الفزع الاکبر و تتلقیهم
الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون الفزع فاعل لا یحزنهم الاکبر صفت او تتلقیهم عطف است
بر لا یحزن جمله جزای دیگر است مر اولئک را جمله هذا یومکم محمول است بر تقدیر قول ای قائلین
هذا یومکم الذی کنتم توعدون و فزع اکبر یعنی صوت بزرگ بعضی گویند موت بود که از جمله افزاع
بالاتر است اهل سعادت نزدیک موت مستبشر خواهند بود و ایشان را در آن حالت بشارت روی

خواهد نمود راغب سوی مقر خواهد گشت و باشتیاق نعمت اخری خواهد پیوست لاجرم موت ایشانرا
اندوهگین نخواهد کرد و در قلق و اضطراب نخواهد آورد بعضی گویند نفخه ثانیه که هنگام قیام قیامت و
تغیر احوال آسمان و زمین است و ظهور اهوال و افزاع و شدائد و مشاق آن است و بعضی گویند
هنگام طلب سوی جایگاه و حسابگاه خدا و وقت ظهور جزا و سزا است و بعضی گویند وقت پیدا آمدن نامها
اعمال که بکدام در دست آید و اضطراب همه در وی بکدام اعمال بدی نموده آید و بعضی گویند وقت ندای
فریق فی الجنة و فریق فی السعیر همه در اضطراب شوند که ایشان را در کدام راه برند بیت
از هیبت آن دو راه خون شد دل من / تا خود بکدام ره بود منزل من و بعضی گویند فزع اکبر
مشاهده نار است و بعضی گویند وقت جدا کردن ابرار از فجار است بعضی گویند هنگام گذشتن بر صراط
که سر آن یکی بر سوزان است و آن وقت مشاهده و صعوبت مرور عاصیانست اهل سعادت در این
مقامات بر اعتماد کرامات اند و اندوهگین نباشند و محزون نگردند و ایشان را فرشتگان پیش آیند هذا
یومکم الذی کنتم توعدون گویند و تلقی مذکور در هنگام بعث از قبور بود و بعضی گویند درهای بهشت
باشد یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب بعضی الکتاب نیز خوانده اند و معنی بر حسب آن دانند یوم
ظرفیست من تتلقیهم الملائکة و یا من لا یحزنهم الفزع الاکبر کطی السجل للکتب سجل اسم است مر طومار کاغذ را
و بعضی گویند نام فرشته است که نامهاء اعمال را کرد می آرد و بعضی گویند سجل کاتبی است از کاتبان
پیغامبر صلی الله علیه و سلم بر وجه که سجل بمعنی طومار بود اضافت مصدر و لام برای عوض باشد ای نطوی
السماء کطی الکاتب الطومار لاجل الکتابة و بدین وجه قرات الکتب را محمول الجدق مضاف دارند بمعنی لاجل کتابت
للمکتوبات پندارند و بر تقدیری که از سجل نام فرشته جویند اضافه طی را اضافه مصدر سوی فاعل
گویند بدین وجه کتاب بمعنی مکتوب و کتب بمعنی مکتوبات بود لام در مفعول مصدر چون ضرب زید لعمرو
زائد باشد معنی ایت اندوهگین نکند ایشان را فزع اکبر و هول محشر روز بپیچیدن ما آسمان را همچو پیچیدن
طومار کاغذ یا کاتب که کتابت کند یا گویند در روز پیچیدن ما آسمان را همچو پیچیدن فرشته که نام او سجل است
نامه اعمال مردمان را کما بدانا اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین کاف بمعنی مثل است
ما موصوله است و بدانا صله ما است کاف در محل نصب است بفعلی که مضمر است بر شرط تفسیر نعیده مفسر
او است ای نعید مثل الخلق الذی بدانا و اول خلق ظرفست یا حال است از ضمیر محذوف و وعدا علینا مفعول
مطلق است من فعل محذوف ای وعدنا وعدا و اتقالا محالة کالازم علینا جمله انا کنا فاعلین موکده است
مر کلام سابق و تاکید او از جهت ابراز وعده بر وجه و کادت معنی ایت مثل خلقی که آغاز کرده
بودیم آنرا در اول آفرینش یا در حالتی که اول او آفریده است باز گردانیدیم چنانچه در آغاز از عدم ما
سوی وجود آوردیم اجزا متفرقه را جمع گردانیم آنرا وعده کرده ایم البته بوفا پیوندد همچو لازم بود بر
بدرستی که ما هستیم اعادت کننده و بعد از موت زنده کننده و حساب اعمال کنند عاقل باید که برای این
روز استعداد کند و برای این وقت مستعد باشد و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها
عبادی الصالحون لام در جواب قسم محذوفست ای نقسم لقد کتبنا فی الزبور بفتح زا و ضم زا خوانند بفتح نام
کتاب داود علیه السلام است یا صفت است بمعنی مزبور بدین معنی هر کتاب را زبور و بضم جمع زبر است
چنانچه نشور جمع نشر است و زبر کتاب و زبور بمعنی کتاب بود و مراد از ذکر توریت است یا کتابهای سابق
یا لوح محفوظ عبادی فاعل مر یرثها است عبادی بحذف یا و اظهار یای مفتوحه خوانند و معنی هر دیکی دانند
الصالحون صفت عبادی است جمله خبر ان است و ان با اسم و خبر مفعول کتبنا است و جمله قسمیه و
چند جمله دیگر که بعد او است بر وجه تانیث آورد سورت بجمل مذکوره برای نکت مختلفه چنانچه در

صد

صدر سورت گذشته ختم کرد معنی ایت و سوگند یاد کنیم هر آینه نبشته ایم در زبور یعنی کتاب داود
یا کتابی که نبشته شده است کتاب داود یا غیر آن یعنی نبشته ایم در کتابهای که سابق راست بر آن یا پس از ذکر
در لوح محفوظ جامع همه کتابها شامل همه ایشان بدرستی که زمین یعنی زمین بهشت که آنرا همه
مسلمانان خواهند یافت و همه مومنان سوی آن خواهند شتافت یا زمین شام که آنرا امت پیغامبر ما صلی
الله علیه و سلم قابض گشت و بظهور شعار اسلام پیوست یا زمین دنیا که آنرا بر حکم حدیث زویت لی الارض
فاریت مشارقها و مغاربها و سیبلغ ملک امتی ما زوی لی منها امت پیغامبر ما صلی الله علیه و سلم خواهند گرفت
علی الخصوص بعد نزول عیسی علیه السلام همه اهل زمین از شرق تا دین اسلام و باطاعت اهل اسلام خواهند
پذیرفت ان فی هذا لبلاغا لقوم عابدین لبلاغا اسم ان اسم است فی هذا خبر ان است محلا در آمدن
لام خبر ان بود بتقدیم خبر در آمدن لام در اسم موخر سائغ نمود لقوم عابدین صفت است مر بلاغا را هذا
اشارت سوی استعمال هذا از جهت دلالت بر قرب است و جمله ان فی هذا البلاغا معترضه است برای
مدح قرآن و تاکید جمله از برای انکار کسانی است فضل قرآن را منکر اند یا هذا اشارت بر مضمون
ایت سابق که وعده وارث شدن صالحان زمین یا دنیا را است یا اشارت سوی انچه در این سورت
مذکور است و از قصص و اخبار مسطور است بدین دو وجه این جمله تذییل است وجه تاکید بدین وجه
آنست که گذشته و بتوضیح و تشریح پیوسته معنی ایت بدرستی که در مضمون ایت مذکوره یا در مضامین
همه آیات سوره یا در قرآن هر آینه کفایت بود یا چیزی که سالک بدان بمقصد برسد و طالب بمطلوب و مقصود
پیوندد مر گروه عابدین و زمره موحدان و ما ارسلناک الا رحمة الا رحمة استثنای مفرغ است مفعول
له است یا حالست بمعنی ذا رحمة و جمله عطف است بر جمله سابقه معنی ایت و نفرستادیم ترا ای
خاتم پیغامبران مگر از جهت رحمت یا در حالتی که خداوند رحمتی مر جهانیان بر مومنان در دنیا و
آخرت در همه احوال و مر کافران در دنیا بتاخیر عقوبت استیصال یعنی در حق مومنان بعثت
او رحمت و ذات او نعمت بدعوت سوی دین و هدایت براه یقین و تلقین حجت و تعلیم
شریعت بیان چنانچه باید و نشانی چنانچه شاید و وعظ و نصیحت و موعظت و تایید و نصرت
و مدد و معونت و در آخرت بشفاعت بقدر طاقت و استطاعت امتی امتی گفتن و رحمت بر نجات
ایشان بستن دعا و زاری کردن و دل برافت و ابهت ایشان آوردن و در حق کافران در
دنیا نیک خواهی کردن و بسوی دین اسلام خواندن و بعد ضلال ایشان اللهم اهد قومی لقتب
و از جفای ایشان در گذشتن اما کار به که دعوت اسلامست با نی از رحمت بود بر طریق آشامیدن
داروی تلخ باشد و چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم رحمت برای عالمیانست و نفع رساننده ایشانست از و
بهره مکلف نشود از نفاح و انتفاع می پذیرند او را بر عالمیان فضل بود و او افضل همه جهانیان باشد
و فرشتگان نیز داخل عالمیانند و بعض از جهانیانند فضل او بر فرشتگان بدین آیت نیز ثابت شود قول
معتزله بتفضیل خواص ملائکه باطل گردد و اگر کسی با آیه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی و آیه و
یستغفرون للذین امنوا معارضه کند خود را در خطا و ضلال افکند زیرا که رحمت مهربانی ادنی بر اعلی
نمود و صلاة و استغفار دعاست و دعا از ادنی چون دعاء ما در حق پیغمبران روا باشد
قل انما یوحی الی انما الهکم اله واحد فهل انتم مسلمون قل جمله مستانفه در جواب ماذا اقول لهم
حین بعثت رحمة لهم و جمله انما یوحی الی تا آخر مقول قلست ما در انما کافه است انما برای حصر است
بمعنی ما و الا است یعنی ما یوحی الی الا انما الهکم اله واحد و تواند بود که ما در انما یوحی موصول بود
و وصل او در کتابت خلاف قیاس باشد موصول را با صله اسم ان دارند انما الهکم اله واحد خبر ان

سوال از این کلام لازم می آید که بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم جز توحید وحی نشده و چیزی دیگر از شرایع
در وحی نیامده و شک نیست که چیزهای دیگر نیز بوحی پیوسته و بسیار چیز از احکام و شرایع منزل گشته جواب
این کلام محمول بر مبالغت است چون اصل توحید است و هرچه جز آن است مبنی بر اوست چنانستی که هرچه
وحی شده همانست فای در فهل سببیه است استفهام بمعنی امر است فهل انتم شاکرون معنی اینست
بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم که وحی کرده نشد بر من مگر آنکه نیست اله شما مگر الهی که یکی است جز او
الهی سزاوار الوهیت و شایان معبودیت نیست یا گویند انچه وحی کرده شده است بسوی من آنست که نیست اله
شما مگر الهی که یکی است تقدس و تعالی پس چون این ابت دانستید در اسلام کار بیدوا ایمان ارید فَإِنْ تَوَلَّوْا
فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ فان تولوا علی الایمان فقد کذا و جمله شرطیه عطف است بر قل انما علی سوا حال است
از فاعل اذنتکم یا از مفعول او معنی اینست پس اگر روی گردانند از ایمان پس بگوی ای محمد صلی الله علیه
وسلم بر ایشان که شما را آگاهانیدم و انخدا خبر رسانیدم در حالی در زمین هموارم اختفا و استتار بعوذ
نشیبی و حجاب بلندی ندارم یعنی سخن آشکارا می گویم و برده کران چیزی نمی جویم یا گویند یا حالتی که بر عدلم و بر
علم و عقلم از حق تجاوز نمیکنم و دم راستی و درستی می زنم و بر تقدیر حالیت از مفعول معنی چنین اید آگاهانیدم
شما را در حالتی شما و اصید در استوا در هنگام اعلام و ابنا بعضی را بر بعضی تفضیل نمی دهم و در بر فرق نمی نهم همه را
سخن یکسان می گویم و نیکی همه می جویم وَإِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ ان نافیه است ادری یعنی
اعلم است اقریب ام بعید از باب تعلیق علم باستفهام است موصول با صله یعنی ما توعدون مرفوع بابتدا است
اقریب ام بعید مقدم خبر مبتدا است ام متصله است و مضارع منفی یعنی وان ادری حالت از فاعل اذنتکم و جمله
عطف است بر معنی معنی اینست و نمی دانم آیا نزدیک است یا دور است انچه وعده کرده می شود یعنی نمی دانم که
قیامت نزدیک است یا دور است از و غافل مباشید و دائم ترسناک باشید سوال از این ایت نفی علم بقرب قیامت می
آید و ان ایت و اقترب الوعد ثبوت علم بقرب قیامت روی نماید جواب تواند بود علم و عدم علم در دو زمان بود میان
دو آیت معارضه نبود و تواند بود که اثبات اخبار از نادانستی قرب حدلی بجمله اذنتکم با علام پیوسته
باشد و وقت قرب مذکور پیغامبر را علیه الصلوة والسلام چنانچه امام رازی در تفسیر خویش آورده است معلوم
إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ دانستن خدای گفتار آشکارا و نهان کنایت است اخلاص و یکسان
ساختن در ایمان دل و زبان را و جمله معطوف و معطوف علیه خبر ان واقع شده وان با اسم و خبر برای تحریص
بر اخلاص و باز داشتن از نفاق معترضه است معنی اینست بدرستی که خدای می داند انچه آشکارا است از گفتار و
می داند انچه می پوشند از اسرار یعنی می داند انکار که کفر می ورزید و باواز بلند تکذیب پیغامبر می کنید و می داند
انچه در سینه از کینهای اهل اسلام و از پیغامبر علیه السلام پنهان می دارید چه کی پنهان و آشکار ابداند پیش
او کی نفاق ورزیدن تواند چاره نیست که با او اخلاص ورزید و در ایمان دل و زبان با وی یکسان کنید وَإِنْ
أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ ان نافیه است ضمیر لعله عائد است بر تاخیر عذاب وان اگرچه
مذکور نیست معلوم است از و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین مفهوم لکم خبر است مر لعل را ای لعل تاخیر العذاب فتنة
لکم و متاع عطف است بر فتنة الی حین متعلق است بمتاع و تنکیر متاع برای تحقیر است و تنکیر حین متعلق برای
تعلیل است مفعول ادری محذوف است ای ان ادری جمله تاخیر العذاب و چون از نفی علم وهم آن می آید که ظن نیز منفی
بود جمله لعله فتنة لکم بر وجه تکمیل آورد و از جهت رفع وهم مذکور اثبات ظن کرد و جمله وان ادری عطف
بر جمله وان ادری اقریب ام بعید معنی اینست و نمی دانم جهت تاخیر عذاب شما ای کافران و ترک شتابی در
گرفتن همچو شما مجرمان گمان می برم که تاخیر عذاب جرم و حظ فتنه واقعست برای شما که بنا گرفتی و تاخیر عذاب مغرور
می شوید و بر گناه دلیری می کنید کدام فتنه ازین بالاتر بود و کدام آفت ازین برتر باشد و برخورداری سهلی است

تازمان

ما

تا زمان قلیل که نهایت تا زمان حیات است و آن شک نیست که متعبر است قَالَ رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ
الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ درین ایت قل و قال خوانند و معنی بر طلب و خبر دانند بر هر تقدیر جمله مستانفه
بر قرات قال التفات از خطاب سوی غیبت باشد رب احکم مسبوق بنای سوال مقول است مر قل یا قال را
بالحق متعلقست باحکم و ربنا مرفوع بر ابتدا است الرحمن خبر است المستعان صفت است مر رحمن را یا خبر
دیگر است ما موصوله با صله مجرور علی است یصفون بتاویل مفرد شد جار و مجرور یعنی علی ما یصفون
متعلق للمستعان آمده و جمله ربنا الرحمن المستعان علی ما تصفون تذییل است اینجمله را بر وجه تذییل ذکر
کرد و تاکید تقیم از جهت اهتمام در اعلام است معنی اینست بگوی یا محمد که ای پروردگار ما حکم بکن میان
ما و میان گفتار کفار حق را بغلبه برسان و باطل را محو گردان و پروردگار ما مهربانست و رد آنکه شما
او را صفت میکنید مستعان است بر دفع کار شما و در رد گفتار شما ازو یاری خواسته شود و بدو پناه گرفته
آید نهایت کار بر واست و انتهای امید بکرم اوست و بدانکه مقطع مذکور مقطع حسن و ختمی مستحسن است
دال بر نهایت کلام و دلیل بر اختتام و اتمام است والله اعلم بمضامین کلامه من مفتتحه الی تمامه لا اله
الا هو ربی توکلت علیه و هو حسبی سورة حج این سورة هفتاد و پنج ایت است بعضی گویند هفتاد و چهار
و بعضی گویند هفتاد و سه و بعضی گویند هفتاد و هفت و بعضی گویند هفتاد و هشت همه مکی است
مگر شش آیت از ایت هذان خصمان تا الی صراط الحمید که مدنی و بعضی گویند همه مکی است مگر دو ایت یکی و من
الناس من یعبد الله علی حرف دوم ایت اذن للذین یقاتلون الآیة هزار و دویست و نود و یک کلمه است
پنج هزار و صد و نود حرفست ربط این سورة با سورت انبیا آنست که مقطع سورت انبیا بیان برخور
داری کافران تا هنگام انتهای دنیا بود ذکر کرد و در مبدا سورة حج ذکر زلزله قیامت که منتهای دنیا است
آورد و نیز در سورت انبیا ذکر توحید و ذکر نبوت و معجزات انبیا و اخبار گذشتگان و تنبیه حاضران و
هلاک کافران و نجات مومنان بود در سورة حج همین معانی با زیادة ذکر حج و عبادات دیگر و امر معروف
و نهی منکر روی نمود و بدانکه سورة حج را بامر مردمان بتقوی که جامع همه اوامر و نواهی است و
مانع همه اصناف فساد و تباهی است افتتاح کرد بعد مخافت وعید شدید زلزله روز قیامت را در بیان
باعث سوی تقوی آورد بعد از ذکر زلزله ساعت تخلص سوی ذکر روز قیامت حاصل گشت تا جمله یبعث من
فی القبور احوال و اهوال قیامت بذکر پیوست بعده جمله و من الناس من یجادل فی الله یعنی یجادل فی دین الله
که متناول منکران رسول و جز آن از امور دین بود ذکرا و سوی مطلق کافران و تشنیعات ایشان تخلص
روی نمود از ین جا تا جمله یدعو لمن ضره اقرب من نفعه ذکر کافران آمد و در اثنای ذکر کافران بحکم
مضاره بجمله ان الله یدخل الذین امنوا الآیت ذکر مومنان واقع شده بعده چون کلام مشتمل بر ذکر این
دو فریق تخلص سوی ذکر جزای ایشان بجمله پیوست بعد از جمله ان الذین امنوا و الذین هادوا الآیت
تا آخر سورة ذکر مومنان و کافران کرد و ذکر یکی از دو فریق با دیگری آورد تا آنکه در آخر ذکر کافران
بجمله ان الذین یدعون من دون الله لن یخلقوا ذبابا الآیت ذکر مومنان بجمله یا ایها الذین امنوا
ارکعوا و اسجدوا الآیت آورد و سورة مذکور را بدین ایت مسطور که متضمن ذکر مومنان و کافران است
ختم کرد و شک نیست که جملهای که از یک باب است اگر مقاصد آن متفاوت بود از جهت اتحاد باب میان
ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از هریکی در مقصود کلی مقرر دیگر است معترضاتی که در میان
آمد میان کلامهای متصله واقع شده و جمله دیگر از هر نوع در محلهای که بیاید بعنایة الله تعالی و عونه
بیان آن روی نماید بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ یا حرف ندا است
ایها منادی مبهم است الناس صفت اوست و مقصود بندا است و ناس اسمی است جامع مر همه مردمان

از مومنان وکافران اتقوا امر است بالتقوا جامع است مر اتباع جمله اوامر و نواهی و مانع است از همه
اسباب فساد و تباهی بر هست بعظم شان زلزله قیامت معظم انواع بر هست جامع است مر همه مومنان وکافران
سوال چون ناس متناول مومنان وکافران بود خطاب تقوی متوجه کافران نیز می شود و خطاب تقوی خطاب
شارع است و در کتب اصول فقه آورده که کافران مخاطب بشرایع نه اند خطاب ایشان بتقوی چگونه آید و صحة
آن چگونه روی نماید جواب کفار مخاطب بشرایع منفرد از ایمان نباشد اما با امر ایمان مخاطب بشرایع بوند چنانچه
در بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و چنانچه در امنوا بما انزلت الی قوله واقیموا الصلوة تحقیق شده معنی
اینست ای مردمان از پروردگار خود بترسید و از عذاب و عقاب او بپرهیزید شرک میارید و شرایع
بجا آرید منکرات بگذارید ان زلزلة الساعة شیء عظیم اضافه مصدر سوی فاعل از باب انبات
الربیع وجریان النهر باشد یا اضافه مصدر سوی ظرف از باب ضرب الیوم اینجمله معلله انقااست امر
بتقوی ملوح بعطاعت بلوی است از جهت تقدیم ملوح سامع را تنزیل منزله سائل کرد جمله را موکد آورد
معنی اینست بدرستی که جنبانیدن زمین نزدیک ساعت که لمل هولهای با فظاعت است شیء عظیم و
شانی فخیم است و در اطلاق اسم شیء بر زلزله قیامت معتزله را برای صحت اطلاق شیء بر معدوم حجت نبود
زیرا که اخبار مذکور حکایت از حال وجود است پس اطلاق شیء بر زلزله قیامت در حال وجود بود یوم
ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها و تری الناس سکاری و ما هم
بسکاری و لکن عذاب الله شدید یوم ترونها ظرف مر تذهل را کل مرضعة فاعل است جار و مجرور یعنی
عما ارضعت متعلقست بتذهل جمله تذهل جزء دیگر مراین را بود رابطه ضمیر ترونها باشد با تعلیلات
بر عظمت شان روز قیامت دلیلات جمله و تضع کل ذات حمل حملها عطف است بر تذهل جمله و ما
هم بسکاری عطف است یا حال است و لکن عذاب الله شدید استدراکست برای دفع وهم که از نفی سکر و
هم خفت شان عذاب می آید و گمان سلامت و عافیت روی نماید برین جمله دفع این وهم کرد اینجمله را بر وجه
تکمیل آورد معنی اینست در آن روز که شما زلزله ساعت را ببینید یعنی قیامت را ببینید و جنبش هولناک او را مشاهده
کنید دل را هوش نماند و خاطر آرام گرفتن نتواند غافل شود هر مرضعه از بچه که او را شیر می دهد و
هر باردار از هیبت آن روز بار نهد و بینی مردمان را مستان و ایشان مست نباشند لیکن عذاب خدای سخت
باشد و ایشان از هیبت عذاب بیهوش باشند و مست نمایند روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم
در غزوه بنی مصطلق بود شبی از شبها نزول دو آیه مذکوره روی نمود پیغامبر صلی الله علیه وسلم پیش
یاران خواند آیت مذکور یاران را مسموع گشت همه شب بر ایشان بدشواری گذشت کسی را که اینچنین هیبتی
در گوش رسد و این نوع قلق در دل افتد لاجرم خواب از چشم رود و دل او بیقرار و بی آرام باشد و من
الناس من یجادل فی الله بغیر علم و یتبع کل شیطان مرید و یتبع عطف است بر یجادل که جمله صله
است من با صله مرفوع المحل بر ابتدا است من الناس خبر مبتدا است جمله حالست از یا ایها الناس اتقوا
ربکم بر طریق یا قوم افعلوا و منکم من لا یفعل یا معترضه است برای شکایت از ناحق گویندگان و برپا
شبهه کنندگان که در و من الناس تحدید یا ایها الناس اتقوا التفات از خطاب سوی غیبت فی الله بتقدیر
فی دین الله او فی کتاب الله او فی صفات الله است و فی الله و بغیر علم متعلق اند بیجادل در صدد سورت
مردمان را امر بتقوی کرد اینجمله را برای شکایت از حال غیر متقیان آورد معنی اینست و بعضی از مردمان
کسانی اند که بغیر علم در دین خدا مجادله کنند و دم متابعت هر دیوی ستیزه کردار و شیطانی بدکردار
زنند روایت کرده اند که این آیت در شان نضر بن حارث که جدال داشت بغیر دلیل بر سخن و مجادله
ناپسندیده می گماشت ملائکه را بنات الله گفتی و فرقان را افسانهٔ پیشینان خواندی و خدای را بر احیای

عظام رمیم

عظام رمیم قادر ندانستی و بدین امور بالله مجادله کردی و خود را بر وجه مکابره بر مناظره آوردی و این اگر
چه وارد در شان او است مخصوص بدو نیست این حکم هر که در شان مجادله هر یکی جاریست کتب علیه انه من
تولاه فانه یضله و یهدیه الی عذاب السعیر علیه متعلق است بکتب بتضمین قضی و جمله کتب علیه صفت دیگر
مر شیطان را ضمیر انه اسم ان است من موصوله یا موصوفه با صله یا صفت خبر ان است و ان با اسم و خبر فاعل
کتب است فانه یضله عطف است بر انه من تولیه ای کتب علیه کونه متخصصا تولیه فاضلاله ایاه و ضمیر انه
و علیه عائد است بر شیطان و ضمیر منصوب در تولیه عائد است بر تابع شیطان یا بر عکس وجه دیگر آنکه من تولیه
شرطیه بود فانه یضله ان با اسم و خبر مبتدا محذوف الخبر باشد و جمله بتقدیر فثابت انه یضله جزاء شرط
دارند و جمله شرطیه یعنی تولیه با جزاء الخبر ان پندارند معنی بر وجه اول اینست بدرستی که شیطان کسی است که
دوست گرفته است آن تابع را پس بدرستی که شیطان او را گمراه خواهد کرد و رهنمونی کرده سوی عذاب دوزخ خواهد
آورد و اگر عود ضمیر بر عکس باشد معنی بر عکس آید یعنی بدرستی که تابع شیطان کسی است که دوست گرفته است او را
پس بدرستی که شیطان او را گمراه خواهد کرد و خواهد نمود راه عذاب نیران بر وجه دوم معنی چنین آید حکم
کرده شده است بر شیطان بدرستی که هر که شیطان را دوست گیرد و او را بدوستی بپذیرد پس ثابت شد که شیطان
او را گمراه کرداند و ره بری در دوزخ کند تا بدوزخ برساند یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فانا
خلقناکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة مخلقة و غیر مخلقة در آیت سابقه
مجادله منکران بعث ذکر کرد استبعاد کردن ایشان مر بعث را در بیان آورد چنانچه که ایشان طالب حجت شدند
و بر خواهش دلیل آمدند اینجمله بر وجه استیناف برای نفی استبعاد ایراد کرد خلق حیوان و نبات در بیان آورد
استبعاد کردن ایشان اعادت را که از بدء خلق اهون است زائل شود و اشکال و اشتباه از باطن ایشان برود
ان کنتم فی ریب من البعث فادنوا الذی فیه اذ لا ریب فی بدء الخلق جمله فانا خلقناکم معلله است من تراب
با معطوفات خویش متعلق است بخلقناکم مخلقة صفت است مر مضغة را و غیر مخلقة عطف است بر مخلقة
معنی اینست ای مردمان اگر شما را از بعث بعد از موت در شک باشید شک را از دلهای خویش ببرید یعنی
تفکر در مبدء خلق کنید تا چون در مبدء خلقت از تراب دانید اعادت را که اهون از بدایت است در حیز
استبعاد نیارید پس بدرستی که شما را یعنی اصل شما را که آدم است از خاک آفریده ایم و خاک را در خلقت آدم چند
طور گردانیده ایم آب را در خاک انداختیم خاک را گل تر ساختیم گل تر را خلاء شیء بوناک کردیم باز بخشکی آوردیم صلصال
گشت با وان کردن چون آواز سفال بپوست بعد از آن بدو نفخ شدن بپذیرفت قوت حس و حرکت و سایر قوای
انسانیه گرفت پس شما را که فرزند آدمید از نطفه آفریدیم و نطفه نیز چند طور گردانیدیم نطفه را علقه یعنی
خون بسته کردیم بعده خون بسته را مضغه یعنی پاره گوشت بر قدر لقمه خائیده پیدا آوردیم بعده صورت
ساختیم و جان در قالب انداختیم مضغه دو نوع است مخلقة که تامة الخلق بود و غیر مخلقة که ناقص الخلق بود و
بعضی گویند مخلقة آنست که صورت پذیرد و غیر مخلقة آنست که قرار بگیرد پیش از صورت گرفتن از رحم بیفتد
و بحیاتی بپذیرد و بعضی گویند مخلقة و غیر مخلقة صفة است مر نطفه را که نطفه در نفس امر دو نوع است نطفه
که متعلق شود و نطفه که ضایع رود سوال خلقت مخاطبان که موجود ند از مضغه غیر مخلقه و نطفه غیر
مخلقه نتواند بود و وجود محقق از نطفه ضائع شده و مضغه که بی صورت از رحم افتاده روی نتواند نمود خلق
مخاطبان از مضغه غیر مخلقه و از نطفه غیر معلقة چگونه باشد و صحت تعلق مذکور چگونه بود جواب
انقسام نطفه بدو قسم مسطور بنظر با نفس امر دارند و بنظر در تعلق خلقت مخاطبان بدان نپندارند لنبین لکم
و نقر فی الارحام ما نشاء الی اجل مسمی ثم نخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشدکم لام لنبین یعنی کی است نبین
منصوب است با ضمار ان و مفعول نبین محذوف و جار و مجرور متعلق بخلقنا ای خلقناکم من کذا الخ

لنبین لکم قدرتنا واظهر لکم حکمتنا ونقر بتقدیر ونحن نقر حال بود یا معطوف بر انا خلقناکم فی الارحام ظرف مکان است
ما نشاء یعنی ما نشاء ظرف زمان است الی اجل مسمی متعلق است بنقر ثم نخرجکم عطف است بر نقر طفلا حال است از
مفعول نخرجکم افراد او بقصد جنس است اشدکم مفعول است مر لتبلغوا را منصوبست باضمار ان ولام با مجرور خویش
متعلق است بفعل محذوف ای ثم نربیکم لتبلغوا وجمله معطوف بر نخرجکم معنی اینست از جنین وجنین آنرا که
ودر خلقت شمارا اطوار کردانیدیم تا قدرت خود را برای شما کنیم وحکمت خود را پیدا آریم وشمارا در زهدانهای داریم
آن مقدار مدت که میخواهیم یعنی نه ماه وزیادت بدان از مدتی که برای ماندن او در زهدان تعیین کرده ایم تا مهلتی معین
باستعدادی که دائم قرار دهیم پس از آن شمارا در حالتی که طفل باشید از زهدان بیرون آریم پس با قوتهای ظاهره
وباطنه خویش برسید وبزرگ وقوی شوید وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن
بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا من موصوله با صله مرفوع المحل بر ابتداست منکم خبر مبتداست وجمله عطف بر جمله سابق
است یا حالت یا معترضه است برای اظهار کمال قدرت ونفوذ آثار فطرت وبیان آنکه آدمی بعد بلوغ قوت قرار و
ثبات ندارد از حال بحالی میکردد جمله ومنکم من یرد عطف است بر جمله ومنکم ومنکم من یتوفی لکیلا یعلم متعلق آ
به یرد معنی اینست وبعضی از شما مستوفی میشوند وپیش از ارذل عمر میرند وبا سلامتی قوی باجل میرسند
فاو والدی بپذیرند وبعضی از شما سوی ارذل عمر واحقر اطوار حیوه بازکردانیده میشوند آهسته آهسته قوای
ظاهر وباطن او میرود باآنکه چون طفلان ضعیف ونا توانا میشود وجان او عنابه کودک میکردد بدانچه میکند
یاد ندارد وانچه میشود چند بار کوید که این چیست وچند کرت پرسد که این کیست قطعه چندگاهی نطفه
بودی در رحم چندگاهی طفل کشتی شیرخوار بعد از آن بالا کرفتی تا بلوغ سرو بالای شدی سیمین عذار هرچه دیدی
برقرار خود نماند وانچه بینی هم نماند برقرار سوال چون نکره در سیاق نفی افتد مفید نفی علم بر سبیل عموم است
وعلم اوکم از علم طفلان نمی باشد جواب نفی بر سبیل عموم بر سبیل مبالغه بود وانتفای علم با کثر چیزها همچو انتفای کل باشد
وبعضی کفته اند که مومنان را بر حکم آیت لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین
امنوا وعملوا الصالحات این حالت پیش نیاید ونور قوای باطن بدین غایت روی ننماید در حدیث است المومن لا یزید
عمره الا خیرا ودر حدیث دیکر است من طال عمره وطاب عمله وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ
وَرَبَتْ وَأَنبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ در آیت سابقه بیان مبداء خلق حیوان آورد ودرین آیت مبداء خلق نبات
ذکر کرد وابجمله عطف است بر انا خلقناکم من تراب بصورت جمله فعلیه از جهت دلالت بر حدوث آورد جه رؤیت
زمین برین صورت هر بار حاصل میشود بحدوث کیاه بعد مشاهده خلق از آن حصول می پذیرد الارض وهامدة دو
مفعول تری است اذا شرطیه است الماء مفعول انزلنا است علیها متعلق اوست وابجمله شرط است اهتزت جزاء
شرط است وربت عطف است بر وانبتت عطف بر وربت من کل زوج بهیج متعلق است با نبتت بهیج یعنی
ذی بهج صفت است مر زوج را معنی اینست وهی بینی تو زمین را هامده خراب یعنی خشک وبی آب خالی از نبات
چون موات پس چون بروی از آسمان آب را بفرستیم وبباران اورا آب دهیم تخم بر شود منتفخ کردد بانتفاخ او زمین
بجنبد ومرتفع شود هر نوع از کیاه از کشت ودرخت که بهجت رسانیده است رویاند بسبزی وتازکی دلهارا
بهجت رساند واین نیز بر بعث برهانست چون ماه وآفتاب تابانست که کیاه هر سال پیدا می آید ونا پیدا میشود
وسال دیکر روی مینماید صورت بعث همین است واین بر بعث دلیل مبین است ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ
وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَن فِي الْقُبُورِ
ذلک مبتدا ان با اسم وخبر وبا معطوفات خویش مجرور باست وبا در بان الله با مجرور خویش متعلق است بفعل
محذوف ای ذلک بودن بکذا وکذا وجمله تذییل است معنی اینست آن یعنی آنچه از خلق آدمی ونبات واحیای
ارض اموات ذکر کردیم واز بداء خلق واعادت در بیان آوردیم می آکاهاند وخبر میکند بدین که خدای عز وجل

حق

حق است ووجود او لا محاله محقق است چه این مصنوعات بغیر صانع نبود واین مخلوقات بی خالق نشود وبدینکه
خدای مردکان زنده خواهد کرد وبعد از موت در زندکی خواهد آورد وبدینکه خدای هر چیزی را تواناست پس
قادر باحیای موتی است وبدینکه قیامت آمدنی است وواقع شدنی است ودر وی شک وشبهه نیست الا که آن خطای
بی معنی است وبدینکه خدای برخواهد انکیخت اهل قبور را از قبور وجمع خواهد کرد در روز نشور وَمِنَ النَّاسِ
مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ ثَانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لیضل عن سبیل الله
بر صیغه مضارع معروف از باب نصر ینصر واز باب افعال خوانند ومعنی هردو بحسب اختلاف قرائت دانند فی الله
بتقدیر فی دین الله متعلق است بیجادل من یجادل مرفوع المحل بر ابتداست ومن الناس خبر مبتداست ای
ومن الناس من یجادل فی دین الله بغیر علم ابجمله عطف است بر ومن الناس من یجادل فی الله بغیر علم ویتبع کل شیطان
مرید که کذشته وشرح آن بالا رفته عبارت هردو اکرچه یکیست لیکن مورود هردو یکی نیست جمله اول در شان نضر
بن حارث وجمله ثانیه در شان ابوجهل وارد است بر قول کسانی که این نیز وارد در شان نضر بن حارث باشد
حیثیت مختلف بود جمله اولی وارد در شان او بود از آن روکه مقلد است وتابع است مر شیطان مرید را وآیت دوم
وارد است در شان او از آن رو که متبوع مقلدان خویش را با فرق باعتبار آخر کلام بود وبقطع نظر از فرق تکرار برای
اظهار اهتمام واز جهت شدت عنایت در احکام او باشد بغیر علم متعلق است بیجادل ولا هدی عطف است بر علم ولا کتاب
عطف است بر ولا هدی ولای هردو مجرد زائده است برای تاکید ثانی عطفه حالست از ضمیر یجادل لیضل متعلق است
بیجادل معنی اینست وبعضی از مردمان کسانی اند که بغیر علم ورهنمونی کسی وبغیر کتاب روشن در دین خدای
مجادله میکنند ودم منازعه ومخاصمه با اهل عقل ودین می زنند در حالتی که دوتا کننده اند دوش خود را وآن
عبارت است از تکبر واعراض از حق تا از دین خدای کمراه شوند ویا کمراه کنند لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنُذِيقُهُ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ خزی مبتداست له خبر است فی الدنیا متعلق است بدانکه ظرف مستقر است ونذیقه عطف است
بر اسمیه سابقه از جهت دلالت بر حدوث تعلق ایشان بعذاب جمله فعلیه آورد وتعبیر بصیغه مستقبل کرده جمله له
فی الدنیا خزی مستانفه است یا حالت معنی اینست مر این مجادله کننده مذکور را است رسوای عظیم وخواری
تحیم در دنیا وخواهیم چشانید عذاب آتش در اخرت ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ ذلک مبتدا
بما قدمت یداک خبر مبتداست ای ذلک العذاب کائن بسبب ما قدمته یداک وجمله لیس بظلام للعبید خبر ان است مر
ان با اسم وخبر خویش عطف است بر مجرور با وافراد ضمیر فاعل یجادل وضمیر مفعول نذیقه از جهت افراد لفظ من است
وخطاب بذلک مر مجادل راست بر وجه التفات از غیبت سوی خطاب وافراد کاف بذلک از جهت افراد لفظ من است
وهمچنین استعمال ذلک که مختص بواحد است جمله ذلک تا اخر تذییل است معنی اینست آن یعنی رسوای وعذاب
مر ایشانرا بسبب چیزی است که پیش فرستاده شده است آن دستهای تو ای کسی که بغیر علم در دین خدای مجادله میکنی وخود را
با اهل دین در مجادله می افکنی وبسبب آنست که خدای ظلم کنند بر بندکان نمی آید عادل ده کار ایشانست سوال از ناظلم
کردن عذاب نمی آید سبب عدم ظلم برای عذاب چه نوع روی نماید جواب انتفای ظالم بودن کنایت است از عدل کردن
وعدل کردن سبب است برای آنکه بکناه عذاب کند ودر ورطه عقوبت افکند عفو موجب فضل است واخذ بکناه مقتضای
عدل است بدین طریق سببیت مستقیم آید وصحت معنی روی نماید وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ
خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ روایت
کرده اند که بعضی از اعراب از بادیه هجرت کرده اند ودر مدینه مسلمان شده ساکن شدند بقصد این که اکر از مادیان
ایشان کره خوب آید وزن ایشان پسر مرغوب زاید ودرم ودینار بدست ایشان افتد دین را میمون ومبارک دانند
ودر مدینه مبارک برقرار وارام بر متابعت دین پیغامبر صلی الله علیه وسلم مانند واکر وبای متوجه شود وآفت وبلای
واقع شود چنانچه مادیان پیش از وقت بار نهد ویا حمل از زهدان پیش از وقت بیرون افتد یا زحمتی در تن حادث

مخلص م

کرد و با مضرتی و شقی بحصول بیوندد لخوست در دین بر بندند و از اسلام برگردند مرتد شده در موطن خویش باز
گردند باز بعداوت و شقاوت بیوندند این آیت نازل گشت و این نظم در شان ایشان بورود پیوست و من الناس من یعبد الله
علی حرف عطف است بر جمله و من الناس من یجادل فی الله عطف شکایتی بر شکایتی علی حرف حالست و حرف در لغت طرف است ای کا ئنا علی
طرف الاسلام مترددا بین الثبات علیه باصابة الخیر و الانقلاب عنه بحدوث الشر و الضر لا فی وسطه کالذی ذا طرف من الله
العسکر مترددا بین القرار و الفرار جمله شرطیه است با معطوف خویش بیان تردد و اضطرابست که از صدر کلام مفهوم
می شود جمله خسر الدنیا و الاخرة مستانفه است در جواب ما حاله یا حالست بتقدیر قد هو ضمیر فصل است میان مبتدا و
خبر جمله تذییل است **معنی ایت** و بعضی از مردمان کسانی اند که مر خدای پرستند و بیکانکی یاد کنند در حالتی که بر
کرانه اند از اسلام در وسط اسلام در نیایند و بر ثبت و ثبات و قرار نباشند اگر او را نیکی رسد در دین آرام گیرد و استقامت
پذیرد و اگر او را فتنه و بلای حادث شود روی کرداند و قراری نماند اینچنین جفا کار و اینچنین بدکار در زیان زده شده
در دنیا خائب و خاسر گشته و در اخری از نعیم و ملک لا یبلی محروم گشت و بعذاب الیم و نار جحیم پیوست آن یعنی زیان
کار مذکور و نکون سار منظور خرابی پیداست در روی جبه جای اختفا است **بیت** شد بهره اعدای تو خسران مبین
چون کافر محتاج نه دنیا و نه دین يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ يَدْعُوا
لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلَى وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ من دون الله متعلق است بیدعوا موصول با صله یعنی ما لا
یضره با معطوف خویش که و ما ینفعه است مفعول یدعوا است جمله حالست یا مستانفه است در جواب ما حاله و جمله
ذلک هو الضلال البعید تذییل است یدعو تاکید یدعوا سابقه است بتکریر لمن ضره اقرب من نفعه جمله اسمیه
صله من است من با صله مبتدا است لبئس المولی بتقدیر لهو بئس المولی خبر است جمله مقول یقول مقدر است و
بعضی لام لمن ضره زائد دارند موصول با صله مفعول یدعوا پندارند و بعضی کلام را حمل بر تقدیر تقدیم و تاخیر دانند
کلام یعنی یدعوا من یضره اقرب من نفعه گویند و بعضی بتقدیر قسم قائل شوند و جمله اسمیه را با لام جواب قسم گویند
بر سه وجه اخیر جمله لبئس المولی و لبئس العشیر مستانفه بود جواب ما شان هذا الوعد باشد **سوال** بالا جمله یدعوا
من دون الله ما لا یضره و ما لا ینفعه آورد و نفی نفع و زیان از شان ایشان کرده در این آیت در بیان اثبات نفع و ضر
میکند زیان را اقرب از نفع میگوید دو ایت تعارض می آید و تنافی می نماید **جواب** آیت اولی بیان واقع است و در
آیت ثانی اثبات نفع و ضر بر زعم کافران باشد **معنی ایت** میخوانند آن خاسران از غیر خدای آنرا که دستوری ندارد
و زیانی نیارد گمراهی است از راه راست بعید است و صاحب او غیر رشید است اینچنین کسی را میخوانند و پرستش
نافع میدانند هر آینه کسی که زیان او نزدیکتر است از سود او وجه زیان پرستش جماد ذل گمراهی و فساد در
حالت و عذاب ابد و عقاب سرمد در مآل هر آینه بد ناصری اینچنین ناصر که از و مضرتی بیاید و بد یاری است
اینچنین یار که از و یاری دوری نماید عاقل اینچنین کسی را دعوت نکند و خود را در این ورطه نیفکند إِنَّ اللَّهَ
يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ در آیت سابقه ذکر
کفار و جزای ایشان کرد و عقوبت ایشان در بیان آورد سامع منتظر ذکر مومنان و جزای ایشان گشت در این
آیت ذکر مومنان و جزای ایشان بر سبیل استیناف بیان پیوست انهار فاعل تجری است جار و مجرور یعنی من
تحتها متعلق جمله صفة است مر جنات را جنات مفعول دوم است مر یدخل را با متعلقات خویش خبر است
و چون ذکر جزای کافران بر حکم مضاره ملوح بذکر جزای مومنان بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ شود د
جمله یفعل خبر ان است جمله ان الله یفعل ما یرید تذییل آمده است بتقدیم ملوح موکد شد **معنی ایت**
بدرستی که خدای عز و جل در آرد کسانی را که ایمان آورده اند و اعمال صالحه کرده اند در جنات که روانست
جویها در زیر خانها و درختان آن بدرستی خدای عز و جل بکند آنچه بارادت او متعلق است مَنْ كَانَ يَظُنُّ
أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ

نفعی د

مَا يَغِيظُ فی الدنیا و الاخرة متعلق است بلن ینصره و ان لن ینصره الله مفعول است مر یظن را و یظن بمعنی یتهم بود متعدی سوی یک
مفعول باشد و تواند بود که یظن را متعدی سوی دو مفعول دارند و ان مصدریه با فعل قائم مقام مفعول دوم پندارند و جمله
یظن خبر کان بود و کان با اسم و خبر صله من باشد ضمیر منصوب متصل که مفعول ینصره است بر پیغامبر علیه السلام باز گردانند
و پیغامبر علیه السلام اگر چه بالا مذکور نیست مدلول ذکر ایمان که متعلق بخدا و رسول است دانند جمله فلیمدد با متعلقات خویش
خبر من است مبتدا متضمن معنی شرط است فا در خبرش آمده بسبب ای بحبل و الی السماء یعنی آسمان یا یعنی سقف خانه که سقف
خانه را از جهت آنکه عالی است سما خوانند متعلق است بفلیمدد ثم لیقطع عطف است بر فلیمدد قطع یعنی خنق یعنی خفه کردن
بود که در وقطع نفس و حیات باشد فلینظر عطف است بر ثم لیقطع هل یذهبن همزه استفهام برای انکار است و ما در ما یغیظ
موصوله است و مفعول است مر یذهبن را یا مصدریه است فعل بمعنی مصدر مفعول است و جمله هل یذهبن بتاویل
مفرد در محل مفعول فلینظر واقع شده کلام یعنی فی اظهار فعله ما یغیظ آمده و جمله من کان یظن ان لن ینصره الله تا آخر
تذییل است جه از جمله ان الله یفعل ما یرید که گذشته اخبار بدین که خدای بکند آنچه می خواهد مفهوم گشته از
فحوای جمله مذکور گشت که نصرت پیغامبر علیه السلام خدای خواسته بحصول خواهد پیوست و نیز ثابت گشته که گمان
دشمنان بعدم نصرت او را مضرت نمی افکند جمله من کان یظن تا آخر این مفهوم را تاکید می کند **معنی ایت**
هر که از حاسدان و دشمنان گمان برد که خدای عز و جل محمد را صلی الله علیه و سلم در دنیا و آخرت نخواهد نصرت کرد و در
شان او مدد و کرم نخواهد آورد بیکو استقصا کند چنانچه از جان خود برخیزد و خود را بسقف خانه برسی بیاویزد پس
خود را خفه کند و بکشد و رگ حیات خود ببرد پس بنگر دهست که کند و مکر او رفت و قدر محمد را که او را خشمگین می کند
می برد این معنی تصور کند و این فکرت در دل افکند از بدخواهی باز ماند و در این کار خویش و زیان پیغامبر صلی الله علیه
و سلم نداند و بعضی گویند جماعتی از کفار میخواستند که بنزد پیغامبر صلی الله علیه و سلم آیند و در دین اسلام در آیند لکن گمان
می بردند و خوف میکردند که خدا او را یاری نخواهد کرد و غلبه و جهانی در کار او نخواهد آورد بیهود را دشمن خواهند
داشت و عداوت و مضرت خواهند کماشت این آیت در تنبیه ایشان نازل گشت و خطای ایشان ببیان پیوست **معنی ایت**
هر که گمان برد که خدای عز و جل یاری محمد صلی الله علیه و سلم نخواهد کرد و در شان او عظمتی و مکرمتی پیدا نخواهد آورد
گو برای تحقیق این معنی بجان استد و در معرفت آن استقصا کند در طلب صدق گمان خویش خود را در هلاک اندازد و در طلب
مصداق صدق گمان خویش خود را بیجان سازد پس گو رسن اندازد و خود را هلاک سازد تا آخر معنی چون بعد اینچنین استقصا
و اینچنین اهتمام و اعتنا گمان او نه خدای تحقیق شود و راستی گمان هویدا نگردد در دل بر رجحان پیغامبر صلی الله علیه
و سلم و دین آورد و دل بر ایمان و اخلاص گمارد و از عداوت جهودان که می ترسید یاد نیارد وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ
بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ کذلک صفت مصدر محذوف مر انزلناه ضمیر انزلناه عائد بر قرآنست و مفعول انزلنا
آیات بینات حالست از و ای انزالا مثل انزال هذه الایة انزلنا القرآن کله حال کون القرآن آیات بینات **سوال** جای
دیگر گفته هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و آخر متشابهات و اینجا همه قرآن را آیات واضحات
می گوید وجه توفیق چیست و دفع معارضه میان دو آیت بر کدام وجه مبنی است **جواب** تقسیم آیات بر محکمات و
متشابهات باعتبار معلومیت و مجهولیت مراد باشد و بودن همه آیات قرآن واضحه باعتبار وضوح مفهوم ترکیبی چون
اضافت ید الی الله و اسناد استوی الرحمن علی العرش استوی بود محمل برد و وجه توفیق پیدا گردد و ان الله یعنی و لان
الله یهدی من یرید عطف است بر محذوف ای انزلنا بینات لمصالح و لهدایة الله من یرید هداه **معنی ایت**
همچو فرود آوردن آیات مذکوره فرود آوردیم همه قرآن را در حالتی که فلان آیت روشن است و حقیقت آن ظاهر است
برای مصالح جهان و منافع که متعلق بدان و برای آنکه خدای عز و جل راه نماید کسی را که هدایت او خواهد بدین آیت ظاهر
شد که اصلح بر خدای واجب نبود هر چه بخواهد کند چه هدایت که اصلح است متعلق بارادت کرد د در چیز وجوب
نه بوند و معتزله در قائل شدن بوجوب اصلح بر خدای در خطای خود ند و اعتقاد خود را در بطلان می افکنند ر

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَىٰ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ در ایات سابقه میان مومنان وکافران را در عمل و جزا فرق کرد و درین آیت مومنان و جمله ملل کافران را جمع کرد و همه را یک حکم آورد بینهم و یوم القیمة هر دو ظرف یفصل متعلق است و جمله یفصل خبر انّ است و جمله انّ الله خبر انّ الذین است بر طریق انّ زیدا انّ اباه قائم تاکید از جهت ایراد وعد مومنان و وعید کافران که از انّ الله یفصل بینهم یوم القیمة مفهوم می شود و بر وجه وکادت و تاکید جمله انّ الذین امنوا تا آخر از جهت رد انکار کافران است معنی ایست بدرستی که آنانکه ایمان آوردند و دین اسلام را تصدیق کردند و کسانیکه یهودی گشتند و بستاره پرستی بود و ترسایان و مغان و مشرکان یعنی بت پرستان کنند بدرستی که خدای میان ایشان فرق کند و در روز قیامت در جدای افکند مو منان را بنعم جنان و درجه رضوان و ملکا لا یبلی و مناب لا یفنی و انواع لذات و اصناف مسرات برساند و غیر ایشانرا از اصناف کافران بعذاب نیران و عقاب جاودان و اصناف رنج و عنا و انواع شدت و بلا مبتلا کرداند إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ این جمله تذییلات یا تعلیلات تاکید او بتقدیم ملوح است معنی ایست بدرستی و راستی که خدای بر همه چیز کواه و بجاء همه آگاهست اعمال همه را داند و جزای آن تواند أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ استفهام برای انکار است و رؤیت بمعنی علم است من فی السموات والارض با معطوفات خویش فاعلاست مر یسجد را و جمله یسجد با متعلقات خویش خبر انّ است و انّ با اسم و خبر خویش قائم مقام دو مفعول الم تر و کثیر من الناس مبتدا است که خبراو بدلالت سیاق کلام محذوفست ای کثیر حق علیهم الثواب باختیارهم الاستکبار والعصیان در ایات سابقه ذکر میان مومنان و کافران کرد بعده جمله و کثیر من الناس بتقدیر حق لهم الثواب و معطوف او باسد نقل مذکور آورد جمله الم تر در میان این دو کلام معترضه بود مقتضی عظمت و جلال خدای باشد معنی ایست آیا نمیدانی ای محمد یعنی میدانی بدرستی که خدای عز وجل مر او را هر که در آسمان و هر که در زمین است و آفتاب و ماهتاب و ستارها و کوهها و درختان و جنبندکان سجده می کنند یعنی هر حکمی که در شان ایشان می شود و هر رضای که در باب ایشان می رود منقاد می شوند و کردن می نهند و بسیاری از مردمان ثابت شده است برایشان ثواب باختیار طاعت و انقیاد و اذعان و بسیاری از مردمان ثابت شده است برایشان عذاب باختیار تکبر و طغیان سوال سجدهٔ من فی السموات و من فی الارض که اولو العلم اند سجدهٔ حقیقی است و سجدهٔ آفتاب و ماهتاب و غیر آن که غیر اولو العلم اند مجازی است هر دو از سجده که مسند است سوی هر دو نوع چگونه مرتب شود و جمع میان حقیقت و مجاز چه نوع آید جواب بر طریق عموم مجاز بودن حقیقت فردی از افراد مجاز بود بارادت مطلق انقیاد و خضوع باشد وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ من شرطیه است یهن مجزوم است بمن و او مرفوع بابتدا است و جمله فما له من مکرم خبر مبتدا است و جمله و من یهن الله تا آخر عطف است بر جمله اسجد سابق یا حال است و ضمیر مفعول محذوف است ای و من یهنه الله جمله انّ الله یفعل ما یشاء تذییل است و تاکید او از جهت ابراز ثنا بر وجه وکادت است معنی ایست و هر کسی را که خدای خوار کند و در ذلت و شقاوت افکند او را اکرام کننده باعطا سعادت نبود بدرستی که خدای انچه خواهد از اهانت و اکرام و حرمان و انعام بکند و هر چه برای کسی از سعادت و شقاوت و رفعت و صفت خواسته بران برساند هَٰذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ هذا مبتدا است اشارت سوی دو فریق مذکور که فریق مومنان و فریق کافران که در ایت انّ الذین امنوا والذین هادوا والصابئین والنصاری والمجوس والذین اشرکوا مذکور رند خصمان یعنی فریقان مختصمان خبر مبتدا است جمله بیان است و تعلیل است مر مضمون انّ الله یفصل بینهم یوم القیمة یا تقریر است مر جمله و کثیر من الناس و کثیر حق علیه العذاب یا جمع است مر هر دو قسم مذکور را ای کثیر من الناس حق لهم الثواب و کثیر حق علیهم العذاب اختصموا صفة است مر خصمان را تثنیه خصمان باعتبار لفظ هذان است و جمع اختصموا باعتبار معنی هذان که هذان اشارت سوی دو فریق است و در هر فریق افراد باشد صفت او بصیغه جمع کرد خصومت میان مومنان و کافران پوشیده نیست هر یکی در یک دعوی کند

وکافران

وکافران دعوی مومنان را منکر میشوند و بعضی کویند که یهودان میکفتند که ما بدین خدای از شما سزاوارتریم و از شما بهتر و کتاب و بعثت پیغامبر سابقیم مومنان با ایشان کفتند که ما بدین احقیم و رحمت و کرم او را مستحقیم چه ما به پیغامبری که بر ما مبعوث شده و کتابی که سوی او آمده ایمان آورده ایم و کتاب و پیغامبر شما و همه کتابها و همه پیغامبران را تصدیق کرده ایم بدین وجه بیان خصومت با یک فریق است و بر وجه اول با همه فرق و وجه اول بتحقیق حقیق است و بعضی کویند که این ایت وارد است در شان جماعتی از صحابه حمزهٔ بن عبد المطلب و علی بن ابی طالب و عبید بن الحارث که در روز بدر با جمعی از کفار یعنی حمزه با عتبه و علی با شیبه و عبید با ولید در صف قتال مبارز گشتند و او شان ایشان را کشتند که صحابی سوکند خورد که این ایت وارد در شان شش نفر مذکور و هذان خصمان عبارت از دو جماعت مذکور است و از علی بن ابی طالب مرویست انا اول من جثی للخصومة یوم القیمة بین الله اولی آنست که لفظ عام بود حمله بخصوص سبب لفظ خاص نمی شود و بعضی کویند هذان خصمان اشارت سوی جنت و نار است نار کوید خدای مرا آفریده است برای انتقام و جنت کوید خدای مرا آفریده است برای انعام در حدیث آمده لحاجت الجنة والنار فقالت النار اوثرت بالمتکبرین والمتجبرین و قال الجنة لا یدخلنی الا ضعفاء الناس و سقطهم قال الله تعالی للجنة انما انت رحمتی ارحم بک من شاء من عبادی و قال للنار انما انت عذابی اعذب بک من عبادی و لکل واحد منکم ملاها الحدیث این وجه را جمع کردن ضمیر اختصموا منافی است و اورد واو که مختص بجمع عقلا است این وجه آلی است معنی ایست این دو فریق هر دو یکدیگر خصمانند یعنی میان خویش کنند کاانند چنانچه بالا رفته و ذکران پیشتر کذشته فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ من در نار بیانیه است و این کلام از باب تشبیه موکداست از قبیل حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر نار را در احاطه بدن بثیاب تشبیه کرده ذکر تقطیع که از لوازم ثیاب است آورد بر طریق هی الشمس مسکنها فی السماء ای قطعت لهم نار کالثیاب ای محیطة بابدانهم کالثیاب استعمال صیغه تفعیل برای تکثیر است بر طریق و غلقت الابواب و قطعت بمعنی مستقبل است ایراد صیغه ماضی از جهت تیقن در وقوع است بر طریق و نفخ من فی السموات موصول با صله یعنی فالذین کفروا در محل رفع بابتدا است و جمله قطعت خبر مبتدا است کلام سابق متضمن جمع دو قسم مذکور در اختصام بود این جمله بیان فرق میان دو قسم مسطور تفریق بعد الجمع روی نمود معنی ایست پس آنانکه کافر شدند و کفر ورزیدند تقطیع کرده شود بر اندازه جسمهای ایشان جامهای از آتش که همچو جامه محیط کردد و همه بدن ایشانرا محیط باشد يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ وَلَهُمْ مَقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ در یصهر بفتح ها و بیم و کسر ها و ضم میم خوانند و بعضی هر دو بفتح خوانند والحمیم مفعول مالم یسم فاعله است مر یصب را جار و مجرور متعلق است بیصب من ابتدائیه است جمله یصب حال است یصهر به حال دیگر است با در به برای استعانة است متعلق بیصهر موصول با صله مفعول مالم یسم فاعله مر یصهر را و الجلود عطف است بر ما فی بطونهم مقامع مبتدا است لهم خبر مبتدا است من حدید صفت است مر مقامع را جمله ولهم مقامع من حدید حال است از یصهر معنی ایست ریخته شود از بالای سرهای ایشان آب کرم بدان مثابه که اکر بریزند قطعهٔ از ان بر کوهها اندازد همه کوهها از کرمی آن بکدازد و برای ایشانست تازیانها از آهن که چون ایشان همچو که سوخته برابر زبانه آتش در هوا برانند و خواهند که بقوت زبانه در حجر آمده که اکر تازیانهٔ از ان تازیانها در زمین اندازند همه کوهها را ریزه ریزه و هبا سازد و اکر همه جن و انس جمع شوند جنبانیدن آن نتوانند امام زاهد بخاری رحمة الله علیه در تفسیر خود آورده است که در آیت تقدیر و تاخیراست ای فالذین کفروا قطعت لهم ثیاب من نار لهم مقامع حدید یصب من فوقهم الحمیم یعنی ایشانرا مقامع حدید بر بزنند و بودن مذکور در ان سوراخ پیدا کنند و بعد از ان آب کرم ریزند برین طریق ایشانرا عذاب بیفزاید و سختر شاید كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ کلما ارادوا ظرف است مر اعیدوا را ان یخرجوا مفعول ارادوا است منها متعلق است بیخرجوا و من ابتدائیه و من در من غم سببیة است کلما ارادوا شرط است اعیدوا فیها جزای شرط است جمله شرطیه صفت است مر مقامع را رابط محذوف است ای اعیدوا بها معنی ایست هر بار که بخواهند که از آتش از سبب غم بیرون آیند و در خلوص

من الناس حق لهم الثواب باختیارهم الاذعان

و بجاد خویش سعی نمایند بتازیانهای آهنین مضروب کردند باز کردند و باز در آتش مردود شوند إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ
فِيهَا حَرِيرٌ وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ ولؤلؤ بهمزه ساکن با واو ساکن و بنصب همزه و بجر
خوانند نصب بحذف یحلون و جر عطف بر ذهب دانند چون در آیت سابق حکم کافران ذکر کرد و حال ایشان در بیان آورد
سامع منتظر حال مومنان گشت چنانچه که سوال از بیان حال ایشان بوست در جمله بر وجه استیناف جزای ایشان ذکر
کرد و ثنای ایشان آورد چون کلام سابق بر حکم منتصاره ملوح بمضمون جمله بود بتقدیر ملوح تاکید جمله سابغ نمود جمله
امنوا با معطوف خویش صله الذین است و موصول با صله مفعول است مر یدخل با متعلقات خویش خبر ان است و ان با اسم و
خبر خویش مستانفه است چنانچه بالا گذشت و ذکر این بشتر از بن رفت جنات مفعول دوم است مر یدخل الانهار
فاعل تجری جمله صفت است مر جنات را و جمله یحلون حالست الذین امنوا را فیها و من اساور متعلق اند بیحلون من ذهب
صفت است مر اساور را و لباسهم فیها حریر حالست از ضمیر یحلون یا عطف است بر و هدوا بمعنی یهدون عطف است بر
هدوا سابق اگر از هدوا و الی الطیب من القول هدایت سوی امور اخروی بود هدوا بمعنی یهدون باید داشت و اگر حکایت از
هدایت در دنیا سوی کلمه اسلام و قران و جزان باشد هدوا را بمعنی ماضی باید بنداشت الی صراط الحمید متعلق او است
بحذف موصوف ای الی صراط الله الحمید معنی اینست بدرستی که خدای در آرد کسانیرا که ایمان آوردند و اعمال صالحه
و افعال حسنه کردند در بهشتیان پوشانیده شوند دست و رنجهاش از دُر و مروارید آراسته کردند و لباس ایشان
از حریر بود و در غایت نرمی و لطافت باشد و راهنموده شوند ایشان بر گفتار پاکیزه و خوب از سخنهای پسندیده و مرغوب
چه خدای ایشانرا بر گفتن الحمد لله الذی صدقنا وعده الهام می کند و شکر و ثنای خویش در دل و زبان ایشان می افکند و
رهنموده شوند سوی رضوان پروردگار حمید و دیدار کردگار مجید که ماخوذ بمهربانی است و محمود بهر
زبانی است در بهشت اگرچه مکلف نباشند و مامور و منهی نبوند هدوا در هر دو محل بمعنی ماضی بود حکایت از حال
ایشان که در دنیا بود معنی چنین آید و راه نموده شدند در دنیا بسخن پاکیزه یعنی کلمه اسلام و راه نموده شدند
سوی صراط کردگار حمید یعنی دین پیغامبر علیه السلام إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ سواء برفع و نصب والباد باظهار یا و حذف یا خوانند و معنی
باختلاف قراة یکی دانند در آیت سابقه فرق میان زمره مسلمانان و فرقه کافران و مذمت ایشان بر سبیل ذکر خاص بعد عام
برای دلالت و زیادت اعتبار آورد و یصدون بمعنی ماضی است ایراد صیغه مضارع جهت استحضار صورت شنیع منع از
مسجد حرام است یا حال است بتقدیر و هم یصدون عن سبیل الله متعلق است بیصدون و المسجد الحرام عطف است بر سبیل
الله موصول با صله یعنی الذی جعلناه صفت است مر المسجد الحرام را الناس مفعول دوم است سواء حالست یا مفعول دوم است
للناس ظرف لغو است و العاکف و الباد فاعل اند مر سواء را و بر قرات رفع سواء العاکف و الباد مبتدا اند سواء خبر است جمله
بیان است مر جمله جعلناه للناس مفعول دوم است یا متعلق است و بر تقدیری که سواء با جمله و العاکف فیه و الباد مفعول
دوم باشد للناس متعلق بود و خبر ان محذوف است ای ان الذین کفروا عن المسجد الحرام الذی جعلناه کذا احقاء للعذاب لاقتراف
کفرهم و جریمه الصد عن سبیل الله و المسجد الحرام تاکید جمله از جهت رد انکار است که کافران خود را مستحق عذاب نمی
دانند و خود را دین و رطی می پندارند روایت کرده اند که نزول این آیت کفار مکه است که ایشان پیغامبر صلی الله
علیه و سلم و مسلمانان را در عام حدیبیه از عمره باز داشتند و در برکینه و عداوت ایشان کاشتند معنی اینست
بدرستی که او تا انکه کفر ورزیدند و باسلام نگرویدند و باز داشتند از راه خدای عز و جل یعنی از حج و جهاد و منع
کردند پیغامبر و مسلمانانرا از درامدن مسجد حرام آنکه گردانیده ایم او را از برای همه مردمان چنانچه عاکف در و
یعنی متوطن او و آینده و رونده در و یکسانست و این آیت دلیلست برین که بیوت مکه بخصوص ملک کسی نیست منع
بیع بیوت مکه مبنی برین معنی است هر که سکنی سابق شود در نالا و نگذارند و او را از انتفاع از آن باز ندارند و بعض

از مسجد حرام

از مسجد حرام از جهت انکه مسجد در مکه است و بعضی تمام زمین حرام مراد دارند و این آیت را موافق آیت سبحان الذی
اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام و آیت الا الذین عاهدتم عند المسجد الحرام پندارند میان رواه احسان مشهور است که معاهده
نزدیک حدیبیه بود و این در اقصای حرام است از مسجد حرام دور است و تسویه متوطن و بدوی و شهری و فردی در
سکنی مکه برای استنار الاخصوص ملک بیوت مکه و حرمت بیع و اجارت ان تمسک کنند و این وقف ابرهیم علیه السلام دانند و
همچو مسجد حق علیه خوانند و این قول ابی حنیفه رضی الله عنه و استحقاق حظ‌گاهی است برین و بر حدیث مکه مباح لمن
سبق الیه مبنی است امام شافعی رحمة الله علیه درین مسئله خلاف دارد بیع بیوت مکه و اجارت می پندارد و این قول بر
روایت از ابو حنیفه نیز مروی است برین روایت قول ایشان بر وفق قول امام شافعی است اینها اخرجوا من دیارهم و
اموالهم و حدیث هل ترک عقیل من بیع مستمسک ایشانست و خریدن عمر رضی الله عنه برای قول ایشان برهانست روا
کرده اند امام شافعی رحمة الله عنه با استحقاق حنظلی درین مسئله برین جا مناظره کرد و استحقاق حنظلی را ازین قول بر
رجوع آورد جواب از جهت ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که گویند احتمال دارد که شرای عمر رضی الله عنه ازین سخن
شرا نباشد اجارت بود و این باتفاق رواست و تواند بود که گویند نسبت ملک نیست سکنی و امام شافعی را می رسد که
مسجد حرام را درین آیت حمل بر حقیقت کند مجاز نپندارد و استوای عاکف و بادی در مسجد در مسجد پندارد و تمسک ابو حنیفه
جوید و از هر چه معارض اوست جواب گوید وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُّذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ من شرطیه است
یرد مجزوم بر وست و او مرفوع المحل بابتدا است مفعول من یرد متروکست ای من یرد فیه مرا بالحاد حالست بظلم
حال دیگر است جمله نذقه من عذاب الیم جزای شرط است خبر است و تواند بود که با در بالحاد زائده باشد الحاد مفعول
بود با در بظلم سببیه دارند متعلق الحاد یا بدل پندارند و این جمله عطف است بر جمله سابقه یعنی ان الذین کفروا و یصدون
تا آخر معنی اینست و هر که بخواهد زیانی و بدی در حرم یا در مسجد یا در مکه در حالتی که ملتبس است بالحاد یعنی با عمل کردن
او حق با شرک و هتک دین اسلام و بعضی گویند ارتکاب الجه حرام در حرم چون قتل صید و دلالت بران و دخول مکه
بغیر احرام و هتک حرمتی از حرمات بیت حرام و بعضی گویند الحاد مراد ارتکاب معصیتی است و اقتران مناهی هر معصیتی که بود
و هر منهی که باشد زیرا که چنانچه حرام متضاعف بود سیئات او نیز متعاظم باشد عصیان در دو عصیانست یکی هتک
حرمت نهی دوم هتک حرمت مکان در حالتی که ملتبس بظلم یعنی از حد گذشتن یا نسبت ستم کردن بچشانیم او را از عذاب
درد رساننده و عقاب دردمند کردانده وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ اذ متعلق است بفعل
محذوف ای اذکر اذ جعلناه مباة لابرهیم مکان البیت ای مرجعاله بعمارة البیت مفعول فیه او لام متعلق بوانا است مکان
البیت مفعول اوست و تواند بود بوانا بمعنی عرفنا و علمنا باشد برین تقدیر لام زائده بود بر طریق ردف لکم ای عرفنا
ابرهیم مکان البیت جمله معترضه است برای تنبیه پیغامبر صلی الله علیه و سلم تا این قصه یاد کند و بر یاد دارد و دل
بر فراموشی او نگمارد روایت کرده اند که چون آدم علیه السلام از بهشت در زمین آمد زمین او را خرابه نمود که
اساسی نداشت و دام متوجه می بود فرشتگان خانه ای از یاقوت سرخ آوردند و در محلی که کعبه است نهادند آدم
او را طواف کردی و توجه سوی او آوردی با او الفت گرفت و استیناس پذیرفت بعد وفات آدم نیز بود و بهجت
او در دنیا رونق می نمود در وقت طوفان نوح بر آسمان بردند و مقابل خانه کعبه نهادند هر روز هفتاد هزار
فرشته در و فرود می آمدند و گرد بر گرد او طواف می کردند خدای عز و جل مکان ابرهیم را نمود و عمارت او و عبادت
در و فرمود این آیت ذکر این قصه است و حکایت ان واقعه است معنی اینست یاد کن ای محمد آن هنگام که گردانیدیم
ما برای ابرهیم مکان کعبه ابرهیم نمود و عمارت و عبادت در و فرمود این آیت جای باز گشتن برای عمارت کردن و عبادت
گاه ساختن و او را در هنگام عبادت جهت توجه جهانیان و استقبال عالمیان ساختن أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ
بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ بیتی بسکون یا و فتح او خوانند و معنی یکی دانند ان مفسره است چه
جای بودن و مقامی را تعریف کردن برای عمارت و عبادت بمعنی تعبد است و تعبد مشتمل امر و نهی است و امر و نهی

متضمن قول است ان مثنوه که بعد نقل است بمعنی قول است در محل خویش واقع شد و طهر عطف است بر لا تشرک بیتی
ای بیت عبادتی من الاوثان والاقذار التی ینطق عنها البیان وان مفعول به است مر طهر را و رکع جمع راکعه و سجود
جمع ساجدات و او صفتات مر رکع را جه رکوع بغیر سجده عبادت نیست و در افراد ضمیر بی و بیتی بعد جمع ضمیر بونا
تنبیه التفاتست **معنی اینست** گفتیم که با شرک میار و فرمودیم که بیت عبادت مرا پاک دار از الوان بیان و بت
پرستان و از دونی و اقذاری که پاک داشته اقتاب ازان برای طواف کنندگان و رکوع کنندگان که سجده کنندگان اند
و در عبادت روی بر زمین نهند کانند وَأَذِّن فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِن
كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ اکثر مفسران بر این اند که خطاب اذن مر ابرهیم راست و این جمله عطف است بر جمله فی الناس
مفعول است مر اذن بتنزیل فعل منزله لازم و کردانیدن مفعول به از قبیل الخرج لی عراقها نصلی فی در مفعول
در امده جار و مجرور یعنی بالحج متعلق است باذن ای اعلم الناس بالحج یاتوک جواب امر امده بر طریق زرنی اکرمک بغیر فا مجزوم شد
رجالا حالست از فاعل یاتوک و علی کل ضامر معطوفست بر رجالا کانه قیل رجالا و رکبانا تقدیر پیادگان بر سواران از جهت
آنست که حج پیادگان برتر آب بر تراز حج راکبان است یاتین صفت ماده شترانست که مفهوم انداز کل ضامر من کل فج متعلق است
بیاتین عمیق صفت فج است روایت کرده اند که ابرهیم علیه السلام بر کوه صفا بر امد و بعضی کویند بر کوه ابو قبیس
امد و ندا کرد که الا ان ربکم قد بنی بیتا و امرکم ان تحجوا الا تحجوا خدای عز و جل آواز او همه را از هر که میان آسمان و زمین
و میان مشرق و مغربست شنوانید کسانکه ماده ایشان در اصلاب پدران بود از کسانیکه وجود ایشان تا قیامت
روی خواهد بر صفتی که می تواند که بشنود شنوانید و بر صفتی که ممکن بود که بکوش ایشان برساند رسانید کسانیکه
حج ایشان مقدر بود اجابت کردند لبیک کویان امر حج را انقیاد آوردند آن مقدار کرت در آن روز لبیک کفتند آن
مقدار کرت توفیق حج یافتند **معنی اینست** و ندا در ده بر مردمان بحج یعنی بقصد کزاردن زیارت این خانه
و قصد قربان بیاید بر تو پیادگان و سواران بر ماده شتران لاغر و باریک میان که از کثرت سیر لاغر کشته و بضعف ضمود
پیوسته از هر راهی رود که با طول و عرض و عمق دارست فرود آمدن بر عمق و بر آمدن بر سمک او استوارست
لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَ
أَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ لام متعلق است بیاتوک یا باذن ای لیحضروا مواضع منفعة لهم من مناسک الحج فانها مواضع
منافع الدینی من المثوبات و منافع الدنیا رات و اعتبار الاغنیا ر بالتجارات و للفقرای بالصدقات و یذکر عطف است بر
یشهدوا و اسم الله مفعول است مر یذکر فی ایام معلومات ظرفست مر یذکر را و ایام معلومات نزدیک ابن عباس و عامه
مفسران عشر ذی الحجه است و قول ابو حنیفه رحمه الله همین است و نزدیک ابن عمر رضی الله عنهما ایام معلومات ایام
نحراست و قول صاحبیه رحمهم الله چنین جه نزدیک ایشان تکبیر از نحر عرفه تا آخر ایام تشریق است ایام نحر را متناولست
و بعضی کویند ایام معلومات عشر ذی الحجه است و ایام معلومات ایام تشریق است بر تقدیری که از ذکر مذکور ایام تشریق
مراد شود علی متعلق یذکروا بر وجه سببیة باشد ای یذکروا اسم الله لاجل ما رزقهم من بهیمة الانعام للذبح و اکر از
ذکر مذکور تسمیه ذابح مراد بود علی متعلق بیذکروا بر طریق کلوا مما ذکر اسم الله علیه باشد برین تقدیر ایام معلومات
ایام نحر شود ذکر مذکور مقدر با ایام نحر بود و این آخر عشر ذی الحجه یعنی روز عید است و دو روز دیگر نزدیک ابو حنیفه
و نزدیک امام شافعی است روز دیگر فاء در فکلوا جواب شرط محذوفست ای اذا نحرتموها فکلوا منها متعلق است بر
کلوا جمله شرطیه مستانفه است در جواب ما نصنع بها بر تقدیری که از ذکر مذکور ایام تشریق مراد شود **معنی اینست**
تا حاضر شوند در مواضع منفعت خویش از مناسک حج و مواضع عبادت و محل ادراک سعادت از امور دینی مثوبات و تضاعف
امور حسنات و امور اغنیا تجارات و فقیر از تصدقات و یاد کنید نام خدای را در تکبیرات تشریق پس نمازهای مفروضه
بجهر و تحقیق در ایام معدوده یعنی در عشر ذی الحجه در وقتی که برای آن معین است چنانچه بالا کذشت و ذکر آن پیش
از این رفت بنا بر آنکه خدای روزی کرده است شما را از چهار پایان بسته زبان برای ذبح در مناسک حج و مواضع طاعت

و بر تقدیری

و بر تقدیری که مراد از ذکر مذکور خویش ما اهتک و ما ادرنک میکویم و بدین لفظ اظهار ار دُعی تن در دم مر ان می جویم بعد
ازان کفتنی این از اداولی است جه اثبات از نفی اعلی است **سوال** بیان اعرابی هست را از اعرابت بیرون می آرد طبع
این لفظ را با اعرابت فصیح چکونه پندارد **جواب** همچنین است لفظ غریب فصیح نبود و استعمال او بفصاحت کلام نباشد لیکن
این بر تقدیریست که متکلم از ابیان نکند یا بقرینه ظهور نپذیرد یا التفاتی قریب نباشد جنانچه ان الانسان خلق هلوعا بصفت
کاشفی بیان ادا است اذا مسه الشر جزوعا و اذا مسه الخیر منوعا بصفت کاشفی بیان شده و لفظ اما در ایت فانبتنا فیها حبا و عنبا
و قضبا و زیتونا و نخلا و حدائق غلبا و فاکهة و ابا در عرب نمی دانستند تا انکه از ابو بکر رضی الله عنه معنی این پرسیدند
ابو بکر رضی الله عنه بیان کردن و روانه پسندند و کفت ای سما مظلی ارض تنائی و ان لغت فی کتاب الله ما لیس لی بها علم
همچنین عمر رضی الله عنه از عرب عرب را معنی این پرسید و از ایشان بیانی پسندید شک نیست لفظ عربیت اکنون در سلک
بیانات آمده و بودن او بیانی از بیانات ظاهر شده اصل مقصود معلوم کشته و معنی کلام بظهور پیوسته غیر مفهوم
نمانده و کسی او را غریب خوانده و جنانچه لفظ در خطبه کشاف افتاده مارجان کفته اند ابکام در کتب لغت مذکور
نیست لیکن اشتقاق او از بکم و بکم در کتب لغت مذکور و در استعمال عرب مشهور رند قریب نتوان کفت که لفظ ابکم
غریب است اینجا نیز برای ازالت هانچه از ایام احرام از اظفار و شعرات و دم تن و در ان بدن می افزاید و طبع را
با خویش میمناید متعلق است و قرینه مقام کلام آن را مبین است از اعراب بیرون آید و همچو الفاظ ظاهره نماید با
این سخن اعرابی مذکور مکنا تقول ما اهتک و ما ادرنک با ایراد صیغه جمع و اشکال سوی جماعت اشارت سوی شیوع
استعمال و استفاضت این مقال میان عرب میکند و در وقتی که مراد از ذکر مذکور تسمیه ذابح بود معنی جنین آید و تا ذکر
کنند نام خدای را در ایام معدودات یعنی در ایامی که برای ذبح معین است و این آخر عشر ذی الحجه است یعنی روز عید
و دو روز دیگر تا سی روز بعد او بر حسب اختلاف جون ذبح کنند بخورید و فقیر سختی کشنده و ذبح احتیاج منده را خورد
و امر خوردن برای اباحت نمود و بعضی از جهت مخالفت منکران که در جاهلیت کوشت قربانی نمی خوردند خوردن و آن
را زند و امر کلوا برای وجوب پنداردند و خوردن کوشت و یا جنانچه بر حسب اختلاف در اثار وجوب در بعضی قربانیات
در بعضی خورانیدن باید خوردن نا رواست جنانچه تفصیل آن در کتب فقه آورده و شرح آن بیان شده ثم لیقضوا
تفثهم عطف است بر امری که مفهوم لکی یشهدوا و یذکروا انچه ندا کردن برای شهود و ذکر مستحق است معنی قل لیشهدوا
و لیذکروا ثم لیقضوا و تواند که لیشهدوا و یذکروا بتقدیر لیذکروا صیغه امر دارند و محمول بتقدیر قل پندارند
و جمله قل لیشهدوا و یذکروا بیان اذن فی الناس بالحج باشد ثم لیقضوا عطف است بر امر مذکور ربط ظاهر پندارند
و واضح تر نماید معنی جنین آید و ندا کرد مردمان بحج که بر تو سواره و پیاده بیایند و بکو که حاضر شوند و نام خدای
عز و جل را ذکر کنند و ذکر واجب ازالت تفث خویش ادا نمایند یعنی ریم که در بدن پیدا آمده و انچه در مدت احرام
او ناشتن سر و نا بریدن ناخن و یا کم کردن سبلت و ترک حلق ابط و حلق عانه زیادت شده امام رازی رحمه الله
در تفسیر خویش اورده که معنی تفث اهل لغت نمی دانستند و این لفظ را جز در قران نمی یافتند باز در تفسیر مذکور
ذکر کرده و مروی از امام قفال آورده که او از نفطویه پرسید و از وی جواب شنید که او کفت که من از اعرابی
فصیحی پرسیدم که معنی لیقضوا تفثهم جیست که مراد در فهم آن اشتباه قوی است اعرابی کفت تفسیر قران نمی کنم و دم
از بیان آن می زنم لیکن با میان خویش
وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ و لیوفوا عطف است بر لیقضوا و لیطوفوا عطف است بر لیوفوا
نذورهم **معنی اینست** و کو نذرهای خویش را وفا کنند و انچه بر خود واجب کرده اند بجا آرند **سوال**
کلام در مقام بیان امور حج است و بیان انچه متعلق بدین امور است این مقام چه مقام بیان کردن مر وجوب وفاء
نذر درست **جواب** عادت بدین است حاجیانرا که مفارق از اوطان و جدا از زنان و فرزندان می شوند
و در مقامات بعید بشقتهای شدیده رنج می نهند برای حصول مرام و تیسیر مراجعت سوی وطن و مقام

ندرها کنند در التزام بعضی عبادات که لازم نبود خود را می فکنند این آیت وارد در شان این نذور است لیکن عموم لفظ متناول سایر نذور است و گو طواف کنند بخانه عتیق یعنی کهنه و دیرینه که اول خانهای که در جهان بنا شده همین است مضمون آن اول بیت وضع للناس للذی ببکة است و بعضی گویند که عتیق از ان گویند که از طوفان امان یافته و از خراب کردن ظلمه بسلامت مانده هیچ ظالم قصد وی نکند مگر آنکه بهلاک پیوندد و بعضی گویند عتیق یعنی کریم است بقال جلاد کریم **سوال** مضمون این آیت طوافی است که فریضه است و فرضیه طواف بدین آیت گفته اند و طواف فریضه طواف زیارت است و آن بر قضاء تفث مقدم است او را در ذکر چرا تاخیر کرد اگر چه وا و دلالت بر ترتیب ندارد ترتیب ذکر بر خلاف ترتیب وجود چرا آورد **جواب** از جهت اهتمام بشان قضای تفث و دلالت بر شانی در آن و بعضی مفسران برین آیت بر آن اند که خطاب اذن مر پیغامبر ما راست صلی الله علیه وسلم و این جمله عطف است بر و اذ کر اذ بوانا لابرهیم چون این فرمان آمد پیغامبر صلی الله علیه وسلم ندا کرد و حدیث ان الله فرض علیکم الحج گفت مردمان از هر جای رسیدند در رسیدن پیش از ان که مناسک حج بود کوشیدند با آنکه خطاب الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی رسید خلق کافه دین اسلام و کثرت امت پیغامبر علیه السلام دید ذلک و من یعظم حرمات الله فهو خیر له عند ربه ذلک مبتداست محذوف الخبر ای ذلک ثابت یا خبری است محذوف المبتدا ای الامر ذلک فاعل است مر فعل مضمر ای یبین ذلک یا مفعول است مر فعل مضمر ای عرفت ذلک و ذلک اشارتست بر انچ پیش از ین مذکور است و برجزی بالاسطور است و من یعظم حرمات الله مرفوع بابتداست جمله فهو خیر له جزا شرط است و خبر مبتداست جمله عطف بر جمله اسمیه مذکوره باشد یا فعلیه و حرمات عبارتست از همه تکالیف اوامر و نواهی که اوامر بوجه حرمت ترکهاست و نواهی موجب حرمت فعلهاست و بعضی حرمات مذکوره را حرمات حج دانند و ذکر تکالیف مناسک حج پندارند و بعضی حرمت بیت حرام و بلد حرام و شهر حرام و حرمت حرم یا احرام مراد دارند و گویند از حرمات مذکور بتعیین همین حرمات را جویند و تعظیم حرمات عبادتست از رسیدن ازان و باز ماندن از ارتکاب آن عند ربه یعنی فی علم ربه ظرفست مر خیر له چه هر که نزدیک کسی باشد معلوم او بود و حق سبحانه و تعالی منزهاست از حقیقت قرب و مکان پس چاره نبود از حمل بر مجاز تاویل بر ان و این جمله یعنی ذلک و من یعظم تا اخر همه خواهد و ان للطاغین بر مآب تخلص است از مقصودی که مذکور شده سوی مقصود دیگر که پیش آمده **معنی ایت** انچه گفتیم ثابت است یا گویند شان و امر چنانست که گفتیم یا ثابت و ظاهر گشت انچه ذکر کردیم یا شناختی و دانستی انچه در بیان آوردیم و هر که حرمات خدای را تعظیم کند و از ارتکاب آن ترسد تعظیم و ترس مذکور او را در علم پروردگار او بهتر باشد و احلت لکم الانعام الا ما یتلی علیکم فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور حنفاء لله غیر مشرکین به جمله و احلت لکم الانعام و قد حرمت البحیرة و السائبة و الوصیلة و الحامی لکم الانعام و قد حرمتم البر و انجمله معترضه است برای نکایت از کافران و حکایت از شناعت ایشان و جمله و اجتنبوا الرجس من الاوثان با معطوف خویش یعنی و اجتنبوا قول الزور من الاوثان لان عبادتها من معظم اصناف الطعام و اجتنبوا قول الزور لانه من معظم انواع الفجور و من در من الاوثان بیانیه است از باب تشبیه تبعیض نیست در پلیدی بیان بی معنیست و این ترکیب از باب تشبیه موکد است وجه شبه وجوب تجنب و تباعد است و بعضی گویند پلیدی اصنام از جهت که هر یکی از ایشان متلطخ بخون قربانی است چه کفار عادت داشتند چون قربانی بر اصنام می ریختند و اجتناب از اوثان کنایت از نهی عبادت آنست و منع استناد از اشراک بکردار و اجتناب از قول زور عبارتست از الهه خواندن بتان و اشراک در گفتار و بعضی گویند امر با جتناب از قول زور عبارتست از لا تقولوا هؤلاء شفعاؤنا و بعضی گویند اشراک باقی است از دروغ و کفر نوعی از زور است و اجتنبوا قول الزور بوسیله تعمیم بعد تخصیص نهی از همه بهتانها و دروغها حنفاء حالست از فاعل اجتنبوا لله متعلق بحنفاء غیر مشرکین حال دیگر است **معنی ایت** و حلال کردانیده شده

بر شما

برشما چهارپایان گوسپندان و گاوان و شتران مگر چیزی که تلاوت کرده می شود بر شما از صید حرام و مانند ان و شما را از جمله انعام بحیره و سائبه و وصیله و حامی را حرام میدانید بی طریقی و سببی و بی حجتی و دلیلی محرم خوانید در حین حال که شما مسلمانان بخدای از شرک مائلید غیر مشرکید و من یشرک بالله فکانما خر من السماء فتخطفه الطیر او تهوی به الریح فی مکان سحیق من شرطیه مرفوع المحل بابتداست یشرک بالله شرط است چون کانّ با ما کافه آمد از عمل مکفوف شد و بر فعل در آمد و جمله فکانما خر من السماء تا اخر جزای شرطست و خبر مبتداست جمله شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه جمله فتخطفه الطیر عطف است بر خرّ و تخطفه بمعنی ماضی است ایراد مضارع از جهت استحضار حالت و بدیعه خطف طیر است او تهوی به الریح عطف است بر تخطفه فی مکان سحیق متعلق است بتهوی کانما برای تشبیه است و این تشبیه مرکب است **معنی ایت** و کسی که شرک آرد بخدا و شریک گرداند در پرستش با او دیگر را پس چنانستی که از آسمان افتاده و جان داده پس ربودندی او را پرندگان قطعه قطعه و پاره پاره کنند و بعضی اجزای پدبرفته یا بینداز دا و را باد در مکانی دور که از وی نه عین ماند نه اثری و نه از وی کسی را آگاهی بود نه خبری در هلاک گشتن و بر دار فنا پیوستن و ناپیدا شدن و بهیچ آمدن و اگر تشبیهات متعدده باشد تشبیه ایمان در عظمت و شرافت باسمان بود و تشبیه مشرک در تلف و هلاک و فنا بکسی باشد که از آسمان بر زمین افتد و تشبیه هواهای مهلک پیش آینده پرند و ربانیده و تشبیه شیطان بر بادی که براند و در وادی دور اندازد و بی نام و نشان سازد چنانچه او را کسی نداند و از نام و نشان نماند ذلک و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب لکم فیها منافع الی اجل مسمی ذلک و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب شرطیه است مر جمله ذلک و من یعظم حرمات الله تا آخر تقریر وجوه اعراب همان تقریر است فانها من تقوی القلوب اینجا چند مضاف بحذف رفت مضافی در اسم ان و دو مضافی در خبر ان ای فان تعظیمها من اعمال ذوی تقوی القلوب و اضافت تقوی سوی دلها از جهت آنکه اصل در تقوی دل است در بدن بمنا قصد دل حاصل است تاکید جمله از جهت آنست که ترک حج از تارک او امارات انکار فضلیت تا ارکان حج را از جهت ظهور امارات انکار تنزیل منزله منکر کرد و مضمون جمله را موکد آورد بعضی از شعائر همه شرائع مراد دارند و بعضی از شعائر شرائعی که مودی بر سبیل اشتهار است چون واعمال و حدود و امثال آن پندارند و بعضی مناسک حج و احکام آن تخصیص کنند و بعضی شعائر یعنی هدایا گویند قول آخرین با سیاق موافق است و با جمله ثم محلها الی البیت العتیق مطابق است و برین تقدیر ضمیر فیها عائد بر هدایا بود و جمله ظرفیه یعنی لکم فیها منافع حالا باشد و تنکیر منافع برای کثرت است و از جهت وجوه سابقه آخر کلام الی است چه جمله ثم محلها الی البیت العتیق از ان وجوه اجنبی است مگر آنکه جمله و لکم فیها منافع تا آخر را معترضه دارند و کلام را بیان حکم هدایا پندارند **معنی ایت** انچه گفتیم ثابت است یا گویند امر همان است که گفتیم یا گویند ثابت شد انچه گفتیم یا گویند شناختی انچه در بیان آوردیم و هر که تعظیم کند شرائعی که علامات دین است میان شرائع بطاعت مشتهر و مستدیم است یا گویند هر که تعظیم مناسک حج و احکام آن بجا آوردن و اهتمام و اعتبار در ان کردن یا گویند هر که تعظیم کند هدایا و ضحایا را یعنی باسمان عالیه بخرد و سمان عظام حاصل کند پس بدرستی که تعظیم شعائر خدای و تبجیل شرائع او عموما و خصوصا اهتمام خداوندان تقوی و ترسناکی دلهاست و از معظم مجاهدات علمها است مر شما راست در هدایا منفعتهای دینی از مثوبات جلیله و عطیات جزیله و در دنیا از رکوب وقت حاجت و نفع گرفتن بشیر هنگام ضرورت که حاصل می شود تا مهلت معین یعنی تا وقت مردن و خرابی کردن ثم محلها الی البیت العتیق ثم برای تراخی در مرتبه است محلها عطف است بر منافع الی البیت العتیق و از بیت عتیق حرام مراد شود بحذف مضاف یا نحر بر و تواند بود که محلها را مبتدا دارند الی البیت العتیق حال پندارند و خبر او حاصل محذوف باشد و ترکیب ضرب زید اقائما بود بتقدیر حلول رحلها منتهیة الی البیت العتیق حاصل بود و جمله عطف است بر جمله و لکم فیها منافع **معنی ایت** مر شما راست در هدایا و ضحایا منافع و فوائد کریمه از جهت آخرت حلالت مثوبات و جزالت عطیات در حدیث سمنوا ضحایاکم فانها علی الصراط مطایاکم و از جهت دنیا فوائد و صیانت بدن و استحصال عاقبت و استکمال

رفاهیت و بدانکه حج رکنی است از ارکان اسلام و نعمتی است مخصوصه با جمله انام دلیل ازدیاد قوت ایمان و برهان
از براهین صدق الفیان عبارتی است شافیه با طباق متضمن بلیه هجرت انظار و فرار مشتمل امتثال بس تواقیل آن نوتوا
والحج ملسون الاکداد قرار نقولوا اقوبتی در نهایت بحث است لاجرم آخران برقدر بحث و نصب است در حدیثی
از احادیث جلیله نبوی و در خبری از اخبار جزیله مصطفوی آمده و ثواب حجاج بیت حرام و مثوبات مغیدان فئه
اهل اسلام مبتنی شده که چون حاجی یا معتمری نیت حج یا عمره کرده از خانه بیرون آید و بسوی امکنه عظام و مناسک
حج توجه نماید بار گناهان از خویش فرود آرد و گناهان او چون برگ درختان بریزد و سیات جنایتی بدیرد از پنجا
چون بمنزلی برسد و در شهری از شهرها گذر کند با او بسلام پیش آیند و تحیت در حق او مبالغه نمایند و چون در مواقیت
احرام آید و در مواضع احرام رسد و نیت بستن احرام در دل کند برای احرام غسل کند خدا او را از سر تا قدم از گناهها
پاک گرداند و ظاهر و باطن او را بپاکی و پاکیزگی رساند و چون جامه نو پوشد حسنات او نو گردد و چون تلبیه کند لبیک
لبیک عبدی از خدا او را جواب رسد و چون احرام بسته در مکه درآید و طواف قدوم کند و میان صفا و مروه سعی نماید
سوی حسرات و سرآن شتابد همه نیکی و نیکوی دریابد پس چون در عرفات بایستد و او را دعا بداند خدای در آن وقت
با فرشتگان هفت آسمان مباهات نماید که ای گروه فرشتگان و ای ساکنان آسمان می‌بینید سوی بندگان من نگرید حال خواهند که
من می‌آیند پراکنده موی گردآلوده روی از امکنه سحیق در هر دره عمیق مالها صرف کرده اند تن و اجسام در تعب آورده اند
بعزت و جلال خویش بدکردار ایشان را به نیکوکار ایشان بخشم و همه نجات و خلاص دهم و همه را از لوث گناهان پاک
گردانم بعضی که بر آن صفت که از مادر زاده شده بودند برسانم و در حدیثی دیگر که فرشتگان حاجیان را پیش آیند سواران
شتران را سلام گویند و خداوندان شتران را مصافحه کنند و پیادگان را در کنار گیرند و با ایشان قربت و الفت پذیرند و در
حدیثی دیگر است هر مسلمانی که از خانه خویش در سمت خانه کعبه رسد او را عمر برآید خدای عز و جل او را با جران برساند
و برای او بهشت واجب گرداند قال الله تعالی و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره
علی الله و کان الله غفورا رحیما و شک نیست حج پیاده در اغنیا بالاتر است از حج سوار که اجر باندازه تعبست و پیاده
بالاتر در تعب و سختر در رنج و نصب است و بعضی گویند حج راکب افضل است زیرا که غیر ممل است و حج پیاده در ملال کرد ممل
و انشراح از خاطر بردارد عمل بی انشراح را رونق نبود و ملال در عمل سبب نقصانی ثواب باشد اما کسی را که در مشی ایمنی
از ملال بود و پیادگی او موجب کلال نشود پیادگی او بهتر از سواری باشد روایت کرده اند که حسن بن علی رضی الله عنهما
بیست و پنج حج آورد و از مدینه تا مکه پیاده بپای خود سیر کرد و جنیبتها برابر او بود و در راه سواری نمود وَلِكُلِّ
أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ منسکا بفتح سین بر صیغه مصدر و بکسر
سین بصیغه ظرف خوانند و معنی بر حسب آن داند منسکا مفعول اول است مر جعلنا را لکل امة مفعول دوم است
لیذکروا متعلق است بجعلنا علی متعلق به لیذکروا بر طریق علیه در فکلوا مما ذکر اسم الله علیه مای موصوله با صله
مجرور علی است من بهیمة الانعام بیان ما است و جمله معترضه است برای افادت پیغامبر علیه الصلوة والسلام
بوجوب قربان و بیان اشتراک کل امم گذشته در آن معنی اینست و هر امتی را از امم مسلمانان گذشته قربانی
گردانیده‌ایم و هر قومی را بتقرب از قوت از قربان رسانیده‌ایم تا ذکر کنند نام خدای را بر چیزی که روزی کرده است
ایشان را از زبان بسته چهارپایان از شتران و گوسپندان و گاوان فَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا جمله معلله است
مر جمله و لکل امة را تا آخر و فاء در فالهکم فله اسلموا سببیة است معنی اینست زیرا که اله شما یک اله است گروهها
مختلفند هر چه برای شما کرد اند از مناسک و جز آن پس او را انقیاد کنید و در امر و نهی کردن نهید نام خدای بردن
ترک مدهید و در تسمیه و تلبیه نام دیگری مگیرید و از شرکت سالم باشید وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَ
جِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ عطف است بر اذن فی الناس
یا خطاب مر پیغامبر را باشد و عطف و اذکروا بود تا باشد که مخبتین بمعنی متواضعین یا بمعنی مخلصین آید جمله

مزد

شرطیه صله الذین است موصول با صله صفت است مر المخبتین را کاشف معانی اوست و الصابرین عطف است بر المخبتین
علی ما اصابهم متعلق است به الصابرین و المقیمی الصلوة بر الصابرین عطف است و مما رزقناهم متعلق است بینفقون
که عطف است بر صله لازم موصول که در المقیمی الصلوة است ای بشر الذین یقیمون الصلوة و ینفقون مما رزقناهم معنی
اینست و مژده ده مر مخبتان را که چون ذکر کرده شود خدای جل و علا دلهای ایشان بترسد و مژده ده مر
کسانی را که صبر کنند بدانچه ایشان را از آفات و بلا برسد و مژده ده مر کسانی را که نماز را اقامت کنند و از آنچه ایشان را
روزی کرده‌ایم بفقرا دهند وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ
عَلَيْهَا صَوَافَّ والبدن منصوبست بر شرطیه ضمیر منصوب متصل یعنی ها مفعول اول است مر جعلنا را لکم مفعول دوم
من شعائر الله حالست از ضمیری که مستتر است در لکم و اضافت شعائر سوی خدای برای تعظیم مضاف است لکم ظرف مستقر
حال واقع شده خیر فاعل است مر لکم را فیها متعلق است بدو فاء در فاذکروا اسم الله سببیة است جمله سبب کلام
سابق بود بر طریق التیک فاذکر معنی صواف حالست از ضمیر علیها ای فاذکروا اسم الله علیها صافات و ذکر کردن نام
خدای بران کنایتست از نحر کردن او و جمله والبدن جعلناها لکم من شعائر الله عطف است بر جمله و من یعظم شعائر
الله معنی اینست نبشت و شتران و گاوان گردانیده‌ایم آنرا برای شما شعائری که خدا پیدا آورده و بتقرب نحر آن از
علامات دین کرده مر شما راست در شتران خیری و نفعی در دنیا خوردن و نفع گرفتن و در آخرت بثواب یافتن پس نام خدا
را بدان ذکر کنید و آنرا ایستاده صف زده در سنگی آرید منسوب در شتر نحر است و ذبح در هدایا دیگر است فَإِذَا وَجَبَتْ
جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ اذا شرطیه است وجبت جنوبها شرط است فکلوا با معطوفات خویش
جواب شرط است جمله شرطیه با جزا که فکلوا است عطف است بر فاذکروا معنی اینست پس چون بیفتند پهلوها بعد
نحر بر زمین رسد و بمیرد و بیجان شود بیفتند پس گوشت بخورید و قانع را یعنی صاحبان سوال بر زبان قال و معتر
را یعنی تعرض نماینده و حال خود عرض کننده ساکت از سوال سائل بزبان حال طعمه و نصیبی بدهید كَذَٰلِكَ سَخَّرْنَاهَا
لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ کذلک صفت مصدر محذوفست ای سخرناها لکم تسخیرا مثل ذلک التسخیر لعلکم تشکرون بمعنی لکی
تشکرون متعلق است بسخرنا جمله تذییل است معنی اینست همچنین بدن را برای شما مسخر کردیم تا شما شاکر
شوید و سپاس و نعمت بجای آرید لَنْ يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَٰكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ لن برای تاکید نفی آمده
لحومها و لا دماؤها فاعل اند مر لن ینال را لکن برای استدراکست بعد نفی عطف است بر لن ینال روایت کرده اند که کفار
مکه در کعبه قربان میدادند و انعام را ذبح میکردند بتان را بخون متلطخ می‌ساختند و دیوارهای کعبه را خون
می‌زدند مسلمانان نیز خواستند که چنان کنند خون بر دیوارهای کعبه زنند این آیت در شان ایشان فرود آمد معنی
اینست هرگز نیابد ثواب خدا و رضای او را گوشتهای هدایا و ضحایا که نحر رسید و به خونهای ایشان دیوارها
زنید و لکن بیابد ثواب و رضای او را تقوی یعنی پرهیزکاری و پرستاری که طاعت ورزیدن و از معاصی پرهیزیدن
و اسناد نیل سوی لحوم و دماء و نسبت سوی تقوی مجازیست یعنی لحوم و دماء سبب برای ثواب و رضا نبود و
سبب برای نیل ثواب و رضا تقوی باشد كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ کذلک صفت مصدر
محذوفست ای کما امر الذبح و اباح الاکل کذلک سخرها و ذللها علیکم حتی قدرتم علی اخذها و ذبحها و سخرها لکم
تسخیرا مثل ذلک التسخیر حیث تاخذونها مع کونها اقوی منکم علی ما هدیکم متعلق است بتکبروا کذلک سخرها اندیل
است معنی اینست مثل تسخیرهای مذکور شتران را مسخر کردیم و ذلیل گردانیدیم با وجود آنکه قوت ایشان
بیشتر از شما بود و گرفتن ایشان معذور شمای بود تا خدای را ببزرگی یاد کنید و در وقت ذبح ایشان نام
خدای گیرید و بسم الله والله اکبر بگویید برای شما راهنمونی کرد سوی احکام دین و شرع مستقیم و متین و احکام
مناسک و قربانی وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ عطف است بر و بشر المخبتین معنی اینست و مژده ده مر نیکوکاران را و
بشارت رسان مر خوب کرداران را که جزای حسن عمل خواهند یافت و بامتثال اوامر و نواهی سوی مطالبه و متا

خواهند شاد. إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا يدفع بصيغه مضارع از باب فتح واز باب افعال نيز خوانند و
معنى بر حسب اختلاف قرات مختلف دانند جمله مستانفه است در جواب كين يفعل المومنون والكفار يصدون
تاكيد جمله از جهت رد انكار كافران است كه ايشان خود را غالب ميدانند ومضمون اين جمله را منكر اند مفعول يدافع
محذوفست بقرينه سياق يدافع شرهم معنى اينست بدرستى كه خداى عز وجل از مومنان باز داشت كافران
ومخافت ايشان وضرر زيان وبفضل خويش مومنان را غالب كرداند ومطالب ايشان برساند اين ايت وعد است در
حق مومنان بغالب آمده ووعيد است درشان كافران بمغلوب شده إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ معلله است
مر وعده رفع مشركان وبيانست مر سبب حصول ان وتاكيد جمله از جهت آنست كه اين جمله كنايت است از انهم آخر
يا دفع ومعنى مكنى عنه را كافران منكران اند باعتبار معنى انكار مكنى عنه جمله را تاكيد كرد وبان اورد معنى اينست
بدرستى كه خداى دوست ندارد هر خيانت كننده را وكفران ورزنده را هر كرا دوست ندارد سزاوارست كه در دفع
وقلع ارد وشك نيست كه كفار خيانت كنندكانند ودر نعمتهاى خداى كفران ورزيدكانند وبا خداى صورت خيانت
دارند وخود را بر كفر وكافرى ارند بدفع وقلع سزاوارند أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ
لَقَدِيرٌ روايت كرده اند كه مشركان مكه مومنان را مى رنجانيدند وبانواع ايذاى رسانيدند مومنان پيش پيغامبر
صلى الله عليه وسلم بفرياد آمدند واز ظلم ايشان تظلم كردند وبقتال اذن ميخواستند دلكشتى وكشته كشتن مى
كاشتند پيغامبر صلى الله عليه وسلم امر بصبر كردى وايشانرا بتحمل جفا آوردى كفتى ماذون بقتال نكشته ام ودستور جهاد
نيافته ام شايد مكنيد ومنتظر فرمان باشيد وبعضى كويند كه از مومنان بعضى بمصلحتى بيرون امدند وجماعتى از كفار
ايشانرا پيش آمدند كافران مذكور مر مومنان مسطور را متعرض شدند مسلمانان مذكور با ايشان بقتال در امدند اين
آيت درشان ايشان آمد واين اول آيتهاست كه درباب اذن بقتال وارد شد معنى اينست بدرستى كه خداى دفع
كند از مومنان باز داشت كافران ومخافت ايشان بنصرت آلهى وتائيد رحمانى بفضل خويش مومنان را غالب كردانند و
مطالب ايشان برساند وعد مومنان بغالب آمدن ايشانست ووعيد در حق كافران بمغلوب كشتن ايشان اذن ويقاتلون
بر صيغه معلوم ومجهول خوانند ومعنى بر حسب آن دانند ماذون فيه بقرينه سياق محذوفست اى اذن فى القتال
الذين يقاتلون بادر بانهم ظلموا سببية است متعلقست باذن وتعلق على نصرهم بقدير باعتبار تقديم وتاخير بود تقدير
كلام الله لقدير على نصرهم باشد وتاكيد او از جهت آنست كه ان الله على نصرهم لقدير كنايت است بنداى انهم
لغالبون وحال ايشان از فرط ضعف وقلت استعداد علامت آنست كه ايشان مضمون جمله مكنى عنها را منكر باشند
وبر انكار غالب آمدن خويش اصرار كنند باعتبار معنى مكنى عنها سامع را تنزيل منزله منكر كرد جمله را موكد بتاكيد
آورد وجمله اذن الذين يقاتلون بر هر دو روايت ورود مستانفه است در جواب هلا اذن لهم بالقتال يا
ماحالهم الذين يقاتلون مع الكفار هلا رضى الله عنهم وهلا اذن لهم معنى اينست بدرستى كه دستورى داد
خداى يا كويند دستورى داده شده است در قتال با كافران مر كسانى را كه خواهند قتال كردن واذن را سبب آنست كه
ايشان مظلوم اند مظلومان اكر قتال كنند سزاوارند وحال اينست كه خداى عز وجل يارى كرد بر ظفر آوردن هر
آينه تواناست نصر مومنان بر حكم وكان حقا علينا نصر المومنين كار خداى است بيت نصرت وفيض فضل تست
فتح وظفر نويد هى هست بهانه در وغا رمح خطا وتير خط الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا
رَبُّنَا اللَّهُ موصول صله است از موصول سابق كه مجرور لام بود يا در محل نصب است بتقدير اعنى يا در محل
رفع است بتقدير مبتدا يعنى هم الذين وجمله مبنية يا مستانفه است من ديارهم بغير حق متعلق اند باخرجوا
الا ان يقولوا ربنا الله استثنا است از حق از باب توكيد اللام بما يشبه المدح بر طريق وبلدة ليس لها انيس
الا اليعافير والا العيس وبر مثال فلان لا خير فيه الا انه يسئ الى من احسن اليه وبر مقتضاى وما تنقم منا الا ان
امنا بايات ربنا معنى اينست آنانكه بيرون آورده شده اند از ديار خويش بغير حق كه موجب اخقاق بيرون

در حق و

ظ الذم

آوردن

آوردن باشد مكر آنكه كفتند كه پروردكار ما خداست او مالك وولى ماست همه دانند كه اين كفتار جرم نباشد و
حق موجب اخقاق بيرون آوردن نبود وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ
وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ دفع بر صيغه مصدر ثلاثى ورباعى بر صيغه مصدر باب مفاعله وهدمت بر صيغه ماضى
ثلاثى مجهول مجرد از باب تفعيل خوانند ومعنى بر حسب اختلاف قرات مختلف دانند لولا امتناع است دفع الله
مبتدا است اضافت مصدر سوى فاعل است الناس مفعول مر دفع بعضهم بدل است از الناس جار ومجرور يعنى
ببعض متعلق بدفع است وخبر مبتداى مذكور محذوفست ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض حاصل است و
لهدمت جواب لولا است ساد مسد خبرهم ازين جهت حذف خبر واجب است صوامع با معطوف خويش مفعول مالم يسم
فاعله مر هدمت را تاخير مساجد از صوامع وبيع در مقام تهديد درشان مساجد موجب است مر اجلال وتعظيم را
تقديم بيع وصوامع از جهت تقديم در وجود بود صوامع معابد ترسايانست وبيع معابد جهودان وصلوات يعنى
مواضع صلوات معابد صابيان ومساجد معابد مسلمانان وبعضى كويند صوامع وبيع معابد ترسايانست صوامع مر
رهبانان بيرون شهر ميسازند وبيع معابدى است كه درون شهر براى عبادت عام بران مى پردازند وصلوات معابد
جهودان است ومساجد معابد صابيانست وبيع معابد ترسايان است ومواضع صلوات مر جهودان را ومساجد معابد
مر مسلمانانراست وبعضى كويند صوامع معابد جهودان اين همه اسما مساجد مسلمانانست چه مسجد مسلمانانرا در زمان
موسى عليه السلام بيع ميكفتند ودر زمان عيسى عليه السلام صومعه ميخواندند ودر زمان پيغامبر ما صلى الله عليه وسلم
مواضع صلوات ومساجد نام ميكنند وبذكر مساجد بعد از ذكر مواضع صلوات تخصيص بعد تعميم ميجويند وجمله
ولولا دفع الله الناس عطف است بر يدافع عن الذين امنوا معنى اينست اكر دفع كردن خداى مردمانرا ببعض
از ايشان بر بعضى يعنى مشركانرا بمومنان نبودى ونصر خداى مسلمانان بر كافران روى ننمودى مشركان كه مخالفت بر همه
رانند واهل هر دينى را دشمنانند غالب مى آمدند ومستولى ميشدند هر آينه خراب كرده ميشد صوامع وبيع وصلوات
همه مصليان ومساجد مسلمانان كه ساخته شده است براى عبادت ايشان وبعضى كويند اكر خداى در هر آينه كافرانرا
بمسلمانان دفع نكردى ومسلمانانرا بر ايشان در غالب آمده ورواج شدن نياوردى صومعه در زمان موسى وبيع در
زمان عيسى ومسجد در زمان محمد عليهم الصلوة والسلام باقى نماندى همه خراب كرده شدى وهمه بويرانى آمدى يُذْكَرُ
فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا كثيرا صفت مصدر محذوفست اى ذكرا كثيرا وجمله صفت است مر مساجد را وبعضى كويند صفت
مر همه مذكورانست واين وجه مبنى بران بود كه صوامع وبيع وصلوات ومساجد همه اسماى مساجد مسلمانان
باشد معنى اينست مساجدى كه ذكر كرده ميشود ودران نام خداى ذكر كردنى بسيار كه مواضعيست موضوعه
براى صلوات واذكار وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ لام در جواب قسم محذوفست من موصول با صله خويش مفعول آ
مر لينصرن را وضمير فاعل ينصر عائد است بر من وضمير منصوب عائد است بر خداى بتقدير اقسم لينصرن الله من نصر دينه است
او اولياه جمله قسميه معترضه است براى وعده يارى كردن خداى جل وعلا يارى دهندكان وقوى كنندكان دين خود را
معنى اينست وهر آينه خداى عز وجل نصرت كند كسى را كه دين او را يارى دهد وملت او را يارى دهد إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ
عَزِيزٌ اين جمله تذييل است تاكيد او از جهت آنست كه اينجمله كنايت از المومنون يغلبون على الكافرين بتقويت الله القوى
العزيز ومعنى مكنى عنه را كافران منكرند وبر انكار آن مصرند از جهت رد انكار مذكور جمله را موكد كرد واز جهت اصرار
توكيد آورد معنى اينست بدرستى خداى هر آينه قوى است عزيز است يعنى غالب است مسلمانان بتقويت وتائيد
او قوى شوند وبتائيد ربانى وبتقويت رحمانى در قتال بر كفار غالب آيند الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ
وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ اقاموا با معطوف خويش جزاى شرط است جمله شرطيه يعنى ان
مكناهم فى الارض با جزاى خويش صله موصول است با صله در محل جر است بدل از الذين اخرجوا من ديارهم
يا در محل نصب است بدل از من ينصره كه مفعول مر لينصرن الله يا مرفوع المحل است بتقدير مبتدا اى هم الذين

وجمله در جواب من هم مشابه بود معنی اینست اونانکه اگر ایشان را در زمین ممکن گردانیدیم و بدرجه
ملکت وقوت وولایت وسلطنت رسانیم نماز را برپای دارند و زکوة مفروضه بجای آرند و بر کارهای شایسته
وپسندیده امر بوند واز کارهای که ناپسندیده شروع است مانع شوند واین ایت در شان خلفا است وبیان
حال ابوبکر صدیق وعمر فاروق وعثمان بن عفان وعلی مرتضی است رضی الله عنهم وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ این جمله
تذییل است برای بیان که آخر هر کار بزوالست وبقای دائم مر کردکار ذو الجلال است بقا بقای خدا است بعد
فنای همه بقا او راست معنی اینست آخر امور مخصوص بخداست وهمه را بدو منتها است همه ملکها برود
وهمه مملکت زائل گردد ملک او ابدی وملکت او سرمدی است بعد فنای همه او ماند ا فنای همه او تواند بیت
ما همه فانی وبقا بس تراست ملک تعالی وتقدس تراست وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ
وَثَمُودُ وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكُذِّبَ مُوسَى فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ
فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ قوم نوح با معطوفات خویش فاعل است مر کذبت را جمله فقد کذبت تعلیل است وجزای
شرط محذوفست ای ان یکذبوک فلا تحزن لانه قد کذبت قبلهم قوم نوح الی آخره وجمله شرطیه معترضه است برای تسلیه
پیغامبر علیه الصلوة والسلام وجمله وکذب موسی عطفست بر کذبت قبلهم وجمله فامليت عطفست بر کذبت للکافرین
متعلقست بامليت ثم اخذتهم عطفست بر امليت نکیر بمعنی نکیری از باب حذف یای متکلم واکتفا بر کسره است اسم کان
است کیف خبر اوست از جهت صدر مقدم شده ای فعلی ای لعنه کان نکیری واستفهام مذکور برای تعجب است
یا برای تهویل نکیر بمعنی انکار است جمله فکیف کان نکیر تذییل کلام سابق است معنی اینست واگر ترا ای محمد امت
تو تکذیب کنند ودر دعوت نبوت وتبلیغ وحی دروغ گو خوانند اندوهگین مباش ودل را بدین اندوه وغم
مخراش زیرا که تکذیب کرده اند بیش از امت تو پیغامبران خویش را قوم نوح وطائفه عاد وثمود وقوم ابرهیم وقوم
لوط واصحاب مدین که امت اورا با شعیب علیه السلام عداوت بود وتکذیب کرده شده موسی با ظهور معجزات
کری پس مهلت دادم مر کسانی را که نگرویدند وکفر ورزیدند پس چگونه است عذاب من که آفت وبلا است
ناخوش آینده طبع شماست هیچ طبعی آنرا تحمل نکند وخود را هیچ عاقلی دران نیفکند سوال تکذیب پیغامبران دیگر را
نسبت سوی قوم ایشان کرد ودر اخبار تکذیب موسی علیه نعل مجهول آورد نکته چیست واین فرق بچه مبنی است

فَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ اهلکناها بصیغه
متکلم جمع وواحد خوانند اهلکناها متضمن تعظیم دانند کاین بمعنی کم خبریه مفعول است مر فعل محذوف را بر شرط
تفسیر وجمله وکاین من قریة اهلکناها بدل است از فکیف کان نکیر من قریة بیان است مر کاین ای کثیرا من القری
اهلکناها جمله وهی ظالمة حال است از مفعول اهلکنا فهی خاویة علی عروشها عطفست بر اهلکنا علی عروشها متعلق
بخاویة است وبئر معطلة عطفست بر قریة اهلکناها بدل است از جمله فکیف کان نکیر ودر اهلکنا بعد امليت
ثم اخذتهم تشید التفاتست معنی اینست وچند از جنس قریه یعنی اهل انرا هلاک کردیم وتلف رسانیدیم
وحال انست که اهل ان قریة ظالم بودند جور وستم بر مردمان می نمودند پس آن قریه یعنی دیوارهای او بر سقف
او ساقط شده یعنی سقفها افتاده ودیوارها بر ودریخته وهلاک کردیم بسیاری از اهل چاهی که از غزور مال
بسیار وکوشکهای استوار روی بجدائی آورده أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ
يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَٰكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ همزه استفهام است فا عاطفه است
معطوف علیه محذوفست ای الم یخرجوا افلم یسیروا فی الارض فتکون جواب استفهام آمده با فا منصوب شده
قلوب اسم تکون است لهم خبر است وتواند که تکون بمعنی تصیر باشد ای فتصیر لهم قلوب یعقلون بها وتواند که تکون
را تامه دارند ولهم حال از فاعل او پندارند جمله یعقلون بها صفت است مر قلوب را رابطه ضمیر بها است

یسمعون بها صفت است مر اذان را عاد فانها ضمیر قصه است یا تعلیل است جمله لا تعمی الابصار بیان شان آمده خبر
ان واقع شده تاکید جمله از جهت آنست که ایشان بهیچ چیز عبرت نمی گیرند وهیچ وجهی پند نمی پذیرند وآن علامت
آنست که سامع ایشان را نابینا خوانده واصغا وابصار ایشانرا انکار کند از جهت ظهور امارات انکار سامع را منزله منکر
کرد وجمله را موکد آورد ولکن تعمی القلوب التی استدراکست برای کری وکوری گوشها وچشمهای ظاهری ایشان
که بعد از دیدن دلهای ایشان ادراک کند جمله ولکن تعمی القلوب التی بروجه تکمیل آورد موصول با صله یعنی التی فی
الصدور صفت موکد است مر القلوب را چون در آیت وان یکذبوک فقد کذبت قبلهم قوم نوح بذکر تکذیب
امتان سابق مر انبیای خویش را تسلیه خاطر پیغامبر صلی الله علیه وسلم کرد وبذکر لحوق وبال ونکال بمکذبان ایشان
بعد امهال مکذبان پیغامبر صلی الله علیه وسلم را بر عبرت گرفتن وترسان گشتن آورده بعده در آیت وکاین من قریة
تا آخر ذکر هلاک گذشتگان مکرر گردانید وتحریض کافران بعبرت گرفتن وترسان گشتن بیانید وتوضیح رسانید چون
ایشان بخبر هلاک مکذبان گذشته التفات نکردند ودر حیز اعتبار نیاوردند در این آیت افلم یسیروا تحریض بر سفر
وسیر کرد تا چون بشهرهای خراب برسند وخرابی شهرهای گذشته معاینه کنند وچون در شهرهای خراب برسند
وخبرهای گذشتگان که ایشان را رسیده بشنوند مصداق او یابند وصدق او را در یابند معنی اینست بیرون
نیامدند پس در زمین نگردند تا در شهرهای خراب شده برسند وخرابی گذشتگان معاینه کنند پس باشد دلهای که
بدان صدق خبر مذکور بمشاهده در یابند یا در شهرهای آبادان برسند وخبرهای گذشتگان که ایشان را رسیده بشنوند
پس باشد گوشهای که بدان سماع حق حاصل شود وصدق محقق مسموع گردد پس بدرستی که قصه اینست چشمهای
ایشان کور نیست که در سفر سیر نکند تا مانع مشاهده اند در سیر خرابی شهرها مشاهده نشود تا در سیر چون بشهرها
خراب بگذرند مشاهده خرابی کنند لکن دلهای که در سینهای ایشانست کور است بمعاینه نیز در نیابند وبهیچ وجه
راه ادراک حق نیابند وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا
تَعُدُّونَ در آیت سابقه ذکر کوری دلهای ایشان کرد در آیت اثری از آثار کوردلی در بیان آورد چه کسی را که
درد دل چیزی بینای باشد ودر خاطر مقداری دریافت بود عذاب را شتاب نجوید وآنرا با تعدنا نگوید این اثر
از آثار کوری دل است واز نادر یافتن وناشناختن حاصل است کاف خطاب مفعول اول است مر یستعجلون را
بالعذاب مفعول دوم است جمله ولن یخلف الله حالست یا معترضه است برای بیان که عذاب موعود آمدنی است
جمله وان یوما عند ربک حال دیگر است یا معترضه دیگر برای بیان شده عذاب فظاعت عقاب عذابی که یک روز
او همچو هزار سال باشد توان دانست که از اجه فظاعت بود اینچنین عذاب را عاقل چگونه خواهد ونشانی آن
چه نوع فصاعت جوید مما تعدون صفت است مر الف را وتاکید این جمله از جهت ابراز مقصود تقطیع عذاب
بر وجه وکادست معنی اینست ومی جویند از تو شتاب عذاب را وهرگز خدای خلاف نکند وعده خویش را
آنچه وعده کرده است لا محاله خواهد بود والبته روی خواهد نمود وبدرستی که یک روز عذاب نزدیک پروردگار
تو همچو هزار سال است از سالهای که شما می شمارید ومیان خویش در شمار می آرید یا گویند ایام آخرت دراز است
چنانچه یک روز او همچو هزار سال است نسبت بدین جهان وتوان دانست که عذاب در مدت دراز چه قطیع و
هائل بود بیت عمری که فانی است مرنج از رود مرنج ٭ در عمر جاودانه میار عنا ورنج وَكَأَيِّن
مِّن قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ وکاین بمعنی کم خبریه در محل نصب مفعول است
مر امليت محذوف را بشرط تفسیر امليت لها تقریر وتفصیل اوست من قریة بیان اوست وهی ظالمة حال است
از کم من قریة ثم اخذتها عطفست بر امليت جمله وکاین من قریة عطفست بر ویستعجلونک ومعطوفات
الی المصیر بر جمله سابق معنی اینست وچند از قریه مهلت دادیم مر او را وحال اینست که او ظالمه بود
وستمکاری نمود پس او را گرفتیم وهم در دنیا عذاب کردیم وسوی حساب گاه من بازگشت اوست تا چه عذاب بها

خواهد دید وجه عقوبت خواهد بود وخواهد رسید قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ قل استنافیه است در
جواب ماذا اقول لهم حین یستعجلون بالعذاب جمله انما انا لکم نذیر مبین با جمله ندائیه مقول قل است کفار که
شتاب عذاب از پیغامبر صلی الله علیه وسلم میخواستند آنرا بعاهد ناکفتند چنانستی که ایشان برجامع بوده پیغامبر صلی
الله علیه وسلم برصفت بدارت وقدرت آوردن عذاب اعتقاد است قصه مذکور در رد اعتقاد ایشان را قصر افراد
است معنی اینست بکو ای محمد صلی الله علیه وسلم ای مردمان که از من شتاب عذاب می جوئید وانرا باعث نا
میکوئید نه ام من مکر ترساننده شما را ظاهر فرمان خدای را بیان کننده حق را از باطل جدا افکننده نه ایمان دهنده
ونه عذاب آرنده این کار خداست نه کار انبیاست بر من جه میکوئید واز من جه میجوئید ودرین جمله ذکر نذارت
وترک ذکر بشارت باذکر مومنان وکافران بعد این آیت از جهت آنست که جمله یا ایها الناس انما انا لکم نذیر مبین مسوق
برای خطاب کافرانست وذکر مومنان وثواب ایشان برای آوردن کافران آمده واز جهت غبط ایشان مذکور شده یا
کویند بشیر بودن پیغامبر صلی الله علیه وسلم در حق مومنان معلوم بود اخبار بشیر بود پیغامبر علیه السلام در شان ایشان
غیر مفید بود وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ فا سببیه است موصول با صله
مبتداست جمله لهم مغفرة ورزق کریم خبر مبتداست واین جمله عطف است برجمله سابقه معنی اینست پس جون
پیغامبر خدای که از عذاب مردم پس کسانیکه کرویدند واعمال صالحه ورزیدند مر ایشان راست آمرزش خدای وروزی
کریم وعظیم از نیل نوال جنات نعیم وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ معاجزین بر صیغه اسم
فاعل از باب مفاعله وتفعیل خوانند ومعنی بر حسب آن دانند موصول با صله مرفوع المحل بر ابتداست معاجزین
حالست از فاعل سعوا جمله اولئك اصحاب الجحيم خبر مبتداست این جمله عطف است برجمله سابق معنی اینست
وآنانکه در تکذیب آیات ما سعی کردند وانرا در معرض کذب آوردند کاهی سحر کفتند کاهی شعر خواندند کاهی نوشته
پیشینیان دانستند از خدای نترسیدند بوعید عذاب نکرویدند در حالکه ما را از بعث خویش عاجز می خواندند
وزنده کردن بعد موت قادر نمی دانند وعاجز خوانند کسی این را در قادر مطلق جکونه جائز دارند وعقل جه
نوع پندارد لاجرم ایشان اصحاب جحیم اند مستحق عذاب الیم اند جزای بیخبیی مبطلان نار جهنم بود و
روای ایشان جاویدی عذاب الیم باشد وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ أَلْقَى الشَّيْطَانُ
فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ما نافیه است من قبلك
ظرفست من رسول مفعول به است من زائده است ولا نبی عطف است بر رسول لا زائده برای تاکید نفی است
ورسول اخص است از نبی صاحب وحی بود ورسول را یکی دانند وهر نبی را رسول خواجه ذکریا ویحیی صاحب ظ بعضی نبی
شریعت وکتاب نبودند متابعت شریعت وکتاب موسی علیه السلام می نمودند مع ذلک در قران برایشان اسم رسول
اطلاق کرد داخل مضمون قد جاءکم رسول من قبلی بالبینات آورده اذا ظرفست مر القی الا داخل بر القی بر طریق ما
لیس الشیطان قط الا اتیهم من قبل الشیطان ای ما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی الا القی الشیطان فی امنیته اذا تمنی
استثنای مذکور مفرغ است القی حالات مقدره است از مفعول ارسلنا ای ما ارسلنا من رسول ولا نبی الا معتدا
فی شانه القاء الشیطان فی قرائته ما یلیق به اذا قرا ما یلقی الشیطان موصول با صله مفعول است مر ینسخ را جمله
عطف است بر القی ثم یحکم الله عطف است برجمله فینسخ وما ارسلنا این ایت تا اخر عطف است برجمله وان یکذبوك
عطف تسلیه بر تسلیه آن تسلیه در تکذیب امت بود واین تسلیه اندوه تلبیس ابلیس است که صورتی نا بوده
نمود والله علیم حکیم تذییل است روایت پیغامبر صلی الله علیه وسلم سورة والنجم می خواندند تا انکه که در
آیت افرایتم اللات والعزی ومناة الثالثة الاخری رسیده هرکسی در ان آوازی غیر ملائم پیغامبر شنید جنانت مجلس ه
دانستند که کسی بعد ذکر لات وعزی میکوید الغرانیق العلی منها الشفاعة ترتجی جون پیغامبر صلی الله علیه
وسلم در قرات بود این سخن از جمله قرات پیغامبر صلی الله علیه وسلم نمود کافران خوش شدند ودر ابتهاج

آمدند

آمدند کفتند محمد صلی الله علیه وسلم آلهه ما را بستود ودر شان ایشان ستائش نمود یاران از پیغامبر صلی الله علیه وسلم نفی آن
جواب شنیدند پیغامبر علیه السلام این کفتار را نسبت بشیطان کرد واین کفتار من کلا وجه بیزاری آورد ودر آغاز اسلام
شیطان را این استدراج بود که خود را بصورت آدمی مردمان را می نمود در مجلسی در آمدی وبا اهل مجلس کفتی وشنیدی
در جنک احد بصورت صحابی شده ندای الا ان محمدا قد قتل بر آورد ودر میان صحابه شور وغوغا وهزیمت وبکا پیدا کرد
ودر جنک بدر بصورت سراقه که مرد جنکی بود برای دلیر کردانیدن کافران وترسانیدن مسلمانان نمود درین مجلس
نیز در آمد واین آواز شنوانید وحاضران را تشویش کردانید پیغامبر صلی الله علیه وسلم محزون کشت وبترس و
اندوه پیوست این آیت برای تسلیه پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرود آمد وآرام در دل مسلمانان در آمد وآنکه از ظ مفسران
بعضی مفسران مروی است که کفتار مذکور بر زبان پیغامبر صلی الله علیه وسلم رفت ودر قرات او جاری کشت خطاست
که این لفظ کفر است ووقوع او منافی عصمت پیغامبر است وهمه پیغامبران را عصمت از کفر قبل الوحی وبعده ثابت
آیت ان عبادی لیس لك علیهم سلطان این معنی را نفی میکند جکونه تواند که این سخن بر زبان پیغامبر افکند جریان
این سخن را بر زبان پیغامبر اعتقاد نباید کرد جلال وعظمت منصب نبوت را در معرض تسلیط شیطان نباید آورد
معنی اینست ونفرستادیم پیش از تو هیچ رسولی وهیچ نبی مکر انکه القا کرد شیطان در قرات ان پیغامبر
علیه السلام جیزی که لائق منصب او نیست آن هنکام آیات خدای بخواند وبیان آن بداند پس دور کند خدای
آنچه شیطان القا کند وآیات خویش را محکم سازد وبر استواری آرد وخدای علیم است که همه جیز میداند و
حکیم است که همه کار بحکمت تواند هر جه کند بعلم وحکمت کند غم را بشادی وبدی را بنیکی بدل کرداند لِيَجْعَلَ
مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ لام لیجعل
لام کی است متعلق بیلقی الشیطان سوال لام کی برای غرض است وشیطان این عمل برای غرض نمی کند و
برای انکار در قرات ایشان نمی افکند جواب لام غرض مجاز از عاقبت شده بر طریق لدوا للموت وابنوا
للخراب وبر نهج فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدوا وحزنا آمده ما یلقی الشیطان مفعول اول است فتنة دوم
مفعول است للذین جار ومجرور متعلق است بفتنة والقاسیة عطف است بر مجرور قلوبهم فاعل است مر
القاسیه را ای الذین قست قلوبهم وهم المنافقون ولام در الظالمین لام عهد است جه بالا مذکور منافقان و
مشرکانند ومراد از ظالمان اینجا هم ایشانند ودرین کلام وضع مظهر بر وضع مضمر است مقصود از ذکر مناط
خبر است وانجمله تذییل است وتاکید آن از جهت آنست که جون منافقان ومشرکان خود را بدی دانند
واز اهل شقاق وخلاف نمی خوانند در انکار مضمون جمله مصر اند از جهت رد انکار تاکید کرد واز جهت
رفع اصرار توکید آورد معنی اینست القا کرد شیطان در قرات هر رسولی ونبی تا در عاقبت کار بکرداند
خدای عز وجل جیزی را که شیطان القا میکند فتنه یعنی بلا ومحنت مر کسانیرا که در دلهای ایشان بیماری است
یعنی نفاق وشقاق ودشمنی داری است وکسانی که سخت شده است دلهای ایشان یعنی مشرکان وبت پرستان
وبدرستی که ستمکاران مذکور وبدکرداران مسطور ارباب نفاق هر آینه کائن در شقاق دور از وفاق اند
وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ ولیعلم عطف است بر لیجعل
الذین اوتوا العلم فاعل است مر لیعلم را انه با اسم وخبر خویش بجای دو مفعول لیعلم آمده من ربك صفت است
مر الحق را فیومنوا عطف است بر لیعلم ای لیعلم ولیومنوا درین آیت دلیل است که مجرد علم ایمان نبود جه ایمان
تصدیق است وتصدیق ورای علم باشد معنی اینست وتا بدانند آنان علم داده شده اند ودر ده
ونور عقل وکمال دانش آمده اند بدرستی که قران حق است وکائن است از پروردکار تو پس بدو ایمان
آرند ودل ودیده برو کمارند پس دلهای ایشان قرار کیرد وخاطر ایشان اطمینان پذیرد وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ
الَّذِينَ آمَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ انجمله تذییل است وتاکید از جهت رد انکار است جه هادی بوده خدای

مر مومنان را مستلزم است مر مهتدی شدن ایشان و در معنی یکی‌اند که مهتدی شدن مومنان است کفار را انکار آ
و بر انکار این معنی اصرار است بدین جهت جمله را موکد آورد معنی اینست و بدرستی خدای هر آینه راه
رهنمونی کننده مومنانست سوی راهی که مستقیم است یعنی اسلام که دین قوی است وَلَا یَزَالُ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی مِرْیَةٍ
مِنْهُ حَتَّىٰ تَأْتِیَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ یَأْتِیَهُمْ عَذَابُ یَوْمٍ عَقِیمٍ لا یزال از افعال ناقصه است موصول با صله
یعنی الذین کفروا اسم اوست فی مریة ناشیة من القران حتی برای غایت تاتیهم منصوب است بان مضمره بغتة هم
مفعول مطلق است بر طریق ضربت سوطا او یاتیهم عطف است بر تاتیهم عقیم صفت است مر یوم را روز قیامت را
عقیم گویند از جهت انکه جهت کافران از و چیزی نزاید و نتیجه نیکی روی ننماید جمله و لا یزال الذین کفروا
عطف است بر جمله تذییل که گذشته معنی اینست و همیشه باشند کافران در شکی از قران یا در شکی از صراط
مستقیم تا انکه قیامت ایشانرا ناگاه بیاید و ناگهان روی نماید یا بیاید ایشانرا عذاب روز نازاینده و بطبع ناخوش
آینده چون عقیم که در چیزی نزاید و نتیجه نیکی ننماید الْمُلْكُ یَوْمَئِذٍ لِلَّهِ یَحْکُمُ بَیْنَهُمْ فَالَّذِینَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ وَالَّذِینَ کَفَرُوا وَکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِینٌ ای
الملك یوم اذا قامت القیامة لله الملك مرفوع بابتداست لله خبر مبتداست یحکم بینهم مستانفه است یا حالست
موصول با صله یعنی الذین امنوا من نوع الحال با بتداست لهم جنات النعیم خبر مبتداست موصول ثانی و الذین کفروا
تضاده عطف است بر و معنی اینست ملك در روز قیامت از خداست و کسی را در ان روز بوجهی از وجوه
دست تصرف نیست حکم میکند خدای عز و جل میان مومنان و کافران پس آنانکه بخدای گرویدند و تصدیق
پیغامبر ما کردند صلی الله علیه و سلم و عمل شایسته کردند و کارهای پسندیده بروی آوردند پس ایشانرا جنات
نعیم است و نعم مقیم است و آنانکه نگرویدند و بدین خدای کفر ورزیدند ایشان در عذاب خوار کننده‌اند
و در خواری و زاری افکنده معذب شوند و بر عقوبت سرمد بوند نَدْ وَالَّذِینَ هَاجَرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا
أَوْ مَاتُوا لَیَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ قتلوا بر صیغه مجهول ماضی از ثلاثی
مجرد و از باب تفعیل خوانند و معنی باب تفعیل مبالغه و تکثیر دانند روایت کرده‌اند که جماعتی از یاران پیغامبر
صلی الله علیه و سلم پیش آمده گفتند که ما بثواب شهدا میدانیم و در راه جهاد میشتابیم اگر کشته شدیم سعادت
یافتیم اما اگر بمیریم ما را نیز ثواب باشد و رجای جزا بود یا نه این آیت و آیت لیدخلنهم مدخل صدق در شان
ایشان نازل گشت و بیان حصول ثواب و وصول رزق حسن بر تقدیر بودست غیر مرگ شهید بحصول پیوست
در آیت سابقه ذکر مومنان کرد درین ذکر مهاجران بر طریق خاص بعد عام معطوف آورد موصول با صله و
مبتداست ثم قتلوا عطف است بر هاجروا و ماتوا عطف است بر قتلوا لیرزقنهم الله جواب قسم محذوفست
جمله قسمیه خبر مبتداست رزقا مفعول مطلق است حسنا صفت است مر رزقا را و ان الله لهو خیر
الرازقین تذییل است تاکید او از جهت ابراز مدح بر صورت و کالت است معنی اینست وانکسانی
که اوطان خویش ترک دادند و سر در خدمت پیغامبر نهادند پس از ان در جهاد کشته گشتند یا بر حق اجل
خویش مردند بخدای هر آینه ایشانرا روزی دهیم و روزی حسن اماده کنیم بدرستی که خدای در شان نیکو
کنندگان هر آینه اوست بهترین روزی دهندگان لَیُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا یَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِیمٌ حَلِیمٌ
مدخلا بفتح میم و ضم او خوانند و معنی بر حسب آن دانند این جمله تاکید است مر لیرزقنهم رزقا حسنا را
چه مرضی بودن مدخل و مسکن مستلزم است مر حاصل بودن رزق حسن را زیرا که مکان بغیر رزق حسن
مرضی نبود و قرار در و میسر نشود از جهت کمال اتصال کرد که بغیر حرف عطف آورد معنی اینست هر آینه
در آریم ایشانرا در محلی که بدان راضی شوند و این مکان را پسندند و بدرستی که خدای هر آینه علیم است
همه چیز داند حلیم است بردبارست بگناه بر فور نگیرد ذَٰلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِیَ

عَلَیْهِ لَیَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ذلك مبتداست محذوف الخبر ای ذلك ثابت یا خبری است
محذوف المبتدا ای الامر و الشان ذلك یا فاعل فعل محذوفست ای تحقق ذلك یا مفعول فعل محذوف است
ای عرفت ذلك موصول با صله مبتداست ثم بغی علیه عطف است بر عاقب لینصرنه الله جواب قسم محذوفست
و جمله قسمیه خبر مبتداست و جمله ذلك بان بالاول و جمله قسمیه که گذشت و جمله ان الله لعفو غفور
تذییلات تاکید او از جهت ابراز مدح بر سبیل و کالت است معنی اینست این مذکور ثابت است
چنانکه گفتیم یا امر آنست که بیان کردیم و هر که جزای دهد و مکافات زیادت کند بمثل انچه بدان عقوبت
کرده شده و بدانچه بر وی از جور و جفا کرده آمده پس از ان بر ظالم بغی ورزنده شود و بر قدر مکافات
مظلوم گشته و بتعدی از حد مکافات پیوسته نصرت کند بدرستی که خدای حکام را بعفو مقرون کرداند
امرزنده است خطایا را آمرزد و بعضی مفسران بغی علیه عاید بر من عاقب دارند و باغی ظالم را که راضی
بمکافات او نشود ظالم پندارند معنی چنین بود هر که مکافات کند بمثل انچه بد و ظلم رفته پس از ان ظالم بر
بغی ورزد راضی بمکافات نشود ظلم دیگر بنیاد کند خدای ان مظلوم را نصرت دهد این وجه نیز درست
می آید لیکن برین وجه تطبیق اجرای صفت عفو و غفور بر مظلوم مکافی مشکل چه عفو و غفران پس کنه
نباشد و از و کنه متصور نشود و انکه گویند که اورا ترك مکافات اولی بود از وی ترك اولی روی نمود
ترك را در حکم حرمت دارند تطبیق عفو و غفران در قصه او بدین وجه پندارند ترك اولی را جریمه داشتن
بعید بود قائل شدن بران پسندیده نباشد وجه ظاهر وجه اول است وجه دوم مشکلست ذَٰلِكَ بِأَنَّ
اللَّهَ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَیُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ ذلك التایید و النصر بان
الله یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل در اوردن شب در روز تا فزودن روشنای و کم کردن تاریکی و ط
در اوردن شب در روز تا فزودن تاریکی و کم کردن روشنای از جلائل محدثات و جزائل کنوزات
و عظایم آثار کمال قدرت و کرایم اصناف فطرتست ذکر اختلاف لیل و نهار یکی و افزونی کنایت است از
اتصاف قادر مختار بکمال اقتدار یا گویند آفریدن لیل و نهار و تصرف در ان با فزودن و کم کردن
کنایت بود ازین که واقعات لیل و نهار بر وی مخفی نباشد علم قادر بظلم ظالم موجب نصرت مظلوم گردد
و ظالم بنکال و وبال بپیوندد با دربان الله سبیة ذلك مبتداست جار و مجرور خبر مبتداست تذییل
بعد تذییل است و ان الله سمیع بصیر عطف است بر ان الله یولج اللیل فی النهار معنی اینست آن یعنی
یاری کردن خدای عز و جل مومنان را و تایید ایشان را سبب آنست که او موصوف بکمال قدرتست قادر باصناف
فطرتست انچه بندگان در شب و روز میکنند میداند نصر مظلوم و قهر ظالم می تواند بر نسبت انکه سمیع
همه گفتارها بشنود بصیر است همه کردارها ببیند ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ
هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ ذلك ای الاتصاف بایلاج النهار فی اللیل و ایلاج اللیل فی النهار و اتصاف
بالعلم و الاقتدار ثابت بدلیل انه الحق و انه الکامل المطلق ذلك مبتداست هو در هر سه مقام ضمیر فصلست
میان اسم ان و خبر او و ان با اسم و خبر و با معطوفات مجرور باست و جار و مجرور خبر مبتداست جمله
تذییل است بعد تذییل معنی اینست آن یعنی اتصاف بکمال قدرت و عظیم فطرت و سایر صفات عظام
و بعزت کرام است که او حق است و بطلان انکه می خوانند از غیر او محقق است و بدرستی که خدای خدا
خداوند علا و بزرگیست نقصان ذات و صفات او را منافی است أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ استفهام برای انکار است رویت بمعنی دیدن چشم است
چه آب فرود آمدن از سمت آسمان و سبز شدن زمین بعد فرود آمدن آن مبصرات بچشم است
و تواند بود که رویت بمعنی علم باشد که مقصود از دیدن بچشم علم است ان با اسم و خبر خویش قایم مقام

جریمه

نه

علیم

دو مفعول الم تر و تصبح یعنی اصبح است استعمال مضارع بجای ماضی از جهت استحضار صورت واقع اختصار است
بر طریق الله الذی ارسل الریاح فتثیر سحابا در کلام عرب بسیار است وجمله الم تر تا آخر متضمن دلیل دیگر از
دلائل کمال قدرت وعلامتی از علامات بدیع فطرتست مقرر است مر مقصود گذشته را و محقق است مر مضمون
جمله که بالا رفته فتصبح مرفوع آمده بعد فا باضمار ان منصوب نشده زیرا که علامت صحت فا جواب بفاصیت
تقدیر ان گفته اند و بر شرائط صحت معنی ان فعلت رفته اند واینجا مقصود بیان تیقن سبز گشتن زمین است
وتقدیر شرط مستلزم تردد است منافی تیقن معنی اینست ایا نبینی یا گوئید ایا نمی دانی بدرستی که خدای
از سمت آسمان آبی را فرود آورد یعنی باران پیدا کرد پس زمین سبز گشت و بنضارت و تازگی پیوست ف
این هر دو از عجائب قدرت و بدائع فطرتست بدرستی که خدای عز وجل لطیفست بخفایای مصالح ودقایق
تدابیر خبیر است یعنی آگاه است بهر قلیل و کثیر بارانیدن باران از اثار رحمت او بود و رویانیدن گیاه
از موجبات رافت او باشد له ما فی السموات و ما فی الارض وان الله لهو الغنی الحمید جمله دیگر است
در بیان کمال قدرت خدای تعالی و بیان اثار قوت جل وعلا موصول با صله مبتداست له خبر مبتداست
جمله مقرر مقصود جمله سابقه است وان الله لهو الغنی الحمید تذییل است تاکید جمله از جهت اظهار
ثنای خدای بر وجه کمالست و این معنی عرب را از عهد اظهار اهتمام در بیان مقصود عادتست
معنی اینست مر خدایراست عز وجل که رب العالمین است وآنچه در آسمان و زمین است کسی که آنچه
در آسمان و زمین است ملک او باشد همه موجودات ملک او بود و داخل در تصرف او باشد کدام قدرت
او را نشد و شکر قدرت او خوانند و بدرستی که خدای هم اوست بی نیاز است ستوده بی انباز است
غنی است بغنای مطلق ستوده است بصدق وحق الم تر ان الله سخر لکم ما فی الارض والفلک تجری
فی البحر بامره و یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه ان الله بالناس لرؤف رحیم استفهام
برای انکار است و انکار نفی اثبات باشد واینجمله دیگر است در بیان قدرت و فطرت مقرر است مر مقصودی
که گذشته و مضمونی که بالا رفته و موصول با صله یعنی ما فی الارض مفعولست مر سخر را والفلک عطف است
بر ما فی الارض تجری فی البحر حالست یا صفت است مر الفلک را بر طریق ولقد امر علی اللئیم یسبنی یا مستانفه معلله
فی البحر بامره متعلق اند بتجری السماء مفعولست مر یمسک را ان تقع بتقدیر من ان تقع متعلق است بیمسک
الا باذنه استثنای مفرغست از مضمون تمسک السماء ای لا تقع السماء علی الارض ان قبل الناس کلهم موتی
العالمون وابی زید الا ان نطیعک ای لم یفعل زید الا طاعتک بالناس متعلق برؤف در تقدیر موخر است
رحیم خبر دیگر است جمله تذییل است تاکید از جهت ابراز مقصود بر وجه کمالست معنی اینست
ایا ندیده یا گوئید ایا ندانسته بدرستی که مسخر کرده است برای شما خدای عز وجل آنچه در زمین است
وکشتی را که روانست بامر او در دریا و آسمان معلق را نگاه می دارد از آنکه بر زمین افتد و جهان خراب
گردد و آسمان جز باذن او بر زمین نخواهد افتاد و جهان بی ارادت او رو بخرابی نخواهد نهاد بدرستی که
خدای عز وجل هر آینه مهربانست و بخشاینده است رحمت کننده است بر ایشان تسخیر آنچه در زمین
است از اثار رحمت بر مردمانست ونگاه داشتن آسمان از افتادن بر زمین نشانه رحمت کردگار رحمان
است وهو الذی احیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم جمله دیگر است متضمن بیان قدرت و مشتمل بر ذکر فطرت
با جمله سابقه در مقصود موافق آمده و از جهت مناسب در معنی بر جمله سابقه معطوف شده وهو مرفوع
بابتداست موصول با صله و با جمله معطوفه خبر مبتداست معنی اینست و خداست که شما را در ارحام
مادران زنده گردانید پس از آن که برسد اجل بخواهد میرانید پس از آن برای جزا زنده خواهد کرد و در جای
گاه خواهد آورد و بجزای اخروی بر آن مترتب گرداند و کسی را که خیری نصیب کرده است آن درجات ف

درکات

ودرکات برساند ان الانسان لکفور اینجمله تذییل است جهت اثبات دلالت بر سبق نعمت میکند محقق اعطا
نعم باشد تاکید جمله از جهت رد انکار است چه کفار را در انکار این کار اصرار است معنی اینست بدرستی که
جنس آدمی کافر کفور است بکفران نعمت از طریق شکر دور است اگر جنس آدمی پندارند مقید بکافر مراد
دارند عام مخصوص البعض بود بعض افراد او از عام مخصوص باشد انبیا و اولیا را و جماعتی که خدای عز و
جل ایشان را درایت و قلیل من عبادی الشکور شکور خوانده از عموم ایشان بیرون آیند و بنبوت اضافت
شکر و ناسپاسی داخل شاکران باشند متضمن بکفران بشوند ودر کفران در نیایند لکل امة جعلنا منسکا
هم ناسکوه فلا ینازعنک فی الامر وادع الی ربک انک لعلی هدی مستقیم روایت کرده اند که کافران
مسلمانان را گفتند و در شان ذبیحه مجادله جستند با مسلمانان که چیست که شما کشته خویش می خورید از
مردار که کشته خداست پرهیز میکنید این ایت در شان ایشان وارد گشت واینجمله بر وجه اعتراض برای
رد مجادله ایشان بورود پیوست منسکا مفعول اولست مر جعلنا را لکل امة جار ومجرور مفعول دوم است
جمله هم ناسکوه صفتست مر منسکا را فلا ینازعنک فا سببیه است لا ینازعنک نهی غایبست با نون تاکید
واو جمع از جهت التقای ساکنین محذوف شده فی الارض ظرفست مراد از امر امر شریعت یا امر ذبایح مخصوص
وادع امر است مر پیغامبر را صلی الله علیه وسلم عطف است بر نهی غایب سابق انک لعلی هدی مستقیم تذییل است
یا تعلیل است تاکید جمله از جهت دفع انکار کافرانست چه مقصود درین خبر اعلام ایشانست واین جمله
را معترضه دارند متضمن ذکر مناسک پندارند معنی اینست مر هر قومی را قربانی و جای قربانی و
وقت قربانی یا عبادتی و وقت عبادتی و جای عبادتی گردانیدیم یا شریعتی که آنرا اتباع کنند و باعتقاد درست و
اخلاص معمول سازند بر ایشان بوحی رسانیده ایم که ایشان تقرب کننده بدانند و ذبح کننده آن قربانند و در
هر شریعتی ذبح مخصوص بنام خدای بی شرکت مخلوقی بود همچنین نوع خدای شما را قربان فرمود در هر شریعتی و
مردمان صفت قربت داشتند کشته خویش میخوردند واین مجادله در دل نمی آوردند پس هر آینه در کار دین
باید کار ذبائح مردمان منازعت مکنید و با این مجادله شوند کان خود راه مجادله ما فکنید که این قربتی قو
قدیمه و از پیش شریعتی مستقیم در وجای دم زدن کسی نیست ومخالفت در وی معنی است و دعوت بکن مردمان
را بسوی عبادت پروردگار و بخوان سوی طاعت کردگار بدرستی که تو بر هدایت عظیمی و راهنمای مستقیم دعوت
تو نافع آید و بخدای تو اهتدا روی نماید وان جادلوک فقل الله اعلم بما تعملون ما مصدریه است یا موصول
موصول با فعل یعنی مصدر است مجرور با است جار و مجرور متعلق است باعلم وجمله اسمیه یعنی الله تا آخر
مقول قل است وجمله فعلیه جزای شرط است وجمله شرطیه عطف است بر جمله ولا ینازعنک معنی اینست
واگر کافران با تو مجادله کنند و مکابره و ستیزه پیش آیند پس بگوی خدای داناتر است بعمل شما یا آن چیزی که می
کنید و مکابره و معانده که می ورزید سزای خواهد کرد و اثری پیدا خواهد آورد واین وعید است بر وفق
ولیت طریقه آرام سکینت واین سخنی است بر همه مکابران توان گفت و دری است که پیش متکبران توان سفت
الله یحکم بینکم یوم القیامة فیما کنتم فیه تختلفون خطابست مر مومنان و کافران را متضمن وعید کافران و
وعد مومنان فیه متعلق بتختلفون تختلفون خبر است مر کنتم را کنتم صله است مر مای موصوله را جار ومجرور
یعنی فیما کنتم فیه تختلفون ظرفست مر یحکم را که خبر مبتداست جمله مستانفه است در جواب ماذا یصنع
الله بالفریقین معنی اینست خدای میان شما مومنان و کافران حکم خواهد کرد و در قضیه که شما اختلاف
دارید حق و حقیقت پیدا خواهد آورد مومنان با نعام مخصوص خواهند گشت و کافران با یلام و انتقام خواهند
پیوست میان فریقین بثواب و عقاب نعیم و جحیم فرق خواهد نهاد و هر دو گروه را آنچه بدان سر دارند
واستحقاق آن دارند خواهد داد الم تعلم ان الله یعلم ما فی السماء والارض ان ذلک علی الله یسیر ۹

استفهام برای انکار است و انکار نفی اثبات بود ان با اسم و خبر قایم است مقام دو مفعول یعلم ما فی السماء و
الارض مفعول من یعلم را جمله الم تعلم ان الله یعلم باشد است من جمله بحکم که هرکه همه قضایا بدا اند حکم کردن بحق
تواند ان ذلک فی کتاب تعلیل است من یعلم را چه کتابت بعلم تعلق دارد زیرا که کاتب معلوم خود را در کتاب می
آرد تاکید جمله از جهت تقدیم ملوح است چه اثبات علم ملوح سوی کتابت است بتقدیر جمله را تاکید
کرد و بر وجه استیناف موصول آورد و جمله ان ذلک علی الله یسیر تا بید است من جمله ان ذلک فی کتاب
تاکید آن از جهت تقدیم ملوح است چه اخبار بکتابت همه معنیات وجمیع واقعات مستبعد ان ملوح بر آن
که اینچنین کار دشوار است بر خدای آسانست بتقدیم ملوح تاکید کرد و بوجه استیناف موصول آورد
معنی اینست ایا ندانی ای مخاطب یا ایا ندانی ای محمد یعنی میدانی بدرستی که خدای میداند
انچه در آسمان و زمین است بدرستی که انچه در آسمان و زمین است در کتاب مبین است یعنی در لوح محفوظ
کتابت شده و در ام الکتاب مکتوب آمده کتابتی که متضمن بیان احوال و اعمال آفریدگانست بر خدای که قادر
مطلق است و قدرت او بر همه محقق است آسانست هیچ جز از علم او بیرون نبود و هیچ ممکن از قدرت او
خارج نشود وَیَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَیْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِینَ مِنْ
نَصِیرٍ در ایات سابقه بیان علامات کمال قدرت خدای کرد و براهین وحدانیت او در بیان آورد درین
آیت شکایت از مکابره ایشان می‌کند و بکار ناشایسته عبادت غیر خدای در حق وضوح بدکرداری و فضح
رستکاری می‌افکند و اینجمله معطوفست بر مضمون ایات سابقه ای تعلمون تلک الدلائل الواضحة فی الوهیته
ویعرفون البراهین القاطعة علی وحدانیته من دون الله متعلق است بیعبدون سلطانا مفعول ینزل است
ما موصولست لم ینزل به سلطانا صله اوست موصول با صله مفعول یعبدون است و ما لیس لهم به من علم عطف
به ما لم ینزل به متعلق است بعلم بتقدیر و تا خیر و اگر نه معمول مصدر مقدم نشود و اولی آنست که بر طریق
مستقر باشد حال از علم برد معمول مصدر نکویند را ه تقدیم معمول مصدر بجویند علم اسم لیس است لهم خبر اوست
و جمله صله ماست و ما در و ما للظالمین نافیه است و بمعنی لیس است نصیر بزیادت من اسم ماست للظالمین
خبر اوست و لام در للظالمین برای جنس است و تواند بود که لام برای عهد بود عهده عبر خدای معهود باشد
جمله و ما للظالمین حالست معنی اینست و می پرستند از غیر خدای چیزی را که خدای به پرستش ان حجتی و
برهانی نفرستاده است و می پرستند چیزی را که ایشان را بدان علمی نداده است بغیر حجت می پرستند بغیر علم کار می
کنند و حال آنست که مر ظلم کنندگان و عبادت در غیر محل نهندگان را یاری کننده نیست و رهاننده از عذاب خدای
نیست وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَیْهِمْ آیَاتُنَا بَیِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِی وُجُوهِ الَّذِینَ کَفَرُوا الْمُنْکَرَ یَکَادُونَ یَسْطُونَ بِالَّذِینَ
یَتْلُونَ عَلَیْهِمْ آیَاتِنَا قُلْ أَفَأُنَبِّئُکُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَٰلِکُمُ النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِینَ کَفَرُوا وَبِئْسَ الْمَصِیرُ اذا
شرطیه است آیاتنا فاعل تتلی است بینات حالست از آیات تعرف جزای اذاست المنکر مفعولست مر تعرف را
منکر مصدر است بمعنی ناخوشی و ناپسندیدن یکادون از افعال مقاربه است یسطون خبر اوست آیاتنا مفعول
یتلون است و یتلون با متعلقات خویش صله الذین است و موصول با صله مجرور باست جار و مجرور
متعلق بیسطون جمله قل مستانفه است در جواب ماذا اقول لهم حین تعرف فی وجوههم المنکر فا در فانبئکم
عاطفه است معطوف علیه محذوفست ای اتجهلون فانبئکم بشر من ذلکم و استفهام برای تقریر است بمعنی ثبت
و ذلکم اشارتست سوی انچه ایشان از تلاوت آیت قرآن مکروه می‌دانند و بزعم خویش شر می‌پندارند ای
اخبرکم باهوش من ذلکم ای اخبرکم بما تکرهونه من تلاوت ایات القرآن وهو آیته فی زعمکم النار خبر
مبتدای محذوفست بتقدیر هو النار و جمله هو النار در جواب ماهو مستانفه است و جمله وعدها
مستانفه دیگر است در جواب ما شانها یا صفت مر النار است الذین مفعولست مر وعد را ضمیر منصوب متصل

در وعدها

در وعدها مفعول دوم است بر وجه ایصال ای وعدها الکافرین جمله و بئس المصیر تذییل است مخصوص بذم
محذوفست ای بئس المصیر مصیرهم و جمله شرطیه یعنی و اذا تتلی علیهم با جزای عطف است بر یعبدون عطف شکایت
بر شکایت معنی اینست وچون خوانده شود بر ایشان ایات ما در حالی که ایات ظاهر شناخته شود در
روهای کافران و بشرهای ایشان اثر انکار کرده و ناخوشی کشتی نزدیک باشند که بر جهند و حمله کنند بکسا
که ایات ما را بر ایشان می‌خوانند و وحی ما را ظاهر میکردانند بگوی ای محمد صلی الله علیه و سلم ایا خبر کنم شما را
بچیزی که بتر است از انچه شما از بد می‌پندارید موجب ناخوشی و ناپسندی انکار دید این نار است وعده کرده
بدان خدای عز و جل برای کافران و بد بازگشتی است بازگشت کفار و مصیر ایشان سوی نار از نار سخت تر چه
بود از عقوبت ابد و عذاب سرمد بدتر چه باشد یَا أَیُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِینَ
تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَیْئًا لَا یَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ
ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ در ایات سابقه دلائل کمال قدرت خدای ذکر کرد و براهین و حجج وحدانیت او
بجای آورد مشرکان را مردود ساخت و شرک را دور انداخت درین ایت برای تقریر و تایید آن مثلی ظاهر
آورد بحکم الامثال مصابیح الافعال مدعی و حجت را بیان کرد جمله ندائیه یا ایها الناس برای تنبیه مقدمه مقال
و ضرب مثل تایید مذمت کافران و تباه حالات ایشانست فای فاستمعوا له سببیه است ان الذین تدعون من دون
الله بیان مضروب مثل است تاکید او از جهت ایراد مقصود بر سبیل و کالتست فاعل تدعوا بصیغه خطاب ضمیر
مخاطبست و بر قرات یدعون بصیغه غایب ضمیر او عاید بر کفار است بر هر دو وجه جاری است بر غیر من هی له
او ان ضمیر واجب نشود مگر در صورت التباس چنانچه زید عمرو یضربه هو بخلاف هند زید یضربه اینجمله محل
قیاس نیست ایراد ضمیر شد لن یخلقوا خبر ان است لن برای تاکید نفی است و لو اجتمعوا له حالست ای
ستو یا اجتماعهم و ان یسلبهم الذباب شرط است شیئا مفعولست مر یسلبهم را هم بتقدیر بر وجه ایصال
مفعول دیگر است لا یستنقذوه جواب شرط است جمله عطف است بر ان یخلقوا جمله ضعف الطالب و المطلوب باعتبار
بیان ضعف طالب تذییل است چه عدم استنقاذ از جهت ضعف طالب ضعف الطالب تاکید اوست و باعتبار ضعف مطلوب
تکمیل است چه از جمله لا یستنقذوه وهم ان می‌آید که انتفای استنقاذ مسلوب که از سالب که مطلوب است
از جهت قوت مطلوب باشد و طالب در انتفای استنقاذ او معذور بود بیان ضعف مطلوب وهم مذکور را دفع
کرد ضعف المطلوب بر وجه تکمیل آورد معنی اینست ای مردمان مثلی زده شد و مثلی در بیان آمد پس او را
استماع کنید و بر شنیده آن گوش دارید بدرستی که آن کسانیکه می‌خوانید شما یا می‌خوانند کافران ایشانرا الهه از
غیر خدای مگسی را بیافرینند که مخلوق ضعیف است هرگز بیافرینند اگرچه در آفریدن او همه جمع شوند و اتفاق
کنند و اگر برباید مگس از ایشان چیزی را رها نکنند و رهانیدن نتوانند حکایت کرده اند که کافران در تن بتان زعفر
و طلا می‌کردند و در سرهای ایشان طلا می‌مالیدند در می‌بستند و از مگس امان می‌جستند مگس در روزنها در را
و شهد خوردی و بی انداخته او رونق زعفران بردی بتان مذکور علت رهانش نمی‌دانستند و رها
نیدن خویش از مگس نمی‌توانستند بعضی گویند که طالب بت است دفع مگس از خود می‌جوید و بعضی گویند مگس
که در ایذای بت می‌پوید هر دو ضعیف و ناتوانند کاری که متعلق بقوتست نمی‌توانند لکن بت از مگس ضعیف تر
است چه مگس حیوانست بقوت حرکت ارادی در طیرانست بت جمادست هیچ قوتی ندارد هیچ کاری با رادت
و اختیار نمی‌آرد مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِیٌّ عَزِیزٌ اینجمله تاکید آمده مر جمله را که بالا مذکور شده
که از جمله ان الذین یدعون تا آخر متضمن است مر معنی جعلوا لله شرکاء هؤلاء الضعفاء ما قدروا الله حق قدره
ای ما عظموا الله حق عظمته و ما عرفوه حق معرفته چه هر که ضعیف را شریک قوی گرداند قدرت نداند جمله
ان الله لقوی عزیز تذییل است تاکید او از جهت آنست که قوت شریک گردانیدن ضعفا در الوهیت با خدای

عنهم ر

مدی

علامت آنست که ایشان عزت وقوت اورا منکرانند وبران کارمصرانند از جهت ظهور علامت انکار جمله موکد
آورد واستعال بتواکید کرد معنی اینست تعظیم نکردند خدای را او باندازه عظمت او نشناختند اورا حق
معرفت ان ضعفارا باقوی شریک کردنا وقوت وعزت او در دنیا وردنا بدرستی خدای عزوجل هرآینه قوی است
طاغالب است هیج قوی بقوت وعزت او نرسد این جنین ضعفارا که بامکسی برابری نتواند وحیله رها کردن ربوده
مکسی را از مکسی رهانیدن ندانند باو جای شرکت باشد ومحل برابری بود اَللّٰهُ یَصْطَفِی مِنَ الْمَلَائِکَةِ رُسُلًا
وَمِنَ النَّاسِ اِنَّ اللّٰهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ مشرکان هردو نوع کفر در الهیات وشرک آوردن وکفر در نبوت وانکار
پیغامبر صلی الله علیه وسلم کردن داشتند ودر هردو قسم دل در غلو واستقصار در باطل وکفتن سخنان بی حاصل
میکاشتند جون در ایات سابقه نوع اول را ازدو نوع کفر رد کرد وحجت وبرهان آورد الزام ایشان را بنهایت
رسانید وحجج وبراهین را واضح کردانید جنانتی که ایشان از نبوت ورسالت سوال کردند ودل بر بیستنی ازان
اوردند درین آیت بیان رسالت کرد ونبوت را بر سبیل استیناف در بیان آورد الله یصطفی مبتدا است یصطفی
بامتعلق خبر است رسلا مفعول یصطفی است من الملائکة حالست از رسلا از جهت تنکیر ذوالحال مقدم شد ومن الناس
عطف است بر من الملائکة جون رسالت باصطفای خدای متعلق بود وباختیار او متحقق باشد میان ملک وبشر فرق
نکند ودر میان ایشان افتراق نیفکند هر برکزیده ملک نیز رسول ودر میان ایشان نبود وهر کزیده بشر هم از ان
رسول باشد درین باب فرق کردیم میان ملک وبشر خطاست ونفی رسالت بشر بعد برکزیدن خدای عزوجل نارواست
جمله ان الله سمیع بصیر تذییل است تاکید او برای اظهار مدح بر سبیل وکالت است معنی اینست خدای از جنس
فرشتکان واز مردمان فرستادکان را برکزیند وخرد میان میان برکزیدکان خدای تقدیر برکزیدن بملکت
بملکیت وبشریت صورت فرق نبیند جه هرکه احکت او برکزید وهرکه امکرمت او برکشید برکزیده وبرکشید قادر
مطلق است آسمانی را جون ابلیس بر خاک راند وخاکی را برتر از آسمان کند ودر برکزیدن خدای جه جای سخن
بود ودر برکشیدن او جه محل تردد باشد بدرستی که خدای سمیع است کفته وکفتار همه شنود بصیر است کردار
همه بیند نه فرشته مرسل از حد امر تجاوز کند نه بشری که مرسل است از ادای وحی وفرمان بیرون آید
جون هردو نوع خدای را سمیع وبصیر دانند بدمی وقدمی از حد رسالت تجاوز نتوانند در پیغامکزاری ملکیت چه
افزاید ودر ادای وحی در بشریت جه کم آید یَعْلَمُ مَا بَیْنَ اَیْدِیهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَاِلَی اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ یعلم
ما بین ایدیهم صفت است مر سمیع بصیر را یا خبر دیکر است یا مستانفه است در جواب بیتی لنا ما شانه معنی
اینست بدرستی که میداند خدای انجه بیش ایشانست یعنی انجه کذشته وباشد وانجه بس ایشانست یعنی آنجه
آینده وبود بعلم قدیم ماضی وحال وکائنات زمان واستقبال را احاطت می تواند وبسوی حکم خدای عزوجل امور
ماضی ومستقبل بازکردد وبرقرات ترجیع کویند بازکردانیده شده بدایت همه ازوست ونهایت همه بدوست
یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَافْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ بعد بیان الهیات ونبوات
واتمام بیان اعتقادات جنانتی که مومنان منتظر بیان شرائع اسلام شد وبیان اعمال الصالحة ایمانی طالب
کنند این آیت بر سبیل استیناف در بیان شرائع وارد کشت وبدو اعمال صالحه ببیان پیوست وجون در آغاز
اسلام در نماز رکوع وسجود نبود امر برکوع وسجود هم نبود ازین جهت در بیان شرائع امر برکوع وسجود
مقدم کرد یا ایها الذین امنوا ارکعوا واسجدوا آورد واعبدوا ربکم عطف است بر وارکعوا واسجدوا بر سبیل
ذکر عام بعد خاص بارادت کلجنس عبادات وافعلوا الخیر عطف است بر اعبدوا واعم است از عبادات مشتمل است
بر ادای حقوق الله وادای حقوق عباد ومکارم اخلاق ومحاسن عبادات لعلکم تفلحون بمعنی لکی تفلحوا متعلق
است باداى مذکور معنی اینست ای مردمانی که ایمان آورده اید رکوع کنید وسجده آرید وپروردکار خودرا
پرستید وهر خیری که بجا آرید وهمه خیر بیارید وهمه نیکی ورزید تا رستکار شوید وَجَاهِدُوا فِی اللّٰهِ حَقَّ

جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاکُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ اَبِیکُمْ اِبْرَاهِیمَ وجاهدوا عطف است بر وافعلوا فی الله
متعلق است بجاهدوا الجد فقد ومضاف ای جاهدوا فی اعلاء دین الله یا فی بمعنی لام است ای لتحصیل رضاء الله حق جهاده منصوب
مطلق است اضافت حق سوی جهاد بمعنی من است واضافت جهاد سوی خدای باعتبار ملابسه است جهادی که خدا فرموده
وجهادی که از جهت رضای خدای روی نموده هو مبتدا است این جمله معلله است مر امر سابق را یعنی انواع عبادات
مذکوره خبر است مسطوره بجای آرید وکارهای خیر برای خدای بکنید زیراکه او شما را برکزیده است ودر تکالیف از شما
حرج برکرفته وکار شما آسانی بدیرفته کسی که برکزیده کسی باشد وبرکشیده کرم او بود باید که در طاعت اهتمام نماید واوامر
ونواهی او بجا آرد وما جعل علیکم فی الدین عطف است بر اجتبیکم من حرج مفعول اولست مر جعل را من زائده است علیکم
مفعول دوم است فی الدین ظرفست مر ظرف مستقر یعنی علیکم ملة ابیکم نصب است بر اغلا بتقدیر الزموا یا نصب است
بر اختصاص بتقدیر اعنی یا مفعولست مر اتبعوا محذوف را جمله اتبعوا بدل اشتمالست از جاهدوا اتباع ملة ابرهیم
مشتمل است بر اوامر سابق معنی اینست وجهاد کنید باکفار حق جهادی که نسبت بخدای دارد باعتبار انکه
فرموده اوست یا جهادی که از جهت اعلاء دین اوست یا برای رضای اوست بعضی مراد از جهاد با نفس وجهاد
باشیطان دارند وحکم حدیث رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر این را جهاد اکبر پندارند بعضی کلمه حق که پیش
پادشاه کویند آنرا از باب جهاد دانند بعضی همه طاعت را که متضمن مشقت نفس است جهاد خوانند زیراکه خدای عزوجل
شما را برکزیده وبر شما در تکالیف شما حرجی نکردانیده کار شما بحد شدت ومشقت نرسانیده در محل مشقت رخصت داده
ودر مواضع حرج آسانی نهاده کسی را که عاجز از رکوع است وسجود آسانی یعنی نماز باشارت فرموده مریض ومسافر را
در روزه رمضان افطار فرموده کسی را که بر استعمال آب عاجز است بر تیمم آورده ودر سرورتی ودر روزه وجره اکتفا
مباح کرده همچنین در سایر محال عجز ومشقت وهمچنین سایر مواضع رخصت ملت پدر خویش ابرهیم لازم کیرید دین حنیفی
را بی روی کنید سوال مخاطب باتباع ملت ابراهیم علیه السلام همه امت اند ومعلوم است که ابرهیم علیه السلام پدر همه
نیست در شان همه امت ملت ابرهیم جکونه آید نسبت مخاطب برین لفظ جه نوع شود وصحت اضافت ابوت ابرهیم سوی
همه جکونه روی نماید جواب اکر ابوت مذکور دینی مراد شود نسبت سوی همه امت مستقیم آید واکر ابوت نسبی مراد
باشد از باب نسبت صفت بعضی سوی کل بر طریق ایتها العیر انکم لسارقون واذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها ومانند
آن باشد هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ مِنْ قَبْلُ وَفِی هٰذَا لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهِیدًا عَلَیْکُمْ وَتَکُونُوا شُهَدَاءَ عَلَی النَّاسِ جمله
جمله وهو سمیکم بیانست مر جمله هو اجتبیکم را جه مسلمانان کرده ومسلم خوانده مبنی بر اسلام دادن است
برکزیده ومیان نوع خویش بنعت نوع خویش اسلام برکشیدن است لیکون متعلق شهید است وتکونوا عطف است
بر لیکون الرسول معنی اینست او نام کرد شما را پیش از ظهور شما مسلمان در کتب پیشینیان ودرین کتاب قران تا رسول
رقیب بر شما شهید بحال شما وکار شما شود وکواه بر قصه حال شما باشد وشما بر امتان دیکر شهید باشید وبر ابلاغ
امر رسول آنرا کواهی دهید وکیفیت شهادت ایشان در سورة بقره اوردیم وبتوضیح وتشریح بیان کردیم کسی که شما را
بر استعداد مسلمانی آفرید بعد ازان مسلمان کردانید وپیش ازانکه ظاهر شوید مسلمان کفت واز شما حقوق اسلام
جست سزاوار که اورا پرستش کنید واوامر اورا جنانجه شرطست بجا آرید فَاَقِیمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّکٰوةَ وَاعْتَصِمُوا
بِاللّٰهِ واقیموا الصلوة با معطوفات خویش عطف است بر امر سابق بر سبیل ذکر خاص بعد عام از اظهار شرف زکوة که
اورا ام العبادات البدنیة خوانند واز لوازم عبادات بدنیه کویند معنی اینست ونماز بر پای دارید وزکوة
را بمصارف بیارید وبخدای پناه کیرید وعصمت او بجان پذیرید هُوَ مَوْلَاکُمْ جمله معلله است بر اعتصام معنی
اینست عصمت کیرید بخدای زیراکه اولی ومولی شما اوست خداوند باشد وناصر بود سزاوار است اعتصام بدو کنید
وخودرا در پناه او افکنید فَنِعْمَ الْمَوْلٰی وَنِعْمَ النَّصِیرُ فا سببیة است ای واذا ثبت انه مولینا ونصرنا فنعم المولی ونعم النصیر
درهر دو جمله مخصوص بمدح محذوفست ای فنعم المولی مولینا ونعم النصیر نصیرنا معنی اینست جون ثابت شد که خدای

عز وجل مولی ماست و نام رهاست پس نکو مولی است خداوند و نیک نصیری است حق جل و علا همه کالی دین و دنیا با تمام کرداند
و مقاصد و مآرب اولی و اخری با تمام برساند والله اعلم بدانکه مقطع این سورت نیز مقطع حسن است و منتهای است
مستحسن ذکر بر اتمام کلام و رسیده سخن بانتها و اختتام است لا اله الا هو رب توکلی علیه و هو حسبی سورة المومنون
این سورت مکی است صد و هفده آیت هزار و سیصد و چهل کلمه چهار هزار و سیصد و دو حرف ربط او بسورت
حج آنست که در خاتمه سورت حج ذکر امر باقامت صلوة در اول سورت مومنون ذکر اقامت صلوة که مقتضی امتثال
امر مذکور است آورد ربط دیگر انکه در خاتمه سورة حج ذکر مولی مهربانست در آغاز سورة مومنون ذکر فلاح بندگان
چه بندگان اینچنین خداوندی رستگارند و بفلاح و نجاح سزاوارند و بدانکه این سورت را بمدح مومنان
و ذکر فلاح ایشان افتتاح کرد بعده چند صفتی از صفات مومنان که مناط و مدار فلاح ایشانست و متضمن مدح
و ثنا ایشانست و ذکر معانی ایشان آورد بعده جمله ولقد خلقنا الانسان در بیان خلق انسان و منشاء وجود آدمیان و احوال
بدایت و بودن ایشان از اهل عنایت مذکور گشت و آیات لنفس ایشان تا دران تفکر کنند و بدولت ایمان و عبادت
برسند بذکر پیوست بعده بجمله ولقد خلقنا فوقکم سبع طرائق ذکر آسمانها متضمن ذکر آیات آفاق بر قصه سنریهم
آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم ممهد کردانیده بعده بجمله و انزلنا من السماء ماء الی قوله و علی الفلک تحملون بذکر باران
و درختان و انعام و مراکب از انعام و سفائن که آیات متفرقه است رسانیده بعده پیغامبران که ایمان آوردند
جهت کافران که پیغامبران را تصدیق نکردند در بیان آورد کلام در قوت قد افلح المومنون و قد خاب الکافرون
گشت و جمله مذکور بانتظام و التیام پیوست بعده بجمله یا ایها الرسل کلوا من الطیبات رسلا مر بعده ذکر
ایشان بصیغه غائب بر وجه التفات از غیبت سوی خطاب مخاطب ساخت اگرچه متعدد بودند و در ازمنه مختلف
روی نمودند باعتبار تعلق هریکی در وقت وجود خویش همه را مخاطب بعد لو ایکخطاب داشت بعده متفرق شدن
کافران ساختن ایشان یک دین را ادیان در بیان آورد از جمله فتقطعوا امرهم بینهم زبرا تا آخر سورت ذکر
ایشان کرد تا کلام بجمله و من یدع مع الله الها آخر لا برهان له برسید ذکر کافران بانتها انجامید جمله و قل
رب اغفر وارحم را بر وجه تذییل آورد سورت را بتلقین دعای مذکور و ثنای مسطور ختم کرد شک نیست که جملها
که از یک بابت اگر مقاصد آن مغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود
از همه یکی است و هریکی در مقصود کلی مقرر دیگری است معترضاتی که در میان آمده و میان کلامها متصل واقع
شده بر جمل دیگران از هر نوع در محلهای که بیاید بمشیة الله و عونه بیان آن نماید والله اعلم بالصواب
و الیه المرجع و المآب بسم الله الرحمن الرحیم قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ
وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ
أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَا
تِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ قد برای اثبات امری است که سامع منتظر آن بود کما برای نفی چیزی است که سامع منتظر آن
باشد موصول با صله یعنی الذین هم فی صلوتهم خاشعون صفت است مر المومنون را مرفوع المحل با بتدا است خا
شعون خبر مبتدا است فی صلوتهم ظرف است مر خاشعون را از جهت رعایت فاصله مقدم شده عن اللغو متعلق است
بمعرضون للزکوة متعلق است بفاعلون فعل بر تمام افعال صادق است بر ضرب و اکل و قیام و قعود و مانند آن
واقع شود گفتی فعل فعل الضرب و فعل فعل القتل و فعل فعل الشرب و فعل فعل الاکل سائغ باشد زکوة
بمعنی حال مقدر بود کلام بحذف مضاف بتقدیر لایتاء الزکوة فاعلون باشد و اگر زکوة بمعنی مصدر دارند
محتاج بتقدیر مضاف نپندارند فاعلون متعدی بنفس خویش است لام در مفعول او برای تقویت عمل
شده الا علی ازواجهم استثنای مفرغ است و این در اثبات روا نیست مگر انکه که معنی مستقیم آید بر طریق قرائت

سورة قد افلح المومنون

الا یوم کذا نماید و ان حالت او ما ملکت ایمانهم عطف است بر ازواجهم ای فی جمیع الاحوال الا کونهم ولین قادرین علی
ازواجهم او ما ملکت ایمانهم یعنی ناکحین او مالکین فانهم غیر ملومین تعلیل است مر مضمون استثنا را چه صرف فروج
بر جهان نان و کنیزکان آن مقدار که دارند غیر ملومین باشند یعنی ملامت کرده نشوند فادر نمی ابتغی سبب بیت
من موصوله با صله مبتدا است جمله فاولئک هم العادون بمعنی هم المتجاوزون خبر مبتدا است هم ضمیر فصل است برای تخصیص
چو بندگان سفاح موصول با صله یعنی والذین هم لفروجهم لا ماناتهم و عهدهم راعون عطف است بر والذین هم لفروجهم
حافظون و تقدیر مبتدا یعنی هم بر خبر درین جمله یعنی والذین هم علی صلوتهم یحافظون و در جمله سابقه مفید تقوی
است اولئک مرفوع المحل با بتدا است هم ضمیر فصل است برای تخصیص خبر مبتدا الوارثون صفت اوست موصول با
صله یعنی الذین یرثون الفردوس صفت دوست مر الوارثون را هم فیها خالدون مبتدا و خبر جمله مستانفه است در
جواب لم یکونوا فیها و جمله اولئک هم الوارثون معترضه است برای مدح مصلیان و برای جزای ایشان معنی اینست
بدرستی که رستگار گشتند و ظفر بر مراد و مطلوب یافتند مومنانی که در نماز خویش خضوع و خشوع یعنی ترسندگی و بندگی
و سرافکندگی دارند و ارکان سنن و واجبات و نفل و مستحبات چنانچه باید و بر طریقی که شاید بحضور دل و آرام خاطر بجای
می آرند و از مکروهات نماز احتراز میکنند و خواطر خارجه در نمی آرند کما قال صلی الله علیه وسلم اعبد ربک کانک تراه فان
لم تکن تراه فانه یراک و مومنانیکه ایشان از کار نا ستوده و گفتار بیهوده و کردار ناپسندیده و اعمال ناگزیده و فعل
و قول بی زاید و بی نفع و کار کسب برخلاف شرع اعراض کننده اند و بعضی از لغو مذکور گفتار کفار و دشنام دشمنان
بدکردار که مسلمانان را میگفتند و بدان ایذای ایشان می جستند مراد دارند و معنی بدین طریق پندارند و آنان که ایشان
بگفتار کافران و دشنام ایشان اعراض میکنند و خود را در محاربات و مکافات ایشان نمی افکنند شنیده ناشنیده می
سازند و بجواب آن نمی پردازند و بعضی لغو مذکور را حمل بر انواع عصیان و اصناف بطلان کنند و آیت را متضمن
نهی از هر معصیتی باطل دانند و مومنانی که ایشان کار ادای از زکوة را کننده اند و مقدار مفروض از مال دهنده اند
و مومنانیکه ایشان فرجهای خویش را از قضای شهوات باز دارنده اند مگر بر زنان و کنیزکان ملامت کرده نشده اند
و نکوهیده شده نیستند چه تصرف در محل تصرف باشد و قضای شهوت در محل بود بلکه بانضمام نیت نیکی قربت و موجب
مثوبت گردد تیمن نیت خیر شاید و فرزندی پیدا آید که دین پیغامبر صلی الله علیه وسلم تقویت و تائید نماید یا
عالمی باشد که قول او رهنمای دین بود یا زاهد و عابدی بود که فعل او رهبر یقین باشد یا مجاهدی پیدا آید که او
اعلای کلمه اسلام کند و قلاع و حصین کافران را در نهب و تاراج افکند یا تاجری پیدا گردد که حوائج مسلمانان را
بلدان نائیه و اماکن قاصیه برساند یا مزارعی که برنج نفس مال و معاش مردمان مهیا کرده اند چون قضای شهوت
منتشر در همین دو محل باشد و منحصر بدین دو جا بود پس آنان که جز این جویند و در کار قضای شهوت در راه غیر
این پویند ایشان تجاوز کنندگان اند و از حدود شریعت بیرون ایندگان اند و مومنانیکه ایشان امانتهای خویش
را یعنی امانتهای که بر ایشانست از تکالیف قوای حواس ظاهر و باطن و جز آن و عهد محافظت تکالیف از ترک
امتثال و محافظت قوی از صرف آن در غیر محال و بعضی امانات مردمان و عهد و میثاق ایشان مراد دارند
و محافظت آن نیز از کارهای اصلی پندارند که ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها از ان حاکی و آیت اوفوا
بالعهد ان العهد کان مسئولا در لزوم وفای کنیز کافی است بیت از عهده عهد گر برون آید مرد از هر چه
گمان بری برون آید مرد و مومنانی که بر شمار خویش محافظت کنند و ادای آن در حیز فوات و تفویت نیفکنند ایشان
یعنی مومنانیکه بدین صفات متصف اند هم ایشان وارثانند که فردوس را وارث شوند در بهشت همیشه باشند و هیچ
وقتی از بهشت بیرون نیایند در تفسیر آورده شرط نجات از عذاب موقت مضمون آیت قد افلح المومنون الذین هم
فی صلوتهم خاشعون و معطوفات آن مقید آمده ترک شرط نشاید و اطلاق قید نباید و این سخن اشعار دارد مشیة
عفو بر حکم ان شاء عفا و ان شاء عذب ثابت است و انتفا می آرد و نیز چنانچه درین آیت شرط فلاح را تقیید کرده

ودر سورهٔ حدید در آیهٔ وجنة عرضها السموات والارض اعدت للذین امنوا بالله ورسوله مطلق آورده و ایمان
سبب فلاح است وائمهٔ اصول فقه آورده اند که تقیید در سبب منافی اطلاق او نباشد اذ الامر احمد فی الاسباب
کقوله علیه السلام ادوا عن کل حر وعبد من المسلمین وسائر ما ورد من هذا الباب وانتفاء فلاح نباشد ایمان
حسنه عظیم ایشانست ومومنان را سرمایه اصلی ایمان برای فلاح ونجاح کافی است تابید عقوبت را منافی است
بر بعد وجود ایمان فلاح وصلاح شرط نبود ونجات از عذاب مؤبد مقید باعمال صالحه نباشد مگر آنکه از
فلاح لزوم بی عذاب مراد دارند واو را مقید باعمال مذکوره پندارند شرطیت مستقیم آید اشکال دارند که تنه وی
نماید وفلاح اصحاب کبائر بی نجات از عذاب برحکم ان شاء عفا وان شاء عذب متعلق بمشیة است لازم اشتراط صلاة
در مومنان برای فلاح ایشان مبنی بدین معنی است ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه
نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام
لحما ثم انشأناه خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین در آیات سابقه ذکر ایمان واصناف عبادت وانواع
طاعت بود ودرین آیت ذکر سبب استحقاق عبادت وسزاوار طاعت ودرین آیت از مبدأ فیض قدرت وگردانیدن
جوهر انسان در اطوار و تدویر نقص براو در اداء ازبان فرمود وآن کنایت است از وجوب عبادت وسزاوار
پرستش چنانچه گفت وقد حق لهم ان یوخذونا ووجب علیهم ان یعبدونا این جمله باعتبار مضمون محکی عنه
عطف است بر جمله قد افلح المومنون سوال در حدیث ان احدکم یجمع خلقه فی بطن امه اربعین یوما نطفة ثم یکون علقة
مثل ذلک ثم یکون مضغة من ذلک ثم یرسل الله الیه الملک فینفخ فیه الروح باربع کلمات یکتب رزقه واجله وعمله وشقی
او سعید در هر طوری اگر چهل روز در عطف هم وفاتحه وجه افتراق شده ونیز در آیت در طور علقه ومضغه حرف
فا مذکور گشته ودر حدیث استعمال ثم بجای فا بدکر پیوسته ما الثابت چگونه موافق آید وبکدام معنی مخالف نماید جواب
در هر طوری چهل روز مدت کثیر است باستعمال کلمهٔ ثم جدیر است لیکن در قرآن بجای ثم فا مذکور شده تا دلالت
کند که مدت کثیر برنسبت مدتی که مراد از این تحویلات وتبدیلات بثم آمده فتبارک الله احسن الخالقین
عطف است بر جمله ما هو به سابقه روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم بعد وحی تبلیغ این آیت میکرد
وعبدالله بن ابی سرح پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم درکتابت می آورد بعضی گویند که وقت تبلیغ آیت امیر المومنین
عمر بن خطاب رضی الله عنه حاضر بود سیاق آیة او را عجب نمود فتبارک الله احسن الخالقین گفت واین در ترتیب
سخن پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که هکذا انزل امیر المومنین عمر را زیادت اطمینان حاصل گشت وزیادت
وثوق بحصول پیوست روایت کرده اند که امیر المومنین عمر رضی الله عنه برحکم واما بنعمة ربک فحدث فخر کردی
وبروجه تحدیث نعمت بر زبان آوردی که قلت فتبارک الله احسن الخالقین فقال رسول الله هکذا نزل واین دلیل
بدین است که ما دون است معجز نبود در صدور جزئی از قرآن بغیر وحی از آن کلام نباشد ومراد از انسان
در ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین آدم است وسلاله عبارتست از خاکی که از همه زمین بیرون آید
وپاکیزه ومنقاد باشد از جنس گل کنند بتخمیر حضرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا پیوسته وضمیر ثم جعلناه
عائد است بر آدمی یعنی فرزند آدم علیه السلام بروجه صنعت استخدام از قبیل اذا نزل السماء بارض قوم
رعیناه وان کانوا غضابا نطفة مفعول دوم است فی قرار مکین صفت اوست وجمله ثم خلقنا النطفة علقة
عطف است بر ثم جعلناه نطفة وجعلنا بمعنی صورنا است ای صورنا النطفة بصورة علقة وبعضی خلقنا بمعنی
صیرنا دارند وهمچو جعلنا متعدی سوی دو مفعول پندارند کسونا مقتضی دو مفعولست العظام مفعول اول وآن
لحما مفعول دوم است خلقا آخر مفعول دوم است مر انشأناه بتضمین صیرنا یا بدل اشتمال است از ضمیر مفعول انشأنا
وضمیر محذوف صفت ای انشأناه خلقناه آخر یا مصدر است برخلاف لفظ او برطریق قعدت جلوسا ای خلقناه
خلقا آخر واحسن الخالقین بمعنی احسن المصورین یا احسن المقدرین او احسن المکونین علی سبیل فرض التعدد

والکون

فی الکون بدین وجه معتزله را بر بودن بنده خالق افعال اختیاری این آیت دلیل نبود معنی آیت
سوگند یاد میکنیم هر آینه بدرستی که آفریدیم آدم را از خاک پاکیزه کرده از همه روی زمین بیرون آورده از
جنس گل کنند بتخمیر چهل صباح پیوسته پس گردانیدیم فرزند آدم را نطفه حاصل در قرارگاه استوار جای
محکم وقرار ومستقر راز ومقر یعنی رحم مادر سوال آدمی را نطفه گردانیدن غیر واقع است این معنی پس
مفعولیت نطفه مانع است جواب مراد از انسان است نام الاتحاد است یا بتقدیر وجعلنا جوهر
الانسان ومادونه گویند محلا بر حذف مضاف الذی اشکال نقضی جویند فجعلناه بمعنی خلقناه دارند نطفة را
منصوب بنزع خافض بمعنی خلقناه من نطفة چنانچه امام زاهد رحمه الله داشته پندارند یعنی وگردانیدیم
طوری از طوری جنین نطفه حاصل در قرارگاه مکین پس نطفه را خون بسته کردیم پس خون بسته را برصورت
مضغه آوردیم پس مضغه را عظام گردانیدیم پس عظام را گوشت پوشانیدیم پس برای او صورت زیبا پر
داختیم ومخلوقی دیگر از عجائب مخلوقات ساختیم مخلوقی که در خور تعظیم وسزاوار وتکریم ولقد کرمنا بنی
آدم در شان او وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا برهان او پس بزرگست خدای که نیکوترین صورت
کنندگانست متعدد باشند وصفت خالقیت نیکوترین آفرینندگان است ذات معنی بروجه فرض است که محال
است که فرض کنند چنانچه در لفظ ازل الازال وابد الآباد واله الالهه بدین وجه رفته اند وصحت جموع
مذکوره بر وجه فرض گفته اند ثم انکم بعد ذلک لمیتون ثم انکم یوم القیمة تبعثون ثم انکم بعد ذلک با
معطوف جوزی عطف است بر خلقنا الانسان من سلالة من طین الی قوله فتبارک الله احسن الخالقین ودر وی
التفات از غیبت سوی خطاب تاکید هر دو جمله از جهت آنست که ارتکاب مردمان مر انواع جرم وعصیان
علامت انکار موت وانکار بعث است بظهور علامات انکار سامع را تنزیل منزله منکر مصر کرد وجمله را موکد آورد
معنی آیت پس بدرستی که شما بعد آفریده شدن مذکور بر اطوار مسطور هر آینه خواهید مرد وجان
بملک الموت خواهید سپرد پس بدرستی که شما هر آینه در روز قیامت برانگیخته شوید وهر چه کرده اید بآن شما بید
ولقد خلقنا فوقکم سبع طرائق وما کنا عن الخلق غافلین این جمله عطف است بر جمله لقد خلقنا الانسان
من سلالة من طین وجمله وما کنا عن الخلق غافلین حالست معنی آیت وسوگند یاد میکنیم هر آینه
بدرستی که بالای شما راه هفت آسمان آفریده ایم واز آفریدن یا از آفریده شدگان غافل نبوده ایم وانزلنا
من السماء ماء بقدر فاسکناه فی الارض وانا علی ذهاب به لقادرون عطف است بر خلقنا فاسکناه عطف
بر انزلناه علی ذهاب متعلق است بقادرون وجمله وانا علی ذهاب عطف است بر جمله سابقه معنی آیت
وفرستادیم از آسمان آبی بر اندازه که گیاه را نفع کند وزمین را در مضرت وخرابی نیفکند پس آب را در زمین
ساکن گردانیدیم ودر خزانهای آب گرد آوردیم وبدرستی که ما هر آینه بر بودن این قادریم اگر بخواهیم
آن را ببریم فانشأنا لکم به جنات من نخیل واعناب لکم فیها فواکه کثیرة ومنها تأکلون فانشأنا عطف
بر انزلنا جنات مفعول است مر انشأنا به متعلق است بانشأنا لکم فواکه کثیرة مبتداست جمله اسمیه یا ظرفیه
صفت است مر نخیل واعناب ومنها تأکلون عطف است با حالت معنی آیت پس پدید آوردیم بآب
مذکور برای شما بستانی از درختان خرما وانگور بستانها که مر شما راست دران میوهای بسیار انبار در انبار
از آن می خورید وبهره می گیرید وشجرة تخرج من طور سیناء تنبت بالدهن وصبغ للآکلین وشجرة عطف
بر جنات تخرج من طور سیناء صفت است مر شجرة را سیناء بفتح السین وکسر آن خوانند وتنبت از باب نصر
یا از افعال حالت از شجرة یا از فاعل تخرج بالدهن متعلق است بر تنبت وصبغ عطف است بر او معنی
آیت وآفریدیم بدان آب درختی را که بیرون می آید از کوه طور سینا در حالی که می رویاند با روغن
وادام مر خورندگان طعام وان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونها ولکم فیها منافع کثیرة ومنها تأکلون

وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ لَعِبْرَةً اسم ان است لکم خبر ان است وفی الانعام متعلق است بلکم وجمله عطف است
بر فانشانا لکم وتاکید او از جهت آنست که غفلت مردمان از عبرت وعدم فکرت در قدرت وفطرت شیری از
میان سرکین وخون پاک وصاف بیرون می آید وعدای یا از آب می نماید با شدت مخالطت بانعام ودر نوشیدن
واشامیدن شیوه مذکور در امداد وشام علامت انکار لتحقق این عبرت از جهت علامت انکار ایشان را
تنزیل عبرت منکران مصر در انکار کرد وجمله را موکد بتاکید آورد ونسقیکم بضم وفتح خوانند معنی یکی دانند و
اینجمله بیان عبرتست چه بهیمه که کاهی وآبی خورد وانچنین شیری خوب وشیرین دهد وانچنین بهیمه قوم
منافی وسقاد کرد دود بر بارکشی ودکوب نهد پشم وصوف وموی برند وبکوشت وپوست وظاهر
وباطن او نفع کیرند این همه محل عبرت عجیب وقدرت بدیع فطرتست معنی اینست وبدرستی که مر شمارا است
درچهارپایان از شتران وکاوان وکوسپندان جای عبرت ونشان معرفت قدرت وفطرت می اشامیم شمارا آنچه
درشکمهای ایشانست از شیر خالص مصفا ومر شماراست در انعام ورای اشامیدن شیر واعتبار فائده ومنفعت
بسیار واز انعام کوشت وجربی ومغز او می خورید وبر شتر که او راد ورح آکه کویند در بدو برکشتی در حج
سوار کرده شوند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ در آغاز
سورت ذکر فلاح مومنان که اصناف عبادت خدای کردند وانواع طاعت اولیای آوردند بعده جندی از عجایب
قدرت وبدایع فطرت که موجب سزاواری عبادت واستحقاق طاعت است ذکر کرد درین آیت ذکر حب خال
کافرانست وبیان ناکرویدن وکفر ورزیدن ایشانست واینجمله معطوفست برجمله ارسلنا جمله یاقوم اعبدوا الله
مقول قال است غیره صفت مراله محمول بر محل است لکم ظرف مستقر است خبر ماست غیره برفع وجر خوانند وحمل بر
لفظ ومحل دانند جمله مالکم من اله غیره تعلیل است وبرمضمون اعبدوا دلیل است همزه در افلا تتقون برای انکار نعت
وتوبیخ است که معنی فاست معنی اینست بدرستی که فرستادیم نوح را سوی قوم او پس کفت ای قوم من خدا را
پرستید شمارا معبودی غیر او نیست معبودی که برای پرستش است یکی است ایا پس از خدای نمی ترسید واز معصیت
نمی پرهیزید فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ
مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ فقال الملا عطف بر فقال
یاقوم اعبدوا است من قومه بیان موصول است جمله ما هذا الا بشر مثلکم مقول قال است مثلکم صفت است مر بشر را
یرید ان یتفضل علیکم صفت دیکر است مر بشر را یا مستانفه است در جواب ما یرید وقصر مذکور قصر قلب است چه
ایشان مدعی رسالت را منفی بشریت ومثبت ملکیت می داشتند ومیان رسالت وبشریت منافات می پنداشتند قصر
او بر بشریت بر وجه قلب جستند ما هذا الا بشر کفتند جمله شرطیه یعنی ولو شاء الله میان حال وعامل او معترضه است
برای نفی صفت رسالت وجمله ما سمعنا بهذا حالست وجمله ان هو الا رجل مستانفه است فای در فتربصوا سببیه است
چه ثبوت جنون سبب است برای توقف در کشتن با ظهور حال او از هشیاری ویا دیوانگی منتظر کشتی اکر دیوانگی ظاهر
شود بکذارند واکر هشیاری پیدا آید برانند معنی اینست پس جماعتی از روسای قوم او انکه نکرویدند و
در کفر ورزیدند مر عوام ایشان را کفتند ودر پی مقالت اطفای انوار رسالت جستند نیست این مرد مکر آدمی
همچو شما خورد بیاشامد بخسبد بیارامد کاهی بیدار باشد وکاهی بخسبد می خواهد که بر شما تفضل کند وبر همه
سروری جوید اکر خدای خواستی که رسولان بفرستد فرشتکان را برسالت فرستادی ومنصب رسالت ایشان را
که تسبیح وتهلیل دارند خوردن واشامیدن ندارند دادی وحال اینست که نشنیده ایم در کلام آبای کذشتکان
وپیشینان که بودند آنچه او میکوید واثبات یک اله ونفی معبود دیکر میجوید دینی احداث میکند ویاران را
در مخالفت آبای خویش می افکند نیست مکر مردی که ملتصق بدو جنونست وبه بلای بی عقلی وبفتنه دیوانگی مبتلا
ومفتونست پس تا هنکام ظهور حال او منتظر باشید اکر بر دیوانگی ماند بکذارید واکر هشیار شود وهم بدین

سخنان باشد بکشید ومعلومست که کافران در طعن نوح علیه السلام کلمات ناحق کفتند ودر ره باطل وضلال
رفتند انکه کفته اند که ما هذا الا بشر مثلکم طعن در رسالت نبود زیرا که رسالت منافی بشریت ومستلزم ملکیت
نیست تمسک بشریت در طعن رسالت بی معنی است چون ثبوت رسالت مبنی بر معجزه ودلیل بود ملکیت بی دلیل نفع
ندارد وبا دلیل بشریت زیان نکند وانکه کفته اند که یرید ان یتفضل علیکم طعن بی معنی است چه دعوی فضلی که
خدا داده است وفضلی که برای آن فرستاده است از اظهار آن چاره نیست وتفضل بدان عیب نباشد ودر دعوی
بدان طعن نبود وانکه کفته که ولو شاء الله لانزل ملائکة وارد نبود چه مثبت رسالت مستلزم فرستادن ملائکه
نباشد که فرستادن بشر از جهت مجانست که موجب موانست داعی نیز سوی قبول دارند وقبول قول رسولی که
مجانس است اقرب بحصول پندارند وانکه کفته اند که ان هو الا رجل به جنة ظاهر همه دانند که افتراست
چه کسی که همیشه میان مردمان بر قاعده عقلا زندکانی کند وعمری میان ایشان بر قواعد عقلا باشد بر مخالف
آن دعوی خویش بدلائل عطیه بظهور آرد دعوی موافق مقتضای عقل کند مجنون نباشد دعوی جنون در حق
او باطلست وانکه کفته اند که فتربصوا حتی حین نوح علیه السلام را زیان ندارد واز تربص ایشان هیچ ضرر
بدو نمی آید که برهان صادق هرچند که وقت بکذرد روشن تر شود وحجت جور روز ظاهر وباهر تر آید
قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ قال مستانفه است در جواب ماذا قال نوح حین قالوا ذلک رب یعنی یا جمله که بعد
اوست مقول قال است بما کذبون متعلق بانصرنی معنی اینست کفت نوح علیه السلام ای پروردکار من
ظفر ونصرت ده مرا بر کافران بمقابله انکه تکذیب کرده اند مرا ایشان که مقابله بد انعام بود ومقابله بشر زن
باشد فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ
اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ فا فصیحه است
بر جمله محذوفه ای فاستجاب له دعاه فاوحینا الیه مفسره است جمله ان اصنع الفلک بیان وحی است
اذا در فاذا جاء شرطیه است جاء امرنا شرط فار التنور عطف است بر او فاسلک فیها جزای شرط است وجمله شرطیه عطف
بر اوحینا الیه اصنع الفلک تنوین در کل بدل اضافتست ای من کل نوع زوجین مفعولست مر فاسلک را اثنین صفت
موکد است وبرقراءت ترک تنوین کل مضاف سوی زوجین بود اثنین مفعول باشد واهلک عطف است بر مفعول فاسلک
الا من سبق علیه القول استثنا است از اهلک منهم بیان من موصوله است ولا تخاطبنی عطف است بر اصنع انهم مغرقون
جمله معلله است تاکیدا واز جهت تقدیم ملوح است اصنع الفلک ملوح است بر غرق کشتن ایشان سامع را بتقدیم
منزله سائل هذا هم مغرقون کرد جمله را مقصود وموکد آورد معنی اینست دعای نوح را مستجاب کردیم پس وحی
فرستادیم که کشتی بحفظ وکلائت ووحی وتعلیم وهدایت ما بردار وبرای نجات خویش وهر کرا در کشتی سوار وهرچه
در روی مهیا سازی کشتی بساز پس چون وقت امر ما آید وهنکام عذاب روی نماید وتنور بجوشد یعنی آب از تنور چون
چشمه فواره بیرون زند پس در آر در کشتی از هر نوع جفتی که دو اند نر وماده او در آر در کشتی اهل خود را مکر
نجات کافران خواهش وطریق خلاص مجو در شان قوم وبر خویش کنعان زیرا که ایشان در آب فرو برده شدکانند
وبهلاک وفنا پیوستکانند غرق خواهند کشت وهمه بهلاک وفنا خواهند پیوست فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ
عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ استویت شرط است ومن معک عطف است بر ضمیر مرفوع
متصل که فاعل است انت تاکید اوست از جهت صحت عطف در استویت منفصل شده علی الفلک متعلق است
باستویت فقل جزای شرط است الحمد لله تا آخر مقول قل است وجمله شرطیه یعنی اذا استویت با جزای خویش عطف
بر فاسلک معنی اینست پس چون قرار کیری تو بر کشتی وکسانیکه با تو باشند پس بکو حمد مر خدا راکه نجات داد
مارا از قومی که ستمکار بودند وعناد وجفا وستمکاری وبدکاری می نمودند وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ
خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ منزلا بفتح میم وکسر زا بر صیغه ظرف ومنزلا بضم میم وفتح زا بصیغه ظرف یا مصدر خوانند ومعنی

فیها

برحسب اختلاف قرائت مختلف دانند وقل رب عطف است بر قل الحمد رب جمله ندائیه است با جمله که بعد اوست
مقول قل است وانت خیر المنزلین حالست معنی اینست وبگوای پروردگار من فرود آر مرا فرود آوردنی
یا در جای فرود آمدنی یا در وقت فرود آمدنی مبارک وتو بهترین فرود آرندگانی زیراکه در رکوب ونزول و
هنگام سیر در طریق از همه آفات وبلیات نگهداشتن میتوانی اِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ وَإِن كُنَّا لَمُبْتَلِينَ لایات اسم
انّ است فی ذلک خبر اوست بر اسم مقدم شده بتقدیر خبر لام در اسم درآمد ان در ان کنا مخففه از مثقله است
لمبتلین خبر کناست لام فارق است میان ان مخففه ونافیه وان کنا معطوفست بر جمله ان فی ذلک لایات
تذییل است تاکید او از جهت آنست که اصرار قوم نوح بر کفر علامت انکار ایات وامارات نفی ابتلا بعقوبت است
از جهت ظهور علامات انکار تاکید کرد وجمله موکد آورد معنی اینست بدرستیکه در آنچه کرده ایم از بیرون آوردن
آب از جای آتش یعنی تنور وزیران آب وگرفتن آن از نزدیک ودور هر آینه علامت توجه علامات وامارات
مبتلا کردن بعقابست وبدرستیکه ماهستیم مبتلا کننده وآفت وبلا فرستنده ثُمَّ أَنشَأْنَا مِن بَعْدِهِمْ قَرْنًا
آخَرِينَ عطف است بر جمله محذوف ای اهلکناهم ثم انشانا من بعدهم قرنا آخرین معنی اینست پس ایجاد کردیم
وپدید آوردیم بعد هلاک قوم نوح وغرق شدن ایشان اهل قرن دیگران کافران وآن فرق قوم عاد یعنی
قوم هود بودند که بعد قوم نوح ایشان ساکنی بودند وَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم
مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ان مفسره است مالکم من اله غیره تعلیل است فادرا فلا تتقون عاطفه است وهمزه
برای استفهام برای انکار است معطوف بر محذوف ای الا یوخذون فلا تتقون عبادة غیره وانکار نفی
توحید انکار نفی انتفای عبادت خدا بتقدیر توحید است جمله فارسلنا عطف است بر انشانا چنانچه در کلام عرب
ارسال با الی آمده استعمال او با فی نیز شده لیکن استعمال الی بر وجه تعدیه واستعمال فی بر وجه ظرفیه است معنی
اینست پس فرستادیم بر ایشان وبرگزیدیم ومستعد رسالت کردانیدیم وبدرجه ومرتبه علیه وسنیه
رسانیدیم تا از ایشان طاعت جویند ووحی ما بر ایشان بگوید خدا را بپرستید وکسی را در پرستش او باز مکنید زیراکه
مر شما را جز آن الهی مخلوقات وموضوعات پرستش لایق است معبود را نمی دانید پس از وی نمی ترسید وازعبادت
دیگری پرهیزید این جنین کار ناپسندیده نباید کرد واین نوع ناگزیده نباید آورد وَقَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِهِ
الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَ
يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ وَلَئِنْ أَطَعْتُم بَشَرًا مِّثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذًا لَّخَاسِرُونَ وقال الملا عطف است بر ارسلنا من قومه
حالست از فاعل قال موصول با صله یعنی الذین کفروا وکذبوا صفت است مر قوم را واترفناهم فی الحیوة الدنیا یعنی ک
انعمنا علیهم عطف است بر صله الذین جمله ماهذا الا بشر مثلکم مقول قال است وهذا اشارتست بر هود علیه السلام
استعمال او وتنکیر بشر برای تحقیر است یاکل مما تاکلون صفت دیگر است لام در لئن اطعتم توطئه قسم است وبر
شرط درآمده لخاسرون خبر انّ است انّ با اسم وخبر خویش از جهت لفظ جواب قسم است واز جهت جزای شرطست
معنی اینست گفت مهتری از قومی که کافر شدند ولقای احوال واهوال آخرت را تکذیب کردند وایشان را در حیات
دنیا نعمت دادیم ودر فراخی عیش بر ایشان کشادیم طعن رسول جستند از قلت کیاست ووجه ریاست گفتند نیست
این مرد مگر آدمی همچو شما میخورد از آنچه شما میخورید ومی آشامد از آنچه شما می آشامید واگر شما بشری را
همچو شما اطاعت کنید وبر طاعت او گردن نهید بدرستیکه شما درین هنگام از زیان فرموده باشید أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ
إِذَا مِتُّمْ وَكُنتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنَّكُم مُّخْرَجُونَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ
وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ متم بضم بطریق قد
از مات یموت وبکسر بطریق خفت از مات یمات خوانند ومعنی هر دو قرائت یکی دانند استفهام برای انکار
بر وجه توبیخ یا برای تقریر است یعنی ثبت ای قد یعدکم وکم مفعول اول است مر یعد را انّ با اسم وخبر خویش در

استعمال

ط
معنی

انکم یخرجون یعنی مبعوثون اخبار خبر است مر انّ اذا در انکم اذا متم ظرفست بمخرجون تقدیر وتاخیر والبه در خبر ان
باشد بر انّ مقدم نشود مگر آنکه مخرجون فی الظرف اتساع سوید ای انکم تحقق کونکم مخرجون وقت کونکم امواتا وترابا
وعظاما وانّ با اسم وخبر مفعول دوم است مر یعدکم را وجمله ایعدکم تا آخر تقدیر است مر طعن سابق را یا تعلیلات
مر ولئن اطعتم بشرا مثلکم انکم اذا لخاسرون را هیهات اسم فعل است بمعنی بعد ضمیری که در واست فاعل لخاسرون
ای هیهات وقوع هذا الوعد المذکور هیهات ثانی برای تاکید است لما توعدون متعلق بود بمستبعد محذوف است بدلالت
سیاق لما توعدون نستبعد این جمله تاکید مر مضمون هیهات لام زائده است بر طریق رد فلکم وجمله هیهات معنی
بود برای استبعاد وقوع وعده مذکور هی عائد است بر حیوة بدلیل سیاق ای ان الحیوة نائبة الحیوة الدنیا جمله
مقررات مر استبعاد سابق را نموت ونحیی ای یموت بعضا ونحیی بعضا وهکذا یکون این جمله نیز مقرر است مر جمله
ان هی الا حیوتنا الدنیا یا معلله است وجمله وما نحن بمبعوثین حالست یا عطف است وبیان اینست که حیوة مذکور
یکی است بعد از حیوة نیست ان در ان هو الا رجل نافیه است هو عائد است بر هود علیه السلام مرفوع المحل بر ابتدا
الا رجل مستثنی مفرغ است خبر مبتدا است جمله افتری علی الله کذبا صفت است مر رجل را وجمله ان هو الا رجل
افتری تاکید است مر جمله ماهذا الا بشر مثلکم وجمله وما نحن له بمومنین عطف است بر افتری یا عطف است بر و
ماهذا الا بشر مثلکم معنی اینست وعده میکند با شما که بدرستیکه شما در هنگام که مردید وخاک واستخوان
گشتید زنده کرده واز گور بیرون آورده خواهید گشت وبعد از مردن وخاک شدن بر زندگان خواهید پیوست
وعده که مذکور است وقوع آن دور است واین استبعاد است مر چیزی که شما وعده کرده می شود وچیزی که از پی ک
قائل می شود اینچنین وعده نشاید واینچنین وعید نباید نیست حیاتی ما را مگر حیات دنیا که نزدیکتر است یا حیات
همین یکی است جز این حیات حیوة دیگر نیست می میریم ومی زییم یعنی از ما می میرند وبعضی ولادت می پذیرند همچنین
خواهد بود وچنین همیشه روی خواهد نمود مرده زنده نخواهد گشت وبعد از مردن زنده نشویم نیست این مرد
مگر مردی که با خدای دروغ وافتری میکند وهمچنین نابوده میگوید وما بروایمان آرنده نه ایم واو را در گفتار او
مصدق نمی شویم قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ قال مستانفه است در جواب ماذا قال هود حین قالوا ذلک رب
انصرنی بما کذبون مقول قال است معنی اینست پیغامبر مذکور برآشفت وبر وجه خواهش پیش پروردگار گفت
ای پروردگار من یاری کن مرا بمقابله که ایشان مرا تکذیب کرده اند ودر معرض افتری ودروغ گوی آورده اند
قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَّيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ مستانفه در جواب ماذا قال ما زائده است یا موصوفه است بمعنی زمان
قلیل صفت اوست لیصبحن جواب قسم محذوف است ای قسم لیصبحن نادمین خبر است مر یصبحن را معنی اینست
پس از زمان قلیل بو که یاد میکنم هر آینه ایشان پشیمان کردند ودر عذاب وعقاب روند ومضرت این گفتار و
کردار مشاهده کنند فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ عطف است بر قال عما قلیل
بالحق متعلق باخذتهم غثاء مفعول دوم است مر جعلنا را بعدا مصدر است مر فعلی را که واجب الاضمار است لسد
الصدر مسده للقوم الظالمین بعد الثانیة عن الفعل ولام در فاعل بعد درآمده لخو امجی جلوس لزید وقیام لعمرو
وتواند بود که لام در فاعل زائده باشد چنانچه در هیهات هیهات لما توعدون یعنی بعد ما توعدون گفته اند تقدیر کلام
چنین بود بعد الظالمین بعدا وجمله دعائیه تذییل است معنی اینست پس گرفت ایشان را صیحه صیحه مذکور
یا آواز جبرئیل بود یا آوازی که میان یکدیگر باشد که هلاک یا صیحه کنایت از رجفه دارند ومیان رجفه وصیحه
ملازم پندارند یا صیحه کنایت از عذاب عام وعقوبت استیصال انام دانند چه عذاب عام را موجب هو وهای
وشور وغوغای خوانند پس گردانیدیم ایشان را نیست ونابوده بگمان منفعت ولی توهم سود چیست او خاشاک وغثا
خاکستر که آن را سیل برگیرد وزمین از آن خاک سازد ودر محلی دور از زمین اندازد از بن زمین دور رود و
ناچیز وناپدید شود پس دوری وهلاک باد مر گروه ظالمان وبر کفر ظلم بر مثال ایشان همه در نوی تلف شوند

ط
جنه

ودر قعر دوزخ روند ثم انشانا من بعدهم قرونا آخرین عطف است بر جعلناهم غثاء من بعدهم متعلق است بانشانا قرونا مفعول انشانا است آخرین صفت اوست معنی اینست پس پیدا آوردیم ما بعد ایشان قرونها دیگر را ما تسبق من امة اجلها وما یستاخرون این جمله معترضه است وما یستاخرون عطف است بر ما تسبق من در من امة زائده است برای تاکید نفی معنی اینست سابق نشود هیچ امتی اجل خویش را یعنی از اجل معین خود وا از اجل خویش بسته نشود وهیچ یکی بعد رسیدن اجل بقا نیابد پرد ثم ارسلنا رسلنا تترى کلما جاء امة رسولها کذبوه فاتبعنا بعضهم بعضا فجعلناهم احادیث فبعدا لقوم لا یؤمنون ثم ارسلنا عطف است بر ثم انشانا تترى حالست از مفعول ارسلنا اصل وترى بود واو را بر طریق تراث بتا بدل کردند وزن وفعى بر طریق از جهت لزوم تانیث وبعضی تترى با تنوین خوانند و بر طریق لمطى الف او را الف الحاق دانند ای ارسلنا رسلنا متتابعین رسولها فاعلست من جاء را امة مفعول اوست مقدم از فاعل است وجعلناهم احادیث عطف است بر ارسلنا بعدا مصدر است من فعل محذوف را اعراب این جمله و ربط او بر وفق جمله فبعد للقوم الظالمین معنی اینست پس فرستادگان خویش را چون صالح و لوط و ابرهیم و یوسف وشعیب فرستادیم وهر یکی را جلال رسالت دادیم هر بار که امتی رسولی آمده است او را تکذیب کردند ودر معرض افترى ودروغ گوی آوردند پس ما در هلاک گردانیدن بعضی از ایشان بعضی را تابع ساختیم وباستیصال وفنا رسانیدیم نفوس واعمال ایشان را قصص وحکایات ساختیم موثق راست بیت کار ید بر وری هم امروز قصه شد فردا شود حوادث نه امروزهم حدیث پس دوری وهلاک باد مر قومی را که ایمان نیاوردند ودل بر تصدیق واسلام ننهادند ثم ارسلنا موسى واخاه هارون بایاتنا وسلطان مبین الى فرعون وملئه فاستکبروا وکانوا قوما عالین فقالوا انؤمن لبشرین مثلنا وقومهما لنا عابدون فکذبوهما وکانوا من المهلکین ثم ارسلنا موسى عطف بر ارسلنا تترى است هارون بدل است از اخاه بایاتنا متعلق است بارسلنا با برای مصاحبت است وسلطان مبین تخصیص است بعد از تعمیم الى فرعون وملئه متعلق است بارسلنا فاستکبروا عطف است بر ارسلنا وکانوا قوما عالین حالست بتقدیر قد قالوا عطف است بر استکبروا واستفهام در انؤمن برای انکار است وجمله مؤکد قالوا است مثلنا بدل است از بشرین قومهما مبتدا است عابدون خبر است لنا متعلق است بعابدون وجمله حال است فکذبوا عطف است بر ارسلنا وکانوا من المهلکین عطف است بر فکذبوهما معنی اینست پس فرستادیم ما سوی فرعون وگروه او موسى و برادر او هارون را بمعجزات خویش وحجت ظاهر یعنی عصا که معظم معجزات وآیات بود چه عصا مار گشت وعصاهای ساحران خورد باز بصورت عصا بود گاهی بآن بحر شکافت موسى با لشکر خویش در آب شکافته گاهی موسى عصای مذکور بر سنگ زد از سنگ چشمها بیرون آمد گاهی درخت میوه دار شدی گاهی دلو ورسن گشتی گاهی دراز شده در زانوی عاج بن عوج رسید و لاز زان برید وایشان کبر کردند وبخصومت وسرکشی پیش آمدند بطبع متکبر بودند بر زکی می‌بود در راه ناپسندیده وخود غای رفتند همچو متکبران میکفتند ایا ایمان آریم بدو وبرادر او آدمی که همچو ما اند وقوم ایشان ما را خدمت میکنند وپیش ما مقهورند وچون بندگان مامورند پس ایشان موسى وهارون را تکذیب کردند ودر معرض افترى ودروغ گوی آوردند پس بشومی آن از هلاک شدگان گشتند وطاغیان را بیان مذکور بمرتبه شدن پیوستند ولقد آتینا موسى الکتاب لعلهم یهتدون لام جواب قسم است ای نقسم لقد اتینا موسى الکتاب لعلهم یهتدون بمعنی لکی یهتدون متعلق است باتینا وجمله قسمیه معترضه است معنی اینست بسوگند یاد میکنم هر آینه موسى را دادیم کتاب یعنی توریت تا قوم او راه دان باشند ودر اتباع دین شتابند وجعلنا ابن مریم وامه آیة وآویناهما الى ربوة ذات قرار ومعین ربوه بفتح را وضم او خوانند ومعنی این هر دو قرات یکی دانند وجعلنا ابن مریم عطف است بر ثم ارسلنا موسى واوینا عطف است بر جعلنا ذات قرار ومعین صفت است مر ربوة را معین اسم مفعول است من ماعیه ای

ادراکه

ادراکه بالعین ای ماء ظاهر جار على وجه الارض یا بروزن فعیلست بمعنی مفعول است از معنت بمعنی منفعت معنی اینست وپسر مریم و مریم را آیات گردانیدیم که او پسری است بی پدر زاده وآن زنی است بی شوهر پسر آورده وایشان هر دو از بدیع فطرت قدرت فرمان نشان داد وجا دادیم ایشانرا بر زمین بلند قرارگاه چشمه دار مجری ادویه وانهار ومنشاء اشجار واثمار ماوی ایشان بعضی زمین بیت المقدس دارند وبعضی زمین مصر پندارند یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحا انی بما تعملون علیم وان هذه امتکم امة واحدة وانا ربکم فاتقون این خطاب بصیغه جمع بر وجه حکایات ثم بر وجه ایشان را وخطاب در حالیکه انبیا جز محمد مصطفى صلى الله علیه وسلم در وقت این خطاب هم در نقاب موت متقی اند ودر حجاب مرگ محجوب اند مرده را ندا کردن مناسب نبود وخطاب بخطاب اکل وعمل صالح ساختن جائز نباشد هر یکی در وقت خویش علاحده مخاطب بود حکایت خطاب بر صورت جمع روی نمود چنانچه زید وعمرو وبکر را علاحده افعل گوید بعده در وقت حکایت گوید قلت لهم افعلوا وکلام بدین وجه محمول بر حذف قلت باشد وتواند بود که خطاب مذکور بصیغه مر پیغامبر ما را از جهت این که در زمانه خویش قائم مقام همه پیغامبران بود یا در فضیلت بر طریقی بود که واحد بعدد الفا وی جماعت رسیدی نمود یا از باب ذکر صیغه جمع است وارادت واحد است واز قبیل اذ قالت الملائکة ای جبرائیل والذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم ای رحیم بن مسعود پندارند جمله بما تعملون علیم معلله است تاکید بتقدیم ملوح است وان هذه امتکم بفتح همزه با اسم وخبر معطوف بر ما تعملون که مجرور با است خوانند یا بر تقدیر لام ولان هذه متعلق فاتقون یا بتقدیر واعلموا معطوف بر واعلموا دانند امة واحدة حال موکده بود از باب زید ابوک عطوفا باشد وبکسر همزه جمله معطوف بر جمله سابقه دارند یا حال وجمله وانا ربکم فاتقون حال یا معطوف بر جمله وان هذه امتکم فا در فاتقون سببیة است معنی اینست ای زمره رسل وای هداة امم حلال وپاک بخورید واعمال صالحه بکنید زیرا که بدرستی که من عملهای شمای دانم ودادن جزای آن می توانم وبدانید ملت اسلام شما است در حالتی که ملت مذکوره یعنی دین مذکور اسلام یکی است ومختلف نیست ومن پروردگار شمام بس از من بترسید واز عذاب من بپرهیزید فتقطعوا امرهم بینهم زبرا کل حزب بما لدیهم فرحون جمله مستانفه است از جمله ولقد ارسلنا تا اینجا متضمن تکذیب کافران وبیان این که کافران پیغامبران را تکذیب کردند وخائب وخاسر شدند بود چنانچه که گفت کذب الرسل وخاب ان حبط فتقطعوا امرهم بینهم زبرا جمله کل حزب بما لدیهم فرحون مستانفه است در جواب ما شانهم فی بورهم وصنوا بهم قوما معنی اینست پیغامبران را کافران تکذیب کردند وکار خویش بر اختلاف آوردند طرق مختلف پرداختند دین خود را پاره پاره ساختند هر گروهی که از ایشان در کار خود شاد اند هیچ یکی کار خود را نیک دانند ودین خود را باطل ندانند جهل مرکب دارند ودل بر حق واقعی نگارد فذرهم فی غمرتهم حتى حین فا سببیة است ذرهم ای دعهم حتى حین متعلق است بذرهم معنی اینست پس بگذار ای محمد کافران را در غفلت ایشان تا هنگام کشته شدن یا مردن از جهت کفر ایشان غمگین مباش ودل خود باندوه ایشان مخراش ایحسبون انما نمدهم به من مال وبنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون استفهام برای انکار تقریر است بمعنی تشبث با صله یعنی ما نمدهم اسم ان است به متعلق است بنمد من مال وبنین بیان ما ست نسارع لهم فی الخیرات خبر ان است لهم جار ومجرور متعلق است بنسارع ضمیر اسم ان محذوف است ای نسارع فی الخیرات ظرف مر نسارع را ان با اسم وخبر بر قول سیبویه قائم مقام دو مفعول یحسبون است جمله معترضه است برای رد گمان کافران چه ایشان افزونی دنیا وکثرت مال وپسران وغنیمت وثروت در حق خود نیکی می دانند وسبب افتخار وابتهاج می خوانند بل برای اضراب است مفعول لا یشعرون محذوف است ای بل لا یشعرون انه استدراج واضرابهم وقرار دلهم على العصیان والطغیان معنی اینست کافران گمان برند که بدرستی که انچه مدد میکنیم وی افزائیم مر ایشانرا از مال وپسران ونعمتها توفیق می دهیم افزونی دنیا وافتخار وابتهاج بود چه در حق ایشان

استدراج باشد بلکه ایشان ندانند و شعوری بران ندارند إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ وَالَّذِينَ هُمْ
بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ
رَاجِعُونَ أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ هم مبتداست من خشیة ربهم متعلق بمشفقون و مشفقون
خبراست وجمله صله موصولست و موصولات دیگر عطفاست وجمله وقلوبهم وجله حالست الی ربهم متعلق است
براجعون وجمله اولئك یسارعون فی الخیرات خبرانّ است وهم لها سابقون ای وهم لاجلها سابقون علی غیرهم بدین
معنی لام علت باشد یا هم لنیلها سابقون بدین معنی لام غرض بود بالا ذکر کافران خواهد آمد این جمله در اثنای ذکر
کافران معترضه است برای مدح مومنان که این صفات دارند و تاکیدان از جهت ایراد مدح بر سبیل وکادتست
معنی اینست بدرستی که آنانکه ایشان از عذاب پروردکار خود ترسانند و آنانکه ایشان بصفات پروردکار
خویش مومنانند و آنانکه ایشان پروردکار خویش را شریک نمی کنند و خود را در ورطه اشراک نمی افکنند و آنانکه
دهند آنچه از زکوة برایشان واجبست و حال اینست که دلهای ایشان ترسانندهاست یعنی ایشان از خدای می ترسند
ازین که بدرستی که ایشان سوی حسابگاه پروردکار خویش باز خواهند کشت و جزا و سزای اعمال که آورده اند خواهند
یوست ایشان یعنی اصناف مذکوره که جامع اند مر اوصاف مسطوره را در خیرات مسارعت کنندکانند و ایشان از
جهت یافتن خیرات بر غیر خویش سابقانند یا برای یافتن پیش دستی کنندکانند سوال در انّ الذین هم من خشیة
ربهم مشفقون خشیه از جهت می آید و آن انتفای خشیة می نماید چه از چیزی ترسند که هنوز حاصل نبود که
چیزی که واقع است ترس از واقع شدن او نباشد جواب من سببیة است و خشیه صفت ترسندکی و ترسناکی
انتفای بی التفاتی و بی باکی است و شفاق فعل ترسیدنست و فعل ترسیدن مبنی بر صفتی یعنی ترسیدن بالفعل که
حاصل از ترس بالقوة است باشد جواب دیگر آنکه این ترکیب از باب الحام بضاق بود لفظ خشیه چنانچه از ترجمه
امام زاهد مفهوم می شود مقحم باشد دیگر آنکه از شفاق ان را شفاق که احتراز کناه است مراد دارند و آن را مبنی
بر خشیه بندارند سوال دیگر بموصول سابقه ایمان ذکر کرد اینجا انتفای اشراک آورد و ایمان مستلزم عدم اشراک
بود ذکر ایمان از روی معنی تکرار باشد جواب مراد از لا یشرکون نفی شرک خفی و ملازم آن با ایمان منفی است جواب
دیگر آنکه در حدیث است که من عمل عملا اشرك فیه معی غیری ترکته و شرکته هر کاری که برای خدا کند و در ان
کار نظر بر دیگری نیز افکند از لا یشرکون نفی این نوع شرک باشد در الوهیت نبود جواب دیگر آنکه بمعنی توحید
در الوهیت بود لا یشرکون کفت یعنی نفی اشراک در عبادت باشد تا موحد بقول و فعل از اشراک بیرون بود
سوال چون در مبتدا اجتماع اوصاف مقصود باشد موصول مکرر چرا آورد اکتفا بعطف صلات چرا نکرد جواب
اطناب کرد و تکرار موصولات آورد با یراد صورت استقلال از جهت قصه اطناب برای ایهام آن شود که هر یکی
صفتی از بهاست که برای انبیا بانفراد او النفات وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ
لَا يُظْلَمُونَ جمله ولا نکلف نفسا الا وسعها حالست متصلست بجمله اولئك یسارعون فی الخیرات عبارتست
ازین مسارعت ایشان در خیرات بطبیعی است نه بکره و خبر جمله ولدینا کتاب ینطق بالحق نیز حالست جمله وهم
لا یظلمون حال دیگراست معنی اینست ما هیچ نفسی را جز بر قدر طاقت او تکلیف نمی کنیم و هیچ کاری بغیر قدرت نمی
فرمائیم کسی که قادر بر قیام نیست می فرمائیم که نشسته بکذارد کسی که بنشستن قادر نیست علطیده رکوع و سجود را
باشارت آرد و کسی که عاجز از روزه است در حق بطریق تیسیر وارد است و چون تقدیر می کوئیم و از فقیر زکوة
نمی جوئیم و از کسی که قادر بر حج نیست او را تکلیف بر حج نمی آریم و در حق او واجب نمی داریم حدیث است حذو
امن الاعمال ما یطیقون فان الله لا یمل حتی تملوا بر حکم حدیث نوافل عبادات نیز بر قدر طاقت است و رای
طاقت نیست ان ربك یعلم انك تقوم ادنی من ثلثی اللیل و نصفه و ثلثه و طائفة من الذین معك والله یقدر
اللیل والنهار علم ان لن تحصوه فتاب علیکم فاقرؤا ما تیسر من القرآن نیز اشارت بدین معنی است نزد ما است

موجب د

و متعلق

اینست

و متعلق بعلم و قدرت ماست کتابی که ناطق بحق است و شاهد بصدق ماست یعنی لوح محفوظ یا کتاب حفظه و مراد
از کتاب مذکور لوح محفوظ بود یا کتاب حفظه باشد همه افعال مقدور و مکتوبست هیچ عمل متروک نشده و
ایشان بر جزا و سزا بر حکم فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره مظلوم نخواهند کشت
و بکم شدن نیکی و افزوده عقوبت بدی نخواهند پیوست بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَٰذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ
ذَٰلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ این جمله عطفاست بر جمله بل لا یشعرون که بر صورت کافران کذشته متصل قریب که
صفت مومنانست نیست بدلیل حتی اذا اخذنا مترفیهم بالعذاب و هذا اشارتست بر شعور و جمله ولهم اعمال
حالست یا عطفاست و ذلك اشارتست بر جهل و کفر و تکذیب انبیا و جمله لها عاملون صفتست مر اعمال را
معنی اینست بلکه ایشان دلهای در غفلت است پوشیده از شعور مانع است چنانچه این زمان شعور ندارند
بیشتر نیز نخواهد بود چنانچه در حال منتفی است در استقبال نیز روی نخواهد نمود و مر ایشان راست عملهای که جز مذکور از کفر
و جهل و عدم شعور که ایشان مر او را کنندهاند و آن را شونده اند ان را اعمال قبیحه واقع در حال یا اعمال شنیعه
مقدر در استقبال حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنْصَرُونَ
حتی ابتدائیه است سببیه است جمله شرطیه که بعد اوست سبب کلام سابقست بر طریق مرض فلان حتی لا یرجونه
و سرت حتی ادخل البلد برفع ادخل اذا اذاهم یجارون اذا مفاجاة است در جواب شرط افتاد لا تجاروا الیوم محمول
بر اظهار قولست ای یقول لهم لا تجاروا الیوم جمله انکم تعلیلست مر نهی مذکور را تاکیدا و بتقدیر ملوح است
که ایشان را در ناله و فریاد فائده نخواهد بود و شفیعی روی نخواهد نمود بتقدیر ملوح سائل را تنزیل منزله منکر
آورد و جمله را موکد ذکر کرد معنی اینست تا آنکه چون نعمت داده شدکان ایشان را بعذاب بکیریم و بعقوبت
کناهان ایشان کرفتار کردانیم ناکاه ایشان زاری کنند و خود را در ناله و فریاد افکنند بکوییم مر ایشان را چون در دنیا
کفر ورزیدید و بر پیغامبران نکرویدید امروز زاری مکنید و خود را در ناله مدارید زیرا که بدرستی شما از ما
نصرت کرده نشوید حکم ما برین رفته و قضای ما برین قرار کرفته که شرک پیامبر زیرو کفر را عفو نکنیم قَدْ كَانَتْ
آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكِصُونَ مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ این جمله معلله است مر مضمون لا تجاروا
الیوم را یا مر مضمون لا تنصرون را فکنتم عطفست بر قد کانت علی اعقابکم متعلقست بر تنکصون و این جمله خبر است
مر کنتم را مستکبرین حالست سامرا حالست از ضمیر تنکصون استعمال او بجای جمع رواست و بعضی تهجرون خوانند
مر اهجر فی منطقه اذا فحش معنی اینست بدرستی که بوده است آیات کتاب یعنی قرآن خوانده می شد بر شما و
شما بر پای خویش رجوع میکردید و از شنیدن اعراض کرده پس پای می رفتید و این صورت مثلست در اعراض
کردن و دوری جستن که کنندکان بزرکی جویندکان در اعراض از قرآن افسانه کویندکان بحکایات قرآن تردد
کنندکان با دشنام کویندکان پس بدرستی که بر شما بدین صفات که داشتید از ما منصور نشوید أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا
الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ
بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ همزه استفهام است و استفهام برای انکار است فا عاطفه است و
معطوف علیه محذوفست ای لم یسمعوا فلم یدبروا القرآن و جمله مستانفه است چنانچه که چون سامع
آیت سابق یعنی قد کانت تا آخر شنید کفت ما سبب اعراضهم و هجرانهم جواب آمد که سبب آن اینست یا آن
نیست بلکه چیزی دیگر است که بر ایشان حق آرد کشت و صدق بظهور پیوست ایشان کار کشتند مکروه و
مبغوض پنداشتند حق را پوشیدند و در اتباع کوشیدند ام در هر سه محل منقطعه است معنی بل یا همزه
که مضمون ام است برای انکار است و هر یک جمله عطفاست بر جمله ما قبل بل جاءهم بالحق و اکثرهم للحق
کارهون عطفست بر مضمون استفهام میان انکار است سابقه ای لم یعجزوا الا احد هذه الاربعة بل جاءهم الحق
وهم له منکرون لحب الدیانة لا لحکم الکتاب فاعرض عن الانقیاد لکراهتهم له و انکارهم معنی اینست

ایانشیده‌اند وایا پی نکرده‌اند قرآن را با آمده است برایشان دانسته‌اند یا نشناختند رسول را که کیفیت وراه
ورسم اوچیست وازچه شانست واز کلام حکایات یا او را دیوانه کفتند و برجنون اعتقاد بستند وهیچ یکی
بیان این چهار نبوده وصورت وجود آن روی نموده چه شک نیست که قرآن بر مناظره آوردند وقضای معارضه
کردند و بر معارضه عاجز کشتند سورتی مثل قرآن آوردن نتوانستند و بر پدران ایشان نیز کتابها بود ومعجز
پیغامبران روی می‌نمود یعنی محمد صلی الله علیه وسلم را پیغامبری شناختند که کریم الانساب والاطراف است عظیم
المآثر والاسلاف است مشهور بامانت وصداقت مذکور بحلم ورزانت اورا محمود دانستی انبیا وابای خویش
میدانند ومیان خویش محمد امین میخواندند وهمه عقلا دانند که در وی دیوانکی نیست مجنون کفتی بی معنی آنست (دیوانکی)
کتار وکردار او را همه دانایان ندانند وعقلا بقدر عقل او نرسند اینچنین کسی را عاقل مجنون نخوانند وجز دیوا
او را دیوانه ندانند اعراض کافران را تصدیق او بدین اسباب نبود و بدین جهات نباشد بلکه آمده است ایشان
را حق و بیشتر ازیشان کارهند واز جهت حسن ریاست ظهور حق را می‌دانند ولو اتبع الحق اهواءهم لفسدت
السموات والارض ومن فیهن بل اتیناهم بذکرهم فهم عن ذکرهم معرضون من در ومن فیهن که برای عقلا
آورد زیرا که عقلا اصل‌اند وغیر ایشان توابع ایشانند بل اتیناهم بذکرهم عطف است بر بل جاءهم بالحق و
اضراب او از جهت رعایت فاصله است جمله فهم عن ذکرهم معرضون حالست وجمله ولو اتبع الحق اهواءهم
معترضه است میان معطوف ومعطوف علیه برای بیان بطلان هواهای ایشان معنی اینست واکر متابع شدی حق
سبحانه وتعالی هواهای ایشانرا یعنی موافق بودی هر آینه هواهای ایشان با او وموافق بودی لان الموافقه من
الجانبین پس لازم آمدی که هواهای ایشان حق باشند لان موافق الحق حق معظم هوای ایشان اشراکست واکر اشراک
حق باشد پس ثابت شود وچون اشراک ثابت شود تمانع لازم آید هر آینه آسمان وزمین وهرکه در ایشانست
خراب کردد وجهان ازین انتظام بیرون رود کما قال لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا ای لخرجتا من هذه الانتظام
واعراض ایشان از جهت تکبر وطغیانست بلکه از جهت ناقدرشناسی وحرمانست بر ایشان ذکر یعنی قرآن که در آن
شرف ایشانست آوردیم وبدین دولت مشرف کردیم پس ایشان از شرف خویش اعراض کننده‌اند وخود را در
انابه وحساب افکنده‌اند ام تسئلهم خرجا فخراج ربک خیر وهو خیر الرازقین خرجا بفتح خا وسکون را
وخراج بفتح خا و را وبعد را الف در هر دو محل ومتفقین خوانند ومعنی بر حسب اختلاف قرات مختلف دانند
ام تسئلهم عطف است برام به جنة التفات از غیبت سوی خطاب جمله فخراج ربک تعلیل است سوال آخر وهو
خیر الرازقین عطف است یا حالست معنی اینست آیا اجری میخواهی ازیشان در حق رسانیدن وتبلیغ وحی کردن
یعنی نمی خواهی زیرا که عطای پروردگار تو بهترین وحاصل آن لدم بهتر است واو بهترین رزق دهندکان و
عطاکنندکانست هرکه عطای پروردکار دارد بعطای دیکری روی نیارد وانک لتدعوهم الی صراط مستقیم
هذا اسباب اعراض وهم آن یأتی بود واعراض ایشان از قبول وترک طاعت رسول از جهت اطلاع بر خللی بود و
اطلاع صنفی باشد این را دفع کرد واین را بر وجه تکمیل آورد تاکید این جمله از جهت ابراز مقصود بر وجه
وکادتست واین ضمیر در تاکید ثانی از افادتست معنی اینست بدرستی که ای محمد هر آینه میخوانی ایشانرا
بسوی صراط مستقیم ودعوت میکنی سوی دین قویم که در آن هیچ کژی وعیب وطعن نبود و با هر دینی که
مقابله کنید بحکم عقل راجح شود پس سزاوار بود که دعوت ترا اجابت کنند وبمخالفت تو خود را در وادی ضلال
نیفکنند وان الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط لناکبون موصول باصله اسم انست لناکبون خبر انست
عن الصراط متعلق است بناکبون لام در الصراط لام عهد است اشارتست سوی صراط مستقیم که ذکر او بالاتفاق
وبیان او کذشته است واین جمله عطف است بر جمله سابق وتاکید هر دو جمله از جهت رد انکارست چه
کافران مضمون هر دو جمله را منکرانند و بر انکار دعوت پیغامبران بر صراط مستقیم وبودن خویش از آن مصرانند

معنی اینست بدرستی که آنانکه بآخرت نمی‌کروند وبروز قیامت ایمان نیارند از صراط مذکور یعنی از صراط مستقیم تجاوز
کننده‌اند وبی راه از راه روند کاینند اعراض کردن ایشان از دین محض کمراهیست وبی سبب فساد وتباهیست ولو
رحمناهم وکشفنا ما بهم من ضر للجوا فی طغیانهم یعمهون موصول باصله یعنی ما بهم مفعول کشفنا است جمله عطف
بر رحمنا که شرط اوست یعمهون حالست از فاعل للجوا فی طغیانهم متعلق است بیعمهون للجوا تا آخر جواب لو است
وجمله شرطیه عطف است بر مضمون لا تجاروا الیوم انکم منا لا تنصرون که یعنی نقول لهم لا تجاروا الیوم انکم لا تنصرون
معنی اینست رحمت کنیم بر ایشان و دور کنیم آنچه ملتبس بود بر ایشان از مضرت وزیان واکر رحمت میکردیم وعذاب
زیان را بر زوال می‌آوردیم هر آینه می‌ماندند ایشان در طغیان خویش سرکردان ولقد اخذناهم بالعذاب فما استکانوا
لربهم وما یتضرعون حتی اذا فتحنا علیهم بابا ذا عذاب شدید اذا هم فیه مبلسون لام جواب قسم محذوفست
فما استکانوا عطف است بر ولقد اخذناهم وما یتضرعون عطف است بر ما استکانوا یا حالست حتی ابتدائیه اذا
شرطیه اذا در اذا هم فیه مبلسون برای مفاجات مضافست سوی جمله اسمیه که بعد اوست معنی اینست
وبتوکید یاد میکنیم که هر آینه بدرستی که ایشان را بعذاب کرفته ایم پس ایشان را پیش پروردکار خویش مسکنی نکردند و
عاجزی وزاری بیاوردند تا آنکه کشادیم بر ایشان دری بخداوند عذاب کرسنکی قحط ومحنت از هر باب پس ناکاه ایشان
متحیرانند وبسختی وعقوبت از حال خویش متغیرانند وهو الذی انشا لکم السمع والابصار والافئدة قلیلا ما تشکرون
جمله معترضه است برای تقریر لهم عظام الارباب کفران بتضمن شکایت از کفران ایشان قلیلا ای شکرا قلیلا ما
تشکرونه واین جمله بیان مقصود جمله سابقه است یا تقریر مقصود است در تعرض فنا شوبا مصدریه فاسبیه است
ومصدر از فاعل قلیلا پیدا شده وقلیلا حالست از مفعول انشانا ای وهو الذی انشا لکم السمع والابصار والافئدة
قلیلا اشکر کم ما معنی اینست خدای عز وجل خدایست آنکه پیدا کرده برای شما سمع را که آیات قرآنی وموعظت
ایمانی بشنوید وروشن کردانید برای شما چشمهای که بر آن آثار آسمانها وعجائب قدرت وبدائع فطرت به بینید
وموجود کردانید برای شما دلها تا وحدانیت خدای دریابید وبسوی معرفت ذات وصفات ثبوتی وسلبی
بشتابید اندک اندک شکر می‌کوئید وزمان اندک در کار می‌باشید وهو الذی ذرأکم فی الارض والیه تحشرون
اینجمله عطف است بر جمله سابقه والیه تحشرون عطف است بر ومعنی اینست واو خدایست آنکه شما
را در زمین پدید کرده ودر عالم سفلی پیدا آورده وسوی حسابگاه او باز خواهید کشت وجزا وسزا خواهید
یافت وهو الذی یحیی ویمیت وله اختلاف اللیل والنهار افلا تعقلون عطف است بر جمله سابقه و
جمله وله اختلاف اللیل والنهار عطف است بر صلات استفهام در افلا تعقلون برای انکار است وفا عاطفه است
معطوف علیه محذوفست ای اتبصرون ذلک فلا تعقلون این جمله معترضه است برای زجر وتهدید معنی
اینست واو خدایست آنکه زنده می‌کند ومی‌میراند ومر اجهان را بآوردن وبردن روز وشب میکرداند
واین قدرت وفطرت مر اوراست مخصوص بذات خدای جل وعلاست نمی‌بینند ونمی‌یابند وبتامل وتفکر در قدرت
وفطرت معرفت نمی‌شتابند بل قالوا مثل ما قال الاولون قالوا ءاذا متنا وکنا ترابا وعظاما ءانا لمبعوثون
لقد وعدنا نحن وآباؤنا هذا من قبل ان هذا الا اساطیر الاولین بل قالوا عطف است بر بل اتیناهم بذکرهم
فهم عن ذکرهم معرضون جمله میانه معترضه است بل قالوا اءذا متنا بدلست از بل قالوا بر طریق امدکم
بما تعلمون امدکم بانعام وبنین اءذا متنا تا آخر مقول قالواست واستفهام برای انکار است وجمله تعلیل
برای انکار مذکور دلیل تاکید او بضمیر منفصل یعنی نحن از جهت صحت عطف است مرفوع متصل است هذا مفعول
دوم است مر وعدنا را من قبل بر طریق من قبلنا ظرفست مر فعلی را که مضمون حرف عطف است ای ووعدنا
آباؤنا من قبلها ودر بعضی تفاسیر من قبل محمد مذکور است ای وعدنا نحن وآباؤنا هذا من قبل محمد ولم
یقع الی هذا الآن مع تطویل الزمان ان هذا الا اساطیر الاولین ای هذا الوعد لا مضمون الا الاولین حیث لم یظهر

ولو بطابق خبر اساطیر جمع اسطار که جمع سطر است دارند و موافق آنست که جمع اسطوره چون اعاجیب جمع اعجوبه د
پندارند معنی اینست بلکه گفتند گفتاری که کافران گفتند و رفتند بدانچه گذشتگان ایشان رفته اند وقتی که ما بمیریم
و خاک گردیم و استخوان باشیم و بلبه یعنی که ما هر آینه انگیخته شویم و بدرستی که وعده کرده شده ایم ما و پدران ما همین
موعود یعنی این گفتار پیش از آمدن محمود بود با وعده کرده شده اند پدران ما پیش از ما تا این زمان موعود ع
بظهور نیامده و حقیقت ان بتحقیق نپیوسته و صدق او ظاهر نشده نیست این مضمون مگر نبشتهای گذشتگان و مفهوم
بشنه است گفتار دیرینه است آن بظهور نمی آید و صدق آن ظاهر نمی شود قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ
تَعْلَمُونَ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ تذکرون بحذف تا برطریق تنزل و ابدال و ادغام او برطریق تذکرون
خوانند و معنی هر دو قرات یکی دانند الارض مرفوع با بتداست موصول با صله یعنی و من فیها عطف است بر
مبتدا و من استفهامیه مجرور لام است جار و مجرور خبر مبتدا است جمله مقول قل است عقلا را که اصل اند ذکر
کرد و غیر ایشان را که فرع اند در بیان نیاوردن ان کنتم تعلمون شرطی است که جزای محذوفست ای ان کنتم تعلمون ذلک
فاخبروا جمله شرطیه تقریر سوال مذکور است لله خبر مبتدای محذوفست ای سیقولون ذلک لله مقول سیقولون
است و جمله سیقولون مستانفه است در جواب ماذا یقولون و جمله برای تحقیق است سوال تحقیق در قول مذکور
با تشکیک در علم منافی است ان کنتم تعلمون با سیقولون چگونه جمع شود جواب شرط مذکور برای تاکید آ
برای تشکیک نبود چنانچه گویند ان کنت همزه افلا تذکرون برای انکار است فا عاطفه است معطوف علیه محذوفست
ای تعرفون ذلک فلا تذکرون و جمله مقول قل است و قل مستانفه است در جواب ماذا اقول لهم حین قالوا
ذلک معنی اینست بگوای محمد صلی الله علیه و سلم زمین و هر که در زمین است مر کراست بگویید اگر می دانید
که مر خدا راست این معنی میدانید پس نمی گویید چون زمین و هر که درو است ملک خدا بود مملوک او باشد مالک
در مملوک تصرف دارد تواند که از عدم بوجود آرد و وجود بعدم آرد قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ
الْعَظِيمِ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ جمله مستانفه دیگر است در جواب ماذا اقول لهم حین قالوا بعد ما قلت
ذلک استفهامیه مرفوع المحل بر ابتداست رب السموات السبع خبر مبتدا است باقی بر وفاق گذشته معنی اینست
بگوای محمد صلی الله علیه و سلم پروردگار هفت آسمان و پروردگار عرش عظیم کیست و ملک و تصرف او راست تحقیقاست
بگویند مر خدا را جل و علا سبحانه و تعالی راست چون بگویند بگو این معنی میدانید در انکار قدرت او بر بعث ان
عذاب و نکال و قهر و بطش او نمی ترسید و از غضب و سخط او نمی پرهیزید قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ
وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ قل من بیده مستانفه دیگر است من مبتدا
بیده ظرف مستقر ملکوت کل شیء فاعل اوست جمله ظرفیه خبر مبتدا است جمله یجیر و لا یجار علیه عطف است با حال
سیقولون لله بر وفق گذشته است انی بمعنی کیف است یا بمعنی من این فا سببیه است معنی اینست بگوای محمد
صلی الله علیه و سلم کیست که بدست تصرف اوست هر چیزی و امان دهد و فریاد رسد و برو فریادی رسیدن نبود
و کسی را که او بگیرد کسی دیگر خلاص کردن نتواند و از غضب و بطش او نرهاند این قوت و این قدرت مر کراست
ایشان بگویند مر خدا راست و این قدرت مر او راست بگوای محمد صلی الله علیه و سلم چگونه است که مسحور
می شوید و از هوش میروید و فریفته می گردید بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ عطف است بر قالوا مثل ما
قال الاولون اضرابست از و جمله بیانه معترضه است چنانچه گذشت جمله و انهم لکاذبون حال بود تاکید از
جهت رد انکار باشد معنی اینست از گفتارهای ایشان اخبار نکنیم بلکه ما ان بعث بحق اخبار کرده ایم و توحید
و تنزیه او را تصدیق کرده ایم و ایشان این همه میدانند در نفی بعث و اثبات شرک کاذبانند مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ
وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ
جمله ما اتخذ الله من ولد تعلیلاست بر کذب ایشان و دلیلاست بر ان من ولد بزیادت من مفعول است

اتخذ را من اله بزیادت من اسم کان است معه خبر کان است و جمله و ما کان عطف است بر ما اتخذ الله لذهب
جزای شرط محذوفست ای لو کان معه من اله اذا لذهب کل اله بما خلق و این کلام با کافرانی است که مصاحبه با ایشان
است جوابست در جواب استعمال اذا صوابست جمله و لعلا بعضهم علی بعض عطفست بر جمله لذهب سبحان الله
مصدرست بر فعل محذوف را نسبح الله تسبیحا یعنی این همه تنزیها عما یصفون من الاولاد و الانداد این جمله
تذییلاست معنی اینست نگرفته است خدای جل و علا فرزندی نیست اله دیگر با خدا اگر خدای اله دیگر بود هر آینه
هر الهی آنچه آفریده است ببرد هر آینه بعض اله بر بعضی غالب آید جهان را خرابی روی نماید مصراع غوغا بود دو
پادشه اندر ولایتی بپاکی یاد میکنیم مر خدای را بپاکی یاد کردن انچه کافران صفت میکنند خدای عز و جل را بران از شرکت
انداد و از اتخاذ اولاد عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بر قرات جر صفتست مر الله را و بر قرات رفع خبر مبتدای
محذوفست جمله معترضه است برای مدح مومنان معنی اینست خدای که عالم نهان و آشکاره است او داننده
بدا و نابداست انچنین ذاتی را شریک نبود و زن و فرزند نباشد فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ فا سببیه است
معنی اینست پس خدای برتر است از اشراک مشرکان و از انچه با او شریک میکردانند ایشان قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي
مَا يُوعَدُونَ رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَإِنَّا عَلَى أَنْ نُرِيَكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ جمله معترضه است
تلقین دعا جمله ندائیه که بعد اوست مقول قل است تربنی شرطیست که حرف او بزیادت ما موکد شده بدین
جهت بنون تاکید موکد آورده یای متکلم مفعول اولست موصول با صله یعنی ما توعدون مفعول دوم است فلا تج
تجعلنی فی القوم الظالمین خبر است تکرار ان بین شرط از جزا برای زیادت تضرع و التجاست علی تذییلاست تا آخر
معترضه برای اتباع وقوع وعید کافران و واقع شده موعود است در ان زمان برایشان و قدرت بر نمودن عذاب
مستلزم است مر قدرت برا تفاع از روی ظاهر مستلزم است بوقوع پس قدرت بر نمودن عذاب کنایت از وقوع
آن باشد کلام توجه کنایت ان ما نعدهم لواقع بود و کافران منکر بودند و بر انکار اصرار می نمودند روایت است که
چون خبر عذاب می شنیدند می خندیدند و استبعاد میکردند و در استهزا می آوردند چون کفار را در مضمون
انکار اصرار بود تواکید جمله سائغ نمود معنی اینست بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم اگر هر آینه بنمای مرا انچه
مر ایشان وعده کرده می شوند و با یعاد و الحاق وعید می پیوندند پس مگردان مرا کائن در ظالمان از جهت
صحبت داخل عذاب ایشان بر حکم و اتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة می ترسم برای نگاه داشتن
از پی پیش تو تضرع و زاری میکنم دعای مذکور از جهت اظهار بندگی و عجز بود بر قدرت و قهر باشد و بنظر در
حکمت و عصمت ملام نبود و بدرستی ما بدین که بنمایم ترا انچه وعید میکنیم برای کافران توانیم یعنی در وجود خواهیم
آورد و آنرا بر حکم عصمت بر وجه حکمت محافظت خواهیم کرد سوال ظالمان و گناه کاران را عذاب بمقابله ظلم و
گناه بود بی گناهان را عذاب و هلاک بچه وجه باشد جواب عذاب بگناه عذاب جزاست و عذاب بغیر گناه ابتلا است
مر مومن را عذاب جزا برای پاک کردن از سیئات بود و عذاب ابتلا برای ترقی درجات باشد چنانچه در امراض
و اوجاع صبیان گویند و مجانین گفته اند و در مشقت و رنج بی گناهان بدین وجه رفته اند ادْفَعْ بِالَّتِي
هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ بصفون بر صیغه خطاب و غیبت خوانند معنی بر حسب آن دانند
موصول با صله مجرور باست و جار و مجرور متعلق است با دفع مفعول اولست مر ادفع را و جمله ادفع تا آخر
معترضه دیگر است برای تلقین پیغامبر صورت دفع بر و جمله نحن اعلم بما یصفون تایید دفع سیئه
بحسنه است سوال برای دفع سیئه بر نهجی که امام زاهد رحمة الله علیه گفته نیکوترین نیکویها باید مطلق
نمی آید زیرا که بودن موعظت و سلام ترین نیکویها ثابت نشود نظر دفع سیئه نیکوترین حسنه درست بود
هر ازین جهت ابن عباس رضی الله عنه برای دفع سیئه کفر حسنه ایمان که احسن حسنات است تعیین میکنند
جواب از احسن نیکوترین نیکویها در پی دفع هر سه جویند چنانچه موعظت دفع منکر از همه نیکویها در

وتاثیر سلام در دفع سیئة الجفی ودشنام ازهمه نیکوییها اکثر است واکر احسن بمعنی احسن حسنات چنانچه امام زاهد رحمة الله
علیه نداده معنی ادفع بالتی هی احسن من الحاذیب بندارند اشکالی بنود سوالی وارد نشود معنی ایت دفع بکن سیئه را
بخصلتی که احسن حسنات چنانچه ابن عباس کفته دفع بکن سیئه را بتلقین کلمه شهادت که برند همه سیئات است یا
کویند بدانچه دفع سیئه ازهمه حسنات چون دفع اشارت مبنی بعفو ودفع شک بمواعظت ودفع ایذا باحسان یا
دفع مذمت بمدح ودفع اعدا بنصیحت وامثال آن ما عالم تریم بدانچه ایشان ما را بدان از اولاد وانداد وامثال آن
معاب صفت میکنند یا کویند ما داننده تریم بدانچه شما را بدان تنزیه وتوحید وتقدیس وتمجید صفت میکنند وبصفات
کمال وتوبیت جلال چنانچه باید وشاید ولایق حاجت نباشد وقل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین واعوذ بک
رب ان یحضرون قل عطف است بر قل سابق رب اعوذ بک من همزات الشیاطین مقول قل است ان یحضرون مفعول آن
مر اعوذ را واعوذ عطف است بر اعوذ سابق جمله ندائیه یعنی رب معترضه است معنی ایت بکوای محمد صلی
الله علیه وسلم ای پروردکار من پناه میکیرم بتو در کاردین از وسوسهای شیاطین در من حاضر آیند ویاد رنتلبهای
وسوسه نمایند وبعضی مراد از ان استعاذه شیاطین در وقت نزع دارند وانزاهم استعاذ بندارند بیت راه زنانی که
ره دل زنند راه بنزدیکی منزل زنند حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون حتی ابتدائیه است داخل بر
جمله شرطیه است متعلق بیصفون یا متعلق است بقوله انهم لکاذبون رب ارجعون خطاب مر پروردکار راست
یعنی ارجع در فعل بقید تکرار جمع خطاب نیست چه خطاب مر پروردکار راست واو یکیست رب ارجعون مقول
قال است قال با مقول جزای شرط است معنی ایت تا انکه چون یکی از ایشان را موت آید بصورت قطیعه مرکرد وی
غاید بکوای پروردکار من مرا سوی دنیا باز کردان وبقدرت وعمل برسان لعلی اعمل صالحا فیما ترکت جمله ستا نف
است در جواب ما الغرض فی طلب الرجعه وما تصورت فیه من النفع عملا صالحا مصدر است فیما ترکت مفعول به است
مر اعمل را بطریق بخرج فی عواقبها یصلی ای عملا ما ترکت من الایمان والعبادات والطاعة والقران وبعضی فیما ترکت
را ظرف دارند ولعلی بدلالت مقام برای تحقیق بندارند معنی ایت تا من عمل کنم عمل کردنی صالح وبر طریق نیک
آرم انچه داده است بغفلت ومجانت دل براورده آن نهاده ام از ایمان وعبادت وطاعت بر قرات کلا انها کلمة
هو قائلها ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون کلا حرف ردع است در شان کلام سابق متضمن منع کلام منتظم و
من شطرا کویند چنانکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم قصیده لامیه لبید را کلمة کفته ودر مدح او الحدیث ان
صدق کلمة تکلمه بها العرب کلمة لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل الحدیث ثمه ومن ورائهم برزخ عطف است بر
جمله که مضمون کلا است ای لا یکون ما یطلبون معنی ایت نباشد انچه میخواهند ونه چنانست که میکویند
بدرستی که این کلمة یعنی رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت کلمة آنست که کویند آن است ومطلوبها است که در
وقت موت وهنکام فوت جویند آنست واز پیش ایشان حدی حایل است وسدی حایل تا روزی که مبعوث شوند
ودر حسابکاه روند هنکام عمل رفت ووقت کار کذشت اکنون ایمان چه سود کند وعبادت چه فائده دهد
بیت دوای درازان که بستر کنی که کو بندت کنون وقت دوا رفت نظم وقت هر کار نکهدار که نافع
نبود نوشدارو که پس از مرک بسهراب دهی فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون انساب
بینهم ادغام باء در با خوانند وادغام مثلین در دو کلمه سائغ دانند درایت روز روی نمود نفخ صور از باب اسناد
سوی ظرف است ولا یتساءلون عطف است بر فلا انساب که جزای شرط است معنی ایت پس چون در صور دمیده
شود بعث وحشر میان حاصل کردد آن روز میان مردمان نسب نسبها نبود ووسیلت وقرابتی یکدیکر نباشد و
یکدیکر را پرسش نکنند ویا ز پرس نه پوندند سوال چون ابرار بعث شود نسب پسری وپدری نرود چون میان
ایشان قطع نسب نیست فلا انساب بچه معنی است جواب همچنین نسب نسبتی که ثابت است زائل نشود لیکن منافع
واحکام آن تعارف وتناصر وتناصل وتفاخر برود یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه لکل

امرء منهم یومئذ شان یغنیه از انجاست که دلیل اشتغال هر یکی بنفس خویش حدیث نفسی نفسی است سوال تسائل
درایت فاقبل بعضهم علی بعض یتساءلون مثبت است ودرین ایت نفی مضمون یکی دیکری را بنفی واثبات معارضه و
منافی جواب دران روز موافق بسیارات است فلا یتساءلون در موقفی است ویتساءلون اشارت بموضعی پس نفی و
اثبات باعتبار اختلاف زمان بامکان منافی نبود فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون ومن خفت
موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون فمن ثقلت موازینه مبتدا است وبا خبر خویش
عطف است بر محذوف ای فوضع المیزان ویوزن الاعمال فمن ثقلت موازینه فکذبوا ومن خفت مبتدا است اولئک
اولئک مبتدای دوم است با خبر خویش خبر مبتدای اول است فیها خالدون خبر دوم است وجهنم ظرف است مر خالدون
جمله ومن خفت موازینه عطف است بر فمن ثقلت موازینه معنی ایت وزن کرده شود اعمال پس آنانکه
کران شود میزان خیر او ایشان رستکارانند واز عذاب وعقاب خلاص وناجی شدکانند وآنانکه سبک شود خیر مو زونه
ایشان پس ایشان انکسانند که نفسهای خویش را زیان زده کردند وحق در ادراک جنت وخسران آوردند در دوزخ
روند بخلود در عذاب متصف شوند سوال از خفت موازین اعمال کفر لازم نمی اید خلود در نار که
خاصه کافرانست بچه سبب روی نماید جواب این ایت کلی است در هکه مردمان دو قسم بودند پارسایان
با کافران بودند مومنان فاسق مصر بر کناه ظاهری بودند فمن ثقلت موازینه در حق مومنان پارسایانست ومن
خفت موازینه نازل در حق کافران حکم بخلود در نار باعتبار مورود سوال مذکور واشکال مسطور وارد نشود سوال
این بر قول کسی آید که انعام بخصوص جوید اما بر قول کسی که بخصوص سبب عام است بخصوص نکرداند وخصوص
مورود را موجب خصوص عام ندارد اشکال دفع نشود جواب لزوم خفت موازنه بقرینه سیاق یعنی فکنتم
تکذبون جزای کفار بخصوص مراد شده اند لفظ عام باعتبار مر قوم لفظ کنند در بعضی تفاسیر در شان کفار انتفاء
وزن آورده وبایت فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا تمسک کرده در حق ایشان بعد ثبوت وزن خفت چکونه ثابت دارند
وچه نوع سائغ بندارند در وزن کافران دو قول است بعضی نفی کنند وبعضی بوزن اعمال مومنان وکافران
بنصوص مطلقه والوزن یومئذ الحق بر اطلاق قائل شوند ووزن درایت فلا نقیم لهم یوم القیامة وزنا
معنی وزنه قدر کویند جواب مذکور معتمد بر قول مثبت بود نافی در خبر منع باشد تلفح وجوههم النار وهم فیها
کالحون النار فاعل تلفح وجوههم مفعول اوست جمله وهم فیها کالحون حالست از تلفح یا عطف است بران وجمله
تلفح حالست از ضمیر خالدون معنی ایت بکیرد بسوزد رویهای ایشان را آتش وایشان دران آتش روی ترش
کننده وهمچو مرغ بریان الم تکن ایاتی تتلی علیکم فکنتم بها تکذبون جمله استفهامیه محمول بر تقدیر
امان بر وجه استیناف بود در جواب ماذا یقال لهم توبیخا حین تلفح وجوههم النار باندار فکنتم بها تکذبون
عطف است بر قول منفی بقای نفی راجع سوی معنی است ای الم یتعقب تکذیبکم بایاتی تتلی علیکم وانکار نفی اثبات باشد
معنی ایت کفته شود مر ایشان در هنکام عذاب ووقت اضطراب آیا نبود است ایات [illegible] من بر شما تلاوت
کرده می شود پس شما او را تکذیب میکردید ودر افتری ودروغ می آوردید در شان همچو شما همین جزا باید وهمین
نوع شاید قالوا ربنا غلبت علینا شقوتنا وکنا قوما ضالین شقوتنا وشقاوتنا هر دو مصدر آمده بقرات متواتر
مقرو شده اند قالوا بر طریق نفخ فی الصور ففزع من فی السموات بمعنی یقولون است مستانفه است در جواب
ماذا یقولون حین یقال لهم ذلک ربنا غلبت علینا شقوتنا مقول قالوا است وکنا قوما ضالین عطف است بر غلبت
معنی ایت بکویند ایشان ای پروردکار ما غالب آمده بر ما بدبختی ما ما تکذیب ایات تو کردیم آیات
حق وصدق را در معرض کذب وافتری آوردیم ما قوم کمراه بودیم فساد وتباهی مینمودیم ربنا اخرجنا منها
فان عدنا فانا ظالمون محمول بر تقدیر یقولون بر وجه استیناف در جواب ماذا یقولون بعد ذلک فان
فان عدنا سببیه است تاکید فانا ظالمون از جهت انذار بر وجه وکادت معنی ایت بکویند ای پروردکار

ما را از دوزخ بیرون آر و باز در دنیا در آر پس اگر باز گردیم سوی جرم از جمله ظالمان باشیم قَالَ اخْسَئُوا
فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ قال جمله مستانفه است در جواب ماذا یقول لهم حین یقولون ذلک اخسئوا فیها با معطوفات
خویش مقول قال است وقال بمعنی مقول است معنی اینست بگو ای محمد خدای عز وجل وعلا امر کرده که
در دوزخ در روید وسخن مگویید واین امر ونهی برای اهانت است برای تکلیف نبود چه دوزخ جای تکلیف نباشد
إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا
حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ سخریا بضم سین وکسر او خوانند ومعنی هر دو قرائت یکی دانند و
بعضی سخریا بکسر آن از استهزا دادند وسخریا باضم از سخر بمعنی تذلیل در امر شان است جمله که بعد اوست
مفسر اوست خبر ان است فریق من عبادی اسم کان است یقولون خبر کان است جمله ربنا آمنا تا آخر مقول القول
است وانت خیر الراحمین حالست فاتخذتموهم عطف است بر کان ضمیر منصوب متصل مفعول اولست سخریا مفعول
دوم است حتی انسوکم ابتدائیه است از قبیل مرض فلان حتی لا یرجونه انسا نیز دو مفعول می طلبد کم مفعول اول
است ذکری مفعول دوم است ای جعلوکم ناسین ای صار استهزائهم بحزب المومنین واستهزائهم سبباً لنسیانهم ذکر
الله فاسند الانسان الیهم بهذا التسبیب وجمله وکنتم منهم تضحکون عطف است بر اخذتموهم معنی اینست
بدرستیکه شان اینست فریقی از بندگان من می بودند که ربنا امنا فاغفر لنا وارحمنا وانت خیر الراحمین میگفتند
اخبار از ایمان خویش میکردند وغفران ذنوب خویش می جستند ایشان را منسوب سوی سخریه ساختند وبر ایشان
باستهزا پرداختند تا آنکه ایشان باعتبار استعمال شما باستهزای ایشان سبب شدند که شما ذکر خدای فراموش کنند
وخود را در ترک ذکر واعراض از یاد او افکند وکشتید شما برین صفت که از حال ایشان می خندید و سازو
سازوی ایشان می بسندید إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ جزیتهم الیوم بما صبروا خبر ان
است انهم هم الفائزون ان با اسم وخبر بر قرائت فتح همزه مفعول ثانی است مر جزیتهم را ای جزیتهم هذا
الجزا و بر قرائت کسر همزه ان با اسم وخبر تعلیل است یا مبنیه انکار کافران است که ایشان را موحسرت
بدرستیکه جزا دهیم ایشان را امروز بسبب صبر ایشان بر سخریه واستهزا وجور وجفای کافران که بدرستیکه ایشان
همه رستگارانند وبفضل خدا سزاوارانند قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ
فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ قال بر صیغه ماضی و بر صیغه امر خوانند وضمیر قال عائد بر الله و قل خطاب مر مالک را دانند
وجمله در هر دو وجه مستانفه است قال در جواب ماذا قال الله حین قالوا ذلک قل در جواب قول مالک جنانستی
بعد ورود امر اخسئوا ونهی ولا تکلمون ماذا تامرونی فی شانهم گفت بگفت کم لبثتم فی الارض عدد سنین مامور
گفت کم استفهامیه است واستفهام برای تقریر است یعنی جمله مخاطب بر اقرار عدد سنین تعبیر کم است
وآن منصوبست بظرفیة بطریق کم زمانا است کم مبتدا است لبثتم خبر مبتدا است جمله مقول قال است قالوا لبثنا
است در جواب ماذا قالوا حین قال الله ذلک لبثنا یوما او بعض یوم مقول قالوا فاد در فاسئل العادین سببیه
است در جواب شرط محذوفست فان کنا تو ضعنا فاسئل العادین معنی اینست خدای گوید یا گویند بگوی
ای مالک دوزخیان را که چند از عدد سنین درنگ کردید شما در زمین دوزخیان گویند در زمان اندک بوده
یک روز یا بعض از روز در زمین درنگ ایام عمر دنیا را نسبت با ایام در آخر قلیل دانند ومکث دنیا را یک روز
یا بعض روز خوانند پس باز گویند اگر ما متوهم سخن توهم بیکوییم بپرس مکث ودرنگ ما در دنیا از شمار کنند گان
واز حساب دانندگان از محاسبان ومنجمان واز فرشتگان که اقرار اعمال میدانند وشمار انفاس می توانند
قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ این جمله نیز قال بصیغه ماضی وامر خوانند ومعنی بر طریق
قال وقل سابقه دانند ان نافیه است الا قلیلا استثنای مفرغ است صفت مصدر یا زمان محذوفست ای
ان لبثتم الا زمانا قلیلا او لبثا قلیلا وان تصدقا است مر تعلیل ایشان لو انکم کنتم تعلمون ان با اسم وخبر فاعل

فعل محذوفست ای لو ثبت انکم لو برای نفی است برای توبیخ است معنی اینست خدای گوید یا گویند بگو که شما
درنگ نکرده اید مگر اندک چنانچه میگویند عمر بغفلت گذرانیده اید انفاس نفیس عمر ضایع کرده اید یعنی عمری که ضایع
گذاشتند گویی که عمری نداشتند کاشکی ایام جوانی قدر می داشتند وآن بغفلت ضایع نمی گذاشتند بیت
کاشکی قیمت انفاس بدانستی خلق تا دمی چند که دارند غنیمت شمرند وآنکه گویند مقابل با کافران بواسطه بود چه
کلام خدای بی وسط درخور دوزخیان نباشد وبعضی مقالات مذکور واسطه ملک دارند وخطاب قهر وغضب و
هیبت وجلال ملائم ایشان پندارند أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ بر صیغه مضارع معروف و
مجهول خوانند ومعنی بر حسب آن دانند فا عاطفه است معطوف علیه محذوفست ای توهم انما خلقناکم عبثا ما نافیه
ان را از عمل باز داشته بر جمله فعلیه در آمده عبثا مفعول له است ای للعبث یا مفعول فیه است از باب ضربته
سوطا یا حالست ای عابثین وانکم الینا لا ترجعون عطف است بر انما خلقناکم وتواند بود که عطف باشد بر عبثا ای بعبث
وبعدم رجوعکم الینا کلام سابق متضمن توبیخ کافران بود این ایت نیز متضمن توبیخ ایشان روی نمود معنی اینست
گمان می برید پس پندارید که بدرستی که آفریده ام از جهت عبث یا در وقت عبث یا بعبث یا در حالتی که عابثیم در حکم
تعالی وتقدس چیزی بوجه عبث نیافریده وبعث کاری نکزیده عبث را حکمت مناسب نبود وفعل محکم را با لهو ملائمت
نباشد فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ جمله فتعالی الله الملک الحق تعلیل انکار مذکور است
معنی اینست زیرا که خدای تعالی متعالی است نقبله غیب وسایر نقایص خدای ملکا است حق است واتصاف او بصفات
کمال ونعوت جلال صوابست وصدق نیست خدای بحق سزاوار پرستش مطلق مگر خدای که ملک عرش کریم است خداوند
وپروردگار وتدبیر عرش را کریم خوانند زیرا که آثار رحمت از عرش ظاهر می شود منافع عالمیان از جهت او بظهور می آید
وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ من شرطیه مبتدا است
یدع شرط او مجزوم است لا برهان له صیغه دیگر است برای ذم الهی دیگر معترضه است میان شرطیه وجزای برای ذم
فانه حسابه عند ربه جزای شرط است خبر مبتدا است جمله انه لا یفلح الکافرون تذییل است تاکید او از جهت ایراد
ذم بر وجه وکادت جمله ومن یدع عطف است بر لا هو رب العرش الکریم معنی اینست وهر که با خدای الهی دیگر
خواند وغیر خدای را اله داند وبرای مدعی یعنی در شان اشراک او را برهان نبود ودر دعوی او حجتی نباشد پس نیست شمار
کار او مگر بعلم وقدرت پروردگار بدرستی که شان اینست که فلاح نگیرند ظالمان وتوبه نبذیرند ایشان وَقُلْ رَبِّ
اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ وقل رب اغفر تذییل است برای تلقین دعا جمله وانت خیر الراحمین حالست
معنی اینست بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم پروردگار من بیامرز ورحمت کن وتو رحمت کننده ترین رحمت کنندگان
ومهربان ترین مهربانی آغاز سورت باثبات افلاح مومنان بود در آخر نفی فلاح کافران روی نمود وبدانکه ایراد این
جمله در خاتمت سورت از باب حسن انتهااست چه دعای مذکورات معظمات دعا است حذف مفعول برای تعمیم باقتصار
است لفظ اندک افاده معنی بسیار است دعا بمغفرت متضمن سلب مضرتها است ودعا برحمت متضمن جلب منفعتها
ومعلوم است که هر دو مقصود جامع کل مقاصد بود وشامل بر همه مطالب باشد وتعمیم بحذف مفعول هم اشخاص را
در بر دارد و بدایت مدعو ومدعو له ونهایت عموم بپذیرد این معنی دال بر اتمام مرام وانتهای کلام است واعلم فیض
اتم الحمد لله الذی بذکره تنزیل البرکات وبنعمه تتم الصالحات لا اله الا هو ربی توکلت علیه وهو حسبی سورة نور این
سورت مدنی است شصت وچهار ایت وهزار وسیصد وشانزده کلمه پنج هزار وسیصد وهشتاد حرف ربط
این سورت با سورت مومنون آنست که در آغاز سورت مومنون ذکر اهل فلاح آورده ودر ابتدای سورت نور عقوبت
ارباب جناح وفساد وجزای آن ذکر کرده وبدانکه در آغاز سورت نور آیت سورة انزلناها وفرضناها الآیت که متضمن
ذکر مرسل ورسل است بر وجه عنوان آورد بذکر حد الزانیه والزانی سورت مذکور را افتتاح کرد بعد ذکر تا حد
وقذف مذکور گشت بعده احصان که در حق زن بمنزله حد زنا است ودر حق شوهر بمنزله حد قذف بذکر پیوست

ظ برات

ظ عفض

ذکر افک عائشه رضی الله عنه که از منافقان در شان عائشه رضی الله عنها حد قذف بود و ذکر پاکی و برکت او از آن روی
نمود بعده از جهت صیانت از تهمت زنا در آمدن بغیر اعلام و دستور در غیر خانهای خویش نهی کرده و اموری که
موجب عفافت چون غض ابصار مردان و زنان و ستر مواضع زینت و اخفاء از پیرایه و امثال آن و استعفاف
از سفاح و استعمال نکاح در بیان آورد بعده عقد کتابت با بنده کی آن را جویند و برای تحصیل مالکیت نکاح در ده آن
بوید مذکور گشت بعده جمله ولا تکرهوا وهو علی الکافرون آورد و گناه کنیزکان بر زنان که بعضی عادت داشتند نفی
کرد و برای صیانت از زنا غیبی ذکر استیذان عبید برای درآمدن خانه مولی و استیذان صغار در خانه ابا مذکور
گشت بعده حکم زنان برگشته و از شوهر نا امیدی پیوسته بذکر پیوست درآمدن عمی و اعراج استحقاق اتفاقا قدا رند
و دوستان معتمد در داده موقوف باتحاد که ایشان را با خویش بیگانه می پندارند ذکر حکم خوردن و اشامیدن ایشان
در خانه لعبان و اقارب بر تفصیلی که بیان کرد در بیان آورد بعده کلام بذکر استیذان برای بازگشتن از مجالس پیغامبر
صلی الله علیه و سلم که ایشان را برای کاری و مصلحتی خوانده باشند رسید از مجلس پیغامبر صلی الله علیه و سلم نیکو هید
بعده جمله الا ان الله ما فی السموات والارض تا آخر بیان عموم ملک خدا و بیان عموم علم بهمه چیزها آورد و سورت مذکور
را بجمله مسطوره جامع امور مسطوره شامل همه امور است ختم کرد و شک نیست که جملهای از یک باب اند مقاصد او
متغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود همه یکی است در مقصود کلی مقرر دیگری
است معترضاتی که در میان آمده میان کلامهای متصل واقع است و جملهٔ دیگر از هر نوع در هر محلهای باید بمشیة
الله و عونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب **بسم الله الرحمن الرحیم**

سورة النور

سُورَةٌ أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ سوره خبر مبتدای محذوفست انزلنا
با معطوفات خویش صفت اوست و این جمله در آغاز سورت متضمن مدح سورت بر طریق عنوانست و تنکیر او
برای تعظیم و اظهار نباهت شان است و فرضناها بتشدید نیز خوانند و معنی بر تکثیر و مبالغت دانند آیات مفعول
دوم است مر انزلنا را لعلکم تذکرون یعنی کی تذکرون متعلق است بدو **معنی آیت** این سورتی است که
آن را فرستادیم و فرایض بسیار را شرح دادیم یا گویند با احکام او قطع کردیم یعنی در و احکام بقیه مقطع بها آوردیم
انزالا در جاها که از سورت آیات ظاهرات است مشتمل است و دلائل واضحات است تا پند گیرند و احکام او را بپذیرند
سوال همه سورتهای قرآن منزل است صفت انزال اختصاص بدین سورت چرا کرد صفتی که مشترکست در
سورت مخصوص برای چه آورد **جواب** فرضناها که مضمون او بیان فرایض علمیه تشریعیه و احکام قطعیه ثبوتیه است
و جمله انزلنا فیها آیات بینات مضمون او ذکر دلائل واضحه و مسائل اعتقادیه بود که برای جمع است معطوف
آورده انزال را با این دو صفت که در این سورت مذکور و مسطور است جمع کرده توصیف این سورت با انزال با
این دو صفت باشد توصیف با انزال مجرد که مثل میان سورتهاست نبود **سوال** مجموع این سه صفت نیز مخصوص
فرایض عملی و ذکر دلائل مسائل اعتقادی جمع شده **جواب** این سورت مخصوص با این سه صفت مخصوص بدین
سورت نیست تخصیص این سورت بذکر این سه صفت مبنی بدین معنی است الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ
وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ
لْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الزانیه مبتدا است و الزانی معطوف برو خبر محذوف ای
الزانیه والزانی ستذکر حکمهما و جمله فاجلدوا بیان حکم است نزدیک مبرد فاجلدوا خبر است فا از جهت
معنی شرط است ای التی زنت والذی زنا فیقال فی شانهما اجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة و جمله الزانیه
والزانی ابتدای بیانست بعد از عنوان و جمله ولا تاخذکم بهما رافة و جمله ولیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین
معطوفست بر اجلدوا ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر شرطی است مستغنی از جزا که فزوا بما وضی و ذکر این شرط
مذکور برای تاکید است نه برای تردید بر طریق افعل کذا ان کنت آدمیان ولا یفعل ان کنت بشرا

زنی زنا

زنی که زنا کند و مردی که خود را در جریمه زنا افکند پس بزنید هر یکی را صد تازیانه که در جلد در سازند و در آن
تازیانه که کرده بود که گوشت را کند کرده اند و باید صد تازیانه متفرق بر اعضا باشد در یک عضو نبود و اگر نبود
خیریات عضو مجروح شود و بر سر نزنید تا هلاک نگردد و برده مزنید تا صورت مبدل نشود و بگیرد شمار ام پهن
در اقامت حکم خدای که در این امر خدای آمده و عقوبتی که در شریعت جل و علا بیان کرده شده اگر هستید که بخدا
و بروز قیامت ایمان دارید و گو حاضر شوند در هنگام عذاب ایشان طائفه از مومنان تا حاضران عبرت بود و نادیدن را
حجاب بیشتر باشد و چون اصل در وقوع زنا تمکین زانیه است زانیه را بر زانی مقدم کرد و در آیت سرقه از جهت آنکه
اصل در وقوع سرقه مردیست بیشتر سرقه از وی می آید سارق را بر سارقه مقدم آورد و این حکم در زانیه در غیر صورت
احصان بود حد زانی و زانیه در صورت احصان رجم باشد **سوال** آیت جلد مطلق بود شامل محصن هم بود تقیید
جلد بغیر صورت احصان بچه کردند و در صورت احصان جلد بر حکم رجم بکدام دلیل آوردند **جواب** حدیث
رجم ما عرفه عامله که در این باب ظاهر است و از اخبار متواتر است او را مقید گردانید و از اطلاق بتقیید
رسانید و نیز الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما که از قرآن بود از جهت کتابت او منسوخ گشت کتابت در مصحف
روی نمود نسخ حکم او منقول نشد لقا حکم استمود گشت آیت جلد که مطلق بود بتقیید پیوست **سوال** چون آیت
مذکور منسوخ التلاوة باشد و مکتوب در مصاحف نگشت از جهت عدم کتابت در مصحف حد قرآن بر و ثابت نبود
بر قضیت ما قرآن نباشد و از پیغامبر صلی الله علیه و سلم منقول بر سبیل قرائت بر وجه حدیث نیست تا اخل سنت
بود تمسک بر و تمسک بکدام دلیل باشد و ارد الاربعة داخل کدام دلیل بود **جواب** مناط حجت کتابت و سنت
و وحی و وحی کتابت یا سنت و اجوبه از عدم تواند یا با از جهت عدم کتابت در مصحف قرآن نبود از جهت روایت از
پیغامبر صلی الله علیه و سلم چاره نبود که حدیث باشد و خطای راوی در نقل او بر وجه قرائت زیان نکند و در نفی
حجت نیفکند چه در حجت که وحی است خطا نکرده و خبر وی مبنی بر وحی آورده چنانچه کسی اقرار کند که در ذمت
من ده درهم دین توازوجه بهای اسب بقران گوید که بهای اسب نیست بهای جاریه است ده درم شود نفی رد اقرار
نباشد که نفی اصل لزوم نمی شود رد کیفیتی منافی ثبوت کیفیتی دیگر نباشد الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً
وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ الزانی مرفوع بابتداست جمله لا ینکح الا
زانیه او مشرکه خبر مبتدا است و الزانیه لا ینکحها الا زان او مشرک جمله عطف است بر جمله سابقه یعنی الزانی
والزانی در میان عقوبت زنا بود در این جمله ذکر رذیلت زانی و زانیه و بیان خسته طبیعه و جهت سزاواری عقوبت
روی نمود روایت کرده اند که در مدینه بعضی زنان زانیه بوده اند اصحاب صفه در نکاح ایشان رغبت نمودند و
در دستوری جستند و پیش حضرت رسالت کنند که اگر اذن شود ایشان را در نکاح خویش آریم و بدین عمل ایشان را
از زنا باز داریم و برای خویش منازل سازیم و بطعام و آب ایشان را مهیا سازیم این آیت نازل گشت و شرط کفارت
در عفاف بود و پیوست بعضی مفسران در هر دو محل او بعضی و او داشته و آن هر دو مبتدا معطوفی بدلالت او خبر
محذوفست ای الزانی والمشرک لا ینکح الا زانیه او مشرکه والزانیه والمشرکه لا ینکحها الا زان او مشرک و در کلام لف
و نشر بود **معنی آیت** مرد زانی و مشرک چون زن زانیه و مشرکه را نکاح نکند یا عفیفه از جهت عدم کفایت

ظ مسئله

و یا مسئله آنست از جهت خلاف دین دم تلقین نزند و این قصر موجب آنست که مرد عفیف و مسلم زن زانیه و مشرکه
را نکاح نکند و خود را در صحبت غیر کفو و غیر جنس نیفکند بدین آیت خدا نهی اصحاب صفه را که مسلمانان عفیف بودند
از صحبت زوانی و مشرکان باز داشت و ایشان را بر ملوث شدن بدین لوث نگذاشت بعد از آن اشتراط کفارت در
عفاف ما طاب لکم من النساء منسوخ گشت نکاح مرد عفیف زن زانیه بجواز پیوست بعضی این کلام را خبر دارند و
مسبوق برای مذمت زانی و زانیه از جهت طبیعت سوی او میل می کند و یا او دم تلقین نمی زند مگر زانی که همجنس
اوست یا مشرک که جنس تر از وست مرد زانی را بنومن زن نابصحبت زن ناپاک میل می شود و زن زانیه بسوی زنا

والخبیثون للخبیثات خبث بر خبث می افزاید و زیادت خباثت روی غاید این برای مضرت است نه برای حرمت از باب نسخ نباشد و حد بنکاح مرد عفیف مر زانیه را و نکاح زانیه مر مرد عفیف را حرام کردانیده شده بر مومنان از جهت انتفای کفارت در عفاف میان ایشان اکر نفی نکاح در ایت سابقه مذکور بمعنی نهی باشد این جمله تقدیر و تند بیل است و اکر نفی مذکور بر وجه اخبار از فعل ایشان داده اند این جمله عطف بامابعد دارند وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ این جمله عطف است بر جمله الزانية والزانى فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة و این استثنا نزدیک امام اعظم رحمه الله متعلق بجمله خبرست برای نفی فسق است برای اثبات قبول شهادت فان الله غفور رحیم تعلیل استثنا است موصول باصله مرفوع المحل بر ابتدا است موصول باصله ثم لم یاتوا باربعة شهداء عطف است بر صله ثم لم یاتوا متضمن معنی شرط بود جون مبتدا اولست و بدلیل ذکر محصنات بمعنی عفائف از زنا ثمانین جلدة مفعول مطلق است بر طریق ضربت سوطا و جمله ولا تقبلوا شهادة ابدا عطف است بر فاجلدوهم ثمانین جلدة و جون او جزای دمی و حد قذف بود انجه معطوف بدو آن نیز جزای دمی و حد قذف باشد و اولئک هم الفاسقون عطف بر جزای نیست لمکان الاختلاف خبرا و انشا نیز جلد آورد شهادت مصدر متعلق احکام است صفت فاسق است تعلق بحکام ندارد پس عطف حد بود جمله ابتدا معترضه است یا معطوف بر جمله والذین یرمون المحصنات ثم لم یاتوا باربعة شهداء فاجلدوهم باشد و ضمیر فصل است برای تخصیص مبتدا بخبر است الا الذین تابوا استثنا است اولئک هم الفاسقون مستثنی و لا تقبلون لهم شهادة ابدا استثنا بعد جمله متعدد که بعضی معطوف بر بعضی بود نزدیک ابو حنیفه رحمه الله متعلق جمله آخر باشد با اینکه اولئک هم الفاسقون ابتدائی معطوف بر ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا است و بر تقدیر عطف است بر جمله والذین یرمون المحصنات ثم لم یاتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة باشد استثنا متعلق بجمله اولی نبود زیراکه جلد در شهادة که حد است بتوبه ساقط نمی شود و امام شافعی رحمه الله و اولئک هم الفاسقون را عطف بر ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا دارد و استثنا بعد جمله متعلق همه میدارد زیراکه عطف بواو که برای جمع است همه جمله را جمع میکند و همه را بمنزله یکجمله می سازد و نیز جون شرط بعد او جمل متعدد واقع است باتفاق متعلق همه باشد توفیق کند و قبول شهادة اثبات کرداند قاعدهٔ امام شافعی رحمه الله منتقض است زیراکه بعد تعلق استثنا که مذکور بفاجلدوا اتفاقست و این نیز از جملهای که سابق بر استثنا است و اکر کویند که در فاجلدوا دلیل است بر عدم تعلق استثنا برقائم شده است و آن آنست جلد حد است و حد بتوبه ساقط نشود و نیز قاعدهٔ مذکور در جمله که جواب کوئیم که رد شهادة نیز حد است پس همچو جلد بتوبه ساقط نشود و نیز قاعده مذکور در جمل معطوفت و اولئک هم الفاسقون معطوف بر ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا است جنانچه بالا رفته قاعدهٔ که مدعای امام شافعی است بر استثنای مذکور منطبق نشود و ذلک اشارتست بر قذف و فسق و اصلحوا عطف است بر تابوا فان الله غفور رحیم تعلیل است بر مضمون استثنای مذکور زیراکه استثنا از اثبات فسق نفی فسق بود و نفی فسق کنایت انتفای عقاب معلول لغفور رحیم باشد و تاکید او از جهت ابرار ثنای باری بر وجه وکادت و استواری سوال قذف زنا محصنه و محصن در حکم استواست تخصیص ذکر زنان و ترک ذکر مردان جراست جواب قذف مردان محصن که از زنان بفعل و دین بیشتر و بیشتر اند اشنع و اقبح است از قذف زنان جون عقوبت مذکور در ادنی ثابت کردد بر اعلی بطریق اولی ثابت باشد معنی ایست و آنانکه محصنات را می بر زنا کنند و ایشان را در ورطه سفیهه عظیمه افکنند بی از آن برای اثبات صدق خویش جهار کواه جنانچه بعد در شریعت آمده حاضر بیارند و صورت حاضر شوند و اشاعت فاحشه قصد حسب پیدا آید پس او را صد تازیانه بزنید و در مدت عمر کواهی او را رد کنید و این قاذفان بزنا از جهت اشاعت فاحشه و افترا مقصود بر فسق باشند مرتکب کناه و هیچ

فقه

بگردند

بگردند ایشان را عذاب نبود و عقاب نشود زیراکه خدای آمرزکارست خطا را بیامرزد و بخشاینده است عطایا بخشد وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ روایت کرده اند که مردی زن خویش را پیش پیغامبر صلی الله علیه و سلم آورد و بروی بوقوع جریمه دعوی کرد و کفت من فلان بن فلان را بر شکم این زن دیده ام و فعل زنا از این زن مشاهده کرده ام زن سخن او را نفی کرد و دعوی او را انکار آورد پیغامبر صلی الله علیه و سلم کفت جهار کواه بیار تا بروی حد زنا اقامت کنم و اکر نیاری ترا حد قذف بزنم هم بدین میان این آیت نازل شد و حکم آن بورود پیوست موصول باصله مرفوع المحل بر ابتدا است و لم یکن له شهداء عطف است بر جمله سابقه یا حالست الا انفسهم بدلست از شهداء فشهادة احدهم مبتدای محذوف الخبر است ای فشهادة احدهم واجبة اضافت شهادة اضافت مصدر است سوی فاعل اربع بر قرات نصب مفعول اولست برای عدد مر مصدر را و بر قرات فتح شهادت مبتدا است اربع شهادات خبر مبتدا است جمله فشهادة احدهم با خبر خویش بر هر دو وجه خبر الذین است انه لمن الصادقین جواب قسم است و جمله قسمیه بیان صورت شهادتست تاکید او از جهت رد انکار است که مدعا علیها را در مضمون آن انکاری باصرار است و الخامسة اکر اربع بنصب خوانند الخامسة برفع عطف باشد بر شهادات احدهم ای شهادة احدهم واجبة اربع شهادات اکر برفع خوانند خبر مبتدا دارند و الشهادة بود الخامسة یا مبتدا باشد مابعد او خبر او بود و جمله اسمیه حال بود و ان باسم و خبر بتقدیر ان لعنة الله متعلق است با شهادت الخامسة یا خبر مبتدا است جنانچه کذشت بر قرات تخفیف ان مخففه از مثقله است اسم او ضمیر شان محذوف علیه خبر مبتدا و این جمله خبر ان است ان من الکاذبین شرطیست مستغنی از جزا اکتفا بما مضی اربع شهادات مفعول مطلق است مر تشهد را و ان تشهد فاعل است مر یدرؤا العذاب مفعول و جمله و انه لمن الکاذبین جواب قسم است و جمله قسمیه بیان شهادتست و الخامسة بر قرات نصب عطف است بر اربع شهادات و بر قرات رفع عطف است بعضی غضب بان تشهد یا مبتدا است مابعد او خبر بود و جمله اسمیه حال بود بعضی غضب بصیغه ماضی خوانند و جمله فعلیه را بیان ضمیر شان محذوف دانند و جمله یدرؤ عنها العذاب عطف بر مضمون جمله سابق یدرؤ عذاب حد القذف عن الزوج شهادة و یدرؤ عذاب حد الزنا عن الزوجة شهادتها و جمله والذین یرمون ازواجهم عطف بر جمله والذین یرمون المحصنات معنی ایست و آنکسانیکه زنان خویش را قذف میکنند و جز نفسهای خویش بر دعوی مذکور کواه ندارند واجب است کواهی کواهی دادن یکی از ایشان یعنی کواهی دادن شوهر که قاذف جهار کواه بدین صورت سوکند میخورم بخدای بدرستی که آن مرد هر آینه از راست کویانست در انچه قذف کرده است آن زن بدان و کواهی پنجم بدین که لعنت خدای با او کردد در این سخن که کفته باشد از دروغ کویان و از افترا کنندکان و دفع کند از آن مرد این شهادت فساد و تباهی و بردارد از آن مرد حد قذف را این جهار کواهی و کواهی دادن زن بدین صورت بود سوکند میخورم بخدای که بدرستی که این مرد هر آینه بر انچه مرا قذف کرده است بر تهمت زنا که آورده است در دروغ کویان و در این دعوی افترا کنندکانست عذاب را یعنی زنا را از زن مذکور رفع کند کواهی دادن آن زن بدین صورت و کواهی پنجم آنکه غضب خدای بر آن باد اکر باشد از راست کویان بر انچه مرا بر من دعوی زنا کرده است و در معرض آن آورده سوال شهادت پنجم از جانب مرد لعنة الله آورد و از جانب زن غضب الله ذکر کرد سر جیست و تفرقه مذکور را بچه مبنی است جواب زنا بر حکم یکثرون اللعن و یکفرون العشرات بسیار دارد و آن را بس عادت سکی می بندارند در سوکند لفظ غضب الله که غیر مالوف ایشان است آورد و قسم را تغلیظ کرد وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ ولولا امتناعی است برای امتناع جیزی است از جهت وجود

غیر چون لولا زید لهلک عمرو و فضل مرفوع بابتداست علیکم متعلق است بدو و رحمة عطف است بر فضل و ان با اسم و
خبر خویش بتاویل مفرد عطف است بر مرفوع که بعد لولا است جواب لولا محذوف است بدلالت مقام ای ولولا فضل الله
علیکم ورحمة الله وکون الله توابا رحیما ثابتة لفضح للذنب المذکور لعجل للذنب بالعذاب ولفعل ما فعل وحذف
وحذف جواب از جهت فظاعت شان جزاست که در بیان نتوان آورد وخطاب در علیکم مر مومنان راست وجمله و لولا
فضل الله علیکم معترضه است برای فظاعت بیان ذنب و لولا فضل خدای در ترجمه آن **معنی آیت** واگر فضل خدای
بر شما و رحمت او وجود بودن او تواب حکیم است فرصت داد تا توبه کنند و توبه ایشان را بمقتضای حکمت بیامرزد
ونکاه فی الفور نکیرد انّ الّذین جاءو بالافک عصبة منکم لا تحسبوه شرا لکم بل هو خیر لکم موصول با صله اسم ان
است عصبة منکم خبر است لا تحسبوه مستانفه است در جواب ما شان هذا الافک یا معترضه است برای تسلیه
آورده شد خطاب لکم مر عائشه رضی الله عنها راست و خطاب تثنیه بلفظ جمع رواست یا خطاب مر عائشه و مادر و پدر
وصفوان و دوستان ایشان راست که از جهت قصه غمگین بود و محزون واندوهگین می بودند در آیت والذین
یرمون المحصنات ذکر محصنات بر سبیل عموم کرد و در آیت والذین یرمون ازواجهم ذکر قذف ازواج در بیان
درین آیت ذکر قذف وافک عائشه رضی الله عنها بر سبیل استیناف در جواب ما شان افک عائشه رضی الله عنها زوجة
النبی علیه الصلوة والسلام مع نزاهة شانها والافتراء علیها مع نباهة مکانها و تاکید جمله از جهت تقدیر ملوح است چون
قذف از عامه محصنات را حکم مذکور است و قذف ازواج مومنان را حکم مسطور بود نطقه آن باشد که از قذف زوجه
پیغامبر صلی الله علیه وسلم پرسند و از شان آن سوال کنند بدین اعتبار سامع را تنزیل منزله سائل کرد و جمله را موکد
ومقبول آورد **روایت** پیغامبر صلی الله علیه وسلم را عادت این بوده که چون بسفر بیرون آمدی بردن یکی از زوجات
طاهرات مطلوب شدی برای رطب خاطر ایشان قرعه انداختی قرعه مذکور را برای تعیین عهده ساختی در عزم
سفر بنی المصطلق قرعه بنام ام سلمه رضی الله عنها افتاد ام سلمه را از جهت آنکه میل پیغامبر صلی الله علیه وسلم سوی عائشه
رضی الله عنها بود ببردن عائشه رضی الله عنها رضا داد عائشه رضی الله عنها بر اثر رفت و در خدمت پیغامبر صلی الله علیه
وسلم بود تا آنکه که پیغامبر صلی الله علیه وسلم بعد از فتح مراجعت نمود و رایات ظفر آیات را نزدیک مدینه آوردند
ودر منزلی از منازل نزول کردند عائشه رض در هنگام کوچ لحاجتی از دائره لشکر بیرون آمد بعد از فراغ در دائره
لشکر در آمد قلاده که در گلو داشت در گردن خویش نیافت باز از دائره بیرون رفت و در طلب قلاده که گم کرده
بود مشغول گشت منادی ندای رحلت کرد باربندکان راحله عائشه رض هودج را بگمان اینکه عائشه رض در هودج است
در شتر نهادند و شتر بر اثر لشکر راندند عائشه رض قلاده گم کرده یافت و سوی لشکرگاه شتافت دید که لشکر رفته و
دائره خالی مانده حیران گشت و بگریه و زاری پیوست در خاطر عائشه رض گذشت که چون انجا مرا نخواهند یافت
بطلب من باز خواهند شتافت گلیمی داشت خود را بدان پوشید نگران و گریان غلطید صفوان رضی الله عنه عادت داشت
که بعد از کوچ کردن لشکر بلشکرگاه آمدی و منازل خلق را تفحص کردی اگر کالای افتاده بودی بر داشته بطریق امانت
رسانیدی صفوان شتر سوار در دائره لشکر رسید عورتی را بر گلیم پیچیده و غلطیده دید چون دانست که بر اثر
لشکر درین غزوه جز عائشه رضی الله عنها نبود در خاطر او که عائشه رض است نمود انا لله وانا الیه راجعون گفت و
خود را از شتر در انداخت و شتر مذکور را نشانده برای سواری عائشه رض مهیا ساخت و منحرف گشت واز انجا دور
رفت عائشه رضی الله عنها خود در گلیم پوشیده برخاست و بسوار شدن مذکور شتافت روایت است از عائشه رض
که گفت که چون من بر شتر سوار گشتم و بر پشت او قرار گرفتم آن مرد رسن شتر گرفت و روان کرد جز انا لله وانا الیه
راجعون سخنی از و نشنیدیم و بغیر از رسن گرفتن شتر چیزی از و ندیدم القصه شتر عائشه رضی الله عنها با هودج
خالی بر اثر شتران نزدیک مدینه رسید خلق هودج را خالی دیده در جست و جو شدند و در گفت آمدند هم درین
میان عائشه رض گرفته بر عبد الله مذکور بر حکم در افک و افتری مشغول گشت گفت بخلق ایشا بلای نبود بدین دو کس گمان

وبچاه میرم

اندوهگین

امان

امان نباشد وحسان بن ثابت و زید بن رفاعه و مسطح و حمنه بنت جحش خواهر زینب زوجه نبی رفاعه رفتند مثل
این کلمات گفتند قصه مشهور ساختند و در زبان خلق انداختند اتباع کلمات باطل کردند و دلا بر تمجید ولدث ساخته
آن بناورند و در یافتن ندانستند عائشه رضی الله عنها بهترین اولیا و زوجه بهترین رسل و انبیاست در دیانت زاهد
وصفا در زه لوه محمد وعلامت المخصوص بالعلم والفقاهة من بین الناس المستار الیها محمد و انلث دینکم من هذه الحمراء
فخر النساء اتقی وازکی مامن السماء سنة بر اینجنین لاتی حبه محل کمان و برین پاکی چه مظنه عصیانست همه دانند که
زوجات طاهرات مادران مومنانند و بر همه چون مادران و پسران محرمان جاوداند اگر مادران با پسران در سفر روند
و پسر با مادر تنها باشد کسی گمان بدی نبرد و هیچ کسی را این خطره در خاطر نگذرد کسی که بر مادر و پسر گمان بدی و خطره سلطان
در خاطر بگذراند همه او را مبطل خوانند و گمان او را باطل دانند و صفوان رضی الله عنه نیز مشهور بدیانت مذکور و
بامانت بود از وی گاهی میان صحابه کاری ناپسندیده و عملی ناگزیده روی نه نمود همیشه بعد کوچ در دائره لشکر تفحص کردی
کالای که کسی فراموش کرده بامانت و دیانت بر خصم آوردی در حکایت آورده اند که ابو ایوب انصاری کلمات افک عائشه شنید
و خبر افتری بدو رسید غمگین شده واندوهگین گشته در خانه رفت و بر زن خود قصه مسطور و حکایت مذکور گفت
زن او گفت آن معنی محض بهتانست عائشه رضی الله عنها پاکتر از آب آسمانست و در صفوان در مدت عمر جز خیر ندیده ام
واز وی نیکی و صلاح نسندیده ام این حکایت دروغ و افتری است پرداخته اعدا است ابو ایوب گفت میدانیم یاری که
گفته شده است و خبر این گفتار آمده زن ابو ایوب گفت والله دروغ است چراغ دروغ بی فروغ است چگوی اگر بجای
صفوان تو بودی از تو مثل این کار آمدی و بر تو این گمان بودی گفت از من هرگز نیامدی و این جریمه روی ننمودی گفت
صفوان باعتقاد من از تو بهتر است و بامانت و دیانت از بیشتر و اکثر است و اگر بجای عائشه من بودی تو بر من این گمان
می بردی و در ورطه این تهمت آوردی گفت بر تو هرگز این گمان نمی بردم و ترا درین معرض نمی آوردم گفت والله که
عائشه از من پارساتر است و در ننگ و نام از زنان عالم برتر است این بی تمیزان چون زن ابو ایوب انصاری فکر نکردند و عائشه
وصفوان را ازین تهمت بدر نیاوردند و در نکبان نهادند و در بلای دنیا و آخرت افتادند مسطح کلمات مذکور را از منا
مذکور به پیغامبر رسانیده پیغامبر را محزون و ناخوش گردانیدند عائشه رضی الله عنها مصیبت زده و اندوه دیده
در خانه رسیده رنجور گشت و معارض مرض پیوست پیغامبر صلی الله علیه وسلم از جهت آنکه نزاهت و پاکی عائشه
رضی الله عنها می دانست گاه گاه از وی سخنی می پرسید بازین حکم انا غیور خار غیرت در باطن مبارک می خلید و عائشه
رضی الله عنها هر چند ملاطفه با عائشه شنید لیکن لطفی که از پیغامبر صلی الله علیه وسلم پیش از ان ملاحظه میکرد نمی دید
برای رفتن در خانه پدر دستوری طلبید بر خلاف معتاد قدیم بزودی دستور یافت دانست که پیغامبر صلی الله علیه وسلم
از بی ماندن ناخوش شده و تعین شرح کرده از حکایت افک مذکور غافل بود و این معنی در خاطر او صورت نمی نمود در
خانه پدر رفت رنجوری و اندوه او زیادت گشت روزی مادر مسطح پیش عائشه مسطح گفت برای مسطح هلاک چه عائشه
گفت مسطح از مهاجرانست پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم از ما زمانست پیر گشته و نور بصر رفته چرا دعای بد می کنی
گفت نشنیده که او چه کرده است افتری که در حق تو کرده اند بر پیغامبر رسانید و خاطر مبارک را بدین سبب ناخوش
گردانیده بدین کلمات رنجوری عائشه رضی الله عنها افزود و جهان بروی تنگ نمود چشمهای حسرت از چشم گشاد در ماتم
وغم افتاد ابو بکر رضی الله عنه زن خود را از سبب گریه عائشه پرسید که مادر مسطح گفته بود شنید عائشه در
اندوه تهمت گریان و مادر و پدر او حیران پیغامبر صلی الله علیه وسلم اسامه بن زید و علی بن ابی طالب را طلب کرد و
ایشان را ازین قصه در پیش آورد اسامه گفت مادر عائشه جز نیکی و صلاح نمی دانیم و او را جز عفیفی نمی خوانیم اما این کار
را بریده نیکو داند چه عائشه برو پوشیده نماند پیغامبر صلی الله علیه وسلم بریده طلبید و از حال عائشه پرسید بریده
گفت یا رسول الله بخدای که ترا بحق فرستاده و دولت نبوت و درجه رسالت داده از وی هیچ کاری ندیده ایم که او را
ناپسندیده ایم مگر آنکه از غم اندک دارد خود را بغفلت می سپارد در اثنا نان بختی او را خواب می زد چنانچه گوسپندان

فقال

اردی بشی اوست بیخورد علی بن ابی طالب بران اندوه بپغامبر بر وجه نیکخواهی کفت زنان در جهان بسیارند ی
باتهاج وافتخار خود را بتو می سپارند از جهت رنجه اند وهنکام باشید ودر خاطر مبارک از جه غبار غم باشید
قصه را در تحقیق بیار اکر محقق شود بکذار پیغامبر صلی الله علیه وسلم در خانه ابوبکر امد و بنشست وبرعائشه رم
بشافهه کفت که مرا از تو چنین وچنین رسیده است بدان سبب خاطر من رنجیده است اکر تو ازان بیزاری واز
وقوع ان بر استی در انکاری خدای ترا از تهمت بری خواهد کرد و ترا در برکت ازین کار خواهد آورد اکر کناهی کرده
جرعه آورده بر توبه از و خاطر بر استغفار دار خدای عز وجل کناهکاران را آمرزیده است وتوبه را قبول کننده آ
عائشه رضی الله عنها روی سوی ابوبکر رضی الله عنه آورد اجب ابت کفت وطلب جواب کفتن کرد ابوبکر رضی الله عنه عذر
خویش جست الا ادری ما اجیب کفت بعد ازان مادر طلب جواب کرد مادر نیز همین جواب پیش آورد عائشه رضی الله عنها کفت
اکر من راست کویم تکذیب کنند واکر دروغ کویم تصدیق ورزند قصه من خدای می داند صبر جمیل والله المستعان
علی ما تصفون من اظهار حق وبلاغ صدق از پرورد کار جهان وکرد کار دیار می جویم بنی عائشه این سخن کفت و بنشست
کردانید وزاری کناه در خور پیش خود غلطیده کمان برد که شاید پیغامبر صلی الله علیه وسلم خوابی خواهد دید وخبر
عفت من ازان خواهد شنید هنوز پیغامبر صلی الله علیه وسلم برنخاسته بود تغیری که در وقت نزول وحی بود ظاهر
شد خدای عز وجل به پیغامبر صلی الله علیه وسلم از پاکی عائشه خبر داد وآیت افک عائشه رضی الله عنها فرستاد از شادی
عائشه جست ابشری یا عائشه کفت عائشه رضی الله عنها چنانچه رسم زنانست اظهار رنجش کرد الحمد لله ولا احمد اصحابک
برزبان آورد و مادر و یاران عائشه که در ذلک بودند باستماع این بشارت ابتهاج واستبشار نمودند نیز روایت
کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم بر منبر بر امد از یاران عذر خویش در مکافات یا مفتری جست بعد زنی من این انی
فانه اذانی فی اهلی کفت پس جمعی از صحابه خاطر امده پیغامبر صلی الله علیه وسلم عبد الله بن ابی وحسان ومسطح وحمنه را
حد قذف زد برات ساخت کفت راستی عائشه ظاهر کشت و پاکی وعفت او بظهور پیوست خاک در دهن دشمنان فتاد
تا باد چنین باد معنی ایت بدرستی که آنانکه آوردند افک یعنی دروغ عظیم افترا کردند وافترا عظیم کفتند
در زنا کسی که لایق آن نبود و ناروا کفتند در حق کسی که در خور آن نباشد وروی جهالت وجهی جهالت ایشان کروهی
اند از شما ظاهر میان شما باشند ودر دل نفاق دارند واین افک را در حق خویش شر نپندارند ملکا او اخیر خویش داند
عفت عائشه رضی الله عنها بحجت ثابت کشت وباشتهار وانتشار پیوست حادثه اندوه وغم فساد متوجب مثوبت اخروی
افتاد لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ لکل امرئ منهم ظرف مستقر آ
موصول یعنی ما اکتسب فاعل است یا صله مبتدا است من الاثم جزاوست جمله باظرفیه اسمیه صفت اوست من
عصبه را یا خبری دیکر است مر ان الذین جاوا بالافک عصبة منکم موصول با صله یعنی والذی تولی کبره منهم مبتدا است
له عذاب عظیم خبر مبتدا است معنی ایت هر مردی را از آرندکان افک مذکور ومفتریان افترای مسطور ثابت است
از عذاب مقدار آنچه کسب کرده اند از کناهکاری وانکس که متولی شده است کبر افک وعظیم دروغ را یعنی افکی که انشا
اوست ودروغی که افترای اوست ومعلوم است که کذب حالی بر حکم من حدیث بکل ما سمع فهو احد الکاذبین کذب است
ولیکن فرو تر کذب ودروغ مفتری است وآن منشا مفتری است وبعضی کویند حسان وبعضی کویند مسطح صحیح آنست که
عبد الله بن ابی سلول منافق بود غیر او از خاصان مجلس او باک وموافقت می نمود انرا از جهت انشا وابتدای افک عظیم
عذاب الیم باشد واز جهت ارتکاب شنیعه عقاب فخیم بود لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ ع
خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُبِينٌ لولا بمعنی هلا است در مستقبل برای تحضیض بود ودر ماضی برای تندیم باشد اذا
ظرفست مر ظن را وضمیر سمعتموه عائد بر افکاست ودر ظن المومنون بعد از سمعتموه التفاتست از خطاب سوی غیبت
خبر مفعول دوم است بانفسهم مفعول اولست ومراد از انفسهم مومنان اند وقالوا عطف است بر ظن هذا افک مبین
مقول قالوا است ای هلا ظن المومنون والمومنات بالذین کانفسهم من المومنین والمومنات اذ سمعتم افک وافترا خیرا

وبراءته وهذا قالوا وقت سماعهم الافک باعتبار ظن الخیر انهم هذا افک مبین ای کذب ظاهر معنی ایت
جزای مردان مومن وزنان مومنه وکسانکه مثل نفسهای ایشانند یعنی مومن ومومنه اند چون بدی ایشان شنیدند
نیکی را کمان نبردند ودر میان بدی ایشان هذا افک مبین نکفتند زیرا که چون کسی زنی از زنان را قذف کند واو را بر
زنای او چهار کواه نباشد بر حکم شرع جرم تکذیب او کنند واو را حد قذف بزنند علی الخصوص بلکه ولی خدا جلیله محمد
مصطفی فقیه امت معظم ملت وکسی را با او نسبت کردند منتفی بغیر خلاف مشهور بعفاف قضیه را بکفتار دشمنان چکونه
در تردد افکند وچنین روا باشد که جرم بافک وافترا بکند ونیز پیغامبران از فجور زن عصمت دارد زن هیچ پیغامبری
زنا نیارد زنان پیغامبران چون زن نوح ولوط علیهما السلام هر یکی اکرچه کافره بودند اما فجور زنا از هیچ یکی روی
ننمود چون در ایشان احتمال وقوع نباشد فجر نشر وقطع نفی کند تردد انکه نبود چو چنین باشد در قضیه عائشه پیغامبری
صلی الله علیه وسلم چرا متردد کشت وباندوه وناخوشی واز روی تحقیق واستفسار چرا پیوست سوال اندوه وناخوشی
بود بکفتار مفتریان باعتقاد بطلان آن بود چون ناخوشی واندوه بکفر سائر اباطیل ایشان بطبع باشد وآزار از نقص
وغایب شدن در هنکام کوچ ومتخلف از صحبت دارند واستفسار برای تقریر یعنی برات وپاکی اقرار کنانیدند وحق
بظهور رسانیدند از قبیل یا عیسی ا انت قلت للناس اتخذونی وامی الهین انی معروف الله بندارند جواب چون
پیغامبر صلی الله علیه وسلم متردد نبود وکفتن هذا افک مبین چرا روی نمود سوال صاحب حادثه نبود در حکم از جهة
نفس خویش متهم می نمود که پیغامبر صلی الله علیه وسلم بعضی صحابه را تردد در این حادثه باعتبار مکان دانی باشد در سود امتناع
بغیر اعتبار عصمت چنانچه در شان پیغامبران در استقامت از زنا قول یوسف علیه السلام توفنی مسلما ودر قول ابرهیم علیه السلام
ولا تخزنی وقول پیغامبر صلی الله علیه وسلم انی اعوذ بک من عذاب النار کفته بود جواب چون زن ایوب انصاری سوکند
خورد که این سخن که منافقان می کویند دروغ وافتراست وبخدای نابوده وحقیراست ابو ایوب نفی کرد و بحکم غیبت ایشان
از چنین قصه را در معرض شک آورد ونیز ابوبکر رضی الله عنه وزن او وعائشه رضی الله عنها از ایشان از جهت خویش جواب
جست هر یکی از ایشان لا ادری فا قول کفت همچنین علی رضی الله عنه قطع ویقین برات ساخت او نکرد هذا افک مبین
برزبان نیاورد پس توبیخ است وتندیم که مضمون این ایت ایشانرا نیز متناول باشد ومشتمل ایشان نیز جواب
چنانچه در بای ابوبکر رضی الله عنه در اسارای بدر عمل بدل است ایت لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب
عظیم متضمن حیات دارد واکر تندیم وتوبیخ که مضمون این ایت است ابوبکر وعلی را شامل باشد بعد نمود لَوْلَا جَاءُوا
عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ ای لولا فضل الله وضمیر علیه
عائد قذف مذکور وکفتار مسطور باربعة شهداء مفعول جاوا است فاذ لم یاتوا باربعه شهدا فقام علیهم
حد القاذفین بکونهم کاذبین فی حکم الشریعة واولئک عند الله ای فی حکمه وشریعته هم الکاذبون معنی ایت
چرا نیاوردند ایشان چهار کواه بر قذف مذکور وکفتار مسطور پس چون بر قذف مذکور چهار کواه نیاوردند ع
مستحق حد قذف شدند زیرا که ایشان نزدیک خدای مستحق حد ضرب اند وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ لولا سابق تحضیض بود این لولا امتناعی است تمسک لولا است اجماع
افاضتم یعنی اشاعت است بقا خبر مستفیض ای سائغ فی الدنیا والاخرة ظرفست مر فضل الله را یا ظرفست مر مسکم را
یا عذاب وتقدیر وتاخیر واین جمله جزای دیکر است عطف بر جزای سابق وخطاب مر مومنانراست که افک مذکور
شنیدند ومخالفت نورزیدند نظر در شقاوت عائشه وعداوت کویندکان نکردند ودر معرض قطع وتکذیب
نیاوردند وبا یکدیکر حکایت کردند وبحکایت کردن قضیه را مشهور ساختند ودر شهرت آوردند ودر تحقیق قضیه
مشغول کشتند وهذا افک مبین نکفتند واکر بر شما ای مومنان فضل خدای نبودی ورحمت او در دنیا وآخرت روی نمودی
هر آینه رسیدی در افکی که حکایت کردید ونابوده را در زبان خلق انداختید واو را بحکایت کردن مشهور ساختید
عذاب عظیم وعقاب فخیم لیکن بر شما فضل خدای است در دنیا بیافتن اسلام وتاخیر عذاب در آخرت در شان خبر هم در

تان الله قد برأك م

ط
شبر

یا موصول م

تندیم

عصیان وعده عفو وغفران بود بنابران رسیده عذاب عظیم وعقاب فخیم روی ننمود اِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ
بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ تلقون در اصل تتلقون بود بر طریق تنزل یک تا
راحذف کردند اذ تلقونه ظرفست مر مسّکم را یا افضتم را وتقولون وتحسبون عطفست بر تتلقون یعنی ماضی است
ایراد صیغه مضارع از جهة استحضار صورت ناپسندیده کرفتن مقالت دروغ ورسانیدن آنست جمله وهو عند الله
عظیم حالست معنی اینست رسیدی شما را در آنچه اشاعت کردید ودروغ را در اشتهار وانتشار آوردید دران هنکام که
افک وتذنیب عائشه بر بانهای کرفتید وبدهنها آنچه بدان علم ندارید می کفتید کرفتن وکوکفتی هر دو زبانی بود و در دل
نی بود وهیچ سبب علم که بدان نداشتید وآن را در باطن متوزنی پنداشتید لیکن با هر که ملاقات شدی وهر کسی که
پیش آمدی می کفتید که شنیده که چه پیش آمده وترا رسیده است آنچه واقع شده بر طریق خبر نابوده با شتهار پیوست
واین کفت وشید را امان می دادید وسهل پنداریدو این نزدیک خدای کناه عظیم وجرمی فخیم است در این آیت سه
حکایت کرد هر یکی متضمن شکایت آورد اشاعت دروغ وافتری واضافت آن دوم سهل پنداشتن وعصیان پنداشتن
سوم اخبار کردن از چیزی بکمان وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ
عَظِيمٌ يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ لولا بمعنی هلا است
اذ ظرفست مر قلتم را ای هلا قلتم وقت سماعکم الافک تقدیم ظرف بر فعل از برانست که مقصود سد دیر بر ترک شریعت
بدین کفتار است واستجهال انکار بمجرد سماع این کار راست وفصل میان وتعالی که بعد اوست بظرف از جهت شدن
ملابسه ظرف بود وازجهة الله ظرف را مشابهی است غیر او وانیست عفو باشد الف متکلم اسم یکون است ما نافیه آ
ومایکون لنا ان نتکلم مقول قلتم است هذا بهتان عظیم تعلیل است مر نفی مذکور سبحانک بتقدیر اسبحک تسبیحا
معترضه برای تنبیه استعمال کلمه تسبیح در مقام تعجب از عظمت شی باحسن او بود یا برای تنزیه نزدیک شاهده
زیارت شناعت شی باشد الجاد مقام تنزیه آمده در مقام رد نسبت فجور بسوی عائشه رضی الله عنها مستعمل شده
جمله یعظکم الله صفت دیکر است مر بهتان عظیم یا معترضه است برای یعظکم باضمار لا ای یعظکم ان یعودوا یا بغیر اضمار لا
بتضمین یعظکم ویمنعکم ان یعود وبمثله مفعول تعود بغیر اضمار ابدا ظرفست ان کنتم مومنین شرطی است مستغنی از
جزا اکتفا بما مضی ویبین الله عطفست بر یعظکم لکم الایات متعلق است برین جمله والله علیم حکیم تذییل است
معنی اینست وچرا نکفتید آن هنکام که افک مذکور شنیدید نیست که کفتار که تکلم کنیم وابنچنین عادله درخانه
پیغامبر بربسته اند بر زبان آریم پاکی یاد میکنیم ترا ای پروردکار از بن که زوجه پیغامبر را بدین صفت کنیم و پاک و پاک
زاده در لوث فجور افکنیم این بهتان عظیم است وافتری فخیم است پند می دهد شما را خدای بازکردید باید میدهد
وباز میدارد این که باز کردید همه برای مثل این کار ومانند این کفتار ازین هستید شما کروندکان وایمان بخدای تعالی
آرندکان وبیان میکند برای شما ایات قرانی وبینات فرقانی وخدای علیم اعمال شما میداند وحکیم است بحکمت تواند
إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
فی الذین امنوا متعلق است بتشیع وتشیع مفعول است مر یحبون را موصول با صله اسم ان است جمله لهم عذاب الیم خبر است
فی الدنیا والاخرة متعلق است بعذاب الیم وجمله والله یعلم وانتم لا تعلمون حالست وجمله ان الذین تا آخر معترضه آمده
موکد است مر مستمان اصحاب افک تواند بود مستانفه است در جواب ما جزاهم وتاکید از جهة ابراز وعید بر
سبیل وکادت معنی اینست بدرستی که آنانکه دوست میدارند که شایع شود ومشهور کردد فاحشه در شان مومنان
که اشاعت کردند واقع بوده میان عائشه رضی الله عنها وصفوان مر ایشانراست عذاب دردناک در دنیا وآخرت
در دنیا سزای ورد مندی حدود در آخرت عذاب برتر باشد وکثرت خدای میداند اشاعت فاحشه در شان مومنان
که دوست میدارد شما ندانید که خود را بدین جریمه عظیمه که میدارد وبدین ورطه که می آرد وَلَوْلَا فَضْلُ
اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ لولا امتناعی است وجواب محذوفست ای لولا فضل الله ورحمته

تعجل

تعجلکم العذاب وان الله رؤف رحیم عطفست مر من فرع که بعد لولا است وجمله لولا با جواب خودش معترضه آمده
برای بیان فظاعت دین وکمال فضل معنی اینست اکر فضل خدا ورحمت او بر شما نبودی والله مهربان وبخشاینده نبودی هر آینه
شما را عذاب بزودی بودی وعقوبت تاخیر نکردی وشما فرصت ومهلت نیاوردی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ
الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ این جمله نیز وارد است در شان افک عائشه رضی الله
عنها معترضه است برای منع مومنان از اتباع خطوات الشیطان ومن یتبع خطوات الشیطان بانه یامر بالفحشا تعلیل است معنی
اینست ای مومنان کامهای شیطان را پی روی مکنید یعنی راهی که او می رود مروید وهر که کامهای شیطان را پی روی
کند خود را در کمراهی افکند زیرا که شیطان بدی ومنکر می فرماید وراه بدی می نماید فحشا آنست که شرع از آن منع کند
ومنکر کاری که طبع از آن بپسندد وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَى مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي
مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ لولا امتناعی است جواب او محذوفست لولا فضل الله علیکم ورحمته معترضه دیکر است
مازکی بیان است من احد حالت بر وجه وکادت استواری معنی اینست اکر فضل خدا بر شما نبودی ورحمت او
روی ننمودی وقبول توبه ثابت نشدی واستغفار مظهر ذنب نیامدی هر آینه کسی از مفتریان افترای افک پاک نکشتی
واز بن جریمه عظیمه نرستی لیکن خدای هر کرا خواهد پاک کرداند وقبول توبه وانابت برساند وبدرستی که خدای
شنوات کفتار همه شنود ودانات کردار همه داند وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي
الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ
رَحِيمٌ روایت کرده اند که ابوبکر رضی الله عنه مسطح را بازما ونفقه میداد چون قصه شنید از و برنجید وسوکند
خورد که او را نفقه ندهم ودر باب او احسان نکنم این آیت در شان ایشان نازل کشت وامر احسان او بورود پیوست
ولا یأتل نهی غائب است از باب افتعال الی بمعنی تقصیر یا از اله بمعنی الحلف ان یوتوا بتقدیر لی ان یوتوا متعلق است
بلا یاتل اولی القربی با متعلقات خویش مفعول است مر ان یوتوا را ولیعفوا عطف است بر لا یاتل عطف امر بر نهی
استفهام در الا تحبون برای انکار است وانکار نفی اثبات بود یغفر الله مفعول است مر الا تحبون را این جمله تعلیل است
مر امر مذکور ونهی مسطور را ودر وی التفات است از غیبت سوی خطاب وجمله والله غفور رحیم تذییل است
معنی اینست وتقصیر مکنید وسوکند مخورید خداوندان فضل در دین از شما وخداوندان فراخی در دنیا در
دادن خویشاوندان وبیانهان ومسکینان ودر راه رضای خدا هجرت کنندکان را عفو کنید ومعارضه معرض
شوید آیا دوست نمی دارید که خدا شما را بیامرزد وکناهان شما بخشد برای آمرزش وبخشش خدای دوست می
دارید بی جرم مجرمان عفو کنید بیت توهم بر دری هستی امیدوار ٭ پس امید بر در نشینان برآر ٭ جو
بخشش همی خواهی از کردکار ٭ عطا باز ارباب حاجت مدار ٭ خدا آمرزنده است خطایا آمرزد وبخشنده است
عطایا بخشد ابوبکر رضی الله عنه از مسطح آزار دل دور کرد باز در حیز رحمت ولطف آورد مضمون آیت را
بجان ودل بپذیرفت آنچه پیش از آن میداد دوچندان دادن کرفت بیت کر بدان زار ها بکریدند ٭ مکافات
آن را باحسان کنند إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ تشهد بصیغه تذکیر وتانیث می خوانند ومعنی
یکی دانند موصول با صله اسم ان است لعنوا خبر اوست این جمله تقریر جمله ان الذین یرمون المحصنات ثم
لم یاتوا الایة جمله که در میانه بود در اثنای کلام معترضه بود تاکید این جمله از جهة ابراز وعید بر صورت
وکادت جمله ولهم عذاب عظیم عطفست بر لعنوا یا حالت یوم ظرفست ومستقر است یعنی لهم ظرفست مر عذاب
عظیم را که بمعنی تعذیبا است چنانچه کلام بمعنی تکلم جار ومجرور یعنی بما کانوا متعلق است بتشهد معنی اینست
بدرستی که آنانکه قذف میکنند زنان پارسا عفیفه را از زنان غافلان از جهان ومتصان بایمان در راه بدی برفته
کار زشت درد دل ایشان نکذشته لعنت کرده شدند در دنیا وآخرت ایشانرا عذاب عظیم بود وعقاب فخیم رسد

چون ایشان بی گناهان را رنجانیدند و پاکان را بمنزله ناپاکان رسانیدند لاجرم در حق ایشان لعنت و دوری از رحمت
بی آید عذاب الیم و عقاب عظیم روی نماید در ان روز که بر ایشان زبانهای ایشان و دستهای ایشان و پایهای ایشان
گواه شود بدانچه ایشان عمل می کردند و بر عملهای ایشان گواهی دهند یَوْمَئِذٍ یُوَفِّیهِمُ اللّٰهُ دِینَهُمُ الْحَقَّ وَیَعْلَمُونَ أَنَّ
اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِینُ یوم ظرفست مر یوفیهم الله را جمله یوفیهم مستانفه است در جواب ما یفعل الله بهم دینهم
یعنی جزاهم مفعول است مر یوفیهم الحق بر قرائت نصب صفت است مر دینهم را و تواند بود که صفت الله باشد علی
نصب علی المدح بتقدیر اعنی بود و بر قرائت غیر صفت بود صفت مر الله بو یوفیهم الله الحق دینهم و یعلمون عطف است
بر یوفیهم الله ای یومئذ یعلمون ان الله فیهم حرو ریا مشاهده ما اخبرهم الانبیاء معنی اینست روزی که چنین
حیال باشد یعنی زبان و دست و پا گواهی دهند بتمامی ایشان را خدای عز و جل است و خبرا و صدق است و حق او را
پیدا ارنده است باطل را از حق جدا کننده است الْخَبِیثَاتُ لِلْخَبِیثِینَ وَالْخَبِیثُونَ لِلْخَبِیثَاتِ وَالطَّیِّبَاتُ
لِلطَّیِّبِینَ وَالطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا یَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِیمٌ لام در
الخبیثات للخبیثین برای عهد است معهود در الخبیثات کلمات منافقان مذکورات که در وقع کفتند و منقص
عائشه رضی الله عنها جستند و هم چنین لام در والطیبات والطیبون که در تنزیه عائشه و تنزیه او از بعضی
مسلمانان چون زن ابو ایوب که ما هذا الا ظن و افترا گفت و چنانچه زید بن حارثه گفت ما رأینا منها الا خیرا
و امثال آن صادر گشت و چنانچه بریده گفت والذی نفسی بالحق نبیا ما رایت الا خیرا و معهود در طیبین کسانیکه
از ایشان تنزیه و تنزیه عائشه رضی الله عنها بحصول پیوست اولئك مبتدا است اشارت سوی اهل بیغامبر است
صلی الله علیه و سلم لهم مغفرة و رزق کریم خبر مبتدا است و تواند بود که اولئك اشارت بر طیبات بر سبیل
عموم باشد وارد او یعنی اهل بیت خود و جمله و اولئك تذییل است و جمله الخبیثات با معطوفات خویش
میان تذییل و مذیل معترضه برای بیان نکوهش خبیثات و ستائش طیبات معنی اینست کلمات خبیثات مذکوره
ملائم خبیثان مذکورند و کلمات طیبه مذکوره مناسب طیبان مسطور ایشان یعنی مردان طیب و زنان طیبه
از انچه ایشان می گویند و بدا گردانیده اند مر ایشان راست آمرزش از خداوند و رزق کریم از جزائل
عطا و تواند بود که این لامها برای جنس بود و آیت اگر چه وارد در شان خاص است عام باشد و حمل خبیثات
بر زنان زوانی و حمل خبیثون بر زناه و حمل طیبات بر عفائف و حمل طیبین بر عفا میان آیات تنزیه عائشه
و این آیت بدین معنی نیز متضمن رد افك عائشه رضی الله عنها باشد یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُیُوتًا غَیْرَ
بُیُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِیهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا
حَتَّى یُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِیلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ حتی تستانسوا منصوب است
باضمار ان بعد حتی و حتی متعلق است بلا تدخلوا ای تدخلوا بیوتا غیر بیوت تسکنونها و تسلموا عطف است
بر تستانسوا ذلکم خیر لکم تعلیل است لعلکم تذکرون متعلق مفهوم کلام است ای قیل ذلك او ذکر ذلك تذکروا
شرطست یعنی و ان لم تجدوا عطف است بر شرطیه مذکور و جمله و هو ازکی لکم تعلیل است جمله والله بما تعملون
علیم تذییل است جمله فادر و بعمل کنایت از جزا بود و از امر و نهی جزا مفهوم می شود اینجمله باعتبار معنی
مکنی عنه تاکید مفهوم دانند بدین اعتبار تذییل پندارند و بدانکه در آیت الزانیة والزانی فاجلدوا اجلد
بیان کردانیده در آیت الزانی لا ینکح الا زانیة تا آخر حکم نکاح زانی و زانیة در میان آورد بعده حد قذف محصنات
گفت بعده اثبات لعان که در حق مرد قذف در حق زن حد زنا است جست بعد از ان ذکر افك عائشه رضی الله
عنها که از اشنع قذفها بود بشرح و بسط و تاکید و تحقیق و اجمال و تفصیل بیان فرمود این جمله را در بیان
آورد تحریر از موضع تهمت و تنزه از مقام زینت و شبهت ذکر کرد لیکن از جهة خلاف خبر و انا معطوف
بدان نیاورد یا از جهت ایراد بر وجه تعداد چنانچه صاحب کشاف در الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه

البیان

البیان گفته و در مواضع دیگر نیز بدین قاعده رفته معنی اینست ای آنکسانیکه ایمان آورده اند در خانهای که
غیر خانهای سکونت شماست در نیائید تا آنکه از اهل آن دستوری خواهید و تا بر اهل آن السلام علیکم یا اهل البیت
اادخل ای جماعه بگویند که ان بانی از استیذان و نوعی اعلام و ایذان است یعنی دستوری جستن و سلام گفتن بهتر است
مر شما را از یک بیک در آمدن پند داده میشود شما را تا پند گیرید و نصیحت و موعظت پذیرید پس آن خانهای که در آمدن
در ان می خواهید کسی را برای اذن دادن و دستوری خواستن نیابید پس در خانهای مذکور در نیائید اذن کننده پید
نیاید و شما را بر و آمدن دستوری نماید و اگر گفته شود مر شما را که باز گردید و مزاحم متقاضی مشوید باز گردید
و مزاحم متقاضی مشوید شاید که صاحب خانه بمصلحتی و غرضی مشغول بود یعنی دستوری اگر اذن نکند مر شما را
پاکیزه است و باذن اولی را بدر است خدای بدانچه شما میکنید از در آمدن باذن و غیر آن میداند و مجازات مر حسب
حال هر یکی میتواند لَیْسَ عَلَیْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُیُوتًا غَیْرَ مَسْكُونَةٍ فِیهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللّٰهُ یَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ
ان تدخلوا ای تقدیر فی ان تدخلوا متعلق بجناح که متضمن معنی مواخذه است یا متعلق است بعلیکم فصل میان عامل
و معمول مواخذه است یا متعلق است بر معمول که مستقر است در هر گروهی چنانچه در طعام مک زید اهل التحقیق
شده فیها متاع لکم جمله ظرفیه یا اسمیه حالت جمله لیس علیکم جناح معترضه است برای بیان حکم بیوت مسکونه
و جمله والله یعلم ما تبدون و ما تکتمون این جمله تذییل است مقرر است مر لا تدخلوا بیوتا غیر مسکونة
فیها متاع لکم معنی اینست نیست بر شما بزه کاری و مواخذه در چه که در آئید در خانهای که غیر مسکونه است چون
خانقاه و رباط و سراهای معد برای نزول مسافران و خانهای که بجاحت متعلق نیست یا خالی است از اهل آن و حال
آنکه شما راست در ان خانها منفعت پذیرفتن و برخورداری گرفتن از سایه و بنا و معری و التجای یا محل قضای
حاجتی و گونه بولی و غاری خدای میداند آنچه آشکارا میکنید از در آمدن خانها با استیذان و آنچه می پوشید از
در آمدن خانها بغیر استیذان برای دیدن زنان و جز آن قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَیَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ
ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللّٰهَ خَبِیرٌ بِمَا یَصْنَعُونَ در آیات سابق ذکر شناعت زنا بود و در این آیت سابقه تصرف در غیر
محل و منع از نظر کرد زیرا که بر حکم العینان تزنیان و زناهما النظر رسیدن زنا چشم بود و آن بر مقتضای طبیعت اماره
راعی معنی زنای فرجه شود آورد این جمله معترضه است برای معنی مذکور و مفهوم مسطور یغضوا امر غائب
بحذف لام است از قبیل محمد نفد نفسك بود مفعول قل بود زائده است بقول اخفش بر طریق قد کان من مطر
و بر قول سیبویه من در اثبات زائده باشد و در هایی در کلام بلیغ در اثبات من زائده است محمول بر شذوذ بود
و یحفظوا عطف است بر یغضوا ذلك ازکی لهم تعلیل است جمله ان الله خبیر بما یصنعون تذییل است تاکید او
از جهة آنست که این جمله کنایت است از الله یجازیکم بما یصنعون و ذکر اعمال ملوح سوی جزاست بتقدیر ملوح
باعتبار معنی مکنی عنه تاکید کرد و موکد آورد معنی اینست بگوای محمد مر مومنان را و تخصیص مومنان از جهت
اهتمام است به بشارت ایشان چشمهای خویش را فرو کنید تا در آنچه دیدن او را رغبت به بیند و بغیر و کردن
چشم و نادیدن فروج خویش را از زنا باز دارند شاید بدیدن چشم دل میل کند و ناظر را در زنا افکند یعنی
فرو گرفتن چشم پاکیزه تر است مر ایشان را و دور تر است مر ایشان را از مظنه وقوع در زنا بدرستی که خدای آگاه است
و عالم است بدانچه مرتکب میشوند بار عمل ایشان بر گردن ایشان خواهد نهاد و سزای آن ایشان را خواهد داد
وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَیَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْیَضْرِبْنَ
بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُیُوبِهِنَّ وَلَا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ
أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَیْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِینَ غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِینَ لَمْ یَظْهَرُوا عَلَى
عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ مَا یُخْفِینَ مِنْ زِینَتِهِنَّ قل للمومنات عطف است بر قل للمومنین
یغضضن ابصارهن و یحفظن فروجهن بر طریق یغضوا که بالا رفته و وجه آن گذشته و لا یبدین زینتهن عطف

بصاحب

بر لیضربن الا لبعولتهن مستثنی مفرغ است ای لا یبدین لاحد الا لبعولتهن او اباتهن با معطوفات خویش
عطف است بر لبعولتهن وضمیر او نسائهن عائد است بر مومنان همچو سائر ضمائر واضافت نسا سوی مومنان
با دنی ملابسة است یعنی زنانی که از مومنان اند و داخل ایشان اند همچو اضافت رجالکم در ایت واستشهدوا
شهیدین من رجالکم بدین وجه ایذا موضع زینت مومنان پیش زنان کافره روا نباشد و بعضی اضافت ملابسة بر
صحبت والفت وخدمت بغیر مالکیت دارند وقید اضافت عار پندارند که درخور دادن عاده بغیر الفت صحبت و خدمت
نبود و همه زنان را حد نظر بر بعضی همچو مردان برابر باشد غیر اولی الاربة منصوب باستثنا است یا حالست و نحو
صفت است و طفل اسم جنس است بر طریق الدرهم البیض موصوف بجمع شده لا یضربن بارجلهن عطف است بر لا یبدین
معنی اینست بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم بزنان گرویده و ایمان ارنده که چشمهای خود را فرو کنند و جانب
مردان بیگانه ننگرند و فروج خود را نگاه دارند و خود در بودن زنا و فاحشه نیارند و مواضع زینت را ظاهر
نکنند و نظر کسی بران روا ندارند موضع اینست چون سر و گوشها و بازوها و ساعدها و گردن و سینه و پستان
با جیب جای گلید و گوش جای گوشوار و بازو جای بازوبند بود و ساعد جای دست برنجن و گردن جای قلاده آید و سینه
جای پیش انداز و ساق جای خلخال باشد مگر آنچه از ان بضرورت ظاهر شود و در اظهار آن حاجت مایه بود
از اعضای خون و بند دستها و بازوها چه زنی را که بنفس خویش محتاج سوی معالجه بود از کشف او و دستها
و پایها نباشد و تو بنهند دامنهای خویش را جیبهای زنان عرب فراخ بودی از جهت فراخی آن سینها و پستانهای
ایشان نمودی و بوضع یکطرف دامنی بر جیب مامور شدند تا سینهای ایشان را بدان بپوشند موضع زینت را
کشف نکنند مگر پیش پدران شوهران که ایشان بحکم پدرانند یا پیش پسران برادران یا پسران خواهران پس سایر
محارم واعمام واخوان که غیر محارم یعنی از زمره انثا علی بن زنی که مسلمانان نبود زن مسلمه را کشف مواضع
زینت پیش او روا نباشد تا پیش زنانی که ملابسه صحبت والفت وخدمت بغیرها باشد همه زنان نظر یکدیگر چون
نظر مردان حرام است یا پیش زنانی که موقوفات این زنان انکه مملوکات دستهای ایشانند و از مالکیت همچو نظر
اجنبی باشد سعید بن جبیر آیة او ما ملکت ایمانکم را بر عموم می داشت و بر حکم عموم نظر بر اعلام بر مالکه او جائز
می پنداشت بعد از ان رجوع کرد و گفت لا یغرنکم سورة نور فانها فی الاماء دون الذکور پیش کسانیکه تابع اند
غیر خداوند حاجت اند تا پیش تابعان را بیدوان زنان را از مردان بی شهوة با نی قوت چون عنین و فرتوت
و شیخ یا مرض که بی شهوتند و مجنون و خصی اگرچه شهوة دارند بی قوت اند این همه در عدم صلاحیت
وطی ملحق بر زنان و در حکم نظر در موضع زینت ایشان اند و صحیح آنست و مجنون و خصی در حرمت نظر همچو فحل اند
زیراکه در قوت مردانند یا پیش طفلانی که ایشان عورات زنان را نمی دانند و عالم نه اند از موضع زینت و غیر آن وتوبوا
الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون ایها بفتح ها بر اصل و بضم او بر اتباع ضم یا خوانند این جمله
معترضه است برای بیان توبه ایها المؤمنون بر وجه تعمیم است در ایت سابق جرائم عظام در بیان آورد که
مطلق از ان همه اصرار نمی تواند کرد بعد از ان توبه باید و مشتمل رجوع شاید درین ایت بر سبیل عموم از همه
توبه از گناهان جست وتوبوا الی الله جمیعا گفت معنی اینست و شمای مومنان توبه کنید و از گناهان پشیمان شوید
سوی حق باز گردید مکلف را باید که هیچ فرضی و واجبی را ترک ندهد و هیچ حرام و مکروهی را مرتکب نشود و کوشش
کند تا هیچ گناهی از و نیاید و هیچ معصیتی از و روی نماید از عیب عصیان بود و از کوشش گناه پاک باشد زود پشیمان
گردد و از ان احوال لوث معصیتی با آب روان از اشک شوید خود را در ورطه اصرار نیندازد بر حکم التائب
من الذنب کمن لا ذنب له بی گناه سازد در هوش باشد غفلت نکند فرصت را غنیمت شمرد توبه امروز را بفردا
نیفکند چه دانی که مرگ پیش فردا آید وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم
الله من فضله والله واسع علیم ایم در لغت زن بی شوهر و مرد بی زن را گویند و در طلاق لفظ ایم میان

مرد و زن بنویسند ایامی جمع ایم است اصل او ایایم بود قلب کردند ایامی شناختند بعده اعلال اعطا کردند ایات سابقه
در صدر سورت متضمن نهی از سفاح بود درین ایت امر نکاح روی نمود چه نکاح جمیله باز ماندن از سفاح است متضمن
تحصین و تفریع ملکه و روح امین والصالحین عطف است بر ایامی وانکحوا عطف است بر امر و نهی سابق جمله شرطیه
یعنی ان یکونوا فقراء یغنهم الله بیان فائده از فوائد نکاح است وجمله والله واسع علیم تذییل است معنی اینست
مردان بی زن را زن و زنان بی شوهر را شوهر دهید و مردان را ناکح و زنان را منکوحه سازید و تزویج و ترویج
بر عقد نکاح آرید و صالحان یعنی مومنان یا نیکوکاران از بندگان و کنیزکان تقیید بصالحان از جهة آنست که
ایشان محل احسان اند بندگان کافر و فاسق محل احسان نه چه مرد بی زن و زن بی مرد اگر فقیر باشد او از جهة
فقر اقدام بنکاح نتواند بیمن نکاح که مانع از سفاح است خدای عز و جل بفضل خویش غنی کرداند که گفته اند سوی
سفاح غنی کرداند و یمن نکاح فقیر را بغنا رساند و از روی حالت اولیای زن و شوهر بر حسب حال خویش هر دو تنها
هر دو میکنند و دوم همت زن اغنیای ایشان می زنند و نیز دود لیکن می شود در راه موافقت می رود هر دو همت می کنند
و کوشش می نمایند زن کارهای درون خانه خود میگیرد شوهر اعمال بیرون خانه بر خود می پذیرد ثمره می دهد و
غنا حاصل می شود و خدای عطای فراخ عطا می تواند کرد و فقیر را بدرجه غنا می تواند آورد نکاح کاری عظیم و شان فخیم است
ابو حنیفه رضی الله عنه استعمال نکاح از تخلی برای عبادة نفل افضل می پندارد برای اثبات این مدعا کتاب و سنت
و جماعت و قیاس و حجت می آرد کتاب آیت انکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم چه این امر است من
اولیای تزویج مطلق ایامی نه مستعمل آن بدنیا و متخلیا برای عبادت خدا اگر تخلی برای عبادت نفل از استعمال
نکاح افضل بود تزویج متخلیان را از تخلی باز داشتی و بر او استعمال نکاح گماشتی و شک نیست که بدان بکار ندا فضل
باشد از چیزی که از ان باز دارند اگر از ین افضل بودی باز داشتن از ین سائغ نمودی سنت حدیث تناکحوا
توالدوا تکثروا فانی ابکم الامم یوم القیامة چه حدیث مذکور مجرد را یعنی متخلیان و غیر متخلیان را امر بنکاح
کرده و امر متخلیان موجب افضل نکاح بود مستلزم انحطاط تخلی باشد چنانچه ذکر آن گذشته و تحقق آن بالا رفته
و حدیث النکاح من سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی زیراکه در حدیث نکاح را سنت گفت و اقامت آن بر وجه
سنت جست و همه دانند که سنت از نفل بهتر بود و تخلی برای نفل استعمال بعبادت و در حدیث آمده عدل ساعة
خیر من عبادة ستین سنة اجماع است که همه امت بدان است عبادة متعدیه افضل است از عبادت لازمه و
شک نیست که منفعت نکاح متعدی است موجب بقای عالم و سبب استبقای آدم نگر گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم
و تقویت و تائید دین اسلام است شاید که بوسیلت نکاح صاحب فضلی زاید که کرام دین و دنیا روی نماید یا
عالمی که بنور علم عالم را روشن گرداند و دین بوضوح و ظهور رساند یا زاهدی که از برکات او دین و دنیا سامان
گیرد و عبادت او ظاهر و باطن آرام پذیرد یا مجاهدی که بقوت بازو و نیروی دست خویش مملکت اسلام را عالی
کند و ملک کفر را در خفض و انحطاط فکند یا تاجری که بهمت عالیه در دین دارد تا آنچه مسلمانان بدان حاجت
دارند از لباس و اطعمه و احضار صحیفه از دیار بعیده بیارد و نیز نکاح متضمن ترک سفاح است و مستوجب تجنب
از مضرت جناح است و تخلی برای دفع عبادت نفل و جلب منفعت مثوبت بود و نیز تخلی برای عبادت نفل بموت
انقطاع می پذیرد و بموت انصرام میگیرد و مثوبت اعمال اولاد منقطع نیست و نفل او بر تخلی برای عبادت
نفل از جهة این معنی است و نیز عمل نکاح متضمن مر التزام چند فریضه و سکنی و نگاهبانی زن از زنا و محافظت
حقوق نسا و علم باحکام حیض و طهر و جز آن و باجماع امت مباح که متضمن فرائض بود از نفل اولی باشد قیاس
آنست که استعداد فریضه جهاد و اشتغال بتحصیل الات واجب دفع شر و فساد از مومنان بالاتر بود نکاح که
متضمن عالمان و مجاهدان است بقیاس تحصیل الات از حیث آنکه هر یکی وسیلت فرض است از نفل افضل باشد
و نزدیک امام شافعی رضی الله برای نفل عبادت از اشتغال بنکاح افضل است و فضیلت او اکثر وا و تمسک میکند

آنجه م

ودم احجاج نازله باربعه می زند کتاب انه رسلا وحصورا ونبیا من الصالحین جه حصور آنست که باقوت رجولیت
از نکاح باز ماند مدح حصور مدح تارک نکاح باشد تعلی نفل عبادت که متضمن ترک نکاح است افضل بود و آیت
فان خفتم الا تعدلوا فواحدة او ما ملکت ایمانکم از برای تسویه میاد وستی بالعین آید وا ین معنی بر طریق جالی
الحسن او ابن سیرین وحذهذا اوذاک روی نماید وتسری از تجلی برای عبادت نفل منصوص است نفل عبادت که
متضمن نکاح است افضل بود سنت حدیث استقیموا وان تحصوا واعلموا ان افضل اعمالکم الصلوة واین
تصریح است بدین که صلوة از نکاح افضل است وثواب وجزای او اکمل است وحدیث واجب المباحات الی الله
النکاح جون نکاح مباح بود از نفل درجه کم باشد وحدیث افضل العبادات احمزها ای اشقها وشک نیست که نفل
اشق از نکاح است جه نفل مشتمل مشقت است ونکاح متضمن لذت اجماع همه دانند که نکاح از جمله حظوظ و
لذات ونفل از تقربات وعبادات که اشتغال بعبادات وتقربات بهتر است از اشتغال حظوظ ولذات قیاس بدین
نوع است نکاح از نفل بقیاس بر زراعت فروتر بود که هر یکی اشتغال بصلاح دنیا باشد ابو حنیفه رضی الله عنه
در ره تحقیق وتدقیق پوید رازهمه وجوه مذکور را جواب کوید که از مدح حصور بودن افضل او نمی آید و
اختیار نکاح روی نماید جنانچه کسی غنی شاکر را مدح کند با انکه فقیر صابر از وبهتر باشد ونیز تواند بود که فضیلت
نفل در شریعت یحیی علیه الصلوة والسلام بود در شریعت ما حکم بخلاف آن باشد وآیت فان خفتم ان لا تعدلوا
فواحدة دلالت میکند بر مصالحت مباح نکاح وتسری در انتظام خود مسالحت در حکمی مساوات در همه احکام نباید
وحدیث واعلموا ان افضل الصلوة متروکة الظاهر نماید جه فضل مطلق صلوة بر مطلق اعمال فرضا ونفلا
که مفهوم ظاهر است مستقیم نمی آید پس حدیث محمول بر اعمال فاعل باشد ونکاح بحدیث النکاح من سنتی است ان
تفضیل صلوة بر نیاید متمسک امام شافعی صحیح نماید وحدیث افضل الاعمال اشقها متمسک در افضلیت نبود
زیرا که حرمت نکاح بر تر از صلوة نفل است وقیل النکاح لذة شهرا ومرة دهرا مشقت نکاحا باقی زن رجل الا
الاصناف متمنی ونکاح بوی در تحصیل اتفاق ومراعات شرائط وفاق بر تر است از مشقت کوشه نشینی نیز
متمسک نبود زیرا که مباح با نضمام نیت جز لکل افضل از مستحب است افضل کرد جنانچه طعام خوردن
نیت قوت در عبادات ونکاح نیت باز ماندن از سفاح وعرض نفرت از محرمات واجلای دل از خواطر شهوات
از اباحت ترقی میکند ودر مرتبه استحباب با وجوب می رسد با این که نکاح بذات خویش مباح بود لیکن
عمل بر والتزام نمود جند فریقه باشد نفل از اینجهت مباح افضل نبود ومباح با حدوث این صفات از
نفل مقصود نباشد واجماع بر فضل عبادات وقربات واستقبال حظوظ ولذات درین مستحب سود نکند زیرا که
نکاح اکر جه بصورت حظ ولذة است بمعنی رنج ومشقت است جواب قیاس که قیاس در معارضه کتاب وسنت
واجماع که تمسک ابو حنیفه کرده ایم حجت نبود وسزای تمسک نبود وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا
حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ در آیت سابق امر بنکاح ایامی کرد درین آیت حکم عاجزان از نکاح آورد و
لیستعفف از باب عطف امر بر امر است حتی یغنیهم الله متعلق است بیستعفف معنی اینست وکو عفت جویند
آنانکه استعداد نکاح از مهر ونفقه وسکنی وسائر حقوق ندارند وحق مذکور بدو نمی آید وایشان از جهة
تحصیل استعداد در سوال ولجاج نشاید صبر کنند تا انکه خدای ایشانرا بفضل خویش غنی کرداند وباستعداد
نکاح برساند وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُم
مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ روایت کرده اند که غلامی از مولی خواسته که اورا مخاطبه مکاتب کرداند واورا
ان در رقیت بعز حریت برساند مولی با آورد ومسئلت اورا اجابت نکرد این ایت در باب او ورود یافت
مولی مذکور در امتثال او شتافت بصد دینار مکاتب کردانید غلام مذکور بیست دینار استحباب کرد هشتاد
دینار سانید ازادکشت وبحریت پیوست موصول با صله مبتدا است فکاتبوهم خبر مبتدا است در آمدن

فالزجهة متضمن معنی شرط بود واکر کلام از باب شرطیه التفسیر دارند فلدا زائده بنداریند ان علمتم فیهم خیرا شرطی است
مستغنی از جزا النفا بما مضی واتوهم عطف است بر کاتبوهم من تبعیض است متعلق است با توهم وجمله تا آخر معترضه
برای بیان حکم کتابت ما در ما ملکت بمعنی من است بقصد صفت ما آورد تا تنزیل ممالیک منزله کالاها معنی اینست
وانکسانی که از مملوکات عقد کتابت می جویند وبدادن مال در راه خلاص خویش می پویند پس ایشانرا مکاتب کردانید
اکر در ایشان خیری ونیکی بدانید وبدهید ایشانرا از مال خدای که شمارا داده است یعنی از مال غنی بدست عاس
نهاده است بر حکم انما الصدقات للفقراء الی قوله وفی الرقاب از مصارف آنست والی وعاس مامور باداء آن سوی
مکاتبانست بدین وجه انتشار ضمیرین باشد جه ضمیر فکاتبوهم عبارت از املاک وضمیر واتوهم من مال الله عبادت
از فلاده بود وامام شافعی رحمة الله علیه هر دو ضمیر را عبارت از املاک داده واتوهم من مال الله حط اربع
مال کتابت بندارد وامر کاتبوهم برای ایجاب هیچ کسی از فقها نکفته واین عقل تبرع کسی واجب نداننده فلا
تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا عطف است بر انکحوا الایامی عطف
امر بر نهی جمله میانه معترضه است اعتراض بین الکلامین روی نمود معنی اینست وکنیزکان خویش را اکراه
بر زنا مکنید ان ایشان پارسای جویند در کار بد میفکنید سوال اکراه جون در وقت ارادت پارسای جویند در کار بد
نبود در قید آن آوردن جه فائده باشد جواب این شرط تقبیح اکراه کنیزکان وتعریض از سمع موالی ایشانست جون
کنیزکان با نقصان عقل ودین عفت جویند موالی ایشان با رجولیت وعقل بر زنا جه نوع اکراه کنند وتواند بود که کلام
بقوله علی البغاء تمام آن آوردن شرطی محذوف الجزا بعد الکلام باشد ای ارد تحصنا فلا یلیسوکم ان تکرهوا معنی
جنین اید وکنیزکان خویش بر زنا اکراه مکنید وایشانرا بر روز کار بد مآرید اکر ایشان پارسای جویند ودر راه
عفت وعفاف پویند وَمَن يُكْرِههُّنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِن بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ جون سامع فلا تکرهوا
فتیاتکم علی البغاء بشنود از فظاعت این ذنب وقباحت این جرم کمان برد که شاید صاحب ذنب آمرزیده
نشود وصالح برای رحمت بی پایان نبود این راه دفع کرد معنی اینست وهر که ایشانرا باکراه بد وافکند با عظم
این ذنب عظیم وفظاعت این جرم فخیم خدای غفور است خطایا امرزد ورحیم عطایا بخشد وَلَقَدْ أَنزَلْنَا
إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ لام در جواب قسم محذوف است ای
اقسم لقد انزلنا مبینات بفتح یا وکسر آن صفت است مر آیات را ای کاشفات وموعظة عطف است بر آیات
مبینات من الذین خلوا من قبلکم ای من امثال الذین للمتقین متعلق است بر موعظة معنی اینست بدرستی که
فرستادیم بسوی شما ایاتی که ظاهر کرده شد یا ایاتی که ظاهر کننده احکام خویش آمده وفرستادیم مثلی از امثال کذ
برای شما از حال ایشان تا عبرت کیرند وبند پذیرند وفرستادیم موعظه را برای متقیان وبند برای پرهیز
کاران تخصیص مبینات از جهة خصوص الفاظ باشد اکرچه معلوم است که وعظ همه را بود اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ الله مرفوع المحل بر ابتدا است نور السموات والارض خبر مبتدا است واین جمله معترضه است برای
اثبات خدای تعالی بدانکه مر خدای عز وجل را اسما است جون حی عالم قادر سمیع بصیر ومانند آن که محمول
بر ماخذ صفات است جون علم وقدرت وحیات وارادت کویند بعضی از ین صفات بر طریق اسما جون رب
بمعنی راتب محمول شده واطلاق او بر ذات حق تعالی وتقدس توفیق آمده وبعضی از صفات جون حیوة وعلم
وقدرت وارادت اطلاق آن بر ذات نبود ونسبت آن جز بر وجه اضافت وتعلق نباشد وبعضی بر هر دو
وجه مستعمل کشته اند اضافت او وحمل او جون الله نور السموات والارض الایة بتوفیق پیوسته نور شاهد عبادت
اینست از صفتی که قائم بذات خویش مسطور است مر غیر را واین در شاهد صفتی جیده است لیکن مقرونست
با سمات حدوث است مجری متشابه بود جون ید الله ووجه الله سلف بایت نیز از سمات حدوث اضافت
واطلاق کنند والجه مراد خدا است حق دانند ومشغول بتاویل نشوند بتاویل الله نور السموات بمعنی هادی السموات

والارض دانند و بعضی نور بمعنی منور گویند در مقام حمل و اطلاق بمعنی منور السموات والارض جویند و نزدیک بعضی
نور بحذف مضاف بمعنی ذو نور باشد بدین وجه اضافت نور صفت خدای سوی السموات والارض اند و در سموات
والارض روشن شده ایشان بدو بود چنانکه گویند و کرم وجود ینبع الناس بکرمه وجوده معنی اینست
خدای عز وجل نور سموات و ارض است یا معنی خداوند نور سموات والارض است یعنی نوری در آسمان و زمین
باشد مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ مثل نوره مبتدا است کمشکوة خبر اوست و این جمله
معترضه است برای صفت نور است و تمثیل او بر وجه مسطور است ضمیر عاید بر مهتدی است اگرچه ذکر او بالا
نگذشته همچو حتی توارت بالحجاب بدین تقدیر اگر نور مخلوق بود یعنی نور خلقه الله اضافت او سوی خدای
بر طریق ید الله و وجه الله بود بر تقدیر اول ظاهر است و تقدیر مذکور بگفت باعتبار تعلیق صفت مذکور باعتبار
صفت تقدیر باشد تعلق مثل نور هدایت که در دل چندی می آفریند یا مثل نور خدای که در دل مهتدی را متعلق او ی
گوید همچو نور طاقچه مذکور یعنی سوراخ دیوار که شرگذشته بود که در طاقه مذکور و کوه مسطور جزاغی باشد المصباح
فی زجاجة این جمله صفت است مر مصباح را رابطه وضع مظهر موضع مضمر است یا مستانفه است در جواب ما صفة
ذلک المصباح بر طریق جاءنی رجل الرجل کریم معنی اینست در آن مشکوة چراغ باشد که آن چراغ در قندیل شیشه
بود الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ دری بضم دال و تشدید یا و بکسر دال و همزه خوانند و بر قرائت همزه بکسر
دال و ضم صیغه مبالغه از درء بمعنی رفع و تشدید با ادغام همچو بی یای نسبت سوی در دانند الزجاجة مبتدا
کان با اسم و خبر خویش خبر مبتدا است جمله صفت است مر زجاجة را رابط وضع مظهر موضع مضمر است یا جمله مستانفه
است در جواب ما ذا صفت ذلک الزجاجة دری منسوب سوی در دری برافت و صفا و لمعان و ضیا معنی اینست
شیشه مذکور چنانستی که ستاره روشن است منسوب سوی در شبه بدو در صفا یا کوکبی رفع کننده تاریکی جهان
بکمال تابش و ضیا يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ یوقد بصیغه مضارع مجهول از باب
افعال برای مونث یا مذکر و بر صیغه ماضی معروف از باب تفعیل خوانند و معنی هر سه قرائت بر اختلاف صیغه
مختلف دانند و بر صفت فعل ماضی از باب تفعل خبر دیگر است مر مصباح را یا حالت از ضمیر ظرف مستقر یعنی فی
زجاجة عاید است بر المصباح شجرة زیتونة بدل است از شجرة مبارکة لا شرقیة ولا غربیة صفت مر زیتونة
و حرف نفی بمعنی جز صفتی چنانچه در رادفی بلا جرم و مررت برجل لا حی و لا میة آمده ای غیر شرقیة و غیر غربیة
معنی اینست افروخته شود یا فروخته شود شیشه یعنی مصباح بحذف مضاف از روغن شجره مبارکه یعنی
درخت زیتون که غیر شرقیه است که بروی در وقت طلوع آفتاب سایه کوه مشرف افتد و غیر غربیه که در وقت غروب
سایه کوه برو واقع شود و نه درختی که شرقیه یا غربیه جایی از کوهی یا باغی یا تراهی که در شود بلکه درختی باشد در
زمینهای متوسط غیر شرق و غرب چون زمین شام در صحرای لجاصل بر آید يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ
نَارٌ این جمله صفت دیگر است مر زیتونة را و درین جمله مبالغه است علویت برای بیان برافت صفا
و برافت از مغرب سوی صفت لفظ یکاد است معنی اینست نزدیک است از صفای درخشای که دارد زیت
آن زیتون اگرچه او را آتش نرسیده باشد روشنای آرد نُورٌ عَلَى نُورٍ خبر مبتدا است این جمله تذییل است
معنی اینست رسیدن آتش در روغن مذکور نوری بر نور است او یقال النور المذکور المشبهة بنور المصباح
المسطور نور کامل نور علی نور یعنی معنی چنین آید نور مذکور مشبه است بنور مصباح مسطور نوری است بر نور
یعنی کامل است بر تضاعف شعاع و مراد از نور مذکور تمثیل بنور مصباح مسطور حق است که ضد باطل است
یا نور ایمان است که خدای عز وجل در محل الحق افکند خود را و عالم را بدو شناساند پس بلذ چند بدو رسد
وجود صانع دریابد پس بلذ خشک در نزال آید معرفت خدای بصفات ثبوتی و سلبی روی نماید چون شعاع او
در دل هر چه می آید بکمال حاصل شود و تمام روی نماید از آنجا چون بجوارح رسد ثمره طاعت و عبادت حاصل کرد

ابشار

ایشان اسلام بحصول پیوندد ناگاه از ذات مومن تجاوز کند نظر بر دیگران افکند دیگران هدایت گیرند و این سعادت
پذیرند مومن چون نظر اندازد کمال ایمان هر یکی در اشیاع و اتباع سرایت کند چنانچه کمال ایمان پیغامبر صلی الله
علیه وسلم جهان گرفته و جهان از نعمت معموری پذیرفته هر روزی می افزاید انکه بشرق و مغرب خواهد رسید
چنانچه فرموده زویت فی الارض فاریت مشارقها و مغاربها و تبلیغ ملک امتی ما زوی فی منها يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ
مَنْ يَشَاءُ این جمله معترضه برای بیان آنست در راه نور مذکور همه نمی شتابند و این دولت عظیم و سعادت
فخیم همه در نمی یابند معنی اینست خدای عز وجل هر کرا خواهد بسوی نور مذکور راه نماید جهود و ترسا را این
راه ننمود بر آتش پرستان و بت پرستان این طریق روی ننمود و در راه این دولت نشتافتند دولت آنان را که
این دریافتند وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ این جمله بعد ذکر مثل مذکور تذییل است معنی اینست
پدید می آرد خدای در قرآن امثال برای دریافتن مردمان وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ این جمله حالست بجمله
یضرب الله الامثال معنی اینست و خدای بهر چیزی داناست هر چیزی را می داند و مانند یضرب الله الامثال
و جزآن می تواند فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ
لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ
وَالْأَبْصَارُ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ان ترفع
بتقدیر بان ترفع متعلق باذن الله و اذن الله صفت است مر بیوت را و فی بیوت متعلق است بر کمشکوة ای
کمشکوة فی المساجد یا متعلق بیسبح که بعد اوست و فیها تاکید است یا متعلق است بفعل محذوف بر طریق استیناف
در جواب ای سبح لفی بیوت و بعضی متعلق بتوقد دارند جمله یسبح له فیها ای نور السموات یسبح له فیها و بتقدیر
بیوت یسبح بود و تواند بود که یسبح صفتی دیگر باشد مر بیوت را یا جمله مستانفه است در جواب ما شان
الناس فی تسبیحه و تنزیهه بالغدو والآصال غدو بمعنی بامداد است آصال جمع اصل و اصل جمع اصیل چون
طرق جمع طریق و آن شبانگاه است و غدو را جمع نکرد زیرا که در اصل مصدر است والمصدر لا یجمع رجال بر
قرائت یسبح بصیغه مجهول فاعل فعل محذوف است بر سبیل استیناف در جواب من یسبحه لا تلهیهم تجارة
صفت است مر رجال را جمله یخافون حالت یا صفت دیگر است مر رجال را یوما مفعول است مر یخافون را
و جمله تتقلب فیه القلوب والابصار صفت است مر یوما را رابط ضمیر فیه است لیجزیهم الله متعلق است
به یسبح احسن ما عملوا مفعول دوم است مر یجزیهم را و یزید من فضله عطف است بر یجزیهم جمله والله
یرزق من یشاء تذییل است معنی اینست در خانهای خدای عز وجل فرموده است که آنرا بلند گردانید
و نام خدای عز وجل را در آن گویند مر او را تسبیح می گویند و بپاکی یاد میکنند مرادانی که صفت ایشان چنین آید
یا گویند در خانهای که چنین است مر او را تسبیح کننده می شود و بپاکی یاد کرده می آید یعنی تسبیح می گویند
و بپاکی یاد می کنند آنانکه ایشان را مشغول نگردانید و غافل نکند بازرگانی و خرید و فروخت از ذکر خدای
جل و علا و از نماز گذاردن و از زکوة دادن و از سایر حقوق مسلمانی می ترسند از روزی که بگردد در آن
روز دلها بدریافت افزاع و چشمها از دیدن اهوال یکی بر قرار نماند فروغ و اصول هر یکی را منقلب گردانید
تا جزا دهد خدای تعالی ایشان را جزای نیکوترین آنچه عمل می کرد و ایشان را از فضل خویش بر قدر آنچه می
آوردند بیفزاید خدای هر کرا خواهد چنان روزی دهد یعنی روزی بسیار که در حساب نیاید یا روزی
که تعیین حساب آن روی ننماید وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ
شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ
مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ
مِنْ نُورٍ جمله والذین کفروا اعمالهم کسراب عطف است بر جمله که مضمون کلام سابق است ای المهتدون بنور الله

المصدر

بجزیهم احسن ما عملوا موصول با صله خبر مبتدا است جار و مجرور یعنی بقیعة صفت کسراب است خبر مبتدا است یحسبه
الظمآن ماء صفت دیگر است مر کسراب را حتی ابتدائیه است شرطیه که بعد اوست آن کلام بر طریق مرض فلان لا یرجونه
وجد الله عنده عطف است بر لم یجده شیئا فوفیه حسابه عطف است بر وجد الله والله سریع الحساب تذییل است
اوکظلمات عطف است بر کسراب فی بحر صفت است مر ظلمات را لجی صفت بحر است حساب فاعل من فوقه است وجمله صفت
مر موج را و موج فاعل فوقه است جمله صفت است مر فاعل یغشیه را که موج است واین جمله صفت دیگر است من بحر
را جمله بعضها فوق بعض صفت ظلمات وظلمات خبر مبتدای محذوف است ای هذه ظلمات بر یها فعل مضارع است خبر آن
من لم یکد را ولم یکد با اسم وخبر خویش جزای شرط جمله شرطیه صفت دیگر است مر ظلمات را رابطه محذوف است ای ظلمات
اذا اخرج یده لم یکد یریها بیبها موصول با صله یعنی ومن لم یجعل الله له نورا مبتدا است من نور اسم ما است
له مقدم خبر ما است وجمله خبر مبتدا است وجمله ومن لم یجعل الله تا آخر تذییل است معنی اینست
وآنانکه نکرویدند وکفر ورزیدند عملهای ایشان همچو خاکی است درخشان در زمین هموار که مردم تشنه اورا
آب می پندارد وامیل او شده خود بسوی او می آرد تا آنکه چون بیاید بدان هیچ چیزی نیابد وعقاب خدای نزدیک
خویش یابد واستحقاق عقوبت وعذاب را شاید پس خدای عزوجل سریع الحساب است یعنی حساب او شتابست حساب
پشیمان و پنهان را در یک زدن با آخر خواهد رسانید وبمقدار دم زدن مستوفی خواهد کردانید یا اعمال
همچو تاریکیهای در بیا راب است بی نور شده دریا را موجی که بالا موجی دیگر است که بالای موج سحابست این تاریکیها
بعضی ازان بالای بعضی است چون دست خویش بیرون آرد نزدیک نباشد که اورا به بیند وهر که نکردانید خدای
عزوجل مر اورا نوری پس اورا نوری نباشد یعنی هر کرا خدای عزوجل ایمان ندهد اورا ایمان نباشد الم تر ان الله یسبح
من فی السموات والارض والطیر صافات کل قد علم صلوته وتسبیحه والله علیم بما یفعلون ان با اسم وخبر قائم
مقام دو مفعول الم تر است والطیر عطف است بر من وموصول با صله فاعل است مر یسبح را صافات حالست از
طیر کل مبتدا است وقد علم صلوته وتسبیحه خبر مبتدا است وضمیر علم عائد بر مبتدا است یا عائد بر خدا است جمله
والله علیم بما یفعلون تذییل است وجمله الم تر تا آخر معترضه است برای بیان ثنای خدای واستفهام برای انکار
نفی است وانکار نفی اثبات باشد معنی اینست ایا نمی دانی بدرستی که خدا را تسبیح می کوید هر که در آسمان وزمین است
وتسبیح میکویند اورا پرندکان صف زده در هوای که میان آن واین است هر یکی از ایشان صلوة خویش وتسبیح خویش
میداند یا کویندی داند خدای جل وعلا صلوة یعنی دعا وتسبیح اورا وخدای علیم است میداند آنچه ایشان میکنند
وهر دم کوی زنند واین ایت دلیلی است هر یکی را تسبیحی است عقلا ورای تسبیح که مشترکست میان مخلوقات بزبان
حال بیت سنگ وکلوخی که تو بینی خموش غلغل شانست ملک را بگوش مباحثی که در محلاست در آیت وان من
شیء الا یسبح بحمده نبشته شده وتفصیل وتشریح در میان آمده فعلیک ولله ملک السموات والارض والی الله
المصیر این جمله تذییل است معنی اینست ومر خدا راست ملک آسمانها وزمین وبسوی حسابگاه اوست باز
کشت همه بندکان الم تر ان الله یزجی سحابا ثم یؤلف بینه ثم یجعله رکاما فتری الودق یخرج من خلاله
وینزل من السماء من جبال فیها من برد فیصیب به من یشاء ویصرفه عن من یشاء یکاد سنا برقه
یذهب بالابصار وینزل بر صیغه مضارع از باب تفعیل وافعال خوانند معنی بر حسب او دانند جمله
در میان بیان قدرت بود مقصود جمله سابق را مقرر شده واستفهام نیز از برای انکار است وانکار نفی اثبات
باشد یزجی خبر ان است ثم یؤلف بینه عطف است بر وثم یجعله رکاما عطف است بر یؤلف فتری الودق عطف
بر یجعله الودق مفعول اول است مر یخرج یا یخرج من خلاله مفعول دوم است وینزل من السماء عطف بر یزجی
با معطوفات خویش فیصیب عطف است بر ینزل ویصرفه عن من یشاء عطف است بر فیصیب جمله سنا برقه حالست
از ضمیر ویصرفه که عائد است بر برد معنی اینست ایا ندانسته بدرستی که خدای عزوجل ابر را براند پس ازان

نکادم

میان قطعات آن جمع کند واجتماع وایتلاف افکند پس به بینی قطرات باران را از میان بیرون اندازد وفرو می آرد از
آسمان بعضی کوههای که دران ژالهاست پس بدان ژاله میغ زده میکند هر کرا خواهد وبازدارد ژاله وزیانکاری
اورا از هر که خواهد نزدیکست روشنای برق ژاله مذکور ابصار ایشان را برباید ودرخاسته چشم آفتی روی نماید
یقلب الله اللیل والنهار ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار این جمله معترضه است برای ذکر لیل ونهار
بر کمال قدرت وبیان علامتی از علامات بدیع فطرت ان فی ذلک تا آخر جمله تذییل است معنی اینست کسانیکه کفر
ورزیدند وان اطاعت خدای استکبار کزیدند کو با مومن عبرت کیرند این معنی علامتست که ایشان را اهل
عبرت نمی داند وبوده اثر محل اعتبار انکار میکند از جهت ظهور علامت انکار تنزیل منزله منکر مصر کرد وجمله
را موکد آورد خدای لیل ونهار میکرداند از کوتاهی بدرازی واز درازی بکتاهی می رساند بدرستی که در کشتن لیل
ونهار هر آینه عبرتست مر خداوندان ابصار را واین تعریضست از کسی که عبرت نکیرد اولی الابصار نباشد و
الله خلق کل دابة من ماء فمنهم من یمشی علی بطنه ومنهم من یمشی علی رجلین ومنهم من یمشی علی اربع
یخلق الله ما یشاء ان الله علی کل شیء قدیر این جمله معترضه دیکر است فمنهم من یمشی با معطوفات خویش
وچون دواب که مشتمل عقلا وغیر عقلا همه بر وجه تغلیب که قلاست در همه اقسام او من که برای عقلا است استعمال
کرد جمله یخلق الله ما یشاء تقریر است وجمله ان الله علی کل شیء قدیر این جمله تذییل است معنی اینست
وخدای هر جنبنده را از آب که نطفه است آفرید یا از فرد نطفه که مخصوص بدو است بید آورد پس بعضی از
جنبندکان آنانند که بشکم خویش چون مار وماهی مشی میکنند وبعضی بدو پا چون آدمی وبعضی بچهار پا چون بهائم
وامثال آن خدای عزوجل بیافریند هر چیزی را که خواهد بدرستی که خدای برهمه چیز توانا است همه ممکنات
در تحت خدا است لقد انزلنا آیات مبینات والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم ویقولون آمنا بالله و
بالرسول واطعنا ثم یتولی فریق منهم من بعد ذلک وما اولئک بالمؤمنین آمنا بالله عطف است وبالرسول
واطعنا مفعول است یقولون بصیغه ماضی ومفعول مذکور مقول بعضی بود اسناد سوی ضمیر دواب بر طریق
انها العیر انکم لسارقون باسناد فعل بعضی سوی کل است ویقولون بتقدیر وهم یقولون حالست جمله لقد
انزلنا ایات مبینات بتقدیر علیهم ثم یتولی فریق منهم عطف است بر یقولون وجمله وما اولئک بالمؤمنین
حال یا تذییل است معنی اینست بدرستی که فرستادیم ایات بیان کننده یا واضح کرده شده برانهام وخدای
بسوی راه مستقیم یعنی دین اسلام وشریعت پیغامبر صلی الله علیه وسلم هر کرا خواهد رهنمونی کند ومنافقان
در راه نفاق می پویند وبزبانهای خویش می کویند بخدا وپیغامبر خدا ایمان آوردیم وامر ونهی را اطاعت کردیم
پس از ایشان کروهی از ایمان روی میکردانند وحکم پیغامبر را حق نمی دانند واین روی کردانندکان بظاهر
نیز مومن نه اند آشکارا کافرانند ونتواند بود که ما اولئک بالمؤمنین نفی تصدیق بود واولئک اشارت بر قائلان
کلمه ایمان بلسان دارند وما اولئک بالمؤمنین نفی ایمان تصدیق از ایمان ایشان پندارند وتولی مذکور بازکشتن
قائلان مسطور از پیش مسلمانان سوی کافران باشد یعنی چنین آید کلمه اسلام بزبان میکویند پس ازان فریقی از
ایشان از پیش مسلمانان باز میکردند سوی کافران میروند وکویند آن کلمه اسلام بزبان میرانند وبدل منافقانند
واذا دعوا الی الله ورسوله لیحکم بینهم اذا فریق منهم معرضون وان یکن لهم الحق یاتوا الیه مذعنین
افی قلوبهم مرض ام ارتابوا ام یخافون ان یحیف الله علیهم ورسوله بل اولئک هم الظالمون روایت
کرده اند که منافقی وجهودی را منازعت زمینی بود جهود برای حکومت وفصل خصومت پیش پیغامبر صلی الله
علیه وسلم می دوید ومنافق برای حکومت سر سوی کعب بن اشرف می کشید ومیکفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم
بدین جور خواهد کرد ودل بر جهان خصم خواهد آورد باقی قصه در سورت نسا کذشته وذکر آن مشروح
رفته این آیت در شان آن منافق وارد شده وورود آن درین قصه آمده اذا شرطیه است جمله که بعد اوست

کی

امّا

شرطاست الی الله ورسوله یعنی الی حکم الله ورسوله متعلق است بدعوا وبعضی واذا دعوا الی الله بنداد ند جالجه
درعجبنی زید وکرمه سخن گفته اند وهر دو راه رفته اند اذا دوم برای مفاجات بر جمله اسمیه درامد وجمله
جزای شرطاست برجمله شرطیه مجموع شرط وجزا عطفاست وما اولئک بالمومنین باعطفست بر یقولون الحق ام
یکیاست لهم خبراست یاتوا الیه خبردیگراست مذعنین حالت وشرطیه عطف برشرطیه سابق استفهام درافی
قلوبهم تقدیراست یعنی تنبیه وهمچنین همزه که مضمون ام است درام ارتابوا وام یخافون سبب مرض در قلوب
وتنبیه شکواز بیا وتنبیت محافظت حیف از خدا ورسول تعلیل مراعراض مذکور بلاولئک هم الظالمون اضراب
یخافون ان یحیف هم الظالمون علیهم ورسوله معنی اینست وچون خوانده شود منافقان سوی حکم خدا ورسول یا
گویند چون خوانده شوند منافقان سوی رسول تا حکم رسول درمیان ایشان ناگاه گروهی ازیشان اعراض کننده اند و
ازقبول آن اباارنده اند واگر باشد مر ایشانرا امرکی حقی سوی پیغامبر بیایند ودرامدن سرعت نمایند ودر قبول
ایشان مرض است یا خود شک دارند دل در نفاقت ایمان نمی گراوند ازخود ترسند که خدای ورسول بر ایشان
جور کننده اند ونمی دانند که خدای عز وجل از جور منزه بود پیغامبر صلی الله علیه وسلم از جور معصوم بود بلکه
ایشان ظالمانند در راه ناگزیده می پویند سخنان ناپسندیده می گویند اِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ
وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ انما یعنی نفی واثباتست المفلحون عطفست
برانما کان قول المومنین تا آخر آیت سابق نکایت کافران ان اعراض ازحق بود اینجمله درجواب ماقول المومنین ع
مستانفه است معنی اینست قول مومنانست چون سوی حکم خدا ورسول خوانده اند مخصوص شوند مگر آنکه سمعنا
واطعنا گویند واین مقصود بر فلاح اند مخصوص بصلاح ونجاح آمد وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ
فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ویتقه بکسر قاف وها براصل ویتقه بوقف ها واسکان قاف باختلاف کسرت ها تنبیه یتقه
یکی خوانند وبعضی همه قرات یکی دانند ومن شرطیه است یطع الله شرط است ویخش الله ویتقه عطفاست
بریطع الله فاولئک هم الفائزون جزای شرط است یا تعلیل است وجمله شرطیه عطفاست برشرطیه سابق
معنی اینست وهرکه خدا وپیغامبر خدای را اطاعت کند وازخدای ترسد پس ایشان مقصود بر فوز وفلاح باشند
ولامحاله رستگار شوند وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ
إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ جهد ایمانهم یا حالت ای جاهدین بایمانهم یا ظرفست ای قسم وقت جهد ایمانهم لئن
امرتهم شرطاست لیخرجن جواب قسم است واز روی معنی جواب شرط است قل لا تقسموا مستانفه است در
جواب ماذا قول لهم حین اقسموا طاعة معروفة مبتدای محذوف الخبر ای طاعة معروفة اولی بکم یا خبری است
محذوف المبتدا ای امرکم طاعة معروفة جمله ان الله خبیر بما تعملون کنایت از تذییل است تاکید او ازجهت آنکه
اخبار بان الله خبیر بما تعملون کنایت از الله مجازیکم باعمالکم است بتقدیر ملوح تاکید سائغ شود وجمله واقسموا
بالله جهد ایمانهم عطفاست برجمله که درحکایت منافقان گذشته وقصهای ایشان رفته معنی اینست
سوگند خوردند بخدای سوگند خوردنی درحال کوشش کرده اید درسوگندهای خویش کوشش کردنی که هرآینه اگر
بفرمای ایشانرا نمایند هرآینه درسفاکرده عداوت بیرون آیند بگوای محمد سوگند دروغ مخورید ودروغلوی
مکنید کارشمارا باید اطاعت پسندیده بود یا اطاعت پسندیده کردن اولی است آن سوگند دروغ مخورید بدرستی
که خدای آگاهست باعمالی که می کنید وعالم است بدانچه خود درادراه می افکنید اعمال شما درحساب خواهد
بود وسزا وجزا برقدر آن خواهد روی نمود قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا
حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ قل مکرراست برای
تاکید جمله اطیعوا بعد نهی سابقه مستانفه درجواب مایصنع وجمله شرطیه یعنی فان تولوا تعلیلاست
وبرمضمون اطاعت رسول دلیلاست وعلیکم ما حملتم عطف برجزای شرطاست تولوا صیغه مضارع مخاطباست بر

قلوب

اطاعت

طریق تنزل بتربیه وان تطیعوه تهتدوا وجمله وما علی الرسول الا البلاغ المبین حالت وجمله شرطیه یعنی وان تطیعوه
تهتدوا عطفاست برشرطیه سابق یعنی فان تولوا ودرین جمله التفات ازغیبت سوی خطابست معنی اینست
بگوای محمد صلی الله علیه وسلم خدا ورسول را اطاعت کنید ودم مخالفت ایشان مزنید زیراکه اگر از طاعت خدا ورسول
روی گردانید وطاعت پیغامبر لازم نیارید پیغامبر را زیان نکند ومضرتی در شان ایشان نیفکند زیراکه نیست بر پیغامبر
مگر تبلیغ وحی که فرموده شده ونیست برشما مگر اطاعت خدا ورسول که برشما لازم آمده وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ
وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ
کما استخلف برصیغه ماضی معروف ومجهول ولیبدلنهم برصیغه مضارع ازباب تفعیل وافعال خوانند ومعنی بر
حسب اختلاف آن دانند سابق مقتضی منع ازکفر بود وبرغبت برصدی دیگر نمود بدین آیت تصریح آن تضمین کرد
اینجمله مقرر جمله سابق باشد لیستخلفنهم جواب قسم محذوف است ای وعد الله واقسم گویند وعده در لزوم موعود
درحکم قسم چنانچه در میثاق گفته اند ودرآیت واذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب بران رفته اند کما استخلف
الذین صفت مصدر محذوفست ای استخلافا مثل استخلاف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم عطفاست برلیستخلفنهم دینهم
مفعول است مر لیمکننهم موصول باصله یعنی الذی ارتضی لهم صفتاست مردینهم لیبدلنهم عطفاست برلیمکنن لهم و
یعبدوننی مستانفه است درجواب ماذا یصنعون فی الارض یا حالت لا یشرکون بی شیئا حال دیگراست جمله ومن کفر
بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون اینجمله تذییل است جه از مدح مومنان برحکم مضاده ذم کافران مفهوم شود
جمله که متضمن ذم کافرانست تاکید این مفهوم باشد معنی اینست وعده کرده است خدای پاک آنکه ازشما
ایمان آوردند واعمال صالحه کردند هرآینه ایشانرا خلیفه سازد در زمین وبسازد ملک دنیا ودین وهرآینه
مکین سازد برای ایشان دین ایشان راکه برای ایشان پسندیده است وهرآینه حال ایشانرا بدل کند واز بیم خوف
امن دهد مرا پرستید وچیزی را شریک مکنید وکسانیکه بعد از کفر ورزیدند وبخدای عز وجل کفر ورزیدند ایشان
ازحدود شریعت گذرنده اند وازدین تجاوز کننده اند وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ
تُرْحَمُونَ اینجمله با معطوفات خویش براطیعوا الله واطیعوا الرسول بر طریق عطف خاص بعد عام در کشاف درین
محل آورده که واقیموا الصلوة عطفاست براطیعوا الله واطیعوا الرسول وبس تنفیذ ان یقع بین المعطوفات
علیه فاصل وان طال وتکرار اطیعوا الله واطیعوا الرسول تاکید لعلکم ترحمون یعنی لکی ترحمون متعلق است باطیعوا
الرسول معنی اینست ونماز برپای دارید وزکوة بدهید وپیغامبر را صلی الله علیه وسلم مطیع باشید تا رحمت کرده
شوید لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ این جمله تقریراست مر وعید
کافران را لا یحسبن الذین بر قرات یا نهی غائباست وضمیر او عائد بر پیغامبراست وبرقرات تا خطاب مر پیغامبر
وبرهر دو تقدیر الذین کفروا مفعول اولست مر لا تحسبن را معجزین مفعول دوم است وجمله وماویهم
النار حالت لبئس المصیر اینجمله تذییلاست معنی اینست هرآینه مپندار ای محمد یا گویند مپندارد محمد
کافرانرا درزمین عاجز کننده وخدای را ازعذاب خویش بازدارنده وحال آنست که جای ایشانست نار وهرآینه
بدجا بازگشتی است بازگشت کفار يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنْكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ
ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ
لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ
عَلِيمٌ حَكِيمٌ روایت کرده اند که امیرالمومنین عمر رضی الله عنه خفته بود کودکی از انصار درخانه او بغیر اذن او
درامده چیزی از فردی جیرت ازمکشوف نمود امیرالمومنین عمر رضی الله عنه درآمدن ایشان بغیر استیذان آرزو کرد
این آیت نازل گشت واین حکم بر وفق خواست عمر رضی الله عنه بورود پیوست واین آیت متصلاست بآیت یا ایها

الذین امنوا لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا وتسلموا علی اهلها ذکر جزوی بعد جزوی معنی کلی را که مضمون هر دو
آمده تکریراست بدین اعتبار جمله را تاکید و تقریراست بفصل نیوست بفصل سزاوار کشت آن امر بود باستیذان
مخاطبان در امدن خانهای دیکران واین امراست باستیذان ممالیک و احرار نابالغ در اوقات ثلثه یعنی پیش
نماز خفتن در عبارة هنکام جامه کشیدن ومنع درامدن درخانها مکل قادر باست موصول دوم یعنی والذین
لم یبلغوا الحلم عطف است بر موصول اول ثلث مرات ظرفست من قبل صلوة الفجر با معطوف خویش بدل از ثلث
عورات لکم بنصب بدل است از ثلث مرات بحذف مضاف ای هی ثلث ساعات انکشاف عورات لکم و برفع خبر مبتدا
محذوف ای عورات لکم جمله لیس علیکم مستانفه است در جواب ما حکمه غیر هن من الاوقات طوافون خبر مبتدا
محذوف ای هم طوافون و جمله معلله است سقوط استیذان در غیر اوقات مسطوره بعضکم علی بعض بدل
از جمله سابقه است یا مبنیه است کذلک صفت مصدر محذوف ای بینا مثل ذلک یبین الله لکم و جمله
والله علیم حکیم تذییل است معنی ایت ای مومنان انانکه مملوک شما اند از غلامان و کنیزکان بالغان و
کودکان که ببلاغت نرسیده ولذت جماع نچشیده و در شما در شب و روز سه بار پیش از نماز بامداد و آن هنکام
جامهای خویش را می کشید و علاحده می نهید و در وقت ظهیره یعنی هنکام استواء و از پس نماز خفتن او دستوری
خواهند برای درامدن این سه ساعت انکشاف عورات شما است نیست بعد ازین سه وقت نه بر شما و نه بر
ایشان بسیار بر شما میکرد و بعضی طواف میکرد همچو بیان کند خدای ایات خویش را و امر صبیان باستیذان بر وجه
تکلیف نیست بلکه بر وجه اولی آمده چنانچه در امر صبیانکم بالصلوة تحقیق شده و خدای علیم است چنانچه مرد ما
دانند و تعیین هر کاه برای مصلحتی که متعلق آنست تواند منع کردن و از درامدن بغیر استیذان در اوقات
ثلث بحکمت بود و اذن کردن او بدر آمدن استیذان در اوقات ثلثه نیز بحکمت باشد وَاِذَا بَلَغَ الْاَطْفَالُ
مِنْکُمُ الْحُلُمَ فَلْیَسْتَاْذِنُوا کَمَا اسْتَاْذَنَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمْ اٰیَاتِهٖ وَاللّٰهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ منکم
ای الاجزاء این شرطیه که جزای او امر است عطف است بر امر سابق کما استاذن صفت مصدر محذوف است ای استیذانا
مثل استیذان الذین من قبلهم وهم الرجال فی قبلهم یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم کذلک یبین
الله بوجوه بالا کذشته و ذکر آن رفته معنی ایت وجون اطفال انی که از شما اند یعنی از ممالیک نه اند
آزادکانند برسند احتلام را یعنی بالغ شوند پس کو برای درامدن استیذان کنند مثل مردمانی که ذکر ایشان
پیش ازین رفته و حکم ایشان بالا کذشته همچنین بیان می کند خدای ایات خویش را و خدای در کردارها علیم است و
در همه کارها حکیم است وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِی لَا یَرْجُونَ نِکَاحًا فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُنَاحٌ اَنْ یَضَعْنَ ثِیَابَهُنَّ
غَیْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِینَةٍ وَاَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ وَاللّٰهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ والقواعد مبتدا است من النساء حال
از ضمیر القواعد اللاتی با صله صفت است مر قواعد را یا من النساء را لا یرجون مونث غایبا است نکاحا مفعول
است مر لا یرجون را جناح اسم لیس است علیهم خبر است ان یضعن بتقدیر فی ان یضعن ثیابهن متعلق است
بجناح غیر متبرجات حالست جمله فلیس خبر است من القواعد را وان یستعففن خبر مبتدا است خیر لهن جمله
معترضه است برای بیان استعفاف جمله والله سمیع علیم تذییل است معنی ایت وباز ماندکان ارض از زنان
که نکاح را امید ندارند و این خطره را در خاطر نیارند پس نیست بر ایشان بزه کاری که بنهند جامهای که زنان
بالای جامهای پوشند چون چادر و مندیل و جز آن حال که غیر ظاهر کنندکان مر زینت مستور چون سینه و
کلو و کردن و بازو و ساعد و ساق پا و عفت جستن و چادر پوشیدن ایشان را بهتر است و بپاکی و پارسائی
نزدیکتر است خدای شنوا است کفتارها را شنوند و دانا است کردارها بداند لَیْسَ عَلَی الْاَعْمٰی حَرَجٌ وَلَا عَلَی
الْاَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَی الْمَرِیضِ حَرَجٌ وَلَا عَلٰی اَنْفُسِکُمْ اَنْ تَاْکُلُوا مِنْ بُیُوتِکُمْ اَوْ بُیُوتِ اٰبَائِکُمْ اَوْ بُیُوتِ اُمَّهَاتِکُمْ
اَوْ بُیُوتِ اِخْوَانِکُمْ اَوْ بُیُوتِ اَخَوَاتِکُمْ اَوْ بُیُوتِ اَعْمَامِکُمْ اَوْ بُیُوتِ عَمَّاتِکُمْ اَوْ بُیُوتِ اَخْوَالِکُمْ اَوْ مَا مَلَکْتُمْ

مفاتحه

مَفَاتِحَهٗ اَوْ صَدِیقِکُمْ بعضی مفسران کفته اند که مومنان عادت داشتند که ضعفا را برابر خویش در خانه خویش
و قرابتان و دوستان خویش می آوردند و خود با ضعفا در غیبت خصمان در حکم اذن عادی طعام می خوردند و بر خود
کمان بزه کاری می بردند این آیت نازل کشت و این نظم بورود پیوست و بعضی کویند که ایشان بسفری رفتند و این جماعت
مذکوره را خلیفه می کردند ایشان با وجود اذن نمی خوردند این آیت در شان ایشان نازل کشت و این نظم بورود پیوست لیس
علی الضعفاء حرج ان یاکلوا مما اذا قولاته ولا علی انفسکم ان تاکلوا من بیوتکم الی آخره و در ذکران یاکلوا من بیوتکم
استفادحرج در ان منتفی بعد مبالغه در نفی حرج و با نواع تسویه میان نصوص ملکی و تصرف باذن عادی باشد لو
بیوت آبا را ذکر کرد بیوت اولاد را ذکر نیاورد جواب بیوت اولاد را در حکم داخل بیوت پدر دارند و کسب
از جهت انکه کسب پدر است داخل کسب پدر نیارند و یا کویند خانه که اقرب اقارب آمده بدلالت ذکر بیوت سایر
اقارب مذکور شد بعضی مفسران خورد مذکور را در خوردن باذن دارند و حرج نفی را حرج از جهت داده و باز خود
بر دیکری نهاده پندارند جمله لیس علیکم ولا علیهم جناح بودهن طوافون علیکم بعضکم علی بعض الایة بصحبت الفت و
و کثرت و حاجت سوی مطلق بیان سقوط باستیذان در دخول بیوت درین جمله در حق اصحاب الفت سقوط استیذان
درامدن و خوردن روی نمود بدین جهت موکد کلام سابق بود و مقرر مضمون او باشد معنی ایت نیست نابینا را
و ناتوان را بزه کاری و مکون خواری درین که در خانهای شما آیند و طعام خانه شما بخورند و نه نفسهای که بخورند در خانه
خویش یعنی خانهای که در ان شما با زنان ساکنید و شما با زنان انبساط دارید ایشانرا خانهای خویش می پندارید یا خانهای
پدران و مادران یا خانهای برادران و خواهران یا در خانهای بندکان خویش که کلیدهای ایشان یعنی مالهای ایشان را
واکنند یا خانهای دوستان شما که دوستی برتر از برادری بود و بمعامله با دوست خوبتر از معامله با برادر باشد که
ماذونانند تصریح مقال بر اعتماد محبت و رافت بر زبان حال و بدانکه این عمل در عهد صحابه رضی الله عنهم جاری بود از
جهة اعتقاد انبساط و کمال اتحاد سائغ می بود روایت کرده اند که یاری در خانه یاری درامد از جاریه او کیسه او طلبید
انچه خویش آمد از کیسه او کشید با خویش برد کیسه را بکنیزک سپرد صاحب خانه آمد این حکایت شنید از کنیزک مذکور حال
برسید و کنیزک را آزاد کرد بعده این عمل منسوخ کشت و شدید پیوسته و بعضی کویند که حکم منسوخ شده میان
اصدقاء در عادة اتحاد و انبساط نمانده اکر بران نوع اتحاد و انبساط بود حکم همان باشد لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَاْکُلُوا
جَمِیعًا اَوْ اَشْتَاتًا روایت کرده اند که قومی از انصار التزام کرده بوده اند که تنها نخورند و تا شب منتظر مهمان می ماندند
بغیر مهمان بای کودند با بصورت می خوردند و این آیت نازل کشت و جواز تنها خوردن بورود پیوست و بعضی کویند
اعمی و اعرج و مریض در مجلس طعام نمی خوردند برای ایشان طعام می آوردند چه اعمی طعام را نمی بیند و هم کاسه را
نمی داند و آداب طعام خوردن را رعایت نمی تواند و انکه نشستن او بمجلس با ادب نمی تواند نشستن او بمجلس بصورت
بی ادبی می ماند و طعام مریض موافق اصحا نیست تنها خوردن او از جهة این معنی است این ایت در شان ایشان نازل
کشت و جواز خوردن ایشان در مجلس بورود پیوست این جمله نیز مقرر جمله سابقه است جناح اسم لیس است علیکم
خبر او ست تاکلوا بتقدیر فی ان تاکلوا متعلق است بجناح جمیعا یعنی مجتمعین او اشتاتا یعنی متفرقین حالند
معنی ایت بر شما بزه کاری نیست درین که بخورید شما با ایشان یا بخورید شما و ایشان جدا جدا بخورند هیچ یکی
ازین ممنوع نیست و هر یکی مشروع و مطبوع باشد سوال ان تاکلوا من بیوتکم او بیوت آبائکم متعلق است با عمی و
اعرج و مریض و مخاطبان از جهة اعمی و اعرج و مریض صیغه غائبا ست ان تاکلوا بصیغه مخاطب در حق ایشان
چه نوع آید جواب این بتغلیب خطاب بر غیبت آمده چنانچه در انتم قوم تجهلون تحقیق شده یا محمولست بر تقدیر
لیس علی الاعمی حرج ولا علی الاعرج حرج ولا علی المریض حرج ان تاکلوا ولا علی انفسکم ان تاکلوا من بیوتکم و من کذا
فَاِذَا دَخَلْتُمْ بُیُوتًا فَسَلِّمُوا عَلٰی اَنْفُسِکُمْ تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مُبَارَکَةً طَیِّبَةً کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمُ الْاٰیَاتِ لَعَلَّکُمْ
تَعْقِلُونَ چون در ایت سابقه درامدن خانهای مسطور برای طعام خوردن ذکر کرد در این ایت آداب درامدن

درخانها در بیان آورد ای باذا دخلتم بیوتا من هولاء البیوت لتاکلوا فسلّموا علی اهلها السلمین الذین هم کانفسکم
لاتحاد الدین او بیان جعلناه اذا دخلتم یعنی بیوتا لیس فیها احد فسلّموا علی انفسکم وتحیّة مصدر بطریق صفت آ
ای کائنة من امر الله وبیانه مبارکه صفت دیگر است مر تحیة را کذلک صفت مصدر محذوفست ای بیّنا مثل ذلک
یبیّن الله لکم تعقلون یعنی لکی تعقلوا متعلق است بر یبیّن الله وجمله کذلک یبیّن الله تذییل است معنی
ایت چون درآیید بخانهای مذکور پس سلام کنید براهل او که همچو نفس شما اند در دین وقرابت همنا اند یا گویید
چون در وقت دخول در آن خانه کسی نباشد بنفس خود سلام کنید وبدرود روید تحیتی که از خدای تعالی یعنی آن
فرمان او ثابت وبیّن است تحیتی که مبارکه طیبة کو تحیت اسلام است وسنت پیغامبر علیه السلام بیانی مثل این
بیان وشانی مثل این شان که خدای تعالی بیان می‌کند وعلامات وآیات کتب خود را با شما در یابید و در تحقیق وتصدیق
آن بشتابید إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ
الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ
مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ المؤمنون مبتدا است موصول باصله خبر مبتدا است جمله شرط
یعنی واذا کانوا عطف است بر صله وقصر مبتدا بر خبر بارادت مومنان کامل است وشک نیست که کمال این مضمون
مقصود است واگر اصل ایمان مراد دادند ان لم یذهبوا ذهاب بر وجه استحقاق امر مراد شود کفر است ایمان
بر انتفای آن موقوف حتی غایت است فعل بعد او باضمار ان منصوب متعلق است به لم یذهبوا موصول باصله یعنی
الذین یومنون بالله خبر ان است مبالغه است تاکید او از جهت آنست که حتی یستاذنونک ملوح شانست از جهة
تقدیر ملوح سامع را سائل دارند جمله محل تاکید پندارند جمله شرطیه یعنی فاذا استاذنوک عطف است بر ان
الذین یستاذنونک اولئک الذین یومنون بالله ورسوله واستغفر لهم الله عطف است بر فاذن که جواب شرطیه است
جمله ان الله غفور رحیم تذییل است تاکید او از جهة ایراد ثنای باری بر وجه وکادت واستواری در آیات
سابقه ذکر استیذان ومسائلان بنفی واثبات بود مضمون این آیت نیز از مسائل استیذانست بر وجه تذنیب
آورد ودر میانه مسائل استیذان ذکر کرد معنی ایت نه آن مومنان مگر کسانیکه ایمان آورده اند بخدا ورسول
خدا وچون باشند با پیغامبر در امری که جمع کنندگان مردمان باعث بر گرد آمدن ایشانست از مجموع نروند واز
مجلس متفرق نمی‌شوند تا آن وقتی از پیغامبر صلی الله علیه وسلم دستوری نخواهند سوال در حتی یستاذنونک حرف
نفی منفی است تفسیر این کلام بر صورت نفی بر چه وجه است جواب اصطلاح پارسی در باب غایت بر صورت
نفی شده نیابم تا تو نیائی نه بینم تا تو نمائی وجز آن همه بر صورت نفی آمده نظم عربی را اگرچه بر صورت اثباتست
چون ترجمه پارسی کردند از جزم بوفق اصطلاح پارسی بر صورت نفی آوردند پس از تو چون استیذان کنند در
رفتن از مجلس دستوری خواهند پس هر کرا از ایشان که خواهی دستور بده وگوش بر گفتار ونبه از خدا برای ایشان
امرزش بخواه اللهم اغفر لهم بگو لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا جمله انما المومنون تعریض است
که هر که در امر جامع چون امر مشورت حرب وحفر خندق وماننداین درون آمدن از پیش پیغامبر صلی الله
علیه وسلم دستوری نخواهند کامل نباشد واگر روان آمدن بغیر امر پیغامبر بود در واصلا ایمان نبود این
جمله برای تقریر این معنی آورد وبر وجه التفات از غیبت سوی خطاب ذکر کرد معنی ایت خواندن پیغامبر
را علیه الصلوة والسلام میان خویش همچو خواندن بعضی مر بعضی مگردانید ودعای او همچو دعای دیگران مدانید
چه دعای پیغامبر واجب الامتثال نماید وبعد از حضور بازگشتن بغیر استیذان منهی باشد وبعضی لا تجعلوا دعاء
الرسول اضافت مصدر بسوی مفعول دارند معنی بر لا تجعلوا دعائکم الرسول الله پندارند معنی چنین بود خواندن
شما پیغامبر را صلی الله علیه وسلم همچو خواندن بعضی مر بعضی مگردانید خواندن یکدیگر بعضی مر بعضی را ندانید
چون خوانند پیغامبر در حضور بنام وکنیت محمد یا ابا القاسم روا نبود خواندن شما یکدیگر بعضی مر بعضی را بنام

وکنیه

کنیت سائغ باشد بدین سیاق وسیاق در ذکر استیذانست امتی باشد چاره نبود ودر ذکر استیذان این جمله برای
بیان آدمی دیگر معترضه بود قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا قد برای تحقیق است لواذا حالست از ضمیر
یتسللون موصول باصله مفعولست یعلم را چون علمت لیحر چون علم در مفرد دو مفعول بطلبد اما چون علم در جمله
بود دو مفعول نخواهد چون علمت النحو نافعا وعلمت ان النحو نافع وقد یعلم الله کنایتست از مجازیهم متضمن الحاق
وعیداست مقررات مر نهی مذکور واعراض مسطور را معنی ایت بدرستی که خدای میداند آنان را که دستور
از پیغامبر صلی الله علیه وسلم نگرفته بیرون می‌آیند وجمع ومجلس پیغامبر بخلق می‌نمایند ایشان را سزا خواهد کرد
ودر عقوبت خواهد آورد فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فا سببیه آ
موصول باصله یعنی الذین یخالفون عن امره فاعل فلیحذر است ان یصیبهم فتنة مفعول اواست او یصیبهم عذاب الیم
عطف است برو معنی ایت چون بیرون آمدن از امر جامع بغیر دستور پیغامبر علیه السلام چنین بود باید
دانست که مخالفت امر چه باشد پس بترسند آنانکه از امر ابا می‌آرند وبا او مخالف می‌شوند از پی که برسد ایشان
را فتنه محنتی وبلای عظیم یا برسد ایشان را عذاب الیم أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ
يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ الا حرف تنبیه است ما فی السموات والارض جمیعا اسم ان است الله
اسم اوست تاکید جمله از جهة ابراز ثنای باری بر وجه وکادت واستواری موصول باصله یعنی ما انتم علیه
مفعول یعلم ویوم یرجعون ظرفست بر یعلم وجمله قد یعلم مقرر است مر جمله سابقه را چه مالک احوال مالک خود
داند وهیچ جز از امر ایشان برو مخفی نماند والله بکل شیء علیم این جمله تذییل است وجمله الا ان الله تا آخر سورت
تذییل است معنی ایت آگاه باشید بدرستی که مر خدای راست بیقین آنچه کائن است در آسمانها وزمین
بدرستی که خدای داند آنچه شما اندر آیید ومی دانید روزی را که اهل سموات وارض سوی آن باز خواهند گشت پس
خبر خواهد کرد خدای ایشان را بدانچه عمل می‌کردند وجزا وسزا خواهند بوست خدای بهر چیزی داناست علمها
همه بعلم او منتهاست بدانکه این آیت در خاتمت سورت حسن مقطع ولطافت انتهاست جامع مبدا ومعاش
وسعادات مشتمل بر همه حسنات وسیئات محتوی بر همه مثوبات وعقوبات هیچ سببی نماند که مذکور نگشت و
هیچ علتی نماند که به تبیانات نپیوست مقطع کلام مودن است بتمام رضی ختم وانتها وجهی حسن مقطع ولطف انتها
والله اعلم لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی سورة الفرقان این سورة مکی است هفتاد وهفت آیتست سیصد
ونود ودو کلمه است وسیصد وهفتاد ونه حرفست ربط سورت فرقان با سوره نور که ختم سورت
نور بذکر ما فی السموات والارض بآیت الا ان الله ما فی السموات والارض شده ودر مبدا سورة فرقان نیز ذکر الذی له
ملک السموات والارض آمده مبدا آنکه سورة ابتیان خدا وذکر قران مصطفی افتتاح کرد ثناهای دیگر مر خدای را عز و
جل آورد بعده بجمله واتخذوا من دون الله الهة الآیة شکایت خدا از مشرکان واشراک ایشان مذکور گشته
بجمله وقال الذین کفروا ان هذا الا افک افتریه وجمله وقالوا اساطیر الاولین نکوهش منکران بذکر پیوست
بعد جمله وقالوا ما لهذا الرسول یاکل الطعام ویمشی فی الاسواق لولا انزل الیه الآیة ذکر طاعنان پیغامبر صلی الله
علیه وسلم کرد بعده رد مقالت هر یکی در میان آورد جمله تبارک الذی ان شاء ثنای دیگر مر خدای عز وجل را
متضمن اجلال واعظام پیغامبر آمده وبعد ذکر طعن کافران در صدق قران وحقیت پیغامبر صلی الله علیه وسلم
بجمله بل کذبوا بالساعة نکوهش کافران مذکور بانکار قیام قیامت وتکذیب روز نشور مذکور گشت بدین جمله
تخلص سوی ذکر قیامت بحصول پیوست بعده چند جمله با جمله ان الشیطان کان للانسان خذولا ذکر قیامت کرد
وبیان احوال واهوال آن آورد بعده ذکر رسول وقران که بیش از تخلص حتی ذکر قیامت مقصود بود بجمله
وقال الرسول یا رب ان قومی اتخذوا هذا القران مهجورا از وی روی نمود بعده چند جمله ذکر کافران وسکر
قران مذکور گشت تشنیع کافران تا جمله ارایت من اتخذ الهه هواه بذکر پیوست بعده الم تر الی ربک کیف

مذاهقو وجمله دیگر متضمن ثنای خدا تا جمله وهو الذی جعل اللیل والنهار خلفة الآیت مبتنی کردانید و
در ثنای خدای سورت را اغاز کرده بود بدان آخر سانید بعده جمله وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا
وچند جمله دیگر در صفت بندکان خاص خدای وجزای ایشان بر وجه تذنیب آورد او را بدین جمله مربوط
ومضبوط بسورت مذکور ختم کرد وشک نیست که جمله که از یک بابت اگر مقاصد متغایر بود از جهة اتحاد باب
میان ایشان ارتباط واتصال باشد ودر ذکر مقصود از همه یکی است هریکی در مقصود کلی مقرر دیگراست معترضا
که در میانه آمده میان کلامهای متصل واقع شده متفق شده وشرح هر نوع از جملها بیاید وبمشیة الله وعونه
بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والماب

سورة الفرقان

بسم الله الرحمن الرحیم

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيرًا تبارک ای تکاثر خیره وتعاظم ذاته تبارک مشتق است
از برکت وبرکت در لغت کثرت خیراست تبارک بمعنی کثرت خیر بود یا برکت بمعنی بزرکی وعظمت شود تبارک بمعنی عظیم باشد
واین کلمه تعظیم است مختص بذات است از تصاریف او غیر این لفظ است موصول با صله یعنی الذی نزل الفرقان
فاعل تبارک است فرقان اسم قرآن است چه قرآن فارق میان حق وبطلانست اضافت در علی عبده بیان عهد
مراد از و محمد است رسول بصفت عبودیت ذکر کرد واز جمله صفات او این صفت در ذکر آورد که تشریق سابق
ومعظم عائد است بند شرف خصوصیت باد را کخلوص عبودیت است لیکون متعلق است بنذیر له ملک السموات
والارض بدل است از الذی سابق یا خبر مبتدای محذوفست یا در محل نصب است بر مفعولیت بتقدیر اعنی ولم
یتخذ ولدا عطف است واین هر دو معطوف مر اختصاص ملک را مضمون له ملک السموات والارض را
مؤید است ولد انفی وکثرت دوم نفی شریک وضد است وخلق کل شیء فقدره تقدیرا این هر دو جمله عطف
بر جمله مؤید است بر انتفای شریک وتعالی عن ذلک الاحد الصمد چون همه چیز آفریده بتقدیر وتصرف او حاصل
آمده مخلوق شریک خالق نتوان بود ومملوک بر وجه فرزند نتوان روی نمود معنی آیت بزرکست وخیراست
خدای آنکه فرستاده است بر بنده خویش قرآن که فارقست میان حق وبطلان تا باشد پیغامبر یا تا باشد قرآن
ترساننده مر جهانیان را تا ایشان هوشیار شوند وبر مقصد راه سالم روند آنکه مر اوراست بیقین ملک
آسمانها وزمین ونگرفت فرزندی ونیست مر او را در ملک شریکی وندی هر چیزی آفریده بقای او را مقدر کرده
ودر آفرینش هریکی را بنوع تعیین کرده وبرقدی وشکلی پیدا آورده وَاتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً لَّا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ
يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا آیت سابق در ذکر کمالات اله حق بود
این آیت در ذکر نقایص اله باطل روی نمود ومعنی هم در اتخذوا اگرچه معلوم ومذکوراست از سیاق کلام مفهوم
که داند که اله کرندکانی وجمله واتخذوا عطف است بر تبارک الذی نزل الفرقان ای تبارک لله الخلق والحمد
للمشرکون اله باطل جمله لا یخلقون شیئا صفت الهة است وجمله وهم یخلقون عطف است یا حالت ویخلقون
بمعنی ماضی بود ایراد صیغه مضارع از جهة استحضار صورة بدیعه مخلوقیت وما توابعش باشد فلا یملکون با متعلقات
خویش عطف است بر لا یخلقون معنی آیت وگرفتند مشرکان از غیر خدا الهی که آفریدن چیزی نتوانند وپیدا آوردن
چیزی ندانند وایشان مخلوق گشته اند وبا حداث وایجاد پیوسته اند ومالک نشوند برای نفس خویش سلب مضرتی و
نه جلب منفعتی را ومالک نشوند مردن کسی وحیوة کسی ونه برانگیختن کسی بعد از مردن ونه از مرگ زنده کردن کسی بر
هیچ چیز قادر نبوند واز همه چیز عاجز باشد دست بر پای سنگ تراشی از سورتی خویش دور نتوانند کرد واز زخم
تیشه او خود را در رهائی نتوان آورد مگسی که بر روی نشیند وبخال می کند باز ندارد وخود را بجفای سنگ شکنی بسپارد
کسی که چنین باشد چه لائق الوهیت باشد وشایان معبودیت بود وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَ
أَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا وقال الذین عطف است بر اتخذوا وان در ان هذا نافیه است هذا

اشارت بر قرآن وضمیر افتریه فقد جاوا ظلما وزورا جاوای بنفی فعل آمده ای فعلوا ظلما وزورا اباؤا بر وجه انفعال
چنانچه بعضی مفسران کفته اند بمعنی جاوا بظلم بود واین جمله تذییل است معنی آیت وگفتند کسانیکه کفر ورزیدند
بقرآن وپیغامبران نکرویدند چون نضر بن حارث وامثال او که نیست قرآن مگر دروغی که آنرا رسول رسول افتری
کرده است ونابوده پیدا آورده است ویاری کرده اند او را بر پیدا آوردن قرآن وافتری کردن آن قومی که از دزینه
بهره دارند وان کتابهای گذشته نقل میدانند دم محبت محمد می زنند واو را از حکایات گذشته خبر میکنند بی تحقیق
است ذکر کرده اند ایشان ظلمی کرده اند دروغ بدروغ بر داخته اند میگویند وافتری میجویند در حکایت آورده اند که دو
نفری از موالی بوده اند که در بازار مدینه دکانها داشتند از جهت کار باز از پیغامبر صلی الله علیه وسلم گاه بر ایشان می آمدی
ومصاحب ایشان می شدی ایشان از پیغامبر صلی الله علیه وسلم اخبار میگرفتند وبر اعتماد صدق می پذیرفتند نضر بن حارث
وامثال او او را عداوت کردند وتهمت کفر کردند وپیغامبر را اخبار از ایشان می آوردند ایشان را معلمان پیغامبر دانستند
پیغامبر را گیرنده این اخبار از ایشان پنداشتند حق سبحانه وتعالی در تکذیب ایشان این آیت فرستاده وحال پیغامبر و
ایشان را شرح داده وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا عطف است بر قال الذین کفروا
معنی آیت وکافران مذکوران قرآن را افسانهای پیشینیان گفتند بدین وجه منفعت قرآن چنند که محمد نبشتهای پیشینیان
برای خود نویسانیده ویاد کرده وبخلق رسانیده اول روز وآخر روز پیش او می خوانند واو را یاد می کنانند تا بوده
که کافران میگویند وبدان راهی می پویند از گفتن ایشان بر پیغامبر خللی نیاید وآفتاب را تاریک گفتن چه منفعت روی
نماید قُلْ أَنزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا قل مستانفه در جواب ماذا اقول حین قالوا
ذلک انزله الذی یعلم السر مقول قل است جمله انه کان غفورا رحیما تذییل است تاکید او از جهت ابراز ثنای باری
بر وجه وکادت واستواری معنی آیت بگوای محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده است قرآن کسی که میداند مر کی
را که در آسمانها ودر زمین است ونیست این نبشتهای اقوام پیشین بدرستی که خدای غفوراست که در چنین گناه عظیم تاخیر
عذاب میکند ورحیم است که اینچنین گناه عظیم وجریه فخیم را بعد از اذعان اسلام وقبول ایمان می بخشد وَقَالُوا
مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنزٌ أَوْ تَكُونُ
لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا امام کلبی رحمة الله علیه در تفسیر خویش ذکر کرده که
جماعتی از قریش پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم آمدند بعضی از ایشان طعن در رسالت بخوردن وگشتن اسواق برای
خرید وفروخت مطلق معنی نبوت صفات بشریت وانتفای ملکیت کردند بعده از ان تنزیل کردند گفتند اگر تو ملک
نه ملکی بصاحب تو نیز نشده وبرای مدد واستعانت وتایید وتقویت تو نیامده که ترا یاری دهد وکسی را که مخالف
شوند قبول کناند بعده از ان نیز تنزیل کرده گفتند وتو کنجی نیز فرود نیامده که بدان فراغ یابی وبرای معاش نشوی
بعد از ان نیز تنزیل کردند الی آخر بستانی آوردند در این آیت ذکر این قصه است وقالوا اساطیر الاولین مالهذا الر
مقول قالوا است استعمال هذا برای تحقیر است وتوصیف کافران او را بصفت رسالت بر وجه استهزا است جار ومجرور در
کتابت قرآن بخلاف قیاس روایت خطان لا یقاسان خط القرآن یا کل الطعام حالت وعامل در و معنی فعل است ای
ما یصنع لهذا الرسول یا معنی اشارت ای مالهذا الرسول ما یصنع الرسول المشار الیه حال کونه یاکل الطعام ویمشی فی
الاسواق واین کنایت از نبوت بشریت وانتفای ملکیت ای لهذا بشرا یاکل الطعام ویمشی فی الاسواق الا ما ملکا یستغنی
عن ذلک فیکون جواب بمعنی هذا است منصوب المحل باضمار ان بعد فاست این جمله بدل اشتمالست از مضمون جمله
سابقه ای مالهذا الرسول لیس ملکا قویا بذاته ولیس ادا احد القوی الثلث العارضة من کونه انسانا مصاحب ملکا
او یلقی الیه کنز او یکون له جنة واو شک نیست این جمله مذکوره بر وجه تنزیل با جمله اولی ملابسه بترکی دارد بر
طریق ما زید بشمس وما زید ببدر ونجم ای ما زید باد نی منها ببدر ونجم او ببدر ونجم او یلقی الیه کنز
یاکل منها صفت جنت است وقال الظالمون عطف است بر قالوا ما لهذا الرسول وضع مظهر موضع مضمر است برای

تصریح بظلم این کویند کان است ان تتبعون الا رجلا مسحورا مقول قالوا است ان نافیه الا رجلا استثنای مفرغ است
رجلا مفعول تتبعون است مسحورا صفت رجلا است مفعول بمعنی فاعل است ای ساحرا این جمله تذییل است معنی
اینست گفتند کافران چیست این رجل را که طعام میخورد چنانچه ما میخوریم و در بازارها مشی میکند چنانچه ما
میکنیم فرشته قوی بذات خویش نیست که طعام نخورد و در بازارها برای معاش خود نگردد چرا فرستاده شده است
سوی او فرشته پس باشد بر و ترساننده و بر وفاق پیغامبر رساننده یا خزانه افکنده شود بر و گنجی که آنرا در مصالح خویش
صرف کند یا جزا باشد او را بستانی که از آن بخورد و بر قرات کسی که نأکل بر صیغه متکلم باشد معنی کلام چنین بود
و گفتند ظالمان یعنی کافران مذکور پیروی نمی کنید شما مگر مردی بی عقل شده را یا ساحری را که قوم مسحور ند و در
اتباع او مجبورند انظر کیف ضربوا لک الامثال فضلوا فلا یستطیعون سبیلا کیف ظرف مرضربوا را از جهت
تضمن صدر مقدم شده و جمله بتاویل مفرد مفعول است مر انظر را ای کیفیة ضربهم الامثال فضلوا عطف است بر
ضربوا ای کیف ضربوا الامثال و کیف ضلوا فلا یستطیعون عطف است بر ضلوا جمله با متعلقات خویش تذییل است
معنی اینست بنگر که در شان توجه اقوال بد آکردند و برای توجه کونه امثال زدند گمراه شدند پس در فتن راهی
نمی دانند و هیچ مقصد نمی توانند تبارک الذی ان شاء جعل لک خیرا من ذلک جنات تجری من تحتها الانهار و یجعل
لک قصورا روایت کرده اند که جبرائیل بر اسپ ابلق سوار شده با کلیدهای خزائن دنیا بیامد و در مجلس پیغامبر صلی
الله علیه و سلم درآمد و سلام گفت و در مدح پیغامبر صلی الله علیه و سلم سخت این مفاتیح خزاین دنیا بستان و از جهة
کافران بغمگرد در انکران مکرداه پیغامبر صلی الله علیه و سلم بهمت عالیه دل بر گرفتن او نیاورد مفاتیح خزائن
دنیا را اختیار نکرد این آیت در بیان این قصه وارد شد و در ذکر این حادثه امد تبارک الذی گذشته است و وجه
بالا رفته است الذی موصول است جمله شرطیه که بعد اوست صله اوست موصول با صله فاعل است مر تبارک را
خیرا مفعول اول جعل است لک مفعول دوم اوست من ذلک متعلق خیر است جنات تجری من تحتها الانهار صفت
مر جنات را و یجعل لک قصورا عطف بر جزای شرط است وقتی شرط ماضی باشد از زمان در جزا دو وجه کاهی که جزای
او مضارع باشد معنی اینست بزرگست کثیر الخیرات خدای آنکه اگر بخواهد بگرداند برای تو بهتر از آنچه دنیا یعنی
بوستانهای که روانست زیر خانهای آن یا زیر درختان آن جویها و بگرداند برای تو قصرها بل کذبوا بالساعة و
اعتدنا لمن کذب بالساعة سعیرا عطف است بر قالوا جمله و اعتدنا عطف است بر کذبوا معنی اینست بلکه
ایشان قیامت را تکذیب کرده اند حق بی شبهه را انکار آورده اند دوزخ افروخته را برای مکذب قیامت ساخته
کرده ایم و عذاب آتش برای او پیدا آورده ایم اذا رأتهم من مکان بعید سمعوا لها تغیظا و زفیرا جمله شرطیه
صفت است مر سعیرا را تانیث ضمیر لها از جهت تاویل سعیرا بنار است سوال رویت و تغیظ زفیر صفت احیا حیات
بنیه مخصوص نیست خلق حیات در جمادات دلیل بدان بود اسناد رویت و نسبت تغیظ زفیر سوی نار چه وجه باشد
جواب تواند بود که در نار رویت و تغیظ و زفیر همچو خلق رویت و حیات در خیال دارند برای حیات بنیه مخصوص
نیست خلق حیات در جمادات دلیل بدین پندارند در تفسیر امام زاهد نار را چشم اثبات کرده و بدین معنی حدیثی
آورده من یقول علی مالم اقل و انتمی الی غیر جواله فلیتبوا بین عینی جهنم متعمدا قالوا یا رسول الله هل لها من عین
قال نعم الم تر الی قوله اذا رأتهم من مکان بعید و تواند بود که ملزوم مقابله بر وجه استعارت یعنی مقابله دارند
و از تغیظا حال غلبه و قوت نار بودن او در صدد ایذار و ایذام که مشابه حال تغیظ است زفیرا و از منکر
که مشابه باشد مراد پندارند و بعضی بحذف مضاف قائل شوند اذا رأتهم کویند سوال تغیظ از مسموعات نبود
تعلق او بسمعوا لها چه وجه باشد جواب بحذف مضاف قرار دادند بصورت تغیظ پندارند معنی اینست
ساخته کرده ایم برای ایشان آتشی از مکان دور از قدر صد ساله را و بعضی گویند از پانصد ساله راه به بینند
بدیدنی که در و خلق حیات استعداد دین شود یا کویند چون به بینند ایشان را خازمان که نار کویند یا کویند

جون نار

چون نار ایشان را مقابل او برابر با آوازی در وقت شدن غضبی باشد و صورتی که در وقت غلبات دم ان
سینه باشد و اذا القوا منها مکانا ضیقا مقرنین دعوا هنالک ثبورا ضیقا بکسر یا و تشدید و بسکون یا و تخفیف
خوانند و معنی یکی دانند این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه مکانا ظرف مر القوا را مقرنین حالت دعوا
هنالک ثبورا جزای شرط است ثبورا یعنی ویل و هلاک است معنی اینست و چون خوانده شوند از دوزخ
در مکان تنگ در حالتی که بسته شده اند با هم پیوند آینده بود یا هر یکی از ایشان دیوی صحبت انسی با ایشان بجنس عذاب
بود و درد او مضاعف باشد معنی چنین بود دیدار باز نامتناست جهنم است نخوانند در آن مکان یعنی ویل
و هلاک را یعنی وا ویلاه و یا هلاکاه کویند و بدین اند در راه استعجال استعظام جانب هلاک و ثبور خویش پوئید
لا تدعوا الیوم ثبورا واحدا و ادعوا ثبورا کثیرا این جمله مستانفه است در جواب ماذا یقال لهم حین
دعوا ثبورا معنی اینست گفته شوند ایشان تعجب از یک ویل و هلاک چه میکنید از ویلها و هلاکهای بسیار بیاد
که پیش دارید عجب آرید بیت هم باید کرد درد او گفتی که درد پیش میکشم دم مکش این دردها بسیار می باید
کشید روایت است که امام کلبی رحمه الله عنه گفته است که این آیت در شان ابو جهل و جماعتی از قریش که پیش پیغامبر
آمدند و کلمات مذکور گفتند نازل شده و در ذکر وعید شان فرود آمده قل اذلک خیر ام جنة الخلد التی وعد المتقون
قل جمله مستانفه است در جواب ماذا اقول لهم حین او عدوا ذلک خیر ام جنة الخلد مقول قل است استفهام برای
تقریر است یعنی جمله مخاطب بر اقرار و این سوال متضمن تشدید عذاب است بذکر عقوبتی که حاصل آمده و یاد رها
مثوبتی که فوت شده که در حسرت فقدان نعمت بالاتر است از وجدان در عقوبت سوال خیر اسم تفضیل است
سوال مذکور از تعیین افضل باشد و سوال از تعیین افضل بتسلیم شرکت در اصل فضل بود و در دوزخ فضل و فضیلت
نیست سوال از خیریت مذکور چه معنی است جواب ثبوت از فضیلت در نار بر وجه تحکم دارند بدین وجه سوال
از فضیلت نپندارند معنی اینست بگوای محمد صلی الله علیه و سلم آیا عذابی که بدان بدان ایعاد کرده شده اند
بهتر است یا بهشتی که بدان متقیان وعده کرده شده اند و شما از آن محروم مانده اید کانت لهم جزاء و مصیرا
لهم فیها ما یشاؤون خالدین کان علی ربک وعدا مسؤولا ای کانت جنة الخلد جزاء علی افعالهم و اعمالهم و
مصیر لهم تنکیر جزاء و مصیرا برای تعظیم است و تفخیم است لهم کانت جزاء و مصیرا حالت جمله کانت را خبر دیگر
موصول با صله فاعل ظرف مستقر است جمله کانت لهم جزاء و مصیرا حالت از مفعول یا از فاعلی که مقدر است ای جنة
الخلد التی وعد المتقون و قد کانت الجنة لهم جزاء و مصیرا یا از متقون و رابطه ضمیر لهم است جمله کان لهم علی
ربک وعدا مسؤولا تذییل است معنی اینست هست جنة خلد مر متقیان را جزای عظیم و بازگشتی فخیم مر ایشان را
است در جنت خلد آنچه خواهند در حالتی که جاودان باشند هست جزای مذکور و بازگشت مسطور سزاوار آنکه
بخواهند و لائق آنکه سوال کنند یا کویند وعده که آنرا مومنان و فرشتگان در دعوات خویش سوال کرده و در صلوات
خویش در خواهش آورده کاهی و اتنا ما وعدتنا علی رسلک گفته اند و کاهی بدعا وادخلهم جنات عدن التی و
عدتهم بدان خسته اند سوال اهل جنت چون مدینه اعلی از خویش در خواهش آورده اند کاهی
و اتنا ما وعدتنا علی رسلک گفته اند و کاهی بدعا وادخلهم جنات عدن التی وعد المتقون کویند بر حکم طبیعت با فتنی
او را جویند اگر بیابند مساوات ادنی اعلا ایند و اگر نیابند لهم فیها ما یشاؤون ثابت نماید و نیز چون بهشتی
بر دوزخ را در دوزخ یابد بر حکم طبیعت یافتی آنرا جوید چاره نبود که در استخلاص شتابد بر تقدیر استجابت
آن وعید خلود دوزخی در دوزخ مرتفع شود و تقدیر عدم استجابت وعده فیها ما یشاؤون مستخلف کردد جواب
از حق سبحانه مراهند چیزی را که استجابت آن نخواسته است و از نخواسته سوال نکنند و در خاطر نیارند و در دل
سوال از غیر مشیة الله نیارند یوم یحشرهم و ما یعبدون من دون الله فیقول أأنتم اضللتم عبادی هؤلاء ام هم
ضلوا السبیل قالوا سبحانک ما کان ینبغی لنا ان نتخذ من دونک من اولیاء و لکن متعتهم و آباءهم حتی نسوا

الذکر وکانوا قوما بورا یوم متعلق است بقالوا وجمله وقالوا سبحانک با متعلقات خویش عطف است بر جمله
واتخذوا من دون الله آلهة نحشر بنون ویا خوانند و بر قرات یا فعل را مسند الیه سوی ذات باری عز اسمه
دانند وموصول با صله یعنی وما یعبدون اگر عیسی وعزیر وفرشتگان بدلالت سیاق کلام یعنی ماکان ینبغی لنا ان
نتخذ من دونک من اولیاء مراد دارند استعمال ما باعتبار قصد صفت باشد واگر اوثان مراد شوند خطاب اضللتم
وجواب سبحانک ما ینبغی ان کان لنا ان نتخذ من دونک من اولیاء بخلق حیات وقوت بلفظ کلمات بود واگر عام شمر
مراد دارند استعمال ما باعتبار تغلیب پندارند فیقول نیز بیا ونون خوانند و بر هر دو وجه عطف بنحشرهم دانند و
استفهام در أأنتم اضللتم برای تقریر است یعنی حمل مخاطب بر اقرار وجمله مقول فیقول است ماکان ینبغی لنا
مقول قالوا است وقالوا بمعنی یقولوا است زیرا که حکایت آینده بدلیل یوم نحشرهم مستقبل است از جهت تیقن
وقوع بصیغه ماضی آورد بر طریق ینفخ فی الصور ففزع من السموات والارض جمله ینبغی خبر کان است واسم او ضمیر
شانست ولکن متعتهم وآباءهم استدراک است حتی نسوا الذکر عطف است بر متعتهم وکانوا قوما بورا عطف است بر
نسوا الذکر بورا مصدر است بمعنی البائرین چنانچه گویند هؤلاء عدل بمعنی العادلین ودر هر دو جمله تقدیم
مسند الیه بر خبر برای افادت تقوی است واستفهام برای تعیین تحقق یکی از دو مضمون است که هر یکی را بتقوی
معروف چنانچه در آیت قلت للناس اتخذونی وامی الهین انتهی **معنی اینست** در آن روز که حشر کنیم یا
حشر کند خدای ایشان را بگوئیم یا بگوید بپاکی یکنیم تو را شما گمراه کرده اید بندگان مرا که این بندگانند واز راه برآوردید
یا ایشان خود راه گم کرده اند وخود را در گمراهی آورده مخاطبان بگویند بپاکی یاد کنیم تو را که نبوده است ما را شایان که
بگیریم از غیر تو خداوند لکن برخورداری ایشان وپدران ایشان را غافل ساخت تا آنکه یاد ترا فراموش کردند
ونعمتهای ترا ناشکری وکفران آوردند وبوده اند قومی سزاوار آنکه هلاک شوند وخراب وبی بهره کردند فقد
کذبوکم بما تقولون فما تستطیعون صرفا ولا نصرا یقولون ویستطیعون صیغه غیب وخطاب خوانند معنی بر حسب
اختلاف قرات مختلف دانند فا سببیة است وکلام محمول بر تقدیر قلنا فیقول او یقول العبد فقد کذبوا بما یقولون
حیث قالوا سبحانک ماکان ینبغی لنا ان نتخذ من دونک من اولیاء فما یستطیعون صرفا ولا نصرا عطف است بر
فقد کذبوا **معنی اینست** پس بگوید خدا مر عابدان را که آن معبودان یعنی اوثان وعیسی وعزیر وفرشتگان
تکذیب کرده اند شما را بقول خویش ماکان ینبغی لنا ان نتخذ الی آخره ودر قول شما از همه العابدین نتوانند از شما
عذاب دور کردن ونتوانند شما را یاری دادن ومن یظلم منکم نذقه عذابا کبیرا این خطاب عام است مر جمله
مردمان را مقرر است مر خطاب با مخصوص که گذشته است ودیگر آن بالا رفته وجمله تذییل است **معنی
اینست** وهر که از شما ای مردمان ظلم کند وبیرون خدا امر ونهی یا کام ذید اورا عذاب بزرگ بچشانیم وبعقاب
عظیم مبتلا گردانیم وما ارسلنا قبلک من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام ویمشون فی الاسواق جمله لیاکلون
الطعام صفت است مر موصوف محذوف را ای وما ارسلنا قبلک جماعة من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام
ای الا جماعة الآکلین الطعام وما شین فی الاسواق لاتحاده وچون اعتقاد کافران بدین است که رسول علیه
السلام جز ملک نبود علامت آنست که ایشان در رسولان بشریت ولوازم بشریت را منکر مصر باشند بظهور امار
انکار با اصرار تاکید جمله بتوکید سائغ دانند جمله وما ارسلنا من قبلک بالآخر معترضه است برای تسلیه پیغامبر
علیه السلام در طعن یمشی فی الاسواق ودر خوردن طعام **معنی اینست** نفرستادیم پیش از تو هیچ جماعتی از مرسلان
مگر جماعتی از آدمیان بدرستی که هر آینه ایشان میخوردند ودر بازارها مشی می کردند این صفت لامحاله مبدا
ومرد مان اورا موجب طعن نمی پنداشتند وجعلنا بعضکم لبعض فتنة بعضکم مفعول اول است مر جعلنا را و
فتنة مفعول دوم است این جمله عطف است بر مضمون جمله سابقه روایت کرده اند که فقرا وموالی ایمان
آوردند وبا پیغامبر صلی الله علیه وسلم بیعت ومتابعت کردند بعضی روسا له خواستند که ایمان آرند ود ل

بر موافقت بگمارند از هدم ایشان در ایمان تنگ کردند ودل را از خطر این سعادت آوردند این در شان ایشان وارد
گشت وشقاوت ایشان در بیان پوست **معنی اینست** وگردانیده ام بعضی از شما برای بعضی فتنة بحث قید ورنج
فقرا مر اغنیا را فتنه کشند وضعفا مر اقویا را ابتلا شدند أتصبرون وکان ربک بصیرا استفهام بمعنی امر است
ای اصبروا یا برای تهدید است ای اتصبرون بیان ابتدات جمله وکان ربک بصیرا حالت **معنی اینست** ایا صبر
خواهید کرد تا ثواب خواهید یا جزع وفزع خواهید تا معاقب شوید وحال اینست که پروردگار تو بینا است صابران
عالم احوال ایشان حکایت کرده اند زاهدی مجاعتی وفاقه رسید از خانه بیرون آمد ناگاه با ثروت بسیار ونواع بی
شمار دید که می دویدند خاطرا وخاطر گذشت وفکره لا لخ گشت ناگاه آوازی جعلنا بعضکم لبعض فتنة اتصبرون
در گوشش افتاد بتلقین سعادت بگفتی بلی نصبر وا بر زبان گشاد وقال الذین لا یرجون لقاءنا لولا انزل علینا
الملائکة او نری ربنا لقد استکبروا فی انفسهم وعتو عتوا کبیرا عطف است بر قال الذین سابق لولا انزل
مقول قالوا است ای لا یکون لقاء ربنا وعلا او یخافون لقاءنا ربنا وبر لغت مشهور رجا بمعنی امید است لکن چون
راجی سببی خائف از وقوع خذلان اوست رجا را مستلزم چون بود استعمال رجا بمعنی خوف مجاز وبعضی گویند رجا
در لغت نحو بمعنی خوف است برای این معنی نیز بر حقیقت است لولای امتناعی است جمله که بعد اوست مقول قالوا
لام در جواب قسم محذوف است ای نقسم لقد استکبروا فی انفسهم وعتوا عتوا کبیرا **معنی اینست** وگفتند آنانکه وعده
ما را امید نمی دارند یا کسانیکه از لقای وعید ما می ترسند چرا بر ما فرشتگان فرستاده نشدند یا چرا پروردگار خود را
نمی بینیم تا راستی پیغامبر بی واسطه بشنویم بود که باد بینیم هر آینه در راه کبر رفتند وبزرگی جستند خود را در
ایشان تنبیه کردند واز حد گذشتند وعصیان وکفر آوردند بدانکه لقای چیزی وصول سوی او رسیدن بدوست
وآن بذات خویش رویت صفت کمال است لیکن کیفیتی که در شاهد است در صفت خدای عز وجل محال است محال
سلف بتاویل مشغول نکردند وخلف گاهی لقاء الله را بمعنی رویت الله دانند وگاهی بلقای حساب الله وگاهی لقای
وعد ووعید وگاهی موت وبعث تاویل کنند وامام زاهد در آیت فمن کان یرجو لقاء ربه را بمعنی دیدن آورده
یوم یرون الملائکة لا بشری یومئذ للمجرمین ویقولون حجرا محجورا یوم منصوب باذکر محذوف جمله اذکر بود
با متعلقات خویش معترضه باشد لا بشری بتقدیر ویقولون مقدر محمول یا مقول قالوا است یرون بمعنی یبصرون
مفعول یقولون مقدر حالت کلام بمعنی یوم یرون الملائکة متعلق است لیبصرون لا بشری یومئذ للمجرمین معترضه
یا شدای یوم یبصرون الملائکة ینبغ بشری لهم یومئذ ظرفیت مر بشری را یا ظرفیت للمجرمین را تاکید است مر یوم
یرون را ای لا بشری کائنا للمجرمین خبر لا است وذکر مجرمین بجای لکم وضع مظهر موضع مظهر است از جهت ابراز
نفی بشارت وتا ذکر کافران مذکور بر طریق کنایت شود والکنایة ابلغ من التصریح وحجرا محجورا مصدر مر فعل
محذوف را است چه در کلام عرب اظهار آن نیامده ودر ترکیب مستعمل نشده محجورا صفت حجرا است از قبیل شعر
شاعر واین لفظی است در عرب نزدیک ملاقات دشمن گویند وبدین لفظ از وکناره جویند ضمیر یقولون عائد است
بر کافران یا راجع است بر فرشتگان بر تقدیر اول **معنی اینست** یاد کن ای محمد روزی که ایشان فرشتگان را ببینند
در آن حال که فرشتگان را بر نومیدی گویند وفرشتگان از ایشان از لفظ حجر محجورا یعنی ترک داده شد آید شما ترک
شدنی که محجور است متعلق او ومتروک متحقق او دوری جویند بر تقدیر دوم معنی چنین باشد بشارت
مر مجرمان را منفی بود در آن روز که ببینند فرشتگان را وآن وقت موت تا در وقت بعد باشد وقدمنا الی ما
عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا ضمیر منصوب متصل در جعلناه عائد است بر ما عملوا مفعول اول
وهباء منثورا مفعول دوم است جمله فجعلناه عطف است بر وقال الذین لا یرجون لقاءنا ذوتا زمانی که با نور
آفتاب در درون روزن بر طریق غبار می نماید هبا گویند وچون از روزن بیرون آید ودر هوا پراکنده شود
هبا منثورا خوانند ومعلوم است آید ودر هوا پراکنده شود اگر بیاید بعد از آن هیچ نفعی روی ننماید ودو

صفت کمال لیکن در شاهد منفی مقالت فالصفت مجرمان باشد صفت خدای بود متشابه دارند و قدمنا
ما عملوا ام بود یا زهر احباط اعمال بندارند و بعضی گویند ارادت ابطال و احباط اعمال کافران بقدوم پادشاه
برباغی و اتلاف اموال و املاک او می دانند اگرچه قدوم نیست وجه تنزیل قدمت الی ما عملوا میگویند معنی
آیت ارادت احباط و اعمال و ابطال اقوال ایشان کردیم و عمل ایشانرا همچو هبا پراکنده خالی از نفع
گردانیدیم نیکیهای ایشان چون رعایت مادر و پدر کردن و صله رحم بجای آوردن و فقیر را طعام دادن و انفاق
جود کشادن و عاجز را دستگیری کردن و صنایع نیکی بجا آوردن این همه چون بغیر شرط ایمان بود چون نماز بی وضو
هیچ سودی نبود و منفعتی و اجری و مثوبتی روی ننمود اصحٰبُ الجنّةِ یومئذٍ خیرٌ مستقرًّا و احسنُ مقیلًا مستقرا
و مقیلا تمیز ند چون در آیت سابق ذکر سوء حال کافران و ناچیز شدن اعمال ایشان بود سامع برای ذکر حال و
مآل کار مومنان منتظر شد و در بیان شان ایشان خود را سائل بود این آیت بر سبیل پاسخ وارد گشت و این نظم
بر وجه جواب بورود پیوست معنی آیت اصحاب جنة یعنی اهل بهشت در روز جزا بهتر اند از روی مقر
و مقام و نیکتر اند از روی مقیل و منام مجازا از جای راحت و آرام بود زیراکه بهشت جای قیلوله
و نیام نباشد سوال اثبات احسنیت و خیریت مستقر در اهل جنت مقتضی اصل حسن و نیکی در مستقر و مقیل اهل
نار بود و معلوم است که در مستقر و مقیل اهل نار هیچ حسن و نیکی نباشد جواب اثبات حسن و خیریت که در
مستقر و مقیل اهل نار روا ندارند بر طریق فبشرهم بعذاب الیم بر وجه تهکم بندارند و یومَ تشقّقُ السّماءُ
بالغمامِ و نُزّلَ الملائکةُ تنزیلًا و یوم تشقق اصل تتشقق عطف است بر یوم یرون منصوب بدانچه او بدان
منصوبست اصل تشقق تتشقق بر طریق تنزل و تتلظی بود یک تا را حذف کردند و در بعضی قرات تشقق با دغام
یا بر طریق یذکر آمده بالغمام متعلق است بتشقق در تفسیر آمده که چون آسمان بشکافد ابری سپید و رقیق از آسمان
بیرون آید انبیا را سایه کند تشقق السماء بالغمام حکایت از آن آید و بعضی گویند بالای هفت آسمان غمامی ابری هفت
آسمان چون وقت آسمان آید آن غمام بر آسمان افتد از گرانی آسمانها بشکند مضمون این روایت موافق این
آیتاست و نزل بر صیغه مضارع معروف از اباب افعال و تفعیل خوانند و معنی در هر دو قرات یکی دانند
معنی آیت روزی که بشکافد آسمان بغمام فرشتگان فرود ایند فرود آمدنی در تفسیر آمده که هفت
شکافته شود درهای بسیار پیدا آید باز پیچیده شود اهل هفت آسمان در زمین آیند صف زده اطراف زمین
را گیرند سوال زمین بنسبت آسمان چون حلقه در بیابانی بود اهل هفت آسمان در چنین زمین چگونه
بگنجند جواب خدای قادر است که فراخ گرداند و جا برای ایشان پدید آرد در زمینی که ایشان را در آن
زمین بدارد الملکُ یومئذٍ الحقُّ للرّحمٰنِ و کان یومًا علی الکافرین عسیرًا الملک مرفوع للحمل یا بتدا است
الحق صفت است للرحمن خبر مبتداست یومئذ ظرفست مر مضمون جمله را ای حکم بهذا و ثبت هذا الحکم یومئذ
ای اذا انشق السماء بالغمام و تنزل الملائکة تنزیلا و این جمله الملک یومئذ الحق للرحمن معترضه است برای
ثنای خدای و کان بمعنی یکون بود بر طریق و نفخ فی الصور باشد ضمیر که در وست عائد بروز قیامت است و اسم
اوست یوما خبر اوست عسیر صفت است مر یوما را علی الکافرین متعلق است بعسیر تقدیم او از جهت فاصله
و جمله و کان علی الکافرین تذییل است یا حالاست از یوم تشقق که مفعول دوم است معنی آیت
ملکی که حق است یعنی ثابت است زوال نگیرد و انقلاب نپذیرد مخصوص است بر خدای چه در آن روز
آسمان بشکافد یعنی قیامت قایم شود کاین مر رحمن مخصوص پروردگار مهربان چه در آن روز کسی پادشاهی و
دم ملکداری نزند ملک مخصوص بدو بود و خاص او باشد چنانچه جای دیگر گفته لمن الملک الواحد القهار آورده
بیت ملک تو ملک ثابت و ملک تو ملک بی بدل ؛ ملک نه ملک منقلب ملک نه ملک مشترک و باشد آن روز بر کافران
روزی سخت و دشوار این جمله باعتبار مخالفت دلالت می کند که آن بر مومنان آسان بود و مومنان را در

روز کار دشوار نباشد در حدیث است یهون یوم القیمة علی المومنین حتی علیهم احق صلوة مکتوبة صلوتها
فی الدنیا و یومَ یعضُّ الظّالمُ علی یدیهِ یقولُ یا لیتنی اتّخذتُ مع الرّسولِ سبیلًا عطف است بر یوم تشقق یا حال
از فاعل یعض یا لیتنی یا متکلم است اسم لیت است جمله اتخذت مع الرسول سبیلا خبر است جمله ندائیه مقول
یقول است امام کلبی رحمة الله علیه روایت کرده است که عقبه بن ابی عتبه از هر سفری که باز آمدی برای بزرگان
مکه ضیافتی کردی روزی که از سفر باز گشته بود بر عادت ضیافتی الزام نمود پیغامبر صلی الله علیه و سلم را هم دعوت
کرد چون طعام پیش آوردند پیغامبر صلی الله علیه و سلم گفت که تا تو ایمان نیاری دست در طعام تو نبرم و هیچ
چیز از طعام تو نخورم عقبهٔ مذکور نخواست که حضرت پیغامبر از ضیافت طعام ناخورده باز گردد و او را
بدین سبب عاری لاحق شود ایمان آورد ابی بن خلف در آن مجلس نبود معامله عقبه مذکور شنود با او دوستی
داشت زبان بر ملامت او گشاد و گفت که هیچ روی تو نبینم و با تو دوستی نگزینم تا از عملی که کردی رجوع نکنی و
قالب دهن بجانب نیندازی و کردن در حالت سجده بی سر نسازی آن ملعون سر از ربقه دین بیرون کشید
و اندین اسلام ارتداد ورزید طاعت دوستی که او دشمن بود کرد و خود را بدین اعمال ناشایسته آورد
در تفسیر گفته و در بی اندر اسرار رسته چون عقبهٔ مذکور آب دهن خویش بسوی پیغامبر صلی الله علیه و سلم
انداخت دهن او باز گشت هر دو رخسار خود را چون آتش مجروح ساخته بدین شناعت پیوست و امام زاهد در
قصه مذکور صدق و مرتدانیه بیت خلق را داشته و خلیل مضل عقبهٔ بن ابی معیط ابو جهل را بنداشته و
مفسران دیگر با امام کلبی موافقند و با امام زاهد مخالفند معنی آیت و یاد کن ای محمد آن روز که ظالم پشیمان شود
چنانچه پشیمانی دستهای خویش بگزند و دریغ و افسوس بگویند یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا گویند هر روز
بیت و چهار بار بار زوهای خویش بخایند باز بازوهای نو پیدا آیند یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا یا ویلتی ی
منادی برای تعجب است الف بدل از یای متکلم است ندای ویل بر کاری برای پشیمانی از و بود جمله لیتنی لم اتخذ
فلانا خلیلا انتفای دوستی با لیتنی است که داعی بدین کار بود تعبیر اظهار پشیمانی باشد معنی آیت ای وای من
کاشکی که فلان را که مرا از دین مرتد ساخت و در ضلالت انداخت دوست نگرفتمی و خوشنودی او نجستمی لقد
اضلّنی عن الذّکرِ بعد اذ جاءنی و کان الشّیطانُ للانسانِ خذولًا لام در جواب قسم محذوفست ای و الله لقد اضلنی
عن الذکر و جمله و کان الشیطان تا آخر تذییلست معنی آیت هر آینه سوگند میخورم من بخدای که گمراه کرد
مرا از ذکر یعنی قران و شرف ایمان بعد از آنکه صبح نیک روز دمیده بود و نور اسلام بمن رسیده بود بیت
آب حیات از لب کوثرم بخاک ریخت ؛ ای روی شیطان مرا آدمی را در خذلان افکند و از
راه راست گمراه کند رفیق بد بیز شیطان را ماند عاقل دوست زبان کار دشمن خواند شیطان انسی از شیطان جن
بدتر است زیان او از زیان ابلیس اکثر است صحبت آتش سوزان نا سوخته نماند و نزدیکی دیگ سیاه لا محاله سیاه
گرداند بیت با بدان کم نشین که صحبت بد ؛ گرچه پاکی ترا پلید کند و قالَ الرّسولُ یا ربّ انّ قومی اتّخذوا هذا
القرآنَ مهجورًا و قال الرسول عطف بر و قال الذین لا یرجون جمله ان قومی اتخذوا تا آخر مقول قالاست تاکید او
از جهت اظهار شکایت بر وجه و کادست معنی آیت گفت رسول خدای که ای پروردگار من بدرستی که قوم من این
قران عظیم را مهجور گرفته اند مهجور مشتق از هجران یعنی متروک باشد هجران قران بد کرداری است و ترک تعظیم و
ناشایسته کرداری و عدم تفخیم در حدیث آمده من القران و علق مصحفه لم یتعاهده و لم ینظر فیه یوم القیمة متعلقا
یقول یا رب ان هذا اتخذنی مهجورا فاقض بینی و بینه و توان بود که مهجورا مشتق از هجر باشد و هجر بیهوده و
هذیان گفتن است لفظ مهجور بدین معنی بمعنی مهجور فیه باشد زیراکه در فعل لازم بر صیغه اسم مفعول بغیر حرف
جر نبود بدین وجه معنی چنین آید بدرستی که قوم من این قران را مهجور فیه گرفتند یعنی در شان وی بیهوده و
هذیان و کذب گفتند گاهی اساطیر الاولین خواندند و گاهی در حیز سحر و افترای آوردند گاهی نامی از قوت شاعری

واشند کافران قوم جنون پنداشتند پیغامبر صلی الله علیه وسلم پیش خدای شکایت قوم خویش کرد چون رحمت
عالمیان بود در معرض دعای بد بهلاک واستیصال نیاورد وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ
هَادِيًا وَنَصِيرًا این معترضه است برای تسلیه پیغامبر صلی الله علیه وسلم یا تقدیر ولنا عطف است بر قال الرسول لفظ عدو
تواند بود که واحد بود و تواند که جمع باشد و من من المجرمین را زاید دارند یا برای تبعیض پندارند باء در بربك
زائد است در فاعل کفی هادیا ونصیرا حال یا تمیز بر طریق وکفی بالله شهیدا وجمله وکفی بربك هادیا ونصیرا معطوف است
بر کذلک جعلنا این تسلیه است و بر وعده نصرت و هدایت تقویت است معنی اینست و چنانچه ترا دشمنان کردانیدیم
ایم هر نبی را از مجرمان دشمنی او بی کردانیده ایم و ایشان را در کار ایشان هدایت و نصرت نمودیم و بسنده است پروردگار
بالذات رهنمای بنده کمراه شوندگان و یاری دهنده درماندگان وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً
وَاحِدَةً كَذَٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا وقال الذین عطف است بر وقال الذین لولا برای تحضیض است
نزل هذا جمله که واحدة حالست از القرآن کذلک ای سبق من التنزیل منزل التوریة والزبور والانجیل بدین تقدیر کذلک
داخل سوال بود لنثبت متعلق ورتلناه ترتیلا فی الذین متفرع ابتد بر وجه مبنی است جواب بود واکر کذلک اشارت بر تنزیل
متفرقه دارند بتقدیر نزلناه کذلک متفرقة الالسنه پندارند کذلک داخل جواب باشد ورتلناه عطف است بر نزلنا معتاد
بالتثبیت ویا کذلک بر تقدیر ثانی معنی بر تقدیر اول معنی جنین اید کنند انانکه نکرویدند چرا فرستاده نشده قرآن بر
محمد یکبار چنانچه فرستادند کتابها بنیاد نهادیم تا دل ترا ثابت بدان دادیم قرآن را ثابت آوردیم و ترتیل کردیم
وآیت بعد آیت و سورت بعد سورت آوردیم و بر تقدیر ثانی معنی اینست کافران کفتند جمله واحده چرا نیاورد
و بیک دفعه چرا نزل نکرد همچنین یعنی متفرق فرستادیم تا بدان دل ترا ثابت کردانیدیم واندک اندک در دل تو قرار
دهیم و ترتیل کنیم بر اوقات فرو نه آوردیم و اعجاز سورتی بهر آیتی متعلق است و هر آیتی و سورتی که فرود آید دلیل
علاحده نماید هر یکی برای نشان نبوت کافی بود کتاب که اجتماع یک دلیل نمودی بر تقدیر و تفرق نزول دلائل متعدد شود
وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ لایاتونک بشیء باطل من شانها ان یکون مثلا فی البطلان الا جئناک فی مقابلة
بالمثل الحق وشیء احسن تفسیرا ای منهم واحسن عطف است بر جار و مجرور یا وجمله عطف است بر جمله ورتلناه
معنی اینست ونمی آرند کافران باطل ظاهر البطلان مکر انکه آوردیم این حق روان نیکوتر از آن روی بیان وجود
این فائده مقصود بود مستلزم تنزیل متفرق باشد الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا موصول
با صله مرفوع المحل بابتداست جمله اسمیه یعنی اولئک شر مکانا خبر مبتداست جمله والذین یحشرون علی وجوههم
کنایت از کافران که طعن در رسالت کردند و طعنهای باطل پیدا آوردند و تواند بود که بتقدیر هم الذین مرفوع و یا
بتقدیر اعنی منصوب المحل باشد در هر دو وجه اولئک شر مکانا در جواب ما شان هولاء ستانفه بود معنی اینست
کسانیکه بر رویها حشر کرده شوند و در عرصات قیامت ایشانرا برو افکنده بسوی دوزخ برند ایشان از روی مکان
بدترند و از روی راه کمراه ترند وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا لام در جواب
قسم محذوفست موسی مفعول اول است مر آتینا را والکتاب مفعول دوم است وجعلنا عطف است بر آتینا اخاه
مفعول اول جعلنا است هارون بدل از اخاه است و وزیرا مفعول ثانی است معنی اینست بدرستی که مر موسی را
کتاب یعنی توریت دادیم و کردانیدیم هارون برادر او را وزیر او و یار او و بتبلیغ رسالت فرستادیم فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى
الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا عطف است بر جعلنا اذهبا مقول قلنا است الی قوم متعلق
باذهبا بایاتنا متعلق است بکذبوا و کذبوا جمله صله الذین وموصول با صله صفت قوم و دمرنا فعل ماضی دلالت
بدین کند که ایشان تکذیب کردند پس بهلاک پیوستند پس فرستادن بر هلاک شدگان از روی ظاهر چائی نماید فای
فدمرناهم فصیحه است جمله معطوف بر محذوف بود ای فقلنا اذهبا الی القوم الذین کذبوا بایاتنا فذهبا وانذراهم
فکذبوهما فدمرناهم تدمیرا معنی اینست پس گفتیم ایشان را بروید بسوی قومی که ایشان آیات ما را تکذیب کرده‌اند و

کلام

والذین یحشرون

وبرین

بدین اسلام نکرویدند پیغامبران سوی آن قوم رفتند و انذار کردند قوم مذکور ایشانرا بتکذیب پیش آمدند پیغامبران را
بهلاک آوردیم بهلاک و استیصال کردیم وَقَوْمَ نُوحٍ لَّمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ
عَذَابًا أَلِيمًا وقوم نوح منصوب المحل بابتداست منفی بر شرطیه لا اهلکنا قوم نوح لما کذبوا الرسل اغرقناهم ظرف
این جمله مفسر است مر فعل محذوف را جمله اهلکنا قوم نوح عطف است بر آتینا موسی الکتاب بر فدمرناهم نیست زیرا که او
منفصل تکذیب موسی است و اغراق قوم نوح مقدم است متعقب تکذیب موسی نبود پس معطوف بر فدمرناهم نشود و از
رسل رسول واحد یعنی نوح مراد است چنانچه در وقال الملائکة جبرئیل مراد کفته اند و عرب در وران یرکب الافلاس
بر از رفته اند و تواند بود که جماعت رسل چون ادریس و شیث مراد دارند یا همه رسل که تکذیب یکی از ایشان تکذیب
همه باشد معنی اینست بر قوم نوح هر کاه که نوح را یا کویند ادریس و شیث را یا کویند همه پیغامبران تکذیب کردند
غرق کردانیدیم و بهلاک و استیصال رسانیدیم و کردانیدیم غرق کشتن ایشانرا آیتی مر عالمیان و عبرتی مر جهانیان
و ساخته کردیم برای ظالمان یعنی قوم نوح عذابی دردناک و درد رساننده و در رنج آرنده بغرق شده رها نکنند
و بعد از غرق شده در آب بر حکم اغرقوا فادخلوا نارا در آتش پیوستند وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ
ذَٰلِكَ كَثِيرًا وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا عادا با معطوفات خویش منصوب المحل بفعل مضمر است بدلالت سیاق
کلام ای واهلکنا عادا وثمود واصحاب الرس وقرونا بین ذلک کثیرا وکلا ضربنا له الامثال منصوب المحل است بفعل مضمر
بر شرط تفسیر ضربنا له الامثال ای اهلکنا کلا ضربنا له الامثال بر طریق فریقا هدی وفریقا حق علیهم الضلالة ای اضل فریقا
سوال کلا ضربنا له الامثال عبارت از هر یکی از اقوام مذکوره آمده و هلاک هر یکی پیش از آن بیان شده ذکر هلاک ایشان
بهیئت مجموعی که مفاد واو عاطفه که برای جمع است فهم می شود و در کلام ضربنا له الامثال ذکر ایشان بر وجه افراد آن
که از کلام افرادی مستفاد کردد و کلام در کلا تبرنا منصوب المحل بابتداست بفعلی که بعد اوست یعنی تبرنا معنی
اینست و عاد و ثمود و اصحاب رس و قرنهای بسیار که در میان ایشان بود هر یکی را هلاک کردیم و هلاک
ساختیم و هر یکی را بهلاک کردن عجیب هلاک کردیم و بزوال و استیصال سپردیم قصه عاد و ثمود بالا کذشته و
ایشان مقدم رفته و در اصحاب رس اقوال بسیار است بعضی کویند اصحاب قوم شعیب اند که با شعیب علیه السلام بی‌ادبی
بودند و در مخالفت او مبالغت می نمودند جای داشتند که او را رس می کفتند نزدیک آن جمع می آمدند ناکاه آن جا
فرو رفت همه زیر زمین شدند بعضی کویند رس نام دیهی بود در آن پیغامبری مبعوث کشت دشمنی او کشتند و کشتند
لاجرم هلاک کشتند و بدوزخ پیوستند بعضی کویند پیغامبری را در چاهی انداخته سنکی عظیم بر سر پوشش ساختند و
بعضی کویند اصحاب رس اهل انطاکیه اند که حبیب نجار را که مسلمان شده بود کشتند و در چاهی که ایشانرا بود انداختند
قصه ایشان در سوره یس مذکور است و بتشریح و توضیح مسطور است بعضی اصحاب رس اصحاب اخدود را کویند که قصه
ایشان در سوره بروج مسطور است بعضی کویند دیهی در زمین یمامه و بعضی کویند میان بحرین نجران و عمن ناحیه
بود که با نبی خویش مخالفت کشتند تا انکه که او را کشتند بعضی کویند اصحاب رس قومی بوده اند از عده اوثان کشتند که
پیغامبر حق تعالی بر ایشان بازی فرستاده بفوس الابوال ایشان را تاراج نهاد از ایشان باقی نماند مکر کسانیکه پیش از
عذاب ایمان آورده بودند مسلمانان اموال ایشان را قابض کشتند و زمینهای ایشان کرفتند وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ
الَّتِي أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا ای ولقد اتی اهل مکة و این از قبیل اسناد فعل
ببعضی است سوی کل بر طریق فکذبوه فعقروها جه اهل مکه در آن راه می رفتند کل ایشان بر آن دیه می کذشتند لام
در جواب قسم محذوفست مطر مفعول مطلق است از باب ضربت سوطا ای امرت بمطر السوء یا مفعول دوم است مر امطرت
را این جمله عطف است بر جمله ولقد اتینا موسی الکتاب همزه برای استفهام است فا عاطفه است فلم یکونوا معطوف
است بر مقدر بل برای اضراب است در مقدمه زمخشری استعمال امطر بر دو وجه امطرت السماء وامطر الله علیه آورده
اول را بلفظ بارید آسمان دوم بارید خدای بر ایشان ترجمه کرده اینجا بر استعمال اول می نماید و صیغه مجهول و منع

انظ
بارانید

برانید

امطر علیهم آید معنی ایست سوگند می خورم هر آینه بدرستی که آمده اند ایشان یعنی اهل مکه بر دیهی که باراینده شده
است باران قهر و عذاب یعنی بر قریه قوم لوط بر سنگ باریده و اهل آنرا هلاک کرد اینده که بسفرهای تجارت ایشان گذشته
و در حوالی آن رفته پس بوده است که ببینند قریه خراب گشته و بعقوبت پوسته آثار خرابی دیده اند و اخبار آن شنیده اند
بلکه هستند ایشان که قیامت و بعث را نبود نمی دارند نظر بقدرت نمی افکنند در حوالی گذشتگان فکر نمی کنند و عبرت
نمی گیرند و اذا رأوک ان یتخذونک الا هزوا اهذا الذی بعث الله رسولا ان کاد لیضلنا عن الهتنا لولا
ان صبرنا علیها و سوف یعلمون حین یرون العذاب من اضل سبیلا و اذا راوک شرطست ان یتخذونک نافیه
الا هزوا استثنای مفرغ است هزوا مفعول دوم از یتخذونک است این جمله شرطیه نهایتان کافران بعد نکات
سابقه از جفای ایشان استفهام در اهذا الذی برای تعجب است و این مقول یقول محذوف آمده و جمله یقولون
مرجمله ان یتخذونک الا هزوا را بیان شده و استعمال هذا برای تحقیر است ان در ان کاد مخففه است از مثقله لام در
لیضلنا فارقه است میان نافیه و مخففه لولا در لولا ان صبرنا هم امتناعی مستغنی از جواب آمده و از کلام سابق مفهوم
شده ان صبرنا مبتدای محذوف الخبر است بتقدیر لولا صبرنا علی الهتنا ثابت بر قول کوفیان فاعل محذوف بتقدیر لا ثبت
صبرنا علی الهتنا لیضلنا صفت رسولا یا مستانفه است در جواب ماذا یصنع حین ظرفست مر یعلمون را مضاف سوی جمله
یرون العذاب من استفهامیه است اضل سبیلا خبر است یا مبتداست یعلمون متعلق باستفهام است معنی ایست
چون به بینند ترا ای محمد صلی الله علیه و سلم در دعوی نگیرند ترا مگر محل سخریه و استهزا یگویند این آنکسی است که او را
فرستاده خدای برسالت و شرف نبوت داده خواهد که ما را گمراه کند و از الهه ما باز دارد بر متابعت خویش آرد اگر صبر ما
بر الهه ثابت نبود و ثبات ما در پرستش ایشان نباشد و سرانجام بدانند در آن هنگام که عذاب به بینند کیست که راه ما
گمراه کنده است و هر که خود را در گمراهی افکنده است ارایت من اتخذ الهه هواه افانت تکون علیه وکیلا ام تحسب
ان اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا ایات سابقه در ذکر رسوخ کافران است در کفر
این ایت تعلیل و دلیل است بر آن استفهام در ارایت برای تقریر است من اتخذ الهه هواه در عبارت و کتب آمده کلا
متعلق یعنی من اتخذ هوبه الهه شده من شرطیه اتخذ الهه هوه شرط است و انت تکون علیه وکیلا جزای شرط آمده
همزه برای انکار است از باب تعلیق است ام بمعنی بل است و همزه ای بل اتحسب معطوف بر تکون ان با اسم و خبر خویش
قائم مقام دو مفعول تحسب است ان هم الا کالانعام نافیه است الا کالانعام مستثنی مفرغ است خبر مبتداست بل برای
اضراب است معنی ایست ایا دیده کسی که هوای نفس را اله خود ساخته و در ظاهر و باطن بمتابعت او پرداخته هر چه
نفس خواهد همان کند خود را در ربقه طاعت افکند بنده هوی گردد اسیر نفس شود پس تو وکیل او شوی دنبال کار
او روی کار لازم گیری در اصلاح کار او رنج و عنا به پذیری آن کار ترا نشاید و این شان تو خوب نباید بلکه خود
نشاید بنداری و بر وجه خیال و گمان در دل آری که اکثر ایشان شنوند کلام ندیا بعد شنیدن یابند کلام نه نیستند ایشان
مگر همچو چهارپایان بی هنجار و بی سامان بلکه از چهارپایان گمراه ترند و در گمراهی و تباهی اکثرند ایشان نفع و زیان
خود دانند و اشیاه سوی خود خوانند و مسکن را شناسند آب و علف و هنگام آب و علف را در یابند بر محل و مستی
آگاه شوند و بر راه و چاه مطلع گردند این بی تمیزان میان نیک و بد فرق نکنند از راه گذشته خود را در چاه افکنند نفع
را نشناسند سود و زیان در نیابند راه نیک را ندانند چهارپایان بی عقل در ماوی روند و ایشان با عقل و تمیز راه غلط
کنند الم تر الی ربک کیف مد الظل و لو شاء لجعله ساکنا ثم جعلنا الشمس علیه دلیلا ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا
اینجمله بعد بیان عقل کافران و بی تمیزی ایشان و بودن ایشان در غفلت همچو انعام بلکه گمراه تر از انعام مقرر این معنی
و سوکد این مفهوم شده استفهام در الم تر بمعنی انکار نفی است و انکار نفی اثبات باشد و خطاب مر پیغامبر را بر وجه
تعریض از مشرکان عرب است یا مر مخاطب غیر معین را الی ربک رویت ابصار و رویت چشم است بدلیل تعدیه او بالی
الی ربک مفعول بود جمله کیف مد الظل برای اظهار صنع پروردگار باشد ای انظر الی ربک ای کیفیت مد الظل و لو شاء

ظلم

بجمله ساکنا این شرطیه بتقدیر و هو لو شاء حالت یا در اثنای کلام معترضه است اظهار قدرت ثم جعلنا الشمس بعد مد الظل بر
وجه التفات از غیبت سوی تکلم است ثم قبضناه عطف است بر جعلناه و ثم برای تراخی در مرتبه بود بر طریق ثم کان من الذین
امنوا باشد و قبضناه در عبارت ازالت اوست آهسته آهسته بر اناه انتفاع الینا متعلق است بقبضنا بتضمین اتصال
ای قبضنا و اوصلنا الینا ای الی مرادنا و قدرتنا و هو زوال الظل و عدم بظهور الشمس قبضا یسیرا التی زوالا سهلا غیر یسیر
و قلیلا غیر کثیر معنی ایست ایا ندیدی سوی صنع پروردگار خویش که چگونه قدرت او سایه را بر زمین ممدود کرد
و اگر خواستی سایه را ساکن می ساخت در حرکت انبساط و انقباض نمی آورد و ظل ممدود بقول جمهور وقت طلوع صبح صادق
بود که بر طریق ظل بهشت بی ظلمت و بی آفتاب بود و بعضی ظل ممدود سایه بی آفتاب دانند از غروب آفتاب تا طلوع او
ظل ممدود خوانند پس او را بشعاع آفتاب بنا و زوال رسانیدیم و آفتاب را بر حکم الضد بظهر حسنه الضد دلیل بر وی
گردانیدیم پس سایه را قبض کردیم یعنی در زوال آوردیم بسوی زوال و مقدر خویش که زوال و عدم او بود بردیم
قبض کردن آهسته و باوقات ارتفاع شمس منتشر گشته و هو الذی جعل لکم اللیل لباسا و النوم سباتا و جعل
النهار نشورا هو مرفوع المحل بابتداست موصول با صله خبر مبتداست اللیل مفعول اول است مر جعل را لباسا
مفعول دوم است و النوم سباتا عطف است بیک حرف بدو مفعول عامل واحد بر طریق علمت زیدا غنیا و عمرو فقیرا
جمله و جعل النهار تا آخر تصریح خاص بعد عام عطف است بر الذی جعل معنی ایست و او یعنی خدای عز و جل آنکه
گردانید لیل را لباس یعنی پوشش برای انام و گردانید خواب را ستودگی و کرام و گردانید مر نهار را هنگام بر آکنده
شده و جنبش برای مصالح انسانی و حوائج زندگانی و هو الذی ارسل الریاح بشرا بین یدی رحمته و انزلنا من
السماء ماء طهورا لنحیی به بلدة میتا و نسقیه مما خلقنا انعاما و اناسی کثیرا الریح و الریاح بصیغه مفرد
و جمع و بشرا بضمتین جمع بشور چون رسل و رسول و بسکون شین با صفت نون تخفیف بشر چون رسل در رسل و با فتح نون بر
صیغه مصدر خوانند و حملا و بر دیح بر طریق رجل عدل و رجال عدل دانند و بشرا نقطه تحتانی بسکون شین
مفرد شده تخفیف بشر اجمع بشیر آمده این جمله عطف است بر و هو الذی جعل لکم اللیل بین یدی رحمته بودن سبب
عادی است او را باد پیدا آید بعد از آن رحمت روی نماید و مراد از رحمت بر وجه ذکر سبب و ارادت مسبب آب
باران روی نماید و انزلنا عطف است بر ارسل الریاح بر وجه التفات از غیبت سوی تکلم است طهور بر طریق صیغه
مبالغه در طهارت بود او را مطهر گفتن سائغ باشد مگر آنکه کالطهارت عبارت از رسیدن او بدرجه بود که
غیر سرایت کند و دیگری را پاک گرداند مطهر گفته اند محمول بدین وجه پندارند من السماء متعلق است بانزلنا و
بلدة مفعول لنحیی است میتا صفت است مر بلدة را و تذکیر میتا با ذهن انعاما مفعول است مر نسقیه را و اناسی
عطف است بر انعاما مما خلقنا بیان است مر انعاما و اناسی را معنی ایست و اوست خدای آنکه فرستاد
بادهای برآکند ابرها تا باران در اطراف رسد و بر قرائت بشرا یعنی بشارت دهنده برسیدن باران که رحمت
خداست ارنده رحمتها است و فرود آوردیم از آسمان ابی کامل در پاکی چنانچه پاکی او در غیر سرایت کند و بکمال
پاکی خود دیگری را پاک گرداند تا بدان آب شهری که مرده بود و خشک شده زنده گردانیم و از آن آب چهارپایان
و آدمیان بسیار از آنچه آفریده ایم و آنرا محتاج آب گردانیده ایم بیاشامانیم و لقد صرفناه بینهم لیذکروا
فابی اکثر الناس الا کفورا لیذکروا بصیغه مضارع از باب تفعل با دغام تا در ذال و از باب نصر خوانند این
جمله معترضه برای نکایت از کافران و بیان کفر ایشان است الا کفورا مستثنی مفرغ است و کلام اگر چه بصورت
موجب می نماید چون فابی بمعنی نفی است در حکم کلام غیر موجب است بدین اعتبار سائغ می نماید معنی ایست
هر آینه بدرستی که ذکر انعام را در قرآن و کتب و منزله بیان ایشان تکرار کردیم و بتغییر تعبیر چند بار آوردیم تا
یاد کنند و دم نعمت زنند پس اکثر مردمان سر باز زدند و کفران را باور دند و لو شئنا لبعثنا فی کل قریة نذیرا
اینجمله معترضه دیگر است برای بیان فضل پیغامبر صلی الله علیه و سلم و ارسال او بکافه انام و الی همه جهان

وسری بر همه جهانیانت کاری بغایت ولایت از جزائل عطایاست که جمع کردن همه رسالت در یکذات است و کرد
آمدن ولایتهای همه انبیا در یکتن از معظمات صفاتست معنی اینست اگر میخواستیم در هر دیهی ترساننده
پیغامبر پیغام رسانند می فرستادیم و هر یکی را ولایتی علاحده می دادیم لیکن فضل و تفضیل تو می خواستیم و تفضیل
همه انبیا آراستیم و رسالت همه عالم دادیم و امر و نهی همه بدست تو نهادیم رحمت عالمیان کردانیدیم و بدرجه آدم
و من دونه تحت لوای تو رسانیدیم فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا فا سببیه است لا تطع نهی است مر
پیغامبر را صلی الله علیه وسلم از طاعت کافران در خواهشی مقترحات ایشان و جاهدهم امر است خطاب بجهاد با
ارباب طغیان و فساد یا اصحاب کفران معنی اینست چون چنین است و بند من بمرتبه یقینی است در معجزات
مقترحه که کافران جویند مطیع ایشان مباش و باندوه با حاصل نشدن آن دل مخراش و جهاد کن با ایشان بتوفیق خدا
وعون او بجهاد کبیر و جهاد ثواب جستنی و اجر کثیر وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ
وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا جمله دیگر است برای ثنای خدا باظهار کمال قدرت و بیان عجائب فطرت
حق جل و علا معطوفست بر و هو الذی ارسل الریاح هذا عذب فرات و هذا ملح اجاج این هر دو جمله بتقدیر
یقال ای یقال فی شانهما هذا کذا و هذا کذا صفتست مر مرج البحرین را بزیادت لام بر طریق و لقد امر علی اللئیم
یا بحذف موصول با صله ای مرج البحرین الذی عذب فرات و هذا ملح اجاج و جمله و جعل بینهما برزخا عطف است
بر مرج البحرین و حجرا محجورا ای سترا ممنوعا عن الاعین او منعا برزخا معنی اینست و او یعنی خدا آنست که
امیخته است دریای مختلف را که گفته شود در شان ایشان که این آبیست خوش مزه آمده و این نمکین شود
ناخوش آینده شده و گردانیده میان ایشان حائلی از کمال قدرت فاصلی و گردانیده و بیغی او از اختلاف ممنوع
آمده وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا عطف است بر جمله و هو الذی مرج
البحرین ثنای دیگر است مر قادر اکبر را فجعله عطف است بر خلق و جمله و کان ربک قدیرا تذییل است معنی
اینست و او یعنی خدا آنست که بشر که از عجائب قدرت و بدائع فطرتست از نطفه آفرید یا گویند از آب که
اصل عناصر است پدید آورد و آفریده از نطفه ظاهر بود و از آب نطفه از خوردن گیاه از آب حاصل شود پس گردانید او را
خداوند نسبت یعنی نسب پدری و پسری و خداوند مصاهرت یعنی نسبت دامادی و خسری نسبت نسبی و سببی
بقای عالم و استقامت بنی آدم گردانید و در معاش بعضی را امتزاج و اختلاط گردانید و هست پروردگار تو قادر بدین
که آدمیان را بیکدیگر آمیزد و نسبت و نسب ایشان تفاوت و تناصر انگیزد وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنفَعُهُمْ
وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا این جمله عطفست بر جمله سابق یا حالست بتقدیر و هم یعبدون
و جمله و کان الکافر علی ربه ظهیرا این جمله تذییل است معنی اینست و آدمیان از غیر خدای چیزی می پرستند
بتانی را که هیچ سود و زیان نکند و هست کافر بمخالفت پروردگار خویش یارنده شیطان چون طاعت شیطان می
کند و خود را بر متابعت وسوسه او می افکند شیطان را بمخالفت خدای یاری می دهند و رونق کار او بنیاد
می نهند و بعضی از علی ربه معبود باطل که بر اعتقاد کافر است رب مراد دارند و بعضی قریبا و قادر پندارند و
در نبوت معنی چنین آید و هستند کافران بدین خویش قوی قادر زیرا که اگر بخواهند بت را بشکنند و بزیر
پای افکنند قادری که او را آفرید این چنین عاجزی را در عبادت گزینند وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا این جمله
معترضه است برای تنبیه پیغامبر صلی الله علیه وسلم یا بعد تبشیر و انذار از آنکه دیدن ایشان اندوه نکند و
دم اهتمام و اغتنا القای ایمان در دلهای ایشان که کار خداست نزند معنی اینست و نفرستادیم ترا مگر
بشارت دهنده ثواب و ترساننده از عقاب خویش چون این هر دو بجا آری از گرویدن و کفر ورزیدن
کی چه باک داری قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَن شَاءَ أَن يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا قل استینافست در جواب
ماذا اقول لهم حین ابشر و انذر ما اسئلکم علیه مفعول قل است الا من شاء مستثناست از اجر لجد فی مضاف

الا امر من شاء ان یتخذ الی ربه سبیلا و هو الایمان و التقوی جار و مجرور یعنی الی ربه حالست سبیلا مفعول ان یتخذ
است معنی اینست بگوای محمد صلی الله علیه وسلم نمی خواهم از شما بر تبلیغ رسالت هیچ مگر کار کسی که سوی ثواب
خدا گرفته و در راه ایمان و اذعان در کار خدا رفته و بعضی استثنای منقطع داشته اند و کلام بمعنی لکن من شاء ان
یتخذ الی ربه سبیلا یصیب الاجر من الله پنداشته اند وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَىٰ بِهِ بِذُنُوبِ
عِبَادِهِ خَبِيرًا و توکل عطفست بر قل سبح عطفست بر توکل بحمده حالست از فاعل سبح ای سبح لنا بحمده با در به
زائده است بر طریق کفی بالله بذنوب عباده متعلق بخبیر آمده از جهة رعایت فاصله شده و خبیرا حالست از فاعل
کفی علی الحی الذی لا یموت تذییل است معنی اینست و توکل کن بر زنده که نمیرد و پاینده که فنا نپذیرد و
بپاکی یاد کن با ستودن او یعنی تنزیه بکن از نقیصه و زوال بعد صفت بصفات کمال و بسند بده است با او
بگناهان بندگان خویش آگاه است الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ
الرَّحْمَٰنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا الذی با صله صفتی دیگر است مر الحی را یا خبر مبتدا محذوفست ای هو الذی یا منصوب
بمدح است باضمار یعنی ثم استوی علی العرش عطفست بر خلق السماوات ثم برای تراخی و تباعد در مرتبه است
بر طریق ثم من الذین امنوا الرحمن خبر مبتدای محذوفست ای هو الرحمن یا بدلست از ضمیر استوی یا گویند الذی
خلق السماوات و الارض مبتداست الرحمن خبر اوست و جمله تعلیلست بخبیرا ای فاسئل خبیرا برحمن الله ...
بدین وجه خبیرا مفعول فاسئل بود او خبیرا باسم الرحمن و این رد کسانی بود که میگفتند که اسم رحمن نمی دانیم جز
آنکه مسیلمه را رحمن یمامه میخوانیم با صله فاسئل بود بر طریق سال سائل بعذاب واقع شده متضمن معنی اهتم
بدانستن به بود چنانچه صاحب او بر طریق ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم عن ارید متضمن معنی البحث عنه و تفتیش
عنه پندارند معنی اینست آنانکه آسمانها را و زمین و آنچه میان ایشانست در شش روز آفریده از روز یک
شنبه آغاز کرده در روز جمعه تمام گردانید پس عرش با ستیلا و متعلق گشت و بقدرت و تصرف او بپوست
و لفظ استوی متشابه است سلف تاویل نکنند آنچه مراد خداست حق دانند خلق بر صفتی که ملائم است تاویل
کنند استوی را بمعنی استعلی گویند سوال یوم عبارت از طلوع شمس تا غروب بود و زمان عبارت از مقدار
حرکت فلک و حرکت اجرام فلکیه و طلوع و غروب اجرام سماویه نیز از خلقت آسمان چگونه مقصود شود جواب
از شش روز امتداد عدم اشیا شبه امتداد زمانست تقدیر آن مثل مقدار از شش روز متعلق بعلم کرد
دیانست و قوع خلق آسمانها و زمین در مقدار آن امتداد بود که در علم خدا مقدار بقدر شش روز باشد
تمام این بحث در سورت اعراف گذشته و شرح و بیان بالا رفته و بعضی کافران ندانند پس بپرس از رحمن مر دگی
از خبیر است یا بپرس کسی را که خبیر است باسم رحمن که از اهل کتاب بدانستن بدان آگاه شده و باسما و صفات
خدای عز و جل خبیر آمده و تواند بود که خبیرا حال و بازائده بود معنی چنین آید بخواه از رحمن هوا هر چه
حالیکه خبیر است یعنی خداوند آگاهست وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَٰنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَٰنُ أَنَسْجُدُ لِمَا
تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا تامرنا بصیغه غائب و خطاب خوانند و معنی بر حسب آن دانند این شرطیه عطف است
بر اسمیه سابق ای الذی خلق السماوات و الارض الرحمن یا بر جمله هو الرحمن عطفست بر محذوف ای قالوا اما امر
و ما الرحمن جمله انسجد لما تامرنا تاکید است مر مضمون جمله و ما الرحمن که مقصود از هر دو نفی سجده است
جمله و زادهم نفورا عطفست بر قالوا معنی اینست و چون گفته شود مر ایشان را که سجده کنید مر رحمن
را در ره انکار و استکبار گویند تجاهل کنان و ما الرحمن انسجد لما تامرنا گویند اسجدوا للرحمن گفتن بیفزاید
ایشان را از راه دین برگشتن تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُّنِيرًا سراج جمع سراج
است چون کتاب سراجا بر صیغه واحد خوانند و معنی بر حسب آن دانند جمله تبارک الذی عطف است بر جمله
تبارک الذی نزل الفرقان معترضاتی که در میانه بود از جهت وقوع آن بین کلامین متصل سائغ بود ...

مجحورا

منتی

هیئة

توصیف

معنی اینست بزرگست کثیر الخیراست انکه کردانید در آسمان برجهای نورانی وکردانید دروی چراغ روشن
یعنی آفتاب تابنده و برجانب آسمان شتابنده وقمر منیر ماهتاب مستنیر وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً
لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا یذکر بصیغه مضارع از باب معروف وان باب تفعل بادغام تادر ذال خوانند
معنی بر حسب آن دانند خلفة مفعول دوم است مر جعل را بحذف مضاف ای ذوی خلفة برای نوعا من اختلاف
صفة الزمان وحرارة وبرودة ونور وظلمة وقرار وانتشارا وبخلف احدهما الآخر ثبوتا وانتفاء وخبر الماقات
من الورود فی احدهما نقصانی الآخر لمن اراد متعلق است بجعل ان یذکر مفعول است مر اراد را شکورا عطف است
بر اراده یذکر وجمله وهو الذی عطف است بر ثنای سابق معنی اینست واو یعنی خدای آنست که کردانید شب
وروز خداوند نوع از مخالفت در حرارت وبرودت یا در ضیا وظلمت یا در قرار وانتشار یا کردانید ایشانرا خلف
دیگری بود وانچه در یکی فوت شده در دیگری قضا شده لمن کسی را که بظهور آیت کمال قدرت وبدائع فطرت خواند
که پند گیرند ومر کسی را که ورد منسی یاد کند وقصد قضای آن در دل آرد در ره سپاس پوید وگزاردن شکر جوید
روایت کرده اند از امیر المومنین عمر رضی الله عنه ورد شبی فوت شده محزون گشت واین ایت در شان او بورود
پیوست وَعِبَادُ الرَّحْمَٰنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ابتدای سورت ثنا
خدای کرده بود در ثنای خدای عز وجل پایان رسانید ودر آخر سورت چند جمله در صفت بندگان خاص خدای
عز وجل بروجه ترتیب آورد ختم سورت بدان کرد الرحمن مرفوع المحل با بتدا است موصول با صله خبر مبتدا است
موصول با صله صفت است جمله اولئک یجزون خبر است اضافت عباد سوی رحمان برای تعظیم مضاف است هونا
مفعول مطلق است ای مشیا یهون هونا جمله شرطیه یعنی واذا خاطبهم الجاهلون عطف است بر یمشون که موصول
است معنی اینست وبندگان خاص کردگار مهربان آنانند که بر زمین بر صورت تواضع بر سکون اعضا
باز داشتن نظر از راست وچپ می کنند وباین طریق در راه روند وچون خطاب کنند ایشانرا جاهلان بکلامی
متضمن مذام وایلام ایشان مسالمه کنند وپیش آیند بسلام عرب داده خدا دارند بر صورت تواضع پندارند
وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا موصول با صله عطف است بر موصول سابق سجدا وقیاما جمع اند
از ساجد وقائم چون نوم ونیام لربهم متعلق است بسجدا وقیاما عطف است معنی اینست وآنانکه شب میکنند در حالی
حالیکه هستند مر پروردگار خویش را سجده کنندگان ودر عبادت قیام آرندگان در تفسیر آورده است که هر که
سر از خواب بردارد ودو رکعت نماز بگذارد ثواب ساجدان وقایمان یابد وفضیلت مصلیان شب دریابد
وبعضی گفته دو رکعت یا چهار رکعت نماز خفتن گزارده باید تا ثواب ساجدان وقایمان روی نماید وبعضی که
در شب نماز گذارد ودروی چیزی از قران اندک یا بسیار بخواند مرتبه ساجدان وقایمان یابد ومثوبت ایشان در
یابد وبعضی قیام تمام شب مراد دارند واکثر شب را نیز منزله کل پندارند ودر اخبار آمده که بود که مردمان در
هجوع اند وایشان در ولوع دیگران رقود ند وایشان در سجود وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ
إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا موصول با صله صفت موصول سابق ربنا اصرف عنا عذاب جهنم مقول یقولون جمله ان
عذابها تا آخر تعلیل است بطلب خویش حرف ان دلیل است خواهش صرف عذاب از جهة خواهش بود بتقدیر ملوح
تاکید سائغ نمود معنی اینست وآنانکه بگویند ای پروردگار ما بگردان از ما عذاب جهنم را زیرا که
عذاب دوزخ لازمی غیر مفارقست تا تو دفع نکنی رفع نشود ودائمی است تا تو نبری زایل نبود إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا
وَمُقَامًا ساءت اگر بمعنی بئست بود ضمیر عاید بر جهنم نبود بلکه مبهم مفسر آن بمستقر بر ضمیر مونث بتاویل ساءت
مصیرا باشد واگر ضمیر ساءت عاید بر جهنم گویند از ساءت معنی امرست که ان افعال متصرفه است چون بند وسائر
تصاریف او مستعمل شد وجمله تذییل است معنی اینست بدرستی که دوزخ است بد قرارگاهی وبد آرامگاهی
وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا ولم یقتروا بصیغه مضارع معروف از باب نصر

وضرب وباب افعال خوانند ومعنی یکی دانند الذین موصول است اذا انفقوا شرط لم یسرفوا با معطوفات خویش
جزای شرط وضمیر کان عاید است بر انفاق که در انفقوا است وذلک اشارت با سراف واقتار وقوام یعنی اعتدال
وجمله صله موصول با صله عطف است بر موصولات سابق معنی اینست وآنانکه چون انفاق کنند مال در خرج ا
اسراف نپسندند واز حد تجاوز نکنند وباقتار یعنی کوتاه کردن از حاجت وباز داشتن حقوق شریعت نه پیوندند
بعضی گویند اسراف صرف مال در حقوق باشد بمحرمات واقتار باز داشتن یا کم کردن از واجبات وبعضی گویند اسراف
ضایع وصرف آن در غیر محالست واقتار حبس کردن مال وتنگ کردن نفقه بر اولاد وعیال است در حکایت آمده
که مردی گفت لا خیر فی الاسراف دیگری گفت لا اسراف فی الخیر بعضی گویند انفاق که متضمن منفعت دینی یا دنیاوی بود اسراف
اضاعت مال که تصور منفعت دینی ودنیاوی باشد وانفاق میان افراط در فراخی که با اسراف رسد میان تفریط تنگ
گرفتن که در مظنه بخلی کند باشد اعتدال واقتصار ومیانه روی مالوف معتاد پسندیده بود وافراط وتفریط
واسراف ناشسته باشد وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ
وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ
صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا موصول با صله عطف است بر موصولات سابقه و
جمله ومن یفعل ذلک یلق اثاما معترضه است یضاعف بر صیغه مضارع مجهول از باب مفاعله وتفعیل وفیه
باشباع خوانند ومعنی یکی دانند وبعضی گویند که عرب باشباع مبالغه جویند یضاعف برفع دانند یا حال است
وبجزم مجهول بر ابدال است از یلق بنا بر دیار ویخلد بر جزم ورفع بر اختلاف عطف است بر یضاعف مهانا حال است
الا من تاب مستثنی است از ومن یفعل ذلک ای من یفعل ذلک کذا الا من تاب وامن وعمل عملا صالحا فاولئک یبدل
الله سیئاتهم حسنات تعلیل است بر مضمون استثناد لیل است وکان الله غفورا رحیما این جمله تذییل است
معنی اینست وآنانکه با خدای الهه دیگر نخوانند وکسی را با خدای در الوهیت شریک ندانند ونفسی را که خدا تعرض
او حرام گردانیده است جز بحق شرعی چون قصاص ورجم وما نند او نکشند وزنا که یعنی قتل او است نکنند وهر که این
کارها کند وخود را در ربق کردارها افکند بعقاب پیوندد مستحق سزا گردد عذاب برای او وچند شود انکال
عذاب او در روز قیامت بیفزاید ومتضاعف برد وخوار شده در دوزخ جاوید ماند مگر کسی که توبه از کفر کند
وایمان آرد واعمال صالحه ورزد پس خدای عز وجل سیئات ایشان بحسنات مبدل کند یعنی کفر ومعاصی را با ایمان
وتوبه زایل کند وبتوفیق طاعت بدولت حصول حسنات واعمال صالحه رساند وهست خدای آمرزنده خطایا را
آمرزد بخشنده عطایا بخشد وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا تنکیر متابا برای نوعیت است
یا برای تعظیم است ای متابا عظیما عظیما تا شرط وجزا یکی نشود ایشان بدین قبل مغایرت بود واین جمله که
متضمن ثواب حسنات عطف است بر جمله ومن یفعل ذلک یلق اثاما که متضمن جزای محرمات معنی اینست
وهر که توبه کند واعمال صالحه ورزد پس بدرستی که او باز گردد سوی رحمت خدای باز گشتی که عند الله مرضی بود
وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا الزور مصدر است مفعول مطلق است از باب ضرب ...
ای لا یشهدون شهادة الزور جمله شرطیه یعنی واذا مروا باللغو تا آخر عطف است بر فعلیه سابق کراما حال است موصول
با صله عطف است بر موصولات سابقه معنی اینست وآنانکه بدروغ گواهی ندهند ودر مجلسی که دروغ گویند حاضر
نشود چون بگذرند در مجلسی که لهو ولعب بود بکرامت بگذرند وبلوث لغو ملوث نشوند ولعب میان نکردند
وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا جمله شرطیه عطف است بر موصولات سابقه ونفی متوجه
سوی فلامر نفی اثبات است بر طریق لم اتک طمعا بل زیادة ای یخروا عطف کالمنافقین علی صم وعمی بل سامعین بآذان
الفاظ ومتبصرین یعنی هدی معنی اینست وآنانکه چون یاد دهنده شوند آیات پروردگار نیفتند سجده
کنان وگریان جای دیگر گفت اذا یتلی علیهم آیات الرحمن خروا سجدا وبکیا وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ

ازواجنا و ذریاتنا قرة اعین و اجعلنا للمتقین اماما ایاتنا بصیغه واحد و جمع خوانند و معنی بر حسب او
دانند و آوردن جمع قلت یعنی اعین و ناوردن جمع کثرت یعنی عیون از جهت آنست که متقیان بر حکم و قلیل من
عبادی الشکور از شان ایشان قلت بود اختیار جمع قلة از جهة دلالت بر قلت ملایم باشد و جعلنا عطف است بر
هب لنا مفعول اولست اماما مفعول دوم است للمتقین متعلق است باماما امام باعتبار معنی جنس است بر طریق
ثم یخرجکم طفلا و جعلنا مؤول است بر جعل کل واحد منا و بعضی امام جمع ام دارند بر طریق نیام جمع نائم پندارند و بعضی
و جعلنا کامام واحد گویند و طلب توافق و اتحاد جویند ربنا هب لنا مقول قالوا است و یقولون صله موصول است
با صله عطف است بر موصولا سابقه یعنی اینست و آنانکه بگویند ای پروردگار ما ببخش ما را از زنان و فرزندان
روشنای چشمها مارا مقتدا ر متقیان پیشوا و پرهیزکاران و این خواهش بتقدم متقیان یا گویند خواهش صفائی بود
که بدان لائق مقتدای و درخور پیشوای شود یعنی این سوال کمال علم در دین مطلوب و طلب او کاری خوبست اولئک
یجزون الغرفة بما صبروا و یلقون فیها تحیة و سلاما خالدین فیها حسنت مستقرا و مقاما یلقون بصیغه
مضارع معروف ثلاثی از سمع بر صیغه مضارع مجهول از باب تفعیل خوانند و معنی بر حسب آن دانند و اولئک
مرفوع المحل بر ابتداست و جمله یجزون الغرفة خبر مبتداست جزا دو مفعول طلب کند مفعول اول قائم فاعل
الغرفة مفعول دوم است از غرفه جنس مراد است نه واحد چه جماعت را اشتراک یک غرفه نخواهد و بدلیل آیت
دیگر یعنی و هم فی الغرفات آمنون جماعت غرفات روی خواهد نمود ما در بما صبروا مصدریه است ای بصبرهم عن
المعاصی و عن المکاره و الشدائد و یلقون فیها تحیت یلقون است خالدین فیها ای فی الغرفات حالست حسنت
مستقرا و مقاما هر دو تمیز طرفست جمله اولئک یجزون الغرفة مستانفه است در جواب ما جزاهم یعنی اینست
وایشان جزا داده شوند غرفهای عالیه و بارجاهای سامیه بسبب صبر ایشان و بپویند تحیت و سلام فرشتگان در
حالی که در آن جاوید باشند غرفه مذکور ایشان را قرارگاه نیکو بود و موضع اقامت خوب باشد قل ما یعبؤا
بکم ربی لولا دعاؤکم فقد کذبتم فسوف یکون لزاما ما یعبؤا بکم ربی مستانفه است در جواب ماذا نقول
لهم حین الکافرین عن ثواب المومنین المتقین ما استفهام بود مفعول منصوب المحل است یعنی ای شیء یصنع یا
عبارت از مصدر بود مفعول یعنی ای عبث یعبؤا بکم اعتداد به عندکم استفهام برای انکار یعنی نفی و بعضی ما نافیه
دارند و بعضی مفسران این کلام را یعنی ما یصنع ربی بعذابکم ای اعتداده عندکم لولا دعاؤکم الاصنام دارند نظیر
او بعذابکم ان شکرتم پندارند بعضی ما یعبؤا بکم یعنی ما یصنع بخلقکم گویند و اد لولا دعاؤکم ما یعبؤا بکم لولا عبادة
عبادتکم جویند فاد رفقد کذبتم برای تعبیر کذبتم است از دعوت شرکا بالکنایه است از ترک عبادت خدای
فقد کذبتم دعوتم للشرکاء او فلم تعبدوا الله فسوف یکون لزاما ای ملازما مضمرین لولا امتناع است مذکور حینئذ
و الجمله تعبیر اینست یعنی اینست بگوی ای محمد صلی الله علیه و سلم چه کار دارد پروردگار من بعذاب شما ای چه
تعذیب کند اگر اله خواندن شما اصنام را ثابت نباشد شما اصنام را الهة خواندید و رسل را تکذیب کردید دعوت
شرکا آوردید بر وجه دوم یعنی چنین بود پروردگار را آفریدن شما را چه شما را آرد عبادت اصنام مکنید بر وجه
لزوم عذاب شوید بدین طریق خطاب مر کافران را بود و بعضی خطاب مطلق مردمان مراد دارند و اسناد کذبتم
بر طریق فعقروها اسناد فعل بعضی سوی کل پندارند صاحب کشاف هم بدین وجه رفته و از بین وجه اشکال هم برنیا
وجه تفصیل جسته و بدانکه در خاتمت سورت ذکر اوصاف مومنان و بیان احوال ایشان کرد و صفات جمیله و
نعوت گزیده ایشان را بتمام و کمال مبرهن گردانید بعد از آن بحکم بضدها تتبین الاشیاء ذکر لزوم عذاب کافران کرد
و دوام عذاب ایشان در بیان آورد هیچ نوعی نماند که مذکور نگشت هیچ قسمی نماند که شان او به بیان نپیوست
کلام با تمام رسید و سخن با نتها انجامید شکی نیست که منطق حق است و منتهای سخن است و الله اعلم و
فیضه اتم لا اله الا هو ربی توکلت علیه و هو حسبی سورة الشعرا این سورت مکی است مگر آیت والشعراء ی

ظ
کاملا

سورة الشعرا

یتبعهم الغاوون که مدنیست دویست و هفت آیت است هزار و دویست و هفتاد و هفت کلمه است پنج هزار و پانصد
و چهل و دو حرفست ربط این سورت با سورت فرقان آنست که افتتاح هر دو سورت ذکر قرآن است و نیز در سورت
فرقان ذکر طاعت و عبادت و رد کفر کافران بود درین سورت نیز همچنین معانی روی نمود و نیز ختم سورت فرقان
بذکر کافران و وعید ایشان بقوله تعالی فقد کذبتم فسوف یکون لزاما آمده و در آغاز سورة شعرا لعلک باخع نفسک الی
آخرها در شان کافران مذکور شده و بدانکه سورت را بذکر آیات قرآن و مدح افتتاح کرد بعد جمله لعلک باخع الی آخرها
برای تسکین حزن پیغامبر صلی الله علیه و سلم و قصه موسی علیه السلام و انه لتنزیل رب العالمین جمله تلک آیات الکتاب که
درین سورت معطوف انداخت و ذکر قرآن را با ذکر قرآن مربوط ساخت بعد معطوف علیه از معطوف بعد نیست در کشاف
در سورت نور تصریح بدین معنی است حیث قال الله تعالی و اقیموا الصلوة معطوف علی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و بین سورت
بعید ان یقع بین المعطوف علیه و المعطوف و اصل و ان طال بعد کلام در ذکر قرآن انجامید تا آنکه بذکر شعرا که بنو
شاعری معارضه قرآن می جستند با معطوف شاعران مذکور باشند بعد جمله و سیعلم الذین ظلموا الآیة بر خاتمه
بر وجه تذنیب آورد سورة مذکور بجمله سطور که متضمن وعید عید بد و عظیم تهدید است ختم کرد و شک نیست
که جملهای که از یک بابت اگر مقاصد آن متغایر بود از جهة اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود
کلیات مقرر دیگر است معترضاتی که در میان آمده میان کلامهای متصل واقع شده و جمله دیگر از هر نوع در جملها
که باید بعنایة الله و عونه بیان آن روی نماید و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب بسم الله الرحمن الرحیم
طسم تلک آیات الکتاب المبین حرف مقطعات متشابهات و معانی آن مخفیات سلف بتاویل نکوشند و بعلم
خدای حواله کنند و خلف تاویل کنند بعضی طا رمز ... و سین رمز سمیع و میم رمز مجیب پندارند و بعضی حروف
هجا گویند و سوگند بدین حروف جویند جمله تلک آیات الکتاب المبین بحذف لام بتقدیر لتلک آیات الکتاب
المبین جواب قسم بود یا جواب قسم محذوف باشد یعنی اینست سوگند یاد میکنم بطسم بدرستی که این آیات
کتابی کاملست کتابی ظاهر است جدا کننده میان حق و باطل است لعلک باخع نفسک الا یکونوا مومنین لابخع نفسک
بالحزن ان لا یکونوا برای تسکین دل پیغامبر صلی الله علیه و سلم معترضه بود لعل برای ترجی است و نوع هلاک مستلزم
امر باشفاق باشد بدین جهة لعلک باخع یعنی اشفق علی نفسک این شیء بود ان لا یکونوا مومنین بتقدیر لئلا یکونوا
متعلق است بباخع است نفسک مفعول است مر باخع را ای لعلک مهلک نفسک کونهم مومنین یعنی اینست
ای محمد صلی الله علیه و سلم بترس بنفس خویش ازین که هلاک شود بنا بر نابودن ایشان گروندگان و نابودن دین اسلام
را تصدیق کنندگان ان نشا ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین ان شرطیه جزا را جزم کرده
فظلت عطف است بر ننزل یعنی مستقبل شده جمله شرطیه تعلیل است بر عدم ایمان ایشان دلیل است زیرا که دلالت
میکند بدین که خدای عز و جل ایمان نخواسته باشد بر کسی الکلی ایمان نیارد چه حصول چیزی بی مشیت خدای احتمال
ندارد سوال جمع سلامت متخصص بذکر عقلا است صیغه جمع سلامت بر صفت اعناق بچه وجه رواست جواب
از اعناق اینجا مراد کرده ندارند بعضی افواج و جماعت پندارند یقال انا فی عنق من الناس ای جماعة و فوج
یا آن رقاب که اعضای رؤس کافران و رؤسای ایشان مراد شوند باعتبار ارادت عقلا در صفت او صیغه جمع
سلامت چون اسود آرا می آرند یا اعناق حقیقی مراد شود لکن صفت خضوع صفت عقلا است موصوف او در حکم
عقل بود چون رایتهم لی ساجدین در صفت کواکب و بلغت منا البلغین در صفت دواعی صالح برای جمع مذکر باشد
یعنی اینست اگر بخواهیم ایمان ایشان علامتی از آسمان که بران گردنهای ایشان با سران قوم ایشان با جماعت و
افواج ایشان جامع شوند و در طاعت سر در آرند فرود آریم و ایمان و اسلام و ادعام و استیذان آریم لکن اینجا
ایشان نخواستیم ایشان را در شقاوت داشتیم و برناگرویدن ایشان قلق و اضطراب برای چه باشد و ما یاتیهم من
ذکر من الرحمن محدث الا کانوا عنها معرضین این جمله عطف است بر مضمون جمله سابقه یا حالست از

مو

سلامت م
ظ
اذعان

بتعیم

مو یدست مرعدم ایمان ایشان را ای لم نشا ایمانهم وما یاتیهم من ذکر الی آخره من در من ذکر زائده است در فاعل
ما یاتیهم من ذکر من الرحمن صفت من ذکر ای کائن من الرحمن الا کانوا عنها معرضین استثنای مفرغ آمده حال از
مفعول ما یاتیهم واقع شده ای ما یاتیهم من ذکر الرحمن الا فی حال کونهم کانوا عنه وان معرضین واین کلام اگرچه
از روی صورت نفی واستثنا است از روی معنی شرط وجزا است چنانچه در حدیث فلا تسالونی عن شیخ الآخر انکم کفته
اند ودر قول سعید بن مسیب رضی الله عنه ما یئس الشیطان من بنی ادم قط الا ایام من قبل النسا بدین وجه رفته اند
ای کلمات یاتیهم من ذکر من الرحمن محدث الا کانوا عنه معرضون وجوه اعراب وسوال وجواب در سورة انبیا گذشته
وبیان شرح رفته معنی اینست ونمی آید ایشان را ذکری یاد کردی با سرعتی انکه کار تو پیدا شد از عدم بوجود
امده مگر انکه از ان اعراض کننده باشند واز قبول معرض شوند فقد کذبوا فسیاتیهم انباء ما کانوا به یستهزؤن
ای یوم یحشرون ویبعثون فا سببیه است از قد اعرضوا فقد کذبوا یعنی اعراض ایشان سبب تکذیب است چون
ایشان اعراض کردند چنانستی که تکذیب کردند چنانچه گویند می زار السلطان فقد زار الشیطان من اذی سلما
فقد هدم الکعبة انباء فاعل سیاتیهم آمده به صله یستهزؤن است برای رعایت فاصله مقدم شده وجمله سیاتیهم
عطف است بجمله مقدرة بقرینه سیاق یعنی فقد کذبوا فاستهزؤا فسیاتیهم معنی اینست چون اعراض کردند
پس بدرستی که تکذیب کردند بر استهزا آوردند وزود بود که ایشان را بیاید در روز حشر ونشر خبرها رفعت و
عظمت انچه بدو استهزا میکنند وبتکذیب پیش آمدند واز دین وقران ونبوت پیغامبر صلی الله علیه وسلم معرض شدند
خبر رفعت وعظمت معاینه کنند لاجرم خجل وشرمنده شوند اولم یروا الی الارض کم انبتنا فیها من کل زوج کریم
ان فی ذلک لایة وما کان اکثرهم مؤمنین وان ربک لهو العزیز الرحیم همزه استفهام واو برای عطف
است معطوف علیه محذوف استفهام برای انکار است وانکار نفی اثبات است وجمله تعلیلات بر حشر وبعث
که مضمون جمله سابقه است دلیل است بر وزیرا که اثبات اصناف اثبات بعد تابید کنتی نظیر بعث اموات آ
کریم صفت است مر زوج را آیت اسم ان است فی ذلک خبر است ابجمله تاکید است اثبات کافران بر کفر علامت انتفا
عبرت وامارت انکار بر مضمون ابجمله است بظهور علامت انکار سامعان را تنزیل منزله منکران کرد وجمله را
موکد بتوکید آورد همچنین در جمله وان ربک لهو العزیز یعنی الذی الغالب کنایت است از لهو العزیز بر تعاقب
وثبات کافران بر کفر علامت آنست که ایشان مضمون این جمله را باعتبار معنی مکنی عنه منکر اند محتاج سوی
توکید کردند سوال از جهة ثبات بر کفر انکار انتو صفت رحیم است جهتی نمی نماید جواب اگر ترکیب متضمن
دو حکم باشد سامع یکی را از ایشان ودر دوم متردد یا حال ذهنت بود چون ان زیدا شاعر ومنجم باعتبار انکار در
یکی توکید واجب آید یا خلو ذهن از دیگری تاکید بغیر حاجت ننماید معنی اینست ایا نه نگریسته اند وندیده
اند سوی زمین چند رویانیم در زمین هر جفت کریم یعنی نفع رساننده وفایده دهنده کن بیده وپسندیده ثابت
گردیده عرب لفظ کریم بمعنی نافع استعمال میکنند فلان رجل کریم بمعنی کثیر النفع دانند بدرستی که در اثبات با
منافع وخاصیتها هر آینه آیتی است عظیم وعلامتی است فخیم بر قدرت قادر تعالی وفطرت خالق جل وعلا دا
بر اخبار اموات وبعث بعد از وفات تواند بشنو کافران بخشی ایمان بدیده وبدولت اسلام رسیده وبدرستی
که پروردگار تو هر آینه قوی است غالب است تواند که انتقام کند رحیم است بر کسی که ایمان آرد سوال افراد کثره
از هر صنع از نبات ایات بود توحد آیت را وجه چیست وترک ایراد جمع بر چه معنی است جواب اصناف هر چند
که بسیار است وافراد هر صنفی که شمار است این همه نظر بنوع ثبات یکی است اعتبار توحد بدین معنی است واذ
نادی ربک موسی ان ائت القوم الظالمین قوم فرعون الا یتقون اذ ناظر فت مراد کر محذوف را
وجمله واذ کر عطف است بر مضمون لعلک باخع نفسک که منع بخع وذکر فنادی تسلیه پیغامبر است صلی الله علیه وسلم
آمده بتقدیر لا تحزن قوم فرعون بدل است از القوم الظالمین یا عطف است بطریق بیان الا یتقون راجز الهم علی عدم

التقوی استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است یعنی امر است لیتقوا معنی اینست ویاد کن ای محمد صلی الله علیه و
سلم آن هنگام که ندا کند پروردگار تو موسی را بر قوی که ظالم اند یعنی قوم فرعون بیا الا یتقون گویان ولو ایشان تقوی
پرهیزکاری جویاند قال رب انی اخاف ان یکذبون ویضیق صدری ولا ینطلق لسانی فارسل الی هارون جمله تا
مستانفه است در جواب ماذا قال موسی حینئذ رب انی اخاف مقول قال است ان یکذبون مفعول است مر اخاف را و
تاکید او از جهة ایران مخافت بر وجه وکادت ویضیق صدری عطف بر اخاف ولا ینطلق لسانی عطف است بر یضیق فا
در فارسل سببیه است بر طریق اینک فاکو معنی هارون مجرد الی است برارسل ای فارسل الوحی والجبرائیل الی هارون
معنی اینست گفت موسی ای پروردگار بدرستی که من میترسم از ین که مرا تکذیب کنند ودروغ زن دانند و
ونیک مرا بد بشنوند وناخوشی می شوند وجان من بسبب تنگی وناخوشی دوان نمی شود وزبان من روان نمی شود
بفرست وحی سوی هارون واو را بمنصب پیغامبری برسان با من در کار شریک گردان ولهم علی ذنب فاخاف ان
یقتلون ذنب مبتدا است لهم خبر مبتدا است علی متعلق است بظرف مستقر یعنی لهم فاخاف ان یقتلون فا سببیه آ
ان یقتلون مفعول است مر اخاف را وابجمله عطف است بر انی اخاف ان یکذبون معنی اینست ومر قوم فرعون را
بر من گناه کشتی قبطی هست ترسم که بدان گناه مرا بکشند وکینه او بکشند قال کلا فاذهبا بایاتنا انا معکم مستمعون
انا معکم ای معک ومع اخیک بالنصرة ومع من ارسلتما الیه بالعلم والقدرة مستمعون یعنی سامعون ما تقولان وما یقو لون
قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال الله تعالی کلا حرف ردع است نقیض حرف تصدیق است جمله که بعد
اوست مقول قال است فاذهبا عطف بر جمله که مفهوم کلا است ای ارتدع عن الخوف بامری جعلنا اخاک رسولا معک
فاذهبا جمله انا معکم مستمعون تعلیل است تاکید او از جهة تقدیر ملوح است امر بذهاب برای تبلیغ سوی قوم فرعون
فرعون ملوح بر وعده که انا مستمعون کنایت از وست سامع را از معنی مکنی تنزیل منزله سائل کرد جمله را موکد آ ورد
معنی اینست گفت خدای عز وجل که از خوف باز مان نه چنین است که تو می ترسی دعا ترا اجابت کردیم
برادر ترا با تو رسول ساختیم هر دو بروید وتبلیغ رسالت کنید بدرستی که ما شما را یاری خواهیم کرد ظفر ونصرت
خواهیم آورد بجانب کسانیکه سوی ایشان قادر بیر فرستاده شده اید می دانیم بر ایشان قادر بر قهر ایشان می توانیم
فاتیاه فقولا انا رسول رب العالمین ان ارسل معنا بنی اسرائیل فرعون فاتیا یعنی عطف است بر اذهبا فقولا عطف
بر فاتیا انا رسول رب العالمین مقول قولا است افراد رسول یا محمول بودن بدو کس باعتبار انکه صیغه فعول میان
مفرد وتثنیه وجمع مشترک آمده چنانچه در ایت ان الکافرین کانوا لکم عدوا مبینا تحقیق شده یا انا را بتاویل بان
کل واحد کند یا دو کس را از جهت اتحاد عمل در حکم یک کس دانند تاکید او از جهت انکار است ان در ان رسل
مفرد است چه رسالت متضمن معنی قول است ابجاد وجمله محذوف است ای کا نتما ما ای ذلک معنی اینست
پس بفرعون بیائید پس پیش او بگوئید که ما فرستاده پروردگار جهانیم بپیغام خدای عز وجل میرسانیم که بفرست
با ما بنی اسرائیل قال الم نربک فینا ولیدا ولبثت فینا من عمرک سنین وفعلت فعلتک التی فعلت وانت
من الکافرین قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال فرعون حین قالا ذلک جمله الم نربک فینا ولید
مقول قال است استفهام برای رد انکار است وانکار نفی اثبات بود ای اینناک ولیدا فینا من عمرک سنین عطف
است بر مضمون الم نربک یعنی ربیناک وفعلت فعلتک التی فعلت این جمله عطف است بر لبثت وانت من الکافرین
حال است از مفعول نربک معنی اینست گفت فرعون ایا تربیت نکردیم ترا دران حال که کودک بودی از دست
کشیدیم وبرضع سپردیم دران حال که در معرض تلف بودی برخویش آوردیم تربیت کردیم میان ما بصفت اولاد
بعضی از سالهای عمر خود درنگ کردی آخر بمخالفت وعداوت پیش آمدی وحق نعمت ندانستی بکفران نعمت بوسیدی
وکردی کاری که کردی وجریمه که آوردی نفس را مثت ردی وبقتل آوردی مرتکب جریمه قتل گشتی از کسانیکه
کفران ورزیدند ورعایت حقوق نعمت لازم ندیدند قال فعلتها اذا وانا من الظالین ای من الجاهلین

او من الناسين للمقدار و انا من الظالمين حالست از فاعل فعلتها ای فعلت تلک الفعلة اذا فعلت فی حال کونی من
الضالين **سوال** فعلی که متصل اذن فعلت بود جواب و جزا باشد فعلتها اذا و انا من الضالين حالست از
فاعل بعد کلام فرعون جواب بود او سائغ نمود لیکن فعل مذکور جزای احسان او نتواند **جواب** احسانی که
مسبوق باشد باغراض مترتب بر و بود مظنه استحقاق اینچنین سزا دادند و احسان مذکور را از مودی ایذا
پندارند **سوال** اکر فعلتها اذا جزا ایذای فرعون کویند و انا من الضالين منافی سزا بودن بیان برای چه
جویند **جواب** و انا من الضالين بیان وقوع سزا بغیر فضل بود و ان منافی سزا بود نباشد **معنی ایت** کفت موسی
کرده ام این کار در ان هنکام کرده ام و حال اینست که من از نادانان بودم مشت زدن سبب کشتن نمی دانستم تا در پی حال
از خاطیان باشم بقصد تادیب در فعل افتادم این کار از من بر وجه خطا زاد زدن او برای تادیب بقتل افتاد
فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ لما ظرفست و مضافست سوی جمله که بعد اوست
ففررت با معطوفات خویش عطفست بر فعلتها **معنی ایت** پس از شما یعنی از تو فرار انداختم در ان هنکام
که از شما ترسیدم پس پروردکار من مرا ولایت حکم بخشید و از مرسلان کردانید وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ
أَنْ عَبَّدْتَ بَنِي إِسْرَائِيلَ تلک مبتداست اشارتست بر نعمت تذنیب نعمت بدلست از تلک جمله تمنها علی
صفتست مر نعمت را ان عبدت بتقدیر بان عبدت متعلق است بر تمنها بنی اسرائیل خبر مبتداست بر طریق
هذا بطلک بنی اسرائیل را بنده ساخته بودی ایشان و فرزندان ایشان را انواع جفای نمودی نعمت بمقابله جفا
محو کشت و منفعت بمعارضه مضرت بعدم پیوست و تواند بود که ان عبدت خبر مبتدای بحذف مضاف بود
تلک اثواب عبدت بنی اسرائیل است مبنی علیه معنی چنین آید آن نعمتی که می نهادی یعنی تربیت از بنده
ساختن بنی اسرائیل است نعمتی مبنی بر جفا شود نعمت نباشد ملحق بجفا بود در اینچنین نعمت چه جای امتنانست
و تواند بود که تلک اشارت بر نعمت مبنی باشد ان عبدت بیان او بود علی حذف الجاریه یا بر وجه بحکم خبر مبتدا
و اینجمله یعنی تا آخر عطفست بر مضمون جمله سابقه ای فعلت التی فعلت ذلک اشارت تذنیبا التی ذکرت با
معترضه است برای بیان رد منت فرعون معنی چنین آید نعمت یعنی بنده ساختن بنی اسرائیل نعمت است منت
می نهی بران چه منت نهادنست بر تربیت که مبنی بر تعبدست منت نهادن بر تعبید بود و همه دانند که
این نعمت بود اکر این نعمت بود این منت نهادن ببرد و بدانکه تعبد بر تسلیم تربیت یافتن موسی از فرعون
عمل موسی کفران نعمت نبود بلکه خواهش ایمان محض نیکخواهی روی نمود بمخافت فرعون خود را برون
رد انکار سوال شد و برای اصلاح دین آمد اهل دانش دانند که بعمل تربیت فرعون از موسی جریمه نیامده
و کفران نعمتی واقع نشده قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ قال مستانفه است در جواب ماذا قال فرعون و ما
رب العالمين مقول قالست و ما برای سوال از صفت است **معنی ایت** چون ایشان یعنی موسی و هارون بر حکم
فرمان کردکار چون انا رسول رب العالمين کفتند و از وی انقیاد فرمان رب العالمين در فرستادن بنی
اسرائیل جستند فرعون در جواب ایشان و ما رب العالمين کفت و بیان حقیقت رب العالمين جست قَالَ
رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال موسی
حین قال فرعون ذلک رب السموات و الارض خبر مبتداست ای رب العالمين رب السموات و الارض ان کنتم
موقنین شرطیه است مستغنی از جزا اکتفا بما مضی **معنی ایت** موسی کفت پروردکار عالمیان پروردکار
آسمان و زمین است و آنچه میان ایشان است اکر شما ایقان کنید و دل بر استیقان آرید قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا
تَسْتَمِعُونَ مستانفه است الا تستمعون مقول قالست **معنی ایت** کفت فرعون مر کسان را که کرد او بودند
و پیش او اطاعت نمودند نمی شنوید و بر سخن موسی کوش نمی دادید قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ اینجمله
نیز مستانفه است **معنی ایت** کفت موسی خدای عالمیان پروردکار شما و پروردکار شما از پیشینیان است قال

اساءت تذنیب

بمخافت

ان رسولکم

إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ قال مستانفه است ان رسولکم تا آخر مقول قالست تاکید جمله از جهة رد انکار
است سامعان را بران اصرار است چه شبهه نیست که موسی خود را دیوانه نمی دانست و یکی از ایشان اثبات نمی توانست
معنی ایت کفت فرعون بدرستی که انکه سوی شما فرستاده شده هر آینه رسولی مجنونست رسول خواندن فرعون
او را بر وجه استهزاست و مجنون خواندن او جنونست قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ
اینجمله نیز مستانفه است **معنی ایت** کفت موسی پروردکار مشرق و مغرب و آنچه میان ایشانست همه آفریننده
و از عدم موجود کرداننده و همه هلاک کرداننده و مالک و ربست اکر شما در یابید و براه نیک ادراک شتابید
قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ لام در لئن اتخذت موطیه قسم است بر شرط در آمده
لاجعلنک از روی لفظ جواب قسم است و از روی جواب آمده **معنی ایت** فرعون خود را در غضب آورد
با موسی زبان طعن دراز کرد و کفت سوکند یاد میکنم اکر تو جز من الهی دیکر بکیری و الوهیت دیکری بر خود به
پذیری چون ترا بدین صفت دانم هر آینه از بندیان کردانم و بدانکه فرعون چون جهل داشت در حق خدا
عز و جل سوال از حقیقت جایز پنداشت و ما رب العالمين بر زبان آورد بر کمان خویش از حقیقت کرد چون
از موسی جواب رب السموات و الارض متضمن بیان صفت شنید کمان این که جواب غیر مطابق سوال داشت
کسانی را که کرد بر کرد او بودند شنوانید چون دوم باره موسی مثل آن جواب یعنی جواب به بیان صفت ذکر کرد
فرعون او را در سحر کشید و در معرض جنون رسانید سوم بار همین نوع جواب کفت فرعون بر آشفت دراز
کرد و در ایعاد بندخانه آورد در اخبار آورده اند که فرعون بندخانه داشت تاریک و عمیق از مردمان
بعید و سحیق که کسی آواز و نشود و آواز کسی او را نرسد کسی را که در و بیند از زنده بیرون نیاید و سختی
و دشواری رحلت نماید بندخانه او از قتل بدتر بود و ایعاد بقتل نکرد وعید بندخانه از قتل است قَالَ أَوَلَوْ
جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ قال جمله مستانفه است در جواب ما لو جئتکم بشیء مبین واو حالست و لو متصل است همزه
بر حال در آمده مفید توبیخ بر حال شده ای اتفعل ذلک و لو جئتک بشیء مبین **معنی ایت** کفت موسی ایا خواهی
کرد آنچه میکوی اکر چه حجتی ظاهر پیدا آورده ام از حجتی که بر صدق خویش دارم قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ
الصَّادِقِينَ این نیز مستانفه است فات به مقول قالست **معنی ایت** فرعون کفت اکر از راستکویانی
حجتی که داری بیار و اکر حق میکوی برهانی که داری پیدا آر فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ عطفست بر
قال اذا ی مفاجات معمول معنی مفاجات است مضاف سوی جمله اسمیه و اذا با عامل خویش بر جمله القی معطوف
شده **معنی ایت** پس بیفکند موسی عصای خود را پس ناکاه عصای مذکور ماری کشت و سر بر آورده کفچه
کشیده مرئی با موسی بهانست کو بیان سوی فرعون دوید فرعون از هیبت او حیران کشت و در باز داشتن و
کرفتن او از موسی خواهش پذیرفت مار مذکور باز عصا کشت و بهیئت اول پیوست وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ
بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ و نزع یده عطفست بر القی عصاه **معنی ایت** موسی دست خویش از جیب یا از زیر
بغل بیرون آورد ناکاه دست سپید پیش چشم بندکان چون آفتاب روشنای پیدا کرد فرعون متحیر تر کشت
و بدریای حیرت پیوست قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا
تَأْمُرُونَ قال مستانفه است حوله لفظا منصوبست بر ظرف با ضمار کائنین و محلا منصوبست بر حال از
جهة مبتدا و مسد کائنین ان هذا الساحر علیم مقول قالست تاکید او از جهة ابراز مقصود بر وجه وکا
دتست و این نوع تاکید نیز بلغا را در کلام عادتست جمله یرید صفت دیکرست مر ساحر را یا مستانفه
در جواب ماذا یرید فماذا تامرون فاسیه است ما استفهام ذا بمعنی الذی است تامرون صفت اوست
مای استفهامیه مبتداست موصول با صله خبر مبتداست **معنی ایت** چون دانست که او ساحر است کفت
مر ندیمان خود را بدرستی که هر آینه این مرد ساحر سخت است و در سحر دانای محکم است میخواهد که از

زبان م

زمین شما شمارا بسحر خود بدر کند و ملک را خود تصرف کند در شأن او اندیشه باید و در حق او فکری شاید آنچ
در شأن او می فرمایید و در باب او چیزی باندیشه آید کیست از کمال حیرت بود که خود را با کمال جبروتی با مور
امر ما نورات خویش بجمع سوی امر ایشان پرداخت قالوا ارجه واخاه وابعث فی المدائن حاشرین یاتوک
بکل سحار علیم این جمله نیز مستانفه است ارجه واخاه مقول قالوا است وابعث فی المدائن عطف است بر
ارجه یا ترک جواب امر است معنی اینست کفتند کروه فرعون که موسی و برادر او را بسته آر و قطار او را در قضیه
ایشان تاخیر دار و بفرست در شهرها جمع کنندکان را تا بیایند بر تو با ساحران دانا فجمع السحرة لمیقات یوم
معلوم وقیل للناس هل انتم مجتمعون عطف است بر جمله محذوف معطوفه بر قالوا ای وابعث حاشرین
وذهبوا الحشر فجمع السحرة لمیقات یوم معلوم وهو یوم الزینة فی وقت الضحی وقیل للناس عطف است
بر جمع وهل انتم مجتمعون استفهام برای امر است ای وقیل الناس اجتمعوا معنی اینست پس ساحران جمع
کرده شدند و جمع عظیم کرد آمدند برای میعاد روز معلوم و آن روز عید بود و او را یوم الزینة میخوانند و علت
آن کفته شد و کفته شد مردمان را که جمع شوید تا معامله ساحران با موسی به بینید لعلنا نتبع السحرة ان
کانوا هم الغالبین این جمله مستانفه است در جواب ماذا تصنعون بهم ان غلبوا موسی معنی اینست شاید
بود که ساحران را پس روی کنیم اگر ایشان بر موسی غالب آیند و در جهان وقت خویش غایند کلام کنایت از نفی اتباع
موسی است مقصود ایشان نه اتباع فلما جاء السحرة قالوا لفرعون ائن لنا لاجرا ان کنا نحن الغالبین قال نعم
وانکم لمن المقربین لما ظرف مر قالوا را وجمله عطف است بر فجمع السحرة جمله ائن لنا لاجرا ان کنا نحن
الغالبین مقول قالوا است واستفها برای تقرر است یعنی جمله مخاطب بر قرار ان کنا نحن الغالبین و نعم
تصدیق مر مضمون ان لنا لاجرا ای نعم ان لکم لاجرا وانکم اذا لمن المقربین عطف است بر مضمون نعم و نعم
تصدیق مضمون جزا است اذا در محل خویش بود جواب و جزا باشد و صاحب کشاف جمله وانکم اذا لمن المقربین
را عطف بر ائن لنا لاجرا نهاده است و این مشکلات زیراکه آن قول سحره بود و این را فرعون قائل است مگر
بر طریق عطف ومن ذریتی که مقول ابرهیم است بر کان انی جاعلک للناس اماما که مقول الله است دارند
تحقیق این بر سورة بقره کذشته تاکید آن از جهت آنست که سامعان یعنی ساحران الخطاطی و بعدی که از فرعون
داشتند امارات آن بود که کو قریب خویشتن فرعون منکر باشد از جهت ظهور امارات انکار ایشان را منزله
منکر کرد و جمله را موکد آورد معنی اینست پس هر گاه ساحران آمدند فرعون را کفتند آیا ما را اجری خواهد
بود اگر حجت ما را رجحان و غلبه روی خواهد نمود کفت فرعون آری شما را اجری بود و مزدی عظیم
باشد و بدرستی که اگر شما غالب آیید از نزدیکان و مقربان ما باشید یعنی از همه بمجلس در آیید و بعد از همه بیرون
روید ایشان را وعده جاه قرب خویش نمود که جاه بالاتر از مال بود و عاقل از مال سوی جاه مایل تر باشد قال
لهم موسی القوا ما انتم ملقون فالقوا حبالهم وعصیهم وقالوا بعزة فرعون انا لنحن الغالبون قال
جمله مستانفه اعنی ما انتم ملقون موصول با صله مفعول القوا است والقوا با متعلقات خویش مقول قال
است قالوا عطف است بر قال لهم موسی و قالوا عطف است بر القوا حبالهم بعزة فرعون با برای قسم است انا
نحن الغالبون جواب قسم است تاکید جمله از جهت آنست که موسی مضمون این جمله را از منکرات معنی اینست
کفت مر ساحران را موسی بیفکنید و سحر خویش افکنید و بکنید کاری که کننده آیید پس رسنهای خویش را که بتو ر
آورده بود و چوبهای مجوف که بزیبق پر کرده بودند افکندند در صحرا پراکنده کردند و کفتند بعزت فرعون
سوکند میخوریم که ما درین قضیه هر آینه غالب آییم کانهم حبال و عصی که بر وجه سحر روی نموده بود کویند
از هر نوع هفتاد و دو بود و بعضی کویند از هر نوعی هفتاد هزار بوده است فالقی موسی عصاه فاذا هی
تلقف ما یافکون تلقف بر صیغه مضارع بحذف تا بر طریق تنزل از باب تفعل و از باب سمع خوانند و معنی

برحسب آن دانند

بر حسب آن دانند این جمله عطف است بر جمله سابق جمله فاذا هی تلقف عطف است بر فالقی موسی عصاه ما یافکون
موصول با صله مفعول است مر تلقف را معنی اینست پس افکند موسی عصای خویش ناکاه این عصا مار شد بر رسنها
و چوبهای ایشان حمله آورد همه را می خورد و سحرهای که ساحران پدید آورده بودند در حلق خویش فرو می برد
فالقی السحرة ساجدین عطف است بر القی موسی عصاه ساجدین حالت از السحرة معنی اینست پس افکنده شدند
ساحران خدای سجده کنندکان ایمان بخدای آوردند و همه مر خدا را سجده کردند قالوا آمنا برب العالمین
رب موسی وهارون این جمله مستانفه است در جواب ماذا قالوا آمنا برب العالمین مقول قالوا است و
رب موسی وهارون بدل است از رب العالمین و در ذکر او تکرار است و در کلام فایده جزیل است که اگر رب
موسی و هارون مذکور نشدی فرعون اطلاق رب العالمین بر خویشتن کمان بردی رب موسی و هارون آورد دفع
وهم کرد معنی اینست کفتند ساحران ایمان آوردیم بپروردکار عالمیان او که پروردکار موسی و هارون
قال آمنتم له قبل ان آذن لکم انه لکبیرکم الذی علمکم السحر فلسوف تعلمون قال جمله مستانفه است
وامنتم له مقول قال است استفهام برای انکار است بر وجه توبیخ است لام صله تصدیق است مر وما آمنت
بموسی [illegible] لنا را ای بصداق لنا قبل ظرف است و تواند بود که استفهام برای تنبیه باشد یعنی قد آمنتم و جمله انه
لکبیرکم الذی از جهت رد انکار و جمله فلسوف تعلمون تذییل است معنی اینست کفت فرعون آیا تصدیق
کردید مر او را پیش از آن که من شما را دستوری دهم بدرستی که بزرگ شما است که شما را سحر آموزانیده و در سحر و
ساحری بدین مرتبه رسانیده پس هر آینه سر انجام شما و معلمان شما و بزرگان شما معلوم خواهد کشت و شأن
شما بظهور خواهد پیوست لاقطعن ایدیکم وارجلکم من خلاف ولاصلبنکم اجمعین این جمله تهدید
که مضمون جمله که فلسوف تعلمون بود و تفصیل وعیدی است که از وی روی نمود معنی اینست هر آینه همه
دستها و پایهای شما از خلاف یکدیگر یعنی دست راست و پای چپ قطع کنیم و همه را بر دار داریم قالوا لا ضیر
انا الی ربنا منقلبون قالوا جمله مستانفه است در جواب ماذا قالوا حین قال ذلک لا برای نفی جنس است
خبرش محذوف است لا ضیر دلیل است که زمعان علامت انکار مضمون این جمله است بظهور آورد معنی اینست
کفتند ساحران سلطان شده و بخلوص اخلاص در دین آمده نیست زیان در رفتن تن و جان زیراکه ما سوی
رحمت پروردکار خویش می رویم و در خور نعیم جاودان می شویم بعد کز خود بکنی و کر برانی از دار
جاه بباشدم باک انا نطمع ان یغفر لنا ربنا خطایانا ان کنا اول المومنین این جمله اشتمالست از انا الی ربنا
لمنقلبون لنا بمعنی ان لنا و تواند بود که مستانفه باشد در جواب هل یغفر لکم خطایاکم که ابتهاج بانقلاب بسوی
رب الارباب ملوح نطمع غفران بود بتقدیر ملوح نطمع داریم که بیامرزد برای ما پروردکار ما را کناهان
از جهت بودن ما اول مومنان در زمان پس فرعون بی عون آنچه ایعاد کرده بود کرد و آنچه کفته بود بظهور
آورد باقی قصه در سورة اعراف وطه کذشت و ذکر آن بالا مشروحه رفت واوحینا الی موسی ان اسر
بعبادی انکم متبعون فارسل فرعون فی المدائن حاشرین ان هؤلاء لشرذمة قلیلون وانهم
لنا لغائظون وانا لجمیع حاذرون حاذرون بالف و حذرون بغیر الف خوانند و حذرون را صیغه
مبالغه دانند ان مفسره است مر اوحینا را که فعلی است بمعنی قول بر طریق نادینا ان یا ابرهیم انکم متبعون
جمله معلله است برای نسبت چون خوف دریافت کردن باشد سلم بودن اسلم بود تاکید جمله از جهة آنست که
امر نسبت بران بخفیه بیرون آورده ملوح بدریافت کردن بود بتقدیر ملوح تاکید جمله سائغ نمود فادر
فارسل فصیحه است چند جمله بالا و چند جمله فرو محذوف است ای فاوحینا الی موسی ان اسر بعبادی انکم
متبعون فاسرو بلغ فرعون الخبر و اراد ان یتبعهم فارسل فی المدائن حاشرین فذهبوا الحشر و اهلها
فاجتمعوا فاتوا بهم الی فرعون فقال ان هؤلاء لشرذمة قلیلون وانهم لنا لغائظون عطف است بر ان

هولاء لشرذمة لنا متعلق است بمضمون لفظ انکه که بعد لام در قبل ما او عمل کند یا محمول بر تقدیم و تاخیر است
اعتبار تقدیم و تاخیر در کلام عرب کثیر است و انا لجمیع حاذرون عطف است بر انهم لنا لغائظون و تاکید ان
هولاء لشرذمة قلیلون از جهت آنست که مشاهدهٔ شاهدان و سامعان خروج ایشان را علامت آنست که
قلت صنع علیشان را منکر شوند از جهة ظهور علامت انکار تنزیل منزله منکران بود جمله را موکد
کرد و تاکید جمله وانهم لنا لغائظون از جهت آنست جماعتی بنی اسرائیل میان ایشان بودند و بصورت
دوستی با ایشان می نمودند و آن علامت مضمون انجمله را موکد بود از جهت ظهور علامت انکار تاکید جمله
مانع نمود بیرون آوردن بنی اسرائیل از میان قبطیان و در دنیا کرد ایند در نکردن ایشان علامت انکار
ایشان بود و قوت لشکر فرعون بظهور علامت انکار تنزیل منزله منکر مصر کرد جمله انا لجمیع حاذرون را
موکد بتوکید آورد **معنی اینست** و بسوی موسی وحی کردیم که ای امر بعبادی یعنی بندگان مرا شب بیرون
کسی را مگذار و همه را برابر خود بیرون بدرستی که قبطیان دنباله شما خواهند کرد و بر شما حمله خواهند
آورد چون شب بیرون آیند پس از دنباله کردن دور روید دنباله کردن زیان نکند و شما را در محاربه نیفکند فرعون
سوی شهرهای که در ضبط او بود حشر کنندگان فرستاد و از گرفتن بنی اسرائیل خبر داد ایشان جمع شدند پیش او کرد
آمدند ایشان را گفت بنی اسرائیل جماعتی قلیل اند و بدرستی که ایشان با ما غیظ و دشمنی دارند و بدرستی که ما
جماعتی بسیاریم و هیبت و استعداد داریم و در استعداد دیگر میکوشیم **روایت** چون علیه السلام بر حکم
و او حینا الی موسی ان اسر بعبادی بنی اسرائیل را فرمان رسل و ایشان به بیرون آوردن مستعد کردانید شب
عاشور بهانهٔ ضیافت دختران که برای خدمت در خانهٔ قبطیان بودند طلب کردند ایشان و دیهان قبطیان
بعاریت استده در خانهای پدران خویش آمدند و بعضی گویند در هر خانهٔ ایشان فرزندی وفات یافت
بدان مشغول شدند موسی و بنی اسرائیل از تعلق ایشان بی تعلق بیرون آمدند و بعضی گویند حق تعالی بر ایشان خواب
گماشت همه را خفته داشت دوازده سبط بنی اسرائیل هر سبطی پنجاه هزار مرد جنگی بودند اتفاق کردند بعضی
بزیادت بیست هزار و بعضی بزیادت هفتاد هزار گویند که در بیرون آمدند تابع موسی شدند صغار فرود
هژده ساله و کبار بالای شصت ساله و سفها از کبار و صغار در شمار بیها نیاورده بجانب بنده توجه کردند
بعد بیرون آمدن ایشان فرعون را خبر شد فرعون لشکر جمع آورد و دنباله ایشان کرد لشکر خویش را گفت که
ایشان جماعت قلیلند از متر سید و دنباله کنید لشکر که جماعت شتراک یا شتراک چند هزار مرد بتیغ بدین را
اند که خوانند توان دانست خود در کثرت عدد او بسیاری عدد چه مقدار باشند امام کلبی گفته عدد لشکر
فرعون وششصد هزار مرد بودند با چیزی زیادت از آن می نمودند چون لشکر موسی را بنجرا در لشکر
فرعون نظر افتاد از کثرت لشکر هیبتی و خشیتی روی داد با موسی انا لمدرکون گفتند و ثبات از عون خدای
می جستند موسی علیه السلام ایشان گفت اگرچه دنباله ما خواهند شتافت ما را نخواهند یافت ما را مدد خدا
است و عون حق جل و علا است در لشکر فرعون ابری برآمد و تاریک پیش آمد شب روشن تر از روز بود قوم فرعون
از جهة تاریکی توقف کردند و قوم موسی در سرعت پیر شدند در کرانهٔ دریا رسیدند بی کشتی بعبره کردن
بغیر کشتی فرمود و ما را می فرمائی موسی گفت آری من در کرانهٔ دریایم بعبرت کردن فرموده شده ام میفرمایم
یوشع خود را در دریا انداخت بی آنکه سم اسپ او در آب غایب شود گذار رفت باز عنان کرد ایندهم بدین
صفت باز گفت ایشان گفتند مسافت عرض آن مواز نهٔ چهار فرسنگ است گذار شدن نتوانیم و جز بکشتی حیله
نمیدانیم موسی علیه السلام خویش بر آب زد در آب دوازده راه پیدا آورد خلیفی آن را خشک کرد موسی بران
گذار شدن رخ آورد دوازده سبط دوازده راه مذکور در آمدند در آب طاقها پیدا آمد یکدیگر دیدن
گرفتند که تعلق گذار شدند و همه از آب بیرون آمدند بعد از آن فرعون رسید دوازده راه خشک شده در

آب دید

آب دید و گفت در آب راهها پیدا آورده امر مرا دغان و انقیاد کرده فرعون بزرگی نا بوده جستانا
ربکم الاعلی گفت رهبر ایستاده بود ایشان را گفت این حال کسی در دریا معاینه نکرده است و مثل این معجزی بیاورد
است راه بیابان کیرید و منفت سیر بدو بیارید فرعون خواست که اتباع او کند و لشکر را در پیر خشک افکند جبرائیل
علیه السلام بر مادیان سوار شده سوی فرعون گذشت و پیش پیش فرعون خود را بدریا رسانید فحل فرعون سوی آن
مادیان مایل گشت قوی بود در ضبط فرعون نیامد در آب در آمد لشکر همه متابع فرعون شدند و در آب در آمدند کسی
نماند که باز رفت و در پی راه مصاحب او نگشت ناگاه آب متلاطم گشت فرعون با لشکر بغرق پیوست لشکر موسی آواز
آب شنیدند و پیش از موسی پرسیدند و گفتند فرعون غرق گشت و در پی راه آب بانتی رفت باقی قصه بالا گذشته
و ذکر آن بشرح پیوسته فَأَخْرَجْنَاهُم مِّن جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ كَذَٰلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ فَا
فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِينَ فا فصیحه است ای فقال لهم ان هولاء لشرذمة قلیلون و کذا فاتفقوا علی الاتباع فاخرجنا
کذلک صفت مصدر محذوف ای اخرجناهم کما اخرجناهم و تواند بود که خبر مبتدای محذوف بود ای لامر
کذلک و جمله تذییل باشد و اورثناها بنی اسرائیل عطف است بر فاخرجنا فاتبعوهم عطف است بر فاتبعوهم مشرقین
حال است **معنی اینست** پس بیرون آوردیم فرعون و لشکرهای او را از باغها و چشمها و گنجها و مقام بلند بزرگ
و جای گزیده چنانچه خواست ما بود و از قدرت ما روی نمود و میراث دادیم آن مذکور را بنی اسرائیل را پس دنباله
ایشان کردند در حالتی که در روشنای در آمده بودند یعنی روز شده بود و ایشان را روزی نمود فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ
قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرَكُونَ لما مضافست سوی جمله فلما تراء الجمعان ظرفست مر قال اصحاب موسی انا لمدرکون
مقول قال است تاکید او از جهة آنست که موسی علیه السلام مضمون جمله را از منکرانست که گفت اگرچه فرعون از
پی ما شتابد ما را در نیابد **معنی اینست** پس هرگاه که دو لشکر یکدیگر را دیدند ترسیدند اصحاب موسی جانی
کنند و پیش موسی انا لمدرکون گفتند قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ معی بفتح یا و سکون او خوانند و معنی یکی دان
قال جمله مستانفه است ربی اسم انست مر ان را معی خبر اوست کلا حرف ردع است جمله مقول قال است معی
متابعت ملون تاویل کنند خلق معیت را بعلم و نصرت و هدایت ما ول کردانند سیهدین مستانفه است
در جواب ما یصنع یا چیزی دیگر است **معنی اینست** گفت موسی نه چنین است که شما میگوئید و این نخواهد بود
الحذ شما از آن می ترسید روی نخواهد نمود بدرستی که پروردگار من حال من میداند یاری کرده من می تواند تحقیق
است مرا نجات از فرعون و از لشکر او و آخر کار من و متابعان من نجات و فلاح خواهد بود فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ
أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ فاوحینا عطف است بر او حینا الی موسی ان
اسر ان مفسره است فای فانفلق فصیحه است ای فضربه فانفلق و کان با اسم و خبر خویش عطف است بر جمله
فانفلق **معنی اینست** پس وحی کردیم که بزن بعصای خود دریا را بعصا زد دریا را شگافت لشکر موسی در
دریا دوازده راه یافتند طول هر راهی فرسنگ پس هر فرقی از دریا همچو کوه بزرگ است و از آن آب بجدای پیوست
وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخَرِينَ وَأَنجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُ أَجْمَعِينَ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ازلفنا عطف است بر او حینا ای
قربنا فرعون و جنوده من بنی اسرائیل او من البحر فانجینا موسی و من معه من الغرق ثم ظرف اخرین مفعول است مر
انجینا ثم اغرقنا عطف است بر انجینا **معنی اینست** و نزدیک کردانیدیم آنجا فرعون و لشکر او را از بنی اسرائیل یا از
دریا پس نجات دادیم موسی و کسانی را که با او بودند و متابعت و موافقت او می نمودند از شر فرعون و از غرق
دریا پس غرق کردانیدیم قوم دیگر را یعنی فرعون و لشکر او را إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ وَإِنَّ
رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ان فی ذلک تذییل است و ما کان اکثرهم مومنین حالت معترضه است میان معطوف
و معطوف علیه و ان ربک لهو العزیز الرحیم عطف است بر ان فی ذلک الایة وجه تاکید هر دو جمله بالا گذشته
و بتوضیح و تشریح پیوسته **معنی اینست** بدرستی که در ان اغراق مذکور و انجای مسطور هر آینه آیتی است عظیم و

اگر مردمان ایمان می آرند و در تصدیق می دارند و بدرستی که خدای هم اوست عزیز قوی غالب است اغراق
باغیان وطاغیان تواند و مومنان و مطیعان را از غرق آب و شر فرعون بی مرجع و ماب برحمت خویش برهاند
وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ و اتل علیهم عطف است بر جمله و اذ نادی که
بتقدیر اذ نادی است عطف قصه ابرهیم بر قصه موسی است اذ قال ظرفست ما استفهامیه بمعنی ای شی مفعول
است مر تعبدون را و جمله مقول قال است استفهام بمعنی تقریر است حمل مخاطب بر قرارت کما بیدن مخاطبان
برای اظهار انکار است معنی اینست و برخوان بر ایشان خبر ابرهیم خلیل چون گفت قوم خویش را کدام چیز را می
پرستید و کرا عبادت میکنید قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ قالوا جمله مستانفه است در جواب ما ذا
قالوا حین قال لهم ابرهیم کذلک جمله نعبد اصناما مفعول قالوا است فنظل عطف است بر نعبد عاکفین خبر است
مر نظل را که از اخوات کان است معنی اینست کافران گفتند بتان را می پرستیم و همه برای ایشان معتکف می باشیم
در راه پرستش ایشان می پوئیم و رضا ایشان می جوئیم سوال در جواب ما تعبدون اصناما بر طریق زید ادر
جواب من لقیت بسندیده بود صورت اطناب چرا نمود جواب در اظهار عبادت اهتمام کردند و نقط نعبد را بر
وجه ابتهاج و افتخار تصریح آوردند و لهذا در جواب زیادت کردند فنظل لها عاکفین آوردند قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ
إِذْ تَدْعُونَ أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ قال جمله مستانفه است در جواب ما ذا قال ابرهیم حین قالوا ذلک استفهام
برای انکار است یا برای تقریر یعنی حمل مخاطب بر اقرار است او ینفعونکم عطف است بر یسمعونکم او یضرون عطف است
بر ینفعونکم مفعول متروک است از جهة محافظت فاصله چنانچه ما ودعک ربک و ما قلی ایراد واو جمع که مختص
بذکور عقلا است باعتبار اتصاف ایشان بصفات مختص بعقلا رواست معنی اینست گفت ابرهیم مر کافران را
هست که می شنوند معبودان شما دعای شما را در آن وقتی شما ایشان را میخوانید یا هست که نفع می رسانند شما را چون
ایشان را می پرستید یا زیان می رسانند چون عبادت ایشان ترک می دهید قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ
قالوا جمله مستانفه است وجدنا آباءنا مقول قالوا است آباءنا مفعول اول است مر وجدنا را کذلک صفت مصدر
محذوفست مر یفعلون را ای فعلا مثل ذلک الفعل یفعلون و این جمله مفعول دوم است مر وجدنا را ای وجدنا
آباءنا فاعلین فعلا مثل ذلک الفعل معنی اینست کفتند ایشان میدانیم که ایشان دعای ما را نمی شنوند و در
راه نفع و ضر نمی شوند برای سود و زیان نمی پرستیم بلکه بر چیزی که آبای خویش را بدان یافتیم رویم و شک نیست که
موافقت در خطا خطا است و متابعت در کاری که ناروا است ناروا است عاقل بدیوانگی پیر دیوانه نمی شود
و در افتاده بد باختن نیفتد و بعمل کسی کار بد نیک نگردد و محنت کسی بدل نگردد قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ
أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ قال جمله مستانفه است افرأیتم مقول قال است
همزه برای استفهام است و استفهام برای تقریر یعنی حمل مخاطب بر اقرار است فا عاطفه است معطوف
علیه محذوفست ای الم تتاملوا افرأیتم ما کنتم تعبدون ما موصولة مفعول اول است مر افرأیتم را و
مفعول دوم مقدر است ای افرأیتم ما کنتم تعبدون انتم و آباؤکم فی حقهم ماهم ای ما صفتهم ما در ما تعبدون
بمعنی ای شی تعبدون بود و آباؤکم الاقدمون عطف است بر ضمیر تعبدون مرفوع المحل متصل بعد تاکید بمنفصل
بر طریق اسکن انت و زوجک است الاقدمون صفت آباؤکم است ضمیر فانهم عاید است بر معبودان و این
جمله بیان ما است

و در فانهم عدو تعریض است از مخاطبان بر طریق و ما لی لا اعبد الذی فطرنی برای اظهار نصیحت و بیان این که اول
بلیان دشمن خود میداند و برای ایشان میخواهد آنچه برای خود میخواهد و ایشان را بدانچه خود را میخواهند

معنی اینست گفت بر کافران ابرهیم خلیل رحمان آیا تامل نکردید پس ندانستید بدانید که آنچه می پرستید
شما و پدران شما که پیشینان بودند و در کارها پیش دستی نمودند جمادات بی قدرت را می پرستیدند و عاجزان بی طاقت
را پرستش میکردند پرستش ایشان نشاید و عبادت اینچنین معبودان نباید پس بدرستی که مرا یعنی شما را دشمنانند
چه ایشان سوی دوزخ میخوانند و در راه آتش میرانند دشمنی میکنند و در عذاب و عقاب میفکنند اینچنین معبود
را نباید پرستید و اینچنین کار ناشایسته بر خود نباید پسندید لیکن پروردگار عالمیان و کردگار جهانیان ولی
منست و دوست او مر هن است الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ
وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ موصول با صله صفت است مر رب العا
لمین یا خبر مبتداست مبتدا محذوفست ای هو الذی خلقنی یا نصب علی المدح است بتقدیر اعنی موصولات دیگر
معطوفست بر و معنی اینست او پروردگاری است که ما را آفریده و از کتم عدم در صحرای وجود کشیده
پس هم اوست آنکه مرا راه می نماید و آنکه طعام می دهد و آب می آشاماند و آنکه که بیمار شوم شفا می بخشد و آنکه
می میراند و پس از آن زنده میکرداند و آنکه طمع دارم که بیامرزد مرا گناه مرا در روز جزا و حبط مذکور
صورت کذبات ثلثه یعنی انی سقیم و بل فعله کبیرهم و در شان زن خود هذه اختی که در غیر واقع بود و اگرچه از
ابرهیم علیه السلام این هر سه بر وجه حیله و تاویل روی نمود انبیا از صورت گناه نیز بر وجه تواضع استغفار
کنند و خود را از ورطه گناه دور می افکنند سوال هدایت پیغامبران شده ابرهیم علیه السلام ذکر هدایت
خویش بصیغه ماضی چرا نیاورد جواب هدایت پیغامبران اگرچه حاصل شده در بعض امور اما در بعض حاصل
می شود پس در حال حصول باشد در بیان آن صیغه حال ملایم بود سوال سر چیست که مرضت ذکر کرد و امرضنی
نیاورد جواب لفظ امرضنی را متضمن شکایت دید استعمال او مقام شکر نپسندید سوال در یمیتنی اماتت را
اسناد سوی خدا کرد بر طریق و اذا مرضت و اذا امت نیاورد نکته چیست و این فرق بر چه وجه مبنی است
جواب مرض بلا است و موت از جهة آنکه موصول رحمت خدا بود از نعما است اضافت اماتت سوی خدا
منفی سوء ادب نیست فرق میان موت و مرض مبنی بدین معنی است و در فهو یهدین و فهو یشفین کلمه فاء و
ثم یحیین کلمه ثم مستعمل و مطابق تعقیب و تراخی و واقع آمده رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ وَاجْعَلْ
لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ وَاغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ
يُبْعَثُونَ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ جمله رب هب لی با معطوفات او داخل مقول
قال است دعا است بعد ثنا بر وجه التفات از غیبت سوی خطاب در اثنای ثنا بتوجه دعا شتافت و سعادت
قبول یافت الا من اتی الله مستثنی مفرغ است مفعول است مر لا ینفع را ای لا ینفع مال و لا بنون احدا الا من اتی الله
بقلب سلیم فان ذلک ینفعه حیث یصرف المال فی الخیرات و یستعمل البنین و المبرات بحسن نیة و صدق طویة و تواند
بود که استثنی منقطع باشد بحذف دو مضاف ای لکن سلامة قلب من اتی الله بقلب سلیم معنی اینست ای پروردگار
من ببخش مرا حکم و حکومت و نبوت و بصالحان یعنی پیغامبران الحاق گردان و مرا بجماعت ایشان برسان و بگردان
برای من زبان صدق ثنای حق در قومی که پس از من خواهند آمد و دم از نیکی گذشتگان خواهند زد و این کنایت
از آنکه مرا بنیکی مضاعف ساز که در دل و زبان خلق نیکی من اندازد چه تا من نیک باشم خلق نیک نگوید و کسی
پس از من ثنای من نجوید و بگردان مرا وارثان جنة نعیم و واجدان مقام کریم و بیامرز پدر مرا با عطای هدایت
بدرستی که او هست از گمراهان یعنی او را اسلام روزی کن و از اهل معرفت ساز و آمرزیده گردان و رسوا مکن
مرا این دعا برهان طریقت که در یغفر لی خطیئتی گذشت و دیگر آن بالا رفت یا جمله و لا تخزنی داخل استغفار
پدر باشد معنی چنین بود مرا رسوا مکن بگمراهی پدر من در آن روز که گمراهان مبعوث شوند و در محشر بجرم ما
و معصیت پیشینان روند و در روزی نفع نکند مال و پسران چنانچه کسی را که بیاید دلی از مرض و کفر و نفاق سلیم و

یعنی برلوازم دخول مستقر و مستقیم وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَمَا
كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ
وازلفت با معطوفات خویش عطف است بر لا ینفع مال ولا بنون که یوم معنای سوی او بود بتقدیر یوم ازلفت الجنة با
وجه از افعال ماضیه مذکور با ستقبال مؤول است زیراکه حکایت از واقع مستقبل است موصول با صله یعنی وما کنتم
تعملون خبر مبتدا است این جمله بتاویل هذا القول مفعول ما لم یسم فاعله است مر قیل را استفهام در اینما وهل ینصرونکم
یعنی انکار است من دون الله حالت از مفعول وما تعبدون ای کا ئنین من دون الله هل ینصرونکم او ینتصرون
بدل است از اینما کنتم تعبدون کانه قیل لیس لهم وجود لیس لهم نصرة فکبکبوا فیها هم والغاوون بر ضمیر مرفوع المحل
که متصل است بر کبکبوا و فاعل است عطف است وهم تاکید ضمیر متصل است وجنود ابلیس عطف است بر غاوون و
اجمعون تاکید است مر جنود را معنی اینست ونزدیک کرداینده شود بهشت مر متقیان را تا بروناد شوند
و دوزخ برای گمراهان تا عذاب او به بینند و از هول او ترسان کردند گفته شود مر ایشان را کجا یند انکه می پرستید
برای خدا هستند که یاری دهند شما را از عذاب برهانند یا از کسی یاری جویند و خود را از آتش خلاص دهند که بر حکم
انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم پس شما وایشان در آتش افتادید تا خلاف شدید پس در آتش انداخته شوید
و بروی افکنده کرداند ایشان و گمراهان دیگر که تابعان با همه لشکر یعنی ابلیس با یاران که تابع اویند قَالُوا وَهُمْ
فِيهَا يَخْتَصِمُونَ تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ فَمَا لَنَا مِنْ
شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ فِي ذَلِكَ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ
رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ قالوا یعنی یقولون است مستانفه است در جواب ماذا یقولون حینئذ جمله وهم فیها
یختصمون حالت تالله مقول قالوا است ان کنا مخففه از مثقله است لام فارقست میان مخففه ونافیه اذ نسویکم
تعلیل است المجرمون مستثنی مفرغ است فاعل اضلنا است جمله حالت فاء در فما لنا سببیه است من شافعین را
کره اسم ان است لنا خبر ان است ان با اسم و خبر خویش فاعل محذوف فا سببیه است فنکون جواب نهی است با
فا منصوب شده وجه ربط جمله ان فی ذلک و معطوف او فان ربک لهو العزیز الرحیم و تاکید ایشان بالا گذشته و
توضیح و بیان پیوسته معنی اینست بت پرستان پشیمان شوند و ندامت کنند و پرستندگان با پرستیده شده خویش
دم خصم زنند و یکدیگر در آتش خصومت کنند جای دیگر گفت ربنا انا اطعنا سادتنا وکبرانا فاضلونا السبیلا وهم
بضلال و گمراهی معروف شوند و بزبان خویش انا کنا لفی ضلال مبین اذ نسویکم برب العالمین گویند و بعضی گویند که
یعنی ما در گمراهی پیدا بودیم که شما را بغیر استحقاق پرستیدیم زیراکه شما را با پروردگار عالمیان برابر کردیم و شما را بغیر
استحقاق در معرض آوردیم و بعضی خصومت مذکور میان عصاة شیاطین دارند میان بت و بیان که جماد ندی
پندارند و گویند گمراه نکردند مرا مگر گمراهکاران و در تباهی نیفکندند مگر تباه کاران پس نیست مارا اکنون شفاعت
کنندگان و نه دوست در کار ما کوشش کنندگان چنانچه جای دیگر گفته الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا
المتقین پس کاشکی که مارا سوی دنیا بازگشتی ثابت شود پس بودن مازگروندگان و ایمان آرندگان حاصل کرد
سوال شفیع را جمع کرد و صدیق را واحد آورد جواب شفیع بسیار بود و صدیق در جهان اندک باشد
بیت الحق صدیق و صادق و صدق و مصادقة نایاب گوهر است خصوصا درین زمان كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ
الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ
أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ قوم نوح فاعل است مر کذبت را و تانیث از جهة
آنست که قوم یعنی جماعت مردانست بدلیل قول شاعر اقوم آل حصن ام نساء المرسلین نوح علیه السلام مراد
باشد ذکر جمع بجای مفرد بود یا تکذیب یک پیغامبر تکذیب همه پیغامبران دارند یا مکذبان نوح و ادریس و شیث
پندارند و جمله کذبت قوم نوح و چند جمله دیگر برای تسلیه پیغامبر صلی الله علیه وسلم بر وجه تعدید آمده است

لأنه

وجند شکایات

وجند شکایات از شکایات امتان بعضی پیغامبران از کذبت قوم نوح تا کذب اصحاب الایکة المرسلین بر سبیل شکایات
مذکور شده اذ ظرفست نوح بدلست یا بیانست مر اخوهم جمله الا تتقون مقول قال است انی لکم رسول امین تعلیل است مر
مضمون رسول امین را و چون توبیخ الا تتقون ملوح بانذار بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سایغ بود فاتقوا الله عطف است
بر انی رسول وما اسئلکم علیه من اجر حالت یا عطف من اجر مفعول دوم است مر اسئلکم را من زائده است ان نافیه
است اجری خبر مبتدا است الا رب العالمین مستثنای مفرغ است خبر مبتدا است این جمله تعلیل است مر اسئلکم را یا تا
کید است فاتقوا الله واطیعون برای تکرار برای تاکید است معنی اینست تکذیب کردند قوم نوح را یا گویند نوح را و
ادریس و شیث را و یا گویند همه مرسلان را چه ایشان اصلا برسالت قائل نگشتند و هیچ رسولی را از رسولان آینده حق
ندانستند گفت ایشان را برادر ایشان نوح برادر نیست نه از روی دین و حسب آیا نمی ترسید از آفریدگار ایام تا
ترک دهید عبادت اصنام یا گویند از خدای نمی ترسید و از عذاب و عتاب نمی پرهیزید بدرستی که برای شما رسولی امینم
و از جهة شما دین حق می گزینم پس شما از خدای بترسید و مراعات و اطاعات من کنید و اجر و مزد نمی جویم از شما
بر تبلیغ رسالت از شما اجر نمی طلبم و از شما سوال نمی کنم واجر من نیست در دین مگر بر رب العالمین از خدا بترسید
و مرا اطاعت کنید قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ قالوا جمله مستانفه است انؤمن لک استفهام برای انکار
است جمله مقول قالوا است معنی اینست و گفتند کافران آیا تصدیق کنیم و دم گرویدن زنیم و حال آنست که پس
روی کرده اند ترا کمتران و تابع شده اند ترا کمینگان اصحاب انساب اذنابی و ملا سمعون بجسب و کثب و ندانستند
ایمان و علم فضلی است که همه رذایل را زائل کرد اند ادانی را بمرتبه اعلی رساند مومن را با عزت و ایمان بحکم ولله
العزة ولرسوله وللمومنین دلیل است نخوانند و سلمان را با قریب اسلام و موافقت پیغامبران علیهم السلام اعرابا
اندر دید ندانند ورد نکاح غیر کفو ان از جهة اختلاف و طبیعت و مانع بودن آن دوام صحبت بود و از جهت رد
انکار باشد قَالَ وَمَا عِلْمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ أَنَا إِلَّا
نَذِيرٌ مُبِينٌ قال جمله مستانفه است ما نافیه است یا استفهامیه است برای انکار است بما کانوا یعملون تا آخر مقول
قال است ان نافیه است حسابهم خبر مبتدا است الا علی ربی مستثنای مفرغ است خبر مبتدا است وما انا بطارد المؤمنین
حالت یا عطف است ان انا الا نذیر مبین این جمله تذییل است معنی اینست گفت نوح نیست علم من بدانچه می
کنید و حود را در آن عملی افکنید نیست حساب ایشان از روی حکمت و عدل مگر بر پروردگار من کاشکی که شما بدانید
بدانچه واقع است آگاه باشید و حال آنست که نیم من راننده مومنان و باز دارنده گروندگان از جهة طمع
در ایمان شما نیم من مگر ترساننده حق را از باطل جدا کننده قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ
قالوا جمله مستانفه است لام در لئن لم تنته موطئه قسم است لتکونن من المرجومین از روی لفظ جواب
قسم است و از روی معنی جزای شرط است و جمله مقول قالوا است معنی اینست گفتند کافران سوگند میخوردیم ای نوح
اگر ازین گفتار باز نمانی و باز نگردی این گفتار بر زبان رانی هر آینه از سنگسار شدگان شوی و بزخم سنگها از
جهان روی تافتی قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ معی بفتح و بسکون
یا خوانند و معنی یکی دانند این جمله مستانفه دیگر است رب ان قومی کذبون مقول قال است تاکید جمله از
جهة اظهار شکایت بر وجه و کادست فای فافتح سببیه است و نجنی با معطوفات عطف است بر فافتح من
المومنین بیان من معی است معنی اینست گفت نوح ای پروردگار کذب کردند و افترا آوردند قوم من پس میان
من و ایشان حکم بکن حکم کردن و نجات ده مرا و مومنان را که با من اند نجات دادن فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ
فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ فا سببیه است ومن معه عطف است بر ضمیر انجیناه فی الفلک
المشحون متعلق است بر فانجیناه ثم اغرقنا عطف است بر فانجینا الذین مفعول اول است مر اغرقنا بعد مضموم بر فتح
است ای بعد انجاء اهل السفینة معنی اینست پس نوح و مومنان را که بر کشتی پر شده بودند نجات دادیم پس

از نجات اهل کشتی باقی ماندگان را غرق کردیم إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ
وجه ربط و تاکید و معنی هر دو جمله همانست که با الا گذشته و ذکر آن رفته كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ
أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ
رَبِّ الْعَالَمِينَ قصه دیگر است برای تسلیه پیغامبر است مر تسلیه سابق را مقرر است معنی اینست تکذیب
کرد عاد گویند که عاد همه مرسلان را گویند عاد هود را تکذیب اما از تکذیب هود که یکی رسول است جانستی
که همه پیغامبران را تکذیب کرد چرا که قول همه پیغامبران یکیست و دین همه موافق در اصول است باقی الفاظ
با وجه اعراب و معنی بر وفق الفاظی است که گذشته و بیان پیوسته أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ وَتَتَّخِذُونَ
مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ استفهام برای توبیخ یا برای تقریر است بمعنی تبنیت بکل ریع است ای بکل مکان مرتفع و
استغراق غیر حقیقی است عبارت از بسیاری است آیة عبارت از تبنون است تعبثون صفتست مر آیة را و
تتخذون عطف است بر تبنون مصانع مفعولست هو بدل است یا بیان است معنی اینست ایا بنا میکنید در
هر مکان مرتفع بنای عالی چون برج کبوتر خانه یا مناره بلند که مکان را از وی نشانی پیدا آید و بندگان از دور
نشانی روی نماید برای نمودار و اشتهار و مباهات و افتخار بنای عالی که بغیر حاجت پید آید بی منفعت چو بازی
نماید و می سازید و می پردازید خانهای بلند بر اورده و قصرهای استوار کج کرده بران صفت که جاوید کی را
امید دارید این بر شما نشاید و شما را نباید وَإِذَا بَطَشْتُم بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ صفت دیگر است از صفات نا غلت
ایشان ذکر کرد ایشان را بدان در توبیخ یا در تقبیب ای اتبنون و اذا بطشتم بطشتم معنی اینست چون خشم
می گیرید درین حال که جبارید در کشتن بتیغ و زدن بسوط بر وجه غضب و شغب میگذارید فَاتَّقُوا اللَّهَ
وَأَطِيعُونِ فا سببیة است معنی اینست معنی اینست از خدای بترسید و مرا که فرستادهٔ خدایم اطاعت
کنید وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُم بِمَا تَعْلَمُونَ أَمَدَّكُم بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ وَجَنَّاتٍ وَعُيُونٍ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ
يَوْمٍ عَظِيمٍ عطف بر فاتقوا الله سابق است موصول با صله مفعول فاتقوا است بانعام بدل است از امدکم بما تعلمون
عطف است بر بنین انعام کم هم عطف است بنون بر ما ز جه مال و انعام پسران را کار اید و بر همی خود در محافظت
آن اهتمام نماید جمله انی اخاف علیکم معلله است و تاکید این جمله از جهة آنست که امر بتقوی ملوح بر عذاب
بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سایغ بود معنی اینست و بترسید و تقوی ورزید از خدای انکه مدد کرده است
بچهار پایان و پسران و باغها و جویهای روان زیرا که من می ترسم بر شما عذاب روزی که عظیم است هول و خوف او
عظیم است قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ الْوَاعِظِينَ إِنْ هَٰذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ
این جمله مستانفه است در جواب ماذا قالوا حین قال هود ذلک او عظت ام لم تکن من الواعظین هر دو فعل
بتاویل مصدر مبتدا است ای وعظک و عدم کونک من الواعظین سواء علینا و جمله مقول قالوا است ان هذا
ای ما صنعنا من البناء و احکامه و اعدابه بر اصنع الاولین و بر قرات خلق بفتح فا جایز و زن فعل هذا اشارت
بر سنوال هود است که با الا گذشته و خلق بمعنی اختلاف بود یعنی ان هذا الا اختلاف الاولین باشد سوال
او عظت ام لم تعظ برای حصول غرض کافی بود اطناب چرا کرد ام لم تکن من الواعظین چرا آورد جواب ازانا بودن
جمله و اعظان و انتفای وعظ بر طریق کنایت اید اگر لم تعظ گویند کنایت فوت می شود و الکنایة ابلغ من
التصریح و روا باشد که اطناب برای رعایت فاصله بود معنی اینست گفتند ایشان که بر دلهای ما یکسانست پند
دادن تو و نا بودن تو از پند دهندگان نیست این احکام و اعلای بنا مگر عادت پیشینیان یا گویند نیست مقول
هود مگر اختلاف و افترای کذب که دروغ پیدا کرده سابقان در دنیا معذب نخواهیم گشت بعذاب آخرت نخواهیم
پیوست فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ
فکذبوه عطف است بر کذبت معنی اینست پس تکذیب کردند قوم عاد هود علیه السلام را پس ایشان را هلاک

کردیم

کردیم و بد الجه ایشان سزاوار بودند رسانیدیم معنی باقی الفاظ همانست که گذشت و بیان آنست که رفت كَذَّبَتْ
ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ
مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ این ذکر قصه دیگر است متضمن تسلیه پیغامبر است و ذکر الفاظ و معنی همان
که گذشته و ذکر آن بالا رفته أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ وَتَنْحِتُونَ
مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ
فرهین نیز خوانند و ابلغ از فارهین دانند استفهام برای انکار است لا تترکون امنین حالست فیما هاهنا
ظرفست فی جنات بدلست و تنحتون من الجبال عطف است بر مضمون امنین معنی فعلا است بر طریق فالق الاصباح و
جعل اللیل سکنا یا حالست از ضمیر امنین بتقدیر و انتم تنحتون بر طریق و ما اصابک وجه فرهین بمعنی اشرین
یا معنی فرحین یا بدل از ها نیز بدلست فا در فاتقوا الله سببیه است و لا تطیعوا امر المسرفین عطف است بر اطیعون
موصول با صله یعنی الذین یفسدون فی الارض صفت المسرفین و لا یصلحون عطف است بر یفسدون
انکه دادیم کم نخواهد شد در چیزی که کائن اینجا یعنی در باغها و چشمهای روان و کشتها و درختان خرما که شکوفه
او پخته گشته و بزرگ و آب پیوسته و از کوهها خانها خواهید تراشید یا گویند کداخته خواهد شد در
حالتی که آمدید و در حالتی که از کوهها خانهای تراشید درین حال که شادمانید و خود بینی کنند کانه اندا این
معنی نیز همیشه خواهید بود و همواره از وی نخواهد بود پس از خدای بترسید و مرا اطاعت کنید و امر مسرفان
عمر و قت ضایع کنندگان یعنی کافران را مطیع شود مسرفانی انکه در زمین مفسدند و مصلح نیند و نفی اصلاح
بعد اثبات افساد تکمیل است برای دفع وهم جمع کردن صلاح با فساد قالوا قَالُوا إِنَّمَا أَنتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ مَا أَنتَ إِلَّا
بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قالوا جمله مستانفه است انما انت من المسحرین مقول قالوا
ای قالوا انما انت من الذین سحروا کثیرا لانه ما انت الا بشر مثلنا و من سحره ای اطعمه طعام السحرة کغداة و مشتق
من السحرات او من السحرة بدین و معنی من المسحرین کنایت از بشر بود بشر طعام خورد جمله ما انت الا بشر
مثلنا مبینه شود و بر معنی اول ما انت الا بشر مثلنا تعلیل است و بر نفی رسالت که انما انت الا من المسحرین کنایت
از انت دلیل است فا در فات سببیه است و با در بآیة برای تعدیة است ان کنت من الصادقین شرطی است
مستغنی از جزا اکتفا بما مضی گفتند کافران نه تو مگر از سحره و بی عقل شدگان که بر ایشان سحر
بسیار شده و بی هوشی بر عقل غالب آمده یعنی تو بر سودنه محض میگوئی بی هوشی میگوئی زیرا که تو از آدمیانی و
همچو ما شایان این کاری نمای یا گویند نه تو مگر از کسانیکه طعام خوارنده شوند یا از کسانیکه خداوند دیه
صاحبان شش باشند و همه دانند که طعام خوردن صفت بشر بود و دیه یعنی شش معجزه ایقانی اگر تو ان
صادقانی بیار آیة و نشانی قَالَ هَٰذِهِ نَاقَةٌ لَّهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ
يَوْمٍ عَظِيمٍ قال جمله مستانفه است هذه ناقة مقول قال است و لکم شرب یوم معلوم حالست از لها شرب و لا تمسوها
بسوء عطف است بر مقول قال ای قال هذا القول عطف مفرد بر مفرد باشد عطف انشا بر خبر شاید فیاخذکم جواب
نهی است با فا منصوب شده از قبل لا تدن من الاسد فیاکلک گفت صالح علیه السلام این آیت است
که مر او را نصیبی معلوم از آب و حاد اینست که مر شما را شربی یعنی نصیب آب روزیست معلوم باشد و مس
مکنید این ناقه را ببوی ضربی یا جرحی پس بگیرد شما را عذاب روز عظیم و عقاب زمان فخیم فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا
نَادِمِينَ فعقروها عطف است بر قال فاصبحوا عطف است بر فعقروها نادمین خبر است مر اصبحوا را
پس آن ناقه را پی کردند پس پشیمان گشتند فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ عطف است بر جمله سابقه
پس گرفته ایشان را عذاب و بشی آمد سختی عقاب إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ
الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ بیان این کلمات همانست که گذشته و ذکر آن رفته و قصه صالح علیه السلام در سورة اعراف

شهر

من الاسد م

کذشته کَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ
وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ این تسلیه دیکراست از تسلیاتی که بروجه تعداد
مذکور شده از جهت دلالت بر استقلال واستعداد موصول آمده بیان الفاظ ومعانی همانست که بالا کذشته
وذکران ببیان پیوسته أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ
عَادُونَ استفهام برای انکارست بروجه توبیخ است وجمله نیز داخل مقول قولست یا بیانست یا بدل
از الا تتقون وتذرون با متعلقات خویش عطفست بر تاتون بل انتم قوم عادون اضرابست از کلام سابق
ایا برای قضای شهوت بر مردمان می آئید وانچه آفریده خدای برای شما از نسوان میکذارید این عمل
نشاید واین نباید بلکه تو مید شما از حد تجاوز کننده وکاری ناکردنی آرنده پند نمی کیرید ودر راه نیک غیر وبد
مخالطت با نجاست میکنید وخود را در چاه نجاست می فکنید این معنی عاقل نپسندد وهوشمند خود را در چنین خواری
نیفکند ودر پی لوث ملوث نشوند درین باب زنان حکم مردان دارند واز جهة حرمت نجاست مخالطت نجاست
درحالت حیض قبل زنان نیز همچنین حرام شود قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض متوجه کردد قَالُوا لَئِنْ لَمْ
تَنْتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ قالوا جمله مستانفه است ولام در لئن لم موطیه قسمست لتکونن من
المخرجین از روی لفظ جواب قسمست واز روی معنی جواب شرطست وجمله لئن لم تا آخر مقول قالاست
ویا لوط جمله ندائیه است ومعترضه است کفتند قوم لوط هر آینه اکر ازین بازداشتن ومنع
کردن باز نمانی ای لوط از جمله بیرون شدکانی قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ قال جمله مستانفه انی لعملکم
متعلقست بقالین بروجه تقدیم وتاخیر ومیان قالین بر شبه اشتقاق نفی کردن لوط ایشان را ازین
کار ملوح بر مضمون جمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سایغ نمود ودرین کار صنعت رد العجز الی الصدر آست
ونکتیست که این صفت معتبر است لوط علیه السلام کفت بدرستی که من عمل شما را از دشمن دارند
دانم ومکروه ومبغوض میدانم انی لعملکم قال لا اخصر بود بذکر من القالین چرا اطناب نمود
از برای فائده جلیله ومنفعتی جزیله وان بیان عدم انفراد خویش بدشمنی وشریک کردانیدن باخویش در بغض
این کار ناکردنی رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ رب جمله ندائیه لحذف حرف ندا ویای متکلم بتقدیر یا ربی و
اهلی عطفست بر ضمیر نجنی مما یعملون روایت کرده اند که لوط علیه السلام در دعا صفت رب نجنی واهلی کفت
ای پروردکار من نجات ده مرا واهل مرا از سزای عذاب انچه کنند زمره اعدا فَنَجَّيْنَاهُ
وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ فنجیناه عطفست بر قال و
اهله عطفست بر منصوب اجمعین تاکید مر اهله الا عجوزا مستثنی است از اهله فی الغابرین صفت
است مر عجوزا را ثم دمرنا عطفست بر فنجیناه وامطرنا علیهم مطرا عطفست بر دمرنا فساء مطر
المنذرین ساء بمعنی بئس است مطر المنذرین مضاف است سوی ذواللام فاعلست مر ساء را مخصوص بذم
محذوفست تقدیرش مطر المنذرین مطرهم بود این جمله تذییلست لآیة اسم انست فی ذلک خبر است
پس لوط واهل او را نجات دادیم مکر زنی که در پس ماندکان ماند پس او را با پس ماندکان
دیکر هلاک کردیم وبر ایشان باران سنک بارانیدیم پس بدست باران ترسانیده شدکان معنی الفاظ باقی همان
است که بالا کذشته ودر بیان پیوسته كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ
إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ
ایکه وغیضه زمینی را کویند که دران آب درخورد ودرختان انبوه رویاند درختان او هر یکی بدیکری
رسد وشاخهای در پیچیده واصحاب ایکه مردمانی که در جنکلی بودند ومیوه تر وخشک میخوردند بعیب

نکرویدند

نکرویدند ودر معرض هلاک رسیدند وبعضی کویند ایشان از اهل مداین بودند از مداین بیرون رفتند
ودر پناه درخت انبوه ودر سایهای آن ساکن کشتند معنی اینست با شعیب علیه السلام مخالف شدند ودر
ورطه هلاک امدند صحیح که ایشان با شعیب مخالفت نمودند واهل مداین نمودند بدلیل انکه دیکر پیغامبران بامت نسبت
باخوت کرد درین قصه درشان شعیب ازین اکر اهل ایکه از مدین بود نسبت شعیب با ایشان باخوت سایغ نمود ونیز
در حدیث آمده شعیبا اخا مدین ارسل الیهم والی اصحاب الایکه واین حدیث دلیلست درین که اهل ایکه از
اهل مدین اجنبی باقی وجوه اعراب ومعانی همانست که کذشته أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ وَزِنُوا بِالْ
بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ
الْأَوَّلِينَ جمله واوفوا الکیل با معطوفات خویش بیان تقویست که مذکورست در الا تتقون جمله مستانفه
است در جواب ما یصنع آورده معنی اینست کیل را تمام کنید وپیمانه بر دهید وکیل را کم کنید وفساد افکنده
افکنده مباشید واز روی راست وزن کنید وبر مردمان اشیا در ورطه مکر مکنید وفساد در زمین بنهایت مرسا
ودر تباهی مبالغت منمائید ومترسید آنرا که آفریده است شما را وان عذاب وعقاب او بپرهیزید قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ
مِنَ الْمُسَحَّرِينَ وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الْ
الصَّادِقِينَ بفتح سین وسکون او خوانند هر دو را جمع کسفه چون قطعه دانند قالوا جمله مستانفه است در جواب
ماذا قالوا حین قال شعیب ذلک انما انت من المسحرین مقول قالست بیان مسحرین بالا رفته وشرح آن کذشته
وما انت الا بشر مثلنا معطوفست بر حالت این ترکیب انجاد در قصه بودند ان بالمسحرین دو معنی است بعنی مسحرین
کذشته ودر قصه شعیب علیه السلام از انما انت من مسحرین بنهان مراد بشریت بر معطوف آمده لیکن در اراد
ارادت او معنی عموم شرکی می نماید واین روایتست مکر اینکه این سخن محمول بر قول کسی بود که در صفت مجوز را
دو معنی ان دران نظنک مخففه از مثقله است لام لمن الکاذبین فارق است میان نافیه ومخففه فاء در فاسقط
سببیه است معنی اینست کفتند ایشان تو از سحر زدکانی ونه مکر همچو ما از ادمیان وبدرستی که کان می بریم
ترا از دروغکویان پس بیندار بر ما از آسمان اکر هستی تو از راستکویان ودر صدق پویان قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ
بِمَا تَعْمَلُونَ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ
وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ قال جمله مستانفه است انی اعلم مقول قالست فکذبوه عطفست بر قالوا انما
انت عذاب یوم الظلة فاعلست مر اخذناهم را جمله انه کان عذاب یوم عظیم انجمله تذییلست وجمله وان
ربك لهو العزیز الرحیم در ذیل هر قصه مذکور تکرار او برای تاکید کلام ودلالت بر اهتمام آمده معنی اینست
کفت شعیب پروردکار من عالمترست بدانچه شما میکنید وهر دمی وقدمی که میزنید پس شعیب را تکذیب کردند
ودر جرت دروغ کوی آوردند هفت روز ایشان را کرما کرفت ومواخذات رب پدید رفت ناکاه حق سبحانه و
تعالی ابری پیدا آورده ابر مذکور مقداری سایه کرده ایشان کرفتند از کرما برو پناه جستند ناکاه از ان ابر آتش
بارید همه را سوخته کردانید ان روز را یوم ظلة خوانند وآب سوخته شدن وعذاب یوم الظلة دانند فاخذهم
عذاب یوم الظلة عبارت از انست بدرستی عذاب که یوم الظلة روی نمود عذاب روز عظیم بود باقی الفاظ ومعانی
همانست که کذشته ومزج وبیان پیوسته وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ
مِنَ الْمُنْذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ نزل بتخفیف وتشدید خوانند تشدید او برای تکثیر
بندارند انجمله عطفست بر جمله تلک آیات الکتاب المحذوف ای تلک آیات الکتاب حق وصدق وانه لتنزیل
رب العالمین تاکید او از جهة رد انکارست وجمله نزل به الروح الامین بتقدیر قد حالست یا تاکید
مر جمله سابقه را یا تعلیلست چه جبرئیل جز فرستاده خدا نیاورده وآوردن غیر فرستاده خدا چون ناوردن
تصور ندارد باء در به برهر دو قرائت برای تعدیه است علی قلبك متعلقست بنزل لتکون نیز بلسان عربی

بند

ز
سحر

وهم هود وصالح وشعیب واسمعیل ومحمد صلوة الله علیه والسلام وانه لفی زبر الاولین اینجمله عطف است یا حال
است وتاکید اوازجهة رد انکار است کسانیکه این کلام افترا گویند ومنکر قران می شوند معنی اینست
بدرستی که قران هرآینه منزلست از پروردگار عالمیان اورا جبرائیل امین بر دل تو آورده تا باشی از کسانیکه
انذار میکردند وپیغام می آوردند بزبان عربی دیگر ظاهر یعنی از تعقید وخفا ومنذران بلسان عربی پنج اند
هود وصالح وشعیب واسمعیل ومحمد که تبلیغ رسالت بزبانی عربی نمودند یا گویند وفرود جبرائیل است بود
بزبان عربی تا تو از منذران شوی تا در ره رسالت روی نمود وبدرستی قران هرآینه کائن است در کتب پیشینیان
واین حجت است مر کسانرا که مجرد معنی را قران گویند وقراءت صلوة بترجمت مجرد معنی جویند زیرا که قران کائن — را
در کتب پیشینیان جز معنی قران نبود اولم یکن لهم آیة ان یعلمه علمؤا بنی اسرائیل علماء فاعل است مر یعلمه
کتابت الف بزیادت واو بر طریق کتابت ربوا ان یعلمه فاعل یکن است لهم آیة خبر است این وجه بر قراءت یا
اولم یکن بر صیغه مذکر غائب ظاهر است وبر قراءت تا بر صیغه مونث تانیث فعل باعتبار تانیث آیة بود
بر طریق ثم لم تکن فتنتهم الا ان قالوا وتواند بود که اولم تکن تامه بود ان یعلمه جمله بیان ضمیر قصه فاعل ولم تکن
باشد آیة حال بود بر قراءت رفع آیة ان یعلمه خبر بود جمله بیان ضمیر قصه منزله در لم یکن باشد استفهام برای
انکار است واو عاطفه است معطوف علیه محذوف ای الم یعرفوه ولم یکن فی معرفته ان یعلمه علمؤا اینجمله
تایید حقیقت قرانست معنی اینست قرانرا نشناختند وآیا نبود برای ایشان علامت حقیت او وگردیدن
ایشان بدو روایت کرده اند که در آغاز بعثت پیغامبر وپیش از نزول قران مشرکان همه بنزد علماء بنی اسرائیل
توجه کردند واز شان پیغامبر وقران پرسیدند که کتاب خویش از شان پیغامبر وقران چیزی بخوانید وحال
اینست که چیزی میدانند وآن روز هنوز توریت را تحریف نکرده بودند آنچه در توریت از صفت پیغامبر
وقران بود باز نمودند مشرکان را از بیان اطمینانی حصول پیوست لیکن شقاوت دامن گیر شد وبسعادت — شقاوت
[illegible] این آیت در تقبیح حال مشرکانست وتلمیح ایشانست ولو نزلناه علی بعض الاعجمین فقرأه علیهم
ما کانوا به مؤمنین فقرأ عطف است بر نزلناه ما کانوا به مؤمنین وجزای شرط است وجمله شرطیه عطف
است بر جمله فعلیه سابق یعنی نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین بلسان عربی مبین الاعجمین
بتقدیر یای نسبت صالح برای جمع سلامت نبود اعجم مونثش اعجما است وافعل فعلا را جمع سلامت بواو و
نون نیامد معنی اینست پس روح امین قران بزبان عربی مبین آورد وایشان عربی اند دل
ایشان اورا واعجاز اورا فهم کرد واز جهت عربی بودن رسول وقادر بودن او بکلام عربی تهمت وضع کردند
ودر معرض ایشان آوردند اگر می فرستادیم واین قران بدو می دادیم واو بزبان راندی در حق این تهمت — تهمت
انشای عربی بودی ورسمت وضع روی نمودی ایمان نمی آوردند وتصدیق نمی کردند برسول عربی کافر شدند
برسول عجمی نیز کفر ورزیدن ناگرویدن بتعنت است نه بحجت ناپسندیدن ایشان مبنی بر مکابره است نه بر
تهمت کذلک سلکناه فی قلوب المجرمین لا یؤمنون به حتی یروا العذاب الالیم فیأتیهم بغتة وهم لا
یشعرون فیقولوا هل نحن منظرون کذلک منصوب المحل برابتداست یا بفعل مضمر بر شرط تفسیر است ذلک
اشارتست بر کفر کافران که مضمون جمله ما کانوا به مؤمنین است جمله کذلک سلکناه مذهب اهل سنت
در مسئله افعال که خیر وشر طاعت ومعصیت همه بخلق خداست تصریح است که مذهب معتزله در منع خلق
معصیت وشر خطاست جمله تذییل است جمله لا یؤمنون به مبنیه است یا حالست یا تعلیل است بر مضمون
کذلک سلکناه دلیل است حتی یروا العذاب الالیم وهم لا یشعرون حالست هل نحن منظرون [illegible]
است واستفهام برای طلب امهالست معنی اینست اینچنین کفر راسخ وارتفاع مجرمانی دوام کفر ایشان
جلم ما متعلق شده درآوردیم وبا این چنین بلای لازم ایشان با مشاهده عذاب الیم ایمان نخواهند ودین

اسلام را

بلغ

اسلام را تصدیق نخواهند کرد پس ایشانرا یکبارگی عذاب آید وناگهان عقاب روی نماید وحال اینست که ایشان
شعور ندارند وعذاب لازم متوجه نمی پندارند پس هل نحن منظرون گویند وبزاری مهلت وتاخیر عذاب جویند ء
أفبعذابنا یستعجلون همزه استفهام است فا عاطفه است ومعطوف علیه محذوف است ای ایوعدنا لا یسبقون
فبعذابنا یستعجلون معنی اینست آیا وعد ما راستیقن نمیدانند پس بطلب عذاب ما شتابی میکنند چنین که
در بیم مرض یکبارگی رسد وناگاه پیدا آید درره ناچیز آرند در مهلت خواستن شوند شتاب آن چگونه جویند فا تما
بالقدنا جنوع گویند أفرأیت ان متعناهم سنین ثم جاءهم ما کانوا یوعدون ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون
همزه استفهام برای تقریر است بمعنی ثبت فا عاطفه معطوف علیه محذوف ای انکرون فعلمت در آیت سابق
یکبارگی را ناگاه برسد در عذاب لحمق درنگی او در بیان آورده است واستعجال او را بر وجه توبیخ انکار کرد در پی
جمله بر نقد بر تسلیم درنگ شوکت وبرخورداری محو شود درنگ مذکور چه نوع کند واستعجال مسطور چه سود دهد
ان متعناهم شرط ما کانوا یوعدون معطوف بر شرط ما کانوا یمتعون فاعلست مر ما اغنی جزاست جمله ر
شرطیه جزای نفی بود افعال قلوب موجب تعلیق باشد معنی اینست قصه آنکه کرده بی دانسته اگر مشرکان را
سالها برخورداری دهیم وحیات وصحت وامن وفراغ بخشیم پس بیاید ایشانرا هلاکی ودوای که وعید کرده
می شوند وعذابی که با بیعاد آن بیوندند نفع نکند وای بآن برخورداری که گرفته اند وسود نکند آنچه بحظ ء
پیوسته اند وما اهلکنا من قریة الا لها منذرون ذکری وما کنا ظالمین ما نافیه است من قریة مفعول ء
اهلکنا است من زائده است برای تاکیدات وصل بموصوف سوال بطریق ویقولون سبعة وثامنهم کلبهم
در صفت واو آورده ودر این آیت در صفت واو نیاورده وجه چیست ترک واو ایجه وجه مبنی است جواب صفت
با موصوف اتحاد دارند اصل آنست که در صفت واو نیارند آنجا که واو آورده اند وجه باید گفت معنی را که برامل
آمده برابری باختلاف اصل نباید جست باعتماد بر موصوف عامل منذرون ظرف مستقر مذکور را فاعلست ذکری
یعنی یذکره مفعول مر اهلکنا چه هلاک گردانیدن از باب کفر وطغیان از جهة پنداست مردگرانرا با مفعول له
است مر منذرون را ای منذرون ذوی تذکرة یا ظرف ای منذرون وقت تذکرة یا مفعول مطلق ای ینذرون
انذار تذکرة یا خبر مبتدای محذوف است ای انذارهم ذکری یا صفت منذرون ذو ذکر یا بر طریق رجال عدل وجمله
معترضه است جمله ما کنا ظالمین حالست وما اهلکنا من قریة معترضه برای بیان این که اهلاک قری ظلم نبود بعد — قری
انذار منذرون وانکار وتکذیب ایشان روی نمود معنی اینست هیچ دیهی را هلاک نکرده ایم مگر آنکه بوده اند
مر او را از خدای ترسانیدند وپیغامبران ترساننده بودند که ایشان آن قریه را می ترسانیدند وپیغام خدای
می رسانیدند از جهة پند دادن یا در حالی ایشان خداوندان پند دادن اند یا ایشان پند دهنده اند یا انذار
مذکور پند دادنست ونه ایم ما ظالم یعنی پیش از انذار در هلاک گردانیدنده وما تنزلت به الشیاطین وما ینبغی
لهم وما یستطیعون انهم عن السمع لمعزولون روایت کرده اند که کافران پیغامبر را کاهن میگفتند وقران
را آورده شیاطین می دانستند این برای رد گفتار کافران ونفی مقالت ایشانست عطف است بر نزل به الروح
الامین جمله که در میان بود بین کلامین متصلین نمود وما ینبغی لهم وما یستطیعون عطف است بر ما تنزلت
به الشیاطین جمله انهم عن السمع لمعزولون معلله است وجه نفی تنزیل از شیاطین نفی سزاواری آن ملوح سوی
مضمون این جمله بود بتقدیم ملوح تقدیم سائغ نمود معنی اینست فرود نمی آرند قرانرا شیاطین ونشایان آن
باشند ونمی توانند که نمی شنوند فلا تدع مع الله الها آخر فتکون من المعذبین فای فلا تدع سببیه است فتکون
جواب نهی است معنی اینست پس مخوان با خدای الهی دیگر را پس که از عذاب کرده شدگان باشی واز هلاک کرده
شدگان شوی وخطاب مذکور مر پیغامبر علیه الصلوة والسلام را برا قدام بر وجه تعریض باشد چنانچه عیب مردی
را دیگری غیر فر گویند واز وی بر وجه مجاز تعریض آن مردی که صاحب او است جویند وانذر عشیرتک الاقربین

روایت کرده اندکه چون این آیت فرود آمد پیغامبر صلی الله علیه برکوه صفا برآمد وعشایر خویش راکه نزدیک
بودند آکرد هریکی را یا آل فلان در تسمیه آورد وکفت ازکفر وعصیان باز مانید ونفسهای خود را از آتش
رهانید وبر قرابتی د امدارید مرا براغنت بش خدای مالکچیزی انکارخویش مپنداریدلهب براشفت سالک الد
ادعوتنا لهذا کفت حمله واندر عشیرتک الاقربین عطف است بر لا تدع مع الله الها معنی اینست وبترسان
قریبان خویش راکه نزدیکترند ودر پیوند با تو اکثر ند یعنی از کفر وعصیان باز مانید نفسهای خود را از آتش
واخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین اخفاض جناح پرنده را وقت فرو امدن می باشد بدین معنی
کنایت از فروتنی کردن وتواضع آورده بود معنی اینست خفض یکن بر رفعت بتواضع بش امر راکه پس روی
کرده اند وکروندکان موافقت تو شده اند از غیر تو غیر ایشان فان عصوک فقل انی بری مما تعملون ابجمله شرط
عطف است بر امر سابق تاکید انی بری از جهة ابراز مقصود بر وجه وکادت معنی اینست اقارب خویش بر تخویف و
ترهیب از هوکه ایشان پیروی تو کنند وبر تو ایمان ارند وسر در اطاعت تو دارند با او تواضع وترغیب بش آی پس اگر
ترا عصیان ورزیدند وسر از ربقه طاعت تو بیرون کشیدند پس بکو بدرستی که من از عمل شما بیزارم وباشما وسیلتی
ندارم وتوکل علی العزیز الرحیم الذی یریک حین تقوم وتقلبک فی الساجدین وتوکل براو وفا خوانند معنی برحسب
آن دانند عطف است بر امرهای سابق وتقلبک عطف است برکاف یریک باعطف بر حین تقوم ای یریک وقت قیامک
ووقت تقلبک فی الساجدین وذکر تقلبک فی الساجدین متضمن آداب طاعات متضمن مر ذکر نماز بجماعت وحین تقوم
تعریض است بر مراعات آداب طاعت متضمن مر مضمون حدیث رسول بلولاکه ان یعبد الله کانک تراه فان لم تکن
تراه فانه معنی اینست وتوکل بکن بر تو دکار که قوی است وغالب است رحیم است می بیند ترا در آن هنگام که در
نمازی استی وایستاده نزاد نماز وی بیند کشتن ترا از زمره ساجدان چون روی بر زمین می نهی ترا می بیند واعمال
ترا می داند که از افعال نماز چه می آری واز اعمال آن چه میکذاری انه هو السمیع العلیم این جمله تذییل است
تاکید او از جهة ابراز ثنای باری بر وجه وکادت واستواری معنی اینست بدرستی که خدای سمیع است اسرار
تو بشنود علیم تواضع تو با مومنان وبرتری تو با کافران داند هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین تنزل علی کل
افاک اثیم یلقون السمع واکثرهم کاذبون ابجمله متصل است بجمله وما تنزلت به الشیاطین مضمون اوراء
موکد است زیراکه فرو امدن ایشان بر دروغ کویان وبدکرداران سر نفی فرو آمدن ایشان برای تنزیل قران
وپیغامبر موند است تنزل جواب سوال مذکورات یلقون صفت اثیم است یا مستانفه است معنی اینست
آیا بیاگاهانم شمارا برکسانیکه شیاطین فرو می آیند بر وسید سوی می نماید فرود می آیند بر هر دروغ کویان کناه
التامی کنند الجمله بر فتن نزدیک ایمان از ملائکه می شنوند یا آن کلمات ناشنیده ونابوده هم میکنند واکثر ایشان
دروغ کویانند در را منا بوده کوئی ومکر وفریب جوئی پویانند در حدیث صحیح ان الملئکة تنزل فی العنان تنزل
فی العنان وهو السحاب فهذا الامر قضی فی السماء فیسترق الشیاطین السمع فیسمعه فیوحیه الی الکهان فیکذبون
معها مائة والشعراء یتبعهم الغاوون الم تر انهم فی کل واد یهیمون وانهم یقولون ما لا یفعلون الا الذین
آمنوا وعملوا الصالحات وذکروا الله کثیرا وانتصروا من بعد ما ظلموا یتبعهم بر صیغه مضارع معروف
از باب سمع واز باب تفعیل خوانند ومعنی در دو قرائت یکی دانند کفار پیغامبر صلی الله علیه وسلم در جرگه کهانت
می آوردند وشاعران ایشان اورا شاعر میکفتند واز زمره خویش می دانستند وکفتند این قران که بقوت شاعری
می آرد ما نیز مثل آن بقوت شاعری خواهیم آورد وبا او در پی کار معارضه ومقاوله خواهیم کرد در ایت سابق
مذمت کهانان کرد وایشان را در دروغ کوی وفتنه جوی آورد در این آیت مذمت شاعران مذکور کشت ومعاند
ایشان بیان بوست وچون کهانان همه کافر بودند در مذمت کسی را از ایشان استثنا نکرد در این ایت از شاعران
شاعرانی که مسلمان بودند بیرون آورد چه شاعران صالحند که خدای را بسیار یاد کنند وخود را در وادی سرکشته

نیفکنند مکر بر وجه فریاد رسیدن مظلومی وداد دادن بشوی بر وجه مکافات وبر وجه معارضات ومعلوم است
که پیغامبر صلی الله علیه وسلم شاعر نبود وهرکز در موزون کردن بیتی اهتمام ننمود حق سبحانه وتعالی بدین شاعر
نیست وما علمناه الشعر وما ینبغی له در شان او فرستاده با انکه اورا در بلاغت وفصاحت درجه علیا داد جمله و
الشعراء یتبعهم الغاوون بر وجه تذییب برای مذمت شاعران وبری ساختن پیغامبر صلی الله علیه وسلم از وسمت شاعری
است وجمله الم تر الی آخره تعلیل است وبر مدعای مذکور دلیل است وانهم یقولون ما لا یفعلون معطوف بر انهم
فی کل واد یهیمون آمد واد بجای دو مفعول الم تر واقع شده الا الذین امنوا استثنای مذکور واز شعرا شعرا که معارضه
قران می جستند مراد شوند استثنای منقطع باشد واکر مطلق شاعران دارند استثنای متصل پندارند معنی اینست
شعرا پس روی میکنند ایشان را کمراهان شاعران پیغامبر ویاران را هجو میکردند وآن را بنی کافران می آوردند کافر
در خواندن ومهر کردانیدن آن متابعت ایشان میکردند وبرعادوان وضلالت مخصوص میکردانیدند این معنی
محض کمراهی بود واین عین ضلالت وبدراهی می نمود اندینی که شاعران در هر وادی سرکردان می شوند وهرجای برشان
شده می روند باطل ونابوده می کویند ودر راه ناستوده می پویند خیالهای کوناکون می انکیزند واز نابوده وناستوده
نمی پرهیزند مکر کسانیکه ایمان آوردند واعمال صالحه کردند وخدای بسیار ذکر کنند وبهجو کردن کافران واز سطوت
خویش واز نظم مسلمانان داد جستند وچون عبد الله بن رواحه وحسان بن ثابت وکعب زهیر وکعب بن مالک
از شعرای اسلامیه بودند ودر اعلام تیغ زبان وتبر هجا ودشنام کوشش نمودند کمراهان اتباع ایشان ندارند
وایشان سرکردانی بهر وادی روی ننمودند آرند جز حق نمی کویند وجز در راه صدق نمی پویند ثنای خدا ونعت مصطفی
صلی الله علیه وسلم میکویند وخاطر بمدح صحابه کرام میکمارند وکافران را در حیز هجو می آرند ودم دشمنی ایشان
سزاوار مدیح ما حبین حسانی می شوند وبدرجه آن روح القدس ازال بویدکی می رسند وسیعلم الذین ظلموا
ای منقلب ینقلبون منقلب ظرف مصدر است منقلب منصوب المحل بر مصدر تیه است یا ظرف معمول است مر
ینقلبون را وجمله استفهامیه را دوری معنی با سیعلم تلقینی است استفهام در عمل تعلیق است وجمله سیعلم
تذییل است معنی اینست وزود باشد که بدانند آنانکه ظلم کرده اند کدام بازکشت باکویند بکدام جای باز
خواهند کشت وبکدام عذاب ونکال خواهند پیوست وبدانکه ذکر کفره وطغیان رفت ودر اثنای ذکر جزاو
سزاهر یکی لخصوص کذشت ودر خاتمت سورة بجمله وسیعلم الذین ای منقلب ینقلبون تهدیدی جامع ضمیر ساری
که ارتکاب هر یکی از ان ظلم است واکتساب هر جریمه از ان جرائم بر نفس ستم است ومحوکه مرهم وعلیها له حق
ظالم آمد وسطوری مرهمه بدیها که در باب کناه کاری شده وبیان پیوسته که مضمون بر مذکور کشت زهی زهی
حسن مقطع ومنتهای در لطافت اختیام وانتها سلف این ایت یکدیکر عهده بندی می ساختند در مسائل و
صحائف بذکر آن می پرداختند روایت کرده اند که امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه در آن هنگام
که با امیر المومنین عمر رضی الله عنه در وقت معاهده خلافت این ایت را بر زبان آورد واز جمله مواعظه
بدین عیضه جامع ختم کرد والله اعلم وبفضه اتم لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی سورة النمل تمام
این سورت مکیست نود ونه ایت است هزار وچهل ونه کلمه است وچهار هزار وهفصد ونود حرف
ربط این سورت با سورت شعرا اینست که ختم سورت شعرا اند مومنان وکافران بود در آغاز سورة نمل
ذکر قران وکتاب واول سورت را از قصه موسی علیه السلام تا آخر قصه لوط علیه السلام ذکر کرد جمله قل الحمد
لله الایة بعده بر وجه استیناف وچند جمله دیکر مصدر بقل برای تلقین پیغامبر صلی الله علیه وسلم مذکور کشت
بر وجه تعداد وقصد استقلال واستبداد چنانچه صاحب کشاف در الرحمن علم القران خلق الانسان علمه البیان
کفته وبذکر پیوسته تا انکه کلام بجمله قل الحمد لله سیریکم ایاته فتعرفونها رسانید وجمله مصدر بقل که ذکر
ان خواسته اند تمام کردانید بعده در خاتمه سورت جمله وما ربک بغافل عما تعملون متضمن وعید وتهدید

تیغ زبان

متحول

بذکر وصدد

بروجه کنایت که ابلغ از تصریح است آورد و سورت مذکور را بدین جمله منیعه قطیعه اختتام حسن چنانکه
باید و شاید ختم کرد و نکو نیست که جملها که از یک بابت اگر مقاصد آن متغایر بود از جهة اتحاد باب میان
ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگری معترضانی که بیان
کلامهای متصل واقع شده و جمله دیگر از نوع در محلهای که باید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم
بالصواب والیه المرجع والمآب

سورة النمل

بسم الله الرحمن الرحیم طس تلک آیات القرآن وکتاب مبین هدی و
بشری للمؤمنین الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم بالآخرة هم یوقنون وهم بالاخرة هم یوقنون حال
یا معترضه است مسند الیه بر خبر فعلی مفید تخصیص بود کلام بمعنی وما یوقن بالاخرة حق الایقان الا هؤلاء الجامعون
بین الایمان والاعمال الصالحة باشد قرآن وکتاب بالام علم کتابی که منزل بپیغامبر علیه السلام شده است و در سورت
مکیین بمعنی مقر و مکتی بصفت آمده و در سورت حجر کتاب علمیت اعتبار کرده بدین اعتبار کرده و در قرآن صفت
مراد بود بر تنکیر ردی نمود در صورت نمل اعتبار وصفیت و علمیت اعتبار کرده در قرآن وکتاب ملحوظ گشت
لاجرم اعتبار تعریف و تنکیر بعکس پیوست تلک اشارت سوی آیاتی که درین سورت مندرج است وکتاب مبین عطف
بر القرآن هدی و بشری حال اند از آیات القرآن ای انتهر الی الآیات حال کونها دولت هدی و بشارة للمؤمنین متعلق است
بشری ای هدی و بشری از باب تنازع عاملین باعمال الثانی وحذف از اول است ای هدی المؤمنین و بشری للمؤمنین و
یقیمون الصلوة موصول با صله است وهم بالآخرة هم مبتدا است یا تاکید مبتدا است اسمیة بر صله یا حالت معنی
اینست این سورت یا آیات این سورة آیات قرآنست وکتاب ظاهر از کلامی که خبر است و اینجنس کتاب همین قرآن
بود و این دو صفت بغیر از آنکه کتاب باشد و تواند بود که مراد از کتاب لوح محفوظ دارند و این آیات مکتوب در
وی پندارند در حالیکه آیات قرآن وکتاب خداوند هدی است مرگروندگان را و خداوند بشارت مر مؤمنان را
آنانکه نماز را برپای دارند و زکوة مال دهند وهم ایشانند که باخرت چنانکه باید و شاید اعتقاد و ایقان دارند و
آن جهان را متیقن پندارند ان الذین لا یؤمنون بالآخرة زینا لهم اعمالهم فهم یعمهون اولئک الذین
لهم سوء العذاب وهم فی الآخرة هم الاخسرون موصول با صله یعنی الذین لا یؤمنون بالآخرة اسم ان است زینا
لهم خبر است فهم یعمهون عطف است بر زینا بتقدیر فهم بر طریق جاؤکم حصرت صدورهم حالت فهم یعمهون
خبر است و این جمله معترضه است برای مذمت کسانیکه باخرت ایمان نیارند و در بر تصدیق حقیت آن
نپندارند تاکید جمله از جهة ایراد وعید بر وجه وکادت است اولئک مبتدا است لهم سوء العذاب خبر مبتدا
و جمله اسمیه خبر ان است هم الاخسرون خبر مبتدا است هم فصل است بالآخرة متعلق است بالاخسرون
و جمله اسمیة عطف است بر جمله سابق جمله اولئک تا آخر مستانفه است در جواب ما حالهم فی الآخرة معنی
اینست بدرستی که آنانکه باخرت نمی گروند و بقیامت مصدق نمی شوند گذاشتیم برای ایشان اعمال
که ایشان را نیکو نمودیم و احوال شهوات ایشان در ایشان آفریدیم و در نظر ایشان اینها بر مقتضای شهوات
مستحسن گردانیدیم پس ایشان متردد شده میگردند و متحیر شده می باشند ایشان در آخرت زیان شده می باشند
وانک لتلقی القرآن من لدن حکیم علیم القرآن مفعول دوم لتلقی آمده مفعول اول بجای فاعل قایم شده و
من لدن متعلق لتلقی است لتلقی خبر ان است و ان با اسم و خبر خویش عطف است بر تلک الآیات الکتاب المبین
داخل غیر آن و تمهید ذکر مضامین قرآن از ذکر قصهای پیغامبران است و تاکید از جهة رد انکار است
قرآن ارتداد حکمی عظیم قایض از حکمت و علم و قدیم حکیمی که امور او مقتضای حکمت علیمی که همه افعال و اقوال
او بر وفق علم باشد اذ قال موسی لاهله انی آنست نارا سآتیکم منها بخبر او آتیکم بشهاب قبس لعلکم
تصطلون روایت کرده اند که موسی علیه السلام از مصر در مداین آمد دختر شعیب علیه السلام را خواست ده
سال اقامت کرد بعد ده سال از مداین با زن سوی مصر متوجه شد و روان گشت تا آنکه نزدیک وادی مقدس

رسید شب فتاد و زن موسی علیه السلام حامله داشت ناگاه درد زه خاست باران آمد و سرما درآمد در بیابان جای
آتش نبود هر چند که آهن زد آتش روی ننمود حیران گشت بعجز و درماندگی پیوست ناگاه روشنای معاینه کرد و
رخ بجانب او آورد اذ ظرفیت مر فعل محذوف را ای اذکر وجمله افتتاح مقصود سورت انی آنست نارا
مقول قال است تاکید او از جهت آنست که نادیدن سامع روشنای آتش موجب انکار مضمون جمله است تنزیل او
منزله تاکید سائغ نمود جمله سآتیکم مستانفه است در جواب ماذا یصنع او آتیکم بشهاب قبس عطف است بر
سآتیکم بشهاب بتنوین و باضافت خوانند بر قرات تنوین قبس صفت او دانند و بر قرات اضافت اضافت
موصوف سوی صفت گویند وصحت او بتاویل شهاب نار مقبوسه جویند لعلکم تصطلون معنی کی تصطلوا متعلق آت
باتیکم بشهاب تصطلون فعل مضارع از باب افتعال طا بدلست از تا زیرا که تای افتعال را بعد صاد چون اصطبر بطا
کنند سؤال روایت کرده اند که دران وقت با موسی جز زن کسی دیگر نبود خطاب جمع بضمیر کم بچه معنی روی نمود جواب
در بعضی تفاسیر آورده اند که با موسی مصاحبان دیگر نیز بوده اند و در روایت انفراد او چون بر زن اهل
اطلاق کرد خطاب جمع باعتبار لفظ اهل آورد معنی اینست یاد کن ای محمد هنگامی که موسی آتش می جست مر اهل
خویش را گفت بدرستی که من آتش را معاینه کرده ام و دل بر طلب آن آورده ام زود باشید که اگر آتش در آبادانی باشد
خبر آرم شما را ببرم و اگر آتش در آبادانی نبود شعله ازان گرفته بیارم تا شما گرم شوید و سردی از شما ببرم سؤال
در سورة طه لعلی آتیکم صورت ترجی است و اینجا سآتیکم بر وجه یقینی است و ظاهر است که معارض این است جواب
عرب قوت رجا و غلبه ظن را بر صورت یقینی آرند مرجو و مظنون را باعتبار قوت و اسباب همچو یقینی پندارند
محمول بر قوت رجا و غلبه ظن بود محال ایراد ترجی باشد فلما جاءها نودی ان بورک من فی النار ومن
حولها وسبحان الله رب العالمین یا موسی انه انا الله العزیز الحکیم والق عصاک لما ظرفیت مر نودی را
جمله فلما جاءها نودی عطف است بر قال و ان مفسره است بعد فعل ندا که متضمن قول است کانه قیل نودی
وقیل له بورک و موصول با صله یعنی من فی النار مفعول ما لم یسم فاعله من بورک دعا است یا خبر است ومن حولها
عطف است بر من النار و سبحان مصدر منصوب بفعل محذوف ای اسبح الله رب العالمین تسبیحا و جمله معترضه
است و برای تنزیه و جمله ندا انه معترضه است برای تنبیه و ضمیر انه ضمیر شانست و انا الله خبر مبتدا است
و خبر شان را بیانست العزیز الحکیم هر دو صفت اند مر الله را ضمیر انه عائد است بر مفهوم کلام سابق ان من
نادی انا بود و انا خبر ان باشد برین وجه الله عطف بیان پندارند و این جمله نیز معترضه برای تمهید انجه ما
کشتن عصا را عود آن شدن ید بیضا و سایر معجزات که خدای خواسته اند از امور که جز از عزیزی قوی غالب
و حکیم علیم روی ننماید والق عصاک عطف است بر بورک التی و الق عطف مقول بر مقول بتاویل هذا القول از قبیل
عطف مفرد بر مفرد نه از قبیل عطف انشا بر خبر معنی اینست پس هرگاه موسی بر آتش آمد و در روشنای آن درآمد
ندا کرده شد مبارک باد و با فزونی و برکت بر باد کسی که در روشنای درآمد یعنی موسی و کسانیکه گرد بر گرد آتش اند
یعنی فرشتگان و پاکست از همه صفات ناپسندیده و بعون ناگزیده خدای پروردگار جهانیان و کردگار عالمیان
ای موسی بدرستی شان اینست منم که عزیزم قوی غالبم حکیم هر چه خواهم بحکمت کنم یا گویند بدرستی ترا با من کلم کند
و با تو سخن گوینده منم عزیز توام که معجزه و برهان تو پیدا کنم و بیندار ای موسی عصای خود را فلما رآها تهتز
کانها جان ولی مدبرا ولم یعقب یا موسی لما متعلق است بر ولی مضاف سوی رآها تهتز حالست
از فاعل تهتز و در جمله که مصدر و کان بود واو حاجت باشد چنانچه فقلت عسی ان تبصرنی کانما بنی حوالی
الاسود الحوارد ولم یعقب عطف است بر ولی جمله فلما رآها متعلق است بر جمله محذوف فای فصیحه است
ای نودی ان الق عصاک فالقی عصاه تولی مدبرا حین رآها تهتز مشبهة بالجان معنی اینست پس موسی
عصای خود را انداخته عصا را مار ساخت پس چون عصا را دید درین حال که همچو ماری جنبید از مار

تر سید پشت داده اعراض اعراض کرد بازگشت آورد یا موسی لا تخف انی لا یخاف لدی المرسلون الا من ظلم ثم
بدل حسنا بعد سوء فانی غفور رحیم یا موسی با جمله که بعد اوست بتقدیر قلنا بر استیناف محمول است
بر جمله مذکوره بالواحق خویش مقولست ای قلنا یا موسی لا تخف انی لا یخاف لدی المرسلون تعلیل است مر لا تخف را تاکید
او از جهت آنست که در مسامع نبوت خوف که علامت انکار بود خوفست بود الا من ظلم بتقدیر الا من ظلم من غیر المرسلین
استثنای منقطع است از انبیا ظلم نیاید و بدی روی نماید و بتقدیر الا من ظلم منهم ارتکاب صغیرة غیر حسنة علی
وجه الزلة استثنای متصل است بر هر دو وجه مقصود اثبات خوف بود و کلام بالا من ظلم تمام شود و جمله ثم
بدل حسنا بعد سوء فانی غفور رحیم بحذف ان شرطیه چنانچه بعضی ائمه تفسیر گفته شرطیه علاحده باشد اگر معطوف
بر ظلم دارند داخل مستثنا باشد در حق تائب بر حکم استثنا ثبوت خوف آید و ثبوت خوف ملایم توبه مگر آنکه گویند
خوف مار لیکن طبیعی منافات نباشد لیکن اضمار ان بغیر اشیای سته ظاهر جایز نشده و در استعمال شهود نیامده فانی
غفور رحیم کنایتست از اغفر له و ارحمه و تاکید جمله از جهت آنست که کلام سابق تحریض توبه و ایمان مدح
بر حصول غفران چون تقدیم ملوح کرد جمله را موکد آورد معنی اینست گفتیم ای موسی از عصای مار شده مترس بدرستی
که نزدیک ما مرسلان نترسند و کسانیکه اعتماد بر محافظت و نگهبانی من دارند از هیچ امری و اذیی خوف نکنند مگر
کسی که ظلم کند از مواخذه پس اگر خائف مواخذه نیکی را بعد بدی بدل کرد چون اسلام بعد کفر و توحید بعد شرک و توبه
بعد از معصیت حاصل کند پس بدرستی که من آمرزگارم خطایا آمرزم و بخشاینده ام عطایا بخشم و تواند بود که از انی
لا یخاف لدی المرسلون نفی خوف غیر خدای ثابت پندارند بدین وجه ثم بدل عطف است بر ظلم کلام علاحده نباشد معنی
چنین بود مرسلان غیر خدای ترسند لیکن ظالمان که توبه کنند و مغفور شوند اگرچه خوف عقوبت خدای بدهند لیکن
غیر خدای مبتلا شوند امام زاهد بخاری رحمة الله از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده که موسی علیه السلام قتل
قبطی یاد مدی خوف عصای مار شده در دلش واقع نشدی لیکن چون خوف مذکور طبیعی بود مبنی بر کنه و ذات نباشد
جمله فانی غفور رحیم موافق نباید و تطبیق آن با او روی نماید و غفران خدا و رحمت او با اثبات خوف غیر خدای
یا نفی آن نسبت ندارد مگر آنکه گویند خوف از غیر خدای اگرچه طبیعی باشد ملایم بندگان خاص ندارند و مناسب منصوص
خلوص بندگی ایشان پندارند بر حکم حسنات الابرار سیئات المقربین محتاج غفران دانند و متعلق بفیض رحمت
خوانند و بعضی الا بمعنی واو عطف دارند و تائبان در حکم نفی خوف سالم پندارند معنی چنین آید نترسند از عقوبت
من مرسلان و تائبان که ایشان بر حکم التائب من الذنب کمن لا ذنب له در حکم بی گناهان بری از عقوبت کردند و
ادخل یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء فی تسع آیات الی فرعون وقومه انهم کانوا قوما فاسقین
و ادخل یدک فی جیبک عطف بر الق عصاک است تخرج جواب امر است بغیر فا باضمار ان شرطیه مجزوم شد بیضاء
حالست از ضمیر تخرج من غیر سوء ای من غیر سوء صفت یا حالی دیگر است بعضی مفسران عصا و ید بیضا داخل نه
معجزه دارند و تسع آیات را بمعنی ما نه تسع آیات جای دیگر پندارند و بعضی این هر دو را خارج آیت مذکور دانند
فی تسع آیات بتقدیر اذهب فی تسع آیات حال گویند و فی بمعنی مع جویند الی فرعون متعلقست بمحذوف ای الق
عصاک و ادخل یدک فی جیبک حال انک مرسل الی فرعون وقومه تنکیر تسع آیات برای تعظیم جمله انهم کانوا قوما
فاسقین تعلیل است تاکید از جهة ملوح است و در ارادت خویش دست را که در جیب خود بری سپید بیرون
آید و چون آفتاب نماید ناشی از برص نبود داخل در نه معجزه عظیم خارج از آنکه ذکر آن گذشته و بیان بالا رفته
در حالیکه فرستاده شده سوی فرعون و قوم او زیراکه بوده اند ایشان قومی از فرمان خدای بیرون آینده و از
حد دین تجاوز کننده فلما جاءتهم آیاتنا مبصرة قالوا هذا سحر مبین وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم
ظلما وعلوا فانظر کیف کان عاقبة المفسدین لما ظرفست مر قالوا مضاف سوی جمله که بعد اوست مبصرة
حالست از فاعل جاءتهم جمله هذا سحر مبین مقول قالوا است جمله فلما جاءتهم آیاتنا مبصرة قالوا عطف است

آیة

لانک

برجمله

برجمله محذوف که معطوف بر نودی فافصیحه است ای نودی بورک و ان الق عصاک و ان ادخل یدک فی جیبک
تخرج بیضاء من غیر سوء فی تسع آیات فبعثه ما امر به فجاءهم آیاتنا فقالوا هذا سحر مبین وجحدوا عطف است بر قالوا استیقنتها
علی انفسهم حالات بتقدیر قد یا عطف است ظلما مفعول له است و علوا عطف است بر و عاقبة المفسدین اسم کان است
کیف خبر است از جهة صدر مقدم و جمله کیف کان عاقبة المفسدین بر قول یونس نحوی از باب تعلیق است با استفهام و بر قول
صحیح که تعلیق خاصه افعال قلوبست انظر از افعال قلوبست بتاویل مفرد مفعولست ای انظر فی کیفیة عاقبتهم فادر فانظر
سببیه است معنی اینست پس هرگاه که آمد آیات و علامات قدرت ما و حجج صدق نبوت موسی گفتند این سحریست پیدا
و آیات ما را از جهت ظلم کردن و تکبر ورزیدن انکار ورزیدند و بحقیقت نبوت نگرویدند و نفسهای ایشان او را یقینی
داشته و بی شک و شبه پنداشته چون این همه که گفتیم دانستی والجه بیان کردیم یافتی پس بنگر چگونه است کیفیت عاقبت
مفسدان و نگاه کن در یابشندیدن حال بدکرداران و آن در دنیا اغراقست و در آخرت احتراق ولقد آتینا داود و
سلیمان علما وقالا الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین لام در جواب قسم محذوفست ای نقسم لقد آتینا
الی آخره وجه تاکید قصه مذکوره باقسام بر طریق انا سنلقی قولا ثقیلا از جهة اهتمام در علامتست قصه داود
و سلیمان علیهما السلام بر قصه موسی عطف است چه این قصه عنانا شکرست و آن قصه بفرمان صبرست موسی صلوات
الله علیه باختیار فقد ملک فرعون شکر فت و این محنت بر خود پذیرفت داود و سلیمان را خدای عز وجل خلعت نبوت
داد و تاج ملک بر سر ایشان نهاد و امر و نواهی امتثال کردند حقوق ملت و لوازم دین و دولت بجا آوردند و در راه
شکر و سپاس رفتند و منت الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین گفتند تنکیر علما برای تعظیم است ای علما
عظیما یا برای نوع است یعنی از علم که جامع است مر دین و دنیا را یا علم نرم کردن آهن یا علم منطق الطیر یا علم کیمیا وقالا
عطف بر جمله محذوفه است با فا زیراکه شکر بعد نعمت است محل بود و فا در لفظ نیست سزاوار تقدیر جمله با فا باشد ای
فعملا بذلک العلم کثیرا و علماه و عرفا حق النعمة وقالا الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین و امام زاهد تقدیر
نکرده چه واو برای مطلق جمع است استعمال واو برای فا بود تعقیب از مقام شکر متعقب رحمة است مفهوم می شود با این
که در تفسیر آورده که درین آیت دلیلست که علم مناط فضل و عظمت و مدار عقل و حشمة است سزاوار افتخار و سبب
ناموری و اشتهار موجب رفعت دین و دنیا مستوجب ابهت اخری راهبر راه دین هادی انبیا و مرسلین آدم علیه السلام
بفضل علم بر ملائکه تفضیل یافت داود و سلیمان هر یکی بر سیدن فضیلت علم در راه دعوی فضلنا علی کثیر من عباده
المؤمنین شتافت نظم کاری که زهر کار ادنی علمست ؛ ملکی که زوال آن نه بینی علمست ؛ صدری که در و شاد نشینی علمست
فخری که بود فخر یقینی علمست ؛ این معنی نیز موجب ارصاد شکر بعلم بود از تقدیر بر جمله دیگر باشد معنی اینست
بدرستی که دادیم داود و سلیمان را علم عظیم یا نوعی از علم که ایشان را روی خود بتی ایشان دانستند و عمل کردند و شکر نعمة
بجا آوردند الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین گفتند اتفاق اصحاب شریعت و اطناب ارباب طریقت فقیر صابر
و غنی شاکر هر دو گروه اند پسندیده و هر یکی زمره ایست گزیده هر دو در ادراک دین شانی و پیش خدای عز وجل مکانی هر دو
از باب ولایت گشته بقدر و رسوم آن پیوسته فقیر از جهت شتافتن در راه حق بار دنیا از سر خود انداخته و غنی از
جهة حمایت خلق خود را بارکش مردمان ساخته و هر دو فرقه رضای حق می جویند و هر دو زمره در راه دین می پویند
هر دو برای مثوبت اخروی عامل اند شک نیست که هر دو فاضل اند خلاف در پیاست میان این دو فاضل افضل کیست
و میان این دو جهل فضل اولی چیست بعضی فقیر صابر را گویند و بعضی در راه تفضیل غنی شاکر می پویند بر هر یکی از
دو قول دلائل معقوله و منقوله بسیار است شک نیست که آن صحیح و مجاز است بیت بناز نوش که همت بلک درویشی
که خوشتر است ز ملکی که پادشا دارد ؛ فقیر را چه ضرر او بقوت ولی چند ؛ ز جود منعم فیاض تا جهان دارد ؛ جهانش
منزل و فاقه جانش دیوارش ؛ بمنزلی که از بی خشت و گل بنا دارد ؛ ببسیط ارض سراسر قدح زا فتی ؛ به از غنی که کری
چند بود یا دارد ؛ مبین خلق نو او بناک بجز دیس ز فیض فضل

ولکن تاتوهم

اگرچه هست غنا نیز نعمت مشکور در
خداوند امتلا دارد
مذمت او نظم و الفقر دارد غنی بتوبه و نیکی خویش را آراست بهر عملی که بیارد جزا دو تا دارد بتدراج کنج و این
بی رنج است که بارواج طغیان غنی بقا دارد وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ انجمله عطف است بر قالا الحمد تا آخر معنی
ابیت و میراث یافت سلیمان از داود انچه داشت ملک نبوت و حکم حکومت و تسخیر باد و آدمیان و پریان و شیاطین
و جز آن در تحت میراث پیغامبران در نیابد و در حکم نحن معاشر الانبیا ما ترکنا صدقة میراث نبود و امام زاهد رحمة
الله علیه میراث گرفتن نبوت را نیز نفی کرده و گفته نبوت موروث نبود و گفته از وراثت مذکور وراثت علم و صلاح
حکمت و عبادت مراد باشد معلوم است که این نیز موروث در وراثت علم و حکمت و صلاح و عبادت و قائل مجاز نبود
و بمعنی یافتن چیزی بعد از مرده کسی گویند بدین معنی امور مذکوره و نبوت فرق نبود وراثت در نبوت نیز جاری نبود
وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ و قال عطف است بر ورث سلیمان
یا ایها الناس علمنا منطق الطیر مقول است و اوتینا عطف است بر علمنا ان هذا لهو الفضل المبین انجمله تذییل است
و تاکید او از جهة اظهار و ابتهاج است در من کل شیء استغراق عرفی است حقیقی معنی ابیت گفت سلیمان ای مردمان
تعلیم کرده شده ایم یعنی می جویند و بدرین گفتار پرندگان انچه پرندگان می گویند و معنی که از آن میجویند میدانیم و بیان
کردیم آن توانیم و خبرهای بی شمار بسیار داده شده ایم و صاحبان نعمت گشته ایم بدرستی که این ابتدا و این عطا هر آینه
فضل است پیدا و نعمتهای است که در حق ایشان قابض پوشیده نیست نعمتهای ایشان را شائی است با داود علیه السلام
در آغاز کار او سنگ متکلم گشت آهن برای او نرمی پیوست سنگ فلاخن بجالوت زد و او را کشت بر لشکر او غالب آمد
طالوت او را بر مادی بزیرفت بعد از چندگاه طالوت مرد داود ملک را گرفت ملک یافت بمعالی دارین شتافت سلیمان
علیه السلام در سیزده سالگی وارث معالی داود علیه السلام گشت و بدرجه نبوت و ملک صحبت و الفت با هزار زن و
هزار خانه بر چوب آبنوس از شیشه بندی ساخت معالی او را شمار نتوان کرد و متابعت او را در بیان نتوان آورد و
یکی از امور عجیبه که سلیمان داشت آن بود که باد انفاس ناس هر که گوش او رسانیدی و او را بر گفتار مردمان مطلع کردانید
روزی شاورزی دید که باد لشکر سلیمان را در هوا بر آورده و از مکان دور بشتاب آورد در مدیح سلیمان علیه السلام صفت
و بر وجه تعداوی ال داود ملکا عظیما باد گوش سلیمان رسانید و سلیمان را بدین سخن مطلع گردانید سلیمان علیه السلام
برسر او رسید تنبیه کرد او لازم دید گفت من بر تو آمده ام تا ترا نبید دهم عاقل آنچ در خور او نباشد نجوید و
سخن بی فایده نگوید از مومن تسبیحی که نزدیک خدای مقبول بود بهتر از مملکت ال داود باشد کشاورز سلیمان را
دعا کرد و در دون بان در ثنای او آورد زهی ذات پسندیده و زهی عنصر گزیده چشمه پاک او درجه لینت و با آن
رفعت چه فروتنی آورد بیت تواضع ز گردن فرازان نکوست ❁ گدا گر تواضع کند خوی اوست و تواند بود
که از وعلمنا منطق الطیر تنها مراد بود و ایراد صیغه جمع بر طریق کلام ملوک برای اظهار ملک وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ
مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ روایت کرده اند که لشکرگاه صد فرسنگ در صد فرسنگ بود در مقدار
مسافت سیصد گروه نزول می نمود ربع آدمیان و ربع جنیان و ربع وحوش و ربع پرندگان آن روز که سلیمان
علیه السلام از بیت المقدس سوی اصطخر کوچ لشکر و چهارصد هزار از زن بود و بر وایتی گرد بر گرد تخت سیصد
کرسی از زر و نقره میداشتند انبیا و بالا ارسها نقره می نشید و گرد بر گرد ایشان مردمان پریان و جنیان
بساطی بر قدر فرسنگ در فرسنگ از زر و ابریشم بافته بودند او را بار جای سلیمان کردند و تخت سلیمان از زر
و نقره بود در میان آن نصب میکردند پرندگان در هوا بر دریکدیگر می آوردند بر سر سلیمان و بر سر لشکر بر
حکم فرمان سایه میکردند باد را می فرمود تا او را با همه لشکر بردارد یک ماهه راه در روز و یک ماهه راه در شب ببرد
جنان با سودگی بودی که میان قرار بر زمین و میان برداشتن در هوا فرق نشدی بیت زهی قدر و عظمت
زهی ملک و جاه ❁ زهی عز و دولت زهی دستگاه با این همه عظمت و حشمت و با این همه قدرت با اهل مقاومت

توانست و حیله رهائی از مرگ نداشت پنجاه ساله بود که بدست مرگ اسیر گشت و عمر او بجد رسید و نه ساله بوست
تا کسی بر قوت اعتماد نکند و خود را در غفلت نیفکند بیت نه بر باد رفتی سحرگاه و شام ❁ سریر سلیمان علیه السلام
بآخر ندیدی که بر باد رفت ❁ خنک آنکه با دانش و داد رفت و حشر عطف است بر ورث من الجن با معطوفات خویش
بیان جنود است فا در فهم یوزعون سببیة است که حشر سبب است برای ممنوع شدن از تفرق معنی ابیت
و جمع کرده شد برای سلیمان لشکرهای او از پریان و آدمیان و وحوش و پرندگان ایشان از تفرقه منع کرده می شوند تا
در غیر یعنی که لشکر محدود برند حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ
سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ حتی اذا ابتدائیه سببیه بر جمله شرطیه در آمده و جمله یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم
مقول قالت است لا یحطمنکم را تواند بود که مستانفه دارند بیان فائده دخول در مساکن دارند و صاحب کشاف جمله
لا یحطمنکم جواب امر داشته و صاحب مدارک وجه را از جهة نون تاکید صیغه پنداشته که مداخل نون تاکید در
کتب نحو محذوف و جواب امر در بیان ان غیر مذکور است در آمده او در غیر مخصوص بضرورت شعر است کلام
قرانی شعر نیست بترتیب و صاحب کشاف در غیر بیت ایقانت بیان بی روایت نبود و استعمال عبرت را و بیت باشد
با آنکه کلام قرانی که پیش از شذوذ بود مستوجب ضعف نگردد چنانچه در استحواذ گفته اند و در قتل اولادهم شرکاءهم
بران رفته اند سوال ادخلوا خطاب عقلا است مورچگان را خطاب عقلا بچه وجه رواست جواب از هجوم لشکر
تحیر کرد و ان خوف بی شده در سوراخ در آمده کار عقلا بود از جهت اسناد فعل عقلا خطاب عقلا سزاوار باشد و هم لا
یشعرون حالست از فاعل لا یحطمنکم و این نفی قائل یا ده آنکه بود بر جسته گوسپندی با کوکی می نمود روایت کرده اند
که روزی امام قتاده سلونی ما شئتم گفت ابو حنیفه رضی الله عنه جواب بود برا شتن از مورچه مذکوره نر بوده یا ماده
پرسید امام قتاده را جواب او ملزم گردانید ابو حنیفه رضی الله عنه گفت انثی بود بدلیل آنکه در فعل او تانیث روی
نموده چه اگر مذکر بودی قال نملة گفتی در این سخن بعضی بر ابو حنیفه رضی الله عنه ایراد کرده اند که تواند بود که نملة مذکر
باشد تانیث فعل از جهة آنکه فاعل مونث لفظی چون مذکر حقیقی باشد اگر علم است باتفاق در فعل او تانیث روا نبود
چو قال طلحة و قال حمزة گویند و قالت جایز ندارند و اگر اسم جنس است چون شاة در این اختلاف است بعضی نحویان
جواز تانیث گویند و بعضی میان او و میان علم تسویه کنند و تانیث جایز ندارند ابو حنیفه رضی الله عنه موافق ایشان بود
بر وفق قاعده ایشان جواب فرمود سوال کلام نملة مذکوره اگر بزبان حال باشد مخصوص بنمله واحده نبود و
معلوم است که نمله زبان قال ندارد جواب مورچه از گیاه و سنگ کمتر نبود چنانچه از گیاه و سنگ مکرمت و تسبیح در
علم غیب ملایم ایشان تصور میکنند بعید نباشد و استماع و اتباع مورچگان دیگر هم بر این طریق مستبعد بود معنی ابیت
تا آنکه چون سلیمان علیه السلام با لشکر بر آمدند و بر وادی نمل یعنی وادی که در و مورچه بسیار بود نزدیک شدند
مورچه از مورچگان بعضی گویند که سر مورچگان در پیش ایشان بر وجه چنانچه رسم سرانست که مورچگان دیگر دارند
گفت ای مورچگان در مساکن خویش در آئید و از لشکر سلیمان فرار نمائید تا سلیمان و لشکر او شما را اسیر نکنند و دست
و پای شما را نشکنند و حال آنست که ایشان را از شما شعور نبود و آگاه نشوند فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي
أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ
فا در فتبسم فصیحه و انجمله عطف است بر جمله محذوفه ای قالت نملة کذا فسمع سلیمان مقالها و ادرک فحوی ما لا
یجمعه و لا یدرکه غیره و فرح بسماع دانسته لتعلیق حفظهم بعد الشعور و بیان التحجب من حذرها و تحریرها النمل
واهتداها المصالحها و حمایتها اتباعها کما هو شان الذر عاضاحکا حال است ای تبسم مبالغا فی التبسم شارعا فی الضحک
کانه ضاحکا و تواند بود که ضاحکا مصدر باشد اقیمت فاعلا ای تبسما شدیدا یضحک من در من قولها سببیه است
ای من دخل قولها اوزعنی عطف است بر فتبسم یعنی رب بعنی با دتی با جمله که بعد اوست مقول قال است
ان اشکر متعلق است بر اشکر صالحا و ادخلنی برحمتک فی عبادک الصالحین عطف است بر اوزعنی برحمتک متعلق

مذکور است

آنچ

اجل

بادخلنی **معنی ایٔت** نمله سخن کفت سلیمان سخن او شنید ودریافت وشادمان شد دل او با بتهاج ومسرت بود
وبدریافتن ان از کفتار مورچه بتبسم مبالغه کننده خندید وکفت ای پروردکار من الهام بکن مرا وتوفیق ده که
شکر کویم نعمت ترا که انعام کردهٔ او را بر من وبر مادر وپدر من وسپاس داری که بجویم وعمل صالحه که بپسندید
تو بود کنیم وموافقت ایشان برم ودر کرم ورحمت خویش در حمایت بندکان خود صالحان اند ودر خور یافتن نعیم و
جنان اند وتَفَقَّدَ الطَّیْرَ فَقَالَ مَالِیَ لَا أَرَی الْهُدْهُدَ أَمْ کَانَ مِنَ الْغَائِبِینَ لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِیدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ
أَوْ لَیَأْتِیَنِّی بِسُلْطَانٍ مُبِینٍ مالی بفتح یا وسکون او لیاتینی بانون ثقیله بحذف نون وقایه واثبات او خوانند ومعنی
هر دو یکی دانند قرات هر دو بجا یکی دانند روایت کرده اند که سلیمان علیه السلام در هنکام کوچ سایه کردن فرمود
برتخت خویش مقدری تا آب انشاب یافت در پرندکان نظر کرد غایب بودن هدهد وبعضی کویند سلیمان علیه السلام
لشکر خود را در عرض کشید هدهد را غایب دید وبعضی کویند که هدهد جانوریست که آب را در زمین جون آب در
شیشه دیدی وسلیمان در منزلی که آب نیافتی برای دانستن آب که نزدیکست یا دور هدهد طلبیدی هر جا که هدهد
منقار زدی قرب آب معلوم شدی دیوان می شتافتند در حال چاه میکاشتند در ان روز در یک منزل آب نبود هدهد را
برای این معنی طلب فرمود نیافت غیبت او دریافت وتفقد طیر که عبارت ازانست واین معنی را بیانست کرد وجمله وتفقد
الطیر معطوف بر محذوفست ای وحشر سلیمان جنوده وامر الطیور بالاظلال فوقع علی سریره الشمس فنظر وتفقد الطیر یا کو بند
وحشر سلیمان جنوده فسار فنزل منزلا فلم یجد الماء فطلب الهدهد وتفقد الطیر فقال عطفست بر تفقد مالی استفهام
برای تعجبست جمله لا اری الهدهد حالست ام منقطعه بمعنی بل یا همزه برای اضراب ازاول وشک در ثانی بل اکان من الغا
الغائبین وهمزه برای تنبیه هم می توان بمعنی بل اکان من الغائبین لاعذبنه جواب قسم محذوفست ای قسم لاعذبنه
وجمله قسمیه مستانفه است در جواب ماذا یصنع او لاذبحنه عطفست بر لاعذبنه او لیاتینی بسلطان مبین
عطفست بر لاذبحنه وایراد صیغه جمع سلامت یعنی من الغائبین برای تغلیب عقلا بر غیر عقلاست آوردن
هدهد حجت را شیقی سوکند سلیمان علیه السلام وآن جکونه روی نمود **جواب** او برای احد الامرین مخیرست
سوکند از جهت تبقی وقوع یکی از سه چیز مذکورست یا کویند لیاتینی بسلطان مبین کنایت از لا وجلین لحلة تعلق
او بتم مبرهن است **سوال** پرنده را که مطلق نیست وعید تعذیب بجه وجه آید وبکدام نوع شاید **جواب**
تعذیب بهایم وطیور برای مصلحتی که برایشان متعلق است آمده جنانچه در نحو اوردن وشک در تعلیم الکاد کردن وزدن
است در هنکام کاهلی وحرونی پیدا آوردن وچشم بستن وکرسنه باز برای الکار وتحقیق شده جواب دیکر تسخیر وحوش
وطیور وامر ونهی ایشان در مجاری امور بعد خلق استعداد طاعت والحاد استطاعت اطاعت بعد آن امکان تقصیر بود وتحقق
تعذیب وتادیب نمود **معنی ایٔت** سلیمان علیه السلام هدهد کم شده را جست مالی لا اری الهدهد الی آخره کفت جیست
مرا که نمی بینم هدهد را میان پرندکان بلکه یا خود هست ویا از غایبانست سوکند میخورم هر اینه اورا عذاب سخت کنم
یعنی میان او ومیان جفت جدای افکنم یا با غیر جنس او را در قفص اندازم وبعذاب صحبت دشمنان یا بخدمت اقران مبتلا ر
سازم ویا اورا بریان کنم ودر زنبورخانه نهم ویا مرا حجتی ظاهر وهویدا آورد وبیان کند عذری که دارد بعده سلیمان
کرکس را فرستاد که بشتابد وهر کجا که بیابد بیارد او هر جانبی که شتافت هدهد را نیافت بعده عقاب را تعین کرد که
هدهد را آرد هر کجا که یابد نکذارد عقاب پرید ناکاه هدهد رسید هدهد اورا سوکند وزبان بداد کو بکذارد که
مکر سوکند من برید وجون پیش رسید دم وبال روی خویش سبب کرد خود را در حضرت سلیمان بر فروتنی وزاری
آورد جون در سلیمان سطوه غضب دید نعرهٔ اذکر وقوفا بین یدی الله در کوش او رسانید سلیمان از شنیدن آن
سخن بلرزید فَمَکَثَ غَیْرَ بَعِیدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُکَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ یَقِینٍ إِنِّی وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِکُهُمْ
وَأُوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِیمٌ وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا یَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ أَعْمَا
لَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِیلِ فَهُمْ لَا یَهْتَدُونَ فمکث عطفست بر قال مالی غیر بعید صفت مصدر محذوفست یا زمان

برنده را که مکان

محذوف ای فمکث مکثا غیر بعید او زمانا غیر بعید فاء در فقال فصیحه است معطوف علیه محذوفست ای فاتی فقال جمله
احطت بما لم تحط مفعول قالست وجئتک من سبا مصروف وغیر مصروف خوانند مصروف اسم حی وغیر اسم قبیله دانند جمله
انی بنبیه است مر نبا وبیان سبا ونبا وتجنیس لاحقست وجون جمله جئتک سبا بنبا ملوح بدین خبر بود بتقدیم ملوح
تاکید سائغ نمود تملکهم صفت امراة است واوتیت حالست بتقدیر قد ولها عرش عظیم حال دیکرست یا عطفست
بر تملکهم وجدت افعال قلوبست ها مفعول اول است وقومها عطفست بر مفعول یسجدون للشمس مفعول دوم است
جمله حالست یا مستانفه است در جواب ماذا یصنعون للشمس متعلقست بیسجدون من دون الله ظرفست وزین
لهم الشیطان اعمالهم حالست بتقدیر قد فصدهم عطفست بر زین فهم لا یهتدون عطفست بر یسجدون **معنی**
ایٔت پس درنک کرد پرنده یعنی هدهد مذکور بعد تفقد سلیمان وباز پرسی کردن ازان درنک کردن قلیل در
زمان غیر طویل پس کفت احاطت کردم جیزی را که تو احاطت نکردی محیط شده ام بر جیزی که تو محیط نشدهٔ بر تو از قبیل
سبا خبری یقین بی شک آورده ام بدرستی که یافته ام زنی را که مالکه است مر اهل سبا را بر ایشان پادشاهی میکند وداده
شده است انچه میخواهد ومر اوراست عرش عظیم وقصر فخیم اهل سبا افتاب را بغیر خدا سجده میکنند ودر پرستش او
سر بر زمین می نهند وشیطان اعمال باطله ایشان را برای ایشان زینت داده وایشان را از راه راست باز داشته
وادبار بر ایشان کاشته پس ایشان راه راست نمی یابند ودر طلب هدایت نمی شتابند در تفسیر اورده بلقیس ملک عجم
داشت پس او خویش جزای او فرزند نکذاشت بجای پدر نشست ملک پدر را کرفت عمل پادشاهی بذیرفت فرمود تا
برای او خانه بدیع سازند وقصر منیع پردازند مکانی بلند اختیار کردند نمونه عجیب پیدا آوردند پانصد ستون
از سنک خام هر یکی بطول سی کز ساختند وبنصب ستونهای مذکور جنانچه ستونی با ستون دیکر بمکان کز باشد پرداختند
بعد از ستونهای مذکور را بتختهای سنک خانه متفق کردانیدند وهر تخته دیکر جنانچه هم تختها با تختها غایب بر
بند بند بر بام مذکور از سنک خام خانها واز زر ونقره فیما بنا کردند ودر سمت آفتاب مذکور نکلها بدیع و
نونهای عجیب پیدا آوردند ودرهای مرصع بجواهر درها نیده بالوان مختلف وملون آمده کرد بر کرد از سنک
رخام ودر جهار کوشه آن جهار قبه زرین وبر سر هر قبه یاقوت سرخ که از دور در نظر در آید وان تاب آفتاب
غاید وبرای قصر مذکور جهار نردبان در جهار جانب ساختند ودر هر یکی صدکان بعینه از نقره پرداختند و
در فرود دینه از مس ودر بالا بنیه از نقره داشتند وتختهای او را بانواع آرایش آراستند وزیر هر ستون کاهی
در حوضی ایبری وپادشاهی وکرد بر کرد او بر ریاض وهر سوی ازان عیون وحیاض ترتیب دادند در روی
زمین بعد ملک سلیمان وذی القرنین ونمرود وشداد وفرعون ملک همچو ملک بلقیس نبود ودستکاهی همجو دستکاهی
او روی ننمود ودر تخت اختلافست بعضی کویند سی وبعضی کویند هشتاد وبعضی کویند صد وبیست بود بجواهر مرصع
نتوانست مینمود وتخت مذکور جهار پایه یکی از یاقوت سرخ ودوم یاقوت سبز وسیوم زمرد وجهارم زر کوهری
دیکر داشت وتختهای آن هزار مرد سرلشکر بود هر یکی را از ایشان دوازده هزار مرد لشکر روایت بدین است
که هر یکی از ایشان صد هزار مرد خلق ومتابعت می نمودند أَلَّا یَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِی یُخْرِجُ الْخَبْءَ فِی السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ وَیَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ الا یسجدوا بقرات تشدید بتقدیر لان
لا یسجدوا متعلقست بصدهم عن السبیل لا با زیادهٔ لا متعلقست بصدهم لا یهتدون ای لا یهتدون الی ان یسجد
لله بر قرات تخفیف الا حرف تنبیه وکلمه یا حرف ندا است منادی محذوفست بتقدیر کلام یا قوم اسجدوا باشد وبر
قرات تشدید در کلام وقف نبود مکر رب العرش العظیم بر قرات تخفیف بر یهتدون وقف کنند بر الا یسجدوا برای
تنبیه وتحریض معترضه دارند وقف کنند بر الا یسجدوا ابتدای کلام بندارند لله متعلقست با سجدوا موصول
با صله یعنی الذی یخرج الخبء صفت مر لله را الخبء بمعنی المخبوء فی السموات والارض ظرف اوست ویعلم عطفست
بر یخرج موصول با صله مفعول هست مر یعلم را ویعلنون عطف بر واست الله مرفوع المحل بر ابتداست وجمله لا اله

الا هو خبر مبتدا است رب العرش العظیم خبر دیگر است یا بدل است از هو جمله لا اله الا هو تعلیل است مر اسجدوا را
بر قرات تشدید معنی اینست باز میدارد ایشان را شیطان از راه راست تا سجده نکنند یا گو بینند راه راست نمی
یابند بسوی آنکه سجده کنند و بر قرات تخفیف د الا او آگاه باشید ای قوم سجده کنید و رو بر زمین آرید و برای خدای
آنکه بیرون آرد آنچه پنهان کرده شده در آسمان چون باران و آنچه پنهان کرده شده در زمین چون گیاه و میداند
آنچه پنهان دارند و آنچه اظهار می آرند و بر قرات تخفون و تعلنون آنچه پنهان دارید و اظهار میکنید مر او را
سجده باید کرد یعنی او رو بر زمین باید آورد زیرا که خدای یکیست معبودی بحق جز او نیست کردگار قدیم است
پروردگار عرش عظیم است قال سننظر اصدقت ام کنت من الکاذبین اذهب بکتابی هذا فالقه الیهم ثم تول
عنهم فانظر ماذا یرجعون قال استانفه است در جواب ماذا قال سلیمان جمله اصدقت ام کنت من الکاذبین
مفعول به سننظر بطریق سل بنی اسرائیل کم آتیناهم **سوال** اصدقت ام کذبت چرا نیاورد از تقابل صریح عدول
کرده من الکاذبین چرا آورد **جواب** بودن وی از جمله کاذبان کاذب بودن را مستلزم است بثبوت معنی کذبت
بطریق کنایت باشد کذبت در معنی صریح است و از کنایت ابلغ از تصریح جمله اذهب بکتابی هذا استانفه است
چنانچه که هدهد گفت ماذا اصنع فقیل اذهب فالقه عطف است بر اذهب ثم تول عنهم عطف است بر فالقه فانظر
عطف است بر تول یرجعون ثم تول نکته قلب تنبیه بر سرعت تولی است قبول قلب بدین نکته مبنی است یا مراد از تولی
بازگشتن از آن مکانی سوی مکانی نزدیک برای شنیدن سخنان ایشان بود نه بازگشتن سوی سلیمان در عبارت قلب
نباشد **معنی اینست** گفت مر هدهد را در آن زمان در کار تو نظر خواهیم کرد و شان تو پیدا خواهیم آورد تا آنرا
گفته تو یا هستی تو از دروغ گویان یعنی دروغ میگوئی و بر سخن دروغ خلاص جوئی ببر این مکتوب را برایشان یعنی بر
بلقیس و قوم او پس بیفکن و منتظر باش تا چه جواب میدهند و چه مقال باز میگردانند قالت یا ایها الملا انی القی
الی کتاب کریم انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا علی و اتونی مسلمین روایت کرده اند
که هدهد امر سلیمان پذیرفت نامه گرفت و بپرید و در مقام بلقیس رسید در رسانیدن مکتوب شتافت و
بلقیس یافت از روزنه راه ساخت و در خوابگاه او در آمده منقار بر سینه آورد و بیدار کرد باز روی سوی روزنه
آورد بلقیس گروه خویش را طلبیده واقعه را پیش ایشان باز دید بعضی گویند که بلقیس پیدا بود و گروه او پیش او حاضر
بودند هدهد مکتوب در کنار او انداخت او را و اهل او را مستخر ساخت بلقیس قاریه کاتبه انی القی الی کتاب الله
جمله ندا انیه یعنی یا ایها الملا با جمله که بعد او ست مقول قالت جمله انی القی الی کتاب کریم از جهت آنست که بلقیس در
طلب مشورت ملوح بر وقوع حادثه بود بتقدیم که بیان حادثه سابغ نمود توصیف کتاب کریم از جهت آنست که
فرستاده سلیمان آنکه مهر داشت مهر او را علامت عظیمه او بنداشت مکتوب مهر کرده را سید دانند متضمن
شانی و سری پندارند اما از جهت حسن عبارت و لطافت تحریر و جزالت لفظ و جلالت معنی و جمله انه من سلیمان را
با معطوف خویش تعلیل است بر مضمون سابق دلیل است الا تعلوا علی بیان مضمون کتاب است و ان مفسره آمده
بعد ذکر کتابت که متضمن معنی قول است واقع شده و آن کلام بلقیس است در نقل کتاب مسطور و حکایت مفهوم مسطور
در کتب نحو آورده اند و عین لفظ او را حکایت کرده اند از سلیمان بن داود الی بلقیس ملکه سبا السلام علی من اتبع الهدی
الا تعلوا علی و اتونی مسلمین **معنی اینست** گفت بلقیس ای گروه من بدرستی که افکنده شده است بر من کتابی کریم و
بدرستی که آن منتخبست بنام خدای مهربان رحیم است آنکه تکبر مکنید و مدعی علو مشوید و مسلمان شده و
انقیاد ورزیده پیش من بیائید قالت یا ایها الملا افتونی فی امری ما کنت قاطعة امرا حتی تشهدون تشهدون
و تشهدونی بحذف نون اعراب و کسر نون وقایه با اظهار یای متکلم و بحذف نون بکسر را خوانند و معنی هر دو قرائت
یکی داند افتونی فی امری مقول قالت است قالت با مقول خویش بدل الاشتمال از قالت اول و با مقول او وجه
از امری حادثه القای کتاب کریم مراد است این جمله بدیه ملازمت بدل اشتمال از جمله سابقه بود ما کنت

قاطعة

قاطعة امرا **معنی اینست** گفت بلقیس ای گروه من جواب گوئید و در حادثه القای کتاب رای صواب جوئید که قضیه
چون کنم در کدام کار دم زنم و قدم بر چه نوع نهم من نیستم قطع کننده امر تا حاضر شدن و رای زدن شما قالوا نحن
اولوا قوة و اولوا باس شدید و الامر الیک فانظری ماذا تامرین این جمله مستانفه است در جواب ماذا قالوا
حین قالت ذلک نحن اولوا قوة با معطوفات خویش مقول قالوا است جمله و الامر الیک حالت یا معترضه است فا
در فانظری سببیه است ما استفهامیه است جمله فماذا تامرون بتاویل مفرد مفعول انظری است ای فانظری
تعیین ینفک تمثیل امرک **معنی اینست** گفتند سران لشکر او ما خداوندان قوتیم و صاحبان شوکتیم از ما حرب آید ها
تا ملکی چه میفرمائی هر چه فرمائی بجا آریم آنچه بگوید دل بر آن داریم قالت ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها
و جعلوا اعزة اهلها اذلة و کذلک یفعلون قالت مستانفه است در جواب ماذا قالت حین قالوا ذکر ان با اسم
و خبر خویش مقول قالت است تاکید جمله از جهت آنست که این جمله کنایت است از اختیار مصالحت و احتراز از دست و دل (?)
سامعان یعنی گویندگان اولو قوة و اولو باس شدید علامت انکار مضمون این جمله ملوح است بظهور علامت انکار
سامعان را تنزیلا بمنزله منکران کرد جمله را موکد آورد کذلک تذییل است و تواند بود که و کذلک یفعلون کلام خدای باشد
بدین تقدیر برای تصدیق معترضه بود **معنی اینست** گفت بلقیس بدرستی که ملوک وقتی که در شهری در آیند تباهی و خرابی
نمایند و عزیزان آن شهر را خوار کرده اند و همچنین میکنند و خرابی در شهر میکنند کار ایشان اینست و عادت ایشان
چنین است و بدانکه جمله و کذلک یفعلون بر تقدیری که کلام خدای بود و تصدیق کلام بلقیس باشد بیان خاصیت
پادشاهان دارند و ذکر عادت ایشان بیدار اند در هر شهری در آیند و خرابی نمایند موجب اطلاق نباشد و دال بر خرابی
علی الاطلاق نبود بلکه آن شهر اگر از کفر و فساد و سزاوار حرکت کرده باشد شر که در آمده آن ممدوح باشد اگر مستحق
خرابی نبود و ملوک در خرابی کردن آن ماخوذ کردند و انی مرسلة الیهم بهدیة فناظرة بم یرجع المرسلون
این جمله عطف است بر جمله سابق فناظرة عطف است بر مرسلة که خبر ان است ما در بم یرجع استفهامیه است الواو
باتصال حرف جر ساقط شده بر طریق عم و لم و چون بلقیس پادشاه بارگاه بود و علو جاه داشت انقیاد و اهتدای پادشاه
دیگر بعید می نمود جمله را تاکید کرد انی ابیت عند ربی و یطعمنی و یسقینی اذاه تاکید آورد **معنی اینست** بلقیس گفت
بدرستی که نزد ایشان هدیه خواهم فرستاد و بدانچه فرستاده شدگان من باز خواهند گشت دیده انتظار خواهم
نهاد بعد از آن بر حسب آن فکری در رد احاطه (?) خواهم آورد و بر مقتضای مصلحت عمل خواهم کرد روایت کرده اند که
پانصد جاریه خوب و پانصد غلام مرغوب و پانصد اسب حصان و پانصد مادیان و هزار اسب تازیان بی بریک شب
مکلل بطلاها مرصع بجواهر ثمین و در هر یکی از آن دهانه زرین و زینها زر مرصع بگوهر و بر آنها جواری پوشانیده و
جواری بر لباس و حلی غلمان گردانیده و هزار خشت و بعضی گویند چهار خشت یکی از نقره یکی از زر یکی از مشک یکی از عنبر یکی
حقه سر بسته درون آن دری ناسفته یکی مهره که سوراخ آن کج بود در مدخل رشته شکل می نمود و تاجی که از و مکلل
نتوانست و گهر که لائق پادشاهانه باشد و در خور سروران بود برابر رسولان روان کرد و ایشان را بر اخفای حال
خویش آورد گفت اگر پیغامبر است غلمان را از جواری بشناسد و آنچه در حقه است در آید سوراخ مهره را کج بیت رات
کند و در وی رشته افکند و اگر ملک است هدیه بستاند و اگر نبی است باز گرداند و در طلب متابعت دین بود بغیر ایمان
آوردن ما راضی نشود و نیز اگر ملک باشد بصورت غضب کند فتنه انگیزد و اگر پیغامبر است بشارت و طاقت و کمالات
نصیحت آمیز کلام جوید سلیمان علیه السلام از این حال خبر یافت و کیفیت هدهد در یافت جنیان را گفت درین دانی
کوشش مراد ده ماست صفت فرسنگ خشتهای زر بندد و گرد بر گرد دیواری با کنگرهای زر و نقره برارند و بر عدل
خشت زر که هدیه ایشان از فرش مذکور پر کنند و جای خشتهای مذکور گذارند و اسبان بلند گزیده و جیاد تازی و در
مای نکیاد در راستای و جبا میدان مذکور ایستاده کردند و پری زادگان حور منظر بی شمار بر قدر چند فرسنگ در عین
و بسیار حاضر آوردند بر خود بر تخت سلیمان باز داد و کرسیهای زر و نقره برای نشستن انبیا و علما گرد تخت نهاد فلما

جاء سلیمان قال اتمدونن بمال فما آتانی الله خیر مما آتیکم بل انتم بهدیتکم تفرحون ارجع الیهم فلنأتینهم
بجنود لا قبل لهم بها ولنخرجنهم منها اذلة وهم صاغرون قرآن باثبات نون اعراب ونون وقایه در اصل و فوق ع
خوانند وبعضی قراء ایشان در رسم موافق اند بار احدی کنند وبعضی بادغام نون واثبات یا متردد کرداند واتانی
بفتح یا و سکون او آمده و بهر دو وجه مقروء شده لما ظرفست مر قال را مضاف سوی جمله که بعد اوست اتمدوننی
بمال مقول است استفهام برای انکار است بر وجه توبیخ است و تنوین در بمال برای تحقیر است فما آتانی الله برای تعلیل
است بر توبیخ مذکور دلیل است بل انتم اضرابست از جمله که مفهوم است از کلام سابق ای لا افرح بهدیتکم بل انتم ع
بهدیتکم تفرحون وهدیه بمعنی مهدیه است چون عطاست اضافتش سوی مهدی و مهدی الیه آمده هذا هدیة زید
لفلان وهذه فلان متی ارجع الیهم مستانفه است در جواب ماذا اصنع لام در جواب قسم محذوفست ای نعم لنأتینهم
فا سببیه است جمله لا قبل لهم بها یعنی لا طاقة لهم بها صفت است مفعول لنخرجنهم را وهم صاغرون حال دیگر است و
ذلة زوال عزت وصغار بنوت خواریست معنی اینست پس هرگاه که رسول مذکور وکسانیکه با او بودند بر سلیمان
آمدند و در سرای خاص در آمدند متحیر گشتند و تعجب وحیرت پیوستند دیدند همه زمین خشت زرین است و
اینچنین هدیه خشت اینچنین جا را چه درخور است چون ایشان بر قدر خشتی که آورده بودند موضع خشت خالی دیدند
بر تهمت دزدی ترسیدند در دیوار انداختند زرها را همانجا گذاشتند سلیمان علیه السلام بلطافت ونرمی پیش آمد
ودم دعوت نصیحت سوی اسلام کرد بعده هدیه در نظر سلیمان آوردند چنانچه رسم است کردند سلیمان علیه السلام
انکه گروه ذکور است دریافت وگوزی یکی را بود در زمین ناسفته شناخت وآن یکی دیگر را حاضر آورد رشته در
دهن گرفت در سوراخ مهره که کژ بود در آورد پس سلیمان علیه السلام برآشفت وفرستاده بلقیس را گفت مدد
میکنید شما مارا بمالی ونفی آنکار از شما نیاید واین عمل از شما نشاید زیرا که خدای عز وجل درهای خزائن خود
بر من گشاده است وآن بهتر است از آنچه شما را داده است ومن بهدیه که مرا کسی بدهد شاد نشوم بلکه شما
بهدیه خویش یعنی بهدیه که کسی را بدهید شاد شوید یا گویند من بهدیه شما شاد نگردم بلکه شما بهدیه خویش
که مرا بدهید شاد گردید سوی ایشان وهدیه که فرستاده است بر باز برسان سوگند میخورم هر آینه اگر
بلقیس وقوم او مرا تابع شده ومطیع گشته نیایند ما بر ایشان آئیم وهر آینه ایشان را از قریه خوار وصغار وزبون
وناچار گشته بیرون آریم روایت کرده اند که چون فرستاده مذکور بازگشت وباهدایای که سلیمان باز گردانید
به بلقیس پیوست آنچه دیده بود باز نمود وآنچه شنیده بود دیگر یکبار گفت دقیقهٔ از دقائق از وی نهفت بلقیس
گفت که او پیغامبر خداست ما را مجال مقاومت با او کجاست بعده تخت خویش چادرون هفتم جا داشت ودرهای
بست وموکلان بر محافظت او گماشت بلقیس در بر اسلام آورد با دوازده هزار مرد لشکر که با هر یکی چندگان هزار مردمان
بودند سوی سلیمان توجه کرد تا آنکه بر قدر مسافت فرسنگی از سلیمان رسید خبر رسیدن خویش اسلام باز دید
قال یا ایها الملأ ایکم یأتینی بعرشها قبل ان یأتونی مسلمین یا ایها الملأ باجمله استفهام که بعد اوست مقول قال
است وجمله قال با مقول معترضه است برای طلب آوردن تخت بلقیس **معنی اینست** گفت سلیمان مر حاضران را
که ای گروه کدام کس از شما بیارد تخت بلقیس را پیش از آنکه او وقوم او مسلمان شده بیایند واطاعت وانقیاد نمایند
قال عفریت من الجن انا آتیک به قبل ان تقوم من مقامک وانی علیه لقوی امین قال مستانفه است در جواب قالوا
جمله انا آتیک تا آخر مقول قال است جمله وانی علیه لقوی امین حالست وتاکید جمله انی علیه لقوی امین از جهت
آنست که اعتقاد سامع مر صعوبت مضمون جمله را وبودن او خارق عادت علامت انکار بود باعتبار ظهور این تنزیل
سامع منزله منکران مر ایراد تاکید سائغ نمود **معنی اینست** گفت دیوی از جنیان که من پیش از آنکه تو از مقام
خود برخیزی تخت بلقیس را بر تو بیارم وبدرستیکه من هر آینه قوی امینم بر آوردن تخت مذکور وعادت سلیمان
آن بود که تا نیم در مقام حکومت جلوس می نمود سلیمان علیه السلام این مقدار وقت بسیار پنداشت وقتی نزدیکتر

ازان خواست

ازان خواست قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک انا آتیک تا آخر مقول قال آ
یا مستانفه است در جواب ماذا قال الحاضرون حین قال العفریت ذلک **معنی اینست** گفت کسی که نزدیک او علمی از
کتابت یعنی از کتاب خواص آسمانی یا لوح یا کتاب شریعت ووحی خدا واصف بن برخیا وزیر سلیمان باسم یا حی یا قیوم بعضی
گویند باسم یا الله یا رحمن وبعضی گویند یا ذی الجلال والاکرام استمداد نمود عرش مذکور در مقامیکه بود فرود
رفت در مجلس سلیمان از پلک زدن یعنی هنوز سلیمان پلک بر پلک نزده بود نمودار گشت بعضی گویند مراد از قبل
ان یرتد الیک طرفک سرعت پلک زدن بحقیقت است وبعضی گویند مراد از الذی عنده من الکتاب سلیمانست اینچنین
کار بقوت اعجاز او آسانست خطاب مر خویش را کرد برای آوردن تخت زمانی که ذکر کرده اند گفت از ان آورد وبعضی
گویند که گوینده مذکور جبرئیل بود وبعضی گویند که گوینده ملکی بود اینچنین کارها از ایشان روی نمود وبعضی گویند
که گوینده این سخن خضر است این نوع عمل عجب از وی میسر است فلما رآه مستقرا عنده قال هذا من فضل ربی ع
لیبلونی ءاشکر ام اکفر ومن شکر فانما یشکر لنفسه ومن کفر فان ربی غنی کریم لما متعلق است بقال جمله قال ب
با متعلقات خویش عطف بر محذوف فا فصیحه است ای فحضر سلیمان ظرفست فدعا الذی عنده علم من الکتاب فقال
عرشها من مکانه ونبع من مجلس سلیمان قبل ان یرتد طرفه واستقر عنده فقال حین راه مستقرا عنده هذا من
فضل ربی مقول قال است لیبلونی ءاشکر ام اکفر متصل است وجمله لیبلونی بتضمین علم از باب تعلیق باستفهام است
جمله ومن شکر فانما یشکر لنفسه با معطوفات تذییل است فان ربی غنی کریم تعلیل است جزا محذوفست ای ومن
کفر لا یضر ربی تاکید بتقدیم ملوح است **معنی اینست** پس هرگاه سلیمان علیه السلام عرش بلقیس را نزدیک خویش
مستقر دید نعمتی از خدا دانست سپاس وشکر آرید وگفت حصول این مطلوب ووصول بدین مقصود از فضل
پروردگار منست فضلی ظاهر وبرهن است تا بیازماید مرا که آنچه در من میداند که شکر بجا خواهیم آورد
وکفران نعمت خواهیم کرد وهرکه شکر گوید شکر نگوید مگر برای نفع نفس الشکر قید النعمة الموجودة وصید
النعمة المفقودة بر حکم لئن شکرتم لازیدنکم موجب ازدیاد نعمت بود بر قصه واشکروا لله ان کنتم تعبدون
امتثال امر نمود وهرکه کفران نعمت ورزد وشاکر نعمت نبود پس بوده بیتی که پروردگار مر از یان نکند زیرا
پروردگار بی نیاز است کریم است بی عوض بنده پرور است قال نکروا لها عرشها ننظر اتهتدی ام تکون من
المومنین فلما جاءت قیل اهکذا عرشک قالت کانه هو واوتینا العلم من قبلها وکنا مسلمین روایت
کرده اند که سلیمان خواست که بلقیس را بنکاح آرد مرتبه او را برا درجنیان را خوش نیامد زیرا که او زاده جنیه
بود جنیان را رفعت او ناخوش نمود منقصت او جستند پیش سلیمان علیه السلام گفتند که در عقل او فتور است
کار مقتضای عقل نمی آرد ودر ساق پای موی دارد سلیمان علیه السلام اختیار حال او کرد وشان او را بامتحان آورد
این آیت مذکور است وبیان امتحان مسطور است جمله نکروا لها مقول قال است قال با مقول خویش مستانفه است
در جواب ماذا قال سلیمان فی شانه ننظر بجزم جواب امر است اتهتدی جمله مستانفه است استفهامیه است
با معطوفات خویش بنا وبا مفرد مر ننظر فی هذا السوال **سوال** اتهتدی ام کنتم تهتدی بان کنایت از عدم اهتدی
وجه کنایت بود وکنایت ابلغ صریح **جواب** الذین لا یهتدون صیغه کنایت ابلغ در ذکور است بلقیس
انثی است از جماعت ذکور از باب تغلیب باشد فلما ظرفست من قیل را مضاف سوی جاءت وقیل با متعلقات خویش
عطف است بر جمله فلما جاء سلیمان قال اتمدونن فلما جاءت بلقیس قیل اهکذا عرشک معترضانی که در میان
بود معطوف ومعطوف علیه سائغ نمود استفهام برای تقریر است بحمل مخاطب بر اقرار قالت جمله مستانفه
وکنا مسلمین عطف است واوتینا العلم **معنی اینست** گفت سلیمان علیه السلام عرش بلقیس را تغیر کنید وهیئت او را
بگردانید مقام را موخر کنید وبالا را فرود آرید نظر کنیم راه راست می یابد یا کسانیکه راه راست نمی یابند و
مهتدی نمی شوند مر او را تخت همچنین بوده است گفت چنانستی که این هوا است ودر نظر چنین نموده است سلیمان

ظ فقال ونبع

ظ مقدم

اورا از شان عرش بعد تغیر هیئت سوال کرد جواب مطلق که نه اثبات بود ونه نفی شنید و داده شده ایم ما یعنی
من وقوم من بزرکی سلیمان ومعجزات او پیش ازین حال دانسته ایم وبوده ایم ما مطیع ومنقاد پیش مقالت وَ
صَدَّهَا مَا كَانَت تَّعْبُدُ مِن دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِن قَوْمٍ كَافِرِينَ موصول باصله یعنی ماکانت تعبد من دون الله
فاعل است این جمله عطف است بر کلام سلیمن کلام در وقت قول صدها ماکانت تعبد بر صیغه غیبت روی نمود
چنانچه پادشاه حاجب را فرماید بلغ انی امرتک بکذا و در وقت تبلیغ الامر امرنی بکذا کویند جمله انها کانت ع
معلله است و باز داشته است اقدام بر ایمان و پیوستن سلیمان بلقیس را آنچه می پرستید از غیر خدا و تواند بود که
جمله واوتینا العلم من قبلها با معطوفات او مقول سلیمان باشد ومعطوف بر مقول قیل باشد معنی اینست
چون بلقیس در بارکاه سلیمان در آمد سلیمان اورا اهکذا عرشک کفت شناختن او که آورده اند جبت او جواب حکیمانه
دادن بان بنفی واثبات نکشاد سلیمان عقل او را دریافت وترغیب او شدیم ما علم بحال بلقیس پیش ازین حالت و یا
اهل اسلام بود بردیم وهستیم و دین اسلام داریم بلقیس استعداد دین اسلام داشت پرستش آنچه می پرستید
از اتباع دین باز میداشت چه بدرستی که او از کروه کافران بود و در کفر و کافری سعی مینمود قِيلَ لَهَا ادْخُلِي
الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَن سَاقَيْهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّن قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ
نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ادخلی الصرح بتاویل هذا القول مقول مالم یسم است مر قیل را جمله مستانفه است
در جواب ما قیل بعد ما قیل لها ذلک در جواب ما قیل لها حین قالت لما فت مر حسبته را فا فصیحه است معطوف علیه
محذوفست ای قیل لها ادخلی الصرح فدخلت فحسبته حین رأته و جمله وکشفت عن ساقیها عطف است بر حسبته لجة
جمله مستانفه است در جواب ماذا قال سلیمان جمله انه صرح مقول قال است تاکید بتقدیم ملوح است ممرد صفت
صرح است من قواریر حالست قالت مستانفه است در جواب ماذا قالت حین قال سلیمان ذلک انی ظلمت نفسی مقول قالت
است تاکید او بر وجه وکادت اعتراف بمجهول واسلمت عطف است بر قالت مع سلیمان ولله متعلق اند باسلمت رب
العالمین صفت است مر لله را معنی اینست کفته شد بلقیس را که در قصر در آ پس آن زمان که دید که ساحت او
همچو آب می نماید وار روی صورت آب در نظر می آید آب پنداشت جامه از ساق پای او برداشت پای خوب وساق
مرغوب بظهور پیوست عداوت جنیان ثابت کشت سلیمان کفت بدرستی که این قصری است ساحت او هموار چون
سطح آب برابر آمده آبکینهای صافی ساخته شده بلقیس کفت من بر نفس خویش ظلم کردم که چندین کاه ایمان نیاوردم
با سلیمان موافقت کرده بپروردکار عالمیان ایمان آورده بسعادت ایمان پیوستم و بشرف اسلام مشرف کشتم سلیمان اورا
در نکاح آورد مملکت او بروی مقرر داشت واورا محبوب کرفت وصحبت والفت او بدو برفت در هر ماهی سه
روز ماندی سلیمان را با او محبت افتاد بلقیس از سلیمان فرزندی زاد وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ
اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ لام در جواب قسم محذوفست ای والله لقد ارسلنا واین جمله عطف است
بر جمله ولقد آتینا داود وعطف قصه بر قصه صالحا بدل است از اخاهم ان در ان اعبدوا الله مفسره است زیراکه
ارسال بمعنی قول است اذا مفاجات است هم مرفوع المحل بر ابتداست فریقان خبر مبتداست معنی اینست فرستادیم
ما سوی قبیله ثمود و بر ایشان صالح را که نسبت برادری نسبی داشت نه از جهة مجانست دینی آنکه خدا را پرستید و
پرستش او بر وجه بندکی خویش کنید پس ناکاه ایشان دو فرقه اند مومنان وکافران میان خویش خصومت میکنند
چنانچه در آیت دیکر ذکر خصومت ایشان کرده شد وشرح خصومت آورده آمد حیث قال الملأ الذین استضعفوا لمن
امن منهم اتعلمون ان صالحا مرسل من ربه قالوا انا بما ارسل به مومنون قال الذین استکبروا انا بالذی امنتم به کافرون
قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ قال جمله مستانفه است در جواب
ماذا قال صالح بعد امره بالعبادة یا قوم جمله ندائیه که بعد اوست مقول قال است استفهام در لم تستعجلون
برای انکار است بر وجه توبیخ است لولا تحضیض است لعلکم ترحمون یعنی کی ترحموا متعلق است بتستغفرون

معنی اینست

معنی اینست کفت صالح ای کروه چرا از خدای طلب آمرزش نمی کنید ودر تبدیل حسنه بسیئه استعجال چرا می نمایید
یا صالح ائتنا بما تعدنا چرا میکویید از خدای استغفار کنید واز وطلب عفو ان نمایید تا رحمت کرده شوید وآمرزیده آیید
قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَن مَّعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِندَ اللَّهِ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ قالوا مستانفه است در جواب ماذا قالوا
حین قال صالح کذلک وقال نیز مستانفه است در جواب ماذا قال صالح حین قالوا جمله طائرکم عند الله مقول قال
بل انتم قوم تفتنون اضراب از ما قبل است معنی اینست کفتند کافران فال بد می کردیم بتو وبکسانیکه با تواند شوم
می پنداریم صالح علیه السلام چون مبعوث بر پیغامبری شد کافران تکذیب کردند ودر معرض دروغ کوی در آوردند
بشومی تکذیب بقحط مبتلا شدند صالح کفت طائر شما یعنی نسبت خیر وشر شما نزد خداست یعنی بقدرت و بارادت وقضا
اوست آنچه شما را پیش می آید بقضای حق وبقدرت مستحق است بشومی من ومومنان نیست نسبت کردن آن بمن و
مومنان بی معنی است بلکه شما هستید کروه که مفتون فتنه می کردید وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ
فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ
وَإِنَّا لَصَادِقُونَ تسعة رهط اسم کان است فی المدینة خبر کان است یفسدون فی الارض با معطوف خویش صفت
رهط است بعد ذکر یفسدون وهم آن می آمد که از ایشان اصلاح نیز روی نماید این وهم را دفع کرد ولا یصلحون
بر وجه تکمیل آورد فی المدینة ظرف یا حالست بتقدیر قد یا مستانفه است تقاسموا فعل ماضی است بتقدیر قد
از ضمیر قالوا حال واقع شده است ای قالوا متقاسمین لنبیتنه حکایت جواب قسم بود مقول باشد واهله عطف است بر ضمیر
منصوب که در لنبیتنه است بصیغه خطاب وصیغه متکلم خوانده اند ثم لنقولن بر هر دو قرات عطف است
بر لنبیتنه جمله ما شهدنا مهلک اهله مقول لنقولن مهلک بعضی بصیغه ظرف از هلاک وبعضی بصیغه مفعول
از اهلاک وبعضی مصدر از هلاک خوانده اند ومعنی بر حسب آن دانند تاکید او از جهة رد انکار با صرار است معنی
اینست وبوده اند در مدینه صالح نه کروه که ایشان فساد میکردند ومصالح نبودند کفتند درین حال که
سوکند خوردند که هر آینه بشب در آییم صالح واهل او را بکشیم وهر آینه بکوییم مر ولی صالح ومدعی دم او را در
هلاک یا باهلاک یا بهلاک کننده حاضر نبودیم وبدرستی که ما هر آینه درین دعوی راست کویانیم وَمَكَرُوا مَكْرًا وَ
مَكَرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ جمله ومکروا عطف است در جمله وما کان فی المدینة تسعة رهط ومکرنا عطف است
بر مکروا وهم لا یشعرون حالست ومکر از خدا اهلاک بعد انعام است معنی اینست ومکر کردند ایشان مکر
کردنی یعنی در ظاهر اوده دعوی اسلام وایمان آوردن می کردند ودر خفیه قصد هلاک او داشتند وما مکر کردیم با ایشان
مکر کردنی یعنی بظاهر با ایشان بطریق انعام در آمدیم واکثر آرزوهای دنیوی ایشان از مال وفرزند وجز آن برای ایشان
حاصل آوردیم وآخر هلاک کردانیدیم ایشان هلاک کردنی که بهیچ حیله خلاص ورهائی نیافتند وحال اینست که
ایشان این معنی نمی دانستند واز این حال خبر نداشتند فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ
فا سببیه است عاقبة مکرهم اسم کان است کیف خبر است از جهة تضمن صدر مقدم شده استفهام برای تعجب عاقبة
مکر ایشان یا تهویل آن بود جمله استفهام بتاویل مفرد مفعول فانظر باشد بر قرات کسر همزه جمله انا دمرناهم بیان
کیفیت عاقبة مکر ایشان دانند یا تعلیل تعجب مذکور پندارند چون جمله فانظر کیف کان عاقبة مکرهم ملوح بمضمون
این جمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ بود و بر قرات فتح همزه ان با اسم وخبر در محل رفع بود از مکرهم که اسم
کان است یا خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هی انا دمرناهم در محل نصب دارند خبر کان بمعنی کیف عاقبة مکرهم التدمیر
انا دمرناهم پندارند معنی اینست پس ببین که چکونه بود عاقبة کار مکر کافران وآخر کار ومنتهای شان ایشان ر
بدرستی که ما هلاک کردیم کافران را وهمه قوم ایشان را هلاک کردنی ودمار ایشان بر آوردیم فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً
بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ تلک مبتداست بیوتهم خبر است خاویة حالست ما در بما کانوا مصدریه است
وبما ظلموا یعنی بظلمهم متعلق است بخاویة جمله ان فی ذلک تا آخر تذییل است وجون در کفار انتفای عبرت علاست

انکار و قدرت از جهة ظهور امارت انکار سامع را منزل بمنزلهٔ منکر مصر کرد جمله را موکد بتوکید آورد **معنی ایت** پس آن خانهای ایشانست مشار الیهاست در حالتی که بسبب ظلم ایشان خراب آمده است از متوطنان و ساکنان خالی مانده بدرستی که در هلاک شدن کافران و خراب و خالی شدن خانهای ایشان هر آینه علامت قدرت و محل عبرت مر قومی را که اهل دانش اند و قدرت خدا را دانند وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ و انجینا عطف است بر مکرنا **معنی ایت** و رهانیدیم و نجات رسانیدیم آنکسانی را که بخدای ایمان آورده اند و از خدای می ترسند قطرنی لهم ثم طوبی لهم و ایشان چهار هزار تن بوده اند با صالح علیه السلام موافقت نمودند و نجات یافتند و با صالح در حامی و منجای شافتند از عذابی که بر قوم آمده نجات یافتند وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ لوطا منصوبست بفعل مضمر ای ارسلنا لوطا اذ قال ظرفست مر اذکر محذوف را اتأتون الفاحشة مفعول دوم است و استفهام برای ردّ انکار بر وجه توبیخ است و استفهام در ائنکم نیز برای توبیخ است و جمله بدل است از توبیخ اول شهوة مفعول له است ای لاجل الشهوة من دون النساء تمیز است برای مبالغت در ردم بذم آمدن غیر محل نادم کذشتن محل انتم تبصرون الفاحشة تجهلکم بالحسن والقبح و محل الفعل و غیر بصیغه خطاب در تجهلون با غیبت قوم که اسم ظاهرست از باب تغلیب خطاب بر غیبت است **معنی ایت** فرستادیم لوط را یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم چون کفت لوط مر قوم خویش را فاحشه می آرید و حال اینست که اثر هلاک عاصیان می بینید و عبرت نمی گیرند و پند نمی پذیرند بر مردمان می آیید بالجماعت مجتنب نمی شوند بر مرد شهوة اندازند جز زنان که بر ایشان ردی نکارند بلکه شما قومی نادانید حسن و قبیح را نمی دانید محل و غیر محل نمی شناسید لواطه میکنید آب حیات را بر نجاست می ریزید فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ الا ان قالوا مستثنای مفرغ است اسم کان است جواب قومه خبرست ال لوط مفعول اخرجوا است متعلقات خویش متول قالوا است جمله انهم اناس معلله است تاکید او از جهة آنست که چون توبیخ مر مسلمانان و کافران در عمل ایشان ملوح برانست که چون توبیخ ایشان مستحسان را محالفانند از بلندی مقترحان و یا جویندکان بتقدیم ملوح ایشانست تاکید کرد جمله را موکد آورد **معنی ایت** پس نبوده است جواب قوم لوط کفتا قوم لوط را هیچ کفتاری مکر آنکه ال لوط را از دین خویش بیرون قدام مر لوط پیغامبر راست بتقدیر و قلنا له قل الحمد لله الذی اهلک الکافرین والسلام علی عباده الذین اصطفاهم من النبیین **معنی ایت** کفتیم ای محمد صلی الله علیه وسلم مر لوط را که حمد مر خدا راست مخالفان و مکذبان پیغامبران هلاک کردانیدیم و سلام بر بندکان خدای یعنی بندکانی که خدای ایشانرا برکزیده و بر دروه اسلام و ایمان برکشید و بر جمله نبوت و ارسال نشانید فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ فا در فانجیناه عاطفه است و جمله عطف بر جمله محذوفه است ای فاهلکنا قوم لوط فانجیناه و اهله الا امراته مستثنی است از اهل جمله قدرناها من الغابرین تعلیل است مضمون استثنا را و امطرنا علیهم عطف است بر اهلکنا محذوف فساء بمعنی بئس است مطر المنذرین مطرهم **معنی ایت** ایشان را هلاک کردانیدیم پس لوط و اهل او را نجات دادیم مکر زن لوط را که نجات ندادیم زیرا که او را از ماندکان و هلاک شدکان تقدیر کردیم و باز کردانیدیم بر ایشان سنکها برای هلاک باقی ماندکان قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى آللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ در ایات سابق ذکر پیغامبران و هلاک مخالفان ایشان بود درین آیت پیغامبران را بشکر خدا و صحب بندکان بدکر آینده ها او فرمود تا خدای را و هلاک دشمنان و شکر کوید و تحیت دوستان او و نجات یافته اند جوید قل مستانفه است کانه قیل ما اقول للکافرین بعد قصة النبیین المذکورین فقیل قل الحمد و همزه در الله استفهام بود و ام در اما یشرکون متصله بود و جمله استفهام برای تقریر معنی جمله مخاطب بر اقرار بود متضمن تبکیت کافران و تشنیع ایشان معترضه باشد و تواند بود که الله خیر اما یشرکون و مقصود از قصه حدیثهاست متول قل دادند والحمد لله مقدم مقالبند ارند افتتاح بجمله کلام چنانچه اسم خطبا

مذکورات مقدم مقالبند و مفتتح کلام باشد **معنی ایت** بکوی ای محمد صلی الله علیه وسلم حمد مر خدای راست و سلام عظیم مر بندکان را که صفت ایشان اصطفاست با خداست بالوهیت و معبودیت بهترست یا کسانیکه شما ایشان را بخدا شریک میکردانید و ایشان را باطل و نابوده معبود میخوانید یعنی کویند قل أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ام منقطعه است بمعنی همزه و همزه اوست که مضمون اوست تقریرست بمعنی تنبیه ای بل من خلق خیر است و انزل لکم من السماء ماء عطف است بر خلق السموات والارض حدائق مفعول ابنتنا است و در ابنتنا التفاتست از غیبت سوی تکلم ذات بهجة صفت حدائق است افراد بهجة از جهه تاویل الجماعت است جمله ماکان لکم صفت است مر حدائق را و استفهام در اله برای انکار است ای لیس غیر الله بل هم قوم یعدلون برای اضراب است ای یسیرون الحق مع الله ایراد جمله یعدلون بعد جمله ماکان لکم ان تنبتوا شجرها التفات از خطاب سوی غیبت **معنی ایت** بلکه بتحقیق خیر است و از الهه ایشان بر و ست آسمان و زمین پیدا کرده و از آسمان آبی فرود آورده پس رویانیدیم ما بدان آب جماعتی از باغها خداوند بهجة یعنی خوب و زیبا نبوده است مر شما را که درخت حدائق رویانید بلکه نتوانید که شاخی و برک بیرون آرید پیدا کردن از عدم جز خدای که تواند و موجود کردن صورت مختلفه کوناکون جز او کسی نداند الهی دیکر است مر شما را شریک بود خدای عز وجل و علا بلکه ایشان قومی اند از حق سبحانه و تعالی تجاوز میکنند و برای معبود بحق شریک می کردانند أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ام منقطعه است جعل الارض بدل است از من خلق الارض مفعول اول است خلالها بدل است ظرفست مفعول دوم است واقع شده رواسی مفعول اول است استفهام در اله برای انکار است این جمله معترضه است برای نفی الهی دیکر بل اکثرهم لا یعلمون یعنی لکن یعلمون برای استدراکست نه برای اضرابست **معنی ایت** ای بهتر بیند بلکه کسی که کردانیده است زمین را جای قرار و کردانیده است میان زمین انهار و کردانیده است برای ثبات زمین کوههای استوار و کردانیده است میان دو دریای شیرین حائلی که اختلاط باز کردد و هر یکی از دیکری جدا اورد با خدای که ایشان او را شریک خدای میکردانند نیست لکن ایشان نمی دانند حق مستحق این معنی أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ تذکرون بتای خطاب و تخفیف دال و حذف تای اولی و تشدید دال یا غائب بتشدید او خوانند و تشدید دال در هر دو صورت با دغام تا در دال دانند این نیز بدلست اذا دعاه ظرفست مر یجیب را و یکشف السوء با معطوف خویش عطف است بر یجیب المضطر اله مع الله معترضه است برای نفی شریکست تکرار او برای تاکید است قلیلا صفت مصدر محذوفست یا صفت زمان محذوفست و ما زائده است جمله قلیلا ما تذکرون معترضه دیکرست **معنی ایت** بلکه بهتر یا از جهة سزاوارترست بمعبودیت کسی که اجابت کند دعای مضطر عاجز آمده در مانده ملجا شده را چون او را خواند و پیش او خواهش کنند و دور کند رنج و مشقت و مضرت و محنت و میکردانند شما را در زمین خلفا بعضی بعد بعضی ایند و بر اندازد نصب خویش در زمین تصرف و تسلط نماید **جواب** انها که بکس شده اند و انها که نو **سوال** هر که برادر خویش بخشی بدو ندر چیزی که نصیب شان بوشند و خوردند آیند روز هر چه آرند برند که الهی است با خدای یعنی غیر خدای نیست اله عالم تعالی و تقدس یکی است اندک پند کیرید یا کو نید اندکست پند کیرند و موعظت و نصیحت کی پذیرنده أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ومن یرسل الریاح عطف است بر یهدیکم ریاح بر صیغه جمع و مفرد خوانند و معنی بر حسب آن دانند بشرا حالست از ریاح یعنی مبشرات بدی رحمته یعنی قدام للمطر ظرفست و رحمت که سبب بارانست از وی بر وجه مجاز باران مرادست اله مع الله یا حالست یا معترضه است برای نفی شریک تکرار برای تاکید است تعالی الله عما یشرکون معترضه دیکرست برای ثنای خدا و نفی شرکا **معنی ایت** بلکه بهترست

کسی که ره نماید شما را در تاریکیهای بیابان و دریا، و در بیابان بستارگان در ایام بغلامان و نشان و کسی که بادها را پیش
باران بفرستد با بادها ابرها باز اید و جمع کند آیا الهی دیگر است یعنی غیر او نیست اله جهانیان یکی است و برتر آ
از آنکه مشرکان بدان شرک می آرند و از شرکت او شریک میدانند أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ امن یبدا الخلق برخی دیگر است ثم یعیده عطف است
بر یبدا من السماء والارض متعلق است بر یرزقکم الٰه مع الله استفهام برای انکار است معنی ایت بلکه بهتر
است کسی که پیدا میکند خلق را پس میراند پس بار دیگر سوی حیات باز میگرداند و کسی که روزی میدهد شما را
از آسمان بباراندن و از زمین برویانیدن حبوب و ثمرات و جز آن از معبودی دیگر است با خدای شریک با حق
جل و علا یعنی خدای عالم یکی است و معبودی جز او نیست بگوای محمد صلی الله علیه وسلم مشرکان را که بیارید برا شرک
حجتی که دارید اگر راست میگوئید در امن یبدا الخلق ثم یعیده ذکر مبدا و معاد آمده و من یرزقکم من السماء ذکر معاش
شد قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ روایت کرده اند که مشرکان از حضرت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم پرسیدند که قیامت کی خواهد بود و این موعود کی روی خواهد نمود این ایت در جواب ایشان
وارد گشت و این که علم بقیامت غیب است و غیب جز خدای کسی دیگر نمی داند بورود بوست موصول با صله فاعل لا
یعلم است الغیب مفعول اوست الا مستثنای منقطع است زیرا که پروردگار عالمیان منزه است از بودن او در مکان
پس داخل من فی السموات والارض نبود بر لغت بنی تمیم مرفوع ابدال شده که نزدیک ایشان در مستثنای منقطع نیز
بدل و نصب آمده بدلیل وبلدة لیس لها انیس الا الیعافیر والا العیس نزدیک بصریان در مستثنای متصل نصب و آ
است بدل در روایت بیت مذکور و امثال آن بتاویل مستثنای متصل است و از ان قبیل دارند بر وجه فرض
داخل مستثنا منه پندارند و این وجه مشهور است و در تفاسیر و کتب نحو مسطور است سوال چنانچه در وهو
الذی فی السماء اله وفی الارض اله یعنی فی السماء ملک و تصرف داشته اگر اینجا بدین معنی دارند مستثنی متصل باشد محتاج
سوی فرض نبود این وجه را چه مانع است و چه چیز دافع است جواب اگر بدین وجه عمل کنند بودن خدا
من السموات والارض بر وجه مجاز بود و چیزهای دیگر بر وجه حقیقت داخل باشد من در لفظ من فی السموات و
الارض جمع میان حقیقت و مجاز لازم شود دال این چنین وجه بکنند و بر وجه فرض محال رفتند و تواند بود که
الا الله مستثنای محذوف بود بتقدیر لا یعلم الغیب الا الله باشد و این جمله را تعلیل دارند بر وجه سابقه دلیل ء
پندارند و تواند بود در بیت مذکور همین وجه گویند و معنی بلدة لیس لها الا الیعافیر والا العیس چو بیند و جمله
لا یعلمون من فی السموات والارض الغیب الا الله مقول قل ایان ظرفست مر یبعثون را و جمله ایان یبعثون محلا
منصوبست تا مفعول و ما یشعرون بود و جمله و ما یشعرون عطف است بر جمله لا یعلمون من فی السموات والارض
معنی ایت بگوای محمد صلی الله علیه وسلم ندانند هر که در آسمان و زمین اند غیب را مگر خدای تبارک و تعالی
و نمی دانند ایشان که کدام وقت برانگیخته خواهند گشت و باخبار بعث خواهند پیوست بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ
بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ ادارک بر طریق اداکر خوانند اصل ادارک تدارک دانند ادارک باد غام تا
و ادخال همزه وصل برای صحت ابتدا و اصل ادرک ادترک بر وزن افتعال قلب تا بدال و ادغام دانند و هر دو
وجه از باب ادراک بود بمعنی حصول پیوست سبب تمام و کمال باشد ادارک و ادرک هر دو قرات یعنی تم سبب علم
و کمال شود سوال بالا ذکر کرد که غیب جز خدای کسی نداند و اطلاع یافتن بران کسی نتواند بود ذکر بل
ادارک علمهم با کلام سابق چه ملائمت دارد این کلام را بعد او بچه وجه مناسبت می ارد جواب در آغاز کلام
بجمله قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب بیان عجز اهل سموات والارض کلی کرد بعد بجمله و ما یشعرون ایان
یبعثون نفی شعور و شعور وقت قیام قیامت از همه اهل سموات و ارض در میان آورد سیاق کلام برای عجز همه
تصور ایشان بود جمله بل ادارک علمهم فی الاخرة ذکر کسانی که در حق ایشان اسباب علم در شان بعث مکمل و

مسا کرده گذشته و دلائل بعث و تیقن وقوع جزا و سزا متتابع آمده با خود متعدد دلائل مسا کرده ایشان را با
علم آخرت و بعث بحصول نه پیوسته عجز از علم و تصور ایشان ظاهر نگشت بلکه با وجود اسباب علم در شان آخرت
و بعث شاکر و جاهل ماندند تعیین وقت قیام قیامت که انبیا بیان نکرده اند و بی ان اسباب دانستن آن موجود
نشده دانستن آن کی توانند معنی ایت بگوای محمد صلی الله علیه وسلم هر که در آسمان و زمین است غیب نداند
وقت قیام قیامت را که غیب است شعور ندارد تعیین وقت او را چگونه تواند و اطلاع بران کی تواند بلکه با خرت
و بعث برای سزا و جزا که اسباب را اخبار رسید انبیا با سلک گذشته و باستحکام پیوسته باعتبار دلائل غیبت غاید
ما ثبت یا از دلیل لا یکون غیبا در ان نیز شده دارند و در اثبات آن جاهلانند وقت قیام قیامت را که پیغامبران
تعیین نکرده اند و دلیل بر تعیین آن در نیامده ایشان علم آن چگونه میجویند متی هذا الوعد چنوع می گویند و
عود ضمیر علیهم فی الاخرة و ضمیر بل هم فی شک منها عمون سوی من فی السموات والارض از باب نسبت صفت بعض سوی کل
بود از باب انتها العبرانکم لسارقون باشد جواب دیگر انکه در شان ایشان اثبات کمال علم با خرت بر وجه تهکم دارند
و اثبات مذکور در حکم نفی پندارند چنانچه جاهل را ما اعلمک گویند تهکم و تسخر جویند جواب دیگر انکه از علم
مذکور جری بخلاف واقع بمعنی جهل مرکب است مراد بود معنی چنین آید بلکه علم ایشان برخلاف واقع بتمام و کمال
پیوسته و جزم بانتفای بعث و قیامت و جهل مرکب و استحکام پذیرفته بلکه ایشان در شک اند بلکه ایشان کوراند
از علم باخرت جاهلانند جواب دیگر انکه در ادارک و در ادرک بمعنی نفی را محکم دارند بمعنی تمام و کمال پندارند ماخو
از ادرک السموم بمعنی تتابعوا بالهلاک بود و ادرک الزرع بمعنی انتهی وقتی باشد بدین طریق گویند استاف جو یند
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ لَقَدْ وُعِدْنَا هَٰذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَٰذَا إِلَّا
أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ درین کلام از جهة تقدم ذکر کافران محل مضمر وضع موضع مظهر کرد بجای قالوا قال الذین کفروا
آورد این جمله عطف است بر مضمون جمله بل هم منها عمون ای انکروا الاخرة و قال الذین کفروا و آباؤنا عطف است
بر ضمیر کنا چو بخبر مفصول شد بغیر تاکید بمنفصل امده استفهام در ائذا کنا ترابا برای انکار مضمون شرطیه است یا
تعجب از ان است و استفهام در ائنا نیز برای انکار است تکرار برای تاکید است ائذا ظرفست مر مضمون لمخرجون را
ای ائذا کنا و آباؤنا نخرج ظرف مخرجون نیست زیرا که ما بعد لام در ما قبل عمل نمی کند خاصة انچه در ما بعد هر دو
باشد با قبل هر دو چگونه عامل بود جمله ائذا کنا ترابا تا آخر مقول قالوا است لقد وعدنا هذا الا در جواب قسم
محذوفست ای لقد وعدنا هذا مفعول دوم است مر وعدنا را نحن تاکید است مر وعدنا و آباؤنا عطف بر ضمیر
وعدنا من قبل ظرفست مر وعدنا این جمله تذییل است مر انکار و تعجب مذکور را ان در ان هذا نافیه است و
هذا مرفوع المحل بابتداست الا اساطیر الاولین مستثنی مفرغ است خبر مبتداست و این قصر قلب است که معتقد
صدق این خبر بود قائل بر وجه قلب و عکس آن باز نمود وجه تاخیر هذا نحن در سورة مومنون تقدیم ان ایجاد
گذشته و بیان پیوسته معنی ایت گفتند کافران از شان آخرت چون ما خاک باشیم و استخوان پوسیده شویم آیا
بدرستی که از خاک بیرون آورده شویم سوگند میخوریم هر آینه ما و پدران ما بیعث بعد از موت وعده کرده شده ایم این
خبر نیست مگر از احادیث پیشینان و اکاذیب ایشان اگر راست بودی تا انکه زمان روی نمودی قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ
فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فی ضیق بفتح ضاد و کسر او خوانند و معنی یکی دانند یقولون عطف است بر وقال الذین کفروا
معترضانی که در میان امده و میان دو کلام واقع شده برای ارتباط معنوی است استفهام در متی هذا الوعد برای
انکار است عاقبة المجرمین اسم کان است کیف خبر است از جهة تضمن استفهام مقدم شده جمله مفعول انظروا
من در مما یمکرون سببیة است و ما مصدریه است ای و لا تکن فی ضیق لاجل مکرهم معنی ایت بگوای
محمد صلی الله علیه وسلم سیر کنید در زمین پس بنگرید و نگاه کنید که چگونه بوده است عاقبة گناه کاران وجه صو

تقسم

نموده آخر بذکر کرد ازان آنچه کردند چگونه یافتند و در گمراهی در کدام راه شتافتند واند و همچنین منکر بر حال کافران
وقوع این وعده بعث که خواهد بود واقع شده این خبر کی روی خواهد نمود بیارید اگر راست میگوئید قُلْ عَسَىٰ
أَن يَكُونَ رَدِفَ لَكُم بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ قل جمله مستانفه است در جواب ماذا اقول لهم حین یقولون ذلک
لام زائده است در تنازع کردند بر قول مختار بر وجه اعمال ثانی آوردند عسی در کلام خدای برای تحقیق است معنی
اینست بگوای محمد صلی الله علیه وسلم تحقیق است انکه باشد بعضی چیزی که آنرا بشتاب میجوئید و در رشان او متی هذا
الوعد میگوئید پی از شما نده است ور دیف شما آمده و این بر طریق وعدهٔ پادشاهان که در وعدهٔ متحقق عسی آرند
وعید کلا بعض ذکر کنند و توانند بود که از بعض مذکور روز بد و مراد شود بر حقیقت باشد وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ
عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ اینجمله حالست یا معترضه است متضمن ترجیه تاخیر و دادنست معنی
اینست بدرستی پروردگار تو هر آینه خداوند فضل عظیم است بر مردمان و خداوند فضلست در حق ایشان
بفضل خویش تاخیر عذاب ایشان میکند و بکمال افضال بر موجب استعجال بسرعت در عقاب نمی افکند وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا
تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ اینجمله عطف است بر جمله سابق متضمن رجا بود اینجمله صورت تخویف دوی
بود تاکید او از جهة آنست که اصرار کفار بر اضمار عداوت پیغامبر علیه السلام و اخفاء ارادت ایذای کفار بر
اهل اسلام علامت آنست که ایشان علم خدای را باسرار میکو دانند و بر انکار آن مصرانند از جهة ظهور علامت
انکار و اصرار تنزیل منزله منکران کرد جمله را موکد بتوکید آورد معنی اینست بدرستیکه پروردگار تو هر آینه
میداند آنچه در سینهای ایشان پنهان میدارند و آنچه ایشان اظهار میکنند وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ من غائبة اسم ماست من زائده است تا در غائبة داخل در اسم بود یا برای مبالغة همچو علامة داخل
در صفت باشد الا فی کتاب مبین ظرف مستقر است مستثنی مفرغ است جمله عطف است بر جمله سابق یعنی وان ربک
تا آخر معنی اینست و نیست هیچ غائب نه در آسمان ونه در زمین مگر آنکه کائن است در کتاب مبین یعنی در
لوح محفوظ آمده علم خدا او را محیط شده إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ اکثر
مفعول است مر یقص را و جمله یقص خبر انّ است فیه متعلق است به یختلفون تقدیم از جهت فاصله است و
این جمله متصل است بر جمله وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ بر مضمون جمله مذکور دلیلست معترضاتی
که در میان منکران فضل او باشد معنی اینست بدرستیکه این قران نزدیک شما است مقرون بانها محفوظ در
دلهاست قصه میکند بر بنی اسرائیل اکثر چیزی که دران اختلاف میکنند و انرا یکدیگر در منازعت چون نصاری را
فرزند خدا و مریم را صاحبه او گفتند در قران بقوله تعالی ما اتخذ صاحبة ولا ولدا شنیدند یهود و نصاری
دعوی لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری کردند آیت تلک امانیکم قل هاتوا برهانکم را در رد آن یافتند و
آنچه چنین بود بتلقی از حکیم علیم باشد وَإِنَّهُ لَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ و این جمله عطف است بر جمله سابق و
تاکید او از جهة رد انکار منکران مصرانست معنی اینست و بدرستیکه این قران هر آینه هدی است در راه دین
و دنیای شما و رحمة است مر مومنان را و رافت است در باب ایشان إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُم بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ
بحکمه متعلق است به یقضی چون سامع از جمله سابق مدح قران شنید از شان قران و مصدق آن پرسید قضی
بمعنی حکم است پس یقضی بمعنی یحکم است پس تقضی بحکمت از باب تصریح می نماید و آن ننماید این چگونه آید این محکوم
بحق و عدلست مراد بود کلام بمعنی یقضی بالعدل بمعنی ما حکم به القران پندارند چون ذکر اختلاف ملوح بقضا
بتقدیم ملوح تاکید رواست جمله و هو العزیز العلیم این جمله تذییلست چه از قضا بحق و حکم بعدل نزول حاکم
و غلبه فهم شود جمله و هو العزیز العلیم موکد این مفهوم بود معنی اینست بدرستیکه پروردگار تو حکم میکند
بحق و عدل مصدقان و منکران قران از زمرهٔ مومنان و فرقهٔ کافران بوقات حکم آن گویند بدرستیکه پروردگار
تو حکم میکند میان ایشان بحکمت و او غالبست تواناست حکم بحق تواند علیمست هیچ چیزی بر و پوشیده نماند

فتوکل

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ فا سببیه است متصلست بان ربک یقضی بینهم علی الحق المبین تعلیلست بر
مضمون جمله سابق دلیلست و اینجمله کنایت از استحقاق نصرت دانند امر بتوکل ملوح سوی این معنی بود جمله
را تاکید بتقدیم ملوح سائغ بود معنی اینست چون ثابت شد که پروردگار تو میان مصدقان و منکران قران
یعنی زمرهٔ مومنان و کافران حکم بعدل خواهد کرد و حق و محقق پیدا خواهد آورد پس بخدای توکل آر و خود را بخدا
سپار زیراکه تو بر حق ظاهری مستحق پروردگار نامی کار ایمان کافران بر خود مگیر اندوه تا حاصل شده آن بر خاطر
میار بر خدا از نصرت خواهد کرد و حق پیدا خواهد آورد بیغم باش دل خود را باندوه مخراش إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ
وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ وَمَا أَنتَ بِهَادِي الْعُمْيِ عَن ضَلَالَتِهِمْ إِن تُسْمِعُ إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُم
مُّسْلِمُونَ این تعلیل دیگر است فتوکل را جمله لا تسمع الموتی خبر انّ است مفعول اولست مر لا تسمع الدعاء مفعول
اول هر دو فعلست بر سبیل تنازع باعمال ثانی و حذف از اول اذا و لوا مدبرین ظرفست مر هر دو مذکور بر
سبیل تنازع معنی چنین آید تعلق روی گردانیدن و پشت دادن بموتی ممکن نبود تعلق آن بکر دادن ممکن است لیکن
مفید نیست زیراکه ناشنیدن که صفت کردن است همه احوال یکسانست مراد از موتی و صم بر وجه استعارت مصر بها
کافران اند روی گردانیدن و پشت دادن را ملایم ایشان اند استعارت را ترشیح ذکر ملایم مستعار له مجرد
خوانند ما انت بهادی العمی عطف است یا حالست تاکید جمله از جهة آنست که این عبارت است لا یقدر علی هذا
انتم والغا الایمان والا فئدتهم و من یتوکل این معنی را ملوح بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ بود و ان در
ان تسمع نافیه است الا من یومن بایاتنا مستثنای مفرغ است من لا تسمع ای لا تجری الاستماع الا من کان من بین
شانه ان یومن فهم مسلمون ای منقادون للحق مخصوص فی الذین یستطیعون معنی اینست بدرستیکه تو نتوانی که
مردگان را سخن بشنوانی و نتوانی که گوش کران را سخن رسانی چون روی گردانید و پشت داد از جهة کاری
کرده آن نتوانی و آن کار خود برانی اندوه و جزا کنی از جهة ماندن آن خود رجوع در تعلق انکی ونهٔ تو راه
نماینده کوران از گمراهی باز دارنده ایشان نتوانی تو مگر کسانی را که دل بنیاد دارند باز شان ایشان اینست که
ایمان آرند پس ایشان منقاد باشند و در ره روند وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ
أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ای اذا قرب وقوع مضمون القول المبنی عن بنا القیام اکثر ایات که در کانوا
بایاتنا مذکور است ایات قران مراد دارند چنانچه در بعضی تفاسیر آورده اند جمله شرطیه مذکوره بر حکم ان
هذا القران یقص علی بنی اسرائیل و انه لهدی و رحمة للمومنین که در ان ذکر قرانست معطوف باشد که اکثر
کلام دابة باشد بایاتنا یعنی بایات کلامنا باشد معترضاتی که میان دو کلام متصل افتد مقتضی ذکر قران این
جمله میان دو کلام باشد اینجمله میان ذکر قران بالاکد شته ان بفتح و کسر خوانند و فتح باضمار حرف جر جا
و مجرور متعلق بتکلمهم و بکسر بر تقدیر قول الدابة دانند روایت کرده اند که نزدیک قرب قیامت از میان
صفا و مروه بعضی گویند عظم مسجد دابة بیرون آید که طول آن شصت بود جوینده او را نیابد گریزنده از و
نرهد مر او را چهار پای و ده بازوی پرندگان و پرهای مویها از دوم مر او را هم طیران پرهای بود همچنی باقدام
و اعضای مختلف از چهار پایان و سر همچو سر گاو و چشم خوک و گوش پیل و گردن شترمرغ و سینهٔ شیر و از رنگ پلنگ
بود و بهکام گربه و دم و نر و شک و شتر واد و مفصلی دیگر دوازده بگز آدم علیه السلام باشد و بعضی گویند روی
او همچو روی انسان و شایبه خلقت او همچو پرندگان و بر دست او عصای موسی و خاتم سلیمان میان دو چشم مومن
نقش هذا مومن پیدا آورد و میان دو چشم کافر داغ هذا کافر نگارد با مردمان بلغت عربیه سخن گوید و بعلا
خوش ابطال همه آدمیان حروف سلام جویند معنی اینست چون واقع شود مضمون و کید مبنی است از بنا
قیامت یعنی دیر پیدا آرم برای مردمان دابة از زمین که ایشان تکلم کند برین که مردمان باگویند بدرستی
که مردمان بودند بدین صفت که بایات پروردگار تا ایقان ندارند و ایمان قران ایمان نمی آرند وَيَوْمَ نَحْشُرُ

بکران

من كل امة فوجا ممن يكذب باياتنا فهم يوزعون يوم ظرفست مر اذكر محذوف را وتواند بود كه عامل ظرف
ونرى ماترى بقرينه وترى الجبال تقدير كنند واينجمله حشر وكيفيت بعث معترضه بود فوجا مفعول است من يحشر را
من كل امة حالست از فوجا ممن يكذب صفتست مر فوجا را فهم يوزعون اى يحبسون ويسقون من التسير ليلحق
اخرهم باوليهم فيجتمعوا ثم يساقون الى موضع الحساب اينجمله عطفست بر يحشر **معنى اينست** وياد كن اى
محمد روزى از هر امة فوجى تا بى ماندكان تو بر برند هم كردانيد پس ايشان را سوى حسابگاه برند وايشان را
از انچه كرده اند باز پرس كنند حتى اذا جاءوا قال اكذبتم باياتى ولم تحيطوا بها علما اماذا كنتم تعملون جاءوا شرطيه
قال اكذبتم جزاى شرطست استفهام در اكذبتم براى انكارست بر وجه توبيخست وجمله مقول قالست و
جمله ولم تحيطوا بها علما عطفست يا حالست اماذا كنتم تعملون ام بمعنى بلست واستفهام براى تقريرست يعنى
جهل مخاطب بر اقرار ماذا شى در محل نصبست مفعول تعملون خبرست مر كنتم را موصول با صله است جمله
كنتم تعملون صله موصولست با صله خبر مبتداست اى الشى الذى كنتم تعملون حتى ابتدائيه است داخل
بر جمله شرطيه است **معنى اينست** تا چون در محشر بيايند در محل حسابگاه در ايند بگويد خدا ايات مرا
تكذيب كرديد ان ايات شما را محيط نبودند ونمى دانستيد بغير علم چگونه تكذيب كنيد وندانسته سخن چگونه
گوئيد تامل نكرديد ودر تحقيق نكوشيد تا صدق ايات بدانيد وفرق كردن ميان حق وباطل بدانيد و
ووقع القول عليهم بما ظلموا فهم لا ينطقون اى وقع مضمون القول الذى تضمن وعيد الاخرة اى ووقع عليهم العذاب
اين جمله عطفست بر قال اكذبتم باياتى **معنى اينست** واقع شد بر ايشان مضمون قول ما بسبب ظلم ايشان
قول يعنى عذابى كه وعده كرده بوديم انچه ايشان بشتاب مى جستند پس چون ايشان مبتلا بعذاب شوند سخن نگويند
الم يروا انا جعلنا الليل ليسكنوا فيه والنهار مبصرا ان فى ذلك لايات لقوم يؤمنون استفهام براى انكارست
انا جعلنا الليل با اسم وخبر بجاى دو مفعول يروا است وذلك اشارتست بر اختلاف ليل ونهار در بودن روز
براى كسب رزق وبودن شب براى آرام وقرار اين جمله تذييلست تاكيد جمله از جهة آنست كه اصرار كافران
بر كفر علامت انكار مضمون جمله مذكوره كه اگر اين را ايات قدرت دانند وبر كفر مصر نمانند بظهور وعلامت
انكار سامع را تنزيل بمنزله سائل منكر كرد جمله را موكد نمود اكد جمله يروا تا آخر تا بنداست مر حشر بعد از موت
كه بيدارى شب در روز بعد از خواب در شب بران مى ماند وعاقل چون بنگرد اين همچو آن داند **معنى اينست**
ايا نمى بينند بدرستى كه ما شب براى آرام وقرار پرداخته ايم روز را براى كسب وكار روشن ساخته ايم اين اختلاف
ليل ونهار وروز براى كسب كار بودن وشب براى آرام وقرار هر آينه علامتهاى كمال قدرتست ونشانهاى عجيب
نظرتست مر قومى را كه بعد استعداد تصديق دارند واز شان ايشانست كه عبرت گيرند وموعظت بپذيرند
ويوم ينفخ فى الصور ففزع من فى السموات ومن فى الارض الا من شاء الله وكل اتوه داخرين اتوه بر صيغه ماضى
واسم فاعل خوانده اند ومعنى بر حسب آن دانند ويوم ظرفست مر اذكر محذوف را ومعطوفست بر اذكر سابق نفخ
يعنى صعق عطفست بر ينفخ الا ما شاء الله مستثنى در كلام موجب در محل نصبست وكل بتقدير كل قوم مبتدا
اتوه خبر يعنى مستقبلست داخرين حالست **معنى اينست** ياد كن اى محمد آن روز كه نفخ كرده شود در صور يعنى
اسرافيل در صور دمد پس هر كه در آسمان وزمين در فزع وخوف شود مگر كسى كه خدا آرام ايشان خواهد چون
عزرائيل واسرافيل وميكائيل وجبرائيل از پى من شاء الله حمله عرش مراد دارند وبعضى [illegible]
پندارند وهر قومى در حسابگاه خداى بيايند يا گويند هر قومى آيند كان حسابگاه خداى باشند در حالتى كه
خوارند متصف بهوان وصغارند وترى الجبال تحسبها جامدة وهى تمر مر السحاب صنع الله الذى اتقن
كل شى انه خبير بما تفعلون وترى عطفست بر ينفخ الجبال مفعول ترى است يعنى تبصرست تحسبها حالست
از فاعل ترى جامدة مفعول دوم است وهى تمر حالست مر السحاب مفعول مطلقست صنع منصوب بفعل محذوف

قال

اى صنع الله

اى صنع الله صنعا بر طريق له على درهم اعترافا موصول با صله اعنى الذى اتقن كل شى صفت اللهست انه خبير بما
يفعلون اينجمله تذييلست چه هر كه هر چيزى را اتقان بوند بهر چيزى خبير بود پس اينجمله تاكيد مفهوم
او باشد وجمله سابقه چون ملوح بمضمون او بود بتقديم ملوح تاكيد جمله سابق شود **معنى اينست**
وبه بينى تو كوهها را در حالى كه پندارى او را چون يخ بسته قرار گرفته وآن چون روان بودن ابرها روان بود و
گذران بودن او گذران باشد كرده است اين كار كردنى وآفريده روانى را در كوههاى گران آفريدنى خداى كه
هر چيزى را استوار كرده است وباتقان واحكام در وجود آورده بدرستى كه خداى بدانچه بندگان ميكنند و
ميگويند آگاهست همه چيز ميداند پيش آگاهى او هيچ پوشيده نماند من جاء بالحسنة فله خير منها وهم من
فزع يومئذ آمنون ومن جاء بالسيئة فكبت وجوههم فى النار هل تجزون الا ما كنتم تعملون شرط اول
متناقضات فائيه است اى من جاء بحسنة الايمان فله خير هو الجنة من اجل حسنة الايمان وهم من فزع
يومئذ آمنون شرطيه دوم است معطوف بر و **سؤال** چون جزا ماضى باشد بدر آمدن او واو شرط بمعنى مستقبل
شده فا در وچگونه در آمد چون روا باشد **جواب** فاى فكبت عاطفه بر جزاى محذوف دارند تقدير كلام من
جاء بالحسنة فله جزا بالسيئة استحق العذاب فكبت وجوههم بود بر طريق ان خرجت وذهبت جمله استفهاميه
يعنى هل تجزون الا ما كنتم تعملون مقول است بر حذف قول اى يقال لهم هل تجزون الى آخره **معنى اينست**
كسانيكه حسنه ايمان آورند وسرمايه اسلام ثابت دارند پس مر ايشان راست بسبب اين حسنه جزاى خير وثواب
حسنه باشد واز بيم ترس وهول آن جزا روز يا گويند از ترسيدن در آن روز يعنى در روز قيامت ايمن باشند
ومشاهده ايشان رحمت وعلامت نجات منتظر دارند وكسانيكه سيئه كفر بيارند مستحق عذاب آيد شده بر
رو افكنده شود روهاى ايشان در نار افتاده شود مر كفار را داده مى شود مگر چيزى عمل ميكردند ورسيدند
بدانچه سوى او مى شتافتند انما امرت ان اعبد رب هذه البلدة الذى حرمها وله كل شى وامرت ان اكون
من المسلمين وان اتلوا القرآن اينجمله عطفست بر جمله سابق در ملوح قرآن بود مقرر مضمون فانه يهدى
ورحمة للمومنين شود معترضه كه در ميانه آمده ميان دو كلام متصل واقع شده وله كل شى حالست از رب
هذه البلدة ان اكون بتقدير با مفعولست مر ان اكون من المسلمين اى من المنقادين له مطيعه فى امتثال
اوامره ونواهيه وان اتلوا القرآن عطفست بر ان اكون **معنى اينست** ومن فرموده شده ام مگر آنكه من
اين بلده يعنى مكه را كه محرم گردانيده كسى را در ورود درآيد با من رسانيده عبادت كنم واز اصنام كه اهل مكه
آنرا مى پرستيدند بيزارى ورزم ومعنى تحريم مكان آنست كه مكانى محوم عظيم ايشان صدور ان اصطياد
در امانست وكسى كه در خانه كعبه آيد وجنايت كرده برو التجا نمايد او را بر او نكنند بموجب جنايت تا آنكه
ابجا باشد نكنند وگناه وجرم نبرند خار او را نشكنند ومرپروردگار مكه كسى است كه همه اشيا ملك اوست
ومالك همه اوست وهمه عالم از علوى وسفلى در تصرف اوست وفرموده شده ام كه از مسلمان باشم واز كفر و
شرك دور باشم وقرآن بخوانيم وپى روى او كنيم فمن اهتدى فانما يهتدى لنفسه ومن ضل فقل انما انا
من المنذرين وقل الحمد لله فا سببيه است متعلق است بايات سابقه موصول با صله خبر مبتداست فانما
يهتدى لنفسه خبر مبتداست وشرطيه دوم عطفست بر شرطيه سابق وقل الحمد لله خبر مبتداست انما انا
من المنذرين مقول قلست **معنى اينست** چون من شما را راه راست نمودم وراه دين كردم پس هر كه مهتدى
شود اهتداى او او را نفع كند وهر كه گمراه كرد گمراهى او را زيان دارد پس اى محمد صلى الله عليه وسلم
بگو پس نيستم مگر از ترسانندگان وراه نمايندگان راه وجاه نمودم فعل وترك فرمودم پند گرفتن وموعظت پذير
ومهتدى گشتن كار شماست ثمره نفع وزيان در دنيا وآخرت شماراست كار من انذار وتبليغ بود كردم انچه بدان
مامور بودم بجا آوردم انچه بدان مبعوث شدم اگر شما اجابت نكنيد وباختيار خويش خود را در آتش افكنيد بر من

اصطياد

فتى

جه آید و برمن جه نقصان روی نماید بکوای محمد حمد مر خدای راست بر ثبوت نبوت و روان رسالت و توفیق
انذار و عبادت و تبلیغ وحی سَیُرِیکُمْ آیَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ جمله سیریکم اخبار است
از نمودن ایات قدرت که در روز قیامت خواهد بود و در ان روز جزا روی خواهد نمود جمله و ما ربک بغافل
عما تعملون بیانست که خدای از اعمال مخاطبان غافل نیست و انجه میکنید میداند و این کلام متضمن وعید
مشتمل بر تهدید است جمله انما انا من المنذرین از وقوع انذار اخبار است جمله سیریکم ایاته و انجه معطوف است
بر و بیانست مر انذار را فتعرفونها عطف است بر سیریکم و جمله وما ربک بغافل عما تعملون عطف است یا حالست بر
قرات تعملون بر صیغه خطاب مر پیغامبر راست صلی الله علیه وسلم در خطاب جمع بعد خطاب واحد در و ما ربک بغافل
شبه التفاتست بر طریق یا ایها النبی اذا طلقتم النسا و بر قرات غیبت ظاهر است معنی اینست زود باشد خدای
ایات قدرت خویش شما را خواهد نمود پس شما داننده و شناسندهٔ آن خواهید بود و نیست پروردگار تو غافل از انجه
شما میکنید تو میکنید یا کویند نیست غافل از انجه ایشان می آرند و خود را در کسب آن می کمارند و این کلام متضمن آمدن
روز جزاست و یادکرد همه عملهاست و بدانکه در خاتمت سورت از باب حسن مقطع و لطافت منتهاست
جه جامع همه وعیدها و شامل همه مژدهاست هیچ وعد و وعیدی و هیچ بشارت و تهدیدی که در ضمن روز جزا
است رفت لاجرم کلام بانتها پیوست والله اعلم و نیفه اتم لا اله الا الله انت ربی و توکلی علیه و هو حسبی سورة
القصص این سورت مکی است هشتاد و هشت ایت است هزار و جهار صد و جهل و یک کلمه است پنج هزار
و ششصد حرف نظم سورت قصص بر سورت نمل آنست که در اغاز سورت نمل قصه موسی بود و از اغاز سورت
قصص ذکر موسی و فرعون روی نمود و بدانکه ایت طسم تلک ایات الکتاب المبین در مدح ایات قران بر طریق عنوان
آورد بعد جمله نتلو علیکم من نبا موسی و فرعون بالحق ایات مشار الیها افتتاح کرد بعده ذکر انجمله که متضمن
امتنان بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم با نبای انبیای گذشتگان و اظهار اعجاز باختیار ایشان متضمن این معنی است رو
نمود بعده بذکر لتنذر قوما ما اتیهم من نذیر من قبلک تخلص بسوی ذکر کفار حاضر گشت و حکایت و شکایت
ایشان بذکر پیوست بعده از جهت تهدید کفار قریش و ترهیب ایشان بجمله و کم اهلکنا من قریة بطرت
معیشتها هلاک کفار ذکر کرد و جمله دیگر بر وفاق این معنی آورد بعده بجمله و یوم ینادیهم شان مطلق
کفار گشت و کلام بذکر عام بعد خاص پیوست بعده تخصیص مذکورشان او در کمال عداوت و شقاوت بظهور
انجامید بعده تا جمله و یکانه لا یفلح الکافرون قصه قارون آمده حکایت او مذکور شده بعد از اتمام ذکر کافران
جند جمله مربوط مضبوط بر وجه تذنیب آورد سورت را بجمل مذکور ختم کرد و شک نیست که جملها
که از جهة یک باب اند اگر مقاصد ان متغایر بود از جهة اتحاد باب ارتباط و اتصال باشد اگر بیان کلامها
متصل واقع شده و جمل دیگر از هر نوع در محلهای که بیاید بمشیة الله و عون الله بیان روی نماید والله اعلم
بالصواب و الیه المرجع والماب بسم الله الرحمن الرحیم طسم تِلْكَ آیَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِینِ بیان این
در سورت شعرا بالا رفته نَتْلُو عَلَیْكَ مِنْ نَبَإِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ این سابق است بر طریق
عنوان بود درین جمله این الیها روی نمود جنانجه بالا گذشته و بیبیان پیوسته من در من نبا موسی برای
تبعیض است علی و من و با و لام جارند هر جهار تعلق بنتلوا دارند معنی اینست بر میخوانیم ای محمد
بر تو از خبر موسی و فرعون بحق و راستی محقق برای قومی که تصدیق دارند و ایمان آرند تا ایشان بشنیدن
آن عبرت گیرند و موعظت پذیرند إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِی الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِیَعًا یَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ یُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَیَسْتَحْیِی نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ جمله فرعون علی فی الارض بیان مذکور و ذکر خبر
سطور عطف است فرعون و بر موسی جمع کردن او با او ملوح بجهتی از جهات علاو بود بتقدیم ملوح تاکید
جمله سائغ نمود و جعل عطف است بر علا اهلها مفعول اول است ضمیر اهلها عائد بر ارض است شیعا جمع

شیعة

شیعة است مفعول دوم است یستضعف مستانفه است در جواب ماذا یصنع بهم جمله انه کان من المفسدین
تذییل است تاکید او بتقدیم ملوح است معنی اینست بدرستیکه فرعون در زمین بلندی ورزید و صفت
بزرگی و کبر کزید و اهل زمین را کروههای مختلف کردانید طائفه را از ایشان ضعیف ساخت پسران ایشان ذبح کرد
و دختران را زنده داشتی و در خدمت آوردی بدرستیکه فرعون در اعمال مسطوره و افعال مذکوره از مفسدان
بود ظلم و جور و فساد و تباهی نمود وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ الْوَارِثِینَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ
فِی الْأَرْضِ وَنُرِیَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا یَحْذَرُونَ و نری بر صیغه مضارع معروف برای غائب
و بر صیغه متکلم جمع خوانند معنی بر حسب اختلاف قرات مختلف دانند جمله و نرید عطف است بر فرعون علی فی
الارض شوکه با او در بودن او و نبا موسی و فرعون یا حالست از ضمیر یستضعف بتقدیر و نحن نرید و ارادت خدای
دائم است منافی آن نبود که عطف بیستضعف طائفه منهم باشد و وضع مظهر موضع مضمر است یعنی علی الذین استضعفوا
از طائفه منهم رابط با موصوف و صاحب کشاف این وجه اعراب را آورده و صاحب تقریب ان را تعلیل بود جامع کرده
و این غیر سدید است زیرا که استضعاف مستلزم اذلالت و ارادت من متوجه اجلال دعوی انتفای جامع ممکن
نباشد و نرید حکایت حال گذشته بمعنی ماضی است ایراد صیغه مضارع از جهت استحضار افادت کرم و خواهش
و اضافت نمست ان نمن مفعول است مر نرید را علی الذین استضعفوا متعلق است بر نمن و نجعلهم ائمه با معطوفات
خویش عطف است بر نمن و تواند بود که نری بر صیغه غائب مرفوع المحل است معترضه برای فرعون و هامان و جنود
ایشان باشد منهم متعلق است بنری و تواند بود که بیحذرون بود زیرا که معمول صله مقدم بر و نشود معنی اینست
و ما خواستیم که برای بنی اسرائیل که فرعون و هامان ایشان را در زمین ضعیف ساخته بودند و بر ایشان انواع جفا می
نمودند فضل کنیم و ایشان را پیشروان و متبوعان و وارثان زمین فرعون کردانیم و مر ایشان را انواع حشمت و تمکین
بخشیم فرعون و هامان و لشکر ایشان را از بنی اسرائیل انجه ایشان از ان می ترسیدند بنمائیم وَأَوْحَیْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ
أَرْضِعِیهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَیْهِ فَأَلْقِیهِ فِی الْیَمِّ وَلَا تَخَافِی وَلَا تَحْزَنِی إِنَّا رَادُّوهُ إِلَیْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِینَ روایت
کرده اند که منجمان فرعون کفتند که در بنی اسرائیل بچه زاده می شود که خرابی ملک تو از و باشد فرعون این سخن را
از ایشان پذیرفت بچگان را کشتن کرفت جون مادر موسی بموسی حامله شد پوشیده داشت و دل بر اظهار ان نکماشت
بعضی کویند که حمل او را خدای عز و جل پوشید و حمل او مرتفع نکشت کسی که او را میدید حامله کمان نبرد در درزه کرفت
کسی را خبر نکرد نیم شب تنها یک موسی را زاد و پنهان کرد و بچه را پیش کسی پیدا نیاورد بعضی کویند که قابله که بر حمل او
موکل بود جون موسی زاده شد جمال موسی را دید مهربانی ورزید کفت این را پنهان دار و در نظر کسی میار من این
سر خواهم نهفت و بر کسی نخواهم کفت مادر موسی او را پنهان کرده شیر داد و این سر بر کسی نکشاد بعضی کویند که دایه بر
موکلانی که بر کشتن معین بودند خبر کرده ایشان را آورد هیبت ایشان او را بیهوش ساخت مادر موسی موسی را بتنور
کرم انداخت ایشان تمام خانه جستند مذکوری نیافتند مادر موسی بعد از بازگشت ایشان بطلب او شتافت تمام خانه
جست و نیافت از تنور کرم آواز بچه شنید سوی تنور دوید دید که خدا جون ابرهیم آتش بر و سرد کرده و تن بازاری
آتش نپوسته از تنور کشید جنانچه پنهان کرده بود پنهان کرد و این سر پیش کسی پیدا نیاورد سه ماه بعضی کویند جهار
ماه بعضی کویند هشت ماه پنهان شیر داد جون مادر موسی در کشتن بچگان بسیاری ترسید بالهام تابوتی کرد و در دریا
انداخت این جمله عطف است بر وان در ان ارضعیه مفسره آمده بعد نزول انجا که متضمن قول است مذکور شد
فاذا خفت من قوم فرعون فالقیه فی الیم ولا تخافی من الغرق ولا تحزنی بفراقه ان شرطیه عطف است بر ارضعیه انا
رادوه تعلیل است لا تحزنی جون نهی از حزن ملوح بمضمون جمله وعده عدم هلاک بود بتقدیم ملوح تاکید جمله
سائغ نمود و جاعلوه من المرسلین عطف است بر انا رادوه معنی اینست وحی فرستادیم سوی مادر موسی یعنی
الهام کردیم او را که شیر بده و در محافظت سعی بنما از ان پس جون بترسی از قوم فرعون که خواهند کشت در تابوت کرده

دردریا بیندازد وازغرق شدن مترس وازفرقت او اندوهگین مشو زیراکه ما اورا سوی تو رسانندهایم واورا
ازپیغامبران مرسل کردانندهایم فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا حزنا بفتحتین وحزن بکون را خوانند
ومعنی یکی دانند روایت کردهاند که فرعون وزن او درمجلسی خوش برکرانهٔ رود نیل نشسته بودند تابوت مذکور
دیدند کسان براه کردند تا تابوت مذکور آوردند بعضی کویند کنیزکان فرعون که بآب رفته بودند درکرفتن تابوت
اهتمام نمودند بعضی کویند فرعون دختری داشت که اورا برص ظاهر شده بود در طلب داروی او آرزو می‌نمودند کسی اورا
کفت که درفلان روز ازکرانه رود نیل چیزی بشبه آدمی بیرون آید که صحت این از لعاب آن روی نماید چون آن روز
رسید بچهٔ فرعون درکرانه رود نیل آمده منتظر کشت ناکاه تابوتی دید درکشیدن وکشادن آن سعی کرد وشتافت در
وی بچه یافت که از دهن او لعابی روان کفت انکه کفته اند این همانست برص وباستعمال لعاب بصحت پیوست دختر
فرعون بتلو کشت وبعضی کویند زن فرعون ایسه خود برص داشت روی دبتماشای رود نیل کاشت تابوتی روان دید
از آب بیرون کشید بمجرد انکه موسی را درکنار خود داشت از برص صحت یافت کفت فرزندی نداریم این بچه که خوب
ومبارک قدم است بجای فرزند داریم وحمایت نمائیم مارا بجای فرزند بود وقرة عین ما شود فا در فالتقطه فصیحه است
معطوف علیه محذوفست تقدیر ما امرت فالتقطه ولام درلیکون لام عاقبة است برطریق لدو للموت وابنوا للخراب
استعارت لام درعرض برای عاقبة شادی بعرض او در فا تعقیب وترتیب معنی اینست پس ادراآل فرعون التقاط کرد
کرد وبغیر طلب بدست آورد تا آخر کار مرایشان را دشمن شود وسبب اندوه ایشان شود پرورند ومنفعت جستند
آخر کار چون خواست خدا بود سبب او خوار کشتند وغرق شدند عجب کاری فرعون کرد که هزار بچه بنی اسرائیل را ازبی
وهم کشت که هلاک فرعون وآل او نبود آخر بدست خود کشنده خود را پرورید ودر پرورش او اهتمام نمود مصراع
قضا قضای خدایست وحکم حکم خدای ۞ تدبیر دافع تقدیر نشود بقتال تقدیر را حیله وچاره نبود فرعون که حکم محکم
خداوندانت بغلط دل بر تدبیر وحیل دفع نهاد درکشتن بی‌کناهان برای مکافتی خویش از فرعون خطا افتاد
إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ این جمله میان معطوف ومعطوف علیه برای اثبات خطای ایشان معترضه
بود وتاکید جمله از جهت تقدیم ملوح است که بجوف مضرت مبنی از سبق خطیئت است یا معترضه است برای بیان
خطاکاری وبدکاری آن کروه وجفاکاری ایشان معنی اینست بدرستی که فرعون وهامان ولشکرهای ایشان خطا
کننده بودند وبرخلق خدای جفا می‌نمودند وبوهم بغیرا فرزند بی کناه را کشتند واز احراز شریعت بندکی وخدمت
جستند جان خود را عزیزتر از جان دیکران دانستند ودریافتن علم از یان نتوانستند لاجرم التقاط وترتیب او
سبب عداوت ومضرت کشت وکان برخلاف مقصود بپیوست وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ
عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ عطفست بر فالتقطه قرة عین خبر مبتدای محذوفست ای هو
قرة عین وجمله مقول قالتست لا تقتلوه مستانفه است درجواب ما نصنع برخطاب وفرعون واعوان او است
یا خطاب فرعون راست وجه الاعظام یخاطب العظام عسی ان ینفعنا او نتخذه تعلیلست وبرنفی مذکور دلیلست
وهم لا یشعرون حالست از آل فرعون معنی اینست کفت زن فرعون درشان موسی که او مرا روشنای چشم است
اورا مکشید تربیت کنید شاید که کار نفع کند ما فرزند نداریم فرزند ما شود وحال آنست که ایشان ندانستند
که او از بنی اسرائیل واز نسل ابرهیم خلیلست وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا
عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ واصبح عطفست بر قالت اصبح از افعال ناقصه است یعنی صار فؤاد ام موسی اسم
اوست فارغا خبر اوست ان مخففه است لام فارقه است ولولا امتناعیست ربطنا بمعنی مصدر مبتداست وخبر
آن محذوفست وجواب لولا نیز محذوفست لتکون من المؤمنین متعلق است بر ربطنا ای لولا ربطنا نیز محذوفست
علی قلبها ثابتست لابدست ایتها در فارغا دو وجه کفته اند یکی خالیا عن للحیط والتیقظ الغلبة الحزن والتفجع
وذلک عند مشاهدة للزج بحفظ التابوت وبرفعه وکادت تقول وابناه وعند بکاعها موصول التابوت الی فرعون

اخذت

اخذت بکی وکادت تقول وا ابناه دوم معنی فارغا عن تعلق الفراق والعند سماعها التی البچه معنی اینست وکشت
دل مادر موسی از غایت حزن وبیقراری خالی از ماسکت هوشیاری وقت دیده وح که تابوت را فرعون برد ووقت شنید
این که تابوت را کرفته پیش فرعون می‌برد از هوش رفته بیطاقت کشته نزدیک بود که فریاد یا ابناه وابناه بردارد این سر
نهفته را بیرون آرد اکر دل اوی بستیم وبر شدن این معنی لمحتیم مادر موسی آن راز را بیرون می‌آورد وآن سر کشادی
میداد وبعضی کویند معنی چنین بود وکشت دل مادر موسی فارغ از تعلق غرق شدن وسترد کشت باستماع بیرون آوردن
فرعون موسی را از دریا برساختن ودوست داشتن ونزدیک بود که این پسر منست کوید وکشف این راز نهفته جوید تا
او از تصدیق داریدکان وعده‌ها که اورا انا رادوه الیک کند باشد ویقین بند ارکان وعده ما بود وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ
قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وقالت عطفست برجمله اصبح واو برای مطلق جمع است ومقتضی
معاونت نبود تا آخر بیان نکند قصیه متولست مرقالت را فبصرت عطفست برقالت جنب ای من بعد حاله وهم لا
یشعرون انها اخت او انها بنصره معنی اینست کفت مادر موسی خواهر موسی را در پی موسی برکرانه شده بشتاب حال
موسی را در یاب پس از دور بیکانه اوار موسی را دید بردست قوم رسید وایشان نمیدانستند که برحال او می‌بیند
وجد در موسی نکاه میکند روایت کرده اند که موسی را خودرا مریم را نام درعمر پدران از هارون علیهما السلام بود
او همچو مادر او مهربانی مینمود مادر موسی اورا برابر وقرب قربتی نمی‌دید ناکاه دیدکسان فرعون رسیدند تابوت را
از آب کشیدند بچه خوب رو یافتند بر او مهر وشفقت کماشتند بر فرعون کفتند که بچه ایست که از دریا آمده از بنی
اسرائیلست وکشتن بچکان از جهة این معنیست اورا مکش در سایه عفو ومهربانی درکشتی فرمود تا اورا بمهربانی در
درآوردند وبفرزندی کرفتند تربیت او اختیار کردند ودر ارضاع او کوشیدند ناکاه دیدند که شیر هیچ مرضعه نمی‌خورد
وآب هیچ دایه نمی‌نوشد وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ این جمله عطفست برما منویات سابق من قبل ظرفست ای
من قبل ان یاتی است مراضع صفتست یعنی زن شیر دهنده یا جمع مرضعه است یعنی محل رضاع یعنی پستان یا جمع مصدر
میمی بمعنی مصدر یعنی رضاع معنی اینست وبر موسی شیر همه مرضعها ویا همه پستانها یا همه انواع رضاع پیش از
آمدن وحرام کردیم وپستان هیچ مرضعه بدهان او نرسانیدیم چون خواهر او ایشان را در طلب مرضعه دید آورد مادر
موسی خویش برای ارضاع بسندید فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ
وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ فقالت عطفست برحرمنا علی اهل بیت یادلکم است یکفلونه صفت
مراهل بیت است وهم له ناصحون حالست از فاعل یکفلونه فا در فرددناه فصیحه است اینجا جملها محذوفست ای
قالوا ادلی فرأت نامروها ان یأتی بها فانطلقت فاتت بها فوضعوه الی فی حجرها فارضعه فرضعه فرضعها فسکنوه
للارضاع الیها فذهبت به الی بیتها فرددناه الی امها کی تقر متعلق برددنا ولا تحزن عطفست برتقر ولتعلم
عطفست برتقر ان با اسم وخبر خویش بجای دو مفعول است مر لتعلم را وجمله ولکن اکثرهم لا یعلمون استدراک
معنی اینست پس کفت خواهر موسی هست که رهنمونی کنم شمارا برخاندانی ارضاع این کودک را متکفل شود وایشان
مر اورا نیکخواه باشند اورا امر برهنمونی او کردند برهنمونی او مادر موسی را آوردند موسی پستان او پذیرفت وشیر خوردن
کرفت فرعون کفت تو با این کودک چه وسیلت داری که اورا میان چندین مرضعات پذیرفتی پستان سزاواری کفت
من عورت نیکوکارم وطفلان را خوش دارم پس موسی را بدو سپردند وبردند درخانه خود اذن کردند درخانه
اوردند فضل خدای مشاهده کرد پس اورا سوی مادر او باز کردانیدیم چنانچه وعده کرده بودیم اورا ایمان در رسانید
تا چشم او بدیدار روشن شود واندوه فرقت او از خاطر او برود تا بداند که وعده خدا حق است وخبرا وصدق
ولیکن بیشتر مردمان ندانند میان حق وباطل فرق کردن نتوانند وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا
وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ لما ظرفست مر اتیناه را مضافست سوی بلغ اشده جمع شده است بمعنی قوت چنانچه انعم
جمع نعم است کذلک صفت مصدر محذوفست ای جزا مثل ماجرا موسی وامه نجزی المحسنین تذییلست

هرگاه که رسید موسی بقوتهای خویش هم ظاهر او قوی گشت و هم باطن او بقوت پیوست و این در مدت چهل سال است مدة
مردرا بدین گالست ما او را حکم و علم دادیم و تاج نبوت و رسالت بر سر نهادیم و همچنین محسنان را جزای احسان دهیم ف
باندازه نیکوکاری ایشان عطای بخشیم وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ
شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ
الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ این جمله عطف است بر ولما و از باب عطف قصه بر قصه است عطف بر اتیناه نشاید و اگر نه
در قتل قبطی تقیید بطرف مذکور و لام آید و در تفسیر نموده نور واست کرده اند قتل قبطی در سی سالگی بود و ابنای نبوت
در چهل سالگی روی نمود فوجد عطف است بر دخل یقتتلان ترکیب صفت است مر رجلین را هذا مبتدا است من شیعته
خبر است و این حالت از ضمیر یقتتلان ترکیب و او بطریق کلمه فوه الی فی هذا بدل از رجلین بود شیعته حال از معنی
اشارت باشد و هذا دوم را بدل از او دارند من عدوه محمول است بر تقدیر یقال ای رجلان یقال ان احدهما من
شیعته و هذا من عدوه فاستغاثه عطف است بر وجد و ها رجلین موصول با صله فاعل است مر استغاث را علی الذی
متعلق باستغاث بتضمین ادعی قال مستانفه است در جواب ماذا قال موسی حین وقعت هذه الواقعة هذه من عمل
الشیطان مقول قال است جمله انه عدو مضل مبین تعلیل است چون هذا من عمل الشیطان بر عداوت شیطان ملوح
بود بتقدیم ملوح جمله تاکید سائغ نمود معنی ابیات و در آمد موسی در مدینه در مصر بعضی گویند در مدینه
دیگر که مردمان از ابر قدر و فرسنگ از مصر بی بدا شدند بر غفلتی کائنه از قول بعضی هنگام قیلوله ایشان تا بین
للعربین و العشاء در هنگام استعداد ایشان با بواب عدی که داشتند و سبب محتفی شدن و اختیار وقت غفلت
برای در آمدن مخافت از تعرض دشمنان بود چه موسی علیه السلام چون جوان گشت به برنائی و توانائی پیوست حق میگفت
و ایشان را نکوهش مینمود پس در مدینه مذکور دو مردی یافت کارزار کنان یکی از گروه او و دیگری از دشمنان پس آنکه
گروه موسی بود از ظلم قبطی پیش موسی استغاثت از عجز و زاری خویش پیش آورد موسی دل بر منع او گماشت او بمنع موسی
ظلم از او باز نداشت موسی برای باز داشت بر وی مشتی زد از مشت زدن موسی که قوت چهل مرد داشت جان قبطی
بیرون آمد موسی گفت این از جمله شیطانست بدرستیکه شیطان دشمن ظاهر است و گمراه کننده مردمانست و چون
موسی علیه السلام میان کفار مستامن بود مستامن را کشتن روا نیست ظلم خواند و نسبت بشیطان کرده و غفران خواستی
بدین معنی است یا گویند هیچ پیغامبری را پیش از آمر کشته از بین جهة عمل مذکور را عمل شیطان گفت و غفران جست
قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ قال جمله مستانفه است رب انی ظلمت مقول قال است ربّ
و تاکید انی ظلمت نفسی از جهة ابراز وقوع زلت بر وجه و کادت فادر فاغفر لی سببیه است فغفر له عطف است
بر قال هو الغفور الرحیم تذییل است یا تعلیل است تاکید او از جهة ابراز ثنای باری است بر وجه و کادت و
استوار است انه هو الغفور الرحیم کنایت است بتعلق الزلت مذکور بغفرانه و دعای فاغفر لی ملوح بعفو مکنی
عنه بود بتقدیم ملوح باعتبار معنی مکنی عنه تاکید جمله سائغ نمود معنی ابیات گفت موسی ای پروردگار من بر
نفس خویش ظلم کردم و کاری ناپسندیده آوردم پس بیامرز مرا پس آمرزید خدای او را بدرستیکه او خدا آمرزنده
است خطایا بیامرزد رحیم است عطایا بخشد قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ قال مستانفه است
در جواب ماذا قال بعد ذلک و تواند که معترضه باشد زیرا که فاصبح عطف است بر قال موسی رب انی ظلمت نفسی
بما انعمت علی قسم است جواب قسم محذوف است ای اوتوا بدین فلن اکون عطف است بر لاتوا با در بما انعمت متعلق
است باعصمنی محذوف ای بحق انعامک علی اعصمنی بر این وجه فلن اکون جواب دعا باشد ای فلن اکون ان عصمنی
ظهیرا للکافرین معنی ابیات گفت موسی ای پروردگار من سوگند میخورم بغفرانی که انعام کرده بر من یا با انعام
کردن تو مرا بغفران هر آینه توبه میکنم پس هر آینه نیستم معاون مجرمان و یاری دهنده گناهکاران بعضی گویند
تکثیر سواد فرعونیان نکنم و میان زمره مجرمان نباشم یا گویند نگاه دار مرا بحق انعامی که در شان من کرده

مراعصمت

مرا عصمت کنی و مرا یاری دهی که کافر نباشم و میان ایشان ساکن نشوم و تکثیر سواد ایشان نکنم فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا
يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ فاصبح عطف است بر قال رب انی
ظلمت قال رب بما انعمت معترضه است چنانچه گفته شد فی المدینة خبر است مر اصبح را خائفا حال است یترقب حال
دیگر است اذا برای مفاجات است موصول با صله خویش مبتدا است یستصرخه خبر است جمله اسمیه مضاف الیه اذا
است و جمله معطوف معنی بغایت فاصبح فی المدینة ای فصار زمان استصراخ الذی استنصره بالامس فقال موسی
مستانفه است انک لغوی مقول قالست تاکید او از جهة رد انکارست چه او در غوایت خویش منکر با اصرار است
معنی ابیات پس بامداد کرد موسی در مدینه در حالتیکه ترسان بود و چشم داشت خصمان ناگاه آنکه یاری خواسته
بود فریاد میکند و از ظالمی دیگر یاری از موسی میخواهد گفت موسی مر او را تو گمراهی ناپکاری پیمای دینه دوز بفریاد
آمدی و برای ناشناسته سبب شدی فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ
نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ لما متعلق است بقال جمله عطف
بر قال سابق استفهام در اترید برای انکار بر وجه توبیخ است جمله یا موسی اترید الی آخره مقول قالست ان در ان
ترید نافیه است الا ان تکون جبارا فی الارض مستثنای مفرغست متعلق است بر ترید و ما ترید ان تکون من المصلحین
عطف است بر ترید معنی ابیات پس هرگاه که خواست موسی که خشم گیرد بکسی که او دشمن است مر هر دو را یعنی موسی و
مظلوم خارج را ظالم مذکور گفت ای موسی میخواهی که مرا بکشی چنانچه دی روز تنی را کشتی نمیخواهی مگر آنکه در زمین جبار باشی
و نمیخواهی که بعفو خوردن خشم از مصلحان کردی وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ
لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ این جمله عطف است بر قال یا موسی یسعی حال قال یا موسی مستانفه است در جواب
ماذا وقع بعد حال ان یخرج موسی ان الملا یاتمرون مقول قالست یاتمرون ای یتشاورون فی الامر بقتلک تاکید او از
جهة تقدیم ملوح سوی حدوث حادثه آنست که چنانستی که گفت هل حدث حادثة ان الملا الی آخره لک متعلق
بمن الناصحین نیست زیرا که معمول صله بر موصول مقدم نشده بلکه لک بتقدیر نافع لک خبر است من الناصحین
خبر دیگر است یا بیانست یا محمول بر تقدیم و تاخیر است یا لک را متعلق بناصحین محذوف دارند من الناصحین
خبر ان بود لک بتقدیر انصح لک بر وجه استیناف بیان باشد لام در لک را برای تقویه عمل فعل محذوف گویند از
متعدی بودن انصح بنفس خویش بدین وجه بعضی گویند جمله انی لک من الناصحین تذییل است تاکید او از جهة
تقدیم ملوح است چه امر بخروج ملوح تاکید جمله سائغ نمود معنی ابیات و آمد مردی از منتهای شهر که بشتاب
سیر میکرد خبری متضمن نیکخواهی گفت بدرستیکه قوم فرعون در شان تو در مشورت اند و با یکدیگر امر میکنند تا ترا بکشند
پس از شهر بیرون آی و بجای دیگر توجه نمای و بدرستیکه من ترا از ناصحانم چیزی که میدانم بتو میرسانم بعضی گویند آن مرد
برادرزاده فرعون بود که ایمان داشت و دل باسلام میداشت فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ فخرج عطف است بر قال خائفا و یترقب حالند قال مستانفه است یا بتقدیر قد حالست رب نجنی من القوم
الظالمین مقول قالست معنی ابیات پس بیرون آمد موسی از مدینه مذکور ترسان هر جای بآمدن دشمنان نگران که
خصمان از پی آیند از راست و چپ در آیند در حالی که او میگفت ای پروردگار رهاننده مرا از گروهی که ستمکارانند بر
نفسهای خویش و بر مردمان ظلم کنندگان اند وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ لما ظرف است
قال عسی ربی ان یهدینی مقول قالست سواء السبیل مفعول دوم است مر یهدینی جمله عطف است بر ماضویای سابقه
معنی ابیات و در آن هنگام که روی آورد موسی بسوی مدین گفت شاید راه راست نماید مرا پروردگار من وَلَمَّا
وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا
نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ لما ظرفست
مر وجد را امة من الناس مفعولست و یسقون مفعول دوم است مر وجد من الناس مفعولست و یسقون محذوفست

ای یسقون مواشیهم علیه ای علی مدین یا مفعول دوم یسقون حالست از ضمیر مستکن که در علیه است یا صفت است مر
امة را امرأتین مفعول اول است یا صفت قال مستانفه است در جواب ماذا قال موسی حینئذ ما خطبکما استفهامیه
مفعولست لانسقی مقول قالتا است قالتا مستانفه است وابونا شیخ کبیر حالست ذکر او از برای تنبیه است چه متضمن
عذر بیرون آمدن و برای آب دادنست معذور دارد دل بر اجلال و اعظام کاد و ورزنان مذکوره دختران شعیب
علیه السلام بودند بدین سبب خویش باز نمودند فسقی فا در وی فصیحه است اینجا چند جمله محذوفست ای فدخل
طلب الربیة وانوا دران غلیمان نیز ادعون رحل فنزع و بدکک الفا مفرد وجب الماء فی الحوض فسقی لهما و نوک
مفعول دوم یسقون و تذودان و لانسقی از جهة آنست که غرض کلام بذکر مفعول نیست بلکه مجرد ذکر افعالست اکتفاست
ثم تولی الی الظل عطف بر فسقی دلالت میکند که دیری آب داد و وقت مدید در بین کار با ستاد فقال عطفست
بر تولی رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر مقول قال است توکید جمله که مناجات کرد کار رست متضمن و کادت
عجز و افتقارست **معنی اینست** هرگاه که بجماعتی رسید که بر سر چاهی بزرگ آب میکشند و در آب دادن خویش شتاب
می نمایند و فروتر از آن مکان دو عورت را دید که گوسپندان خویش می چرانند و از نزدیکی آب میگردانند گفت شان
شما چیست و باز گردانیدن گوسپندان بر چه مبنی است گفتند آب داده نتوانیم و پدر ما پیر بزرگست در قدرت نا
سزاوارست پس موسی در هجوم درآمد بخواهش از پی شان دلو ستاند و دلوی که جمله میکشیدند تنها کشید
در آب انداخت و در آب دادن آن دو عورت پرداخت گوسپندان ایشان را با سودگی و آهستگی آب داد بعد از آن
از آن آب باز گشت روی سوی سایه نهاد پس گفت پروردگار من هر چه بر من فرو آری از عطای اندک یا موصوف
بسیاری محتاج فقیرم یا حلال مقصود کلام خواهش طعام بود که گرسنگی و غلبه می نمود هفت روز بعضی گویند هشت
روز بعضی گویند ده روز بود که طعام جز برگ درخت نچشیده بود علی الخصوص که بکشیدن دلوی که چهل کس میکشیدند
گرسنگی غلبه نمود روی بر خواهش طعام آورد بعضی بعد عمل سقی گوسپندان و اعانت ضعیفان برای خدا آورد فیض انوار
در باطن خویش مشاهده کرد از بهجت پذیرفت و این کلام بر وجه شکر گفت **سوال** فرستادن دختران بالغه برای
آب دادن گوسپندان از کار ایکار برنیست و این عمل شعیب علیه السلام مبنی بر چیست **جواب** طبایع خلاف متفاوت
بود و رسوم و عادت بحسب اختلاف ازمنه مختلف شود چنانچه در زمان پیشین رفتن زنان برای قضای حاجت بیگی کردند
و زنان بیگانه پیش مردمان می رفتند با نسخ شرایع و اختلاف آن مختلف گشت و اموری مستقبح نبود باستقباح پیوست
و نیز در آن زمان اشراف تا آنکه پیغامبران گوسپندان می چرانیدند و در آن عیبی و اهانتی نمی دیدند تواند بود که این
کار بضرورت افتاده باشد و این عمل بر وجه اضطرار واقع شده باشد الضرورات تبیح المحظورات فجاءته احدیهما
تمشی علی استحیاء قالت ان ابی یدعوک لیجزیک اجر ما سقیت لنا فجاءته عطفست بر فال تمشی حالست از
ضمیر جاءت علی استحیاء حالست از ضمیر تمشی قالت مستانفه است در جواب هر ماذا قالت حین جاءت ان ابی
یدعوک تا آخر مقولاتست تاکید او از جهة تقدیم ملوح است چون آمدن دختر شعیب بعد از عمل موسی ملوح بمضمون
جمله تقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود **معنی اینست** پس آمد بر موسی از دو دختر شعیب که مشی با شرم میکرد
و جامه بر روی انداخت گفت بدرستی که پدر من ترا می طلبد تا اجر عملی که کرده بدهد فلما جاءه وقص علیه القصص
قال لا تخف نجوت من القوم الظالمین جار با معطوفات خویش مضاف الیه است مر لما را اینجا چند جمله محذوفست
ای فلما جاء موسی و قص علیه القصص قال لا تخف لا تخف مقول قال است نجوت من القوم الظالمین تعلیلست و بر
مضمون جمله دلیلست **معنی اینست** پس هرگاه که موسی پیش شعیب آمد و از واقعات خویش قصه کرد و قصها
که داشت بر وی خواند شعیب گفت مترس که سوی ایمنی شتافتی و از قومی که ظالم اند امان جستی و نجات یافتی قالت
احدیهما یا ابت استاجره ان خیر من استاجرت القوی الامین یا ابت استاجره مقول قالت است استاجرت
بمعنی مستقبل است چه موسی میان اجیران گذشته نبود ایراد صیغه ماضی از جهة اظهار اهتمام در وقوع استحقا

ای بود

روی نمود جمله ان خیر من استاجرت القوی الامین تعلیلست تاکید او از جهت تقدیم ملوح که در خواست
استجاره در عمل ملوح سوی مشاهده قوت و امانت اوست و جمله قالت تا آخر معترضه است برای غرض منفعت و تنبیه
بر مصلحت **معنی اینست** گفت از دو دختر شعیب یعنی صفورا دختر بزرگ ای پدر این مرد برای عمل رعی غنم اجیر بگیر و
اجرت عمل او را در ذمت بپذیر بدرستی که بهترین کسی که ایشان را باجرت بگیری و اجرت عمل ایشان بر ذمت بپذیری
که قوی است تا گوسپندان از غیر نگاه داشتن تواناست امین است با تو آسیب خیانت نرساند شعیب غیرت کرد
و دختر را بسرزنش آورد و گفت تو قوت و امانت او را چه دانی در یافتی صفت کسی که او را نمی شناختی چگونه توانی
صفورا گفت دلوی که چهل مرد میکشیدند تنها کشید قوت او را در یافتم چون او را طلب تو رسانیدم اجابت کرد و مرا
گفت پس بیا و خاموش بودن فرمود تا مرا نبیند او از من نفود بدین طریق امانت او را دانستم و در یافتی حال او
توانستم قال انی ارید ان انکحک احدی ابنتی هاتین علی ان تاجرنی ثمانی حجج فان اتممت عشرا فمن عندک
وما ارید ان اشق علیک ستجدنی ان شاء الله من الصالحین این جمله معترضه دیگرست در اخبار از خواهش
شعیب با لبون موسی و بلفیق با او انی ارید ان انکحک تا آخر مقول قال است تاکید او بتقدیم ملوح بود که طلب کرده
او بعد شنیدن حسن معامله بنی بدین معنی میشود و ما ارید عطفست بر ارید ستجدنی ان شاء الله من الصالحین
مقرر مضمون و ما ارید است **معنی اینست** گفت شعیب موسی را بدرستی که من میخواهم که یکی از دو دختر خویش را
ترا بزنی بدهم که اجرت آن هشت سال کار من کنی اگر ده سال تمام شود منتی از آن تو بود و نمی خواهم که مشقت بر تو نهم
و ترا مزاحمتی دهم و زود باشد که مرا در معامله صالح یابی و نیکی و نیک نفسی من در یابی و کلمه ان شاء الله برای تبرک
بود برای تردد نباشد و بدانکه این عبارت بر چند مسئله اشارت میکند اول آنکه مصلحت غایت بیش اعلا
عرض آن شاید که دختر شعیب یا ابت استاجره گفت و استجار موسی از جهت قوت و امانت او جست دوم آنکه چون
بمنزله پسندیده نماید بحکم لا تنظر الی من قال وانظر الی ما قال مقابلت شاید چه شعیب علیه السلام گفت دختر شنید
موسی را برای استجار سوم آنکه اگر پدر دختر تقوی بیند و او را برای تزویج دختر بکر بیند پیش از خطب اگر بدایت کند
و جه واسطه این سخن خود در میان افکند بدیع و بعید نباشد چهارم آنکه اجرت راعی غنم مهر ساختن روا بود
و منافع را در آن مقوم داشتن جایز باشد چه شعیب علیه السلام علی ان تاجرنی ثمانی حجج گفت و موسی علیه السلام
بپذیرفت پنجم آنکه در نکاح اگر چیزی مهر تعیین کنند و چیزی نسبت عاقل بگذارند روا باشد ششم آنکه نظر عاقل سوی
منکوحه بقصد نکاح رواست و عیب کردن خطاست چه شعیب علیه السلام دختران را حاضر آورد و سوی ایشان
بذکر هاتین اشارت کرد هفتم آنکه اگر یکی از چند دختر دارد عوض همه بر خاطبی که در بند بود و تخیر باختیار یکی
روا بود قال ذلک بینی وبینک ایما الاجلین قضیت فلا عدوان علی والله علی ما نقول وکیل مستانفه در جواب
ماذا قال موسی قال شعیب ذلک مرفوع المحل بر ابتدا است اشارتست بر مقال مذکور و این کلام اثبات مر مضمون
عهد مسطور بینی وبینک خبر اوست ایما الاجلین مفعولست مر قضیت را از جهة تضمن ماله صدر مقدم شده بر طریق
ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی آمده ما زائده است تاکید و ایما الاجلین قضیت شرطست فلا عدوان علی جزای
شرطست جمله شرطیه بر نسق مفهوم کلام اولست والله مبتدا است وکیل خبر مبتدا است علی ما نقول متعلق است
بوکیل بتضمین شاهد جمله حالست ذلک تا آخر مقول قال است **معنی اینست** گفت موسی این قول که این است
میان من و تو هر کدام اجلی را که تمام کنم و هر کدام مدتی را که از این دو مدت بسر برم متعدی بر من نبود بر وفق
رضای من باشد خدای شاهدست و وکیلست بر کردار ما و گفتار ما در تفسیر آمده که شعیب را چهل عصای موروث
از انبیا بود و در محافظت این اهتمام و کوشش مینمود شب تاریک موسی را گفت در آن خانه رو یکی از آن عصا
بگیر موسی یک عصای آورد شعیب علیه السلام حجاب چشم ظاهر داشت بشناخت که عصای آدم است
از بهشت برای او آمده بود شعیب علیه عصای مذکور موسی را دادن مصلحت ندید گفت این را همانجا بدار غیر

این بیار موسی بامر او عصا را بجا داشت با آوردن عصای دیگر پرداخت شعیب دانست که این بار همان آن
باز گردانید و عصای دیگر طلبید و بعضی گویند عصای بود که فرشته بصورت مردی آورد بشعیب علیه السلام ودیعت
داد شعیب در خانه خویش نهاد شبی دختر خویش را گفت عصای بیار دختر شعیب آن عصای می آورد و شعیب باز می
گردانید تا هفت بار چنین شد هشتم بار دانست که درین عصا حکمتی است و درین باب برهانی است عصای مذکور
موسی را داد چون بامداد شد موسی را با این در رعی غنم فرستاد گفت جانب رستا اگرچه گیاه بسیار است لکن آنجا
خوف مار است جانب جبال متوجه شو طرف رستا مرو موسی غافل شد و گوسپند میچریدند بر موسی خواب زور آورد
ناگاه ماری جانب موسی و رمه گوسپندان قصد و عصای موسی با مار بمحاربه پیش آمد بر مار غالب شد و مار را زد
چون موسی از خواب برخاست مار را دید مرده و عصا را خون آلوده گوسپندان را بفراغ چرانید از معامله مار و
عصا عجبی دید چون باز گشت و گوسپندان بر شعیب آورد شعیب گوسپندان مست کرد پستانها پر شیر یافت و حسن رعی
و چرانیدن او یافت موسی از واقع مار و عصا قصه کرد و حکایت در میان آورد شعیب علیه السلام شادان گشت از
شنیدن این قصه با بتهاج پیوست دانست که موسی را درین عصا شانی است و این عصا در شان موسی برهانی است
گفت ای موسی امسال گوسپندان من هر بچه که سیاه زاده شود از آن تو باشد خواب دیده که در آب خود گوسپندان
عصای بزن بعده آب بخوران موسی همچنان کرد دران سال گوسپندان همه بچه سیاه آوردند سالی دیگر گفت که امسال
از گوسپندان من انکه بچه سپید آورد از آن تو باشد دران سال هر گوسپندی که بار میتهاد بچه سپید می زاد سال دیگر
شعیب علیه گفت امسال هر بچه ابلق که زاده شود از آن تو باشد دران سال قضارا هر گوسپندی بچه آورد خدای عزو
جل او را دو رنگ داد و بطریق ابلق بید آکرد شعیب در یافت موسی بختی مساعد یافت فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَ
سَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ
النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ جذوة بفتح جیم و ضم او و کسر او خوانند معنی بر هر سه وجه یکی دانند لما ظرفست مر آنس را
قال جمله مستانفه است لاهله بالام مفعول اولست امکثوا مقول قال است انی آنست نارا معلله است تاکید
او از جهة تقدیم ملوح است چه امر مکث درانجا ملوح بر حصول مشکل جمله لعلی آتیکم مستانفه است در جواب
ما تصنع معنی آیت هرگاه که موسی مدت ده ساله تمام کرد با اهل و گوسپندان برای دیدن مادر و برادر و خواهر
روی سوی مصر آورد شبی راه غلط کرده در بیابان افتاد شب تاریک سرما ابر باران و باد زن موسی حمل داشت و
دران شب پسر زاد موسی چقماق زد آتش بیرون نیامد از جانب طور آتشی دید جانب او دوید مر اهل خویش را
گفت درنگ نمایید و برجای خود مانید شاید از آتش پاره چیزی آرم یا پاره آتش برداشته برشما بیارم تا شما گرم
شوید و از سرما خلاص یابید فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى
إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى
أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ لما ظرفست مر نودی را جمله نودی عطفست بر قال لاهله امکثوا انی آنست
نارا ان در ان یا موسی مفسره است یا موسی با جمله که بعد اوست یعنی انی انا الله رب العالمین بیان مقول است تاکید انی
انا الله از جهت آنست که چیزی عظیم الشانست بر طریق انی آنست کا مر منکم و انی ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی
چیزی مستقبل بود بغیر انکار بود سزاوار تاکید باشد و ان الق عصاک عطفست بر ان یا موسی فلما عطفی متعلق
است بر ولی مدبرا جمله که بعد اوست مضاف الیها است فاء در فلم یعقب فصیحه است ای فالقاها فصارت حیة
فولی مدبرا لما راها فصارت حیة فولی مدبرا لما تهتز و لم یعقب عطفست بر ولی یا موسی اقبل محمول
است بر تقدیر قول بر وجه استیناف ای قلنا یا موسی اقبل و لا تخف انک من الآمنین تعلیل است چون موسی را
خوف ملوح بر این بودن موسی بتقدیم ملوح تاکید جمله انک من الآمنین سائغ بود معنی آیت پس هرگاه که
موسی را بر آتش دیده آمد در روشنای او در آمد کرانه وادی که در جانب راست موسی بود در جایگاه مبارک در

زمینی

زمینی متبرکه از جانب درختی که آتش مینمود ندا کرده شد انکه ای موسی بدرستیکه منم خدای که پروردگار عالمیانم و
ندا کرده شد که بیند از عصای خود را پس عصا را از دست انداخت خدای عزوجل عصای مذکور را مار ساخت پس
هرگاه که دید موسی عصا می جنبید و بشتاب می رود چنانستی در تیز جنبیدن و بشتاب دویدن مار صغیر بود اگرچه در
جثه ثعبان کبیر مینمود روی گردانید موسی در الحال که پشت دهنده است پس خویش بمی دید مار دنبال میدوید
گفتیم ای موسی رو آر مترس و باک مدار زیراکه تو از ایمانی و در امانی اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ
مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا
قَوْمًا فَاسِقِينَ من الرهب بفتحتین و بضمتین و بفتح را و سکون ها فذانک بتشدید و تخفیف خوانند و معنی
بر حسب آن دانند جمله اسلک یدک مستانفه است چون او را نهی از خوف وارد گشت چنانستی که ما اصنع گفت
فقیل اسلک یدک فی جیبک تخرج جواب امر است بغیر فا مجزوم شده بیضا حالست من غیر سوء ای من غیر برص متعلق
به بیضا و اضمم الیک عطفست بر اسلک یدک فذانک بتخفیف تثنیه ذلک ای فذاک حجتان ظاهرتان و دلیل نیز
مستانفه است صفت مر برهانست الی فرعون و ملئه متعلق است باذهب محذوف یا بارسلنا محذوف ای اذهب
بهما الی فرعون بهر تقدیری جمله مستانفه است جمله انهم کانوا قوما فاسقین تعلیل است معنی آیت
دست خویش در جیب خویش در آر بیرون آید دست تو از جیب تو سپید از غیر برص تابان چون تابش آفتاب و ضم
بکن سوی تن خویش بال تا زوی خویش را تا خوف زائل ابن عباس رضی الله عنه گفت اگر خاری است بر سینه نهند
خوف او برود پس این هر دو حجت که طالع اند و از پروردگار واقع اند بر و سوی فرعون و گروه او بحجت ید ا
یعنی عصا و ید بیضا بدرستیکه فرعون و قوم او فاسقند از حدود دین تجاوز کننده اند قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ
نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ
معنی بفتح یا و سکون او و ردا بسکون دال و همزه و بفتح دال بغیر همزه خوانند معنی قرائتهای مذکور که دانند قال
جمله مستانفه است در جواب ماذا قال موسی رب انی قتلت نفسا مقول قال است تاکید او از جهة ابراز جنایت بر
سبیل و کادت جمله فاخاف عطفست بر قتلت ان یقتلون مفعول اخاف است دران یقتلون یای متکلم محذوفست بر
دلالت کسره و اخی مبتدا است هارون بدل است از وهو ضمیر فصل است افصح خبر مبتدا است من تفضیلیه است لسانا
تمیز است فای فارسله سببیه است ردا بمعنی عونا حالست یصدقنی بقرات رفع صفت است مر ردا را و بقرات جزم
جواب امر است مر ارسله را یصدقنی سوی هارون از باب اسناد سوی سبب است ای ردا بتسبیب یصدقهم ایای جمله
انی اخاف ان یکذبون تعلیل است تاکید او از جهت ابراز مخافت بر وجه و کادت است معنی آیت گفت
موسی ای پروردگار من من در میان ایشان بجنایتی متهم گشته ام بدرستیکه از ایشان نفسی را کشته ام پس میترسم که مرا
در دعوی بکشند و درین ماجرا بکشند و برادر من هارون که زبان او از من فصیح تر است پس او را با من بفرست
الخ حاجت افتد حجت گوید و یاری و ان گشتی تفحص جرید بدرستیکه من می ترسم که مرا در دعوی رسالت تکذیب
کنند و بر باطل حق را منازعت افکند برادر بزبان فصیح حجت ارد و ایشان را از باطل باز دارد قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ
بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ چون موسی مورد سوال
ماذا قال الله بود جمله سنشد عضدک بر سبیل استیناف در جواب سوال روی نمود جمله سنشد عضدک باخیک بر سبیل
مقول قال است و نجعل لکما سلطانا عطفست بر جمله سنشد عضدک بایاتنا متعلق است بلا یصلون یا متعلق است
بهر دو بر سبیل تنازع با عمال ثانی و حذف از اول یا متعلق بهر دو ای اذهبا بایاتنا متعلق است بغالبون ای اسماوت
نبعکما الغالبون بایاتنا یا در بایاتنا قسم است لا یصلون جواب قسم است مقدم شده است بر طریق الا آتیک الیوم
انتما مرفوع المحل بر ابتدا است و من اتبعکما معطوف بر انتما الغالبون خبر مبتدا است و این جمله تعلیل است مر
فلا یصلون را معنی آیت خدای عزوجل گفت بازوی که ترا یاری دهی برادر ترا استواری خواهیم کرد و قوتی

وسلطنی برای شما بحصول خواهیم آورد پس نخواهند رسید بسوی شما بکشتن و تعرض بسبب آیات ما زیراکه بر متابعان شما
عذاب نخواهد بود و برهمه غلبه و تسلط خواهید نمود فلما جاءهم موسى بآياتنا بينات قالوا ما هذا الا سحر
مفترى وما سمعنا بهذا في آبائنا الاولين لما ظرف مر قالوا را و فا فصیحه است جمله قالوا با این ظرف معطوف بر محذوف
که معطوف است بر قال ستشد و باء در بایاتنا برای تعدیه بود یا برای مصاحبت بود قالوا اکذا ما هذا الا سحر مفترى مقول
قالوا است ما سمعنا بهذا في آبائنا الاولين عطف است بر هذا معنی اینست پس هرگاه که آمد با یات ما یا آورد آیات
ما که ظاهر است گفتند این آیات نیست مگر سحر بر بسته و مفتری یعنی سحر از خود می سازی و نسبت بخود می بری
و نشنیده ام مثل این گفتار در میان آبای خویش و پیشینان که بوده اند و از کارها از ماجد و جهد نموده اند وقال
موسى ربي اعلم بمن جاء بالهدى من عنده ومن تكون له عاقبة الدار انه لا يفلح الظالمون وقال موسی عطف
بر قالوا ای قالوا اکذا و بر قرات ترک واو مستانفه است ربی مرفوع با بتدا است اعلم خبر مبتدا است بمن جاء بالهدى
ومن عنده متعلق اند بجاء ومن تكون له عاقبة الدار عطف است بر من جاء الهدى انه لا يفلح الظالمون معترضه آمد
برای وعید ظالمان تاکید جمله از جهة ابراز وعید بر وجه و کاد ثبت معنی اینست چون کافران این سخن گفتند
موسی گفت پروردگار من عالم تر است بحال کسانی که براه راست آمده اند و کسانی که لائق دار آخرت شده اند مراتبا
را دار آخرت بغیر جناة حاصل شود بدرستی که ظالمان و ستمکاران نشوند و کافران فلاح نباشند وقال فرعون يا ايها الملا
ما علمت لكم من اله غيري فاوقد لي يا هامان على الطين فاجعل لي صرحا لعلي اطلع الى اله موسى واني لاظنه من
الكاذبين وقال عطف است بر قال موسی جمله ندائیه یعنی یا ایها الملا با جمله که بعد اوست یعنی ما علمت لكم من اله
غیری الی آخرها مقولات فاء در فقد سببیه است على الطين متعلق است باوقد یا هامان جمله ندائیه است فاجعل
صرحا عطف است بر اوقد تنکیر برای تعظیم است لاظنه من الكاذبين حالت تاکید او از جهة رد انکار است ظن کذب
کنایت از کذب ذات زیراکه ایشان حقیت موسی و تابعان او را منکر بودند و با نکار مصر بودند معنی اینست وگفت
فرعون ای گروه برای شما الهی غیر خویش ندانسته ام پس بیفروزه برای من ای یا هامان بر گل یعنی بر خشت لأن پس بکردان
برای ما صرح کند بر قصر مذکور بر روم و شام را موسی مطلع و حال اینست که بدرستی که من گمان برم که موسی از
دروغ گویانست و در راه کفر و افتری پویانست روایت کرده اند که هامان پنجاه بانی را جمع کرد و قصری عالی برآورد
چون براه جبرائیل بر زد شکسته قطعه بر لشکر فرعون افتاد اکثر را در زیر هلاک ساخت و قطعه در دریای مغرب
افتاد هم اعمال او سر در هلاک نهاد جمله صرحا با این جنس حادثه در دعوی الوهیت حماقت فرعون را در یافتند
و عجز و جهل او را در یافتند واستكبر هو وجنوده في الارض بغير الحق وظنوا انهم الينا لا يرجعون لا يرجعون بر
صیغه مضارع معروف از رجوع که لازم است و بر صیغه مضارع مجهول از راجع که متعدی است خوانند و معنی
بر حسب قرات مختلف دانند و جنوده عطف است بر ضمیر مرفوع متصل که مستکن است در استکبر و هو ضمیر منفصل
تاکید ضمیر مرفوع متصل مستکن است در استکبر و اعطف است بر قال فرعون معنی اینست و فرعون و لشکر فرعون بغیر
تکبر حق تکبر کردند و خود را بر تر زدی جنس آورد استحقاق بزرگی نداشتند در بر دعوی باطل کاشتند و گمان
بردند که سوی حسابگاه ما باز نخواهند گشت و بجزا و سزای نخواهند پیوست فاخذناه وجنوده فنبذناهم في اليم
فانظر كيف كان عاقبة الظالمين فاخذناه عطف است بر استکبر و جنوده عطف است بر ضمیر منصوب در اخذناه هم و
نبذناهم عطف است بر اخذناه و جنوده عاقبة الظالمين اسم کان بتاویل مفرد در هر دو محل مفعول است مر انظر
فای فانظر سببیه است معنی اینست پس فرعون را و لشکرهای او را بقهر و عقوبت اخذ کردیم پس ایشان را در دریا
غرق ساختیم پس بنگر ای محمد که حال کافران چون گشت و آخر کار ایشان بچه پیوست وجعلناهم ائمة يدعون
الى النار ويوم القيامة لا ينصرون واتبعناهم في هذه الدنيا لعنة ويوم القيامة هم من المقبوحين ائمة
مفعول است مر جعلناهم و جمله يدعون الى النار صفت است مر ائمة يوم القيامة لا ينصرون عطف است بر يدعون

ظ
شاید که برآله موسی مطلع شوم

کذب

واتبعناهم في هذه الدنيا عطف است بر جعلناهم مبتدا است من المقبوحين خبر است و يوم القيمة ظرف است من المقبوحين را
و جمله يوم القيمة من المقبوحين عطف است بر اتبعناهم في هذه الدنيا لعنة با رادت دوم در معطوف و حدوث در معطوف
علیه معنی اینست و گردانیدیم ایشان را پیش روانی که مردمان سوی اعمالی که سبب نار است خوانند و ایشان
روز قیامت یاری داده نشوند در دنیا لعنت را دنبالگیر ایشان ساختیم و از آثار رحمت دور انداختیم و در روز قیامت
ایشان از رانده گشتگان و برشت روی پوشکان باشند و سیاه روی و کبود چشم ساختگان و از نیکی دور آختگان
کردند ولقد آتينا موسى الكتاب من بعد ما اهلكنا القرون الاولى بصائر للناس وهدى ورحمة لعلهم
يتذكرون لام در جواب قسم محذوف است ای اقسمنا لقد آتینا موسی الکتاب و این جمله حکایت آمده و بر جمله که
در قصه موسی گذشته است معطوف من بعد ما اهلکنا القرون الاولی ظرف مر آتینا را بصائر جمع بصیرت است و بصیرت
نور دل را گویند چنانچه بصر نور ابصار چشم است و هدی و رحمة معطوفند بر بصائر هدی و رحمة ما به الهدی
و ما به الرحمة است چنانچه در بیان صفت کلام ما به البیان است لعلهم یتذکرون بمعنی لکی یتذکروا متعلق با آتینا آت
و جمله بصائر کتاب نیز بر وجه نحو رما بحذف مضاف است ای منیر بصائر بود بصائر بر وجه بصائر از کتاب نور
ترا است خود از باطل می شناخت بنزد کتاب علم یافت بعمل پیوست متوجه رحمت گشت معنی اینست و هر آینه
بدرستی که موسی را کتاب یعنی توریت دادیم و ابواب علم و یافت بحکم کتاب بر وگشادیم بعد از آن که قرنهای پیشین
را چون قوم نوح و هود و صالح و لوط و جزای ایشان بهلاک رسانیدیم و موصوف با ستیصال و مقرون بفنا و زوال
گردانیدیم در حال کتاب حذا است انجیین کتابی فرستادیم تا شما بند گیرید و موعظت پذیرید وما كنت
بجانب الغربي اذ قضينا الى موسى الامر وما كنت من الشاهدين ولكنا انشانا قرونا فتطاول عليهم العمر وما كنت
ثاويا في اهل مدين تتلوا عليهم آياتنا ولكنا كنا مرسلين وما كنت بجانب الطور اذ نادينا ولكن رحمة
من ربك لتنذر قوما ما اتاهم من نذير من قبلك لعلهم يتذكرون جمله وما کنت بجانب الغربی عطف
بر جمله یتلوا علیک من نبا موسی و فرعون و جمله را متضمن معجزه پیغامبران علیهم السلام و انباء وحی او با خبار
موسی با لقای مشاهده و سماع بوحی کردگار برای اظهار شرف پیغامبر علیه السلام بیان مرتبت و مقدار بوحی موسی
پیش از وجود پیغامبر و روری او ان زمان موسی با زمنه بسیار بجانب الغربی است اذ قضینا ظرف مر کنت الی
متعلق بقضینا الامر مفعول قضینا است و مراد از الامر موسی و ما کنت من الشاهدین عطف است بر و ما کنت بجانب
الغربی انشانا خبر لکن است قرونا مفعول انشانا بحذف مضاف ای اهل قرون فتطاول علیهم العمر عطف است بر انشانا
بدین وجه و لکنا انشانا قرونا آخرین فتطاول ظلم نبوت محی کان قبلهم و انطمست آثارهم و انقطعت با خبار التحریر
بود و جمله کنایت از رسیدن خبر بر طریق وهم بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم باشد استدراک برای وهم با خبار
مخبر از باب تکمیل پندارند برای و لکنا ارسلناک و اخبرناک بالوحی الیک و ما کنت بجانب الطور عطف است بر ما
کنت که بالا رفته اذ نادینا ظرف مر کنت را و لکن رحمة من ربک متعلق بفعل محذوف ای و لکنا رحمة من ربک
متعلقات بعلمنا و ارسلناک که اباحت و نعت مقدر است و بذکر لتنذر قوما ما کتم من نذیر من ذکل بخلق سوی
کافران مکه کرد و بیان حکایت اموال و نکایت اعمال ایشان آورد ما اتیهم من نذیر من قبلک صفت مر قوما است
من نذیر فاعل است مر اتیهم را من زائده است و مراد از قوم اهل مکه و امثال ایشانست لعلهم یتذکرون بمعنی لکی
یتذکرون متعلق است بتنذر بدین وجه معنی اینست و تو نبودی ای محمد صلی الله علیه و سلم در جانب مکان
غرب از موسی چون کار موسی تمام کردیم و او را بوادی مقدس آوردیم و مرتبه دادیم و وحی کردیم و برسالت
فرستادیم و نبوده تو از حاضر از مکان و نداشتی مشاهده ایشان تا احوال موسی را مشاهده کنی د انستی اخبار و بغیر
وحی توانی پس وحی موسی و آنچه در هنگام وحی بود جز باخبار و جز بواسطه مخبر نتوانی و لکن از زمان وحی مذکور
و واقعه مسطور تا قرآن تو اهل قرون دیگر را پیدا آوردیم و عمرهای ایشان را دادیم و بعمر دراز در آوردیم عمر

واتبعناهم

ایشان دراز گشت باستبداد امد پیوست از گذشتگان کسی نمانده که خبر گوید وکسی از وی خبر جوید اثار ایشان محو گشت
واخبار بعز اموشی پیوست پس علم تو بامر موسی وقضای او بوحی باشد باعلام واخبار آمده وتو در اهل مدین مقیم نبودی
تا اخبار موسی که میان ایشان مقیم بود از تاریخ شنیدی پس تو اهل زمان تو اخبار گذشتگان بداینید ومعرفت آن نتوانید
ولیکن ما هستیم وحی فرستنده وبوحی خبر کننده ما ترا دولت رسالت دادیم ووحی سوی تو فرستادیم تا بدانی وخبر کرده توانی
ونبودی تو بجانب طور چون موسی را ندا کردیم ودر معرض تکلیم آوردیم پس تو واهل زمان تو ندانستند واخبار بدان نتوانند
ولیکن بر تو وحی کردیم وخبرهای گذشتگان از جهة رحمتی که ایشان از پروردگار است در میان آوردیم تا تو ترسانی قومی را
که برایشان ترسنده نا ایشان پند گیرند وموا عظت پذیرند وتواند آورد از قضا الی موسی الامر یعنی واوحینا الی موسی
امر کرد دو جمله ولکنا انشانا قرونا عبارت از بعد زمان پیغامبران از زمان موسی وانتفای حصول علم باسند لال
بود کنایت از حصول بوحی خدا جل وعلا بر موسی باشد معنی اینست ونبودی تو در جانب غربی دران وقت که مو
بزرگی ترا وحی کردیم وعظمت ترا وامت ترا بشی او بظهور آوردیم ونبودی تو از حاضران تا موسی حال ترا مشاهده کند لیکن
زمان تو از زمان موسی دور بود علم او بحال تو جز بوحی ما نبود بر موسی وحی کردیم وبزرگی ترا بشی او حاضر آوردیم ونو
در اهل مدین مقیم نبودی تا ایشان ترا مشاهده کنند وبزرگی تو مشاهده بینند ولکن ما فرستنده رسولان بودیم ایشان
را بزرگی تو بوحی نمودیم ونبودی تو در جانب طور چون امت ترا ذکر کردیم وعظمت تو امت تو بظهور آوردیم روایت کرده اند
که موسی علیه السلام فضل امت پیغامبر صلی الله علیه وسلم دید وفضائل ایشان شنید آرزو کرد که ایشان امت احمد
بعده دعا کرد که او امت پیغامبر بود وهم چنین با فضیلت رسالت ملحق بدین امت شود وحی شد زمانه وی بگوش
تو رسانیم خدای عز وجل ندای بامت احمد کرد کسانیکه از ایشان ایمان ایشان خواسته اواز لبیک لاشریک لک لبیک ان
الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک بدا آورد گفت حصول آواز مذکور کسی نداند خرد آنرا مشابه خواند موسی آواز
ایشان شنید خوشنود بشنید قال الله تعالی استجب لکم قبل ان تدعونی واغفر لکم قبل ان تقربونی رحمت کردیم وشرف
امت بشی او بظهور آوردیم از جهة رحمت از پروردگار تو در شان تو اراده احسان سوی امتان تو برسانی قومی را چون
مشرکان مکه واهل زمان که برایشان ترساننده نیامده ومیان ایشان بعث پیغامبری نشده تا ویاد کنند وموعظت
پذیرند **سوال** بدین وجه کلام متضمن ذکر وحی بر موسی باشد تعلق لتنذر که خطاب بر پیغامبر است مشکل
شود **جواب** این کلام بدین اعلام مرتبه پیغامبرات وآن متضمن کلام باشد یعنی ورفعنا قدرک لتنذر قوما
ما اتیهم نذیر من قبلک شود ولولا ان تصیبهم مصیبة بما قدمت ایدیهم فیقولوا ربنا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع
آیاتک ونکون من المؤمنین در ایت سابقه ذکر ارسال وحی کرد وفائده آن که انذار غافلانست در بیان آورد این آیة
در بیان فائده انذار وارد گشت بیان حکمت آن بیان پیوست لولا اول امتناعیست ودر لولا ارسلت الینا ارسلت
الینا رسولا برای تحضیض فنتبع جواب تحضیض بان منصوب شده ربنا لولا ارسلت مقول یقولوا ویقولوا با متعلقات
خویش عطفست بران تصیبهم وان تصیبهم با معطوفات خویش مبتداست خبر وجواب لولا محذوف تقدیر کلام ،
اینست لولا اصابة عقوبة ایاهم قولهم هذا ارسلت الینا ورسولا فنتبع آیاتک ونکون من المؤمنین بتحصیل ان لما
ارسلت یا گوید لا هلکناهم وناهم قبل ارسلناک ولولا امتناعی در تقدیر داخل تعقیب فعل مذکور وترتیب او
بر اصابت عقوبت نیست **معنی اینست** اگر نبودی از ارسال رسل از بعث هذا قبل بعد اصابت عقوبت بر بها گفتی
دنیا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک ونکون من المؤمنین متوقع نبودی ایشان را عقوبت بر بها بپشتی ارا
سال وبعث انبیا روی نمود از جهة این معنی رسولان فرستادیم وکافران را بر زبان پیغامبران از معانی ومعاد
خبر دادیم تا ایشان سخن نبود ومظنه حجت نباشد فلما جاءهم الحق من عندنا قالوا لولا اوتی مثل ما اوتی موسی
اولم یکفروا بما اوتی موسی من قبل قالوا ساحران تظاهرا وقالوا انا بکل کافرون ساحران بر صیغه اسم فاعل
وسحران بر صیغه مصدر بر وجه مبالغة بحذف مضاف خوانند ومعنی بر حسب آن دانند لما ظهرت من قالوا

قضا

تاپند

ارسال

این جمله

این جمله عطف است بر مضمون جمله سابقه ای ارسلنا الرسول لان امر الحجة قد جاءهم الحق ای الرسول والقران
قالوا لولا اوتی مثل ما اوتی موسی من قبل همزه برای استفهام است واو عاطفه است معطوف علیه محذوفست
ای الم یکفروا موسی والم یکفروا بما اوتی موسی من قبل استفهام برای انکار نفی است وانکار نفی اثبات بود این جمله
معترضه است برای اقتراح کافران وجواب مقالات ایشان جمله قالوا ساحران تظاهرا تعلیل است وبر کفر ایشا
دلیل است ساحران خبر مبتدای محذوفست ای هما ساحران جمله مقول قالوا است بر قوت سحران مجازا ان
ساحران بود یا محمول بر توریت وقران باشد وقالوا انا بکل کافرون عطفست بر قالوا لولا اوتی وجمله مقول
قالوا است وتاکیدا وازجهت اظهار در اعلام بود بر طریق تاکید سنلقی علیک قولا ثقیلا باشد **معنی اینست**
پس هرگاه که آمد برایشان حق یعنی رسول حق آرنده وفرماینده حق اصدقست وقران که حقیت متحقق است
مشرکان گفتند چرا داده نشده است رسول مثل آنکه داده شده بود موسی بر صفت کلیت منزل نیکر دفعت متفق
بصدق وحقیت تکذیب نکرده اند وکافران نشده اند بکتابی که موسی را داده بصفت کلیت بر و فرو آمده چه
گفتند که موسی وهارون یا گویند موسی ومحمد ساحرانند یکدیگر را قوت کنند کافرند وگفتند بدرستی که ما بهر
یکی از ایشان کافرانیم ورسالت ایشانرا منکرانیم اگر تو آنچه می جویند داده شدی تکذیب کنند وکفر ورزند وتصدیق
نکنند روایت کرده اند که چون پیغامبر صلی الله علیه وسلم دعوی رسالت کرد معجزه قران آورد مشرکان قریش
جماعتی را از یهود که اهل کتاب اند فرستادند بدعوی پیغامبری خبر دارند پرسش از شان پیغامبر کردند وبرا
تحقیق قصه پیغامبر ندایشان توجه آوردند ایشان گفتند نام او در کتاب ما مسطور است وصفت او در توریت
مذکورست جماعتی را که فرستاده بودند گفتار ایشان در یافت بازگشت سوی مکه شتافت در رسید انچه بود ند
درین وقت مشرکان این سخن گفتند وهر دو پیغامبر وهر دو کتاب را منکر کنند قل فاتوا بکتاب من عند الله
هو اهدی منهما اتبعه ان کنتم صادقین قل مستانفه است در جواب ماذا اقول لهم حین لم یومنوا ر
بالکتاب فا در فاتوا سببیه است فاتوا تا آخر مقول قل است جمله هو اهدی صفت است مر کتاب را اتبعه
جواب امر است ان کنتم صادقین شرطیست مستغنی از جزا الکتفاء عا مضی **معنی اینست** بگوای محمد صلی الله علیه
وسلم چون توریت وقران را کاذب میدانید وافترا میدانید وافسانه میخوانید پس کتاب دیگر فرستاد خدا
که او هادی از این هر دو باشد بیارید من او را پیروی کنم وقدم متابعت او زنم اگر شما درین سخن راست گویانید
وبدین کتابهای مذکور صادقانید فان لم یستجیبوا لک فاعلم انما یتبعون اهواءهم ومن اضل ممن اتبع هواه
بغیر هدی من الله ان الله لا یهدی القوم الظالمین فان لم یستجیبوا لک شرطیه فاعلم جزای امر است عطف است
بر امر سابق ما در انما کافه ان را از عمل مانع آمده است لهذا در جمله فعلیه در آمده است جمله ومن اضل
ممن اتبع هواه معترضه است برای مذمت متبع هواه استفهام در من اضل برای انکار است بغیر هدی حال
از فاعل اتبع چه اتباع هوی در حال عدم هدی خدا بود در حالت اتباع هوا نباشد **سوال** تا آوردن کتاب
دیگر وعدم استجابت ایشان مر امر پیغامبر را محذوف الوقوع در محل استعمال اذا بود استعمال ان بچه وجه سائغ
بود **جواب** ایراد شرط مجزوم العدم بر صورت شک بر وجه تهکم بود صحت استعمال ان بدین طریق باشد جمله
ان الله لا یهدی القوم الظالمین که موکد بیان ضلال ایشان است تذییل است تاکیدا وازجهت ابراز وعید بر
وجه وکادت **معنی اینست** پس اگر ترا اجابت سخن تو نکنند بدان که ایشان هواهای خویش را پیروی کرد
ودل بر موافقت هوای نفس آورد بدرستی که خدای ظالمانرا که دوام ظلمت ایشان خواسته رهنمونی نکند وصورت
صدق وتحقیق حق در دل ایشان نیفکند ولقد وصلنا لهم القول لعلهم یتذکرون انجمله حکایت دیگر از حکایت
کافرانست ونکایات دیگران نکایات ایشان واین جمله بتقدیر قسما بود بر وجه حکایت قسم معطوف بر علمنا
فارسلناک رحمة بود واقسمنا لقد وصلنا القول ای بالتتابع تنزیل القران ونزلناه وانزلنا قصص وغیره و

مواعظت ووعد ووعید ومتابعت ومخالفت لعلهم یتذکرون یعنی لکی یتذکروا متعلق بوصّلنا معنی اینست
وصل کردانیم وبیان فرستادیم تا پند گیرند وموعظت پذیرند اَلَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ یُؤْمِنُونَ وَإِذَا
یُتْلَىٰ عَلَیْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا کُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِینَ الذین موصول با صله مرفوع المحل با بتداست
من قبله ظرفست مر ایتینا را وضمیر عاید بقرانست امنا به مقول قالوا است واذا یتلی علیهم شرطست قالوا جزای شرطست
شرطیه عطفست بر جمله هم به یؤمنون که خبر مبتداست واین جمله که متضمن بیان انکارست تاکید بروجه ذکی
حاضرانست انه الحق من ربنا تعلیل مر امنا به را تاکید او از جهة تقدیم ملوح ایمان برو وملوح حقیقت اوست و
انا کنا من قبله مسلمین مبینه مر جمله امنا که احتمال ماضی بعید وماضی قریب داشت بر جمله احتمال ماضی قریب
بوده او بر داشت معنی اینست آنکسانیکه دادیم ایشان را کتاب از مومنان چون عبد الله بن سلام صوریا وامثال
ایشان بقران ایمان می آرند وبتصدیق اخبار صدق دارند وچون خوانده شود بر ایشان قران بگویند بدو ایمان آورده
وگرویده ایم وبصدق اخبار وحقیقت احکام تصدیق کرده ایم زیراکه بدرستیکه قران حق است از نزول قران و
پیش بودیم وحقیقت او اعتقادی ورزیدیم أُولَٰئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِمَا صَبَرُوا وَیَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ
وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُونَ اولئک مرفوع المحل بر ابتداست وجمله یؤتون اجرهم خبر مبتداست جمله مستانفه
است در جواب ما شان هولاء مرتین ظرفست ما در بما صبروا مصدریه است ای بصبرهم وحلمهم واتفقهم علی الایمان
بالقران قبل نزوله او بعد نزوله ویدرؤن عطفست بر صبروا ورفعهم بالحسنة السیئة ومما رزقناهم متعلق
متعلق است بینفقون عطفست بیدرؤن معنی اینست ایشان یعنی مومنان اهل کتاب داده شوند جزای
ایشان دو بار بسبب صبر ایشان وایمان بقران وبتوریت وایمان بقران وبدین نیکی را دفع میکنند واز آنچه روزی کرده
صدقه می دهند وحقوق مال ونفس را چنانچه باید وشاید مودی می شوند لاجرم مر جزای ایشان متضاعف میکردد
وثواب ایشان متزاید شود وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَکُمْ أَعْمَالُکُمْ سَلَامٌ عَلَیْکُمْ لَا نَبْتَغِی
الْجَاهِلِینَ واذا برای اسم است بطریق واذا لقوا الذین امنوا قالوا امنا به ظرفست واین جمله عطفست برجمله
واذا تتلی علیهم قالوا عطفست برجمله ومما رزقناهم ینفقون وقالوا عطفست بر اعرضوا لنا اعمالنا ولکم
اعمالکم مقول قالواست خطابست مر لغو گویندگان ولعب ولهو کنندگان واین مقالت حوالت بآخرت بود دلیل بر ترک
منازعت در دنیا باشد سوال لام در عمل نیک نیک آرند ودر عمل بد علی استعمال کنند چون لها ما کسبت وعلیها
ما اکتسبت در عمل ایشان لام چرا استعمال کرد وعلی چرا نیاورد جواب لام در لکم اعمالکم بمعنی علی است واستعارت
ضد برای ضد بطریق تهکم بعذاب الیم روایت اخبار بر طریق سبب که متضمن ترک صریح بدرستیکه اعمال ایشان
است سلام علیکم تذییل کنایتست از وداع وترکست که سلام از حاضران برای وداع وترک بود دلیل ترک منازعت ومنا
فقت باشد لا نبتغی الجاهلین تذییل دیگرست مر ترک منازعت ومنافقت را مقررست معنی اینست وچون از کافران
دشنام خویش وکلام بیهوده بشنوند اعراض کنند وروی میگردانند ودر مکافات مشغول نشوند وبگویند برای
ماست اعمال ما وبر شماست اعمال شما بر وجه وداع سلام کردیم وصحبت کسی که مانند ما نباشد ومرتبه ما را
نشناسد نمی جوئیم إِنَّکَ لَا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ این آیت باتفاق
روات واجماع ناقلان در شان ابوطالب که اهتمام داشت ودل بر ایمان او میگماشت نازل گشت واین نظم در حق
او بوده بوست وبعضی گویند روزی پیغامبر صلی الله علیه وسلم با ابوطالب وادی بود ابوطالب معجزه طلب کرد
پیغامبر صلی الله علیه وسلم معجزه نمود در جنبانیدن درختی که در آن وادی بود طلب کرد بجنبانید وبرخود آورد
ابوطالب گفت ای برادر بعد از این اگر ترا قوم ساحر خوانند ایشان را ملامت نکنم مذمت روا ندارم این آیت فرود
آمد بعضی گویند ابوطالب در مرض خویش گفت ای جماعت بنی هاشم بر محمد ایمان آرید وانچه او میگوید تصدیق
کنید که راه راست یابید ورستگار شوید پیغامبر صلی الله علیه وسلم این حکایت شنید وطمع ایمان ترس او رسید

گفت ای عمی مردمان را پند میدهی وخود را از آن نهی میکنی گفت ای محمد چه میگوئی واز من چه میجوئی پیغامبر صلی
الله علیه وسلم گفت ای عمی کلمتی بگو که بدین خدای محاجه کنم واز آتش دوزخ افکنم گفت محمد میدانم که تو راست
که میگوئی وبرای من نیکوی میجوئی لیکن مرا خوش نمی آید که مردمان گویند که فلان در وقت مردن دم سستی زد
واز دین آبا واجداد خویش بیرون آمد من بدین عبد المطلب وعبد مناف می میرم وانچه ایشان را بودی بپذیرم از
جهت عار ما را اختیار کردند النار لا العار بر وارد احرام بر ضلالت وجان حزین دوزخ سپرد خطاب در انک لا
تهدی من احببت پیغامبر راست وانجمله معترضه برای تسلیه وتنبیه بی ایمانی اوست تاکید از جهت ایراد تسلیه
وتنبیه بر وجه وکادتست ولکن الله یهدی من یشاء استدراکست وجمله وهو اعلم بالمهتدین حالست معنی اینست
بدرستیکه تو ای محمد صلی الله علیه وسلم کسی را که تو دوست داری نتوانی که براه راست آری لکن خدای راه راست نماید
هر کرا که خواهد واو دانا ترست بکسانیکه راه دانند بعضی اهل اشارت گفته اند که در قصه ابوطالب غمگین شده
بگریه وزاری بپوست گفتند ابوطالب عم پیغامبر بی ایمان مرد کار بر وفق تو شد چرا اندوه میکنی وچه سبب دم ناخوش
میزنی گفت خدای جل وعلا بکوشش محمد که حبیب اوست عم او را ایمان نداد وبکوشش بعضهم النار از مومن
چگونه سلب کند وَقَالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَکَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَکِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا یُجْبَىٰ إِلَیْهِ ثَمَرَاتُ کُلِّ شَیْءٍ
رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَٰکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لَا یَعْلَمُونَ یجبی بصیغه مذکر وتانیث خوانند ومعنی هر دو قرات یکی دانند وقالوا
ای قوم قریش ان نتبع الهدی شرطست نتخطف جواب شرطست جمله شرطیه مقول قالواست استفهام در اولم
نمکن لهم برای انکارست وانکار نفی برای اثبات است ای الم نسلم ولم نمکن لهم بتقدیر قلنا جواب گفتار وابطال اعتذار
ایشانست یجبی الیه صفت دیگرست مر حرما را رزقا مفعول است مر یجبی را من لدنا ظرفست مر او را ولکن اکثرهم
لا یعلمون استدراکست وقالوا عطفست بر قالوا لولا اوتی مثل ما اوتی واعتراضاتی که در میانه آمده ودر میان معطوف
معطوف ومعطوف علیه شده جهة ارتباط در معنی است معنی اینست گفتند قریش اگر ما با تو در راه راست پیروی کنیم
ودم متابعت تو زنیم عرب را مخالف شویم واز ایشان بریده شویم ما جماعتی اندکیم ایشان را شاکر نکرده ایم ودر حرمی که مر
امرا امنیست اهل او جان داده روزی دادن ایشان اضافت نعمت لکن اکثر ایشان نمی دانند واز آن غافل اند وَکَمْ
أَهْلَکْنَا مِنْ قَرْیَةٍ بَطِرَتْ مَعِیشَتَهَا فَتِلْکَ مَسَاکِنُهُمْ لَمْ تُسْکَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِیلًا وَکُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِینَ کم مفعول
اهلکنا است از جهة صدر مقدم شده من قریة بیان کم است بطرت صفت قریة است معیشتها ظرفست ای معیشتها
فتلک تعلیلات الا قلیلا صفت مصدر یا زمان محذوفست الوارثین عطفست بر اهلکنا وجمله وکم اهلکنا حکایت
دیگرست از حکایات کافران گذشتگان برای وعید تهدید معنی اینست وچند قریة که کبر کردند وخوشی
آوردند در زندگانی خویش هلاک کردیم ودر فنا واستیصال آوردیم پس خانهای خراب شده مساکن ایشانست که
پس از ایشان مسکون نشده هنوز خراب مانده که خرابی آن در نظر می آید کسی از ایشان وارث قری مذکور نگذاشتیم وما
قری مذکور را وارث شدیم وَمَا کَانَ رَبُّکَ مُهْلِکَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ یَبْعَثَ فِی أُمِّهَا رَسُولًا یَتْلُو عَلَیْهِمْ آیَاتِنَا وَمَا کُنَّا
مُهْلِکِی الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ این جمله معترضه دیگرست برای آنکه اهلاک قرای مذکور بظلم نبوده بلکه از
شومی گناهان ایشان بوده روی نمود جمله یتلو علیهم سوی تکلم وما کنا مهلکی القری عطفست وما کان ربک مهلک
القری مهلکی بود باضافت نون باضافت ساقط الا واهلها ظالمون حالست معنی اینست ونیست پروردگار تو هلاک
کننده دیهها پیش از آنکه رسولی را بفرستد که بر ایشان آیات ما تلاوت کند ونه ایم ما هلاک کننده دیهها مگر آنکه
اهل آن ظالم اند بارتکاب جرایم بر نفس خود ستم کنندگانند وتواند بود که از قری در وما کان ربک مهلک القری قری
عرب گویند وام القری مکه که امرا است جویند وَمَا أُوتِیتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَمَتَاعُ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَزِینَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ
وَأَبْقَىٰ أَفَلَا تَعْقِلُونَ این معترضه است دیگر برای نکوهیدن متاع دنیا وستودن آنچه در آخرتست وفا در افلا
تعقلون عاطفه است معنی اینست ونیستید شما از شئی که اسباب داده شده اید برخورداری زندگانی دنیا وآرایش

آنست والجنه نزد خداست بغیر وعدهٔ اوست از امور عقبی بهتر است از متاع دنیا و باقی و جاودانست اما تأمل
نمی کنید و در بعضی یا بید بدین قرائت التفات خطاب سوی غیبت بود أَفَمَن وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ
كَمَن مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ هو بضم ها بر اصل و بسکون ها بر وجه تشبیه
بعضد خوانند و معنی هر دو یکی است فا عاطفه فهو لاقیه عطف است بر جمله موصول مبتداست یوم القیامة
ظرف است من المحضرین را تقدیم ظرف بر عامل معنوی رواست عطف است بر جمله متعناه ثم برای تراخی است
زیرا که احضار هنگام تمتع متراخی است موصول با صله مجرور و کاف تشبیه است جار و مجرور خبر مبتداست
و جمله افمن وعدناه معطوف است بر جمله و ما عند الله خیر و ابقی و همزه برای انکار تعقیب و ترسل است در اول
معنی اینست آیا پس کسی که وعده کرده ایم با او وعدهٔ حسنا یعنی ثواب پس او یابنده است و یابنده است همچو
کسی که او را برخوردار از حیوة دنیا داده ایم و در آخرت برای او عذاب دوزخ نهاده ایم پس او از کسانیست که در
روز قیامت برای عقوبت حاضر کرده خواهد شد در عقوبت این تفاوت این توبیخ و اینها فرق و ایری باشد بود
روایت کرده اند که نزول این آیت در شان پیغامبر صلی الله علیه و سلم و ابوجهل و ایقاع بنایت میان ایشان
و بعضی گویند در شان حمزه و علی رضی الله عنهما و ابوجهل لعنة الله علیه روی نمود وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ
أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا
یوم ظرف است و عطف است بر یوم القیامة یا متعلق است باذکر مقدر و این جمله معترضه است بر هر دو تقدیر جمله
قال الذین مستأنفه است و ضمیر ینادیهم که فاعل است بر الله عائد است فیقول عطف است بر ینادیهم تزعمون
از افعال قلوب است هر دو مفعول محذوف است ای تزعمون شرکائی و حذف دو مفعول در افعال قلوب رواست چنانکه
من یسمع یخل ای من یسمع یخل المسموع صادقا و جمله تزعمون خبر است مر کنتم را و کنتم تزعمون صله الذین است و
موصول صفت شرکای است مبتداست و این خبر است و این جمله بر یقول و استفهام برای توبیخ است و تسمیه ایشان
بشرکا و زعم آن بر طریق استهزا قال الذین حق علیهم مضمون القول المتضمن الوعید و العذاب من التعقیب بعد احاله
مضمون التابعین الاغوا علیهم کما جاء فی موضع آخر انا اطعنا سادتنا و کبرانا فاضلونا السبیل ربنا هؤلاء تا آخر مقول
قال است و هؤلاء مبتداست موصول با صله صفت و ضمیر موصول محذوف است ای هؤلاء الذین اغویناهم دوم خبر آن
سوال چون اغوینا در صفت مبتدا مذکور باشد خبر بود اغویناهم مفید نبود جواب افادهٔ آن بحذف معطوف
بود ای اغویناهم غووا باختیارهم کما غوینا باختیارنا فلان مودت بینهم و بینا بر بی طریق انضمام فا مفید شود
و بعضی متوان الذین اغوینا را صفت هؤلا پندارند و اغوینا دوم مکرر برای تاکید آرند سوال مذکور وارد
نشود معنی اینست و در روزی که خدا کافران را ندا کند پس ایشان را گوید شرکای من کجایند که شما گمان بردید
که ایشان شرکای من اند بگویند کسانیکه ثابت شده است بر ایشان متبوعان مضمون قول متضمن مر وعید عذاب
ایشان بعد حواله کرده تابعان اغوا را بر متبوعان پروردگار ما این تابعانی اند که دعوت کردیم ما ایشان را بر گمراهی
پس از آن ایشان باختیار خویش گمراه شدند چنانکه ما باختیار خویش گمراه شده ایم ایشان نیز باختیار خویش بر غوایت
آمدند مرتبه ما و ایشان باختیار غوایت یکی است میان ما و ایشان فرقی نیست تا بر ما زیادتی عذاب جویند ربنا
أنهم ضعفين من العذاب گویند تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ کلام سابق متضمن نفی تابعیت ایشان بود و
نفی تابعیت متضمن نفی عبادت بر طریق مضمون این هر دو جمله مقرر مضمون جمله جمله سابقه لاجرم مفصول
شود الیک متعلق بتبرأنا بتضمین معنی توجه و صله تبرأنا محذوف است تبرأنا متوجهین الیک منهم و مما اختاروه من
الکفر ایانا مفعول تعبدون انفصال او از جهت تقدیم بر عامل آمده و تقدیم او بر عامل از جهت رعایت فاصله
باشد معنی اینست برای چه گشتیم و بیزاری و رزیدیم از ایشان و از کفر ایشان که اختیار کرده اند و نبودند ایشان که
که ما را پرستند و میان ما و ایشان تعلق بوده و وصلتی روی نموده بجهه وجه خود را نسبت کنند و بجهه سبب ما لا

در مضاعف

در مضاعف عذاب افکند وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ است
عطف است بر قال الذین حق علیهم القول ادعوا تا دیلا هذا القول مفعول ما لم یسم فاعله قیل است و راوا العذاب عطف
بر قیل یستجیبوا لهم عطف است بر ادعوا لو انهم کانوا یهتدون لو اگر برای تمنی بود تمنوا الا اهتدوا لو کانوا مهتدین فی الدنیا
کما راوا العذاب فی الآخرة پندارند ابجمله محمولست بر حذف قیل ادعوا شرکاءکم و قیل کذا و اضافت شرکا بسوی ایشان باد
ملابسه است معنی اینست و گفته شود مر کافران را شرکای خود را خوانید پس ایشان گویند کاشکی که هدایت می یافتند تا
این حال در نمی یافتند یا گفته شود اگر راه راست می یافتند در راه عذاب نمی شتافتند وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ
الْمُرْسَلِينَ فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ یوم ینادیهم عطف است بر یوم ینادیهم سابق ماذا اجبتم
مقول فیقول است فیقول عطف است بر ینادیهم فعمیت علیهم الانبا ای خفیت و این حکایت امر آینده است پس
ماضی بمعنی مستقبل باشد جمله عطف است بر یقول یومئذ مکرر است برای تاکید فهم لا یتساءلون تقدیم مسند
الیه بر خبر فعلی برای تقوی است جمله عطف است بر فعمیت علیهم الانبا معنی اینست و در آن روز که ندا کند
ایشان را خدای پس بگوید چه جواب دادید دعوت فرستادگان مرا شما پس پوشیده شود بر ایشان چیزهای عذر
یا چیزهای جواب پس ایشان از یکدیگران پرسش نکنند چون همه دانند که همیدانند فَأَمَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ
صَالِحًا فَعَسَىٰ أَن يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ تاب با معطوفات خویش صله من است من با صله مبتداست جمله فعسی ان
یکون خبر مبتداست و جمله من تاب تا آخر جزاست شرط او محذوف است ای ما یکن شیء فمن تاب تا آخر بعد حذف
شرط جزا را اقامت مقام شرط کردند فا در جزای ثانی بردند کراهة ان یتوالی بین حرفی الشرط و الجزا در آیات
سابقه در ذکر کافران مصر بر کبر بود و در این شرط ذکر تائبان و صالحان روی نمود معنی اینست پس هر چه نکو چیزی
باشد و هر چیزی که واقع شود تحقیق است از رستگاران باشد و بدرجه قدر و فلاح پیوندند وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا
يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ و اکثر قرا در ایشان وقف نکنند و یختار را ایشان موصول
خوانند و کنایی بر شاء وقف کنند و یختار را جدا کرده خوانند معطوف بر ده اند یخلق ما یشاء و نافیه است و این را ند
روایت کرده اند که ولید بن مغیره گفت چرا نازل نشده این قرآن کریم بر مردی از مکه یا طایف عظیم ایشان خود را
بزرگ مکه داشت و عروه بن مسعود ثقفی را بزرگ طایف پنداشت در رد سخن او این آیت نازل گشت و این نظم
بر ورود نبوت و ربک مرفوع بابتدا است یخلق ما یشاء با معطوف خویش خبر مبتداست ما در ما کان لهم الخیرة
نافیه است ای لم یکن لهم الخیرة فی خلق الله ایاهم و فی تقدیر ما قدر لهم و این جمله مقرر است مر جمله و ربک ما یشاء
و یختار نفی اختیار غیر اثبات اختیار خداست سبحان الله مصدر است مر فعل محذوف را ای اسبح سبحان الله تسبیحا
و تعالی عطف است بر و جمله معترضه است برای تنزیه معنی اینست پروردگار تو آنچه می خواهد آفریند اختیار
کند و نیست مر ایشان را در آفرینش او اختیاری و نیست کسی را در مشیت و ارادهٔ او کاری هر چه خواست کرد چنانچه
پیدا آورد بپاکی یاد میکنم خدای را از هر عیب و نقصان و منزه است از اشراک مشرکان وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُ
وَمَا يُعْلِنُونَ و این جمله عطف است بر جمله و ربک یخلق معنی اینست و پروردگار تو میداند آنچه می پوشند کا
کافران از کفر و عداوت پیغامبر و در سینها پنهان میدارند و آنچه از بدگویی و عیب جویی اظهار کنند وَهُوَ اللَّهُ
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ترجعون بصیغه معروف و مجهول خوانند است
و معنی آن بر حسب آن میدانند و هو الله مبتداست و خبر است عطف است بر جمله لا اله الا هو خبر دیگر با جمله مقرر
و تقدیم برای حصر است این جمله ثنای دیگر است مر ثنای سابق را مقرر است فی الاولی متعلق بظرف مستقر است و له
الحکم عطف است بر و له الحمد و الیه ترجعون عطف است بر جمله سابقه معنی اینست و اوست خدای معبودی
نیست بجز مگر او تنها و مر او راست حمد و ثنا در دنیا و آخرة و مر او راست حکم و قضا بسوی حسابگاه او باز گردانیده
خواهید گشت و جزا و سزا خواهید یافت حمد در دنیا الحمد لله علی ما خلق و الحمد لله علی ما رزق الحمد لله الذی هذا

برحکم قولوا الحمد و اشکروا الله بر وجه تکلیف و عبادت بود و حمد در آخرت الحمد لله الذی صدقنا بر وجه ارزو استدعا
طبیعت باشد قل ارأیتم ان جعل الله علیکم اللیل سرمدا الی یوم القیامة من اله غیر الله یأتیکم بضیاء افلا تسمعون
این جمله معترضه است برای اتیان باضافت نفع و بیان اقتدار برا انبیت منع استفهام در ارأیتم برای تقریر است بعد
حمد مخاطب بر اقرار یعنی اخبرنی من اله غیر الله من استفهامیه است مرفوع المحل بر ابتدا است اله خبر مبتدا است غیر الله صفت است
من اله و جمله یأتیکم بضیاء صفت دیگر است و تعلق جمله استفهامیه با ارأیتم از باب تعلق باستفهام است ان جعل الله شرط
است معترضه است مستغنی از جزا است اکتفاء بسیاق الکلام استفهام برای انکار است فاء عاطفه است لا تسمعون تذییل آیت
جمله از هر دو جمله تنبیه اینجمله مفهوم میشود مفهوم آنجمله موکد مفهوم آورد معنی آیت بگوای محمد صلی الله
علیه و سلم آگاه کنید که خبر کنید اگر بگرداند خدای مر شب را دائم یعنی همیشه بر شما تاریکی شب باشد و میان شبها تاریکی تا
روز قیامت کیست غیر خدای الهی که بر شما روشنای بیارد گوش نمی دارید و پند نمی شنوید قل ارأیتم ان جعل الله علیکم
النهار سرمدا الی یوم القیامة من اله غیر الله یأتیکم بلیل تسکنون فیه افلا تبصرون اینجمله عاطفه برابر است از
جهة اتحاد مقصود بر جمله سابقه افلا تبصرون مقرر است جمله تسکنون فیه صفت است این جمله بر طریق افلا
تسمعون تذییل بود موکد تنبیه که مفهوم جمله سابق باشد سوال در لیل سکون و قرار که فائده اوست
ذکر کرد در نهار ابتغاء رزق که فائده است نیاورد جواب روشنای روز را فوائد بسیار است مخصوص بهمین نیست
پس ذکر نکرد تا وهم خصوص نیاید بخلاف تاریکی که فائده او سکون و قرار است ذکر کرد تا بیان فائده روی نماید سوال
ذکر شب را با افلا تسمعون تذییل کرد و در روز افلا تبصرون تذییل آورد سبب چیست و این فرق بر چه معنی است
جواب تاریکی مانع ابصار است مزاحم سماع نیست بعد ذکر شب سماع ملائم بود و روز ملائم ابصار آمد ذکر او ذکر ابصار
ملائم نمود معنی آیت بگوای محمد صلی الله علیه و سلم اگر میدانید خبر کنید اگر بگرداند خدای برای شما روز را سرمد
یعنی همیشه روشنای روا باشد تا روز قیامت بی فاصل نبود کیست الهی غیر خدا که بیارد بر شما شبی را که در آن فارغ
بود و در آن قرار گیرید و آرام پذیرید ایا نمی نگرید یعنی نمی بینید ایات قدرت ما را تا عبرت گیرید و هوشمند
شوید ومن رحمته جعل لکم اللیل والنهار لتسکنوا فیه ولتبتغوا من فضله ولعلکم تشکرون من رحمته
سبب است متعلق یعنی جعل لکم اللیل والنهار تا آخر عطف است بر شرطیه که مقول قل است لیل و نهار ذکر کرد
سکون و قرار که ملائم شب است و ابتغا و ذوق که ملائم روز است آورد تا هر چه یکی بدانچه ملائم است مصروف شود
ولعلکم تشکرون یعنی لکی تشکروا عطف است بر لتسکنوا و لتبتغوا معنی آیت و از سبب رحمة خویش گردانید
برای شما لیل را تا در آن آرام گیرید و قرار پذیرید و نهار را تا در آن بگردید و فضل خدای جوئید شکر لیل که
وقت قرار است و نهار که هنگام انتشار است بجا آرید ویوم ینادیهم فیقول این شرکای الذین کنتم تزعمون تکرار
برای توبیخ و برای تاکید است معنی بعینه همانست که بالا گذشته و بیان پیوسته ونزعنا من کل امة شهیدا
فقلنا هاتوا برهانکم فعلموا ان الحق لله وضل عنهم ما کانوا یفترون ونزعنا بر وجه التفات عطف است بر ینود
یا معترضه است میان معطوفات و حکایت مستقبل اند بر طریق نفخ فی الصور یعنی استقبال ما و ازشدند شهیدا
مفعول است مر نزعنا را ان با اسم و خبر خویش قائم مقام دو مفعول است مر علموا را موصول با صله یعنی ما کانوا
یفترون فاعل است مر ضل را عطف است بر ما قبل معنی آیت وانتزاع خواهیم کرد و بیرون خواهیم آورد از هر
امتی گروهی را یعنی پیغامبری را که در شان ایشان شهادت دهد و آنچه مشاهده کرده است بر وجه شهادت بیان کند
پس بگوئیم که حجت خویش در دعوی شریک بیارید و دلیل بیاورید برهان آن دارید پس بدانید که حق مر خدا را است
و صدق و راستی مر او را است و گم شود و غائب گردد از ایشان آنچه افترا میکردند و شرکی می آوردند ان قارون
کان من قوم موسی فبغی علیهم وآتیناه من الکنوز ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولی القوة اذ قال له
قومه لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین وابتغ فیما آتاک الله الدار الآخرة ولا تنس نصیبک من الدنیا و

واحسن کما احسن الله الیک ولا تبغ الفساد فی الارض ان الله لا یحب المفسدین قال انما اوتیته علی علم عندی آیات
سابقه در خطاب کافران بود اینجمله در ذکر قارون ذکر خاص بعد عام روی نمود در تفسیر آورده اند که اغلب کافران عهد
پیغامبر علیه السلام توانگر بودند بدستگاه و جاه بغی مینمودند ذکر قارون در میان قوم موسی که مرفه در غنا بود دیگر
مال بر موسی بغی نمود کار او بهلاک و زوال کشید و عاقبت امر او باستیصال انجامید قصه او برای عبرت مردمان و
تنبیه ایشان ذکر کرد آنچه یعنی آن گذشت در بیان آورد قارون غیر منصرف از جهة عجمیه و علم تاکید جمله از جهة
ابراز لمعه بر وجه و کادت است و اگر قارون بر وزن فاعول مشتق از قرن عربی بودی منع صرف سائغ نبود روایت
کرده اند که قارون پسر عم موسی بود از ظهور رسالت موسی عداوت و تکبر نمود و بعضی گویند قارون عابدی بود
صاحب معامله و مجاهده مینمود بعد از چند روز طعام خوردی روز و شب عبادت کردی ابلیس بر وی بر صورت عا
عابدی آمد و در عبادت گاه در آمد در کوشش مشغول گشت چنانچه هفت روز بغیر طعمه طعام و جرعه آبی گذشت
قارون او را بالاتر از خود یافت در خدمت او شتافت آمد و شد کردی گوش به پند و نصیحت او آوردی روزی گفت
دو روزی که در هفته در گشت باشی و بازگشت خود بخور و صدقه بده و بمعیشت مردمان روی خود مخراشی قارون
بکسب مشغول گشت و باکتساب مال پیوست و بعضی گفته اند که فرعون موسی را هفت و نهصد دستگاه در معرض اهانت
آورد موسی را خدای عز و جل علم کیمیا داد و در عمل بروی گشاد تا آنکه موسی خانه از زر بنا کرد و بنای اقلع بر آورد پیر
ارباب حاجت تصدق گردانید و آن زرها هم حاجت رسانید هارون و یوشع علیهما الرحمة والرضوان پیش آموختند
برای ایشان فتنه گشت و بزیان کاری در کار دین پیوست قارون با ایشان گماشت علم بکیمیا یافت در عمل اکسیر شتافت حاصل
کنوز گشت مال او از حد عدد و احصی گذشت قارون اسم ان است جمله کان من قوم موسی خبر است جمله فبغی علیهم
وآتیناه معطوفند بر خبر ما موصول ان مفاتحه لتنوء بالعصبة صله تاکید او از جهة اهتمام در اعلام بود بر طریق انا سنلقی
علیک قولا ثقیلا باشد اولی القوة حالست از بالعصبة لا تفرح با معطوفات خویش مقول قال است بعضی ائمه تفسیر گفته
اند که له ظرفست مر تنوء را اولی آنست که اذ ظرف قال انما اوتیته علی علم دارند مقالا غا با متعلقات خویش مستانفه است
در جواب ماذا قال قارون حین اعطی ذلک المال پندارند انما اوتیته علی علم عندی مقول قال است ای انما اوتیته المال
حال کونی کائنا علی علم عندی من علم التوریة او علم الکیمیا او علی انواع المکاسب من التجارة والزراعة وغیرها ان الله لا
یحب الفرحین تعلیل است بر جمله لا تفرح دلیل است تاکید او از جهة تقدیم ملوح است وابتغ با معطوفات خویش عطف است
بر لا تفرح جمله ان الله لا یحب المفسدین تعلیل و بر جمله لا تبغ الفساد فی الارض دلیل است تاکید جمله بتقدیم ملوح
معنی آیت بدرستی که قارون از قوم موسی بود بغی و تمرد نمود و دادیم او را از گنجها آن مقدار که گران بار شدی
او کلیدهای آن جماعت بسیار گفت راند هر گنجی از گنجهای کلیدهای مذکور گشت و میداشت چون گفتند قوم او او را که
بدین مال شادمان مشو در راه عجب مرو و بدرستی که شادان را خدا دوست ندارد خصوصا شادان بمال فانی که او را عقلا
فرحت پندارند و بجوی در صرف و انفاق چیزی که خدای ترا داده درجه که در دار آخرت برای متقیان نهاده است و احسان
بکن چنانچه خدای بر تو احسان کرده و بده چنانچه خدای ترا داده در مصارف خیر گردان از صله رحم و سائر انواع ایشان
مال حاصل کرده مصروف ساز و فساد در زمین مجوی و در پرده و رسم مباهی و تباهی مپوی بدرستی که خدای مفسدان را دوست
ندارد و نظر لطف و کرم بر ایشان نگمارد گفت قارون من شمرم خویش را که او را امر باحسان میکردند و بر انفاق می آوردند
این مال مرا میراث نرسیده کسی از ملک خویش نبخشیده گنج و کانی نیافته ام و بغارتی و نهبتی نیندوخته ام و لیکن علمی بر
نزدیک منست و قواعد بدین مبرهن است از علم تجارة و زراعت و علم اکاسیر و سائر اکتساب و ترا امیر که کسب کرده ام
رنج برده ام گنج بدست آورده ام کسب خود را نظر کرده عطای حق برادر میان نیاورد مال را عطای حق ندانست شکر آن
چنانچه می بایست و شایست نتوانست اولم یعلم ان الله قد اهلک من قبله من القرون من هو اشد منه قوة و
اکثر جمعا استفهام برای انکار است واو عاطفه است معطوف علیه محذوف است ای الم یتفکروا ولم یعلموا و جمله

هواشد منه قوة صله من است من باصله خویش مفعول است مراهلک را ان با خبر و اسم خود های دو مفعولست مرالم
یعلم و اجمله معترضه برای توبیخ در مشغول شدن و مغرور شده بمال دنیا با علم بفنای او **معنی اینست** ایا تفکر نکرده
نداست قارون بدر ستی که خدای هلاک کردانیده که بزوال و استیصال رسانید از اهل قرنها پیش از قرن قارون
کسانیکه از روی قوت سخت و از روی جمع کردن مال بیشتر بودند و در دنیا توانگر و توانای اند روی جمع کردن بسیا نمودند
وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ ضمیر ذنوبهم عاید بر مجرمان است زیراکه المجرمون مفعول مالم یسم فاعله مولا یسا
وعن ذنوبهم مفعول است بدین اعتبار ذکر او مقدم بود عود ضمیر صالح باشد این جمله معترضه است برای بیان
انکه خدای عزوجل جرم مجرمان بپندارند پیش از رسیدن ایشان عذاب کردن میتواند **معنی اینست** و پرسیده
نشود از گناه ایشان بسنده بود موقوف بر سوال ندارند نا شناخته شوند بعد ایات گناه کاری چون سیاهی و کبودی
و یا بندان عذاب بر کردی فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ فخرج عطف است بر قال فی زینته روایت کرده اند که روزی
قارون بر بغله سپید با زین زرین سوار جامه ارغوانی پوشید و با او چهار سوار بر لباس از ایشان و بر اسبان
دنیار سرخ بیرون آمده بود راست او سیصد غلام و چپ او سیصد جاریه با نواع آرائش با صناف زینت بنود
زینت میشود بعضی کویا نصد هزار سوار همه لشکر را جامه سرخ بر نگ معصفر سواری کرد و از ان تجمل آورد
معنی اینست پس قارون بر قوم خود در آرائش و تجمل خویش بیرون آمد قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ
الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ قال مستانفه است در جواب ماذا قال الناس حین
خرج کذلک یا لیت لنا مثل اسم ان لنا خبر است یا لیت جمله ندائیه یا یعنی که بعد او ست مقول قال است انه
لذو حظ عظیم تعلیل است مشاهده بر امعار در ایام سابق فقر قارون را علامت آن باشد که ایشان منکر توانگری
محظوظ بودن باشند بظهور علامت انکار تنزیل یا عتبر له مصر کنند جمله موکد بتاکید کردانید **معنی اینست**
کسانیکه حیوة دنیا میخواهند مثل دنیا قارون جستند بر وجه تمنی یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون کفتند بدرستی
که قارون هر آینه خداوند حظ عظیم است و بر بهره فخیم سزاوار است همچو حظی خواهند جماعتی که بر مال او
بر وجه حظ رغبت نموده اند بعضی کویند کروهی از مسلمانان بودند وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ
خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ وقال الذین عطف است بر قال الذین یریدون الحیوة
ویلکم مصدر است مر فعل محذوف را ای هلککم هلاکا و بعضی مفعول به از فعل محذوف دارند ای اذکر یا زکفت
خذیهم تا کلوا فرو رفت قارون و یاران او زاری میکردند و بموسی توجه و التجا می آوردند بخدا و رحم سوکند
میدادند موسی وحدت عظیمه ایشان یاد آورد بر ایشان رحم نکرد کفت یا ارض خذیهم همه زیر زمین رفتند و
نابدا کشتند بنی اسرائیل کفتند بر موسی بطمع مال قارون را هلاک کرد مال قارون او را رسید موسی دعا بر زبان
آورد تا انکه حق تعالی خانه او را با خزاین خسف کرد فخسفنا عطف است بر فخرج علی قومه در عبارت قلب است
ای فخسفنا صفت است مرفیه وما کان من المنتصرین عطف است بر فما کان له **معنی اینست** پس فرو بردیم
قارون را و سرای او را با مال او بر زمین جه بنوده است او را کروهی از غیر خدای که یاری دهد و از عذاب خدا
نجات بخشد و نبوده است از منتصران یعنی از موسی را هندکان وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ
وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا
يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ اصبح بمعنی صار است یا بمعنی دخل فی الصباح موصول با صله فاعل است بالامس ظرف است بر
تمنوا مکانه مفعول تمنوا یقولون خبر است مر اصبح را لمن یشاء متعلق بر یبسط لولا امتناعی است ان من الله
علینا لام در لخسف بنا جواب لولا است وی صیغه تعجب است یا صوف مستلزم است مفعول است ان کان کانه
برای تقریب تنبیه است بمعنی تحقیق و این بر وجه قریب است بقول ای الزمکم الله هلاکا و خطاب موجودکان
دنیا جون تمنی کنندکان غنا قارون باشد ثواب الله مبتدا است خیر مبتدا است جار و مجرور یعنی لمن امن متعلق

است بخبر

بخبر است یا بخبر دیگر است ویکم ثواب الله خیر یا مقول قال است و لا یلقیها الا الصابرون حالست از ضمیر مونث و
عاید است بر ثواب بنا ویل مثوبت بر طریق ابن کتابی است و کفته اند کسانیکه علم مثوبت و عقوبت اخروی ای
صحیحی یا باعتبار ان ثواب الله جنت با ضمیر عاید بر شریعت و طریقت مسطور است و موعظت و نصیحت مذکور است
معنی اینست و کفتند انکسانیکه علم مثوبت اخروی و علم جنت و دیانت دنیوی داده شده اند و اکر بر شما ای جوینده کان
دنیا این سخن برای چه میکویید دنیای قارون چرا میجویید ثواب خدای بهتر است از متاع دنیا بر کسانیکه ایمان آورند
و عمل صالحه کنند و داده نشوند مثوبت مذکور یا موعظت مسطور مکر بران که مناهی صبر کنند و دل بطلب از ان و
ثواب نیفکند فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ
روایت کرده اند که موسی از جهت قرابتی که قارون بموسی بود بعد از پیش آمدی تا انکه فرض زکوة وارد کشت مطالبه
آن بکرد در هر هزار دینار یکدینار طلب کرد و در هر هزار درمی یکدرم خواست قارون مال خود را در شمار آورد
قدر واجب زکوة را بسیار پنداشت دل بر نا دادن آن کماشت بر بنی اسرائیل کفت موسی بهانه کرده زکوة میخواهد که
مال بستاند و مطالبه خویش بر ما متوجه کرداند بنی اسرائیل کفتند تو مهتر و بزرکمای ما همه بران باشیم که تو فرمای
فلانه بدکاره را رشوت دهیم و بر موسی تهمت زنا نهیم هزار دینار در یک طشت زرین کرده پیش آن زن فرستادند و
کفتند که فردا چون موسی بمجلس موعظت و نصیحت آید و امر و نواهی خود را بیان کند حاضر شو و بکوی که موسی فعل
با ما صحبتی و الفتی که از منهیات اوست داشت و امروز بیان حرمت او میکند و خود را در زمره معصومان فکند در روز
موعدی که موسی در وعظ بود و بیان احکام شرع میفرمود تا انکه کفت هر که دزدی کند دست او ببرم و هر که زنا کند
اکر غیر محصن است حد بزنم و اکر محصن سنکسار کنم قارون کفت اکر تو باشی همین حکم بود موسی کفت اکر من باشم که همین حکم
باشد کفت بنی اسرائیل از توجه وقوع زنا با فلانه میکویند و در شان تو امضای آن حکم میجویند آن زن را حاضر آورد
و از وی طلب کفتاری که با وی قرار داده بودند کردند موسی علیه السلام زبان کشاد و او را سوکند داد بخدای که تعذیب را
بحق فرستاده است راست بکو و با ظهار الحق حق است صدق بجو زن براستی زبان کشاده کفت این قدر زر با فلان پیش من
فرستاده اند و خبر داده اند که بر تو افترای زنا کنم و ترا در تهمت افکنم چون زن مذکوره بدین مقالت زبان کشاد
خاک در دهن دشمنان افتاد موسی علیه السلام سر بسجده داشت و دل بر دعا کماشت کفت رسولک فاغضب اما وحی آمد
که زمین را بکو که او را بکیرد و فرمان تو پذیرد موسی علیه السلام کفت ای بنی اسرائیل خدا مرا بر شما فرستاده و چنانچه مرا
بر فرعون ظفر داد بر قارون نیز حکم و استیلا بخشید هر که متابعت من دارد قارون بکذارد و هر که متابعت او کند
نزدیک او باشد همه او را کذاشتند جز دو تن که با او غایت اختصاص داشتند چون قارون با ایشان ماند موسی کفت
یا ارض خذیهم بر زبان راند قارون با آن دو کس تا زانو فرو رفتند باز موسی کفت خذیهم تا میانه کوفت باز کفت
خذیهم تا کلو فرو رفت قارون و یاران او زاری میکردند و بموسی توجه و التجا می آوردند و بخدا و رحم سوکند
میدادند موسی جریمه عظیمه ایشان یاد می آورد رحم نکرد کفت یا ارض خذیهم همه زیر زمین رفتند و نابدا کشتند بنی
اسرائیل بعضی کفتند که موسی بطمع مال قارون را هلاک کردانید مال قارون او را رسید موسی دعا بر زبان آورد تا الله
تعالی خانه او را با خزاین خسف کرد فخسفنا عطف است بر فخرج علی قومه درین عبارت قلب است ای فخسفنا صفت
مرفیه را و ما کان من المنتصرین عطف است بر فما کان له **معنی اینست** پس فرو بردیم قارون را و سرای او را
با مال و بر زمین بنوده است یاور او کروهی از غیر خدا که یاری دهنده و از عذاب خدای نجات بخشنده و نبوده است
او از منتصران یعنی از موسی دهندکان وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ
لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ اصبح بمعنی صار است یا بمعنی
دخل فی الصباح موصول با صله فاعل اوست بالامس ظرف تمنوا است مکانه مفعول تمنوا است یقولون خبر است مر اصبح را
لمن یشاء متعلق است بر یبسط من عباده بیان است و یقدر عطف است بر یبسط لولا امتناعی است لام در لخسف بنا جواب

لولاست وی صیغه تعجب است با عرف مستلزم است ان کان کانه برای قرب تشبیه است یعنی تحقیق وابن بر وجه قربت
نوادکی که کان را زائده میدارند کلام یعنی وی انه یبسط الرزق است **معنی اینست** بود ان روی قال وهان قارون را باثبت
دستگاه خویش رسوی علم وکسب عجیب بود و این گفتار ما با گفتار قارون گفتار نا بسندیده روی بود نیا شتی که بود وبا شتی
که واقع شود بدرستیکه فراخ کند خدای رزق بر هرکه خواهد وتنگ گرداند رزق را برای هرکه تنگی ورا ارادت کند اگر
منت بر ضل خدای نبودی هر آینه ما را نیز خسف در زمین روی بودی بدرستیکه رستگار نشوند ظالمان وفلاح نیابند ستم
کاران وبعضی کافران را متصل وی بر طریق کان ذکی ولزامک دارند وانه یبسط الرزق وانه لا یفلح الکافرون بتقدیر ثابت اوالم
یعلم الم تر پندارند وبعضی وی را مقصور وبعضی کویند واز ویک معنی وبعضی کویند بدین وجه معنی چنین بودای نیک بخت تا
فراخ وتنگی کند خدای عز وجل بر کسی که خواهد رزق را ثابت است ظالمان فلاح نیابند وستمکاران دستگاه نشوند ء
تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ در ایات سابقه ذکر خست
کفار در دار اخرت عموما وخصوصا کرد اینجمله بر وجه استیناف آورد تلک مبتدا است الدار صفت اوست الاخرة صفت
دار است جمله لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا صله الذین موصول با صله مجرور ولام جار ومجرور مفعول دوم آست
بر نجعلها را جمله نجعلها خبر مبتدا است جمله والعاقبة للمتقین تذییلات برای توکید وعده جنان وبیان سزاواری او
متقیان **معنی اینست** این سرای آخرت خواهیم گردانید از برای کسانیکه نخواهند در زمین بلندی یعنی کبر وبزرگی ونه
فساد وتباهی یعنی ارتکاب معاصی ومناهی و بناحق کشتن وخرابی جستن وبترک اوردن وسوی شرک داعی گشتن که خواهش
بزرگی وخواستن بلندی کار فرعون وقارون است ورسم شداد ونمرود ملعونست با تواضع وانکسار باشید دل کسی را
بهیچ وجه مخراشید **بیت** دنیا مطلب که جمله دیت باشد دنیا طلبی نه آن نه اینت باشد بر روی زمین
داربری یا زیر زمین روی زمینت باشد و بهشت سزاوار متقیانست ولائق ایشانست بجهالت ایشان بدین منوال شایند
این منال را مستحق اند طوبی لهم ثم طوبی لهم مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا
السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ در فلا یجزی الذین عملوا السیئات بجای فلا یجزون وضع مظهر موضع مضمر شده در تصریح
بار تکاب سیئه **معنی اینست** هرکه بیارد حسنه بی اورا خدای بهتر و بهتر از آن دهد وهرکه بیارد دیگر بدی جزای او
بمقدار عمل او باشد زیادت نشود بعضی ائمه تفسیر دار اخرت درجات آن دارند وبعضی این ایت را متضمن وعده فتح
مکه وطن پیغامبر صلی الله علیه وسلم واجرا او ست پندارند این جمله تلک الدار الاخرة الایة بازگشت علیه الصلوة والسلام
سوی معاد کار آخرت باعتبار آنکه صفت لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا دارد مفهوم بود اینجمله یعنی إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ
الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ متضمن وعد روی نمود بر وجه ندم استانفه است در جواب علیه موسی علی اعدا وارد الی موسی وما
رای بر هر دو وجه تاکید جمله از جهة آنست که کافران منکر بودند وبر انکار مضمون جمله اصرار مینمودند **معنی**
بدرستیکه کسی فرض کرده بر تو اتباع قرآن هر آینه بازگرداننده است ترا سوی معاد یا کویند ظفر طرف دهنده است بر
مکیان چنانچه موسی را بمعاد دار اخرت رسانید وبر فرعون وقارون که دشمنان او بودند مظفر گردانید قُلْ رَبِّي
أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ من جاء بالهدی مفعولست بر فعل محذوف ای یعلم من جاء بالهدی
از قبیل احزاب منا بالتوق الفوارسا مفعول اعلم نیست زیرا که اعلم اسم تفضیلست واسم تفضیل در فعل ظاهر بی واسطه عمل
نکند مگر در مسئله کحل که مسئله مشهور است ودر کتب نحو مسطور است در آیت سابقه حال منکر ومسند جون تارك
وحال کسانیکه در زمین علو وفساد نخواهند چون موسی وهارون در بیان آورد درین ایت قل ربی اعلم تا آخر فرق
میان فریقین بهدی یکی وضلال دیگری کرد یا کویند چون در جمله ان الذی فرض علیك القرآن لرادك الی معاد با
پیغامبر صلی الله علیه وسلم وعد میعاد عظیم کرد قل ربی اعلم من جاء بالهدی ومن هو فی ضلال مبین بر وجه
تائید یا تعلیل آورد ای تارب اعلم بحالی وحالهم فالحق انت بردنی الی میعاد یلیق بی وبردهم الی میعاد بهم
معنی اینست بگوای محمد پروردگار من دانا تر است اهل هدا واهل ضلال مبین را داند ومیان ایشان فرق کردن تواند

مقصور

الی میعاد

بلغ

وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ الا رحمة مستثنی مفرغ است
متعلق بفعل منفی که از تعلق آن بنفی مفهوم می شود کلام یعنی ما یلقی الیك الکتاب الا رحمة میگردد من ربك صفت است از
رحمة ان یلقی یعنی ان یوحی الیك مفعولست من ترجو او ترجوا خبر است مر ماکنت را جمله ماکنت معطوفست بر ان الذی
فرض علیك القران فا در فلا تکونن مسببه است ونهی با نون تاکید ظهیرا خبر فلا تکونن **معنی اینست** ونه تو که می
داشتی امید که داده شود ترا کتاب یعنی قران وحی کرده شود بر تو بر وجه اعطا منصب نبوت ومرتبه رسالت و
فرقان ووحی کرده است بر تو کتاب مذکور رسیده بدرجه وحی آمده نیست این کار تو مگر از رحمتی که کاین است از
پروردگار تو چون ترا نون کتاب دادیم ودرهای علم بر تو گشادیم بی مباش تو معاون کافران ویاری دهنده ایشان
روایت کرده اند که کافران پیغامبر را خواندند وگفتند خوبترین زنان بزنی میدهیم وهمه نیمی مال خویش ترا تملیک
میکنیم باید که تو انچه میگوی وانچه از ما مجوی این ایت نازل گشت واین نظم بورود پیوست وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ
آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ ولا یصدنك
عطفست بر فلا تکونن ضمیر یصدنك که عائد سوی کافرانست فاعلست کاف مفعولست عن ایات الله مفعول دوم است
بواسطه عن اذ انزلت اذ امضاف سوی جمله بر طریق حینئذ اذا کان کذا وادع الی ربك عطفست بر نهی سابق
ولا تکونن عطفست بر الی ربك ولا تدع مع الله الها آخر بر فلا تکونن من المشرکین عطفست **معنی اینست**
وباز ندارند ترا از عمل کردن بایات خدای کافران بعد آنکه فرستاده شده است سوی تو ودعوی کن وسوی تو
وعبادت پروردگار خویش بخوان وهر آینه مباش از شریک کردانندگان این خطاب مذکور در حق پیغامبر تعریض
از امت بود بر طریق اذا شی مستقر در حال غیر بودی برای اسماع بودی تعریض بر سبیل مجاز باشد یا گویند عصمت را
نباید داشت مانع امر ونهی پنداشت لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ جمله معلله است مر نهی مذکور را **معنی اینست** نیست الهی بحق
مگر او كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ این جمله تعلیل است **معنی اینست** هر چیزی هلاک شونده است مگر ذات
خدای که حی است زنده است هرگز نمیرد باینده است هرگز فنا نپذیرد لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ترجعون
بصیغه معروف ومجهول خوانده اند ومعنی بر حسب آن دانند اینجمله تذییل متضمن کمال ترهیب است چه حاکمی که حکم
برو مقصود بود ورجوع همه سوی حسابگاه او باشد سزاوار است که از وی بترسند وبهابت وترسناک باشند
معنی اینست همه حکمها مر او راست وهمه سوی حسابگاه او آیند وبسوی او بازگردند وبر قرات ترجعون
بصیغه مجهول معنی چنین گویند بحسابگاه او بازگردانیده شوند وبدانکه ختم سورت باین دو جمله له الحکم و
الیه ترجعون از باب حسن مقطع ولطافت انتهاست دال بر اتمام کلام وانجام مهام است زیرا که چون معلوم شد که
همه حکمها مر خدا تراست وهمه را سوی حسابگاه او باز است قادر مطلق ومجازی بحق منتهی است همه کلام وعیدها
را جامع گشت وبر همه چیزها بدکر پیوست کلام بآخر رسید وسخن بر انجام انجامید والله اعلم بالصواب والیه
المآب **سورة العنکبوت** این سورت مکی است شصت ونه آیت است نهصد وهشتاد کلمه است چهار هزار وصد و
نود وپنج حرفست نظم سورت عنکبوت با سورت قصص آنست که در هر دو سورت اثبات توحید ونفی شرکت است
ونیز در آخر سورت قصص ذکر هلاک وفنا وذکر بازگشت سوی حسابگاه خدا بود ودر آغاز سورت عنکبوت ذکر
فتنه وبلا که بر حکم الفتنة اشد من القتل بدتر از هلاک وفنا است روی نمود وبدانکه سورت را بذکر مومنان
ومفتون وبلا شدن ایشان در دنیا بفتنه وبلا از قتال کافران اوجاع وانتقام ایران وفرق میان فریقین
نیکوکاری مومنان وبدکاری کافران افتتاح کرد وعید کافران وتوبیخ وعتاب ایشان ووعده مومنان وحسن جزای
ایشان که در اخری خواهد بود در بیان آورد بعده تاکید وتایید کافران میان فریقین بذکر بعضی پیغامبران وبیان
تفرقه میان امتان ایشان انجاع مومنان واهلاک کافران مذکور گشت بعده چند جمله دیگر ذکر کرد فرق میان
فریقین بر وجه دیگر بیان پیوست تا آنکه در آخر سورت جمله فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا الایه وآیه

سورة العنکبوت

ومکن

والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا در بیان فرق میان فریقین آورد سورت مذکور بجمله مسطور ختم کرد جمل مذکور بر
مقصود فرق میان فریقین مشتمل است بیک تکرار جهت اتحاد مقصود میان خویش متصل است معترضاتی که در میان انجمله
آمده و کلامهای متصل واقع شده جمله دیگر از هر نوع در هر محلهای که باید عنایة الله و عونه بیان او در وی غاید و
الله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ
لَا يُفْتَنُونَ تاویل الم کذشته و بیان او بالا رفته روایت کرده اند که جماعتی از صحابه از مشرکان در سورت آمده در
جزع واندوه شدند این آیت در شان ایشان نازل کشت و این نظم در حق ایشان بوده بوست کویند عمار بن یاسر را رضی الله
عنه کافران کرفتند از جهت آنکه مسلمان شده بود تعذیب میکردند و او در نار بود این آیت در شان ایشان روی نمود و کویند
بعضی جماعتی در مکه ایمان آورده بودند و سوی مدینه هجرت کردند کفار بر پی ایشان دویدند ایشان کرمیدند بعضی را
کشتند و بعضی کریختند و نجات یافتند این آیت در شان ایشان بورود یافت الناس در احسب الناس عبارت از ایشانست بعضی
کویند که مهجع مولی امیر المومنین عمر رضی الله عنه در جنک بدر شهید کشت و بخطاب شهید الشهدا بوست پیغامبر صلی الله
علیه و سلم در حق او زبان مدح کشاد بمرتبه هر او زمن یدعی الی باب الجنة من هذه الامة اشارت داد قوم او برای
او دم جزع و فزع زدند این آیت در شان قوم او فرود آمد استفهام در احسب الناس برای انکار است بر وجه توبیخ
است و حسب از افعال قلوبست ان یترکوا مفعول اول است ان یقولوا بتقدیر لان یقولوا مفعول دوم است وهم
لا یفتنون حالست از فاعل ان یترکوا تقدیر اینست احسب الناس من لهم غیر مفتونین حاصل لقولهم امنا کانیقال
احسب فرحی لمخافة الاذی ایا پنداشتند مردمان متروک شدن ایشان فتنه و ابتلا از جهة
کفتن امنا و فتنه عبارت است بمحنها و رنجها و مشقتها تا ظاهر شود که که صبر میکند و خود را که در جزع می افکند و که
در ثبات و رسوخ می نماید و حرمه محنت و مشقت کرای چنانکه عند الامتحان تکرمت الرجل کرچوف نزد
عشق جان و مال و تن بباز ورنه هر طفلی تواند کرد کانی باختن وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ
صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ صاحب کشاف جمله و لقد فتنا الذین من قبلهم را متصل بر جمله احسب الناس
تا جمله لا یفتنون داشته بر طریق الا یمتحن فلان وقد امتحن است بر حین مبنیه پنداشته و تواند که معترضه داشته‌اند
ایراد او برای تسلیه مومنان پندارند جمله فلیعلمن الله عطفست بر و لقد فتنا بر سبیل التفات از تکلم
بغیب ای لنعلمن الله صدق الذین صدقوا ولنعلمن کذب الذین کذبوا موجود کان یعلم انه سوجد او معناه و
لیمیزن الله الصادق منهم من الکاذبین با معطوف مضمون احسب الناس ان یترکوا که ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون
ای نفتنن المومنون فلیعلمن الله الذین صدقوا و سوکند یاد میکنم که هر آینه مبتلا
ساختیم کسانیکه پیش از ایشان بودند بعضی را اره بر سر راندند و بدو پرکاله کردند ایشان از دین باز نماندند و
بعضی را شانه آهنین بر کوشت و پوست کشیدند ایشان از دایره قدم بیرون نکشیدند این مومنان را مفتون
و مبتلا کردانم پس ظاهر میکنم آنچه از حال ایشان میدانم و کویند باختیار و امتحان صدق صادقان و کذب کاذبان
را نصب وجود در حال میدانم چنانچه پیش از پی بصفت استقبال میدانستم این تغییر در معلوم بود تغییر در علم
خدای عزوجل نباشد یا کویند پس هر آینه باختیار و امتحان صادقان را از کاذبان و کاذبان از صادقان تمیز میکنیم
و فرق میان دو فریق می افکنیم أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَن يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ام حسب الذین
عطفست بر احسب الناس و ام منقطعه بمعنی بل با همزه بر وجه اضراب از حسبان اول اولی آنست که حسبان
ثانی باطلتر است و در بطلان مدخلتر است چه حسبان اول انتفای فتنه بود و حسبان ثانی حسبان پیش دستی و نا
دریافتن عذاب خدای ایشان را روی نمود دیگر آنکه حسبان اول منصوب سوی کافران است این جمله خویش
همچو ان با جمله اکرچه بمعنی مفرد بود قائم مقام دو مفعول باشد سا از افعال ذم است بمعنی بئس است ما نکره مفرده
منصوبه متمیز است مخصوص بذم محذوفست ای سا حکما یحکمونه حکمهم و هو الحکم بسبقهم العذاب

ترکهم

یا خود می پندارند کسانیکه بدیها میکنند که بر عذاب جمله ما سابق خواهند کشت و عذاب ما بر ایشان نخواهد پیوست
بد حکمیست حکم مذکور و زشت اعتقادیست اعتقاد مسطور مَن كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ لقاء الله مفعول است بر یرجوا خبر کان باسم و خبر شرطیه خبر مبتداست فان اجل الله شرطیه لات
جزای شرط است خبر مبتداست اجل کنایت است از حصول موجل الی من کان یرجوا لقاء الله بلقاء فان الاجل الذی علیه
الله للموت لات و یحصل الموت عند حصوله لا محاله رجا بمعنی امید وجود آمده اکر بمعنی امید باشد از لقاء الله لقاء
ثواب الله مراد شود و اکر رجا بمعنی خوف بود از لقاء عذاب الله مراد باشد فان اجل الله الذی عینه من ثوابه و عقابه
لات جمله سابقه متضمن تهدید و وعید بود این جمله بمعنی خوف متضمن تهدید و وعید است و سابق بر معنی آمد
تقدیر جمله سابقه بیان صدار بضدها یتبین الاشیاء بود و تاکید جمله فان اجل الله لات از جهة آنست که
تقصیر مردمان و توانی ایشان در طاعت و جرات ایشان بر سیات علامت آنست که ایشان مضمون این جمله را منکران
باشند بظهور امارت انکار ایشان را منزله منکر محض کرد و جمله را موکد بتاکید آورد و جمله و هو السمیع
العلیم تذییلست معنی اینست هر که باشد که امید و ثواب خدای برد پس بدرستی که اجلی که معین برای ثواب
خداست هر اینه آمدنی یا کویند هر که باشد که از عذاب خدای می ترسد پس بدرستی که اجلی که معین برای عقاب
خداست هر آینه واقع شدنیست و او شنونده است مر کفتارها را که موجب ثواب است و داننده است مر کارها
را که مستوجب مثوبت یا عذابست وَمَن جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ وَالَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ انجمله شرطیه عطفست
بر شرطیه سابقه ان الله لغنی عن العالمین تعلیلست بر شرطیه مذکوره دلیلست فانما یجاهد لنفسه قصر قلبست
چه جهاد برای خداست مقصود از و اعلای علیاست اعتقاد این معنی تنزیل بمنزله اعتقاد بود که جهاد متضمن
نفع من جل و علاست این کمان را نفی کرد قصر قلب ورد و چون اعتقاد آنکه عمل مامور ان برای خداست یعنی
خاصه برای تعظیم یا برای دفع حاجت دوستان یا قهر دشمنان یا برای تعظیم مکانی که مشرف کرد انیده اوست و مانند
آنست امارات آن بود که کسی منکر غنی بود او از ایشان شود بثبوت امارات آن کار در ایراد کلام او را بمنزله انکار
دارند و کلام را با او همچو کلام منکران آرند معنی اینست و هر که جهاد کند جهاد نکند مکر برای نفس خود
در جهاد نفع نفع او بود خدا او را که منزه از نفع است غنی باشد بدرستی که خدای عزوجل هر آینه غنی است از
عالمیان بی نیاز است از اعمال ایشان وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِن جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ
بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ روایت کرده اند که چون سعد بن ابی وقاص خود
مسلمان شد مادر او سوکند خورد که طعام نخورد و آب ننوشد تا سعد را با دین کفر نبرد و نیز روایت کرده اند
که مادر و پدر او را می رنجانیدند و بسیار رنج و زاری رسانیدند کار بر و دشوار کشت و از حد صبر و تحمل کذشت
پیغامبر صلی الله و سلم را قصه کفت و دستوری مخالفت شده کردن با ایشان جست این آیت نازل کشت و آیتی که در سورة
لقمانست و آیتی که در سورة احقافست بظهور پیوست این آیت معترضه است برای تلقین بشر مراعات حقوق
مادر و پدر و وصینا ای امرنا الانسان بتعهد والدیه و مراعاتهما حسنا منصوبست بفعل محذوف بر
تقدیر قلنا له افعل فعلا ذا حسن او فعلا هو احسن علی وجه المبالغة لتشرک بی متعلق بجاهد لیس لک به علم
فلا تطعهما عطفست بر الی مرجعکم تعلیلست مر لا تطعهما فانبئکم عطفست بر جمله افعل بهما الی مرجعکم
تعلیلست من لا تطعهما فانبئکم عطفست بر جمله بها الی مرجعکم تعلیلست الی ترجعون الی فانبئکم
بما کنتم تعملون معنی اینست وصیت کردیم بر نوع بشر رعایت حقوق مادر و پدر یعنی کفتیم در حق ایشان
نیکی آر و ایشان را با سعی بیازار و اکر کوشش نمایند بر آن که بمن دیکرانرا شریک کردانی و چیزی دیکر را الله خوانی
در این کار مطیع ایشان مشو در راهی که ایشان می برند مرو و لا طاعة فی معصیة الله ولا حد یعارض امره امر الله

زیراکه سوی جایگاه من شما بازخواهید گشت وجزا و سزا خواهید پیوست پس خبر خواهیم کرد شمارا بدانچه عمل
میکردید و باعمالی که می‌آوردید اینجا کی کار نیاید و در هر دروغ هیچ کسی یاری شما نماید وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ این جمله عطف است بر ومن کان یرجوا در میان دو کلام متصل جمله معترضه روی
نمود معنی آیت وانکسانیکه ایمان آوردند و اعمال صالحه کردند هرآینه ایشان را در زمره صالحان در آریم
و ایشان را جزا استحقاق صلاح آریم وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ
النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ
الْعَالَمِينَ من یقول مبتدا است من الناس خبر مبتدا است این جمله عطف است بر جمله سابقه آن در ذکر
مومنانست واین در ذکر منافقان فتنة الناس مفعول است مر جعل را کعذاب الله مفعول دوم است واین
جمله جزای شرط و جمله شرطیه یعنی فاذا اوذی فی الله تا آخر عطف است بر اسمیه سابقه یعنی ومن الناس من یقول
آمنا بالله لام در لئن جاء توطیه قسم است بر شرط در آمده لیقولن از روی لفظ جواب قسم مقدر آمده و از روی معنی
مفید فایده جواب شرطیه و این جمله عطف است بر شرطیه سابقه وانا کنا معکم مفعول مر لیقولن است کنایت است
از انا مستحق حظ از قسمة تاکید او از جهة ابراز استحقاق غنیمت بر وجه وکادتست مشاهده مومنان نفاق ایشان
را علامتست که مومنان آن استحقاق ایشان را منکر اند بظهور علامات انکار تاکید کنند آنهمام در اولیس الله برای
انکار است واو عطف است جمله معطوفست بر مضمون کلام سابق چه کلام سابق متضمن بیان نفاق ایشانست ای نا
فتر او نحو نفاقهم علی الله معنی آیت وبعضی از مردمان کسانی اند که بنفاق شرک کفر میجویند و در ظاهر بزبان
میگویند که بخدای ایمان آورده ایم وآیت را تصدیق کرده ایم پس چون بعد از توجه رحمت ایشان ایذا کرده
شوند بعضی از کافران آزاری و رنجی پیدا کرد انند فتنه ظاهر سازند بعضی ایذای کافران بازدارنده از ایمان
همچو خوف عذاب خدا که بازدارنده از کفر و عصیان یا گویند که ناله و زاری کنند ایشان واگر یاری از پروردگار
تو یابند و فتح و غنیمت روی نماید هرآینه بگویند بدرستی که ما با شما بودیم و در کار شما موافقت نمودیم مارا
حصه غنیمت بدهید و قسمت ما کم مکنید اینچنین نفاق میکنند آیا نیست خدای عالم تر از عالمیان بدانچه کائن
است در سینهای ایشان نفاق ایشان مخفی نخواهد گشت و بظهور خواهد پیوست وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ
آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ این جمله معترضه برای وعده مومنان و وعید کافران است ای ولیعلمن الله الذین
امنوا منهم ولیمیزن الذین نافقوا معناه ولیعلمن الله ایمان الذین موجود کما کان یعلم انه سیوجد معنی آیت
تا میان مومنان و منافقان تمیز کند و میان ایشان فرق افکند یا گوید با ایمان و نفاق مومنان را برکند که موجود
پیوست چنانکه بصفت استقبال میدانست که موجود خواهد گشت وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا
سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ مقول اول با صله فاعل موصول
مر قال را موصول ثانی مجرور لازم است مقول است مر قال را بواسطه لام جمله اتبعوا که مقول قال است وما هم
بحاملین حالست من شیء مفعولست مر حاملین را من زائده است من خطایاهم بیانست من شیء حال از
سوال حال از مجرور مقدم نشود اینجا تقدیم من خطایاهم بر شیء چگونه روا بود جواب تقدم حال که ظرف
باشد بر ذوالحال مجرور روا بود انهم لکاذبون تذییل است و تاکید از جهة رد انکار است چه کافران کذب
خویش را منکر اند و بر انکار مصر اند و جمله وقال الذین کفروا معطوفست بر جمله ومن الناس من یقول
معنی آیت وگفتند کافران مر مومنان را که پیروی کنید راه مارا یعنی بروید در راه کفر و برگیریم ما خطای
شمارا و حال آنکه نیستند ایشان برگیرنده چیزی از خطای ایشان بدرستی که ایشان هرآینه از دروغ گویانند و در
راه باطل پویانند وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ولیحملن
محمولست بر عدم اقسم واقسم حکایت قسم است انا قسم نیست جمله خبریه بود معطوف بر جمله وما هم بحاملین

من خطایاهم

من خطایاهم قولا ثقیلا تحقیق شده معنی آیت گفت ابرهیم مر فرشتگان را بدرستی که دران قریه لوط است با اهل و فرزندان قَالُوا نَحْنُ
أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ قالوا مستانفه است نحن اعلم بمن فیها مقول قالوا است لننجینه
مستانفه است در جواب نحن ماذا یصنعون واهله عطف است بر ضمیر منصوب در لننجینه الا امرأته مستثنا است کانت
من الغابرین تعلیلست معنی آیت گفتند فرشتگان ما دانا تریم بکسانیکه دران دیه ساکنند میدانیم که لوط و اهل او
دران قریه ساکنند میان ایشان لوط واهل او را نجات خواهیم داد وایشان ناجی خواهند گشت واز عذابی که کافران را مراد
شده بنجات خواهند پیوست مگر زن او که هست از پس ماندگان و بعذاب پیوستگان و هلاک شوندگان وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ
رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنَجُّوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ
إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ منزلون ومنجوک بصیغه اسم فاعل از باب تفعیل
وافعال خوانند ومعنی هردو و قرات در هردو محل یکی دانند لما متعلق است بجمله سیء بهم ان بعد زائده است بر
طریق فلما ان جاء البشیر وضاق بهم عطف است بر سیء بهم ذرعا تمیز است ذرع و ذراع بمعنی بازواست تنگی و کوتاهی
تمثیلست عبارتست لا تخف ولا تحزن مقول قالواست وقالوا عطف است بر سیء بهم انا منجوک واهلک تعلیلست تاکید او
از جهة تقدیم ملوح است چه لا تخف ولا تحزن ملوح سوی وعده نجاتست واهلک منصوب بفعل محذوف ای ننجی اهلک
وآن فعل معطوفست بر منجوک که بمعنی فعلست بر طریق فالق الاصباح وجعل اللیل در تفسیر آمده که واهلک عطف بر
کاف نیست زیراکه اهلک منصوبست وکاف باضافت مجرورست مگر آنکه اضافت لفظی بتقدیر انفصالست نصب
از جهت مفعولست ثابت گویند بدین اعتبار صحت عطف است بر طریق ضارب زید و عمرا خوانند انا منزلون مستانفه
است در جواب ماذا تصنعون باهل هذه القریة ورجزا مفعولست مر منزلون را جمله ولما جاءت تا آخر عطف است
بر فعلیات سابقه معنی آیت وهرگاه که آمدند فرشتگان ما بر لوط بر صورت امردان لوط با خویشتن بپوست
و دلتنگ گشت فرشتگان گفتند مترس واندوهگین مباش و دل خود را بغم واندوه مخراش بدرستی که ما نجات خواهیم
داد ترا و اهل ترا مگر زن تو که از پس ماندگان است وبهلاک وعذاب پیوستگان است بدرستی که ما فرود آرندگانیم بر
اهل این دیه عذابی از آسمان بدانچه بی فرمانی میکردند ایشان وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ این جمله
معترضه برای بیان فظاعت عذاب ایشانست چنانچه در جهان نشان ماند و هر که ببیند مر آنرا سختی عذاب ایشان داند
معنی آیت وهرآینه بدرستی که گذاشتیم از قریه لوط آیتی ظاهره و علامتی باهره نمودار دیهها بر خراب شده
بعضی گویند که هر که دران مکان درآید وآن جارا بدان حال دریابد در ره معرفت بشتابد وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا
فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ
جَاثِمِينَ شعیبا عطف بیانست مر اخاهم را که مفعول به است مر ارسلنا را که مقدر است ای ارسلنا الی مدین اخاهم
شعیبا فقال عطف است بر ارسلنا یا قوم اعبدوا الله مقول قالست فکذبوه عطف بر فقال فاخذتهم الرجفة با
معطوفات خویش عطف است بر کذبوا معنی آیت بسوی اهل مدین برادر نسبی شعیب را فرستادیم او را شرف نبوت و
رسالت دادیم پس شعیب گفت ای قوم خدا را پرستید واز عذاب روز قیامت بترسید کارهای بد مکنید که مثوبت را امید
دارید و مبالغت مکنید و در تباهکاری تجاوز مکنید و در بدکاری و تباهکاری مشتابید و در زمین ظلم و فساد بنیاد مکنید و
حال آنکه تباهکار و مفسد باشید پس شعیب را تکذیب کردند و ایمان بدو نیاوردند بجای ایشان زلزله زمین گرفت چند
جنبانید که همه را بفنا و هلاک رسانید همه مردند و در سرهای خویش بیجان و در ترجمه دارد ذکر و باز بارادت
معنی منقولست از دیار وَعَادًا وَثَمُودَ وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِنِهِمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ
وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ وثمود بصرف ومنع صرف خوانند و معنی یکی دانند وعادا وثمود منصوبند باهلکنا که از اخذتهم
الرجفة مفهوم میشود کلام بمعنی واهلکنا عادا وثمود بود و جمله وقد تبین لکم من مساکنهم معترضه است وزین لهم
الشیطان اعمالهم با معطوف خویش عطف است بر تبین وضمیر تبین عائد است بر هلاک که مصدر اهلکنا است ای وقد

وحال آنکه

تبین لکم من مساکنهم الخ وین جمله عطف است بر جمله فاخذتهم الرجفة **معنی اینست** وهلاک کردیم عاد و ثمود
صالح را ظاهر شده است هلاک ایشان مر شما را از مساکن ایشان که ویران کننده و بخرابی پیوسته که اهل مکه بر ایشان میگذرند
و در ویرانی و خرابی آن نگرند و آراسته است برای ایشان اعمال قبیحه ایشان را شیطان از راه دین باز داشته و بر گمراهی گماشته و
بوده اند در زمان خویش نگاه کننده در آن وقارون وفرعون وهامان ولقد جاءهم موسی بالبینات فاستکبروا فی الارض
وما کانوا سابقین وقارون وفرعون وهامان عطف اند بر عاد وثمود جمله ولقد جاءهم موسی بالبینات با معطوفات خود
معترضه است برای حکایت از حال ایشان **معنی اینست** وقارون وفرعون وهامان را هلاک کردیم و در زوال و فنا آوردیم
قصهای ایشان گذشته و بیان پیوسته و هر آینه موسی علیه السلام آیات بینات بر ایشان آورده بود و معجزات عظام بسیار
مینمود پس ایشان بزرگی جستند و تکبر و تعظیم کردند و نبودند ایشان گریزنده و از عذاب ما سابق شونده و پیش دستی ورزنده
چنانچه عذاب ما ایشان را در نیابد و دنبال کرده با ایشان نرسد فکلا اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا علیه حاصبا ومنهم
من اخذته الصیحة ومنهم من خسفنا به الارض ومنهم من اغرقنا وما کان الله لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم
یظلمون کلا مفعول اخذنا است جمله کلا اخذنا بذنبه جمع امور متعدد است در حکم واحد فمنهم من ارسلنا علیه
حاصبا با معطوفات تفریق در جهة جمع بود فاء در فمنهم برای تعلیل است من با صله خویش مبتدا است منهم خبر است
جمله ما کان الله لیظلمهم را با معطوف خویش تکمیل دارند برای بیان رفع وهم ظلم بودن عقوبت زیاده بر جرم پندارند
معنی اینست پس هر یکی را از ایشان بگناهان گرفتیم زیرا که بعضی را از ایشان آواز سخت گرفت دیهات هر یکی از ایشان
خرابی پذیرفت و بعضی از ایشان مثل قارون کسانند که ایشان را در زمین فرو بردیم و بحیات و عقارب دوزخ سپردیم
و بعضی از ایشان یعنی فرعون و قوم نوح کسانند که ایشان را غرق کردیم و ایشان را از راه آب با آتش رسانیدیم و نیست
صفت خدای که بر ایشان ظلم کند و بی گناه در آب و آتش افکند ولیکن بوده اند ایشان بر نفس خویش ظلم کنندگان و خود را
باختیار خویش در تنوری و تلی افکنده کان مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا وان اوهن
البیوت لبیت العنکبوت لو کانوا یعلمون مثل الذین مبتدا است کمثل العنکبوت خبر مبتدا است جمله معترضه است برای
ضرب مثل و جمله وان اوهن البیوت حالست یا معترضه است و تاکید او از جهة آنست که چون کفار را تشبیه کرد بعنکبوت
که بنسبت خویش خانه سازد و مکنی که ملائم اوست برآرد در سستی دین ایشان که مشبه بخانه عنکبوت بود
اخبار حق از سستی خانه عنکبوت بر وجه تمثیل اخبار از سستی دین ایشان است مشبه بدوست و ایشان حکم مشبه را که وهن دین
کفر است منکرند بر انکار خویش مصرند لاجرم تاکید کرد و جمله موکد آورد و بدین اعتبار بذکر لو کانوا یعلمون نفی علم ایشان
کرد وکلمه لو که دلالت بر نفی میکند آورد و اگر نه سستی خانه عنکبوت را همه دانند و بر همه معلوم است انرا نفی کردن نتوان
معنی اینست حال کسانیکه کفر ورزیدند و بر وحدانیت نگرویدند از غیر خدای اولیای گرفتند و پرستنده ایشان
گشتند همچو حال عنکبوتست که بنسبت خویش خانه سازد و مسکنی که در خور اوست پیدا آرد و بدرستی که سسترین خانه
خانه عنکبوتست چنانچه سست ترین دینها دین کفر است و عبادت طاغوتست اگر ایشان سستی کفر را دانند او را همچو بیت
عنکبوت خوانند ان الله یعلم ما یدعون من دونه من شیء وهو العزیز الحکیم یدعوا بصیغه خطاب و غیبت خوانند و
معنی بر حسب آن دانند ما در ما یدعون موصولست و مفعول یعلم است و مفعول یدعون محذوفست من شیء بیانست
ای شیء من الاسباب من ملک او من ارض او او لم ای جمله مستانفه است در جواب ما حال الذین اتخذوا من دون
الله اولیاء و چون ذکر انتزاع معنی مکنی عنه که ایعاد است ملوح بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ بود و جمله وهو
العزیز الحکیم تذییل است **معنی اینست** بدرستی که خدای میداند آنچه آنرا از غیر خدای میخوانند و از غیر خدای معبود
گردانند و بر قرات خطاب ترجمه او میخوانید و میگردانید باید گفت از چیزی یعنی ملکی یا جنی یا پری یا صنمی هیچ چیز
او پوشیده نبود از و مخفی نباشد و خدای عزیز است غالب است تعذیب کافران تواند حکیم است همه کار بحکمت داند و
الامثال نضربها للناس وما یعقلها الا العالمون این جمله تذییل است مر ضرب مثل سابق را وما یعقلها الا العالمون

عطوات

عطف است باحالات **معنی اینست** واین مثالها و امثال پیدا آریم که افعال را بدین امثال واضح گردانیم و در نمی یابند آنرا مگر
عالمان و نمی دانند آنرا مگر بابندگان خلق الله السموات والارض بالحق ان فی ذلک لآیة للمؤمنین این جمله معترضه دیگر است
برای ثنای خدا ان فی ذلک لآیة للمؤمنین تذییل است تاکید او از جهة آنست که اختیار بوجود آیات کنایت است از وجود
معرفت اصرار کفار بر کفر علامت آنست که ایشان این جمله را باعتبار معنی مکنی عنه منکر اند و بر انکار مصر اند از جهة ظهور علامت
انکار تاکید کرد و جمله را موکد آورد **معنی اینست** خدای آسمانها و زمین را بحق آفریده است و برای مومنان دلائل حق
گردانیده بدرستی که در آفریدن آسمانها و زمین آیاتی است برای معرفت مومنان و علاماتی است برای ایقان اهل ایمان
اتل ما اوحی الیک من الکتاب واقم الصلوة ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر این جمله معترضه دیگر است برای
تنبیه بیغامبر صلی الله علیه وسلم واقم الصلوة عطف است بر اتل ان الصلوة تنهی عن الفحشاء معلله است تاکید او از
جهة تقدیم ملوح است بر طریق صلی علیهم ان صلوتک سکن لهم **معنی اینست** تلاوت بکن ای محمد آنچه وحی کرده شده
سوی تو از قرآن کتاب و بر پای دار نماز را و شرائط و ارکان بجا آر بدرستی که نماز نهی میکند از فحش یعنی از کار زشت و از منکر
یعنی از ناپسندیده شرع و طبع و باز میدارد بجمیع نماز غیر اعمال نماز که از مناجات حرام میگرداند اعمال ناشایسته
را چگونه سائغ پندارند بعد نماز نیز مقداری بر تو و نماز باقی ماند مصلی خود را در تضرع نماز داند باز عنقریب مقدمات نماز
دیگر پیش آید در دیدن توجه نماید اکثر نماز متتابع بود کسی که نمازها مداومت کند فرصت فحشا و منکر نیابد میان نماز
بامداد و نماز پیشین اگر وقتی خالی از نماز مفروضه است آن بحسب عادت مشغول بطلب اوقات و طلب اوقات نیز دالّ
استعداد صلوة است بدین تحقیق ملازمت صلوة مانع از اشتغال سیئات و منکرات بود بعضی گویند صلوتی که مقبول بود
حاصل مانع از فحشا و منکر شود چه شرط مقبول تری است صلوة مانع فحشا و منکر بدین معنی است و بعضی گویند مصلی اگر
چه از معاصی باز نمی ماند برکت نماز کاهی او را از مناهی باز خواهد داشت و دل او را بر صلاح و تقوی خواهد گماشت روایت
کرده اند که کسی پیش بیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت فلان یصلی بالنهار ویسرق باللیل فقال علیه السلام ان الصلوة لا تنهاه
ونیز روایت کرده اند که جوانی از انصار با بیغامبر صلی الله علیه وسلم در نماز مداومت داشت و معصیتی ناکرده نمی گذاشت
پیش بیغامبر صلی الله علیه وسلم بدین صفت ذکر او کردند بیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که نماز او را باز خواهد داشت
ولذکر الله اکبر عطف است بر ان الصلوة تنهی و از ذکر الله صلوة مراد است ای والصلوة اکبر علی امر آخر و بعضی گویند و
لذکر الله اکبر من ذکر الله فی خارج الصلوة و بعضی گویند اضافت مصدر سوی فاعل است ای ذکر الله لکم اکبر من ذکرکم
ان ذکرکم یعنی و ذکر الله فاهتدوا و ان یذکرکم مصلین محسنین **معنی اینست** و هر آینه ذکر خدای اکبر است و در نماز
ذکر خدای اکثر است پس نماز اعلا و بزرگتر است یا گویند ذکر کردن خدای شما را بزرگتر است از ذکر کردن شما خدا را
والله یعلم ما تصنعون عطف است بر ولذکر الله اکبر و در اختلاف خطاب با فراد و جمع شبه التفاتست **معنی
اینست** و خدای میداند آنچه شما میکنید پس باید که شما نماز بگذارید و خود را حسن اعمال دارید تا شما را بصنع
نیک داند و نیکوکار خواند و تواند بود که معترضه بود متضمن وعد و وعید شود ولا تجادلوا اهل الکتاب الا
بالتی هی احسن الا الذین ظلموا منهم وقولوا آمنا بالذی انزل الینا وانزل الیکم والهنا والهکم واحد ونحن له
مسلمون ولا تجادلوا عطف است بر اقم الصلوة ای لا تجادلوا انت والمؤمنون الا بالتی هی احسن مستثنای مفرغ حالست
از فاعل لا تجادلوا اهل الکتاب الا ملتبسین التی هی احسن وهی الدین وترک الغضب والتعب سابر التی جادلوا اهل
الکتاب الا الذین ظلموا جاوزوا الحد فی الفساد و وقعوا فی الافساد فلا تجادلوهم و بعضی مفسران مستثنای منقطع
دارند و اهل کتاب بهلاک رد و لا مفسد عنصار غیر ظالمان باید بیان حزبی دهند کان بردند کسی لکن الذین
ظلموا الا بنوع مجادلتهم فلا تجادلوهم عطف است بر جمله لا تجادلوا که مضمون مستثنای ثانی است چنانچه بالا ذکر آن رفت
لا تجادلوا الا الظالمین منهم وقولوا کذا **معنی اینست** ای اهل کتاب مجادله کنند و دم مناظره و مباحثه می زنند مگر
بر طریقی که نیکوتر و صورتی که بهتر است و آن آنست که در مباحثه نرمی بود سختی و درشتی نباشد غضب و شغب نکند

اشتغال

و در طرد و تشنیع مشغول نشوند در هر سخنی بسته نرفته منکر نشوند مگر آنکسا نیکه ایشان ظالمانند چون سوفسطائیه از حد تجاوز
کنند کانند با ایشان مجادله نشاید و مناظره نباید بر ایشان بگویید آنچه منزل است بر شما و منزلست بر ما ایمان آوردیم و
هر دو کتاب را تصدیق کرده ایم واله ما واله شما یکی است جز او معبودی بحق نیست و ما مر او را منقادیم و بر عظمت او راسخ
الاعتقادیم وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَٰؤُلَاءِ مَن يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا
يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ ذلک اشارتست بر انزال الکتاب علی قبلک الکتب انزلنا الیک ای موافقا و مصدقا له جمله
وکذلک انزلنا الیک الکتاب معترضه است برای مدح کتاب که منزل بر پیغامبر است جمله والذین آتیناهم الکتاب با
معطوف خویش اعتراض در اعتراضست جمله ما یجحد بایاتنا الا الکافرون عطف است بر جمله وکذلک انزلنا الیک
الکتاب هر دو جا معرفه است بر جمله قاعده اینست در ذکر و معرفه ثانی عین اولی است مراد از الکتاب در وکذلک
الیک الکتاب قرآنست و در فالذین آتیناهم الکتاب کتب سابقست معرفه ثانی عین اولی نیست اینجا نسبت کتاب کتب سابقست
معرفه ثانی عین اولی نیست سوی پیغامبر و نسبت او سوی اهل کتاب بر مغایرت دلیل آمده بقیام دلیل قاعده مذکور
مختلف شده معنی اینست وچنانچه فرستاده ایم کتاب پیشینیان فرستادیم بر تو کتابی مصدق و موافق آن بعضی کسانیکه
داده ام ما ایشان را کتاب چون عبدالله بن سلام و امثال او بران ایمان می آرند و بعضی از اهل مکه نیز کسانیکه تصدیق
بدو دارند و منکر نمی شوند بایات ما بعد ظهور حقیت آن مگر زمره کفر ورزیدگان او انکار تقدیر و انجیل و سائر کتب
منزله کفر است همچو انکار قرآنست وَمَا كُنتَ تَتْلُو مِن قَبْلِهِ مِن كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ این
جمله عطف است بر کذلک انزلنا و لا تخطه عطف است بر تتلوا لا زائده است برای تاکید بیمینک قید عادی است
چه غالب کتابت در دست راست بود معنی اینست نبودی تو که کتاب را پیش از قرآن تلاوت میکردی و تو کتابی را
بدست خویش می نبشتی آن هنگام که شان تو چنین بودی مبطلان را روی بودی که گمان می بردند که قرآن مقروء او و مست
نمیدانستند که ملقن جبرائیل است و مکتوب او نیست ثابت بوحی تنزیل است از غیر قادی کتاب پدید گشت و آن را نظهور
پیوست بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ این جمله اضراب بود که از
کلام سابق مفهوم می شد ای ما هذا القرآن مخترع من عندک ولا مخطوطة بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا
العلم معنی اینست بلکه قرآن آیتی است حاصل در سینه های خداوندان علم در دلها از باب قهر در صدر جبرئیل
بادامن حروف منقوش یا مسموعه با سماع کردار جلیل و در صدر پیغامبر صلی الله علیه و سلم بوحی و تنزیل در صدر مومنان
تبلیغ پیغامبر هادی سبیل و بآیات ما جاحد نشود و منکر نگردند مگر ظالمان و از حق تجاوز کنندگان وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ
عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِندَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ قالوا عطف است بر قال الذین کفروا معترضاتی
که در میان بود و میان دو کلام سائغ بود لولای تحضیض در جمله فعلیه در آمده است و تنکیر آیة برای تعظیم است ای
آیة عظیمة کناقة صالح و عصای موسی و مائده عیسی و امثالها جمله لولا انزل مقول قالواست قل مستانفه است
در جواب ماذا اصنع حین قالوا ذلک انما الآیات عند الله با جمله که معطوفست بدو مقول قل است معنی اینست
وگفتند کافران چرا فرستاده نشده است بر وی آیتی عظیمه و معجزه فخیمه چون ناقه صالح و عصای موسی و احیای موتی
و مائده عیسی بگوی ای محمد صلی الله علیه و سلم نیست آیات مگر از خدا و نیست معجزات مگر از حق جل و علا و نه ام من
مگر ترساننده حق را از باطل جدا کننده أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ او لم یکفهم عطف است بر قالوا و همزه برای انکار بر وجه توبیخ است و انکار راجع سوی معنی عطف است به تتلی
علیهم حالست از الکتاب جمله ان فی ذلک لرحمة تا آخر تعلیل است بر توبیخ مذکور دلیل است ما کان ینبغی لهم ان
یطلبوا آیة اخری او لم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب تتلی علیهم ان فی ذلک لرحمة و چون اصرار کافران بر کفر و
طلب کردن آیتی دیگر همچو قرآن علامت انکار است تاکید جمله بتواکید سائغ بود معنی اینست و گفتند ایشان
لولا انزل علیه آیة من ربه ایا کفایت نکرد ایشان را که بدرستیکه فرستادیم بتو کتاب یعنی قرآن در حالیکه خوانده

مبتو ر

من خطایاهم من شیء و لیسئلن یوم القیامة عطف است بر لیحملن معنی اینست و ایشان هیچ از خطایا مومنان
بر نگیرند و سوگند یاد میکنم که هر آینه ایشان بارهای گناه گران خویش را با بارهای گران دیگران را که گمراه شدند
بر خواهند گرفت بارهای مومنان چگونه توانند پذیرفت و هر آینه روز قیامت از آنچه افترا میکنند و نابوده
میگویند پرسیده خواهند گشت و بجزای سزا خواهند پیوست وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ
سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ و لقد ارسلنا نوحا الی قومه عطف است بر و لیعلمن الله
بر وجه التفات از غیبت سوی تکلم ای قسمنا لقد ارسلنا فلبث عطف است بر ارسلنا الا خمسین مستثنی است از الف
سنة عاما تمییز خمسین است فاخذهم الطوفان عطف است بر لبث وهم ظالمون حالست در تفسیر آورده اند که
نوح علیه السلام هزار و پنجاه سال عمر داشت بعد چهل سال مبعوث به پیغامبری شده در دعوی قوم تا هلاک شدن
ایشان بطوفان نهصد و پنجاه سال در رسالت بر آمده بعد از طوفان شصت سال دیگر زنده بود بعد از آن از جهان رحلت
نمود و بعضی نهصد و خمسین عاما اختصارست اطناب چرا ذکر کرد فلبث فیهم الف سنة الا خمسین عاما بار ادت استثنا
چرا آورد جواب در ذکر عدد احتمال ارادت اکثر است بخلاف صورت استثنا که باقی بعد استثنا در حکم ممنوع است
دیگر آنکه سوق کلام مسئله را مصطفا است بیان طول عهد نوح علیه السلام در تحمل عنا و جفا است بی ذکر عدد هزار
پیش از استثنا اوفق است بدین مقصود و اوضح است درین معنی و ایراد لفظ سنه در الف سنه و لفظ عام در خمسین
از جهة تحرز از تکرار بغیر داعی بود که یک لفظ دو بار در کلام بلیغ و پسندیده نبود معنی اینست بگوید یاد کنیم که
فرستادیم نوح را بسوی قوم او پس نوح درنگ کرد میان ایشان هزار سال در نعمت حساب مگر پنجاه که از هزار بود از
سنوات دعوی چنانچه باست کرد و موعظت و نصیحت چنانکه می شایست بجای آورد چون دعوی او نپذیرفتند و من
او در دل نگرفتند پس ایشان را طوفان گرفت و هستی همه فنا پذیرفت دعای هلاک کرد ایشان را باستیصال آورد و حال
اینست که ایشان ظالم بودند و ستمکاری و ظلم نمودند لاجرم سزا یافتند و از آب سوی آتش شتافتند فَأَنجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ
السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ فانجیناه عطف است بر مفعول انجیناه و ضمیر جعلناها عائد است بر سفینة یا بر حادثه
طوفان معنی اینست پس نوح و اصحاب سفینه را از ورطه هلاک بدر و نجات رسانیدیم و این کشتی یا آب قوم را
بر عالمیان آیتی از آیات قدرت و علامتی از علامات فطرت گردانیدیم تا جهان باشد این قصه بگویند و بدین حادثه
عبرت جویند وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ و ابرهیم عطف است
بر نوحا و اذ ظرفست مر ارسلنا را جمله ذلکم خیر لکم تعلیل است با تذییل است ان کنتم تعلمون شرطی جزا محذوفست
ای ان کنتم اولی علم لا یخفی علیک ان ذلکم خیر لکم معنی اینست و هر آینه فرستادیم ابرهیم را در آن وقت که گفت
مر قوم خویش را خدا را پرستید و از عذاب او بپرهیزید این یعنی عبادت و تقوی بهتر است مر شما را اگر شما باشید و از
اهل دانش باشید خیریت عبادت و تقوی شما را معلوم شود و مصالح و منافع آن بر شما پوشیده نبود إِنَّمَا تَعْبُدُونَ
مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا انما بمعنی ما و الا است ای ما تعبدون من دون الله اوثانا ای اصناما و
تخلقون افکا جمله معترضه است برای تشنیع مشرکان و برای بیان شناعت حال ایشان معنی اینست نمی پرستید
شما مگر بتان را پدید آمکنید نابوده را سنگی بدست خویش میتراشید و آن را معبود خویش میدانید و بدروغ
اله میگویید و از اعمال حاجت میجویید إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِندَ
اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ترجعون بصیغه مجهول و معروف خوانند و معنی بر
حسب آن دانند این جمله تعلیل است بر مضمون تخلقون افکا دلیل است و تاکید این جمله مبنیست بر
نفی داوقت اصنام الیه ترجعون حال مقدر است معنی اینست بدرستیکه آنانکه می پرستید شما از غیر خدا
رزقی را برای شما مالک نه اند چون ایشان مالک رزق نباشند رزق از خدای بجویید و خدای را پرستید و نعمتها
او را شکر گویید درین حال که سوی حسابگاه او باز خواهید گشت و بجزای او خواهید پیوست وَإِن تُكَذِّبُوا فَقَدْ

كَذَّبَ أُمَمٌ مِن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ این آیت بر آیت فما کان جواب قومه عطف تواند بود که از کلام ابرهیم
باشد معطوف بر معطوف ادبود و تواند بود که کلام پیغامبر صلی الله علیه و سلم باشد با قریش و ایراد بروجه اعتراض دارند سوال
معترضه اجنبی باید اجنبی بودن او بطریق مکر و زید قائم خیر بداد الله شاید معترضه لابد با کلامی که در و واقع شد
مناسبتی باید از جهة ملایمت شاید مقالت پیغامبر صلی الله علیه و سلم با قریش از قصه ابرهیم علیه السلام اجنبی است مناسبت
میان ایشان منفی جواب قصه ابرهیم علیه السلام مذکور شده بطریق حکایت و مقالت مذکور از پیغامبر صلی الله علیه و سلم
نیز از جهة حکایات است اجنبی نیست گفت او بی معنی است صاحب کشاف سوال و جواب را آورده چنانچه باید و شاید بیان
کرده الا البلاغ المبین عطف است بر فقد کذب معنی اینست و اگر شما ای مشرکان مرا تکذیب کنید و در آنچه من تبلیغ کنم
مصدق نشوید عجب نبود و سبب اندوه من نباشد زیرا که تکذیب کرده اند پیغامبران خویش را امتانی که پیش از شما
بودند و نیست بر رسول پروردگار مگر تبلیغ ظاهر و آشکار و شک نیست که او بجا آورده ام و در رسانیدن فرمان تقصیر نکرده
هم را رسانیده ام تا گویدن شما مرا زیان نکند و در شان جلال من شکستی نیفکند أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ
يُعِيدُهُ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ اولم یروا بصیغه غیبت و خطاب خوانند و معنی او بر حسب او دانند استفهام برای انکار
است و الف تای اثبات کلام با ختلاف نرمان بمعنی قد علمتم باشد واو عاطفه است معطوف علیه محذوف است ای
الم ینظروا ولم یروا کیف حالت از الخلق که مفعول است مر یبدی را ثم یعیده عطف است بر کیف یبدی الله زیرا که معلوم
نیست بلکه عطف است بر مضمون اولم یروا کیف یبدء الخلق ثم یعیده مگر آنکه گویند در آیت قل سیروا فی الارض فانظروا
کیف بدء الخلق بدلالت قرین نظیر بدستی در زمین در تفسیر یعنی جلا الخلق بدا الخلق گیاه داشته و آنرا دلیل بر نشاة
اخرت که عبارت از بعث است پنداشته اگر در این آیت نیز بر وفق بدا الخلق مذکور بدا خلق گیاه بود عطف ثم یعید
بر یبدء سابق سایغ باشد و از دو رویت دانستی بدل مراد بود دیدن بچشم ملحوظ باشد جمله ان ذلک علی الله
یسیر تذییل است و چون جمله اولم یروا کیف یبدی الخلق ثم یعیده ملوح بمضمون جمله بود بتقدیم ملوح تاکید
سایغ بود معنی اینست ایا نگرند و نمی بینند که خدای عز و جل خلق چگونه پیدا میکند و چه نوع از عدم بوجود می
انگند پس آن خلق را سوی حیات بعد از ممات باز گرداند و این بار باز گردانیدن بر خدای آسانست و همه امور بر نسبت
قدرت او یکسانست قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
نشاة بکون شین بر وزن فعلة و فتح او بالف بر وزن فعاله خوانند و معنی هر دو یکی دانند اگر خطاب پیغامبر را
باشد جمله معترضه بود برای امر پیغامبر صلی الله علیه و سلم با مردمان سیر در زمین فرماید تا ایشان اصناف گیاه در
صحرا ظاهر نماید و اگر خطاب مر ابرهیم را علیه السلام بود محمول بحذف قلنا پندارند ای قلنا از قال له سیروا و جمله قلنا
با مقول او معترضه بود متضمن بیان حقیت بعث باشد ثم الله ینشئ النشاة الاخری عطف است بر جمله که از جمله سابق
مفهوم میگردد ای قل سیروا فی الارض فانظروا کیف بدا الخلق فعل الله انشاء النشاة الاولی بقدرته ثم الله ینشئ النشاة
الاخرة که کم جمله ان الله علی کل شیء قدیر تذییل است و چون کلام سابق ملوح باثبات قدرت بود بتقدیم ملوح
تاکید جمله سایغ بود معنی اینست بگوای محمد صلی الله علیه و سلم مردمان را یا گویند گفتیم مر ابرهیم را که بگوای
ابرهیم مردمان را که در زمین سیر کنید پس نگه کنید که خلق را چگونه پیدا کرده است و چه نوع از عدم در وجود
آورده است در قدرت کامله او نظر کنید پس بدانید و بگوئید خدای آفریده است آفرینش نخستین پس همچنین بخواهد
آفریدن پسین بدرستی که خدای هر چیزی را تواناست بدا خلق و افنا و اعادت بعد از فنا همه مقدور حق جل و علاست
کسی که از عدم محض موجود کرد اندا عادت وجود بعد از فنا هم تواند يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَن يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ
این خبر دیگر است یا مستانفه است مفعول یشاء محذوفست یعذب من یشاء ان یعذبه و یرحم من یشاء ان یرحم و الیه
تقلبون ای تردون عطف بر ما قبل خویش است معنی اینست عذاب کند خدای هر کرا خواهد و رحمت کند هر کرا
خواهد باز گشت همه بجانب گاه او بود در حق هر یکی تا چه کند و در کدام جه افکند وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا

فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ این جمله عطف است بر ما قبل خویش و مالکم من دون الله عطف است بر و ما
انتم بمعجزین و نه اید شما عاجز کنندگان کردگار از گرفتن در هنگام قرار در زمین در بیابانها و حصارها و کوهها
و غارها و بروج منازل یا بعد فراخی آن نیست مر شما را از غیر خدا جل و علا و حمایت کند و نه یاری دهنده که یاری دهد و
کرمی آتش باز دارد وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَٰئِكَ يَئِسُوا مِن رَّحْمَتِي وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مدارک جمله
والذین کفروا بایات الله و لقائه تا آخر را داخل جملهای دیگر داشته و از اقوال ابرهیم یا قول پیغامبر ما پنداشته و لفظ
من رحمتی موجب آنست که این جمله قول خدا بود قول ابرهیم و پیغامبر ما علیهما الصلوة والسلام نبود این جمله را قول الله دارند
و بروجه حکایت از قول الله پندارند تقدیر چنین بود و قال الله والذین کفروا الایة سوال نیاید و اشکال روی ننماید
و آنانکه بآیات کتاب خدای و بلقای نگرویدند کفر و انکار ورزیدند ایشان از رحمت من یعنی از بهشت دور ند
و عذاب درد ناک را مستحقاند فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ
لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ جمله فما کان جواب قومه عطف است بر ارسلنا ابرهیم الآن قالوا استثنای مفرغ است اسم کان است جواب
قومه خبرست اقتلوه او حرقوه مقول قالوا است فاء در فانجیه الله فصیحه است عطف بر جمله محذوف که مفهوم جمله
سابقه است یا بر استثنای مذکور ای کان جواب قومه اقتلوه او حرقوه فالقوه فی النار فانجیه الله ان فی ذلک تا آخر تذییل
و تاکید او از جهت آنست که اصرار کافران بر کفر علامت اقرار با نکار آیاتست پس از گفتار مذکور که ابرهیم
گفت و در تبلیغ رسالت سعی نموده است جواب قوم او مگر آنکه بکشید یا بسوزانید بکشتن او یا بسوختن او مامور کنند
پس در آتش انداختند پس خدای عز و جل او را یعنی ابرهیم را از کشتن و سوختن خلاص داد و ابواب فضل و فضیلت بر
وی کشاد و بدرستی که در نجات دادن او هر آینه علامات و عبرتست مر مومنان را و امارات خلاصی آنست که هر
ممتحنان را چون خلیل تفضل دهد و بر ایشان سایه لطف و مرحمت افکند خلیل از آتش نمرود نجات یافت مومن مخلص
نشان خلاص خویش از آتش دوزخ دریافت وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ مودة برفع و نصب بر تنوین
و نصب بین بظرفیت و بغیر تنوین و جر بینکم باضافت بر طریق شهادة بینکم و مودة بر قرات رفع ان یا خبر مبتدای
محذوف بود و بر قرات نصب مفعول دوم مر اتخذتم را ای اتخذتموها یا مفعول که یعنی انما اتخذتموها اوثانا مودتکم
ایاهی باشد و بر تقدیری که مودة برفع خبر ان دارند ما موصول پندارند و صله او در کتابت بر قیاس باشد و بر
وجوه دیگر ما کافة است و قال عطف است بر قال که در اد قال لقومه اعبدوا الله گذشته انما اتخذتم من دون الله
اوثانا مقول قال است یوم القیامة ظرفست بر یکفر و یلعن عطف است بر یکفر و گفت ابرهیم بدرستی
که الهه گرفته اید شما از غیر خدای ایشان را یعنی بتان را خدا و بدان دوستی یا از دوست داشته شده اند میان
شما در حیوة دنیا یعنی در دنیا ایشان را دوست میدارید و پیش ایشان سر فرود می آرید پس از این وقت تا روز قیا
بعضی ببعضی کافر خواهند شد و بعضی از بعضی دور و مهجور خواهند گشت و بعضی بر بعضی لعنت خواهند کرد و در طعن
و طرد خواهد او رد و جای شما و تابعان شما در آتش خواهد بود و شما را یاری دهندگان نباشد فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَ
قَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ فامن له لوط عطف است بر قال الی ربی حیث امرنی و جوه مسافرت
از ملوح بر مهاجرین بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سایغ بود انه هو العزیز الحکیم تعلیل است و بر جمله سابقه
دلیل است این جمله نیز بتقدیم ملوح یا از جهة ابراز مدح بر سیر و کادت پس لوط تصدیق
کرد او را و ایمان آورد روایت کرده اند که اول کسی که برسالت ابرهیم اعتراف نمود لوط بود که با او نسبتی خواهر
زادگی داشت و گفت بدرستی که من مهاجرم بسوی مکانی که پروردگار من فرموده است و هجرت او از کوفه تا عراق
و از حران تا کنعان بوده است بدرستی که هم اوست عزیز یعنی با قوت و غلبه هر چه خواهد تواند حکیم است استوار
است حکمت هر کاری که کند داند وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ

وَاَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَاِنَّهُ فِي الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ووهبنا با معطوفات خویش عطف است بر جمله ارسلنا ابرهیم
وانه فی الاخرة لمن الصالحین عطف است بر فعلیات سابقه بثبوت در ثانی وحدوث در اول بر طریق امسنا بالحق
ام انت من اللاعبین تاکید جمله از جهة ابراز مدعی بر سبیل وکادت است ومر ابرهیم را اسحاق
ویعقوب بخشیدیم ودر فرزندان از شرف نبوت وکتاب حاصل کردانیدیم ودادیم اورا اجر او در دنیا از کریم
مکرمات وذکر صلوة بدو بر اولاد او وبقای اضافت نزدیک وبرا وباقی است بر موجب امر او بدرستی که او در آخرة
از جمله صالحان کشت واز اجله اهل جنانست واسماعیل ابو العرب است بیان نسب او بسوی ابرهیم مشهود از جهة
شهرت او در میان ایشان در بین محل مستغنی عنه بود وَلُوطًا اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا
مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ولوطا عطف است بر ابرهیم ای وارسلنا لوطا اذ ظرفست مر ارسلنا را انکم لتاتون الفاحشة
استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است جمله مقول قال است وچون اصرار ایشان بر این فعل امارت آن بود که ایشان
ناحق بودن آن فعل منکر اند یا انکار مذکور بجهالت وضلالت مصر اند خبر مذکور بظهور امارت کار با صرار مر او از
استعمال تاکید بود ودر ایمان همزه برای توبیخ وبیان ناستکی وقوع خبر مذکور بر وتحقق باشد وجمله وما سبقکم
بها صفت است مر الفاحشة را بر طریق ولقد امر علی اللئیم یسبنی یا حالست اورا یا مستانفه معلله است در جواب ما
سبب کونها فاحشة فرستادیم لوط را در هنگام که کفت مر قوم خویش را بدرستی که هر آینه می آیید شما
را فاحشة شنیعه وجریمه فظیعه که سابق نشده است شما را در آن هنگام هیچ یکی از عالمیان فعلی متضمن تجنیس
موافق عمل ابلیس یکی با وجود مردی خود را در آن سازد مردی دیگر عضو خود را که نشان وجوبست در نجاست
اندازد این کار را غافل میسند وبلا بر آنکه ابلیس بر تلبیس بر حال او خندید اَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ
السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ اِلَّا اَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ انکم بترک همزه استفهام وارادت همزه استفهام در کلام با بدال همزه مذکور
بتا وثبات او بعد وی وقصر او خوانند ومعنی یکی دانند ائنکم لتاتون الرجال مقرر است مر انکم را لتاتون الفاحشة
وبیان است مر فاحشه مذکور را وتقطعون السبیل عطف است بر تاتون الرجال وتاتون فی نادیکم المنکر عطف
بر جمله سابقه الا ان قالوا استثنای مفرغست اسم کان جواب قومه خبر کانست ائتنا بعذاب الله مقول قالوا
جمله فما کان عطف است بر قال ان کنت من الصالحین شرطی مستغنی از جزا اکتفا بما مضی قال مستانفه است در جواب ماذا
قال لوط حین قالوا ذلک رب انصرنی مقول قال است بدرستی که شما هر آینه بر مردان می آیید یعنی لواطه میکنید
وراه راست می برید وکار نکنا بسته در مجلس می آیید چون مصارطه یعنی آواز دبر بر آوردن ومجامعه کردن وبکی
دیگر در مزاح دشنام وفحش یکدیگر سنگ دین انداختن بی بوده است جواب قوم لوط را مگر کفتن که بیار بر ما آنچ
موعود میدانی از عذاب خدای اگر از راست گویانی لوط کفت ای پروردگار من یاری کن مرا وغالب کردان بر کروه تباه
وتباهی کنندگان که قادری میتوانی وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا اِبْرٰهِيمَ بِالْبُشْرٰى قَالُوا اِنَّا مُهْلِكُوا اَهْلِ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ اِنَّ
اَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ لما ظرفست مر قالوا را وتاکید او از جهة مضافت سوی جاءت رسلنا جمله قالوا عطف است بر جمله
سابقه انا مهلکوا اهل هذه القریة مقول قالو است وتاکید او از جهة ابراز رغبت بر وجه وکادت است وجمله
ان اهلها کانوا ظالمین تعلیل است وبر وعید اهلاک دلیل است چون جمله سابقه ملوح بر مضمون این جمله
بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ بود وهر کاه که آمدند فرشتگان با ابرهیم با بشارت مذکورات
وخبر کان چون یعنی خبر زاده شدن دو پسر اسحاق ویعقوب بشارت مذکوره اشارت سوی هلاک قریه قوم لوط کردند
انا مهلکوا اهل هذه القریة کفتند یعنی ما هلاک کننده اهل این قریه ایم برای هلاک کردن این دیو آمده ایم زیرا که
بدرستی که اهل این قریه ظالم اند بر نفس خویش ستمکاران اند قَالَ اِنَّ فِيهَا لُوطًا جمله مستانفه است در جواب ماذا
ابرهیم حین قالوا ذلک ان فیها لوطا مقول قال است از جهة اظهار اهتمام موکد آورد چنانچه در انا سنلقی علیک

محو

قولا میشود بر ایشان بدرستی که در آن یعنی در قرآن بلاغت کامله ودلالت شامله او هر آینه رحمتی است وپندی است مر قومی را که
مومنانند ومر کروهی را که کروید کانند نه ستمکاران وستیزه کنندگان را با وجود حجتی همچو آفتاب روشن ودلیلی قطعی مبرهن
خود را کور سازند وبطلب آیتی ومعجزه دیگر ببدا رند قُلْ كَفٰى بِاللّٰهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَالَّذِينَ
اٰمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللّٰهِ اُولٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ قل مستانفه است در جواب ماذا اقول حین قالوا ذلک باء در بالله زائد
است الله فاعل کفی شهیدا حالست یا تمیز است وجمله وکفی بالله تا آخر مقول است یعلم ما فی السموات والارض صفت است مر شهیدا
را یا حالست یا تعلیل است بر جمله وکفی بالله شهیدا دلیل است والذین موصول با صله موضوع المحل بر ابتدا است اولئک هم الخا
سرون خبر مبتدا است جمله عطف است بر کفی بالله شهیدا معنی آیت بکوای محمد صلی الله علیه وسلم بسنده است خدای از آن
روکه متاول که میان من وشما است تبلیغ رسالت کرده ام ورسانیده ام انچه آورده میداند خدای از آن روکه انچه میان آسمانها
وزمین است آگاهست وهرچه در آن ودر این است وآنکسانیکه بباطل ایمان آورده وناحق کفر ورزیده اند ایشان همه ایشانند
در معامله خود زیان زدگانند خائب وخاسر شدگانند وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا اَجَلٌ مُسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ
بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ویستعجلونک عطف است بر قالوا لولا انزل علیه ولولا امتناعی است اجل مسمی برای بیان است ولیاتینهم
جواب قسم محذوف است بغتة منصوب ومصدر است وجمله قسمیه معترضه است برای ایعاد آمدن عذاب معطوف بر جواب
لولا دارند زیرا که جواب لولا محل در آمده نون تاکید بپندارند وتاکید او از جهت ایراد وعید بر سبیل وکادت است هم لا یشعرون
حالست معنی آیت وایشان از تو شتاب عذاب میجویند وامطر علینا حجارة من السماء میکویند واکر برای عذاب ایشان
مهلتی معین نشدی هر آینه ایشان را عذابی در دنیا وعذابی موجلات با خرت بیامدی در این حال که ایشان نمیدانند آمدن را
يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ يَوْمَ يَغْشٰهُمُ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا
مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ یقول بصیغه غائب وخطاب خوانند ومعنی بر حسب آن دانند یستعجلونک تکرار است برای تاکید وان
جهنم لمحیطة بالکافرین عطف است بر لیاتینهم بغتة وتاکید او از جهت ایراد وعید بر صورت وکادت است واحاطت جهنم مر
کافران را امر آینده است بصورت حال آورد تحقیق الوقوع را بمنزله واقع میدارد یوم ظرفست مر محیطة را یا بر کافرین یا وقت
تیت ومن فوقهم ومن تحت ارجلهم ظرف لغو مر یغشیهم ویقولون عطف است بر یغشیهم ذوقوا مقول ویقول است معنی آیت
بدرستی که جهنم هر آینه محیطه شود بکافران در روزی که بپوشد ایشان را عذاب از بالای سرهای ایشان واز زیر پایهای ایشان
وبکویم مر ایشان را عذاب را بچشید سبب کارهای که میکردید یَا عِبَادِيَ الَّذِينَ اٰمَنُوا اِنَّ اَرْضِي وَاسِعَةٌ فَاِيَّايَ فَاعْبُدُونِ
عبادی وارضی فایای بسکون یا وفتح او خوانند ومعنی هر دو قرائت یکی دانند چون ذکر کافران کرد وعقوبت ایشان در میان
آورد مومنان را بر وجه اعتراض مخاطب کردانید وایشان بر سفتی طلبید وتاکید جمله ان ارضی واسعة از جهة
آنست که بیان وسعت زمین کنایت است از سزاواری سفر واختیار هجرت ماوی ومقر او طان واعتقاد مردمان
بر التزام آن باعتبار معنی مکنی عنه علامت انکار مضمون جمله بود از جهت ظهور امارات انکار تاکید جمله سائغ بود ایای
مفعول به است مر فعل محذوف را منصوبست بر شرطیه تفسیر زیرا که فعل که بعد او واقع شده است مستقل بضمیر است ایای
در جواب شرط محذوف است ای ان لم تستطیعوا ان یعبدوا الله فی الارض التی کنتم فیها فایای فاعبدون فی ارض اخری اعبدون
مقرر است معنی آیت ای بندگان که ایمان آورده اید وبوحدانیت تصدیق کرده اید بدرستی که زمین متصف بصفت
فراخی وسعت است همه زمین جای عبادت وطاعت اگر شما در زمینی که ساکنید عبادات نتوانید کردن در زمین دیگر روید
ومرا پرستید خلقت مردم برای عبادت است هر جا که فراخ عبادت دست دهد قدم زنید وبروید وبفراغ در عبادت مشغول شوید
بعضی کویند این آیت ترغیب هجرت سوی مدینه است وتحریض مر کذاشتن وطن از جهة مشاق ومحن است که مسلمانان
در مکه از جهت مزاحمت کفار فراغ عبادت نداشتند کفار در هنگام عبادت ایشان بر ایذا ایشان شدند ایشان را فرمان شد
که ای بندگان من که ایمان آورده اید زمین من فراخ است از مکه بیرون آیید ودر مدینه بروید در عبادت مشغول شوید
در حدیث است ومدینة من ارض الی ارض وان کان شبرا من الارض الجنة استوجب كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ

سرون

ط منتقل

ظ صولجان

إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ كل نفس مبتدا است ذائقة الموت خبر مبتدا است این جمله تعلیل است مر جمله ایای فاعبدون را یعنی چون
مردن یقین است باید که عمر را در عبادات خدا بگذرانید و در غفلت و جهالت منقضی نشاید و نیز این جمله تا بید است
بر اختیار هجرت بهجرت از مقر برای فراخ فراخ عبادت در زمین دیگر بیان آیت که هر یکی را مردنیست مفر و وطن کو آنی
است وطنی را که هر یکی بهجرت و مسافرت چرا نگذارید و سوی عبادت خدای جل و علا روی نیارید هر نفسی
چشنده مرگ است تلخی مرگ خواهد چشید رنج و مشقت کربت و فرقت خواهید کشید پس از آن سوی حسابگاه ما باز گردانید
خواهد گشت بجزای او سزا خواهد پیوست باید که حیات عبادت بر رسانید و عمر عزیز در کار خدای عز و جل مصروف گردانید
صاحبان عمر عزیز است غنیمت دانید کوی خیری که توانی ببر از میدان وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ
موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است لنبوئنهم خبر است بوی یبوی لازم است بوی یبوی متعدی سوی یک مفعول است
غرفا مفعول دوم است منصوب بنزع خافض است بر طریق سکنت الدار و انزلت المحال بدین وجه غرفا مفعول دوم
باشد و جمع غرفا جمع غرفه است من تحتها الانهار صفت است غرفا خالدین فیها حالت از ضمیر لنبوئنهم صفت و اگر
از جهة جاری بودن بر غیر من هی له ابراز ضمیر واجب باشد اجر العاملین اجرهم جمله نعم اجر العاملین تذییل است و علی ربهم
متعلق بیتوکلون جمله عطف است بر صبروا یا حالت بتقدیر و هم علی ربهم یتوکلون الذین صبروا موصول با صله در محل
جر است صفت عاملین است بدین تقدیر در عاملین وقف نکنند و یا در محل رفع است با بتدای هم یتوکلون بقرینه سیاق و مع
ماضی است ایراد صیغه مضارع استحضار صورت بدیعه توکل است و جمله والذین امنوا و عملوا الصالحات تا آخر عطف است
والذین امنوا بالباطل و کفروا بالله اولئک هم الخاسرون و آنانکه ایمان آوردند و اعمال صالحه کردند سوگند
یاد میکنیم هر آینه ایشان را در بلندیهای بهشت جا دهیم یا گویند در بلندیهای بهشت جا کنیم بلندیها که دوان است فرود آن
جویها در بهشتها که ایشان جاوید باشند در آن نکو اجر عمل کنند کانت اجر ایشان یعنی کسانیکه صبر کردند و مفارقت او طان
و جدای همدمان توانند از مشرکان محنتها و مصیبتها و مشقتها و مضرتها خود را باشند از معاصی پرهیز کردند نفوس خود را
از ادخال تبعات بر پرورد گار خویش توکل کردند و کار خود بحق سبحانه و تعالی سپردند وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا
اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ روایت کرده اند که چون آیت یا عبادی الذین امنوا ان ارضی واسعة فایای فاعبدون
در ترغیب هجرت و تحریض بر عبادت وارد گشت خشیت فقر در دل مسلمانان گذشت گفتند در زمینی بی سبب معاشی نبود در
زمین چگونه رود ایشان را در مدینه از روی ظاهر سبب کمان مجاعت و مشقت بدین سبب دوی نمود این آیت است بر وجه
اعتراض وارد گشت رزقا ضعفا و قویا هر حالت باشد بوعده پیوست کای بمعنی کم خبریه در محل رفع بر ابتدا است من
دابة تفسیر اوست لا تحمل رزقها صفت است مر دابة را و ایاکم عطف است بر ضمیر منصوب متصل که بر رزقها تقدیم مسند الیه
بر خبر فعلی است و آن از جهة مکرر اسناد بر اصل یکایکی مفید تقوی است و صاحب کشاف مفید تقوی تخصیص داشته کلام
یعنی لا یرزقها الا الله پنداشته و چون از کائن من دابة لا تحمل رزقها الله یرزقها وهم می آید که رزق اقویا مکتسب که
یک خویش حاصل کنند مضاف سوی خدا نبود لفظ و ایاکم عطف کرد و برای دفع وهم مذکور از دلالت توهم مسطور این معطوف
را بر وجه تکمیل آورد و جمله و هو السمیع العلیم مطلق مفید کنایت است سمع و حسارة و غبط عداه ان یری میصر و یسمع
دائمای یسمع دعاء الرزق و یعلم حاجة الرزق و رزقا بدین طریق مفعول مطلق باشد جمله و هو السمیع العلیم تاکید جمله
الله یرزقها و ایاکم باشد تذییل بود و چند از جنبندگان که از ضعف خویش بار کشت و رزق نگیرند و
تعب طلب معاش بر خود ننهند برند خدای عز و جل روزی میدهد دابه مذکور را و شما را که اقویا یکنید و در طلب رزق
سعی میکنید در آنکه هر چند که شما کسب میکنید و خود را در تعب طلب می افکنید قوت کسب و طلب او میدهد و کسب و سعی
او می افزاید اقوات را پیدا میکرد و فروشندگان را بر فروختن آن میگمارد و گونه کاسبان در امین و دنیا نیز کسب کرده
و در و جواهر بدست آورده برای قوت بشتابید مه لقمه نیابید و او شنوا است خواهش رزق میشود دانا است

ظ الغنی

کرسنگی و حاجت همه محتاجان میداند وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّىٰ
يُؤْفَكُونَ لام در ولئن سألتهم توطیه قسم است و اندرون جزای شرط است و جمله استفهامیه یعنی من خلق السموات و
الارض بتاویل مفرد در محل مفعول سألتهم واقع شده یعنی ولئن سألتهم جواب هذا السؤال او لئن سألتهم نفس خلق السموات والارض
باشد الله فاعل است مر فعل محذوف را ای خلقهن الله و انی بمعنی کیف است و استفهام برای انکار است بر وجه توبیخ است و
فا سببیه است مر اعتراف ایشان بودن خدای خالق آسمان و زمین برای توبیخ بر مصروف شدن ایشان از این و آن و این جمله متصل
به یستعجلونک است ای یستعجلونک و یستبعدون ایجاد و معرفت بان الله خالق السموات والارض و سوگند یاد میکنیم
هر آینه اگر پرسی ایشان را که آسمانها و زمین را که آفریده و این سطوح معلق که پیدا کرده و آفتاب و ماهتاب را در گردش تسخیر که
کرده و در هر روز و هر شب در کار که در آورده هر آینه بگویند که خدای آفریده است و خدای پیدا آورده پس چگونه اعتراف مصروف
می شوند و در راه اعناق اشتراک میروند که چون مخالفت او معترف کنند و دیگری را چگونه اله خوانند شاید که مجنبی کنند
و خود را در ضلال افگنند اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ ای لمن یشاء من شانهم بود ضمیری که عائد سوی
اوست بر تقی معاد بر صفت ابهام دوی عود این جمله معترضه است میان ولئن سألتهم کو بالا گذشته و میان ولئن سألتهم
که خواهد آمد برای تقسیم رزق بفراخی و تنگی خدای عز و جل برای هر که خواهد فراخی رزق رساند
و برای هر که خواهد تنگی رزق او آنچنان کرداند إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ این جمله تذییل است مقتضی ثنای باری است
تاکید او از جهة ابراز ثنای باری بر وجه باری بر وجه و کادت و استواری بدرستی که خدای دانا است
سزاواری فراخی رزق و تنگی او داند و رزق را فراخ و تنگ کرداند در مدارک آورده در حدیث است من عبادی من
لا یصلح ایمانه الا الغنی لو افقرته لا فسده ذلک و انه لا یصلح ایمانه الا الفقر لو اغنیته لا فسده ذلک وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ
مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ این جمله عطف است بر جمله ولئن سألتهم بر طریق
ذکر خاص بعد عام که بر جمله سابق تعلق آسمان و زمین بخلق با جمله صفات ایشانست درین جمله ذکر بعض صفات
غریبه زمین و آسمانست اگر پرسید ایشان را که آب را از آسمان که ریزنده کرده است پس زنده است برای
زمین را بعد مردن آن هر آینه بگویند که خدای او را از آسمان فرو فرستاده است پس زمین را بدان حیات داده است
قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ این جمله معترضه است شکر گوی ای محمد صلی الله حمد مر خدا را است بر این که خصم
این سخن گفتند و ملزم گشتند بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ بل بمعنی لکن است متصله است بجمله لیقولن الله برای دفع
این وهم کی سامع گمان مرد که گفتار ایشان از عقل بود دفع آن وهم کرد جمله را بر وجه تکمیل آورد
بلکه اکثر ایشان نمی دانند که چه میگویند و نمی دانند که در کدام راه می پویند وَمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ
الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ در آیات سابقه ذکر کفار و نکوهش ایشان که در دار دنیا شیفته اند و
بشهوات او فریفته بود درین آیة وجه اعراض نکوهش حیوة دنیا و مذمت از آن شهوات نمود ما نافیه است الحیوة
الدنیا اسم ما است الا لهو و لعب خبر است هی ضمیر فصل است بر وجه مبالغه بر دار آخرت بر طریق انما هی اقبال و ادبار
محمول شد و تاکید جمله از جهة رد انکار کفار است ایشان را در شان انکار اصرار است بر لهی الحیوان و قول لازم باید داشت
لو کانوا یعلمون را متصل او نباید پنداشت چه اگر متصل دارند بودن اخروات حیوات مشروط بعلم ایشان بود معنی فاسد
شود لو کانوا یعلمون کون الدنیا لهوا و لعبا لاختاروا الآخرة و کلام از باب تنبیه بحذف اکاه ای و ما الحیوة الدنیا الا
لهو و لعب انها یوجد لا یبقی و نیست حیوة دنیا مگر لهو و لعب که پیدا شود و بزودی ناپید گردد
و بدرستی که دار آخرت همیشه زندگانی است زیرا که متصف بخلود و جاودانی است اگر کافران فرق حیوان بدانند
در دوستی مستقیم باشند فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ
لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ولیتمتعوا امر غائب است برای تهدید آمده فسوف یعلمون بقرینه
ارادت تهدید شده و تواند بود که لیکفروا و لیتمتعوا صیغه مضارع با لام باشد سقوط نون علامت نصب بود

جمله شرطیه متصل است بجمله محذوفه که مفهوم است از کلام سابق که در حق مشرکان و بیان وفساد وکفر وعناد ایشان
است وهم علی ما وضعوا من الکفر والفساد والشر والعناد فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین کلمه من
لو منین جون علا بد کرون الا الله ولا یدعون الا ایاه مخلصین حالست الدین مفعول به است مر مخلصین را که متعلق است
مر معنی مفاجات که در اذا هم یشرکون است ای لما هم اوجدهم الی البرّ حتی منهم الاشراک وعادوا مشرکین جمله فلما نجاهم عطف
بر جمله شرطیه سابقه   کار کفار همانست که ایشان موصوف شده اند بدین که چون بکشتی سوار شوند چنانچه مخلصان میخوانند
و در دعا کسی را شریک نکردانند چنانچه که دین را برای او خالص کردانید و چنان نماید که خود یقین را بدرجه اخلاص رسانید ه
و چنان نماید بی هر گاه خدای ایشان را نجات بخشد و از غرق خلاص دهد و دعای ایشان را قبول کند ایشان را بسلامت بخشکی رسانند
ناگاه ایشان باز مشرک شوند در راه کفر و کافری روند تا نوع نجات ایشان را دادیم کفر ورزند و ببقای حیوة برخورداری کیرند
سرانجام خواهند دانست که چه کرده اند و معلوم خواهند که چه آورده اند یا کویند که کافر شوند بحظوظ دنیا برخورداری کیرند
سرانجام خواهند دانست که ایشان چه عذاب خواهند کشید و چه جفا خواهند دید اولم یروا انا جعلنا حرما امنا و
یتخطف الناس من حولهم افبالباطل یؤمنون وبنعمة الله هم یکفرون در آیت سابقه ذکر نجات با فتی اهل کشتی و نا
شناسی و ناسپاسی ایشان بود درین آیت ذکر نعمت عظیم یعنی کردانیدن حرم مکه محل امن و امان و بیان کفران ایشان
روی نمود و استفهام در اولم یروا برای تقریرست یعنی جمل مخاطب حرما مفعول اول است امنا مفعول دوم تنکیر حرما برای
تعظیم است یا کویند مفعول اول محذوفست و امنا صفت است مر حرما را و جمله ویتخطف الناس عطفست بر جمله ی
محذوفه مفهوم از امنا ای جعلنا حرما اجلی حلالها ولا یقصد هولها ولا یبغم صدها واستفهام در افبالباطل یؤمنون
برای انکار بر وجه توبیخ است بالباطل متعلق یؤمنون جمله عطفست بر جعلنا وانکار مذکور تلوح سوی فالی ابعص
ایمانهم بالباطل وکفرهم بنعمة الله جعلنا حرما امنا وافاضة علیهم بالباطل نعمت الامن والامان   ایا نمیبینند
ونمیدانند بدرستی که ما کردانیدیم سوطن ایشان را حرمی با امن و امان که شاخ او را کسی نشکند و خار او نتواند بود و
بکار او را تزند و دیگر فته بدارند و مردمان می ربایند کرد بر کرد ایمان می آرند و بنعمت خدای کفر و کفران میورزند
ایمچنین نشاید و این عمل نباید ومن اظلم ممن افتری علی الله کذبا او کذب بالحق لما جاءه الیس فی جهنم مثوی
للکافرین من استفهامیه مبتداست موصول با صله مجرور ممن است جار و مجرور متعلق است باظلم لما جا ظرف
زمانست مرکذب را استفهام در الیس برای انکارست نفی انکار اثبات بود جمله استفهامیه یعنی ومن اظلم تذییلست
مر توبیخ سابق را و جمله الیس فی جهنم مثوی للکافرین تذییل دیگرست   وکه ظالم ترست از کسی که بر
خدای دروغ بربندد یعنی قایل باشد شریک یا تکذیب بود و تکذیب کند برسولی که حق است و بکتابی که صدق است در
دوزخ ماوی و اقامت کافران و جای جاوید بوده ایشانست دران والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله
لمع المحسنین موصول با صله مبتداست لنهدینهم سبلنا جواب قسم محذوفست جمله قسمیه خبر مبتداست مفعول
جاهدوا محذوفست برای تعمیم باختصار تا شامل بود مر مجاهده با نفس و شیطان و با دشمنان دین از منافقان و کافران
وجمله والذین جاهدوا عطفست بر والذین امنوا وعملوا الصالحات وجمله ان الله لمع المحسنین حالست یا عطف
بر جمله سابقه معیت متشابه است سلف تاویل نکنند در برحقیقت مراد دارند و خلف تاویل کنند و معیت را بعلم و نصرت
اراده نمایند چه هر کسی که با کسی بود عالم بحال او و یا ناصر او باشد و تاکید جمله از جهة رد انکار کافرانست که ایشان مومنان
را محسنان نمیدانند و در حمایت و عصمت خدای نمیدارند مخصوص بعون و نصرت او نمی پندارند
وانکسانیکه مجاهده کرده اند و کوشش نموده اند برای رضای خدای هر آینه بنمائیم ایشانرا راهها راههای رضای خویش را
یعنی راههای که پیدا کرده ما است مخصوص برای نیکخواهی ما است و اضافت سبلنا برای تعظیم مضافست بر طریق بیت الله
و ناقة الله و بعضی کویند انکسانیکه کوشش کرده اند در انچه دانسته اند نمائیم ایشان را انچه ندانسته اند و بعضی کویند
انکسانیکه کوشش کرده اند در حلال و حرام دانستن هر آینه بنمائیم ایشانرا راههای عمل کردن و بعضی کویند انکسانیکه

کوشش

کوشش کنند در اقامت سنت مانمائیم ایشانرا راههای رسیدن بجنت و بعضی کویند جهد کنند در عبادت بنمائیم
ایشان را راه نجات بدرستی که خدای با محسنان است بعلم و نصرت و عبادت و مغفرت ایشان یعنی حال ایشان
داند و ایشان را یاری کند بدانکه درین ذکر مومنان و کافران و مثوبت مومنان و عقوبت کافران در بیان
آورد و درین بسیار امارت قدرت و علامت عبرت مذکور کشت و انواع حکمتها و قدرتها بیان پیوست این آیت
در خاتمت سورت بیان کوشش و سعی که وصول سعادت و حصول طاعت و عبادت آورد و کلامی که هادی راه
جنان موصول مقصد رضوان است که نجح مهمات و بند مطالب که سعی و کوشش در تحصیل بردارند و ایام
و لیالی عمر عزیز دران مصروف دارند سورت را بذکر معظم مسائل و اهم مقاصد ختم کرد و انچه دلالت بر انتهای
کلام کند در منتهای سورت بر وجه حسن مقطع آورد والله اعلم وفیضه اتم و اعظم سورة الروم این سورت
مکی است مکر آیت فسبحان الله حین تمسون شصت آیت است بعضی کویند پنجاه و نه آیتست هفتصد و نود و نه کلمه
ربط این سورت بسورت عنکبوت آنست که در هر دو سورت ذکر مومنان و کافران و ذکر وعد و وعید ایشانست
و بدانکه افتتاح سورت روم بذکر کافران و اخبار از مغلوب شدن ایشان کرد بعده بجمله ولکن اکثر الناس لا یعلمون
نکوهش کافران و منکران آخرة بر سبیل بر وجه استدراک آورد بعده جمله اولم یتفکروا فی انفسهم تا آخر مذکور کشت
وجمله مذکور تخلص سوی کافران و منکران آخره بحصول پیوست بعده جمله اولم یسیروا فی الارض الآیة با چند
جمله دیکر بذکر کافران بذکر پیوست ولا یستخفنک الذین لا یوقنون که وعد منصور شدن مومنان و مقهور
کشتن کافرانست ختم کرد جمله مذکور بیکدیکر بند و مقصود نکوهش کافران را معدود رند معترضاتی که در میان
آمده و میان کلامهای متصل واقع شده و جمله دیکران هر نوع در محلهای بیاید بشتیه و عونه بیان آن روی نماید
والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب بسم الله الرحمن الرحیم الم تا ویل حرف مذکور و جزآن در
سورت روم کذشته و توضیح بیان پیوسته غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین
فی ادنی الارض ظرف مکانست مر غلبت را معنی اینست روم مغلوب کشت فارس بغلبه پیوست در نزدیکترین
زمینی از زمین عرب یا از زمین روم یعنی زمین شام موطن و مدفن جماعتی از انبیاست علیهم السلام و تواند بود که
از ارض مذکور ارض روم مراد شود و از ادنی الارض زمینی که نزدیکترین زمین روم است از زمین دشمنان ایشان
مراد باشد مغلوم بودن روم در چند سال خواهد بود و روم را بعد مغلوب بزودی غلبه بر فارس روی خواهد نمود لله
الامر من قبل ومن بعد ویومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء وهو العزیز الرحیم الامر مبتداست لله
خبرست من قبل ومن بعد ظرفاند مر لله را که ظرف مستقر اند قبل و بعد بتقدیر مضاف الیه مبنی بر ضم بر ضم بود یعنی
من قبل غلبة الروم ومن بعد غلبة الروم وجمله لله الامر من قبل ومن بعد تعلیلست بر جمله وهم من بعد غلبهم سیغلبون
دلیلست ینصر من یشاء تذییلست وهو العزیز الحکیم تذییل دیکرست چه ان یفرح المؤمنون نصرت مفهوم بود معنی اینست
مر خدا راست کار و فرمان پیش غلبه رومیان و بعد غلبه ایشان یا کویند مر خدای راست نصرت پیش از همه چیزها و در ان
روز روم غالب آیند بر فارس تسلط نمایند شاد شوند مومنان بظهور نصرت موجود و بر بین که یاری کند خدا و او قوی
و غالبست بر اعدا رحیم است بحنا بنده است بر احبا وعد الله لا یخلف الله وعده ولکن اکثر الناس لا یعلمون ظاهرا
من الحیوة الدنیا وهم عن الآخرة هم غافلون وعد الله مصدرست مر فعل محذوف را موکدست مر جمله وهم من بعد
غلبهم سیغلبون را ان قیل لکه علی الذی درهم اعتراف ای وعد الله وعدا مقصود کلام نکوهش کافرانست و با ثبوت اعلام
اثبات انتفای علم ایشانست چون اخبار مذکور مقتضی وعده غالب آمدن روم وارد کشت سامع را وهم زد که علم مفهوم
بمضمون خبر بحصول پیوست جمله ولکن اکثر الناس لا یعلمون بر وجه تکمیل آورد وهم حصول علم ایشان را بجمله مذکور دفع
کرد و جمله یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا بدلست از جمله لا یعلمون زیرا که علمی که مقصود بظاهر دنیاست مقرونست
باغفلت اخری است علم نبود و جهل باشد مصرع علمی که ره حق ننماید جهلست یعلمون را با لا یعلمون طباق صلب و با غافلون

سوره روم

یعلمون

غافلون

برطریق اشد علی الکفار وجمله یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا اشارت میکند دنیا را ظاهر و از آن
وشهوات دنیا بودن وسلب درجات اخری بجث بدنیا توانی که عتی جزی بجز جان ورنه حرث بری وهم مبتدا
وهم ثانی مبتدای دوم است غافلون خبر مبتدای دوم است عن الاخرة متعلق است بغافلون مبتدای دوم با خبر خبر مبتدا
اولست رابطه اعادت لفظ مبتدا است وجمله وهم عن الاخرة عطف است بر جمله یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا
از باب عطف جمله اسمیه بر فعلیه بارادت استمرار در ثانی وحدوث در اول یعنی در ایشان علم ظاهر دنیا جهالت می شود
وغفلت ایشان از آخرت چنانچه بود و ثابت است وتنکیر ظاهرا برای تحقیر یا برای تقلیل است یا برای افراد است ای
ظاهرا واحدا یا برای ترغیب است ای نوعا من ظاهر الحیوة الدنیا وهو تاعدهم فی خلافة التجارات والمهارة فی الاجارة
وتحصیل الاکتساب الاکذاب معنی اینست وعده کرده است غالب آمده روم را خدای وعده خویش را خلاف نکند وخلف
در وعده خود نمیکند لکن بیشتر مردمان یعنی کافران این قصه سلم و ثابت نپندارند یعنی وعده قیامت وعذاب را منکرند
متی هذا الوعد میگویند وشتابی عذاب میجویند وایشان از کار آخرت غافلانند و در شان مضار و منافع آن جهان جاهلانند
حکایت کهلی باهلی که حرفت روغنگری داشت حاذقی در باستفسار قدر روغن که از کنجد بیرون می آید کما است حالکه
از قدر کنجد و مقداری که کم از آن است بپرسید تا آنکه بر من از حبات کنجد بپرسید روغن کو مذکور سوالی را جواب
میداد و بر هر جوابی حجتی بنیاد نهاد تا آنکه از قدر روغنی یکحبه کنجد سوال کرد روغن مذکور قدر او مقدار خرج
تاخر ابهام در بیان آوردن در وزن روغن مهارت تلنثی اندازه معلوم کشت وسلامت او بر بیت مقدار بوضوح
وظهور پیوست بعد از آن از فرائض و وضو رسید هیچ یکی را ندانست وهیچ فریضه را بیان کردن نتوانست گفت
در کار دنیا مهارت تو بدان موازنه رسید وغفلت از کار آخرت بدید و خدا انجامید آن علم با این جهل چه کار آید
وآن فضیلت را با این نقصانی چه حرمت روی نماید اولم یتفکروا فی انفسهم ما خلق الله السموات والارض وما
بینهما الا بالحق واجل مسمی وان کثیرا من الناس بلقاء ربهم لکافرون در اولم یتفکروا همزه برای استفهام آمده
واو عاطفه است معطوف علیه محذوف است ای الم یتاملوا ولم یتفکروا فی انفسهم ظرف تفکر است ما در خلق السموات
والارض نافیه است محمولست بر حذف قول ای لم یحصل التفکر فی انفسهم فیقولوا ما خلق الله السموات والارض و
تواند بود که فی انفسهم صله تفکر بود بر طریق تفکرت فی الامر مراد ازین تفکر در آفرینش انفس و بودن آن از مهم
عجایب قدرت وبدائع فطرت باشد تا بواسطه در بدائع سموات وارض متفکر شود بگویند ما خلق الله السموات
والارض وما بینهما الا بالحق واجل مسمی عطف است بر مجرور با و تاکید جمله از جهة آنست که این کلام اخبار
از کفرانست ووضوح را بدایمان مقتضی انتفای وقوع کفر بود و تاکید از جهة اهتمام در اعلام بوقوع آن باشد و
جمله اولم یتفکروا تذییل باشد چه نوع بر عدم تامل و تفکر تاکید غفلت بود جمله ان کثیرا من الناس تا آخر
تذییل دیگر است چه اثبات ایشان انتفای تفکر را مقرر است معنی اینست آیا تامل نمی کنند و نمی اندیشند در
دلهای خویش در آفرینش آسمان زمین یا گویند نیافریده است خدای آسمانها و زمین را وآنچه میان ایشانست
مگر بحق محقق و صواب مطلق یا گویند تفکر نمی کنند در آفرینش نفسهای خویش که مظهر عجایب قدرت ومنشاء
بدائع فطرتست تا از آنجا نظر اندازند که نیافرید خدای آسمانها و زمین وآنچه میان ایشانست مگر بحق و مگر
مصالح محقق مشتمل بر قواعد حق است متضمن بر عوائد باطل نیست مبنی بر حکمی آست و مخمر بر علتی بدرستی که
بسیاری از مردمان بلقای یعنی برسیدن حسابگاه پروردگار خویش هر آینه کافرانند آمدن روز جزا را منکرانند
اولم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم در اولم یسیروا همزه برای استفهام است
واو عاطفه است معطوف علیه محذوف است ای اولم یخرجوا من مواطنهم ولم یسیروا فی الارض الخرب من عاد
وثمود وامثالهم استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است فینظروا جواب نفی است بافا منصوب شده از باب ما
تاتینا فتحدثنا ونفی راجع است بسوی معرفا ای الم یسیروا سیرا یعقبهم النظر المذکور یعنی سیرون فی اسفار

حلقی

تجاراتهم وغیرها فما ینظرون واین جمله توبیخ دیگر است مر توبیخ دیگر را مقرر است کیف کان عاقبة الذین من
قبلهم عاقبة الذین اسم کان است کیف خبر کان است از جهة تقضی صدر مقدم شده جمله کیف کان عاقبة الذین
من قبلهم مفعول فینظروا است ای نزالوا ان هذا التواد معنی اینست آیا بیرون نیامده اند و سیر نکرده اند
در زمین هلاک کنندگان و بفنا پیوستگان چون ثمود وقوم لوط وامثال ایشان پس بنگرند و نظر کنند که چگونه بود
کیفیت عاقبت کسانیکه پیش از ایشان بودند چه حال داشتند آخر چه حال آمدند کانوا اشد منهم قوة واثاروا
الارض وعمروها اکثر مما عمروها وجاءتهم رسلهم بالبینات فما کان الله لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون
قوة تمیز است از نسبت اشد سوی ضمیر واشد منهم قوة خبر کانوا واین جمله مستانفه است در جواب کیف کانوا
وضمیر کانوا که اسم اوست عائد بر الذین من قبلهم ضمیر قبلهم ومنهم عائد است بر کفار مکه واثاروا الارض با معطوف
خویش عطف است بر کانوا اکثر منصوبست از جهة آنکه صفت مصدر محذوفست وجاءتهم رسلهم بالبینات عطف است
بر کانوا اشد و بعد جمله وجاءتهم رسلهم بالبینات هر دو جمله محذوفست ولم یومنوا واهلکوا فما کان الله
لیظلمهم فاسبیه است چه نتیجه کردار سبب آنها برای این لازم وزائده است فعلی که بعد اوست خبر کان است
بحذف به باسم کان ای ما کان صفة الله ظلمهم انفسهم مفعول یظلمون خبر کان است وجمله ولکن کانوا انفسهم عطف است
بر ما کان الله لیظلمهم معنی اینست بوده اند کافرانی که پیش از کفار مکه بودند سخت تر ایشان از روی قوت یعنی در قوت
از ایشان می افزودند و زمین را برای زراعت می شکافتند و بافشاندن حبوب زمین سخت را مزروع می ساختند و
زمین را معمور میکردانیدند و آوراد فانی پیراسانیدند پیش از آنکه معمار مکه معماری کردند و خاطر بر عمارت
و بنا آوردند و بر ایشان و رسولان ایشان حجتهای ظاهر آوردند پس ایمان نیاوردند و رسولان حجتهای ایشان تصدیق
نکردند پس هلاک کردانیده شدند و در ورطه زوال واستیصال پیوستند پس صفات خدای نیست که بر ایشان
ظلم کند و بغیر جرم و گناه ایشان را بهلاک و عذاب افکند ولکن هستند ایشان بر نفس خویش ظلم کننده ارتکاب فساد
تباهی واکتساب معاصی و مناهی نفسهای خویش را معذب سازنده و در رنج و بلا اندازنده ثم کان عاقبة الذین
اساؤا السوای ان کذبوا بایات الله وکانوا بها یستهزءون والذین موصول با صله مجرور است باضافت السوای مشتق
باز مواست بروراست فعلی مونث فعلی مواست چون حسنی بر قرات عاقبة الذین اساؤا خبر کان بود والسوای بتقدیر
رفع اسم کان و بر تقدیر رفع عاقبة بر اسمیت او بر کان السوای بتقدیر نصب خبر کان باشد اساؤا ان دلیل بیان کلام
یعنی کفروا یعنی اذنبوا ان کذبوا بتقدیر لان کذبوا و بایات الله متعلق است بکذبوا بها متعلق است بیستهزءون
خبر کانوا است وکانوا عطف است بر کذبوا وجمله ثم کان تا آخر عطف بر مضمون جمله است ای عوقبوا فی الدنیا باهلاک
ثم کان عاقبتهم السوای بجای عاقبتهم الذین اساؤا السوای بر وجه وضع مظهر بموضع مضمر آورد اشارت که مناط استحقاق
بدخلاصت تصریح کرد معنی اینست پس گفت آخر کار کسانیکه بدی کردند وکفر ورزیدند عقوبتی که بر تر آن
والمی که اکثر است یعنی عذاب نار که معدّ است وای کنایت برانکه یا گویند بسبب آنکه آیات باری تعالی را تکذیب کردند و
خبر کذب وافتری آوردند و بوده اند که استهزا میکردند و در معرض سخریه می آوردند لاجرم هلاک کشتند و
باستیصال پیوستند الله یبدؤ الخلق ثم یعیده ثم الیه ترجعون یرجعون بصیغه خطاب و غیبت خوانند
بر قرات خطاب التفات از غیبت سوی خطاب دانند وجمله الله یبدؤ الخلق با معطوف خویش تذییل است
از جمله کان عاقبة الذین اساؤا السوای معاد و بعث مفهوم شده این جمله موکد آن مفهوم آمده معنی اینست
خدای عز وجل آغاز کند خلق را و پیدا آورد ایشان و از عدم موجود کرداند پس بمیراند باز سوی حیات باز کردانند
اعادت آسانترست از بدایت کسی که در آغاز آدمی از آب آفریند آدمی خاک شده را چرا آدمی نکند پس تر از آن
سوی حسابگاه او باز کردانیده خواهد شد و بجزا و سزا خواهید پیوست و بر قرات با بصیغه خطاب ترجمه باید
کرد لفظ بان کردانیده خواهید شد باید آورد ویوم تقوم الساعة یبلس المجرمون ولم یکن لهم من شرکائهم

ثمود

حجتی

ایشان

شُفَعَاءُ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ يوم ظرفست مر يبلس را وجمله يبلس المجرمون عطفست بر الله يبدؤ الخلق ثم يعيده چه قيام ساعت عبارت از اعادت خلق وبعث ايشانست شفعاء اسم لم يكن است لهم ظرفست مستقرات خبراست لهم من شركائهم حالست از ضمير فاعل لهم عائد بر شفعاء جمله لم يكن من شركائهم شفعاء عطفست بر جمله وكانوا بشركائهم كافرين عطفست بر جمله سابق يعني ولم يكن لهم شفعاء **معنى اينست** ودر روز قيامت نوميد كردانند كافران را ونباشد مر ايشان را از شركاي ايشان شفيعان وباشند مشركان بمعبودان خويش كفر ورزنده وازيشان بيزار شوند وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ يوم تقوم الساعة يعني يبعث لحشر الناس آمد ومتضمن صفت تفريق دارند ومثبت فرق درجهة جمع بندارند جمله فاما الذين امنوا وعملوا الصالحات را باجمله كه بروي معطوفست بدو قسم تقسيم كند هر قسمي بصفتي خويش يوم ظرفست به يتفرقون يومئذ تكراراست براي تاكيد وضمير يتفرقون عائداست بر مردمان بدليل تقسيم بر مومنان وكافران جمله فاما الذين امنوا باجمله كه معطوف برويست بيان تفرقه است كذبوا وكفروا صله موصول موصول باصله مبتدا اولئك باخبر خويش خبر مبتداست جمله ويوم تقوم الساعة عطفست بيوم تقوم الساعة سابق **معنى اينست** روز قيام قيامت يعني روز بعث همه مردگانست مردمان دران روز دو فرقه اند فرقه مومنان وفرقه كافران اما فرقه كه ايمان آوردند واعمال صالحه كردند پس ايشان در باغ وبوستان شادان وخوشحال باشند واما فرقه كه كفر ورزيده اند وايات مرا ولقاي آخرت يعني بعث وحشر را منكر شدند در عذاب حاضر كرده شوند فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ فا سببيه است چه اتفاق بر شئون خدا مذكوره وقدرت امور مسطوره است سبب براي آنكه ذكر كن پاك اورا **معنى اينست** بپاكي ياد كنند واز همه نقائص منزه ومقدس دانند سبحان الله مصدر است مر فعل محذوف را اي فسبحوا الله تسبيحا حين تمسون وحين تصبحون ظرفند والحمد حالست يا معترضه است في السموات والارض ظرفست وعشيا با معطوف خويش عطف است بر حين تمسون وحين تصبحون بر في السموات والارض نبود زيراكه في السموات ظرف مكانست عطف ظرف زمان بر ظرف مكان روا نبود يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ ميت بتشديد يا خوانند وبعضي بسكون يا دانند ومعني هر دو يكي ودر معني فرق نيست وتخرجون بصيغه خطاب وغيبت معروف ومجهول برحسب اختلاف قرات آمده جمله يخرج الحي من الميت تعليل مر اثبات بعث راكه ازجمله وان كثيرا من الناس بلقاء ربهم لكافرون وازجمله ويبدؤ الخلق ثم يعيده واليه ترجعون فهم شده جمله ويحيي الارض بعد موتها عطف به يبدؤ وكذلك تخرجون تذييلست تاكيد مضمون جمله سابقه است **معنى اينست** خداي عز وجل زنده را از مرده چون آدمي از نطفه وجوزه از بيضه وناقه از سنگ بيرون آرد ومرده را از زنده چون بيضه از ماكيان اخراج ميكند وزمين را زنده كرداند بعد مردن وخاكستي وبي گياه شده ونضارت وتازگي مي رساند همچو بيرون آمدن زنده از مرده وگياه از زمين بيرون آورده خواهيد شد شما از گورها وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ اينجمله عطفست با معطوف خويش برجمله سابقه ان خلقكم من تراب يعني مصدر مرفوع المحل بابتداست ومن اياته خبر مبتداست اذا انتم اذا مفاجاة است ظرف زمانست عامل در ومعني مفاجاتست واذا مضافست سوي جمله اسميه كه بعد اوست اي فاجاكم وقت انكم بشر تنتشرون **سوال** بدين تقدير اذا ظرفيت بيرون ايد مفعول فاجاء شود **جواب** فاجاء را درين محل منزله لازم دارند اذا را مفعول بندارند اي وقع مفاجاتكم في هذا الوقت تنتشرون صفت بشر يعني جمع است انصاف او بجمع جايز بود **معنى اينست** وبعضي از ايات كمال قدرت خدا وعلامات بديع فطرت حق جل وعلا است كه شما را يعني پدر شما را از خاك آفريده وبقدرت خويش موجود كردانيد ناگاه شما آدميانيد كه پراكنده مي شويد وهر جاي براي

طلب معاش وتحصيل مصالح ميرويد وآفريدن هر يكي از تراب از جهة آنست كه آدم اصل ازان بود آفرينش او از خاك روي نمود پاك بيد پاك بيد فرزندان آدم هرچند از نطفه مخلوق گشت لكن نطفه از خاك امتزاج يافته تا آنكه گفته اند مدفن هر آدمي آنجاست كه خاك او ازان برگرفته اند وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ان خلق مرفوع المحل بر ابتداست ومن اياته خبر مبتداست لكم متعلقست بخلق من انفسكم حالست ازواجا مفعولست ومن اياته ان خلقكم من ازواجكم انفسكم ازواجا عطفست برجمله سابقه **سوال** خلقت زوجه از نفس زوج خاص آدم بود نسبت او بهمه آدميان چگونه روي نمود **جواب** اضافت اين صفات بسوي همه آدميان از باب اضافت صفت يكيست بسوي كل از قبيل فعقروها وانكم لسارقون باشد من انفسكم يعني مرفوع انفسكم دارند ومن بيانيه پندارند كه جنس آدم است ودر الفت وموانست داخلست لكم متعلقست بخلق وجعل بينكم عطفست بر خلق لكم ان في ذلك لايات لقوم يتفكرون اينجمله تذييلست وتاكيد او از جهة آنست كه اصرار كافران بر كفر واستمرار حرمان از نعمت امارات انكار ايات قدرت وعلامت اصرار بر انكار دلائل بديع نظراتست بظهور امارات انكار ووضوح علامت اصرار كفار را تنزيل بمنزله منكران مصر كرد وجمله را موكد بتوكيد آورد **معنى اينست** وبعضي از ايات قدرت وامارات فطرت آنست كه آفريده است خداي عز وجل براي شما از نفسهاي شما جفت يعني زنان كه تا ميل كنيد سوي ايشان آرام گيريد وائتلاف پذيريد بر ايشان وگردانيد ميان شما دوستي ومهرباني ايشان را دوست داريد وبصفت ومكنت ايشان مهرباني كنيد پاكو بيد بازن جوان خوب رو بطبع دوست وبر ايشان رحم آيد بدستي كه در امور مذكوره هر آينه علامات عظيم وامارات فخيم است بر قدرت خداوند وفطرت پروردگار مر قومي راكه در راه تفكر شتابند وحق را بامور تفكر وتامل دريابند مودت ورحمت ميان زن وشوي از فضل رحمانست ووقوع بغض وعداوت بجوب شيطانست وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ اينجمله عطفست برجمله سابق ان في ذلك لايات للعالمين تذييلست وعالمين بفتح لام جمع عالمست وبكسر لام جمع عالم **معنى اينست** وبعضي از ايات قدرت خدا آفريدن آسمانهاست با اين عظمت متحرك بتعلق بي ستون وآفريدن زمينست با اين بزرگي وثقيلي ساكن بر آب واختلاف زبانهاي شماست يعني حق تعالي جاري برزبانهاي شما هفتاد ودو زبان چون زبان عرب وزبان شام وزبان روم وزبان ترك وزبان هند وغيرآن ومختلف بودن رنگهاي وشكلها وصورتها هيچ شكلي بشكلي نماند وهيچ صورتي با صورتي باز نخوانند بدرستي كه در خلق آسمانها وزمين واختلاف السنه والوان هر آينه آيتيست عظام بر قدرت كردگار ذو الجلال مر جهانيان يا دانايان را وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ اينجمله عطف برجمله سابقه است ان في ذلك تا آخر تذييلست وتاكيد او درين آيت ونيز بلغا مذكوراست **معنى اينست** وبعضي از ايات قدرت خدا خفتن شماست در ليل ونهار وجستن شماست رزق را بكسب بدرستي كه درين هر آينه آيتهاست وعلامتهاست مر قومي راكه شنوند وپند پذيرند وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ وينزل صيغه مضارع معروف از باب تفعيل وافعال خوانند ومعني هر دو قرات يكي دانند يريكم البرق بحذف ان تنزيل فعل منزله مصدر بود بر طريق تسمع بالمعيدي خير من ان تراه مبتدا بود ومن اياته خبر او بود خوفا وطمعا مفعول له بتضمين مرثه يا بحذف مضاف يريكم البرق ارادة خوف وطمع با ايشان مفعول عاملند واختلاف فاعل نيايد وبشرط صحت حذف لام روي نمايد يا هر دو را يعني يقيني وطمع معني حال دارند يعني اراده وينزل من السماء ماء عطفست بر يريكم فيحيي به الارض عطفست بر ينزل ان في ذلك لايات تنزيل وتاكيد بر طريق توكيد سابقست وجمله من اياته يريكم البرق عطفست برجمله سابقه

بعضی از ایات قدرت خدا و علامات فطرت تقدس وتعالی آنست که بنماید شمارا برق در حالتی که از آزار آن می ترسید
ودر این باران طمع می دارید ودر سفر در هنگام سیر باران از ترسیدن تر شدن و سیلاب گرفتن خوف میکنید ودر
حضر طمع باران میکنید و باران از آسمان فرود آید و ما بآن باران زمین مرده را یعنی خشک شده و بی گیاه شده
را زنده میکردانیم بدرستیکه درین برق نمودن و باران فرستادن هر آینه ایاتی است عظیمه مر گروهی را که تعقل
کنند و دریابد ومن ایاته ان تقوم السماء والارض بامره ثم اذا دعاکم دعوة من الارض اذا انتم تخرجون
اذا اول برای شرط است واذا ثانی برای مفاجات وعامل در معنی مفاجات و جزای شرط هر دو است مضاف
سوی جمله اسمیه که بعد اوست یعنی اذا دعاکم الله دعوة من الارض فاجاء وقت خروجکم خرجتم برعة من
غیر توقف وتلبث وا بجمله تنزیلا منزله مصدر بود عطف است بران تقوم وان تقوم با معطوف خویش مبتدا آست
من ایاته خبر مبتدا است وجمله ومن ایاته تا آخر عطف است بر جمله سابق من در من الارض متعلق دعاکم بود
معنی اینست بعضی از ایات خدا و علامات توانائی جل وعلا قایم بودن آسمانها وزمین بامر تکوینی اوست تا
ماندن آن واین پس بیرون آمدن شما یکبار برعت چون بخواند خدای خواندنی از زمین در هنگام نشور و بگوید تمام
قوم را یا اهل القبور همه یکبارگی زنده شوند و از گورها برخیزند هیچ نفسی از ایشان نبود که زنده نشود و بسوی
حشر نرود وله من فی السموات والارض کل له قانتون من موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است له ظرف
مستقر خبر مبتدا است وجمله معطوف است بر جمله سابق کل یعنی کل واحد مبتدا است قانتون خبر مبتدا است
له متعلق است بدو جمله کل له قانتون با جمله سابقه تذییل است معنی اینست مر خدا راست هر که در
آسمانها وزمین است همه عالم علوی وسفلی ملک رب العالمین است از عالمیان تمام مر او را مطیع ومنقاد وثابت
الانقیاد ند وهو الذی یبدؤا الخلق ثم یعیده وهو اهون علیه وله المثل الاعلی فی السموات والارض وهو العزیز
الحکیم جمله وهو الذی یبدؤ الخلق عطف است بر جمله سابقه وهو اهون حالست یا عطف است بر وله المثل
الاعلی یا بر له ما فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم تذییل است معنی این ایت مشکل است زیرا که میان مقدو
مقدورات خدا در مقدوریت فرقی نیست یکی را اهون گفتن از دیگر بکدام معنی است ودر تفسیر اهون را بمعنی
هین گفته بدین وجه دفع اشکال مذکور جسته اند واین تاویل نیز مشکل است زیرا که چون نسبت لا اخلق بود
در نسبت مقدورات بقدرت حق جل وعلا فرق لازم شود مگر انکه هین را نسبت الی البلا بگویید از کلام
معنی هین کاید چونید در تفسیر وهو اهون علیه فی زعمکم تقدیر کرده اند واین نیز مشکل است زیرا که کا
کافران عبارت اهون علی الذی دانند و وقوع او منکر انند نسبت این قول سوی زعم ایشان چگونه توان کرد و
درین کلام قیل فی زعمکم چنوع توان آورد مگر انکه جمله اهون زیادت کنند تقدیر کلام وهو اهون علیکم فهو
اهون علیه زعمکم گویید درین جمله علیه از اهون موخر است ودر سورت مریم علیه هین بتقدیم علیه
آورد ترجیحست وتقدیم وتاخیر بر چه مبنی است معنی اینست واو آنست که آغاز کند و در فنا افکند بی وجود
او را باز گرداند پس گردانیدن هین است بر دان آغاز بر نسبت قدرت او میان اعادت وابتدا فرق نیست در
نسبت مقدورات سوی قدرت کامله فرق کردن بی معنی است مر خدا راست صفتی که اعلی است یعنی صفت و
وحدانیت وانفراد در الوهیت صفت عظیم است و بعضی گویند قدرت کامل شامل که هیچ کسی از مقدورات او
بیرون نرود واو عزیز است قوی است غالب است هر چه خواهد کند حکیم است همه کار و کفتار بحکمت بود آفرید
و زنده گردانیدن و میرانیدن و فنا رسانیدن میتواند و بحکمت و بعث بعد الموت اراده فیض نعمت با مثبت عقوبت
است ضرب لکم مثلا من انفسکم هل لکم من ما ملکت ایمانکم من شرکاء فیما رزقناکم فانتم فیه سواء تخافو
نهم کخیفتکم انفسکم کذلک نفصل الایات لقوم یعقلون ایات در نکوهش کافران بود اینجمله متضمن ضرب
المثل بر حکم الامثال مصابیح الاقوال بر وجه تذییل است من در من انفسکم ودر هل لکم مما ملکت برای تبعیض آ

که ظرف مستقر است واستفهام برای تقریر یعنی حمل مخاطب با قرار جمله بیان ضرب من در شرکاء زائده است شرکاء
مبتدا است لکم خبر مبتدا است فیما رزقناکم ظرف مر شرکاء را خطاب فانتم فیه سواء مر ملک وممالیک ضمیر فیه عائد است
بر مما رزقناکم تخافونهم حالت از فاعل سواء بر ضمیر مستقر است یعنی تخافون با استبداد التصرف دونهم کخیفتکم
من امثالکم انفسکم من الشرکاء الاحرار کذلک صفة مصدر محذوف ای مثل هذا التبیین المؤید بضرب هذا المثل اذ الا
مصابیح الاقوال معنی اینست بدید آورد برای شما خدای عز وجل مثلی باز خود از نفسهای شما ای مشرکان هستند
مر شما را ومما لیک شرکا در انچه روزی کرده ام از مال و منال و جاه ودستگاه بدین صفت شما را از جهت شرکت در تصرف
بدین باشد بغیر رضای ایشان با ستبداد التصرف از ملامت ایشان همچو ترسیدن شما شرکای که همچو نفسها از احرار کانت
ومعلوم است که این معاینه شریک کردن بندکان با خویش روا ندارند بندکان برترند بندکان آفریده من از
بندکان خریده شما ان بندکان خریده در بندکی برترند با من شریک چگونه شوند بیان کرد اینچنین وبدین طریق
بیان میکنم وایات مر توضیح وتشریح میکنم حجت و برهان برای قومی که دریابند و بسوی معرفت حق شتابندی آرم
ضرب امثال از دریافتن اقرار دم زنند بل اتبع الذین ظلموا اهواءهم بغیر علم فمن یهدی من اضل الله وما لهم
من ناصرین این اضراب از مضمون کلام سابق است ای سبق الله شریک بل اتبع الذین ظلموا ای بظلم عظیم بغیر علم حالت ای
اتبعوا اهواءهم جاهلین فا در فمن یهدی سببیه است من استفهامیه واستفهام برای انکار است وانکار مذکور
سبب اتباع ایشان هوا را است ومن در اضل الله موصول است موصول با صله خویش مفعول یهدی است وضمیر صله
محذوفست ای من اضله الله ناصرین اسم مای نافیه است من در وی زائده است لهم خبر است وجمله حالست
معنی اینست خدای را شریکی نیست بلکه تابع شده اند هواهای خویش را آنانکه ظلم کرده اند یعنی ظلم شرک آورده اند
پس کیست که راه نماید و بمقصد رساند کسی را که خدای عز وجل او را گمراه کرده است یعنی در روی حق ضلال کرد ودر گراهی
افکند و نیستند مر ایشان را یاری دهندکان و بر راه راست آورندکان که ایشان را نجات رساند و از عذاب رهاند
فاقم وجهک للدین حنیفا فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم ولکن اکثر
الناس لا یعلمون فا در فاقم سببیه است حنیفا حالت از فاعل اقم فطرة الله منصوبست بر اغرا بتقدیر الزام لخلق
الله ظرف مستقر خبر است برای تبدیل حاصل لخلق الله متعلق بتبدیل نیست واگر نه مضارع مضاف بنود بر طریق
حافظا القران منصوب شود ذلک مبتدا است الدین خبر است القیم صفت است اینجمله معترضه است برای مدح
دین ولکن اکثر الناس لا یعلمون جمله اشراکست معنی اینست پس راست کن روی خود را و براستی متوجه کردان
بی انحراف سوی دین راست وحب برای دین خدای عز وجل لازم گیر صفتی را که خدای مردمان را بدان صفت آفریده
ودین را که در روز میثاق بنی ادم را با الست بربکم اقرار کنانیده در حادثه توکه حقیقی مسلمانان باکی کدورات خالی
ایشان همه عهد کردند بلی انت ربنا گفتند همه دین عهد زاده می شوند ومعنی ما من مولود یولد علی الفطرة ثم ابواه
یهودانه وینصرانه ویمجسانه تبدیل نیست مر آفرینش خدا را یعنی دینی را که خدای بران آفریده است شما را او
این نفی در معنی نهی است یعنی دین خدا را بدل میکنید وعهد ومیثاق رای شکنید از دین یعنی توحید خدای ومنا
طریق هدی دین راست واستوار است باختیار والزام سزاوار است لکن اکثر مردمان دین را نمی دانند و عهد
را بی نمی رسانند الیه واتقوه واقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین من الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعا
کل حزب بما لدیهم فرحون منیبین حالت از فاعل الزموا مقدر که ناصب فطرة الله است یا منصوبست بتقدیر
کونوا بدلیل ولا تکونوا من المشرکین واتقوه با معطوفات خویش عطف است بر الزموا یا عطف است بر اقم وجهک
که امر مر پیغامبر راست من الذین فرقوا دینهم که صله و موصولست کل حزب بما لدیهم متعلق است بفرحون
معنی اینست الزام گیرید دین خدای را که در حالتی که سوی او بازگردید واز خدای بترسید واز عذاب بپرهیزید
نمازها بر پای دارید وهمه را با وقات آن آرید ومباشید از مشرکان واز کسانیکه دین خود را پراکنده کردند و

امثال

بعث

منیبین

عبارت بی ه

گروههای مختلف گشتند و تابع مشرکان شدند و از راه دین حق باز ماندند هر یکی گروهی از ایشان بدانچه
بنزدیک ایشانست شاد اند و بمذهب باطل که اختیار کرده اند بر با اند وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ
مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ
تَعْلَمُونَ منيبين حالست از فاعل دعوا الله و جمله دعوا الله جزای اذا است اذا در ثم اذا اذاقهم شرطیه است
رحمة مفعول اذاقست تشبیه رحمة بمطعوم و مطبوع و اثبات اذاقت بر سبیل تخییلات و منه حالست
از رحمة از جهة نکارت ذو الحال مقدم شده و اذا فریق منهم بربهم مفاجاتست و عاملش و معنی مفاجات ای اذاقهم
حسن رحمة فاجاء اشراک فریق منهم بربهم شرطیه یعنی و اذا مس الناس رحمة جزای شرطیه که معطوف بر وست حکایت
دیگرست از حکایات کافران و شکایت دیگرست از شکایات ایشان متصل گشت بشکایت سابقه لام در لیکفروا لام کی است
متعلق باذاقهم و بعضی لام امر دارند و امر تمتعوا برای توبیخ و تهدید بند ارند بما آتیناهم متعلق است بلیکفروا
و در ذکر فتمتعوا بعد ذکر لیکفروا التفات از غیبت بسوی خطابست فسوف تعلمون قرینه ارادت توبیخ است از امر
تمتعوا بر طریق مبیعلم قرینه ما یلی معنی آیت چون برسد مردمان را زیانی و فقر خدای را بخوانند و عاجزی و
زاری کنند در حالتی که سوی او باز گردنده اند و توبه کننده اند پس چون بچشاند ایشان را از خویش رحمتی ناگاه فریقی از
ایشان شرک می آرند و کفر میورزند و بدانچه داده ام ایشان را کفر ورزند و ناسپاسی کنند و برخورداری میبرند پس
زود خواهند دانست که چه سزا یافت و بکدام عقوبت شتافت أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ
يُشْرِكُونَ ام منقطعه بمعنی بل است و با معنی همزه برای انکارست و جمله عطفست بر جمله کل حزب بما لدیهم فرحون
و بعضی مفسران عطف بر مقدر داشته اند کلام بتقدیر یفعلون الحجة من ارتهم ام انزلنا علیهم سلطانا بنده اشته
اند لکن چون عطف این جمله کل حزب بما لدیهم فرحون که مذکورست سائغ بود بتقدیر محذوف حاجت نباشد اگر
سلطانا رسول مراد دارند تکلم بر حقیقت بندارند و اگر کتاب و حجت مراد باشد تکلم مجاز بود و جمله بر هر دو وجه
عطفست بر ام انزلنا علیهم سلطانا بما کانوا به یشرکون متعلق است بیتکلم بکونهم مشرکین بندارند معنی آیت
آیا خود فرستادیم بر ایشان کتابی یا رسولی پس آن کتاب یا رسول تکلم میکند بدرستی آورده ایشان را گویند شرک می آرند
شریک خدای می بندارند و معلومست که هیچ یکی از ایشان نیست پس دعوی ایشان بی معنی است وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ
رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ این جمله شکایت دیگرست متصلا
بشکایات سابقه اذا شرطیه است آثار رحمة را بمطعومات تشبیه کرد اذاقت که ملایم اوست آورد و چون آثار رحمة
کثیر الوقوع بود استعمال اذا و صیغه ماضی در شرطیه روی نمود اذا در اذا هم یقنطون مفاجات دارند و معنی مفاجات
عاملش را اذا بندارند معنی آیت چون بچشانیم مردمان را رحمتی فراخی و ارزانی و امنیتی و صحتی و شادمانی
شادمان گردند و خوش باشند و اگر برسد ایشان را بدی عیش و گرانی نرخ و خوف مرض و اندوه و غم نومید شوند
و قنوط ورزند أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ استفهام
برای انکارست و انکار این جمله برای توبیخ دیگرست مر کافران را مقررست مر سائر توبیخات ایشان را جمله
ان فی ذلک تذییلست اصرار کافران بر کفر و دوام ایشان بر ناشناخت شکر امارت آنست که ایشان امارت قدرت را
منکرانند و بر انکار آن مصرانند بر وضوح امارات انکار و ظهور علامات اصرار جمله تاکید کرد و موکد بتاکید
آورد معنی آیت آیا نمی دانند بدرستی که خدای فراخ رزق و تنگ گرداند برای هر که خواهد بدرستی که این
فراخ رزق و تنگ گردانیدن هر آینه آیتیست بر اثبات قدرت خدای و علامات کمال توانای حق جل و علا مر قومی را
که ایمان صفات میکردند و بچون او را تصدیق می دارند فَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ
لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ فا سببیه است چون بالاجمله وان تصبهم سیئة بما قدمت ایدیهم
ذکر کرد و ارتکاب معاصی و تباهی را از اسباب تنگی رزق و موجبات رنج و عنا آورد ذکر مذکور سبب شادکی و موجب

بطعوم

فراخی رزق

فراخی رزق و ایمان غنا و دافعات آفات بر تاکید و ایشان را بران آگاهی دهد و جمله ذلک خیر للذین یریدون وجه
الله تذییلست اولئک هم المفلحون عطفست بر و معنی آیت پس بده خویشاوندان را حق او و صله رحم بجای آر
رزق فراخ گردد عمر دراز شود در حدیث آمده است من سره ان الله بسط الرزق و ینسأ فی اثره فلیصل رحمه و مسکین و ابن
السبیل و انا بر حکم الصدقة ترد البلاء رنج و عنا برود و آفت مرتفع شود انکار یعنی حق اقربا دادن و صله رحم نهادن
و بر مسکین و ابن السبیل تصدق کرد و شکر بسیار بجا آوردن بهترست مر کسانی را که رضای خدای عز و جل خواهد و
ایشان همه در فلاح اند وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبًا لِيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ
وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ ایت یربو بصیغه غائب واحد و نصب واو بلام و ضم جمع مخاطب بکون واو
خوانده و معنی بر حسب اختلاف قرات مختلف دانند و ایت سابق اسباب فراخی رزق و رفع آفات و بلا از خلق در بیان
آورد در این ایت ربوا که بعضی مردمان سبب فراخی رزق و افزونی مال دانند نکوهش کرد و ما آتیتم موصول با صله خود
مبتداست متضمن معنی شرطست من ربوا بیان ماست لام در لیربوا بمعنی کیست متعلق باتیتم است فلا یربوا جمله
خبر مبتداست من زکوة بیان ماست تریدون بر وجه الله حالست از فاعل آتیتم فاولئک مبتدای اولست هم ضمیر فصل
است المضعفون خبر مبتداست و جمله و ما آتیتم من زکوة تا آخر عطفست بر جمله سابق فاولئک هم المضعفون
این خطاب سوی غیبت برای اظهار فضل عظیم بر سبیل تعمیم تا مخصوص بیک فریق نبود سائل بر حاضران و غائبانست اگر
فهو ابوه اولئک هم المضعفون مقدر باید ربط میان مبتدا و خبر حیثیت مضعفون اسم فاعلست یعنی ذوو اضعاف اجر
لتربیدون یعنی ذو بار ربوا گویند معنی آیت و آنچه می دهید از ربا تا بیفزاید از آن مال یا گویند بیفزایید شما
در مال مردمان پس نیفزاید و مبارک نباید در اموال ربوا چنانچه در بیع و شری بیفزاید در ربا و قرض فصلی برای صله
روی نماید ربوا سبب نقصان مال شود و موجب تلف گردد و آنچه بدهید از زکوة بیفزاید در مال که بجوید برای رضای
خدا پس دهندگان مذکور ایشانند صاحب اضعاف بندگان و اضعاف اجرای بندگان در تفسیر آورده اند که
اگر بر کسی هدیه بفرستند و قصد زیادت مکافات کند این قصد حلال باشد که این ذکر مهدی تا مهدی زیادت
مکافات باشد مبارک نبود اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكُمْ
مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ این جمله توبیخ دیگرست مر کافران را و مقررست مر سائر
توبیخات ایشان را من در من ذلکم برای تبعیضست جار و مجرور مفعولست مر یفعل را من شیء ظرف مستقرست
مستعمل بر استفهام شده موصول یعنی من یفعل من ذلکم فاعل او آمده با صله و موصول مذکور مرفوع المحل بر
ابتداست من شرکائکم خبر مبتداست استفهام برای انکارست یا برای تقریرست بمعنی حمل مخاطب بر اقرارست
جمله استفهامیه یا اسمیه معترضه است متضمن الزام کفرست سبحانه و تعالی تا آخر تذییلست معنی آیت
خدای آنست که شما را آفریده و جان داده است و رزق شما تعیین فرموده است پس می میراند شما را پس خواهد زنده
گردانید هست از شرکای شما کسی که بعضی از آن ذکر کردیم از افعال خدا پاکست و برتر است از اشراک مشرکان
و از آنچه ایشان را با او شریک میکردانند ایشان ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ
بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ لیذیقهم بصیغه غائب و متکلم خوانند و معنی بر حسب آن دانند این جمله
شکایت دیگرست از شکایات کافران و نکوهش دیگرست از نکوهشهای ایشان لعلهم یرجعون بمعنی لکی یرجعوا
متعلقست بر لیذیقهم معنی آیت پیدا شد بشومی ارتکاب معاصی و اکتساب مناهی فساد در خشکی
با امساک امطار و وقوع قحط بعلت حبوب و غار و در بحر بمخالفت ریاح و خطا کرده مداح و دهکه کوه
پیدا آمدن ماهی با شکوه تا بچشاند خدا یا بچشانیم علی اختلاف القرائتین عقوبت بعضی چیزی که اکتساب کرده اند
و مضرت بعضی چیزی که بکسب خویش بظهور آورده اند تا باز گردند و تائب شوند قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا
كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ این جمله از روی معنی موکد جمله سابقه است برای

نمودار هلاک عاصیان و مستاصل شدن کافران تا کافران حاضر از گذشتگان عبرت گیرند و پند و نصیحت
پذیرند کان اکثرهم مشرکین جمله حالت بر تقدیر قد بر طریق قد جاکم حضرت صدر ودرم **معنی ایت**
بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم مر کافران را که در زمین سیر کنید پس عاقبة کار کسانیکه پیش از شما بوده اند بنگرید
که چگونه کرده اند و در خویش چه حال آورده اند درین حال که اکثر ایشان مشرکان بودند بمقتضای شقاوت
کفران نمودند چه عمل داشتند و چه جزا یافتند فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ
لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ فا سببیة است ان یاتی ظرفست مر اقم را لا مرد له من الله صفت است مر یوم را
من الله متعلق است بیاتی مجرد که مصدر است یومئذ. یصدعون ای یتصدعون یعنی یتفرقون فریق فی الجنة و فریق
فی السعیر لقوله یوم الساعة یوم یتفرقون **معنی ایت** پس راست دار روی خویش را برای دین استوار کامل دارد
از خدا باید و یکبارگی جهان و جهانیان را روی آن روز مردمان متفرق شوند فریقی در بهشت و فریقی در دوزخ
روند مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ جمله من کفر فعلیه کفره مستانفه است
در جواب ما شانهم و مراد از یمهدون بر وجه تمثیل تعملون بود که عمل معد برای نیک درجات جنان است و
انتفاع بران است بتمهید فراشی برای استراحت می ماند ای و من عمل صالحا فلانفسهم یعملون و تقدیم جار و مجرور
یعنی علیه و فلانفسهم برای حصر است ای علیه کفره لا غیره و لانفسهم یمهدون لا لغیرهم **معنی ایت** هر که کافر شود
و کفر اختیار کند پس بروی است بر غیر او مضرت نیست و کسانیکه عمل صالح کنند و دم نیکوکاری زنند پس ایشان
برای نفسهای خویش میکنند و تمهید برای خود میسازند و فراشی خوابگاه برای استراحت بگسترانند یعنی عمل
نیک که بران می ماندی آرند و در کاری که معد برای نفع ایشانست می کارند لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ لام در لیجزی لام کی است متعلق است بیمهدون موصول با صله
مفعول لیجزی است من فضله متعلق است به لیجزی الذین امنوا و عملوا الصالحات وضع مظهر موضع مضمر
برای تصریح بمناط جزا انه لا یحب الکافرین کنایت است از انه یحب للمومنین این جمله باعتبار معنی مکنی عنه تذییل
لیجزی بود تاکید او از جهة تقدیم ملوح بود **معنی ایت** روز قیامت مردمان متفرق گردند تا جزای دهد
خدای از فضل خویش کسانیکه ایمان آورده اند و عمل صالحه کردند یا گویند صالحان بکردند اعمال صالحه می
نماید که برای استراحت خویش خوابگاه راست میکنند تا جزای دهد خدای ایشان را بدرستی که خدای دوست ندارد
کافران را مومنان را دوست میدارد فضل خویش بر ایشان می گمارد لاجرم مومنان مخصوص بجزای نیک شوند
و مکرم بثواب گردند وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ بِأَمْرِهِ
وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ان یرسل الریاح مبتدا است مبشرات حال از ریاح است و لیذیقکم
لیذیقکم با معطوفات خویش عطف است بر مضمون مبشرات ای لیبشرکم و لیذیقکم من رحمته و لعلکم تشکرون
یعنی لکی تشکروا متعلقات بر لیذیقکم این جمله متصل بجمله الله الذی خلقکم است و متضمن ایات که کافران
ازان غافلند و از شناختن آن جاهلند **معنی ایت** و بعضی از دلائل قدرت خدا و علامات فطرت حق جل
و علا آنست که بادها فرستد بشارت دهنده بامر او بشارات برساند و تا خدای شما را از فیض رحمت خویش بچشاند
یعنی از منافع آن و کشتی بر آب بفرمان او روان گردد و تا بجویید شما بران کشتی رزق را از فضل خدای و تا شکران نعمت
بجای آرید و سپاس حق سبحانه و تعالی بگذارید وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ ولقد ارسلنا جواب قسم محذوفست ای نقسم لقد ارسلنا و
جمله قسمیه متصل است بجمله سابقه که در تکویم کافران بود بر سبیل ایمان وارد ند فجاءتهم بالبینات عطف است
بر ارسلنا و در فانتقمنا فصیحه است معطوف علیه محذوفست ای فامنت بهم بعض فانتقمنا نصر المومنین اسم کان
است حقا علینا خبر او ست جمله وکان حقا علینا نصر المومنین عطف است بر فانتقمنا **معنی ایت** و بدرستی

فراشی

علینا نصر

که فرستادیم

که فرستادیم ما پیش از تو ای محمد صلی الله علیه وسلم پیغامبران را سوی گروه ایشان پس بعضی گرویدند و بعضی کفر
ورزیدند پس انتقام کردیم از مجرمان و بوده است از روی فضل و کرم حق واجب بر ما و یاری دادن مومنان **سوال**
ازین ایت تحقق نصر مومنان لازم است و از آیت وان ینصرکم الله فلا غالب لکم وان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من
بعده کلام تردد روی می نماید وجه توفیق چه بود و رفع معارضه بچه شود **جواب** توان بود که این ایت در
حق مومنان که عدد ایشان بدوازده برسد و اتفاق ایشان بریک سخن بود یعنی اعدای کافر اسلام خواهند و همه منتظر
امر جویند ایشان البته منصور نبوند و کفار پیش ایشان مقهور شوند چنانچه در حدیث آمده اثنا عشر الفا من المسلمین
ان یغلبوا اذا کانت کلمتهم واحدة و در کتب آورده و از کافران ده چند بسیار باشند مسلمانان را فرار روا نبود و اگر
مسلمانان دوازده هزار یکدل باشند و اتفاق ایشان بر اعدا کلمه اسلام بود مسلمانان مذکور هزار مغلوب نشوند البته
نصرت یابند و اگر اتفاق ایشان بر اعدای کلمه اسلام بود مسلمانان مذکور هزار مغلوب نشوند کفار عالم جمع شوند ایشان
را اگر یعنی روا باشد تحقق وعده نصرت در حق این مومنانست و تردد در نصرت در حق کسانی است که عدد ایشان فرو تر
از ایشانست اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسَفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ
خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ این جمله دیگر است در ثنای خدا و نکوهش مدعیان
شرکا والله مرفوع بر مبتدا است موصول با صله خبر مبتدا است فتثیر عطف است بر یرسل فیبسطه کیف حالست از مفعول
یشاء ای ماله تا نیا علی کیفیات کسفا بکون سین و فتح کاف جمع است مر کسف را یعنی قطعه الودق مفعول تری است من
خلاله مفعول دوم است جمله تری عطف است بر جمله سابقه اذا شرطیه است موصول با صله مفعول اصاب است
و جمله اصاب شرط است اذا در اذا هم برای مفاجات است معنی مفاجاة عامل است بروای فاجاوقت استبشارهم جمله
عطف است بر جمله سابقه **معنی ایت** خدا آنست که فرستاد بادها را یعنی جنوب و شمال و دبور و صبا را پس انگیزد
بادهای مذکور ابر را پس بگستراند خدای ابر را بر سمت آسمان بر کیفیتی که بخواهد در تمام هوا از مشرق تا بمغرب برساند
یا مخصوص ببعضی امکنه و بلاد گرداند گاهی پاره پاره کند بر داشت ابر منتشر کند که بینی باران بیرون می آید از درون
آن پس چون خدای عز وجل باران برساند کسان را از بندگان خویش که ایشان را رسانیدن آن خواهد ناگاه ایشان
شادمان میشوند چنانچه مردمان از شادمانی در شهرهای ایشان می بکردند وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ
قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ ان مخففه از مثقله است و لام در لمبلسین میان مخففه و نافیه فارقه است ان ینزل یعنی ان ینزل
الطر مضاف الیه است من قبله مکرر است برای تاکید لمبلسین خبر کانوا است و این جمله تذییل است چه از مفاجات
استبشار که مضمون جمله سابقه است مفهوم بود بدین جمله تاکید مفهوم مذکور روی نمود **معنی ایت** بدرستی
که بودند پیش از نزول باران ناامید از نزول آن فَانْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَٰلِكَ
لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فا سببیه است جمله بر وجه تفریع و نسبت آمده آثار بصیغه جمع و اثر بصیغه مفرد
خوانند و معنی بر حسب آن دانند جمله کیف یحیی الارض بیان اثر رحمة است ان فی ذلک تا آخر تذییل است و تاکید او از
جهة رد انکار منکران بعث است و جمله وهو علی کل شیء قدیر تذییل دیگر است که ذکر قدرت بر همه چیز مشتمل است
ذکر قدرت بر بعث از جمله سابقه مفهوم شده بود ذکر این جمله تاکید آن مفهوم باشد **معنی ایت** پس بنگر سوی
آثار رحمة یا گویند سوی اثر رحمة خدای چگونه زنده میکند خدای بعد موت زمین مرده را بر رویانیدن اشجار و پیدا
آوردن حبوب و ثمار بدرستی که زنده کننده زمین هر آینه زنده کننده مردگانست شک نیست که قادر بدین است
و او بر همه چیزها توانا است همه ممکنات مقدور حق سبحانه و تعالی است وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا
مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ لام موطیه قسم است از روی ظاهر جواب قسم است و بمعنی جواب شرط است ظلوا از افعال ناقصه
یکفرون خبر لظلوا و این جمله عطف است بر جمله الله الذی یرسل الریاح تا آخر **معنی ایت** و بگویند یاد کنیم
هر آینه اگر بفرستیم بادی گرم یا سرد کشت را خراب کند و درختی و هلاک افکند پس ببینند کشت را متغیر گشته و از

سبزی بزردی پیوسته یا به بیند ابر زرد شده و در خشکی و بی آبی آمده که ابر زرد نبارد و طبیعت باریدن ندارد
البته نابت بر کفر کردند و در کافری رسوخ ورزند عبرت نگیرند و در بلا صبر نکنند و دل بر عاجزی و بندگی نگمارند و
قدرت و صنعت یفعل الله ما یشاء در خاطر نیارند در شان کافران صفت ذمیمه ذکر کرد و بی وجه نکایت در بیان آورد
یکی آنکه در هنگام خشکی مطر ناامید شوند در راه رجا رحمت نروند دوم آنکه در وقت فیض مطر از شدن نبات و شجر
شادمان شوند و ایمنی و بی غم گردند و دل بر بندگی نیارند و شکر نعمت بر زبان ندارند سوم آنکه چون کشت و باغ
بعد از تازگی بباد گرم یا سرد مرده شود و گیاهها سبز زرد گردد یا ابرها را زرد بینند خشکی و بی آبی او را در یابند روی
نعمت را دانند در راه ناخشنودی و کافری رانند صبر در اپشو انسارند و با عاجزی نپردازند فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا
تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ وَمَا أَنتَ بِهَادِي الْعُمْيِ عَن ضَلَالَتِهِمْ إِن تُسْمِعُ إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُم
مُسْلِمُونَ در جمله سابقه ذکر آیات وحدانیت کرد و روی سر ایمان نیاوردن کافران آورد جمله لا یسمعون الآیات
مفهوم گشت بجمله فانک لا تسمع الموتی که دلیلاست بران مفهوم بذکر پیوست وجوه کافران در ناقابلیت پند چون
مردگانند و در ناشنیدن آن همچو کرانند اهتمام پیغامبر صلی الله علیه وسلم در هدایت ایشان امارت دعوی شنیدن
و بر انکار شنیده بود بظهور امارت انکار تاکید فانک لا تسمع الموتی سائغ باشد اذا ولوا ظرف مر لا تسمع را مدبرین
حالست از فاعل ولوا و ما انت بهادی العمی عطف است بر جمله سابقه عن ضلالتهم متعلق بهادی العمی و ان در ان
تسمع نافیه جمله موکده است مر مضمون جمله سابقه را فهم مسلمون تعلیلاست مر مضمون استثنای مذکور را ای
تسمع من یومن بآیاتنا لانهم منقادون اعلام الله و معترفون باحکام الله **معنی ابیت** ایشان آیات وحدانیت
می شنوند و بتوحید می گروند زیرا که تو نتوانی که مردگان را شنوانی کفار مردگانند پند گویان ایشان را شنوا نیدن
نتوانند و نتوانی کران را شنوانیدن آواز خواندن قران و ذکر آن چون روی گردانند در ان حال که پشت دهنده اند
سوال کران آواز نشنوند خواه رو آرند و خواه پشت دهند تقیید اذا ولوا مدبرین برای چیست آوردن
آن بر چه مبنی است **جواب** اصم چون سوی داعی بیند شاید کلام او که مبنی بر مذمت و جفا یا مناسب رحم و
رضاست فهم کند و بقدر فهم دم شنوای زند اما در پشت دادن این مقدار ادراک نیز نبود و این قدر احساس نیز
حاصل نشود و نه تو راه نماینده کوران و باز دارنده از گمراهی ایشان چه نشانی که تو گوی نبینند بر راستی راه آگاه نشوند
نشنوانی مگر کسانی را که بآیات ما ایمان آرند زیرا که ایشان باعلام منقادند و باحکام اعتراف دارند اللَّهُ الَّذِي
خَلَقَكُم مِّن ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ ضعف بضم ضاد و فتح آن
خوانند و معنی یکی دانند این جمله نیز منتظم ثنای خدای عز و جل است بر نکوهش کافران که بر دو می گروند مشتمل است
و جمله یخلق ما یشاء تذییلاست متضمن تاکید مفهوم است **معنی ابیت** خدای آنست که آفرید شما را از نطفه ع
ضعیف پس گردانید از پس ضعف قوه و از پس قوت جوانی ضعف پیری و فرتوتی و ناتوانی و آفریند هرچه خواهد
و پیدا آرد هر چیزی را که اراده نماید او داناست همه چیزها را داننده قادر است همه چیزی تواند ضعیف را بقوت
رساند قوی را ضعیف گرداند وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَٰلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ جمله دیگر
بیان کذب کافران با ترهیب قیامت بیهوشی و مدهوشی شده در اصل ساعة معهوده بود غالب بر ساعة قیام قیامة
آمد علم قیامت گشت بر طریق النجم که بر ثریا غالب آمده بر وجه غلبه بعلمیت پیوست و میان الساعة و ساعة
تجنیس مماثلهاست در المجرمون و قو نکته موصول بجواب قسم که بعد اوست دانند و یوم تقوم الساعة ظرف
یقسم المجرمون است ما لبثوا غیر ساعة جواب قسم است جمله کذلک کانوا یوفکون تذییلاست **معنی ابیت**
در روز قیامت مجرمان سوگند خورند که در دنیا یا در گور غیر ساعة درنگ نکرده اند مثل این صرف یعنی کافران را
عذر آوردن خواسته شود از ایشان خشنود نشوند یعنی ایشان را عذر خواهی و رضاجوی نیارند و اگر عذر کنند مسموع
و مقبول ندارند وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِن جِئْتَهُم بِآيَةٍ لَّيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنتُمْ

إِلَّا مُبْطِلُونَ لام در جواب قسم محذوفست و این جمله بر طریق بر نسق است در جمع امور عجیبه که درین صورت یاد رفت قران بیان
پیوسته و بتصریح و ترجیح مبین گشته لام در ولئن جئتهم موطئه است مر قسم را بر شرط در آمده لیقولن از روی لفظ جواب
قسم آمده و از روی معنی جزای شرط شده ان انتم الا مبطلون مقولست مر لیقولن را **معنی ابیت** و هر آینه بدرستی که بیان
آورده ایم برای مردمان درین قران از هر شانی عجیب و بیانی بدیع غریب و سوگند یاد میکنم هر آینه اگر بیاری برایشان
آیتی عظیم و علامتی فخیم هر آینه بگویند آنانکه کافر شده اند نه اید شما مگر مبطلان آن بدکاران حق را باطل خوانند و صدق را
کذب دانند كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ كذلك
صفت مصدر محذوفست و ذلک اشارتست بر صفت کسانیکه در هنگام آوردن پیغامبر صلی الله علیه وسلم انزال ان انتم الا
مبطلون گویند و راه تحقیق و تصدیق نجویند ای مبطعا مثل طبع هولاء الکفره یطبع الله علی قلوب الجهال الضلال الذین
علم الله اختیارهم الضلال فاء در فاصبر سببیه است و ان وعد الله حق معللست تاکید او بتقدیم ملوح است جمله
ولا یستخفنک الذین تاکید بتقیله یا بخفیفه علی اختلاف القرائتین عطفست بر فاصبر للذین لا یوقنون موصول با صله فاعل
مر لا یستخفنک را **معنی ابیت** چنانچه مهر کردیم و بد انسته ایم کافران مذکور را که در هنگام آوردن آیات ترا و
مسلمانان را باطل خوانند و محققان را محض مبطل دانند مهر کند خدای دلهای کسانیکه علم ندارند و دل بمعرفت حق نمی
گمارند پس صبر کن بر ناگرویدن کافران و آزاری و جفای ایشان بدرستی که خدای یاری دادن مومنان و غالب گردانیدن
دین اسلام بر همه ادیان حق است و صدقست و شناسد انرا که در شتابی خواهش عذاب کند و بسرعت طلب عقاب نماید
و آنان را که ایمان ندارند و دل بر دریافتن صواب و صدق نمی گمارند بدانکه در خاتمت این سورت این املوح
قران کرد و اشتمال او بر همه حلی عجیب و احتوای او هر شی بدیع و غریب آورد معلوم است که هیچ بیانی بالاتر از ان
نبود و هیچ شانی برتر از ان نباشد پس از ان ذکر کرد که کافران با اینچنین بیانی نمیگروند و در ره تصدیق آن نمی روند
و اینچنین حق را باطل میدانند و اینچنین صدق را کذب میخوانند شک نیست که نادانی کافران بنهایت رسیده و بی انصافی
ایشان بکمال انجامیده بعد از ان امر صبر بر جفای ایشان و بر تحمل ایذای کافران آورد صبر بر اینچنین جفای نهایت صبر بود
و تحمل بر اینچنین عنای غایت تحمل باشد بعد از ان گفت که وعده نصر مومنان حقست خبر غالب آمدن ایشان صدق
در آخر کار مومنان دین اسلام بر جمله ادیان روی خواهد نمود معلوم است اینچنین نصر بر اینچنین کفر مرده و جمله
زده نصری بمنتها رسید بود و غلبه دین اسلام بر جمله ادیان بر کمال و تمام انجامیده باشد باز پیغامبر را صلی الله علیه وسلم
بانهایت آزار دل و غایت مشاهده صنع باطل از سنگی بر دعای هلاک و فنا و دل کاری در تلون و تری باز داشت و برگردن
باری صبر و تانی و نسبت بردبار حکم و تحمل کاشت شبهه نیست که برداشتن دل که بانواع آزاری است در نهایت صعوبت
و غایت دشواری است و یقین است که ختم سورت بدین امور که هر یکی در نوع خویش و اهل با جلا قضااست از باب حسن
مقطع و لطافت منتهاست دلیل بر انقطاع کلام و دلیل بر کمال اتمام است والله اعلم بالارادته واهب الرشاد والارشاد
لا اله الا هو ربی توکلی علیه و هو حسبی **سورة لقمان** سی و نه آیتست بعضی سی و چهار آیه گفته اند پانصد و چهار و
هشت کلماتست دو هزار و صد و دو حرفست و نظم سورة لقمان با سورت روم آنست در هر دو بیان توحید است و
بیان حقیقت رسول و حقیت قران مجید است و بدانکه سورت بحروف مقطعات و مدح قران مجید افتتاح کرد بعد
مذمت کسانیکه با وجود اینچنین کلامی مشغول لهو و لعب شوند و از آیات قران اعراض کنند در بیان آورد بعده
جمله و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم که در مذمت کافرانست مذکور گشت و جمله و من الناس من یشتری لهو
الحدیث بدان معطوف گشت بعده چند جمله دیگر در نکوهش کافران و تشنیعات ایشان بذکر پیوست بعده کلام
را با جمله یا ایها الناس اتقوا ربکم واخشوا یوما الآیه که متضمن روز قیامت است قطع طمع کافران از نفع کرده برسر
و بدان که مسلمان شوند و بدولت اسلام بپیوندند رسانید و سورت را بذکر قیامت و موت که منتهای کارات برد ختم
تذنیب منتهی گردانید و شک نیست که جملهای که از یک باب اگر مقاصد آن متغایر بود از جهة اتحاد میان ایشان

ایباط باشد اگر مقصود همه یکی است هر یکی مقصود کلی مقرر دیگری است معترضاتی که در میانه جمله مذکور آمده میان ع
کلامهای متصل واقع شود جمله دیگر از هر نوع در محلهای که بباید بمشیة الله وعونه وبیان آن روی غاید والله اعلم
بالصواب والیه المرجع والماب بسم الله الرحمن الرحیم الم تا دیل الم ومحل اعراب آن در سورة بقره گذشته
وبتوضیح وتشریح پیوسته تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ تلک خبر مبتدا است الحکیم صفت کتاب است سوال حکیم صفت خدا
بود توصیف کتاب بر وبر چه وجه باشد جواب بر وجه مجاز بر طریق نهر فی عیشه راضیة دارند یا حکیم بمعنی محکم باشد رند
معنی اینست سورت آیتهای کتابی است که استوار است یا کتابی فرستاده او و فرستنده استوار است هُدًى وَرَحْمَةً
لِلْمُحْسِنِينَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ
الْمُفْلِحُونَ هدی ورحمة منصوب اند حال اند از معنی اشارت بر طریق هذا بعلی شیخا یا مرفوع المحل بر این که خبر دیگر آست
بر وجه مبالغه است بر طریق زید عدل است یا بر طریق هی اقبال وادبار است بحذف مضاف ای سبب هدی واثر رحمة و
یقیمون الصلوة با معطوفات جزئی صله الذین موصول با صله صفة کاشفه است من المحسنین را یا بر طریق ذکر خاص بعد
عام است اولئک علی هدی من ربهم جمله مستانفه است در جواب ما شان هؤلاء واولئک هم المفلحون عطف است
معنی اینست واو هدی ورحمة است مر کسانی را که کارهای نیک کنند ونیکوکاری ورزند آنانکه نماز را برپای دارند
وزکوة مال دهند وایشان همه از فضل پروردگار خویش باخرت همه مومن ومصدق باشند ودر راه راست روندگانند
وایشان هم از ایشان مفلحان ورستگاراند وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا
هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ لیضل بر صیغه مضارع معروف از باب ضرب واز باب افعال خوانده اند ویتخذ برفع
عطف بر یشتری وبر نصب بر لیضل خوانده اند ومعنی بر حسب قرات مختلف دانند هزوا بضم زا وسکون زا وهمزه با
واو خوانده اند ومعنی هر دو قرات یکی دانند روایت کرده اند که نضر بن حارث در سفر تجارت رفته بود انجا عجم آن حکایات
کنند بیان ورستم واسفندیار خرید کرد تا مردمان بدان مشغول شوند واز سماع آیات قرآن باز مانند این آیت در شان
او نازل گشت واین نظم بورود پیوست موصول با صله مبتدا است من الناس خبر مبتدا است وجمله عطف است بر جمله
تلک ایات الکتاب الحکیم باضافت لهو الحدیث بر طریق خود وطیق برای تخلص وبیانست لام لیضل لام کی است ومتعلق
به یشتری بغیر علم متعلقات بلیضل اولئک مبتدا است جمله لهم عذاب مهین باسم وخبر مبتدا است وجمله اولئک
لهم عذاب مهین در جواب ما جزاهم مستانفه است ومن در من یشتری بمعنی جماعت است بدلیل جمع اولئک وضمیر لهم
وافراد یشتری ویتخذ از جهت افراد لفظ من است معنی اینست وبعضی از مردمان کسانند که حدیثی که
لهو است خرید کنند تا مردمان را از راه رضای خدای بغیر علم آورند وبگیرد ایشان را سخر واستهزا وایشان عذاب
سخت خوار وخوار کننده هست وشک نیست که بر وجه لهو بود این آیت دلیل حدوث او شود وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا
وَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ اذا شرطیه است مستکبرا حالست از فاعل
ولی جمله ولی مستکبرا اجزای شرطست بر صله من یعنی یشتری لهو الحدیث ومن الناس من یشتری لهو الحدیث ومن
اذا تتلی علیه ایاتنا مخففه است در کان ضمیر شان محذوف اسم اوست جمله حالی دیگر است جمله کان فی اذنیه وقرا
حالست از فاعل لم یسمعها یا بدل اشتمال است از کان لم یسمعها فا در فبشره سببیه است معنی اینست وچون تلاوت کرده
شود بر او آیات ما روی گرداند در این حال که تکبر کرده است وبزرگی ورزیده است چنانستی که آیات ما را نشنیده
وچنانستی که گوشهای او را آفت گرانی رسیده پس بشارت برسان او را بعذاب دردناک ومژده بده بعقوبت و
هلاک إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ خَالِدِينَ فِيهَا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ در آیت حقا / کافران
سابق ذکر مومنان کرد سامع مذکور منتظر بیان حال مومنان گشت این آیت در بیان حال ایشان بر وجه استیناف
بیان پیوست چون ذکر عذاب کافران ملوح بر جزای مومنان بر خلاف آن بود بتقدیم تاکید جمله سائغ شود
خالدین حالست از ضمیر مجرور لهم حال از جنات نبود واگرنه از جهة جاری بود صفت در غیر من هی له ابراز ضمیر لازم

ابر

آید وواجب شود وعد الله مصدر است مر فعل محذوف را وموکد است مر مضمون جمله سابقه را از باب له علی الف درهم
اعترافا ای وعد الله حقا وحقا نیز مصدر است مر فعل محذوف را ای حق هذا القول حقا بر طریق زید قائم حقا جمله و
العزیز الحکیم تذییلات معنی اینست بدرستی که کسانیکه ایمان آوردند واعمال صالحه کردند ایشان راست
جنات نعیم یعنی بهشتهای که جای نعم رانی ومحل نیک نعمت رحمانی است در حالتی که جاودانند ودر وی همیشه باشندگانند نند
وعده کرده است خدای وعده کردنی ثابت یعنی وعده ثابت بود وحق باشد وخدای عزیز است قوی است غالب است
هر چه خواهد کند حکیم است همه کردار او از ایلام وانعام مقرون بحکمت بود خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى
فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ هَذَا
خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ابجمله صفت وهو العزیز الحکیم است
بحذف موصول ای الذی خلق السموات والارض یا حالست از ضمیر بتقدیر قد بر طریق قد جاء کم حصرت صدورهم تا تعلیل
فیها معلله است وبعضی ترونها را صفت عمد دارند وبرای آسمان عمدی غیر مرئی پندارند والقی فی الارض رواسی حذف
عطف است بر خلق ان تمید بکم مفعول است بر صدق لا ای لئلا تمید بکم یا مفعول است بر حذف مضاف ای کراهة ان تمید بکم
وبث فیها عطف است بر القی وانزلنا من السماء با معطوف خویش عطف است بر بث فیها من کل دابة ودر این کلام التفات
است از غیبت سوی تکلم جمله هذا خلق الله معترضه است برای تبکیت کافران والزام ایشان فا در فارونی سببیه
ماذا مفعول است من خلق مبتدا است خلق الذین من دونه خبر مبتدا است موصول با صله فاعل خلق است بل الظالمون
فی ضلال مبین اضراب است از تبکیت سوی تضلیل است برای بیان تبکیت ظالمان است وورطه هلاک ایشانست معنی اینست
بیافرید آسمانها را معلق بغیر ستون زیرا که شما آن را می بینید وانتفای ستون او مشاهده میکنید وبیفکند در زمین
کوههای بلند ومحکم از جهة ارادت این که زمین با شما نجنبد یا از جهة ارادت آن که زمین با شما در جنبش نیاید
وپراکنده نگردد وهر نوع از جنبندگان از چهارپایان وجز آن وفرستادیم آبی را از آسمان ورویانیدیم در زمین
از مخلوقات عظام وگیاها برای انعام شک نیست که از حسنات ومبتدعات گردانید این همه از پیدا آورده خدا است حذف
پس بنمایید مرا ای مشرکان که چه چیز آفریده است آنکه جز خدا وند شما را از معبودانند بلکه ظالمان مکابره دادند
ایشان را در معرض مناظره والزام نیارند چه ایشان در گمراهی ظاهر مستغرقند وبکمال ضلال مستمرند یا از باب مکابره
ومناظره نفع ندارد وکوشش در تبکیت والزام سودی ندارد وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا
يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ لام جواب قسم محذوفست تاکید جمله قسم از جهة ابراز مدح بر
سبیل وکالت ان مفسره است در ایتا حکمت معنی قول است شکر نعمت از حکمت است از این جهة بعد حکمت ان اشکر لله
آورد حکمت را بگزاردن شکر تفسیر کرد جمله ومن شکر فانما یشکر لنفسه با شرطیه معطوفست بر وتذییل است و
جمله ولقد اتینا لقمان الحکمة معترضة است برای ذکر قصه لقمان که متضمن امر بشکر ونهی از شرک وتشنیع شانع
اوست ملائم تبکیت والزام سابق است معنی اینست وبگو کنید یاد میکنیم هر آینه لقمان را حکمت دادیم وانواع
حکمت در دل نهادیم که او را گفتیم که شکر خدای بکن وبنعمت شکر او روی آور وهر که شکر نعمت خدای عز وجل تظاهرت
الاؤه وتعاقبت نعماؤه گوید نگوید مگر برای نفس چه بدان قید مزید نعمت موجود وصعید نعمت مفقود جوید و
هر که کفران ورزد هم او را زیان دارد در عظمت وجلال خدای زیانی نیارد زیرا که خدای غنی است از حمد وشکر
کائنات حمید است بذات خود در تفسیر آورده اند که لقمان هزار سال عمر داشت تا آنکه عهد داود علیه السلام
دریافت از وی علم گرفت ودر علم کمال پذیرفت وپیش از مبعوث شدن داود فتوی دادی وعقده مشکلات گشادی
داود علیه السلام مبعوث گشت وبخلافت وبنبوت نشست لقمان فتوی دادن گذاشت وخود را از این کار باز داشت
وگفت پیش داود علیه السلام که اعلم است مرا که اعلم نیستم نشاید فتوی دادن نباید وبعضی گویند لقمان در میان بنی اسرائیل
قاضی بوده حکمت وحکومت در فصل خصومت کوشش می نمود بعضی گویند پیغامبری داشت که در راه شرع وتربیت می شتافت

واکر (؟) او ولی آنست که پیغامبری نداشت لیکن حکیمی بود که علم علم حکمت او داشت و بعضی گویند که لقمان بنده راعی بود و
درکار شبانی میش و شتر مینمود و بعضی گویند خیاطی داشت و بعضی گویند هیزم کش بود برای مولی هر روزی ستای هیزم
آوردی و از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که او بنده سیاه بود بفضل خدای تعالی او باشرف آزادی دوی نوع در طلب
فضائل کوشید و بفضل فضیلت بدرجه عالی رسید بحکمت و نبوت مخیر کردند و او را باختیار هر کدام که خواهد
آوردند او حکمت را اختیار کرد و از جهة انکار تواضع دل باختیار نبوت نیاورد روی مردی روزی سوی
شکل و صورت او نگاه میکرد لقمان او را در معرض تخطئه آورد و گفت در شتی لبهای من می بینی و از نرمی سخنان
من غافلی و از سوی سیاهی ظاهر من نظر میکنی و در روشنای من جاهلی و نیز از وی حکایت کرده اند که در مجلس
او ایستاد و بذکر حال گذشته او زبان کشاد و گفت تو آن نیستی که با من در فلان محل مواشی میچرانید و همه
روز در راندن میگذرانیدی گفت آری من هانم و حال گذشته خود را میدانم آن مرد گفت بدین مرتبه بچه رسیدی
و جهره آن حشمت و نعمت بکدام دیده دیدی گفت دل و زبان برای راستکار داشتم و استعمال مالا یعنی گذاشتم و از
وی حکایت کرده اند که روزی او را مولی او ذبح کردن گوسفندی را بیرون آورد و مولی را عود باز روزی دیگر او را
بذبح کردن گوسفندی دیگر بیرون آوردن احست گوشتی که درو ست بامر کرد لقمان دل و زبان کشید پیش مولی
آورد گفت چون اطیب گوشتها خواستم چه دل و زبان آوردی ایشان چگونه اطیب باشد و بهتر چگونه شوند گفت
همین دو چیز نیکاند بر اندیشیدن و بعد گفتن لقمان در علم و حکمت و رفعت و حشمت بمثابه رسید که حق
سبحانه و تعالی در شان قرآنی و شان مرقانی وصیت او را ببید دید وَاِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهٖ وَهُوَ يَعِظُهٗ يَا بُنَيَّ
لَا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ اِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ اذ متعلق است باذکر محذوف و این جمله معترضه است و جمله و هو یعظه
حالست و جمله یا بنی لا تشرک بالله مقولست ان الشرک لظلم عظیم تعلیل است و تاکید او از جهة آنست که پسر
لقمان مشرک بود اشراک از جهة اشراک او ماربت انکار مضمون این جمله در وی راسخ مینمود بدین اعتبار تاکید کرد
و بر وجه استیناف مقصود آورد **معنی اینست** و یاد کن ای محمد صلی الله علیه و سلم چون گفت لقمان مر پسر خویش را
و حال آنست که لقمان او را پند میداد و بمهر و دل بزبان نصیحت او میکشید ای پسرک من و این تصغیر برای
شفقت است نه برای تحقیر بخدای شرک مار و کسی را با او شریک مدار بدرستی که این شرک ظلم عظیم و شر تحیم آنست
عاقل گرد آن نگردد و دانا نزدیک آن نشود وَوَصَّيْنَا الْاِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ اُمُّهٗ وَهْنًا عَلٰى وَهْنٍ
وَفِصَالُهٗ فِي عَامَيْنِ اَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ اِلَيَّ الْمَصِيرُ این جمله معترضه است برای وصیت فرزندان بر رعایت
حقوق مادر و پدر و نیکو کردن در باب ایشان حملته امه معترضه است برای رنج مادر پسر و دختر و تخصیص
مادر بعد ذکر والدین و ذکر رنج و مشقت او اشارتست سوی مرتبه حق مادر و پدر چنانچه در حدیث آمده است
کسی از پیغامبر صلی الله علیه و سلم پرسید من ابر پیغامبر گفت امک امک پس از آن گفت ثم اباک بالله بد اینده ای
حمله و فصاله فی عامین حالت متضمن بیان طول مدت ذکر رنج شیر دادن پروردن و کشیدن مشقت شدیده
مدیده مفسران جمله بیان وصایت و مقصود قیاس معطوفات یعنی و لوالدیک برای تبرک دارند مقصود
بیان توصیت شان والدین پندارند الی المصیر مبتداست الی خبر مبتداست این جمله متضمن است مر وعد و
وعید و ترسانیدن و امیدوار گردانیدن را **معنی اینست** وصیت کردیم یعنی فرمودیم ایشان را بنیکی کردن در حق
مادر و پدر برداشته بود او را مادر او در حال افزوده سستی بر سستی و متضاعف بوده ناتوانی و ضعیفی و شیر
دادن در مدت دو سال انکه شکر بگو مرا و مادر و پدر را سوی حسابگاه من بازگشت شماست و در عمل نیک و بد
سزاوار جزا و سزاست چون بازگشت سوی حسابگاه خدا بود وعده جزا و سزا محقق باشد نیکوکاران امید وار (انعام)
باشند و گناهکاران از عقوبت و ایلام ترسانند حقوق خدا بگذارید از حقوق مادر و پدر بترسید و حقوق ایشان
بجا آرید وَاِنْ جَاهَدَاكَ عَلٰى اَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهٖ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ

سبیل من

سَبِيلَ مَنْ اَنَابَ اِلَيَّ ثُمَّ اِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَاُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ روایت کرده اند که مادر سعد بن وقاص رضی الله عنه
سوگند خورد که من طعام نخورم و آب در حلق نبرم تا پسر موافقت من نکند و عهدی که با محمد بسته است نشکند دو روز
طعام و آب نخورد مرده گرفت سعد وقاص سخن او نشنید برفت این آیت در شان او وارد گشت و این نظم بورود پیوست و ان
جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم عطفست بر مضمره یعنی ان اشکر لی و لوالدیک موصول با صله یعنی ما لیس لک به علم مفعول
است ان تشرک را و صاحبها عطفست بر لا تطعهما معروفا صفت مصدر محذوفست سبیل من اناب مفعولست مر اتبع را ثم
الی مرجعکم معطوفست بر جمله و وصینا الانسان خطاب مر انسان مذکور و مادر و پدر او راست و تواند بود که عطف باشد
بر مضمون و اتبع سبیل من اناب فانبئکم عطفست بر الی مرجعکم بما کنتم تعملون متعلق است بفانبئکم که خبر برای الزام
بود متضمن علیکم ان تتبع سبیل من اناب باشد **معنی اینست** و اگر جهد کنند تو را مادر و پدر تو بر بین شریک گردانی با
من الهی دیگر که علم بود او را یعنی او را وقوف نیست نفی علم کنایت هم از این معنی است پس روا این سخن از ایشان مشو و در بین باب
راه متابعت ایشان مرو و مصاحب باش با ایشان در دنیا مصاحبی پسندیده و صحبت گزیده بخلق خوب و بحق مرغوب
و حکم رفق و راستی و صدق و تحمل مشقت و نعمت و بتلا خواهش و طلب و هنگام گرسنگی و تشنگی طعام و آب بخورانید و هنگام
برهنگی جامه بپوشان چون مریض شوند در عیادت ایشان برو و چون بمیرند در تجهیز رفیق ایشان شو در آزان ایشان
سخن سخت مگو پیش ایشان چون بندگان باش هیچ وجهی دل ایشان مخراش و پی روی بکن راه کسانیکه بسوی دین من بازگشتند
و در راه ایمان و اسلام برفتند متابعت دین اسلام بکن دل بر مسلمانی دار و خاطر با اسلام بدار که متابعت ایشان واجبست
و پی روی ایشان لازم در هر چه امر کنند اطاعت باید کرد و هر حکم که بجا باید آورد اما بحکم معصیت اطاعت نیست و
در بین باب متابعت ایشان بی معنی است وصیت کردیم شما را که اتباع راه مسلمانان باید و پی روی مشرکان اگرچه مادر و
پدر باشند نشاید پس از آن سوی حسابگاه منست شما را سوی آن باز خواهید گشت و بحساب اعمال خواهید پیوست پس
شما را خبر خواهم کرد بچیزی که میکردید و در میان خواهم آورد عملی که می آوردید شما که ایمان آورده اید جزای ایمان
خواهید یافت مادر و پدر چون شرک کنند بر وجزا خواهند شتافت يَا بُنَيَّ اِنَّهَا اِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ
فِي صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمٰوَاتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ يَاْتِ بِهَا اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ این کلام متصلست بکلام لقمان در پندهای
یا بنی تکرار اند برای تاکید با ما بعد خویش داخل مقول قالست جمله که بعد اوست مقصود مقالست مقول سابق آنست
یعنی لا تشرک بالله تکرار از جهة آنکه آنجمله خبریه و لا تشرک انشا بود مقصود آورد جمله و وصینا الانسان با متعلقات
در اثنای حکایت مقالات لقمان معترضه بود ها در انها ضمیر قصه است تک در اصل تکن بود بر وجه شذوذ از جهة
شبه بحرف تنوین محذوفست مثقال باعتبار تانیث مضاف الیه است بدین تقدیر تکن اثنائیه است بر قرائت نصب
خبریه است مر تک را اسم او ضمیر است بدین تقدیر انها ضمیر قصه نبود عائد بر فعلت واحد از معصیت باشد و
ضمیر ان تک نیز عائد بر فعلت بود فتکن عطفست بر ان تک فی صخرة خبرست مر تک را او فی السموات او فی الارض
عطفست بر فی صخرة یات بها الله جواب شرطست شرطیه خبر انست تاکید ان تک از جهة رد انکارست یا از جهة
ابراز وعده جزا بر وجه و کادت باشد جمله ان الله لطیف خبیر تذییلست چون جمله یات بها الله ملوح سوی
مضمون این جمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق شود **معنی اینست** ای پسرک من بدرستی که قصه اینست که اگر موجود
شود هم چند حبه خردل در باطن سنگ و بعضی مراد ازین صخره سجین یعنی زیر هفتم زمین دارند و تنکیر از جهة تعظیم بنده
یا کائن باشد مقدار حبه خردل در آسمانها یا در زمین خدا او را بیارد و در اعمال بسنجد بدرستی که خدای دوربین آگاه است بر خفایای آسمان و زمین هیچ چیزی برو مخفی نماند و اعمال هیچ کس از و پوشیده نتواند يَا بُنَيَّ اَقِمِ الصَّلٰوةَ وَاْمُرْ
بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلٰى مَا اَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ تکرار ندا برای تاکید است و تکرار خطاب
یا بنی با محاض نصیحت و نیکخواهی بود که پدر در حق پسر جز نیکی نمی بید و جز در راه نیکی خواهی نپوید همچو تکرار در آیات
قصه ابرهیم علیه السلام از جهة اختلاف انشائیه و خبریه اصل کرد حرف عطف نیاورد ان ذلک من عزم الامور

تعلیلات عزم مصدر بمعنی اسم مفعول است چون امر بدین امور ملوح نیکی و نیکویی این کارها بود بتقدیم ملوح تاکید
جمله سابق بود معنی اینست ای پسرک من برپای دار نماز را که اصل عبادت بدین است و اجل امور دین است از تباهی
و فحشا و منکر مانع است بعد ایمان مر حساب دیگر و امر کن بکار نیک که کزیده شرع و پسندیده طبع و بانکار از منکر
یعنی هیچ شرع که کزیده شرع و پسندیده طبع بود انرا جا نیز ندارند و طبع انرا انکار آورد و صبر کن از انچه ترا رسد
از امر معروف و نهی منکر یا صبر کن بدانچه برسد ترا از حزن و بلندی و سوی او بدرستی که نماز کذاردن و امر
معروف و نهی منکر کردن از کارهای معظمه است مفروضه مقصوده است بیان اهل اصلاح معهوده است وَلَا
تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ولا تصعر بر صیغه نهی حاضر از
باب مفاعله و تفعیل خوانند و معنی هر دو یکی دانند و لا تصعر ماخوذ است از صعر و صعر دردی است که در رکی
شتر حادث شود و بران روی کرداند و کردن بپیچید و این عطف است بر امرهای سابق و لا تمش عطف بر و لا تصعر است و
مرحا مصدر است مرضع بعد و فقدای لا تمش تمشی مرح یا حالست ای لا تمش ذا مرح ان الله لا یحب کل مختال فخور این
جمله تعلیلات مر نهی سابق را چون از کبر و فخر ملوح سوی مضمون این جمله بود بتقدیم ملوح تاکید این جمله سابق
بود معنی اینست و روی مکردان خود بینی و کبر و منی مکن بر زمین بر وجه کبر کام مزن و بر طریق فخر دران مرو بدرستی
که خدای دوست ندارد کبر کننده را و هر خود بین و فخر کننده وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ
لَصَوْتُ الْحَمِيرِ واقصد با معطوفات خویش عطف است بر نهی سابق ان انکر الاصوات لصوت الحمیر تعلیلات و جمله
واغضض من صوتک دلیلات و تاکید او از جهة آنست که کسانیکه در سخن آواز بلند کنند کانند جمانتی که
مضمون این جمله را منکر اند و این جمله متضمن است مر تشبیه صوت حمیر اصوات را باعتبار انواع جمع کرد و صوت الحمیر را
باعتبار نوع واحد آورد معنی اینست و میانه روی کن در مشی خویش و نرمی جوی در سخن یعنی سخن بنرمی بکو باواز
بلند متراحم در آواز بلندی مجوی زیرا که ناخوشترین آوازها صوت حمیر است زیرا که آوازی مکروه أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ
سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ
وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ نعمة بصیغه مفرد منکر جمع مضاف سوی غایب بر ضم خوانند و معنی بر حسب ان
دانند جمله الم تروا معترضه است برای اظهار بر احسان سخر لکم تا آخر خبر است ان با اسم و خبر قایم است بمقام دو مفعول
موصول با صله یعنی ما فی السموات والارض مفعول مر سخر لکم و جمله اسبغ علیکم عطف است بر سخر ظاهرة و باطنة حالست
از نعم که مفعول است و جمله و من الناس من یجادل فی الله عطف است بر و من الناس من یشتری لهو الحدیث معترضا
که در میانه بود و بین کلامین ردی بود فی الله ای فی صفات الله بغیر علم متعلق است بیجادل و لا هدی عطف است بر
علم و لا زائده است برای تاکید و لا کتاب مبین عطف است بر هدی معنی اینست آیا ندیده اید انچه در آسمانهاست از
آفتاب و ماهتاب و ستارکان و سحاب و رعد و برق و جز آن و انچه در زمین است از اشجار و انهار و جنبندکان
و معادن و کنوز و جز آن و تمام کرد بر شما نعمتهای خویش را در بنجا که نعمتهای مذکوره ظاهره است و باطنة است ظاهر
چو حواس خمسه سلیم بودن اعضای باطنه چون مشاعر باطنی و عقل و ذهن و ذکا بانکه اقرار بآن نعمت ظاهره بود معرفت و
تصدیق بنعمت باطنه بود و تواند که از نعمت ظاهره نعمت دنیا مراد دارند و از نعمت باطنه نعمت اخرت اراده نمایند یا
نعمت ظاهره ابقای فرزندان و نعمت باطنه استمتاع بزنان یا نعمت ظاهره خلقت و نعمت باطنه عطیت یا نعمت ظاهره قبول
فرمان و نعمت باطنه رضای رحمان و از مردمان کسانند که در صفات خدا بغیر علم و لا هدی و کتاب روشن کننده مجادله
کنند و دم مخالفت و منازعت میزنند و نزول این آیت در شان نضر بن الحارث بود چنانچه ذکر آن در سورت حج بتوضیح
روی نمود وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ
السَّعِيرِ اذا شرطیه است قالوا جزای شرط است بل نتبع ما وجدنا علیه مقول قالوا است بل نتبع اضراب است ای قالوا لا
نتبع ما انزل الله بل نتبع ما وجدنا علیه آباءنا جمله شرطیه عطف است بر تقدیر قل بر وجه استیناف ای قل اتبعوا و لو کان

الشیطان

۲۱

الشیطان یدعوهم الی عذاب السعیر و چون کفته شود مر ایشان را که پی روی کنید چیزی را که فرستاده است آنرا
خدای بکویند آنرا پی روی نکنیم مکر چیزی را که بدران خویش را بدان یافته ایم بکوای محمد صلی الله علیه و سلم پی روی
خواهید کرد بدران خویش را اکرچه باشد شیطان سوی عذاب دوزخ خواند ایشان وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَ
هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ
فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ یحزنک بصیغه نهی است غایب معروف از باب نصر و از باب
افعال خوانند و معنی هر دو قرات یکی دانند این شرطیه با معطوف خویش معترضه است برای بیان فرق میان مومن
و کافر این کلام بر وجه تمثیل است چه ذات خود بخدا سپردن و نیکوکار بودن در استوار بودن کار و عمل بر وجه
استحکام و استقرار بعروه و ثقی میماید بدین اعتبار او را بطریق نسبت مولد استمساک بعروه و ثقی میخوانند جمله
والی الله عاقبة الامور عطف است بر شرطیه سابقه و جمله الینا مرجعهم فننبئهم بما عملوا عطف است بر جمله الینا
مرجعهم ان الله علیم بذات الصدور تذییل است و این جمله متضمن ثنای باری است و تاکید او از جهة ابراز
ثنای باری بر وجه و کادت و استواری معنی اینست و هر که روی خود را بسوی خدا بارزد و بروی توکل کند و
بفضل و کرم او رو آرد و حال اینست که نیکوی کننده و نیکوکاری ورزنده است پس بدرستی چنک در زده است و
تمسک کرده بسوی ریسمان استوار و بسوی حکم خدای جل و علا باز کردد عاقبة همه کارها تواند بود که از عاقبة امور
خاتمت کار و ظهور سابقه ارادت بود معنی چنین باشد هر چند کسی کار نیک کند در عروه وثقی دست زند عاقبة کار موقوف
سوی خداست خاتمت امر بر حسب قدر و قضاست بیت از هیبت آن دو راه خون شد دل من تا خود بکدام راه
بود منزل من معنی اینست و هر که کافر شود و کافری ورزد پس کفر و کفران او تراند و هکین نکند و حزن نیارد
و در قلق و اضطراب نیندازد زیرا که او سوی حسابکاه ما باز خواهد کشت ایشانرا بدانچه کرده اند چه خواهم کرد و بلبر
بانتقام ما خواهند پیوست بدرستی که خدای علیم است بکینهای که ایشان در سینها دارند و میداند کسان را که خداوند
سینها کشته اند و کینها دران کشته اند و اعمال و افعال ایشان داند و جزای ایشان داده تواند نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ
نَضْطَرُّهُمْ إِلَى عَذَابٍ غَلِيظٍ مستانفه است در جواب ما یصنعهم معنی اینست ایشان را در زمان اندک یا به برخورداری
اندک برخوردار کنیم پس ایشان سوی درشت مضطر و بیچاره کرد انیم یعنی بعد تمتع قلیل عذاب درشت کنیم و عذاب درشت
متعاقب تمتع یسیر کردانیم وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
جمله سابقه در ذکر حال کافران بود درین جمله ذکر مقال ایشان روی نمود لام در ولئن سالتهم موطئه قسم است
لیقولن از روی لفظ جواب قسم است و از روی معنی جزای شرط الله فاعل فعل محذوف است ای خلق السموات و الارض و
من استفهامیه مبتدا است خلق السموات خبر مبتدا است و جمله من خلق السموات والارض بتاویل مفرد مفعول
سالتهم واقع شد بتاویل و لئن سالتهم هذا السوال آمده قل مستانفه است در جواب ماذا اقول حین یقولون ذلك
الحمد لله مقول قل است بل بمعنی لکن است ای لکن اکثرهم و از الزام و لا یعرفون تبکیتهم و افحامهم معنی اینست
و بو کند یاد میکنم هر آینه ایشان را اکر سوال کنی که آسمانها و زمین را که آفریده است هر آینه بکویند آفریده است
آسمانها و زمین را خدای عز و جل بکوای محمد صلی الله علیه و سلم حمد و سپاس مر خدا راست بدین که بخالقیت خدا
اعتراف کردید و بالوهیت اقرار آوردید با اقرار خالقیت او دیکری را پرستیده ثنا یان نبود و قائل شدن بعبودیت
دیکری را تناقض باشد بلکه اکثر ایشان نمی دانند که چه میکویند و در نمی یابند که کدام راه می پویند لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است لله خبر مبتدا است جمله لله ما فی
السموات والارض موکد مفهوم اعتراف بخلق السموات والارض تذییل بود ان الله هو الغنی الحمید تذییل دیکر است
چه ظاهر است که خالق آسمان و زمین غنی است مستحق اصناف حمد و ستودکی است ای هو الغنی عن حمد الحامدین
المستحق للحمد و ان لم یحمد هو ضمیر فصل است مفید انفراد مسند الیه بمسند است تاکید او از جهة رد انکار مشرکانست

که تخصیص مذکور را منکر اند و بر اشراک مصر اند یا گویند جمله متضمن ثنای باری است تاکید او از جهت ابراز ثنای باری بر وجه وکادت و استواری **معنی اینست** مر خدای راست انچه در آسمانها و زمین است ملک اوست انچه در ان و درین است بدرستی که خدای هم اوست غنی حمد که خود بحمد خود شاملست و ستوده که خود کاملست ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم روایت کرده اند که جهودان گفتند که این کلام تمام خواهد گشت و انجام و انصرام خواهد پذیرفت این آیت شان ایشان ورود یافت موصول با صله یعنی ما فی الارض من شجرة اسم انست اقلام خبر انست ان با اسم و خبر فاعلست والبحر بر قرات نصب عطفست بر اسم ان و بر قرات رفع عطفست بر محل اسم و جمله خبرست یا گویند والبحر رفع بنداراند یمده خبر مبتدا دارند ضمیر مفعول یمده عاید است سوی مکانی که مجتمع ماست و ضمیر مجرور من بعده عاید است بر بحر که بمعنی دریاست بر معنی اول بحر اعظم را دوات داشت و بمعنی دوم آب سیاهی ساخت و درین صنعت استخدام است بحر دو معنی است معنی حقیقی مکان و معنی مجازی موضع جمع شدن آب از یک معنی ضمیر عاید بر یک معنی است و ضمیر دوم عاید بمعنی دیگر بر طریق فسقی الغضا والساکنیه وان هم لحوه جوانح و ضلوع والبحر یمده حال است فاعلیت بر طریق لقیته والجیش قادم وانک والشمس طالعة ای دو تبت کون ما فی الارض من شجرة اقلام والحال ان البحر یمده من بعده ظرف مستقر است حالست از ضمیر یمده که عاید به بحر است سبعة ابحر فاعل یمده ما نفدت کلمات الله جواب لو است ان الله عزیز حکیم تذییلست تاکید او از جهة ابراز ثنای باری بر وجه وکادت و استواری و جمله ما فی الارض من شجرة اقلام معترضه است برای رد مقالت کافران و رفع گمان ناپسندیده ایشان **معنی اینست** و اگر ثابت شدی بدرستی که انچه در زمین است از درخت قلمها و دوات دریا اعظم سیاهی گردد بدین معنی اقلام و مداد همه خلق اولین و آخرین در صفحات آسمانها و زمین است کلمات خداوند نویسند و در کتابت آن کوشند سیاهی منتهی شود کلمات خدا منتهی نگردد چنانکه جای دیگر گفته قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا بدرستی که خدای عزیزست یعنی قوی است و غالبست هیچ چیز از قدرت او خارج نبود حکیم است هیچ چیزی از علم و حکمت او بیرون نرود **سوال** شجرة بتاویل وحدان بصیغه تنکیر که در اثبات مقتضی بیان ما فی الارض بر صیغه عموم است موافق مقام نبود مناسب مقام عموم من البحر باید بجای لام اسم جنس بود **جواب** لفظ شجره اینجا بر طریق علت نفی ما احضرت یعنی عموم دارند مطابق مقام عموم پندارند **سوال** در محل ارادت عموم ترک صفت و ایراد صیغه خصیص را نکته چیست و این اختیار بر کدام وجه مبنی است **جواب** چو در نانرا شده و قلم کردانیدن استقصای افراد جنس شجره و فردا فرد و استیفای همه افراد چنانکه هیچ فردی از افراد نوع بیرون برود روی نماید **سوال** کلمات جمع قلت است صیغه در هنگام بیان کثرت چرا اورد و لفظ کلم که صیغه جمع کثرت است چرا ترک **جواب** تا دلالت کند بدین که چون کلمات بر نسبت کثرت از کلمات متضمن قلت بود با قلام اشجار و سیاهی بحار تمام نشود کلماتی که مقرون بعد ذکر کثرت بود در تمام آن چه محل گمان باشد جواب بعبارت دیگر آنست که در مقام بیان کثرت ایراد جمع قلت کرد و صیغه که دال بر قلت است آورد تا دلالت کند بدین که کلمات بر حد کثرت مذکور با اقلام اشجار کاتب همه کائنات جهان بر صفحات زمین و آسمان با قلام اشجار و مداد بحار بگیرد در معرض بر نسبت کثرتی که الیق کلمات بود و در خور آن باشد در معرض قلت است چنانچه در بیان استعمال جمع باید و دگر آن بصیغه شاید ما خلقکم ولا بعثکم الا کنفس واحدة ان الله سمیع بصیر ما نافیه است الا کنفس واحدة بتقدیر الا کخلق نفس واحدة و بعث نفس واحدة مستثنای مفرغ است خبر واقع شده است در مقدوریت فرق نیست میان کثیر و قلیل و دقیق و جلیل انجمله نیز در بیان کمال قدرت و عظم فطرت و در رد منکران بعث و احیای موتی است ان الله سمیع بصیر تذییلست چه سمیع و بصیر بودن خدای شنیدن گفتار منکران بعث و جزا متضمن است مر وعید ایشان را شاملست رد انکار کافران آست و دفع مقالت ایشان است تاکید او از جهت ثنای باری بر وجه وکادت و استواری **معنی اینست** نیست آفریدن شما همه و بر انگیختن شما همه بعد از میرانیده مگر همچو آفریدن یک نفس و بر انگیختن بغیر فرق میان کثیر و قلیل و بغیر فصل میان

تقدرت

بابتداء آیت

اقلام

دقیق و جلیل بدرستی که منکران انکار بعث میکنند و منکر آن میشوند و استخوان ریزه بروجه استبعاد از بعث در مجلس می آرند می بینید ما درست خواهد کرد نیکی و بدی پیدا خواهد آورد الم تر ان الله یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل وسخر الشمس والقمر کل یجری الی اجل مسمی وان الله بما تعملون خبیر استفهام برای انکارست و انکار نفی اثباتست انجمله متصلست بالم تروا ان الله سخر لکم ما فی السموات والارض مقررست مر مقصود را زیرا که مقصود از هر دو اظهار قدرت شامله و بیان فطرت کامله است و سخر الشمس والقمر عطفست بر یولج اللیل فی النهار که خبر ان یا حالست بتقدیر قد جمله کل یجری الی اجل مسمی مبین مدت جریان شمس و قمر است و ان الله بما تعملون خبیر عطفست بر ان الله یولج اللیل **معنی اینست** آیا ندیده و ندانسته یعنی دانسته که بدرستی که خدای می آورد شب را در روز یعنی روز را دراز میکند و در می آرد روز را در شب یعنی شب را دراز میگرداند و آفتاب و ماهتاب را مسخر گردانیده در مصالح چون مسخر شدگان دوانیده هر یکی از ایشان در کار خویش تا مهلت معین جاری بود یعنی تا قیامت یا گویند آفتاب یکسال و ماهتاب یکماه در قطع بروج در کار باشند و دانسته بدرستی که خدای بدان عملی که میکنید آگاهست و هرچه میکنید میداند و جزا و سزای آن میتواند ذلک بان الله هو الحق وان ما یدعون من دونه الباطل وان الله هو العلی الکبیر یدعون بر صیغه غیبت و خطاب خوانند و معنی بر حسب آن دانند ذلک اشارتست بدانچه در کلام سابق از کمال قدرت و عجیب فطرت خدا را بدان توصیف آمد و ذات مقدس او بدان موصوف شد ذلک مرفوع المحل بر ابتداست بان الله هو الحق خبر مبتداست هو ضمیر فصلست وان ما یدعون من دونه الباطل با معطوف خویش عطفست **معنی اینست** یعنی انچه مذکورست از انچه خدای بدان موصوف شده و در ثنای ذات مقدس و ذکر آن آمده کائن بسبب آنکه خدای حقست و ثنای آن صدقست انچه میخوانید یا میگویید شما از معبودی غیر خدای باطلست مدعی او از صفات خدای جاهلا و بدرستی که خدای اعلاست هیچ چیزی بدو نماند و چیزی که بخواهد کند و بعضی مفسران ذلک اشارت بر صفت درآورده روز و شب در یکدیگر دارند و اشارت همه قریب پندارند الم تر ان الفلک تجری فی البحر بنعمة الله لیریکم من آیاته ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور انجمله متصل بجمله الم تر ان الله یولج اللیل فی النهار است مقرر مقصود بیان کمال قدرت بدیع و فطرت عجیبست و استفهام برای انکارست و انکار نفی اثباتست ان با اسم و خبر خویش قائم است مقام دو مفعول الم تر لیریکم متعلق بتجری است من در من آیاته برای تبعیض است ان فی ذلک لآیات تا آخر تذییلست و تاکید او از جهة آنست که اصرار کافران بر کفر امارت آنست که ایشان وجود آیات قدرت را منکر اند و بر انکار مصر اند **معنی اینست** آیا ندیده و ندانسته بدرستی که در روانی کشتی در آب هر آینه علامتهای قدرتهای بسیارست هر یکی از کمال قدرت خدای بود درست چون مانند کشتی اشکوه و بلکرانی چون کرانی بر روی آب و سیر کردن او بشتاب بر سمت مقصود باد موافق شدن و بر آمدن موج و فرو رفتن مر هر ملازم شکر بر عطایا و این صفت مومنانست ذکر این صفت کنایت از ایشانست مشرک نبوند نور معرفت در یابند در تفکر و تامل شتابند و اذا غشیهم موج کالظلل دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجیهم الی البر فمنهم مقتصد وما یجحد بآیاتنا الا کل ختار کفور این جمله شرطیه با معطوف خویش معطوف است بر جمله تجری که خبر ان بود ضمیر غشیهم که عاید بر اهل ذلک است رابطه باشد لما ظرفست الی البر متعلق است بنجاهم بتضمین معنی و بمعنی او صلهم مجتهم و مقتصد جواب لما است بعضی مفسران جواب لما محذوف داشته اند تقدیر فلما نجاهم الی البر اختلفوا پنداشته اند و جمله فمنهم مقتصد و منهم کافر عطفست بر جمله شرطیه و جمله و ما یجحد تا آخر تذییلست مر جمله ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور را تاکید است **معنی اینست** و چون بپوشد ایشان را موجی مثل ظلمت ابر و کوه و جز آن بخوانند خدای را در این حال مخلصانند و بظاهر و باطن خلوص بندگی ورزند کانند پی هر گاه که ایشان را خدای ناجی گرداند و بسوی خشکی برساند بعضی میانه کنند و خود را در میان هر دو فریق افکند و بعضی کافر محض مانند غیر خدای نجات دهنده خوانند منکر نمی شوند آیات ما را مگر هر شکننده کفران ورزنده و کافر نعمت شونده یا ایها الناس اتقوا ربکم واخشوا یوما لا یجزی والد عن ولده ولا مولود هو جاز عن والده ر

ومنهم کافر

فمنهم م

شیاً ان وعد الله حق فلا تغرنکم الحیوة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور جمله سابقه در تنبیهات و موعظات کافران بود
این آیت بطریق تعمیم روی نمود بدین او بیران کافران که مسلمان شوند ایشان را در روز قیامت هیچ سود نکند و بعضی گویند مراد
از ناس مذکور کافران مخاطب بدین خطاب است لا تجزی والد عن ولده صفتست مر یوما و رابطه محذوفست ای لا تجزی
فیه ولا مولود عطفست بر والد جمله هو جاز عن والده صفتست مر مولود ای وما مولود هو من شانه ان تجزی جمله
ان وعد الله حق تذییلست تاکید او بتقدیم ملوح امر ترسیده از روز قیامت ملوح است تذییل آن روز حق است
و این وعده صدقست فا در فلا یغرنکم سببیه است سوال درجمله معطوفه تاکید چون آید جمله اسمیه و تقدیم
هو و ایراد هو جاز بجاز هو یجزی و جز آن آورد و در جمله تاکید ایراد نکرد سرچیست و این فرق بچه مبنی است جواب
مومنان که بدولت ایشان با کفر مرده خطاب مذکور در شان اجداد ایشان آمده و در معطوف علیها کلا و لدات و والد
در استعمال شامل والد و والد والد باشد در جمله معطوفه و کلد مذکور است و مولود بی واسطه را شامل نبود و چون نفی
در مولود بغیر واسطه بتاکید ثابت شود موجب قطع نفع والد بواسطه بود معنی اینست ای مردمان بپرهیزید از عذاب
پروردگار خویش و بترسید روزی را که والد از ولد خویش نافع نبود و حقی را از قبیل او بطالب حق ادا نکند و نه هیچ
مولودی است که او نافع بود و مولودی است که چیزی از جهت شیری و دانگی و بهری از قبیل والد خویش باشد
بدرستی که وعده خدای ببعث حق است و قصه قیامت صدقست پس فریفته میکند شما را حیات دنیا و شما را مغرور
نکند از خدا آنچه فریبنده است و شیطان وسوسه کننده است ان الله عنده علم الساعة وینزل الغیث ویعلم ما
فی الارحام وما تدری نفس ماذا تکسب غدا وما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر اینجمله مستانف
است در جواب مبنی بکون ذلک الیوم علم مبتدا است عنده خبر مبتدا است جمله خبر ان است تاکید بتقدیم ملوح
جمله وما تدری با معطوف خویش عطفست بر جمله سابقه و جمله ان الله علیم خبیر تذییلست و تاکید از جهة
ابراز مقصود بر وجه و کادت معنی اینست بدرستی که نزدیک خداست دانستن روز قیامت و فرود می آرد
باران را و میداند آنچه در رحم زنان و جانوران و حیوانات که او پسر است یا دختر و نر است یا ماده و نمی داند
هیچ نفسی که فردا چه خواهد کرد و چه چیز پیدا خواهد کرد و نداند هیچ نفسی که بکدام زمین بمیرد در کدام ناحیه
فنا و زوال پذیرد بدرستی که خدای علیم است هر چیز داند و خبیر است بهمه چیز آگاه است آنچه مذکور است
کسی نداند و بعلم قدیم داند آنچه بر همه پوشیده است بروی پوشیده نماند و یک علم غیب پیغامبران را با علام ممکن باشد
و هیچ علم پیغامبران با علام پوشیده نبود حکایت آورده اند که منصور خلیفه فرشته را بخواب دید و از مدت عمر
باقی است پرسید آن فرشته اشارت بر پنج انگشت کرد و او را در زبان نیاورد و بعضی پیغامبران را بتعبیر آوردند
تاویل او به پنج سال یا به روز کردند ابو حنیفه رضی الله عنه گفت اشارت به پنج انگشت عبارت از پنج علم است
که جز خدای دیگری نداند و هیچ کس مطلع شدن بران نتواند و بدانکه ختم این سورت بذکر موت که منتهاست
شک نیست که از حسن مقطع و اشارت بر انتهاءاست شک نیست که از باب و سرّ که علم و خبرت که محیط کل شی است
شمل بر جمیع چیزها تام معلوم است همه اشیا حاصل کشیده هیچ چیز نماند که تعلق او بعلم و خبرت خدای نبود
چون معلومیت همه اشیا حاصل گشت کلام بنهایت پیوست والله اعلم بتمام المراد والیه المرجع والمعاد لا اله الا هو بدی
توکلی علیه وهو حسبی سورة سجده این سورت مکی است سی آیت است و سیصد و هشتاد کلمه است و هزار و یکصد
و پانزده حرفست نظم سورت سجده با سورت لقمان آنست که هر دو بیان توحید و ذکر حقیقت رسول و قرآنست و مدح
مومنان و مدح ثواب ایشانست بدانکه در آغاز سورة سجده ذکر تنزیل قران و رد کسانیکه او را مفتری میخوانند
و حق و صدق نمی دانند آورد بعده مقصود را که ثنای خداست بجمله الله الذی خلق السموات والارض الآیت
آورد بعده جمله یدبر الامر من السماء الی الارض و جملهٔ دیگر که متضمن ثنای قادر کلیاست بذکر پیوست بعد
از ثنای خدای سوی ذکر قیامت که معظمات آثار قدرتست و تشنیع و رد منکران است تخلیص حاصل گشت بعده احوال

مولود

ظ ببین

ظ معران

سوره سجده

ظ هالک

وانزاع

وانزاع که از لوازم قیامت بود و جمله ولو تری اذ المجرمون ناکسوا رؤسهم با جملهٔ دیگر روی نمود بعده جملهٔ الم
یروا که متضمن کمال قدرت و بدیع فطرتست بروجه دلیل بر اقتدار بعث و اعادت هویدا گردانید بعده کلام تا
آخر جمله و یقولون متی هذا الفتح و جمله قل یوم الفتح تا آخر متضمن انتظار کافران و جواب ایشان رسانید تا آنکه بجمله
فاعرض عنهم وانتظر انهم منتظرون متضمن امر با نتظار قیامت او رد سورت مذکور بجمله مسطور با حرام حسن ختم کرد
و شک نیست که جملهای که از یک بابت اگر مقاصد ایشان متغایر بود از جهة اتحاد باب میان ایشان ارتباط و انضمام
باشد و اگر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگریست معترضاتی که در میان کلامها متصل واقع
شده و جملهٔ دیگر از هر نوع در محلهای که بیاید بمشیة الله و عونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه
المرجع والمآب بسم الله الرحمن الرحیم الم تفسیر این الفاظ در سورت بقره گذشته و تاویلات آن بالا رفته
تنزیل الکتاب لا ریب فیه من رب العالمین بر تقدیری که الم مبتدا بود تنزیل الکتاب خبر او شود و اگر الم را خبر
مبتدا پندارند تنزیل الکتاب را خبر مبتدای محذوف دارند من رب العالمین متعلق تنزیل دارند لا ریب فیه
خبر پندارند معنی اینست سورت الم منزلست از پروردگار عالمیان شک و شبهه نیست در آن ام یقولون
افتریه بل هو الحق من ربک لتنذر قوما ما اتیهم من نذیر من قبلک لعلهم یهتدون ام منقطعه است بمعنی
بل و همزه که مصوب لام است برای توبیخ استبعاداست افتریه مقول یقولون است بل هو الحق اضرابست از
افتریه گفتن و قران را مفتری دانستن من ربک صفتست مر الحق را لام لتنذر متعلق به تنزیل الکتاب قوما
مفعولست مر لتنذر را ما اتیهم صفتست مر قوما را لعلهم یهتدون بمعنی لکی یهتدوا متعلق است به لتنذر
معنی اینست بلکه یا خود میگویند افتری کرده است محمد قران را از خود بربسته آنرا ایشان را نشاید که این
چنین گویند و نترسند که در راه باطل پویند بلکه تنزیل قران حق است از پروردگار بودن صدقست عاقل او را مفتری
نخواند و خردمند او را بربسته نداند ابراز مذکور برای آنست که ایشان راه راست یابند و سوی حق و صدق شتابند
در هدایت کلمه لعل را برای ترجیه پیغامبر صلی الله علیه وسلم داشته بر طریق لعله یتذکر او یخشی که ترجیه موسی و
هارون علیهما السلام است بنداشته الله الذی خلق السموات والارض وما بینهما فی ستة ایام ثم استوی
علی العرش ما لکم من دونه من ولی ولا شفیع افلا تتذکرون الله مرفوع المحل بر ابتداست الذی موصول
با صله خبر مبتداست و این جمله ابتدای کلام و افتتاح سورتست کلام سابق بر طریق عنوان بود در ملوح تنزیل
روی نمود ثم استوی علی العرش عطفست بر خلق ما لکم من دونه من ولی خبر دیگر است یا موصول با صله صفت الله
است همزه افلا تتذکرون برای استفهام برای توبیخ است بمعنی لا ینبغی لکم ذلک فا عاطفه است معطوف علیه محذوف
ای لا ینظرون جمله معطوفست بر مضمون جمله ما لکم من دون الله من ولی ولا شفیع انکار راجع است سوی معنی
ثابت لا ینبغی ان ینعقب ذلک عدم تذکرکم معنی اینست خدای که آسمانها و زمین را و آنچه میان ایشانست
در مدت شش روز آفریده ثم استوی علی العرش ای استوی علی با حدانیه ای احد یا نیست مر شما را غیر خدای هیچ
دوستی که یاری دهد و هیچ شفیعی شفاعت کند خدای را بدین صفت موصوف میدانید آیا تامل نمی کنید و پند نمی گیرید
این معنی نشاید و این غفلت نباید یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة
مما تعدون یدبر الامر خبر دیگراست مر الله را و تواند بود که خبر اول بود و الذی صفت سوال در سورة
معراج تعرج الملائکة والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة مذکور شده وجه توفیق آن با این چیست
و این تفاوت بر چه مبنی است جواب بعضی ائمه روز قیامت را بحقیقت هزار سال دارند و بودن او پنجاه هزار سال
نسبت در صعوبت موافقست و هزار سال موافق بعد هزار سال انتقالاست که در توأمیت وجه مراد از یوم تعرج
الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة روز قیامت نیست بلکه مراد از روز دنیاست و عروج از زمین تا آسمان
پانصد ساله راهست و نزول آسمان نیز پانصد ساله راه باشد و فرشته در یک روز دنیا از زمین تا آسمان عروج میکند

ظ انذار

وهزار ساله راه می رود برین اعتبار مقدار روز هزار ساله راه باشد بر هر دو وجه مذکور میان دو آیت معارضه
نیاید و اشکال روی ننماید **سوال** عروج فرشته تا آسمان در تمام روز نیست در بعضی روز دنیاست هزار ساله
راه روز دنیا نبود بدین تقدیر حل اشکال مذکور نشود **جواب** امام زاهد رحمة الله علیه گفته که مراد از یوم
در فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة روز معادست پس چون از زمین تا آسمان هزار ساله راه مقدار بعضی
روز نبود و اگر او را مقدار روز گویند مستبعد نباشد روایت کرده اند که کسی از ابن عباس رضی الله عنه از معنی
سوال کرد ابن عباس گفت هذه ایام سماها الله تعالی فی کتابه وهو اعلم بها کیف وانی اکره ان اقول فی کتاب الله
عزوجل مالم اعلم وان جواب گفتی اما اورد و امام زاهد رحمة الله علیه در آیت کان مقداره خمسین الف سنة
مما تعدون محول بر میان مقدار میان بعضی روز داشته چنانچه که بعضی مقدار مدت عروج ملائکه از زمین
آن روز بداشته باید وجه این بود میان آسمان و زمین پانصد سال مدت نزول فرشتگان و عروج ایشان
هزار ساله راه و صاحب مدارک یک وجه مقدار پنجاه هزار سال باعتبار صعوبت میدارد پنجاه هزار تحقیق می
پندارند برین وجه تواند که مقدار روز قیامت بحقیقت هزار سال نماید و بر وجهی که روز قیامت پنجاه هزار
سال بحقیقت گفت هزار سال مقدار عروج غیر ملک داشت برین وجوه سوال نیاید و اشکال روی ننماید **معنی آیت**
تدبیر میکند خدای عزوجل کار را بران در ازل قضا کرده است و آنرا در لوح محفوظ در هم آورده است یعنی اسباب
آنرا ساخته میکرداند و فرشته را در لوح محفوظ از آن می رساند پس آن فرشته موکل آن اعمال تبلیغ میکند پس هر یک
الخ وظیفه اوست حاصل میکرداند از کارکنان زمین می رساند ایشان الخ وظیفه هر یکی است باوامر خدا و اتحاد
او حاصل میکرداند پس این کار بر میرود بجایگاه خدای در روزی که حقیقت مقدار و تحقیق هزار سال و باعتبار
صعوبت و شفقت کافران را پنجاه هزار راه نماید یعنی روز قیامت از اعدادی که شمارید و آنرا در شماری که می آید
یا گویند بر می رود آن کار با فرشته که موکل بران کار است با فرشتگان آسمان تا مکانی که برای مناجات و تعیین
کرد کار است در روزی از روزهای دنیا که مقدار عروج از زمین تا بالای آسمان هزار ساله راه است از سالهای
که می شمارید و میان خویش در شمار می آرید زیرا که از زمین تا آسمان مقدار پانصد ساله راه بود برای آسمان
پانصد ساله راه باشد و فرشته در مسافت مذکور در بعضی روزی رود و بعضی روز را روز گویند و مستبعد نبود
انه تفسیر معنی این آیت بدین دو وجه گفته اند و از مخالفت این آیت تعرج الملائکة والروح الیه فی یوم کان مقداره
خمسین الف سنة بعضی گونه جسته اند چنانکه ذکر آن بالا رفته و بیان آن گذشته ذلک عالم الغیب والشهادة
العزیز الرحیم الذی احسن کل شیء خلقه وبدأ خلق الانسان من طین ثم جعل نسله من سلالة من ماء مهین
ثم سواه ونفخ فیه من روحه وجعل لکم السمع والابصار والافئدة قلیلا ما تشکرون خلقه بر صیغه ماضی
و مصدر خوانند و معنی بر حسب آن دانند ذلک مبتداست اشارت بر ذاتی که موصوف بصفات مذکوره
عالم الغیب والشهادة خبر مبتداست العزیز الرحیم اوصاف اند مر عالم الغیب یا از باب تعدد اخبارند مر ذلک
را موصول با صله صفت مر العزیز الرحیم را یا خبر دیگرست مر ذلک را کل شیء مفعول مر احسن را خلقه بدل اشتمال
است از کل شیء بر قرات صیغه ماضی جمله صفت است مر شیء را و بدأ خلق الانسان عطف است بر احسن کل
شیء من ماء مهین بدل است از سلالة ثم سواه عطف است بر بدأ خلق ضمیر سواه عائد است بر نسل آدم
یا عطف است بر مفهوم مجموع معطوف علیه ای خلق کل واحد من آدم ونسله من سلالة ونفخ فیه من روحه
عطف است بر سواه و اضافت روح سوی خدای برای تعظیم مضاف از قبیل بیت الله و ناقة الله و من تبعیض است
ای بعض الارواح للاضافة الی الله لخلقه وجعل لکم السمع والابصار والافئدة عطف اند بر ونفخ فیه و در جعل
لکم التفات از غیبت سوی خطاب ای جعل لکم ایها الناس قلیلا صفت مصدر محذوف یا صفت زمان محذوف
ما در ما تشکرون زائده است ای تشکرون شکرا قلیلا او زمانا قلیلا معترضه است برای تعانت از کافران

بلکه نکر ایشان **معنی آیت** این موصوف بصفات مذکور و این منعوت بنعوت مسطور داننده غیب و شهادة
است یعنی داننده است الخ پیش ما غایب و پیش ما حاضر است عزیز است یعنی قوی است و غالب است رحمة کننده آمد
بسیار بخشاینده است اوست نیکو کننده آفرینش هر شیء را یعنی بصنعتی که باید و شاید آفریننده است و بر طریق که خواهد
بمقتضای حکمت کن بنده است و آغاز کرد آفرینش ایشان را یعنی آدم را پس گردانید نسل او را از آبی مهین یعنی آبی
قلیل پس او را درست کرد ابدید تمام و کمال رسانید و گردانید برای شما ای مردمان شنوای که بدان آیات کتاب خدا
شنوید و ابصار که بدان علامت خدا بینید و دلهای که شنوده و دیده خویش دریابید بر اینچنین نعمت کثیر اند
میگذارید و بزمان کم سپاس می آرید قالوا ءاذا ضللنا فی الارض ءانا لفی خلق جدید بل هم بلقاء ربهم کافرون
قالوا عطف است بر جمله سابقه در وی التفات از خطاب سوی غیبت همزه برای انکار است اذا ظرفیت بعث
بدلالت انا لفی خلق که مضمون سابقه را مقررست کافران بعث و خلق جدید را منکر بند چنانچه که اینها برای رد
انکار ایشان انکم لفی خلق جدید گفت بر انکار کافران کلام موکد آورد تحقیق مضمون اقرار انکار کردند انا لفی خلق
جدید گفتند بل هم بلقاء ربهم کافرون اضراب بر حکایت مذکور و حکایت مسطور با آیات چیزی اعلا و انسب که
انکار بعث بود و این آیت بیان انکار بعث والخ از بعث روی نمود **معنی آیت** و گفتند چون ما در زمین خاک
کردیم مبعوث شویم بدرستی که ما هر آینه در آفرینش جدید باشیم بعث را منکر شدند و بعد از آمیختن خاک جا
زنده شدن را استبعاد کردند بلکه ایشان بلقای خدای موت و وجهی که خواهد وارو که خواهد بود و از
لقای ملک الموت و آمدن فرشتگان رحمت و عذاب و ظهور علامات سعادت و امارات ثواب و سوالات و انعام
و ایلام در گور و امانت کل و جمع جمیع اموات بنفخه ثانیه بعد از حساب و وزن اعمال و قرار کتاب و الخ پس
آن خواهد بود از جاودانی نعیم و همیشگی عذاب جحیم بدین همه امور کافرانند مبعوث را با شوای و لواحق
منکر اند و شک نیست که انکار همه امور از انکار مجرد بعث بلیغ بود و در کفر و کافری باشد و کفر باشد قل
یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم ثم الی ربکم ترجعون الذی وکل بکم ای تبعیض از واجکم موصول با صله صفت
ملک الموت است که فاعل است مر یتوفیکم را که مفعول قل است توفی عبارت از روح فعل الموت است ملتبی اوست
مخلوق خدای بهر دو وجه اسناد فعل سوی اوست در این آیت توفته رسلنا باعتبار کسب آمده و در آیت الله توفی
الانفس حین موتها اسناد بر جهت خلق مبنی شده ثم الی ربکم ترجعون عطف است بر یتوفیکم الموت **معنی آیت**
بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم مردمان را خواهد اسناد از شما ملک الموت که گماشته شده است بشما پس شما سوی
حسابگاه پروردگار باز گردانیده خواهید گشت و جزا و سزا خواهید یوست ولو تری اذ المجرمون ناکسوا
رؤسهم عند ربهم ربنا ابصرنا وسمعنا فارجعنا نعمل صالحا انا موقنون لو تری شرط است ای لو تکون منکر الرؤیة
در ماضی رویت مذکور اگرچه مستقبل چون متیقن الوقوع است در حکم ماضی است و تری منزله لازم است ای لو
تکون منکر الرؤیة و اذ ظرفیت مر تری لام در المجرمون لام عهد است در معهود مجرمان مذکورند یعنی
گویندگان ءاذا خلقنا فی الارض یا لام جنس بود و تعیین مجرمان مذکور بر وجه کنایت باشد والکنایة ابلغ
من التصریح ربنا والخ بعد اوست مسنود است و یقولون حال از ناکسوا رؤسهم بود باد جواب ما یسترقون
حینئذ مستانفه باشد فا در فارجعنا بر طریق اسلم فاکرم نعمل جواب دعاست یعنی فارجعنا بغیر فا مجزوم شده
صالحا صفت مصدر محذوف ای نعمل صالحا انا موقنون تعلیلات مر نعمل صالحا را و تاکید او بتقدیم ملح
است جه فارجعنا نعمل و جمله شرطیه یعنی و لو تری با جواب خویش معترضه است برای بیان حال مجرمان
و فظاعت شان ایشان **معنی آیت** و اگر ببینی ای محمد یا مخاطب غیر معین در آن هنگام که مجرمان مذکور
یعنی منکران روز نشور یا جنس مجرمان نزدیک حساب پروردگار خویش سر فرو افکنده بوند پشیمان و خوار و
شرمنده باشند و بگویند ای پروردگار ما دیدیم صدق وعده و وعید پیدا آوردی یا گویند کور بودیم بینا گشتیم

کی بودیم شنواشدیم پس باز گردان ما را سوی دنیا عمل صالح کنیم ایمان آریم وطاعت ورزیم زیرا که ما بر بعث و حساب
موقنیم چه خبر پیغامبران معاینه گشته وصدق ایشان مشاهده پیوسته وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ
حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ این جمله شرطیه معترضه است برای کفر ایشان
کل نفس مفعول اول است مر اتینا را هدیها مفعول دوم است وجمله فعلیه ولکن حق القول عطف است بر شرطیه
سابقه در ملأن جهنم جواب محذوفست وانجمله بتاویل هذا بیان قول مذکور است یا بدل است وتواند بود که
حق القول در حکم قسم بود لاملأن جواب قسم باشد بر طریق حقا لافعلن حاجت سوی قسم نبود معنی اینست
واگر ما خواستیم کفر را از جهان بر میداشتیم هر نفسی را هدایت میدادیم وایمان واسلام در دل همه می نهادیم
لکن از ما این قول ثابت گشت وبتحقیق وتاکید پیوست هر آینه دوزخ را از کافران پریان وآدمیان پر کنیم و
همه کافران را الحکمت اظهار خدای آورده وپیدا کردن قهر وتوانای در اورده در دوزخ در آریم ذکر آدمیان
وپریان اشارتست سوی عصمت فرشتگان از اعمال دوزخیان فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ
وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ فا سببیه است ما در بما نسیتم مصدریه است لقاء یومکم مفعول من
نسیتم است هذا صفت است مر یومکم انا نسیناکم تعلیل است جون ذوقوا ملوح بترک غایت بود بتقدیم ملوح تاکید
جمله سایغ بود وذوقوا عذاب الخلد عطف است بر فذوقوا بما کنتم تعملون متعلق بر فذوقوا معنی اینست
پس عذاب بچشید بدین که دیدار این روز فراموش کردید ورسیدن این بلا وشکنج وعنا ندانستید بدرستی که ما
حمایت شما ترک دادیم ودر خذلان بر شما کشادیم وبچشید عذابی که مخصوص بجاویدیست مقرون بنا امیدی
بکارهای که میکردید وعملهای که می آوردید إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا
بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ انجمله متصلست بجمله قلیلا ما تشکرون که بالا رفته بیان قلت شاکرانست که
از وی مفهوم گشته قلیلا باشند شاکران اند که مگر مومنان ومومنان نه اند مگر اینچنین کسان پس شاکران قلیل
انجمله شرطیه یعنی اذا ذکروا بها خروا سجدا صله الذین موصول با صله فاعلست مر یومن را ای ما یومن بآیاتنا
الا الذین اذا ذکروا بها خروا سجدا حالست وسبحوا عطف است بر خروا بحمد ربهم حالست واین تعرضست
از تشنیع کفار مکه که ایشان از سجده تکبر می کردند وسر بر زمین آورده را ذلت وخواری معنی اینست
بآیات ما ایمان نیارند وتصدیق ندارند مگر آنانکه چون چون بآیات ما پند داده شوند سجده کنان بر رو
افتند بتواضع وفروتنی پیش آیند وتسبیح گویند در حالتی که بستودن پروردگار خویش ملتبس اند یعنی در حالتی
که مر خدا را حامد اند وایشان بزرگی میجویند ودر راه تکبر نمی پویند سجده را ترک نمی کنند وخود را در ورطه
تکبر نمی افکنند تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ تتجافی
حالست از فاعل سجدوا یدعون حالست از مجرور که مضاف الیه است مر فاعل تتجافی را بر طریق بل نتبع ابرهیم
حنیفا یعنی بخوف وطمعا مفعول له اند یا بتقدیر وقت خوف وطمع ظرفند ویعنی دعای خوف وطمع بر طریق
طریقه مفعول مطلق اند یا یعنی خائفین وطامعین حالند من در مما رزقناهم تبعیضست متعلقست بینفقون
جمله عطفست بر تتجافی بعضی گویند این آیت در شان مصلیان صلوة الاوابین است که از مغرب تا عشا میگزارند
وبعضی گویند ورود آن در شان مصلیان عشا آمده وبعضی گویند وارد در حق متهجد وبعضی نافل مطلق
قیام شب دادند معنی اینست دور می افتند پهلوهای از مواضع خواب ایشان پروردگار خویش را دعوت
میکنند وبتضرع وزاری میخوانند بخوف وطمع از هم وبعضی از انچه روزی کرده ایم ایشان را در مصرف خیر انفاق
میکنند حاصل دنیا را در کار آخرت مصروف میکرد اند وتقیید ببعضی از جهت آنست که روز میثاق متناول
حرام وحلال بود وانفاق او حلال باشد فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
فا سببیه است جمله عطف است بر جمله تتجافی جنوبهم ما اخفی لهم ما موصولست بر قرائت یا مضارع معروف آت

ظ متهجد

برای متکلم

برای متکلم وضمیر ما منصوب محذوفست ای اخفیه لهم وقرائت فتح یا ماضی مجهولست وضمیر مرفوع مستترست ودر هر دو قرائت
فعلست با فاعل صله است وموصول با صله مفعول تعلم است من قرة اعین بیانست بما کانوا یعملون متعلقست بجزاء
معنی اینست پس نداند هیچ نفسی انچه برای ایشان پنهان داشتم از نعمتهای که بدان در چشمهای ایشان روشنی رود ورونای
آرم یا گویند انچه برای ایشان نهان کرده شده از نعمتهای که سبب روشنای چشمهای ایشان آمده جزا داده جزا دادنی
سبب عملهای پنهان از امام حسن روایت کرده اند که کسانیکه در دنیا عمل نهان آرند جزا داده شوند از نعمتهای نهان
امید دارند ودرین قول اشارتست که این آیت از صلوة حوف عبارتست أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ
همزه استفهام است فا عاطفه است موصول با صله مبتداست کمن کان خبر مبتداست ومن اینجا بمعنی جمع است بدلیل
لا یستون واما الذین امنوا وعملوا الصالحات واما الذین فسقوا وافراد کان مومنا کمن کان فاسقا از جهت افراد من
لفظا معطوف علیه محذوفست ای یستون المتنافیان فمن کان مومنا کمن کان فاسقا واستفهام برای انکارست وجمله
لا یستون تقدیر انکارست معنی اینست ایا منافیین استوا بود کسی که مومنانند همچو کسی است کافرانند وکارهای
بد بکردند أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ در جمع میان مومنان و
کافران در نفی استوا جمله لا یستون اورد تخصیص بعضی بصفت دیگر تقسیم کرد الذین امنوا وعملوا الصالحات مبتدا
فلهم جنات الماوی خبر مبتداست نزلا حالست بما کانوا یعملون متعلقست بدو بعضی گویند مراد از جنات ماوی جای
ارواح شهیدانست که نزدیک منتهاست از عرش مجید معنی اینست اما آنان که ایمان آوردند واعمال صالحه کردند
مر ایشان را جنات ماوی است که جای او نزدیک سدرة المنتهی بمقابله آنچه ایشان عمل میکردند وبجا می آوردند در حق
ایشان نزد جزاست وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ
النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ الذین فسقوا مبتداست فماویهم النار خبر مبتداست وجمله شرطیه عطفست ای
کل وقت ارادوا ان یخرجوا بر شرطیه سابقه کلما ظرفست منصوب باعیدوا ست ای کل وقت ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا
فیها واین تقریرست بر ماوی بودن آن فرقه وقیل عطفست بر اعیدوا ذوقوا عذاب النار مقول قیلست بتاویل
هذا القول بجای فاعل آمده الذی کنتم به تکذبون صفت عذاب النارست تنکیرا وبدین اعتبارست وفسقوا درین آیت
بمعنی کفر وکنتم به تکذبون که تکذیب مختص بکفارست بران دلیلست معنی اینست وآنانکه کافرانند وکفر و
کفران ورزانند پس جای ایشان نارست وصفت جاویدی مختص بکفارست وهر بار که بخواهند که بیرون آیند در
آتش باز گردانیده شوند وگفته شود مر ایشان بچشید عذاب آتش که در دنیا وقوع او را تکذیب میکردید دور نیست
از تقویت زبانه آتش بر سر درها ودیوارهای دوزخ برسند طمع در دل ایشان آید که ارادت بیرون آمدن روی نماید
فرشتگان تذنیب باز گردانند وبقعر او برسانند وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
لام در جواب قسم محذوفست ای نقسم لنذیقنهم وجمله قسمیه عطفست بر ما ویهم النار من العذاب الادنی متعلق
بر لنذیقنهم لعلهم یرجعون بمعنی لکی یرجعوا متعلقست بلنذیقنهم معنی اینست انکسانیکه کافر شدند وکفر
ورزیدند پس جای ایشان آتش است وبو که یاد میکنیم هر آینه بچشانیم ایشان را عذاب ادنی یعنی عذاب از مراسیر
کشتن وهفت سال قحط مهلک مبتلا شدن جز عذاب اکبر یعنی عذاب معنی ادم باز گشت آیند واز کفر وعصیان توبه
کنند وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ من استفهامیه مبتداست
اظلم خبر مبتداست من تفضیلیه است متعلقست باظلم ثم اعرض عنها عطفست بر ذکر منتقمون خبر انّاست
من المجرمین متعلقست بمنتقمون وانجمله وعید بانتقام ارباب اجرام چون کفر کافران وبیان بذکر ایشان ملوح
استحقاق وعید وعذاب شدید بود بتقدیم ملوح تاکید سایغ شود در انا من المجرمین منتقمون وضع مظهر موضع
مضمرست زیرا که بیان ومن اظلم ممن ذکر بآیات ربه گذشته وذکر مجرمان بالا رفته برای تصریح باجرام که مناط
انتقام است بر جای منهم من المجرمین آورده معنی اینست ونیست ظالم تر از کسی که بآیات پروردگار او پند داده شود

پس او از قبول او اعراض کند بدرستی که ما از کافران انتقام کننده ایم و ایشان را در عذاب افکنده ایم وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى
الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا
بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ اینجمله معترضه است میان جمله انا من المجرمین منتقمون و میان جمله ان ربک هو یفصل بینهم که متعرض
لام جواب قسم محذوفست ای نقسم لقد اتینا فی مریة خبرست مر فلا تکن را من لقائه متعلق است بمریة فا در فلا تکن
سببیه است و جمله وجعلناه هدی لبنی اسرائیل عطفست بر و لقد اتینا موسی الکتاب وجعلنا منهم ائمة یهدون
بامرنا عطفست بر وجعلناه ائمة مفعول اول است مر جعلنا را منهم حالست یهدون بامرنا مفعول دوم است
لما صبروا بتخفیف میم لام جاره است و ما مصدره است جار و مجرور متعلق بجعلنا منهم ای جعلنا منهم ائمة حین صبروا
وجمله وکانوا بآیاتنا یوقنون عطفست بر صبروا یا حالست بتقدیر قد **معنی اینست** و هر آینه بدرستی که داده
موسی را کتاب یعنی توریه مشحون باحکام و شرائع از هر باب پس مباش در شک از دیدن موسی از قوم خویش جفا و
آزاری چنانچه تو از قوم خویش جفا میکشی و رنج میبری هر که بدرجه انبیا کتاب رسیده جفا و عنای قوم کشیده یا گویند
مباش در شک از تلقی او بتحقیق چه کتاب حق است دیدن تو موسی را یا از دیدن موسی ترا با جلال کرامت در شب
معراج یا بظاهر خطاب یا دیدن او ترا و دیدن تو او را در روز قیامت یا گویند شک میار بظاهر خطاب نبی ترا ای از
دیدن موسی خدا را عز و جل در اخری و گردانیدیم توریة راه نمای بنی اسرائیل از و گردانیدیم بنی اسرائیل
مقتدیان جلیل بامر ما راه نمای کنند و راه دین اسلام نمایند از جهت صبر کردن ایشان یا دران هنگام که ایشان
صبر کردند از معصیت خدا و محبت دنیا خود را باز داشتند یا خود را بر طاعت خدا داشتند مشقت را راحت پنداشتند
و بوده اند بآیات ما موقنان و بدین اسلام مومنان لاجرم در درجه امام است یافتند مقتدا گشتند إِنَّ رَبَّكَ هُوَ
يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ اینجمله متصلست بر جمله انا من المجرمین منتقمون بیان انتقام
بر وجه التفات از تکلم سوی غیبت و چون وعید انتقام ارباب اجرام ملوح بفصل خصومت بود تاکید جمله ان ربک
سائغ بود و جمله که در میان معترضه بود باتصال این کلام سائغ بود **معنی اینست** بدرستی که پروردگار تو حکم
خواهد کرد میان پیغامبران انکه تبلیغ رسالت میکردند و کفار ایشان را در حیز تکذیب می آوردند یا گویند میان
مومنان و کافران می آوردند أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ
أَفَلَا يَسْمَعُونَ همزه در اولم استفهام است واو عاطفه است معطوف علیه محذوفست و ضمیر لم یهد عائد بر خدا است
ای الم یهد الله و بر قرائت لم یهد لکم جمله کم اهلکنا من قبلهم محمولست بر تقدیر اولم یهد لکم لقد کم اهلکنا باشد
معنی اینست آیا نخواند و راه ننمود مر ایشان را خدا و نگفت اهلکنا یا نخواندیم و راه ننمودیم و نگفتیم که
اهلکنا کم مقتضی صدارتست محمول اولم یهد بصیغه غائب نتواند بود زیرا که از وی موخرست مگر آنکه جمله را
اهلکنا بتاویل مفرد دارند از قبیل لم یبلغکم منی ما یصنع پندارند جمله یمشون حالست از ضمیر قبلهم که عائد است باهل
القرون من اهلاکهم و اخباتهم لآیات دالات علی کمال القدرة و علامات مستوجبات العبرة تذییلست و چون اصرار
کافران بر کفر علامت آنست که ایشان در انبا و اهلاک قرون آیات قدرت و علامات عبرت ندانند بظهور علامت
انکار باصرار جمله را موکد بتاکید آورد در افلا یسمعون همزه استفهام است فا عاطفه است معطوف علیه محذوفست
یا ثبوت هدایت مهتدی نشوند سزاوار زجر و توبیخ باشند معنی چنین آید راه ننمود خدای کفار را اهل مکه را کثرت مر
هلاک شدگان چون عاد و ثمود و قوم لوط امثال ایشان در بیجا که ایشان در مسافرت تجارت بر قری مذکوره و در
مساکن هلاک شدگان مشی میکنند بدرستی که در هلاک شدن اینجماعه هلاک شدگان و خرابی مساکن ایشان هر آینه آیات
قدرت و اسباب عبرتست آیا گوش نمیدارند پس نمی شنوند و مواعظه در دل نمیگیرند و بمصالح رو نمی آرند أَوَلَمْ يَرَوْا
أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ اینجمله در شان قدرت
فطرت خدا و بیان علامت دیگر مر مقصود مضمون سابقه را مقررست همزه استفهام است واو عاطفه است و

اتیناه

ایم

درجه امامت

الم یہد الله ولم یهد

معطوف علیه محذوفست الی الارض الجرز متعلقست بنسوق فنخرج به عطفست بر نسوق و جمله تاکل منه انعامهم صفت
است مر زرعا ضمیر موصوف محذوفست ای تاکل منه و انفسهم عطفست بر انعامهم افلا تبصرون همزه استفهامست فا عاطفه
معطوف علیه محذوف ای افلا یلوی النظر فلا تبصرون و جمله تذییلست **معنی اینست** آیا نمی بینند ایشان بدرستی
که ما میرانیم بسوی زمین خالی از گیاه آب را پس بیرون می آریم بدو کشتی را که میخورند از ان انعام شما و نفسهای شما
آیا نمی بینند که گیاه چگونه بیرون می آید و چه وجه روی نماید تا استدلال بر احیای موتی بر بعث بعد فنا کنید و
يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ و یقولون عطفست بر مضمون افلا تبصرون چه نفی ابصار
آیات قدرت متضمن انکار قدرتست چنانچه که گفت این وقت قدرت الله و یقولون متی هذا الفتح و هذا الفتح عبارت
از حکمی است در روز قیامت خواهد بود و ذکر آن در آیت ان ربک هو یفصل بینهم یوم القیمة روی نمود و فتح بمعنی حکم
مستعمل شده است چنانکه ربنا افتح بیننا یعنی ربنا احکم آمده یا فتح بمعنی نصرت بر کافران بود چون مسلمانان میگفتند که
ان الله سیفتح لنا علی الکافرین و ان الله یفتح بیننا و بینهم یا فتح مذکور فتح جنگ بدر دارند یا فتح مکه موعود پندارند
استفهام در متی هذا الفتح برای استبطاء متضمن تهکم و استهزاست کنتم صادقین فی قولکم ان ربک هو یفصل او
فی قولکم ان الله یفتح بیننا و بینهم او فی وعد الفتح یوم بدر او فی وعد فتح مکه فعجلوا و لا تبطئوا **معنی اینست** انکار
قدرت خدا میکنید و بر وجه استبطا استهزا متی هذا الفتح میگویند یعنی پس موجود شنی بوقت میجویند و این
وعده که بخوا روی خواهد نمود در آوردن فتح شتابی کنید اگر شما راست گوئید قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا
إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ قل مستانفه است در جواب ماذا اقول حین یقولون ذلک یوم الفتح ظرفست مر لا ینفع را
و موصول با صله یعنی الذین کفروا مفعولست مر لا ینفع را ایمانهم فاعلست تقدیم مفعول از جهة اهتمامست و
جمله و لا هم ینظرون عطفست بر جمله و لا ینفع **معنی اینست** بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم در روز فتح یعنی روز
فصل که روز قیامتست یا در نصرت جنگ بدر یا در روز فتح مکه نفع نکند کافران را گرویدن و تصدیق کردن
و نه ایشان دران روز مهلت داده شوند و نه در عذاب فرصت یابند **سوال** اگر روز فتح روز قیامت مراد
بود انتفای نفع صحیح باشد و اگر روز جنگ بدر و یا فتح مکه دارند نفی نافع بودن ایمان بچه وجه سائغ پندارند و معلوم
که در روز جنگ بدر و روز فتح مکه ایمان نافع بود و چندین کسان دران روز ایمان منفعت کرد و نفع آن روی نمود
جواب نفی منفعت ایمان دران روز در حق مقتولان آن روز بود آنکسانیکه دران هنگام کشته شدند در
هنگام کشته شدن و جان دادن ایمان آوردند و تصدیق کردند هیچ نفع نبود و هیچ سود ننمود **سوال** ایشان
از متی هذا الفتح سوال از تعیین هنگام فتح کردند دران روز مطابق سوال چگونه بود جواب سوال مذکور بچه وجه
نمود **جواب** این کلام از قبیل تلقی سائل بغیر مطلوب آمده و بر طریق یسئلونک عن الاهلة قل هی مواقیت
للناس واقع شده و این در بلاغت بانی عظیم و اسلوب فخیم است که سائل از چیزی پرسد و مجیب بچیزی دیگر برو
گوید و در جواب تنبیه کند و ذکر مقصود اهم را در میان آورد چنانکه ایشان از هنگام پرسیدند منفی بمنفعت
ایمان آن روز جواب شنیدند تا بدانند که ایشان را اهم سوال از منفعت ایمان بود نه معرفت سوال که آن سوال
از ایشان روی نمود فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ فا سببیه است و انتظر عطفست بر فاعرض انهم منتظرون
تعلیلست تاکید از جهة تقدیم ملوح است و مفعول و انتظر و منتظرون محذوفست ای انتظر نصرک و غلبتک
علیهم انهم منتظرون نصرهم و غلبتهم علیک **معنی اینست** چون حال ایشان بدانجا رسید و کار ایشان در بین مرتبه
کشید پس از ایشان اعراض بکن و روی بگردان و منتظر باش غالب آمدن خود را بر ایشان بدرستی که ایشان غلبه
خود را بر تو چشم دارند و در تربص و انتظارند و بدانکه در خاتمت سورت امر با عراض از کفار و امر بتربص نصرت
دلالت میکند بر انقطاع کلام و رسیدن سخن بانجام و اختتام که هنگام اعراض بوقت شتاب بود و وقت انتظار
هنگام اشتغال باشد بدین جهة مقطع مذکور مقطع حسن است و حسن او پیش بلاغت مبرهن است در باب

سوره الاحزاب

حق منتهاست مقرون باثر انظمهم وانتهاست والله اعلم بما عنده من المراد وتفویت الرشاد والبلاد لااله الا
هو رب توکلی علیه وهو حسبی سورة الحجرات این سورت مدنی است هفتاد ودو آیت است هزار ودویست و هشتاد
کلمه است پنج هزار وهفتصد ونود وشش حرفست نظم این سورت با سجده آنست که ختم سورت سجده بامر پیغامبر صلی الله
علیه وسلم ونبودن او از متقیان ونهی اطاعت کافران ومنافقان روی نمود بدانکه در افتتاح سورت یا ایها النبی الآیة
آورد بعده جمله اتباع موصول ذکر کرد بعده جمله ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه که جمله حرم آست
مفصوله از ایشانست سابقه مذکور گشت بعد او چند جمله خبریه بفصل پیوست بعده جمله اولی بالمومنین که
اسمیه بود بفصل از فعلیات سابقه سزاوار نمود بعد چند جمله اسمیه را بدان عطف نمود بجهات وصل موصول
آورد از امور دینی ودنیاوی وسوق اولی واخری بتلقین پیوست بعد از آن مومنان را بر وجه تعمیم بعد تخصیص خطاب
کرد وبعد از آن آخر سورت را خطاب جمله مومنان بروی وبتو شدید آورد یعنی بآیت یا ایها الذین امنوا اتقوا
الله وقولوا قولا شدیدا مقرر کرد ایند بعد از آن اطاعت اوامر ونواهی خدای جل وعلا که مضمون امر اتقاست
بر وجه فعلیه فقد فاز فوزا عظیما رسانیده بعده در بیان مضرت خیانت وترک طاعت در جمله انا عرضنا الامانة علی
السموات والارض الآیت آورد وسورت مذکور را بدو متعلقات او ختم کرد وشک نیست که جملهای از یک بابست
اگر مقاصد ایشان متغایر بود از جهة اتحاد باب میان ایشان ارتباط واتصال باشد واگر مقصود از همه یکی در مقصد
کلی متفرد یکی است معترضاتی که در جمل مذکور مانده ومیانه کلامهای متصل واقع شده وجمله دیگر از هر نوع محلها
که باید بمنته وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها النبی اتق الله ولا تطع الکافرین والمنافقین ان الله کان علیما حکیما النبی بهمزه با مرفوعه بعد ما ساکن با بدال
همزه بیا وادغام خوانند ومعنی یکی دانند روایت کرده اند که ابو سفیان وعکرمه وابو الاعور روشاه قرشی بعد واقعه
احد در مدینه باسفیهان آمدند ودر مجلس پیغامبر صلی الله علیه وسلم در آمدند پیغامبر صلی الله علیه وسلم ایشان را
امان داده بود بکلام دستوری فرمود ایشان اعمال باطل جستند وسخنان ناپسندیده گفتند که ذکر لات وعزی نکذاریم
وایشان را شافعان ونافعان خود پنداریم ما ذکر تو وذکر پروردگار تو نکنیم وبگفتار تو دم بزنیم چون کلمات ایشان
از ایشان بگفتیم پیغامبر فرمود ایشان باستیلاء آمده اند وبامان در آمده اند ایشان را بیرون آورد در مدینه مدار
عمر رضی الله عنه گفت در لعنت خدای که غضب بیرون آیند وبرعت فرار نمایند آیت یا ایها النبی اتق الله نازل
گشت واین نظم بورود پیوست ای ادم علی التقوی وزدت علیها ولا تنقض العهد ولا تطع الکافرین فیما دعوک
الیه وغضبت باذنی تعلیق وتوجه امر ونهی نبود نهی مذکور بر طریق ولا تدع مع الله الها آخر در خطاب پیغامبر
صلی الله علیه وسلم باشد وبعضی مثل آن امر ونهی را از باب تعریض دارند از باب نهی مستغرق در خطاب غیر وادی مجاز
پندارند یا ایها منادی مبهم است النبی صفت ای است جمله ان الله کان علیما حکیما تعلیلست زیرا که چون سبحان
وتعالی علیمست بطلان اعمال کافران را عالم بود وچون حکیمست اطاعت پیغامبر علیه السلام از جهة ابراز
مدح بر وجه وکادت معنی اینست ای پیغامبر عالی قدر تقوی وپرهیزکاری کن امر خدای بجا آر وایمان ثابت
دار تا رکاعت خدا وتابع کافران ومنافقان مباش که بدرستی که خدای عالم بر اعمال باطله کافران وحکیمست
بر بطلان ایشان راضی نشود واتبع ما یوحی الیک من ربک ان الله بما تعملون خبیرا تعملون بصیغه خطاب
وغیبت خوانند ومعنی بر حسب آن دانند واتبع عطفست بر اوامر ونواهی سابق جمله ان الله بما تعملون خبیرا بر
هر دو وجه تعلیلست بر مضمون عمل خیر دلیلست عمل بر وفق فرمان سزاوار باشد وهمچنین بر قرات غیبت
چون مرا کرد ایند کرد انان حضرت مردم را عمل شکر بر وفق فرمان ناگزیر است وچون مضمون جمله ثنای باری
آمده است بر طریق ان الله کان علیما حکیما موکد شده معنی اینست وپیروی بکن چیزی را که از پروردگار
تو سوی تو وحی کرده شده است وحکمی را که بر تو فرود آمده است بدرستی که خدای بعمل ایشان باکو بند بعمل شما یعنی تو

ومومنان بر حسب اختلاف قرات آگاهست وآگاهی او همه چیزها که سمات واشباه آن وتوکل علی الله وکفی بالله وکیلا
وکیلا تمیزاست یا حالست وتوکل علی الله عطفست بر واتبع ما یوحی وکفی بالله تذییلست یا عطفست بر واتبع
جمله خبریه بمعنی واتخذ الله وکیلا مادام مانند باشد معنی اینست وتوکل با خدای آر وکار بخدای بسپار وبنده
خدای جهان از آن رو که اوست کاردان بگو بند توکل بر خدای عزوجل بند بر وخدای را در کارها وکیل بگیر ما جعل الله
لرجل من قلبین فی جوفه وما جعل ازواجکم اللائی تظاهرون منهن امهاتکم وما جعل ادعیاءکم ابناءکم ذلکم
قولکم بافواهکم والله یقول الحق وهو یهدی السبیل اللائی بهمزه مکسور با یای ساکنه وبغیر یا خوانند ومعنی یکی دانند
وتظاهرون بحذف یک تا وتظاهرون بادغام تا خوانند ومعنی یکی دانند روایت کرده اند که در عرب سه چیز واقع بود
وآن هر سه بظاهر مطابق واقع مینمود یکی آنکه پسر معموری که وقت حافظ امثال داشت هرچه میشنید میگرفت
حرفی از آن فرو نمیگذاشت عرب آوراد والقلبین میگفتندی دوم آنکه زید وتعدد دل باید منشد سوم آنکه عادت
داشتند که میشودند وزبا نزاانت علی کظهر امی میگفتند زید بن حارث را که پسرخوانده بود ودر پدرشی همچو پسری
نمود پسر پیغامبر میگفتند وبعد از خواستن زن او که نسبت که عرب در جاهلیت عادت داشتند بکدیگر را عادت
میکردند ویکدیگر را در اسیری می آوردند زید بن حارث از بنی کلب بود در ضمن نسبتی پیوست ودر هنگام طفلی فروختند
گشت حکیم بن حرام برای خدیجه رضی الله عنها را چون پیغامبر خواست زید مذکور به پیغامبر بخشید ویاران او آمدند
واو را از پیغامبر طلب کردند پیغامبر صلی الله علیه وسلم او را حاضر آورد ومیان ماندن وباخویش ورفیق رفتن تخییر کرد
زید مذکور صحبت پیغامبر صلی الله علیه وسلم بگزید وهمراه پدر رفتن نپسندید پیغامبر صلی الله علیه وسلم آزاد کرد ایند و
مردمان او را پسر میدانستند وزید بن محمد میگفتند قلبین مفعول اولست باز یادت من برای تاکید لرجل برای
تاکیدست فی جوفه صفتست مر قلبین را یا ظرفست وانجمله تعلیلست بر جمله ولا تطع الکافرین دلیلست و
ردست بر ما مور کافران ومسول ایشان که میگفتند بتان ما را نافع وبرای ما شافع اند ازواجکم مفعول اولست
مر جعل را اللائی با صله صفتست مر ازواجکم را امهاتکم مفعول دومست جمله وما جعل ازواجکم با معطوف خویش
عطفست بر ما جعل الله لرجل وذکر من بعد تظاهرون بتضمین معنی گفته اند چنانکه در الذین یولون من نسائهم
بدین وجه رفته اند ادعیا بمعنی مفعول قیاس جمع او فعلاست چنانکه جریح وجرحی فعلیست جمع او بر وزن
ادعیا آمدن خلاف قیاس واقع شده معنی اینست نکردانیده است خدای عزوجل دو دل در یک جسم مر هیچ مر
راحه اگر هر یکی در صفت بیجد ودر تصرف منفرد بود از دیگر استغنا باشد واگر تصرف مختلف اند میان ایشان تخالف
وتزاحم روی نماید کار دست ندهد وعلم میسر نشود مصرع غوغا بود دو پادشاه اندر ولایتی چون هر یکی را یک
دل باشد توحید وشرک در یک دل جمع نشود وهمچنین در یک تن صفت مادران جمع نشود زن مادر نگردد وخادمه
مخدومه نگرد وزبان را در اظهار نگویند ودر راه دروغ ومکر نپویند ونگردانیده است در یک تن فرزندی که
در راه دروغ ومکر خوانده را چه در یکی کسی فرزندی بوده ونابوده نبود ودو صفت متضاده جمع نگردد که زبان خود
خوانده وپسر خوانده کان پسر میدانند زید مذکور از ابنای محمد نیست اسم فرزندی محمد در شان او بمعنی است و
گفتار از دهنهای شما در دلها خلاف آنست گفتار نابوده از سر زبانست خدای الحق حق واقعست میگوید ومیفرماید
وراه راست می نماید ادعوهم لآبائهم هو اقسط عند الله فان لم تعلموا آباءهم فاخوانکم فی الدین وموالیکم ولیس
علیکم جناح فیما اخطاتم به ولکن ما تعمدت قلوبکم وکان الله غفورا رحیما انجمله بیان خواندگان نسبت
کردن ایشان سوی شکرداشت وبعضی گویند در جاهلیت عادت بود که چون مردی رنگ روی کسی آمدی او را پسر
خود خواندی وشریک پسران خویش در میراث کردی در شان ایشان این آیت وارد گشت واین نظم بورود پیوست
این جمله در وجه اول در جواب ما یصنع فی قلبین ومن ندعوهم وما شان علمناهم بود وبر وجه دوم برای رد
عملی که عادت ایشان بود معترضه باشد هو عائد است بر مضمون ادعوهم بر طریق اعدلوا هو اقرب ای دعاءهم

لا بائهم ادخل فی العدل والصدق عند الله این جمله تعلیلات مرجزای محذوف را ای فان لم یعرفوا آباءهم فادعوهم
اخوانکم وموالیکم فی الدین وجمله شرطیه عطفست بر ادعوهم لآبائهم وجمله لیس علیکم جناح معترضه است برای بیان
حکم خطا ولکن ما تعمدت قلوبکم یا در محل جرّاست عطفست بر ما اخطاتم ولکن برای اثبات یا در محل رفع بر ابتدا
وخبرا و محذوفست ای لکن ما تعمدت قلوبهم فیه جناح ولکن عطفست بر جمله بالا واز جمله ولکن ما تعمدت قلوبکم وهم
بجای غفران بر سبیل تکمیل روی نمود **معنی اینست** بخوانید پسرخواندگان را بذکر نام پدران ایشان زیرا که آن یعنی خواندن
ایشان بنام پدران در عدل وصدق عند الله داخل تراست ومناسبتر ونسبت آنکه نزاست پس اگر بپدران ایشان ندانید ایشان
برادران ودوستان خویش خوانید زیرا که ایشان بر حکم المومن اخ المومن در دین شما را برادرانند وشما را دوستان وبار
دهندگانند ونیست بر شما بزه کاری در این که کسی را بخطا پسرخواند ونسبت پسر دیگری لفظا بیندایند ولکن بزه کاری در آن
بود که دلهای شما در نابوده پسر دیگری را پسر دانستی وهست خدای غفور خطایا آمرزد رحیم که عطایا بخشد از عفو
نا امید نباید بود وبجز آن رحمت توجه باید نمود اَلنَّبِیُّ اَوْلیٰ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَاَزْوَاجُهُ اُمَّهَاتُهُمْ وَاُولُوا
الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلیٰ بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللّٰهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُهَاجِرِینَ اِلَّا اَنْ تَفْعَلُوا اِلیٰ اَوْلِیَائِکُمْ مَعْرُوفًا کَانَ ذٰلِکَ فِی
الْکِتَابِ مَسْطُورًا چون کلام سابق نفی پسرخواندگان که ایکه پسرخوانند بورود بوست نفی زید بن حارثه پسر پیغامبر
صلی الله علیه وسلم مفهوم گشت از نفی نسبت شاید که کسی را وهم ربوبیت بیگانگی بر طریق اهانت در دل واقع شود این جمله
بر وجه تکمیل برای دفع وهم مذکور وکان مسطور بود این جمله عطفست بر اسمیه سابقه تعدیه تفعلوا بالی بتضمین
احسان وسلامت ای لا تفعلوا وتحنوا الیهم والا بمعنی لکن استثنای منقطع است استدراک از کلام بالاست ای لکن فعلکم
معروفا واحسانکم الی اولیائکم جایز کان فی الکتاب مسطورا تذییلاست **معنی اینست** پیغامبر سزاوارتر است بر
مومنان از نفسهای ایشان از امور دین ودنیا وسزوارتر اولی واحری وذات او بر دولت کوینده کار او را برتوان کار خویش
دانید واو را بر نفسهای خویش نیکخواه تر ومهربان تر پندارید ومحبوب تر از نفسهای خویش واز اولاد خویش وآبای همه
مردمان بدانید در حدیثست لا یومن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه وولده والناس اجمعین مادران مو
تعظیم ایشان همچو مادران خود بجا آرید ونکاح ایشان چون نکاح مادران تحریم موبد حرام پندارید ایشان در این دو حکم
مومنان ووصیت وحد القهات اند ودر غیر از حکم میراث ووصیت وحد بنات وجز آن در حکم احسان ودر تفسیر
در حرمت مطلقات پیغامبر علیه سه قول آورده وبنزول چون مطلقه پیره وبتولی جون وتحریم وبتولی وتحریم مدخو
وتحلیل غیر مدخول تفصیل کرده وخلاق بدان قرانها بعضی در کتاب بعضی در قران یا در لوح محفوظ از اجابت مومنان
انصار ومهاجران سزاوارترند حق میراث ابواب نزند اقارب را بود اجابت میراث برند در آغاز اسلام چون کسی از
مسلمانان مرد اخی از مهاجران وانصار میراث می برد مهاجران بحق صحبت انصار یا بحق امداد ونصرت توارث
اجابت این آیت بود وبه بوست توارث اقارب ثابت گشت لکن اگر شما بوصیت کرده نیکی واحسان کنید سوی دوستان اجنبی این
کار جائز است وسائغ باشد وَاِذْ اَخَذْنَا مِنَ النَّبِیِّینَ مِیثَاقَهُمْ وَمِنْکَ وَمِنْ نُوحٍ وَاِبْرَاهِیمَ وَمُوسیٰ وَعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ وَاَخَذْنَا
مِنْهُمْ مِیثَاقًا غَلِیظًا لِیَسْئَلَ الصَّادِقِینَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَاَعَدَّ لِلْکَافِرِینَ عَذَابًا اَلِیمًا ای واذکر اذ اخذنا میثاقهم مفعول است
مر اخذنا را ومنک با معطوف خویش عطفست بر من النبیین بر طریق ذکر خاص بعد تعمیم پیغامبر ما در ذکر اگرچه
در وجود موخر بود از جهت فضل وتفضیل سائغ نمود ذکر میثاق اگرچه مکرر است از جهة ذکر صفت اولی واحکم
است لیسئل متعلقست باخذنا ودر والتفاتست از تکلم سوی غیبت ای یسئل الصادقین عن صدقهم ای انبیاء
عن تبلیغ صدقهم او قول صدقهم جمله واعد للکافرین معطوف بر اخذنا منهم وجه التفات از تکلم سوی غیبت آنده
یا گویند عطفست بر فعلی که مفهوم تکلم از کلام سابق شده اثبات المومنین الذین صدقوا تبلیغ المومنین واعد
للکافرین عذابا الیما **معنی اینست** ویاد کن ای محمد چون گرفتیم ما از پیغامبران میثاق ایشان را استوار کرده ایم با
ایشان عهد وپیمان را که آنچه بر ایشان وحی میکنیم برسانند وایشان را بدان او امر ونواهی آگاه کردانند وگرفتیم میثاق

وتحنوا الیهم

ازعیسی

بلیغ

علیکم

ازعیسی بن مریم واز همه میثاق درست تا بپرسد خدای صادقان را از تبلیغ صدق خویش یا از صدق ایشان را تواب
داده مومنان را وساخته کرد عذاب دردناک برای کافران یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ اِذْ جَاءَتْکُمْ جُنُودٌ
فَاَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ رِیحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَکَانَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرًا تعملون بصیغه خطاب وغیبت خوانند ومعنی
بر حسب آن دانند بالا ذکر پیغامبر ومومنان بود نیز ذکر پیغامبر خواهد آمد در اثنای ذکر پیغامبر مومنان خطاب
کرد این جمله بر وجه اعتراض آورد علیکم متعلق بمعنی انعام است ای اذکروا نعمة الله التی انعم بها علیکم روایت کرده اند
که حق سبحانه وتعالی یاران را مقابل ایشان را ساخت خاک در دهن ایشان انداخت **معنی اینست** ای آنکسانیکه ایمان
آورده اید ذکر کنید نعمت خدا را که بر شما فائض شد یاد کنید چون بیاید بر شما از گروههای مختلف لشکرها روایت کرده اند
که چون لشکر کفار بعد جنگ احد بوعده محاربه سال دیگر بازگشت بمواطن ومساکن خویش بپیوست بنی قریظه وبنی النضیر
از اهل حوالی مدینه معاینه مشاهده پیغامبر داشتند نقض کردند وبا ابوسفیان آوردند حیی بن اخطب با جماعتی
بر ابوسفیان بمکه رفت او را در محاربه باعث گشت باز در بنی قریظه آمد ایشان را تحریض کرد وباختیار جنگ آورد و
ابوسفیان استعداد محاربه بنیاد نهاد ودر خیال لشکرها جمع کردن افتاد وایشان عهد وموافقت کردند وبر
کفتی تا کفتها وکردن نا کردنی آوردند هفت هزار لشکر جمع شدند وبجانب مدینه رخ آوردند پیغامبر صلی
الله علیه وسلم شنید بیرون آمد برای محاربه مصلحت دید کافران موازنه پانزده هزار بودند پیغامبر صلی الله علیه
وسلم در این مشورت نهاد یاران بیرون آمدن از مدینه وجنگ کردن افتاد سلمان فارسی رضی الله عنه برخاست تعریض
کردن سخن دستوری خواست وگفت خندق شکافتن باید تا بر آمدن لشکر حائل آید واهل شهر را باستعداد جنگ فرصت
شود پیغامبر صلی الله علیه وسلم برای رضای او خندق کافتن بنیاد نهاد در مدینه غله گران بود خلق را رنج ومشقت
روی نمود لشکرهای مذکور رسیدند ونزدیک خندق فرو آمدند وسد راه ایشان کردند وهر که از شهر پیدا شد بتیر
دوختندی وبه تفنگ انداختندی کار مسلمان بدشواری پیوست تا آنکه روزی پیغامبر را صلی الله علیه وسلم ادا
نماز فوت گشت وبوجوب قضا پیوست پیغامبر صلی الله علیه وسلم قضای آن بترتیب جست بعضی مسلمانان بتردد افتادند
منافقان زبان طعن گشادند که محمد وعده فتح قصور قیصر وکسری میکرد کار خود اکنون باین حد آورد مسلمانان
ایفاد وعده نصر جستند ومتی نصر الله گفتند پیغامبر صلی الله علیه وسلم بر حکم فرمان آرام خاطر ایشان جست الا ان
نصر الله قریب گفت ناگاه فتح رسید وصبح دمید باری حیله خواست از پیغامبر صلی الله علیه وسلم در خواست گفت مرا
دستوری ده تا مقابل لشکر ایشان شوم تا بدانچه دست در هزیمت لشکر ایشان کوشم یا جرعه شهادت نوشم پیغامبر صلی
الله علیه وسلم دستور نداد دوم باره بعرض رسانید خود در بنیل مراد نرسانید سوم باره پیغامبر صلی الله علیه وسلم
او را دستوری داد او بدستور پیغامبر روی سوی ایشان نهاد اول بر مکیان آمد ودر مجلس ایشان در آمد گفت من قرابت
شما ام بدی کار شما نمیخواهم آنچه مصلحت شما میدانم پیش شما میخوانم این کی میکند که شما کرده اید که خود را باعتماد دیگران
بر خطر افکنده اید در ورطه هلاک فرو آمده اید وخود را اسیر بنی قریظه وبنی النضیر کرده اید همچو عمرو سیدی از سران
شما کشته گشت از دست ایشان چه رفت ونمیدانید که اهل کتابند با محمد عهد دارند که او از پیش بیرون آید وایشان
از پی شتابند این زمان شما را چه حال پیش آمد وچه حال روی نماید این زمان فرو آمده اید باری خرد ایشان را پیش
کنید وخود پی ایشان روید از خطری که گفتم بیرون آیید واز این خطر خطیر تحاشی نمائید من وظیفه قرابتی ونیکخواهی
بجا آوردم بدانچه صرفه شما میگذشت شما را خبر کردم اکنون شما دانید آنچه توانید بکنید از ایشان بیرون آمدم در آن
شب بر بنی قریظه وبنی در آمد وگفت از مکه شکسته بر شما آمدیم واز شما صورت رعایت وحمایت دیدیم واز مشیده خویش
بتری نمودیم در حرزی بوطن شما آسودیم اگرچه که مخالف شده آید وبجنگ آمده اند مارا رعایت حقوق باید ونیکخواهی
شما شاید این چه کار است که شما کرده اید وخود را در این خطر وخطر آورده اید نمیدانید که اهل مکه محمد را قرابت اند
وبا او دوستی دارند اگرچه دشمنانند چند روز است که عمرو سیدی که سری از سران ایشان بود کشته گشت واز کشته کشتی

او ایشان را غم واندوه پیش آمده اگر ایشان با محمد یارند و بر قرابتی و دوستی قدیم بر داند شما را پیش کنند و خود پس آیند
محمد از پیش وایشان از پس حمله آرند شما چه کنید و بکدام راه روید انچه در خاطر گذشت گفتم و نیکخواهی شما جستم
بیشتر انچه توانید بکنید این سخن در سمع ایشان انداخت فریقین را متامل و متردد ساخت هم در شب باز گشت بپیغامبر علیه
علیه السلام پیوست پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم قصه گفت از انچه رفته بود هیچ نهفت چون بامداد شد مکیان پیش رفتند
بنی قریظه و بنی النضیر متوقف کردند و لشکر خود را پیش آمدن آوردند ایشان بتصدیق مصداق گفتار گوینده مذکور ظاهر گشت
و تردد بنهفت پیوست آن روز در گفتار ماندند از حمله محاربه که هر روز میکردند ماندند شب دیگر که شب تاریک و سرد بود
باد تند برخاست میخهای خیمها بر کند در لشکر شور انداخت کمان شب بردند و خود را یکدیگر بر هم زدند بنی قریظه و بنی النضیر
باز گشتند در خانهای خویش رفتند و احزاب عرب گریختند بسوی مواطن رفتند خیمها و رختها و کالاها بگذاشتند نفی نفی گویان
شتافتند چون بامداد شد پیغامبر صلی الله علیه وسلم با یاران از حصار دویدند کسی در نظر نمی آمد خیمها خالی مینماید پیغامبر صلی الله
علیه وسلم گفت من با سالحین الیوم حذیفه اختیار کرد رفته بعد تفحص خبر کرد گریختن ایشان اوردند اهل مدینه بیرون آمدند
غنائم در شهر آوردند بغیر جنگ کفار را هزیمت افتاد مسلمانان را غنیمت بی مشقت دست داد **معنی اینست** ای مومنان نعمت خدا
را که بر شما انعام شده یاد کنید چون بر شما لشکرهای بسیار رسید پس فرستادیم برایشان باد صبا لشکرهای فرشتگان که شما ندیدید لکن
اثر آن که موجب نصرت شما بود معاینه کردید بعضی عورتی بلکه همین باد را دادند و بعضی وقوع رعب و خوف در دل بنداختند
و هست خدای عزوجل بعملها شما یا گویند بعملهای کافران بینا است اذ جاؤکم من فوقکم ومن اسفل منکم واذ زاغت الابصار
وبلغت القلوب الحناجر وتظنون بالله الظنونا اذ جاؤکم بدل است از جاءتکم من فوقکم ای اعلی الوادی ومن اسفل منکم عطف است
بر اذ جاءتکم تظنون بمعنی ظننتم عطف است بر بلغت القلوب الحناجر الظنون مصدر است از جهة قصد انواع جمع شده بر طریق حلبت
الحلبان آمده الظنونا در بعض قرائت بر اتباع الف چون الرسولا والسبیلا بر طریق اشباع الف در قافیه چون اقلی اللوم عاذل والعتابا
خوانند **معنی اینست** چون آمدند بر شما لشکرها از بالای شما یعنی از بلندیهای شما و ازدنی که مکان فروتر شماست یعنی از جانب
پستی و در ان هنگام که میل کرد چشمها از سببی بحیرت زدگی و دلها از خوف بر حید پس حلقوم رسید و این مثل است در حیرت
باب و غایت اضطراب و گمان بردید بر خدا گمانهای مختلف مسلمانان از قلت عدد و برکت و شدن قحط و مجاعت و کثرت
دشمنان و قوت مخالفان و شدت محافظت و قطاعت که خدا ما را مبتلا کرد اینه و بآفت و وبا و فتنه رسانید منافقان گفتند
مسلمانان مستاصل شدند و بهلاک پیوستند و بوعده نصرت و مغفرت شدند هنالک ابتلی المومنون وزلزلوا زلزالا شدیدا
هنالک ظرف است مر ابتلی را و زلزلوا عطف است بر ابتلی جمله ابتلی با معطوف خویش مقرر است مر مضمون اذ زاغت الابصار
وبلغت القلوب الحناجر **معنی اینست** آنجا مومنان مبتلا شدند و جنبانیده شدند جنبانیدنی سخت حد از آنکه گشتند
ابتلا از حد گذشت و اضطراب بکمال پیوست واذ یقول المنافقون والذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله ورسوله الا
غرورا عطف است بر اذ جاءتکم من فوقکم اذ برای ماضی است و یقول بمعنی قال است و استعمال او بصیغه مضارع برای استحضار
حالت **معنی اینست** چون گفتند انانکه در دلها مرض و نفاق و مقام خلاف و شقاوت است با ما وعده نکرد خدا و رسول او
مکر وعده فریبنده و گفتاری مغرور کننده محمد ما را فتح فارس و روم میکند و یکی از مدینه برای حاجت انسانی بیرون آمدن
نمی تواند ایچنین وعده جز غرور نبود و غیر فریب نباشد واذ قالت طائفة منهم یا اهل یثرب لا مقام لکم فارجعوا ویستاذن
فریق منهم النبی یقولون ان بیوتنا عورة وما هی بعورة ان یریدون الا فرارا مقام بفتح میم و ضم او خوانند بر ضم ظرف
از قیام یا از اهل اقامت دانند و جمله واذ قالت عطف است بر اذ سابقه یا اهل یثرب لا مقام لکم مقول قالت است فارجعوا
فارجعوا سبب است ویستاذن عطف است بر اذ قالت ویستاذن بمعنی ماضی است ایراد صیغه مضارع از جهة استحضار صورت
شنیعه است و جمله و یقولون حالت یا بیان استیذانست ان بیوتنا عورة مقول یقولون است تاکید او از جهة آنست که
شاهد نفاق معاینه مقدمات فرار شاهد انتفا بنا خانها علامت آنست که سامع مضمون انجمله را منکر باشد تنزیل
منزله منکر کرد و جمله را بر وجه استیناف مقصود آورد جمله وما هی بعورة حالت ان نافیه است الا فرارا مستثنی مفرغ

مقولست مر ان یریدون را و این قصر قلب است چه ایشان میگفتند ما رفع خلل این خانه میجوئیم فرار نمی خواهیم **معنی**
و دران هنگام که گفت طائفه از منافقان ای اهل حسکما اقامت یا گویند جای قیام شما نیست سوی مدینه باز گردید و بعضی گویند معنی
اینست مدینه جای بودن شما نیست اگر جنگ کنید بسوی کفر باز گردید و با کافران موافق شوید تا در مدینه مانده توانید که
دستوری خواستند فریقی از ایشان از پیغامبر گفتند در خانهای ما خالی افتاده مدخل اعدا و سراق شده خواهیم خانها را مرمت کنیم
و باز گردیم و حال اینست که در خانهای خللی نیفتاده و احتیاج سوی مرمتی ندارد مگر انکه از لشکر بگریزند ولو دخلت علیهم
من اقطارها ثم سئلوا الفتنة لاتوها وما تلبثوا بها الا یسیرا انجمله شرطیه معترضه دیگر است برای مذمت و نکوهش
حال شنیعه و جمله وما تلبثوا بها الا یسیرا حالت **معنی اینست** و اگر در آمده شود در مدینه بر منافقان از کنار
مدینه پس جسته شود از ایشان فتنه یعنی کفر و غوغائی کفر ورزید بکفر و درنگ نکنند بآن مگر اندک زمان ولقد کانوا
عاهدوا الله من قبل لا یولون الادبار وکان عهد الله مسئولا این نیز عطف است بر ما قبل یا حالت **معنی اینست**
و این دستوری خواهندگان و از حرب روی گردانندگان که از حرب پشت نگرداند و بثبات قدم را در حرب لازم و
واجب دانند از میثاق بر گشتند عهد خدا شکستند و هست عهد خدای مسئول عنه یعنی از شان ان پرسش خواهند
بود و مطالبه و مواخذه روی خواهد نمود قل لن ینفعکم الفرار ان فررتم من الموت او القتل واذا لا تمتعون
الا قلیلا مستانفه در جواب ماذا لهم یقولون ان فررتم شرطیه است مستغنی از جزای اکتفا بما مضی و جمله لن ینفعکم
الفرار تاخر مقول قلست الا قلیلا صفت مصدر محذوف یا صفت زمان است ای تمتعا قلیلا او زمانا قلیلا **معنی
اینست** بگوای محمد بر گزیدگان و بهانه کنندگان که هرگز نفع نکند گریختن اگر گریختن از مرگ یا از قتل باشد از ثمار
بر خورداری نبینید مگر اندک چراکه بسیار که در جه شهادتست نتوان گذاشت و اندک را بر بسیار برابر نتوان
داشت قل من ذا الذی یعصمکم من الله ان اراد بکم سوءا او اراد بکم رحمة ولا یجدون لهم من دون الله ولیا ولا
نصیرا قل مقرر است مر جمله سابقه را جمله استفهام مقول قلست ان اراد بکم سوءا شرطیست مستغنی از جزا اکتفا بما
مضی بر تقدیر فعل معطوف بر یعصمکم الله ای الذی یعصمکم و یمنعکم من اصابة ما اراد الله من السوء ان اراد بکم سوءا او اراد
بکم رحمة بر طریق علفتها تبنا و ما بارادا ای علفتها و سقیتها ماء باردا و کلام از قبیل لف و نشر بود جمله لا یجدون حالت
قل لهم کذا والحال انهم من دون الله ولیا ولا نصیرا **معنی اینست** بگوای محمد مر آن منافقان را که کیست که نگاه دارد شما را
اگر خدای عزوجل بشما بدی خواهد و کیست که باز دارد از شما رحمت را اگر خدای خواسته باشد و حال اینست که نیابند ایشان
دوستی از غیر خدا که کار دوستان کند و نه یاری دهنده که یاری دهد قد یعلم الله المعوقین منکم والقائلین لاخوانهم
هلم الینا ولا یاتون البأس الا قلیلا جمله دیگر است برای شناعت و قباحت کفار و گفتار و کردار ایشان والقائلین
عطف است بر معوقین هلم اسم فعل است و هلم یا رجال گویند مجاز و احد را با جمع تسو کنند هلم یا رجل قلیلا صفت مصدر
محذوفست یا صفت زمان یا حالت از فاعل یاتون **معنی اینست** بدرستی که میداند خدای مر کسان را که منع میکنند مر
را از نصرت پیغامبر و از ابو سفیان می ترسانند و از یاری پیغامبر باز میدارد و در قتال ابو سفیان در خشیه و خوف می آید و
میداند مر منافقان را دوستان ایشان هلم یعنی شما سوی ما بیائید و از قتال احتراز نمائید میگویند و حال اینست که منافقان
مذکور در جنگ نمی آیند و اگر می آیند مبادرت نمی نمایند مگر اندکی یا گویند آمده اندک یا در زمان اندک می آیند و در حضور
ایشان حاضران مینمایند که ایستاده میشوند و زود باز میگردند اشحة علیکم فاذا جاء الحق رایتهم ینظرون الیک
تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت اشحة حالت از ضمیر یاتون الناس من در من الموت سببیه است و
متعلق است بیغشی علیه جار و مجرور مفعول مالم یسم فاعل یغشی است جمله یغشی علیه الموت صله الذی موصول با صله
مجرور کاف است جار و مجرور حالت از اعینهم ای تدور اعینهم کاعین الذی یغشی علیه من الموت و جمله تدور اعینهم
حالت از فاعل ینظرون رحمة مفعول دوم است مر رایتهم و جمله رایتهم عطف است جزا است مر فاذا جاء الحق و
جمله فاذا جاء الحق رایتهم عطف است بر لا یاتون الناس **معنی اینست** نمی آیند ایشان جنگ را مگر اندکی در حالی که ایشان

بجیلند بر شما یعنی برخاسته کردن ضعیفان شما نفقه نمی کنند و در حق شما دم مددی و معونتی نمی آید بر عنفقی نمی آرند
وحقی از حقوق نمی گذارند وقت حاجت پس چون خوف بیاید و هیبتی نماید ببینی ایشانرا که بینند بسوی تو در ینجال که
چشمهای ایشان می گردد همچو چشم کسی که مجهول مرگ مغشی علیه شود وَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُم بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً
عَلَى الْخَيْرِ أُولَٰئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا جمله واذا ذهب الخوف عطفست
بر شرطیه سابق حالست از فاعل سلقوکم اولئک مبتدا است لم یؤمنوا خبر است و جمله اولئک لم یؤمنوا معترضه است
برای شان منافقان و حال ایشان و جمله وکان ذلک علی الله یسیرا حالست از اعمالهم ای وقد کان احبط اعمالهم معنی
اینست وچون خوف برود فتح وظفر روی نماید و اموال و غنائم گرد آید بر بابهای مردی پیش آیند و در سخن
غلظت و درشتی نمایند بگویند که چنین است اسلحه جنبیدیم مشقت دیدیم مارا رعایت می کنید و حصه مانمی دهید
و در حالیکه بخیلی کنند بر مال یعنی مالی که بدست ایشان افتاده ندهند و در غنیمت جمع نکنند ایشان ایمان نیاوردند واز
ثواب اعمال محروم شدند پس خدای اعمال ایشان را ناچیز کرده و در معرض اجر وجزا نیاورده و نیکو گرفتن و اعمال
ناچیز ساختن بر خدای آسان بود و هیچ چیز بروی دشوار نبود يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِن يَأْتِ الْأَحْزَابُ
يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُم بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُم مَّا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا جمله یحسبون حالست از
ضمیر سلقوکم حالکونهم یحسبون مجهم و بقا و رعب الاحزاب لم یذهبوا و جمله شرطیه یعنی وان یات الاحزاب عطف
بر شرطیه سابق لو برای تمنی است ان با اسم و خبر فاعل فعل محذوفست ای ثبت انهم بادون جمله یسئلون عن انبائکم
حالست از ضمیر بادون یا خبری دیگرست و جمله شرطیه یعنی لو کانوا عطفست بر شرطیه سابق ولو اینجا بر طریق لو لم
یخف الله لم یعصه یعنی برای تحقق جزا بر تقدیر وجود شرط و عدم معنی اینست بر یاران روی پیش آیند و درشتی
و غلظت نمایند در ینجال که از غرر بی و بیتابی رعب می پندارند که احزاب هنوز برقبیله اند و منهزم نگشته اند و اگر
بیاید احزاب کرتی دیگر ایشان بمجرد رسیدن این خبر از اعرابی دوست دارند و در دل آرزو برند کاشکی ان بادیه
افکنده و در میان اعراب باشند و از آیندگان اخبار شما بپرسند و اگر ایشان شاد بودند در غیر زمان اندک قتال می کردند
و قتال در غیر زمان اندک منتفی بودی و بر تقدیر بودن و نابودن ایشان روی نمودی لَّقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ
حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا اسوة بکسر همزه و ضم او خوانند معنی یکی دانند اسوة
اسم کان است لکم ظرف مستقر است خبر است فی رسول الله متعلق ظرف مستقر است بعضی اسوة را بمعنی مصدر آورده ترجمه
و ما قصد کرده لمن کان یرجو الله الی لمن یخاف الله والیوم الاخر لمن کان یرجو الله مومنانند و مومنان بعضی باشند پس
بدل مذکور بعض باشد و در غیر بدل کل ابدال مظهر از مضمر روا بود سوال صاحب مدارک وارد نشود و لهذا در سورة
ممتحنة در آیه لقد کان لکم فیهم اسوة حسنة لمن کان یرجو الله والیوم الاخر کان یرجو الله را حمل بر بدل کرده و
و منفی و ردی نیاورد لقد کان لکم فی رسول الله معترضه است برای مدح پیغامبر صلی الله علیه وسلم و بیان حسن اقتدا
بدو در اقامت حقوق اسلام معنی اینست هر آینه هست مر شمارا در رسول خدا و شان او اقتدای خوب و
پی روی نیکو و مرغوب و پی روی پسندیده مبنی از حسن عقیده مرکسی را که خدا و روز قیامت را امید دارد و ترس خدا
و قیامت بسیار آرد و در بعضی تفاسیر و اکثر کتب لغت اسوة بمعنی من یؤتسی فاهتدی به داشته یعنی لفظ مبتدا پنداشته
بر سبیل تجرید اسوة لکم فی رسول الله طریق قدوه حسنه من شجاعت و براعت و یقدم فی المعارک و تقحم فی المهالک باشد
از باب تجرید دارند بر لغت معنی چنین آید هر آینه سزاوارست مر شمارا ای مومنان قدوه حسنه که کارا اینست
وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَٰذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا
لما ظرفست مر قالوا را و این جمله عطفست بر فاذا جاء الخوف رایتهم ینظرون عطف حکایت مومنان در شان کافران
هذا ما وعدنا الله و رسوله مقول قالوا و هذا مبتدا است اشارتست سوی احزاب و موصول با صله یعنی ما وعدنا الله
و رسوله خبر مبتدا است جمله وصدق الله و رسوله عطفست یا حالست و جمله و ما زادهم الا ایمانا عطفست یا معترضه

ظ ای

معنی اینست هرگاه که مومنان احزاب را گفتند این آنست که وعده کرده بود با ما خدا و رسول روایت کرده اند
که پیغامبر صلی الله علیه وسلم پیش از آمدن احزاب گفته بود که احزاب سوی شما می آیند مسلمانان و قصد شما می نمایند بر سر نه
باده شب مرسند و برای محاربه فرود می آیند مسلمانان بعد مشاهده واحزاب مذکور یاد کردند واین بر زبان آوردند خدا
و رسول خدا راست گفتند یعنی آنچه گفته بودند راست بود وصدق او روی نمود و زیادت نکرد آوردن احزاب ایشانرا
مگر ایمان بصدق وعده خدا و رسول او و تسلیم رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن
يَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا رجال مبتدا است من المومنین خبر مبتدا است ای منهم رجال جمله صدقوا ما عاهدوا الله علیه
صفتست مر رجال را تنکیر رجال برای تعظیم است و جمله من المومنین رجال در جواب ما شان المومنین مستانفه است
ما عاهدوا الله علیه مفعولست مر صدقوا را بر وجه ایجاد ای صدقوا فیما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه عطف
بر جمله من المومنین رجال ما عاهدوا الله در کشاف همین وجه آورده است و هم برین طریق بیان انصاف کرده است و
ما بدلوا تبدیلا عطفست بر ما صدقوا معنی اینست بعضی از مومنان مردانند که راست کردند بدان با خدا
عهد کرده بودند در کاری که معاهده داشتند راستی نمودند پس بعضی از ایشان قضا کردند نحب خویش یعنی وفای
بعهد خویش را و مراد از وجه تعلیل موت بود و چه موت امر لازم است همچو قضای نحبه باشد و بعضی انتظار وقت وفا
وعده میکردند و عهد را تبدیل نکردند و قدم صدق باز پس نیاوردند و این اشارت سوی آنست که جماعتی از
صحابه چون حمزه و مصعب و عثمان و طلحه و غیر ایشان پیش واقعه معاهده کردند حربی که پیغامبر را پیش آید
هر یکی میان ایشان در جنگ پیش دستی نماید بعضی از ایشان در جنگ بدر کشته گشتند و بعضی در جنگ احد بشهادت
پیوستند و بعضی منتظر میباشند بر میثاق و عهد ثابت اند لِّيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ
إِن شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا لیجزی متعلق است بمضمون کلام سابق که در ذکر مومنان و
منافقان گذشت در بیان ابتلای ایشان در قصه احزاب بالا رفت ای ابتلی الله المنافقین والمومنین بواقعة الاحزاب
لیجزی الله الصادقین بصدقهم فی ذلک ویعذب المنافقین ان شاء ان ماتوا جمله ان الله کان غفورا رحیما
تذییلست تاکید او از جهة آنست که این جمله کنایتست از آنکه الله یغفر و یرحم من تاب یعنی متعلق برحمة
و غفران ذکر او یتوب علیهم ملوح است بتقدیم ملوح منافع را تنزیل منزله سائل کرد و جمله را موکد آورد معنی
اینست خدای عز و جل احزاب را با قوت و شوکت در مدینه آورد مومنان بواقعه صعب مبتلا کردانید تا جزا
دهد کسانرا که صدق ورزیدند و راستی نمودند و پیش دستی نمودند بر اختیار قتال که پیش از این واقعه معاهده
کرده بودند و تا عذاب کند منافقان را که بر نفاق عبرت گیرند و قبول کنند قوم ایشان را که والا توبه گیرند بر اتفاق
سوال تعذیب منافقان و کافران مختص است متعلق بمشیت نیست پس ویعذب المنافقین ان شاء چه معنی است جواب
تعذیب منافقان و کافران بمردن ایشان بکفر متعلق و تعلق مشیت در مردن ایشان بر کفر محقق در حال حیوة تعلیق
عذاب بمشیت بواسطه تحقیق تعلیق در موت ایشان بر کفر ثابت باشد بجم عذاب بعد از مردن بر کفر و آن در حالت
حیوة غیر مغفرت است یا از تعذیب مذکور تعذیب دنیا چنانچه در بعضی تفاسیرست مراد دارند و در حق کافران و منافقان
تعذیب عذاب دنیا بمشیت بندانند و بدرستی که خدای هست آمرزگار خطایا آمرزند و بخشاینده است عطایا بخشد
وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا ورد الله الذین
کفروا عطفست بر فعلی که از کلام سابق مفهوم شده لیجزی الله الصادقین متعلق بدو آمده ای ابتلی الله المومنین و
المنافقین بواقعة الاحزاب ورد الله الذین کفروا بغیظهم جار و مجرور حالست از الذین کفروا ای ملتبسین بغیظهم
لم ینالوا خیرا حالی دیگرست و کفی الله المومنین القتال عطفست بر ورد الله الذین کفروا یا حالست جمله وکان الله قویا
عزیزا تذییلست معنی اینست و باز گردانید خدای عز و جل احزاب کافران را در ینجال که ملتبس بغیظ و خشم
بودند و آثار کینه و ناخوشی مینمودند بگماشتن باد و فرستادن فرشتگان و ایقاع رعب و خوف در دل ایشان باد جنا

ظ نحبه

ظ نحب

ظ سامع

بورند که میخهای خیمه برکندید خاک بروها و چشمهای ایشان انداخت ایشان را مدهوش و بی تاب ساخت در هیبت و محافظت لشکر اسلام افتادند دل بباد دادند سراسیمه شده گریختند چنانچه اسباب را با خود بردن نتوانستند از باد یکدیگر را نمی دیدند و از شور و غوغا آواز یکدیگر نمی شنیدند همه رفتند و کفایت کرد کار رد ذو الجلال مومنان را مشهود شد و هست خدای قوی غالب قوت عظیم نماید و کارهای صعب کشاید وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا الرعب بسکون عین و ضم او خوانند و معنی یکی دانند و انزل الذین عطف است بر ورد الله الذین من اهل الکتاب بیان است از من الذین ظاهروهم من صیاصیهم متعلق است بر انزل الله و قذف فی قلوبهم الرعب عطف است بر انزل یا حالست بتقدیر قد فریقا منصوب بتقتلون است و اورثکم عطف است بر فریقا و ارضا لم تطؤها صفت ارضا است و جمله و کان الله علی کل شی قدیرا تذییلست چه از کلام سابق کمال قدرت فهم شده است معنی اینست و فرود آورد خدای عز و جل کسانی را که پشتی کردند مر احزاب یعنی جماعت از لشکرهای کفار اهل کتاب از حصار ایشان و در دل ایشان ترس و خوف انداخت لشکر مسلمانان فریقی را میکشتند و گروهی را اسیر کنید و داد شما را زمین و ارض و دیار ایشان و زمینی که آنرا سیر نکرده اید و گام در آن نرفته اند مراد از ایشان پارس و روم یا زمین خیبر است یا هر زمینی که فتح خواهد کشت و باستیلای تمامی مسلمانان خواهد پیوست و هست خدای عز و جل توانا کفار را از حصون حصین فرود آرد و بقتل و اسر مسلمانان ضعیف گرداند يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا روایت کرده اند که بعضی از طاهرات پیغامبر صلی الله علیه و سلم پیش پیغامبر گفتند که پیغامبر بیرون نفقه و کثرت مال و آرایش دنیا باید که باشد و فراخی و فراخی بکمال بود این کلمات متضمن طلب دنیا شد پیغامبر اندوهگین آمد این آیت نازل گشت و این نظم بورود پیوست پیغامبر صلی الله علیه و سلم بعایشه رضی الله عنها بدایت کرد اول بخطاب او ورد گفت انی ذاکر لک امرا فلا علیک ان تستعجلی حتی تستامری ابویک پس آیت مذکور برخواند عایشه گفت هذا استامر ابوی اخترت الله و رسوله و الدار الاخرة چون عایشه باختیاری که مطلوب پیغامبر علیه السلام مستخرج گشت عایشه رضی الله عنها گفت یا رسول الله اختیار من بر ایشان پیغامبر گفت الی بعث میسرة معینا بعد از آن آیت مذکور بر همه رسانید و بمضمون آیت مطلع گردانید همه دل بر اختیار دنیا ننهاوردند صحبت پیغامبر و دار آخرت اختیار کردند این جمله متصلا بجمله یا ایها النبی که بالا گذشته معترضانی که در میان بود از جهة وقوع بین کلامین متصلین سائغ بود تعالین امر حاضرات در اصل واقع برای طلب آمدن کسی از نشیب به بلندی آمده بعده در عموم استعمال بمعنی طلب آمدن مطلق مستعمل شده و صیغه امر مذکور مخصوص بنقل سوی این معنی است نقل مسطور در تعالی بتعالی و سایر تصاریف او است امتعکن با معطوف خویش جواب امر است بغیر فا مجزوم شده فتعالین جزای شرطست یعنی کنتن تردن الحیوة الدنیا و زینتها و جمله شرطیه یعنی ان کنتن تردن الله و رسوله و الدار الاخرة فان الله اعد للمحسنات تعلیل است مر جزای شرط محذوف را و تاکیدا و از جهة ابراز وعده بر وجه و کادت اجرا عظیما مفعول اعد است معنی اینست ای پیغامبر تو بزنان خویش اختیار از ایشان بجو ایشان را بر وجه تخییر بگو اگر باشید شما که عیش دنیا و زینت آن بخواهید بیایید تا شما را صیغه طلاق بدهم و بگذارم گذاشتنی نیکوئی بی مضرت و بطلاق بر وجه سنت مطلق گردانم و اگر باشید شما که خدا و رسول و دار آخرت میخواهید بشارت گیرید و مژده پذیرید زیرا که خدای برای زنان نیکوکننده و فرمان بردارنده اجر عظیم ساخته و ثواب فخیم پیدا آورده يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا یضاعف بر صیغه مضارع مجهول از باب مفاعله و از باب تفعیل و مضارع معروف از باب تفعل و نصب عذاب خوانند و معنی برحسب اختلاف قرات مختلف دانند در آیت قل لازواجک ذکر زوجیت پیغامبر بر وجه علت بود در این آیت ذکر ایشان بخطاب بر وجه التفات روی نمود و شرطیه که معطوف بدو است

بکوی م

دار آخرت

نکردم

هید

معترضه است شرطیه اولی برای ترهیب بر ضمین عقوبت معصیت و شرطیه ثانیه برای ترغیب بتضمین مثوبت طاعت مبینة بکسر یا و فتح آن خوانند و فاحشة را صفت دانند بر قرات فتح بمعنی آنکه بیان کرده خداست و بر قرات کسر از بین معنی که بمعنی بین است ای بفاحشة بینة نشها لها فیما من سبیل الظهور ضعفین منصوبست بر طریق ضربته سوطین ای یضاعف لها العذاب مضاعفه ضعفین معنی اینست ای زنان پیغامبر هر که بیارد از شما فاحشه بینه یعنی بیان کرده شده دو چندان شود آن زن را عذاب در حیوة او و عقاب مثلین را ضعف گویند زیرا که هر یکی بضم دیگر ضعف بود و هست این دو چند کردن عذاب ایشان بر خدای عز و جل آسان هیچ چیزی او را مانع نشود هیچ چیز بهیچ وجه بر خدای جل جلاله و عم نواله دشوار نباشد وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا این جمله عطف است بر شرطیه سابق و تذکیر ضمیر یقنت از جهة لفظ من است و تانیث ضمیر نوتها از جهة معنی و هر که از شما خدا و رسول را طاعت کند و عمل صالح آرد او را بدهیم رزق بزرگ یعنی جنت برای او ساخته و پرداخته گردانیم يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ ندائیه مکرر است برای تاکید (٢) لستن کاحد من النساء تعلیل است مر ضعفین مذکور را ان اتقیتن شرطی است مستغنی از جزا اکتفا با مضی استعمال فعل ماضی بصورت از جهة آنست که تقوی ایشان مطلوبست یا از جهة تفاول و استعمال از جهة جلالت شان تقوی و صعوبت او است علی الخصوص در زنان پیغامبر تکالیف ایشان در مراعات حقوق بر نسبت تکالیف زنان دیگر با شوهران خویش زیادت از این حقوق است که زنان او را بر خلاف طبیعت و عادت چه ایشان را لازم است که هیچ چیز از پیغامبر مکروه ندارند و هر چه پیغامبر گوید بجا آرند معنی اینست ای زنان پیغامبر نه اند شما همچو جماعتی دیگر از زنان اگر در شما صفت تقوی بود و در مراعات حقوق پیغامبر که بر وجیت است پرهیزکاری باشد فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ بیوتکن بکسر با و ضم او خوانند و معنی یکی دانند فا سببیه است این جمله با معطوفات خویش مسببه است بر ثبوت فضل ایشان بر تقدیری که تقوی فیطمع جواب نهی است با فا منصوب شده و قرن فی بیوتکن قرات او قررن بود بعد حذف یکی از دو تضعیف کسره را بما قبل دادند قرن ماند بر طریق ظلن از قرار یا از قار بمعنی اجتمع بر طریق خفن معنی اینست چون قبل شما شد سخن بخضوع و فروتنی آمد که شما همچو زنانی که مطلوب مردمان بیگانه اند نیستید طاعت کنید و دل با بطمع افتد مکوئید سخن درشت بش مانند و با بیگانگان بیگانگی مجوئید و در خانهای خویش آهسته باشید سبکی و شتابی مکنید یا گویند قرار گیرید و آرام پذیرید یا گویند یکجا باشید تنها مشوید اگر بخصی و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی تبرج بمعنی تبختر است و بعضی گویند تبرج آنست که دامنی میان برص اندازد که شواده گوش و قلاده گلو نمودار سازد و بعضی گویند تبرج آنکه چنانکه در حدیث است امن الله الکاشفات المادیات تبرج الجاهلیة الاولی جاهلیت اولی بعد آدم تا نوح است بعضی بعد ادریس تا نوح که در آن زمانه مردان همه خوب بودند و زنان همه زشت میبودند زنان بیرون می آمدند مردان را سوی خود میخواندند و بعضی گویند زمان تولد ابرهیم علیه السلام در آن زمانه زن پیراهن مطرز پوشیدی و در میان راه سیر کردی مردان را نمودی زنان را پنهان شدن از مردان نبودی و بعضی گویند زمانی که پیش از داود و سلیمان و جاهلیت اخری جاهلیت است میان عیسی و پیغامبر ما روی نمود بعضی گویند جاهلیت اولی کفر است و جاهلیت اخری فسق و فجور معنی اینست تبرج مکنید یعنی مباهات مشوید پیش مردان بیگانه مآمید و کشف زینت مکنید و جامه باریک مپوشید درست اندام خود کوشید همچو تبرج جاهلیت پیشین که در آن زمان زنان در آن صفت بودند و در آن کار رغبت میبودند بیان آن گذشته و ذکر آن بالا رفته وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ بالا ذکر عبادت کرد در جمله واقمن الصلوة و اتین الزکوة ذکر عبادت آورد بعد از اطاعت خدا و رسول تعمیم و اطعن الله و رسوله گفت معنی اینست و برپای دارید نماز را و بدهید زکوة را و اطاعت خدا و رسول بجای آرید خاطر بر عصیان مگمارید [illegible] إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا جمله انما یرید [illegible]

بدل تضعیف

اهل البیت تذییل است زیراکه ازالت رجس اهل بیت از کلام سابق مفهوم شد بود بدین جمله تاکید آن مفهوم روی
نمود و این آیت دلیل بود که اهل بیت متناول زنان و مردان باشد اگر مخصوص بزنان بودی تذکیر ضمیر سائغ نمودی بدین
وجه علی و فاطمه و حسن را از اهل بیت دارند و این آیت در مدح ایشان پندارند چنانکه روایت کرده اند پیغامبر صلی الله
علیه وسلم در شان علی و فاطمه و حسن و حسین گفته اللهم هؤلاء اهل بیتی و در حدیث دیگر آمده هؤلاء اهل
بیتی و اهل البیت منادی است یا منصوب بمدح بتقدیر اعنی و یطهرکم تطهیرا عطف است بر لیذهب عنکم الرجس و لیذهب
با ضمار ان مفعول است یرید را بزیادت لام بر طریق ردف لکم   از ذکر بردن پلیدی تا کجا مفهوم میشود تکرار و
ذکر آن را چه فائده و توضیح است بعضی ائمه تفسیر توکید دارند امتناع عطف در تاکید کمال اتصال که مانع عطف است باشد
سوال پلید بودن و پاک گردانیدن مقتضی سبق رجس بود چه تطهیر ظاهر تحصیل حاصل باشد و در ایشان سبق رجس نیست
تطهیر ایشان بکدام معنی است جواب این کلام از قبیل تنزیل الممکن منزله المحقق است بر طریق ضیق فم الرکیة و للبتدا
هو الجود به من العوامل اللفظیة در متن مذکور غیر بودن رجس و تطهیر کدام صفت است سامع معتقد شرکت آن
بود یا قصر افراد باشد یا در اثبات او عکس دارند یا قصر قلب پندارند یا هر دو صفت نزدیک او متساوی باشد یا قصر
تعیین سوال قصر مذکور یعنی انما یرید التطهیر غیر بیت قصه حقیقی است و اقسام مذکوره در قصر اضافی است جواب
نمی خواهد مگر آنکه از شمای اهل البیت پلیدی پاک کند واذکرن ما یتلی فی بیوتکن من آیات الله والحکمة واذکرن
عطف است بر جمله واطعن الله موصول با صله مفعول است مراد کر را من آیات والحکمة بیان ما یتلی است معنی
اینست یاد کنید و یاد دارید آنچه خوانده میشود در خانهای شما از آیات خدا و بیان حکمت و احکام شریعت چه
آیات کتاب خدا معجزه ظاهر بر رسالت مصطفی و بیان و افراست بر احکام دین حق و هدی ان الله کان لطیفا خبیرا این
جمله تعلیل است و بر اوامر و نواهی مذکور دلیل است و چون آیت بخیر ملوح تاکید جمله از جهه ثنای باری بر وجه
و کادت و استوای معنی اینست بدرستی که خدای عز و جل لطیف است یعنی عالم بچیزهای که همه پوشیده مانده چنین
است بر چیزهای که دیگری نداند ان المسلمین والمسلمات والمؤمنین والمؤمنات والقانتین والقانتات والصا
دقین والصادقات والصابرین والصابرات والخاشعین والخاشعات والمتصدقین والمتصدقات
والصائمین والصائمات والحافظین فروجهم والحافظات والذاکرین الله کثیرا والذاکرات اعد الله لهم
مغفرة واجرا عظیما روایت کرده اند که بعضی زنان گفتند در شان مردان آیات فرود می آید و زنان شرف ذکر
در قرآن روی نماید این آیت نازل گشت و زنان شرف ذکر بحصول پیوست و بعضی گویند در شان زنان پیغامبر صلی
الله علیه وسلم یا نساء النبی لستن کاحد من النساء و چون آن ورود یافت دل زنان دیگر در آرزوی ذکر در قرآن
شتافت این آیت نازل گشت و این نظم بورود پیوست المسلمین با معطوفات اسم ان است اعد الله لهم مغفرة و
اجرا عظیما خبر است و جمله ان المسلمین معترضه است برای بیان شرکت زنان با مردان در ثواب اعمال و تاکید
این از جهة ابراز وعده بر وجه و کادت بود از جهة رد انکار و تردد معنی اینست بدرستی که مردان
و زنان که منقاد شدند و بفرمان خدای گردن نهادند یا گویند مردان و زنان که ایمان خود را بخدا سپردند و
امور خویش بحق مفوض کردند و مردان و زنان ایمان آوردند و بدین تصدیق و اقرار کردند و مردان و زنان
طاعت کننده و مطیع شونده و مردان و زنان راست گوینده و راستی ورزنده و مردان و زنان که خود را
حبس کنند در طاعت و باز دارند از معصیت و مردان و زنان که بدل و جوارح فروتنی دارند بر خویشتن نمی آرند
و مردان و زنان که صدقه دهند و مال در مصارف خیر صرف کنند و مردان و زنان که روزه دارند کانند روزه
و نفل بجا آرند کانند و بر بعضی گویند هر مردی و زنی که در هفته درمی صدقه از متصدقات باشد و هر مردی و زنی
که در ایام بیض روزه دارد از صائمان و صائمات بود و مردانی که خدای را بسیار یاد کنند و در ایستاده و غلطیده
در [illegible] ساخته کرده است خدای برای ایشان مغفرة عظیم و اجر جسیم وما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله

ورسوله

ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم ومن یعص الله ورسوله فقد ضل ضلالا مبینا یکون بصیغه تذکیر
و تانیث خوانند و معنی یکی دانند روایت کرده اند که مردان در جاهلیت بر یکدیگر تاختن و غارت کردن عادت داشتند
گروهی از عرب قبیله بنی کلب را تاختند جماعتی را برده ساختند از میان ایشان زید بن حارثه حکیم بن حزام برای خدیجه
رضی الله عنها خرید در قرب عملات خدیجه بشرف بتزوج پیغامبر صلی الله علیه وسلم رسید مردمان پیغامبر را بتفرغ ترغیب
می کردند خدیجه رضی الله عنها مال و اسباب و غلامات خود را به پیغامبر صلی الله علیه وسلم بخشید زید بن مذکور میان
ایشان بود در بندگی پیغامبر قیام مینمود جماعتی از بنی کلب بتجارت رسیدند زید را پیش پیغامبر پیغامبری اظهار کرده و
علم رسالت و نبوت بر آورده دیدند آن جماعت پدر و برادر زید را خبر رسانیدند و بردن زید از دست پیغامبر مستشیر
گردانیدند و گفتند که بدست مردی خوب صورتی و نیکو سیرتی است دعوی پیغامبری کرده و علم نبوت بر آورده شاید
چون بروید و زید را از وی بطلبید از روی کرمی که دارد شما را بسپارد و ایشان رفتند پیش پیغامبر بزاری گفتند پسر
خویش را که در بندگی تو دیده ایم اگر بفروشی بهرهای که طلبی بخریم پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت کدام است والا
چه نامست اگر غیر زید است بچیزی داده شود اما زید را اختیار دهیم و بر حکمی که او کند برویم حاضر آورد او را تخییر
کرد زید گفت اگر چه پدر و برادر هستند بر اثر ایشان نروم و از خدمت پیغامبر دور نشوم پدر او گفت ای محمد تو در
انصاف من دادی و اختیار بر دست پسر نهادی اما پسر من انصاف ندارد و بسوی من میل نیارد سر بخدمت تو نهاد
پیغامبر او را صبغه آزادی داد و پسر خوانده ساخت و بتربیت و رعایت او پرداخت تا آنکه مشهور به پسر پیغامبر
گشت و بتسمیه زید بن محمد پیوست کار او بدین مرتبه رسید پیغامبر علیه الصلوة والسلام زینب را که دختر عمه
بود برای وی بزنی داده خطبه فرمود قوم او را بزنی داد عرشه فرشته ابا آوردند و از پیغامبر در شان این کار
درخواست عفو کردند زید نیز ناخوش گشته ابا آورد و بزنی خواستن زینب قبول نکرد این آیت در شان او نازل گشت و
ابن در باب ایشان بورود پیوست الخیرة اسم کان است لمؤمن ولا مؤمنة خبر کان است و ما کان لمؤمن ولا مؤمنة
تا آخر معترضه است برای آنکه امر خدا و رسول واجب باشد و امور ایشان در گذاردن و ناگذاردن خیره بود از اطراف
مر طرف مستقر یعنی لمؤمن و جمله شرطیه یعنی و من یعص الله و رسوله شرطیه محذوف الجزا ای و من یعص الله و رسوله
یهدی بهدک جمله فقد ضل ضلالا مبینا تعلیل جزا محذوف است و جمله شرطیه تذییل است معنی اینست
و نیست مر مومن و مومنه را چون استوار کند خدای کاری را بغیر ماید فعلی در کردن و ناکردن آن کار و هر که بی فرمانی
کند خدا و رسول او را هلاک شود و بعقاب پیوندند زیراکه گمراهست و گمراهی ظاهر است ترک واجب باعتقاد و عمل
ضلال و کفر بود و ترک فقد ضلالا فسق بود نعوذ بالله منها و رزقنا دوام التحیة عنها واذ تقول للذی انعم الله
علیه وانعمت علیه امسک علیک زوجک واتق الله وتخفی فی نفسک ما الله مبدیه وتخشی الناس والله احق ان
تخشیه فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها لکیلا یکون علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضوا منهن
وطرا وکان امر الله مفعولا اذ تقول للذی انعم الله علیه متعلق است باذکر جمله معترضه است برای ذکر طلاق
زید زینب را تقول بدلالت اضافت اذ بمعنی ماضی است جار و مجرور یعنی للذی متعلق است به تقول و انعمت
علیه عطف است بر صله امسک علیک زوجک با معطوف خویش مقول است و تخفی عطف است بر تقول موصول با صله
یعنی ما الله مبدیه مفعول تخفی است ان تخشاه متعلق با حق و احق خبر مبتدا و جمله حالت لما مضافت سوی قضی
ظرفیت مر زوجناکها و زوجناکها جواب لما است فی ازواج ادعیائهم متعلق است به حرج و حرج اسم یکون است
علی المؤمنین خبر اوست و کیلا یکون متعلق است بر زوجناکها جمله وکان امر الله مفعولا تذییل است معنی اینست
و یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم چون گفتی مر کسانی را که نعمت داده است خدای بر و برادن ایمان که اسلام عمر
نعمتهاست و نعمت داده تو بآزاد بازگردانیده و از بندگی بحریت آوردن از معظمات عز تهاست یعنی زید که
گفت میخواهم که زن خویش طلاق کنم و از وی خلاصی جویم او از جهة شرف نسب خویش دم تعظیم و تکبر میزند و با

تزوج

نواع

مرا نرا میکند زن خود بداد و از خدای بترس و او را در بهجت تعظیم و تکبر و آنرا خویش مارا این سخن کفتی و برائت
از تهمت میل سوی زینت جستی و پوشید در نفس خویش آنچه خدا ظاهر کننده از خواهش نکاح زینب اگر زید طلاق کوید
کو بید و از وصلت مفارقت جوید و ترسید از مردمان که نباید تهمت کنند که میل زینب داری و خدای سزاوارتر
که از وی بترسی و چون زید برخشت او آری پس هر گاه که کرد انده از زینب حاجتی که داشت و خود را از و بتعلق زائل
ساخت بزنی دادیم ما ترا نفس زینب را تا مومنان در خواستن زن پسرخواندگان بزه نبود اعتقاد حرمت زن
پسرخواندگان که در جاهلیت بود بعمل تو برود چون پسرخواندگان از زنان خویش حاجت تمام کنند و از تعلق
ایشان دم فراخ زنند و هست امری که خدا خواسته کرده شده و کاری که مراد اوست و این هر دو صفت مخصوص
بدوست مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا
الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا در تعلق کیلا یکون علی المومنین حرج
فائده تزوج زینب بیان کرد این جمله را تعلیل جمله زوجناکها آورد من زائده است برای تاکید علی النبی متعلق است
بمضمون من حرج نه بلفظ که معمول مجرور بجار متقدم نشود یا محمول بتقدیم و تاخیر باشد سنة الله اسم بجای مصدر آمده
بر طریق تو با وحدا استعمال شده سنة الله بتوسیع الاجلال علی الانبیا فی النکاح و غیرها سنة موصول با صله یعنی الذین
یبلغون رسالات الله بدلست از الذین خلوا من قبل بر تقدیر قدرا مقدورا میانه کلام بود محلا و حق باشد و تواند
بود که بتقدیر مبتدا رفع علی المدح باشد برین تقدیر کان امر الله قدرا مقدورا و حق بود حسبی الله ای محمد شیا علی
الکثیر والقلیل فهو احق بان تخشی منه و این تذییلات مر اثبات خشیة خدا که مفهوم است از استثنا معنی اینست
نیست بر پیغامبر هیچ بزه کاری در آنچه تقدیر کرده است برای او اندازه ساخته است بر طریق کردانیده است در حق
کسانیکه پیش از تو کذشته اند و بفرمان خدای کرفته اند و هست امر خدا حکمی قضا حکمی قضا و قدر پیوسته و
و ثبوت منقطع کشته روایت کرده اند که داود علیه السلام صد زن و سیصد سریه بود و سلیمان علیه السلام را
سیصد زن و هفتصد سریه بود یوسف علیه السلام تاج بر سر داشت و دل بر دواج فاخر کماشت باذن خدای
اثم نبود و با مر حق بزه نباشد که کذشتگان مذکور کسان اند که رسالات خدای را تبلیغ میکردند و هیچ بجز از خدای
نترسد و بسنده خدای از آن رو که حساب کننده است بر قلیل و کثیر و صغیر و کبیر و جزیل و یسیر سزاوار است که از او
بترسند و در مخافت و ترسان باشد مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَٰكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ
كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا این جمله تعلیل است بر حق بودن زینب بطلاق زید در حق پیغامبر و نابودن او پیغامبر را
زن و لکن رسول الله عطف است ابا احد و لکن در عطف مفرد برای اثبات نفی سابق بود عکس را عاطف که برای اثبات
است و خاتم النبیین عطف است بر رسول الله و کان الله تا آخر تذییلات زیرا که از اخبار ما کان محمد ابا احد
من رجالکم علم بخبر معلوم میشود جمله و ما کان الله بکل شی علیما تاکید مفهوم مذکور بود معنی اینست
نیست محمد هیچ از مردمان شما را پدر هیچ پسری از پسران پیغامبر صلی الله علیه و سلم ببلاغت نرسیده و کار او بتکلیف
نکشیده و لکن هست رسول خدای عز و جل از خاتم انبیا ذکر ختم نبوت بیان مردان پسران پیغامبر در کودکی است و
اظهار حکمت این که هیچ یکی از ایشان تا حد بلاغت نزیست که چون خاتم النبیین است اگر بی و هست خدای دانا همه
امور داند و هیچ چیز از و پوشیده نیست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا هُوَ الَّذِي
يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا این جمله معترضه است برای تنبیه
مومنان و طلب لذت ذکر الله و تنزیه ذات مقدس در بامداد و شبانگاه و هو الذی یصلی علیکم معلله است چه کسی
که او و فرشتگان او رحمت کنند سزاوار باشد که او را یاد دارند بامداد و شبانگاه بتسبیح او مشغول شوند لیخرجکم
من الظلمات متعلق باذکروا و کان بالمومنین رحیما عطف است بر جمله الذی یصلی علیکم بوضع مظهر موضع مضمر
و التفات از خطاب سوی غیبت ای صلی علیکم و کان بالمومنین رحیما تذییلات یا حالست بتقدیر قد معنی اینست

ای مومنان

ای مومنان خدای را بسیار یاد کنید ایستاده و غلطیده در ذکر باشید دل در ذکر او حاضر دارید بیکدم از یاد او غافل
مشوید بامداد و شبانگاه تسبیح او کوئید و از همه عیب و نقصان تنزیه و تقدیس جوئید زیرا که او آنست که رحمة می
کند بر شما و فرشتگان بعد از آن فائده تسبیح و ذکر بر شما عائد شود و شما را از ظلمات شبهات سوی نور یقین آورد تا از
تاریکی جهل سوی نور علم برساند و هست خدای مهربان رحیم مومنان و برحمت خویش از عدم بوجود آورد و بپرورد و بدین
کزید و اسلام بخشید هر یکی از اینها نعمتست اثری از آثار رحمتست تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا
كَرِيمًا این جمله مر جمله و کان بالمومنین رحیما را بیانست چه مضمون تالی از رحمت بر مومنانست و اضافت تحیتهم اضافت
مصدر سوی مفعولست تحیة الله ایاهم مرادست یوم یلقونه ای یرونه سلام و اعد لهم حالست بتقدیر قد معنی اینست
تحیت خدای ایشان را در آن روز که خدای را به بینند سلام بود با کرام و اعظام باشد و ساخته کرده است برای ایشان اجری
کریم و ثوابی فخیم در خبر آمده بینهما اهل الجنة فی نعیمها او یضع لهم نور فینظرون فاذا ادب جل جلاله فلا شرف علیهم
یقول السلام علیکم یا اهلا انتم رضوان عنا فیقولون اجمعهم بادسا انا برضوان عنا یقولون کلا ارضا يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا خطاب دیکرست مر پیغامبر صلی الله علیه
و سلم را متصلست بخطابات سابقات معترضات کذشته میان دو کلام واقع شده تاکید جمله از جهة مدح اسیل و کلام
است یا کوئید تاکید از جهة آنست که پیغامبر عالم بدین معنیست از جهة مقصود اعلام منکرانست تاکید بر وجه تعریض
از موردی آمده این مفعولات احوالست معنی اینست ای پیغامبر بدرستی که ما فرستادیم ترا کواه بر کردار و کفتار مومنان
و بشارت دهنده ایشان را ببهشت و کافران را ترساننده و بسوی دین هدی بفرمان خدا خواننده و چراغ جهان را روشن کننده
سوال چرا پیغامبر را تشبیه بچراغ کرد تشبیه بآفتاب که بالاست و روشن ترست نکرد جواب چراغ در زینت
از آفتاب بالاتر بود و فیض او از فیض آفتاب بالاتر و کاملتر بود چه از چراغ چراغهای بسیار پدید آید و از آفتاب آفتاب
دیگر روی ننماید و جمهور مفسران سراج منیر قرآن را خوانده اند و در حصرا و پیغامبر یعنی سراج دانند وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ
لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا و بشر عطفست با انا ارسلناک شاهدا و مبشرا معنی اینست ترا فرستادیم در بین که بشارت برسانی
که مر ایشان راست از خدای فضل بزرگ یعنی نعیم جنات یا کوئید آنچه کفتیم مومنان را بشارت برسان وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ
وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا و لا تطع با معطوف خویش عطفست بر بشر المومنین کافران
و منافقان را در آنچه میکویند موافقت مشو ایشان را در آنچه میجویند مکرو و بکذار رنجانیدن خویش ایشان را و مکافات مکن
با ایشان در اذی و جفا یا کوئید بکذار اذای و جفای که ایشان میکنند و مکافات پیش میا بر آنچه ایشان پیش می آیند و توکل کن
بدو و کار خود بدو بسپار آنچه خواسته خواهد کرد و مراد خود را بوجود خواهد آورد خود فارغ باش و دل خود را بغم
و اندوه مخراش و بسنده است خدای از روی کاردانی و کافیست بر حکمت و مصلحت دانی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ
ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا این جمله
معترضه است در حکم طلاق و متعه مطلقات نکاح در لغت بمعنی وطی آمده و اینجا بقرینه من قبل ان تمسوهن معنی شرعی که
عقد نکاح است مراد شده و بعضی مفسران از باب ذکر مسبب و ارادت سبب داشته اند بر طریق ذکر اسمیه اباد و ارادت سطر
پنداشته سوال ذکر مسبب و ارادت سبب مخصوص بصورت اختصاص مسبب است و وطی مخصوص بنکاح نیست اینجا
اتصال سبب بچه معنیست جواب مقصود بودن وطی مخصوص بعقد نکاح است در عقد سرا مقصود ملک رقبه بود و در
سرا و جواری ملک متعه در ضمن ملک رقبه حاصل شود معنی اینست ای مومنان چون زنان مومنان را نکاح کنید و
پیش از خلوت طلاق کوئید نیست مر شما را برای ایشان که از اید مذکوره متعه یعنی پیراهنی و دامنی و چادری بدهید و
بکذارید ایشان را کذاشتنی که متضمن ایذا و جفا نبود يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا
مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ
وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ خطاب دیکرست

مر پیغامبر را صلی الله علیه وسلم متصلست بخطابات سابقه معترضاتی که گذشته میان دو کلام متصل معترضه گشته جمله انا
احللنا لک را تاکید کرد و بغیر انکار و تردد سامع موکد آورد با حلال زنان زیادت رسانید مردمان که متضمن احلال و
اعلام پیغامبرانست بر بسیار و کادت آید و بروجه استواری دوری نماید ازواجک مفعولست مر احللنا لک را موصول با صله
یعنی اللاتی اتیت اجورهن صفتست مر ازواجک و ما ملکت یمینک مما افاء الله بیانست مر ما ملکت را و بنات عمک با
معطوفات خویش عطفست بر ازواجک و مع برای موافقت در فعلست برای مقارنت در زمان بر طریق اسلمت مع سلیمان
وامراة مومنة عطفست بر محل ان وهبت نفسها شرطیست مستغنی از جزا اکتفا بما مضی ان اراد النبی ان یستنکحها
شرطیست قبل شرط اول در ذکر شیء در جمله ان وهبت نفسها النبی یستنکحها بروجه غیبت سوی بعد ذکر یا ایها النبی انا
احللنا لک باللتی هاجرن معک بروجه خطاب التفاتست از خطاب سوی غیبت بود برای تصریح بذکر نبی اشعار اکرام است
و برای تکرار ذکر که دال بر اهتمام است باشد خالصة لک من دون المومنین حالست از امراة مومنة یا صفتی دیگر است و
بعضی خالصة را مصدر بمعنی خلوص چون باقیه بمعنی بقا دارند مصدر موکد منصوب بفعل محذوف بتقدیر خلصت خلوصا
پندارند و این در کلام بیان حل نکاح پیغامبر مهر بود بیان تحقق وقوع باشد روایت کرده اند پیغامبر را هیچ زنی بغیر مهر
نبود و بعضی گویند میمونه بنت حارث بار سه جرعه بالام زینب بنت خولد با جوا بنت حکم ترین وجه روی نمود **معنی**
آیت ای پیغامبر رفیع الشان بدرستی که حلال کردانیده ایم ترا از زنان که داده مهرهای ایشان و انکه مالک شده
از ایمن تو از انچه خدای جل وعلا از غنیمت رسانیده و حصه تو کرده ملک کردانیده چون صفیه و جویریه مملوک پیغامبر
بودند بعد اعتاق منکوحه پیغامبر شدند و دختران عم تو و دختران عمات تو و دختران خال تو و دختران خالات تو انکه
بموافقت تو هجرت کرده اند و روی بمدینه آورده اند و این بیانست مر حل نکاح ایشان و بیان وقوع حل آن و زنی که بخشد
خویش را مر پیغامبر را بغیر اجر و مهر اگر پیغامبر خواهد او را نکاح کند و بغیر منکوحه وجود سازد در حالتی که اینچنین زن
در ثبوت زوجیت مخصوص است بدون مومنان **سوال** چون نکاح بدادن مهر معین و قسمه مجرده بغیر اداکردن
او و با ترک تسمیه نیز رواست بقید اللاتی اتیت اجورهن حرامست و نیز مملوکات غیر مغنومات مانند مر باتست و موصوف
خال و خالات داخل و احل لکم ما وراء ذلکم باشد و بر اطلاق بود تقیید نکاح ایشان بهجرت بچه وجه باشد **جواب** عمل
پیغامبر بر فضل بود تقییدات مذکوره از جهة افضلیت روی نمود که شک نیست که نکاح با او امر افضلست عادت سلف
فاضلست فاسق اسباب ملک و اخوذ جهات ملک استغنام صحیح است که باضافت سوی خدا مستوجب تصحیح است تصرف بملکی
حاصل بدین سیاست از ملکی سایر اسباب افضل و اهم و همچنین برای قریب و وصلت نکاح از جمله مخلدات اختیار
قرابت و مهاجرات اولی بود و تزوج ایشان از باب احسان و مواعظات حق باشد و بعضی مفسران اکثر اجون بمعنی الزام
مهور دارند و دادنی محو داده پندارند قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ
حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا لکیلا یکون علیک حرج متعلق است باحلال زن مومنه که نفس خود را به پیغامبر بخشد
که جدا مخصوص پیغامبرانست زیادت مر انواع زنانی که حلال اند مر امتست را و جمله قد علمنا ما فرضنا علیهم فی ازوا
و ما ملکت ایمانهم تعلیلاتست بر اختصاص پیغامبر دلیلاتست و کان الله غفورا رحیما تذییلاتست ای کان الله غفورا
رحیما الم الذی یقع علی تقدیر النصفه رحیما بالتوسع نکاحه علیه الصلوة والسلام بمهر او بغیر مهر **معنی آیت**
بدرستی که دانسته ایم ما انچه تقدیر کرده ایم بر مومنان امت پیغامبر در شان زنان و کنیزکان و غلامان ایشان از حقوق
واجب در حق زنان مهر که بر حکم حدیث اول او مقدر بده درم است و در حق غلامان و کنیزکان بقدر کفاف هر یکی
نفقه راتبه و نکاح بغیر مهر خالص در حق تو کشت و در شان تو بخصوص پیوست تا بر تو در باب نکاح مشقتی نبود و از جهت
لزوم مهور دشواری نباشد و هست خدای برائی که تقدیر رخصت و اسقاط در نکاح واقع شود آمرزنده و بتوسیع
نکاح بمهر و غیر مهر عقود مالیه پندارد مفوض برای عاقدین و باشد که و بسیار نکاح را صحیح خواهد و علماء ما مهر از
جهة شرع مقدر گویند و بدین آیت برای ثبوت تقدیر شرعی تمسک که فرض در لغت تقدیر است بقاله فرض القاضی النفقة

جهم

مهرم

ای قدرها بر تقدیری که مسند سوی شارع بود بتقدیر شارع باشد و این محمد بود در کتاب مبین نکتت بحدیث لا مهر
الا من عشرة دراهم بیان بوست تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا
جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَّ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ
كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا ترجی تا انچه معطوف بدو شده در جواب ما اصنع بهن مستانفه امده ابتغیت موصول با صله
مرفوع المحل بر ابتدا است رابطه محذوفست من اشبها ممن عزلت فلا جناح علیک جزای شرطست و این جمله
عطفست بر فعلیه سابقه ذلک مبتدا است ان تقر اعینهن بتقدیر من ان متعلق معنی دنو است و لا یحزن عطف
بما اتیتهن متعلق است بیرضین کلهن تاکیداتست مر فاعل یرضین را و جمله والله یعلم ما فی قلوبکم برای تهلیل و
تانی است بتوسیع راهی شود و از پیغامبر ناخوشی باشد این آیت برای تهدید زنان باشد خطاب عام آورد تا تهدید
حق زنان بکنایت شود و کنایت ابلغ از تصریح بود جمله و کان الله علیما حکیما تذییلاتست مر مفهوم سابق را و تاکید
مر مفهوم تهدید سابق راجع علم خدا بگناه و ناکردنی او بمقتضای حکم کنایت از استحقاق عقوبت مفهوم تهدیدات
معنی آیت حل کردانیدیم برای تو زنی را که نفس خود را بغیر مهر بتو بخشید و نفی زن مذکور بغیر بدل بوند تا ترا در
باب نکاح هیچ حرجی و تنگی نباشد میسزد ترا که تاخیر کنی از ایشان خواندن هر که خواهی و هر کرا خواهی نزد خویش جای د
و هر کرا خواهی از زنان که از خویش دور کنی پس جنین بعد دور انداختن بر تو بزه کاری نبود جز جنایتی که نکاح بر دیگران
آمده و مقتضای است که بر سایر شوهران مستوجب بر تو نباشد گویند هر کرا خواهی از زنان از خویش دور کنی پس ترا بزه کاری
نباشد ازین که ایشان دور افکنی و هر کرا که بجوی بر خود طلب کنی زنانی را که ترک دهی و از خویش دور افکنی ترا بزه کاری واقع
لاحق نشود یعنی تفویض سوی مشیت تو در شان همه زنان و درین باب تسویه میان ایشان نزدیکتر است ازین که روشن
شود چشمهای ایشان یعنی خوش حال و خوش دل باشند واند و هگین و غمگین نشوند و خشنود شوند همه را بدانچه
ایشان را دهی و در هر تنبه که نهی و خدای میداند انچه در دلهای شماست سر بر زند انچه در دلهای آن زنانست
رضای خویش است باخلاق آنت و هست خدای داننده انچه در دلهاست حکیم است شتاب نمی کند بعقوبت که سزاوار
است وَلَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا روایت کرده اند که زوجات طاهرات پیغامبر صلی الله علیه وسلم بر کم عورت بنیاد کردند با پیغامبر
ناخوشی مزاج بیدا آوردند دل بر طلب زیادت نفقه بستند فراخی معیشت جستند پیغامبر صلی الله علیه وسلم تعجیر
ایشان پرداخت در مدت یکماه مهجور ساخت آیت تخییر یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوة و زینتها الآیة
نازل گشت از طلاق و فرقت ترسیدند صحبت پیغامبر و دار آخرت اختیار کردند خدای عز و جل ایشان را اکرام کرد آیت لا یحل
لک النساء من بعد فرود آمد و لا یحل بتا و یا خوانده جه صفت جمع مونث لفظی ایراد صیغه تذکیر در فعل او چنانچه در
و قال نسوة آمده رواست تذکیر لا یحل لک النساء بافصل بجواز احری است من بعد مبنی است بر ضم مضاف الیه منوی
بتقدیر من بعد التسع او اختیار النبی است و تبدل فعل مضارع بحذف تا بر طریق تنزل و تلظی منصوبست و ان تبدل
مرفوع المحل بر حالت الا بمعنی لکن است برای استدراکست و دفع وهم در آمدن کنیزکان در نسا بروجه تکمیل جمله و
کان الله علی کل شیء رقیبا تذییلاتست **معنی آیت** حلالست مر ترا ای پیغامبر نکاح زنان دیگر و روای نه زن که
با تو موافقت کرده اند و دل بر اختیار فقر و فاقه آورده اند اگرچه حسن زنان دیگر ترا خوش آید و دل تو بر خو
ایشان میل نماید لکن کنیزکان مملکت یمینی حلال باشند اگرچه بنکاح نبوند و هست خدای بر هر چیز نگاهبان و آیت
لا یحل لک النساء من بعد منسوخ شده ام المومنین عائشه رضی الله عنها گفته ما قبض رسول الله علیه الصلوة والسلام حتی
اباح الله لنبی النساء مانند این روایت از ام سلمه نیز آمده و ناسخ آن نتواند و این تنسیخ چنانکه بر نزول آورده از ان
مسند نسخ کتاب نیست باشد و قول عائشه رضی الله عنها حکایت مضمون نیست دارد و مضمون او محمول بر سماع از پیغامبر
صلی الله علیه وسلم پندارند و تواند بود که ناسخ است یا ایها النبی انا احللنا لک الی قوله تعالی وامراة مومنة ان وهبت

ظ نیست

الاقرها

نفسها للنبی ان اراد النبی ان یستنکحها باشد اگرچه احللنا لک وارد بر صیغه ماضی است در نسخ تحریم مستقبل دلالت
نکند خصوصا در امراة مومنة ان وهبت نفسها للنبی ان اراد النبی ان یستنکحها استعمال ان شرطیه که مخصوص مستقبل
آمده بتعلق نکاح باستقبال تصریح شده و تواند بود که ناسخ او آیت ترجی من تشاء منهن و تؤوی الیک باشد که عموم
تووی موجب حال زمان بر سبیل عموم نمود و ترتیب کتابت مصحف بر وفق نزول نیست چه آیت والذین یتوفون منکم
ویذرون ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا مر آیت یتوفون منکم ویذرون ازواجا وصیة لازواجهم
متاعا الی الحول را ناسخ شده زیرا که در نزول متاخر است و در احتمال ناسخ بودن احتمال تاخیر نزول کافی است بر این
هر دو وجه نسخ مذکور نظر بکتابت بکتابت باشد **سوال** آیت لا یحل لک النساء منسوخ نتوان بود چیزی از قید من
بعد تقیید حکم تابید روی نمود و تابید و توقیت منافی نسخ مستلزم تناقض باشد **جواب** تابید در فعل منافی نسخ حکم
متعلق بود تابید در حکم منافی نسخ باشد چنانچه صوم ابدا اگر واجب دارند روا باشد که بعد عقل قلب وجوب او را
بر دارند و اگر گویند که وجوب این فعل مستثنی خواهد بود جواب نسخ او روی نخواهد نمود چه تناقض و بلاد و غلط
روی نماید یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم الی طعام غیر ناظرین اناه ولکن اذا دعیتم
فادخلوا فاذا طعمتم فانتشروا روایت کرده اند که جماعتی بودند که در خانه پیغامبری آمدند و منتظر طعام
میماندند این آیت در شان ایشان نازل گشت و در حق ایشان بود و دبوست ابجمله معترضه است برای تنبیه مو
و تلقین ادب در حق ایشان الا ان یؤذن استثنای مفرغ است حالت از فاعل لا تدخلوا بتقدیر الا ملتبسین ان
یؤذن لکم یا ظرفی بتقدیر الا وقت ان یؤذن لکم غیر ناظرین اناه حالت یعنی غیر منتظرین ساعة اکله احد الا اناه
یعنی اذا دعیتم وان تریدا الاکبار مرعا الی ما جانی دید کانما فی صفت الاکانا غیرها بین الصفین و این استثنا مخصوص
بمنتظران طعام است و اگر نه دخول مومنان مقید باذن سوی طعام بود دخول باذن بر الی مصالح دیگر منتفی شود و
جمله که بعد اوست معطوف بر لا تدخلوا و جمله فاذا طعمتم فانتشروا عطف بر ما قبل اوست **معنی آیت**
ای مومنان در میائید در خانهای پیغامبر صلی الله علیه وسلم مگر در الحال یا در آن وقت که دستوری داده شود شما را
سوی طعام در حالتی که غیر منتظر باشید مهیا شدن طعام بخورید و متفرق شوید ولا مستأنسین لحدیث ان ذلکم
کان یؤذی النبی فیستحیی منکم والله لا یستحیی من الحق روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم بعد نکاح ولیمه
ساخت و بضیافت اصحابا اصحاب پرداخت انس بن مالک را بطلب یاران فرستاد انس جمع یاران را خبر داد یاران
فوج فوج می رسیدند و طعام میخوردند هر چند طعام مختصر بود چندان برکت روی آورد که همه را کفایت کرد کسی نماند
که انس او را سوی طعام نخواند طعام بر گرفتند یاران باز گشتند نه کسی ماندند مستانس بحدیث یکدیگر شدند با آنکه
دیر گشته جلوس دراز کشید پیغامبر صلی الله علیه وسلم برخاست تا مگر بروند و بر برخاستن متنبه شوند پیغامبر صلی
الله علیه در حجره آمد تفحص اهل خویش کرد باز گشت هنوز آن نفر را نشسته دید از شرم چیزی نگفت روی گرداند
ایشان اعراض او را یافتند و باز گشتند جمله ان ذلکم تعلیلات تاکید او از جهت تقدم ملوح است که نهی از دین و
مستانس گشتن ملوح بر مضمون جمله است فیستحیی منکم عطف است بر جمله اسمیه سابق بقصد حدوث در و استمرار
در آن یا عطف است بر تووی ربط یعنی فا بر طریق الذی یطیر فیغضب الذباب بسنده باشد والله لا یستحیی من الحق عطف
یا حالت یا معترضه است **معنی آیت** در خانهای پیغامبر دیر ممانید در حالی باشید در حدیث انس جوینده
و با هم الفت گیرنده بدرستی که این انس سبب حدیث پیغامبر را رنجه میدارد و پیغامبر از شرم بروی نمی آورد و خدا
حق گفتن را ترک نمیکند و از اظهار حق باز نماند و اذا سألتموهن متاعا فاسألوهن من وراء حجاب ذلکم اطهر
لقلوبکم وقلوبهن بشنو اندر و بعد این آیت زنان را از مردمان حجاب نبود هر زنی پیش خویش و بیگانه بروز
و ظهور مینمود امیر المومنین عمر رضی الله عنه بدل آرزو میکرد که در این چیزی نازل شود این بروز و انکشاف زنان
از میان مردمان برود و نیز بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت که بر تو مردم بکاری می آیند نیک و بد توجه می نمایند

اگر امهات مومنات را در حجاب داری و بر پنهان شد آری کار پسندیده بود و عمل گزیده باشد آیت حجاب نازل گشت و حکم
احتجاب بیان پیوست و بعضی گویند در مسجد امیر المومنین عمر رضی الله عنه زوجات پیغامبر را یا زنان دیگر را که از مسجد بیرون
می آمدند دید و نپسندید و گفت شما با مردان چرا بیرون می آیید و خود را با ایشان چرا می نمائید مادر مومنان زینب جواب
داد که تو بر ما غیرت میکنی و وحی در خانه ما فرو می آید اگر همچنین است وحی مرا حجاب می فرماید بعد این سخن دیر نگذشت
که وحی بحجاب نازل گشت و هن در سألتموهن و فاسألوهن عائد است بر زنان پیغامبر صلی الله علیه وسلم که معلوم اند اگر
چه غیر مذکورند و این شرطیه عطف است بر جمله لا تدخلوا بیوت النبی ذلکم مبتدا است اشارت بر مضمون سابقه اطهر
خبر مبتدا است اسم تفضیل است من تفضیلیه محذوف است اطهر من وساوس الشیطان مراد است و جمله ذلکم اطهر
لکم تعلیل مر مضمون جمله سابقه را **معنی آیت** و چون بخواهید از زنان پیغامبر متاعی از متاعهای خانه و
چون بیگانه و داس و تبر بجاز پس پرده بخواهید و درون خانه مروید زیرا که از پس حجاب خواستن و درون
خانه نرفتن پاکتر است از وساوس شیطان وما کان لکم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا
ان ذلکم کان عند الله عظیما روایت کرده اند که چون آیت حجاب آمد منافقی گفت اگر محمد بمیرد و من زنده مانم
فلانه را از منکوحه او زنان خویش کردانم آیت نازل گشت و تحریم زنان پیغامبر بورود پیوست و در این اظهار عظمت
پیغامبر و جلالت شان او بود و بودن خالی از درد و اهانت او نباشد و لهذا بعد طلاق لزوم تزوج ثانی را در حق
شوهر اول عقوبت داشته اند و در عادت عار پنداشته ظرفت مر معنی نفی که مضمون لا تنکحوا است و اگر نه بر حکم نفی
تابید نکاح بود نفی اصل نکاح باشد و لا ان تنکحوا عطف است بر ان تؤذوا و ان تؤذوا اسم است مر ما کان لکم جمله خبریه
و جمله و ما کان تا آخر معترضه است برای بیان تحریم آوردن پیغامبر در حیات و ممات ذلکم اسم ان است جمله کان
عند الله عظیما خبر ان است با اسم و خبر خویش تذییل است و چون و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله ملوح بر فظاعت
عصیان و قباحت این بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود **معنی آیت** و جایز نیست مر شما را که رسول خدا را در
حیات و ممات بیازارید و چیزی اسباب آزار چون دیر نشستن و حکایت بسیار کردن و در خانه او بی دستور در آمدن
و برای طلب کالای در خانه آمدن و منکوحه او را بعد او منکوحه ساختن که ایشان مومنان امهات اند تا ابد
محرمات اند بدرستی که هست این کار نزدیک خدای گناهی عظیم و جریمه فخیم ان تبدوا شیئا او تخفوه فان الله کان
بکل شیء علیما جمله ان تبدوا شیئا او تخفوه یعلمه الله فان الله کان بکل شیء علیما تعلیل جزای محذوف و تاکید او
بتقدیم ملوح است **معنی آیت** اگر چیزی را ظاهر کنید یا پنهان دارید خدای عز و جل او را داند پنهان و اظهار بروی
پوشیده نماند زیرا که بهر چیزی که عالم است بعلم قدیم دانست لا جناح علیهن فی آبائهن ولا ابنائهن ولا
ابناء اخوانهن ولا اخوانهن ولا ابناء اخواتهن ولا نسائهن ولا ما ملکت ایمانهن واتقین
الله ان الله کان علی کل شیء شهیدا روایت کرده اند که چون آیت حجاب فرود آمد پدران و پسران زنان
آمدند و از زنان خویش سوال کردند این آیت نازل گشت و این نظم بورود پیوست جناح اسم لا است علیهن ظرف
مستقر خبر لا است فی آبائهن متعلق بر ظرف مستقر است و لا ابنائهن با معطوفات خویش معطوف بر آبائهن و
ضمیر مجرور در نسائهن عائد است بر زنان و اضافت نسا سوی ایشان بحذف ذو مضاف است یعنی و لا نسائهن و لا
معطوفات بر مبنی زائدات برای تاکید نفی و اتقین الله عطف است بر مضمون لا جناح علیهن فی آبائهن الی آخره
نشر دون لهولاء للذکورین و اتقین الله فی البروز الاجابة در این کلام التفات از غیبت لا جناح علیهن
فی آبائهن تا آخر بود سوی خطابی که در اتقین الله روی نمود و جمله ان الله کان علی کل شیء شهیدا تذییل
تاکید او از جهة تقدیم ملوح است چه اطلاق آیت حجاب مورود سوال شان الانبیا بود جمله لا جناح علیهن فی
آبائهن در جواب این سوال بر سبیل استیناف روی نمود **معنی آیت** بزه کاری نیست بر زنان رسول صلی الله علیه و
سلم در ترک از پدران و پسران و برادران و برادر زادگان و خواهر زادگان و زنان اهل ایشان یعنی زنان مومنان

ونه الجه ماکداست آنرا دستهای ایشان مراد ازین کنیز کانند غلامان در حکم بیگانگانند و ای زنان رسول علیه صلی الله علیه وسلم از خدا بترسید وخود را از بیگانگان پنهان کنید امری که بحجاب شده یاد دارید وعادت قدیم که داشتید بگذارید بدرستی که خدای بر هر چیزی گواهست وهیچ چیزی وا قوال گواهست زنانی که خود را از بیگانگان پوشیده دارد بداند و آنانکه نپوشند حال ایشان پوشیده نماند امام زاهد رحمة الله علیه ضمیر علیهن در لاجناح علیهن وضمائر دیگر از اخوات عائد بر زنان پیغامبر داشته وخطاب در اتقین بر وفق سیاق کلام متوجه سوی ایشان پنداشته بدین وجه موجه ظاهر کلام بثبوت رخصت در حق پدران شوهران وسائر مذکوران هم زنان پیغامبر بود ونکه عدم حجاب از اشخاص مذکور در همه زنان عام است غیر مختص بر زنان پیغامبر علیه السلام است چنانکه امام زاهد در تفسیر خویش آورده وابن عباس رضی الله عنه روایت کرده که چون ضمائر مذکور عائد بر زنان پیغامبر صلی الله علیه وسلم بود در زنان دیگر بدلالت نص باشد واگر ضمائر مذکوره بر مطلق زنان دارند حکم در زنان پیغامبر وغیر ایشان بعبارت پندارند ذکر عموم وحالکه حکم مذکور بین دارند ، کداشت زیراکه در حکم بدان ذکر ایشان داشت إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا الله اسم ان است ملائکه عطف است بر اسم ان یصلون خبر است بر طریق ان زید او اصحابه قاعون یا ایها الذین امنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما بجمله تا آخر معترضه است برای ابراز شرف پیغامبر صلی الله علیه وسلم وبودن او از اهل اکرام واعظام وتاکید جمله ان الله وملائکه از جهة ابراز ثنای پیغامبر است بر وجه وکادت معنی اینست بدرستی که خدا وفرشتگان او دعا میکنند بر پیغامبر ای مومنان درود گوئید بر و دعا کنید برای او ومنقاد شوید امر او را منقاد شدن و امر مذکور برای وجوب بود پس درود بر پیغامبر یکبار واجب پندارند وبعضی گویند هر بار که ذکر شود درود پیغامبر واجب بود وبعضی گویند هنگام آغاز دعا درود باید تا دعا باقتران دعای رحمت پیغامبر صلی الله علیه وسلم که دعای مثبت متوجب اجابت گردد در حدیث است اذا سألتم الله حاجة فابدؤه بالصلوة فان الله اکرم من ان اسأل حاجتین فیقضی احدیهما یرد الاخری ودر مدارک آورده است وسید علیه السلام عن هذه الایة فقال ان الله وکل بی ملکین فلا اذکر عند عبد مسلم فیصلی علی الا قال ذانک الملکان غفر الله وقال الله وملائکته جوابا از تیک الملکین امین ودرود پیغامبران بر سبیل تبع جائز دارند وانفراد مکروه پندارند إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا موصول با صله اسم است لعنهم الله فی الدنیا والاخرة خبر ان است واعد لهم عذابا مهینا عطف است با خبر جمله مستانفه است خبر در ایات سابقه نهی از ایذای پیغامبر صلی الله علیه وسلم بود درین ایت جزای ایذای پیغامبر فرمود یا گویند در آیت سابق ذکر رحمت خدای عز وجل واستغفار درین پیغامبر علیه الصلوة والسلام آورد ومومنان را بصلوة وسلام بپیغامبر علیه الصلوة والسلام امر کرد چنانکه گفتند امر ناله بدعا رضا شاه من تلقا با ایذا چون کلام شامل بر مضمون جمله ملوح امده بتقدیم ملوح جمله موکد شده معنی اینست بدرستی که آنانکه می‌آزارند یعنی امری وکاری غیر مرضی خدا ورسول میکنند لعنت کرده است ایشان را در دنیا وآخرت خدای عز وجل وساخته است برای ایشان عذابی خوارکننده ودر زار وهون افکند وبعضی مقصود ذکر خدای ایذای پیغامبر دارند ذکر خدای برای تشریف پیغامبر بند وبعضی از ایذای خدای کلمات ناشایسته یهود چون ان الله فقیر ونحن اغنیاء ویدالله مغلولة وعزیر ابن الله دارند وکلمات ناشایسته نصاری چون ان الله ثالث ثلاثة والمسیح ابن الله وان الله هو المسیح ابن وجوه مشرکان الملائکة بنات الله الاصنام شفاوة هؤلاء شفعاءنا پندارند وایذای پیغامبر ساحر ومجنون ومفتری گفتن وشاعر وکاذب دانستن بود وهجو عداوت کردن واستهزا واهانت پیش آمدن ودندان ورخساره او را جراحت کردن وسائر ایذاها که ازین روی نماید وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا موصول با صله مبتدا است بغیر ما اکتسبوا متعلق است بیوذون ما موصولست یا مصدریه است فقد احتملوا خبر است سوال نکته چیست که در ان الذین یوذون الله ورسوله قیدی نکرد ویوذون المومنین والمومنات قید بغیر ما اکتسبوا آورد جواب در ذکر ایذای خدا ورسول لا محاله بغیر حق بود قید حاجت نباشد ایذای مومنان گاهی بکسب ایشان تعذیر وحد قصاص بر موجب باشد وگاهی بغیر کسب

نابندوا

ایشان چنانکه

ایشان چنانکه بظلم واقع شود مظلوم بود در بیان حکم ایذای ایشان از قید چاره نیست تقیید وعدم او مبنی برین معنی است وجمله والذین یوذون المومنین تا آخر عطف است بر جمله سابقه تنکیر بهتانا واثما برای تفخیم است معنی اینست وآنانکه ایذا میکنند مردان مومن وزنان مومنه را بغیر اکتساب جرائم وخطایا بدرستی که بر گرفتند ایشان بار بهتان وبزه کاری عظیم اینان که ظاهر وپیداست وآشکارا وهویداست چه سگ وخوک را بغیر حق ایذا روا نباشد آدمی را علی الخصوص مومن ومومنه را ایذا چگونه روا باشد که خسپند از وبکتی آرزوده در یا ایها النبی قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا خطابی دیگر چون یا ایها النبی انا احللنا لک وجز آن یدنین یعنی لیدنین بتقدیر لام بر طریق محمد تفد نفسک کل نفس اذا ما خفت من امر تبالا بتقدیر لتفد منفول قل علیهن متعلق است بیدنین یعنی بر حین وتلفین من جلابیبهن تبعیض است ان یعرفن باضمار من متعلق است با دنی ای ذلک اقرب واولی من ان یعرفن وتواند بود که ادنی مضاف باشد سوی ان یعرفن بحذف مضاف ای ذلک ادنی اسباب معرفتهن فلا یوذین عطف است بر یعرفن جمله وکان الله غفورا رحیما تذییل است معنی اینست ای پیغامبر رفیع الشان بگو مر زوجات ودختران خویش وزنان مومنان را لزوم وفرو هلند وبر خود افکنند وبعضی از چادرهای که دارند خود را بهیئت زنان عفیفه آرند وپوشش حرائر بر دادند وخود را از سار کنیزکان که پیراهن بر دامن بی چادر بیرون آیند ممتاز سازند چه در مدینه پیش از هجرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم زنان استرعات نبود هر زنی بابهانه واشاروی بی پرده میشود تا انکه زنان وکنیزکان برای قضای حاجت پیراهن ودامنی پوشید بی چادر بیرون می رفتند ودر صحراها وخلاها پناه میگرفتند ومی نشستند پیغامبر صلی الله علیه وآله در مدینه آمد ومسلمانان هجرت کردند وزنان را بمدینه بردن زنان بر رسم وعادت زنان مدینه برای حاجت بیرون می آمدند در صحرا می رفتند جوانان اهل مدینه وبدکاران دنبال کنیزکان می رفتند وبا کنیزکان می پرداختند وگاهی بگمان کنیزکان بر حرائر سنگ می انداختند چون حریت وعصمت معلوم میشد باز می ماندند بچادر پوشیدن واستحباب ورزیدن شد تا بستر عفاف حریت ایشان ظاهر شود مشاهده عصمت وعفت ایذای فساد دفع کرد دو هست خدای آمرزگار الجه از ترک ستر وکشف گذشت ورحیم است بتعلیم الجه ایشان را از ستر واظهار عفت روزی گشت از مخبر از روی کنیزکان است بی معرفت حریت وعصمت ایشان است روزی گشت لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا لام موطیه قسم است از روی معنی جزای شرط است لا یجاورونک فیها الا قلیلا عطف است بر لنغرینک وچون بیرون شدن از وطن وجدا شدن از مسکن اعظم محنتی بود استعمال ثم که برای تراخی وتباعد در مرتبه است سائغ شود ملعونین حالست یا مفعول مطلق است یا ظرف یعنی حالا یعنی ملعونین در استشهاد آمده ویکبارگی مستثنا شد وتواند بود که ملعونین متعلق اخذوا باشد زیرا که الجه حرف شرطست در ماقبل او عامل نشود چون شرطیه یعنی اینما ثقفوا اخذوا اضافات است بر ملعونین وقتلوا عطف است بر اخذوا وتقتیلا مصدر موکد است وتشدید دلالت بتکثیر میکند وتنکیر او برای تعظیم وتکثیر است سنة الله مفعول مطلق است ای سنة فی الذین خلوا ولن تجد عطف است بر وتحویلا مفعول است مر لن تجد را معنی اینست سوگند یاد میکنم اگر باز نمانند منافقان وآنانکه در دلهای ایشان مرض میل سوی زنانست با آنانکه در شهر تو کلهای پیغامبر آوازهای بدی دارند واز خلق منهزم شده وکشته گشتن پیدا می آرند میگویند فلان سالار کشته گشت وفلان بزرگ بهزیمت پیوست تا دل کافران شاد شود وخاطر مسلمانان با خوشی بپیوندد هرآینه برا بر ایشان بر غار لائتم ومامور بقتل گردانم بر ایشان مسلط شوی وایشان را مقهور خویش گردانی پس کار ایشان درین مرتبه رسد که از ایشان مرار برود ودر تغیر وفرار شوند جز اموری اندک یا گویند جز در زمان اندک بلعنت پیوسته رانده گشته در جوار تو نمایند هر جا که یافته شوند گرفتار کردند بتکثیر بپیوندند سنت گردانیده است خدای در شان کسی که گذشته اند از کافران مبالغت وتنکیر در کشتن ایشان

ستر عادت

بلغت

هرکز نبانی موسی را که حال زهادت ودر طریق که بیقین کرده تحویلی ورسمی که دراهم گذشته بود این زمان همانست کنتی
مخالفان خوار کردن ایشان جانچه بود همچنانست یسئلک الناس عن الساعة قل انما علمها عند الله وما یدریک
لعل الساعة تکون قریبا مشرکان از تعیین روز قیامت خواهد بود بروجه تمسخر پرسیدند وجهودان در توریة دیده بودند
که تعیین روز قیامت را پوشیده است بروجه امتحان باز پرسش کردند این آیت نازل گشت واین نظم بورود پیوست این
جمله معترضه است برای حکایت از سوال مذکورات واخبار از مقال مسطورات قل در جواب ما اول لهم حین
یسئلونی عن ذلک مستانفه است انما علمها عند ربی مقول قل است ولعل در کلام خدای برای تحقیق است ما استفهامیه
است جمله معترضه برای نفی علم یقین وقت قیام از پیغامبر صلی الله علیه وسلم چگونه دارند وچون نفی علم بیقین وقت
قیامت مورود سوال از تعیین بعد بود جمله لعل الساعة تکون قریبا در جواب اقرب هی ام بعید مستانفه باشد واستفهام
برای انکار واستبعادات معنی اینست می پرسند ترا ای محمد مردمان از تعیین وقت قیامت که کی خواهد بود
واین فزع وصول کی روی خواهد نمود بگو نیست علم روز قیامت مگر از صفات خدا هیچ یکی را بدان اعلام نکرده اند
فرشتگان وانبیا را چیزی او در نیابند وکلام وی چیزی ناگاهان اند اگر چه ترا خدای اعلام نکرده ودر باره بیاورده و
متحقق است که روزی خواهد بود ان الله لعن الکافرین واعد لهم سعیرا خالدین فیها ابدا لا یجدون ولیا ولا
نصیرا جمله ان الله لعن الکافرین مقرر است مضمون لنغرینک بهم ثم لا یجاورونک فیها الا قلیلا ملعونین اینما
ثقفوا اخذوا وقتلوا تقتیلا را موکد است تاکیدا واز جهة ملوح است چه مضمون جمله ملوح سوی مفهوم است
واعد لهم سعیرا از ضمیر مجرور در لهم لا یجدون بمعنی لا یصادفون متعدی سوی یک مفعولست ابدا ظرفست ولیا مفعول است
ولا نصیرا عطف است برو وجمله حالست معنی اینست بدرستی که خدای کافران را لعنت کرده است ورانده گردانیده
وساخته کرده برای ایشان آتش سوزان که جاوید باشند ایشان در آن ونیابند ایشان دوستی را که ایشان را از عذاب رهاند
ونه یاری کننده که ایشان را یاری کند ومدد رساند یوم تقلب وجوههم فی النار یقولون یا لیتنا اطعنا الله واطعنا
الرسولا وقالوا ربنا اطعنا سادتنا وکبراءنا فاضلونا السبیلا سادتنا بصیغه جمع ومفرد خوانند ومعنی بر حسب آن
دانند یوم ظرفست مر لا یجدون را ومضافست بر جمله که بعد اوست یقولون حالست یا حرف نداست منادی محذوفست
یا قوم ما اطعنا الله خبرست واطعنا الرسول عطفست بر خبر والف الرسولا الف اشباع است تنبیه فاصله بقافیه
وقالوا بمعنی یقولون عطفست بر یقولون انا اطعنا سادتنا وکبراءنا وتاکید او از جهة ابراز عذر بروجه وکاد
والف سبیلا بر طریق الف الرسولا است معنی اینست در آن روز که در آتش گردانیده شود وبجهات مختلف متوجه
گردد رویهای کافران یا گویند دولت ایشان چنانکه بگردد پاره گوشت در دیگ در هنگام غلیان تخصیص وجوه
از جهة آنست که معظم اعضای انسانست یا از وجوه ذوات مراد شود از قبیل ذکر جز واراده کل باشد بگویند ای
قوم کاشکی که اطاعت کردیم رسول خدای را وگویند ای پروردگار ما بدرستی که اطاعت کردیم مهتران وبزرگان خویش
را پس ایشان از راه ببراه بردند ومارا گمراه کردند ربنا آتهم ضعفین من العذاب والعنهم لعنا کبیرا ربنا مبنی آنست
جمله ندائیه با جمله که بعد اوست مستانفه است در جواب ما یقولون ضعفین مفعول دوم است مر آتهم من
العذاب صفت مر ضعفین والعنهم عطفست بر آتهم لعنا مفعول مطلق است کبیرا بر هر دو قرائت صفت اوست
معنی اینست ای پروردگار ما بده ایشان را دو ضعف از عذاب ولعنت کن ایشان را لعنت کثیر یا گویند لعنت فخیم
یا ایها الذین آمنوا لا تکونوا کالذین آذوا موسی فبرأه الله مما قالوا وکان عند الله وجیها اینجمله متصله بجمله
کان محمد ابا احد است رد گفتار مردمان بود که پیغامبر را صلی الله علیه وسلم پندارند میگفتند این منع از گفتار
ناپسندیده ایشانست که نیست تزوج زن پسر ناپوده ایذای او می جستند فبرأه الله مما قالوا عطفست بر آذوا
موسی وکان عند الله وجیها حالست بتقدیر تکمیلاست برای دفع وهم کسی که گمان برد که افتری در حق موسی موجب
منقصت شده است تا سبب فتور جاه او آمده معنی اینست ای مومنان مباشید همچو کسانیکه ایذا کردند موسی را آنست

سوی جریمه عظیمه موضع افتری پس بیزار گردانید کردگار موسی را از مضمون گفتار ایشان واین تلمیحست بسوی
قصه انگیختن قارون زن را بنسبت کردن او بزنا وگردانیدن دادن زن باعتراف او در مجلس بدین که قارون مالها
مالی داده وبرگفتن این چنین سخن ناپسندیده باعث داشته واز قصه تهمت کردن بنی اسرائیل موسی را بقتل هارون
وبیزار گردانیدن موسی از تهمت گفتار مذکور بدیده گردانیدن هارون وخبر کرده او بدین که فراموشی نکنند
وموسی در بین قصه تهمت ناحق پیوسته بوده است موسی نزدیک خدای عزوجل یعنی علم او صاحب جاه وعصمت و
صاحب عزة وحشمت این جرائم را باو نسبت نکند وخود را در بین چنین سفکند یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
وقولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم ویغفر لکم ذنوبکم ومن یطع الله ورسوله فقد فاز فوزا عظیما یصلح لکم
جواب امر آمده یغفر مجزوم شده ویغفر لکم عطفست بر یصلح لکم وجمله ومن یطع الله ورسوله تا آخر تذییل است
واین آیت موکدات مضمون سابقه را که امر بتقوی متضمن نهی از افتری است وقولوا قولا سدیدا عطفست بر
اتقوا الله معنی اینست ای مومنان از خدای بترسید وسخن راست ودرست گویید ودر راه کذب وافتری مپویید
اعمال را برای شما صالح گرداند وگناهان شما را بیامرزد وهر که اطاعت کند خدا ورسول او را حکم کرده شود بر که نجات
یافت ورستگاری عظیم دریافت انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن
منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا اینجمله در آخر سورت برای نهایت شان ایشان بروجه تذییل
ومتضمن بیان حال آدمیان شده تاکید او از جهت ابراز مقصود بروجه وکاد است سوال برای عرض امانت وابای
معروض علیه عقل وفهم باید عرض امانت بر آسمان وزمین وکوهها که عقل وفهم ندارند چگونه آید وبکلام معنی
ناید جواب این کلام از قبیل تمثیلاتست بر طریق فلان طارت به العنقا وذهب به السیل است بتشبیه حال
آسمان وزمین وحال آن خلقت بر هیاکل عظام بر کمال قوت وعانت این کام وارادت اقرار بنوعی در خلوت در جوف
طاقت کشید ورنج ومشقت وتحمل بار امانت وپذیرفتن عهد دین ودیانت واظهار عجز پیش آرد در تمثیل
مذکور بگمارد وبعضی مفسران بحذف مضاف قائل می شوند کلام بتقدیر انا عرضنا الامانة علی ملائکة السموات
والارض والجبال میگویند بدین طریق ضمیر فابین واشفقن همدین تاویل دارند وبعضی از اشکال بدین وجه سائغ
پندارند وبعضی عرض امانت بر آسمان وزمین واباء واشفاق آن از وجه محمول این بر طریق جهل بر خلق واستعداد
گویند بدین وجه مذکور اشکال مذکور ودفع این سوال جویند فابین عطفست بر عرضنا ان یحملنها مفعولست
مر ابین واشفقن منها عطفست بر ابین انه کان ظلوما جهولا تعلیلاتست وجز جمله وحملها الانسان بسوی
مضمون اینجمله ملوح بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ شود که کان ظلوما وجهولا از باب نسبت صفت بعضی است
سوی کل بر طریق ایتها العیر انکم لسارقون چه موصوم بظلوم وجهول بعضی آدمیانند وتمام نیستند معنی اینست
بدرستی که ما عرض کردیم امانت تکلیفات اعمال بر آسمانها وزمین وجبال پس از برگرفتن ابا آوردند واز گرانی او
ترسیدند آدمی برگرفت که خود را قادر دانست بعده بسر رسانیدن نتوانست بدرستی که او ظالم ونادان بمبالغه بود
اینچنین بار گران را تحمل نمود جاهل بود بعجز خویش دادن امانت دادن نتوانست خود را از محافظت آن عاجز
ندانست بعضی گویند حمل امانت بمعنی خیانت است واز امانت صفت کائنات را بدان داشته اند مرادست از هر در
موجودی متعلق بالحاد واز همه قبول کرده اند وبر صفتی که بر ایشان معین است آورده اند هیچ از آن تخلف نکرده
وخود را در امانت نیاورده ایمان دادیم آسمان همیشه در حرکتست وزمین در آرام وکوه در رسوخ واستحکام باد در
بریدن آتش در سوختن آدمی که امانت تکلیف واختیار جبر او را دادند خیانت کرد ودل بر اهتمام نیاورد بدرستی که آدمی
بر نفس خویش ظلم کننده است امانت را در خیانت آرنده است بحال خویش جاهلست در جهالت آن کاملست بیت
نام بشر مکبر که ثقلان آن ثواست / با آن سر بلا که بشر بافت اقتران / جنیان نیز تحمل امانت تخلیق کرده اند ودر این حکم بر
حکم وما خلقت الانس والجن الا لیعبدون هر دو گروه داخلند وبعضی ان را بر خواه بر حکم واما القاسطون فکانوا لجهنم

حطبا مستحق نار شده تخصیص جهنم برشیء ثانی ما عملا ونبود ونکته تخصیص او باظهار عظمت نوع ایشان وبودن از عهده
خلقت جهان باشد تخصیص باظهار ذکر از باب اکتفا بذکر اصل دارند وذکر او متضمن تابع بیندارند لیعذب الله المنافقین
والمنافقات والمشرکین والمشرکات ویتوب الله علی المؤمنین والمؤمنات وکان الله غفورا رحیما لام متعلق
بحملها الانسان است یا گویند که لام عاقبت است برطریق فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدوا وحزنا وارد للموت وابنوا
للخراب یا ما احد الی ان یعذب المنافقین والمنافقات معنی اینست تحمیل کرد خدای آدمی را امانت تکالیف تا عذاب
کند کسانی را که خیانت کنند چون مردان منافقان وزنان منافقات ومردان مشرک وزنان مشرکه بدان مضمون باشد
وقبول کند جل وعلا کار بدین رسید وعاقبت امر بدین مثابه انجامید وخدای کافران را عذاب کند ومومنان را
توبه بخشد وهست خدای غفور خطا یا آمرزد ورحیم عطایا بخشد بدانکه ختم سورت بذکر کافران ومنافقان و
مشرکان وتائبان که متضمن استیفای اقسام مکلفان وذکر خدای برحمت وغفران که مشتمل بر جمله مقاصد وکل
مطالب طالبانست چه مقصود اجل مناصل رهائی از نار است که مضمون غفران است واهم مطالب طالبان رسیدن
بدار قرار است که مضمون غفرانست صفت رحمت کرد کار دیانت مبنی از استیفای مطالب ایام موجب انتهام و
متوجب رسیدن بمنتهای مرام است از باب حسن مقطع بود وروئق منتهای کلام باشد والله المبشر للاتمام والموفق
للاختتام لا اله الا هو رب توکلی علیه وهو حسبی سورة سبا این سورت مکی است بنجاه وچهار آیت بعضی گویند بنجاه
آیت است ربط سورة سبا با سورة احزاب آنست که ختم سورة احزاب بذکر قبول توبه مومنان وثنای خدای بغفران بود
وابتدای سورة سبا بذکر حمد وشکر نعمت روی نمود نیز در خاتمت سورة ذکر سموات مذکور شده در مبدا سورت
سبا ذکر سموات وارض مسطور آمده وبدانکه افتتاح سورة سبا بتلقین تحمید خدای حق سبحانه وتعالی کرد وچند
جمله تا جمله وهو الغفور در ثنای او آورد ازین جمله که متضمن وعده رحمت که مغفرت در آفات بود تخلص ذکر
قیامت روی نمود چون قال الذین کفروا لا تاتینا الساعة را بر مضمون جمله وهو الرحیم الغفور عطف کرده ازین جمله
تا جمله ان فی ذلک لایة لکل عبد منیب در ذکر قیامت آورد ازین جمله که متضمن ذکر بندگان منیب بود ذکر قصه
داود که خر راکعا واناب اتفاق بصفت امانت داشت بروجه تخلص روی نمود بعده قصه سلیمان بن داود صلوات
الله علیهما وعلی نبینا السلام بروجه مذکور بعده قصه سبا که داخل قصه سلیمان است ببیان پیوست بعد قصه سبا
جمله ما کان علیهم من سلطان الا لنعلم من یومن بالاخرة سوی ذکر قیامت که ازان تخلص کرده بود باز کرد اینده
بعده ذکر قیامت را باخر رسانید ودر خاتمت سورة ولو تری اذ فزعوا فلا فوت واخذوا من مکان قریب آورد و
سورت را هم بذکر قیامت تمام کرد وشک نیست که جملها که از یک بابت از مقاصد ایشان متقاربست از جهة اتحاد
باب ارتباط واتصال باشد واگر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقصود کلی معترز دیگری است معترضاتی که میانه جملها
مقصود بود میان دو کلام متصل روی نمود جمله دیگر از هر نوع در هر محلی که باید بتوفیق الله وعونه بتوضیح و
تشریح بیان او روی نماید والله اعلم وفیضه اتم والرحم اعلا والماب اسلم بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی له ما فی السموات وما فی الارض وله الحمد فی الاخرة وهو الحکیم الخبیر بیان الحمد لله ببیان
پیوسته موصول با صله یعنی الذی له ما فی السموات وما فی الارض صفت الله است وله الحمد عطف است بر الحمد لله
جمله بتقدیر نعمت ایجاد بود وجمله ثانی بر نعمت اعادت وبعث روی نمود جمله اول در دنیا ونعم در دنیا ادای حمد
نکرات با مر شرع است وحمد دوم در اخری است که دار تکلیف نیست موجب التذاذ طبع است سوال در حمد اول تاخیر
خبر کرد ودر جمله ثانی خبر را مقدم آورد نکته چیست واین فرق میان ایشان بتقدیم وتاخیر خبر بچه مبنی است جواب
حمد اول بر نعمت دنیاست وان تحقیق خداست ولیکن بعضی نعم دنیا است بصورت مضاف یعنی غیر مراست سزاوار
بود که حمد آخرت بتقدیم خبر بر صورت تخاصا آرند ودر حمد خبر را تاکید کنند وجمله وهو الحکیم الخبیر باحوال
معنی اینست حمد وستودگی مر خدا راست که مستفیض همه نعمتهاست خدای آنکه مر او راست آنچه در آسمانها

سورة سبا
الرحیم

وزمین است وآنچه در اثبات ملک او بیقین است واو راست حمد در آخرة واوست حکیم علت وحکمت هر کار را ی
داند وخبیرست وبر کارهای جهانیان آگاهست وباحوال ایشان داناست یعلم ما یلج فی الارض وما یخرج منها و
ما ینزل من السماء وما یعرج فیها وهو الرحیم الغفور بعلم حالت یا مبنی است بر آگاهی یا تعلیل اوست وما یلج
الارض با معطوفات خویش مفعولست مر یعلم را وهو الرحیم الغفور عطف است بر یعلم ما یلج فی الارض سوال جمله
را با جمله یعلم ما یلج فی الارض تا آخر چه ربط بود ودر ذکر او بعد او چه فائده باشد جواب وهو الرحیم الغفور از
یعلم للمحسنین وللمسیئین من اهل احسانهم وسیئاتهم است میان دو جمله باعتبار یکی مناسبت حاصل گشت عطف مذکور
بجامع بر تناسب پیوست معنی اینست میداند آنچه در می آید در زمین از اموات وکنوز ودقائق وآنچه بیرون
می آید ازان از عیون ونبات وآنچه فرود می آید از آسمان وآنچه می رود سوی او وبی او رحیم است بنیکان درجات
دهد وغفور است سیئات بیامرزد واز درکات دوزخ نجات بخشد وقال الذین کفروا لا تاتینا الساعة قل
بلی وربی لتاتینکم عالم الغیب لا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات ولا فی الارض ولا اصغر من ذلک ولا اکبر الا فی
کتاب مبین این جمله معطوف بود بر مضمون که بالا گذشته ودر ذکر نعمت وغفران وسیئات که متعلق بروز قیامت
است بذکر پیوسته از بیان جمله مذکوره وعده الله با رحمت ومغفرة یوم تاتی الساعة مفهوم میگردد وجمله وقال
الذین کفروا لا تاتینا الساعة مقول قالاست قل جمله مستانفه در جواب ما ذا اقول حین قالوا ذلک است بلی حرف
ایجاب نفی سابق است وربی قسم است لتاتینکم جواب قسم است جمله قسمیه تصریح با تحاد است که مفهوم بلی است
تاکید جمله از جهة رد انکار است عالم الغیب جمله معلله است وبجر صفت ربی وهمچنین بر قرات عالم الغیب و لا
یعزب برضم با وکسر او خوانند وجمله حالست از ضمیر عالم الغیب من مثقال ذرة فاعل لا یعزب است فی السموات صفت
ذرة یا صفت مثقال است ولا اصغر ولا اکبر برفع بر ابتدا وبنصب برطریق لا خیر من زید اسم لا بود الا فی کتاب مبین
خبر مبتدا باشد جمله الا معطوف بر جمله لا یعزب دارند وتواند بود که مقدور تذییلا وبند ارند وتواند که
مرفوع بعطف بر مثقال یا مفتوح در حالت جر از جهة منع صرف بعطف بر ذرة بود زیرا که بدین تقدیر استثنای الا
فی کتاب مبین مستقیم نباید وبعضی برای اصلاح این وجه الا بمعنی لکن دارند کلام بمعنی لکن فی کتاب مبین بندارند
واین مشکلات زیرا که در استدراک واستثنای منقطع بعد نفی اثبات آید وانجا سائغ مینماید وبعضی ضمیر عنه عائد
بر خدای گویند صحت استثنا ضمیر بر غیبت جویند این وجه نیز مشکلات زیرا که به نبشتن در لوح محفوظ از غیب
بیرون نمی آید واثبات نفی مذکور روی نماید بااین که در سورة یونس وما یعزب عن ربک من مثقال ذرة فی الارض
ولا فی السماء ولا اصغر من ذلک ولا اکبر الا فی کتاب مبین در رنگ تصریح است منفیات وتصریح مذکور از جمله این آیة
بدین معنی اولیست وبعضی کلام از قبیل تاکید المدح بما یشبه الذم دارند صحت استثنا بر طریق لا عیب فیه غیر انه جواد
لا یبقی المال بندارند درین وجه نیز تکلیف می آید وصورت بعنیق مینماید معنی اینست آنان که کافر شدند انکار
قیامت انکار ورزیدند لا تاتینا الساعة کنند نفی آمدن قیامت جستند بگوای محمد صلی الله علیه وسلم بلی سوگند
یاد میکنم بپروردگار خویش هر آینه قیامت بر شما خواهد آورد وبزودی خواهد رسید وصبح قیامت خواهد دمید
پروردگار من عالم غیب است منزه از نقصان وعیب است دور نیست از علم وی که همچند مورچه خورد آنچه در آسمان
باشد ویا در زمین ونه خورد تر ازان ونه بزرگتر ازان مگر در کتاب مبین یعنی لوح محفوظ که جای کتاب کائنات
ومحل ثبت مقدارست سوگند باینچنین پروردگار راحکم بود ومحلوف علیه اثبت باشد لیجزی الذین آمنوا وعملوا
الصالحات اولئک لهم مغفرة ورزق کریم لام متعلق است بلیاتینکم موصول با صله مفعول لیجزی است اولئک
مبتداست جمله اسمیه باظرفیه یعنی لهم مغفرة ورزق کریم خبر مبتداست وجمله اولئک با خبر خویش مستانفه است
در جواب ما جزاء هولاء معنی اینست قیامت خواهد آمد تا خدای جزای دهد آنان را که ایمان آوردند واعمال
صالحه کردند مر ایشان راست رزق کریم وثواب عظیم والذین سعوا فی آیاتنا معاجزین اولئک لهم عذاب من رجز

موصول با صله عطف است بر موصول سابق ای و لیجزی الذین سعوا فی تکذیب ایاتنا معاجزین حالست از ضمیر سعوا و
اولئک مبتداست والیم بر قرات رفع صفت من عذاب و بر قرات جر صفت من رجز و جمله اولئک با خبر
خویش مستانفه است در جواب ما جزاء هولاء جمله او لئک با خبر خویش حالست **معنی اینست** انکسان را که سعی کردند در
تکذیب ایات ما در حالتی که نسبت کننده اند بعجز از گرفتن و عذاب کردن گمان میبرند ایشان از گرفتن ما بروند و از
جنگ ما فوت شوند و بعضی معجزین خوانند یعنی مستطین دانند یعنی در حالتی که باز دارنده مردمان از تصدیق ایات
و متابعت ان ایشان حاصلست مر ایشان را عذابی بی باک و عقوبت دردناک وَیَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ
مِن رَّبِّكَ هُوَ الْحَقَّ وَيَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ الذین اوتوا العلم فاعل انزل الیک مفعول اول است الحق مفعول دوم
هو ضمیر فصلست و جمله و یری الذین مضموبست و معطوفست بر لیجزی الذین امنوا و عملوا الصالحات و یری الذین با عطف
خویش مفعول قرات ای قل بلی لیاتینکم و یری الذین کذا با جمله معترضه است برای تایید خبر مذکور و تحقیق بنای مذکور
یهدی بتقدیر تدیهدی حالست صراط العزیز الحمید بتقدیر الی دین الله الا متعلق است بیهدی **معنی اینست**
یا بید شما را قیامت یعنی یاران پیغامبر و علما دیگر با اخبار یهود مسلمان شده اند چون عبدالله بن سلام و امثال او به بینید
علم ایشان مشاهده بپوندد و خبر قرانی با مدن قیامت معاینه کردد بدانید بعلم عبادت زیادت علی که جاهل بود نحو و نیا
که انچه بر تو فرستاده شده است مقصود بر حق است و هدایت او سوی دین کردگار عزت حمید محقق است و تواند بود که
ان الذین اوتوا العلم اخبار یهود که ایمان نیاورده اند مراد شود معنی جنین آید بینند یهود ان علم داده شده قران حق
و مضمون صدقست تا ایشان را خجالت پیش آید و زیادت حسرت رانده شود و بر تقدیری که و یری معطوف بر متقدم بود
یا جمله معترضه باشد معنی جنین آید که اهل علم خواهند دید مشاهده از قیامت خواهد رسید پیش ایشان خبر قرانی مشاهده
خواهد کشت و بمعاینه خواهد پیوست حقیقت قران عیان خواهد بود و صدق خبر معاینه خواهد شد وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَم بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ جمله و قال الذین کفروا عطفست بر جمله و قال الذین کفروا لا تاتینا
الساعة معترضانی که در میانه گذشته میان کلامین متصلین بذکر پیوست و وضع مظهر بموضع مضمر از جهة تصریح
بمناط و جمله استفهامیه یعنی هل ندلکم تا اخر مقولست ینبئکم صفتست مر رجل را و از رجل مذکور پیغامبر صلی الله
علیه و سلم میخواهند با معلوم بودن پیغامبر و مشهور او بدعوی بعث بقصد اهانت و تحقیر مجهول و منکر میسازند
کل ممزق مصدرست یعنی کل تمزیق منصوبست به ینبئکم بتضمین معنی قول ای ینبئکم یقول انکم لفی خلق جدید و تاکید
او از جهة انکار و همزه وصل ساقط شده در لفظ از فصل و در کتابت از جهة تکرار و عدم التباس بخلاف السحر که در
همزه استفهام از لفظ ساقط و از جهة رفع لبس استفهام بخبر کتابت آمده در لوئه جنین متصله است برای طلب تعیین
و جمله استفهامیه تذییل بل برای اضرابست از جمله مقدره ای لم یعزوا لیس به جنة عذاب و ضلال بعید که متلازمند
مقارن ساخت و بعطف یکی پرداخت بعد تحقیق صفة حالست بر وجه مجاز بر طریق شاعر اسناد او سوی مصدر کرد
بعید صفت ضلال آورد **معنی اینست** گفتند آنانکه کفر ورزیدند و قیامت را منکر شدند یعنی کفار قریش مر یاران
خویش یعنی مر بعضی را گفتند که رهنمونی کنیم مر شما را بر مردی که خبر میکند و سخن عجیب در میان می افکند میگوید
ممزق شود کل تمزیق و تفریق کرده شود اجزای شما تمام تفریق اندام پاره پاره شود و اعضا ریزه ریزه کردد بدرستی
شما در آفرینش جدید باشید بعد مردن و خاک شدن زنده کردید ایا بر خدای دروغ را افترا میکند یا ملتبس است
برو دیوانگی از ان جهة اینچنین سخن میگوید راست اینست که او افترا نمیکند دیوانگی ندارد آنانکه ایمان باخرت
نمی آرند و بعث قیامت را تصدیق ندارند بسبب انکار در عذاب و گمراهی بعید از راه راست دور افتاده اند خود را
بعذاب و عقاب داده اند أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُم مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِن نَّشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ
نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ همزه برای استفهام الی ما بین ایدیهم متعلق بیروا

جمله انکم تعلیلست بر مضمون بل الذین لا یومنون بالاخرة فی العذاب و الضلال البعید دلیلست زیرا که استفهام
مذکور برای انکارست و انکار نفی اثباتست ای هم ینظرون فیرون الی ما بین ایدیهم و ما خلفهم من السماء و الارض بیان ماست
ان نشا نخسف و نسقط هر سه فعل را بر صیغه غایب و بنون بر صیغه متکلم خوانند بر هر دو قرات جمله شرطیه بیان قدرت
تقریر نخسف کردن در زمین و افکندن قطعات از آسمان دانند کسی که اینچنین بود تواند بود که هر کرا خواهد عذاب
کند بهم الارض متعلق بنخسف بر طریق اتساع بود از قبیل ادخلت القلنسوة الراس یا اسکنت الدار باشد او نسقط بجزم عطفست بر نخسف
که جزای شرطست ان فی ذلک لایة لکل عبد منیب تذییلست چون در کافران انتفای حصول عبرت و ترک مشاهده آثار قدرت
علامت آنست که ایشان وجود ایات قدرت را منکر اند و در انکار آن مصر اند بظهور علامت انکار با اصرار جمله را
تاکید کرد و مقرون بمدکدت آورد **معنی اینست** ایا نمی نگرند بمی نمی بینند این طایفه بی دین سوی انچه پیش ایشانست
از آسمان و زمین اگر بخواهد خدای عزوجل فرو برد ایشان را در زمین چنانچه قارون را فرو برد یا بیفکند بر ایشان
قطعات از آسمان بدرستی که در آن یعنی در زمین و آسمان هر آینه ایاتست قدرت هست مر بنده را که مطیع خدا باشد و از
بدی سوی نیکی باز گردد در خلقت آسمان و زمین نگرد در سقف و عظمت او نظر کند تا بداند که کسی که قادر بر خلق جنین
مخلوقات عظام بود قادر بر احیای عظام چرا نبود و در قرات صیغه متکلم معنی جنین بود اگر خواهیم ایشان در زمین فرو
بریم یا بر ایشان پارهای آسمان بیفکنیم باقی معنی همانست که گذشت و ذکر آن بالا رفت وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا
يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ أَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ
بَصِيرٌ فضلا مفعول دومست ان اتینا منا حالست از فضلا از جهة نکارت ذو الحال مقدم شده جمله یا جبال
اوبی معه و الطیر مجمول بتقدیر قلناست و قلنا بیان اتینا داود فضلا یا حالست بتقدیر لقد اتینا داود منا فضلا
قائلین یا جبال و الطیر عطفست بر منادی مفرده معرفه رفع او محمول بر لفظ و نصب محمول بمحل و النا له الحدید
عطفست بر اتینا ان اعمل مفسره است بتقدیر و امرناه ان اعمل سابغات و قدر فی السرد عطفست بر ان اعمل
و اعملوا صالحا عطفست بر و قدر تاکید او از جهة ملوح است که امر بعمل صالح ملوحست بر وعده جزا انی بما تعملون
بصیر کنایتست از ان الله یجازیکم بما تعملون و چون جمله اعملوا ملوح بجزا بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ
بود و از ذکر مسبب ذکر قصه داود بر حکم و خر راکعا و اناب که بنده منیب بود بواسطه ملازمت و مناسبت
تخلص نمود **معنی اینست** هر آینه بدرستی که داود را از کرم خویش فضلی دادیم و گفتیم ای کوهها همه با داود تسبیح
کنید و ای پرندگان بر امر او بروید و مطیع امر او باشید و آهن را برای او نرم کردیم و او را بر و صنعت زره ساختیم
گفتیم زرههای استوار و فراخ بردار و حلقها زره را بر مثل اندازه سازند نه بعضی خرد و نه بعضی باریک و بعضی
سطبر که بحلقها مختلف با فتن زره خوب ساید تا هموار و پسندیده نماید و گفتیم داود و ال داود را عمل صالح کنید و
کارهای نیک آرید زیرا که من بعمل شما بصیرم عملهای نیک و بد رای بینم وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا
شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَن يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ
السَّعِيرِ عطفست بر مفهوم کلام سابق چه از یا جبال اوبی معه و الطیر سخرنا لداود الجبال فهم می شود ای سخرنا
لداود الجبال و الطیر و سخرنا لسلیمان الریح یا حالست و حالیت جمله اسمیه خالیه از واو شاذ است چون کلمته
فوه الی فی و اسلنا له عین القطر عطف بر سخرنا لو موصول با صله یعنی من یعمل بین یدیه باذن ربه عطفست
بر الریح من الجن بیانست ای و سخرنا له من عذاب السعیر در اثنای کلام معترضه است برای بیان سر انجامی که در
طاعت سلیمان از امر خدای عزوجل کند الریح بر قرات رفع مبتداست بقرینه سیاق کلام خبر محذوفست ای
الریح مسخرة بر این ایراد جمله اسمیه برای دلالت بر ثبوت بود مسخر بودن ریح ثابت و مشهورست بر دلاله
زبان جهانیان مذکورست **معنی اینست** و مسخر کردیم برای سلیمان باد را سه روز و یکماه را بودی سه شب و
یکماهه نمودی کاهی از بیت المقدس بامداد روان شدی تا شبانگاه در اصطلاح آمدی و شبانگاه از اصطلاح

لشکر کشیدی بامداد در کابل رسیدی و روان کردیم برای چشمه قطر یعنی نحاسی وهو الصفر و مسخر کردیم مر اورا
از جنیان کسانی را که عمل کنند و انکاری او فرمایند سر باز زنند عذاب آتش افروخته بچشانیم بعقاب دوزخ معاقب
کردانیم و بعضی گفته اند که پیش سلیمان فرشته بود که تازیانه بر دست داشت هر جنی که سلیمان را اطاعت نکردی و
از انقیاد امر او بیرون آمدی فرشته مذکور بتازیانه آتشی می زد سوخته می ساخت یَعْمَلُونَ لَهُ مَا یَشَاءُ مِنْ
مَحَارِیبَ وَتَمَاثِیلَ وَجِفَانٍ کَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِیَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُکْرًا وَقَلِیلٌ مِنْ عِبَادِیَ الشَّکُورُ
و جمله یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل از من یعمل بین یدیه که مفعول مسخر نا مستانفه است برای
بیان عمل ایشان در جواب ما یعملون صیغه جمع یعملون باعتبار معنی است من و صیغه افراد یعمل در من یعمل
باعتبار لفظ من موصول با صله یعنی ما یشاء مفعول مر یعملون را من محاریب و تماثیل بیان ماست و محاریب
با معطوفات خویش مجرور من است کالجواب در اصل جوابی بود بدلالت کسره بر طریق یوم یدع الداع حذف یا
سایغ بود اعملوا محمول بر حذف قل جمله مستانفه در جواب ماذا قال آل داود حین مسخر لسلیمان
ذلک آل داود بتقدیر یا آل داود و جمله ندائیه معترضه است برای تنبیه شکرا مفعول یا حالت ای اعملوا
شکرا او اعملوا الشاکرین یا مفعول له است ای اعملوا الصالحات للشکر من الشکور صیغه مبالغه و اوّل در شکر
بجا آورده و زبان و جوارح را در داشته ظاهر و باطن بر سپاس و عافیت و بلا سپاس شاید در و حدا زین
حرمان زیادت نکته صحیح را شکر شاید که مریض نشده و مریض را سپاس باید که هنوز الشکور مبتداست قلیل
خبراست تقلیل شکرا و برای تقلیل او مقید بحالت در قلت باشد روایت کرده اند که عمر رضی الله عنه از مردی
دعای اللهم اجعلنی من القلیل شنید معنی دعا ازو پرسید آن مرد گفت چون من آیت و قلیل من عبادی الشکور
شنیدم دعای اللهم اجعلنی من القلیل کردیدم امیر المومنین عمر گفت مردمان از ین عالم برتند در دانش از بیشتر ند
از مردمان چیزی میداند که من نمی دانم در ان چیز اورا عالم میخوانم معنی ابیات عمل میکردند جنیان در مصالح
برای سلیمان آنچه خواستی از محرابها و مساجد و صورتهای انبیا و صلحا و بهایم و طیور از اوانی و او اند گفته
در زیر تخت سلیمان صورت دو کس میشود سر از بازوها قرار میکردند چون بر تخت کرکسان برها می کردند چون
بر نشستی و در ان صورت کردن محروم نبود محظور و منکر میشود و در شریعت ما منسوخ گشته بحظر و حرمت بر
مگر صورت غیر ذی الروح چون کوه و درختان و آفتاب و ماهتاب و ابر و آسمان و از کاسها همچو حوضها در هر کاسه
جماعتی بسیار خوردی کردیکی کاسه هزار مرد نشستی و دیگها راسیات یعنی پایها نا ثابتات از دیگر پایی فرو نیایند
بالای دیگر ثابت باشند ای آل داود شکر نعمتها گذارید از جهت آخرت اعمال نیکو آرید عمل کنید در حالتی که باشید
از عهده خویش سارند و اندکان مردمان من شکر گوینده اند و از خیر افزونی جوینده اند فَلَمَّا قَضَیْنَا عَلَیْهِ
الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْکُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَیَّنَتِ الْجِنُّ وَالْإِنْسُ أَنْ لَوْ کَانُوا یَعْلَمُونَ الْغَیْبَ
مَا لَبِثُوا فِی الْعَذَابِ الْمُهِینِ روایت کرده اند که داود مسجد بیت المقدس را بنا کرد چون اجل رسید بوصیت اتمام
آن دو سلیمان آورد سلیمان بر ابواب فرمایش کرد تا کار شوند مسجد مرتب کنند سلیمان بجاه و دو سال عمر داشت
سیزده ساله که ملک مرتب یافت چهل سال در ملک گذرانید کار ملک بترتیب رسانید بعد گذشتن چهار سال از ملک دیو
با مر سلیمان سی و شش سال در کار بودند در تمام آن جهد میشودند یکساله کار مانده بود سلیمان را ملک الموت روی
نمود سلیمان خواست که مرگ او پیش جنیان ظاهر نشود تا آنکه مرتب نگردد و ظاهر شود که جنیان اسرار غیبی
میگفتند پیش آدمیان بتلبیس دم غیب دانی میزدند ظاهر شد که ایشان غیب نمی دانند اگر غیب دانندی یکسال در مشقت
و خواری نماندی سلیمان بعصا تکیه کرده ایستاده بود چنانچه اورا برای عبادت ایستاده دانستند کسی اورا مرده نخواند
و عادت آن بود که چون سلیمان در نماز بودی هیچ دیوی در هنگام عبادت نزدیک نیامدی و اگر کسی آمدی با حراق و هلاک
پیوستی دیوان و پریان چون اورا در عبادت گاه دانستند نزدیک شدن باو نتوانستند تا آنکه یکسال گذشت و عمارت

ظ برتربند

ظ دیوان

ظ دیوک

ظ جوب

مسجد با تمام پیوست لیوک در بن عصا گرفت عصا سستی پذیرفت سلیمان افتاد در نهفت هویدا گشت و قصه بظهور
پیوست بعد یکسال جنیان دانستند که سلیمان مرده جان بملک الموت سپرده گریختند و هر گروه در جای خویش رفتند
این آیت در ذکر این قصه وارد شد و این نظم در بن باب آمد و لما ظرف مر مضمون جواب خویش را ما دلهم علی موته الا
دابة الارض و منساته بالف و همزه ساکنه و همزه مفتوحه خوانند و بهر سه وجه بمعنی عصا دانند اطردتور بر
امر او بهمزه مفتوحه ورد بقصد بر طریق مضاه اشکال او بر خلاف قیاس است بعد اشکال ابدال بالف بر قیاس آید
لما در فلما خر ظرف مر تنبیه عامل است در لما خبران مخففه است از مثقله ضمیر شان محذوف جمله شرطیه بیان
شانست بسه اگر بمعنی علت باشد ان با صله خویش بدل اشتمال از جمعه بند ارند دابة الارض ارضه است که اورا بپارسی
دیوک گویند الارض مصدر است بمعنی دیوک چوب بقال ارضته الحیة ای اکلها و اضافت دابه سوی ارض اضافه شی بفعل
اوست چنانکه گویند بقرة الحرث و رجل الحرب یعنی دابة الارض کرم خورده خواب بمعنی کرمی که کار او خوردن
چوب باشد و دروی ابهام اضافت سوی ارض بمعنی زمین است معنی ابیات پس هرگاه که ظاهر کردیم و در امضا آوردیم
حکمی را که بموت سلیمان کرده بودیم خبر نکرد مرطائفه جنیان را مکر دابه الارض یعنی دیوک که کار او خوردن چوب است
دیوک عصا را خوردن گرفت که تکیه سلیمان برو بود سستی پذیرفت سلیمان افتاد بر ین وجه دیوک از مردن سلیمان خبر داد
اینست حق بدرستی که شان اینست اگر جن علم غیب دانستی و دانستی مرگ سلیمان توانستی در رنج و عذاب در نگ نکردی
و خود را از عنا و محنت بیرون آوردی لَقَدْ کَانَ لِسَبَإٍ فِی مَسْکَنِهِمْ آیَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ یَمِینٍ وَشِمَالٍ کُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّکُمْ
وَاشْکُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَیِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ لام در جواب قسم محذوف سبا بتاویل بلد یا قبیله مصروف و ممنوع
و مسکن بصیغه مفرد بفتح و کسر او و مساکن بصیغه جمع خوانند و معنی بحسب قرات مختلفه مختلف دانند در آیت بالا
قصه سلیمان و سبا مذکور بود چنانچه در کشاف آورده شهر بلقیس است ملایمت از ذکر سلیمان سوی قصه سبا تخلص
روی نمود بعضی ذکر قصه داود و سلیمان ذکر کافر کفران نعمت بود شاکران دانند ربط میان دو قصه بمضاده شکر
و کفر پندارند آیه اسم کان است جنتان بدل است از آیة یا خبر مبتدای محذوف ای الایة جنتان جماعت جنت
مراد است یکی راستای شهر دوم چپای شهر جماعتی از اجتماع و التیام یکی نماید و در نظر یک جنت آید میاد و مفرد
جنت نبت هر خانه یکی را ستا دوم چپای خانه کلوا محمول بر تقدیر ای قال لهم انبیاهم کلوا التی تال اصحاب الجنتین
الناس او قال لهم لسان الحال و جمله قل کلوا مستانفه در جواب ما شان الحال الجنتین باشد بلدة طیبة خبر
مبتدای محذوف ای هذه البلدة بلدة طیبة و ربکم الذی ارزقکم ذلکم منکم الشکور و رب غفور جمله تذییل
معنی ابیات بدرستی که بوده است مر سبا را در موضع نشستنگاه ایشان قرارگاه و قاوی دو جماعتی از باغها
از راستای بلده و از چپا دو باغ هر مردی را یکی راستای خانه دوم چپا انبیای ایشان تمتع بدان متاع میکردند و
ایشان کلوا من رزق ربکم گفتند یا گویند مالکان باحسان گویند گفتند زبان حال مر مردمان از رزقی که شما را
داده است بخورید و پرورد کار را شکر کنید که این بلده را پاکیزه و بانواع حبوب و ثمار و فاکهه پرورش کرده
و این نعمت روزی کرده مردمان را شکر نعمت واجبات و از جمله لوازم است روایت کرده اند که شهر سبا که
مذکور از صنعای یمن بر مسافت سه فرسنگ بود و آب و هوای او از آب و هوای شهرها نافع تر میشود نرخها در
وی از همه شهرها ارزان و کارها از وی از همه شهرها آسان
و دران شهر مگس و پشه و کیکی و کنه نبود و ماری و کژدمی و
موذی روی نمی نمود اگر غریبی رسیدی و دران گذر کردی از طیب هوا ست دیمار نگشتی و اگر بودی بصحت پیوستی
فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ سَیْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَیْهِمْ جَنَّتَیْنِ ذَوَاتَیْ أُکُلٍ خَمْطٍ وَأَثْلٍ وَشَیْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِیلٍ
روایت کرده اند که سیزده پیغامبر و بعضی گویند دوازده بر ایشان مبعوث شد ایشان را پند میداد و راه شکر نعمت
مینمود ایشان از دعوت انبیا و شکر نعمت اعراض میکردند و خود را بر کفر و کفران نعمت می آوردند خدای عز

وجل برایشان سیلاب عرم فرستادیم وبنای ایشانرا تاراج نهاد وآنچنان بود که بلقیس ملکه سبا در وادی از سنگ
ریزی برای جمع کردن آب باران وچشمهای دوان بسته بود ولیکن روزنهای که از برای حاجت اهل بیرون آمدی
وسیلان از قدر حاجت نمی افزودی چون از اجابت انبیا بجا نیاوردند واز شکر نعما اعراض کردن کرفتند وخود
را در عوض عقوبت وعذاب آوردند خدای عز وجل نوعی از موشان گماشت وایشان را از بریدن سد مذکور دا
از سوراخها درآمد ودر سد مذکور خللها آمد سد شکست ونا بجز اجزای پوست ایشان کریختند ودر بلدها رفتند
بجانهای خویش رستند بجانها واسباب کشتند بدل بستانها خارستانها برامد درختان بی خار میوه واثل وخمط
وکنار پر خار وبی میوه وشور وتلخ بار شدند ترسی پیدا آمد وخوفی هویدا شد این آیت متضمن این حکایت و ...
برین نهایت وارد گشت ونزول پیوست فارسلنا علیهم سیل العرم عطف است بر اعرضوا وعرم کشته وسکوا کویند
بعضی عرم یعنی وادی دارند وبعضی باران سخت پندارند وبدلناهم عطف است بر ارسلنا بجنتیهم متعلق بر ارسلنا
هم مفعول اول وبدلناست جنتین مفعول دوم است ذواتی اکل صفت است مر جنتین را بر قرات تنوین اکل خمط بد
است از واثل بحذف مضاف ای اکل خمط وبر قرات اضافت ظاهر همین معنی است محتاج بحذف مضاف است واثل وشیء
من سدر عطف است بر اکل ای ذواتی اثل وشیء من سدر عطف است بر خمط زیرا که میوه ندارد بار نمی آید من سدر صفت
است قلیل صفت دیگر است **معنی اینست** پس اعراض کردند از دعوت ونصیحت انبیا واز سپاس نعمای خدا پس ما
فرستادیم برایشان سیل عرم یعنی سیل وادی یا سیل باران بوسیله سوراخ کردن موشان آهنین دندان شکستی آن
روی عودوبدل دادیم ایشان را بمقابله موسان ایشان دو بستان خداوندان میوه درخت تلخ وخداوندان درخت
اثل وآن درختی است بی بار وپر از خار درختان خداوندان میوه بسیار ذلک جزیناهم بما کفروا وهل نجازی الا	ند / اثل
الکفور نجازی بر لفظ مضارع از باب مفاعله بصیغه مذکر غائب مجهول ورفع کفور بر فاعلیت وبر صیغه متکلم
معروف ونصب کفور بر مفعولیت خوانند ومعنی بر حسب اختلاف قرات مختلف دانند ذلک مفعول مطلق است	کفور
مر جزیناهم را ای ذلک الجزاء جزیناهم ای ذلک جزیناهم نسبت کفرهم یا مبتداست رابطه محذوف ای ذلک العقاب
جزیناهم بنسبت کفرهم وجمله وهل نجازی الا الکفور تذییل است **معنی اینست** آن نوع جزاو سزا که کردیم نکنیم مگر
کسی را که کافر نعمت شود وکفران ورزد ومردی ان صحاک آمده این واقعه در زمان میان زمان عیسی وپیغامبر ما علیهما
الصلوة والسلام واقع شده وجعلنا بینهم وبین القری التی بارکنا فیها قری ظاهرة وقدرنا فیها السیر سیروا
فیها لیالی وایاما آمنین وجعلنا عطف است بر بدلناهم قری ظاهرة مفعول اول است بینهم مفعول دوم است وبین
القری التی بارکنا فیها عطف است بر بینهم وقدرنا فیها السیر عطف است بر جعلنا سیروا فیها لیالی وایاما ظرفند مر سیروا
را آمنین حالست **معنی اینست** وکردانیدیم میان مساکن اهل سبا ودیههای آنکه برکت دادیم بران دیهها یعنی دیهها
زمین شام متوطن جمع عظام از انبیا علیهم السلام دیههای ناظره را از سبا تا شام موازنه چهار هزار وهفتصد دیه
بر سر راه رهروان ظاهر میشود که از یکی بر دیکری نظر می افتاد وبره کذران پوشیده نمی شد وتقدیم وتقدیر نهادیم
دران دیهها بر مسافران براندازه معلوم که بامدادان از قریه روان شوند در قریه قیلوله کنند از آنجا در قریه شبان
کاه رسند سیر کنید دران دیهها شبان وروزها در حالتی که ایمنید از دشمن واز کرسنگی وتشنگی ومحنت راه روان
ودیهها با یاران وتفرج کنان در دیههای مبارک می آمدند معاش می بردند بدین نعمت شاکر نشدند راه بیابان
جستند ومنازل خطرناک خواستند فقالوا ربنا باعد بین اسفارنا وظلموا انفسهم فجعلناهم احادیث و
مزقناهم کل ممزق ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور فقالوا عطف است بر جعلنا باعد از باب مفاعله وبعد
از باب تفعیل خوانند وجمله ندائیه یعنی ربنا مقول قالوا دانند وظلموا عطف است بر قالوا فجعلناهم احادیث
عطف است بر ظلموا کل ممزق مفعول مطلق است مر مزقناهم را وجمله مزقناهم عطف است بر جعلناهم احادیث
جمله ان فی ذلک تا آخر تذییل است تنبیه بر تضمن قصه مذکور تاکید بر ابات قدرت وعلامت قدرت وتاکید

اوازجهت

اوازجهت تنبیه بر وجه وکادت **معنی اینست** پس آنانکه ایشان را امن طریق دادیم وراه باطلاع معاش برایشان کشادیم
کفتند ای پروردکار ما دوری انداز میان منازل سفرهای ما تا بشتران نجیب سوار شده در بیابانها در مسافتهای دور رویم
سود بسیار حاصل کنیم در سفر بعید سود تجارت بسیار باشد وراحت بمشقت بدل کردند وخود را از آسانی بدشواری
آوردند بجا من وسلوی بنی اسرائیل سیر وپیاز جستند در راه تحقیق رفتند پس بر نفس خویش ظلم کردند خود را در احمق
انعام در ورطه انتقام آوردند پس ایشان را جان کردانید ومجاری رسانیدیم که مردمان احادیث ایشان کویند
وبجال ایشان عبرت جویند وفرقه ایشان ممزق کردیم کل تمزیق متفرق کردیم تمام تفریق بعضی ایشان در شام رفتند	کندک
وبعضی سر کشیدند از هم جدا جدا افتادند وروی سوی بلاد متفرقه نهادند که تفرقات مردمان در تفرقه وپرا
ایشان مثل زنند ومردمان پراکنده کشته ومتفرق را برایشان تمثیل کنند ایدی صبا وتفرقوا ایادی سبا کویند و
اطعام کال متفرق وبیان نهایت پراکندگی جویند وبدرستیکه درین قصه هرآینه امارات قدرت وعلامات عبرتست مر
هر صبر کننده از بلا وشکر کذارنده بر نعما وبعضی کویند صبار شکور کنایت از مومن است که صبر وشکر صفت مومنان
بود واین از باب کنایت است از موصوف یعنی لایات لکل مومن باشد ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه
الا فریقا من المومنین وما کان له علیهم من سلطان الا لنعلم من یومن بالآخرة ممن هو منها فی شک وربک
علی کل شیء حفیظ ضمیر علیهم واتبعوا عائد بر اهل سباست یا بر بنی آدم است والجمله شکایت است از اهل سبا
یا از بنی آدم وصدق بتشدید دال وتخفیف او خوانند بر هر دو قرات ابلیس را فاعل او دانند وظنه بر تقدیر تشدید دم
مفعول بود وصدق علیهم ابلیس ظنه یعنی وجد ظنه صادقا است من سلطان اسم کان است من زائده است له ظرف
مستقر خبر اوست وعلیهم متعلق بظرف مستقر است وجمله وما کان له علیهم من سلطان حالست از فاعل فاتبعوا ء
بر رابطه علیهم یا از مفعول او برابطه له هو مبتداست فی شک خبر مبتداست منها متعلق است بلفظ فی شک ای شاک
منها وجمله هو منها فی شک صله من است باصله خویش مجرور من است وجار ومجرور متعلق بنعلم است بتضمین نعلم
تمیز من یومن بالآخرة ممن هو وربک مبتداست حفیظ خبر مبتداست علی کل شیء متعلق است بحفیظ والجمله جمله
تذییلات ومؤکدات مر مضمون لنعلم من یومن بالآخرة ممن هو فی شک ومفهوم اورا **سوال** لام که بر امر حادث
دارند در آمدن او بر امر علم قدیم چگونه دارند **جواب** کلام لنعلم من یومن بالآخرة موجودا بعد ما علمناه و
معدوما وغیر ممن لم یومن بالآخرة بود پس تغیر وحدوث در معلوم بود در علم نباشد **معنی اینست** بدرستیکه راست
کرد ابلیس برایشان گمان خود را بر متابعت آوردند مگر کروهی از میان مخلصان کذاشته که باخلاص وایمان متابعت
وسوسه شیطان نکردند وخود را درین ورطه نیاوردند ونبوده است مر ابلیس را قوتی وتسلطی بر کسانی که در شک
گمان خود راست کرد وایشان بوسوسه ومتابعت آورد مگر برای آنکه کروندکان آخرت را بصفت وجود دانیم بعد
آنکه ایشان را بدین صفت از عدم میدانستیم مومن را از کافر جدا کنیم ومتابعان شیطان را از غیر متابعان او ممتاز
کردانیم کسانیکه باختیار خویش بوسوسه آنکه کرفتار شوند بمتابعت او در دوزخ روند وپروردکار تو بهر چیز
حافظ وآگاه باشد وعالم بهمه چیز بود قل ادعوا الذین زعمتم من دون الله لا یملکون مثقال ذرة فی السموات
ولا فی الارض وما لهم فیهما من شرک وما له منهم من ظهیر هر دو مفعول زعمتم محذوفست مفعول اول عاید بر
مفعول دوم من دون الله موصوفست ای الذین زعمتم آلهة من دون موصول با صله مفعولست مر ادعوا وادعوا
خطابست مر مشرکان را وبا متعلقات خویش مقول قل است با مقول خویش مستانفه است در جواب ما اقول لهم مثقال ذرة
مفعول لا یملکون است فی السموات ولا فی الارض صفت است مر مثقال ذرة را وجمله لا یملکون حالست از مفعول زعمتم یا
مستانفه است در جواب ما شان آلهة المشرکین من شرک اسم ماست من زائده است لهم خبر است جمله عطف است بر لا
یملکون یا حالست من ظهیر اسم ماست له خبر است من زائده منهم حالست از فاعل ظرف مستقر یعنی له والجمله عطف است
بر جمله سابقه یعنی ما لهم من **معنی اینست** بگوی ای محمد مر مشرکان را که بخوانید آنان را که گمان بردید شما ایشان را

الهة از غیر خدای برایشان التجا کنید و پناه جوئید تا ایشان یاری کنند ایشان مالک نیستند هم‌چند ذره یعنی مورچهٔ خورد
بدین نه در آسمان و نه در زمین و نیست مر ایشان را در کار آسمان و زمین با خدای شرکت و نیست مر خدای را از ایشان
هیچ یاری دهنده در خلوت وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّى إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا
الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ اذن و فزع بصیغه معروف و مجهول خوانده‌اند و معنی بر حسب اختلاف قرات مختلف داند و لا
تنفع الشفاعة عطف است بر جمله سابقه یا حال متضمن مراد دعوی هولاء شفعاؤنا عند الله مراد قرب مسافه است نه
قرب مکان چه خدا از قرب مکان منزه است جار و مجرور یعنی لمن اذن له حال است از شفعا و لام در فاعل شفاعة بر طریق
الکریم ازائده در امده است ای لا تنفع الشفاعة الا دائنه اسامع اذن الله له الشفاعة یاد مفعول یعنی مفزع له داخل
شده است شفاعة لاهل الکبائر لا ینفع الشفاعه الا دائسه الذی اذن الله بالشفاعة لاجله و این استثنای مفرغ است
لا تنفع الشفاعة لاحد الا دائسه لمن اذن له حتی برای غایت معنا از مفهوم کلام سابق است که از جمله و لا تنفع الشفاعة
عنده الا لمن اذن له فهم میشود زیرا که چون شفاعت موقوف باذن باشد طالبان شفاعة در انتظار اذن در
قلق و اضطراب بود پس جمله ینتظرون الاذن قلقین فزعون مفهوم کرد و حتی متعلق است باذن صیغه تفعیل
در فزع عن قلوبهم بر طریق فذیت عنه برای سلب امده کلام یعنی حتی اذا سلب عن قلوبهم الفزع شده ماذا قال
مستانفه دیگر در جواب ماذا قال ربکم مقول قالوا است با مقول خویش مستانفه دیگر در جواب ماذا قال ینتظرون
لان بالشفاعة بعضهم لبعض ماذا قال ربکم قال ربنا القول الحق مقول قال محذوفست ای قال المسؤلون قال ربنا الحق
ای اذن بالشفاعة التی هی الحق و هی الشفاعة لمن ارتضی من المومنین و لم یاذن بالشفاعة الباطلة و هی للشفاعة فی حق
الکفار و العصاة المخلدین فی النار جمله و هو العلی الکبیر تذییل است **معنی اینست** و سود نکند شفاعت نزد خدا
مر کسی را که اذن کند خدای بشفاعة شافعان برای پس بترسند و در قلق و فزع باشند که اذن خواهد بود تا این
فضل روی خواهد نمود تا هنگامی که دور کرده شود فزع و خوف از دلهای ایشان بوقوع اذن بشفاعت از کردگار
رحمن یعنی از منتظران اذن مر بعضی دیگر را ماذا قال ربکم گویند بدین مسئله خبران و قوع اذن جویند مسؤلان
گویند پروردگار ما قول حق کفته یعنی بشفاعت برای کسانیکه بجان ایشان خواسته اذن کرده و بشفاعه باطل یعنی
شفاعة کفار که مخلدند بنار در اذن نیاورده **سوال** من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه که در آیت الکرسی
توقف و قوف شفاعت را در اذن خدای مقتضی است و جمله و لا ینفع الشفاعه الا لمن اذن له هی تنفع الشفاعة بر تقدیر
وقوع آن یعنی اذن از روی ظاهر بین الخبرین تعارض است و بین المضمونین تناقض است **جواب** شفاعت در
آیت الکرسی یعنی شفاعت کردن باشد و شفاعة در و لا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له یعنی صلاحیت شفاعة
و استعداد آن بود از جهة اختلاف موضوع تناقض نبود و تعارض نشود حاصل معنی این باشد نفع نکند صلاحیت
شفاعة و استعداد آن مگر بشفاعة کردن و شفاعت نشود مگر بدستور دادن و اذن نشود مگر بشفاعة که خواست
ارادت و اجابت آن مستحق است شفاعت در حق مومنان بشفاعت باطله اذن نشود و شفاعة نیست در حق کافران
و چیزی که شدنی نیست بدستوری نپیوندد و آن شفاعة است در حق کافران قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ من استفهامیه برای تقریر است یعنی حمل
مخاطب بر اقرار جمله استفهامیه مقول قل است و قل امر است مر پیغامبر را اقرار کنانیده برد رزق که در
روزی از و میدانند و اورا در باطن رازق میخوانند تا ایشان را ترسیدن غیر و یا او ترسیدن تبکیت و الزام
بود و باظهار ناشایستگی این کار که سزاوار انکار است مظنه امکان و افحام باشد انجمله با جمله قل
ادعوا الذین زعمتم متصلات در تبکیت و الزام مشرکان بر وفق او محلات باعتبار اتحاد مقصود مقرر
او بود لاجرم مقصود باشد قل مقرر است برای تاکید الله فاعل فعل محذوفست ای قل یرزقکم الله مقول قل
و قل با مقول خویش مستانفه دیگر در جواب ما اقول لهم ان لم یجیبونی او ایاکم عطف است بر ضمیر منصوب انا

کلام

شفاعت

که اسم ان است لعلی هدی او فی ضلال مبین خبر است ای احد الفریقین محکوم علیه باحد الامرین و در هدی علی استعمال
کرده حرف دال بر علو و رکوب بر چاری که بمقصد رساند آورده و در ضلال حرف فی که دال بر تمکین و استقرار است
که ایشان را بیرون آمدن ممکن نیست استعمال کرده . تناسب کلمات و الانعام و اعتبار لکل کلمة جمع ما شئتها اسام و تاکید
جمله از جهة انکارات چه مشرکان خود را بیقین بر هدی میدانند تردید مذکور را منکران مقر اند
بگوای محمد مر مشرکان را از آسمان و زمین روزی دهنده شما را کیست بگوای محمد خدا روزی دهد و بگوی بدرستی که ما
یا شما هر آینه علی بر در ره هر اسم یا واقع در حضیض میدانیم و این تردید اسلوب منصف است میان طریق منعین است
ادعای ظهور جانب حق است عتابه که پیش دوست ردّ د نمی و موافق و مخالف محقق است قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا
وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ جمله دیگر برای تنکیر مشرکان مقرر است بر مقصود جمله سابقه **معنی اینست** بگوای
محمد صلی الله علیه و آله و سلم مر مشرکان را که پرسیده نخواهید شما از جرائم و ما پرسیده از آنچه میکنیم با شما و انجمله
از جمله اولی در انصاف ادخل است و در سزاواری قبول سامع الکل له احسان خویش را اجرام میخوانید و اجرام مخی
با عمال میکردانید بعد از تامل منصف را معلوم خواهد گشت و بدی بر نیکی ظهور خواهد پیوست قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا
رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ در آیت اول مکنی و الزامی که بمجادله و مناظره متعلق بود ذکر
کرد و در این آیت الزامی که بحکومت و مقصد خصومت که در روز قیامت خواهد بود در بیان آورد انجمله نیز در
ابطال اشراک مشرکان و بیان شفاعت حال ایشان مقرر جمله سابقه است و جمله یجمع بیننا ربنا با معطوف خویش مقول
قل است و هو الفتاح العلیم تذییل است فتح یعنی حکم آمده چنانچه در تسمیه روز قیامت لیوم الفتح تحقیق شد **معنی
اینست** بگوای محمد صلی الله علیه و سلم خدای میان ما در روز قیامت جمع خواهد کرد و حق و باطل را بظهور خواهد
آورد حق ظاهر خواهد گشت و صدق بظهور خواهد پیوست و او حاکم است و داناست بر امضای حکم تواناست کسی
از حکم او با نتواند آورد قُلْ أَرُونِيَ الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ الذین با صله خویش
مفعول دوم اروناست با متعلق مقول قل و قل با مقول خویش در تبکیت کفار جمله سابقه را مقرر است کلا حرف
ردع است بل حرف اضراب هو عائد بمعبود بحق است مرفوع المحل با بتدا است الله خبر مبتدا است العزیز الحکیم
هر دو خبراند **معنی اینست** بگوای محمد صلی الله علیه و سلم بنمائید مرا آنان را که الحاق کردید ایشان را بخدای جل
و علا و شریک او میکردانید به بینید که کیستند و کیانند و بدانید که ایشان مر خدا را از آن بیگانند نشاید که شما
ایشان را شریک خدا خوانید و نشاید که معبود دانید بلکه شان اینست که خدای عز و جل غالب است کسی او را شریک
نبود حکیم است دیگری او را همتا نباشد وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا ای بالوعد و الوعید المتعلقین
بالاخرة جمله و ما ارسلناک حالت از فاعل قل الا کافة حالت از مفعول ارسلناک و تا برای مبالغه است و بعضی کافة
یعنی جمیعا دارند حال از ناس پندارند بر قول جمهور نحویان تقدیم حالت بر ذو الحال مجرور شاذ بود و للناس متعلق
ارسلنا یعنی لاجل انبار الناس جمیعا دانند مفعول انبا دارند کافة حال از مفعول بدین وجه پندارند برای انبا
مفعولین ذو الحال للناس واصله داشتن و لام یعنی الی پنداشتن حاجت نباشد هر دو لحظ صاحب کشاف دفع شود
اگر کافة حال از مفعول ارسلناک بود بشیرا حال دیگر باشد هر دو حال بر طریق ما کنند الا ارسلنا الا را کما مر عا
مستثنی بیکحرف باشند و اگر للناس یعنی لاجل انبار الناس متعلق ارسلناک بشیرا و نذیرا حال از مفعول ارسلناک دارند
جار و مجرور و حال را استثنای بیکحرف بر طریق ما ضرب زید الا الباد مکتو با پندارند **معنی اینست** و نفرستادیم
ترا ای محمد صلی الله علیه و سلم مگر از برای انبای همه مردمان از کفر و معاصی باز دارنده ایشان را بشارت دهنده
نیکوکاران ترساننده بدکاران و بدکرداران وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
جمله و لکن اکثر الناس لا یعلمون استدراکست از جمله و ما ارسلناک الا کافة للناس متی هذا الوعد مقول یقولون
هذا الوعد اشارتست سوی وعد قیامت که از قل یجمع بیننا فهم شده استفهام برای انکار است ان کنتم صادقین شرطیست

مستغنی از جزا اکتفا رفتا بماضی جمله متی هذا الوعد سوال از تعیین وقت است گویا نه عیّنوا وقت هذا الوعد ان کنتم صادقین قیام
ولیکن اکثر مردمان رسالت ترا نمی دانند و ترا بشیر و نذیر نمیخوانند میگویند کی روی خواهد نمود وقت این معنی اینست
وعده را تعیین کنید اگر راست گو باشید قل لکم میعاد یوم لا تستأخرون عنه ساعة ولا تستقدمون قل جمله مستانفه
در جواب ما قولهم حین یقولون ذلک جمله لکم میعاد مقول قل است میعاد زمان وعده و مکان وعده بود اینجا مراد
زمانست بدلیل قرائت میعاد یوم لا یستأخرون اضافت میعاد سوی یوم اضافة بیانیه است بر طریق جرّ ای قطیفة جمله
لا یستأخرون با معطوف خویش صفت مر میعاد یوم را معنی اینست بگوای محمد صلی الله علیه و سلم برای راست میعاد
روزیکه بیشتر نشود از آن میعاد تا مهلت داد و در تحصیل روز پیشی نجویند و پیش دستی نکند با استعجال سوال متی هذا
الوعد سوال از وقت قیامت بود در جواب از قدر سوال بر زیادت صفت لا یستأخرون عنه ساعة ولا یستقدمون چرا
فرمود جواب سوال بر وجه تعنت و انکار بود لاجرم در جواب تغلیظ و تهدید روی نمود وقال الذین کفروا
لن نؤمن بهذا القرآن ولا بالذی بین یدیه وقال الذین کفروا عطف است بر یقولون متی هذا الوعد ان الذین کفروا
ابو جهل و یاران او مراد شوند ذکر خاص بعد عام بود و اگر همه کافران مراد باشند اکثر الناس که بالا گذشته هم ایشان اند
وضع مظهر موضع مضمر باشد جمله یقولون متی هذا الوعد ذکر انکار کافران و قیام قیامت است از ینجمله ذکر انکار
رسالت و کتابها است لن نؤمن بهذا القرآن تا آخر مقول قالت معنی اینست و گفتند آنان که کافر شدند و گفتن
ورزیدند و بدین اسلام نگرویدند یعنی ابو جهل و یاران او یا جمیع کافران که اکثر الناس هم ایشان اند هرگز بدین قرآن
و آنچه منزل شده است پیش از قران از کتب و احکام و اخبار قیام و جز آن ایمان نیاریم رسالت پیغامبر و احکام دین را که
مضمون قرآنست تصدیق نکنیم ولو تری اذ الظالمون موقوفون عند ربهم یرجع بعضهم الی بعض القول تری یعنی ماضی از برای
شرط در ماضی بود با از جهة وقوع در حکم ماضی باشد مخاطب بدین معنی پیغامبر است یا مخاطب غیر معین و تری منزل د
لازم یعنی واو تحصل منک رویت دارند یا محمول الحذف مفعول بتقدیر و لو تری حالهم پنداشتند و اذ مضافات سوی اذ
جمله اسمیه منصوب تری است عند ربهم عند حساب ربهم ظرفست مر موقوفون را و جمله و یرجع بعضهم حالست از ضمیر
موقوفون یا خبر دیگرست مر الظالمون را القول مفعول مر یرجع خبر لو محذوف است ای و لو تری وقت حبس الظالمون عند
حساب ربهم لرأیت امرا فظیعا جمله شرطیه معترضه است برای بیان عاقبت کار کافران و بیان حال و مآل ایشان معنی اینست
و اگر ببینی یا سید بدی ای محمد صلی الله علیه و سلم یا گوینده ببینی ای مخاطب در آن هنگام که ظالمان کو کرده شده اند نزدیک حساب
گاه پروردگار ایشان در حالیکه بعضی سوی بعضی گفتاری مقتضی ملامت باز میدانند و همه یکدیگر را خطا کار و گناه کار شده اند
هر آینه میدیدی امری فظیع و شانی عظیم و بدیع یقول الذین استضعفوا للذین استکبروا لولا انتم لکنا مؤمنین الجمله بیان
جمله یرجع بعضهم الی بعض القول انتم مبتداست و خبر او محذوف است ای انتم موجودون لکنا مؤمنین جواب لولاست جمله
لولا انتم تا آخر مقول یقول است معنی اینست بگویند آنکسان که ضعیف اند و تابع اند مر کسان را که بزرگی میجویند در رده
خود غای می پویند اگر نه شما نبودید که ما را کافر نمودید هر آینه ما مومن بودیم و در دین اسلام انقیاد می نمودیم قال الذین
استکبروا للذین استضعفوا انحن صددناکم عن الهدی بعد اذ جاءکم بل کنتم مجرمین قال یعنی یقول است زیرا که حکایت
آینده جمله مستانفه است در جواب ماذا یقول الذین استکبروا حین یقول الذین استضعفوا و جمله نحن صددناکم مقول
قال است و استفهام در وی برای انکار است بعد اذ جاءکم ظرفست مر صددناکم و اذ مضاف الیه است مر بعد را مضاف سوی
جاءکم و اذ اگرچه در اصل لازم الظرفیة است کاهی بر وجه اتساع غیر ظرف نیز بود بر طریق اذ یقوم زید اذ یقعد عمرو و مبتدا
و خبر بر طریق یومئذ و حینئذ مضاف الیه بر طریق اذکر اذ قال کذا مفعول به نیز بل برای اضراب است از مفهوم کلام سابق ای ما
صددناکم بل کنتم مجرمین معنی اینست بگویند بزرگی کنندگان مر ضعیفان را آیا ما شما را از هدی آمده هدی از اتباع باز داشته
و در ضلال و گمراهی نگاه داشته ایم بلکه شما مجرم بودید باختیار گناهکار شدید در راه ضلال رفتید و راه هدی اگذاشتید وقال الذین
استضعفوا للذین استکبروا بل مکر اللیل والنهار اذ تأمروننا ان نکفر بالله و نجعل له اندادا وقال الذین استضعفوا

عطف است بر یقول الذین استضعفوا که بالا گذشته و جمله که در میان است یعنی وقال الذین استکبروا مستانفه است چنانچه
گذشت و قال یعنی یقول است زیرا که حکایت آینده است بل مکر اللیل والنهار مقول قالوا است اضراب است از اضراب سابق یعنی بل کنتم
مجرمین ای ما کنا مجرمین بل مکرتم بنا فی اللیل والنهار باضافت مکر سوی لیل و نهار اضافة مصدر سوی فاعلست بر وجه
اتساع و گردانیدن ظرف مفعول به یا اضافت سوی فاعلست بر وجه مجاز عقلی از باب اسناد سوی زمان بر طریق قیام النهار و
اذ تأمروننا یعنی امرونا است ایراد مضارع برای استحضار صورت شنیعه امر مذکورست ان نکفر بتقدیر بان نکفر مفعول
دوم است مر تأمروننا را و نجعل له اندادا عطفست بر نکفر معنی اینست و بگویند ضعیفان مر متبوعان را ما مجرم نبودیم
بلکه شما گمراه کردید مکر شب و روز در آن هنگام که ما را فرمودید و بدین آوردید که بخدا کفر ورزیم و باخدا انبازان و شرکا
پدید آریم اختیار ما مبنی بر مکر شما بود و این زشتی از ما بغیر تفتین شما روی نمود واسروا الندامة لما رأوا العذاب وجعلنا
الاغلال فی اعناق الذین کفروا هل یجزون الا ما کانوا یعملون واسروا عطف است بر وقال الذین استضعفوا للذین استکبروا
و ضمیر او عائد است بر جماعه مستضعفان ای اسروا هؤلاء المجاورون ای الجاد لون ای اخفوا الندامة او اظهروها
و هو من الاضداد لما ظرفست مر اسروا را وجعلنا الاغلال عطف است بر جمله را و العذاب الذین کفروا از باب وضع
مظهر موضع مضمرات برای تصریح بذکر کفران و اظهار مناط عذاب که جریمه کفرست هل یجزون الا ما کنتم تعملون
تذییلاتست و استفهام برای انکار است معنی اینست و پنهان کردند یا ظهور آوردند پشیمانی را جماعت متکبران
و مستضعفان یعنی اقویا و ضعفا چون که دیدند عذابی را که برای هر دو فریق مهیا ساختیم و طوقها در گردنهای کافران
مذکور انداختیم هست ایشان که جزا داده میشوند مگر جزای چیزی که میکردند و ما ارسلنا فی قریة من نذیر الا قال
مترفوها انا بما ارسلتم به کافرون جمله و ما ارسلنا تا آخر معترضه است برای تسلیه پیغامبر صلی الله علیه و سلم من نذیر
مفعول ارسلنا است من زائده است الا قال مترفوها مستثنی مفرغ است حال است انا بما ارسلتم متعلق است بمترفون بکافرون
و کافرون خبر انّ و انّ با اسم و خبر مقول قال است تاکید جمله از جهة تقدیم است چه مخالفت که با پیغامبران و عدم انقیاد
امر ایشان ملوّح بکفر بتقدیم تاکید جمله آورد معنی اینست و نفرستادیم در هیچ دیهی پیغامبر ترساننده مگر آنکه
گفتند توانگران و سران ایشان بر پیغامبران بدرستیکه بدانچه شما فرستاده شده اید کافرانیم و چیزیرا که بر ما آورده اید
منکرانیم وقالوا نحن اکثر اموالا و اولادا و ما نحن بمعذبین وقالوا عطف است بر قال الذین کفروا لن نؤمن و
جمله نحن اکثر اموالا و اولادا مقول قالوا است و ما نحن بمعذبین عطف است بر مقول معنی اینست و گفتند توانگران
و سران ایشان بر پیغامبران ما از روی اموال و اولاد اکثریم و در جاه و دستگاه برتریم این دستگاه و جاه از ما نخواهد
رفت و در عذابی که پیغامبران ما را بدان می ترسانند نخواهیم پیوست قل ان ربی یبسط
الرزق لمن یشاء و یقدر و لکن اکثر الناس لا یعلمون جمله قل ان ربی مستانفه است در جواب ما قولهم
حین قالوا ذلک یبسط الرزق لمن یشاء مقول قل است و چون فخر کردن کافران بکثرت اموال علامت انکار مضمون جمله
بود بظهور علامت انکار تاکید جمله سائغ نمود و لکن استدراکست از کلام سابق برای وهم اینکه مضمون آن جمله معلوم
همگانست و آنچه همه را معلوم است مستغنی از بیانست و این وهم را دفع کرد جمله و لکن اکثر الناس لا یعلمون را بر وجه
تاکید آورد معنی اینست بگوای محمد صلی الله علیه و سلم بدرستیکه پروردگار من رزق را فراخ کند برای هر که خواهد
و تنگ گرداند بفراخ بودن رزق طغیان نشاید و بتنگی او اندوهگین نباید و لیکن بیشتر مردمان نمیدانند و حقیقت در نیافتند
نمی توانند وما اموالکم ولا اولادکم بالتی تقربکم عندنا زلفی الا من آمن و عمل صالحا فاولئک لهم جزاء الضعف بما
عملوا و هم فی الغرفات آمنون الغرفات بصیغه جمع و واحد خوانند و معنی بر حسب آن دانند این جمله عطف است بر مقول
قل اموالکم اسم ماست و اولادکم عطف بر وی است لا زائده است برای تاکید نفی موصول با صله یعنی تقربکم خبر ماست در خبر با
زائده است و تانیث التی بتاویل جماعت است ای و ما اموالکم ولا اولادکم بالجماعة التی تقربکم عندنا و زلفی یعنی زلفت
چنانکه قربی یعنی قربت الا من آمن استثنائست ای اموالکم و اولادکم لا تقربکم عندنا قربة الا من آمن و عمل صالحا فی

الاموال بصرفها فی مصارف الخیر وفی الاولاد بتعلیمهم وتهذیبهم وتادیبهم فاولئک مبتداست لهم جزاء الضعف
جمله ظرفیه یا اسمیه خبر مبتداست وجزاء الضعف اضافة مصدر سوی مفعولست ای لهم ان یجازوا الضعف وجمله فاولئک
تا آخر تعلیلاتست مر جمله را که مضمون استثناست ای الاولاد والاموال تقرب عندنا من امن وعمل صالحا جزاء الضعف
وهم بالغرفات امنون عطفست بر جمله واولئک لهم جزاء الضعف **معنی اینست** ونیست اموال شما واولاد شما
چیزی نزدیک کردانیده نزدیک بودن مکر کسانیکه ایمان آورند وعمل صالح کنند ایشان را نزدیک کردانند ونعمت
رساند زیراکه ایشان را بعملهای ایشان جزاء دو چند بود وهم ایشان در غرفات بهشت ایمن باشند خوفی درد ایشان
نکذرد وغم وانده در خاطر ایشان واقع نشود وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ۝
موصول با صله مبتداست فی آیاتنا بتقدیر مضاف ای فی تکذیب آیاتنا وابطالها متعلق است بیسعون معاجزین حالست
از فاعل یسعون طالبین تقریر تنا ونعوتنا بعضی معاجزین بر صیغه اسم فاعل از باب تفعل خوانده بعنی از عمین و
عجزنا عن تعذیبهم داننده واولئک مبتدای دوم است جمله خبر مبتداست جمله والذین تا آخر معترضه است برای
بیان جزای کافران **معنی اینست** وانکسانیکه در ابطال آیات ما سعی میکنند ودر تکذیب آن میکوشند درین حال
که کمان می برند که پیش دستی کنند واز ما بروند تا درین حال ما را نسبت بعجز میکنند دم جاه ودستگاه می زنند ایشان
در عذاب حاضر کرده شوند ودر آتش در آورده آیند قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا
أَنفَقْتُم مِّن شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ انجمله مستانفه دیگر است در جواب ما اقول لهم حین رد تخلفهم
وجون رزق دهنده خداوند بود در انفاق وعده اعطای خلق باشد ومال بانفاق کم نشود وبدادن نقصان نپذیرد
بخیلی برای چه کنند وخود را در ورطه این منقصت بر چه افکنند وتواند بود که هر دو قول را معترضه دارند اعتراض
اولی از جهة رد فخر بغنا واعتراض ثانی از جهة رد بخل خدا بداردندان با اسم وخبر خویش مقول قل است تاکیدا وبالا
کذشته وجمله وما انفقتم من شیء فهو یخلفه عطفست بر مقول قل فهو عطفست بر مقول باشد بیانست ودر
جمله فهو یخلفه تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی که محتملاتست مر تخصیص وتقوی بر وجه تقوی بیان نجم خلق بود
چنانچه کذشت وبر وجه تقوی وبیان بودن خلق از وی نه غیر او ورد فخر باشد چنانکه در جمله سابقه رفت بدین وجه
تواند بود که کویند انجمله مکرر است وجمله اولی را مقررات **معنی اینست** بکوای محمد صلی الله علیه وسلم
بدرستی که پروردکار من فراخ کند رزق را بر وجه ابتلا از بندکان خویش برای هرکه خواهد وتنک کند رزق
بر وجه ابتلا تا بر وجه عصمت واختیار برای هرکه ارادت کند فراخی رزق موجب افتخار نبود وتنکی رزق سبب احتقار
نشود چه تواند بود که فراخی رزق بر وجه استدراج وابتلا باشد وتنکی رزق بر وجه عصمت واحتیا بود وانچه
انفاق کنید شما از اندک یا بسیار خدای عز وجل خلف آن دهد یعنی در دنیا مالی یا انچه قناعت یا در آخرت ثوابی یا بی
عوض آن بخشد در حدیث است مر خدا را فرشته است هر شب دعا میکند اللهم عجل للمنفق خلفا وللممسک تلفا میکوید
منفق را خلف انچه انفاق میکند بر حکم وعده خدا در دنیا آخرت رسید ثابتست وقال محکی ان مصارف اه میدارد
وبداعت بخیلان انفاق کرد میکوی آرد تلف شد ثابتست بحادث یا وارث رسید ثابتست در حدیثست بشر مال البخیل
بحادث او وارث **نظم** خواجه کو مال جمع کرد ونخورد ٭ زان همه مال بهره کی دارد یا بتاراج حادثات برند ٭
یا بمیراث خوار بکذارد ٭ وخدای بهترین روزی دهندکانست که رازق همه مطیعانست پادشاه را روزی رساند
همان دهد که خدای وهمچنین موری نسبت بندکان ومرد برنسبت زن وفرزندان روزی که خدای تعیین کرده است
بدست ایشان رسد وهر یکی از انچه از خدای یافته دهد رازق حقیقی خداست ملک حقیقی هم اوراست **بیت**
کسی راکه کوکه عطای دهد خدای دهاند خدای دهد وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَٰؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ
كَانُوا يَعْبُدُونَ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنتَ وَلِيُّنَا مِن دُونِهِم بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُم بِهِم مُّؤْمِنُونَ يوم
نحشرهم ظرفست مر قالوا وقالوا حکایت آینده بمعنی یقولون بر طریق ینفخ فی الصور وجمله وقالوا با متعلقات خود

عطف است

عطفست بر جمله در ان ذکر قیامت بود وثم نقول عطف بر نحشر داننده اهؤلاء مبتداست ایاکم یعبدون خبر او است
واستفهام برای تقریرات حمل مخاطب بر اقرار تا ایشان نفی کنند ودم نزاهت وبرائت زنند وجمله استفهامیه
مقول یقول است سبحانک نسبحک تسبیحا مسبوقت برای بیان تنزیه ولینا منصوبست بر هر دو وجمله مفعول قالوا
من دونهم متعلقست بر ولینا بل کانوا یعبدون الجن ابتدای کلام است چون بالا ذکر مضرت عنه نیست بل درین
جمله اضراب نبود لاجرم بل مذکور ابتداست وتواند بود که اضراب بود بر تقدیر کانوا یعبدوننا باعرافهم و
رسمهم وکانوا یعبدونهم وجمله اکثرهم بهم مومنون حالست واما زاهد اکثرهم یعنی کلهم داشته مجهول بر محال
بنداشته **معنی اینست** ودر روزی که حشر کنیم ما و یا حشر کند خدای ایشان را پس بکوییم ما یا بکوید خدای فرشتکان را
که ایشان آیا شما را می پرستیدند فرشتکان کویند وازین سخن تعجب جویند بپاکی یاد میکنیم توی دوست دارنده ما
از جز کافران ما سوی دوست داشته شده مانه ایشان بلکه ایشان پرستندکان جن بودند زیراکه در پرستش امر
جنیان واطاعت ایشان می بودند وجنیان در شکم بتان می آمدند وبر صورت معبود می شدند یا فرشتکان بدروغ صورت
خود را صورت فرشتکان می کفتند وبدین بهانه از ایشان عبادت خویش می جستند وهمه کافران با جنیان موافق اند
از کفتارهای ایشان متفق اند فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَّفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ
الَّتِي كُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ فا سببه است الیوم ظرفست لا یملک ای فلا تملک نفس یوم الحشر بعضکم لبعض منفعة ولا مضرة
لانه ثواب وعقاب ولا احیا لاجل فی ذلک ونقول عطفست بر لا یملک للذین ظلموا متعلقست بر نقول ذوقوا مقول
نقول است عذاب النار مفعول ذوقواست التی کنتم بها تکذبون صفت مر النار را **معنی اینست** پس در ان روز که
معینست برای جزا مالک نشوند بعضی شما مر بعض را نه منفعتی ونه مضرتی وبکوییم مر کسانی را که کفر ورزیدند وبدین
خدای کافر شدند عذاب آتش را بچشید که در دنیا تکذیب آن میکردید استعمال ذوق که مبنی از قلتست در عذابی
مبنی بر شدتست از فظاعت ذنب بود بنابر عذاب بر نسبت او همچو چشیدن باشد **سوال** چشیدن که تعلق بطعوم
ومشروب دارد نسبت او سوی عذاب چه وجه می آرد **جواب** عذاب را تشبیه او بطعون ومکروه بودن بطعام
تلخ استعاره بالکنایه دارند واستعمال ذوق که لازم ملزوم است بر وجه تخییل بندارند وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ
قَالُوا مَا هَٰذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَن يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ وَقَالُوا مَا هَٰذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرًى وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ آیاتنا بتقدیر لا یات آیاتنا فاعل تتلی است بینات حالست از آیاتنا وتتلی علیهم
شرط قالوا جزای شرطست هذا اشارتست سوی پیغامبر اسم ماست الا رجل مستثنی مفرغ است خبر ماست وعمل
بالا باطل شده او مرفوع آمده وجمله یرید ان یصدکم صفتست مر رجل را عما کان یعبد آباؤکم متعلقست بر
یصدکم وجمله ما هذا الا رجل مقول قالواست وقالوا ثانی عطفست بر قالوا اول وهذا ثانی اشارتست سوی آیات
وقال الذین کفروا عطفست بر وقالوا ما هذا الا افک مفتری وضع مظهر موضع مضمر برای زیادت تمتع ایشان للحق
متعلق بکفروا است **معنی اینست** وچون خوانده شود بر ایشان کتاب ما یعنی قرآن درین حال که ظاهرات ومعلوم
ومفهوم فرقه کافرانست کافران کویند نیست این یعنی آرنده این آیات مکر مردی که میخواهد که شما را باز دارد از انچه
می پرستیدند پدران شما کویند نیست قرآنی که آورده است مکر دروغ افتری کرده وکویند آنان که کفر ورزیدند وحق
ظاهر یعنی پیغامبر نکرویدند نیست این یعنی قرآن معجزه مکر سحری پیدا آمده بقوت ساحری ظاهر شده عجب مکابره
است حق ظاهر را مقصود سحر کردانند واحکام باطل را ظاهر دانند با اصحاب مکابره مناظره نشاید چنانکه با
سوفسطای مباحثه نباید وَمَا آتَيْنَاهُم مِّن كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِن نَّذِيرٍ وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِن
قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ وما آتیناهم من کتب یدرسونها حالست از
فاعل وقال الذین وما ارسلنا الیهم قبلک عطف بر وکذب الذین من قبلهم حالی دیکر بتقدیر قد وما بلغوا معشار
ما آتیناهم حال دیکر است ای وکذب الذین من قبلهم مغترین من قوة وشوکة وما بلغوا کفار مکه معشار ما آتیناهم

من القوة والشوكة والمال فكذبوا رسلي فكيف كان نكير على ما تقدم عليهم وكذا يكون على كفار مكة وضمير فكذبوا عائد بكفار مكه
مكه بود وجمله عطف بر وما بلغوا معشار ما آتيناهم باشد وتوان بود كه ضمير فكذبوا عائد بر الذين من قبلهم باشد
وكذب الذين من قبلهم بمنزله لازم بود فكذبوا رسلي بذكر مفعول تفصيل بعد از ابهام روی نمود برين تقدير جمله و ما
بلغوا معشار ما آتيناهم حال از فاعل وكذب الذين من قبلهم دارند وجمله وكذب الذين من قبلهم معطوف بر جمله
وقال الذين كفروا باشد ارند **معنى اينست** كفار عرب در شان قران ومعجزه ان هذا الا سحر مبين گويند و اثبات
دعويهای باطل میجويند وحال آنست نداده ايم ايشانرا كتابهای كه آنرا خوانند ومضمون آن بدانند تا در دعويهای باطل
خويش حجت اهل كتاب بدان تمسك كنند وفرستاده ايم بر ايشان پيش از تو رسلی ترسانده ايشان كه دم روايت از و زنند و
در نفی توحيد ونفی رسالت وتكذيب قران متمسك ندارند ونام سحر بدانمی آرند وتكذيب كردند كذشتكان از جهة آنكه
جاه ودستگاه بافراط داشتند وقوت وطول عمر بيد اشتند و ترسيده اند كفار عرب وهم حصه يعنی شی قليلی كذشتكان
را از دستگاه وجاه وقوت وشوكت وطول عمر وجلالت داده بوديم پس تكذيب كردند فرستادكان را يعنی محمد صلی الله
عليه وسلم را كه تكذيب همه رسولانست در وجهی كه فرستاديم وراهی كه نموديم پس بنگريد كه كذشتكان را از تكذيب
پيغامبران عقوبت وعذاب من چگونه بود تا بد انند كه ايشان را نيز در تكذيب پيغامبر همان نوع عقاب وعذاب روی
خواهد نمود وبر تقدير دوم معنی چنين آيد تكذيب كردند آنانكه پيش از ايشان بودند وايشان را هم حصه ايشان داده
بوديم ترسيده ايد لايق مخالفت نه اند كار ربی ملائمت ميكنند وتكذيب كردند كذشتكان را چگونه بود وكفار مكه
را نيز در تكذيب چه روی خواهد نمود قل انما اعظكم بواحدة ان تقوموا لله مثنى وفرادى ثم تتفكروا ما بصاحبكم
من جنة ان هو الا نذير لكم بين يدي عذاب شديد قل انما اعظكم مستانفه در جواب ما اقول لهم حين قالوا ان
هذا الا سحر مبين بواحدة ای بخصلة واحدة وجمله اعظكم بواحدة مقول قلست ان تقوموا لله در محل جراست بدل
از واحدة يا بيانست يا در محل رفع است بتقدير مبتداست يا در محل نصبست بتقدير اعنی مثنى وفرادى حالند از فاعل
تقوموا ثم تتفكروا عطفست بر تقوموا ما بصاحبكم متعلق بتتفكروا بتضمين تعلموا از باب تعليق نفی يا باستفهام بود
من جنة بزيادة من اسم ماست بصاحبكم خبراست ان نافيه است هو مبتداست الا نذير لكم خبر مبتداست بين ظرف آنست
وجمله مقررات مر جمله ما بصاحبكم را عذاب شديد را تشبيه با بنده كرده اضافت بين سوی او بر وجه تخييل آورده
ووقوع ميان دو دست جزی موجب تقدم مكانی است بر وجه استعارة عبارة عذاب شديد يعنی قبل عذاب شديد
ظرفست **معنى اينست** بگوای محمد صلی الله عليه وسلم شما را جز خصلت نيك پند نمی دهم وجز نيك كار موعظت نمی كنم
وآن آنست كه مجلس ظهار جود غای سخن آرائی و نمود ار حجاب وهمارات با قرانست برای كار خدای برخيزيد وبرای
انديشه در شان پيغامبر بعدد والفان متفرق شويد دوكان دوكان برويد شان رسالت محمد صلی الله عليه وسلم را ء
باند شيد ويكديگر انديشه خويش را اعراض دهيد طلب راه حق پيش نهاد زيد وبعدل وانصاف پردازيد باسكان
برويد كه تنهائی شغب وغوغای دل برانديشه اريد در تحقيق حق واظهار صدق كماريد كه نبوت شان در غايت
عظمت ومنتهی متضمن قصد نيامور دنيا واخرتست دعوی اينچنين شانی يا از اخلاص حق وصميم صدق بداعيه دينی
يعنی نرحمت يقينی باشد يا از ديوانه از نصوح نترسد واز مذمت وملامت نترسد ونانديشد واقع شود پس فكر
كنيد وبدانيد كه بصاحب شما يعنی پيغامبر ديوانگی نيست هكنان را معلوم است كه پيغامبر اشرف اكابر قريش است در
جلال واصدق ايشان در مقال واعقل ايشان در فكر واعظم ايشان در قدر ودر همه فضائل اتم واعلی است بر گزيده
حضرت جل وعلاست وپيش او مكر ترسانده مر شما را پيش از رسيدن عذاب شديد می ترساند ومردمان را از
آنچه پيش خواهد آمدی آگاهاند ديوانگی ندارد كه بحجت دعوی كند زنديد وضع نيست خود را در معرض وضوح افكند
عاقل بر اين چنين شريفی است كوی در مدت هيچ كس از وی جز دليل راستی نشنيده در اين چنين دعوی جز كاه صدق
نديده وچون از وی معجزه دليلی بر صدق ظاهر شود بطيب نفس وانشراح دل تصديق آيد قل ما سألتكم من أجر

ظ
باكسان

فهو لكم

فهو لكم ان أجري الا على الله وهو على كل شيء شهيد اجری بفتح يا و سكون او خوانند ومعنی يكی دانند ما در قل ما سألتكم موصوله
يا موصوفه يا شرطيه است مبتداست من اجر بيان ماست فهو لكم خبر مبتداست وجمله مقول قلست ان در ان اجری نافيه
است اجری مبتداست الا على الله مستثنی مفرغ است خبر مبتداست وجمله مقررات مر مضمون جمله سابقه را و هو
على كل شيء شهيد تذييل است چه ذكر گواه بودن خدای بر هر چيز كنايتست گواه بودن خدا بر ناخواستن
اجر كه مضمون جمله سابقه قلاو آورده است برای تحقيق حقيقت رسالت و فاعلام بر آن بود اين قول در پابندان فاطها
نا استدن اجر بر رسالت كه علامت بر حقيتست ندی بود **معنى اينست** معنی اينست بگوای محمد صلی الله عليه و
سلم آنچه خواسته ام از اجر انذار و تبليغ پس آن مر شماراست و اين عبارتست از ناخواستن تا استدن چنانكه گويند
مالی هذا فهو لكم ای ليس لی فيه شی بل اين اجر همان اجرست كه در آيت ما سألكم عليه من اجر الا على الله وان يتخذ
الى ربه سبيلا وانحاد راه دين نفع مخاطبانست راجع سوی ايشان فيه اجر من مكر برای خدای از روی فضل و كرم و
وعده جزا را بر هر چيزی گواهست و بر همه چيز آگاهست و ناخواستن اجر من گواه باشد و بنا طلب كردن حطام دنيا و
آگاه بود قل ان ربي يقذف بالحق علام الغيوب قل خطابست مر پيغامبر صلی الله عليه وسلم را ان ربی يقذف مقول
قلست تأكيد جمله از ابراد ثنای باری بر وجه وكادتست واستواری علام الغيوب بدلست از فاعل يقذف خبر
ديگرست مر ان را وجمله قل با مقول برای تحقيق در شی و سبق سببی باطلاست **معنى اينست** بگوای محمد صلی
الله عليه وسلم بدرستی كه پروردگار من حق در دلهای اندازد و در خاطر بسرعت متمكن می سازد ويا گويند می كند
و باطل را حق می زند و دماغ او می شكند داننده غيبهاست آنچه از حق و باطل در دلها مر دمانست می داند و هر يكی
را بر حسب آن جزا دادن تواند قل جاء الحق وما يبدئ الباطل وما يعيد ذكر اين جمله برای بيان حقيت رسالت
و نزول وحی و نكبت منكران وحی است ما نافيه است و بودن باطل بدين صفت كه چيزی بايد نكند معلوم شده بوجود
باز نكرداند بر وجه تنزيل عبارت از فانی گشتن و بهلاك پيوستن باشد تقدير كلام جاء الحق وزال هلاك الباطل بر
جاء الحق وزهق الباطل باشد **معنى اينست** بگوای محمد صلی الله عليه وسلم آمد حق يعنی دين اسلام و قران بظهور
پيوست انتفای انتفاع بمنزله هلاك و باطل و فانی گشت و تواند بود كه مراد از باطل شيطان شيطان بود چه شيطان
در انتفای انتفاع بمنزله هلاك باشد و از آسمان شيطان رانده بوده او بمنزله هالك وجه تسميه ندارند برين وجه
معنی چنين آيد بگوای محمد صلی الله عليه وسلم دين اسلام وقران آمد شيطان آن را صفتی نا بوده كه تواند كه كفر بيد
ار ديا كفری رفته را باز گرداند در دلهای نتواند تا كفری در دل افكند روايت كرده اند پيغامبر عليه السلام مكه
فتح كرد و در روی براورد پيغامبر صلی الله عليه وسلم سيصد بتی گرد بر گرد كعبه بود پيغامبر چوب دستی بود دست داشت بر
چوب دستی بتان مذكور را در زمين می انداخت جاء الحق وزهق الباطل ميگفت خواری كافران وعزت مسلمانان بحجت
قل ان ضللت فانما اضل على نفسي وان اهتديت فبما يوحي الي ربي انه سميع قريب ان ظللت شرطست فانما اضل على
نفسی جزای شرط دوم عطفست بدو ومجموع هر دو شرطيه مقول قلست اينجمله مشتملست بر استدلال نبوت
وحی وارسال او واستعمال ان هر دو شرطيه از جهة عدم جزم تبليغ بود وعاقل زبان خويش اختيار نكند واگر اهتدا
بر آن وحی خدا بود وبتحقيق وحی رسالت ثابت شود هم از ين جهة تقابل ارزمان ونظر بر طريق من عمل صالحا فلنفسه
ومن اساء فعليها نياورده نزديك ميان مترتب نبوت اهتدا بوحی ذكر كرد كه استدلال بر نبوت وحی برين متعلق آ
نه بدان وبعضی ائمه تفسير درين آيت تقابل وحی بوجهی ديگر آورده اند وبر تقابلی كه در ما اصابك من حسنة فمن
الله وما اصابك من سيئة فمن نفسك آمده است حمل كرده چه آنچه زيان كارست بر حكم وما اصابك سيئة فمن نفسك
از نوی نفی بر كارست واهتدا بوحی است ووحی از فضل كردگارست اين چند جمله در شان حقيت رسالت پيغامبر
عليه السلام وحقيت قران ودين اسلام بر وجه استيناف يا اعتراف بر سبيل تعداد آمده وارادت افادن هر يكی بر وجه
استقلال واستدلال آمده فصل اينجمله بر خلقان از عطف وتعقيب بدين اعتبارست چنانچه صاحب كشاف در فصل الرحمن

مكه

غلـ
زبان

علم القرآن خلق الانسان علمه البیان الشمس والقمر بحسبان اعتبار کرد انه سمیع قریب تذییلات **معنی اینست**
بگوای محمد صلی الله علیه وسلم اگر من راه گم کنم بر نفس خویش گمراهم وزیان بر نفس من است واگر براه راست شتابم ودر
دین اسلام درایم سبب چه ورد کار من باشد عاقل زیان اختیار نکند وخود را در معرض نیفکند گمراهی که زیان منست از
من واقع نشود واگر مهتدی باشم آن بوحی بود رسالت ثابت کرد وبر تقدیر دوم معنی چنین بود اگر راه گم کنم زیان
گم کردن راه بر من باشد موجب زیان شومی نفس من بود واگر مهتدی شوم ودر راه راست روم اهتدی بوحی بود از فضل
خدا باشد بدرستی که خدای سمیع است هرچه من میگویم می شنود قریب است هرچه میکنم بعلم قدیم میداند وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ
فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ تری بمعنی ماضی است جواب لو محذوف ای رایت امرا فظیعا فزعوا
بمعنی خافوا است فوت اسم لا است خبر محذوف فلا فوت لهم بمعنی فلم یفوتوا عطف است بر فزعوا یا معترضه است میان معطوف
ومعطوف علیه ولو تری تا آخر عطف است بر جملگی متضمن ذکر قیامت واین وارد است در شان اهل بدر ویا در شان هنگام موت
یا در وقت حشر بعضی گویند در شان هشتاد هزار مرد غزا کننده که قصد خراب کردن خانه کعبه بودند در بیدا رسیده
بجی بوستند تا بید اکشند **معنی اینست** واگر ببینی حال کافران را عذاب خدای نبود وگرفته شوند از جای نزدیک دور
زمین نتوانند بی توقف گرفتار شوند هر آینه حال هولناک به بینی وعبرتگاه عظیم مشاهده کنی بر جرای معنی استقبل بر تقدیر
ارادت برای ایشان تا وقت کشته شدن در جنگ بدر یا وقت حشر است اما بر تقدیر ارادت وقت خسف قاصدان تخریب کعبه
بر نسبت زمان پیغامبر ماضی بود پس تری بمعنی ماضی باید داشت ومعنی بر مضی رویت باید پنداشت یعنی اگر میدیدی تو
حال کافران آن هنگام که صورت خسف گردیدند واز هلاک وعذاب ترسیدند از پیش برفتند از مکان قریب گرفته کشند
هر آینه امر عظیم وهولناک میدیدی ونشانی میرسیدی وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ وَقَدْ كَفَرُوا
بِهِ مِن قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ تناوش بواو بابدال واو مضمومه بهمزه بر طریق راو بر خوانند ومعنی
هر دو یکی دانند وبعضی بواو مقبل تناول از قریب وبهمزه معنی تناول از بعید گویند تدبیر وجه جمع شدن قرات تناوش
بواو که بمعنی تناول از مکان قریب بود لا تعلق من مکان بعید معضل ومشکل شود مگر آنکه حمل بر تجرید از بعضی معنی
کند از قبیل اسری بعبده لیلا از باب تاکید گویند واین تجرید بر ضم مخالف تعبیر بر طریق مرتبه نهار ابود واین بعید
امنا به مقول قالوا است استفهام انی لهم التناوش برای انکارات واستبعاد است یا فتن بعد رفتن هنگام آن در تا حاکم
شدن نگرفتن که از مکان بعید می ماند چه کسی گرفتن چیزی از مکان بعید نتواند ضمیر به عاید است بر خدا که ذکر او عین
مره گذشته است یا به پیغامبر که ذکر او در ما صاحبکم من جنة رفته یا بر قرآن که جمله قل جاء الحق مشتمل است بر آن
وقد کفروا به حالت از فاعل قالوا امنا به وجمله وانی لهم التناوش معترضه است من مکان بعید متعلق است بر
یقذفون **معنی اینست** وگفتند ایمان آوردیم بخدا یا گویند برسول ویا بقرآن از کجا باشد ایشان را گرفتن چیزی از مکان
بعید نتوانند وحال اینست که کفر ورزنده اند ومنکر وزنده اند بخدا ورسول وقرآن پیش از آن یعنی در دنیا یا پیش از عذاب
اخری ویحتمل ملتمس بعیب یعنی بغیر مشاهده وعیان می پرداخت واورا بمقامی که بعید است از عبادت پیغامبران چون سحر
کهانت وجز آن میان مردمان می انداختند وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِم مِّن قَبْلُ انجمله عطف است
بر جمله قالوا امنا وحیل بینهم وبین ما یشتهون من نفع الایمان جار ومجرور یعنی کما فعل متعلق است بحیل یعنی حیل
حیلولة مثل ما فعل بامثالهم واشیاعهم من قبل متعلق است بفعل **معنی اینست** وحیلوله کرده وحائل افکنده آمد
میان ایشان ومطلوب ایشان وچون حصول منافع ایمان وعصمت از نیران ودر آوردن در جنان چنانکه حیلوله کرده
کرده شده است بامثال ایشان کافران در وقت یاس ایمان آوردند وبعد مشاهده تصدیق کردند وایمان بغیر وجود
شرط سبب نفع نکرد ومقصود ایشان حاصل نگشت ومطلوب بحصول نپیوست وبعضی مراد از ما یشتهون بازگشت سوی دنیا
که مضمون فارجعنا نعمل صالحا واز آیات حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون آمده واز گفتار ایشان در قرآن
مجید محکی شده ومیان این مطلوب حیلوله کرده شود هیچ یکی از ایشان بدین آرزو نرسد إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ مریب اسم

فاعل است از باب افعال ای اوقعه فی ریبة او من اداب بمعنی ما رد در هر دو وجه مجاز او از باب شعر شاعر و
بعض ائمه تفسیر مریب از ارابه بمعنی اوقعه فی مکروه دارند معنی چنین پندارند بمعنی ایشان در شکی اند که در مکروه
اندازد وبکار دشوار مبتلا سازد وانجمله تعلیلات مر جمله وحیل بینهم وبین ما یشتهون وجوه بین جمله وحیل
بینهم وبین ما یشتهون ملوح است بر حصول سببی بر وقوع حیله انجمله را بتقدیم ملوح تاکید کرد ومقرون بوکد
آورد **معنی اینست** بدرستی که ایشان هستند یا گویند بدرستی که ایشان بوده اند در شان قرآن ومحمد علیه الصلوة و
السلام وقبول دین اسلام در شکی که صاحب آن خود را در شک اندازد وبکار دشوار خود را مبتلا سازد وبدانکه حق
سبحانه وتعالی در این صورت الزام کافران وتبکیت بسیار آورد وپیغامبر صلی الله علیه وسلم را بگفتن آن برایشان
امر کرد حجج ثبوت حق را واضح گردانید ومحاجه وتبکیت ایشان بنهایت رسانید بعد از آن در خاتمت وعید ایشان
بکمال قطاعت آورد ونفع کردن ایمان را که نافع ترین نافعان است باعتبار حاصل شدن او در غیر وقت نفی کرد ومیان ایشان
ومشتهیات ایشان حیلوله انداخت واز مشتهیات بکلی محروم ساخت واین را بشبیهان سنتی جاریه داشت ودر کذشتگان
خاتمت سورت وعیدی که کافران بدین حد کشیده ودر قطاعت بنهایت رسیده بوقوع شک در شان پیغامبر صلی الله علیه
وسلم وقرآن وبدین رسانید سخن تمام گشت وکلام بانتها پیوست مقطع این سورت نیز از باب حسن مقطع بود ومنتهای
اوان لطافت حسن منتها والله اعلم بالمراد وعلیه التکلان والاعتماد لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی **سورة ملائکه**
وبعضی سورة فاطر خوانند مکی است چهل وپنج آیت است هفتصد ونود وهفت کلمه است سه هزار وصد وسی و سه
حرف نظم این سورت با سورت سبا آنست که در هر یکی بیان وحدانیت خدای جل جلاله ونفی شرک وشرکاست افتتاح
هر دو سورت بحمد وشکر خداست واختتام هر دو بذکر کافران بر کفر که متضمن کفران نعمتهای حق جل وعلا است و
بدانکه در افتتاح آفرینش آسمان وزمین وگردانیدن فرشتگان با عظیمی رسل که متضمن اظهار عجائب قدرت ومشتمل
بدائع فطرت است ذکر کرد جمله یا ایها الناس اذکروا نعمة الله علیکم هل من خالق غیر الله یرزقکم من السماء والارض و
چند جمله دیگر متضمن قدرت وفطرت متعلق مبدا ومعاد آورد تا که در آخر سورت جمله اولم یسیروا فی الارض الآیه
متضمن قدرت ایجاد وافنا وارد گشت سورت مذکور بجمله مسطوره بانتها پیوست وشک نیست که جملهای یکبابت
اگر مقاصد ایشان متغایر بود از جهة اتحاد باب بیان ایشان ارتباط باشد واگر مقصود از همه یکی است هر یکی در
مقصود کلی متعزز دیگر معترضاتی که در میان انجمله آمده میان دو کلام متصل واقع شده جمله دیگر از هر نوع در
محلی که باید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم الموفق بالاتمام واحکم علی الاغاز والانجام **بسم الله
الرحمن الرحیم** الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ
فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تحقیق وجوه الحمد لله در سورة فاتحه گذشته خدای عز وجل بر ذات خود گفت و
تعلیم تلقین عباد کرد که شکر نعمت چگونه گویند یا گویند امر بحمد کرد در توصیف حق صفت فاطر السموات والارض آورد
وبعد از آن فرشتگان را که غایبند کان آثار رحمت ورسانیدن انواع نعمت اند مذکور ساخت جاعل الملائکة رسلا نیز صفت
انداخت ایشان را با جنحه ملائم ارسال باستعمالات توصیف کرد اولی اجنحة مثنی وثلث ورباع آورد چون معتاد در طیر
دو جناح بود در خلق فرشتگان ذکر ده زیادت برها برد ودلیل است یا تذییل یا تکمیل برای دفع وهم حصر زیادت
بر چهار بود با ایراد جمله یزید فی الخلق ما یشاء دفع این وهم روی نمود یا مستانفه در جواب لا تزید اجنحتهم علی الاربع
وایراد جواب بر وجه لا یزید از جهة آنست که بذکر عام بیان خاص بر وجه کنایت بود اعمت از کنایت ابلغ از تصریح است
فاطر السموات صفت الله جاعل الملائکة صفت دیگر است اولی اجنحة صفت است مر رسلا را اجنحة جمع جناح است و
مثنی وثلث ورباع صفت مر اجنحة است چون صفات سابقه ملوح است بسوی قدرت بتقدیم ملوح تاکید جمله مذ
مانع **معنی اینست** حمد مر خدای عز وجل را که آسمانها وزمین را آفریننده وپیدا کننده است وگرداننده فرشتگان
رسول خداوندان پرهای دو گان وسه گان وچهارگان است خدای عز وجل زیادت کند بر اصل آفرینش آنچه خواهد

چون جمال مرغوب و آواز خوب و موی زیبا و خط جان افزا تا ذکی تن و قوت بدن کمال عقل و مزید فضل قابلیت فضلا
هنر و حدت فکر و نظر و جز آن از صفات کامله و نعوت شامله که بعضی بدان موصوف باشند و بمزید فضل متصف کردند
می تواند که از دو جناح زیاده کند تا چهار زیاده بر آن معتدا که خواهد کند روایت کرده اند که جبرائیل علیه السلام را
ششصد پر است و اسرافیل را از آن زیاده تر است بدرستی که خدای بر همه چیز قادر است و چون بر همه چیز قادر است از
زیاده کردن اجنحه ملائکه نیز قادر باشد مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكْ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِن
بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ما شرطیه است یفتح الله مجزوم شده فلا ممسک لها جزای شرط است و ما یمسک فلا مرسل جمله
شرطیه عطف است بر شرطیه اولی تانیث ضمیر لها از جهة ما که مبین برحمت شده است و تذکیر ضمیر باعتبار لفظ ما و جمله
ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها با جمله معطوفه تایید کمال قدرت و تاکید عظیم قوت و هو العزیز الحکیم
تذییلات معنی اینست آنچه خدای از رحمت فتح کند او را باز دارنده نبود و آنچه خدای باز دارد او را رها کننده نیست
عزیز است غالب است هرچه خواهد کند حکیم استوار است همه کار بحکمت کرده اند يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ
هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ اینجمله کمال قدرت و بدیع فطرت را
بیان دیگر است جمله سابقه را که درین باب وارد بود مقرر است من خالق مبتدا است من زائده است و تواند بود که
من خالق را ابتدای محذوف الخبر پندارند بتقدیر هل لکم غیر الله دارند و توان بود که من خالق را فاعل فعل
محذوف گویند کلام یعنی هل یرزقکم خالق غیر الله چو یرزقکم در محل جر با رفع صفت رفع دارند یا در محل نصب
حال از ضمیر لکم پندارند تا تفسیر یرزقکم محذوف یا مستانفه در جواب ما یکون شانه بغیر محل از عذاب استفهام برای
انکار است و اینجمله متضمن است مر بیان نعمت را که خلق نعمت نخستین است و نعمت رزق دنیا احتیاج بحصول اینست
لا اله الا هو بیان آنست که الله عالم همه است فیض همه نعمتها از وست و اینجمله تعلیلات بر نفی رازق بودن غیر و بر
دلیلات و بر آن جمله تاکیدات مضمون هل من خالق غیر الله را تاییدات فا در فانی سببیه انی بمعنی کیف است یا
بمعنی این است استفهام بر وجه انکار بود و انکار مذکور سبب جمله سابقه باشد معنی اینست ای مردمان نعمت خدا
را یاد کنید شکر نعمت بگویید آیا هست یعنی نیست آفریدگاری غیر او که روزی دهد شما را از آسمان و زمین یعنی از آسمان
باران بفرستد و نبات از زمین بیرون آرد معبود بحق جز او نیست یعنی سزای پرستش یکی است پس از کجا و چگونه از
شکر بکفر مصروف شوید و از توحید بشرک می روید وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ
الْأُمُورُ ترجع بر صیغه مضارع مجهول و معروف خوانند و معنی بر حسب آن دانند اینجمله معترضه است برای تسلیه
پیغامبر صلی الله علیه و سلم و تنبیه توبیخ جواب شرط محذوف است ای و ان یکذبوک فلا تحزن فقد کذبت تعلیلات
والی الله ترجع الامور حالا است متعلق است بانی تؤفکون جمله سابقه معترضه بود در اثنای کلام میان حال و عامل
او روی بود معنی اینست و اگر ترا ای محمد کافران تکذیب کنند و دم انکار نبوت و رسالت زنند اندوهگین مشو و
در راه حزن مرو زیرا که بدرستی که تکذیب کرده شده اند پیش از تو رسل بسیار خداوندان عظمت و اقتدار البته
اذا عمت طابت و سوی هابکاه کردگار باز گردد یا باز گردانیده شود همه کار روی گردانیدن از وجه ملایم و کفران
ورزیدن بدرجه مناسب باشد يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ
جمله ندائیه مکرر برای تاکید رد انکار منکران روز نشور است الی الله ترجع الامور ملوح بحقیت وعده قیامت
بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ شود فا در فلا یغرنکم عاطفه است و جمله عطف است بر نهی سابق معنی اینست
ای مردمان بدرستی که وعده قیامت ثابت گشت و حقیت او بتحقیق پیوست پس هر آینه فریفته مکند شما را حیات دنیا
و تمتع بلذات او و مغرور مکناد شما را در شان عذاب خدای مغرور کننده و مغرور سازنده یعنی شیطان بامیدهای
ناشایسته چون امید غفران بغیر ایمان و امیدوار گرداند که خدای کریم است شما را عذاب نخواهد کرد غفور است در
حین عفو خواهد آورد و بدین کلمات نابوده و سخنان ناپسندیده بمخالفت اندازند و ملحوق عقوبت کردگار سازند

تا انکه کا

تا آنکه کافر کنند و در آتش سوزان افکند إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ
أَصْحَابِ السَّعِيرِ اینجمله تعلیلات مر نهی سابق را یعنی لا یغرنکم بالله الغرور نهی مذکور ملوح سوی عداوت شیطان بود
بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ شود فا در فاتخذوه سببیه است و عدوا مفعول دوم مر فاتخذوه را جمله انما یدعوا
حزبه تعلیلات بر عداوت او دلیلات لیکونوا متعلق است بانما یدعوا معنی اینست بدرستی که شیطان مر
شما را دشمن است پس او را دشمن گیرید فریفتن و وسوسه کردن او را امید برید زیرا که او گروه خود را می خواند
مگر برای آنکه اصحاب دوزخ باشند و بمتابعت دعوت او مستحق عقوبت آتش گردند الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است جمله ظرفیه
با اسمیه یعنی لهم عذاب شدید خبر مبتدا است والذین امنوا تا آخر معطوف بر وی است و جمله معطوف علیها با معطوف
مذکور معترضه است برای فرق میان دو فریق مسطور معنی اینست آنانکه کفر ورزیدند و بخدای عز و جل
نگرویدند مر ایشان عذاب سخت بود و آنانکه ایمان آوردند و دین اسلام را تصدیق کردند مر ایشان را غفران
و ثواب بزرگ است یعنی بهشت جاودان باشد أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ
نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ فرآه حسنا عطف است بر زین و زین با معمولات خویش صله
مبتدا است جزای او محذوف است ای ذهب نفسک علیهم بقرینة فلا تذهب علیهم و استفهام برای توبیخ بود یعنی
لا ینبغی ذلک فا در فان الله یضل من یشاء برای تعلیلات و بر توبیخ مذکور دلیلات و بعضی خبر مبتدا گوید
هذا الله یا کمن لم یکن کذلک تقدیر کنند و انکار مذکور یعنی لیس کذلک گویند فا در فان الله برای تعلیل نفی ای لیس
یکسان فریقین دارند چه در حق کسی که ضلالات همچو کسی است که در حق او سنت و هدایت بود و شان هر دو
فریق که متفرق اند برابر ایشان نباشد و اگر بدین تقدیر استفهام برای تقریر یعنی جمله مخاطب بر اقرار دارند
جمله فان الله یضل من یشاء تا آخر تعلیل جمله محذوفه می پندارند چه اینجمله تقریر تعلیل نتوان بود و بی
حذف صورت تعلیل روی نتوان نمود پس چنانکه پیغامبر صلی الله علیه و سلم بعد تقریر اقرار کرد لیس کذلک
در زبان آورد و جمله فان الله یضل من یشاء و یهدی من یشاء تعلیل اقرار خویش انداخت و بر اثبات او دلیل
ساخت و این فعل مجهولات و نسبت تزیین سوی شیطان بر وجه نسبت و اغوات با منسوب سوی خدا بر وجه
ابتدا است فا در فلا تذهب سببیه بود یعنی چون ثابت شد که کفر ایشان بمشیت خدا است اندوه کردن و خود را
معرض هلاک آوردن نمی سزد یا گویند چون ثابت شد میان خصمین برابری نیست یا گویند چون ثابت شد که اقرار
بدین معنی است پس اندوه مکنید و خود را در هلاک مدارید حسرات مفعول له است علیه متعلق بلا تذهب نفسک
متعلق حسرات نیست چه معمول مصدر مقدم نشود جمله ان الله علیم بما یصنعون تذییلات زیرا که ان الله علیم
بما یصنعون و ذکر سوء عمل ملوح است بر حسرات استحقاق جزا مفهوم میشود اینجمله معنی مکنی تاکید مفهوم
کلام سابق باشد باعتبار تعلیم ملوح جمله سزاوار تاکید شود بر وجه اول معنی اینست آیا پس کسی آراسته شد برای
او زشتی عمل پس آن عمل زشت را دید و کار ناشایسته و ناپسندیده پسندیده مدار نفس خود از جهة او
در ناشی و تحزن همچو این کار نباید و این معامله یعنی از جهة کفر او افسوس و اندوه مکن چه خدا هر که بخواهد
می ضلال بر جبین او نهد و هر کرا خواهد نعمت ایمان و اسلام دهد و بر وجه دوم معنی چنین آید که آنکسی
ضلال و بلا برای او گذاشته شود و کار بد نیکو بیند همچو کسی بود که خدای عز و جل راه راست داده و در هدایت
بر گشاده زیرا که خدای عز و جل گمراه کند کسی را که خواهد یعنی کافران و هدایت دهد کسی را که خواهد یعنی
مومنان را ضلال همچو مهتدی بود و خوانده خدا همچو خوانده نباشد نوا از جهة حرامهای کفر کافران افسوسها
ضلال مر ایشان اندوهگین مشو و در حسرت هلاک مرو بر تقدیر سوم معنی چنین باشد اقرار کردی که میان
فریقین برابری نشود حال اهل ضلالت و اهل هدایت یکسان نباشد پس مرو نفس تو در حسرات خوان از جهة

ذ زینی

هد

کوزو زیدن کافران وناکرویدن ایشان بدرستی که بدانچه ایشان میکنند میداند جزا و سزا دادن میتواند ق
اللّٰهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَٰلِكَ النُّشُورُ
والله مبتدا موصول باصله خبر مبتدا الریاح بصیغه مفرد وجمع خوانند ومیت بتشدید وتخفیف خوانند
ومعنی یکی دانند فتثیر مضارع بمعنی ماضی است ایراد مضارع برای استحضار صورت بدیعه اشارت سحاب
دالست بر کمال قدرت وبدیعه حکمت فسقناه الی بلد میت اردناه احیاءه ودر والتفاتست از غیبت سوی
تکلم برای اظهار زیادت خصوصیت این کار فاحیینا بمطرة الارض بعد موتها ای بعد ذهاب نضارتها جمله
والله الذی ارسل الریاح عطفست بر جمله ان وعد الله حق ای وعد الله ثابت والله الذی ارسل الریاح ای
ای والله یحیی الارض للموت بالنبات النشور مرفوع بر ابتداست کذلک خبر مبتداست واین تشبیه نشور اموات
در ظهور نبات بایجاد بعد عدم اعلام وانجمله تعلیل مفهوم کلام سابقست ای والله احیی الارض الموات
وینشر الاموات لان النشور کانبات النبات معنی اینست وخدای آنست که فرستاد بادرا پس انگیخت سحاب
را پس سوق کردیم سوی بلدی میت که احیای آن خواستیم آوردیم بر و زمین را بعد مردن وخشک شدن و
بیگیاه گشتن زنده گردانیم بتازگی وتفرج وطراوت وخضرت رسانیدیم خدای عز وجل احیای اموات را
خواهد کرد بعد از عدم در وجود خواهد آورد زیراکه در ایجاد بعد عدم همچو انبات نبات بود چنانچه انبات
نبات میکند احیای اموات کند مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ
الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَٰئِكَ هُوَ يَبُورُ مشرکان بعبادت
اصنام عزت میجستند کما قال عز وجل واتخذوا من دون الله الهة لیکونوا لهم عزا میگفتند ومنافقان
برای طلب عزت بر مشرکان می پیوستند کما قال الذین یتخذون الکافرین اولیاء من دون المومنین ایبتغون
عندهم العزة این آیت در شان ایشان وارد گشت ودر شان ایشان بنزول پیوست من کان یرید العزة شرط است
جزای او محذوفست ای من یرید العزة فلیطلبها من الله فان العزة لله تعلیلست وجمله من کان یرید
العزة معترضه است برای آنکه عزت مر خدای راست وجستن او از غیر او خطاست وجمله الیه یصعد الکلم
الطیب با معطوفات خویش معترضه دیگر است برای بیان تفرقه میان اعمال حسنه واعمال سیئه است و
ضمیر الیه عائد سوی خدای است بحذف مضاف یعنی الی محل قبوله ورضائه او الی مکان یعنی الله صعودها الیه الطیب
صفت کلمة است تذکیر او از جهة آنست که کلمه جنسی است میان او و میان واحد فرق بتاست چون نخل ونخلة
ودر امثال او تذکیر وتانیث رواست والعمل الصالح مرفوع بابتداست جمله یرفعه خبر مبتداست ضمیر
فاعل عائد بر کلمه طیبست یعنی لا اله الا الله وضمیر مفعول عائد بر عمل صالح وجاری بودن فعل بر غیر من هی له
موجب ابراز ضمیر بود مگر در محلی که التباس باشد واینجا التباس نیست که معلوم است که کلمه طیبه یعنی قول لا اله
الا الله برارند وعمل صالح کنند بغیر این هیچ عمل بالا نرود وهمچنین اگر ضمیر فاعل عائد بر الله دارند کلام بمعنی العمل
الصالح یرفعه پندارند واگر ضمیر فاعل یرفعه عائد سوی عمل بود وضمیر مفعول بر عامل گویند معنی العمل الصالح
یرفعه العامل جویند فعل جاری بر ما هو له باشد بجواب ابراز ضمیر حاجت نشود السیئات صفة مصدر محذوف
بتقدیر والذین یمکرون المکرات السیئات بود یمکرون متعدی نیست تا او را مفعول به باشد جمله ظرفیه یا آیه
یعنی لهم عذاب شدید خبر مبتداست جمله ومکر اولئک هو یبور تذییلست هو ضمیر فصلست مفید تخصیص بود
یعنی ومکر اولئک هو خاصة یبور لا اجزاء الله وانتقامه باشد معنی اینست هر که عزت خواهد بس گو طلب
کند او را از خدای زیرا که همه عزت مر خدای راست دیگری چه عزت دارد از و جویند وجه مکی دارد که در راه او
بو بند کلمه طیب بسوی محل قبول ورضای حق برود وعمل وعمل صالح را رفع کند کرد کار رود در مقام علی رسد که مطلق
حاصل شود وآنکسانیکه مکر کنند ودر ورطه عقوبت خود را افکند مر ایشان راست در مدت مدید عذاب شدید

والکسانیکه

وانکسانیکه یا گویند مکرهای ناشایسته هر که کند مکر ایشان بخصوص باطل وباطل خواهد بود ودر جزای او انتقام خدا
ثبات ودوام روی خواهد نمود چنانکه در حادثه بدر از مکه بیرون آورد کشته گشتگان در قلیب بدر جمع کرد ق
وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا
يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ انجمله متصلست بر جمله والله الذی ارسل الریاح که
آن دلیل بر قدرت بعث بود این نیز دلیل بر قدرت بعثست اعادت بود که اعادت از بدایت اهون وایسر باشد
هر دو جمله میانه معترضه بود اعتراض بین کلامین متصل سائغ بود وخلقکم محمول بر حذف مضافست ای خلق
اباکم خطاب مر فرزندان ادم است یا خلقکم من تراب من نطفة معارض نشود وما تحمل حالت از فاعل خلقکم و
رابطه ضمیر الا بعلمه والا بعلمه استثنای مفرغ است متعلقست بلا تحمل ولا تضع بر طریق تنازع باعمال ثانی وحذف
از اول وما یعمر من معمر عطفست بر لا تحمل ولا ینقص عطفست بر ما یعمر الا فی کتاب مبین صفة مصدر محذوف
ای لا یعمر کائنا فی کتاب او نقصان کائنا فی کتاب وجمله ان فی ذلک علی الله یسیر تذییلست وچون افعالی که بالا ذکر
رفته ویسر حصول آن مفهوم گشته ملوح بر مضمون انجمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ بود معنی اینست
وخدای بدیه شما را از خاک آفرید پس ترا از آن شما را از نطفه پیدا گردانید شما را ازواج بتقلیب وازواج جفت ساخت
میان ذکر وانثی الفت انداخت اصناف مختلفه ظاهر کرد وگونه گونه پیدا آورد وبار نگیرد ووضع حمل نکند هیچ
انثی مگر بعلم خدا که بآفریدن متعلق بود وآفریدن بغیر علم نباشد وعمر بسیار نداد نمی شود هیچ معمر را که کم کرده
نمی شود از عمر مگر بصری وبعضی که کائن است در کتابت یعنی در لوح محفوظ یا صحیفه که مخصوص است بدین بی
بدرستی که آفریدن ومعمر گردانید وباندک میرانیدن وبانواع تغیر وتحویل آن رسانیدن آسانست بدایت واعا
بر قادر مطلق یکیست میان ایشان فرق کردن وفرق بقدرت خدای بی معنی است جواب نقصان از عمر نقصان
مقدر است وآن روا نبود حمل بر بیع جنوع جائز باشد جواب عمر کسی که معمر یعنی عمر او بیست سال یا سی از آن
مقدر است نقصان تقدیر عمر دیگری او نباشد تقدیر ابتدای بود ابتدای نقصان باعتبار امکان زیادت دارند
وتسمیه مذکور از باب ضیق فم الرکیه وسبحان الذی صغر جسم البعوضه پندارند یا گویند کذا شتی ایام مقدا
را نقصان نام کرد واز عمر مقدار آن مقدار که می گذرد از باب نقصان آورد چنانچه شاعر میگوید وان تسمیه نقصان
همین معنی جوید بیت هر ساعتی که در بزم طاسی می زنند نقصان عمر میشود آن باد می دهند وَمَا يَسْتَوِي
الْبَحْرَانِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَٰذَا مِلْحٌ وَمِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ
فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ جمله یستوی البحران معترضه است برای مثال در تعرض میان
مومن وکافران ومیان صالح وفاجران جمله هذا عذب فرات سائغ شرابه با معطوفات خویش صفت است مر دو
مر البحرین بر تقدیر ولقد امر علی اللئیم یسبنی من کل متعلقست بتاکلون وانجمله بعد تمام وحرب مثل بر سبیل استطراد
سائغ شرابه
واعتراض برای ذکر صفات بحرین واقع شده چنانچه من الحجارة لما یتفجر منه الانهار وان منها لما یشقق فیخرج
منه الماء وان منها لما یهبط من خشیة الله بعد جمله ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة بر
سبیل استطراد واعتراض در صفت است مر جمله وتری الفلک عطفست بر جمله من کل تاکلون وتری بمعنی تعلم
یا تبصر بود مواخر مفعول دوم یا حال ان الفلک باشد وضمیر فیه عائدست بر کل له در من کل تاکلون کذ شیخ
مواخر جمع ماخره اسم فاعل مونث است من مخرة السفن الماء اسبقه لتبتغوا متعلقست بمواخر و
ضمیر من فضله عائدست بر حق سبحانه وتعالی که معلوم ومفهوم است باضافة فضل سوی او ولعلکم
تشکرون که بمعنی ولکی تشکروا باستعارت حرف ترجی برای معنی لام که عطفست بر لتبتغوا من فضله
معنی اینست وبرابر نباشد ویکسان نبود دو دریای یکی از ایشان خوشخوار است سخت خوش در گلوی اشامیدگان
با سانی رونده وبطبیعت گوار شونده وآن دیگر شور سخت شور است چنانکه از شوری آتش افروزد درونه

شارب را بو رزد با انجنین اختلاف برابر چگونه باشند و با این مضاده یکسان چگونه شوند همچنین موءمنین
خوشخو و کشاده رو و مسولاً بواد طغیان و با این مخالفت برابر نباشند و با این مضاده یکسان نشوند و از هر
یکی کوشت تازه یعنی ماهی میخورند و سپاییه و پیرایه مروارید و مرجان بیرون می آرند می پوشند و می بینی تو
ای بنده سفینها در دریا شکافندکان آب بسینها تا بجویید شما از فضل خدا اموال التجارت افزونی تا شما
خدا را شکر کنید و افزونی نعمت جویید یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَیُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
کُلٌّ یَجْرِی لِاَجَلٍ مُسَمًّی جمله یولج اللیل فی النهار متصلاست بجمله والله خلقکم من تراب بالجمله در سیاق اوست
در بیان قدرت مقدر اوست وجمله وما یستوی الی آخره در میانه معترضه بود اعتراض او میان دو کلام متصل
سائغ کل بتقدیر کل واحد منهما مرفوع جمله یجری لاجل مسمی خبر مبتداست وجمله مبیتی است افتاب و ما
ماهتاب را معنی اینست ودر می آرد خدای ساعت شب در ساعت روز و درازی روز را می افزاید و در می آرد
ساعت روز را در ساعت شب درازی شب روی نماید افتاب و ماهتاب را مسخر ساخت و هر دو را در آمد و شد
وتکاپوی انداخت و هر یکی تا مهلتی مسمی روان شوند و تا در مدت معینی در سیر باشند ذٰلِکُمُ اللّٰهُ رَبُّکُمْ لَهُ الْمُلْکُ
وَالَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا یَمْلِکُونَ مِنْ قِطْمِیرٍ اِنْ تَدْعُوهُمْ لَا یَسْمَعُوا دُعَاءَکُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَکُمْ
وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ یَکْفُرُونَ بِشِرْکِکُمْ وَلَا یُنَبِّئُکَ مِثْلُ خَبِیرٍ ذلکم مرفوع المحل بر ابتداست الله خبراست وجمله له
الملک اخبار دیکراست وجمله ذلکم الله تا آخر تذییلاست والذین یدعون من دونه مرفوع المحل بر ابتداست
جمله ولا یملکون خبر مبتداست من قطمیر مفعول ما یملکون من زائده است برای تاکید جمله والذین یدعون من
دونه عطفاست بر جمله ذلکم الله ربکم وجمله شرطیه یعنی ان تدعوهم لا یسمعوا دعاءکم خبر دیکر آمده بر طریق الرحمن
علم القرآن خلق الانسان علمه البیان بر سبیل تعداد و بادات افتادن بر سبیل استبداد مقصود نشده و شرطیه دوم
یعنی ولو سمعوا ما استجابوا عطفاست بر شرطیه سابق ویوم القیمة ظرفست مر یکفرون را وجمله یوم القیمة یکفرون
بشرککم عطفاست بر جمله سابق ولا ینبئک مثل خبیر تذییلاست چه از جمله سابقه که متضمن اخبار خداست تحقیق
بر نداراخبار دیکران مفهوم شود واین موکد آن مفهوم است و تذییل آن بود معنی اینست آنکه یعنی خالق آدم و
آدمیان خداست پروردکار شماست ملک عالم و عالمیان مر اوراست قادر بر امور اولی و اخری است و آنکه
ایشان را از غیر خدای خوانند واله و معبودی دانند مالک نیست چیزی از قطمیر را یعنی پوست تنک که بپیچیده است
برهسته خرما اکر ایشان را بخوانند از جهة آنکه خواندن شما شنود و اکر بر طریق محال فرض کنیم که شنوند اجابت
نکنند و در روز قیامت شرک شمارا انکار خواهد کرد و در قبول نخواهد آورد خواهند کفت که ایشان ما را نپرستیده اند
و پرستش نکرده اند و اخبار کنیم ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم باخبار کافران و انبا کنیم بانباء ایشان مثل مخبری که
آکاه است خبر او منزه از اشتباهست یعنی همچو خدای عالم غیبست منزه از شک و ریبست یَا اَیُّهَا النَّاسُ اَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ
اِلَی اللّٰهِ وَاللّٰهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ این جمله دیکراست متضمن عجز بندکان مشتملاست بر بیان قدرت کردکار
والله مبتداست هو ضمیر فصلاست وجمله عطفاست بر جمله انتم الفقراء معنی اینست ای مردمان شما محتاجید
سوی رحمت خدای و فضل و کرم عز وجل و علا و وجود شما با یجاد و کرم او و بقای شما با بقای او و متحقق رزق بعطای او
حیات با حیای او مربوط بنده بهیچ حالی مستغنی از او نشود و همواره در حیات و ممات محتاج او بود و خدای هم
اوست غنی مطلق و حمید محقق است بعبادت شما حاجت ندارد و حمد شما نمیخواهد اِنْ یَشَاْ یُذْهِبْکُمْ وَیَاْتِ
بِخَلْقٍ جَدِیدٍ وَمَا ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ بِعَزِیزٍ جمله شرطیه تعلیل غنااست دلیل استغنااست جمله وما ذلک علی الله
بعزیز تذییلاست معنی اینست اکر بخواهد خدا شما را ببرد و خلق جدید بیارد بر فتن شما هیچ از و ملکی نکیرد
وهیچ نقصان نپذیرد و آوردن دیکران بر بودن شما عزتست و صعب نیست وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰی وَ
اِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ اِلٰی حِمْلِهَا لَا یُحْمَلْ مِنْهُ شَیْءٌ وَلَوْ کَانَ ذَا قُرْبٰی کافران مر کروه موءمنان را اتبعوا سبیلنا و

لنحمل خطا

لنحمل خطایاکم میکفتند و بشرط تحمل کرانی کناهان ایشان بر خویش متابعت میجستند این آیت بروجه اعتراض برای
رد مقاله ایشان نازل کشت واین نظم برود پیوست وجمله شرطیه یعنی وان تدع الی حملها لا یحمل منه شیء عطفست
بر ولا تزر وازرة وزر اخری ولو در ولو کان ذا قربی متصلاست بتقدیر ولو یکن ذا قربی ولو کان ذا قربی باراداة
تسویه ضمیر کان عایداست بر مدعو که بدلالت وان تدع مفهوم شده معنی اینست وکیرنده بار دیکری بر نکیرد هیچ
کان کناه دیکری بر خویش نپذیرد و اکر بخواند کاکناه کافران بار بار کسی نزدیکتر بود پدر و پسر و برادر باشد که تحمل حمل
مذکور نپذیرد سوال میان جمله اولی یعنی ولا تزر وازرة وزر اخری وجمله ثانیه یعنی وان تدع مثقلة الی حملها
لا یحمل منه شیء فرق چیست جواب جمله اولی بیان عدل خداست وجمله ثانیه بیان عجز مردمان و انتفای فریاد
رسی است در باره دیکران سوال ولیحملن اثقالهم واثقالا مع اثقالهم آمده در آیت مذکور شده جواب این
آیت در باب مضلانست که دیکران را در ضلال افکنند روز ضلال که ضلال ایشان بران حاصل شده تحمل کنند و مضلانست
اضلال کناه او بود از روی تحقیق باعتبار تسبب تحمل وزر خویش باشد اِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ وَاَقَامُوا
الصَّلٰوةَ وَمَنْ تَزَکّٰی فَاِنَّمَا یَتَزَکّٰی لِنَفْسِهِ وَاِلَی اللّٰهِ الْمَصِیرُ چون آیت ان یشأ یذهبکم ویأت بخلق جدید آمده پیغامبر صلی
الله علیه وسلم بکافران رسانید و ایشان را بدان تهدید ترسانید ایشان خوفی در دل نیاوردند و اطاعت و انقیاد
نکردند این آیت نازل کشت واین نظم بورود پیوست انجمله معترضه است برای تسلیه بازداشت پیغامبر علیه السلام
از حزن و اهتمام بالغیب حالست از فاعل یخشون یعنی ملتبسین بالغیب ای غائبین عن اباءه اعدائه یا حالست
از مفعول یخشون یعنی عذاب ربهم ملتبسان بالغیب ای غائبا عنهم بعضی بالغیب را بمعنی وقت غیبة الناس دارند و
معنی کلام یخشون بالغیب وقت غیبة الناس بندارند ای فی السر لا یطلع علیه احد موصول با صله مفعولست مر تنذر را
وانما موالصلوة عطفاست بر یخشون ومن تزکی مرفوع المحل بر ابتداست و انما یتزکی لنفسه خبر مبتداست انجمله
معترضه دیکراست برای تحریض بر تزکی وجمله والی الله المصیر منضمن وعده مر است که متزکی شده اند مزکی بود
و وعید و تهدید فرقه است ملوث بمعاصی مانده اند و چون از ذکر انذار و خشیة مضمون والیه المصیر مفهوم شده
این جمله برای تاکید مفهوم تذییل آمده معنی اینست می ترسانی و ترسانیدن تو سود می کند و ترس در دل می افکند
مر کسانی را از عذاب پروردکار خویش می ترسند در حالت عذاب از ایشان غایبست یا کویید در حالتی که ایشان از عذاب
غائب باشند یا در حالتی که ایشان در خلوت ابدا و مردمان در غیبت اند و نماز را بر پای میدارند رعایت او قات بجا
می آرند اندوه کردن تو برای چه شد و غمکین بودن از بهر چه بود هرکه از لوث کناه پاک شود پاکی او و منفعت نفس او
ناپاکی کافران ترا چه زیان دارد و لوث ایشان دل ترا برای چه در حزن می آرد و همه سوی حسابکاه خداوند باز رسند
و هر یکی با بد انجه کرده اند جزا و سزا برسد وَمَا یَسْتَوِی الْاَعْمٰی وَالْبَصِیرُ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ
وَمَا یَسْتَوِی الْاَحْیَاءُ وَلَا الْاَمْوَاتُ اِنَّ اللّٰهَ یُسْمِعُ مَنْ یَشَاءُ وَمَا اَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی الْقُبُورِ اِنْ اَنْتَ اِلَّا نَذِیرٌ انما تنذر
الذین یخشون ربهم بالغیب بر قصر افراد آورده وجمله ان الله یسمع من یشاء با معطوفات خویش موکد آن جمله است
ان انت الا نذیر موکد است مر مضمون انما تنذر الذین یخشون ربهم بالغیب و این نیز قصر افراداست تنزیل تحویض بود
پیغامبر بر ایمان ایمان بمنزله اعتقاد ندا ازین و قدرت القاء ایمان جانب او در دلها محمد الا رسول کفته اند وجمله
وما یستوی الاعمی والبصیر تا آخر معترضه است میان دو کلام متصله برای تحقیق مقال و ایراد ایشان معنی اینست
و برابر نه اند نابینا و بینا یعنی نادان و دانا و موءمن و کافر و متقی و فاجر و نه تاریکیها و نور و سایه و کرما و استراحت
و قرار و نه زندکان و مردکان یعنی هلکه کفر و ملت اسلام و حق و باطل و غافل و عاقل بقدرتی که خدای بشنواند هر کرا
خواهد و قبول کناند هر کرا داند و شنونده کافران که ادراک و فهم اند چو مردکان نه مکر رسانیده در رهم آرند ایشان
در دلها شنوانی انداخت کسی موءمن نتوانی ساخت اِنَّا اَرْسَلْنَاکَ بِالْحَقِّ بَشِیرًا وَنَذِیرًا وَاِنْ مِنْ اُمَّةٍ اِلَّا خَلَا فِیهَا نَذِیرٌ
انجمله موکد است مر مضمون ان انت الا نذیرا تاکید او از جهة بدانکه کافرکانست بالحق حالست از فاعل ارسلنا

یا از مفعول یا متعلقات به بشیرا ونذیرا وان نافیه است من امة مبتدا است وجمله وان من امة تا آخر عطف بر جمله سابق یا حالت **سوال** دعوی که در هر دور او وزن بود در میان ایشان رسولی بوده وکذشتی پیغامبری در وی نمود ونیز هم امت پیغامبر را در حیات پیغامبر ماضی شده صحت از خبر چکونه آمده **جواب** نذیر یعنی انذار دارنده در زمان ظرف انذار است پیغامبران کذشته همچو کائن بنذارند ودر حیات انذارات سابقه ماضی کشته بانصرام پوسته سوال نیاید وانکال روی نماید **معنی اینست** بدرستی که ما فرستاده ایم ترا در حالتی که ملتبسی بحق یعنی در تبلیغ رسالت محق بشارت دهنده و ترساننده از هیچ امة مکر انکه کذشته است وهم کنا بیده وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ وان یکذبوک شرطی محذوف الجزاست ای فلان یکذبوک فلا تحزن جمله فقد کذب الذین من قبلهم تعلیل است مر جزای محذوف را جاءتهم حالت بتقدیر جاءکم حضرت صدود کم بالبینات مفعول است مر جاءکم را وبالزبر وبالکتاب المنیر معطوفند بر بالبینات معجزات بینات مر رسل را بر سبیل عموم است و زبر کتاب منیر همه را نیست مخصوص ببعضی است وجمله شرطیه مذکوره معترضه است برای تسلیه پیغامبر صلی الله علیه وسلم **معنی اینست** واکر تکذیب کنند ترا کافران ای محمد صلی الله علیه وسلم اندوهکین مشو ودر راه غمناکی مرو زیرا که تکذیب کرد پیغامبر خویش را کسی که پیش او بوده اند وحال آن بود که اورده اند برایشان معجزات ظاهره وحجتهای باهره وصحیفه وکتاب روشن کننده یعنی توریت وانجیل وزبور ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ثم اخذت الذین کفروا عطف است بر کذب الذین من قبلهم فا سببیه است استفهام برای تعجب است نکیر اسم کان است در اصل نکیری بود حذف یا بدلالت کسره سائغ بود کیف خبر کان است از جهت استفهام که مقتضی صدر کلام است مقدم شد **معنی اینست** پس ترا از ان کو فتم کسانی را که کفر ورزیدند وبر سول ما کفر ویدند بس چه عجب بود تعذیب ما که ایشان را روی نمود أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَٰلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ جمله الم تر ان الله انزل من السماء دلیلی دیکر است از جلائل قدرت که دلالت میکند بر قدرت بعث که در آیت وعد الله حق مذکور شده ومبرهن ببراهین متعدده چنانکه والله الذی ارسل الریاح و الله خلقکم من تراب ویولج اللیل فی النهار آمده ان با اسم وخبر قائم است مقام دو مفعول ودر فاخرجنا بعد انزل التفات از غیبت سوی متکلم الوانها صفت است مر ثمرات را جدد مبتدا است من الجبال خبر مبتدا است بحذف ای من الجبال ذو جدد یا بحذف از جبال ای من اجزاء الجبال جدد وجمله اسمیه حالت اخرجنا به ثمرات از قبیل اتینک الشمس طالعة وغرابیب سود عطف است بر بیض وحمر وغرابیب از تابع سواد است یقال اصفر فاقع واینجا تقدیم غرابیب بر سود تعلیم تابع ومتبوع نیست بلکه از باب تفسیر محذوف بمذکور است ای سود غرابیب جمله ومن الناس تا آخر عطف بر ومن الجبال جدد است کذلک صفت است از مصدر محذوف ای مختلفا الوانه اختلافا مثل اختلاف الوان الثمرات والجدد العلماء فاعل است مر یخشی را از علما دانندکان آیات قدرت وعجایب فطرت که بالا ذکر ان رفته ودر کلام سابق کذشته مراد دارند جمله مذکوره بجمله یخشی الله من عباده العلماء تذییل کشته خشیة از چیزی بی معرفت بنور توقف خشیة بعلم شود اینجمله تأکید مفهوم مذکور بود لاجرم تذییل باشد که جمله انما تنذر الذین یخشون ربهم بالغیب را مورد سوال من هؤلاء دارند اینجمله را در جواب سوال مستأنفه پندارند **سوال** در جواب من هؤلاء انما یخشی الله من عباده العلماء بر طریق قصر مطابق نیست در اینجمله ایراد طریقه قصر چه وجه است **جواب** اینجا ایراد طریقه قصر اقتضای تلقی سائل بغیر ما یتطلب باشد از باب ویسئلونک عن الاهلة قل هی مواقیت للناس بود جمله ان الله عزیز غفور تعلیل مر خشیة علما چه علم بکون الله عزیزا قویا غالبا مستلزم خوفست **سوال** تعلق خوف بصفت عزیز بودن ظاهر صفت غفور را در خوف چه اثر است **جواب** صفت خوف و رجا هر دو از یاب ظن اند چه خوف مضرتست ورجا ظن منفعت تیقن انتفای منفعة یاس بود وتیقن انتفای مضرت امن باشد ووقوع ظن در ظهور صفت مرور علیه بمعارضه صفت رحمت غفران باشد واکرنه از تعیین صفت قهر یاس آید چنانچه از تعیین صفت غفران امن روی نماید در حصول خشیه وخوف هر دو صفت اثر بود در تعلیل خشیه وخوف ذکر هر دو صفت باشد **معنی اینست** آیا نمی دانی ای محمد صلی الله علیه وسلم بدرستی خدای فرستاده از آسمان باران پس بیرون آوردیم ما بران آب میوهای که مختلفست رنکهای آن وحال اینست که از کوهها کوههای جدا دند راهها سپید و سرخ متلون بالوان مختلف میشود وراههای دیکر غریب چون سیاه رنک واز مردمان وچندکان وچهارپایان مختلف در رنکها جز اختلاف میوهها وراهها وکوهستان نترسند از خدا انکه عالم اند بصفات قدرت مذکور وفطرت مسطور که بی علم ترس نبود چه کسی که بصفت علم عالم نبود از سوختن از و نترسد وکسی که صفت مار نداند از کزیدن او خوف نکند وچون علم غیب خوف باشد چنانچه ملزوم علت است نیز ملزوم نبود ملازمت از هر دو جانب است ملازمت مساویه روی نماید چنانچه از انتفای علم انتفای خشیه بود از انتفای علم بدین وجه است که مکرم ومعظم شیخ شیوخ شهاب الحق والدین سهروردی قدس الله سره العزیز در کتاب عوارف مشحون بانواع معارفست در بیان این آیت فنفی العلم عن الاخشیة که آورده قضیة را بر وجه عکس نقیض بیان کرده ونیز اکثر موضع مواقع انما تعریض است چنانچه انما یتذکر اولوا الالباب کفته اند سوی برده او تعریض از من لا یتذکر لایکون من اولی الالباب دارند اینجا نیز بر وجه من لا یخشی لایکون من العلما پندارند کلام شیخ محمول بدین وجه بود چنانچه استاد سر افاضل جهان جلیل در نسبت عظیمه در حسب اصوب در افکار وادای حسن در رای جهان ارای زکی بنام کرمه صدر اصحاب عظیمه وقدوه عالم بهانسل ادم وحوا معالی عالی وارث خلاق بر علا الملة والدین المعروف بشیخ زاهده علی رفع الله مراتبه فی یوم الدین واعلی درجاته فی العلیین رساله تصنیف کرده ووجوه صحانت ونضانت انراد در تحریر براورده مولی از ریزه چینان موائد فوائد حضرتست واز زمان آن آستان آسمان رفعة است رساله اسناد بعد تحقیق تعلیق کرد وبعض محال که بعضی علما را خشیه بود ودر شرح وبیان اشتباهات مرفوع کشت وحسن جهاد تصحیح کلام شیخ بسته بود بظهور پیوست ظاهر شده جای استثنا بنور مضمون بزرک وجه حسنا ادارد ندنظرا ومیشود اکر کسی را در دل بر زیادت تحقیق رسالت مسطوره مطلع کند فی الجمله از خدای خشیه باید و بر انتقام او خوف شاید زیرا که بدرستی که خدای عزیز است غالب است منتقم است غفور است اجتماع صفات متضاده مستوجب خشیه بود واتصاف متنافیه الاثار مستوجب خوف إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ موصول با صله اسم ان است لن تبور صفت است مر تجارة را اجورهم مفعول دوم است مر لیوفیهم متعلق است بلن تبور ویزیدهم من فضله عطف است بر لیوفیهم بر تقدیری که چون حالت بود انه غفور شکور بحذف رابطه خبر باشد ای انه لهم غفور لاعمالهم شکور وبر تقدیری که یرجون را خبر دارند جمله انه غفور شکور دلیل بر رضا پندار پندارند وچون رجا بضمون جمله ملوح بود بتقدیم ملوح تأکید جمله سائغ بود وجمله ان الذین یتلون کتاب الله تا آخر معترضه است برای وعدهٔ مومنان وبیان عظمت شان ایشا **معنی اینست** بدرستی که انان که کتاب خدا را تلاوت میکنند ونماز بر پای میدارند وازانچه روزی کرده ایم ایشان را صدقه می دهند در انچه رضای خدای در انست مصروف می کردانند پنهان وآشکار در سر وجهار امید می دارند از طلب مثوبات آخرت بعمل وعبادت وطاعت وتجارت را که کلی وکساد نکیرد زوال وهلاک نپذیرد با تمام دهد خدای ایشان بعملهای ایشان بیفزاید از فضل خویش درجات جنان بدرستی که خدای غفور است خطایا آمرزد شکور است باعمال صالحه جزای نیک دهد وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ موصول با صله مرفوع با بتداست الحق خبر مبتداست هو ضمیر

فصلاست مصدقا لما بین یدیه حال موکده است ای احق مصدقا لما بین یدیه بعباده متعلق است بمضمون
جمله لخبیر بصیر تذییلاست تاکیدا و از جهت آنست که ارتکاب عباد مر اصناف کفر و فساد علامت انکار مضمون جمله
بود بظهور علامت انکار تاکید جمله سایغ شود والذی اوحینا الیک من الکتاب یتلون کتاب الله حقیقت کتاب مفهوم
میشود بر روی کتابی که موجب توفیر اجر بود حقیقت او معلوم میشود شکی نیست که جمله والذین اوحینا الیک من
الکتاب هو الحق موکد مفهوم است لاجرم تذییل باشد ان الله بعباده لخبیر بصیر تذییل دیگر است زیرا که این جمله
کنایت است از مجازیهم باعمالهم باعتبار معنی مکنی عنه موکد جمله سابقه که متضمن وعده ایفا اجر است تذییل باشد
معنی اینست وانچه وحی کرده ایم سوی تو از کتاب در حالی که مصدقست مر انچه پیش از دست او بود بدرستی
که خدای عز و جل بر اعمال بندگان خود هر آینه آگاهست حال ایشان میداند جزا داده میشوانند ثم اورثنا الکتاب
الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل
الکبیر موصول با صله مفعول دوم جمله اقسام متعدده در صفت اصطفا جمع شده و در جمله فمنهم ظالم لنفسه و
معطوفات او بتخصیص هر قسمی بصفتی تقسیم حاصل آمده جمله هو الفضل الکبیر تذییلاست جمله اورثنا عطف است
بر مضمون جمله والذی اوحینا الیک الکتاب هو الحق معنی اینست پس فرستادیم ما کتاب کسانی را که از میان بندگان
خویش برگزیده ایم و مرتبه ایشان را بشرف بشرف اصطفا رسانیده ایم بعضی مفسران از اصطفای مذکور اصطفای
ایمان مراد دارند و هر سه قسم مذکور اقسام مومنان بندارند بعضی گویند بعضی گویند ظالم تاخیر کننده امرها
خدای است که جز ایمان عملی نکرده و امری بجا آورده و اعمال حسنه و سیئه خلط کرده و سابق بخیرات آنست که همه
امرها بجا آورده و نهی و نکر نشده و این تاویل موافق آیت قرآنست چنانکه جای دیگر گفته والسابقون الاولون
من المهاجرین الایة و بعده واخرون مرجون بامر الله و در حدیث آمده سابقنا سابق و مقتصدنا ناج و
ظالمنا مغفور له و در حدیث دیگر آمده السابق یدخل الجنة بغیر حساب والمقتصد یحاسب حسابا یسیرا ثم یدخل
الجنة واما الظالم لنفسه فیحبس حتی یظن ان لن ینجو ثم تناله الرحمة و یدخل الجنة سابق آنست که بغیر حساب در
بهشت برود و مقتصد انکه بعد حساب یسیر او را در بهشت نصیب شود و ظالم آنست محبوس گردد بفضل و رحمت
خدای عز و جل از انجا نجات شوند و بعضی گویند سابق مومن مخلص و مقتصد مومن مرائی بود صاحب کبائر از امت
باشد بعضی گویند ظالم آنست که گناه کبیره آرد و مقتصد انکه گناه صغیره بپرهیزد و سابق خیرات انکه ما رکه هردو
بود و بعضی گویند ظالم آنست که سیئات او غالب آید و مقتصد انکه حسنات و سیئات برابر باشد و سابق انکه
حسنات او بیشتر از سیئه باشد و بعضی گویند ظالم طالب دنیاست و مقتصد طالب عقبی و سابق طالب مولی بعضی گویند
ظالم آنست که حرام و حلال بگیرد و مقتصد انکه حلال بپذیرد و سابق انکه انکه هر دو را ترک دهد و بعضی گویند
ظالم آنست خدای را برسم عبادت پرستد و مقتصد آنست که برغبت و مخافت پرستش کند و سابق انکه عبادت
او از جهت استحقاق او پرستد سابق باشد و بعضی ائمه تفسیر از اصطفینا مذکور تکریم باحسن تقویم مراد دارند
و تقسیم مذکور مخصوص باهل پندارند ظالم بعضی کافر گویند مقتصد مومن را خوانند سابق متقی دانند و جواب دعوت
بکتاب همه آدمیان را بود بعضی اجابت نکردند ایمان نیاوردند ظالم نفس خویش شدند و بعضی ایمان آوردند عمل صالح
نکردند ایشان مقتصد اند و بعضی ایمان آورده و عمل صالح کردند باذن خدای ایشان سابقانند یعنی سابق بودن
در خیرات همواست فضل کبیر همواست جنات عدن یدخلونها یحلون فیها من اساور من ذهب ولؤلؤا ولباسهم
فیها حریر وقالوا الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور جنات خبر دیگر است مر
ذلک را و یا خبر مبتدای محذوفست یا مرفوع بابتداست یدخلون خبر مبتداست ای مبتدا محذوف الجزاء است
ای لهم جنات عدن جمله بیان فضل کبیر است و عدن بمعنی اصل است و اضافت جنات سوی عدن اضافت
ظرف سوی مظروفست چون ارض اذرعه یدخلون در بعضی وجوه صفت مر جنات و بعضی وجوه خبر است یحلون

حال مقدرات از فاعل یدخلونها یا مستانفه است در جواب ما یفعل بهم بعد دخولهم الجنة یا بدل اشتمال
از یدخلونها و لؤلؤا بر قرائت جر عطف است بر ذهب و بر قرائت نصب عطف است بر محل اساور و جمله ولباسهم
فیها حریر عطف است بر جمله اسمیه جنات عدن یدخلونها یا بر جمله فعلیه یحلون فیها بقصد استمرار ثانی
یا حال بود از فاعل یحلون یا معترضه است برای ذکر اللباس بعد ذکر پیرایه و جمله قالوا یعنی یقولون عطف است بر یحلون
الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن مفعولست جمله ان ربنا لغفور شکور تذییلاست چه از بیان جزای مذکور آمر
و عطا دادن مفهوم میشود بس جمله تاکید مفهوم باشد و تاکید از جهت آنست توصیف خدای غفور شکور متضمن
است وعده غفران و عطا و آن حاصلاست در روز حساب و جز آن کافران منکرانند و بر انکار مصرانند جمله
را از جهت اصرار بر انکار موکد بتوکید آورد معنی اینست فضل کبیر جنات عدن است در آیند مومنان و
گوشوارهای از زر و مروارید پیرایه کرده آیند و پوشانیده شوند در آن لباس مومنان در جنات حریر است
و آرایش بشراست والحمد لله الذی اذهب عنا الحزن بگویند در راه شکر و سپاس بگویند که از دنیا بریدیم و از اندوه
مرگ و سوزش آتش رهیدیم بدرستی که همه ستودگی مر خدای راست پروردگار ما غفور است خطا یا آمرزد شکور است
عطایا بخشد الذی احلنا دار المقامة من فضله لا یمسنا فیها نصب ولا یمسنا فیها لغوب موصول با صله
صفت دیگراست مر الله را دار المقامة مفعول دوم است مر احلنا را بر سبیل اتساع از قبیل ادخله الدار المقام
بمعنی اقامتست و اضافه دار سوی او بر طریق بیت انکیتی لا یمسنا حالت از ضمیر منصوب که مفعول احلنا است
ولا یمسنا فیها لغوب عطف است بر جمله سابقه معنی اینست خدای انکه فرود آورد ما را برای مذکور او
بفضل خویش نمیرسد ما را زحمت و رنج از بندگی و نمی آورد ما را ماندگی والذین کفروا لهم نار جهنم لا یقضی
علیهم فیموتوا ولا یخفف عنهم من عذابها کذلک نجزی کل کفور موصول با صله یعنی الذین کفروا مرفوع المحل
بر ابتداست جمله شرطیه با اسم و خبر مبتداست و انجمله عطف است بر ثم اورثنا الکتاب لکن بر تقدیری که ان
اصطفینای مذکور اصطفای ایمان مراد شود و تقسیم مذکور یعنی فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق
بالخیرات تقسیم مسلمانان باشد چنانچه جمهور بر انند و عامه مفسران آنرا صواب خوانند و آنرا موافق بیان
قرآنی که در سورة توبه است دانند عطف ضد بر ضد باشد میان ایشان جامع تضاد بر تقدیر دوم که تقسیم
مومنان نبود تقسیم مطلق اناس باشد و اصطفای مذکور اصطفای خلقت بر احسن تقویم بود و داده کتاب
بر وجه دعوت دارند فمنهم ظالم لنفسه یعنی کافر و مقتصد یعنی فاسق و سابق یعنی صالح متقی پندارند و
جمله والذین کفروا بیان یک قسم که کثیر است بود و انجمله از قبیل عطف خاص است بر عام و این تقدیر از اما
قتاده رضی الله عنه منقولست جمله لا یقضی علیهم جواب نفی است باضمار ان با فا منصوب شد ولا یخفف عنهم من
عذابها عطف است بلا یقضی کذلک صفت مصدر محذوفست ای جزاء مثل ذلک من الجزای نجزی کل کفور بصیغه
متکلم و بنصب کل خوانند و جمله بر هر دو وجه تذییل دانند معنی اینست وانانکه کفر ورزیدند و بدین
اسلام نگرویدند مر ایشانراست آتش دوزخ حکم کرده نشود بر ایشان پس که بمیرند تا از عذاب آتش برهند
و راحت بگیرند و عذاب از ایشان سبک کرده نشود و بتخفیف نبوند جزای دادنی مثل جزا دادن مذکور هر
کافری را جزا دهیم و بدانچه کفر ورزیده اند و در کفر متابعت کرده اند سزا کنیم یا گویند هر که کفر ورزد جزا
داده شود و سزا کرده آید وهم یصطرخون فیها ربنا اخرجنا نعمل صالحا غیر الذی کنا نعمل اولم نعمرکم
ما یتذکر فیه من تذکر وجاءکم النذیر فذوقوا فما للظالمین من نصیر ربنا اخرجنا مقول یقولون است و جمله
بیانست مر یصطرخون و جمله یصطرخون عطف است بر لهم نار جهنم یا حالت یا صفت مصدر محذوفست کتابت
نعمل صله الذی است والذی در محل جر است باضافت غیر و غیر بدل است از صالحا ما در ما یتذکر عبارت از مصدر
یا از ظرف ای اولم یتفکروا و لم نعمرکم وجاءکم النذیر سببه است فنقول ذوقوا مراد است و در فما للظالمین بعد

زبدن

غم ص

نیموتوا ص

یدخلونها

نذوقوا التفات است از خطاب سوی غیبت و وضع مضمر موضع مظهر یعنی آوردن فما للظالمین بجای فما لکم **معنی ایشت** کافران فریاد کنند و در آتش بوده بکویند ای پروردکار بیرون آر ما را کار نیک کنیم غیر کاری که کردیم کفته شود مر ایشان را شما را عمر نداده بودیم دران پند کرفته یعنی هرده سال مدت بلاغت است تا جاءکم آمده کالا ماشیب که بحث غالب منهی است باشد و نیامده بود بر شما پیغامبر ترساننده که شما را از عذاب ترساند پس عذاب را بچشید و دخ و عقوبت کشید زیراکه ظالمان را نیست یاری دهنده که ایشان را یاری دهند و از عذاب برهانند ان الله عالم غیب السموات والارض انه علیم بذات الصدور اینجمله بعد ذکر عذاب تذییل است چه کسی که غیب السموات والارض داند اعتقادها و نیتهای کافران بروی پوشیده نماند و چون ذکر عقوبت در آیت سابقه کذشته بوی تحقق سبی کشته بتقدیم ملوح جمله را موکد آورد استیناف فصل کرد جمله انه علیم بذات الصدور ان جمله ان الله عالم الغیب السموات والارض در محل علم حقا ما صدوست که عذاب کفار بران مبنی است عقوبات ایشان برعلم بودن خدای بران مبنی است **معنی ایشت** بدرستی که خدای داننده غیب آسمان و زمین است غیب دانستن کسی تواند خدای عز و جل بعلم قدیم آن همه میداند بدرستی که خدای داننده است است عقده و فکر ها و کنه سینهاست که صاحب حادث بعلم قدیم بداند در سینها چه عقیل و نیتها و کینهاست سزاوار بود که عذاب کند و در عقوبت هو الذی جعلکم خلائف فی الارض فمن کفر فعلیه کفره ولا یزید الکافرین کفرهم عند ربهم الا مقتا ولا یزید الکافرین کفرهم الا خسارا اینجمله تذییلات بر بیان قدرت و تصرف خدای عز و جل آمده جمله را که درین معنی بالا کذشته مقرر شده فادر فمن کفر سببیه کفرهم فاعلست مر لا تزید را الکافرین مفعول الاستثنای مفرغ است مفعول دوم است و جمله ولا یزید الکافرین کفرهم معطوف بروست **معنی ایشت** خدای عز و جل اوست که کردانید شما را خلفا در زمین تصرف و تمکین پس هرکه کفر ورزد و کافر شود زیان کفر بروی باشد و کافران را کفر ایشان نزد پروردکار ایشان خشم خدا و زیان کاری بیفزاید و کفر ایشان جز خسران زیادت نکند و جز زیان کاری روی نماید قل ارایتم شرکاءکم الذین تدعون من دون الله ارونی ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرک فی السموات ام آتیناهم کتابا فهم علی بینة منه بل ان یعد الظالمون بعضهم بعضا الا غرورا در آیات سابقه نهایت کافران و حکایت ایشان بود و ذکر شناعت حال ایشان روی نمود چنانچه که پیغامبر صلی الله علیه و سلم حجت و الزام و تبکیت ایشان جست ما اقود فی الزامهم و تبکیتهم کفت قل ارایتم بر وجه استیناف وارد کشت وجهة الزام و تبکیت بیان بیوست ارایتم تا آخر مقول قل است و استفهام برای تقریرست یعنی جمله مخاطب برا قرار اروفی بمعنی اخبرونی تاکید اوست یا بدل از وست شرکاءکم مفعولست موصول با صله یعنی الذین تدعون من دون الله صفت است مر شرکاءکم جمله استفهامیه یعنی ماذا خلقوا مفعول دوم آنست مر ارایتم را من الارض بیان ماست ای ای جزء خلقوا من اجزاء الارض ام لهم شرک فی السموات ام آتیناهم بنطق بانهم شرکاء و فادر فهم جواب شرط محذوفست ای و اذا کان کذلک فهم کائنون علی حجة برهان من ذلک الکتاب بل برای اضراب از تراند سابق و تعیین الخبه تقدیر ان نافیه الظالمون فاعلست مر یعد را الا غرورا مستثنای مفرغ است مفعول است مر یعد را **معنی ایشت** بکو ایشان را ای محمد صلی الله علیه و سلم ایا می بینید شرکای شما را آنانکه میخوانید از غیر خدای اله مرا بنمائید که ایشان از اجزای زمین کدام جزء آفریده اند و کدام جزء از انجه مخلوقست از زمین پیدا آورده اند یا خود مر ایشان را شرکتی با خدایست درجهان در آفریدن آسمان یا دادیم ما ایشان را کتابی متضمن ثبت شرک و حستی شرکا اکر همچنین باشد پس ایشان درین باب کائنان باشند بر حجتی و برهان و دلیلی و بیان بلکه وعده نمی کنند ظالمان بعضی از ایشان با بعضی متبوعان با تابعان مکر وعده متضمن فریفتن و کفتار نابوده چون هؤلاء شفعاء عند الله کفتن ان الله یمسک السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا در آیت سابق تبکیت مشرکان و ذکر شناعت اشراک ایشان بود این آیت متضمن فظاعت جریمه

اشراک

اشراک بدان مثابه که آسمان و زمین در معرض زوال و عیان و اقرار و آرام نباشد چنانچه جای دیگر کفته تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا و بیان حکم خداست که آسمان و زمین از شومی اشراک مشرکان و کفر کافران از زوال نکاه میدارد و ان زوال بر بقا می آرد و تواند بود که اینجمله متضمن بیان کمال قدرت دارند بعد بیان قدرت فطرت و انشاء سموات و ارض بیان قوت امساک و ابقاء آن بنا دارند و اینجمله کنایت از ثبوت قیامت اشراک و تحقق نحوست اوست و علامت آنست که ایشان یعنی مکنی عنه مضمون جمله را منکر باشند و ظهور علامت آنکار سزاوارست که تاکید کند ان تزولا بتقدیر یمنعن ان تزولا متعلق است بیمسک لام در ولئن موطیه قسم مقدر است ان زالتا شرطاست این در امسکهما نافیه است من در من احد زائده است ای ما امسکهما احد این از روی لفظ جواب قسم است و از روی معنی جواب شرط جمله انه کان حلیما غفورا تذییل تاکید اینجمله از جهة ابراز ثنای باری بر وجه و کادت و استواری **معنی ایشت** بدرستی که خدای بحکم خود آسمانها و زمین را باز میدارد از زوال پذیرفتن و بکرم خویش نکاه میدارد از منخرب کشتن و اکر نه کلمه شرک که از زبان مشرکان بیرون می آید در معرض آنست که آسمان و زمین زوال و انخراب روی نماید و سوکند یاد میکنم که اکر آسمان زوال پذیرد و صورت انخراب پذیرد هیچ کس از بعد او نکاه داشتن نتواند بدرستی که عز و جل بردبارست در عقوبت شتاب نکند و بزودی آسمان و زمین را در زوال نیفکند و اقسموا بالله جهد ایمانهم لئن جاءهم نذیر لیکونن اهدی من احدی الامم فلما جاءهم نذیر ما زادهم الا نفورا استکبارا فی الارض و مکر السیء ولا یحیق المکر السیء الا باهله فهل ینظرون الا سنة الاولین فلن تجد لسنة الله تبدیلا و لن تجد لسنة الله تحویلا روایت کرده اند که قریش پیش از بعثت پیغامبر صلی الله علیه و سلم خبر تکذیب یهود و نصاری پیغامبرانی را که بر ایشان مبعوث شده بودند شنیدند این معامله شنیع را نپسندیدند نفرین کردند بلعن وطن اد کردند لعن الله الیهود و النصاری کفتند مهتدی تر باشیم بدین معنی سوکندهای بسیار خوردند و در توکید و توثیق مبالغه کردند چون پیغامبر صلی الله علیه و سلم مبعوث کشت برکشتند نکرویدند و دشمنی کشتند این متضمن قصه نازل کشت و این نظم بورود پیوست این جمله معترضه است برای نکایت از شان مشرکان و حکایت از حال شنیعه ایشان جهد ایمانهم موکدات مر مضمون و اقسموا بالله را بر طریق الله اکبر دعوة الحق یا حال بتاویل جاهدین فی ایمانهم بر طریق مردت به وحده بتاویل منفردا لام در لئن جاءهم موطیه قسم است لیکونن اهدی از روی معنی جواب شرطاست من در من احدی الامم تفضیلیه است متعلق بمضمون ما زادهم الا نفورا ای لما جاءهم نذیر لما استکبارا حالست یعنی مستکبرین و مکر السیء اضافت موصوف سوی صفه روایت پس المکر السیء مکر العمل السیء تاویل باید کرد بر طریق بقلة الحمقاء و جانب الغربی باید آورد و مکر السیء عطف است بر استکبارا **سوال** بر تقدیری که استکبار احال بود او نیز حال باشد و معرفه حال نتوان برد بدین وجه عطف بر استکبار احال نتوان بود درست نباید و صحت آن روی نماید **جواب** بر طریق ارسلها العراک و مررت به وحده تاویل بمفرد کنند بتاویل ماکرین کویند چنانکه مثل آیت تاویل در جهد ایمانهم کذشته ولا یحیق المکر السیء الا باهله معترضه در معترضه است و این قصر قلب است رد اعتقاد کافران که بمکر مضرت مسلمانان میخواستند و بد سکالی خویش زیانکار ایشان می دانستند استفهام در فهل ینظرون برای انکارست و انکار در معنی نفی است الا سنة الاولین مستثنای مفرغ است مفعول هل ینظرون واقع شده و فای فهل ینظرون سببیه است و این جمله تفریع است از نکایت اعمال هلاک شدکان موجب انتظار موجب انتظار حصول ایشان باشد و اکتساب جرایم چشم داشتن بر الحاق و بال و نکال بود و جمله ولن تجد لسنة الله تبدیلا جواب شرط محذوفست و لن انتظروا سنة الاولین من نزول العذاب و حصول الهلاک فلن تجد لسنة الله تبدیلا ولن تجد لسنة الله تحویلا یجدون ما ینظرون کما وجد الاولون **معنی ایشت** و مشرکان سوکند خوردند و بسوکندهای خویش جهد کردند اکر بیاید بر ایشان رسولی ترساننده و راه

راست نماینده از یهود و نصاری که ایشان را مفرد در کثرت فضیلت دانند احدی الامم خوانند چنانکه داهیهٔ
عظیمه را احدی الرواقی گویند و انفراد او بدین اسم جویند راه نماینده تر باشد و مهتدی تر گردیم پس هرگاه که بر
ایشان رسولی ترساننده آمد آمدن پیغامبر بر ایشان زیادت نکرد مگر رمیدن و از اطاعت او روی گردانیدن
دشمن شدند و بعداوت پیش آمدند از جهة مکر کار زشت کردند کار زشت و عمل بد محیق و محیط نشود مگر
کسی که آن را سزاوار است چه جزای بدی و سزای زشتی ملازم حال بدکردار است و هرکه در زیانی کسی کوشد زیان
بدو باز گردد من حفر بئرا لاخیه وقع فوقیه پس هست که ایشان منتظر ند مگر راه پیشینیان و طریقهٔ تکذیب
رسل و هلاک شدن ایشان چنانچه پیشینیان داشتند و در بدان کماشتند اگر ایشان حال پیشینیان را منتظر باشند
راهی که ایشان رفته اند پس هرگز نیابی مرسنة خدا را بدل کردن و نیابی مرسنة خدا را از حال گردانیدن همانا
یابندکی پیشینیان یافتند و مستاصل کردند چنانکه پیشینیان کنند اَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِن شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا
قَدِيرًا این جمله بعد بیان قدر انجاد ایشان متضمن قدرت اعلام و افنا است بدین جمله و چند که بعد اوست
سورت تمام و انتهاست همزه برای استفهام است واو عطف است معطوف علیه محذوف است ای الم یخرجوا و لم یسیروا
فینظروا عطف است بر یسیروا بلم مجزوم شده یا جواب لم یسیروا است بعد فا باضمار ان منصوب آمده کیف کان عاقبة
الذین من قبلهم بتاویل مفرد در محل مفعول ینظروا واقع شده یعنی فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم
علیها و کانوا حالست بتقدیر قد قوة تمیز است و جمله و ما کان الله لیعجزه من شیء فی السموات و لا فی الارض نیز متضمن
بیان قدرتست و جمله انه کان علیما قدیرا تذییلست یا تعلیل تاکید او از جهة ابراز ثنای باری بوجه و کادتست
و استواری معنی اینست بیرون نمی آیند و سیر نمیکنند پس که بنگرند که چگونه بود احراز کسانی که پیش از ایشان بودند
یعنی تکذیب پیغامبران کردند و بهلاک پیوستند و بودند سخت تر از مکه از روی و از عذاب ترسیدند و نیست
خدای که رب العالمین بر این صفت که چیزی در آسمان و زمین او را عاجز کند و خود را از احراز در افکند و
چون خدای عز و جل اخذ و خواهد خود را بر معاند بدرستی که داناتر است همه چیز داند و همه کار تواند از
اخذ او که تواند رست و از عذاب او که تواند جست از وی که تواند رود و جست که از وی شود وَلَوْ يُؤَاخِذُ
اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهْرِهَا مِن دَابَّةٍ وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ
بِعِبَادِهِ بَصِيرًا در آیت سابقه ذکر فظاعت جریمهٔ عظیمهٔ اشراک و ذکر هلاک مشرکان و مستاصل شدن ایشان بود
و در این آیت باقتضای حکمت تاخیر عقوبت تا مهلتی که خدای خواسته و اجلی که معین برای عذاب ایشان ساخته بیان
کرد ضمیر ظهرها عائد بارضست و جمله ما ترک علی ظهرها من دابة جزای اوست و این شرطیه نیز از جمله است
متضمن بیان قدرت آمده و جمله و ما کان الله لیعجزه من شیء فی السموات و لا فی الارض معطوف شد و لکن یؤخرهم
استدراکست بذکر تاخیر عذاب که متضمن بیان حکم خدای گشته معنی اینست و اگر گرفتی خدای عز و جل
مردمان را بدانچه کرده اند و بجرائمی که آورده اند بگذاشتی و باقی نداشتی بر پشت زمین هیچ جنبنده از رونده
و آینده لکن قضای مذکور در حق آدمیان غیر عصاة سبب ارتقای درجات بود و رنج و مشقت و سلیت مثوبت
شود پس چون اجل عذاب ایشان بیاید خدای بعمل و احوال ایشان بیناست و داناست ایشان عذاب و عقاب
بر حسب آن نماید بر وجه عقوبت در حق عصاة بشود و در غیر عصاة بمحض قضا و قدر بدانکه مقطع سورت بدین آیت بغایت
حسن است و احسن مظاهره و مبرهنست چه مقصود کلام سابق که مذمت اشراک مشرکان عالم شود و وسیلت
فنای همه جنبندگان زمین گردد سخن بنهایت و منتها پیوست پیوست و دال بر کمال و تمام گشت و چیزی که در کلام
بر انتهاست موجب حسن مقطع و منتهاست والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب سورة یس مکی هست
مگر آیت و اذا قیل لهم انفقوا مما رزقکم الله هشتاد و سه آیتست هفتصد و بیست و هفت کلمه سه هزار

و نیست حروف نظم این سورت با سورت سابق آنست که ابتدای آن بحمد و ثنای ربانی و افتتاح این سورت در مدح
پیغامبر صلی الله علیه و سلم آورد بعده در بیان مقصود از ارسال پیغامبر و تنزیل قرآن و لتنذر قوما ما انذر
اباؤهم فهم غافلون گشت بذکر فهم غافلون تخلص سوی ذکر کافران جست از اینجا تا جمله و یقولون متی هذا الوعد ذکر
کافران بود بعده بذکر متی هذا الوعد سوی ذکر قیامت تخلص نمود بعده جمله و علمناه الشعر تا انک لمن المرسلین که در
صدر سورت بود عطف کرده بعده برای تایید جمله ان هو الا ذکر و قرآن مبین لتنذر من کان در مدح قرآن آورد
در مقصود تنزیل قرآن لتنذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین تخلص سوی قرآن جست بعده احوال کافران
و افعال ناپسندیده ایشان مذکور گشت و در خاتمه سورت فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون
برای تنزیه از عقائد باطله کافران و بازگشت همه سوی حسابگاه کردگار دیان بذکر پیوست و شک نیست که از یک
بابت اگر مقاصد ایشان متغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از همه
یکی است در مقصود کلی مقرر دیگری است معترضاتی که در میان جمل آمد میان کلامهای متصل واقع شد و جمل
دیگر از هر نوع در محلهای که بیاید بمشیة الله و عونه بیان آن روی نماید بسم الله الرحمن الرحیم
يس وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ یس باماله و بغیر اماله خوانند و معنی یکی دانند یس
از حروف مقطعاتست یا نام سورتست ای هذه یس یا نام پیغامبرست منادی است بتقدیر یا یس است یا بمعنی
انسانست در لغت طی یا بر وجه قصر انیسین تصغیر انسان کمعظم یا حرف سین رمز سید یا سین بمعنی یا سید بود
و کتابت یا که حرف نداست بصورت یای متصله بر خلاف قیاس باشد خطان لا یقاسان خط العروض و خط القرآن
الحکیم صفت قرآنست بمعنی محکم است یا بر محکم است بر طریق عیشة راضیة و القرآن الحکیم قسم است انک لمن المرسلین
جواب قسم است تاکید او از جهة رد انکار کفار است که انکار مقرون باصرار است علی صراط مستقیم خبری دیگر است
مر ان را یا حالست از ضمیر لمن المرسلین ای انک لمن الذین ارسلوا کائنین علی صراط مستقیم سوال مضمون
خبر را مخاطب میداند که متکلم میداند پس چون حکم و لازم حکم معلوم بود در اخبار آن با تاکید چه فائده بود
جواب مقصود از این اخبار اعلام مخاطب نیست زیرا که او میداند بلکه مقصود اعلام کفار است که ایشان را
در شان این خبر انکار باصرار است هم از این جهة جمله را تاکید کرده موکدات آورد و در کلام قصد اعلام غیر
مخاطب آمده چنانکه در آیت فستعرفون در خطاب غیر ذی برای اسماع موذی بر وجه تعریض تحقیق شد سوال
بعد حکم ثبوت رسالت که از صراط منفک نیست ذکر علی صراط مستقیم چه معنی است جواب برای بمجرد مدح بود
و برای تنبیه و تخصیص باشد یا گویند تنکیر صراط برای تعظیم او و دال بر تفخیم است ای علی صراط مستقیم لا یسمه
کنه و لا ینهی قدره نت صراط مستقیم بدین کیفیت لازم رسالت نبود ذکر او مقید تقیید باشد معنی اینست
سوگند یاد میکنم بسوره یس و القرآن استوار بدرستی که تو از مرسلانی بر صراط مستقیم یا ای محمد سوگند یاد میکنم
بقرآنی که استوار است یا استوار کار است فرستنده او بدرستی تو فرستاده شده بر دین قویم تَنزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ
لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ تنزیل بر قرات رفع خبر مبتدای محذوفست ای القرآن تنزیل و
بر قرات نصب مصدر فعل محذوف بود ای نزله العزیز الرحیم تنزیلا و بعضی نصب بتقدیر اعنی گویند و لتنذر
متعلق است مذکور بر هر دو وجه در جواب لنا بیّن ما صفة القرآن مستانفه باشد یا لتنذر متعلق مرسلین
دارند جمله تنزیل العزیز الرحیم برای مدح قرآن معترضه پندارند ما در ما انذر اباؤهم نافیه است و جمله صفة
است مر قوما را فا در فهم غافلون سببیه بود چه عدم انذار سبب غافل بودن بود و تواند بود که مای موصوله
یا موصوفه منصوب دوم بر وجه ایصال بود ای لتنذر قوما بالعذاب الذی انذره اباؤهم و تواند بود که مای
مصدریه باشد ای لتنذر قوما انذار آبائهم همچنین هر دو وجه فا در فهم غافلون تعلیل بود متصل بلتنذر
ای انک لمن المرسلین بانذارهم لانهم غافلون معنی اینست قرآن فرستاده کردگار عزیز رحیم است تا ترسانی تو

قومی را که ترسانیده نشده اند پدران ایشان یعنی اجداد ببعث انبیا سابق یا گویند تا ترسانی قومی همچون ترسانیدن پدران را زیرا که ایشان غافل اند واز امور دینی ودنیاوی جاهلاند لقد حق القول علی اکثرهم فهم لا یؤمنون لام در جواب قسم محذوفست وفا سببیه است یا برای تفسیرات وجمله مستانفه است در جواب هل ینفعهم الانذار وچون علم سامعان بفعل منذران ووضوح دلائل ایمان علامت آنست که ایشان ناگرویدن ایشان را منکر اند بر وضوح علامت انکار تو کید خبر سائغ دانند معنی اینست سوگند یاد میکنم هر آینه ثابت شده است بر اکثر ایشان گفتار ما در اخبار بعدم ایمان وچون این قول لازما ثابت شده پس اکثر ایشان ایمان نخواهند آورد وتصدیق اسلام نخواهند کرد انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان فهم مقمحون وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون وسواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون انجمله تمثیل است بر وجه استعاره از اثبات موانع از ایمان از ضلالت وجهالت ایشان یا از اثبات موانع از ایذای پیغامبر در انذار ایشان وتشبیه حال ایشان در لزوم انتفای ایمان بحال مغلول مقمح که سر نتوان جنبانید واز ارتفاع بانخفاض نتواند رسانید انجمله بر وجه اول تعلیل جمله فهم لا یؤمنون بود بر وجه دوم مستانفه بود در جواب لا یصیب النبی فی انذاره اذی منهم وتواند که وجعلنا یعنی مستقبل بود بیان عذاب آخرت باشد ای انا نجعل فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان فهم مقمحون جمله بدین وجه نیز مستانفه است کان سائلا سأل ما یلحقهم العذاب فقال انا نجعل الی آخره و ایراد نجعل بصیغه ماضی از جهة تیقن وقوع است بر طریق ونفخ فی الصور وچون کلام سابق ملوح سوی مضمون انجمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود وتنکیر اغلالا برای تفخیم وتکثیر است ای اغلالا کثیرة عظیمة فاء در فهی الی الاذقان سببیه چون اغلال کثیر عظیم بود تا ذقن باشد فاء در فهم مقمحون نیز سببیه است که چون اغلال تا ذقن بود موجب انتفاء سر جنبانیدن وانتفای سر فرو بردن باشد وجعلنا عطف است بر انا جعلنا فاغشینا عطف است برو فاء در فهم لا یبصرون سببیه است چه سد واغشا سبب انتفای ابصار است وهر دو فعل یعنی انذرتهم وام لم تنذرهم بتاویل مصدر است سواء خبر مبتداست وجمله عطف است بر فهم لا یبصرون یا بر جعلنا فی اعناقهم یا بر فهم لا یؤمنون وجمله لا یؤمنون بیان است مر سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم را یا تعلیل اوست ای سواء علیهم انذارک وعدم انذارک لانهم لا یؤمنون فی الحالین معنی اینست بدرستی که ما جنانکه گردانیده ام در گردنهای ایشان طوقهای کثیر وفخیم وچون در گردنها طوق کثیر وعظیم بود لاجرم تا ذقن رسد پس ایشان سر برداشته باشند جنبانیدن وفرو کردن نتوانند چنانچه مغلولان بموانع اغلال سر نجنبانند کافران بموانع ضلالت وجهالت ایمان آوردن نتوانند یا گویند چنانکه با طوقها در گردن ایشان گردانیده ام ورشتهای ایشان بر گردنها بسته ام ایشان ایذای پیغامبر نتوانند واورا همچو مغلولان رنجی وآفتی رسانند یا گویند در آخرت در گردنهای ایشان طوقها خواهم کرد وایشان را در انجنین شدت وعناد محنت وبلا خواهم آورد وگردانیده ام از پیش ایشان سدی واز پس ایشان سدی پس ایشان نمی بینند تا طریقی بگزینند وبرابرست ترسانیدن وناترسانیدن ایشان در انتفای حصول ایمان انما تنذر من اتبع الذکر وخشی الرحمن بالغیب فبشره بمغفرة واجر کریم انما برای حصر است یعنی نفی واثبات ومراد از انذار منفعت انذار است بر طریق ذکر سبب وارادت مسبب زیرا که حقیقت انذار مقصود نیست واتباع وخشیت مذکور یعنی صلاحیت وقابلیت آنست از باب ذکر سبب مختص وارادت سبب بر طریق انی ارانی اعصر خمرا زیرا که قصر منفعت انذار بر تحقق اتباع قرآن وتحقق خشیة رحمن بالفعل تحصیل حاصل است بی معنی بی هوده ومحال از ارادت مذکور چاره نبود پس حمل کردن بر مجاز صحت معنی نباشد وذکر رحمان در محل بیان خشیت مبنی از کمال خشیت بود چه ترس با اعتقاد رحمت کمال ترسگی باشد بالغیب حالست از فاعل خشی ای خشی حال کونه غائبا عن عذاب الرحمن یا از مفعول ای خشی حال کون عذاب الرحمن غائبا عنه فاء در فبشره جواب شرط محذوفست ای اذا انفعه الانذار فبشره بمغفرة واجر کریم وچون از جمله لقد حق القول بتقیید کلام باکثر در حق او نفع انذار وحصول ایمان مفهوم شده بود این جمله که دلالت بر قصر منفعت انذار

بر متابعان

بر متابعان قرآن وخائفان از رحمان میکند تذییل مفهوم لقد حق القول علی اکثرهم باشد وباعتبار افادت انما معنی نفی وتاکید سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون بود مقرر مفهوم او باشد معنی اینست انذار تو نفع نکند و ترسانیدن تو سودمند نبود مگر کسی را که مستعد بود برای اتباع قرآن وصالح وقابل بود مر خشیه رحمان را در حالتی که او از عذاب خدای غائب بود یا گویند در حالتی که عذاب رحمان از و غائب باشد چون ترسد ترسانیدن تو اورا سود کند پس مژده ده اورا بآمرزش عظیم وبشارت برسان بثواب کریم انا نحن نحیی الموتی ونکتب ما قدموا وآثارهم وکل شیء احصیناه فی امام مبین ضمیر منصوب اسم ان است نحن ضمیر فصل ونکتب عطف است بر نحیی وجمله معترضه است و متضمن است مر بعث واحیای اموات ما قدموا مفعولست مر نکتب را وآثارهم عطف است برو مراد از ما قدموا اعمال حال حیاتست واز آثارهم اعمالی که بر وجه تسبب حال بعد مماتست وبعضی گویند جماعتی از انصار خانهای دور از مسجد داشتند ساکن شدن در نزدیک مسجد خواستند نزول این آیت در شان ایشان بود پیغامبر علیه السلام در حق ایشان علیکم دیارکم نکتب آثارکم فرمود وآثار مذکور در این محل یعنی آثار خطوات در راه مسجد دارند واورا مبنی برین قصه پندارند وکل شیء منصوبست بفعل مضمر بر شرط تفسیر ای احصینا کل شیء احصیناه واز امام لوح محفوظ مرادست زیرا که اصل همه کتبست ومعتمد ومقتدای همه صحفاست وتنکیر او برای تعظیم است معنی اینست بدرستی ما مردگان را زنده خواهیم کرد ودر روز جزا حاضر خواهیم آورد ومی نویسیم آنچه ایشان پیش فرستاده اند در حیات خویش بعمل مقرون کرده اند ومی نویسیم آثار ایشان را بعد ممات باقی خواهد بود وایشان را بر وجه تسبیب روی خواهد نمود چون عمل اوصیا بوصیت وعمل اولاد بولادت وتربیت وعمل متابعان سنة حسنه یا سیئه ورهنمونی اعمال مرضیه وغیر مرضی یا گویند می نویسیم آثار خطوات در راههای مساجد وخطی مجامع خیر ومشاهد وهر چیزی را احصا کرده ایم ودر شمار آورده ام ودر لوح محفوظ که امام کتابها وپیشوای صحفاست نبشتها خواهیم کرد وهمه اعمال بر حکم فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره باز خواهیم دید واضرب لهم مثلا اصحاب القریة اذ جاءها المرسلون اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما فعززنا بثالث فقالوا انا الیکم مرسلون ضمیر لهم عائد است بر دو فریق مذکور ای لاکثر الذین لا یؤمنون ومن اتبع الذکر وخشی الرحمن جمله واضرب لهم مثلا معترضه است برای ایراد تمثیل ایشان باصحاب قریه انطاکیه اکثر ایشان رسل را تکذیب کردند وایمان نیاوردند مردی از ایشان متابعت پند رسل کرد واز خدای بترسید وایمان آورد وتواند بود که بالای لقد حق القول قل محذوف دارند وجمله واضرب لهم عطف برو پندارند بدین تقدیر ضمیر لهم بر وفق فهم لا یؤمنون عائد بر اکثر باشد اصحاب القریة بحذف مضاف بدلست از مثلا ای واضرب لهم مثلا مثل اصحاب القریة اذ جاءها المرسلون از بدل اشتمالست از اصحاب القریة اذ ارسلنا بدلست از اذ جاءها ابدال از بدل برداشت چنانکه گویند جاءنی زید ابوک ابو عمرو وثلث مائة وثاره وشعاره ومضافست سوی ارسلنا وجمله دیگر معطوف بر ارسلنا جمله انا الیکم مرسلون را از جهة رد انکار کافران تاکید کرد در مرة اولی بر انکار اصرار معلوم نبود از پس زیادت تاکید آورد معنی اینست وپیدا کن برای ایشان یعنی بکسانیکه با نذار تو ایمان نیارند مثل مثل اصحاب قریه انطاکیه هنگام آمدن مرسلان بر ایشان وقتی که دو رسول فرستادیم پس ایشان را تکذیب کردند و ایمان نیاوردند وبزدند وحبس کردند پس ایشان بفرستادن رسول سوم تقویت کردیم پس هر سه رسول گفتند بدرستی که ما بسوی شما فرستاده شدگان بعضی گفته اند که رسول سوم شمعون بود بر وجه حکمت وحیله در آمد کرد وحق را باظهار آورد ودر بتخانه ایشان رفت ودر عبادت خدای مشغول گشت از همه کار خود را باز داشت بر عبادت خدا کاشت ایشان گمان بردند که عابد صنم است در بت پرستی ثابت قدم است اورا عظیم القدر یافتند در رفع قصه او پیش ملک شتافتند ملک بملاقات او شتافت بیش از آنچه شنیده بود یافت آمد وشد کرد ودر صحبت والفت آورد شمعون نیز صحبت او پذیرفت گاه گاه بملاقات او رفتی گرفت تا آنکه روزی محل سخن دید از حال محبوسان پرسید ملک قصه

ایشان کفت از حبس کردن ایشان عذر جست شمعون کفت ایشان را باید طلبید و حجت ایشان باید پرسید چون از حجت
عاجز شوند مستحق عقوبت کردند ایشان را حاضر آورد و از حجت باز پرسی کرد کودکی آوردند که چشم نداشت بدعای
ایشان بینایی یافت و مرده هفت روزه بدعای ایشان زنده کشت از مشاهده عذاب کافران خبر کرد و ایشان را در مخافت آورد
چون شمعون تاثر ملک دید از ملک اجابت ایشان طلبید اجابت کرد و قوم او متابعت او کردند ایمان آوردند کسانیکه متابع
او نشدند بر کفر مستقیم ماندند بصیحه جبرائیل مردند و بعضی کویند که ایشان دعوت مذکور نبید نیز نشدند مسلمان نکشتند
رسل را و حبیب نجار را که مسلمان شده بود و ایشان را باسلام دلالت میکرد کشتند این قصه از روی ظاهر مخالف نص
می نماید که از نص مقالت مذکور از هر سه می آید مکر آنکه این کلام از باب نسبت فعل بعض سوی کل باشد از قبیل و اذ
قتلتم نفسا فادارأتم فیها بود قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ قالوا جمله
مستانفه در جواب ما قالوا حین قال الرسل ذلک و جمله ما انتم الا بشر مثلنا با معطوف خویش مقولست مر قالوا
ما انتم را الا بشر مثلنا قصر قلب است چه کافران از جهة اعتقاد باطل خویش که رسول جز ملک نبود مدعیان رسالت را مدعیان
ملکیت دانستند که ایشان را برای نفی ملکیت قصر بشریت کردند و حمل بشر بر جمع بارادت جنس است ان انتم الا تکذبون
تذییلست تکذیبی را که از کلام سابق مفهوم شده بود تاکید است این نیز قصر قلب است برای نفی دعوی صدق و اثبات
کذبست **معنی اینست** کفتند کافران مر رسولان را که نایید شما مکر آدمی همچو ما و خدا بر شما چیزی فرو نیاورده
و کتابی که شما را حجت شود تنزیل نکرده نه اید شما مکر که دروغ میکوئید و در راه نا بوده می پوئید قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا
إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ قالوا جمله مستانفه است در جواب ماذا قال الرسل حین قال الکفار
ذلک و جمله ربنا یعلم انا الیکم لمرسلون با معطوف خویش مقول قالواست ذکر ان بعد علم از جهت دخول لام در خبر آن است
و تاکید جمله بان و لام و ذکر تعلق او بعلم علام در حکم قسم است بلکه از قسم در تاکید احکم است برحسب انکارات چه
انکلام برای رد انکارات که مقرون باصرار است **معنی اینست** کفتند رسولان مر کافران را که پروردکار ما می
داند بدرستی که ما بسوی شما فرستاده شده ایم و نیست بر ما مکر رسانیدن ظاهر مر پیغام سر مجرد که بر شما آورده ایم کار
پیغامبران رسانیدنست نه قبول کنانیدن و وظیفه ما راه نمودنست نه بمقصد رسانیدن قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ
تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ قالوا جمله مستانفه است در جواب ماذا قالوا حین قال الرسل ذلک
انا تطیرنا بکم مقول قالواست و چون اعتقاد رسل بر میمون و مبارک بودن تبلیغ و نمودن او بمحض دولت و عین
سعادت علامت آنست که ایشان بر تبلیغ کمان تطیر کسی نبرند و وقوع تطیر را بر و منکر باشند از جهة وضوح علامت
انکار رسولان تنزیل منزله منکر کردند و جمله موکد آوردند لام در لئن لم تنتهوا موطیه قسم است بر شرطیه در آمده
لنرجمنکم از جهة معنی جزای شرطست از روی لفظ جواب قسم شده و این جمله یعنی لئن لم تنتهوا لنرجمنکم و لیمسنکم بیان
اثر تطیرست بدل اشتمالست از جمله انا تطیرنا بکم بر طریق متی تاتنا تلمم بنا فی دیارنا **معنی اینست** کفتند کافران مر رسولان
را ما بدعوت شما تطیر کردیم و فال بد کرفتیم سبب نحوست داشتیم و نامبارک پنداشتیم اکر این کار باز نمانید و باز
دیکر را بدانچه میخوانید هر آینه و اسنک و سنکسار کردانیم و هر آینه شما را از ما عذاب دردناک رسد و چون عقوبتی
سخت بود قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ ائن همزه متوجه و بعد از همزه مذکور با زیادت
الف میان همزه و یا خوانند و معنی هر سه قرات یکی دانند جمله قالوا طائرکم مستانفه است در جواب ماذا قال الرسل
حین قال الکافرون ذلک جمله طائرکم معکم مقول قالواست ائن ذکرتم شرط محذوف الجزا ای ائن ذکرتم تطیرتم و همزه برای
انکار مضمون شرطست و انکار تطیر در تطیر در بند مقرر انکار تطیر در تبلیغ است بل ابتدائیست اضرابیه باشد چه جمله
سابقه مقصود است مظنه اضراب نباشد **معنی اینست** کفتند رسولان مر کافران را که مشام نحوست و مبدا
بد و یمن کفر و اعتقاد باطل شماست اکر پند داده شوید شوم دانید تطیر کنید و چنین نیست و نباید که بود و این
شانی نباید که باشد بلکه شما کروه مشرکانید از حق تجاوز کنندکانید در کلمات اندیشه ندارید اقوال در غیر موقع

می آرید چنانکه مسرفان در صرف اندیشه نکنند اموالیکه محل دادن نیست دهند وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ
يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ و جاء عطف است بر جاءها المرسلون
یسعی صفت رجلست قال مستانفه است در جواب ماذا قال الرسل جمله ندائیه یعنی یا قوم با جمله که بعد اوست
مقول قالست اتبعوا دوم بدلست از اتبعوا المرسلین و بدانکه ختم کلام بر چیزی که مفید بر فائده زائده که معنی
آن موقوف نبود و مقصود بغیر آن تمام شود در اصطلاح مسمی بایغالست و این بر قول اکثر مختص بشعرست و بر قول بعضی
مختص بشعر نیست عامترست جمله و هم مهتدون بدین قول داخل در ایغالست و در کتب علم معانی برای ایغال در
نیز ذکر همین مقالست و نکته ایراد او اینست که مهتدی بودن هادی ابلغ در اتباع تابعانست و بر قول کسانیکه
ایغال را مختص بشعر دارند این جمله را حالی مفید تاکید و تایید لزوم اتباع از باب تتمیم پندارند **معنی اینست**
و آمد از دورترین امکنه مردی شتابان سوی مدینه مذکوره و قریه مسطوره دوان و آن مرد حبیب نجار بود که
در غار کوهی خدا را پرستش مینمود چون رسیدن رسولان شنید دوید و بر ایشان رسید در دعوت اسلام موافق
ایشان کشت و متابعت و موافقت ایشان بوست کفت ای قوم من رسولان را متابع شوید و امر ایشان اطاعت کنید
یعنی پی روی کنید کسانی را که از شما اجری نمی خواهند و متاع دنیاوی نمی جویند و ایشان راه راست یافته اند و در راه
نکو و نکوکاری شتافته اند متابعت اینچنین کسان باید کرد و رد پی روی ایشان نباید آورد وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي
فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و مالی بفتح یا و سکون او خوانند و معنی هر دو یکی دانند ما استفهامیه مرفوع المحل بر ابتدا
لی خبر مبتداست لا اعبد حالست از ضمیر متکلم موصول با صله یعنی الذی فطرنی مفعولست مر لا اعبد را و الیه ترجعون
حالست از ضمیر لا اعبد و جمله و مالی لا اعبد عطفست بر یا قوم اتبعوا المرسلین مقول قالست بتاویل هذا القول
در و الیه ترجعون بعد ذکر مالی لا اعبد التفاتست از تکلم سوی خطاب و نکته التفات اظهار نیکو خواستن و استماع
خواستن بر وجهی که مخاطبان غضب نیفزاید و متکلم خیری برای مخاطبان می خواهند خواهنده آن برای نفس خود دعا
نماید تا دال بر مطلوب که پند مخاطبانست بود و قرینه بر مقصود که نصیحت ایشانست باشد و این تعریضیست از
مخاطبان و مجازاتست از ایشان بر طریق ادبیتی مستغرق که قواعد علم بیان تحقیق شده و خطاب غیر موذی و ارادت
موذی بر طریق تعریضی بر وجه مجاز باتصال مصاحبت و مجاز آمده **معنی اینست** وجیست مرا وجه حادث
شده است در من از آفت و بلا در این حال که نمی پرستم کسی را که آفریده است مرا و بسوی جایکاه او باز خواهید کشت
و جزا و سزا خواهید یوست أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا
يُنْقِذُونِ أأتخذ بدو همزه مفتوحه اول همزه استفهام دوم همزه متکلم و بحذف همزه استفهام خوانند و معنی یکی دانند
آیت استفهام سابقه که اتخاذ الهه باطله مشتملست بر نا پرستیدن اله حق و استفهام مذکور برای انکارست و جمله
شرطیه یعنی ان یردن الرحمن بضر لا تغن عنی شفاعتهم شیئا صفت مر آلهة و ذکر رحمن در ارادت زیان در بیان ع
امتناع نفع کردن شفاعت بتان متضمن مبالغت در امتناع آنست چه قبول شفاعت در نفی زیان پیش رحمن اقرب بود
و امتناع آن در عدم نفع شفاعت بتان ابلغ باشد و در عبارت این یردن الرحمن بضر قلبست اصل عبارت ان
یردن الرحمن ضرا الی بر تقدیم و تاخیر نکته قلب مبالغت در ضررست که ایشان را محیط شود ذوات ایشان همچو صفت
تابع سازد و لا ینقذون عطفست بر لا تغن در اصل لا ینقذوننی بود نون اعراب از جهة جزم رفت و یای متکلم
از جهة اکتفا بکسره بر طریق یوم یدع الداع بسقوط پیوست **معنی اینست** آیا کیرم از غیر خدا معبودی را که اکر خواهد
رحمن بمن زیان شفاعت ایشان مرا نفع نکند و ایشان مرا از زیان نرهانند و خلاص داده از آن نتوانند اینچنین
ناتوان را چکونه اله کیرید و با اینچنین ضعیف الهیت ایشان را چه نوع پدید برید إِنِّي إِذًا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ این جمله
تعلیلست مر مضمون أأتخذ من دونه آلهة را تاکید او از جهة رد انکارست که مشرکان اتخاذ اله را ضلال
ندارند و کمراهی نپندارند **معنی اینست** من اله غیر خدای بکیرم و پرستش ایشان را نپذیرم زیرا که من

کفرت م

دران هنگام که ترک این کار کنم هر آینه در ضلال و گمراهی ظاهر باشم إِنِّي آمَنتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ در ربط این جمله دو وجه است یکی آنکه از تتمهٔ نصیحت باشد و خاتمهٔ کلام کافران بود جمله مذکور را مستانفه دارند تقدیر کلام امنت تامرنا باتباع المرسلین فماذا فعلت پندارند و چون جمله سابقه ملوح سوی این معنی بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود فادر فاسمعون سببیه است بر طریق اتاکزند فاکرمه از جهة اطناب فائدهٔ غضب اضافت رب بمخاطبان کرد امنت بربی باضافت رب سوی خود نیاورد بدین وجه معنی چنین بود بدرستی که من پروردگار شما را ایمان اورده ام بوحدانیت او تصدیق کرده ام پس شما سخن مرا بشنوید و دین اسلام قبول کنید دوم آنکه صدور این جمله بعد از فراغ از نصیحت کافران باشد و بعد از گرفتن از ایشان و رسیدن برسل خطاب ایشان بود چنانکه گفته اند چون حبیب نجار کافران را پند داد و آن مخالف طبیعت ایشان افتاد و خشمناک گشتند و سنگ زدن گرفتند بسرعت دوید و پیش رسل رسید و ایشان را گواه برحال خویش جست ایشان را خطاب کرده انی امنت بربکم گفت وجه این جمله محمول بر حذف قال با چند جمله باشد بتقدیر فغضبوا علیه وطفقوا یضربه بالحجارة فاسرع واتی الرسل واستشهدهم علی اسلامه وقال انی امنت الی آخره بدین وجه معنی این باشد مردی آمد و اتبعوا المرسلین گفت و از کافران اجابت دعوت ایشان جست ایشان غضب کردند و در معرض قتل و هلاک آوردند او بسرعت دوید پیش رسل رسید از ایشان گواه شدن برحال خویش جست انی امنت بربکم فاسمعون گفت یعنی ای رسولان من به پروردگار شما ایمان آوردم بدین اسلام تصدیق کردم پس با سلام من گواه شوید پیش خدای عز و جل برای من گواهی دهید قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ درین جمله نیز دو وجه است و قوع این قول بعد کشته شدن دارند و بعضی در حال حیات پندارند و بر هر دو وجه جمله مستانفه بود در جواب ما صار عاقبة امره باشد بر وجه اول چنین بود گفته شد مر او را بر حکم القبر روضة من ریاض الجنة در بهشت در آ بر طریق شهدا و سعدا و بر وجه دوم معنی چنین گفته شد مر او را زنده در بهشت رو و بنعمت بهشت محفوظ شو تا هنگام فنای جهان نبدبری در وقت فنای جهان بمیری قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال حین قیل ادخل الجنة منادی محذوف است ای یا رب لیت قومی یعلمون و جمله ندائیه با جمله که بعد اوست مقول قال است ما در بما غفر لی مصدریه است ای بغفران ربی لی جار و مجرور متعلق است بیعلمون و جعلنی عطف بر جمله غفر لی ربی ای یا رب لیت قومی یعلمون بغفران ربی لی و جعله ایای من المکرمین معنی اینست چون در جنة آمد و آرزو در خاطر در آمد گفت بار خدای کاشکی که قوم من عالم شوند بامرزیدن پروردگار من مرا بدین که خدای مرا مکرم گردانید و بنعیم جنت رسانیده تا ایشان دل برگرویدن اندخاطر بر ایمان بگمارند حبیب نجار مذکور ایشان را در حیات و ممات نیکوخواهی کرد و با دشمنان جانی وظیفه دوستی بجا آورد وَمَا أَنزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِن بَعْدِهِ مِن جُندٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنزِلِينَ إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ این جمله عطف است بر جاء رجل من اقصی المدینة قال کذا فقتل و هلک قومه و ما انزلنا فی هلاکهم جندا من السماء کما انزلنا لک یا محمد یوم بدر و یوم الخندق فی هزیمة الاحزاب علی اعدائک و ما کنا منزلین ذلک لغیرک حیث خصصناک بذلک و اهلکناهم بصیحة ملک واحد جمله و ما کنا منزلین معترضه است و جمله ان کانت الا صیحة واحدة تعلیلات فا در فاذا هم خامدون سببیه است و صیحه سبب باشد برای خمود و فرومردن ایشان را استعارت خمود که حقیقت او فرو مردن آتش است برای مردن و فانی شدن از بیان استعارت مصرح به است معنی اینست و نفرستاده ایم بعد حبیب نجار بر قوم او یعنی اصحاب انطاکیه که رسل را تکذیب کردند و بر ایشان ایمان نیاوردند برای هلاک ایشان لشکری از آسمان چون لشکر فرشتگان یا لشکر باد و باران چنانچه برای تو روز و هزیمت احزاب فرستادیم و نفرستادن لشکر ترا فضل و شرف دادیم و نبوده مراد ما که برای هلاک حبیب نجار لشکر بفرستیم یا جماعتی از فرشتگان و باد و باران نازل کنیم چه این مخصوص بتو بود و برای تشریف تو روی نمود زیرا که نبوده است عقوبت ایشان مگر آنکه بانگی از جبرائیل بعد آریم و ایشان بدان هلاک کنیم بانگ جبرائیل شنیدند ناگاه همه فرو مردند و بفنا رسیدند يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ

يَسْتَهْزِئُونَ ندا برای تعجب و تنکیر برای تعظیم است لام در العباد برای عهد است معهود اهل انطاکیه اند که رسل عیسی و حبیب نجار را کشتند یا فرقه کافران که برسل استهزا کردند و منکر رسالت ایشان گشتند علی العباد صفت است مر حسرة را ای یا حسرة واقعة علی العباد الذین لا یومنون احضری فهذه من احوالک التی حقک ان تحضری فیها بتعجب منک خطاب حسرة بر وجه تخییل و استعارت بالکنایة است حسرت را حاضر کرده بر وجه تخییل منادی گردانیده ما در ما یاتیهم نافیه است و من در رسول زائده در فاعل ما یاتیهم الا کانوا استثنای مفرغ است حال از مفعول یاتیهم ای ما یاتیهم من رسول فی حال الا فی حال کونهم مستهزئین و استثنای مذکور بمعنی شرط و جزاست ای کلما یاتیهم رسول کانوا به یستهزءون بر طریق ما یلی الشیطان من بنی آدم الا اتاهم من قبل النساء و جمله متصله بجمله سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون تاکید و تعلیل اوست و جمله یا حسرة علی العباد معترضه است برای تعجب از حسرة بر عباد مذکور معنی اینست ای حسرة عجیبه و عظیمه بر بندگان که ایمان نمی ارند و دل بر کفر و شرک می گمارند نمی آید بر ایشان رسولی مگر درین حال ایشان صفت سفیهان ورزند و بشان رسولان استهزا کنند اینچنین کسان را انذار کی نفع کند و ایمان چگونه حاصل شود أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ کم اهلکنا بجای دو مفعول الم یروا واقع شده از باب تعلیق باستفهام آمده انهم الیهم لا یرجعون بدل اشتمال است از مضمون کم اهلکنا قبلهم من القرون ای الم یروا قرونا کثیرة اهلکناهم من قبلهم الی هولاء یعنی الم یروا عدم رجوع للهالکین الی الاحیاء و جمله معترضه است برای تنبیه و عبرت میان جمله و ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزءون و جمله و اذا قیل لهم انفقوا معنی اینست آیا نمی بینند و نمی دانند چندین از اهل قریها که ایشان را هلاک کردیم و در زوال و فنا آوردیم نمی بینند ایشان یعنی هالکان سوی زندگان باز نمی گردند چنان رفته اند که باز نیایند ایشان بعد اینچنین مشاهده عبرت نمی گیرند و پند نمی پذیرند وَإِن كُلٌّ لَّمَّا جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ چون از ذکر انهم الیهم لا یرجعون وهم می آمد که ایشان را بعد الموت حیات نخواهد بود و بعث روی نخواهد نمود جمله و ان کل لما جمیع لدینا محضرون بدین وجه تکمیل او کرد لما بتشدید و تخفیف خوانند بر قرات تشدید ان نافیه و کل بمعنی کلهم مبتدا و لما بمعنی الا دانند جمیع بمعنی مجموعون مستثنا مفرغ است خبر مبتداست محضرون خبر دیگر است لدینا ظرف است بر محضرون و بر قرات تخفیف ما زائده است ان مخففه از عمل ملغا شده کل اسم اوست مرفوع آمده در خبر ان مخففه لام در امده و جمله بر هر دو وجه معترضه است بر وجه اول معنی اینست و نیست کل این هلاک شدگان مگر جمع کرده برای جزا و سزا حاضر آورده شده نزدیک حسابگاه و بر وجه دوم معنی چنین بود بدرستی که هر یکی از ایشان جمع کرده شوند و نزد حسابگاه ما باحضار بوند و آيَةٌ لَّهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ لِيَأْكُلُوا مِن ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ المیتة بتشدید یای مکسوره و اسکان آن خوانند و معنی هر دو قرات یکی دانند ما عملته با ضمیر منصوب و حذف او خوانند معنی یکی دانند ضمیر من ثمره عائد است بر نخیل و اعناب بتاویل امکان یا براد تقدیر من ثمره خلقه الله بدین وجه در کلام التفات بود از تکلم سوی غیبت و من برای تبعیض است الارض المیتة مبتداست آیة لهم خبر مبتداست احییناها با معطوفات خویش جمله است ای آیة دالة علی قدرته تعالی علی البعث و دال علی احیاء الموتی و جمله و آیة لهم الارض المیتة عطف است بر و ان کل لما جمیع لدینا محضرون منه متعلق است بیاکلون فا عاطفه است جمله یاکلون عطف است بر اخرجنا منها حبا تقدیم حبا از جهة رعایت فاصله معنی اینست و آیتی عظیمه دال بر قدرت بعث مر ایشان را زمین فرو مرده و فسرده و خشک گشته و گیاه نا رسته زنده گردانیدیم بعد از موت بحیات رسانیدیم احیاء اموات و پیدا آوردن نبات از زمین اموات از یک قبیل است احیاء زمین موات بر احیای اموات دلیل است و بیرون آوردیم که زنده کردیم حبوب را پس از آن میخورند و قدرت خدای جل و علا مشاهده می کنند و گردانیدیم در زمین باغها از درختان خرما و انگورستان و بگشادیم در زمین از چشمهای تا از میوه آن بخورید و آنچه عمل کرده

دستهای ایشان جون عصر ثمارا وحلواها ومیوها ودبس یعنی دوشاب وادویه مرکبه واغذیه مطبوخه أَفَلَا
یشکرون همزه استفهام است واستفهام برای انکار است وبروجه توبیخ است ای لاینبغی لهم ان لایذکروا النعمة و
لایشکروه وجمله تذییلات معنی اینست ایا یاد نمی کنند نعمتها و بجای نمی آرند شکر را سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ
كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ای اسبح الذی خلق الازواج کلها تسبیحا جمله معترضه است
برای تنبیه ومما لا یعلمون ای ماخلق الله فی البحر والبر یطلع علیه الناس معنی اینست بپاکی یاد میکنم یاد کردنی خدا
را آفریدست همه اصناف از آنچه می رویاند او از زمین از گیاهها واز نفسهای شما یعنی از اولاد نر وماده واز آنچه
نمی دانند ایشان وآنچه آفریدست در دریا وبیابان قدرت او را غایت ونهایت نیست خلقت وفطرت او از انحفا
اجل واعلی است وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ اللیل مبتدا است ایة لهم خبر مبتدا است این جمله
عطف است بر جمله وآیة لهم الارض المیتة نسلخ منه النهار صفت است مر اللیل را بر طریق امر علی اللئیم یسبنی یا بیان جهة ایة
بودن دلیل وتعلیل اوست ومن در منه ابتدائیة النهار مفعول است مر نسلخ وآن بر هردو وجه نهار را تشبیه بجلد
کند واز قبیل سلخت الشاة من الجلد بنداراند اذا مفاجاتست مضاف سوی جمله اسمیه است عامل در و معنی مفاجات
فاعاطفة است ای نسلخ فیتبع للمفاجات وقت کونهم مظلمین معنی اینست وایتی است عظیمه وعلامتی است فخیمه مر
ایشان را بقدرت ما شب تاریک که سلخ میکنم از وی نهار را همچو پوست پس ناگاه ایشان در تاریکی شب در ایند و
از روز بر مشاهده ومعاینه این آیت مواظبت وملازمت مینمایند واین وجه اولی است در وی انحلالی نیست وجه دیگر
آنست که روز را بمنزله گوسپند ولیل را بمنزله پوست نهار دارند وکلام از قبیل قبیل نسلخ من الجلد الشاة بندارند
برین وجه اشکال آید وترتب فاذا هم مظلمون مشکل نماید زیرا که از دور کردن ظلمت در ظلام دخول نبود ومفاجات
اظلام بروی مرتب نشود واگر گویند اظلام بلیل دیگر حاصل آید بود وصل که بمعنی ذاتست مستقیم نیاید زیرا که لیل
دیگر منفصل است مگر آنکه گویند فصل را بر وبروشنائی روز بر نسبت استحقاق امتدادی که دارد قلیل بندارند
واز جوانب الحاق قلیل بمعدوم تا لیلی موصول دارند وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ
والشمس عطف است بر اللیل تجری صفت شمس است یا مبتدا است تجری خبر مبتدا است جمله معترضه است برای ذکر سبب
تاریکی شب که غروب اوست بمستقر لها یا عاطفه مصدر میمی ای تجری الاستقرار لها یا ظرفست ای لمواضع استقرار لها
من نقطة الاعتدال او فی وسط النهار قبیل الزوال او فی منتهی النهار عند الغروب او منتهی الدنیا عند الساعة
جمله ذلک تقدیر العزیز العلیم تذییلات ذلک اشارتست بر جری آفتاب معنی اینست ونشانی از نشانیها
قیام قدرتست مر خدا را جریان آفتاب که می رود وروان می شود برای قرار گرفتن یا در جای قرار گرفتن در نقطه
اعتدال یا در وسط النهار قبل الزوال یا در وقت غروب در هنگام رسیدن روز بمنتها وبلوغ او در زمین بغایت
اقصی وجری آفتاب واستقرار وتقدیر کردگار قوی وغالب است هرچه خدا خواهد بکند علیم است بهمه
چیز هیچ چیز از و مخفی نماند وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ والقمر برفع ونصب او
خوانند نصب باضمار عامل بر شریطه تفسیر ای قدرنا القمر قدرناه مذکور تفسیر بود رفع عطف بر اللیل وقدرناه
صفت او بود یا بر ابتدا وقدرناه خبر باشد منازل تمیز است بر طریق وفجرنا الارض عیونا ای قدرناه منازلة حتی
برای غایت است معها محذوف ای یسیر فی هذا المنازل وینتقل عنها مسیر فی یوم او یومین حتی علم ویکون
کالعرجون القدیم فی الرقة والاعوجاج والاصفرار فان العرجون اذا قدم ببس واسعوس واصفر کذلک القمر
بعد المحاق معنی اینست وتقدیر کردیم ومعین کرده ایم منازل قمر را بیست وهشت منزل در هر منزلی یک
شب ماند تا بیست وهشتم باخر رساند هیچ شب سیر او از یک منزل نیفزاید وکم نیاید وبعده یک شب یا دو شب
در محاق بود تا آنکه همچو شاخ خرما سخت باریک چون کمان شود لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ
سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ لا چون در معرفه در آید رفع اسم وتکرار لا بر طریق واجب آید چون لا زید فی

الدار ولا عمرو وجمله لا الشمس تا آخر مقررات مر جمله والقمر قدرناه منازل وچون منازل قمر مقرر بود و سیر
قمر در ان معین باشد وآفتاب در هر برجی یک ماه بود تا انصرام ماه از آن برج برود قمر که برجهای دیگر باشد چگونه
رسد واو چه نوع قریب شود وچون منازل لیل متاخر از منازل ... نهاری باشند نتواند بود که شب بروز
سابق شود وکل بتقدیر کل واحد مرفوع بابتدا است وجمله یسبحون خبر مبتدا است وکل فی فلک از باب مقلوب کل
است از کاف فلک اغاز کنند تا کاف کل فی فلک شود بر طریق ورتک فکبر وبر نهج مر دبه یدوم نکلا هود وهود نکلا
مر دبه یدوم ویسبحون یتحرکون بلا تعب حرکت نرم بی تعب را با شناوکردن تشبیه کرد بجای یتحرکون یسبحون
بر وجه استعارت آورد وجمله فی فلک یسبحون عطف است بر جمله سابق یا حالست ای کلهم فی فلک یسبحون سوال
ضمیر واو یسبحون مختص بعقلاست استعمال او بکواکب بر چه وجه رواست جواب سیر مستدیر وحرکت مستقیم
ملائم عقلا بدین جهت صیغه عقلا همچو رایتهم لی ساجدین رواست معنی اینست نه آفتاب تواند که از برج
خویش بیرون آید وبماهتاب رسد ونه شب تواند که بر روز سابق آید وهمه کواکب وستاره نیز بنرمی و سهولت
سیر میکنند چنانچه که در فلک شناق چون آب بر طریق شنا کردن می جنبند وَآيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ
الْمَشْحُونِ وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَ
مَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ان با اسم وخبر خویش مبتدا است ایة لهم خبر مبتدا است جمله عطف است بر جمله وآیة لهم اللیل
ذریتهم ای اولادهم فی اصلاب اباءهم فی الفلک المشحون ای فی سفینة نوح علیه السلام سوال ضمیر ذریتهم عائد
بر قومی که پیغامبر ما ایشان را انذار کرده وهمچنین ضمیر آیة لهم وضمیر الم یروا کم اهلکنا من قبلهم عائدات بر قومی
که منذران پیغامبرند در کشتی نوح چنانچه در صلب پدران ایشان فرزندان ایشان بود ایشان نیز بودند نکته
چیست که انا حملنا ذریتهم گفت ذکر فرزندان این ایشان کرد وحملناهم نگفت وذکر ایشان نیاورد جواب
اگر حملناهم گفتی کلام هم ایشان را متناول گشتی وذکر ذریة فرزندان ایشان را که تا قیامت خواهند بود متناول
گشته کلام بر زیادت امتنان بوسته جواب دیگر آنکه بودن فرزندان ایشان در کشتی نوح در صلب پدران
ایشان مستلزم بودن ایشان در ان پس در ذکر فرزندان ذکر ایشان بر طریق کنایت است اگر حملناهم گفتی ذکر ایشان
صریح بودی وباتفاق بلغا کنایت ابلغ از صریح است وتلویح اولی از تصریح وبعضی گویند از ذریتهم اباءهم مراد
که لفظ ذریت از اضدادات نیست که ابای ایشان در کشتی مذکور بودند همه آدمیان از نسل ایشان روی نمود چون
ابای ایشان در کشتی باشند در اصلاب ابای ایشان نیز باشند برین طریق نیز ذکر ایشان بر طریق کنایت بود وکنایت
ابلغ از تصریح باشد وبر قول بعضی از فلک مذکور جنس کشتی مراد بود از ذریت پسران یا پدران را که برای تجارت
ومصالح در کشتی سوار میکنند مراد باشند این نیز از آیات قدرت واز عجائب فطرت آیتی مستمره وعلامتی
دائمه ومستقره است وبعضی ذریاتهم بصیغه جمع خوانند وصیغه جمع از صیغه مفرد ابلغ دانند وخلقنا
عطفست بر حملنا من مثله بر طریق مثلک لا یبخل کنایت از من ذلک بود یعنی مثل کشتی از آخر بیش شتر که اشتر که
کشتی بر نیز گفته دارند ولفظ مثل برای تشبیه بندارند وشتر شتران عجائب قدرت وبدائع فطرت است
چنانکه جای دیگر گفته افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت عجب حیوانی که آب چند روز یکبار خورد بار بسیار در
منزل برد موش رسن او را بگیرد کشتی او را ببذیرد خارها ودرخت خاردار وخسته خرما خورد و شیر دهد
وبار کند وحرکت بدائع قدرت در وی پیداست عجائب فطرت در وی هویداست ما یرکبون مفعول خلقنا
وجمله شرطیه یعنی ان نشأ نغرقهم عطف است بر انا حملنا یا معترضه است برای اظهار معنی دیگر فادر فلا صریخ
بمعنی مصدر است ای الاعاب لهم یا بمعنی صفة ای لا حیث لهم ولا هم ینقذون عطف است بر ولا صریخ لهم الا رحمة
مستثنای مفرغ است ومتاعا الی حین مفعول له است ومتاعا بمعنی تسلیم ای ولا هم ینقذون لیس الا رحمة منا
وتمتع الی حین معنی اینست آیتی است عظیمه بر قدرت ما وعلامتی است فخیمه در فطرت ما ایشان را بدرستی که حملا

الموارد [illegible]

کردیم و راکب گردانیدیم فرزندان منذران را در اصلاب پدران ایشان یا پدران را بر کشتی پر کرده شده
یعنی کشتی نوح علیه السلام در روز طوفان آفریدیم کشتی تا جری چون کشتی که آنرا کشتی خشک گویند انچه بر و سواری
شوند و بار کرده در اماکن بعیده میروند و اگر بخواهیم غرق کنیم و همچو قوم نوح ناپید اگردانیم پس ایشان را فریاد
رسی نبود و فریاد رس سودمند نباشد و ایشان رها کنانیده نشوند مگر از جهت رحمت و ارادت انعام مر ازما و
از جهة برخورداری دادن تا هنگام موت ومتاعاً وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ وَمَا
تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ما بین ایدیکم مفعول اتقوا و جمله اتقوا مقول
بنا و بلا مفرد مفعول ما لم یسم فاعله واقع شده و جزای شرط محذوفست ای واذا قیل لهم هذا اتقوا اعرضوا عنه
بدلیل جمله معطوف یعنی وما تاتیهم من آیة من آیات ربهم الا کانوا عنها معرضین و جمله شرطیه یعنی واذا
قیل لهم با جزای شرط عطفست بر جمله ما تاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن که هر دو جمله بیان کفر کردن
که منذرانند وارد شده جمله اولی در ذکر استهزای ایشان برسول و این جمله در بیان اعراض ایشان از امر خدا و
و آیات قرآن آمده من در آیة زائده است در فاعل ما یاتیهم و در من آیات ربهم برای تبعیض است الا کانوا عنها
معرضین مستثنای مفرغ است چنانکه در ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن گذشته و بیان آن بالا رفته
معنی اینست چون گفته شود مر ایشانرا بتهدید از انچه پیش شماست از سیئات آینده و عقوبتهای در
غایبه گذشته را بصیغه پس ذکر کرد و آینده را داخل ما خلفهم آورد زیرا که جماعتی که با کسی در پیش
باکسی متوجه بیکجهت باشند سابقان در پیش او باشند متاخران از پی او آیند و نیاید بر کافران آیتی از آیات
پروردگار مگر از آن اعراض کننده باشند و از قبول و تصدیق از وی روی گردانند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا
رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ این آیه
شرطیه عطفست بر شرطیه سابق در قال الذین کفروا وضع مظهر موضع مضمر برای تصریح بکفر ایشان و افراد صفة
طباق بذکر کفر و ایمان و شرطیه یعنی لو یشاء الله اطعمه صله من است و من با صله مفعول مر انطعم را استفهام
برای انکار است و جمله انطعم تا آخر مقول قالست ان انتم الا فی ضلال مبین حکایت از مقول کافران در شان مومنان
که انفقوا مما رزقکم الله گویند و از ایشان انفاق در مصرف جویند بدین وجه جمله تذییل است زیرا که
جمله انطعم من لو یشاء الله اطعمه مسوق برای تخطئه و تضلیل کافران مر مومنان است و شک نیست که این
جمله یعنی ان انتم الا فی ضلال مبین مقرر و موکد است و تواند بود که قول خدای بود یا قول مومنان باشد و
بتقدیر یقول الله یا یقول المومنون بود این جمله بدین وجه مستانفه دارند در جواب ما ذا یقول الله پندارند
او ما ذا یقول المومنون لهم حین یقولون ذلک شمارند **معنی اینست** و چون گفته شود مر ایشانرا از انچه
خدای شما را روزی کرده است انفاق کنید و بندگان خدای را طعام دهید و بگویند کافران مومنانرا اطعام کنیم کسی را
اگر خدای خواستی او را طعام دادی و در روزی بر وی گشادی خدا در روزی بر و نگشاد ما او را چگونه طعام توانیم داد
نه اید شما در طلب انفاق و عطا مگر در ضلال ظاهر و گمراهی هویدا و باهر معنی چنین آید خدای ایشانرا گوید یا
مومنان گویند نه اید شما درین گفتار مگر در گمراهی پیدا خطا میگوئید و در ره ضلال می پوئید امر خدای رد میکنید
حکمت در دادن و نا دادن نمیدانید این محض تباهی است و صرف تباهی و گمراهیست وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ این جمله عطفست بر شرطیه سابق در مذمت کافرانست و بیان کفرهای ایشانست
متی هذا الوعد مقولست و استفهام برای استبطاست ان کنتم صادقین شرطی مستغنی از جزاست زیرا که بجمله
متی هذا الوعد که بمعنی عینوا وقت هذا الوعد است از جزای این شرط اکتفاست **معنی اینست** و میگویند
در شان قیامت که این وعده کی خواهد بود و وقوع آن کی روی خواهد نمود وقت وقوع آنرا تعیین کنید اگر در
وعده صادقانید مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ

يَرْجِعُونَ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ ای ما ینظرون و جمله حالست از فاعل یقولون
الا صیحة واحدة مستثنای مفرغ است مفعولست مر ینظرون را جمله تاخذهم صفتست مر صیحة واحدة را و
یخصمون از باب افتعال با دغام صاد و فتح خا و کسر او بر وجه اظهار فتح و اخفای آن و کسر خا اند فلا یستطیعون
عطفست بر تاخذهم و رابطه موصوف محذوفست ای تاخذهم صیحة فا سببیه است الی اهلهم متعلق است به
یرجعون از جهة رعایت فاصله مقدم شده این جمله عطفست بر لا یستطیعون و نفخ فی الصور یعنی ینفخ
عطفست بر مضمون فلا یستطیعون توصیة و لا الی اهلهم یرجعون که متضمن است مر معنی یموتون من ساعتهم
ای یموتون من ساعتهم و اذا ی مفاجات مفعول مفاجاتست ای نفخ فی الصور وقت المفاجات وقت سلامتهم
ایشان متی هذا الوعد میگویند درین که منتظر نه اند مگر یک بانگ نفخه را که بگیرد ایشانرا درین حال
که ایشان بیکدیگر خصومت کنند در معاملات و منازعات میکشایند در مناجات از امر قیامت جاهل اند و از
ساعت غافل اند پس نتوانند که وصیتی کنند و نه سوی اهل خویش باز گردند هما جا که آواز نفخه اولی بشنوند بیجان شوند
و نفخ کرده شود صور در مرة ثانیه پس ناگاه ایشان از گورهای خویش سوی حسابگاه پروردگار می دوند و برای
بند و جزا و سزای ثواب و عقاب میروند قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ
الْمُرْسَلُونَ قالوا یعنی یقولون است بر طریق ینفخ فی الصور مستانفه است در جواب ما ذا یقولون حین ینسلون
من القبور هذا مرفوع المحل بر ابتداست موصول با صله یعنی ما وعد الرحمن و صدق المرسلون خبر مبتداست
و رابطه محذوفست ای هذا ما وعده الرحمن و صدق فی الاخبار عنه المرسلون و جمله استفهامیه یعنی من
بعثنا تا آخر آیت مقول قالواست و جمله هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون جواب سوال مذکورست و وقف
در مرقدنا لازم بود تا هذا بصفت مرقدنا التباس نشود **معنی اینست** بگویند کافران در هنگام مبعوث
شدن ایشان که بعث کرد ما را خوابگاه اینست که وعده کرده بود بدان رحمن و راست گفته بودند در اخبار
و از آن مرسلان إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ان نافیه ضمیر کانت عائد بر
نفخه است الا صیحة واحدة مستثنا است مفرغ است خبرست مر کانت را جمله اسمیه عامل در و معنی مفاجا
چنانچه گذشته و ذکر آن بالا رفته و جمله فاذا هم جمیع لدینا محضرون عطفست بر ان کانت الا صیحة واحدة
توقیت للمفاجاة وقت کونهم مجموعین محضرین **معنی اینست** نباشد آن نفخه مگر صیحه واحده پس ناگاه ایشان
همه گرد شوند و نزدیک حسابگاه ما باحضار بوندند فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ الیوم
ظرفست مر مضمون لا تظلم نفس شیئا و لا تجزون عطفست بر لا تظلم الا ما کنتم تعملون بتقدیر الا جزاء ما کنتم تعملون
استثنای مفرغ است **معنی اینست** پس درآن روز یعنی روزی که جمع کرده شوید و باحضار پیوندید هیچ نفس مظلوم
نشود و بر هیچ کسی جور و ستم نرود و جزای داده نشوید مگر جزای آنچه میکنید **سوال** در السنه علما مذکورست
و در کتب ایشان مسطور که اگر کسی صومی دارد و یا حجی گذارد یا نفقه میکند و ثواب آن مسلمانی را بخشد البته ثواب آن
میرسد و فضل آن می یابد حصر مذکور چگونه بجا آید و صحت آن چه نوع روی نماید **جواب** دعا برحمت کردن
و ثواب عملی دادن و مدد نمودن و لایق اعانت و امداد بودن بعمل او بود مبنی بر اسلام باشد و اسلام هر
یکی عمل او باشد و رسیدن ثواب عمل کسی دیگر را ثواب الکلی نبود یا گویند تعمیم اخروی دو نوع است یکی بر وجه
جزاست و آن مخصوص بقدر کسب و عملست و بر اندازه رنج و عناست و آن مسمی بعدلست دیگر بر وجه محض
عطاست از آثار فیض و کرم خداست و آن مسمی بفضلست یافتن ثواب عمل دیگر نیست چون رسیدن اعمال
فرزندان و بندگان و عمل مادر و پدر در حق مجانین و صبیان إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ
هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدَّعُونَ سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ
الرَّحِيمِ در آیت سابق الیوم لا تظلم نفس شیئا و لا تجزون الا ما کنتم تعملون جمع کرد و در آیتی و آیتی که بعد اوست تعمیم

تا وصیت

تت

بعد الجمع وتفسیر بعد الاجمال وتفریق میان نیک وبد آورد تاکید جمله از جهة ایراد وعده بر وجه وکادت بود و
یا باعتبار آنکه ولا تجزون الا ما کنتم تعملون ملوح بر مضمون جمله است تاکید باعتبار تقدیم ملوح باشد فی شغل خبر ان است
فاکهون خبر دیگرات هم مبتدا است فی ضلال خبرات علی الارائک متکئون خبر دیگرات لهم ظرف مستقر است فاکهة
تا علات جمله ظرفیة خبر دیگرات ولهم ما یدعون عطفات بر خبر وجمله هم واز واجهم خبر دیگرات سلام بدل است
از ما یدعون یا مبتدا ایات محذوف الخبر ای علیهم سلام وجمله خبر دیگرات قولا من رب الرحیم مصدر فعل محذوفت
ای یقال کائنا من رب الرحیم یا نصب علی المدح **معنی اینست** بدرستی که اصحاب جنة وارباب مکرمت که نعیم جنات یافتند
وبنیل رضوان شتافتند بنعیم سرمدی پیوستند صاحب ملک ابدی گشتند وسعادت نصیب ایشان گشت وارادت خیر در باب
ایشان با مضا پیوست در اشتغال نعمت باشند واستلذاذ لذات واستیفای مشتهیات مشغول شدند چون اکل گوارنده و
شرب خوش آینده وسماع اصوات دلگشا ونغمات مستطابه روح افزا ولباس حریر لا یبلی ولذت نعیم لا یفنی صحت بی سقم
وشباب بی هرم ومجاورت حور ومشاهده قصور وضرب اوتار واختصاص ابکار وتذاور اصحاب وترادف نعما وآلا
از هر باب ومطالعه نامها بعنوان من الملک الحی الذی لا یموت الی ملک الحی الذی لا یموت معنونه وبکرام مکرمات رحمانی مشحونه
وملاحظه طبقها اسمای غیبی ومشاهده انوار لاریبی وبعضی معنی فی شغل غیر موجبات النعم ومصفات النعم دارند وشغل
را بمعنی غفلت از انچه موجب کدورت ومنافی مسرت چون خطر عذاب اهل نار در خاطر وخواری وزاری بمعنی عنا
پندارند تا مستفیض نعیم شود ومستغص سرور مستقیم نبود اهل جنت مشغول ابدی نعیم فارغ از موجبات غم باشند در حالتی
نواکه جاتی تفکر کنند وبعد استشمام مشیات اصلی وبتتم فضلی مشغول شوند وذکر تفکر که در عبادت نعم بود مشتمل بذکر نعم
مذکور ومشتهیات مسطوره باشد ایشان وزنان ایشان در سایهها بآراحت تکیه کننده بر تختها باشند مر ایشان را فاکهه
کثیره وعظیمه که در ان تفکر وتنعم کنند ومر ایشان بود انچه خواهند وانچه یکدیگر ازان دعا کنند مر ایشان را سلام گفته
شود سلام گفتنی عظیم از پروردگار رحیم واین سلام کامتی بواسطه ملک آید وگاه بی واسطه روی نماید وامتازوا
الیوم ایها المجرمون عطفات بر مضمون جمله سابقه بتضمین معنی طلب ای ان اصحاب الجنة شانهم کذا وکذا فلیمتاز
الیوم یا بتضمین خبره طلب معنی خبر را بتقدیر ویقال یا اصحاب النار وامتازوا الیوم ایها المجرمون بروجه اول معنی
اینست که جدا شوند اهل بهشت از شما وجدا شوید ای مجرمان واین تمیز کردن وجدای افکندن بر طریق نداء بری فی الجنة
وفریق فی السعیر تفریق بست بعد جمع میان مجرمان ومحسنان الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو
مبین وان اعبدونی هذا صراط مستقیم استفهام برای انکار بود وانکار نفی اثبات کلام بمعنی عهدت الیکم دارند وجمله
را تعلیل نهی وتفریق مذکور پندارند ان مفسره است وجمله تفسیر عهد سزاوار بود بدین جمله که اورا موکد
کردانید ان در ان اعبدونی نیز مفسره است واین امر معطوف بر نهی سابقات وچون از نهی وامر مذکور مفهوم شد
بود که ترک طاعت شیطان والزام عبادت رحمن دین قویم وصراط مستقیم این مفهوم را تاکید کرد جمله هذا صراط
مستقیم که مشتمل برین معنی بود بروجه تذییل آورد وجمله یا بنی آدم معترضه است برای تنبیه وتلمیح بذکر آدم سوی
عداوت قدیم که میان آدم وشیطان وتلویح بلفظ بنی آدم بسوی این ایشان را آفرید وفرزندان آدم صفتی حاصل نکرده اند
وسزاوار خطاب بصفتی ورای این نشده اند **معنی اینست** آیا عهد نکرده ایم با شما ای پسران آدم که مپرستید
شیطان یعنی طاعت او مکنید وبوسوسه او بتان را مپرستید زیراکه او را با شما دشمنی پیدا است وعداوت او با شما ظاهر و
هویدا است طاعت دشمن مکنید وبموافقت دشمن خود را در معرض میفکنید مرا یکی بگویید ویکی دانید مرا بپرستید وامر
ونهی مرا طاعت کنید این دین قویم است وراه مستقیم است از راه مستقیم تجاوز مکنید وخود را در ضلال وگمراهی مفکنید
ولقد اضل منکم جبلا کثیرا افلم تکونوا تعقلون هذه جهنم التی کنتم توعدون اصلوها الیوم بما کنتم تکفرون جبلا
بضمتین وتشدید لام وتخفیفها وبکسر جیم وتشدید لام خوانند ومعنی همه قرائت یکی دانند لام در جواب قسم
محذوفت ای اقسم اضل منکم خلقا کثیرا افلم تکونوا تعقلون عطفات بر ولقد اضل منکم جبلا کثیرا وهمزه در افلم

تکونوا

تکونوا برای انکار بروجه توبیخ است در تعقب وتذنیب است وجمله ولقد اضل منکم جبلا کثیرا معترضه است
برای توبیخ کافران وجمله هذه جهنم التی کنتم توعدون محمولست بر تقدیر یقال زیراکه اشارت مذکور موجود
نیست وابن جمله بیان جزا است وجمله اصلوها الیوم بما کنتم تکفرون متانفه در جواب ما یصنع مادر ما کنتم تکفرون
مصدریه است ای اصلوها الیوم بسبب کونکم کافرین **معنی اینست** وبسوگند یاد میکنم هر آینه گمره کرده است واز
راه برده است شیطان خلق کثیر از شما ای مردمان آیا پس نبوده اید شما دریابنده آن اضلال او در یافتند وبطاعت
ووسوسه او پرداختند بسوی دوزخ اشارت کرده شود هذه جهنم التی کنتم توعدون گفته آید یعنی این آن
دوزخ است که شما ترسانیده میشدید وبوعید موعود میکشتید تکذیب کردید ومنکر شدید در وی در آیید
بسبب آنکه کفر میورزیدید واخبار پیغامبر را منکران شدید الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد
ارجلهم بما کانوا یکسبون چون ایشان را اصلوها الیوم بما کنتم تکفرون گویند واز ایشان در آمدن در آتش جوید
ایشان دل بر مکابره دارند واز کفر وکافری انکار آرند در راه باطل روند وسوگند دروغ خورند قوت نطق از
ایشان ببرد وگوی دهنهای ایشان از دروغ گوی مهر شود این آیت ذکر این شانت واین حال را بیانت علی
افواههم متعلق است بنختم ما در بما کانوا یکسبون بر طریق بما کنتم تکفرون وجمله متانفه است در جواب ما
یفعل بهم حین ینکرون کفرهم **معنی اینست** در آن روز ایشان را اصلوها الیوم بما کنتم تکفرون گویند وایشان
خلاص از عذاب بانکار کفر جویند بدانید که عنا ووجران همکار اند نیست گواهی ندارند گواهی که خواهد وبرده
این ستر که خواهد گشاد در آن روز دهنهای ایشان مهر کنیم ودر زبان ایشان آفت گنگی افکنیم ودست وپا را گویا
گردانیم وجوارح بی زبان را بگویای رسانیم ودستها با من سخن گویند وپاها گواهی دهند بدیهای که ایشان کسب
میکردند وگناهانی که میآوردند دستهای ایشان گویند که ایشان چنین کار ناکردنی کردند وچنین چیزهای
ناگرفتنی گرفتند وپاهای ایشان گواهی دهند که ایشان در چنین کار قدم زده اند ودر چنین راه نارفتنی رفته اند
سوال وجه تقدیم دست بر پا چیست ودر نسبت دست ذکر کلام وتخصیص پا بشهادت بر کدام نکته مبنی است
جواب دست بر نسبت پا از اعضای علوی است وکارهای بسیار را محتوی است چه عمل او در حالت قیام و
قعود واضطجاع تواند بود واکثر عمل پا جز در حالت قیام روی نتواند نمود چون دست از اعضای
علوی است وکارهای بسیار از وست بتقدیم سزاوار است وچون او در کلام مقدم بود وپا در سخن موخر باشد
کلام دست از جهة تقدم مشابه دعوی ومشابه پا از جهة تاخر مشابه شهادت باشد بدین اعتبار ذکر کلام در
دست وذکر شهادت در پا مناسب بود ولو نشاء لطمسنا علی اعینهم فاستبقوا الصراط فانی یبصرون ولو نشاء
لمسخناهم علی مکانتهم فما استطاعوا مضیا ولا یرجعون مکانتهم بصیغه مفرد وجمع خوانند ومعنی بر حسب آن
دانند فاستبقوا الصراط عطفات بر لطمسنا استفهام در فانی یبصرون برای انکارات وجمله معطوف بر جزاو
جزای مذکور مبنی بر معنی فا آمده کلام بتقدیر ولو نشاء التعقیب استباقهم الصراط لطمسنا علی اعینهم فلا یبصرون
شد وجمله شرطیه با معطوف خویش معترضه برای بیان قدرت در دنیا بعد بیان قدرت در اخری است و
نشاء بمعنی ماضی است ایراد مضارع از جهة استحضار صورت بدیعه تعلق بر طمسنا واستیناف وصیح وعدم اقتدار
بر مضی ورجوع بمنتاست **معنی اینست** واگر ما بقدرت کامله وقوت شامله میخواستیم هر آینه طمس ومحو در
چشمهای ایشان می افکندیم شکاف چشمهای بردیم وهر دو یکبند راند گوشت میکردیم پس از ان ایشان در راه
سابق شده می جستند وبرای پیشی جستن میرفتند دیدن راه عجب بودی لکن خدای نخواست چشم ایشان باقی داشت
استیناف ایشان متعقب طمس نگشت وبدین نه پیوست واگر خواستیم ایشان را بکفر ایشان مسخ میکردیم صورت ایشان
را از صورت آدمی میگردانیم نه گذشتن می توانستند ونه بازگشتن را قادر میگشتند لیکن مسخ کردن ایشان
نخواستیم مسخ نکردیم بر صورت که داشتند داشتیم ومن نعمره ننکسه فی الخلق افلا تعقلون ننکسه فعل

داد

کاق

مضارع معروف از باب نصر ینصر واز باب باب تفعیل خوانند ومعنی بر حسب آن دانند این شرطیه نیز معترضه است
برای بیان تحول حالات ونقصان پذیرفتن قوای بشری بعد کمال افلا تعقلون عطف است بر مضمون جمله شرطیه
سابقه واستفهام برای انکار بر وجه توبیخ است راجع بسوی معنی ای یدده القدرة علی النعم والتنکیس فلا یعزلون ففا
ای لا ینبغی ان لا یعقلون بعد مشاهده القدرة معنی اینست وهر کرا که عمر کردانیم و بر پیری درنگ دهیم برسانیم
خلقتی او را یعنی بیاریم ضعف وسستی بر قوای او بکماریم سقام بر صحت وضعف بر قوت غالب اید وغفلت بر هشیاری
ونادانی بر دانای راجح غاید بر حکم النهایة هو الرجوع الی البدایة طبیعت کودکی بکیرد محفوظات او نسیان پذیرد
این حال در پیران مشاهده میکنند وتغیر احوالی بینند ایا پس قدرت خدای درنمی یابید وبمعرفت کمال او غنی شما
وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنبَغِي لَهُ این جمله عطف است بر جمله انک لمن المرسلین که قسم بود اعتراض معترضانی
که میان است میان معطوف ومعطوف علیه سائغ بود ودرین التفات از غیبت وخطاب چه در انک لمن المرسلین
پیغامبر صلی الله علیه وسلم بر وجه خطاب مذکور شده ودرین جمله بر وجه غیبت آمده تا ظاهر شود که پیغامبر
در حضور وغیبت ممدوح است چه ممدوح در غیبت ابلغ از حضور بود روایت کرده‌اند کافران پیغامبر صلی الله علیه
وسلم را شاعر کفتند وترکیب قرانی را از پیغامبر مبنی بر شاعری دانستند این ایت در رد ایشان نازل کشت واین
واین نظم بر دو دو بیوست وجمله وما ینبغی له عطف است بر علمناه الشعر معنی اینست وتعلیم نکرده‌ایم ما محمد را
شعر واین کار نیاموزانیدیم وشاعری نصیب نکردانیده‌ایم ونباید ونسزد او را این کار که فائده آن اندکست ومشقت
آن بسیار است بیت هر کجا در جهان فکندزده ایست اکار او شاعری است یا اکسیر اِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ
ان نافیه هو مرفوع المحل بر ابتداست الا ذکر وقران مبین مستثنی مفرغ است خبر مبتداست جمله مقررست
بر جمله وما علمناه الشعر چنانچه بعد ذکر انک لمن المرسلین ذکر تنزیل العزیز الرحیم ذکر انذار بر و بود بعد معطوف
یعنی وما علمناه الشعر ذکر قران وذکر انذار بد و روی بود واین قصر قلبست برای رد اعتقاد کافران
پیغامبر صلی الله علیه وسلم را شاعر میکفتند وقران را کلامی مخترع همچو شعر میدانستند در راه نفی قرانیت می‌کنند
کتاب منزل را کلامی بقوت شاعری ساخته وهمچو شعر پرداخته اعتقاد میکردند این کلام را بر وجه قصر قلب
بر ذکر قران کرد ونفی استثنا که از طرق قلب است آورد معنی اینست نیست کتابی که بر تو منزلست مکر پند وقران
ظاهر کننده حق وصریح یا درد لها افکننده لِّيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ لینذر متعلق است
بر مضمون جمله ای انزلنا القران لینذر ضمیر عائد بر قرانست واسناد انذار سوی قران مجازیست از باب
اسناد سوی یا عائد سوی رسولست وبرین وجه اسناد حقیقی است وهمچنین بر قرات لتنذر بر صیغه خطاب
موصول با صله یعنی من کان حیا مفعول لینذرست ویحق عطف است بر لینذر معنی اینست وفرستادیم قران
را تا بترساند یعنی سبب شود برای ترسانیدن مردمان یا کوییم تا بترساند پیغامبر بقران ویا کوییم تا بترسانی تو
ای محمد کسی را که زنده باشد یعنی بترسانی کسی را در خور اهتدا دانی وثابت شود قولی که متضمن وعید عذابست
بر کافران که بی نصیب اند از امان ایمان أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُم مِّمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ همزه
استفهام است برای انکار واو عطف است معطوف علیه محذوفست الم ینظروا ولم یروا ان با اسم وخبر بجای دو مفعول
لم یروا است انعاما مفعول خلقنا جار ومجرور یعنی مما عملت ایدینا حالست از انعاما از جهة تنکیر ذو الحال مقدم
شده وعملت ایدینا متشابهاتست سلف تاویل نکند بحقیقت مراد الله اعتقاد کنند وخلف تاویل مشغول یعنی قدرة
بکویند ایدی بر وجه تمثیل عبارت از خلق دارند واکر ما عملت ایدینا بر صیغه عموم متناول همه مخلوقاتست
وذکر من برای بودن انعام بعضی پندارند تکرار نبود ومعنی زائد باشد تا در فهم لها مالکون سببست معنی اینست
ایا نظر نکردند وندیدند بدرستی بهائم وچهارپایان واز شتران وکوسپندان وکاوان درین حال که بعضی از
مخلوقات ماند برای ایشان آفریدیم واز جهة منفعت ایشان پیدا آوردیم پس ایشان آنرا مالک همچو مالک در تصرف خویش

آورده‌اند وذللناها

آوردند وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ وذللناها
عطف است بر خلقنا فا در فمنها رکوبهم سببیه است ومن برای تبعیض است رکوب بمعنی مرکوبست این جمله عطف است
یا حالست افلا یشکرون عطف است بر جمله سابق یعنی ذللناها فمنها رکوبهم ومنها یاکلون وهمزه برای انکار معنی فا بمعنی
تعقیب وترتیب معنی اینست ومسخر کردیم ومنقاد کردانیدیم مردمان را چهارپایان چون شتران وکاوان وکوسپندان
پس بعضی از ایشان مرکوب اند که بران سواری میکنند وبعضی از ایشان را میخورند ومر مردمان راست از چهارپایان مذکور
منفعتها در کوشت وروغن منفعت خوردن ودر پشم وصوف منفعت پوشیدن ودر شیر ودوغ منفعت آشامیدن منافع
مذکور می‌کیرند پس از شکر بجای نمی‌آرند اینچنین نشاید بر سبیل توالی نعمت ترتب انتفاع شکر نباید وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ
اللَّهِ آلِهَةً لَّعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُندٌ مُّحْضَرُونَ واتخذوا عطف است بر مضمون کلام
سابق یعنی انعما که مضمون خلقنا لهم انعاما است یا متعلق اوست ودروی التفاتست از تکلم سوی غیبت لعلهم
ینصرون بمعنی لکی ینصروا متعلق است باتخذوا ولا یستطیعون جمله مستانفه است در جواب هل یستطیعون نصرهم
جمله وهم لهم جند محضرون حالست از فاعل لا یستطیعون وتنکیر جند برای تکثیرست وضمیر در لهم عائد بر الهه
دارند یا معاد ضمیر بر عکس این پندارند معنی اینست ایشان را نعمت دادیم کفران ورزیدند واله غیر خدای
کرفتند وبالوهیت پرستیدند تا ایشان را در کارها یاری دهند وپیش خدای شفاعت کنند ایشان هیچ یاری کردن نتوانند
وبکار خود کرفتار مانند وحال اینست که کافران مر ایشان را لشکر بسیار حاضر کرده شده ایشان را پرستشها کرده وسر در
خدمت ایشان آورده با سوابق خدمت در کار ایشان یاری نتوانند کرد ودر شان ایشان مددی نتوانند آورد ویا
کویند حال اینست که معبود ایشان لشکرند یعنی در شمار بسیارند با ایشان حاضر شده‌اند ایشان با وجود کثرت قدرت
نصرت بود وتوانای یاری کردن نبود فَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ فا سببیه است چون
وعید کفار معلوم کشت وتیقن انتقام خدا عز وجل از ایشان بعلم پیوست کفتار ایشان که اشعار تکذیب میکنند
ودر سر دم از ایذای تو می‌زنند موجب اندوه نبود ومستوجب حزن نباشد جمله انا نعلم ما یسرون وما یعلنون
تعلیل وبر نهی مذکور دلیلست چه کنایت از جزاست ودلیل بر وقوع انتقام خداست پس سزاوارست که پیغامبر را
تسلیه شود ومانع محزون کشتن بود وچون نهی از محزون کشتن بکفتار کافران ملوح است سوی وعید انتقام
بتقدیم ملوح جمله را موکد کرد ادات تاکید آورد وقرا بر قولهم وقف کنند میان او ومیان انا نعلم ما یسرون و
ما یعلنون در قرات جدای افکنند تا وهم تعلق انا نعلم بقولهم نبود وتوهم بدلیت یا مفعولیت نباشد چه بر تقدیر
تعلق مذکور فساد معنی آید از آنکه محزون شدن بذکر صفت کامله خدای مبنی بر عداوت نماید ونسبت آن سوی
پیغامبر صلی الله علیه وسلم سائغ نبود ومرضی خرد نباشد صاحب کشاف از بعضی روایت کرده وفساد معنی را مبنی بر فتح
ان آورده بعد ان بدان نوشته ودر بیان رد دو وجه کفته یکی آنکه در ان حذف لام آمده ودر کلام سائغ شده
اینجا ان بتقدیر لان باشد یا انا نعلم بکسران که جمله معلله است موافق بود ودوم آنکه اکر انا نعلم را بتقدیر لانا
نعلم ندارند بدل قولهم پندارند فساد مذکور آید انحلال روی نماید لیکن انا نعلم بکسران نیز از جمله معلله نبود
ومقول قولهم باشد ودرین نیز فساد معنی بود وتصحیح ان مشکل شود وبرین تحقیق بر هر دو وجه میان کسران و
فتح ان فرق باشد وتخصیص فتح ان بمعنی بود فساد معنی مذکور وصحت ان مبنی بر تعلق بقولهم وعدم تعلق پندارند
مبنی بر فتح ان وکسران نپندارند بعد از ان بر تقدیر تسلیم بدلیت ومفعولیت مر جمله قولهم نفی فساد کرده وصورت
صحت آن در بیان آورده که محزون شدن از شنیدن صفت خدا که مبنی بر عداوت اثری از آثار شقاوت نهی
از وجائز بود ومنع از وممنوع نباشد چه پیغامبر علیه السلام نهی از پشتوانی کافران ونهی از دعوت الهه دیکر
بودن او از مشرکان آمده چنانچه در آیت لا تکونن ظهیرا للکافرین ولا تدع مع الله الها آخر ولا تکونن من المشرکین تحقق
شده ونهی مذکور انحلالی نبود وبر تقدیر تعلق انا نعلم در ضمن نهی انحلال نباشد مکر آنکه کویند انا نعلم ما یسرون وما

یعلمون بفتح همزه وکسر او بر تقدیر تعلق بقولهم بر وجه بدلیت یا مفعولیت موجب فساد معنی است و بر تقدیر تعلیل
بودن صحیح است و در وی هیچ غباری نیست لیکن ان مفتوحه در تعلق عاقبل اظهر است وان مکسوره برای ابتدا اکثر است
از جهة ظهور تعلق فساد و معنی در و ظاهر بود و اعتقاد بد و از روی ظاهر کفر باشد و تخصیص آن بفتح همزه و فساد
معنی از جهة آنست الجلاق ان بکسر همزه شان آن بخلاف این شانست اما اگر گویند بر تقدیر تسلیم تعلق انا نعلم ما یسرون
وما یعلنون بقولهم و لزوم فساد معنی و کفر بودن اعتقاد چون نفی کرده از شرک و پنت وانی کافران ممتنع بود
ونفی از ان ممنوع باشد رد قائلان مذکور که بخطیه قرات انا نعلم ما یسرون وما یعلنون بفتح همزه باعتبار تعلق بقولهم
کرده و اعتقاد آنرا در حیز کفر آورده اند شود بر ایشان صورت ایراد و اشکال بود مگر انکه گویند دعوت الهه وشرک
آوردن و ظهر کافران بود از افعال اختیاری است و نهی ان نهی از تحصیل آن باشد در حالتی انتفاء او بود و نفی از انفعال
غیر اختیاریه در حالت حصول او بود برای طلب ازالت باشد چنانچه در ایة فاوجس فی نفسه خیفة موسی قلنا لا تخف آمده
ودر قصه ابرهیم فاوجس منهم خیفة قالوا لا تخف تحقیق شده و در حالت عدم آن امر جائز دارند نهی سائغ نبیندارند
دشمن را بگویند دوستی بکن دوست نکو بند دشمنی مباش عمگین بگویند شادی بکن شاد را نگویند دلرا بانده محزون
حه نهی از دوستی که دوست راو نهی از دشمنی دشمن را بود اندوهگین را امر بشادی کنند شاد را شاد ان باش بی نهی
از حزن بگفتی انا نعلم ما یسرون وما یعلنون دلالت بر وقوع کند و در سمت ملابه ایت جریه افکند بی میان این نهی
ونهی در ولا تدع مع الله الها ولا تکونن ظهیرا للکافرین ولا تکونن من المشرکین فرق باشد قیاس نهی مذکور بر نهیات
مسطور درست بود **معنی اینست** پس اندوهگین مکند و غمگین مسازد ترا گفتار ناپسندیده کافران واقوال ناگزیره
ایشان که پنهان میدارند از مشورت قتل تو والحه انکار می آرند از تکذیب وانکار فضل تو ما آنرا میدانیم سزا کردن
میتوانیم اولم یر الانسان انا خلقناه من نطفة فاذا هو خصیم مبین وضرب لنا مثلا ونسی خلقه قال من یحیی
العظام وهی رمیم قل یحییها الذی انشاها اول مرة وهو بکل خلق علیم الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا
انتم منه توقدون همزه برای استفهام واو حرف عطف است معطوف علیه محذوفست ای الم ینظر ولم یر الانسان
ان باسم وجر یعنی انا خلقناه من نطفة بجای دو مفعولست مر لم یر را واستفهام برای انکارات وجمله استفهامیه
بدلست از اولم یروا انا خلقنا لهم مما عملت ایدینا تا آخر بیان فیض رحمت ونعمت و کفران ایشان باتخاذ الهة
واعتقاد شرکت بود واین شناعتی است بالاتر و اغلظ وابعد از کفران نعمت واسنادات در استحقاق عقوبت
ونقمت زیراکه این ذکر کفر وانکار خصومت باطل واحتجاج بی فائده ومجادله بی حاصله است وتنکیر نطفه برای
تحقیرست فاذا هو عاطفه از برای مناجات مضافست سوی جمله که بعد اوست معمول مناجاتست
فوقع المناجات وقت کونه خصاما ظاهرا وجمله فاذا هو خصیم مبین عطفست بر خلقنا وضرب لنا مثلا ونسی
خلقه معطوفست بر جمله فاذا هو خصیم مبین مثل عارت از حال عجیبه است وچون ضرب ونسیان خلقت او لاحاد
بود از برای اسماء حدوث بجمله فعلیه سائغ بود قال من یحیی العظام مبینست مر ضرب لنا مثلا یا بدل آمده از
جهة کمال اتصال مقصود شده من در یحیی العظام استفهامیه است مبتدا است جمله رمیم حال از عظام که
معمول یحیی است جمله یحیی العظام خبر مبتدا است وجمله مفعولست مر قال را واستفهام برای استبعاد عظیم بر قول
ابو حنیفه حیات ندارد تا انکه واعظم میته را پاک میخواند در وی از جهة عدم سبق حیات محمول موت قائل
نیشود ومیته نمیگویند بدین وجه حیات عظیم از نازکی ونضارت و قبول نشود بماله الحیات که می نماید و حلول
موت میگوید و عظم میته میدارد ونجس مینداردحیات از وبحقیقت بود قل جمله مستانفه است در جواب
ما اقول لهم حین قالوا ذلک موصول با صله یعنی الذی انشاها اول مرة فاعل یحیی است وجمله مفعول قلست بر خلق
جمله علیم حالست از فاعل انشاها اول مرة یا رفع بابتدا است یا بتقدیر اعنی منصوبست وجمله فاذا انتم منه
توقدون ودقات فاذا هو خصیم مبین **معنی اینست** ایا نبیند آدمی را بدرستی که ما آفریده ایم او را دران

هنگام

هنگام که خصومت کننده و خصمی پیدا شونده است پس ما مثلی بدین آورد آفریدن خویش را که او را از نطفه آفریده
فراموش بجسد را که بعد از موت قیامت را منکرشت و مناظره ومحاجه باطل بیوست گفت کیست که استخوانها را دران حال
که پوسیده وریزه وخاک گشته باشد زنده خواهد کرد و نضارت وطراوت رفته که پیدا خواهد آورد بگوی ای
محمد استخوانهای پوسیده وریزیده را زنده خواهد کرد نضارت وطراوت آورد آفریدگار پیدا کرده است او را
اول بار کی اول بار از عدم یا از خاک یا از نطفه آفریده باز گردانیده چرا نتواند وبعد مردن وریختن واستخوان ریزه
شده را باز گردانیده چه نکرداند وبهر مخلوقی داناست وبا آفریده ان تواناست کمیت وکیفیت اجزا متفرقه
وخاک گشته و در قعر تیز فرو رفته و در اخبار سبع درآمده وبریاح عاصفه در اطراف جهان متفرق شده وجمع
کرده وگرد آورده و منظم ساختن دولت بر جمله که بود برداختن بود همو ست انکه آفریده است برای شما در خت
سبز آتش را چون کشتی چون تر بر چوب سبز بسیار نصع خدای عز وجل وقدرت اوی روی نماید پس ناگاه شما در روی
می دمید شما ازوی آتش دیگری افروزید اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی وهو
الخلاق العلیم همزه برای استفهام است واو عاطفه است معطوف علیه محذوفست ای خلق السموات والارض مع عظم
شانهما وسعتهما وعظمهما الیس بقادر علی ان یخلق من الاناس مع صغر اجسامها وقصر حجمها ان یعیدوا الان للعاد
مثل مخلوق الاول واستفهام برای تقریرست یعنی جمله مخاطب بر اقرار بلی ایجاب نفی سابق است ومتضمن
اقرارات که مقصود بر طریق الله الواحد القهار بعد لمن الملک الیوم ای هو قادر علی ان یخلق مثلهم وهو خلاق
العلیم عطفست بر جمله که مضمون بلی ای قادر علی ان یخلق مثلهم بلی وهو الخلاق العلیم **معنی اینست** آیا نیست
که آفریده است خدای عز وجل با این عظمت وسعت آسمان وزمین را قادر بافریدن مثل ایشان با صغریت و
قصر بدن وبعد از موت واو خلاق است یعنی کثیر المخلوقات است بهمه چیز داناست هیچ چیز از قدرت او بیرون
نماند وهمه را جزا وسزا دادن تواند انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون امره مبتداست ان یقول خبر مبتدا
است که جز مقول یقولست فیکون بر قرات رفع بتقدیر نصب عطفست بر یقول فا عاطفه است و بر قرات رفع
بتقدیر فهو یکون بود بدین وجه فا سببیه باشد **سوال** اذا متعلق یقول نیست زیراکه ما بعد ان مصدریه در
ما قبل او عمل نکند ولفظ امر بمعنی شانست عاملست عامل نبود **جواب** تعلق بمعنی اضافتست که در امره
است ای امره المنسوب الیه فی هذا القول معنی اینست خدای شان در هنگام ارادت وچیزی را یعنی در هنگام تعلق
چیزی بارادت او مگر بگفتن کن وآن عبارتست از سرعت ایجاد یعنی نیست کار خدای چون چیزی متعلق بارادت
او شود مگر انکه بسرعت موجود کرداند پس او موجود شود فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه
ترجعون سبحان مصدرست مر فعل محذوف را وجمله سببیه جمله سابقه ای اذ قد عرفتم من انه خلق
الانسان من نطفة وقدر علی ان یحیی العظام وهی رمیم کما انشاها اول مرة وانه قادر علی ان یبدئ الخلق ثم یعیده و
انه خلاق علیم وان امره سرعت الایجاد فسبح سبحان الذی بیده ملکوت کل شیء وایت از خدای عز وجل تنزیه نا
خود واگر سبحوا تقدیر کنند امر تسبیح باشد وجمله والیه ترجعون عطفست بر جمله بیده ملکوت کل شیء که صله
الذی است ملکوت بزیادت واو وتا مبالغه ملکست رغبوت ورهبوت که مبالغه رغبت ورهبت **معنی اینست**
چون دانستید الحه دانستید وشناختید الحه شناختید ان آفریدن انسان از نطفه حقیر وزنده کردن عظام
رمیمه ودانا وتوانا بودن او بر همه کائنات وپیدا کردن او آتش را از چوب سبز وسائر عجائب قضا وقدرت
پس من بپاکی یاد میکنم یا گویند شما بپاکی یاد کنید در همه موجودات وذکر بازگشت سوی حضرت خداوند و
انتهای جزم همه بجزا وسزا کلامیست جامع محتوی بر عمومات مواقع مبنی از تمام کمالات حسن این مقطع بنهایت
پیوست ولطافت این آیت بنهایت وهو لایافت والله اعلم بمراده وکل تعقب الی ارشاده لا اله الا هو رب توکلی علیه
وهو حسبی **سورة الصافات** این سورت مکی است صد وهشتاد دو آیت است سیصد وشصت کلمه هزار و سیصد و

وشش حرفست وربط هردو سورت باهم آنست که ابتدای سورت یس در بیان رسالت مصطفی است وافتتاح سورت
صافات در بیان توحید خدای جل وعلا وبدانکه این سورت را بذکر توحید خدای عز وجل ورد اشراک مشرکان
افتتاح کرد بعده آیت رب السموات والارض وما بینهما ورب المشارق در ثنای باری آورد بذکر رب السموات
وبذکر انا زینا السماء التفات از غیبت سوی تکلم بحصول پیوست واز ذکر من کل جانب دحورا تخلص سوی شیاطین
حاصل گشت بعد از ذکر کمال قدرت وبدایع فطرت از خلقت آسمان وزمین سخنی در رد مشرکان مکه منکران بعث
واحیای مردگان ومکذبان پیغامبران آورد جمله فاستفتهم برای رد اعتقاد مشرکان که فرشتگان بنات الله می
گفتند آورد ودر آخر سورت جمله سبحان ربک رب العزة عما یصفون تا آخر متضمن تنزیه از نقایص بگمان مشرکان بظهور
پیوست ورد آن درین سورت مبین گشت وتحیه مرسلان وتحمید کرد کار ردیان بر وجه تنزیه مذکور گشت سورت
باختتام پیوست وشک نیست که جملهای که از یک بابت اگر مقاصد ایشان متغایر بود از جهة اتحاد باب میان ایشان
ارتباط واتصال باشد واگر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگری است معترضاتی که در میان انجملها
است اعتراض او میان کلامها متصلات وجمل دیگر از هر نوع در محلهای که واقع شود بمشیة الله وعونه بیان پیوندد

بسم الله الرحمن الرحیم والصافات صفا فالزاجرات زجرا فالتالیات ذکرا واو قسم است وزاجرات
وتالیات معطوفند بصافات صفا وزجرا مصدرند وصف لازم ومتعدی آمده القوم صفوا وصفت القوم مستعمل
شده وذکر مفعول به است وموصوف این صفات ملئکه وایراد صیغه جمع مونث باعتبار تاویل طریق وجماعات بود تا او
تانیث باشد وعطف بفا در صفات از جهة ترتب در وجود بود چون قول شاعر بیت یا لهف زیابة للحرث
الصابح فالغانم فالآئب وگاهی از جهت تفاوت در مراتب صفات چون حذ الافضل فالاکمل از جهة تفاوت در مراتب
موصوفات چون رحم الله المحلقین فالمقصرین بذکر ادنی بعد اعلی یا برعکس اینجا اگر موصوف یکی واحد بود چون جماعت
ملائکه از باب تفاوت در مراتب صفات باشد واگر موصوفات باشد تحقق دارند از باب تفاوت در موصوف
پندارند بر هر وجهی که بود بر نوعی که ثابت شود معنی اینست سوگند یاد میکنم بجماعتی فرشتگان یا بطرایق
جماعات ایشان صف زندگان اند یا قدمهای خویش را در عبادت خدای صف سازندگان اند صف زدنی وصفها ساختنی
پس زجر کنندگان اند در راندن سحاب زجر کردنی یعنی بانگ زنندگان اند بانگ زدنی پس خوانندگان اند قرآن را
یعنی کتب رحمن را و تواند بود که از صافات جماعت مومنان صف کننده در صلوات یا صف کنندگان عرفات مراد
بود واز زاجرات جماعت زجر کنندگان بر منکران واز تالیات جماعت قراءت قرآن کنندگان و پی روی کنندگان آن مراد
باشد جماعت فرشتگان بر معنی بالا گذشته و پی روی کنندگان آن مراد باشد وقسم بغیر خدا بندگان را روا نبود خدای
عز وجل هرچه کند حسن باشد وبعضی محمول بر حذف مضاف بتقدیر ورب الصافات دارند وقسم مذکور بغیر خدا
پندارند ان الهکم لواحد جواب قسم است تاکید جمله بان قسم ولام از جهة رد انکار مضمون کلام است که مشرکان
توحید خدای را منکر اند وبر انکار مصر اند معنی اینست بدرستیکه خدای شما یکی است جز او معبودی بحق نیست
رب السموات والارض وما بینهما ورب المشارق رب السموات بتقدیر هو رب السموات خبر مبتدا است یا مر آن
الهکم را خبر دیگر است موصول با صله معطوف بر مضاف الیه مجرور است ورب المشارق معطوف بر رب السموات است
معنی اینست پروردگار آسمانها و زمین وانچه کائن است میان آن واین و پروردگار مشارق یعنی مطالع آفتاب
وآن سیصد وشصت است ومغارب وآن نیز سیصد وشصت است با مشارق مقابل وموافق هر روز آفتاب از مشرقی
برآید ودر مغربی فرو رود وانجه جای دیگر رب المشرقین ورب المغربین آمده ودر هر دو صیغه تثنیه واقع شده
مراد از آن تابستانست ومشرق ومغرب زمستانست وجای دیگر که رب المشرق والمغرب واقع شد مشرق ومغرب بصیغه
مفرد آمده بمعنی غرب وشرق مستعمل شد انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب وحفظا من کل شیطان مارد رب
السموات والارض در ثنای خدای تخلص سوی صفت آسمان کرد جمله انا زینا السماء بزینة الکواکب متضمن صفت آسمان بود

التفات از غیبت سوی تکلم آورد وچون ذکر سموات ملوح سوی صفت او بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سایغ بود الدنیا
مونث ادنی است چنانچه علیا مونث اعلی است مشتق از دنو بمعنی قرب است السماء الدنیا یعنی السماء الادنی است بزینة
بتنوین واضافت وکواکب بنصب وجر خوانند وزینة را بمصدر بمعنی آراستن واسم بمعنی ما به الزینة ونصب او باعمال
مصدر امونن یا بتقدیر اعنی وجر کواکب یا بدل از زینة یا باضافت دانند واضافت مصدر سوی مفعول بود واضافت
عام سوی خاص باشد وحفظا عطف است بر مفعول له که مضمون کلام سابق است جمله انا زینا السماء الدنیا بزینة وحفظا
لها وتواند که مصدر بود در فعل محذوف را بتقدیر چنین بود انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب وحفظناها حفظا
من کل شیطان مارد معنی اینست بدرستیکه ما آسمان را که نزدیکتر بزمین وفروتر است از چرخ برین بزینة کواکب
آراستیم واز رسیدن هر متمرد سرکشی نزدیک آن باز داشتیم لا یسمعون الی الملأ الاعلی ویقذفون من کل جانب دحورا
ولهم عذاب واصب الا من خطف الخطفة فاتبعه شهاب ثاقب لا یسمعون بتشدید سین ومیم ویسمعون از باب
سمع یسمع خوانند ومعنی اسمع بطریق اظهر ابلغ دانند واینجمله مبنی است بر حفظ آسمان از شیطان والی الملأ الاعلی متعلق
بیسمعون است ویقذفون عطف است بر یسمعون دحورا بمعنی طرد مفعول له یا بمعنی مطرودین حالست یا مصدر است
از باب قعدت جلوسا ای یقذفون قذفا ویدحرون دحورا ولهم عذاب واصب عطف است یا حالست الا من خطف
الخطفة مستثنای منقطع دارند الخطفة مصدر است برای مرة فاتبعه عطف است بر خطف معنی اینست گوش نمی
دارند سوی ملا اعلی یعنی مجمع فرشتگان ومحافل ایشان وانداخته میشوند هر جای بنا بر آن که مطرد وزید یا دین
حال که رانده شده اند یا گویند رانده شدنی ودور رانده میشوند دور انداختنی ومر ایشان را عذاب دائم بود
وعقوبت جاوید باشد لیکن کسی که سخنی را بگیر ربودنی پی دنبال کند واو را ستاره تابان روشن ودر ایشان او را رجم
کند ودر طرد از اطراف جهان افکند فاستفتهم اهم اشد خلقا ام من خلقنا انا خلقناهم من طین لازب فا سببیه آنست
که چون ذکر آسمان کرد وصفت آن در بیان آورد مذکور شد که کافران را که منکران بعث اند برای الزام ایشان این سوال
بروجه اقرار کنانیدن فرستد استفهام برای انکار است ام متصله است برای طلب تعیین وجمله بتاویل مفرد در محل
مفعول استفهم واقع شده بمعنی قبلهم تعیین احدی الامرین ومراد از من خلقنا فرشتگان وآسمان وزمین وبیابان
ودیوان است واستعمال من که برای عقلا است بروجه تغلیب دانند یعنی در وقت اجتماع عقلا وغیر عقلا را بر غیر عقلا غالب
گردانید وجمله انا خلقناهم من طین لازب متضمن سوال مذکورات بر طریق عن النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون
بعدهم تبیانه وذکر اعتراف بضعف است هر که مخلوق از وبود همچو گل ضعیف باشد تاکید جمله از جهة آنست که
خلقت از گل کنایت از ضعیفی شان است مقابله با فرشتگان وآسمان ملوح سوی ضعف بود بتقدیم ملوح تاکید جمله
سایغ بود معنی اینست چون کافران که منکران بعث اند ذکر آسمان وصفت آن شنیدند پس از ایشان ای محمد
صلی الله علیه وسلم لایفنا مکی اهم اشد خلقا ام من خلقنا بگو واز ایشان جواب این سوال یعنی تعیین احد الامرین بجو
بدرستیکه ایشان ضعیفانند از گل چسپیده آفریده شد کانند خود را قوی نتوانند گفت وضعیفی که ظاهر است نتوانند
نهفت چون آسمان واهل آسمان را از فرشتگان وجز آن از خود قوی گویند ومخلوق ما دانند منکر شوند بل عجبت ویسخرون
یسخرون واذا ذکروا لا یذکرون واذا رأوا آیة یستسخرون وقالوا ان هذا الا سحر مبین عجبت بفتح تا وبضم او
خوانند تای خطاب مر پیغامبر را دانند بلا قول پیغامبر باشد وبغیر تقدیر قل قول خدای بود واز عجب استعظام که لایق
عجبیات مراد شود عجب بحقیقت ونصب بحق نکنند زیرا که عجب از حدوث احوال مرة بود پس است حالتی که نزدیک
استعظام چیزی حادث شود وخدای عز وجل از حدوث احوال مرة منزه بود پس عجبت بمعنی استعظمت نکد بیهم
پندارند بل برای ابتدائیه است اضرابیه نیست چون جمله سابقه منفوده است یا اضراب پیوسته وسکوت عنها
نکته لا جرم اضراب نبود کلام ابتدای باشد ای عجبت من قدرة الله علی تلک المخلوقات العظام وهم یسخرون منک
من قدرة الله تعجبا یا گویند عجبت من انکارهم البعث وهم یسخرون من امر البعث یا گویند عجبت من اعجاز القرآن

وکونه فی البلاغة عظیم الشأن وهم علیم الشأن یسخرون منه ویعرضون عنه وجمله و ذکروا ولا یذکرون عطف است
بر یسخرون واذا راوا ایة عطف است بر شرط سابقه وقالوا یعنی یقولون عطف است بر یستسخرون ان هذا الا سحر مبین
مقول قالوا **معنی اینست** بلکه توان قدرت ما بر مخلوقات وان انکار کافران بعد ما را عجب میکنی وایشان از تو
وان تعجب تو استهزا میکنند یا گویند من عظیم میدارم از ایشان که ترا تکذیب میکنند ایشان خود از تکذیب بیشتری
روند وکفار ترا در سخریه کنند وچون بند داده می شود پند نگیرند وچون نصیحت کرده شوند نصیحت نپذیرند و
چون از معجزه معجزات چون انشقاق قمر وانجذاب شجر ومثل آن که پیدا آید وان اثر آثار قدرت ما روی نماید در سخن
مبالغت کنند از مردمان سخن سخن کرده براه نمی‌روند وبگویند نیست معجزه که نمودار شده مگر سحری که پیدا آمده ائذا
مِتنا وکنا ترابا وعظاما ءانّا لمبعوثون او آباؤنا الاولون قل نعم وانتم داخرون که انجمله محلول محمول بر حذف قالوا
است ای قالوا فی انکار البعث ائذا کنا الی آخره انجمله بیان انکار بعث است که مضمون جمله فاستفتهم عائد کافران منکر
بعث است والزام مذکور وتبکیت مسطور در شأن ایشان روی نموده اذا ظرف مر بعث مذکور محذوف را ای انبعث ائذا کنا
ترابا وعظاما واستفهام برای انکار است واستعمال ان ولام در اِنّا لمبعوثون از جهة آنست که مسلمانان بر کافران از
جهة انکه بعث وقیامت را منکر اند وبر انکار مصر اند انکم لمبعوثون با تاکید میکنند بکلام موکد رد انکار ایشان
میجستند ایشان همه انکار در آورند کلام موکد را انکار کردند وآباؤنا عطف است بر ضمیر مبعوثون وترک تاکید از جهة
فصل بهمزه است وانکار راجع سوی معنی عطف است وجمع بفصل بعثنا وآبانا عطف است بر محل اسم ان بعد مضی خبر چنانچه
بر قرات او بسکون واو زیراکه بدین قرات عطف بر ضمیر مبعوثون بغیر تاکید بضمیر متصل نتواند بود وبغیر ایراد لفظی
واصل صحت آن روی نتواند نمود وانجمله بعد ائذا کنا ترابا وعظاما محمولست مر ئذن زیراکه این انکار ابلغ است
از انکار او که چون موت ایشان اقدم باشد انکار بعث ایشان اشد واتم بود قل جمله مستانفه است در جواب ما اقول
لهم حین قالوا کل نعم بتقدیر نعم مبعوثون مقول قل است وبعضی نعم بکسر عین خوانند واین هر دو لفظ بیک معنی دارند
وانتم داخرون حالست از ضمیر مبعوثون **معنی اینست** کفتند کافران دران هنگام که ما بمیریم وخاک کردیم و
استخوانهای پوسیده وریزیده باشیم ایا بدرستی که هر آینه مبعوث شویم ونزدیکی آنم اینچنین بنود واین معنی واقع
شود وایا پدران ما که پیشینیان بودند وپیش از رحلت نمودند ببعث خواهند پیوست بگوای محمد آری شما مبعوث
خواهید گشت وپدران شما بانبعاث خواهند پیوست درین حال که شما خوار خواهید بود وزاری بسیار خواهید
نمود فانما هی زجرة واحدة فاذا هم ینظرون جانتی که چون از جمله قل نعم وانتم داخرون واقعه بعث بوعده پیوست
سامع در بیان کیفیت آن منتظر گشت جمله فانما هی زجرة واحدة بتقدیر اذا طلبتم بیان واقعة البعث فنقول انما هی
زجرة واحدة جزای شرطست وجمله فاذا هم ینظرون بتقدیر فهم ینظرون بیان آن واقع شده وهی عائدست بر واقعه
بعث اذا برای مفاجات وانجمله معطوفست بر جمله فانما هی زجرة واحدة ای انا وقت البعث زجرة واحدة فیقع
للفاجاة وقت کونهم احیاء ینظرون الی سوء اعمالهم او ینظرون ما یحل بهم **معنی اینست** پس نیست واقعه مگر یک
بار کردن ویکرة در صور دمیدن وآن عبارت در نفخه ثانیه است که بدان یکایک همه زنده شوید واحوال خویش
بنگرند منتظر باشند تا چه پیش آید وتا چه روی نماید قالوا یا ویلنا هذا یوم الدین هذا یوم الفصل الذی کنتم
به تکذبون وقالوا یعنی یقولون عطف است بر ینظرون یا ویلنا ندای تعجبست جمله که بعد اوست مقول قالوا
هذا یوم الفصل یعنی هذا یوم الفرق بین فرق الهدی والضلال مقررست من هذا یوم الدین موصول با صله یعنی الذی
کنتم به تکذبون صفتست مر یوم الفصل را وتواند بود که هذا یوم الدین وهذا یوم الفصل بتقدیر قالت الملائکة
بر وجه استیناف مقول ملئکه باشد وتواند بود که یا ویلنا هذا یوم الدین مقول کفار بود وهذا یوم الفصل الذی
کنتم به تکذبون بتقدیر قالت الملائکة مقول ملئکه باشد **معنی اینست** بگویند کافران با یک دیگر وای این روز
جزای عمل خیر وشر که این روز فصلست یعنی این روز جدای میان نیکان وبدان وروز فرق میان نیکوکاران وبد

بدکاران انکه شما خبر آن را تکذیب کردید ودر خبر افتری می آوردید اکنون حقیقت آن چیز بتحقیق بپوست وصدق
آمدن او معاینه گشت یا معنی چنین آید کافران یا ویلنا هذا یوم الدین گویند فرشتگان هذا یوم الفصل الذی کنتم به
تکذبون گویند وجواب ایشان جویند **معنی اینست** کافران یا ویلنا ویا الذی کنتم به تکذبون در جواب ایشان
در جواب در زبان رانند احشروا الذین ظلموا وازواجهم وما کانوا یعبدون من دون الله فاهدوهم الی صراط
الجحیم وقفوهم انهم مسئولون ما لکم لا تناصرون بل هم الیوم مستسلمون واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون خطاب
خداست مر فرشتگان را بتقدیر یقول جل وعلا بر وجه استیناف موصول با صله یعنی الذین ظلموا ای اشرکوا بقرینه
وما کانوا یعبدون من دون الله لقوله تعالی ان الشرک لظلم عظیم وازواجهم یعنی واتباعهم من الکفار المنکرین
البعث والرسل یا یعنی زوجاتهم الکافرات یا یعنی قرنائهم وجلسائهم وازواجهم منصوبست بر مفعول معه یا عطف
است بر مفعول به وما کانوا یعبدون من دون الله عطف است بر ازواجهم فاهدوهم عطف است بر احشروا وقفوهم
عطف است بر اهدوهم واهدوهم یعنی دلوهم الی صراط الجحیم او سوقوهم الیه است مسئولون تعلیلست ومسئولون
یعنی استقبالست یا بمعنی ارادت سوالست وچون جمله وقفوهم ملوح سوی مضمون جمله بود تاکید او تقدیم ملوح
وتنزیل منزله سائل وفضل او سائغ نمود واستفهام در ما لکم برای توبیخ است وتوبیخ بر نفی تحریض بر اثبات بود
ومتضمن تهکم وتعجب باشد جمله لا تناصرون محمولست بتقدیر یقال بر وجه استیناف در جواب ما یصنع بهم بعد
السوال جمله بل هم الیوم مستسلمون بتقدیر قد حالست وجمله یتساءلون حال دیگر است از فاعل ومفعول وبدانکه
مفسران را در معنی این سخن اختلافست یعنی در آیت تقدیم وتاخیر دارند فاهدوهم را موخر از وقفوهم نهند
واز صراط صراط مبین جهنم که مر خلائق را بود ارادت کنند **معنی اینست** گویند بگوای خدای فرشتگان را حشر
کنید مشرکانی را وامثال واشباه مشرکان یعنی سائر اصناف کافران وبتان ایشان را با جلساء وذیا با زنان کافره
وبتان ایشان را که او را می پرستیدند ودر پرستش میکوشیدند وبر تقدیری که ازواجهم جویند معنی کلام
اینست حشر کنید مشرکان را با ازواج ایشان گویند پس ایشان را موقوف کنند ومحبوس کردانند زیراکه ایشان
پرسیده خواهند گشت پس ایشان سوی صراط دوزخ رهنمونی کنند تا صراط دوزخ بدانند انجا بر سبیل تهدید
گفته شود واین قول از مالک زبانیان را کردگار قهار باشد چیست مر شما را یکدیگر را یاری نمی کنید وبشما مر یک
دیگر را از عذاب نمی رهانید بلکه ایشان دران روز منقاد باشند ومخالفت نشوند کسی نتوانند تا بمحبان که
نصرت کنند وحال این که روآورده باشند بعضی در حالتی که یکدیگر را یک دیگر را می پرسند وملامت میکنند و
بعضی گویند یکدیگر متبوعان وتابعان بخصومت پیش آیند وگله مندی می نمایند وبعضی تقدیم وتاخیر ندارند
حبس سوال بعد از سوق سوی طریق دوزخ پندارند ایشان نیز دو فرقه اند اول از صراط جحیم ره دوزخ مراد
دارند سوق در راه تا قرب دوزخ پندارند معنی چنین ایدکه ظالمان را حشر کنند وسوق راه دوزخ برانید نزدیک
دوزخ پیش از درآمدن حبس کنند تا ایشان از افعال واقوال پرسیده شوند الخ مذکور صادر کرده توضیح
سطور متوجه شوید وفرقه دوم از صراط مبین جهنم مراد دارند ومحل سوق وحبس برای پرسش اقوال
وافعال ومحل توبیخ وتهدید همانرا پندارند باقی معنی همان گویند که گذشت وذکر آن بالا رفت قالوا انکم کنتم
تاتوننا عن الیمین قالوا بل لم تکونوا مؤمنین وما کان لنا علیکم من سلطان بل کنتم قوما طاغین قالوا در هر دو
محل مذکور حکایت آینده است یعنی یقولون است بر طریق ونفخ فی الصور وانجمله بیان است مر جمله واقبل
بعضهم علی بعض یتساءلون ای قال بعضهم وهم الاتباع للمتبوعین انکم کنتم تاتوننا مفعول قالوا است ارادت وکنایت
از حمل بر ضلالت وحث بر غوایت وذکر یمین متضمن قوت اخذ وبطش است وارادت قوت باعتبار ملابسه
بود از باب مجاز مرسل باشد قالوا دوم مستانفه است در جواب ماذا المتبوعون حین قالوا الاتباع ذلک بل
لم یکونوا مؤمنین مقول قالواست اضرابست از مفعول قلیل او معطوفست بر او وجمله وما کان لنا مقرر است

مر ثبوت اختيار ايشان را بعضی ائمه تفسير بل كنتم قوما طاغين بمعنى لكن داشته اند جمله استدراك بند اشته اند
معنى اينست بكويند بعضى ايشان يعنى تابعان مر متبوعان را بدرستی كه اصحاب قوة بوديد ما را بشوكت
مى آورديد يعنى بر ما بقهر وجلالت مى آمديد وبجبر كمراه ميكرديد متبوعان عذر خويش جويند وبر ايشان بكويند
نه جنين است كه شما ميكوييد وتهمت نابوده بما نهيد بلكه شما باختيار خويش ترك ايمان كرديد وبخداى عز وجل
نكرويد وما را با شما سلطى وقوتى نبود وجبرى وقسرى روى نمى نمود خود اكر بظاهر جبر بود اعتقاد كه باطنى است
بجبر متعلق نباشد ليكن هستيد شما از كروه طاغيان در بدى وبدكارى از حد تجاوز كنندكان فحق علينا قول ربنا
انا لذائقون فاغويناكم انا كنا غاوين فانهم يومئذ في العذاب مشتركون از جمله بل كنتم قوما طاغين بتقدير
كما كنا قوما طاغين كنا جميعا الخ وانتم قوما طاغين منهوم ميشود جمله فحق علينا قول ربنا عطف برين منهوم
بود انا لذائقون مقول قول است بابدل است باعتبار معنى زيرا كه اصل مقول انكم لذائقون بود حالى قول مذكور
در وقت حكايت وتكلم خويش صيغه متكلم اورد تاكيد جمله انا لذائقون از جهة رد انكارات كه ايشان
عذاب خويش را منكر بودند ودر استحقاق آن انكار با اصرار مينمودند فاغويناكم عطف است بر فحق علينا
قول ربنا وجواب اغواى ايشان ملوح سوى غوايت ايشان است بتقدير تقديم ملوح سامع را تنزيل بمنزله سائل
كرد جمله انا كنا غاوين موكد ومقصود آورد فادر فانهم يومئذ في العذاب مشتركون سببيه است جمله جمله
سابق را سببيه است وجون اشتراك ايشان در اشتراك ملوح ما را مضمون قول پروردكار جل وعلا كه بدرستی كه ما هم
هر آينه عذاب را خواهيم چشيد ودر ذوق رنج خواهيد كشيد پس ما شما را اغوا كرديم وبر ضلالت وغوايت آورديم
معنى اينست بدرستی كه ما كمراه بوديم شما را راه ضلالت نموديم شما اختيار ضلالت كرديد وباختيار خويش بدى
احواد اورديد وجون شما كمراه شديد وخود را در غوايت آورديد پس كلام فريقين ثابت كشت وحال هردو كروه
بظهور پيوست پس بدرستی كه ايشان يعنى متبوعان وتابعان در عذاب شديد باشند جنانكه در غوايت وضلالت
شريك بودند سوال سخن ايشان يعنى از جن وما كان لنا عليكم من سلطان بود نفى اغوا مينمود واز اين آيت
اثبات غوايت مى آيد از روى ظاهر تناقض مينمايد جواب جمله وما كان لنا عليكم من سلطان نفى لحصول بود از اين
جمله اثبات تسبيب غوايت روى نمود تعارض نبود وتناقض نباشد انا كذلك نفعل بالمجرمين اين جمله تذييل است
وجون جمله فانهم يومئذ في العذاب مشتركون ملوح بمضمون اين جمله نمود بتقديم ملوح تاكيد جمله سائغ نمود
معنى اينست بدرستی كه ما مثل اين كار كه ايشان در شان كفار ميكنيم وايشان را در عذاب نار مى افكنيم انهم
كانوا اذا قيل لهم لا اله الا الله يستكبرون اين جمله تعليلات بر جمله سابقه دليلات يا تذييل بعد تذييل
است وجون جمله سابقه ملوح بر مضمون اين جمله بود بتقديم ملوح تاكيد سائغ نمود لا اله الا الله مقول
قيل است مفعول ما لم يسم فاعله است اذا قيل معمول مر يستكبرون اذا قيل لهم لا اله الا الله يستكبرون خبر كانوا
است وكان با اسم وخبر خبر ان است معنى اينست بدرستی كه ايشان جون كفته شود بر ايشان كلمه توحيد يعنى
لا اله الا الله تكبر كنند وبزركى ورزند وجز شرك اختيار نكنند ويقولون ائنا لتاركوا آلهتنا لشاعر مجنون عطف است
بر جمله اذا قيل لهم لا اله الا الله يستكبرون كه خبر كانوا است استفهام براى انكارات جمله مقول يقولون است
معنى اينست وبودند ايشان كه ميكفتند آيا بدرستی كه ما تركنندكان عبادت آلهه خويشيم از جهة كفتار شاعر مجنون
كه بقوت شاعرى كلامى مى پردازد ودر كوش مردمان مى اندازد وجون ديوانكان وتنهائى مال بغير حول وجاه سر كشى
بر سران جهان وضبط انس وجان دعوى ميكند وبغير جاه ودستگاه سودت وسرافرازى در عالم مى افكند ونيز ميكويد
ومرده خاك شده وديرينه كشته زنده خواهد كشت واستخوان ريزه وكوشت پوسيده بجهان خواهد پيوست ايشان
او را شاعر ميخوانند ومجنون ميدانند ونمى دانند كه اين كلام بمرتبت از كلامهاى ديكر ممتاز است شعرا وبلغا از
آوردن مثل آيتى از و عاجز شده وجهان وجهانيان از جزالت لفظ وسلامت معنى او متحير مانده كاهى لئن اجتمعت

والانس على ان يأتوا بمثل هذا القرآن لا يأتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيرا ميكويند وكاهى الخطاب فاتوا بسورة من
مثله آوردن اقصر آيتى مثل او از همه بلغاى جهان را ميجويند وكسى از صناديد بلغا وجهانده عظما آوردن مثل آن
نتوانست وطريق بنظم وسق او اندانست اينجنين كلام بقوت شاعرى كه بود وشاعر وا طاقت اين كجا باشد ونيز
ميدانند كه پيغامبر صلى الله عليه ميان خاست وعمرى با ايشان صحبت داشت معاملات او ديده وكارهاى او
مشاهده كرده اند وبر اثر اسرار او رسيده اند در همه كار او را اعقل عقلا يافته اند وتحكم عيافت در خود را او را هم
دريافته اند كاهى ناشايسته از ذات مبارك او نديده اند وكاهى دروغ از زبان مبارك او نشنيده اند اينجنين
عاقلى را مجنون خوانند واينجنين كاملى را شاعر دانند ومجنون خوانند او را از جنون باشد و خود منذكشتى
او را از بى خردى بود ونيز نمى دانند كه اينجنين دعوى عظيم واينجنين شانى فخيم تنهائى مال جز بامداد خدا نتوان كشد
نتواند وخود را بر انها بر اينجنين امرى وكارى جز بدلى وعده والله يعصمك من الناس نتواند آورد بل جاء
بالحق وصدق المرسلين انكم لذائقوا العذاب الاليم وما تجزون الا ما كنتم تعملون بل جاء بالحق اضراب
است از مضمون كلام سابق از تسميه اياه شاعرا ومجنونا كنايت عن انه وجاء بالحق وقال بل جاء بالحق الى آخره و
صدق المرسلين عطف است بر جاء بالحق براى وعيد ايشان مستانفه وما تجزون الا ما كنتم تعملون عطف است بر و
بر جاء بالحق وايراد اين جمله بر وجه تكميل بود جه از عذاب خدا وهم خود را دفع ميكند تاكيد جمله از جهت
انكارات جه از عذاب خدا وهم ايشان را در معذب شدن خويش انكار با اصرار است معنى اينست
نه جنين است كه شما ميكوييد ومحمد را ناحق كوئى مى آريد شاعر ميخوانيد ومجنون ميدانيد بلكه او حق آورده
است بيان بصدق كرده است بدرستی كه شما هر آينه رسانيده هم تاكيد جشندكان عذاب دردناكيد وجز بر قدر
عمل خويش جزا داده نمى شويد وزياده بر كناه معذب نمى كرديد الا عباد الله المخلصين المخلص هردو محل
بفتح لام وكسر او خوانند ومعنى بر حسب آن دانند استثناى منقطع است جه بندكان مخلص داخل صدق كلام
ندانند معنى اينست ليكن بندكان خدا كه مخلصانند غير معاقب وغير معذب باشند اولئك لهم رزق
معلوم فواكه وهم مكرمون في جنات النعيم على سرر متقابلين اولئك مرفوع المحل بر ابتدا است لهم
رزق معلوم ظرفيه يا اسميه خبر مبتدا است فواكه بيان است مر رزق معلوم را سوال فواكه آنست
بر سر سبزى خورند وبعد از اطعمه واغذيه بر وجه تنعم در كار بندند مجرد فواكه جرا آورد جواب
اطعمه واغذيه بهشت هم براى تنعم وتلذذ باشد نه بجاجت حفظ صحت ودفع مضرت مجاعت مطلق نبود جون
بر همه وجه تلذذ وتنعم است از جهة اين معنى سزاوار اين اسم است جون بر هم وجه وهم مكرمون عطف است
يا حالت في جنات النعيم يا خبرى ديكر است ودر جنات النعيم اضافت در ظرف سوى مظروفست بر طريق بيت
الضيافة ودار الحرب على سرر حالت يا ظرفيت يا خبر ديكر است متقابلين حالت جمله مقرر است مر مفهوم
استثناى از اثبات عذاب نفى بود ورزق فواكه در جنات نعيم نيز مستلزم است نفى عذاب از روى معنى تكرير
ذكر بود تكرير وتاكيد بر طريق جائى زيد زيد باشد معنى اينست ايشان يعنى بندكان مخلص مر ايشان راست
رزقى ببيان پيوسته ومعلوم كشته كه بر وجه تنعم وتلذذ بود همچو فاكهه باشد وايشان بزرك داشته
ومكرم بداشته در جنات نعيم باشند وبر تختها نشيند يكديكر را بر روى بينند يطاف عليهم بكاس من
معين بيضاء لذة للشاربين لا فيها غول ولا هم عنها ينزفون بكاس بهمزه والف خوانند ومعنى يكى دانند
ينزفون مضارع معروف از افعال ازاف بمعنى ذهب عقله او شرابه يا مضارع مجهول نزف بصيغه مجهول
فهو نزيف ومنزوف بمعنى ذهب عقله منزوف شد ومعنى هردو قرائت بمعنى ذهاب عقل يكى آمده واكر انزف بمعنى
ذهب شرابه ونزف بمعنى ذهب عقله بود ومعنى هردو قرائت مختلف باشد جمله حالى ديكر است عليهم
مفعول ما لم يسم فاعله است بكاس ظرف ملغا است بلا در بكاس كفته كاس هر جا كه در قرآن آمده بمعنى خمر آمده

بن معیی صفة است مرکاس را لذة صفة دیکراست بروجه مبالغت بطریق رجل عدل یا بحذف مضاف بر
تقدیر ذات لذة للشاربین صفة دیکراست مرلذة را وجمله لافیها غول مستانفه است ولاهم عنها ینزفون عطف
است بر لافیها غول طواف کرده شود برایشان با جام خمر یعنی ساقیان جام شراب از جوی عیان بر
روی زمین که مردمان بعیون معاینه می کنند خمر سپید خداوند لذت مرآشامیده بکویند جامی که عینی
لذت است در کام ایشان نه دران خمر دردی وهلاکی بود ونه ایشان ازان شراب بی عقل کرد انیده ونه شراب
ایشان تمام کردد وَعِندَهُم قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ عطف است بر یطاف علیهم یا حالست عین
صفت است مر قاصرات را عین جمع است مر عینا که مونث اعین است در اصل عین بود بر وزن فعل بضم عین
وسکون یا بود ضم بکسر بدل کرده اند واو خبر مبتدای محذوفست ای هن انجمله بروجه تکمیل امده برای دفع وهم
انکه کوته بودن چشم از جهة عیبی بود جمله کانهن بیض مکنون حالی دیکراست وباعتبار استعمال کان مستغنی
شده از واو بر طریق فلقت عینی ان یتصرف کانما بنی حوالی الاسود الحوارد بیض جنس است واحد او بیضه اند و
الجه فارق میان او واحد او تاست مکر مذکر ومونث او برابرست هم ازین جهة مکنون در صفة بیض بر
صیغه مذکرست ونزدیک ایشان زنانی باشند که باز دارنده اند چشم خویش را از جز
که بشی کسی نکشایند فراخ چشمند که چشمها از جهة نقصانی وعیبی نمی پوشند چنانستی که آن زنان در
سپیدی بیضائی اند پوشیده که اورا ماکیان زیر شکم دارند وپرهای خود بران پوشند ودر صیانت آن کوشند
در آیت ویطوف علیهم ولدان را تشبیه بلؤلؤ آورده ودرین آیت حور را بیض مکنون تشبیه کرده و
کانهن بیض مکنون کفته وجه چیست واین فرق بچه مبنی است بهمزه ولدان حور ورونق در نظر نبود
بدین جهة تشبیه او مناسب باشد فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ اقبل یعنی یقبل عطف است بر یطاف
واستعمال صیغه ماضی از جهة تیقن وقوع است یتساءلون حالست انجمله مقابل واقبل بعضهم علی بعض
که در صفة دوزخیان رفته است امده وبرای مجادله اهل جنات بر حکم والضد یظهر حسنه الضد مذکور
شده پس بعضی بر بعضی روی آرند وعادت اهل شرب وحکایت کنند کما قیل وما بقیت من
اللذات الا احادیث الکرام علی المدام قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ يَقُولُ أَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ أَإِذَا مِتْنَا
وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَدِينُونَ قَالَ هَلْ أَنتُم مُّطَّلِعُونَ فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ اینکه بدو همزه و
حذف همزه واستفهام خوانند ومعنی یکی دانند انجمله بیانست مر جمله فاقبل بعضهم علی بعض یتساءلون
انی کان لی قرین مقول قال وچون اعتقاد بهشتی که سامع این کلام است بدین که قائل او بهشتی است از اهل اسلام
است علامت انکار مضمون جمله تاکید جمله سائغ نمود یقول با متعلقات خویش صفة است مر قرین را
انک وانا در هر دو محل استفها از کلام موکد دارند تاکید استفهام پندارند انک لمن المصدقین
مقول است استفهام است برای توبیخ است ای لا ینبغی لک ان یکون من المصدقین بیوم الدین وجمله
اذا متنا وکنا ترابا وعظاما انا لمدینون شرطیه است واستفهام درو برای انکار یعنی نفی است وارادت اسلام
در انا لمدینون مکررست برای تاکید وجمله اذا متنا تا آخر تعلیلات بر توبیخ سابق دلیلاست واستفهام
در هل انتم مطلعون بمعنی امر است بطریق فهل انتم منتهون فاطلع عطف است بر قال فراه عطف است بر اطلع فی
سواء الجحیم مفعول دوم است مر فراه را کفت کوینده از اهل جنان با مصاحبی از مصاحبان بدرستی
که مرا قرابتی بود که با من انک لمن المصدقین اذا کنا ترابا وعظاما انا لمدینون کفتی واعتقاد خویش را که
درین باب نفی بعث وجزا داشت از بهشتی از بعث وجزا انکار کردی وکفتی تصدیق روز جزا نشاید واعتقاد بعث
نباید زیرا که بعث نخواهد بود وجزا روی نخواهد نمود آیا چون بمیریم وخاک کردیم ومجرد استخوان پوسیده مانند
باز زندکی بپذیریم آیا چون بدین صفت کردیم بدرستی که ما هر آینه جزا داده شویم کفت آن کوینده برد ونخ مطلع

کردد

کردد وباطلاع اهل خلد بر بندد بس قرین مذکور را در میان دوزخ ببیند حالت شنیع او مشاهده کند قَالَ
تَاللَّهِ إِن كِدتَّ لَتُرْدِينِ وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ قال مستانفه است در جواب ماذا یقول القائل حین
رای ذلک القرین تالله ان کدت لتردین مقول قال ان مخففه از مثقله است لتردین خبرست موکدت جمله
جواب قسم است لام در خبر فارقه است میان مخففه ونافیه نعمة ربی مبتدا است محذوف الخبر لکنت من المحضرین
جواب لولاست کفت کوینده ومطلع شونده بدان قرین بدی اموزنده ای آنکه سوار راه بدی نمودی
سوکند میخورم بخدا هر آینه نزدیک بودی بدرستی که مرا هلاک کنی ودر عذاب افکنی واکر نعمت خدا مرا حاصل
نبودی هر آینه می بودم از حاضر کرده شدکان ودر عذاب مبتلا کشتکان بعقاب أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ إِلَّا مَوْتَتَنَا
الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ فا عاطفه است معطوف علیه محذوفست وما نحن بمعذبین بر معطوفست ای
نحن مخلدون منعمون فما نحن بمیتون الا موتتنا الاولی وما نحن معذبون انجمله مقول قال مذکورست
مر فردین مسطورست بروجه استیناف در جواب کیف انت انا مخلدون منعمون ولیس لنا موت الا موتتنا
الاولی استثنای منفصل دارند یعنی لا موت لنا الا موتتنا الاولی پندارند واکر یعنی لا یموت باشد نفی مستقبل
در نباید مستثنای منقطع پندارند قائل مذکور حال خویش بهشتان دیکر بیان کند وزیادت
حیرت در دل او افکند کوید اینک درین نعمت جاوید خواهیم بود وما را غیر موتی اولی که روی نموده همیشه
روی نخواهد نمود وما همیشه راحت خواهیم دید وبا عذابی ودردی نخواهد رسید إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ تذییلات تاکید او از جهة ابراز مدح بروجه ابتهاج است بر طریق ان فلانه وارث وارا جمیلا
بدرستی که این یعنی جاوید بودن در نعیم وانتفای موت وثبوت امن از عذاب جحیم هر آینه
همانست رستکاری عظیم ودولت فخیم لِمِثْلِ هَٰذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ فا سببیه است لمثل هذا بیعمل است بر
تقدیر وتاخیرای فلیعمل العاملون لمثل هذا اجزاء اللآء انجمله تذییلاست دیکرست مر ابتهاج سابق
را مقررست برای مثل این جزای جاودان کو عمل کنید عمل کنندکان برای اینچنین دولت
سعی باید کنید واین همان قول همان قرین است یا قول رب العالمین است أَذَٰلِكَ خَيْرٌ نُّزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ
إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِّلظَّالِمِينَ إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ فَإِنَّهُمْ
لَآكِلُونَ مِنْهَا فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ مستانفه دیکرست در بیان منت او تاکید او از جهة ابراز بیان بر وجه
وکادت طلعها مستانفه دیکرست فادرفا نهم لآکلون تعلیلاست مر مضمون کلام سابق را یعنی اذلک خیر
نزلا ام شجرة الزقوم دلیلاست ای یقرون بذلک است ای یقرون بذلک حیث علموا ثمرة الزقوم لانهم آکلون
منها فمالئون منها البطون وایراد جمله با تواکید از جهة رد انکار کفار که در شان تعذیب ایشان را
انکاری با اصرارست فمالئون عطف است بر لآکلون بدرستی که درخت مذکور از اصل دوزخ یعنی
از قعر او بیرون آید وشاخهای او در درکات بر آید بار او در قیامت همچو سرهای ماران که او را شیاطین میکویند
پندارند وبعضی کویند کیاهی کیاههای است خاردار زشت دیدار که او را رؤس الشیاطین کویند طلع زقوم بدان
مشبه بود یا بیان مقدار او بود بر هر سه وجه مسطور بیان حال شوند زیرا که هر آینه ایشان خورندکان شجره
زقوم باشند شکمها ازان پر کنند سزاوار آن باشند که ایشان را این سوال پرسند إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِّنْ حَمِيمٍ
ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ لشوبا اسم انست لهم خبرست از جهة تقدیم خبر لام در اسم در امده ای اکلها متعلق
بظرف مستقر یعنی لهم لشوبا ای خلطا ومزاجا من حمیم صفة است مر شوبا را جمله ثم ان مرجعهم لالی الجحیم عطف
بر جمله سابق تراخی او در نسبت اکل او پر کردن شکم از زقوم بود مقتضی امتداد عطش هر آینه خلطی واستنجی از
آب کرم که کرمی آن در وقت آشامیدن رودها را بریان سازد ورودها را ببرد پس خوردن زقوم وآشامیدن
حمیم مرجع ایشان هر آینه سوی درکات ومنازلی که برای ایشان معین است باشد إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ

فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ ابنجمله تعلیلات تعذیب مذکور وتشدید مسطور دلیلات وچون تعذیب
مذکور ملوح بشئی بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود جمله فهم علی آثارهم یهرعون عطفست بر جمله
سابقه ایشان عذاب مذکور کرده شوند وبعقاب برسند زیراکه ایشان اباء خویش را گمراه یافتند
پس ایشان بتقلید در متابعت ایشان شتافتند باطلی را اتباع کردند لحق انقیاد نیاوردند لاجرم این حال بسبب
واین انکار روی نماید وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِم مُّنذِرِينَ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الْمُنذَرِينَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ جمله ولقد ضل عطفست بر انهم الفوا اباءهم ضالین ولقد ارسلنا فیهم
منذرین اسم کان است کیف خبر کان است جمله بتاویل مفرد مفعول امر فانظروا ای الی کیفیة عاقبة المنذرین
واستفهام برای تهویلست الا عباد الله المخلصین مستثنا است از مضمون کلام سابق که عاقبة ترسانیده شدگان
هلاک بود چنانکه گفت هلک الذین انذروا واحذروا الا عباد الله المخلصین وهرآینه بتحقیق
که پیش از کفار این زمان یعنی کفار قریش وجز ایشان گمراه شدند اکثر پیشینیان وهرآینه بدرستی که در گمراهان
پیشینیان فرستاده ایم ترسانندگان یعنی پیغامبران پس ایشان ترسانیدند دوزخ ما رسانیدند ایشان اجابت نکردند
ودلیل بر متابعت ایشان نیاوردند پس چگونه شد عاقبة ترسانیده شدگان واز اجابت اباء آرندگان همه هلاک
گشتند وبفنا وزوال پیوستند مگر بندگان خدا که مخلصان بودند وامر پیغامبران وانقیاد ایشان نمودند خلاص
یافتند ودر درجه اختصاص ترقی کردند وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ
وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ
مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ولقد نادینا عطفست بر ولقد ارسلنا فیهم منذرین از باب ذکر خاص بعد
عام نعم از افعال مدح است مخصوص بمدح محذوفست ای ولنعم المجیبون نحن واین کنایتست از نادینا نوح فاجبنا
فلنعم المجیبون جواب قسم محذوفست ای رجوا الله لنعم المجیبون ونجیناه با معطوفات خویش عطف بر نادینا جمله علی
نوح فی العالمین محمولست بر تصدیق قلنا بر وجه استیناف در جواب ما قیل له بعد ذلک با ثباتست مر وترکنا
بتقدیر وترکنا ثناء علیه وبعضی گویند سلام علیه بتاویل هذا القول مفعول ترکناست ای ترکنا هذا القول
ثناء علیه فی الاخرین کذلک صفة مصدر محذوفست مر نجزی ای جزاء مثل ذلک الجزاء نجزی جمله خبر اناست وجمله
انا کذلک نجزی المحسنین تعلیلاتست مر جزاهای سابق بودن نوح علیه السلام از محسنان وچون جمله سابق متضمن
معنی جزاست ملوح سوی مضمون جمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود وجمله انه من عبادنا المؤمنین
تعلیلاتست بر احسان او دلیلاست وچون محسن بودن ملوح کهنی وسببی بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود
وجعل ایمان دلیل احسان مقتضیاست مر جلالت ایمان ثم اغرقنا الاخرین عطفست بر ما صومات سابقه ترکنا مفعول
او محذوفست علیه متعلق اوست ای ترکنا ثناء علیه یعنی ابقیناه علی السنة الناس فی الاخرین الا من بعده گفته اند که
هیچ امتی بعد از نوح علیه السلام نیامده که ذکر او بر او نشده وهرآینه اجابت کرد ما را پس اجابت نکردیم آن ندا را
پس هرآینه نیکو نداکرد اجابت کننده ایم ما او را واهل او را دستوری عظیم غرقه شدن رهانیدیم واز بلای فخیم هالک
وستا ... کشتی ناجی گردانیدیم وگردانیدیم فرزندان او را بدین صفة که هم ایشان باقی باشند در جهان وگذاشتیم
بر او ثناء در پیشینیان هیچ امتی نیامد وثنای او یعنی در میان جهانیان بر و سلام می رسانیم وبتحیة خویش مکرم میکردانیم
بدرستی که ما محسنین نیکوکاران را جزا دهیم ومحسنان را عطا بخشیم بدرستی که بندگان ماست که مومنان اند و
بوحدانیت ما وبحقیت دین گروندگان اند او را از کرب عظیم یعنی غرقه شدن رهانیدیم پس تر از آنجای
او کافران غرقه گردانیدیم روایت کرده اند از اصحاب سام وحام ویافت پسران نوح علیه السلام را فرزندان
نشده اند وغیر هام افغان همه بی نسل مردند امام قتاده میگوید رضی الله عنه بعد طوفان همه آدمیان
از پسران نوح اند از این جهة نوح را آدم ثانی گویند عرب وفارس از اولاد سام حبشی وسودان از اولاد

حام اند وترک ویاجوج وماجوج از اولاد یافث ودیگران اولاد ایشان که هر جای که از ربع مسکون ساکن اند
وبعضی گویند آدمیان مختص باولاد نوح سائر اهل کشتی را نیز فرزندان بودند بعموم آیت ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا
مَعَ نُوحٍ وأُمَمٍ مِمَّن مَعَكَ تمسک کنند وهر دو عام را اهله وولد وذریة ولدک مقید نکردانید وَإِنَّ
مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ أَئِفْكًا آلِهَةً دُونَ
اللَّهِ تُرِيدُونَ فَمَا ظَنُّكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ لابراهیم اسم ان من شیعته خبرانست بتقدیم خبر لام تاکید در اسم
درامده اذ جاء متعلقست بمعنی متابعت ومتابعت که مضمون لفظ شیعته است ای ان ابراهیم لمن شیعته
حین جاء ربه بقلب سلیم **سوال** پیغامبر علیه الصلوة والسلام متابعت ابراهیم مر نوح علیه السلام میداند
که آن را خدای میداند در این خبر افادت حکم وافادت لازم حکم منتفیاست صحت خبر بکدام وجه مبنی است **جواب**
اگر کلام حکم معلوم بود لیکن متعلقاتی از متعلقات او مجهول باشد افادت متعلق متعلق که مجهولست دارند این کلام
را بدین اعتبار مفید پندارند واینجا اگرچه متابعت ابراهیم نوح علیه السلام معلوم پیغامبر علیه السلام بود باقی
قصه که پیغامبر صلی الله علیه وسلم بدان علم نداشت مفید باشد **سوال** از امر الجه مجهول بر پیغامبر صلی الله
علیه وسلم از آن خالی الذهن باشد حاجة بتاکید نبود آوردن دو تاکید کلام بچه وجه سائغ شود **جواب** بتاکید
کلام چون رجع سوی سامع بود مبنی بر انکار یا تردد دارند بغیر انکار یا تردد سائغ نپندارند تاکیدی را که دار
سوی بصد مهتم باشد بجای بیان قوت داعی اعلام دال بر اظهار واهتمام باشد برای سامع خالی الذهن باشد چنانکه
بود چون انا سنلقی علیک قولا ثقیلا وان مر انک ولدت ولدا جمیلا اذ قال لابیه بدلست اشتمال ما استفهام
واستفهام برای تحقیراست بر طریق من هذا الهة مفعولست مر تریدون دون الله صفة اوست وافکا
مفعول لهاست تواند که افکا مفعول به باشد بدل از وی فرمود از و بود وتواند بود که افکا حال باشد یعنی آفکین
واین استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است فاء در فما ظنکم برب العالمین متعلقاست بظنکم وجمله وان من
شیعته عطفست بر انه من عبادنا المؤمنین **معنی آیت** وبدرستی که بعضی از متابعان نوح هرآینه ابراهیم
علیه السلام در آن هنگام که آورد بر پروردگار خود دل سلیم از کفر وشرک وسائر آفات قلوب ونفاق و
سائر اصناف عیوب وآوردن دل سلیم عبارتست از اخلاص ورزیدن واخلاص دل را بعلم خدای متعلق
گردانیدن که باوردن می نماید سائغ باشد که بوجه تمثیل آنرا آوردن دل خوانند چون گفت ابراهیم خدا مر
پدر خویش وگروه خود را چیست آنکه می پرستید وآنرا معبود خویش می گوئید بر وجه افترا ودروغ الهة
غیر خدا میخوانید پس چیست گمان بر پروردگار عالمیان که نخواهند گرفت شما را منفعت آن **سوال** میان نوح
وابراهیم اختلاف شریعت بود باختلاف شریعت ابراهیم را متابع چگونه روی نمود **جواب** متابعت در اصول دین
مراداست ودر آن اختلاف نیست ودر وی هر یکی از پیغامبران موافق دیگری با متابعت در صلابت با کافران
وغلظت با ایشان در شرائع واحکام وعملیات فروع اسلام آن مختلف یکدیگر موتلفست فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي
النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ فنظر عطفست بر قال فقال انی سقیم عطفست بر فنظر وچون
در نجوم نظر کرده ملوح بیان حکمی بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود فتولوا عطفست بر قال مدبرین حالست
معنی آیت پس نگریستن ودید در ستارها یکبار دیدن پس گفت بدرستی من رنجورم در آمده
باشم در عیدگاه معذورم روز عیدگاه ایشان بود بدین بهانه در شهر ماند ایشان را در آمدن موافقت ننمود پس
ایشان روی گردانیدند پشت داده گرفتند روی بر سمت عیدگاه نهادند چون شهر خالی گشت وتنهای که
مطلوب داشت بحصول پیوست تبری بر دست کرد وروی در بتخانه آورد فَرَاغَ إِلَىٰ آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ
مَا لَكُمْ لَا تَنطِقُونَ فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ فراغ عطفست بر فتولوا استفهام در ما لکم لا تنطقون بر وجه
تهکم است ما لکم استفهامیه مبتداست لکم خبر ظرف مستقر است بنطقون حالست فراغ علیهم عطفست بر

ثنا

ماصومات

ندا

ن

جع

تمام

فراغ الی الهتهم ضربا مصدراست مر فعلی را که مفهوم از کلام سابق شده چه فراغ علیهم معنی ضربهم آمده یا مصدرست
مر فعل محذوف را تقدیر فراغ علیهم یضربهم ضربا ارند و تواند بود که ضربا حال بود کلام بمعنی فراغ علیهم ضاربا باشد
معنی آیت پس میل کرد سوی بتان ایشان پیش بتان برحکم عادت طعامها گذاشته بودند تا بعد بازگشتن از
عیدگاه طعامها از پیش بتان برگیرند و بر عمر خویش افزونی پذیرند ابرهیم بر وجه استهزا و سخریه گفت چیست که سخن
نمی گویید و در نا خوردن عذری نمی نهید پس میل کرد و برایشان حمله آورد می زد بدست راست یا می زد بزور
بقوت و گوش و بینی ایشان را می شکست و بر پای شکستی از یکی سوی دیگری می رفت هر یکی را مثله می ساخت بر زمین
می انداخت بعد از ان تبر را بدست بت بزرگ بست سوال ابرهیم پیغامبر بود و پیغامبر از کذب خالی باشد جواب
ابراهیم درد دل و تعلق باطنی را مرض گفت برین وجه مطابقه خبر را واقع جست بعضی گویند مرض داشت او را
تب آمدی و در روز زایل شدی و بعضی گویند انی سقیم را باعتبار مایؤل الیه داشته و بتاویل ناسقم پنداشته
بعضی گویند مرضی در عیدگاه بیرون نمی آمدند و در شهر می ماندند در نا رفتن عیدگاه و ماندن در شهر تشبیه
بمریض کرد انی سقیم بر وجه استعارت اورد بر همه وجوه کذب نبود از معاریض اقوال و حیله کردن در مقابل اشد
فَاَقْبَلُوْا اِلَيْهِ يَزِفُّوْنَ قَالَ اَتَعْبُدُوْنَ مَا تَنْحِتُوْنَ وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُوْنَ يزفون بصیغه مضارع معروف
از باب ضرب و از باب افعال خوانند اول بمعنی یسرعون و ثانی بمعنی یدخلون فی الزفیف ای فی الاسراع اتعبدون و ما
تنحتون برای انکار و بر وجه توبیخ است جمله مقول قال است موصول با صله یعنی ما تنحتون مفعول مر اتعبدون
جمله والله خلقکم و ما تعملون حالست یا عطفست و در مدارک آورده که ما در ما تعملون موصوله بمعنی الذی
یعملون یا مصدریه است انه بمعنی و عملکم صاحب کشاف ما را بر طریق ما تنحتون موصوله داشته و مصدریه بودن
از جهة مخالفت اصل سنت دلیلی در مسئله خلق افعال برد و وجه برای مذهب اهل سنت دلیلی قویست و برای
رد مذهب معتزله متمسکی جلیست احتجاج بد و بر تقدیر مای مصدریه ظاهر است در و شبه نیست و بر تقدیر
بودن مای موصوله نیز ظاهر است چه حکم بر ذات موصوف متعلق بصفت و معنیست چنانچه گو عمل النجار الکرسی و
عمل الصائغ الحلی و اعجبنی هذا المنقود و اعجبنی هذا المعمول صاحب کشاف این استدلالات را در خطاب بیاورده اهل سنت
را در تمسک بدین طعن کرده معنی آیت رو آوردند سوی ابرهیم در حالتی که سرعت و شتابی کننده اند از حال بتان
پرسنده اند ابرهیم گفت آیا پرستید انچه بدست خودی تراشید و خدای آفریده است شما را و عمل شما را یا گویید
وانچه عمل میکنید وانچه می تراشید و سازید قَالُوا ابْنُوْا لَهٗ بُنْيَانًا فَاَلْقُوْهُ فِي الْجَحِيْمِ فَاَرَادُوْا بِهٖ كَيْدًا فَجَعَلْنَا
هُمُ الْاَسْفَلِيْنَ قالوا مستانفه است در جواب ماذا قالوا حین قال لهم ابرهیم ذلک ابنوا له بنیانا مقول قالوا است
فالقوه عطفست بر ابنوا له فارادوا فجعلناهم اسفلین عطفست بر ارادوا معنی آیت گفتند ایشان برای
ابرهیم دیواری بنا کنید محوطه سازید هیزم پر کرده آتش در زنید ابرهیم را در ان کیدی و مکری خواستند و دل بر سوختن
او داشتند چهل روز هیزم جمع کردند و در ان آتش زدند موازنه صد گز دور تر از آتش بطول سی و عرض بیست
گز مناره ساختند از انجا ابرهیم را منجنیق داشته در آتش انداختند پس ایشان را فروتر کردانیدیم و بخجلت و خجالت
رسانیدیم آتش را سرد کردیم ابرهیم را سلامت از آتش بیرون آوردیم چنانچه در سورة انبیا گذشته و توضیح و بیان
پیوسته قَالَ اِنِّيْ ذَاهِبٌ اِلٰى رَبِّيْ سَيَهْدِيْنِ رَبِّ هَبْ لِيْ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ فَبَشَّرْنٰهُ بِغُلٰمٍ حَلِيْمٍ این جمله عطفست
بر جمله که از فجعلناهم الاسفلین مفهوم می شود ای فخرج من النار و قال انی ذاهب تا سیهدین مقول قالست
خروج از نار ملوح سوی ذهاب بود بتقدیم ملوح تاکید کرد ای الی الحرامه مواضع امرنی ان اذهب امر ربی
مهاجرا الی ربه سیهدین بمعنی سیهدینی در جواب ما یصنع ربک و جمله الی ما فیه صلاحی فی دینی و یعصمنی و
مستانفه در جواب ما یصنع ربک و جمله رب هب لی من الصالحین بتقدیر و قال ای ربی ذاهب الی ربی و
قال رب است بر و قال مصدر ای رب هب لی فبشرناه معنی آیت از آتش بیرون آمد و گفت من مقامی که فرموده
ام

پرورای پروردگار من روندهام و مقامی که سوی آن مرا رهنمونی خواهد کرد بهدایت در ان مقام رسیدهام می
تواند که ان الی ربی مقام دعا ربی بحذف دو مضاف مراد شود و از یهدینی الی صراط طریقة الدعا ربی بحذف
دو مضاف مراد شود وارد گردد رب هب لی من الصالحین بیان دعای مذکور باشد معنی چنین آید بدرستی که من
سوی مقام دعای پروردگار خویش میروم رهنمونی خواهد کرد پس ما او را پسر حلیم بشارت دادیم و در اجابت دعا
برو گشادیم فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يٰبُنَيَّ اِنِّيْ اَرٰى فِي الْمَنَامِ اَنِّيْ اَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرٰى قَالَ يٰاَبَتِ افْعَلْ مَا
تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِيْ اِنْ شَاۤءَ اللّٰهُ مِنَ الصّٰبِرِيْنَ لما ظرفست مضاف سوی جمله که بعد اوست معمولست مر قال
یا بنی با متعلقات خویش معطوفست مر جمله فبشرناه ضمیری که مستکنست در بلغ عائد است بر غلام
مذکور السعی مفعولست ای فلما بلغ الغلام المذکور حد السعی فی اشغاله و حوائجه معه معمول بلغ نیست زیرا که بلوغ
او با حد سعی او را با پدر مقارب نبود متعلق سعی جز نیست که معمول مصدر بر مصدر مقدم نشود معه را حال
از سعی کانا باید داشت معمول سعی نباید پنداشت و صاحب کشاف معه متعلق سعی محذوف داشته
بر وجه بیان در جواب معه من یسعی پنداشته حال داشتن از سعی اسرست بر نسبت این تکلیف دور
کمترست جمله ندائیه با جمله که بعد اوست مفعول قالست و ذکر جمله ندائیه که برای تنبیه آمده
مقدمه مقالست با اسم و خبر مفعول اریست و اری حکایت گذشته است بمعنی رایت آمده از جهة استحضار
صورت قطیعه تعبیر از ماضی بصیغه مضارع شده و چون تغیر حال ابرهیم و تاثر او از حوادث عظیم ملوح بر وقوع
حادثه بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ بود قال مستانفه است در جواب ماذا قال ابنه حین قال ابرهیم
ذلک جمله ندائیه با جمله که بعد اوست مقول قالست جمله ستجدنی ان شاء الله من الصابرین بمعنی ستجد
علی افعل ما تؤمرون من ذبحک ای ای بد لاشتمال از جمله افعل ما تؤمر ای یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله
من الصابرین علی ذلک که مقصود ازین کلام اعلام صبرست معنی آیت پس هرگاه که رسید پسر مذکور
بحد شتافتن در کارها مصاحب بوده با پدر یعنی سیزده ساله گشت و بمقاربت بلوغ پیوست ابرهیم علیه السلام
خوابی که دیده بود از نهفت و بر وجه اعلام و اخبار او را گفت ای پسرک من بدرستی که من در خواب دیدهام
که ترا ذبح میکنم پس نگاه کن و بیندیش که درین کار چگونه قدم زنم تا دل برین نهد و بعد اندیشه رضا بقضا
دهد پسر چون کلام پدر شنید فرمان خدای دریافت گفت ای پدر بکن انچه بدان مامور شده ان شاء الله مرا
صابر خواهی یافت روایت کردهاند که ابرهیم صلوات الله علیه در شب ترویه خواب دید که کسی اذبح ابنک
و بعضی گویند ان الله یامرک بذبح ابنک می گوید و ابرهیم زنی کردن میجوید پند ارگشت تمام روز او را در
اندیشه گذشت ازین جهة روز ترویه را روز ترویه گویند شب دیگر باز همین خواب دید معرفت حقیقت آن
بحصول پیوست دل بر اقدام برین کار بست هم ازین جهة او را روز عرفه خوانند شب سوم نیز همین خواب
دید اقدام بر ذبح او پسندید بیت چگونه بنده که فرمان نبرد یزدان را چگونه گوی که تن در ندهد
چوگان را مادر پسر را گفت جامها پوشان تا برابر من بیرون آید آراسته کرد جان مادر جامه بپوشانید و چنانچه
باید و شاید آراسته گردانید از نظر مادر بیرون رفته برابر پدر خوشان و خرمان روان گشت ابلیس پر تلبیس
پسر را برابر ابرهیم عرضه کرد تا مهر و محبت در دل او آورد برابر ابرهیم ظفر نیافته سوی مادر او شتافت گفت
ابرهیم پسر را برای ذبح کردن برده پسر تو دیدهٔ ماست چون ظهور وسوسه در مادر ندید برای وسوسه جانب
پسر دوید و گفت پدر قصد جان تو کرده ترا برای ذبح کردن آورده پسر گفت هیچ پدری با پسر این کار کند که کارد
در گلوی پسر افکند گفت کار بفرمان خدا می راند پسر گفت از فرمان خدا ابا آوردن که تواند ابلیس لعین از
اجابت هر سه نفر نومید گشت خائب و خاسر شده بازگشت در ان وقت ابرهیم پسر را گفت یا بنی انی اری فی المنام
انی اذبحک فانظر ماذا تری پسر گردن بر فرمان خدا نهاد گفت جانم فدای فرمان خدا باد لیکن ای پدر در وقت

ذبح کردن روی سوی من نکنی ونظر بر من نیفکنی نباید درد لتو مهر آید دلتو در امتثال فرمان تردد نماید
باید مرا بروضع سجده برو بیفکنی بر کردن کارد برانی مادر مرا سلام برسانی بکوی که با براهیم من انس کیر
ناد داو خفت بذ یرد در بری که ابرهیم علیه السلام مامور بذبح او بود اختلاف کرده اند بعضی کویند اسمعیل است
وبعضی کویند اسحاقست قول اول را اظهر اورده اند فلمّا اسلما وتلّه للجبین ونادیناه ان یا ابرهیم قد صدّ
صدّقت الرّؤیا انّا کذلک نجزی المحسنین انّ هذا لهو البلاء المبین وفدیناه بذبح عظیم لما مضافت
سوی جمله که بعد اوست للجبین یعنی علی الخدّ متعلق بتلّه ان در ان یا ابرهیم مفسّره است وجمله که بعد اوست
مفسرات مرفعل ندا که متضمن معنی قولست الرؤیا مفعولست مر صدّقت را ای قد حققت الرؤیا مرفضلی
که در حق ایشان شده انّا کذلک نجزی المحسنین تعلیلست مرفضلی که در حق ایشان شده ولطفی که در شان ایشان
آمده وچون ظهور فضل ملوح بر سببی بود بتقدیم ملوح تاکید جمله که بیانست سائغ نمود جمله انّ هذا لهو البلاء
المبین معترضه است برای تعظیم شان واقعه مذکور وحادثه تفخیم تاکید جمله از جهة اظهار مقصود بروجه وکادت
جمله وفدیناه وماضویات معطوفست برجواب لما که محذوفست ای کان ماکان او واقع امر عظیم الشان وتواند بود
که جواب لما رحمنا واطعنا بشی از وبا ذبیا تقدیر کنند جمل مذکور معطوف بران کویند **معنی اینست**
پس هرکاه که پسر و پدر در امتثال فرمان خدا کردن نهادند ووقوع ذبح که در حق هردو بلای عظیم بود رضا دادند
وافکند ابرهیم پسر را چون کوسفند قربانی بر یک کرانه پیشانی کارد در حق حلق وکلوی او هیچ اثر نکرد وباقوت پیغامبر
وحدت کارد در کلو هیچ مضرتی نیاورد پس کفت یا ابت اطعن یعنی ای پدر کارد بر طریقه نیزه بزن این عمل را کزید
هم مضرتی در کلو نرسید ندای یا ابراهیم قد صدّقت الرویا برامد و فدا آنکه از بهشت برای ذبح او فرود
آمد یعنی فرمان آمد که ای ابرهیم خواب را راست کردی وانچه فرموده شده بودی از جهة خویش بجای آوردی
ما جزای مثل این جزا دهیم نیکوان را بدرستی که این حادثه هر آینه ابتلای ظاهرست ظهور کمال قصد بعد وجه
قهر کردکار قاهرست موجب شکر جزیلست ومستوجب سپاسی جلیلست **سوال** راندن کارد بر کلو بغیر بریدن
اکر در امتثال امر وتحصیل ذبح بناشد خبر قد صدّقت الرویا چکونه مطابق بود **جواب** در تحصیل حقیقت ذبح
فعل ذابح بود بتمام از وی روی نمود امضای حدّت کارد وبردن جان کار خداست عمل حق جل وعلاست انچه
در ذبح کار این بود کرد وانچه بدان مامور بود بجای آورد این عمل بدان او دجاج کند خون را روان کرداند
خدای عزّوجل بقدرت خویش مذبوح را بمیراند در امر ذبح امتثال کرد فدای مذکور فدای جان او بود چون اضحیه
وعقیقه نه فدای قولست واجبی از ابرهیم علیه السلام چون فدیه شیخ فانی عاجز از صیام **سوال** چون رویای
پیغامبر وحی بود در وی تردد چکونه باشد **جواب** رویا در عین مرئی وحی نیست وحی در معنی تعبیرست و
شک نیست که از محتاج سوی تامل وترددیست وچون رویا معتبر بتعبیرست وتحقق تعبیر بدلیل حدیث اولها
بالتمامه فاذا هی بشرب متعلق بتقریرست پس قبل از تقریر ظنیست محل تردد دوری وتواند بود که ابرهیم صلوات
الله علیه را بعد از تیقن وحی بامر انجه اذبح ابنک هذا تری وتردد در تعیین حکم امر باشد که مقصود با مرکاهی
حصول فعل بود وکاهی حصول اذعان وانقیاد باشد تحقق وتیقن امر منافی تردد نبود **سوال** در کشاف بروی
ابرهیم علیه السلام عیب کرده ودر بیان انّ هذا الحکم من الله ام من الشیطان آورده ورویای پیغامبران وحیست
احتمال بودن از شیطان چکونه بود وصحت این تردید بچه وجه باشد **جواب** چون تعبیر خواب بیش از تقریر
وتحقیق صواب احتمال بود ووقوع خطا را ساغ نسبت سوی شیطان باشد کلام مذکور یعنی اتاویل هذا الحکم من
الله ام من الشیطان الی صواب او خطا دارند صحت تردید برین وجه پندارند دیکر آنکه در وحی ظاهر که
بلسان ملکست در آغاز ورود محل تامل پیغامبر را تردد در مبلغ باشد آنکه خدای در او خلق عظیم ضروری
کند در دل او وتیقن این مبلغ ملک شیطانست آنکه اینچنین تردد در پی رویا وتعبیر او بیش از تحقیق تقریب

دانه

واقع شود منکر ومستبعد نبود تقریب وبدانکه بعد نزول فلا ذبح پس حرام کشت تمتع وخطر بوست لیکن بعضی
علما حرمت مذکوره بروجه نسخ دارند وشرعیت ذبح ولد را منسوخ پندارند وبیشتر علما برین اند حرمت ذبح بر
اعتبار فدا است نه اعتبار نسخ شرعیت ذبح زیرا که ولا خلق است ووجوب خلق مقرر اصل بود رافع باشد ونیز
مقصود از امر کاهی فعل بود وکاهی مقصود از و مجرد حصول اذعان وانقیاد باشد در دل ابرهیم علیه
السلام از جهة وطاعت مضمون امر تعیین حکم مقصود که حصول فعلست یا مجرد حصول اذعان وانقیاد در
تردد بود وتیقن هیچ یکی مستقر نمی بود ونسخ پیش از عمل قلب باشد وعمل قلب پیش از استقرار حکم نبود
چون ابرهیم علیه اذعان وانقیاد واعمال ذبح کننده میکند تا از کشتن ذبیح او بنجات پیوست معلوم
شد که مقصود از امر حصول فعل نبود بلکه مجرد اذعان وانقیاد که از ابرهیم علیه السلام روی نمود پس
استقرار نداشت هر دو حکم را در دل دائر میداشت بی استقرار حکم عمل قلب نبود وبی عمل قلب در حکم
نسخ نشود ثمرة اختلاف در بلد ظاهر کردد بر قول کسی که منسوخ نکوید چون روز روز عید مشروع بنفس
حرام لغیره دارد بلد بذبح ولد منعقد ندارد وذبح شاة واجب نیست دارد **سوال** پیش از استقرار
حکم اقدام بر فعل چکونه کرد واعمال ذبح چنوع بجای آورد **جواب** علی ابرهیم تقدیری لازم بود از اقدام
از اقدام بران چاره نباشد چه اکر فعل مطلوبست بجا نباید آورد واکر اذعان مطلوبست اقدام باید کرد تا
تردد در حکم از اقدام چاره بصورت اوراغو دچون حصول ذبح مراد نبود کلوی پسر آهنین یا مسین
نمود ذبح حاصل نکشت حکم بفدا پیوست وترکنا علیه فی الآخرین سلام علی ابراهیم انّا کذلک نجزی
المحسنین انّه من عبادنا المؤمنین عطفست بر صدّقت قصّه یعنی جاریه قلب سلیم وترکنا یعنی بقینا
است ومفعول ترکنا محذوفست ای بقینا الثناء الحسن سلام علی ابرهیم بیان ثناست بعضی همین جمله را
مفعول ترکنا دارند مفعول او محذوف نپندارند کذلک صفت مصدر محذوفست مر نجزی را ای جزاء مثل
ذلک الجزاء جمله نجزی المحسنین تذییلست وانه من عبادنا المؤمنین تذییل دیکرست تاکید او بتقدیم
ملوحست **معنی اینست** باقی کذاشتیم ثابت داشتیم ثنای او را در پسینان از پیغامبران وامتان ایشان سلام
بر ابرهیم سلامی عظیم جزای اینچنین بدهیم مر جمله محسنان را که احسان کنند و بر خویش بار آمدن از
جرائم و بر دیکران تعریض عظیم کردیم بدرستی که ابرهیم از بندکان مومن بود وآثار کمال کمال ایمان او بدای
بود وبشّرناه باسحاق نبیّا من الصّالحین وبارکنا علیه وعلی اسحاق ومن ذرّیّتهما محسن و
ظالم لنفسه مبین معترضه است برای بیان این که فرزندان ایشان همه همچو ایشان نیک نبودند بر
حسب نصیب خویش کوناکون روی نمودند من الصالحین حالی دیکرست سوق برای مدح وثناست زیرا
صلاح لازمه انبیاست وبارکنا علیه عطفست بر بشّرناه وعلی اسحاق عطفست بر علیه ای افضنا علیه
برکات للدین والدنیا اورد ثانی نسله حتی کان فی اولاده الوف بنی جمله وذرّیّتهما محسن وظالم لنفسه مبین
اسمیه یا ظرفیه یا خبریه حالست یا عطفست بر جمله سابقه **معنی اینست** و بشارت دادیم باسحاق در
حالتی که مقدرست بودن او ورفیع الشان ودر حالتی که مقدرست بودن او از صالحان وفائض کردانی
دیم بر ابرهیم واسحاق برکات دین ودنیا وافزوده کردیم بر ایشان نعم اولی واخری وافزودیم در نسل
ایشان و مخصوص کردانیدیم بکثیر و فرزندان تا آنکه کویند هزار پیغامبر از نسل اسحاق بوجود آمد که
اول ایشان یعقوب وآخر ایشان عیسیست وبعضی از فرزندان ابرهیم واسحاق نکوکار وبعضی از ایشان
ستمکار ستمکاری وکفر ورزیده با از حدود شرع بیرون کشیده همه فرزندان همچو پدر نباشد در اخلاق واوصاف
مماثل او نکردند از نکوکار بدکاری پیدا آید واز بدکرداری نکوکاری روی نماید وتواند که از پیغامبر کافر

کنعان

مولود کردد و از کافر پیغامبرزاده شود از آزر خلیل پدید آمد و از نوح خلیلی روی نمود بیت
نه از آزر خلیلی پدید آوری که بشکست بتخانه آزری بیت چو کنعان را طبیعت بی هنر بود همبرزاد که قدر ش
نیفزود ایت یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی ای معنی را بیانست وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ
وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ وَنَصَرْنَاهُمْ فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ
وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ عطف است بر ولقد نادینا نوح جمله میانه معترضه بود میان دو کلام متصل
سایغ نمود و نجیناهما با معطوفات خویش عطف است بر مننا من الغالبین خبر کانوا هم ضمیر فصل است معنی ایت
و هر آینه بدرستی که بر موسی و هارون فضل کردیم ایشان را و قوم ایشان را از دشواری عظیم نجات دادیم و
ایشان را نصرت کردیم پس ایشان غالب اند بر دشمنان و بفتح و ظفر پیوستند و بر کافران غالب کشتند و دادیم موسی
و هارون را کتابی ظاهر در احکام دین قوم و نمودیم ایشان را بدین کتاب راه مستقیم یعنی ایمان و اسلام و شرایع
و احکام وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا
الْمُؤْمِنِينَ این جمله عطف است بر جمله سابق ترکنا بعینه بیانست وجوه اعراب و توکید این آیت بر وفاق
و ترکنا علیه علیه فی الآخرین سلام علی نوح آید و معنی او بران طریق روی نماید وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ
إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ اللَّهَ رَبَّكُمْ وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ
الله ربکم و رب آبائکم الاولین هر سه لفظ بنصب و رفع خوانند نصب بدلیت از احسن الخالقین و رفع
بابتدائیت و خبریت دانند اینجمله عطف است بر ولقد مننا علی موسی تاکید او از جهة رد انکار منکران
معارضست اذ ظرفست مر ظرف مستقر یعنی لمن المرسلین الا تتقون مقول قالست و استفهام برای انکار
بر وجه توبیخ است اتدعون بعلا بیان است یا بدلست از الا تتقون و بعل نام بتی است که او را بیست کز
طول بود و از هر جانب او را روی چون بتان می نمود برای رویت خانه بر داختند چهارصد نفر خادمان
ساختند جمعی عظیم بپرستش او مشغول کشت جماعتی کثیر بعبادت او بپیوست و ایشان را دهی بود بک نام
با بعل ترکیب کردند بلاد شام را بعلبک گفتند بعضی کویند الیاس در بیابانها موکل بود راه کم کردگان را راه
می نمود چنانچه خضر در دریاها بودی و اصحاب کشتی را مدد مینمودی امام حسن گفتی که ایشان هر دو زنده اند
بحکایات ملاقات بعضی اولیا با ایشان تمسک کنند و حدیث لو کان الخضر حیا از ارنی موافق قول امام حسن
نیست محمول بر مصری دیگر دانند و امام مذکور ملاقات بعضی مشایخ با خضر بر تقدیر صحت حکایت
ملاقات خضر دیگر دارد تمسک بدین حکایت سایغ نپندارند معنی ایت و بدرستی که الیاس هر آینه از
مرسلانست و خبر صادق مر رسالت او را بیان آن در آن وقت که تبلیغ وحی سخت مر قوم خویش الا تتقون
تا آخر گفت یعنی از خدای نمی ترسید و از شرک نمی پرهیزید صنمی را که او بعلست می پرستید و نیکوترین
خالقان و بهترین مصوران را که پروردگار پدران شماست ترک میکنید فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ
إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ جمله فکذبوه عطف است بر قال و جمله فانهم لمحضرون عطف است بر کذبوه و
تاکید جمله از جهة رد منکران بعث و عذابست اگر ضمیر فانهم لمحضرون چنانچه مفهوم ظاهر است عائد
بر مکذبان بود استثنای مذکور منقطع باشد و اگر خطاب سابقه و خبر فکذبوه فانهم لمحضرون از باب توصیف
کل بصفت بعض بر طریق ایتها العیر انکم لسارقون و امثال او دارند از جهة عموم مستثنی منه و شمول او امر کل
قوم استثنای مذکور را متصل پندارند معنی ایت پس قوم الیاس را تکذیب کردند و گفتار او را در معرض
قبول نیاوردند پس ایشان برای عذاب حاضر شدگانند مگر بندگانی که ایشان مخلصانند یا گویند بدرستی که
کافران برای عذاب حاضر کرده شوند لیکن بندگان خدای که مخلصانند معذب نباشند وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ

سلام

سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ الیاسین جمع الیاس است بمعنی الیاس
و قوم او و بعضی نام پدر الیاس دانند الیاس را که پسر یاسین است الیاس دانند و او را مستطر الیه بود کال آل یاسین
پندارند بدین هر دو جمله و ترکنا فی الآخرین سلام علی نوح فی العالمین و اینجمله در مقصود یکیست و هر دو جمله
بر یک اسلوب و بر یک معنی است آل یاسین بمعنی آل محمد بود این کلام از کلام منقطع باشد و این وجه بعید است از جهة
مخالفت سیاق غیر سدیدست بعضی مفسران گفته الیاس و الیاسین بر طریق میکال و میکائیل مسمی هر دو یکیست
اسناد ضمیر علیه و ضمیر انه من عبادنا المؤمنین مؤید این معنی است وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ
أَجْمَعِينَ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ عطف
بر وان الیاس لمن المرسلین تاکید جمله از جهة رد انکار کافرانست اذ متعلق است بظرف مستقر ای لمن المرسلین
حین نجیناه اجمعین تاکیدست مر اهله را و اهله معطوفست بر ضمیر منصوب در نجیناه الا عجوزا مستثناست از اهل
فی الغابرین صفتست مر عجوزا را دمرنا الآخرین عطفست بر نجیناه و انکم لتمرون علیهم مصبحین معترضه
برای بیان مکنت ایشان خطاب مر اهله را تاکید او از جهة آنست که ناگرویدن بقصهای قرآنی و اخبار فرقانی
علامت انکار بر ورود پر قوی جواب شده مسطورست چه انکار سبب علامت انکار است سبب است بظهور علامت
انکار تاکید کرد جمله را موکد آورد و باللیل عطفست بر مضمون مصبحین من حیث المعنی و مصبحین حالست ای
تمرون علیهم فی وقت الصباح و فی اللیل همزه در افلا تعقلون برای استفهام است و استفهام برای انکار بر وجه توبیخ
است و انکار راجع است سوی معنی فا عاطفه است جمله معطوف بر جمله تمرون معنی ایت بدرستی که لوط هر
آینه از مرسلان بود در آن هنگام که او را و هم او را بنجات دادن ما عذاب نبود مگر زنی را که در باقی ماندگان
در زمره کارها رکان در اصل از جمله قوم لوط او را از جهة کفر و هلاک و عذاب پیش آمد پس بر از اکرایشان
را نجات دادیم و دیگران را هلاک کردیم و بدرستی که هر آینه شما ای اهل مکه بر قرای خراب شده قوم لوط در سفرها
تجارت خویش در هنگام صبح و شام میگذرید و خرابی شهرهای مذکور که چه نوع مستاصل کشته و چگونه خرابی
پذیرفته می نگرید پس چون ایشان در نمی آیید و در نهان ایشان تفکر می کنید این معنی نشاید و اینچنین غفلت
نباید که آثار خرابی بکنند و به بیابند و تصدیق خبر کننده آن نشابند وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ أَبَقَ إِلَى
الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ
فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ وان یونس لمن المرسلین عطف است بر جمله و ان لوطا لمن المرسلین و تاکید او از
جهة انکار ایشانست در شان پیغامبران انکار باصرار است اذ ابق ظرف مستقرست یعنی لمن المرسلین الی الفلک المشحون
فرکب و اضطربت السفینة و قالوا فینا آبق فاقترعوا فخرجت القرعة علی یونس فقال انا الآبق فالقی نفسه فی
الماء فالتقمه الحوت جمله و هو ملیم حالست الی یوم یبعثون متعلق بلبث جمله جواب لولاست و جمله فلولا
با جواب خویش معترضه است برای بیان نبوت و اظهار معنی ایت بدرستی که یونس از مرسلان بود در
تبلیغ وحی اهتمام مینمود در آن هنگام که گریخت رسید با کسی که بود از مردمان پس سوار شد میان ایشان کشتی
که مضطرب کشت خلق بهیبت و خشیت بپیوست فینا آبق گفتند و برای انداختن از کشتی جستند قرعه زدند
بنام یونس افتاد یونس اقرار کرد که بنده آبق منم و در بر انداختن خود در آب نهاد در کرانه کشتی آمد و
افتاد ماهی بقضای خدای عز و جل او را لقمه ساخت و از خداوند ملامت کشت پیش مردمان بعلامت بپیوست یونس
بر قول بعضی از چاشت تا شبانگاه و بر قول بعضی چهل روز و بر قول بعضی هفت روز و بر قول بعضی هفت سال در شکم ماهی
بود لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین همین میگفت و در خواهش نجات زاری مینمود پس اگر یونس این
دعا نمودی و از مصلیان نبودی هر آینه در شکم ماهی زنده یا مرده بر طریق سخن یا بر طریق قبر تا روز قیامت
در نگ نمودی فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ

حرکت

اَوْ یَزِیدُونَ فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ اِلَی حِینٍ فا در فنبذناه فصیحه است جمله معطوف بر جمله
محذوفه ای فالتقمه فلبث فی بطنه فنبذناه بالعراء و هو سقیم حالست و انبتنا علیه عطفست بر فنبذناه
وارسلناه بتقدیر قد حالست او یزیدون عطف بر مائة الف بود بتاویل بل و زیادت باید جنانچه از
ترجمه امام زاهد رحمة الله علیه مخالفت نماید جمله فآمنوا فمتعناهم الی حین عطفست بر ارسلنا
معنی اینست پس انداختیم او را در صحرای بی درخت و حال اینست که او رنجور بود و از عفونت شکم
ماهی چون تازه کوشتی میشود و رویانیدیم برو درختی از یقطین و فرستادیم یونس را سوی قومی که صد هزار
تن و زیادت از ین بلکه زیادت از ین بودند و بعضی کویند در صد هزار و منظر زیادت از ین میشودند و
دیکران زیادت بر صد هزار تن محقق بیقین بیست و یک هزار دارند و این را ثابت ببیان پیغامبر صلی الله
علیه وسلم پندارند روایت کرده اند سید النبی علیه السلام عن الزیادتین احدیهما قوله تعالی للذین
احسنوا و زیادت فقال هو لقاء الله و عن هذه الزیادة او یزیدون فقال احد و عشرون الفا ایشان در
کرویدن بیونس تاخیر کردند و بدعوت او ایمان نیاوردند یونس ایشانرا وعید عذاب کرد در روز
میعاد اثر عذاب ندید منتظر وحی نماند خود را از میان ایشان بیرون کشید او را حادثه رد واقعه
مذکوره پیش آمد بعد رفتن او علامات نزول عذاب پیدا کشت و وعیدی که یونس کرد بود بظهور
پیوست ایشان یونس را جستند نیافتند بزاری و خواهش بر نجات پرداختند چون زاری بصدق بود
نجات از عذاب روی نمود همه بیونس ایمان آوردند تا مدتها در حال خویش برخورداری یافتند ع
فَاسْتَفْتِهِمْ اَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبَنُونَ اَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ اِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ
فاستفتهم الربک عطفست بر فاستفتهم اهم اشد خلقا امن آه در کفار قریش دو کفر ظاهر بود که
اعتقاد ایشان بران راسخ می نمود یکی انکار بعث کردن دوم انسبت خدای بولد و فرشتکان را بنات
الله کفتی فاستفتهم اول ابطال نفی بعث کرد درینجمله ذکر جهت ابطال دعوی ثانی آورد معترضاتی
معترضاتی که میان معطوف و معطوف علیه بود میان دو کلام متصل سائغ نمود جمله استفهامیه بیان
استفتاست و ام در ام من خلقنا متصل سائغ نمود برای تردید و تسویه میان دو امر شنیع و
استفهام برای تقریرست یعنی حمل مخاطب بر اقرار نیکی ازین دو کفتار که اقرار کننده ام و متهم کردند
معنی اینست پس استفسار سابق ایشان استفسار کردند دیکی انکه و بترس امر پروردکار ترا ه
دختران اند و مر ایشان را پسراند بر حکم و اذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا از دختران
ننک میکنند و آنرا بخدای منصوب میکردانند پسران را که سبب افتخار و ابتهاج میدانند مخصوص
خویش میخوانند این قسمت کی پسندد و هیچکس روا دارد با ملائکه را که بعزت مخلوقات اند نسبت
بضعف انوثیت میکنند و اناث ضعاف میخوانند مکر دعوی میکنند دران وقت که ما فرشتکان را که سا
ساکنان عالم بالا ملازمان طاعت و عبادت خداوند آفریده ام حاضر بودند و خلق انوثیت مشاهده کردند
واهانت میکنند و در معرض منقصت انوثیت می افکنند اَلَا اِنَّهُمْ مِنْ اِفْکِهِمْ لَیَقُولُونَ وَلَدَ اللّٰهُ
وَاِنَّهُمْ لَکَاذِبُونَ جمله الا انهم من افکهم لیقولون معترضه است برای تنبیه و الا حرف تنبیه است
چون اعتقاد سائغ بر عقل قائلان علامت انست که وقوع این کفتار را ایشان واقع می پندارند
و در جمله مضمون جمله انکار دارند از جهت وضوح علامات انکار قوی سامع را تنزیل بمنزله
منکر مصر کرد جمله را مؤکد بتواکید آورد جمله و انهم لکاذبون حالست یا عطفست تاکید جمله
از جمله از جهت رد انکار قائلان مذکورست که ایشان خود را در سبب قول کاذب نمی پندارند
و در کاذب بودن خویش انکار با اصرار دارند معنی اینست آکاه باشند بدرستی که کافران هر آینه

ولد الله

ولد الله کویند و خدا را نسبت فرزند می کنند و بدرستی که ظاهر خوانند اَصْطَفَی الْبَنَاتِ
عَلَی الْبَنِینَ مَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ اَفَلَا تَذَکَّرُونَ همزه استفهام و همزه وصل محذوف بقال
بر وجه استیناف مذکور برای نفی انکار یعنی نفی است ای بقال لهم اصطفی البنات و ما در مالکم استفهام
است مرفوع المحل بر ابتدا است ظرف مستقر یعنی لکم خبر مبتدا است و استفهام مذکور نیز برای توبیخ است
تحکمون الحکم الفاسد کیف حالست از فاعل تحکمون این استفهام نیز برای توبیخ است بمعنی لاینبغی و لا یلیق
ان یکون یعنی ما یصفون حال کونکم تحکمون الفاسد علی کیفیة غیر لائقة افلا تذکرون تخفیف ذال و تشدید
او با بدال تا بذال خوانند و مشدد را بر طریق یظهرون مشدد مبالغت دانند جمله عطفست بر محذوف
بتقدیر الا تتذکرون باشد این استفهام نیز برای توبیخ بود معنی اینست کفته شود بر ایشان که فرشتکان
را بنات الله می کویند و در اینچنین راه باطل می پویند آیا برکرید بجلا و علا دختران پسران را اختیار
کرد برای خویش الحمد بتکبر میکنند از آن دیکران جیست مر شما را چه میکنید پس پند نمی کیرند اَمْ لَکُمْ
سُلْطَانٌ مُبِینٌ فَاْتُوا بِکِتَابِکُمْ اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ ام متصله است معادل همزه اصطفی آمده
فا در جواب شرط محذوف آمده ای ان کان لکم سلطان فأتوا بکتابکم ان کنتم صادقین و جمله ان کنتم شرط
است مستغنی از جزا اکتفا بما مضی معنی اینست خدای دختران بر پسران برکزیده ترجیح ادنی بر اعلی
پسندیده این معنی عقلا نپسندند و این نصیحت نه پذیرند یا شما برین مدعی یعنی بودن فرشتکان
بنات خدای حجتی ظاهر از کتاب دارید پس کتاب خویش را بیارید اکر شما راست کویانید و در دعوی
خویش صادقانید وَجَعَلُوا بَیْنَهُ وَبَیْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ اِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ
سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا یَصِفُونَ اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِینَ جمله و جعلوا الخ از مقول
فاستفتهم بتقدیر قل ای و استفتهم هذا الاستفتاء و الحال انهم قد جعلوا بین الله و بین
الجنة ای الملائکه نسبا سمیت الملائکة بالجنة لاستتارهم عن اعین الناس کالجنة و در کشاف
آورده جنة اسم جنس یا اسم جنس ذکر کرد و لقد علمت الجنة ان هؤلاء العابدین الله مع
الجنة ای الملائکه نسبا القائلین ان الملائکة بنات الله لمحضرون فی النار جمله و لقد علمت
الجنة معترضة برای تنزیه ای سبح الله و انزهه عما یصفون الا عباد الله استثنا منقطع
زیرا که ایشان داخل انهم محضرون نه اند معنی اینست و کردانیدند کافران را میان
خدای عز و جل و میان فرشتکان کافران مذکور را در آتش حاضر کرده و در دوزخ در آورد
دانستند لیکن بندکان خدا که مخلصانند از عذاب خدای محفوظانند فَاِنَّکُمْ وَمَا
تَعْبُدُونَ مَا اَنْتُمْ عَلَیْهِ بِفَاتِنِینَ اِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِیمِ وَمَا مِنَّا اِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ
وَاِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَاِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ ان با اسم و خبر خویش مقول بقال محذوفست
فا جزائیه است بتقدیر اذا ثبت الجعل المذکور منهم فیقال لهم انکم و ما تعبدون ای انکم
یا من کی ملة الجاعلین لله مع الجنة نسبا و ما تعبدون جه معطوف بر اسم ان ما انتم علیه
ما نافیه است انتم اسم ما است ضمیر علیه عائد است بر ما تعبدون و علی بمعنی لام است یا بمعنی
ما است بفاتنین خبر ما است و جمله ما انتم علیه بفاتنین خبر است مر ان را الا من هو صال
الجحیم استثنا مفرغ مفعولست من فاتنین ای ما انتم لاحد ذلک اسبب ذلک موقنین احدا فی
الفتنة الا مضلین الا من هو داخل فیها سوء جمله او اختیار جمله و ما منا الا له مقام معلوم ع
معطوفست بر جمله سابقه که مقول بقال محذوفست و این از باب حذف موصوف بر طریق انا ابن
جلا است یوما منا احد الا له معلوم و انا لنحن الصافون احسنا فی الهواء و انا لنحن المسبحون

عطف است بر جمله سابقه و تاکید این ازجهة انست که این جمله کنایت است از استحصار صوت
واظهار بندکی و ذلت چنانچه که کفتند انا عبید فاین نحن من المناسبة دعوی کافران بودن
فرشتکان را بنات الله علامت انکار بندکی ایشان بود بظهور علامت انکار مضمون جمله تاکید جمله
سائغ نمود معنی اینست چون ثابت شود که کافران میان خدا و میان ملائکه نسبت دعوی کرده اند و
ملائکه را دختران خدا کفته اند پس ایشان را کفته شود بدرستی که شما والجه شما می او را می پرستید
یا کویند بدرستی شما عبادت شما نیستند شما ازجهة آن بسبب آن کمراه کنندکان و در فتنه اندازندکان مکی
کسی را که او باختیار خویش در ایندهٔ دوزخ بود و بعمل خویش مستحق باشد و فرشتکان نسبت کنندکان خویش
را خدا نیست اصحاب دوزخ دانسند خود را در معرض بندکان آوردند وما منا الا له مقام معلوم وانا
لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون کفتند یعنی نیست از ما و هر یکی از ما مشغول بکاری و شانی بدرستی که
ماهر آینه صف کنندکانیم قدمها در عبادت برابر می داریم یا پرها در هوا مساوی بر می آریم بدرستی که ما
هر آینه تسبیح کویندکانیم وان نقائص تنزیه کنندکانیم کار ما بندکی است واین نسبت را منافی است و بعض
قبائل مقولات مذکوره فرشتکان را دارند و بعضی قائلان پیغامبر صلی الله علیه وسلم بندارند وَإِن
لَيَقُولُونَ لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ
يَعْلَمُونَ ان مخففه است لام تاکید در لیقولون فارقه است میان مخففه و نافیه شرطیه یعنی لو ان
تا آخر مقول قول است فکفروا عطف است بر کانوا جمله فسوف یعلمون متضمن تهدید است فا سببه است
چه کفر ایشان سبب وعید است جمله وان کانوا لیقولون تا آخر عطف است بر وجعلوا بینه وبین الجنة
معنی اینست وبدرستی که ایشان بودند که هر آینه می کفتند اکر نزدیک ما ذکری از پیشینان ثابت شدی
هر آینه ما بندکان می بودیم و بجان و دل طاعت می نمودیم پس کفر ورزیدند و بخدای نکرویدند پس
سرانجام خواهند دانست الجه ایشان را از عذاب خواهد رسید و معلوم خواهند کرد و اکاه خواهند
کشت بعقوبتی که خواهند دید وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ
وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ جمله انهم لهم المنصورون با معطوف خویش بیان کلمه مذکوره است وجمله
ولقد سبقت تا آخر معترضه برای بیان این که جمله مذکوره تصریح جه جز از نصرت پیغامبران جند آنست
لیکن کنایت از وعدهٔ نصرت پیغامبر ماست یعنی مکنی عنه که اهل منکر نصر بود ازجهة رد انکار باصرار
موکد آوردن جمله بتوکید سائغ نمود معنی اینست بدرستی که سابق شده است وعدهٔ ما برای بندکان
ما که مرسلانند بدرستی که ایشان هر آینه هم ایشان نصرت داده شدکانند وبدرستی که لشکر ما هر آینه
همه ایشان غالبانند محمد که ازجمله مرسلان است منصور خواهد کشت ولشکر او که برکزیدهٔ ماست بغلبه
خواهد پیوست فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ فا سببیه است جمله نسا حکایت کفار
که بالا کذشته و ذکر آن مشروح رفته معترضه که درمیانه بود در کلام متصل سائغ نمود حتی حین غایت
غایات متعلقات بر فتول عنهم وابصرهم عطف است بر تول فسوف یبصرون تعلیل است یا تذییل
معنی اینست پس روی بکردان از ایشان مقداری از زمان مدت انصرام دنیا یا واقعه بدر یا روز
فتح مکه ومقهور شدن مکیان و ببین ایشان پس سرانجام ایشان خواهند دید و بد الجه معد است
برای ایشان خواهند رسید أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ
همزهٔ استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است فا عاطفه است معطوف علیه محذوف است ای الجهلون
شاننا فیستعجلون بعذابنا این شرطیه تعلیل است انکار مذکور و توبیخ مسطور دلیل است معنی
ایا جاهلند در شان ما و بشتابی می جویند عذاب ما را یعنی عذاب ما را بسرعت میجویند ومتی هذا الوعد

میکویند این استعجال نشاید و اینچنین مقال نباید زیرا که چون فرود آید عذاب برای ایشان
پس بد بود صباح ترسانیده شدکان از هرچه ترسانیده می شدند معاینه کنند والجه آنرا نابوده
میدانستند به بینند عذاب در اتلاف و اهلاک مسبب بلکه بود اثبات نزول او در ساحت ایشان
بر وجه تخییل باشد وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ عطف است بر تول عنهم ای
تول عنهم بعد ابصار العذاب فی الدنیا حین ابصارکم العذاب مرة اخری او فی الاخرة تاکید است
بر ابصرهم کلام از باب حذف مفعول بقرینه ای ابصرهم عذابهم فسوف یبصرون عذابهم یا از باب
حذف مفعول برای تعمیم یا احصار است ای ابصر ما انکم فسوف یبصرون فارانهم مالا یکفیه وکهنه
معنی اینست و روی بکردان از ایشان بعد دیدن عذاب خواهند دید و ایشان عذاب هم در دنیا
یا در آخرت خواهد رسید یا کویند سخن از مسرات خویش الجه در دنیا بیدارد قابل تعبیر نماید
سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سبحان
مصدر است مر فعل محذوف را ای اسبح رب العزة تسبیحا از همه عما یصفون و سلام در اصل سلمت
سلاما بود برفع دادن دلالت ثبوت روی نمود والحمد لله رب العالمین بیان وجوه اعراب و معنی او
در سورهٔ فاتحه کذشته و بتوضیح و تشریح بالا رفته معنی اینست بپاکی یاد میکنم خدا را از همه صفات
ناسزا که مشرکان و کافران او را بدان صفت میکنند و سلام میرسانم بر مرسلان که احکام خدای می
رسانند و همه حمدها مر پروردکار عالمیان که مالک است مر جهان و جهانیان و بدانکه این جمله
با معطوف خویش تذییل آمده مر همه امور را که درین سورت مذکور شده که الجه از اشراک مشرکان
و ذکر نسبت و کردن فرشتکان را بنات الله کفتن وجز آن از نقائص و ذمائم که درین سورت
از کفار محکی کشته و بتشریح و موضح در حکایت و شکایت پیوسته تنزیه سبحان ربک رب العزة
عما یصفون توکید آنست والجه از تمهید مرسلان مشتاق و متابعت و نصرت و غلبه ایشان و
شرائع و احکام و فروع عقائد اسلام مسطور بود ذکر مرسلان آنرا بیان است والجه انواع نعمت
الهی و اصناف رحمت نامتناهی فیوض کرم و صنوف نعم بیان پیوسته مضمون الحمد لله رب العالمین
نمودند تذییلی که جامع مقاصد کلام بتمام نمود ملائم اتمام و اختتام باشد وجه دیکر آنکه جمله
سبحان ربک رب العزة عما یصفون متضمن ذکر همه صفات سلبی است والحمد لله رب العالمین متضمن
ذکر مشتمل صفات ثبوتی است و ذکر مرسلان و تبلیغ متضمن ذکر شرائع و احکام و فروع اسلام متعلق
بیان مرسلان و تبلیغ ایشانست هر سه جمله متضمن اصول اسلام تمام و کمال کشت و ذکر همه مقاصد
دین از فروع و اصول بنهایت پیوست چون این مقطع در حکم سزاوار انتهاست والله اعلم بمضامین
کلامه و اعظم من ان یدرک معانا نظامه ان یصدقه احد غایتها وان یبلغ درک مدرک نهایتها
لا اله الا هو ربی توکلت علیه وهو حسبی سورة ص این مکی است امام زاهد بخاری رحمة
الله علیه هشتاد و هشت آیت کفته و بعضی مفسران دیکر در عدد آیات بنود و نه رفته هفت
هفتصد و ... و کلمه سه هزار و هفتاد حرف کفته اند نظم سورة ص با سورة صافات آنست که
افتتاح سورة صافات بذکر توحید بود و افتتاح سوره ص در حکایت اشراک مشرکان و شکایت از
کفتار ناشایسته ایشان روی نمود و بدانکه در آغاز سورة حکایت کفار و شکایت ایشان آورد
بعد از ان پیغامبر را صلی الله علیه وسلم بایت واصبر علی ما یقولون امر بصبر بر کفتار ایشان کرد
بعده ازجهة مبنیه بر شغل عبادت و تعریض از باز داشتن از وقوع زلت بایت واذکر عبدنا
داود ذا الاید انه اواب الی اخر القصه یاد کردن داود علیه السلام فرمود بعده بذکر قصه

داود علیه السلام سوی ذکر قصه‌های پیغامبران دیگر علیهم السلام تخلص روی نمود بعد جمله هذا
ذکر وان للمتقین لحسن مآب که اهل بلاغت آنرا قریب بتخلص میگویند و بدو هجو تخلص انتقال
از مقصودی سوی مقصودی دیگر میگویند آورد بعد ذکر پیغامبران علیهم السلام بعبادتی که فن
تخلص است ذکر متقیان کرد بعده بذکر هذا وان للطاغین لشر مآب ذکر طاغیان و عقاب ایشان هم
برطریق مذکور و نهج مسطور مذکور گشت بعده چند جمله در احوال طاغیان و قصه ابلیس که سر طاغیان
و سرکشانست بذکر پیوست بعده جمله قل ما اسئلکم علیه من اجر و چند جمله دیگر تا اخر سورت اثبات
حقیقت الحجه درین سورت تبلیغ کرده بر وجه تذنیب اورد و سورت مذکور را لجمله مسطور که بتعلق
یکدیگر منوط است و یکدیگر بجهات ربط مربوط ختم کرد و شک نیست که جملهای که از یکبابت اگر مقاصد
ایشان متغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از همه یکی است
در مقصود کلی متفرد دیگری است جمله که معترضه آمده میان کلامهای متصل واقع شده و جمله دیگر
از هر نوع در محلهای که بیاید بمشیة و عونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

بسم الله الرحمن الرحیم ص والقرآن ذی الذکر بل الذین کفروا فی عزة وشقاق کم
اهلکنا من قبلهم من قرن فنادوا ولات حین مناص حروف معجمه است و بعضی اسم سورت برفع
بحذف مبتدا بتقدیر هذه صاد دارند و بعضی بجر یا بنصب بحذف حرف قسم یا فعل پندارند و بتقدیر
که ص مقسم به باشد واو والقرآن حرف عطف بود و اگر مقسم به نباشد واو قسم دارند ذی الذکر یعنی ذی
الشرف صفت قرآن پندارند جواب قسم محذوف بود کلام بتقدیر انه لمعجز باشد و بعضی انهم عجبوا جواب
قسم دارند بل ابتدائیه پندارند موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است فی عزة وشقاق خبر مبتدا
کم خبریه در محل نصب مفعول اهلکنا است از جهت ماله الصدر مقدم شده من قبلهم ظرفست من قرن
تمیز کم است جمله کم اهلکنا من قبلهم معترضه است برای بیان مآل ایشان بعد بیان حال ایشان و اخبار از
هلاک پیشینیان کنایتست از ایعاد کافران این زمان بعزت خویش مغرور شده اند و بشقاق و خلاف
پیش آمده اند بر قول خلیل و سیبویه لا مشبهه بلیس است تا در روز باده آمده از مقتضای اسم و خبر واجب
شده اینجا اسم مقدر است حین مناص خبر است و بر قول لا برای نفی جنس است تا در و مزیده است چون
ثمه و ربه حین مناص اسم اوست منصوب بدو است خبرا و محذوفست ای لاحین مناص لهم واین قول
از اخفش منقولست معنی اینست این سورت صاد است یا بدین سورت و قرآن سوگند است یا این کتاب
معجز است حق است صدقست حقیقت محقق است بلکه کافران در عزت اند که ایشان را بر کبر میدارند و
از انقیاد بحق و قبول صدق باز میدارد بعزت خویش غره دارند دل بر قبول حق نمیگمارند و در مخالفت
اند و با اهل دین در عداوت اند چند قرن پیش از ایشان هلاک کردیم و بفنا و زوال سپردیم بس ندا
کردند و زاری و خواهش آوردند و هنگام خلاص نبود نجات روی ننمود وعجبوا ان جاءهم منذر
منهم وقال الکافرون هذا ساحر کذاب وعجبوا عطف است بر ظرف مستقر اعنی فی عزة وشقاق
یا حالست از ضمیر ظرف مستقر بتقدیر قد ای بل الذین کفروا کائنون فی عزة وشقاق وقد عجبوا من
مجی منذر منهم وقال الکافرون عطف است بر عجبوا و وضع مظهر موضع مضمر کرد برای تصریح بذکر ایشان
که مناط عذابست بجای قالوا قال الکافرون اورد جمله هذا ساحر کذاب مقول قالاست تاکید او
از جهت رد انکار است چه شک نیست که منذر مذکور را در شان سحر و کذب خویش انکار با اصرار است
معنی اینست کافران بحال شدند و عجب کردند این که ایشان را منذری یعنی پیغامبری از جنس ایشان
آمد و گفتند این منذر هر آینه ساحری دروغگواست که در کذب بسیار مبالغت میکند دعوی رسالت را

کذب خوانند

کذب خوانند معجزه و حجت را نسبت بسحر کردند اجعل الآلهة الها واحدا ان هذا لشیء عجاب
وانطلق الملأ منهم ان امشوا واصبروا علی آلهتکم ان هذا لشیء یراد چون پیغامبر صلی الله علیه و سلم مبعوث
شد و اظهار نبوت کرد جماعتی ایمان آوردند تا آنکه امیر المومنین عمر بن خطاب رضی الله عنه ایمان آورد
صنادید قریش جمع شدند بر ابو طالب بر طریق مستغاث از پیغامبر آمدند گفتند تو بزرگ مایی از اکابر
و روسای شنیده که نادان چند چه میکند و چه غوغا در جهان می افکند بر تو مستغاث آمده ایم و میان
خویش و میان برادر زاده تو بحکم تو راضی شده ایم ابو طالب پیغامبر را طلب کرد و گفتار ایشان پیش آورد
و گفت ذکر ما و الهه ما بگذار و ایشان را در معرض اهانت و خواری میار ما ترا با اله تو بگذاریم و در ذکر
بدی نیاریم پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود که من شما را چه بدی میگویم و از شما کدام کار بدی میجویم یک
سخن میخواهم که اگر گویند همه عرب را مالک شوید و عجم را مائل گردانید متوجه سوی خویش کنید و
سخن بشنوید گفتند یک کلمه چه باشد ده سخن یک چیز چه باشد ده چیز بجو پیغامبر صلی الله علیه و سلم گفت
لا اله الا الله بگویید و در راه دین اسلام بپویید ایشان از مجلس خاسته شدند و از پیش ابو طالب باز گشتند
و میان خویش اجعل الآلهة الها واحدا ان هذا لشیء عجاب گفتند این شخصیست که از این گفتار باز گشتنی نیست
بر عبادت الهه خویش صبر کنید دم باز داشتن او مپندید که او از این گفتار باز نخواهد ماند و الهه
شما را الهه نخواهد خواند استفهام در اجعل الآلهة الها واحدا برای تعجب است ان هذا لشیء عجاب
تعلیلست عجاب مبالغه عجیبست تاکید جمله از جهت آنست که مسلمانان توحید را امر ظاهر میدانند
عجیب بودن او را منکر اند و با انکار مصر اند و جمله اجعل الآلهة الها واحدا محمولست بر حذف
قالوا بر وجه استیناف در جواب ماذا قالوا حینئذ جمله وانطلق الملأ عطف است بر جمله قالوا که
محذوفست ان در ان امشوا مفسره است زیرا که انطلاق از مجلس تفاوض در عادت بی مقالت نمود پس
انطلاق مذکور متضمن معنی قول باشد ان هذا لشیء یراد تعلیلست بر امر واصبروا تعلیلست ای ان
هذا الشیء یریده الله و ما اراده الله فلا یکون له مرد و لا ینفع فیه رد تاکید او از جهت آنست که اقدام
ایشان بر باز داشت پیغامبر علامت انکار مضمون این جمله بر وجه قوت بود بظهور امارت انکار قوی
ایراد تاکید سائغ نمود معنی اینست چون پیغامبر صلی الله علیه و سلم قولوا لا اله الا الله گفت و بر
حکم فاصدع بما تؤمر عبادت اله واحد از ایشان جهت ایشان بر آشفتند و در شان پیغامبر صلی الله
علیه و سلم گفتند این شخص الهه را اله واحد کرد و متعدد را بوحدت آورد این شی است بغایت عجیب
و این شخصیست بنهایت غریب از مجلس باز گشتند و از یکدیگر صبر بر عبادت الهه خویش جستند و
دانستند که این چیزیست که مراد خداست باز داشتن از این نه قدرت ماست ما سمعنا بهذا
فی الملة الآخرة ان هذا الا اختلاق فی الملة الآخرة ای فی ملة عیسی التی هی آخر الملة او ملة قریش وجدنا
علیها اباءنا و تواند بود که فی الملة الآخرة حال باشد از مفعول سمعنا ای ما سمعنا بهذا کائنا فی الملة الآخرة
و استعمال هذا برای تحقیر است بر طریق اهذا الذی یذکر آلهتکم ان در ان هذا نافیه است الا اختلاق
خبر مبتدا است و جمله ما سمعنا تذییل جمله ان هذا الشیء یراد مفهوم میشود که این مقال
از حوادث دهر است که در شان ما خواسته میشود و جمله ما سمعنا تا آخر موکد این مفهوم شد
تذییل بود جمله ان هذا الا اختلاق تذییل بعد تذییل است معنی اینست نشنیده ایم این سخن را
در ملت عیسی که ملت آخرین بود حافظ گفتارهای همه ملتها میبود با ملت قریش که آباء خویش
بران یافته ایم و معتقدات ایشان بگفتار ایشان دریافته ایم یا گویند نشنیده ام این را در آخر کار
خواهد گشت و در آخر دهر بظهور خواهد پیوست نیست این مگر افترا که از محمد واقع شده بر

بکوو م

وجه ابداع و انشا حاصل آمده این مبطلان عقل ندا شتند سخنی که مقتضای عقل است عجیب پنداشتند
یا عقل داشتند لیکن نظر و فکر نکماشتند حکم عقل را اهدار کردند محض حق و صرف صدق را اختلاق
وافترا دانستند ءَ اُنزِلَ عَلَیهِ الذِّکرُ مِن بَینِنَا بَل هُم فِی شَکٍّ مِن ذِکرِی بَل لَمَّا یَذُوقُوا عَذَابِ
اَم عِندَهُم خَزَائِنُ رَحمَةِ رَبِّکَ العَزِیزِ الوَهَّابِ اَم لَهُم مُلکُ السَّمٰوَاتِ وَالاَرضِ وَمَا بَینَهُمَا
فَلیَرتَقُوا فِی الاَسبَابِ جُندٌ مَا هُنَالِکَ مَهزُومٌ مِنَ الاَحزَابِ استفهام برای انکار است و انکار
نفی یعنی اثبات ونفی انزال قران تاکید است مر مضمون ان هذا الا اختلاق ای انزل علیه القران
وحض من بینا بعد الزق الزهیق بل هم فی شک من ذکری اضراب از انکار مذکور و اثبات مر شک را لما یذوقوا
ثانیه است مر عذابی را که منتظر و متوقع است واین کنایت است از ناترساکی و بل برای اضراب از ثبوت شک
کافران در قران در اثبات یعنی انتفای حقیت او در اعتقاد ایشان بدین که ایشان هنوز عذاب من
نچشیده اند و انتفای معاد و مآل اعتقاد کرده اند خبر عذاب وجزا را که قران متضمن آنست حق نمی دانند
حجت بر وجه مکابره بیقین قران را غیر حق میخوانند و از عبارت امام زاهد رحمة الله علیه مفهوم می شود
که بل هر دو جمله ابتدائیه است اضرابیه نیست جمله اولی جواب کلام کافرانست جمله ثانیه تاکید جمله
اولی است ام در ام عندهم منقطعه است بمعنی بل با همزه و همزه که مضمون اوست برای انکار است و بل برای
اضراب از مکابره بذکر حجتی نابوده با انکار آن ام در ام لهم ملک السموات والارض وما بینهما نیز منقطعه است
یعنی بل با همزه انکار اضرابست از ذکر دعوی سوی دیگر فاء در فلیرتقوا فی الاسباب سببیه است چه دعوی
ملک آسمان و سبب بود برای ارتقا بر آسمان که محل ظهور حکم خداست برای منازعت در بین که این حکم چونست
واین حکم چراست محمد بشرف وحی و نبوت چرا مخصوص کشت دیگر بار شرفا و عظما بدین دولت چرا نه
پیوسته جند خبر مبتدا محذوفست و تواند که مبتدا باشد و تنوین برای تکثیر بود ای جند کثیر مهزوم هنالک
تنکیر در جند برای تحقیر است ما زائده است برای تاکید مهزوم صفتست مر جند را هنالک ظرفست مر مهزوم را
من الاحزاب صفتی دیگر است و هنالک اشارتست سوی پایه که خود را بران بنداشته اند و مقامی که خود را
بران داشته اند یا سوی معرکه بدر که دران منهزم کشته اند یا سوی مکان ارتقاد رشما **معنی اینست**
کفتند ایشان ایا فرستاده شده است بر محمد ذکر یعنی قران و مخصوص کرده شده است او برین شرف میان همه بزرکان این
معنی را نفی کردند و در حیز انکار آوردند بلکه ایشان شاک اند در حقیت قران من و شاک اند در حقی مر حق
بلکه هنوز از عذاب من نچشیده اند و عقاب من ندیده اند ازین جهت مکابره می کنند دم بی باکی می زنند
یا خود این مقالت نیست دعوی قابض بودن خزاین رحمت کردگار عزیز وهابست که ان مقالت مذکوره
اعلاست چه خود را چون قابض خزائن دانند صاحب ولایت عطا و منع خوانند یا خود دعوی ایشان
دعوی ملک بودن آسمان و زمین است و شک نیست که این هر دو دعوی متضمن دعوی شرکت با رب
العالمین است چه ملک سما و ارض وانچه میان ایشانست برای خود تصور میکنند و دم تصرف در امور آسمان
و زمین می زنند دادن منصب خویش میدانند برکزیدن و برکشیدن بحکم خویش می پندارند اکر چنین
بودی کو بر روند بر دلهای اسمان که محل ظهور احکام است مر کردکار جهان را در احکام منازعت می
کنند که این چونست مر کردکار جهان او این چراست واین از جهت چه و آن از کجااست ایشان
لشکری اند حقیر از کروههای پراکنده انجا یعنی در پایه که خود را پنداشته اند منهزم می شوند و
بمطلوب رسیدن نتوانند کَذَّبَت قَبلَهُم قَومُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرعَونُ ذُو الاَوتَادِ وَثَمُودُ وَ
قَومُ لُوطٍ وَاَصحَابُ الاَیکَةِ اُولٰئِکَ الاَحزَابُ قبلهم ای قبل کفار مکه قوم نوح نوحا وعاد هودا و فرعون
موسی ذو الاوتاد صفتست مر فرعون را وی را ذو الاوتاد کویند بسبب شرعی تعذیب او چنان بود که آدمی

مکه ۱۲

رابنه

رابنه غلطانیدی و بر دستها و پایها میخ زنانیدی همچنان کذاشتی تا او مردی اینه زن او که
مسلمه بود اورا همین عقوبت نمود و ثمود صالحا و قوم لوط لوطا و اصحاب الایکه شعیبا الایکه اجمت
ملتفة الاشجار جرجت قوم شعیب الی تلک الاجمة فهلکوا فیها این همه معطوفات اند بر قوم نوح که فاعل
کذبت است وجمله اولئک مبتدا است الاحزاب خبر است ولام در وی لام عهد است و معهود در وی
احزاب مذکور است که در آیه سابق مسطور است **معنی اینست** تکذیب کرد قوم نوح وعاد و فرعون
خداوند میخها که مردمان را بمیخها عذاب کردی و در دستها و پاها میخها زدی و ثمود و قوم لوط
واصحاب الایکه بیشه مدین که از شهر شعیب بیرون در بیشه که ملتفة الاغصان بود جای کرفته ایشان
همان احزابند که پیغامبران خدا را تکذیب کردند تصدیق ایشان در دل نیاوردند همه بعذاب پیوستند
و هلاک کشتند اِن کُلٌّ اِلَّا کَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ ان نافیه است کل بتقدیر کل قوم منهم مبتدا است
الا کذب الرسل مستثنای مفرغ است خبر مبتدا آمده فحق عقاب بتقدیر عقابی بحذف یا و اکتفا بکسره فاعل
مر حق را و جمله فحق عقاب عطف است بر کذب الرسل و جمله ان کل الا کذب الرسل مبین است مر کذبت
قوم نوح چه در وی ذکر مکذب نبود درین جمله ذکر مکذب روی نمود **معنی اینست** نیست هیچ یکی ازین
اقوام مکر انکه تکذیب کرده است همه پیغامبران را علیهم السلام زیرا که هر یکی از ایشان پیغامبر زمانه
خویش را تکذیب کرده و دل بر تصدیق نیاورده و تکذیب یک پیغامبر و عداوت با یکی تکذیب و عداوت
با همه بود پس چون تکذیب ایشان مرسلان را بتحقیق پیوست پس عقاب من بر ایشان ثابت کشت وَمَا
یَنظُرُ هٰؤُلَاءِ اِلَّا صَیحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا مِن فَوَاقٍ فواق بفتح فا و ضم او خوانند و معنی یکی دانند
الا صیحة مستثنای مفرغ است هولاء اشارتست بر کفار مکه و نظر بمعنی انتظار است وجمله وما ینظر هولاء
عطف است بجمله وقال الکافرون یا حالست جمله ما لها من فواق صفت دیگر است مر صیحة را **معنی**
و منتظر نه اند کفار مکه مکر یک بانکی را یعنی بانک نفخه اولی که بدان همه هلاک شوند و از جهان بروند
بانکی است که نیست مر اورا مهلت فواق یعنی زمانی که میان دو دوشیدن شتر بود چون هنکام وقوع
آن رسد این مقدار فرصت ندهد وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّل لَنَا قِطَّنَا قَبلَ یَومِ الحِسَابِ روایت کرده اند
که چون پیغامبر صلی الله علیه وسلم مومنان را وعده بهشت رسانید کافران بر وجه استهزا نصیب خویش
از نعیم بهشت خواستند یا کویند بر وجه انکار تعجیل عذاب مذکور جستند ربنا عجل لنا قطنا قبل
یوم الحساب کفتند جمله ندائیه با جمله که بعد اوست مقول قالواست و قالوا عطف است بر وقال الکافرون
معنی اینست وکفتند کافران بر وجه انکار و استهزا ای پروردکار ما شتاب کن برای ما نصیب ما از
نعیم جنان یا عذاب پیش از روز حساب اِصبِر عَلَی مَا یَقُولُونَ وَاذکُر عَبدَنَا دَاوُودَ ذَا الاَیدِ اِنَّهُ
اَوَّابٌ این جمله مستانفه است در جواب ما اصنع حین یقولون ذلک جمله واذکر عبدنا داود عطف
بر اصبر است ذا الاید صفت مر داود جمله انه اواب تعلیل است بر قوت داود علیه السلام دلیل آنست
و چون توصیف داود ملوح بجهتی و سببی بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود **معنی اینست** صبر کن
ای محمد بدانچه کافران می کویند و اندوهکین مباش و دل خود را باندوه ناپسندیده ایشان مخراش
یاد کن بنده ما داود خداوند قوت را متقت دید و رنج کشید در عبادت خدا که یک روز روزه
داشتی و یک روز طعام و آب خوردی نیم شب خفتی و نیم شب در عبادت مشغول کشتی بدرستی که داود
بمبالغه بازکردنده سوی خدا بود و در بازکشت سوی نیکی رسوخ و ثبات نمود اِنَّا سَخَّرنَا الجِبَالَ
مَعَهُ یُسَبِّحنَ بِالعَشِیِّ وَالاِشرَاقِ وَالطَّیرَ مَحشُورَةً کُلٌّ لَهُ اَوَّابٌ چون انه اواب ملوح
سوی منفعت اواب بودن بود بتقدیم ملوح تنزیل سامع منزله سائل تاکید جمله و فصل او سائغ نمود

معه متعلق است ببعضی از جهة اهتمام مقدم شده وبعضی از جهت حالیت در محل نصب امده یا در جواب
ما یصنع مستانفه واقع شده وایراد حال مذکور بصیغه فعل از جهت دلالت بر حدوث تسبیح از جبال و قتا
بعد وقت و حالا بعد حال است والطیر عطف است بر الجبال اسم محشورة حال است از الطیر جمله اسمیه یعنی
کل له اواب حالی دیگر است وچون واقع بعد حال مفرد بر طریق الله یبقیک لنا سالما بر ذلک تعظیم و
تبجیل ترعطف سائغ نمود معنی اینست بدرستی که ما مسخر کردیم ودر سیر آوردیم با او کوهها را در این حال
که در سیر با او می بویند و بامداد و شبانگاه با او تسبیح میگویند و مسخر کردیم پرندگان را در این حال که
جمع کرده و گرد آورده باشند هر یکی از برای او باز گردند و بوی او متوجه شوند یا گویند از جهت
تسبیح او تسبیح گویند و مرافقت او در تسبیح جویند وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ
این هر دو جمله معطوفند و سخرنا له الجبال معنی اینست و ملک داود را محکم گردانیدیم و باستواری
رسانیدیم بنصرت و فضل و توفیق عدل و القای رعب در دلهای مردمان و مایل گردانیدن خواطر و
موافق ساختن اماجد و اکابر و دعای ضعیفان و مدد وزیران امین و مشیران با تمکین و بصنعت
دروع و وفای زره و یا بکثرت شجاعان و باز داشتن ظلم از ظالمان گفته اند که داود علیه السلام از
جمله پادشاهان اسلام پادشاه با شوکت و هیبت خاست و ملک را بدین و دنیا آراست در همه امور
توجه سوی مدد خدای داشت و همواره دل بر خواست و خواهش از حضرت حق میکاست دستگاه دنیا
بسیار یافت سی و سه هزار مرد و بعضی گویند چهل هزار مرد هر شبی سر اپرده او را پاس میداشت و
دادیم او را حکمت یعنی علم حلال و حرام و احکام اسلام و کلام موافق حق و خبری موافق صدق و کردار چنا نجه
باید و گفتار چنانچه شاید و کلامی فاصل میان حق و باطل و فصل خصومات بایمان و تبیان و کلام واضح
منقح محذوف الزوائد یا تکلم بکلمه اما بعد در تخلص سوی مقاصد وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا
الْمِحْرَابَ إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ استفهام برای تقریر است جمله از جهت آنکه معنی اخبرنی
عطف است بر اذکر الخصم در اصل مصدر است در توصیف مصدر واحد تثنیه است بدلیل خصمان بغی
بعضنا علی بعض و در اذ تسوروا المحراب استعمال جمع بجای تثنیه است بر طریق و داود و سلیمان اذ یحکمان فی الحرث
الی قوله وکنا لحکمهم شاهدین و اذ ظرف من مضاف محذوف ای هل اتیک نبأ تحاکم الخصماء وقت تسورهم
المحراب یا مر خصم که متضمن معنی خصومت است اذ دخلوا بدل است از تسوروا ففزع عطف است بر دخلوا
روایت کرده اند که داود علیه السلام ایام قسمت کرده بود یک روز در کار مردمان و یک روز با اهل
و فرزندان و یک روز در عبادت کردگار دیان استعمال مینمود روزی که در آن روز عبادت معبود داشت
و در آن روز در ابر عزلت و خلوت میکاشت در معبد رفت زبور و توریت را ستاو جیا داشت در عبادت
خدا مشغول گشت ناگاه در آثنای آن شیطان مشغولی او بحاشه کرد دل بر قصد و سوسه او آورد بصورت
مرغ زرین بانواع نقوش آراسته و باصناف آرایش پیراسته گشت مقابل او در محراب مسجد نشست داود
علیه السلام را بر آن مرغ نظر افتاد دل بر گرفتن آن نهاد گرفتن مرغ مذکور خواست از عبادتگاه برخاست
مرغ بدید مقداری برتر رفت نه بر آن موازنی که نتوان گرفت داود علیه السلام زیادت کرد خود را بر
گرفتن او آورد مرغ مذکور برتر شد تا آنکه مرغ بر بام رسید کار داود علیه نیز تا رفتن بر بام کشید دختر
همسایه سر می شست داود علیه السلام ناگهان او را بدید دختر مذکور سر جنبانید اندام خود را بموبهای
پوشانید حسن او در دل داود علیه السلام فرود آمد شاگردی را فرستاد تا شان دختر مذکور را باز پرسید
فارغه مانده است یا بزوجی متعلق شده داود علیه السلام بعد از تحقیق فارغه بودن او دل بر خطبه او آورد
و او را پدر شان دختر مذکور خطبه سابقه داشت داود علیه السلام از فارغه بودن او از نکاح باز پرس

نجه

استعمال

اهتمام م

کرد و دل بر باز پرس خطبه غیری نگماشت چون سیوم برسوم دیگری بغیر قصد از داود علیه زاد خطبه
کردن پیش از باز پرس کردن خطبه دیگری افتاد و چون کار پیش از تحقیق خطبه لائق منصب نبوت
ننمود زلت گشت بندامت پیوست آورده اند که داود علیه السلام بعد از نکاح این زن در معبد خویش
مشغولی داشت حراس را از باز داشتن خلق بر آمدن بر و گماشت دو نفری از بالای دیوار فرود آمدند
در عبادتگاه او در آمدند داود علیه السلام چون باز داشتن حراس در آمدن ایشان از غیر در دید از آمد
ایشان ترسید این آیت متضمن قصه آمده و در بیان این نازل شده معنی اینست که آمده است بر تو خبر
تحاکم خصمان و تحاکم ایشان چون در آمدند از راه دیوار در عبادتگاه داود بر غیر در آمدن از راه معهود پس
داود علیه السلام از ایشان ترسید که بدین طریق در آمده اند تا چه خواهیم شنید قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ
بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ قالوا جمله مستانفه است در
جواب ماذا قالوا حین تسوروا ففزع داود لا تخف مقول قالوا است خصمان خبر مبتدا محذوف است ای نحن خصمان
جمله بغی بعضنا علی بعض صفت است مر خصمان را فاء در فاحکم سببیه است و هر دو جمله یعنی ولا تشطط واهدنا
معطوفند بر فاحکم معنی اینست دو نفر آیندگان مذکور و در آیندگان سطور گفتند مترس ما هر دو خصیم
یکدیگر و متخاصمیم بعضی از ما بر بعضی ظلم کرده مظلوم ظالم را پیش تو آورده میان ما بعدل حاکم شو و از حد حق بیرون
مرو و بنمای ما را راه مستقیم و جاده قویم سوال این دو خصم که یکدیگر را خصم نمودند بر صورت آدمیان بودند
میان ایشان ظلمی و تخاصمی نبوده و مخالفتی و مناظرتی روی ننموده خبر مذکور مطابق واقع چگونه بود و خبر غیر
واقع از فرشتگان چه نوع واقع شود جواب این کلام از قبیل تمثیل بر وجه استعارت زیرا که حال فرشتگان
مذکور بصورت ظلم و دادخواهی را بحال خصمانی که پیش حاکم تظلم کنند و این کلمات گویند می مانند کلام مذکور
از آنچه بتظلم بود بدین وجه بر طریق انا اقدم رجلا و اوخر اخری یعنی انا متردد مطابق واقع باشد سوال
در کلام دو کس بغی احدنا علی الآخر که اظهر بود چرا نیاورد بغی بعضنا علی بعض اختیار کرد نکته چیست و این
اختیار بر چه مبنی جواب بر حکم جنسیت و صحبت هر دو را یک تن هر یکی را جزوی و بعضی از دیگری بنداشت
این معنی اعتبار کرد بعضنا علی بعض آورد تا شناعت نسبت ظلم اشد باشد که ظلم با جنسیت و دوستی اشنع بود
إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ
بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
وَقَلِيلٌ مَا هُمْ این جمله بیان خصومت مذکوره است و صورة دعوی مسطوره هذا اسم ان است اخی خبر آن
له تسعة و تسعون نعجة خبر دیگر است یا اخی بدل است از هذا له تسعة و تسعون نعجة خبر است ولی
نعجة واحدة حالت و اخوت مذکور اخوت دینی است نه اخوت طینی و چون ذکر خصومت ملوح بر صورت
دعوی بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود فقال عطف است بر له تسعة و تسعون نعجة ای ان هذا اخی
حصل له کذا فقال کذا اکفلنیها مقول قال است و عزنی فی الخطاب معطوف بر فقال جمله قال مستانفه
در جواب ماذا قال داود لقد ظلمک مقول قال است الی بمعنی مع است ای مع وجود نعاجه یا متعلق است
بمضاف محذوف ای بسوال ضم نعجتک الی نعاجه و ان کثیرا من الخلطاء لیبغی بعضهم علی بعض عطف است
بر لقد ظلمک تاکید او از جهت آنست که در عادت مردمان شرکت و اختلاط ظلم را نافی است و میان خویش
یکدیگر تعدی و بغی را منافی است ملاحظ این عادت مردمان را علامت انکار مضمون این جمله بود
بوضوح علامت انکار تاکید این جمله سائغ باشد الا الذین امنوا و عملوا الصالحات مستثنا است از ضمیر
بعضهم که فاعل لیبغی هم مبتدا است ما زائده است برای تاکید معنی اینست بدرستی که این مشار الیه برادر
منست و او را نود و نه میش است و مرا یکی است جز آن مرا یکی میشی دیگر نیست پس گفت مرا میش خود

فرشتگان م

ملک من بکن وکفلنیها یعنی نصیب من کردان وغالب آمد بر من در مخاطبه بطلب آن و غلبه در خطاب کنایت آ
از ین که او میش خود را بدو سپرد وطالب از دست صاحب برد داود علیه السلام در تحقیق حق لقد ظلمک بسوال
نعجتک الی نعاجه گفت و این بر تقدیر اعتراف خصم بود یا محمول بر تقدیر حیثیت باشد وگرنه بقول احد الخصمین
بغیر اعتراف یا انکار خصم دیگر نافذ نگردد و این دعوی بسبب ارتکاب سوال باستغنا است دعوی استرداد
کالای که مضاف سوی مدعی بود هر اینه بر تو بخواستن میش تو با وجود میشان خویش ظلم کرد و بسوال باستغنا
بسبب مالک بوده نود و نه میش منکری بوجود آورده ایشان میان خویش لقد حکم الرجل علی نفسه کنند و از
نظر او ناپید اکنند و بدرستی که بسیاری از شرکا و خلطا بر بعضی از ایشان بر بعضی دیگر تعدی میکنند و بغی
وستم می ورزند مگر بعضی که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند چه مومنان صالح بر کسی تعدی نکنند
و خود را بر جریمه بغی نیفکنند و ایشان اندکند وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَ
أَنَابَ فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآبٍ وظن داود عطف است بر قال لقد ظلمک انما
فتناه مفعول ظن است فاستغفر ربه با معطوفات خویش عطف است بر ظن لزلفی اسم ان است له ظرف مستقر است
عندنا معمول ظرف مستقر است وحسن مآب عطف است بر لزلفی و چون جمله فغفرنا له ملوح بر مضمون این جمله
بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود **معنی آیت** و داود انچه ایشان بدان تنبیه کردند دریافت و عمل
خویش را لایق منصب خویش نیافت دانست که ما او را مبتلا کردیم و در فتنه آوردیم حال خود دریافت و در
توبه و استغفار شتافت پس از خدای آمرزش خواست و از وی آواز ناله و زاری خاست در سجده افتاد در
توبه و انابت کشاد پس آمرزیدیم و از خطیه او درگذشتیم و بدرستی که او را نزد ما یعنی در علم ما هر آینه قربت
و منزلت است و درجه و منقبت است و نیکوی بازگشتن و خوبی حال شدن در تفسیر آمده کسانی که در بهشت
بهشت کاسه شراب او را شامند داود علیه السلام و پسر او سلیمان علیه السلام باشند **بیت**
زهی دولت زهی عزت زهی عزت ٭ بدنیا حشمت و مکنت بعقبی جنت و رضوان ٭ روایت کرده اند
که چهل روز در سجده بود زاری و گریه می کرد جز برای نماز مفروضه و حاجت ضروریه سر بر نیاورد از
چشمه چشم او چندان آب بیرون آمد که از آب گریه او در زمین گیاه برآمد چندان سر بر زمین داشت
که زمین گوشت و پوست بر جبین او نگذاشت در توبه و زاری چندان رنج دید که در معرض هلاک رسید
و ملک از حسن تدابیر او عاری گشت بفتنه و غوغا پیوست پسری ایشا نام داشت باغوای شورانگیزی چند
علم ملک برداشت ندا آمد که ای داود سر بردار زلت تو بخشیدم و خطیت تو آمرزیدم سر برداشت نظر بر
خرابی ملک افتاد دل بر تدبیر سامان ملک و خلق نهاد با پسری که شور انگیخته بود محاربه کرد غالب آمد ملک
را بر قرار آورد بعد از ین در مدت حیات طعامی و آبی که خوردی ثلثان او اشک بودی و خطیه خویش در
دست خود نقش کرده بود هر بار خود را نمودی دیدی و بنالیدی فراموشی خطیه نپسندیدی آب چشم
او چون چشمه رفتی و دل او از حزن و تاسف خالی نگشتی داود علیه السلام پیش از ان ایام را چنانچه گذشت
سه قسم کرده بود بعد از ان قسم چهارم برای نوحه و زاری پیدا کرد که در ان روز جز نوحه بر خطیه و زاری
بر جریمه نیاوردی در خانه با رهبانان گریستی در بیابان رفتی و باواز بلند نالیدی و در بیابان وحوش و طیور
با او بودی در گریه و زاری با او موافقت نمودی در تفسیر آورده که اگر گریه همه جهان جمع کنند بگریه داود
علیه السلام نرسد و اگر گریه داود و همه جهان جمع سازند همچند گریه آدم علیه السلام نشود این خطیه در
دل او چون خار در چشم می خلید و چشم او از درد ان می چکید از خجالت چشم فرو کردی از حیا گاهی سر جانب
آسمان بر نیاوردی آورده اند که اگرچه خطیه بمغفرت پیوست رونق بی گناهی که داشت باز نگشت **بیت**
رشته چو گسست می توان بست ٭ لیکن بمیان گره بماند ٭ گفته اند پیش از ان در وقت خواندن زبور وحوش

وطیور

وطیور و جن گرد آمدی آب روان و باد متحرک از روانی و حرکت ایستاده شدندی بعد از ان اگرچه میخواندی
خواندن او رونق نماند و وحوش و طیور توجه نمودی در حرکت آب روان و جنبش باد سکون نبودی فی الجمله از ین
خطیه گاهی خوشدل نگشت و دل او خوشدل نپیوست بعد از غفران و قبول توبه نیز میگریست و در ندم و پشیمانی بود
تا زیست و بدانکه در قصه مذکوره و قضیه مسطوره قصه گویان نادان و مخبران بی سامان بعضی خبر آورده افتری
کرده اند و امور نابوده آورده چنانکه گویند داود را بر زن اوریا نظر افتاد اوریا را در مقام صعب برای جنگ
فرستاد قصد ش اینکه اگر کشته شد نکاح زن اوریا او را حاصل شود و این افتری است و ذکر آن در این قصه خطا است
چه قصد کوشانیدن مسلمانی و آهنگ اهلاک مومنی بی جرمی و جنایتی بخطا و خیانتی از و حرام بود و گناه باشد نسبت
کردن آن سوی انبیا روا نبود علی الخصوص که میگویند چند بار فرستاده او بقصد این که کشته شود نسبت
اینچنین منکری سوی پیغامبری چگونه کنند و معصومی را در اینچنین جریمه چه نوع افکند و نیز حکایت مذکوره
مخالف آیت است که آیت خصمان بغی بعضنا علی بعض الایة علم داود بوقوع زلت متعلق تنبیه فرشتگان گفته و این
قائل میگوید که داود علیه السلام چونکه کشانیدن اوریا جسته و جستن کشتن کسی از و مخفی نبود محتاج سوی
تنبیه نباشد معلوم شد که این قول افتری است و نسبت او سوی داود علیه السلام خطا است و چنانچه میگویند چون
داود عفو از خدا جست خدای عز و جل گفت عفو کردیم و خطای ترا بیامرزیدیم داود گفت خطای مرا چگونه غفران بود
تا اوریا خشنود نشود خدای گفت بر سر گور اوریا رو و از در استغفار شو داود علیه السلام بر سر گور او رفت و به
استغفار آورد اوریا خطای داود را عفو کرد داود در مقام مناجات باز گشت و باز نمودن قصه پیوست خدای گفت
جریمه خود ذکر کردی و در استغفار خطیه خود در بیان اوردی داود گفت خطیه ذکر نکرده ام و جریمه در بیان
نیاورده ام خدای گفت نام جریمه بگو انگاه عفو بجو داود علیه السلام باز رفت و نام جریمه برد باز عفو نکرد داود
علیه السلام این خبر در مقام مناجات آورد خدای گفت ای داود غم مدار که من در قیامت از او ریا عفو خواهم کنانید
و ترا از تبعه این جریمه بری خواهم کرد این نیز مفتریات است و ذکر آن در این قصه ناروا است چون خدای
عز و جل از غفران داود خبر کند داود تحقق او را چگونه در توقف افکند و انرا غیر واقع داند و حصول او موقوف
بر چیزی دیگر گرداند و چنانچه میگویند که داود علیه السلام بقول یکی حکم کرد و بر خصم دیگر پرسش روی
نیاورد این نیز افتری است زیراکه دلیلی بر ین عمل متحقق نیست و منصب پیغامبری بری از ین معنی است و ترک
ذکر از قرآن دلیل نکند بر انتفای آن متروک از جهت ظهور است از جهت تیقن و تحقق بمنزله مذکور است
و قولی را که صاحب کشاف و مدارک اورده اند و بودن زن مذکوره منکوحه اوریا ذکر کرده و گفته که داود
علیه السلام از اوریا طلاق زن او جست و اوریا بخواهش داود زن خود را طلاق داد و بعد از طلاق داود زن را
بزنی کرد و در نکاح خویش آورد امام زاهد رحمة الله علیه انرا تخطیه کرده و او را نیز از باب افتری آورده
و گفته زن مذکوره مخطوبه اوریا بود میان ایشان صورت نکاح روی نموده اگرچه منکوحه او بودی از
داود علیه السلام طلب طلاق او روی ننمودی که پیغامبر را طلاق زن کسی جائز نبود که اگر او را جائز بود امت را
نیز جائز باشد و در امت این معامله جائز نیست پس پیغامبر را نیز جائز نبوده و بر اختصاص دلیل باید و
اختلاف حکم میان پیغامبر و امت بی دلیل نشاید و این تخطیه بر کشاف و مدارک نیست زیراکه نقل خطیه منافی
نقل نکاح نبود و در نقلیات بی حجت نفی روا نبود و جواز طلب طلاق را منع میکند بر ین نیز دلیلی نیست طلاق
مباح است طلب او نیز مباح است با این که در کشاف و مدارک ذکر کرده و در روایت بتصریح و تشریح آورده که در ان
زمان میان مردمان شعار این مواساة و انبساط معتاد بوده و میان ایشان این معامله شنیعه نمی نموده تحریم
او بچه وجه بود و منع او برای چه باشد این که نعجة و لی نعجة واحدة کنایت از زن است مقرون بالفظ که مبنی
از ملکات بحقیقت منبت آنست که زن مذکوره منکوحه اوریا بوده امام زاهد نسبت زن مذکوره در آیت مسطوره

باعتبار خطبه کننده و امام مذکور قائل شده بمعنی مجازی با صحت حقیقت بعید نموده و نیز نفی نکاح مدارک بدلیل
نیست و خبر نفی ثانی است و خبر وجود نکاح مثبت و خبر مثبت بر خبر ثانی که مدرک بدلیل نبود راجح باشد یا
داوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَةً فِی الْاَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ
اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ بِمَا نَسُوا یَوْمَ الْحِسَابِ این حکایت خطاب داود علیه السلام محمولست بر تقدیر و
قلنا معطوفست بر جمله غفرنا از جهت مضمون جمله مدح داود علیه السلام بخلافة است تاکیدا و از جهت ایراد
مدح بر سبیل و کادت فاء در فاحکم سببیه است و لا تتبع الهوی عطف است بر فاحکم فیضلک عن سبیل الله لهم
عذاب شدید جواب نهی است ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید مستانفه است برای وعید گمراه
شدگان در بیان ماجراهم و چون ذکر ضلال ملوح سوی وعید بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود معنی اینست
و گفتیم داود را که ای داود بدرستی که ما ترا خلیفه در زمین گردانیده ام و بدرجه خلافت و حکومت رسانیده ایم
اتباع هوا در نهی مکن که ترا از راه دین خدا گمراه کرد اند که اتباع هوا در هاویه رساند و بدرستی که انکه
از راه دین خدا گمراه میشوند و راه راست گذاشته در راه دیگر می روند مر ایشان راست عذاب سخت بدین
که روز حساب را فراموش کرده اند و روز جزا و سزا را یاد نیاورده اند وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْاَرْضَ وَمَا
بَیْنَهُمَا بَاطِلًا این جمله معترضه است برای بیان این که خلقت آسمان و زمین و انچه کائن است میان آن و این
متضمن حکم عظیم عظیمه و مصالح خفیه است باطل بلا طائل نیست معنی اینست و نیافریده ایم آسمانها و زمین
و انچه میان آن است باطل یعنی نگردانیده ایم این سطح علوی و مرکز سفلی بوجود بی حاصل آسمانها و زمین
مواضع استحصال سعادات عبادات آمده و مواضع استیفا حظوظ متعلقه برسوم و عادات شده و هر تنی را
سری و پای داده ایم و در هر سری سری نهاده ایم هر سنگی و گیاهی را مخصوص بخاصه کردیم و هر جسم و جواهر را
بر طبیعتی و خاصیتی آوردیم هر نفسی مخلوق برای شانی ابدی و هر تنی موجود برای کاری سرمدی مخلوق برای
معرفة خالق و هر ذره بر صفات الوهیت و نعوت وحدانیت شاهد صادق اینچنین خلق از خالق علیم حکیم باطل
نبود و ایجاد بی طائل نباشد ذَلِکَ ظَنُّ الَّذِینَ کَفَرُوا فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مِنَ النَّارِ ذلک اشارتست
بر باطل بودن خلق آسمان و زمین و هرچه مخلوقست میان آن و این ذلک مرفوع المحل بر ابتدا است ظن بمعنی
مضنونست خبر مبتدا است جمله مستانفه است در جواب ظن ای الاقوام ذلک فاء در فویل سببیه است فویل
مرفوع بر ابتدا است للذین کفروا من اجل عذاب النار و در ویل للذین کفروا وضع مظهر موضع مضمر آست
برای تصریح بمناط معنی اینست آن یعنی گمان این که خلق آسمان و زمین و انچه کائن است میان آن و این
باطل است و بی منفعت و بی طائل است گمان کافرانست و ظن ناشایسته ایشانست چه ایشان بعث و جزا را
منکرند و منکر بعث و جزا منکر فائده خلقت باشد چه خلق همه برای جزا جان یا سزای نیرانست و خلق
مخلوق دیگر برای منفعت ایشانست کسی که بعث و جزا را منکر شود قائل بانتفای افادت خلقت باشد وای
مر کافران را بسبب عذاب نار اَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ کَالْمُفْسِدِینَ فِی الْاَرْضِ اَمْ نَجْعَلُ
الْمُتَّقِینَ کَالْفُجَّارِ ام منقطعه است بمعنی بل با همزه و همزه که مضمون اوست برای انکار است و بل اضراب
از مضمون کلام سابق که ظن بطلان خلقت آسمان و زمین و انچه میان ایشانست متضمن است مر انکار
جزا و سزا و آن متضمن است مر تسویه نیکان و بدان جمله ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین
فی الارض اضرابست از تسویه نیکان و بدان و اثباتست مر انکار آن جمله ام نجعل المتقین تاکید اوست
معنی اینست کفار که منکر جزا و سزا می شوند و میان نیکان و بدان تسویه میکنند نه چنین است آیا بگردانیم
مومنان نیکوکار را همچو مفسدان در زمین و تباهکاران یا آیا بگردانیم متقیان را همچو فاجران و بدکرداران
کِتَابٌ اَنْزَلْنَاهُ اِلَیْکَ مُبَارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیَاتِهِ وَلِیَتَذَکَّرَ اُولُو الْاَلْبَابِ کتاب خبر مبتدا محذوف

ای هذا کتاب انزلناه صفت اوست مبارک صفت دیگر است یا کتاب که نکره موصوفه است مبتدا است انزلناه
صفت اوست مبارک خبر است و تنکیر کتاب برای تعظیم است جمله معترضه است برای مدح کتاب و بیان فائده
او الیک متعلق است بر فعل لیتدبروا آیاته متعلق است بانزلناه و لیتذکر اولوا الالباب عطف است بر او معنی
اینست این یعنی قرآن کتابی است که فرستاده ایم آنرا مبارک نفع بسیار دارد علم پیشینیان و پسینیان در
بیان می آرد فرستادیم آنرا تا ببینند بیندیشند مردمان معانی و مضامین آنرا و تا عاقلان پند گیرند و خردمند
نصیب بدو برند وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَیْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوَّابٌ اِذْ عُرِضَ عَلَیْهِ بِالْعَشِیِّ الصَّافِنَاتُ
الْجِیَادُ فَقَالَ اِنِّی اَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَیْرِ عَنْ ذِکْرِ رَبِّی حَتَّی تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ رُدُّوهَا عَلَیَّ فَطَفِقَ مَسْحًا
بِالسُّوقِ وَالْاَعْنَاقِ و وهبنا عطف است بر ماضویات سابقه معترضاتی که در میانه آمده میان دو کلام
متصل واقع شده نعم از افعال مدح است مخصوص بمدح محذوفست ای نعم العبد سلیمان انه اواب تعلیلست
و چون نعم العبد که مدح است سوی نبوت صفتی فاصله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله انه اواب سائغ نمود
اذ متعلق است باواب مضاف سوی جمله که بعد اوست با در بالعشی بمعنی فی است الصافنات فاعل است مر
عرض الجیاد صفت اوست فقال عطف است بر جمله محذوفه فا فصیحه است ای فاشتغل بها فشغل عن العصر
انی احببت حب الخیر مفعول فاعل است احببت بمعنی اثرت بر طریق فاستحبوا العمی علی الهدی بود حب الخیر مفعول
به است و عن در عن ذکر ربی بمعنی علی باشد و ابو علی احببت اذ الخیر اذا ترک دارد احببت را بمعنی جلست
دارد و حب الخیر یعنی احب الخیر مفعول له یتذکر و خیر خیل است لکثرة الخیر فیه کانه نفس الخیر و چون اذ عرض
علیه بالعشی الصافنات الجیاد بر دوستی بعد داشتن سلیمان اسپان را بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود ضمیر توارت
عائداست بر شمس اگرچه مذکور نیست زیرا که معلوم است متعلق است باحببت بتضمن و شغلت ضمیر ردوها عائد است
بر صافنات و بعضی گویند عائد است بر شمس و خطابست بر فرشتگان و این را از قدرت جلال الله بعید نیست و سلیمان
علیه السلام از جهت جلال قدرت خویش سزاوار این معنی است اگرچه شمس در لفظ مذکور نشده بقرینه عشی که وقت
غروب شمس است مفهوم شده و ردوها محمولست بر تقدیر قال محذوفه است مستانفه است طفق از افعال مقاربه است
مسحا مفعول مطلق است مر فعل مضارع محذوف که خبر طفق است فاء در فطفق نیز فصیحه است ای فردوها و احضروها
فطفق ای فطفق یمسح مسحا بالسوق والاعناق معنی اینست و بخشیدیم مر داود را سلیمان نیکو بنده بود سلیمان بدرستی
که او بسیار بازگشت سوی خدا داشت و دل را بسیار بر ذکر صفات کمال و نعوت جلال او میداشت زیرا که عرض شده
بر سلیمان در وقت عشی یعنی پیش از نماز پسین اسپان تازی همچو دونده باگرانی هیکل سیل دونده بر سه پای استنده
و پای دیگر بر سر سنب دیگر دارنده که سلیمان دمشق را نهب کرده بود اسپان مذکور بدست آورده بعضی گویند داود علیه
السلام در آن وقت که عمالقه را تاخته بود غنیمت اسپان مذکور را و را روی نمود داود علیه السلام گذشت سلیمان میراث
یافت و بعضی گویند اسپان دریایی بودند پرها داشتند که سلیمان علیه السلام از دریا یافتند هزار اسپ و بعضی گویند
بیست هزار اسپ بود که هریکی از دیگری بهتر می نمود پس بدان مشغول گشت و از نماز عصر که بر و فرض
بود یا ورد که داشت بغفلت پیوست پس بدرستی که من دوستی اسپان اختیار کردم دل را بعرض ایشان
مشغول کردانیدم یا گویند من نشستم از جهت دوستی اسپان که آلت جهادند و برای اعدای دین اسلام و حق
استعدادند تا آنکه آفتاب پنهان شد بحجاب گفت سلیمان فرشتگان را که موکلند بر آفتاب آفتاب را باز گردانید و
مرا بدولت ادای نماز یا ورد باز رسانید و بعضی گویند و ضمیر فاعل توارت و ضمیر مفعول ردوها بر صافنات است
معنی اینست تا آنکه پنهان شدند اسپان بحجاب تاریکی وقت نماز رفت سلیمان بعد رد آفتاب بدانچه فوت
شده بود مشغول گشت بعد فراغ گفت اسپان را باز گردانید و در پیش من حاضر ارید باز گردانیدند و حاضر
آوردند پس در ایستاد سلیمان بتیغ زده بر ساقها و بر گردنهای ایشان یا برای آنکه از برای قربانی ذبح کند و بروجه

کفارت تاخیر صلوت باورد یا بر وجه شکر رد شمس و ادراک ما فات قربان دهد و بعضی گویند از هزار اسب نهصد را
کشت وصد برای نسل باقی داشت وبعضی گویند چهارده هزار اسب را کشت و شش هزار باقی داشت و در شریعت
او گوشت اسب مباح بود قربانی کرده آن افضل مینمود تیغ زدن بر ساق و گردن از جهت تیر انداختن ایشان
بر زمین اختیار کرد و برای آسانی مذبوح شدن ایشان بعضی از ذبح عمل مذکور آورد و بعضی گویند خیل مذکور در نظر
سلیمان علیه السلام نیک جید نمود ساقها و گردنهای ایشان را با سحا سود سوده بر وجه کشتن نبود وَلَقَدْ فَتَنَّا
سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ ولقد فتنا بتقدیر واقسمنا فتنا بر وجه حکایت قسم
نه بر وجه انشا عطف است بر جمله ووهبنا والقینا علی کرسیه با معطوف خویش عطف است بر فتنا روایت کرده اند که
سلیمان علیه السلام نیت کرد که امشب بر همه زنان خویش گذر کنم تا هر یکی مبارزی زاید که در اعدای دین خدای
با کافران مبارزت نمایند و در ان وقت که این نیت او را روی نمود بعضی گویند هفتاد زن و بعضی گویند او را نود زن
بود و در ان وقت که این نیت کرد و زاده شدن مبارزان جهت غافل شد و ان شاء الله تعالی نگفت انچه نیت کرده بود ع
معمول کرد و بعمل آورد هیچ زن بار نگرفت و فرزند نیاورد مگر یک زن که جسد فرزند نیم تن زاد بعد زادن بتخت
سلیمان نهاد سلیمان علیه السلام وقوع این فتنه که بنوعی ترک ان شاء الله بود در یافت در راه توبه و انابت شتافت
در حدیث آمده قال سلیمان لاطوفن اللیلة علی سبعین امراة کل واحدة یاتی بفارس یجاهد فی سبیل الله ولم
یقل ان شاء الله فطاف علیهن فلم یحمل الا امراة واحدة جاءت بشق رجل فجیء به علی کرسیه فوضع فی حجره فوالذی
نفس محمد بیده لو قال ان شاء الله لجاهدوا فرسانا اجمعون اما انچه بعضی مردمان میگویند و منقصی در منصب نبوت
میجویند چنانچه گویند دیوی بصورت سلیمان تشکل کرد آن زنی که سلیمان او را انگشتری تسلیم کرده بود بر ین صورت
بر دست آورد و چند گاه بر تخت سلیمان نشست نظام مملکت او گشت سلیمان از ملکت بگشت بپوست اجیر ماهی
گیران شد بعد چند گاه شکم ماهی شکافت انگشتری خود در شکم آن ماهی یافت بخاصیت اسم اعظم که در انگشتری بود باز
بادشاه گشت و سلطنت و مملکت پیوست دیو را در خم محبوس ساخت در دریا انداخت و چنانچه می گویند زن سلیمان
صورت بت خود ساخت و به پرستش او تاخت مدتی بران گذشت سلیمان ازان آگاه نگشت آصف برخیا خبر کرد و او را
بر تفحص کردن اشتغال آورد و چنانچه میگویند سلیمان که جماع همه زنان نیت کرده بود و قصد امضای این عزیمت
نمود جماع زنان حائضه نیز اتفاق افتاد معنی ایت و بتحقیق یاد میکنیم هر آینه سلیمان را مبتلا کردیم و در فتنه انداختیم
و بنوعی خطای که ازو اتفاق افتاد بر کرسی او جسدی افکندیم پس سلیمان خطیه خویش چنانچه بالا مسطور است دریافت
سوی توبه و انابت شتافت قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ٥
انجمله بیان انابت مذکور است رب اغفر لی مقول قال است وهب لی عطف است بر اغفر لی ملکا مفعول هب لی است
لا ینبغی لاحد من بعدی صفت است مر ملکا را انک انت الوهاب تعلیل است بر سوال بخشش دلیل است این جمله
متضمن ثنای باری است تاکید او از جهت ایراد ثنا بر وجه و کادت و استواری معنی ایت گفت سلیمان ای پروردگار
من گناه امر زنده گردان و مرا ملکی که پس از من دیگری را نسزد و نبود برسان بدرستی که هم توی بخشنده عطا دهنده
سوال لا ینبغی لاحد من بعدی متضمن حسد است از سلیمان چگونه واقع شده و اینچنین کار نا شایسته چه نوع
آمده جواب حسد ارادت زوال نعمت غیرهاست و این ملک کسی نداشت که سلیمان علیه السلام زوال او را خواست
این کلام از سلیمان علیه السلام حسد نبود بلکه باز داشتن نعمت خود از رسیدن بدیگری ردی نمود پس بر طریق
هب لی لا یصل الیها غیری غیرت باشد و غیرت حسن است مانند حسد قبیح نبود و بعضی گفته اند که ملکا لا ینبغی لاحد
من بعدی عبارت از ملک عظیم است و استعمال او بدین معنی در عربی و پارسی مستقیم است چنانچه گویند فلان [illegible]
کرد که بعد او کسی نکند و تشریفی داد که بعد او کسی ندهد از این کلام حقیقت مراد نیست بلکه مجاز ازین معنی است
و بعضی گویند سلیمان علیه السلام اندوه مند ملک نباشد و بعضی گویند از دیگران حسد نیاورد بلکه نیکخواهی

کرد ملک عظیم دید بتصور عدم طاقت محافظت حقوق آن بر دیگران نپسندید فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي
بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ هَٰذَا عَطَاؤُنَا
فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ فا در فسخرنا فصیحه است جمله
معطوف است بر جمله معمول محذوفه معطوفه بر قال رب اغفر لی ای فاستجبنا دعاءه فسخرنا له الریح تجری
صفت ریح است بر طریق ولقد امر علی اللئیم یسبنی والشیاطین معطوف است بر الریح که مفعول سخرنا است کل
بناء و غواص مقرنین فی الاصفاد صفت است مر آخرین جمله هذا عطاؤنا تذییل است تاکید است مر
مفهوم کلام سابق را یعنی عطاء ملک مذکور بغیر حساب متعلق است بعطاؤنا یا حال است ازو و جمله فامنن
فامنن او امسک معترضه است برای تخیر میان جود و امساک یا میان قید شیاطین و فکاک وان له عندنا
لزلفی و حسن مآب حالست و تاکید او بتقدیم ملوح است معنی ایت پس دعاء او قبول کردیم ملکی که خواسته
بود دادیم پس باد را که بامر او بنرمی روان میشود و دیوان را که هر دیوی بناهای عظیم بنا کننده و برای
بیرون آورده جواهر در قعر دریا فرو رونده مسخر گردانیدیم و سلیمان بدانچه خواسته بود رسانیدیم
و دیوان دیگر متمرد و سرکش بسته در بندها و یکدیگر پیوندانیدیم که در قیدها ملک مذکور و تسخیر مسطور
عطاء ماست اثر استجابت دعاست بی شمار در دنیا یا بی حساب در آخرت پس جوانمردی بکن یا نگهدار یا بگذار
یا در بند بدار روایت کرده اند که او کسی که در ان دریا بیرون کشید سلیمان علیه السلام بود و هم دیوان بسته
را بعضی را با بعضی ضم کرده و بعضی را دست با گردن اویخته بند کردن فرمود و بدرستی که مر سلیمان را نزدیک
ما هر آینه قرب مکانتی است و حسن باز گشتی است وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ
بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ انجمله عطف است بر جمله واذکر عبدنا داود ایوب بدل کل است از عبدنا یا عطف بیان
است اذ نادی بدل اشتمال است از ایوب انی مسنی الشیطان باضمار با متعلق است بنادی ای بانی مسنی الشیطان
ای وسوسه بالجزع علی هذا الوصب او سوس من زارنی بان مثل هذا البلاء لا یبلی به الا نبیا فارتد ذلک
الزائر فادفع وسواسه معنی ایت و یاد کن بنده ما ایوب را آن هنگام که گفت بدرستی که وسوسی کرده
مرا شیطان بجزع و ترک صبر بسبب رنجی و مرضی که مرا رسیده و وسوسی کرده است زائر مرا که انبیا بدین
بلا مبتلا نشوند زائر مذکور ارتداد ورزیده شر شیطان از من دفع گردان ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَٰذَا مُغْتَسَلٌ
بَارِدٌ وَشَرَابٌ انجمله محمول بر تقدیر قول است بر وجه استیناف ای قلنا له ارکض انجمله بحذف [illegible]
جمله است ای ارکض برجلک فرکض فخرج عینان فقلنا هذا مغتسل بارد و شراب فاغتسل و شرب معنی
ایت گفتیم مر ایوب را که پا بجنبان و بر زمین بزن او همچنان کرد خدای عز و جل بقدرت کامله چشمه
دو چشمه آب بیرون آورد پس گفتیم این آب اغتسال است و این آب خوردنی است ایوب غسل کرد و آب
اشامید حق سبحانه و تعالی او را از مرض ظاهر و باطن شفا بخشید وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً
مِنَّا وَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ووهبنا عطف است بر مفهوم کلام سابق ای فشفینا و وهبنا له رحمة مفعول
له است و ذکری عطف است برو معنی ایت و بخشیدیم مر ایوب را اهل او یعنی فرزندان و قوم او را که
مرده بودند زنده گردانیدیم و همچند اهل او دیگر پیدا آوردیم و با اهلی که داشت ضم کردیم از جهت
رحمتی که کائن است از ما و از جهت پند دادن مر عقلا که قدرت خدای عز و جل در یابند و بمغفرت
فطرت حق سبحانه و تعالی بشتابند وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا
نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ روایت کرده اند که زن ایوب علیه السلام خدمت ایوب میکرد و دل
بر تعهد و نفقه او می آورد روزی بحاجتی رفته بود در آمدن توقف نمود ایوب علیه السلام سوگند خورد
که اگر ازین زحمت به شوم او را بدین تاخیری که کرده است صد چوب بزنم و بعضی گویند برای تدبیر

طعام بحصول نپوست عورتی بدل طعام دادبراستدن گیسوهای او کرد زن ایوب بدل طعام گیسوهای خود
برید ازین سبب در آمدن دیر کرد و ایوب سوکند مذکور بر زبان آورد و عزم بر تاکید و تادیب او
کرد بعضی گویند شیطان او را بصورت طبیبی گفت شوهر تو زحمتی که دارد اگر خمر آشامد و گوشت بره خورد صحت
یابد زن ایوب بشنید نه خبر صحت او حکایت بر ایوب گفت ایوب گفت او شیطانست همیشه از دشمنانست
ایوب سوکند مذکور خورد و زن را از خدمت خویش دور کرد باز بدین رنج و مشقت بپوست حق سبحانه و
تعالی بروی بنظر رحمت رحمت دید و شفا بخشید زن او سوی او شتافت او را بصحت و عافیت یافت حق تعالی
در تحلیل سوکند خد بید کرد ضغثا فاضرب به ولا تحنث فرمود حیله تعلیم کرد و برای نیل بر راه آسان
نمود و خذ بید کرد بتقدیر قلنا عطف است بر وهبنا و تواند بود که معطوف بر ارکض باشد بران تقدیر و هبنا
تا آخر معترضه بود جمله انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب بر وزن از نعم العبد انه اواب سابق آمده
زیراکه هردو از یکبابست **معنی اینست** بستان صد چوب یکجا بسته زن را بزن در سوکند باز شو حانث
مکرد بحصول محلوف علیه یعنی صد چوب این ایت صریح است درین که حیله شرعی صحیح است بدرستی که ما ایوب
را صابر یافتیم در شان صبر علم ساختیم صبر ایوب چنان باشتهار پیوست که در جهان و جهانیان علم گشت نیکو
بنده است ایوب بدرستی که او سوی حق اوابست باز گردنده سوی کردگار نوابست و ندای انی مسنی الشیطان بنصب
و عذاب چون استعاده از شیطان باشد شکوی از بلوی و جزع از بلا نبود این ارتکاب ندارند و منافی صبر نبندارند
وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ
وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ عبادنا بصیغه جمع و واحد و خالصة بتنوین و اضافة بیانیه سوی
ذکری خوانند و معنی برحسب آن دانند واذکر عطف است بر اذکر سابق بر قرات عبادنا ابرهیم با معطوف خویش
عطف است یا بدلست از عبادنا و از قرات عبدنا ابرهیم بیان او بود و اسحاق و یعقوب عطف بر عبدنا باشد اولی
الایدی والابصار صفت مذکورینست انا اخلصناهم تعلیلست یا بیان صورت ذکریست ذکری مرفوع است
بتقدیر هی یا منصوبست بتقدیر اعنی یا مجرورست ببدلیت از خالصة و مراد از دار آخرتست وانهم
عندنا لمن المصطفین الاخیار عطف است بر جمله انا اخلصناهم و تاکید هردو جمله ایراد مدح بر سبیل
وکادتست **معنی اینست** و یاد کن بندکان ما را ابرهیم خلیل و اسحاق و یعقوب اسرائیل که خداوندان دستها
یعنی دستگاه و توای و خداوندان چشمها یعنی خداوندان هشیاری در کارها و بینای و بعضی از ایدی و ابصار
اعمال صالحه مراد دارند از جهت آنکه اکثر اعمال صالحه متعلق با یدیست بر سبیل تغلیب هم از جهت آنکه
اکثر اعمال صالحه متعلق با یدیست بر سبیل تغلیب همه را عمل ایدی و ابصار پندارند بدرستی که ما خالص
کردانیدیم ایشان بخاصیتی خالصة یاد کردن دار آخرت در نفسهای خویش و یاد کردن آن پیش مردمان
برای بازداشتن از دنیا و ترغیب ایشان در آخرت و نعیم و لذات او و بدرستی که نزد ما ایشان یعنی در علم
ما هر آینه از برگزیدگانند نیکان و نیکوکارانند وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ
واذکر عطف است بر واذکر سابق عبده تا اینجا بیاورد بذکر بالا بسنده کرد وکل من الاخیار حالست **معنی
اینست** و یاد کن ای محمد اسمعیل و الیسع و ذا الکفل را و حال اینست که هر یکی از ایشان از صالحان و زمره
پیغامبران بود و در کارسازی و سروری و پیغامبری گزیدگی و بسندگی نمود هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ
مَآبٍ این قریب بتخلصست با فادت فائده تخلص از مقصود سابق سوی مقصودی دیگر مختص است چون
قول مترسلان بعد تنبیه هذا باب وان لنا مقصود آخر بالا ذکر پیغامبران بود اینجا ذکر عامه متقیان
روی نمود جمله وان للمتقین لحسن مآب عطف است یا حالست تاکیدا و از جهت ابراز وعده بر وجه وکادت
معنی اینست این یعنی ذکر فضل پیغامبران ذکر حسن و بشر مبرهن است و بدرستی که مر متقیان را است

خوبی بازگشتی و بنیکوی و نیکوی عاقبت مختص شدن جَنَّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ مُتَّكِئِينَ
فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ هَذَا مَا تُوعَدُونَ
لِيَوْمِ الْحِسَابِ إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ جنات عدن بنصب بدل از اسم ان است ظرف مستقر
یعنی للمتقین را که خبر است فاعل معنوی شده الابواب مفعول مالم یسم فاعله است مر مفتحة را متکئین فیها
حال دیگر است از ضمیر لهم که مفعولست مر مفتحة را بواسطه لام یدعون حالست از ضمیر متکئین بفاکهة
متعلقست بیدعون کثیرة صفت مر فاکهة را قاصرات الطرف فاعلست مر عندهم و جمله ظرفیه یعنی عندهم با فاعل
حال دیگر است هذا ما توعدون لیوم الحساب تذییلات و توکیدات مر مفهوم وان للمتقین لحسن مآب
الی قوله اتراب ای هذا الموعود ما یوعدون فیه لیوم الحساب والجزاء ان هذا لرزقنا تذییلی دیگر است تاکید او
از جهت رد انکار منکران جزا باشد یا از جهت ایراد وعده بر سبیل وکادت جمله ماله من نفاد حالست از
معنی اشارت بر طریق هذا بعلی شیخا **معنی اینست** و مر متقیان راست هر آینه حسن مآب جنات عدن در حال
که گشاده شده است برای ایشان درهای آن در حالتی که متکئ است در حق ایشان تکیه کرده در جنان میخوانند در
فاکهة بسیار او شراب خوشگوار او نزدیک ایشان زنانی باشند که چشم از غیر شوهران خویش باز دارند زنانیکه
همدستانند و بیکدیگر در حسن و خوبی مشابه باشند این مذکور که ذکر کردیم و این مسطور که در بیان آوردیم
چیزیست که وعده کرده میشوند ایشان یا وعده کرده میشوید شما برای روز حساب و جزا بدرستی که این موعود
روزی کرده ماست نیست مر او را تمام شدن و نه مر او را انتهاست هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ
جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ وَآخَرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ هَذَا فَوْجٌ
مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُو النَّارِ قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ قَالُوا
رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ غساق بتشدید و تخفیف و آخر بر وزن افعل و اخر بر
بر وزن فعل بضم فا و فتح عین خوانند و معنی برحسب اختلاف قرات مختلف دانند هذا مبتدا است محذوف الخبر
ای هذا ثابت جمله وان للطاغین لشر مآب حالست یا عطف است تاکید او از جهت اظهار وعید بر سبیل وکادت
یا از جهت اظهار اهتمام در اخبار و آن نیز بلغار اعادتست جهنم بدلست از شر مآب یصلونها حالست از جهنم
از جهت آنکه فاعل معنوی است مر للطاغین بئس از افعال ذم است مخصوص بذم محذوفست ای بئس
للمهاد مهادهم و فا سببیه است چه آن حال سببست برای این مقال هذا مبتدا است حمیم خبر مبتدا است
و غساق عطف است بر حمیم فلیذوقوه سببیه بود حمیم و غساق خبر مبتدای محذوف بتقدیر هو حمیم و
غساق در جواب ما هو مستانفه است یا هذا مبتدا است محذوف الخبر ای هذا نزلهم فلیذوقوه و آخر
بر هر دو قرات عطف بر حمیم و غساق بود من شکله و ازواج هر یکی صفت باشد و توصیف بجمع در آخر
از جهت جمعیت و در اخر از جهت جنسیت بر طریق الدرهم البیض بتصحیح پیوندد و تواند بود که آخر
آخر را بتقدیر و مذوق آخر یا و مذوقات اخر مبتدا دارند هر یکی از من شکله و ازواج مبتدا پندارند
هذا فوج مقتحم معکم و این کلام بعض طاغیانست خطاب بعضی مر بعضی را از ایشانست و بعضی گویند هذا
اشارتست سوی فوج متابعان و درین کلام خطابست از خزنه نار مر رؤسای ایشان و جمله لا مرحبا بهم انهم
صالوا النار کلام رؤسا بود دعا بر بد در شان تابعان باشد و بعضی کل کلام مذکور کلام خزنه دارند حکایت از
مقال ایشان پندارند و این جمله بر جمیع تقادیر محمولست بر تقدیر یقال بر وجه استیناف ای یقال لبعض
الطاغین فی شان بعض هذا فوج مقتحم معکم او یقال الرؤسا فی شان الاتباع هذا فوج مقتحم معکم بر تقدیری که
قائل همه کلام جماعت خزنه نار بود این کلام با اعتراض لا مرحبا بهم مقول خزنه نار باشد و بر تقدیر دیگر در
لا مرحبا بهم بر وجه استیناف یقال دیگر تقدیر کنند لا مرحبا بهم مقولا و اکنند انهم صالوا النار تعلیل بود بر جمله

لامرحبا بهم دلیل باشد و تاکید تعلیل مذکور از جهت ابراز مذمت بروجه وکادتست وقالوا یعنی یقولون اتباع
وضمیر عاید بر تابعانست وجمله مستانفه است در جواب ما یقول التابعون حین یقال لهم لامرحبا بهم بل انتم
اضرابست از کلام قائل لامرحبا بکم دلیلاست فادخلوا فبئس القرار سببیه است چه آن حال سببست برای این مقال
ومخصوص بذم محذوفست ای بئس القرار قرارهم ربنا جمله نداییهاست من قدم لنا هذا شرطاست فزده عذابا
ضعفا من النار جزای شرطاست جمله مذکوره با شرطیه که بعد اوست مقول قالواست قالوا در قالوا ربنا من قدم
لنا هذا بعد قالوا بل انتم لامرحبا بکم استیناف مقالتست بروجه من قدم لنا هذا بعد قالوا بل انتم لامرحبا بکم استیناف
مقالاتست بروجه تعداد و ترک عاطف برای افادت استبداد بر طریق الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان
معنی اینست ثابتست آنچه گفتیم حقاست آنچه بیان کردیم وبدرستی مر طاغیان یعنی کافران راست هرآینه شر مآب
یعنی بازگشت سوی عذاب جهنم مقام عقوبت والم پس بد فراخی است فراش کافران و بد خواب گاهی است خوابگاه
ایشان این مثال الیه آب گرم است که از گرمی خود بسوزد واین غساق است که از سردی خویش هلاک کند بعضی غساق
است رزداب تن دوزخیان ضریع درختی است خاردار تلختر از صبر وگنده تر از مردار و زقوم شجره است معلوم
بعضی از طاغیان مر بعضی دیگر شان متابعان گویند این جماعتی است با شما بهم درآمده وباختیار خویش داخل شده
ایشان گویند مرحبا باد ایشان را زیرا که ایشان در آینده دوزخ اند باختیار خویش در پی در سطه آمده اند بزشتی
گفتار و کردار خویش ایشان مر ایشان را گویند بلکه شما ازانها شدکه مرحبا بکم را مستحق نبید زیراکه شما این کار
پیش آوردید وراه بدی پیدا کردید یا جمله هذا فوج مقتحم معکم کلام خازنان نار بار رؤسای کفار دارند لامرحبا
بکم انهم صالوا النار کلام رؤسا پندارند یا همه را کلام خزنه گویند معنی بر حسب آن چو بیند پس بد قرار گاهی است
قرارگاه کافران وبد ماوای است ماوای ایشان یعنی حال مذکور سبباست برای مقال مسطور تابعان گویند ای
پروردگار ما هر که پیش آورده است ما را این کار و مبتلا کرده است بدین روز کار پس زیادت کن او را عذابی
دو چندان مادر نار وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَىٰ رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ الْأَشْرَارِ أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ
الْأَبْصَارُ إِنَّ ذَٰلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ وقالوا بر قالوا من قدم لنا هذا ضمیر عاید بر دوزخیانست ما استفهامیه
است برای تعجب لانری یعنی لانبصر حالست از معنی فعل رجالا مفعول اوست جمله کنا نعدهم من الاشرار صفت است
مر رجالا اتخذناهم بکسر همزه و فتح ادخوانند بر صیغه خبر و استفهام دانند جمله اتخذناهم بصیغه خبر حالست بتقدیر
وقد اتخذناهم یا خبر دیگر است مر رجالا و بر تقدیر صیغه استفهام برای تقریر یعنی تثبیت است یعنی قد اتخذناهم
سخریا در حکم خبر بود بروجهی بر قرائت خبر گفته ایم بود ام متصله است بتقدیر الیسوا هنا ام زاغت عنهم الابصار
یا منقطعه یعنی بل ای بل ازاغت عنهم الابصار ذلک اشارتست بر مفهوم کلام سابق ران تاکیداست و تاکید او از جهت
رد انکار منکران آخرتست تخاصم اهل النار خبر محذوف المبتدا است ای هو تخاصم اهل النار وجمله هو تخاصم اهل
النار تذییل بعد تذییل و تاکید بعد تاکیداست معنی اینست بگویند طاغیان چیست ما را که نمی بینیم اینجا مردانی
را که ایشان را از بدان و بدکرداران میداشتیم عاطل و بی حاصل و فرومایه وخوار می پنداشتیم ایشان را منسوب
سوی سخر گرفته ایم و بر ایشان استهزا و سخر میکردیم که ایشان اینجانه اند یا هستند و در نظر ما نمی آیند بدرستی که
آن مذکور هرآینه حقاست تخاصم از جهت آنست که مقالت ما لنا لا نری کذا با نفی خویش صورت کلام خصماست یا گویند
گفتار فریقی لامرحبا بهم گفتار فریقی دیگر بل انتم لامرحبا بکم تخالف و تخاصماست کلام مذکور متضمن کلام مسطور بود
تسمیه کل کلام بتخاصم باعتبار این جزء سائغ بود قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ ۖ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ رَبُّ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ انما برای قصر و قصر مذکور قصر قلبست قل با مقول مستانفه است مر
متصلست بجمله وقال الکافرون هذا ساحر کذاب در جواب ما تقول لهم حین هو فی ساحرا کذابا و انکروا التوحید
ای قل انما منذر لا ساحر وجمله وما من اله الا الله الواحد القهار عطفست بر انما انا منذر متضمن است مر قصر را که

در وحدت ردّاست مر قول کفار را اجعل الالهة الها واحدا ان هذا لشیء عجاب وتوصیف بقهار که مشتملاست بر وعید
کفار و بر رب السموات والارض وما بینهما العزیز الغفار که مبنی از کمال قدرت و بدیع فطرتست از باب تتمیم و
توصیف بغفار که متضمن دفع وهم تعیین قهر که توصیف بقهار موهم آن بود تکمیل باشد معنی اینست بگوای
محمد صلی الله علیه وسلم نه ام من مگر منذر نیستم کذاب و ساحر و نیست هیچ پروردگار مگر خدای واحد قهار پروردگار
آسمانها و زمین پروردگار آنچه موجوداست میان آن واین واین پروردگار قوی غالب آمرزگار قُلْ هُوَ نَبَأٌ
عَظِيمٌ أَنتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ این جمله متصلهاست بجمله قل انما انا منذر وما من اله الا الله الواحد القهار بدل اشتمال
است از وای قل النبا الذی است به نبا عظیم جمله انتم عنه معرضون صفت دیگراست مر نبا را معنی اینست بگوای
محمد صلی الله علیه وسلم ذکر مذکور یعنی خبر قیامت یا قرآن یا خبراست مر توحید کردگار را دیان نبا عظیم است وخبری فخیم آن
شما ازان معرض ید و بقبول آن نمی آرید و تواند بود که هو عاید باشد بر مضمون وان للمتقین لحسن مآب وان للطاغین
لشر مآب ای قل انما انا منذر قل ان نبا مآب المتقین والطاغین نبا عظیم انتم عنه معرضون معنی چنین آید بگوای محمد
خبر ثواب و عذاب و نبا ملک ابدی و هلاک سرمدی نبا عظیماست وشان فخیماست شما ازان اعراض دارید و در وقوع
آن انکار می آرید مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ این جمله که بیان انبار حصول علم پیغامبراست بواقعه
که میان ملاء اعلی بود بی وحی حاصل نشده تعیین تحقق آن بر رسالت وایجاد دلیلاست ودر شان نبوت وانبا
تعلیلاست زیراکه چون نبوت و رسالت ثابت شود حقیقت قرآن وحقیقت امور آخرت از ثواب وعقاب وجز آن نیز
ثابت گردد پس این جمله بر همه وجوهی که در گذشته مر جمله سابقه را تعلیلاست و بر مضمون آن دلیلاست اذ متعلق
بمحذوف بود کلام بتقدیر ماکان لی من علم بالملا الاعلی وقت اختصامهم معنی اینست نبود مرا علمی از حادثه
ملاء اعلی از مقالت فرشتگان با آدم و معامله آدم و شیطان هنگام آنکه ایشان بیکدیگر خصومت کردند و بعضی مر بعضی را
بطعن می افکندند إِن يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ان نافیه است الا انما انا نذیر مبین مستثنی مفرغ آمده
مفعول مالم یسم فاعله واقع شده انما بحذف لام مفعول له باشد و بعضی که انما بکسر خوانند حکایت جمله بتقدیر قول
دانند وجمله معترضه است برای بیان نذیر بودن خویش معنی اینست وحی کرده نمی شود سوی من مگر آنکه بیانم
مگر ترساننده حق داران با طلاحد کننده یا گویند اسرار نهان را بظهور آرنده إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا
مِّن طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ
وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ اذ قال ربک بدلاست از اذ یختصمون انی خالق بشرا من طین مقول قالاست تاکید جمله از
جهت ابراز وعده بر سبیل وکادتست فاذا سویته ونفخت فیه من روحی شرطاست واضافت روح بر طریق بیت الله
برای تعظیم مضافست قعوا امراست از وقع یقع ساجدین حالست جمله جزای شرطاست شرطیه عطفاست بر
جمله انی خالق بشرا من طین فسجد الملائکة عطفاست بر قال ربک الا ابلیس مستثناست استکبر وکان من الکافرین
تعلیل استثناست معنی اینست در آن هنگام که گفت پروردگار تو بدرستی که من آدمی را از گل خواهم آفرید واو را هم
بنبوت وصفوت و خلافت برخواهم گزید پس چون خلقت او را تمام کردم و نفخ کنم در وی روح که برگزیده ام و
او را بدان روح بزندگی رسانم پس بیفتید پیش او بسجده و روی خویش بر زمین افکنید پس سجده کردند فرشتگان
همه یکبارگی مگر شیطان قَالَ مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ ۖ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ قال مستانفه
است در جواب ماذا قال الله حین لم یسجد ابلیس ما منعک ان تسجد مقول قالاست لا در ان تسجد زائده برای تاکید
آمده کلام با ضمار من بتقدیر ما منعک من ان تسجد شده لما خلقت بیدی متعلقاست بتسجد بیدی متشابه آیت
سلف مشغول بتاویل نشوند آنچه بحقیقت مراداست خدااست اعتقاد کنند وخلف دراه تاویل روند متشابه
بتاویل موافق محکم گردانند استکبرت همزه استفهاماست برای تقریر یعنی برای حمل مخاطب بر اقراراست ام متصله
جمله استفهامیه بیاناست مر استفهامیه سابقه را معنی اینست خدای مر ابلیس را گفت چه چیز بازداشت

ترا ازین که سجده کنی وسر و روی بر زمین افکنی مخلوقی را که آفریده‌ام او را که خلقت او بی واسطه مضاف سوی
منست در ظاهر و باطن آثار قدرت من برهن است ایا بزرگی نمودی یا بزرگ بودی یا گویند اکنون منکر شدی
یا همیشه از منکران بودی قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ
وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ قال مستانفه است در جواب ماذا قال ابلیس جمله انا خیر منه مقول قال
خلقتنی من نار و خلقته من طین تعلیل جمله سابقه است قال فاخرج منها مستانفه است در جواب ماذا قال
ابلیس فاخرج منها مقول قال است ضمیر منها عائد است بر جنت یا بر سموات یا بر صورت فرشتگی فانک رجیم تعلیل
بر امر بخروج دلیلست و جمله وان علیک لعنتی الی یوم الدین عطف است بر انک رجیم و تاکید هر دو جمله
از جهت ابراز وعید بر سبیل و کادت **معنی اینست** ابلیس گفت من بهترم از ادم زیرا که مرا از آتش که جوهر نورانی
و علوی است بیدا آورده و ادم را از جوهر ظلمانی سفلی موجود کرده کسی که بهتر از کسی بود مفضول را چگونه سجده کند و
بهتریت آتش از خاک در صورت بیدا کرد فضیلت خاک در معنی در دنیا ورد که خاک خاصیت او نفع رسانیدن بود و
طبیعت بردباری و بارکشی باشد شاه و گذار اناف دهد وجفای کلند و آهن جفت کند هر تخمی که کسی در وی بریزد
هزار چند خیزد از گلا و گل بیرون آید و از خاک او گونه گونه گوهر روی نماید طبیعت آتش سوختن و خاکستر ساختن
و زیان رسانیدن و ناچیز گردانیدن هر چه او را دهند باز ندهد و هرچه در وی نهند نابید کند اعتبار باطن را
بود ظاهر اعتبار نباشد با این خدای عز و جل قادر است که از دنی سنی بیدا کرداند و فرع اصل سافل را بعالی برساند
یا از اصل نکو فرع زشت زاید و از پاکی پلیدی بیرون آید که ایت یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی حجت
این دعوی است و حدیث من ابطابه عمله لم یسرع به نسبه مبین این معنی است **قطعه** زحل خارجه کم آید بدین
که فرع منست ۱ بشان می چه فزاید که اصلش انگور است ۱ نه خبث بود بشان این که اصل او آبست ۱ نه ذوق شهد
ربود این که فرع زنبور است چون ابلیس تکبر کرد و بزرگی نابوده جست خدای عز و جل او را فاخرج منها فانک
رجیم و ان علیک لعنتی الی یوم الدین گفت یعنی چون انا خیر منه گفتی و بزرگی نابوده جستی و تکبر کردی و تعظیم بیش آوردی
پس بیرون آی از جنان یا از آسمان یا از صورت فرشتگان زیرا که تو رانده شده بدرستی که بر تو لعنت منست
تا روز جزا **سوال** الی برای غایت است لازم آید که بر طریق ثم اتموا الصیام الی اللیل غایت در مفیاد نباید و لعنت
بر ابلیس موبد است تقیید او بغایت مشکل مینماید **جواب** ابلیس از کافران است و آیت فاذن موذن بینهم
بینهم ان لعنة الله علی الظالمین که دال بر ثبوت لعنت بر کافران روز جزاست برد دلیلست برین که الی مذکور
درین آیت بمعنی حتی است ما بعد او در حکم ما قبل در اید معنی آیت مشکل ننماید جواب دیگر آنست که لعنت مذکور
لعنت دنیوی است منفرد از عذاب اخروی است در روز جزا لعنت مذکوره مقرون بعذاب اخروی خواهد گشت
و انفراد او بانقطاع خواهد پیوست یا گویند این عبارت کنایت از ابد و تاکید روز بد چنانچه در عرف مردم
که تا قیامت این کار نخواهد کرد و تابید ناکرده آن کار جویند و در ایت خالدین فیها ما دامت
السموات والارض با اثبات خلود ما دامت السموات در ذکر آمده در بعضی تفاسیر در تحقیق این همین وجه
مذکور قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ
لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ المخلصین بکسر لام بر صیغه اسم فاعل از باب افعال
و بر فتح لام بر صیغه اسم مفعول خوانند معنی بر حسب اختلاف قرات مختلف دانند قال مستانفه است در
جواب ماذا قال ابلیس رب جمله ندائیه است فادر فانظرنی سببیه است و ندائیه با جمله که بعد او
مقول قال است قال مستانفه دیگر است در جواب ماذا قال الله فانک من المنظرین مقول قال است
و فا در فانک سببیه است چه آن سوال سبب است برای این مقال ایراد جمله اسمیه دال بر انست که
او بحکم خدای پیش از سوال از منظرانست بدعای او انظار حادث نشده و دعای او در معرض اجابت نیامده

وجوه دعای انظار علامت انکار و وجود انذار بود از جهت جحود علامت انکار تاکید جمله سائغ نمود الی یوم
الوقت المعلوم متعلق است بمنظرین قال مستانفه است فبعزتک لاغوینهم اجمعین مقول قال است این فا
نیز سببیه است الا عبادک منهم المخلصین مستثنی مفرغ است **معنی اینست** گفت شیطان ای پروردگار چون جنین
کردی و مرا در معرض ورد بین مرا مهلت ده تا روزی که ایشان بعد مردن مبعوث شوند و برای جزاء
سزا در محشر روند خدای تعالی گفت چون سوال انظار کردی پس ترا اخبر کنم و حال تو بر تو بگویم بدرستی که تو
تا وقت نفخه اولی که معلوم ماست که وقت مردن همه احیاست از منظرانی یعنی تا آن وقت از مهلت شدگانی
ابلیس گفت چون مرا تا آن مدت مهلت حاصل گشت و موت من تا آن وقت بتاخیر پیوست پس بعزت تو سوگند
یاد میکنم هر آینه ایشان را همه در گمراهی افکنم یعنی چندان وسوسه کنم که ایشان دل بگمراهی افتند و باختیار خویش
گمراهی اختیار کنند مگر بندگان تو که مخلصانند ایشان همه از ضلال معصوماند قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ لَأَمْلَأَنَّ
أَقُولُ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ قال مستانفه است فالحق بر قرات رفع مبتدا
محذوف الخبر ای فالحق منی یا خبر است محذوف المبتدا ای هو الحق و بر قرات نصب مقسم به است بحذف حرف
قسم بر طریق الله لافعلن الحق بر بعضی وجوه صفت خدای عز و جل است و بر بعضی وجوه ضد باطل است والحق
مقول اقول است تقدیم برای حصر است مراد از وضد باطل است لاملأن جهنم منک و ممن تبعک منهم
اجمعین بر قرات نصب فالحق جواب قسم مذکور است و بر قرات رفع قسم محذوف بود کلام بتقدیر اقسم
لاملأن باشد و بر قرات رفع قسم محذوف بود **معنی اینست** گفت خدای من حقم حق از منست حقیقت حقی
از من بود مبرهن و حق را میگویم و جز حق نمیخواهم و سوگند یاد میکنم در شان تو هر آینه دوزخ را از تو
و از متابعان تو پر کنم قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ وَ
وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ این جمله مقرر است مر مضمون جملهای سابقه را و ضمیر علیه عائد است بر قرآن است
و ما انا من المتکلفین عطف است یا حال است هو عائد بر قرانست ان در ان هو الا ذکر للعالمین نافیه است
هو مرفوع المحل بر ابتدا است الا ذکر للعالمین مستثنای مفرغ است خبر مبتدا است جمله ان هو الا ذکر للعالمین
مقرر است مر بیان فضیلت قرآن را و تنکیر ذکر برای تعظیم است لام در لتعلمن جواب قسم محذوف است جمله
تذنیبیاست در خاتمه سورت برای ایراد وعده موکده **معنی اینست** بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم از شما بر
تبلیغ قرآن اجر دنیاوی نمیخواهم و سخن برای یافتن چیزی از شما نمیگویم افترا برای چه خواهم و نابوده برای
چه خواهم آورد و من از تکلف کنندگان نه‌ام و در ره تعسف نمی‌روم همه عمر میان شما بودم هیچگه صورت
تعسف و تکلف ننمودم نابوده نگفتم ناپسندیده نجستم نیست این مگر پند یا گویند شرف جهانیان و هر
آینه خواهید دانست چیزی که قرآن آورده است و خبری که از و آمده است صدق آن بعد چند گاهی
بر معلوم ایشان خواهد گشت و حقیقت مضمون آن بعلم شما خواهد پیوست یعنی روز قیامت بعد رحلت
با هم در دنیا در روز بدر کبری و تواند بود که ضمیر علیه عائد باشد بر همه امور مذکور و شئون مسطوره
از ذکر رسالت و وحی و ایذان و تنزیل قرآن متضمن احکام و اخبار و ذکر قیامت و ثواب جنت و عذاب
نار و این کلام جامع جمیع مقاصد مذکوره بود و مشتمل بر همه دعاوی مسطور باشد معنی چنین آید بگو ای
محمد نمیخواهم از شما بدانچه مذکور است و بر هیچ چیزی از آنچه مسطور است اجری و من از متکلفان و متعظمان
نه‌ام نمیجویم بتکلف مرتبه و قدری چون این چیزها نجویم دروغ برای چه گویم نیست قرآن مگر شرف مر جهانیان را
و بزرگی مر عالمیان را و سوگند یاد میکنم بعد هنگامی بس صدق آنچه مذکور است و بعد مدت قلیل حقیت
آنچه مسطور است همه بمشاهده شما خواهد پیوست و معلوم شما خواهد گشت خاتمه سورت بدین آیت از
جهت جامع بودن همه امور و مشتمل بودن بر اثبات همه شئون مسطور از باب حسن مقطع بود و از جهت

دلالت بر انتهای کلام حسن منتها باشد والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب لا اله الا هو ربی توکلت علیه وهو حسبی

سورة الزمر

این سورت را قرآء کوفه هشتاد و پنج آیت کویند و قرای بصره هشتاد و چهار آیت دانند و تمام سورت مکی است
مکر آیت قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم تا جمله لا یشعرون ربط او با سورت ص آنست که ختم او بذکر قران بود و
افتتاح سورة زمر بذکر قران روی نمود و بدانکه افتتاح سورة بذکر قران کرد بعد از آن جمله الله نزل احسن الحدیث
کتابا بر وجه التفات از تکلم سوی غیبت مقرر آنجمله آورد بعد از آن چند جمله دیکر در ذکر قران بذکر پیوست بجمله
که در ذکر قران آمده متصل کشت تا آنکه در آخر سورت جمله ولقد اوحی الیک والی الذین من قبلک که متضمن ذکر
وحی است ذکر کرد بعد از آن کافران را که بقران نکرویدند و تکذیب آیات او کردند بجمله وما قدروا الله حق قدره
در نکوهش آورد بعد از آن در ثنای خدای والارض جمیعا قبضته یوم القیمة کفت بعد از جمله والارض جمیعا قبضته
یوم القیمة تخلص سوی ذکر قیامت جست سورت را بذکر قیامت که منتهای امورات تمام کردانید و بذکر اهوال و احوال
تا باخر رسانید و نکتست جملهای که از یکبابت اکر مقاصد ایشان متغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط
ارتباط اتصال باشد واکر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیکری است معترضاتی که این جمله مذکور شده
اعتراض از میان کلامین آمده و جمله دیکر از هر نوع در محلهای که بیاید بمشیة الله وعونه بیان ان بتشریح و توضیح
روی نماید **بسم الله الرحمن الرحیم** تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم تنزیل الکتاب مرفوع بابتدا
جار و مجرور یعنی من الله خبر مبتداست یا تنزیل خبر مبتدای محذوفست و من الله متعلق است بدو ای هذا التنزیل تنزیل
الکتاب من الله العزیز الحکیم یا من الله خبر دیکرست یا خبر مبتدای محذوفست ای هذا تنزیل الکتاب هذا من الله العزیز
الحکیم یا حالست از تنزیل عامل در و معنی اشارتست اینجمله در مدح کتاب عنوان سورتست **معنی اینت** فرستادن
کتاب یعنی قران کریم از خدای است عزیز حکیم انا انزلنا الیک الکتاب بالحق فاعبد الله مخلصا له الدین الا لله
الدین الخالص والذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی ان الله یحکم بینهم فیما هم
فیه یختلفون انا انزلنا الیک الکتاب تا آخر افتتاح سورتست تاکید این جمله از جهت رد انکار منکران قران است که
قران را منزل نمی دانند مفتری میخوانند مخلصا حالست از فاعل فاعبد الله الدین مفعولست مر مخلصا را الا حرف تنبیه است
جمله الا لله الدین الخالص معترضه است برای تنبیه موصول با صله یعنی والذین اتخذوا مبتداست الا لیقربونا مستثنی
مفرغ است مفعولست مر ما نعبدهم را جمله ما نعبدهم محمولست بر حذف یقولون که خبر مبتداست جمله ان الله یحکم
بینهم فیما هم فیه یختلفون مستانفه است در جواب ما یصنع بهم وجوه والذین اتخذوا من دونه اولیاء یقولون
کذا ملوح است مر بین که در شان ایشان حکمی خواهد بود و تنبیه ردی خواهد نمود بتقدیم ملوح تاکید کرد جمله را
موکد آورد **معنی اینت** بدرستی که ما فرستاده ایم سوی تو کتاب را بحق حق ثابت و محقق بر لازم بپیلا زم کیر
عبادت خدای جل وعلا در حالت خالص کننده برای او دین را از شرکت شرکا آکاه باش که برای اوست دین خالص از شرکت
غیری عاری از طاعت دیکری و حال اینست آنانکه کرفته اند از غیر خدا ارباب و اولیا می کویند نمی پرستیم ما ایشان را مکر
برای اینکه نزدیک کردانند ما را از روی مکانت نزدیک کردانی سوی خدای ایشان بر حکم ولئن سألتهم من خلق السموات
والارض لیقولن الله خدا را خالق میدانند لیکن دین را برای او خالص نمی کردانند بدرستی که خدا حکم خواهد کرد میان
ایشان یعنی مشرکان و مخلصان در آنچه ایشان میان خویش اختلاف میکنند و مشرکان خود را در وادی ضلال می افکنند
ان الله لا یهدی من هو کاذب کفار ای ان الله لا یهدی من هو مستمر علی کفره وکذبه فی علم الله تعالی جمله
معترضه است برای بیان خبث کفار تاکید او از جهت ابراز مقصود بر وجه وکادتست **معنی اینت** بدرستی که خدا
راه ننماید و اهتدا ندهد کسی را که دروغ کوست بالغ دیکر قائل شده و خدای جل وعلا را باتخاذ ولد نسبت کرده
کار کفارات مبالغ در انکار دین کردکاراست لو اراد الله ان یتخذ ولدا لاصطفی مما یخلق ما یشاء سبحانه هو
الله الواحد القهار اینجمله شرطیه معترضه است برای تبکیت مقصد دروغ کویان و رد کافران در صفات خدا

که باتخاذ

که باتخاذ اولاد و وجود انداد قائل شوند و از جهل و حمق راه راست کذاشته در راه باطل روند سبحانه مصدر
فعل محذوفست ای اسبح الله تسبیحا و جمله معترضه است برای تنزیه هو مبتداست الله خبر مبتداست الواحد القهار
هر دو خبر ند و جمله هو الله الواحد القهار بر هر دو وجه مستانفه است در جواب بین لنا صفته
اکر خدای کرفتی فرزندی خواستی از مخلوقات کسی را که خواستی برکزیدی و قرب و منزلت و اختصاص بخشیدی
و بر صفات فرزندان خویش ساختی که فرزند حقیقی بولادت متعلق است و آن از خدای ممتنع غیر مستحق است
که ولادت بی زوجه نبود زوجه اکر قدیم باشد تعدد قدما لازم آید و اکر حادثه باشد ندیم مماسه حادث روی
نماید و همه دانند که این محال بود و نیز ولد جزء واحد آمده و از ذات او منفصل شده این نیز محال بود و اکر ولد
بکیرد چاره نبود از مخلوقات کسی را برکزیند و بفرزندی بپذیرد مخلوقی را که حکیم بفرزندی برکزیند باید که از
جوهر عالی آفریند و از صفات بندکان متعالی کرداند و بصفات عالیه که لائق فرزندان بود رساند یهود عزیر را
پسر خدای میدانند و نصارا عیسی پسر خدای میخوانند ایشان مخلوق از جوهر خاکی متصف باعراض بشری اند مشرکان
فرشتکان را دختران خدای میکویند و ایشان را می پرستند و بدیشان تقرب خدای میجویند ایشان نیز بصفات
بندکی متصف اند بسختی رنج و عمل سر افکنده که مشتغل اند و مقهور بودن بموت و فنا و متصف بودن برنج و عنا فرزند
خواندن ایشان را کفتاری ناپسندیده و ناسزاست علی الخصوص که کفتار مشرکان که بعد نسبت کردن فرزند بفرزندی
بنات چه خود از ان ننک میکنند بر حکم و اذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا سیاه روی کردانند برای فرزندی
خدا دختران تعیین کنند ملائکه را بنات الله کویند بدین سخن اهانت خدا و فرشتکان جویند ثابت شد که
خدا را فرزندی متعلق نبود بر لادت لائق نبود مخلوقی را بدان صفت نیافریده که او را بفرزندی برکزیند و در
خور این باشد باب که او را فرزند کرفتن و بر خواندن از روی حکمت نباید و بر مقتضای جلال عظمت وقوع
آن نشاید و فرزند یا برای انس یا برای مدد و تقویت خواهند یا برای آنکه بعد موت وارث شود چون بند خدا
عز وجل از این همه چیزها عالی است و از این همه امور متعالی است فرزند کرفتن و بر دختر ساختن بر نسبت او
هیچ فائده ندارد و هیچ مصلحتی و منفعتی بدید نیارد بپاکی یاد میکنم خدای را که پاکست از همه صفات ناسزا و او
یکی است تنهاست بعظمت و کبریا میراث از اولاد و شرکا قهاریست همه را باعدام و افنا خلق السموات والارض بالحق
یکور اللیل علی النهار ویکور النهار علی اللیل وسخر الشمس والقمر کل یجری لاجل مسمی الا هو العزیز الغفار
جمله خلق السموات خبر دیکرست یا صفت دیکرست جمله یکور اللیل علی النهار خبر یا صفت دیکرست یا حال مقرره
ویکور النهار علی اللیل عطفست بر و افزودکی ساعت بر ساعت روز ملبس کردانیدن و ساعت روز بظلمت شب
باعتبار آنکه فلک را حرکت دوریست بتکویر عمامه تشبیه کرده لفظ تکویر مستعار برای افادت این معنی آورده
جمله وسخر الشمس والقمر عطفست بر خلق السموات والارض کل بتقدیر کل واحد منها مرفوع بر ابتداست جمله یجری
لاجل مسمی خبر مبتداست ای اجل سماه الله تعالی ای عینه لجریها وهو قیام الساعة و این جمله مستانفه است برای
بیان مدت جری ایشان یا حالست ان قیل لولا جنان اللیل ما آب عامر الی جعفر بالله لم یزف الا حرف تنبیه است
جمله تذییلست تاکید است مر اثبات قدرت را که مفهوم است از وسخر الشمس والقمر **معنی اینت** آفریده است
خدای جل وعلا آسمانها و زمین را براستی می پوشد شب را بروشنای روز چون پیچیدن عمامه روشنای روز پوشیده
می شود و می پیچد روز را بر شب چون پیچیدن عمامه شب می رود و آفتاب و ماهتاب مسخر کردانید و بر سطح
آسمان آمد و شد کنانید هر یکی روان می شود در بروج آسمان بمهلت معین که تعیین کرده است کردکار متعال
ماه در تمام بروج سیر میکند در تمام ماه و آفتاب سیر میکند در تمام سال مهلت سیر ایشان قیام قیامتست در قیامت
از سیر مانند ایشان را مکور کرداند آکاه باش آفریننده آسمان و زمین و مسخر کرداننده آفتاب و ماهتاب
عزیز است غالب است خلق اجساد مذکور و اجرام مسطور تواند آمرزکار است تقصیر در عزت بظهور آیات

قدرت امر بدیع کرداند خَلَقَكُم مِن نَفسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنهَا زَوجَهَا وَاَنزَلَ لَكُم مِنَ الاَنعَامِ ثَمَانِيَةَ اَزوَاجٍ يَخلُقُكُم
فِي بُطُونِ اُمَّهَاتِكُم خَلقًا مِن بَعدِ خَلقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمُ اللّهُ رَبُّكُم لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ فَاَنّى تُصرَفُونَ جمله خلق السموات
والارض مسوق برای بیان قدرت آمده اینجمله نیز برای این مقصود مسوق شد از جهت اتحاد مقصود مقرر او بود
سزاوار آنست که منصول باشد ثم برای تراخی در اخبارات نه تراخی در حصول یا محمولست بر حذف معطوف علیه
ای من نفس واحدة خلقها ثم خلق منها زوجها بعضی گویند نزول باران را که سبب نبات است وآن مر ایشان را سبب بقاء
حیاتست انزال باران بمنزله انزال انعام بود انزال انعام بدین وجه باشد و بعضی گویند انعام در بهشت پیدا کردن
چون آدم علیه السلام در زمین فرود آمد حق سبحانه وتعالی انعام را با او فرود آورد بدین وجه انزال بر حقیقت
بود یا انزل بمعنی جعل بود و بر همه معانی عطف بر وجعل لکم ثمانیة ازواج ثمانیة ازواج حالست جمله یخلقکم بیانست
ویخلقکم بمعنی ماضیست چه خطاب هر یکی بعد خلق اوست و ایراد صیغه مضارع از جهة استحضار صورت بدیعه
خلقتست ذلکم مرفوع المحل بر ابتداست الله خبر مبتداست ربکم خبر دیگرست لا اله الا هو خبر دیگرست جمله ذلکم
الله ربکم بمعنی ذلکم الخالق ربکم تذییلست فاء در فانی تصرفون سببیه است و استفهام برای استبعاد و تعجب است
معنی آیت آفرید شما را از یک تن یعنی از آدم که او را آفرید پس ترازان زوجه او یعنی حوا را از استخوان پهلوی چپ او
بیرون کشید و فرود آورد برای منفعت شما انعام را هشت جفت که بیان آن در سورت انعام گذشته و ذکر آن بالا رفته
آفرید شما را در شکمهای مادران شما آفریدنی بعد آفریدن از آفریدن نطفه پس علقه پس مضغه پس استخوان را
گوشت پوشانیدن در سه تاریکی تاریکی شکم و تاریکی مشیمه و تاریکی رحم آن خلق خالق پروردگار و مالک شماست
ملک حقیقی مر او راست یکیست معبود دیگر جز او نیست پس چگونه از و مصروف میشوید و از عبادت او سوی عبادت
دیگری چون میروید عجب کاریست و عجب کرداریست اینچنین کار خرد نپسندد و خردمند بدو نه پیوندد
اِن تَكفُرُوا فَاِنَّ اللّهَ غَنِيٌّ عَنكُم وَلَا يَرضَى لِعِبَادِهِ الكُفرَ وَاِن تَشكُرُوا يَرضَهُ لَكُم وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزرَ اُخرَى
ثُمَّ اِلَى رَبِّكُم مَرجِعُكُم بِمَا كُنتُم تَعمَلُونَ اِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ در جمله سابقه ذکر فیض نعمت کرد درین جمله
ذکر مضرت کفران نعمت و منفعت سپاس آن آورد ان تکفروا شرطیست محذوف الجزا ای ان تکفروا لا یضر کفرکم
فان الله غنی عنکم جمله فان الله غنی عنکم تعلیلست بر جزای محذوف دلیلست و چون انتفای زیان کردن کفران
ملوح بغنی بودن خدا از ایشان بود بتقدیم ملوح تأکید جمله فان الله غنی عنکم سائغ نمود و جمله ولا یرضی لعباده
الکفر عطفست بر شرطیه سابقه و جمله وان تشکروا عطفست بر جمله ولا یرضی لعباده الکفر یرضه بضم ها
باشباع و بغیر اشباع و بسکون ها خوانند و حذف حرف علت علامت جزم دانند ولا تزر وازرة وزر اخری معترض
است برای بیان این که کسی را بگناه دیگری نگیرند ثم الی ربکم مرجعکم عطفست بر شرطیات سابقه فینبئکم عطف
بر اسمیه سابقه بارادت ثبوت در سابقه و ارادت حدوث در لاحقه بما کنتم تعملون متعلقست به ینبئکم انه
علیم بذات الصدور تذییلات تأکیدات مر مفهوم ینبئکم را که انبا بدون علم نبود و اخبار بغیر آگاهی نباشد
و جمله ینبئکم بما کنتم تعملون ملوح بدانستن خفیات امور بود بتقدیم ملوح تأکید جمله سائغ نمود معنی آیت
اگر کفران نعمت کنید و کفر ورزید پس بدرستی که بی نیازست از کار شما کفر شما او را چه زیان دارد و ایمان شما او را
چه سودی آرد و نپسندد برای بندگان خویش کافر شدن و کفران نعمت ورزیدن و اگر شکر گویید و نعمتها
را شاکر شوید آنرا پسندد و عمل شما بخشنودی او پیوندد و برنگیرد بر نفسی بار دیگری و ماخوذ نشود هیچ کسی
بکرده غیری پس سوی حسابگاه خداست بازگشت شما پس خبر خواهد کرد شما را بعمل شما خدای جل و علاست بر حسب
عمل جزا خواهد رسید و بر اندازه جرم سزا خواهید دید بدرستی که خدای علیم است بخفیات امور و اسرار
مستور از کینهای سینهها و حقدها و ضغنها و اندیشهای باطل و فکرتهای بی طائل این امور در سینه جا گرفته
و صاحب سینهها و ضابط آن گشته بدین اعتبار این امور را ذات صدور گویند و افادت این معنی چو بیند

واذامس

وَاِذَا مَسَّ الاِنسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا اِلَيهِ ثُمَّ اِذَا خَوَّلَهُ نِعمَةً مِنهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدعُوا اِلَيهِ مِن قَبلُ وَ
جَعَلَ لِلّهِ اَندَادًا لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِهِ قُل تَمَتَّع بِكُفرِكَ قَلِيلًا اِنَّكَ مِن اَصحَابِ النَّارِ اَمَّن هُوَ قَانِتٌ
آنَاءَ اللَّيلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحذَرُ الآخِرَةَ وَيَرجُوا رَحمَةَ رَبِّهِ قُل هَل يَستَوِي الَّذِينَ يَعلَمُونَ وَالَّذِينَ
لَا يَعلَمُونَ اِنَّمَا يَتَذَكَّرُ اُولُوا الاَلبَابِ این شرطیه بعد تذهیب از کفر و ترغیب در شکر معترضه است برای شکایت
از کفر کافران و حکایت کفران ایشان و درین التفاتست از خطاب سوی غیبت جمله ثم اذا خوله نعمة منه عطف
بر شرطیه قل مستانفه است در جواب ماذا اقول لهم تمتع مقول قلست و امر برای توبیخ است انک من اصحاب
النار تعلیل توبیخست تأکید از جهت رد انکار مخاطب بود یا از جهت ابراز وعید بر وجه وکادت باشد امن بتخفیف
میم و ادغام خوانند و معنی بر حسب آن دانند بر قرات امن بهمزه استفهام با من موصول با صله خود مبتداست و
کلام محمولست بر حذف خبر و حذف جمله معطوفه با ام متصله ای امن هو قانت کذا ام من هو بخلافه و بر
قرات امن با دغام میم او در میم من محمولست بر حذف معطوف علیها ای امن لیس بقانت افضل امن هو قانت
و استفهام مذکور برای تقریب یعنی حمل مخاطب بر اقرار بود و تواند بود که بر قرات امن بتخفیف بحذف خبر
بسنده کنند کلام بتقدیر امن هو قانت آناء اللیل ساجدا وقائما یحذر الاخرة ویرجوا رحمة ربه کغیره گویند و
استفهام برای انکار بود بمعنی نفی باشد لیضل بر صیغه مضارع از ثلاثی مجرد و از باب افعال خوانند و معنی بر
حسب اختلاف قرات مختلف دانند آناء اللیل ظرفست ساجدا وقائما حالست جمله یحذر الاخرة حال دیگرست و
یرجوا رحمة ربه عطفست بر یحذر استفهام در هل یستوی الذین برای انکارست جمله مقول قلست و قل
با مقول متضمن تلقین تعلیلست و بیان دلیلست اینجمله و چند جمله دیگر مصدر بقل بر سبیل تعداد
معترضه آمده بغیر صورت تابعیت برای افادت استقلال و استبدال منصول شده چنانکه صاحب کشاف در
الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان الشمس والقمر بحسبان گفته و در بیان جهت فصل جمل مذکوره سفته و
جمله انما یتذکر اولوا الالباب تذییل زیرا که مفهوم کلام سابق بند بود اینجمله این مفهوم را بر صورت توکید
نمود معنی آیت و چون آدمی را زیانی برسد بخواهد پروردگار خود را درین حال که سوی حق باز گردنده بود
پس ترازان چون بدهد خدای عز و جل او را نعمتی از فضل خویش الجه سوی آن خدای را میخواند فراموش کند
دعای که میکرد در درخواستن آن بی آورد و منی سازد و بگرداند مر خدا را امثال و شرکا تا گمراه شوند یا گویند
گمراه کنند از راه دین خدا و وحدانیت آفریدگار جل و علا بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم بر کافر معهود یعنی بر
ابوجهل مردود یا بگو مر جنس کافر را تمتع اندک یا تمتع در زمان اندک بگیر بکفر خویش عذاب موبد بیند
بدرستی که تو از یاری عذاب نار را سزاواری ایا کسی که عبادت کننده است در ساعات شب سجده کننده و در
عبادت خدای ایستاده شونده از عذاب آخرت می ترسد و رحمت خدای عز و جل را امید میدارد همچو کسی
بود که بر خلاف این امور باشد کفر ورزد عبادت و طاعت نکند هرگز آن همچو این نبود و این همچو آن نباشد
بگو هست که برابر شوند عالمان و جاهلان و دانایان و نادانان و عالمان بی عمل جاهلان اند با وجود دانا
یکی نادانند جز ارباب الباب پند نگیرند و جز خداوندان عقول موعظت نپذیرند قُل يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ
آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُم لِلَّذِينَ اَحسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنيَا حَسَنَةٌ وَاَرضُ اللّهِ وَاسِعَةٌ اِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ
اَجرَهُم بِغَيرِ حِسَابٍ جمله ندائیه با جمله که بعد اوست مقول قلست و این امریست که جامع مر
همه اوامر و نواهیست و مشتملست بر پرهیزیدن از همه اصناف فساد و تباهی حسنة مرفوع بر ابتداست
للذین احسنوا خبر مبتداست جمله معلله است مر اتقوا را تنکیر حسنة برای تعظیم است ای للذین
احسنوا فی هذه الدنیا حسنة عظیم فی الاخرة وهی دخول الجنة و بعضی فی هذه الدنیا متعلق حسنة دارند بر
طریق زید فی الدار قائم حال از و پندارند و حسنة در دنیا مثل صحت و عافیت بود و همچو امن و فراغ و عزت

ورفاهیت باشد وجمله وارض الله واسعة عطفست بر للذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنة یا از جهت انکه
کنایتست از طلب هجرت بمعنی وهاجروا عطفست بر اتقوا انما برای تاکیدست **معنی اینست** بگوای محمد بروجه
حکایت از من ای بندگان من که ایمان اورده اند از پروردگار خود بترسید چه هرکسانیکه درین جهان نیکوی
کرده اند وعملهای نیک آورده اند ایشانرا در آخرت نیکی عظیمست ومنفعتی فخیمست یعنی دخول جنان ونیل
رضوان یا گویند هرکسانیکه نیکوی کنند ودم احسان زنند حسنه است در دنیا صحت وعافیت وامن وفراغ و
عزت ورفاهیت وزمین خدای فراخست اگر احسان در زمین خود نتوانید از اوطان بیرون آئید واهتمام
در احسان نمائید در کارهای نیک شتابید اجرها در دنیا وآخرت بیابید بدرستیکه داده شود بر متاعب و
مشاق وبر عنا وجفای کفره واهل شقاق وبر رنج اقامت عبادات وادامت ترک عبادات اجرهای ایشان بفضل
کردگار بغیر حساب وشمار قل انی امرت ان اعبد الله مخلصا له الدین وامرت لان اکون اول المسلمین
قل معترضه دیگرست برای بیان مشارکت خویش با مردمان در تکلیف ودر عدم افتراق در بندگی میان
قوی وضعیف انی امرت معمول قلست تاکید او از جهت ابراز مقصود بروجه وکادتست وامرت لان اکون
اول المسلمین عطفست بر امرت سابق **معنی اینست** بگوای محمد صلی الله علیه وسلم بدرستیکه من فرموده شده ام
ومکلف ومامور آمده ام که خدای پرستم درین حال که برای او دین را خالص کننده باشم وفرموده شده ام که
در زمانه خویش اول مسلمان باشم قل انی امرت اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم معترضه دیگرست
برای بیان مشارکت خویش با دیگران در خشیت از عذاب روز عظیم بر تقدیر معصیت وتاکید جمله از جهت
ابراز مقصود بروجه وکادتست روایت کرده اند که کفار قریش بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم مطالبه متابعت
جد وپدر کردند که ایشان پیش لات وعزی بر متابعت سر بر زمین می آوردند این آیت نازل گشت واین نظم
در رد ایشان بورود پیوست **معنی اینست** بگوای محمد صلی الله علیه وسلم بدرستیکه من از عذاب روز عظیم یعنی
روز قیامت می ترسم اگر پروردگار خویش را عاصی شوم قل الله اعبد مخلصا له دینی فاعبدوا ما شئتم من دونه
معترضه دیگرست برای قصر عبادت خود بر کردگار رحیم وتوبیخ مشرکان در پرستش بتان تقدیم الله بر عامل
از جهت حصرست وفای فاعبدوا در جواب شرط محذوفست ای ان لم تتوافقونی فی تخصیص عبادة الله فاعبدوا
ما شئتم من دونه فستعلمون وامر فاعبدوا ما شئتم من دونه برای تهدیدست متضمن وعیدست **معنی
اینست** بگوای محمد صلی الله علیه وسلم من خدا را می پرستم در حالیکه دین را برای او خالص کننده ام پس شما ای مشرکان
از غیر خدای انچه میخواهید از بتان خویش وجز آن بپرستید خواهید دید انچه شما را از سزای آن خواهد رسید
قل ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم واهلیهم یوم القیامة الا ذلک هو الخسران المبین معترضه دیگرست
الخاسرین اسم انست انفسهم مفعول خسروست واهلیهم عطفست بر یوم القیامة ظرفست جمله صله الذیست
موصول با صله خبر انست جمله ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم مقول قلست الاحرف تنبیهست
ذلک اشارتست بر خسران خاسران مذکور هو ضمیر فصلست جمله ذلک هو الخسران المبین تذییلست **معنی
اینست** بگوای محمد صلی الله علیه وسلم بدرستیکه زیانزدگان وخاسرشدگان آنانند که نفسهای خود را زیان
زده کردند ومتابعان خود را در روز قیامت بخسارت آوردند آگاه باش که خسران کافران مذکور وخسارت
خاسران مسطور همانست خسران پیدا وزیان زده شدنی هویدا پیش خرد خفا ندارد وهیچ خردمند در وشک
یارد لهم من فوقهم ظلل من النار ومن تحتهم ظلل ذلک یخوف الله به عباده یا عباد فاتقون مستانفه است
در جواب ما شانهم ظلل مبتداست من فوقهم ظرف مستقرست خبرست لهم متعلقست بمعنی فوقهم ومن
تحتهم ظلل عطفست بر جمله من فوقهم ظلل ذلک اشارتست بر عذاب مذکور مرفوع المحل با بتداست یخوف
الله به عباده خبر مبتداست یا عباد فاتقون تذییلست ودرو التفاتست از غیبت سوی خطاب **معنی**

معنی اینست مر ایشانراست از بالای ایشان سایبانهای آتشین واز فرود ایشان سایبانهاست مر اهل درکات را که
فرود ایشانند یعنی عذاب مذکور وعقاب مسطور می ترساند خدای بدان عذاب وعقاب بندگان خود را ای بندگان
من از من بترسید واز عذاب وعقاب من پرهیزید والذین اجتنبوا الطاغوت ان یعبدوها وانابوا الی الله
لهم البشری فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله واولئک هم
اولوا الالباب طاغوت ماخوذ از طغیانست اصل او طغیوت بوزن فعلوت بود طریق رهبوت وملکوت
بود بتقدیم لام بر عین قلب کردند طیغوت بوزن فلعوت روی نمود از جهة تحرک یا وانفتاح ما قبل یا مبدل
بالف گشت بر حکم قاعده مشهوره باعلال پیوست ان یعبدوها بدل اشتمالست از الطاغوت وانابوا عطفست
بر اجتنبوا موصول با صله یعنی والذین اجتنبوا الطاغوت مرفوع المحل با بتداست لهم البشری خبر مبتداست فا
در فبشر سببیه است عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه بروجه عمدیت عبارتست از مذکوران
یعنی مجتنبان از طاغوت اولئک مرفوع المحل با بتداست الذین هدیهم الله خبر مبتداست واولئک هم اولوا
الالباب عطفست بر جمله سابقه وهم ضمیر فصلست جمله اولئک الذین هدیهم الله مستانفه است
در جواب ما شانهم **معنی اینست** وآنانکه از پرستش معبودی که غیر خداست اجتناب کردند وروی سوی
توحید خدا واطاعت او جل وعلا آوردند مر ایشانراست بشارت بجنات نزدیک انصرام حیات پس مژده
بده ای محمد صلی الله علیه وسلم بندگان مرا که قولی بشنوند بس احسن وجوه او را اتباع کنند چنانچه قولی محتمل وجوب
واباحت بود ووجوب را راجح دارند یا میان حرمت واباحت دائر بود حرمت مختار بندارند میان حسن واحسن
تمیز کنند ومیان راجح ومرجوح فرق نهند ایشان طائفه اند که خدای ایشانرا راه نموده ودر عقول ایشان افزوده
ایشان بهدایت موصول اند وهم ایشان خداوندان عقولند افمن حق علیه کلمة العذاب افانت تنقذ
من فی النار لکن الذین اتقوا ربهم لهم غرف من فوقها غرف مبنیة تجری من تحتها الانهار وعد الله
لا یخلف الله المیعاد همزه استفهام برای انکارست فا عاطفه است من شرطیه است افانت تنقذ جزای شرطست
من فی النار از باب وضع مظهر موضع مضمرست ای فانت تنقذه جمله شرطیه معطوفست بر محذوف ای اانت
مالک امرهم فمن حق علیه کلمة العذاب افانت تنقذه وهمزه ثانی مکرر برای تاکید انکارست برین وجه آیت مذکور
یک جمله بود مرکب از شرط وجزا باشد وتواند بود که جزای من حق علیه کلمة العذاب محذوف دارند کلام بتقدیر
فمن حق علیه کلمة العذاب محرومه پندارند جمله افانت تنقذ من فی النار جمله انکاریه متضمن انقاد وانجا
بود شرطیه سابقه را که متضمن انکار نجات بود مقرر باشد لکن از اخوات انست موصول با صله یعنی الذین اتقوا
اسم اوست لهم غرف خبرست جمله من فوقها غرف صفت اوست تجری من تحتها الانهار صفتست مر غرف را وعد الله
مصدر موکدست ای وعد الله وعدا جمله لا یخلف الله المیعاد تذییلست **معنی اینست** ایا تو مالکی ای محمد صلی الله
علیه وسلم کار ایشانرا پس هرکه ثابت شود برو عذاب ایا تو او را دور کنی از نیران کسی که بارادت خدای در آتش در آمده
وبشقاوت معذب در نار شده او را کسی نتواند رهانیدن وهیچ یکی خلاص نتواند دهانید لکن کسانیکه تقوی ورزند و
از جرائم ومعاصی پرهیزند مر ایشانرا غرفهای بلند باشد بالای آن غرفهای دیگر بود که روان باشد فرود آن جویهای
روان وعده کرده است خدا بر ایشان هر وعده مذکور ومهیا کرده است برای ایشان نعیم درجات مسطور خلاف نکند خدای
جل وعلا با هیچ کس میعاد خود را الم تر ان الله انزل من السماء ماء فسلکه ینابیع فی الارض ثم یخرج به زرعا مختلفا الوانه
ثم یهیج فتریه مصفرا ثم یجعله حطاما ان فی ذلک لذکری لاولی الالباب استفهام برای انکارست وانکار نفی
اثبات بود ان با اسم وخبر خود قائم است مقام دو مفعول الم تر سلکه بمعنی ادخلست ضمیر منصوب مفعول اوست
فی الارض ظرفست برطریق کذلک نسلکه فی قلوب المجرمین ینابیع حالست وتواند بود ینابیع مفعول دوم باشد بر
وجه توسع برطریق ادخلته بیتا فی الدار ثم یخرج به زرعا یعنی اخرجه عطفست بر سلکه مختلفا صفتست مر زرعا

الوانه فاعل است مر مختلفا را جمله الم تر ان الله تا آخر معترضه است برای بیان قدرت خدای بایجاد وافنا بیان این
که عالم را صانع قادر است خالق است که آثار قدرت او ظاهر است جمله ان فی ذلک لذکری لاولی الالباب تعریض است
از مدح کسانیکه بمضمون مذکور پند گیرند و از ذم کسانیکه بدان پند و موعظت نپذیرند تاکید جمله از جهت ابراز
مقصود بروجه وکادت است واین نوع افادت نیز در باب تاکید از معظمات افادات است **معنی اینست** آیا نمی بینی که
خدای جل وعلا فرود آورد آب را از آسمان پس در آورد آب مذکور را در زمین در حالیکه چشمها است یا در
چشمهائیست که کائن است در زمین پس بیرون آورد بدان آب حبوب کاشته در حالت که مختلف است رنگهای او
از خضرت و حمرت و هیأت او از طول و قصر و انواع او از گندم و جو پس خشک شود پس ترا انان زرد گردد پس ترا آثار
قدرت در اخراج زرع و انزال آب هر آینه پندیست مر عاقلان را که خدای را بکمال قدرت شناسند و صانع عالم را واجب
الوجود و قدیم دانند افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله
اولئک فی ضلال مبین استفهام برای انکار است فا عاطفه است من موصوله مبتدا است جمله وهو علی نور من ربه عطف
بر صله من خبر محذوف است ای افمن شرح الله صدره للاسلام فرسخ علی شرح صدره کونه علی نور من ربه فاهتدی
کمن طبع علی قلبه نفسی بقرینة فویل للقاسیة قلوبهم وجمله افمن شرح الله تا آخر معطوفست بر جمله که از آیات
سابقه مفهوم شده که از آیت افمن حق علیه کلمة العذاب افانت تنقذ من فی النار لکن الذین اتقوا ربهم تا آخر فرق
میان مومن و کافر آمده چنانچه که گفت ثبت الفرق بین المومنین والکافرین افمن شرح الله صدره للاسلام فامن
واهتدی کمن لا یکون کذلک ای فیستویان و انکار راجع سوی معنی فاست فا در فویل سببیه است من ذکر الله یعنی من
اجل ذکر الله ای اذا ذکر الله عندهم او ایاته اذدادت قلوبهم قساوة یا یعنی فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله ع
متعلق است به للقاسیة قلوبهم اولئک فی ضلال مبین تذییل است **معنی اینست** آیا کسی که گردانیده است همچو کسی است
که گمراه گردانیده است پس کسی که کشاده کرده ایم سینه او را تا ایمان در و قرار گیرد و اسلام در و آرام پذیرد همچو کسی بود
که خداوند دل او را مهر کرده و در قساوت آورده میان ایشان برابری نتوان بود البته خلاف حکمت است روی نتواند
نمود پس وای مر کسانیکه دلهای ایشان سخت شده است از جهت آنکه ذکر خدا را اعظام نمی کنند یا گویند دلهای ایشان
سخت است از جهت آنکه ایشان ذکر خدا را ترک کردند که برای انشراح نمی پذیرد و برای حصول اسلام و انقیاد و اطاعت
پیغامبر علیه السلام آرام نمی گیرد ایشان یعنی جماعت سخت دلان کائن اند در گمراهی پیدا یا گویند جدا کننده از هدی
الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم
وقلوبهم الی ذکر الله ذلک هدی الله یهدی به من یشاء ومن یضلل الله فما له من هاد جمله الله
نزل احسن الحدیث مقرره است مر جمله انا انزلنا الیک الکتاب بالحق و در والتفات است از تکلم سوی غیبت و معترضات
که در بیانه واقع شده میان دو کلام متصل واقع شده کتابا بدل است از احسن الحدیث متشابها مثانی تقشعر صفة
مر کتابا را الی متعلق است بتلین بتضمین معنی یمیلون ثم تلین عطف است بر تقشعر جمله ذلک هدی الله تذییل است
یهدی به من یشاء حالست از معنی اشارت و جمله ومن یضلل الله فما له من هاد معترضه است برای نفی هدی
از گمراه کرده خدا **معنی اینست** خدای فرستاده است نیکوترین حدیث که در و بهیچ وجه کژی نیست صحیح و درست
در لفظ و معنی است با هر کلامی که مقابل کنند در حسن فائق آید و با هرچه برابر کنند در خوبی راجح نماید همه الفاظ
و تراکیب او در بلاغت متماثل همه مبانی و معانی او در متانت و متانت معادل همه کلام از اول تا آخر بر یک آب
همه حدیث از بالا تا فرو صدق و صواب هر کلام که تکرار کنند ناخوش آید بخلاف قران که هر چند که تکرار کنند
لذت بیفزاید تر داده بر داده طربا و عجبا حین تستمعه وتری بذلک وجهه حسنا اذا ما زدته نظرا ،
بجنبد و بلرزد از شنیدن وعید و از دیدن آیات تهدید پوستهای اندام کسانیکه از پروردگار خود می ترسند
پس تر از ان نرم شود پوستها تا لیان قران و دلهای ایشان سوی ذکر خدا و یاد حق سبحانه و تعالی و ایشان میل سوی

صیانت

ذکر خدا کنند این یعنی کتاب مذکور هدای خداست فرستاده جل وعلاست بدان راه نماید هر کرا خواهد و هر که
را خواهد گمراه کرده اند هیچکس نبود که او را سوی راه راست بخواند افمن یتقی بوجهه سوء العذاب یوم القیمة
وقیل للظالمین ذوقوا ما کنتم تکسبون جمله معترضه است برای بیان افتراق میان مومن و کافر استفهام
برای انکار است فا عاطفه است بر مفهوم کلام ای یعذب الظالمون ویقال لهم ذوقوا کسبکم و تواند المفترقان
فیکون الخائف کالامن و قیل عطف است بر مفهوم کلام معطوف علیه محذوف است ای یستوی المفترقان فیکون
الخائف کالامن و قیل عطف است بر مفهوم کلام ای یعذب الظالمون و یقال لهم ذوقوا کسبکم و تواند
بود که و قیل حال باشد **معنی اینست** آیا کسی که پرهیز از سختی عذاب بروی خود از جهت آنکه دستها معلول
بود دست بر آوردن تواند همچو کسی است که ایمن از عذاب بود خرد این تسویه را سائغ نداند و گفته
شود مر ظالمان را که بچشید وبال اعمالی که میکردید کذب الذین من قبلهم فاتیهم العذاب من حیث
لا یشعرون فاذاقهم الله الخزی فی الحیوة الدنیا ولعذاب الآخرة اکبر لو کانوا یعلمون معترضه دیگر است
برای بیان حال کافران که پیش از کفار قریش بودند و با پیغامبر عهد خویش مخالفت نمودند فاتیهم
العذاب عطف است بر اذاقهم الله و جمله فاذاقهم الله عطف است بر جمله فاتیهم العذاب فی الدنیا ،
متعلق است بالخزی ولعذاب الآخرة مبتدا است اکبر خبر مبتدا است و این جمله تذییل است چه از ذکر سوی
دنیا مفهوم میشود که عذاب آخرت اند سوای دنیا باد انرا خواهد بود لجمله ولعذاب الآخرة اکبر تاکید
این مفهوم روی نمود لو کانوا یعلمون شرطیه است محذوف الجزا ای لو کانوا یعلمون لامنوا **معنی اینست**
تکذیب کردند آنانکه پیش از کفار قریش بودند با پیغامبران خویش مخالفت نمودند پس بیامد ایشان را عذاب
از آنجا که نمی دانستند پس خدای عز وجل ایشان را عذاب درد ناک چشانید و هر آینه عذاب آخرت بزرگتر
آنرا بدیشان خواهد رسانید اگر ایشان دانا می بودند و در گرویدن مبادرت می نمودند و لقد
ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل لعلهم یتذکرون قرانا عربیا غیر ذی عوج لعلهم یتقون
این نیز متصله است بذکر قران لعلهم یتذکرون یعنی لیتذکروا ای لیتعظوا متعلق است بلقد ضربنا قرانا
حال موطئه است از هذا القران عربیا صفت او ست غیر ذی عوج صفت دیگر است مجرور فی بقول کسی که مفعول
به بواسطه حرف جر بود در حالیت قرانا عربیا اشکال نباید و بر قول کسانیکه مجرور فی را مفعول فیه دانند
فی هذا القران بتقدیر فی تنزیل هذا القران مفعول تنزیل پندارند لعلهم یتقون یعنی لکی یتقوا بیان است
مر لعلهم یتذکرون را یا بدل است از و **معنی اینست** و بدرستی که پیدا کرده ایم در قران منزل از هر نوعی
مثلها تا پند گیرند و موعظت پذیرند در حالتی که قران عربی است از غیر خداوند کژی است از جهت لفظ و
معنی هیچ کژی ندارد بهیچ وجهی و بهیچ اعتباری روی بعیبی نمی آرد تا ایشان دل بر تقوی گمارند و روی بر پرهیز
کاری آرند ضرب الله مثلا رجلا فیه شرکاء متشاکسون ورجلا سلما لرجل هل یستویان مثلا الحمد لله
بل اکثرهم لا یعلمون این جمله بعد اخبار امثال مذکور بروجه استیناف برای توضیح ضرب امثال بذکر مثال رجلا
فیه شرکاء بدل است از مثلا بحذف مضاف ای ضرب الله مثلا مثل رجل فیه شرکاء متشاکسون صفت است مر
شرکاء را ورجلا سلما عطف است بر رجلا فیه شرکاء متشاکسون سلم و سلما بصیغه فعل و فاعل خوانند یعنی خالصا
و ذا سلامة دانند مثلا تمیز است از فاعل یستویان ای هل یستوی مثلهما ای صفتهما و استفهام برای انکار است
یا برای تقریر است یعنی حمل سامع بر اقرار است و جمله هل یستویان مثلا بتقدیر قال بود بیان مقصود ضرب مثل است
و جمله معترضه برای اظهار مقصود مثل است یعنی برای فرق میان این رجل و آن رجل است جمله الحمد لله ای علی نعمة
التوحید والاختصاص بالمولی الواحد الحمید محمول بر تقدیر قلات و قل با مقول معترضه برای تلقین شکر خدا
جل جلاله است **معنی اینست** پیدا کرده است خدای مثلی را مثل مردی که در و شریکانند در مملوکیت متنازعان

ومتخاصمانند ومردی دیگر سلیم از شرکت بود وسالم از منازعت باشد مملوک یک مولی آمده مخصوص بیک مالک شده
این هردو برابر نباشند یکسان نبوند بنده مشرک متحیر باشد نداند که حاجت از که جوید در راه خدمت که پوید
خود را ازان که داند کرا مولی خود خواند بندهٔ مخصوص بیک کس هم اورا مالک خویش داند پس دل برو بندد و
بخدمت او پیوندد بدو پناهد حاجت ازو خواهد از تردد فارغ بود متعلق بآن و آن نباشد بکوای محمد صلی
الله علیه وسلم حمد مر خدایراست که پروردکار عالمیانست بر نعمت توحید ودولت اعتقاد تفرید واختصاص مملوکیت
مالک واحد وانفراد عبودیت بمولی ماجد بلکه بیشتری از مردمان این معنی نمی دانند ودر کار خویش متحیرانند
بیت یک دوست بسنده کن که یک دل داری ٭ کر مذهب مردمان عاقل داری ٭ رعیت که دو کس را باید ناچار
بکیرد خرابی ملک و تلف خویش بدر برد **مصرع** غوغا بود دو پادشا اندر ولایتی إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ
ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ اینجمله معترضه است برای تسلیه بتعمیم وقوع بلیه **بیت**
سخن کو سخن راجه پاکیزه راند ٭ که اینو هیچ مرکرا جش خواند اینجمله ایقاد وتحذیراست وکاشتی برسعی
وبازداشتی از تقصیرات تاکید جمله از جهت ابراز مقصود بر وجه وکادتست واین نیز در باب تاکید از معظمات
افادتست میت صفت مشبه است دلالت بر ثبوت موت کند مود هر یکی حادث خواهد شد محل مات باشد
چنانچه در بعضی قراات آمده استعمال صیغه مشبه بجه معنی واقع شده **سوال** موت را که متفق است بر
وجه مبالغت ثابت ومحقق دارند برین وجه استعمال مشبه سزاوار پندارند یا کویند موت بالقوة دائم
التحقق است همیشه محقق است زنده را بدین معنی میت کویند واز میت من شانه ان یموت جویند کسی که مات
خواند معنی او حدوث موت بالفعل داند جمله ثم انکم یوم القیمة عند ربکم تختصمون عطف بر جمله سابقه بود و
تاکید جمله از جهت رد انکار منکران بعث وقیامت است **معنی اینست** بدرستی که تو ای محمد صلی الله علیه وسلم که
برکزیده منی در عرصهٔ مردنی وبدرستی که مردمان از دوستان ودشمنان همه خواهند مرد جان بملک الموت
خواهند سپرد پس بدرستی که تو وایشان در روز قیامت در مقام مخاصمت نزد پروردکار خویش یکدیکر را و
خصومت خواهید کرد ودل وزبان بر منازعت میان خویش خواهید آورد تو دعوی تبلیغ رسالت خواهی کرد
کافران انکار خواهند آورد وبعد تسلیم عذرها ناپسندیده خواهند کفت وتمسکات ناکزیده خواهند جست
تابعان مر متبوعان را خواهند کفت که شما ما را در بلا انداختید متبوعان مر تابعان را کفته آیند که شما باختیار
باختیار خویش کفر اختیار کردید وما را بهانه ساختید وبعضی خصومت میان اهل قبله دارند در دماء ومظالم
مظالم که میان ایشان واقع شده پندارند وبعضی مطلق خصومت کویند تخصیص بقومی نجویند چنانچه روح مر جسد را
کوید من در حظیرهٔ قدس بودم چندکاه با تو الفت نمودم از صحبت تو در بلا افتادم ودر عنا بر خود کشادم جسد
کوید من قدرتی وحسی نداشتم از الفت تو قدرت یافتم بیاری تو کردم بهمدمی تو دم زدم جسد وروح را
بمثابهٔ اعمی که زمن بینا را برکیرد وهر یکی بقوت دیکری مسیر در راه بدیرد تنبل کنند چرواغ معصیت بر هردو
نهند پدران را با پسران خصومت در عقوبت برادران را با برادران خصومت در حقوق مر دمان با مردمان
خصومت در مظالم تا در افراط شنایی باهم خوان در هنکام شرکت مطاعم فی الجمله همه خصومت کنند وعیب خویش
بر دیکری افکنند خدای عز وجل که احکم الحاکمین است میان ایشان حکم بر حق کند وآنچه حق است ظاهر
کرداند وجه اولی سیاق فمن اظلم ممن کذب علی الله موافقست وبطباق والذی جاء بالصدق وصدق
به مطابقست ووجوه دیکر مشکلست مکر آنکه خصومت در مظالم ادنی که میان خویش بود سبب برای
اظلمیت کافران وبیان شدن مظلمة البیان دارند بدین طریق سیاق پندارند فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ
وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ ناشیست اختصام میان وپیغامبر صلی الله
علیه وسلم سبب است برای فمن اظلم ممن کذب علی الله وکذب بالصدق اذ جاءه کویند واثبات اظلمیت

مفتریان برخدا

مفتریان برخدا ومکذبان پیغامبر علیه السلام جویند ای فمن اظلم ممن کذب علی الله وکذب بما هو صدق
محض وهو القران والوحی وتبلیغ رسول الله ذلک من استفهامیه مرفوع المحل بر ابتداست اظلم خبر مبتداست
ممن کذب من تفضیلیه است متعلق است باسم تفضیل یعنی اظلم علی الله متعلق است بکذب وکذب بالصدق
عطف است بر کذب علی الله اذ جاءه متعلق است بکذب وکذب بالصدق عطف است بر کذب علی الله اذ جاءه ر
متعلق است بکذب ای کذب بالصدق وقت مجیئه ایاه من غیر تانی وتامل الیس فی جهنم همزه برای انکار است وانکار
نفی اثبات بود ای فی جهنم مثوی للکافرین وجمله الیس فی جهنم در جواب ما مقرهم وما شانهم مستانفه است **معنی
اینست** پس کیست ظالم تر از کسی که دروغ کوید وافترا کند بر خدا وقایل شود بر اتخاذ اولاد وشرکا وتکذیب
کند بدانچه محض صدقست وصرف حقست یعنی قران وآنچه مبعوثست بپیغامبر تبلیغ آن اینست در دوزخ
جای کافران وموضع قرار ایشان وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ موصول با صله خود
مبتداست وصدق به عطف است بر صله معطوف بر مبتدا محذوفست ای والذی جاء بالصدق وصدق به
وللمومنون اولئک هم المتقون هر دو خبر مبتداست با موصوف الذی فوج وفریق یعنی جمع دارند وافراد جاء
وصدق اعتبار افراد لفظ وجمع کردن اولئک باعتبار معنی جمع پندارند یا کویند والذی جاء بالصدق وصدق
ذکر پیغامبراست ذکر متبوع متضمن ذکر تابعان بود بتضمین معنی والذی جاء بالصدق وصدق به ومن
تبعه باشد وبعضی کویند مراد از والذی جاء بالصدق پیغامبراست ومراد از وصدق به تصدیق ابوبکر
رضی الله عنه است صاحب مدارک کفته که این وجه محتاج سوی تقدیر الذیست یا اضمار بغیر سبق ذکراست
واضمار الذی جایز نیست وعود ضمیر بی سبق ذکر بی معنی است این وجه درست نباید وصحت آن روی نماید مکر
آنکه کلام را از باب لف اجمالی ونشر دارند و بر طریق وقالوا لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری پندارند
القوم مقدر متناول پیغامبر علیه الصلوة والسلام وابوبکر رضی الله عنه بود وضمیر هر دو صفت عاید بر قوم باشد
جاء بالصدق که ملایم پیغامبراست راجع سوی پیغامبر علیه السلام کویند وتعلق صفت وصدق به را که م
ملایم صدیقست نسبت بدو جویند اشکال نباید وتفصی از سوال مذکور روی نماید وجمله والذی جاء بالصدق
تا آخر معترضه است برای مدح پیغامبر صلی الله علیه وسلم ومومنان **معنی اینست** وکسی که صدق را یعنی قران
آورد وبدو تصدیق کرد یعنی پیغامبر علیه السلام وکسانیکه تصدیق کردند بقران از اهل ایشان متقیانند
واز عذاب خدای پرهیز کنند کاانند لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ
أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ لهم ما یشاءون جمله مستانفه است در جواب
ما لهم من الجزاء ذلک جزاء المحسنین جمله تذییلست لیکفر متعلق است به المحسنین ای ذکر جزاء الذین
احسنوا لیکفر الله اسوا واحسن اسم تفضیلست برای زیادت مطلقه است اضافة او بر طریق الناقص و
الاشج اعدلا بنی مروان بود واضافة او اضافة بعض سوی کل باشد ویجزیهم عطف است بر یکفر هم مفعول
اولست مر یجزی اجرهم مفعول ثانیست با برای مقابلست **معنی اینست** مر متقیان راست در بهشت آن
عطا آنچه بخواهند وآن بخشش وآنچه آرزو برند یعنی نیل مرادات وحصول متمنیات جزای کسانی که نیکوی
کنند وکار نیک آرند تا بپوشد حق تعالی از ایشان بدترین آنچه عمل کردند وجزا دهد ایشان را اجرایشان
بمقابلهٔ نیکوترین عملی که آوردند وبعضی احسن بمعنی اصل فعل دارند وبعضی سیئه وحسن پندارند و
درین آیت دلیلست کناه کبیره چنانچه معتزله وخوارج میکویند که از ایمان بیرون می آرد نیست اعتقاد
مذکور از ایشان باطل وبی معنیست که مفهوم آیت آنست که اسوء سیئات در معرض غفرانست أَلَيْسَ اللَّهُ
بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ
مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ عبده وعباده بصیغه مفرد وجمع خوانند ومعنی بر حسب آن دانند اینجمله

اسواو ظ

معترضه است برای رد تخویف ایشان استفهام برای انکارست وانکار نفی اثبات بود ای الله کاف عبده عبده مفعول است مرکاف را ویخوفونک بتقدیر وهم یخوفونک یا حالست بالذین من دونه متعلق است بیخوفونک روایت کرده اند که کفار قریش چون ابوجهل وامثال او ترسانیدن پیغامبر علیه الصلوة والسلام جستند پیغامبر علیه السلام گفتند که تو اله ما را عیب میکنی وایشان را در مذمت می افکنی نباید که ترا زیانی رسانند وبیهوش ودیوانه کردانند این آیت در شان ایشان وارد شده ودر بیان حال ایشان آمده ومن یضلل الله فما له من هاد این شرطیه با معطوف خویش معترضه است برای مدح مومنان که مهتدی باشند ومذمت کافران که گمراه اند الیس الله بعزیز ذی انتقام استفهام برای انکارست وانکار نفی اثبات است وکلام بمعنی الله عزیز ذو انتقام باشد وجمله متضمن وعید کافران بقهر وانتقام بود ووعده مومنان وانتقام دشمنان ایشان باشد وانجمله بیان آنست که خدای قادرست مر مضمون الیس الله بکاف عبده مقررست **معنی اینست** ایا نیست خدای کافی مر بندهٔ خویش را یعنی محمد صلی الله علیه وآله وبر قرات عباده معنی چنین آید آیا نیست خدای بسنده مر بندکان خویش را یعنی پیغامبران را که از شر کافران حمایت کند ویخوف از کسی متعلق نکردانند وهرکرا خدای گمراه کرداند اورا راه نماینده نبود وهرکرا خدای راه راست نماید اورا گمراه کننده نباشد ایا نیست خدای عز وعلا قاهر غالب خداوند انتقام از اعدا ولئن سألتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله قل افرایتم ما تدعون من دون الله ان ارادنی الله بضر هل هن کاشفات ضره او ارادنی برحمة هل هن ممسکات رحمته قل حسبی الله علیه یتوکل المتوکلون معترضهٔ دیگر است برای بیان معترف بودن کفار بالوهیت کردکار لام موطئه قسم است لیقولن از روی لفظ جواب قسم است واز روی معنی جزای شرط است الله فاعل فعل محذوفست ای خلقهن الله وجمله مقولست قل مستانفه است در جواب ماذا اقول لهم حین یقولون ذلک استفهام در افرایتم برای تقریرست یعنی حمل مخاطب بر اقرار فا عاطفه است معطوف علیه محذوفست ای انظرتم فرایتم ارایتم بمعنی اخبرونی مفعول قل است ما تدعون ما موصوله است با صله خویش مفعول اول است مر ارایتم شرطیه که بعد اوست مفعول دوم است ها واستفهام صرافرایتم برای تقریرست در هل هن کاشفات ضره برای انکارست کاشفات وممسکات بتنوین ونصب ما بعد او بر مفعولیت وباضافت وجر ما بعد او خوانند ومعنی بر حسب آن دانند قل در قل حسبی الله تلقینیست مر جزیرا که پیغامبر را دران وقت باید گفت وشانی که درین حال باید حسبت الله مبتداست علیه متعلق بیتوکل انجمله تذییلات تعلیلات **سوال** در یخوفونک بالذین من دونه اصنام را بصیغه مذکر ذکر کرد ودر جمله هل هن کاشفات ضره ذکر ایشان تانیث بچه وجه آورد **جواب** در مقام تخویف ملایم مذکورات اعتبار لفظ اصنام با ایراد صیغه مذکر ملایم بود در مقام تعجیز وتوهین برای ایراد صیغه مونث از جهت انوثیت لات وعزی ومنات اعتبار معنی سایغ نمود **معنی اینست** وسوکند یاد میکنم هر آینه اگر بپرسی کافران را که آفریده است آسمان وزمین وکه پیدا کرده آن واین هر آینه بگویند خدای آفریده واز عدم بوجود کشیده بگوای محمد ایا نگرسته اید بس دیده آید از غیر خدای انچه میخوانید واله خویش میدانید از بتان اگر خدای خواهد در شان من مضرتی چون مرضی ومحنتی هست که باشند این بتان بازدارندگان زیان یا اگر بخواهد در شان من رحمتی وشفقتی چون صحت وراحتی ومنفعتی هست که باشند ایشان بازدارندهٔ آن وهمه دانند که ایشان این چیزها نتوانند بگوای محمد بسنده است مرا عون خدا بر وتوکل کنند کان اعتماد کنند بر فضل وکرم او بندکان واورا برای کار رسنده دارند وهمه امور خویش بدو سپارند قل یا قوم اعملوا علی مکانتکم انی عامل فسوف تعلمون من یأتیه عذاب یخزیه ویحل علیه عذاب مقیم قل معترضه است برای تلقین تهدید یا قوم اعملوا علی مکانتکم انی عامل مقول قل است علی مکانتکم ای علی حالکم التی کنتم علیها من العداوة والکفر مکانت بمعنی مکان است مستعار برای حال وشان است فسوف تعلمون فا سببیه است یخزیه صفت است مر

عذاب را وعذاب فاعل است من یأتیه را من استفهامیه است در محل مفعول تعلمون آمده وتعلمون باستفهام متعلق شده ویحل عطف است بر یأتیه عذاب مقیم فاعل است مر یحل را **معنی اینست** بگوای محمد صلی الله علیه وسلم ای قوم من عمل کنید بر نحو حال خویش بر حالی که دارید از دشمنی وکبر ومنی بس سرانجام خواهید دانست که کیست که می آید اورا عذاب خوار کننده ودر رسوای افکنده چون خیبت وخسارت در مقاصد وناحاصل شدن مطلوب در مکاید وقتل واسر در معارک وپیوستن بمهالک در مهالک چنانچه در جنگ بدر بود ودر اکثر غزوات روی نمود وکیست که فرود می آید بر وعذاب مقیم در نار که جاودان خواهد بود در شان کفار انا انزلنا علیک الکتاب للناس بالحق فمن اهتدی فلنفسه ومن ضل فانما یضل علیها وما انت علیهم بوکیل انجمله متصله بجمله ولقد ضربنا للناس فی هذا القران مقررست مر اورا ومعترضاتی که در میانه بود میان دو کلام سایغ نمود علیک وللناس وبالحق متعلق است بانزلنا تاکید جمله از جهت رد منکران قران است جمله فمن اهتدی فلنفسه با معطوف خویش عطف است بر انزلنا یا معترضه است برای بیان این که نفع اهتدا راجع سوی مهتدیست وزیان غوایت وضلال راجع سوی ضال وغاویست وما انت علیهم بوکیل حالست وتقدیم مسند الیه بر اسم صفت که بمعنی فعل است یا بعد حرف نفی مفید تخصیص نفی مذکور بمسند الیه مسطورست بر طریق ما انا غافل عنک یعنی نفی غفلت از تو مخصوص بمن است دیکران از تو غافل است **معنی اینست** بدرستی که فرستادیم برای مردمان بحق وصدق کتاب را پس هرکه راه راست گیرد واهتدی پذیرد برای نفع او بود ومنفعت او باشد وهرکه گمراه گردد پس گمراهی او زیان نفس او بود ودر کار راهتدی کافران مسلط نه ایشان وهدایت دادن وایمان در دل ایشان نهادن کار خدا باشد کار انبیا نبود الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت ویرسل الاخری الی اجل مسمی ان فی ذلک لایات لقوم یتفکرون در ایات سابقه ذکر قران بود تا الله نزل احسن الحدیث ذکر قران بر طریقه کرد که تخلص سوی ثنای خدای باشد انجمله مسوق برای ثنای خداست متصل است بجمله الله نزل احسن الحدیث که متضمن ثنای خداست وبعضی مفسران جمله را تعلیل دارند ودلیل بر جمله علیه یتوکل المتوکلون پندارند چه کسی که اینچنین تصرف دارد سزاوار آن بود که بنده کار خود بدو سپارد والتی لم تمت عطف است بر الانفس که مفعول یتوفی است وقبض نفس در وقت مرگ حقیقت بود ودر وقت خواب بر طریق تمثیل باشد که حالت خواب از جهت انکه نایم احساس وتحرک نمی تواند بحالت مرگ وحالت قبض روح می ماند هم ازین جهة النوم اخ الموت گفته اند ودر راه تسمیه قبر بمرقد ومضجع رفته اند **سوال** برین طریق در یتوفی جمع میان حقیقت ومجاز روانیست چه اراده این معنی بچه معنی است **جواب** یتوفی محمول بر عموم مجاز بود یعنی استدن حس وتحرک که شامل نوم وموت باشد یا در معطوف فعل محذوف دارند واورا محمول بر معنی مجازی پندارند ارادت حقیقت ومجاز در یک لفظ نبود وکلام از باب عطف جمله بر جمله باشد وبعضی گویند آدمی را نفس وروح است حیات ونفس تعلق بروح دارد ونفس احساس وادراک پیدا می آرد بقبض نفس احساس وادراک میرود نایم حاصل میشود وبقبض روح نفس وحیات میرود موت حاصل میگردد نفس بعد از رفتن باز آید بعد از خواب بیداری روی نماید روح چون برود بعادت بازگشت ندارد بازگشت او سوی تن در هنگام بعث باشد خواب اخ موت است فیمسک عطف است بر یتوفی ویرسل الاخری عطف است بر یمسک ان فی ذلک لایات لقوم یتفکرون تذییل است اصرار کافران بر کفر امارت آنست که ایشان آیات قدرت را منکر اند وبر انکار مصر اند بظهور امارت انکار با اصرار تنزیل منزله منکران مصران کرد وجمله موکد بتاکید آورد **معنی اینست** خدای میستاند ومتوفی میگرداند نفسها را یعنی روحها را که بدان حیات متعلق است وجریان نفس بوجود آن متحقق است نزدیک مردن ومدت حیات بر آوردن ومیستاند روحی را که احساس وادراک بدان متعلق است نزدیک خفتن

وبنام بپوستی پس نگاه میدارد از بازگشتن نفسی راکه تقدیر کرده است بروی که بپوستی و رها کند نفس دیگر
راکه حکم بر موت او نکرده تا مدت معینی یعنی تا وقت مردن که هردو روح بروند باز رها شوند بدرستیکه
در موت بقدرت این چنین قادری و وحدانیت او مرمین و موقن شوند پس بحکم عقل ایمان آوردن وا
آید و ایقان همه صفات بحکم عقل لازم آید اَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ
شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ ام ابتدائیست بمعنی همزه استفهام عاطفه نیست استفهام برای انکار است یا ام متصله است
بمعنی بل یا همزه برای اضراب از مضمون ان فی ذلک لایات لقوم یتفکرون ای هؤلاء لم یتفکروا فجعلوا لله شرکاء بل
اتخذوا من دون الله شفعاء یا ام متصله است بتقدیر فعل با همزه استفهام ای اجعلوا الله شرکاء ام اتخذوا من
دون الله شفعاء قل مستانفه است لا یملکون با معطوف علیه بمعنی تسویه حالت برای تاکید انکار سابق همزه
در در آمده معنی اینست مشرکان قریش چه در آیات خدای تفکر نکردند بتان را شرکا خدای ساختند بلکه از
غیر خدای شفعا گرفتند بگوی ای محمد که ایشان شفعا کردند اگر چه مالک چیزی نباشند پس مالک شفاعت نشوند
وچیزی در نیابند تا بعد دریافتن آن بسوی شفاعت بشتابند قُل لِّلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ جمله لله الشفاعة معلله است مر جمله لا یملکون الشفاعة که مفهوم است از لا یملکون
شیئا چه هر که مالک چیزی نبود مالک بطریق اولی شفاعت نباشد قل مکررست برای تاکید جمله له ملک السموات والارض
تقریر است بر جمله لله الشفاعة جمیعا هر که ملک آسمان و زمین را مالک باشد مالک هر چیزی بود و هر که
مالک هر چیزی بود مالک همه شفاعتها باشد ثم الیه ترجعون عطف است بر جمله له ملک السموات والارض
مبنی است بر این که خدای مالک اولی و اخری است و مالک دنیا و عقبی است معنی اینست بگوی ای محمد شفاعتها
همه مر خدا راست مالک مر حق جل وعلا راست کسی بغیر اذن او شفاعت نتواند کرد و خود را در مرتبه
شفاعت نتواند آورد مر او راست ملک آسمانها و زمین مالک بر امور آن و این پس بسوی حسابگاه او
بازگردانیده خواهید گشت و بجزا و سزای او خواهید پیوست وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا
يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ جمله شرطیه با معطوف خویش معترضه است
برای حکایت از حکایات شنیعه کافران و شکایتی از شکایات فظیعه ایشان وحده حالست بمعنی منفرد مدار شرط
همین قید است اذا هم یستبشرون برای مفاجات مضافست سوی جمله که بعد اوست عامل در وی معنی مفاجات
ای و اذا ذکر الذین من دونه فاجاؤا وقت استبشارهم اشمئزاز مبالغه است در انقباض و استبشار مبالغه
در انشراح معنی اینست و چون ذکر کرده شود خدای بصفات انفراد گرفته شود و منقبض گردد دلهای کسانیکه
بآخرت ایمان نمی آرند و بتوحید خدای تصدیق ندارند و چون ذکر کرده شوند الهه که غیر خدایند ناگاه
ایشان شوند چنانچه اثر شادی در بشرهای ایشان ظاهر گردد و اثر بهجت در رویهای ایشان نمودار شود بتان
در شان ایشان بدین صفت گفته شده دوستی ایشان در خواطر کافران پیدا آمده قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ معترضه دیگر برای تلقین
دعاست فاطر منادی مضاف بحذف حرف نداست و فراء و مبرد صفت اللهم دارند حذف حرف ندا به
بندارند عالم الغیب صفتست مر فاطر السموات را جمله ندائیه مقول است برای استعطاف بود و جمله انت
تحکم مقصود بمقال باشد معنی اینست بگوی ای محمد بار خدای آفریننده آسمانها و زمین و پیدا کننده آن و
این داننده نهان و آشکارا تو حکم کنی میان بندگان در چیزیکه ایشان اختلاف میکنند و میان خویش
در میان دینی منازعت ها می افکنند وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا
بِهِ مِن سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَا لَهُم مِّنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا
وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ان با اسم و خبر خویش فاعل فعل محذوفست ای و لو ثبت ان لهم

ما فی الارض ومثله عطفست بر ما فی الارض لافتدوا به جواب لو است من سوء العذاب بمعنی من شدته متعلق آ
بافتدوا یوم القیمة ظرفست **سوال** در لو شرطیه سه وجه است لازمیه جزائیه مر شرط و انتفاء شرط از جهة
انتفاء جزا نحو لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا ای لا فساد فلا الهة بدین وجه مقصود انتفاء شرط بود و
اینجا اگر ازین قبیل باشد پس مقصود نیست وجه دوم ملزومیة جزاء شرط و انتفاء جزا با انتفاء شرط نحو و لو شاء
لهدیکم ای لمن یشاء ان یهدی فلم یهد و برین وجه از جهت معنی شرط بتقدیر وجود شرط وجود جزا لازم آید
میان ایشان ملازمه مساویه باید و اینجا اگر جمیع ما فی الارض و هزار چندان ملوک ظالمان بود باز خلاص بدین
از سختی عذاب در روز قیامت حاصل نشود وجه سیوم لازمیت جزا مر وجود شرط و عدم او بود بر طریق نعم
العبد صهیب لو لم یخف الله لم یعصه باشد و ظاهر است این کلام برین وجه نبود زیراکه حصول افتدا
لازم مال و عدم مال نباشد و لو در شرطیه وجهی غیر این سه وجه نیست پس لو درین محل بر کدام معنی آ
جواب افتدا عبارت از دادن مال بود مقبول باشد یا نباشد بدلالت و بدا لهم و معطوف او و بدلالت ما نقبل
منهم در آیت ان الذین کفروا لو ان لهم ما فی الارض جمیعا و مثله معه لیفتدوا به من عذاب یوم القیمة ما تقبل
منهم و لهم عذاب الیم و کافران را در وقت عذاب آنچه در زمین است از معادن و کنوز و همچندان با آن اگر مملوک
بود بطبع و عادت بدهند خلاص خود خواهند از ایشان مقبول نگردد از عذاب خلاص نشوند پس وجود مال را
با دادن با عدم خلاص ملازمت بود و ترکیب از قبیل فلو شاء لهدیکم اجمعین باشد و جمله و بدا لهم با معطوف
خویش معطوف بود بر لافتدوا و بنا و بل لاجتمعت هذه الامور و جمله و بدا لهم با معطوف خویش معطوف
بر جزا ندارند معطوف بر مجموع شرط و جزا پندارند معنی اینست اگر ثابت شدی که مر ظالمان راست آنچه
در زمین است و همچندان با آن هر آینه میدادند خلاص خود میخواستند و ظاهر شدی مر ایشان را از قهر
خدا آنچه گمان نداشتند و وقوع آن نمی پنداشتند و ظاهر شدی مر ایشان را سیئات کسب ایشان و محیط شدی
بر ایشان عذاب استهزاء ایشان بر مومنان یعنی این امر جمع شدی و بصفت اجتماع حاصل آمدی لیکن
چون ایشان را ملک ما فی السموات و مثل آن با آن نبود اجتماع این امور با افتدا مذکور روی نمود فَإِذَا
الْإِنسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
این شرطیه عطفست بر و اذا ذکر الله وحده اشمازت قلوب الذین لا یومنون بالاخرة و اذا ذکر الذین
من دونه اذا هم یستبشرون ایراد فا کردن دلالت بر تعقیب و ترتیب باشد که در وقت مس ضرر توجه بدعا
کی بعد مستفیض شدن بذکر او دال بر شناعت تیز باشد بخلاف آیت و اذا مس الانسان ضر دعا ربه منیبا
الیه ثم اذا خوله نعمة منه نسی ما کان یدعوا الیه من قبل که در وی لکن این داعی نبود عطف او بر او سائغ
بود خولناه بمعنی لو لناه لولا من خیران بفعل فعلا است ضمیر منصوب مفعول اولست نعمة مفعول دوم است
منا صفتست مر نعمة را قال جزاء شرط است انما اوتیته علی علم مقول قال است و تذکیر ضمیر اوتیته که عائد
بر نعمة است از جهت تذکیر ما صدق علیه است چه ما صدق علیه نعمت از امن و فراغ و حصب و بارق
انواع دیگر مذکورات و بعضی گویند ما در انما و اوتیته موصوله است کافه نیست قیاس کتابت او فصل آ
کتابت او بوصل بر طریق ما کافه بر خلاف اصلست خطان لا یقاسان خط العروض و خط القرآن برین
وجه ضمیر اوتیته عائد بر ما موصوله تذکیر او باعتبار لفظ ما باشد هی عائدست بر نعمت تانیث او ظاهر آ
یا عائد بر ایتان بود تانیث او از جهت تانیث خبر یعنی فتنة باشد و جمله اضرابست از انما اوتیته علی علم
کانه قیل ما اوتیته علی علم منک بل هی فتنة و لکن اکثرهم لا یعلمون عطفست بر او استدراکست از وی
پس چون برسد آدمی را رنجی و مشقتی و زیانی و مضرتی دعا کند و ما را بخواند پس از آن چون فضل
کنیم او را نعمتی از فضل خویش بخشیم ابتدای عطا بی استحقاق جزای بگوید این نعمت داده شده ام مکر از

استحقاق علمی که حاصل کرده ام یا از جهت آنکه انواع کسب میدانم و بکسب مال حاصل کردن میتوانم چنانچه قارون
انما اوتیته علی علم عندی گفته و در نسبت حصول مال سوی دانش خویش زبان آوری جسته بل هی فتنة بود
انعام بر صورت انعام بود و لیکن اکثر مردمان نمی دانند فتنه را نعمت میدانند قد قالها الذین من قبلهم
فما اغنی عنهم ما کانوا یکسبون فاصابهم سیئات ما کسبوا والذین ظلموا من هؤلاء سیصیبهم سیئات
ما کسبوا وما هم بمعجزین جمله قد قالها الذین من قبلهم مستانفه است در جواب هذه المقالة مخصوصة بهم
ام قالها غیرهم ایضا فما اغنی عنهم ما کانوا یکسبون عطفست بر جمله قد قالها الذین من قبلهم فاصابهم
سیئات ما کسبوا عطفست بر جمله فعلیه سابقه والذین ظلموا تا آخر عطفست یا حالست جمله و ما هم بمعجزین
نیز عطفست یا حالست **معنی اینست** بدرستی که گفته اند این گفتار آنکسانی که پیش از ایشان بودند از کفار
چون قارون که انما اوتیته علی علم عندی گفت یا قومی دیگر از کافران که معلوم خدا بود که همین دعوی جست
پس نفع نکرد مر این قائلان را آنچه مکتسب بود ایشان پس رسید ایشان جزای سیئات ایشان و آنان که از
مشرکان مکه ظلم کردند و روی ستمکاری آوردند و کفر ورزیدند و بدین اسلام نگرویدند زود باشد که برسد
ایشان را جزای سیئات کسب ایشان و عقوبت مفسده کفر و طغیان چنانچه قتل و اسر در روز جنگ بدر و چون قحط
هفت سال و بگرسنگی مرده نسا و رجال گربه و سگی خوردند که نخوردند بیشتر ایشان بعذاب گرسنگی مردند و
نیند ایشان مر قادر عذاب کننده را عاجز کنندگان یعنی از پیش آن نروند و از وی فوت نشوند اولم یعلموا
ان الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر ان فی ذلک لآیات لقوم یؤمنون استفهام برای انکارست و
واو عاطفه است معطوف علیه محذوفست ای اجهلوا و لم یعلموا و جمله معترضه متضمن رد اضافت عطا از خدا
سوی علم و کسب بود و دفع دعوی انما اوتیته علی علم عندی باشد ان با اسم و خبر خویش قائم مقام دو مفعول لم یعلموا آن
ان فی ذلک لآیات لقوم یؤمنون جمله تذییلست و چون اصرار کافران بر کفر و طغیان علامت آنست که
ایشان آیات مذکوره را آیات قدرت نمی دانند و مضمون جمله را منکرانند بظهور آیات انکار با صرار جمله را
موکد بتاکید آورد و جمله اسمیه ایراد کرد **معنی اینست** آیا غافلند و جاهلند و نمی دانند بدرستی که خدای برای
کسی که خواهد رزق را فراخ کند و برای کسی که خواهد روزی تنگ گرداند بدرستی که در روزی فراخ کردن و
بتنگی آوردن آیات قدرت و علامات عبرتست مر قومی را که ایمان آرند و ایقان دارند که قابض و باسط جز خدا
نیست و دهنده و بازدارنده خدای تبارک و تعالی عاقل چون آیات قدرت دریابد بسوی ایمان و ایقان شتابد
قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو
الغفور الرحیم عبادی بفتح یا و باسکان و حذف او از جهة التقاء ساکنین خوانند و معنی یکی دانند لا تقنطوا
بفتح نون و کسر او خوانند و معنی بر هر دو قرائت یکی دانند این جمله معترضه است برای بیان رجاء گناهکاران و اثبات
امیدواری ایشان موصول با صله صفت منادیست جمله ندائیه با جمله بعد اوست مقول قلست علی انفسهم
متعلقست با سرفوا بتضمین معنی جنایت ای الذین اسرفوا و جنوا علی انفسهم ان الله یغفر الذنوب تعلیلست
یا تذییلست چه غفران از لا تقنطوا مفهوم بود جمله ان الله یغفر الذنوب جمیعا تاکیدست و تاکید او از
جهة آنست که این مقال وارد است در جواب سوال روایت کرده اند که وحشی که در جنگ احد سید الشهداء حمزه
را کشته بود در آمرزش این چنین جریمه عظیمه تردد می نمود هل یغفر لی ذنبی میگفت جواب این سوال میجست انه هو
الغفور الرحیم هو ضمیر فصلست جمله دلیل بر دلیلست یا تذییل بعد تذییلست تاکیدا و از جهت ایراد ثنای
باری بوجه وکادت و استوارست **معنی اینست** بگوی ای محمد مر بندگان مرا که اسراف کرده اند در گناهان و از
حد گذشته اند در ارتکاب آن از رحمت خدای نومید مشوید و در آمرزش او امیدوار باشید بدرستی که خدای همه
گناهکاران آمرزد و همه خطایا بخشد **بیت** ای بدر هند که پناه همه رحمت تست عذر خواه همه قطره ز ابر رحمت

توبرات

توبرات شستن نامه سیاه همه بدرستی که هو آمرزگارست خطایا آمرزد بخشنده است عطایا بخشد وانیبوا الی
ربکم واسلموا له من قبل ان یاتیکم العذاب ثم لا تنصرون وانیبوا عطفست بر لا تقنطوا و اسلموا عطفست بر
انیبوا من قبل ان یاتیکم العذاب ظرفست مر انیبوا و اسلموا را ثم لا تنصرون عطفست بر محذوف بر وجه استیناف جمله
جانشی که سامعان ان یاتیکم العذاب شنیدند از شان آنچه در وقت آمدن عذاب خواهد بود رسیدند ما یفعل
بنا حین یاتینا بعذاب گفتند بعد بودن ثم لا تنصرون در جواب شنیدند **معنی اینست** و سوی طاعات پروردگار خود
بازگردید و بامر و نهی او گردن نهید و فرمانهای او را انقیاد کنید پیش از آنکه بر شما عذاب بیاید و عقاب اخروی
روی نماید معذب گردید بی یاری کرده نشوید هیچ کسی یاری کردن نتواند تا از عذاب اخروی برهاند واتبعوا
احسن ما انزل الیکم من ربکم من قبل ان یاتیکم العذاب بغتة وانتم لا تشعرون واتبعوا عطفست
بر وانیبوا و احسن ما انزل الیکم و هو القرآن و احسن بمعنی حسن است چنانچه اعلی در سبح اسم ربک الاعلی بمعنی
عالیست و تواند بود که بمعنی تفضیل باشد چه قرآن افضل منزلاتست اتباع قرآن عبارتست آنچه گفته اند ع
حلوا حلاله و حرموا حرامه و اعملوا بمحکمه و آمنوا بمتشابهه و کلوا علمه الی عالمه و بعضی گویند احسن منزلات
تکلیفاتست اتباع آن واجبات بترک آن وعیدست و مراد از وجوب اتباع احسن همین است یعنی گویند احکام
قرآنی بعضی حسنست و بعضی احسن چون قصاص حسن و عفو آن احسن و چون استدن نصف مهر یعنی از شوهر بطلاق
پیش از دخول حسنست و نا استدن آن احسنست و چنانچه سه طلاق در سه طهر حسن و یکطلاق در حالت
طهر گفتن و تا گذشتن عدت و از طلاق دیگر باز ماندن احسن و چنانچه نماز فریضه در خانه گزاردن حسنست
و در مسجد گذاردن احسنست و چنانچه در حالت سفر افطار روزه حسنست روزه داشتن احسنست اتباع
احسن اولیست از اتباع حسن این وجه ملائم الحاق وعید بود چه بترک احسن الحاق وعید نباشد الیکم من ربکم
متعلقست بما انزل من قبل ان یاتیکم العذاب ظرفست وانتم لا تشعرون حالست **معنی اینست** و پیروی کنید احسن
آنچه فرستاده شده است سوی شما از پروردگار شما پیش از آنکه بیاید بر شما عذاب در دنیا ناگهان و حال اینست که
شما ندانید و شعور ندارید بوقت آمدن و هنگام رسیدن آن ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله
وان کنت لمن الساخرین او تقول لو ان الله هدانی لکنت من المتقین او تقول حین تری العذاب لو ان
لی کرة فاکون من المحسنین بلی قد جاءتک آیاتی فکذبت بها واستکبرت وکنت من الکافرین ان تقول
بحذف لام پیش ازان و حذف لا بعد او بتقدیر لئلا تقول بر طریق ان تضلوا بتقدیر لئلا تضلوا یا بحذف مضاف
بتقدیر کراهة ان تقول نفس متعلقست بر اتبعوا و تقول عطفست بر تقول سابق تنکیر نفس بارادت بعضی غیر
معین از نفوس است یا برای تکثیر است یا برای نوعیت است ای نفس متمیزة من الانفس اما باللجاج فی الکفر شدیدا او
بعذاب عظیم یا حسرتی بمعنی یا حسرتی جمله ندائیه با جمله که بعد اوست مقول تقولست فی جنب الله متشابه
سلف قائل بحقیقت مراد الله شوند بتاویل مشغول نگردند خلف تاویل کنند بمعنی فی طاعة الله و عبادته امره و
احلال قدره گویند **سوال** لفظ جنب را که بمعنی فی طاعة الله و عبادته تاویل کنند و امر و احلال قدرت گویند وجه
ارادت چیست ارادت مذکور بر کدام وجه مبنیست **جواب** در لغت بمعنی جهة و جانبست یقال انا فی جنب فلان
ای فی جانبه و جهته ذکر جانب از باب کنایت بر طریق الکرم فی جانبه والکرم فی مجلسه ای فی ذاته پس فرطت فی
جنب الله بر وجه کنایت بمعنی فرطت فی الله بود و برای استقامت معنی ظرفیت محمول بر حذف مضاف بتقدیر طاعة
الله و عبادته و مانند آن باشد ما فرطت ما مصدریه است ای علی تفریطی و تقصیری و ان مخففه از مثقله است بر
فعلی که داخل مبتدا است در آمده لام در لمن الساخرین فارق میان مخففه و نافیه شده وان کنت لمن الساخرین
حالست او تقول عطفست بر تقول سابق و جمله شرطیه یعنی لو ان الله هدانی لکنت من المتقین مقولست او تقول
عطفست بر تقول سابق لو در لو ان لی کرة برای تمنی است فاکون جواب تمنی است با فا منصوب شده جمله مقول

تو را است بلی قد جاءتک قول خداست ایجاب نفی است که از لو ان الله هدانی لکنت من المتقین مفهوم شده که جمله
شرطیه از جهة افادت انتفاء جزا بانتفاء شرط بمعنی لم یهد نی الله فلم اکن من المتقین آمده **سوال** کافر مذکور نفی
هدایت بمعنی نفی خلق هدایت کرده و بلی برای ایجاب بیان راه هدایت امده ایجاب نفی سابق نبود ایجاب نفی دیگر باشد
جواب کلام از قبیل تلقی مخاطب بغیر ما یتطلب بر طریق مثل الامیر حمل علی الاشهب والادهم بود و حمل کلام بر خلاف
مراد متکلم باشد جواب دیگر انکه منفی در لو ان الله هدانی هدایت بقول باشد و این از جمله مکابره کافران بود
چنانچه تبلیغ بیغامبران را منکر خواهند گشت و بتعللهای نابوده خواهند پیوست بر این طریق بلی ایجاب نفی سابق
بود سوال وارد نشود قد جاءتک ایاتی با معطوفات خویش تعلیل است مر مضمون بلی را با تاکیدات **معنی اینست**
و قران را بی روی کنید طاعت و عبادت خدای ورزید یا گویید نفی یا گویند از جهة اکراه انکه بگوید نفی ای حسرتی
من بران که یا گویند از جهة کراهی انکه بگوید نفی اگر ثابت شدی که خدای مرا هدایت کرده است و بر راه راست
آورده است هر آینه تقوی ورزیدمی و از متقیان بودمی یا تا نگوید یا از جهة کراهة انکه بگوید نفی در هنگام
دیدن عذاب و مشاهدهٔ ظهور عقاب کاشکی که مرا یکبار بازگشتی و یککرة سوی دنیا رفتی بودی باشم از
نیکوکاران و نیک کرداران بلی ترا راه نموده ام و هدایت کرده ام ایات من بر تو آمده است و راه نمای تو شده است
پس تو او را تکذیب کردی و ایمان بدان نیاوردی و تکبر ورزیدی طاعت و عبادت نکزیدی و از کافران بودی و
رغبت در دین اسلام ننمودی وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ
مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ اینجمله معترضه است برای مذمت کافران در روز قیامت و ذکر سوء حال ایشان یوم القیمة
ظرفست مر تری را و تری اگر رویت چشم باشد موصول با صله مفعول او بود جمله یعنی وجوههم مسودة حال
بود ترک واو در جمله اسمیه بر سبیل شذوذ بر طریق کلمته فوه الی فی باشد و اگر تری بمعنی تعلم دارند جملهٔ
وجوههم مسودة را مفعول دوم پندارند استفهام در الیس فی جهنم برای انکار است و انکار نفی اثبات است و
اینجمله تذییل است چه اگر ذکر سواد وجه دوزخی بودن مفهوم شده بود تاکید مفهوم تذییل روی نمود
و تواند بود که تعلیل باشد و بر هر دو وجه خطاب مر بیغامبر را بود **معنی اینست** و در روز قیامت به بینی یا
بدانی کسانی را که بر خدای افترا کرده اند و در اتخاذ اولاد و انداد آورده اند در این حال که رویهای ایشان
سیاه شده و همه سیاه رو آمده ایا متکبران را در دوزخ جای نبود یعنی بود و دوزخ جای سیاه روی ایشان باشد
وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ بمفازتهم و مفازاتهم بصیغه مفرد و
جمع خوانده اند و معنی بر حسب اختلاف قرات مختلف دانند موصول با صله مفعول ینجی است و اینجمله عطف است
بر جمله سابقه جمله لا یمسهم السوء حالست از مفعول ینجی یا جمله مبینه است مر نجات را یا مستانفه است
در جواب ما شانهم و لا هم یحزنون عطف است بر لا یمسهم السوء **معنی اینست** و نجات دهیم متقیان را در فوز
و فلاح ایشان نرسد ایشان را بدی و نباشد ایشان غم و غمزدگان نباشند اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
وَكِيلٌ ثنای دیگر است مر خدا را متصل است بر الله یتوفی الانفس معترضاتی که در میانه آمده میان دو کلام
متصل واقع شده و هو علی کل شیء وکیل عطف است یا حالست یا تذییل است **معنی اینست** خدای آفریننده هر چیز است
آفریدگار دنیا و اخرت است کردگار جلیل است و بر همه چیزها وکیل است لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ
الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ اینجمله ثنای دیگر است مر خدا را عز و جل مدحی
دیگر است مر خداوند تعالی جمله والذین کفروا تا آخر عطف است بر له مقالید السموات والارض متضمن
مر ثنای خدا را بذکر خسارت منکران ایات حق جل و علا **معنی اینست** مر خدای راست کلیدهای آسمانها
و زمین یعنی در تصرف اوست خزائن آن و این کسانیکه کفر ورزیدند و بایات نگرویدند ایشان هم ایشان
اند زیان زدگان خائب و خاسرند کان روایت کرده اند که امیر المومنین عثمان رضی الله عنه از بیغامبر علیه

علیه السلام تفسیر آن کلماتی متضمن ثنای خداست شنید کلمات اینست لا اله الا الله والله اکبر و سبحانه و بحمده
و استغفر الله و لا حول و لا قوة الا بالله هو الاول والاخر والظاهر والباطن بیده الخیر یحیی و یمیت و هو علی کل
شیء قدیر این کلمات مقالید آسمان و زمین است کلید خزائن آن و اینست یعنی هر که سوی گفتن این
کلمات شتابد نصیبی از خزائن خدا که در آسمان و زمین است بیابد قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيُّهَا
الْجَاهِلُونَ روایت کرده اند که کفار قریش بر بیغامبر آمدند و بصلح درامد کردند که بعضی الهه ما را
استلام بکن و چون حجر اسود بر ایشان لب یاد ستی بزن ما بالهه تو ایمان آریم مخالفت با تو بگذاریم این آیت
نازل گشت و این امر بر وجه اعتراض بورود پیوست استفهام برای انکار است فا عاطفه است غیر الله
مفعول است مر اعبد را از جهة انکه مناط انکار است بتقدیم سزاوار است معطوف علیه محذوفست ای
الکفر فغیر الله اعبد تامرونی بجمله اعتراض بر اعتراض است ایها الجاهلون تذییل است چه از امر بعبادت
غیر خدا جهل ایشان مفهوم شده بود جمله تاکید مفهوم مذکور روی نمود **معنی اینست** اکر کفر ورزیدم
پس غیر خدا را پرستم ای نادانان مرا کار زشت می فرمایید و راه بد می نمایید وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ
مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ اینجمله معترضه است برای تایید امر
سابق لام در جواب قسم محذوفست ای اقسم لقد اوحی الیک والی الذین من قبلک الیک با معطوف خویش
متعلق است باوحی لام در لئن اشرکت موطئه قسم است بر شرط درامده لیحبطن از روی معنی جواب شرط
است و از روی لفظ جواب قسم شده جمله لئن اشرکت لیحبطن عملک بتاویل هذا القول مفعول ما لم
یسم فاعله است و لتکونن من الخاسرین عطف است بر لیحبطن عملک **معنی اینست** بدرستی که وحی کرده
شده است سوی تو و سوی کسانیکه پیش از تو بودند و در قدم نبوت و رسالت سبقت نمودند هر آینه اگر
مشرک شوی و در راه اشراک روی هر آینه عمل تو ناچیز شود و هر آینه از خاسران و زیان زدگان شوی **سوال**
لئن اشرکت خطاب بر بیغامبر ماست صلی الله علیه و سلم بخطاب بیغامبر ما خطاب بر بیغامبران دیگر چه
نوع وحی شده **جواب** تواند بود که همه بیغامبران را همین خطاب و هر یکی بدین اشرکت لیحبطن عملک مخاطب
باشند و بیغامبران که از کفر و شرک معصومند ایشان را مثل خطاب بر فرض محال بود یا بر وجه تعریض از امت
باشد بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ فا زائده است یا در جزای شرط محذوفست و جمله بل الله اعبد بر تقدیر
زیادت فا و بتقدیر فای جزائیه معطوفست بر نهی که مفهوم است از لئن اشرکت لیحبطن عملک ای لا تعبد ما
امروک بعبادته بل اما الله فاعبد و کن من الشاکرین عطف است بر فاعبد **معنی اینست** بلکه خدا را پرست
و راه سپاس جو و مر خدای عز و جل که بخشنده این نعمتهاست شکر بگو وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ
جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ اینجمله عطف است
بر اولئک هم الخاسرون خبر است یا بر مجموع جمله والذین کفروا بایات الله اولئک هم الخاسرون والارض
جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات مطویات بیمینه ثنای دیگر است والعیوم سبحانه بتقدیر اسبح تسبیحا
معترضه است برای تنزیه خدا از همه صفات ناسزا و تعالی عما یشرکون عطف است **معنی اینست** و مردمان حق صفة
او یعنی صفتی که او را سزاوار بود نکردند و تعظیمی که لائق عظمت و جلال او باشد نیاوردند چنانکه باید شناختند او را
نشناختند بحصول معرفت او نپرداختند چنانکه باید ندانستند و دانستن او چنانکه شاید نتوانستند بعضی دهریه
گشتند و بعضی با شرک پیوستند بعضی در نسبت زوج کاستند و خاطر بر اتخاذ فرزند داشتند بعضی قدریه
شدند و بعضی بجبر جبر امدند بعضی در تشبیه و تجسیم افتادند بتعطیل روی نهادند و زمین در روز قیامت
با این فراخی و بسیاری در قبضه قدرت او بود و در تحت ضبط و تصرف او باشد و آسمانها پیچیده شود بیمین او
مطوی آید و این متشابه است سلف بتاویل مشغول نشوند و خلف تاویل یمین بقدرت کنند بعضی بو گفته اند که در

خبر آمده است خدای عز و جل آسمانها و زمین را آفرید اقفای ایشان را سوکند موکد کردانید بموجب سوکند زمین را کرد آرد و آسمانها را بیچیده کرداند بقدرت کامله چنین آنزیده بود بزوال و فنا رساند پاکی یاد میکنم اورا از همه صفات ناسزا و برتراست کردکار دیان از اشراک مشرکان و از انچه بیخردان در صفات او غلط کردند و غلط کاران در شان او صفات نابوده آوردند ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض الا من شاء الله ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون نفخ بمعنی ینفخ آمده مستقبل متیقن الوقوع معبر بصیغه ماضی شد و این جمله فعلیه عطف است بر اسمیه سابقه یعنی فی السموات مطویات بیمینه فصعق عطف است بر نفخ موصول با صله فاعل اوست موصول دوم عطف بر اوست الا من شاء الله مستثنا است منصوب المحل بر استثنا است اگر نفخ مسند سوی فیه باشد اخری بتقدیر نفخة اخری منصوب بمصدریت بود و اگر اخری مرفوع بر فاعلیت دارند فیه را منصوب بر ظرفیت پندارند اذا برای مفاجات مضاف سوی جمله اسمیه که بعد اوست عامل در و معنی مفاجات ثابت است ینظرون صفت است مر قیام را و قیام جمع قائم چون نیام جمع نائم جمله فاذا هم قیام یعنی فاجاؤا کونهم قیاما ناظرین او منتظرین عطف است بر جمله ثم نفخ فیه اخری **معنی اینست** و دمیده شود در صور یعنی اسرافیل علیه السلام در صور بدمد و هرکه در آسمان و زمین است آواز بشنود پس هرکه دران روز زنده باشند بمیرند و هلاک و فنا پذیرند مگر کسی که خدای عز و جل بقای او خواهد و بقدرت خویش او را بقا دهد چون جبرائیل و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل و چون حملهٔ عرش و رضوان و خزنه جنان و زبانیه نیران و بعضی گویند آنچه معد برای ثواب و عقاب بود هلاک نشود چون حور جنان و حیات و عقارب نیران جبرائیل و عزرائیل و اسرافیل و میکائیل و خزنه جنان و زبانیه نیران نیز فنا پذیرند عزرائیل را فرمان شود که روح جبرائیل قبض کن جبرائیل نعره زند و فریاد کند که اگر اهل زمین زنده باشند همه بمیرند عزرائیل روح جبرائیل قبض کند و بعد ازان روح میکائیل ستاند تا آنکه عزرائیل تنها ماند بعده بحکم فرمان روح خود بیرون آرد مرده میان بهشت و دوزخ افتد هر یکی سوی مرگ شتابد مضمون کل نفس ذائقة الموت ظهور یابد پس دمیده شود در صور دمیدن دیگر ناگاه همه زنده شوند حیران و نگران در محشر همه ایستاده در حیرت افتاده در هول قیامت ناظر جزا و سزا را همه منتظر همه متفکر تا چه پیش آید و همه متحیر تا چه روی نماید واشرقت الارض بنور ربها ووضع الکتاب وجیء بالنبیین والشهداء وقضی بینهم بالحق وهم لا یظلمون ووفیت کل نفس ما عملت وهو اعلم بما یفعلون واشرقت الارض با معطوفات خویش عطف است بر ثم نفخ فیه اخری و این ماضی نیز بمعنی مستقبل است و مراد از نور عدل است ای واشرقت الارض بعدل ربها بعضی گویند توان بود که در زمین موقف نوری آفریند و زمین موقف بدان روشن کند نور بر حقیقت بود استعارت نباشد وهم لا یظلمون تذییل است مفهوم جمله قضی بینهم بالحق را تاکید است ووفیت کل نفس ما عملت تذییل دیگر است و تاکیدی مقرر است و جمله وهو اعلم بما یفعلون مذکورات برای تاکید توفیه و توفیق اجزیه که هرکه افعال مذکور نداند توفیه اجزیه نتواند **معنی اینست** و روشن شود زمین بنور عدل پروردگار خویش یا بنوری که خدای در زمین موقف آفریند و بنهد کتاب را یا صحائف اعمال را که هر یکی اعمال خود دران بینند و آورده شوند پیغامبران یا پرسیده شوند از تبلیغ وحی و از جواب قوم و آورده شوند شاهدان احوال یعنی فرشتگان کاتبان اعمال و بعضی گویند جماعت صالحان از هر زمانی که باشند برای گواهی اعمال اهل آن حاضر آرند و مردمان در حکمی که در ایشان شود مظلوم نباشند و چیزی بر جزای نیفزاید و درین آیت صیغه تشابه الاطراف و هو ان یختم الکلام بما یناسب ابتداءه که ختم کلام بنفی ظلم مناسب بود با ذکر عدل که در ابتدا کلام بود و تمام داده شود هر نفسی آنچه عمل کرده است چنانچه چیزی از جزای نیکی کم نکردد و خدای دانا تر است بدانچه مردمان میکنند و دم تحصیل آن می زنند وسیق الذین کفروا الی جهنم زمرا حتی اذا جاؤها فتحت ابوابها وقال لهم خزنتها الم یأتکم رسل منکم یتلون علیکم آیات ربکم وینذرونکم لقاء یومکم هذا قالوا بلی ولکن

حقت کلمة العذاب

حقت کلمة العذاب علی الکافرین قیل ادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها فبئس مثوی المتکبرین این جمله وسیق الذین کفروا و جمله وسیق الذین اتقوا ربهم که معطوف است بر و تقسیم است بعد الجمع بقوله تعالی ووفیت کل نفس ما عملت زمرا حال الذین کفروا فاعل است مر سیق را حتی در حتی اذا جاؤها کتابیه است اذا جاؤها شرط است فتحت ابوابها جزای شرط است وقال لهم خزنتها عطف است بر جزای شرط رسل فاعل است و ینذرونکم عطف است بر یتلون ضمیر منصوب متصل یعنی کم مفعول اول است مر ینذر را و لقاء یومکم مفعول دوم است هذا صفت است مر یومکم را قالوا جمله مستانفه است در جواب ما ذا قالوا حین قالت للملائکة ذلک بلی مقول قالوا است ایجاب نفی سابق ای بلی اتونا وتلوا علینا قیل یعنی یقال مستانفه است در جواب ما یقال حین یقولون ذلک خالدین حال مقدره است ای مقدرا خلودکم فاء در فبئس سببیه است که کلام سابق سبب است برای مذمت مثوی ایشان **معنی اینست** و رانده شوند بسختی و عنف سوی دوزخ گروه گروه و فوج فوج کافران تا چون بیایند در دوزخ گشاده شود درهای آن و بگویند خازنان دوزخ برایشان آیا نیامده بودند بر شما رسولان که بخواند بر شما آیتهای فرستاده پروردگار شما از قرآن و بترسانند شما را از دیدن روز شما که این روز است یعنی روز قیامت یا روز عذاب نیران جواب گویند آری رسولان آمدند آیات خدا را بر خواندند و وحی رسانیدند و ازین روز بترسانیدند لکن ثابت شد وعدهٔ عذاب از قضای رب الارباب بر زمرهٔ کافران و فرقه روز بد گرفتاران لاجرم اینجا رسیدیم و این روز بد بدیدیم گفته شود مر ایشان را درآیید در درهای دوزخ در حالتی که مقرر است خلود شما بر عذاب نیران پس چون جنبی باشد جای کافران بد جای بود حال منکران حال بد باشد وسیق الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمرا حتی اذا جاؤها وفتحت ابوابها وقال لهم خزنتها سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین این جمله عطف است بر جمله وسیق الذین کفروا تا خبر ذکر مومنان از کافران از جهت ختم سورت بخیر است و از جهت تحریر است از اختتام بضر و ضیر است و حتی درین آیت همچو حتی در آیت اولی است شرطیه که بعد اوست محذوفة الجزا است و فتحت ابوابها یا عطف است بر جاؤها و جزا در آخر کلام محذوف است ای حتی اذا جاؤها وفتحت ابوابها وقال لهم خزنتها سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین دخلوها یا گویند را و فیها ما لا عین رات و لا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر نکته حذف جزا انبای از جلالت بجنتی که در بیان نیاید و عبارت محیط او نشاید فاء در فادخلوها سببیه است خالدین حال مقدره است **معنی اینست** و روان کرده شود مراقب متقیان بعز و رفق و اکرام و لطف تا چون بیایند در بهشت و گشاده شود درهای بهشت برای درآمدن ایشان یا درین حال که گشاده باشد درها و بگویند برایشان خازنان جنان سلام بر شما که پاک شده اید در مقام پاکیزه آمده اید پس درو درآیید جاودان باشید وقالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین وقالوا عطف است بر جزای محذوف ای حتی اذا جاؤها وقد فتحت ابوابها وقال لهم خزنتها سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین دخلوها و وجدوا فیها و راوا فیها ما لا عین رات ولا اذن سمعت وقالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده جمله الحمد لله تا آخر مقول قالوا نتبوأ حالست یا تعلیل است فنعم اجر العاملین تذییل است **معنی اینست** ایشان در بهشت درآیند یابند آنچه یابند بینند آنچه بینند و بگویند همه ستودگی مر خدا را که کرد با ما وعدهٔ خویش راست وعدهٔ که کرده بود که خواهم داد داد و وعده را ایفا نمود و ما را بمقصود رسانید و وارثان مالک و متصرفان زمین بهشت گردانید جای گیریم از زمین بهشت هر جا که میخواهیم عرصه و ابنیه رفیع القدر یافته ایم هر جا که میخواهیم تفرج میکنیم و برای تفرج محتاج رفتن بزمین دیگر نمی شویم پس نیکو است اجر عاملان که بدان مستبشرند و نیکو است ثواب عمل کنندگان که بدان مستظهراند وتری الملائکة حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم وقضی بینهم بالحق وقیل الحمد لله رب العالمین وتری عطف است بر شرطیه وسیق الذین اتقوا که ان بعد بعث حال زمینیان بود و این بعد بعث بیان حال آسمانیان باشد بعضی ضمیر بینهم بر فرشتگان دارند و جمله وقضی بینهم را عطف بر وتری للملائکة پندارند

حکم مذکور بتفاوت مثوبات واجزیه ایشان بود و قضی بتفاوت درجات بتفاوت اقدار حسنات ایشان باشد و
جمله وقیل الحمد لله خبر از قول فرشتکان بود و ذکر کفتن الحمد لله تکرار نباشد و بعضی ضمیر بینهم عائد بر جمیع عباد
کویند و جمله وقضی بینهم جمع بعد از تقسیم جویند والحمد لله بدین وجه قول زمرهٔ بهشتیان باشد معنی بر وجه
اول اینست و به بینی تو فرشتکان را بیمان بعث کرد کیرنده ار کرد عرش تا انجا که خدا خواهد تسبیح کویند بحمد
پروردکار خویش ملتبس شونده سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر کویان وبکفتن سبوح و قدوس
رب الملائکة والروح تنزیه و تقدیس کردکار ذو الجلال جویان کفتنی بر وجه التذاذ و اعتیاد نه بر وجه تکلیف
و استبعاد چه بعد بعث هنکام تکلیف نبود وقت ابتلا نباشد هر یکی بذکر خدا لذت کیرد و برحسب تفاوت
مراتب خویش بهجت پذیرد و معنی بر وجه دوم اینست حکم کرده شود میان همه بندکان از غیر فرشتکان و فرشتکان
بحق و عدل میان غیر فرشتکان باحکامی که بالا کذشته و ذکر آن بالا رفته و میان ایشان بتفاوت درجات و تباین
مقادیر لذات تسبیحات و تقدیسات و تهلیلات و تکبیرات و همه حمد بر نعمت کویند و همه در راه اعتراف عظمت
و جلال خدا پویند و بدانکه در ختم سورت بذکر همه اقسام و حکم بحق و عدل بر وجه ابرام و احکام و ادای شکر و
سپاس انعام از جهة انکه دلالت میکند بر انتهای کلام از باب حسن مقطع بیشی از باب بلاغت مبرهن است والله
اعلم بما یراد وهو ولی الارشاد لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی **سورة المؤمن** این سورت و جمله حوامیم مکی
هشتاد و پنج آیت است هزار و صد و نود و نه کلمه است و چهار هزار و هفتصد و نود حرفست ربط این سورت
با سورهٔ زمر آنست که ابتدای هر دو سورت بذکر تنزیل قرانست و بدانکه در ابتدای سورت مومن ذکر مجادله منکران
ایات قران آمده بعده جمله کذبت قبلهم قوم نوح و جمله دیکر تا جمله وان یشرک به تؤمنوا در حکایت و نکایت کافران
مذکور شده بعده بجمله فالحکم لله العلی الکبیر تخلص سوی ثنای خدای کرد جمله هو الذی یریکم ایاته و چند جمله دیکر تا
لینذر یوم التلاق در ثنای خدا آورد بعد از ان بذکر یوم التلاق تخلص سوی ذکر روز قیامت حاصل کشت بعده جمله یوم هم
بارزون و جمله دیکر تا جمله والله یقضی بالحق والذین یدعون من دونه لا یقضون بشیء بذکر قیامت پیوست بعده
در جمله اولم یسیروا فی الارض کلام را سوی ذکر کافران که کذشته جون فرعون و هامان و قارون که بعذاب پیوسته
شده اند برای تایید وعید ایشان رسانید بعد تا جمله ولهم اللعنة ولهم سوء الدار ذکر کافران و عذاب ایشان آورد
از انجا بذکر وقال ربکم تخلص سوی ذکر خدای و ثنای او بود پس از جمله الم تر الی الذین یجادلون فی ایات الله تا آخر سورت
ذکر منکران ایات و مجادله کنندکان در ان کرد و چند جمله در عذاب ایشان و وعید ایشان چنانچه در صدر سورت
کرده بود آورد و شک نیست که جملهای که از یکباب اکر مقاصد ایشان متغایر بود از جهة اتحاد باب میان ایشان
ارتباط و اتصال باشد و اکر مقصود از همه یکی است در مقصود کلی متفرد دیکری است معترضاتی که در میان جمل
مذکوره بود میان کلامهای متصل سائغ بود و جمل دیکر از هر نوع در محلی که بیاید بعون الله و منته توضیح
و تشریح آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والماب **بسم الله الرحمن الرحیم**
حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم غافر الذنب وقابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا اله
الا هو الیه المصیر حم رمز اسم حلیم و مالک است ای انا الحلیم والمالک و بعضی رمز حمید و مجید کویند و بعضی
رمز حلم و ملک جویند و این قسم بدین صفات باشد و پس سورت بود جواب قسم ان هذا الکتاب لحق محذوف
باشد حم را بمعنی اسم سورت مبتدا تنزیل الکتاب بمعنی منزل الکتاب بر وجه اضافة بیانیه خبر مبتدا
و من الله متعلق او دارند یا تنزیل الکتاب خبر مبتدا محذوف بتقدیر هذا تنزیل الکتاب پندارند یا
تنزیل بمعنی مصدر مبتدا بود من الله خبر مبتدا باشد و جمله را بر هر دو وجه مستانفه در جواب ما شانه
کویند یا تعلیل و تقریر جواب قسم محذوف جویند العزیز العلیم هر دو صفت اند مر الله غافر الذنب و قابل
التوب این صفت دیکر است استعمال واو از جهة دلالت بر اجتماع صفتین اسم فاعل بمعنی استمرار است و

سورة المؤمن

اضافت معنوی

اضافت معنوی است موجب تعریفست بمعنی حال و استقبال نیست تا اضافت او لفظی باشد اما شدید العقاب نکره است
زیرا که اضافت او لفظی است بتقدیر انفصال ای شدید عقابه صفت الله نتوان بود زجاج نحوی بدل
داشته و بدین وجه ذی الطول را نیز بدل می باید داشت صفت الله نباید پنداشت تا تقدیم بدل بر صفت
که ممتنع است لازم نیاید و صاحب کشاف در شدید العقاب بحذف لام بتقدیر الشدید العقاب صفت بودن
جائز داشته از جهة تناسب غافر الذنب و قابل التوب حذف لام سائغ پنداشته و ما یحسن بالرجل خیر منک
یا مثلک ان یفعل کذا نظیر حذف لام آورده و این مشکلست زیرا که خیر منک محل تقدیر لام نیست خیر اسم
تفضیل است و اسم تفضیلی که با من بود در آمدن لام در و ممتنع باشد و همچنین در مثلک اضافت معنوی
کفته اند و از جهة توغل ابهام بر نکارت مضاف رفته اند بر عدم ابهام بر تقدیر اشتهار مضاف بمماثلت
قائل بتعریف شده اند با وجود اضافت معنوی لام ممتنع بود درین نظر امتناع تقدیر لام مبرهن در مثلک
و خیر بدلیت متعین است استشهاد برای حذف لام تعریف نشود و محل تمسک نبود جمله لا اله الا هو تذییل است
الیه المصیر مبتدا است الیه خبر است تقدیم خبر بر مبتدا مفید قصر است و این قصر قصر سابق را مقرر است **معنی**
اینست سوکند یاد میکنم بحم که این کتاب بصدق است و این تنزیل بحق است تنزیل کتاب از خداست که قوی
و غالب است بهمه چیز دانا آمرزنده کناه کناهکاران است و پذیرنده توبه تائبانست الهی که سخت است
عقاب او در رشت است خداوند فضل است بر بندکان خداوند غناست بر همکان الهی که یکتاست معبودی
بحق جز او نیست سوی حسابکاه او بازکشت هم بود و سوی جزا و سزا و مرجع هم باشد ما یجادل فی ایات
الله الا الذین کفروا فلا یغررک تقلبهم فی البلاد کذبت قبلهم قوم نوح والاحزاب من بعدهم وهمت
کل امة برسولهم لیاخذوه وجادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق فاخذتهم فکیف کان عقاب اکر کلام
سابق عنوان سورت بود تذییل افتتاح سورت روی نمود الا الذین کفروا استثنای مفرغ فاعل است من
ما یجادل را فادر فلا یغررک سببیه است چه مجادله در ایات خدای برای اثبات باطل مستلزم مقهور
شدن مجادلان است و آن سبب برای انتفای فریفتن و مغرور کشتن بغلبه و رفاهیت ایشانست لا یغررک
صیغه نهی غائبست تقلبهم فاعل اوست جمله کذبت قبلهم قوم نوح والاحزاب معلله است وهمت
عطف است بر کذبت لیاخذوه متعلق است بهمت وجادلوا عطف است بر وهمت لیدحضوا متعلق
بجادلوا فاخذتهم عطف است بر جادلوا عقاب بمعنی عقابی اسم کان است کیف خبر اوست از جهت
تضمن معنی استفهام که مقتضی صدر کلام است مقدم شده فا سببیه است و استفهام برای تقریر و
تعجیبست **معنی اینست** مجادله نکند و مخاصمت نه افکند در ایات خدا بباطل و کلام بیحاصل مکر
انانکه نکرویده اند و کفر ورزیده اند پس مغرور نکند ترا کشتن ایشان باموال و اسباب در بلاد برای
بازرکانی و رفتن و آمدن ایشان سالم و غانم با سود بسیار و آسانی که آن در حق ایشان استدراج بود
و دلیل بر ناکاه رفتن باشد پیش از ان کافران که ترا تکذیب میکنند قوم نوح نوح را تکذیب کردند و
کروههای دیکر جون عاد و ثمود با صالح و هود از پی قوم نوح بتکذیب پیش آمدند و قصد کرد هر امتی
برسول خویش تا او را بکیرد و کوشید تا هلاک شود و بمیرد و بباطل یعنی بکفر مجادله کردند تا کلمهٔ باطل
در میان افکنند و حق را یعنی دین اسلام بالقاء باطل ابطال کنند پس ایشان را کرفتم و عقوبت کردم پس
بنکرید و اعتراف کنید که عقاب من چکونه بود و عذاب من ایشانرا چکونه روی نمود و بدانکه نفی مذکور
از مجادله باطلست که آن صادر از کافران و مردمان بیحاصلست عاقل مجادله باطل نپسندد و خردمند
بکفتار و کردار بیخردان نه پیوندد اما مجادله بحق برای اظهار بطلان باطل و الزام مخالف مبطل و اعلاء
حق و اثبات صدق محقق اعظم اصناف جهاد و اقوم مناهج رشادست علمای دین دانسته و کار نیکوکا رانست

کیوم

وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ذلك اشارتست بر تحقق عذاب ایشان در دنیا
وکذلک صفت مصدر محذوفست ای وجبت کلمة ربک علی الذین کفروا وجوبا مثل ذلک الوجوب ای مثل وجوب
اهلاکهم فی الدنیا وجبت کلمة ربک علی الذین کفروا انهم اصحاب النار یعذبون فی الاخرة وانهم اصحاب النار
بدلست از کلمة ربک واین بر قراءت کلمة ربک بافراد بدل بود و بر قراءت کلمات ربک بدل بعض باشد معنی
اینست ومثل ثبوت اهلاک ایشان ثابتست در دنیا و حکم است وعدهٔ پروردگار تو یا گویند وعدهای پروردگار کاد
تو که بدرستی که ایشان اصحاب دوزخ اند بانواع عذاب و اصناف عقاب معذب اند و در اصحاب النار وقف
لازم بود تا بموصوف شدن اصحاب النار بالذین یحملون العرش وهم نشود الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ
يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ
لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ در آیت سابق ذکر مذمت کافران بود فرودتر این
در آیت ان الذین کفروا ینادون نیز مذمت کافران روی خواهد نمود اینجمله در اثنای ذکر کافران معترضه
برای مدح فرشتگان آورد و فرشتگانرا بصفت ایمان و استغفار برای مومنان که دشمن کافران اند صفت
کرد موصول با صله مبتداست ومن حوله معطوفست بر موصول سابق جمله یسبحون با معطوفات خویش خبر او
بحمد ربهم با الصاق جار ومجرور حالست ای یسبحون ملتبسین بحمد ربهم یا باء مصاحبتست ای یفعلون
التسبیح مع حمد ربهم ربنا بتقدیر یا ربنا جمله ندائیه است مقولست بر حذف یقولون که حال بود از فاعل
ویستغفرون رحمة وعلما تمیز از نسبت وسعت سوی فاعل بتقدیر وسع علمک ورحمتک کل شیء شده فاء در
فاغفر سببیه است جمله تابوا صله الذی است واتبعوا سبیلک عطف بر تابوا است وجمله وقهم عذاب
الجحیم عطفست بر فاغفر و ذکر جمله یؤمنون برای اظهار شرف ایمانست چه ایمان فرشتگان معلوم مستغنی
از بیانست معنی اینست فرشتگانی که عرش را برمیدارند و فرشتگانی که گرد بر گرد باشند خدای را بپاکی
تسبیح میکنند بحمد وثنا بخدا ملتبس اند تسبیح را با حمد می آرند بخدای عز وجل ایمان دارند برای مومنان
از خدای امرزش میجویند و در مقام مناجات درخواهش میگویند ای پروردگار ما رحمت وعلم تو هر چیزی را
در گرفته وهمه کائنات را محیط گشته پس بیامرز مر کسانی را که دل بر توبه آورده اند و دین ترا پی روی کرده اند
وایشان را از عذاب دوزخ نگهدار و برایشان عذاب نار مگمار رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ
وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وادخلهم عطفست بر فاغفر للذین
تابوا ربنا جمله ندائیه معترضه است برای استعطاف جنات عدن مفعولست مر ادخلهم را بر وجه توسیع
ای ادخلهم فی جنات عدن عدن بمعنی اقامت بود معنی جنات عدن جنات اقامت باشد التی وعدتهم موصول
با صله عطفست در هم در ادخلهم یا در وعدتهم وجمله انک انت العزیز الحکیم تذییلست تاکید او
از جهت ایراد ثنای باری بر وجه وکادت واستواری معنی اینست ومومنان تائب را در جنات
عدن که وعده کردهٔ ایشان را و کسانی را که صالح باشند از برادران ایشان وزنان وفرزندان ایشان در آر
بدرستی که هم توی توی غالب و استوار کار خداوندان حکمت در گفتار و کردار وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ
السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وقهم عطفست بر ادخلهم السیئات مفعول
دوم است مر قهم را ای قهم جزاء السیئات وهو عذاب النار ومن تق السیئات شرط محذوف الجزاء
ای ومن تقه السیئات یومئذ یفتح فقد رحمته تعلیلست بر جزای محذوف فعلیلست واین شرطیه
تذییلست وذلک هو الفوز العظیم تذییل بعد تذییلست معنی اینست وایشان را از جزای سیئات
یعنی از عذاب نار بفضل وکرم خویش نگاهدار وهر کرا که از جزای سیئات یعنی از عذاب نار نگاهداری
رستگار شود و از عذاب نجات یابد زیرا که مخصوص برحمت تو گشت و بامداد فضل تو پیوست واین

یعنی از عذاب نار نگاهداشتن و رحمت خویش بروی گماشتن فوز عظیم است و رستگاری فخیم است إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
يُنَادَوْنَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ اینجمله متصلست بجمله
ما یجادل با و مقررات مر مقصود او را که مقصود از هر دو شکایت کفارست ومعترضاتی که در میانه بود
میان دو کلام متصل سائغ بود وتاکید اینجمله از جهة آنست که وارد در بیان حال کافرانست که ایشان شناعة
خویش را منکر اند تاکید جمله برای رد انکار ایشانست لمقت الله اکبر من مقتکم بتقدیر قول بیان جمله ینادون
ای ینادون ویقال لهم لمقت الله اکبر من مقتکم انفسکم والجنانست که چون ایشان در دوزخ اعمال قبیحهٔ خود یاد
آرند خود را دشمن دارند فرشتگان خزنهٔ نار ایشان را ندا کنند لمقت الله اکبر من مقتکم گویند مفعول المقت الله
محذوفست ای لمقت الله انفسکم اکبر من مقتکم انفسکم اذ برای ماضی است تدعون الی الایمان فتکفرون بمعنی ماضی است
استعمال صیغه مضارع بر طریق لو یطیعکم برای قصد استمرار فعل در زمان گذشته وقتا فوقتا و بر طریق الله الذی
ارسل الریاح فتثیر سحابا برای استحضار صورت بدیعه دعوت سوی گرویدن باشد و برای استحضار صورت شنیعه
ورزیدن بود و از تدعون معمول آمده مر فعلی را که بدلالت لمقت الله مفهوم شده از تدعون الی الایمان فتکفرون
بمعنی اذ دعیتم فکفرتم اگر ظرف بود تقدیر مقتکم بصیغه ماضی باید و اگر تعلیل باشد تقدیر مقتکم بصیغه مضارع نیز
سائغ باید اذ مذکور متعلق مقت الله تواند بود چه متعلق متاخر از خبر نشود و اگر نه اخبار قبل تمام المبتدا بود
وصاحب کشاف که متعلق بمقت الله داشته محمول بر تسامح بود معنی آن تعلق بفعلی که مدلول لمقت الله است
چنانچه بالا گفتیم باشد لام در لمقت الله در جواب قسم محذوف داراند و جمله قسمیه بیان جمله ینادون پندارند
امام زاهد رحمة الله علیه لام لمقت الله را یعنی آن منسوه می دارد جمله را فعل ندا که متضمن معنی قولست مفسر
می پندارند معنی اینست بدرستی که آنکسانی که کفر ورزیدند و بخدای عز وجل نگرویدند ندا کرده شوند یعنی
چون ایشان بیاد آوردن اعمال قبیحهٔ خویش خود را دشمن دارند و ببغض شدید مبغوض پندارند ایشان را ندا
کنند و بتهدید و تاکید گویند هر آینه دشمن داشتن خدای شما را بزرگترست از دشمن داشتن نفسهای خود را
زیرا که شما را سوی ایمان خوانده می شدید و بعد دعوت بسیار و خواندن بتکرار بر کفر اصرار میکردید قَالُوا رَبَّنَا
أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ
كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ قالوا بمعنی یقولون ماولست زیرا که حکایت واقعه
مستقبلست در جواب ماذا یقولون حینئذ مستانفه است امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین مقول قالوا است
اثنتین صفت مصدر محذوفست ای امتنا موتتین اثنتین واحییتنا حیوتین اثنتین یا صفت مرتین بود بتقدیر
امتنا مرتین اثنتین واحییتنا اثنتین فاعترفنا عطفست بر امتنا واحییتنا فاء در فهل ومن در من سبیل زائده
وتنکیر خروج برای افرادست یا برای نوعیتست ای هل الی خروج واحد او نوع واحد من الخروج سریع او بطیء
سبیل واستفهام برای نفی است ذلکم مبتداست ضمیر منصوب متصل بان ضمیر شانست جمله شرطیه یعنی اذا دعی
الله تا آخر خبر انست جار ومجرور یعنی بانه اذا دعی الله تا آخر خبر مبتداست وجمله یعنی ذلکم با خبر خویش
مستانفه است برای بیان سبب مقت خدای و موجب خشم حق جل وعلا و حصول ابتلا بعذاب مذکور و بعقاب
مسطور و فاء در فالحکم سببیه است الحکم مرفوع بر ابتداست جار ومجرور یعنی لله خبر مبتداست معنی اینست
گویند کافران ای پروردگار ما ما را دو کرة زنده گردانیدی ودو کرة بحیات رسانیدی یک موت در شکم مادر بی
جان آفریدن و موت دیگر در انقضای اجل بی جان کردن ویک حیات در شکم مادر جان بخشیدن و حیات دیگر در بعث
زنده گردانیدن پس ما بگناهان خویش اعتراف کردیم و بر خیانات خویش مقر شدیم پس هست آیا سوی بیرون آمدن
راهی و باشد ما را که از آتش بیرون آئیم گاهی آن بغض و تعذیب بسبب آنست که بدرستی که شان آنست که چون
خوانده شود خدای جل وعلا بی ذکر آلهه باطله شما کفر ورزیدید نا خویش شوید و اگر با او شرک آورده شود و ذکر

شرکا یاد کرد او متضم کرد دیکر وید و ایمان آرید پس حکم مر خدا یراست که در حق شما حکم بعذاب ابد کرده و در جیز خلود
در عذاب اورده خدای بلند و برتر است و شان او بزرگست برهان او کار حق است خبر و صدقت شما را امید بیرون
آمدن از آتش نباید و آرزوی خلاص از عذاب نباید در شان شما حکم بتعذیب عذاب نافذ کننده و قضای جاویدی عقاب
بنیادی پیوسته **سوال** امانت متفقی بیش حیات بود امانت او را چکونه کوید و تصحیح این صفت بچه وجه پوید
جواب بتنزیل ممکن منزله متحقق چنانکه در سبحان الذی صغر جسم البعوضة وضیق فم الرکیة کفته اند و بر
اعتبار وجه مذکور و تصحیح مسطور رفته اند و بعضی ازد و امانت مذکور امانت هنکام انقضای اجل و امانت در کور
بعد احیا برای سوال دارند و دو احیا در کور برای سوال دوم احیای در بعث برای نعیم با شکال پندارند **سوال**
برین طریق سه بار بود احیا در شکم مادر و احیا در کور و احیا در قیامت **جواب** تنصیص بعدد موجب
تخصیص نبود و منافی تحقق زیادت نباشد چنانچه حیات کسانیکه بمعجزه عیسی زنده شدند و باز مردند و حیات چند
هزار مرد بنی اسرائیل که از دیار خویش بیرون امدند و همه مردند و بدعای پیغامبری که در زمان ایشان بود
زنده شدند هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ و ینزل بر
صیغه مضارع معروف از باب تفعیل و افعال خوانند و معنی برحسب آن دانند بالا ذکر کافران بود در کار کافران
ذکر فالحکم لله العلی الکبیر روی نمود بجمله مذکور تخلص سوی ثنای خدای کرد جمله هو الذی یریکم آیاته و جمله دیکر در
ثنای خدای اورد و ینزل عطف است بر یریکم بر طریق ذکر خاص بعد عام رزقا ای مطرا لانه سبب الرزق و ما یتذکر الا
من ینیب تذییل است **معنی اینست** خدای عز و جل آنست که می نماید شما را آیات قدرت و نشانهای فطرت و برای
از آسمان رزقی یعنی مطری که سبب رزقست فرود می آرد و پند نکیرد بآیات قدرت و نشانهای فطرت مکر کسی که بخدا
باز کردد و بتوبه و صلاح بوند فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو
الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ فا سببیه است این جمله مسببه
مر جمله سابق را مخلصین حال است از فاعل فادعوا لو متصله است برای تسویه میان کراهت کافران عبادت
ما را و عدم کراهت ایشان این هر سه لفظ یعنی رفیع الدرجات ذو العرش یلقی الروح اخبار دیکر است مر هو
الذی یریکم آیاته را یا اخبار است مر مبتدای محذوف را ای هو رفیع الدرجات و رفیع بمعنی رافع است نه بمعنی
مرفوع مراد از درجات درجات آسمانهاست یا درجات بندکان خداست علی من یشاء من عباده متعلق است
بیلقی و مراد از روح جبرائیل است یا وحی خدا بود که بدان همچو روح جبرائیل دلهای مرده زنده می شود لینذر
متعلق بیلقی الروح ای لینذر الله النبی الملقی علیه یوم التلاق مفعول دوم است مر لینذر را ای لینذر الناس
یوم التلاق **معنی اینست** پس خدا را عبادت کنید در حالیکه دین را برای او خالص کرداننده اید اکرچه کافران
کاره باشند و ناخوش شوند و عبادت کردن شما را نه پسندند خدای عز و جل بلند کرداننده طبقات آسمانست
یا بلند کرداننده درجات بندکانست مالک عرشی است که آنرا محل طواف فرشتکان کرداینده و میان همه امکنه بنهایة
علو رساینده جبرائیل یا وحی را بامر خویش می فرستد بر کسی که از بندکان خویش می خواهد تا بترساند خدای جل و علا
یا بترساند پیغامبری که می فرستد خدای بروح جبرائیل یا وحی از یوم قیامت که روز تلاقی است یعنی روز پیوستن
پیشینیان و پسینیان روز پیوستن آدمیان و پریان يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ
لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ یوم هم بارزون بدلست از یوم التلاق و یوم مضافست سوی جمله اسمیه بر طریق اتیتک زمن
الحجاج لا یخفی علی الله خبری دیکرست یا حالست **سوال** انتفای خفای حال مر خبر متعال را همیشه است مقید بروز
قیامت نیست ذکر جمله لا یخفی علیه منهم شیء در ذیل یوم هم بارزون بچه معنی است **جواب** عامل مقید بحال بود
حال مقید بعامل نباشد که در جائی زید را کبا یجی زید مقید بر کوب داند رکوب که بیش از یجی بود مقید بیجی نپندارند
بروز ایشان در حالت عدم خفای حال ایشان بر خدای بود عدم خفای حال ایشان مر خدا را که همیشه است مقید بروز

نباشد لمن الملک الیوم محمول بر تقدیر فعل یقول دارند لله الواحد القهار بتقدیر یقول اهل المحشر پندارند بعضی
کویند پس از کناه خلق پیش از حشر لمن الملک الیوم صادر شود در آن وقت جواب کوینده نباشد خود جواب لله الواحد
القهار کوید بیان انفراد خویش جوید و بعضی کویند بعد از حشر اهل محشر را لمن الملک الیوم فرمان شود اهل محشر از هیبت
جواب نیارند خدای عز و جل بر وجه تلقین لله الواحد القهار فرماید الملک مبتداست لمن جار و مجرور خبر مبتدا آ
از جهة صدر مقدم شده لله الواحد القهار بتقدیر الملک لله الواحد القهار سوال مذکور را جواب شده **معنی
اینست** روزیکه ایشان یعنی مردمان ظاهر شوند بکوهی و پشته و دیواری و پنهان در بیشه و مغاکی و غاری نباشد
درین حال که مخفی نیست بر پروردکار دیان چیزی از اعمال و احوال ایشان بعد از فنای خلق پیش از حشر یا بعد از
حشر پروردکار تعالی الملک لمن الملک الیوم کوید با یراد لله الواحد القهار بتقدیر الملک لله الواحد القهار پیش از
حشر ثنای ذات خویش یا بعد از حشر تلقین اهل محشر بجواب مذکور جوید الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ
الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ این جمله مستانفه است در جواب ما یفعل فی هذا الیوم الیوم ظرفست مر تجزی کل
نفس فاعل اوست بما کسبت متعلق بتجزی لا ظلم الیوم تعلیل یا بیانست جمله ان الله سریع الحساب کنایت است از شتا
تمام شدن حساب تاکید او از جهة رد انکار منکران قیامت و جزاست **معنی اینست** در روز مذکور جزا داده
شود هر نفسی بجنایتی که کسب کرده است و سزا داده شود بشتاتی مرتکب شده است بدرستی که خدا شتابنده در
حساب او این وعده است بشتاب آمدن روز حساب یا بیانست مر آخر شدن حساب پیشینیان و پسینیان در طرفة
العین بالکلیه ازاله از هر باب وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاظِمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ
وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ
لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ جمله و انذرهم بتقدیر و یقال لک انذرهم عطف است بر
اخبار سابقه که اخبار از قیامت بود یوم الآزفة مفعول دوم است مر انذرهم را و یوم الآزفة اسم است مر
روز قیامت را ازفة که مشتق از ازوف است دلالت بر معنی قرب جوید روز قیامت را از جهة قرب او یوم
الآزفة کویند اذ ظرف زمانست مضافست سوی جمله اسمیه بعد اوست و اذ کر متعلق است مذکور بدل
است از یوم الآزفة حناجر جمع حنجره است و حنجره نای کلو را کویند کاظمین حالست از قلوب که فاعل معنوی
مر ظرف مستقر را که بعد اوست از قبیل زید فی الدار قائما و ایراد جمع سلامت که مختص بعقلا است در صفت
قلوب از جهت آنست که کظم یعنی بستن و امساک کردن فعل عقلا است بر طریق رایتهم لی ساجدین آمده و
جمله ما للظالمین من حمیم حالست یا تذییلست من زائدست حمیم اسم ماست و لا شفیع عطف بر وست
یطاع صفت است مر شفیع را للظالمین خبر ماست و در لا شفیع یطاع نفی موصوف و صفت است بر طریق لا تری
الضب بها ینجحر ای لیس فیها ضب و لا انجحار جمله یعلم خائنة الاعین مبتداست خائنة مصدر است بمعنی
خیانة و ما تخفی الصدور عطف است بر و جمله سابقه بیان عقوبت کافران کرد از روی علم خدای بظلم ایشان
مفهوم کشت این جمله تاکید مفهوم سابقه است چون خیانت چشم را و میلی که دلها آنرا پنهان می دارند
بداند دانستن جرائم دیکران را بر طریق اولی تواند جمله و الله یقضی بالحق عطف است بر فعلیه سابق یا
حالست یدعون صله الذی ضمیر مفعول که عاید بر موصول بود محذوفست ضمیر فاعل عاید بر کافرانست و یدعون
فعلیست جاری است بر غیر من هی له ابراز ضمیر او واجب نشده زیرا که باشتباه او بر طریق هند زید تضربه البتة
لازم نیامده لا یقضون بشیء خبر مبتداست و این جمله تکمیلست برای دفع وهم که از ایشان حکمی بغیر حق در وجود
آید وهم را دفع کرد بیان این که ایشان جمادند از ایشان هیچ حکمی در وجود نیاید جمله ان الله هو السمیع البصیر
تعلیلست بر اثبات حاکم بودن خدای و نفی حاکم بودن اصنام دلیلست و تاکید او از جهت ابراز ثنای باری بر وجه
و کادت و استوار یست **معنی اینست** و بترسان کافران را ای محمد از روزکار قیامت در آن هنکام که جانها نزدیک

تا کلو باشد نه فرو د آید تا ایشان راحت بیابند ونه بیرون رود تا بمیرند در حالتی که دلها کلوها را کاظم گشته راه بیرون آمدن نفس را بسته بود مر ظالمان را دوستی که از عذاب خلاص دهد ونه شفیعی که شفاعت او اجابت کرده شود خدای خیانت چشمها می داند که کسی نظر سوی غیر محل متوجه میگرداند و میداند اخفای میلی را که بعد نظر هوا در دل افکند وخدای که حق را داند واظهار حق تواند لا محاله حکم بحق کند واصنامی که کافران ایشان را اله خوانند ایشان جاهلانند وهیچ چیزی ندانند وهیچ حکمی نتوانند بدرستی که خدای سمیع وبصیر است حق شنود وحق بیند وحکم بحق وصدق کند اصنام سمیع وبصیر نه اند جماد ند هیچ حکمی نتوانند اَوَلَم یَسیرُوا فِی الاَرضِ فَیَنظُرُوا کَیفَ کانَ عاقِبَةُ الَّذینَ کانُوا مِن قَبلِهِم کانُوا هُم اَشَدَّ مِنهُم قُوَّةً وَآثاراً فِی الاَرضِ فَاَخَذَهُمُ اللهُ بِذُنُوبِهِم وَما کانَ لَهُم مِنَ اللهِ مِن واقٍ ذلِکَ بِاَنَّهُم کانَت تَأتیهِم رُسُلُهُم بِالبَیِّناتِ فَکَفَرُوا فَاَخَذَهُمُ اللهُ اِنَّهُ قَوِیٌّ شَدیدُ العِقابِ شکم ومنهم بر صیغه خطاب وغیبت خوانند ومعنی بر حسب آن دانند استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است اولم معطوفست بر محذوف ای الم یعجزوا ولم یسیروا فینظروا جواب نفی است بافا منصوب شده عاقبة الذین اسم کان است کیف خبر است از جهة تضمن صدر مقدم شده استفهام در کیف برای تعهد بد است جمله کیف کان در محل ینظرون است بتاویل فینظروا کیفیة عاقبة الذین کانوا من قبلهم قوة وآثارا تمیز اند از نسبة اشد که خبر کانوا است هم ضمیر فصل است جمله کانوا با معطوفات خویش بیانست مر جمله کیف کان عاقبة الذین کانوا من قبلهم من واق اسم ما است من زائده است لهم خبر است این جمله عطف است یا حالست تاتیهم رسلهم بالبینات خبر است مر کانت را کانت وتاتیهم تنازع دارند در اعمال تاتیهم کردند در کانت ضمیر آوردند وجمله کانت تاتیهم رسلهم بالبینات خبر است مر ان را وان با اسم وخبر مجرور باست جار ومجرور خبر است مر ذلک را وجمله ذلک با خبر خویش تذییل است تاکید است مر مفهوم سببی که فاخذهم الله بذنوبهم فهم شده جمله انه قوی شدید العقاب تاکیدات تعلیلات یا تذییل بعد تذییل است وانجمله ثنای باریست تاکید او از جهة ایراد ثنای باری است بر وجه وکادت واستواره **معنی اینست** آیا بیرون نمی آیند در [illegible] ودر زمین سیر نمایند پس بنگرند ونظر کنند چگونه بیرون می آیند بوده است عاقبة کسانی که پیش از ایشان بودند پیش از شما بوده اند وآن کفار زمانه قوت وشوکت وآثار قدرت در زمین بیشتری نمودند پس گرفت ایشان را بگناهان ایشان خدای جل وعلا ونبود مر ایشان را نگاه دارنده از عذاب خدای یعنی اخذ ایشان سبب آن بود که بر ایشان رسولان با حجتهای ظاهره آمدند پس ایشان بکفر وتکذیب پیش آمدند پس خدای ایشان را گرفته وجود ایشان بزوال واستیصال بد بر فته بدرستی که خدای قوی است سخت است عقاب او والیم است عذاب او وَلَقَد اَرسَلنا مُوسی بِآیاتِنا وَسُلطانٍ مُبینٍ اِلی فِرعَونَ وَهامانَ وَقارُونَ فَقالُوا ساحِرٌ کَذّابٌ فَلَمّا جاءَهُم بِالحَقِّ مِن عِندِنا قالُوا اقتُلُوا اَبناءَ الَّذینَ آمَنُوا مَعَهُ وَاستَحیُوا نِساءَهُم وَما کَیدُ الکافِرینَ اِلّا فی ضَلالٍ قصه دیگر است از قصهای کافران وحکایت دیگر است از حکایتهای ایشان عطف قصه بر قصه است بآیاتنا وسلطان مبین متعلق اند بارسلنا فقالوا عطف است بر ارسلنا ساحر کذاب مقول قالوا است واستحیوا نساءهم عطف است بر اقتلوا وما کید الکافرین الا فی ضلال جمله حالست یا تذییل است **معنی اینست** بدرستی که موسی را سوی فرعون وهامان وقارون فرستادیم واو را معجزات ظاهرات وحجت پیدا دادیم پس ایشان حجت ظاهر را سحر گفتند موسی را ساحر وکذاب خواندند پس هر گاه که موسی دین درست را آورد واظهار رسالت کرد ایشان کینه کشی وانتقام جستند اقتلوا ابناء الذین آمنوا معه واستحیوا نساءهم چنانچه پیش از آن گفته بودند گفتند یعنی پسران کسانی که با او ایمان آوردند بکشید ودختران ایشان را برای خدمت خویش زنده دارید ونیست کید کافران وبد سگالی ایشان مگر گمراهی وفساد وتباهی وَقالَ فِرعَونُ ذَرُونی اَقتُل مُوسی وَلیَدعُ رَبَّهُ اِنّی اَخافُ اَن یُبَدِّلَ دینَکُم اَو اَن یُظهِرَ فِی الاَرضِ الفَسادَ وَقالَ مُوسی اِنّی عُذتُ بِرَبّی وَرَبِّکُم مِن کُلِّ مُتَکَبِّرٍ لا یُؤمِنُ بِیَومِ الحِسابِ وان یظهر او عطف با یا او ویظهر بضم یا وکسر ها ونصب دال الفساد بر مفعولیت وفتح یا وفتح ها ورفع دال بر فاعلیت وعذت با دغام واظهار خوانند ومعنی مقروات در هر سه

محل برحسب

محل برحسب قراءت دانند وقال فرعون عطف است بر قالوا اقتلوا ابناء هم ذرونی مقول قالست ودر لفظ ذرونی اقتل موسی اظهارست که او از کشتن موسی باز داشتی ایشان میماند وواقع آن بود که او بظهور معجزات رسالت موسی علیه السلام میدانست وبخوف غلبه قوت رسالت اقدام کردن بر کشتن او نمی توانست اقتل جواب امر است بغیر فا مجزوم شده ولیدع ربه معترضه است برای بیان این که از دعای موسی نمی ترسد جمله انی اخاف معلله است برای خواهش قتل وچون ذرونی اقتل موسی ملوح بر وجود سببی برای قتل موسی بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود ان یبدل دینکم مفعولست مر اخاف را وان یظهر فی الارض الفساد عطف بر وقال موسی جمله انی عذت تا آخر مقول قال است تاکید او از جهت ایراد استعاره بر وجه وکادت در ذکر ربکم در انی عذت بربی وربکم تنبیه است انقیاد پروردگار خویش می شاید وبعث است بر چیز که طاعت او می باید ودر ذکر من کل متکبر وترک متکبر تعمیم استعاذه است تا متناول فرعون ومتکبران دیگر شود وترک تصریح بخطاب فرعون بود وتا وجه ذکر فرعون بر وجه تعریض که ابلغ از تصریح باشد من کل متکبر متعلق است بعذت جمله لا یؤمن بیوم الحساب صفتست مر متکبر را **معنی اینست** گفت فرعون قوم خود را که بگذارید مرا تا موسی را بکشم وگو بخواند موسی پروردگار خود را واز دعای او نمی ترسم بدرستی که من می ترسم از این که از این که شما را از دین بگرداند واز این که فساد در زمین پیدا کند پناه گرفته ام والتجا جسته ام بخدای جل وعلا پروردگار من پروردگار شما از شر هر متکبری که بروز حسنات یعنی بروز قیامت ایمان ندارد ودل بر تصدیق روز جزا وسزا نمی گمارد وَقالَ رَجُلٌ مُؤمِنٌ مِن آلِ فِرعَونَ یَکتُمُ اِیمانَهُ اَتَقتُلُونَ رَجُلاً اَن یَقُولَ رَبِّیَ اللهُ وَقَد جاءَکُم بِالبَیِّناتِ مِن رَبِّکُم وَاِن یَکُ کاذِباً فَعَلَیهِ کَذِبُهُ وَاِن یَکُ صادِقاً یُصِبکُم بَعضُ الَّذی یَعِدُکُم اِنَّ اللهَ لا یَهدی مَن هُوَ مُسرِفٌ کَذّابٌ یا قَومِ لَکُمُ المُلکُ الیَومَ ظاهِرینَ فِی الاَرضِ فَمَن یَنصُرُنا مِن بَأسِ اللهِ اِن جاءَنا وقال رجل مؤمن عطف است بر وقال موسی مؤمن صفت است مر رجل را من آل فرعون صفتی دیگر است یکتم ایمانه صفت دیگر است مر رجل را او قبطی بود با فرعون قرابتی داشت من آل فرعون را از یکتم موخر نداشت تا وهم من یکتم نیاید خلاف ظاهر مقصود ظاهر نماید وبعضی گویند اسرائیلی بود ووجه من آل فرعون متعلق بیکتم باشد وتقدیم از جهة قصر بود ای من آل فرعون یکتم ایمانه لا من موسی واول اظهر است پیش علمای معانی اشهر است و استفهام در اتقتلون رجلا برای انکار بر وجه توبیخ است جمله استفهامیه مقول قال ربی الله مقول یقول وان یقول بتقدیر لان یقول متعلق بتقتلون ای تقتلون رجلا لیقول ربی الله **سوال** لام کی برای بیان مقصود است وکشتن این سخن وکشتن ایشان موسی را برای گفتن این کلمه بود تعلق وبتقتلون رجلا چه معنی روی نمود **جواب** لام لان یقول برای علت است برای غرض نیست وایشان را از قتل موسی که این گفتار مقصود بودن بی معنی است واعتقاد که این سخن خواهد گفت نزدیک ایشان علت کشتن بود وعلت او وترتب قتل بر ومظنه توبیخ باشد این یا از جهة آنکه دخول ان مصدریه بر ماضی صحیح است یقول را بمعنی قال دارند وتحقق گفتار مذکور را نزدیک ایشان علت پندارند ونتواند بود که لام لان یقول برای غرض باشد ولان یقول بر طریق یبین الله لکم ان تضلوا محمول بر حذف لا دارند یا محمول بر حذف مضاف بتقدیر مخافة ان یقول ربی الله پندارند معنی درست باشد در کلام اشکالی نبود وصاحب تقریب در این کلام حذف بتقدیر اتقتلون رجلا ساعة ان یقول هذا القول من غیر رویة ولا فکر گفته وبدین طریق از اشکال مذکور تفصی جسته وجمله وقد جاءکم بالبینات من ربکم حالست از فاعل یقول وان یک کاذبا فعلیه کذبه جمله شرطیه با معطوف خویش بتقدیر مبتدا واسمیه ساختن حالی دیگر است ذکر اصابه بعضی موعود نیز از جهت سست حالت باید کرد کل من کل وجه موافق موسی ندانند بلکی یار او نخوانند بعضی گویند موعود موسی برای فرعون وقوم او عذاب دنیا وآخرت بود آن مرد که پند میداد در حال رسیدن بعضی موعود که عذاب دنیاست باز نمود جمله ان الله لا یهدی من هو مسرف کذاب که تعریضیست از عدم اهتدای فرعون وقوم او تذییل است

بدین [illegible]

تاکید تشنیع است وجه تشنیع فرعون باعتبار مقصود وذکر موسی بر وجه ابهام برای کتمان حال ملوح بعدم اهتدای
ایشان بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ بود جمله ندائیه با جمله که بعد اوست داخل مقول مرد مذکور است
ظاهرین حالست از کم فا سببیه است واستفهام در من ینصرنا برای انکار است ان جاءنا شرطی است مستغنی از جزا
آنکفار بامعنی ومن باس الله متعلق بینصرنا بتضمین معنی منع ای من ینصرنا ومستغنا من باس الله ان جاء نا مرد
مذکور که من ینصرنا وان جاءنا گفت نسبت بحی عذاب سوی خویش جهت من ینصرکم وان جاءکم نیاورد ایشان را نسبت
عذاب تخصیص نکرد این نیز ستر حال وتبدیل مقالت خود را درمیان ایشان درآورد تا حال او پوشیده شود و گفتار
او را پیش ایشان رواج بود **معنی اینست** گفت مردی که مومن بود از ال فرعون در سر موسی گرویده بود ان
باطنی خلوص اخلاص مینمود چون حکایت کشتن موسی شنید باز داشت ایشان را از قتل موسی بر وجه حکمت مصلحت دید
گفت ایا خواهید کشت مردی را از جهة آنکه ربی میگوید وعظمت پروردگار میجوید وحال اینست که آورده است
بر شما حجتها، ظاهره از پروردگار شما واگر در دعوی رسالت کاذب بود بروی جزای کذب او باشد واگر در دعوی مذکور
صادق اید رسیدن بعضی چیزی که وعده میکند بشما روی نماید بدرستی که خدای راه راست نماید وهدایت نمیکند کسی را
که از حد تجاوز کننده ودروغ گوینده باشد ای قوم ملک مصر امروز شما راست در حالتی که شما غالبید همه مملکت مطیع
فرمان شماست اینچنین ملک را در تشویش چرا می اندازید وخود را مترددو مشوش چرا میسازید از رسیدن آسیب
مضرت ترسان باشید جهره ملک را چنین عملی محزا شید اگر این کار کنید که یاری کند ما را و که باز دارد از عذاب خدای
اگر بسبب این مخالفت این همه بیاید وبرین منازعت ومخاصمت روی نماید قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَمَا
أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ قال با معطوف خویش مستانفه است در جواب ماذا قال فرعون حین قال الرجل ذلک ما
اریکم ما نافیه است الا ما اری مستثنی مفرغ است مفعول ما اریکم واقع شده وجمله وما اهدیکم عطف است بر ما اریکم و جمله
ما اریکم الا ما اری با معطوف خویش مفعول قال **معنی اینست** گفت نمی نمایم شما را مگر آنچه می بینم واعلام نمیکنم مگر آنچه
میدانم وآنچه رای من صواب میداند از قتل موسی میگویم وان شما موافقت رای خویش میجویم وراه نمی نمایم مگر راه
رشاد ونمی پذیرم ونمی بریم شما را مگر در سبیل سداد وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ
دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ
يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ الذی من فاعل قال یا قوم با
جمله که بعد اوست مقول است وجمله قال با متعلقات خویش عطف است بر قال فرعون وچون نصیحت مرد مذکور
ملوح سوی مخالفت مسطور بود بتقدیم ملوح تاکید جمله که متضمن بیان مخالفتست سائغ بود مثل یوم الاحزاب
مفعول است مر اخاف را بحذف مضاف ای وقوع مثل جزاء یوم الاحزاب یوم را مضاف سوی احزاب آورد واحزاب قوم
نوح وعاد وثمود وکسانی که بعد ایشان بودند که ایام هلاک ایشان مختلف بود بیان کرد ظاهر شد که یوم مفرد مضاف
سوی هر یک مفرد باعتبار همه احزاب ایام باشد مثل داب قوم نوح وعاد وثمود بحذف مضاف یوم الاحزاب للعباد
مفعول به است لام زائده است برای تقویت عمل مصدر ای وما الله یرید ان یظلم العباد ای لا یعذب احدا بغیر
ذنب ولا ینقص من اجر حسنة ولا یزید علی عقوبة سیئة بل یعاقب من یعاقب بقدر استحقاقه وجمله حالست وجمله
انی اخاف علیکم یوم التناد عطف است بر یا قوم انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب وجه تاکید همانست که در انی
در انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب گذشته وذکر آن بالا رفته التناد باظهار یا وبحذف یا اکتفا بکسره خوانند وروز
قیامت را یوم تناد دانند زیرا که در ان روز مردمان یکدیگر را ندا کنند وبعضی گویند تنادی مذکور عبارتست از
تنادی اهل اعراف واصحاب جنت ونار است تسمیه روز قیامت بیوم التناد بدین اعتبار است یوم تولون بدلست
از یوم التناد یا بیان اوست مدبرین حالست جمله ما لکم من الله من عاصم حال دیگر است من شرطیه در محل نصب
مفعول است مر یضلل را یضلل مجزوم است بدو فما له من هاد جزای شرط است بر طریق ایا ما تدعوا فله الاسماء

الحسنی

الحسنی واین شرطیه تذییلات موکدات مر مفهوم ما لکم من الله من عاصم **معنی اینست** گفت مردی آنکه ایمان
آورده بود وبدین اسلام تصدیق کرده می بود ای قوم من بدرستی که میترسم از شما از وقوع مثل جزای روز هلاک گروهها
کافران وسزای ایشان مانند عادت قوم نوح وعاد وثمود وکافرانی که بعد از ایشان بودند وعادت شقاوت وبد
بختی مینمودند ونیست صفت خدای ارادت آنکه بر بندگان ظلم کند یعنی نیست صفت او که بندگان را بی گناه معذب گرداند
یا جزای نیکی کم کند یا عقوبت بدی بیفزاید وای قوم بدرستی که میترسم بر شما از عذاب روز قیامت روزی که مردمان
یکدیگر را ندا کنند واصحاب اعراف واصحاب جنت ونار یکدیگر را منادی شوند روزی که روگردانید در حالتی که پشت
داده باشید نیست مر شما را از عذاب خدای نگاه دارنده وعقوبت او را باز دارنده وهر کرا که خدای عز وجل گمراه کرداند
نیست او را کسی که براه راست برساند وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى
إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ ولقد جاءکم یوسف
داخل مقول مرد مذکور است وداخل نصیحت ناصح مسطور است واین یوسف یوسف بن یعقوب است وبعضی گویند یوسف بن
ابراهیم بن یوسف بن یعقوب است سال پیغامبر بود این قصه اوست فما زلتم عطف است بر ولقد جاءکم ما زلتم از افعال
ناقصه است کان انتم اسم او ست فی شک خبر اوست مما جاءکم متعلق فی شک است حتی ابتدائیه است لن یبعث الله من بعده رسولا مقول قلتم
جزای شرط است جمله شرطیه مسبب کلام بالاست کذلک صفت مصدر محذوفست ای مثل ذلک الاضلال یضل الله من هو
مسرف جزای شرطست مر نائب موصول با صله مفعولست مر یضل الله را **معنی اینست** وهر آینه بدرستی که آمده بر شما
یوسف بن یعقوب پیش از موسی بحجتهای ظاهره ومعجزات متظاهره پس همیشه بودید شما در شک از آنچه آورده بود از برای
آنکه چون او هلاک گشت وبار تحمل پوست کشید هرگز بر نانگیزد خدای پس از رسولی ومنکر بودید رسولانی که بعد او آیند
نیز منکر شدید همچنین گمراه گرداند خدای کسی را که تجاوز کننده است در عصیان شاک است در دین محروم است
از ایمان الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى
كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ قلب بتنوین وتوصیف والمتکبر واضافت خوانند ومعنی بر حسب او داند موصول با صله بدل است
از من هو مسرف مرتاب که من از روی معنی جمع است اتیهم صفت است مر سلطان را ضمیر که عائد است بر من هو مسرف
افراد او باعتبار افراد لفظ من است بر این وجه این جمله مستانفه آید در جواب ما شانهم وتواند بود که الذین
یجادلون بحذف تقدیر جدال الذین یجادلون مبتدا باشد کبر مقتا خبر بود وجمله مستانفه باشد در جواب ما شانهم
جدال الذین یجادلون فی آیات الله وضع مضمر موضع مظهر باشد ای جدالهم کبر مقتا عند الله وعند الذین آمنوا واین
داخل قول مرد مومن بود ومعارج در نصیحت مذکور باشد کذلک صفت مصدر محذوفست ای طبعا مثل ذلک الطبع
ای طبع للذکورین یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار وتوصیف قلب بمتکبر جبار از جهة آنست که او منشاء این شأنست
چنانکه جای دیگر آثم قلبه مذکور است **معنی اینست** آنانکه در آیات خدا مجادله میکنند ودر شأن او انکار
وتکذیب جویند وچون وچرا پیش می آیند بغیر حجتی که بر ایشان آمده وبغیر دلیلی که بر دل ظاهر شد بزرگست
از روی مقت یعنی از روی مبغوض بودن نزد خدای در علم او ونزد مومنان یا گویند جدال ایشان بزرگست
از روی مقت یعنی دشمن داشتنی است همچنین جدا کند کردگار بر دلی متکبر جبار که حق در دل او در نیابد و
صدق بر خاطر او روی ننماید وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ
فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَكَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَصُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ
إِلَّا فِي تَبَابٍ لعلی بفتح یا بر اصل واسکان یا برای تخفیف فاطلع برفع بر اصل وبرنصب بر جواب ترجی تشبیها له
بالتمنی عطف است بر وقال الذی آمن جمله ندائیه با جمله که بعد اوست مقول قالست اسناد فعل بنا سوی
هامان مجاز عقلی است حقیقت کلام با هامان لیبنی البانون با مر که بود اسناد سوی هامان از جهت آنکه است
سوی سببست سائغ بود لعلی ابلغ الاسباب مستانفه است برای بیان مقصود بنا فاطلع جواب ترجی است با

فالرجهة تشبيه ترجی بتمنی وانّی لاظنّه کاذبا حالست یا معترضه است منصوب والی اله موسی متعلق باطلع است
بتضمین معنی فانظر وجوه ناکر دیدن فرعون بموسی ملوح بظن فرعون کذب موسی را بود بتقدیم ملوح تاکید
جمله سائغ نمود وکذلک صفت مصدر محذوف ای زیّن تزیینا مثل تزیین تکذیب موسی وعدم الایمان
زیّن لفرعون سوء من تضمیه علی موسی وصدّه الناس عن الایمان به وصد بضم صاد وفتح صاد خوانند ومعنی
برحسب ان دانند وصد لازم ومتعدی آمده هو متعدی بمعنی صد غیره صدّا ولازم صدّ هو بنفسه صدودا استعمال
شده وابنجا هردو معنی سائغ آمده ای امتنع فرعون عن الایمان ومنع الناس عنه وجمله وما کید فرعون حالست
معنی اینست وگفت فرعون مرهامان راکی یعنی با بنیان را بفرما تا بنا کند برای من کوشکی راکه بلند بود چنانچه
از دور دیده شود شاید بود که من اسباب آسمان را دریابم یعنی چیزهای که مفضی سوی رسیدن بآسمان شود از
راهها ودرهای آسمان وسائر وسائل آن برسم پس برآسمان مطلع شوم وسوی اله موسی بنگرم وبدرستی که من هر آینه
موسی را کاذب می پندارم ودرچیز صدق نمی آرم واز کفرهای فرعون بود که در دل او نسبت خدا بمکان وجهة ونسبت
پیغامبر سوی کذب روی نمود وچنانکه وچنانکه آراسته شده است مرفرعون کفر وعصیان آراسته شده است برای
او عمل بد یعنی قتل موسی وبازداشتن مردمان از ایمان ونیست کید فرعون وبد سگالی او ومکر او در هلاک وخسران
وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ
هِيَ دَارُ الْقَرَارِ مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ
يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ يدخلون بصیغه مضارع مجهول ومعروف خوانند ومعنی برحسب
آن دانند وقال الذی امن عطفست برقال فرعون یا قوم اتبعونی مقولست اهدکم جواب امرست بتقدیر ان مجزوم
شده سبیل الرشاد مفعول دوم است مراهدکم را منصوب آمده انما برای حصرست هذه مبتداست الحیوة الدنیا صفة
اوست متاع خبر مبتداست تنکیر برای تقلیل وتحقیرست ای ما الحیوة الا متاع قلیل حقیر وان الاخرة هی دار القرار عطفست
برانما الحیوة الدنیا متاع هی ضمیر فصلست وجوه قلت متاع دنیا وحقارت او ملوح سوی عظمت متاع آخرت بود و
بتقدیم ملوح تاکید این جمله سائغ نمود وجمله انما هذه الحیوة الدنیا متاع باجمله که معطوف بروست بیان آن مرمضمون
جمله اهدکم سبیل الرشاد یا قوم جمله ندائیه مکررست برای تکرار تنبیه من باصله خویش مبتداست فلا یجزی الا
مثلها خبر مبتداست صالحا صفت مصدر محذوفست ای ومن عمل عملا صالحا من ذکر او انثی بیان من موصولست
وهو مومن حالست من موصوله باصله یعنی ومن عمل صالحا مبتداست جمله فاولئک یدخلون وجمله ومن عمل
سیئة فلا یجزی الا مثلها با جمله که معطوف بروست مستانفه است برای بیان جزا وسزای آخرت معنی اینست
وگفت ان مردی که ایمان اورده ونیکخواهی دین اسلام بنیاد کرده ای قوم پی روی کنید مرا بنمایم شما را راه رشاد وهدا
ای قوم نیست حیوة دنیا مگر متاع قلیل وحقیر در نهایت احتقار وبدرستی که هواست آخرت دار قرار هر که عمل کند
بدی را جزا داده نشود مگر همچندان وکسی که عمل کند عمل صالح از مرد یا زن وحال اینست که متصفست بایمان
پس ایشان در بهشت در آورده شوند یا گویند در آیند در بهشت مرزوق شوند روزی بغیر حساب یابند وبدانکه
اول سبیل الرشاد مجملا ذکر کرد بعده بیان آن بتفصیل وتصریح آورد بجمله انما الحیوة الدنیا متاع مذمت دنیا برای
تحمید بزرک آن مقدم داشت بعده بجمله وان الاخرة هی دار القرار مدح آخرت برای تحمید بر استعداد کردن
برای آن خواسته بعده بجمله بجمله من عمل سیئة فلا یجزی الا مثلها ومن عمل صالحا تا آخر ذکر سیئات ومفاسد
جانبه وذکر حسنات ومنافع صلاح استعداد راه آخرت را مبین کردانید بعده بجمله ویا قوم مالی ادعوکم
الی النجوة وتدعوننی الی النار بطلب فرق بین الدعوتین رسانید واز ایشان طلب انصاف کرد و براختیار چون
خبراحزان از خبر آورد وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأُشْرِكَ
بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ ویا قوم عطفست برندائیه سابقه ما مبتداست ولی

جزمبتدا است

خبر مبتداست ادعوکم الی النجوة این جمله حالست وتدعوننی الی النار عطفست برادعوکم الی النجوة تدعوننی لاکفر بالله تعلیل
است مرتدعوننی را یا بدلست واشرک عطفست براکفر بالله مالیس لی به علم مفعولست مراشرک را وانا ادعوکم الی
العزیز الغفار حالست یا عطفست تقدیم مسند الیه برخبر فعلی مفید است مرتقوی سوال یا قوم دوم را بغیر واو
آورده یا قوم سیوم را باواو ذکر کرده فرق چیست جواب ما بعد یا قوم ثانی بیان سبیل رشاد بود واین معنی در
بعد یا قوم ثالث منتفی است معنی اینست وای قوم من چیست مراوجه حالست میخوانم شما را سوی نار تا نجات کنید
ورزم وچیزی که آن بعلم متصل نیست محض دروغ وافتراست وبخدای شریک کردانم ومن شما را میخوانم سوی پروردگار
وعبادت کردگار عزیز غفار من نیکی شما میجویم وفائده شما میگویم خدا را بپرستید وتوحید ورزید تا از عذاب
برهید وشما مرا سوی کفر میخوانید ومیخواهید که مستحق آتش کردانید لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ
فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنَّ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأُفَوِّضُ
أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ لا ردّست مرانچه کفار از کفر وشرک سوی آن دعوت می کردند وجرم
فعلست بمعنی تحقق مای موصوله باصله خویش یعنی ما تدعوننی الیه اسم است لیس با اسم وخبر خویش خبر انّ است
وانّ با اسم وخبر خویش فاعلست مرجرم را وجمله تعلیل رد مذکورست ای لا قبل ما تدعوننی الیه من الصنم لانه
تحقق ان ما تدعوننی الیه لیس دعوة فی الدنیا ولا فی الاخرة وانّ ما لا دعوة له لا یکون الها وما لا یکون الها کیف تقبل بصفة
الالوهیة یا گویند جرم اسمیست بروزن شعب بمعنی انقطاع وافتراق وان با اسم وخبر خویش باضمار من خبر لاست
ای لا انفصال ولا افتراق من ان ما تدعوننی الیه لیس له دعوة فی الدنیا والاخرة فیبطل الالوهیة وبطلان
الالوهیة لازمة له لا ینفصل منه وانّ مردنا الیه عطفست برانما تدعوننی الیه لیس له دعوة وانّ المسرفین هم
اصحاب النار عطفست برمفهوم وعظ کلام سابق ای عظکم فستذکرون ما اقول لکم وافوض امری الی الله این
نیز عطفست برا عظکم که مفهوم کلام سابق است جمله ان الله بصیر بالعباد معلله است وچون ذکر تفویض سوی
بودن منصوص الیه اوا از تفویض ملوح بود بتقدیم ملوح تاکید این جمله سائغ نمود معنی اینست دعوت شما را
که سوی پرستش اصنام است قبول نکنم ودم اجابت آن نزنم زیرا که متحقق شده است انچه مرا سوی آن دعوت
میکنید از بتان اورا در دنیا وآخرت دعوتی نیست نسبت دعوت سوی جماد بی معنی است وهر کرا دعوت نبود اله
نباشد دعوت سوی غیر اله چگونه مقبول شود یا گویند چاره نیست از ینکه انچه میخوانید شما مرا سوی آن نیست مر
اورا دعوی الوهیت نه در ین جهان ونه دران جهان وبدرستی که اسراف کنندگان همه اصحاب دوزخ اند بیندی دهم
پس شما یاد خواهید کرد انچه من میگویم وکار خود را که بخدای سپارم وامید کرم او دارم وبدرستی که خدای بندگان را
بیناست وبجزا وسزای ایشان تواناست فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ
النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ فای فوقیه الله فصیحه
جمله محذوفه معطوفه بروقال الذی امن بود کلام بتقدیر فحاق فقرمنهم فارسل فرعون جماعة لاخذه فوقیه
الله سیئات ما مکروا باشد سیئات ما مکروا مفعول دوم است النار بدلست از سوء العذاب یا خبر مبتدای
محذوفست ای هو النار وجمله مستانفه است درجواب ما سوء العذاب یعرضون علیها یا مستانفه است درجواب
کیف یعذبون بها غدوا وعشیا ظرفست مریعرضون را ویوم تقوم الساعة معمولست برحذف یقال ادخلوا مقول
ال فرعون بتقدیر یا ال فرعون برقرات ادخلوا صیغه امر از باب افعال خطاب مرفرشتگان را بود ال فرعون مفعول
اول واشد العذاب مفعول دوم باشد وبرقرات خطاب مرکافرا باشد وال فرعون تقدیر یا ال فرعون معترضه برای
ندای ایشان بود سوال ندای ایشان دران حالت برای چه بود وخطاب ایشان برای چه باشد جواب
فائده ندا وامر مذکور دلالت میکند برینکه استحقاق عذاب ایشان بران صفت ظاهر شده ایشان را با نصاف
اختیار خود در آمدن در نار لازم شده معنی اینست پس نگاه داشت خدای عزوجل ان مرد ناصح را از بدیهای مکر

کافران و از انچه قصد کرده بودند درباب او ایشان وفرو آید وکرد کیرد آل فرعون را عذاب سخت عذاب
آتش در بامداد و شبانگاه عرض کرده شوند ایشان بران ودران روز که قیامت قایم کرد د فرشتگان امر باد خال
کرده شود وایشان را امر بدخول در سخت ترین عذاب کرده شود روایت کرده اند که آن مرد ایشان کریخت ودر
کوهی رفیع رفت وبه بنای ملتجی کشت فرعون موازنه هزار کس در طلب او فرستاد وهمت بر کرفتن او نهاد بعضی ایشان
را ددان خوردند وبعضی از ایشان روی براجعت آوردند وایمان در دل کرفته سوی فرعون بازکشتند وبقتل وصلب
فرعون بپرستند خدای عز وجل آن مرد را نگاه داشت فرعون ولشکراو را نکاه داشت وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ
الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا
إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ واذ يتحاجون معمول است مر فعل محذوف را ای واذکر وقت تخاصمهم واین جمله معترضه
است برای بیان معامله از معاملات کافران ومقاوله از مقاولات ایشان فیقول الضعفاء للذین استکبروا عطف است بر
یتحاجون انا کنا لکم تابعین وجمله کنا لکم تبعا خبر ان است **سوال** مضمون این حکم ولازم او سامعان را معلوم است
وبعد ایصال هر دو بعلم در بن خبر نه افاده حکم بود ونه لازم حکم **جواب** این جمله کنایت است از لزوم اعانت تابعان
بر متبوعان ای انا کنا لکم تبعا فیجب علیکم اغنائنا عن العذاب وبمضمون این کلام باعتبار معنی مکنی عنه انتفاء علم است
برین وجه مفید اعلام حکم است چنانچه در حدیث ان ابرهیم ابنی وانه مات فی الثدی الحدیث کفته اند ودر افادت
این خبر کنایت بوده او ان انی محزون بوده رفته اند وچون بظهور معذب بوده متبوعان وکرفتاری ایشان
علامت اعتقاد تابعان از عذاب بود بظهور امارت انکار مضمون جمله باعتبار معنی مکنی عنه تاکید جمله سایغ نمود فهل
انتم مغنون استفهام بمعنی امر است برطریق فهل انتم شاکرون نصیبا من النار مفعول مطلق است مر مغنون را
بحذف مضاف از قبیل ضربته سوطا ای فهل انتم مغنون اغنیا دفع نصیب النار قال الذین استکبروا مستانفه است در جواب
ماذا قال الرؤسا حین قال الضعفاء انا کل فیها ای انا کلنا فیها مقول قالوا است تاکید جمله از جهت آنست که این جمله
کنایت از انا لا نقدر علی اعانتکم واغنائکم وچون سوال تابعان در معنی مکنی عنه علامت انکار مضمون جمله بود در
بظهور علامت انکار تاکید جمله سایغ نمود ان الله قد حکم بین العباد تعلیل است برعجز متبوعان از اغنای تابعان
دلیلاست وچون جمله انا کل فیها ملوح بتحقق حکم مذکور بود بتقدیم ملوح تاکید سایغ نمود **معنی اینست**
وباد کن ای محمد آن وقت را که کافران در آتش دوزخ بیکدیگر خصومت کنند ومیان خویش در محاجه ومخاصمت
شوند پس بگویند ضعیفان مر کسانی را که بزرگی ورزیده بودند وبر ضعفا سری مینمودند بدرستیکه ما شما را پی
روان بودیم ودر قول وفعل شما متابعت مینمودیم پس هستید شما ما را رساننده نصیبی را از آتش دفع کننده بگویند
آنانکه بزرگی میجستند بدرستیکه ما همه در درد ورنج معذب در آتش نفع رسانیدن وکسی را از عذاب رهانیدن
نتوانیم بدرستیکه حکم کرده است میان بندکان ومحکم کرده است حکم ایشان بعضی نعیم بهشت داد وبعضی را در دوزخ
فرستاد وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ قَالُوا أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ
بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ وقال یعنی بیقول عطف است بر فیقول الضعفا
جمله ادعوا ربکم یخفف عنا یوما من العذاب مقول قالوا است یخفف جواب ادعوا آمده بغیر فا مجزوم شده یوما
مفعول است مر یخفف را بحذف مضاف ای یخفف عنا قدر یوم العذاب قالوا مستانفه است در جواب ماذا قال الخزنة
جهنم حین قال الذین فی النار ذلک استفهام در اولم تک برای تقریر است بمعنی اقرار کنانیدن ومعطوف علیه
محذوفست ای ما عملتم اولم تک تاتیکم رسلکم بالبینات قالوا مستانفه است در جواب ماذا قالوا حین قال
الخزنة ذلک بلی مقول قالوا است ای بلی کانت تاتینا رسلنا بالبینات قالوا بتقدیر ما قال الخزنة نیز مستانفه است
فادعوا مقول قالوا است واین امر بر وجه استهزا است وما دعاء الکافرین الا فی ضلال حالست یا معترضه است
معنی اینست بگویند دوزخیان مر خزنه نیران را دعا کنید از پروردگار بخواهید قدر روزی از عذاب

از سبک کند ومقداری عقوبت از ما دفع کرداند خزنة مر دوزخیان را بگویند نیامده اند پیغامبران بر شما
با حجتهای بینات ومعجزات ظاهرات بگویند آری آمده اند ومعجزات ظاهره آورده اند فرشتگان بگویند شما دعا کنید
وخواهش ورزید دعای کافران نیست مگر در گمراهی وتباهی کار نیاید واجابت آن روی ننماید واین قول فرشتگان
بود یا بعد تمام شدن حکایت قول فرشتگان قول خدا باشد إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ
يَقُومُ الْأَشْهَادُ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ در آیات سابقه قصه موسی علیه
السلام ومرد مومن که ایمان خویش را مستر کرده بود ودر شان موسی نیکخواهی مینمود بذکر پیوست ونصرت یافتن
ایشان بر فرعون وقوم او منصوص کشت درین آیه ذکر نصرت پیغامبران ومومنان بر سبیل عموم آورد ابن جمله ذکر عام بعد
خاص باشد لننصر رسلنا خبر ان است وان با اسم وخبر خویش معترضه است برای وعده نصرت پیغامبران وچون کافران
را در منصور شدن پیغامبران انکار با اصرار است تاکید جمله بتوآکید سزاوار است والذین آمنوا عطف است بر رسلنا
ای لننصر رسلنا والمومنین ویوم یقوم الاشهاد کنایت از روز قیامت است وعطف است بر فی الحیوة الدنیا که هر دو
ظرف زمانند یوم لا ینفع الظالمین بدل است از یوم یقوم الاشهاد ظالمین مفعول لا ینفع است ولهم اللعنة حالست از
ظالمین ولهم سوء الدار عطف است بر و **معنی اینست** بدرستیکه ما هر آینه فرستادکان خود را ومومنان را یاری کنیم در
حیات دنیا ودر روزی که گواهان یعنی پیغامبران ومومنان امت محمد صلی الله علیه وسلم واعضا مردمان در گواهی در ایستند
یعنی در روز قیامت در حجت غلبه دهیم روزی که نفع نکند در حق ظالمان عذر ایشان ومر ایشان را لعنت ودوری از
رحمت بود ومر ایشان را بدی ومضرت دار آخرت یعنی عقوبت وعذاب باشد وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْرَثْنَا بَنِي
إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ هُدًى وَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ
درین جمله ذکر موسی بعد ذکر رسل وذکر بنی اسرائیل بعد ذکر مومنان ذکر خاص بعد عام است برای اظهار شرف خاص بر
طریق تخصیص جبرایل ومیکائیل در ذکر ملائکه در آیت من کان عدوا لله وملائکته ورسله وجبریل ومیکال بعد ذکر ملائکه
فاء در فاصبر سببیه است ای اذا ثبت وعده نصرة الرسل فاصبر ایها الرسول جمله ان وعد الله حق تعلیل وچون ان وعد الله
کنایت است از وقوع ضبط نصرت موعود ووعده نصرت رسل که بالا گذشته ملوح است سوی مقصود باعتبار تقدیم ملوح
جمله را تاکید کرد ادات تاکید آورد واستغفر با معطوف خویش عطف است بر فاصبر **معنی اینست** وهر آینه بدرستیکه
دادیم ما موسی را هدی یعنی دین اسلام واحکام احکام وعطا کردیم بنی اسرائیل را کتاب یعنی توریت وانجیل وزبور در
حالتی که هدی است وپند است مر خداوندان الباب را یعنی صاحبان عقول ودانشکان معقول چون ثابت شده وعده
نصرت پیغامبران پس صبر کن ای محمد در انتظار آن زیرا که بدرستیکه وعده خدای حق است وانچه موعود اوست البتة
محقق است وبخواه آمرزش زلت یا آمرزش گناه وخدای را بپاکی یاد آر یعنی گویند نماز بگذار در عشی وابکار یعنی باشب
بر شبانگاه در بامداد وشبانگاه إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ
بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ جمله اتیهم صفت است مر سلطان را بغیر سلطان متعلق است بیجادلون
یجادلون صله موصول است موصول با صله اسم ان است ان نافیه است الا کبر مستثنی مفرغ است فی صدورهم خبر اوست
جمله خبر ان است ای ان فی صدورهم شی الا کبر ما هم ببالغیه این جمله صفت است مر کبر را فاء در فاستعذ بالله سببیه
جمله انه هو السمیع البصیر تعلیل است این جمله ثنای باری است تاکید او از جهت ابراز ثنای باری بر وجه وکادت واستوا
حکایت دیگر است از حکایات کافران وحکایت دیگر است از حکایات ایشان ومتصل است بجمله ما یجادلهم فی آیات الله
الا الذین کفروا مستانفه است در جواب ما بالهم یجادلون فی آیات وبنکرونها وتاکید او از جهت ابراز حکایت بر
وجه وکادت **معنی اینست** بدرستیکه آنانکه در آیات خدای مجادله میکنند ودم تکذیب وانکار آن میزنند بغیر
حجتی که بر ایشان آمده ودلیلی که بر ایشان ظاهر شده نیست در سینهای ایشان مگر کمان بزرگی وارادت خواهش ریاست
ایشان رسنده آن نیند یا بنده آنچه جویند آنند نباشند چون حال چنین است پس بخدای پناه گیر بدرستیکه هم اوست

سمیع و بصیر گفتار شما و ایشان می شنود و کردار شما و ایشان می بیند لَخَلْقُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ اینجمله مستانفه است برای بیان جزاد رشان مجادلان آیات خدا بطریق کنایت چه قدرت بر اعلی مستلزم
قادر بودن بر ادنی چه کسی که آسمان و زمین با عظمت و سعت آفریند آدمی را با صغر جثه بطریق اولی تواند کسی که آدمی را
اول بار موجود کرد اند اعادت بطریق اولی تواند بی چنانچه که گفت یعید الله الناس و یبعثهم فیجازیهم معنی اینست
هر آینه آفریدن آسمانها و زمین بزرگترست از آفریدن مردمان پس ایشان بار دیگر خواهد آفرید و بعد مردن خواهد
زنده گردانید احوال ایشان و اعمال ایشان از نیک و بد خواهد باز دید و جزا و سزا خواهد رسانید لکن بیشتر مردمان
این معنی را نمی دانند جزا و سزا را حق نمی خوانند از عقوبت نمی ترسند هرچه میخواهند میکنند آیات خدا را منکر میشوند و
دم خصومت می زنند وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ
جمله در ذکر جزا بود اینجمله در بیان فرق میان جزای نیکان و سزا بدان روی می نمود و الذین امنوا و عملوا الصالحات
و لا المسیء زائده قلیلا صفت مصدر محذوف یا صفت زمان محذوف ای یتذکرون تذکرا قلیلا او زمانا قلیلا
و ما زائده است و چون کلام سابق مسبوق برای وعظ بود سامع سایل از ایقاظ شود جمله قلیلا ما یتذکرون جواب
هل یتعظ احد باشد جمله مستانفه در جواب این سوال بود معنی اینست و برابر نیست در عمل و جزا کور و بینا
و برابر نه اند مومنان نیکوکار و مرد بدکردار پند گرفتنی اندک پند می گیرند یاد در زمان اندک پندی پذیرند
إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ازجمله لخلق السموات و الارض خلق مردمان بعث
بعد از موت مفهوم گشت درین جمله مفهوم مذکور بتاکید پیوست چون در مضمون کفار را انکار با اصرارات ایراد
این جمله با تواکید سزاوارست جمله لا ریب فیها موکد این جمله است لکن برای استدراکست که از جمله لا ریب فیها وهم آن می
آمد که قیام ساعت معلوم همه بود بیان آن حاجت نباشد بدین استدراک دفع کرد اینجمله بر وجه تکمیل آورد معنی
اینست بدرستیکه قیامت هر آینه آمدنی است و این واقع واقع شدنی است در وقوع آن شک نیست انکار و تردد در وی معنی آ
و لیکن اکثر مردمان علم ندارند و قیام قیامت را انکار می آرند وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ
عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ جمله سابقه در بیان جزا بود اینجمله نیز متضمن ذکر جزاست در تفسیر آورده
ادعونی بمعنی اعبدونی است بقرینه ان الذین یستکبرون عن عبادتی و استجابت عبادت عبارت از دادن ثوابست و
دخول جهنم بر تقدیر استکبار از عبادت بیان عقابست و ثواب و عقاب جزای نیکی و بدی است جمله ان الذین یستکبرون
عن عبادتی مستانفه است در جواب ما شان من لا یعبد کرزانکه ذکر ضدی مورد صدد سوال از ضد دیگر باشد و تاکید
جمله از جهة ایراد بر وعید بر وجه وکادت بود معنی اینست و گفته است پروردگار تو مرا پرستید و عبادت
کنید پرستش را تو دهم ثواب آن بدهم بدرستیکه کسانی که از عبادت من تکبر کنند زود باشد که در دوزخ خوار شده
در آیند اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا
يَشْكُرُونَ اینجمله ثنای دیگر است مر خدای را متصل است بجمله هو الذی یریکم آیاته الله مبتدا است موصول با صله
خبر مبتداست یا الله خبر مبتدای محذوف موصول با صله صفت اوست لام در لتسکنوا لام کی است اسناد مبصرا
سوی نهار مجاز عقلی است بر طریق نهاره صائم و لیله قائم سکون مخاطبان در لیل بصورت مفعول له آورد و ابصار
نهار را بصورت حال ذکر از جهة تفنن در کلام و تنزیع انتظام نظام و جمله ان الله لذو فضل علی الناس تذییل
موکد است مر فضلی که از جهة جمله سابقه مفهوم شده است و تنکیر فضل از جهة تکثیر و تعظیم است مفهوم
فضل کثیر و عظیم است و چون بودن خداوند عظیم کنایت از لزوم شکر و اصرار کفار بر کفران نعمت انکار لزوم
شکر بود از جهة ظهور امارت انکار با اصرار تاکید جمله بتواکید سائغ باشد و جمله و لکن اکثر الناس لا یشکرون
استدراکست معنی اینست خدای آنکه گردانیده است برای شما شب را تا در وی آرام گیرید شما و گردانیده است
برای شما روز را بیننده یعنی زمانی که صاحب او بیننده است چنانکه صاحب شب آرام گیرنده است بدرستیکه

خدای هرآینه

خدای هر آینه خداوند فضل است بر مردمان و لکن اکثر مردمان شاکر نه اند ذٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ
لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ كَذٰلِكَ يُؤْفَكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ذلکم اشارتست سوی کردگار خالق
لیل و نهار کم خطاب مر جماعت حضار راست و این کلام از باب تعدد اخبارات خبر چهارم جمله است سه خبر
اسمات فانی فانی سببیه است انی بمعنی کیف است بمعنی من این سوال است مر تؤفکون را و استفهام برای انکارات ست
و جمله ذلکم الله تا آخر تذییل است کذلک صفت مصدر محذوف ای افکا مثل ذلک الافک یؤفک یجحدون خبر کانوا
کانوا با اسم و خبر صله الذی است و الذین با صله خویش فاعل است یؤفک را و جمله کذلک یؤفک تذییل است معنی
اینست معبود مذکور موصوف بصفات مسطور خداست پروردگار شماست آفریننده هر چیزهاست و
جز او معبود بحق نیست پس چگونه و از کجا عبادت او سوی عبادت غیر صرف کرده می شوید و از پرستش او سوی
پرستش غیر می روید همچنین صرف کرده شوند کسانیکه آیات ما را انکار میکنند و دم تکذیب آن می زنند اللَّهُ الَّذِي
جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ
فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ثنای دیگر است از ثناهای خدا مسوقست برای مدح و ثنا الله مرفوع با بتدا است
موصول با صله خبر مبتداست یا الله خبر مبتدا محذوف موصول با صله صفت است و این جمله با جمله سابقه
در مقصود یکی است در معنی کلی یکی موافق دیگر است این جمله را مقرر اعتبار کرد بغیر واو آورد ذلکم مبتدا است الله
ربکم هر دو خبرات فتبارک الله رب العالمین تذییل است معنی اینست خدا آنکه گردانیده است زمین را برای
شما جای قرار و آسمان را بنا استوار و شما را مصور کرد پس صورت نیکو آورد و در نعمت بر شما گشاد آن خالق و رازق
شماست پس بزرگست خدای که پروردگار عالمیانست آفریدگار جهانیانست هُوَ الْحَيُّ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ
لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ثنای دیگر است مقرر مر مقصود جمله اولی را هو مبتداست الحی خبر مبتدا
لا اله الا هو خبر دیگر است فا در فادعوه سببیه است مخلصین حالست از فاعل فادعوه الدین مفعولست
مر مخلصین را فادعوه بمعنی فاعبدوه است الحمد لله رب العالمین حالست معنی اینست او حی است یکی است
معبود بحق جز او نیست پس او را بخوانید و پرستش او کنید درین حال که مخلصید دین را از شرک خالص کننده اید
الحمد لله رب العالمین گوینده آید شکر و ستایش او جوینده اید قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ
اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ اینجمله معترضه است برای امر پیغامبر علیه
الصلوة و السلام و نا امید کردن کافران از گمان اینکه پیغامبر علیه السلام موافق شود با ایشان انی نهیت تا آخر
مقول قل است ان اعبد و الله بتقدیر عن اعبد الله مفعولست مر نهیت را و چون سوال کافران از پیغامبر صلی الله
علیه و سلم موافق شدن را با ایشان ملوح بر انکار مضمون جمله بود بظهور علامات انکار تاکید جمله سائغ شود لما جاءنی
البینات ظرفست مر اعباد را و امرت عطف است بر نهیت ان اسلم بتقدیر بان اسلم مفعول است مر امرت را
لرب العالمین متعلق بر اسلم معنی اینست بگوای محمد بدرستیکه من نهی کرده شده ام از این که بپرستم آنان را
که غیر از خدای پرستید و ایشان را بر باطل معبود خویش میخوانید هرگاه که آمد بر من توحید و نفی شرکان پروردگار
حجج ظاهره و دلائل واضحه بی اشتباه و خفا و فرموده ام که مر پروردگار عالمیان را انقیاد کنم و بفرمان او گردن
نهم و بامر او رضا دهم هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ
ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ مِنْ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شیوخا بضم شین و کسر او خوانند
و معنی یکی دانند این جمله ثنای دیگر است از ثناهای خدا مقرر است مر مقصود جمل سابق را از جهة دلالات
از جهة ثانی ثم لتبلغوا متعلق است بفعل محذوف ای ثم یبقیکم لتبلغوا اشدکم و همچنین ثم لتکونوا شیوخا ای ثم یبقیکم
لتکونوا شیوخا موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است جار و مجرور یعنی منکم خبر مبتدا است و جمله معترضه است
من قبل ای من قبل الشیخوخة ای من قبل بلوغ الاشد و لتبلغوا نیز متعلق است بفعل محذوف و لعلکم تعقلون بتاویل

ولکی تعقلوا عطف است بر لتبلغوا اجلا ای نفعل ذلک لتبلغوا اجلا مسمی وهو اجل الموت ولکی تعقلوا ما فیه من العبر والحجج **معنی اینست** او خدای است انکه آفریده است شما را از نطفه پس تر از ان از علقه یعنی خون بسته **سوال** این عبارت تراخی خلق از خلق آید یکبار خلق از نطفه بار دیگر خلق هم از علقه می نماید **جواب** من برای ابتدای غایت است تراخی متعلق بمعنی من است معنی چنین آید بدایت کردیم از مضغه و مضغه کردیم و همچنین در هر طوری پس تر از ان بیرون می آرد از شکم مادران شما در حالت طفلی پس باقی دارد شما را تا برسید تا حد چهل سال که حد کمال قوی است پس از ان باقی دارد بسیار زمان تا بگردید شما پیران و بعضی از شما ای آدمیان کسانی اند که متوفی شوند و بمیرند پیش از ان یعنی پیش از بلوغ و پیش از چهل سال و پیش از رسیدن سن پیران و همه میکنیم تا شما باجل معین یعنی هنگام موت برسید و تا شما حجت خدا و حجت و وحدانیت خدا دریابید هو الذی یحیی ویمیت فاذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون ثنای دیگر است از ثناهای خدا ثنای است از معظمات اصناف ثنا متضمن بیان قدرت اماتت واحیا و مشتمل آن اقتدار تکوین جمیع اشیا فیکون عطف است بر انما یقول له و این جزا اذا است و جمله شرطیه تعلیل است مر هو الذی یحیی ویمیت را **معنی اینست** او آنست که زنده کرداند و بمیراند پس که چون امری را قضا کند و بارادت مقرون کرداند پس بدرستیکه مر او را کلمه کن گوید و ایجاد کند پس او بایجاد او موجود شود الم تر الی الذین یجادلون فی آیات الله انی یصرفون این جمله متصله است بر جمله ان الذین یجادلون فی آیات الله بغیر سلطان اتیهم و استفهام در الم تر برای انکار است و انکار نفی اثبات است و استفهام در انی یصرفون برای توبیخ است موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است **معنی اینست** آیا ندیده سوی کسانی که مجادله میکنند در آیات خدا چگونه باز داشته می شوند از حق یقین و چگونه مصروف میشوند از اتباع قران و دین الذین کذبوا بالکتاب وبما ارسلنا به رسلنا فسوف یعلمون اذ الاغلال فی اعناقهم والسلاسل یسحبون فی الحمیم ثم فی النار یسجرون ثم قیل لهم اینما کنتم تشرکون من دون الله قالوا ضلوا عنا بل لم نکن ندعوا من قبل شیئا کذلک یضل الله الکافرین موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است و بما ارسلنا عطف است بر بالکتاب فسوف یعلمون خبر مبتدا است اذ ظرف است مر یعلمون را مضاف سوی جمله اسمیه است که بعد او است فی الحمیم حالست فی النار ظرف است مر یسجرون را از جهة رعایت فاصله مقدم شده است ثم قیل یعنی ثم یقال عطف است بر ثم فی النار یسجرون بتاویل هذا القول مقول او آمده فاعل او واقع شده قالوا مستانفه است ضلوا عنا یعنی غابوا عن عیوننا مقول قالوا است بل لم نکن ندعوا من قبل شیئا اضراب از ضلوا عنا است بنفی تحقق ایشان و تحقق عبادت ایشان کذلک صفة مصدر محذوف است ای یضل اضلالا مثل ذلک الاضلال یضل الله مثل غیبة آلهتهم عن عیونهم یغیب الکافرین عن آلهتهم فیقطع بینهم الاسباب یا گویند کاضلال هولاء المجادلین یضل الله الکافرین و بر هر دو وجه این جمله تذییل است **معنی اینست** انانکه تکذیب کردند بکتاب یعنی بقران و بدانچه فرستاده ایم بران پیغامبران ما را پس انجام کار خواهند دانست که اثر تکذیب چون اغلال در گردنهای ایشان خواهد بود و سلاسل با اغلال ایشان قرین خواهد بود در آب گرم بر رو کشند شوند پس تو در آتش چون تنور افروخته کردند پس تر از ان گفته شود مر ایشان را کجا اند کسانی که ایشان را خدا شریک میکردید و در معرض الوهیت می آوردید بگویند ایشان غایب شدند از چشمهای ما نمی دانیم که کجا رفتند آگاه نه ایم که کجا اند همچنین غایب کرد خدای کافران از اله ایشان ایشان نیز ایشان را نبینند و بدانند که کجا اند و سیلها میان ایشان منقطع گردد و صلتها و پیوندها میان ایشان برود ذلکم بما کنتم تفرحون فی الارض بغیر الحق وبما کنتم تمرحون ادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها فبئس مثوی المتکبرین فاصبر ان وعد الله حق فاما نرینک بعض الذی نعدهم او نتوفینک فالینا یرجعون ذلکم اشارتست بر بد کار یعنی بوشانیدن سلاسل و اغلال در اعناق کفار مرفوع المحل بر ابتدا است ما مصدریه است فی الارض بغیر الحق متعلق است بتفرحون و جار و مجرور خبر مبتدا است و بما کنتم تمرحون عطف است بر بما کنتم تفرحون جمله یعنی ذلکم بما کنتم

تفرحون

تفرحون مستانفه است در سوال از سبب عذاب و کال ادخلوا بیان عذابست ای یقال لهم ادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها حال مقدره است از فاعل ادخلوا فا در فبئس سببیه است مخصوص بذم محذوفست ای بئس مثوی المتکبرین جهنم فا در فاصبر سببیه است امر مر پیغامبر راست علیه الصلوة والسلام ان وعد الله حق تعلیل است و جوه امر بصبر ملوح است بر وعده فرج بتقدیم ملوح جمله را تاکید کرد ادات تاکید اورد فاما نرینک ما زائده است در ان شرطیه برای هم از این جهة نون تاکید در آمده ای فرنی هلاکهم فی الدنیا او نتوفینک عطف است بر نرینک ای او ان نتوفینک قبل هلاکهم فی الدنیا فالینا یرجعون جزای شرط دوم است **معنی اینست** این عذاب بسبب شادمانی شماست در زمین ببطلان از شرک و عصیان بسبب تکبر و خودبینی کرده و بسبب خرامان رفتن در آیند در درهای درکات دوزخ که هفت درست در حالتی که مقرر جاوید بوده شما در ان پس بد جای متکبرانست و بد مقام بزرگی جویندگانست دوزخ چون برای ایشان اسباب عذاب پیش آمده و هلاک و عذاب موعود شده پس صبر کن بدرستیکه وعده خدای حق است و اخبار او صدقست لامحاله واقع خواهد گشت والبتة بحصول خواهد پیوست پس اگر هر اینه بنمائیم بعضی از انکه با ایشان وعده کنیم هم در دنیا یا اگر ترا پیش از هلاک ایشان بمیرانیم از رسیده وقت عذاب ایشان عمر ترا آخر سانیم پس باز گشت بسوی جایگاه بود عذاب ایشان و انتقام از مبطلان در آخرة مشاهده شود ولقد ارسلنا رسلا من قبلک منهم من قصصنا علیک ومنهم من لم نقصص علیک وما کان لرسول ان یاتی بایة الا باذن الله فاذا جاء امر الله قضی بالحق وخسر هنالک المبطلون این جمله معترضه برای رد اقتراح کافران و طلب معجزات مبنی بر عناد ایشان و تنکیر رسلا برای تکثیر و تعظیم است جمله منهم من قصصنا علیک با معطوف خویش صفة است مر رسلا ان یاتی بایة اسم کان است لرسول خبر کان است و جمله و ما کان عطف است با حالت جاء امر الله شرطست قضی با معطوف خویش جزای شرطست و جمله شرطیه متضمن وعید است و مشتمل بر تهدید است در شان کافران که بعناد و قصد فساد بهوای خویش طلب معجزات کردند و معجزاتی که ظاهر شد در معرض سحر آوردند نه بپذیرفتند و کلمات ناپسندیده کفتند **معنی اینست** و بدرستیکه فرستاده ایم پیش از تو پیغامبران بسیار عظیم الشان عالی اقتدار بعضی از ایشان پیغامبرانی اند که بر تو قصه ایشان کرده ایم و بعضی از ایشان کسانی اند که قصه ایشان در بیان نیاورده ایم و نبوده است مر هیچ پیغامبری را که بیارد معجزه مگر باذن خدا پس چون بیاید امر خدا یعنی روز جزا و سزا حکم کرده شود بحق در شان ایشان و خاسر کردند و خایب شوند در ان هنگام که مبطلان که ببطلان با پیغامبر عناد می ورزند و بهوای معجزات میطلبیدند و قصد تحقیق حق نداشتند و دل بر تحقیق نمی گماشتند چون حکم شود الحجة کرده اند سزا آن بیابند سوی عذاب موبد و عقاب مخلد شتابند الله الذی جعل لکم الانعام لترکبوا منها ومنها تاکلون ولکم فیها منافع ولتبلغوا علیها حاجة فی صدورکم وعلیها وعلی الفلک تحملون ویریکم آیاته فای آیات الله تنکرون ثنای دیگر است مر خدا را متصل است بجمله هو الذی یحیی ویمیت مقرر است مر مقصود او را که ثنا است مدح حق جل وعلا است من در منها در هر دو محل برای تبعیض است و جمله و منها تاکلون حالست ولکم فیها منافع عطف است بر منها تاکلون با حالت ولتبلغوا عطف است بر لترکبوا و علیها وعلی الفلک تحملون حالست و جمله و یریکم آیاته تذییل است چه در جمله سابقه نمودن آیات قدرت خدا مفهوم گشت در این آیت مفهوم مذکور بتاکید پیوست فا در فای آیات الله تنکرون سببیه است چون نمودن آیات و پیوستن ان بعیان سببست برای استبعاد انکار ان **معنی اینست** خدای آنست که گردانید برای شما در چهارپایان منافع بی پایان چند بشمارند و چند شمار آرند و تا برسند سوار شده بران حاجتی را که کامن در دلهای شما و بران و بر کشتی سوار کرده می شوید در اماکن بعیده و مواطن سحیقه می روید و می نماید خدای عز و جل شما را آیات قدرت و امارات فطرت پس کدام آیات خدا را انکار میکنید و دم از جحود آن میزنید همه آیات را ظاهر میدانید و حق باهر را منکر شدن چگونه میتوانید افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم کانوا اکثر منهم واشد قوة وآثارا فی الارض فما اغنی عنهم ما کانوا یکسبون استفهام برای انکار است فا عاطفه است و معطوف علیه محذوفست ای الم یخرجوا فلم یسیروا فینظروا جواب نفی است باضمار ان بعد فا منصوب شد کیف کان در محل

نصب مفعول ینظروا واقع شده بتاویل مفرد مفعول او آمده ماکانوا یکسبون فاعل ما اغنی است ما مصدریه است ای ما
نفعهم کسبهم جمله فما اغنی عطف است بر کانوا اکثرهم واشد منهم قوة واثارا جمله افلم یسیروا تحمید بر نظر در قدرت
وتکبر در حال کذشتکان بر وجه عبرت **معنی اینست** آیا بیرون نمی آیند بسیر زمین سیر می کنند پس بنظر کنند جکونه بوده
است عاقبة کسانی که پیش از ایشان بودند از کفار زمانه اکثر و از روی قوة و شوکت بیشتر و تحقیق آثار در زمین سخت تر
پس نفع نکرد مر کافران را کسب ایشان عملهای ایشان ضایع کشت و بالخیاط ضایع بپوست فلما جاءتهم رسلهم بالبینات
فرحوا بما عندهم من العلم وحاق بهم ما کانوا به یستهزءون جمله فلما جاءتهم رسلهم بالبینات فرحوا بما عندهم
عطف است بر فما اغنی عنهم ما کانوا یکسبون من العلم بیان مای موصوله است موصول با صله مجرور با است جار و مجرور
متعلق است بفرحوا و فرحوا جواب لما است وجمله عطف است بنا بر جمله کانوا اکثر منهم واشد قوة وآثارا فی الارض ما
کانوا به یستهزءون فاعل حاق است مر حاق را وجمله وحاق عطف است بر فرحوا **معنی اینست** پس هرکاه که آمدند بر
ایشان انبیا با حجتهای پیدا شاد شدند بدانجه نزدیک ایشان از علم دنیا که در دانستن جلب منافع دنیا و دفع مضار آن
مهارتی کامل و درایتی شامل داشتند وعلم پیغامبر را از مهارت علم دنیا و درایت آن خالی یافتند بکثرت علم خویش شاد
کشتند و با بتهاج پیوستند وبعضی کویند که ایشان علوم طبائع اشیا جون خواص نجوم وحرکات افلاک وخواص موالید
عناصر یعنی نار و باد و آب و خاک و ادویه و اغذیه و اصناف نبات ومعادن وحیوانات می دانستند علم شرائع را که
پیغامبران داشتند از علم طبائع اندک پنداشتند شاد شدند و در افتخار آمدند وبعضی ضمیرها عاید بر رسل دارند
ونسبت فرح سوی ایشان پندارند یعنی جون پیغامبران آمدند حجج ظاهره آوردند علوم دینیه که موصول سوی ملک
ابدی وحیات سرمدی از علم دنیاوی ایشان نافع تر یافتند وعلم ایشان را باکثرتی که داشت قلیل وجزوی پنداشتند
وشاد کشتند وشکر کفتند **مصرع** علمی که ره بحق ننماید جهالت است فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده وکفرنا بما کنا
به مشرکین لما رأوا بأسنا ظرف است مر قالوا آمنا جمله قالوا آمنا عطف است بنا بر جمله حاق بهم ما کانوا یستهزءون
وکفرنا عطف است بر آمنا وحده حالست ای آمنا به منفردا ای کفرنا بکل معبود سوی الله به متعلق است بمشرکین ان
رعایت فاصله مقدم شده بما کنا به مشرکین متعلق است بکفرنا **معنی اینست** پس هرکاه که دیدند کافران عذاب ما را
کفتند بخدای ایمان آورده ایم و بوحدانیت او قائل شدیم بر آنجه بپرستی او مشرک بودیم کفر ورزیدیم خدای را یکی کفتیم
وانجه شرک بر آن کفتیم فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا سنت الله التی قد خلت فی عباده وخسر هنالک الکافرون
این کلام از باب تنازع عاملین با اعمال یکی واضمار فاعل در دیگریست یا از باب اضمار شان باشد در لم یک ضمیر شان
مضمر بود ینفعهم ایمانهم خبر باشد بر طریق لیس ینفعل زید یا کان تامه دارند ینفعهم بحذف ان فاعل او پندارند وجمله
بر جمیع تقادیر عطف بود بر قالوا آمنا بالله فلم یک ینفعهم ابلغ است از لم ینفعهم که ینفعهم نفی حصول نفع است و لم یک
ینفعهم نفی صحت نفع ونفی صحت جزیست ابلغ از نفی حصول او لما ظرف بمعنی حین مر معنی که در لم یک ینفعهم ایمانهم
ای انتفا کون ایمانهم نافعا را وه باسنا وهو ایمان الباس فی عباده متعلق است بقد خلت که صله التی است و التی
با صله خویش صفة سنت الله است وسنة منصوب است بفعل مضمر بر طریق وعد الله ای سن الله سنة الله التی
قد خلت فی عباده وهو عدم کون ایمانهم وقت الباس نافعا وجمله مقدره موکده مضمون کلام سابق است هنالک ظرف
مکانست مستعارست برای زمان ای خسر الکافرون حین عدم کون ایمانهم نافعا مشغولست مر خسر الکافرون
فاعلست مر خسر را وجمله عطف است بر لم یک ینفعهم ایمانهم **معنی اینست** پس نشد ایمان ایشان که نفع کند
ایشان را یا کوییم نیست ایشان که نفع کند ایمان ایشان ایشان را در این هنکام که ایشان را عذاب ما معاینه کشت
وغیب بمشاهده پیوست بعد دیدن عذاب ایمان باس بود وایمان باس نافع نباشد سنت کردانیده است خدا
سنتی را که در جهان کذشته که هر یکی عذاب خدای بیند بعد دیدن عذاب ایمان آرند نفع نکرد ایشان را ایمان ایشان
وخاسر کشتند و بخیبت پیوستند کافران بدان اختتام کلام بر طریقی که دال بر اتمام بود حسن مقطع ولطافت اختتام

باشد جنانکه

باشد جنانکه اختتام این سورت بذکر خیبت وخسران کافران و باس در هنکام یاس که منتهای کارهاست از نفع
کردن ایمان و در مذمت کردن کفر دال بر انتهاست وعلامت رسیدن سخن بمنتهاست کار تا اینجا کشید
کیفیت بمنتها رسید والله اعلم بمراده والعبد لا یقدر الا بقدر طاقته ومواده لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو
حسبی **سورة السجدة** این سورت مکیست پنجاه وجهار آیتست وبعضی کویند پنجاه وسه وهفتصد ونود وشش
کلمه است وسه هزار وسیصد وپنجاه حرفست نظم این سورت با سورت مومن آنست ختم سورت مومن ببیان
یاس از نفع کردن ایمان در هنکام یاس و فرصت داده و ناکرفتن بکفر در همه عمر دال بر مکر وحلم شده ولفظ
حم حم که رمز حلم وملک است در مطلع سورت حم سجده که متضمن ذکر حلیم وملک است آمده بدانکه افتتاح
ذکر قرآن کرد بعد از آن شکایت از اعراض کنندکان از آن و ناکرویدکان در آن آورد بعده جمله ان الذین کفروا بالذکر
وجند جمله دیکر در ذکر قرآن مذکور کشت تا آنکه در آخر سورت جمله قل ارایتم ان کان من عند الله ثم کفرتم
بذکر پیوست بعده در منتهای سورت جمله الا انهم فی مریة من لقاء ربهم در ذکر قیامت والا انه بکل شیء محیط
در ثنای خدای عز وجل بر وجه ترتیب آورد سورت مذکوره بجمل مسطوره ختم کرد جملهای که در ذکر قرآن مذکور
کشته شک نیست که از روی معنی با اتصال یکدیکر پیوسته و شک نیست که جملهای که از یکباب اکر مقاصد ایشان
متغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط واتصال باشد واکر مقصود از همه یکیست هر یکی در مقصود
کلی مفرد دیکریست معترضاتی که میان جمله مذکوره آمده میان کلامهای متصل واقع شده وجمله دیکر از هر
نوع در محلهای که بیاید عنایة وعونه بیان آن تشریح وتوضیح روی نماید **بسم الله الرحمن الرحیم**
حم تنزیل من الرحمن الرحیم کتاب فصلت آیاته قرآنا عربیا لقوم یعلمون حم اکر اسم سورت مبتدا دارند
تنزیل خبر مبتدا پندارند واکر حم از حروف مقطعات باشد تنزیل خبر مبتدای محذوف بود بتقدیر هذا تنزیل باشد یا
تنزیل نکره موصوفه بصفت من الرحمن الرحیم مبتدا کویند کتاب نکره موصوفه بصفت فصلت آیاته خبر مبتدا خواهد بود
قرآنا عربیا حالست از ضمیر آیاته که مضاف الیه است مر فاعل فصلت را جنانکه میتا در آیت ایحب احدکم ان یاکل
لحم اخیه میتا که حالست از ضمیر اخیه که مضاف الیه است مر مفعول یاکل را و تواند بود که قرآنا عربیا نصب علی الاختصاص
بتقدیر اعنی باشد لقوم یعلمون متعلق است بفصلت یا بتنزیل یا صفت دوم است مر قرآن را یعلمون صفت است مر
قوم را تنزیل منزله لازم است ای لقوم ذوی علم یا محذوف المفعول است ای لقوم یعرفون معانیه وحقیة او یعلمون
حقا بحذف دو مفعول بر طریق من یسمع یخل بتقدیر یخله صادقا **معنی اینست** سورة حم فرود آورده شده است
کافیست از کردکار رحمن رحیم کتابیست که جدا جدا کنده است آیاته وبفصول و وقوف در قرات او یا تبغض
بعضی مر امر را وبعضی مر ترغیب وبعضی مر تهدید را بعضی مشتملست بر شرائع واعمال وبعضی بر قصص وامثال در حین
حالکه این کتاب قرآنی عربیست بتالیف عربی مولف شده برای قومی که اهل دانش اند ویا برای قومی که او را حق
صدق دانند بشیرا ونذیرا فاعرض اکثرهم فهم لا یسمعون بشیرا ونذیرا حال دیکرانند فاعرض عطف است
بر فصلت آیاته بر مضمون تنزیل من الرحمن الرحیم فهم لا یسمعون یعنی فهم یقبلون بیان اعراضست **معنی اینست**
در حالی که کتاب مذکور بشارت رساننده وترساننده است پس اکر ایشان از کتاب مذکور اعراض کردند پس ایشان
نشنیدند یعنی در حیز قبول بیاوردند وقالوا قلوبنا فی اکنة مما تدعونا الیه وفی آذاننا وقر ومن بیننا وبینک
حجاب فاعمل اننا عاملون وقالوا عطف است بر اعرض اکثرهم وجمله قلوبنا فی اکنة با معطوفات خویش مقول
مر قالوا راست من در من بیننا ابتدائیه است ای حجاب مبتدا من الجانبین مستوعب للمسافة المتوسطة بیننا وبینک
واین عبارت ابلغ است از صورت ترک من که در وی دلالت بر استیعاب حجاب نباشد **معنی اینست** وکفتند آن
کافران دلهای ما از انجه تو می کوئی در پوشیدکیهاست کلام تو فهم نمی کنیم در کوشهای ما کرانیست سخنی که تو می کوئی
وجیزی که میجوئی نمی شنویم ودر میان ما وتو حجاب عظیم وسدی منیع وضخیم است پس کاری که میدانی ومیتوانی بکن

بدرستی که ما در دین خود عمل کنیم کانیم میکنیم انچه میدانیم و میتوانیم قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ قل مستانفه است در جواب ما اقول جنین فالوا ذکر جمله انما انا با متعلقات خویش مقولست و جمله یوحی الی صفت دیگر است انما الهکم الٰه واحد فاعل یوحی است الیه متعلق است بفاستقیموا بتضمین معنی توجه ای فاستووا متوجهین الیه واستغفروه عطف است بر فاستقیموا و فا در فاستقیموا سببیه است و ویل مبتدا است للمشرکین خبر مبتدا است الذین لا یوتون الزکوة موصول با صله صفت است مرمشرکین را وهم مبتدا است کافرون خبر مبتدا است بالاخرة متعلق است بکافرون هم مکرر است برای تاکید معنی ایت بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم نه ام من مگر آدمی مثل شما یعنی فرشته نه ام آدمیم و از فرزندان آدمم سوی من وحی کرده میشود بدرستیکه اله شما الٰه واحد است جز او الٰهی نبود و این رد اشتباه ایشان است بر وجهه اشتباهی که میکنند که رسالت را منافی بشریت و مستلزم ملکیت میدانستند کفت بشریت منافی رسالت نیست بر من وحی آمده و نبوت من بوحی و معجزات اجله ثابت شده باید که در دل شما اشتباه نبود انچه میکویم کو شما شما را شنود حجاب از میانه اگر کنید نظر بر تحقیق حق کنید بی راست شوید و بسوی حق توجه کنید توحید ورزید راست و چپ منکرید دل سوی شرکا و شفعا و انداد و اولاد بربید و از راه راست در گمراهی میفتید و از خدای آمرزش خود خواهید و از جرائم توبه و انابت آرید وای مر مشرکانی را انکه زکوة نمی‌دهند و در وجوب زکوة اعتقاد نمی‌کنند و ایشان بآخرت کافرانند قیامت را منکرانند میان عبادات زکوة را بنفی کردن تخصیص کرد و عبادت دیگر را در ذکر نیاورد زیراکه مال ایشان را محبوبتر از جان است این عبادت از ایشان از همه عبادتها گرانست زکوة پیش ایشان عظیم اشان بود اول ارتداد ایشان بانکار فرضیت زکوة روی نمود و بعضی معنی لا یوتون الزکوة لا یوتون انفسهم طهارتها بالایمان ولا تزکوا انفسهم تزکیة الایقان کویند و از لا یوتون الزکوة معنی لا یومنون بالله جویند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ در آیت سابقه ذکر کافران کرد سامع را از شان مومنان بر حکم مقابله در سلک آورد جمله ان الذین امنوا مستانفه است تاکید او از جهت ابراز وعده باری بر سبیل وکادت و استواری است معنی ایت بدرستی که کسانی که بتوحید خدای ایمان آورده اند و اعمال صالحه کرده اند مر ایشان اجری غیر مقطوع بود و نوابی غیر ممنون باشد قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است جمله استفهامیه مقولست وتجعلون له اندادا عطف است بر تکفرون ذلک رب العالمین تعلیل توبیخ است جمله قل مستانفه است در جواب ما اقول لهم ان لم یستقیموا و لم یستغفروا و لم یومنوا معنی بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم بدرستیکه شما هر آینه کفر میورزید بخدای انکه آفریده است زمین را در مقدار دو روز باقتضای حکمت اگرچه قادر بود که در اندک تر از این مدت پیدا کند روایت کرده اند که آغاز خلقت از یکشنبه بود یکشنبه و دوشنبه خلقت زمین روی نمود و میکردانید مر او را انداد و شرکا آن آفریدگار جهانست مالک همه جهانیانست وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلسَّائِلِينَ رواسی مفعول جعل است فیها مفعول دوم است انجمله و جمله و بارک فیها و جمله و قدر فیها اقواتها معطوفات اند بر خلق الارض اضافت اقوات سوی زمین بادنی ملابسه است یعنی اقواتی که از زمین بیرون آید یا برای صفت او حذف مضاف و تقدیر اقوات اهلها باید فی اربعة ایام ظرفست مر مضمون جمله مذکوره را ای واوجد هذه الامور فی اربعة ایام مع الیومین المذکورین سواء بجر صفت ایام است برفع خبر مبتدای محذوفست یا حالست للسائلین عن خلقة الارض و ما فیها و اسم فاعل برای استقبالست زیراکه سوال در وقت تقدیر و خلق نبود و بعضی کویند یهود بیان از مدت خلقت زمین سوال کرده بودند این ایت در جواب ایشان نازل شده برین وجه اسم فاعل بمعنی ماضی بود معنی ایت و کردانید در زمین کوههای استوار با رسوخ و ثبوت و قرار در وی افزونی داد و برکت بسیار نهاد هرچه کسی در وی بزد چند و چندان خیزد ادویه و اغذیه و اشجار و ثمار و معادن و جواهر بسیار در و منافع مأکل

ومشارب و حوائج و مآرب بیشمار بیرون آرد و تقدیر کرد در زمین اقوات مردمان که از وی بیرون آید و تواند بود که بحذف مضاف معنی او اقوات اهل زمین آید این همه در چهار روز کرد دو روز زمین و دو روز انچه در زمین است پیدا آورد چهار روزی تمام و کمال بکمال و اتمام یا کویند ایامی که تمام شدنی است و راست و درست آفریده می‌بود یا کویند تقدیر کرد تقدیر تام مقرون با ستواری و احکام یا کویند این بیان از جهت جواب سوال یهود بانت
از مدت خلقت زمین پرسیده اند و این مسئلت پیش پیغامبر علیه الصلوة والسلام باز دیده اند ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ثم استوی عطف است بر جمله سابقه و هی دخان حالست طوعا او کرها حالست یعنی طائعین و کارهین یا ظرفست مر ائتیا را ای ائتیا اتیان طوع او کره قالتا مستانفه است در جواب ما قالتا حین قال الله ذلک ائتیا مقول قال است و طائعین حالست و ایراد صیغه جمع از جهة انکه هر یکی از آسمان و زمین جماعت است هفت آسمانست و هفت زمین است ایراد صیغه جمع سلامت از فعل عقلا است بر طریق ساجدین فقضیهن بر طریق علیها مرود تا قضاهما داود او صنع الصوانع نعم هن عائد است سوی افراد سما که اسم جنس است برین وجه سبع سموات حالست یا هن ضمیر مبهم است مفرد بسبع سموات برین طریق سبع سموات تمیز است فی یومین ظرفست مر قضیهن و اوحی عطفست بر قضیهن فی کل سماء ظرفست امرها مفعول اوحی الدنیا بر وزن فعلی است مونث ادنی است تانیث او از جهة آنست که صفت سماست آسمان فروترین را آسمان دنیا کویند از انجهة که از زمین نزدیکتر است و حفظا مفعول مطلق است مر فعل محذوف را ای وحفظناها حفظا من کل شیطان رجیم من صعوده علیها و استراق السمع من الملائکة ذلک تقدیر العزیز العلیم تذییل است بودن امور مذکور بتقدیر خدا از جمل سابق مفهوم شده بود این جمله تاکید آن مفهوم مذکور آمده نسبت استوی سوی خدا متشابه آمد سلف استوای چنانکه وارد است کویند تحقیق معنی و مراد او نجویند و خلف صفت متشابه بصفت محکم بر وجه لایق تاویل کنند و آنرا بیقین مراد ندانند استوای الی السماء را بتاویل اراد خلقها دارند یا بمعنی ابتدا خلقها و وجه التکوین الیها پندارند معنی چنین آید پس آفریده شدن زمین و موجود شدن آسمان ارادت کرد آسمان را در معرض تعلق بایجاد آورد و حال اینست که آسمان بود دودی میبود روایت کرده اند که خدای عز و جل دریا خلق در وی که عرض آن هزار سال و طول او ده هزار سال راه بود بروایتی نیست هزار سال راه بود پیدا آورد و در وی بنظر هیبت دید آن دریا کداخت آب ساخت بر آب مذکور آتش مسلط کردانید آب را بجوشانید و آب کف کرد و دودی بر آورد کف مذکور مادۀ زمین کشت از دود مذکور آسمان بوجود پیوست پس کفت مر آسمان او مر زمین را بطوع یا بکره در وجود آئید و بتکوین ما بصورت وجود روی نمائید و امر ائتیا ایشان را بر طریق امر کن بر سائر اشیا بر تکوین بود ائتیا طائعین مجاز از موجود کشتن و تکوین پذیرفتن نمود یعنی خدای آسمان و زمین را کفت موجود شوید ایشان موجود شدند و بر حکم انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون در وجود آمدند پس تمام کرد در مدت دو روز آسمانها را هفت آسمان ساخت در هر یکی مشغله نوران نیرات سبع برداخت و وحی کرد در هر یکی آسمان میان اهل آن شان آنست آسمان و بیاراستیم آسمان فروترین که نزدیکتر است بزمین بآرائش ستارها و نگاه داشتیم نگاه داشتنی از شیاطین تا بر آسمان نروند و از فرشتگان استراق سمع نکنند این همه که کفتیم از آفرینش آسمانها و زمین و انچه موجود است میان آن و این از جبال راسیه و تلال سامیه و انواع حیوان و اصناف معدن و کان و اصناف نبات از فواکه و اقوات و عیون و آبار و انهار و بحار و سائر عجائب قدرت و بدائع فطرت تقدیر کرد کاری عزیز قوی و غالب هرچه خواهد تواند علیم است هم سوابق و لواحق را داند فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ إِذْ

والارض

جاءتهم الرسل من بين ايديهم ومن خلفهم الا تعبدوا الا الله قالوا لو شاء ربنا لانزل ملائكة فانا بما
ارسلتم به كافرون روایت کرده اند که قریش بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم عتبة بن ربیعه را که از وی حکایتهای
خوب آمدی و سخنهای خوش ظاهر شدی فرستادند تا با پیغامبر حکایت گوید و جواب از پیغامبر جوید پس بر پیغامبر
آمد پیغامبر صلی الله علیه وسلم در حطیم بود پس بر پیغامبر درامد هرچه پیغامبر را پرسیدی از پیغامبر جواب آن شنیدی
بعده بر پیغامبر سورة السجده خواند تا آیت مثل صاعقة عاد وثمود تلاوت کرد بعده عتبه مذکور پیغامبر را بقرابت
سوگند داد فان اعرضوا شرطیست فقل انذرتکم جزای شرطست وشرطیه عطف است بر قل ائنکم لتکفرون صاعقة
ای عذابا شدید الواقع کانها صاعقة مثل صاعقة عاد وثمود ان در الا تعبدوا مفسره است واقع بعد ذکر رسالت
متضمن معنی قولست یا مخففه از مثقله است باضمار ضمیر شان باشد قالوا استئنافه است در جواب ما قالوا بعد
ما قال النبی ذلک شرطیه یعنی لو شاء ربنا لانزل ملائکة مقول قالوا است فانا فا سببیه است بما ارسلتم متعلق
بکافرون کافرون خبر ان است چون شرطیه سابقه ملوح بر مضمون اینجمله بود ازجهة تقدیم تاکید جمله سائغ شد
معنی اینست پس اعراض کنند از ایمان با این تمهید حجج و وضوح بیان پس بگو ترسانیده ام شما را از عذاب سخت
همچو صاعقه عاد وثمود چون آمدند بر ایشان پیغامبران از پیش ایشان و پس ایشان یعنی از هر جانب بعضی گویند
سابق از ایشان و متاخر از ایشان که جز خدای را مپرستید و غیر او را عبادت مکنید گفتند ایشان اگر خدای خواستی فرشتگان
را برسالت فرستادی پس بدرستی که ما بچیزی که فرستاده شده اید شما کافرانیم و رسالت شما را منکرانیم فاما عاد
فاستکبروا فی الارض بغیر الحق وقالوا من اشد منا قوة اولم یروا ان الله الذی خلقهم هو اشد منهم قوة و
کانوا بآیاتنا یجحدون اما حرف شرطست یکی من شیء شرط او بود حذف کردند جز جزای او بجای او آوردند فاء
جزائیه را در جزء دوم بردند جمله شرطیه بر جمله شرطیه سابقه معطوف داشتند عاد مبتداست فاستکبروا فی الارض
خبر مبتداست وقالوا عطف است بر فاستکبروا من استفهامیه مرفوع المحل بر ابتداست اشد خبر مبتدا
منا متعلق است بر قوة استفهام در اولم یروا برای انکار است معطوف علیه محذوف است ای الم ینظروا ولم یروا
ان با اسم و خبر بجای دو مفعول است وجمله الم یروا رد مقال کافران است و نفی قوت ایشان است وکانوا
بآیاتنا یجحدون عطف است بر قالوا من اشد منا قوة معنی اینست اما عاد پس بغیر حق در زمین بزرگی
جستند و در دعوی قوت من اشد منا قوت کنند نمی بینند و غید انند بدرستی که خدای آنکه ایشان را آفریده
سخت تر است از روی قوت از ایشان تواند که بدم زدنی همه را هلاک گرداند و بیک زدنی همه را بعدم رساند
و بوده اند ایشان که آیات ما را انکار میکردند و در معرض تکذیب وافترا می آوردند فارسلنا علیهم ریحا صرصرا
فی ایام نحسات لنذیقهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا ولعذاب الآخرة اخزی وهم لا ینصرون اینجمله
عطف است بر جمله وکانوا بآیاتنا یجحدون نحسات بکسر حا و سکون او مخففه نحس چون فخذ در فخذ یا صفت موضوعه
بر وزن فعل بود بر طریق رجل عدل آمده اضافة عذاب سوی اخزی اضافة شیء سوی صفت اوست چون رجل
الحرب وخاتم الجود بدلیل ولعذاب الآخرة اخزی و اسناد اخزی سوی عذاب اسناد مجازی است از باب شعره
شاعر وجمله ولعذاب الآخرة اخزی عطف است بر وارسلنا وهم لا ینصرون حالست از مفعول لنذیقهم معنی اینست
پس فرستادیم بر ایشان بادی آواز کننده یا بادی سرد غایت سردی سوزنده در روزهای نحس و شوم که آغاز آن در روز
آخرین چهارشنبه شوال بوده تا چهارشنبه دیگر همه هلاک واستیصال روی نمود هر آینه بچشانیم ایشان را عذاب
خواری و رسوای در دنیا و هر آینه عذاب آخرت رسوای بیشتر دارد توان دانست تا چها پیش آید و ایشان یاری
داده نشوند و اصنامی که ایشان را بامید یاری داده و شفاعت کردن پرستیده بودند یاری نکنند واما ثمود فهدینا
هم فاستحبوا العمی علی الهدی فاخذتهم صاعقة العذاب الهون بما کانوا یکسبون اینجمله عطف است بر اما عاد
در ثمود رفع و نصب خوانده اند رفع بر ابتدا و نصب بر فعل مضمر بر شرطیه تفسیر فعل محذوف را موخر از ثمود تقدیر کنند

متصل اما ابتدا

متصل اما ابتدائیه که مخصوص اسم است آرند پس تقدیم مفعول مقتضی تخصیص بود وقصر ثمود بر هدایت با عدم اهتدا
ولحوق عذاب خزی برکیفیت خزی باشد در کتب علم معانی آورده و در بعضی آیت بقرات نصب بافادت تخصیص تصریح کرده
لکن رفع مختارست ای مهما یکن من شیء فثمود هدیناهم فاستحبوا عطف است بر خبر مبتدا یا بر فعل محذوف فاخذتهم
عطف است بر فاستحبوا الهون صفة عذاب است یا بدل از وست بما کانوا یکسبون متعلق است باخذتهم معنی اینست
اما ثمود را پس راه راست نمودیم ونشانهای راه راست بیان کردیم پس ایشان کوری و نادیدن را دوست داشتند و بر هدی
راجح پنداشتند خود را باختیار بگمراهی آوردند هدی را اختیار نکردند پس گرفت ایشان را صاعقه عذابی که سبب
بکسب ایشان وارتکاب عصیان بصاعقه بکیفیت مخصوصه بپوستند و مستاصل گشتند ونجینا الذین آمنوا وکانوا یتقو
ن یتقون خبر کانوا است وکانوا عطف است بر امنوا موصول با صله مفعول نجینا است ونجینا عطف است بر شرطیه سابقه
یعنی اما ثمود معنی اینست ونجات دادیم کسانی را که ایمان آوردند و از عذاب خدای پرهیز کردند ویوم یحشر
اعداء الله الی النار فهم یوزعون حتی اذا ما جاءوها شهد علیهم سمعهم وابصارهم وجلودهم بما کانوا یعملون
وقالوا لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء وهو خلقکم اول مرة والیه ترجعون
یوم ظرفست مراد اذکر محذوف را و این جمله عطف است بر جمله فان اعرضوا فقل انذرتکم فهم یوزعون عطف است
بر یحشر اعداء الله و بر قرات نحشر التفاتست از تکلم سوی غیبت حتی ابتدائیه سببیه است شهد علیهم جزای شرطست وقالوا
عطف است بر شهد و استفهام در لم شهدتم برای توبیخ است لم شهدتم مقول قالوا است وقالوا استئنافیه است
در جواب ما قالوا هؤلاء در ذکر و عود ضمیر قالوا که مختص بعقلا است سوی جلود وسماع ایشان بخلق استعداد و احداث
قابلیت بود بر طریق سایر خوارق و دیگر عجایب روز قیامت باشد انطقنا الله الذی انطق کل شیء مقول قالوا است یا
عطف است بر صله یعنی انطق کل شیء وتقدیم مسند الیه بر خبر فعلی مفید است مر تقوی را والیه متعلق است بترجعون
وتقدیم او ازجهة حصرست یا ازجهة اهتمام بود یا ازجهة رعایت فاصله باشد وجمله عطف است بر وهو خلقکم
معنی اینست و یاد کن ای محمد روزی که حشر کنیم یا حشر کرده شوند سوی آتش دشمنان خدا پس ایشان حبس کرده
شوند و از موقف جای دیگر رفتن نتوانند تا چون بر آتش دوزخ آیند سمع ایشان و بصرایشان وجلود ایشان بکسب بد
وعمل زشت ایشان گواهی دهند وعمل قبیح ایشان را بیان کنند وبگویند ایشان مر پوستهای خود را که چرا گواهی دادید
بر مضرت ما پوستهای ایشان بگویند و عذر گواهی دادن جویند ما را بگویائی آورد خدای که هر چیزی را که گویاست
گویا کرده و او شما را اول بار آفریده و بسوی حساب گاه او باز خواهید گشت وبجزا و سزای او خواهید پیوست وما کنتم
تستترون ان یشهد علیکم سمعکم ولا ابصارکم ولا جلودکم ولکن ظننتم ان الله لا یعلم کثیرا مما تعملون
وذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم ارداکم فاصبحتم من الخاسرین ان یشهد بحذف مضاف بتقدیر لان یشهد مفعول
له است مر تستترون را و تستترون خبر است مر ما کنتم را وجمله ما کنتم تا آخر عطف است بر جمله انطقنا الله که حکم قول
جوارح است یا عطف است بر انطق کل شیء ولکن برای استدراکست ان با اسم و خبر خود یعنی ان الله لا یعلم کثیرا
مما تعملون قائم است مقام دو مفعول ظننتم وذلکم مرفوع المحل بر ابتداست ظنکم خبر مبتداست موصول با صله
یعنی ظننتم بربکم متعلق است بر ظننتم اردیکم خبر بعد خبر است یا ظنکم بدل از ذلکم باشد و خبر جمله اردیکم باشد
فاصبحتم عطف است بر اردیکم معنی اینست ونبوده اید شما که معاصی را پنهان میکردید و در استتار دیوارها
و پردها می آوردید از جهة احتراز از آنکه گواهی خواهند داد سمع شما و ابصار شما و پوستهای شما یعنی شما در آن هنگام
ارتکاب معاصی وفواحش می آوردید بدیوارها و حجابها پرده میکردید نه از جهة ترس آنکه گواهی خواهند داد
جوارح شما زیرا که شما ایشان را گواه نمیدانستید لیکن بر خدا گمان میداشتید که بسیار چیز از عملهای که میکنید
نمیداند و دانستن آنچه پنهان میکنید نتواند دانست آن گمان فاسد گمان شماست که پروردگار خویش بر آن گمان
برده اید و نادانستن اعمال خویش بد و نسبت کرده اید این گمانیست که شما را هلاک گردانیده و در حیز ورطه رسانیده

پس از خاسران گشتند و از زیان زدگان شدید فَإِن يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ وَإِن يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُم مِّنَ الْمُعْتَبِينَ
فا سببیه است متصل است بجمله اردیکم فاصبحتم من الخاسرین شرطیه دوم عطف است بر شرطیه سابق معنی اینست
پس از انکه خائب وخاسر شدند در دوزخ درامدند اگر صبر کنند و دم شکایت نزنند صبر نفع نکند وامید فرج نباشد
زیرا که آتش قرارگاه کافرانست محل اقامت ایشانست واگر عذر خواهند وخشنودی جویند عذر پذیرفته نشوند
وخشنودی حاصل نگردد وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُم مَّا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ
قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِم مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ ضمیر لهم عائد است بر مشرکان مکه وجمله وقیضنا
عطف است بر جمله فاعرض اکثرهم وقالوا قلوبنا فی اکنة که در صدر سورت مذکور است معترضاتی که در میانه بود میان
دو کلام متصل سائغ بود وقیضنا یعنی قدرنا است قرنا جمع قرین است چون کرما جمع کریم ای قیضنا له امثالا چنانکه
جای دیگر آمده ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین جمله فزینوا لهم عطف است بر قیضنا وجمله و
حق علیهم القول عطف بر وقیضنا فی امم حالست از ضمیر علیهم جمله قد خلت صفة است مر امم را انهم کانوا
خاسرین تعلیل است یا تذییل است که چون از جمل سابقه خسران مشرکان مفهوم شود اینجمله تاکید مفهوم باشد
وتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ اید معنی اینست وتقدیر کردیم برای ایشان در دنیا قرینان یعنی همدمان
وهمدستان پس بیاراستند قرینان مذکور برای مشرکان مسطور از اعمالی که پیش آید و در زمان آینده روی نماید
وانچه پس ایشان از اعمال گذشته وپیش ازان صادر گشته یا گویند بیاراست انچه پیش ایشانست از شهوات ولذات
که در دنیا دارند وانچه پس ایشانست از اعتقادات نابوده که در آخرت ثابت میپندارند چنانچه در شان دنیا
میگویند همیشه خواهد بود ودر شان اخرت میگویند بعث وحساب روی نخواهد نمود وثابت شد بر مشرکان قول ما
در تکوین عذاب ایشان در حالتی که کائن باشند در امتانی که پیش از ایشان گذشته اند از جنیان وآدمیان وبعمل
خویش معذب گشته بدرستی که ایشان بوده اند زیان زدگان وخائب وخاسر شدگان وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا
تَسْمَعُوا لِهَٰذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ
الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ اینجمله نیز عطف است بر فاعرض اکثرهم فهم لا یسمعون وقالوا قلوبنا فی اکنة مما تدعوننا
الیه الذین کفروا فاعل قالوا است از باب وضع مظهر موضع مضمر لا تسمعوا لهذا القرآن با معطوف خویش مقول قال
لعلکم تغلبون یعنی لکی تغلبوا متعلق است بالغوا فا سببیه است لنذیقن جواب قسم محذوفست ای فنقسم لنذیقن
موصول با صله مفعول است مر لنذیقن را عذابا شدیدا مفعول دوم است مر لنذیقن را ولنجزینهم عطفست
بر لنذیقنهم اسوأ الذی کانوا یعملون بتقدیر جزاء اسوأ العمل الذی کانوا یعملون مفعول دوم است مر لنجزینهم
را معنی اینست وگفتند انانکه نگرویدند وکفر ورزیدند مشنوید وگوش مدارید برای شنیدن این قرآن و
لغو بگوئید در اثنای خواندن آن تا بلغو ولعب محمد را در خواندن آن تشویش پدید آید واختلاط در کلام روی نماید
پس هر آینه بدین تلقین زشت بچشانیم کافران را عذاب سخت وهر آینه جزا دهیم ایشان را جزای بدترین عملهای
ایشان که میکردند وسزا دهیم ایشان را سزای زشت ترین کارهای که می آوردند ذَٰلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ
لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ذلک اشارتست سوی اسوأ جزای کسب ایشان وبدترین عملهای
واثرهای آن مرفوع المحل بر ابتداست جزاء اعداء الله خبر مبتداست النار بیان جزاست یا خبر مبتدای محذوفست
ای هو النار لهم حالست از النار که از روی معنی مفهوم اشارتست که از ذلک فهم شده دار الخلد فاعل است مر لهم
را فیها ظرفست مر ظرف مستقر را ای کائنة لهم فی النار دار الخلد ای دار خلود العذاب واین ترکیب از باب تجرید است
بر طریق فی داره دار السرور ولقیت من زید اسدا جزاء مفعول مطلق است مر فعل محذوف را ای جوزوا جزاء
یجحدون خبر کانوا است بآیاتنا متعلق است بیجحدون ما مصدریه است بما کانوا متعلق است بجوزوا محذوف
جمله جوزوا محذوف تاکیدست مر جمله سابقه را معنی اینست جزای مذکور یعنی جزاء اسوأ جزاهای کافران

بدترین جزا

بدترین جزا که کسب ایشانست جزای دشمنان خداست وآن جزای نارست که لائق باعدا وکفارست مر ایشان را
در آتش سرای جاویدان مقام عذاب ابدیست جزا داده شوند بسبب آنکه بآیات ما جحود میورزیدند وآیات
ما را منکر میشدند وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا الَّذَيْنِ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ نَجْعَلْهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا
لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ قال عطف است بر مضمون کلام سابق ای عذبوا ذلک العذاب وقال الذین کذا بطریق
وضع مظهر موضع مضمر ارنا الذین اضلانا مقول قال ومراد از ارنا الذین شیاطین جن وانس است چنانچه
جای دیگر گفت وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الجن والانس وبعضی گویند مراد از اضلانا قابیل از ادمیان
وابلیس از جنیان است که پیشوای کافران گشتند ومقتدای ایشان شدند نجعلهما تحت اقدامنا جواب امر
امده وبعد ازان مجزوم شده معنی اینست وبگویند کافران ای پروردگار ما بنمای ما را آن دو کس را که
گمراه کرده اند ما را بوسوسه وتلبیس یکی شیطان انسی قابیل کشنده هابیل دوم شیطان جن بنیاد نهنده
کفر ابلیس که ایشان را زیر پای خویش افگنیم بی سر وپا ماکنیم ایشان هردو فروتران باشند وارذلان واحقر
احقران گردند إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا
وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ در آیات سابقه ذکر کفار بود سامع بر حکم تقابل از حکم مومنان سائل
بود اینجمله در ذکر مومنان بر وجه استیناف آورد از جهة ابراز وعید بر وجه وکادت تاکید کردن بنا
مقول قالوا است قالوا با معطوف خویش صله موصول با صله اسم ان است جمله تتنزل علیهم الملائکة خبر آن
ان لا تخافوا ان مفسره است که تنزیل ملائکه متضمن وحی وقول است وتواند بود که ان مخففه بود اسم او
ضمیر شان محذوف باشد لا تخافوا بتقدیر یقال بیان شان بود وابشروا عطف است بر لا تخافوا بالجنة التی کنتم
توعدون متعلق است بابشروا ضمیر التی محذوف ای التی کنتم توعدونها معنی اینست بدرستی که انکسانی که
ربنا الله گفتند بعد از ان استقامت یافتند خدا را بیگانگی خواندند تا وقت مردن بدان مستقیم ماندند وقت
مردن ایشان فرشتگان فرود آیند انشراح دلهای ایشان جویند لا تخافوا ولا تحزنوا گویند یعنی مترسید و
اندوه مکنید وبیابید بهشتی که وعده کرده میشدید بشارت گیرید ومستبشر شوید نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ نُزُلًا مِّنْ غَفُورٍ رَّحِيمٍ اینجمله داخل مقول
فرشتگانست مفعول از کلام سابق از جهة اختلاف خبر وانشاست فی الآخرة عطف است بر فی الحیوة الدنیا موصول
با صله یعنی ما تشتهی مبتداست لکم خبر مبتداست فیها متعلق است بلکم وجمله عطف است بر نحن اولیاؤکم
نزلا حالست از مفعول تدعون که محذوفست ای تدعونه حال ان ماست من غفور رحیم صفتست مر
نزلا را ای نزلا کائنا من غفور رحیم معنی اینست ما دوستان شمائیم شیاطین با کافران قرین اند ما با شما
قرینیم ومر شماراست در آخرت انچه نفسهای شما ارزو برد ومر شماراست در آخرت انچه ادعا کنید ودر خاطر
شما بگذرد در حالتی که نیل امثال مذکور ونجح آمال مسطور عظیم است مهمان را موجب تعظیم است کائن از
پروردگار غفور رحیم نول نوال مذکور ونیل امثال مسطور در حق تنزیل نزل عظیم است یعنی طعام مهمان
است که کائن از رب غفور رحیم باشد وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّن دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ
الْمُسْلِمِينَ من استفهامیه مرفوع المحل بر ابتداست احسن خبر مبتداست قولا تمیزاست من تفضیلیه متعلق است
معنا باسم تفضیل اعنی احسن من در ممن دعا موصولست دعا الی الله با معطوفات خویش صله اوست من
دعا الی الله وعمل صالحا وقال اننی من المسلمین عبارتست از پیغامبر است صلی الله علیه وسلم که دعوت سوی
توحید خدا کرد واو اعمال صالحه آورد وبدولت هدی پیوست بر وجه افتخار وابتهاج اننی من
المسلمین گفت یا عبارتست از اصحاب پیغامبر پندارند که ایشان همه این صفات دارند وبعضی این آیت را در باب
موذنان دانند موذنان را داعی الی الله خوانند وبعضی آیت را عبارتست از همه هداة اسلام ودعاة انام گویند

واین جمله معترضه است برای مدح پیغامبر علیه الصلوة والسلام و سائر متصفات بدین صفات جمله اننی من
المسلمین مقول قالاست تاکید اوان جهة ابراز اقرار بروجه وکادت **معنی اینست** وکیست نیکوتر از روی
گفتار کسی که خوانده است بسوی کردگار وعمل صالح کرد نیکی بجا اورد وگفته است بدرستی که من از مسلمانم و
از جمله گرویدگان ومومنانم وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ
عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ لا تستوی الحسنة ولا تستوی السیئة ای لا تستوی افراد الحسنة بل بعضها و بعضها احسن
ولا تستوی افراد السیئة بل بعضها سیئة وبعضها اسوء وبعضی لا را زائده دارند ومقصود از کلام نفی استوی
میان حسنة و سیئة پندارند که شکی نیست حسنه از سیئة بهتر بود پس اهل خرد میان ایشان هرگز برابر نبود
ادفع بالتی هی احسن مستانفه است در جواب ماذا اصنع بر تقدیر اول ادفع بالتی هی احسن مطابق است و
با فراق میان حسنات موافق چون بعضی حسنات حسن بود وبعضی احسن خرد اختیار احسن فرماید وعاقل
را اختیار احسن باید اما بر تقدیر دوم مقصود بیان فرق میان حسنه و سیئة باشد ادفع السیئة بالتی هی
احسن مستانفه است باید گفت اذا مفاجات است مضافست سوی جمله اسمیه که بعد اوست عامل در وی معنی
مفاجات است ای فوجی وقت کون العدو مشبها بالولی الحمیم **معنی اینست** و برابر نبود افراد حسنة که
بعضی میان حسنات احسن بود و برابر نبود افراد سیئة که بعضی میان ایشان اقبح واسوء باشد چون از دشمنی
بدی رسد دفع بدی ببدی اگرچه توانی نشاید دفع سیئة بحسنه خوب آید و باحسن خوبتر نماید تو همان
اختیار کن که خوبتر است وحسن او اکثر است و بر وجه دوم معنی چنین اید حسنه و سیئة برابر نیست چون دفع
سیئه بسیئة وحسنه ممکن بود دفع سیئة بحسنة و باحسن از ان برتر بود چنانچه در قتل عمد قصاص جائز باشد
و عفو از قصاص حسن بود و بعد از عفو احسان کردن بسوی او احسن باشد پیغامبر صلی الله و سلم که مبعوث برای
اتمام مکارم اخلاقست دفع سیئة باحسن امر شده و این مرتبه ملایم حال پیغامبر علیه السلام آمده پس با دشمن این
معامله کن بدی را در مکافات نیکی انگن ناگاه دشمن همچو دوست خویش شود و دشمنی او بدوستی بدل گردد وَ
مَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ اینجمله حالست یا معترضه است الا الذین صبروا ء
مستثنی مفرغ است مفعول ما لم یسم فاعله است **معنی اینست** و داده نشود این خصلت مکرمه را بر ان و داده نشود
مگر خداوند نصیبی عظیم از جمله مردمان چه باطباق واتفاق این خصلتی است از مکارم اخلاق مکافات
ایذا باحسان و پیش آمدن بنیکی با بدی کنندگان کاری عظیم و شانی فخیم است **بیت** انها که بحق ما بدیها کردند
کردست دهد بجز نکوئی نکنیم وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
این شرطیه عطفست بر جمله ادفع بالتی هی احسن جمله انه هو السمیع العلیم تذییلست وانجمله ثنای باری
است تاکید او از جهة ایراد ثنا بروجه وکادت واستوارئیست **معنی اینست** واگر القا کند عداوت را وسوسه
از شیطان و باز دارد از مکافات بدی باحسان پس بخدای پناه گیر و ترک این سنت سیئه وخصلت مرضیه مپذیر
بدرستیکه خدای شنواست استعاذه تو بشنود داناست مطلوب تو داند شنونده گفتارهاست داننده همه
کردارهاست وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي
خَلَقَهُنَّ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ
لَا يَسْأَمُونَ قومی کواکب می پرستیدند آفتاب و ماهتاب را سجده میکردند واین سجده از روی معنی
برای خدا که خالق ایشانست میدانستند واین پرستش را عبادت خدای میگفتند این آیت در شان ایشان نازل
گشته واین نظم بورود پیوسته وانجمله معترضه است برای بیان اینکه شب و روز و آفتاب و ماهتاب
بعضی از ایات قدرت خداست و دلائل بر فطرت حق جل وعلااست مخلوق خدایند دلیل بر عظمت خالق جل
وعلا اند و برای نهی از سجده کردن مر آفتاب و ماهتاب را چنانچه بعضی میکنند وخود را در عبادت مخلوق

حسنة م

میکنند وخود

می افگنند وضمیر خلقهن عائد بر ایاتست یا بلیل ونهار و شمس و قمر که جماعت غیر عقلا در حکم مونثاتست
فان استکبروا شرطیست محذوف الجزا وجمله فالذین عند ربک تا آخر تعلیلست فان استکبروا عن عبادة
الله لم یضره لان الذین عند ربک یسبحون ومراد از عند ربک قرب احسانست نه قرب مکان که خدای عزوجل
منزه است از ان وهم لا یسامون عطفست یا حالست **معنی اینست** وبعضی از علامات قدرت خدا ونشانها
فطرت جل وعلا شب و روزست که یکی پس دیگری باندازه مخصوص از طول وقصر بتواتر و توالی وتتابع وتتالی
می آیند وکمال قدرت و عجایب فطرت مینمایند و آفتاب و ماهتاب نیرات افلاک با کمال تابش و تابند آفتاب و
ماهتاب را سجده مکنید و دم پرستش مخلوقات مزنید سجده مر خدای را که ایشان را آفریده وعلم روشنائی ایشان
بر افلاک کشیده اگر هستید شما پرستگان خدا پس اگر از عبادت خدا کبر کننده در عظمت خدای ربانی نیفگنند زیرا که
انکسانی که نزد خدا قرب مکانت دارند شب و روز در تسبیح خدا میگذارند وایشان را ملال نمیگردد و باطن
ایشان سآمت نمی پذیرد وَمِنْ آيَاتِهِ أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ
إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ان با اسم و خبر خویش مبتداست ومن ایاته خبر مبتدا است
جمله عطفست بر ومن ایاته اللیل والنهار فاذا انزلنا جمله شرطیه عطفست بر تری الارض خاشعة رابط اذا
انزلنا علیها الماء اهتزت وربت ونیک ایاها خاشعة جمله ان الذی احیاها تذییلست جدا از احیای اموات احیای موتی
فهم شده بود بدین جمله تاکید جمله روی نمود وتاکید او از جهت رد انکار منکرانست مر بعث را جمله انه علی کل شیء
قدیر تذییل دیگر است چه قدرت خدای بر هر چیزی مستلزم است مر قدرت را بر احیای موتی مضمون این جمله باعتبار
معنی مکنی عنه بانکار منکران بعث پیوسته از جهة رد انکار ایشان جمله مذکوره موکده گشته **معنی اینست** وبعضی از
ایات قدرت خداست وفطرت حق جل وعلاست بدرستیکه تو زمین را می بینی خشک و بی گیاه گشته و بخشکی و خواری پیوسته
پس چون باران را بر وی فرود آوردیم او را بجنبید ه وافزوده و رویانیدن گیاه زنده کردیم و بدرستیکه کسی که او را
زنده کرده است زنده کننده مردگانست و بدرستیکه او بر هر چیزی قادر است پس قادر بر احیای ایشانست إِنَّ الَّذِينَ
يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
بَصِيرٌ اینجمله متصلست بجمله فاعرض اکثرهم که صدر سورتست بر وجه استیناف در جواب ما شانهم آمده چون
جمله فاعرض اکثرهم وجمله وقالوا قلوبنا فی اکنة ملوح سوی استحقاق وعذاب بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود
ومعترضاتی که در میانه آمده با هر یکی میان دو کلام متصل برای نکته واقع شده افمن یلقی همزه استفهام است ام
متصلست وفا عاطفه است ای امن کفر خیر امن امن فمن یلقی فی النار خیر امن جاء یوم القیمة امنا استفهام برای
تقریر است یعنی حمل مخاطب بر اقرار تا بخیریت مومن اقرار کند ملزم گردد اعملوا ما شئتم امر برای تهدید است
متضمن وعید شدید است انه بما تعملون بصیر جمله تذییلست کنایت است از لجازیکم جمله اعملوا ما شئتم ملوح
سوی مجازات بود تاکید جمله باعتبار معنی مکنی عنه بتقدیم ملوح سائغ نمود **معنی اینست** بدرستیکه کسانیکه در شان
ایات ما از جاده حق میل میکنند وخود را باعتقاد باطل در بطلان می افگنند بر ما پوشیده نه اند میدانیم که از تحریف
کتاب وتکذیب آن چها میکنند پس کسی که کفر ورزد بهتر است یا کسی که ایمان آرد پس انکه در آتش افگنده شود بهتر است
یا کسی که در روز قیامت ایمن بیاید بکنید انچه میخواهید بدرستی که خدای بدانچه میکنید بیناست و بر جزا دادن
باعمال شما تواناست عملهای شما خواهد دید بجزا و سزا خواهد رسانید إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَ
إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ان الذین کفروا ء
بالذکر ای بالقران لما ظرفست مر کفروا را ای کفروا بالقران حین جاءهم وجمله وانه لکتاب حالست یا معترضه است و
عزیز صفة است مر کتاب را وخبر ان محذوفست ای ان الذین کفروا بالقران یعذبون یا خبر او جمله اولئک ینادون
من مکان بعید باشد لکتاب خبر انست تنزیل صفة یا خبر دیگر است مر کتاب را من حکیم حمید متعلق است بتنزیل و

تاکید جمله از جهة رد انکار منکران قرانست **معنی اینست** بدرستی که کسانی که کفر ورزیدند بقران در هنگام که بـ
ایشان آمد و بدرستی که قران هر آینه کتابی است عظیم الشان که نیاید او را ان بین یدیه و نه از پس بطلان منزلست از
کردگار استوار کار ستوده کردار ما یقال لك الا ما قد قیل للرسل من قبلك ان ربك لذو مغفرة وذو عقاب الیم
بالا ذکر قران بود و فروتر نیز ذکر قران خواهد روی نمود در اثنای ذکر قران اینجمله معترضه آورده و در روی
توافق گفتار کفار قوم پیغامبران دیگر ذکر کرد بدین وجه جمله ان ربك لذو مغفرة وذو عقاب الیم مستانفه
در جواب ما شانهم بود یعنی ان ربك لذو مغفرة لمن تاب وامن وذو عقاب الیم لمن اصر علی کفره باشد یا گویند
در روی توافق خطاب پیغامبر ما و خطاب خدا با پیغامبران دیگر آورد بدین وجه جمله ان ربك لذو مغفرة وذو عقاب
الیم بیان خطاب مشترک باشد ما در ما یقال لك نافیه است الا ما قد قیل مستثنای مفرغ باشد فاعل ما یقال شده معنی بر
وجه اول اینست گفته نمی شود مر ترا یعنی نمی گویند ترا کفار امت تو از کلمات ناپسندیده مگر آنچه گفته اند پیغامبران
دیگر را کفار امت ایشان از سخنان ناگزیده و معنی بر وجه دوم اینست گفته نمی شود بر تو یعنی خدای عز و جل نمی
گوید ترا مگر آنچه گفته است پیغامبران دیگر را و آن اینست بدرستی که پروردگار تو خداوند مغفرتست مر احباب را
و خداوند عذاب الیم است مر اعدا را ولو جعلناه قرآنا اعجمیا لقالوا لولا فصلت آیاته ءاعجمی وعربی قل هو
للذین آمنوا هدی وشفاء والذین لا یؤمنون فی آذانهم وقر وهو علیهم عمی اولئك ینادون من مكان بعید
جمله ولو جعلناه متصلست بجمله که در مدح قران در صدر سورت مذکورست ای ولو جعلناه قرانا اعجمیا
غیر مفسر و غیر مفهوم لقالوا لولا فصلت آیاته حتی نفهمها لولا تحضیضست و جمله مقول قالواست قالوا با
مقول خویش جواب لوست ءاستفهام برای انکارست اعجمی و عربی بتقدیر قران اعجمی و رسول عربی خبر مبتداست
ای المنزل قران اعجمی والمنزل الیه رسول عربی و اینجمله متضمنست مر نفی قران عجمی مقدرست مر مقصود جمله لولا فصلت
آیاته که مقصود از و نیز استبعاد عجمی بودن قرانست قل مستانفه است در جواب ما اقول حین قالوا ذلك هو مرفوع المحل
بر ابتداست هدی و شفاء خبر مبتداست للذین آمنوا متعلق است بهدی و جمله مقول قلست و تنکیر هدی و شفاء
برای تعظیم است والذین لا یؤمنون عطفست بر الذین که مجرور لامست هو للذین آمنوا هدی و شفاء و هو للذین
لا یؤمنون فی آذانهم وقر و این از قبیل عطف بر دو معمول دو عامل مختلف بتقدیم مجرور از قبیل فی الدار زید والحجرة
عمرو آمد یا مرفوع المحل بر ابتداست فی آذانهم وقر اسمیه با ظرفیه خبر مبتداست و عمی خبر مبتداست علیهم متعلق
بعمی این جمله عطفست بر اسمیه سابقه بر تقدیری که خبر ان الذین کفروا محذوف نباشد اولئك ینادون من
مكان بعید خبر ان دارند و اگر خبر ان محذوف دارند من مكان بعید را جمله مستانفه پندارند در جواب بیّن لنا
ما صفتهم اولئك ینادون من مكان بعید این کلام از باب تمثیلست یعنی حال کفار در ناشنیدن پند بحال کسانی می ماند
که از مکان دور ندا کرده شوند و ایشان را از سبب مسافت و مکان شنیدن نتوانند یا گویند این کنایت از اهانت
بود که دور داشتن از اهانت باشد **معنی اینست** اگر میگردانیدیم قران را عجمی یعنی غیر لغت عرب هر آینه میگفتند چرا
بیان کرده نشده است بزبان عربی تا ما فهم کنیم قران عجمی و رسول عربیست بگو ای محمد قران مومنان را هدی و شفاست
و آنانکه ایمان ندارند در گوشهای ایشان گرانیست و قران بر ایشان عمی است یعنی ظلمت پوشیدگی و غطاست ایشان
یعنی کافران پند نمی شنوند چنانچه که از مکان بعید ندا کرده شوند از جهت اهانت بمنادی نزدیک نیارند ولقد
آتینا موسی الکتاب فاختلف فیه لام در جواب قسم محذوفست ای و نقسم لقد آتینا موسی الکتاب این جمله معترضه
شده برای تسلیه پیغامبر صلی الله علیه وسلم آمده **معنی اینست** و بخدا یاد میکنم هر آینه بدرستی که موسی را
کتاب یعنی توریت دادیم پس اختلاف کرده شد در ان بعضی اعتراف بحقیت آن کردند و بعضی قائل شدند ببطلان
همچنین است تو در قران اختلاف میکنند و مبطلان خود را در ضلال می افکنند ولولا کلمة سبقت من ربك لقضی
بینهم وانهم لفی شك منه مریب ولولا امتناعیست کلمة سبقت مبتدای است محذوف الخبر ای لولا کلمة سبقت حصلت

نزدیکوتیان

نزدیکو قیان فعل محذوف ای لولا حصلت کلمة سبقت من ربك لقضی بینهم جواب لولاست وانهم لفی شك منه مریب
حالست و چون ظهور اعجاز قران و وجوه دلائل آن امارت آنست که کسی در وی شاک نبود و هیچ عاقلی را در شان او ریب
نباشد از جهة امارت انکار سامع را منزل منزله شاک کرد جمله موکد آورد **معنی اینست** و اگر وعده تاخیر عذاب امت
تو تا قیامت سابق شده نبودی هر آینه حکم بهلاک و استیصال ایشان روی نمودی لیکن از جهة وعده سابق در دنیا عذاب
ظاهر نگشته بترک ایمان و انکار قران امت تو باستیصال نپیوسته من عمل صالحا فلنفسه ومن اساء فعلیها وما ربك
بظلام للعبید اینجمله جامعست مر همه تقاسیم گذشته را و وعد و وعیدی که ذکر آن بالا رفته **معنی اینست** کسی که
عمل نیک کند و دم صلاح زند برای نفع نفس خود بود و کسی که از وی بدی در وجود آید و کارهای زشت از وی روی نماید
برای زیان نفس او باشد و نیست پروردگار تو ستمکار بندگان و ظلم کننده بر ایشان **سوال** ظلام صیغه مبالغه است
چون بر وی نفی در آید متوجه سوی مبالغه نماید نفی اصل ظلم نبود خلاف مقصود لازم شود **جواب** صفات خدا بنفس
خویش کامله است نفی آن مر جهات کمال را شامله است اصلا زیادت و نقصان را محتمل نبود غافر و غفار در معنی
یک باشد میان فاتح و فتاح و میان واهب و وهاب در صفة او فرق نپندارند و ایراد صیغه مبالغه تعریض است
از کفار که در ظلم مبالغت دارند و ستمکاری بسیار می آرند چنانچه در بیت کعب زهیر در صفت صحابه رسول علیه
السلام ورضی الله عنهم آمده **شعر** لا یفرحوا اذا نالت رماحهم قوما ولیسوا مجازیعا اذا نیلوا مجازیع جمع مجزاع
مجزاع صیغه مبالغه است بمعنی کثیر الجزع و نفی مبالغه جزع و ذکر او از جهة تعریض از کفارست که ایشان جزع بسیار دارند
و در صبر و بصر بی کارند الیه یرد علم الساعة وما تخرج من ثمرات من اکمامها وما تحمل من انثی ولا تضع الا
بعلمه بعضی از وقت ساعة سوال میکردند و از هنگام قیام قیامت میپرسیدند اینجمله برای جواب آن بعلم کردگار
دیان بر وجه اعتراض وارد گشت و وجود رد آن بعلم خدای بیان پیوست الیه جار و مجرور متعلق به یرد است
ما در وما تخرج نافیه است من ثمرات و ثمرة بصیغه واحد و جمع خوانند و معنی بر حسب آن دانند صیغه جمع در
اکمام بر قراءت ثمرات ظاهر بود و بر قراءت ثمرة باعتبار جنس باشد الا بعلمه مستثنی مفرغ است متعلق است
بافعال ثلثة بر وجه تنازع باعمال اخیر و حذف از اول و عامل سابق من در من ثمرات زائده است فاعل است
مر تخرج را بر طریق ما جائنی من احد **معنی اینست** علم قیامت سوی حق سبحانه و تعالی رد کرده شود چه این
علمیست که مخصوص بخدای عز و جل بود علم قیامت از کسی نباید جست و اگر کسی علم او جوید لا یعلمه الا الله باید
گفت و بیرون نمی آید هیچ میوه یا گویند بیرون نمی اید میوها از غلافها و بار نمی گیرد هیچ ماده بارگیرنده و
بار نمی نهد هیچ ماده بار نهنده مگر بعلم خدا و دانستن او بر همه اوصاف پنهان و پیدا ویوم ینادیهم این
شرکائی قالوا آذناك ما منا من شهید یوم ظرفست مر قالوا را و مضافست سوی ینادی و قالوا بمعنی
مستقبل بر طریق نفخ فی الصور آمده و جمله معترضه برای ذکر جانی از احوال قیامت بذکر مقالات و مقال
کافران در ان ساعة واقع شده این شرکائی بتضمین قول متعلق ینادی و قالوا آمده ای ینادی و یقول این شرکائی
اضافت شرکا سوی خدا باعتقاد مشرکانست یا وارداتست بر طریق تحکم و استهزا آذناك معنی اخبرناك مقول قالوا
و جمله ما منا من شهید حالست **معنی اینست** دران روز که ندا کند خدا جل و علا که کجایند شرکای من که
گمان میبردند شما یا گویند خبر کرده ایم ترا که نیست هیچ یکی از ما گواه بر وجود شرکا وضل عنهم ما کانوا یدعون
من قبل وظنوا ما لهم من محیص وضل عنهم عطفست بر قالوا موصول با صله یعنی ما کانوا یدعون
من قبل فاعلست مر ضل عنهم را وظنوا عطفست بر وضل ما لهم من محیص از باب تعلیق بحرف نفی بود
و تعلیق بحرف نفی خاصه افعال قلوب باشد **معنی اینست** و گم شد از ایشان آنچه او را پیش از این در یعنی در
دنیا الهه میخواندند و بالوهیت عبادت میکردند و یقین میدانستند که نیست ایشان را گریزگاهی و برای رهائی
از عذاب مرجع و پناهی لا یسأم الانسان من دعاء الخیر وان مسه الشر فیؤس قنوط اینجمله معترضه

دیگر است برای بیان صفة از صفات آدمیان وذکر طبیعتی از طبایع ایشان یؤس خبر مبتدای محذوفست ای
فهو یؤس قنوط تکرار است برای تاکید جمله جزای شرطست و شرطیه عطف است بر فعلیه سابقه معنی اینست
آدمی کافر از دعای نیکی برای خود سآمت نگیرد واز خواهش خیر ملال نیابد بر دو چون او را شری وفقری برسد در
نا امیدی وقنوط مبالغت کند وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ
السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَى فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَ
نُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ لام موطئه قسم است ای نعم لئن اذقناه رحمة مفعول دوم است مراد قنا
را من بعد ضراء ظرفست جمله مسته صفت است مرضراء را لیقولن از روی لفظ جواب قسم است واز روی
معنی جزای شرطست وجمله شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه وجمله هذا لی مقول یقولون وما اظن
الساعة قائمة عطف است یا حالست ولئن رجعت این لام نیز موطئه قسم است واز روی معنی جواب شرط
وجمله ولئن رجعت تا آخر عطف است بر وما اظن الساعة قائمة فاء فلننبئن سببیه است لام در جواب قسم
محذوفست ای فنقسم لننبئن الذین کفروا وجمله متصله است بر جمله وضع عنهم ولنذیقنهم عطف است
برو من در من عذاب غلیظ برای تبعیض است معنی اینست وبنوکند باد میکنم هر آینه اگر بچشانیم ایشان را
نعمتی واثر رحمتی از مال بی مضرتی که رسیده باشد او را هر آینه هذا لی یعنی مراست این حق منست گوید ان
جزای نداند ودر راه شکر نپوید ونیز گوید گمان نمیبرم که قیامت شود ومردمان حسابی وجزای بود واگر چنانچه
مسلمانان میگویند مرا بازگشت سوی پروردگار خویش بود بدرستی که مرا نزد خدای همچو نیکی دنیاوی نیکی اخروی
نیز باشد پس هر آینه کافران بعملهای ایشان خواهیم آگاهانیدن وهر آینه بعضی از عذاب درشت خواهیم
چشانیدن سوال ذکر چشانیدن ومن تبعیض آوردن که مبنی بر قلت بود در مقام تغلیظ وتشدید چه
مناسب باشد جواب ذکر قلت با ذکر عذاب غلیظ اشارت سوی فظاعت گناهست بمثابه که بر نسبت عذابی
که مقابله آن باید عذاب غلیظ وعقاب جاوید الیم قلیل ویسیر نماید وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ
نَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ الجمله شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه عطف طغیانی
بر طغیانی ووصل کفرانی بر کفرانی فذو دعاء عریض خبر مبتدای محذوفست ای فهو ذو دعاء عریض وجمله
شرطیه یعنی واذا مسه الشر عطف است بر شرطیه سابقه معنی اینست وچون بر انسان انعام کنیم واو را
نعمتی بدهیم از ذکر نعمت وشکر منعم اعراض کند ودم سپاسداری وشکرگذاری نزند وبجانب خود دور رود
بطاعت وانقیاد نزدیک نشود وچون برسد او را شری ومضرتی وفقری پس او خداوند دعای عریض بود یعنی
صاحب خواهش ممتد وزاری بسیار باشد ودر بلا صبر نکند ودر نعمت دم شکر نزند سوال در آیت سابقه
ایشان را صفت نا امیدی کرد ودر معرض ترک دعا آورد چه دعا کننده امیدوار بود پس نا امیدی منافی دعا
باشد درین آیت او را بکثرت دعا صفت کرد ودر معرض امیدواری آورد توفیق چیست وصحت جمع میان این
دو کلام بر چه مبنی است جواب تواند بود که این دو آیت در شان دو گروه بود هر گروهی در طبیعت مخالف
دیگری باشد چنانچه دهریه که قائل بصانع نه اند امور متعلق بطبیعت گویند چون مضرتی برسد طبیعی دانند
اضافت بطبیعت کنند نا امید گردند وکسانی که قائل بصانع اند اگرچه مشرک باشند مشغول بدعا شوند امیدوار
طلب اجابت باشند وتواند بود که دو آیت در حق یک قوم باشد باعتبار دو زمان در زمانی بسیار دعا کنند چون
اجابت نشود نا امید گردند واین صفت کافرانست وخاصیت ناپسندیده ایشانست چه مومن که خدا را قادر
حکیم فاعل باختیار میداند مرید تخصیص کننده کاینات بر هر وجهی وهر وقتی میخواند بتاخیر اجابت دعا هرگز
نا امید نشود وامید اجابت از خاطر او نرود روایت کرده اند که قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ
بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ الجمله متصله است بجمله قل هو للذین امنوا هدی وشفاء معترضت

مر مقصود را که مقصود از هر دو بیان عظمت شان قرآنست وترهیب در تکذیب قرآن وباز داشتن از کفر
ورزیدن بدان است معترضاتی که در میان است در اثنای ذکر قرآنست استفهام برای تقریر یعنی اقرار کنانیدن
آمده ارایتم یعنی اخبرونی خطابست ثم کفرتم عطف است بر شرط من استفهامیه است مرفوع المحل بر ابتداست و
اضل خبر مبتداست من موصوله با صله خویش مجرور من تفضیلیه است واز باب وضع مظهر موضع مضمرات
والتفات از خطاب سوی غیبت است استعمال ان در مجزوم از جهة عدم جزم مخاطبانست معنی اینست
بگوای محمد خبر کنید مرا اگر باشد این قرآن در واقع از وحی خدا پس تر از آن بعد فرضیت وتامل وتفکر در آن
بحقیت او کفر ورزید ودر تصدیق او درنگ نمایید کیست گمراه تر بود از کسی در خلاف بعید ومخالفت شدید
باشد یعنی از شما که این صفت دارید وبدین نوع دور بر مخالفت می آرید سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ
حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ان با اسم وخبر خویش فاعلست مرتبیین را حتی یتبین متعلق است به سنریهم
وسین برای تحقیقست وضمیر انه الحق عائد بر قرآنست یا بر پیغامبر است یا بر بعث است یا بر توحید خدا
عز وجل است اگر عائد بر قرآن بود این آیت نیز در ذکر قرآن دارند وبر سه وجه اخیر بیان حجت قرآن
بظهور مغیباتی که مضمون است بنداوند معنی چنین آید لحقیقت ایشانرا مضمون آیات کتاب خویش در آفاق
خواهیم نمود وراه استدلال بر ایشان خواهیم گشود از فتح بلاد اطراف ربع مسکون بآیت ان الارض
یرثها عبادی الصالحون ای ان ارض دنیا یلیها امة الاسلام امت محمد علیه الصلوة والسلام وقد جاء فی الحدیث
زویت لی الارض فاریت مشارقها ومغاربها وسیبلغ ملک امتی ما زوی لی منها وهمچو غالب آمدن روم بر فارس
که موعود بود بایت الم غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین لله الامر من قبل و
من بعد ویومئذ یفرح المومنون ودر فتح ایشان از فتح مکه که موعود است در آیت انا فتحنا واذا جاء نصر الله و
الفتح ودخول ایشان در مسجد حرام ودخول افواج انام در دین اسلام که موعود است بآیت لتدخلن المسجد
الحرام ان شاء الله آمنین محلقین رؤسکم ومقصرین وبآیت ورأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا چون مصداق
اخبار غیبیه ظاهر شود وصدق آن پیدا آید ظاهر شود که حق است وصدق او محقق است واگر ضمیر انه الحق عائد
بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم بود معنی چنین آید از آیات مذکوره صدق اخبار غیبیه آفاق واخبار غیبیه انفس مراد
شود چنانچه تغزون جزیرة العرب فیفتح الله ثم تغزون فارس فیفتح الله ثم تغزون الروم فیفتحها الله ثم تغزون الدجال
فیفتحها وچون خبر بدعوی هل رایت الحیرة قلت لم ارها وقد انبئت عنها قال فان طالت بک حیوة لترین الظعینة
ترتحل من الحیرة حتی تطوف بالکعبة لا تخاف احدا الا الله ولئن طالت بک حیوة لیفتحن کنوز کسری قلت کسری بن
هرمز قال کسری بن هرمز ودر خبر تفتح الیمن فیاتی قوم یبسون فیتحملون باهلیهم ومن اطاعهم والمدینة خیر لهم
لو کانوا یعلمون والحدیث ودر انفس خویش چون خبر هلاک چهار یا پنج دشمن قوی که با پیغامبر علیه السلام عداوت سخت
داشتند ودر ایذای کاشتند هر بار معارض میشدند وباستهزا پیش می آمدند در روز احزاب بهلاک پیش از آنکه
ثبات باید هر همه تلف شدند ونفینا پیوستند چنانچه قصه آن بالا گذشته وبعضی از آن به بیان پیوسته وچنانچه پیغامبر
علیه السلام عمار بن یاسر را گفت تقتلک الفئة الباغیة در جنگ با لشکر معاویه کشته گشت وخبر غیب بمعاینه پیوست
واگر ضمیر عائد بر بعث واحیای اموات بود آیات آن در آفاق احیای زمین اموات وانبات انواع نبات باشد وآیات
آن در انفس خواب وبیداری بی اختیار باشد واین هر دو نظیر موت واحیا بعد الموت بود واگر ضمیر عائد بر توحید باری
عز اسمه دارند آیات قدرت در آفاق تعاقب لیل ونهار وطلوع وغروب کواکب ثوابت وسیار وصبح وشفق و
روشنائی وغسق بود ودر انفس فرح وترح ولذت والم وصحت وسقم باشد وامثال آن که دلالت بر کمال قدرت وبدیع
فطرت میکند چون سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم بر وجه اول برای اظهار حجت حقیت قرآن بود وبر سه وجه
باقی برای اثبات رسول که رساننده قرآنست یا برای تایید اثبات حکم بعث که ثابت بر آنست یا برای اظهار دلائل

توحید صانع که فرستندهٔ فرقانست باشد برین سه وجه معنی چنین آید بنمائیم ایشان را ایات نبوت رسالت و ایات
بعث و ایات وجود صانع بوحدانیت تا ظاهر شود که حقیت رسولی که قران اورده است محقق است یا یعنی که قرآ
بدان خبر کرده است صدقست یا خدای عز و جل که قران فرستادهٔ اوست توحید او حق است اَوَلَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ اَنَّهُ
عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ برتبك فاعلست مرلم یکف را و با زائده است بر طریق کفی بالله و مفعول محذوفست ای اولم
یکفهم انه علی کل شیء شهید بدلست از ربك بدل اشتمال ای اولم یکفهم ربك شهادته علی کل شیء شهید با رادت ایات
و جمله عطفست بر سنریهم بر وجه التفات از تکلم سوی غیبت و همزه برای انکارست متعلق معنی عطف شده معنی
اینست در آفاق و در انفس ایشان مینمائیم و دریافت برایشان میکنانیم ایا بسنده نیست در حقیت قران مجید
و در حقیت رسول و بعث و توحید بودن پروردگار تو بر هر چیزی شهید اَلَا اِنَّهُمْ فِیْ مِرْیَةٍ مِّنْ لِّقَآءِ رَبِّهِمْ جمله الا
انهم فی مریة تذییلست که حاجت اشارت ایات شاکرا بود از الا بر ایات شاك بودن ایشان مفهوم شود الا
حرف تنبیه است تقدیم جمله تاکید جمله از جهة تقدیم ملوح است معنی اینست آگاه باشید بدرستی که کافران از
لقاء پروردگار خویش در شك اند و در قیام قیامت تردد دارند اَلَا اِنَّهٗ بِکُلِّ شَیْءٍ مُّحِیْطٌ اینجمله در خاتمه سورت
جمع است مرهمه تفاصیل گذشته را و همه وعده و وعید که بالا رفته چه هر که همه چیز داند و همه چیز تواند جزا
همه نیك نیکی دهد و سزای همه بدی بدی کند معنی اینست آگاه باشید بدرستی که خدای جل و علا بعلم و قدرت محیط آ
یعنی همه چیز را داند و بکمال قدرت همه را جزا دادن و سزا کردن تواند و بدانکه مقطع این سورت مقطعی حسن آ
وحسن او بیرا هین مبرهن است ابتهای است که حسن او متضمن است بکمال و تمام و اختتامیست بر احسن صنوف
اختتام جامع ذکر همه معلومات مشتمل ذکر همه مقدورات دال بر انتهای کلام مقتضی رسیدن سخن بکمال و تمام
والله اعلم بما هو المراد و هو الملهم للصواب و الستداد لا اله الا هو ربی توکلی علیه و هو حسبی سورة شوری این سورت
پنجاه و سه ایت است هفتصد و شست کلمه است و سه هزار و پانصد و هشتاد و شش حرفست نظم سورت
با سورت حم سجده آنست که هر دو در بیان وصف و وعدهٔ مومنان و ذم و وعید کافران وارد شده ختم سورت حم
سجده بذکر علم خدا و احاطت او هر چیز را بود و افتتاح این سورت بذکر وحی و اعلام روی نمود و بدانکه افتتاح
بذکر وحی بر پیغامبر ما و پیغامبران گذشته کرد بعده در جمله وکذلك اوحینا الیك قرانا عربیا لتنذر ام القری
ومن حولها الایة در ذکر وحی حاصل گشت و ذکر کتاب و شریعت مخصوص بوست تا آنکه در آخر سورت در ذکر وحی
آیت وکذلك اوحینا الیك روحا من امرنا الایة آورد سورت مذکور را بدان ختم کرد مقاصد جملهای که از یکبابت
اگر مقاصد ایشان متغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از همه یکی است
هر یکی در مقصود کلی متقرر دیگری است معترضاتی که در میان جمل مقصوده خواهد بود اعتراض ان میان کلامها
متصل روی خواهد نمود و جملهٔ دیگر از هر نوع در محلهای که بیاید بمشیته و عونه بتوضیح و تشریح بیان آن روی
نماید والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ حٰمٓ عٓسٓقٓ ابن عباس گفته که
ح رمز حلیم میم رمز ملکست بعضی بجای ملك مجید دارند عین رمز علوست بعضی رمز عز پندارند سین
رمز سناست ق رمز قدرتست این قسمست بدین صفات جواب او محذوفست ای اقسم بهذه الصفات ان لا
یعذب احد قال لا اله الا الله مخلصا من قلبه کهیعص یك آیتست و حم عسق دو ایت آمده هم از اینجهت در
کتابت حروف کهیعص موصولست و حم از عسق مفصول شده کَذٰلِکَ یُوْحِیْۤ اِلَیْکَ وَاِلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکَ اللّٰهُ
الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ الله فاعلست مریوحی را بصیغه معروف و بر قرائت یوحی بصیغه مجهول فاعل مر فعل محذوفست
ای یوحی الله در جواب من یوحی بر طریق یسبح له بالغدو والآصال رجال و الیك و الی الذین من قبلك مفعول
مالم یسم فاعلست مریوحی را کذلك بر هر دو وجه صفة مصدر محذوفست ای ایحاء مثل ایحاء هذه السورة اوحی
الیك فی غیر هذه السورة من القران و الی الذین من قبلك فی الکتب الماضیة و بر قرائت یوحی بر صیغه معروف تواند

حم عسق

بود که ذلك اشارت بر وحی یا بر کتاب باشد و کذلك بر طریق تعریض از قبیل مثلك لا یبخل مفعول یوحی بود و تواند
بود که یوحی بمعنی ماضی بود سوال اگر ایحاء بر نسبت بپیغامبر ما حال بود و بر نسبت گذشتگان ماضی محض باشد در
یوحی الیك و الی الذین من قبلك ارادت حال و ماضی لازم آید و آن از روی قاعده نشاید جواب حال در اصطلاح
متضمن چیزی از ماضی و چیزی از حال و چیزی از استقبال آمده چنانچه در پدید بصلی و بقراء تحقیق شده اینجا نیز از ین
قبیل باشد سوال وارد نشود و تواند بود که مضارع را بمعنی ماضی چنانکه بعضی مفسران گفته اند دارند ایراد
صیغه حال برای استحضار صورت بدیعه پندارند معنی اینست وحی کردنی مثل وحی کردن این سورت وحی
میکند سوی تو در قران و سوی کسانیکه پیش از تو بوده اند از پیغامبران در کتب ایشان خدای که عزیز است غالب
است استوار است همه گفتار و کردار او مقرون بحکمت است و بر قرائت صیغه مجهول معنی چنین آید وحی کرده
میشود سوی تو در قران و سوی پیغامبران دیگران در کتابهای ایشان وحی میکند خدای عز و جل که عزیز است و
حکیم است لَهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ وَهُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ مستانفه است در جواب بیین لنا ما
صفته یا صفتست بحذف الذی یا حالست جمله و هو العلی العظیم حالی دیگرست یا تذییلست و این اشارت
سوی این معنی است که او را شریك و ولد نیست چه مملوك شریك نبود و بنده فرزند نباشد معنی اینست
مر او راست هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است و او برترست بزرگوارست بزرگی را سزاوار است
تَکَادُ السَّمٰوٰتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلٰٓئِکَةُ یُسَبِّحُوْنَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَیَسْتَغْفِرُوْنَ لِمَنْ فِی الْاَرْضِ
اَلَاۤ اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِیْمُ یکاد بصیغه تذکیر و تانیث و یتفطرن بر صیغه مضارع معروف از باب
تفعل و انفعال خوانند و معنی بر حسب آن دانند یتفطرن ای یتشققن لهیبة علاء الله و عظمته او لجعلهم له
ولدا بدلیل قوله تعالی فی سورت مریم لقد جئتم شیئا ادا تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر
الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا اینجمله معترضه است برای بیان کمال عظمت خدای احد صمد یا برای بیان
فظاعت جریمه قائل شدن در شان او نسبت کردن زوجه و ولد یتفطرن خبرست مر یکاد را من فوقهن متعلقست
به یتفطرن و الملائکة یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون لمن فی الارض حالست متعلق او یتفطرن بر وجه اظهار
زیرا که تسبیح و استغفار بهیبت ملائم است و همچنین خشیت انفطار از جهت ازدحام و از جهة شومی آثام
چه خشیت بهر وجه که باشد با تسبیح و استغفار ملائم بود الا حرف تنبیه است جمله تذییلست چه از استغفار
بودن خدای غفار مفهوم میشود بدین اعتبار جمله تاکید مفهوم مذکور بود معنی اینست آسمانها با عظمت و
استحکام میخواهند که از هیبت خدای یا از کثرت فرشتگان و غایت ازدحام از جایکه بالاست بشکافند و حال آنست
که فرشتگان تسبیح میگویند و برای اهل زمین خواهش و آمرزش میجویند آگاه باشید بدرستی که خدای کریم آ
غفور رحیم است خطا را آمرزد عطا را بخشد سوال گناه کردن مردمان از فرود آسمانست شکافتن
از فرود آسمان سزد و ظهور اثر هول بعد وقوع هول گناه باشد جواب گناه کردن اگر چه فرود آسمان سزد
و ظهور اثر هول بعد وقوع هول از میان فرشتگان بالای آنست یا گویند ضمیر من فوقهن بر ارضین است و
انفطار بالای زمین است وَالَّذِیْنَ اتَّخَذُوْا مِنْ دُوْنِهٖۤ اَوْلِیَآءَ اللّٰهُ حَفِیْظٌ عَلَیْهِمْ وَمَاۤ اَنْتَ عَلَیْهِمْ بِوَکِیْلٍ
موصول با صله مبتداست الله حفیظ علیهم خبر مبتداست اگر چه مبتدا بجهت موصول بفعلست در خبرفا نیاورد
لعدم معنی السببیه چه اتخاذ انداد و شرکا سبب نیست برای حفیظ بودن خدای جل و علا و جمله معترضه
دیگرست برای نفی حال مشرکان و وبال ما دل ایشان جمله و ما انت علیهم بوکیل عطفست یا حالست معنی
اینست و آنانکه گرفته اند از غیر خدای خداوند آن خدای حفیظ بر ایشانست یعنی ایشان را بر وجه استدراج ج
نگاه میدارد و در حال در حیز هلاك نمی آرد اعمال ایشان ثبت کردن تا نامه اعمال روز قیامت بر ایشان نماید
تا بدان بر ایشان حجت کند و ایشان را در عذاب افکند و نیستی تو بر ایشان موکل گماشته و در کار ایشان گذاشته

وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ
فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ وكذلك مفعول است مر اوحينا را قرآنا عربيا حالست يا صفة مصدر محذوفست
اى ايحاء مثل ذلك الايحاء اوحينا اليك قرآنا عربيا لتنذر متعلق با وحينا ام القرى عبارتست از مكه مفعولست
مر لتنذر را ومراد اهل اوست بحذف مضاف ومن حولها عطفست بر اهل ام القرى لتنذر مكه ومن حولها
بعضى مفسران بيان من حولها من العرب كويند بدين تقرير انذار را در حيز تخصيص بعرب افكند وشك نيست كه پيغامبر
صلى الله عليه وسلم مبعوثست براى انذار عجم وعرب ورسولست بر تمام عالم از جهة اين بعضى مفسران من بلاد العرب
ليكونوا اعوانا لك على غيرهم نقل كنند وتواند بود كه از من حولها جميع بلدان مراد دارند وچون مكه ميانه زمين
همه بلدان عالم را كرد بكرد او پندارند تخصيص نيايد واشكال روى نمايد وتنذر عطفست بر لتنذر يوم الجمع مفعول
دوم است مر تنذر را ومفعول اول محذوفست اى وتنذرهم جمله لا ريب فيه معترضه است جمله فريق في
الجنة وفريق في السعير فريق بتقدير فريق منهم مبتداست ظرف مستقر خبراست جمله مستانفه بود در جواب ما
يكون حالهم باشد والمعنى كما بينا عنك كونك مسلطا عليهم اثبتنا لك كونك منذرا ام القرى ومن حولها جمله و
كذلك اوحينا متصلست بجمله وكذلك يوحي اليك والى الذين من قبلك معترضاتى كه در ميانه بود ميان دو كلام
متصل سائغ شود معنى اينست وچنانچه مسلط بر كافران نكرده ام وقدرت تحصيل ايمان نداده ام قرآن عربى
سوى تو فرستاده ايم تا اهل مكه را واهل شهرهاى عالم را كه كرد بر كرد اوست بترسانى واخبار گذشته وآينده و
احكام شرائع از آنچه متعلقست بفعل وترك برسانى كار تو انذارست ايمان دادن كار خداست وراى طاقت
انبياست وبترسانى از روز جمع كردن پيشينيان وپسينيان وحاضر كردن مومنان وكافران روز جزا وسزا روز
شهود رسل وانبيا شك نيست كه آن روز بى شك آمدنى است وآنچه در وى موعود است واقع شدنى است گفته
شود در آن تفريق ميان آن جمع كثير فريقى از ايشان در نعيم جنت باشند وفريقى از ايشان در سعير بيت
از هيبت آن دو راه خون شد دل من تا خود بكدام ره بود منزل من وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً
وَلَٰكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ اين جمله عطفست بر مضمون
فريق في الجنة وفريق في السعير اى تفترقون فريقين معنى اينست واگر خواستى خداى ايشان را همه را يك گروه كردى
وهمه را بدرون اسلام آوردى وليكن هر كرا خواهد در رحمت خويش در آرد وظالمان كه در شان ايشان عذاب
خواسته وايشان را براى دوزخ داشته نيست ايشان را ولى كه سوى خود خواند ونه يارى دهنده كه از عذاب
رهاند آنچه خداى در حق كسى خواسته است ظهور مى آيد وهر يكى بدانچه براى او خواسته اند مى شتابد بيت
أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ام منقطعه است
بمعنى بل با همزه وهمزه براى انكار بر وجه توبيخ است اى لا ينبغي ان تتخذوا اين جمله عطفست بر جمله والظالمون
ما لهم من ولي ولا نصير فا در فالله در جواب شرط محذوفست اى ان ارادوا اوليا فالله هو الولى وجمله تعليلست
بر توبيخ مذكور دليلست جمله وهو يحيي الموتى تذييلست وهو على كل شىء قدير تذييل بعد تذييلست
معنى اينست يا خود گرفته اند اوليا از غير خداى جل وعلا اين عمل ناشايستى واين كار نبايستى اگر ولى
خواهند پس خداى هم اوست ولى ايشان نيست كسى جز او سزاوار جز او واو يعنى خداى جل وعلا زنده مى كند
مردگان را واو بر هر چيزى است توانا با اينچنين والى قادر نشايد كه ديگرى را ولى گيرند وولايت نابود
ديگرى بر خود پذيرند وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ
أُنِيبُ ما موصوله با صله خويش مرفوع المحل بر ابتداست من در من شىء بيانيه است وجمله فحكمه الى الله
خبر مبتداست ربى بدلست يا بيانست عليه متعلقست بتوكلت جمله مستانفه است در جواب ما صنعك في
شانه واليه انيب معطوفست بر و معنى اينست وآنچه اختلاف كرده ايد شما در آن از هر چيزى كه بود پس حكم

آن متوض سوى خدا باشد آن يعنى حاكم بحق ميان شما خداست تبارك وتعالى كه پروردگار منست عظمت وجلال او
مبرهن است هم بر او توكل كردم سوى آثار كرم او باز ميگردم تو كلام هم بر او بايد وبازگشت سوى او شايد فَاطِرُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ
شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ فاطر مرفوع است كه خبر ديگر ذلكم يا خبر مبتداى محذوف باشد ثناى ديگر است مقرر
است مر ثناى سابق را جمله جعل لكم من انفسكم ازواجا حالست بتقدير قد از قبيل اجاوكم حصرت صدورهم يا خبر
ديگر است مر ذلكم را ومن الانعام عطفست بر انفسكم وازواجا عطفست بر ازواجا او از قبيل عطف دو معمول
بر يك عامل بر طريق اعطيت زيدا قبا وعمروا دارا يذرؤكم فيه اى في هذا الجعل والتدبير وخطاب ضمير كم براى عقلا بود
شامل آناسى وانعام براى تغليب باشد يذرؤكم خبر ديگر است ايراد صيغه مضارع براى استحضار صورت بديعه
خلق وتكثيرست جمله ليس كمثله شىء تذييلست كه از جمله سابقه بديع فطرت وكمال قدرت وامتياز در صفات
وانفراد بذات مفهوم گشت بدين جمله مفهوم مذكور موكد گشت بوست وهو السميع البصير تذييل ديگر است چه از
توصيف بفطرت اتصاف بسمع وبصر مفهوم شود ذكر وهو السميع البصير تاكيد اين مفهوم بود معنى اينست
اوست آفريننده آسمانها وزمين وبعد از زنده آن واين گردانيد مر شما را ازواج از نوع نفسهاى شما وازواجى از جنس
انعام براى افزونى مال وشما را وانعام شما را در اين تدبير وبرسانيد شما را وانعام شما را بتكثير نيست مانند ومساوى او هيچ
چيز مميز است صفات او از صفات غير او اظهر تميز واوست شنواهمه اصوات را وهمه كلمات از ظاهرات وخفيات بشنود
بيناست اعمال وافعال از حسنات وسيئات به بيند همه چيز داند وهيچ چيز بر وى مخفى نماند لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ اين جمله ذكر تصرف عام بعد تصرف خاصست جمله يبسط الرزق
لمن يشاء ويقدر تعليلست بر مضمون جمله سابقه دليلست جمله انه بكل شىء عليم تذييلست وچون صاحب مفاتيح
گشادن خزائن تواند در خزائن امت بداند وجمله له مقاليد السماوات والارض چون ملوح سوى علم او بود بتقديم ملوح
تاكيد جمله سائغ شود معنى اينست مر خداراست كليدهاى آسمان وزمين مراوراست قدرت در آن در بيا هر كرا
خواهد روزى او بفراخى رساند وهر كرا خواهد روزيش تنگ گرداند بدرستى كه او بهر چيزى داناست وبهر چيزى كه بجو
تواناست شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا
الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ
اين جمله در بيان تصرف خاصست باظهار شرائع واحكام دين وجمله سابقه عام بود در تصرف آسمان وزمين ما وصى
به نوحا مفعولست مر شرع را والذى اوحينا اليك وما وصينا به ابرهيم وموسى وعيسى عطفست بر ما وصى ان در ان
اقيموا الدين مفسره است بعد فعل اوحينا ووصينا كه متضمن معنى قولست صاحب كشاف ان مصدريه مى دارد وصيغه
امر را نيز بتاويل مصدر مرفوع بحذف مبتدا يا منصوب بر بدليت از ما وصى كه مفعولست مر شرع را مى پندارند ولا
تتفرقوا عطفست بر اقيموا جمله كبر على المشركين مستانفه است در جواب ما حال المشركين اعرضوا عنه وجمله الله
يجتبي اليه من يشاء نيز مستانفه است كانه قيل من ابن مال اليه المومنون فقيل الله يجتبي تا آخر اليه متعلقست
بتضمين يدعوا معنى اينست پيدا كرده است براى شما خداى از دين آنچه وصيت كرده است بر آن نوح را و
آنچه سوى تو وحى كرده ام ودر بيان آورده ام وآنچه وصيت كرده ايم بر آن از هدى ابرهيم را وموسى وعيسى را كه
دين را اقامت كنيد وشريعت بر پا بداريد ودر دين متفرق مشويد وبهوا اختلاف مكنيد گران مى آيد ودشوار مى
نمايد بر دلهاى مشركان آنچه دعوت ميكنى ايشان بدان از آنچه وحى كرده شده است بر نوح وبر تو وپيغامبران كه بزرگ
ميان تو وميان نوح بوده اند وديگران خداى برگزيند وبخواند سوى دين خويش هر كرا خواهد وراه نمايد سوى
حق كسى كه از گراهى بازگرداند وباز گردد وروى سوى خدا آرد وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ
ان ربك يقضى وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ

لَیْ شَکٍّ مِنْهُ مُرِیبٍ وما تفرقوا عطف است بر شرع لکم یا معترضه است الا من بعد ما جاءهم العلم مستثنی مفرغ
است ای تفرقوا بعد العلم لاجل البغی والحسد کلمة سبقت نکرهٔ موصوفه مبتدا است خبرا و محذوفست ای ولولا کلمة
سبقت من ربک ثابت لقضی بینهم جواب لولاست ای لقضی بینهم بهلاک للمتفرقین المبطلین وجمله ولولا کلمة عطفست
بر وما تفرقوا الا من بعد ما جاء العلم ومراد از الذین اورثوا الکتاب بنی اسرائیل اند که در عهد پیغامبران بودند
که ایشان در شان کتاب بخویش شاک می بودند و بعضی گویند مراد از الذین اورثوا الکتاب مشرکان عرب اند که
کتاب یعنی قران داده شده اند وایشان در حقیت قران شک داشتند وجمله وان الذین اورثوا الکتاب عطفست
بر وما تفرقوا موصول باصله یعنی الذین اورثوا الکتاب اسم ان است لفی شک خبر است مریب صفت من شک را وجه
تاکید اینجمله در سورت حم سجده در ایة ولولا کلمة سبقت من ربک لقضی بینهم وانهم لفی شک منه مریب گذشته
چنانکه باید و شاید به بیان پیوسته **معنی اینست** و متفرق شدند مگر بعد انکه ایشانرا علم بحقیت کتاب آمده
بود وصدق اخبار پیغامبران ظاهر میشود از جهة بغی وحسد وحب ریاست وانتفای کیاست مخالف شدند و
بمخالفت پیش آمدند واگر وعده سابق بتاخیر عذاب امت تو تا مهلتی معین هم در دنیا یا در اخری بودی هر آینه
بهلاک ایشان حکم شدی و بدرستی که کسانیکه داده شدند کتاب یعنی اهل کتاب که در زمان پیغامبرند یا مشرکان که
داده شدند کتاب یعنی قران وقدر آن نمی دانند هر آینه در شک اند از کتاب بسرایت کننده و دیگرانرا در شک افکننده
فَلِذَٰلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ
بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ فا سببیه
وذلک اشارت بر تفرق مذکور واختلاف مسطورات فادع فادع در جواب اما محذوفست ای اما کذلک فادع الی الاتفاق
واستقم عطفست بر فادع ای واستقم علی الملة والحقیقه والدعوة الیها ولا تتبع عطفست بر واستقم من کتاب
بیان ما انزل الله است وجمله متو کلات وتنکیر کتاب برای تعظیم است یا برای نوعیت است ای من نوع من الکتاب
بلیغ ومعجز غیر ذی عوج مشتمل علی بینات وحجج وقل عطفست بر ولا تتبع وامرت لاعدل بینکم عطفست بر امرت
ای امرت للعدل لاعدل بینکم واین کنایت از وجوب طاعت ولزوم امتثال الله ربنا وربکم ای خالقنا وخالقکم ونحن
جمیعا عبده واین جمله تعلیلات وبر وجوب طاعت ولزوم امتثال دلیلاست جمله لنا اعمالنا ولکم اعمالکم
کنایت از لیس لاحد الفریقین علی الاخر ولا بتاخیر ولیس فی اعمالنا لکم ولا فی الاخرة لنا قدرة قسر واین جمله مقررست
مر مضمون مالکیت خدا و مملوکیت ما که مضمون الله ربنا وربکم بود وظاهر این جمله بر طریق لکم دینکم ولی دین می
نمود لا حجة بیننا وبینکم این جمله کنایت است از لله الحجة علیکم که نفی حجت میان ما ومیان ایشان مستلزم آنست
مر ثبوت حجت مر خدا را واینجمله بمعنی مکنی عنه مقررست مر مضمون جمله الله ربنا وربکم که اثبات بودن ولایت
مر خدا راست جمله الله یجمع بیننا مستانفه است در جواب لما انتفی الحجة بیننا یجمع بیننا جمله والیه المصیر
تذییلاست که از جمله الله یجمع مصیر بسوی او مفهوم شده جمله والیه المصیر موکد این مفهوم آمده **معنی
اینست** پس از جهة انکه کافران متفرق شدند وبا مسلمانان مخالفت کردند ایشانرا دعوت بکن و مستقیم باش
بر دعوت که کرده چنانچه در این باب امر کرده و پیروی مکن هواهای کافرانرا و در دل مدار گفتارهای ایشانرا و بگو
ایمان آوردم بدانچه تنزیل کرده است خدای علیم از کتاب عظیم وبدانچه فرستاده و مراد داده است از قران کریم
بعد ازکردن فرموده شده ام تا میان شما عدل کنم امتثال امر او واجب بود وطاعت فرمان او لازم باشد چه خدا
پروردگار ماست و پروردگار شماست ومالک ما و شماست عمار است عملهای ما و شماراست عملهای شما هیچ
یکی را میان ما ولایت چیزی بر دیگر نبود وقدرت تحصیل عملی بروجه قسر نباشد حجتی نیست میان ما و شما که حجت
ما غالب آمده واز روی حجت خصومت اخره شده ومیان ما و شما حجتی نیست حجت بالغه مر حق را تبارک و
تعالی است خدای میان ما روز قیامت جمع خواهد کرد حجت خویش برای الزام شما پیدا خواهد آورد حق را

ظاهر خواهد

ظاهر خواهد کرد اید و شما را بسزای سزاوار شماست خواهد رسانید و سوی حسابگاه اوست بازگشت همه بدا
خواهد بوست وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ
وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ موصول باصله مبتدا است فی الله یتعلق بر فی دین الله حجتهم مبتداست ومن بعد ما استجیب
له متعلق اند بیحاجون جمله اسمیه یعنی حجتهم داحضة عند ربهم خبر مبتدا است وجمله عطف است بر
وان الذین اورثوا الکتاب جمله وعلیهم غضب ولهم عذاب شدید معطوفند بر و **معنی اینست** وانکسانی
در دین خدا محاجه میکنند وخود را در منازعت می افکنند پس از انکه مردمان دعوت را اجابت کردند و در
دین توجه آوردند حجت ایشان باطلاست ونزد پروردگار ساقطاست از اعتبار و بر ایشان غضبی عظیم است
ومر ایشانرا عذابی شدید است اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ
يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ
فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ الله مبتدا است موصول باصله خبر است والمیزان عطف است بر الکتاب ما در
وما یدریک استفهامیه است مبتدا است یدریک خبر است کاف مفعول اول است مر یدری را لعل الساعة
قریب بتاویل مفرد مفعول دوم یستعجل بها الذین صفة است مر قریب را موصول باصله فاعلاست مر
یستعجل را والذین امنوا مشفقون منها عطفست بر یستعجل وجمله یعلمون انها الحق عطفست بر و
الذین امنوا مشفقون منها انها الحق قائم است مقام دو مفعول یعلمون الا حرف تنبیه است الذین یمارون
فی الساعة اسم ان است جار و مجرور یعنی لفی ضلال بعید خبر ان است تاکید جمله از جهة رد انکار یا صرار است
جمله الا ان الذین یمارون فی الساعة لفی ضلال بعید مقررست مر قریب قیامت را وجمله الله الذی انزل
الکتاب ثنای دیگر است متصل بجمله الله ربنا وربکم است **معنی اینست** خدای که فرستاد کتاب را که جامع
مر مبدا و معاش و معادست و میزان در عهد نوح علیه السلام که مدار عدل و مناط معرفت و معرف مقادیر
اعمال عبادست یا گویند خدا انکه فرستاد کتاب را که بر اعمال نیک آرد و از اعمال بد باز دارد و پدید آورده
در حسابگاه میزانرا برای عدل تا مقادیر اعمال نیک و بد پدید آرد وچه چیز ترا دریابد و کدام چیز ترا آگاه
گرداند تحقیق است که قیامت نزدیکست استعجال میکنند بر وجه استهزا آنکسانیکه بقیامت ایمان ندارند و
آنکسانیکه ایمان آورده اند از آن آمدن او ترسنده اند و میدانند که بدرستی که آن یعنی قیامت حق است لا
محاله محققاست آگاه باشید بدرستی که کسانیکه در شان قیامت ستیزه میکنند و دم مرا می زنند هر آینه در گمراهی
بعیدند ایشانرا خدا دور انداخته از هدی اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ء
اینجمله ثنای دیگر است مر باریتعالی جل جلاله را یرزق من یشاء خبر دیگر است یا حالست وهو القوی العزیز
حالات یا تذییلاست **معنی اینست** خدای لطیف است بر بندگان خویش لطف میکند هر کرا خواهد روزی
دهد و تعلیق بمشیت مقتضی خصوص نبود زیرا که جائزست که مشیت بر صفت عموم در حق کل باشد مَنْ كَانَ
يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ
نَصِيبٍ من در هر دو محل شرطیه نزد له فی حرثه ونؤته منها مجزوم شد جمله سابقه برای تعمیم
مشیت رزق بود این آیت در تفصیل ارادت بنده روی نمود وما له فی الاخرة من نصیب عطفست بر جزا و **معنی
اینست** هر که کشت آخرت بخواهد عملی یعنی عملی که در آخرت فائده دهد در کشت او بیفزائیم یعنی
توفیق زیادت عمل دهیم یا افزونه در ثواب او فرمائیم و هر که کشت دنیا خواهد یعنی عملی خواهد که فائده آن
همه در دنیا ظاهر شود چون تجارت و زراعت محض برای حاصل کردن مال بغیر نیت صرف در منفعت مال وخود
وآسامیده برای محض لذت وراحت بی نیت تحصیل قوت عبادت و نیل مثوبت بدهیم او را بعضی از انچه می
خواهد و آنرا از آخرت که انرا می خواهد نصیبی نباشد أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ

لهم

وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ام منقطعه است یعنی بل با همزه وهمزه
برای توبیخ است وجمله متصله است بجمله که از شرع لکم مفهوم میشود ای فاتبعوا ما شرع لکم من الدین ف
بینه علی لسان الانبیاء والمرسلین ام لهم الهة شرعوا لکم من الدین مالم یاذن به الله و تواند بود که ام
متصله باشد همزه که معادل اوست محذوف بود ای یقبلون ما شرع لهم من الدین ام یقبلون ما شرع لهم
شرکاءهم جمله شرعوا لهم من الدین صفة است مر شرکا را و شرکا مبتداست لهم خبراست موصول باصله یعنی
مالم یاذن به الله مفعول شرعوا است جمله شرطیه یعنی و لولا کلمة الفصل لقضی بینهم معترضه است برای وعید
ایشان وان الظالمین لهم عذاب الیم تذییل است وتاکید او ازجهة آنست که در ان الظالمین وضع مظهر
موضع مضمرات ای انهم لهم عذاب الیم چه ایشان عذاب خود را منکر بودند وان معذب شدن خویش تیزی
مینمودند بدین اعتبار تاکید کرد وجمله را موکد آورد وان الظالمین لهم عذاب الیم بیان استحقاق عذاب
است بقرینهٔ تری الظالمین مشفقین که بشرات **معنی اینست** پس کو پیروی کنید آنچه ظاهر کرده است و بیان
آورده است خدای از دین برای ایشان یا خود مر ایشان را شرکا پیدا کرده است از دین آنچه خدای اذن نکرده
است بدان که اختیار آن ایشان را نباید واتباع آن نشاید واگر وعدهٔ تاخیر عذاب تا روز جدای حق از باطل
ومحق از مبطل یعنی روز قیامت نباشد هر آینه کار هلاک ایشان تمام کرده شدی همه هلاک میکشتند و باستیصال
می پیوستند وبدرستی که ظالمان یعنی کافران مر ایشان عذاب الیم وعقاب فخیم است تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ
مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ
رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ مشفقین مفعول دوم است یا حالت مما کسبوا بتقدیر من وبال ما کسبوا
متعلق است بمشفقین یا بدرستیهم الصاقت یا بمعنی علی است جمله وهو واقع بهم حال مقرره است موصول
باصله یعنی والذین امنوا تا آخر مرفوع المحل بر ابتداست فی روضات الجنات خبر مبتداست جمله عطف
بر وان الظالمین لهم عذاب الیم مایشاؤن فاعلت مر ظرف مستقر را یعنی لهم لهم مایشاؤن خبر دیگرست
یا حالت عند ربهم متعلق است بلهم ذلک هو الفضل الکبیر تذییل است جمله تری الظالمین مستانفه
در جواب ما شانهم بعد البعث است **معنی اینست** که بینی تو ای محمد ظالمان را ترسان از وبال وعذاب
آنچه کسب کرده اند ایشان وآنچه از ان می ترسند بر ایشان واقع شد فی است ولا محالة بر ایشان رسید
است وانان ایمان آورده اند واعمال صالح کرده اند در باغهای بهشت باشند مر ایشانراست نزد
پروردگار ایشان یعنی نزدیک خدا فیض واعطا آنچه خواهند یعنی در روضات بودن وآنچه خواست ایشان
بود یافتن فضل کبیر ولطف عظیم باشد زاید بر مقدار عمل فرو دان قدر آید ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ
الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ذلک مرفوع المحل بر ابتدا
موصول باصله یعنی الذی یبشر الله عباده خبر مبتداست الذین امنوا وعملوا الصالحات صفة است مر
عباده جمله ذلک الذی یبشر الله عباده الذین امنوا تذییل است وجمله قل لا اسئلکم علیه اجرا معترضه
دیگرست در بیان فضل ذو القربی بعضی الا المودة فی القربی را داخل اجر دارند مستثنای متصل پندارند
وبعضی مودة قربی را اجر نخوانند لیکن چیزی ثابت دانند مستثنای منقطع بود داخل اجر نباشد روایت
کرده اند که از پیغامبر صلی الله علیه وسلم پرسیدند که قرابتان تو کیانند که این آیت در شان ایشان
آمده وبر ما دوستی ایشان واجب شده پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت علی وفاطمه وحسن وحسین وبعضی
گفته اند که ان فی القربی اقربا واهل بیت مراد ند وبعضی معنی الا المودة فی القربی را الا المودة لکونی من
ذوی قرابتکم پندارند لانه لم یکن بطن من قریش الا النبی علیه السلام فیه قرابة وبعضی گویند از قربی
تقرب الی الله مراد است ای لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی تقربکم الی الله والاعمال التی تقربکم الی الله

معنی اینست آن فضل کبیر یعنی دخول جنان که بشارت می دهد خدای بندگانی را که ایمان آورده اند
وعمل صالح کرده اند بران بگو ای محمد که نمی خواهم از شما بر تبلیغ وتبشیر اجری از مالی و رزقی لیکن میخواهم
از شما دوستی تقریب الی الله یعنی کاری کنید که شما را مقرب گرداند وبقرب مکانت برساند وَمَنْ يَقْتَرِفْ
حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ شرطیه معترضه دیگرست در بیان نیکی کردن و نیکوی در
وجود آوردن ان الله غفور شکور تذییل است چه از حسنه که مستوجب ثوابست شکور بودن فهم شود و ان
جهة این که حسنه مذهب سیئه می افتد غفران مفهوم گردد این جمله موکد مفهوم باشد تاکید او از جهة ابراد
ثنای باری وجه وکادت واستوا یکانست روایت کرده اند که ورود این آیت در شان ابوبکر صدیق رضی الله عنه
بود ودر شان دوست داشتن اهل بیت پیغامبر را صلی الله علیه وسلم روی نمود **معنی اینست** هر که حسنه کسب کند
بیفزائیم ما حسن آب وحسنه ومثوبات او را بدرستی که خدای غفور است خطایا بیامرزد شکور است عطایا بخشد
أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَإِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ
بِذَاتِ الصُّدُورِ ام منقطعه است یعنی بل با همزه وهمزه که مضمون ام است برای انکار بر وجه توبیخ است
جمله متصل است بجمله قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی بلا بودن اجر الرسالة بل یقولون افتری
علی الله کذبا شرطیه یعنی فان یشاء الله یختم علی قلبک معترضه است برای ترهیب پیغامبر ناخوشی از گفتار کفار
ویمح الله عطف است بر ام یقولون افتریه زیرا که مضمون او لا ینبغی لهم ان یقولوا کذا است ویحق الحق بکلماته
عطف است بر یمح الله الباطل وسقوط واو یمح الله از جهة متابعت خط مصحف است بر طریق و یدع الانسان
وسندع الزبانیه انه علیم بذات الصدور تذییل است چون این جمله کنایت است از مجازیهم و توبیخ مذکور
ملوح بر جزا دادن و سزا کردن بود بتقدیم ملوح سوی مضمون جمله باعتبار معنی مکنی عنه تاکید سائغ نمود **معنی
اینست** بدرستی که ایشان اجر رسالت نمی دهند بلکه افتری علی الله کذبا میگویند یعنی با خود میگویند که پیغامبر افتری
کرده است ونابوده پیدا آورده است افتری با پیغامبر چه نسبت دارد خاصه افتری بر خدا که اشنع واقبح است
از جمله انواع افتری اینچنین کلمات در گوش کردن نباید وبدین نوع خرافات ناخوش شدن نشاید نظر در جلالت
نعمت رسالت باید کرد و شکر این دولت بجا باید آورد پس اگر خدای خواهد بر دل تو مهر کند تا این حکایت در دل
تو در نیاید وتزاحم واندوه این جفا روی نماید یا گویند اگر خدای خواهد بر دل تو مهر کند قوت احاطت وحی
در دل تو نیفکند چه توانی کرد وچون وحی را باز توانی آورد شاکر نعمت باشی و باندوه جفای ایشان دل خوش بخراشی
وخدای باطل را محو خواهد کرد وحق را بکلمات خویش بظهور خواهد آورد بدرستی که خدا بدانچه در سینهاست علیم است
هر چه در دل ایشان میگذرد میداند وجزا و سزا که در خور اعتقادات قاعده است دادن میتواند وَهُوَ الَّذِي
يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ثنای دیگرست مر خدا را متصل است بثنای
سابق یعنی الله لطیف بعباده ومعترضاتی که در میان بود میان دو کلام متصل سائغ نمود وهو مبتداست یقبل التوبة
با معطوفات خویش صله الذی است باصله خویش خبر مبتداست **معنی اینست** وخدای عز وجل آنست که توبه
بندگان خویش قبول کند و بدیها را عفو کرده اند وآنچه بندگان میکنند همه داند وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ویستجیب الذین امنوا عطف است بر یقبل التوبة
ویزیدهم من فضله عطف است بر یستجیب والکافرون مبتداست لهم عذاب شدید خبر مبتداست جمله حالت یا و
الکافرون لهم شدید عطف است بر وهو الذی یقبل التوبة عن عباده **معنی اینست** اجابت کند دعای کسانی که
ایمان آورده اند واعمال صالحه کرده اند و بیفزاید از فضل خویش مثوبات ودرجات ایشان وحال اینست
که مر کافران را عذاب سخت بود وعقاب درشت باشد وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ
مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ جمله ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض معترضه است برای بیان

غنی وکس بنزل بقدر ما بشا را ستدراکست ینزل از باب افعال و تفعیل خوانند ما در بقدر ما رانده است یشاء
صفة است مرقدر را جمله انه بعباده خبیر بصیر تذییل است تاکید جمله از جهة ابرای ثنای باری است بر وجه
وکادت و استواری **معنی اینست** اگر فراخ کردی خدای رزق را بر بندگان خویش هر آینه ظلم میکردند و بزرگی
میجستند لیکن فرو دمی آرد رزق را بر هریکی بر اندازه که میخواهد نصیبی بعضی می افزاید و نصیب بعضی میکاهد بدرستی
خدای بر بندگان خویش خبیر است بصیر است بر جزا و سزای ایشان قدیر است وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا
قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ این ثنای دیگر است معطوف بر ثنای سابق معترضه که در میانه
بود میان دو کلام متصل سائغ نمود من بعد ما قنطوا متعلق است به ینزل و ینزل بصیغه معروف از باب تفعیل
و افعال خوانند و معنی بر حسب آن دانند و هو الولی الحمید تذییل است چه از صفات سابقه صفة ولایت
و ستودگی مفهوم میشود ابجمله تاکید این مفهوم باشد **معنی اینست** او آنست که فرود آرد باران بعد از
نومید شدن مردمان و نشر کند رحمت خویش را از رویانیدن انواع نبات و دادن نضارت و نما و او دوست
دارست ستوده کردارست وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ
إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ این ثنای دیگر است مر خدای را عطف است بر ثنای سابق خلق السموات مبتداست و من ایاته خبر
مبتداست و ما بث عطف است بر خلق السموات من دابة بیان ما است و هو مبتداست قدیر خبر مبتداست اذا
یشاء متعلق است بجمعهم و علی جمعهم متعلق است بقدیر و ابجمله حالست **معنی اینست** و بعضی از ایات قدرت
و امارات فطرت او آفریدن آسمانست و زمین و آنچه پراکنده کرده است از جنس جنبنده در ان و در بیع و حال
آنست که خدای عز و جل جمع کردن جنبندگان پراکنده که در ان و سماست چون بخواهد که همه را یکجا در روز
قیامت جمع کند تواناست وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ
فِي الْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ما اصابکم مبتداست من مصیبة بیان ما ست جار و مجرور
یعنی بما کسبت ایدیکم خبر مبتداست فبما کسبت با فا و ترک فا خوانند ترک فا از جهة عدم تضمن معنی بعدم
سببیت و اثبات فا از جهة سببیة برای حکم و اخبار دانند و یعفو عطف است بر جمله اسمیه سابقه یا معترضه
برای ذکر عفو و جمله و ما انتم بمعجزین و جمله و ما اصابکم تا آخر معترضه است **معنی اینست** و آنچه
برسد شما را از مصیبت و رنج و بلا بسبب جریمه که بود که ارتکاب کرده است دستهای شما و عفو میکند خدای
از بسیاری جرایم که بدان میگیرد و بسبب مصیبتی که حصول می پذیرد و نه اید شما عاجز کننده خدا در زمین
از رسانیدن عذاب شما و نیست شما را از غیر خدا دوستی که نظر رحمت دارد و نه یاری دهنده که از عذاب باز دارد
وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ
لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ الجوار مبتداست من ایاته خبر مبتداست کالاعلام صفة است من الجوار و الجوار از باب
حذف با اکتفا بکسره است و جمله من ایاته الجوار متصل است بجمله و من ایاته خلق السموات و الارض و
معترضه که در میانه بود میان دو کلام متصل سائغ نمود جمله شرطیه یعنی ان یشا یسکن الریح صفت بعد
صفة است مر الجوار را بزیادت لام بر طریق و لقد امر علی اللئیم یسبنی فیظللن عطف است بر یسکن الریح که
جزای شرطست رواکد خبر است مر یظللن را که از افعال ناقصه است جمله ان فی ذلک لایات لکل صبار شکور
معترضه است میان معطوف و معطوف علیه تاکید او از جهة آنست که کفر ورزیدن کافران و ناگرویدن ایشان
علامت انکار ایات بود و بظهور امارت با انکار با اصرار تاکید جمله بتوکید سائغ نمود **معنی اینست**
و بعضی از ایات کمال قدرت و امارات عجیب فطرت خدای کشتیهاست که در دریا همچو کوههاست اگر خدای
بخواهد باد را ساکن کند پس کشتیها راکد گردند یعنی بر پشت دریا بر جا مانند بدرستی که در باب قدرت هر آینه
ایتهای عظیم است مر هر صبر کننده و شکر گوینده را أَوْ يُوبِقْهُنَّ بِمَا كَسَبُوا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ وَيَعْلَمَ الَّذِينَ

يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا
وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ او یوبقهن عطف است بر جزا یعنی یسکن الریح ای ان یشا یسکن الریح فیظللن بعد سکونها
راکدا او یوبقهن بدوام السکون و یعف عن کثیر و یعلم برفع و نصب خوانده اند بر قرات رفع معترضه بود برای
بیان عبرت مبطلان و دانستن ایشان ببطلان مجادله خویش در آیات کردگار رحمن و بر قرات نصب عطف
بر محذوف بود ای لیستقم و یعلم موصول با صله فاعل است مر یعلم را و جمله ما لهم من محیص از باب تعلیق علم
بحرف نفی است بر طریق علمت ما زید بمنطلق ما اوتیتم مبتداست متاع الحیوة الدنیا بتقدیر فهو متاع الحیوة
الدنیا خبر مبتداست جمله و ما عند الله خیر و ابقی عطف است بر جمله سابقه للذین امنوا متعلق است بخیر و ابقی و
علی ربهم یتوکلون عطف است یا حالست **معنی اینست** یا هلاک کشتیها بشومی گناهان ایشان هلاک کند و عفو
کند از بسیاری یعنی نجات دهد و مطلوب از هلاک بعضی انتقام عاصیانست و مقصود از نجات جمع کثیر عبرت
مبطلانست که در ایات قدرت حق مجادله باطل کنند تا بدانند ایشان که ایشان را از عذاب خدای خلاص دهنده
نیست هلاک بعضی کشتیها و نجات بعضی دال برین معنی است پس هرچه داده اید شما از چیزی هر چیزی که بود
پس آن متاع حیوة دنیاست و آنچه نزدیک خداست یعنی بوعده و حکم اوست بهتر است و باقی تر است مر کسانی
را که ایمان آورده اند و بر پروردگار خویش توکل کرده اند وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا
غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
يُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ این موصول و صله با معطوفات خویش عطف است بر للذین امنوا که
مجرور لام است و الفواحش عطف است بر کبائر الاثم که مفعولست مر یجتنبون را هم یغفرون جزای شرط است
و جمله یعنی و اذا ما غضبوا هم یغفرون عطف است بر صله یعنی یجتنبون و هم یغفرون تقدیم مسند الیه بر خبر
فعلی بمقتضاست مر تقوی را و جمله و امرهم شوری بینهم عطف است یا حالست و مما رزقناهم ینفقون
عطف است حالست یا عطف بر صله است هم ینتصرون بر طریق هم یغفرون جمله و جزاء سیئة سیئة مثلها
معترضه است برای بیان شانی که در انتصار باید و تقیید که بعد مکافات شاید فمن عفی و اصلح مبتداست
فاجره علی الله خبر است و جمله من عفی تا آخر برای بیان شانی است که در مکافات اولی است و ذکر عقوبت بلفظ
سیئة از جهة وقوع او در صحبت سیئة از باب مشاکله است و توصیف او بمثلها بیان جنایت است انه لا
یحب الظالمین تذییل است چه از جمله جزاء سیئة سیئة مثلها انتفای رضا بظلم مفهوم گشت برین جمله این
مفهوم بتاکید پیوست و چون جمله جزاء سیئة سیئة مثلها ملوح بر مضمون جمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله
سائغ نمود **معنی اینست** و آنچه نزد خداست بهتر است مر مومنان را و متوکلان و کسانی را اجتناب کنند و دوری
ورزند از شرک و سائر اصناف عصیان و کبائر اثم و فواحش آن و کسانی که چون غضب کنند ایشان البته گناه
ببخشند و آنانکه مر پروردگار خود را اجابت کرده اند و نماز را با قامت و ادامت آورده اند و کار ایشان میان ایشان
موافقت و مشاورتست و شان ایشان مساعدت و مصادقت و از آنچه روزی کرده ایم ایشان را انفاق کنند
و با یکدیگر دم مواسات میزنند و آنکسانی که چون بر ایشان ظلم رود و از کسی بغی واقع شود هم ایشان داد جویند
و در راه مکافات و معارضه پویند و جزای عقوبتی مثل او بود و مثل جنایت بر قدر جنایت باشد پس هر که عفو
کند و دل بر اصلاح افکند ثواب آن بر فضل و کرم بر خداست و اجر او بر حق سبحانه و تعالی است وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ
ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ
لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ من سبیل اسم ماست من زائده است و علیهم
خبر است جمله اولئک با خبر خویش خبر است مر من را و من او مفرد اللفظ است و معنی جمع است افراد ضمیر انتصر

وضمیر ظلمه که عائد سوی اوست باعتبار افراد لفظ است واشارت باولئك باعتبار معنی است السبیل مبتدا است و
یبغون فی الارض بغیر الحق عطف است بر جمله یظلمون الناس که صلهٔ موصول است موصول با صله مجرور علی است جار و
مجرور خبر است انما السبیل مستانفه مقرره است مر جمله اولئك ما علیهم من سبیل را وجمله اولئك ما علیهم من
سبیل مستثنی است مر جمله سابقه را ولمن صبر وغفر مبتدا است ان ذلك لمن عزم الامور خبر مبتدا است وتاکید او باعتبار
تقدیم علامت انکار است وجمله ولمن صبر تا آخر عطف است بر جمله ولمن انتصر **معنی اینست** وآنان که بعد مظلوم
شدن خویش داد جویند ودر راه مکافات ومعارضات پویند پس ایشان از عتاب وملامت ونکوهش ومذمت
هیچ راهی نبود که صاحب حق اند انتصار را مستحق اند وصاحب حق را مجال مقال باشد نیست راه عتاب ومدام وراه
رفع قضیه سوی حکام مگر کسانی که بر مردمان ظلم کنند وبغیر حق بر زمین بغی ورزند مر ایشان عذاب الیم بود و
عقاب شدید باشد وهر آینه کسی که بر جرم وظلم صبر کند واز جریمه مجرم بگذرد بدرستیکه این کار از آن کارها
مقصوده بود واز امور محموده باشد عفو کردن با قدرت وکرم است جرم جانی وعیب پوشی از دلائل عظم است
علامت سریاست دلیل مهتریاست وَمَن یُضْلِلِ اللّهُ فَمَا لَهُ مِن وَلِیٍّ مِن بَعْدِهِ وَتَرَی الظَّالِمِینَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ
یَقُولُونَ هَلْ إِلَی مَرَدٍّ مِن سَبِیلٍ وَتَرَاهُمْ یُعْرَضُونَ عَلَیْهَا خَاشِعِینَ مِنَ الذُّلِّ یَنظُرُونَ مِن طَرْفٍ خَفِیٍّ من
ولی اسم ما است من زائده است له خبر ما است من در من یضلل الله شرطیه است فعل شرطیه را جزم کرده مفعول
محذوف است از جهة آنکه مفعول یضلل واقع شده جمله فماله من ولی من بعده جزای شرط است برطریق ایاما
تدعوا فله الاسماء الحسنی این جمله معترضه است برای خیبت کافران وخسارت وخجالت ایشان وجمله وتری
الظالمین نیز معترضه است برای حکایتی از حکایات کافران وشناعتی از شناعات ایشان لما راوا العذاب ظرف است مر ترا
را والمعنی برون است زیرا که حکایت آینده است ایراد ماضی از جهة دلالت بر تحقق وقوع است برطریق
ونفخ فی الصور یقولون حالست از ظالمین که مفعول تری است جمله استفهامیه یعنی هل الی مرد من سبیل
متعلق است بمعنی ایصال که از سبیل فهم میشود ای هل من سبیل یوصل الی مرد ومرد مصدر میمی است بمعنی رد
ای هل من موصل الی رد الی الدنیا جمله ویعرضون علیها مفعول دوم است مر تریهم را یا حالست وجمله وتریهم
عطف است بر وتری الظالمین خاشعین حالست از فاعل یعرضون جمله ینظرون حال دیگر است **معنی اینست**
وهر کرا خدای گمراه کرده اند وبار بادیه غوایت رساند پس مر او را دوستی نبود که هادی او شود وبه بینی ظالمان را
دران وقت که عذاب بینند از هیبت وخشیت هل الی مرد من سبیل گویند وبه بینی ایشان را که عرض کرده
میشود بر آتش فروتنی کننده خواری نمایند نظر میکنند سوی آتش از چشم فرونگریده وَقَالَ الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ
الْخَاسِرِینَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِیهِمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِینَ فِی عَذَابٍ مُّقِیمٍ قال یعنی یقول است یوم
القیمة ظرف اوست جمله ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم واهلیهم یوم القیمة مقول قال است وتواند بود
که قال بمعنی باشد واین گفتار از ایشان هم در دنیا بود وتاکید جمله از جهة ابراز مذمت بر وجه وکادت الا
حرف تنبیه است وجمله ان الظالمین فی عذاب مقیم تذییل است وتاکید این جمله نیز از جهة ابراز مذمت
بر وجه وکادت وجمله وقال الذین تا آخر عطف است بر تری الظالمین یا بر وتریهم یعرضون علیها **معنی
اینست** وبگویند مومنان در روز قیامت بدرستیکه زیانزدگان وخائب وخاسر شدگان آنکسانند که
نفسهای خود را زیانزده کرده اند ودر روز قیامت خود را واهل خود را در زیان وخسران آوردند آگاه باشید
بدرستیکه ظالمان یعنی کافران هر آینه در عذاب مقیم ابدی باشند ودر عقاب الیم سرمدی بوند وَمَا کَانَ
لَهُم مِّنْ أَوْلِیَاءَ یَنصُرُونَهُم مِّن دُونِ اللَّهِ وَمَن یُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن سَبِیلٍ من اولیاء اسم کان است
لهم ظرف خبر است من زائد است ینصرونهم من دون الله صفة است مر اولیاء را ومن یضلل الله شرط است
فماله من سبیل جزای شرط است این جمله عطف است بر وما کان لهم من اولیاء وجمله وما کان لهم من اولیاء عطف

برو قال الذین

بر وقال الذین امنوا **معنی اینست** ونباشند مر ایشان را اولیایی که نصرت کنند جز خدای عز وجل کسی نیست
مر او را هیچ راهی از خدا وهدی اسْتَجِیبُوا لِرَبِّکُم مِّن قَبْلِ أَن یَأْتِیَ یَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَکُم مِّن مَّلْجَإٍ
یَوْمَئِذٍ وَمَا لَکُم مِّن نَّکِیرٍ این جمله معترضه است برای طلب اجابت کردگار وطاعت امر پروردگار من متعلق
باستجیبوا است لا مرد له من الله صفة است مر یوم را ما لکم تا آخر مستانفه است در جواب ما صفة ذلک الیوم
ما نافیه است من ملجأ اسم ما است من زائد است لکم خبر ما است یومئذ ظرف است مر لکم را وما لکم من نکیر عطف
بر ما لکم من ملجأ **معنی اینست** مر امر پروردگار خود را اجابت کنید وفرمان او را با طاعت پیش آیید
پیش از آنکه بیاید روزی که نیست او را ردی از خدا چون گاه آمدن او آید باز داشته نشود چون توجه نماید
نیست شما را در آن روز پناهی والتجاگاهی نیست شما را در آن روز انکار اعمالی که کرده اید ودر صحائف اعمال
خویش یافته اید فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظًا إِنْ عَلَیْکَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَإِذَا أَذَقْنَا الْإِنسَانَ
مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا وَإِن تُصِبْهُمْ سَیِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ فَإِنَّ الْإِنسَانَ کَفُورٌ ضمیر متکلم اسم ان است و
ظرفیه خبر ان است وجمله وان تصبهم سیئة عطف است بر شرطیه سابقه فان الانسان کفور تعلیل است و
تاکید او از جهة ابراز ذم بر وجه وکادت **معنی اینست** وبدرستیکه ما چون بچشانیم مردم را اثر رحمتی
از ما چون خصبی وفراخی وامن وفراغ وتندرستی وامثال آن بدان شاد شود واگر برسد این جنس را بدی
چون فقر وتنگی عیش ومرض وخوف وجز آن بسبب گناهی که از وزاده ومعاصی که فرا پیش فرستاده ناخوش
شود وناشکر گردد زیرا که انسان کثیر الکفران است شدید الطغیان است **بیت** نام بشر مگیر که تلنان او شرست
با آن شر بلا که بشر یافت اقتران لِلَّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ یَهَبُ لِمَن یَشَاءُ إِنَاثًا وَیَهَبُ لِمَن
یَشَاءُ الذُّکُورَ أَوْ یُزَوِّجُهُمْ ذُکْرَانًا وَإِنَاثًا وَیَجْعَلُ مَن یَشَاءُ عَقِیمًا إِنَّهُ عَلِیمٌ قَدِیرٌ این ثنای دیگر است
مر خدا را متصلات بجمله ومن ایاته الجوار معترضاتی که در میانه بود میان دو کلام متصل سائغ نمود
ملک السموات مبتدا است لله خبر مبتدا است یخلق ما یشاء معلله است مر لله ملک السموات را یهب لمن یشاء
اناثا بیانست مر یخلق ما یشاء را اناثا مفعول است مر یهب را اناثا را نکره آورده الذکور را معرف بلام کرده زیرا که
ذکور را مردمان میجویند وزاده شدن پسران میخواهند در اخبار از پرهیبت آن لام عهد آورد عهدیت ذکور
که مطلوب ایشانست اعادت کرد اناث را در خواهش نمی آرند در شان اناث عهدی نمی آرند لام عهد مناسب
نباشد تنکیر ملائم بود او یزوجهم ذکرانا واناثا او عطف است بر یهب لمن یشاء الذکور مردمان چنانچه
دختران نمی خواهند دران مختلط با دختران نیز نمی خواهند در ذکر پسران مختلط نیز تنکیر کرد از جهت عهد
لام عهد نیاورد ویجعل من یشاء عقیما معطوف بر جمله سابق انه علیم قدیر تذییل زیرا که از اثبات
صفت خلق اثبات علم وقدرت مفهوم گشت بر این مفهوم مذکور بتاکید پیوست وچون صفت خلق ملوح
سوی صفة علم وقدرت بود تاکید جمله از جهة تقدیم ملوح باشد **معنی اینست** مر خدا راست آسمانها وزمین
آفریده اوست آن واین در زهدان زنان آنچه خواهد آفریند وآنچه مراد او بود بخلقت بگزیند هر کرا
خواهد دختران بخشد واین اشارتست از اینکه دختر نیز از مواهب است اگرچه طبع او را غیر طالب است
مر کسانیرا که دادن پسران خواهد بخشد یا برای ایشان پسران ودختران جمع کند وکسی را که عقیم خواهد
عقیم نازاینده کرداند بدرستیکه او علیم قدیر است یعنی توانا است ودانا است وَمَا کَانَ لِبَشَرٍ أَن
یُکَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْیًا أَوْ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ یُرْسِلَ رَسُولًا فَیُوحِیَ بِإِذْنِهِ مَا یَشَاءُ إِنَّهُ عَلِیٌّ حَکِیمٌ
ان یکلمه الله اسم کان است الا وحیا استثنای مفرغ است مفعول مطلق است برطریق ضربته الا سوطا
ای ما کان لبشر ان یکلمه الله الا تکلیما یوحی من وراء حجاب متعلق است بمصدر محذوف ای اسماعا من
وراء حجاب او یرسل بر قرائت نصب مصدر است باضمار ان بعد عاطفه بر اسم از قبیل اعجبنی قیام ک

وتذهب وبر قرائت نصب مصدراست لحذف ان یا تنزیل فعل منزله مصدر بر طریق تسمع بالمعیدی خیر من تراه فیوحی
عطفست بر یرسل رفعا ونصبا یعنی مصدراست وجمله ما کان لبشر تا آخر معترضه است برای حصر انواع وحی خدا
رب الارض باب که صادراست جه ابنیا و نفی تکلیم خدا با بشری بغیر حجاب جمله انه علی حکیم تذییلست تاکید جمله
ازجهة ثنای باری بروجه وکادت واستوای **معنی اینست** مرهیج بشری را صحیح نبود ومرهیج آدمی را لایق
نباشد خدای عز وجل با او تکلم کند مکر بوحی والهام بر ین که کلام در دل او افکند یا خوابی نماید در خواب چیزی
در دل او آید یا خوابی بیند ودر خواب کلامی بشود وقد قیل او بالانبیاء وحی جنانجه ابرهیم صلوات الله علیه در
خواب دید واز قائلی امر ذبح ولد شنید ومکر با سماع کلام از ورای حجاب جنانجه موسی علیه السلام بی انکه خدای
بیند کلامی شنید بدرجه وکلم موسی تکلیما رسید وحجاب مذکور بر نسبت سامع بود جه حق سبحانه وتعالی از صفت
کردن بحجب منزه باشد یا بارسال رسولی یعنی فرشته که حروف واصواتی که بران دالست بشنود یا نقوشی که بران
دالست در لوح به بیند حاصل او را کرد آورد وبر پیغامبر صلی الله علیه وسلم بیارد پس باذن خدا وحی کند انجه بخواهد
بدرستی که خدای برتراست از ین که کسی وی را از وحی باز دارد حکیم است بر هر که خواهد وحی آید وَكَذَٰلِكَ
أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَٰكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ
مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ای ایحاء مثل
ایحاء الملائکه علی سبیل العموم اوحینا الیک علی سبیل الخصوص روحا من امرنا ای قرآنا مثل الروح وابنجمله تقریر آن
مرایحاء کلی بتحقیق ایحاء جزئی جمله ما کنت حالست از کاف الیک که مفعولست مراوحینا را ماالکتاب با معطوف خویش
مفعولست مر تدری را ای ما کنت تدری ماهیة الکتاب والحکمة ولا ماهیة الایمان من نشاء من عبادنا بصیغه عموم
بقرینه ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان کنایت از خصوصاست ای تهدید صراط الله بدلست از صراط مستقیم له ما فی
السموات وما فی الارض صله الذی است ودر خاتمه سورة صنعة نشاء الاطراف است وهو ان یختم الکلام بما یناسب ابتداءه
که در آغاز سورت ثنای له ما فی السموات وما فی الارض ذکر کرد بعد از ان در ختم سورت نیز جمله له ما فی السموات وما فی
الارض اورد **معنی اینست** وهمچنین که در وحی کلی ذکر کردیم وهمین تفصیل که در ایحاء مطلق آوردیم وحی کردیم سوی
تو قرآنی را که همچو روح است در احیاء یعنی دلها را زنده کرداند جنانجه روح تن را بزندکانی رساند امری از امور
که مخصوص بماست او راد بلاغت درجهٔ علیاست قرآن ترا دادیم در ین حال که نمی دانستی که قرآن جیست وایمان
جیست مخصوص کیست ومومن کیست ولکن کردانیدیم ما قرآن را نوری که راه نمائیم بدان از بندکان خویش هر کرا که
خواهیم یعنی ترا وبدرستی که تو هر آینه راه می نمائی سوی راهی که مستقیم است یعنی دینی که قویم است راهی پیدا آورده
خدای که مرا وراست آسمانها وزمین ودر ملک تصرف اوست آن واین أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ اینجمله نیز ثنای
خدایست متضمن بجملهای که متضمن ثناست **معنی اینست** آگاه باشید سوی علم وقدرت خدای بیجون
باز کردد همه امور وشئون ان الی ربک الرجعی وان الی ربک المنتهی بدانکه مقطع این سورت نیز مقطع حسن است
حسن او مبرهن است در اول کلام له ما فی السموات ذکر کرد ودر آخر الا الی الله تصیر الامور که متضمن همه امور است
آورد سخن بر عموم راند هیچ چیزی برای کفتار نماند مثل این متهاد نهایت حسن بود ومثل این مقطع در غایت لطافت
باشد والله اعلم بمراده وکل یغترف لی ارشاده لا اله الا هو ربی توکلت علیه وهو حسبی **سورة الزخرف** این سورت مکی است
مکر آیت واسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن الهة یعبدون بیست ونه آیت وهفتصد
سی وسه کلمه است شش هزار وجهارصد حرف نظم این سورت با سورت شوری آنست که افتتاح هر یکی بذکر
قرآنست واختتام هر یکی بذکر معاد وپایان کار عبادت جه آیت الا الی الله تصیر الامور در آخر سورت شوریست
سوف یعلمون که در آخر زخرفست هر دو متضمن منتهی است بدانکه در افتتاح ذکر قرآن آورد بعده تخلص سوی
ذکر منکران قرآن وکافران کرد تا جمله او نرینک الذی وعدناهم فانا علیهم مقتدرون در ذکر کافران وانجه ع

الزخرف

متعلق بذکر ایشانست بود از جمله فاستمسک بالذی اوحی الیک باز ذکر قرآن روی نمود بعد از ان بذکر جمله واسئل
من ارسلنا که معطوفست بر فاستمسک تخلص سوی ذکر کذشتکان حاصل کشت در ضمن آن ذکر قصه بعضی پیغامبران
جون موسی وعیسی علیهما السلام به بیان پیوست بعده بجمله فاختلف الاحزاب من بینهم فویل للذین ظلموا من
عذاب یوم الیم تخلص ساخت سخن در ذکر قیامت واحوال واهوال آن انداخت تا آخر سورت ذکر قیامت آورد بجمله
سوف یعلمون که متضمن وعید قیامتست سورت را ختم کرد شک نیست که جملهای که از یکباب اکر مقاصد ایشان
مختلف بود از جهة اتحاد باب میان ایشان ارتباط واتصال باشد واکر مقصود از همه یکیست هر یکی در مقصود کلی
مقرر دیکریست معترضاتی که در میانه آمده میان کلامهای متصل واقع شده ذکر دیکر از هر نوع در محلی که باید
در محل خویش بیان کرده شود بتوفیق الله وعونه بتشریح وتوضیح پیوندد **بسم الله الرحمن الرحیم**
حم وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ذکر حم در سورت کذشته ومعنی ووجه
اعراب آن ببیان پیوسته والکتاب قسماست انا جعلناه قرآنا عربیا جواب قسماست لعلکم تعقلون بمعنی لکی تعقلوا
متعلقست بجعلناه وجه تاکید جمله بان وقسم آنست که کلام برای رد انکار منکرانست **معنی اینست**
سوکند یاد میکنیم بسورت حم وکتابی که ظاهر وظاهر کننده ومیان حق وباطل جدای افکنده است بدرستی که ما
کردانیده ایم ما قرآن را قرآن عربی شما که کروه عربید لفظ آن دریابید ومعنی آن فهم کنید وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ
لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ ضمیر منصوب که عائد بر قرآنست اسم انست لعلی خبر است حکیم خبر دیکراست لدینا صفة است
مرام الکتاب را فی ام الکتاب ظرفست مرمفهوم جمله را ای حکیم بذلک فی ام الکتاب الکائن لدینا وجمله وانه فی
ام الکتاب عطفست بر جمله انا جعلناه قرآنا عربیا **معنی اینست** وبدرستی که قرآن در لوح محفوظ که
نزد ماست بقرب مکانت نه بقرب مکان هر آینه برتراست در بلاغت بطرف اعلا که حد اعجازاست رسیده
ودر حوایت علوم کار او بجائی رسیده ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین کشیده استوارست بهیچ وجه کزی ندارد هیچ
منقضی وعیبی بدو روی نیارد شرعی که به بیان او پیوسته با هر شرعی که مقابل کند بحکم عقل راجح آید وبیان او را
با هر بیانی که معارض سازند فائق نماید أَفَنَضْرِبُ عَنكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَن كُنتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ استفهام برای
انکارست فا عاطفه است معطوف علیه محذوفست ای انهلکم فنضرب عنکم الذکر یا عطفست بر جمله وانه فی ام
الکتاب لدینا لعلی حکیم وهمزهٔ انکار راجع سوی معنی فا **سوال** اسراف ایشان مجزوم الوقوع بود ان که
برای عدم جزم است جرا استعمال کرد **جواب** مجزوم العدم بود تحقق بر طریق فرض محال باشد از شان او انست
که مجزوم الوقوع نباشد ان ازجهة دلالت بر ین معنی آورد صفحا اکر بمعنی اعراض بود مفعول له باشد واکر صفحا
را اسم بمعنی جانب دارند منصوب بظرفیت پندارند یا مصدر باشد بر خلاف لفظ عامل بر طریق قعدت جلوسا ان
کنتم قوما مسرفین بر قرائت فتح همزه بمعنی لان کنتم باشد وبر قرائت کسر همزه شرطی بود مستغنی از جزا اکتفا بما مضی
معنی اینست آیا شما را مهمل کذاریم پس ذکر مذکور را از شما باز دادیم ازجهة انکه شما مسرفید یا کوئید
اکر شما مسرف باشید واز دین تجاوز کنید جه شر شما از خیر باز ندارد ازجهة شر شما خیر نکذاریم وتنزیل قرآن
باز نداریم وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِن نَّبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ وَمَا يَأْتِيهِم مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ
مِنْهُم بَطْشًا وَمَضَىٰ مَثَلُ الْأَوَّلِينَ کم خبریه است مفعول ارسلنا است من نبی تفسیر کم است فی الاولین ظرف
ارسلنا است وجمله ما یاتیهم من نبی حالست یا عطفست الا کانوا به یستهزؤن مستثنی مفرغ است حالست
ای الا کائنین علی صفة الاستهزاء یا صفة مصدر محذوفست ای ما یاتیهم زمانا الا زمانا کانوا به یستهزؤن به فی
ذلک الزمان فاهلکنا عطفست بر کم ارسلنا من نبی مفعول او محذوفست ای فاهلکنا الاولین اشد منهم بطشا
حالست از مفعول محذوف وضمیر او عائد بر مشرکان مکه است ای اهلکنا الاولین حال کونهم اشد من مشرکی
مکه بطشا ومضی مثل الاولین عطفست بر اهلکنا جمله وکم ارسلنا با معطوفات متعلقات ومعطوفات خویش معترضه

انهمکم ظ

برای تسلیه پیغمبر علیه الصلوة والسلام وضمیر اشد منهم عاید است بمشرکان مکه و درین التفاتست از خطاب سوی غیبت **معنی**
دیدین از پیغمبران فرستادیم بر گروههای گذشتگان و بایشان پیغمبران نمی آمدند مگر آنکه سخر و استهزا میکردند ایشان بر ایشان پس هلاک کردیم
بعد استهزا و سخر کرده پیشینیان بر پیغمبران چنانچه پیشینیان مذکور را بسوی استهزا و تکذیب ایشان در حالیکه ایشان سخت تر بودند از روی بطش
و قوت یعنی قوی تر بودند از مشرکان و مثل ایشان گذشت و حالت عجیبه ایشان منصرم گشت و نشد و کذشتند از ایشان حکایت ماند که
کیان بودند و چه شدند مثلا یعنی قصه خوانان خوانده و از بعضی نام و نشان ایشان نماند وَلَئِن سَأَلتَهُم مَن خَلَقَ السَّمٰوٰتِ
وَالأَرضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ العَزِيزُ العَلِيمُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الأَرضَ مَهدًا وَجَعَلَ لَكُم فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُم تَهتَدُونَ وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ
فَأَنشَرنَا بِهِ بَلدَةً مَيتًا كَذٰلِكَ تُخرَجُونَ وَالَّذِي خَلَقَ الأَزوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِنَ الفُلكِ وَالأَنعَامِ مَا تَركَبُونَ لِتَستَوُوا عَلَىٰ ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذكُرُوا
نِعمَةَ رَبِّكُم إِذَا استَوَيتُم عَلَيهِ وَتَقُولُوا سُبحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقرِنِينَ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ وَجَعَلُوا لَهُ مِن عِبَادِهِ جُزءًا
إِنَّ الإِنسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ درین جمله از ذکر مشرکان تخلص است و از روی معنی جزای شرط است جمله خلقهن العزیز
العلیم مقولست مر یقولن را موصول با صله یعنی الذی جعل لکم الارض مهدا وجعل لکم فیها سبلا با موصولاتی معطوف الله
با موصولاتی که معطوف اند بر وصفست دیگرست مر العزیز الحکیم یا خبر مبتدای محذوفست یا مفعولست اعنی فانشرنا
به بلدة میتا عطفست بر انزل من السماء و درین کلام التفاتست از غیبت سوی تکلم کذلک صفت مصدر محذوفست
مر تخرجون را ای اخراجا مثل اخراج النبات تخرجون بعد الممات و جمله تخرجون معترضه است برای اثبات
بعث و جزا و حشر اموات بر طریق بیرون آوردن گیاه از زمین موات من الفلک والانعام بیانست ما ترکبون را
لتستوا متعلق است بجعل جمع کردن ظهور از جهت معنی ماست و افراد آوردن ضمیر از جهة افراد لفظ ماست
ثم تذکروا نعمة ربکم عطفست بر لتستوا اذا استویتم علیه ظرفست مر تذکروا را و تقولوا عطفست بر تذکروا سبحان
الذی سخر لنا هذا بتقدیر اسبح الذی سخر لنا مقول قل و ما کنا له مقرنین حالست و انا الی ربنا لمنقلبون حال
دیگرست تاکیدا و از جهة رد منکران بعثست و جمله و جعلوا له من عباده جزا ان الانسان لکفور مبین
تذییلست زیرا که از جمله و جعلوا له من عباده جزا کفران ایشان مفهوم گشت این مفهوم برین جمله تنبیه
پیوست و تاکید جمله از جهة ابراز مذمت بر وجه کاملست **سوال** الخ از ذکر خدا و صفات او بعد لیقولن
آمده اگر مقول کفار بود ذکر انشرنا مناسب نباشد و اگر مقول خدای بود تعلق لیقولون مستقیم نباید **جواب**
این همه مقول خداست مقول کافران نیست لیقولن خلقهن العزیز العلیم الذی صفاته کیت وکیت لیتبین
خلقها الذی هذه اوصافه ولیسند الیه چنانچه گویند بقول زید اکرم زید الکریم الذی ابانا **معنی اینست**
سوگند یاد میکنم هر آینه اگر بپرسی ایشان را که آسمان و زمین را که آفریده و فرش زمین که گسترده و سقف آسمان
که برکشیده هر آینه خلقهن العزیز الحکیم گویند و در راه صدق و اعتراف بخالقیت کردگار عزیز علیم پویند و
کردگار آنکه گردانید برای شما زمین را قرارگاه و گردانید برای شما در روی جا بنی راه تا شما راه یابید و سوی
مقاصد خویش شتابید و آنکه فرود آورد آبی از آسمان یعنی فرستاد باران پس زنده کردیم بدان بلده مرده را
بی آب و گیاه شده را همچو بیرون آوردن نبات از زمین موات بیرون شوید شما از زمین بعد ممات و آنکه
آفریده است همه ازواج را یعنی اوصاف همه و انواع همه اشیا و گردانید برای شما از کشتی و چهارپایان آنچه بران
سوار شوید تا بر ظهور آن مراکب قرار گیرید پس تر از آن نعمت پروردگار خود را یاد آرید چون بر ظهور ایشان
ایشان قرار گیرید و بگوئید پاکست آن کسی که ما را این مرکب رسانید و مسخر ما گردانید و ما مر او را همتا در تسخیر
نبودیم و طاقت سوار شدن بر و نداشتیم و حال اینست که سوی جایگاه پروردگار خویش هر آینه خواهیم
رفت و سوی موطن اصلی باز خواهیم گشت و گردانیده اند مر خدا را از بندگان جزوی یعنی بعضی بندگان
او را فرزند گفته اند چنانچه فرشتگان بنات الله خوانده اند بدرستی که انسان خداوند مبالغتست در کفران
کفران پیدا بی استتار و خفا چه نعمتهای ظاهرات و آشکاره بود بر حسب ظهور باشد اَمِ اتَّخَذَ مِمَّا يَخلُقُ بَنَاتٍ

واصفیکم

وَأَصفَاكُم بِالبَنِينَ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحمٰنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجهُهُ مُسوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ام منقطعه بمعنی بلاست
و همزه که مضمون ام است برای انکارست و اصفیکم با غیبت و جعلوا له من عباده جزا و اذا بشر احدهم چگونه
مطابق آید و معنی چگونه متوافق شاید **جواب** این کلام محمولست بر تقدیر معطوف علیه بر ام اتخذوا به
تقدیر قل لهم یا قال لهم بر استینافی بقرینه قال اولو جئتکم باهدی با قال که بعد اوست و جمله شرطیه یعنی و اذا بشر
احدهم بما ضرب للرحمن ظل وجهه مسودا بتقدیر مبتدا حالست از ضمیر لهم که در قل لهم مقدرست ای جعلوا
له من عباده جزا قل لهم اتخذوا من عباده جزا ام اتخذ مما یخلق بنات و اصفیکم بالبنین و هم اذا بشر احدهم
بالانثی ظل وجهه مسودا **معنی اینست** ایا گردانیدند مر خدا را از بندگان جزو یعنی ولد بگو مر ایشانرا
ای محمد ایا گرفته است خدای بعضی بندگان خود را جزو خویش یعنی فرزند ساخته یا خود گرفته است برای خود از
آفریدگان خویش دختران و باختیار مکرمترین فرزندان پرداخته و حال اینست چون یکی از ایشان بولادت دختران
خبر کرده شود روی او سیاه گردد نوعی را که انجنین مکروه دانند بخدای عز و جل چگونه منسوب گردانند این معنی
عقل نه پسندد و بیش عقلا پسند بد نبود اَوَمَن يُنَشَّأُ فِي الحِليَةِ وَهُوَ فِي الخِصَامِ غَيرُ مُبِينٍ ینشا بفتح یا و سکون مخففه
و سکون نون خوانند و بعضی ینشا بضم یا و فتح نون و شین مشدده دانند او من ینشا فی الحلیة عطفست بر بنات و
همزه مکررست برای تاکید و مغایرت میان ایشان در صفتست ای ام اتخذ من مخلوقاته بنات مهانة مبغوضة
مکروهة موجبة لاسواد الوجه عندهم و نا شئات فی الحلیة والزینة ناعمات ضعیفات جسما و عقلا لا شعور لهن بحجة
بخصومة ولا قوة لهن فی حرب و غلبة غیر الانوثة بان نسب الی الله اما لحقارتهن او لضعفهن و عجزهن و افراد ضمیر ینشا
و افراد و تذکیر هو در و هو فی الخصام غیر مبین باعتبار لفظ من است **معنی اینست** ایا گرفته خدای از مخلوقات خویش
بنات را که نزدیک انسان مهانة و مبغوضه و مکروهه اند و بناتی که عزیز ناشی شده در پیرایه پرورده شده در آرایش
ضعیفه در طبیعت عاجزه در جبلت نه از وی در خصومت حجتی آید و نه در محاربه قوتی روی نماید با قطع نظر از استحالت
ذاتی با خدای نسبت نتوان کرد و در حیز فرزندی نتوان آورد قسم اول از جهة خواری و مهانی بود و قسم دوم از جهة
ناتوانی و نادانی باشد وَجَعَلُوا المَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُم عِبَادُ الرَّحمٰنِ إِنَاثًا أَشَهِدُوا خَلقَهُم سَتُكتَبُ شَهَادَتُهُم وَيُسأَلُونَ
و جعلوا الملائکة تا آخر عطفست بر جمله و جعلوا له من عباده جزا متضمن است مر تشنیع کافران و تکذیب ایشان را موصول
با صله یعنی الذین هم عباد الرحمن صفتست مر ملائکه را و بعضی قرا عند الرحمن خوانند یعنی قرب مکانت و منزلت دانند
اناثا مفعول دومست مر جعلوا را همزه در اشهدوا برای استفهامست برای انکارست و جمله تعلیلست بر تشنیع
مذکور دلیلست ستکتب شهادتهم جمله مستانفه است یا معترضه است برای وعید ایشان و یسئلون عطفست بر ستکتب
معنی اینست و گردانیدند مشرکان فرشتگان را که بندگان خاص خدا اند برگزیدگان حق جل و علا اند بصفت انوثت متصف
بنقصان مادگی ناقصان جزی نابوده گفتند نقصان کاملان جستند در هنگام آفرینش فرشتگان حاضر بودند خلقت ایشان بر
صفت مادگی مشاهده کردند اگر دعوی کنند که حاضر بودیم کذب ظاهر شود و اگر گویند که حاضر نبودیم گواهی بجهل ثابت گردد
این گواهی باطله ایشان خواهیم نبشت و ایشان از این گفتار پرسیده خواهند گشت و بجزا و سزای آن خواهند پیوست این
گفتار دیگرست از کفرهای ایشان یکی کفر آن بود که از ایشان نسبت فرزند سوی خدای عز و جل بدید نمود دوم آنکه آنچه
نزدیک کمترین نوع فرزندان بود که خود از آن ننگ میکردند و در معرض سیاه روی می آوردند آنرا نسبت بخدای کردند
برای خود صنف اعلا از فرزندان جستند بوحدان پسران پیوستند کفر دیگر آنکه فرشتگان را معبود کرفتند سزاوار
پرستش دانستند وَقَالُوا لَو شَاءَ الرَّحمٰنُ مَا عَبَدنَاهُم مَا لَهُم بِذٰلِكَ مِن عِلمٍ إِن هُم إِلَّا يَخرُصُونَ این جمله عطفست بر جعلوا
الملائکة لو شاء الرحمن ما عبدناهم مقول قالوا است و جمله ما لهم بذلک من علم تذییلست ان هم الا یخرصون تاکید اوست کفتار
ایشان ان تحیی و کمانست نه از تحقیق و ایقان در جمله سابقة جهات کفرهای ایشان بیان کرده است درین آیت تمسک
بتقدیر که کرد حظا را ایشان در رحمت پیدا آورد **معنی اینست** و گفتند اگر خدای خواستی ما فرشتگان را عبادت نکردیم

الرحمن
بزار

وبرای ایشان ردی برزمین نمی آوردیم جون خدای خواسته بود جنین کار برخلاف خواست خدای جکونه توانیم این تمسک خطا ست
واین احتجاج ناروا ست ضلاختیار یرا سبب ثواب وعقاب کردانید، فاعل را بسبب اختیار باستحقاق رساینده جون بنده
کار خیر وشر خود کرده وباختیار خویش بوجود آورده تمسک بقضا وقدر صایغ نبود والزام دفع نشود نسبت ایشان را بدانجه می
کویند از بودن فرشتکان اناث وبودن ایشان بنات الله علی ونسبت ایشان را درین قضیة وهمی مکر انکه کمان می برند وسخن
بکمان وتخمین میکویند باطل راحق می پندارند اعتقاد مبنی برجهل دارند اَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ
بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ ام متصله معادله است براشهدوا خلقهم این جمله عطف است
براشهدوا ای اشهدوا وقت خلقهم ام اتیناکتابا من قبله فهم به مستمسکون وجه تاکید هر دو جمله یعنی انا وجدنا آبارنا
علی امة وانا علی آثارهم مهتدون آنست که هر دو جمله کنایت است از نفی متابعت ایشان پیغامبر را ودعوت پیغامبران
متضمن امید متابعت ایشان امارت آنست که پیغامبر مضمون جمله را باعتبار معنی مکنی عنه منکر باشد باعتبار وضوح امارت
انکار تاکید هر دو جمله سایغ نمود جون فهم به مستمسکون عطف است براتیناهم اینجمله نیز در حیز انکار است بل قالوا اضراب
از ثبوت حجت اثبات مرصورت تقلید را مهتدون خبر است مر انا را علی آثارهم حالست از فاعل مهتدون **معنی**
اینست با خود داده ام ایشان را کتابی پیش ازین تا بدان کتاب تمسک کنند وحجت سازند بلکه کفته اند ما پدران خویش را
بردینی ودیانتی یافته ایم وبدرستی که ما در پی روی ایشان شتافته ایم وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا
قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ من در من نذیر زائده است الا قال مستثنی مفرغ است
حال مقدره است ای ما ارسلنا من قبلك الا قولا مثل قولهذا الترکیب قال تا آخر جمله ما ارسلنا را تعلیل است **معنی**
اینست وهمچنین کفته اند دیکران نفرستادیم پیش از تو در شهری پیغامبری مکر انکه کفته اند توانکران ایشان بدرستی که
ما یافته ایم پدران خویش را بر دینی وملتی وبدرستی که ما بر ایشان اقتدی کرده ایم وعمل خویش بر وفق آرنده ایم قَالَ أَوَلَوْ
جِئْتُكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ قال بصیغه ماضی وقل بصیغه امر خوانند و
معنی بر حسب آن دانند واین جمله مستانفه است در جواب ما قول لهم حین قالوا ذلك لو متصله است بعد همزه فعلی تقریر
سیاق محذوفست ای انقتدون بالآباء ولو جئتکم باهدی مما وجدتم علیه آباءکم قالوا مستانفه است در جواب ما قالوا
انا بما ارسلتم به کافرون مقول قالوا است **معنی اینست** بکوای محمد یا کویند کوت پیغامبر آیا پیروی خواهید کرد پدران
خویش را اکرجه من بیارم نیکو تر وهادی تر از انجه یافته اید شما پدران خویش را بدان کفتند ایشان بدانجه فرستاده شده اید
شما کافرانیم جیزی را که آورده اید منکرانیم فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ کیف کان را اسم است
از جهة صدر مقدم شده جمله در محل مفعولست مر انظر را ای انظر کیفیة عاقبة المکذبین **معنی اینست** پس انتقام
کردیم از ایشان پس نکاه کن جکونه است آخر کار تکذیب کنندکان پیغامبران وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي
بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ای اذکر
اذ قال ابرهیم واینجمله معترضه است برای قصه ابرهیم جه قصه است ملایم مقام تاکید او از جهت آنست که جون
پدر بر بدفرانتی سامعان علامت انکار بیزاری بود بظهور علامت انکار تاکید جمله سایغ نمود الا الذی فطرنی استثناء
منقطع است یعنی لکن الذی خلقنی فانه سیهدین وجعلها عطف است بر قال ابرهیم فی عقبه متعلق است بباقیة لعلهم
یرجعون متعلق است بقال **معنی اینست** ویاد کن ای محمد آن هنکام را که کفت ابرهیم مر پدر وکروه خود را بدرستی
من بیزارم از انجه می پرستید شما لیکن کسی که مرا آفریده است وان عدم بوجود آورده است لحقیق است که مرا راه
راست خواهد نمود وکردانید ابرهیم این سخن را سخنی باقی در عقب خویش تا پدر او وقوم او سوی دین او باز کردند و
موافق ومتابع او شوند بَلْ مَتَّعْتُ هَٰؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُبِينٌ وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَٰذَا سِحْرٌ
وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ هؤلاء اشارتست بر مشرکان مکه ایشان از عقب ابرهیم اند بل متعت اضرابست از لعلهم یرجعون
قالوا جواب لما است هذا سحر مقول قالوا است وانا به کافرون عطف است بر مقول جمله ولما جاءهم الحق عطف است

برمتعت هولاء

برمتعت هولاء **معنی اینست** ایشان رجوع نکنند ودم موافقت نزنند بلکه ایشان را وپدران ایشان را برخورداری
دادم وباصناف نعمت پروردم تا انکه آمد بر ایشان حق یعنی اسلام وقرآن ورسولی جدا کننده میان حقیقت وبطلان
جون حق بر ایشان آمد کفتند این سحر است واو را سحر میخوانیم بدرستی که ما بدان کافرانیم با این کردار سوی دین خویش
جکونه خواهند کشت وبا این کفتار رجوع با سلام وتصدیق خواهند پیوست وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَٰذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ
رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ وقالوا عطف است بر قالوا هذا سحر ولولا تندیم است من القریتین تعدیر من احد اهل احد
القریتین صفة است مر رجلا را عظیم صفت دیکر است وجمله لولا نزل تا آخر مقول قالوا است **معنی اینست**
وکفتند جرا فرود آورده نشد این قرآن بر مردی از اهل دو دیه مکه وطائف عظیم اثنان أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ
رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا
سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ استفهام برای توبیخ است نحن قسمنا بینهم معیشتهم تعلیل است مر توبیخ
مذکور را جمله ورفعنا تا آخر عطف است بر قسمنا ودرجات تمیز است لیتخذ بعضهم بعضا سخریا متعلق است بر رفعنا
جمله ورحمة ربك خیر مما یجمعون عطف است با حالست **معنی اینست** آنکسانی که تعیین مرتبه نبوت برای کسی
وفق رای خود میکویند لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم میکویند ایشان رحمة پروردکار ترا قسمت
میکنند ودم اختیار وتصرف میزنند جه ماییم که قسمت کرده ایم معیشت را در حیوة دنیا میان مردمان وبلند کردانیدیم
درجات بعضی بالا تر از بعضی از ایشان تا بکیرند بعضی از ایشان مر بعضی را مطیع ومسخر در کار و خادم وخدمت
کار تا بندکی ظاهر کردد وقدرت وارادت خدای بظهور پیوندد آدمیان در بشریت همه برابر اند بخلقت مساوی یکدیکر اند
اکر تعلق بقضا وقدر ومشیت وارادت قادر اکر نبودی میان مردمان تفاوت مالکیت ومملوکیت ونیابت خادمیت
ومخدومیت روی ننمودی **نظم** نه در وزنند یکسان هر دو پله ؛ در جنس کو دران زر حاصل آمد ؛ دو مردم
زاده از یک مشیمه ؛ یکی مجنون ودیکر عاقل آمد ؛ زبان در کام کویا شد کسی را ؛ یکی سحبان ودیکر باقل آمد ؛ ؛
قسمنا بینهم حق است الحق ؛ حسد در قسمت حق باطل آمد ؛ ورحمت پروردکار تو یعنی نیل نعیم جنان ودریافتن درجه
رضوان بهتر است از انجه مردمان از متاع دنیا کرد می آرند وودل بر جمع کردن آن می دارند که اکرجه بیاید رفتنی
واکرجه دست دهد کذشتنی است **بیت** حاصل دنیا ز کهی تا بنو ؛ جون کدز نده است نیرزد بجو ؛ وَلَوْلَا أَنْ
يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَٰنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ وَلِبُيُوتِهِمْ
أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِئُونَ وَزُخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ ذَٰلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ
ان یکون الناس امة واحدة مبتدا است خبر محذوف سقفا من فضة مفعول اول است مر لجعلنا لمن یکفر
بالرحمن مفعول دوم است لبیوتهم بدلست از مفعول دوم جمله لجعلنا جواب لولا است ای لولا کون الناس بالمیل
الی الغنا وحب الدنیا امة واحدة حاصل لجعلنا للکافرین لبیوتهم سقفا من فضة ومعارج عطف است بر سقفا
علیها یظهرون صفة است مر معارج را ولبیوتهم ابوابا وسررا عطف است بر لبیوتهم سقفا از باب عطف دو معمول
بر عامل بر طریق علمت زیدا عالما وعمرا جاهلا علیها یتکئون صفة است مر سررا را وزخرفا عطف است بر سررا
بران وجه که از زخرفا متاع خانه معهود مراد شود وبعضی از زخرف زینت مراد دارند یعنی زینت بیوت وسرر
بندارند وبعضی زخرف بمعنی ذهب ونصب او بنزع خافض کویند وان بی کلام معنی سقفا من زخرف جویند ودر
معارج صفة ذکر نکرد اکتفا کرد بصفة معطوف علیه ولما بتخفیف بزیادت ما در خبر ان مخففه ولام فارقه میان
مخففه ونافیه ای وان کل لما متاع الحیوة الدنیا ولما بتشدید بمعنی الا است وان نافیه است ای وما کل ذلك الا
متاع الحیوة الدنیا والاخرة مبتدا است للمتقین خبر مبتدا است عند ربك ای فی علمه وقضائه جمله وان کل ذلك تا آخر
تذییلات وذکر آخرت بعد ذکر متاع دنیا وذکر متقیان بعد ذکر کافران برای تحقیق شی است ببیان ضد او
وبضدها تتبین الاشیاء وبالضد یظهر حسن الضوء وجمله ولولا ان یکون الناس امة واحدة معترضه است

برای بیان هوان دنیا و ذکر عزت متاع اخری **معنی اینست** اگر با فراط عناد کافران برحکم میل طبع بشری سوی
غنا و میل طبیعت آدمی سوی دنیا طبع همه میل سوی کفر نکردی و بودن همه یک گروه یعنی گروه کفار حاصل نشدی هر آینه
میکردانیم برای کسانیکه برحمن کفر می ورزند بخدای مهربان می کروند برای خانهای ایشان سقفهای از نقره و
نردبانها که بران برشنید و بربام می رانند و مر خانهای ایشان ابواب و سریرکه بران بر تخت تکیه کنند و متاعها
خانه و آرایشهای آن و زری و بدرستیکه این مذکور هر آینه متاع حیوة دنیاست با کوییند نیست این مذکور هر آینه
نزد خدا قدری و وقری صاحب نظر میل دل بران نکمارد در حدیث و الله للدنیا اهون برین خواری که دنیارا آ
بینی چشم دانایان بطیب نفس و میل دل جز که نادانش عدو دل خوک آلوده بریم دست مجزوم فتاده
در کو مبر زجه بردارد دانش وکفته اگر دنیا نزد خدای بمقدار پر پشه ارزیدی هیچ کافری از دنیا شربت
آب نخشیدی اگر خدای عز و جل در دنیا و آرایش قدر و وقری نهادی الجه بقارون و ملک بفرعون و امثال او ندادی
اگر همه کافران را غنا باشد و همه را سقفهای نقره و تختهای زر بود و همه آرایش جهان یابند و در راه لذات و شهوات
شتابند چون در حیز زوال بود و در معرض فنا باشد انرا پیش خرد چه قدر باشد و مردمان چه وقر بود **بیت**
دنیا آن قدر ندارد که برو رشک برند یا وجود و عدمش اندوه بیهوده خورند نظر آنانکه نکردند برین مشتی خاک
بیت ازان کهی که مزاج بسبهر دانستم که زیر سایه او هیچ کس نیاساید اگر جهان همه کانیج زرست و کان گهر
بهر که هست بده کو مرا نمی باید وَمَن یَعْشُ عَن ذِکْرِ الرَّحْمَنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطَاناً فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ وَإِنَّهُمْ لَیَصُدُّونَهُمْ
عَنِ السَّبِیلِ وَیَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ حَتَّى إِذَا جَاءَنَا قَالَ یَا لَیْتَ بَیْنِی وَبَیْنَکَ بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ فَبِئْسَ الْقَرِینُ وَلَن
یَنفَعَکُمُ الْیَوْمَ إِذ ظَّلَمْتُمْ أَنَّکُمْ فِی الْعَذَابِ مُشْتَرِکُونَ یعشی یعشو بود من شرطیه جزم کرد واو بجزم ساقط شد و
نقیض له شیطانا جزای شرطست و ذکر الرحمن عبارتست از قران و اضافت ذکر الرحمن برطریق اضافت کتاب الله
جمله فهو له قرین تذییل زیراکه از مسلط بودن شیطان قرین شده مفهوم شد بود انجمله تاکید این مفهوم بود و جمله
وانهم لیصدونهم عن السبیل بتقدیر و ان الشیاطین لیصدونه العاشین عن السبیل معترضه برای مضرت صحبت
شیاطین تاکید او از جهة رد انکارست جمله و یحسبون انهم مهتدون بتقدیر یحسب العاشون انهم مهتدون عطف
بر وانهم لیصدونهم عن السبیل حتی اذا جانا برصیغه افراد و تثنیه خوانده ضمیر مفرد عاشی و ضمیر تثنیه بر عاشی
و قرین او که شیطانست دانند قال جزا اذاست بعد المشرقین اسم لیت بینی و بینک خبرست جمله فبئس القرین تذییل
جمله ولن ینفعکم الیوم حالست ای و الحال انه لن ینفعکم بود یا فاعل ضمیر باشد انکم بتقدیر لانکم تعلیل بود بدلیل قراة
کسره همزه **معنی اینست** و هرکه کور باشد از ذکر رحمن یعنی اعراض کند از قران شیطانی را برو مسلط کردانیم که همیشه
با او صحبت دارد و او را ببدی و بد کردار کاورد پس آن شیطان شیاطین مرضان مذکور را که مصاحب شده اند از راه
نیک باز میدارند و این معرضان کمان می برند که راه یافتم راست تا آنکه چون بیاید آن اعراض کننده از قران یا
بیاید او و قرین او یعنی شیطان بکوید ای قوم کاشکی که بودی میان من و میان تو یعنی میان ما دوری مشرقین یعنی
مشرق و مغرب پس بد همنشینی و هرکز نفع نکند تمنی شمارا بعد از شیطان مذکور امروز چون در دنیا ظلم کردید و موافق قرین مذکور
شدید زیراکه شما و ایشان در عذاب شریک کشتید أَفَأَنتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِی الْعُمْیَ وَمَن کَانَ فِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ همزه
استفهام است فا عاطفه است معطوف علیه محذوفست ای انت ترید ان تحصل ایمانهم فانت تسمع الصم او تهدی
العمی و من کان فی ضلال مبین ای من اراد الله ان یموت علی الضلالة جمله معترضه برای تنبیه پیغامبر علیه الصلوة و السلام
معنی اینست تو ایشان را دعوت میکنی بی میخواهی که ایمان در دل ایشان بیفکنی پس تو میخواهی کرانرا شنوانی و
نابینا ایشان را که کور کرده اند و دریکهی لمهی نابینا باشند بنده راه کردانی داعی باشی با اندوه ناکرویدن ایشان دل مخراش
فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ أَوْ نُرِیَنَّکَ الَّذِی وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَیْهِم مُّقْتَدِرُونَ ای فان نذهبن بک یعنی
نتوفینک قبل ان تغلب علیهم فلا تحزن لانا منهم منتقمون فی الاخرة او نرینک اعطفست بر نذهبن بک فانا علیهم

مقتدرون

مقتدرون تعلیلست مر جزای محذوف را ای فلا تعجب لانا علیهم مقتدرون این شرطیه با معطوف عطفست بر
جمله سابقه **معنی اینست** در تحصیل ایمان در دلهای ایشان قدرت نداری از جهة ناکرویدن ایشان برای
چه رنج بر خود میکماری پس از بس اگر ترا پیش از غالب آمدن تو برایشان از جهان خواهیم برد غم مخور زیراکه در
آخرت انتقام ایشان خواهیم کشید برانچه مستحق اند خواهیم رسانید یا کوییند اگر ترا انچه در حق ایشان وعده
کردانیم بنماییم عجب مدار زیراکه ما برایشان قادر و توانائیم فَاسْتَمْسِکْ بِالَّذِی أُوحِیَ إِلَیْکَ إِنَّکَ عَلَى صِرَاطٍ
مُّسْتَقِیمٍ فا سببیه است انجمله متصلست بجمله انا جعلناه قرانا عربیا معترضاتی که درمیانه بود میان
دو کلام متصل سایغ بود جمله انک علی صراط مستقیم تعلیلست و چون جمله فاستمسک بالذی اوحی الیک ملوح بر
بودن پیغامبر صلی الله علیه و سلم بر صراط مستقیم بود تاکید جمله انک علی صراط مستقیم بتقدیم ملوح سایغ بود **معنی اینست**
پس تمسک بکن بدانچه سوی تو وحی کرده شده است و تنزیل آن در قران آمده است بدرستیکه در دین مستقیم یعنی از کژی
و نقصت سلیم وَإِنَّهُ لَذِکْرٌ لَّکَ وَلِقَوْمِکَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ و جمله و انه لذکر لک و لقومک حالست تاکید او از
جهة رد منکران این مقالست ای تسال انت و قومک و در تسالون تغلیب خطاب بر غیبت است جمله و سوف
تسالون معترضه است برای تاکید امر باستمساک و تحمید بر امتثال آن **معنی اینست** بدرستیکه انچه وحی کرده شد
سوی تو یعنی قران هر آینه شرفست مر ترا و مر مومنان را و سرانجام تو و ایشان از شان او پرسیده خواهید کشت تو
بسوال تبلیغ و ایشان بسوال قبول و عمل خواهید بود پس استمساک بدان باید و تمسک بدان شاید بر توحید که مضمون
اوست باید بود و شرع که مفهوم اوست التزام باید نمود وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رُّسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِن
دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً یُعْبَدُونَ و اسئل عطفست بر فاستمسک من رسلنا بیان منست یعبدون صفتست مر آلهة
را آلهة مفعول اولست مر جعلنا را من دون الرحمن مفعول دومست از جهة اهتمام بذکر مقدم شده و جمله
اجعلنا تا آخر تاویل مفرد مفعول دومست مر و اسئل را من ارسلنا مفعول اولست ای و اسئل من ارسلنا
من قبلک من رسلنا عن جواب هذا السوال و سوال مذکور برای تایید توحید که مضمون قرانست باشد و برای
اظهار اتفاق انبیا کذشته در توحید بود و در جمله مذکور در من ارسلنا من قبلک تخلص نمود سوی ذکر کذشتکان
و بعضی قصهای ایشان **معنی اینست** و بپرس برای تایید توحید که مضمونست مر قرانرا مر کسانی را که پیش
از تو فرستادهایم از مرسلان آیا کردانیده ایم از غیر خدا الهة که پرستیده شوند و پیغامبران کذشته غیر توحید که
ترا بدان وحی کرده ایم آورده **سوال** در زمان پیغامبر ما مرسلان از غیر کذشته نبودند که پیغامبر
از ایشان پرسد امر بسوال از ایشان بچه وجه صحیح بود **جواب** من ارسلنا محمول بر حذف مضاف دارند و
بتقدیر و اسئل مبلغ من ارسلنا و هو جبرائیل او و اسئل امم من ارسلنا پندارند یا در مضاف محذوف بود تقدیر
کلام و اسئل اهل کتاب من ارسلنا من قبلک شود یا سوال مجازیست یعنی تفحص اخبار امم کذشتکان و تحقیق احوال
و اعمال ایشان چنانچه سوال از دیار و دیار کنند و از طلل و دمن پرسند و بعضی کوییند در شب معراج همه انبیا را
حاضر آوردند پیغامبر صلی الله علیه و سلم ایشان را امامت کرد جبرائیل این آیت آورد طلب سوال الحقیقت بود اگرچه
از جهة پیغامبر از جهة ترشد از شک اقدام بر سالت نمود وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآیَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ
فَقَالَ إِنِّی رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِینَ فَلَمَّا جَاءَهُم بِآیَاتِنَا إِذَا هُم مِّنْهَا یَضْحَکُونَ ابتدای قصه کذشته است که بذکر قران
سوی آن تخلص کرده کلام را از مقامی بمقامی دیکر آورده فقال عطفست بر ارسلنا انی رسول رب العالمین مقول آنست
مر قال را چون در فرعون علامت انکار رسالت موسی ظاهر بود از جهة ظهور امارت انکار تاکید جمله سایغ
نمود لما ظرفست مضافست سوی جمله که بعد اوست اذا مفاجاتست و عامل در اذا معنی مفاجاتست و جواب لما
محذوفست ای لما جاءهم بایاتنا فوجی وقت کونهم یضحکون و جمله فوجی عطفست بر جمله فقال انی رسول رب
العالمین **معنی اینست** و هر آینه بدرستیکه موسی را با آیات بینات و معجزات ظاهرات که او را دادیم سوی

فرعون وکروه او برسالت فرستادیم پس کفت بدرستی که من برسالت مبعوث شده ام فرستادهٔ پروردکار عالمیان
آمده ام پس هرکاه که آیات معجزات ما آورد ناکاه بر آیات مذکوره خندهٔ ایشان مشاهده کرد وما نریهم من آیة
الا هی اکبر من اختها واخذناهم بالعذاب لعلهم یرجعون وجمله وما نریهم حالست از ضمیر منها ما ای
نافیه است من در من آیة زائده است هی مرفوع المحل بر ابتداست اکبر من اختها خبر مبتداست الا هی اکبر مستثنی
مفرغ صفت است من آیة را واز من اختها سابقه معهوده مراد است نه متاخره مجهوله وجمله اخذناهم بالعذاب
عطف است بر ولقد ارسلنا موسی بایاتنا لعلهم یرجعون یعنی لکی یرجعوا متعلق است باخذناهم وقالوا عطف است
بر اخذناهم وجمله ندائیه باجمله که بعد اوست مقول قالواست بما عهد عندک جار ومجرور متعلق است بادع
اننا لمهتدون مستانفه است در جواب هل یهتدون قالوا اننا لمهتدون تاکید جمله از جهة رد انکار است و
یا ایها الساحر بر وجه تعظیم بود چه سحر پیش ایشان عظیم مینمود فلما کشفنا عنهم العذاب اذا هم ینکثون وجه اعراب
این همانست که در جمله فلما جاءهم بایاتنا اذا هم منها یضحکون کذشته وشرح آن بالا رفته **معنی اینست** ونمی نمودیم
ایشانرا هیچ آیتی ومعجزه مکر انکه آن بزرکتر بودی از نظیر او که پیش او کذشته وسابق بر او کذشته است وبکرفتیم قوم
فرعون را بعذاب یعنی بقحط وطوفان وعذابهای دیکر وامثال آن تا ایشان از کفر باز کردند وبخدای ایمان آرند
وکفتند ایشان ای کسی که علم سحر میدانی وکارهای اعجوبه میتوانی از پروردکار خویش بخواه ودعا بکن بدانچه با تو
عهد کرده که دعای تو مستجابست ویا انچه کفته که کسی که راه راست بکیرد واهتدا پذیرد اورا در عذاب نیفکنم بدرستی
که ما راه راست کیرنده ایم مهتدی شونده ایم پس هرکه که ما از ایشان عذاب را دور کردیم وکار ایشان را بنجات وفلاح
آوردیم ناکاه ایشان عهد می شکستند ودم کفر وکفران می زدند ونادی فرعون فی قومه قال یا قوم الیس لی ملک
مصر وهذه الانهار تجری من تحتی افلا تبصرون ام انا خیر من هذا الذی هو مهین ولا یکاد یبین
ونادی فرعون عطف است بر قصه موسی وفی قومه در اصل مفعول به است بر سبیل اتساع ظرف کردانیدند بر طریق
یخرج فی عراقیبها نصلی ای وقع النداء فی قومه جمله قال مبینه است مر نادی را استفهام در الیس لی ملک مصر برای
انکار است وانکار نفی اثبات بود ملک مصر اسم لیس است لی ظرف مستقر است خبر است وهذه الانهار عطف است
بر اسم لیس یعنی مصر ملک تجری حالست از هذه الانهار یا هذه الانهار مبتداست تجری خبر است جمله حالست و
جمله ندائیه با جمله استفهامیه که بعد اوست مقول قال است وجمله تذییل است ام منقطعه است بمعنی بل
بل وهمزه که مضمون اوست برای تقریر است یعنی تثبیت جمله ولا یکاد یبین حالست **معنی اینست** فرعون در
قوم خویش ندا کرد وایشانرا ابدیده ونکرستن جاه ومکنت ودستکاه خود اورد کفت آیا نیست مرا ملک یعنی ملک
مصر مراست واین جوئهای روان زیر قصر ماست ای نکرید نمی بینید وصفتی میدانید کرفتیم این هم نیست بهتر
ازین مهین حقیر ناتوانست وحال اینست که نزدیک نیست که کلام او پیدا شود واثر سخن او مفهوم کردد
سوال موسی علیه السلام بحل عقده زبان دعا کرد وحق سبحانه وتعالی باخبار قد اوتیت سؤلک یا موسی
دعای اورا باجابت آورد لا یکاد یبین چه کونه ثابت بود وچه نوع مطابق واقع باشد **جواب** عقدة در واحلل
عقدة نکره است مثبته ونکره مثبته مقتضی وحدت بود واز حل فردی از عقده حل جنس عقده لازم نشود اجابت
آن دعا منافی بقای چیزی از عقده نباشد فلولا القی علیه اسورة من ذهب او جاء معه الملائکة مقترنین
فاستخف قومه فاطاعوه انهم کانوا قوما فاسقین فلما آسفونا انتقمنا منهم فاغرقناهم اجمعین
فجعلناهم سلفا ومثلا للآخرین فاسیه است چه طعن او موسی را بحقارت فقر سبب است برای تندیم بر
فوات عزت وجاه وانتفای مال ودستکاه لولا تحضیضات والقا اسوره که ملایم ملکست عبارت از نیل ملک
دارند وکنایت از حصول سلطنت پندارند اساور بصیغه جمع ومفرد خوانند ومعنی بر حسب آن دانند فاستخف
عطف است بر نادی فاطاعوه عطف است بر فاستخف انهم کانوا قوما فاسقین تعلیلست لما ظرفست بر انتقمنا جمله

ظ
مهین

عطف است بر اطاعوه ای فانتقمنا منهم حین اسفونا فاغرقناهم عطف است بر انتقمنا وتفسیر است فجعلناهم سلفا
عطف است بر اغرقنا ومثلا عطف است بر سلفا **معنی اینست** پس چرا برو انداخته نکشت وچرا باو القا نپیوست
سوارهای زرین که ملایم مر پادشاه روی زمین را یا چرا نیامدند با او فرشتکان بمدد ومعونت او پیوسته پس بسبکی
وشتابی در طاعت جست از قوم خویش تا انکه سبک پنداشت وخوار داشت قوم خود را پس اورا اطاعت کردند ودل را
بر نقض عهد ایمانی آوردند بدرستی که ایشان بوده اند کروه فاسقان واز حد بندکی تجاوز کنندکان پس هرکاه که ما را
در غضب آوردند وخود را متعلق بسخط ما کردند انتقام کردیم پس همه را زیر آب آوردیم پس ایشانرا در زمره رفتکان
وکذشتکان انداختیم ومثل ایشان را در جهان برای آیندکان مثل ساختیم ولما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک
منه یصدون وقالوا ءالهتنا خیر ام هو ما ضربوه لک الا جدلا بل هم قوم خصمون روایت کرده اند که
پیغامبر صلی الله علیه وسلم روزی آیت انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم تلاوت کرد مشرکی بخصومت
پیش آمد که ما تعبدون مخصوص بمعبود ماست یا بر عموم کذشتکانرا نیز همین ماجراست پیغامبر کفت عام است
مخصوص بشما نیست وحکم شما وکذشتکان یکی است مشرک مذکور کفت عیسی معبود نصاری است عزیر معبود یهود است
فرشتکان معبود صابیان اند اکر ایشان همین حکم باشد ما را از شرکت معبودان ما با ایشان چه غم بود وندانست
که کلمه ما مخصوص بغیر ذوی العلم است عیسی وعزیر وفرشتکان ذوی العلم اند عموم ما ایشان را متناول نبود سوال
وارد نشود وخصومتی بر خطا وجدلی ناروا بود پیغامبر را از آن مشرک روی نمود این آیت در شان او ورد کشت
وخطای او به بیان پیوست لما ظرف معنی مفاجات که مضمون معنی اذا است ظرف مثلا تمیز است ای فلما ضرب مثلا
ابن مریم فوجی صدود قومک وقالوا عطف است بر مضمون اذا هم یصدون آلهتنا مبتداست ام هو عطف است
بر آلهتنا وام متصله است معادل همزه استفهام است وجمله مقول قالواست ما ضربوه لک هذا الاخر بالجدل
الاظهار الحق عن الباطل جمله بل هم قوم خصمون عطف است بر ما ضربوه لک الا جدلا وبل ابتداست **معنی اینست**
وهر کاه که پدید کرده آمد مثل ابن مریم یعنی مشرکی مثل معبودیت عیسی در مجادله تعذیب ما تعبدون من
دون الله ذکر کرد ومعبودیت عیسی وامثال او را بر وجه نقض آورد ندانست آنکسانیکه ایشان را وعده جنات
وعده برائت از نیران است ایشان از آتش دورند ومخصوص بوعده سرمدی سرورند حصب جهنم معبودانی
غیر ذوی العلم اند عیسی وعزیر وفرشتکان در پیچا حکم نه اند از سبب اینچنین مثلی باطل واین نوع خصومت بی
حاصل ناکاه قوم تو از قبول حق باز میمانند والهتنا خیر ام هو یعنی عیسی میکویند چون عیسی بهتر از الهه ما باشد
واورا این حکم است اکر معبودان ما را باشد چه شود نزده اند این مثل پیش از تو مکر بر وجه جدل تمیز میان
حق وباطل مطلوب نداشتند کفتار باطل را حق پنداشتند بلکه ایشان قومی اند خصومت کران مجادله کنندکان
حق را از باطل تمیز نکنند وبمثل نابوده وناپسندیده خود را ودیکران را در وادی غلط افکنند ان هو الا
عبد انعمنا علیه وجعلناه مثلا لبنی اسرائیل ولو نشاء لجعلنا منکم ملائکة فی الارض یخلفون ان هو الا عبد
انعمنا علیه تعلیلست بر مضمون ما ضربوه لک الا جدلا که مقتضی بطلان دعوی ایشانست دلیلست ان نافیه
هو مبتداست الا عبد مستثنی متصلست خبر مبتداست انعمنا علیه صفت است مر عبد را وجعلناه عطف است
بر انعمنا شرطیه یعنی ولو نشاء لجعلنا معترضه است بیان قدرت یخلفون صفت است **معنی اینست**
نیست عیسی مکر بنده که انعام کرده ایم بر وی نعمت نبوت وخواص معجزات واعطای انواع کمالات وکردانیده
شده ایم اورا مثلی عجیب مر بنی اسرائیل واکر میخواستیم هر آینه میکردانیدیم بدل شما ای آدمیان فرشتکان را کما را
طاعت میکردند وپرستش می آوردند ومعنی بعضی معنی انجمله چنین میکویند که اکر ما میخواستیم چنانچه عیسی بی پدر
پیدا کردیم وآدم را بی مادر وپدر پیدا آوردیم از شما که آدمیانید وفرشتکان متولدی ساختیم وبرای عبادت
خلیفه شما در زمین پیدا ساختیم وانه لعلم للساعة فلا تمترن بها واتبعون هذا صراط مستقیم ولا یصدنکم

الشیطان

اِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ جمله وانّه لعلم للساعة بران هو الا عبد انعمنا علیه لعلم ای لسبب علم الساعة اذ یرونه من
اشراطها وابن جمله دالست برحقیت قیامت این مدلول از منکرانست تاکید این جمله از جهت آنست که وفا
سببه است چون عیسی سبب علم بقیامت بود در قیامت مساغ شک نباشد پس در وی شک میارید واتبعون
عطفست بر فلا تمترن ای واتبعوا دینی او رسولی او کتابی جمله هذا صراط مستقیم تعلیلست ولا یصدنکم
الشیطان عطفست بر اتبعون عطف نهی بر امر جمله انه لکم عدو مبین تعلیلست وچون متابعت کافران مر
شیطان را امارت انکار عداوت او بود از جهت وضوح امارت انکار تاکید جمله سائغ نمود معنی اینست
وبدرستی که عیسی سبب دانستن علم است مر قیامت را که نزول او در ان قیامت علامتیست کبری پس هر آینه بقیامت
شک میارید ودر شان وی شبهه در دل مدارید ومرا پیروی کنید یعنی دین مرا وکتاب مرا ورسول مرا متابعت
ورزید این یعنی دین ومتابعت رسول وکتاب دین قویم وراه مستقیمست وبدرستی که باز مدارد شما را شیطان
از اتباع ما زیرا که بدرستی که او شما راست دشمنی پیدا ایدر شما را وسوسه کرد از بهشت بیرون آورد ودر شان
شما میکوشد که کارهای آرد که شما را از در آمدن بهشت باز دارد وَلَمَّا جَاءَ عِیسَی بِالْبَیِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُکُمْ
بِالْحِکْمَةِ وَلِأُبَیِّنَ لَکُمْ بَعْضَ الَّذِی تَخْتَلِفُونَ فِیهِ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَأَطِیعُونِ إِنَّ اللّٰهَ هُوَ رَبِّی وَرَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا
صِرَاطٌ مُسْتَقِیمٌ فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَیْنِهِمْ فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ یَوْمٍ أَلِیمٍ لما ظرفست مر قال را وجمله عطف
است بر قصه سابق جمله قد جئتکم بالحکمة مقول قالست وباء در بالحکمة برای مصاحبت یعنی مع بود ویا برای
تعدیت باشد ولابین لکم متعلق بفعل محذوف وای وجئتکم لابین لکم عطف جمله بر جمله نه عطف مفرد بر مفرد
چه عطف او بر حکمت نتواند بود زیرا که بالحکمة مفعول بهاست واو مفعول له باختلاف جهت عطف صحیح نبود سوال
بیان بعضی مختلفان چرا تخصیص کرد جواب مختلفانی که در دین منهم نیست بیرون آورد فاء در فاتقوا الله
سببیه است ان الله هو ربی وربکم تا آخر ثنای خداست مقدمه امر بعبادتست فصل او از ما قبل باعتبار
کمال انقطاع است از جهة اختلاف خبر وانشا فاء فاعبدوه سببیه چه ربوبیت سببیست برای عبادت
هذا صراط مستقیم تذییلست چه تقوی واطاعت پیغامبران وعبادت خدای راه مستقیمست وامور مذکور
وشیون مسطور دین قویم است فاختلف الاحزاب من بینهم عطفست بر قال قد جئتکم فاء در فویل سببیه
ویل مبتداست للذین ظلموا خبر مبتداست من عذاب یوم الیم مرا جنسیه است ودر ذکر یوم الیم درین جمله
تخلصست از ذکر قصه کذبان سوی ذکر قیامت معنی اینست وهرگاه که آورد عیسی معجزات بیّنات را
از امثال ابراء اکمه وابرص واحیاء موتی گفت آمده ام بر شما با حکمت یا گویند آورده ام حکمت را یعنی علم حلال
وحرام وشرایع دین اسلام وآمده ام تا برای شما بیان کنم ودرد دل شما افکنم بعضی چیزی در ان اختلاف دارید ومیان
خویش مشتبه میدارید پس از خدای بترسید ومرا اطاعت کنید بدرستی که جل وعلا پروردگار من وپروردگار
شماست پس او را پرستید وپرستش ورزید این یعنی اتباع واطاعت پیغامبر وعبادت خدا راه مستقیمست ودین
قویمست پس از انکه عیسی این کلمات گفت گروههای مختلف اختلاف کردند واقوال پراکنده آوردند نسطوریه
ابن الله گفتند بعبودیت در راه خدا خواندند ملکائیه شریک بودن قائل شدند مثلثیه بتثلیث پیش آمدند
ان الله ثالث ثلثة گفتند بعضی مومنان مخلص حواریان شدند پس وای بر ان کسانی که کفر ورزیدند وظلم بر
نفس خویش کردند وعذاب روزی که درد ناکست روز بیم وبالست روز جزا وسزاست روز هول وعناست
هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِیَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ استفهام برای انکارست الا الساعة استثنای
مفرغ است مفعولست مر ینظرون وینظرون یعنی ینتظرون ای لا ینتظرون هولاء الظالمون الا قیامة الساعة
ان تاتیهم بغتة بدل اشتمالست از الساعة ای هل ینتظرون الا الساعة مفاجاة وهم لا یشعرون حالست معنی
اینست که منتظر نیند مگر آمدن قیامت ناگاه در ان حال که ایشان را شعور نبود ونباشند

الاخلاء یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِینَ الاخلاء مرفوع بابتداست بعضهم مبتدا دومست عدو
خبر مبتدا دوم یومئذ ولبعض متعلقاند بعدو وجمله خبر مبتدا اولست الا المتقین مستثنی است از الاخلاء وجمله
الاخلاء در جواب ما شان الاخلاء یومئذ مستانفه است معنی اینست دوستان در روز قیامت بعضی مر بعضی را
دشمن باشد مگر متقیان که در دوستی ثابت مانند چه دوستی ایشان برای خدا بود ودوستی که برای خدا باشد مبدل
وعداوت نگردد یَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِآیَاتِنَا وَکَانُوا مُسْلِمِینَ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ
أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُکُمْ تُحْبَرُونَ یُطَافُ عَلَیْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَکْوَابٍ وَفِیهَا مَا تَشْتَهِیهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْیُنُ وَأَنْتُمْ
فِیهَا خَالِدُونَ این جمله محمولست بر حذف قول ای یقول الله للمتقین موصول با صله در محل صفت منادیست جمله
لا خوف علیهم مستانفه است در جواب ما شانهم وکانوا مسلمین عطفست بر صله جمله ادخلوا الجنة مستانفه است
در جواب ما نصنع وازواجکم عطفست بر فاعل ادخلوا که ضمیر مرفوع متصلست هم ازین جهت با انتم که ضمیر
منفصلست موکد است تحبرون حالست از فاعل ادخلوا یطاف علیهم مستانفه است در جواب ما یفعل بهم در
مقام غیبت است یا حالست از فاعل ادخلوا بر وجه التفات از خطاب سوی غیبت باشد وانتم فیها خالدون
التفات دیگرست از غیبت سوی خطاب یا محمولست بر یقال لهم چنانچه بالکذب در تشتهی الانفس باظهار ضمیر
منصوب یعنی تشتهیه وحذف او خوانند ومعنی بر حسب آن دانند معنی اینست بگوید خدای متقیان را که ای
بندگان من بشارت باشید خوفی نیست بر شما امروز ونه شما اندوهگین شوید ای بندگان من که مومنانید ومسلمانید
وزنان شما در بهشت درایید در حالی که شاد وشادمان کرده شوید گردانیده شود بر متقیان بکاسها وکوزها زرین
مشروبات ایشان وکائن باشد در جنت انچه آرزو برد آنرا نفسها ولذت گیرد چشمها وشما در بهشت جاوید
باشید فنا وزوال نپذیرید وَتِلْکَ الْجَنَّةُ الَّتِی أُورِثْتُمُوهَا بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ لَکُمْ فِیهَا فَاکِهَةٌ کَثِیرَةٌ مِنْهَا
تَأْکُلُونَ وتلک مبتداست الجنة خبر مبتداست موصول با صله صفت اوست وتواند بود که الجنة صفت تلک
باشد موصول با صله خبر بود جمله بر هر دو وجه حالست از ادخلوا الجنة لکم فیها فاکهة کثیرة منها تاکلون
حالست از فاعل یا از مفعول اورثتموها معنی اینست وحال اینست که آن جنة آنست که داده شده اید شما
درجات آن بدانچه عمل میکردید وانچه خیرات ومبرات در وجود می آوردید مر شماراست در جنت میوه
بسیار که بعضی از ان میخورید ولذت میگیرید إِنَّ الْمُجْرِمِینَ فِی عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ لَا یُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ
فِیهِ مُبْلِسُونَ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَکِنْ کَانُوا هُمُ الظَّالِمِینَ آیت سابقه در بیان تنعیم مومنان بود سامع در وعید
مجرمان سائل شود پس این آیت مستانفه باشد وتاکید جمله از جهة ابراز وعید بر وجه وکادت بود یا گویند
آیات سابقه در بیان مدح مومنان ودر ذکر مواعید ایشان بود این جمله وانچه بعد اوست در مقام ذم
کافران ووعید مجرمان روی نمود واز جهة بیان مقام فصل کرد حرف عطف نیاورد المجرمین اسم انّ است
فی عذاب جهنم خبرست خالدون خبر بعد خبرست یا خالدون خبر بود فی عذاب جهنم متعلق خالدون باشد
لا یفتر عنهم خبر دیگرست وهم فیه مبلسون حالست یا عطفست جمله وما ظلمناهم ولکن کانوا هم الظالمین
تذییلست چه از بیان استحقاق خلود نار انتفای ظالمیت حق وثبوت ظالمیت نفس ایشان بر نفس خویش فهم
شده بود ذکر این جمله با معطوف خویش تاکید این مفهوم نمود معنی اینست بدرستی که مجرمان یعنی کافران
باشند در عذاب دوزخ جاودان کم کرده نشوند عذاب از ایشان وباشند ایشان در عذاب از خلاص نومید
شدگان وما بر ایشان ظلم نکرده ایم ولیکن هم ایشان ظالمانند عذاب کرده میشوند بعملی که بدان عامل آیند
وَنَادَوْا یَا مَالِکُ لِیَقْضِ عَلَیْنَا رَبُّکَ قَالَ إِنَّکُمْ مَاکِثُونَ ونادوا عطفست بر خبر انّ ای انّ المجرمین نادوا
یا مالک بتقدیر قالوا یا مالک بیانست مر نادوا را جمله لیقض علینا ربک بیان مقصود بعد از نداست قال
مستانفه است در جواب ماذا قال الله حین قالوا ذلک انکم ماکثون مقول قالست وچون طالب قضای

پروردگار بموت برای رهائی از نار علامت انکار تعیین مکث در نار بود بظهور علامت انکار تاکید جمله د
سائغ نمود معنی اینست وندا کنند مجرمان در دوزخ مالک را بگویند ای مالک حکم کند پروردگار تو بموت ما خدا
تعالی گوید بدرستی که شما در نار درنگ کننده ابد الابد بوید و جز آن رهائی میخواهید لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ
أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ در آیت سابقه احوال و اهوال قیامت ذکر کرد تا آنکه جمله ونادوا لیقض چون بلای
بالاتر از مرگ ببینند برای رهائی از آن بلا مرگ را بخواهش گزینند دعای ایشان مستجاب نشود و خواهش ایشان
بحصول نه پیوندد خطاب اکثم ما کنون آید نوبد خلود در نار روی نماید شکایتی از حال گذشته ذکر کرد و لقد جئنا
لقد جئناکم بالحق ولکن اکثرکم للحق کارهون حکایت کراهت قبول حق در میان افکند بدان حکایت مذکور از ذکر احوال
قیامت سوی ذکر شکایت از حال کفار تخلص کرد بدین تخلص سیاق کلام در شکایت کافران آورد بالحق با تعدیه آ
متعلق است بجئنا للحق مفعول مر کارهون را کارهون خبر لکن است معنی اینست هر آینه بدرستی که آورده ایم
ما حق را یعنی دین اسلام را ببعثت مصطفی علیه الصلوة والسلام لکن اکثر شما حق را کاره هید اتباع حق را مکروه دانید
أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ ام منقطعه است بمعنی بل با همزه و همزه که مضمون اوست برای تقریر است بمعنی ء
نبثت ای قد ابرموا امرا و اینجمله اضراب است از جمله ولکن اکثرهم للحق کارهون و اثبات است بر تصمیم کید و مکر
ای بل احکم مرکوا مکنة امرا فی شان محمد من کیدهم و مکرهم و این شکایت دیگر است معنی اینست بلکه استوار
کردند مشرکان مکه امری را یعنی کیدی و مکری را در شان پیغامبر صلی الله علیه وسلم میان خویش جمع شدند و مشورت
کردند بیکدیگر راز گفتند قرار دادند دل بر ایذای پیغامبر نهادند پس بدرستی که ما نیز امر عصمت او را استوار
کنده ایم و او را باتمام نعمت رسانده ایم أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَى وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ
این ام نیز منقطعه است ای بل یحسبون ان با اسم و خبر خویش بجای دو مفعول یحسبون است بلی ایجاب نفی است ای
بلی نسمع سرهم و نجویهم و رسلنا لدیهم یکتبون عطف اند بر مضمون بلی معنی اینست یا خود ایشان می پندارند
و در دلهای خویش گمان دارند که بدرستی که ما نشنویم سری که ایشان در دلهای پوشند و در پنهان کردن می
کوشند بلی ما می شنویم و رسل ما یعنی فرشتگان که نزد ایشانند احوال و افعال ایشان را می نویسند قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ
وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ در آیات سابقه ذکر مجرمان و مشرکان بود و بعضی از مشرکان مر رحمن را ولدی گویند
و اثبات اینچنین باطلی میجویند چنانچه پیغامبر ما قول لی اذا للرحمن ولد گفت این آیت در جواب او بر
وجه استیناف وارد گشت جمله شرطیه یعنی ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین مقول قل است معنی
اینست کافران خدای را نسبت بولد میکنند جهودان عزیر را ترسایان عیسی را خدا میگویند مشرکان فرشتگان
را دختر خدا میخوانند بگو ای محمد اگر خدا را ولدی باشد من از جهت تعظیم خدای من اول تعظیم کنندگان او باشم
چنانچه مردمان فرزندان پادشاه را تعظیم میکنند تعظیم کنم و سابق ترین مطیعان او باشم لکن این دعوی نابوده
و گفتار ناستوده است ولد با خدای چه نسبت دارد این دعوی را عقل صحیح دعوی شرکا می پندارد یعنی وجود
ولد خدا مستلزم آن بود که او را تعظیم کنم و چون لازم منفی بود لازم آید که ملزوم هم منتفی باشد یا معنی چنین
گویند اگر در زعم شما خدا را ولدی باشد من اول موحدان باشم زعم شما انکار کنم نسبت نقیصه بر خدای روا
ندارم و این زعم را باطل پندارم اتباع زعم باطل شما نکنم و خود را در ضلال نیفکنم سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ
الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ اینجمله تنزیه است مر خدا
تعالی را از نسبت نقیصه که اتخاذ ولد و آنچه نسبت کردن آن شکایت کرده شود از اهل عناد یخوضوا و یلعبوا جواب
امر است بغیر ما مجزوم شده جمله فذرهم عطف است بر جمله قل ان کان للرحمن ولد جمله سبحان رب السموات
تا آخر معترضه است برای تنزیه حتی برای غایت است یلاقوا منصوب باضمار ان یومهم مفعول است مر یلاقوا
موصول با صله یعنی الذی یوعدون صفة یومهم است معنی اینست بپاکی یاد میکنم بپاکی یاد کردنی پروردگار

آسمانها و زمین

آسمانها و زمین پروردگار آن و این پروردگار کریم پروردگار عرش عظیم آنچه ایشان خدا را بدان صفت میکنند یعنی صفات
ناپسندیده که بودن خدای پاک را موصوف میگردانند پس بگذار ایشان را در بطلان خویش خوض کنند و بلهو و لعب
مشغول شوند تا آنکه به پیوندند و به بینند روز جزا و سزای خویش که وعده کرده میشوند از آنچه خدای ابدان
صفت میکردند تنزیه کرد و کار ایشان را در تاخیر گرفتن و رشته دراز داد و از مواخذه قیامت ترسانیدن
آورد وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَٰهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَٰهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ اینجمله معترضه است متضمن است کمال قدرت
خدا و عموم تصرف حق جل و علا و تکمیل ترسانیدن از عذاب کردگار رد دفع وهم عدم اقتدار جمله و هو الحکیم
العلیم تذییل است چه از اثبات الوهیت ثبوت علم و حکمت معلوم شود اینجمله موکد این مفهوم گردد معنی
اینست و خدای آنست که در آسمان و در زمین معبود است و تصرف او در آسمان و زمین و اهل آن موجود
و او حکیم است مواخذه او تاخیر او بحکمت بود علیم است هر چیزی و هنگام هر چیزی داند وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ اینجمله نیز مسبوقست برای قدرت تصرف له
ملک السموات والارض صله الذی موصول با صله فاعل تبارک است و جمله عطف است بر جمله و هو الذی فی السماء و عنده
علم الساعة و الیه ترجعون عطف است بر له ملک السموات والارض معنی اینست و بزرگست الهی که مر او را
ملک آسمان و زمین و آنچه میان آنست و این نزدیک اوست علم قیامت میداند تا کی خواهد بود و کی روی خواهد
نمود و سوی جایگاه او بازگردانیده خواهید گشت و بجزا و سزای او خواهید پیوست وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ
مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ الذین یدعون عبارت از الهه باطله است و ضمیر فاعل
یدعون عائد سوی کافرانست و ضمیر مفعول که عائد سوی موصول بود محذوفست ای لا یملک الهتهم الذین یدعونهم
الکفار و یدعون جاریست بغیر من هی له و ابراز ضمیر بر طریق هند زید تضربه واجب نبود الا من شهد ر
استثنای منقطع است ای لکن من شهد بالحق ای بکلمة التوحید و دین الاسلام و هم یعلمون الله ربهم و خالقهم
و مالکهم حقا معنی اینست و الهه که غیر خدای کافران ایشان را میخوانند و بر باطل معبود میدانند شفاعت
را مالک نباشند لکن کسانی که ایمان آورده اند و گواهی بحق یعنی بتوحید و حقیقت دین اسلام داده اند بندگی
خویش و مالکیت خدا و ربوبیت او تحقیق دانسته اند باذن خدا شفاعت کردن توانند وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ
خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ جمله سابقه در بیان قدرت و تصرف خدا بود اینجمله در بیان موافقت
مخالفان و اعتراف ایشان در قدرت و تصرف حق جل و علا روی نمود لام موطئه قسم است من استفهامیه آ
مبتداست خلقهم خبر مبتداست لیقولن از روی لفظ جواب قسم است و از روی معنی جزای شرط است الله فاعل
فعل محذوفست و جمله مسئولست فا سببیه است و انی استفهامیه است معنی اینست و هر آینه اگر بپرسی
از ایشان که که آفریده است ایشان را هر آینه بگویند آفریده است ما را خدای تبارک و تعالی پس چگونه از
توحید باز داشته میشوند و چه نوع در راه اشراک می روند وَقِيلِهِ يَا رَبِّ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ
فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ قیله بنصب و جر خوانند بجر عطف بر الساعة که مجرورست باضافت
ای عنده علم الساعة و علم قیل النبی ای قوله یا رب ان هؤلاء قوم لا یؤمنون و قیله بنصب باعتبار محل الساعة ای علم
الساعة و قول النبی بمعنی عطف بر سرهم و نجویهم گویند معنی یحسبون انهم لا یسمعون قول النبی جویند و این وجوه
غیر سدیدست زیرا که در بین وجوه جامع میان معطوف و معطوف علیه بعید است مگر آنکه هؤلاء اشارت
بر کافرانی که منکر بقیامت اند دارند و متضمن شکایت از ایشان و طلب شکایت برای ایشان پندارند و بر تقدیر
عطف بر سرهم و نجویهم اشارت مذکور بر کافرانی که در ایذای پیغامبران میان خویش راز گفتند و اختیار کشتن
کردند باشد پیغامبر متضمن طلب هدایت ایشان بر طریق لا ... اهد قومی فانهم لا یعلمون بود جامع پیدا آید بی ربط
نماید جمله معترضه اجنبی نیست طی در اعتراض آن بی معنی است چه جمله بلی ایجاب نفی مذکور است و رسلنا لدیهم

یکتبون بیان تنبیه وکتابت راز مسطورات است وجمله قل ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین رد اعتقاد باطل کافرانست وطعن عقیدهٔ ناپسندیدهٔ ایشانست وجمله رب السموات والارض رب العرش عما یصفون تنزیه خدا از همه صفات ناسزاست وجمله فذرهم یخوضوا ویلعبوا تا آخر استدراج وامهال کرده عاصیانست وجمله وهو الذی فی السماء اله وفی الارض اله بیان اقتدار کردگار مجازیست وجمله تبارک الذی له ملک السموات تا آخر بیان عظمت کردگارست مقرر کمال اقتدار است وجمله ولا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة بیان عجز شرکاست وبیان عدم اقتدار ایشان بر دفع عذاب خداست صاحب کشاف جر و نصب در قیله باضمار حرف قسم وحذف باداشته واین وجه را اقوی واولی پنداشته چنانچه که گفت اقسم الله بقیله وجواب قسم ان هؤلاء قوم لا یؤمنون گفته وسوگند خوردن بقول پیغامبر متوجب علو مرتبهٔ او گشته واضمار جر شاذ است این وجه اگرچه از وجوه اولی است لیکن حذف جار خالی از شذوذ نیست وجمله ان هؤلاء قوم لا یؤمنون بر وجوه سابقه متعلق قیله باشد مقول قول پیغامبر بود و بر وجه قسم قول الله باشد جواب قسم بود معترضاتی که در میانه آمده میان دو کلام متصل واقع شده ای فاصفح عنهم وقل عطف است بر فاصفح فای فاصفح سببیه است وجمله در آخر کلام تذییل است وقل سلام وهذا السلام لهم من النبی علیه السلام سلام برفع ومتارکة السلام تحیته واکرام فسوف یعلمون بصیغه مخاطب وغایب خوانند و بر قرائت خطاب التفات از غیبت سوی خطاب دانند وانجمله تهدیدات متضمن وعید است حذف مفعول برای تعمیم است ودر شان محذوف تفخیم است ودر ترک او ابهام آنست که آن نه چیزی است که در حیز بیانست در تقریر نیاید ودر تعبیر نگنجد **معنی آیت** خدای عز وجل میداند هنگام قیامت وگفتار پیغامبر در شان منکران ساعت یا رب بدرستی که ایشان نادان اند حق را نمی دانند یا گویند ایشان گمان می برند که نمی شنویم راز ایشان را در قصد ایذای پیغامبر واختیار کشتن او وندا کردن پیغامبر خدا تو را بیارب که کلمه استعطافست یا متضمن شکایت وطلب شکایت بانهم قوم لا یؤمنون گفتن او بس اعراض کن ای محمد از کافران وروبگردان از شکایت ایشان بس سرانجام خواهند دانست سزا آنچه کرده اند وخواهند یافت جزای آنچه آورده اند معنی کلام بر وجوه دیگر بر اصحاب بصیرت مخفی نخواهد بود وظهور آن بر ارباب فکرت روی خواهد نمود وبدانکه مقطع این سورت نیز مقطع حسن است ومنتهای این سورت منتهای مستحسن است که ختم جرائم بر اطلاق وابهام ببیان پیوست ووعید عام منافی کلام است ودر شان سخن دلیل اتمام است والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب لا اله الا هو تبی توکلی علیه وهو حسبی **سورة الدخان** این سورت مکی است پنجاه وسه آیت است سیصد وچهل وشش کلمه است هزار وچهار صد وسی ویک حرف است ربط سورت دخان با سورت زخرف آنست که افتتاح هردو بذکر قرآنست ودر اختتام هردو ذکر کافران است وبدانکه در افتتاح سورت ذکر انزال قرآن کرد بعده صفت قرآن وکیفیت انزال آن در بیان آورد از آنجا بذکر رحمة ربک تخلص سوی ثنای خدا جل جلاله وعم نواله حاصل گشت بجمله ربکم ورب آبائکم الاولین که متضمن ایجاد وافنا است بر وجه ترهیب بذکر دخان که از اشراط علی ساعت است پیوست بعده بذکر یوم نبطش البطشة الکبری انا منتقمون تخلص سوی ذکر قیامت کرد وبرای تاکید وعید انتقام ایشان قصه فرعون وذکر قوم نوح وپیش از نوح کسانیکه بودند آورد باجمله وقهم عذاب الجحیم فضلا من ربک ذلک هو الفوز العظیم در ذکر قیامت بود از آنجا بجمله فانما یسرناه بلسانک لعلهم یتذکرون روی نمود کلام باصل مقصود که ذکر قرآن بود بازگشت جمله انا انزلناه فی لیلة مبارکة که در صدر سورت بود پیوست بعد جمله فارتقب انهم مرتقبون در خاتمهٔ سورت بر وجه تذییل وتذنیب متضمن وعید کسانیکه بقرآن پند نگیرند ذکر کرد بدین جمله سورت را بانتها واختتام آورد شک نیست که جملهای از یکبابست اگر

مقاصد ایشان مختلف بود از جهة اتحاد باب میان ایشان ارتباط واتصال باشد وذکر مقصود از همه یکی در مقصود کلی مقرر دیگر است جمله دیگر از هر نوع در محلهای که بیاید بعون الله وتوفیقه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب **بسم الله الرحمن الرحیم** حٰمٓ وَالْکِتَابِ الْمُبِینِ وجوه اعراب بالا گذشته ومعانی آن بشرح وبیان پیوسته اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةٍ مُبَارَکَةٍ اِنَّا کُنَّا مُنْذِرِینَ فِیهَا یُفْرَقُ کُلُّ اَمْرٍ حَکِیمٍ اَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا اِنَّا کُنَّا مُرْسِلِینَ رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ اِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ انا انزلناه فی لیلة مبارکة جواب قسم تنکیر جمله برای تعظیم است تاکید انجمله از جهة رد انکار است چه کافران را در انذار قرآن انکار باصرار است جمله انا کنا منذرین مستانفه است متضمن مقصود تنزیل است در جواب ما بال انذاره یا بدل اشتمال است از انا انزلناه ای کنا منذرین الانذار بانذاره فیها یفرق کل امر حکیم صفت دیگر است یا مستانفه دیگر است در جواب مالها تلک اللیلة خصصت بتلک الفضیلة اسناد حکیم سوی امر اسناد مجازی است ای حکیم صاحبه امرا من عندنا منصوب است بتقدیر اعنی وجون انا انزلناه فی لیلة مبارکة ملوح سوی مقصود تنزیل بود تاکید جمله انا کنا منذرین بتقدیم ملوح سائغ نمود انا کنا مرسلین بدل است از انا کنا منذرین رحمة من ربک مفعول له است یا مفعول به مرسلین جمله انه هو السمیع العلیم تذییل است تاکید او از جهة اظهار باری بر وجه کاد نست واستواری **معنی آیت** بدرستی که ما فرستادیم کتاب مبین یعنی قرآن در شبی مبارکه یعنی شب قدر یا لیلة نصف شعبان وجه اول بهتر است موافق انا انزلناه فی لیلة القدر است بدرستی که ما ترساننده ایم قرآن متضمن انذار فرستاده ایم جدا کرده از لوح محفوظ نبشته میشود هر کاری که بحکم محکم استوار شده وتا شب قدر دیگر وقوع آن بحکم پیوسته از ارحال وارزاق وهرچه واقع خواهد شد درین سال کاری که از نزد ماست متعلق بقدر وقضا است بدرستی که ما ترسانندگان را فرستاده ایم واز واقعات آینده ترساننده ایم از جهة رحمتی که از پروردگار تو تقدس وتعالی است ودرین وضع مظهر موضع مضمر آمد یعنی رحمتی که از نزد ماست یا گویند فرستاده ایم رحمتی را از پروردگار تو یعنی از ما بدرستی که خدای شنوا است گفتار همه میشود دانا است کردار همه داند نیکان را جزا دهد بدان را سزا کند رَبِّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا اِنْ کُنْتُمْ مُوقِنِینَ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ یُحْیِی وَیُمِیتُ رَبُّکُمْ وَرَبُّ آبَائِکُمُ الْاَوَّلِینَ بَلْ هُمْ فِی شَکٍّ یَلْعَبُونَ رب السموات بر قرائت رفع صفت است مر السمیع العلیم را یا خبر دیگر است یا خبر مبتدای محذوفست ای هو رب السموات وبر قرائت جر بدل است از ربک ان کنتم موقنین شرطی است محذوف الجزا ای اعترفتم وخطاب مر مشرکان مکه راست جمله لا اله الا هو مقرر است مر مضمون رب السموات را یا خبر دیگر است مر ان را یا بدل از هو بل هم فی شک یلعبون اضراب است از ایقان باثبات شک این نیز حکایتی از مشرکانست بر وجه التفات از خطاب سوی غیبت **معنی آیت** پروردگار آسمان وزمین وپروردگار آنچه میان آن واین است اگر شما بربوبیت موقن باشید اقرار کنید واعتراف نمائید نفیست معبودی بحق مگر او که زنده میگرداند وزندگان را بقهر موت مقهور میکند وبفنا میرساند وميراند پروردگار شما وپروردگار پدران شما که پیشینیانند بلکه ایشان موقن نه اند در شک افتاده مشغلاند فَارْتَقِبْ یَوْمَ تَاْتِی السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِینٍ یَغْشَی النَّاسَ هٰذَا عَذَابٌ اَلِیمٌ رَبَّنَا اکْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ اِنَّا مُؤْمِنُونَ فا سببیه است یوم مفعولست مر ارتقب را باء در بدخان برای تعدیه است متعلق بتاتی است مبین صفة است مر دخان را یغشی الناس صفت دیگر است جمله هذا عذاب الیم مقولست مر یقولون محذوف را که او حال مقرره است از ناس که مفعول یغشی است جمله ربنا اکشف عنا العذاب بدل اشتمالست از جمله سابقه ای یقولون هذا عذاب الیم یسئلون کشفه جمله انا مؤمنون مستانفه است در جواب ما تصنعون

بعد کشف العذاب تاکید او از جهة تقدیم ملوح است **معنی اینست** پس منتظر باش روزی را که بیارد آسمان دودی
پیدا که بپوشد همه مردمان را بگیرد زمین و آسمان را مردمان گویند این عذاب الیم است و عقاب فخیم است
ای پروردگار ما دور گردان از ما عذاب را بدرستی که ما ایمان آرنده ایم دل بر تصدیق دارنده ایم روایت کرده اند
که پیش از قیامت دودی پیدا آید چنان تاریک نماید که سرکافران منتفخ مومنان را همو رکام بود زمین همچو خانه
آتش گرفته نماید خلق را این نوع عذاب الیم و عقاب عظیم پیش آید بعضی از دخان قحط مراد دارند و این حکایت
از قحطی که هفت سال در مکه افتاده بود پندارند که در نظر گرسنه جهان دود گرفته نماید و عالم در نظر او تاریک
آید گفته اند که چون جفاهای اهل مکه از حد گذشت و مرزبان پیغامبر اللهم اشدد وطاتک علی مضر و اجعلها
علیهم سنین کسنی یوسف رفت بر ایشان هفت سال قحط افتاد غله نایاب گشت بلای عظیم زاد بشتری بگرسنگی مردند و
بعضی زنده ماندند سگ و گربه خوردند پس پیغامبر علیه الصلوة والسلام برای دعا بکشف عذاب رخ آوردند و
وعده گرویدن و ایمان آوردن کردند پیغامبر را بخدا و رحم سوگند دادند دل پیغامبر را بشفقت و رحم آوردند
پیغامبر دعا کرد بدعای پیغامبر قحط برگرفتند ایشان بر وعده ایمان نرفتند باز بعداوت و تمرد پیوستند أَنَّىٰ
لَهُمُ الذِّكْرَىٰ وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا
إِنَّكُمْ عَائِدُونَ این جمله مستانفه است در جواب هل تذکرون یا گویند اتا مومنون موهم تذکر و ایقاظ ایشان بود
جمله انی لهم الذکری برای دفع این وهم بر وجه تکذیب روی نمود و استفهام برای انکار است و جمله و قد جاءهم
رسول مبین حالست ثم تولوا عنه عطف است بر جاءهم و قالوا عطف است بر تولوا معلم مجنون بتقدیر و هو معلم مجنون
مقول قالواست قلیلا صفة مصدر محذوف است ای کشفا قلیلا او زمانا قلیلا جمله انا کاشف العذاب مستانفه است
در جواب ما شانهم و ما یفعل بهم و چون کلام سابق بمضمون جمله ملوح شده بتقدیم ملوح جمله موکده آمده و
جمله انکم عائدون تعلیل قلت زمان عذابست متضمن التفات از غیبت سوی خطابست و چون بیان قلت کشف
ملوح سوی عود ایشان بر کفر یا بعذاب بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود **معنی اینست** چگونه بود و از
کجا باشد ایشان را پند گرفتن و متعظ گشتن و حال اینست که آمد بر ایشان رسولی ظاهر کننده حق بصدق و صواب
قائل جدا کننده میان حق و باطل پس ایشان بعد بند یافتن مهلت تامل و ادراک فرصت تفکر و تعقل از آن
رسول روی گردانیدند و بر آنچه آورده بود نگرویدند در راه تکذیب رفتند معلم مجنون گفتند بدرستی که ما
بردارنده اندک یا بزمان اندک از ایشان بردیم عذاب و شما سوی کفر باز خواهید گشت یا سوی عقاب یَوْمَ نَبْطِشُ
الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنْتَقِمُونَ یوم منصوبست بمضمون انا منتقمون ای یوم نبطش البطشة الکبری ننتقم منکم متعلق
منتقمون نبود زیرا که ما بعد ان در ما قبل آن عمل نکند این جمله بدل اشتمالست از جمله سابق **معنی اینست**
بدرستی که ما در انتقام کشاده ایم انتقام خواهیم کرد در روز بطش کبری عالم را در بطش خواهیم آورد وَلَقَدْ
فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ وَأَنْ لَا تَعْلُوا
عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَزِلُونِ
فَدَعَا رَبَّهُ أَنَّ هَٰؤُلَاءِ قَوْمٌ مُجْرِمُونَ لام در جواب قسم محذوفست ای نقسم لقد فتنا قبلهم قوم فرعون
قوم مفعول فتناست و جاءهم عطف است یا حالست ان مفسره است بعد ذکر رسالت متضمن معنی قولست
عباد الله مفعول ادواست مراد از ایشان بنی اسرائیلست یا منادیست و مراد از ایشان قوم فرعون
جمله انی لکم رسول امین تعلیلست و ادوا الی ملوح برسالت بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود و ان
لا تعلوا عطف است بر ان ادوا انی اتیکم بسلطان مبین تعلیلست تاکید او از جهة تقدیم ملوح است جمله
وانی عذت بربی و ربکم ان ترجمون عطف است بر انی اتیکم ان ترجمون بتقدیر من ان ترجمون متعلقست
بعذت جمله و ان لم تؤمنوا شرطست فاعتزلون جزای شرطست و شرطیه عطف است بر جمله سابق فدعا ربه

عطف است برجاءهم

عطف است بر جاءهم ان هؤلاء قوم مجرمون مفعول دعاست **معنی اینست** بدرستی که مفتون ساختیم قوم فرعون
را و آمد بر ایشان رسول کریم که مرسل بود برسالتی عظیم که ادا کنید سوی من یعنی مرا بسپارید بندگان خدا یعنی
بنی اسرائیل را یا گویند ادا کنید سوی من حقوق دین را که می طلبم از شما بدرستی که من شما را رسول امینم بیان
کننده امور دینم و بلندی بر خدای مجوئید و بروی بزرگی مکنید بدرستی که من حجتی ظاهر بر شما آرنده ام و بدرستی
که من پناه گرفته ام به پروردگار خویش و پروردگار شما از این که مرا سنگسار کنید و اگر بمن نگروید و برسالت
من ایمان نیارید پس صحبت من بگذارید پس پروردگار خویش را خواند و خواهش کرد که این قوم قومی اند که
ایمان نخواهند آورد فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ وَاتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ
فاسر معمولست بتقدیر فا ای فقال اسر بعبادی لیلا انکم متبعون مستانفه است در جواب هل یتبع بعد الاسرای
واترک البحر عطف است بر اسر رهوا حالست از البحر ای واترک البحر بعد خروج عبادی ساکنا علی هیئته لیدخل
فرعون و جنوده فینطبق علیهم انهم جند مغرقون مستانفه است **معنی اینست** پس ببر بندگان مرا شب
بدرستی که شما دنباله کرده خواهید گشت و دریا را بعد گذشتن خویش یعنی راهی که برای تو پیدا آریم ساکن و
مستقر بگذار والتیام دریا برحالی که بود در خاطر میار بدرستی که ایشان غرق کرده خواهند گشت و بهلاک خواهند
پیوست كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ كَذَٰلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا
قَوْمًا آخَرِينَ کم خبریه است برای تکثیر مفعولست مر ترکوا را من جنات تا آخر تفسیر است من کم را جمله معترضه
است برای بیان آنچه داشتند و تکثیر هر چه گذاشتند کذلک در محل رفع است بر این که خبر مبتدای محذوفست
ای الامر کذلک و جمله تذییلست و اورثناها عطف است بر کم ترکوا و مراد از قوم آخرین بنی اسرائیلست **معنی
اینست** چند گذاشتند از باغها و چشمها و کشتها و مقامهای کریم و انواع نعمت و اصناف حشمت و جلائل عظیم
و کمال نعیم که ایشان در آن متنعم و مغتنم بودند و تلذذ و تفرح مینمودند امر و شان همین است و واقع چنین
است و متروکات ایشان قوم دیگر را دادیم و همه بر دست دیگران نهادیم فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ
وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ عطف است بر مضمون کلام سابق ای هلکوا کفارا فما بکت علیهم السماء والارض لان السماء و
الارض یبکیان علی المومن یبکی علیه من الارض موضع الصلوة و من السماء مصعد عبادته چنانچه مرگ
گوید **بیت** شد از غمش ز چشم زمین چشمها روان ؛ بر رو گرفته جامه ابر آسمان گریست ؛ بر دست
انس معبد و آن مصعد عمل ؛ زین روی در عزاش همین و همان گریست و ما کانوا منظرین عطف است بر هلکوا
ای هلکوا و ما کانوا منظرین **معنی اینست** در کفر هلاک شدند نگرویده مردند پس آسمان و زمین بر ایشان گریه
نکردند و در مرگ ایشان نگریستند و نبودند ایشان مهلت داده شده و بعد رسیدن مرگ و وقت هلاک دم زدند
وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا مِنَ الْمُسْرِفِينَ من فرعون بدل
اشتمالست از من العذاب المهین یا خبر مبتدا محذوفست ای ذلک من فرعون جمله و لقد نجینا عطف است
بر و لقد فتنا عطف قصه بر قصه جمله انه کان عالیا من المسرفین معترضه است برای مذمت فرعون
یا مستانفه است در جواب ما شانه یا تعلیلست مر جمله سابقه را دلیلست جمله و لقد نجینا بنی اسرائیل ملوح
بر کشی او بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود **معنی اینست** بدرستی که بنی اسرائیل را نجات دادیم و از عذاب
خوار کننده که فرعون را بود خلاص بخشیدیم بدرستی که فرعون متکبری بود که از تجاوز کنندگان حد میبود
وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ و لقد اخترناهم عطف است
بر و لقد نجینا بنی اسرائیل علی علم حالست از فاعل اخترناهم ای لقد اخترنا بنی اسرائیل عالمین بانهم احقاء بذلک
علی العالمین متعلق است به اخترنا ای علی العالمین فی زمانهم و اتیناهم عطف است بر اخترناهم بلاء ابتلا یعنی نعمت
معنی اینست و هر آینه بدرستی که برگزیدیم بنی اسرائیل را در این حال که میدانستیم سزاوار ایشان بر همه

جهان دران وداديم ايشان را از نشانهاى بركزيده چون شكافته شدن دريا وداده من وسلوى وسايه سحاب وازسنك
روان شدن آب وجز آن از انجه نعمت عظيم بود درحق ايشان إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَى وَمَا نَحْنُ
بِمُنْشَرِينَ فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اينجمله متصلاست بانى لهم الذكرى كه از حكايت مشركان بود واين نيز ذكر مشركان
وتشنيع از تشنيعات ايشانست عطف نكرد ازجهة اختلاف خبريت وانشائيت فصل كرد ان هى الا موتتنا الاولى مقول تقولون
وهى عائدست برموته كه بعد او حيات بود ومانحن بمنشرين عطف برانهى الا موتتنا الاولى تاكيد اين جمله باعتبار ابراز
مذمت بروجه وكادتست جمله فاتوا جزاى شرط محذوفست اى ان ادعيتم ذلك فاتوا باباتنا ان كنتم صادقين فى
دعويكم ان كنتم صادقين شرطيست مستغنى از جزا اكتفا بماضى معنى اينست بدرستيكه اين زمره يعنى مشركان
هرآينه ميكويند نيست موتى كه بعد او حيات بود مكر موت نخستين يعنى موتى بمعنى عدم حيات كه ثابتست درحيات
بعد موت دوم حيات نبود وبعث وحشر نباشد ونه ايم مابعد مردن موجود كرده شده واز عدم بوجود آمده اين
جنين سخن باطل كويند وحشر ونشر را منكر ميشوند وميكويند اكر شما دعوى ميكنيد كه بعث خواهد بود ونشر اموات
روى خواهد نمود دعا كنيد از پروردكار خويش كه پدران ما را زنده كردانند وما را بديدن ديدار ايشان برسانند
اكر شما صادقانيد ودرين حكايت راست كوياييد تا دليل بر بعث بود واين دعوى بحجت بپيوندد أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ
تُبَّعٍ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ هم مبتداست خير خبر مبتداست ام قوم تبع عطفست بر مبتدا
ام منقطعه استفهام براى تقرير يعنى حمل مخاطب براقرار تبع مرد مسلمان صالح بود واخبار در نبوت او اختلاف
نموده وقوم او كافر بودند با تبع موافقت ننمودند وبعضى كويند ددر انكار بعث وقيامت كاشتند وبهلاك پيوستند
والذين من قبلهم عطفست برقوم تبع جمله اهلكناهم بر مجرم بودن ايشان تاكيد سائغ نمود معنى اينست
ايا مشركان مكه بهترند درقوت وبرترند درشوكت يا قوم تبع كه مخالف تبع شدند دركفر خويش بهلاك پيوستند
وكسانيكه پيش از قوم تبع كناهكار كشتند بشومى كناهكارى بهلاك پيوستند بدرستيكه ايشان كناهكاران بودند ودر
كناهكارى ثابت ميبودند وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ اينجمله حالست از مضمون كلام سابق كه متضمن انكار بعث وقيامت بود اى انكروا البعث والحال
ان ما خلقنا السموات والارض وما بينهما لاعبين بل للابتداء فيجازون مما يستحقونه من الجزاء وجمله ما خلقنا
هما الا بالحق مقررست مر جمله وما خلقنا السموات والارض را ولكن اكثرهم لا يعلمون استدراكست ومفعول لا
يعلمون محذوفست اى لا يعلمونه خلق كذلك معنى اينست ونيافريديم آسمانها وزمين را وانچه كاينست
آن واين درين حال كه بازى كننده باشيم يعنى آفريده ايم درين حال كه بعث وحشر كننده ايم وجزا وسزا دهنده ايم
كه جزا وسزا نبود مجرد آفريدن روانى كردن باشد بازى نمايد واز وى حاصلى وطائلى پديد نيايد نيافريده
وبوجود نياورده ايم آسمان وزمين را مكر بحق ليكن اكثر مردمان بعث وجزا را حق نميدانند آفريدن انرا باطل
ولى حاصل ميدانند إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ
اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ اينجمله مقررست مر مضمون جمله وما خلقنا السموات والارض را وچون جمله
سابقه ملوح بر جزا بود تاكيد اين جمله ازجهة تقديم ملوح سائغ نمود يوم الفصل اسم انست ميقاتهم خبر
انست اى ميقات جزائهم اجمعين تاكيد ضمير مجرور كه در ميقاتهم آمده يوم لا يغنى بدلست از يوم الفصل مولى
فاعل لا يغنيست شيئا مفعول مطلقست وتنكير او براى تقليلست اى لا يغنى شيئا من الاغناء ولا هم ينصرون عطف
بر لا يغنى مولى عن مولى شيئا واضافت ظرف سوى كاسمية نيز رواست نحو اتيتك زمن الحجاج امير ضمير جمع عائد
بر مولى اول بود معنى جمع كه از تنكير مولى در سياق نفى كه دال بر عموم است اعتبار كرد الا من رحم الله مستثناست
از ضمير ولا هم ينصرون بدلست از واو اى لا ينصرون ولا يمنع من العذاب الا رحمة الله جمله انه هو العزيز الرحيم
تذييلست چون عزت ورحمت از اثبات نصرت مفهوم شده جمله انه هو العزيز الرحيم تاكيد اين مفهوم آمده

واستعمال ان درجمله ازجهة ابراز ثناى بارى بروجه وكادتست واستوارى معنى اينست بدرستيكه روز
جدا كردن ميان مصلح ومفسد وميان محق ومبطل وميان نيكى وبدى وميان حق وباطل ميعاد بعث همه
وميقات حشر جمله روزيكه نفع نكند هيچ دوستى چيزى از نفع جلب نيكى يا نفع دفع بدى ونه موالى يارى
داده شوند بعضى بربعضى مكر كسانيكه رحمت كند ايشان را خداى ولائق نصرت وشفاعت كردند بدرستيكه خدا
عزيزست يعنى قويست غالبست هرچه بخواهد تواند بخشاينده است هركرا خواهد برحمت خود مخصوص
كرداند إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ كَغَلْيِ الْحَمِيمِ خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ
ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ دركلام سابق ذكر فرق ميان
حق وباطل ومحق ومبطل اورد روز قيامت را يوم فصل نام كرد درين جمله وجمله ان المتقين كه بعد آنست
متضمن فرق مذكور آورد وهردو جمله را براى حصول اين مقصود ذكر كرد طعام الاثيم خبر انست تاكيد
جمله ازجهة ابراز وعيد بروجه وكادتست طعام الاثيم اى طعام الشخص الفاجر كثير الاثام كالمهل خبر ديكر آنست
برانرا يغلى بيا وتا خوانند تذكير او باعتبار عود ضمير سوى طعام دارند وتانيث باعتبار عود ضمير سوى شجرة
الزقوم پندارند كغلى الحميم صفة مصدر محذوفست اى غليا كغلى الحميم ضمير خذوه عائد برانيم است وجمله مقول
يقال محذوفست اى يقال للزبانية خذوه فاعتلوه اى سواد الجحيم عطفست برخذوه ثم صبوا فوق راسه عطف
برفاعتلوه عذابى كه حاصل حميم بود بروجه استعارت باشد ويقال كذلك الاثيم ذق انك انت العزيز الكريم
معنى اينست بدرستيكه درخت زقوم طعام مرد كناهكارست لائق مرد بدكردارست همچو دردى روغن
زيتون با سم زركداخته در شكمهاى ايشان همچو جوشيدن آب كرم ميجوشد درين حالت مر فرشتكان را كه موكل اند
بتعذيب دوزخيان كفته شود كه اين كناهكار را بكيريد پس تا ميانه دوزخ بسختى ودرشتى بكشيد پس ترازان برسر
او آب كرم بريزيد وكفته شود بچش عذاب جحيم بدرستيكه توى عزيز كريم واين كلام بركافران بروجه استهزا
بود واستهزاى كافران همچو اهانت ايشان روا باشد إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ اينجمله تذييلست تاكيد او
ازجهة ابراز تشنيع بروجه وكادتست معنى اينست بدرستيكه اين عذابى كه ميچشيد عذابيست كه درو
شك مى آورديد إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ كَذَلِكَ
وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى وَوَقَاهُمْ عَذَابَ
الْجَحِيمِ فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ذكر كافران وبيان فظاعت حال ايشان سامع را برپرسش حال متقيان
باعث كشت اينجمله بروجه استينافست درجواب ايشان بيان پيوست تاكيد جمله ازجهة ابراز وعده بروجه وكادت
ازجهة آنست كه بيان حال شناخت حال كافران برحكم مرضاده ملوح سوى حسن حال مومنان بود بتقديم ملوح تاكيد
جمله كه متضمن حسن حال ايشانست سائغ نمود فى مقام امين خبر انست فى جنات وعيون بدلست ازو يلبسون
خبر ديكرست متقابلين حالست كذلك خبر مبتدا محذوفست اى الامر كذلك واين جمله تذييلست وزوجناهم
بحور عين بتقدير قد حالست يا عطف بر خبرست يدعون فيها بكل فاكهة امنين حال ديكرست لا يذوقون فيها الموت
حال ديكرست الا الموتة الاولى استثناى منقطعست زيراكه منفى بودن موت مستقبلست وموته الاولى ماضيست
وماضى داخل مستقبل نبود لا يذوقون فيها الموت اصلا لكن الموتة الاولى ذاقوها واستثناى مذكور براى دفع وهم باشد
چه كسى كمان برد كه متقيان موته اولى هم نچشيده ومشقت آن نديده دفع اين وهم كرد واين استثنا بروجه تكميل
آورد وتواند بود كه استثناى متصل دارند واستثناى او بر تقدير با واقع شدن موت اولى پندارند بعضى درحق
حبيب نجار كفته اند كه پس از چشيدن مرك در بهشت رفته در هنكام انصرام دنيا موته اولى خواهد پيوست
وبمرك مبتلا خواهد كشت وبعضى الا بمعنى سوى كويند از قبيل ولا تنكحوا ما نكح آباؤكم من النساء الا ما قد سلف
يعنى سوى ما قد سلف پندارند ودر بعضى تفاسير الا بمعنى بعد كويند واز آيت معنى لا يذوقون الموت بعد الموتة الاولى

جو بید و وقیهم بتقدیر وقد وقیهم حالست از ضمیر لایذوقون یا عطفست بر اخبار ان فضلا مصدرست منصوب بفعل مضمر از قبیل الله اکبر دعوة الحق جه الله اکبر دعوة حق است و وقایت از نار فضلست وای ووقیهم الله عذاب الجحیم بفضل فضلا جمله ذلک هو الفوز العظیم تذییلست از آیة سابقه بودن و وقایت فوز عظیم مفهوم شده این جمله تاکید آن مفهوم آمد **معنی اینست** بدرستی که متقیان در مقامی اند که خداوند امین اند از زوال و فنا و عقاب و رنج و عنا و خوف و حزن و سقام و آسیب اوجاع و آلام در بهشتها و چشمها پوشند سندس و استبرق یعنی از دیبای باریک و دیبای ستبر در بر حالکه روی باروی اند یکدیگر را برابر آمده بعضی با بعضی مقابل و متوجه شده امر جنین است که ببیان پیوست و شان اینست که مبرهن کشت و تزویج کردیم ایشان را بزنان حوری خوب روی خوشخوی باشرم سفید رنگ سیاه دیده فراخ چشم دعوت کنند در بهشت بهر میوه برای تلذذ و تنعم در حال که امین اند از ناگواری و بدهضمی نچشند در و مرگ مگر موته اولی که بعد از حیات دنیاست بتقدیر تا حاصل شدن آن در دنیا بفرض یا بتحقیق چنانچه بعضی در حق حبیب نجار گفته اند و بر در آمدن او در بهشت پیش از موت و مردن او در وقت انصرام دنیا همچو سائر زندگان آن وقت رفته اند و بر استثنای منقطع همین جنین آید نچشند ایشان در بهشت مرگ اصلا لیکن موت او که در دنیا بود چشیدند و رنج و عنای آن کشیدند **سوال** آیة امتنا اثنتین دو موت اثبات کرده موت پیش از حیات و یک موت بعد از حیات آورده موتی که بعد از حیات در دنیا بود موت دوم است او را موت اولی چگونه گویند و صحت اطلاق این اسم بر چه نوع جویند **جواب** موت بدو معنی است یکی موت بمعنی عدم الحیوة عما من شانه الحیوة دوم بمعنی زوال الحیوة یعنی حصولها باشد موتی که بعد حیات دنیا معهود ست بر معنی اول موته ثانی است چنانچه آیة امتنا اثنتین از آن حاکی است و بر معنی زوال حیات فرد نخستین است که فرد سابق از افراد موت بعد الحیوة همین است **سوال** موت بعد از حیات یکی است او را فرد دیگر نیست اولی بر چه نسبت بود نخستینی باضافت کی باشد **جواب** برای اولی بود افراد ممکنه کافیست پسری که اول زاده شود او را گویند اگرچه افراد دیگر منتفی است و نگاهداشته است خدای متقیان را باستقامت بر دین قویم و صراط مستقیم از عذاب جحیم و عقاب الیم یعنی وقایت عذاب جحیم و دخول دار نعیم فوز عظیم است و فضل کریم است فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ ضمیر یسرناه عائد بر قرآن است که در صدر سورت مذکورست و این آیة متصلست بجمله انا انزلناه فی لیلة مبارکة که در مفتتح سورت مسطورست جمل میانه بعضی بر و بود و بعضی معترضات از جهة نکته که در ذیل هر یکی مذکور شده وسطور آمده روی نمود بلسانک حالست از قرآن ای انما یسرنا القرآن ملتبسا بلسانک العربی لعلهم یتذکرون یعنی لکی یتذکروا متعلق است بیسرنا فاء در فارتقب جزای شرط محذوفست ای فان لم یتذکروا فارتقب انهم مرتقبون ای مترتصون فی وقوع ذلک و جمله مذکوره را بر وجه تذنیب در خاتمه سورت متضمن وعید کسانیکه بقرآن پند نگیرند ذکر کرد و بر این جمله سورت با نتها و اختتام آورد **معنی اینست** بدرستی که آسان کرده ایم ما قرآن را در حالی که ملتبس است بزبان تو که عربی با قوم تو که عربی اند دانند فهم کنند پند نگیرند پس اگر پند نگیرند و متوجه سوی او نشوند منتظر باش اسباب هلاک ایشان را تا آنکه ایشان بهلاک پیوندند زیرا که ایشان در شان تو منتظران اسباب هلاک اند جفاهای ایشان بنهایت خواهد رسید و عداوت ایشان با نتها خواهد انجامید و بدانکه مقطع این سورت از باب حسن مقطع است مقطعی که بنهایت مستحسن و متبوع است چه از خدا و رسول خواهش پند گرفتن مخالفان و نیکو شدن حال ایشان بر وجه ترغیب ذکر کرد و بر تقدیر انتفای پند گرفتن ذکر بهلاک بحکم قضا و قدر بر طریق ترهیب آورد و بیان او را مبهم ساخت و بتعیین نپرداخت تا افادت عموم کند و خوف و خشیت اسباب بی نهایت در دل افکند بعد از آن بیان کرد که این بدخواهی و قصد ادای نامتناهی از باب مکافات است و طبیعت را مکافات و از باب واجبات است **مصرع** که واجب شد طبیعت را مکافات بعده نوید بوعید

هلاک کردن

الجاثیه

هلاک که در حق دشمنان منتهای امرست و بر بستن از اسباب مبهم نظر بقدرت بی نهایت تا در متعال نامحصورات در مقامی که جای سخن نماند سخن منتهی کشت و مجال کلام و مضمار اظهار مرام بنهایت و تمام پیوست والله اعلم بالمراد والیه المآب والمعاد لله الامور لا اله الا هو ربی توکلی علیه و هو حسبی **سورة الجاثیه** این سورت سی و هفت آیت است و چهار صد و هشتاد و هفت کلمة و دو هزار و صد و نود و یک حرف است و ربط میان دو سورت انست که اختتام سورت دخان بذکر قرآن است افتتاح سورت جاثیه بذکر آن و نیز مختتم سورت دخان بذکر انتظار آثار قدرت بود و در مفتتح سورت جاثیه ذکر اظهار فطرت روی نمود و بدانکه حم تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم بر طریق عنوان سورت آورد و سورت با یات فطرت خدای جل جلاله افتتاح کرد از آنجا کلام بذکر منکران ایات و تشنیع ایشان پیوست بعده از ذکر والذین کفروا بایات ربهم تخلص سوی ذکر خدای عز و جل بجمله الله الذی سخر لکم البحر حاصل کشت بعده جمله وخلق السموات والارض را عطف بر سخر لکم البحر کرد و ثناهای دیگر معطوف برو آورد سخن باجمله لله الحمد رب السموات والارض رسانید و سورت را بر این بیان استحقاق حمد مذیل کردانید و نکتست که جملهای که از یکبابست اگر مقاصد ایشان مختلف بود از جهة اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از همه یکی است در مقصود کلی مقرر دیگری است معترضاتی که در میان جمل مذکوره آمده میان کلامهای متصل واقع شد جمله دیگر از هر نوع در محلهای که بیاید بمشیة الله و عونه روی نماید والله اعلم بالمراد والیه المرجع والمآب **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ** حم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ حم اگر از حروف مقطع باشد او را محل از اعراب نبود تنزیل الکتاب مبتدا دارند من الله العزیز الحکیم ظرف مستقر خبر بیدارند و اگر حم اسم سورت باشد مبتدا بود تنزیل الکتاب خبر گویند تعلق ظرف یعنی من الله بتنزیل که مصدرست جویند العزیز الحکیم صفة اند مر الله را **معنی اینست** سورة حم فرود آورده خداست که قویست غالب است همه چیز بقدرت کامله تواند حکیم است همه چیز مقدور بحکمت شامله داند إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ حم تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم بر طریق عنوان بود آیة ان فی السموات والارض لایات للمومنین افتتاح سورت باشد و چون اصرار کافران بر کفر علامت آنست که ایشان منکر ایات قدرت باشند بظهور علامت انکار تاکید جمله کرد لایات اسم ان است فی السموات والارض خبر ان است بتقدیم خبر لام در اسم در آمده چون در وان من شیعته لابرهیم تحقیق شده و فی خلقکم عطفست بر فی السموات والارض و ما یبث من دابة عطف بر خلقکم بحذف مضاف ای و خلق ما یبث من دابة ایات بر قرات نصب عطفست بر آیات که اسم ان است و بر قرات رفع محمول بر محل او ست زیرا که بعد بعد مضی خبر عطف بر محل اسم رواست یوقنون صفت مرقوم را و اختلاف اللیل عطفست بر خلقکم که مجرور فی است و بهر دو وجه عطفست بر دو معمول دو عامل مختلف بتقدیم مجرور از باب فی الدار زید والحجرة عمرو از باب ان فی الدار زیدا والحجرة عمروا و موصول با صله یعنی و ما انزل الله عطفست بر اختلاف من السماء صله انزل است من رزق بیان است مر ما انزل را فاحیا به الارض بعد موتها عطفست بر انزل و تصریف الریاح عطف است بر اختلاف اللیل والنهار ایات لقوم یعقلون بر وزان لقوم یوقنون **معنی اینست** بدرستی که در آسمانها و زمین هر آینه علامات قدرت رب العالمین است در یافتن مومنان ترتیب حجج ایمان و در آفرینش شما و آنچه پراکنده شده است از جنبندگان ایات دیگر برای قومی که ایقان دارند و در قدرت و فطرت خدای شک میارند و در اختلاف شب و روز و سپیدی و سیاهی و درازی و کوتاهی و در آنچه فرود آورده است خدای از آب باران که سبب است برای پدید آوردن و پدید آمدن رزق بندگان پس زنده کرد بباران زمین را بعد مردن آن و در گردانیدن بادها از جهتی سوی جهتی

وازصفتی سوی صفتی آیات بیشتر است مر عاقلان را که آثار دریابند و بمعرفت موثر شتابند ابتدای نظر در آیات قدرت او وفکر در علامات فطرت واستدلال بمخلوق عظیم که دالست بر خالق قدیم مستوجب ایمانست و ازدیاد استدلال و نظر وفکر در آیات وعلامات دیگر موجب استیقان وایقانست چون از انجا فکر بیشتر کنند ونظر در ایات دیگر افکنند وعقل او در ازدیاد معرفت وعلامات قدرت بیشتر درباید بدین بیان ظاهر شد ترتیب در ذکر یومنون ویوقنون ویعقلون بی جهة نیست تقدیم یومنون وتوسط یوقنون وتاخیر یعقلون مبنی بدین معنی است تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ مِّن وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُم مَّا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ هَٰذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رِّجْزٍ أَلِيمٌ تلك مبتداست ایات الله خبر مبتداست نتلوها علیك بالحق حالست از معنی اشارت یا خبر دیگر آ بالحق متعلقست بنتلوها فا در فبای درجزای شرط محذوفست ای ان کفروا یا کویند ان کفرتم علی اختلاف القراتین بالایات التی تتلوها علیك بالحق فبای حدیث بعد الله وایاته یومنون بای حدیث صله یومنون وعدم جزم یومنون ماضی بودن شرطست بر طریق وان اتاه خلیل یوم مسغبة یقول لا غائب مالی ولا حرم تومنون ویومنون بصیغه مخاطب وغائب خوانند تقدیر شرط هم بر دو وجه مذکور جائز دانند ویل مبتداست لکل افاك اثیم خبر مبتداست وزان او زان سلام علیکم وسقیاله است اثیم صفت است مر افاك را وجمله ویل تا آخر در اثنای ذکر ایات قران دعائیه معترضانیست یسمع ایات الله صفت دیگرست مر افاك تتلی علیه حالست از ایات الله ثم یصر عطفست بر یسمع ای ثم یصر علی کفره واستعمال ثم دال برین است که اصرار او برانکار بعد ادراك فرصت باصل بود وامتناع اعتذار بغفلت باشد مستکبرا حالست ای ثم یصر حالکونه مستکبرا کان مخففه از مثقله است وضمیر شان محذوفست ای کانه لم یسمعها فا در فبشره سببیه است واذا علم من ایاتنا شیا شرطست اتخذها هزوا جزای شرطست جمله شرطیه عطفست برجمله یسمع اولئك مبتداست و لهم عذاب الیم جمله اسمیه یا ظرفیه خبر مبتداست جمله مستانفه است درجواب ما شانهم جمله من ورائهم جهنم حالست از هم که در لهم ولا یغنی عنهم ما کسبوا شیا حال دیکرست جمله ولا ما اتخذوا من دون الله اولیا عطفست بر ما کسبوا شیا جمله ولهم عذاب عظیم حالی دیگرست هذا ای القران هدی ای به الهدی جمله هذا هدی معترضه است برای مدح قران موصول با صله یعنی والذین کفروا مبتداست جمله لهم عذاب من رجز الیم خبر مبتداست **معنی اینست** آن آیات ایات خداست جل وعلا وحی میکنیم سوی تو یا میخواند بر تو جبرایل با مر ما چون بدین ایات کفر ورزید پس بکدام حدیث بعد ترك ایمان بخدای وایات خدای ایمان خواهند آورد وکدام آیت را تصدیق خواهند کرد وای مر هر دروغ کوینده وبزه شونده را که آیات خدای بشنود پس اصرار کند بران یعنی بر کفر وبرنا آوردن ایمان چنانچه که اورا نشنیده است وقبول اورا ندیده آ تو پس مژده ده اورا بعذاب الیم وبشارت برسان بعقاب فخیم وچون بشناسد چیزی از ایات اورا محل سخریه سازد وباستهزا بردارد مرایشانراست عذابی خوار کننده ودر هوان وذلت افکنده از پی ایشان دوزخ است ونفع نکند ایشان را کسبهای ایشان ونه انچه کرفته اند ایشان از غیر خدای دوستان ومر ایشان را عذاب عظیم وعقاب فخیم این قران هدی است سبب اهتداست وانکسانی که بایات ما نکرویدند وکفر ورزیدند مر ایشان راست عذاب دردناك موجب سختی بیم وباك اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ الله مبتداست الذی سخر لکم البحر خبر مبتداست جمله متضمن است مر آیتی عظیم

ازآیات قدرت وعلامات فخیم از علامات فطرت مغنی از ایات کذشته که در بیان ایاتست معترضانی که درمیانه بود میان دو کلام متصل سائغ نمود لتجری الفلك فیه بامره متعلقست بسخر ولتبتغوا من فضله عطفست بر لتجری ولعلکم تشکرون بمعنی کی تشکروا عطفست بر لتبتغوا وجمله وسخر لکم ما فی السموات وما فی الارض جمیعا منه عطفست بر وسخر لکم البحر جمله ان فی ذلك لایات لقوم یتفکرون تذییلست وچون اصرار کافران برکفر علامت اصرار ایشان برانکار آیت بود بظهور علامت انکار تاکید جمله سائغ نمود **معنی اینست** آنست خدا که مسخر کردانید برای شما دریا را تا روان شود در وکشتی بامر خدا وتا بجوئید درق از فضل خدای جل وعلا وتا شما شکر کوئید ودر راه سپاس پوئید ومسخر کردانید برای شما انچه در آسمانهاست وانچه در زمین است وهمه چیزهای که دران ودرینست بدرستی که در تسخیر بحر وجریان کشتی علامتی است مر قومی که تفکر کنند ودم تحقیق زنند قُل لِّلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بالا ذکر ایات قدرت وعلامات فطرت بود پیشتر نیز ذکر ایات روی خواهد نمود در اثنا ذکر ایات اینجمله بر سبیل اعتراض برای امر پیغامبر بصبح واعراض از جفای کافران وکردار وکفتار ناشایسته ایشان معترضه آورد روایت کرده اند که از غفار امیر المومنین عمر رضی الله عنه را دشنام داد امیر المومنین عمر خواست در سزا دادن او بنیاد نهاد این آیت نازل کشت وعفو از جفای کافران ببیان پیوست وبعضی کویند عفو پیش از وجوب قتال حکم این آیت در حق مومنان بود ماموربودند که جزای جفای کافران نیز دارند وتحمل را بتحمل خویش سازند این حکم بعد ورود ایت قتال منسوخ کشت وجهاد وقتال بوجوب پیوست یغفروا بتقدیر لام امر است و منزلت مر قل را ویا قل محذوفست ای قل للذین امنوا اغفروا وجواب قل باشد ای ان تقل لهم اغفروا یغفروا جواب اغفروا نباید داشت وبتقدیر ان یغفروا یغفروا صحیح نباید پنداشت لا یرجون ای لا یتوقعون ولا یخافون ایام الله ای ایام الوقائع التی یحدثها الله فی اوقاتها لیجزی الله قوما عظیما صبروا وتحملوا فیما لو اجراء الصبر والتحمل بعضی لنجزی بصیغه متکلم خوانند بر قرات لیجزی بر صیغه مجهول صاحب کشاف اسناد او سوی مصدر داشته معنی لیجزی الجزاء پنداشته وصاحب مدارك اسناد او سوی خبر داشته وخبر اکرچه مذکور نیست بسیاق کلام معلوم است وانجا جزای معهود مراد است ای جزاء الصبر والتصبر اسناد فعل سوی مصدر مذکور ممنوع نبود بر طریق ضرب ضرب التادیب وجلس جلوس حسن وتنکیر قوم برای تعظیم است ای قوما عظیما حیث صبروا وتحملوا الجفاء بما کانوا یکسبون متعلقست بنجزی بر همه قرات **معنی اینست** بکو ای محمد مر مومنان را که عفو کنید مر کافران را انانکه نمی ترسند وتوقع نمیکنند ایام وقائع خدای را خدای در اوقات مخصوص احداث خواهد کرد وحوادثی که آنرا در ایامی که ارادت کرده است پیدا خواهد آورد اکر ایشان این سخن بکوی عفو خود را در شود وشعب مکافات نیفکند بعفو وصفح برد ارند تحمل را بجمل خود راسازند تا جزا دهد خدای عز وعلا یا کویند جزا دهیم یا تا جزا داده شود نیکی را جزای صبر صابران بر انچه از صبر وتحمل کسب میکردند وبر انچه بمصلحت وحکمت وصلاح کار راست می اوردند روایت کرده اند که سعید ابن مسیب رضی الله عنه کفته که روزی نزدیك عمر بن خطاب رضی الله عنه بودیم از قاری این ایت شنیدیم که عمر رضی الله عنه کفت جزا داده خواهد شد عمر بران صبر که کرده است وثواب خواهد یافت بران تحمل که بجا آورده است واین تلمیحاتست از قصه صبر وبردباری در قصه دشنام کافر غفاری مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ این جمله تاکیداست مر جزای را که در آیت سابق کذشته ثم الی ربکم عطفست برجمله سابقه تراخی ظاهرست چه جمله اولی بیان استحقاق جزا بود واینجمله برای حصول آنست که حصول تراخی از استحقاق **معنی اینست** هر که عمل صالح کند برای منفعت نفس خویش کرده باشد وهر که عمل بد آورد عمل او برای مضرت نفس او بود پس تران مستحق شدن وسزاوار کشتن سوی پروردکار رجوع بازخواهد کشت جزا وسزا با قامت خواهد پیوست

یغفروا

ولقد آتینا بنی اسرائیل الکتاب والحکم والنبوة ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم علی العالمین اینجمله در
اثنای ایات قدرت وعلامات کمال قدرت معترضه است برای قصه بنی اسرائیل ورزقناهم وفضلناهم عطف اند بر اتینا
وعود ضمیر بکل ایشان از قبیل حکم بصفت بعضی بر کل است چه همه بنی اسرائیل انبیا ورسل نبوده اند وصاحبان کتاب و
نبوت نگشته اند معنی اینست وهر اینه بدرستی که داده ایم بنی اسرائیل را کتاب چه موسی که از بنی اسرائیل است
توریت یافت وداود علیه السلام که از بنی اسرائیل بود دولت ایتاء زبور یافت وعیسی که از بنی اسرائیل است
مخصوص بعطاء انجیل است وداده ایم ایشان را حکم یعنی حکمت وحکومت وفصل خصومت وملک که یوسف وداود و
سلیمان را روی نمود که همه انبیای بنی اسرائیل را بود وروزی کرده ایم ایشان را از چیزهای پاکیزه وحلال پاک بری از
آسیب بیم وبال وفضل داده ایم ایشان را در زمان ایشان بافضیلت بر همه عالمیان وآتیناهم بینات من الامر
فما اختلفوا الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم ان ربک یقضی بینهم یوم القیمة فیما کانوا فیه یختلفون
واتینا عطف است بر اتیناهم سابق بینات من الامر مفعول ثانی اتیناهم را وتنکیر بینات برای تکثیر وتعظیم است
فما اختلفوا عطف است بر اتیناهم بینات الامر بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم مستثنی مفرغ است ان ربک
یقضی بینهم الآیة مستانفه است در جواب ما یفعل بهم این جمله کنایت از تحقق بعث وحشر است تاکید او از
جهت رد منکران بعث واحیاست معنی اینست وداده ایم ایشان را یعنی بنی اسرائیل را امور ظاهره از معجزات
متکاثره پس اختلاف نکردند مگر بنی اسرائیل مگر بعد امدن علم بحقیت آن بظهور ایات بینات از جهة بغی و
حسد وحب ریاست وسایر اسباب روز بد بدرستی که پروردگار تو که احکم الحاکمین عالم بامور عالمین است میان
ایشان در روز قیامت در انچه اختلاف میکردند حکم خواهد کرد وراز ایشان همه آشکارا ونهان بوضوح و
ظهور خواهد پیوست ثم جعلناک علی شریعة من الامر فاتبعها ولا تتبع اهواء الذین لا یعلمون انهم
لن یغنوا عنک من الله شیئا وان الظالمین بعضهم اولیاء بعض والله ولی المتقین ثم جعلناک عطف
بر ولقد اتیناک علی شریعة مفعول دوم است فا در فاتبعها سببیه است ای فاتبع شریعتک لثبوتها بالحجج ولا تتبع
عطف است بر فاتبع انهم لن یغنوا عنک معلله است مر جمله ولا تتبع اهواء الذین را تاکید جمله از جهت رد
انکار کافران است که ایشان گفتار وکردار خویش را غیر نافع نمی دانند جمله وان الظالمین با معطوف خویش
کنایت است از انهم لا یغرونک شیئا لان الظالمین بعضهم اولیاء بعض والله ولی المتقین وکم من الایتین ولا
یغرونک لعزة ولایة الله وغلبته جمله اعتبار معنی مکنی عنه عطف است بر لن یغنوا عنک وتاکید او از جهة رد
انکار کافرانست که ایشان مفهوم را باعتبار معنی مکنی عنه منکرانند خود را زیان زده نمی دانند معنی اینست
پس تو گردانیدیم ما ترا بر طریقی عظیم وراهی سلیم از امر دین خدا پس پیروی بکن شریعت خویش را که ثابت شده است
بایقان وپیروی مکن هواهای اهل هوا را از مردمان نادان بدرستی که اهل هوی یعنی کافران ترا هیچ چیزی
نفع نکنند ترا از رهاکنانیدن از عذاب خدا وبدرستی که ظالمان یعنی کافران بعضی مر بعضی را دوستانند و
یکدیگر را یاری دهانند وخدای عز وجل یاری دهنده مومنانست وولایت کافران پیش ولایت خدا لجا نیاید
واز دشمنی ایشان باوجود دوستی خدا چه مضرت روی نماید هذا بصائر للناس وهدی ورحمة لقوم یوقنون
هذا اشارتست سوی قرآن ای القرآن بصائر للناس ای متضمن بشرائع کالبصائر وهدی ورحمة معطوفند بر
بصائر ام حسب الذین اجترحوا السیئات ان نجعلهم کالذین آمنوا وعملوا الصالحات سواء محیاهم و
مماتهم ساء ما یحکمون ام منقطعه است بمعنی بل وهمزه که مضمون اوست برای توبیخ است این جمله عطف
بر هذا بصائر اضرابست هم مفعول اولست مر نجعل را کالذین امنوا وعملوا الصالحات مفعول دوم است
وان نجعلهم تاویل مصدر محذوفست مر حسب را وحسب معنی وهم متعدی سوی یک مفعول بود مفعول
دوم نطلبد سواء برقرات رفع خبرست محیاهم با معطوف خویش مبتداست وجمله بدل اشتمالست از کالذین

امنوا وعملوا الصالحات که مفعول دوم است مر نجعلهم را چه جمله مفعول دوم تواند بود پس بدل ان ونیز باشد
ومقصود کلام انکار تسویه حیات وممات مجرمان بود که حیات کافران با صحت وعافیت وشرف ورفاهیت
خواهد بود ودر ممات ایشان عذاب وعقاب روی خواهد نمود وبر قرات نصب حالست محیاهم با معطوف
خویش فاعلست مر سواء را وساء از افعال ذم وما نکره منصوبه است مخصوص بذم محذوفست پس حکما
یحکمون کحکمهم کالمسلمین وانجمله تذییلست معنی اینست یا خود شرائع ودلائل را که همچو بصائر است
نمی پذیرند بلکه گمان می برند آنانکه سیئات را کسب کرده اند وگناهان را مرتکب شده اند بگردانیم ایشان را همچو
کسانیکه ایمان آورده اند واعمال صالحه کرده اند حیات وممات ایشان ایشان را در استراحت ونیل راحت همچو
مسلمانان برابر کنیم ومیان نیکان وبدان تفاوت نیفکنیم بد حکمیست که حکم میکنند ایشان را برابر کرده خود را
با مسلمانان بد با نیک چگونه برابر بود ومفسد با مصلح چگونه مساوی شود مصرع زهی تصور فاسد زهی خیال محال
وخلق الله السموات والارض بالحق ولتجزی کل نفس بما کسبت وهم لا یظلمون جمله وخلق الله عطف
بر وسخر لکم ما فی السموات وما فی الارض جمله که در میانه معترضه بود میان دو کلام متصل سائغ نمود ولتجزی
کل نفس عطف است بر بالحق یا بر معلل محذوف ای خلق الله السموات والارض بالحق لرزق الناس منهما و
لیبتدروا علی الاعمال بذلک ولتجزی کل نفس جمله وهم لا یظلمون حالست از فاعل لتجزی ای لتجزی العباد
غیر مظلومین سوال آفریدن آسمان وزمین را در جزای مردمان چه اثر بود واین معلول بر آفریدن آسمان
وزمین بچه وجه مترتب شود جواب آفریدن آسمان وزمین حق است یعنی برین وجه که مفید بود نه
حاصل وبلاطائل نبود موجب آنست که خلائق را فائده کند نزول آب آسمان وزمین گیاه زمین ایشان را قوت و
قوت رساند قوت وقوت آن بود که ایشان کار کنند مستحق جزا شوند معنی اینست وآفریده است حق سبحانه
وتعالی آسمانها وزمین را بالحق یعنی بوجهی که مفید فائده بود وبی حاصل وبلاطائل نباشد تا از آسمان مردمان
روزی داده شوند وبا قوت وقوت کار کنند وبا برحسب آن کار بد یا نیک کرده اند جزا وسزا خویش یابند وحال
اینست که ایشان مظلوم نباشند باستحقاق خویش رسند افرأیت من اتخذ الهه هواه واضله الله علی علم و
ختم علی سمعه وقلبه وجعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون ارایت از
افعال قلوبست من در من اتخذ شرطیه است اتخذ با معطوفات خویش شرطست فمن یهدیه جزای شرطست
واستفهام برای انکارست واین کلام از باب تعلیق افعال قلوب بشرطست درباب تعلیق حکم نفی دارند در بعض
شروح نحو برین تصریح کرده ونیز شرطی که جزای او استفهام بود در حکم استفهام باشد افلا تذکرون عطف است
بر محذوف ای اتغفلون فلا تذکرون وجمله افرایت من اتخذ الهه هواه معترضه است برای مذمت
هوا مضرت ضلالت بر فوات هدی معنی اینست آیا نگه نکرده پس ندیده کسی با هوا را اله خود بگیرد وطاعت اورا
چون طاعت اله پذیرد وخدا او را گمراه گرداند با آنکه او راه راست داند ومهر کند خدای بر شنوای او تا سخن
رهبر نشنود وبر دل او تا هدی از ضلال تمیز نکند وبر چشم او پوشیدگی آرد تا نشانهای راه در نظر نیارد در راه
ضلال افتد وگمراه شود پس که راه نیک نماید وکه سوی راه راست خواند پس از آنکه خداوند عز وجل او را گمراه
گرداند آیا غافل میشوید پند نمی گیرید بهوش نمی آیید نصیحت نمی پذیرید متابعت هوا میکنید خود را در هوان
می افکنید آگاه نه اید بمتابعت هوا در هاویه می روید کمی حال مردم در هوانست هوی از آن کمترست صاحب
هوان حقیرات بزرگی پرسیدند که ما الهوی فقال هو الهوان رقت تدنه شعر نون الهوان من الهوی
مسروقة ٤ واسیر کل هوی اسیر هوان بزرگی دیگر گفته ان الهوی لهو الهوان بعینه فاذا لقیت فقد
لقیت هوانا فاذا هویت فقد تعبدک الهوی فاصنع بحبک کائنا من کانا زبان زبان تو گوید نگویش
هوا هوان تو جوید نیکی هی هی گفته اند الشر متابعة الهوی والخیر مخالفة فی کله فنعم ما قال اذا طلبتکم

فی فی

التفس بوما بشهوة وكان اليها الخلاق طريق فدعها وخالق ماهويت فانّما هواك عدوّك والخلاف
صديق وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا
يَظُنُّونَ و قالوا عطف است بر مضمون كلام سابق اى ضلّ الكافرون باتباع الهوى وقالوا كذلك ما هى الّا حيوتنا
الدنيا مقول قالوا است هى عائد است بر حيات بقرينه سياق الّا حيوتنا الدنيا استثناى مفرغ است خبر ما آنست
ليكن عمل ما بالا منتقض شده جمله ما هى الّا حيوتنا الدنيا اى ما الحيوة الّا حياتنا براى قصر حيات بر حيات دنيا
وجمله نموت ونحيا براى بيان انقسام حيوة مذكور باوست جمله وما يهلكنا الّا الدهر عطف است بر ما هى الّا
حيوتنا الدنيا وما لهم بذلك من علم حالست از فاعل او رابطه ضمير لهم است وجمله ان هم الّا يظنّون تذييل آنست
نفى راكه در جمله سابقه منطوق بود تاكيد است **معنى اينست** مشركان مكه باتباع هوا گمراه شدند وبعث قيامت
را انكار كردند وگفتند حيات ما جز حيات دنيا نيست وانرا نيز باموت او راتست وبعضى از ما مى ميرند وبعضى
زنده مى شوند وزاده ميكردند ما همه در زمانى موصوف بممات ميكرديم ودر زمانى موصوف بحيات مى باشيم و
هلاك نمى كرداند مارا مگر روزگار فقر اهلاك روزگار متضمّن است مر نفى فعل از كردگار چه كفار ديگر بودند
صانع قائل اند در صفات جاهل اند اما دهريه ذات صانع را منكرند نسبت حوادث سوى روزگار ميكنند اين
سخن از علم نميگويند وبدين سخن اظهار حق نمى جويند نيستند ايشان مگر گمان برنده وسخن را از حسبان وتخمين
گوينده وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بينات حالست
از اياتنا واياتنا فاعلست مر تتلى را وتتلى تا آخر شرطست ان كنتم صادقين شرطست مستغنى از جزا اكتفاءً بما مضى
ائتوا بآبائنا تا آخر عطف است بر وقالوا ما هى الّا حيوتنا الدنيا نموت ونحيا **معنى اينست** وچون بر ايشان
ايات ما در ين حال كه ايات بيّنات است ودر حصول مقاصد ظاهرات خوانده شود جز آنكه گويند پدران ما را زنده
شده بياريد اگر شما در ين گفتار صدق داريد ايشان را حجّت نبود ومعلوم است كه اين حجّت واهى است مبنى از
وقوع خلل وتباهى است چه جستن تعيين حجّت خلاف قاعده مناظره بود وپيش اهل خرد بسنديده نباشد چه برا
اثبات دعوى حجّت صحيح بايد ودليل درست شايد هر دليلى كه بود وهر حجّتى كه باشد پيغامبر صلى الله عليه وسلم
حجج صحيحه آورده ودلائل درست اقامت كرده حجّتى روشن چون انشقاق قمر وبرهان قوى چون انجذاب شجر و
دلائل چون تسليم حجر وشكايت ناقه وحنين خشب وبيرون آب از انگشتان على الخصوص حجّت باقيه قرآن
ومعجزه داعه فرقان با اين حجج ودلائل طلب حجّت ديگر تعنّت بود على الخصوص تعيين كند وحجّت معيّن بطلبند
قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ قل الله
يحييكم مستانفه است در جواب ما تقول حين يقولون ذلك الله يحييكم با معطوفات خويش مقول قل است و
الى را بعضى زائده دارند وبعضى بمعنى فى پندارند چه الى براى انتهاى غايت در مكانست ومكان ملائم استعمال
فى بود جمله لا ريب فيه موكّده بود يا صفت باشد ولكن اكثر الناس لا يعلمون استدراكست **معنى اينست**
بگوای محمد خدا شما را زنده ميكند پس از آن خواهد ميراند چون اجل برسد پس از آن در روز قيامت
جمع خواهد كرد شك نيست درين كه قيامت آمدنى است وليكن بيشتر مردمان نميدانند آمدن قيامت را
منكر اند وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ
جَاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا
نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ جمله ولله ملك السموات عطف است بر وخلق الله السموات والارض كل امّة
جاثية مقول ترى است واگر ترى بمعنى بصر بود جاثيه حال باشد يوم تقوم الساعة متعلق است بيخسر
يومئذ بدل از اوست وترى عطف است بر يخسر كلّ امّة مرفوع بر ابتدا است تدعى خبر مبتدا است الى كتابها
متعلق است بتدعى اى الى قرات كتابها وكلّ امّة تدعى بر قرات نصب مكرّر براى تاكيد باشد وتواند كه بدل

يا باتنا

از كلّ امّة بود

از كلّ امّة بود اليوم ظرفست مر تجزون را جمله بتقدير يقال لهم اليوم تجزون ما كنتم تعملون مستانفه باشد
يا حالى ديگر باشد هذا كتابنا مبتدا وخبرست ينطق حالست از معنى اشارت بر طريق هذا بعلى شيخا وجمله هذا
كتابنا معلّله است مر تجزون را وجمله انّا كنّا نستنسخ معلّله است مر ينطق عليكم بالحق را وچون جمله هذا كتابنا
ينطق بالحق ملوّح بر تحقيق وتثبيت ونبشتن كتاب مذكور بود بتقديم ملوّح تاكيد جمله سائغ نمود موصول و
صله يعنى ما كنتم تعملون مفعولست مر نستنسخ را **معنى اينست** ومر خدا راست ملك آسمانها وزمين وقدرت
وولايت بر آن وبر اين وروز قيام قيامت روزى كه باشد چنان وچنين خاسر وخائب شوند درو مبطلان
وبه بينى تو هر گروهى را سوى حسابگاه بزانو رونده واز هيبت وهول ترسنده هر امتى سوى خواندن نامه
اعمال خويش خوانده شوند حيران گشته كه چه خواهد ديد وچه خواهد خواند بر وگفته شود امروز
جزا داده خواهيد شد جزا آنچه كسب ميكرديد جزاى اعمالى كه مرتكب ميشديد زيرا كه اين كتاب ما ناطق است
بحق گواه است بر شما حقيقت او ثابت است ومحقق زيرا كه نسخه ميكرديم آنچه شما ميكرديد وهر عملى كه مى آورديد
فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا
أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُجْرِمِينَ اين جمله تقسيم بعد الجمع است در جمله سابقه
همه مردمان جمع كردن روز قيامت جمع كرد درين جمله در جزا دو قسم آورد موصول با صله مبتدا است
فيدخلهم ربهم فى رحمته خبر مبتدا است جمله ذلك هو الفوز المبين تذييل است شرطيه ثانيه يعنى واما
الذين كفروا عطف است بر فاما الذين امنوا همزه در افلم تكن اياتى تتلى عليكم براى استفهام فا عاطفه معطوف
عليه محذوف است اى الم ياتكم رسلى فلم يكن اياتى تتلى عليكم واستفهام مذكور براى انكار است وانكار نفى اثبات
بود وجواب اما محذوفست اى فاما الذين كفروا فيقال لهم الم ياتكم رسلى فلم تكن اياتى عليكم فاستكبرتم وكنتم
قوما با معطوف خويش عطف است بر مضمون جمله سابقه اى اتيكم رسلى وتليت عليكم اياتى فاستكبرتم وكنتم
قوما مجرمين **معنى اينست** اما آنانكه ايمان آوردند واعمال صالحه كردند پس در آرد ايشان را پروردگار
ايشان در رحمت خويش يعنى در بهشت كه جاى رحمت است آن يعنى در آمدن جنان رستگارى پيداست واثر
خشنودى خداست واما آنانكه نگرويدند وكفر ورزيدند مر ايشان را گفته شود كه پيغامبران ما بر شما
نياينده بودند وايات ما را تبليغ نمودند يعنى پيغامبران ما آمدند ايات ما را بر شما تلاوت كردند شما
گرامى كرديد وكبر ورزيديد ودر حيز قبول نياورديد وشما قوم گناهكاران بوديد عصيان وطغيان نموديد
وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ
بِمُسْتَيْقِنِينَ ان وعد الله حق بتاويل هذا القول تا آخر مقول قيل است تاكيد جمله از جهت ردّ انكار منكران
قيامت است والساعة برفع ونصب خوانند عطف بر لفظ اسم انّ وبر محل او دانند جمله استفهاميه يعنى جمله
ما الساعة بتاويل مفرد در محل مفعول ما ندرى است ما ندرى مقولست مر قلتم را لا ريب فيها خبر است مر
الساعة را وقلتم جزاى شرطست وشرطيه يعنى واذا قيل تا آخر حكايت ديگر است از كفار ان نظن نافيه است
الّا ظنّا استثناى مفرغ است وتنكير ظنّا براى تحقير وتقليل است جمله ان نظن تاكيد ما ندرى است وما
نحن بمستيقنين عطف است بر ان نظن الّا ظنّا **معنى اينست** وچون گفته شود اين قول كه بدرستى كه
وعدهٔ خداى بجزا وسزا حقّست واخبار او ببعث واحياى موتى صدقست وقيامت شك نيست درو كه آمدنى
وواقع شدنى است بگوييد نميدانيم كه ساعت چيست وبر چه مبنى است گمان مى بريم مگر گمان بردنى بسى و
نه ايم متيقن بدان در ضمير وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ وَقِيلَ
الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ بدا با معطوف
خويش حكايت از مستقبل است عطف جمله بر جمله واما الذين كفروا الآية وقيل اليوم عطف است بر وحاق

بنا

قيل

البوم ننسیکم مقول قیل است هذا صفت است مر یومکم را و ماویکم النار و ما لکم من ناصرین معطوفند بر مقول
یا حالند و نسیان از خدا یعنی ترک **معنی اینست** وظاهر شود مر کافران را بدیهای عملهای ایشان و پرسند
ایشان را آنچه بران استهزا میکردند و پیغامبران را بجز سحر میاوردند و گفته شود مر ایشان را امروز ترک
دهیم شما را چنانچه فراموش کرده بودید لقای این روز را شما جای شما دوزخ باشد و مر شما را یاری دهان نباشد و
نصرت از کسی نبود ذلکم بانکم اتخذتم آیات الله هزوا وغرتکم الحیوة الدنیا وعید عقوبت مورد سوال از سبب
شده این جمله برای سبب عقوبت مستانفه آمده اتخذتم با معطوف خویش خبران است و ان با اسم و خبر خویش
مجرور باست جار و مجرور خبر است مر ذلکم را که مبتداست **معنی اینست** آن یعنی عذاب مذکور و عقاب مسطور
ای مخاطبان حاصل است بسبب آنکه گرفتید شما آیات خدای را جای سخر و محل استهزا و مغرور کرد شما را حیات دنیا
فالیوم لا یخرجون منها ولا هم یستعتبون یخرجون بصیغه معروف از باب نصر یا از باب افعال مجهول خوانند و معنی
بر حسب آن دانند الیوم ظرف است مر مضمون لا یخرجون را ای فلا یخرجون الیوم ای فانتفی الیوم کونهم خارجین یا کونهم
مخرجین و این جمله عطف است بر قیل الیوم و لا هم یستعتبون عطف است بر لا یخرجون و تقدیم مسند الیه در خبر فعلی
یا بلا حذف نفی در ولا هم یستعتبون مفید تخصیص است **معنی اینست** روزی که مر ایشان را الیوم ننسیکم گفته شود
و دوزخ جای ایشان گردد پس آن روز از ان پس بیرون نیایند و بر قرائت ضم معنی چنین آید بیرون آورده نشوند
و نه ایشان مطالب برضا جوی باشند یعنی بر ایشان گفته نشود که شما خدای را خوشنود کنید و رضای خدای تبارک
و تعالی بجویید فلله الحمد رب السموات ورب الارض رب العالمین وله الکبریاء فی السموات والارض وهو
العزیز الحکیم فا سببیه است زیرا که در مبدا سورت آیات قدرت و آثار فطرت که در معظم مخلوقات از روی
سورت یعنی آسمان و زمین مودع است ذکر کرد بعد از ین آیات و آثار دیگر که در معظم مخلوقات از روی معنی
یعنی ارباب علم و اصحاب فهم که لائق خطاب و در خور ثواب اند مودع است آورد بعد از ان و خلق الله السموات
والارض بالحق ولتجزی کل نفس بما کسبت گفت و بیان ظهور تصرف در آسمان و زمین و زمره مخاطبان و مجزیان که
اعظم کائنات اند جست بعد از ان جمله ولله ملک السموات والارض که دال بر عموم تصرفات در آسمان و زمین
و کمال اقتدار بر اهل آن و این است آورد بعد از ان بذکر تصرفات دیگر که تعلق بمعاد و معاش دارد پرداخت
و از سبب کمال اقتدار خویش بر عالم و عالمیان ساخت و شک نیست که ثبوت اینچنین قدرت و ظهور این نوع فطرت
و تحقق ملک آسمان و زمین و تصرف در موجودات اولین و آخرین سبب است برای سزاواری حمد و استحقاق کبریاء
مجد **سوال** چه سر است که رب الارض بر رب السموات عطف کرد رب العالمین بی عطف آورد **جواب** ارض مغایر
سماء است و در صورت مغایرت عطف روا است رب السموات و رب الارض مفید معنی رب العالمین است معظم
عالم آسمان و زمین است مالک معظم چیزی در حکم مالک کل بود و بر ین تقدیر و باین طریق میان ایشان اتحاد است
و با اتحاد عطف نشاید وله الکبریاء عطف است بر لله الحمد فی السموات والارض ظرف است مر مضمون جمله را ای یحکم بهذا
فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم تذییلات **معنی اینست** پس مر خدا راست همه ستودگی و همه ستودن
و مراو راست سپاس و ستایش سزاوار بودن خدای که پروردگار آسمان و زمین است مالک اهل آن و اینست
آفریدگار جهانست پروردگار عالمیانست و مراو راست بزرگی بیقین در آسمانها و زمین و او عزیز است
غالب است قویست بقوت خویش آفریدن اینچنین امور عظام تواند حکیم است در هر کار و گفتار سر حکمت داند
و بدانکه مقطع این سورت نیز مقطع حسن است و اختتام او بر وجه مستحسن است زیرا که توصیف خدا بهمه محامد
و تنزیه او از همه نقائص مشتمل همه مدائح بود و متضمن همه ثناها باشد دلالت بتمام شدن کلام کند و رسیدن
این مقطع بر حکم هذا مدائح للمدائح شامل سخن بانتها رسد والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب لا اله الا
هو ربی توکلی علیه وهو حسبی **سورة الاحقاف** این سورت مکی است
و پنج آیت سیصد و هشت کلمه و دو هزار

و سیصد حرفست

الاحقاف

قران

و سیصد حرفست ربط این سورت با سورت جاثیه آنست که در اختتام سورت ذکر سموات و ارض و ثنای خدا بصفت
عزت و حکمت بود آغاز این سورت هم بدین ذکر روی نمود و بدانکه در صدر سورت احقاف جمله تنزیل الکتاب
من الله العزیز الحکیم بر طریقه عنوان آمده و بذکر ما خلقنا السموات والارض وما بینهما الا بالحق واجل مسمی که او
متضمن انذار و بودن سموات و ارض و آنچه میان ایشانست موجل باجل مسمی افتتاح سورت شده بعده ذکر کفار
و اعراض ایشان از انذار بجمله والذین کفروا عما انذروا معرضون بذکر پیوست بجمله مذکوره سوی ذکر کا
تخلص حاصل گشت بعده جمله قل ارایتم ما تدعون من دون الله و جمله دیگر تا جمله فذوقوا العذاب بما کنتم
تکفرون ذکر کافران آورد بعده جمله فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل با آنچه در سیاق اوست بر وجه تذییل
تا آخر سورت ذکر کرد و شک نیست که جملهای که از یک باب اگر مقاصد ایشان مختلف بود از جهة اتحاد باب
میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگریست معترضا
در میان جمل مذکوره آمده میان کلامهای متصل واقع شده جمله دیگر از هر نوع در محلهای که بیاید بیان آن
در محل خویش بتوفیق الله و عونه روی نماید **بسم الله الرحمن الرحیم** حم تنزیل الکتاب من الله العزیز
الحکیم معنی و وجوه اعراب در افتتاح سورت جاثیه گذشته و بیان پیوسته ما خلقنا السموات والارض وما
بینهما الا بالحق واجل مسمی والذین کفروا عما انذروا معرضون جمله ما خلقنا السموات والارض در ربط
بر طریق ان فی السموات والارض لآیات للمؤمنین که در افتتاح جاثیه گذشته است آمده و وجه ربط او همان
است که آنجا بیان کرده شده **معنی اینست** نیافریده ایم آسمان و زمین و آنچه میان آن و این است مگر بحق
مقرون بمرادی و مطلوبی محقق بمهلتی مسمی یعنی ثابت بود تا روز جزا چون روز جزا برسد آسمان منشق و منطوی
گردد و زمین بمضمون دکت الارض دکا بپوسند و آنانکه نگرویده اند و کفر ورزیده اند از آنچه از اهوال
و افزاع قیامت ترسانیده میشوند اعراض کننده و روی گردانیده اند قل ارایتم ما تدعون من دون الله
ارونی ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرک فی السموات ائتونی بکتاب من قبل هذا او اثارة من علم ان کنتم
صادقین قل مستانفه است در جواب ما نقول لهم حین اعرضوا عما انذروا استفهام در ارایتم برای تقریر
یعنی حمل مخاطب بر اقرار یعنی اخبرونی است مفعول قل است ما تدعون من دون الله ای ما تعبدون من دون
الله ما استفهامیه است منصوب المحل است بر ینکه مفعولست مر تدعون را جمله ما تدعون در محل مفعولست
مر ارایتم را از باب تعلیق باستفهام آمده و استفهام مذکور برای تقریر است یعنی حمل مخاطب بر اقرار ماذا
خلقوا ما استفهامیه در محل نصب بود مفعول خلقوا باشد یا در محل رفع بود ای ای الذی خلقوا من الارض جمله
ماذا خلقوا من الارض بر هر دو وجه در محل مفعول ارونی بود و جمله ارونی تا آخر تذییل از مقول قل باشد ام
منقطعه یعنی بل با همزه ای بل الهم شرک فی خلق السموات جمله عطف است بر جمله استفهامیه سابقه ائتونی بدل است
از ارایتم که بمعنی اخبرونی ما تدعونی ائتونی بکتاب دال علیه او روایة من علم توجب لذلک و این امر تعجیز است
ان کنتم صادقین شرطی است مستغنی از جزا اکتفا بما مضی ای ان کنتم صادقین فی دعواکم **معنی اینست** بگوای
محمد مر کافران را که مرا خبر کنید شما از غیر خدا چه چیز را می پرستید تا اقرار کنند و اعتراف نمایند که شما بر ستیم
و بر باطل هستیم مرا بنمایید که آلهه شما از چه چیزهای که در زمین است چه چیز را آفریده اند و از چیزهای زمین
چه چیز را پیدا کرده اند یا خود مر ایشان را شرکتی است در خلق آسمانها بیارید بر من کتابی را که نازل بود پیش از قرآن
ناطق بود بر پرستش بتان یا بیارید بقیة از علم گذشتگان اگر هستید شما از راست گویان **بیت** این چنین بیهوده
گوی میتوان کرده اگر حجتی داری بگو و رونقی داری بیار ومن اضل ممن یدعوا من دون الله من لا
یستجیب له الی یوم القیامة وهم عن دعائهم غافلون واذا حشر الناس کانوا لهم اعداء وکانوا بعبادتهم
کافرین کانوا لهم اعداء جزای شرط است و کانوا بعبادتهم کافرین عطف است برو و جمله شرطیه عطف است بر

جمله لا یستجیب که صله من است من استفهامیه مرفوع المحل بر ابتدا است اضل خبر مبتدا است یدعون من دون الله
صله من است وصله و موصول مجرورات الی یوم القیمة متعلق بیدعون است ونفی استجابت تا روز قیامت یعنی تا ابد است
چه اصنام جمادند وجمادات هرگز استجابت نکنند جمله وهم عن دعائهم غافلون حالت وعود ضمیر هم وصیغه جمع
سلامت مختص سوی اصنام که جمادند باعتبار آن بود که کفار الوهیت را نسبت بر ایشان کرده اند والوهیت مستلزم علم
باشد وبعضی من لا یستجیب له الی یوم القیمة وهم عن دعائهم را عبارت از عیسی وفرشتگان وجنیان که کافران ایشانرا
می پرستند دارند وغفلت ایشان از دعای کافران وعبادت ایشان بشغل در عبادت خدا وعدم استجابت بر سبیل تابید
از جهة عدم اقتدار ایشان بر فعل خدای بندارند وجمله ومن اضل تا آخر عطف است بر استفهام که مقول قل است
معنی اینست وکیست گمراه تر از کسی که از غیر خدای بخواند کسی را که تا قیامت یعنی هرگز دعای او را اجابت نکند چون
اصنام از جهة جمادیت وانتفای قوی وچون فرشتگان وعیسی از جهة عدم طاقت ایشان بر فعل خدای جل وعلا وچون
مردمان در روز قیامت حشر کرده شوند پرستگان ایشان را دشمن باشند وپرستش ایشان را منکر کردند واذا تتلی
علیهم آیاتنا بینات قال الذین کفروا للحق لما جاءهم هذا سحر مبین بینات حالت قال الذین کفروا جزای شرطیت
وشرطیه یعنی واذا تتلی علیهم تا آخر عطف است بر جمله والذین کفروا عما انذروا معرضون ودر قال الذین کفروا وضع
مظهر بموضع مضمرات وای واذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قالوا لما جاءهم ظرف قالوا است ای کفروا بالحق وقت مجیئه
من غیر تامل وفکر هذا سحر مبین مقول قالوا است **معنی اینست** وچون خوانده شود بر کافران آیات ما در این حال
که واضح است بگویند کافران مذکور مر کلامی را که حق است در هنگام آمدن او بتامل وتفکر این سحری است پیدا
حق ظاهر را باطل گویند واثبات حقیت باطل جویند ام یقولون افتریه قل ان افتریته فلا تملکون لی من الله
شیئا هو اعلم بما تفیضون فیه کفی به شهیدا بینی وبینکم وهو الغفور الرحیم ام منقطعه است معنی بل وهمزه و
همزه که مضمون ام است برای توبیخ است یعنی لا ینبغی یقولوا کذا وبل برای اضراب است از ذکر سحر خواندن آیات
بینات مفتری گفتن ان افتریته مقول یقولون است قل مستانفه است در جواب ما اقول لهم ان یقولوا ذلک و
جمله شرطیه مقول قل است هو اعلم بما تفیضون معلله است به فاعل کفی است شهید احال است یا تمیز است
بینی وبینکم متعلق اند بشهیدا وهو الغفور الرحیم معترضه است متضمن من وعده غفران ورحمت بر تقدیر
توبه وایمان **معنی اینست** یا خود میگویند که محمد افتری کرده است ونابوده از خویش آورده است بگو ای
محمد اگر افتری کرده باشم بر این جریمه ماخوذ شوم پس برای جزا چیزی را از خدا مالک نباشم اگر خدای مرا بدین
جریمه بگیرد نگاه داشتن نتوانید خدای دانا تر است بر آنچه شما در شان قرآن میگوئید ومنتشر وپراکنده میکنید
گاهی سحر میخوانید وگاهی اضغاث احلام میدانید گاهی بسته بشیان میگوئید وگاهی باور است میکنید بس است
خدای میان من وشما گواه او هو است بعضه من وشما آگاهی داند که بحق رسانیدم آگاه است که شما حق مرا
تکذیب کرده اید وبرتهمت وافتری آورده اید وخدای امرزگار است خطا با آمرزد بخشاینده است است
عطا بخشد با این جرائم نا امید مشوید واز این جرائم باز آئید قل ما کنت بدعا من الرسل وما ادری ما یفعل
بی ولا بکم ان اتبع الا ما یوحی الی وما انا الا نذیر مبین روایت کرده اند که چون جفاهای کافران
بسیار گشت وایذای ایشان از حد گذشت یاران تنگ آمدند وتنگدل شدند واز پیغامبر صلی الله علیه وسلم
دعای تعویذ بستند تا کی بدین حال خواهی بود کنند بعضی گویند کافران معنی معجزات مقترحات میخواستند و
سوال از پیغامبر میکردند پیغامبر نا خوشی میگشت واز ناحاصل شدن مطلوب بحزن می پیوست این آیت
نازل گشت واین نظم بورود پیوست ولا بکم عطف است بر بی ولا زائده است برای تاکید نفی که در ما ادری رفته
کلام بتقدیر ما ادری ما یفعل بی ولا یفعل بکم گشته وما در ما یفعل استفهامیه مرفوع المحل بر ابتدا است یفعل
خبر مبتدا است وجمله استفهامیه که برای سوال از یقین است بتاویل مفرد مفعول ما ادری است یا موصول

اصنام

مغیبات م

ما

درمحل نصب

در محل نصب است مفعول ما ادری است وجمله ما ادری عطف است بر جمله ما کنت چه بالا ذکر کافران بود وفرو تر قال
الذین کفروا للذین آمنوا نیز ذکر کافران خواهد آمد در اثنای ذکر کافران جمله قل ما کنت بدعا من الرسل معترضه است
برای جواب شکایت صحابه کرام از جفای اعدا وبیان پیغامبر عجز خویش را از کارهای خدا یا گویند معترض برای تلقین
پیغامبر صلی الله علیه وسلم که کافران بدین طریق جواب گوئید واز مسئلت ایشان تفصی جوئید ان در ان اتبع نافیه
است الا ما یوحی الی مستثنی مفرغ است مفعولات مر اتبع را بر وفق روایت اول **معنی اینست**
نیستم من نوباوه از برائین ایشان رسمی که ایشان داشتند من هم بر آن امتان ایشان چون امتان من جفا
میکردند گفتار وکردار ناشایسته می آوردند معجزات مقترحه میخواستند ودل بر پرستش از مغیبات می
کاشتند بعضی انبیا وقوم ایشان نصرت یافتند بر کافران چون موسی بر فرعون وبنی اسرائیل بر قبطیان وبعضی
انبیا وقوم ایشان در دنیا بر حکم وکاتی من نبی قاتل معه ربیون کثیر مغلوب شدند میدانم با من چه خواهد
کرد وشما را چه چیز پیش خواهند آورد وبر وفق روایت دوم معنی چنین آید بگو ای محمد من نوباوه نه ام و
بعد رسولان بسیار آمده ام امتان ایشان معجزات مقترحات طلب کردند واخبار مغیبات می پرسیدند انبیا را
تکذیب کردند ودر سخر واستهزا آوردند انبیا منصور گشتند وکافران بهلاک پیوستند ای کافران همان
میکنید که ایشان کردند وهمان جرائم می آرید که ایشان می آوردند نمیدانم در حق من وشما چه مقدر است ودر حق
من چه کرده شود وبا شما چه معامله بود من پی روی نمیکنم ومتابع نمی شوم مگر چیزی را که سوی من کرده می
شود واز خدای عز وجل بمن بوحی رسد آوردن مغیبات مقترحات کار من نیست کار خدای تقدس وتعالی
است اخبار خفیه بخوان وحی ندانم وپیش از آن دانستن نتوانم غیب خدا داند اخبار بدو هم او تواند
ونه ام من مگر ترساننده واز باطل جدا کننده حق نه حاصل کننده ایمان وپیدا آرنده ایقان که آن کار
کار خدا است وفعل حق جل وعلا است قل ارایتم ان کان من عند الله وکفرتم به وشهد شاهد من
بنی اسرائیل علی مثله فامن واستکبرتم ان الله لا یهدی القوم الظالمین معترضه است برای تلقین
پیغامبر صلی الله علیه وسلم که ایشان را چگونه الزام کند ودم تبکیت چون زند ارایتم یعنی اخبرونی
مقول قل است ان کان من عند الله شرطیت وکفرتم به عطف است بر وفا من واستکبرتم عطف است برو
وشهد شاهد با معطوفات خویش عطف است بر کان با معطوف علیه او محذوف است ای اجتمع کون القران من الله
مع کفرکم واجتمع شهادة شاهد عظیم من بنی اسرائیل علی ما هو مثله فی المعنی من التوریة مع استکبارکم وتواند
بود که ضمیر مثله عائد بر کون القران من عند الله باشد وجواب شرط بهرد وتقدیر محذوف بود ای الستم
ظالمین ودرین آیت چند شرطی مذکورات وهر یکی مجزوم الوقوع است وجه استعمال ان در شرط اول عدم
جزم مخاطب بود وجه استعمال ان در شرط دوم توبیخ وسزاوار انتفا بر طریق ان کنتم قوما مسرفین باشد ودر
شرط دیگر که مخاطبان بدان جازم اند سزاواری انتفا نیست لیکن مقصود در معطوف بر او معنی جمع است
وچون کفر سزاوار انتفا بود جمع شدن این امور با کفر نیز سزاوار با نتفا باشد جمله ان الله لا یهدی القوم
الظالمین تذییلات **معنی اینست** بگو ای محمد که خبر کنید مرا اگر قرآن واقع از خدا باشد وشما بر او
کفر ورزیده باشید وگواهی دهد گواهی از بنی اسرائیل چون عبد الله بن سلام بر کلامی که مثل قرآنست در معنی
یعنی توریة یا بر مثل این معنی یعنی بر بودن قرآن از حق سبحانه وتعالی پس ایمان آرد وشما کبر کنید وایمان
نیارید آیا شما ظالم نباشید واز حد تجاوز کننده نگردید بدرستی که خدای راه ننماید گروهی را که ظالمانند که
خدای خواست که ایشان در کفر باشند وتا وقت مردن بر کفر ثابت مانند وقال الذین کفروا للذین آمنوا
لو کان خیرا ما سبقونا الیه واذ لم یهتدوا به فسیقولون هذا افک قدیم این جمله عطف است بر جمله
قال الذین کفروا للحق لما جاءهم که جزای واذا تتلی علیهم آیاتنا بینات واقع شده وضمیر ما سبقونا عائد است

بر للذین امنوا ومراد از ایشان فقرای صحابه کرام اند چون عمار وصهیب وبلال وامثال ایشان اذ ظرفست مر
فعل محذوف را ای اذلم یهتدوا به اظهر عنادهم واکر ضلوا نتد برکنند بانفی اهتدی اسب بود فاد رفسیقولون
سببیه است جه عناد وضلال ایشان سبب بود برای این که ایشان این سخن را کویند وازیشان این حدیث صادر
شود هذا افك قدیم مفعول لیقولون است **معنی اینست** وکفتند آنانکه نکرویدند وکفر ورزیدند مر
کسانرا که کرویدند وایمان ودین اسلام کزیدند از عفاة نعاة وهداة دعاة از فقرای اصحاب امثال عمار و
صهیب وبلال اکر آنچه محمد آورده است ودعوی حقیت آن کرده است چیزی بودی ودر وی بهی ونیکی روی نمودی
این فقرا در وی سابق نشدند برما وچون بقران که کامل در هدایت مهتدی نکشتند راه راست نیافتند
عناد ایشان ظاهر کشت وکار ایشان بضلال پیوست پس از بن خواهند کفت این یعنی قران دروغی دیرینه است
وافتری نبشته است ومن قبله کتاب موسی اماما ورحمة وهذا کتاب مصدق لسانا عربیا لینذر الذین
ظلموا وبشری للمحسنین ضمیر من قبله عائد بر قرانست کتاب موسی مبتداست من قبله خبر مبتداست وجمله
معترضه است اماما حالست از ضمیر مستتر که در من قبله است لسانا عربیا حالست از فاعل مصدق یا از کتاب که نکره
موصوفه است وعامل در حال معنی اشارت بود بر طریق هذا بعلی شیخا یا مفعول به است مر مصدق را که صفت
رسولست بحذف مضاف ای مصدق ذا لسان عربی وهو الرسول لتنذر بر صیغه غائب واعادت ضمیر بر کتاب
وبر صیغه خطاب خوانند ومعنی بر حسب آن دانند متعلق است بانزل که مفهوم است از هذا کتاب مصدق
ای انزل لتنذر به الذین ظلموا وبشری مصدر باشد مر فعل محذوف را ای لیبشر او ابشر علی اختلاف القرائتین
وبعضی کویند بشری مفعول به عطفست بر مضمون لینذر برین وجه تبشیر فعل هذا باشد تا فاعل مفعول له وفاعل
عامل مختلف نکردد **معنی اینست** وکاینست پیش از قران کتاب موسی یعنی توریه در حالتی که پیش اوست
ومقتدا است بیارامتان توجه بدو می نمودند ومتابع شرائع واحکام او بودند ودر حالیکه رحمت نزول او
نعمت است واین کتاب یعنی قران کتابست تصدیق دارنده این یا کویند اشارت کرده میشود سوی او در حال
که زبان عربیست یا کویند تصدیق کننده است رسولی را که خداوند زبان عربیست کتابی محتوی بر رموز غیبی
واسرار لاریبی فرود آورده شده است بر تو تا بر وی ترسانی ومژده رسانی یا کویند تا او ترساند ومژده رساند
یا کویند از جهة ترسانیدن مر ظالمانرا ومژده رسانیدن مر محسنانرا ان الذین قالوا ربنا الله ثم
استقاموا فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون درجمله قال الذین کفروا حکایت ان کافران بود اینجمله در مدح
مومنان درجواب ما شان المومنین بروجه استیناف روی نمود وچون کافران را در درجه مومنان انکار
اینجمله از جهة رد انکار ایشان بتاکید سزاوار است موصول باصله اسم انست فلا خوف علیهم ولا یحزنون
خبرست برو **معنی اینست** آنکسانیکه ربنا الله کفتند پس بدان استقامت کرفتند ایشانرا هیچ خوفی نبود
وحزنی برایشان لاحق نشود اولئک اصحاب الجنة خالدین فیها جزاء بما کانوا یعملون خالدین حالست
از معنی اشارت وجمله اولئک اصحاب الجنة تعلیلست برجمله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون دلیلست جزاء
مصدرست مر فعل محذوف را ای یجزون جزاء بما کانوا یعملون وجمله تاکیدست **معنی ایت** اینان اصحاب جنتند
ارباب بهشتند در بهشت جاودانند جزا داده شوند جزا داده شدنی بدانچه عمل میکردند ووصینا الانسان
بوالدیه احسانا حملته امه کرها ووضعته کرها وحمله وفصاله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده
وبلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتك التی انعمت علی وعلی والدی وان اعمل صالحا
ترضیه واصلح لی فی ذریتی انی تبت الیك وانی من المسلمین روایت کرده اند که پدر ابوبکر صدیق رضی
الله عنه بوقحافه ومادر ام الخیر در فتح مکه ایمان آوردند هیچ یکی را از صحابه پیغامبر جز ابوبکر صدیق رضی
الله عنه پدر ومادر مسلمان نشده بودند این آیت برای تنبیه ابوبکر صدیق بصیغه عموم تا مراعات حقوق مادر

وبدر کند

وبدر کند وارد شده ومراد از انسان نوع انسانست ابوبکر صدیق بخصوص مراد نیست زیراکه در کتب تاریخ
آمده که در روز فتح مکه که روز نزول این آیت ابوبکر صدیق پنجاه وچند ساله در حق او حتی اذا بلغ اشده وبلغ
اربعین سنة وصحت ظرفیت مذکور برای کفتار مسطور روی ننماید زیراکه در روز ورود آیت چهل ساله بودن
او ماضی است ودر زمان ماضی که او چهل ساله اسلام ایشان روی ننموده وشکر نعمت اسلام ایشان پیش از اسلام ابو
بکر صدیق در وقت چهل سالکی مستقیم نباید بضرورت آیت بر عموم باید داشت چنانچه کذشت وذکر آن بالا رفت
اما برین تقدیر وجه تعلق مقال مذکور وبلوغ مدت مسطور مشکل شود زیراکه چون کسی را نعمتی رسد تاخیر شکر برای
چه برکند که چون شکر نعمت لازم داند تا رسیدن بچهل برای چه ماند وبر قول جمعی بعضی که اسلام بخصوص بسته
کویند واز انسان ابوبکر صدیق را که مورد آیت است بر عهد بتعیین جویند اسلام مادر وپدر ابوبکر
صدیق در چهل سالکی عمر او روایت کنند معتمد نقلی دیکر باشد واو آنست که در تفسیر آورده ابوبکر صدیق
رضی الله عنه سی وهشت ساله بوده که ایمان آورد چون چهل شده مادر وپدر او ایمان آوردند بعد اسلام
ایشان شکر نعمت بجا آورد واین مناجات کرد جمله ووصینا الانسان معترضه است برای توصیه ببر والدین
وبجا آوردن حقوق ابوین احسانا بر صیغه مصدر از باب افعال ثلاثی مجرد خوانند بوالدیه متعلق ان
بحسنا مقدر احسانا مصدر او وحسنا بتقدیر امرا ذا حسن بدل اشتمال از محل بوالدیه دانند حملته
امه کرها جمله معلله است کرها بضم کاف وفتح او خوانند ومعنی هر دو یکی دانند واو حالست از امه ای
ذات کره یا صفة مصدر محذوفست ای حملا ذا کره ووضعته کرها عطفست بر حملته امه کرها وکرها
ثانی همچو کرها اولست وحمله وفصاله بتقدیر مدت حمله وفصاله مبتداست ثلثون شهرا خبر مبتداست
یا جمله معترضه است متضمن بیان مشقت شدید در مدت مدیده وفصال در لغت از شیر جدا کردن است
وان مستلزم رضاع بود بر حکم ملازمه یعنی رضاع باشد قال رب اوزعنی جزای اذاست حتی بسته است بر
جمله شرطیه در آمده سببست مر جمله محذوفه را ای وربّاه حتی اذا بلغ اشده وبلغ اربعین سنة عطفست
بر بلغ اشده ان اشکر مفعولست مر اوزعنی را موصول باصله یعنی التی انعمت علی صفة است مر نعمتك را
که مفعولست مر اشکر را وان اعمل صالحا عطفست بر ان اشکر ترضیه صفة است مر صالحا را واصلح لی فی
ذریتی عطفست بر اوزعنی جمله انی تبت الیك وانی من المسلمین تذییلست که از جمله سابقه که طلب الهام
شکر وطلب عمل صالحست توبه وانقیاد مفهوم بود درین جمله تاکید این مفهوم روی نمود وتاکید هر دو
بتقدیم ملوح است **معنی اینست** ووصیت کردیم انسانرا بمادر وپدر او بکار نیک در حق ایشان یعنی فرمودیم
جنس انسانرا بمراعات حقوق ومجانبت از عقوق چه او را مادر او بدشواری حامله شده است وبرنج ومشقت بار
نهاده است ومدت حمل او وشیر دادن او سی ماه بود شش ماه حمل شکم دارند ودو سال مدت شیر دادن پندارند
چنانچه ابویوسف ومحمد بن حسن رحمة الله علیهما برین معنی رفته اند وآیت را بیان مدت حمل شکم ومدت
رضاع کفته اند وابوحنیفه رضی الله عنه حمل مذکور را حمل بر حمل ابدی برای شیر دادن کرده واین آیت را برای
اثبات مذهب خویش مدت رضاع سی ماه است حجت آورده وآیت فصاله فی عامین بیان مدت واجبه رضاع
داشته وسی ماه را مدت جایزه پنداشته پس پدر ومادر او را پرورش کردند وبمهربانی واهتمام پروردند تا
چون قوت وتوانایی پذیرد بدرجه کهولیت رسد وکار او ببلوغ چهل کشد کامل کردد **بیت** کامل مرد باشد
تا چهل سال چهل رفته فرو ریزد پر وبال چون مدت مذکور مدت کمالست بعثت پیغامبر صلی الله علیه وسلم
وبیش پیغامبران دیکر بعد بلوغ چهل سالست بعثت کسی که کمتر ازین آمده چون سلیمان وعیسی علیهما السلام
بخصوص این صفت مخصوص شده چون آدمی بدین درجه از عمر رسد وقوای او بتمام وکمال پیوندد رب اوزعنی
ان اشکر نعمتك التی علی وعلی والدی وان اعمل صالحا ترضیه واصلح لی فی ذریتی کوید والهام وتوفیق شکر

خدای وعمل صالح که مرضی خدا باشد و اصلاح کار فرزندان وبصلاح آوردن ایشان جوید وزمزمه انی تبت
الیک وانی من المسلمین برارد وخود را بر توبه از گناه وانقیاد برطاعت اله آرد وبر وجه دوم که از انسان ابوبکر رضی
الله عنه مراد باشد ضمیر جملته امه کرها ووضعته کرها وحمله وفصاله عائد بر نوع انسان بود ودر کلام صنعت
استخدام دارند از قبیل اذا نزل السماء بارض قوم بنداراند وازجمله رعیناه وان کانوا غضابا شمارند واذا در
اذا بلغ اشده برای استقبال نبود از قبیل حتی اذا بلغ بین السدین باشد **معنی اینست** ووصیت کردیم انسانی را که
سزاوارست باسم ورسم انسان یعنی ابوبکر صدیق در شان مادر وپدر او نیکی واحسان چه مادر آدمی برنج ومشقت
باردار شده وبزحمت ودشواری زاده وحمل آدمی ورضاع او مدت سی ماه بود وتعیین آن برحسب اختلاف که بیان
شده است باشد تا انکه چون ابوبکر بکمال قوت وبلوغ چهل ساله رسید وکار مادر وپدر او بنیل دولت اسلام انجامید
رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی وعلی والدی وان اعمل صالحا ترضیه گفت وطلب ایمان عبدالرحمن که پسر او
بود بدعای واصلح لی فی ذریتی جست بانی تبت الیک توبه خود را وسیلت ساخت وبانی من المسلمین بانقیاد واطاعت
خویش برداخت اولئک الذین نتقبل عنهم احسن ما عملوا ونتجاوز عن سیئاتهم فی اصحاب الجنة وعد الصدق
الذی کانوا یوعدون اولئک مرفوع المحل برابتدا است موصول باصله خبر مبتدا است ونتقبل ونتجاوز بصیغه مضارع
متکلم معروف ونصب احسن بمفعولیت ویتقبل ویتجاوز بصیغه غائب مجهول ورفع احسن بر نائبیت خوانند ومعنی
برحسب آن دانند وعد الصدق مصدر است مر فعل محذوف را ای وعد الله وعد الصدق الذی کانوا یوعدون واضافت
از قبیل خاتم الحدید است جمله تاکید بود وجمله اولئک تا اخر در جواب ما جزاء اولئک مستانفه باشد انطباق این
عام بر معنی اول که دال بر عام است ظاهر بود وبر معنی دوم بعد ذکر خاص ذکر جزای عام دارند بیان حکم خاص بر وجه
کنایت بیند وکنایت از تصریح ابلغ بود که دعوی الشی ببینه باشد **معنی اینست** ایشان یعنی کسانیکه در حق مادر وپدر
نکوی کنند ودر شان ایشان احسان میورزند کسانی اند که قبول میکنیم ما یا قبول کرده میشود احسن اعمال ایشان یعنی
حسنات که احسن است از مباحات ومیگذریم یا گذشته میشود از سیئات وعده کرده است خدا وعده صدق که بدان
وعده کرده میشوند ومستبشر میورزند والذی قال لوالدیه اف لکما اتعداننی ان اخرج وقد خلت القرون
من قبلی وهما یستغیثان الله ویلک امن ان وعد الله حق فیقول ما هذا الا اساطیر الاولین اولئک الذین
حق علیهم القول فی امم قد خلت من قبلهم من الجن والانس انهم کانوا خاسرین موصول باصله مبتدا است
جمله ان لکم مقول قال است اف بکسر فا با تنوین خوانند ودر هر سه وجه صوت تضجر دانند استفهام برای انکار
بر وجه توبیخ است متضمن تعلیل بر تانیث است ان اخرج مفعولست مر تعداننی وجمله معطوف بر محذوف است ای
ان اخرج من الارض وابعث من القبر جمله قد خلت القرون من قبلی حالست اینجا معطوف محذوف ای ولم یعد
واحد ولم یقل بذلک احد وجمله وهما یستغیثان الله حالست از مفعول یعنی لوالدیه ویلک مصدر است من
فعل محذوف را ای هلکت هلاکة مفعولست بتقدیر قول ای یقولان ویلک امن وجمله ای یقولان ویلک امن
وجمله یقولان ویلک با جمله بعد اوست مقولست ای قائلین امن بالله وبالبعث وبجمیع ما جاء به الرسول ان
وعد الله حق تعلیلست بر حقیت بعث ووجوب ایمان برو وجوب ایجاب ایمان ببعث وبحقیت وعده خدا ملوح بود
بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود ما هذا الا اساطیر الاولین مقول یقول است فیقول معطوفست بر یقولون
مقدر اولئک مبتدا است موصول باصله خبر مبتدا است وجمله خبر است مر والذی قال لوالدیه را فی امم متعلق آن
بحق ای مع امم جمله قد خلت من قبلهم صفة است مر امم من الجن والانس بیانست جمله انهم کانوا خاسرین جمله
تذییلست تاکید جمله از جهة اظهار مذمت بر وجه وکادت وجمله والذی قال لوالدیه عطفست بر
جمله ووصینا الانسان بوالدیه که آن در مدح یار بود واین در ذم عاق روی نمود وبعضی گویند که این آیه
وارد است در حق عبدالرحمن ابوبکر که مادر وپدر او را دعوت سوی اسلام کردند از وی اف لکما شنیدند

وایں غیر صحیح است ودر نقض او نقل صحیح است چه روایت کرده اند معاویه بر مروان بن حکم که از جهة معاویه
امیر حجاز بود واز جهة او بر کارها اقدام مینمود نبشت که از جهة یزید تا بعد معاویه بادشاه باشد با مردمان
بیعت کند ووثیقتی قرار دهد که او را کسی نشکند مروان حکم بر حکم نبشته معاویه خطبه کرد واهتمام نمود در
مردمان را از جهت سلطنت یزید معاویه بیعت کردن فرمود عبدالرحمن ابوبکر براشفت چند سخنی متضمن مخالفة
گفت این سنت هرقلست بیدا آورد هرقل روم است متابعت ایشان در دین اسلام سوم است میخواهید با ابناء
خویش بیعت کنانید وملک را از استحقاق در وراثت افکنید مروان حکم غضب کرد عبدالرحمن را در مواخذه و
معاتبه آورد گفت یا ایها الناس هذا الذی قال الله فیه والذی قال لوالدیه اف لکما الآیة عائشه رضی الله عنها
آمد وتعریه وتکذیب آورد گفت این در شان عبدالرحمن فرود نیامده میدانم که در شان که نازل شد ونیز
آیت اولئک الذین حق علیهم القول حکایت ازین عاق بثبات برین قول میکند ودر زمره خاسران می افکند وعبدالرحمن
ابوبکر در اسلام برآمده واز جمله صحابه کرام شده پس این آیت وارد در حق او ونازل در شان او نبوده بلکه تعریضیه
سیاق آیت وارد در شان عاقی کافر منکر بعث وقیامت باشد **معنی اینست** وانکس که گفت مر مادر وپدر خود را
اف است مر شما را واین صوتی است که دلالت بر تضجر کند وسامع را در ناخوشی افکند آیا با من وعده میکنید که من بیرون
آورده شوم از قبر وآورده شوم در حشر وحال اینست که پیش از من قرنها گذشته بود وهیچ یکی باز گشته نگفته
باشد ومادر وپدر او استغاثه میکند واز خدای انچه میگوید ومیکند فریادرسی میخواهند میگویند وای برتو باد
وهلاک برتو رساد این کلمات بگذار وبخدا وقیامت ایمان آر بدرستی که وعده خدای خدای حق است با بیفا خواهد
پیوست وانچه بران خبر کرده است معاینه خواهد گشت پس فرزند عاق در راه تکذیب ایشان پوید پس ما هذا
الا اساطیر الاولین یعنی نیست این مگر نبشته پیشینیان گوید ایشان یعنی کسانیکه پیش مادر وپدر اف لکما گویند و
اذی ایشان اجویند آن کسانند که ثابت شده است بر ایشان قول ما از وعید عذاب وایعاد وعید شدید عقاب
میان گروههای بسیار که گذشته اند وبهلاک وعذاب پیوسته اند بدرستی که بوده اند ایشان زیان زدگان
وخائب وخاسر شدگان ولکل درجات مما عملوا ولیوفیهم اعمالهم وهم لا یظلمون ای ولکل من الفریقین
المحسنین بصیغه متکلم جمع وغائب واحد خوانند وبر هر دو قرائت عطف بر محذوف دانند ای فعلنا ذلک او فعل
الله ذلک علی حسب التراتیب لحکم محکمة ومصالح مبرمه ولیوفیهم وجمله وهم لا یظلمون حالند وجمله ولکل درجات
مما عملوا جمله تذییلست درجات ودرکات بر وجه تغلیب میگویند **معنی اینست** ومر هر یکی را از دو نوع
مذکور بار وعاق درجاتست از جهت تفاوت اعمال اعمال ایشان درجات هر نوع متفاوت گردانیدیم واز جهة
حکمهای ومصلحتها که خواستیم وتا جزای عمل هر یکی تمام دهیم یا گویند خدای تقدیر جزای فریقی کرد از جهت
حکمها تا جزای عملهای ایشان تمام دهد وایشان مظلوم نمی شوند بکم شدن مثوبت وبافزودن عقوبت بستم نمی بوند
ویوم یعرض الذین کفروا علی النار اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا واستمتعتم بها فالیوم تجزون عذاب
الهون بما کنتم تستکبرون فی الارض بغیر الحق وبما کنتم تفسقون قصه دیگر است از قصهای کافران معطوفست
بر دیگر قصهای ایشان یوم ظرفست مر یقال محذوف را وجمله اذهبتم طیباتکم مقولست وجمله استمتعتم عطفست بر
اذهبتم وفا در فالیوم سببیه است وجمله عطفست بر جمله استمتعتم ما در هر دو محل مصدریه است ای بسبب
کونکم مستکبرین وبسبب کونکم فاسقین **معنی اینست** وروزی که کافران بر آتش عرض کرده یعنی بآتش عرض
کرده شوند یعنی بآتش معذب گردند بعضی در عبارت قلب دارند بر طریق عرضت الناقة علی الحوض بتقدیر تعرض النار
النار علی الکافرین بندارند معنی چنین بود روزی که عرض کرده شود بر کافران گفته شود مر ایشان را که شما طیبات
خویش را یعنی طیبات که نصیب شما بود بردید همه را در حیوة دنیا استیفا کردید هیچ باقی نداشتید برای امروز
نگذاشتید پس امروز عذابی که ملتبس بخواریست جزا داده شوید بسبب آنکه در زمین بغیر حق کبر می کردید وفسق

می ورزید و بغیر استحقاق بزرگی میجستید و از حد تجاوز میکردید واذکر اخا عاد اذ انذر قومه ان لا تعبدوا الا
الله انی اخاف علیکم بالاحقاف وقد خلت النذر من بین یدیه ومن خلفه ان لا تعبدوا الا الله انی اخاف علیکم
عذاب یوم عظیم قالوا اجئتنا لتافکنا عن الهتنا فاتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین بالای جمله یوم یعرض الذین
کفروا علی النار اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا در شان کافران مذکور بود پس تر نیز و یوم یعرض الذین کفروا علی النار
الیس هذا بالحق هم در شان ایشان روی خواهند نمود و شک نیست که این معطوف باولست و جمله واذکر اخا عاد برای
حکایت از قوم هود و چند جمله دیگر معترضه میان این دو کلام متصل است اذ انذر قومه بدل اشتمالست از اخا عاد
ای واذکر وقت انذاره قومه باد ربالاحقاف یعنی فی ناحیة احقاف جمع حقفست و حقف پرده ریگ دراز بلند با کری
و ابراست و جمله وقد خلت النذر حالست یا معترضه است میان انذار و میان ان لا تعبدوا که متعلق است به
انذر و ان در ان لا تعبدوا بعد ذکر انذار که متضمن معنی قولست مفسره آمده الا الله مستثنای مفرغ است مفعول لا
تعبدوا واقع شده و جمله انی اخاف معلله است بتقدیر قال بیان انذار است پس جمله ان لا تعبدوا ملوح بخوف
عذاب بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود جمله قالوا مستانفه است در جواب ما قالوا حین انذارهم هود
استفهام برای تقریر است یعنی تنبیه فادر فاتنا سببیه است باء در بما تعدنا برای تعدیه است ما موصوله با صله خویش مفعول
فاتنا ان کنت من الصادقین شرطیه است مستغنی از جزا اکتفاء بما مضی **معنی اینست** و یادکن برادر عاد یعنی هود
پیغامبر را وقت ترسانیدن او قوم خود را در وادی که در وی تودها ریگ و حال اینست که گذشته اند ترسانندگان پیش از وی
و پس از وی هر یکی در زمان خویش در انذار قوم خویش اهتمام نمودند ترسانید و گفت مپرستید مگر خدا را بدرستیکه من می
ترسم از عذاب روز عظیم بر شما قوم او گفتند آمده تا بازداری ما را از پرستیدن و عبادت کردن الهه ما پس وعده عذاب
میکنی و ما را می ترسانی پس بیار آنچه از عذاب وعده میکنی اگر از راستگویانی قال انما العلم عند الله و ابلغکم ما ارسلت به
ولکنی اریکم قوما تجهلون جمله قال مستانفه در جواب ما ذا قال هود حین قالوا ذلک انما العلم عند الله تا آخر مقول قال است
و جمله و ابلغکم ما ارسلت به عطف است بر جمله سابقه ولکن برای استدراکست تجهلون صفة است مر قوم را و قوما مفعول دوم
مر اریکم را و اریکم خبر است مر لکنی را و جمله استدراکست **معنی اینست** هود گفت هنگام رسیدن عذاب مقصود بر
خداست که علم غیب مخصوص سبحانه و تعالی است دیگران هنگام رسید عذاب ندانند و آوردن آن بر شما نتوانند در هنگامی که
خدای تعالی خواسته خواهد آورد در وقتی که ارادت وقوع آن کرده خواهد کرد و من می ترسانم شما را آنچه بدان فرستاده
شده ام و تبلیغ میکنم آنچه برای تبلیغ آن آمده ام و لکن شما را می بینم که گروه نادانید و نادانی میکنید و خود را بجهل در وادی
هلاک می افکنید فلما راوه عارضا مستقبل اودیتهم قالوا هذا عارض ممطرنا بل هو ما استعجلتم به ریح فیها عذاب
الیم تدمر کل شئ بامر ربها فاصبحوا لا یری الا مساکنهم کذلک نجزی القوم المجرمین هذا عارض ممطرنا مقول
قالواست قالوا جواب لما است لما مع قالوا است ضمیر راوه عائد بر عذاب موعود است یا مبهم است مفسر بعارضا شد
فلما راوه با ممطرنا عطف است بر جمله قالوا اجئتنا ما استعجلتم مقول قالوا محذوف است ای قال هود بل هو ما استعجلتم به
این جمله عطف است بر هذا عارض اضراب ازوست عطف کلامی بر کلامی غیر بر وجه تلقین است چنانکه یکی گوید اکرم زیدا
دیگری گوید بل عمرا ریح بدلست از ما استعجلتم یا خبر مبتدای محذوفست ای هو ریح و جمله صفت است فیها عذاب
الیم صفة است ریح را جمله تدمر کل شئ صفت دیگر است یا مستانفه در جواب ما تصنع جمله فاصبحوا عطف است
بر قالوا هود که محذوفست جمله لا یری خبر است مر فاصبحوا را الا مساکنهم مستثنی مفرغ است فاعل است مر لا یری را
و لا تری با تا خوانده و در اسناد فعل سوی جمع تکسیر جواز تذکیر و تانیث دانند کذلک صفة است مر مصدر محذوف را
ای جزاء مثل الجزاء المذکور نجزی القوم المجرمین تذییلست **معنی اینست** پس هرگاه که دیدند عذاب موعود را
ابری در کرانه آسمان متوجه ایشان بعد امساک باران ابری دیدند شاد گشتند هذا عارض ممطرنا گفتند یعنی ابری است
بارنده باران هود گفت بلکه این عذابیست که شما بشتاب میجستید فاتنا بما تعدنا میگفتید بادی بیم ناکست در وی عذاب

درد ناکست هلاک

دردناکست هلاک گرداند بفرمان پروردگار خویش هر چیزی را از جان و مال اعداء ایشان را عذاب رسید کار ایشان
بهلاک پیوست و بر فنا انجامید پس گشتند کافران بدین صفة که دیده نمیشود مگر مساکن ایشان از حدود و بنیان ساکنان
رفته و مساکن خالی گشته همچنین مجرمان را جزا دهیم و بدکرداران سزا کنیم ولقد مکناهم وجعلنا لهم سمعا وابصارا
وافئدة فما اغنی عنهم سمعهم ولا ابصارهم ولا افئدتهم من شئ اذ کانوا یجحدون بایات الله وحاق بهم ما کانوا
به یستهزؤن ما موصوله یا موصوفه و بعضی ان زائده دارند معنی او ولقد مکناهم فیما ما انکم پندارند لیکن نافیه داشتن
اولی است بآیت کانوا اکثر منهم و اشد قوة او نفیه است و جعلنا عطف است بر مکنا فما اغنی عنهم عطف بر و جعلنا لهم
سمعهم فاعلست مر اغنی را اذ کانوا یجحدون بایات الله تعلیلست بر نفی کردن نفع گوش و چشم و دل ایشان دلیلاست و
حاق بهم ما کانوا به یستهزؤن عطفست بر کانوا یجحدون بایات الله جمله ولقد مکناهم عطفست بر جمله سابقه عطف
قصه بر قصه **معنی اینست** و هرآینه بدرستیکه ممکن کرده بودیم قوم هود را با مالی و جاهی و دستگاهی که شما را بمثل آن ممکن
نکرده ایم و شما را بر نسبت ایشان در چیز حشمت و تمکین نیاوردیم و اگر ان زائده بود معنی بر اثبات گویند و بهر دو وجه معنی
گرفتن عبرت جویند و گردانیدیم مر ایشان را شنوای و انواع بینائی و قوتهای دیدن دلها برای دریافتن و اطلاع یافتن
پس نفع نکرد ایشانرا هیچ یکی از ان قوی بسمع پندی نشنیدند و بر آنچه بچشم دیدند عبرت نگرفتند و بدلها حقیقت حق و
بطلان باطل در نیافتند زیرا که بودند ایشان آیات خدای را منکران و رسید استهزا کنندگان را سزای استهزای ایشان
ولقد اهلکنا ما حولکم من القری وصرفنا الایات لعلهم یرجعون فلولا نصرهم الذین اتخذوا من دون الله قربانا
الهة بل ضلوا عنهم وذلک افکهم وما کانوا یفترون ما حولکم مفعولست مر اهلکنا را و صرفنا الایات عطفست بر اهلکنا
اهلکنا لعلهم یرجعون یعنی لکی یرجعوا متعلق است با هلکنا لولا برای تندیم است بمعنی هلا ضمیر فاعل اتخذوا عائد
بر کافرانست و ضمیر مفعول که محذوفست عائد سوی موصوله است قربانا مفعول له است الهة مفعول دوم است
ای هذا ینصرهم الذین اتخذوا هم الکفار الهة من دون الله تقربا الی الله و رجاء فی شفاعتهم لهم و تواند بود که قربانا
حال باشد از فاعل اتخذوا و تواند که مفعول مطلق باشد ای اتخذوهم الهة اتخاذ تقرب الی الله بل ضلوا عنهم اضرابست
از نصرهم الذین اتخذوا و ذلک اشارت بر انتفای نصرت و بیان گم شدن ایشان از کافران و ان مرفوع المحل بر ابتداست و
افکهم محذوف خبر مبتداست ای ذلک اثر افکهم ای افترائهم و جمله و ذلک افکهم معترضه است برای بیان سبب مشار الیه
مذکوراست و جمله و کانوا یفترون عطفست بر جمله ذلک افکهم **معنی اینست** و هرآینه بدرستیکه هلاک کرده ایم
و بفنا و زوال رسانیده ایم آنچه گرداگرد شما بود ای اهل مکه از قری چون قریه ثمود و قریه قوم لوط یعنی بر اهل این
دیهها مکرر آوردیم آیات قدرت و اسباب عبرت تا ایشان باز گردند و تائب شوند پس چرا یاری نکردند آنان که کافران
ایشان را از غیر خدای الهه گرفتند و آله مذکور را سبب تقرب سوی خدا و ساختن ایشان را نفع بلکه اله ایشان گم شدند
نمیدانند که کجا رفتند و آن یعنی نصرت و گم شدن اله از ایشان که دوری جود اثر دروغ و افترای ایشان بود و آله نا بوده
را گرفتند افتری محض کردند یاری کی دهد حاضر کی شود و اذ صرفنا الیک نفرا من الجن یستمعون القرآن فلما حضروه
قالوا انصتوا فلما قضی ولوا الی قومهم منذرین قالوا یا قومنا انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسی مصدقا لما بین
یدیه یهدی الی الحق والی طریق مستقیم یا قومنا اجیبوا داعی الله وامنوا به یغفر لکم من ذنوبکم ویجرکم
من عذاب الیم روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم که به پیغامبری مبعوث گشت و نصب نبوت پیوست
اهل مکه را دعوت کرد ایشان ایمان نیاوردند و تصدیق نکردند در طائف آمد دعوت بنیاد نهاد ایشان نیز اجابت
سفها بسوق را گماشتند بر نجانیدن پیغامبر داشتن پیغامبر ناخوش گشت سوی مکه بازگشت پیغامبر صلی الله علیه وسلم
میانه شب در نماز بود ناگاه حضور طائفه از جنیان روی نمود و او چنان بود که جنیان عادت داشتند که نزدیک
آسمان می رفتند استراق سمع از فرشتگان میکردند خبر حادثات عالم می آوردند کاهنان را بدان خبر میکردند ناگاه
شهب را برجم ایشان گماشتند ایشان از استراق بازداشتند گفتند در جهان امری حادث شده که از آن ما را این حال

پیش آمده در تفحص شدند ناگاه نزدیک پیغامبر رسیدند و آواز قرآن از پیغامبر شنیدند گفتند خاموش باشید سوی این کلام گوش دارید بعضی گویند هفت تن و بعضی گویند نه تن و بعضی گویند یازده تن از رؤسای جنیان بودند که از پیغامبر صلی الله علیه و سلم قرآن را استماع میکردند و بازگشتند بر قوم خویش و گفتند انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسی گفتند سعد بن جبیر رضی الله عنه گفت پیغامبر صلی الله علیه و سلم جنیان را ندیده و آواز ایشان نشنیده ایشان از پیغامبر قرآن که در نماز میخواند شنیدند و بحقیقت او گرویدند در روایت دیگر آمده است که پیغامبر را صلی الله علیه و سلم فرمان شد که طائفه جنیان را دعوت کن و وحی برسان پیغامبر صلی الله علیه و سلم بر یاران گفت که امشب بر حکم فرمان حق جنیان را دعوت خواهم کرد و بر اجابت دعوت خواهم آورد کیست که برابر من می آید و ما را درین عظیم موافقت مینماید عبد الله بن مسعود رضی الله عنه رغبت کرد و برابر پیغامبر صلی الله علیه و سلم بوعد ملاقات و مامن جنیان آورد پیغامبر صلی الله علیه و سلم با ابن مسعود بیرون آمد در شعب حجون درآمد پیغامبر صلی الله علیه و سلم خطی کشید ابن مسعود را انجا گفت ازین خط بیرون میا و هیچ نوع ازینجا تجاوز منمای پیغامبر صلی الله علیه و سلم برفت و در دعوت جنیان مشغول گشت ابن مسعود گفت بعد رفتن پیغامبر صلی الله علیه و سلم آواز هولناک خاست که خوف و هیبت در دل من انداخت تا آنکه آواز پیغامبر می شنیدم از هلاک پیغامبر می ترسیدم خواستم بیرون آیم و این قصه با اهل مکه باز نمایم پیغامبر صلی الله علیه و سلم بعد دعوت چون بازگشت شور و غوغا سکون پیوست پیش پیغامبر قصه خوف خود تمام گفتم و از پیغامبر صلی الله علیه و سلم قصه شور و غوغا باز جستم پیغامبر گفت اگر پای از خط بیرون می کشیدی تا قیامت باز بمن نمی رسیدی و غوغای که میشنیدی آن بود که ایشان دعوی فعلی داشتند درین قصه دل بر تظلم و تحاکم گاشتند و تحاکم پیش من آوردند و بحکومت من راضی شدند میان ایشان نیز بر قضیه شرع حکم کردم و آنچه حق بود پیدا آوردم ایشان دوازده تن بودند که در استماع قرآن توجه می نمودند و چون ناگرویدن اهل مکه و طائف موجب حزن پیغامبر علیه السلام بود ع گرویدن جنیان و مطیع بودن ایشان بر وجه تسلیه روی نمود اذ ظرف مراد کر محذوف را و جمله معترضه است برای تسلیه پیغامبر صلی الله علیه و سلم جمله یستمعون القرآن حالست لما ظرف مر قالوا وانصتوا مقول قالوا ست لما دوم ظرف مر ولوا را اینجمله عطفست بر جمله لما حضروه منذرین حالست از ضمیر ولوا قالوا مستانفه است در جواب ماذا قالوا حین ولوا انا انذارست جمله ندائیه با جمله که بعد اوست مقول قالواست چون جمله ولوا الی قومهم منذرین ملوح سوی جهت انذار بود بتقدیم ملوح تاکید جمله انا سمعنا سائغ نمود انزل من بعد موسی صفة است مر کتابا را مصدقا حالست از ضمیر انزل یا صفة دیگرست مر کتابا را جمله یهدی الی الحق و الی طریق مستقیم حال دیگرست یا صفت دیگرست یا قومنا مکررست برای تاکید اینجمله مستانفه است در جواب ماتصنع حین سمعنا ذلک الکتاب فقالوا یا قومنا اجیبوا داعی الله وآمنوا به عطفست بر اجیبوا یغفر لکم جواب امرست و یجرکم عطفست بر یغفر لکم **معنی آیت** و یاد کن ای محمد صلی الله علیه و سلم چون ما برگردانیدیم و متوجه ساختیم بسوی تو جماعتی را از جن درین حال که قرآن قرآن را استماع میکردند و در شنیدن آن می آوردند پس هرگاه حاضر شدند بعضی مر بعضی را گفتند خاموش باشید کلامی که این قاری میخواند بشنوید پس هرگاه تمام کرده شد و بنهایت رسید و خواندن قرآن بانتها انجامید پشت داده بازگشتند بسوی قوم خویش در حالتی که ترسانده بودند رفتند گفتند ای قوم ما بدرستی که کتابی که بعد موسی منزل شده است کتاب موسی را و کتابهای که بعد اوست مصدق آمده کتابیست عجیب و کلامیست غریب راه سوی دین حق مینماید و شنیدن آن شنونده را خوش می آید ای قوم ما داعی را که سوی دین حق دعوت میکند اجابت کنید و برسولی که ترا میرساند ایمان آرید مر شمارا گناهان شما بیامرزد و شمارا از عذاب درد ناک امان دهد ومن لا یجب داعی الله فلیس بمعجز فی الارض ولیس له من دونه اولیاء اولئک فی ضلال مبین داعی الله مفعولست من لا یجب شرطست فلیس بمعجز فی الارض جزاست جمله ولیس له من دونه اولیا حالست اولئک فی ضلال مبین مستانفه است در جواب ماشانهم این شرطیه معترضه است بعد امر اجابت داعی برای حق برای بیان حکم کسی که اجابت داعی خدا نکند **معنی آیت** و هر که داعی حق را اجابت نکند پس او از عذاب

آوردنا

خدای دور رونده نبود و عذاب ان رسیدن بر وعاجز کننده نباشد یعنی عذاب خدای چون او را دنبال کند و ان رسیدن بر وعاجز نشود و نیستند مر او را از غیر خدا دوستان که با او دوستی کنند و او را از عذاب برهانند ایشان یعنی کسانیکه داعی حق را اجابت نکند در گمراهی ظاهر باشند اولم یروا ان الله الذی خلق السموات والارض ولم یعی بخلقهن بقادر علی ان یحیی الموتی بلی انه علی کل شیء قدیر اینجمله معترضه دیگرست برای بیان حقیقت بعث مردمان و اقامت حجت بدان همزه برای استفهام است و استفهام برای انکارست جمله عطفست بر محذوف ای الم ینظروا ولم یروا موصول با صله صفة الله است بقادر خبر انست ان با اسم و خبر خویش مقام دو مفعول یروا ست با در خبران درآمده و صحت آن بکدام وجه ثابت شده **سوال** ان با اسم و خبر خویش بجای دو مفعول لم یروا ست و نفی در افعال قلوب متوجه سوی دوم است اما الذی خلق السموات والارض ولم یعی بخلقهن بقادر صحت درامدن با در خبر ان بر جه اعتبارست شک نیست که این وجه در علم نحو از اسرار بلی حرف ایجابست جمله که بعد اوست تذییلست و چون قدرت بر همه چیز مستلزم قدرتست بر بعث است اینجمله کنایتست از ان الله قادر علی ان یحیی الموتی بود و در مضمون اینجمله باعتبار معنی مکنی عنه کافران را انکار با اصرارست برای رد انکار مذکور بمزید تاکید سزاوارست **معنی آیت** آیا ندیدند و ندانستند خدای را که آسمانها و زمین را آفریده است و برین عظمت و سعت پیدا کردانیده است و بآفریدن آن مانده نشده است تواناست قادر بر زنده کردانیدن موتی بدرستی که او بر همه چیزی توانائی دارد هرچه خواهد بقدرت خویش پیدا آرد زنده را بمیراند مرده را زنده کرداند ویوم یعرض الذین کفروا علی النار الیس هذا بالحق قالوا بلی وربنا قال فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون یوم ظرفست مر یقال محذوف را الیس هذا بالحق مقولست و استفهام برای انکارست و انکار نفی اثبات بود ای هذا بالحق یا برای تقریرست یعنی حمل مخاطب بر اقرارست اینجمله متصلست بجمله ویوم یعرض الذین کفروا علی النار اذ هنبم و جمله که درمیانه معترضه بود میان دو کلام متصل سائغ نمود قالوا مستانفه است بلی ایجاب نفی است مقول قالواست وربنا جمله قسمیه برای تاکید مضمون بلی است قال مستانفه در جواب ما قال حین قالوا فا در فذوقوا العذاب سببیه است بما کنتم تکفرون متعلق است بذوقوا **معنی آیت** و گفته شود مر کافران را در روزی که عرض کرده شوند ایشان آیا نیست این بحق آیا نیست این صدق محقق بگویند حق است درست است متحقق است پروردگار خویش سوگند و بقسم موکد میکنیم بگوید خدای جل و علا پس عذاب را بچشید بر آنچه کفر میورزیدید فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل ولا تستعجل لهم کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ فهل یهلک الا القوم الفاسقون فا سببیه است کما صبر اولوا العزم صفة مصدر محذوفست ای فاصبر صبرا ولی العزم من الرسل ولا تستعجل عطفست بر فاصبر یوم یرون ظرفست مر معنی تشبیه ما یوعدون مفعول یرون است و یرون ما یوعدون مضاف الیه است مر یوم را لم یلبثوا خبرست و جمله کانهم یوم یرون ما یوعدون تعلیلست مر نهی استعجال را من ساعة من نهار مستثنی مفرغ است ظرفست مر لم یلبثوا بلاغ بمعنی تبلیغ است چون کلام بمعنی تکلیم و تنکیر او برای تعظیم است و رفع او بتقدیر هذا بلاغ بخبریت بود و جمله مذکور معترضه است برای تفخیم شان مذکور جمله فهل یهلک الا القوم الفاسقون مشتمل هلاک کافرانست متضمن قصد هلاک مر ایشان را تذییل امر بصبر و نهی استعجال عذاب آمده موکد کلام سابق شده جمله کما صبر اولوا العزم من الرسل ولا تستعجل لهم کانهم یوم یرون ما یوعدون بلاغ خبر مبتدا محذوفست ای بلاغ یعنی هذا القدر کان و هذا تبلیغ عظیم استفهام در فهل یهلک الا القوم الفاسقون برای انکارست فا سببیه است جمله مقصود درین سورت ذکر عذاب کافرانکه مستحقان اهلاک اند و سزاوار هلاک روز قیامت که زمان اهلاک مجرمان و فاسقانست چون استحقاق و زمان هلاک ظاهر گشت سببیت او برای این قصر که مضمون فهل یهلک الا القوم الفاسقون است بظهور پیوست نتیجه حاصل تمام کلام همین است معنی چنین باشد پس صبر کن ای محمد بر جفای ایشان و تحمل عنا تحمل حال که خود کردن چنان صبر یکی رسولان اولوا العزم کردند

وهمان کار وکردکار ساز که ایشان آوردند وبشتاب عذاب محو برای ایشان الامور مرهونة بالمواقیت بدان درآن
روز که ایشان روز قیامت را به بینند دریافتن قرب وشتابی بدان مانند که در دنیا جز یک ساعتی از روز درنگ
نکرده اند این قدر که گفتیم برای تنبیه کافی است یا گوییم این تبلیغ از پیغامبر تبلیغ جلیل وجلی است پس چون کافران
مذکور را مستحق هلاک واهلاک داشتی وزمان هلاک ایشان یعنی روز قیامت را عالم گشتی پس معلوم شود ومبرهن کرد
که در روز قیامت هلاک نخواهند گشت وباهلاک نخواهند پیوست مگر کافران که از دین تجاوز کرده وقدم از حد
فرمان بیرون آورده بدانکه این نیز بکلام حسن مقطع تمام گشته وبنهایت خوبی بانتها پیوسته سخنی دال بر تمام شدن
کلام است وبذکر نتیجه وحاصل کلام اختتام والله اعلم بما عنده من البیان والیه المرجع وعلیه التکلان لا اله الا هو
توکلی علیه وهو حسبی **سورة محمد علیه الصلوة** ربط این سورت با سورت احقاف آنست که سورت در ذکر کافران
بود افتتاح این سورت نیز بذکر کافران روی نمود وبدانکه ابتدای سورت بذکر کافران کرد بعده بر حکم مضاده فضل و
فضیلت مومنان در بیان آورد بعده ذکر جهاد حاصل گشت وفضل وفضیلت شهدا بییان پیوست بعده هم برین نوع
ذکر مومنان وکافران آمده وجزای مومنان وسزای کافران بتنظیم وتنسیق مذکور شده بعده میان فریقین فرق کرد
جمله افمن کان علی بینة من ربه کمن زین له سوء عمله بر وجه ایقان تباین آورد وهمچنین جمله بجمله ذکر مومنان
وکافران در بیان آمده وذکر جزاهای ایشان بتفصیل وتشریح مبین شده تا آخر سورت ان الذین کفروا وصدوا عن
سبیل الله وشاقوا الرسول بر وفاق صدر سورت آورد بعده مومنان را بآیت یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول
الآیة خطاب کرده تا آنکه سیاقت ذکر مومنان وکافران بجمله فلا تهنوا وتدعوا الی السلم الآیة رسانید ومقصود سورت را
بموعظت مومنان ونصیحت ایشان منتهی گردانید بعده بر وجه تذنیب مذمت دنیا ومدح ایمان وتقوی وذکر دعوت
وانفاق وباز داشت از بخل ومضرت اعراض موعظت خدای آورد وسورت را برین کلام که جامع فواید جلیله است
ختم کرد وشک نیست که جملهای که از یک باب است اگر مقاصد ایشان مختلف است از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط
واتصال باشد واگر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگری است معترضاتی که در میان جمل مذکور آمده
میان کلامهای متصل واقع شده وجمل دیگر از هر نوع در محلی که بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید و الله
اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب **بسم الله الرحمن الرحیم** الَّذِینَ کَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ
وَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ کَفَّرَ عَنْهُمْ سَیِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ ذَلِکَ
بِأَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِینَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ کَذَلِکَ یَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ موصول
با صله مرفوع المحل بر ابتداست جمله اضل اعمالهم خبر مبتداست جمله والذین امنوا تا آخر عطف است بر جمله و
الذین کفروا وجمله وهو الحق من ربهم حالست یا معترضه است برای اثبات حقیت وجمله بان الذین کفروا تا آخر
مستانفه است یا معترضهٔ دیگر است برای بیان فرق بین الفریقین واظهار تفاوت بین النوعین وجمله وکذلک
یضرب الله للناس امثالهم تذییلاتست **معنی اینست** آنانکه کافر گشتند واز دین خدای باز ماندند ودیگران را باز
داشتند خدای عز وجل اعمال نیک ایشان را چون صله ارحام واطعام وعمارت مسجد وسایر اعمال متضمن احسان و
انعام گم شده گردانیده ودر ورطه ضایع شدن وبی فایده گشتن رسانید هر چند در عمل شناختند بشوم کفر جزا
نیافتند همه اعمال هیچ آمده بغیر شرط ایمان هیچ عملی نافع نشده وآنانکه ایمان آوردند واعمال صالحه کردند وبگر
گرویدند وآنچه پیغامبر صلی الله علیه وسلم از خدای عز وجل آورده پسندیدند وقرآن حق است از پروردگار ایشان
محقق است بایمان حق سبحانه وتعالی سیئات ایشان را دور گرداند وحال ایشان را باصلاح رساند ایشان چون سوی
ایمان شتافتند اصل واساس حسنات یافتند حسنات معتبر گشت بثواب وجزای پیوست فرق مذکور میان دو فریق به
سبب آنست که کافران پس روی باطل کردند روی بکفر آوردند لاجرم اعمال ایشان باطل گشت ونیکها ببطلان پیوست
وآنکسان که بخدای گرویدند واتباع حق که کائن از پروردگار ایشانست کردند لاجرم باصلاح وانجاح اعمال سزاوار

کشند و یا بات

کشند و باثابت در اعمال وافادت در اقوال وانعال محظوظ شدند خدای عز وجل برای مردمان امثال پیدا میکند و ع
اقوال را بامثال مصابیح الاقوال روشن میگرداند فَإِذَا لَقِیتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّی إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ
فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّی تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِکَ وَلَوْ یَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَکِنْ لِیَبْلُوَ بَعْضَکُمْ
بِبَعْضٍ وَالَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَلَنْ یُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ سَیَهْدِیهِمْ وَیُصْلِحُ بَالَهُمْ وَیُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ اذا
شرطیست ضرب الرقاب مصدرست مر فعل محذوف را ای فاضربوا الرقاب ضربا وضرب رقاب کنایت از قتل است ولقا
اینجا بمعنی محاربه است خطاب مر مومنان مذکور راست که مذکور بر جهة غیبت بودند بعد مدح ایشان بصلاح اعمال
واصلاح بال بر وجه التفات از غیبت سوی خطاب حتی در حتی اذا اثخنتموهم ابتداست منا وفدا مصدراند مر فعل
محذوف را ای فاما تمنون منا وتفدون فدا فا سببیه است جه استوار کردن بند یکی از این دو چیز باشد حتی تضع
الحرب اوزارها متعلق است بضرب الرقاب وشدوا الوثاق یا من وفدا یا حکم باقی است این چیزها باقی است چون حکم
مرتفع شود بذمة یا باسلام یا بیرون آمدن از تحدید عیسی علیه السلام این چیزها برود ذلک مبتدائیست محذوف
الخبر ای ذلک ثابت یا خبریست محذوف المبتدا ای الامر کذلک یا مفعولیست محذوف الفعل ای افعلوا بهم ذلک بر هر
تقدیر تاکید جمله سابق بود تذییل باشد و شرطیه یعنی ولو یشاء الله لانتصر منهم متضمن بیان حکمت است در رغبت قتال
با وجود قدرت بر اهلاک واستیصال ویا امکان انتقام وانتصار بغیر مقابله کفار موصول باصله یعنی والذین قتلوا
مبتداست فلن یضل اعمالهم خبر مبتداست موصول بفعل متضمن معنی شرط شده از جهة تضمن مبتدا این معنی شرط را
فا در خبر آمده جمله عطف است بر جمله والذین امنوا وعملوا الصالحات جمله سیهدیهم با معطوفات خویش ع
معلله است یا مستانفه در جواب ما صنع الله بهم **معنی اینست** پس چون با کافران محاربه کنید بزنید گردنها
ایشان زدنی کردن یعنی ایشان بکشید تا آنکه بر جا مانده کید وسست وبی قوت سازید چنانچه از قتال باز مانند وفرار
نتوانند بند سخت کنید از آن بار رها کردنی بود تا فدا بستانید فدا ستدنی شما را ولایت این افعال بود یعنی ولایت
کشتن وبند سخت کردن ورها کردن وفدا ستدن تا آنکه بنهد حرب گرانیهای حرب را یعنی صاحب جنگ زره وخود
وخفتان فرود آرد ومحاربه ومقاتله بگذارد واین بعقد ذمة یا باسلام بود یا بنزول عیسی علیه السلام باشد کار
اینست یا گوییم این ثابت است واگر خدای خواستی هر آینه چون کافران بغیر قتال باز داشتی ومسلمان را داد دادی و
کافران را بی قتال بآفات استیصال کردی ولیکن قتال مشروع کرد وشما را در حیز ابتلا آورد تا شما ظاهر کافران گردید
یا بحیات جاودانی که سعادت شهادتست برسید وآنکسانیکه قتال کردند تا کشته کنند در رضای خدا واعلاء کلمة
علیا پس هرگز عملهای ایشان گم شود وجزاهای ایشان گم نگردد زود ایشان را خدای راه بهشت نماید تا جواب منکر و
نکیر تلقین فرماید ودل ایشان صالح گرداند ودر مشام ایشان بوی بهشت رساند ودر دل هر یکی معرفت منازل
ایشان افکند تا بی تعلق وتوقف در منازل خویش روند ومحتاج سوی پرسیدن وراه نمودن کسی نشوند یَا أَیُّهَا الَّذِینَ
آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ یَنْصُرْکُمْ وَیُثَبِّتْ أَقْدَامَکُمْ وَالَّذِینَ کَفَرُوا فَتَعْسًا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ کَرِهُوا مَا
أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ ان تنصروا الله بتقدیر ان تنصروا دین الله شرطیه است ینصرکم با معطوفات خویش
جزای شرط تعسا مصدرست مر فعل محذوف را ای تعسوا تعسا واضل اعمالهم عطف است بر خبر ذلک مبتداست
بانهم کرهوا ما انزل الله خبرست فاحبط اعمالهم عطف است بر کرهوا یا ایها الذین معترضه است ودر و التفاتست
از غیبت سوی خطاب جمله والذین کفروا عطف است بر جمله والذین قتلوا فی سبیل الله جمله ذلک بانهم کرهوا
مستانفه است برای بیان سبب افتراق مذکور **معنی اینست** ای مومنان اگر یاری کنید شما دین خدای را یاری رسول
خدای را خدای شما را یاری دهد وقدم شما را در معرکه قتال یا در راه حق ثبات بخشد وآنانکه کفر ورزیدند وبخدای و
رسول خدای نگرویدند پس مر ایشان را تعسا لهم یعنی هلاک گفته شود وحق سبحانه وتعالی عملهای ایشان را گم
شده وبی فایده گشته سازد آن یعنی فرمان پس تاخیر کرد اینکه خدای تبارک وتعالی عملهای ایشان را أَفَلَمْ یَسِیرُوا

الله

فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم دمر الله علیهم وللکافرین امثالها ذلک بان الله مولی الذین
امنوا وان الکافرین لا مولی لهم همزه استفهام است واستفهام برای انکارست فا عاطفه است معطوف علیه محذوف
ای الم یخرجوا فیسیروا فینظروا جواب نفی است یا معطوف بر نفی است ای افلم یسیروا افلم ینظروا جمله کیف کان در محل مفعول
فینظروا است جمله افلم یسیروا معترضه است برای توبیخ بر ترک نظر در مظاهر قدرت و مواضع عبرت جمله دمر الله علیهم
مستانفه است در جواب ما سبب ذلک **معنی اینست** آیا بیرون نمی آیند پس در زمین سیر نمیکنند پس به بینند چگونه
بود عاقبت گذشتگان امثال ایشان را خدای عز وجل هلاک گردانید و بفنا و زوال رسانید امثال ان هلاکها که گذشتگان
را بود مر کافران این زمان را نیز روی خواهد نمود آن یعنی ان فرق مذکور و تفاوت مسطور میان مومنان و کافران
به سبب آنست که خدای عز وجل یاری دهنده است مومنان را و بدرستی که یاری دهنده نیست مر کافران را ان الله
یدخل الذین امنوا وعملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار والذین کفروا یتمتعون ویاکلون
کما تاکل الانعام والنار مثوی لهم الله اسم ان است موصول با صله منصوب اولست مر یدخل را جنات مفعول
دوم است مر یدخل را من تحتها الانهار صفة است مر جنات و یدخل الذین امنوا خبر ان است موصول با صله خود
یعنی والذین کفروا مبتدا است یتمتعون خبر مبتدا است و یاکلون عطف است بر یتمتعون کما تاکل الانعام صفة مصدر
محذوف است ای اکلا کاکل الانعام والنار مبتدا است مثوی لهم خبر است و جمله عطف است بر فعلیه سابقه چون در
کلام سابق ذکر مومنان و کافران بود این جمله در جواب ما یفعل الله بالفریقین بر وجه استیناف ردی نمود و تاکید
از جهة ابراز وعد و وعید بر سبیل و کادت **معنی اینست** بدرستی که خدای در ارد کسانی را که ایمان آوردند و
عمل صالح کردند در بهشتها که روانست فرود آن جویها و آن کسانی که کفر ورزیدند و بفنای نکو ویدند بهره می
گیرند و احتظاظ می پذیرند و میخورند چنانچه بهایم بخورند و میچرند چنانچه بهایم بچرند یعنی مثل ایشان غفلت
دارند نظر بر عاقبت نمیگمارند و آتش جای ایشان بود و دوزخ ماوای ایشان باشد وکاین من قریة هی اشد قوة
من قریتک التی اخرجتک اهلکناهم فلا ناصر لهم این جمله متضمن وعید کفار مکه معترضه است وکاین یعنی کم آن
در خبریه من قریة تمیزات من زایدهاست هی اشد قوة من قریتک صفة است من قریتک التی اخرجتک صفة
مر قریتک را اهلکناهم خبر مبتدا است فلا ناصر لهم بر طریق حکایت ماضیه است ای فلا ناصر لهم حینئذ چنانچه گویند
اتانی زید امس وما معه احد **معنی اینست** و چندا ز قریه که از قریه تو یعنی از مکه از روی قوت سخت تر بود
که ترا بیرون کرده و انواع جفا نموده هلاک کرده ایم اهل او را پس نبوده است یاری دهنده مر ایشان را افمن کان
افمن کان علی بینة من ربه کمن زین له سوء عمله واتبعوا اهواءهم ایات سابقه در بیان فرق میان مومنان
و کافران بود درین آیت که متضمن انکار تسویه است تقریر آن روی نمود و اتبعوا اهواءهم عطف است بر زین له
عمله فا عاطفه است معطوف علیه محذوف و استفهام برای انکارست و انکار راجع معنی فاست ای لا یکون الخیر
کالشر فمن کان علی بینة من ربه کمن زین له سوء عمله **معنی اینست** پس کسانیکه بر حجت ظاهره از پروردگار
خویش همچو قران مجید و فرقان حمید باشند همچو کسانی بودند که زشتی عمل ایشان بپیش او آراسته شده و همچو کسانیکه
هوای نفس خویش را پی روی کرده این دو فریق در نیکی و بدی معترف اند بیکدیگر برابر نمیشوند مثل الجنة التی
وعد المتقون فیها انهار من ماء غیر اسن وانهار من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین دیبی
وانهار من عسل مصفی ولهم فیها من کل الثمرات ومغفرة من ربهم کمن هو خالد فی النار وسقوا ماء
حمیما فقطع امعاءهم مثل الجنة مبتدا است همزه استفهام بقرینه سیاق کلام محذوف است ای امثل الجنة التی وعد
المتقون کمثل من هو خالد فی النار ضمیر موصول محذوف است ای وعد بها المتقون و این معترضه دیگر است در مدح
جنت جمله ظرفیه حالست از ضمیر جنت که مقدرست ای مثل الجنة التی وعدتها المتقون کاینة فیها انهار من ماء صفة
مر انهار را غیر اسن صفة است مر ماء را لم یتغیر طعمه صفت است مر لبن را لذة یعنی لذیذة صفة است مر خمر را

ولهم فیها من کل الثمرات عطف است بر جمله فیها انهار و مغفرة من ربهم عطف است بر فیها من کل الثمرات ای لهم
مغفرة من ربهم کمن هو خالد فی النار خبر مبتداست بحذف دو مضاف ای امثل التی وعد المتقون کمثل جزاء من هو خالد
فی النار و سقوا بتقدیر قد حالست ای وقد سقوا و افراد هو و ضمیر خالد باعتبار لفظ من است و جمع کردن ضمیر سقوا
و امعاءهم باعتبار معنی من است **معنی اینست** ایا مثل بهشتی انکه وعده کرده است بدان متقیان را در ان جویها
هست از آبی که بوناک نگشته و جویهاییست از شیر که مزه او تغیر نا پذیرفته چنانچه بدنیا متغیر و ترش نام کردد
و جویهاست از خمری که لذیذ است مر آشامنده را نه همچو خمر دنیا که تلخ بود بر کام و زبان و جویهایست از
عسل مصفی از موم صاف کرده شده و خالی از کدورات آمده و مر ایشان را در ان بهشت نصیبی از همه میوها بود و نصیبی
از مغفرت پروردگار ایشان باشد همچو مثل جزای کسی است که جاوید باشد در نار یعنی جزای مشرکان و سزای کفار و
حال این باشد که اشامانیده شوند آبی گرم سوزان پس پاره پاره شود رودهای ایشان یعنی جزای نیکان و نیکوکاران
همچو جزای بدان و بدکرداران نبود و جزای مسلمانان همچو جزای کافران نباشد ومنهم من یستمع الیک حتی اذا
خرجوا من عندک قالوا للذین اوتوا العلم ماذا قال انفا اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم واتبعوا اهواءهم
والذین اهتدوا زادهم هدی واتاهم تقواهم من یستمع مبتدا است منهم خبرست و جمله عطف است بر والذین
یتمتعون و معترضاتی که در میانه بود میان دو کلام سائغ نمود و افراد ضمیر یستمع از جهة افراد لفظ من است و جمع
ضمیر خرجوا و قالوا باعتبار معنی من است ماذا قال انفا مقول قالواست و قالوا جزاء شرطست اولئک مبتدا است
موصول با صله خبر مبتداست جمله مستانفه است در جواب ما شانهم واتبعوا اهواءهم عطف است بر طبع الله
موصول با صله یعنی والذین اهتدوا مرفوع المحل بر ابتداست جمله زادهم هدی خبر مبتداست واتاهم تقواهم
عطف است بر زادهم هدی **معنی اینست** و بعضی از کافران کسانی اند که سوی کلام تو گوش میدارند و دل بر عیب
جویی و بدگویی تو میگمارند پس چون از نزد تو بیرون می آیند مر کسانی را که علم داده شده اند چون عبد الله بن سلام
و امثال آن چیست انچه اکنون گفته است و چیست که بر زبان آورده اند ایشان کسانی اند که خدای تعالی ایشان را دل
مهر کرده و بر متابعت هوا و هوس آورده و آنکسانی که راه راست گرفته و اتباع دین اسلام پذیرفته بیفزود خدا در
شان ایشان هدی و داد مر ایشان را فهل ینظرون الا الساعة ان تاتیهم بغتة فقد جاء اشراطها فانی لهم اذا
جاءتهم ذکراهم فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبک وللمومنین والمومنات والله یعلم متقلبکم ومثواکم
استفهام برای انکارست ای ما ینظرون الا الساعة ان تاتیهم بغتة بدلست از الساعة فقد جاء اشراطها تعلیل آمدن
و برآمدن آن دلیلست استفهام در انی برای استبعاد انکارست اذا جاءتهم ظرفست ذکراهم مبتداست ولهم
خبرست این جمله معترضه است برای انکه جای پند دنیاست قیامت جای پند نیست فا در فاعلم سببیه است
ان با اسم و خبر بجای دو مفعولست مر فاعلم را فا در فهل ینظرون سببیه است **معنی اینست** پس هست که
منتظرند ایشان روز قیامت را که بیگاه آید و ناگهان روی نماید زیرا که علامات قیامت آمده قطع ارحام و قلت
اهل کرم و کثرت اثام که علامت قیامت است حاصل شده پس چون بر ایشان قیامت آمده پس نیل چگونه و از کجا
روی نموده جای پند گرفتن و کار کردن دنیاست روز قیامت هنگام پند دادن و پند گرفتن نیست باید که وقت
کار در یابید و در کار ربختن از فوات ان شتابید **بیت** دوای درد تو زان پیشتر کن که گویندت کنون وقت
دوا رفت پس بدان و بدرستی که معبود بحق جز خدای نیست اله سزاوار پرستش یکیست و آمرزش خواه برای گناهان
خویش را که انبیا از گناهی که بر نسبت عصمت دارند و ایشان فعل قبیح هرگز نیارند بر نسبت ایشان ترک افضل گناه
بود پیغامبر از جهت وقوع این ذات آمرزش خواهد و آمرزش خواه از همه خطایا و سیات مر همه مردان مومن
و زنان مومنات و خدای جل و علا میداند جای گشت شما و جای قرار شما یعنی مواضع اقامت و سفر و هنگام سیر و مقر
یا هنگام گشت در وی حیات هنگام قرار یعنی ممات یا گویند جای انتقال یعنی دنیا و جای قرار یعنی اخری ویقول الذین

دهم

اٰمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَاِذَا اُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَاَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ اِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَاَوْلٰى لَهُمْ طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَاِذَا عَزَمَ الْاَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللّٰهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ فَهَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ وَتُقَطِّعُوا اَرْحَامَكُمْ اُولٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فَاَصَمَّهُمْ وَاَعْمٰى اَبْصَارَهُمْ
این قصه دیکر است معطوف بر قصه سابقه یعنی منهم من یستمع الیک لولا تحضیض است یعنی هلا جمله تا آخر مقول است نظر المغشی علیه مصدر است متضمن تشبیه منصوب به ینظرون ینظرون مفعول دوم است مر رایت را و رایت با معمول متعلقات خویش جزاست مر اذا انزلت را و ذکر فیها القتال عطف است بر انزلت وجمله شرطیه یعنی فاذا انزلت سورة تا آخر عطف است بر یقول فادر فاولی لهم بیته است اولی لهم یعنی ویل لهم جمله دعاست و نظر مذکور سبب است برای دعای مسطور وقول معروف مبتدائی است محذوف الخبر ای طاعة وقول معروف خیر لهم بصیغه تفضیل یا خبری است محذوف المبتدا ای امرهم طاعة وقول معروف فاولی لهم بصیغه اسم تفضیل خبر مبتدا است طاعة وقول معروف بر ابتدا جمله بهر تقدیر مستانفه در جواب ما شانهم است ما یجزی بهم اذا عزم الامر شرطست وجمله شرطیه یعنی لو صدقوا الله لکان خیرا لهم جزای این شرط است وبعضی مفسران جزای این شرط محذوف دارند ای لهم بصدقوا الله بندارند و فادر فهل عسیتم بیته است وان تولیتم والی شدن بر کارها یا اعراض از دین است واز رجای مذکور که مفهوم است مر عسیتم را سزاواری رجا ولایق بوده بران مراد است ودرین جمله التفات از غیبت سوی خطاب است اولئک الذین لعنهم الله جمله تعلیل است وبر سزاواری ایشان بر جای فساد وقطع ارحام دلیل **معنی اینست** وبکویند آنانکه ایمان آورده اند چرا فرستاده نشده است آیتی در باب قتال با کافران واظهار کید مایل بوده خویش سوی آن وراغب بوده دران پس چون فرود شود سورتی محکمه که دران ذکر قتال بود واذن بران باشد به بینی آنانکه در دلهای ایشان مرض نفاق ودر ذوات ایشان صفة شقاوت نظر میکنند سوی تو همچو نظر کسی که از حضور مرگ بیهوش شود ومغشی علیه کردد پس وای بر ایشان باد در صورتی حالی که از ایشان زاد وطاعت وقول معروف مر ایشان را بهتر بودی یا کویند سزاوار آن بود که از ایشان طاعت وقول معروف روی نمودی یا کویند پس سزاوار تر بر ایشان آن بود که طاعت کنند وکفتار پسندیده کویند پس چون محقق شود ولازم کردد کار قتال دشوار شود بر منافقان حال وعده را با خدای راست نکنند ودم ابا آورده از قتال زنند پس اکر وعده راست میکردند ودل بر صدق می آوردند از ایشان اقدام بر قتال روی نمودی هر آینه ایشان را بهتر بودی چون وعده خدای راست نکردند ودل بر قتال نیاوردند ایشان سزاوار باشند ودر خور آن بوند که اکر والی کار مردمان شوند ومستولی امور ایشان کردند از ایشان توقع آن باشد ورجای آن بود که در زمین فساد کنند و قطعیت ارحام دادند چه ایشان آنکسانند که خدای ایشان لعنت کرده ودر حیز بعد ودوری آورده پس ایشان را همچو کر کردانیده تا نشنوند وچشمهای ایشان را کور ساخته تا علامات راه راست نه بینند اَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْاٰنَ اَمْ عَلٰى قُلُوبٍ اَقْفَالُهَا اِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلٰى اَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَاَمْلٰى لَهُمْ استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است معطوف علیه محذوف است ای اغفلوا افلا یتدبرون القران وجمله تذییل است ام منفصله است دلها را تشبیه بخزائن کرده ذکر اقفال که ملائم خزائن است بر وجه تخییل آورده واثبات اقفال در قلوب کنایت از عدم استعداد وانتفای قابلیت است وتنکیر قلوب یا از جهة نوعیت است ای علی قلوب تا یا برای جماعت واحده وهی قلوب المنافقین وجمله الذین ارتدوا مستانفه است در جواب ما سبب وقوع ذلک منهم وتوکید جمله از جهة ایراد نکره هنی بر وجه وکادت یا از جهة آنست که وقوع زشتی از ایشان ملوح سوی سببی بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود وموصول با صله اسم ان است جمله الشیطان سول لهم خبر است مر ان را واملی لهم عطف است بر سول **معنی اینست** آیا غافل شدند پس قران تدبر نمیکنند ودم تامل نمیزنند یا کائی در دلهای ایشان قفلها است که مانع شده است از قابلیت عرفان بدرستیکه کسانیکه بر اعقاب خویش باز کشتند وبر سمت پشت خود رفتند یعنی از دین رجوع کردند واز اسلام بر کشتند پس از آن که ظاهر کشت بر ایشان هدی وشناختن دین خدا شیطان در دل

باراست وخدای عز وجل بر وجه استدراج ایشان را مهلت داد بکنجدی زندکانی ایشان خواست وبر قراءت املی لهم بر صیغه ماضی مجهول نیز ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللّٰهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْاَمْرِ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ اِسْرَارَهُمْ فَكَيْفَ اِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَاَدْبَارَهُمْ ذلک مرفوع المحل بر ابتدا است بانهم خبر مبتدا است و جمله برای بیان سبب تحقیق مشار الیه است للذین کرهوا ما نزل الله جار ومجرور متعلق قالوا است سنطیعکم فی بعض الامر مقول قالوا است اسرار بفتح همزه بر صیغه جمع وبکسر او بصیغه مصدر خوانند ومعنی بر حسب آن دانند جمله والله یعلم اسرارهم حالست فادر فکیف بیته است استفهام برای تعجب است واذا ظرفست مر فعل محذوف را ای فکیف یعملون یحیلون جمله یضربون وجوههم وادبارهم حالست از ملائکه **معنی اینست** ان ارتداد وامر کائن است بدین که منکران کنند مر جهودان را که مکروه داشتند مرضی نه پنداشتند آنچه فرود آمده شده است از قران در بعض چیز شما را اطاعت خواهیم کرد ودل بر موافقت شما خواهیم آورد وحال اینست که خدای تعالی عالم است بر سترهای ایشان و یا کویند پنهان کردن ایشان را میداند وجزا وسزای آن میتواند پس چکونه عمل خواهند کرد وچه حیله بیدا خواهند آورد چون فرشتگان جان ایشان خواهند ستد بر روهای وپشتهای ایشان را خواهند زد ذٰلِكَ بِاَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مَا اَسْخَطَ اللّٰهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَاَحْبَطَ اَعْمَالَهُمْ اَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ اَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللّٰهُ اَضْغَانَهُمْ وَلَوْ نَشَاءُ لَاَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ اَعْمَالَكُمْ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتّٰى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ اَخْبَارَكُمْ ذلک مبتدا است واشارتست بر قرب وضرب مذکور اتبعوا با معطوفات خویش خبر ان است ان اسم وخبر خویش خبر مبتدا است مجرور باست وجار ومجرور خبر مبتدا است ام منقطعه است یعنی بل وهمزه متصلات بام علی قلوب اقفالها ام مخففه از مثقله است وضمیر شان محذوف است ان با اسم وخبر بجای دو مفعول حسب است ولو نشاء لاریناکهم معترضه است یا بتقدیر لحن لو نشاء لاریناکهم حالست فلعرفتهم ر عطف است وجواب لو ولام لعرفتهم در جواب قسم محذوف است ای اقسم لتعرفنهم وجمله معترضه است برای وعده شناختی پیغامبر منافقان را وعارف شدن پیغامبر علیه الصلوة والسلام حال ایشان را فی لحن القول وطریقه واسلوبه کالتعریض بالاستهزاء والسخریه بهیئة الکلام وطریقته والله یعلم اعمالکم خطابست مر همه مومنان از مومنان وکافران ومخلصان ومنافقان خطاب جمع بعد خطاب واحد در لتعرفنهم شبه التفاتست ولنبلونکم عطف است بر ولتعرفنهم فی لحن القول حتی نعلم المجاهدین متعلق است بر ولنبلونکم ودر نعلم ونبلو بنون ویا خوانند ومعنی بر حسب آن دانند والصابرین عطفست بر المجاهدین **سوال** ابتلا برای حصول علم از صفات باشد در توصیف خدای ابتلا یعنی اظهار معلوم است حتی نعلم بنبلونکم چه معنی بود
آن یعنی توفی فرشتگان وضرب ایشان بسبب آنست که ایشان مر هر چیزی را که در خشم آرد خدا را پی روی کردند وخشنودی خدا را مکروه داشتند پس خدای عملهای ایشان ناچیز کرداند وبهیچ آورد یعنی ایشان را هیچ ثواب ندهد ودر نیکی بر ایشان نکشاید یا خود پنداشتند آنانکه در دلهای ایشان رنج نفاقست که خدای کینهای سینهای ایشان بیرون نخواهد آورد وشقاوتها وعداوتهای نهانی ایشان که با مسلمانان دارند پیدا نخواهد واکر میخواستیم هر آینه مینمودیم ترا منافقان را پس هر آینه بشناسی بشناختن ایشان وبو کند یاد میکنم هر آینه بشناسی خواهی شناخت در ساز وساز ولهجه کفتار او را چنانچه جای دیکر کفته قد بدت البغضاء من افواههم اکر چه طریق اقرار بر وجه داند دیکر است ولهجه سخن در سخن واستهزای دیکر خدای میداند عملهای شما را ای مردمان از مومنان وکافران ومخلصان ومنافقان وهر آینه ظاهر کنیم آنچه میدانیم در شما یا کویند ظاهر کنیم تا بدانید ظاهر کنیم آنچه میدانیم اولیا رحق سبحانه وتعالی یا کویند با متعلق است بعلم ما که وجود مجاهدان وصابران بحصول پیوست چنانچه متعلق بود بعلم ما که ایشان موجود خواهند کشت ووجود ایشان بحصول پیوست اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدٰى لَنْ يَضُرُّوا

شيئاً وسيحبط اعمالهم در آيت سابق ذكر كافران بود و سامع از شان ايشان سائل بود درين آيت شان بر وجه استيناف
ذكر كرد بتقديم طرح جمله را مؤكد آورد كفروا با معطوفات خويش صله الذين است موصول با صله اسم انّ است لن
يضروا الله خبر است وسيحبط اعمالهم عطف است بر لن يضروا **معنى اينست** بدرستى كه آنانكه نگرويدند وكفر ورزيدند
و از خداى باز ماندند و ديگران را از گرويدن باز داشتند و پيغامبران را مخالفت كنند بعد انكه بيان پيوسته خدا ظاهر گشت
مر ايشان را راه هدى خداى را هيچ زيانى نتواند كرد و در دين اسلام اعلاى آن خواسته است مضرت نتوانند كرد و زود
باشد كه ناچيز كند خداى عز وجل عملهاى ايشان بباشد كه در كارهاى خويش مكر جويان يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و
اطيعوا الرسول ولا تبطلوا اعمالكم در جمله سابقه ذكر كافران است درين جمله خطاب مومنانست وجمله معترضه آ
براى تنبيه مومنان ولا تبطلوا عطف است **معنى اينست** اى مومنان خدا و رسول خداى را اطاعت كنيد و عملهاى
خويش را بضرر ريا و نفاق باطل مكردانيد ان الذين كفروا وصدوا عن سبيل الله ثم ماتوا وهم كفار فلن يغفر الله
لهم كفروا با معطوفات خويش صله موصول است وهم كفار حالست از ضمير ماتوا فلن يغفر الله لهم خبر است اين جمله
متصل است بجمله ان الذين كفروا وصدوا كه بالا گذشته **معنى اينست** بدرستى كه كسانيكه كافر گشتند و ديگران را
از راه باز داشتند خداى ايشان را نيامرزد و جريمه كفر ايشان نبخشد فلا تهنوا وتدعوا الى السلم وانتم الاعلون
والله معكم ولن يتركم اعمالكم فاء در فلا تهنوا سببيه است وتدعوا عطف است بر نهى جمله وانتم الاعلون حالست
والله معكم حال ديگر است اى والله معكم بالعلم والنصرة ولن يتركم اعمالكم حال ديگر است **معنى اينست** پس چون دانستيد
كه ايشان هيچ نصرت نتوانستند كرد و هيچ زيانى نتوانستند آورد بى سستى مكنيد و ايشان را سوى آشتى مخوانيد و حال
اينست كه شما بهتريد و خداى عز وجل بعلم و نصرت با شماست شما را ناصر و مولاست و كم نكند شما را از هيچ باب و اسباب
انما الحيوة الدنيا لعب ولهو وان تومنوا وتتقوا يوتكم اجوركم ولا يسئلكم اموالكم درين صورت از آغاز تا اينجا ذكر
مومنان و كافران و جزاى ايشان بيان آورد و در آخر سورت چند جمله بر وجه تذييل آورده سورت را بدان ختم كرد
جمله انما الحيوة الدنيا لعب ولهو براى مذمت دنيا و جمله وان تومنوا وتتقوا در مدح ايمان و تقوى است و جمله
ولا يسئلكم اموالكم تكميل است چه از مذمت دنيا وهم طلب صرف است مر كلام را براى رفع اين وهم ايراد جمله ولا
يسئلكم اموالكم بلا رفع الغير بر وجه سائغ بود **معنى اينست** نيست حيات دنيا مگر بازى و لهو كه بيايد و برود
چون لعب لاعبان روى نمايد و ناپيدا شود دنيا را بدر نگر بيا رود شوارى بدست آرد بزودى روشنايى بگذارد و اگر
ايمان بوعده خداى آريد و از وعيد او بپرهيزيد اجرهاى شما را بدهد و نعيم موعود بشما رسد برسد و نمى خواهد خداى
جل وعلا مال شما را و بدهد و نعيم بوعد و ساختى آلات جهاد بر شما باقى گذاشته عذر عجز بى استعدادى براى شما نماند آنسته
ان يسئلكموها فيحفكم تبخلوا ويخرج اضغانكم جمله شرطيه تعليل است بر لا يسئلكم اموالكم دليلاتست وضمير منصوب
متصل شده ضمير خطاب كه اعرف است مقدم است ثانى نيز باتصالت منفصل گشت بر طريق ان يسئلكموها فيحفكم معطوف آ
بر شرطيه تبخلوا با معطوفات خويش جزاى شرط است **معنى اينست** اگر خواستى خداى از شما مالهاى شما را پس در سوال
كردى شما بخيلى ميكرديد مالى كه از شما ميخواستى نمى داديد و بيرون آوردى بخل شما كينهاى كه در سينها پنهان
ميداشتيد طلب مال موجب عداوت شدى وان موجب كينه و ضغينه آمدى از طبيعت بيرون دادى سر پنهان
بيرون افتادى ها انتم هؤلاء تدعون لتنفقوا فى سبيل الله فمنكم من يبخل ومن يبخل فانما يبخل عن نفسه
والله الغنى وانتم الفقراء ها حرف تنبيه است انتم مبتداست هؤلاء خبر است وجمله تا آخر معترضه است براى
بيان حكمت طلب صدق و ايجاب انفاق تدعون حالست از معنى اشارت هؤلاء موصولست بمعنى الذين تدعون
صله است و ايراد صيغه خطاب بر وجه تغليب است لتنفقوا فى سبيل الله متعلق است بتدعون من يبخل مبتدا آ
منكم خبر است مقدم شده من شرطيه است فانما يبخل عن نفسه خبر مبتداست منكم خبر است مقدم شده والله الغنى
تكميلات براى دفع وهم حاجت كرد كار متعال در خواستن مال ببيان پيوست **معنى اينست** آگاه باشيد شما آنانيد كه

خوانده ميشود

خوانده ميشود تا در رضاى خداى مال را انفاق كنيد تا در وقت حاجت ثواب يابيد بعضى از شما كسانى اند كه در انفاق مال بخيلى كند
مال را از خود جدا نكند و جدا كردن نتوانند و در تصرف انفاق نرسانند و هر كه بخيلى كند بخيل از نفس خويش شود نعمت ثواب
از نفس خود باز دارد و خود را در چيز نيلاى نفس نيارد ميدانيد كه طلب مال از شما بحاجت نيست والله تعالى حاجت بهيچ
چيز ندارد و نيز خدا غنى مطلقست غنى بودن و برى بودن او از حاجت محقق است و شما محتاجيد در هر دمى و قدمى
حاجت برو داريد مال از شما طلب كند تا شما را ثواب دهد وان تتولوا يستبدل قوما غيركم ثم لا يكونوا امثالكم
اين جمله شرطيه عطف است بر شرطيه سابق يعنى وان تومنوا ثم لا يكونوا امثالكم عطف بر يستبدل معترضه كه در
ميانه بود ميان دو كلام متصل سائغ بود **معنى اينست** اگر از ايمان و تقوى روى گردانيد كفر و كافرى نماييد
بدل كند خداى از شما قومى ديگر را و ايشان را بجاى شما آرد بعضى ازين بدل كردن از اهل زمين با هل آسمان
مراد دارند و استبدال آدميان بفرشتگان پندارند و بعضى گويند قوم بدل از قوم الحصى ام نساء عبارت
از رجال كه صنفى از اناسى است بود بدين اعتبار اطلاق بر فرشتگان سائغ نباشد و بر حكم حديث قوم مذكور اهل
فارس دارند و از استبدال مذكور استبدال اهل عرب فارس پندارند در حديث آمده است سئل رسول الله
عن القوم وكان سلمان الى جنبه فضرب على فخذه وقال هذا وقومه والذى نفسى بيده لو كان الايمان مربوطا بالثريا
لناله رجال من ابناء فارس چون بدل اين قوم آيند همچو اين قوم نباشند طاعت ورزند از معاصى پرهيزند چها
با ايمان و تقوى آراسته بخود را بلوث عصيان و طغيان نيالايند و بدانكه در مقطع اين سورت نهايت طغيان ايشان
قولى از ايمانست و نهايت خذلان كه استبدال بديگرانست ذكر كرد و منتهاى عمل و جزا در ميان آورد كلام تمام
گشت و سخن بانتها رسيد در نهايت حسن است و از باب بلاغت مستحق ابن مقطع والله اعلم بمراده وكلاشى
حتى بغفر الى اثاره لا اله الا هو ربى توكلى عليه وهو حسبى **سورة الفتح** اين سورت مدنيست بيست و نه آيت
پانصد و شصت كلمه است و دو هزار و صد و سى و هشت حرف است ربط اين سورت با سورت محمد آنست كه سورة
در ذكر صد كافران و منع ايشان پيغامبر صلى الله عليه وسلم را از در آمدن مسجد حرام بود درين سورة وعده فتح
و ذكر در آمدن پيغامبر صلى الله عليه وسلم در مسجد حرام روى نمود و بدانكه نزول اين سورة در حادثه حديبيه بوده
و ورود او در ذكر واقعاتى درين واقعه واقع فتح شده روى نمود و افتتاح سورة فتح وعده و مغفرت و اتمام نعمت
و نيل نصرت براى تسليه دل پيغامبر صلى الله عليه وسلم كرد بعده جمله ان الذين يبايعونك تحت الشجرة از مقدمات
حضور فتح است براى خبر نزول سكينه بر دلها مومنان و ذكر كسانى كه ايمان باخلاص آوردند و بر موافقت و متابعة
پيغامبر صلى الله عليه وسلم بيعت كردند بعده جمله ديگر از حوادث حادثه حديبيه بعضى بر وجه امتنان بتقرير
پيوست و بعضى بر وجه تسليه پيغامبر عليه الصلوة والسلام مذكور گشت بعده جمله هو الذى ارسل رسوله با
بالهدى و چند جمله ديگر بر وجه تذنيب پرداخت سورة مذكور را بمدح پيغامبر صلى الله عليه وسلم و صحابه
و بعضى مومنان ختم ساخت و نكته نيست جملهاى كه از يكبابست اگر مقاصد كلامها متصل واقع شده جمل ديگر از
هر نوع در محلهاى كه بيايد بمشية الله تعالى و عونه بيان آن روى نمايد والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب
بسم الله الرحمن الرحيم انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر ويتم
نعمته عليك ويهديك صراطا مستقيما وينصرك الله نصرا عزيزا روايت كرده اند كه پيغامبر صلى الله عليه وسلم را
زيارت كعبه و عمره مطلوب در دل افتاد دل بر سوارى كردن سوى مكه نهاد در ماه ذى القعده با موازنه هزار
و سيصد مرد سوارى كرد با جماعت صحابه رضوان الله عليهم روى سوى مكه آورد مشركان در راه جاى نمودار نكردند
مزاحمت و محاربه پيدا نياوردند تا آنكه پيغامبر صلى الله عليه وسلم در واديهاى بى آب در آمد در منزل حديبيه
حديبيه فرود آمد مخالفت مكيان در گوش رسيد و تنگى مقام و بى آبى ديد مشركان مكه قبائل عرب را يار كردند
و ايشان همه را بر جمع شدن و ره بندى كردن آوردند بعد از آن بر پيغامبر صلى الله عليه وسلم كسان فرستادند و

صلح بنیاد نهادند پیغامبر صلی الله علیه وسلم بر فرستادگان ایشان گفت که ما برای جنگ نیامده ایم قصد محاربه نکرده ایم زیارت
خانهٔ کعبه وبجای آوردن عمره داریم خاطر بر غیر آن نمی آریم اگر مارا در آمدن اذن کنید ودر زیارت خانهٔ کعبه وبجا آوردن
عمره ره دهید برای احترام مسجد حرام وتعظیم آن مقام هرچه بطلبید بدهم وهرچه بگویید دل بر آن نهم واگر عزم بازداشتن
کنید وبر محاربه دل نهید محاربه کنیم تا آنکه تنها کردن تیغ بزنم وصلح جنگ گران طرفین پیغامبر در میگشت تا آنکه یاران
ندهٔ قتال عرب وره بندی کردن ایشان بتحقیق پیوست پیغامبر صلی الله علیه وسلم بمشاهده خطر خاطر بر صلح آورده ده
سال مصالحه اختیار کرد امیر المومنین علی رضی الله عنه در صدد صلحنامه را محمد رسول الله نبشت شخصی که فرستادهٔ
ایشان بود بر آشفت وگفت ما فرستادهٔ ایشان شرط دیگر جست که ما آنیده شما نفرستیم بر شما روزه مارا نفرستید پیغامبر علیه
السلام این شرط نیز قبول کرد ودر نبشتن صلحنامه بشرط مذکور آورد امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت ما هذه الزینة
الستا علی الحق بیایید برویم با ایشان محاربه کنیم پیغامبر گفت ما بندهٔ ماموریم که بفرمان میکنیم بهمه بصلح مذکور راضی
شدند صلحنامه بر ایشان دادند مراجعت کردند از وادیهای مکه بیرون آمدند در صحرا افتادند روی سوی مدینه بر
آوردند هم دران روز قبائل عرب بمیعاد رسیدند وره بندی کردند تا که صلح مذکور شدند یاران محمد از بدر جهیدند
اگر میماندند کار برایشان دشوار میگشت چنانچه باید وشاید حکمت دران صلح ملکان بود که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود
دران وقت این آیت نازل گشت گفت واین نظم بورود پیوست ونیز روایت کرده اند که چون آیت وما ادری ما یفعل بی ولا
بکم نازل شد کفار گفتند چگونه ایمان باید آورد بکسی که نمیداند که با او ومتابعان چه خواهند کرد تا آنکه پیغامبر صلی الله علیه
وسلم در مدینه رفت عبد الله بن ابی سلول را همشوی مجلس گفت جمله لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر ویتم
نعمته علیه ویهدیک صراطا مستقیما دعوی ایشان کرد ومغفرت واتمام نعمت وحصول هدایت نوید آمدن بعد از آنکه
پیغامبر صلی الله علیه وسلم را این نوید رسید یاران گفتند هلاک یا رسول الله در شان مومنان نیز آیت هو الذی
انزل السکینة فی قلوب المومنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم تا آخر نازل گشت وبرای تسلیه ایشان این نظم بورود پیوست
یعنی بر حکم این قصه فتح مذکور را فتح مکه دارند وبعضی فتح خیبر پندارند وبعضی مطلق معنی گویند چنین فتحهای پیغامبر صلی
الله علیه وسلم گویند فتح مستقبل متیقن متیقن بود بر طریق ونفخ فی الصور بر صیغهٔ ماضی آورد ازین جهة بصیغهٔ که
دال بر تحقق وثبوت ذکر کرد وتاکید جمله از جهة ایرا دو عدهٔ فتح بر وجه وکادتست لیغفر لک الله متعلق است بفعل
محذوف ای فاستغفر لیغفر الله وبعضی فاشکر نعمه بر کنند لیغفر الله را متعلق او گویند ودر بعضی تفاسیر متعلق واستغفر
لذنبک وللمومنین والمومنات که در سورة محمد گذشته داشته همچو تعلق لایلاف قریش به فجعلهم کعصف ماکول پنداشته
ما تقدم با معطوفات خویش مفعولست مر لیغفر را **سوال** غفران مستلزم سبق وقوع است وگناه واقع نشده تعلق
او بغفران بچه وجه آمده **جواب** گناه آینده را چون تعلق او بغفران نیز آینده باشد در تعلق اشکال نبود چنانچه گویند
مغفرا عن ما ساحتی وتقدم وتاخیر بر نسبت زمان بورود قصر ندارند بلکه بر نسبت زمان بعث ووحی پندارند گناه
متقدم ومتاخر بر نسبت زمان ورود نص ماضی باشد در تعلق او بغفران اشکال نبود وبعضی ما تقدم یعنی وقع منک فی
اول الامر که در قصهٔ ماریه گویند وما تاخر یعنی ما وقع است حسک فی آخر امرک من قصه امراة زید تاویل کنند ویتم
با معطوفات خویش عطف است بر یغفر **سوال** چون یتم عطف بر یغفر باشد ویغفر مترتب بر فتح است نصر نیز مترتب بر
فتح شود وسابق بر متاخر مترتب تکرار **جواب** فتحنا وعدهٔ فتح است ونصرت مترتب بر وعدهٔ فتح تواند بود برین وجه
ترتب ینصر بر فتحنا سائغ بود واسناد عزیز سوی نصر اسناد سوی مصدر بود بر وجه مجاز باشد از باب شعره شاعر باشد
ودر لیغفر لک الله التفاتست از تکلم بصیغهٔ غائب تا تصریح بالعظمه باسناد غفران سوی خدا عون باشد در قوت رجای آن **معنی**
اینست بدرستیکه ما برای تو مکه یا خیبر یا بلاد دیگر بگشادیم وترا فتحی ظاهر که همه دانند وهمه آنرا فتح خوانند بخشیم
بس بخواه آمرزش خویش را از حق تجاوز میکند یا گویند پس شکر کن وسپاس نعمت بجا آر تا زلت سابق ولاحق ترا عفو کند
یا گویند امتت ترا از سابق ولاحق بیامرزد ونعمت خویش را بر تو تمام کند بغالب آمدن دین تو بر همه ادیان وضابط شدن آن

در بلاد جهان یا یافتن مرتبهٔ نبوت وبلاغت ووجدان مقام شفاعت وبنماید ترا صراط مستقیم یعنی راه دین قویم ویاری کند ترا
یاری کردنی عزیز یعنی قوی مر صوف بعلامات وضروب امارات ظفر را محتوی هو الذی انزل السکینة فی قلوب المومنین لیزدادوا
ایمانا مع ایمانهم ولله جنود السموات والارض وکان الله علیما حکیما لیدخل المومنین والمومنات جنات تجری من
تحتها الانهار خالدین فیها ویکفر عنهم سیئاتهم وکان ذلک عند الله فوزا عظیما ویعذب المنافقین والمنافقات
والمشرکین والمشرکات الظانین بالله ظن السوء علیهم دائرة السوء وغضب الله علیهم ولعنهم واعد لهم جهنم
وساءت مصیرا ولله جنود السموات والارض وکان الله عزیزا حکیما هو مرفوع المحل بر ابتداست موصول با صله
خبر مبتداست لیزدادوا متعلقست بانزل ایمانا تمیزاست از نسبت لیزدادوا جنود السموات والارض مبتداست لله
خبرست جمله معترضه است جمله وکان الله علیما حکیما در اثنای کلام معترضه است برای ثنای خدای لیدخل متعلق
بانزل بدین که بدل اشتمالست لیزدادوا با معطوفات خویش بر جمله هو الذی انزل السکینه وجمله ولله جنود السموات
وجمله وکان الله علیما حکیما معترضا تند عمان جمله انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا تعلیلاتست مر جمله انا فتحنا
لک فتحا مبینا برای ثنای خدای جل وعلا وبعضی گویند لیدخل متعلقست به فتحنا لک فتحا مبینا بدل اشتمالست از
لیغفر لک تا آخر معترضه است برین وجه جمله هو الذی انزل السکینه معترضه است در اثنای کلام المومنین
والمومنات مفعول اولست مر لیدخل را جنات مفعول دوم است تجری من تحتها الانهار صفتست مر جنات را
خالدین فیها حالست از المومنین ویکفر عطفست بر یدخل وکان الله علیما حکیما معترضه است میان معطوف ومعطوف
علیه برای ثنای دیگر ویعذب المنافقین عطفست بر لیدخل المومنین الظانین صفتست مر المومنین را والمشرکین
والمشرکات تذکیر او بر وجه تغلیبست بالله ظن السوء علیهم دائرة السوء جمله حالست سوء بضم وفتح خوانند ومعنی یکی
دانند وغضب الله علیهم با معطوفات خویش عطفست بر علیهم دائرة السوء وجمله وساءت مصیرا تذییل است
جمله ظرفیه یا اسمیه یعنی ولله جنود السموات والارض مکررست برای تاکید جمله وکان الله عزیزا حکیما معترضه است
برای ثنای خدا **معنی اینست** او آنست که فرود آورد آرام وقرار بر دل مومنان تا بیفزاید ایشان ایمان
حادث با ایمان سابق باعتبار ثمرات وانوار نه باعتبار نفس تصدیق واقرار که آن زیادت ونقصان نپذیرد افزونی
وکمی نگیرد ومر خدا راست لشکرهای آسمان وزمین از فرشتگان وآدمیان وشیاطین وهست خدای دانا بهمه
کار حکیم در همه گفتار وکردار تا در آرد مردمان مومن وزنان مومنه را در جناتی که فرود آن جویها روان است
ودر آنجا جاوید باشنده اند وبدیهای ایشان را بپوشاند ومعاصی ایشان ببخشد واز جرائم ایشان بتوبه وبغیر توبه درگذرد
وهست در آمدن دار نعیم عند الله رستگاری عظیم وتا عذاب کند خدای مردمان منافق وزنان منافقه ومردان مشرک
وزنان مشرکه را که گمان برنده اند گمان بدی بخدای جل وعلا گمان این که او یکی نیست واورا شریکیست یا گمان این که خدای
پیغامبر را از حدیبیه در مدینه بسلامت نخواهد برد یا گمان این که از مدینه باز در مکه با فتح وظفر نخواهد آورد بر ایشان
باد دائرهٔ بدی که گرد ایشان میگردد وگردش زشتی که محیط ایشان میشود وخدای بر ایشان غضب کرده است ودر
لعنت آورده است ودوزخ را برای ایشان ساخته گردانیده است وایشان بعذاب وعقاب دوزخ رسانیده وبدست
جهنم از بن که بازگشت کافرانست ومعاد ایشانست ومر خدا راست لشکرهای آسمان وزمین چون فرشتگان وآدمیان
وپریان وشیاطین وهست خدای قوی غالب واز همه کار وگفتار انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا لتومنوا بالله
ورسوله وتعزروه وتوقروه وتسبحوه بکرة واصیلا لتومنوا ومعطوفات اورا بیا وتا خوانند ومعنی بر حسب
آن دانند وبر قرات یا ضمیر عائد بر کافرانست وبر قرات تا مر امت مومنانست وخطاب جمع بعد واحد شبیه التفاتست
وبعضی ضمیر یسبحوه عائد بر خدا دارند وضمیر تعزروه وتوقروه عائد بر رسول پندارند صاحب کشاف این وجه را
بعید دانسته از باب انتشار ضمیر که ملتبس است پنداشته لیکن چون قرینه قوی بود از جهة عدم تعین انتشار ضمیر
جائز باشد اینجا قرینه قویست التباس مانع منتفیست وتاکید جمله انا ارسلناک تا آخر تسلیه دیگرست بیان انقیا

ارسلناک وجند مدح دیکر مر تسلیه ووعده مر فتح را مقرراست یعنی بر تقدیر او اجنبی آید بدرستی که ما ترا فرستادیم و
درجهٔ نبوت ورسالت دادیم درین حال که بحق وصدق کواهی دهندهٔ مومنان را بشارت رسانندهٔ وکافران را ترسانندهٔ
یا دهنده مومنان را بشارت رسانیده وکافران را ترسانیده تا ایشان ایمان بخدا وفرستادهٔ خدا ارند وبامداد وسعا
شانکاه تسبیح او کویند وتعظیم وتوقیر وتنزیه وتقدیس او جویند وبر قرات تا بصیغه خطاب **معنی اینست** بدرستی که
ترا فرستادیم تا شما همه بخدا ورسول خدا ایمان آرید وتعظیم وتحقیق کردیم ومعانی بروجه بدیع دربیان اوردیم اِنَّ الَّذِيْنَ
يُبَايِعُوْنَكَ اِنَّمَا يُبَايِعُوْنَ اللّٰهَ يَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَيْدِيْهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَاِنَّمَا يَنْكُثُ عَلٰى نَفْسِهٖ وَمَنْ اَوْفٰى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ
اللّٰهَ فَسَيُؤْتِيْهِ اَجْرًا عَظِيْمًا این جمله که از مقدمات حصول فتح آمده برای تایید وعده مذکور شده وموصولا با صله
اسم است جمله انما یبایعون الله خبر ان است ید الله فوق ایدیهم مبتدا وخبر است جمله موکده است مر معنی تنبیه را
که بیعت بپیغامبر بیعت با خداست بتخییل ید الله فوق ایدیهم که لازم بیعت خداست در بیعت رسول بر معنی است که
مراد خداست چون تخییل مسکها فی التمار اثبات کرده باهل ومنانی در کتب خویش آورده فا در فمن نکث سببیه است
من نکث مبتدا است فانما ینکث علی نفسه خبر مبتدا است ومن اوفی مبتد وخبر اند جمله ومن اوفی عطف بر جمله و
فمن نکث فانما ینکث علی نفسه **معنی اینست** بدرستی که کسانی که بیعت میکنند با تو بیعت میکنند با خدای چه بیعت
با تو بیعت با خدای سبحانه وتعالی کانه بی وقتا رسول بدق فوق ایدیهم پس هرکاه عهد شکند وبر بیعت وفا نکند
پس بدرستی که زیان شکستن عهد ونصرت نقض بیعت ووفا نکند بکاری که در کردن با خدا عهد کرده است وخود را
بر اقامت الکار عهدهٔ عهد وعقیدهٔ بیعت اورده پس بدهیم اورا اجر عظیم وثواب فخیم **بلت** از عهدهٔ عهد کر بیرون
اید مرد از هر جه کمان بری فزون آید مرد ودر بعضی تفاسیر که ید الله فوق ایدیهم را معنی غلبه قوت خدای
بر قوت ایشان با غلبه نعمت خدا بر نیکی ایشان پنداشته با مقصود موافق نمی آید از سیاق کلام اجنبی مینماید وراوی
روایت میکند که چون پیغامبر صلی الله علیه وسلم نیت بجا اوردن عمره ودیدن جمال کعبه با هزار وسیصد مرد بکمان
انکه مکیان دشمنان خویش را برای زیارت مکه می آید اذن میکنند واز زیارت خانه کعبه مانع نمی شوند مرا نیز
باعداوت از زیارت خانه کعبه مانع نخواهند کشت نزدیک مکه رسید از مکیان اثار مخالفت مشاهده کرد واوازهٔ
بازداشت از در آمدن ومنع عمرة بجا اوردن شنید در وادی مکه درامد نزدیک حدیبیه فرود آمد مکیان کس
فرستادند استفسار جهت آمدن بنیاد نهادند پیغامبر صلی الله علیه وسلم مذکور را کفت ما برای جنک نیامده ایم
احرام بسته قاصد خانه کعبه وزیارت او شده ایم فرستادهٔ او بازکشت انچه پیغامبر صلی الله علیه وسلم کفته بود کفت
واز ایشان برای پیغامبر اذن باقامت عمره جست ایشان خوف کردند قول پیغامبر را باجابت نیاوردند جندی از
اوباش مکه بیرون شدند وبه سنک اندازی پیش آمدند یاران پیغامبر صلی الله علیه وسلم بسنک انداختن بر ایشان
غلبه کردند ایشان را بهزیمت آوردند مکیان قوت ایشان دیدند در قبایل عرب کسان فرستادند جمع کردن
ایشان بنیاد نهادند از پیغامبر صلی الله علیه وسلم طلب مصالحه کردند ودر بیت کار آمدند وشد ندوکفت وشنید
میکردند مشورت پیغامبر علیه السلام بر این افتاد که امیر المومنین عثمان رضی الله عنه را برای قرار این کار باید
فرستاد چون امیر المومنین عثمان رفت خلق مکه رعایت او کردند وخاطر بحمایت او کماشتند وبتعظیم وتکریم جا
دادند ومهمان داشتند چون او در انجا درنک شد خلق متوهم کشتند آوازه برامد که امیر المومنین عثمان را
کشتند پیغامبر صلی الله علیه وسلم زیر درختی که در سایهٔ او نشسته بود خلق لشکر را برای بیعت کردن فرمود که
هزار ونه چهارصد وبعضی کویند پانصد وجند حاضر آمدند بر قتال وجهاد واذعان وانقیاد مطاوعت و
موافقت واطاعت در سرا وضرا وفقر وغنا بیعت کردند دست راست خویش را بر دست جپ خویش داشت
ودست جپ خویش را بر دست راست عثمان پنداشت این بیعت رضوان است ایت ولقد رضی الله عن المومنین
اذ یبایعونک تحت الشجرة بیان ایشانست امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بسلامت رسید بعد آمد وشد کار بصلح

الخامد جانحه قصه آن کذشت وبیان آن بالا رفت سَيَقُوْلُ لَكَ الْمُخَلَّفُوْنَ مِنَ الْاَعْرَابِ شَغَلَتْنَا اَمْوَالُنَا وَ
اَهْلُوْنَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُوْلُوْنَ بِاَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَّمْلِكُ لَكُمْ مِّنَ اللّٰهِ شَيْـًٔا اِنْ اَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا
اَوْ اَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرًا این جمله معترضه است برای اظهار معجزه از معجزات است و
اخبار مغیبات است میان جمله ان الذین یبایعونک است انما یبایعون الله وجمله لقد رضی الله عن المومنین اموا
واهلونا مقول یقول است اهلون از جمع شاذه است بر طریق ارضون فا در فاستغفر لنا سببیه است یقولون
بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم بدل است ان یقولون المخلفون من استفهامیه است برای انکارات فا سببیه ان اراد بکم
شرط است مستغنی از جزا اکتفاء بما معنی بل کان الله بما تعملون خبیرا کنایت کونهم قاصدین اظهار موافقت اهل
مکه ای کون الله خبیرا بجمیع اعمالهم مستلزم کونه خبیرا بهذا العمل وکونه خبیرا مستحق ای بل اظهرتم موافقت اهل
مکه وفصلتم ان یقولوا انهم لم یکن فی الحدیبیه مع محمد **معنی اینست** زود بود که بکویند مر ترا کسانیکه کفر
ونفاق از صحبت پیغامبر باز انداخته واز موافقت ومصاحبت پیغامبر متخلف شده یا کویند آنانی که لائق پس
کذاشتند از جهت انکه نفاق وشقاق مینمودند از اعراب غفار واسلم ومزینه واشجع ودیل وجهینه که برا
پیغامبر نرفتند وبلشکر کینه نپیوستند مشغول کردانیده اموال ما واهل ما یعنی تعلق این ما را از پیوستن لشکر باز
داشت ورسیدن سعادت صحبت پیغامبر بکذاشت آمرزش خواه برای ما تا بیامرزد جریمه ما را خدای جل جلاله
بکویند بزبانهای خویش انچه در دل ایشان نیست کلام نابوده وسخن بی معنی است بکوی ای محمد ایشان را کیست
که مالک باشد برای شما چیزی را که بخواهد خدای بشما امید انچه در سینها شما وانچه در افواه است بَلْ ظَنَنْتُمْ
اَنْ لَّنْ يَّنْقَلِبَ الرَّسُوْلُ وَالْمُؤْمِنُوْنَ اِلٰۤى اَهْلِيْهِمْ اَبَدًا وَّزُيِّنَ ذٰلِكَ فِيْ قُلُوْبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُوْرًا
وَمَنْ لَّمْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ فَاِنَّاۤ اَعْتَدْنَا لِلْكٰفِرِيْنَ سَعِيْرًا ظننتم اضراب دیکر است عطف است بر مضمون بل کان
الله بما تعملون خبیرا یعنی مکنی عنه ای بل اظهرتم موافقة اهل مکه بل ظننتم ان لن ینقلب الرسول والمومنون
الی اهلیهم متعلق است بان لن ینقلب ابدا ظرف وزین با معطوفات خویش عطف است
فانا اعتدنا للکافرین سعیرا تعلیل است جمله شرطیه است **معنی اینست** مشغولی اموال واهل نداشتند بلکه
هلاک پیغامبر ومومنان ونا باز داشتن ایشان همه سوی اوطان کمان بردند وبیاراست جل وعلا اعتقاد مذکور را
در دلهای شما وبود بد شما قومی هلاک شده معتقدان اعتقاد باطل آمده وکسانیکه بخدا ورسول خدای ایمان نیارند
بعذاب وعقاب بپیوندند وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَّشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَّشَآءُ وَكَانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا
رَّحِيْمًا الله خبر مبتدا است یغفر لمن یشاء با معطوفات خویش تعلیلات یا بیان است وجمله وکان الله غفورا
رحیما تذییلات وجمله ولله ملک السموات والارض تا آخر معترضه است برای ثنای خدا جل وعلا میان سیقول
المخلفون اذا انطلقتم ومیان سیقول المخلفون من الاعراب شغلتنا که کذشته است **معنی اینست** ومر خدا راست
ملک آسمان وزمین ومر اوراست تصرفات آن واین برای هر که خواهد کناهان بیامرزد وهر کرا خواهد عطا یا
بخشد سَيَقُوْلُ الْمُخَلَّفُوْنَ اِذَا انْطَلَقْتُمْ اِلٰى مَغَانِمَ لِتَاْخُذُوْهَا ذَرُوْنَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيْدُوْنَ اَنْ يُّبَدِّلُوْا كَلٰمَ اللّٰهِ قُلْ
لَّنْ تَتَّبِعُوْنَا كَذٰلِكُمْ قَالَ اللّٰهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُوْلُوْنَ بَلْ تَحْسُدُوْنَنَا بَلْ كَانُوْا لَا يَفْقَهُوْنَ اِلَّا قَلِيْلًا المخلفون فاعل
مر یقولون اذا انطلقتم ظرف مر یقول را الی مغانم متعلق است با نطلقتم ذرونا مقول یقول است نتبعکم
جواب امر است یعنی فا مجزوم شده یریدون بدل اشتمال است مر یقولون را ان یبدلوا کلام الله مقول یریدون
است قل لن تتبعونا مستانفه است در جواب ماذا القول لهم حین یقولون ذلک کذلکم صفة مصدر محذوف
ای قولوا مثل ذلک القول قال الله من قبل فسیقولون عطف است بر سیقولون المخلفون بل تحسدوننا عطفا
بر محذوف ای لم یامرکم الله بل یقولون بذلک حسدا بل کانوا لا یفقهون الا قلیلا جمله سیقول المخلفون
تا آخر تاکید است مر جمله که بالا کذشته **معنی اینست** زود باشد که بکویند پس ماندکان از اعراب و

مخلفان احزاب چون شما بروید سوی محل غنائم یعنی خیبر تا ان را بگیرید بگذارید ما را تا پی روی کنیم
یعنی برابر ان پی روی ما باز دانسته شده اید هرگز برین کار توقف باشد گفته است خدای همچنین پیش از
این **سوال** حصول این قول در قران یافته نشود کذلکم قال الله من قبل اخبار از کدام قول آمده **جواب**
تواند بود که در کتب سابقه باشد یا در وحی غیر متلو بود پس زود بود که بگویند خدای نگفته است بلکه شما حسد
میکنید این سخن از خویش از حسد میگویید بلکه عهد انسان بدین صفة که در غنی یابند و نمی دانند مگر اندکی خبر
امر دنیا مگر اندکی از ایشان یعنی کسانیکه غیر منافق اند قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعَوْنَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي
بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ
يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا للمخلفین متعلق است ستدعون مقول است والی قوم متعلق است بتدعون اولی باس شدید
صفة است مر قوم را تقاتلونهم او یسلمون بدل اشتمال است از تدعون جمله قل للمخلفین مستانفه در جواب فنادا
هون بعد الدعاء و جمله شرطیه یعنی وان تطیعوا یؤتکم الله اجرا حسنا عطف است بر جمله ستدعون کما تولیتم
صفة مصدر محذوف است ای وان تولیتم تولیا مثل تولیتم من قبل ای فی الحدیبیة یعذبکم عذابا الیما جزای شرط
و این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه **معنی ایت** بگوای محمد مر پس ماندگان از اعراب ماندگان پس از
جهاد پس گذاشته بندگان زود باشد سوی قومی خداوند سختی و صاحب درشتی در محاربه خوانده شوید واگر
اطاعت آن داعی کنید و در امر او امتثال ورزید خدای شما را اجر نیکو دهد واگر روی گردانید چنانچه پیش ازین
یعنی در حدیبیه روی گردانیده بودید لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَمَنْ
يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا معترضه دیگر آمد
برای رخصت معذوران از کوران و لنگان و رنجوران شرطیه یعنی ومن یطع الله ورسوله با معطوف خویش یعنی
ومن یتول عطف است بر جمله لیس علی الاعمی حرج **معنی ایت** نیست حرجی بر اعمی و نه بر مرد بی پا و نه بر بیمار که
ایشان معذورند و هر که از غیر معذوران در اقامت جهاد امر خدا و رسول را طاعت کند و انقیاد آرد خدای تعالی
او را در جناتی که فرود آن جویهای روان است در آرد و هر که از طاعت خدای روی گرداند خدای تعالی او را بعذاب دردناک
رساند لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ
فَتْحًا قَرِيبًا وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا این جمله تاکید مضمون جمله ان الذین یبایعونک
انما یبایعون الله بود و مقرر مفهوم او بود معترضاتی که در میانه بود میان دو کلام متصل سائغ بود اذ ظرف است
مر رضی را یبایعونک یعنی بایعوک مضاف الیه است ایراد صیغه مضارعه از جهت استحضار صورت بدیعه مبا
یعتست فا در فعلم برای تعلیل است رضی الله عن المومنین بایعتهم تحت الشجرة لانه علم ما فی قلوبهم من الاخلاص
والصدق فانزل السکینة عطف است بر رضی الله علیهم متعلق است با نزل واثابهم عطف است بر فانزل واثابهم یعنی
متقبل است وکان الله عزیزا حکیما تذییل است **معنی ایت** هر آینه بدرستی که خشنود است خدای از مومنان
دران هنگام بیعت کردند با تو ای محمد زیر درختی که تو ایشان را در سایه آن جمع کردی و ایشان بر موافقت و مما
متابعت آوردی زیراکه خدای عز وجل دانست آنچه در اختیار موافقت در دل ایشان بود و صدق اخلاص و حق
اختصاص که از ایشان ظاهر میشود پس آرام و قرار بر ایشان فرود آورد و ایشان را فتحی قریب یعنی فتح خیبر و غنیمتها
بسیار که بگیرند آن را نصیحت کرد و هست خدای غالب هرچه خواهد کند حکیم است هرچه کند بحکمت بود روایت
کرده اند که این بیعت را بیعت رضوان گویند که هزار و چهارصد و چهل نفر با پیغامبر صلی الله علیه وسلم بیعت
کردند و خود را بر عهده عهد آوردند و بمیثاق پیوستند و با پیغامبر صلی الله علیه وسلم موافقت ورزیدند که از
جانب او با کافران مقاتله کنند وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ
وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرًا جمله اثابهم یعنی بدینهم متضمن وعده مغانم کثیرة شده جمله وعدکم الله مغانم کثیرة تاخذونها بر وجه
التفات از غیبت سوی خطاب بر حکم مؤکد آنچه آمده مغانم مفعول دوم است کثیرة صفة است فعجل معطوف
بر جمله وعدکم الله وان ناس اهل قبائل که در مدد اهل خیبر آمده بودند در نصرت دانستند بر اهل و اموال
مسلمانان که در مدینه بود دست یافتند و آیت للمومنین متعلق است بفعل محذوف ای لتکون هذه الغلبة علامة
للمومنین علی اختصاصهم بعنایة الله وحمایته ویهدیکم عطف است بر یکون ای ویهدیکم باعلاء دین الاسلام فی
نصرة محمد علیه الصلوة والسلام اجری است قد احاط الله بها خبر است یا گویند اخری مفعول به است مر فعل محذوف را
بر شرط تفسیر کم تقدروا صفة اوست قد احاط الله مفسر اوست ای علم هذا او قضی اخری قد احاط الله بها وجمله
وکان الله علی کل شیء قدیرا تذییل است **معنی ایت** وعده کرده است شما را خدای غنیمتهای بسیار که آن را خواهید
گرفت و گرد خواهید آورد پس از جمله غنائم موجود غنائم خیبر را شتاب کرد که بر اختصاص مومنان برحمت و مکرمت
و علامت شود و باظهار قوت اسلام و غلبه پیغامبر علیه الصلوة والسلام هدایت سوی دین قویم و صراط مستقیم فزاید
و استقامت و استدامت در دلهای مومنان روی نماید و مغانم دیگر که شما هنوز بران قادر نشده اید دانسته
و باحاطت علم او پیوسته چون غنائم هوازن که در جنگ حنین رسیدیم مقدر بود و سائر غنائم که هر اوکس در غزا
روی نمود و هست خدای جل وعلا بر هر چیزی توانا فتح و غنیمت حال و استقبال بالت او متعلق است و غلبه و ظفر
در معارک قتال بقدرت او محقق است وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا
سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا لولوا الادبار جزای شرط است ثم لا یجدون عطف
بر لولوا الادبار جمله شرطیه یعنی ولو قاتلکم تا آخر معترضه است برای بیان عنایت و اظهار نصرت وسنة الله
مصدر است مر فعل محذوف را ای سنة الله التی قد خلت من قبل فی انبیائه چنانچه در جای دیگر آمده است کتب الله
لاغلبن انا ورسلی وجمله تذییل **معنی ایت** اگر کافران که دستهای ایشان را از قتال با شما باز داشتیم چنانچه
مکه را بر مصلحت آوردیم و اهل خیبر و حلفای ایشان را از غطفان و اسد امان جان دادیم بیرون کردیم هر آینه
پشت میدادند و روی بفرار مینهادند پس تر از آن دوستی نمی یافتند که دوستی کند و یاری دهد خدای تعالی سنت
خویش را بنیاد نهاده راه کسانی که پیش از تو گذشته اند قرار داده که انبیا را بر اعدا ظفر دهد و کفار را مقهور
و مخذول کند و هرگز نیابی مر سنت خدا را تبدیلی و طریقی که خدا تعیین کرده است تحویلی وَهُوَ الَّذِي كَفَّ
أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا جمله وهو
الذی کف ایدیهم عنکم معترضه است برای تایید نصرت یا جهادست از الله در سنة الله التی قد خلت من سنة قبل
واوست خدای آنکه باز داشت در بطن مکه از شما دستهای کافران و باز داشت دستهای شما از ان
بعد آنکه شما را بر ایشان ظفر داد و خلق مکه با شما بجنگ پیش آمده بودند بسنگ اندازی شما روی بهزیمت نهاد و
هست خدای عز وجل بدانچه شما میکنید بینا است هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيَ مَعْكُوفًا
أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَئُوهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ
اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا هم مرفوع المحل بر ابتدا است موصول
با صله خبر مبتدا است والهدی معطوف بر کم که مفعول صدوا است ای وصدوا الهدی ان یبلغ محله بتقدیر عن
ان یبلغ معطوف بر عن المسجد الحرام از قبیل عطف دو معمول یک عامل بحرف واحد بر طریق غضب زیدا من عمرو
من بکر یا متعلق است ان یبلغ محله لولا امتناعیه است نکره موصوفه یعنی رجال مومنون مبتدا است ونساء مومنات
عطف است بر و ان تطئوهم بدل اشتمال است بحذف مضاف ای کراهة ان تطئوهم وجواب لولا محذوف است ای لولا
رجال مومنون ونساء مومنات لم تعلموهم ان تطئوهم عند نا بصرنا بارکم وغلبتکم علیهم لنصرناکم ولم یکن ایدیکم عنهم
لئلا تطئوا للسلمین المختلفین معهم ویکف ایدیهم عنکم بالصلح لئلا تقتلوا فتصیبکم عطف است بر ان تطئوهم و

تبدیلا

فتصيبكم منهم معرة بر سبيل تابع ليدخل متعلق است بفعلى كه از سياق كلام مفهوم ميشود اى كف ايديكم عنهم ليسعى كه ان
سياق من نساء الايمان ويدخل من يشاء فى رحمته اى الجنات لو تزيلوا اى لو تفرقوا وتميز المسلمين على الكافرين لعذبنا
الذين كفروا منهم عذابا اليما ولم يكف ايديكم عن قتلهم وتعذيبهم وجمله شرطيه بيانست وتاكيدست مر جمله سابقه
چه حاصل معنى هر دو يكى است جمله هم الذين كفروا وصدوكم عن المسجد الحرام تا آخر معترضه است بيان جمله وهو
الذى كف ايديهم عنهم وجار و مجرور يعنى ليدخل الله فى رحمته من يشاء كه متعلق است بمضمون او معنى اينست
ايشان يعنى اهل مكه آنان اندكه كافر گشتند و باز داشتند شمارا از مسجد حرام وهدى را درين حال كه ممنوع است
از رسيدن بمقامى كه اگر مردان مومنان و زنان مومنات كه ايشانرا ندانسته ايد و بريشان شناخته ايد در ميان
كافران نمى بوديد يعنى كراهت پى سپر ساختن ايشان و رسيدن مضرت بسبب خطا و تقصير و تهمت مظلمه مسلمان
و نفع مكروه بودى هر آينه نصرت ما شمارا و عذاب كردن ايشان را و بجلودى هر آينه مى داشتيم و ايشان را بقهر و غلبه
شما پى سپرى ساختيم خداى باز داشته است دستهاى شمارا از ايشان تا در آرد خداى در رحمت خويش كسى را كه خواهد
يعنى در جنات اگر جدا شوند مومنان از فرد كافران هر آينه آنان را كه ايشان كافرند عذاب درد ناك ميكرديم
و در عذاب قتل و اسر و قهر شدن و مستاصل گشتن مى آورديم همين ايمان مومنان ايشان بودند باقى ماند قصر آن
اسلام مسلمانان كه مختلط با ايشان بودند كشته گشتند و مستاصل نشدند اذ جعل الذين كفروا فى قلوبهم
الحمية حمية الجاهلية فانزل الله سكينته على رسوله وعلى المؤمنين والزمهم كلمة التقوى وكانوا
احق بها واهلها وكان الله بكل شيء عليما اذ ظرف مر تعذبنا يا مر مصدر يا ظرف مراد كر محذوف را
و جمله معترضه براى بيان شناعتى از شناعت كفار باشد موصول با صله فاعل است مر جعل را الحمية مفعول حمية
الجاهلية بدل از وست فى قلوبهم مفعول مر جعل را فانزل الله عطف است بر جعل سكينته مفعول انزل را
على رسوله وعلى المؤمنين متعلق اند با نزل احق بها واهلها خبر كانوا است جمله عطف است بر جمله فانزل الله
سكينته و ضمير بها و اهلها عائد است بر سكينه و جمله وكان الله بكل شيء عليما تذييل است چه علم خداى بهر چيزى
مستلزم مر علم سزاوارى ايشان بسكينه و علم او بدان مستلزم است مر تحقق بود پس تذييل باشد معنى اينست
باز داشته اند ايشان شمارا از مسجد حرام دران هنگام كه فرا كرد ايند كافران در دلهاى خويش ننگ نام يعنى ننگ نامى
كه منسوب سوى جاهلانست و از صفات نادانانست پس فرود آورد خداى مهربان قرار و آرام كه از آثار فضل
و كرم اوست بر پيغامبر و بر مومنان لازم كردانيده ايشانرا كلمة التقوى يعنى اقرار برين كه خداى يكيست بى همتا
و اجراء كلمة التقوى شهادت و كلمه احراز سعادت و بعضى گويند كلمة تبرك بنام كردگار كريم بسم الله الرحمن الرحيم
چه نيك سعادت ابدى و نوال دولت سرمدى بوجدان اسلام متعلق است و دين اسلام بسلام كلمة لا اله الا الله
محمد رسول الله مستحق كلمه تنزيه از ناراست با سم كلمه تقوى سزاوار است كلمه است موجب نعيم دائم است
آسمان و زمين ببركت او قائم است و بوده اند مومنان مخلصان سزاوارتر برين كلمة از منافقان و هست خداى
جل و علا بهر چيزى دانا لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنين محلقين
رؤسكم ومقصرين لا تخافون فعلم ما لم تعلموا فجعل من دون ذلك فتحا قريبا روايت كرده اند كه پيش از
در آمدن در حديبيه پيغامبر صلى الله عليه وسلم با ياران مكه با امن و آمان حلق كنند يا قصر كنندگان در مسجد حرام در
خوابى كه ديده بود بر ياران گفت دلهاى ايشان بدين بشارت بهجت پذيرفت ناگاه در منزل حديبيه بسبب آن
دشمنان محصر شدند از در آمدن مكه ممنوع گشتند منافقان گفتند چگونه بود كه اثر رويا روى نمود سال ديگر
آمدند در مسجد حرام در آمدند طواف كردند و مناسك بجا آوردند و صدق رويا ظاهر گشت و حقيقت او بظهور
پيوست و برين تقدير ماضى در لقد صدق بمعنى مستقبل بود و ايراد مستقبل بصيغه ماضى از جهة تيقن و قوع
باشد و ليدخل المسجد الحرام بيان رويا بود و حكايت از مقال ملك الرؤيا باشد يا بيان تعبير رويا دارند كلام

بپيغامبر عليه الصلوة والسلام دارند انشاء الله كلام فرشته آيد بر هر دو وجه مناع گفتار انشاء الله تعالى براى تبرك
روى نمايد و بعضى گويند نزول اين آيت در سال دوم بود بعد ظهور موجب رويا برين تقدير صدق انشاء الله تعلق
دارد به ليدخل چنانچه بالا گذشت و به بيان پيوست و جمله لقد صدق الله تاكيد است مر جمله انا فتحنا را زيرا كه
لام در لقد صدق الله لام جواب قسم محذوفست اى قسم لقد صدق الله رسوله الرؤيا بر تصديق ما وعده بقوله
انا فتحنا يا اين جمله تعليل است مر انا فتحنا لك فتحا مبينا را زيرا كه كسى كه خواب را راست كند انجه بظاهر وعده
او چگونه متخلف شود معترضاتى كه در ميانه بود ميان دو كلام متصل سائغ بود آمنين حالست از فاعل ليدخلن
محلقين ومقصرين حال مقدر است از ضمير ليدخلن يا از ضمير آمنين لا تخافون حال ديگر است موكد آمنين فاء در
فعلم براى تعليل است مر مضمون لقد صدق الله را دليل است چه بر تقديرى كه صدق بمعنى مستقبل باشد مضمون او
تاخير است و بر تقديرى كه بمعنى ماضى باشد از جهة معنى قد كه توقع است و انتظار مضمون او تاخير است و بر هر دو
وجه تاخير اظهار رويا مفهوم شود بحكمتى كه معلوم خداست معادل بود فجعل عطف است بر مضمون مذكور اى اخر
انه علم فى التاخير من الحكمة ما لم تعلموا فجعل من دون الله ذلك اى من دون فتح مكه فتحا سريعا و هو فتح خيبر راوى
گويد كه پيغامبر صلى الله عليه وسلم بعد بازگشت از حديبيه پانزده روز در مدينه بود بعده بسوى خيبر سوارى فرمود
خيبر بزودى فتح گشت و غنائم بسيار بحصول پيوست معنى اينست راست خواهد كرد خداى رسول را روياى او ملتبس
براستى و درستى كه مضمون روياى مذكور اين آيت هر آينه در خواهد آمد در مسجد حرام نشست خدا با امن و آمان حلق
كننده سرها و قصر كنندگان يعنى سر تراشندگان و بعضى مويها برندگان راست كردن رويا تاخير كرد صدق او در
سال اول بيدا نياورد زيرا كه دانسته است خداى جل وعلا در تاخير او بيدا نياورد شما پس گردانيد فتح خيبر مكه
فتح نزديك هر آينه بود هو الذى ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله وكفى بالله شهيدا هو
مرفوع المحل بر ابتدا است موصول با صله خبر مبتدا است اين جمله تاكيدى ديگر است مر وعده فتح را چه كسى را كه وعده
غالب آمدن بر همه اديان باشد وعده فتح سزاوار بود بالهدى اى ببيان التوحيد و دين الحق او دين الاسلام ليجعله
عاليا على كله للدين من اديان المشركين واليهود والنصارى باز آمده است الله فاعل كفى است شهيدا على انه لرسله
بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله وكفى بالله شهيدا تذييل است معنى اينست او خداى است كه فرستاده
رسول خود را يعنى محمد عليه السلام را بهدى يعنى ببيان توحيد و بدين حق يعنى دين اسلام بر همه اديان غالب از
يهودان و ترسايان و سائر كافران بعضى گويند كه خداى جل وعلا اين وعده با يفا رسانيده و پيغامبر و دين او را غالب
گردانيده و بر حكم حديث زويت فى الارض فاريت مشارقها ومغاربها وسيبلغ ملك امتى ما رويت لى منها كار او
بدين مرتبه خواهد انجاميد و بنده است خداى اگر چند روز شمارا غلبه حاصل نگشت و بمصلحتى كار بمصالح و موارد
نبوت ناخوش مشويد كه در عاقبت كار غلبه اسلام روى خواهد نمود محمد رسول الله والذين معه اشداء على
الكفار رحماء بينهم تريهم ركعا سجدا يبتغون فضلا من الله ورضوانا سيماهم فى وجوههم من اثر السجود ذلك
مثلهم فى التورية محمد خبر مبتدا است محذوف الخبر است و جمله ظهر مستانفه است در جواب من الرسول الذى
ارسل للرباح رسوله بالهدى ودين الحق رسول الله عطف بيانست متضمن مدح رسالت و با ضافت است و تواند
بود محمد مبتدا باشد رسول الله خبر مبتدا بود و موصول با صله يعنى والذين معه مبتدا است اشداء على الكفار
خبر مبتدا است رحماء خبر ديگر است و تواند بود كه محمد مبتدا بود رسول الله عطف بر محمد رسول الله اشداء
رحماء هر دو مبتدا دارند جمله را بدين وجه نيز مستانفه پندارند اشداء جمع شديد است جون رحماء كه
جمع رحيم چنانچه كرماء جمع كريم جمله تريهم بمعنى تنظرهم خبرى ديگر است ركعا سجدا حالست يبتغون حال ديگر
سيماهم مبتدا است فى وجوههم خبر مبتدا است جمله خبر ديگر است يا مستانفه است در جواب ذلك اشارت
بر انصاف مذكور در توريه و قرآنست معنى اينست محمد فرستاده خداست برگزيده حق جل وعلا

وآنانکه با او ایمان آورده اند وبدین اسلام تصدیق کرده اند بر کفار سخت اند میان خویش از اهل رحم می جویند از خدا فضل عظیم ورضوان فخیم شانی نیکوکاری ساجدان کائی است از اثر سجده در رویها ایشان اتصاف بدین اوصاف که از معظم صفات حال ایشانست که مذکور در توریة است وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ومثلهم مبتداست فی الانجیل صفة است مر مثلهم را کزرع بحذف مضاف خبر مبتداست ای کمثل زرع اخرج شطاه با معطوفات خویش صفة است مر زرع را لیغیظ متعلق است بمضمون تشبیه یعنی ترقی صوری نمود وبا بعد ضعیفی که حاصل در ابتدا ای لسفوهم بعد صفتهم وتواند بود که متعلق باشد بجمله وعد الله الذین امنوا وعملوا الصالحات تذییل است زیرا که از تشبیه مذکور تقویت وتثبیت فهم شده وعده مغفرت هم ازین قبیل است تاکید مفهوم بود تذییل باشد ومثل با پیغامبران ویاران او کائن است در انجیل همچو مثل کسی که اول برک کیاه برون آورد بس اورا بترتیب وتقویت قوی کرد بس بغایت سبز کشت پس راست ایستاد بر شاخها چنانچه مزارعان خویش وشاهده افزونی او در دلهای ایشان بهجت می افزاید وهمچنین اسلام در آغاز سورت ضعیف مینمود وبتقویت وتایید خدا روز بروز افزود اکر در آغاز از جهة اسلام صلح اختیار افتاد بس از بن اسلام قوت خواهد کرفت فتح روی خواهد نهاد خدای عز وجل در خاتمت ایشان را وعده مغفرت واجر عظیم کرد مرتبهٔ ایشان در دنیا وآخرت برآورد وبدانکه خاتمت این ذکر ترقی مومنان بمغفرت واجر عظیم وعده کرد نهایت رسید وکلام باختتام الجامید این نیز از حسن مقطع است واز لطائف اختتام وانتهاست والله اعلم بمراده انه لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی نعم المولی ونعم النصیر **سورة الحجرات** این سورت مدنیاست بیت وهشت آیت است سیصد وچهل وسه کلمة است هزار وچهارصد وهفتاد وشش حرفست ربط این سورة با سورة فتح آنست که ختم سورة فتح بذکر ترقی مومنان ووعده مغفرت ایشان ووعده قوت کرفتن پیغامبر علیه الصلوة والسلام وغالب آمدن دین اسلام بود افتتاح سورة حجرات در مراعات سمات حضرت نبوی ومحافظت تعظیم درکاه جناب مصطفی روی نمود بدانکه این سورت را بایجاب مراعات سمات حضرت نبوی ونهی از بعدان افعال واقوال افتتاح کرد واز جهة عظمت در شان پیغامبر صلی الله علیه وسلم وانتهای حکم خدای جل وعلا شفاعت تقدم بر حکم او در بوطه شفاعت بر حکم خدا آورد بعده نهی تقدم را بنهی از دفع صوات وجهر کلمات ومقرر ساخت وآیت یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول موکد ساخت بعده چند جمله دیگر مصدر بیا ایها الذین امنوا بر وجه ایراد حمل بر طریق تعداد بر فصل آن از جهت قصد افادت هر یکی باستبدال ذکر کرد بر طریق الرحمن علم القران خلق الانسان علمه البیان آورد تا آنکه در آخر سورت جمله یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر وانثی الایة متضمن خطاب عام مشتمل بر مدح تقوی است خصلتی است شامل مر جمله شمائل اهل اسلام آورد بعده چند جمله بر وجه ترتیب جمله حاشمائل آورد بعده جمله قالت الاعراب در ذم کروه ناکروندکان که دعوی کروندکان میکند وجمله انما المومنون الذین امنوا بالله ورسوله در مدح کرویدکان که دم اخلاص میزنند بعد ذکر کرد وجمله قل اتعلمون الله بدینکم در توبیخ منافقان مذکور کشت وسورت مذکور بدان بانتها واختتام پیوست وبکذشت جملهای که از یک بابست اکر مقاصد ایشان مختلف باشد از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط است واکر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیکر است معترضاتی که در میانه جمله مقصود آمده میان دو کلام متصل واقع شده جمله دیکر از هر نوع در محلهای که بیاید بعنایة وعونه بیان آن بتوضیح وتشریح روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب **بسم الله الرحمن الرحیم** يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ روایت کرده اند که مسروق رضی الله عنه در یوم شک روزه داشته ام المومنین عائشه رضی الله عنها کنیزک آب دادن او فرمود مسروق

عذر روزه پیش

عذر روزه پیش آورد عائشه رضی الله عنها از روزه مذکور نهی کرد این آیت وارد کشت واین نظم بورود پیوست بعضی کویند جون بعضی صحابه ادای صدقه فطر پیش از نماز عید میدانستند ذبح اضحیه نیز پیش از نماز عید کردند این آیت در شان ایشان نازل کشت واین نظم در باب ایشان بورود پیوست بعضی کویند پیغامبر صلی الله علیه وسلم بزرکی در قبیله بنی عامر فرستاد تا اشتابند بکایک غیر مستعد شده در یابند بنازید متاع ایشان بربنی عامر ظفر یافتند مستعد سوی بزرک مذکور شتافتند ایشان را ملاقی کشتند همه را در راه کشتند چهار نفر از نکار تکم شده بودند یکی ازین چهار بموافقت یاران کرد جماعتی را از ایشان کشت تا آنکه کشته کشت سه نفر جانب پیغامبر صلی الله علیه وسلم باز کشتند نزدیک مدینه رسیده بودند دو نفر از بنی سلیم از مدینه می رفتند و سه نفر مذکور از قبیله ایشان نرسیدند ایشان خود را بغلط از بنی عامر کفتند سه مذکور ایشان را بکمان آنکه از بنی عامر نه کشتند سلب ایشان استدند چون پیش پیغامبر رسیدند قصه کفتند پیغامبر فرمود معاهدان بنی سلیم را کشتند سلبی آورده اید داده من است وبودن ایشان از بنی سلیم بدین سلب مرهن است روز دیکر سلیمان آمدند در دعوی قصاص شدند پیغامبر فرمود که ایشان خود را از بنی عامر کفتند بکمان آنکه حربیانند کشته کشتند قتل خطاست قصاص نیاید الزام دیت باید در شان قاتلان مذکور این آیت نازل کشت واین نظم بورود پیوست لا تقدموا یعنی لا تتقدموا است کما یقال مقدم الجیش جماعة المتقدمة علی الجیش مقدم جیش ساکن است ما یتعدی بعد من قدمه متروک المفعول از جهت تعمیم ای لا تقدموا شیئا ما بین یدی الله ورسوله وبین الله ورسوله از باب تمثیل تنبیه حال مقدم زمانی بتقدم مکانی ومراد از تقدم زمانی است ای لا تقولوا شیئا قبل وحی الله وتبلیغ رسوله بدل انتظروا فا وحی الله وتبلیغ رسوله چه میان دو دست که مکانی است پیش اوست تقدم در قول وفعل پیش از زمان تبلیغ بتقدیم در مکانی مانده واین نوع استعارت را صاحب بیان تمثیل بر وجه استعارت خوانند چنانچه در مصداق بین یدیه تصریح آمده ودر لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تحقیق شده واتقوا الله عطف است بر نهی سابق ان الله سمیع علیم تذییلات **معنی اینست** ای مومنان پیش از وحی خدا وتبلیغ رسول او پیش دستی مکنید ودر کفتار وکردار منتظر وحی خدا وتبلیغ رسول او می باشید واز خدا بترسید واز عذاب او پرهیزید بدرستی که خدای سمیع است کفتارهای شما می شنود علیم است کردار شما میداند ومقصود ازین محافظت اعلام واجلال پیغامبر علیه الصلوة والسلام است وامر تعظیم حضرت نبوتست که حضرت باحترام است وذکر خدای با ذکر او از جهت مبالغت درین بابست واکمال واجلال جناب مستطابست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ این جمله بعد ذکر واتقوا الله ذکر خاص بعد عام است وتخصیص بعد تعمیم است اظهار اهتمام ذکر خاص من حیث المعنی تنکیر بود وآیة تنکیر وتکریر جمله ندائیه مبتدا تاکید باشد جمله ولا تجهروا له بالقول عطف است بر لا ترفعوا الجهر بعضکم صفة مصدر محذوفست ای جهرا مثل جهر بعضکم بعضا ان تحبط اعمالکم بتقدیر ان لا تحبط اعمالکم با حذف مضاف بغیر اضمار لا تقدیر کراهة ان تحبط اعمالکم متعلق بلا تجهروا باشد وجمله وانتم لا تشعرون حالست در اعمالکم **معنی اینست** ای مومنان آوازهای خود را بر تر آواز پیغامبر بلند مکنید قول خود را برای او کفتار همچو بلند کردن بعضی برای بعضی تا ترک ادب نشود وتا نیکیها شما بشومی این بدی تاجه تکرار با کوبید از جهة مواخذت محافظت ناچیز شدن اعمال وحبط شدن افعال را از جهة تباه شدن ادبهای شما درین قول که برهاهی عمل نزارند وخیبت وخسارت آن در خاطر نیارند إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ این جمله تعلیلات از رفع صوت تاکیدات جمله باعتبار تقدیم ملوح است اولئک مبتداست موصول با صله یعنی الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی صفة است مر اولئک لهم مغفرة خبر مبتداست جمله

اولئك باجر خويش جزاى است معنى اينست بدرستى كه آنانكه آوازهاى خويش را پيش پيغامبر صلى الله عليه
وسلم فرو كنند و پيش او دم آهسته كويند ايشان كسانى اند كه پيدا كرده است انچه ميدانست از صفت دلها
ايشان از جهة پرهيزكارى كه دليل است بر رستكارى مر ايشان راست مغفرت فخيم وثواب عظيم إِنَّ الَّذِينَ
يُنَادُونَكَ مِن وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ
وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ موصول با صله اسم ان است من وراء الحجرات متعلق است بينادون جمله اكثرهم
لا يعقلون خبر ان ان با اسم وخبر خويش مستانفه است در جواب ما ذا شان الذين ينادونك من وراء الحجرات
رافعين النبى عليه الصلوة والسلام به هم الذين تاكيد كرد جمله مقصود آورد ولو انهم صبروا تذييل است چه
از نكوهش چيزى خيريت ضد او فهم شود پس اين شرطيه تاكيد جمله سابقه باشد جمله ولو انهم صبروا معترضه است
متضمن اميدوارى و انتفاى نااميدى بتباهكارى معنى اينست بدرستى كه آنانكه از پس حجرها ترا ندا ميكنند
و پيش تو از جهر دم مى زنند اكثر ايشان غافل اند و عاقل نيند و اكر ايشان صبر كنند تا انكه تو بيرون آيى و با ايشان
بوزاغ مصاحبت نمائى هرآينه مر ايشان را بهتر بودى وكار خويشتر نمودى وخداى آمرزكار است خطايا آمرزنده
و بخشنده است عطايا بخشد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا
عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ روايت كرده اند كه پيغامبر صلى الله عليه وسلم وليد بن عقبه را براى طلب اموال صدقات
در بنى مصطلق فرستاد وليد مذكور از زمان جاهليت بر ايشان بركان كينه داشت توجه ايشان را بقصد محاربه
وانتقام پنداشت بتصور سبب تا بوده از ايشان راه بازكشت بر ايشان تهمت منع صدقه و قصد كشتن خويش بر
پيغامبر عليه الصلوة والسلام غضب سخت كرد و ايشان را در معرض تاختن وتاراج ساختن آورد ناكاه فرستادكان
بنى مصطلق رسيدند و قصه اقتال و اجداد وليد مذكور باز نمودند پيغامبر صلى الله عليه وسلم صحابه ديكر را فرمود
تا بروند و از ايشان طلب صدقات كنند آنانكه نماز ميكذاردند و اطاعت پيغامبر ميكردند بتعظيم پيش آمدند و باداى
صدقات شدند صحابى مذكور بازكشت و اطاعت بظهور پيوست درباب وليد مذكور اين آيت نازل كشت و اين نظم
بورود پيوست اين سورت تلقين مومنان از هر باب و در مراعات حقوق و اداب و وجوب افتتاح اين سورت بمحافظت
حق پيغامبر صلى الله عليه وسلم بود بدلالت اين محافظت آداب علما و امرا و عظما و كبرا روى نمود در پى آيت بيان حقوق
رعايا بر خلفا و حكام لوازم قضايا بر اكابر و امرا و قضات اسلام اين نيز شانى است خاص است شوق نسوى تا قوى آن
از قانون هدى تنكير فاسق و نبا براى تعميم باشد تا متناول هر فاسق و هر خبرى بود استعمال ان جهة توبيخ است
وتصويب آنست كه مشتمل بر انتفاى فسق و انتفاى بدعا و اسعان است و استعمال ماضى از جهت ما تعريض از كسى كه
موصوف بدانست چنانچه در افنضرب عنكم الذكر صفحا ان كنتم قوما مسرفين آمده و در لئن اتبعت اهواءهم و مثل
ان شده ان تصيبوا مفعول له است يا بحذف بغير حذف لا بتقدير لكراهة ان تصيبوا فتصبحوا عطف است بر تصيبوا
معنى اينست اى مومنان اكر بر شما فاسق خبرى آرد اكرچه شاهدى مبنى بر مشاهده بندارد در اقتضاى آن
محافظت انكه قومى را بنادانى آزار رساند پس از انچه پشيمان كرديد و خود را و خود را خطاكار بدانند در اينچنين
كارى توقف و انديشه شايد بيت سخن تا نكفتى توانيش كفت چو كفته شود باز نتوان نهفت يا عدول
لحق كواهى دهند ماصوم بصدق اعتراف كنند وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ
لَعَنِتُّمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ
الرَّاشِدُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ واعلموا عطف است بر جمله شرطيه سابقه يعنى ان جاءكم
فاسق بنبا فتبينوا ان با اسم و خبر بجاى مفعول اعلموا است جمله لو يطيعكم فى كثير من الامر لعنتم تعليل است بر مضمون
ان فيكم رسول الله اليكم دليل است در صدد كلام خطاب مومنان كرد بعد از ان جاءكم فاسق بنبا خطاب حاكمان
آورد بعد از ان در فاعلموا ان فيكم رسول الله شاهدان مخاطب ساخته و بموعظه و نصيحت ايشان نهى از كذب و

اين بخوف از اطلاع

اين بخوف از اطلاع پيغامبر و بيان انكه پيغامبر ايشان را اطاعت نخواهد كرد پرداخت بعد از ان استدراك كرد مومنان
را كه دلهاى ايشان بامتحان پيوست و تقوى ايشان ثابت كشته از وهم در آمدن خطاب سابق آورد و لكن الله حبب
اليكم الايمان و لكن براى استدراكست از مضمون كلام سابق باضمار و مخالفت ميان ما قبل و ما بعد او بنفى و اثبات از
جهت هر معنى در فوات شرطيه مذكور از جهت لفظ باكى نيست و بعد از جمله بافا سببيه است متضمن است اى فلا
تطلبوا من الرسول لو يطيعكم و لكن الله انعم و احسن اليكم حبب اليكم الايمان و زينه فى قلوبكم و كره اليكم الكفر والفسوق
والعصيان فعليكم ان تطيعوا رسوله و امام زاهد رحمة الله عليه در لكن الله حذف مضاف و موصول بتقدير ميكند — تقديره
بتقدير و لكن اولى و احرى ان تطيعوا رسول الله الذى حبب اليكم الايمان ميكويد و شك نيست كه بدين تقدير حذف
كثيرات و بر تقدير اول در نظر تفسير بسيرات يعنى و لكن الله حبب اليكم الايمان و زينه فى قلوب بعضكم و كره الى
بعضكم الكفر والفسوق والعصيان وهم الذين غضبهم الله وحفظهم وامتحن الله قلوبهم و تقدير البعض بدلالت
المقام بظهور انه الا يعرف به كلا اهل الاسلام والسر فى حذف البعض المضاف اظهار انه الفسق ان يكون الكل جمله
اولئك هم الراشدون تذييل است چه كسانى كه ايمان را دوست دارند و كفر و فسق و عصيان را مكروه پندارند منهوم
شود كه ايشان راشدان اند رشاد يابندكان اند اولئك هم الراشدون تاكيد اين يابد تذييل باشد فضلا و نعمة
مفعول له مرحب و كره راجع له والله عليم حكيم متضمن ثناى خداست تذييل جمله اولى است معنى اينست و بدانيد
اى مومنان كه براى كواهى مى آيد و زبان بشهادت ميكشايد دروغ بكوييد و كواهى دروغ دهند كه در ميان شما رسول
خداست فرستاده حق سبحانه و تعالى است خداى او را خبر خواهد و باظهار فضوح خواهد آورد و آن شما را
طاعت نخواهد كرد و دل بر متابعت شما نخواهد آورد چه اكر شما را در بيشترى خبر اطاعت كند انديشه شما بر خطا آ
و فكر شما نا سزاست خير و شر نمى دانيد و كارهاى ناپسنديده ميجوييد لكن خداى عز و جل محبوب كردانيده است
سوى بعضى از شما ايمان را و بياراسته است در دلهاى بعضى از شما او را و مكروه كردانيده است سوى بعضى از شما كه
مومنان مخلص اند كفر را يعنى خروج از حد ايمان و فسق را يعنى بغى از طاعت و فرمان و عصيان را يعنى وقوع در
تباهى بترك امتثال اوامر و نواهى خدا در حق شما اينچنين احسان كرده و از حضيض كفر در شرف ايمان آورده و پس
رسول او را اطاعت كنيد و فرمان او را بجاى آريد ايشان هم ايشانند راه راست يابندكان در كار دين شما بندكان
محبوب كردانيده ايمان را از مبغوض ساخته كفر و فسق و عصيان را از جهة فضل نعمت و از جهة كرم و رحمت
و خداى عليم است همه چيز داند حكيم است همه كار بحكمت تواند وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا
بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ
وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ اين نيز بيان حقى است از حقوق عظام حق اصطلاح در هنكام اقتتال
اسلام شرطى است جزاى ايشان جزاى ان اثنا است بدين اعتبار عطف وى بر اثنا است سابق رواست طائفتان فاعل
مر اقتتلوا را جمله شرطيه يعنى فان بغت احديهما على الاخرى فقاتلوا التى تبغى تا آخر عطف است بر شرطيه يعنى فان
فاءت تا آخر عطف است بر جمله فان بغت تا آخر معنى اينست اكر دو طائفه از مسلمانان بيكديكر قتال كنند
و دم محاربه زنند پس ميان ايشان اصلاح كنيد و آشتى دهيد پس اكر يكى از اين دو طائفه بغى دارد و صلح قبول نكند
بر باطل ماند پس قتال كنيد با كسى كه قتال ميجويد و در راه محاربه ميپويد تا انكه سوى امر خداى بازكردد و بصلح
و آشتى بپيوندد پس اكر بسوى امر خداى بازكردد و صلح و آشتى پذيرد پس ميان ايشان اصطلاح بعدل كنيد و خود را
از ميان دور افكنيد بدرستى كه دوست دارد خداى كسانى را كه عدل كنند و خود را دور افكنند إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ
إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ اين جمله تعليل است بر امر اصطلاح دليل است
لعلكم ترحمون يعنى لكى ترحمون متعلق است بر اتقوا معنى اينست نه اند مومنان مكر برادران دينى و برادران
دينى برتر از برادران طينى است پس ميان برادران خويش در هنكام ناخوشى اصلاح كنيد و در وقت اصراف انعام دهيد

وانخدای بترسید افتراق میان دو برادران مپسندید تا رحمت کرده شوید مستحق مثوبت کردید یَآ اَیُّهَا الَّذِیْنَ
آمَنُوْا لَا یَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسٰى اَنْ یَّكُوْنُوْا خَیْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَآءٌ مِّنْ نِّسَآءٍ عَسٰى اَنْ یَّكُنَّ خَیْرًا مِّنْهُنَّ اینجمله تلقینی
دیکراست از تلقینات صلاح و آن اشتی دیکراست از اشتیات فلاح تنبیهی است از معظمات تنبیهات شرطی
از شرطیه صحت واجبی است مجیم از واجبات الفت چه سخر کردن قومی بر قومی جریمه است عظیم بر تر است از
غیبت نهیه باز داشتی مهمات امور بود نهی از معظمات مصالح باشد و لا نساء عطف است بر قوم لا از انده است
برای تاکید نفی معنی اینست ای مومنان سخر مکنید جماعت مردان که از روی ظاهر حقیر حال غاید شاید بود که
جماعتی که بر ایشان سخر میکنید نزدیک خدای در مرتبه بلند و پایه ارجمند باشد بیت کر تو خوبی بوی زشت
لجواری منکر کاندرین راه جو طاوس نکار بر منکر وَلَا تَلْمِزُوْا اَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوْا بِالْاَلْقَابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوْقُ
بَعْدَ الْاِیْمَانِ وَمَنْ لَّمْ یَتُبْ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ عطف است بر نهی سابق و لا تنابزوا عطف است بر و لا تلمزوا
الفسوق مخصوص بذم است جمله و من لم یتب فاولئک هم الظالمون تذییل است بیت و عیب مکنید
اهل خود را که ایشان همچو نفسها شما یند بعضی معنی جنین کویند کاری مکنید که موجب عیب شما بود که آن چون
و یکدیگر را لقب بد منهید که بد نامی است نام فاسق شدن بعد ایمان اورده و کسانی که توبه نکنند بس ایشان
هم ایشان ظالمانند یَآ اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا اجْتَنِبُوْا كَثِیْرًا مِّنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ وَّلَا تَجَسَّسُوْا وَلَا یَغْتَبْ
بَّعْضُكُمْ بَعْضًا اَیُحِبُّ اَحَدُكُمْ اَنْ یَّاْكُلَ لَحْمَ اَخِیْهِ مَیْتًا فَكَرِهْتُمُوْهُ روایت کرده اند که دو یاری بزرگ از صحابه
سلیمان را طلب طعامی بر پیغامبر فرستادند عهده داران از خروج شدن طعام خبر دادند چون سلیمان بازکشت
و مقصود ایشان لحصول نپیوست ایشان در شان او کفتند که اکر در چاه تهمه در مدینه جای کثیر الماست برود
آب در چاه فرو شود بعد از ان ایشان تجسس کردند و خاطر بر تفحص آوردند که طعام پیغامبر خرج شده است
با خبر نا بوده کرده است بعد تجسس صدق خبر معلوم است و حقیقت خبر بتحقیق بپیوست بعد از ان چون ایشان
پیش پیغامبر صلی الله علیه و سلم آمدند پیغامبر فرموده اند که خوردن آن کوشت در دهن شما مینماید ایشان
کفتند تا امروز کوشتی نخورده ایم پیغامبران آب در دهن نه اندازند ناکاه دیدند از ان بوی کوشت می آید
پیغامبر کفت شما غیبت مسلمانان کرده اید چنانستی که کوشت او خورده اید این نیز تلقینی دیکر است از
تلقینات مومنان و تنبیهی است از تنبیهات ایشان من الظن بیانست مر کثیرا را و چون با مر اجتناب از
ظن ملوح بز یان کاری بود او بود بتقدیم ملوح تاکید کرد جمله بتاکید سائغ نمود و لا تجسسوا عطف است
بر اجتنبوا استفهام در ایحب برای انکار است یاکل مفعول است مر یحب را و انکار یعنی نفی است فکرهتموه یعنی
مضارع شده از جهة تیقن وقوع بصیغه ماضی آمده ای لا یحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا لا انکم فکرهتموه
تعلمکم ان لا تجسسوا کراهیة التی هی حق منه و تکرهوا بها وجوه از نفی محبت اثبات کراهت راد لیل انتفاء
محبت پندارند و جمله ایحب احدکم تعلیل است معنی اینست ای انکسانیکه ایمان آورده اید از
بسیاری کمان فاسد کرانه کیرید بدرستی که بعضی کمانها سبب بزه کاری بود و موجب اثم باشد و عیب مردمان
را تجسس مکنید و در تفحص ایشان مقید مشوید و بعضی از شما بعضی عیب مکیرید و پس پشت او بدی مکنید آیا یکی
از شما دوست میدارد که کوشت برادر خود را در حالیکه مرده است بخورد یعنی دوست نمیدارد مکروه
و ناخوش و ناپسندیده خوردن کوشت خوردن کوشت برادر مرده برای غیبت کردن و عرض مسلمانان بزبان
آوردن بر وجه تمثیل است چه غیبت کردن و عرض مسلمانی را متعرض کشتن و به بدکوئی مسلمانی لذت
کرفتن بخوردن کوشت برادر مرده می ماند و عقلا این را نظر آن میخواند و صاحب کشاف استفهام در ایحب
را برای تقریر یعنی حمل مخاطب بر اقرار میدارد و فا در فکرهتموه فصیحه است عاطفه است بر جمله محذوف
مر معطوف بر معنی تقدیر که مضمون استفهام است می بندد ای تقدم انه لا یحب احدنا ان یاکل لحم اخیه

میتا

میتا فکرهتموه ای فتحقق کراهیتکم ذلک و اکرهتموا نظیره من الغیب و الطعن فی اعراض الناس بدین وجه
معنی انده شما بکویید و در راه صدق بپویید یکی دوست میدارد که کوشت برادر خود در حالتی که مرده است
چون شما بر انکار حمل کرده شدید پس بضرورت اقرار کردید که خوردن کوشت برادری که مرده است دوست
نمیداریم بلکه مکروه و مبغوض می پنداریم و مکروه داشتی معترف کشتید چون مکروه بودن آن ثابت کشت
و تحقق و تیقن پیوست مکروه پنداشتن غیبت را نیز که نظیر اوست مکروه دارید و ناخوش پندارید وَ
اتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ تَوَّابٌ رَّحِیْمٌ بتذییل آمده و بتقدیم ملوح موکد شده معنی اینست و از خدای
بترسید از ارتکاب محرمات مذکور مکنید که خدای توبه کننده است بسیار بخشاینده است بدانکه غیبت آنست
که مسلمان را بخیری ذکر کنند که اکر ان بشنود بر نجد روایت کرده اند که دو طبیب زمانی که با محمد بن سیرین
صحبت داشتند چون از پیش او باز کشتند ابن سیرین کفت اکر ترجیح یکی از دیکری غیبت ندانستمی بیان این
که ایشان توانستمی روزی پیش بندکی استاد قدرت خاص آن صاحب فتوی و تقوی واحد درجات علی مشهور
است بزرکی و فرزانکی استاد مولانا الامام عثمان المعروف بخواجکی تغمده الله بغفرانه و افاض علیه نجات
رضوان شخص مخاطب بقبیحات بود بنام او ذکر کرد او بنام معهود پیش ایشان غیبت نمود کفتند سبحان بکو
ذکر بنام معهود که شاید او را دشوار نماید مکر ذکر انچه موجب آزاد بود اکرچه راست غیبت باشد مکر
انکه بر وجه تعریف بود وجه مستفاث از ظلم او باشد یا بر وجه تنبیه از بدی او باشد تا کسی با او معامله
نکند چنانچه کسی مر کسی را میخواهد دختر دهد از اهل و نسب او خبر کند یا کسی میخواهد که عقد شرکت بندد
یا مال بمضاربت بسپارد بکوید این مرد در معاملات دیانت ندارد این سخن بحاجت بود غیبت نباشد یَآ
اَیُّهَا النَّاسُ اِنَّا خَلَقْنٰكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ وَّاُنْثٰى وَجَعَلْنٰكُمْ شُعُوْبًا وَّقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوْا اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ
اَتْقٰىكُمْ اِنَّ اللّٰهَ عَلِیْمٌ خَبِیْرٌ روایت کرده اند که ثابت بن قیس شماس صحابی معتبر بود در کوش کرانی داشت
سخن بلند میشنید از جهة شنیدن کلام پیغامبر علیه الصلوة و السلام میکاشت روی فراز مجلس و جای کرفتی
هر کس رسید تنحی اکفتند و بر تر رفتن مصلحت دید تا انکه نزدیک پیغامبر صلی الله علیه و سلم آمد که شخصی
راه کرد آن شخص امر او را در حیز اجابت نیاورد ثابت مذکور او را میشناخت بنسبت سوی مادری که او را
در جاهلیت بود ساخت این آیت در شان او نازل کشت و این نظم بورود پیوست پیغامبر صلی الله علیه و سلم
من الذاکر فلانه یعنی فلانه را ذکر کرد و نام او بزبان آورد که ثابت بن قیس کفت که من در کوش کرانی
دارم از جهت شنیدن کلام پیغامبر علیه السلام خود را نزدیک می آرم همه بر طریق حال برمن تهدید و مراد را
راه دادند این نظر بر حال من نهاد و خواهش مرا اجابت نکرد من فلانه را می شناختم بذکر او بر داختم
پیغامبر صلی الله علیه و سلم این آیت خواند ثابت قیس مذکور را سخن نماند بعد از ین بکسی فخر نکنم و دم بزرکی
نزنم آیات سابقه در تلقینات و تنبیهات مومنان بود این تلقین و تنبیه دیکر است در باز داشت از بزرکی
نمودن و منع از منقطع خلقناکم من ذکر و انثی خبر ان است مقصود این تفاخر که شنیعت بود و اثبات استوا
و در ثابت مذکور علامت انکار این لائح بود از جهة ظهور امارت انکار تاکید جمله سائغ نمود جمله و جعلناکم
شعوبا و قبائل عطف است بر جمله خلقناکم لتعارفوا متعلق است بجعلناکم جمله حالت از اکرمکم عند الله
اتقیکم مستانفه است در جواب اهل احد بفضل شیء هم از ین جهة مذکور آورد و فصل کرد و جمله ان الله
علیم خبیر تذییل است مر مضمون جمله سابقه را تاکید است معنی اینست ای مردمان بدرستی که ما ذکر و
انثی آفریدیم و از یک پدر و از یک مادر پدید آوردیم مادر و پدر همه مردمان یعنی حوا و ادم مادر و پدر هر
یکی از شما کردانیدیم شما را شعبها و قبیلها کردانیدیم تا یکدیکر را بشناسید و خدا را در یابید بدرستی
بزرکترین شما عند الله و برخوردارترین شما در ثواب اعظم است و در نفقا اکرم اصل همه یکی است تفاوت و

ع تیمه

تعلمکم

اختلاف نیست و مثلی که باختیاری نباشد جای افتخار نبود و در امری که باختیار نیست افتخار نباشد و افتخار در
افعالست که اصل با کتساب و اختیار ماست بدرستی که بهمه چیزها دانا است و بهمه گفتار و کردار ما گواهست و
خبیراست یعنی بر سر انکار ما آگاه است قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل
الایمان فی قلوبکم وان تطیعوا الله ورسوله لا یلتکم من اعمالکم شیئا ان الله غفور رحیم لا یلتکم به
صیغه مضارع معروف بفتح یا و بضم او خوانند معنی هر قرات یکی دانند اینجمله معترضه است برای حکایتی از اعراب
متضمن حکایتی از ایشان قل مستانفه است در جواب ماذا قال لهم یقولون امنا لم تؤمنوا مقول قل است ولکن
قولوا اسلمنا بر مقول عطف است یعنی لهم تؤمنوا سوال لم تؤمنوا کلام خبری است و قولوا اسلمنا کلام انشائی
میان ایشان کمال انقطاع بود با کمال انقطاع عطف چگونه روی نمود جواب جمله لم تؤمنوا خبری دیگرست
بمعنی انشا کنایت است از لا یقولون امنا برای قل لا تقولوا امنا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی
قلوبکم حالست از ضمیر که قولوا عطف است بر لم تؤمنوا و تکرار نیست زیرا که لم تؤمنوا دلالت است بر لم تؤمنوا بی
توقع و انتظار پنداست نفی ماضی منتظر نبود ولما یدخل الایمان فی قلوبکم ولما برای نفی ماضی منتظر است شرطیه یعنی
وان تطیعوا الله ورسوله نیز خبر است عطف بر مقول پیغامبر است ان الله علیم خبیر تذییل است چه ان کمال جزاء
نیکی و غفران بدیها مفهوم شود تاکید مفهوم تذییل باشد و جمله لا یلتکم من اعمالکم شیئا ملوح سوی مضمون
ان الله غفور رحیم بود باعتبار معنی مکنی عنه که ان الله یغفر و یرحم است بتقدیر ملوح تاکید جمله سائغ نمود
با مضمون اینجمله ثنای باری است و تاکیدا و از جهة ایراد ثنای باری بر وجه و کادت و استواری معنی
اعراب بعضی یعنی بر و بازبین عرب که در شان ایشان که آیت الاعراب اشد کفرا و نفاقا وارد شده امنا گفتند
و باظاهر باتقیان و دین اسلام بپوستند بگوی ای محمد که شما ایمان نیاورده اید بدین اسلام نگرویده اید امنا
یا گویند انقیاد کرده ایم و بر جزای احکام اسلام گردن نهاده ایم و هنوز ایمانکه در شما منتظر و مترتب است در
دلهای شما در نیامده و در خاطر ثابت نشده و اگر خدا را و رسول خدا را اطاعت کنید کم نکند خدای هیچ چیزی
از اجزای عملهای نیک بدرستی که خدای غفور است گناهان آمرزد بخشاینده است عطا بخشد انما المؤمنون
الذین آمنوا بالله ورسوله ثم لم یرتابوا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون
اینجمله تعلیل است بر جمله لم تؤمنوا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم دلیلست المؤمنون مبتدا است موصول
با صله و معطوفات صله خبر مبتدا است جمله اولئک هم الصادقون مستانفه است و تواند بود که موصول
با صله صفت باشد مر مومنون را و اولئک هم الصادقون خبر مبتدا بود معنی اینست نیند مومنان مگر
کسانیکه بخدا و برسول خدای ایمان آورده پس از آن شک در ایمان نکرده اند و تصرف مالهای خویش و رنج
نفسهای خویش جهاد نند در اعدای دین کردگار جل و علا کوشش نموده اند هم ایشان صادقانند در
دعوی ایمان نه همچو مومنان که ایمان آرند از سر زبان خود را بدروغ مسلمان گویند در راه تزویر و بطلان
بپویند قل اتعلمون الله بدینکم والله یعلم ما فی السموات وما فی الارض والله بکل شیء علیم راوی
گوید که چون انما المؤمنون والذین امنوا بالله ورسوله اولئک هم الصادقون نازل گشت و بیان مذکور
بورود پیوست منافقان پیش پیغامبر آمدند و باخلاص خویش سوگندها خوردند جبرائیل علیه السلام آمد آیت
قل اتعلمون الله بدینکم آورد جمله مستانفه است تعلمون الله مقول قل است والله یعلم ما فی السموات وما فی
الارض حالست والله بکل شیء علیم حالی دیگرست یا تذییل است معنی اینست بگوی ای محمد ایا خبر کنید خدا
بتصدیق دلهای خویش و حال اینست که خدای میداند آنچه در آسمان و زمین است و آنچه ورای آن و
اینست و خدای بهر چیزی داناست همه چیز داند و هر چه که خواهد تواند یمنون علیک ان اسلموا قل لا
تمنوا علی اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هداکم للایمان ان کنتم صادقین ان اسلموا متعلق است

یمنون علیک

یمنون علیک معترضه است برای بیان حکایت شنیعه از کافران قل مستانفه است در جواب ماذا اقول لهم حین یمنون
ان کنتم صادقین شرطیات مستغنی از جزا اکتفا بما مضی معنی اینست ایشان بر تو ای محمد منت می نهند بدین که
اسلام آورده اند بگوی ای محمد بر من اسلام خود منت می نهید بلکه خدای بر شما منت می نهد که شما را برای ایمان رهنمونی
کرده و براهنمائی آورده اگر شما در دعوی ایمان مطلقا صادقانید خود نیست خدای سزاوارید خدای شما را در ایمان هدایت
داده و قوت تصدیق ایمان در دل شما نهاده و اگر دعوی ایمان صدق شهادت بغیر ایمان بی معنی است ان الله یعلم
غیب السموات والارض والله بصیر بما تعملون بما یعملون بصیغه خطاب و غائب خوانند و معنی بر حسب آن
داند اینجمله تفسیر بل الله یعلم ما فی السموات وما فی الارض و تقریر اوست والله بما تعملون تذییلات تاکید جمله
از جهت آنست که مضمون جمله ثنای باریست پس تاکید او بروجه و کادت و استواریست معنی اینست
بدرستی که خدای میداند غیب آسمانها و زمین و آنچه مخفی است میان آن و این و بعملهای شما بیناست و بر جزا
دادن تواناست و بدانکه ختم این سورت و مقطع این از اختتام و انقطاع مستحسن است بر بینا بودن خدای بر
همه اعمال مخاطبان بر سبیل عموم بنهایت رسیده کلام دال بر انتها و اتمام شده هو اعلم بما هو المراد والیه المرجع و
للماب والمعاد لا اله الا هو ربی توکلت علیه و هو حسبی سورة ق این سورت مکی است چهل و پنج آیت سیصد و هشتاد
و پنج کلمه است هزار و چهارصد و هشتاد حرفست ربط این سورت با سورة حجرات آنست که سورت حجرات ذکر آداب
مخاطب پیغامبر بود در افتتاح این سورت بذکر سوگند تبلیغ است روی نمود بدانکه سورت بذکر پیغامبر صلی الله
علیه وسلم و توصیف او بانذار و شگفت کافران از آن افتتاح کرد بعده انکار ایشان قیامت را که معظمات انذار است
در بیان آورد بعده چند جمله در بیان علم و نکرت که لازم است مر نوع فطرت متضمن حقیقت بعث و قیامت مشتمل بر
دلیل صدق این موعظت از جهت قد علمنا ما تنقص الارض منهم و عندنا کتاب حفیظ تا جمله افعیینا بالخلق الاول
بل هم فی لبس من خلق جدید مذکور گشت بعده چند جمله در احوال و اهوال قیامت و کیفیات جنات و نیران بذکر پیوست
بعده در آخر سورت بروجه تذییل جمله نحن اعلم بما یقولون وما انت علیهم بجبار و ذکر بالقران من یخاف وعید
برای امر پیغامبر علیه السلام تا بقران پند دهد کسی را که از وعید بترسند سورة مذکوره را بجمله سورة ختم کرد
شک نیست که جملهای که از یکبابت میان ایشان ربط و اتصال باشد و چون مقصود از همه یکی است در مقصود کلی مترد
دیگریست معترضاتی که در میان جمله مقصود آمده از میان کلامهای متصل واقع شده و جمله دیگر از هر نوع در
محلهای که بمشیت الله و عونه بیان آن بشرح روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والماب بسم الله
الرحمن الرحیم ق والقرآن المجید بل عجبوا ان جاءهم منذر منهم فقال الکافرون هذا شیء عجیب
این عبارت بر اسلوب ص والقران ذی الذکر بل الذین کفروا فی عزة وشقاق آمده بیان این هم بر آن طریق است که
ایجاد کرده شده جز این که آنجا حرف ص بود و اینجا حرف قاف روی نمود و آن رمز قدرت و قوت خدا و قضا و قدر حق
سبحانه و تعالی است بعضی گویند رمز صفاتی است که بر سر ایشان قافست چون قادر و قاهر و قائم و قدیر و قوی و
قدیم و قاضی الحاجات و بعضی گویند کوهی آن زمرد سبز که سبزی آسمان از شعاع سبزی اوست و بعضی گویند که نام سورت
بر همه وجوه قسم است والقران عطف بر واو است بعضی گویند از حرف مقطعات است از متشابهات بدین صورت
واو در والقران المجید واو قسم است بل عجبوا ان جاءهم یعنی قد عجبوا جواب قسم است و تواند بود که کلام محمول بر
حذف جواب قسم بتقدیر انهم انکروا الرسول دارند و بل برای جواب قسم از و بندارند فقال الکافرون عطف است
بر عجبوا هذا شیء عجیب مقول قال است معنی اینست سوگند یاد میکنم بقران مجید بدرستی که عجب میکنند
کافران از این که آمده است ایشان را ترساننده از نوع ایشان یعنی از آدمیان پس گفتند کافران این ترساننده چیزی
عجیب آمده در حضور شگفت عظیم شده ائذا متنا وکنا ترابا ذلک رجع بعید استفهام برای انکار است و جمله معمول
بتقدیر قولست ای وقالوا ائذا متنا وکنا ترابا یرجع ان هذا الرجع والاعاده رجع بعید عن العاده و قالوا مذکور

تقدیر مرقاد الکافرون سابق معنی اینست کفتند کافران دران زمان بمیریم وخاک کردیم سوی جنات باز کردانیده
شویم این رجع وعادت رجع بعید بعید از عادتست قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ انجمله
بیانست برعلم وقدرت که لازم مرتشنیع قطرت بدائع قیامت بود مقرر بعث واعادت باشد وجمله وعندنا کتاب حفیظ
حالست معنی اینست بدرستی که ما میدانیم انچه از ایشان کم میکند وانچه از اجزای ایشان بخورد زمین وحال
اینست که نزدیک ما کتابیست یعنی لوح المحفوظ از شیاطین وغیرانچه ثبت کرده اند اینچنین عالمی را از عدم بوجود
تواند آوردن موجودی را از موجود توان کردن موجودی را از بعدم جرا بوجود نتواند رسانید بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ
لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ لما جاءهم ظرفست مر کذبوا فاء در فهم فی امر مریج سببیه است ومریج بمعنی اضطرابست
انجمله اضراب از عجیبات جه تکذیب بالانذار عجیبات معنی اینست بلکه ایشان حق را دران هنکام که
برایشان تکذیب کرده اند پس ایشان بعد تکذیب حق در کار خویش بیقرار و مضطرب اند کاهی شاعر میکویند وکاهی کاذب و
مفتری می پندارند از کار مرهیج سخن ایشان قرار نمی کیرد وعون باطلات ثبات نمی پذیرد ونتواند بود که کافران را
سخن مضطرب درحق قران دارند کاهی اساطیر الاولین میکویند وکاهی ساحر میخوانند وکاهی کلام شاعر میدانند
کاهی کاهنان می پندارند اضطراب مذکور سوی بعث بود واختلاف مسطور در قیامت باشد کاهی ما ادری ما الساعة
نظر الاطنام کویند وکاهی در راه کفار رواین رجع الی ان عنده للحسنی می پرید چنانکه خدای جل وعلا از حال
ایشان خبر میدهد بلهم فی شک منها بلهم عمون میکویند أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا
لَهَا مِنْ فُرُوجٍ وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ تَبْصِرَةً وَذِكْرَى
لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ
نَضِيدٌ رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ همزه برای انکارست فا عاطفه است معطوف
علیه محذوفست ای اعلوا فلم ینظروا الی التی فوقهم کیف حالست از مفعول بنیناها ای کائنة علی انه کیفیة بنینا السماء
استفهام او توبیخ است واستفهامی که مضمون کیف است برای تقریرست یعنی حمل مخاطب براقرار وجمله کیف
بنیناها بتاویل مفرد بدل است از مجرور الی بیان نظر درسماست ای افلم ینظروا الی کیفیة بناء السماء انجمله
دلیلاست بربعث واعادت وزیناها عطف است بر بنینا من فروج اسم است من زائده است لها خبر اوست و
جمله حالست والارض منصوبست بفعل مضمر برشرط تفسیر ای ومددنا الارض وانجمله عطف است بر بنیناها
سوال جمله بنیناها بتاویل مفرد بدل از مجرور الی است جنانچه بالا کذشت با جمله مبنیة کیفیة در نظر بما
درجو الارض جنست مذکور معنی نفی است در عطف مذکور وجه ربط جیست جواب انجمله نیز متعلق بما
بتقدیر ومددنا الارض بجنسیات بدین ربط باسما مربوط بجمله اولی منوطاند والقینا عطف است بر مددنا
رواسی مفعول القینا است انبتنا عطف است برانزلنا وحب الحصید اضافة عام سوی خاص است از قبیل
حق الیقین وکل الدراهم وعین الشی ویوم الاحد ای الحب الذی هو الحصید وبعضی کویند اضافة او از قبیل
مسجد الجامع وصلوة الاخری است ای مسجد الوقت الجامع وصلوة الساعة الاخری ای حب الزرع الحصید
ای الزرع الذی من شانه الحصد والنخل عطف است برجنات باسقات حالست طلع نضید مبتداست لها خبر است
رزقا مفعول له است واحیینا عطف است برانزلنا من السماء ماء مبارکا کذلک الخروج ای کذلک الخروج من
القبور بعد الموت یوم النشور جمله تذییلاست معنی اینست ایا غافل شدند منکران بعث نه نکرستند
سوی آسمانها که بالای ایشانست که از ابر کدام کیفیت بنا کردیم وچکونه آراسته ایم وحال اینست که نیست اورا
شکافها وآن مبنیاست از کمال قدرت ما کسترانیده ایم زمین بنا کرده است زبر او هر نوع کیاه وبا بهجت ورونق
دوبانیدیم واورا سبب رونق زمین وزینت آن ارانیدیم پس آن نمودار کردن قدرت وحصول عبرت ونیل موعظت
هر بنده باز کردنده واز معاصی توبه کننده واز آسمان آبی باران فرود آوردیم پس بدان آب بوستانها ودانه

حصید است یا کویند دانه که از شان او حصاد است رویانیدیم ودرخت خرما در پی حال که بلند اند ومر
اورا میوهای برترست برای رزق دادن مر بندکان پیدا کردانیدیم وزنده کردانیدیم بدان آب مر بلده را که میت
بی آب ونبکامی بود زنده شدن زمین اموات همجو زنده است اموات ودر روز نشور بیرون امدن اموات از
قبور جون بیرون آمدن نباتست با این جنین حجت انکار بعث جه جویند وجه کونه کنند وبا این نوع استدلال چون
در ضلال چه نوع افکنند كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ
الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ قوم با معطوفات خویش فاعلست مر کذبت را انجمله معترضه است
برای تسلیه پیغامبر علیه السلام بر بیوستن تکذیب کنندکان پیغامبران باهلاک وانتقام معنی اینست
تکذیب کردند پیش از کفار قریش قوم نوح وخداوندان عاصی که او را رس میکفتند ایشان قوم شعیب علیه السلام بودند
وبدنکی ویند نزدیک جاه مذکور می ماندند وبعضی کویند صاحب آن جاه کشتند آن جاه را کرفتند وثمود قوم صالح و
عاد قوم هود وقوم لوط با او برادری نسبتی داشتند از بی جهت ایشان را اخوان خواندند واصحاب ایکه نیز قوم شعیب
علیه السلام بودند بعضی ایکه مقامی بود که درختان بسیار داشت سایه او کرفتند واز میوهای او قوت جستند شعیب
علیه السلام را مخالفت جستند همه هلاک کشتند هر یکی از ایشان پیغامبران تکذیب کردند جه تکذیب یکی تکذیب همه
پیغامبران بود زیرا که حکم هر پیغامبری احکام آن دیکر را مصدق است تکذیب از یکی تکذیب بر همه باشد پس ثابت شد
وعید من همه معذب کشتند بهلاک بوستند أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ فا عاطفه است
معطوف علیه محذوفست ای اردنا الخلق الاول افعیینا فکیف بالاعادة التی هی اهون من الخلق الاول والکار راجع سوی
فاست جمله فعیینا با معطوف خویش دلیل دیکر است بر بعث واعادة معترضه که در میان بود میان دو کلام متصل سائغ
بود معنی اینست خلق اول خواستیم ایا پس از ان عاجز شدیم همه مومنان دانند که بخلق اول عاجز نشدیم همه
افریدکان را آفریدیم آفریدن قوم ثانی یعنی اعاده ایشان اهون است از آفریدن اول هر که از آفریدن اول عاجز
نبود از افریدن دوم باره که اهون است از او جکونه عاجز آید وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ
نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ مَا يَلْفِظُ مِنْ
قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ولقد خلقنا الانسان معترضه است بیان مذکورست بروجه اتیان لام در ولقد
خلقنا الانسان برای تاکیدست وتاکید جمله برای ایراد منت بروجه وکادتست ونعلم بتقدیر نحن نعلم حالست و
موصول با صله حالست مفعول است مر نعلم را وجمله ونحن اقرب الیه من حبل الورید حالست از فاعل نعلم اذ ظرفست
مر اقرب را المتلقیان فاعل یتلقی است عن الیمین بتقدیر عن الیمین الانسان قعید وعن الشمال قعید وقعید بمعنی قاعد
جنانکه جلیس بمعنی جالس است ما نافیه است من قول مفعولست مر یلفظ را لفظ من زائده است الا لدیه رقیب
عتید مستثنی مفرغ است صفة است مر قول را معنی اینست وهر آینه ما بدرستی که ایشان را آفریدیم وانچه او را
نفس وسوسه میکند میدانیم وما از روی علم وقدرت از رک کردن اقربیم دران هنکام که پیش می آید او را دو فرشته
آیندان راست نشینده واز جپ نشینده بیرون نمی اند از آدمی هیچ از نافع وضار مکر انکه نشینده آدمی تا بر
دیکران نکاه دارنده است حاضر بعضی کویند این دو فرشته هر جه از آدمی صادر میشود می نویسند تا انکه ناله مریضان
وآه دردمندان نیز در قلم می آرند وبعضی کویند نمی نویسند مکر انکه متضمن است بر اعمال واجری با مشتمل است
بر در روزی بعضی کویند فرشتکانی که کاتب اعمال مومن بودند وبا او در همه احوال ملازمت مینمودند بعد مردن
فرمان شود تا نزدیک کور او باشند تکبیر وتهلیل کویند واورا برای او نویسند وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ
ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ جاءت بمعنی مستقبلاست بر طریق ونفخ فی الصور جمله ما کنت منه تحید مراد از سکرة
الموت سختی است در رفتن هوش وآمدن بیهوش همجو مستی است وبدانکه در جمله ولقد خلقنا الانسان ذکر مبدا بود
ودر جمله ونعلم ما توسوس تا جمله ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید ذکر معاش روی نمود از جمله وجاءت

ظ سحر

ظ اغفلوا

مستی محمد

سکرة الموت ونفخ فی الصور تا آخر ذکر معاد آمد این کلام برین طریق بر ذکر مبدا و معاش و معاد بود **معنی اینست**
باید سختی مرگ که بیهوش گرداند و در بیهوش گردانیدن مستی چون کار از دست رود و دران حالت گفته شود انکه
آن حالت رسید که دل تو ازان می رمید آن وقت روی نمود که دل تو ازان لرزان بود وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ
الْوَعِيدِ ای ینفخ فی الصور ذلک الیوم الوعید مقول قال است که محذوف جمله ونفخ فی الصور عطف است بر جمله
وجاءت سکرة الموت **معنی اینست** ودمیده شود در صور وگفته شود که روزی که بران وعید بود امروز روی
نمود وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ این جمله عطف است بر جمله ونفخ فی الصور معها سائق وشهید
حالست **معنی اینست** وبیاید هر نفسی درین حال که با او اینده بود که او را بد وگواهی باشد که حال او بداند لَقَدْ
كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ تانیث ضمیر معاد در آیت سابق باعتبار
لفظ نفس است وتذکیر ضمائر خطاب در کنت وعنک وغطاءک وبصرک باعتبار تذکیر ما صدق علیه است زیرا که مراد
نیست وجمله لقد کنت فی غفلة من هذا محمول بر تقدیر یقال ای یقال لهم لقد کنت فکشفنا عنک غطاءک بر کنت عطف آن
جمله فبصرک الیوم حدید مسبب است مر کشفنا غطاءک را **معنی اینست** گفته شود مر سائق وشهید را بیفکنید در دوزخ
هر یک کفار عنید را یعنی کفار ومبالغه کننده عناد وستیزه ورزنده خیر را مانع شونده از حق پای بیرون افکنده ودر
دین خدای شرک آرنده اند گردانیده است با خدای الهی دیگر را او را بیفکنده یعنی در عذاب سخت افکنده **سوال**
برای الفاء در بار نفی کفر ونفی منع از دین کافیست ایراد صیغه مبالغه بر کدام وجه مبنی است **جواب** استعمال صیغه
مبالغه تنبیه است بر آنکه هر کافری که توبه نکند وباهمام خاتمت بدان مقر ماند مناع وکفارست بدین عقوبت
قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْغَيْتُهُ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ
این جمله سوال المعانی قرینی محذوف بود در جواب ماذا یقول حین یلقی فی النار مستانفه است جمله قال قرینه
جسند ربنا ما اطغیته مقول است ولکن کان فی ضلال بعید استدراک عطف است بر اطغیته ای ما جعلته
طاغیا ولکن کان فی ضلال بعید ای کان یشرک بالله ویدعو مع الله الها آخر جمله لا تختصموا مقول قال است
وجمله قال نیز مستانفه است در جواب ماذا قال الله حین قالوا الذی وقد قدمت الیکم حالست بعید مفعولا
مر قدمت را با زائده است ودیگر قدمت بمعنی مقدم دارند وبای تعدیه پندارند **معنی اینست** چون
کافران در دوزخ اندازند وبکفر او معاقب سازند بگوید قرین بود ودر وسوسه با من ملازمت مینمود مرا
طاغی ساخته ودر کفر وطغیان انداخته دیوان گوید ای پروردگار من او را طاغی نساخته ام ودر کفر وطغیان
نینداخته ام لکن او در گمراهی بعید بوده بخدای اشراک مینموده واگر آن قرین مذکور فرشته مراد بود معنی
کلام چنین باشد بگوید کافر مرا فرشته طاغی ساخته وطغیان نابوده بر من پرداخته الجه نکرده ام ونگفته ام
در کتاب آورده وطغیان نابوده در و درج کرده وفرشته گوید دروغ ننوشته ام وطغیان نابوده در کتاب نیاورده ام
خدای عز وجل گوید پیش از ین خصومت مکنید ودر دعوی وجواب دم مزنید وحال اینست که بدرستی که پیش ازینها
فرستاده ام سوی شما وعید وتعیین کرده ام در بیان کتب وارسال رسل وعید را وشما نشنیدید واز ینها تحرز و
احتراز نکردید مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ جمله معلله است مر لا تختصموا لدی وما
انا بظلام للعبید عطف است یا حالست تقدیم مسند الیه با برای حرف نفی مفید است مر تخصیص ظلامیت بر کفار را
نه نفی ظلامیت از کردار **معنی اینست** بدل کرده نشود قولی که متعلق بعلم من بود وستم برندگان جائر ندارم
کفار ستمکارند در ستمکاری مبالغه دارند يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ یوم ظرفست
بظلام یا منصوبست باذکر یا بنذار محذوف وجمله اذکر وانذار معترضه بود ونقول بصیغه متکلم وغائب
خوانند وبهر دو قرات هل امتلات را مقول دارند وتقول هل من مزید عطف است بر یقول یا نقول علی
اختلاف القرائتین هل من مزید مبتدای محذوف الخبر است من زائده است ای هل من مزید **معنی اینست**

روزی گوید

روزی گوید خدای یا بگوئیم ما مر دوزخ را آیا هست که پر شده دوزخ گوید هل من مزید وافزود که در
پر شدن شوید وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ این ماضی بمعنی مستقبل است معطوفست بر جمله که متضمن
ذکر جهنم بود ای یقال فی حق الکافرین القیا فی جهنم وازلفت الجنة للمتقین غیر صاحب صفة مکان محذوف بتقدیر
ازلفت الجنة مکانا غیر بعید پنداشته یا حالست از جنت وتذکیر او بر طریق ان رحمة الله قریب یا بتقدیر
شیئا غیر بعید گفته وشک نیست که این هر دو وجه بعید است وجه اول استثنی تکرار ووجه دوم مستثنی
تحصیل است وهر دو وجه غیر سدید است قریب آنست که غیر بعید یا صفة زمان محذوف دارند یا صفة مصدر
محذوف که ازلاف مکانی وقرب زمانی تکرار نشود وتحصیل حاصل نیاید اسناد غیر بعید سوی ازلاف از باب سوی مصدر
بر طریق شعره شاعر بود اسناد مجازی باشد **سوال** اگر بجای غیر بعید قریبا بودی اخصر واوجز نمودی وجه
اطناب چیست وترک ایجاز بر چه مبنی است **جواب** در نفی بعید اثبات قرب بکنایت است والکنایة ابلغ
من التصریح والبلوغ اولی من التصریح یا آنکه ذکر غیر بعید از جهة تضمن ذکر بعید که مقابل قربست
متضمن صیغه طباق میشود اگر قریبا گوید این غرض حاصل نشود **معنی اینست** ونزدیک گردانیده شود
مر متقیان را بهشت در زمان غیر بعید یا نزدیک گردانیدن غیر بعید زمانی که بهشت عتقیانه نزدیک
گردانیده خواهد شد نزدیکست دور نیست یا نزدیک گردانیدنی که بزودی آید دیر آینده ننماید ودر
ذکر غیر بعید از لفت بعضی از تکرار بر چه معنی است هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ هذا اشارت
بر ثواب یا مصدر ازلفت مرفوع المحل بر ابتداست ما توعدون موصول با صله خبر مبتداست توعدون
ویوعدون بیاو تا مقرو شده وبر صیغه خطاب وغیبت آمده لکل اواب بدلست از للمتقین وجمله
هذا ما توعدون بیان بدلست ومبدل معترضه است حفیظ صفة است مر اواب را **معنی اینست**
این یعنی ثواب یا نزدیک گردانیدن جنت چیزی است که وعده کرده میشوید ای مومنان یا وعده میشود
بران متقیان را یا نزدیک گردانیده شده است جنت مر متقیان را هر بار گردانیده از کفر ومعاصی توبه
کننده حدود دین نگاه دارنده اوامر ونواهی را امتثال کننده یاد دارنده ارتکاب خطیات با مرزش
کننده تقصیرات طاعت مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ
لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ من خشی بدلست از لکل اواب که باو بدل بود از للمتقین یا بدلست
از موصوف اواب ای لکل التائب اواب خشی بالغیب وتواند بود که بدل از اواب بود زیرا که اواب
صفة موصوف محذوفست بدل از صفة باشد ومن صفة بنا نیامده وتواند بود که مبتدا باشد ادخلوها
بتاویل مقال فی شانهم ادخلوها خبر بود ودر ذکر خشیه رحمن اختیار کرد تا تنبیه بر کمال خشیه باشد بالغیب
حالست ای خشی الرحمن ملتبسا بالغیب یا صفة مصدر محذوفست ای خشی الرحمن خشیه ملتبس بالغیب ودر
ذکر بالغیب تنبیه است چه خشی در خشیه لجنتی عنه مبلغ بود وجاء جمله بقلب منیب عطف است بر خشی
بسلام حالست ای ادخلوها ملتبسین بسلام ذلک یوم الخلود ای ذلک الیوم یوم الحکم بالخلود جمله ذلک
یوم الخلود تذییلست ما یشاءون فیها مبتداست لهم ظرف مستقر خبر مبتداست جمله حالست از ضمیر
یقال لهم که مقدر است خبر مبتداست جمله عطف است بر جمله سابقه **معنی اینست** کسانیکه از رحمن
ترسیده وبادل باز گردانیده وانابت ورزنده بیاید گفته شود مر ایشان را که در بهشت درایید ونعیم
آن بگیرید شما ملتبس بسلامت از آفات از نکبات مر ایشان را آنچه خواهند وبیابند آنچه جویند ونزدیک
یا مزیدی عظیم است وآن لقای رب کریم است وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ
هَلْ مِنْ مَحِيصٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ کم خبریه مفعول اهلکنا است
من قرن تمیز است جمله هم اشد منهم بطشا صفة است مر قرن را فاء در فنقبوا سببیه است عطف است بر جمله هم

اغذ استفهام در هل من محیص برای انکارات ای لم یکن لهم من محیص وجمله تذییلات و بر جمله اهلکنا دلیل آ
لذکری اسم ان است فی ذلک خبرات وجار و مجرور یعنی لمن کان له قلب متعلق است بذکری و تواند بود که کان
تامه دارند له قلب را حال از فاعل پندارند و تواند بود که کان زائده باشد و معنی کلام لمن له قلب دارند جمله
اسمیه صله من بود وجمله وهو شهید حالاست از فاعل القی جمله والقی عطف است بر صله جمله کم اهلکنا
تا آخر معترضه است برای تنبیه و عبرت مشرکان اند مکه خود را بر گذشتگان قیاس اند و از هلاک نترسند معنی
اینست وبسیار قرنها هلاک گردانیدیم از کافران تکذیب کنندگان پیغامبران را پیش از مکه سخت تر از روی
قوت بودند بکثرت مال و رفعت جاه سری و سرفرازی نمودند پس بقوت و شوکت تر از حصین و قلاع نکس را
راهها ساختند و در سری و سروری و در جلالت و غنایت شتافتند از عذاب خدای تباهی نمود و در هنگام هلاک قرار
گاهی روی ننمود بعضی از فنقبوا فی البلاد راه ساختن بلاد در گریز دارند و از گشتن سرها در نقیر و استحضر
پندارند از مقام خود گریختند همه بجا کامیختند هرجانبی از عذاب خدای تباهی نیافتند بدرستیکه در انچه ذکر
کردیم از قصه گذشتگان و بهلاک پیوستن و مستاصل گشتن ایشان هر آینه پندی عظیم و وعظی فخیم است مر
کسی را که مر او را ولی و مردلی ماهوش دارد و همواره خاطر بر ادراک معنی میگمارد یا القا کند سمع را در بین حال
که دل او حاضر بود یعنی دل بر سماع آرد تا مسموع را بدل برساند ولقد خلقنا السموات والارض وما بینهما
فی ستة ایام وما مسنا من لغوب اینجمله عطف است بر ولقد خلقنا الانسان وما مسنا من لغوب عطف است
یا حالست من لغوب فاعل است مر مسنا را من زائده است روایت کرده اند که جهودان گفتند خدای شش روز
از روز یکشنبه تا روز جمعه در آفریدن عالم مشغول بود روز شنبه مانده گشت باستقرار بر عرش استراحت
نمود این آیت نازل گشت و بطلان عقیده ایشان بظهور پیوست چه مانده شدن از باب عجز و نقیصه است و
قرار گرفتن و تمکین پذیرفتن از سمات حدوث و صفات محدثات است مذهب باطل را از بین فرقه مبطله
بنیاد نهاد تشبیه صانع بمحدثات از ایشان زاد معنی اینست وهر آینه بدرستیکه آفریدیم در مدت شش
روز آسمانها و زمین و انچه کائن اند میان آن واین و نرسید مارا ماندگی که قدم ما منافی عجز و ماندگی آ
همه صفات نقیصه و حدوث را منافی است و انچنین اعتقاد هوشمند نکند و انچنین عقیده باطل
عاقل در دل نیفکند فاصبر علی ما یقولون وسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس وقبل الغروب ومن
اللیل فسبحه وادبار السجود فاء سببیه است علی ما یقولون متعلق است به اصبر وسبح عطف است بر فاصبر
بحمد ربک ای سبح ملتبسا بحمد ربک بدلالت سبح بعضی حقیقت تسبیح دارند و بعضی بمعنی قبل پندارند وادبار
بکسر همزه بصیغه مصدر و بفتح او بصیغه جمع خوانند و معنی بر حسب آن دانند معنی اینست چون دانستی
که کافران خلاف حق میکنند و در راه باطل میپویند در گفتار مکابره دارند و بحجت انقیاد نمی آرند بر گفتار
ایشان صابر باش دل خود را بوهان اندوه مخراش خدای را یاد آر و را تسبیح بگو و نماز بگذار در بین حال که
بحمد خدای ملتبس باشی یعنی حمد خدای بگوی پیش از بر آمدن آفتاب یعنی نماز بامداد بگذاری و پیش از فرو
شدن او نماز پیشین و نماز عصر بجا آری و در شب تسبیح بگو و خدای را بپاکی یاد آر و نماز شام و خفتن بگزار و پی
سجود همه نمازها نماز نفل شاید و نماز وتر باید واستمع یوم ینادی المناد من مکان قریب یوم یسمعون
الصیحة بالحق ذلک یوم الخروج واستمع کلمه تنبیه است امر است بگوش داشتن و خاطر گماشتن در خبری که
دارد خواهد گشت و شانی که به بیان خواهد پیوست واستمع بما یتلی علیک و یوحی الیک و یوم ظرفست مر فعلی
را که ینادی است من مکان قریب ای قریب من الناس بکونه ارفع امکنة الارض وهی صخرة بیت المقدس از قریب
منکم یعنی من الارض ذوی السماء المنادی بیا و ترکیا خوانند معنی یکی دانند یوم یسمعون الصیحة بدل است از
یوم ینادی بالحق متعلق است بالصیحة جمله ذلک یوم الخروج تذییلات معنی اینست و بدانچه گفته

میشود کوندار

بکثرت

عجز و نقیصه

میشود کوینداز بر چیزی که کرده خواهد شد بکمار آن روز که منادی ندا کند یعنی اسرافیل صور دمد و
بعضی گویند چون اسرافیل صور دمد جبرائیل ندا کند از مکان قریب از جهة ارتفاع و بلندی مکان یا میکائیل
قریب بشما یعنی از زمین نه از آسمان و ندا این بود الهام یا ایتها العظام البالیه والاعضاء المتقطعه واللحوم
المتمزقه والشعور المتفرقه ان الله یامرکن ان تجتمعن بفصل القضاء بعضی گویند ندای مذکور و نفخه
مسطور این بود یا ایها الناس الی الحساب رب العزة والغذای دوری بشنود آواز اسرافیل را بالحق یعنی کائن بنزولها
خدا آن روز بیرون آمدن شماست روز بعث و احیاست همه زنده شوند و سوی حسابگاه روند انا نحن
نحیی ونمیت والینا المصیر اینجمله معلله است یا تذییلاست والینا المصیر عطف است معنی اینست بدرستی
که ما زنده میکنیم و می میرانیم زنده کردن و میرانیدن می توانیم و بسوی حسابگاه ماست بازگشت شما یعنی مبعوث
و بجزا و سزا خواهید پیوست یوم تشقق الارض عنهم سراعا ذلک حشر علینا یسیر یوم تشقق الارض متعلق است
بفعلی که مفهوم میشود از ذلک حشر علینا یسیر ای یحشرون یوم تشقق الارض عنهم چنانچه ینادی المناد متعلق است
بفعلی که از ذلک یوم الخروج مفهوم میشود عنهم متعلق است بفعلی که تشقق متضمن اوست یعنی کشف سراعا حال
از مجرور عنهم سراعا جمع سریع است چنانچه کرام جمع کریم است جمله ذلک حشر علینا یسیر تذییلاست معنی
اینست در بین روز شکافته زمین و کشف کند از مردمان در بین حالی که شتابانند سوی حسابگاه روان رونده
این حشر است بر ما آسان است بیک ندا حشر همه مردمانست نحن اعلم بما یقولون وما انت علیهم بجبار فذکر
بالقرآن من یخاف وعید بما یقولون متعلق است با علم ای نحن اعلم بجبار یقولون ای للمنکرون ای بقولهم او
بما یقولونه من الترتب فی الابناء و فیما من التجزی الاحیاء علیهم متعلق است بمضمون جبار ای ما انت
جبارا علیهم یعنی سلطانا والینا لحرهم علی الایمان موصول با صله یعنی من یخاف وعید مفعولست مر ذکر را و جمله
فذکر برای تذییلاست چنانچه بالا گذشت معنی اینست ما عالم تریم از تو بگفتار منکران بعث و بدانچه ایشان
میگویند و آگاه تریم براه باطل که در آن ایشان میپویند ترا در حشر تکذیب میکنند و معاد را احیای موتی دروغ
می بندند و نه تو جبار که در دل ایشان تصدیق افکنی کار تو رسانیدن وحی بود و شان تو تبلیغ رسالت بود م
گفت تو نمی شوند پس پند بده و وعظ بکن کسانی را که از وعید من ترسند و از عذاب من خوف میکنند و بدان
که منتهای این سورت نیز بر انتهای کلام است و مقطع سورت او دلیلاست بر انقطاع سخن و اختتام است
در ختم سورت صفة تشابه الاطراف که در اول سورت ق والقرآن المجید بود و چون حق سبحانه و تعالی
علم خویش بگفتار ایشان بیان کرد و در ناگرویدن و منکر شدن کان از اندوه باز داشت محلی که قابل پند بود
تعیین کرد و نصیحت را در محلی معین آورد کار تبلیغ بکمال انجامید و مقصودی که بود بمنتها رسید والله اعلم
باسرار کلامه و بخفیات مراده و مراتبه لا اله الا هو ربی توکلت علیه و هو حسبی سورة الذاریات این سورت
مکی است شصت آیه است سیصد و شصت کلمه است دو هزار و دویست و هفتاد و هفت حرف ربط این
با سورت ق آنست که ختم سورت ق بذکر بعث و حشر بود و در آغاز سورت ذاریات نیز ذکر بعث و حشر روی
نمود بدانکه سورت را بتصدیق وقوع واقعه قیامت و حقیت وقوع جزا افتتاح کرد بعده در جمله والسماء
ذات الحبک انکم لفی قول مختلف یؤفک عنه من افک ذکر اختلاف کافران در شان بعث و جزا و حقیت قرآن
مصطفی صلی الله علیه وسلم آورد جمله وفی الارض آیات للموقنین و جمله دیگر بعد از آن و ذکر قصه بعضی
پیغامبران در بیان آیات کمال قدرت و آثار بدیع فطرت که دال بر قرآن و بعث و احیای موتی و اعادت سوی
حالت اولی بود مذکور گشت بعده قصه بعضی پیغامبران متضمن ظهور علامات قدرت و مشتمل بر آثار کمال فعلی
مؤید ان بیان پیوست بعده جمله والسماء بنیناها تا جمله لعلکم تذکرون آورده بدین افعال عظیمه و کاملا
فخیمه اقتدار بعث و اعادت ثابت کرد بعده بر وجه تنبیه و تفریع امر و هلا فروا الی الله و مقولات

ظ
مکان

دیگر بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم مستوجب گشت سورهٔ مذکور بدان اتمام و اختتام پیوست و شک نیست که
جملهای که از یکباب اگر مقاصد ایشان متغایر است از جهة اتحاد میان ایشان اتصال و ارتباط باشد
واگر مقصود از همه یکیست هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگریست معترضاتی که در میانست جهة بیان مقصود
جمله دیگر از هر نوع در محلهای که باید بمشیة الله وعونه وتوفیقه بیان آن بتوضیح وتشریح روی نماید
والله اعلم بالصواب والیه المرجع والماب **بسم الله الرحمن الرحیم** وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ
واو واو قسم است ذروا مصدر موکد است ای اقسم بالریاح الذاریات فاء در فالحاملات عاطفه فالحاملات
عطف است بر والذاریات وقرا مفعول به است ای اقسم بالسحاب الحاملات وقرا فالجاریات یسرا ای والسفن
الجاریات ویسرا منصوب است بنزع خافض بر طریق مزیت سوطا فالمقسمات امرا ای لجماعات الملائکة المقسمات
امرا و امرا اگرچه نکره مثبت است مفید عموم است بر طریق علت نفی استعمال اما از جهة آنست که دود شدن
سحاب بعد بر زیدن باد ست و حاجت بکشتیها بعد بر شدن دودها باریدن ابرها بعد این تقسیم فرشتگانست که
رسانیدن باد و باران در محلهای که تعیین شده است کار ایشانست و بعضی همه صفات را صفات باد دارند
وقسم ببادهای که موصوف بدین صفاتست پندارند چه باد اول که رخ آورد خاک و خس برداردد بعد از آن
در محلهای که باید باران مقسوم است برساند وجمله انما توعدون لصادق با معطوف خویش جواب قسم است
از جهة رد انکار منکران قیامت موکد شده **معنی اینست** وسوگند یاد میکنم ببادهای که باک
کیرنده است بکشتیهای که بدان بآسانی دونده اند بی جماعت فرشتگان که این کارها را تقسیم کننده اند باد
و باران را در محلهای که تعیین شده رسانده اند بر تقدیری که همه صفات مذکور صفات باد باشند معنی چنین
آید سوگند یاد میکنم ببادهای که برنده باشند بدرستی که الجه وعده کرده میشوید از بعث قیامت راست
آمدنی است بدرستی که دین یعنی جزای نیک و بد عمل خیر و شر هر آینه واقع شدنی است وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ
إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ يَسْأَلُونَ أَيَّانَ
يَوْمُ الدِّينِ يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ والسماء قسم دیگر است
ذات الحبک صفة سماست حبک جمع حبیکه است چنانچه طرق جمع طریق است و آن راههاست که چون
بر ریگ جنبانیدن باد در آن پیدا آید انکم لفی قول مختلف جواب قسم است تنکیر قول برای تحقیر است مقصود
ازین کلام تشنیع است تاکید جمله از جهة ابراز شناعت بر وجه وکادتست جمله قسمیه با جواب خویش عطف
بر قسمیات سابقه جمله یوفک عنه من افک معترضاتی که برای جنیست کسی که او ایمان بقرآن و رسول بازداشته
شده است قتل یعنی امر جمله خبر است با دعاء معترضه است برای تشنیع با دعاست هم مبتداست فی غمرة
ساهون خبر مبتداست ایان خبر مبتداست جمله مفعول یسئلون است جمله یسئلون معلله است یا حالت
یوم مضاف سوی جمله اسمیه ظرفست متعلق است جمله جواب سوالست یعنی ایان یوم الدین
ذوقوا فتنتکم مقول یقال محذوف است هذا مبتداست موصول با صله خویش خبر مبتداست جمله تذییل است
یا تعلیلات وتواند بود که بدل بود از فتنتکم موصول با صله هذا را صفة باشد **معنی اینست** وسوگند یاد
میکنم بآسمانهای که خداوند شکهارا یا که چون خطهای شکم مار یا مانند همچو شکر که از جنبش باد در آب پیدا رند و
بعضی حبک آسمان نجوم او پندارند بدرستی که شما ای کافران هر آینه می بندید در گفتار گوناگون در شان رسول
و قرآن و در شان بعث و قیامت و اهوال آن پیغامبر را گاهی ساحر میخوانید و گاهی شاعر میدانید قرآن را نسبت
بشیان میکوشد و گاهی صفة شعر در رو میجوئید در قیامت گاهی شکی می آرید گاهی منکر میشوید با شمای مسلمانان
کافران در قول مختلفاند بعضی مفتری بعضی منکرند بازداشته میشود از ایمان بر رسول و قرآن الجه موعود

از بعث و جزای کسی که باز داشته شده است از آن در علم و حکم خدای یعنی که در بیان او خدای عز و جل خواسته است
و بعلم قدیم دانسته که ایمان نخواهد بود بقرآن و رسول و بعث و جزا تصدیق نخواهد آورد لاجرم از ایمان بازداشته
شود و ازین سعادت بی نصیب گردد لعنت کرده شده اند دروغگویانی که ایشان در جبلی که عقول ایشان را بپوشد
سهو کننده و غافل شونده زیرا که ایشان از جهة خویش می ترسند دور جزای که ایشان را آتش مفتون خواهد
گشت و بعذاب و بلا و رنج و عنا و آفت خواهند پیوست گفته میشود مر ایشان را چشید تلخی فتنه خویش که شما
آن میجستید إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ كَانُوا
قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ
در آیت سابق ذکر کافران بود سامع در حال مومنان سائل نمود این آیت بر طریق استیناف آورد در شان متقیان
بیان کرد چون عذاب کافران و فظاعت ایشان مشیر بر بودن حال مومنان بر خلاف آن بود و ملوح سوی مضمون
اینجمله نمود بتقدیم ملوح جمله را موکد آورد فی جنات و عیون ظرف مستقر است موصول با صله یعنی ما آتیهم
ربهم مفعول است مر آخذین را انهم کانوا جمله معلله است تاکید او بتقدیم ملوح است چه وعده جزا
ملوح سوی احسان بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود قلیلا خبر کانوا است ما یهجعون ما مصدریه فعل
بتاویل مصدر فاعل قلیلا واقع شد بتقدیر کانوا قلیلا هجوعهم آمده یا گویند ما زائده است قلیلا صفة مصدر
یا صفة زمان محذوف است من اللیل متعلق است به یهجعون و بالاسحار یعنی فی الاسحار متعلق است به یستغفرون
وجمله عطف است بر جمله سابقه **معنی اینست** بدرستی که متقیان یعنی مومنان پرهیزکننده و از خدای عز
و جل ترسنده در جنات و عیون محیط باشند لحظوظ گوناگون الجه خدای داده است گیرنده و نعمتی را که خدا
جل و علا نصیب ایشان کرده بدست آرنده بدرستی که ایشان پیش ازین یعنی در دنیا نیکوکار بودند در عبادت
بدنی و مالی کوشش مینمودند در شب اندکی می خفتند و در سحرها از خدای آمرزش می جستند و در مالهای ایشان
مر خواهنده را و ناخواهنده را نصیب بودی و صدقات تطوعات ایشان را همچو حقوق لازمه نمودی لاجرم سوی
جنت شتافتند و این مثوبت یافتند وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ
وَمَا تُوعَدُونَ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ آیات مبتداست فی الارض خبر مبتداست
وجمله معطوف است انکم لفی قول مختلف جمله معترضه بود که میان دو کلام متصل سائغ نمود وفی انفسکم عطف
بر وفی الارض بر طریق فی الدار زید و فی الحجرة عمرو افلا تبصرون همزه استفهام برای انکار است بر وجه توبیخ آمده
فا عاطفه است معطوف علیه محذوف است ای الا تعقلون فلا تبصرون و این جمله تذییل است تاکید مربوط منکر
ان قیامت از کلام بالا مفهوم است رزقکم مبتداست ای سبب رزقکم هو المطر فی السماء خبر مبتداست جمله
عطف است بر و فی الارض و ما توعدون ای الجنة که آن نیز بالای هفتم آسمان فروتر کرسی است فورب السماء فا
سببیه است واو قسمیه چه ظهور آیات قدرت و علامات فطرت سببست برای تیقن تحقیق قدرت و
بعث رسل و تنزیل کتب که هر یکی بابی از اظهار قدرت و نوعی از ابراز فطرتست انه لحق جواب قسم است و
توحید ضمیر از جهة مطابقه فی السماء رزقکم آمده و توحید او فی السماء رزقکم از جهة مطابقه واقع باران که سبب
رزقست متعلق است بیک آسمان سما صیغه مفرد واقع شده مثل بر رفع خوانند صفة حق دانند ای حق مثل
حق نطقکم باشد و تشبیه بنطق باعتبار حق و یقین است و تیقن است و تحقیق نطق است از جهة آنست که محل
اقرار از کلی ایمان و در یافتن بدل اگرچه محل تصدیق است و آن نیز رکن ایمانست بر وجه مشاهده و عیان
معنی اینست و در زمین آیات کثیره است و علامات فخیمه است که دلالت بر کمال قدرت کند و نشان
بدیع فطرت دهد از بودن او سعت گسترده نرم و سخت و ریگ و سنگ و سیاه و سفید و سبز و رخام و خاک
الکه تصویر متساویه و الوان متخالفه و طبائعه متضاد و خواص اصلیه و مستفاده و بحار و انهار و اودیه

ظ
از زکی

و عیون و آبار و مزارع حبوب و معارس اشجار و منابت فواکه و ثمار و مظاهر برکات و مواضع و منافع تجارات
و سائر عجائب قدرت و دیگر غرائب فطرت که ایقان آن مومنان بود و ادراک آن مر متقیان را باشد و در انفس شما
از تغیرات ظاهر از صغر و کبر و از تغیرات باطن از عقل و فهم و فکر و نظر و ادراک بینای و شنوای و نیل قوت
اعضا و توانای و سستی و انتقاض و بیماری و صحت و سقام و نقط منام و جز آن از اموری که در شمار نیاید و احصا
روی نماید نباید که غافل شوید و نشاید که نبینید و در آسمان سبب رزق شماست یعنی باران و آنچه وعده کرده میشوید
از جنات آن نیز کائن است در آسمان سوگند میخورم به پروردگار آسمان و زمین و آفریدگار آن و اینه بدرستی که
بعث پیغامبران و تنزیل قران و در روز قیامت بعث مردمان حق است و مطابق واقع است و صدقست عجب
طائفه باشند که خبر خدا را تصدیق نکنند و عجب آنکه بعد از آنکه بدان خود سوگند خوردم همه استوار ندارد
زهی بندگان مکابر زهی کافران مجاهد هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ
فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ این جمله معترضه است در قصه ضیف ابرهیم در آیات سابقه ذکر قدرت
خدای بود بیشتر نیز بیان آیات قدرت روی خواهد نمود در اثنای بیان آیات قدرت و علامات فطرت قصه
ابرهیم معترضه آورد و چند قصه دیگر نیز بر وجه اعتراض ذکر کرد استفهام برای تقریر یعنی نشسته است
اذ دخلوا علیه بدل است از ضیف ابرهیم المکرمین حدیث وقت ادخلوهم علیه فقالوا سلاما ای سلمنا سلاما
علیک عطف است بر دخلوا قال سلام مستانفه است در جواب ماذا قال حین قالوا سلام قوم منکرون مبتداء
خبر است معترضه است برای بیان حالت از ایشان **معنی اینست** بدرستی که رسیده است ترا حکایت
مهمانان ابرهیم که ابراهیم ایشان را اکرام کننده بود و شرائط اکرام مهمانان بجای آورد حدیث هنگامی که بر
ابرهیم درامدند سلاما علیکم بتقدیر سلمنا سلاما علیک کنند سلام ابرهیم احسن بود که بر صورت ثبوت و دوام
روی نمود شما قوم ناشناخته اید شما را نمی شناسم خود را تعریف کنید تا در یابم فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ
فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ فراغ عطف است
بر قال سلام فجاء بعجل سمین عطف است بر فراغ فقربه الیهم عطف است بر جاء ای قربه الیهم لیاکلوا الا تاکلون
مقول قال است قال با مقول مستانفه است در جواب ماذا قالوا لا تخف مقول قالوا است و بشروه بغلام علیم عطف
بر قالوا است **معنی اینست** پس ابرهیم سوی اهل خویش میل کرد یکی از ایشان بخوردن حرام پرداخته پس ابرهیم
خوف در دل آورد از ایشان پنهان کرد ایشان بجرات خوف ابراهیم دریافتند لا تخف کفتند و بعضی گویند که
جبرائیل گوساله کشته و بریان کشته را نفخ کرد گوساله مذکور زنده گشت و سوی مادر خویش رخ آورد و
فرشتگان مذکور ابرهیم را در حالت پیری به پسر دانا بشارت دادند و بهجت امیدواری فرزند در باطن او
نهادند فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ قَالُوا كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ إِنَّهُ هُوَ
الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ فاقبلت امراته عطف است بر بشروه فصکت وجهها عطف است بر فاقبلت و قالت عجوز عقیم جمله
مقوله قالوا مستانفه است در جواب ماذا قالوا کذلک متعلقات بقال ربک و کذلک قال ربک مقول قالوا است
انه هو الحکیم العلیم کنایت است از آنکه مقول اوراست و درست است و این تذییلات زیرا که از کذلک قال ربک
راستی و درستی مفهوم شده بود این جمله موکد مفهوم بود تاکید او باعتبار تقدیم ملوح باشد **معنی اینست**
پس زن ابرهیم سوی فرشتگان توجه کرد و بفریاد و نعره زنان آمد پس بکف دست و با طراف اصابع روی خود را در
حال بهجت و بر وجه تعجب و استبعاد گفت من زال عقیم و نازاینده ام زادن را از جهة پیری نمی شایم پس چگونه
زایم فرشتگان گفتند پروردگار تو چنین گفته و این قول بوعده حق پیوسته بدرستی که او حکیم است هرچه
کند بحکمت کند علیم است هیچ چیزی بر وی پوشیده نیست کار بر مقتضای حکمت تواند خفیات امور داند قَالَ
فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ قال مستانفه است در جواب ماذا قال حین قال ابرهیم تا سبب است بشر

فرشتگان سب

فرشتگان سبب بود برای سوال از شان ایشان که برای محض بشر آمده اند یا برای کاری دیگر مبعوث شده اند
معنی اینست گفت ابرهیم چون بشارت دادید پس مرا خبر کنید که کار شما چیست و در کدام کار آمده اید آمدن
شما بشارت و تبشرات یا بعث شما برای کاری دیگر است قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً
مِنْ طِينٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ
مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ قالوا مستانفه است در جواب ماذا قالوا حین
قال ابرهیم ذلک انا ارسلنا الی قوم مجرمین مقول قالوا است چون اخبار مذکور مبنی بر سوال و طلب بود تاکید جمله
مستحسن نمود لنرسل جار و مجرور متعلق است بارسلنا من طین مسومة صفة اند مر حجارة عند ربک ظرف است
مر مسومة ای معلمة فی قدرة الله سلطانا للمسرفین متعلق است بمسومة ای لاهلاک المسرفین فاخرجنا من
کان فیها من المومنین نای فصیحه است معطوف علیه محذوف است ای قالوا فخرجوا من عنده و اتوا قوم لوط ثم
فامرناهم باهلاکهم فاخرجنا عن الاهلاک من کان فیها من المومنین فما وجدنا عطف است بر اخرجنا و ترکنا عطف
بر مضمون کلام سابق ای ما ترکنا من القری غیر اهل بیت واحد و ترکنا فیها آیة **معنی اینست** گفتند بدرستی که
ما سوی قوم بدکاران فرستاده شده ایم و برای هلاک قوم لوط آمده ایم تا فرستادیم بر ایشان سنگهای از گل که بر
صفة سختی سنگ بود و بر صورت جوهر گل باشد بر اهلاک مردان علامت کرده شده نام کسی که بر وی هلاک خواهد شد
در و مبعوث آمده و قوم لوط را خوانند زیرا که ایشان در قضای شهوت از حد معهود تجاوز کردند مستی را که شنا
کو هر انسانست غیر محل رنجند این سخن کنند از پیش ابرهیم برخاستند در قریات قوم لوط آمدند و با هلاک
ایشان مامور شدند پس از حکم اهلاک کسانی را که از مسلمانان میان ایشان بودند بیرون آوردیم جز یک خانه لوط
خانهٔ مسلمان نیافتیم و جز اهل خانه لوط کسی را که از آن قریات نگذاشتیم در آن قریات علامت عذاب و نشانت
عقاب مر کسانی را که از عذاب الیم ترسند و از عقاب فخیم پرهیزند این آیت را چه بود نمودار آن از خراب شدن
و عمارتهای خانه با او نمودن و آبی سیاه گنده میان کوهها جمع شده و آثار قهر در وی پدید آمده وَفِي مُوسَىٰ
إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ فَتَوَلَّىٰ بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ
فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ وفی موسی عطف است بر وفی الارض آیات ای وفی موسی آیات **سوال** میان موسی و میان
مناسبت نیست عطف این بر و از قبیل فی الشمس حدوث و فی المرأة الاذنب حدوث مینماید همه دانند که در
کلام بلیغ مثل این عطف درست نیاید و عطف عاد و ثمود بر موسی همین حکم دارد و همین نوع اشتباه
پیدا می آرد **جواب** اعتبار جامع در مسند و مسند الیه در عطف جمله بر جمله شرط است اما در عطف
قصه مناسب بر وجه ما کائی بود مناسبت در همه اجزا حاجت نباشد چه هر یکی متضمن بیان آیت است عطف
عاد و ثمود بر موسی هم از این قبیل است و بر حجت معنی دلیلات اذ ارسلنا متعلق بظرف مستقر است یعنی کائن فی موسی
آیات وقت بعثنا ایاه الی فرعون فتولی برکنه با معطوفات خویش عطف است بر ارسلنا جمله و هو ملیم حالست از
ضمیر و اخذناه **معنی اینست** و در موسی آیات قدرت ما بود و علامت فطرت ما روی نمود در آن وقت که او را
سوی فرعون با حجت ظاهر چون عصا و ید بیضا فرستادیم پس فرعون با لشکر خویش با قوت و شوکت خویش از موسی
روی گردانید و گفت این مرد ساحر است یا مجنون و موسی را بر آن ظفر دادیم پس او را و لشکرهای او را گرفتیم پس
در دریا انداختیم و فرعون ملامت کننده خود بود در وقت غرق شدن و نفس خود را ملامت مینمود تا آنکه گفت
آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنوا اسرائیل آورد لیکن هنگام ایمان نمانده بود ایمان مذکور نفع نکرد **سوال**
در حق فرعون و هو ملیم ذکر کرده و در حق یونس علیه السلام نیز و هو ملیم آورده میان فرعون و پیغامبر شرکت
در ملامت چگونه بود وجه جمع باشد **جواب** ملامت ذات برقدر دارند و ملامت کفر و معصیت بوجه ورد
کفر و معصیت پندارند میان ایشان فرق جلی بود ملامت یکسان نباشد وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ

ما تذر من شیء اتت علیه الا جعلته کالرمیم وفی عاد عطفست بر وفی موسی اذ متعلقات بظرف مستقر
الملغی ای کائن فی عاد ایات وقت ارسلنا الریح العقیم جمله ما تذر من شیء حالست یا صفة است مر الریح العقیم را
بطریق ولقد امر علی اللئیم یسبنی من شیء مفعولست مر تذر را من زائده است جمله اتت علیه صفة است مر
شیء را الا جعلته کالرمیم مستثنی مفرغ است معنی اینست ودر عاد قوم هود ایاتست دران که فرستادیم بر ایشان
ریح عقیم یعنی خالی از منافع ریاح از سوق سحاب وشیح اشجار وترویح ارواح که نگذارد هیچ چیزی را که برو رسید
مگر آنکه همچو استخوان ریزنده ریزه ریزه شده باد عجب وزید واثر عجیب رسید وفی ثمود اذ قیل لهم تمتعوا
حتی حین فعتوا عن امر ربهم فاخذتهم الصاعقة وهم ینظرون فما استطاعوا من قیام وما کانوا
منتصرین وفی ثمود معطوفست بر وفی عاد ای فی عاد ایات وفی ثمود ایات اذ قیل لهم متعلقست بظرف
مستقر تمتعوا مقول قالست ای کائن فی ثمود ایات اذ قیل لهم تمتعوا حتی حین متعلقست بر تمتعوا فعتوا
فا فصیحه است بعن امرهم بر تمتعوا وهم ینظرون حالست ما در ما استطاعوا نافیه است من قیام مفعول
ما استطاعوا من زائده است اینجمله عطفست بر اخذتهم الصاعقة وما کانوا منتصرین عطفست یا حال
است معنی اینست ودر ثمود ایات بود دران هنگام که ایشانرا امر تمتعوا حتی حین روی نمود پس ایشان
از امر پروردگار خویش سرکشی کردند پس ایشانرا آتش آسمانی گرفت وایشان میدیدند که بهلاک واستیصال
رسند فرصت برخاستن نیافتند وبرخاستن نتوانستند واز کسی یاری ونصرت دهنده ندیدند وقوم نوح من
قبل انهم کانوا قوما فاسقین قوم نوح بنصب وجر خوانده اند نصب فاعل بر مضمر بر شرط تفسیر ای واهلکنا
قوم نوح من قبل از قبیل ازیدا انت ضاربه علامت ام عمروا انت حقیق بالضرب واگر جر باشد عطفست
بر ثمود ای قوم ایات از قبیل فی الدار زید والحجرة عمرو شود انهم کانوا قوما فاسقین جمله مفسر فعل
محذوفست یا تعلیلات معنی اینست ودر قوم نوح بیش از عاد وثمود ایات قدرت ما ظاهر شده بود بدرستی
که ایشان تجاوز کنندگان از حد بودند سرکشی نمودند مستحق عذاب گشتند وبهلاک پیوستند والسماء بنیناها
باید وانا لموسعون والارض فرشناها فنعم الماهدون والسماء منصوبست بر شرط تفسیر بنیناها مفسر
اوست باید متعلقست به بنیناها وانا لموسعون حالست والارض نیز منصوبست بشرط تفسیر فرشناها
مفسر اوست فنعم الماهدون نعم از افعال مدحست مخصوص بمدح محذوفست ای فنعم الماهدون نحن و
جمله تذییلاتست معنی اینست وبنا کردیم آسمانرا بقوت بدرستیکه ما قادریم بر تمام وفراخ کننده ایم
خلقت آسمانرا وزمین را گسترانیده ایم ومن کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون اینجمله عطفست
بر جمله سابق ای وخلقنا کل شیء خلقنا زوجین مسطور ومفهوم ای اظهر ایات قدرته واید نا علامات
فطرته ولعلکم تذکرون یعنی لکی تذکروا متعلقست بر خلقنا معنی اینست وآفریدیم هر چیزی چون آسمان
وانسان زمین وروز وشب وآفتاب وماهتاب ونرم ودرشت ومرگ وزندگانی ودشواری وآسانی وسرما
وگرما وبحر وبر ونر وماده ونر وخیر وشر تا شما پند گیرید وموعظت بپذیرید ففروا الی الله انی لکم منه
نذیر مبین ولا تجعلوا مع الله الها آخر انی لکم منه نذیر مبین جمله ففروا الی الله انی لکم منه
نذیر مبین مقول پیغامبر صلی الله علیه وسلم است مذکور در ذیل کلام خدای عز وجلست برای تصحیح
تعلق بقرینه انی لکم منه نذیر مبین محمول بر تقدیرات وفا سببیه است وجمله انی لکم نذیر مبین
تعلیلات ولا مع الله الها آخر عطفست معنی اینست پس بگریزید از وسوسه شیطان سوی
داعیه رحمن واز هلاکت وطغیان سوی مامن ایمان واز ابواب نیران سوی موجبات جنان بدرستیکه
من شمارا ترساننده ظاهرم از عذاب خدای وباخدای الهی دیگر شریک مگردانید وغیر او دیگری را الهی
مدانید الهی مخوانید بدرستیکه من شمارا ترساننده ظاهرم از عقاب کذلک ما اتی الذین من قبلهم من

رسول الا قالو

رسول الا قالوا ساحر او مجنون اینجمله معترضه است برای تسلیه پیغامبر صلی الله وتسویه میان قوم او
وقوم پیغامبران دیگر کذلک خبر مبتدای محذوفست ای شانک کشان من قبلک جمله ما اتی الذین من قبلهم من
رسول الا کانوا ساحرا او مجنون معلله است معنی اینست شان تو همچو شان گذشتگانست وحال تو همچو حال
پیشینیانست نیامده است امتان پیشینیان را رسولی مگر آنکه گفته اند ساحر ومجنونست ومنسوب بسحر وجنونست
اتواصوا به بل هم قوم طاغون همزه برای انکارست ضمیر اتواصوا به عائد بر گذشتگانست بل هم قوم طاغون اضرابست
از تواصوا وجمله معترضه است برای انکار توبیخ معنی اینست ایا وصیت کرده اند بدان یعنی کار وگفتار
مذکور گذشتگان بلکه کفار طاغیان اند گرفتاری تمرد وطغیان فتول عنهم فما انت بملوم وذکر فان الذکری
تنفع المؤمنین اینجمله تذییلاتست معنی اینست پس روی بگردان از ایشان پس ملامت کرده نشوی بران
زیراکه تبلیغ رسالت کرده حق تبلیغ بجا آورده اگر کسی اجابت نماید بر تو جه لازم وپند بده زیراکه پند دادن تو
مومنانرا نفع کند وسرکشی کافران وابا آوردن ایشان در شان تو مضرتی نمیکند وما خلقت الجن والانس الا
لیعبدون ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین اینجمله بتقدیر
قل عطفست بر ذکر ای ذکر وقل ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون سوال چون ما خلقت مقول قل باشد
ایراد او بصیغه تکلم سائغ نمود پیغامبر صلی الله علیه وسلم ما خلقت الجن والانس چگونه گوید ومعنی نسبت خلق و
عبادة سوی خویش چگونه جوید جواب این بر طریق قول پادشاه مر حاجب راست قل انی امرکم بکذا حاجب
در وقت تبلیغ بعبارت خویش خواهد گفت ان الامیر یامرکم بکذا اینجا نیز پیغامبر در وقت تبلیغ وما خلقت
الجن والانس الا لیعبدون خواهد گفت واصلاح این معنی برین معنی خواهد جست جمله وما ارید منهم من
رزق وما ارید ان یطعمون منفیه است مر قصر مذکور را ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین هو ضمیر
فصلست میان اسم ان وخبر او فاصله شده جمله تذییلاتست چون جمله ما ارید منهم من رزق ملوح سری
مضمون جمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله مستحسن نمود ودرین جمله التفاتست از تکلم سوی غیبت معنی
اینست وپند بده وبگو بنافریده ام پریان وآدمیانرا مگر آنکه مرا پرستند وپرستش می کنند نمی خواهم
من از ایشان یعنی از آدمیان وپریان از رزق ایشان یا رزق بندهٔ دیگر از بندگان ونمی خواهیم که مرا طعام دهند
یعنی بندگان مرا بطعام تقویت کنند بدرستیکه آفریدگار جهان هم اوست روزی دهندهٔ بندگان خداوند قوت
استوار در همه گفتار ودر همه کردار چون آفریدن آدمیان وپریان برحصول عبادت محقق گردد عبادت را بمعنی
توحید ومعرفت دارند واین معنی در همه آدمیان وپریان حاصل پندارند که همه آدمیان وپریان در آخرت
عارف وموحد خواهند بود ومشرک بودن خود را انکار خواهند نمود الله ربنا ما کنا مشرکین خواهند گفت واز
اشراک برائت خواهند جست ووقوع اشراک در دنیا بعضی منافی نبود زیراکه ارادت چیزی مقتضی دوام نباشد
فان للذین ظلموا ذنوبا مثل ذنوب اصحابهم فلا یستعجلون فویل للذین کفروا من یومهم الذی
یوعدون فان للذین ظلموا تعلیلات مر فتول عنهم را جمله فتول عنهم ملوح سوی جمله فان للذین ظلموا بود
بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود فا در فلا تستعجلون سببیه است فا در فویل نیز سببیه است وجمله مسبب
تحقق وعیداتست معنی اینست پس از ایشان روی بگردان واز آزار ایشان بجان زیراکه مر کسانیکه بر خود
ستم کرده اند وشرک آورده اند نصیبیست از عذاب وهلاک مثل نصیب امثال ویاران ایشان از کفار گذشتگان
وبهلاک پیوستگان پس عذاب را بشتاب مجوئید وفانا عاقدنا مگوئید که ایشان در روز قیامت یا در روز بدر نصیبی
که برای ایشان تعیین شده است برسند پس وای برایشان از روز قیامت یا روزی که بدان وعده کرده میشود که آن
البته آمدنیست وبلا شک رسیدنیست وبدانکه مقطع این سورت نیز مقطع حسنست وختم این مختتم مستحسن
چون وعید ایشان بروزی که منتهای ایامست موعود گشت ونصیب ایشان از عذاب ونکال متعین بروزی که بی

ظ ثمود

شبه آمدنی ولا محالة رسید فات بوست وعید بنهایت رسید وکلام باختتام وانتها انجامید والله اعلم بمعان
کلامه ومراده لا اله الا هو رب توکلی علیه وهو حسبی **سورة الطور** این سورة مکی است چهل ونه آیت است و
سیصد ودوازده کلمه است هزار وپانصد حرف است نظم این سورت باسورة ذاریات انست که ختم سورة ذاریات بذکر
روز قیامت بود وابتدای سورة طور بذکر وقوع عذاب روی نمود بدانکه سورت را بذکر عذاب وذکر روز قیامت
افتتاح کرد بعده موید وهلاک در شان کافران وخبر نجات مومنان ودرجات متقیان در ذکر آورد بعده پیغامبر را
بجمله وما انت بنعمة ربک بکاهن ولا مجنون بند دادن مردمان فرمود وذات او را ابلاکه نعت وانتفای
نهایت وحث بوزد بعد چند جمله مصدریه است ایم از جمله ام یقولون افتریه یتربص به ریب المنون
تا جمله ام لهم غیر الله سبحان الله عما یشرکون آورد وکافران را بدان تشنیعات وتوبیخات شدیده کرد بعده
بروجه تسبیب وتفریع جمله فذرهم وفاصبر که فا سببیه است مذکور گشت سورت مذکور بدان با نتهای
اختتام پیوست وشک نیست که جملها که از یک باب اکر مقاصد ایشان متغایر بود از جهت اتحاد باب میان
ایشان ارتباط واتصال باشد واکر مقصود از همه یکی است هر یکی در مفهوم کلی مقرر دیگری است معترضاتی
که در میان جمل مقصوده آمده میان کلامهای متصل واقع شد جمله دیگر از هر نوع در محلهای که بیاید بعنایة
الله وعونه بیان آن بتوضیح وتشریح روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب **بسم الله
الرحمن الرحیم** وَالطُّورِ وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ وَالْبَحْرِ
الْمَسْجُورِ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ واو والطور وبواقی واوات برای قسم اند وتاکید ان
عذاب ربک از جهة رد انکار منکران آخرت ومنکران عذاب آخرتست جمله ما له من دافع صفة است
مر واقع را **معنی اینست** سوگند میخورم بطور که آن کوهی است که در ان کوه موسی علیه السلام کلام خدا شنیده
وبمرتبه عظیم ودرجه فخیم کلیم الله رسیده وبکتاب نبشته شده در کاغذی یا موسی ما مُهم کرده برای خواندن
گشاده یعنی توریة یا قران یا هر کتاب منزل از آسمان وبعضی از کتاب مذکور لوح محفوظ مراد دارند وتنکیر او از
جهة تعظیم پندارند لوح محفوظ کاغذ وجرم نیست لوح زمرد سپید است مسطور در رق منشور چگونه گویند
واز کتاب کتابی که در مسطور نیست چگونه جویند **سوال** معتبر کتابت در کاغذات مکتوب در کاغذ گویند وسوگند
میخورم به بیت المعمور وآن خانه است از زمرد که برای آدم فرشتگان در وی طواف مینمودند در طوفان نوح علیه
السلام خانه مذکور را از زمین در آسمان بردند در آسمان چهارم برابر زمین کعبه داشتند قبله فرشتگان گشته
وباجلال واعظام ایشان پیوسته هزار فرشته آیند گرد بگرد او طواف کنند وهرگز نوبت باز نوبت ایشان نیاید وباید
دیگر ایشان را طواف روی نماید وسوگند میخورم بسقف مرفوع یعنی آسمان که سقف جهان است ومسکن فرشتگان
مظهر عجایب قدرت ومصدر غرایب فطرت وبعضی گویند مراد از سقف عرش رحمان است که محیط آسمانست وسوگند
یاد میکنم بدریای مسجور یعنی برشته ویا مبدا شوده پیوسته بعضی گویند دریاست زیر عرش مسجارات آب
غلیظ دارد بعد انقراض جهان ومردن همه مردمان آب او چهل شبانه روز بارد بدان آب مردگان
چون گیاه پیدا آیند وبشور وغوغا برآید بنفخه ثانیه زنده شوند در محشر روند سوگند مذکور بدین بحرات واین بحر
از بحرها برترات وبعضی گویند مراد ازین بحر دریاست که موصوف بامداد است وبعضی گویند که مراد از بحر بحر
دوزخ است که در عمیق وفراخ بودن چون دریاست ومحل نیران وحیات وعقارب ودیگر بلاها است وبعضی گویند
که آب دریای دنیا آتش خواهد گشت وبآتش دوزخ خواهد پیوست دریای دنیا را بحر مسجور بدین معنی گویند
وبحر مسجور مذکور دریای دنیا راهم بدین معنی جویند بدرستی که عذاب پروردگار تو واقع شدنی است وروز
جزا وسزا پی شبه آمدنی است عذاب خدا را دفع کننده نبود وعقوبت او را بازدارنده نباشد یَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ
مَوْرًا وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا یوم ظرف است مر واقع را ای وان عذاب ربک لواقع یوم تمور السماء یا معطوفست

باذکر محذوف

باذکر محذوف بدین تقدیر جمله معترضه بود میان وعید ووقوع عذاب ومیان دعا ویل وهلاک مر مکذبان
را وتسیر الجبال سیرا عطف است بر تمور **معنی اینست** بدرستی که عذاب پروردگار واقع شدنی است در آن
روز که آسمان مضطرب شود وبرخلاف عادت رود ودر جنبش آید وکوهها را سیر همچو سیر در هوا روی نماید
فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ فا سببیه است جمله سابقه سبب بر دعای ویل **معنی
اینست** پس دیر باد وبهلاک وفنا باد مر تکذیب کنندگان رسولان را ودروغ گویان خوانندگان ایشان را
آنکسان که ایشان در خوض خویش سعی باطل نمایند یعنی بازی میکنند يَوْمَ يُدَعُّونَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعًّا هَذِهِ النَّارُ الَّتِي
كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ یوم یدعون بدلست از یوم تمور السماء دعا مفعول مطلق است هذه النار التی کنتم بها تکذبون
محمولست بر تقدیر یقال لهم هذه جهنم التی کنتم بها تکذبون صله است التی را والتی با صله خویش صفة جهنم است
معنی اینست روزی که ایشان را سوی آتش دوزخ راندنی سخت ودرشت رانده شوند وبخواری سوی جهنم
روند گفته شود مر ایشان را این آن دوزخ است که شما او را در دنیا تکذیب میکردید ورسولان مر او در
حین دروغ گوی میآوردید أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ عطف است بر هذه النار التی کنتم بها تکذبون ای
الشاهد کون هذا سحرا لا ام انتم تبصرون **معنی اینست** آیا این مشاهده سحر است عذابی که
معاینه میکنید یا چنانچه در دنیا ندیدید اینجا هم نمی بینید اصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ
إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ جمله مستانفه است در جواب ماذا نصنع او در اصبروا او لا تصبروا برای تسویه
است اصلوها مستوی یا صبرکم وعدم صبرکم سواء علیکم جزاست محذوف المبتدا ای الامران سواء علیکم انما تجزون
ما کنتم تعملون است **معنی اینست** در آتش در آئید صبر کنید یا صبر نکنید بدرستی که جزا داده نشوید مگر آنچه
شما عمل میکردید إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ
كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مُتَّكِئِينَ عَلَى سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ المتقین اسم
ان است ظرف با معطوف خویش خبرات فاکهین حالات از ضمیر ظرف مستقر مذکور بما آتیهم ربهم متعلق
بفاکهین ووقیهم عذاب الجحیم عطف است بر فی جنات وتواند بود که عطف باشد بر آتیهم وما مصدریه بود
ای فاکهین بایتیهم ربهم ووقیهم هنیئا منصوبست بدین که صفة مصدر محذوف باشد ای اکلا هنیئا بما کنتم
تعملون متعلق است بکلوا واشربوا بتقدیر لهم کلوا واشربوا عطف است بر خبر ان یا حالست بتقدیر قد و
متکئین حالست از ضمیر فاکهین یا حال بعد حال از ضمیر فی جنات یا حال از کلوا واشربوا وزوجناهم بحور عین
عطف است بر خبر ان وماضی بمعنی مستقبلاتست وجمله ان للمتقین مستانفه است چه آیت سابقه ذکر کافران
سامع از شان متقیان سائل نمود تاکید بتقدیم ملوح است **معنی اینست** بدرستی که متقیان کائن اند
در جنات عظیم ونعمت فخیم متنعم ومتلذذ باشند بدانچه ایشان پروردگار ایشان داده است ودرهای کرم بر
ایشان گشاده است ونگاه دارد ایشان از عذاب جحیم که از آن می ترسند یا گویند متنعم ومتلذذ باشند بداده
نعیم ونگاه داشتن از عذاب جحیم گفته شود مر ایشان را بخورید وبیاشامید خوردنی گوارا بکارهای
نیک که میکردید در این حال که تکیه کننده بر تختهای مصفوف یعنی بر یکدیگر موصول وتزویج کنیم ایشان را
بزنان نازک چشم سپید پوست فراخ چشم وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ
وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ وَأَمْدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ
يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ
عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ذریتهم بصیغه جمع ومفرد خوانند ومعنی برحسب آن دانند موصول با صله خود
مبتدا است واتبعتهم ذریتهم واتبعناهم علی اختلاف القرائتین عطف است بر صله الحقنا بهم ذریتهم
خبر است ای الحقنا بهم بغیر عمل من القاریان من عملهم متعلق است بالتناهم من ثانی زائده ای ما التناهم من عملهم

بدل اصبروا

لا بالتنام

اله د

بدل اعظام

شیئا والت بهره دکفتنی از باب سمع یسمع آمده و برهردو نوع در قران خوانده شده وجمله وما التناهم عطف است
بر الحقنا بهم ذریتهم کل امرئ بما کسب رهین مستانفه است درجواب ماذا شان من کسب وامددناهم بفاکهة
ولحم مما یشتهون عطف است بر زوجناهم بحور عین یتنازعون ای یتناولون فی نوع الکاس من ید الساقی واین
از قبیل الجدال و تراضعنا القصه الی القاضی جمله لا لغو فیها ولا تأثیم صفة است مرکاسا را ویطوف علیهم عطف است
بر یتنازعون لهم صفة است مرغلمان وجمله کانهم لؤلؤ مکنون صفة دیگر است مرغلمان یا حال است فاقبل
بعض مستقبلات بتقدیر قد حال است **معنی اینست** وانکسانی که ایمان آورده اند وفرزندان ایشان با ایمان یعنی
با ایمان اختیاری پی روی کرده اند و برقرات واتبعناهم معنی چنین کوید ما در فرزندان ایشان را با ایمان تبعی
با اختیاری متابع ایشان کردانیده ایم و بر وفاق ایشان بشرف اسلام رسانیده ایم و بغیر عمل بدرجات ایشان کردیم و
درجات ایشان بر ولت ایشان هیچ نقصانی نیاورده ایم و در مثل است اگر مهمان عزیز است طفیلی خوار نیست
بیت طفیلی مهمان شود بهره گیر طفیلی مهمان چو مهمان بود و بدانکه در ولالت اولی فرزندان مسلمانان درجات
ملحق بر ایشان باشد نعم آنکه از ایشان اعمال پدران آمده باشد درجات اعمال پدران یابد و مرتبه پدران
دریابد در ارادت و بیعت سران و ولادت ثانیه است کسی بدی حاصل کند وخود را در حمایت و تربیت افکند
و با مصاحبان پیوندد و متابعت او را به بیند و به پسندد چه عجب بود که درجات او دریابد و مراتب و مثوبات
او را یابد **بیت** مور مسکین هوسی داشت که در کعبه رسد دست در پای کبوتر زده ناگاه رسید طالب
باید که در سرهای بدی آرد و دل بر تربیت و حمایت او دارد خود را از آن او سازد و کار خود را هاد در پناه او
اندازد امید باشد که بمرتبه او رسد و درجه او بیابد همچنین مقلدان آن در پناه مجتهدان و شاگردان در تبع
استادان راست راه پس دور در راست موی بی سر و پای کوی و چوکان سواری شود در حال برو **بیت**
کرت نیست سیمای مهمان دوست ۲ در پی کو طفیلی شدن هم نکوست ۱ طفیلی مهمان چو برخوان نشست انه کمن
ز مهمان ز خوان حظ اوست ۲ و بر تقدیر عمل هر مردی کرد ان عمل خویش باشد و بجزی بکار خود بود چه او را
که عملی باشد لایق طفیلی شدن نبود او را طفیلیان نیز نکذارند و در هیچ مایه نیابد و اگر عملی نیک دارد مستقل
بدرجه داند از جمله طفیلیان نخوانند بلکه دیگران بطفیل او در آیند التجا بپناه او نمایند مولی بطفیل بنده رود
پدر در طفیل برشود و مدد خواهم کرد متقیان را بفاکهة یعنی میوه که او را بدرجه تنعم و درجه تلذذ خواهند
و بگوشت از چیزهای که آرزو کنند و غنای آن در خاطر برند یکدیگر شوند و در کشیدن جامه و شراب همدستان
و ایذا بجای که خوردن آن بیهوشی نباشد واثنی و سره داری نبود و طواف بکنند بر ایشان کودکان که مملوک
ایشان باشند و مخلوق برای خدمت ایشان بوند چنانچه که کودکان از غایت سپیدی و درخشانی همچو مروارید
آید و بعضی از اهل بهشت بر بعضی روی آرند و از احوال و اعمال ایشان باز پرسی کنند قالوا انا کنا قبل فی اهلنا
مشفقین فمن الله علینا ووقانا عذاب السموم انا کنا من قبل ندعوه انه هو البر الرحیم قالوا بمعنی یقولون
است وجمله مستانفه است در جواب ماذا یقولون المسئولون حین یتساءلون انا کنا قبل فی اهلنا مشفقین
مقول قالوا است چون مشاهده نجات ملوح سوی سبب نجات که من قبل ندا است متناول مضمون جمله است
بتقدیم ملوح تاکید سائغ نمود که سامع را بمنزله سائل کرد فمن الله علینا عطف است بر کنا قبل ووقانا عذاب
السموم عطف است بر من الله انا کنا من قبل ندعوه مستانفه است چون جمله ووقانا عذاب السموم بر عالم و
عارف بودن ایشان که سبب وقایت مذکوره است ملوح بود بتقدیم ملوح تاکید جمله مستحسن نمود از جهت
استیناف منفصل کشت و تنزیل عاطف است انه هو البر الرحیم انجمله تذییل است **معنی اینست** بکویند یعنی
مسئولان بدرستی که ما در دنیا در ان وقت در کرده خویش بوده ایم ترسکان از موجبات آتش پرهیز کنندگان
ایمان را عزیز میدیدیم از فوت شدن آن می ترسیدیم خدای بر ما فضل و مارا در بهشت آورد از آتش جحیم که چون

باد سموم است

باد سموم است نگاه داشت رحمت و کرم خویش بر ما کاشت بدرستی که ما در دنیا اورا میخواندیم وثنای او بزبان میراندیم
اورا می پرستیدیم و با او اخلاص از باطن می ورزیدیم و فضل مخصوص کردانیدیم و ابرار نعیم رسانید بدرستی که او
نیکوکار است بر بندکان نیکی کند بخشاینده است کناهان بخشد فذکر فما انت بنعمت ربک بکاهن ولا مجنون
فاء در فذکر سببیه است و فاء در فما انت برای تعلیل است بنعمة ربک بکاهن ولا مجنون متعلق است بمضمون
کلام چه ما انت بنعمة ربک بکاهن ولا مجنون متضمن است مرمعنی را اسی لربک ها هنا و مجنونا بسبب النعمة — کاهنا
الدینیة المنافیة الکهانة والنعمة العقلیة المنافیة للجنون مقصود ازین کلام نفی کاهن بودن و مجنون بودن
پیغامبر است بسبب نعمة دین عقل که منافی صفة کهانت و مجنونیة است **معنی اینست** پس پند بده بقران
و وعظ بکن بفرقان زیرا که تو صاحب نعمت دینی نه چنانچه کافران میدانند و صاحب نعمت عقلی نه چنانچه
ایشان میخوانند ام یقولون شاعر نتربص به ریب المنون قل تربصوا فانی معکم من المتربصین ام
در اول این آیت و در معطوف او منقطعه است بمعنی بل همزه ای بل یقولون هو شاعر نتربص به ریب المنون
صفة است مرشاعر را وجمله مقول قل است فانی معکم من المتربصین تعلیل است تاکید او از جهة تقدیم
ملوح است وام یقولون اضراب است از کاهن کفتن و مجنون دانستن که مقول سابق است **معنی اینست**
یا خود میگویند که او شاعر است بحوادث که سبب هلاک او باشد همچو شعرای دیگر که هلاک شوند قائل است
بگو ای محمد هلاک مرا منتظر باشید و فوت مرا متربص شوید بدرستی که من نیز با شما منتظر باشم فنا و زوال
شما را چو باشیم ام تامرهم احلامهم بهذا ام هم قوم طاغون ام یقولون تقوله بل لا یؤمنون ام بمعنی
بل همزه است واسناد امر سوی احلام مجازی است بر طریق اصلوتک تامرک ان نترک ما یعبد اباؤنا **معنی
اینست** یا خود عقلای ایشان امر میکنند بدعوی متناقض که جمع میکنند یا دیوانگی دعوی کهانت وشاعری
که مبنی است از کمال عقل و فرزانگی یا خود ایشان قوم طاغیانند از حد تجاوز کنند که نافعل که سلطان مطاع است
مکابره میکنند و قضایای او را مخالف میشوند یا خود کویند که قران را محمد افتری کرده است و نابوده از خود
آورده است بلکه ایشان ایمان نمی آرند وصدق را در دل نمی کارند فلیاتوا بحدیث مثله ان کانوا صادقین
فاء در فلیاتوا سببیه است بحدیث مثله متعلق است به فلیاتوا ان کانوا صادقین شرطی است مستغنی از جزا
الاکتفاء بما مضی **معنی اینست** چون ایشان کفتند که محمد این کلام نابوده خود پیدا آورده پس ایشان
نیز دل وزبان دارند حدیثی مثل قران بیارند چنانچه محمد زبان عربی دارد ایشان نیز زبان عربی دارند
بفصاحت مذکور داسد خود از بقول حسرا عاجز بند ام خلقوا من غیر شیء ام هم الخالقون من غیر
شیء ای بغیر شیء من الثواب والعقاب **معنی اینست** یا خود آفریده شده اند برای غیر چیزی از ثواب
وعقاب از آن جهة از هیچ چیزی باک ندارند هر چیزی که خوش آید بزبان می آرند یا خود ایشان خالقند که
خود آفریده اند خالق عالم را نمی پرستند خالق عالم را خالق خویش نمی دانند ام خلقوا السموات والارض بل لا
یوقنون انجمله تذییل است **معنی اینست** یا خود آسمان و زمین را ایشان آفریده اند چنین حدوث
سفلی و اجرام علوی را بقوت خویش دیده اند نه چنین است ایشان بتحقیق حق ندارند بدانچه ایمان باید
آورد نمی آرند ام عندهم خزائن ربک ام هم المسیطرون ام عندهم خزائن ربک تا آخر عطف است بر جملهٔ
سابقه **معنی اینست** یا نزد ایشانست خزائن پروردگار تو از علم و نبوت ورزق و مملکت تا هرچه خواهند
بدهند و برای هر که خواهند این امور بخشند یا خود ایشان بر خزائن عالم آمده اند والی و متصرف شده اند
ام لهم سلم یستمعون فیه فلیات مستمعهم بسلطان مبین یستمعون صفة است مر سلم را فاء در فلیات
سببیه است بسلطان مبین متعلق است به فلیات **معنی اینست** یا خود مر ایشان راست نردبانی که بدان
بر می روند و کلام فرشتکان و فرمانهای که بر ایشان میشود میشنوند پس کو بیارد شنونده که از جمله ایشانست

مدعی شنیدن از فرشتگان بحجتی متین و دلیلی مبین أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمُ الْبَنُونَ أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ ء
مُثْقَلُونَ اینجمله عطف برجمله سابقه است معنی اینست یا خود مر خدا را دختران‌اند و شما را پسران‌اند این
تفاضل که پسندد و این ترجیح چگونه بحصول پیوندد یا میخواهی ای محمد از ایشان اجری پس ایشان در تاوان
و غرامت آن زیر بار رند از آن جهة تراد شمی میدارند و دل بر پی روی و متابعت تو نمیگمارند و تو بری آگاهی که
از ایشان بتبلیغ اجری نمیخواهی أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ
فا در هر دو محل سببیه است الذین کفروا از باب وضع مظهر موضع مضمر است هم ضمر است معنی اینست
یا خود نزدیک ایشان غیب است یعنی لوح محفوظ حاضر است و هر یک از پی در آن ناظر است پس ایشان غیب حرفها
از آن میکنند و در شان خویش لا نبعث و ان بعثنا لم نعذب میگویند یا خود میخواهند مومنان را کیدی و مکری
بد آید پس بر حکم آنکه هر که در شان کسی بدی خواهد کرد بدی بپیش آید کافران هم ایشان در کید خواهند فتاد
و بشومی بدخواهی بلا و آفت برایشان خواهد زاد أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ جمله سبحان
عما یشرکون معترضه است برای ثنای خدا معنی اینست یا خود مر ایشان را پناه دیگر است و الهی غیر من آن
که ایشان را از عذاب باز دارد و از عقاب محافظت نماید یاد میکنم خدای را بپاکی یاد کردن از اشراک مشرکان
و منزه میگردانیم از دعویهای باطل ایشان وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ
کسفا مفعول یروا است من السما صفة است ساقطا مفعول دوم است و اگر یروا بمعنی بصر دارند ساقطا
حال باید دارند سحاب خبر مبتدای محذوف ای هذا سحاب مرکوم جمله مقول یقولوا است و جمله شرطیه معترضه
برای ناپرستیدن کافران و پند ناگرفتن ایشان معنی اینست و اگر به بینند ایشان قطعی از آسمان که می
افتد برایشان بگویند این ابریست بر تر شده برای باریدن جمع آمده گمان نزول عذاب نبرند و پند
گرفتن نگیرند فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ
شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ فا سببیه است حتی برای غایت است یلاقوا بعد حتی باضمار ان منصوب یومهم مفعول یلاقوا
موصوف با صله صفة اوست یوم لا یغنی عنهم کیدهم شیئا بدلست از یومهم و لا هم ینصرون عطف است بر لا یغنی
معنی اینست پس بگذار ایشان را تا آنکه به بینند روز خویش را که در آن بیهوش خواهند گشت و در بند
بیهوشی خواهند پیوست روزی که ایشان را کید ایشان هیچ سودی نکند و در مکر ایشان هیچ فائده نباشد و نه
یاری یاری دهنده شود و نه از عذاب خدای خلاص دهنده باشد وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ
وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ وَمِنَ اللَّيْلِ
فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ عذابا اسم ان است دون صفة است مر عذابا را الذین با صله خبر است و جمله
وان للذین ظلموا عذابا دون ذلک حالست یا معترضه است برای وعید تکمیل از جهة ابراز وعید بر وجه
و کادت ولکن اکثرهم لا یعلمون استدراکست واصبر لحکم ربک عطف است بر ذرهم جمله فانک باعیننا معلله
بحمد ربک و حین تقوم متعلق‌اند بر سبح و سبح عطف است بر واصبر فا در فسبحه در جواب اما محذوفست من در
ظرف یعنی فی بود و ادبار مصدر است بمعنی ظرفست عطف است بر و سبح بحمد ربک معنی اینست و بدرستی که
مر ظالمان راست یعنی کافران را عذابی غیر آن یعنی عذابی که موعود است در بار چون هزیمت روز بدر و قتل و
اسر در آن عذاب قبر و ضغط و عمود زدن فرشتگان و لکن اکثر ایشان نمیدانند و وقوع آن در دل نمیگمارند
و صبر بکن بر صبوری دار و منقاد شو و گردن بنه مر حکم پروردگار را زیرا که تو در نگاهداشت مائی و در پناه
حفظ خدای و بپاکی یاد آر در حالتی که بحمد پروردگار خویش در هنگامی که در نماز و در خواهش نیاز ایستاده میشود
و اما در شب و در وقت غائب شدن ستارهای تسبیح بگو که یاد آر مر خدای جل و علا و بدانکه ختم این سورت
نیز ختمی حسن است و مقطع مستحسن است در خاتمت آن نکایت ایشان کرد و حکایت ایشان آورد و بعذاب امر کرد

از حکایت ایشان

از حکایت ایشان تا روز قیامت بگذار و اندوه کافری ایشان در دل میار صابر باش و دل خود را باندوه مخراش خدا
را یاد آر بتسبیح و شکر او بگذار کلام تمام گشت و سخن بانتها پیوست والله اعلم بمعانی کلماته و خفیات مراداته لا
اله الا هو ربی توکلی علیه و هو حسبی **سورة النجم** این سورت مکی است شصت و دو آیة است سیصد کلمه آست
هزار و چهارصد و بیست و پنج حرفست نظم سورة نجم با سورة طور آنست که ختم سورة طور با دبار النجوم بود و ء
افتتاح سورة نجم به والنجم اذا هوی روی نمود میان ایشان انتظام جلی است و التیام منجلی است بدانکه سورت را
با یراد قسم بر برائت پیغامبر صلی الله علیه و سلم از وصمت غوائب افتتاح کرد بعده در شان او مدیح و ما ینطق عن
الهوی ان هو الا وحی یوحی آورد بعد ذکر وحی چند جمله متوالی در نظام انتظام انداخت و چون درین مسند الیه
در سلک ارتباط منظوم ساخت از جمله علمه شدید القوی تا جمله لقد راه نزلة اخری عند سدرة المنتهی در
صفة فرشته جبرئیل بتبلیغ وحی یعنی جبرائیل یا در صفة مرسل وحی جل و علا تقدس و تعالی برحسب اختلاف قرات
که منقولست از اجله ائمه تفاسیر بعده از ذکر اله حق سوی اله باطل یا از ذکر فرشته ذکر لات و عزی و مناة
مشرکان فرشتگان را می پرستند ایشان را بنات الله میدانند و باسما اناث میخوانند تخلص حاصل گشت کلام بذکر
ایشان پیوست بعد چند جمله الکم الذکر و له الانثی تا در فلا تزکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقی در تشنیع ایشان آورد
و شناعت حال ایشان را تفصیلا و تشریحا بیان کرد بعده چند جمله معلوم جلیل و عظیم از انبای صحف موسی و
ابراهیم ان آیت الا تزر وازرة وزر اخری تا آیت اهلک عادا الاولی الی قوله ازفت الازفة که متضمن قیامت
و ذکر او و احوال او که منتهای امور است بر وجه تذنیب آورد بدین سورت مذکور را بجمله مسطوره ختم
کرد و شک نیست که جملهای که از یکبابست اگر مقاصد ایشان مختلف اند از جهة اتحاد باب میان ایشان ربط
و اتصال باشد و اگر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگریست معترضاتی که در میان جمله
مقصوده آمده میان کلامها متصل واقع شده جمله دیگر از هر نوع در محلهای که بیاید بمشیة الله و عونه بیا
ان روی نماید والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب **بسم الله الرحمن الرحیم**
وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى النجم در اصل اسم هر نجمی بود که میان متکلم و مخاطب معهود باشد
بعد از استعمال علم ثریا گشته و ثریا ستاره مجتمعه است بعضی گویند هفت ستاره است شش ستاره جلی است و
باریک و خفی است والنجم قسم است اذا هوی ظرفست و اینجا اشکالی است و آن آنست که متعلق قسم جز معنی قسم نمی
نماید و بر تقدیر ظرفیت تقیید مقسم بر بی لازم است می آید و در آن درست نبود پس تعلق ظرف بمعنی قسم درست
نباشد ازین جهة در واللیل اذا یغشی رفته‌اند و اینجا صفة داشتن نیز مستقیم نبود زیرا که نجم جثه آست
و ظرف زمان خبر و صفة جثه واقع نشود مگر آنکه والنجم حذف مضاف مقدر گویند اذا هوی صفة حدیث
مقدر بود چنانچه در حدیث اللیلة الهلال گفته‌اند و بر تقدیر آنکه حدوث الهلال رفته‌اند اینجا تقدیر و
تحرک النجم اذا گویند و از اشکال مذکور تفصی جویند بدین تقدیر تعلق ظرف بحدیث مقدر گویند جائز بود صفة ء
داشتن حاجت نباشد و بعضی اذا را در والنجم اذا هوی اسم دارند بدل اشتمال از مقسم به پندارند و تعیین وقت
مذکور از جهة آنست که بهترین زمان است زیرا که اگر از نجم معنی اصلی است یعنی ستاره مراد شود و از هوی انقضاض
و سقوط نجم برای رجم شیاطین مراد شود از جهة آنکه رجم شیاطین صفتی مقصود است که رجم شیاطین مقصودی
معهود است و همچنین اگر از هوی انتثار و انکدار در روز قیامت که هنگام اتمام مقاصدی است که در نجوم مقصود
بود و هنگام اختتام مطالبی است خلقت کواکب برای آن روی نمود و اگر از نجم معنی مجازی مراد دارند بعضی پیغامبر
وقت نزول از آسمان بعد از عروج بودن هم هنگام کمال بود زیرا که پیغامبر در آن شب رسید در اینجا که رسید
و در آن وقت دید آنچه دید و اگر از نجم قرآن مراد دارند و از هوی نزول او بر پیغامبر پندارند هم هنگام کمال
بود چه هنگام تمسک کردن و حجت ساختن و ایمان آوردن و اعتقاد کردن باشد و همچنین چون از نجم عالم که دین ء

هوی م

ظ
یعنی

سلامت برده ودر اسلام مرده مراد شود واز هوی وقت او در کور مراد باشد هم هنگام کمال بود چه ایمان سلامت
برده وجان بملائکه رحمت سپرده از خطره زوال فارغ گشته وبه امن وامان پیوسته ما ضل صاحبکم وما غوی
جون قسم است از صاحبکم پیغامبر مراد است وخطاب مر قریش راست وضلال وغوایت کم کردن راه صوابست و
بعضی این جمله بر تکریر بشر برای تاکید کنند وبعضی ما ضل قبل الوحی وما غوی بعد الوحی محمول کویند ان تکرار بیرون
روند روایت کرده اند که کفار قریش در حق پیغامبر صلی الله علیه وسلم ضل محمد عن دینه وابائه وغوی میکفتند
در رد ایشان این وارد کشت واین نظم بورود پیوست معنی اینست سوکند میخورم وقسم یاد میکنم بنجم چون
فرود افتد از آسمان در زمین برای رجم شیاطین یا بر ماجون او راغوبت شود یا بستاره ثریا وجز آن چون
در قیامت مکدر شوند ومتنثر کردند یا بپیغامبر صلی الله علیه که چون ستاره روشن بود در ان هنگام که از آسمان
بعد از معراج نزول کرد یا بر قران که بر پیغامبر نازل کشت یا بعالم چون مدفون در کور پیوست صاحب شما یعنی
پیغامبر کراه نکشته وبغوایت نپیوسته وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عطف است بر ما ضل صاحبکم
وما غوی عن الهوی صفة است مر مصدر محذوف را ای وما ینطق نطقا ناشیا عن الهوی ان نافیه است هو عائد
بر قرانست علمه شدید القوی دلیل برانست وان مبتداست الا وحی یوحی مستثنی مفرغ است خبر مبتداست وحی
بمعنی یوحی است ویوحی صفة موکد است مر وحی را جمله ان هو الا وحی یوحی تعلیل است بر مضمون وما ینطق عن
الهوی دلیل است معنی چنین آید وسخن میکوید ونطق نمیکند محمد از هوای نفس وخواهش دل هیچ سخنی که
بهوی ناشی است نسبت نطق بهوی در حق او نا رواست نیست قران مکر وحی کرده شده بر ان زیرا که پیغامبر
صلی الله علیه وسلم اضافت بخدای میکند ووحی خدا میکوید عبارت این نص موجب آنست که قران منصور بوحی
بود الخ پیغامبر بروجه قرابت آورده وحی بود از هوی نباشد وبدلالت این آیت ثابت میشود که هرچه
پیغامبر صلی الله علیه وسلم بثبوت انرا سوی وحی کند وورود انرا من الله کوید چنانچه کفت ان روح القدس
نفث فی روعی ان نفسا لن تموت حتی تستکمل رزقها یا قیاسی بود که تقدیر آن مضاف سوی وحی باشد آن نیز
منصور بوحی بود اضافت پیغامبر صلی الله علیه وسلم چیزی را وحی هوی باشد اما انچه از پیغامبر صلی الله علیه
وسلم ثبوت انرا نظر بمجرد بود چنانچه در تلقیح نخیل کفت ما اظنه شیئا ایشان باز ماندند درخت بار نکرفت وانچه
بار کرفته بنا بدبرفت این خبر پیش پیغامبر اوردند واز بیحادثه خبر کردند پیغامبر صلی الله علیه وسلم کفت
شما از امور دنیا وقوف از من بیشتر دارید ودرین باب از من بهتر میدانید عمل در امور دنیا بمصلحت خود
کنید انچه از خدای کویم وبرحکم وحی متابعت دران جویم دران متابعت کنید مخالف مشوید یا بقیاس شرعی که
موجب ظن است حکمی بیان کند که مضاف سوی خدای ووحی نبود ووحی بتقدیر او وارد نباشد چون بوحی خدا نبود
ظن محض میشود در حکم بشریت در وی ظهور خطا نمود عیبی نباشد چنانچه در فدا ستدن از اساری بدر عمل
برای افتاد است لولا کتاب من الله سبق الآیة خبر از وقوع خطا داد بر حکم بشریت عجب نباشد ومستبعد نبود
عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ
أَدْنَىٰ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ أَفَتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ
عِندَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَىٰ عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ لَقَدْ رَأَىٰ
مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ درین کلام از جمله علمه شدید القوی تا جمله لقد رای من ایات ربه الکبری بعضی
مفسران حکایت از جبرائیل دادند این صفات را صفات او نهادند شدید القوی بتقدیر کل شدید قواه فاعل
علمه است ومفعول دوم علمه محذوف است ای علمه ایاه وجمله علمه بر طریق جاز کم حضرت صدور کم یا صفتی دیگر
مر وحی را ذو مرة یعنی ذو قوة صفة است مر شدید القوی را تنکیر مرة برای تکثیر است وبرای تعظیم بود یا برای
نوعی است ذکر او بعد شدید القوی قوای بشدت است واین توصیف قوت بکثرت وعظمت است یا از شدید القوی

ظ برکریم

ظ ناشی

اضافت م

بدر تشکل

قوای باطنه مراد بود وان مرة قوای ظاهره یا برعکس باشد یا از قوای آلات وان مرة استطاعت افعال یا مرة بمعنی قوت
نباشد بمعنی موصورت حسنه باشد یقال فلان ذو مرة ای ذو منظر حسن یا مرة نوعی از مرور بود چنانچه جلسة
نوعی از جلوس است فای فاستوی فصیحه است ای ظهر فی الافق فاستوی ای فاستقام علی صورة الملائکة التی جبل
علیها حتی ملاء الافق جمله وهو بالافق الاعلی حالست ثم دنی فتدلی معطوفست برو برای بیان کیفیت نمود از جبرائیل
است پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم ان ضمیر قاب قوسین دو مضاف محذوفست ای کان مسافة قربه من محمد مقدار
قوسین او ادنی منه او ادنی معطوفست بر قاب قوسین که خبر کانست او برای شک نیست بمعنی بلاست بر طریق و
ارسلنا الی مائة الف او یزیدون ضمیر اوحی عائد است بر جبرائیل وضمیر عبده عائد است بر خدای عز وجل وانتشار
ضمیر از جهة عدم التباس است وعبد الله کنایت از محمد است از باب کنایت از موصوف ای فاوحی جبرائیل الی عبد
الله محمد ما اوحی جمله ما کذب الفؤاد ما رای حالست از عبده ای ما اوحی الی عبده والحال انه ما کذب فؤاده ما
رای من صدره جبرائیل بل عرف انه جبرائیل افتمارونه علی ما یری فا عاطفه است معطوف علیه محذوفست ای
اتنکرون فتمارونه علی ما یری استفهام برای انکارست بروجه توبیخ است لا ینبغی ان تنکروا فتماروا این کلام
رد است بر انکار ومجادله ایشان با پیغامبر چون اخبار بدیدن جبرائیل کرد ایشان منکر شدند ودر روایت آمده اند
بعضی افتمرون خوانند من مرتب الشیء اذا جحدته یا من ماریته ای غلبته فی المراة بتقدیر افتمارونه علی ما
یری جبرائیل علی صورته واین حکایت حال کذشته است علی ما رای واستعمال ماضی بصیغه مضارع برای استحضار
صورت بدیعه رویة جبرائیل است لام در لقد رای برای تاکید است نزلة فعلة است از نزول همچو جلسة از
جلوس اینجا بمعنی وقت نزول ظرفست عند سدرة المنتهی ظرفست مر رای را عندها جنة المأوی جمله اسمیه یا
ظرفیه سدرة المنتهی ای عندها جنة المأوی یعنی جنة المکان الذی یأوی الیه المتقون اذ یغشی السدرة المنتهی ظرف
است مر راه را ما یغشی فاعل یغشی است استعمال موصول با صله برای تفخیم است ویغشی بمعنی قاضیست بر طریق
فغشیهم من الیم ما غشیهم جمله ما زاغ البصر وما طغی حالست از فاعل راه ای راه حال کونه ما زاغ البصر یا
از جنة المأوی که فاعل عندها است ورابطه محذوفست ای ما زاغ البصر الیها وما طغی من رای من ایات ربه
الکبری برای تبعیض است الکبری صفة است مر ایات را وجمله لقد رای من ایات الکبری مقررست مر دیگر جبرائیل
را ای لقد رای محمد من ایات ربه الکبری من جبرائیل وجناحیه وسائر ما علیه من الحلی والذاتی وما تناثر منه
من الدر والمتلالی معنی اینست یعنی آموزانیده است پیغامبر را قران فرشته که سخت است قوتهای او
از میان فرشتکان خداوند قوت کثرت که بقوت خورد ترین پرهای از شهرهای خود زمین قوم لوط را
با قوم لوط از زیر هفتم زمین برکند تا با آسمان برآورد چنانکه کوزه از جای بجنبد ودیگر از دیگدان بغلطد
بعد از ان همه فرود بالا کرد ودر فنا وهلاک آورد وبیک نعره او قوم ثمود مردند وهمه جان بملک الموت
سپردند پس از پس تشکل کرد در غار حرا بصورت مردی نمودار کرده پس از ان بصورتی که بران مخلوقست راست
ودرست در کرانه آسمان که اعلی است پیغامبر صورت خویش نمود پیغامبر کرانه آسمان را بر ممتلی دید چنانکه
یکبار وی او در مشرق ویک در مغرب رسید پس از ان در هوا جنبید نزدیک آمد پس در زمین فرود آمد یا
کویند نزدیک آمد پس در نزدیکی مبالغت کرد یا کویند نزدیک شد پیش پیغامبر بتواضع سر فرود آورد پس کشت
مسافت قرب او با پیغامبر مقدار دو کمان یا نزدیکتر وکمتر از ان پس وحی کرد بسوی بنده خدا یعنی محمد مصطفی
انچه وحی بینی فرضیت عدد نمازها وبعضی خواتم سورت بقره یعنی امن الرسول تا آخر وبعضی غفور ذنوب
متهمات جویند وبعضی اوحی الیه ان الجنة محرمة علی الانبیا حتی تدخلها انت وعلی الامم حتی تدخلها امتک
کویند بر ابهام دادند تعیین نکند در تفسیر آمده که همه خلق وهمه انبیا عاجز آیند از دانستن تفسیر این آیه
پیغامبر دانست وضبط کردن آن توانست دل بنی دید دروغ ندانست جبرائیل را بر صورت ملکی ایا منکر

مشوید بس مجادله میکنید برای پیغامبر صلى الله علیه وسلم در دیدن او صورت اصلیه جبرایل وبدرستی که دیده
پیغامبر جبرایل را بصورت اصلیهٔ او کرتی دیکر در شب معراج نزدیک سدرة المنتهى که نزدیک آنست جنة الماوی
جنتی که ماوی متقیانست وجای بازکشت ایشانست دران هنکام که پوشیده است سدرة المنتهى را انچه پوشید
بود از هجوم فرشتکان عبادت کننده است ودر طاعت خدا دم وقدم زننده است وبعضی کویند از هجوم ملخ ویا
پروانها ازین که نزدیک او بودند کرد بکرد او جوشیدند درین حال بصر پیغامبر سوی دیدن جنة ماوی میل
نکرد ودر تجاوز از حدی که بدیدن آن ماذون بود نیاورد **بیت** زهی همت که در دل نکذرد دیدن
سوی جنت نه چشمش را بود میلی بسوی طوبی ورضوان بدرستی که دید از آیات قدرت پروردکار خویش که
کبریاست وعلامات قدرت او که عظیمی است یعنی جبرایل وپرهای او وانچه بر وبود از زیبا وزیورها و
بعضی علمه شدید القوی را تا اینجا صفات خدای وافعال مذکوره را مسند سوی جل وعلا دارند نقد بر کلام
علمه شدید القوی ذو مرة ای ذو قوة پندارند وخدا را صفت بشدید القوی وقوی آمده چنانچه در محلها
بسیار در قران چون ان الله شدید العقاب وان بطش ربك لشدید وان الله لقوی عزیز وان الله
هو الرزاق ذو القوة للتین معلوم شده فاستوی وهو بالافق الاعلی ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین
او ادنی متشابه بود وحکم آن سکوت از بیان واعتقاد حقیقت مراد آنست سلف مشغول بتاویل نشوند وخلف
بما یلیق به تعالی تاویل کنند قرب ودنا را تاویل کنند بقرب رافت ورحمت نه قرب مسافت ومکان که حق
سبحانه وتعالی منزه است از آن دید محمد مصطفى انچه دید وانرا براستی وصدق دل پسندید آیا
مجادله میکنید ومنکر میشوید در دیدن محمد مصطفى پروردکار خود را جل وعلی بدرستی که دیده است
پیغامبر پروردکار خود را اکر می دید دران وقت که پیغامبر نزدیک سدرة المنتهى که نزدیک جنة الماوی است
دران هنکام که پوشیده بود میل نکرد چشم پیغامبر از دیدن ایات کبری از جلال وجمال حق جل وعلا بدانکه
بدانکه در دیدن علما را اختلافست بعضی کویند بدل دید چه رویت در دنیا که دار قیامت در حق موسی
علیه السلام بعبارت نفی منتفی باشد وحدیث ابو درداء در جواب هل رایت ربك نور انی اراه وقول
عائشه رضی الله عنها ان محمد الذی وبه فقد کذب امام زاهد رحمة الله علیه دیدن با خود داشته
وقول برویت چشم منزل پنداشته در معنی آورده سئل النبی علیه الصلوة والسلام هل رایت ربك رایته
حرس نشوا ری ولم اری بعینی وبعضی صحابه رضی الله عنهم قائل اند که رویت پیغامبر صلى الله علیه وسلم
بچشم زد صدمت معنی ان ابن عباس که او کفته اتعجبون ان تکون الخلة لابراهیم والکلام موسى والرویة
لمحمد وکان الحسن یحلف والله لقد رای محمد ربه بعینه أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ
در اغاز سورت ذکر پیغامبر وذکر قران آورد ودر ذیل آن در صفت پیغامبر وقران علمه شدید القوی
ذکر کرد بدین جمله تخلص سوی آرنده قران که جبرائیل است حامل کشت از انجا تا اینجا اوصاف وافعال او
در بیان پیوست از ذکر فرشته تخلص سوی ذکر فرشتکان که مشرکان ایشان بنات الله میکویند واصنام بصورت
اناث می سازند وبرای ایشان نام بصیغه اناث می پردازند چنانچه لات فعلة است از روی اصل در اصل
لویة بود واو را الف کردند یا یا را بخلاف قیاس محذوف ساختند تا را چون تانیث عوض ساختند و
دراز نویسند سمیت بذلك لانهم کانوا یلوون علیها ویعکفون للعبادة وعزی که مونث اعز است جمع
عطوفات ومناة مفعل است مشتق از نو مشرکان نزدیک او می امدند باران می جستند اصل او بعد واو را
بعد نقل حرکت بالف بدل کردانید مناه شد وهمزه را برخلاف قیاس محذوف ساختند سمیت بذلك لان
دماء البنا انکه تمنی عندها بدین طریق تخلص سوی ذکر مشرکان وتشنیع ایشان شد یا کویند از ذکر پیغامبر
وقران تخلص کرد سوی ذکر فرستنده که رب جلیل وتجلی پیغامبر صلى الله علیه وسلم وثنای مر خدا بی ازان

تخلص سوی ذکر

تخلص سوی ذکر الهة باطله مشرکان وتشنیع وتعییب حال ایشان کرد همزه در افرایتم برای تقریرات فا عاطفه است و
معطوف علیه محذوف ای انظرتم افرایتم اللات والعزى ومناة الثالثة الاخرى ومناة غیر منصرفست از جهت
علت وتانیث والثالثة الاخرى صفة است مر مناة را **معنی ایت** ایا نکرسته اید پس دیده اید الهة باطله
را که می پرستید ایشان را شما لات وعزی ومناة ثالثه همه بر صورت انثی حال ایشان که جماداند مبدا اید صفة ایشان
که عاجز اند چه ایشان را با خدای که قادر مطلق است بعبادت مستحق شریک میدارید وچه استعداد آفریدکار
پروردکار را دختران می پندارید أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ اینجمله توبیخ است مر
مشرکان را مقرر است مر نکوهش ایشان را تلك اذا قسمة ضیزی تذییل است که از جمله سابقه معلوم شده که قسمت
بی نسبت آمده اینجمله توکید مفهوم مذکور باشد مکر انکه بعد ضیزی صفة است مر قسمت فعلی است مر ضارت بمعنی
صامت صمه از جهة محافظت یا بکثرت بدل کردند بر طریق بیض ضیزی بهمزه خوانند مشتق از ضازت دانند
معنی ایت مر ایشانراست پسر ومر خدا راست دختر نیست این مکر قسمت جور کننده ونصرت رساینده اِنْ
هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم مَّا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ ان نافیه است هی مبتداست عائد است
بر لات وعزی ومناة الا اسماء مستثنی مفرغ خبر مبتدا است جمله سمیتموها صفة است مر اسماء را انتم تاکید ضمیر
فضلات واباؤکم عطف است بر وما انزل الله بها من سلطان صفة دیکر است مر اسماء یا حالست وجمله ان
هی الا اسماء تا آخر کنایت از انها لا یلیق بالعبادة لانها متعلقة بیصروتکم توبیخ دیکر است مر مشرکان را وتشنیع
دیکر است مر احوال ایشان که چون درین مذکورات تصرف شما جاری باشد الهة خواندن ایشان خطا ومعبود داشتن
ایشان غلط بود پس اینجمله را مقرر دارند موکد پندارند **معنی ایت** نیست این مذکورات یعنی لات
وعزی ومناة مکر ذوات که شما در ایشان تصرف میکنید که شما وپدران شما ایشان را نام کرده اند درین حال که
نفرستاده است خدای اله خواندن ایشان را حجتی ومعبود ساختن ایشان را دلیلی اِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا
تَهْوَى الْأَنفُسُ ان نافیه است وتهوی الانفس عطف است بر الظن وجمله ان یتبعون الا الظن بیان است مر جمله
ما انزل الله بها من سلطان را یا بدل است از او ودر والتفاتست از خطاب سوی غیبت از جهة ترک مواجهه ایشان
معنی ایت ایشان جز کمان را پی روی نمیکنند وایشان غیر هوای نفس را متابع نمی شوند وَلَقَدْ جَاءَهُم
مِّن رَّبِّهِمُ الْهُدَىٰ اینجمله معترضه است برای بیان انکه اتباع ایشان مر ظن را وتحقیق با وجود آمدن هدی
وحصول دلیلاست یقینی هدی را ترک آوردند اتباع ظن کردند **معنی ایت** وهر آینه بدرستی که ایشان
را از پروردکار ایشان رهنمونی آمده ودلیل قطعی لائح شده دلائل مذکوره می کذارند طرد لر متابعت ظن وحسبان
می کنارند أَمْ لِلْإِنسَانِ مَا تَمَنَّىٰ فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ ام منقطعه است بمعنی بل وهمزه که مضمون اوست ابتدائیه
است وهمزه برای انکارات اینجمله متضمن تشنیع مقرر نکوهش کفار است چه بعضی از ایشان تمنی میکنند که اصنام
شفیع ایشان شوند وبعضی لئن رجعت الى ربی ان لی عنده للحسنی میکویند وبعضی در حق خویش مرتبه نبوت
میجویند اینجنین محال جوئی واین نوع بیهوده کوئی شان ملامت بود ودر خور نکوهش باشد وجمله فلله الاخرة
والاولی تعلیل است وبر انکار حصول متمنیات دلیل است **معنی ایت** ایشان تمنیات حاصل نشود وهمه
آرزوها بحصول نه پیوندد زیراکه دنیا وآخرت ملک خداست حصول مراد دنیا وآخرت متعلق بارادت حق
جل وعلا است بتمنیات چه غرض حاصل شود وتخیلات چه فائده حاصل آید وَكَم مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ
لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِن بَعْدِ أَن يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ کم خبریه مبتداست من ملك تمیز اوست
فی السموات صفة است مر ملك را شفاعتهم فاعل است مر لا یغنی را الا من بعد ان یاذن الله استثنای مفرغ است
ای الا اذا شفعوا من بعد ان یاذن الله لما یشاء ویرضى متعلق است به یاذن الله اینجمله معترضه است برای
رد کافران در آرزوی شفاعتهای ایشان **معنی ایت** وچند از جنس فرشته که در سماء است مشغول در

ملخ

بنوادی

لوتیه

عبادت خداست شفاعت ایشان هیچ نفع نکند و هیچ سودی بیاورد مگر وقتی که شفاعت بعد از خدا پس از
دستوری حق سبحانه وتعالی برای کسی که خواهد ودرشان کسی که بسندد پس شفاعت از اصنام چگونه روی نماید
واز ایشان خواهش چون آید إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنْثَىٰ وَمَا لَهُمْ
بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ
يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَىٰ
چون مشاهده سامع مرعقول ودانش مشرکان واعتقاد قطاعت وحشمت فرشتگان امارت آن بود که تسمیه
ایشان فرشتگان راکه نوعی از مخلوقات کزیده ومصنوعات بسندیده همچو تسمیه اناث که نزدیک ایشان ع
مهانند از منکران باشند وظهور علامت انکار جمله را تاکید وبر وجه استیناف مفقود آورد موصول با صله ام
ان است لیسمون الملائکة تسمیه الانثی خبر است وابجمله متصلات لجمله ان هی الا اسماء سمیتموها انتم واباءکم
مقررات مرمضمون اورا معترضانی میانه بود میان دو کلام سائغ نمود وما لهم به من علم حالت وجمله ان یتبعون
الا الظن تاکید نفی آیة علم ایشانست وجمله وان الظن لا یغنی من الحق شیئا معترضه است وتمسک کردن ایشان ه
مشرکان بظنی فاسد وتوهم باطل امارت آنست که ایشان مضمون ان الظن لا یغنی من الحق شیئا را منکر اند بظهور
علامت انکار جمله را تاکید کرد ومصدر بان آورد فا در فاعرض سببیه است عمن تولی متعلق با عرض عن ذکرنا
متعلق است بتولی ولم یرد عطف است بر تولی الا الحیوة الدنیا مستثنای مفرغ است مفعولست مر لم یرد را ذلک اشارت
است بر اختیار دنیا وتولی از اخری فان مرفوع المحل بر ابتداست مبلغهم من العلم خبر مبتداست ا بجمله ء
تذییلاست وجمله وان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله کنایتست از وعده جزا وجمله فاعرض عن تولی
ملوح بر معنی مکنی عنها بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود **معنی اینست** بدرستی که آنکسانی که باخرت نگرو ند
هر اینه فرشتگان همچو تسمیه اناث تسمیه میکنند وحال اینست که ایشان بشان فرشتگان علمی ندارد جز باتباع ظن
ووهم دل نمیگمارند وبدرستی که ظن هیچ چیزی از حق نفع کند وتحقیق واقع است در دل نمیکند چون دانستی که
حال ایشان چنین وبد آوری ایشان یقین است پس روی بگردان از کسی که از ذکر ما روی کردانیده است و
خود را بدین که حیات دنیا نخواهد رسانیده واعراض از اخری مینماید علم کافران است ونهایت دانش
ایشانست بدرستی که پروردگار تو هم اوست که داناتراست بکسی که راه گم کند واز راه راست خود را دور کند
واو داننده تراست بکسی که راست یافته ودر اتباع هدی وپیروی دین خدا شتافته وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى لیجزی متعلق است
بمضمون لله ما فی السموات وما فی الارض که لام دلالت بر ملک میکند ملک آسمان وزمین بسبب این حال از
عدم است حیث اوجد ذلک من العدم لیجزی الذین اساؤا بما عملوا ای بعقوبة ما عملوا واین جمله
عطفست بر جمله سابقه **معنی اینست** ومر خدا راست الجه در آسمانست والجه در زمین
موجود است رب العالمین است وهمه از عدم بوجود آورده ومستحق جزا وسزا کرده تا جزا دهد
کسانی را که بدی کرده اند وکارهای بد در وجود آورده اند بعقوبتی که لایق است مر اعمال ایشانرا
وجزا دهد کسانی را که نیکی آورده بثوبة حق یعنی بنعیم جنان الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ
إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ
أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ الذین یجتنبون بدلست از الذین احسنوا یا خبر مبتداء
محذوفست ای هم الذین یجتنبون کبائر الاثم اضافه افراد سوی جنس است بر طریق کرام البشر وحسان
الدراهم والفواحش عطفست بر کبائر لمم گناه صغیره را گویند وآن داخل کبائر وفواحش نبود
پس مستثنی مذکور را منقطع دارند یعنی لکن اللمم لا یجتنبون پندارند واین معنی موافق مذهب معتزله

میباید زیراکه مرتکب صغیره را وعده جزای محسنانی که موعود ببهشت اند می آید مگر آنکه الا را بمعنی واو
عطف گویند ومعنی کلام الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش والصغائر جویند معطوف بود مستثنی نباشد چنانچه
در صحاح جوهری آمده داری لهادارا باعلاة السیلان لم یغفها الرتم الا دمارها مدا دقعت عنه الرتاج حوا ان
سحم یرید اری لهادارا و دمارا ان ربک واسع المغفرة در آیت سابقه وعده جنت را مخصوص درشان آورد
محسنان را باجتناب کنند کان از کبائر وفواحش بیان کرد شاید کسی را در خاطر وهم گذرد مرتکب کبائر وفواحش
را وعده جنات نبود وصغائر بغفران نپیوندد وهم را دفع کرد جمله ان ربک واسع المغفرة بر وجه تکمیل آورد
وچون وهم مورد سوال بود کلام خدای باشد تاکید باید واز جهة استیناف جمله مفقود آید اذ انشاکم متعلق است
باعلم ربکم مفعولست مر اعلم را الحذف مضاف ای هو اعلم بصیغکم وسعادتکم وشقاوتکم اذ انشاکم ای اذ انشا اباکم من
الارض وهو آدم علیه السلام واذ انتم اجنة فی بطون امهاتکم عطفست بر اذ انشاکم اذ اول مضاف سوی جمله فعلیه
واذ ثانی مضاف سوی جمله اسمیه است جمله هو اعلم تاکید است جمله مر جزا دادن را ای هو اعلم بحالکم فی بلا اخلکم
ان علمه بالسعادة یغفر له کلا حوبة بتوبة وبغیر توبة فا در فلا تزکوا انفسکم سببیه است مسبب است مر هو اعلم بکم
روایت کرده اند که بعضی مردمان فخر بنماز وروزه کردند ودل بر مغفرت وافتخار آوردند در باب ایشان این آیة
وارد کشت واین نظم بورود پیوست ای لا یصفوها بالطهارة ولا بالزیادة فی الطهارة هو اعلم بمن اتقی ذکر خاص
بعد عام از جهة اظهار شرف متقیان وبیان فضیلت ایشانست **معنی اینست** محسنان که بهشت برای ایشان آمد
کسانی اند که از کبائر اثم وفواحش جرم که غیر گناه صغیره است اجتناب کنند وروا باشد که گویند آنکسانی که از
کبائر اثم وفواحش اثم وصغائر جرم پرهیز ورزند بدرستی که پروردگار تو فراخ مغفرتست وواسع است رحمت او
وجه او اعلاست بسعادت وشقاوت در آن هنگام که بید کرد شما را یعنی پدر شما را که آدم است از زمین وآن وقت
که شما را در شکم مادران بر احسن تقویم از عدم بوجود آورد ومستحق جزا وسزا کرده تا جزا دهد کسانی را که بدی
کرده اند وکارهای بد در وجود آورده اند بعقوبتی که لایق است لایق مر اعمال ایشان را وجزا دهد کسانی را
که نیکی آورده اند بمثوبت عقوبتی یعنی بنعیم جنات پس نفس خود را تزکیه مکنید وبپاکی طاعت منسوب مگردانید
خدای داناتر است بکسی که پرهیزکار است وبکسی که گناه کار است اهل سعادت را خواهد آمرزید وخط عفو بر
خطای ایشان بتوبه وبغیر توبه خواهد کشید أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّىٰ وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا وَأَكْدَىٰ روایت کرده اند که
ولید بن مغیره بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم توجه کرد خواست که ایمان آرد شخصی دیگر خواست تا او را از بین دولت
باز دارد زبان تعییب کشید وتوبیخ وتشنیع بنیاد نهاد که از دین آبا واجداد خویش برگشتی وایشان را از اهل
دوزخ گفتی گفت ترس دارم از خدا واز عذاب او می ترسم از آن سبب ایمان آوردم از مال خود چیزی برای من تعیین
بکن تا بگناهان تو بر خود گیرم وعقوبت تو بر خود پذیرم ولید مذکور برای او مال بدیرفت واو را از عذاب و
گناهان ولید بر خود گرفت ولید از توحید وایمان برگشت وبگروه وی پیوست این آیت در باب او نازل گشت و
بیان شان شفاعت حال او بورود پیوست وچون در کلام سابق ذکر متقیان ومحسنان کرد ودر شان ایشان
زیادت بیان توضیح آورد چنانچه که کی بیان شان مسیئان را سائر گشت این ذکر بیان حال مسیئان بر وجه
استیناف بورود پیوست همزه برای استفهام است فا عاطفه است ای انظرت افرایت الذی ذکرنا تولی مفعول
رایت است واعطی واکدی معطوفست **معنی اینست** ایا نگرسته وپس دیده آنکسی را که از ارادت ایمان
روی گردانید وبرای کسی که عذاب گناهان او برگرفته مالی که قبول کرده بود اندکی از آن رسانید ودل بر
نجات گماشت باقی مال باز داشت بعضی گویند که ان داخل کبائر وفواحش نبود پس مستثنی مذکور را مستثنای ء
منقطع دارند أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَىٰ أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ
وِزْرَ أُخْرَىٰ وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ وَأَنَّ إِلَىٰ

ظ
آن شخص

رَبِّكَ الْمُنْتَهَى همزه برای انکار است فاء بهر برای سببیت و جمله اعنده رد عمل اوست و اثبات خلل و خطا
او ام منقطعه است یعنی بل و همزه عا فی صحف موسی متعلق است بلم ینبأ و ابرهیم عطف است بر موسی موصول
باصله یعنی الذی وفی صفت است مر ابرهیم را ان مخففه است از مثقله ضمیر شان محذوفست وازرة فاعل آ
مر لاتزر را و وزر اخری مفعولست و جمله خبر ان است و ان للانسان الا ما سعی ان ان نیز مخففه است از
ضمیر شان که اسم ان است الا ما سعی مستثنی مفرغ است جمله خبر ان است و ان للانسان الا ما سعی با معطوفات
خویش عطف است به ان لاتزر وازرة وزر اخری و ان لاتزر وازرة وزر اخری بیان است مر ما فی صحف موسی
یا بدل از وست و ضمیر مستکن در یجزیه که عائد است بر انسان و ضمیر متصل است بر سعی ای ثم یجزی الانسان
الجزاء مصدر است مفعول مطلق است مر یجزی را یا ضمیر منصوب که که عائد است بر جزاء ای یجزی الانسان الجزاء
الاوفی بدل از ضمیر منصوب بود یا عطف بیان او باشد **معنی اینست** ایا نزدیکا اوست یعنی نزدیک ولید
مذکور علم غیب پس او می بیند که گناه او بر بخل کننده رفت که دل او از تعلق بفراغ پیوست یا خود خبر کرده
نشده است بدانچه در صحف موسی بود و صحف ابرهیم که ایت کلام را بتمام و کمال روی نمود بدرستی که شان اینست
که هیچ از کیرنده بار نفس دیگر بر نگیرد و کسی مشقت کسی بر خود نپذیرد و بدرستی که شان اینست که نیست مر انسان
را مگر سعی نفس او حاصل وجز منفعت عمل ذات او و اصل و انچه عمل فرزند پسر او یا ما در میرسد باعتبار
تسبب فعل او بود او نیز حاصل سعی او باشد و انچه عمل مسلمانان پذیرد باموات رسد پس بسبب مسلمانان و از
محض سعی ایشان است و در عمل ایشانست و بدرستی که سعی سرانجام در صحائف اعمال او مرئی خواهد گشت و
پس تر ازان بجزای وافی و اوفی خواهد پیوست و بدرستی که سوی قضا و قدر بر پرورد کار تو منتهی است و
بدانچه حکم خدا رفته است انتهاست وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ
الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَى هو ضمیر منصوب بصیغه مرفوع بر طریق راکی
انا ضمیر فصل نیست الذکر و الانثی بدلست از زوجین و ان علیه نشاة الاخری ان با اسم و خبر خویش عطف آ
بر انه خلق الزوجین الذکر و الانثی باقی وجوه اعراب ظاهر است **معنی اینست** و بدرستی که خدای عز و جل
هم اوست که ضحک و بکا آفریده شادی و غم که سبب ضحک و بکاست پیدا کرده یا زمین را به پیدا آوردن گیاه
خندان کرده و آسمان را بباراندن باران در گریه آورده یا اضحک و ابکی یعنی مستقبل باشد خندانیدن مؤمنان
در بهشت و گریانیدن کافران در دوزخ مراد دارند و بدرستی که هم اوست که میرانید و زنده کردانید یعنی
میرانید پدران را و زنده کردانید پسران را یا زندگان را میرانید و مردگان را ببعث زنده کردانید بدرستی
که آفریده است دو زوج که یکی نر و دوم ماده بود از منی چون در رحم افکنده شود بدرستی که بروی است بر
قضیه حکمت دوم بار پیدا کردن و زنده کردانیدن بعد مردن وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَى وَأَقْنَى وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ
الشِّعْرَى وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى وَثَمُودَ فَمَا أَبْقَى وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْغَى
وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى فَغَشَّاهَا مَا غَشَّى فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى وجه ربط با گذشته و بیان پیوسته
معنی اینست و بدرستی که هم او غنی کردانید و صاحب ذخیره کند یا غنا بملک درم و دنانیر دهد یا
اصل مال چون ضیاع و متاع که ازان درم و دنانیر حاصل شود بخشد بدین دو وجه او اقنی محذوفست
و بعضی واقنی بمعنی وانفع دارند و اقنا را کنایت ار حقیر کردانیدن پندارند سخن بمذکور تمام شود و
اضمار اقنی حاجت نباشد و بدرستی که هم او پروردگار شعری است که ان ستاره است که طلوع او بعد
طلوع جوزاست بنی خزاعه او را می پرستیدند و عبودیة میکزیدند درین آیت اعلام شد که خدای عز
و جل خالق و ملک شعری است معبود ایشان مخلوق و مملوک خدا است بدرستی که او عاد اولی یعنی قوم هود
و قوم لوط را هلاک کردانیده و ثمود را یعنی قوم صالح پیغامبر را باهلاک و استیصال کردانیده هیچکی را از ایشان

باقی نداشته و هیچ یکی را زنده نگذاشته و قوم نوح را که پیش از عاد و ثمود بود هلاک کرده و در فنا و زوال آورده و
بدرستی که قوم نوح را که ایشان ظالم تر بودند و سرکش تر از عاد و ثمود مینمودند هلاک کرد و دیهها را زیر بالا کرد و زیر زبر
کردانید پس پوشید مؤتفکه را انچه پوشید و رسید آن قری را انچه رسید پس بکدام نعمت پروردگار تو شک آرند
و بر کدام امارت نعمت شبهه دارند مر واقع ولید مغیره که او ارادت ایمان داشت و کسی که او را در ارادت اسلام
عیب کرد در اختیار کشتن از دین پدران و دوزخی خواندن ایشان در ملامت آورد و ولید گفت من گناهان دارم از خوف
عذاب ایمان می آرم عیب کننده مذکور گناهان ولید بر خود گرفت و لید برای او مال پذیرفت چنانکه بیان آن گذشته
و ذکر آن بالا رفته و این از ولید مبنی بر اعتقاد صحت نیابت در عقوبت و اعتقاد جواز تعذیب دیگری بگناه دیگری
بود و از عیب کننده مذکور بر اعتقاد انتفای عذاب و گمان پذیرفتن نابوده مینمود لاتزر وازرة وزر اخری
و ان لیس للانسان الا ما سعی رد اعتقاد ولید است و ان سعیه سوف یری ثم یجزیه الجزاء الاوفی رد اعتقاد عیب
کننده و عقوبت پذیرنده کرد و از ان الی ربک المنتهی تا فبای الاء ربک تتمارا نعمت و نقمت مثوبت و عقوبت در بیان آورد
تا معلوم شود که کسی که بر اینچنین امور عظام قادر است عذاب جرا نکند و گناهکار را نتواند که در عقوبت افکند اعتقاد
انتفای عذاب بی معنی است در تعذیب بدل کردن نفسی بنفسی جائز نیست و بدانکه از فانه اضحک و ابکی تا فغشیها ماغشی
انواع نعمت و نقمت ذکر کرد و اصناف اثار رحمت و مهر آورد لکن در انه هو اضحک و ابکی و انه هو امات و احیی و انه
هو اغنی و اقنی ذکر قدرت بر ضدیت آمده و توانائی بر متباینین مذکور شده تاکید بتکرار هو کرد و در خلق الزوجین
الذکر و الانثی که افراد ذکر نعمت است و در اهلک عادا الاولی افراد ذکر نقمت از صورت جمع فرق کرد و چون وقوع ضدیت
اعظم است از افراد جمع و افراد در عدم تاکید فرق نهاده و هو در سه محل برای تاکید مسند الیه است و در هو رب
الشعری ضمیر فصل است برای قصر ثانی بر اول است هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى هذا مبتدا است نذیر خبر است و نذیر
بمعنی منذر است یا بمعنی انذار است النذر الاولی صفت است مر نذیر را و هذا اشارتست بر محمد صلی الله علیه و سلم ای
محمد منذر من جماعة المنذرین الاولی یا اشارتست سوی سوی انذار سابق است ای هذا انذار من جنس الانذار
الاولی و نذر جمع نذیر است چون طرق جمع طریق است و جمله تاییداست مر صحت انذار مذکور و تحقق انعاد مسطور را
معنی اینست محمد ترساننده است راست است انچه گفت حق و صدق همچو پیشینیان گفت یا گویند منذر است
همچو منذران پیشینیان یا انذار او انذاریست از انذارهای پیشین أَزِفَتِ الْآزِفَةُ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ أَفَمِنْ
هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا ای قربت الساعة الموصوفة
بالقرب جمله لیس لها من دون الله کاشفة حالست از ازفة و جمله ازفة الازفة در آخر سورت بر وجه تذییل
الم بذکر قیامت که منتهای امور است ختم سورت شده فاء در فاسجدوا سببیه است فاعبدوا عطفست بر اسجدوا
بر وجه ذکر عام بعد خاص بر جمله فاسجدوا متصل است بر جمله ازفة الازفة سببی اوست و جمله و انتم سامدون
حالست از فاعل تعجبون استفهام برای توبیخ است فاء عاطفه است من هذا الحدیث متعلق بتعجبون است معطوف
علیه محذوفست ای اتسمعون افمن هذا الحدیث تعجبون جمله استفهامیه میان دو کلام متصل آمده از جهة
توبیخ مسطور مذکور شده **معنی اینست** ساعتی که نزدیک شدنی بود نزدیک گشت یعنی قیام قیامت بقرب
پیوست درین حال که نیست مر وقت حصول او را غیر خدای بیان کننده یا گویند نیست او را در ان هنگام آمدن
از غیر خدای دانی دور افکننده لیکن سنت الهی بدین رفت که خدای او را بیان نکند و آمدن او را باز ندارد ایا
حدیث قیامت میشنوید پس ازین حدیث عجب میکنید و میخندید و نمی گرئید و حال اینست که شما در شنیدن در
بازی میشوید و در دست بر دست زدن و سرود گفتن و شور کردن مشغول میگردید روایت کرده اند که در ان
وقت که پیغامبر صلی الله علیه و سلم و مسلمانان قران میخواندند کافران بر اشنوانیدن کردی آمدند بدست
زدن و سرود گفتن مشغول میشدند و سیلک میزدند و شور میکردند تا ایشان از قران خواندن شاغل شوند و

مردمان قران ایشان نشنوند وچون نزدیک شدن قیامت شنیدید پس مر خدایرا سجده کنید وبیکانکی یاد آرید وپرستید
وبرای روز قیامت ساخته شوید تا در پی راه تهی دست نروید وبدانکه در خاتمت سورت ذکر قیامت که منتهای امور است
کرد وامر بسجده که نهایت تذلل است وامر بعبادت بر سبیل تعمیم بعد تخصیص آورد کلام تام کشت وسخن بنهایت پیوست
اختتام که دال بر تمام کلام بود حسن دانند وانتها که دلالت بر انتهای سخن کند مستحسن خوانند والله اعلم باسرار قرانه
وخفیات فرقانه لا اله الا هو الجلیل الکبیر وهو حسبی **سورة قمر** در تفسیر آورده که این سورت مکی پنجاه وپنج آیت سیصد
چهل ودو کلمه است هزار وچهار صد حرفست ربط این سورت با سورت نجم آنست که بدایت سورت نجم بنجم بود وافتتاح این
سورت بذکر قمر روی نمود میان نجم وقمر مناسبت روشن است وملایمت مبرهن است ونیز ختم سورت بذکر ایات قدرت
کرده ودر افتتاح این سورت هم ذکر انشقاق قمر که آن معظم ایات قدرتست آورده ونیز جمله ازفة الازفة که در خاتمه
سورت والنجم مذکور شده وجمله اقتربت الساعة که در افتتاح سورت قمر آمده هر دو را یکی معنی است ومقصود هر دو یکی است
وبدانکه سورت را باخبار از قرب قیامت افتتاح کرد بعده انشقاق قمر که از اشراط ساعة است در بیان آورد بعده حکایت
از کافران وانکار معجزات وسحر مستمر خواندن ایشان آنرا ورسیدن انباء زاجره ونا نفع کردن انذار ایشان را مذکور
کشت بعده بجمله یوم یدع الداع الی قوله یقول الکافرون هذا یوم عسر احوال واهوال قیامت به بیان پیوست بعده
برای عبرت اهل مکه که تکذیب پیغامبر کردند ودل بر تصدیق نیاوردند تکذیب کافران بعضی پیغامبران را ذکر کرد
جمله سطوره مذکور بر طریق تعداد بغیر عاطفت آورد چنانچه صاحب کشاف در آیت الرحمن علم القران خلق الانسان
علمه البیان کفته ودر قاعدهٔ بدیع وفائده منیع تعداد هر یکی را مانع اتباع داشته وسبب تکرار عاطف پنداشته بعده
جمله اکفارکم خیر من اولئکم استفهام بروجه تذنیب آمده اول برای انکار ثانی برای توبیخ مذکور شده تا آخر سورت
مضاده مجرمان جزا ر مستحقان آورد سورت مذکوره را بجمله مسطوره ختم کرد شک نیست که جملهای که از یکبابست اگر
مقاصد ایشان متغایر بود از جهة اتحاد باب میان ایشان ارتباط واتصالست واگر مقصود از همه یکی است هر یکی در
مقصود کلی مفرد دیگریست معترضاتی که در میان جمله مقصوده آمده میان کلامهای متصل واقع شده جمله
دیگر از هر نوع در محلهای که بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن بتوضیح وتشریح روی نماید والله اعلم بالصواب والیه
المرجع والمآب **بسم الله الرحمن الرحیم** اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ
يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه
وسلم شبی در مکه در رهی میرفت ناکاه ابو جهل با جهودی دران راه پیدا کشت وکفت ای محمد مرا معجزه بنما وکرنه تیغ بر تو
برآرم وبکنم آنچه مطلوب دارم پیغامبر فرمود که چه میکوئی وکدام معجزه میجوئی جهودی که با ابو جهل بود اورا طلب
کردن انشقاق قمر خواست کرد وپیغامبر را بر پیدا آوردن این امر عظیم آورد پیغامبر صلی الله علیه وسلم روی سوی قمر
آورد واشارت بانکشت ماه بمجرد اشارت پیغامبر دو پرکاله کشت یک پرکاله در آسمان ماند دوم در زمین پیوست و
بعضی کویند دو پرکاله در دو جانب کوه حرا آمد کوه مذکور در میان ایشان در آمد ابو جهل کفت باز این را مجتمع
ساز وبر التیام این بردار پیغامبر اشارت کرد یکجا شدند چنانچه بودند همچنان کشتند روشن کشت که در اینچنین
معجزه نه خفاست شک نیست که خفای این معجزه بر ایشان دلیل کوری وعمی است این را پسند بدید بنظر انصاف
بدیدند در راه باطل رفتند اینچنین معجزه را سحر کنند **سوال** اینچنین واقعی جلی که واقع شود در همه جهان
روشن شود بتواتر منقول باشد از اخبار آحاد نماند ازین جهت بعضی انشق بمعنی مستقبل دارند ووقوع این
واقعه در روز قیامت پندارند **جواب** خبر انشقاق قمر در احادیث صحاح آمده که واقع قمر واقع شده وذکر آن
در قران بصیغه ماضی است وان صریح است که در انصرام ومضی است ونا دیدن مردمان در اطراف جهان از جهة
عارض سحاب در هوا یا از جهة حجاب کوهها بود تا واقع روشنی در اطراف جهان مرئی نشود با این احتمال نص قطعی را تغیر
نکند ودر اشتباه نیفکند واقتران قرب قیامت منقول از پیغامبران است وجوب علامت حاصل شود دلیل بر قرب

قیامت باشد وان یروا آیة شرط است یعرضوا جزای شرطست ویقولوا عطف بر واست سحر مستمر خبر مبتدای محذوفست
تقدیر هذا سحر مستمر مقول یقولوا است وجمله شرطیه معترضه است میان معطوف ومعطوف علیه برای بیان عادت
کافران وشرح شنیع ایشان وکذبوا عطف است بر انشق واتبعوا اهواءهم عطف است بر کذبوا جمله وکل امر مستقر
تذییلست **معنی اینست** قیامت نزدیک شد وماه بانشقاق پیوست وچون ببینند معجزه را اعراض کنند ودر تهمت
سحر افکند حط مرتبهٔ او جویند هذا سحر مستمر کویند اینچنین معجزهٔ روشن را تکذیب کردند ودل بر متابعت هوا
نفس آوردند وهر امری مستقراست کائن است در وقتی که مقرر است **سوال** در تفسیر امام زاهد آمده است
که معجزات اقتراحی در امم سابق ظاهر میکشت مکذب او همچو عاد وثمود وقوم صالح وهود بهلاک واستیصال
می پیوست تقدیر الهی بدین رفته بود که امت پیغامبر معجزهٔ تا قیامت باشد بهلاک واستیصال نه پیوندد در امت
پیغامبر معجزهٔ اقتراحی ظاهر نشود تا این امت بتکذیب آن وناکرویدن بدان مستاصل نشود وشک نیست که حصول
انشقاق قمر باقتراح ابو جهل بود ظهور معجزه اقتراحی در امت پیغامبر چون روی نمود **جواب** اقتراح مذکور
اقتراح خاص بود از شخصی معین روی نمود متفق آنست که اقتراح امت بر سبیل عموم بود وناکرویدن آن موجب
استیصال امت شود وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ لام تاکید است
ما فیه فاعل است مر جاءهم را من الانباء بیان ما است مزدجر مصدر میمی است ای ما فیه ازدجار او محل ازدجار
حکمة خبر مبتدای محذوفست ای هو حکمة یا بدلست از مزدجر ما در فما تغنی النذر نافیه است یا استفهامیه ارداد
به یعنی نافیه **معنی اینست** بدرستی که آمده است برایشان از خبرهای کذشتکان وخبرهای قیامت واهوال
التایج دران انزجار از معاصی بود وحکمهٔ کامله باشد با وجود آن ایشان ایمان نیاوردند وتصدیق نکردند
علم حق پوشیدند ودر اظهار باطل کوشیدند پس انذار پیغامبران ایشان را چه نفع کند زیرا که پیغامبر علیه
الصلوة والسلام برای اعلام بود علم دارند ودلبران علم نمی کمارند پیغامبر ایشان را تبلیغ تواند کرد اما کسی را
بر عمل واعتقاد نتوان آورد فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُكُرٍ خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ
كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ جمله کانهم جراد منتشر حالست
از فاعل یخرجون خاشعا وخشعا بر صیغه مفرد وجمع خوانند ومعنی بر حسب آن دانند خشعا ابصارهم نیز حالست
بر طریق جاء القوم بقعد غلامه واکر در خشعا ضمیر فاعل مستتر دارند ابصارهم بدل ازو دارند بر طریق اکلونی
البراغیث بود یوم ظرفست متعلق بیخرجون مستانفه است وتواند بود که یوم یدع الداع ظرف اذکر محذوف
باشد وجمله اذکر با مفعول خویش معترضه بود برای بیان فظاعت حال کافران وشناعت حال ایشان بدین
تقدیر جمله یخرجون حال باشد از مفعول یدع الداع که محذوفست ای یدعوهم الداع الی شیء نکر حال کونهم
یخرجون من الاجداث کانهم جراد منتشر اکثرهم ومیل بعضهم الی بعض ودخول بعضهم فی بعض مهطعین حالست
از ضمیر یخرجون هذا یوم عسر مقول یقولوا است وجمله یقول الکافرون مستانفه است در جواب ما یقولون
معنی اینست چون دانستی که ایشان را انذار رسل نفع نمی کند وپندی ونصیحتی در دل ایشان نمی افکند
پس روی بکردان از ایشان دران روز که بخواند ایشان را خواننده یعنی اسرافیل سوی چیزی ناخوشی آینده
در دل را منکر نماینده یعنی حول قیامت وهیبت عذاب کردکار جلیل بیرون آیند کافران در حالتی که فرود
افتاده باشد چشمهای ایشان چنانکه ایشان در بسیاری وانبوهی همچو ملخ پراکنده اند در حالتی که شتابی
کننده اند سوی خواننده بسرعت رونده اند بکویند کافران آن روز روز دشوار است صعب وسخت بر کفار
كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ فَفَتَحْنَا
أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ
أَلْوَاحٍ وَدُسُرٍ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي

ظ متفق

وَنُذُرِ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ در جمله سابق ذکر مشرکان مکه بست نیز در جمله
اکفارکم خیر من اولئکم وجمله دیگر ذکر ایشان روی نمود در اثنای ذکر ایشان چند قصه کذشتکان ذکر کرد و
برای تسلیه پیغامبر و تنبیه و عبرت ایشان معترضه آورد و کذبوا عطف است بر کذبت عبدنا مفعول هر دو فعل
بر سبیل تنازع باعمال ثانی وحذف اول ای کذبت قبلهم قوم عبدنا فکذبوا عبدنا مرة بعد مرة و قرنا بعد قرن
ای کلما کذب منهم قرن جاء قرن آخر فکذبوا و تو اند بود که کذبت قبلهم قوم نوح منزل منزله الزمت بود ای فعلت
التکذیب قبلهم قوم نوح ای کذبوا عبدنا فیکون من باب البیان بعد الابهام بدین وجه کلام از باب تنازع بود
و از حذف مفعول نباشد مجنون خبر مبتدای محذوف است ای هو مجنون وجمله مفعول قالوا ست وجمله وقالوا
مجنون عطف است بر کذبت قبلهم قوم نوح عطف تشنیع بمجنون خواندن و ازدجر از ادار الرسالة یا عطف است بر
مفعول قالوا ای قالوا هو مجنون و قالوا ازدجرته الجن وادهبت ربته فدعا یا مفعولات خویش عطف است بر قالوا
عیونا تمیز است از مفعول ای تفجر عیون الارض فالتقی الماء ای ماء الارض و السماء علی امر علی بمعنی لام است متعلق است
بالتقی ای فالتقی الماء الامر قد قدر وهو غرق قوم نوح و هلاکهم دسر جمع دسار است چنانچه کتاب را جمع کتب است
جزاء مصدر است مر فعل محذوف را ای جزینا الکافرین جزاء لاجل مشرکان کفر به وهو نوح علیه السلام وجمله
ولقد ترکناها آیة معترضه است برای بیان شان کشتی جمله فهل من مدکر معترضه دیگر است برای تحریص بر پند گرفتن
فادر فکیف کان عذابی ونذر سببیه است چه بیان قصه سابقه سبب است برای تعظیم عذاب و تعجیب مذکور
کیف خبر کان کشت از جهة اقتضای صدر مقدم شده است جمله و لقد یسرنا القرآن الذکر معترضه دیگر است
برای اظهار امتنان و شرف قرآن **معنی ایت** پیش از آنکه کفار مکه ترا تکذیب کنند قوم نوح رسول را تکذیب
کردند و بنبوت و رسالت او منکر شدند پس تکذیب کردند بنده ما را یعنی نوح را مجنون کفتند و زجر و منع از
تبلیغ وحی پیش آمدند پس دعا کرد و تضرع و زاری بر زبان آورد بدرستی که من مغلوبم پس مراد ده از
جور کافران ظفر ده بر ایشان پس بگشادیم درهای آسمان بآبی و بران بیرون آوردیم از زمین چشمهای روان
پس بیکدیگر آب آسمان و آب زمین پیوستند و هر دو آب جمع کشتند از جهت کاری که مقدر شده و شانی که موزون
مقرون بقضا آمده یعنی امر طوفان و شان هلاک شدهٔ کافران و سوار کردیم نوح را بر کشتی که کافران بدان ایمان
خداوند تختها و میخها بود و بر روی آب بحفظ ما جریان میبود سزا دادیم کافران را بنابر کسی که کافران بدو ایمان نیاوردند
و رسالت او را تصدیق نکردند و او را تکذیب کردند و بدو کافر شدند و شکر احسان او را لازم ندیدند و نعمت
رسالت او کفران ورزیدند کسی از انبیای عظام یعنی نوح علیه السلام و بدرستی که کذاشتیم و باقی داشتیم کشتی مذکور را
یا قصه مسطور را آیتی از آیات قدرت و علامتی از علامات پس هست که پند گیرند و نصیحت پذیرند که عبرت
گیرد و موعظت پذیرد پس چون قصه نوح معلوم گشت و کیفیت هلاک و عذاب قوم نوح بر سماع پیوست پس
بنگرند که عذاب من چگونه روی نمود و حقیت و صدق فرستادگان من که از عذاب میترسانیدند چگونه بود
بدرستی که هر آینه قرآن را آسان کردیم و خواندن و فهم کردن او را در حیز آسانی آوردیم برای پند گرفتن و
نصیحت پذیرفتن پس هست پند گیرنده و نصیحت پذیرنده کَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ إِنَّا أَرْسَلْنَا
عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ وَلَقَدْ
يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ كذبت عاد قصهٔ دیگر است از قصهای کذشتکان معترضه است برای
تنبیه پیغامبر و عبرت مشرکان فای سببیه فصیحه است مسبب است از محذوف ای کذبت بعد بوا و استوصلوا
فسبب ذکر بان یتعجب من عذابهم انا ارسلنا علیهم ریحا صرصرا مستانفه است در جواب ما فعل بهم تاکید
از جهة تقدیم ملوح است کانهم اعجاز نخل منقعر حالست از الناس جمله تنزع الناس صفة دیگر است
مر ریحا صرصرا را و لقد یسرنا القرآن که چند محل مذکور است اگر الف و لام در القرآن برای عهد باشد معهود

درهر محل

درهر محلی آیت سابقه بود تکرار و تاکید باشد و اگر در همه محلها لام جنس بود تکرار برای تاکید دارند و همچنین
در فهل من مدکر **معنی ایت** تکذیب کردند عاد هود پیغامبر را علیه السلام چنانچه قصه ایشان کذشته و
ذکر ایشان بالا رفته پس چگونه بود عذاب من که ایشان را رسید و همه را بهلاک و استیصال رسانید و چگونه بودند
ترسانندگان من که بصدق ترسانیدند و حتی صادق بود که کردانیدند بدرستی که فرستادیم بر ایشان روز نحس
شوم مستمر که شومی او دائم است و مستقر باد سرد که هفت روز بوزید هشتم روز ایشان را بفنا و هلاک رسانید
و آن روز نحس روز چهارشنبه بود که در حق کافران مذکور شوم و نحس نمود بادی که میکشید عادیان را چنانچه
که ایشان را بن برکنده اند که ایشان را از زیر زمین بیرون کشیده اند جمله فکیف کان عذابی ونذر
ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر بر یک وجه تکرار است تاکید معنی او همانست که بالا کذشته و بر وجه
دیگر تاسیس است معنی او مبنی بر تعیین و تخصیص است كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ فَقَالُوا أَبَشَرًا مِنَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا
لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ أَأُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ قصه دیگر است از قصهای کذشتکان معترضه
است برای تسلیه پیغامبر صلی الله علیه وسلم و برای عبرت مشرکان فقالوا عطف است بر کذبت فا برای تفسیر است
نه برای تعقیب همزه برای انکار بر توبیخ است بشرا مفعول است مر نتبع محذوف را بشرط تفسیر واحدا بدلست از
بشرا یا عطف است نتبعه مفسر محذوف جمله انا اذا لفی ضلال تذییل است تاکید جمله از جهة رد انکار است
که مسلمانان را که مخاطب اند در مضمون جمله که ضال بودن متابعان بشر است انکار با صرار است بل هو کذاب
اشر اضراب است چه در جمله سابقه فضیلت بود و بجمله اثبات رذیلت است **معنی ایت** تکذیب کردند
ثمود قوم صالح پیغامبران ترساننده را و کفتند آیا پیروی کنیم آدمی را که یکی از جنس ما است بدرستی که ما اکنون
که همچو خود را پیروی کنیم هر آینه در گمراهی و دیوانگی باشیم آیا آورده شد بر او از میان ذکر یعنی قرآن بچه بزرگی
و بکدام فضیلت مخصوص گشت بدان بلکه دروغ گوست و رفعت و بزرگی جوست سَيَعْلَمُونَ غَدًا مَنِ الْكَذَّابُ
الْأَشِرُ من استفهامیه مبتدا است الکذاب خبر مبتدا است جمله در محل مفعول سیعلمون آمده باستفهام متعلق
شده این جمله بر وجه استیناف در جواب ما شانهم رد است بر مشرکان **معنی ایت** نزدیک بود که بدانند
فردا یعنی در روز جزا و سزا که دروغ گو و بزرگی جو کیست و عقوبت و سزای او چیست إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ
فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ
فَتَعَاطَى فَعَقَرَ چون ثمود صالح پیغامبر علیه السلام را تکذیب کردند و در طلب معجزه آوردند همه متفق
کشتند تاکید مقال از جهة انبا بر سوالست فتنة بتیهم مفعول له است یا حال است از الناقة فادر فارتقبهم
سببیه است خطاب بصالح راست و اصطبر عطف است بر فارتقبهم از باب افتعال از صبر تای افتعال را از جهة
صاد بطا بدل کردند ای واصبر علی اذاهم و نبئهم عطف است بر فاصطبر ان با اسم و خبر خویش مفعولست مر نبئهم
را جمله کل شرب محتضر مستانفه است در جواب ما شان شرب فنادوا صاحبهم عطف است بر محذوف ای کانوا
علی ذلک حینا متنق علیهم فنادوا **معنی ایت** بدرستی که ما ترا این معجزه خواهیم داد ناقه را از سنگ
بیرون خواهیم آورد بر تو خواهیم فرستاد از جهة مفتون شدن کافران یا در حال اینکه ناقه فتنه باشد برای ایشان
پس منتظر باش کار ایشان را که میکنند و خود را در کدام ورطه می افکنند و صبر کن و خبر کن ایشان را که آب مقسوم
است هر یکی را شربی یعنی نصیبی از آن معلوم است در روز شرب خویش ناقه حاضر شود خلق ازدحام ننماید در روز
شرب خلق ناقه حاضر نشود خلق حاضر بیایند پس چون چندگاه بدین نوع کذشت کار خلق بدشواری پیوست پس
ندا کردند شریری را که مصاحب ایشان بود شر پر مدکور در کشتن ناقه مسطور اقدام نمود پی گرفت ناقه را یا کوبیند
پی گرفت تیغ را ناقه را پی کرد فتنه پیدا آورد لاجرم بجان پی کردن چهار روز مستاصل کشتند و همه بهلاک پیوستند
وَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ وجه اعراب و معنی این بالا کذشته و بیان پیوسته إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً

ظ ضلیت

فكانوا كهشيم المحتظر در جمله سابقه ذكر عذاب ايشان بود سامع از تعيين عذاب سائل شود اين جمله بر وجه
استيناف آورد و از جهة ابتناء بر سوال تاكيد كرد كهشيم للمحتظر خبر فكانوا است وكانوا عطف است بر ارسلنا **معنى**
اينست بدرستى كه فرستاديم برايشان يك بانگ هولناك مشتمل بر بيم و بال پس گشتند همچو گياه خشك ريزه كرده كسى كه براى
مواشى خطيره ساخته گياه مذكور براى چريدن مواشى در خطيره انداخته ولقد يسرنا القرآن للذكر فهل من مدكر
وجه اعراب اين بالا گذشته و معنى الفاظ اين ببيان پيوسته كذبت قوم لوط بالنذر انا ارسلنا عليهم حاصبا
الا آل لوط نجيناهم بسحر نعمة من عندنا كذلك نجزي من شكر قصه ديگرست از قصهاى گذشتگان معترضه آمده
براى تسليه پيغامبر صلى الله عليه وسلم و عبرت مشركان جمله انا ارسلنا عليهم حاصبا مستانفه است در جواب ما فعل الله
بهم حين كذبوا بالنذر تاكيد اين مقال از جهة ابتنا بر سوالست الا آل لوط مستثنى است از ضمير عليهم نجينا معلله آمده
مرمضمون استثنا را من عندنا صفة نعمة است باحالست كذلك صفة مصدر محذوف است اى جزاء مثل جزاء آل لوط
نجزي من شكر انجمله تذييلست **معنى اينست** تكذيب كرد قوم لوط پيغامبران را بدرستى كه فرستاديم برايشان
ابرى كه سنگ باريد و ايشان را سنگسار گردانيد مگر آنكه لوط كه در وقت سحر نجات يافتند و پناهى قدرت ما ناجى
گشتند همچو جزائى كه آل لوط را داديم و در لطف و كرم برايشان گشاديم جزا دهيم كسى را كه شكر گذارد و سزا دهيم
كسى را سپاس دارد ولقد انذرهم بطشتنا فتماروا بالنذر ولقد راودوه عن ضيفه فطمسنا اعينهم
فذوقوا عذابي ونذر بطشتنا مفعول دوم است مر انذرهم را فتماروا اى فتشكوا اذ للريبة الشك بالنذر اى
بالرسل فذوقوا محمولست بر حذف فقلنا لهم ذوقوا عذابي ونذر اى انذارى **معنى اينست** وهر آينه
بدرستى كه ترساننده بود لوط قوم خود را از گرفتن ما پس آوردند در ترسانيدن و هر اينه لوط را از مهمان او
مطالبه كردند و بقصد فاحشه كه رسم ان داشتند جستند پس چشمهاى ايشان را همچو رخساره بى شكاف ساختيم
و بعضى گويند شكاف چشم نرفته بود لكن بر ها ببيناى هيچ چيزى نمى نمود پس گفتيم عذاب مرا بچشيد و ترسانيدن
مرا دريابيد ترسانيدن ما راست بود در وقوع آن شك نبود ولقد صبحهم بكرة عذاب مستقر فذوقوا عذابي
ونذر ولقد يسرنا القرآن للذكر فهل من مدكر جمله مذكور معطوفات اند بيان و اتباعات اند **معنى**
اينست بدرستى كه آمد برايشان در وقت بامداد عذاب قرار گرفته و دوام پذيرفته پس عذاب مرا
بچشيد و حقيت و صدق ترسانيدن دريافتند و جمله ولقد يسرنا القرآن للذكر فهل من مدكر معانى و وجوه
اعراب بالا رفته و ببيان پيوسته ولقد جاء آل فرعون النذر كذبوا باياتنا كلها فاخذناهم اخذ عزيز
مقتدر انجمله عطوفات بر جمله سابقه عطف قصه بر قصه النذر فاعل است جمع نذير بمعنى منذر يا بمعنى
انذار در صحاح نذر را اسم انذار دانسته جمع نذير پنداشته كذبوا باياتنا كلها و اخذناهم مستانفه است
در جواب ما صنعوا و ما صنع الله بهم فاخذناهم عطف است بر كذبوا اخذ عزيز مفعول مطلق است مر اخذناها را
معنى اينست و هر آينه بدرستى كه آمدند بر آل فرعون ترسانندگان يعنى پيغامبران چون موسى و هارون
عليهما السلام و خبر ايشان يا ترسانيدن و خبر از عقاب و عذاب رسانيدن تكذيب كردند آيت استيفا بهمه آيات
و علامات ربوبيت ما پس ايشان را گرفتيم گرفتن غالب قادر كه مغلوب نشود و عاجز نگردد گرفتيم و گرفتار عذاب
و عقاب ساختيم اكفاركم خير من اولئكم ام لكم براءة في الزبر ام يقولون نحن جميع منتصر استفهام براى
تقريرست يعنى حمل مخاطب باقرارست ام منقطعه است بمعنى بل با همزه است اى بل لكم براءة و همزه كه مضمون
ام است براى انكارست ام در ام يقولون نيز منقطعه است اى بل ايقولون نحن جميع منتصر و همزه كه مضمون
ام است براى انكار بر وجه توبيخ است معنى بل لا ينبغى ان يقولوا كذا است اين چند جمله براى ابعاد اهل مكه
بر وجه تذنيب آمده هر يكى براى تنبيه و موعظت مذكور شده **معنى اينست** اياكفار شما اهل مكه در قوت
و شوكت و كثرت اموال بهتر يكى احوال بهترند از كفار مذكور كه ذكر ايشان بالا گذشته و صفة ايشان ببيان پيوسته

مكه

بمخالفت انبيا ايشان بهلاك پيوستند و مستاصل شدند شما كه مخالفت پيغامبر ميكنيد و ايذا بر او ميرسانيد گمان مى
كنيد همه دانند كه اينچنين نيست اين گمان بى معنى است سيهزم الجمع ويولون الدبر بل الساعة موعدهم
والساعة ادهى وامر انجمله مستانفه است در جواب ما يكون عاقبة امرهم و ما يؤل اليه حالهم اى سيهزم
جمعهم ويولوا دبرهم استعمال مفرد بجاى جمع است بر طريق كلوا في بعض بطنكم تعفوا از جهة دلالت بر اتفاق
در كار و يكدل بودن و يكى شدن در قرار ويولون الدبر عطف است بر سيهزم الجمع بل الساعة اضراب
بر طريق انتقال سوى لهم الساعة ادهى و امر يا عطف است **معنى اينست** كافران متفرق خواهند گشت جماعتى ايشان
بهزيمت خواهد پيوست پيغامبر صلى الله عليه وسلم حكايت روز بدر پيش از وقوع ان بر وجه اعجاز گفته بود صدق
خبر پيغامبر در روز جنگ بدر روى نمود بلكه شك نيست كه روز قيامت كه مجمع مردمان است موعد عذاب و عقاب
كافران است شك نيست كه هول قيامت اكثر است و طعم او تلخ است كافران را زمان پيدا شدن روز بد است و
ان يقين شدن هول بد مى بدا است ان المجرمين في ضلال وسعر يوم يسحبون في النار على وجوههم ذوقوا
مس سقر در آيت سابق ذكر كفار مكه كرد در اين آيت ذكر همه كفار بر طريق تعميم بعد تخصيص آورد تاكيد جمله
از جهت تقديم ملوح است يوم ظرفست مر يقال محذوف را ذوقوا مس سقر مقول اوست **معنى اينست**
بدرستى كه مجرمان همه اقسام ايشان كائن اند در گمراهى در دنيا و در آتشهاى افروخته در اخرى گفته شود مر
ايشان را در ان روز كه بيرون كشيده شوند در آتش سوزان تلخى رسيدن آتش دوزخ بچشيد و عذاب ان بكشيد
انا كل شيء خلقناه بقدر در جمله اكفاركم توبيخ كفار مكه كرد بعد از ان چند جمله از انجه بيان كرده شد آورد
پس از بين نيز ولقد اهلكنا اشياعكم فهل من مدكر مذكور خواهد گشت انجمله يعنى جمله انا كل شيء خلقناه
بقدر ميان دو كلام متصل معترضه است براى رد اعتقاد قدريه بر وجه اعتراض مذكور پيوست روايت
كرده اند كه كفار قريش بنى پيغامبر آمدند در مكه قدر خصومت كردند در رد ايشان اين آيت نازل گشت
و اين نظم بود و پيوست تاكيد جمله از جهة رد انكار منكران قدرست كل شيء منصوبست بفعلى كه بر شرط
تفسير مضمرست بقدر متعلق بخلقنا است اى خلقنا كل شيء اينجا نصب مختار بود زيرا كه بر طريق رفع خوف التباس
مفسر يعنى خلقنا بصفة باشد **معنى اينست** بدرستى كه ما هر چيزى را بقضا و قدر آفريديم در وقتى كه خوا
و بر صفتى كه قضا كرديم وجود چيزى از خير و شر از نفع و ضر بى تقدير ما نبود و هيچ چيزى بى مشيت و ارادت
ما نباشد كسى كه فرق كند خير و نفع را بارادت خدا گويد و شر و ضر بارادت و مشيت و قضا و قدر نگويد قائل
بنقصان قدرت و عجز از بعض اصناف فطرت تعالى الله عن ذلك هم ازين جهة پيغامبر صلى الله وسلم القدريه
مجوس هذه الامة گفته و تعرض و هجران ايشان جسته وما امرنا الا واحدة كلمح بالبصر معترضه ديگرست
در بيان كمال قدرت و سرعت فطرت اى وما امرنا الا فعلة واحدة و هى كلمة كن فى الحى الايجاد والنفخة فى الافناء و
الاعاده **معنى اينست** و نيست امر ما مگر مرة واحده بلكه زدن و چشم جنبانيدن چنانچه كلمه واحده يعنى كن
در ايجاد معدومات ولقد اهلكنا اشياعكم فهل من مدكر وكل شيء فعلوه في الزبر وكل صغير وكبير مستطر
خطاب متصلات بر اكفاركم فاد فهل من مدكر سببيه است استفهام بمعنى امرست اى لقد اهلكنا يا اهل مكه
اشياعكم فاذكروا واتعظوا و جمله وكل شيء فعلوه فى الزبر حالاتست يا عطوفات وكل صغير وكبير مستطر عطف است
بر وكل شيء فعلوه فى الزبر مستطر بصيغه مفعولست از باب افتعالست از سطر و در ايراد انجمله بعد جمله
ولقد اهلكنا اشياعكم التفاتست از خطاب سوى غيبت **معنى اينست** و هر آينه بدرستى كه هلاك كرديم اى كفار
اهل مكه امثال شما از گذشتگان چون قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط و آل فرعون و جز ان پس هست كه پند گيرند
و عبرت پذيرند كه حال ايشان دريابد بسوى ايمان و توبه شتابد و هر چه ايشان كرده اند در صحائف اعمال يا
لوح محفوظ بنام هر يكى آمده است و هر عملى خرد و بزرگ نبشته شده است ان المتقين في جنات ونهر

سيتم

مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ مَلِیکٍ مُقتَدِرٍ در تمام سورت اعمال کافران واحوال ایشان ذکر کرد در خاتمه سورت که ذکر وعده مومنان بحکم مضاده بروجه استیناف آورد حسن مقطع بود وخاتمه مستحسن باشد تاکید جمله ازجهة آنست که ذکر کفار وذکر وعیدهای ایشان بحکم مضاده ملوح سوی مضمون اینجمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود **معنی اینست** بدرستی که متقیان در بوستانها وجویهای روان ودر نشستگاه صدق ومجلس اهل حق نزد پروردگار تعزز مکانت وعظمت نه قرب مکان ومسافت که خدای تعالی وتقدس که منزه است ازان ملیک یعنی مالک جهانیان توانا بر جزا وسزا قادر بر اماته واحیا وبدانکه این سورت را نیز مقطع حسن است ومنتهای مستحسن است چنانچه ذکر آن پیش ازین گذشت وبپایان پیوست والله اعلم بخفیات اسرار القرآن وغیبیات بحار الفرقان لا اله الا هو ربی توکلت علیه وهو حسبی

سورة الرحمن

این مدنی است گویند مکیست

ربط این سورت با سورت قمر آنست که ختم سورت قمر بذکر خدای بود وافتتاح سورت رحمن بذکر خدای جل وعلا روی نمود نیز در آغاز سورت قمر انشقاق قمر مذکور شد ودر افتتاح سورت رحمن ذکر شمس وقمر آمده وبدانکه سورت را باعظم آلا که تعلیم قرآنست واشرف نعما که ایجاد انسانست ونعمت مخصوص بایشان که نطق وبیانست افتتاح کرد بعده چندی از اصناف کرم وانواع نعم وعجائب قدرت وبدیع فطرت در بیان آورد بعده توبیخ جن وانس را درمیان انداخته بخطاب فبای آلاء ربکما سی ویکبار مخاطب ساخت تا آنکه در آخر سورت چند جمله در ذکر تعمیم چنانکه منتهای مقاصد متقیانست مذکور گشت سورت مذکور بجمله تبارک اسم ربک ذی الجلال والاکرام که متضمن ثنای حق وعلا که منعم ومعطی است بانتها پیوست وشکی نیست که جملهای که از یکباب اگر مقاصد ایشان مختلف بود ازجهة اتحاد باب میان ایشان ارتباط واتصال باشد واگر مقصود از همه یکی است در مقصود کلی مفرد دیگری معترضاتی که درمیان جمله مقصود آمده میان کلامهای متصل واقع شده جمله دیگر از هر نوع در هر محلهای که بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن بتوضیح وتشریح روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

بسم الله الرحمن الرحیم

الرَّحمٰنُ عَلَّمَ القُرآنَ خَلَقَ الإِنسانَ عَلَّمَهُ البَیانَ الشَّمسُ وَالقَمَرُ بِحُسبانٍ روایت کرده‌اند که چون مسلمانان کافران را اسجدوا للرحمن گفتند واز ایشان سجده برای رحمن می جستند ایشان تجاهل میکردند اما الرحمن بزبان می آوردند چنانچه آیت واذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا وما الرحمن متضمن این حکایت ومشتمل برین شکایت است این آیت متضمن صفات رحمن نازل گشت واین نظم بورود پیوست الرحمن مرفوع بابتدا است جمله علم القرآن خلق الانسان علمه البیان اخبار متعدده بترک عاطفه ازجهة آنست که هر یکی مستقل بخبریت است والشمس والقمر مبتدا اند بحسبان خبر مبتدا است جمله اسمیه خبر دیگرست مر الرحمن را رابطه محذوف ای الشمس والقمر من مخلوقاته متقیان بحسبان **سوال** الرحمن علمه القرآن معارضه است مر آیت علمه شدید القوی را بدان وجه که شدید القوی جبرائیل مراد دادند **جواب** تعلیم جبرائیل بامر خداست وبتعظیم حق جل وعلا است معارض الرحمن علم القرآن نبود سوال مذکور وارد نشود **سوال** علمای معانی در قاعده فصل ووصل آورده‌اند که اذا اتت جملة بعد جملة فالاولی اما ان یکون لها محل من الاعراب اولا وعلی الاول ان قصد تشریک الثانیة لها فی حکمه عطفت علیها کالمفرد این مقتضی آنست که جمله که شریک جمله در خبریت شود وصل واجب بود فصل خلق الانسان علمه البیان مشکل شود **جواب** در قاعده مذکور حکم بوجوب عطف علی الاطلاق نکرده بلکه عطف او همچو عطف مفرد آورده ودر مفردات جای که تشریک بغیر عطف ممکن بود وموقوف بعطف نباشد عطف وترک عطف روا بود چنانچه در خبر چون زید عاقل وعالم والسکنجبین حلو حامض وصفة چون جائنی رجل ظریف وکریم ورایت رجلا عالما وجاهلا واگر تشریک بغیر عاطفه ممکن نباشد چنانچه در فاعل متعدد ومفعول وامثال ایشان واجب بود چون ضرب زید وشتم بکرا وخالدا وزید وعمرو قائمان وجاء القوم الا زیدا وعمروا وامثال آن در تعدد جمله نیز همچنین متصلات چون زید یعقل یعلم وزید یرکب یذهب **معنی اینست** رحمن کردگار مهربان تعلیم کرد قرآن

نظ بالرحمن

کلامی داد

کلامی داد برکلام رب العالمین جامع علم اولین وآخرین معجزی باعظمت وجلالت برهان جلی ودلیل قوی بر ثبوت رسالت اصدق ودر انبار نظم اصوب نظم او با هر نظمی که برابر کنند راجح آید معنی او با هر معنی که مقابله کنند اصوب آید ناطق ثبات حجج قرآن عربی بی عوج آفرید جوهر بدیع انسان را البدیع بدائع جهان مکرم باکرم تکریم مصور باحسن تقویم مظهر عجائب قدرت معدن غرائب فطرت مصنوع از جواهر خاکی برتر از افلاک واملاک عالم اصغر بلکه عالم اکبر میان همه موجودات اورا منزلتی ومکانی ومیان همه مصنوعات اورا مرتبتی وشانی میان همه اصناف او را موصوف بنطق آورده وتعلیم بیان جلی کرده شانی بعجائب مبانی متضمن بدائع معانی مدیح وعلم آدم الاسماء کلها تعلیم خاص کردگار تقدس وتعالی وچون مطلوب از خلقت انسان اتباع دین وحصول علم یقینی است قرآن را که اعلی همه امور یقینیه متضمن بیان همه شئون دینیه است مقدم کرد انسان وبیان انسان را موخر ازان آورد آفتاب وماهتاب از مخلوقات رحمن ملتبس اند بشمار سنین وشهور وتعیین احوال دیون ومدد ایمان واعمار ایام یا جاری اند بشمار معین در بروج ومنازل بتفصیل معین واین نیز آیت عظیم است وآیات قدرت وعلامات فخیم است از علامات فطرت وَالنَّجمُ وَالشَّجَرُ یَسجُدانِ والنجم والشجر مبتدا است یسجدان خبر مبتدا است ورابطه محذوف این جمله عطف است بر الشمس والقمر بحسبان نجم گیاه ودرخت ثابت در زمین است وآفتاب وماهتاب جاری بر آسمان است جامع میان ایشان نسبة تضاد است نجم نبات بی ساق بود وشجر نبات باساق باشد **معنی اینست** گیاه ودرخت مر اورا سجده میکنند وهرچه بر ایشان حکم میشود کردن مینهند از افزودن وتر وتازه نمودن وبریدن وهیزم گردانیدن بی قبول وتحمل وبانقیاد وطاعت میمانند اورا بروجه استعارت سجده میخوانند وَالسَّماءَ رَفَعَها والسماء منصوب بفعل محذوف بشرط تفسیر است ورفعها مفسر اوست جمله عطف است بر جمله سابقه **معنی اینست** وآسمان را بلند گردانید وبعلو وسمو ستایند وَوَضَعَ المِیزانَ أَلّا تَطغَوا فِی المِیزانِ وَأَقِیمُوا الوَزنَ بِالقِسطِ وَلا تُخسِرُوا المِیزانَ ووضع المیزان عطف است بر والسماء رفعها ان مفسره است لا تطغوا صیغه نهی است بتضمین فعل امری ووضع المیزان وامر ان لا تطغوا ان مصدریه است بتقدیر لام ای وضع المیزان لان لا یطغی فی المیزان ووضع مظهر موضع مضمر است در نفی المیزان وتکرار ذکر او از جهت زیادت عنایت بشان اوست بر تقدیری که لا تطغوا صیغه نهی است عطف است بر اقیموا ولا تخسروا بر وظاهر باشد وبر تقدیری که لا تطغوا صیغه مضارع دارند جمله واقیموا را بتقدیر قال عطف از وضع المیزان پندارند **معنی اینست** وضع کرد میزان را تا بکمی وافزونی تجاوز نکنند وحد را در شان میزان در طغیان نیفکنند وراست کنند وراست را بعدل در ارند افزونی در فصل ننمایند وَالأَرضَ وَضَعَها لِلأَنامِ این نیز منصوب است بشریطه تفسیر ای وضع الارض للانام معطوف بر جمله سابقه **معنی اینست** وضع کرد یعنی گسترد وآفرید زمین را برای قرار مردمان تا ساکن شوند نفع گیرند از حبوب وثمرات آن فِیها فاکِهَةٌ وَالنَّخلُ ذاتُ الأَکمامِ وَالحَبُّ ذُو العَصفِ وَالرَّیحانُ فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ جمله فیها فاکهة تعلیل است مر مضمون والارض وضعها را وجمله والنخل ذات الاکمام عطف است بر [illegible] وجمله والحب ذو العصف والریحان عطف است بر النخل فاء در فبای آلاء سببیه است وخطاب مر جن وانس راست واستفهام برای تقریر یعنی حمل مخاطب بر اقرار است یعنی معترف شوند که بهیچ نعمتی تکذیب نمی کنند **معنی اینست** در زمین میوه است وخرماستانی است خداوند خلاف ودانه خداوند لفاف وریحان روح بخشنده یعنی سبب نمو بوده چون این نعمتها را دانستید پس بکدام نعمت پروردگار خویش ای گروه جن وانس تکذیب می کنید روایت کرده اند که چون این سورت که متضمن خطاب جن وانس است جبرائیل بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم آورد پیغامبر اول بر جنیان می شنید وانزعاج جنیان در شنیدن آن مبید بدروز دیگر پیغامبر صلی الله علیه وسلم پیش یاران تلاوت کرد یاران مرنهیج شنیدن سائر سور وآیات شیدند وچنانکه معتاد داشتند بشنیدند خَلَقَ الإِنسانَ مِن صَلصالٍ کَالفَخّارِ وَخَلَقَ

نظ سیرغم

الجانّ من مارجٍ من نارٍ فبایِّ آلاءِ ربکما تکذّبان جمله خلق الانسان خبر دیگراست مرالرحمن را
وخلق الجان عطف است بر خلق الانسان فبای الای ربکما تکذبان مکرر برای تاکیداست **معنی اینست** جان را
بلا جنیان را که همچو جنیان از نسل اوبیند بکمال اقتدار از شعلهٔ دود وبعضی گویند شعله امیخته بادود
از نار معنی فبای الاء ربکما همانست که رفته وبه بیان پیوسته ربّ المشرقین وربّ المغربین فبای آلاء ربکما
تکذّبان خبر دیگراست مرالرحمن را **معنی اینست** رحمن پروردگار مشرق ومغربست پس بکدام نعمتهای
خدای خویش تکذیب میکنید مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخٌ لا یبغیان فبای آلاء ربکما تکذّبان این
جمله خبر دیگراست مرالرحمن را یلتقیان حالست از البحرین جمله بینهما برزخ لا یبغیان حال دیگراست
فبای آلای مکررات برای تاکید **معنی اینست** رحمن آمیخته است دو دریای یکی شور تلخ ودیگری
شیرین گوارا یکی روز میان خویش مختلط نشوند میان ایشان حدیست فاصل که ازان تجاوز نکنند پس بکدام
نعمتهای پروردگار خویش تکذیب میکنید یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان فبای آلای ربکما تکذّبان
انجمله حال دیگراست از بحرین **معنی اینست** بیرون آید ازان دو دریا لؤلؤ ومرجان مروارید وبعضی
گویند صورت ترکیب یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان چنان مینماید لؤلؤ ومرجان از هردو دریا بیرون
می آید بعضی گویند از هردو یکی روی نماید نسبت بدو بر سبیل مجاز میکنند چنانچه در قلما بلغا مجمع بینهما نسیا حوتهما
بیان یکی نسبت سوی هردو کردند وبعضی گویند که لؤلؤ ومرجان از موضع التقای بحرین بیرون می آید بدین است که
نسبت بهردو سائغ مینماید وله الجوار المنشاٰت فی البحر کالاعلام فبای آلاء ربکما تکذّبان انجمله عطف است
بر اخبار سابقه یعنی الرحمن علم المنشاٰت فی البحر صفة الجوار است کالاعلام صفة دیگراست ومنشاة بکسر شین وفتح
اوخوانند ومعنی برحسب آن دانند فبای الاء ربکما تکذبان مکرر برای تاکیداست بر قرات فتح شین معنی چنین بود
مر رحمن راست کشتیها همچو کوهها در دریا وبر قرات کسر شین معنی چنین بود مر او راست کشتیهای روان شونده و
بادبان بر کشنده یا سیر آغاز کنند وموج پیدا آرنده در دریا همچو کوهها غله وقماش مشرق در مغرب رساننده و
نفایس وغرائب مغرب بمشرق آرنده ومتعدد را دوانند ومرد را بر تخت خفته بی تعب سیر در منزل بعید رسانند پس
بکدام نعمتهای پروردگار شما تکذیب میکنید کل من علیها فانٍ ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام فبای آلای
ربکما تکذّبان ضمیر علیها بارض کل من علیها مبتداست فان خبراست جمله معترضه است برای بیان اینکه تعمیر
دنیا فانی است ویبقی وجه ربک عطف است برو فبای الاء ربکما تکذبان مکرر برای تاکیداست **معنی اینست**
هرکه کائن است در زمین فنا پذیرنده است وبزوال وهلاک رسانده است وباقی ماند ذات پروردگار خداوند
عظمت وجلال که متصف باکرام واجلال است پس بکدام نعمتهای پروردگار شما تکذیب میکنید یسئله من فی السموات
والارض کل یوم هو فی شان فبای آلاء ربکما تکذّبان من فی السموات صله وموصول فاعل یسئله است هو مبتدا
فی شان خبر مبتداست کل یوم متعلق است بظرف مستقر ای کل وقت یوم اینجا بمعنی مطلق وقت است جمله یسئله خبر
دیگراست مرالرحمن را **معنی اینست** خواهش میکند از وانکه در آسمان وزمین است از رب العالمین ومعطی
السائلین او پروردگاریست که در هر وقتی در کاراست هردمی وقدمی هر سکونی وحرکتی را آفریدگار است دم هیچ
دم نزند جز بایجاد او بر نیاید ونبض هیچ زنده جز بارادت نجنبد وحرکتی از حرکات آسمانی بی مشیت او موجود نشود
وذره از ذرات زمین جز بقضای او سکونت نیابد در هر ذره او را شانی وهر شانی برقدم او نشانی در حکایت آورده اند
که بادشاهی وزیری را ازین آیت پرسید وزیر برای بیان این آیت یکروز مهلت طلبید در فکر بود واندیشه مند
مینمود غلامی سیاهی داشت آن غلام دل بر استطلاع حال گماشت گفت وزیر را متفکر می یابم وجهة تفکر او در نمی یابم
وزیر قصه گفت واندیشه مندی خویش از غلام نهفت غلام گفت مرا پیش بادشاه ببر تا معنی این بگویم واز بن
عقده نقضی جویم روز دیگر وزیر غلام را پیش بادشاه آورد غلام مذکور شان مسطور بیان کرد گفت حق سبحانه

وتعالی

وتعالی همان خداوندست که ساعات شب را در روز آرد وساعات روز را در شب درارد ومرده را از زنده وزنده
را از مرده بیرون آرد مریضی را صحت دهد صحیح را مریض کند مبتلای را عافیت بخشد واز مبتلای بلا بر دعزیزی ذلیل کند
ذلیل را بعزت رساند فقیری را غنی سازد غنی را در محنت فقر اندازد چون غلام مذکور کلمات مذکور بسمع بادشاه رسانید
بادشاه این کلمات از وپسندید وخلعت وزارت پوشانید غلام بر وزیر گفت ای مولی چنین شان حق سبحانه وتعالی
پس بکدام نعمتهای پروردگار شما تکذیب میکنید سنفرغ لکم ایّه الثقلان فبای آلای ربکما تکذّبان بر قرات
سنفرغ بر صیغه تکلم مفعول نشود محذوف که آن خبر دیگراست مرالرحمن را وتواند بود که سنفرغ بر هر دو قرات
مستانفه باشد در جواب ما یفعل فبای الاء ربکما تکذبان مکرر برای تاکیداست وبدانکه فراغ وشغل در صفات
خدای نسبت ندارد در تفسیر این کلام را محمول بر تمثیل میدارد چه اقراد در محل محاسبه در حصول مرام بکمال وتمام
بدان ماند که کسی خود را برای حصول شانی از شیون دیگر فارغ گرداند بدین طریق معنی کلام سنحاسبکم علی الکمال والتمام
باشد وایّه الثقلان خطابست مراد میان وپریان را **معنی اینست** حساب کنیم با شما چنانچه باید وشاید همچو
کسی که از همه کارها فارغ شود در کاری اهتمام نماید وبر قرات دوم چنین حساب کننده خدا بود باقی همین طریق
وهمین وجه باشد پس بکدام نعمتهای پروردگار شما تکذیب میکنید یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا
من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطانٍ فبای آلاء ربکما تکذّبان یا معشر الجن والانس مر
ایه الثقلان را تفسیراست مضمون او را توکید وتقریراست جمله سنفرغ لکم ایه الثقلان متضمن وعید آورد
در جمله ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا از فرار تعجیز کرد جمله لا تنفذون الا بسلطان
تعلیل است بر تعجیز از فرار دلیل است **معنی اینست** ای گروه جن وانس اگر توانید از کرانهای آسمان وزمین
بیرون آیید پس بیرون نیایید مگر انکه ملتبس بقوت باشید وشما را با ضعیفی که دارید قوت کجا باشد پس بکدام
نعمتهای پروردگار شما تکذیب میکنید یرسل علیکما شواظٌ من نارٍ ونحاسٌ فلا تنتصران فبای آلاء ربکما تکذّبان
شواظ بضم شین وکسر او خوانند ومعنی یکی دانند فا در فلا تنتصران سببیه است وجمله یرسل علیکما شواظ
من نار بیتیه است مر سنفرغ علی اختلاف القراتین **سوال** در یا معشر الانس والجن ایه الثقلان ودر علیکما
ودر فلا تنتصران خطاب تثنیه آورده ودر سنفرغ لکم وان استطعتم وان تنفذوا فانفذوا ولا تنفذون خطاب
جمع این تفنن بچه معنی است واین جمع تثنیه وجمع بر چه مبنی است **جواب** جن وانس باعتبار انکه دو فریق اند
در خطاب ایشان صیغه تثنیه آورد وباعتبار انکه هردو افراد کثیره دارند صیغه جمع ذکر کرد چنانکه در
فاذا هم فریقان یختصمون آمده وبر وجه او تحقیق شده **معنی اینست** فرستاده شود بر شما شعله از آتش و
دود پس از کسی نصرت نتوانید جست وحال خود باکسی نتوانید گفت پس بکدام نعمتهای پروردگار شما تکذیب میکنید
فاذا انشقت السماء فکانت وردةً کالدهان فبای آلای ربکما تکذّبان فاذا انشقت السماء شرطست فکانت وردة
عطف است بر شرط دهان جمع دهن است چنانچه جفان جمع جفن است وبعضی دهان را بمعنی ادیم سرخ گویند
تشبیه در سرخی جویند فبای الای ربکما تکذبان معترضه میان شرط وجزا فیومئذٍ لا یسئل عن ذنبه انسٌ ولا
جانٌ فبای آلای ربکما تکذّبان فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان جزای شرطست واین شرطیه عطف است
بر شرطیه سابقه یعنی یرسل علیکما فبای الای ربکما تکذبان مکرر برای تاکیداست **معنی اینست** پس چون آسمان
شکافته شود پس چون گل سرخ سرخ گردد همچو روغنها بگدازد یا گویند در سرخی همچو چرم سرخ باشد پس در ان روز
که حال آسمان چنین بود هیچ آدمی وپری از گناه خویش پرسیده نشود **سوال** این آیت با آیت وربک لنسئلنهم
اجمعین مناقض آمده وچند آیت دیگر را مخالف شده **جواب** در قیامت مواقف بود یعرف المجرمون
بسیماهم فیؤخذ بالنواصی والاقدام فبای آلای ربکما تکذّبان جمله یعرف المجرمون مستانفه است در جواب
مایکون شانهم جمله فیوخذ بالنواصی والاقدام عطف است بر یعرف المجرمون **معنی اینست** شناخته شوند گناه

کاران

ونباه‌کاران بنشان سیاهی از کبود چشمی ودو سیاهی بی موی پیشانی واقدام گرفته شوند ودر آتش انداخته
شوند یا انکه موی پیشانی باقدام ایشان مجتمع سازند بدین صورت ایشان رابگیرند ودر آتش اندازند پس بکدام
نعمتهای پروردکار شما تکذیب میکنید هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ هذه مبتدا است جهنم خبر مبتدا است موصول باصله صفة جهنم است یطوفون حال
بینها وبین حمیم ان متعلق است بیطوفون وجمله هذه جهنم تا آخر محمول است بر تقدیر یقال یا مقول حال بود
یا مستانفه باشد فبای الآء ربکما تکذبان مکرر برای تأکید است **معنی اینست** کفته شود مر ایشان راکه این
دوزخ است انکه مجرمان بدان تکذیب میکردند وبوجود او ایمان نیاوردند درین حال که میان اتش دوزخ ومیان
آب کرم آمد وشد میکنند کهی از اتش سوی آب کرم می‌آیند وکاهی از آب سوی آتش می‌روند **سوال** از یرسل
علیکما شواظ تا هذه جهنم التی یکذب بها المجرمون اموری که مذکور در ایشان است جهة نعمت حیث سبب و
علة توبیخ فبای الآء ربکما تکذبان برکدام نعمت مبنی است **جواب** تکذیب توبیخ بر تکذیب الآی وکفران
نعمای است که بر ذوات جن وانس فائض شده وایشان بدان محظوظ وبهره‌مند آمده‌اند از مبدا موجود
کردن ورزق دادن وپروردن وحواس ظاهره وباطنه آراستن وسائر امور معاش یافتن واین توبیخ در
سورت سی ویکبار آورده هشت بار بعد ذکر اموری است از بدائع فطرت وعجائب قدرت مذکور شده وآن از
اغاز سورت تا کل یوم هو فی شان بیان آنست که تکذیب نعمت ایجنین خالق نباید وکفران نعمت ایجنین
قادری نشاید وهفت بار از سنفرغ لکم ایها الثقلان تا یطوفون بینها وبین حمیم ان بعد ذکر وعید وعذابها
مذکور ذکر کرد وبر فوات عدد ابواب جهنم آورد وهفت بار دیکر بتکرار بعد ذکر جنت دوم بار از ومن دونهما
جنتان تا اخر سورت بر وفاق عدد ابواب جنان بنا کرد بیان آنست که تکذیب ایجنین خالق نباید وکفران
ایجنین قادری نشاید وهفت بار که از سنفرغ لکم ایها الثقلان تا یطوفون بینهما وبین حمیم ان ذکر کرد
بر وفاق عدد ابواب جهنم آورد بیان آنست که تکذیب ایجنین قادری منتقم نباید ورزید وان عذاب و
وعقاب وایلام وانتقام او باید ترسید وهشت بعد ذکر جنت وآرایشهای او از ولمن خاف مقام ربه جنتان
تا هل جزاء الاحسان الا الاحسان ذکر کرد وبر وفق عدد ابواب جنت آورد بیان آنست که نعمت ایجنین کریمی را
ضائع نباید پنداشت ودل برجا وعدهٔ کرم او باید داشت تعنی که توبیخ بر انکار او میکند وآلای که در ذات
مخاطبان ثابت شده نه انکه این همه پیش از فبای آلای ربکما تکذبان آمده پس بدین وجه حاجت نباشد که انتقام
وایلام را بجهتی از جهة انعام سازند وعذاب وعقاب را در حیز نعمت اندازند چنانچه بعضی ائمه تفسیر تکلف
کرده که فنا در کلام من علیها فان باعتبار انکه فنا موصل سوی نیل جزاست داخل نعمت آورده ووعید عذاب که
مدحت تنبیه بازداشتن از کناه است در فضل ورحمت مندرج کرده انتقام را انعام داشتن وعذاب را
فضل پنداشتن مجرد دعوی است مخالف فحوی است باید که شکر نعمت او بجا آرند واز عذاب او ترسند واز
مواعد کرم او امیدوار باشند وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ذَوَاتَا أَفْنَانٍ
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بعضی مقام را مقحم دارند بتقدیر ولمن خاف ربه پندارند جنتان مبتدا است
جار ومجرور خبر مبتدا است جمله عطف است بر یرسل علیکما شواظ من نار بیان سزای بدکرداران است هردو
جمله بیان است مر سنفرغ لکم را ذواتا صفة است مر جنتان فبای الآء ربکما تکذبان تکرار برای تاکید است
معنی اینست مر کسانی را از آدمیان وپریان که از حساب پروردکار یا از پروردکار رحمت بترسند
واز کار بد باز مانند وکارهای نیک کنند در جنت خداوند شاخهای سایه‌دار بود یکی از آن جنت مر پریان را
دوم مر آدمیان را باشد بعضی کویند مر همه اهل بهشت را دو جنت باشد جنتی از جهة دخل طاعت واجنتی از
جهة ترک شبهات پس بکدام نعمتهای پروردکار شما تکذیب میکنید **سوال** چون بدین آیت ثابت شد که جنتان

ثواب بجنت خواهد بود ابو حنیفه در ثبوت ثواب بجنت چرا توقف نمود **جواب** این احتمال آیت عموم واحتمال خصوص
داشت همچو عمومات سائر قرآنی از جهة تعارض احتمال ابو حنیفه رضی الله عنه خاطر بر توقف کماشت فِيهِمَا عَيْنَانِ
تَجْرِيَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فیهما خبر دیکر است مر جنتان را فاعل مر ظرف مستقر را تجریان صفة است مر
عینان را فبای الآء ربکما مکرر برای تأکید است **معنی اینست** دران دو بستان دو چشمه است روان جای
از بالا فرود آید وجای از فرو بالا رود پس بکدام نعمتهای پروردکار شما تکذیب میکنید فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ
زَوْجَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ جمله صفة دیکر است مر جنتان را زوجان فاعل است مر فیهما را من کل
فاکهة بیان زوجان است حالست از و **معنی اینست** در دو بوستان از هر میوه که بود زوج وهمتا باشد
پس بکدام نعمتهای پروردکار شما تکذیب میکنید مُتَّكِئِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ متکئین حالست از لمن خاف علی فرش متعلق است بمتکئین جمله اسمیه یعنی
بطائنها من استبرق صفة است مر فرش را وجنا الجنتین دان حالست از ضمیر ظرف مستقر که خبر است مر جنتان را
فبای الآء ربکما تکذبان مکرر برای تأکید است **معنی اینست** درحالکه خائفان جایکاه خدا تکیه کننده با شند
بر فراشهای که بطانهای آن از دیبای ستبر بود وبعضی کویند وصف از نفث باشد چون بطانه این باشد ظواهر چه
بود بعضی کویند ظواهر از سندس بود بعضی کویند چیزی بود از چیزهای خدا وبجز خدا کسی دیکر را معلوم نشود ومیوه
هر دو بستان نزدیک بود چنانچه نشسته وغلطیده خوردن توان پس بکدام نعمتهای خدای شما تکذیب میکنید
فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فیهن ای فی
اماکن الجنتین ومحالها قاصرات الطرف بتقدیر نساء قاصرات الطرف مبتدا است فیهن خبر مبتدا است جمله صفة
دیکر است مر جنتان را وجمع کردن ضمیر باعتبار اشتمال دو جنت مذکور بر مقامات ومجالس است لم یطمثهن صفة است
مر قاصرات الطرف را یا حالست انس فاعل است مر لم یطمثهن را ولا جان عطف است بر انس فبای الآء ربکما تکذبان
مکرر برای تأکید است **معنی اینست** دران بهشت زنانی باشند که چشمهای خود را از غیر شوهران خویش باز
دارند که جماع نکرده است ایشان پیش از صاحبان ایشان هیچ یکی از آدمیان ونه از پریان پس بکدام نعمتهای
پروردکار شما تکذیب میکنید كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ صفة دیکر است مر
قاصرات الطرف را فبای الآء ربکما تکذبان مکرر برای تأکید است **معنی اینست** چنانستی که ایشان در سرخی همچو
یاقوت اند ودر سپیدی همچو مرجان یا کویند هر یکی از ایشان در صفا همچو یاقوت ومرجان بود چنانکه مغز ساق
او چون رشتهٔ یاقوت ومروارید دیده شود پس بکدام نعمتهای پروردکار شما تکذیب میکنید هَلْ جَزَاءُ
الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ای ما جزاء الاحسان الا الاحسان استفهام برای
انکار است وجمله تذییلات **معنی اینست** نیست جزای احسان مکر احسان یعنی کسانیکه از خدای بترسیدند
طاعت خدا وکار نیک کردند چون کار ایشان جز نیکی نباشد جزای ایشان جز خوبی نبود پس بکدام نعمتهای
پروردکار شما تکذیب میکنید وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ این جمله عطف است بر
جمله ولمن خاف مقام ربه جنتان ومن دونهما الجنتین جنتان مقربان ان دو جنت اولی مقربان را بود
واین جنت مر اصحاب یمین را باشد وبعضی از دو جنت موصله مر پریان را دارند واین دو جنت دیکر مر دو نان
را پندارند وبعضی از ولمن خاف مقام ربه همه اهل جنت بعموم واطلاق جویند وچهار جنت مذکور مر همه را
کویند **معنی اینست** واز غیر آن دو جنت دو جنت دیکر است از نقره وبعضی کویند از یاقوت وزمرد و
دو جنت اولی از نقره وبعضی کویند از زر است پس بکدام نعمتهای پروردکار شما تکذیب میکنید مُدْهَامَّتَانِ
فبای الآء ربکما تکذبان صفة دیکر است مر جنتان را فبای الآی مکرر است برای تاکید **معنی اینست**
دو جنت سیاه فام شده رنک ایشان از شدت سبزی بسیاهی زده پس بکدام نعمتهای پروردکار شما تکذیب میکنید

فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ صفة دیگرست مرجنتان را **معنی اینست**
دران دو بستان دو چشمه اند فواره برشوند برخلاف طبع آب بالا رونده پس بکدام نعمتهای پروردگار
شما تکذیب میکنید فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ صفة است مرجنتان را
فبای آلاء ربکما تکذبان مکرر تاکید واقع شده **معنی اینست** دران دو بستان میوه است و نخلستان و انار پس
بکدام نعمتهای پروردگار شما تکذیب میکنید فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ انجمله صفة
دیگرست مرجنتان را فبای الاء ربکما مکرر برای تاکیدست **معنی اینست** در اماکن و مجالس ان دو بستان
زنان نیکخوبان و خوب رویان پس بکدام نعمتهای پروردگار شما تکذیب میکنید حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ انجمله صفة دیگرست مرخیرات را یا بدل ازوست و بیان اوست **معنی اینست**
زنان مستورات در خیمها یعنی در خانهای مروارید و یاقوت روایت کرده اند که هر خیمه شصت گز درشت
گز باشد و بعضی گویند خیمه یک مروارید مجوف باشد چهار فرسنگ در چهار فرسنگ که دران چهار تخته از زر بود
در هر تخته اهلی باشند که کسی دیگر دیده نشود لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
معنی این بالا گذشته و در بیان پیوسته مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
متکئین حالست از با بهما که مقدرست ای و من دونهما جنتان آخران لا رما بهما یا گویند جنتان عطفست
بر جنتان سابقه ای و لمن خاف مقام ربه جنتان کذا و کذا و جنتان اخریان کذا و کذا بدین تقدیر متکئین
در هر دو محل حالست از ولمن خاف ای ولمن خاف مقام ربه من دون هاتین الجنتین جنتان اخریان متکئین
فیها علی کذا رفرف خضر متعلق است بمتکئین و عبقری حسان عطفست بر خضر **معنی اینست** در بین حال که از
باب این نشانها تکیه کننده باشند بر رفرف یعنی بابت سبز و ان بالا برهای نرم چون مخمل و قطیفه رشته
بالا تکیه گاهها فروهشته و بالای بسیار منقش نیکو منسوب سوی عبقری و ان زمین جنان است که چیزهای
غریب و عجیب را نسبت کنند بدو تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ انجمله تذییلست آغاز این سورت
بنام خدا آورد ختم آن نیز بنام خدا کرد **معنی اینست** بزرگست نام پروردگار تو که خداوند بزرگی و اکرام است
حقا این چه ذاتست و این چه نامست و بدانکه مقطع این مقطعی حسنست بنحا هلدانی مبرهن است
زیرا که چون ذکر خدای کرد و عجایب قدرت و غرایب فطرت او در بیان آورد بعد ازان از دوزخ و از عذاب او
ترسانید و بهشت و ثواب مبتی گردانید و بر کفران نعمت منعم متعال و تکذیب آلای منفضل ذی الجلال و الاکرام
توبیخ کرد و در خاتمت ثنای خدای بر کمال بزرگی و صفة ذو الجلال و الاکرام آورد سخن تمام گشت و کلام بانتها بوست
والله اعلم بمراده و خفیات ایاته لا اله الا هو ربی توکلی علیه و هو حسبی **سورة الواقعه** این سورت مکی است
مگر دو ایت یکی افبهذا الحدیث انتم مدهنون و تجعلون رزقکم انکم تکذبون و دوم آیت ثلة من الاولین
وثلة من الاخرین که در سفر مدینه بپیغامبر صلی الله علیه وسلم فرو آمدند نود و شش ایة است سیصد و هشتاد
و هفت کلمه است هزار و هفتاد و سه حرفست ربط این سورت با سورت رحمن آنست که ختم سورت رحمن بذکر
ثمرات و جنان و بدایت سورت واقعه ذکر قیامت و احوال آن روز بود و میان ذکر بهشت و دوزخ و ذکر
قیامت ملائمت بدانکه این سورت را بذکر وقوع واقعه قیامت افتتاح کرد بعده صفتی از صفات قیامت
در بیان آورد بعده مردمان را در روز قیامت سه صنف گفت اصحاب یمین و اصحاب شمال و سابقند و فرق
میان ایشان جست بعده سابقان را در بیان مقدم داشت اصحاب اعلی درجات ساخت و از جمله اولئک
هم المقربون فی جنات النعیم الا قیلا سلاما سلاما درجات ایشان در بیان آورد بعده درجات اصحاب یمین
از جمله و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین فی سدر مخضود و طلح منضود تا و ثلة من الاخرین بذکر پیوست
بعده عقوبات اصحاب شمال وارباب ضلال از جمله و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال فی سموم و حمیم و ظل

من یحموم تا جمله و هذا نزلهم یوم الدین مبین کرد اینک تا جمله نحن خلقناکم چند جمله مربوط متضمن اعتبارات
مضبوط در آخر سورت بر وجه تذنیب آورد و سورت مذکوره از جمله سطوره کو ختم شکر نیست که جملهای که
از یک بابست اگر مقاصد ایشان متغایر بود از جهة اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از
همه یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگری است جمله دیگران هر نوع در محلهای که باید بعنته الله و عونه
بیان بتشریح و توضیح روی نماید والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب **بسم الله الرحمن الرحیم**
إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ
هَبَاءً مُنْبَثًّا وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ
وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ اذا معمولست مر اذکر محذوف را جمله لیس لوقعتها کاذبة
صفة است مر الواقعة بر طریق و لقد امر علی اللئیم یسبنی و لام در لوقعتها یعنی وقت است کاذبة اسم لیس است ای
لیس فی وقت وقعتها کاذبة خافضة خبر مبتدای محذوفست ای هی خافضة و همچنین رافعة اذا رجت الارض رجا
بدلست از اذا وقعت الواقعة و بست الجبال بسا فکانت هباء منبثا و کنتم ازواجا ثلثة معطوف اند بر رجت اصحاب
المیمنة مبتداست ما اصحاب المیمنة ما استفهامیه نیز مبتداست اصحاب المیمنة خبر مبتدای دوم است جمله
خبر مبتدای اولست همچنین اصحاب المشأمة ما اصحاب المشأمة و استفهام در هر دو مقام برای تهدیدست بر طریق
من فرعون و السابقون مبتداست السابقون ثانی خبر مبتداست ای و السابقون الی الخیرات السابقون الی الجنات
یا مراد از السابقون ثانی بیان کمال بود بر طریق انا ابو النجم و شعری شعری باشد جمله اولئک المقربون مستانفه
است در جواب ما شأنهم یا گویند السابقون اول مبتداست ثانی مکررست برای تاکید اولئک المقربون خبر مبتدا
فی جنات النعیم متعلق است به المقربون و تواند بود که و اصحاب المیمنة معطوفات از مبتدای محذوف الخبر بود
بتقدیر فمنهم اصحاب المیمنة و اصحاب المشأمة و السابقون باشد و جمله ما اصحاب المیمنة و ما اصحاب المشأمة
معترضه بود **معنی اینست** چون واقع شود واقعه نیست در وقت واقع شدن او نفی کاذبة یعنی واقعه قیامت
که در هنگام واقع شدن او همه براستی آیند بگردد گفت خویش اعتراف نمایند واقعه پست کننده برارنده یعنی قومی را
پست گردانند و قومی را برفعت رسانند پس خداوندان خوار کردند و پس بندگان عزیز شوند پس قبیح صحیح شود و پس
صحیح قبیح گردد چون جنبانیده شود جنبانیدنی چنانچه هر بنائی که در روست بیفتند و هر بلندی که در واست پست
شود و کوهها سوده شوند پس چون غباری پراکنده گردند و شما ای مردمان سه صنف شوید و سه زمره گردید
چنانکه در ازل در علم خدای بودید پس اصحاب میمنه کیانند و اصحاب مشأمه کیانند و سابقان سابقانند ایشان هم
ایشان در جنات نعیم مقربانند اصحاب میمنه کسانند که در روز میثاق در یمین آدم علیه السلام بودند و اصحاب
مشأمه کسانی که جانب شمال ادم علیه السلام واقع شدند و بعضی گویند اصحاب میمنه کسانی اند که نامه اعمال ایشان
در یمین ایشان خواهند داد و اصحاب مشأمه کسانی که صحائف اعمال ایشان در شمال ایشان خواهند فرستاد و
سابقان یعنی سابقان در خیرات راجحات در طاعات ایشان هم ایشان مقربانند در جنات نعیم مستقرانند ثُلَّةٌ
مِنَ الْأَوَّلِينَ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ عَلَىٰ سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ
بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا
يَشْتَهُونَ وَحُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا إِلَّا
قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا من الاولین خبر مبتدای محذوفست ای هم ثلة من الاولین و قلیل من الاخرین و جمله ثلة من الاولین
مستانفه است در جواب منهم علی سرر موضونة خبر دیگرست مرهم را متکئین حالست از ضمیر ظرف مستقر ای کائنون
علی سرر متکئین علیها متقابلین حال دیگرست یطوف علیهم ولدان مخلدون حال دیگرست باکواب با معطوفات
خویش مجرور باست جار و مجرور متعلقست بیطوف لا یصدعون عنها و لا ینزفون صفة است مر کاس را معنی

ثلة م

من حمیم

حالست متابشتهون صفة است مر لحم طیر را وحور عین برفع از جهة عطف بر ولدان یا از جهة آنکه مبتداء محذوف الخبر باشد بتقدیر لهم حور عین بود وبجر عطف بر مجرورات سابقه خوانند ومعنی بر حسب آن دانند کامثال اللؤلؤ المکنون صفتی دیگرست مر حور را جزاء مصدر فعل محذوفست ای یجزون جزاء یا مفعول له است مر مفهوم کلام را ای تنعم علیهم بهاتیک النعما لاجل الجزاء لا یسمعون فیها لغوا حال دیگرست الا قیلا سلاما استثنا منقطعست وسلاما بدلست از قیلا یا مفعول اوست **معنی اینست** سابقان مقربان جماعتی کثیره اند از پیشینیان از عهد آدم تا زمان محمد صلی الله علیه وسلم قلیلان پسینیان یعنی از عهد محمد صلی الله علیه وسلم تا انصرام جهان وبعضی پیشینیان وپسینیان از امت پیغامبر صلی الله علیه وسلم مراد دارند جمع کثیر از امت وجمع قلیل از پسینیان امت پندارند ایشان کنایت باشند بر سریرهای زر ومروارید ساخته وبانواع آراستگی یافته تکیه بر آن آورده برای ملاقات یکدیگر متوجه شده میگردانند بر ایشان کودکان مخلد وجاوید بر صفة کودکی خواهند بود وازحد کودکی تجاوز نخواهند نمود وبعضی گویند گوشوارها پوشیده وبانواع حلی در آرایش خود کرده با کوزهای آب وابریقهای آب وکاسهای شراب از جوی که چشمه دارست وبریان نقل خمارست وبعد آشامیدن سر درد نکند ودر بیهوشی نیفکند وبا نقل میوه از آن جه برگزیند ومطبوع طبع بیند وگوشت پرندگان از هر جنسی که آرزو کند وگوشت که در خاطر برند بر بهشتیان باشند برای ایشان زنان سپید پوست فراخ چشم همچو مروارید درخشان در صدف نهان جزا داده شوند جزا داده بدانچه میکردند یا داده شود این نعمتها از جهة جزای عملهای که می آوردند نشنوند ایشان در جنات از همدمی وهمقدمی سخن بیهوده وموجب بزه واثمی لیکن گفتهای سلام که بیکدیگر تحیت گویند بعضی گویند که کودکان مذکور بچگان کفار باشند که غلمان وخدام اهل بهشت کردند وبعضی گویند مخلوق برای ایشان باشند وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ وَظِلٍّ مَمْدُودٍ وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا عُرُبًا أَتْرَابًا لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ اصحاب الیمین مبتداست بتاویل القول فی شأنها ما اصحاب الیمین صفة است فی سدر مخضود با معطوفات خویش خبرست لا مقطوعة ولا ممنوعة صفة است مر فاکهة کثیرة را وفرش عبارت از ستوانست بدلیل انا انشأناهن که صفة زنانست فجعلناهن ابکارا عطفست بر انشأناهن عربا صفة مر ابکار را عرب جمع عروبست والعروب المتحببة الی الزوج بحسن التبعل اترابا صفة دیگرست لاصحاب الیمین متعلقست با نشأناهن ثلة من الاولین خبر مبتداست ومبتدا محذوفست ای هم ثلة من الاولین وثلة من الاخرین معطوفست بر وجمله مستأنفه است در جواب من اصحاب الیمین وجمله واصحاب الیمین ما اصحاب الیمین عطفست بر والسابقون السابقون اولئک المقربون **معنی اینست** واصحاب یمین که گفته میشود مر ایشان را ما اصحاب الیمین در میان درختان کنار رنده درختانی که بی خارند وموز بارکاراز سرتا پای بربار وسایه دار دراز شده ممتد ومنبسط آمده وآب ریخته کنده بر روی زمین بی کوک روانی در میوهٔ بسیار متجاوز از مقدار نه مقطوع یعنی همچو میوها دنیا بنهایت نرسد ودر بعضی زمان منقطع نگردد یعنی از خوردن ممنوع نگردد واورا مانعی از خوردن پیش نیاید ودر فرشی نه بر داشته تا بلند شود یا از زمین یا بالا سر برآورده شود یا مرتفع کرده یا فرشی رفیع الشأن ملون بانواع الوان یا از فرش زنان مراد شوند چه در عرب فرش یعنی زنان گویند بدرستی که ما برای حظ نفس اصحاب یمین زنان ابکار پیدا کرده ایم اتراب همه هم عمر ایشان یعنی سی وسه ساله خوش آینده شوهر کرد آینده ایم اصحاب یمین جمع کثیر اند از پیشینیان وجمع کثیر اند از پسینیان ومیان قلیل من الاخرین بالا مذکور وثلة من الاخرین که اینجا آمده معارضه نبود چه در صفة سابقان بود واین در صفة اصحاب یمین روی نمود واختلاف موضوع منافی معارضه باشد وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ

مترفین

مُتْرَفِينَ وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ وَكَانُوا يَقُولُونَ أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ واصحاب الشمال مبتداست ما اصحاب الشمال معترضه است برای بیان تهدید شان ایشان بتاویل مقول فیه خبرست فی سموم خبر دیگرست لا بارد ولا کریم صفة اند مر ظل را وکانوا یصرون با معطوف خویش عطفست بر کانوا مترفین ائذا کنا ائذا متنا وکنا ترابا وعظاما مفعول یقولون استفهام برای انکارست ائنا لمبعوثون جزای اذاست همزه مکررست برای تاکید اوآباؤنا الاولون عطفست بر محل اسم ان بعد مضی الخبر همزه بر واو عطف در آمده دال بر انکار عطف شده وانجمله عطفست بر واصحاب الیمین ما اصحاب الیمین جمله انهم کانوا تا آخر تعلیلست تاکید او تقدیم ملوح **معنی اینست** اصحاب شمال گفته شده است در حق ایشان ما اصحاب الشمال کائنند ایشان در گرمی دوزخ که در مشام در آید وآب گرم که از آتش گرم تر نماید وسایه از دود سیاه که نه سرد باشد ونه نافع بود بلکه سایه باشد گرم وزیانکار وبطبع عدیم النفع کثیر الاضرار زیرا که ایشان پیش از این یعنی در دنیا انداخته نعمت بودند بغنا ونعمت سرکشی مینمودند وبوده اند ایشان که اصرار میکردند بر گناهان عظیم وبزه کاری فخیم بعضی از حنث عظیم شرک مراد دارند وبعضی یمین غموس پندارند بوده اند ایشان که بر زنده شدن وحیات بعد رفتن بعد خاک گشتن استبعاد واستنکار میکردند ائذا متنا وکنا ترابا وعظاما ائنا لمبعوثون میگفتند قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ قل مستأنفه است در جواب ما اقوالهم حین ینکرون البعث ان الاولین والاخرین لمجموعون مقول قل الی میقات یوم معلوم متعلقست بمجموعون وتاکید جمله از جهة رد انکارست وتکرار تاکید از جهة اصرارست **معنی اینست** بگوای محمد مر منکران بعث را که بدرستی که پیشینیان وپسینیان برای میقات روز معلوم هر آینه جمع کرده خواهند گشت وبعد از موت ببعث وحساب وعقاب وثواب خواهند پیوست ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ هَذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ کم اسم انست جمله ندائیه است یعنی ایها الضالون المکذبون معترضه است لآکلون خبر مبتداست من شجر متعلقست به آکلون من زقوم بیان انست فمالئون عطفست بر لآکلون البطون مفعول مالئونست فشاربون عطفست بر فمالئون **معنی اینست** پس بدرستی که شمای راه گم کردگان بعث وحشر را تکذیب کنندگان هر آینه خورنده اید از درختی که از جنس درخت زقومست وتلخی آن وناخوشی مزه او بغایتی که بالا رفته معلوم پس پر کننده اید از وشکمها پس آشامنده اید بر آن از حمیم که تازه کند شکمها وروده ها پس آشامنده اید همچو آشامیدن شتر هیم یعنی شتر معلول که آب بسیار خورد هر چند که خورد سیر نشود تا آنکه روده او بنهایت پر گردد بعده روده بترقد وشتر مذکور بمیرد هر آینه طعام طیافت ایشان در روز جزا وآب شراب تعظیم ایشانست در روز جزا نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ نحن خلقناکم مبتداست ودرین جمله التفاتست در آیات سابقه یعنی انهم کانوا قبل ذلک مترفین وکانوا یصرون علی الحنث العظیم شکایت وحکایت از ایشان بر وجه غیبت بود ودرین آیت شکایت بر وجه التفات از غیبت سوی خطاب روی نمود فادر فلولا تصدقون برای سببیه است ولولا برای تحضیضست **معنی اینست** ما شمارا آفریده ایم واز عدم سوی وجود رسانیده ایم کاشکی شما تصدیق کنید ودل از تصدیق باز دارید أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ در آیت سابقه ذکر عجائب قدرت وبدیع فطرت بود درین آیت نیز بدیعی از بدائع قدرت وعجیبی از عجائب فطرت بیان فرمود استفهام برای تقریرست یعنی تنبیه فاء عاطفه است ومعطوف علیه محذوفست ای انظرتم فرایتم ما تمنون یعنی تقذفونه من البطن فی الرحم مفعول اولست مر رایتم را واینجا معطوف محذوفست ای ما تمنون فتصیر بشرا جمله استفهامیه یعنی انتم تخلقونه ام نحن الخالقون که برای حمل مخاطب بر اقرارست مفعول دومست ای افرایتم ما تمنون من النطفة فی الرحم فیصیر بشرا مخصصا خلقته بکم او مخصصا بنا وتقدیم مسند الیها بر خبر فعلی در انتم تخلقونه مفید تخصیصست وتعریف خبر در ام نحن الخالقون نیز مفید تخصیصست جمله استفهامیه مفعول دومست مر افرایتم را ای ما تمنون من النطفة

فی الرحم فیصیر ولدا افرانتموه تخلقونه بکم ام مختصا بنا **معنی اینست** آیا نکرستید پس دیدید انچه دیدید از
نطفه در رحم او آفریده شده می باشد ایا شما اید که او را می آفرینید آفریدن او مخصوص بشماست یا ماییم که آفریننده
اویم و آفریدن او مخصوص بماست انچه میدانید بکویید وانچه نیز دیگر شما ثابت است خبر کنید نَحْنُ قَدَّرْنَا بَیْنَکُمُ
الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِینَ عَلَی اَنْ نُبَدِّلَ اَمْثَالَکُمْ وَنُنْشِئَکُمْ فِیمَا لَا تَعْلَمُونَ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْاَةَ الْاُولَی فَلَوْلَا تَذَکَّرُونَ
نحن مبتدا است قدرنا بینکم الموت خبر مبتدا است تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی مفید تخصیص است در بیان قدرت این جمله
دیگر است مضمون جمله سابقه را مقررات وما نحن بمسبوقین حالست علی ان نبدل امثالکم حال دیگر است ای نحن
قدرنا الموت حال کوننا غیر مسبوقین لمن استغنا احد حتی یقدر خلافه قادرین علی ان نبدل امثالکم منکم فما لنا لا نقدر علی
اعادتکم وهو اهون من ابتداء خلقکم وننشئکم عطف است بر نبدل امثالکم فیما لا تعلمون متعلق است به ننشئکم ای فی صور
لا تعلمون وقد علمتم النشاة الاولی عطف است بر جمله سابقه که در الزام منکران بعث بود واین در الزام ایشان روی
بود فلولا تذکرون سببیه است ولولا برای تمنی است **معنی اینست** ماییم که میان شما موت تقدیر کردیم و شمارا
برای مردن آورده ایم وماییم که مسبوق بکسی نیستیم کسی بر ما سابق نبود وتقدیر کسی سابق بر تقدیر ما نباشد قادریم بر این
که از شما امثال شما بدل کنیم شما را بزنگ دیگر خلق کنیم و بصورت دیگر آریم پس چون خلق دیگر ابتدا توانیم اعادت
خلق شما چرا نتوانیم و قادریم بر این که پیدا کنیم شما را بر صفتی و صورتی که شما نمیدانید کسی که ابتدای صورت تواند کرد
اعادت کذشته چرا نتواند کرد و بدرستی که شما پیدا شدن نخستین دانسته اید از عدم محض موجود شده اید کاشکی که
یاد کنید اعادت را اهون از ابتدا دانید اَفَرَاَیْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ءَاَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ اَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ وجه اعراب این
بر وفق افرایتم ما تمنون ءانتم تخلقونه ام نحن الخالقون است **معنی اینست** پس دیده اید انچه می کارید آیا می رویانید
شما یا ماییم رویاننده او لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَکَّهُونَ اِنَّا لَمُغْرَمُونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ این جمله شرطیه
معترضه است برای اظهار قدرت تفکهون خبرات مر ظلتم را انا لمغرمون محمولست بر حذف قول ای قلتم انا لمغرمون
بل نحن محرومون اضراب است برکرامم **معنی اینست** اکر میخواستیم هر آینه میکردانیدیم آن کیاه را خشک کشته واضاع
پیوسته پس همه روز در این تعجب وتحیر و پشیمانی میکذاشتید وانا لمغرمون بل نحن محرومون میکفتید یعنی نکایت ان
غرامت انچه در زراعت خرج شده میکردید بلکه خود را محروم میدانستید اَفَرَاَیْتُمُ الْمَاءَ الَّذِی تَشْرَبُونَ ءَاَنْتُمْ
اَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ اَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ اُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْکُرُونَ وجه اعراب این نیز بر وفق کذشته
معنی اینست آیا نکرستیه پس دیدید آبی را که می آشامید آیا شما اید که آنرا از ابر فرو آورده اید یا ماییم فرود
آرندکان آن از ابر سپید اکر میخواستیم آن باران را آب شور میکردانیدیم و بعذوبت نمی رسانیدیم کاشکی که شکر کویید
نعمت مرا سپاس دارید اَفَرَاَیْتُمُ النَّارَ الَّتِی تُورُونَ ءَاَنْتُمْ اَنْشَاْتُمْ شَجَرَتَهَا اَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْکِرَةً
وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِینَ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ وجوه اعراب این نیز بر وفق کذشته است فاء در فسبح چون فاء فسبح ربک
الاعلی الذی خلق فسوی است وتواند بود که فا در باء در باسم زائده است و تواند بود که با زائده نبود مضاف محذوف
باشد ای فسبح بذکر اسم ربک و همچنین لفظ اسم را بعضی مقحمه دارند وبعضی مقحمه ندارند سبح ذات ربک
پندارند **معنی اینست** ایا پس دیده اید آتشی را که می افروزید آیا شما آفریده اید درخت آن آتش را یعنی درخت
را که آتش بسورت بیرون آید و افروختن آتش از وی روی نماید یا ماییم آنرا انشا کننده و در ابتدا و از عدم
بوجود آرنده ماییم که کردانیده ایم آنرا یاد دهانیده نار جهنم هی کما قال النبی صلی الله علیه وسلم نارکم هذه
التی یوقد بنو ادم جزء من سبعین جزءا من حر جهنم و برخورداری مرادر بندکان در قواء یعنی در بیابان یا مرخالی
شوندکان پس موجودات کردکار عظیم را بپاکی یاد آر دل بر تسبیح وتنزیه او کمار فَلَا اُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ
وَاِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِیمٌ اِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ فِی کِتَابٍ مَکْنُونٍ لَا یَمَسُّهُ اِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِیلٌ مِنْ
رَبِّ الْعَالَمِینَ اَفَبِهَذَا الْحَدِیثِ اَنْتُمْ مُدْهِنُونَ فا سببیه است ولا زائده است ای فاقسم بمواقع النجوم عظیم

استیفا

سببیه است و با زائده است
بدلیل سبح اسم ربک الاعلی
الذی خلق فسوی م

صفة است

صفة است مر قسم را که جزاء است وجمله لو تعلمون معترضه است برای استعظام قسم چون اصرار کافران
بر انکار حقیت قرآن که مقسم علیه است علامت انکار عظمت قسم بود بظهور علامت انکار عظمت قسم بتاکید سائغ
نمود لو برای تمنی است انه لقرآن جواب قسم است تاکید او بان ولام قسم از جهة انکار کفارات واستعمال بتاکید
از جهة آنست که ایشان را با انکار آیت اصرارات کریم صفة است مر قرآن را فی کتاب مکنون صفتی دیگر است مر
قرآن را لا یمسه الا المطهرون در محل جر است که صفة کتاب مکنون باشد ویا در محل رفع است که صفة قرآن
کریم باشد بر تقدیر اول مراد از المطهرون فرشتکانند که از همه الوان معاصی پاکانند و بر تقدیر دوم
مردمان پاک از حدوث وجنابت مراد شوند تنزیل یعنی منزل صفتی دیگر است فا عاطفه است وهمزه برای انکار
معنی فاست این جمله عطف است بر جمله محذوف ای ءانتم سامعون وانتم مدهنون بهذا الحدیث جار ومجرور
متعلق است بمدهنون ای انتم مدهنون بهذا الحدیث **معنی اینست** پس سوکند میخوردیم بمواقع ستارهای
آسمان یعنی بجاهای افتادن آفتاب و ماهتاب و ساقط شدن ایشان و بدرستی که سوکند مذکور اکر شما بدانید
سوکند عظیم است زیرا که سوکند کردکار قدیم در مدح قرآن کریم است بدرستی که قرآن هر آینه مغزوی سودمند
متضمن موعظت و پنداست کائن است در لوح محفوظ که کتابی است پنهان از چشم غیر مقربان مس نکنند آنرا
یعنی لوح محفوظ را مکر فرشتکان که از لوث معاصی پاکانند یا مس نکنند قرآن را مکر کسانی که از حدوث وجنابت
مطهرانند کتابت مرقوم یعنی قرآن منزل است از پروردکار جهانیان آیا پس بدین حدیث یعنی بقرآن شما سستی
میکنید در تحقیق حقیت او وصلابت نمی نمایید از حق معترض میشوید مداهنه میکنید وَتَجْعَلُونَ رِزْقَکُمْ
اَنَّکُمْ تُکَذِّبُونَ فَلَوْلَا اِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ وَاَنْتُمْ حِینَئِذٍ تَنْظُرُونَ وَنَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْکُمْ وَلَکِنْ لَا تُبْصِرُونَ
فَلَوْلَا اِنْ کُنْتُمْ غَیْرَ مَدِینِینَ تَرْجِعُونَهَا اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ وتجعلون عطف است بر جمله که مفهوم میشود
از جمله افبهذا الحدیث انتم مدهنون زیرا که جمله افبهذا الحدیث انتم مدهنون توبیخ است مر تکذیب قرآن را
وتوبیخ در تکذیب قرآن دالست بر وقوع تکذیب چنانستی که کفت تکذبون القرآن وتجعلون شکر رزقکم بلی
وبعضی کویند این ایت وارد است در شان کسانیکه باران را اضافت سوی ستارها کنند وامطرنا بنوء کذا کویند
تکذیب قرآن با تکذیب کردن رزق از خدا یا باضافت سوی نجوم جویند لیکن بر تقدیر اول هر جمله متعلق بقرآن
بود بتقدیر ثانی عطف تکذیب رزق بر تکذیب قرآن باشد ولولا برای تحضیض است ضمیر بلغت عائدات بر روح
اکرچه مذکور نیست باعتبار مقام معلومات بر طریق حتی توارت بالحجاب واذا متعلق است بترجعونها ای فلولا
ترجعون الروح اذا بلغت حلقوم المحتضر وانتم حینئذ ایها الحاضرون من الناس تنظرون الیه ونحن اقرب الیکم
منکرون وجمله نحن اقرب الیه منکم حالست ولکن لا تبصرون استدراکست این لولا نیز برای تحضیض است و
داخل است بر ترجعون ای لولا ترجعون الروح اذا بلغت الحلقوم ان کنتم غیر مدینین ای غیر مقهورین او غیر
مجزیین فلولا مکرر است برای تاکید **معنی اینست** ومیکردانید شکر رزق خویش تکذیب قرآن را یا کویند
شما شکر رزق خویش تکذیب بودن رزق از خدا باضافت سوی ستارکان پس چرا باز نمیدارید روح را چون برسد تا
حلقوم شما در آن هنکام تماشا میبینید ای مردمان وما نزدیکتریم سوی او بعلم وقدرت از شما ولیکن شما نمی بینید
ونمیدانید پس چرا باز نمیکردانید روح را اکر باشید شما غیر مقهور قهر ما اکر شما صادقید بر وجه اول غیر مدینین
یعنی غیر مجزیین است معنی تسبیب که از فلولا مستفاد میشود بر این طریق کویند چون ایشان قرآن را تکذیب
کردند جزای روز قیامت را که قرآن خبر کرده است وقرآن را در تکذیب آوردند چرا باز نمیکردانید چون روح را
چون برسد تا حلقوم اکر ایشان غیر مجزی اند واز روز جزا باز نمیدارید و بر وجه دوم معنی تسبیب مذکور
بدین وجه کویند چون ایشان رزق را از خدای ندانستند وانرا تسبیب ستاره کردند بر ایشان کفته میشود که اکر
شما مقهور قهر خدا نه اند پس چرا روح را چون بحلقوم رسد باز نمیکردانید وخود را زنده داشتن نمی توانید

فَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةُ نَعِيمٍ درجمله سابقه سابقه ذکر مختصر بود درین جمله تفصیل
احوال متوفیات روح با معطوفات خویش مبتدا است خبراو محذوف است ای فله روح وریحان جمله خبر مبتدا است
ان کان من المقربین شرطیه است معترضه مستغنی از جزا جزای شرط اما نیز محذوف است ای مهما یکن من شیء والمتوفی
له روح وریحان وجنة نعیم بعد حذف شرط اما جزا قایم مقام شد مقام شرط فا را درجزء ثانی بردند **معنی اینست**
پس هرچه که باشد جزی متوفی اگر باشد از مقربان که اعلی اقسام ثلثه مذکورات پس مراورا است روح
وریحان وجنة نعیم وشادمانی وکامرانی مستدیم وَأَمَّا إِن كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ فَسَلَامٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَابِ
الْيَمِينِ خطاب مر متوفی است ای سلام لک یا اصحاب الیمین من اخوانک اصحاب الیمین یا خطاب مر پیغامبر را
ای سلام لک یا محمد من اصحاب الیمین وجمله محمولست بر تقدیر قل او یقال له **معنی اینست**
اما اگر باشد متوفی از اصحاب یمین گفته شود مر او را بروجه بشارت وتسکین سلام مر تراست از اخوات تو
اصحاب یمین یا خطاب مر پیغامبر را باشد برسیدن سلام از اصحاب یمین متضمن اخبار الجنات از عذاب مرفت
وامان از عذاب موند ببیان وَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزُلٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ اینجمله
عطوفات برجمله سابقه ووجوه اعراب جمله گذشته **معنی اینست** اما اگر باشد متوفی از تکذیب کنندگان
پیغامبر وقران وخبر جزای روز قیامت واحوال ان وگمراه شوندگان یعنی درراه باطل روندگان پس مر ایشانراست
نزل حمیم در آوردن جحیم نزل اول طعام ضیافت بود اطلاق نزل بر حمیم بر طریق فبشرهم بعذاب الیم بر وجه
استعارت تمثیلیه باشد إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ اضافت حق یقین بر طریق جرد قطیفة یعنی من است
اینجمله تذییلات تاکید جمله از جهة رد انکار کفارات چه ایشان را در مضمون اینجمله انکاری با اصرار
یعنی بدرستی که تقسیم مردمان به صنف مذکور بودن حکم ایشان بر تفصیل مذکور حقی است که از جنس یقینی است
ثابت باخبار رب العالمین است فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ فا سببیه است واین جمله بالا گذشته وجوه اعراب ببیان
پیوسته **معنی اینست** چون انچه بیان کردیم معلوم کردی ودر ضبط آوردی پس پروردگار خود را بپاکی یاد
آور ودل بر تسبیح وتقدیس او بیاور وبدانکه ختم این سورت نیز بر قاعده بلاغت در نهایت حسن است ومنتها
او بغایت مستحسن است که درین سورت مردمان به سه قسم کرد وحکم هر یکی مشروح آورد بیان چیزی شروع کرده
بود مرتب گشت وبیانی که آغاز کرده بود بانجام پیوست والله اعلم بخفیاته توکلی علیه وهو حسبی **سورة حدید**
این سورت مدنی است بیست ونه آیت پانصد وچهل کلمه است دو هزار وچهارصد ونود وشش حرف است ربط
این سورت با سورة واقعه آنست که ختم سورت واقعه امر بر تسبیح وتقدیس بود وافتتاح سورت مذکور نیز بر
تسبیح وتقدیس روی نمود وبدانکه سورت حدید را باخبار تسبیح انچه در آسمان وزمین است مر خدا را عز وجل
که آفریدگار آن واینست افتتاح کرد بعده اتصاف او باخبار اموات وامانت احیا واقتدار او بر همه اشیا در
بیان آورد بعد جمله هو الاول والآخر وچند جمله دیگر در ثنای خدای مذکور گشت تا جمله هو الذی ینزل
علی عبده آیات بینات الآیة کلام بنشأ معلا خدای جل جلاله بذکر پیوست بعده بذکر وله اجر کریم سوی ذکر
قیامت واحوال باو ذکر اصناف اوزاع واحوال وموعظت جمله الم یان للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله
بروجهی که بشر خواهد یعنی لتخشع قلوبهم لذکر الله آمده وچند امر دیگر متضمن موعظت بر سبیل تقدیر
مذکور شده صاحب کشاف در الرحمن علم القران خلق الانسان علمه البیان گفته صریحا انکه در آخر سورت جمله
یا ایها الذین امنوا اتقوا الله متضمن امر بتقوی جامع است مر همه اوامر ونواهی ومانع است از فساد وتباهی
مذکور گشت وسورت مذکوره باختتام وانتها پیوست ونگر نیست که جملهای که از یکباب اگر مقاصد ایشان
مختلفات از جهة اتحاد باب میان ایشان اتصاد وارتباط باشد واگر مقصود از همه یکی است هر یکی
در مقصود کلی مقرر دیگریست معترضاتی که درمیان جمله مذکوره آمده میان کلامهای متصل واقع

شده وجمله دیگر از هر نوع که بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ما موصول که
با صله خویش فاعل سبح است مفعولست تعدیه تسبیح بنفسه وبلام بر طریق نصحته ونصحت له آمده است وتواند بود که
سبح لله یعنی فعل التسبیح لوجه الله کل شی باشد بر سبیل عموم ای سبح لله کل شی فی السموات والارض که متناولست مر اهل علم
وغیر اهل علم را وبروجه اسناد تسبیح سوی غیر اهل علم از حیوانات وجمادات در آیة وان من شی الا یسبح بحمده گذشته وشرح
وبیان پیوسته وافتتاح آیت سورت ودو سورت دیگر بلفظ سبح بصیغه ماضی آورد وافتتاح سورت تغابن وسورت جمعه
بصیغه مضارع وافتتاح سورت مضارع اعلی سبح بصیغه امر وافتتاح سورت بنی اسرائیل بصیغه مصدر یعنی سبحان که بمعنی
تسبیح است تلویح سوی تکثیر در انواع تعبیر از کثرت ملابسه سبح است وهو العزیز الحکیم تذییلات چه کسی که هر انچه در آسمان
وزمین است او را تسبیح گوید ودر راه تقدیس وتنزیه او پوید عزیز الحکیم بود غالب وحکیم باشد **معنی اینست** بپاکی
یاد کرد وپاک دانست وپاکی او بزبان آورد هر چیزی که در آسمانها است از افلاک وکواکب وسایر عجایب وانچه در زمین است
از آدمیان وپریان وحیوانات وجمادات وسایر بدایع وغرایب تسبیح که لایق هر یکی است ودر خور هر مسبحی است واو عزیز است
غالب است منهم است هر کسی که او را بپاکی یاد نکند حکیم است مسبحان را در حالی که سزاوار ایشانست بدهد لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وهو علی کل شی قدیر تذییلات چه کسی را که او را ملک آسمان وزمین بود واو
محیی ومیت باشد هیچ کس شک نیارد درین که او در همه چیز قدرت دارد **معنی اینست** مر او راست ملک آسمانها وزمین
مالک مر احوال آن واین مردگان را زنده میکرداند وزندگان را بمیراند بهمه چیز داناست همه چیزی تواناست هُوَ الْأَوَّلُ
وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ حق سبحانه وتعالی ذات پاک خود را بتعرض صفات کمال وبنعوت جلال
شود سامع در صفات دیگر عجب نمود بیان چند صفة دیگر کرد واین جمله را بر سبیل استیناف آورد **معنی اینست**
خدای عز وجل اولست یعنی موجود بود پیش از همه کائنات آخر است یعنی موجود باشد بعد فرض فنای همه موجودات یا گوییم
اولست یعنی همیشه بود وآخر است یعنی همیشه باشد ظاهر است بر عقول بعقود برهانی ونا طق است در دنیا از حواس جسمانی
یا ظاهر است از قلوب مومنان که او را شناختند وباطن است از کافران بر معرفت از راه نیافتند یا گوییم این چهار صفة کنایت
از کمال قدرت علم او واخر یعنی دانستن آشکار ونهان تواند بود خدای بهر چیزی داناست جمله وهو علی کل شی علیم
بروجه آخریت تذییل بود بر وجه دیگر معطوف بر وجمله هو الاول والاخر باشد هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي
سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ
مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ اینجمله ثنای دیگر است ثم استوی عطف است بر خلق جمله یعلم
حالت موصول با صله یعنی ما یلج فی الارض با معطوفات خویش مفعول یعلم است جمله وهو معکم عطف است بر
هو الذی خلق السموات ای وهو معکم بالعلم والقدرة اینما کنتم شرطیه است مستغنی از جزا اکتفا بما معنی والله بما تعملون
بصیر تذییلات چه از مضمون وهو معکم دانستن اعمال می آید ودیدن افعال واعمال ثابت می نماید **معنی
اینست** او آن خداست که آسمانها وزمین را در شش روز آفریده بقدرت کامله خویش موجود کرد انیده و
متشابه بودن صفة معیت وبیان فی ستة ایام بالا گذشته وحکم او ببیان پیوسته میداند انچه درمی آید در زمین
از تخم گیاهها وآب باران وروان اجرام واجسام لغوات وانچه بیرون می آید از آن از هوام وسوام ومعادن و
واصناف نبات وانچه فرود می آید از آسمانها چون باران وبرف وبلا ورحمت ونعمت فرشتگان وانچه بر میرود از مکلفان
اعمال وصحایف دعا وتضرع بندگان وخدای بعملهای شما بیناست وجزا دادن شما تواناست لَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ اینجمله ثنای دیگر است له ملک السموات مبتدا وخبر است والی الله ترجع الامور عطف
بر و **معنی اینست** مر او راست ملک آسمانها وزمین نه مر دیگری را وسوی او بازگردانیده میشود همه کارها يُولِجُ
اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ثنای دیگر است از ثناهای خدای متضمن بدیع

درمانی

باطن

نظرت موکدست برپایان قدرت جمله هو علیم بذات الصدور حالت خدائی عز وجل ساعت شب را
در ساعت روز وساعت روز را در ساعت شب درمی آورد واو بکینهای سینها وخفیات صفتها علم دار آمنوا
بالله ورسوله وانفقوا مما جعلکم مستخلفین فیه فالذین آمنوا منکم وانفقوا لهم اجر کبیر ۝
انجمله مستانفه است چنانست که سامعان کفتند مرکمال قدرت نا یصنع نفتیل آمنوا بالله الی وانفقوا عطف است بر
آمنوا مستخلفین مفعول دوم است مرجعلکم را موصول با صله یعنی فالذین آمنوا منکم مبتدا است لهم اجر کبیر خبر مبتدا
و نادر فالذین آمنوا برای تعلیل است معنی اینست بخدا و رسول خدا ایمان ارید و از مالی خلیفه کردانیده شده اید
در تصرف آن انفاق کنید ما لها ملک خداست آفریده و پیدا کرده حق جل وعلاست چند روزی بر دست شما نهاده
و محبس مکنید و خود را در ذمیمه بخل وشح میفکنید مال بر دست کسی نماند بر دست شما نیز نخواهد ماند خوشی انکه
فرصت عمر و قدرت انفاق را غنیمت داند و کام خویش در خیرات تصرف مال را رات تواند ممسک نمی داند که مال
بداشتن نماند و بانفاق او خدای فانی نکرداند **شعر** اذا جادت الدنیا علیک فجدبها علی الخلق طرا قبل ان تتفلت
فلا الجود یفنیها اذا هی اقبلت ولا البخل یبقیها اذا هی تذهب بمجرد مرض تصرف مال موقوف شود ونفاذ اقبلت
آن در توقف افتد چون بمیرد مال مال دیگران کردد از امساک وحبس مال جز فسوس ودریغ حاصل نبود
بیت صاحبا عمر عزیزاست غنیمت دانش گوی خیری که توانی ببر از میدانش هرکه در دنیا نشتابد
در دنیا و آخرت خلق یابد و هرکه نکاه دارد یا بجاده رود یا بوارثان تلف شود **بیت** هرکه از مال جمع
کرد نداد زان همه مال بهره کی دارد یا بتاراج حادثات رود یا بمیراث خوار بکذارد پیش از آن که از دست
بیرون آرند وبدست دیگران بسپارند بده وبخور که از دار فنا بیرون کردد و در دار بقا در آید **بیت**
ای که دست میرسد کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار پس کسانی از شما ایمان آورده اند و مالی که خدا
ایشان را داده بود انفاق کرده اند مر ایشان را ثوابی عظیم واجری فخیم است وما لکم لا تؤمنون بالله والرسول
یدعوکم لتؤمنوا بربکم وقد اخذ میثاقکم ان کنتم مؤمنین انجمله معترضه است برای تعجب وتوبیخ لا یؤمنون
حالت از فعلی که از ما لکم مفهوم میشود ای ما تصنعون حال کونکم غیر مؤمنین جمله والرسول یدعوکم حالت برای
عدم لکم فی ترک الایمان والرسول یدعوکم لتؤمنوا بربکم متعلق است به یدعوکم وقد اخذ بصیغه مجهول ورفع میثاقکم
وبصیغه معروف ونصب خوانند ومعنی بر حسب آن دانند وجمله قد اخذ میثاقکم حال دیکر است ان کنتم شرط است مستغنی
از جزا اکتفا بما مضی **معنی اینست** چیست شما را که ایمان نمی آرید بخدا و رسول که میخواند شما را تا ایمان آرید به پروردگار
شما عز وعلا و بدرستی که گرفته است خدای میثاق شما را بخطاب وبدان ایمان آرنده هو الذی ینزل علی عبده آیات
بینات لیخرجکم من الظلمات الی النور وان الله بکم لرؤف رحیم انجمله ثنای دیکر است متصل است بثنا های
سابق وان الله بکم لرؤف رحیم تذییل است تاکید جمله بتقدیم ملوح است چه تنزیل ایات واخراج از ظلمات ملوح
سوی رافت ورحمت است **معنی اینست** خدای آنست که فرود می آرد بر بنده خویش یعنی بر محمد خاتم مرسلان ایات بینات
کتاب مجید وقرآن حمید تا بیرون آرد شما را خدای برحمت ونعمت خدای از تاریکی سوی روشنای و بدرستی که خدای عز
وجل هر آینه رؤف ورحیم است بر شما وما لکم ان لا تنفقوا فی سبیل الله ولله میراث السموات والارض لا
یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا
وکلا وعد الله الحسنی والله بما تعملون خبیر استفهام برای توبیخ است ان لا تنفقوا فی سبیل الله بتقدیر لان
لا تنفقوا متعلق است بمعنی فعلی که از وما لکم معلوم میشود کلام بمعنی ما تصنعون لان لا تنفقوا فی سبیل الله میشود
وجمله ولله میراث السموات والارض حالت موصول با صله یعنی من انفق من قبل الفتح وقاتل فاعل لا یستوی است
با معطوف محذوف است ای لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل ومن انفق وقاتل من بعد الفتح اولئک اشارتست
بکسانی که پیش از فتح مکه انفاق اموال ورو بر قتال آوردند واو مرفوع المحل بر ابتداست اعظم درجة من الذین انفقوا

من بعد وقاتلوا خبر مبتداست وانجمله قرینه است بر حذف معطوف مذکور و دلیل است بر نفی استوای معطوف وجمله
لا یستوی منکم تا آخر تعلیلات توبیخ است بر ترک انفاق کلا مفعول اول است مر وعد را الحسنی مفعول دوم است با حالت
بتقدیر وقد والله بما تعملون خبیر تذییل است **معنی اینست** وچیست مر شما را که مال را انفاق نمی کنید و در جهاد ومصارف
خیر مصروف نمی سازید وقت حاجت وهنگام صرف در نمی یابید وبصرف اموال فانیه در تحصیل درجات باقیه نمی شتابید چه
کسی که پیش از فتح مکه انفاق کردند وجود را در جهاد وقتال آوردند وکسی که بعد از فتح انفاق کوکنند وکارزار ورزند
ایشان مستقان ومجاهدان اند وپیش از فتح بزرگ درجه وبلند مرتبه اند از کسانیکه بعد از فتح انفاق وقتال کنند و
هر یکی را از این دو فریق از جهة انفاق وقتال که از عظام اعمالست وعده کرده است خدای نعیم بهشت ودرجات انکه
عطیه است عظمی ومثوبی است حسنی وخدا آگاه است بد آنچه میکنید میداند آنچه می ارید وآنچه ترک میدهید و
روایت کرده اند که اول کسی که ایمان آورده و در اعدای دین اسلام وما اخطر انفاق کرده ابو بکر صدیق بود رضی الله
عنه این ایت در شان او نازل کشت واین نظم بورود پیوست من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه
له وله اجر کریم استفهام بمعنی امر است ای اقرضوا الله واین عبارتست ان انفقوا واین تاکید است مر اقرضوا
را که بالاکدشته فیضاعفه بصیغه مفاعله وتفعیل وافعال خوانند بر قرات نصب جواب استفهام وبر قرات
رفع عطف بر یقرض الله دانند وله اجر کریم حالت **معنی اینست** کیست که قرض می دهد خدای را قرضی حسن
بطیب نفس وانشراح خاطر یعنی انفاق میکند انفاقی که بدل او باز یابد پس دو چند کند خدای عز وجل او را برای
او بی اضعاف آن در یابد و مر او را اجر عظیم بود ونوالی فخیم باشد یوم تری المؤمنین والمؤمنات یسعی نورهم
بین ایدیهم وبایمانهم بشریکم الیوم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ذلک الفوز العظیم یوم
ظرفست مر وله اجر کریم یا منصوب باذکر محذوف بدین تقدیر جمله معترضه باشد برای بیان حال مومنان در
روز قیامت جمله یسعی نورهم حالت بشریکم مبتداست الیوم ظرف بشرات جنات خبر مبتداست تجری صفة است
مر جنات را خالدین حالت از جمله که مفهوم کلام سابق است ای بشریکم الیوم جنات یدخلونها خالدین
فیها حال از جنات نیست واکرنه جاری از غیر من هی له باشد ابراز ضمیر واجب شود ذلک هو الفوز العظیم تذییل است
معنی اینست یاد کن ای محمد روزی که به بینی مردمان مومن وزنان مومنات را نوری باندازه اعمال
پیش ایشان از جانب دست راست ایشان می شتابد بعضی را بر مسافت عون با صماخ نماید وتخصیص جهة پیش و
راست از جهة آن بود که نامه سعدا از این دو جانب آید نور از این دو طرف علامت سعد سعادت نماید فرشتکان
کویند مژده شما را که امروز جناتی است که جاری است فرود آن جویها در آینده در آن باشید جاودان یعنی
در آمدن جنات نوری است عظیم وفلاحی است فخیم یقول المنافقون والمنافقات للذین آمنوا انظرونا
نقتبس من نورکم قیل ارجعوا وراءکم فالتمسوا نورا فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة
وظاهره من قبله العذاب ینادونهم الم نکن معکم قالوا بلی ولکنکم فتنتم انفسکم وتربصتم وارتبتم و
غرتکم الامانی حتی جاء امر الله وغرکم بالله الغرور فالیوم لا یؤخذ منکم فدیة ولا من الذین کفروا مأویکم
النار هی مولیکم وبئس المصیر یوم یقول المنافقون بدلست از یوم تری المؤمنین انظرونا مقول یقول
است نقتبس من نورکم جواب امر است بفعل مجزوم شده قیل یعنی یقال مستانفه است زیرا که اخبار از آینده
در جواب ماذا یقال حین یقولون ذلک ارجعوا وراءکم مقول قیل است فالتمسوا قولا عطف است بر ارجعوا فضرب
یعنی فیضرب عطف است بر قیل وقائلان ملائکه یا مومنان اند باب صفة است مر سور باطنه فیه الرحمة با جمله
که معطوف بر وصف دیکر است ینادونهم مستانفه است در جواب ما یصنعون حین یقال لهم ذلک الم نکن
معکم بتقدیر یقولون بیانست مر ینادونهم را قالوا یعنی یقولون مستانفه است در جواب ماذا یقول الملائکة
او المومنون حین نادی هؤلاء ویقولون ذلک بلی ایجاب نفی سابق است مقول قالوا است ای قالوا بلی کنتم معنا و

فتنہ با معطوفات خویش خبرات مر ولکنکم را و وللکنکم عطف است بر مضمون بلی حتی جاء امر الله غایت است مر افعال
سابقه را فادر فالیوم سببیه است الیوم ظرفست مر مفهوم لا یوخذ را و ولا من الذین کفروا عطف است بر منکم ماویکم النار
مستانفه است در جواب این یکون هی مولیکم مستانفه دیگر است در جواب ما لنا والنار وای نسبة یکون ماویکم النار
فقیل هی مولیکم ای اولی بکم مولی الشئ یعنی اولی به است او بمعنی الناصر و این از روی معنی ناصر است یعنی ناصر او نار است
چنانچه گویند مر طعام مر او سنگ حاک است خار است وبئس المصیر وجه اعراب این گذشته و بیان این بتصریح چند کرت
بالا گذشته و بیان پیوسته **معنی اینست** روزی که بگویند مردان منافقان و زنان منافقه مر مومنان را
که در راه خوف ایشان بروشنای خویش بروند و کافران و منافقان پی ایشان روند آهستگی کنید و منتظر رسیدن ما
باشید تا ما از نور شما اقتباس کنیم و از روشنای شما در پی ره رویم مومنان یا فرشتگان گویند باز گردید و در موقف
بروید و برای خود روشنائی بجوئید یعنی سوی دنیا باز گردید و نور ایمان حاصل کنید پس پدید آورده شود میان ایشان
و میان مومنان حصاری که مر او را دری است که در باطن او که جانب مومنانست آثار رحمت بود و ظاهر او که از
جانب منافقانست متصل بعذاب دوزخ باشد حصاری که بدین اوصاف باشد بعضی گویند اعراف بود منافقان ندا
کنند و مومنان را گویند آیا ما با شما نبودیم با یکدیگر صحبت و الفت نمودیم مومنان گویند آری با ما بودید و صحبت
و الفت مینمودید لیکن نفسهای خویش را فتنه شدید و منتظر هلاک مومنان بودید و در شک افتادید و دل بر
استیقان ننهادید پس امروز از شما فدایی گرفته نشود و نه از کافران و لایق قبول افتد و نه از ایشان کفالتی
ظاهر گردد جای شما نار است آتش بشما سزاوارست جز آتش ماوای ندارید و جز جهنم مثوای نیابید و بد است باز
گشتن گاه کافران و منافقان و نا پسند است مقام و منزل ایشان الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله
وما نزل من الحق ولا یکونوا کالذین اوتوا الکتاب من قبل فطال علیهم الامد فقست قلوبهم وکثیر منهم
فاسقون روایت کرده اند که این آیت وارد است در شان منافقان که بزبان ایمان آوردند و در دل تصدیق
نکردند مدتی در صحبت مسلمانان ماندند و از آیات قران خواندن دلهای ایشان نرم نگشت و بخشوع و خضوع نپیوست
در این بر می نیاوردند و قدمی بصدق و نفس بخشوع و خضوع نزدند در شان ایشان این آیت نازل گشت و این نظم بورود
پیوست بعضی گویند یاران از پیغامبر نصیحتی خواستند پندی که مضمون آیت الم یان للذین امنوا است
با نفتدا استفهام برای انکار است و انکار نفی اثبات است و اثبات رسیدن هنگام خشوع قلوب متضمن امر بخشوع باشد
کلام یعنی لتخشع قلوبهم دارند اضافت ذکر سوی مذکور است فاعل ذکر متروکست ای لذکرهم الله و ما نزل من
الحق ای القران او علم الحلال والحرام والشرائع والاحکام یا از ذکر الله قران مراد شود و از ما نزل من الحق علم حلال
و حرام از مجموع قران بر طریق ابن الحلو والقلل الی از لیحسن یعنی ذکر الله و علم الحلال والحرام ای القران الجامع
لهما و لا یکونوا عطف است بر امر بخشوع که از الم یان للذین امنوا ان تخشع قلوبهم مفهوم میشود بر وجه التفات
از غیبت سوی خطاب ای لتخشع قلوب الذین امنوا ان تخشع ولا تکونوا کالذین اوتوا الکتاب من قبل فطال
علیهم الامد عطف است بر اوتوا الکتاب فقست قلوبهم معطوف است بر و کثیر منهم فاسقون مبتدا و خبر است عطف
بر فقست عطف جمله اسمیه بر فعلیه یا حالست وجمله الم یان تا آخر مستانفه است در جواب ما نصنع الذین
امنوا حین علموا بالقیامة والثنوا **معنی اینست** آیا هنگام آن نیامده است که ترسان بود دلهای ایشان
در وقت ذکر خدای و در وقت تلاوت الحجه فرود آمده است بر پیغامبر از حق یعنی کلام حق جل و علا چون هنگام
خشوع رسیده و وقت خضوع آمده از دلهای ایشان ترسان شود و خضوع و خشوع ورزد و مباشید مومنان
همچو کسانی که کتاب داده شدند و در خشوع و خضوع نیامدند مهلت بر ایشان در گذشت و دلهای ایشان سخت
پوست بیشتری از ایشان فاسقانند بسیاری از ایشان از حد تجاوز کنند کانند فسق ورزنده اند و از حد اسلام
بیرون آینده اند در حکایت آورده اند که فضیل عیاض که یکی از قطاع و طریق بود کنیزکی آزاد کرده بود سوی علیقه

خاطر رغبت بود شبی که از کنیزک وعده کرده بود و فضیل بوعده او سوی خانه او روی آورد تا خواست تا بر دیوار او برود
و مطلوبی که دارد برسد از قاری بشنید که الم یان للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله میخواند گفت قرات این قاری
تنبیهی از تنبیهات غیب میماند گفت آری هنگام آن آمده و وقت آن شده است گفته اند بعد از این کاهی نخندید و تا روی
مرگ تبسم بر خود نپسندید مگر آنکه روزی ناگاه بخندید گفت نوید مرگ میرسد از خوشی میخندم و دین نوید می پسندم
ناگاه مرد و جان بحق سپرد اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها قد بینا لکم الایات لعلکم تعقلون این جمله معترضه
دیگر است برای تنبیه و جمله قد بینا لکم الایات تذییل است لعلکم تعقلون یعنی لکی تعقلوا متعلق است بر بینا **معنی
اینست** بدانید بدرستی که خدای زمین را بعد مردن آن زنده میگرداند و بعد موات انواع نبات می رویاند بدرستی
که بیان کرده ام برای شما آیات ما را در یابید و در تصدیق آن بشتابید ان المصدقین والمصدقات واقرضوا الله قرضا
حسنا یضاعف لهم ولهم اجر کریم المصدقین والمصدقات بصیغه اسم فاعل از باب تفعیل و از باب تفعل قلب تا بصاد
و ادغام و یضاعف بصیغه مضارع مجهول از باب تفعیل و مفاعله خوانند و معنی بر حسب آن دانند واقرضوا الله عطف است
بر فعلی که مضمون المصدقین است ای ان الذین تصدقوا واقرضوا الله قرضا حسنا **سوال** چون واقرضوا الله عطف است
بر صیغه امر و المصدقات که معطوف بر موصولست میان امر و صله فاصله افتد و عطف بر موصول پیش از تمام صله
لازم آید **جواب** المصدقین والمصدقات از روی معنی یک موصول دارند واقرضوا را بمعنی الناس الذین تصدقوا
پندارند عطف مجهول بر معنی بود باعتبار لفظ نباشد لکن ان المصدقین والمصدقات انفقوا اموالهم واقرضوا معطوف
بر خبر پندار گویند باعتبار یا بتقدیر فاذوا او قد اقرضوا بسوی حال روند از تعلق اشکال مذکور فارغ شوند و بر
تقدیری که خبر تقدیر کنند یضاعف لهم صفة قرضا باشد یا مستانفه باشد جمله ولهم اجر کریم عطف است بر یضاعف
لهم یا حالست و جمله ان المصدقین معترضه است برای بیان فضل تصدقات و تاکید جمله از جهة ابراز وعده
بر وجه و کادت **معنی اینست** بدرستی که مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده مال را انفاق کردند
و خدای را قرض حسنه دادند یعنی مالی برای رضای خدای بی طلب بدل و طیب نفس مصروف گردانیدند و کاری که بقرض
داده ماند و رزیدند اجر ایشان دو چند خواهد بود و مر ایشان را ثواب عظیم روی خواهد نمود والذین امنوا بالله
ورسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم ونورهم والذین کفروا وکذبوا بایاتنا اولئک
اصحاب الجحیم موصول با صله مبتداست اولئک مبتدای دوم است هم الصدیقون والشهداء عند ربهم مبتدای
دوم را خبراست مبتدای دوم با خبر خویش خبر مبتدای اول است جمله لهم اجرهم و نورهم حالست یا خبری دیگر است
و جمله والذین امنوا بالله و رسله با معطوف خویش یعنی والذین کفروا و کذبوا بایاتنا معترضه دیگر است برای ذکر
وعده مومنان و وعید کافران **معنی اینست** آنکسانی که ایمان بخدا و رسول او آوردند و دین اسلام را تصدیق
کردند ایشانند که صدیقانند و نزدیک پروردگار خویش شهیدانند و درین کلام مفید تخصیص صدیقان مر ایشان
راست ثواب ایشان که در بهشت بخواهند یافت و نور ایشان که بروشنای آن در راه بهشت خواهند شتافت و آنکه
کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند ایشان اصحاب دوزخ اند که در آتش عذاب کرده شوند اعلموا انما الحیوة
الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال والاولاد کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم
یهیج فتریه مصفرا ثم یکون حطاما وفی الاخرة عذاب شدید ومغفرة من الله ورضوان وما
الحیوة الدنیا الا متاع الغرور موعظتی دیگر است برای تنبیه در حال دعا از باب تنبیه موکد است بر طریق
زید اسد و عمرو نقل انما الحیوة الدنیا بجای دو مفعول اعلموا است لعب با معطوفات خویش خبرانست کمثل
غیث خبری دیگر است اعجب الکفار نباته صفة است مر غیث را وفی الاخرة عذاب شدید ای للکافرین و مغفرة و
رضوان ای للمومنین این جمله عطف است بر انما الحیوة الدنیا لعب و لهو بیان حال دنیاست و جمله وما الحیوة الدنیا
الا متاع الغرور تذییل است **معنی اینست** بدانید و آگاه باشید که نیست حیات دنیا مگر همچو بازی صبیان و لهو

فعیان و زینت دیوان و میان خویش تفاخر و در اموال و اولاد تکاثر فخر بکثرت اولاد و اموال و عجب بعث رونق
و خوشی حال اهل دنیا همچو باران است که بارد و گیاه تر و تازه برآرد گیاهی است که از آن باران روی نماید و دل زارعان
کفار را خوش کند پس تر از آن خشک شود پس زرد فام گردد پس تر از آن ریزه ریزه گشته و چون ریزهای خاک بخاک
پیوسته و در آخرت کائن است مر کافران را عذاب و عقوبت مومنان رضوان و مغفرت و نیست حیاة در دنیا مگر
فریب بینه و اندازه در عذاب بیارد مگر ظلمت و حجاب سابقوا الی مغفرة من ربکم وجنة عرضها
کعرض السماء والارض اعدت للذین آمنوا بالله ورسله ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم مو عطف دیگر است جمله سابقوا استئنافیه است عرضها مبتدا است کعرض السماء والارض خبر مبتدا است جمله
صفة است مر جنة را و جمله اعدت للذین بالله و رسله صفت دیگر است یا حالست بتقدیر قد در آیات دیگر در
وعده جنة ایمان را عمل صالح ضم کرد درین آیت مطلق ایمان را سبب داشت و ذکر عمل صالح نیاورد تا معلوم شود که استحقاق
جنان بمجرد ایمان بود **سوال** چون در قضیه مطلق و مقید وارد شود مطلق محمول بمقید بود چون در آیات دیگر
ایمان مقید بعمل صالح باشد این آیت که مطلق وارد شده مقید بعمل صالح بود **جواب** قاعده مذکور در ورود مقید
و مطلق در حکم است اما در اسباب مزاحمت نیست چنانچه در ادوا عن کل حر و عبد و ادوا عن کل حر من المسلمین مقید
مطلق سبب آمده مطلق بر مقید محمول نشده ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء تذییل است **معنی اینست**
پیش دستی کنید در توبه و انابت و طاعت و عبادت و تقوی و سوی مغفرت و آمرزش از پروردگار خود بسرعت بجوئید
و در راه جنتی که عرض او همچو آسمان و زمین است بشتابی بوئید و ذکر وسعت عرض بودن او همچو عرض سما و ارض ایماست
که طول بیشتر است چه درازی هر چیزی بیشتر از پهناست ساخته کرده شده است برای کسانی که بخدا و رسول او ایمان
آورده اند و دین اسلام را تصدیق کرده اند آن یعنی نیل جنان و مغفرت رحمان و دین اسلام و متابعت پیغامبر
علیه السلام فضل خداست رحمت حق سبحانه و تعالی است بدهد هر کرا خواهد و خدای صاحب فضل عظیم و معترض
فضل عمیم است ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر
لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم والله لا یحب کل مختال فخور الذین یبخلون ویأمرون الناس
بالبخل ما نافیه است من در من مصیبة زائده است در فاعل اصاب ای ما اصاب مصیبة فی الارض صفة است
مر مصیبة را و لا فی انفسکم عطف است بر فی الارض الا فی کتاب استثنای مفرغ است حال است ای مکتوبات من قبل
ان ذلک علی الله یسیر تذییل است تحقق کتابت در لوح محفوظ ملوح بر مضمون جمله بود بتقدیم ملوح تاکید
جمله سائغ بود جار و مجرور یعنی لکیلا تأسوا متعلق است بمضمون کلام سابق ای سابقت کل مصیبة مکتوبة فاعلمنا
نعماه کل نعمة ایضا مکتوبة لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتیکم بصیغه ماضی از اتیان و از ایتان خوانده
و معنی بر حسب آن دانند دانند علی ما فاتکم متعلق است بتأسوا و لا تفرحوا بما آتیکم عطف است بر لا تأسوا والله
لا یحب کل مختال فخور حالست موصول با صله بدلست از کل مختال فخور یا خبر مبتدای محذوف و یأمرون الناس
بالبخل عطف است بر یبخلون جمله ما اصاب من مصیبة تا آخر معترضه است برای نفی در فقدان و شادی بر
وجدان **معنی اینست** نرسیده است مصیبتی در زمین از قحط و بی آبی و سایر آفات و اسباب خرابی و نه در
انفس و ایشان از امراض و اسقام و اوجاع و آلام مگر در کتاب یعنی در لوح محفوظ مکتوب بود کتابت آن پیش از آفریدن
آن روی نمود بدرستی که آن یعنی تقدیر کائنات و کتابت واقعات بر خدای آسانست این معنی ذکر کردیم و در بیان
آوردیم که چون بدانید آنچه آسانست فوت میشود البته فوت شدنی است و آنچه می آید لا محاله آمدنی است دل بران
قرار کرد و آرام پذیرفت بد انچه از شما فوت شده اند و هلاک میشوید و نعمتی که رسیده است شاد مگردید هر
روز از خدای عز و جل دانید و از فضیحت و فرح باز مانید از اندوهی و صبر گرائید و از خوشی و فرح در شکر اسد
و خدای عز و جل هر متکبر فخر کننده را دوست ندارد و کسی که متکبر بثروت و متفخر بنعمت است در چیز دوستی نیارد

متکبران بثروت و متفخران بنعمت آنکسانی اند که بخیلی کنند و دیگران را بخیلی فرمایند چنانچه جرعه کبر و فخر دارند
جرعه بخل نیز بیدای آرند و من یتول فان الله هو الغنی الحمید این شرطیه تذییلات متصلات بآیت سابقه
فان الله هو الغنی الحمید تعلیلات **معنی اینست** هر که روی گردانید از مسارعت در طاعت و کسی که کسل و کاهلی
ورزد در عبادات خود را در زیان می افکند خدای تعالی را هیچ مضرت نکند زیرا که خدای از طاعت مردمان غنی است
و از ستودن دیگران مستغنی است لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الکتاب والمیزان لیقوم الناس
بالقسط وانزلنا الحدید فیه بأس شدید ومنافع للناس ولیعلم الله من ینصره ورسله بالغیب ان الله قوی
عزیز این جمله معترضه است برای اظهار امتنان و بیان جزیل احسان در حق بندگان و انزلنا عطف است بر ارسلنا
لیقوم الناس معهم الکتاب فیه بأس شدید حالست بانقلابات و لیعلم الله عطف است بر محذوف ای لیقاتلوا بالسلاح
و لیعلم الله من ینصره ورسله بالغیب یا بر مفهوم فیه بأس شدید ای و انزلنا الحدید لان فیه بأسا شدیدا یستعد ح
منه السلاح فیقاتلوا به و لیعلم الله من ینصره ورسله باستعمال السلاح المتخذ منه جمله ان الله قوی عزیز تک
تذییلات چه از افعال مذکور قوت و عزت فهم شده بود بدین جهة این جمله موید و مقرر آمده تاکید بتقدیم
ملوح است **معنی اینست** هر آینه بدرستی که فرستاده ایم ما رسل را یعنی فرشتگان یا پیغامبران با نشانات یعنی حجتها
و اصحاب و با رسل مذکور را فرستادیم و میزان در دست ایشان دادیم تا مردمان بعدل باستند و در داد و ستد زیادت
و نقصان نکنند روایت کرده اند که جبرئیل علیه السلام بر نوح میزان آورد امر براستی و درستی کرد فرستادیم آهن را یعنی
آفریدیم و بعضی گویند آن روز که آدم علیه السلام از آسمان بزمین نزول کرد سه چیز با او بزمین رسید حجر اسود
و عصای موسی و حدید در آن آهن سختی شدیداست و منافع مردمان است هیچ صنعتی نیست مگر آنکه در آلات آن متعلق
بدانست تا از آن سلاح سازند و بدان سلاح قتال کنند تا متعلق شود بعلم خدای که دین او را و رسولان او را که یاری می
دهد و کیست که بآلت اسلحه حدید قتال میکند بدرستی که خدای قویست و غالبست این کار را بداد لیل قوت است
و برهان عزت ولقد ارسلنا نوحا وابراهیم وجعلنا فی ذریتهما النبوة والکتاب فمنهم مهتد وکثیر
منهم فاسقون این جمله عطف است بر جمله و لقد ارسلنا رسلنا اگر از رسلنا ذکر پیغامبران مراد بود درین جمله
ذکر نوح و ابرهیم علیهما السلام ذکر خاص بعد عام باشد و اگر از رسلنا ذکر فرشتگان مراد دارند عطف ارسال پیغامبران
بر فرشتگان پندارند و تخصیص نوح و ابرهیم از جهة مشارکت در کثرت نسلست فاد رفمنهم سببیه است جمله و
کثیر منهم فاسقون عطف است بر فمنهم مهتد **معنی اینست** بدرستی که فرستادیم نوح را و ابرهیم را و گردانیدیم
در فرزندان شما پیغامبری و سر دو سروری یوسف و داود و سلیمان از ذریة او پادشاهان بودند موسی و عیسی و
خاتم النبیین و افضل المرسلین محمد صلی الله علیه و سلم میان فرزندان او سر بر نمودند ابرهیم با فرزندان خویش
فرزند نوح بود و غیر او ان پیغامبران و ان غیر پیغامبران از نسل نوح روی نمود و نبوت و کتاب در دین ایشان گردانیدیم یم
و فرزندان ایشان را بدرجات علیا رسانیدیم پس بعضی از ایشان راه راست یافتند پیغامبران یا متابعان پیغامبران
گشتند و اکثر از ایشان سر از فرمان خدای بیرون آوردند فاسقان یعنی کافران شدند ثم قفینا علی آثارهم برسلنا
وقفینا بعیسی ابن مریم وآتیناه الانجیل وجعلنا فی قلوب الذین اتبعوه رأفة ورحمة ورهبانیة ابتدعوها عوها
ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله فما رعوها حق رعایتها فآتینا الذین آمنوا منهم اجرهم وکثیر منهم فاسقون
ثم قفینا عطف است بر ما عطوفات سابقه و قفینا با معطوفات خویش عطف است بر ثم قفینا رهبان فعلان است از
رهب چون عصبان از عصب و رهبانیة عطف است بر رأفة و رحمة که مفعول اند مر جعلنا را و جمله ابتدعوها
صفة است مر رهبانیة را جمله ما کتبناها علیهم صفت است مر ابتدعوها را الا ابتغاء رضوان الله استثنای منقطع است
چه ابتغای رضوان الله چه ادا خل اهکلنا به نیست یعنی رهبانیة دارند مبتدع است لیکن ابتغاء رضوان الله که ع
ایشان در رهبانیة منصوب دارند مبتدع نیست ابو علی فارسی وجه اولی یعنی عطف رهبانیة بر مفعول جعلنا

منع میکنند افعال عباد مخلوق خدای نمی دارند و زمخشری عطف جائز می دارد وجعل را حمل بر اقرار و توفیق میکند و
ظاهر است که ظاهر این آیت حجت اهل سنت است و تاویل معتزله بغیر ظاهر بی حاجت و اگر رهبانیة یعنی افعال و
خصالی که منسوب سوی رهبانت دارند یکی از آن ابتغای رضوان الله پندارند مستثنای متصل بود مستثنی منقطع نباشد
فما رعوها حق رعایتها عطف است بر ابتدعوها و دخول حرف نفی بر صیغه حمل مفید سلب عموم کند نه عموم سلب ای
ما رعوها من رعایتها جمیعا بل بعضهم فاتینا الذین امنوا عطف است بر فما رعوها حق رعایتها جمله و کثیر منهم
فاسقون حالست یا عطف است **معنی اینست** پس براوردیم برای اظهار حق رهدی در قفای نوح ابرهیم و
پیغامبران گذشته رسولان دیگر را آوردیم پس ایشان عیسی بن مریم را که مرده است رسول اجلل و دادیم او را
کتاب کریم یعنی انجیل و کردانیدیم رحمة و رافت یکدیگر در دلهای کسانی که آمدند پس روی کردند و ایمان بنوت
و رسالت او اوردند یا انکه کسی از ایشان اگر دیگری را خصم عفو کردی طالب قصاص نگشتی و کردانیدیم در دلهای ایشان
رهبانیتی که او را ابدا آوردند و باختیار خویش انواع مشقت و تعب چون ناخوردن روز و ناخفتن شب اختیار کردند
و از صحبت مردمان اعراض کردند و از الفت زنان مجتنب شدند اسم رهبانیة بر ایشان نه نبشته ایم یعنی ناساخته ایم
لیکن خوشنودی خدای که همه را کار اصلی بود اگر ایشان از رهبانیة قصد این کار کنند مبتدع نبود و مخترع نباشد و
پس رهبانی که اختیار کرده بودند کل ایشان رعایت آن نکند چنانچه حق رعایت باشد ثابت کردند و حقوق آن چنانچه چنان
سزاوار باشد بجا نیاوردند پس مومنان را از ایشان بریدند بدلهای خویش ثابت ماندند و از جمله امتهای پیغمبر
خویش بر بردند جزای ایشان دادیم در کلام کریم بر ایشان کنادیم و بسیاری از ایشان فاسقانند یا از حد بیرون کنندگانند
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ
لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ و
بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ یوتکم با معطوفات خویش جواب امر است بغیر فا مجزوم آست
کفلین مفعول دوم است مر یوتکم را جمله جمله والله غفور
رحیم تذییل است لئلا یعلم متعلق است با فعال مذکور لا زائده است ان مخففه است از مثقله ضمیر شان محذوفست
وان الفضل بید الله عطف است بر ان لا یقدرون بید الله خبر ان است یوتیه من یشاء خبر دیگر است و جمله والله
ذو الفضل العظیم تذییل است جمله یا ایها الذین امنوا اتقوا الله موعظی دیگر است جامع مر همه اوامر و نواهی
امری دیگر است **معنی اینست** ای آنکسانیکه ایمان اورده اید بموسی و عیسی بترسید از خدای تبارک و تعالی و
برسولی که فرستاده است یعنی محمد ایمان آرید و حق طاعت بگزارید خدای عز و جل شما را دو بخش است
از رحمت خویش بخشد و دو نصیب کند بخشی از جهة ایمان بموسی و عیسی دیگر پیغامبران و بخشی از جهة
ایمان مصطفی خاتم رسولان و بکردانید برای شما روشنای که مشی کنید بدان و مر شما را بیامرزد و گناهان شما بخشد
و خدای غفور است خطاهای همه امرزد رحیم است عطا با دو چند بخشد یا اهل کتاب بیقین دانید که بدرستی که
شان اینست که ایشان از کار خدای چیزی نتوانند بدرستی که بر چیزی از فضل خدای قدرت ندارند خدای پیدا نیارد
چیزی پیدا نیارند تا بدانند که بدرستی که آن فضل خداست متعلق بقدرت حق سبحانه و تعالی است در حق هر که
خواهد فضل کند و هر کرا خواهد بدهد و خدای کردگار کریم است خداوند فضل عظیم است **نظم**
انکه ناخواسته عطا بخشد / گر تو خواهی کنی جهان بخشد / پادشاهی است از خزانه غیب / هر دو عالم بیک گدا بخشد
و بدانکه در ذو الفضل لام جنس آورد و او را اضافت سوی خویش کرد و آن در شان بندگان موعود و عده امنای آن
بعموم من یشاء پیوست بعده ذکر فضل مذکور بجمله والله ذو الفضل العظیم مدید کردانید و شان عظمت فضل را
بنهایت رسانید و این دالاست بر کمال باری و نهایت رجا و امید و از همین ختم سورت مذکور کرد مقطع این
سورت نیز بر وجه حسن آورد چه حال بر انتهای کلام است مفید کمال و تمام است دلالت بر تمام کلام میکند و

مفید برانتهای

مفید برانتهای سخن میکند والله اعلم بمضامین کلامه و خفایای مراده و مرامه لا اله الا هو ربی توکلت علیه و
هو حسبی **سورة المجادلة** این سورت مدنی است غیر آیت ما یکون من نجوی ثلثة الآیة در تفسیر آورده که سوره مذکور
بیست و دو آیت چهار صد و هفتاد و سه کلمه است هزار و نهصد و نود و دو حرفست نظم این سورت با سورت
حدید آنست که ختم سورت حدید بذکر فضل خدا و افضال جل و علا بود و افتتاح سورت مجادله چیزی از
آثار فضل خدای در حق کسی که قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها و تشتکی الی الله نازل شده و در شان او روی
نموده روی نمود چنانچه از قصه آینده بیان خواهد پیوست محقق و واضح خواهد گشت بدانکه این سورت
را مجادله و مظاهره زنی که با پیغامبر صلی الله علیه و سلم در تحقیق حکم ظهار بود افتتاح کرد بعده حکم ظهار و کفارت
آن از جمله الذین یظاهرون تا جمله و تلک حدود الله للکافرین بتفصیل و تشریح در بیان آورد و چون جمله
مذکور بجمله و تلک حدود الله و للکافرین عذاب الیم تذییل بود بذکر این جمله بر حکم آنکه تجاوز از حدود صفة
کافرانست تخلص سوی ذکر کافران روی نمود بعده جمله ان الذین یحادون الله و رسوله و جمل دیگر در مذمت
کافران تا جمله بئس المصیر مذکور گشت بعده بذکر تناجی کافران بر حکم مضاده و تخلص سوی ذکر تناجی مومنان
حاصل گشت جمله یا ایها الذین امنوا اذا تناجیتم فلا تتناجوا بالاثم والعدوان تا آخر بذکر پیوست بعده چون
کلام در ذکر آداب مومنان افتاد بجمله یا ایها الذین امنوا اذا قیل لهم تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح الله الآیة
بیان ادب از آداب مومنان و ثنای از شئون ایشان بنیاد نهاد بعده جمله یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول
فقدموا بین یدی نجویکم صدقة و امر دیگر از لوازم امور مومنان آورد و ادبی از آداب ایشان تا جمله
واطیعوا الله و رسوله ذکر کرد بعده کلام از ذکر مومنان که بر حکم مضاده کافران آورده بود بذکر کافران باز
گشت الم تر الی الذین تولوا قوما غضب الله علیهم و جمله دیگر در نکوهش کافران بذکر پیوست بعده جمله لا
تجد قوما یومنون بالله تا آخر سورت در مدح مومنان و ثنای ایشان بر وجه تذنیب آورد سورت را بخاتمه
حسن مقطع ختم کرد نکته نیست که جملهای که از یکبابت اگر مقاصد ایشان متغایر بود از جهة اتحاد باب میان
ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود یکی است در مقصود کلی مقرر دیگری است و معترضاتی که در جمل مذکور
آمده میان کلامهای متصل واقع شده دیگر از هر نوع جملها در هر محلهای که بیاید بمشیة الله و عونه بیان
آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب **بسم الله الرحمن الرحیم**
قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ
روایت کرده اند که چون بنت ثعلبه زوجه اوس بن الصامت برادر عباده بن الصامت روزی در نماز
اندام او در نظر اوس خوب نمود چون فارغ شده و برابر خود طلبیده خوله مذکور طلب او را در آن وقت نه
پسندید اجابت نکرد خود را در طاعت او نیاورد و بعضی گویند اوس مذکور مریض بود خوله بحاجتی خواند خوله
درنگ کرد بر جا ماند اوس مذکور بر آشفت انت علی کظهر امی گفت بدین مظاهره گشت بر پشیمانی پیوست خوله
گفت که برو و بر پیغامبر این قصه بگو و از این حادثه تفحص بجو گفت مرا از پیغامبر صلی الله علیه و سلم شرم می
و از من این کار خوب نمی آید خوله گفت اگر بگوئی پیش پیغامبر صلی الله علیه و سلم بروم و از این قصه باز پرسی کنم
اوس دستور داد خوله روبراه نهاد پیش پیغامبر صلی الله علیه و سلم آمد و در زاری و عاجزی در آمد گفت
در آن وقت که خوب بودم اوس مرا بزنی کرد و برغبت در نکاح خویش در آورد در این وقت که جوانی رفته
و تن به پیری پیوسته مرا همچو مادر خود ساخته و در هجران و دوری انداخته مرا فرزندان ضعیف اند
بتربیت من نشو و نما پذیرند پیغامبر صلی الله علیه و سلم گفت حرمت علیه بر وی حرام شدی و بگفتار او همچو مادر
او گشتی خوله گفت یا رسول الله این سخن مگو و جدا شدن من از وی مجوز زیرا که او در دل من محبوب ترین مردمان
است و پیش من عظیم الشان است جوانی و جمال من رفته و مال من با نصراف پیوسته دیگری در من رغبت نکند و

خوله
اویس

نظری در وی نیفکند پیغامبر صلی الله علیه وسلم بازگفت بر وحرام شده واز حباله او بیرون آمده او بازگفت یا رسول الله این سخن مکو وفرقت من ازوی مجو واین سخن باخدای میکویم واز وی سامان کار خود میجویم هر بار که پیغامبر صلی الله علیه وسلم ذکر حرمت او میکرد او مثل این کلمات بزبان می آورد باخدای در مناجات میبود وزاری وتضرع مینمود تا آنکه مردمان جنبش لب او میدیدند وبعضی کلمات زاری او پیش خدای میشنیدند هم درین کفتار بود که نزول این آیت روی نمود پیغامبر صلی الله علیه وسلم شوهر او را برخود خواند وبیان این پیش او بزبان راند قد برای تقریب ماضی حالست وتشتکی عطفست بر تجادلك فی زوجها صله التی است جمله والله یسمع تحاورکما حالست ان الله سمیع بصیر تذییلست تاکید او از جهة ابراز ثنای باری بروجه وکادت واستواری **معنی اینست** بدرستیکه شنیده است خدای عزوجل کفتار زنی راکه در معامله شوهر خویش مجادله میکرد وزبان را از حال ومقال او در شکایت می آورد وخدا بیکدیکر جواب دادن شما می شنید وخواهش زن مذکوره را باجابت رسانید بدرستیکه خدای سمیع است هرجه بکویند بشنود بصیرست جه میکند ببیند هیچ چیز از کفتار وکردار بد وپوشیده نماند وهیچ کسی چیزی ازو پنهان کردن نتواند اَلَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنكُم مِّن نِّسَائِهِم مَّا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ موصول باصله مرفوع المحل بر ابتداست الا اللائی ولدنهم موصول باصله مستثنی مفرغ است خبر مبتداست وجمله ان امهاتهم الا اللائی ولدنهم تعلیلست برجمله ماهن امهاتهم دیلاست وجمله وانهم لیقولون منکرا من القول الآیة تذییلست وجون واقع شدن عمل ظهار از شوهرانی که مظاهر اند علامت آنست که ایشان منکر ودور بودن آنرا بروجه اصرار منکر اند بظهور علامت انکار با اصرار سامع را منزله منصر مصر تنزیل کرد جمله را موکد بتوکید آورد وازجمله وان الله لعفو غفور عطفست برجمله واین آیت متضمن وعده عفو وغفرانست تاکید او ازجهة دلالت بروکادت **معنی اینست** وآنکه از زنان خود مظاهره میشوند ومنکوحات را بمادر یا بزنانی که در حرمت همچو مادر یا بعضوی که عبارت از ذات بود تشبیه میکنند زنان ایشان مادر ایشان نه اند نیستند مادران ایشان مکر آنکه ایشانرا زاده اند وبدرستیکه ایشان کفتار منکر میکویند ودر راه دروغ کوی میپویند وبدرستیکه خدای عفوکننده سیئاتست وآمرزنده خطیئاتست سیئه مذکور عفو کند وخطیه مذکور بیامرزد **سوال** مظاهرین زن را مادر ندانند بلکه بمادر یا بعضوی از وتشبیه میکند جمله ماهن امهاتهم الا اللائی ولدنهم در رد آن جنوع واقع شده وجمله وانهم لیقولون منکرا من القول وزورا کدام سخن از سخنان مظاهر را مسمی بمنکر وزور آمده **جواب** ظهار عبارتست از تشبیه منکوحه بمادر یا بزنی که در حرمت موبده همچو مادرست یا بعضوی از اعضای محرمات مذکوره که در عبارت بودن از ذات همچو ظهر وبطن ووجه وسرست وجه شبه در تشبیه مذکور حرمت موبده بود تشبیه مذکور بوسطوق قول زور باشد وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِن نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا ذَٰلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ موصول باصله مبتداست ثم یعودون عطفست برصله فتحریر مبتدای محذوف الخبراست ای فعلیه تحریر رقبة ضمیر یتماسا عائدست بر مظاهرون او وعود مستعمل با الی ولام وفی آمده جنانجه ان تزون ان تعودی الی وفاعة وکقوله تعالی ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه کقوله تعالی او لتعودن فی ملتنا ثم یعودون لما قالوا ای لنقض قولهم او التحلیل ما قالوا بتحریم تنزیل القول منزله المفعول فیه کما فی قوله یقول ویاتینا فردا ای ما یقول فی شانه من المال والولد ذلکم مرفوع المحل بر ابتداست توعظون خبر مبتداست اینجمله تذییلست جمله والله بما تعملون خبیر تذییل بعد تذییلست وجمله والذین یظاهرون عطفست بر والذین یظاهرون که بالا کذشته وبه بیان پیوسته جمله اولی بیان جریمه ظهار بود واینجمله دربیان کفارت آن روی نمود **معنی اینست** وآنانکه از شما از زن خویش مظاهر شوند وزن انت علی کظهر امی کویند ودر باب هر زنی که محرمه

از جمله مادرست وهر عضوی که نظر کردن بران حرام بود در حکم ظهرست وهر جیزی که برو تعبیر او کل کنند رقبتك و راسك ووجهك وروحك وفرجك در حکم انت بود یعنی در حکم ذکر ذات او باشد پس عود کنند برای بعض انجه کفته اند وبرای تحلیل انجه حرام کرده اند پس بر ایشانست آزاد کردن برده پیش از یکدیکر سودن وآن کنایتست از جماع کردن یعنی کفارت جریمه مذکوره باداء آن بنده داده میشوند وخدای آکاهست بدانجه عمل میکنید وازان جهة پند میدهد وازان سبب کفارت می فرماید فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا فَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَٰلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ فصیام شهرین متتابعین مبتدای است محذوف الخبر ای فعلیه صیام شهرین متتابعین واینجمله جزای شرطست ای فصیام شهرین متتابعین فمن لم یجد رقبة تحریرها فعلیه صیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا واینجمله عطفست برجمله فعلیه تحریر رقبة جمله شرطیه سابقه جار ومجرور یعنی لتؤمنوا بالله ورسوله خبر مبتداست جمله تذییلست تلك اشارتست بر ظهار که کفارت یا برده آزاد کردن وبتقدیر نایافتن او دوماه پیاپی روزه داشتن وبتقدیر ناتوانستن آن شصت مسکین را طعام دادنست جمله وتلك حدود الله تذییلی دیکرست وجون تجاوز از حدود خدای صفة کافرانست بذکر جمله تلك حدود الله تخلص سوی ذکر کافران حاصل کشت جمله وللکافرین عذاب الیم وجمله دیکر در نکو کافران بذکر پیوست جمله وللکافرین عذاب الیم تذییلی دیکرست ای والذین کفروا باحکام الله وجاوزوا حدوده عذاب الیم **معنی اینست** پس هرکه نیابد برده را که آزاد کند پس بروست که پیش از جماع دوماه پیاپی روزه دارد پس کسی که دوماه روزه داشتن نتواند شصت مسکین را طعام بروجه تملیک قدر صدقه فطر یا بروجه اباحت طعام دو وقت مشبع دهد آن یعنی احکام مذکور برای آنست که شما بخدا ورسول خدای بکروید واحکام شریعت را تصدیق کنید وآن احکام حدهای خداست تجاوز ازان ناروا است ومر کافرانی راکه بدین احکام نکروند واز این احکام تجاوز کنند عذاب الیم است وعقاب فخیم است إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَقَدْ أَنزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ اینجمله در شان کافران وعید دیکرست مر وعید سابق را مقررست جون جمله وللکافرین عذاب الیم ملوح سوی مضمون اینجمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود جمله وقد انزلنا آیات بینات حالست جمله وللکافرین عذاب مهین تذییلست یوم یبعثهم الله ظرفست مر مهین یا متعلق ظرف مستقرست یعنی وللکافرین فینبئهم عطفست بر یبعثهم الله جمله احصیه الله تعلیلست مر ینبئهم را وضمیر احصیه ونسوه عاید اند سوی بما عملوا والله علی کل شیء قدیر شهید تذییلست **معنی اینست** بدرستیکه آنکسانیکه خدا ورسول خدارا دشمن میدارند ومخالفت اوامر ونواهی او میکنند دور افکنده شوند وبهلاک پیوندند جنانجه هلاک شدند کسانیکه پیش از ایشان از دشمنان پیغامبر بودند بدرستیکه فرستادیم آیات بینات ومعجزات ظاهرات برای ثبوت نبوت پیغامبران وصدق رسالت ایشان ومر کافران راکه بدین آیت نکرویدند وآن معجزات نپسندیدند عذابیست خوارکننده ودر هوان وذلت افکننده دران روز که خدای ایشانرا برانکیزد پس بدانجه کرده اند بیاکاهاند زیراکه خدای عملهای ایشانرا نکاه داشته وفرشتکان را بر کتابت آن کماشته وایشان عمل خویش فراموش کرده اند ودر احصا وشمار نیاورده اند وخدای بر هر جیزی کواهست وبر ظاهر وباطن آکاهست أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ روایت کرده اند که ربیعه دختر صفوان بن امیه در عقب خانه کعبه در شان پیغامبر کلمات ناشایسته میکفتند بروجه سترو راز از مفرت ومنقصت پیغامبر میجستند یکی از ایشان کفت انجه ما کفتیم خدای میداند دیکری کفت بعضی میداند که دانستن بعضی نتواند دیکری کفت اکر بعضی را داند بعضی دیکر برو پوشیده نماند این آیت نازل کشت وعلم بتعیین عدد

رازکویان ببیان پیوست وچون رازکویندکان ومشورت کنندکان بحسب عادت جزاندکی نباشد چه بسیاران لایق راز
ومشورت رانبوند اودوست کاهی سه باشدکاهی تا چهار یا پنج یا شش اغلب راز تا شش بود چون در بین آیت زیادت
ترین عدد خواند انکار اشود راز غاند ولهذا امیرالمومنین عمر رضی الله عنه مشورت امر خلافت که بعد از خلیفه باشد
بردست شش کس نهاد سابع را در مشورت دخل نداد در بین عقد آیت در اعداد مذکور اشارت کرد تصریح عدد ثلثه
وخمسه آورد بعد از آن ولا ادنی من ذلک ولا اکثر کفت ادنی دو بود واکثر چهار و پنج و شش باشد یا کویند تخصیص
اعداد مذکور بذکر از جهة آن فرمود که بناجی منافقان در واقع هم برین اعداد بود استفهام برای انکارات و
انکار نفی اثبات بود وابجمله تائیدات کافران واهلاک ایشانست چون تا در مطلق ومجازی نجوی جرایم مجرمان آنکار ا
پنهان بداند و سزا کردن تواند عذاب کند در هلاک افکند یکون تامه است من نجوی ثلثة فاعل یکون است من
زائدست نجوی یعنی تناجی مصدرات مضاف سوی فاعل الا هو رابعهم مستثنای مفرغ است صفة مر ثلثة راکه صفة
ثلثه محذوف بود که آن بدل از ثلثه متکون باشد بر طریق ما مررت برجل الا برجل جمله خمسة همچنین مستثنای
مفرغ است صفة هو رابعهم است ولا خمسة عطف است بر ثلثه ولا زائده است برای تاکید نفی ای وما یکون من
نجوی خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم متشابه است سلف اعتقاد حقیت کنند مشغول
بتاویل نشوند خلف بعلم وقدرت تاویل کنند اینجا کانوا شرطیست مستغنی از جزا اکتفا بما مضی مکان راجع سوی راز
کویندکان چه خدای عز وجل منزه است از مکان جمله ثم ینبئهم بما عملوا یوم القیمة عطف است بر مضمون جمله سابقه
ای یعلم بحال المتناجین ثم ینبئهم بما عملوا یوم القیمة ای یجازیهم ان الله بکل شیء علیم تذییلات واین کنایت است
از ان الله یجازیهم وچون جمله سابقه ملوح بر منی او دادن بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود اینه متی
ای محمد یا ای مخاطب غیر معین **معنی اینست** خدای میداند آنچه در آسمان وزمین است بدو هیچ چیزی مخفی
نیست واز ان چیزی که در ان ودر بین است نباشد یکدیگر راز جستن سه کس مگر آنکه خدای رابع ایشان بود وکلام
ایشان شنود حال ایشان بداند ونباشد راز کفتن پنج کس مگر آنکه خدای سادس ایشان بود کلام ایشان بشنود و
حال ایشان بداند ونه راز کفتن اندک تر از سه واندک تر از پنج یعنی دو وچهار ونه بیشتر از کلا این یعنی شش
الا هو معهم ای بالعلم حال ایشان بداند سزا کردن تواند ایشان هر جاکه باشند از خدای مخفی نبوند پنهان واشکارای
بداند پس ایشان بعملهای ایشان بیاکاهاند بدرستی که خدای بهر چیزی داناست بر جزا دادن بدان توانا است الم
تر الی الذین نهوا عن النجوی ثم یعودون لما نهوا عنه ویتناجون بالاثم والعدوان ومعصیت الرسول و
اذا جاؤک حیوک بما لم یحیک به الله ویقولون فی انفسهم لولا یعذبنا الله بما نقول حسبهم جهنم یصلونها فبئس
المصیر در آیت سابقه ذکر عالم بودن خدای بچون روی نمود چه واین کنایت از راز کوئی وفتنه بود چه علم خدای بوجود
نجوی مستلزم وقوع او بود ومستوجب ثبوت او باشد در بین آیت ذکر بودن ایشان سوی نجوی بعد نهی خداست بدین
طریق این آیت نیز دال بر وقوع نجویات مکر بر مضمون سابق بود بر طریق جانی زید زید تاکید باشد هم از این جهت
فصل کردن واو آوردن ثم یعودون بمعنی عادوا عطف بر نهوا عن النجوی باشد وایراد صیغه مضارع از جهة استحضار
صورت شنیعه عود مذکور بود ویتناجون بالاثم والعدوان ومعصیت الرسول عطفست بر یعودون جمله شرطیه
یعنی واذا جاؤک عطفست بر فعلیه مذکور ویقولون فی انفسهم عطفست بر شرطیه مذکوره لولا تحضیضیست جمله
مقولست مر یقول را جهنم مرفوع بر ابتداست جهنم خبر مبتداست جمله مستانفه است مر جواب ما جزاؤهم را و
جمله یصلونها حالست جمله فبئس المصیر تذییلات مخصوص بذم محذوفست بتقدیر بئس المصیر جهنم است **معنی
اینست** آیا ندیده سوی کسانیکه باز داشته شدند از یکدیگر راز کفتن واز بدی پیغامبر ومسلمانان چنین پس
براز کفتن باز کشتند وبدخواهی پیغامبر ومسلمانان کردند وراز کفتند بقصد کناه وبدی وشر وتعدی وتجاوز از
حق وعاصی شدن امر پیغامبر وچون بر تو بیایند تحیتی که خدای بران تحیت نکرده کنند وآن چنان بود که از پیش پیغامبر

حقیقت

صلی الله علیه وسلم

صلی الله علیه وسلم می امدند والسام علیک میکفتند سام مرکست بدین لفظ دعای بد میکردند پیغامبر صلی الله علیه و
سلم سلام علیک فهم کردی بجواب سلام بر ایشان رخ اوردی روزی ام المومنین عائشه رضی الله عنها فهم کرد علیک
السلام واللعنة در جواب او بر زبان آورد این سر پیش پیغامبر کشاد واز حرکت ایشان پیغامبر را اطلاع داد وکفتند ایشان
در نفسهای خویش چرا عذاب میکند مارا بدین کفتار خدای عز وجل چه ما او را دعای بد میکنیم وبرای او بد می
اندیشیم اکر پیغامبر برای خدای انتقام ما از جهة پیغامبر ودر اجابت دعای او بر ما که علیک السلام میکوید تاخیر نمودی
در سزای ایشان عذاب دوزخ بسنده است عذاب دنیا کجا براید در تاخیر عذاب دنیا در حق ایشان وسلامت ماندن
ایشان در دنیا فانی کنایت بر یادکنی دوزخ که عذاب آن همیشه خواهد بود وجاودان روی خواهد نمود یا ایها
الذین امنوا اذا تناجیتم فلا تتناجوا بالاثم والعدوان ومعصیت الرسول وتناجوا بالبر والتقوی و
اتقوا الله الذی الیه تحشرون در آیت سابقه نهی از تناجی کافران بود در بین آیت نهی از تناجی مومنان روی
نمود بالاثم والعدوان ومعصیت الرسول متعلق است به فلا تتناجوا فلا تتناجوا جزای شرط است وتناجوا
بالبر والتقوی عطفست بر لا تتناجوا واتقوا الله الذی الیه تحشرون معطوفست بر تناجوا جمله یا ایها الذین
امنوا تا آخر مقررات مر مضمون جمله سابقه را چه هرچه کافران را بدان مذمت کردند ونهی از ان در حق
مسلمانان نیز آوردند **معنی اینست** ای مومنان اکر راز کفتن جوئید پس راز مکوئید باثم وعدوان ومعصیت
رسول چنانچه کافران بیکدیکر راز میکویند وراز کفتن نیکوکاری وپرهیزکاری اختیار کنید وبترسید از خدای که
سوی جایکاه او حشر خواهید کشت وبجزا وسزای او خواهید پیوست انما النجوی من الشیطان لیحزن الذین
امنوا ولیس بضارهم شیئا الا باذن الله وعلی الله فلیتوکل المومنون ابجمله تعلیلات بر نهی مذکور دلیل
است لیحزن نیز صیغه مضارع از باب افعال خوانند ولام بر هر تقدیر متعلق ظرف مستقر دانند جمله ولیس بضارهم
حالست شیئا مفعول مطلق است الا باذن الله استثنای مفرغ متعلق بضارهم فا در فلیتوکل المومنون در جواب اما
محذوفست ای اما علی الله فلیتوکل المومنون **معنی اینست** نیست یکدیگر راز کفتن ومشورت کردن کافران
ومنافقان در اندیشه از باب پیغامبر ومومنان مکر تدبیر واغوای شیطان تا مومنان را اندوهکین سازند
ودر غم واندوه اندازند وجز خواست خدای در تناجی ایشان مومنان را هیچ چیزی از مضرت نبود پیغامبر را
هیچ زیانی نرسد **بیت** اکر جهان همه دشمن شود بپی یاد دوست خبر ندارم از ایشان که در جهان هستند
وبر خدای مومنان توکل کنند وبحق جل وعلا کار خود بسپارند **بیت** کرد شمنت قویست نکهبان قوی تر است
می باش معتصم بخداوند مستعان در زیر پای پیل سر مور کو ضعیف از دست کیری کو متی مانده در امان
یا ایها الذین امنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح الله لکم واذا قیل انشزوا فانشزوا
یرفع الله الذین امنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات والله بما تعملون خبیر روایت کرده اند که مردمان
که در مجلس پیغامبر صلی الله علیه وسلم می رفتند برای سماع کلام پیغامبر قرب میجستند اکر آینده در آمدی جا
ایشان ناخوش شدی این ایت در شان ایشان نازل کشت واین نظم در باب ایشان بوده پیوست بعضی از مجالس
مذکور مقاعد فساد مراد دارند بتفسیح در ان مقصود بندارند وبعضی مجالس مذکور جمع کویند در آیت
سابق ذکر ادنی اراد لب مجلس ایشان در مجلس روی نمود المجلس والمجالس بصیغه واحد وجمع خوانند ومعنی
برحسب آن دانند یفسح الله لکم جواب امرست بغیر فا مجزوم شده وهمچنین یرفع الذین امنوا منکم موصول
با صله عطفست بر الذین امنوا منکم درجات تمیزست یا مفعول دوم است مر یرفع را واذا قیل انشزوا
فانشزوا عطفست بر واذا قیل لهم تفسحوا والذین اوتوا العلم درجات این کلام از باب ذکر خاص بعد عام
از جهة اظهار شرف علما والله بما تعملون خبیر تذییلات بما تعملون متعلقست بخبیر **معنی اینست**
ای مومنان چون کفته شود مر شمارا که در مجلس بفراخی بنشینید برای آیندکان جا کردانید پس شما این امر را

امثال کنید وخود را در مجلس فراخی افکنید خدای شمارا فراخی دهد تنگی معیشت از شما دور کند و چون گفته شود
بر شما که برخیزید آینده را جای دهید پس شما امتثال کنید و برخیزید وای الخطاط خویش نه پندارید بلند گرداند
خدای تعالی درجات مومنان و مراتب عالمان که آیندگان مجلس را برعایت جای دهند و اجلال و اعظام بجای آرند
و دل بر تعظیم و تکریم آیندگان نهایند و خدای عز و جل بعملهای شما آگاه است و براحوال شما گواه است **سوال**
برخاستن از مجلس برای تعظیم آینده رفعت مومنان و عالمان چگونه بود و رفعت درجات مومنان و عالمان بدین
خاستن از مجلس و مراد از علم مسطور علم باقتدار اهل مجلس باشد و برین تعلیل ترتب رفعت درجات مومنان
و عالمان بر جا گذاشتن و از مجلس برخاستن مشکل نبود ترتب ظاهر بجه وجه مترتب شود **جواب** مراد از ایمان مدکور
ایمان ثواب برخاستن از مجلس بود و مراد از علم مسطور علم باقتدار اهل مجلس باشد و برین تقیید ترتب رفعت
درجات مومنان و عالمان بر جا گذاشتن و از مجلس برخاستن مشکل شود وجه ترتب ظاهر شود یا ایها الذین
آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة ذلکم خیر لکم و اطهر فان لم تجدوا فان الله
غفور رحیم روایت کرده اند که مردمان در راز گفتن با پیغامبر ازدحام کردند و در پرسیدن هر چیزی
هجوم آوردند چنانچه پیغامبر علیه السلام را بتنگ آوردند در خاطر مبارک ملال درآمد برای باز داشت هجوم
و تقیید مناجات خلق این آیت نزول یافت و تقدیم بر مناجات واجب گشت فقرا که تهی دست بودند و
اغنیا که همت بر سر داشتند از هجوم باز ماندند در کار مناجات اندیشه مند شدند بعضی گویند چون تقدیم
صدقه بر راز گفتن پیغامبر صلی الله علیه وسلم ده شب بعضی گویند ساعتی از دور بود ناگاه افتتاح آن روی نمود
و کسی پیش از مناجات صدقه نیاورده مگر علی رضی الله عنه یک دینار صدقه ساخت و انرا در هنگام راز
گفتن با پیغامبر در باخت و از پیغامبر چند سوال کرد و گوش رضا در استماع آورد قال ما الوفاء قال التوحید
ثم قال ما الفساد قال الکفر و الشرک بالله ثم قال ما الحق قال الاسلام و القران و الولایة اذ انتهت الیک ثم قال
الحلة قال ترک الحیلة ثم قال کیف ادعو الله تعالی قال بالصدق و الیقین ثم قال وما اذا اسال الله قال العافیة
ثم قال وما اصنع الجاب نفسی قال کل حلالا و قد صدقا ثم قال وما السرور قال الجنة ثم قال وما الراحة قال
لقاء الله چون علی رضی الله عنه از مناجات فارغ گشت و ده سوال الجواب بیوست تقدیم صدقه بر راز گفتن
و مسئله پرسیدن واجب شده بود نسخ آن و اطلاق مناجات و راز گفتن با پیغامبر روی نمود عمل بتقدیم
صدقه بر مناجات جز علی رضی الله عنه کسی نتوانست ذلک اشارتست بتقدیم صدقه بر مناجات و او
مرفوع المحل بر ابتدا است خیر لکم خبر است جمله فان الله غفور رحیم کنایت از وعده غفور بود تاکیدا و از
جهة ابراز وعده بر سبیل و کادت باشد **معنی ایت** ای مومنان چون خواهید با پیغامبر علیه الصلوة
و السلام راز گویید پیش از راز گفتن صدقه را برای فقرا تقدیم و انرا وسیلت مساغ راز گفتن سازید تقدیم
صدقه بر راز گفتن و خوشی دل فقرا جستن مر شمارا بهتر و پاکتر بود اگر چیزی نیابید که در تصدق شاید
خدای شمارا در نا آوردن صدقه آمرزنده رحیم است عطایا بخشد ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات فان لم تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و اطیعوا الله و رسوله و الله
خبیر بما تعملون استفهام برای تقریر است بمعنی تثبیت است ای اشفقتم ان تقدموا بتقدیر من متعلق
است باشفقتم صدقات مفعول است مر تقدموا فاذ لم تفعلوا اذ مضاف سوی جمله که اذ گشت ای اذا لم
تفعلوا ما امرتم من تقدیم تقدیم الصدقات علی المناجات و تاب الله علیکم عطف است بر لم تفعلوا و
عامل اذ محذوف است ای تفرطوا فی الصلوة التی هی ام العبادة البدنیة و الزکوة التی هی ام العبادة المالیة
و اطیعوا الله و الرسول تعمیم است بعد تخصیص و الله خبیر بما تعملون متضمن است مر وعد و جزا و سزا را
معنی ایت آیا ترسیدید ازین که صدقات را تقدیم کنید پیش از آن که با پیغامبر صلی الله علیه وسلم راز

گویند پس

ط وجوب

گویند پس چون تقدیم صدقات مناجات نکردید و خود را در حیز این سعادت نیاوردید و خدای شما انرا عفو کرد و در
مواخذه نیاورد چنانچه توبه میپذیرد و بعد از توبه بگناه نمی گیرد پس در امهات عبادت تقصیر مکنید نماز بگزارید و
زکوة بدهید خدا و رسول را مطیع باشید و خدای بدانچه عمل میکنید آگاه است و در گفتارها و کردارهای شما گواه است
الم تر الی الذین تولوا قوما غضب الله علیهم ما هم منکم و لا منهم و یحلفون علی الکذب و هم یعلمون اعد الله
لهم عذابا شدیدا انهم ساء ما کانوا یعملون اتخذوا ایمانهم جنة فصدوا عن سبیل الله فلهم عذاب مهین
لن تغنی عنهم اموالهم و لا اولادهم من الله شیئا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون استفهام
برای انکار است ای الم تنظر الی المنافقین الذین تولوا قوما غضب الله علیهم هم الیهود المغضوب علیهم ما هم منکم و لا
منهم حالست از قوما غضب الله و یحلفون عطف است بر تولوا و هم یعلمون حالست کلام که از ذکر کافران بر حکم مضاده
در ذکر مومنان آمده بود بسوی ذکر کافران باز گشت اینجمله و چند جمله دیگر در ذکر نکوهش ایشان بذکر پیوست
جمله اعد الله مستانفه است در جواب ما شانهم ساء ما کانوا یعملون تعلیل الحاق وعید بر مضمون اینجمله ملوح بود
بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ شود جمله اتخذوا ایمانهم حالست بتقدیر قد مستانفه است در جواب ما صنعوا
جنة مفعول دوم است مر اتخذوا را فلهم عذاب مهین جمله اسمیه یا ظرفیه حالست جمله لن تغنی عنهم اموالهم
اموالهم و لا اولادهم صفت دیگر است مر عذاب را الجذف الشطر ای لهم عذاب مهین ای تغنی عنهم فی دفعه اموالهم
و لا اولادهم شیئا یا مستانفه است در جواب هل یغنی عنهم اموالهم و لا اولادهم شیئا و جمله اولئک اصحاب النار
هم فیها خالدون مستانفه دیگر است در جواب کم مدة یکون فیها **معنی ایت** آیا ندیده یعنی دیده سوی منافقان
که دوست گرفته اند قومی را که غضب کرده است خدای بر ایشان یعنی جهودان که در قران من لعنه الله و غضب
علیه عبارتست از ایشان از شما نیند ای مسلمان و نه اند از جهودان و دروغ سوگند میخورند که ما مسلمانانیم و
منافقان نه ایم مخلصانیم و ایشان میدانند که دروغ میگویند و در راه نابوده گوی میپویند ساخته کرده است
خدای بر ایشان عذاب را عذاب دردناک سخت و استوار بدرستی که بد است آنچه ایشان میکردند و کارهای ناشایسته
که مرتکب میشوند سوگندهای خویش را سپر ساختند پس باظهار وفاق و ایمان نفاق مسلمانان را از قتال باز میدارند
چون حال چنین است مر ایشان را عذاب مهین است در دوزخ روند بعذاب خوار شوند هرگز ایشان را اموال
ایشان و اولاد ایشان نفع نکند در مقام نور و نجات نیفکند ایشان اصحاب دوزخ اند در دوزخ جاوید باشند
ایشان حقیر تر بد بر بد حال ایشان سامان نپذیرد یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له کما یحلفون لکم
و یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله اولئک حزب
الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون یوم ظرفست مر لهم را فیحلفون عطف بر یبعثهم الله است و یحسبون
بفتح سین و کسر او خوانند و معنی هر دو قراءت یکی دانند جمله و یحسبون عطف است بر فیحلفون الا حرف تنبیه است
تاکید جمله از جهت رد انکار است جمله استحوذ مستانفه است در جواب ما بالهم فانسیهم عطف است بر استحوذ
ذکر الله مفعول دوم است مر انسیهم را اولئک حزب الشیطان تذییل است الا حرف تنبیه است هم ضمیر فصل است و
تاکید جمله از جهة رد انکار است **معنی ایت** مر ایشان راست عذابی خوار کننده بر وجه خلود در ان روز
که خدای عز و جل ایشان همه را برانگیزد و هر یکی از زیر خاک برخیزد و سوگند خورند پیش خدای چنانچه سوگند می
خوردند پیش شما که در دنیا کافر نبودیم صورت کفر ننمودیم و گمان برند ایشان بسوگندهای دروغ که بر منفعتی
خواهد رسید چنانچه در دنیا در سوگندهای ایشان کاسی اند بر چیزی از جلب منفعت یا واقع اند بر شئی از دفع
مضرت آگاه باشید که ایشان در سوگند خوردن و گمان جلب منفعت و دفع مضرت بردن کاذبانند در ظاهر و باطن
کودروغ گویانند و شیطان بر ایشان غالب آمده و دلهای ایشان را آسیب رسانیده ایشان گروه شیطانند آگاه
باشید که گروه شیطان و متابعان او زیان زدگانند چون متابعت مطرودی کنند لاجرم خود را در ان ورطه

افکتد إنّ الذین یحادّون الله ورسوله أولئک فی الأذلّین کتب الله لأغلبنّ أنا ورسلی إنّ الله قویّ عزیز
موصول با صله اسم انّ است اولئک فی الاذلین خبر انّ است تأکید جمله از جهة ردّ انکارات یعنی کسانیکه پیغامبر
را دشمنانند خود را در زمره اذلی آرند اینجمله دیگر در نکوهش کافران و مستغنی دیگرات از استئناف ایشان
جمله لاغلبن جواب قسم پندارند لاغلبن انا تأکید ضمیر متصل است از جهة صحت عطفاست ای لاغلبن انا و رسلی بالحجة
جمله لاغلبن انا و رسلی متضمن وعیدات استعمال لام از جهة ایراد وعید بر وجه توکیداست انّ الله قوی عزیز
تذییلات تأکید او تقدیم ملوح است **معنی اینست** کسانیکه خدا و رسول خدا را دشمنی میدارند و مخالف
میشوند ایشان در فرقه اذلّانند کتابت کرده است خدای در لوح محفوظ و سوگند یاد کرده هر آینه غالبیم بر دشمنان
دشمنان من و مرسلان من بقهر بدرستی که خدای قویست قادر است عزیزست قاهر است لا تجد قوما یؤمنون
بالله والیوم الآخر یوادّون من حادّ الله ورسوله ولو کانوا آباءهم أو أبناءهم أو إخوانهم أو عشیرتهم أولئک
کتب فی قلوبهم الإیمان وأیّدهم بروح منه ویدخلهم جنّات تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها رضی الله عنهم
ورضوا عنه أولئک حزب الله ألا إنّ حزب الله هم المفلحون یؤمنون بالله والیوم الآخر صفة است مر قوما
را و قوما با صفة خویش مفعول اول است مر لا تجد را من حاد الله و رسوله مفعول است مر یوادون مفعول دوم است
مر لا تجد را یوادون حالست من حاد الله و رسوله مفعول است مر یوادون ضمیر کانوا عائد بر من حاد الله است
آباءهم و معطوفات او خبر کانوا است اولئک مبتداست اشارتست بر مومنان که صفت مودت کافران از ایشان
مستثنی است جمله کتب الله با معطوف خویش خبر است خالدین فیها حالست جمله رضی الله عنهم و رضوا عنه حالست
تبعیدیا اولئک حزب الله تذییلست الا ان حزب الله هم المفلحون تذییل دیگرست جمله لا تجد قوما یؤمنون
بالله الی آخر السورة تذییلات برای مدح مومنان و ستائش ایشان **معنی اینست** نیابی ای محمد یا ای مخاطب غیر
معین قومی را که ایمان دارند بخدای روز قیامت که دوست دارند کسانیکه دل بر دشمنی خدای و رسول خدای
میکارند اگرچه باشند پدران ایشان یا پسران یا برادران یا قرابتان ایشان یعنی مومنان مذکور کسانی اند که ایشانرا
نبشته است یعنی ثابت کرده است خدای در دلهای ایشان ایمان را و قوی کرده ایشان را بکنامی که همچو روح است
در اجساد میتواند بود که ضمیر منه عائد بر ایمان بود من بیانیه باشد معنی چنین آید و قوی کرد اورا بر وجهی
از جنس ایمان که دل او بر و زنده شود و در خواهد آورد در بوستانها جای نزهت بود فرود آن جوی روان
باشد ایشان در آن جاودان باشد نعمتها از ایشان هیچگاه منقطع نشود راضی شده است از ایشان بقبول اعمال
و اوشان راضیند از خدا بجزای آن ایشان یعنی مومنان گروه مضاف سوی خداوند منسوب بحق جل و علا بیند
هم ایشان مصلحانند فوز و فلاح یابندگانند و بدانکه سورت را بذکر فوز و فلاح و نیل ظفر و نجاح منتهای
مقصود است ختم کرد و چیزی که دال بر انتهای کلام و مشعر بر انتهای اختتام است آورد پس مقطع حسن
بود و منتهای مستحسن باشد والله اعلم و فیه اثم الثالث لا اله الا هو ربی توکلت علیه و هو حسبی **سورة الحشر**
این سورت مدنی است در تفسیر آمده که بیست و چهار آیت است چهارصد و چهل و پنج کلمات هزار و نهصد
و سیزده حرفست نظم این سورت بسوره مجادله آنست که در آخر سورت مجادله وعده غالب آمدن پیغامبر
و مغلوب شدن کافران بود در آغاز سورت حشر ذکر وقوع مغلوب و مقهور شدن کافران روی نمود
بدانکه سورت حشر را بجمله سبح لله ما فی السموات و ما فی الارض و هو العزیز الحکیم متضمن اخبار از تسبیح
خدای جل و علی و مشتمل بر ثنای حق تقدس و تعالی افتتاح کرد بعد جمله هو الذی اخرج الذین من اهل
الکتاب من دیارهم لاول الحشر الآیة متضمن ثنای دیگر از ثناهای خدای جل و علی آورد چون ثنای مذکور
متضمن اعلاء اسلام و اخراج کافران و نصرت پیغامبران بود از ثنای خدای سوی ذکر اموالی که بر گرفتند
کافران بر دست پیغامبر صلی الله علیه و سلم تخلص نمود بعده جمله و ما افاء الله علی رسوله و جمله دیگر

تا جمله ربنا

تا جمله ربنا انک رؤوف رحیم ذکر افادت اموال آن مذکور گشت و بعد ذکر احوال و مصارف آن و اعراض دیگر
منافقان بجمله هو الله الذی لا اله الا هو ربی و چند جمله دیگر ثنای خدای بر وفق جمله هو الذی اخرج الذین
کفروا الآیة بذکر پیوست بعده جمله یسبح لله ما فی السموات والارض و هو العزیز الحکیم برای تأکید آورد و سورت
مذکور را بجمله مسطور ختم کرد شک نیست که جملهای که از یکبابست اگر مقاصد ایشان متغایر بود از جهة اتحاد
باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگری است
معترضاتی که در میان جمل مذکور آمده میان کلامهای متصل واقع شده جمل دیگر از هر نوع در محلهای که بیاید
بمشیة الله و عونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب **بسم الله**
الرحمن الرحیم سبح لله ما فی السموات وما فی الأرض وهو العزیز الحکیم وجوه اعراب این آیت در سورت
حدید گذشته و بیان این در توضیح و تشریح پیوسته هو الذی أخرج الذین کفروا من أهل الکتاب من دیارهم
لأوّل الحشر ما ظننتم أن یخرجوا وظنّوا أنّهم مانعتهم حصونهم من الله فأتاهم الله من حیث لم یحتسبوا و
قذف فی قلوبهم الرعب یخربون بیوتهم بأیدیهم وأیدی المؤمنین فاعتبروا یا أولی الأبصار روایت کرده اند
که چون پیغامبر صلی الله علیه و سلم از مکه هجرت کرد و علم دولت بمدینه بر آورد بنو نضیر از رؤسای ولایت
مدینه بودند با پیغامبر صلی الله علیه و سلم موافقت نمودند و معاهده کردند و بمصالحه پیش آمدند چون واقعه
بدر مشاهده گشت و فتح و ظفر پیغامبر با قلت عدد ظهور پیوست گفتند این همان پیغامبر است که ما صفة او
در توریة دیده ایم و اخبار او شنیده ایم اعتقاد افزودند و زیادت انقیاد نمودند بعد از آن چون واقعه احد
واقع شد لشکر پیغامبر هزیمت پیوست در شک افتادند و دل بمخالفت نهادند و گفتند اگر پیغامبر بودی او را چنین
هزیمت روی ننمودی عهد شکستن گرفتند و بدشمنی و ایذا پیوستند کعب بن اشرف که از رؤسای ایشان بود با
چهل سوار در مکه آمد و با ابو سفیان نزدیک کعبه در موافقت ابو سفیان و مخالفت پیغامبر معاهده کردند پیغامبر
را هجو کردی و آوازهای بد بر آوردی دشنام گفتی مضرت جستی چون کعب بن اشرف مذکور از مکه باز گشت و بقوم
خویش پیوست پیغامبر را صلی الله علیه و سلم را اخبار او رسید کلمات او شنید تا آنکه پیغامبر صلی الله علیه و سلم
از معاملات او بر آشفت و من الکعب بن اشرف فانه اذی الله و رسوله گفت محمد بن سلمه گفت که قاصد این
کارم که سزاوار پیش پیغامبر آرم این سخن گفت از پیش پیغامبر رفت قصد قتل کعب بن اشرف کرد پیغامبر بنور پیدا
بود که محمد بن سلمه آمد آواز تکبیر بر آورد و سر کعب بن اشرف آورد پیغامبر صلی الله علیه و سلم بر بنی نضیر با
چند پیاده قصد کرد رعب پیغامبر ایشان را در حصار آورد چند روز حصاری بودند استواری حصارها
مینمودند آخر عمارتهای خانه خراب میکردند برای ده بندیها چوبها بیرون می آوردند چون کار بر ایشان
دشوار شد خواستند همه عمارتها خراب کنند تا مسلمانان در این خانها ساکن نشوند آخر همه بیرون رفتند
و بزمین شام پیوستند این آیت متضمن این قصه آمده و در شان ایشان وارد شده هو مرفوع المحل بر ابتدا
موصول با صله خبر مبتداست این جمله بعد جمله و هو العزیز الحکیم ثنای دیگرست مر ثنای سابق را مقررست
من اهل الکتاب بیان الذین کفروا من دیارهم متعلق است به اخرج لام در لاول الحشر بمعنی وقت است
بر طریق یا لیتنی قدمت لحیوتی ما ظننتم ان یخرجوا حالست و ظنوا عطف است بر ما ظننتم حصونهم مبتدا است
مانعتهم خبر مبتداست جمله خبر انّ است انّ با اسم و خبر خویش بجای دو مفعول ظنّ است فاتیهم الله عطف
بر ظنوا من حیث لم یحتسبوا متعلق است به فاتیهم الله و قذف فی قلوبهم الرعب عطف است بر فاتیهم الله
یخربون بیوتهم بمعنی ماضی است ایراد صیغه مضارع از جهة استحضار صورت بدیعه تخریب است یخربون
بر صیغه تفعیل و افعال خوانده اند و معنی بر حسب آن دانند و اینجمله مستأنفه در جواب ما صنعوا یا بدل اشتمال
از قذف فی قلوبهم الرعب فاعتبروا فا سببیه است یا اولی الابصار جمله ندائیه است **معنی اینست**

اوآنست که بیرون آورد کفار بنی نضیر را که کفر ورزیدند و به پیغامبر نکرویدند از سرایهای ایشان در اول حشر و چون
بنی اسرائیل را از زمره عرب پیش از پی رفت و چون اخراج واقع نشده بود حشر مذکور را قسمیه مذکور سائغ نمود یا گویند
این حشر اولست بنسبت جلا کرده ایشان از خیبر در نوبت خلافت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه یا گویند اول حشر بر
نسبت حشر قیامت بود آن همه مردمان را باشد بعضی گویند اول حشر ایشان سوی زمین شام بود و حشر دوم آنست که
در آخرت ما رأسی بیرون آید همه مردمان را سوی زمین شام حشر کنند شما گمان نمی بردید از قوت و شوکت ایشان که
مشاهده میکردید که ایشان از پی دیار بیرون آیند و از پی حصون حصین انتقال نمایند و ایشان گمان می بردند که حصون
حصین ایشان از نفاذ امر خدای مانع خواهد بود و اخراج از دیار خود خواهد نمود **مصراع** زهی تصور باطل زهی
گمان محال که صنعه کسی که مانع حکم خدای نشود شوکت و قوت واقع قضا خدای نبود پس بیامد ایشان را امر خدای
از پی جا که گمان نداشتند و آن از هر چیز وقوع نمی پنداشتند و خدای عز و جل خوف در دلهای ایشان و کار ایشان را بی
سر و سامان ساخت خانهای خود را بدست مسلمانان خراب کردند و خانهای خویش را الجزا الجا آوردند خراب کردن خانه
را بدست مسلمانان ست بدیشان کرد باعتبارست فعل تخریب مند سوی ایشان آورد پس ای از باب بینائی وای اصحاب
دانائی عبرت گیرید و پند پذیرید برید ایشان قیاس کنید از کردار بد یاد دارید تا آنچه ایشان رسید شما را نرسد و آنچه
بدیشان افتد شما را نیفتد وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ لولای
امتناعیست ان کتب الله علیهم الجلاء بتاویل مصدر مبتداست و خبر او محذوفست ای و لولا ان الجزاء علیهم
ثابتة لعذبهم فی الدنیا جواب لولاست عذاب النار مبتداست لهم خبر مبتداست فی الآخرة ظرف مستقرست یعنی لهم
یا عذاب النار و فاعل لهم باشد جمله اسمیه یا ظرفیه حال مقرره بود و جمله و لولا ان کتب الله علیه الجلاء معترضه
معنی اینست اگر کتابت خدای بر ایشان جلا کردن یعنی بیرون کردن ایشان با اهل فرزند ثابت نبودی هر آینه
عذاب قتل و نهب و تاراج چنانچه قریظه را روی نمود ایشان را نمودی و حال اینست که مر ایشان را بر تقدیری که
جدا شوند یا معذب کردند بقتل در آخرت عذاب نار بود و کار ایشان در آخرت از دنیا صعب تر باشد ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ
شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ذلک مبتداست بانهم شاقوا الله و رسوله خبر مبتدا
و این جمله مستانفه است و جمله شرطیه یعنی و من یشاق الله فان الله شدید العقاب تذییلات و کنایت است از
ان الله یعاقبهم و ذکر مخالفت ملوح مضمون جمله باعتبار معنی مکنی عنه بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ
نمود **معنی اینست** ان عذاب یعنی عذاب مذکور در دنیا و آخرت بسبب آنست که ایشان با خدا و رسول خدای مخالفه
کردند و ایمان نیاوردند لاجرم مستحق عذاب گشتند و بعقاب پیوستند و هر با خدا و رسول خدای مخالفت کنند
بعذاب سخت برسند زیراکه بدرستی که خدای عذاب او شدیدست مجرمان را از روی عقاب شدید و عید است
مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ روایت کرده اند که در کرد
گرفتن حصارهای نضیر از میان حصاری شدند باغات و درختان در ضبط لشکر آمدند بعضی مسلمانان بریدن
درختان را در دار حرب نصرت کافران می دانستند همت بر بریدن باغات ایشان میگماشتند درختان خرما را از
بیخ می انداختند و درختان میوه دار را هیزم میساختند کافران بریدن درختان از بریدن رگهای ایشان سخت تر
بود از کشتن فرزندان ایشان صعب تر مینمود و بعضی گویند مسلمانان میگفتند که این درختان را برای مسلمانان
بگذارید ضایع کردن این روا مدارید چون این مقام مسلمانان را برسد باغات و درختان دستگاه مسلمانان
شود درختان را نمی بریدند بریدن و سوختن باغات نمی پسندیدند این آیت در بیان آن وارد گشت و این شان
در آن باب بیان پیوست ما شرطیه در محل نصب مفعول اوست من لینة بیان ماست او ترکتموها عطف است
به ما قطعتم علی اصولها متعلق است بقائمة فباذن الله خبر مبتدای محذوفست ای قطعها و ترکها باذن الله
و لیخزی الفاسقین عطفست بر فباذن الله جمله ما قطعتم من لینة با معطوف خویش یعنی و ما أفاء الله علی

رسوله مستانفه است در جواب ما حکم اشجارهم و اموالهم **معنی اینست** آنچه بریدید و آنچه گذاشتید آنرا ایستاده
بر بیخها هر دو کار باذن خداست جهة تحقق هر دو رواست بریدن بقصد مضرت کافرانست گذاشتن و داشتن
بنیت منفعت مسلمانانست هر دو مبنی بر نیتست و هر دو مقتضای حکمتست و هر دو کار برای خواری کافران
بود که در بریدن درخت فوت شدن مال در حال و در داشتن رسیدن بر دست دیگران در مآل باشد وَمَا
أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ موصول با صله مبتداست ضمیر منهم عائد بر نضیرست فما اوجفتم ما نافیه جمله خبر مبتداست لکن برای
استدراکست و جمله و الله علی کل شیء قدیر تذییلات **معنی اینست** و آنچه باز گردانیده خدای از مال بنی نضیر
بر مصطفی بی ساخته بودید شما از جهة حاصل کردن آن نه اسپان و نه شتران روایت کرده اند که چون مقام بنی نضیر از
بو بر قدر دو گروه بود پیغامبر صلی الله علیه و سلم تنها بر حماری سواری فرمود دیگر همه پیاده بودند کسی اسپی و شتری
نداشت و کسی تیری و تیغی بر ایشان نه انداخت لکن خدای عز و جل رعب رسولان خویش در دل هر که خواهد اندازد
ایشان را بغیر جنگ و بغیر تعب شور و شغب بر هر که خواهد مسلط سازد و خدای بر هر چیزی قادرست و بر که خواهد قاهرست
مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ
دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
الْعِقَابِ ما افاء الله موصول با صله مرفوع المحل بر ابتداست فلله با معطوفات خویش خبر مبتداست بعضی هر
دو آیت را بیان حکم مالی که بی جنگ حاصل شود دارند جمله ثانیه را بیان جمله اولی پندارند و گرنه اولی بیان
حکم مال بنی نضیر که بی جنگ بر دست آمده بوده باشد و جمله اولی ندارند بلکه مستانفه در جواب ما حکم اموال اموال
اهل القری پندارند کیلا یکون دولة متعلق است بظرف مستقر یعنی فلله و للرسول و لذی القربی ذکر خدای برای تبرک
آمده ای یکون الرسول و لاقسام الثلثة کیلا یکون دولة بین الاغنیاء یا معنی کلام چنین گویند فلله ملکا و الرسول
و ما عطف علیه استحقاقا و مرفا چون جهاد حق الله بود حاصل بر و بر حق الله باشد رسول و آنچه معطوف بر و آمده
بجعل خدای مصادف شده و جمله و ما اتیکم الرسول فخذوه با معطوفات خویش معترضه است برای ایجاب بذیرفتن
رنج پیغامبر صلی الله علیه و سلم از امر و نهی بیارد و گرفتن آنچه غنائم و صدقات اندک یا بسیار بدهد جمله و ما
اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا وارد در باب استفهامست لیکن لفظا او عامست جمله و اتقوا الله
معترضه دیگرست برای امری که جامع همه اوامر و نواهیست و مشتمل بر اتیان همه طاعت و تحرز از همه فساد
و تباهیست و جمله ان الله شدید العقاب تعلیلست چون امر بتقوی ملوح سوی مضمون جمله بود بتقدیم ملوح
تاکید جمله سائغ نمود **معنی اینست** آنچه غنیمت گردانیده است بدست پیغامبر صلی الله علیه و سلم رسانیده
خدای جل و علا بر رسول از اموال اهل قری مر خدا راست بر وجه ملک مطلق و برای رسولست بر وجه حق مستحق
و مر قرابتان پیغامبر را و یتیمان را یعنی طفلان بی پدر مانده و رهروان بی توشه در مانده اموال مذکور برای این
اقسام بود تا میان اغنیا دست بدست گردان نشود و آنچه بدهد شما را پیغامبر از اندک و بسیار بگیرید یا گویند
آنچه بیارد از امر و نهی آنرا بپذیرید و آنچه بفرماید بکنید و آنچه باز دارد باز مانید و از خدای بترسید و از
مخالفت امر و نهی او بپرهیزید بدرستی که خدای سخت گیرست عقاب او عظیم است عذاب او تخیم است لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَا
جِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ صاحب کشاف للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم را بدل از لذی
القربی با معطوفات او داشته بدلیت از الله و رسول ممتنع پنداشته لان الله تعالی یتعالی عن الفقر و الرسول
اخرج عن الفقراء لقوله تعالی و ینصرون الله و رسوله **سوال** چون للفقراء با معطوفات او بدل از لذی
القربی و معطوفات او باشد مقصود بحکم بود مبدل در حکم تنحیه کرده لازم آید که فقرا و معطوفات او مصارف

باشند و ذی القربی و معطوفات او مصارف نبوند **جواب** در للفقراء لام عهدست معهود ذی القربی ابن السبیل
للفقراء از لذی القربی بدل کل بود در بدل کل جون جانی زید ابوک که صادق بر مبدلست تنبیه مبدل در لفظ بود بدل
در معنی موکد و محقق مبدل باشد **سوال** بدین طریق در ذوی القربی و معطوفات او اتصاف مبدل بفقر که صفة بدل
است باید و در معطوفات او اشتراط لازم و صفة فقر در ذوی القربی برای استحقاق غنیمت نزدیک امام مالک و شافعی
شرط نبود و بغیر تحقق فقر اسم فقرا بر ذی القربی صادق نباشد و ابو حنیفه رضی الله عنه هر چند فقر در ذی القربی شرط
میکویند و میان فقرا و ذی القربی شرکت در صفة فقر میجویند لیکن در آیت باتفاق فقر شرط نیست بلکه بتحقیق احتیاج از
جهة تعدید التقاتست **جواب** بر حکم بدلیت امام مالک و امام ابو حنیفه و شافعی للفقراء اشتراط فقر در ذی القربی
و معطوفات او لازم می آید و شرکت ایشان در صفة فقر ثابت میباید بر قول امام مالک و امام ابو حنیفه شافعی رحمهم
الله در ذی القربی و بر قول ابو حنیفه وغیر ان در ابن سبیل دلیل دیکر دلیل دیکر راجح کشت که بدان دلیل فقر ذی
القربی نزدیک ایشان بود در ابن سبیل نزدیک ابو حنیفه وغیر او باشتراط نبوست جون تعلیل لها بحاجت از جهة تعدید
در ابن سبیل باتفاق و این دلالت نص است و دلالت نص اکر چه از عبارت و اشارت نص دیکر مرجوح بود بر عبارت
و اشارت نص که این دلالت آنت راجح باشد چنانچه در تافیف که موجب اضی نبود حکم عبارت که تحریم تافیف است
میکذارند بر حکم دلالت و تعلیل بادنی تافیف مذکور لاجرم نمی پندارند و در ذوی القربی تعلیل بقرابت نزدیک امام
شافعی که علت منطوفه است در حکم دلالت منافی اشتراط فقر باشد و نزدیک امام اعظم بینهم ذوی القربی بیعکم
حدیث خیرات معظم مطلوب نصرتست بدین تعلیل نیز اشتراط فقر ذوی القربی آمده و ابو حنیفه را مضمون اشتراط
مسطور در این باب مشتمل شده چه اکر معنی اهل ذوی القربی را غنی باشد بینهم ایشان مسند او را میان اغنیا نبود و اکر
للفقراء بمعنی للمحاجین دارند فقر بمعنی عدم مال نه پندارند بدین معنی للفقراء را متناول ابن سبیل کویند و بدین
طریق از سوال مذکور تفصی جویند تسمیه مهاجران بفقرا اشارت سوی زوال املاک شود تمسک فقها برای زوال املاک
درست نیاید پس جواب بر وجهی که کفتیم باید کفت و تفصی بر نطقی که جستیم باید جست **سوال** جون للفقراء المهاجرین
بدل از ذی القربی و معطوفات او بود معطوفات از معنی و الذین تبوءو الدار جمله و الذین جاءو من بعدهم نیز بر
حکم عطف عطا بر بدل بدل باشد مبدل را در ضمن صفت بدل شرکت لازم آید و صفات مذکور در ذی القربی ثابت
نیست بدلیت ایشان از لذی القربی بچه معنیست **جواب** در معطوفات بر بدل اصلاحیت حاجت نباشد معطوف
بر بدل لازم نیست که بدل شود زیرا که بدل مقصودست در حکم تنحیه مبدلست بدین جهة در حکم اصلاست باعتبار
جهة اصالت دارند بدلیت او از مبدل لازم نبینند مولانا سعد الدین تفتازانی لفظ او کسوتهم در آیت فاطعام عشرة
مساکین من اوسط ما تطعمون اهلیکم او کسوتهم او تحریر رقبة عطف بر من اوسط ما تطعمون داشته و من اوسط
ما تطعمون را بدل اطعام عشرة مساکین پنداشته و او کسوتهم بدل نمی تواند بود و صحت بدلیت او روی نمی تواند نمود
در حل این اشکال همین جواب کفته و هم برین وجه تفصی جسته **سوال** جون و الذین تبوءو الدار و الایمان و الذین
جاءو من بعدهم معطوف بود مغایر معطوف علیه باشد مصارف زیادت شود معها که حصر مصارف بر ذی القربی و
معطوفات او کرده اند مستقیم نیاید **جواب** در کتب تفسیر آورده که ایشان مصارف بودند تا آنکه روایت کرده اند
پیغامبر صلی الله علیه و سلم غنائم بنی النضیر پیشتر ایشان داد ایشان بر مهاجران ایثار نمودند و کسانیکه بعد از انقضاء
زمان هجرت هجرت کرده اند و ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا الآیة کفته اند تواند بود که سهم ایشان برد نست
فنا بدین بر نفی ایشان وقت مصارف بر ذی القربی و معطوفات او منحصر کشت جمله اولئک هم الصادقون مستانفه است
معنی اینست هر فقرای که هجرت کرده اند از دیار و اموال خویش بیرون آورده شده اند فضل عظیم از خدای
وخشنودی او را جویان باشند هم ایشان اند که در کار دین صادق اند وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ
يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ

ومن یوق

وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ موصول باصله و معطوفات صله عطف است بر المهاجرین که آن صفة است للفقراء
المهاجرین و الانصار الذین تبوءو الدار و از دار هجرت مرادست و هی المدینة و الایمان نیفتد بر واحد ضر و الایمان عطف است
بر تبوءو الدار از قبیل علفتها تبنا و ماء باردا التی علفتها تبنا و سقیتها ماء باردا و تواند بود که ایمان را از جهت قرار و دوام تشبیه
بمقری کنند تبو بر وجه تخییل اثبات کنند جمله یحبون حالست از فاعل تبوءو و لا یجدون عطف است بر و یحبون و یؤثرون
علی انفسهم عطف است بر جمله سابقه لو منفصله است جمله بمعنی تسویه حالست مستوی با فی ایثارهم حصول الخصاصة و عدمها
جمله شرطیه یعنی و من یوق شح نفسه تذییلست **معنی اینست** و آنکسان که در مدینه جا کرفته اند و دار هجرت را ء
پیش از هجرت مهاجران وطن ساخته اند و ایمان خالص کردند و قرارکاه ساختند دوست میدارند کسانی را که وطن خویش
کذاشته آمده اند هجرت آورده بر ایشان رسیده اند و نمی یابند در سینهای خویش سبب آینکه کان که آمده اند از سبب
استغنای که داده شده اند و مهمان را بر نفس خویش اختیار میکنند و حظ او را بر حظ خویش ترجیح میدهند اکر بر ایشان
حاجت عظیمه بود و بانت محیمه باشد و هر که نکاه داشته شود از شح نفس خویش را یعنی از بخیلی بجدی که حقوق واجبه
جون زکوة و نفقات بجا نیارد و بعضی کویند بخیلی آنست که مال خود ندهد و شح آنکه دل بر ستدن مال غیر
بناحق کارد پس جون بعضی کسانیکه ازین بلا رها نند هم ایشان رستکارانند وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا
وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ موصول باصله عطف است
بر موصول سابق یعنی و الذین تبوءو الدار یقولون حالست از فاعل یقولون جاءو الذین سبقونا بالایمان صفة است من
اخواننا و لاخواننا عطف است بر لنا و متعلق است باغفر و جمله اغفر لنا غلا مفعول اولست و لا تجعل للذین آمنوا
متعلق است بغلا فی قلوبنا مفعول دوم است ربنا مکررات برای تاکید انک رءوف رحیم تذییلست تاکید او تقدیم
ملوح است **معنی اینست** و آنکسان که آمده اند بعد مهاجران و انصار و فتح مکه و انقضای زمان هجرت باهل اسلام
پیوستند بعضی کویند آیت متناولست هر که تا قیامت مسلمان خواهد کشت و بشرف اسلام خواهد پیوست برین
جاءو بمعنی یجیئون بود و استعمال صیغه ماضی از جهة تیقن وقوع و تناول باشد میکویند ای پروردکار ما بیامرز ما را
و برادران ما را که بایمان سابق کشته اند پیش از ما باسلام پیوسته اند و مکردان در دلهای ما حقد و حسد و اندیشه
بد در حق کسانیکه ایمان آورده اند و بخدا و رسول کرویده اند ای پروردکار ما بدرستی که تو مهربانی کننده و خطا بخشنده
و این آیت اشارتست بر آن که متاخران را در باب متقدمان دعا باید کرد و شرف سبقت ایشان در دل باید آورد و
نیکی باید جست و ثنای باید کفت زبان را در نکوهش ایشان باید کماشت و سهو و غلطی که از ایشان محکی شده در خاطر
نباید داشت اصلاح آن باید جست و اکر اصلاح دست ندهد اظهار نباید کرد أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ
الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ
يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ
لَا يُنْصَرُونَ استفهام برای انکارست و انکار نفی اثبات بود و جمله معترضه است برای تنبیه پیغامبر صلی الله علیه
و سلم و اعلام حال منافقان و اخبار اسلام دروغ کوئی ایشان یقولون لاخوانهم الذین کفروا من اهل الکتاب حالست
لام در لئن اخرجتم موطیه قسمست ای نقسم لئن اخرجتم لنخرجن معکم از روی لفظ جواب قسمست و از روی معنی جزاء
شرطست و جمله مقول یقولونست و لا نطیع فیکم احدا ابدا عطف است بر لنخرجن معکم از روی لفظ جواب قسمست
از روی معنی جزای شرطست و جمله و الله یشهد حالست انهم لکاذبون محمولست بر تقدیر قول ای و الله یشهد و
یقول انهم لکاذبون یا متعلق است بیشهد بتضمین شهادت هر معنی قول را جمله لئن اخرجوا لا یخرجون معهم بیان
است هر کذب ایشان را ثم لا ینصرون عطف است بر لیولن الادبار **معنی اینست** آیا ندیده سوی کسانیکه
نفاق ورزیدند و در دل کفر پذیرفتند و بزبان کرویده اند جون عبد الله بن ابی ابن سلول و اصحاب او و عبد الله
بن سبا و اصحاب ان کویند بر برادران خویش بیرون و احبات یعنی بنی قریظه از کفار اهل کتاب اکر شما از دیار

نعیم

خویش بدر آورده شوید هر آینه با شما بیرون آئیم و در آراستن خانها با شما موافقت نمائیم و هیچگاه در موافقت شما طاعت
نکنیم و اگر مسلمان با شما قتال کنند هر آینه ما شما را یاری دهیم و خدای گواهی میدهد و میگوید بدرستی که ایشان دروغ گویانند
و در راه نابوده گوی پویانند با کافران نیز دم محبت میزنند و وعدهای دروغ میکنند اگر بنی قریظه بیرون کرده شوند ایشان
با ایشان نروند و اگر ایشان بمقابله بنوند منافقان یاری ندهند اگر یاری دهند ادبار نمایند هر آینه پشت دهند منصور
نکردند بظهور نپیوندد مساوئه منافقان که با بنی قریظه بود بر وجه اعجاز روی نمود تا در یافتن پیغامبر را دریابند و
سوی تصدیق و اخلاص ایمان شتابند لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ لَا
يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ
بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ لانتم مبتدا است اشد خبر مبتدا است رهبة مصدر مجهول تمیز است از نسبت اشد
سوی فاعل او فی صدورهم متعلق است برهبة من تفضیله باسم تفضیل است یعنی اشد ذلک مبتدا است جار و مجرور یعنی
بانهم قوم لا یفقهون خبر است و جمله مستانفه است در بیان تسبب مضمون جمله سابقه جمله لا یقاتلونکم تاکید است
مر محافظت مذکوره را و رهبة مسطوره را فی قری مستثنای مفرغ ظرف است مر لا یقاتلونکم را و من وراء جدر عطف است
بر فی قری محصنة جمله بأسهم بینهم شدید تاکید است مر بیان شدت خوفی که مضمون جمله سابقه بود تحسبهم
جمیعا تاکید دیگر است مر شدت خوف مسطوره را و جمله ذلک بانهم قوم لا یعقلون تاکید است **معنی ایت**
هر آینه شما سخت ترید ای مومنان از روی ترس در سینهای منافقان یعنی سخت تر است ترسیدن ایشان از شما از ترسیدن
ایشان خدای عز و جل را آن یعنی افزونی ترس منافقان از شما از ترسیدن ایشان از خدا بسبب آنست که ایشان قومی اند
که در نمی یابند از معرفت خدا در جهاند قتال نمیکنند با شما مجتمع شده یکی گردآمده می باشند مگر در دیهای با حصار یا
قتال ایشان با شما ترسد از پس دیوار در صحرای مقابله نمیکنند و خود را بپناه حصاری یا دیواری در محاربه می افکنند
و آیت نیز دلیل ظاهر است برین که ایشان از شما می ترسند و در دلهای خویش خوف میکنند ترس منافقان از مومنان
سخت است مهابت شما در دلهای ایشان درست است می پنداری ایشان را گرد آمده یکجا شده و دلهای ایشانست پراکنده
آن یعنی پراکندگی دلهای ایشان و شدت خوف در خاطرهای ایشان از سبب آنست که ایشان قومی اند که عقل ندارند و
دل بر دریافتن امور نمی بندارند كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ این جمله مستانفه
است در جواب ما جزاءهم من قبلهم ظرف مستقر است جمله الذین واقع شده جار و مجرور یعنی کمثل الذین من قبلهم
خبر مبتدا است که محذوف است ای مثلهم قریبا صفة زمان است یا صفة مصدر است متعلق بظرف مستقر است ای وجدوا
من قبلهم زمانا قریبا او وجودا قریبا جمله ذاقوا وبال امرهم تعلیل است مر تشبیه مذکور را و لهم عذاب الیم عطف
با حال است **معنی ایت** مثل کافران زمان تو مثل کسانی است که پیش از ایشان بودند نزدیک و بازمان نزدیک
بودند و در ادای امر و نواهی خدا عصیان و طغیان نمودند و بال کار خویش چشیدند و باستیصال رسیدند و مر همه
ایشان راست عذابی دردناک و عقابی بابیم و بال كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ
إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ كمثل الشیطان
خبر دیگر است مر مبتدای محذوف را و جمله مثلهم مقدر با هر دو خبر در جواب ما شأنهم مستانفه بود و میان شأن
ایشان در جزای او عمل با شد اذ قال للانسان اکفر ظرف است مر معنی تشبیه کفر را لما ظرف است مر قال را انی بریء منکم
عطف است بر قال للانسان اکفر که مضاف الیه اذ است ای قال الانسان اکفر فقال انی بریء منکم حین کفر و چون امر
شیطان بود بکفر و اطاعت کافر مر او را امر علامت انکار بیزاری شیطان بود بظهور علامت انکار تاکید جمله سائغ
نمود و نیز بیزاری شیطان از کافر ملوح بر خوف خدای بود بتقدیم تاکید جمله انی اخاف الله رب العالمین سائغ
نمود عاقبتهما خبر کان است انهما فی النار اسم کان است فی النار خبر ان است خالدین حال است از ضمیر فی النار ای
انهما کائنان فی النار خالدین فیها و جمله و ذلک جزاء الظالمین تذییل است و جمله و کان عاقبتهما تا آخر عطف است

معنی ایت مثل کافران و منافقان این زمان همچو مثل کافران گذشته بود در تحول احوال و عدم اثبات بر
حال همچو مثل شیطان باشد در آن هنگام که مر انسان را گفت کافر شو چون او امر او را امتثال کرد و باغوای او روی
بکافری آورد گفت بدرستی که من از تو بیزارم زیرا که بدرستی که پروردگار جهانیان را می ترسم و از و ترس دارم پس
عاقبت شیطان که اغوای انسان بر کفر کرد و آخر کافران که باغوای او خود را بر کفر آورد این باشد که ایشان در آمدن
در نار خود و خلود در آن جزای ستمکاران است و سزای بدکاران است هر که بدی کند سزای ما بر هر جا که ادای که هوای ان
طاعت خدای الی شود سوی آتش دوزخ بشتابند همچنان کافران مر بنی قریظه را اغوا کردند و بوعده معاونت بقوت
و نصرت ایشان را بر جنگ با پیغامبر آوردند چون ایشان بجنگ پیوستند منافقان از ایشان بیزار گشتند گفتند حکنیم و
چگونه خود را در هلاک افکنیم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ
بِمَا تَعْمَلُونَ در آیات سابقه ذکر منافقان و کافران بود و باز داشت از چیزهای که کردن آن نمی شاید روی نمود و
این آیت در تنبیه مومنان است و تنبیه و تحریض بدانچه کردن می باید مراد از اتقوا الله اول امر اتقای در ادا
واجبات است بدلیل اقتران او بجمله و لتنظر نفس ما قدمت لغد و از اتقوا الله بما تعملون دوم امر باتقای در
احتراز معاصی است بدلیل اقتران بجمله ان الله خبیر بما تعملون که متضمن وعید است و مشتمل بر تهدید و بعضی تکرار
تاکید دارند اهل علم برین وجه آوردن واو در تاکید مشکل می پندارند زیرا که از جهة کمال اتحاد محل عطف نبود و از جهة
لزوم نفی در نفس خویش عطف جایز نباشد و نیز تاکید با نفی بغیر مقصود بود و معطوف خویش با نفی مقصود باشد در عطف تاکید
جمع بین النقیضین شود مگر آنکه بعد عطف اضمار قول کنند تا عطف قول بر قول باشد و تکرار معمول برای تاکید بود و کلام
بتقدیر یا ایها الذین امنوا قلنا اذکر ثم قلنا اتقوا الله چنانچه در کلام کلا سوف تعلمون ثم کلا سوف تعلمون بر وجهی که بر تکرار
رفته اند و مکرر برای تاکید گفته اند و لتنظر نفس نکره در اثبات مقتضی وحدت اینجا بدلالت مقام بر طریق علت نفی
ما حضرت مراد شود و مراد از غد روز جزا است تسمیه او بغد مبنی از بین است که دنیا و قیامت در قرب چو امروز
و فردا است و تنکیر غد برای تفخیم است که غد مذکور عظیم است ان الله خبیر بما تعملون تذییل است تاکید جمله از جهة
تقدیم ملوح **معنی ایت** ای مومنان از خدای بترسید طاعت و ملازمت ورزید و گو بنگرد هر نفسی برای فردا
یعنی برای روز جزا که پیش فرستاده و برای راه دور در آن چه توشه نهاده است و بپرهیزید از معاصی و مناهی بدرستی
که خدا بعملهای شما آگاه است بر کردارهای شما گواه است هرچه کرده اید و گفته اید یک یک دانند و باندازه هر گناه و
بزه سزا کردن تواند وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ و لا تکونوا عطف است
بر اتقوا الله موصول با صله مجرور کاف جار و مجرور خبر لا تکونوا است انفسهم مفعول دوم است مر انساهم را و
انساهم انفسهم عطف است بر نسوا الله اولئک مبتدا است هم ضمیر فصل است فاسقون خبر مبتدا است جمله تذییل است
معنی ایت و مباشید از کسانیکه خدا را فراموش و او را بصفات جمیله او یاد نیاورده اند از ذکر او غافل
شدند در اعمال بندگی قاصر آمدند خدای تعالی جنان به پرده غفلت دل ایشان را بپوشاند که ایشان را یاد کردن
نفسهای خویش فراموش گردانند ایشان هم ایشان فاسقانند پا از حد طاعت بیرون نهند کانند لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ
وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ در آیات سابقه دو قسم مردمان یعنی کافران و مومنان ذکر کرد درین
آیت میان دو قسم مذکور فرق پیدا آورد و اینرا تفریق بعد تقسیم گویند و برین صفة مزید حسنی در ترکیب جویند
اصحاب الجنة هم الفائزون تعلیل است بر نفی استوای دو قسم مذکور دلیل است برابر نیستند اصحاب نار و اصحاب
جنة که اصحاب جنة رستگارانند و اصحاب نار خائبان و خاسرانند **سوال** اصحاب نار را چرا مقدم کرد و
اصحاب جنة را با شرفی که دارند چرا موخر آورد **جواب** زیرا که اصحاب نار دعوی برابری اصحاب جنة میکنند
و دم در آمدن بهشت میزنند پس ذکر ایشان در دعوی نفی برابری اهم باشد و بتقدیم انسب بود لَوْ أَنْزَلْنَا هَٰذَا
الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

جمله شرطیه معترضه است برای مدح قران این کلام محمول بر مبالغه غلو بود بتخییل حسن بر طریق لو ادعی فلان ان هذه
الاسطوانه من ذهب لترهن یا بر وجه تمثیل بر طریق لو استفت مثل هذا المعنی لرایته تقدم رجلا وتوخر اخری ای لکان
حاله فی التردد کمن تقدم رجلا ویوخر اخری وجمله وتلك الامثال نضربها للناس موید این وجه جمله تذییل است
معنی اینست اگر این قران را با این خوبی بیان یعنی بدیع با این وعد ووعید وقصص وامثال امنیع بر کوهی صلب
می فرستادیم بعد انکه کوه را قوت ادراک وفهم میدادیم هر اینه کوه از خشیة خدا ترسان گشتی وبخشوع بپوستی شکاف
شده وبانصداع وانشقاق آمده میدیدی وزاری وناله عاجزی وبیچارگی میشنیدی آدمی که قران بشنود واز خوف
خدا در ناله وزاری نشود از سختر باشد وآن امثال که در قران ذکر کرده ایم برای توضیح وتایید مقاصد قران
آورده ایم برتر میکنیم ومقصود آنرا برای مردمان وفهم وادراک ایشان شرح میدهیم تا ایشان فکر کنند ومقصود
دریابند بهره گیرند وپند پذیرند هُوَ اللّٰهُ الَّذِی لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ اینجمله دیگر
برای ثنای خدای مقرر است مر جمله وهو العزیز الحکیم را یا مر جمله هو الذی اخرج الذین کفروا من اهل الکتاب
من دیارهم معترضاتی که در میانه بود میان دو کلام متصل سائغ نمود هو مرفوع المحل بر ابتدا است الله خبر مبتدا است موصول
باصله صفة الله الا هو بدل است از محل اسم لا عالم الغیب بدل است از هو یا صفة دیگر است مر الله را یا خبر دیگر است مر هو را
الرحمن الرحیم ثنای دیگر است مر ثنای سابق را مقرر است **معنی اینست** اوست خدای انکه نیست معبودی بحق موجود
مگر او یکی است جز او الهی بحق ومعبودی محقق نیست او داننده غیب وشهادت یعنی داننده غائب وحاضر وداننده
مخفی وظاهر وآخرت ودنیا ومعدوم وموجود واستقبال وحال موصوف بصفات کمال اوست مهربان که گناهان
پنهان وآشکارا میداند ونمی گیرد واوست بخشاینده توبه مجرمان وندم پشیمان شدگان می پذیرد هُوَ اللّٰهُ الَّذِی لَا
اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوْسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیْزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا یُشْرِکُوْنَ اینجمله مر خدا را
ثنای دیگر است مر ثنای سابق را مقرر است الملک خبر مبتدای محذوف است صفات دیگر اخبار متعدده است مر مبتدا
محذوف را سبحان الله مصدر است مر فعل محذوف را ای اسبح تسبیحا ای انزه تنزیها جمله معترضه است برای
تنزیه **معنی اینست** او خدای است که یکی است جز وی معبودی بحق نیست او ملکی است که ملک او زوال نگیرد
پادشاهی است که پادشاهی او فنا نپذیرد پاک است از همه عیب ونقصان منزه است از حدوث وحدثان او سلام است
یعنی بی عیب است ونقصان موصوف بصفت سلامت از منقصت حدوث وسمات آن مومن است یعنی امان
دهنده است از عقوبت وعذاب مر مطیعان ودوستان را مهیمن است یعنی گواه است بصدق شاهد است بحق عزیز است
یعنی غالب است مغلوب نشود قوی است کسی در قوت همتای او نبود جبار است قهار است شکسته کام وقهر کننده انام است
متکبر است یعنی بزرگوار است ببزرگی سزاوار است بپاکی یاد میکنیم او را بپاکی یاد کردنی از اشراک مشرکان وتنزیه میکنیم
از انچه صفة میکنند بدان ذات او را کافران هُوَ اللّٰهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی یُسَبِّحُ لَهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ هو الله الخالق الباری ثنای دیگر است مر ثناهای سابق را مقرر است الخالق الباری المصور
صفات متعدده آمده جمله له الاسماء الحسنی مذییل شده یسبح له ما فی السموات والارض معترضه است برای تنزیه و
هو العزیز الحکیم تذییل است **معنی اینست** او خدای است آفریننده از عدم بوجود آرنده صورت کننده مر او را است
نامهای نیکوتر وصفات بزرگتر مر خدا را است تبارک وتعالی اسمای حسنی متضمن مدح درست وراست مقدمه استجابت
دعا ودرخواست مر او را پاکی ونزاهت میگوید است تسبیح میگوید مر او را هر انچه در آسمانها است ودر زمین است
بعضی بزبان قال وبعضی بلسان حال واو عزیز است یعنی قوی وغالب است هر چه خواهد تواند حکیم است هر چه موجود
کند حکمت آن داند وبدانکه در صدر صورت سبح بصیغه ماضی آورد ودر خاتمه سورت یسبح بصیغه مضارع که متضمن
حال واستقبال ذکر کرده تا تسبیح مستغرق همه ازمنه گردد ودلالت بر دوام تسبیح کند وذکر سبحان بصیغه عموم
مشتمل است بر جمادات وذوی العلوم وختم بذکر عزت وحکمت که مشتمل بر کمال اجلال وعظمت ختمی حسن است و

سکره

انتهای سخن است دلالت میکند بانتهای کلام ورسیدن سخن بحد تمام والله اعلم بمراده ومحیطا باد ادقه لا اله الا هو رتی
توکلی علیه وهو حسبی **سورة الممتحنة** در تیسیر آمده که سورت ممتحنه مدنی است سیزده آیت است سیصد وچهل وهفت کلمه است
هزار وپانصد وده حرف است ربط این سورت با سورت حشر آنست که در سورت حشر ذکر منافقان ودوستی کردن ایشان
با کافران بود در این سورت ذکر نهی از دوست گرفتن روی نمود بدانکه سورت را بنهی کردن مومنان از دوستی کافران
افتتاح بعده جمله قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابرهیم تا جمله ومن یتول فان الله هو الغنی الحمید در اقتدا با براهیم
در عداوت با کافران وبدایت از ایشان مذکور بر تحریض بر عداوت ونهی از مودت کافران والفت وزلفت ایشان
بنا بر ثبوت بعده جمله لا ینهیکم الله تا آخر در جواب ما شان الکافرین اذا لم یکونوا بهاتیك الصفات موصوفین
بر سبیل استیناف ذکر کرد وجمله انما ینهیکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین نفی نهی از مثوبات غیر مقاتلان جست
بعده جمله یا ایها الذین امنوا لا یتولوا قوما غضب الله علیهم تا آخر سورت برای تاکید جمله یا ایها الذین امنوا لا
تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء که در صدر سورت بود آورد سورت مذکور را الجمله مسطوره چنانچه می بایست ومی
شایست ختمی حسن واختتامی مستحسن کرد وشک نیست که جملهای از یک بابت اگر مقاصد ایشان مختلف بود از جهة اتحاد
باب میان ایشان ارتباط واتصال باشد واگر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگر است جملهای که
بر وجه اعتراض در میان جمله منفرده آمده میان کلامهای متصل واقع شده جمله دیگر از هر نوع در محلهای
که بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والماب **بسم الله
الرحمن الرحیم** یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْا عَدُوِّیْ وَعَدُوَّکُمْ اَوْلِیَآءَ تُلْقُوْنَ اِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ
کَفَرُوْا بِمَا جَآءَکُمْ مِّنَ الْحَقِّ یُخْرِجُوْنَ الرَّسُوْلَ وَاِیَّاکُمْ اَنْ تُؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ رَبِّکُمْ اِنْ کُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِیْ سَبِیْلِیْ
وَابْتِغَآءَ مَرْضَاتِیْ تُسِرُّوْنَ اِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَاَنَا اَعْلَمُ بِمَاۤ اَخْفَیْتُمْ وَمَاۤ اَعْلَنْتُمْ وَمَنْ یَّفْعَلْهُ مِنْکُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَآءَ
السَّبِیْلِ روایت کرده اند که چون حاطب بن ابی بلتعه مکتوبی بنشت عورتی را داد این عورت را با مکتوب سوی اهل
مکه فرستاد پیغامبر صلی الله علیه وسلم را آن خبر رسید بمجرد شنیدن پیغامبر صلی الله علیه وسلم امیر المومنین
علی رضی الله عنه را باچند یاری دیگر در طلب او دوانید امیر المومنین علی شتافت واو را در روضه خاخ دریافت
مکتوب طلب کرد عورت مکو مذکوره انکار آورد امیر المومنین علی تیغ برآورد عورت مذکوره مکتوب از گیسوی
خویش بیرون آورد امیر المومنین علی مکتوب را برخود داشت عورت مذکور را گذاشت مکتوب مذکور پیغامبر صلی
الله علیه وسلم را نمود مضمون مکتوب مذکور این بود من حاطب بن ابی بلتعه الی اهل مکة ان محمدا یریدکم
فخذوا حذرکم حاطب بن ابی بلتعه را آوردند واز مضمون مکتوب خبر کردند گفت یا رسول الله من مسلمانم کفر
نورزیده ام وبا کافران یار نشده ام سواری کردن پیغامبر سوی مکه پنهان نخواهد بود تخبیر کردن من ایشان را
فائده روی نخواهد نمود بیشتر مهاجران را در مکه قرابتانند اهل وفرزندان ایشان در رعایت وحمایت ایشانند
من در مکه قرابتی ندارم که دل بر حمایت او گمارم بدین مکتوب که مسلمانان را زیانی نکند وکافران هیچ سود نبود
با ایشان دوستی نابوده ظاهر کردم ویاری غیر واقع بیدا آوردم اسلام را اصلا مضرت نبود محتمل که مرا نفع شود
پیغامبر صلی الله علیه وسلم عذر بپسندید خط عفو بر جریمه او کشید امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت دعنی
یا رسول الله اضرب عنق هذا المنافق پیغامبر در شان او فرمود انه شهد بدرا وما یدریك لعل الله قد اطلع
علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم این آیت در شان حاطب مذکور نازل گشت واین نظم در حق
او بورود پیوست لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء تلقون نهی است از دوست گرفتن کافران یا ایها الذین
امنوا جمله ندائیه پیش از نهی مذکور برای تنبیه آمده واز جهة ایقاظ مخاطبان مذکور واقع شده مفعول
دوم است مر لا تتخذوا تلقون حالست یا مستانفه است بالمودة باء زائده است در مفعول تلقون بر طریق ولا
تلقوا بایدیکم الی التهلکة یا سببیه است ای تلقون اخبار النبی الی الکفار بسبب المحبة وتذکیر حالست از فاعل

نند

کفروا

لاتتخذوا یا از فاعل تلقون ان تومنوا بتقدیر لان تومنوا تعلیل اخراج است ان کنتم خرجتم متعلق است بلا
تتخذوا این شرطیه است مستغنی از جزا اکتفا بما معنی جهادا مفعول له است مر خرجتم را یا حالست ای مجاهدین یا
ظرفست ای وقت جهاد بر طریق ضربته سوطا و ابتغاء مرضاتی عطفست بر جهادا تسرون الیهم بالمودة حالست
بادر بالمودة صله تسرون یا سببیه است و انا اعلم حالست بما اخفیتم متعلق است باعلم و ما اعلنتم عطف است
بر ما اخفیتم و من یفعله ای هذا الفعل ای مودة الکفار و هذا الاخفاء و الاسرار جمله شرطیه تذییلیست
معنی اینست ای مومنان مگیرید دشمنان مرا و دشمنان خویش یعنی کافران را دوستان چه کافران
دشمنان من و شمااند در عداوت و عنایند ایشان بدوستی مگیرید و محبت ایشان مپذیرید دوستی سوی ایشان
القاء کند یا گویند بسبب دوستی ایشان را اسرار مسلمانان در گوش ایشان می افکنید و بدرستی که ایشان کفر ورزیده
ورزیده اند و بدانچه بر شما از حق محقق و صدق مطلق آمده است نگرویدند رسول را و شما را از جهة ایمان
آوردن شما بخدای که پروردگار شماست بیرون میکنید ایشان را دوست مگیرید و دوستی ایشان مپذیرید اگر شما
بدین صفة باشید که از جهة جهاد برای اعلای کلمه علیا و جستن مرضات و خشنودی ما بیرون آمده اید از
پنهان میگوئید و اسرار مسلمانان سوی کافران بسبب دوستی ایشان می برید و من عالم ترم بدانچه شما پنهان میدارید
و آنچه آشکارا می آرید اخفا و اعلان شما پیش من یکسانست علم من محیط این و آنست و از گفتن و پنهان داشتن
شما نفع نکند و هیچ فائده نمیدهد که من پنهان و آشکارا میدانم رسول خود را در اسرار شما آگاه میکردانم و
هر که با شما انکار کند یعنی با کافران دوستی ورزد و اسرار مسلمانان برساند و ایشان بر خفیه مسلمانان مطلع
گرداند پس بدرستی که راه حق را گم کرده است و از راه راست گمراه شده است اِن یَثقَفُوکُم وَیَکُونُوا لَکُم اَعدَآءً
وَیَبسُطُوا اِلَیکُم اَیدِیَهُم وَاَلسِنَتَهُم بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَو تَکفُرُونَ یکونوا با معطوف خویش جزای شرطست و جمله
شرطیه دلیل عداوت کافران و برهان شقاوت ایشانست و لو برای تمنی است جمله بیان ودواست **معنی
اینست** ای کافران شما را یابند دشمن شما باشند دستهای خویش سوی شما ببدی دراز کنند و زبان خود به بدی گفتن
شما گشایند و دوست دارند کاشکی که شما کافر شوید و از دین اسلام بیرون روید و اینچنین دشمنان را دوست
نباید ساخت و بدوستی ایشان نباید پرداخت لَن تَنفَعَکُم اَرحَامُکُم وَلَآ اَولَادُکُم یَومَ القِیَمَةِ یَفصِلُ بَینَکُم
وَاللّهُ بِمَا تَعمَلُونَ بَصِیرٌ و اینجمله ردّ است مر عذر مسلمانان را در اظهار دوستی و موالات با کافران چنانچه
حاطب بن ابی بلتعه برای نبشتن نامه عذر کرد و بودن عیال و فرزندان در مکه در میان آورد جمله یفصل
بینکم حالست جمله والله بما تعملون بصیر تذییلست کنایت است از جزا دادن چه دیدن قادر عمل بد را
مستلزم است مر سزا کردن متضمن بتهدید است مفهوم کلام سابق را تاکید است **معنی اینست** که
خویشان و فرزندان شما در روز قیامت هرگز شما را نفع نخواهد کرد و مددی و معاونتی و سودی و منفعتی
بشما نخواهد آورد و در آن حال که خدای عز و جل میان شما جدای خواهد افکند مومنان را بهشتی و کافران را
دوزخی خواهد کرد یا گویند در آن حال که میان شما حکم خواهد کرد و هر یکی را بدانچه مستحق است بدا خواهد
آورد و خدای بعملهای شما بیناست و بر جزا دادن و سزا کردن تواناست قَد کَانَت لَکُم اُسوَةٌ حَسَنَةٌ فِی اِبرٰهِیمَ
وَالَّذِینَ مَعَهُ اِذ قَالُوا لِقَومِهِم اِنَّا بُرَآؤُا مِنکُم وَمِمَّا تَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ کَفَرنَا بِکُم وَبَدَا بَینَنَا وَ
بَینَکُمُ العَدَاوَةُ وَالبَغضَآءُ اَبَدًا حَتّٰی تُؤمِنُوا بِاللّهِ وَحدَهُ اِلَّا قَولَ اِبرٰهِیمَ لِاَبِیهِ لَاَستَغفِرَنَّ لَکَ وَمَآ
اَملِکُ لَکَ مِنَ اللّهِ مِن شَیءٍ رَبَّنَا عَلَیکَ تَوَکَّلنَا وَاِلَیکَ اَنَبنَا وَاِلَیکَ المَصِیرُ رَبَّنَا لَا تَجعَلنَا فِتنَةً لِلَّذِینَ
کَفَرُوا وَاغفِر لَنَا رَبَّنَا اِنَّکَ اَنتَ العَزِیزُ الحَکِیمُ اسوة بکسر همزه و ضم او خوانند و معنی هر دو یکی دانند
اسوة اسم کان است لکم خبر است فی ابرهیم والذین معه متعلق است به لکم که ظرف مستقر است اذ قالوا نیز ظرف
است مر معه را که صله الذین برآء جمع است مر بری را چنانچه کرما جمع کریم انا براء مقول قالوا است چون حال

ابرهیم و مومنان که با او بودند ملوح بمضمون اینجمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود و مما تعبدون من دون
الله عطف است بر کفرنا مبینه برآء است و بدا بیننا و بینکم العداوة والبغضاء ابدا عطف است بر منکم حتی تومنوا بالله
متعلق است به بدا ابدا ظرفست مر العداوة والبغضاء تومنوا باضمار ان مصدر به مجرور است متعلق است به
بدا الا قول ابرهیم را صاحب کشاف مستثنی از اسوة حسنة داشته و این مشکلست زیرا که نکره مبهم در وی تیقن دخول
مستثنی نیست تا استثنای متصل باشد و تیقن عدم دخول نیست تا استثنای منقطع بود و بعضی قول مذکور را داخل در
اسوه حسنة ندارند مستثنای منقطع پندارند صواب آنست که الا قول ابرهیم مستثنی از مفهوم کلام سابق بود
بتقدیر اتبعوا اقوال ابرهیم الا قول قومه لابیه استغفرن لک و ما املک لک باشد و ما املک عطف است بر لاستغفرن
لک و استثنا مقیدست مر نفی جمع میان آن و این بثبوت جمله اخیره و انتفای جمله نخستین من شیء مفعولست
مر لا املک را من در شیء زائده است در سیاق نفی ربنا محمولست بر تقدیر قول ای قالوا یا ربنا تقدیم علیک والیک برای
حصرست ربنا مکررست برای تاکید لا تجعلنا فتنة للذین کفروا دعای دیگرست ای لا تسلطهم علینا فیما فعلوا او یقولوا
یواخذوا بذلک فیکون فتنة لهم واغفر لنا عطف است بر لا تجعلنا فتنة ربنا مکررست برای تاکید انک العزیز
الحکیم تذییلست تاکید او بتقدیم ملوح است **معنی اینست** بدرستی که هست مر شما را اقتدای نیکو در ابرهیم
و کسانیکه با او بودند چون از قرابتان و معبودان ایشان بیزاری ورزیدند انا براء منکم و ما تعبدون من دون
الله گفتند یعنی از شما و معبودان شما بیزار شده ایم و بدین شما کفر ورزیده ایم معبودان شما را انکار کرده ایم و
ظاهر شده است عداوت و دشمنی جاودان میان ما و شما تا ایمان آرید بخدا که هست در الوهیت تنها همه اقوال
ابرهیم را پیروی کنید مگر قول ابرهیم را که لاستغفرن لک و ما املک لک من الله من شیء میان مضمون این دو قول
جمع میکند میان ایشان بثبوت مضمون ثانی و انتفای مضمون اول اقتران اکنید و ما املک لک من الله من شیء مگوئید
غفران کافری مجوئید یعنی در آمرزش خویشتن برای کافر متابعت ابرهیم مکنید و دم نیکخواهی کافران مزنید و
در جای دیگر گفت ما کان للنبی والذین امنوا ان یستغفروا للمشرکین و لو کانوا اولی القربی مومنان که با ابرهیم بودند
از قرابتان ابرهیم و معبودان ایشان تبری نمودند و پیش خدای مناجات کردند و بزاری گفتند ای پروردگار ما بر تو
توکل کردیم و بسوی دین تو باز گشتیم و بسوی حسابگاه تو بازگشت همه خواهد بود و همه جزا و سزا روی خواهد نمود
ای پروردگار ما مگردان ما را فتنه مر کافران را یعنی کافران را بر ما مسلط مگردان که ما را عقوبت کنند و مستوجب
هلاک شوند بیامرز برای ما گناهان ما را ای پروردگار ما بدرستی که تو عزیزی قوی غالبی هر چه بخواهی توانی کرد حکیمی
استوارکاری همه کار بر مقتضای حکمت توانی آورد لَقَد کَانَ لَکُم فِیهِم اُسوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن کَانَ یَرجُوا اللّهَ وَالیَومَ
الاٰخِرَ وَمَن یَتَوَلَّ فَاِنَّ اللّهَ هُوَ الغَنِیُّ الحَمِیدُ اینجمله تاکید است مر جمله سابقه را لمن کان یرجوا الله و
الیوم الاخره بدلست از لکم جمله و من یتول فان الله هو الغنی الحمید تذییلست **معنی اینست**
یعنی هست مر شما را در ابرهیم و مومنانی که با ابرهیم بوده اند اقتدای حسن و اتباع مستحسن مر کسانی را که از خدا
و روز قیامت می ترسد و دل بر اتباع نیکی مینهند و هر که روی گرداند ایشان و دوستی کرد با کافران پس بدرستی
که خدای هم او از مردمان غنی است عمل نیکو برای نفع ایشان فرماید ستوده کارست در کارهای ستوده ترغیب
مینماید عَسَی اللّهُ اَن یَجعَلَ بَینَکُم وَبَینَ الَّذِینَ عَادَیتُم مِنهُم مَوَدَّةً وَاللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ روایت کرده اند که چون
آیات معادات کفار و نهی از محبت ایشان بظهور پیوست مسلمانان عشائر و اقارب خود را که بسمت کفر و شرک
موسوم بودند دشمنی کردند و از آبا و اولادی که متصف بصفة اشراک بودند بیزار گشتند حق سبحانه و تعالی
این آیت متضمن وعده حصول مودت و قربت و الفت و زلفت فرستاد و بخشش ایمان و آمرزش بدیشان مژده
داد از کلام سابق که متضمن بیان عداوت کافران و تحریص بر برائت از ایشان بود و هم آن می آمد که کسی از
ایشان دوست نخواهد گشت و کسی از ایشان بدوستی نخواهد پیوست این وهم را دفع کرد و اینجمله بر وجه تکمیل آورد

قدیر والله

سوال الذین عادیتم صیغه عام است مفید وعده مودت بر سبیل عموم بود تحقیق این مشکل شود **جواب** تواند بود که کلام از قبیل اسناد بعض سوی کل باشد چنانچه در انها العیر لکم لسارقون آمده و در فکذبوه فعقروها تحقیق شده ان بجمله خبریات است مودة مفعول اولست مرعادیتم را بحکم مفعول دوم است والله قدیر تذییلات والله غفور رحیم تذییلی دیگر است وعسی در کلام خدای بمعنی تحقیق باشد برای رجا و شک نبود **معنی اینست** تحقیق است میان شما و میان عشایر شما که از جهة کفر ایشان دشمنی میدارید خدای دوستی پیدا کرده اند و ایشان را از کفر که سبب عداوتست باز آرد و بنعمت ایمان ایشان و خدای دشمنی را دوست و در دلهای شما دوستی افکند و خدا آمرزکار است خطا یا آمرزد رحیم است عطا یا بخشد لا ینهیکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین ولم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم وتقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین این جمله مستانفه است در جواب ما شان الذین لم یصنعوا ما صنع هولاء ان تبروهم وتقسطوا الیهم بدل اشتمال از الذین کفروا و چون ذکر ان تبروهم وتقسطوا الیهم ملوح سوی مضمون جمله ان الله یحب المقسطین بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود **معنی اینست** نهی نمی کند خدا باز نمی دارد تقدس و تعالی شما را از کافرانی که با شما قتال نکرده اند و شما را از دیار شما بیرون نیاورده که سوی ایشان مبرت و احسان کنید و بسوی ایشان معدلت نمائید و بعضی و تقسطوا بمعنی و تعطوهم قسطا و نصیبا دارند و این را بیان مبرت پندارند لعنه از سک باز نمی دارند از آدمی چگونه باز ارند کر به را نمی رنجانند از رنجانیدن آدمی چگونه باز ندارند بدرستی که خدای معدلت کنندگان را دوست دارد دهندگان نصیبی از مال را در حیز دوستی آرد **سوال** فعل احسان و مبرت و پیش آمدن بعدلت و ترک مضرت ذکر کرد جمله ان الله یحب المقسطین تذییل اخیر آورد وجه تخصیص تذییل اخیر چیست و ترک تذییل اول بر چه مبنی است **جواب** مبرت متضمن فیض منفعتست و معدلت دفع مضرت و همه دانند که دفع مضرت اهم است و فائده او اتم است و تخصیص او بتاکید و دلالت بر اهمیت کند و او را در معرض مزیت و رجحان افکند انما ینهیکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین واخرجوکم من دیارکم وظاهروا علی اخراجکم ان تولوهم ومن یتولهم فاولئک هم الظالمون این جمله مقررات مر جمله لا ینهیکم الله را و این قصر قلب است ان تولوهم بدل اشتمال از الذین قاتلوکم و جمله شرطیه یعنی ومن یتولهم فاولئک هم الظالمون تذییلات **معنی اینست** نهی میکند و باز میدارد شما را خدای مگر از کسانیکه با شما در دین قتال کرده اند و شما را از دیار شما بیرون آورده اند و پشتی کرده اند به بیرون آوردن شما از ین که ایشان را دوست گیرید و با ایشان دوستی ورزید و کسانیکه ایشان دوست گیرند و بیگانگان را به یگانگی بپذیرند ایشان هم ایشان ظالمانند و بر نفس خویش ستم کنندگانند دوستی در غیر محل میکنند و دوستی را در خلاف می افکنند یا ایها الذین آمنوا اذا جاءکم المومنات مهاجرات فامتحنوهن الله اعلم بایمانهن فان علمتموهن مومنات فلا ترجعوهن الی الکفار لا هن حل لهم ولا هم یحلون لهن واتوهم ما انفقوا ولا جناح علیکم ان تنکحوهن اذا اتیتموهن اجورهن مومنات مفعول دوم است مر علمتموهن را فلا ترجعوهن الی الکفار جزای شرطست جمله شرطیه عطفست بر فامتحنوهن که جزای شرط اولست لا هن حل لهم لا نفی جنس است بر معرفه در آمده رفع بر ابتدا و تکرار لا بر طریق لا زید جواد و لا عمرو واجب آمده و این جمله تعلیلات مر جمله لا ترجعوهن الی الکفار واتوهم ما انفقوا عطفست بر لا ترجعوا جمله یا ایها الذین آمنوا تا آخر معترضه دیگر است در شان امتحان ایمان مهاجرات متضمن امر است **معنی اینست** ای مومنان چون بیایند بر شما زنانی که دعوی ایمان میکنند و دم از دین اسلام می زنند در حالتی که هجرت کننده اند واوطان خویش را ترک دهنده اند پس این زنان را بامارات و دلائل امتحان کنید و اعتقادهای ایشان را بیازمائید خدا جل و علا عالم ترست بایمان ایشان از شما که او سر دلها داند و دانستن نهانها تواند محک زنید تا شما را عیار ایمان ایشان ظاهر شود و بر اسلام ایشان اطمینان حاصل کردد پس اگر ایشان را مومنات دانید پس ایشان را

سوی کفار باز مگردانید نه این زنان که ایمان آورده اند مر کافران را حلال بوده نه کافران ایشان را باختلاف دین حلال باشند نزول این آیت صلح حدیبیه است و در آن بازگردانیدن هر که مومن شده بیاید مسطور بود در آیت تقیید ایشان بردان بیان زوجه زنان مسلمه شوهران کافران را از جهة اختلاف دین حلال نباشد از ینجهة چون بر مسلمانان شده اند بازگردانیده نشوند و تواند که صلح نامه مطلق باشد بدین آیت بحکم وفاء آن عهد در شان زنان مومنه منسوخ شود و بدهند شوهران ایشان آنچه از مهور ایشان داده اند و دست پیمانی که ایشان فرستاده اند و بزکاری نیست بر شما از ینکه ایشان را نکاح کنید چون ایشان را مهرهای ایشان بدهید ولا تمسکوا بعصم الکوافر واسئلوا ما انفقتم ولیسئلوا ما انفقوا ذلکم حکم الله یحکم بینکم والله علیم حکیم ولا تمسکوا بصیغه مضارع از باب افعال و تفعیل خوانند و معنی هر دو قرات یکی دانند و لا تمسکوا عطفست بر انشاآت سابقه و عصم جمع عصمت است چون نعم که جمع نعمت است جمله ذلکم حکم الله تذییلات جمله یحکم بینکم حالست والله علیم حکیم تکمیلات برای رفع وهم انکه احکام مذکوره برای او باشد **معنی اینست** و مگیرید بعصمتها و علقتها زنان کافره بکفر رجال یا بکفر ارتدادی و آنرا در حیز اعتبار میارید و عصمتها و علقتها که ایشان که بنقابت دین زائل گشته ثابت مدارید و مهری که ایشان را داده بودید از کسانیکه ایشان بخواهند طلب کنید و گو بخواهند کافران چون زنان ایشان مسلمان شوند و مسلمانان را خواهند از شوهران ایشان مهری که این زنان را داده بودند آن یعنی آنچه ذکر کردیم حکم خداست نه حکم برای ما آنرا حکم میکند خدای این نوع حکم میان شما و خدای داناست حق حقیقی داند حکیم است حکم بحکمت تواند وان فاتکم شیء من ازواجکم الی الکفار فعاقبتم فاتوا الذین ذهبت ازواجهم مثل ما انفقوا واتقوا الله الذی انتم به مومنون این شرطیه که جزای او انشا آمده بر انشاآت سابقه معطوف شد **معنی اینست** اگر فوت شود از زنان شما یعنی یکی یا دوی بدین مرتده شوند و بسوی کفار روند پس ایشان جهاد کنید زنان مذکوره را غنیمت سازید پس بدهید از مال غنائم شوهران ایشان را آنچه داده بودند ایشان در زنان او این احکام منسوخ شده احکام برخلاف آن آمده و بترسید و بپرهیزید از خدای که بدو ایمان دارید امرهای خدای بجای آرید و خود را از آنچه نهی کرده است باز دارید یا ایها النبی اذا جاءک المومنات یبایعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئا ولا یسرقن ولا یزنین ولا یقتلن اولادهن ولا یاتین ببهتان یفترینه بین ایدیهن وارجلهن ولا یعصینک فی معروف فبایعهن واستغفر لهن الله ان الله غفور رحیم جمله ندائیه و جمله که بعد اوست تا آخر کلام معترضه است برای تنبیه و اعلام پیغامبر علیه الصلوة والسلام یبایعنک حالست از مومنات لا یشرکن با معطوفات خویش مجرور علی است جار و مجرور متعلق است به یبایعنک فبایعهن جزای اذاست واستغفر لهن الله عطف بر بایعهن ان الله غفور رحیم تذییلات تاکید بتقدیم ملوح است **معنی اینست** ای پیغامبر رفیع الشان و ای برگزیده عالمیان چون زنان بر تو بیایند ایمان و اخلاص خویش باز نمایند با تو بیعت کنند که با خدای عز و جل چیزی را شریک نگردانند و دزدی نکنند و زانیه نشوند و فرزندان خویش را نکشند یعنی دختران را زنده در گور میکردانند نکنند و نیارند بهتانی را از میان دو دست خویش و از میان دو پای خویش یعنی لقیطی را که از شکم ایشان نیست از شکم خود نگویند و فرزندی را که زاده ایشان بزناست بوطی شوهر که میان دو پای ایشان است نسبت نکنند و عاصی نشوند و از امر تو بیرون نروند و در فعلی گزیده و ترکی پسندیده یعنی بدانچه امر کرده باشند و از آنچه نهی کرده باز مانند پس بیعت بکن با ایشان بر عفت و صلاح و بر اسباب فوز و فلاح پیمان بستان و از خدای برای ایشان آمرزش بجو اللهم اغفر لهن بگو بدرستی که خدای غفور است خطا یا آمرزد رحیم عطایا بخشد یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا قوما غضب الله علیهم قد یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور قوما مفعولست مر لا تتولوا را غضب الله علیهم صفة است مر قوما را قد یئسوا من الآخرة حالست ما در کما مصدریه است و جار و مجرور صفة مصدر محذوف است ای یاسا کیاس الکفار من اصحاب القبور

کادر

متعلق است به یئس یا صفة است مرکفار را جمله یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء در صدر سورت کذشته
ومعترضاتی که در میان کلام آمده در میانه دو کلام متصل واقع شد **معنی ایت** ای مومنان دوست مکیرید و
در دوستی مپذیرید قومی را که غضب کرده است خدا بر ایشان را یعنی زمره اشرار و فرقه کفار وحال اینست که بدرستی
از ثواب آخرت محروم شدند و در کار خیرها خاسر و خایب آمدند چنانچه نومید شده اند کافران از اصحاب
قبور یعنی از مردکان یا کویند نومید شده اند ایشان بمشاهده بد ادا نستی خویش بعضی کویند از ثواب آخرت
چنانکه کافرانی که مرده اند از خیر مشاهده عذاب منکر شده اند و بدانکه ختم سورت بسخنی که ابتدای سورت بدان
بدان بود بر حکم ان النهایة هی الرجوع الی البدایة دلالت بر انتهای کلام میکند و ختم بچیزی که دلالت بر انتهای کلام
کند حسن مختم باشد والله اعلم بمعنی کلامه و اقدر علی تعلیمه و افهامه لا اله الا هو ربی توکلت علیه وهو حسبی **سورة الصف**
در تفسیر آمده که سورت صف مدنی است چهارده آیت است و دویست و بیست و یک کلمه است سیصد و بیست و شش حرفست
نظم این سورت بسورة ممتحنه آنست که افتتاح سورت ممتحنه تنبیه مومنانست در آغاز سورت صف ذکر از تسبیح انچه
در آسمان و زمین است نیز بعد تنزیه خدا تنبیه ایشانست و بدانکه در سورت صف ذکر از تسبیح انچه در آسمان و زمین است
مر خدا را عز وجل که عزیزست آفریدکار آن و اینست بر سبیل عنوان آورد سورت را بموعظه طایفه که در امر بقتال
وعده امتثال کردند بعد از امر یاری بجا نیاوردند کویند نا کتنده شدند یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون
افتتاح کرد بعده یا ایها الذین امنوا کونوا انصار الله الایه تا تکرار جمله ندائیه برای تنبیه مذکور کشت که سورت
مذکور کشت که سورت مذکوره بدان مواعظت مسطور با نتها و اختتام پیوست شک نیست که جملهای که از یکباب است
اکر مقاصد ایشان مختلف و متغایر بود از جهة اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصالاتست و اکر مقصود از همه یکی است
هریکی در مقصود کلی مقرر دیکری است انچه بر وجه اعتراض در میان جمله مقصود آمده میان کلامهای متصل واقع شده
جمله دیکر از هر نوع که بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب **تمت**
بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله ما فی السموات وما فی الارض وهو العزیز الحکیم این جمله در آغاز سورت
حشر کذشته و وجوه اعراب و معانی به بیان پیوسته یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان
تقولوا ما لا تفعلون روایت کرده اند که بعضی پیش از ورود آیه قتال میکفتند که عملهای که نزدیک خدای محبوب ترین اعمال
اکر بدانیم اختیار میکنیم و بذل مال و جان بدان بر خود لازم میکردانیم آیت هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم
نازل کشت و وعده انجا بر سبیل ابهام بورود پیوست بعد ورود یا نزده یا هفده ماه بیان توقف افتاد بعضی تجارت
منجیه ان برده اجمال کشاد بعد از ان آیت تومنون بالله ورسوله وتجاهدون فی سبیل الله باموالکم و
انفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون نازل کشت و تجارت منجیه بیان پیوست در انصار در یک کردند و بر صفی که وعده
کرده بودند بجا نیاوردند آیت در شان ایشان وارد کشت و این نظم در حق ایشان بورود پیوست و بعضی کویند این آیة
واردست در شان بعضی منافقان که با پیغامبر وعده کردند اکر در قتال بیرون می آمد بیرون نیامدند متمسک بعذرها
نابوده شدند این آیت در شان ایشان نازل کشت و این نهی در حق ایشان بورود پیوست و بعضی کویند در غزوی از غزوات
کافری شریر را که پیغامبر صلی الله علیه وسلم در کشتن او تنفیلی کرده بود صهیب رضی الله عنه کشت شخصی در قتل مذکور
بر بدیش پیغامبر صلی الله علیه والسلام آورد کشتن او را نسبت بخویش کرد طالب سلب او کشت صهیب رضی الله عنه کفت این
مرد را من کشته ام مستحق نفل بتنفید پیوسته است کشته ام مکابره کرد بر صهیب بدروغ روی آورد این آیت در شان
او نازل کشت و وعید مقت بورود پیوست بدین روایت معلوم شد که ورود این در توبیخ خلف وعده قتالست
یا توبیخ کذب در دعوی قتل قتیلی برای طلب سلب و تنفید ما اذکر جمله یا ایها الذین امنوا تقدیم تنبیه بر خطابست و
همچنین جمله سبح لله ما فی السموات وما فی الارض وهو العزیز الحکیم تقدیم مدح وثنا تقدیم تنزیه بر خطاب عیب و
صوابست در لم لام جاره برای استفهام در آمده الف ما استفهامیه بدر آمدن جاره چون فیم و مم و عم و الام

ختام ساقط

ختام ساقط شده جار و مجرور متعلق است بتقولون ما لا تفعلون مقول تقولون است کبر مسند است سوی ان تقولوا
ما لا تفعلون مقتا تمیز است از نسبت عند الله ظرفست **معنی ایت** ای مومنان چرا میکویید انچه نمی کنید بزرکست
از روی خشم عند الله کفتن انچه نکنید کاهی وعده کنید که خواهیم کرد نمی کنید کاهی عهد کنید بشکنید کاهی بکویید که چنین
کرده ایم در واقع نکرده باشید و بدانکه یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون ندای مومنانست ومقت عند الله و
ارادت اطفای نور دین خدای ویومنون که بمعنی امر بایمانست امور یست ملایم مومنان نبود مکر انکه یا ایها الذین
امنوا ندای منافقان باشد چنانچه امام کلبی این قول را از بعضی روایت کرده اند و ورود این در باب منافقان آورده اند
اما انچه در بعضی تفاسیر کفته و ورود آیت در حق مومنان مجرم و ضمیر یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم عاید
بر مشرکان و اعداست و تومنون بمعنی امنوا باعتبار عطف و تجاهدون بمعنی امر بجمع بتقدیر و اجمعوا بین الایمان
والجهاد بود و آن منافی وجود ایمان نیست هیچ اشکال وارد نشود ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم
بنیان مرصوص آیت سابق وارداست در قتال که کسی از ان بعد رغبت نمودن و وعده کردن اعراض کند یا وارد آ
هر کفتاری که کردار با او نباشد این جمله را بر هر دو وجه مقرر دارند موکد جمله اولی پندارند **معنی ایت**
بدرستی که خدای دوست دارد کسانی را که قتال میکنند و در نصرت دین خدا و اعلاء کلمه علیا تیغ می زنند چنانستی
که ایشان همچو بنیادهای استوار کرده مشدود برصاص آمده صفا ثابت قدم اند همچو بنای مرصوص از جای جنبند و
اذ قال موسی لقومه یا قوم لم تؤذوننی وقد تعلمون انی رسول الله الیکم فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم
والله لا یهدی القوم الفاسقین در آیات سابقه ذکر قتال بود پیشتر نیز ذکر قتال ردی خواهد نمود در اثنای ذکر
قتال قصه موسی بر وجه اعتراض آورد معامله و مقاوله که او را با قوم خویش از ان خبر کردیم جار و مجرور متعلق است
بتؤذوننی جمله یا قوم لم تؤذوننی مقول قالست و قد تعلمون حالست انی رسول الله الیکم مفعول تعلمون است فلما
زاغوا ظرفست مر ازاغ الله را جمله بما عطفست بر قال جمله والله لا یهدی القوم الفاسقین تذییلست **معنی ایت**
و یاد کن ای محمد چون کفت موسی مر قوم خویش را که چرا ایذا میکنید مرا آیات ظاهره و معجزات متظاهره و عیب
جویی و دروغکوی و بربستن عیبی که ندارم و افترا ببدی که از ان بیزارم و تحقیق است که شما میدانید دانستنی
بیقینی نه بر وجه حسبان و تخمین که فرستاده خدایم و شمارا راه راست می نمایم پس هر کاه که از راه راست میل
کردید و در ابکراهی آوردید مایل کردانید دلهای ایشان خدا از دین حق راه هدی نور ایمان از دل ایشان کشید و
روتق دین از دل ایشان زایل کردانید و خدای راه ننماید قومی را که دوام فسق ایشان خواهد و ایشان را برای خلود در
داشته واذ قال عیسی ابن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدقا لما بین یدی من التوریة ومبشرا برسول
یاتی من بعدی اسمه احمد فلما جاءهم بالبینات قالوا هذا سحر مبین من بعدی اسمه بحذف یای متکلم از جهة
التقای ساکنین و فتح یا خوانند و معنی یکی دانند و بر قرات هذا ساحر هذا اشارت بعیسی است و بر قرات سحر هذا
اشارت باعجازاتست واذ قال عطفست بر واذ قال سابق یا بنی اسرائیل با جمله که بعد اوست مقول قالست تاکید
جمله از جهة انکارست مصدقا حالست و مبشرا عطفست بر مصدقا یاتی من بعدی صفة است مر رسول را اسمه
احمد صفة دیکرست یا مستانفه است در جواب ما اسمه لما ظرفست مر قالوا را جمله عطفست بر جمله قال عیسی
ابن کذا فقالوا اعنی جاءهم بالبینات هذا ساحر مبین **معنی ایت** و یاد کن ای محمد چون کفت عیسی پسر مریم
ای بنی اسرائیل بدرستی که من بسوی شما فرستاده خدایم تا شما را سوی دین خدای عز وجل راه نمایم تصدیق کننده و راست
دارنده مر کتابی را میان دو دست منست یعنی مر توریه که پیش از من آمده و بشارت دهنده ام برسولی که بعد من خواهد
آمد رسولی که نام اوست احمد پس هر کاه که عیسی بر ایشان معجزات ظاهرات آورد و ایشان را بدانچه مامور بود
ابلاغ کرد تکذیب کردند و معجزات او را سحر ظاهر خواندند یا او را در معرض ظاهری آوردند ومن اظلم ممن افتری
علی الله الکذب وهو یدعی الی الاسلام والله لا یهدی القوم الظالمین من استفهامیه مرفوع المحل برابتدا است

بالکادرم

اظلم خبر مبتداست واستفهام برای انکارست جمله وهو یدعی الی الاسلام حالست والله لا یهدی القوم الظالمین تذییلست
معنی اینست وکیست ظالم‌تر از کسی که بر خدای دروغ را بر دارد و انبازگان بوده در دلها اندازد وحال انکه
خوانده میشود او سوی دین اسلام ودعوت کرده میشود سوی شرایع واحکام وخدای راه نمونی نکند کسانی را که دوام ظلم
ایشان خواسته وایشان برای خود ناروا داشته یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره
الکافرون اینجمله حالست از القوم الظالمین یا مستانفه است در جواب ما شان هولاء ودرین جمله تمثیلست
حال کسانی که بگفتار ناشایسته ازاله دین اسلام میخواهند بدان ماند که کسی نوری را که خدای عز وجل پیدا آورده است
خواهد که بدم دهن خویش فرو میراند متم نوره باضافه وتنوین خوانده‌اند ولو متصله است برای تسویه وجمله بمعنی لو
مستویة کراهة المشرکین وعدم کراهتهم دانند **معنی اینست** کافران میخواهند که نور خدا را یعنی قرآن را
بدهنهای خویش یعنی بکلمات ناگزیده وسخنان ناپسندیده فرو نشانند ورونق ایمان ودین را وثمره علم ویقین را
از باطن زایل کردانند وخدای تو نور را تمام کننده است وروشنائی قرآن وایمان در دلها افکنده است اگرچه ناخوش
شوند کافران وراضی نکردند ایشان هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره
المشرکون هو مرفوع المحل بر ابتداست موصول با صله خبر مبتداست لیظهره متعلق است بارسله ولو کره المشرکون بر
طریق ولو کره الکافرون است جمله هو الذی تا آخر تاکیدست مر جمله والله متم نوره را **معنی اینست** خدای عز وجل
آنست که فرستاده است رسول خویش را بهدی تا بحکمت بالغه خویش غالب گرداند اورا بر همه دینها اگرچه مشرکان
ناخوش شوند وغلبه دین اسلام را مکروه دانند یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم
تؤمنون بالله ورسوله وتجاهدون فی سبیل الله باموالکم وانفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون یغفر لکم
ذنوبکم ویدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار ومساکن طیبة فی جنات عدن ذلک الفوز العظیم واخری
تحبونها نصر من الله وفتح قریب وبشر المؤمنین اینجمله مستانفه است چون در جمله سابقه ذکر اعمال ناشایسته
کافران کرد دلها بخواهش سداد ورشاد که در دنیا وآخرت نفع کند پیوست آیت یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی
تجارة تنجیکم من عذاب الیم الایه بر وجه استیناف وارد گشت واز تجارت بر وجه استعارت عمل نافع مراد بود
وتؤمنون بالله با معطوفات خویش مبینه تجارت مذکور باشد وتواند بود که جواب استفهام یعنی هل ادلکم علی
تجارت تنجیکم باشد **سوال** سبب مغفرت عملست دلالت سبب مغفرت نیست بودن یغفر لکم ویدخلکم جواب
استفهام است مذکور بچه معنیست **جواب** دلالت سبب عملست نیل غفران بود واین ترکیب از باب ترتیب
مسبب بر سبب باشد جمله ذلکم خیر لکم تذییلست وان کنتم تعلمون شرطیست مستغنی از جزا اکتفا بما مضی یغفر لکم
ویدخلکم جواب آمنوا وجاهدوا است که مضمون تؤمنون وتجاهدون است جنات مفعول دوم است مر یدخل را
جمله تجری من تحتها الانهار صفت است مر جنات را ومساکن عطفست بر جنات طیبة صفة مر مساکن را فی
جنات عدن صفة دیگرست ذلک الفوز العظیم تذییلست واخری مرفوع بر ابتداست جمله تحبونها مجرور داشته‌اند
عطف بر تجارت پندارند برین طریق نصر خبر مبتدای محذوف باشد بتقدیر هی نصر من الله وفتح قریب بود وجمله
صفتی دیگر یا مستانفه باشد وبشر المؤمنین عطفست بر تؤمنون بالله ورسوله وتجاهدون یعنی آمنوا وجاهدوا
یا بر قل مقدر که پیش از یا ایها الذین آمنوا است ای قل یا محمد کذا وبشر المؤمنین **معنی اینست** ای مومنان
هست که راه نمونی کنم شمارا بر تجارت یعنی بر عملی که نافع بود وهمچو تجارت سود دهنده باشد شمارا از عذاب دردناک
برهاند ایمان آرید بخدا ورسول خدا وجهاد کنید ومقاتله ورزید در اعلای کلمه علیا ببذل اموال واتعاب انفس
در قتال ای مخاطبان ایمان وجهاد که سببست برای غفران بهترست مر شمارا اگر شما بدانید واقامت آن توانید
اگر شما این عمل کنید ودم این کار زنید خدای شمارا بیامرزد وگناهان را عفو کند ودر جناتی که فرود درختان آن ویا
خانهای آن جویهای روان ودر مساکن پاکیزه در جنات عدن سکنی بخشد وقرار دهد آن یعنی غفران وادخال جنات

وسکنی ومساکن

وسکنی ومساکن طیبه جاودان فوزیست عظیم ورستگاریست فخیم وبرای شمارا نعمتی دیگر در دنیا با آن نعمتهای مذکوره
که موعود آن در آخرتست که آنرا دوست میدارند ودل بران میگمارند یعنی یاری خدا وفتح قریب انه الکریم الحی وبرسان
بر مومنان مژده غفران وجنان یا ایها الذین آمنوا کونوا انصار الله کما قال عیسی ابن مریم للحواریین من انصاری
الی الله قال الحواریون نحن انصار الله فامنت طائفة من بنی اسرائیل وکفرت طائفة فایدنا الذین آمنوا
علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین خطاب دیگرست بر مومنان طلبست مر خصلتی دیگر از خصایل ایشان کونوا
انصار الله باضافت وتنوین وادخال لام در الله خوانده‌اند ومعنی بر حسب اوست اند کونوا انصار الله ای کونوا انصار
دین الله کما قال عیسی بن مریم للحواریین من انصاری الی الله ای لیکون الحواریین انصار الله وقت قول عیسی للحواریین
من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله واین از قبیل در آمدن اداه تشبیه بر غیر مشبه است لقوله
حتی لا مال دلالها کالیوم مطلوبا ولا طلبا **معنی اینست** ای مومنان باشید شما یاری دهندگان دین خدای
همچو اصحاب حواریان یاری دهندگان دین حق جل وعلا در آن وقت حواریان مر یاران مخلص خویش را گفت من انصاری
الی الله قال الحواریون نحن انصار الله پس طایفه از بنی اسرائیل گرویدند وطایفه ایشان کفر ورزیدند
پس مومنان را قوی کردیم بر دشمنان نصرت دادیم پس نصرت یافتند بر دشمنان غالب گشتند وبدانکه در ختم سورت
بیان غالب آمدن بر دشمنان وظفر یافتن بر ایشان که منتهای مطلوب بود ومقطع حسن ومنتهای مستحسن است
روی نمود والله اعلم وفیضه اتم لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی **سورة الجمعة** در تفسیر آورده که سورت
جمعه مدنی است یازده آیتست صد وهشتاد کلمه است هفتصد ونود وشش حرفست نظم میان دو سورت
آنست که در صدر هر یکی تسبیح خداست وثنای حق سبحانه وتعالی است وبدانکه در آغاز سورت ذکر تسبیح الجمله در آسمان
وزمین است مر خدا را عز وجل که آفریدگار آن واینست بر سبیل عنوان آورده بعده سورت را بستایش خدای عز وجل
بنعمت نبی امی محمد مصطفی افتتاح کرد وبعد ذکر میان عالمیان بی عمل را بتشبیه حمار حامل اسفار نکوهیده وعلما
اخبار یهود را بحق ابناء الله واحباؤه میگفتند وجهودان را ان زعمتم انکم اولیاء الله من دون الناس
فتمنوا الموت مفحم وملزم گردانید بعده در آخر سورت چند جمله برای ذکر نماز جمعه که مومنان یافتند
وفضیلتی که آدمیان دیگر نداشتند بر وجه تذنیب مذکور گشت که سورت مذکوره بجمل مسطوره بانتها
واختتام پیوست نکوئیست که سورت مذکوره جملهای که از یکبابست اگر مقاصد ایشان متغایر از جهة اتحاد
باب میان ایشان ارتباط واتصال بود واگر مقصود از همه یکیست هر یکی در مقصود کلی موثر دیگریست
والحمد بر وجه اعتراض در میان جمل مقصود آمده میان کلامهای متصل واقع شد جملهٔ دیگر در محلهای که بیاید
بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب **بسم الله
الرحمن الرحیم** یسبح لله ما فی السموات وما فی الارض الملک القدوس العزیز الحکیم الملک القدوس
العزیز الحکیم صفات متعدده است مر لله را معنی اینست تسبیح میگویند وبپاکی یاد میکنند مر خدا را الجمله در آسمان
وزمین است خدای که آفریدگار آن واینست عزیزست یعنی تواناست حکیمست یعنی داناست هو الذی بعث
فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال
مبین جمله ثنای دیگرست مر خدا را متضمن بیان عزتست مشتمل بر مدیح خیر الانبیاست یتلوا علیهم
آیاته حالست ان در وان کانوا من قبل مخففه از مثقله است بر کان که از دواخل مبتدا وخبرست داخل شده
لام فارق میان مخففه ونافیه در خبر کان در آمده **معنی اینست** او آنست که فرستاده در جماعت
آدمیان یعنی جماعتی که خواندن ونبشتن ندانند در ام القری یعنی مکه دور از مساکن علما ساکنانند منسوب
سوی مادرانند در ناخواندن ونانبشتن چنانچه از مادر زاده شده بودند همچنانند رسولی که ایشان ناشی
شده واز نسل ایشان پیدا آمده حال اورا دانند مقال اورا فهم کردن توانند بر ایشان آیاتی که فرستاده خدا

وحی کرده حق جل وعلا است وبدانچه دانند ونوانند ایشان را از لوث شرک وکفر ودیانت جاهلیت پاک کرداند
وبیاموزاند ایشان را کتاب باحترام یعنی قران متضمن احکام وحکمت یعنی علم حلال وحرام وبدرستی که بوده اند
ایشان پیش از بعث رسول در گمراهی پیدا وضلالی هویدا که هیچ نمی دانستند وبرای تحصیل علم نمی رفتند حاصل کردن
علمی نمی توانستند نادانسته کارها میکردند واعمالی بی تفرقه میان نیک وبد می آوردند کدام ضلال از این برتر
بود وکدام گمراهی از این بالاتر باشد وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ
مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وآخرین عطف است بر امیین لما در لما یلحقوا بهم جازمه است جمله
صفة است مر اخرین را وهو العزیز الحکیم عطف است بر هو الذی بعث ذلک اشارت است بر نعمتهای که پیغامبران را
داده اند واکرامهای که در او بر وی کشاده اند وبالجمله جمع نعمتهای متعدده است وبودن آن از فضل وکرم
کردگار کریم مدلول جمله والله ذو الفضل العظیم **معنی اینست** خدای برانگیخته است در امیان عمل
پیغامبر ومردمان دیگران که نیامده اند وهنوز برایشان لاحق نشده او عزیز است قوی است غالب است
هرچه خواهد تواند کرد حکیم است استوارکار است همه کار بروفق حکمت تواند کرد وردان نعمتی نعمتهای که
رسول مذکور یافته فضل خداست ولطف جل وعلا است هر کرا خواهد دهد وهرجا که خواهد نهد ودر شان
هر که ارادت او باشد بخشد خوش انکه مخصوص بحمایتی او گردد خنک انکه موصوف باصطفی شود وخدای عز و
جل کریم است خداوند فضل عظیم مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ
مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ مثل مبتدا است ثم لم یحملوها عطف
بر صله کمثل الحمار خبر مبتدا است جمله یحمل اسفارا حالست از حمار یا صفة است بر طریق و لقد امر علی
اللئیم یسبنی بئس افعال ذم است مثل الذین فاعل بئس است مخصوص بذم محذوف است ای بئس مثل القوم الذین
کذبوا بایات الله کنایت از یهود است در آیت سابقه ذکر امیان بود درین آیت نکوهش عالمیان بی عمل بر وجه
اعتراض روی نمود وجمله لا یهدی القوم الظالمین تذییل است **معنی اینست** مثل یهودیانی که توریة بار کرده شده اند
یعنی علم بمعانی وتکلیفات او حاصل کرده اند پس توریة را بر نگرفتند وبتکلیف او عمل نکردند ایمان بر پیغامبر مذکور که
اوصاف وی مسطور بود نیاوردند وبتکالیف او عمل نکردند صفة وحلیه او را از توریة دور کردند کلمات نابوده
نحن ابناء الله واحباؤه ولن تمسنا النار الا ایاما معدودة وامثال ان گفتند وانرا بر باطل عهد ساختند همچو مثل حماری
درین حال که حاصل استعارت بار کتابها میکشد در بارکشی رنج می برد واز کتاب هیچ بهره ندارد واز نفع اینچنین
نافع خبر ندارد بر مثلی است مثل یهود که ایات ما ایشان را رسید ودل ایشان بدان نگروید وتصدیق نکردند
بتکذیب پیش آمدند وخدای در حق ایشان دوام ظلم خواسته ایشان را بارادت قدیم برای دوزخ داشته قُلْ يَا
أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا
بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ قل مستانفه است که جون در جمله سابق حال یهود معلوم گشت وشناعت
ایشان بعلم بیوست جنانکه سامع گفت ماذا اقول لهم حین علمت مثل مثلهم وجمله ندائیه با شرطیه که بعد او است
مقولست ان کنتم شرطیست مستغنی از جزا اکتفا بما مضی وجمله ولا یتمنونه حالست یا معترضه است والله علیم بالظالمین
تذییل است **معنی اینست** بگوای محمد مر یهود را ای کسانیکه یهودی شده اید مدتی یهودیت گزیده اید اگر
گمان برید که دوستان خدائید مرگ را آرزو برید تا بخدای برسید وحال انست که ایشان موت را آرزو نبرند بسبب
گناهانی که پیش فرستاده اند وخدای علیم است بظالمان ظلمهای ایشان بداند وبسزای ایشان جزا دادن تواند قُلْ
إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ الموت الذی
تفرون منه اسم ان است خبر محذوف است از جهة اسم ان است موصولست بموصولی که صله او فعلست بر طریق الرجل الذی
یاتینی فله درهم متضمن معنی شرط شده است لاجرم فا در فانه ملاقیکم که خبر ان است درامده جون اصرار ایشان بر اعمال

حاصل اسفار

نا شاسته امارت انکار موت بود بظهور امارت انکار تاکید جمله سائغ نمود یا تعلیل خبر محذوف است ای ان الموت الذی
تفرون منه لا ینفعکم الفرار لانه ملاقیکم **سوال** در آمدن ان بر مبتدا برای تاکید جزا است مفید رد انکار منکر است
جون در خبر تاکید باشد درامدن ان بر خبر تکرار تاکید باشد زیادت بر حاجت بود **جواب** درین جمله بر وجهی که
خبر محذوف است حکم متعدد تکرار تاکید لازم نشود وبر تقدیری که فانه ملاقیکم خبر دارند بر طریق وما بکم من نعمة
فمن الله فانه بتاویل الحکم فی شانه ملاقیکم پنداریم هم حکم متعدد بود سوال وارد نشود ثم تردون الی عالم الغیب والشهادة
عطف است بر فانه ملاقیکم فینبئکم عطف است بر ثم تردون **معنی اینست** بگوای محمد یهود را که بدرستی که موتی
که از وی گریزید واز لقای آن می پرهیزید فرار نفع نخواهد کرد وسودی بشما نخواهد آورد زیرا که بدرستی که موت شما
را رسیدنی ومرگ آمدنی است کسی باز داشتن نتوانند وبباز داشتن کسی باز نماند همه خواهند مرد وجان بملک الموت
خواهند سپرد پس سوی جایگاه کرد کاری که عالم غیب وشهادت است قادر بر تخلیق وافنا واعادت است باز گردانیده خواهید
شد وبجزا وسزا وعدل وفضل او خواهید پیوست پس بعملهای شما شما را خبر خواهند کرد والجه از نیک وبد کرده اید
پیش شما خواهند آورد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَٰلِكُمْ
خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ فانتشروا با معطوفات خویش جزای شرطست شرطیه معطوف بر شرطیه است لعلکم تفلحون بمعنی لکی
تفلحوا متعلق است بر وابتغوا واذکروا **معنی اینست** پس جون نماز جمعه گزارده شود وشرائط او بادا پیوند
پس در زمین برای تحصیل مطلوبات منتشر شوید ودر طلب علم یا طلب رزق هرجای که مصلحت افتد بروید انجه از فضل
وخدا را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید وبمطلوبات خویش رسید وبر نیل حوائج ظفر یابید وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا
انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ روایت کرده اند
که پیغامبر صلی الله علیه وسلم بر منبر در خطبه بود دران وقت مراجعت تاجری واقع شد جنانچه دران زمانه رسم
تاجران بوده طبل می زدند حاضران خطبه نشنیدند درین آواز طبل دویدند تاجر دریافتند برای سابق شدن در
خرید سوی تاجر شتافتند پیغامبر را صلی الله علیه وسلم ایستاده گذاشتند تن جند بر جا ماندند دل را بهوای دنیا
دادند این ایت در شان ایشان نازل گشت واین نظم در حق ایشان بود در پیوست پیغامبر فرمود اگر این جند تن
نمی ماندند وهمه متخلف میشدند خدای عز وجل وادی را باتش پر کردی وهمه را بهلاک آوردی این شرطیه عطف است
بر شرطیه سابق ولا روی التفاتست از خطاب سوی غیب قل مستانفه است در جواب ما اقول لهم حین تفعلون
ذلک موصول با صله خویش مرفوع المحل بر ابتدا است خیر من اللهو خبر مبتدا است والله خیر الرازقین عطف است
بر مقول این جمله با معطوف خویش مقول قل است **معنی اینست** جون بدانند ایشان تجارتی یا لهوی یعنی
آواز طبل تاجری دریابند باز گردند سوی آن تجارت ولهو شتابند ودنیا بگمارند ترا ایستاده بگذارند بگو
ای محمد ایشان را انجه عند الله است از نعمت وعظمت بهتر است از لهو وتجارت وخدای بهترین روزی
دهندگان وبرترین بخشندگان است وبدانکه در اثنای عبادت دل بر تجارت ولهو داشتن وپیغامبر را
ایستاده گذاشتن کاریست ناپسندیده وشک نیست که این آیت در باب شکایت بود واز این شکایت بمنتهای
رسیده بیشتر از این جه شکایت بود وبدتر از این جه شناعت هرچه دلیل بر انتهای سخن وتمام کلام کند حسن
مقطع باشد والله اعلم وفیضه اتم لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی **سورة المنافقون** در تفسیر آمده
که مدنی است یازده ایت است صد وهشتاد کلمه است وهفتصد ونود وشش حرفست ربط این سورت
با سورة الجمعه آنست که در سورت جمعه تشنیع اهل کتاب بود درین سورت تشنیع منافقان روی نمود
بدانکه سورت را بذکر منافقان وذکر صدقه نهادن ایشان برسالت پیغامبر صلی الله علیه وسلم افتتاح
کرد بعده پناه گرفتن ایشان بسوگندهای دروغ بآیت اتخذوا ایمانهم جنة فصدوا عن سبیل الله الآیة در

وما بكم

اینجا بعضی پخته

بیان آورد بعده چند جمله در مذمت ایشان تا آخر در آخر سورت جمله یا ایها الذین امنوا لا تلهکم اموالکم و لا
اولادکم عن ذکر الله الآیة بر وجه تعریض منافقان است که این صفة داشتند مذکور گشت چون سخن تا
اینجا رسید وکلام برین حد انجامید سورت مذکوره بجمله مسطوره اختتام و انتها پیوست جملهای که از یک
بابت اگر مقاصد ایشان متغایر بود از جهة اتحاد باب میان ایشان ارتباط باشد واگر مقصود از همه یکی است
هریکی در مقصود کلی مقرر دیگری است آنچه میان جمله مقصود آمده بر وجه اعتراض میان کلامهای متصل واقع
شده وجمل دیگر در هر نوع در محلهای که بیاید بیان آن بمشیة الله وعونه روی نماید والله اعلم بالصواب
والیه المرجع والمآب بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاءک المنافقون قالوا نشهد
انک لرسول الله والله یعلم انک لرسوله والله یشهد ان المنافقین لکاذبون انک لرسول الله بکسرات
بتضمین معنی نقول یا بتضمین معنی نعلم یا بمعنی نحلف والله یعلم انک لرسوله کسر ان از جهة دخول لام در خبر است
والله یشهد معطوف است بر شرطیه سابقه وجمله والله یعلم معترضه است میان معطوف ومعطوف علیه و تاکید
جمله انک لرسول الله از جهة رد انکار کافرانست معنی اینست چون بر تو منافقان بیایند نشهد انک
لرسول الله بگویند وخدای میداند که تو رسول خدای فرستاده خدای جل وعلای و گواهی میدهد خدای بدرستی که منافقان
دروغ گو باشند و در راه شقاق ونفاق و دروغ گوئی وکینه جوئی پویانند سوال چون انک لرسول الله خبری
مطابق واقع باشد کاذب خواندن ایشان در خبر چه وجه بود جواب ایشان اگرچه در مشهود صادقاند لکن
بشهد کاذب باشند زیراکه شهادت اخبار است از یقین نه از حسبان ایشان درین شهادت یقین نداشتند پس
در شهادت کاذب باشند اگر نشهد انشای شهادت باشد محتمل صدق وصحه وکذب بود وتکذیب در مشهود به
در زعم ایشان دارند وکلام یعنی ان المنافقین لکاذبون فی زعمهم پندارند اتخذوا ایمانهم جنة فصدوا
عن سبیل الله انهم ساء ما کانوا یعملون اتخذوا صفة است مرکاذبون را مستانفه است در جواب بیان لما
شانهم فی کذبهم جمله انهم ساء ما کانوا یعملون تذییلات تاکید از جهة ابراز مذمت بر وجه وکادت
معنی اینست گرفتند ایشان سوگندهای خود را سپر درین کار بدلالت خویش از محاربه مسلمانان و پیغامبر بکلمات م
بازداشتند مردمان را از دین اسلام بحقا نابوده وگفتار نافرجام بدرستی که منافقان بد است کارهای ایشان
در دل کفر دارند دعوی اسلام بدروغ برزبان می آرند وسوگندهای دروغ میخورند هم کافرند هم فاجرند
ذلک بانهم امنوا ثم کفروا فطبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون ذلک اشارتست بر دروغ وسوگندهای دروغ
وامثال ذلک مبتدا است بانهم امنوا تا آخر خبر است فطبع علی قلوبهم عطف است بر امنوا ثم کفروا فا در فهم لا
یفقهون سببیه است این جمله مستانفه است در جواب ما شانهم علی الکفر معنی اینست آن یعنی دروغ گوئی
وسوگند دروغ پناه جوئی بسبب آنست که ایشان ایمان آوردند پس ترازان کافر شدند خدای بر دلهای ایشان
مهر از نصیب ایمان محرومان آورد پس ایشان در حق آگاهی ندارند صدق وصواب در نیابند سوال
منافقان گاهی ایمان نمی آرند همیشه کفر دارند در حق ایشان امنوا ثم کفروا چگونه آید وصحت آن چگونه روی
نماید جواب در تفسیر آورده که منافقان سه فرقه بوده اند فرقه از مشرکان مکه که وقتی ایمان نداشتند
ودل بنفاق گماشتند فرقه دیگر یعنی یهود که ایشان را ایمان بتوریه وانجیل بود بر پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم ایمان
نیاوردند نفاق اختیار کردند فرقه دیگر یعنی اهل کتاب که بر پیغامبر ایمان آورده بودند بعد از گشتن قبله
بیت المقدس جامه ارتداد پوشیدند ونفاق ورزیدند این دو فرقه بعد ایمان کافر شدند امنوا ثم کفروا در حق
ایشان نازل شده و در شان ایشان فرود آمده واذا رأیتهم تعجبک اجسامهم وان یقولوا تسمع لقولهم
کانهم خشب مسندة یحسبون کل صیحة علیهم هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله انی یؤفکون این جمله
شرطیه با شرطیه که معطوف بر واست عطف است بر اتخذوا کانهم خشب مسندة صفتی دیگر است یا مستانفه

کل صیحة مفعول

کل صیحة مفعول اول است مرحسبون را علیهم مفعول دوم است انی یؤفکون بمعنی کیف است این استفهام برای
تعجب واستبعاد است معنی اینست چون به بینی ایشان را خوش ترا آید بدنهای ایشان از صورت خوب
وشکل مرغوب وزبان چرب وگفتار دلربا واگر سخنی گویند بشنیدن آن گمان کاری چنانستی که منافقان چوبها اند
خشک شده از بیخ برکنده بر پای ناستاده سر بتکیه دیواری نهاده بی بر و بار گشته قوت نام بعدم پیوسته از حظوظ
نبات محروم شده وان سرافق درخت معزول آمده منافقان مذکور بدین صفة اند همه بی فائده و بی منفعت اند
می پندارند که هر آوازی که بشنوند بلای بر ایشان نازل است سعد برای هلاک تن وجان است ایشان یعنی منافقان
دشمنانند بی پرسید از صحبت ایشان و پرهیزید از الفت ایشان خدای بر ایشان لعنت کند وبهلاک و فنا رساند چگونه
از حق باز داشته شده اند واز کجا در راه باطل می روند واذا قیل لهم تعالوا یستغفر لکم رسول الله لووا رؤسهم
ورأیتهم یصدون عن سبیل الله وهم مستکبرون روایت کرده اند که در غزوه بنی المصطلق پیغامبر صلی الله
علیه وسلم ظفر یافته باز گشته وروی سوی مدینه آورده بالشکر در منزلی فرود آمد کرده مومنی را با منافقی بر سر چاهی
در کشیدن آب منازعت افتاد مومن منافق را طپانچه زد منافق مذکور بر عبدالله بن ابی که سر منافقان بود بفریاد
خواست عبدالله برآشفت بر وجه تغیظ سخن کلید ما کلکر ونیز لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا آیت
الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل برزبان راند خود را اعز پیغامبر صلی الله علیه وسلم اذل خواند زید بن ارقم
رضی الله عنه که از مخلصان پیغامبر بود غضب کرد کلام مذکور بروی او آورد گفت این حکایت نخواهم نهفت پیش
پیغامبر صلی الله علیه وسلم خواهم گفت پیش پیغامبر رسید حکایت باز دید همه گفت هیچ سخنی از آن نهفت پیغامبر صلی الله
علیه وسلم گفت شاید بر وغضب کرده تا خبر مذکور بغلط آورده عبدالله دیگری مراد داشته مرا این کلمات نگوید
بدین مرا اهانت نجوید زید مذکور موکد بقسم کرد درستی کلام خویش پیدا آورده امیرالمومنین عمر رضی الله عنه پیش
پیغامبر بود گفت یا رسول الله دستوری ده مرا که این منافق را بکشم انتقام بدگوئی او بکشم پیغامبر صلی الله علیه وسلم
گفت مردمان جفای ایشان ندانند مرا کشنده یاران خویش خوانند چند جای توان رفت و بر چند کس عذر توان گفت
از کدورت باطل ازجرات آن منافقان پیش از هنگام کوچ بانکه رحیل فرمود واز منزل مذکور در کوچه کرده شتابی
نمود در منزلی فرود آمد آوازه برآمد پیغامبر را از عبدالله بن عبدالله که پسر آن منافق بود که مومن مخلص بود پیش
پیغامبر آمد وزاری نمود وگفت یا رسول الله مرا اذن بده تا پدر را بکشم پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود آوازه مسلمانان
کشتن برآید این کار ما را نشاید عبدالله بن ابی با جماعتی از منافقان پیش پیغامبر آمده منکر گشت و بدعوی تبری دبرا
پیوست با یمان وایمان تمسک کرد زید بن ارقم را در چیز افترا آورد گفت گفتار اینچنین در حق من تبری نشوند و کمان
بدی و بدگوئی برآنبرند زید گواهی نداشت در حق من پیغامبر خدای او را بسوگندها عبدالله را مفتری یا مخطی پنداشت مم
وزید مذکور جوان نوخط قوی تن از انصاریان بود در وقت کوچ پیغامبر صلی الله علیه وسلم تقرب مینمود بعد از ین از
جهة شرمندگی از پیغامبر دور می رفت از محلی که نظر پیغامبر می افتاد نزدیکی گشت کسی عبدالله را گفت پیش پیغامبر برو
تا برای تو پیغامبر آمرزش جوید وسخنی در خیریت کار تو گوید مر حقا بند و گردن بپیچید این سخن را نه پسندید آیت واذا
قیل لهم تعالوا یستغفر لکم رسول الله لووا رؤسهم اشارت بر آنست وحکایت از آنست چون پیغامبر در آخرین منزل
نزول کرد سورت المنافقون نازل گشت پیغامبر صلی الله علیه وسلم زید بن ارقم را در کرانه دیک جهة اسرار دید
ان الله صدقک گفت سورة المنافقون پیش از تلاوت کردن دل او را بهجت وافتراح آورد عبدالله مذکور در
نزول سورت مذکور شنید از غضب پیغامبر وگشتن حال خویش بترسید خواست که سابق شود و پیش از پیغامبر در
مدینه رود پسر عبدالله بن عبدالله گفت از دیگران سابق منزلی مشو بی دستور پیغامبر در مدینه مرو از پیغامبر
دستوری یافت سوی مدینه شتافت در مدینه چون در آمد عقب او عبدالله پدر او آمد گریبان پدر گرفت و گرد مدینه
گردانید وجرات او را باشتهار رسانید ناگاه کسی بر پدر او گفت از پدر بو سخنی شنیع بر ازین صادر گشته لئن رجعنا

ظ سرجنبانید

الی المدینه گفته لیخرجن الاعز منها الاذل کفت عبدالله مذکور باز کریبان او کرفته یک بار دیکر کردانید و انا اذل و رسول
اعز عکس سخنی که کفته بود از و کویانید بعده عبدالله ابی مذکور کشت مریض و بزودی بدرکات جهنم پیوست **بیت**
سزاوار سزاست آنکس که کسی را نا سزا کوید خصوصا آنچنین ذاتی که یزدانش ثنا کوید تعالوا مقول قالوا است و
منعول مالم یسم فاعله است بنا و یل هو القول یستغفر لکم جواب امر است بغیرفا مجزوم لووا دو سهم جزای اذا است و رایتهم
عطف است بر لووا رؤسهم و هم مستکبرون حالست جمله شرطیه یعنی و اذا قیل لهم با جزای خویش عطف است بر اتخذوا
ایمانهم جنة **معنی اینست** چون کفته شود مر ایشان را که بیائید پیش پیغامبر از کناه باز ائید پیغامبر برای شما آمرزش
خواهد و از خدای عز و جل عفو جوید سر جنبانید و کردن بکردانید و به بینی ایشان را از آمدن بر پیغامبر صلی الله علیه
و سلم باز میدارند و ایشان تکبر میکنند و خود را بزرکی می پندارند و نمیدانند که هر تکبر کند پست شود و هر که بالای
جوید فرو رود سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ
همزه و ام برای تسویه است جمله بتاویل مصدر مبتدا است و سواء علیهم خبر مبتدا ای سواء علیهم استغفارک و عدم
استغفارک و جمله مستانفه است در جواب ما شانهم و جمله ان یغفر الله لهم بیان تسویه است ان الله لا
یهدی القوم الفاسقین تذییل است تاکید برای ابراز وعید بر وجه وکادت **معنی اینست** برابر است بر
ایشان آمرزش خواستن تو برای ایشان نفاق ایشان را خدای هرکز نیامرزد و کفر ایشان هرکز عفو نکند بدرستی
که خدای راه ننماید قومی را که دوام کفر ایشان خواسته و ایشان را برای خلود در نار داشته هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ
لَا تُنْفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُّوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ
لا تنفقوا تا ینفضوا مقول یقولون است و جمله هم الذین یقولون تعلیل است بر نفی غفران دلیل است و جمله
و لله خزائن السموات و الارض حالست لکن برای استدراک است **معنی اینست** ایشان همان کسانی اند که میکویند
انفاق مکنید بر کسانیکه نزدیک رسول خدای اند تا متفرق شوند مر خدا راست خزانهای آسمان و زمین در آفاق
همه اوست یقینی لیکن منافقان در نمی یابند که چه میکویند نمیدانند که در کدام راه می پویند در باطن مخالف
با مومنان و در ظاهر مخالف با کافران مرافقت کلی نه با مومنان دارند و نه با کافران يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا
إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ یقولون
با مقول خویش بدل است از یقولون اول که تفرق اصحاب موجبه ضعف پیغامبر بود و ضعف مستلزم خروج کردد
کفتی آن کفتن اینست باشد لام در لئن رجعنا موطئه قسم است لیخرجن از روی لفظ جواب قسم است و از
روی معنی جزای شرط است و جمله و لله العزة حالست و جمله و لکن المنافقین لا یعلمون استدراک است **معنی
اینست** میکویند سوکند میخوریم هر اینه اکر سوی مدینه باز کردیم هر آینه کسی که اعز است بیرون کند کسی را که اذل
است و شک نیست که قائل این کلام مبطل است اذل را کنایت میدارند از اعز عالمیان و اعز را کنایت می پندارند از ذلیل
مطلق خواهد کرد عبدالله بن ابی سر منافقان و حال اینست که اعز است مر خدا راست و مر رسول خدای را و زمره مومنان
وار با بهدی را لکن منافقان نمیدانند اعز را اذل و اذل را اعز میخوانند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ
وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ در روایت سابق تشنیع منافقان بتصریح بود
و در این آیت تشنیع ایشان بتعریض و تلویح روی نمود نهی مومنان از شغل شاغل شدن اموال و اولاد او ذکر خدا
تعریضه است حال منافقان تصریح و تلویح است سوی تشنیع ایشان و جمله و من یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون
تذییل است **معنی اینست** ای مومنان مشغول نکردانند شما را اموال شما و اولاد شما از ذکر خدای جل و علا و هر که
مشغول تحصیل مال و تحصین آن و تنمیه مال و تدبیر آن و مرید ادن فرزندان و منفعت قیام تربیت ایشان و کسانیکه از
ذکر خدای مانند مانند ایشان زیان زدکان و خایب شدکان باشند وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ
فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ و انفقوا مما رزقناکم عطف است بر لا تلهکم من

قبل ان یاتی احدکم الموت ظرف است مر انفقوا را فیقول عطف است بر یاتی لولا تحضیض است و جمله مقول یقول است
فاصدق جواب تحضیض است با فا منصوب شده ای لولا ابکن تاخیر منک فتصدق منی و اکن مجزوم از جهة توهم جزم
در معطوف علیه بتقدیر ترک فا همچو جر معطوف بتوهم جر در معطوف علیه منصوب بلا آمدن با در تداعی اتی است
مدرک ماضی و لا سابق شیئا اذا کان غائبا وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ جمله
و لن یوخر الله تا آخر حالست و الله بما یعملون تذییل است **معنی اینست** و حال اینست که هرکز مهلت داده
نشوند و مهلت ندهد خدای و تاخیر فرماید مردن و بدان نفس را چون اجل او آید خدای آگاه است عمل
میکند عالم است بهتر نیکو دید که می آرید انفاق شما ضایع نیست عوض انفاق کو هی بدکاهیت و بدانکه مقطع
این سورت نیز مقطع است و خاتمه این نیز خاتمه مستحسن است چه آکاه است بودن خدای بهمه عملها متضمن
است مر همه وعدها و وعیدها بعد کر لک جای سخن نبود مقطعی دال بر انتهای کلام باشد و الله اعلم بما اراد و
الیه السداد و الرشاد لا اله الا هو ربی توکلت علیه و هو حسبی **سورة التغابن** این سورت مکی است مکر آیت
یا ایها الذین امنوا ان من ازواجکم و اولادکم عدوا لکم الاية که مدنی است و هشده آیت و دویست و چهل
و یک کلمه است هزار و هفتاد حرفست نظم این سورت با سورت منافقون آنست که در ختم سورت منافقین ذکر
خیرات و در مفتتح سورت تغابن ذکر بصیرات در لفظ ملاءمت است و در معنی مناسبت است و بدانکه در آغاز
سورت ذکر تسبیح کردن آنچه آنچه در آسمان و زمین است و پاکی یاد آوردن آنچه در آن و در این است مر خدا را
عز و جل و ذکر استحقاق او مر ملک و حمد بر سبیل عنوان آورد بعده جمله هو الذی خلقکم فمنکم کافر و منکم مومن
ثنای خدای در آفریدن و از عدم بوجود آوردن با صفت جمع و تفریق ذکر کرد بعده جمله متضمن ثنای خدای تعالی
مذکور کشت بعده جمله الم یاتکم نبؤا الذین کفروا من قبل در خطاب کافران و بیان شان حال ایشان ببیان پیوست
بعده بذکر جمله زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا تخلص سوی بعث و قیامت حاصل کشت بعده بجمله قل بلی و ربی
پیوست بعده جمله فامنوا بالله با معطوفات خویش بر وجه تنبیه آورد سورت مذکوره را بجمله معطوفه و
متعلقات او ختم کرد شک نیست که جملهای که از یکباب اکر مقاصد ایشان متغایر بود میان ایشان از جهة اتحاد
باب ارتباط و اتصال بود و اکر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیکری است معترضاتی که در میان
کلام آمده میان کلامهای متصل واقع شده جمله دیکر از هر نوع در محلهای که بیاید بعنایة الله و عونه بیان
آن روی نماید الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب **بسم الله الرحمن الرحيم**
يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وجه ایراد یسبح و در این سورت
و ایراد سبح در سورت جمعه کذشته و وجه آن مشرح و بیان آن بتشریح پیوسته ما فی السموات و ما فی الارض
فاعل است مر یسبح را و عموم ته او در اسناد تسبیح با بدان قال است در عالم شهادت یا علم غیب یا بزبان حالست چ
چنانچه ذکر او با لا کذشته له الملک و له الحمد جمله ظرفیه حالست از الله و هو علی کل شیء قدیر تذییل است
معنی اینست بپاکی یاد میکند مر خدا را بیقین آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و مر او راست ملک و مر او راست
حمد و او بر همه چیز تواناست سلب قدرت از ممکنات ناروا است هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ خلقکم صله الذی است جمله هو الذی خلقکم مستانفه است در جواب رد منکران
صفاته و اینست مخلوقات را در جمع صفت مخلوقیت بجمله هو الذی خلقکم جمع آمده و در جمع فمنکم کافر و منکم
مومن بیان تقسیم بد و قسم شده تقدیم کافر بر مومن از جهة آنست که بر حکم اکثرهم الکافرون کثرت مر کافران است
جمله و الله بما تعملون بصیر تذییل است **معنی اینست** او آنست که شما را آفریده است پس بعضی از شما کافران
ورزیده و بعضی از شما نجات ای کرویده نعم نعمت وجودیت و ان خاص درجه موجودیت همه عقلا در سکم این نعمة
توافق بر ایمان یابستی و تفرق در مسلک کافری نشاستی تفرق از جهة چه زاد و ترک موافقت از کجا افتاد و خدای تعالی

بعلهای شما ببینات سرائر وخفیات اعمال شما پیش او پیداست کفر شما را داند وجزای کفر وسزای ایشان یعنی کافران
دادن وجزای اعمال مومنان دادن تواند خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ فَصَوَّرَكُمْ فَاَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَاِلَيْهِ الْمَصِيْرُ ء
بالحق ای بالحکمة البالغة وهو ان یستقر فیها المکلفون فیعبدون ویجازوا والیه المصیر عطف است بر جمله سابقه
عطف معاد بر مبدا جمله خلق السموات والارض با معطوفات خویش خبری دیگر است مر هو الذی را یا خلق السموات
حالت وصورکم عطف است بر خلقکم **معنی اینست** بیافرید آسمانها و زمین وچیزهای دیگر میان آن واین
بحق یعنی بحکمت متضمن فوائد صحیحه ومنافع صریحه وشما را مصور کرد وبصورت خوب آورد چنانکه جای دیگر
گفت لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم مخصوص کرد ایشان را بتعظیم وتکریم صور بعضی آدمیان نسبت ببعضی دیگر
در حسن منحط بود لیکن بر نسبت حیوانات احسن باشد از جمله حیوانات حسن که صورت او را محتوی است
انتصاب قامت وبدو بشره از شعرات برای حسن او بر نسبت سائر حیوانات کافی است و سوی حسابگاه خدا
بازگشت شما وجای معاد وعد ووعید وجزا وسزا یَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّوْنَ وَمَا تُعْلِنُوْنَ
وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ الجمله با معطوفات خویش خبری دیگر است وجمله والله علیم بذات
الصدور تذییلات **معنی اینست** خدای میداند انچه در آسمان وزمین است ومیداند انچه پنهان
میکنید وانچه آشکارا می آرید آشکارا ونهان پیش او مستوی است خدای کینهای سینها داند نهانی بد و پوشیده نماند
اَلَمْ يَاْتِكُمْ نَبَؤُا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوْا وَبَالَ اَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ همزه برای انکار است وانکار نفی
اثبات بود فذاقوا عطف است بر کفروا ولهم عذاب الیم تذییلات جمله الم یاتکم مذکور است برای عبرت
وموعظت **معنی اینست** آیا نرسیده است شما را خبر کسانیکه پیش از شما نگرویدند و کفر ورزیدند پس وبال
کار خویش چشیدند بر ایشان راست عذاب الیم وعقاب فخیم ذٰلِكَ بِاَنَّهٗ كَانَتْ تَّاْتِيْهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنٰتِ فَقَالُوْٓا ء
اَبَشَرٌ يَّهْدُوْنَنَا فَكَفَرُوْا وَتَوَلَّوْا وَّاسْتَغْنَى اللّٰهُ وَاللّٰهُ غَنِيٌّ حَمِيْدٌ ذلک اشارت بر وبال وعذاب مذکور است ضمیر انه
ضمیر شان است تا آخر او را بیانست وجمله ذلک بانه مستانفه است در جواب بای سبب کان ذلک فقالوا عطف است بر
بر جمله کانت ابشر یهدوننا استفهام برای انکار است بشر فاعل فعل محذوف است ای یهدوننا بشر یهدوننا مفسر است
الجمله مقول قالوا وکفروا با معطوف خویش عطف است بر قالوا والله غنی حمید تذییلات **معنی اینست**
از وبال وعذاب ایشان حاصلست بسبب این شان که پیغامبران ایشان معجزات ظاهر آوردند ایشان او را انکار کردند
پس گفتند آدمی مر آدمی را راه نماید واین کار عظیم از آدمی آید پس کفر ورزیدند وروی از حق گردانیدند وخدای بی
نیاز است از همه از ایشان واز ایمان ایشان نیز از کفر ایشان چه آید واز کفران ایشان چه کشاید ولیکن خدای ستوده
دارات همه کارها محمود بود وهمه صفه او ستوده بود زَعَمَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا اَنْ لَّنْ يُّبْعَثُوْا قُلْ بَلٰى وَرَبِّيْ لَتُبْعَثُنَّ
ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرٌ الجمله تعلیلست بر ناگرویدن وکفر ورزیدن ایشان دلیلست
تعلیل جمله مذکوره تخلص سوی بعث وقیامت حاصل گشت وحصول بعث با توکید بذکر پیوست ان مخففه
اسم او ضمیر شانست که محذوفست ان یبعثوا خبرست جمله قل مستانفه است در جواب ماذا اقول حین یزعمون ذلک
بلی ایجاب نفی است مقول قل است وربی قسم است لتبعثن جواب قسم است جمله بیان مضمون بلی است ومقرر اوست
ثم لتنبؤن بما عملتم عطف است بر لتبعثن وذلک علی الله یسیر تذییلات **معنی اینست** گمان بردند کافران
که گمان باطل وزعم بی حاصل که البته برانگیخته نخواهند گشت وبعد از موت ببعث وحشر نخواهند پیوست بگوای محمد
بلی برانگیخته شوید وبعد از موت زنده گردید سوگند میخورم بپروردگار خویش هر آینه شما را دشوار خدای مبعوث
خواهد گردانید پس هر آینه خبر اعمال داده خدا را آسانست دشوار وآسان در قدرت او یکسانست فَاٰمِنُوْا بِاللّٰهِ
وَرَسُوْلِهٖ وَالنُّوْرِ الَّذِيْٓ اَنْزَلْنَا وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرٌ بالله با معطوفات خویش متعلق است با منوا الجمله با
معطوفات خویش بعد ذکر بعث وقیامت بر وجه تنبیه وتفریع مذکور شده وجمله والله بما تعملون خبیر بدید

آمده

آمده **معنی اینست** چون حقیقت بعث دانستید وتحقیق معلوم گردید پس ایمان آرید بخدا ورسول خدای یعنی
بمحمد که مصدق همه مرسلانست ونوری که فرستاده ایم یعنی قرآن که ترا داده ایم وخدای بدانچه میکنید آگاهست
در کار نیک وبد شما گواهست بدو ایمان باید آورد واطاعت امر ونهی او وی باید کرد يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذٰلِكَ
يَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَنْ يُّؤْمِنْۢ بِاللّٰهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُّكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّاٰتِهٖ وَيُدْخِلْهُ جَنّٰتٍ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خٰ
لِدِيْنَ فِيْهَآ اَبَدًا ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَكَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَآ اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ النَّارِ خٰلِدِيْنَ فِيْهَا
وَبِئْسَ الْمَصِيْرُ یوم منصوبست بمضمون بما تعملون خبیر لیوم الجمع متعلق است بیجمعکم ذلک اشارتست بر لیوم الجمع
مبتداست یوم التغابن خبر مبتداست ومن شرطیه است یومن شرط اوست مجزوم بدوست ویعمل عطف است بر
یومن یکفر ویدخل بر صیغه غائب وصیغه متکلم خوانند ومعنی بر حسب آن دانند یکفر عنه سیئاته با معطوف خویش
جزای شرطست وجمله ذلک الفوز العظیم تذییلات والذین کفروا موصول با صله مبتداست وجمله اولئک اصحاب
النار خالدین فیها خبر مبتداست والجمله اسمیه عطف است بر جمله شرطیه سابقه یعنی ومن یومن بالله وجمله
ومن یومن بالله با معطوف خویش قسم است بعد جمع سابق که یوم الجمع فهم شده **معنی اینست** هر آینه حشر کرده
شوید بدانچه عمل میکنید در آن روزیکه کافران آخرت باقی را بدنیای فانی فروختند واین شرا نفسی است بدنیا
آخرت وکسانیکه ایمان بخدا آرند وعمل صالح کنند خدا بدیهای ایشان را بپوشد ودر جناتی که زیر درختان یا خانها
جویهای روانست جاودان دارد آن یعنی پوشیدن سیئات ودر آوردن در جنات فوز عظیم است ورستگاری فخیم
وآنانکه کفر ورزیدند وآیات ما را تکذیب کردند ونقران ایمان بیاوردند ایشان اصحاب دوزخ اند جاودان
باشند بازگشتی است بازگشت کافران ومرجعی است مرجع ایشان مَآ اَصَابَ مِنْ مُّصِيْبَةٍ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ وَمَنْ يُّؤْمِنْۢ
بِاللّٰهِ يَهْدِ قَلْبَهٗ وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ وَاَطِيْعُوا اللّٰهَ وَاَطِيْعُوا الرَّسُوْلَ فَاِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاِنَّمَا عَلٰى رَسُوْلِنَا الْبَلٰغُ الْمُبِيْنُ
اَللّٰهُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ ما نافیه است من مصیبه فاعل ما اصابست من زائدست الا باذن
الله استثنای مفرغ است جمله معترضه است برای بیان کمال استیلای خدای بر بندگان وکمال اقتدار بر ایشان
جمله ومن یومن بالله یهد قلبه عطف است بر جمله ما اصاب والله بکل شیء علیم تذییلات واطیعوا الله با
معطوف خویش عطف است بر امنوا معترضاتی که در میان واقع شده میان دو کلام متصل واقع شده فان تولیتم فا
سببیه است رسانیدن امر بایمان سببست برای گفتن این سخن الله لا اله الا هو تذییلات تعلیل بر امر ایمان و
دلیل بر آنست وعلی الله فلیتوکل المومنون عطف است بر امنوا واطیعوا عطف امر غائب بر امر حاضر بر وجه التفات
از خطاب سوی غیب **معنی اینست** نرسیده است هیچ کس را هیچ رنجی ومضرتی وهیچ آفتی ومصیبتی مگر بعلم خدا با صابت
دستوری یافته وبدستوری خدای سوی کسی شتافته وهر که ایمان آرد بخدا راه نماید دل او را تا در راه مصیبت صبر بورزد و
انا لله وانا الیه راجعون گوید خدای بهر چیزی داناست وبر هر چیزی تواناست همه اعمال مردمان داند وجزای
نیکی وبدی تواند واطاعت کنید خدا را ورسول خدا را پس اگر روی بگردانید از ایمان وطاعت پس نیست بر رسول
مگر رسانیدن امر بطاعت خدای یکیست جز او معبودی بحق نیست وای مومنان بخدا توکل کنید وکارهای خود را
در پناه فضل وکرم او افکنید يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا اِنَّ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ وَاَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَاحْذَرُوْهُمْ وَاِنْ تَعْفُوْا وَتَصْفَحُوْا
وَتَغْفِرُوْا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ الجمله معترضه است میان معطوف ومعطوف علیه یعنی واطیعوا الله واطیعوا
الرسول وفاتقوا الله ما استطعتم بکشف خواهد آمد عدوا اسم انست من ازواجکم واولادکم خبرست فا در فاحذروهم
سببیه است وجمله شرطیه یعنی وان تعفوا وتصفحوا وتغفروا تا آخر خویش یعنی وان تعفوا وتصفحوا فان الله غفور
رحیم عطف است بر ان من ازواجکم تا آخر وتاکید فان الله غفور رحیم از جهة ابراز وعده بر سبیل وکادت واهتمام مادر
وپدر را در شفقت وتربیت اولاد واطفال واغنیای ایشان در تحصیل وتحصین اموال امارت انکار مضمون جمله بود از جهة
ظهور امارت انکار تاکید جمله سائغ نمود **معنی اینست** ای مومنان بعضی ازواج واولاد شما را دشمنانند که آن

جهة دوستی خویش بدیشان دوست و دشمن میداند و از کارهای دین باز میدارند و دل‌ها را بطلب دنیا مایل میسازند پس از ایشان بترسید و از متابعت هوا خواه ایشان بپرهیزید و اگر جنایت ایشان عفو کنید و از سرزنش باز مانید و خطایای ایشان بپوشید و آزردگی که از ایشان دارید بگذارید بدوستی که خدای آمرزنده است خطایا آمرزنده است و رحمت کننده عطایا بخشد روایت کرده اند که عوف بن مالک را زن و فرزندان از هجرت سوی پیغامبر و از جهاد باز داشتند و او را در حق او دوستی بند اشتند باز داشتن از کار دین محض دشمنی بود و عین عداوت باشد و از عکرمه رضی الله عنه منقول است که بعضی مردمان در مکه مسلمان شدند ازواج و اولاد ایشان ایشان را مانع گشتند بعد از آن چون هجرت کرد بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم رفتند مهاجران سابق را عالم و فقیه شده یافتند از زن و فرزندان خویش خشم ورزیدند و در صدد ملامت و سرزنش کشیدند آیت و ان تعفوا وارد گشت و به تحریص بعفو بود و پیوست إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ جمله انما اموالکم و اولادکم فتنة مقررات مر جمله سابق را و الله عنده اجر عظیم عطف است بر جمله سابقه **معنی اینست** نیست اموال شما و اولاد شما مگر فتنه برای شما مال در اکثر احوال دل را شاغل بود بعضی اوقات در تحصیل آن و بعضی اوقات در تحصیل آن مصروف و تربیت ایشان برود **بیت**

نقد عمرم همه در دوستی خوبان رفت ؏ ای عجب راه روی کز ره احباب افتاد خدای نزد او ثواب عظیم است و در کار او اجر فخیم است فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ فاتقوا الله بفای سببیه عطف است بر امنوا بالله و رسوله و اسمعوا و اطیعوا عطف بر فاتقوا ای فاسمعوا ما تومرون به و اطیعوا فیما تنهون عنه خیرا صفة است مر مصدر محذوف را ای انفقوا انفاقا خیرا و تواند بود که خیرا بمعنی مال باشد چنانکه در آیت دیگر آمده است کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین و الاقربین ای انفقوا مالا بدین وجه مفعول به باشد **معنی اینست** پس تقوی ورزید چندانکه توانید تمام قوت را در تقوی صرف کنید تا آنکه بتمام و کمال پرهیز کردید و بشنوید پند آنکه پند داده میشود و اطاعت کنید و طاعت ورزید در آن چه مکلف شده اید مالی را برای نفس خویش انفاق کنید یا گویند انفاقی را که بهتر است بجا آرید و کسانیکه از بخل نفس خویش یعنی بخلی که صفة ذات ایشان بود نگاه داشته شوند ایشان هم ایشان رستگارانند اضافت شح سوی نفس احتراز است از بخلی که مبنی بر حاجت باشد چنانکه بکی غیر قوت روز را مالک بود بخیلی کرده بدان از جهة حاجت خویش مذموم نباشد و این را بخل نفس او نخوانند بخل نفس را عرض حاجت خوانند إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و الله مرفوع بر ابتداست و صفات که بعد اوست اخبار آن مبتداست بر طریق و هو الغفور الودود ذو العرش المجید فعال لما یرید و تواند بود که عالم الغیب و الشهادة خبر مبتدای محذوف باشد جمله شرطیه تعلیلات بر امر انفاق دلیلات و من یوق شح نفسه که معترضه بود میان دو کلام متصل روی نمود و الله شکور حلیم تذییلات **معنی اینست** اگر خدای را قرض حسنه دهید یعنی مال را در رضای او نفقه کنید نفقه برای شما دو چندان گرداند و شما را بمغفرت رساند و خدای شکور است در دنیا و آخرت خلق انفاق دهد حلیم است گناه کار را بزودی مواخذه نکند داننده غیبات یعنی آنچه در پرده حکمت پرورد گار است و داننده شهادتست یعنی آنچه پیدا از ظاهر کار است عزیز است قوی است غالب است هرچه خواهد کند حکیم است حکمت آن داند و بدانکه در خاتمت سورت توصیف خدا بعلم کامل یعنی نهان و آشکارا و قوت شامل و کمال اقتدار و بیان اقترانات قدرت نوت بکمال حکمت از باب حسن مقطع است مقصود کلام را بکمال رساید و مختم را دال بر انتهای کلام گردانیده چنانکه سامع بداند بیشتر سخنی نیست منتهای کلام هم برین معنی است و الله اعلم باسرار کلامه و لطائف ابتدائه و اتمامه لا اله الا هو ربی توکلی علیه و هو حسبی **سورة الطلاق** این سورت مدنیست دوازده آیت است دویست و چهل و نه کلمه است و هزار و شصت حرف ربط این سورت با سورت تغابن آنست که در سورت

تغابن در آیة فاتقوا الله ما استطعتم امر بتقوی بود درین سورت فائده بقوله و من یتق الله یجعل له مخرجا بیان فرمود و نیز در سورت تغابن در آیت و علی الله فلیتوکل المومنون مومنان را بتوکل بخدا امر کرد درین سورت در آیة و من یتوکل علی الله فهو حسبه فائده توکل در بیان آورد چنانچه که گفت فاتقوا الله ما استطعتم و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و علی الله فلیتوکل المومنون و من یتوکل علی الله فهو حسبه و بدانکه سورة را بخطاب پیغامبر علیه الصلوة و السلام و جماعت اهل اسلام چون زنان را طلاق گویند و در وطیت نکاح نقض رسانیدن جویند افتتاح کرد و ایشان را بر محافظت مدت و عدت و ترسیدن از خدا و پرهیزیدن از هوا و نهی کردن شوهران از بیرون کردن نهی زنان از بیرون آمدن آورد بعد از آن احکام و عدت چون عدت حیض در حائضان و اشهر در ایشان و ترضیع حمل در حاملان گفت و از شوهران در مدت عدت سکنی و نفقه و کسوت بر قدر طاقت حر بعد اتمام احکام طلاق و عدت ببیان لوازم این مدت چند جمله مربوطه متضمن گشت و اعتبار آن مضبوطه برای موعظت بر وجه تذنیب آورد شک نیست که جملهای که از یکبابست اگر مقاصد ایشان متغایر بود از جهة اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگریست سورت مذکور را بجمل مسطوره ختم کرد و آنچه بر وجه اعتراض در میان حمل صغیر و صغیره آمده میان کلامهای متصل واقع شده جمله دیگر از هر نوع در محلهای که بیاید بمشیة الله و عونه بیان آن روی نماید و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا در خطاب جماعت بعد خطاب واحد شبه التفات باعتبار آنکه ذکر واحدی اصلاست چنانچه که ذکر است و تواند بود که حمل بر حذف معطوف کنند ای یا ایها النبی و من تابعک اذا طلقتم النساء و بعضی حمل بر تقدیر قول کنند ای یا ایها النبی قل لامتک اذا طلقتم النساء ای اذا اردتم تطلیقهن لام بعد نهی برای عرض نیست برای عاقبت است بر طریق ابنوا للخراب ای فطلقوهن لیتعقب الطلاق عدتهن و احصوا العدة عطف است بر طلقوهن مردان امر کرد بشمار عدت و زنان را امر نکرد از جهة غفلت ایشان و اتقوا الله ربکم عطف است بر احصوا العدة جمله لا تخرجوهن بیان معامله ایشان با زنان در حالت عدت استینافه است در جواب ما یصنع فی حال عدتهن اضافت بیوت سوی زنان بملابسة سکنی است و لا یخرجن نهی است مر جماعت زنان مطلقه را عطف است بر لا تخرجوهن الا ان یاتین مستثنای مفرغ است ای لا یخرجن من بیوتهن فی وقت لا وقت اتیانهن بفاحشة مبینة بصیغه اسم فاعل و اسم مفعول خوانند و معنی بر حسب آن دانند جمله و تلک حدود الله تذییلات جمله شرطیه یعنی و من یتعد حدود الله با جزای خویش تذییل بعد تذییل است و لعل الله تعلیلات بر شریعت عدت دلیلات **معنی اینست** ای پیغامبر رفیع الشان مطوع همه اهل ایمان چون طلاق گفتن زنان بخواهید و مطلوب افتد طلاق بگویید بی طلاقی بگویید که بعد آن عدد بود و مدت اندیشه و تفکر باشد و ایام عدت را بشمارید تا در غلط نیفتید و مدت کم و بیش نشود و از خدای که پروردگار شماست بترسید زنان را در مدت عدت از خانهای که سکونت داشتند بیرون مکنید مگر آنکه فاحشه مبینه یعنی زنا یا معصیتی دیگر که موجب حد است بیارید برین تقدیر برای اقامت حد بیرون آرند و بعضی گویند فاحشه مبینه بر زبانی کردنست و اهل بیت شوهر را رنجانیدن است بدین وجه نیز بیرون آرند بیرون آوردن را دفع ایذای او از خویش پندارند و این همه حدهای خداست تجاوز از آن ناروا است و کسانی که تجاوز کنند از حدهای خدای یعنی حدهای شریعت که خدای تعیین کرده بوحی در بیان آورده بی حکم کرده شود بدرستی که نفس خود را مظلومه ساخته و در ستمکاری و جور انداخته نمیدانی شاید بود که خدای بعد طلاق و افتراق

کاری دیگر یعنی حصول میل دل و وقوع رجعت و وفاق فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ
بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ فامسکوهن با معطوفات خویش جزای شرطست این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه ذلکم یوعظ به
تا آخر تذییلات **معنی اینست** چون ایشان بآخر مدت برسند یعنی بکذشتن مدت نزدیک شوند پس بدارید
ایشان را بر وجه پسندیده یا جدا کنید ایشان را بر طریق خوب که درون عدت رجعت نکنید و بطلاق کفتن بعد رجعت
در درازی عدت میفکنید و دل بر عداوت او مکمارید و از خواستن شوهران باز مدارید و کواه کیرید دو مرد
از مسلمانان با عدالت و سزاوار شهادت در هنگام مراجعت درست کنید شهادت را برای رضای کردکار و اظهار حق
و باز داشتن از انکار آن یعنی درست کردن شهادت را پند داده میشود بدان کسی را که دین اسلام دارد ایمان بخدا
و روز قیامت می آرد وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ
حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا در آیت سابق ذکر طلاق بود بعد ازین نیز ذکر طلاق روی
خواهد نمود این شرطیه با شرطیه که معطوف بروست در اثنای ذکر طلاق معترضه بود برای بیان فضیلت اتقا
و توکل بر خدای جل و علا امره بنصب بر مفعولیت و بجر باضافت خوانند و معنی یکی دانند جمله ان الله بالغ امره
تعلیلات تاکید از جهة ایراد ثنای باری بر وجه وکادت و استواری جمله قد جعل الله تعلیلات و بر وجود
توکل بر خدا دلیلات **معنی اینست** و هر که از خدای بترسد و از معاصی بپرهیزد خدای مر او را راه بیرون
آمدن از همه تنگنای و تنگیهای دنیا و آخرت روزی کرداند و روزی او را از جای که او نداند برساند و هر که بخدا
توکل کند خدا او را بسنده باشد بدرستی که خدای رسنده است کار خود را یا رسنده کار خود کویند بیان معنی اضافت
جویند یعنی هر چه خواهد حاصل شود و هر چه مراد او بود بحصول پیوندد بدرستی که خدای هر چیزی را اندازه کرده
و باندازه آورده است و او را ابن حسب قضا و قدرت برو رساینده است روایت کرده اند که عوف بن مالک را
مشرکان اسیر کردند پدر پیغامبر آمد و از اسر و اسیری و از فقر و فاقه خویش شکایت کرد پیغامبر صلی الله علیه و سلم
تقوی و صبر فرمود و بر بسیاری لا حول و لا قوة الا بالله العظیم کفتن آورد عوف بن مالک و زن او امتثال امر
پیغامبر کردند تقوی و صبر ورزیدند و لا حول و لا قوة الا بالله بسیار کفتند تا پسر عوف که اسیر بود با صد شتر مشرکان
بدر رسید این آیت در شان او نازل کشت و این نظم بدرود پیوست وَاللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنِ
ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ
واللائی یئسن من المحیض مرفوع المحل بر ابتدا است من نسائکم بیانست مر اللائی را ان ارتبتم شرطست فعدتهن
ثلثة اشهر جزای اوست جمله شرطیه خبر مبتداست مدت عدت زنانی که حیض می بینند در آیت المطلقات
یتربصن بانفسهن ثلثة قروء و در آیت فطلقوهن لعدتهن و احصوا العدة مفهوم است جمله واللائی
یئسن من المحیض تا آخر عطفست بر جمله مفهوم کلام یعنی العدة المتقدمة والمعهود فی قوله و احصوا العدة
النساء اللاتی یحضن واللائی یئسن من المحیض الایة آمده واللائی لم یحضن مبتداست خبر محذوف ای واللائی
لم یحضن کذلک ای عدتهن ثلثة اشهر و این جمله عطفست بر جمله واللائی یئسن من نسائکم **سوال**
اختلاف علما بر زنانی که آیسه شوند یعنی پنجاه ساله و بر قول بعضی شصت ساله کردند و برحسب اختلاف علما
پس یائسه برسند اگر ساکن شوند شما در حائضه کفتن ایشان عدت ایشان سه ماه تمام بود علی الخصوص مانعی
از حیض تعیین شود انتقال سوی اشهر بر طریق اولی باشد **جواب** چون در اللائی یئسن من المحیض ثبوت
صفة یاس بجزم حصول پیوست شک در وقوع او بچه وجه حاصل خواهد کشت **معنی اینست** مر
اگر زنی را گاه گاه در جوانی عادت امتداد طهر بود بعده که عادت امتداد مذکور فراموش شود یا بعد که چون
استحاضه ببیند در پی هر دو صورت ارتباط حاصل کردد و الناس دیدن چون استحاضه بچون حیض حاصل

شود در هنگام ارتیاب و اشتباه یاس که سن از سبب یاس است مقام یاس سبب ثابت کویند حکم ارتیاب
و نفیی یکی دانند و جواز را بر طریق لو لم یخف الله لم یعصه ملزوم متنافیین پندارند غیر آیسه که از جهة علل
صغر یا از جهة مرض حیض نبیند عدت ایشان نیز سه ماه معین دانند و زنانی که حامله اند عدت
ایشان از وضع حمل کنند وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا این شرطیه معترضه است برای بیان فضیلت
تقوی **معنی اینست** و هر که از خدای بپرهیزد و با کناه و بدی نیامیزد بکرداند خدای برای از جهة سامان
کار او پس در شان او آسانی دهد و در همه امور او به برکت تقوی و یمن اتقا سامان بخشد ذَٰلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ
إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا ذلک امر الله مبتدا و خبرست انزله الیکم حالست از
معنی اشارت بر طریق هذا بعلی شیخا و این تذییلات و من یتق الله تا آخر شرطیه معترضه است برای فضل
و تحریضات بر اطاعت امر و نهی خدای جل **معنی اینست** آن یعنی امر و نهی مذکور در شان مطلقات
فرمان خداست از لوح محفوظ فرستاده شماست کسی که از خدا بترسد امر و نهی او را اطاعت کند خدای بدیها
او را از و دور کند و ثواب او را مستب تقوی عظیم کرداند أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا
تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ اسکنوهن متصلست بجمله لا تخرجوهن من بیوتهن مستانفه است در
جواب این شکی بعترضاتی که در میانه بود میان دو کلام متصل روی نمود من در ظرف یعنی فی است بر طریق
من قبل ان تنزل التوریة بعضی ائمه تفسیر من را برای تبعیض داشته یعنی بعضی مکان سکنتم فیه کفته
من وجدکم بیانست و لا تضاروهن عطفست بر اسکنوهن لتضیقوا علیهن متعلق است بلا تضاروهن
معنی اینست زنان مطلقه را ساکن کنید در مقامی که شما ساکنید از آن قدر که در وسع و طاقت شماست
منزلی که در خور سکنی شماست ایشان را بمزاحمت سکنی و مشارکت مخالفی متعلق مکنید و کسی را در سکنی مزاحم
ایشان مکردانید تا عیش بر ایشان تنگ کند و ایشان را در رنج افکند وَإِنْ كُنَّ أُولَاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ
حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ
تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرَىٰ لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ
لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا شرطیه با معطوفات خویش معطوفست بر
اشارت سابقه جمله لا یکلف الله نفسا الا ما آتیها تعلیلات سیجعل الله بعد عسر یسرا تکمیل که در جمله
و من قدر علیه رزقه ذکر ابتدای لزوم تنگی رزق بود مراحم انتفای فراخی رزق دفع کرد **معنی
اینست** و اگر باشد زنان مطلقه که فرزندان شما را شیر دهند پس ایشان اجر شیر دادن بر طریق رایگان
بدهید و ایشان را برای شیر دادن بگیرید و این حکم در مطلقات است بخلاف منکوحات زیرا که مادر فرزند
تا در نکاح او باشد او را از شیر دادن فرزند اجرت ستدن روا نبود و میان خویش مشورت کنید تو افق و
تراضی بزنید در تقدیر اجرت بر وجهی که پسندیده باشد بر طریق که کزیده شرع طبع بود و اگر شما یکدیگر
اظهار دشواری کنید و در تعیین اجرت خود را در مضایقه افکنید مادر و فرزندان از قدر اجرت رایگان
زیادت خواهد و شوهر بزیادت راضی نشود دایه دیگر او را باجرت رایگان شیر دهد تا خداوند سعتی و
طاقتی براندازه وسع و طاقت خویش انفاق کند و هر آینه کرده شده است برو رزق او یعنی مبتلا بفقر است
پس کر انفاق از آنچه خدای عز و جل او را داده زیرا که تکلیف نکند خدای هیچ نفسی را بدادن چیزی مکر بر
اندازه او که او را داده و طلب نکند مکر اندازه که بر دست او نهاده پنداری که فقیر همیشه فقیر خواهد
بود و غنا او را روی نخواهد نمود زود باشد که بکرداند خدای بعد دشواری آسانی و بعد درویشی توانگری
لا تهین الفقیر علک ان   ترکع یوما و الدهر قد رفعه وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا
وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا

خيرًا اعدّ الله لهم عذابًا شديدًا فاتقوا الله يا اولي الالباب الذين آمنوا قد انزل الله اليكم ذكرًا رسولًا يتلوا عليكم آيات الله مبيّنات ليخرج الذين آمنوا وعملوا الصالحات من الظلمات الى النور نكرا بضم كاف و سکون او خوانند و معنی یکی دانند درین سورت ذکر طلاق و مطلقات و ذکر عدّت و احکام آن از لزوم مسکن و نفقه ذکر کرد و اوامر و نواهی متعلق احکام مطلقات است در بیان آورد بعد ان فاتقوا الله یا اولی الالباب مذکور خواهد گشت و برین اوامر و نواهی خواهد پیوست انجمله میان دو کلام معترضه بود متضمن ترهیب و تهدید و تخویف و وعید باشد و کاین بمعنی کم خبریه است مبتداست و من بیانیه است جمله عتت عن امر ربها و رسله خبرست مر کاین من قریة را فحاسبناها و عذبناها عطف اند بر جمله عتت حاسبنا و عذبنا و ذاقت و کان هرجا رحکایت اینده است بمعنی مقید شده از قبیل نفخ فی الصور و نادی اصحاب النار آمده و جمله اعدّ الله لهم تعلیلات بر تحقق وعیدهای مذکور دلیلات و تواند بود که جمله صفة قریة باشد و جمله اعدّ الله لهم خبر بود فاز حاسبنا شمار اعمال و استقصای افعال بکتابت و کرد آوردن در صحائف ایشان واز عذبنا عذابا عذاب دنیا و اصابت آفت و عنا و بلا مراد بود و جمل مذکور بمعنی ماضی باشد فادر فاتقوا الله ببیه آنست چه وعید عذاب در حق اهل جفا سببیه است برای حصول اتقا موصول با صله یعنی الذین آمنوا صفة است مر اولی الالباب را و جمله ندائیه یعنی یا اولی الالباب معترضه است برای تنبیه قد انزل الله حالت یا تعلیلات ذکرا مفعولست مر انزل الله را رسولا صفة است یا بدلست بحذف مضاف ای ذکرا کتاب رسول یتلوا صفة است مر رسولا یا صفة دیگرات مر ذکرا برین تقدیر اسناد یتلوا مجازیست از باب فهو فی عیشة راضیة ای ذکرا مرسلا تا بآیات الله یا گویند رسولا منصوبست بفعل مضمر ای انزل کتابا و ارسل رسولا لیخرج الذین آمنوا تا آخر متعلقست بانزل **معنی اینست** و چندین از اهل قریه از امر پروردگار خویش و رسول آن خدای سرکشی کرد و قدم از حد طاعت بیرون آورد بی حساب خواهیم کرد او را عذاب درشت بی و بال امر خویش خواهد چشید و سزای کار خویش خواهد دید و عاقبت کار زیان کاری خواهد بود و در آخر کار او را خیبت و خسران روی خواهد نمود زیراکه ساخته کرده است خدای برای ایشان عذابی سخت سزاوار این طائفه بدبخت پس از خدای بترسید و از عذاب او بپرهیزید ای خداوندان عقول دانندگان اصناف معقول بدرستی که فرود آورده است خدای سوی شما ذکر را یعنی قرآن را کتاب ختم پیغامبران آورده اند و عمل صالح کرده اند از ظلمات کفر و جهالت سوی نور ایمان و معرفت ومن يؤمن بالله ويعمل صالحًا يدخله جنّات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ابدًا قد احسن الله له رزقًا این شرطیه معترضه است برای بیان فضل ایمان و عمل صالح افراد یدخله از جهة افراد لفظ من است و جمع کردن خالدین از جهة معنی است و جمله قد احسن الله له رزقا تاکید این مفهوم بود تذییل باشد **معنی اینست** و هرکه بخدای ایمان آرد و اعمال صالحه کند خدای او را در جنانی که روانست فرود آن جویها درآرد درین حال که در آن جاوید اند بدرستی که نیکو کرده است خدای جل و علا برای او در جنات رزق را الله الذي خلق سبع سموات ومن الارض مثلهنّ يتنزّل الامر بينهنّ لتعلموا انّ الله على كل شيء قدير وانّ الله قد احاط بكل شيء علمًا الله مرفوع بابتداست سبع سموات مفعولست مر خلق را صله موصولست و من الارض بیانست مر مثلهن را ای خلق السموات السبع مثلهن و من الارض عطفست بسبع سموات و موصول با صله خبرست مر الله یتنزل الامر بینهن حالست لتعلموا و ان الله قد احاط بکل شیء علما معطوفست بر جمله الله الذی سبع سموات تا آخر تعلیلاتست مر فاتقوا الله یا اولی الالباب گذشته را و بیان پیوسته را و معترضاتی که در میان بود میان دو کلام سائغ نمود **معنی اینست** خدای آنست که آفریده است هفت آسمان و از زمین هم همچند آن فرود می آید فرمان که کار رب العالمین است میان آسمان و زمین تا بدانید بدرستی که خدای بر هر چیزی قادرست و بدرستی که خدای جل و علا محیطاست از روی علم هر چیزی را و بدانکه مقطع این سورت نیز

مقطع حسن است

مقطع حسن است از مختم مستحسن است زیراکه در ختم سورت ذکر کرد که خدای عز و جل بر همه چیز قادرست هیچ چیز از قدرت او بیرون نبود و همه چیز را بعلم و قدرت محیطاست چنانچه هیچ چیزی از علم او خارج نشود علم کامل او و قدرت شامل کرد هیچ چیزی نماند که در تحت قدرت و علم نیاورد عموم مذکور و شمول مسطور و دال بر انتهای کلام گشت و نحوای این با انتها پیوست والله اعلم و فیضه اتمّ لا اله الا هو نه توکلی و علیه و هو حسبی **سورة التحريم** این سورت مدنیات دوازده آیت است دویست و چهل و هفت کلمات هزار و شش حرفست ربط این سورت با سورت طلاق ظاهرست که آغاز هر یکی بخطاب پیغامبرست بدانکه سورت را بخطاب پیغامبر صلی الله علیه و سلم و عتاب او افتتاح کرد بعده تحریم مذکوره افتراض کفارت یمین در بیان آورد بعده بقصه تحریم مسطور پرداخت و هنگام وقوع او را مذکور ساخت بعده چند جمله هم در موعظت مومنان و موعظت پیغامبر صلی الله علیه و سلم مذکور گشت و تکرار ندا و تنبیه بر وجه تقدیر بتمهید پیوست بعده در آخر سورت قصه زن نوح و لوط علیهما السلام و قصه مریم و آسیه زن فرعون در ذکر آورد سورت را بقصهای مسطوره متضمن موعظت اختتام کرد شک نیست که جملهای که از یک بابت اگر مقاصد ایشان متغایر بود از جهة اتحاد باب میان ایشان اتصال و ارتباط باشد و اگر مقصود از همه یکیست در مقصود کلی متفرد دیگریست الجمله بر وجه اعتراض در میان جمل مقصود آمده میان کلامهای متصل واقع شده جمل دیگر در محلهای که بیاید بمشیة الله و عونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب **بسم الله الرحمن الرحيم**

يا ايها النبي لم تحرّم ما احلّ الله لك تبتغي مرضات ازواجك والله غفور رحيم در ورود این سورت چند قولست و در ذکر همه طولست اما قول معتمد آنست که و ثقه برانست که ماریه جاریه پیغامبر که فرستاده ملک مصر بود از جهة آنکه ملک پیغامبر صلی الله علیه و سلم بود چون ملک رقیه اوراست در صحبته رغبت مینمود از حضور زنان فرصت نمی یافت طلب کردن او در توقف افتاد و می داشت در خانه حفصه رضی الله عنها روزی در آمد و در حجره او آمد از حفصه دستوری خواست که در خانه برود برای پیغامبر صلی الله علیه و سلم طعامی بیارد و پیغامبر صلی الله علیه و سلم او را دستوری داد و کسی برای طلب ماریه فرستاد ماریه آمد پیغامبر صلی الله علیه و سلم در حجره بست با ماریه مشغول گشت حفصه از سرعت دستوری پیغامبر برای رفتن در خانه بدگمان گشت پیش از آنکه در خانه پدر برسد هم از راه بازگشت سوی خانه شتافت ناگاه در حجره را از درون بسته یافت بر در حجره منتظر کشادن در نشست تا آنکه پیغامبر صلی الله علیه و سلم فارغ گشت و برای بازگردانیدن ماریه در کشاد نظر پیغامبر بر حفصه افتاد حفصه گفت یا رسول الله مرا دستوری داده که در خانه پدر روم و طعام آورم و از نظر چون پیش دور کردی در نوبت من در حجره من در بستر من ماریه آوردی پیغامبر منتاثر گشت و باعتذار باز آوردن دل او پیوست که این بر من حلال بود و دل بدو رغبت نمود اکنون از جهة خشنودی تو او را بر خود حرام کردم بعد از این گرد او نگردم باید که این حکایت را پوشیده داری و دل بر اظهار این پیش کسی نگذاری حجره عائشه رضی الله عنها متصل حجره حفصه بود و حفصه با عائشه دوستی و همرازی داشت دل بر اظهار کردن رازی که پیغامبر از آن منع کرده بود گماشت چون پیغامبر از عائشه حکایت مذکور شنید از حفصه رضی الله عنها بجید این آیت نازل گشت و این نظم بورود پیوست پیغامبر صلی الله علیه و سلم بحکم این آیت کفارت بداد رفت ماریه را در حجره آورد و بر حکم فرمان تا یکماه با او ماند و نوبت زنان دیگر منع کرد از غایت رنجش حفصه را بخانه پدر فرستاد و بعضی گویند طلاق داد و حفصه در خانه پدر گریه می کرد شک نیست از آنکه در مردن پدر باشد پدید آورد روز روزه داشتی و شب بقیام میگذاشتی پدر گفت بر توجه افتاد گفت پیغامبر مرا طلاق داد عمر گفت اگر او را خطاب غیرت بودی ترا این حال روی نمودی بعد چند روز میان مردمان این سخن افتاد که پیغامبر زنان را طلاق برین سبب در خاطر سخت شورشی در آمد عمر رضی الله عنه پیش در حجره پیغامبر آمد رباح غلام پیغامبر را گفت تا به پیغامبر بگوید و دستوری

درامدن جویید رباح باز آمد وکفت پیش پیغامبر کفتم پیغامبر دم تر د بار دوم رفت دستوری جست پیغامبر صلی الله علیه و
سلم هیچ نکفت سیوم بار رفت استیذان کرد باز هیچ خبر آورد آخر امیر المومنین عمر رضی الله عنه بر در بایستاد بآواز بلند
نداداد لو امرنی رسول الله بضرب عنق حفصه لضربت عنقها یعنی اکر پیغامبر فرماید حفصه را کردن بزنم در امتثال
امر پیغامبر یکساعت توقف نکنم پیغامبر صلی الله علیه وسلم در کشاد به درامدن دستوری داد چون عمر رضی الله عنه درآمد
نظر بر نقش بوریای خرما که بر پهلوی پیغامبر برامده بود وسه قدار یکصاع جو بکه در کوشه حجره پیغامبر افتاد از مشاهده
این حالت عمر رضی الله عنه را کریه کشاد وکفت خدایکه کسری وخاقان بر حریر وخفتی سلطان انبیا بر حصیر پیغامبر
صلی الله علیه وسلم فرمود که اما ترضی ان یکون لهم الدنیا ولنا الاخرة فقال ارضی بعده عمر رضی الله عنه کفت یا رسول الله
زنان را طلاق داده ایم داغ فرقت بر جبین ایشان نهاده ایم لبیک بحکم فرمان تا یکماه اینجا مانده ایم وایشان را برخود
نخوانده ایم بعده پیغامبر بعد بیست ونه روز بیرون آمد بر معتاد قدیم در حجرات ایشان درامد یاران کفتند یا رسول
الله تو یکماه کفته بود بیش از ماه توجه نمودی پیغامبر فرمود که ماه بیست ونه روز نیز می باشد ودرین مدت
دیده میشود بروایتی که حفصه را طلاق کفته بود بازکشتی پیغامبر بیش کذشتی عدت رجعت باشد وبروایتی
که طلاق نبود خشم بود بازکشتی آشتی بود استفهام در لم تحرم برای انکار بروجه توبیخ است ای لا ینبغی ان
تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک حالست جمله والله غفور رحیم تکمیلاست بذکر صفة غفران
ورحمت برای دفع وهم غضب ونقمت **معنی اینست** ای پیغامبر رفیع الشان مبنی از ابنای رحمان چرا حرام
میکردانی برخود آنرا که خدا بر تو حلال کرده و بازمیداری از خود نعمتی را که منعم متعال داده این عمل نباید
کرد این کار نشاید آورد خشنودی زنان خویش میجویی سخن برضای ایشان میکویی وخدای غفور است خطایا
آمرزد رحیم است عطایا بخشد قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم والله مولیکم وهو العلیم الحکیم انجمله مستانفه
شد
جواب در جواب ما شانی فی الایمان **سوال** استعمال فرض الله با علی بود درین آیت استعمال لام بچه وجه با
جواب چون فرضیت کفارت برای دفع اثم حنث بود متضمن نفع ما را ملایم استعمال لام باشد والله مولیکم
ای مولی امورکم انجمله حالست یا معترضه است تحلة مصدر بمعنی تحلیلاست چنانچه تکرمه بمعنی تکریم است وهو العلیم
الحکیم تذییلاست **معنی اینست** بدرستی که فرض کرده است خدای برای شما فرود آوردن ایمان یعنی کرانی فرود
آوردن ایمان وبیزه کاری حانث شدن دران بکفارت معینه بر معادیر بسته روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله
علیه وسلم در کفارت تحریم ماریه یک برده آزاد کرد وحنث مذکور را کفارت هم مذکور فرود آورد وخدای
مولی شماست وولی همه کارهاست کاهی حلالی را بسببی حرام کرداند وکاهی حرمت حرامی را برکیرد واو علیم است در
احوال وافعال وحکیمست در تحریم واحلال واذ اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثا فلما نبات به واظهره
الله علیه عرف بعضه واعرض عن بعض فلما نباها به قالت من انباک هذا قال نبانی العلیم الخبیر اذ ظرف
است مراد کر محذوف را انجمله با جمله دیکر معترضه است برای قصه زنان وسبب رنجش پیغامبران ایشان در
اثنای موعظات برای بیان پیغامبر از زوجات قالت مستانفه است در جواب ماذا قالت من انباک هذا مقول
قالت است انبانی العلیم الخبیر مقول قالست **معنی اینست** ویاد کنید آن وقت را که راز کفت پیغامبر با بعضی
زنان خویش یعنی حفصه حکایت ماریه پس هرکاه که خبر کرد بحدیث مذکور عایشه را اظهار کرد آن خبر کردن را
بپیغامبر صلی الله علیه وسلم خدای عز وجل یعنی حدیث مذکور را پیش حفصه پیغامبر صلی الله علیه وسلم بیان کرد واز
ذکر بعضی اعراض نمود وبر روی حفصه نیاورد چه شنیده ناشنیده کردن سیرت عظماست وکلاهم بروی
نیاوردن عادت کرماست حفصه کفت ترا از خبر کردن من که خبر کرد واین خبر بر تو که آورد پیغامبر کفت مرا خدای
خدایکه داناست آکاه بهمه خبرهاست خبر داده وجبرئیل کشادن راز تو بر من کشاده ان تتوبا الی الله
فقد صغت قلوبکما وان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه وجبریل وصالح المومنین والملائکة بعد

ذکر ظهیر

ذکر ظهیر ان تتوبا شرط محذوف الجزاست وخطاب مر عایشه وحفصه راست ای حفصه وعایشه ان تتوبا عما
بالواجب علیکما فادر فقد صغت قلوبکما برای تعلیلاست ای فقد مالت قلوبکما علی محبة ما یحبه النبی وکراهة
ما یکرهه وان تظاهرا علیه تتقدیر وان تعاونا علی مخالفته شرطست جواب شرط محذوفست فان الله هو مولیه
تا آخر تعلیلاست ای لا تظاهرا لان الله مولیه وجبرائیل با معطوفات او مبتدا دارند ظهیر خبر مبتدا بند ارند و
صالح المومنین صیغه مفرداست بمعنی جنس یا صیغه است جمع واو از لفظ از جهة اکتفای ساکنین محذوفست
وازخط برخلاف قاعده ادثمان وجمله شرطیه یعنی ان تتوبا با معطوفات خویش یعنی وان تظاهرا مستانفه
زیراکه درایت سابق نکایت از حفصه بود که سر پیغامبر را پیش عایشه باز نمود چنانستی که از ایشان مظنه سوال
ما تصنع بود انجمله درجواب او مستانفه باشد ودر تتوبا التفاتست چه حفصه درایت سابق بصیغه غایب
مذکور شده ودرین ایت ذکر او بصیغه خطاب آمده **معنی اینست** ای حفصه وعایشه اکر شما توبه کنید
واجب بجای آورده باشید زیراکه دلهای شما از مراعات رضای پیغامبر میل کرده وعملی برخلاف رضا آورده سزاوارست
که توبه کنید وخود را در مخالفت او نیفکنید واکر یکدیکر پشتی کنید ودم مخالفت او زنید شما را ظفر برو نباشد
وفلاح ونجاح نبود زیراکه بدرستی که خداوند والی اوست وعون او پناه قوی است وجبرائیل ومومنان صالح و
فرشتکان بعد یاری خدا او را پشتی باشند ودر کارها او معونت کنند کاشند عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا
خیرا منکن مسلمات مومنات قانتات تائبات عابدات سائحات ثیبات وابکارا یبدله از باب تفعیل و
افعال خوانند ومعنی برحسب آن دانند عسی برای تحقیقاست ان یبدله از واجا خیرا منکن خبر عسی است
وانجمله مستانفه است درجواب ما شانه حین یطلقهن مسلمات وابکارا واو ثمانیه که در هشتم صفة آرند
مستعمل شده است وبعضی کویند صفة هفتم وهشتم یعنی ثیبات وابکار که متضاده وصفات دیکر متوافقه بود
ترک واو درصفات متوافقه وآوردن واو درصفات متضاده ملایم نمود **معنی اینست** تحقیقاست اکر محمد
شما را طلاق دهد پرورد محمد بدهد بدل شما او را زنان دیکر بهتر از شما امر خدا ورسول را انقیاد کنندکان
بخدا ورسول کروندکان وانچه رسول آورده است تصدیق کنندکان خدا را پرستندکان هجرت کنندکان
واوطان خویش کذارندکان بعضی سائحات بمعنی صائمات کویند میان سیاحت وصوم ناخوردن تناسب وملائمت
جویند وزنانی که شوهران رسیده اند وزنانی که شوهران را ندیده اند یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم
نارا وقودها الناس والحجارة علیها ملائکة غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یومرون
انجمله بعد موعظه پیغامبر برای تنبیه مومنان وتحریض مسلمانان بر علم اخلاق که وقایت انفس وابدانست وارد آمد
وقودها الناس والحجارة صفة است مر نار را علیها ملائکة غلاظ شداد صفتی دیکراست یفعلون ما یومرون
عطف است بر لا یعصون الله **معنی اینست** ای مومنان نفسهای خویش را بترک معاصی وبعد طاعت نکاهدارید
واهل خویش بتعلیم وتادیب وتخویف وترهیب برزنان داشت آرید از آتشی که هیزم آن مردمان وسنکها
باشد ساخته شده است برای این کافران که دران اندازند والی آید برای آتشی فرشتکان درشت خلقت و
سخت طبیعت امر خدا را عاصی نشوند بکنند انچه فرموده شوند یا ایها الذین کفروا لا تعتذروا الیوم
انما تجزون ما کنتم تعملون انجمله مقول فرشتکانست کافران را کویند دران هنکام که ایشان بعد درامدن
در دوزخ عذرخواهی جویند وجمله بتقدیر ما یقولون لهم مستانفه باشد جمله انما تجزون ما کنتم تعملون
تعلیلاست **معنی اینست** ای کافران امروز اعتذار وعذر مخواهید زیراکه جزا داده نمیشوید مکر جزای
انچه عمل کردید هنکام عمل کذشت ووقت اعتذار رفت **بیت** دوای درد دل زان پیشتر کن که کوتاه دست
کنون وقت دوا رفت یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا عسی ربکم ان یکفر عنکم سیاتکم
ویدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار انجمله تنبیه دیکراست در شان مومنان وموعظتی دیکراست در شان

ایشان معنی اینست ای مومنان توبه کنید و سوی حق بازگردید بازگشت نصوح چنانکه از شما گناه روی نماید جنانچه
توبه نصوح رویدهٔ بادکی کسوت عفت و صلاح بود و مصالح الخرق لباس فوز و فلاح باشد و بعضی گویند توبهٔ
نصوح توبه خالص از شایبه سستی و مقرون بموجبات استواری و درستی است که دور کند پروردگار شما از شما بدیهای
شما را و در آرد شما را در جنانی که فرود آن جویهای روانست یَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى
بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یوم ظرفست مر ان یکفر عنکم را
بعضی بر النبی وقف کنند والذین امنوا معه مبتدا دارند نورهم یسعی بین ایدیهم خبر مبتدا پندارند و بعضی بر النبی وقف نکنند
والذین امنوا معه معطوف بر النبی بود نورهم یسعی بین ایدیهم جمله معلله باشد یقولون خبر دیگرست مر والذین
امنوا معه را ربنا اتمم لنا نورنا با جمله که بعد اوست مقول یقولون انک علی کل شیء قدیر تعلیلست تاکید او از جهة
ابراز ثنای باری بوجه وکادت و استواری معنی بر تقدیری که والذین امنوا معه مبتدا باشد اینست تحقیق پروردگار
شما دور کند بدیهای شما صرف در روزی که خوار نکند هیچ پیغامبری را نزد شفاعت و اصابت جهتی از جهة شفاعت که
اصحاب عزت اند و ارباب نبوت اند و آنان که ایمان آورده اند با پیغامبر نور ایمان بشتابد در پیش و در جانب راست
ایشان بگویند ای پروردگار ما تمام کردان برای ما نور ما را و آمرزیده کردان برای ما جرایم و گناهان ما را بدرستی
که تو بر همه چیزی قدرت داری و هر چیزی که خواهی بقدرت خود پدید آری و بر تقدیری که بر النبی وقف نکنند والذین
امنوا معه معطوف بران دارند و جمله یسعی نورهم تعلیل باشد و از اخزی عذاب جاودان مراد بود معنی چنین باشد در
روزی که عذاب جاودان نکند همچو عذاب کافران و خوار نکند همچو خواری ایشان پیغامبر را و کسانی را که با او ایمان
آورده اند و دین اسلام بر وفاق او تصدیق کرده اند که مراد از معه موافقت در ایمان بود از اتحاد زمان نباشد
نظیر او اینست که گویند قالا بوحنیفه کذا و الشافعی معه این اثبات موافقت است نه اثبات مصاحبت پس مطلق
مومنان مراد باشد نه مومنانی که دران زمان بوده اند و بعضی معه بمصاحبت دارند و از ایشان اصرار بر لنه منفی
گویند باعتبار ثبوت نفی تعذیب ایشان قائل شوند تا بی معنی آیت همانست که گذشته و بیبیان پیوسته يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ اینجمله که بعد اوست در آخر سورت
بروجه تذنیب آورد وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي
امراة نوح بدلست از مثلا بحذف مضاف ای مثل امراة نوح و امراة لوط کانتا تحت عبدین مستانفه است در جواب
ما شانهما تحت عبدین ظرف مستقرست کانتا خبرست من عبادنا صفتست مر عبدین صالحین صفة است مر
عبدین را فخانتاهما با معطوفات خویش عطفست بر کانتا ضمیر مفعول فخانتاهما و ضمیر عنهما عائد بر زنان است
ادخلا النار مع الداخلین مقول قیلست معنی اینست پدید کرده است خدای تعالی مثلی برای کافران تا محل
عبرت بود ایشان را که کفر ایشان سبب عذاب بود و قرابت و مصاهرت با بندگان ایشان از عذاب مانع نشود مثل
زن نوح و زن لوط که در تحت دو بنده صالح بودند و با ایشان موافقت و مصاحبت مینمودند پس با ایشان خیانت
کردند و نفاق و کفر ورزیدند اسرار پیغامبران در کفر این زنان در باز داشت ایشانرا هیچ نفع نکردند و از صحبت
با جلالت خویش ایشان را در نجات نیاوردند و ایشان را بسبب کفر ایشان با وجود صحبت و الفت پیغامبران گفته شد در
وقت موت یا در آینده که دیگر در دوزخ درآیید همچو کافرانی که با پیغامبر وسیلت قربت و صحبت نداشتند معذب
شوید و تواند بود که قول مذکور در روز قیامت بود و قیل بر طریق و نفخ فی الصور یعنی مستقبل باشد وَضَرَبَ
اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ
وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ اینجمله عطفست بر جمله ضرب الله مثلا للذین کفروا امراة فرعون بدلست از
مثلا بحذف مضاف ای وضرب الله مثلا للذین امنوا مثل امراة فرعون اذ ظرفست مضافست سوی جمله که بعد
اوست متعلقست بالکائن که صفة است مر مثلا را ای مثل امراة فرعون الکائن وقت قولها لا در جمله

وجمله

ندانسته بجز

ندانسته بجز فحرف ندا و انچه بعد اوست مقولست مر قالت را و عندک برای قرب مکانت است نه قرب مکان که خدای تعالی
منزه ازانست معنی اینست و پدید کرده خدای مثلی برای آنان که مومنان را در نجات مانع شود مثل بر عی بزن فرعون
که ایمان بموسی آورده بود فرعون او را تعذیب فرمود که او را در آفتاب گرم انداختند و دستهای او را بمیخها با زمین
دوختند و سنگ آسیا بر سینه او نهادند و بانواع عقوبت عذاب میکردند او دران حالت دعا کرد و بزاری بزبان
آورد که ای پروردگار من بناکن برای من در قرب آثار رحمت خویش خانه در بهشت و نجات بخش مرا از فرعون
و عمل او یعنی از ظلم و سوء فعل او و نجات ده مرا از گروه ظالمان یعنی از قبطیان وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي
أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِ وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ و مریم عطف
است بر امراة فرعون ای و مثل مریم ابنة عمران بدلست از مریم التی صفة است مر ابنة عمران و تواند بود که
ابنة عمران صفة مریم بود التی احصنت فرجها صفت دیگرست مر مریم را فنفخنا با معطوفات خویش عطفست بر
احصنت فرجها و ضمیر فیه عائدست بر فرج یعنی جیب پیراهن من در من روحنا زائده است در اثبات بقول
اخفش و بر قول سیبویه من برای تبعیض است یعنی فنفخنا فیه هذا النوع آمده چنانچه در یغفر لکم من ذنوبکم محقق
شد و اضافت روح بخدای برای تعظیم مضاف بود بیت الله و ناقة الله را ماند و کتبه بصیغه جمع و مفرد خوانند
و معنی بر حسب آن دانند و کانت من القانتین من برای تبعیضست و تذکیر قانتین بر وجه تغلیب بود یا من برای
ابتداست ای کانت ناشیة من القوم القانتین بدین وجه تذکیر قانتین بر اصل باشد معنی اینست
و مثل مریم دختر عمران آنکه فرج را یعنی گریبان خود را نگاه داشت فرج کنایتست از گریبان دارند و از کنایتست از
نگاه داشتن فرج پندارند چه کسی را که دامان گریبان خود نگاه داشت باشد نگاه داشت فرج او را بر طریق اولی
بود و این وجه کنایات قرانی را موافقست و رموزات قرانی را مطابقتست پس در گریبان او نفخ کردیم یعنی
فرشته را بنفخ کردن فرمودیم و مراد از نفخ عملیست که نفخ ملک که او را بر وجه تمثیل نفخ میخوانند و تصدیق کرد
مریم کلمات خدا را و کتابهای او را و کانت است و بوده است مریم از قانتان و عبادت کنندگان ایمان و پارسائی او
بدرجه عالی رسید و مرتبه او بمدح و اصطفیک علی نساء العالمین کشید کفار زنان او را تهمت میکردند او را
در ورطه مضرت نیاوردند بضرب مثل مذکور و ذکر تمثیل مسطور تنبیه حفصه و عائشه است رضی الله
عنهما که پیغامبر علیه الصلوة والسلام را دل از بعضی کلمات ایشان آزرده گشت چند گاه بخشم و ترک صحبت سوخت
تا ایشان از حال زن نوح و لوط اندیشه بر صحبت پیغامبر مغرور نشوند و باعمال و افعال شائسته بر دارند و
بطاعت خدا و طاعت پیغامبر عهده کار خود سازند بدانکه درین سورت پیغامبر صلی الله علیه وسلم واقعه تحریم
ماریه و رضای جوی زنان تنبیه کرد و کفارت سوگندی که خورده بود در بیان آورد و تنبیه زوجات پیغامبر صلی
الله علیه وسلم که تحریض بر توبه و جز آن از تنبیهات بنهایت رسانید و در آخر او را بضرب مثل روشن گردانید و
مقصود را با تمام و سخن را بانتها آورد شک نیست که مقطعی که دلالت بر انتهای سخن کند مقطع حسن باشد و
مختتم مستحسن بود والله اعلم و شان مهم کلامه اعظم لا اله الا هو ربی توکلی علیه و هو حسبی سورة الملک مکی است
سی آیت و سیصد و سی و پنج و هزار و سیصد و سیزده حرفست ربط این سورت با سورت تحریم آنست که اختتام سورت
تحریم بذکر مومنان و کافران که در ملک و ملکوت مظهر تصرف و قدرت اند بود و در مبتدا سورت ملک ذکر ملک و تصرف
و قدرت و فطرت روی نمود بدانکه سورت مذکوره را بثنای خدای جل و علا افتتاح کرد بعده ثنای دیگر در بیان آورد
تا آنکه بذکر الذی خلق سبع سموات طباقا تخلص یافت سوی ذکر آسمان حامد گشت بعد بذکر مصابیح ولقد زینا
السماء الدنیا بمصابیح تخلص سوی مصابیح شیاطین بحصول پیوست و اعتدنا لهم در ذکر شیاطین بود از ذکر
شیاطین در ذکر شیاطین کفار که اخوان شیاطین اند تخلص روی نمود از انجا تا آخر سورت ذکر کافران
آورد و سورت را بدان ختم کرد شک نیست که جملهای ازین کتاب اگر مقاصد ایشان متغایرست از جهة

فرج را

اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقصود کلی مفرد دیگر است
انچه بر وجه اعتراض در میان جمل مذکوره آمده میان کلامهای متصل واقع شد جمل دیگر از هر نوع در محل
محلهای که بیاید بمشیة الله و عونه بیان آورده خواهد شد والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب بسم
الله الرحمن الرحیم تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ
لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا تبارک ماخوذ از برکت است و برکت در لغت افزودن است افزودن و کاستن
را با ذات باری نسبت نبود اما چون افزودن چیزی موجب بزرگی و برتری اوست از برکت بر طریق مجاز بزرگی
و برتری مراد باشد ید بمعنی جارحه که از اجزای جسم است با ذات باری تعالی بدین معنی نسبت نتوان کرد این آیت را
در متشابهات باید آورد در متشابهات سلف انچه مراد خداست به حق دانند مشغول بتاویل نشوند خلف به
ما یلیق به تعالی تاویل کنند ید را بمعنی قدرت و تصرف گویند جمله وهو علی کل شیء قدیر تذییل است و
موصول با صله یعنی الذی خلق الموت والحیوة بدل است از موصول سابق یا رفع علی المدح است هو یا نصب علی
المدح است بتقدیر اعنی **سوال** چون موت از زوال حیوة است موخر از حیوة است تقدیم او بر حیات در ذکر
چه وجه باشد **جواب** موت عبارت از عدم حیات با قابلیت حیوة بدین معنی تاخیر او از حیات لازم
نیست دعوی تاخیر موت از حیات بی معنی است و لهذا جنین را در رحم مادر پیش از در آمدن روح میت گویند
ائمه تفسیر در آیت امتنا اثنتین از موت اول همین معنی میجویند بدین وجه موت مقدم بر حیات بود سوال
وارد نشود و بر تقدیری که موت عبارت از انزهاق روح و زوال حیات بود موت از حیات بود متاخر
باشد وجه تقدیم موت برین طریق گویند و از این سوال بدین نوع تفصی جویند که در تقدیم موت که امری
قطیع است تهویل و تقطیع آن است و در مقام ابتلا و تحریض بر حسن عمل و اتقا امر قطیع نافع تر است و بعضی
گویند مراد از موت دنیا که مقام ممات است و از حیات آخرت که محل حیات است برین وجه نیز موت مقدم
باشد و تقدیم او بذکر سزاوار بود و بعضی حیات مذکور بمعنی حیات اخروی و جاودانی دارند و شک نیست این
موت از موتات برین وجه سوال مذکور صورت ورود ندارد **سوال** موت صفتی است عدمی و عدم
امریست اصلی متعلق بایجاد و خلق نتوان بود و صحت تعلق موت بخلق بچه وجه روی نمود **جواب** بعضی
گفته اند که موت کیفیتی است مانع علم و قدرت مانع حس و حرکت بدین وجه وجودی است متعلق بایجاد و خلق
بود سوال مذکور وارد نشود و بر این وجه که موت عبارت از عدم حیات بود خلق بمعنی قدرت باشد در
کتب لغت آورده اند الخلق آفریدن و تقدیر کردن و یا بمعنی حقق و اظهر بود چه خلق مستلزم تحقیق و اظهار
باشد ای حقق الموت والحیوة و اظهره لیبلوکم متعلق است بخلق و ایکم مبتدا است و احسن عملا خبر مبتدا است جمله
مفعول دوم است مر لیبلوکم بتضمین معنی علم ای لیبلوکم و یعلم ایکم احسن عملا و این را تعلیق با استفهام نگویند
زیرا که مفعول اول پیش از استفهام تعلیق چرا گویند ادات استفهام بر مفعول اول در آید چنانچه علمت
ازید منطلق اما اگر گویند علمت زیدا من هو هو تعلیق نبود تا تضمین علم نکند جمله ایکم احسن عملا بیان لیبلوکم
دارند **معنی آیت** بزرگست خدای جل و علا آنکه بید تصرف اوست ملک او بر همه چیز تواناست خدای
که موت و حیوة را آفریده یا گویند خدای که موت و حیات را تقدیر کرده تا علم خود را اظهار کند و بیان
کند انچه از حال شما میداند و همچو آزماینده و امتحان کننده پیدا آرد که کدام کس از شما از روی عمل نیکوتر
باشد وقتیکه حیات را غنیمت می پندارد و نقد انفاس را در طاعت و نیکی میگذارد و بیاد داشت فنا و زوال
با دنیا نمی آمیزد و بخوف مرگ از مقام هوا و هوس بر میخیزد بکارهای نیک می پردازد و نیکی شعار و دثار خود
می سازد وقتیکه دل را بر آخرت نمیگمارد و باقی را بفانی میگذارد بغافل بودن از مرگ غفلت را بخود راه نمیدهد
و این نقد عمر را ضایع نمی کند **بیت** کاشکی قیمت انفاس بدانستی خلق تا دمی چند که دارند غنیمت شمرند سرمایه

کرمایه حیات داده اند و در وی منافع جلیله و فوائد جزیله نهاده اند د شمن همچو اجل دنبال آن داشته و غارت گر همچو
مرگ در پی گماشته عاقل از این دشمن غافل نشود تا این سرمایه بنادانی ضایع نکند موت را یاد آورد بحیات مغرور
نگردد غفلت و عطلت را بر خود نپسندد و دنیا را خانه آتشی گرفته داند رخت خود را چنانچه داند و تواند بامن
آخرت رساند **بیت** صاحبا عمر عزیز است غنیمت دانش گوی خیری که توانی ببر از میدانش در حدیث است
که الدنیا حلوة خضرة و ان الله مستخلفکم فیها فناظر کیف تعملون و این خطاب خلق راست و اکرهه را دانند
و هم روایت چه هر یکی را هدا اعضای خویش فرمان دهی آمد و چون فرمان دهان آمر و ناهی است و در حدیث دیگر است
کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته و این عمل حکمت خلقی است آن را علم اخلاق گویند و بدین عمل اصلاح نفس خویش جویند
و بعضی را فرمان دهی اهل و عیال نیز حاصل شده بر ایشان امر و نهی او نافذ آمده چنانچه حق سبحانه و تعالی می فرماید
یا ایها الذین امنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة و این کار بحکمت منزلی تعلق دارد اهل اصطلاح آن را
علم اصلاح منزل می پندارند و بعضی را خلافت کبری که عبارت از فرمان دهی بر امصار و اقالیم است نصیب شده و او امر و
نواهی بر کافه رعایا و عامه برایا آمده و این عمل را حکمت مدنی دانند و علم سیاست خوانند و این علم شریف و دانش عظیم
متضمن صلاح عالم و اصلاح امور کافه بنی آدم است اول باید بر قواعد علم اخلاق در اصلاح نفس و ضبط اعضای خود را
انقیاد اوامر و اجتناب از نواهی کوشش نماید بعد از آن چون باهل و عیال مبتلا گردد قوانین علم اصلاح منزل خود
باصلاح امور اهل و عیال اهتمام فرماید قال علیه السلام والتحیة ابدا بنفسک ثم بمن تعول بعد از آن هر که بدرجه سلطنت
و ولایت و منصب پادشاهی و خلافت برسد باحکام احکام حکمت مدنی و استحکام محکمات قوانین علم سیاستی در اصلاح
امور همگنان و حمایت جمهور عالمیان بر دارد بعظم امر خالق و شفقت بر کافه خلق خود سازد **بیت**
فرمان بر خدا و نگهبان خلق باشی این هر دو قرین اگر بگرفتی سکندری در هیچ کار هوا را بخود راه ندهد و بهیچ
وجه بار ظلم بر خود ننهد قال عز من قائل خذ العفو و امر بالمعروف و اعرض عن الجاهلین همه را باید که بقدر
ابتلا در گاه باشد عطلت و ضایع شدن دستگاه عمر را بر خود نپسندد در کتب فقه آمده است هر مال در غیر مصرف
صرف کند و نقدی را که دارد ضایع گرداند او را سفیه گویند قال الله تعالی و لا تؤتوا السفهاء اموالکم التی
جعل الله لکم قیاما و ارزقوهم فیها و اکسوهم و قولوا لهم قولا معروفا کسی نقد حیات و حاصل عمر را در غیر محل صرف
کند و بغیر نفع ضایع گرداند توان دانست که او را چه نامند و بدانکه حیات و موت دو نوع اند جسمانی و روحانی
حیات جسمانی فانی است بمجاورت روح وجود گیرد و بمفارقت روح فنا و زوال پذیرد ثمره او ابتلاء اعمال است
و اکتساب انواع کمالات ان الدنیا مزرعة الآخرة قال صلی الله علیه و سلم المؤمن لا یرید عمره الا خیرا **بیت**
این دم که دمی داری دریاب بکن کاری این فرصت یکدم را عمر ابدی کردان موت جسمانی که بمفارقت روح حاصل
شود هر چند بحسب ابدان موجب فرقت احبابست لیکن طریق وصول درگاه رحمانی و حصول درجات جنان است
که الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب و حیات روحانی باقی است چه روح نمیرد و حیات او بزوال و فنا نمی
پذیرد ثمره حیات روح حصول معارف و وصول معالم و شناختن مراتب انفس و یاد آوردن مقامات قدس و
سلوک طرائق و ادراک حقائق و ذکر کردگار و فکر در جلال و جمال پروردگار و ترقی مراقی کمال و توقی از ذمائم اخلاق
و رذائل اعمالست و موت روحانی را که عبارت از فوت ثمره حیات است اعتباری دارند حقیقی پندارند بغفلت
از احوال و فصول از مراتب کمال و ناشناختن مقام انس و فراموش کردن مرتبه قدس بود که فرو شدن در هاویه هوا
و مستغرق گشتن در شهوات نفس و غلو کردن در لذات جسم باشد و این موت موجب خسرانهاست مبعد از حضرت
رحمان است موت عذابست سبب نکال و عقابست منفعت حیات روحانی از حیات جسمانی بالاتر است و مضرت
موت روحانی از مضرت موت جسمانی اکثر است و بهر دو ابتلا متعلق بامتحان متحقق است حیات دریای عمیق
ایمان را کشتی این دریا باید ساخت کردار نیک را سرمایه می باید پنداشت حوادث دهر را امواج آن تصور باید کرد

ودین را کشتی باید گرفت عنایت کردکار را رسن آن کشتی باید گرفت جان و رضوان را مقصد سفر باید بدید برفت و مرکب را
ماحل این دریا باید انگاشت درگذرگاه متفحصان را **بیت** صدره باید پنداشت زندگانی است بحر ژرف
وعمیق کشتی آن هدی وایمانست رهبر راه او کتاب خدای رخت و کالاش بر و احسانست کردش روزگار
موج و بادست دین او و فضل رحمانست ساحلش مرگ و مقصد شعقبی درگذر که حباب سلطانست وَهُوَ الْعَزِيزُ
الْغَفُورُ این جمله تذییلست **معنی اینست** او قوی است غالب است موت و حیات تواند آفرید و بعمل وجزا
مبتلا تواند کرداند آمرزگار است خطایا بیامرزد رحیم است عطایا بخشد الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا موصول
باصله خبری دیگر است ای مطابقات یا جمع طبق است کجمل وجمال بدین وجه مصدرات مرفوع را یا صفة است من
الغفور را یا بدلست از موصول سابق طباقا و مصدرست بنا طابق النعل طباقا و مصدر اینجا بمعنی صفة است ای مطابقات
یا جمع طبق است کجمل وجمال بدین وجه طباقا حال بود **معنی اینست** انکه آفریده است هفت آسمان طبق بر طبق
هر هفت طبق معلق مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَٰنِ مِن تَفَاوُتٍ مای نافیه است یا استفهامیه است خطاب بپیغامبر راست
یا مخاطب غیر معین من تفاوت مفعول تری است من زائده است در غیر موجب و مراد از خلق اینجا بر طریق عهد آسمانست
که بالا ذکر او رفته و اگر معهود ندارند مستقیم نیاید چه در چندین مخلوقات تفاوت مشاهده می شود
و اضافت خلق سوی رحمان از جهة تعظیم مضافست و این جمله یعنی ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت
صفتی دیگرست مر سبع سموات را یا حالست از فاعل خلق یا از مفعول مطلق یعنی سبع سموات رابطه وضع مظهر
یعنی لفظ رحمان یا لفظ خلق الرحمن موضع مضمرست یا مستانفه است زیرا که خلق سبع سموات چون مسموع
سامع گشت دل او بکیفیت هفت آسمان پیوست بر وجه استیناف گفت ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت
و اگر استفهامیه باشد منصوب بود مفعول تری دارند تقدیم از جهة تضمن صدر بندارند جمله مستانفه
جواب سوال کیفیت خلق رحمان باشد **معنی اینست** نمی بینی تو هیچ تفاوتی یا چه می بینی از تفاوت در خلق رحمان
یعنی کم و بیش در آفرینش آسمان **سوال** بذکر ما تری فی خلق الرحمن نفی دیدن تفاوت کرد نفی وجود تفاوت
ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت نیاورد سر چیست و این اختیار بر چه وجه مبنی است **جواب** نفی دیدن تفاوت
نفی تفاوت بر سبیل کنایت بود و کنایت از تصریح ابلغ باشد فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ
كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ فا در جواب شرط محذوفست ان زعمت ان تری التفاوت بتکرار
فارجع البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر من در من فطور زائده است در استفهام چنانچه هل عندک
من خیر یا برای تبعیض است چنانچه در خذ من الدراهم و استفهام در جمله هل تری من فطور برای تقریرست
یعنی حمل مخاطب بر اقرار ثم ارجع البصر کرتین عطف است بر فارجع البصر و تثنیه کرتین برای تکثیر و تکریرست
ای فارجع البصر ثم ارجع البصر کرة بعد کرة ینقلب جواب امرست بغیر فا تقدیر ان مجزوم شد خاسئا حالست
از البصر جمله و هو حسیر نیز حالست **معنی اینست** پس اگر گمان بری که بتکرار نظر تفاوتی خواهید دید پس بصر را کرة
دیگر باز گردان هست که می بینی از شکافهای که موجب عیب و نقصان است پس باز گردان بصر را باز گردانیدنی کرت
بعد کرتی یعنی کرات بسیار باز برگردد سوی تو بصر در حالی که از تو دور افتاده بود و او کند گشته و بیکار شده
باشد چه تکرار نگرستن نظر را کم کند و در کندی بصر نابینای افکند گفته که اگر همه عمر در آسمان بتکرار نظر کنند و خود
در جستن عیبی در خلقت او افکند معدوم را چگونه ببیند نابوده چگونه بنگرند بصر کم کند مطلوب نیابند
سوال فطور صیغه کثرتست دال بر عدد کثیره بود و معلوم است که بنفی عدد کثیر عدد قلیل منفی نشود و در
مقام مدح استعمال عدد قلیل باید تا نفی قلیل نفی کثیر بر طریق اولی اید **جواب** ایراد جمع کثرت اینجا بر وجه
تعریض از بناهای مردمانست که در ان شکافهای بسیار باشد نه برای اثبات شکاف قلیل در آسمانست در استعمال
جمع کثرت اینجا لطیفی ترهاست و استعمال صیغه مبالغه در و ما ربک بظلام للعبید هم برین معنیست وَلَقَدْ

زینا السماء

زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِّلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا
بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ رجوم جمع راجم است چنانچه قعود جمع قاعدست و تواند بود که رجوم
جمع رجم چون فلوس جمع فلس بود و رجم مذکور بمعنی ما به الرجم باشد افتتاح سورت در ثنای خدای تبارک و تعالی
بود بذکر الذی خلق سبع سموات طباقا از ثنای خدای در مدیح آسمان تخلص نمود بعد از ان چون جمله و لقد
زینا السماء الدنیا بمصابیح آورد از ذکر آسمان تخلص در ذکر مصابیح کرد و بذکر جمله جعلناها رجوما للشیاطین
تخلص سوی ذکر شیاطین حاصل گشت و بذکر شیاطین تخلص سوی ذکر کفار که اخوان شیطان اند بحصول پیوست چنانچه
بالا گذشته و ذکر آن رفته از جمله والذین کفروا بربهم ذکر کافران افتاد و بیان شناعت و فضاحت حال ایشان
بنیاد نهاد و بئس از افعال ذم است المصیر فاعل اوست مخصوص بذم محذوفست ای بئس المصیر جهنم جمله بئس المصیر
تذییلست **معنی اینست** هر آینه بدرستی که آراسته ایم بستارها آسمانی را که نزدیکترست بزمین و گردانیدیم
ستارها را سنگسار کننده مر شیاطین را و برای شیاطین عذاب آتش افروخته ساخته ایم و برای کسانی که به پروردگار
خویش نگرویدند و کفر ورزیدند عذاب دوزخ پیدا آورده ایم بد بازگشتی است مر کافران را عذاب دوزخ
و آتش سوزان **سوال** ستاره از چراغ روشن ترست و در روشنای و آرایش او در طبایع مردمان مقررست و بیش
ساکنان عالم سفلی معروف و مشهور ترست اگر او فراست تشبیه اعلی بادنی چگونه مستقیم آید و صحت او بچه وجه
روی نماید **جواب** حال چراغ در روشنای و آرایش او در طبایع مردمان مستقرست و پیش ساکنان عالم سفلی معروف
و مشهور ترست بدین اعتبار ستاره را بچراغ تشبیه کرد و لفظ مصابیح برای کواکب مستعار آورد و کیفیت رجم
نجم شیاطین را آنست که از نجم شعله آتش بیرون می آید شیطان را می زند و در اقصای سفلی می افکند ستاره از
جای نجنبد و محلی را که در ان مرکوزند نمی گذارند امام قتاده رحمة الله علیه گفته ستارها برای سه چیز پیدا
آمده و برای سه کار مهیا گشته یکی آرایش آسمان دوم رجم شیطان سوم نشان راه دریا و بیابان این سه در
ستارها یقینی است جز این از خواص و آثار و سعادت و نحوست محض حسابست و تخمین است بسببی از اسباب
علم غیب متعلق نیست و اعتقاد کردن برای اعتقادی بی معنی است اما بظن و گمان این چیزها ممنوع نبود ظن غیب
دیگرست علم غیب دیگر باشد و بدانکه در بعضی کتب علم هیئت آورده و بتصریح و تشریح بیان کرده اند که ستارها
که مینماید و در نظر مردمان می آید هزار و بیست و نه ستاره است از ان جمله هفت ستاره زحل و مشتری و مریخ
و شمس و زهره و عطارد و قمر ستاره هفت ستاره مذکورست ترتیب مسطور در هفت فلک دائرست بر مقادیر
معین در دوازده برج سائرست هزار و بیست و دو ستاره ثابتند در فلک البروج که فلک هشتم است از ثوابت
مقادیر ثوابت مذکوره بتفصیلست بیان آن تفصیل موجب تطویلست پانزده کواکب بدان مقدار آمده
که هر یکی مقدار بقدر زمین صد و هشت بار شده و چهل و پنج کواکب از کواکب ثوابت بدان مقدارست که
هر یکی از ایشان همچند زمین نود بارست و دویست و هشت کواکب اینچنینست که هر یکی از ان هشتاد دو
چند زمین است چهار صد و هشتاد و چهار کواکب دیگر در مقدار هر یکی از ان هم چنین زمین است پنجاه و
چهار دویست و هفده کواکب دیگراند بیست و شش چند زمین مقدارند شصت و نه کواکب باقی از همه کمترند
هشده بار با زمین برابرند **بیت** انکه سیارا اگری زره وار هست بقدر زمین هشده بار چون آسمانها
شفاف و صافند ستارهای مذکور در آسمان دنیا باعتبار تفاوت در بعد و قرب بر مقادیر معهوده دیده می شوند
موجب آرایش می کردند آسمان دنیا بدان آراستگی میگیرد و زینت می پذیرد اما آسمانهای دیگر بر کیفیات دیگر
مقادیر ستارها در مرایا و منظر بزرگست همچو آسمان دنیا بستاره زینت نمی گیرد و آرایش و زیبای نمی پذیرد
بدین وجه آسمان دنیا بزینت مصابیح مخصوص شده و آرایش ستارها با آسمان فرودین متعلق آمده إِذَا
أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورُ تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ شهیقا مفعول سمعواست لها حالست

کار

شیعفا از جهة لکارت ذو الحال مقدم شده جمله فعلیه جزاست وجمله شرطیه یعنی اذا القوا باجزای خویش وجند
جمله که بعد اوست میان جمله وللذین کفروا بربهم عذاب جهنم وجمله فلما راوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا
وقیل هذا الذی کنتم به تدعون معطوف بروست بیان کیفیت عذاب دوزخ معترضه آمده وهی تفور حالت از ضمیر
لها تمیز خبراست مر تکاد را وتکاد حالت از فاعل تفور واثبات فوران مر آتش را بروجه استعارت مصرح بها
تبعیه است بتشبیه حرکت علویه سریعه آتش بحرکت علویه فوران دیگر وفوران آب عین فواره در بودن هر یکی
بسرعت وتندی وانباط غیظ مر آتش را از باب تمثیل بروجه استعارت حال آتش را در اضطراب وایلام تشبیه کند بحال
دشمنی که از امتلای غضب میخواهد شکافته شود حال مشبه به بروجه استعارت در وی اثبات کند چنانچه در رای
ارک ابها المفتی تقدم رجلا وتوخر اخری تحقیق شده که این کلام عبارتست از تردد **معنی اینست** چون
در آتش دوزخ انداخته شوند از آتش آوازی منکر همچو آواز حمار بشنوند وحال این باشد که آتش همچو دیگ مسین
میجوشد واز غضب می خروشد میخواهد که از غایت خشم بشکافد واز یکدیگر جدا شود کلما القی فیها فوج سألهم
خزنتها الم یاتکم نذیر قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا وقلنا ما نزل الله من شیء ان انتم
الا فی ضلال کبیر اینجمله مستانفه است درجواب ما یقال لهم حین یقولون کلما ظرفست مر سألهم را استفهام
در الم یاتکم نذیر برای تقریراست بمعنی حمل مخاطب بر اقرار جمله بتاویل مفرد مفعولست مر سألهم را ای سألهم
خزنتها جواب هذا السوال قالوا حکایت آینده یعنی یقولون است مستانفه است درجواب حین یسئلون عن ذکر
بلی برای ایجاب نفی است مقول قالوا است قد جاءنا نذیر مقرراست مر مضمون بلی را وکذبنا وقلنا عطفست بر جاءنا
ما نزل الله من شیء مقول قلنا است ان نافیه است جمله داخل مقول کافرانست وخطاب مر کافران راست
معنی اینست هر بار انداخته شود در دوزخ فوجی از کافران به پرسند ایشان را خازنان نیران آیا نیامده
بود بر شما پیغامبری ترساننده رسولی بیم کننده که شما از آتش بترسید وبه پروردگار خویش کفر نورزید ایشان
بگویند آری پیغامبران بر ما آمده بودند ما را آیات بینات نمودند واز آتش ترسانیدند واین اخبار رسانیدند ما
ایشان را تکذیب کردیم ودر معرض افترا آوردیم گفتیم خدای چیزی نفرستاده است شما را پیغامبری نداده است
نیستید شما در این دعوی خطر مگر در گمراهی کبیر **سوال** کلما برای عموم افعال است از کلما التی تعدد القا وتکرار
افکندن نبود **جواب** در تفسیر آمده که چون آتش در دوزخ بجوشد زبانه زند دوزخیان را برطریق کاه سوخته
موازنه دویست ساله راه بیرون افکند فرشتگان زنجیرهای آتش کنند تا در دوزخ افکند تعدد القا مستقیم
آید انکار مذکور روی نماید وقالوا لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر فاعترفوا بذنبهم فسحقا
لاصحاب السعیر وقالوا عطفست بر قالوا سابق واین قالوا نیز بمعنی یقولون است جمله شرطیه مقول
قالواست فاعترفوا بذنبهم فا تفسیرست عطفست بر قالوا فسحقا اعتراضی است سحقا مصدراست منصوب
بفعل مقدراست جمله دعائیه معترضه است **معنی اینست** وبگویند کافران اگر می بودیم ما شنونده که دلایل
دلائل میشنیدیم وتبلیغ رسولان قبول میکردیم وانچه خبر کرده اند واز خدای عز وجل آورده اند بدان ایمان
می آوردیم بکتابها وفرشتگان وقیامت وحساب ومیزان وسائر اموری که تعلق دارد بدان یا در یابنده که
دلائل عقلیه در می یافتیم وعلوم عقلیه چون علم بوجود صانع وقدم او وصفات سلبیه وثبوتیه وحدوث عالم
میدانستیم که بدان اعتقاد نمودیم این کلمات گویند واعتراف بگناه خویش کنند واز کفر وبدی پشیمان شوند ور
لیکن بعد گذشتن ایام اقرار وهنگام اعتراف اقرار سود نکند واعتراف بکار نیاید **بیت** وقت هر کار نگهدار
که سودت نکند نوش دارو که پس از مرگ بسهراب دهند پس چون بعد رفتن وقت پشیمان کردند وبگناه خویش
اقرار کنند دوری وهلاکی باد از جهة رحمت خدا مر اهل دوزخ را واین دلیلست بدین که کافران را دعای بد
کردن رواست ومنع کردن از ان خطاست ودرین آیت دلیل برین است که تکلیف بدلائل سمعیه وعقلیه مبنی است

ما یقولون د

سمیه د

۱

وحجت بی شنیدن

وحجت بی شنیدن ودریافتن منفی است ان الذین یخشون ربهم بالغیب لهم مغفرة واجر کبیر جمله معترضه است
تاکید جمله از جهة تقدیم ملوح است که بدحالی کافران ملوح سوی نیکی حال مومنان باشد ومشیر بر فاهیت ایشان
بود **معنی اینست** بدرستی که کسانیکه از پروردگار خویش بغیب یعنی پیش از مشاهده آیات وعلامات بترسند وبدین
اسلام اعتقاد کنند ودم ایمان وصلاح زنند مر ایشان راست آمرزش خدا وثواب بزرگ یعنی نعمت بهشت از فضل
خدا حق جل وعلا واسروا قولکم او اجهروا به انه علیم بذات الصدور روایت کرده اند مشرکان مکه در شان
پیغامبر صلی الله علیه وسلم بدی میجستند وبد میگفتند یکی گفت آهسته گوئید چه انچه بلند میگوئید خدا ومحمد
بشنوند دیگری گفت هردو میشنوند وسوم هیچ یکی نمی شنوند این آیت در شان ایشان نازل گشت واین نظم درباب
ایشان بورود پیوست این خطاب مر کافرانست ووعید ایشان است وامر متضمن تسویه است میان اظهار واسرار
از پنهان وآشکار انه علیم بذات الصدور تعلیلاست وچون تسویه میان جهر واسرار در علم خداوند کرد کار
ملوح سوی مضمون جمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود واسروا قولکم تا آخر بتاویل اسرارکم وجهرکم
سوار معطوف بر جمله که متضمن اخبار کفار بعذاب است برطریق التفات از غیب سوی خطاب **معنی
اینست** گفتار خویش را پنهان دارید یا آشکارا کنید هردو برابراست معلوم قادر اکبر است بدرستی که خدا
انچه در سینهای شماست میداند انچه بر زبان آورید بروی چگونه مخفی ماند الا یعلم من خلق وهو اللطیف الخبیر
استفهام برای انکاراست وانکار نفی برای اثبات است اینجمله مقرراست مر جمله انه علیم بذات الصدور را و
جمله وهو اللطیف الخبیر حالست از من خلق که فاعلست مر الا یعلم را ومفعولش محذوفست ای الا یعلم السر والجهر
من خلق السر والجهر ومن خلق القلب والصدر **معنی اینست** آیا نداند سر وجهر را کسی که سر وجهر آفریده است
ودل وسینه را موجود گردانیده است وحال انکه او دور بین وآگاهست یعنی داننده دقائق وآگاه بر حقائق
هو الذی جعل لکم الارض ذلولا فامشوا فی مناکبها وکلوا من رزقه والیه النشور هو مبتداست موصول با
صله خبر مبتداست فای فامشوا سببیه است امر بمشی در مناکب زمین مسببست مر بودن زمین همچو مرکب
ذلول وکلوا من رزقه عطفست بر فامشوا النشور مبتداست والیه خبراست جمله حالست از ضمیر من
رزقه جمله هو الذی تا آخر بقرینه والیه النشور متضمن تهدید است مضمون جمله سابقه را تاکید است
معنی اینست او خدایست انکه گردانیده است برای شما زمین را مرکب رام شده وسر در انقیاد آورده
پس سوار شوید بر دوشهای او یعنی در بلندیهای او مشی کنید وروزی که خدای شما را داده واز ادر زمین نهاده
بخورید وسوی حسابگاه خداست جل وعلا برانگیختن وجمع کردن شما ءامنتم من فی السماء ان یخسف بکم
الارض فاذا هی تمور ام امنتم من فی السماء ان یرسل علیکم حاصبا فستعلمون کیف نذیر استفهام برای
انکاراست من فی السماء مفعولست مر امنتم را ان یخسف بکم بدل اشتمالست از من فی السماء وهمچنین ان یرسل
الارض مفعولست ان یخسف فاء در فاذا هی عاطفه است اذا مفاجاتست مضاف سوی جمله اسمیه که بعد
اوست عامل در وی معنی مفاجاتست ای ءامنتم من فی السماء ان یخسف بکم الارض فجاء فی وقت کونها تمور ای تضطرب
وتتحرک جمله ءامنتم نیز تاکید تهدیداست متضمن وعیداست ام امنتم ام منقطعه بمعنی بل با همزه که مضمون
ام است برای انکاراست معطوفست بر امنتم سابق نذیر بحذف یای متکلم مرفوع بر ابتداست کیف خبر مبتدا است
جمله اسمیه در محل مفعول تعلمون واقع شده از باب تعلیق که خاصه افعال قلوبست آمده جمله فستعلمون
معطوف بر مضمون کلام سابق است ای انذارکم فستعلمون کیف نذیر **معنی اینست** آیا ایمن شده اید ای ترسید
از الهی که بر اعتقاد شما گویند از الهی که بدائع فطرت وعجائب قدرت او در آسمانست اگر این تاویل نکنند
مستقیم نباید چه خدای تعالی منزه از مکانست از بی فرود برد شما را در زمین پس یکبار دیده شود که زمین
می جنبد وشما را فرو برد بلکه ایمن شده اید از هر که در آسمانست هم برین تاویلی که گذشت وذکر آن واضح گشت

از حق که بر شما بفرستد سنگ از آسمان بباد شما را می ترسانیم بترهیب و تخویف مرهی میکردانیم خواهید دانست که ترسانیدن من چگونه بود و خواهید دید که عقوبت من چنوع روی نمود وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ معترضه است برای ترهیب کافران و تخویف ایشان و لام لقد در جواب قسم محذوفست و این استفهام برای تقریر یعنی اقرار کنانیدن است و اینجمله بتاویل جمله خبریه عطف است بر کذب ای و اقسم لقد کذب الذین من قبلهم فعظم انکاری علیهم بحیث یتعجب عنه و در تعبیر طریق از خطاب که در علیکم بود سوی غیبت که در من قبلهم بود و در قرات فسیعلمون که بر صیغه جمع مذکر غائبست التفاتست سر التفات اظهار کراهیت توجه و اعراض است از توجه خطاب ایشانست و چون مضمون اینجمله ترتیب نکیر و تعذیب بر تکذیب است مکذبان را که مصر بر تکذیب بودند منکر مضمون مذکور داشت تاکید کرد و مقصود از ین جمله نیز تاکید انکار از عذاب خداست که چون حال کذبنکان و عقوبت ایشان معلوم شد حاضران را غفلت نباید و ایمن بودن نشاید **معنی اینست** و هر آینه بتحقیق که کسانیکه پیش از مشرکان مکه بودند پیغامبران را تکذیب کردند پس انکار من در شان ایشان چگونه بود و ایلام و انتقام من بچه درجه روی نمود ای کفار قریش حال خود را بر حال ایشان قیاس کنید و در تکذیب محمد خود را در ورطه هلاک میفکنید أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَٰنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ اولم یروا همزه برای استفهام است و او برای عطف است معطوف علیه محذوفست ای الم ینظروا اولم یروا جمله استفهامیه معترضه دیگر است برای بیان اثری از آثار قدرت خدا و از پریدن پرندکان در هوا صافات حالست مفعول دوم نیست چه استعمال رویت بالی موجب آنست که رویت بمعنی رویت بچشم بود مفعول دوم نطلبد فوقهم متعلق است بصافات و یقبضن عطف است بر صافات از قبیل فالق الاصباح و جعل اللیل یا معطوفست بر فعل محذوف ای یبطن تارة و یقبضن اخری جمله ما یمسکهن الا الرحمن حالست از فاعل صافات انه بکل شی بصیر تذییلست تاکید او از جهة ایراد ثنای باری بر وجه و کادتست و استواری **معنی اینست** آیا نمی نگرند و نمی بینند کافران سوی پرندکان بالای ایشان صف کشنده پرها کسترانیده و کرد آرنده بر طریق اشنا کنندکان در آب که دستها کسترانند باز کرد انند و چون اصل احوال ایشان صف زدن در طیران و کستردن پرها در هواست صافات بصیغه اسم که دلالت بثبوت دارد ذکر کرد آوردن پرها حادث میشود و کاه کاه می باشد بصیغه که دلالت بر حدوث و تجدد دارد آورد نکاه نمی دارد ایشان را در هوا میان زمین و آسمان مگر قدرت کردکار رحمان جسم کثیف بطبع در هوا نماند و بسبب کثافت و ثقل در هوا ماندن نتواند اجسام کثیفه طیور را در هوا جز خدا ندارد و اینچنین امور عجیبه جز فطرت او بید اینارد و ذکر لفظ رحمان اختیار کرد لفظی که دلالت بر کمال رحمت دارد آورد تا اشارت کند که طیران طیر در هوا اثریست از آثار قدرت خدای بدرستی که کردکار رحمان بهر چیزی بیناست و بهر کار داناست أَمَّنْ هَٰذَا الَّذِي هُوَ جُندٌ لَّكُمْ يَنصُرُكُم مِّن دُونِ الرَّحْمَٰنِ من استفهامیه مبتداست هذا خبر اوست موصول با صله بدلست از هذا یا صفت اوست ینصرکم صفة مر جند را و ام ابتدائیه است متضمن همزه نیست تا تکرار استفهام لازم نیاید بل اضرابیه نباشد چه کلام سابق بر اقرار خود مانده مسکوت عنه نشده در بعضی شروح علم نحو ام ابتدائیه اورده اند و برای استشهاد آن این آیت را ذکر کرده **سوال** این بدین مقدار که گویند امن هو جند لکم ینصرکم حاصل میشود در اطناب بزیادت هذا الذی چه فائده بود **جواب** هذا و الذی مبهم اند فائده ذکر ایشان بیان بعد الابهام است تا او قع در ذهن شود و مستقر در خاطر کردد اصوب آنست که هذا مبتدا دارند الذی هو جند لکم خبر بند ارند و جمله مقول یقال محذوف گویند ای امن یقال فی شانه هذا الذی هو جند لکم ینصرکم صاحب کشاف امن یشار الیه و یقال هذا الذی تقدیر میکند و شک نیست که معنی مشار الیه از هذا فهم شده است برای صحت معنی تقدیر یقال فی شانه هذا الذی بسنده است این جمله که مضمون او نفی جند ناصر است تهدید دیگرست مر تهدید سابق را مقرراست **معنی اینست**

خود کیست که لشکر

خود کیست که لشکر شما بود و در هنکام عذاب خدای شما را یاری کند یا کویند اینست که در شان او کفته شود این لشکری آست که شما را یاری دهند یعنی چون شما را در عذاب افکند که شما را یاری دهد إِنِ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ الکافرون مرفوع است بر ابتدا الا فی غرور مستثنای مفرغ است خبر مبتداست جمله تذییلست و ذکر کافران بر وجه غیبت بعد ذکر ایشان در جند لکم بر وجه خطاب التفاتست از خطاب سوی غیبت است **معنی اینست** نیستند این کافران مگر در غرور و فریب شیطان زیراکه اعتماد بر کسی که یاری نتواند کرد خطاست و فریفته شدن و مغرور کشتن باینچنین کس نارواست أَمَّنْ هَٰذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَل لَّجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ جمله امن هذا الذی یرزقکم بر طریق امن هذا الذی هو جند لکم آمده هم بران وجوه نبشته شده **معنی اینست** بلکه خود کیست یعنی هیچ کس نیست انکه شما را روزی دهد اگر خدای روزی خود از شما باز دارد لیکن ایشان در سرکشی اند و ستیزه کردند و خود را بر شبهه آوردند در بی فرمانی دور شدند و لجاج پذیرفتند أَفَمَن يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّن يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ من مرفوع المحل بر ابتداست اهدی خبر مبتداست امن یمشی سویا نیز مبتداست خبر او اهدی محذوفست و این از باب التفاتست و استفهام برای تقریرست یعنی حمل مخاطب بر اقرار تا چون اقرار تحقق کند مکرم کردند تبکیت حاصل شود فا در افمن یمشی فای عاطفه داشتن مشکلست زیراکه معطوف علیه ظاهر نیست تعیین نمی نماید و تقدیر معطوف علیه با همزه که معادل ام بود در نمی نماید پس فا را زائده دارند مثل سائر زوائد مفید تاکید دارند مکبا و سویا حالند از فاعل یمشی اینجمله در حق کافران تشنیع دیگرست مر تشنیعات سابق را مقرر است **معنی اینست** حال مومن و حال کافر معلوم کنت مثوی بودن مومن و مهتدی شدن او بظهور پیوست ایا پس کفته شود و سوال کرده آید کسی که مشی کند در حالتی که در رو می افتد و نمیتواند که راست ایستد راه از چاه فرق نمیتواند کرد راه یابنده تر بود یا کسی که راست ایستده بر راه مستقیم و لطفی زمینی همچو هموار میرود راه از دور سر میکند چپ و راست ببیند و از بلندی و نشیبی آگاه میشود راست و درست برره راست و مستقیم می رود راه راست یابنده تر باشد و این تمثیل کافر و مومن است کافر که راه راست نمی داند در راه ضلالت می افتد و با ظهور و خلل و فساد حوالت اعتقاد بر آبا و اجداد میکند و جدنا ابارنا کذلک یفعلون میکوید همچو کسی که بر رو می افتد و می رود و راه و چاه نمی بیند و مهلکه و منجاه نمیداند و مومن مبدا و معاد می اندیشد و دین حق را می شناسد سر افراخته شرع را رهبر ساخته می رود همچو کسی برره هموار با حزم و هوش راست ایستاده راستان و چپ انکه رهبران را از مهلکه و منجاه پرسان می رود امام کلبی کفته که این تمثیل ابو جهل علیه اللعنة و تمثیل پیغامبر صلی الله علیه و سلم است و امام قتاده کفته کافران را روز قیامت که حشر شود بر روی افتاده باشند و هم بران طریق در مشی شوند **سوال** ذکر ضال و کمراه در سوال بر مهتدی چرا مقدم آورد مهتدی را چرا مقدم نکرد **جواب** در تقدیم ضال بر مهتدی اظهار آنست که در شان حق تا آخر زبان نمی کند و تقدم باطل حق را در فتور و نقصان نمی افکند چه صبح صادق اگرچه پس از کاذب آید در روشن کردن صدق حجتی همچو روز نماید **سوال** ام متصله برای طلب تعیین است خبر اینجا من یمشی سویا علی صراط مستقیم آید و اهدی اسم تفضیلست بر ثبوت اصل فعل در مفضل علیه باشد **جواب** وجود اصل فعل در مفضل علیه بتحقیق حاجت نبود و بتحقق او بالفرض کافی باشد چنانچه الاکمه الانسان اکثر من الواحد کویند و تفضیل بفرض وجود اصل صفت در مفضل علیه جویند یعنی در کافر هدی نیست و اگر در وی بالفرض هدی باشد مومن زیاده تر بود قُلْ هُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ قل مستانفه است در جواب ما اقول لهم حین لجوا فی عتو و نفور هو الذی انشاکم عطف است مقولست و جعل لکم السمع و الابصار و الافئدة عطف است بر انشاکم قلیلا

صفت مصدر یا زمان محذوفست ای شکرا قلیلا او زمانا قلیلا **معنی اینست** بگوای محمد او آن خدایست شما را
پیدا آورده و برای شما سمع و بصر و دلها حاصل کرده در زمان اندک شکر میگوئید یا شکر اندک میگذارید چون سمع مصدر
بود وحدان آورد و جمع نکرد زیراکه مصدر را تثنیه و جمع نکنند و در بصر و فواد که غیر مصدر اند جمع آورد و دیگر
معلوم سمع یکنوع یعنی صوت بود بخلاف معلوم بصر و فواد که انواع مختلفه باشد قل هو الذی ذرأکم فی الارض والیه
تحشرون قل مکررات برای تاکید والیه تحشرون حال مقدرات ان مفعول ذرأکم بدلست از هو الذی انشاکم بر طریق
جار زید جاء و هو راکب **معنی اینست** بگوای محمد او آن خدایست بیقین که آفریده است شما را در زمین و حال
اینست که سوی حساب او حشر خواهید گشت و هر یکی بجزای او خواهید پیوست ویقولون متی هذا الوعد
ان کنتم صادقین اینجمله معترضه است برای استبطای وعده حق متی هذا الوعد مقول یقولون است و
استفهام برای استبطاست ان کنتم صادقین شرطیست مستغنی از جزا اکتفاء بما مضی   وعده
حشر را تکذیب میکنند یعنی ایفای وعده که خواهد بود و وقوع این موعود کی رو خواهد نمود میگوئید موعود را موجود
گردانید اگر در وعده صادقانید قل انما العلم عند الله وانما انا نذیر مبین قل مستانفه است در جواب ما
صح
اقول لهم حین یقولون ذلک انما العلم با معطوف خویش مقول قلست **معنی اینست** بگوای محمد نیست علم قیا
مگر نزد خدا یعنی معلوم جل و علا و نیستم من مگر ترساننده و حق را از باطل جدا گرداننده کار من رسانیدن وحی
خداست موجود گردانیدن کار حق جل و علاست کاری که کردن آن بخدا متعلق است من نتوانم کرد و هیچ چیزی را نی
پیدا آوردن او پیدا نتوانم آورد فلما رأوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا وقیل هذا الذی کنتم به تدعون
لما ظرف مرسیئت وجوه را که جواب اوست و جمله مذکوره معطوف است بر جمله ویقولون متی هذا الوعد
و راوه و سیئت حکایت از مستقبلات بر طریق نفخ فی الصور مولع بمستقبلات وقیل هذا الذی کنتم به تدعون
عطفست بر جمله سیئت وجوه الذین یا حالست بتقدیر قد **معنی اینست** پس هرگاه که ببینند کافران
عذاب دوزخ قریب آمده و عقاب نزدیک تر شده یعنی علامات وقوع و وقوع عذاب ظاهر گشته و نشانهای حصول
آن بحصول پیوسته زشتی پذیرند و ناخوشی گیرند کسانیکه نگرویدند و کفر ورزیدند و گفته شود این عذا
آنست که شما ادعا میکردید و بر وجه استبعاد متی هذا الوعد میگفتید و تواند بود که لفظ ادعای افتعال باشد
بمعنی خواند چیزی بتکلف میخواندند و باهتمام بود می جستند و ابتنا بما نقدرنا میکفتند و بعضی تدعون بتخفیف
بر صیغه مضارع از باب نصر ینصر خوانند و معنی او دعا و خواهش دانند معنی چنین آید این آنست که شما دعا
میکردید و در خواهش می آوردید اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او
ائتنا بعذاب الیم میکنید قل ارأیتم ان اهلکنی الله ومن معی او رحمنا فمن یجیر الکافرین من عذاب
الیم کافران مکه چون در حجت ملزم شدند و از معارضه عاجز آمدند زبان بدعا برگشادند و دل بر هلاک
پیغامبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب او نهادند تا آنکه نتربص به ریب المنون گفتند منتظر هلاک پیغامبر گشتند این
آیت در آنچه شان ایشان نازل گشت و این نظم بود و پیوست استفهام در ارأیتم برای تقریرات یعنی اقرار
کنانیدن و بر اعتراف آوردن و استفهام در فمن یجیر الکافرین برای انکار بمعنی نفیست ارأیتم بمعنی اخبرونی
تا اخبار یعنی صدق کنند و زبان اقرار بحق آرند جمله شرطیه در افعال قلوب همچو نفی استفهام موجب تعلیق
است علی الخصوص شرطی که جزای استفهام بود فمن یجیر الکافرین من عذاب الیم جزای ان اهلکنی الله واقع
شده و جمله قل ارأیتم ان اهلکنی الله قل هو الرحمن امنا به و جمله قل ارأیتم ان اصبح ماؤکم غورا در آخر
سورت بر وجه تذنیب برای تبکیت کافران آورده سورت را بجمله مذکوره ختم کرده در ذکر کافران در قل
ارأیتم بر وجه خطاب ذکر ایشان در فمن یجیر الکافرین بر وجه غیبت آمد التفات از خطاب از سوی
غیبت باشد سر التفات اظهار مبعوض حضور کافرانست و خواهش غیبت ایشان بود **معنی اینست**

بگوای محمد ایا میدانید شما خبر کنید مرا اگر خدای عز وجل شما میخواهد مرا و کسانی را که با من اند هلاک گرداند
و چنانچه شما میخواهید بمیراند و بغارسانید یا برحمت حق برسیم در بهشت رویم یا برضای رحمت کند چندیست
گاه بقا بخشد در کار حق باشیم در طاعت و عبادت میفزائیم ما را بهر دو وجه نیکیست زیان و ضرر منتفی
بس کیست که کافران را از عذاب الیم خلاص دهد و از عقاب عظیم نجات بخشد هلاک من کافران را چه نفع خوا
کرد زیان مادر شان ایشان چه سود خواهد آورد و این بیان گرفتاری کافران و اظهار عجز بتانست که یاری
کردن ایشان نتوانند قل هو الرحمن امنا به وعلیه توکلنا فستعلمون من هو فی ضلال مبین روایت کرده اند
که پیغامبر علیه السلام ان کافران سجده کردن مر خدا تراجست اسجدوا للرحمن گفت ایشان تجاهل کردند وما الرحمن
گفتند این آیت در شان ایشان نازل گشت و این نظم در حق ایشان بورود پیوست و این تذییل دیگر است وارد در باب
کافران که تهدید بالا ترست در شان ایشان هو الرحمن تا آخر مقول قلست جمله امنا که اخبار از ایمانست
تقدیر اقراریست بر مضمون هو الرحمن جمله وعلیه توکلنا بتقدیم علینا آورد بر طریق قصر بست قصری را که
مضمون هو الرحمن بود مقررات فا در فستعلمون سببیه است اینجمله متضمن وعید بر ترک ایمانست مشتمل
تهدید بر کفر و طغیانست من هو فی ضلال مبین من استفهامیه مبتداست جمله هو فی ضلال مبین خبر
مبتداست فستعلمون متعلق باستفهام شده و از عمل باز آمده **معنی اینست** بگوای محمد کسی که برای او
سجده امر میکنیم همان رحمانست که ملک در تصرف اوست مردمان را آفریده روزی داده مرغان را در هوا
داشته آسمانها را تو بر تو نهاده و ستارهای روشن گذاشته و ستارها را سنگسار کننده شیاطین ساخته که این
همه از آثار رحمت اوست و از عظائم اصناف نعمت اوست بدو ایمان آوردیم و بر ربوبیت او اقرار کردیم و
بر خدای توکل کردیم و کار بدو سپردیم چون این دانستید پس زود بدانید که کیست او در گمراهی پیداست
سرگردان در هواست چون بر کافران عذاب نامزد شود و عقاب متوجه گردد اثر ضلال از عذاب و نکال
خلق ظهور ربد پدید ظاهر شود از میان ما و شما که در گمراهی پیدا بود و از که اسباب نکال و عذاب روی نماید
قل ارأیتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن یأتیکم بماء معین اینجمله تذییلست دیگر است متضمن ترهیب
نزدیکترست وجوه اعراب او بر وزن قل ارأیتم ان اهلکنی الله است **معنی اینست** بگوای محمد آیا
میدانید شما خبر کنید مرا اگر بگردد آب شما در زمین فرو بخته و از نظر شما ناپدید گشته پس کیست که آب
چشمه دار بیارد و آب فرو رفته باز گرداند روایت کرده اند که محمد بن ذکریا طبیب فلسفی این آیت
خواند و از بیخردی خویش در زبان راند تا تیتأ به المعاول الحداد و سراعد السداد کور گشت و چشمهای
او بنابینای پیوست از غیب آوازی شنید که آب چشم تو رفته است و چشم تو کور گشته است هست کسی که
باز آرد و کوری از چشم تو باز دارد از اینچنین حرکت چنین ابتلا آید و از اینچنین بی ادبی چنین بلا زاید
بدانکه کافران چون در حجت ملزم شدند و از معارضه عاجز آمدند دل بر بدخواهی نهادند زبان
بدعا گشادند عجز ایشان ظاهر گشت ضعف ایشان بظهور پیوست خاتمه مذکور دال بر انتهای سخن آ
مقطعی که چنین باشد حسن است والله اعلم بما اراد ولا نهایة الی افاد لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو

سورة ن

سورة ن این سورة مکیست پنجاه آیت و دویست و سیصد کلمه هزار و دویست و پنجاه و شش حرف
ربط این سورت با سورة ملک آنست که افتتاح سورة ملک بثنای خدای جل جلاله و عم نواله بود و افتتاح
سورة نون در مدح پیغامبر صلی الله علیه وسلم روی نمود بدانکه سورة نون را بتجلی پیغامبر صلی الله علیه
وسلم بفضیلت نعمت و تبرئه ذات آورد بعده استحقاق او مر اجر فخیم و تخلق او بخلق عظیم در بیان آورد
بعده بجمله فستبصر ویبصرون الی قوله فلا تطع المکذبین بر بودن پیغامبر صلی الله علیه وسلم صاحب
نعمت در معاد و معاش خداوند عظمت نهی از طاعات کافران مرتب گردانید بعده مخالفان پیغامبر را

صلی الله علیه وسلم بصفات ذمیمه ونعوت قبیحه نکوهید بعده بجمله سنسمه علی الخرطوم آورد دشمنی قوی را وعید کرد
بعده درشان جمله انا بلوناهم کما بلونا اصحاب الجنة تا آخر قصه وارد گشت ابتلای ایشان ببلای دیگر بذکر پیوست
بعده از ذکر کافران بر حکم مضاده بجمله ان للمتقین عند ربهم جنات النعیم در ذکر مسلمانان افتاد بعده بجمله افنجعل
المسلمین کالمجرمین میان فریقین فرق نهاد بعده حکم کردن ایشان تسویه میان فریقین بجمله ما لکم کیف تحکمون
و سخنان دیگر را که درین باب گفتند و پسندیدند وعید استخراج کرد و محصلت در میان آورد پیغامبر در حکم پروردگار
خوبی صبر فرمود بعده بر پیغامبر امر بصبر کردن تا حکم خدای وارد گشت و شتابی چون شتاب یونس علیه السلام نهی
پیوست بعده جمله وان یکاد الذین کفروا تا آخر سورت بر وجه تذنیب آورد سورت مذکوره را بدان ختم کرد و
شک نیست که جملهای که از یکباب اگر مقاصد ایشان مختلف بود از جهة اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال
باشد و اگر مقصود از همه یکی هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگری است انچه در وجه اعتراض در میان جمل مقصود
آمده میان کلامهای متصل واقع شده جمل دیگر از هر نوع در محلهای که بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن روی
نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب بسم الله الرحمن الرحیم
ن از مقطعات است همچو سایر حروف مقطعات از متشابهات یا حرفی از حروف تهجی است مذکور بر سبیل
تحدی است یا رمز ناصر یا رمز رحیم است یا اسم سورت یا بمعنی دوات بود بدین معنی ذکر قلم بعد او مناسب باشد
یا نون بمعنی ماهی زیر هفتم زمین دارند وقلم را قلم تقدیر پندارند زیرا که ماهی از معظم سفلیات و قلم از معظم
علویات چه ماهی بار عالم برگرفته وقلم همه کائنات را نبشته و بر وجهی که نون اسم سورت یا بمعنی دوات یا
بمعنی حوت دارند بحذف حرف قسم مقسم به پندارند واعراب نصب بنزع خافض یا جر بطریق الله لافعلن بنصب
وجر آمده و آخر او باجرای وصل مجرای وقف ساکن شده صاحب کشاف گفته است که نون بمعنی دوات دارند دوات
وقلم را مقسم به پندارند معلوم نیست که وضع کیست وضع لغویست یا وضع شرعی مؤلف اصلح الله شانه گوید که
کسانیکه نون را بمعنی دوات گفته اند چون امام حسن وقتاده وضحاک اگرچه ایشان را سندی از نقل آیت گفت
باشد که صاحب کشاف را نرسیده در غرابت این شبهه نبود چه لغتی را که اصحاب لغة از امثال زمخشری ندانند
و جمع لغات دانستن آن نتوانند شک نیست که غریب بود و غرابت فصاحت حکم باشد کلمه را که در قرآن است
بر آنگیخته وجه حمل نکنند و لفظی را که از الفاظ قرآن است در ورطه غرابت نیفکنند و نیز صاحب کشاف گفته
که نون بمعنی دوات اگر اسم جنس باشد تنوین باید و اگر علم دوات یا علم سورت بود صنع شاید و با وجود عطف و
القلم حمل بر وقف نتوان کرد و سکون او را بر وقف نتوان آورد و اگر اسم ماهی یا اسم نهر و لوح چنانچه بعضی
داشته پندارند همین اشکال آید و همین تردد روی نماید صواب آنست که نون یکی از حروف تهجی باشد بر وجه
حکایت مذکور بود تا در سکون او اشکال نیاید و در وصل اجرای حکم وقف ننماید برین تقدیر والقلم ابتدای
قسم باشد معطوف بر نون نبود کتابت او بنون مفرده که صورت کتابت حروف تهجی است و ترک اعراب او برین
مؤدی قویست والقلم وما یسطرون ما انت بنعمة ربک بمجنون و مراد از قلم قلم تقدیرات یا قلم فرشتگان
در رحم در کتابت سعادت وشقاوت وارزاق واشکال و قلم حفظه در کتابت حسنات وسیئات از افعال
و اقوال و اگر از قلم قلم علما مراد بود آن نیز امر عظیم و شئ فخیم باشد انواع علم را بر روی کاغذ آرد و آنرا بر
روی روزگار نگاهدارد و همچنین قلم کائنات دیگر که سخنی را همه در میان روزگار رساند و واقعه اهل بلاد
و ناحیه را معلوم گرداند القلم احد اللسانین والخط احد الثانیین قلم جامع منافع دین و دنیاست شامل
فواید اولی و اخرویست هم در کتابت علوم دین کار آید و در رونق دین و محاضر و سجلات مرد غاید امام
قتاده گفته است لولا القلم لما قام الدین ولا اصلح العیش و اگر قلم نبودی دین قائم نشدی و صلاح عیش روی ننمودی
حق سبحانه وتعالی علم خط را شرف داده و بتعلیم آن منت نهاده قال الله تعالی اقرأ وربک الاکرم الذی علم بالقلم

علم الانسان

علم الانسان ما لم یعلم قلم بهمه وجه سزاوار عزت بود ولایق قسم شود و اگر نون بحذف قسم مقسم به بود والقلم واو
قسم پندارند و ضمیر یسطرون عائد است بر کائنات که بدلالت قلم با فعل کتابت مذکور و یا عبارتست از رقوم
حروف که بقلم مسطور اند تواند ما مصدریه بود سوگند بنوشتن باشد ما در ما انت نافیه است انت اسم
ما است بمجنون خبر است بنعمة ربک من النبوة والمروة وکمال العقل والجلال الفضل وانواع الشیون النافیه
للجنون جمله ما انت بنعمة ربک بمجنون جواب قسم است معنی اینست بقلم و بنوشتن کائنات یا گویند و بدانچه
می نویسند ایشان سوگند یاد میکنم مؤکد بقسم میگویم که تو ای محمد مجنون نه در حالتی که ملتبسی بنعمتی که داده
شده از نبوت و مروت و کمال عقل و لطف طبیعت فضیلت و فضل و انواع علوم و اصناف فهوم تدبیر امور
دین و دنیا و اصلاح مصالح اولی و اخری که عقل فاضل در آن حیران ماند و حکمای کامل در آن خود را از مستأخر
خوانند و عاقل اینچنین صاحب عقل را مجنون نخواند دانا اینچنین صاحب دانشی را نادان نداند هر که عاقل
را مجنون گوید مجنون بود و هر که دانا را نادان گوید نادان باشد و بعضی گویند که پیغامبر را علیه السلام
کافران قریش بسبب دعوی سری بر سران جهان استخدام و استتباع سروران گیهان بی خیل و خدم و بی لشکر
و حشم و بی مال و دستگاه و بی اسباب منفعت و جاه در ایام قرب پیش از ظهور قوت و قدرت و مخالفت
جهان که سراسر کفر گرفته بود و مخاصمت دشمنان که محسوس و مشاهده می نمود با مخالفت عشایر و عداوت
اصاغر و اکابر از روی ظاهر خلاف مقتضای عقل گفتند و آن فنون جنون دانستند بدین سبب پیغامبر را
نسبت بجنون کردند یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون گفتند و بدین آیت زعم ایشان را رد کرد خطاء
ایشان را بظهور آورد ایشان در ضعف ظاهر نظر کردند از قوت باطن غافل شدند ظاهر بی مدد
دیدند خطاب والله یعصمک من الناس نشنیدند تا شی بوده او در گوشه وادی بی زراعت و بر خاستن
از گروه بی مال و بضاعت نظر کردند و بر مضمون زوی فی الارض فاریت مشارقها و مغاربها سیبلغ ملک
امتی ما زوی لی الارض مطلع نگشتند و دریافتن حال او نتوانستند و محوای هو الذی ارسل رسوله بالهدی
و دین الحق لیظهره علی الدین کله ندانستند از دیوانگی خویش او را دیوانه خواندند و از نادانی خود او را
نادان دانستند اجتبا و اصطفا در نیافتند فیض خداوند کریم و عطای مفضل قدیم ندانستند همچو خفاش
پرتو آفتاب ندیدند چون جغد و جرذی در قارورات وعداوت خزیدند کمال اجلال او را نشناختند
در راه طلب حق نشتافتند آخر الامر صبح دولت از ظلمت دیجور کفر را بر درید حجت قاطعه چون روز روشن
پیدا آورد هوشیاری پیغامبر علیه السلام و دیوانگی کفار خاکسار که او را دیوانه خواندند ظاهر گشت و
آنچه حق محقق بظهور پیوست و چون کافران در مضمون این کلام انکار قوی داشتند جمله مؤکد بدو تاکید
آمده یکی قسم و دوم آنکه با زائده برای تاکید نفی در خبر ما در آمده وان لک لاجرا غیر ممنون وانک لعلی
خلق عظیم جمله وان لک لاجرا عظیما است بر جواب قسم یا حالاست و جمله وانک لعلی خلق عظیم نیز عطف
یا حالست چون مجنون خواندن کافران پیغامبر را علیه السلام از جهة آنکه مجنون مستحق اجر نبود و صاحب خلق
خوب نباشد علامت انکار مضمون هر دو جمله بظهور علامت انکار تاکید هر دو جمله سائغ نمود والله
اعلم معنی اینست و بدرستی که مر ترا ای محمد در کشیدن بار نبوت و چشیدن تلخی جفای کفار بی مروت
و گذاردن وحی با جفای کفار و بتبلیغ رسالت با عداوت فجار اشرار هر آینه نوالی که منقطع نشود و منتهی نگردد
فتور نگیرد و قصور نپذیرد بدرستی که تو ای محمد بر خلق عظیم خوبی و روشی بخلق خوب آراسته و بخوی
مرغوب پیراسته خلق عظیم گزیده در ذات تو قرار گرفته و عجبی پسندیده در طبیعت تو استقامت پذیرفته
خوی مقتضای اصطفا و اجتبا خلقی جامع اخلاق جمله انبیا اولئک الذین هدی الله فبهدیهم
اقتده خطاب اوست وکان خلقه القرآن بیان خطاب مستطاب اوست ام المومنین عائشه رضی الله عنها

را از خلق پیغامبر پرسیدند از معنی انک لعلی خلق عظیم باز پرسی کردند جواب گفت که خلق پیغامبر بر وفق قران بود
تادیب آداب قرانی را متابعت مینمود صدر سورة قد افلح المؤمنون بخوان خلق پیغامبر را بر مرافقت و متابعت آن بدان
تفصیل اخلاق پیغامبر صلی الله علیه وسلم از حد بیرون است و تشریح روشهای پسندیده او از غایت احصا افزون
شمه از طبیعت اخلاق و نوادر اوصاف اوینست دایم بذکر حق سبحانه و تعالی بودی اگرچه در ظاهر در دعوت
و نصیحت خلق می بود باطن بالکلیه با حق داشت ظاهر را در جزئیات مصالح خلق میگماشت معالی همم او برتر از کون
و مکان بود مکارم اخلاق او از قدر قوت انسانی می افزود کنوز ارض عرضه کردند در حیز قبول نیاورد بهشت آراسته
می نمودند بگوشه چشم نگاهی کرد کرم وجود طبیعی داشت همه خزانی دریاوه کانی کان را کمتر از خسی می پنداشت
قطعه شهی که نقطه شمارد محیط عالم را کهی که همت عالیش برسخا دارد چه همت است که رو داد رای ما زاغ
چه قوتست که نیروی ما طغی دارد قال النبی علیه السلام بعثت لاتمم مکارم الاخلاق حسن خلق خلقی و طبیعی
بود تخلق و تکلف روی ننمود مصرع بربسته دگر باشد بدبسته دگر بالکمال مشغولی باطن در مراعات
خلق بظاهر قصور نبود در رعایت خلایق از اقارب و اجانب اهتمام مینمود رنجوران را اعادت کردی تشییع
جنازه بجا آوردی دعوت را اجابت نمودی اگرچه مقام داعی دور بودی هدیه اگرچه اندک بودی قبول می
کرد آنچه دادی داده خود را گاهی در زبان آنجه نمی آورد در سلام تقدم کردی کلام از معتاد زیادت
نیاوردی در کار با خادم شریک گشتی در راه برفتی و مسکنت رفتی تواضع نمودی با مسکینان بودی بیت
زهی خجسته رسولی که با شهی دو کون بنیل منزلت مسکنت دعا دارد هیچکه چیزی را عیب نکردی خطای کسی بروی
نیاوردی هرگز طعام تنها نخوردی هیچ کس را بدست و زبان نیازردی بلباس فقر ناخوش نگشتی و بکسوت فاخر بافتخار ننمودی
نفس قدسیه او در اقاصی مقاصد اله شتافته درجات علیه او با علی معالی بشریه وصول یافته چشم جهان
تا در جهانست موازنیا و ندیده گوش کیهان بشنیدن و بینا من ندای او نشنیده قطعه کیتی بی سراق
عز جلال حق این شاه را ز فضل عمیم المثال یافت آدم هنوز کسوت هستی بر نداشت کین شاه هر دو
کون لباس جلال یافت سیاح فکرتش بنخستین قدم که خود را گرد عرصه دار الجلال داشت شاهی که در
معالی کونین از خدای بخت بلند و طالع فرخنده فال داشت شهباز خاطرش چو به پهن گشاد بال در
اولین برش دو جهان زیر بال داشت لاجرم اینچنین خلق عظیم بود و اینچنین خوی مستقیم باشد فستبصر
ویبصرون بایکم المفتون ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین در جمله و یبصرون
ذکر کفار بر وجه غیبت و در فستبصر خطاب پیغامبر علیه الصلوة والسلام بود در بایکم المفتون صیغه خطاب
بر وجه تغلیب روی نمود و در مفتون تردید بودن میان پیغامبر صلی الله علیه وسلم و کافران کنایت است از
تعین مفتون بودن ایشان و جمله سابقه متضمن مدح پیغامبر صلی الله علیه وسلم آمده و از مدح پیغامبر مفتون بودن
اعدای او مفهوم شده اینجمله باعتبار معنی مکنی عنه موکد این مفهوم بود تذییل کلام مذکور باشد سیس برای
تحقیقات للمفتون بمعنی الفتنة مبتدات بایکم خبر مبتداست و جمله استفهامیه بر هر دو وجه تبا و یا مفرد
مفعولست مر فستبصر را بر سبیل تنازع باعمال ثانی و حذف از اول ای فستبصر مضمون هذه الجملة هو در ان
ربک هو اعلم ضمیر فصلست میان اسم و خبر و بمن ضل عن سبیله متعلق باعلم و علم خدای جل و علا بمه اهل
ضلال و اهتدا مستلزم است مر علم بضلال دشمنان پیغامبر علیه السلام و اهتدای پیغامبر و یاران پیغامبر و
سایر اهل اسلام و علم خدای بچیزی مستلزم است مر ثبوت بی کنایت بود از ثبوت ضلال کافران و هدی مسلمانان
علت سالم بودن ایشان باشد و هو اعلم بالمهتدین عطفست بر جمله ان ربک هو اعلم و آن تعلیلاست بر وعید
و تهدید مذکور دلیلست چون وعید و تهدید ملوح سوی علم بضلال بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق
نمود معنی اینست پس تحقیقات به بینی و به بینند در کدام کس از شما فتنه جنون زاده یا کدام کس از شما مفتون

شده ودر بلا

شده و در بلا افتاده کار بخلاف عقل که میکند و اعمال دیوانگی از که صادر میشود سعی برای نعیم جنان که می
کند خود را در آتش سوزان که می افکند حال هر یکی محقق خواهد گشت و شان هر یکی بتحقیق خواهد پیوست
بدرستی که پروردگار عالم تراست بضلال کسی که از راه دین گمراه شده چون ابو جهل و اصحاب او در ورطه فساد
و تباهی آمده و او داناتر است براه یابندگان و در راه دین مهتدی شدگان یعنی بعاقلانی که بر مقتضا
عقل کار کرده اند و دل بر اسباب فلاح و نجاح آورده اند چون ابوبکر و عمر و عثمان و علی و اصحاب ایشان
رضوان الله علیهم اجمعین فلا تطع المکذبین ودوا لو تدهن فیدهنون فا سببیه است جمله فلا تطع
بر وجه تسبب و تفریع بر کلام سابق مترتبست مضمون او مر مضمون او را متعقبست و جمله ودوا لو
تدهن فیدهنون حالست بتقدیر قد لو برای تمنی است فیدهنون عطفست بر تدهن و هر دو فعل بترتیب
متمنی و جمله لو تدهن فیدهنون بیان ود لیلست معنی اینست پس اطاعت مکن و فرمان بردار مباش
کسانی را که ترا تکذیب کنند و مفتری و دروغگوی میخوانند آرزو می کنند کاشکی که تقریری کنی دم متابعت ایشان
زنی بسازان ایشان با تو نرمی میکنند و دم متابعت تو می زنند و لا تطع کل حلاف مهین هماز مشاء بنمیم
مناع للخیر معتد اثیم عتل بعد ذلک زنیم ان کان ذا مال و بنین اذا تتلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین
روایت کرده اند که ولید بن مغیره مخزومی که میان عرب مردی معتبر بود سخن گو مینمود عرب او را عزت می
داشتند و ریحانة العرب میگفتند کفار قریش او را بر پیغامبر علیه السلام فرستادند او را گفتند تا بر پیغامبر
برود و بر حال او آگاه شود اطلاع بر حال او جوید آنچه در حال او یابد بر ایشان گوید بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم
روی آورد گفت و شنیدی کرد چون باز گشت بر کفار قریش گفت دریافتم که او جادوگرست کار او جادو و سحرست حق
سبحانه و تعالی این آیت در شان او فرستاد و بدین صفت نکوهیده از وی خبر داد جمله فلا تطع عطفست بر فلا
تطع المکذبین از حلاف تا زنیم صفات متعدداست بعد بمعنی مع است اذا در اذا تتلی شرطیه است متعلق است
بقال که جزای شرطست ان کان ذا مال و بنین بتقدیر بان کان متعلق است بلا تطع یا متعلق است بمضمون
شرطیه سابق یعنی اذا تتلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین ای کذب القران لان کان ذا مال و بنین متعلق
قال نبود زیرا که معمول جزا مقدم نشود جمله شرطیه با متعلق خویش صفتی دیگرست عاشر او صفات مذکور
باشد معنی اینست و اطاعت مکن هر مردی را که حلاف یعنی بسیار سوگند و بدروغ سوگند بر زبان
میراند چه کسی که سوگند بسیار خورد در سوگند دروغ افتد مهین است یعنی خوارست بالست ضعیف رایست ناپسندیده
کار است پیش اهل تحقیق خوارست بیت سخن که عزت تحقیق نیست اندر وی چو بانگ گاو بنزدیک عاقلان
خوارست اگرچه نادان عرب دارند بنادانی سخن او را پند ارند چنانچه ولید مذکور را عزت می داشتند و
ریحانة العرب میگفتند هماز است بدگویست عیب جویست مردمان را در غیبت عیب گوید بحضور
اهانت ایشان جوید بعضی گویند هماز کسی است که در شان مردمان باهانت چشمک زند و بلبی یا بدهنی
باهانت اشارت کند نمام است او را در سخن چینی اهتمام است در مجالسی رود سخنان بشنود هرچه بدداند
در مجلسی دیگر برساند مناع خیرست مردمان را از ایمان و اسلام باز میدارد و بترک نیکی می آرد مال را
از مصارف خیر منع میکند خود را در ورطه بخل می افکند معتد است یعنی از حد تجاوز کننده در ظلم و بدی
اثیم یعنی گناه کار بدکردار جافی خلق جالی و حلق شکسته آثم و بزه کار شونده عتل است یعنی بسیار خوار است و
ستمکار است کار او خوردن و شکم پر کردن است و ظلم جوی و خلق آزردنست و این ناپسندیده صفتی و نکوهیده
خصلتی است گفته اند که من کان قیمته ما یدخل فی جوفه فقیمته ما یخرج من جوفه بسیار خواری موجب
هوان و خواریست بسبب ساقط شدن قدر و ضایع کردن عمر است بعضی وقت او بحاصل کردن طعام رود
و بعضی بخوردن طعام بگذرد بعد از آن کاهلی و خواب روی نماید بعد از آن در خلا رود و در خالی کردن شکم

شود بعده باز گرسنه گردد دل بر طعام بندد عمر در این کار بکند در کاری دیگر ازو نشود و بطبع درشت خود خواه باشد
نیاساید اندر دیار تو کسی چو اساس خویش خواهی و بس با این همه صفات ذمیمه و با وجود این همه انواع شمیمه
زنیم است و این صفت در وی اصلی و قدیم است در شکم مادر بوده در اصل خلقت روی نموده از پدری که مشهور است
نیست مخلوق از آب دیگری است نه صفت اینست هم صفة کفر است که در همه کافران معلوم است از جمله اذا
تتلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین مفهوم است ولید مذکور پیغامبر صلی الله علیه وسلم را بوسمت جادوی
ذکر کرد حق سبحانه و تعالی او را بطعن و لعن آورد در شان او قتل کیف قدر گفت و لعن او جست و بدین صفة
نکوهیده کار نکوهش او بدین حد کشیده تا انکه قاری در جهان این آیت خواند نکوهش او بر روی روزگار
ماند شک نیست که این آیت تا قیامت در محرابها و حلقها و بستانها خواهند خواند ذکر بدیهای او در جهان
خواهد ماند **بیت** کار الحان مکن که امروز دی شود بیش کسان پس از تو حدیث بدی شود روایت
کرده اند که چون این آیت نازل گشت و شهرت بپوست مردمان یاد کردند پیش ولید مذکور خواندند ولید
پلید عیوب مذکوره در ذات خویش یافته سوی مادر خویش شتافت و گفت محمد راست گو است ده صفة در شان
من گفته نه صفة در خود می یابم یک صفة متعلق بتو است من در نمی یابم راست گو و راستی و صدق بگو مادر
او گفت پدر تو عنین بود فرزند نزاد و او را مال بسیار دست داد برادر زادگان نظر داشت دل
بر تربیت ایشان گماشت من بمال او رغبت کردم ترا از نطفه راعی پدید آوردم تا مال بر فرزند من مانده شود
و به برادر زادگان شوهر من نرسد و ترا بر پدر تو بستم و از بی فرزندی رستم او را صدق دم نیز تحقیق گشت
و حقیقت خبر بظهور پیوست ان کان ذا مال اگر متعلق لا تطع باشد معنی چنین آید اطاعت مکن مردی را که
چنین و چنین است بسبب انکه یا از جهة انکه خداوند مال و پسران است چنانچه تعظیم کردن اغنیا و اطاعت
کردن ایشان عادت مردمانست گفته اند که ولید پلید مذکور هفت هزار مثقال نقره داشت خلق او را
مفرط در غنا می پنداشت و او را ده پسر بود که هر یکی با جمال و جلال می نمود و بمجرد قوت و ثروت و مشاهده
جاه و دستگاه تعظیم کردن و بدرویشی و تهی دستی خوار داشتن کار کافران و عمل بی خردان است تعظیم غنی از
جهة دین شاید و یا از جهة حاجتی از وسائغ آید اکرام و اعظام غنی از جهة مجرد غنی روا نیست من تواضع
لغنی و اغناه ذهب عنه ثلثا دینه بیان این معنی است و اگر ان کان ذا مال و بنین متعلق مضمون جمله که
بعد اوست بود بتقدیر لان کان ذا مال و بنین کفر و کذب القرآن باشد معنی چنین آید از جهة انکه خداوند
مال و پسران آمده کفر ورزیده تکذیب کرده قال الله تعالی کلا ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی **بیت**
کیست درین دایره لاجورد دست که یافت که تا کم نکرد و این نیز کار نادانست و رسم کم عقلانست که اعتماد
بر اموال نباید و ابتهاج بابنا نشاید که ناگاه ابنا بمیرند و یکایک اموال فنا پذیرند بعوض مال ذل از اعمال
بردارد و خاطر بر کارهای ناشایسته گمارد ناگاه لشکر صفیه بی مال و اسباب سازد مال برود و وبال ماند در
ورطه افتد که بیرون شدن نتواند چون خوانده شود بر وی آیات ما که قرآنست بگوید این نوشتهای
پیشینیانست تکذیب کند در ورطه کذب و افترا افکند **سوال** چون در لا تطع کل حلاف کلمه کل مذکور نفی
از اطاعت کل بود و معلوم است که نفی از اطاعت کل نفی از اطاعت بعضی لازم نیاید **جواب** مگر انکه دلیل
بر شمول کل قایم شود همچو شمول نفی محبت در ان الله لا یحب کل مختال فخور سنسمه علی الخرطوم
سین برای استقبالست این جمله متضمن وعید است مشتمل بر تهدید است مستانفه است در جواب
ما یفعل به **معنی آیت** زود باشد که ما او را بر بینی داغ کنیم صفت و سمت زشتی بر روی او افکنیم که بدان
ممتاز گردد و منفرد شود روایت کرده اند که ولید مذکور را در جنگ بدر بر بینی زخم برشتی کشید و بعضی
مراد از این داغ لعنت در روز قیامت دارند و او را سیاه اختیار او ان کفار دیگر پدید آرند و بعضی داغ

برخرطوم

برخرطوم بر وجه تمثیل عبارت از شهرت او بزشتی و اختیار او در بدی گویند حال او در وضوح و بوضوح بجالت
کسی که بر بینی او داغ کنند جو بیند و این آیت دلیلست که مصطفی صلی الله علیه وسلم را کافران نسبت بجنون کردند و
مجنون خواندند خدای عز و جل جنون را از جمله ما انت بنعمة ربک بمجنون نفی کرد این نفی را تاکید بقسم آورد و از
جهة جزا انکار وعده فرمود و بخلق عظیم که جامع اصناف مدح است ستود بعد از ان کسی را که ذات پاک پیغامبر را
بوسمت جادوی نکوهید بده صفة ذمیمه که خلق او را اوصاف ذمیمه دانند و خصال قبیحه خوانند نکوهیده
گردانید و بعد از ان او را تشنیع کرد و بر بینی او داغ که بدان مشهور شود پدید آورد او را داغ دار کرد تا
و یا همچو داغ دار باشتهار رسانید چه دشمنی دوست دشمنی بود و با دشمنی چنین معامله کند توان دانست
که با او او را چه دوستی باشد و عند الله او را چه فضل و فضیلت بود انا بلوناهم کما بلونا اصحاب الجنة
این جمله مستانفه است در جواب ما فعل بهم حین قالوا فی شان النبی هو مجنون اذ قالوا هو ساحر و چون
گفتار ناشایسته ایشان و ترسانیدن ملوح ببلا بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود ای انا بلونا کفار مکة
بالقحط کما بلونا اصحاب الجنة صفة مصدر محذوفست و لام در الجنة لام عهد است **معنی آیت** بدرستی که
ما کفار مکه را که ترا آزردند و بر تو و بر یاران تو جفا کردند مبتلا کردیم چنانچه اصحاب بوستان را با بتلا
آوردیم مبتلا کردن اهل مکه بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم و یاران او از حد گذشت دعای ابتلای قحط بر زبان
پیغامبر رفت بدعای پیغامبر قحط افتاد بلا و اهلاک بر ایشان زاد چنانچه سگ و گربه خوردن گرفتند و
بیشتری از گرسنگی بمردند و ابتلای اصحاب بوستان این بود در تفسیر آورده که موضع بود بر مسافت دو
فرسنگ از صنعاء مردی در ان موضع بستانی داشته از حاصل بوستان مذکور دل بر انفاق میگماشت
وقت بریدن میوه چیزی برای فقرا بر درختان گذاشتی و هر چه بر زمین افتادی بر نداشتی تا فقرا برگیرند
و بدان بهره گیرند انچه در خانه آوردی عشر آن جدا کردی از نه عشر بعد اخراج شایسته انچه در خانه
فاضل میماند و میخورد و میداد برای ذخیره نمی نهاد غنی شاکر بود نعمت غنا را شکر و سپاس همچو مینمود
بدین صورت عمر بسر می برد تا انکه جان پاک بحق سپرد ده پسران داشت بستان مذکور بر ایشان میراث
گذاشت ایشان بقانون عمل او رضا ندادند عمل بر طریق بد و نفاق آوردند چون میوه بستان را هنگام
بریدن رسید مشورت هر یکی از ایشان بر بخل و منع الجا مید اذ اقسموا لیصرمنها مصبحین و لا
یستثنون اذ متعلق است ببلوناهم اصحاب الجنة اذ اقسموا حکایت قسم است لیصرمنها جواب قسم
مصبحین حالست و لا یستثنون حال دیگر است **معنی آیت** مبتلا کردیم اصحاب بستان را در ان هنگام که
سوگند خوردند هر آینه میوه آن بستان را ببرند در حالتی که بامداد کننده اند که هنوز درویشان و
مسکینان خفته باشند تا در وقت بریدن میوه ازدحام نکنند و در سوگند استثنا نکردند یعنی ان شاء الله او
رتبه یا سبحان که پیش ایشان همچو ان شاء الله بود نگفتند فطاف علیها طائف من ربک و هم نائمون فاصبحت
کالصریم جمله فطاف علیها طائف عطفست بر جمله اقسموا من ربک صفتست مر طائف را جمله و هم
نائمون حالست کالصریم خبر است مر اصبحت را جمله عطفست بر طاف علیها طائف **معنی آیت** پس هم در ان
شب رسید عذابی که از قضای پروردگار تو رسد یعنی آتشی از خدای ناگهان اندر ان بستان رسید سراسر
سوخته گردانید و حال اینست که صاحبان بستان بریده هیزم شده تا سوخت همچو شب سیاه گشته بستانی بر و
تازه بود همچو خاکستر نمود فتنادوا مصبحین ان اغدوا علی حرثکم ان کنتم صارمین فتنادوا عطفست
بر اصبحت کالصریم مصبحین حالست از ان اغدوا ان مفسره است بعد فعل ندا که متضمن معنی قولست
علی حرثکم خبر اغدوات بر قول کسی که غدوا را از افعال ناقصه دارند طالب خبر پندارند ان کنتم صارمین
شرطست مستغنی از جزا اکتفا بما مضی **معنی آیت** چون از خواب بیدار شدند یکدیگر ندا کردند که

جزای عذا کنید رو برکب خود آرید اگر شما برید ان آن میخواهید فَانطَلَقُوا وَهُم یَتَخَافَتُونَ اَن لَا یَدخُلَنَّهَا
الیَومَ عَلَیکُم مِسکِینٌ وَغَدَوا عَلَی حَردٍ قَادِرِینَ فانطلقوا عطف است بر تنادوا جمله وهم یتخافتون
حالست ان مضمره است بر قراءت طرح ان لا یدخلنها محمول بر تقدیر قول است ای یتخافتون یقولون لا
یدخلنها الیوم مسکین فاعلست مر لا یدخلنها را وغدوا عطف است بر انطلقوا قادرین خبر غدوا است علی حرد
متعلق است بقادرین معنی اینست پس بشتافتند در حالتی که ایشان می ترسیدند از دخول درویشان در ان
بستان وگویان که در نیاید امروز یعنی روز بریدن میوه بستان وگفت آن مسکینی یعنی رها کرده نشود تا
در بستان مزاحمت نمایند خبر میکردند و بامداد رفتند قادر شده بر منع ومستعد شده بر دفع وتواند بود
که حرد یعنی قصد دارند ومعنی بر طریق پندارند بامداد کردند بر قصد منع مسکینان قادر بدفع ایشان فَلَمَّا
رَأَوهَا قَالُوا اِنَّا لَضَالُّونَ بَل نَحنُ مَحرُومُونَ لما ظرفست مر قالوا را انا لضالون مفعولست جمله عطف است
بر جمله وغدوا علی حرد قادرین وچون رسیدن ایشان در ان بستان ومشاهده کردن ایشان راه وجاه آن
انکار کم کردن راه بود بظهور علامت انکار تاکید جمله سائغ نمود بل نحن محرومون از دعوی گم کردن راه
بستان اعراضست دعوی غلط وخطا درین بابت معنی اینست پس هرگاه که در بستان رسیدند بستان سوخته
وخراب شده دیدند انا لضالون گفتند بگم کردن راه بستان ورسیدن ایشان در بستان دیگران وغیران گمان
بردند چون تحقیق کردند که این بستان همان بستانست که سوخته گشته وبخرابی پیوسته از دعوی ضلال اعراض
کردند ودر زبان را در اعتراف بحرمان آوردند بل نحن محرومون گفتند قَالَ اَوسَطُهُم اَلَم اَقُل لَکُم
لَولَا تُسَبِّحُونَ قَالُوا سُبحَانَ رَبِّنَا اِنَّا کُنَّا ظَالِمِینَ فَاَقبَلَ بَعضُهُم عَلَی بَعضٍ یَتَلَاوَمُونَ قَالُوا یَا وَیلَنَا اِنَّا
کُنَّا طَاغِینَ الم اقل لکم مقول قالست استفهام برای تقریرست بمعنی حمل مخاطب بر اقرارست لولا تسبحون
لولا تحضیضست مقول الم اقلست جمله قال مستانفه است در جواب ماذا قالوا بعد ذلک جمله قالوا مستانفه
در جواب ماذا قالوا حین قال اوسطهم ذلک سبحان ربنا با جمله که بعد اوست مقول قالواست تاکید جمله
انا کنا ظالمین از جهة ابراز اعتراف بر وجه وکادتست فاقبل عطفست بر قالوا یتلاومون حالست از فاعل
ومفعول اقبل بر طریق لفیه راکبین جمله قالوا یا ویلنا نیز مستانفه است در جواب ما قالوا بعد التلاوم و
جمله ندائیه با جمله که بعد اوست مقول قالواست تاکید جمله انا کنا طاغین از جهة ابراز اعتراف بر وجه
وکادتست چنانچه در انا کنا ظالمین گذشته معنی اینست گفت اوسط ایشان یا اعلی واشرف ایشان آیا نگفته
بودم شما را که خدا را بپاکی یاد نمیکنید وجزای درین کاری که عزم کرده اید وسوگند خورده اید سبحان الله میان
شما برای استثنا همچو انشاء الله تعالی نمیکنید ایشان بر حکم واذکر ربک اذا نسیت سبحان ربنا گفتند خدای عز و
جل را بپاکی وبزرگی یاد کردند معترف بظلم وجرم خویش شدند انا کنا ظالمین گفتند یعنی ما ظلم کننده واز حق
تجاوز کننده بودیم مخالفت پدر وجفا بر فقرا ومساکین نمودیم بعضی گفته اند که در ان بستان رسمی که شش سال
فقر در ان بستان در عمل سعی مینمود صاحب بستان هفتم سال بستان فقرا را می برد هر یکی بر حسب عمل
خویش میوه می برد ودر ان سال ایشان را عمل ما حاضر سائغ نمود از سنوات عمل ایشان هفتم سال بود بعد ثبوت
حق این عمل را از صاحبان بستان منع حق ایشان را ظلم افتاد پس بعضی رو آوردند درین حال که یکدیگر را
ملامت میکردند ودر معرض طعن می آوردند یکی دیگری را میگفت شما مشورت کردید دیگران میگفتند شما ما را
درین کار آوردید ما انکار نگفته شما کردیم وبمتابعت شما بستان را درین حال آوردیم بعد از ان اتفاق کردند وهمه
گفتند که آری بر ما براستی ما متجاوز از حد بودیم عصیان وطغیان نمودیم بر حق آمدند واعتراف نمودند عَسَی
رَبُّنَا اَن یُبدِلَنَا خَیرًا مِنهَا اِنَّا اِلَی رَبِّنَا رَاغِبُونَ کَذَلِکَ العَذَابُ وَلَعَذَابُ الاٰخِرَةِ اَکبَرُ لَو کَانُوا یَعلَمُونَ
عسی از افعال مقاربه است ان یبدلنا خبر عسی است وجمله مستانفه است در بیان رجاست وجمله انا

الی ربنا

الی ربنا تعلیلست بر رجای مذکور دلیلست چون رجای مذکور ملوح برغبت بود بتقدیم ملوح تاکید جمله
سائغ نمود الی ربنا متعلق راغبون آمده از جهة فاصله مقدم شده کذلک العذاب ذلک اشارتست بر عذاب مذکور
یعنی احراق مذکور العذاب مبتداست مراد از وعذاب دنیاست کذلک خبرست جمله تذییلست ولعذاب
الاخرة اکبر عطفست بر کذلک لو کانوا یعلمون شرطیست مستغنی از جزا اکتفاء بامضی معنی اینست امید داریم
ما ازیم که پروردگار ما بدل دهد بستانی بهتر از بستان ما بدرستی که ما سوی کرم پروردگار خویش رغبت کننده
وروی سوی فضل او آورنده ایم هر که بخدای عز وجل باز گردد ودل بتوبه وندم آرد واعتراف بگناه کند و
خود را بصدق دل کار فاسد شده را باصلاح آرد شکسته را راست کند روایت کرده اند که خدای عز وجل بر
صاحبان آن بستان در فضل وکرم کشاد ایشان را بستانی بهتر از بستانی که داشت داد چنانچه خوشه انگور او
بقدر قامت آدمی مینمود وهر دانه او بقدر ناری بود توبه وانابت وتسبیح وتنزیه ایشان دلالت میکند که
ایشان مسلمان بودند علامت اسلام بود که بحق جل وعلا زاری نمودند در تفسیر آمده که ایشان ایمان
بعیسی داشتند توبه کردند ومطلوب یافتند مثل این عذاب یعنی خراب شدن بستان که ایشان را روی نمود
عذاب دنیا بود وهر آینه عذاب آخرة اکبر واعلاست اگر دانا می بودند وصورت دانش می نمودند بدانکه
در صاحبان بستان مذکور اختلافست بعضی گویند مسلمانان بودند قوم عیسی علیه السلام بودند بدلیل که
تسبیح وتنزیه وتوبه وانابت نمودند تشبیه عذاب کفار بعذاب ایشان از جهة آن بود که اهل مکه از
واقع ایشان علم داشتند بجهة تیقن وقوع مشبه مناسب پنداشتند بعضی گویند کفر داشتند بدلیل بستان
خراب شده بستان دیگر باستدراج یافتند بدلیل آنکه عذاب کافران را بایشان تشبیه کرد ایشان را مشبه
آوردجه مشبه به اعلی از مشبه بود واعظم واتم باشد تشبیه وتنزیه ایشان را در وقت شکر یکی وهکذا
سوختگی احتمال دارد بدعای کافران در وقت سواری کشتی باشد وباوجود اشراک وکفر بود بر قول کسی که
ایشان را مسلمان گفته کذلک العذاب ولعذاب الاخرة اکبر اشارتست سوی عذاب کافران که در مضمون انا
بلوناهم آمده دارند وانجمله متصل انا بلوناهم که ذکر عذاب کافرانست پندارند معنی چنین آید چون
آن عذاب یعنی عذاب قحط وگرسنگی که کفار مکه را بدان مبتلا کردیم وایشان بسگ وگربه خوردن وبگرسنگی مردن
آوردیم عذاب کفار مکه از قحط وگرسنگی وعذاب اصحاب بستان مذکور که خراب شدن وسوخته گشتن
بستان ورفتن مال ایشان عذاب دنیاست وهر آینه عذاب آخرة اکبر واعلاست وضمیر ان کانوا یعلمون
بر تقدیری که ایشان کافر بودند بر ایشان باشد وبر قول کسی که مسلمان باشند ضمیر بر کافران مکه که در انا بلوناهم ناهم
مذکور بودند بود اِنَّ لِلمُتَّقِینَ عِندَ رَبِّهِم جَنَّاتِ النَّعِیمِ جمله مستانفه است در بیان وعده مومنان
بعد بیان وعید کافران وچون ذکر وعید کافران بر حکم مضاده ملوح سوی مخالف بودن شان مومنان
بود بتقدیم جمله تاکید آوردن سائغ نمود معنی اینست بدرستی که مر متقیان را ست نزد پروردگار
ایشان بهشتها محل نعیم جاودان خویش وقت کسی که به تقوی یافت سوی جنات نعیم شتافت فطوبی له
فبشری له ثم بشری له اَفَنَجعَلُ المُسلِمِینَ کَالمُجرِمِینَ مَا لَکُم کَیفَ تَحکُمُونَ استفهام در افنجعل برای انکار
فا عاطفه است معطوف علیه محذوفست ای لا نفرق بین الطیبین والعاصین لنجعل المسلمین
کالمجرمین از کلام سابق تفرقه میان مومنان وکافران مفهوم انجمله که مقتضی انکار تسویه است
مقرر تفرقه میان فریقین که مفهوم کلام سابقست آمده استفهام در ما لکم برای انکارست واین انکار
مقرر انکار سابقست واستفهام در کیف تحکمون برای استبعاد وتعجبست کیف حالست از فاعل تحکمون از جهة
اقتضاء صدر مقدم شده جمله تحکمون حالست از مضمون ما لکم ای ما تصنعون حال کونهم حاکمین کالتبین صدور
علی کیفیة مستبعد ودر ذکر ما لکم کیف تحکمون بر وجه خطاب بعد ذکر کافران در افنجعل المسلمین کالمجرمین

بر وجه غیبت التفات بود سر التفات ارادت تشنیع بشافهه باشد روایت کرده اند که کافران قریش وفور حظوظ
خویش و قصور حظوظ مسلمانان ها از دنیا بدیدند چون حکایت آخرت و تفرقه میان هر دو فریقین شنیدند
وگفتند میان ایشان فریقین در آخرت همین نوع تفرقه که در دنیاست خواهد بود با خود بالفرض برابری رو
خواهد نمود این در رد گمان ایشان نازل گشت و در نقیض ایشان بورود پیوست **معنی اینست** آیا فرق بکنیم
میان مطیعان و عاصیان پس بگردانیم مسلمانان را در جزا همچو کافران چیست مر شما را و آیا چگونه حکم می کنید
عجب حالیست که میان نیک و بد برابری می افکنید نشاید که اینچنین سخن گوئید شاید خلاف مقتضای حکمت
جوئید ام لکم کتاب فیه تدرسون ان لکم فیه لما تخیرون ام منقطعه است بمعنی بل با همزه و همزه که
مضمون اوست برای انکارات یا برای تقریرات بمعنی اقرار کنانیدن و بل برای اضرابست از مضمون جمله سابق
کتاب فاعلست مر لکم را که معتمد باستفهام است فیه تدرسون بر حکایت قول بتاویل هذا القول با اصل او منع
بود از جهة لام کسر دادند و تخیرون تتخیرون بود لجذ تا بر طریق تنزل و تلطف **معنی اینست** آیا خود مر
شما را کتابیست که در وی می خوانید که بدرستی که مر شما راست در کار آخرت هر آینه آنچه بگزینید و برای خود
اختیار کنید ام لکم ایمان علینا بالغة الی یوم القیمة ان لکم لما تحکمون استفهام در انفصال برای انکار است
فا عاطفه است معطوف علیه محذوفست ام لکم عطف است بر ام لکم کتاب ایمان فاعلست مر لکم علینا صفتست
مر لکم بالغة صفتی دیگر است الی یوم القیمة متعلق است ببالغة ان لکم تحکمون جواب قسم است که ذکر ایمان
فهم می شود ای اقسمنا ان لکم لما تحکمون **معنی اینست** یا خود شما راست سوگندهای که وفا لازم بر ماست
سوگندهای موکد که انحلال نپذیرد و انصرام نگیرد بدرستی که مر شماراست آنچه شما حکم کنید و دم حاصل آن
زنید کار بر حسب مطلوب شما شود و تصورها بحصول پیوندد **مصرع** زهی تصور فاسد زهی خیال محال
سلهم ایهم بذلک زعیم جمله سلهم مستانفه است ای استفهامیه است مرفوع بر ابتداست زعیم مرفوع
بخبریتست بذلک متعلق است بزعیم جمله استفهامیه مبنیست مر سوال را یا بتاویل مفعول مفرد مفعول
است مر سلهم را ای سلهم ای سلهم تعیب الزعم **معنی اینست** بپرس ایشان را ای محمد کدام که میان ایشان
یهم
برابری میان محسن و مسیء کند و میانجی که بر او اعتماد میکنید و گفت او شنوید ام لهم شرکاء فلیاتوا بشرکا
ان کانوا صادقین ام منقطعه است جمله عطف است بر جمله سابق برای اضراب از و انکار ما بود
او فا در فلیاتوا سببیه است لیاتوا امر غایب برای تعجیز است نه بر وجه تکلیف بشرکائهم با تعدیه است
ان کانوا صادقین شرطیست مستغنی از جزا اکتفا بما مضی **معنی اینست** ایا مر خود ایشانراست کسانیکه با
ما شریک اند پس گو ایشان را که بیارند اگر ایشان در دعوی خود راستی دارند یوم یکشف عن ساق و یدعون
الی السجود فلا یستطیعون خاشعة ابصارهم ترهقهم ذلة وقد کانوا یدعون الی السجود وهم
سالمون یوم ظرفست مر فلیاتوا را یا ظرفست مر اذکر محذوف را و جمله معترضه است یا متعلق بتجازون
محذوف در این وجه جمله مستانفه بود در جواب تحاورون و کشف ساق عبارتست از سختی و دشواری که
در عبادت لازم کشف ساقست یدعون الی السجود عطفست بر یکشف عن ساق فلا یستطیعون محذوفست ای
فلا یستطیعون ان یسجدوا ابصارهم فاعلست مر خاشعة را خشوع صفت روانست ایشان بود چون از
خشوع در چشمها ظاهر میشود از ینجهة نسبت سوی چشم کند و هم سالمون حالست از ضمیر یدعون الی السجود و یا
خبرست مر وقد کانوا را و جمله ترهقهم ذلة و خاشعة ابصارهم احوال متعدده است از ضمیر و یدعون
الی السجود **معنی اینست** گو بیارند کافران شرکای خویش را که دعوی میکنند در روزی که جامه از ساق
برداشته شود یعنی روز قیامت که در وی سختی و دشواری پیش آید و سوی سجده کردن خوانده شوند پس
نتوانند که سجده کنند در این حال که ایشان را ذلت و خواری محیط شود و حال اینست که در دنیا برین صفت

بودند که سوی

بودند که سوی سجده در حالت سالم بودن دعوت کرده میشدند سجده نیاوردند در این وقت از سجد محروم
شدند **سوال** روز قیامت که هنگام تکلیف نیست امر بسجده کردن که از باب تکلیفاتست چگونه بود دعوت سوی
سجده چگونه باشد **جواب** امر بسجده در روز قیامت بر وجه تکلیف نبود بلکه بر طریق تعجیز باشد چنانکه
ظ
احیوا
صورت کنندگان را احیوا ما خلقتم گفته شود امر باحیا بر وجه تعجیز باشد فذرنی و من یکذب بهذا الحدیث
سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و املی لهم ان کیدی متین جمله فذرنی و من یکذب بهذا الحدیث معترضه
بود برای وعید کافران و نکوهش حال ایشان هذا الحدیث اشارتست بر آیات قرآنست و موصول با صله خویش عطف
بر یای متکلم که مفعول است معنی لفظ من جمعست جمع کردن مفعول سنستدرجهم و فاعل یعلمون که عاید بر وی ست
باعتبار اینست و افراد ضمیر یکذب باعتبار افراد لفظ و افراد مفعول ذرنی و جمع فاعل سنستدرجهم و همچنین
ضمیر و املی لهم بعد سنستدرجهم شبه التفاتست نکته آنست که در وقت اخذ و استدراج اظهار عظمت ملائم
بود استعمال صیغه جمع که برای تعظیم است در جواب ما تصنع بهم بعد الاملاء و چون جمله سنستدرجهم
و املی لهم ملوح مضمون این جمله بود بتقدیم تاکید این جمله سائغ نمود **معنی اینست** پس بگذار مرا و کسی را
که بدین حدیث یعنی قرآن تکذیب میکند و کار این و یا را ایشان بمن بگذار تا تکذیب او بانتقام می پیوندد
زود بود که ایشان را بر وجه استدراج بگیریم از آنجا که ندانند و از اخذ ما رهانیدن خویش نتوانند و ایشان را
مهلت دهیم و اهمال کنیم بدرستی که کید من سختست درشتست کید عبارتست از اظهار چیزی که خلاف
او را اضمار کند انتقام بصورت انعام مینماید هر کسی در یافتن او نتواند ام تسئلهم اجرا فهم من مغرم
مثقلون هم مبتداست مثقلون خبرست من مغرم متعلق است بمثقلون جمله اسمیه عطف است بر ام لهم
شرکاء و معترضاتی که در میانه بود میان دو کلام متصل سائغ نمود **معنی اینست** یا خود بر تبلیغ رسالت از
ایشان اجری بخواهی پس ایشان از جهة غرامت آن گرانانند ترا و یاران و متابعان ترا بدین سبب دشمن می دانند
از جهة دشمنی نابوده میگویند فضل خود اظهار میکنند در راه دعوی برتری از شما جویند ام عندهم الغیب
فهم یکتبون این جمله عطفست بر جمله سابق **معنی اینست** یا خود نزدیک ایشان غیبست یعنی لوح محفوظ
است که در آن مغیبات نبشته اند پس ایشان دعوی میکنند از آن می نویسند معلوم است که از این امور هیچ یکی
نیست دعوی برابری کافران بر مومنان و ادعای برتری میان ان محسنات بی معنیست فاصبر لحکم ربک و لا
تکن کصاحب الحوت روایت کرده اند که چون جفای کافران بر مومنان از حد گذشت تا آنکه در جنگ احد
انداق عاد و ثمود در استیصال افکند این آیت نازل گشت و این نظم بورود پیوست و لا تکن کصاحب الحوت
صبر
عطف است بر فاصبر و فاصبر با معطوف خویش برای طلب صبر و منع شتاب معترضه بود **معنی اینست** صبر کن برای
حکم پروردگار تو و مباش همچو صاحب یعنی یونس در رغبت که از وی بشتابی عمل بیرون آمدن از مقام خویش زاد
بنوعی شتابی که کرد در شکم ماهی افتاد اگر صبر نکنی خود را در غم و اندوه افکنی اذ نادی ربه و هو مکظوم اذ معمول
مر فعل محذوف را ای اذکر اذ نادی ربه این جمله معترضه دیگر است در قصه یونس علیه السلام بعد وقف
بر و لا تکن کصاحب الحوت وقف لازم قاطع کلام دال بر انتها و تمام جه اگر بر و وقف نکنند اذ نادی متصل او بود
ندای پروردگار که امری بجزا است متعلق نهی شود و جمله و هو مکظوم حالست از فاعل نادی **معنی اینست**
یاد کن چون یونس پروردگار خود را ندا کرد لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین بر زبان آورد و حال
این بود که بخشم و اندوه میبود لولا ان تدارکه نعمة من ربه لنبذ بالعراء و هو مذموم لولا امتناعیه
ان تدارکه بتاویل مصدر مبتداست خبرش محذوفست لنبذ بالعراء جواب لولاست سد مسد خبر مبتدا
ای لولا تدارکه نعمة من ربه اباه موجود لنبذ بالعراء جمله و هو مذموم حالست از ضمیر نبذ **معنی اینست**

اکر او را نعمتی از پروردکار و رحمتی از آفریدکار در نیافتی و سوی توبه و زاری نشتابی هر آینه در شکم ماهی در صحرا
نکوهیده بدان انداخته شدی و با نظافت و نزاهت توبه بیرون نیامدی لیکن نعمت پروردکار و زاری یافت
ماهی او را ثابت شده در زمین انداخت حالا و او را امرح مسحون ساخت فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ
فاجتبیه عطف است بر نادی جمله لولا ان تدارکه تا آخر در میانه معترضه بود فجعله عطف است بر فاجتبیه من
الصالحین ای من المتصفین بصفات الصالحین للتسمیم سمات التائبین **معنی ابیات** پس خدای او را برکزید
و از بندکان صالح کردانید از ذلت بیرون آورد و از نکوهش مصفا کرد باقی قصه یونس علیه السلام بالاکذ شته
مشرح بیان پیوسته وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ
إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ان مخففه از مثقله بعد تخفیف ملغا شده بر جمله فعلیه در آمده
لیزلقونک خبر یکادات لام فارقه است میان مخففه و نافیه بابصارهم و لما سمعوا الذکر متعلق اند به
یزلقونک انه لمجنون مقول یقولون است جمله و یقولون انه لمجنون عطف است بر مضمون وان یکاد الذین
کفروا جه نزدیک رسیدن چشم زخم متضمن استحسانست یستحسنک والقران الذین کفروا الحیث ان یکادوا
لیزلقونک لما سمعوا الذکر و یقولون عنادا او تنفیرا و ثبت الحق انه لمجنون و یعلمون انه اعقل الناس و تاکید جمله انه
لمجنون در کلام کافران از جهة رد انکار سامعان است یعنی مومنان و جمله و ما هو الا ذکر للعالمین حالست از
الذکر که مفعول سمعوا است با مدح است مر پیغامبر صلی الله علیه و سلم حال از مضمون انه لمجنون ای یجنونه ذکر
یعنی پند است یا بمعنی شرف و بدرستی که نزدیک آنکه کافران که ترا بلغزانند نزدیک شنیدن قران یعنی در وقت
شنیدن قران و ترا قران را متمنی پند ارند و بیان مستحسن میدارند و چنان نظر استحسان بر حسن تو و حسن
قران میکمارند که بچشمهای خویش ترا بلغزانید یعنی زخم رسانند بران حد که چشم زخم بر حکم العین حق و ان
العین لتدخل الجمل القدر و الرجل القبر نزدیکاست که اثر کند و در هلاک افکند لیکن بحکم والله یعصمک
من الناس خدا در عصمت میدارد و چشم ایشان در معرض مصرف نی آرد ما این استحسان بعناد و قصد تحقیر و
ارادت بیصر اند لمجنون میکویند و تنفیر دلهای مردمان میجویند در دل اعقل میدانند و در زبان بعداوت
مجنون میخوانند و حال اینست که نیست مکر پندی عظیم و شرفی فخیم مر عالمیان را و بدانکه مقطع این سورت نیز
مقطع حسن است از جهة دلالت بر انتهای کلام منتهای مستحسن است افتتاح سورت بنفی نقیضه جنون که
کافران نسبت بر پیغامبر کردند بعد از آن ذکر خلق عظیم که جامع اخلاق انبیاست و آن در فضل و فضیلت
منتهاست و بانک لعلی خلق عظیم مدح و ستایش فرمود بعد از آن انواع نصاح و مواعظ معترضه آورد و هر یکی را
بفائده و نکته مخصوص کرد در خاتمت سورت ذکر استحسان دشمنان و موافقت ایشان در بیان جنینی که خوف
چشم زخم بود و کان اصابت عین باشد بر حکم الفضل ما شهدت به الاعلاء مبرهن کشت و باتفاق دوست
و دشمن بتحقق و تیقن پیوست سخن بنهایت رسید و کلام باتمام انجامید والله اعلم و فیضه اعظم لا اله
الا هو ربی توکلت علیه و هو حسبی **سورة الحاقة** این سورت مکی است پنجاه و سه آیت است دویست و پنجاه
و شش کلمه است هزار و چهارصد و هشتاد حرفست نظم این سورت با سورت نون آنست که ختم سورت نون
بذکر قران و منکران قران بود در آغاز سورة الحاقة ذکر منکران قیامت روی نمود منکران خبر پیغامبر
منکران خبر پیغامبر منکران پیغامبر باشند بدانکه سورت الحاقة را بذکر قیامت و تشنیع شان او افتتاح کرد
بعده ذکر منکران قیامت چون عاد و ثمود و فرعون و کسانیکه پیش از و باجابت او بودند آورد بعده عصیان
ایشان و عکس کردکار دیان مذکور کشت بعده سوار کرفت پدران مخاطبان در کشتی نوح در وقت طوفان بذکر
پیوست بعده بجمله فاذا نفخ فی الصور بیان قیامت که بدان افتتاح کرده بود بنیاد نهاد بعد و جمله الارض
والجبال و جمله دیگر تا لا یاکله الا الخاطئون احوال و اهوال قیامت را شرح داده بعده از ذکر قیامت تا آخر سورت

ذکر قران که رد انکار منکران آورد سورت مذکور را بدان ختم کرد شک نیست که جملهای که از یک بابت
اکر مقاصد ایشان متغایر بود از جهة اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اکر مقصود از همه بکیست
هر یکی در مقصود کلی مقرر دیکری است معترضاتی که در میان جمله مذکور آمده میان کلامهای متصل واقع
شده جمله دیکر از هر نوع در محلهای که بیاید بعنیة الله و عونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب
و الیه المرجع و المآب **بسم الله الرحمن الرحیم** الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ
الحاقة مبتدا است مای استفهامیه مبتدای دوم است الحاقة خبر مبتدای دوم است جمله مبتدای اول را خبر است
و رابطه وضع مظهر موضع مضمرات استفهامیه در ما الحاقة بر طریق من فرعون برای تهدید است چه
روز قیامت روز هولناکست روز بیم و باکست اهوال و افزاع آورد اصناف آفات و بلیات کارد رفیع را
وضیع کرداند و وضیع را برفعت رساند روز زلزله و کوفته شدن زمین تغیر و تبدیل احوال زمان و جنبیدن
کوهها و پراکنده شدن ستارها و پاره پاره شدن آسمان بی نور شدن آفتاب و ماه روز نیل ملک ابدی و
وقت ظهور هلاک سرمدی است لاجرم هائل باشد و فظیع بود جمله استفهامیه که بعد و ما ادریک واقع شده
بتاویل مفرد مفعول ادریک بود ای تعیین الحاقة و مای ما ادریک نیز استفهامیه است و استفهام برای انکار است
جمله و ما ادریک ما الحاقة معترضه است برای بیان فظاعت روز قیامت بران صفت که کسی کنه او در نیابد و
شان او دریافتن نتواند **معنی ابیات** حاقه چیست حاقه و چه دریابد ترا حاقه چیست حاقه نام قیامت است
من حق اذا ثبت چه حق است ثابت است روز آمدنی است یا ماخوذ است از حقیقت بمعنی اثبت و آن روزی است
اثبات کننده نیکی و بدی جمهور مفسران برین اند که حاقه اسم روز قیامت است بعضی بعضی برین اند که صفت
حوادث روز قیامت است چون قارعه بدلیل آنکه یوم یکون الناس کالفراش المبثوث در سورت واقع ظرف
واقع شده و منصوب بظرفیه آمده کند دلیل کند که قارعه چیزی غیر روز است کائن در آن روز است شک نیست
که آن روز روز حوادث و نوازل است حاقه و قارعه صفت نوازل و حوادث است صفت روز نباشد و صحیح
قول جمهور مفسرانست و یوم یکون از جهة اضافة بسوی جمله مبنی بر فتح است در محل رفع است بیان قارعه
است تمسک مذکور صحیح نبود و حجت نشود كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ این جمله با معطوفات خویش بیان صفة
و ثبوت و حقیقت حاقه بود بعنایه که تکذیب او موجب هلاک و استیصال باشد و تواند که جمله تکذیب ثمود
و عاد بالقارعه که خبر الحاقة باشد و رابطه وضع مظهر موضع ضمیر قارعه که مرادفه مبتدا است بود جمله
ما الحاقة و ما ادریک ما الحاقة معترضه برای تهویل روز قیامت آمده و میان مبتدا و خبر واقع شده **معنی
ابیات** ثمود قوم صالح و عاد قوم هود بودن خبر قیامت را تکذیب کردند فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ
وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا سخرها علیهم صفتی
دیکر است مر ریح را بریح متعلق است باهلکوا جمله فاهلکوا جواب اما است جمله شرطیه عطف است بر شرطیه
سابق لیالی مونث سماعی از ینجهة در سبع تا در نیامده حسوما حالست از مفعول سخرها یا مفعول له است یا
مصدر است محذوف الفعل ای تحسم حسوما صرصر باد سرد را کویند مشتق از صر بمعنی سردی یا بمعنی صریر یعنی
آواز **معنی ابیات** اما عاد قوم هود پیغامبر علیه السلام پس هلاک کرده شدند ببادی سردی یا آواز کننده
از ضبط خازنان باد بیرون آیند خدای عز و جل هفت شب و هشت روز باد مذکور را بر ایشان کماشت و متوالی
و متتابع در بریدن داشت شکسته درختان را و از بیخ بر کنده بالخاصیت نحوست برنده خیر و برکت بود
یا کویند سخر کرد از جهة بریدن و از بیخ بر کندن و کشتن و هلاک کردن و بزوال و فنا رسانیدن و
کفته اند آخر چهارشنبه ما بدا کشت تا چهارشنبه دیکر قوم و عاد بنهایت هلاک پیوست فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا
صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ تری حکایت حال ماضیه است ایراد صیغه حال برای

استحضار صورت فظیعه است خطاب مر غیر معین را است جمله عطف است بر سخرنا ها صرعی مفعول دوم است یا حالت جمع صریع است بمعنی مصروع چنانچه جرحی بمعنی مجروح جمله کان با اسم وخبر حالی دیگر است جمله که بعد حال مفرد بود یا مصدر مرکان باشد چون حال واقع شوند ترک واو در وجائز دارند اگرچه جمله اسمیه است بغیر واو آرند از بجا هر دو وجه جمع شده جمله مصدر بمکان بعد صرعی که حال مفرده است آمده من باقیة مفعول تری است من زائده است باقیة اسم فاعل است بمعنی من نفس باقیة یا مصدر است بر وزن فاعله بمعنی بقا هم مفعول دوم است یا حال است استفهام در فهل تری برای تقریر است بمعنی حمل مخاطب بر اقرار کردن و در اعتراف آوردن بما تری فهم من باقیة جمله تذییل است **معنی ایت** پس می بینی مردمان را بیهوش شده چنانستی که ایشان خود را بباد داده اند در وادی وافتاد گی همچو تنه درختان خرما بر زمین افتاده اند پس هست که می بینی یعنی باقیه مر ایشان را مانی ایشان چیزی از بقا وجاء فرعون ومن قبله والمؤتفكات بالخاطئة فعصوا رسول ربهم فاخذهم اخذة رابية فرعون با معطوفات خویش فاعل است مر جاء را بالخاطئة بواسطه باتعدیه مفعول جار واقع شده جمله عطف است بر کذبت ثمود وعاد بالقارعة قبله بفتحة قاف وسکون با ضد بعد وقبله بکسر قاف وفتح با بمعنی جانب هر دو طرف آمده صله من واقع شده خاطئة بمعنی خطا است ای بر فاست اخطار من الافعال فعصوا رسول ربهم بیان خاطئة فاخذهم عطف است بر جمله فعصوا اخذة رابیه مفعول مطلق است برای توبیخ **معنی ایت** پس آورد فرعون وکسانیکه پیش از ان بودند یا گویند کسانیکه در جانب او بودند وشهرها بالا شونده خاطئه را یعنی فعلهای متضمن خطا وبعضی از خاطئه معهود مراد دارند بمعنی انکار قیامت که ذکر آن بالا رفته پندارند پس عاصی شدند بر رسول پرورد گار خویش وپس گرفتم ایشان را گرفتنی رابیه بدانچه گرفته ام دیگران را انا لما طغی الماء حملناکم فی الجاریة لنجعلها لکم تذکرة وتعیها اذن واعیة لما طغی الماء حملناکم حیوانات لنجعلها تذکرة متعلق است بر حملناکم وجمله تعیها اذن واعیه عطف است بر نجعلها وجمله انا حملناکم امتنانست بر ایشان ببیان نعمت وپیش آمدن بکفران تاکید جمله ازجهة ابراز امتنان بروجه وکادت **سوال** انا حملناکم خطابست مر کافران را که در زمان پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم بودند وحمل در زمان نوح علیه السلام صدق این کلام چون بود ومضمون این کلام چگونه صادق آید **جواب** مخاطبان از نسل راکبان کشتی اند ودر کشتی در صلب ایشان بودند یا حملناکم را محمول بر حذف مضاف دارند بتقدیر حملنا اجدادکم پندارند **معنی ایت** بدرستی که ما هرگاه که آب طوفان از حد تجاوز کرد وروی بر غرق ساختن کافران آورد شمارا در صلب اجداد شما یا گویند اجداد شمارا در کشتی سوار کردیم وکشتی را در آب طوفان از غرق شدن بسلامت آوردیم تا این کشتی را که متضمن اظهار قدرت بوده برای شما پندی عظیم گردانیم وکرد کرد ان گوشی کرد آرنده یاد از آب گوشها دیگر برسانیم فاذا نفخ فی الصور نفخة واحدة وحملت الارض والجبال فدکتا دکة واحدة فیومئذ وقعت الواقعة وانشقت السماء فهی یومئذ واهیة والملك علی ارجائها ویحمل عرش ربك فوقهم یومئذ ثمانیة یومئذ تعرضون لا تخفی منکم خافیة فاذا نفخ فی الصور عطف است بر جمله سابقه یعنی انا لما طغی الماء حملناکم بالجاریه که در بیان امتنان واحسانست واین جمله بیان وعید وهلاک کافرانست نفخة برفع مفعول ما لم یسم فاعله است اسناد فعل سوی مصدر بود بر طریق ضرب ضرب شدید وبعضی نفخة نصب بر مصدر خوانند اسناد فعل سوی ظرف یعنی فی الصور دارند ونفخ فی الصور با معطوفات شرطست وجزای شرط محذوفست ای الخرب الدنیا یومئذ ظرفست مر وقعت الواقعة را فا تعلیلست وانشقت السماء عطف است بر وقعت الواقعة فهی یومئذ واهیه تعلیلست مر انشقاق سما را وجمله والملك علی ارجائها عطف است یا حالست یومئذ

الخرب

ظرفست مر یحمل را ویحمل عطف است بر والملك علی ارجائها یومئذ ثانی ظرفست مر تعرضون را تعرضون مستانفه است در جواب ما یفعل بنا یومئذ لا تخفی منکم خافیه حالست یا بدلست از تعرضون **معنی ایت** پس چون دمیده شود در صور یکبار دمیدنی که بدان نفخه همه زندگان بمیرند وهمه مردمان هلاک شوند وفنا پذیرند وبر کوفته شوند کوهها وزمین پس کوفته یک کوفتنی آن واین یا آنکه کوفته شوند حالا تا دیگر گرداند صورت جهان تغیر وتبدیل پذیرد وعالم خرابی گیرد پس آن روز واقعه شود واقعه وقائم شود حاقه قارعه یعنی قیامت پیدا آید همه اهوال وافزاع غایب وآسمان بشکافد پاره پاره شود زیرا که آسمان سست بود ومحکمی واستواری که داشت از وبرود وفرشتگان در اطراف آسمان باشند ازجهة انشقاق آسمان غایند وعرش پروردگار ترا بالای خود هشت فرشته برگیرند امروز حمله عرش چهارند بدان روز هشت شوند بعضی مفسران هشت صفت دارند وبعضی هشت صفت پندارند که عدد جز خدای کسی نداند وشمار آن غیر خدای کسی نتواند آن روز شما بوقت حساب خدای عز وجل عرض کرده شوید وشما بر اجزاء وسر احاضر آیید هیچ حالی پوشیده نماند هیچ کس پوشیدن هیچ چیزی نتواند وأما من أوتي كتابه بيمينه فيقول هاؤم اقرؤوا كتابيه انى ظننت انى ملاق حسابيه فهو فی عیشة راضیة فی جنة عالیة قطوفها دانیة کلوا واشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة اما متضمن معنی شرطست جمله شرطیه عطف است بر جمله یومئذ تعرضون من مبتدا است ضمیر او تی که عائد بر من است مفعول ما لم یسم فاعله کتابیه مفعول دوم است بیمینه بمعنی فی یمینه ظرف است فیقول خبر مبتدا است هاؤم که اسم فعلست بمعنی خذوا واقرؤوا که امر است در کتابیه تنازع کردند معمول عامل ثانی کشته معمول عامل اول بحذف پیوسته ظننت بمعنی علمت وتیقنت بود ودر حسابات علم یقینی واجب باشد لیکن چون علم ظنی غالب قریب بعلم یقینی است بذکر ظن علم مراد دارند وظن برای علم معتاد آرند نکته استعمال لفظ ظن وترک صریح بلفظ علم استبصار وترک دعوی علم پیش کرد کارات هاء در کتابیه وحسابیه ومالیه وسلطانیه های سکت آید انی ظننت انی ملاق حسابیه متعلق بقوله وچون ظن محاسبه مستلزم نیکی کردن بود کنایت از انی علمت خیر باشد وجمله هاؤم اقرؤوا کتابیه ملوح بمضمون انجمله بر معنی مکنی عنه بود بتقدیم ملوح تاکید حمله سائغ بود وفهو فی عیشة راضیة معترضه است میان دو جمله شرطیه اسناد راضیه سوی عیشة که مرضی است از مجاز عقلی است فی جنة عالیه ظرفست مر ظرف مستقر را یعنی فی عیشة راضیه را جمله اسمیه یعنی قطوفها دانیه صفة دیگر است مر جنة عالیة را هنیئا صفة مصدر است ای شربا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیه متعلق است بکلوا واشربوا جمله کلوا واشربوا محمولست بر تقدیر یقال لهم هذا القول بر وجه استیناف در جواب ما یقال لهم فیها **معنی ایت** پس هر چونکه باشد چنین هر که نامه او بدست راست داده شود پس او ببهجت بگوید وبگیرد کتاب مرا بخوانید زیرا که من در دنیا حساب خود را دانسته بودم اهتمام در اعمال صالحه میکردم پس آنکه در عیشی پسندیده ونذکانی گزیده در جنت عالیه بود که میوهای آن ازجهة خمیدن شاخها نزدیک شده باشد چنانچه ایستاده ونشسته وغلطیده دست او رسد مر ایشان را در جنت مذکور گفته شود میوها وشرابهای بهشت را بخورید وبیاشامید خوردنی واشامیدنی که زود گوارد وخوردن آن اگرچه بافراط باشد هضم نیارد وبخورید آنچه در ایام گذشت یعنی در دنیا اعمال از طاعت وعبادت کرده اید راحت بمقابله مشقت بود مزد بر قدر کار باشد رنج عبادت وطاعت کشیدید راحت ولذت نعیم جنت بگیرید در نماز وروزه از خورد واشامیدن بازماندید اکنون بخورید وبیاشامید **بیت** نابرده رنج گنج میسر نمیشود مزد او گرفت جان برادر که کار کرد وأما من أوتي كتابه بشماله فيقول يا ليتني لم أوت كتابيه ولم أدر ما حسابيه يا ليتها كانت القاضية ما أغنى عني ماليه هلك عني سلطانيه یا حرف نداست منادی محذوفست ای یا قوم لیتنی لم اوت کتابیه وجمله ندائیه مذکور با جمله که بعد اوست مقول قول است وبقول جزای شرطست واین شرط عطف است بر شرطیه

ظ
صنف

سابقه جمله استفهامیه یعنی ما حسابیه در محل مفعولست مراد را یا لیتها اینجا نیز منادی محذوفست ای یا قوم لیتها ضمیر منصوب که اسم لیتست عائد است بر موتی که مدلول کلام سابق است ای یا قوم لیت الموتة التی کنت الحالت التی کنت علیها وهی الموت کانت القاضیة ای المنهیة الامری من قضی بمعنی انتهی بحیث لا یکون بعدها حالة واخری جمله یا لیتنی لم اوت کتابیه ولم ادر ما حسابیه کنایتست از انتفای بعث ای یا لیتنی لم ابعث یا لیتها کانت القاضیة باعتبار معنی مکنی تکرار است هم از ین جهة مفصول آمده معطوف نشده وجمله ما اغنی عنی مالیه بیان حسرتست وجمله هلک عنی سلطانیه تقریر حسرت بانتفای قوتست **معنی اینست** واما کسی که نامه اعمال در دست چپ داده شود پس آرزو کند و بگوید ای کاشکی که این نامه داده نمی شدم و این که حساب من چیست معلوم نمی کنم و کردم زنده نمی کشتم و بعث نمی پذیرفتم مرده می ماندم تا این نامه نمی خواندم ای کاشکی که موت منهی کار من و آخریت شان من بودی بعد از موت حیات روی نمودی مال من مرا نفع نکرد در کار من منفعتی و سودی نیاورد قوت من زائل گشت حجت من نبودی و تلف پوست و هیچ چیز از مال و غیرها نماند که بدان دست آویزم و از ین ورطه بگریزم بعد از گذشتن وقت پشیمانی هیچ اثر ندارد و توبه و ندم در وقتی که می بایست نیفتاد **سوال** آرزو کردن بقای موت و انتفای بعث دلیل بر آنست که در گور چنانچه هم معتزله گفته اند عذاب نبود و منفعتی وعقوبتی روی نمود چه اگر در گور عذاب بودی آرزوی باقی ماندن در وی روی نمودی **جواب** مبتلا ببلای که سخت تر است بلای که فروتر از انست اختیار کند کسی را که تیغ بر گردن رسد دست را سپر سازد کسی را که بمرگ برند بقید و بند دائم راضی شود تمنای باقی ماندن ایشان در گور از ین قبیل است بر انتفای عذاب در گور دلیل نباشد خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ جمله خذوه محمولست بر حذف یقال لهم وابجمله مستانفه بود در جواب ما تصنع بهم باشد فغلوه با معطوفات خویش معطوفات بر خذوه فا در فاسلکوه زائده است برای تحسین کلام یا تحریک نوبی در آغاز لازم نیاید و اگر زائده ندارند ثم بر فا در آید اجتماع دو حرف عطف لازم آید **معنی اینست** فرشتگان را گفته شود که او را بگیرید طوق در گردن او کنید دستهای او را بگلو بندید پس او را در دوزخ در آرید پس از ان در زنجیر آتشین که قدر درازی او هفتاد گز است سلک کنید گفته اند مراد از هفتاد گز اینجا کثرت بود تعیین عدد نباشد وبعضی گفته اند که زنجیر مذکور هفتاد گز هر گزی هفتاد در شته هر رشته از مسافتی که میان کوفه و مکه است دوتر بود و از کعب رضی الله عنه گفته زنجیر آتشین مذکور در دهن دوزخی در آرند و از دبر بیرون آرند الخ فاصل بلبند در گردن او بحبند ثم در ثم الجحیم و در ثم فی سلسلة از جهة دلالت بر تراخی است یعنی بند کند و بند کرده مدتی در راه دوزخ دارند چون بندخانه که برای او تعیین شده است و در رگه که برای او معین آمده برند در زنجیر جنبی وجنبی سلک کنند و در بعضی تفسیر آمده که بمجرد آنکه فرشتگان امر خذوه بشنوند هفتاد هزار بعضی گویند صد هزار برای گرفتن او بروند چون فرشتگان او را بگیرند در دستهای ایشان پاره پاره شود باز بحال اول باز گردد و گوید بر من مهربانی کنید شفقت نمایید فرشتگان گویند خدای ارحم الراحمین از جهة آنکه ترا سابق مهربان نمی داند با وجود کرم عام بر تو مهربانی نمیکند ما که ما موریم چگونه مهربانی کنیم إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ لا یومن بالله العظیم با معطوف خویش خبر است مر کان را و کان با اسم و خبر خویش خبر است مر ان را وجمله تعلیلاتست مر عقوبت مذکور را و چون ذکر عقوبت مذکور ملوح بر مضمون جمله مذکور بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود فا در فلیس له الیوم سببیه است حمیم حمیم اسم لیس و له خبر است الیوم وهاهنا ظرفند مر ظرف مستقر را یعنی له را وطعام عطف است بر طعام الا الخاطئون مستثنی مفرغ است فاعل مر لا یاکله را وجمله صفة است مر غسلین را **معنی اینست** ای دوزخی مر ملائکه بدین

صفة بود

مفعول

کور

حمیم

صفة بود بخدای که عظیم ایمان نمی آورد و اوامر و نواهی او را انقیاد نمی کرد و خود دیگری را بر طعام مسکین حریض نمی کردی خبر دلالت حیث بحصول بناوردی چنانچه کافر بود ذمیمه بخل بر داشت خاطر بر خیر نمی گماشت پس نیست مر او را درین روز یعنی روز قیامت اینجا یعنی در دوزخ یاری دهده تا بیاری آن یاران عذاب ما که برای او معین شده و نصیب آن آمده برهد نه طعام مگر گذشته خون و ریم جراحات اندام که از دوزخیان جدا شود و بحرارت متحمل کرده بخورند او را مگر خطاکاران مطلق و مجرمان محقق یعنی طائفه کافران و زنه مشرکان والله اعلم فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ روایت کرده اند که جمع از کافران در شان پیغامبر در نکوهش در بستند از هر چیز سخن نابوده گفتند ابوجهل نسبت بشاعری کرد و ولید بن مغیره در تهمت جادوی ساحری اورد عتبه کاهن گفت هر یکی با ثبات صفة نفی نبوت جست این آیت در رد ایشان بورود بوست فا سببیه است لا زائده بود مقصود نفی سوگند و موکدی دیگر بالا برای نفی قول کفار بود اقسم سوگند بدان باشد از روی معنی مضمون لا جواب قسم دارند کلام بمعنی اقسم لا تحقق لکلام الکافرین پندارند بما تبصرون با معطوف خود متعلق است با قسم انه لقول رسول کریم برد و امر اول ابجمله جواب قسم است و بر تقدیر ثالث جواب قسم از روی معنی مضمون لا بود انجمله جواب قسم است ابجمله تعلیل او باشد تاکید از جهة رد انکار کافران باشد وما هو بقول شاعر عطف است بر انه لقول رسول کریم قلیلا صفة مصدر محذوف یا صفة زمان محذوف باشد ای ایمانا قلیلا او زمانا قلیلا یومنون ولا بقول کاهن عطف است بر ولا بقول شاعر قلیلا ما تذکرون در وجوه اعراب موافق است با قلیلا ما یومنون و هر دو وجه معترضه است برای مذمت کافران و نکوهش ایشان و ما در هر دو محل زائده است و قلت عبارت از عدم است **معنی اینست** پس سوگند یاد میکنم بدانچه می بینید از مخلوقات چون اشباح و بدانچه نبینید چون ارواح یا بدانچه می بینید چون آدمیان و بدانچه نمی بینید چون جنیان و فرشتگان سوگند بدانچه دیده میشود و بدانچه دیده نمی شود از مخلوقات سوگند بجمیع چیزها که موجود از کائنات بدرستی که قران هر آینه قولیست آورده فرستاده شده کریم یعنی جبرائیل امین بدلیل آیت دیگر انه لقول رسول کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین یا گویند قولی رساننده رسول کریم یعنی محمد خاتم النبیین للمرسلین و بر هر دو وجه اضافة قول سوی رسول بادنی ملابسة بود یعنی بملابسة آوردن و رسانیدن باشد و اگر نه قول خدا بحقیقت قول جبرائیل بود و قول پیغامبر نباشد و نیست قران گفته شاعری کسانیکه او را شاعر دانند بر اینچنین اعتقاد باطل اندک بود که بحقیقت قران ایمان آرند و نیست قران گفتارها کاهنان آنانکه اینچنین نسبتی که نسبت ندارد بدیدند اندک باشد که پند گیرند تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ تنزیل مصدر بمعنی منزل اضرابست مبتدا محذوف ای هو منزل من رب العالمین متعلق است بر و جمله مستانفه است در جواب فما القران **معنی اینست** قران منزل پروردگار عالمیانست فرود آورده کردگار جهانیانست بپیغامبر صلی الله علیه وسلم با شاعری و کاهنی نسبت ندارد هر چه می آرد بوحی خدا می آرد وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ بالیمین متعلق است با خذنا اگر تعلق او بر طریق اخذ نا بیده صفتا باشد یعنی الله متشابه بود سلف اعتقاد حقیقت مراد کنند معول بتاویل نشوند و خلف تاویل بقوت و قدرت کنند و اگر تعلق بالیمین بر طریق لا تاخذ بلحیتی و قول الاعمی یا رجل اخذ بیدی باشد یمین مضاف سوی پیغامبر علیه السلام بود من در منه اجلیه دارند بمعنی لا تاخذ من اجل القول بیمینه پندارند و جمله لاخذنا جزای لو ثم لقطعنا منه الوتین عطف است بر لاخذنا وتین که رگ دلست که جانب پشت بیرون آمده و دل بدو مربوط شد چون گسسته شود امید حیات نبود من احد اسم ماست من زائده است حاجزین خبر است

مشغول

عنه متعلق است بحاجزین منکم بیان است مر من احد را جمله شرطیه یعنی ولو تقول علینا معترضه بود
معنی اینست واکر محمد بر ما بعضی اقاویل افترا کردی با آنکه او را کمال عصمت داده ایم و در فضل و فضیلت
برو کشاده ایم هر آینه او را به سبب این کار بقوت میکرفتیم و رک دل او میکسستیم هیچ جمعی از شما از کرفتن او باز
دارنده نبودی و از بریدن رک دل او مانع شونده ظهور ننمودی و این اخبار از غایت فظاعت این کار و نهایت
شناعت کردار است تشنیه که اکر بالفرض بر طریق فرض محال از دوستی که دوست ترین دوستانست واقع
شود با ذاتی که پسندیده ترین مردمانست این کار کند بکیریم و باز داشت کی نپذیریم **سوال** در حق پیغامبر
غفران ذنوب کذشته و آینده شده و عید مذکور مخالف وعد مسطور آمده **جواب** این مبالغه است
در بیان عظیم جرم مذکور که بحد مستحیل عقلی و عادی رسانیده و این جرم را موجب مواخذه معفوری کردانید
و این معنی در اظهار جلالت پادشاهی و بیان عظمت خدائی برد کر نهایت شناعت کاری و غایت قباحت کردکاری
متضمن است مر بیان عظمت پیغامبر علیه السلام مشتمل است بر اجلال و اعظام دال بر حقارت او نبود موجب
اهانت نباشد چنانچه کسی کوید اکر پدر من فرماید بکنم آن کار بود مشتمل بر اهانت پدر و استاد نباشد این
جمله با معطوفات خویش معطوف است بر جمله انه لقول رسول کریم و تاکید جمله مذکور از جهة رد
انکار منکرانست و رد اختیار ایشانست وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ وَإِنَّهُ
لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ و بدرستی که قران هر آینه پند است مر متقیان را و بدرستی که می
دانیم که بعضی از شما قران را تکذیب کنندکانند و حقیت او را منکر شوندکانند و بدرستی که حسرت برند
و در افسوس خون جکر خورند که چرا در قران ایمان نیاوردیم و چرا آیات او را تصدیق نکردیم و بدرستی که
قران هر آینه حق یقینی است خالص از کمان و تخمین است برین وجه اضافت سوی موصوف بر وجه
تخصیص و بیان بودن یعنی انه الیقین الحق لا الیقین الباطل الذی هو الجهل المرکب بطریق جرد قطیفة باشد
فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ فا سببیه است **معنی اینست** چون از پروردکار تعالی و تقدس بیان حقیت قیامت
و نکوهش منکران او و حقیت پیغامبر و حقیت قران و عظمت شان ایشان و فظاعت حال منکران ایشان شندی
و شان و شان و حجت و برهان حقیت هر یکی ظاهر دیدی پس بنام پروردکار تو که عظیم است تسبیح و تنزیه بیار و
دل بر تقدیس ذات پاک او از همه نقایص بدار در هر دمی جلال و عظمت او را یاد آور و در هر قدمی دل بر ذکر
کمال کرم او کمار و بدانکه مقطع این سورت نهایت حسن دارد و ارباب بلاغت این مقطع را در غایت حسن
می پندارند امر بتسبیح و تنزیه بعد بیان مذکور دالست بر انتهای این شان مسطور و مقطعی که دال بر انتهای
کلام بود مقطع حسن و مختم مستحسن است و هو حسبی و علیه توکلی لا اله الا هو ربی **سورة المعارج** این سورت
مکی است چهل و چهار آیت دویست و شانزده کلمه است سیصد و نصت و یک حرفست افتتاح این سورت و
سورت الحاقه بذکر قیامت آمده بدین وجه ارتباط میان این دو سورت مبرهن شده بدانکه این
سورت را بذکر قیامت افتتاح کرد بعده بجمله انها لظی نزاعة للشوی تا آخر احوال و اقراع او در بیان
آورد بعده جمله فما الذین کفروا قبلک مهطعین با جمله انا خلقناهم مما یعلمون بر وجه نسبت و تفریع
بر و پیوست بعده جمله فلا اقسم تا آخر برای تحقیق قدرت بر اهلاک ایشان و آوردن دیکران متضمن و عید
و تهدید بقسم باسم اعظم مذکور کشت بعده جمله فذرهم یخوضوا تا آخر سورت برای امثال عذاب ایشان
تا روز قیامت بر وجه تذنیب آورد سورت مذکور را بجمل مسطوره ختم کرد شکی نیست که جملهای که آن
یک بابت اکر مقاصد ایشان متغایر بود از جهة اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اکر مقصود
از همه یکی است هر یکی در مقصود کلی متمم دیکری است معترضاتی که در میان جمل مذکوره آمده میان
کلامهای متصل واقع شده جمله دیکر از هر نوع در محلهای که بیاید بمشیة الله و عونه بیان آن روی نماید

والله اعلم بالصواب والیه المرجع والماب **بسم الله الرحمن الرحیم**
سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ
كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ سال بمعنی دعی از ان جهة متعدی بباست لیس له دافع صفت دیکر است مر عذاب را
من الله متعلق است بواقع ذی المعارج صفت الله است معارج جمع معرج است بمعنی جای عروج یا جمع معراج است
در این وجه معارج مذکور مقصود معارج بود تعرج الملائکة والروح صفت معارج است بر طریق و لقد امر علی اللئیم
یسبنی رابطه محذوف است ای تعرج فیها الملائکة الیه ای الی عرش الله الف سنة تمیز است مر خمسین و خمسین
خبر کان است و کان با اسم و خبر صفت است مر یوم را فی یوم ظرفست مر تعرج را یا ظرفست مر واقع را **معنی اینست**
دعا کند دعا کننده بعذابی که برای کافران واقع شود که مر آن دعا را دفع کننده نبود از خدای که خداوند فرشتکان
و جبرائیل در آن معارج در روزی که بدین درازی ممتد بود که مقدار آن پنجاه هزار سال باشد در دعا
کننده مذکور اختلافست و از مفسران دو قولست بعضی کویند که دعا کننده مذکور پیغامبر است صلی الله علیه وسلم
که دعای او بعذاب در حق مشرکان مشهور است و بعضی کویند که سائل مذکور نضر بن حارث بود که بر ستانه پیغامبر
ایستاده شده توجه بدعا نمود برای خود از خدای عز و علا وقوع عذاب جست اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک
فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم کوئی توفیق بیان این آیت و آیت یدبر الامر من السماء الی الارض
ثم یعرج فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون در سورة سجده کذشته و بتوضیح و تشریح پیوسته فَاصْبِرْ صَبْرًا
جَمِيلًا إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا فا در فاصبر سببیه است صبرا جمیلا مفعول مطلق است بعیدا مفعول
دوم است و رویت در هر دو محل متعدی سوی دو مفعولست **معنی اینست** چون حال روز جزا دانستی که آمدنی
و واقع شدنی است و در روز جزا عذاب مر کافران را رسیدنی است پس صابر باش و بشتابی در عذاب دل خود را محزون
در راه استعجال عذاب مسوز و عذاب ایشان پیش از وقتی که برای آن معین شده مجوی پاکوبند صبر کن بجفای کفار و با
سزای ایشان در کفتار و کردار بدرستی که ایشان عذاب را دور میدانند و بعیدی می پندارند و عذاب ایشان را ما
نزدیک میدانیم و قریب بوقوع میخوانیم و بانتظار امری که نزدیکست صبر توان کرد و دل بر وقوع آن شاید آورد
ایام جفای کافران خواهد کذشت و عنقریب اوقات سزای ایشان هویدا خواهد کشت يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ
وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا يُبَصَّرُونَهُمْ یوم منصوبست بقریبا یا بدلست از محل کالمهل
و کالعهن خبر است مر تکون را و لا یسئل حمیم حمیما هر دو نکره سیاق نفی است تکون مضاف الیه یوم است یبصرونهم
صفت است مر حمیم حمیما را از جهة تعمیم حمیم و حمیما که در سیاق نفی واقع شده ضمیر فاعل و مفعول در یبصرونهم
بصیغه جمع آمده **معنی اینست** روزی که آسمان همچو نقره کداخته شود یا همچو دردی روغن زیتون باشد و کوهها
سنکین همچو پشم رنکین بالوان مختلف متلون آمده و بصبغهای کوناکون مصبوغ شده و نپرسد هیچ دوستی هیچ
دوستی را که نموده شوند ایشان را از جهة آنکه هر یکی بنفس خود چنان مشغول باشد که او را پروای دیکری نبود
امام ضحاک کفته است که مردم مادر و پدر و پسر و دختر را ببینند و حال ایشان باز پرسی نکنند از جهة غایت تقلق
و مخافت یا از جهة عدم احتیاج بپرسیدن بظهور علامت سعادت و شقاوت در دنیا کناه را از مملوک پنهان
داری و از مالک که هیچ چیزی از وی پوشیده نیست ناد نیاوی که در مجمع روز محشر جرا و شهد رسل و انبیا
و میان مجرمان با سایر سمات معاصی و ندامت دون منفضح و رسوای کردید
يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ
جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ كَلَّا إِنَّهَا لَظَى نَزَّاعَةً لِلشَّوَى تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى وَجَمَعَ فَأَوْعَى جمله یود
المجرم حالست از فاعل یا از مفعول یبصرونهم یا مستانفه است در جواب ما یصنع المجرم لو برای تمنی است و
جمله لو یفتدی بیان و کاد تست و تمنی مذکورات من عذاب یومئذ متعلق بیفتدی یوم از جهة اضافت

خمسین

ظ هزار

والله اعلم بالصواب

سوی او و بفتح خوانند و معنی یکی دانند ببنیه با معطوف خویش متعلق است بیفتدی ثم ینجیه عطف است بر یفتدی
کلا برای ردع است و بازداشتن از مضمون این خبر است ضمیر انها عائد بر نار است اگرچه بالا ذکر او نرفته لیکن
برای آنکه عذاب مذکور در حکم مذکور گشت لظی که علم نار است خبر است نزاعة خبر دیگر است الشوی مفعول است
مر نزاعة و نزاعة بر قرات نصب مؤکد حال مؤکده است جمله تدعو خبر دیگر است من ادبر با معطوف خویش صله من
است موصول با صله مفعول تدعو است و تواند بود که در انها ضمیر قصه بود لظی نزاعة مبتدا و خبر دارند بیان
قصه پندارند **معنی ایت** دوست دارد گناهکار که تمنی کند بر کردگار که کاشکی که فدای کند و خود را از عذاب
آن روز واخرد بپسران و زن و برادر و قرابات اقرب وادنی که جای دهند ایشان او را و بهمه کسانیکه در
زمین و کار خود را بر خود گیرند این همه فدا کند پس انقدا او را نجات دهد نه چنین باشد و نه چنین بود و
بدرستیکه آتش لظی بود یا مشحون بازی است کشیده است مر پوست سر را یعنی پوست سر را بکند و پراکنده کند باز
همان زمان چنانچه بود منتقم میشود بنامها و صفتها که ایشان خوانند یا کافران یا منافقان بر زبان رانند کسی که
دین را پشت داده باشد و از حق روی گردانیده است و مال را جمع و در آوندی در اورده و در گوشه نهاده و حق خدا
نداده إِنَّ الْإِنسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا إِلَّا الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ
دَائِمُونَ وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ وَالَّذِينَ هُم مِّنْ عَذَابِ
رَبِّهِم مُّشْفِقُونَ إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ
أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ
وَالَّذِينَ هُم بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ لام ان الانسان
برای جنس است از دلیل استثنا هلوعا حال است از ضمیر خلق اذا مسه الشر ظرفست مر جزوعا را واذا مسه
الخیر ظرفست مر منوعا را منوعا و جزوعا صفة اند مر هلوعا را و جمله معترضه است برای مذمت انسان و
نکوهش طبیعت ایشان و تاکید او از جهة ابراز مذمت طبیعت بر وجه و کادتست الا المصلین با معطوفات
خویش مستثنا است از انسان مذکور علی صلوتهم متعلق است بدائمون جمله هم علی صلوتهم دائمون صله الذین
صله با موصول خویش صفة المصلین است حق معلوم فاعل ظرفست یعنی فی اموالهم للسائل والمحروم صفة دیگر است
مر حق را بیوم الدین متعلق است بیصدقون که صله است مر الذین هم من عذاب ربهم مشفقون را مشفقون
بتقدیر هم مشفقون صله موصولات جمله ان عذاب ربهم غیر مامون تعلیل است بر اشفاق و ترس از
عذاب دلیل است وجود اشفاق از عذاب ملوح سوی مضمون این جمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله
سائغ نمود لفروجهم متعلق است بحافظون و جمله هم لفروجهم حافظون صله است مر الذین را الا علی ازواجهم
استثنای مفرغ است علی بمعنی من است ای الذین هم لفروجهم حافظون من کل احد الا من ازواجهم او ما ملکت
ایمانهم فانهم غیر ملومین فی حراف الفروج علی الاماء والازواج فاء در فمن ابتغی سببیه است من ابتغی وراء
ذلک مرفوع المحل بر ابتدا است هم ضمیر فصلست و جمله یعنی فاولئک هم العادون خبر مبتدا است جمله
فمن ابتغی مسبب کلام سابق است لاماناتهم وعهدهم متعلق است براعون بشهاداتهم متعلق است بقائمون
و بشهاداتهم بصیغه واحد و جمع خوانند و معنی بر حسب آن دانند علی صلوتهم متعلق است بحافظون فی جنات
متعلق است بمکرمون و مکرمون خبر است مر اولئک را واو لئک اشارتست سوی جمله عالی که مستثنا است
و جمله اولئک معترضه است برای بیان جزای ایشان یا مستانفه است در جواب ما جزاؤهم **معنی ایت**
بدرستیکه جنس آدمی آفریده شده است جزع کند چون او را بدی برسد و باز داند و بخیلی کند چون او را
مالی دست دهد یعنی دنیا و متاع دنیا را دوست داند بفقدان بسیار جزع کند و چون حاصل شود از دست
نگذارد بطبع حریص بود از جمع کردن مال تا نیارد و از گرد آوردن و ذخیره کردن سیر نگردد پیغامبر صلی الله

علیه وسلم فرمود

صلی الله علیه وسلم فرمود لو کان لابن ادم وادیان من ذهب لابتغی ثالثا لا یملأ جوف ابن ادم الا التراب
بیت بر می نشود کاسهٔ سرهای ز هوسش هر کاسه که سرنگون بود پر نشود **سوال** آدمیان در شکم مادر و
و در گاهواره این صفة ندارند صفة مذکور را در ایشان خلقی و طبعی چگونه پندارند **جواب** تواند بود
که این صفة در آدمی بالقوة خلقی باشد اگرچه بالفعل مسمی بود یا گویند این صفة عادی است و عاری بالحق
تخلقی است بر وجه تشبیه العاده طبیعة خامسه گفته اند یا بر وجه تمثیل بذکر خلقت لزوم و دوام مذکور
رفته اند **سوال** در جماعتی که مستثنا اند چون مصلیان و معطوفات ایشان این صفة مسمی و صفتی که گاهی
منتفی شود چگونه تواند که خلقی باشد **جواب** تواند بود که مستثنا از مفهوم کلام باشد چنانچه گفت
ان الانسان خلق هلوعا اذا مسه الشر جزوعا واذا مسه الخیر منوعا فتحقق فی اثار ذلک الجماعات المیسات
کائنة لا یظهر فیها ذلک یعنی بدرستیکه آفریده شده جنس ادمی بصفة مذکوره و طبیعت مسطوره و چون خلقة
او چنان بود اثار او ظاهر شود مگر مصلیان و جماعتی که معطوفند بر ایشان که اثار خلقت مذکور در ایشان
ظاهر نشود و اعمالی که ملائم آنست حاصل نگردد و اگر این صفة را عاری دارند خلاف آن بر وجه خارق
عادت ممکن پندارند خدای عز و جل بعضی را از ایشان برخلاف طبع ایشان بجود و سخا توفیق دهد حریصان و
منوعان موفق کرده اند ایشان استثنا کرد الا المصلین و معطوفات او در ذکر آورد یعنی مگر کسانیکه نماز می
گذارند انانکه در نماز خویش دوام دارند در ادای نماز اهتمام میکنند و از وفات صلوة خالی از صلوة از
گذشتن نمیدهند و مگر کسانیکه در دیوان حق است معلوم مر سائل و محروم یعنی حقی مقدر و در شریعت چون
زکوة و صدقه فطر یا مقدر بالتزام و نذر یا وصیت بقدر معنی یا وفق وام مقدر و معین ور سائل خواهد بود
و محروم ناخواهنده باشد که زمان خواستن نداند و در گوشه محروم باشد بدانکه چنانچه اصحاب اموال
باید که اموال ایشان مر خواهنده را نصیب بود ناخوانده نیز بهره باشد همچنین فقر کسی را ده یابد بعطیه و هدیه
در حق او نشایند موقوف بر سوال ندارند اقرا بتوفیق عطا بر سوال نیابند همچنین صاحب علم را شاید بر خواهنده
و ناخواهنده و جوینده و ناجوینده مسائل علم برساند و واقف بر مسئله کرد اند برای طالبان درس و تالیف
در تقریر دارد برای محرومان دور افتاده گفت برساند در تحریر آرد تا بگوشه نشینان و خلوت گزینان
برسد و در افاق و اطراف برود بر حکم القلم احد اللسانین والخط احد الکتابین ساکنان بلدان بعیده را
بغیر سوال و طلب حاصل شود دوست و دشمن علم گیرد قریب و بعید تلقین پذیرد و مگر کسانیکه روز
قیامت را تصدیق میکنند و مگر کسانیکه فروج خویش را نگاه دارند مگر بر زنان و کنیزکان خویش که دایم
ایشان را ملامت زده و نکوهیده بعید آرند پس از انکه در قصد شهوت ورای زنان و کنیزکان خویش بجویند
پس ایشان از حد تجاوز کنندگان اند و مگر آنکسانیکه مر امانتها و عهدهای خویش امانت شریعت پیغامبر
یا امانتهای یکدیگر را نگاه دارنده اند و با اهل بر حکم ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها سازنده اند
مگر کسانیکه بر گواهی خویش یا گویند بر گواهیهای خویش قائم اند میل سوی حق میکنند قوی و ضعیف شریف و فقیر
صغیر و کبیر برابر شمارند اما عند اقارب و عشائر و آشنا و اجانب را یکسان می پندارند و تواند بود که از بین
شهادت شهادت ایمان مراد شود ذکر صلوة بعد شهادت مؤید این تاویل بود مگر کسانیکه بر نماز خویش
محافظت می کنند و در تاخیر افات در نمیفکنند **سوال** میان دوام بر صلوات که مضمون الذین هم علی صلوتهم
دائمون و میان الذینهم علی صلوتهم یحافظون فرق چیست و تغایر میان ایشان بر چه مبنی است **جواب**
دوام بر نماز آنست که همیشه در نماز بود یا در اندیشه و استعداد ان باشد در طعام خوردن نیز تحصیل
قوت نماز کند و نیت نیروی اقامت آن بجا آرد و در خواب کردن حصول انشراح در نماز مقصود دارد پیش از
در امدن وقت در تطهیر بدن و جامه باشد اینچنین کسی دائم در نماز باشد و محافظت در نماز آنست که

زبان

نپندارند

فما الذین

اوقات نیفکند ایشان در جنات اکرام کرده شوند و محفوظ بنعیم بهشت کردند و در صدر بهشت جا یابند و معا[رج] ومراتب مواهی که هیچکس نیافته یابند فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ روایت کرده اند که کافران قریش نزدیک پیغامبر صلی الله علیه و سلم بشتابی می آمدند و متفرق شده کروه کروه کشته ایستاده می شدند کلام پیغامبر می شنیدند و عیب بینی و سخریه و استهزا بیشی می آمدند و میکفتند آن کروه چنانچه محمد می کوید در بهشت درایند ما پیش از ایشان درائیم و در درامدن بهشت بر ایشان سبقت می نمائیم این آیت برای توبیخ ایشان وارد کشته و این نظم برای قطع طمع ایشان از دخول جنت بوده پیوسته کتابت لام جاره منفصل از مجرور برخلاف قاعده کتابت آمده حکما برقضیه خطان لایقاسان خط العروض و خط القران واقع شده فا فای سببیه است مای استفهامیه برای توبیخ مبتدا است الذین کفروا خبر مبتدا است قبلک ظرفست مر مهطعین را و مهطعین حالست از معنی فعل عن الیمین و عن الشمال عزین حال دیکر است عزین جمع عزة است چون سنین جمع سنة در اصل عزوة بود لام را برخلاف قیاس حذف کردند جماعتی جدا کشته و متفرق پیوسته لاعزه کویند لاعوا بها ما بفتری به احتری عن الیمین و عن الشمال متعلق هو بین جمله بر وجه توبیخ آمده بمعنی لا ینبغی لکل امرء منهم ان یدخل جنة نعیم شده کلا برای ردع است از طمع مذکور و زجر است از کمان مسطور جمله انا خلقناهم مما یعلمون تعلیل است بر ردع مذکور دلیلست چون ردع و زجر که مضمون کلا است ملوح سوی مضمون انجمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود **معنی ایت** حیست مر کافران را وجه میکند ایشان درین حال که جانب تو از راست و چپ کروه کروه شده و فرقه فرقه کشته ایشان می شوند کلام تو می شوند عیب جینی میکنند و باستهزا و سخریتی می آیند رغبت بر کتاب خدای ندا[رند] و در ابر فوائد نبوی بی نکارند در طلب حق کوششی نمی نمایند برای عیب کردن می آیند ایا طمع میکند هر که مردم از کافران که در آورده شوند ایشان در بهشتی که جای نعیمست و مقامات کرامات مقیم است نه چنین است که ایشان طمع دارند و کمان آن در دل خود می آرند بدرستی که ما ایشان را آفریده ایم از انچه می دانند از آب کنده و نطفه افکنده اصل الجنین و عمل الجنان ایشان را چه جای طمع جنانست و دعوی تقدم بر مومنان اصل خلقت خود را یاد نکنند از کبر و مستی و خود ستائی و خود بینی و طمع خام و کفتار نا فرانجام چون دم زنند **بیت**

این خاک را چه شد که هوا در سرش فتاد || وین نطفه را چه زاد که رسم منی نهاد

وین عظم را دماغ سری از چه اوفتاد || این مضغه که داشت دما دم ز خون غذا

چون دم زند ز آب بدین منشا و نهاد || عجبش عجب نمود خود را بدین نژاد

که نطفه کاه جیفه که حامل رضیع داد فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ وجوه فلا اقسم در سورة الحاقه بیان کرده شده و بتشریح پیوسته مشرق جای برامدن آفتابست و مغرب جای فرو شدن آفتابست وانرا بر نسبت تابستان و زمستان مشرقین و مغربین کویند و بر نسبت ایام سال مشارق و مغارب خوانند انا لقادرون جواب قسمست چون اصرار ایشان بر کفر علامت انکار قدرت بر هلاک و افنا بود بظهور علامت انکار تاکید جمله سائغ نمود و ما نحن بمسبوقین عطفست بر انا لقادرون فا در فذرهم سببیه است یخوضوا و یلعبوا جواب امر است بغیر فا مجزوم شده یلاقوا منصوبست به آن که بعد حتی مضمرست و حتی یلاقوا متعلق است به یخوضوا و یلعبوا موصول با صله یعنی الذی یوعدون صفة آ[نست] مر یوم را عائد محذوفست ای یوعدون به **معنی ایت** پس سوکند یاد میکنم به پروردکار مشا[رق] و مغارب بدرستی که ما هر آینه قادریم که بدل آریم بجای ایشان مردمی بهتر از ایشان آریم و ما مسبوق نه ایم یعنی

کسی بر ما پیشی کردن نتواند مجرمان را هیچ کس از عذاب ما نرهاند پس بکذار ایشان را ای محمد که در دریا فرو روند و در بازی مشغول شوند تا به بینند روزی را که وعده کرده شده اند یعنی در روز قیامت اثر نیکی و بدی عملهای خویش خواهند دید و بجزای کارهای خویش خواهند رسید يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَى نُصُبٍ يُوفِضُونَ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ یوم یخرجون بدلست از یومهم جمله یخرجون من الاجداث مضاف الیه است سراعا حالست از فاعل یخرجون و سراعا جمع سریع است چون کرام که جمع کریم است الی نصب متعلق است بیوفضون و نصب بجند وجه خوانند و معنی یکی دانند و جمله یوفضون خبر است مر کانهم را و جمله کانهم حالست و جمله اسمیه چون مصدر بکان بود ما بعد حال مفرد واقع شود در حالت محتاج سوی واو نبود درین جمله هر دو وجه آمده واو متروک شده خاشعة حال دیکر است یا تعلیل خشوع است یا بیانست جمله ذلک الیوم الذی کانوا یوعدون مستانفه است در جواب ما هذا یا تذییلست برای تاکید مفهوم یا تذ[ییل] است برای بیان فظاعت روز جزا و هنکام آفت و بلا **معنی ایت** تا به بینند روزی که موعود است یعنی روزی که بیرون آیند از کورها شتابی کننده چنانکه ایشان سوی بتان خویش بسرعت می روند درین حال که از چشمها ایشان فروتنی کننده است فرود نکرنده است و نسبت فروتنی سوی چشمها از جهة آن بود که اثر فروتنی در چشم ظاهر می شود کرد کیرد ایشان را خواری و بپوشد غشاوه نکونساری آن روز روزی است انکه در دنیا بدان وعده کرده میشدند و ایشان وعده او را تکذیب می کردند هرچه او را تکذیب می کردند به بینند و وقوع موعود را مشاهده کنند و بدانکه مقطع این سورة نیز مقطع حسن است و منتهای مستحسن است که ختم بذکر معادست که منتها است و انتهای کلام بذکر منتها احسن الانتهاات والله اعلم بمعود کلام و کنوز مرام لا اله الا هو ربی توکلی علیه و هو حسبی

سورة نوح این سورة مکی است بیت و هشت آیت است دویست و بیست و چهار کلمه است و نهصد و نود و نه حرفست ربط این سورة با سابقه ظاهر است که هر دو را ذکر عذاب کفار در اول و آخر است بدانکه سورة را بذکر شان نوح امرار کافران و ایقاد ایستادن افتتاح کرد بعد از ین شکایت نوح علیه السلام از نپذیرفتن دعوت و نا کرویدن ایشان در بیان آورد بعده از نوح علیه السلام کافران را بتوبه و استغفار و بیان منافع تا جمله و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهارا مذکور کشت بعده جمله بینة او ایشان بذکر انفس و آفاق از جمله و قد خلقکم اطوارا والله جعل لکم الارض بساطا لتسلکوا منها سبلا فجاجا بذکر پیوست بعده خبر کرد تا در دعوت نوح و تنبیهات او ایشان را هیچ سودی نبود و جز رمیدن و ناکرویدن از دعوت او نیفزود تا انکه ذکر کرد که نوح لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا کفت استیصال و هلاک عام جست بعده جمله ولا تزد الظالمین الا تبارا آورد و سورة مذکور را بدان ختم کرد و شک نیست که جملهای که در یک باب اکر مقاصد ایشان متغایر بود از جهة اتحاد باب میان ایشان اتحاد و اتصال باشد و اکر مقاصد از همه یکی است در مقصود کلی مقرر دیکری است معترضاتی که در میان آمده میان کلامهای متصل واقع شده جمله دیکر از هر نوع در محلهای که بیاید بعنایه وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و الماب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ این جمله در ابتدای کلام است تاکید در کلام ابتدائی از جهة اظهار اهتمام است بر طریق انا سنلقی علیک قولا ثقیلا و ان فلانة و لدت ولدا جمیلا ان مفسره است زیرا که ارسال فعلیست متضمن معنی قولست و صاحب کشاف ان مصدریه نیز داشته بتقدیر بان قلنا له انذر پنداشته و اکر مفسر مذکور قلنا تقدیر نکند معنی انا ارسلنا نوحا الی قومه بانذار قومک بجمیع میان ضمیر غیبت و خطاب الی قومه و قومک درست نیاید من قبل ظرفست مر سوی انذر **معنی ایت** بدرستی که نوح را رسالت دادیم سوی قوم او فرستادیم که قوم خود را بترسان و پیغام ما برسان پیش از انکه ایشان را عذاب الیم بیاید طوفان آب در دنیا و عذاب آتش در آخرت روی نماید قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ

نذیرٌ مبینٌ أَنِ اعبُدوا اللّٰهَ وَاتّقوهُ وَأَطیعونِ یَغفِر لَکُم مِن ذُنوبِکُم وَیُؤَخِّرکُم إِلیٰ أَجَلٍ مُسَمًّی إِنَّ أَجَلَ اللّٰهِ
إِذا جاءَ لا یُؤَخَّرُ لَو کُنتُم تَعلَمونَ قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال حین ارسل نوح جمله ندا سه با جمله
که بعد اوست مقول قال است تاکید جمله انی لکم نذیر مبین از جهة رد انکار منکران نوح است در رسالت ان در ان اعبدوا
مفسره است چه ندارت متضمن قول است جمله بیان اوست واتقوه واطیعون معطوفند بران اعبدوا الله یغفر لکم
جواب امر آمده بغیر فا مجزوم شده ومن در من ذنوبکم نزدیک اخفش زائده است ونزدیک سیبویه برای تبعیض است
که مظالم من درما بغیر خشنودی ایشان آمرزیده شود یا گویند گناهان که پیش از اسلام بودند بحکم الاسلام یجب
ما قبله باسلام آمرزیده میشوند همه گناهان از گذشته وآینده نمی روند ویؤخرکم الی اجل مسمی عطف است بر
یغفر لکم **سوال** وعده تاخیر بر تقصیر عبادت وتقوی وطاعت که از یؤخرکم الی اجل مسمی فهم میشود با نفی تاخیر که
از ان اجل الله اذا جاء لا یؤخر مفهوم میگردد چگونه جمع شود **جواب** بعضی میگویند که دو اجلند یکی اصل
ودوم سببی چنانچه گفته اند عمر بدعا وصله رحم زیادت گردد یا بشومی معاصی کم شود واین قول معتزله است
ودیگر از افزون شدن وکم داشتن عمر را بر افزودن ثمرات وکم شدن برکات حمل کنند برخورداری وکثرت انتفاع
زیادت شدن عمر دانند ونه حاصلی وضائع شدن انفاس نفیسه عمر کم شدن عمر دانند ونقصان گشتن آن پندارند
بیت عمری که یکدمش دهدت ملک جاودان ضائع مکن شود دو ستش در پی وآن آیت وان استغفروا
ربکم ثم توبوا الیه یمتعکم متاعا حسنا حاکی ازین معنی است ودلالت برین است که تاویل معتزله درین نیست
اجل بین ایشان یکی بود ساعتی ودمی کم وبیش نشود اثبات تاخیر اجل ودرازی عمر باعتبار کثرت برخورداری وافزونی
ثمرات مجازی ونفی تاخیر اجل که مفهوم است از ان اجل الله اذا جاء از حد نفی تاخیر حقیقی تعارض ننماید وتناقض نباشد
وجمله ان اجل الله اذا جاء لا یؤخر وتلک گویند ویا برای دردی وقع وهم ارادت تاخیر حقیقی از جمله یؤخرکم الی
اجل مسمی چو بند چون تقصیر مردمان در طاعت وتکثر ایشان در معصیت امارات اعتقاد تاخیر اجل وانکار مضمون
این جمله بود بظهور علامت انکار تاکید جمله ان اجل الله سائغ بود اضافت اجل سوی خدا باعتبار تقدیرات
وقضا یعنی اجلی که تعیین کرد ومبدا آورده اوست لو کنتم تعلمون شرطی است محذوف الجزا اکتفا بماضی ای لو
کنتم ما نعوض لکم وامنتم واصلحتم وتواند بود که از برای تمنی بود بر طریق لو کانوا لا یعلمون که بالا گذشته است
معنی اینست گفت نوح ای قوم من بدرستی که من شما را ظاهر کننده خبرم وترساننده از عقاب وعذاب شما را
میگویم وان تمامی چیزیم که خدا را بپرستید واز خدای بترسید ومرا طاعت کنید وامر بجا آرید از مناهی ومعاصی باز مانید
خدای گناهان شما را بیامرزد وبدیهای شما بپوشد وشما را با اجل معین تاخیر کند بدرستی که اجل خدای یعنی اجلی که
تعیین کرده خداست قضا شده حق وجل وعلاست چون بیاید پس نگردد وبتاخیر نه پیوندد چنانچه جای دیگر
گفته است که اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون اجل مرگ اجلیست که در وپیشی وکمی روا نیست
انچه شما را پیش خواهد آمد اگر بدانید نجات وهر آینه ایمان آرید ومصلح شوید امل کوتاه کنید ودر عمل
بیفزائید نجات وعمر مغرور نباشید وبر بقا وزندگی اعتقاد مکنید چون اجل بیاید تاخیر نپذیرد ومعلوم نیست
که بیاید وچگونه بگیرد قالَ رَبِّ إِنّی دَعَوتُ قَومی لَیلًا وَنَهارًا فَلَم یَزِدهُم دُعائی إِلّا فِرارًا این قال بعد
قال سابق آمده هر دو از نوع غائبات باقی بحذف عاطف معطوف بر اول است یا گویند اینجا چند جمله معطوفه
محذوفاست یعنی قال نوح کذا فکذبوه ودوام علی دعوتهم فلم یجیبوه ولم یومنوا وقال رب انی دعوت قومی
وتواند بود که این قال مستانفه بود در جواب ما قال حین کذبوا باشد رب انی دعوت قومی مقول قال است
تاکید این جمله از جهة ابراز شکایت بر وجه وکایت است فلم یزدهم دعائی الا فرارا عطف است بر دعوت قومی
الا فرارا مستثنی مفرغ است مفعول دوم است مر لم یزدهم را **معنی اینست** گفت نوح ای پروردگار من بدرستی که
من قوم خود را شب وروز دعوت کردم از دل وزبان برخواندم ایشان را سوی ایمان آوردم نیفزود ایشان را

خواندن من مگر گریختن وترسیدن از صحبت من وناامیختنی وَإِنّی کُلَّما دَعَوتُهُم لِتَغفِرَ لَهُم جَعَلوا أَصابِعَهُم فی آذانِهِم
وَاستَغشَوا ثِیابَهُم وَأَصَرّوا وَاستَکبَروا استِکبارًا ثُمَّ إِنّی دَعَوتُهُم جِهارًا ثُمَّ إِنّی أَعلَنتُ لَهُم وَأَسرَرتُ لَهُم
إِسرارًا کلما ظرف مر جعلوا اصابعهم فی آذانهم مفعول جعلوا است واستغشوا ثیابهم با معطوفات خویش
عطف است بر جعلوا وجمله کلما تا آخر خبر ان است وان با اسم وخبر خویش معطوف است بر انی دعوت قومی لیلا ونهارا
فلم یزدهم دعائی الا فرارا ثم انی دعوتهم جهارا با معطوف خویش عطف است بر انی کلما دعوتهم وتاکید اینجمله نیز
از جهة ابراز شکایت بر وجه وکادت است **معنی اینست** وبدرستی که من هر بار که بسوی ایمان خواندم تا ایشان
را بیامرزی وجرائم ایشان بخشی انگشتان در گوشها انداختند یعنی خود را ناشنونده ساختند وجامها بر خود
کشیدند وسر وروی خود را براه پوشیدند تا آواز بگوش نیفتد وجنبش آن در کنار دیده نشود درین عمل اظهار
کمال کراهت کردند ودل بثبات کفر آوردند وگردن کشی کردند وسر از امر من باز زدند سر باز زدنی یعنی کبر و
انکار فرمودند سخن من نشنیدند طاعت من نکردند سر در فرمان برداری نیاوردند پس از ان ایشان را دعوت
کردم بآشکارا پس از ان آهسته از خلق پنهان داشته ایشان را برایمان خواندم فَقُلتُ استَغفِروا رَبَّکُم
إِنَّهُ کانَ غَفّارًا یُرسِلِ السَّماءَ عَلَیکُم مِدرارًا وَیُمدِدکُم بِأَموالٍ وَبَنینَ وَیَجعَل لَکُم جَنّاتٍ وَیَجعَل
لَکُم أَنهارًا جمله فقلت استغفروا عطف است بر اعلنت واسررت لهم اسرارا استغفروا ربکم غفارا
تعلیلات مر استغفروا وتاکید او از جهة ابراز ثنای باری بر وجه وکادت است واستواری یرسل السماء
جواب امر است بغیر فا مجزوم شده واز جهة التقای ساکنین مکسور آمده مدرارا حالست ویمددکم
باموال وبنین با معطوفات خویش عطف است بر یرسل السماء امر باستغفار کنایت است از امر بایمان
یعنی ایمان بیارید از پروردگار خویش آمرزش خواهید چون توبه کنید وایمان پذیرید خدای بر کفر گذشته
نگیرد وعذر اشراک گذشته بپذیرد بدرستی که پروردگار شما غفار است گناهکاران را آمرزگار است فرستنده
است این آسمان را بر شما بارنده ومدد میکند شما را باموال وپسران وکودکان وگرداند برای شما باغها وگرداند
برای شما جویها روایت کرده اند که امیر المومنین عمر رضی الله عنه در استغفار آورد مر استغفار هیچ کاری
واین نیز روایت کرده اند پیش بدر که مردی از قحط شکایت آورد او را نزد او استغفار نمود کسی از ان
بزرگ باز پرسید که اشخاص شکایت کردند همه را یک چیز فرمودی برای نیک مطلوب همه را یک راه
نمودی آن بزرگ در جواب او این آیت ذکر کرد وبر گفتار خویش حجت آورد مَا لَکُم لا تَرجونَ لِلّٰهِ وَقارًا
وَقَد خَلَقَکُم أَطوارًا مای استفهامیه مرفوع المحل بر ابتدات لکم خبر مبتداست لا ترجون حالست
از وقارا مفعولست مر لا ترجون را لله حالست بعضی در طلب باران بیرون آمده ودل بر استغفار راست
از مفعول از جهة نکارت ذی الحال مقدم شده جمله ما لکم لا ترجون وقارا داخل مفعول ذلت آمده وبر وجه
اعتراض برای توبیخ قوم مذکور شده وقد خلقکم اطوارا حال است **معنی اینست** چیست مر شما را وجه میکنید
که عظمت خدای نمی ترسید وحال اینست که شما را گران آفریده وهر بار از طوری رسانیده گاهی خون را مضغه
کرد گاهی آن مضغه عظام ببدا آورد پس عظام را گوشت بپوشانید بعد از ان او را صورت آدمی گردانید کسی
را که اینچنین تصرف باشد لاجرم مردم را باید که از و خائف بود أَلَم تَرَوا کَیفَ خَلَقَ اللّٰهُ سَبعَ سَماواتٍ طِباقًا
وَجَعَلَ القَمَرَ فیهِنَّ نورًا وَجَعَلَ الشَّمسَ سِراجًا در آیت سابق ذکر قدرت در انفس بود درین آیت قدرت در آفاق
رو نمود سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم استفهام در الم تروا با یدنیت مر استفهام سابق را واستفهام
در کیف برای استعظام است جمله کیف خلق الله سبع سماوات طباقا در محل مفعول الم تروا آمده الم
تروا باستفهام متعلق شده سبع سماوات مفعولست مر خلق را طباقا حالست از سماوات جمله وجعل
القمر با معطوفات عطف است بر خلق **معنی اینست** آیا نمی دانید ونمی بینید که چگونه آفریده است

خدای عز و جل هفت آسمان را طبقها و ماهتاب را در آسمان نور ساخت و آفتاب را همچو چراغ روشن پرداخت
سوال مشبه به اعلا باید تشبیه آفتاب بچراغ که ادنی است چگونه شاید **جواب** چراغ در روشنائی
اشهرات و در اذهان خلائق اظهرات و در حجرها و در غارهای تاریک که آفتاب نتابد چراغ در آید و
روشن سازد در تاریکی شب که آفتاب ننماید هرکس سوی روشنای چراغ شتابد بدین اعتبار چراغ را اصل ساخت
و تشبیه آفتاب برو پرداخت **سوال** آفتاب و ماهتاب هر یکی در یک آسمان است فیهن بصیغه جمع
چرا آورد و همه آسمانها محل آفتاب و ماهتاب چگونه کرد **جواب** اگر چیزی در یکی از جماعتی بود و گویند
که او در ان جماعت است جائزاست چنانچه گویند علم در قوم فلان است در بعضی از ایشان بود در هر یکی از
ایشان نباشد واللّٰهُ اَنبَتَكُم مِنَ الاَرضِ نَبَاتًا ثُمَّ يُعِيدُكُم فِيهَا وَيُخرِجُكُم اِخرَاجًا وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمُ الاَرضَ بِسَاطًا
لِتَسلُكُوا مِنهَا سُبُلًا فِجَاجًا والله مبتدا است انبتکم من الارض نباتا مفعول مطلق از غیر باب خویش بر طریق
وتبتل الیه تبتیلا آدمی را درین تشبیه تشبیه بنبات کردیم انبتکم بروجه تخییل اوردیم ثم یعیدکم فیها
با معطوف خویش عطف است بر انبتکم وجمله والله جعل لکم الارض عطف است بر انبتکم لتسلکوا منها فجاجا
صفت است مر سبلا را جمله والله انبتکم با معطوفات خویش یعنی جعل لکم الارض عطف است یا حالت یا
معترضه است برای ثنای خدا و مدح ذات مقدس حق سبحانه و تعالی **معنی ایت** و خدای رویانید شما
را از زمین رویانیدنی پس باز خواهد گردانید شما را دران و بیرون خواهد آورد بیرون آوردنی و خدای
گردانید برای شما زمین فرشی گسترده تا دران سیر کنید و در راههای فراخ در آئید در انبتکم من الارض نباتا که
دالست بدین شجره سنیه و وجه آدم علیه السلام را از زمین آورید از وی آدمیان دیگر همچو شاخهای دیگر از
درختان پیدا گردانید و جدا کرد پس در ثم یعیدکم فیها و یخرجکم اخراجا بذکر میرانید و خاک گردانیدن و حشر
کردن و از خاک بیرون آوردن و ذکر معنی آورد والله جعل لکم الارض بساطا لتسلکوا منها سبلا فجاجا حالت
معاش را بیان است چه ذکر سلوک سبل متضمن طلب ارزق و ابتغای فضل را تبیانست قَالَ نُوحٌ رَبِّ اِنَّهُم عَصَونِي
وَاتَّبَعُوا مَن لَم يَزِدهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ اِلَّا خَسَارًا وَمَكَرُوا مَكرًا كُبَّارًا وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ اٰلِهَتَكُم وَلَا تَذَرُنَّ
وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسرًا وَقَد اَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ اِلَّا ضَلَالًا از فحوی
شکایات سابقه مفهوم گشت که دعوت نوح علیه السلام را اجابت نکردند و در حیز اذعان و انقیاد نیاوردن
بدین اعتبار جمله قال نوح رب انهم عصونی مستانفه است جواب ماذا قال نوح حین لم یجیبوا هذه الدعوات
باشد رب انهم عصونی مقول قال است تاکید جمله انهم عصونی از جهة ایراد شکایت بروجه و کادت موصول
با صله یعنی من لم یزده مفعول واتبعوا است جمله اتبعوا عطف است بر عصونی ماله و ولده فاعل است
مر لم یزده را الا خسارا مستثنی مفرغ مفعول دوم مر لم یزده را و مکروا عطف است بر واتبعوا مکرا کبارا را
مفعول مطلق است و قالوا عطف است بر مکروا لاتذرن مقول قالوا است ودا با معطوفات خویش مفعول
دوم لاتذرن است ولاتذرن عطف است بر لاتذرن الهتکم وقد اضلوا کثیرا حالت یا معترضه ولا تزد
الظالمین الا ضلالا عطف است بر مقول قال نوح ای قال نوح هذا القول پس از روی معنی عطف مفرد بر مفرد بود
عطف انشا بر خبر نباشد **معنی ایت** گفت نوح ای پروردگار من بدرستی که ایشان یعنی قوم من مرا عاصی
شدند و پیروی کردند کسی را که نیفزود او را مال او و فرزند او مگر خسران و نابکاری و مکر کردند مکری
در غایت بزرگی و بدسگالی در نهایت بدی یعنی اشباع و اتباع و عوام خلق و زراع و ضیاع توانگری کافران و فقر
مومنان تمسک کردند و بدین پرستش بودی پرستندگان او را خواری و زاری و فقر و نگونساری نمودی به نمودار
زمان عاجل و وجدان فانی توبه کردند و خود را براختیار خسران عاجل و حیران دولت دائمه غیر زائله
آوردند از قبول حدث بصیرت و قصور قوت سریرت بمکر و سویه بیحاصل و ترجیح و ترویج باطل فریفته

خبر مبتدا است ه

شدند از راه

شدند و از راه هدی در بیشه ضلالت فتادند دنیا را بدین فزودند و جدان نعمت فانی با نقلاب دولت باقی
پسندیدند و ندانستند که غنای فانی را وقار نبود و رفاهیت زائل جای فخر نباشد پسندیده عقلا و گزیده
اولی النهی محض دین بود دنیا متضمن با دین باشد مجرد دنیا مبغوض رحمان است و خلاق او محض حرمانست
شعر زیادة المرء فی دنیاه نقصان ؛ ربحه دون محض الخیر خسران ؛ مجرد عزت دنیا خواری است و فرق
ازو نگونساری است نعوذ بالله منها من ذلک ایشان در راه باطل رفتند مومنان را گفتند الهه خویش را
مگذارید خویش را از پرستش و ود و سواع و یغوث و یعوق که بتان شما اند باز مدارید گفته اند که این هر پنج بتان
بتان قوم نوح بودند ایشان در پرستش این بتان اهتمام تمام مینمودند بیان مذکور عزت را رسیدند بعضی
قبائل عرب بعضی گزیدند ود در صورت مرد بود او را بنی کلب گرفت سواع صورت زن داشت او را قبیله همدان
پذیرفت یغوث بر صورت شیر بود او را بنی مذحج اختیار کردند یعوق و یغوث بر صورت اسب می نمودند کنا
روی سوی او آوردند نسر در سنن صورت کرکس دید او را برای پرستش گزید و بتان یا پرستندگان ایشان
بسیاران را گمراه کرده اند و برای هلاک و عذاب ایشان سبب شده اند اگر ضمیر ضلوا بر پرستندگان بتان باشد
یا بر روسای کفار که متبوع اند عائد بود استعمال واو ضمیر که مختص بو ملا است سائغ نمود و ذکر غائب بر بتان که
غیر عقلا اند دارند استعمال واو در جماعت غیر عقلا پندارند اشکال روی نماید مگر انکه غیر عقلا را بر طریق
انی رایت احد عشر کوکبا والشمس والقمر رایتهم لی ساجدین از جهة اتصاف بصفة عقلا منزل منزله عقلا گویند
از اشکال مذکور و سوال مسطور بدین وجه تفصی جویند ولا تزد الظالمین الا ضلالا نیز گفت و بعضی که ایشان
درد لداشتند نهفت یعنی ای بار خدا همه مفزای ظالمان را مگر ضلال و بال و با اضلال اینجا بمعنی گم شدن
و هلاک گشتن و بعذاب پیوستن نه بمعنی گمراهی چه انبیا گمراهی نخواهند اما برای کافران دعای بد کردن نیک
باشد و عذاب خواستن بد نبود مِمَّا خَطِيئَاتِهِم اُغرِقُوا فَاُدخِلُوا نَارًا فَلَم يَجِدُوا لَهُم مِن دُونِ اللّٰهِ
اَنصَارًا من زائده است بر طریق فبما رحمة و من سببیه است متعلق است با غرقوا ای لاجل خطیئاتهم
اغرقوا فادخلوا نارا فلم تجدوا عطف است بر اغرقوا انصارا مفعولست مر لم تجدوا لهم ظرف مستقر مفعول
دوم است من دون الله ایضا حالست جمله معترضه است برای بیان عذاب ایشان **معنی ایت**
از جهة بدیهای ایشان غرق کرده شدند پس در آتش در آورده گشتند پس برای خود از غیر خدای یاری دهنده
و نصرت کننده نیافتند که ایشان را یاری دهند و از عذاب خدای باز دارند قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَر عَلَى الاَرضِ
مِنَ الكَافِرِينَ دَيَّارًا اِنَّكَ اِن تَذَرهُم يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا اِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا و قال نوح عطف است
بر قال نوح رب انهم لا تذر مقول قال است دیارا مفعول لا تذر است من الکافرین حالست یضلوا عبادک با معطوف
خویش جزای شرطست و جمله شرطیه یعنی ان تذرهم یضلوا عبادک خبر ان است و ان با اسم و خبر معلله است
مر لا تذر را و چون دعای لا تذر ملوح سوی سبب دعای مضمون این جمله است بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ
نمود **سوال** انچه بوحی و اعلام خدای معلوم شده است در اخبار بدان پیش علام الغیوب چه فائده
باشد **جواب** فائده اخبار اظهار شکایت است چنانچه انی وضعتها انثی اظهار تحسر و تحزن است و در خلقتنی
ولم اک شیا و علمتنی ولم اعلم شیا اظهار شکر است **سوال** الا فاجرا نکره مفرده است وحدة تقاضا کند اینا
زادن همه یک فاجر آید **جواب** گاهی از نکره مفرده چون تمرة خیر من جرادة جنس مراد دارند الا فاجرا
کفار را ازین قبیل پندارند سوال نیاید و اشکال روی ننماید **معنی ایت** و گفت نوح علیه السلام ای پروردگار من
از کافران بر روی زمین هیچ یکی را که او را دوران در دیار باشد و دوران در ارض مگذار و همه را بفنای
زوال و هلاک و استیصال بسپار زیرا که بدرستی که ایشان را اگر بگذاری بندگان ترا گمراه کردانند و جز گناه
کار و ناسپاس دار و کافر نعمت نزایند چون نوح علیه السلام را بوحی معلوم شده بود که از ایشان و از نسل ایشان

ایشان ایمان و نیکی روی نخواهد نمود دانست که حیات ایشان فائده ندارد حیاتی است که جز مضرت
و زیان نیارد دعا بهلاک ایشان جائز دید و خواهش فنای ایشان را پسندید دعای استیصال ایشان کرد خدای عز
و جل همه را بفنا و زوال آورد و آورده‌اند که چهل سال و بعضی گویند هفتاد سال همه زنان عقیم شده بودند همه
نازاینده و شورش میکردند میان ایشان در وقت هلاک کودکی نبود کودکی را عذاب روی نمود و بعضی گویند کودکان
بودند با ایشان بر وجه ابتلا نه بر وجه جزا غرق شدند رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا و لا تزد الظالمین الا تبارا عطف است بر و لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا
و جمله رب اغفر لی و لوالدی و لمن دخل بیتی مومنا و للمومنین و المومنات معترضه است برای دعای نیک در حق خویش
و در حق مومنان در اثنای هلاک کافران بر قضیه ابدا بنفسک دعای برای خود معلوم داشت و بعده دعای برای مادر
و پدر که صاحب حق ابراهیم پنداشت پس از آن دعای مومنان و مومنات که تا قیامت خواهند بود یاد آورد **معنی
اینست** ای پروردگار من ذلت و تقصیر مرا بیامرز و پدر و مادر مرا و این دلیل کند که پدر و مادر نوح علیه السلام
مسلمان بوده‌اند و بدین اسلام تصدیق و اقرار نمودند و بعضی از والدی در دعای نوح علیه السلام آدم و حوا
مراد دارند این آیت را دلیل بر اسلام مادر و پدر او پندارند چنانچه در دعای ابرهیم علیه السلام رب اغفر لی
و لوالدی و للمومنین یوم یقوم الحساب گفته‌اند و برادران آدم و حوا رفته‌اند و بیامرز هر کسی را که در آمده است
در خانه من ایمان آورده و تصدیق و اقرار بدین اسلام کرده بعضی از بیتنا بر حکم المسجد بیت کل تقی مسجد مراد دارند
و بعضی از بیتی کشتی پندارند و بیامرزای بارخدای همه مردمان مومن و زنان مومنه را که تا قیامت خواهند آمد و
دم از ایمان و اسلام خواهند زدند و میفزای ستمکاران را و تجاوز کنندگان را از حد بندگی یعنی کافران مگر هلاک و زوال
و فنا و استیصال روایت کرده‌اند که نوح هنگام استجابت دعا دید دعای نیک در حق خویش و در حق مادر و پدر و مومنان
بکرد جبرئیل علیه السلام گفت وقت را غنیمت دار همه مومنان را در دعای آمرزش یاد آر نوح علیه السلام در دعای
آمرزش تعمیم کرد للمومنین و المومنات بر زبان آورد در تفسیر آمده که مومنان را رجای وافر و امیدواری متوافرا
چه نوح علیه السلام دو دعا کرد دعای بد بر کافران بتمام دعای نیک در حق مومنان بصیغه عام دعای بد در حق کافران
مستجاب گشت و استجابت آن مشاهده پیوست مومنان را امیدواری بود که دعای دوم نیز مستجاب باشد و آمرزش همه
مومنان بحصول پیوندد و نیز ابراهیم علیه السلام دو دعا کرد رب اجعل افئدة من الناس تهوی الیهم و رب اغفر لی
و لوالدی و للمومنین یوم یقوم الحساب بر زبان آورد دعای اول مستجاب گشت امید باشد که دعای دوم نیز باجابت
پیوست الحمد لله علی رحمة الایمان حیث حرص صاحبه بالانفاق با مردم در زمره مومنان است و متحلی بحلیه ایمانست
ایمان مغفرت بسیارات بیان استجابت دعای خویش کرد و هلاک و استیصال همه کافران در بیان آورد دال بر تمام شدن
کلام است و دلالت کرد بدینکه سخن بانتها پیوست بس این مقطع نیز مقطع حسن بود و منتهای مستحسن باشد والله
اعلم و هو حسبی **سورة الجن** این سورت مکی است بیست و هشت آیه است هشتاد و پنج کلمه هفتصد و پنجاه و نه
حرف ربط این سورت با سورة نوح آنست که در هر دو بیان توحید و دعوت سوی توحید خدای و وعده اجابت
دعا و مذمت کفر و وعید کافران و وعده مومنان و نجات ایشانست و بدانکه سورت جن را با مر قل اوحی الی انه
استمع نفر من الجن الآیة افتتاح کرد و گرویدن ایشان بقرآن و نفی شرک و انداد و انتفای صاحبه و اولاد در بیان
آورد بعده از انا سمعنا قرآنا تا جمله و انا منا المسلمون و منا القاسطون مقالات جنیان مذکور گشت بعده جمله
فمن اسلم فاولئک تحروا رشدا و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا و جمله دیگر که بعد اوست شان ایشانرا
از کردگار دیان بیان پیوست بعده چند جمله مصدر بقل در خطاب پیغامبر صلی الله علیه و سلم بر غلط تعداد آورد
سورت مذکوره را بجمله مسطوره ختم کرد شک نیست که جملهای که از یک بابت اگر مقاصد ایشان متغایر بود از
جهة اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگری

انه بروجه اعتراض در میان جمله مذکوره آمده میان کلامهای متصل واقع شده جمله دیگر از هر نوع در جملهای که
باید بمشیة الله و عونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب **بسم الله الرحمن الرحیم**
قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا
روایت کرده‌اند که چون پیغامبر صلی الله علیه و سلم بمکه دعوت آشکار کرد مکیان اجابت نکردند در طائف رفت اهل
طائف نیز دل بر اجابت نیاوردند پیغامبر صلی الله علیه و سلم چون بازگشت در بستان بنی عامر که میان مکه و طائف بود
برای نماز تهجد و بعضی گویند نماز بامداد و بعضی گویند نماز چاشت توقف نمود جنیان و دیوان که پیش از بعث پیغامبر
صلی الله علیه و سلم بر آسمانها میرفتند سخنی از فرشتگان میگرفتند بر کاهنان میرسانیدند و ایشان را بر گفتار فرشتگان
مطلع میگردانیدند بعد بعث پیغامبر صلی الله علیه و سلم از آسمانها ممنوع گشتند از این قضیه به تحیر پیوستند پیش
ابلیس این خبر گفتند ابلیس گفت در دنیا چیزی حادث شده شاید پیغامبر موعود پیدا آمده بر پایان در تجسس هر طرفی می
رفتند و هر جانبی میگذشتند گروهی از جنیان در مکه آمدند بعضی گویند هفت تن و بعضی گویند نه تن در بستان
مذکور نزدیک پیغامبر صلی الله علیه و سلم رسیدند قرائت قرآن شنیدند شیفته قرآن و فریفته قاری گشتند و
سوی قوم خویش بازگشتند انا سمعنا قرآنا عجبا یهدی الی الرشد گفتند این سورت برای امر پیغامبر بگفتن این
قصه وارد گشت و امر قل اوحی الی آخر بورود پیوست احد مفعول لن نشرک است و لن نشرک معطوف بر امنا
ای امنا به و لن نشرک بربنا احدا فامنا به معطوف بر سمعنا یهدی الی الرشد صفة دیگر است مر قرآن را عجبا
یهدی و جمله سمعنا مقول قالوا است قالوا عطف است بر استمع استمع خبر انه است و انه با اسم و خبر خویش مفعول
مالم یسم فاعله است مر اوحی را و در وی باتفاق قراء فتح همزه ثابت است و اوحی با متعلقات خویش مقول قل است و
تاکید جمله انا سمعنا از جهة اظهار اهتمام بود و بیان اهمیت در اعلام باشد **معنی اینست** بگو ای محمد
بدرستی که شان اینست که جماعتی جنیان سوی گوش داشتند تلاوت قرآن شنیدند و بازگشتند و بر قوم خویش
انا سمعنا قرآنا عجبا تا آخر گفتند یعنی ما بدرستی که قرآنی عجیبی که بسوی رشد رهنمونی میکند و نور هدی در دلها می افکند
و دیدهای دل را روشنی می‌سازد شنیدن او جان را خوشی میکند فهم کردن او بکارهای نیک راه می نماید شنیدیم چون
او را بدین صفت یافتیم در راه قبول او شتافتیم پس بدو ایمان آوردیم و او را تصدیق کردیم و هرگز هیچ یکی را سر
به پروردگار خویش شریک نکردانیم و در پرستش او کسی را انباز نکنیم وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَ
لَا وَلَدًا ما اتخذ صاحبة و لا ولدا خبر ان است جد ربنا وضع مظهر موضع مظهر کرد بجای تعالی جده ربنا آورد از
جهة تصریح بذکر ربوبیت جد ربنا فاعل تعالی است و انه تعالی بکسر همزه معطوف بر انا سمعنا که مقول قالوا است
یا محمول است بر اظهار تقول معطوف به لن نشرک بربنا احدا و بر قرائت فتح همزه معطوف بر محل و همچنین سائر مواضع
ان یا و انا منا المسلمون و بر تقدیر کسر همزه تاکید از جهة اظهار عنایت در اعلام بود **معنی اینست** بدرستی
که خدای جل و علا بزرگست عظمت و جلال پروردگار ما نگرفته است زنی و فرزندی که از امارت حدوث و
نقصان بود و علامات عجز و حاجت باشد وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا ضمیر و انه ضمیر شان است
جمله یقول تا آخر خبر کان است کان و یقول در سفیهنا تنازع کردند ثانی عمل کرده و در اول ضمیر آوردند و کان با اسم
و خبر خویش خبر ان است شططا مقول یقول است ای قولا ذا شطط الشطط البعد و المجاوزة عن الحق این جمله
ذکر قصه است که سابق بر ایمان ایشان بود **معنی اینست** و بدرستی که شان اینست که بوده است که میگفت سفیه
ما یعنی شیطان یا سفیهی دیگر از جنس جنیان بر خدای کلامی دور از حق و متجاوز از حد یعنی نسبت خدا سوی اتخاذ زن و
ولد وَأَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا در آن که بعد ظن است دو وجه جائز است مصدریه
و مخففه از مثقله کذبا مفعول یقولا است قولا مکرر را فته یا مصدر نوعی است مر یقول را زیرا که کذب نوعی از
ضلالت علی هر دو وجه متعلق بیقول تضمین معنی افترای ای یقول و یفتری الانس و الجن علی الله کذبا این جمله

نیز سوال قصه است که پیش از ایمان ایشان ادوی نمود **معنی اینست** بدرستی که ما گمان بردیم که هرگز هیچ
آدمی و پری بر خدای دروغ نگوید و اثبات نابوده نگوید هیچ نوعی از مخلوقات این دلیری نتواند کرد و بر خدای
اینچنین بهتان نتواند آورد از آن جهة بر سفیه مذکور گمان صدق می بردیم و تکذیب می کردیم چون قرآن
شنیدیم بدو گرویدیم دانستیم که ابلیس یا سفیهی دیگر از اصحاب تلبیس این سخنهای دروغ گفته و اثبات نابوده
جسته **سوال** پریان پیش از بعثت بر آسمانها می رفتند و تسبیح فرشتگان می شنیدند و از ایشان کلمات حق محقق می
گرفتند چرا پیش از بعثت ایمان نیاوردند و حق را تصدیق نکردند **جواب** ایمان از مواهب است و از معظمات
مطالبات هر چند که دلائل ایمان واضح بود و براهین وحدانیت راجح شود لیکن نیل نعمت ایمان بنیل منعم
ذو النوال است و وجدان سعادت اسلام بفضل ذو الافضال است گنج سعادت در هر دلی که نخواهد ننهد و
در وقتی که مراد او باشد بدهد ابو طالب عم مصطفی صلی الله علیه و سلم که در هنگام کودکی در بیت و اثنای او بود از
خوردگی با ادراک منصب نبوت فضائل و شمائل پیغامبر صلی الله علیه و سلم پیش او لائح میبود کار او در بین مرتبه رسید که
انی اعلم انک رسول الله گفت و آنچه در شان پیغامبر دانسته بود ننهفت اما چون در باب او هدایت پروردگار
و عنایت کردگار ظهور نیافت دل بر تصدیق ایمان نشتافت در وادی النار سرگردان گشت دل او بر اطمینان
اسلام و ایمان نبوت جنیان نیز هر چند عجایب عالم علوی می دیدند کلمات حق و صدق از فرشتگان می شنیدند
لیکن ارادت حق رفته بود که ایشان پیش پیغامبر علیه الصلوة و السلام ایمان آرند و خود را در ربقه و نیل ولی خافقین
و پیش ثقلین در آرند وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا ضمیر انه شانست
یعوذون برجال من الجن خبر کان است با اسم و جمله بخویش خبر ان است و این جمله نیز اعتراف است بجاه پیشین و اقرار آ
بیدی و بدنفسی پیش از در آمدن در دین ضمیر فاعل در زادوهم عائد است بر رجال انس رهقا مفعول دوم است
جمله فزادوهم عطف است بر جمله کان **معنی اینست** و بدرستی که شان اینست که بوده اند مردمانی از انس
بر مردمانی از جن پناه می گرفتند و در وادی مخوف اعوذ بسید هذا الوادی میگفتند سرکشی و تکبر جنیان را می افزودند
و ایشان را در فخر و عجب می آوردند بعضی ضمیر فاعل فزادوهم عائد بر جن داده اند و ضمیر مفعول بر انس تقدیر
کلام بر عکس تقدیر اول پنداشته اند معنی چنین گویند افزودند جنیان آدمیان را حماقت و با داحاطت کفر و ضلال
با ثبات ظاهر کردند و تخویفات پیدا آوردند در گمان امداد انداختند و ایشان در یاری کردن جز گمان ساختند
ضلال افزودند و بال ایشان افزودند نهادند از ابو السائل انصاری روایت کرده اند که گفت وقتی نیم روزی در بیابانی رسیدم
گرگی در رمه گوسفندان حمله کرد بره گوسفندی را گرفت و بیرون آورد دیدم که شبان باواز بلند فریاد کرد ای
عامر الوادی بر او دو ناگاه آواز بار جان شنیدم آواز کننده ندیدم در حال دیدم که گرگ بره را بسلامت رها
کرد و در رمه گوسفندان در آورد این تلبیس ابلیس بود که نابوده در چشم مردمان نمود تا ایشان گمراه شوند
و در راه ضلال و غوایت روند وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا کما ظننتم صفة مصدر محذوف
ای انهم ظنوا ظنا مثل ظنکم ان لن یبعث الله مخففه ان مثقله است با مصدریه ان لن یبعث الله احدا مفعول است
موظنتم مفعول دوم محذوف **سوال** در بعضی تفسیر جمله انه تعالی جد ربنا با جمله انا منا المسلمون
همه جمله را بدل لنا سمعنا قرانا عجبا که مفعول قالوا ست معطوف داشته و همه را مقول جن پنداشته و
بعضی جمله انه کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقا و جمله انهم ظنوا کما ظننتم ان لن
یبعث الله احدا مقول جن پنداشته کلام خدای بر وجه اعتراض داشته و گفته که اگر این هر دو جمله مقول جن
بودی در جمله اولی و انه کان رجال من الانس یعوذون برجال منا و در جمله دوم و انهم ظنوا کما ظننا گفتی فرق
ادا را که این همه مقول جن داشته اند معنی چیست و صحت کلام ایشان بر چه مبنی است **جواب** در جمله
اولی ذکر رجال من الجن بجای منا وضع مظهر موضع مضمر کرده اند باب التفات از تکلم سوی غیبت برای تصریح

باستعاذت جن از انس آورده و در جمله ثانیه ضمیر انهم ظنوا عائد بر انس است و این کلام از باب التفات نیست
زیرا که خطاب جنیان مر بعضی است پس اگر این هر دو جمله مقول جن بود مظنه استبعاد نباشد معنی اینست که
بدرستی که ایشان یعنی آدمیان پیش از نزول قرآن چنانچه شما گمان می برید و این قصه در دل می آرید که خدای
بعد مردن هیچ کس را زنده نخواهد کرد و بعد از ممات بحیات نخواهد آورد چون بر ایشان قرآن نازل گشت
جز بعث که در قرآن است بیقین پیوست ما نیز در قرآن ایمان آوردیم بعث و حشر را تصدیق کردیم و بر تقدیری
که این هر دو جمله معترضه باشد داخل مقول جنیان نبود ظهر ضمیر انهم ظنوا عائد بر جنیان دارند خطاب ظننتم
بر کفار مکه پندارند معنی چنین آید و بدرستی که شان اینست مردمانی از انس با مردمانی از جن پناه می گرفتند
ضلال ایشان افزودی و ایشان را صورت و بال روی نمودی و بدرستی که جنیان گمان می بردند چنانچه شما ای کفار
مکه گمان می برید و بعث و حشر را منکر شدید چون جنیان ایمان بقرآن آوردند بعث و حشر را تصدیق کردند
شما را نیز اینچنین می باید و هم برین طریق ایمان آورد وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا
وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا لمسنا السماء یعنی اردنا لمس السماء
و قصدناه خبر ان است فوجدناها عطف است بر لمسنا السماء ملئت مفعول دوم است مر وجدناها را حرسا جمع
حارس چون خدم جمع خادم است شدیدا صفة است مر حرسا را تذکیر او بر طریق ان رحمة الله قریب است و شهبا
جمع شهاب است چنانچه کتب جمع کتاب است عطف است بر حرسا نقعد خبر کنا است و کنا با اسم و خبر خبر ان است مقاعد
ظرف منها حالست از مقاعد للسمع متعلق است بنقعد من شرطیه است یستمع مجزوم است بمن یجد جزا آ
رصدا صفت است مر شهابا را شهابا مفعول له ظرف جمله شرطیه عطف است به فا بر جمله انا کنا نقعد
معنی اینست و بدرستی که ما ستردن شما را جستیم و برای شنیدن کلام فرشتگان چنانچه می رفتیم پس یافتیم
آسمانها را پر از نگاهبانان سخت و باز دارندگان درشت و شعلهای آتشی که مقرر و معد اند برای راندن
شیطان و بدرستی که بودیم ما که می نشستیم در نشستگاهها از آسمان برای شنیدن گفتارهای فرشتگان پس هر که اکنون
بعد بعث پیغامبر صلی الله علیه و سلم گوش میدارد تا کلام فرشتگان بشنود برای خویش ستاره آتشی مترصد
و منتظر می یابد **سوال** وجعلنا رجوما للشیاطین دالست که رجم بستارها دائم بود در بین آیت
تقیید بقید الآن بچه وجه روی نمود **جواب** بعضی گویند رجم شیاطین پیش از بعث پیغامبر نبود و
بعد از مبعوث پیغامبر معجزه روی نمود و از آیت جعلنا رجوما للشیاطین دوام وقوع رجم نمی آید چه توان
بود که چیزی را برای چیزی آفریده باشند و ظهور او موقوف بر شرطی و وقتی بود بعد ظهور آن پیش از آن
روی نماید بدین قول تقیید بالآن ظاهر شود و سوال وارد نشود و بعضی گویند رجم شیاطین بستارها همیشه
بوده لیکن بعث پیغامبر صلی الله علیه و سلم بکلی ممنوع کنند بدین وجه تقیید بالآن باعتبار عموم رجم بود و
مبالغه در منع باشد وَأَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا ام منقطعه است
بمعنی بل با همزه از جهة اضراب در اول و شک در ثانی جمله استفهامیه یعنی اشر ارید در محل مفعول لا ندری است
و جمله لا ندری خبر ان است **معنی اینست** و بدرستی که ما نمیدانیم بیقین آیا شری خواسته شده است
باهل زمین یا خود خواسته است پروردگار ایشان نیکی و دفع ضرری چه این تغیر حادث لغری هولناک باشد
متضمن بیم و باک است از جنس طرد یا رجم از باب ضرر و ضیم است معلوم نیست مطلوب از و قهر است یا لدفع اصابت
رشد مراد اظهار قدرت یا حصول عزت است در اینچنین حوادث موجب خوف و خشیت متضمن
تعاد ارادت و مشیت مقام آن نبود که پوشند محال آن باشد که انقیاد کنند و ایمان آرند در استعمال
صیغه مجهول در شر و صیغه معروف در خیر اعتباری عجب است چه ترک تصریح باسناد شر بحق ادب است هر چند
که این همه چیزها از خیر و شر و طاعت و معصیت و خشی و فتح بارادت و مشیت خدای متعلق است لیکن اسنا

ظ
خافقین

ظ
ورئیس

ادمیان م

ظ
برانا

سوی تر بیتعین و تصریح جنانچه کویند خالق از دو خالق فیه آدب نگیرند و قوع آن ان فاعلا بندارند وَأَنّا مِنّا الصّالِحُونَ
وَمِنّا دُونَ ذَلِكَ كُنّا طَرائِقَ قِدَدًا الصالحون مبتدات منا خبرات یا الصالحون فاعل ظرف مستقرات وجمله خبر ان
ات وجمله منا دون ذلک عطفات بر مضمون الصالحون کنا طرائق قددا اند بیانات تاکیدات بر منا سابق طرائق
خبر کان ات قددا صفة ات وجمله طرائق محذوفت مضاف از اسم کان ات ای کان طرائقنا طرائق قددا الحذف
از حصران از خبر کان ای کنا ذوی طرائق قددا معنی اینست بدرستی که بعضی از ما صالحان بودند و نیکو نفسی مینمودند
عمل بکتاب خدای بتوریة داشتند وخاطر بر اطاعت او بر امر و نواهی میکماشتند و بعضی قومی غیر صالح بودند
فسق وفجور میکردند بودیم ما خداوند راهها متفرق بعضی منطلق بعضی محض ایمان ما دیرینه کاری نا بوده امری
نو نا ده نیست ایمان از عجب نبود در صلاح ما شکوت بناشد سوال بفرق طرائق ایشان بر نوع ایشان پوشیده
نشود که بدین اختیار مذکوره سامعان را معنون آن بودند چه فائده روی نمود جواب مقصود ازین
خبر نفی استبعاد واستعجاد در ایمان ایشانست جنانچه که کفت ان الاصلاح والایمان غیر مستبعد منا لانه کان
فی اسرافنا وَأَنّا ظَنَنّا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا ان در ان لن نعجز الله مخففه است یا مصدریه
بتاویل مفرد مفعول ظننا است هربا حالت یا مفعول له ات یا مفعول فیه ات یا تمیزات وجمله ولن نعجزه
هربا عطفات بر لن نعجز سابق سوال چون ایشان علم بتوریه داشتند نزاهت خدای از صفات نا سزا می
دانستند انا ظننا ان لن نعجز الله فی الارض ولن نعجزه هربا چرا کفتند واین مقطوع را در معرض ظن چرا آوردند
جواب ابخاطر بمعنی یقین آمده جنانچه در آیت وانها لکبیرة الا علی الخاشعین الذین یظنون انهم
ملاقوا ربهم تحقیق شده وتواند که این حکایت کذشته ایشان باشد و تواند بود که حکایت بعضی از کروه خود
بود اسناد صفة بعضی سوی کل دارند ان قبیل و کذبوه فعقروها بندارند معنی اینست بدرستی که ما یقین
داریم وشکی نیایم عاجز نکردانیم خدا برا در کرفتن خویش در افتادکی در زمین باشیم و عاجز نکردانیم او را در ان
حال که بکریزیم و در آسمان رویم اکر کسی را بخواهد که بکیرد از کرفتن او کسی کریختن نتواند واکر کسی را عقوبت خواهد
هم عقوبت کند جنانچه داند وَأَنّا لَمّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلا يَخافُ بَخْسًا وَلا رَهَقًا
لما ظرفست مر آمنا را الهدی مفعول سمعنا است جمله امنا با ظرف خبر انا است فا در فمن یومن سببیه است
من شرطیه ات یومن مجزوم بر شرطست فلا یخاف جزا بتقدیر فهو لا یخاف جزاست معنی اینست و بدرستی
که هر کاه که شنیدیم هدی یعنی قران را ایمان آوردیم وتصدیق کردیم پس هر که ایمان به پروردکار خویش آرد و
تصدیق بردین او کاردین او بنقصانی اجر وابطال ثواب نترسد زیرا که حکیم جور نکند و کاردرخیر خلاف عدل
نیفکند سوال انا سمعنا قرانا عجبا یهدی الی الرشد فامنا به دلالت میکند که ایمان بعد سماع قران بود
وآیت انا سمعنا الهدی امنا به مبنی بر انست که ایمان در هنکام سماع قران روی نمود از روی ظاهر میان ایشان
معارضه مینماید بیان وجه توفیق وجهة تلفیق باید جواب ایت اولی بیان تعقب بود واین آیت بیان
مبالغه در سرعت ایمان ایشان جنانچه که ایمان در حال سماع قران واقع شده و پیش از انصرام سماع حاصل
آمده جواب دیکر انکه انا سمعنا الهدی بصیغه ماضی دارند اکرچه از جهة اضافت ظرف بمعنی مصدر
بندارند لیکن مصدری مفعول فعل ماضی است کذشته منصرم و منقطع کشته بر طریق لما سمعنا الهدی
امنا یعنی وقت انصرام سماع الهدی امنا به بود معنی هر دو آیت یکی باشد لیکن تکرار آید برین وجه با انضمام
جمله فمن یومن بربه فلا یخاف بخسا ولا رهقا که مضمون او بیان ثمرهٔ ایمانست دفع تکرار شود وَأَنّا مِنّا
الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا وَأَمَّا الْقاسِطُونَ فَكانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا
منا المسلمون خبر انا است ومنا القاسطون عطفست برو فا در فمن اسلم سببیه است من اسلم مبتدا است
فاولئک تحروا رشدا خبر مبتداست واما القاسطون عطفست بر فمن اسلم فاولئک تحروا رشدا در جمله

کنا طرائق قددا جمع متعددی در حکمی بود و انا منا المسلمون ومنا القاسطون تفریق بوی بود و در جمله فمن
اسلم فاولئک تحروا رشدا و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا تقسیم حاصل کشت وتفصیل صفة فریقین الحجول
بیوست معنی اینست وبدرستی که بعضی از ما مسلمانند و بعضی از ما ظالمانند ظالم را قاسط کویند عادل را
مقسط خوانند یوسف حجاج وقتی از بزرکی بیان صفت خویش جست ما تقول فی شانی کفت آن بزرک کفت قاسط
عادل مردمان کمان بردند که مدح میکند یوسف حجاج کفت ای نکدل دم مذمت میزند قاسط را بمعنی ظالم می دارد
وعادل را ماخوذ او والذین کفروا بربهم یعدلون می بندارد و بعد ان تحقیق شد که مقصود قائل همین بود
که در رد یوسف حجاج روی نمود پس کسانیکه مسلمان شدند پس ایشان راه رشد جستند واز ضلال وکمراهی
رستند واما ظالمان واز حد تجاوز کنندکان پس هستند ایشان حطب جهنم خداوند عذاب ومشقت وتعب حق
سبحانه وتعالی برای جنیان کافر تصریح بعذاب دوزخ کرده وبرای جنیان مسلم ذکر بهشت بتصریح نیاورده
ازینجهة ابو حنیفه رضی الله عنه ثواب ایشان در توقف داشت سزاوار کفتی لا ادری پنداشت بر حکم انهم
ما انعم الله اهتمام لک ونواب ایشان بیقین بهشت در بیان نیاورد اما امام ابو یوسف وامام محمد بن حسن
شیبانی رحمة الله در عمومات نصوص که در باب ثواب مومنان بجنت وبعضی نصوص که بیقین جنیان وارد است
تمسک کردند الجنة بابون بالجنة بتصریح وتنصیص در بیان آوروند وبعضی نصوص که بتعیین جنیان وارد است
اما نصوص عامه چون ومن یعمل من الصالحات وهو مومن فاولئک یدخلون الجنة ولا یظلمون نقیرا
وچون سابقوا الی مغفرة من ربکم وجنة عرضها کعرض السماء والارض اعدت للذین امنوا بالله ورسوله
اما نصی که تنصیص جنیانست چون ولمن خاف مقام ربه جنتان فبای الاء ربکما تکذبان حور مقصورات
فی الخیام فبای الاء ربکما تکذبان بخطابی که مرجن وانس راست واین اشارت که جنیان را در جنت و
بتر کیب حقیقت بولادت حرف بعضی میجویند چه از ان الذین امنوا ویا ایها الذین امنوا کسی مومنان
جنی فهم می کنند ونشنیدن ایچ ایشان را در دل عمی کذرانند والجه در حکم تفاهم مهجور بود لفظ بدو
واقع نشود اما آیات ولمن خاف مقام ربه جنتات فبای الاء ربکما تکذبان حور مقصورات فی الخیام
فبای الاء ربکما تکذبان لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان فبای الاء ربکما تکذبان توبیخ جن وانس
بر تکذیب مطلق الاء آمده نه بر تکذیب نعمای که بالا مذکور شده بدلیل انکه فبای الاء ربکما تکذبان
بعد رنج وبلا یرسل علیکما شواظ من نار ونحاس فلا تنتصران فبای الاء ربکما تکذبان یعرف المجرمون بسیماهم
فیوخذ بالنواصی والاقدام فبای الاء ربکما تکذبان آمده وبدلیل انکه بعد ذکر الاء که مخصوص
بجنیه انس خطاب هر دو فریق کرد جنانچه وله الجوار المنشآت فی البحر کالاعلام فبای الاء ربکما تکذبان
آورده وچون خطاب فبای الاء ربکما تکذبان صحیح نبود احتمال مذکور تمسک نشود وبر ابو حنیفه
رضی الله عنه حجت نیاید وَأَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقًا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَمَنْ
يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذابًا صَعَدًا وَأَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا وَأَنَّهُ لَمّا
قامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا ان مخففه از مثقله است ضمیر شان محذوفست
جمله شرطیه که بعد اوست تفسیر شانست لاسقیناهم از روی لفظ جواب لو است ومن شرطیه مبتدا است
شرط وجزا خبر مبتدا است عذابا مفعولست لما ظرفست مر قام را و یدعوه عطفست از عبد الله جمله
معترضه است برای وعید اعراض کنندکان از عبادت خدای جمله وکادوا با متعلقات خویش جزای
لما است ودر لبدا اختیار لغت است وبر اختیار لغت مفرد شده لبد جمع لبده چون رطب جمع
رطبه ولو جمع لبده چون نفخ جمع نفخه چون ساجدان از استقاموا وان المساجد لله وانه قام
عبد الله اتفاق قرا بفتح همزه انه بر انه استمع نفر من الجن معطوف بانه معطوف بر انا سمعنا قرانا عجبا

نباید **معنی اینست** و وحی کرده شده است سوی من که بدرستی که شان اینست که اگر جنیان مستقیم باشند بطریق معهوده که دارند یعنی طریقه فاسقان وظالمان هرآینه بیاشیم ایشان را آب بسیار و این کنایت از بسیاری رزق و بکثتی حبوب و ثمار تا باشد آخ مفتون کردانیم وهرکه اعراض کند از ذکر خدای یعنی از قران یا عبادت یا ذکر حق جل وعلا در آرد خدای اورا در عذاب سخت بسیار درشت ودشوار و بدرستی سجدها مر خدا راست مخصوص بعبادت حق سبحانه وتعالی است پس مخوانید با حق جل وعلا در پرستش هیچ یکی را کسی با او شریک مکنید ودم اشراک وشرک میزنید و بدرستیکه شان اینست که هرکه ایستاده شده در این حال که میخواند خدا را به بزرگی وبه یگانگی و بی همتا نزدیک بودند از جهة شیفتگی دیدن سلطان پیغامبران و فریفتگی شنیدن قرات قران انبوهی کرده همچو نمک برهم چسپیده و همچو رشته بیکدیگر پیچیده بعضی بر پشت دیگری برامده و بعضی در زیر بغل دیگری درامده بدین صفت متوجه کشتند نزدیک بود که پیغامبر صلی الله علیه وسلم بیفتد **سوال** پیغامبر صلی الله علیه وسلم را باسم عبدالله ذکر کرد اسم رسول و نبی الله نیاورد **جواب** در مقام ذکر عبادت اسم عبدالله ملایم تر بود وچون پیغامبر صلی الله علیه وسلم تلقین این سخن مامورست ذکر کردن خویشرا باسم عبدالله مناسب تر داند با اینکه شرف بندگی خدای منشا همه شرافتهاست و بیخ همه بزرگیهاست قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا قل بصیغه امر و قال بصیغه ماضی خوانند و معنی بر حسب آن دانند قل مستانفه است در جواب ما نقول لهم فی وقت استیاقهم الی استماع قرانی و معرفة عبادتی و لا اشرک به احدا عطف است بر انما ادعوا ربی **معنی اینست** بگوای محمد یا گوید گفت محمد بدرستی که نمی خوانم مگر پروردگار خود را و شریک نمی گردانم با او هیچ یکی را در الوهیت و همتای او نمی گویم هیچ فردی را در معبودیت قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا قل مستانفه دیگرست در ما نقول لهم فی وقت اسافهم الی رویتی ولقائی جمله لا املک لکم ضرا ولا رشدا مقول قل است وچون هجوم کردن سامعان و برهم افتادن ایشان امارت آنست که ایشان پیغامبر را مالک نفع و زیان میدانند مضمون اینجمله را منکر اند از جهة ظهور علامت انکار جمله را تاکید کرد و اداة تاکید آورد **معنی اینست** بگوای محمد بدرستیکه من مالک نه ام برای شما زیانی رسانیدن و نه باز کردانیدن و نه نفعی را پیدا دادن و نه باز داشتن قُلْ إِنِّي لَن يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِن دُونِهِ مُلْتَحَدًا إِلَّا بَلَاغًا مِّنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ لن یجیرنی من الله احد خبر ان است ولن اجد من دونه ملتحدا عطف بر وست ان با اسم و خبر خویش مقول قل است و این جمله تاکید مضمون جمله سابقه است مضمون هر دو بیان ضعف و اضطرار است و اظهار عجز و انکار است الا بلاغا مستثنای منقطع است بمعنی لکن بلاغا من الله و رسالاته ثابت یعنی بعضی مستثنی از لا املک لکم ضرا و لا رشدا یا از ملتحدا دارند از باب و بلدة لیس لها انیس الا الیعافیر و الا العیس پندارند و بعضی بمعنی لن یجیرنی من الله احد ان لم افعل بلاغا حمل کنند و ان لا شرطی مستغنی از جزا اکتفا بما مضی پندارند **معنی اینست** بگوای محمد هرگز رها نکند نزدیک فرض ارادت خدا عذاب را هیچ یکی و هرگز نیابیم برای کنانیدن خویش از غیر خدای پناهی و ملجای لیکن تبلیغ احکام از خدای و رسالات او ثابت است یا مالک بودن امر آنرا از ثوابت یا گوید مالک نه ام زیانی و نفعی را و هرگز نیابم از غیر خدای پناهی و ملجای مگر تبلیغ وحی رسالات از خدا تبارک و تعالی یا گوید خلاص ندهند مرا از عذاب خدای هیچ یکی و نیابم از غیر خدا پناهی و ملجای اگر تبلیغ نکنم تبلیغ کردنی از خدا و رسالات حق جل جلاله تعالی وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا من شرطیه است یعص الله ورسوله شرط است فان له نار جهنم جزا ان است تاکید او از جهة ابراز وعید بروجه و کادت خالدین حالست افراد ضمیر یعص الله و ضمیر له از جهة افراد لفظ من است و جمع کردن خالدین فیها از جهة معنی

من است وجمله

من است وجمله شرطیه معترضه است برای وعید عاصیان حتی متعلق است بفعل محذوف بقرینه سیاق ای لا یزالون یقولون للمومنین اضعف ناصرا و اقل عددا حتی اذا راوا ما یوعدون فسیعلمون عطف است بر جمله محذوفه که متعلق حتی است من در اضعف ناصرا استفهامیه مبتدا است اضعف خبر مبتدا است سیعلمون با استفهام متعلق شده وجمله محذوفه انچه متعلق بروست در آخر سوره تذنیبات برای بیان نا سازگی کفار کافران و مشاهده عذاب طوب بطلان **معنی اینست** و کسانیکه خدا و رسول خدا را عاصی شوند و ترک امتثال فرمان او کنند پس بدرستی که مر ایشانراست آتش دوزخ در حالی که درو جاودانند همیشه در وی باشند کافران با مسلمانان دعوی غلبه خویش خواهند کرد و یاری دهندگان ایشان را اضعف و اقل و عدد ایشان را اقل خواهند گفت و در معرض مطلوبیت خواهند آورد تا وقت دیدن عذاب و پیدا امدن هنگام عقاب پس بتحقیق خواهند دانست که یاریده که اضعف و احقر است قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَّا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا ان نافیه است ما یوعدون مبتدا است قریب خبر مبتدا است یا قریب قسم دوم از مبتدا است یعنی صفت است واقع بعد حرف استفهام بعد او فاعل اوست ساد است مسد خبر بر طریق اقام زید جمله استفهامیه بجای مفعول ان ادری جمله ان ادری مقول قل است و جمله قل مستانفه در جواب متی یکون ما یوعدون ام متصله نزدیک میان مضمون دو جمله است امدا مفعول اول است مر یجعل را له مفعول دوم است **معنی اینست** بگوای محمد نمیدانم ایا قریب است انچه موعود است برای ایشان و عید یا خود کردانید خدای برای عذاب ایشان محلی بعید علم فعلیت از علمهای پوشیده است کسی ندانده و دانستن هنگام او کسی نتواند عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا عالم الغیب خبر مبتدا است که محذوفست ای هو عالم الغیب جمله تعلیل است بر مضمون لا ادری بعد لیل است فلا در فلا یظهر علی غیبه احدا سببیه است الا من ارتضی من رسول مستثنی است از احد من رسول بیان کلمه من است ضمیر موصول محذوفست ای الا من ارتضی من رسول احدا مفعولست مر یسلک را و جمله یسلک خبر ان است و جمله تعلیل است و چون اطلاع رسول بر غیب ملوح سوی خصوص او بتایید غیبی است و امداد لاربی بود بتقدیم ملوح تاکید اینجمله که متضمن امداد و تایید است سائغ نمود **معنی اینست** خدای داننده غیبهاست انچه از ما غایب است بداند دانستن غیب جز او کسی نتواند پس چون علم غیب مخصوص بدو بود بر غیب خویش کسی را اطلاع ندهد مگر مر کسی را که پسندیده است آکسانیکه ایشانرا برسالت برگزیده زیرا که خدای عز وجل در می آرد بدو و از پس و پیش او فرشتگان مترصد نگاهبانان برای انکه او را از آفتها نگاهدارند و از مداخل شیطان و مزاحمت جن و انس باز دارند **سوال** بعضی اولیا را بکرامت غیب در دل می آورد و انچه در خاطر ایشان می گذرد همان واقع میشود حصر مذکور جنوع آید و مطابقه او چه وجه روی نماید **جواب** اطلاع دادن حق سبحانه و تعالی بر علم غیب مخصوص بپیغامبرانست و اطلاع قطعی و یقینی می هوای ایشانست اولیا را بکرامت ظن غیب بود علم غیب نباشد چه ولی ان مر امر کادت و اطلاع خلاف واقع موهوم بنود و جزم او را احتمال جهل مرکب باشد با این احتمال حرمت او علم بنود و از حد ظن بیرون نرود و بعد از ان او را مظنون بود چون مشاهده بنوند یقینی شدن او بمشاهده بود غیب نباشد و بدین آیت از غیر رسول اعلام علم غیب منفی باشد و نفی القاطع در بیان نیامده فرقه مجمه را باشد لان احوال استبارات و منطقیه را باستدلال بنصوص و دلیل و مشاهده بسر که علیک و تجربه خوض سا سان و صاحب فراست باستدلال بصورت و سیرت و صاحب ثبات را از استدلال بمشاهده بهشت صورت ظن غیب است علم غیب نیست حکم این همه امور در حضور ظن یکی است حضور و ظن را بدین آیت منع نباید کرد و امر جد بدلا در چیز نا جواز نباید آورد در مدارک

ظ بی

ظ منطقیه

آورده است که المنجم الذی یخبر بوقت الموت کانه یقول بالقیاس والنظر فی الطالع ومایدرک بالدلیل
لایکون غیبا علی انه مجرد الظن غیر العلم در معالم التنزیل آورده کاهنان وعرافان در عهد پیغامبران شرکه
بودند کائنات را بتاثیر کواکب اضافت میکردند فلک اعظم را فاعل بنفس میگفتند هرکه مثل این مقالات را
تصدیق کند کافر شد اما کسی که بستارها و تغییرات احوال آن خواص ظنی گوید و موجد و منشاء آن خدای
عز و جل داند بتجربات و روایات چیزی را کان بر آن گم نباشد و در کتب فقه آنچه آمده که تعلیم علم نجوم
بر قدر معرفت سمت قبله و اوقات صلوات روا بود نه زیادت مدت حرام باشد محمولست بر پرسیدن
که برای حصول علم و ایقان نه بر وجه تخمین ظنی و چنان چنانکه راست کردن ماه و آشنا بآمدن آفتاب در برج
سرطان علی ات مبنی بر کمان نه مبنی بر ایقان همه مثل این عملها اند و برا علم غیب نخوانند لیعلم
ان قد ابلغوا رسالات ربهم و احاط بما لدیهم و احصی کل شیء عددا لیعلم متعلق است بیسلک
ضمیر یعلم عاید بر جنابست یا عاید بر مصطفی است بما لدیهم متعلق است باحاط عددا تمیز است از مفعول
احصی ای احصی عدد کل شیء یا حالست ای احصی کل شیء و کونه معدودا جمله و احاط و احصی عطفست
بر ابلغوا یا بتقدیر قد حالند اگر ضمیر لیعلم عاید بر خدای باشد ضمیر احاط و احصی عاید بر پیغامبر بود علم
خدای بابلاغ عبارت از حصول ابلاغ بود چه علم خدای بحصول ابلاغ بغیر حصول ابلاغ باشد و علم بابلاغ باعتبار
ملازمت حصول ابلاغ میگوید باشد کلام بمعنی لیحصل ان قد ابلغوا بود **معنی اینست** در می آرد از پیش
رسول و از پی او فرشتگان مترصد و نگاهبان تا حاصل شود و متحقق گردد که بدرستی که ایشان رسالتهای
پیغامهای خویش رسانیده اند پیغامبر را بدان واقف گردانیده و محیط شده است پیغامبر بدانچه نزدیک ایشان
بوده از آنچه تعلق بوحی دارد و آنچه آورا آرنده وحی بر پیغامبران می آرد و احصای فرشتگان عدد آن اوراق
نموده و اگر ضمیر لیعلم عاید بر پیغامبر باشد ضمیر احاط و احصی عاید بر خدا بود معنی چنین آید بداند پیغامبر بدرستی
که رسالات پروردگار خویش رسانیده اند و پیغامبر را بوحی آگاه گردانیده اند و خدای محیط است بدانچه
نزدیک فرشتگانست و عالم بدانچه نزدیک ایشانست و عدد هر چیزی را شمرده است و شمار هر شیء را احصا کرده است
و بدانکه افتتاح سورت بذکر وحی بود و ختم کلام مناسب ابتدا بود کلام از باب صنعت تشابه الاطراف
بود و این مقطع نیز مقطع حسن و انتهای محسنات قصه که در آغاز کرده بود کرده و بانتها و اختتام آورده
سخن تمام گشت و کلام بانتها پیوست والله اعلم بمراده و خفیات کلامه لا اله الا هو ربی توکلت علیه و هو
حسبی **سورة المزمل** این سورت مکی است بیست آیة دویست و هشتاد و پنج کلمه سیصد و سی و شش حرفست
ربط این سورت با سورت جن ظاهر است که افتتاح هر دو بخطاب پیغامبر است بدانکه سورت مزمل را
بنداء پیغامبر صلی الله علیه و سلم و امر بقیام لیل افتتاح کرد بعده جمله و اذکر اسم ربک و چند امری دیگر
معطوف آورد بعده امر فاقرؤا ما تیسر من القرآن و امر دیگر معطوف بر وجه تنبیه و تفریع مرتب کرده
و سورت مذکوره با وامر مسطوره باختتام و انتها رسانید آنچه بر وجه اعتراض در جمله مذکوره آمده
میان کلامهای متصل واقع شده جمله دیگر از هر نوع در محلهای که بیاید بمشیة الله و عونه بیان آن روی
نماید والله اعلم بالصواب و الیه المرجع **بسم الله الرحمن الرحیم**
یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا نصفه او انقص منه قلیلا او زد علیه روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله
علیه و سلم اول بار جبرائیل علیه السلام را دید بر حکم بشریت ترسید چنانچه بدن مبارک او می لرزید در خانه
آمد بگفتار زملونی و دثرونی برداخت خدیجه رضی الله عنها گلیمی بر پیغامبر انداخت در آن وقت وحی نازل
گشت این آیت بنزول نبوت یا ایها المزمل منادی است الا قلیلا نصفه کلامی که مقصود بعد نداست آن روز
هنوز اسم نبی و رسول ظاهر نشده بود صفتی که داشت هم بدان صفت خطاب روی نمود حق سبحانه و تعالی خلعت

می آرد

نبوت در پوشاند بدرجه عالیه رساند خطابات شریفه باصفات جلیله صادر گشت بخطاب یا ایها النبی
و یا ایها الرسول پیوست مزمل بتشدید زا و میم و تخفیف زا خوانند و معنی بر حسب آن دانند متزمل در اصل
متزمل بوده بادغام تا در زا متزمل شده بعضی مزمل در پیچیده بجامه نبوت مراد دارند یا ایها المزمل یعنی
یا ایها النبی پندارند و بعضی مزمل معنی متحمل داشته اند یا ایها المزمل یعنی یا ایها المتحمل امرا عظیما و شانا فخیما
فخیما پنداشته اند الا قلیلا مستثنی است از لیل نصفه بدلست از قلیلا ای قم اللیل الا نصفه او
انقص منه قلیلا با معطوفات خویش عطفست بر قم اللیل معنی اینست ای گلیم پیچیده یا گوینده ای بکسوت
نبوت و رسالت پوشیده یا گوینده ای گزیده کار عظیم و تحمل کننده امر فخیم قیام آر یعنی نماز بگذار در
شب مگر اندکی از آن یعنی نیمه آن نیمه را قلیل گفت اگرچه با نیمه دوم عدیل است زیرا که نیمه بر نسبت
کل قلیل است یا کم بکن از نصف اندکی را آن مقدار که خواهی یا بیفزای بر تقدیر تخییر میان سه چیز است
نصف یا کم از نصف اندکی زیاده بر نصف یا نصفه بدل از اللیل باشد ای قم نصف اللیل الا قلیلا او انقص
منه ای من النصف الی الثلث او زد علیه ای علی النصف الی الثلثین معنی چنین آید بایست نیم شب مگر اندکی
یا از بن اندکی دیگر کم کن تا ثلث کم گردد یا بیفزای از آن تا ثلثان برسان بدین وجه نصف مذکور نیست
تخییر میان دو چیز است کم از نصف یا زیادت بدان روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه و سلم بعد نزول
این آیت مدتی بزیادت بر نصف قیام کرد تمامت شب قیام آورد تا آنکه پاهای مبارک آماس گرفت آنکه روی
با بهجت تغیر پذیرفت در تن لاغری پیدا آمد دشمنان شماتت پیدا آوردند سعادت را شقاوت خواندند
حق سبحانه و تعالی باز ماندن از بیداری تمام شب که پیغامبر صلی الله علیه و سلم از جهة احتیاط اختیار
کرده بود فرمان داد آیت طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی فرستاد پیغامبر صلی الله علیه و سلم بیداری
و قیام تمام شب را بگذاشت چندگاه بعد از آن عمل بر قلیل ما مور داشت تا آنکه آیت ان ربک یعلم انک
تقوم ادنی من ثلثی اللیل و نصفه و ثلثه و طائفة نازل گشت فرحت تقدیر مذکور با تخییر مسطور بیوست
و رتل القرآن ترتیلا این جمله عطفست بر قم اللیل الا قلیلا و ترتیل عبارتست از ادای حروف و مراعات
وقوف **معنی اینست** و ترتیل کن قرآن را یعنی حروف را بر مخارج بیار و وقوف را چنانچه شاید نگاه دار انا سنلقی
علیک قولا ثقیلا این جمله تذییل تاکید جمله از جهة اظهار اهتمام است نه از جهة انکار و تردد در کلام
است **معنی اینست** بدرستی که ما بر تو وحی میکنیم قولی گران یعنی امر به بیداری شب زنده داشتن
از جهة تکلیف در نفس خود گرانست خصوصا تکلیف قیام شب که همه دانند نه کار آسانست شب هنگام خواب
و قرارست بیداری در وی که خلاف طبیعت است کار دشوار است بر این وجه سین سنلقی برای تحقیق
بود برای مستقبل نباشد و جمله را تذییل قم اللیل دارند تاکید او پندارند و تواند بود که از قول
ثقیل ایجاب تبلیغ وحی و تحمل بار دعوت مراد شود چه پیغامبر صلی الله علیه و سلم را که صاحب خلوت
کوه حرا مستغرق مشغولی بذکر خدای مخصوص بتفرید لی مع الله وقت مخصوص بقرب انی ابیت عند ربی
بود تکلیف مذکور گران باشد همه دانند که از مصاحب با خلق و بودن مشغولی با غیر حق گران بود بدین
نشت انه لیغان علی قلبی انی لاستغفر الله فی کل یوم مائة مرة تکرار فرمود بدین وجه سین
سنلقی بر استقبال دارند کلام متضمن وعده نزول آیة یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک پندارند
و این جمله معترضه بود متضمن اظهار اهتمام در تحمل تعب قیام شب یا تعب دعوت عجم و عرب باشد چه
ان ناشئة اللیل هی اشد وطا و اقوم قیلا هی ضمیر قصه است وطا بفتح واو و سکون طا و بکسر واو
و فتح طا با مد خوانند و معنی بر حسب آن دانند وطا و قیلا تمیز است جمله ان ناشئة اللیل تعلیل آ
معنی اینست بدرستی که عبادتی که در شب ناشی شود یا طوقی که بعد از خواب بعضی ساعات اول

از شب که ساعات باندکی از نکابوی دورات کویند و بعضی ساعات پسین از شب بعد از بیدار شده
از خواب جو بیند این ساعت شب و عبادت و صلوات با تعب سخت ترین از روی مواطات میان باطن و ظاهر
و شفقت و مواسات و استوار ترات از روی مقال و حسن دعا و مناجات و شغل فارغ است از تعب خلق
اقرب است بدم و قدم صدق إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا سبحا اسم ان است لک خبر است فی النهار متعلق
ظرف است ابجمله معلله باشد مر جمله سابقه را تاکید او بتقدیم ملوح است چه آمد و شد بسیار در روز که
حال مخاطبات معلوم اوست و حال خود بر کسی پوشیده نبود اخبار بدان مقصود نبود مقصود انست که در روز
وقت فراغ عبادت نیست و مخصوص امر بقیام شب ملوح بدین معنی است **معنی اینست** بدرستی که مر ترا
در روز آمد و شد دراز است چون آشنا کردن در آب و مشی در نشیب و فراز است فرصت عبادت نداری
بفراغ دل کار حق تعالی آری وقت تدبیر عبادت همچو خلوت نگاه نبود و هنگام مناجات همچو هنگام مقاولات
نبود **بیت** کر روز نیابیش ز غوغای جهان | شب محرم عاشقان بنهانی طلب سبح در لغت آشنا کردن آمد
و مراد از آمد و شد کردن و دست و پا جنبانیدن که با آشنا کردن می ماند بدین اعتبار او را باسم سبح می
خوانند و نیز اطلاق سبح بر شغل اقبال دنیا اشارت برمز که دنیا بحر عمیق است زندگانی در و با آشنا کردن
می ماند آشنا کند هر چند در سباحت کامل باشد لجه دریا را آشنا کردن تواند عاقل باید که پا در لجه دریا
بر اند اگر چه آشنا ور است خود را در معرض هلاک نیارد **بیت** به بحر ژرف نشاید که پا نهد عاقل بی
آشنای بجا آر اگر چه آشناور د وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا ابجمله با معطوف خویش عطف است
بر قم اللیل الا قلیلا در **معنی اینست** در شب نماز بگذار و پروردگار خود را یاد آر و منقطع شو سوی عبادت
او منقطع شدنی و بگذار علائق دنیا را کذاشتنی رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا م ما
وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا رب المشرق
رفع علی المدح خبر مبتدای محذوف است ای هو رب المشرق لا اله الا هو خبر دیگر است و بر قرائت جر بدل از
ربک است فاء در فاتخذه سببیه است ضمیر منصوب مفعول است و وکیلا مفعول دوم است و اصبر با معطوفات
خویش عطف است بر و اذکر اسم ربک علی ما یقولون متعلق بر اصبر هجرا جمیلا مصدر نوعی است و المکذ بین
عطف بر مفعول ذرنی است اولی النعمة صفت است مر مکذبین قلیلا صفة مصدر محذوف است یا صفة
زمان محذوف است ای امهالا قلیلا او زمانا قلیلا جمله هو رب المشرق و المغرب تعلیلات **معنی
اینست** او پروردگار مشرق و مغرب است الهی است که یکی است معبودی بحق جز او نیست چون او را
شناختی پس او را وکیل بگیر و کار خود بدو بسپار و کردار او ببین و صبر کن بدانچه کافران می گویند و
در گفتار و کردار آزار تو میجویند و ایشان کذاشتنی نیکو بگذار مکافات ایشان در دل میار و بعضی گویند
هجر جمیل آنست که در باطن دشمنی دارد و در ظاهر دشمنی پیدا نیارد بدی او را دیده و نادیده کنند
و کلمات ناپسندیده او را شنیده و ناشنیده سازد ابو درداء رضی الله عنه گفتی بظاهر با دشمنان گشاده روی
باشیم و ایشانت مینمودیم و باد در عداوت و مخالفت می نمودیم در حدیث صحیح است که مردی پیش پیغامبر
استیذان کرد پیغامبر صلی الله علیه و سلم اذن فرمود پیش از آن الغیره پیش اخو الغیره بر زبان آورد چو او آمد
پیغامبر صلی الله علیه و سلم بلطافت و گشاده رویی پیش آمد چون آن مرد باز گشت ام المؤمنین عائشه رضی الله
عنها گفت یا رسول الله چون مرد پیش استیذان کرد بمذمت و بدی ذکر کردی بعد حضور به بشاشت و
لطافت و گشاده رویی پیش آمدی پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود ان امن بین الناس من فرقه الناس
اتقاء فحشه بدرستی که بدترین مردمان کسی است که از وی از جهة فحش او بترسند آنچه از عداوت و بغض
با او دارند اظهار نکنند و این معامله را نفاق نگویند چه نفاق آنست که با نیک مردی در دل بدی باشد

ظاهر و باطن برابر نبود و باطن نشاید بتسویه سر و علانیه خوب نباید اگر ظاهر و باطن همو بموافقت
او برابر کند دین خراب شود و اگر در دل و زبان بمخالفت او یکسان کرد در دنیا مضرت کند که اگر هیچ نتواند
تفحص پیش آید و عرض را نقصانی روی نماید و بعضی ائمه گفته اند که همه این با مر قتال منسوخ گشته بعد
امر بصبر و همه از قهر برساند کار ایشان بخود متعلق گرداند گفت مرا و تکذیب کنندگان را که خداوندان
نعم اند بگذار کار ایشان بمن سپار ایشان را استئصال خواهم کرد انید بهلاک و فنا و زوال خواهم رسانید
و مهلت ده ایشان را مهلت دادن قلیل و بجو انتقام ایشان از کردگار جلیل إِنَّ لَدَيْنَا أَنكَالًا وَجَحِيمًا وَ
طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا انکالا با معطوفات
خویش اسم ان است لدینا ظرف مستقر است خبر است جمله تعلیلات بر مضمون ذرنی و المکذبین دلیل
است و یوم ظرف است و ظرف مستقر است یعنی لدینا کثیبا مهیلا خبر کان است جمله و کانت الجبال تا آخر عطف است
بر ترجف و جمله ترجف مضاف الیه یوم است **معنی اینست** بدرستی که نزدیک ما سخت بندهای گرانست
و آتش سوزانست و طعامی است گلوگیر در حلق فرود نیاید و نه از گرفتگی گلو بالا برآید و عذابی است
دردناک و همه اوصاف بیم و باک در روزی که زمین و کوهها بجنبد و چون پشته ریگ و زمین انداخته
و بی بنیاد شود روایت کرده اند که لقمه طعام دوزخ در گلوی دوزخی صد سال گرفته ماند نه
در ابتلاع فرو رود و نه در استقا بالا آید و از بزرگی مردی روزی این آیت تلاوت میکرد ناله دردناک
برآورد بعد نماز عشا طعام عشا آوردند پیش او مائده فراز کردند گفت برگیرید و دیگران را دهید شبی
دیگر نیز طعام نخورد شبی دیگر نیز دست بطعام نبرد از بن حال بزرگان دیگر را خبر دادند رخ بدو
آوردند بر طریق مصیبت زدگان تعزیه و تسلیه کردند بحکایت با خود مشغول گردانیدند و بدشواری
جرعه شربت آب خورانیدند إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا
فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا در آیت و اصبر علی ما یقولون و اهجرهم هجرا جمیلا
پیغامبر صلی الله علیه و سلم بر وجه خطاب و ذکر کافران بر وجه غیبت بود درین آیت بر وجه التفات
ذکر پیغامبر بر وجه غیبت و ذکر کافران بر وجه خطاب روی نمود این جمله تذییلات زیرا که آن
جمله انا سنلقی علیک قولا ثقیلا رسالت مفهوم شده ابجمله تاکید آن مفهوم آمده تقدیم مسند الیه
بر خبر فعلی مفید تقوی است و تاکید جمله با تقوی از جهة انکار است چه کافران را در شان رسالت
انکاری با اصرار است ما مصدریه الی فرعون رسولا صفة مصدر محذوف است ای ارسالا کارسلنا الی
فرعون رسولا لام در الرسول برای عهد است ای فعصی فرعون ذلک الرسول الذی ارسل الیه و هو علیه
السلام اخذا وبیلا مصدر نوعی است **معنی اینست** بدرستی که ما فرستادیم سوی شما ای اهل مکه
رسولی یعنی محمد را که در روز قیامت گواهی خواهد داد که بر شما پیش خدا بکفر ورزیدن و در شان
رسول و قرآن بتکذیب و انکار پیش آمدن چنانچه رسولی سوی فرعون فرستادیم و او را معجزات ظاهر
دادیم فرعون آن رسول را عاصی گشت پس او را بگرفتیم سخت گرفتنی و او بعذاب و هلاک پیوست فَكَيْفَ
تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا السَّمَاءُ مُنفَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا إِنَّ هَٰذِهِ تَذْكِرَةٌ
فَمَن شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا فاء در فکیف سببیه است کیف حالست از فاعل تتقون از جهة
اقتضای صدر مقدم شده یوما مفعول است مر تتقون را ای عذاب یوم یا ظرف است مر تتقون را ای کیف
تتقون فی یوم موصوف بهذه الصفات بدین دو وجه این جمله متصل انا ارسلنا الیکم رسولا شاهدا
علیکم است یا منصوبست بکفرتم بتضمین معنی جحدتم برین قصه ابجمله متصل بجمله ان لدینا انکالا
الآیة که متضمن ذکر قیامت است یجعل الولدان صفت مر یوم است ضمیر یجعل عائد سوی خدا است

رابط محذوفست ای یجعل الله فیه و تواند بود که ضمیر یجعل عائد بر یوما بود و اسناد مجازی باشد بر
طریق نهاره صائم ولیله قائمة ان کفرتم شرطی معترضه است مستغنی از جزا اکتفا بما معنی شیب جمع اشیب
چنانچه بیض جمع ابیض مفعول دوم است بر یجعل السماء مرفوع بابتداست منفطر به خبر مبتدا است تذکیر
منفطر بتقدیر شئ منفطر یا بتاویل سما است و جمله السماء منفطر به صفتی دیگرست مر یوما را اضافت
وعده اضافت مصدر سوی فاعل ضمیر عائد بر خداست یا اضافت سوی مفعول ست ضمیر عائد بر یوما و جمله
کان وعده مفعولا صفة دیگر است این هر سه جمل مفصوله بر وجه تعداد آمده بر طریق الرحمن علم
القرآن خلق الانسان مذکور شده جمله ان هذه تذکرة تذییلست و چون کلام سابق ملوح سوی
مضمون جمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ بود فاء در فمن شاء سببیه من شاء مبتدا است اتخذ
الی ربه سبیلا خبر مبتداست این جمله که مضمون او تخیرست مجاز از تهدید **معنی اینست** پس
پس چگونه پرهیز کنید و جنود خود را در رهائی افکنید اگر در دنیا کفر ورزید نه از عذاب روزی که
بهول خوفش آن روز با کویند روزی که در ان روز خدا بچگان را پیر کند و آسمانها شکافته کرد اند موعودی
است که حق سبحانه و تعالی شبهه وعده او را با یقان ساند و بر تقدیر ظرفیت معنی چنین آید چگونه
پرهیز کنید از عذاب خدای در روزی که چنین است بر تقدیر مفعولیت او من کفرتم معنی چنین آید چه
کونه پرهیز بد از عذاب خدای اگر خنک شوید این روز را تدبیر خلاص بردارید و ایمان و احسان را
پناه سازند باقی معنی چنانست که گذشت و ذکر آن بالا رفت اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِن ثُلُثَيِ
اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ این جمله کنایتست از ان ربک یرید ان یخفف
عنک زیراکه علم امر کریم بمشقت مامور ضعیف مستلزم است مر ارادة تبعیه و تحقیق و امر کریم و ضعف
مامور ضعیف ملوح سوی جمله باعتبار معنی مکنی عنه بود بتقدیم تاکید جمله و فصل بر وجه استیناف
سائغ نمودادنی بمعنی اقل صفة است مر زمان محذوف را ای زمانا اقل و نصفه و ثلثه بر قراءت
نصب عطف است بر ادنی و بر قراءت جر عطف است بر ثلثی اللیل و طائفة عطف است بر ضمیر تقوم **معنی
اینست** بدرستی که پروردگار تو میداند که قیام میکنی و طائفه از کسانی که با تواند گاهی قریب در ثلث
شب و گاهی نیم شب و گاهی ثلث شب و آنچه میرسد بر او طائفه که با تواند در بیداری و فرمانبرداری
و رنج و تعب وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَن لَّن تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ
عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَّرْضَى وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ
يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ الله مرفوع المحل بر ابتداست یقدر اللیل والنهار
خبر مبتداست تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی بر قول عبد القاهر و زمخشری علی الاطلاق محتمل است
مر تخصیص و تقوی بر قول سکاکی بقصد بتقدیر تقدیم و تاخیر تخصیص کوید و بغیر ان تقوی باشد و
درین آیت بر وفاق مذهب عبد القاهر و زمخشری تخصیص مقصود بود معنی بر تخصیص تقدیر از غیر
خدا باشد زمخشری در کشاف معنی این آیت قصر بیان کرده و قصد تخصیص بتصریح آورده و تحقیق معنی
تخصیص درین آیت سکاکی اشکال آید بر قاعده او که اختیار کرده است منتقض میشود و این جمله عطفست
بر جمله ان ربک یعلم ذکر والله یقدر بجای وهو یقدر وضع مظهر موضع مضمرست ان در ان لن تحصوه
مخففه است ضمیر شان درو مقدرست ضمیر مفعول تحصوه عائد است بر مصدر یقدر بر طریق اعدلوا
هو اقرب للتقوی جمله علم ان لن تحصوه مستانفه است در جواب ما شان هذا القیام **سوال**
چون تقدیر ساعات روز و شب در تحت طاقت نبود تکلیف بعلم کم مقید بر انست تکلیف ما لا یطاق باشد
جواب عدم طاقت اینجا بمعنی لزوم حرج است و طاقت بمعنی انتفای حرج چنانچه لا یکلف الله نفسا

الا وسعها تحقیق شده تکلیف بدو تکلیف بما فیه حرج باشد تکلیف ما لا یطاق نباشد **سوال** تاب علیکم
بمعنی قبل الله توبته بود و قبول توبه مترتب توبه باشد و مترتب توبه مترتب گناه شود اینجا گناهی ثابت
نشده قبول توبه مترتب بر چه آمده **جواب** مراد از تاب علیکم اینجا ترخیص و اسقاط لزوم بود و
آن در واقع اسم بقبول توبه می ماند فتاب علیکم بمعنی رخص و ان علیکم باشد و فاء در فاقرءوا سببیه آیت
من القرآن بیان ماست ان در علم ان سیکون نیز مخففه است ضمیر شان محذوفست مرضی اسم یکون آیت
یضربون عطفست بر خبر یکون و همچنین و آخرون یقاتلون جمله یبتغون حالست جمله علم ان
سیکون بدل اشتمالست از علم ان لن تحصوه فاقرءوا ما تیسر منه تکرارست برای تاکید و این امر بقلت آیت
اگر امر قرائت در صلوة باشد امر تکلیفی باشد و اگر بقرائت در غیر صلوة دارند امر استحبابست پندارند **معنی
اینست** و خدای ساعات روز و شب کند تقدیر کند مذکور غیر او نتواند دانسته که تقدیر ساعات
شب و روز هرگز شما نتوانید و تعیین ثلث و نصف و ثلثان شب و خبر بر حکم موازنه ندانید پس چاره
نبود که برای احتیاط زیادت کنید و بر آن خود را در رنج و مشقت افکنید خدای عز و جل بر مقتضای رأفت
و عاطفت ترخیص و تیسیر آورد و تکلیف قیام شب بر مقادیر مذکور دور کرد پس در شب آنچه شما را آسان
بود از قرآن بخوانید یا گویید و بگزارید از نماز شب آنچه بی رنج و تعب توانید دانسته است خدا که از
شما رنجور باشند و بعضی دیگر مسافر شوند در سفر فضل خدای و آنچه تجارت جویند بعضی دیگر برای مقاتله
کافران روند این جماعت نیز قیام شب بر مقادیر مذکور نتوانند پس از قرآن آنچه آسان باشد بخوانید
یا گویید از نماز آن قدر که میسر میشود بگزارید **سوال** بعذر مرض و سفر در صوم رخصت نرفته است
و اینجا رخصت اسقاط آمده و بعذر سفر و مرض که مخصوص ببعض است رخصت در حق کل شده یک علت
را دو حکم مختلف بسبب جیست **جواب** ترخیص و اعتبار اعذار از
باب فضلات و فضل متعلق بمشیة است آن قدر که خواهید بکنید و بر آن قدر که نخواهید ترخیص کرد آیت
سوال سفر تجارت را بر جهاد چرا مقدم آورد و جهاد را که اعلاء کلمة علیاست بر چه تاخیر کرد **جواب**
تجارت تاجران که در شهرهای دور دست و مال و جان خویش در بیابانها افکنند با اموری که حوائج غزاة
سازند شرطست مر جهاد مجاهدان همچو هو برای صلوة مصلیان و ذکر شرط همچو وجود او بتقدیم باید
تا وضع باطبع مخالف ننماید بلکه موافق آید و بدانکه چون قیام شب برای وو تر منسوخ در
حق امت شده و در حق پیغامبر صلی الله علیه و سلم تهجد باقی مانده قال الله تعالی و من اللیل فتهجد
به نافلة لک لیکن در حق امت بعد نسخ و چون صفة استحباب آمده حضرت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین
سهروردی قدس الله سره العزیز در عوارف المعارف آورده اعلی در قیام شب قیام تمام شب بیدار ماندی
نماز گزاردی و قرآن خواندی تا آنکه پایهای میمون آماس گرفت و تن همایون لاغری پذیرفت آیت طه
ما انزلنا علیک القرآن لتشقی نازل گشت قیام پیغامبر صلی الله علیه بقدر مامور به ثلثان و نصف و ثلث
بوست چنانچه از جماعتی از صالحان منقولست که در تمام شب قیام می کردند و نماز بامداد بوضوی نماز خفتن
میگزاردند بعضی از ایشان سعید بن المسیب و فضل ابن عباس و وهب ابن الورد و ابو سلیمان الدارانی
و علی ابن بکار و حبیب عجمی و غیر ایشان و شیخ ابو طالب مکی در قوت القلوب ذکر کرده کسی که تمام شب
بیدار بودن نتواند و خود را از بیداری تمام شب عاجز داند بیداری ثلثان و ثلث اختیار کند و ادنی
قدر مستحب از قیام ششم حصهٔ شب است بعد بیداری ثلث که بیان اعتبارات ثلث اول از دو ثلث
که باقی است بخسبد نصف ثلث سوم که سدس شب است قیام کند در سدس در خواب رود بیداری غیر
معتاد بر وجه استحباب در ششم حصهٔ شب واقع شود و بر عادت بعضی که نماز خفتن کمتر گزارند و تا

ثلث شب تاخیر دارند بر قدر سدس شب از نماز شام وصلوة اوابین ونماز خفتن فارغ شوند بعد ازان
قدر نیم بخسبند بعده شش حصه بیدار شوند در سدس شب بخسبند درین صورت نیز بیداری حصه آخرین
حاصل شود عمل بادنی قدر مستحب باشد ودر حدیث که خواندن دو آیت از آخر صورت بقره یعنی امن الرسول
از قیام شب کافی بود بعضی گویند قدر سی آیت از هر محلی که خوانند پسنده باشد وبعضی گویند صد آیت وبعضی
گویند پنجاه آیت همین حکم دارد وبعضی گویند هر که دویست آیت خواند اورا از قانتات نویسند وهر که چهار
صد آیت خواند اورا از عابدان دانند وهر که ششصد آیت خواند نام او در دفتر خاشعان ثبت کند وهر که
وهشتصد آیت خواند نام اورا از مخبتان دانند وهر که هزار آیت خواند اورا از قنطاریان ثواب
داده شود ودر حدیث قنطار را همچو کوه احد گفته واین معنی میان اهل حدیث مستفیض است **سوال**
نزدیک امام اعظم رضی الله عنه اقل قرات فرض مفروضه یک آیت قصیره بود ونزدیک امام ابو یوسف وامام
محمد اقل او سه آیت است وائمه اصول فقه کلمه ما را درین ایت عام گفته اند وبر بودن او عام غیر مخصوص
البعض رفته اند پس دلالت بر فرضیت جمیع آیات متیسره کند اطلاق فرضیت قرات مستقیم نباید **جواب**
بر قول ابی حنیفه درین آیت عموم باعتبار عموم محلیت است واطلاق در قرات چنانچه در کلها بکیل من
الطعام وقد باصدق من الحدیث عموم در محل یعنی در طعام وحدیث است واطلاق در فعل اکل وتحدیث
است چه کسی را که در خوردن همه طعامی که نزدیک اوست نیکو بیند وتحدیث همه چیزهای راست است
وقرات مطلق از کسی نمی جویند اینجا نیز محل قرات همه ایات متیسرات وقرات مطلق از توحد تکبر آ
این سوال در رساله علاحده نبشته شده واین جواب باچند جواب دیگر در بیان آمده وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ
وَآتُوا الزَّكَوٰةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا
وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ واقیموا الصلوة وانچه معطوف است بدان
عطوف است بر فاقرؤا ما تیسر من القرآن قرضا مفعول مطلق است مر اقرضوا را بر طریق والله انبتکم
من الارض نباتا تقدموا شرطیت باداة شرط مجزوم شده تجدوه جزای شرطیت مجزوم
آمده خیرا منصوب در تجدوه مفعول اول است خیرا مفعول دوم است عند الله ظرفست مر تجدوه را
واعظم اجرا عطف است بر خیرا هو ضمیر فصل است ان الله غفور رحیم تعلیلات یا تذییلات است چون
واستغفروا الله ملوح سوی مضمون جمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود وترک مفعول در
استغفروا برای تعمیم بود معنی کلام واستغفروا من کل ذنب باشد **معنی اینست** ونماز مفروضه را
برپای دارید وزکوة مال بدهید خدای را عز وجل قرضی نیکو بدهید یعنی از وجه حلال باخلاص
بر فقرا انفاق کنید انفاق بوعده عوض مینماند باعتبار تشبیه مذکور بر وجه استعارة بما سی تشبیه
قرض میخوانند وانچه برای خویش از خیر پیش فرستید بیابید نزد خدا انرا بهتر از انچه پس گذارید
وبزرگتر از روی ثواب یابید واز خدای امرزش خواهید واز همه گناهان غفران جویید بدرستی
که خدای غفور است خطایا آمرزد رحیم است عطایا بخشد وبدانکه در خاتمه سورت ذکر امر باقامت
صلوة که اصل عبادت بدنی است کرد ادای زکوة که اصل عبادت مالی است آورد ذکر اصول متضمن
ذکر فروع بود کلام مشتمل بذکر همه عبادات باشد بعد ازان ذکر مطلق صدقات کرد وذکر ثواب
در همه اعمال آورد بعد ازان ذکر غفران همه اجرام بر سبیل عموم مذکور گشت بعد ازان بیان مذکور
بتذییل وتاکید ان الله غفور رحیم پیوست سخن بنهایت وکلام بانتها انجامید مقطع مذکور نیز
مقطع حسن باشد ومنتهای مستحسن بود والله اعلم بما فیه من دقائق معانیه لا اله الا هو ربی توکلت
علیه وهو حسبی **سورة المدثر** این سورت مکی است پنجاه وشش آیت ودویست وپنجاه وپنج کلمه است هزاد

نفسهای د

وده حرف ربط این سورت با سورت مزمل ظاهر است که افتتاح هر دو بخطاب پیغامبر است علیه من
الصلوة اکملها ومن التحیات افضلها بدانکه سورت مدثر را بندای پیغامبر بقیام برای انذار ودعوت
کافه انام افتتاح کرد بعده چند امری ونهی در طلب فعل وترک او آورد بعده بجفای کفار که ایشان را تا قیامت
مهلت داده اند صبر فرمود چه چون نفخه صور شود وروز قیامت برسد کافران را روزی دشوار خواهد
بود بعده تشبیه کافران در گریختن از پند چون حمر مستنفره یعنی گریخته متضمن تسویه کرد واحوال ایشان
که در روز قیامت خواهد بود در بیان آورد بعده در خاتمه جمله هو اهل التقوی واهل المغفرة مذکور
گشت سورت مذکور بدان بانتها واختتام پیوست وانچه بر وجه اعتراض در میان جمل مذکور آمده میان
کلامهای متصل واقع شده جمله دیگر از هر نوع در محلهای که بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید
والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب **بسم الله الرحمن الرحیم**
يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنذِرْ روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم در کوه حرا مشغول بود جبرائیل در هوا
بالای کرسی نشسته خود را بنمود پیغامبر صلی الله علیه وسلم بترسید در خانه آمده دثرونی گفت خود را
در جامه پیچیده خفت دران حال جبرائیل نزول کرد واین سورت آورد **معنی اینست** ای دثار گیرنده و
سر وری بجامه پوشیده برخیز وخود را بر دعوت مردمان برانگیز وحی ما برسان وایشان را از عذاب ما بیم
بترسان وبعضی ازان یا ایها المدثر پوشیده کسوت نبوت مراد دارند یا ایها المدثر یعنی یا ایها النبی پند ارند در
تفسیر آمده که چون این سورت فرود آمد پیغامبر صلی الله علیه وسلم برخاست وبر کوه صفا آمد بندا یا آل
قریش یا آل کعب یا آل لوی یا آل غالب یا آل مره بانگ زد مردمان جمع شدند روی بر پیغامبر آوردند پیغامبر
گفت اگر من شما را گویم که لشکری برای تاختن شما می اید مرا استوار دارید ودر خبر مرا دروغ گوی مپندارید
گفتند آری استوار داریم ودروغ گوی نپنداریم گفت شما را علانیه از سختات پناه بتوحید وایمان گیرید وبسوی
ما من اسلام بگریزید وخبر مرا بپذیرید حظ دنیاوی از شما نمی خواهم آگاه میکنم شما را بدانچه آگاهم خدا مرا
بترسید وبیاگاهی یاد کنید ابو لهب شعب مالک الهذا جمعتنا بر زبان آورد سنگ ریزه چند جانب پیغامبر
صلی الله علیه وسلم پاشید پیغامبر غمناک گشت سورت تبت یدا ابی لهب نزول پیوست وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ وَثِيَابَكَ
فَطَهِّرْ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ روایت کرده اند که امیه بن خلف عادت
داشت که چون از سفر تجارت باز گشتی ضیافتی می ساخت وقتی در ضیافت پیغامبر را استدعای او راد حیز اجابت
نیاورد گفت تا مسلمان نشوی اجابت نکنم وقدم در راه خانه تو ننهم امیه بن خلف پیش پیغامبر صلی الله علیه
وسلم کلمه شهادت بر زبان آورد پیغامبر صلی الله علیه وسلم اجابت کرد عبد الله ابی معیطه وابوجهل بد و
رفتند بگشتن از دین آبای خویش ملامت کردند گفت از جهة اجابت استدعا سخنی گفته بودم ازان عدول
نمودیم عبد الله ابی معیطه وابوجهل گفتند استوار نداریم تا آب دهن بر روی نزنی واو را دشنام نگوی
وروده شتر مرده بروی بجا نیفگنی آن ملعون همچنان کرد جامه پیغامبر را در تلویث آورد این ایت درین
حادثه نازل گشت وامر تبک فکبر بتقدیر واما ربک فکبر واین شرطیه معطوفست بر قم فانذر ودر ربک
فکبر صنعت قلبات یعنی اگر حروف او را قلب کنند باز همین ترکیب خیزد وثیابک فطهر بتقدیر واما ثیابک
فطهر وا گر حرفا هجر بتقدیر واما معنی او عذاب دانند ومراد از سبب عذاب پند ارند اگر جز فاهجر
راجز بضم را کسی او خوانند وبهر دو لغت ولیکن بر قرات جزم جواب نهی بغیر فا مجزوم شده وبر قرات
رفع حال ولربک فاصبر بتقدیر واما الربک فاصبر این همه معطوفند بر قم فانذر **معنی اینست**
وبرو در کار خویش را ببزرگی یاد آور وجامهای خویش از لوث نجاست وحرمت پاک دار وگناه وشرک و
کفر بگذار وعطا مده درین حال که بسیار پنداری با عوض بسیار کنی بر طریق ربا خواری واز جهة پرور دگار

عدد
بتوحید

خود بر فعل طاعات و ترک معاصی صابر باشی و از اندوه جفاکاران و گفتار ناپسندیدهٔ ایشان دل خود را فراغ
بعضی از ربک فکبر تکبیر نماز مراد دارند باعتبار فطهر جامه را که شرط صلوة است مناسب باذکر تکبیر پندارند
یعنی چنانچه در دعوت خلق می باشی و از راه حق بخوانی خود را نیز در عبادت دار و در یاد حق بگذار پیغامبر
صلی الله علیه و سلم الله اکبر گفت خدیجه رضی الله عنها با پیغامبر بگفتی الله اکبر موافقت کرد الله اکبر بزبان
آورد ما تیرا دمی الله گفتی و خدا ترا به بزرگی یاد کردن است چون زاده شود در گوش او الله اکبر گویند چون
بمیرد بر جنازه او از مسلمانان گفتی تکبیر جو بند تا زنده است در اوقات صلوة بر شنیدن الله اکبر دارد و در
افتتاح نماز و انتقادات آن تکبیر می آرد بعضی در ثیابک فطهر طهر را تقصیر تاویل کنند و از کنایت از پاکی
دارند و باتفاق بلغا کنایت ابلغ از صریح دارند و تعریض اولی از تصریح پندارند و از امیر المومنین علی کرم
الله وجهه مروی است که تقصیر الثیاب ابقی و انقی و از ثیاب بعضی اعمال حسنه که خوشی آینده و آرایندهٔ
مرد ارد ارند و امر تطهیر اعمال حسنه از امرت اثار سمعه پندارند معانی دیگر که بعضی ائمه تفسیر
نبشته اند چنانچه بعضی و ثیابک فطهر را بر حکم هن لباس لکم بر پاک داشتن زنان از لوث کار ناشایسته رفته اند
ملائم مورود نیست فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ فا در فاذا نقر
سببیة اذا نقر فی الناقور شرطیت ذلک اشارت بر مضمون فاذا نقر مبتدا است یوم عسیر خبر مبتدا است
ای وذلک الیوم یوم عسیر و جمله مربوط مذکور را جزا است علی الکافرین متعلق است بعسیر و غیر یسیر تاکید است
مر یسیر را **معنی اینست** پس چون دمیده شود در ناقور یعنی دمیده شود در صور و مراد از وی نفخهٔ
اولی است بعضی گویند نفخه اخری است پس آن روز روز دشوار است بر کافران آسانی بدید نیست بر ایشان
ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا وَبَنِينَ شُهُودًا وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ
أَزِيدَ كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا جمله ذرنی مستانفه است زیرا که چون پیغامبر صلی الله علیه و سلم
فاذا نقر فی الناقور فذلک یومئذ یوم عسیر علی الکافرین غیر یسیر متضمن وعید کافران بر سبیل عموم
شنید چنانچه از وعید مخصوص ولید بلید مودی بخصوص پرسید ما شان الولید فی الوعید گفت بیان
عقوبت او جمله ذرنی پیغامبر صلی الله علیه و سلم را خطاب است سوال مذکور را جواب است چون در شان پیغامبر
صلی الله علیه و سلم خطاب یا ایها المدثر قم فانذر صادر گشت و پیغامبر صلی الله علیه و سلم بورود پیوست
پیغامبر صلی الله علیه و سلم بر حکم امتثال امر اهل مکه را جمع کردند و در انذار آوردند ابو لهب کلمات نا
پسندیده پرداخت و ولید بن مغیره مخزومی او در ابوجهل و چند سنگریزه جانب پیغامبر انداخت خلق
میان خویش در گفت و شمار آمدند که شما این مرد را این سخن میگوید چه میدانید و در شان این مرد که
دعوت میکند چه میگوئید گفتند ما او را موصوف بصفة جنون میدانیم مجنون میخوانیم گفت همه میدانید
که همه حکایت عقلا دارد خلق شمار را در معرض تکذیب آرد باز گفتند که ما او را شاعر میخوانیم در وی صفة
شعر میدانیم گفت مردان بگوئید کلامی که می آرد شعر نیست شاعر گفتی او بی معنی است باز گفتند که کاهن است
کهانت از مبرهن است گفت کلمات کاهنان ندارد عمل از اعمال کاهنان نمی آرد کاهن چگونه باشد در وی
صفت کهانت چه نوع بود باز گفتند که ساحر است سحر دارد خوارق عادت بقوت سحر پیدا می آرد ولید
سوی محمد میل و بد و ایمان آورد ابوجهل بد و آمد و گفت سوی محمد میل کردی و بد و ایمان آوردی گفت
میل نکرده ام ایمان بد و نیاورده ام لیکن آنچه ایشان میگویند اثبات نتوانند کرد و بدان حجتی نمی توانند
آورد در جه کلمات مردمان دروغ گو دانند در حیز تکذیب آرند ابوجهل گفت تو در باب چه میگوئی و
طعن او چه میجوئی گفت من عملی از اعمال سحر بتفریق میان احباب است و کار از نیست گفتند که شوهران
را از زنان جدا میکند فرزندان را از مادران و پدران دور می افکند دوستان را دشمن میسازد میان

برادران عداوت می اندازد و این عمل عمل سحر بود و صاحب او ساحر باشد حق سبحانه و تعالی در شان
او آیت وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ عُتُلٍّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ فرستاد و بدین
آیت در شان او بهلاک و عذاب نوید داد و من خلقت عطف است بر مفعول یا مفعول معه است
حالت از مفعول ذرنی یا حالت از مفعول خلقت محذوف است و جعلت له مالا ممدودا معطوف
است بر و بنین عطف است بر مالا و مهدت له تمهیدا عطف است بر جعلت ثم یطمع عطف است بر مهدت
له تمهیدا ان ازید مفعول است مر یطمع را کلا حرف ردع است جمله انه کان لآیاتنا عنیدا تعلیل است
مر ردع مذکور را چون ردع مذکور ملوح بمضمون این جمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود **معنی
اینست** و کسی را که آفریده ام او را تنها یعنی محمد از مال و کردانیده ام برای او مالی متکاثره و پسران
حاضر مال صد هزار دینار و پسران ده نفر لقوی یا فرمان بردار و کارهای او را ممهد کردانیده ام و بجاه و
منزلت رسانیده ام و نماز نکردند و کفر و کفران ورزیدند پس تر از آن افزونی دستگاه و جاه طمع میکند
و آن بسیار شدن فراخ حالت و سعت عیش دم می زنید نه چنین بود و این مطلوب بحصول پیوندد و
بدر منی که او میشت مر آیات ما را ستیزه کار خداوند عیال بسیار را ایچنین کافر نعمت را جرا کی بیاید
و جز خسارت روی ننماید و این کنایت از ولید مذکور است بدین صفات معروف و از کنایت
مسطور موصوف و لم یذکر اسمه بالتصریح لان الکنایة ابلغ من التصریح سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا إِنَّهُ
فَكَّرَ وَقَدَّرَ فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ
فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ جمله مستانفه است در جواب ما یفعل به صعودا
مفعول دوم است بحذف مضاف ای ذا صعود جمله انه فکر تعلیل است و بر وعید مذکور دلیل است
چون سارهقه صعودا ملوح سوی مضمون این جمله بود از جهة تقدیم ملوح تاکید سائغ نمود فقتل
بمعنی امن معترضه دعائیه است فاد روی اعتراضات کیف حالت از فاعل قدر از جهة اقتضاء
صدر مقدم شده است تعلیلات من امن ثم قتل کیف قدر تکریرات برای تاکید ثم زائده است بر
طریق ثم کلا سیعلمون ثم نظر با معطوفات خویش عطف است بر فکر و قدر و ایراد ثم اینجا از واو و فا
ابلغ بود جه خطا بعد تانی و تدبیر و تامل و تفکر افحش و اغلظ باشد فقال عطف است بر ماضویات
سابقه ان نافیه است هذا مبتدا است الا سحر مستثنی مفرغ خبر مبتدا است یوثر صفة است مر سحر را
جمله ان هذا الا قول البشر تاکید است مر مضمون جمله ان هذا الا سحر یوثر جه مضمون هر دو جمله
کنایت است از انتفای حقیت قرآن باعتبار معنی مکنی عنه است میان ایشان اتحاد بود تاکید باشد **معنی
اینست** زود بود که ولید مغیره مذکور را بر فتن کوه صعود تکلیف کنم بار آیت ثم یا زوفر و افکنم
جاوید همین صفت داریم و آن کوهی است در مران نکند و بجان بد وستی ولید مذکور فکر بسیار
کرد و وجهی باطل پیدا آورد پس لعنت کرده شده باد حق سبحانه و تعالی بر وی تعجب از هوان بود یا
ملعون باد چگونه تقدیر کرد و چه پیدا آورد همه دانند که خدای سعایت دین بر حکم شرع بود و
او را با سحر و ساحری چه نسبت باشد پس ترآن سوی پیغامبر و یاران او نگریست و در خود بنظر خود بینی
دید پس روی ترش کرد کرفتگی در تعجب از عظمت بر وجه تهکم و استهزا باشد پس تر از آن روی پیدا
آورد و بطریق زهرخند که خندید پس پشت داد و تکبر ورزید پس گفت نیست قرآن مگر سحری که
روایت کرده شود نیست قرآن مگر گفتاری از لغتی قولی که از آدمی حاصل کرد یعنی قرآن را مرکب از سخنان
بشر بر اصلاح عرب ساخته بر قواعد عرب پرداخته عرب از کلام خویش چگونه عاجز شوند و از معارضه
جنوع باز مانند عاجز بودن ایشان از معارضه از اثر سحر است که قدرت را از ایشان باز داشته

وحیدا م

ظ
مجود

وخاصیت جادوی که حیران وعاجز ساخته ساصلیه سقر وما ادریک ما سقر لا تبقی ولا تذر لواحة
للبشر علیها تسعة عشر جمله ساصلیه سقر بدل اشتمالست از سارهقه صعودا ودر جمله تخلص از
ذکر ولید سوی ذکر سقر یافت سقر مفعول دوم است مر ساصلیه را وما ادریک ما سقر معترضه است استفهام
برای تهدید شان سقرات بر طریق من فرعون وجمله ما سقر مبتدا وخبر در محل مفعول ما ادریک آمده و
کلام بمعنی وما ادریک فظاعت شان سقر شده جمله لا تبقی ولا تذر وجمله لواحة للبشر بتقدیر هی لواحه و
جمله علیها تسعة عشر مستانفه واقع شده اند بر طریق تعدد مفعول آمده **معنی اینست** زود باشد که
در آریم ولید مغیره را در سقر وچه دریابد ترا ای محمد سقر چیست که صفت او از مردمان مخفی است هیچ
جزی از دوزخ پوست وخون وگوشت وپی ورگ واستخوان ومغز وی باقی نگذارد ورفته را ترک ندهد
باز صورتی که داشت پیدا آرد دوزخ ظاهر شونده ومرادمی نماینده است بالواحه را مشتق از لاحة
الحر الشمس غیر البشرة دارند معنی آیت بدین وجه پندارند یعنی دوزخ سیاه کننده پوستها درنده گوشتها
برنده رگها شکسته استخوانهااست بر دوزخ نوزده زبانیه است هر یکی کارگر وکارگذار اوامر ونواهی است
بر عدد بروج وکواکب سیارات وعدد اصول ارکان دزمین از جبال واستخوان بالعدد نوزده بغیر که اینست
تعبیه شده ودر آدمی مرکوز آمده ومشاعر عشره حس باطنه وخمسه بادیه وقوتی تسعة شهوانیه و
عصبیه وجاذبه وماسکه وهاضمه ودافعه وغاذیه وناحیه ویوالده وما جعلنا اصحاب النار
الا ملائکة وما جعلنا عدتهم الا فتنة للذین کفروا لیستیقن الذین اوتوا الکتاب ویزداد
الذین آمنوا ایمانا ولا یرتاب الذین اوتوا الکتاب والمومنون روایت کرده اند که چون کافران
آیت علیها تسعة عشر شنیدند در نگاهبانی بند بخانه مردمان وبریان عدد نوزده اندک دیدند
کلاده بن اسد پهلوانی بود که پوست گاو در زیر پا گرفتی در بیرون آوردن گو ویند یرقی مردمان هر چند
که قوت بسیار میکردند پوست از زیر پای او بیرون نمی آوردند پوست مذکوره پاره پاره شدی واز زیر
پای او بیرون نمی آمدی هفده کس بر وقوت میکردند تا به قوت اونمی آوردند گفت از ین نوزده هفده کس
را تنها من بسنده خواهم بود با دو کس تمام عرب مقاومت خواهند نمود در شان او این آیت نازل گشت و
این نظم بورود بوست الا ملائکة مستثنای مفرغ است مفعول دوم است مر جعلنا را ودر نفی واستثنای
مذکور قصر قلبات تنزدعوی مقاومت ایشان باز بانیه من لودعوی بشریت وتحقیق قصر قلب شامل
ملکیتین عدتهم بحذف مضاف مفعول اولست الا فتنة مستثنی مفرغ است مفعول دوم است مر جعلنا را
للذین کفروا متعلق است بجعلنا ای وما جعلنا ذکر عدتهم للذین کفروا الا فتنة واین قصر قصر حقیقی
است چه عدد مذکور مر کافران را فتنه است غیر فتنه نیست وما جعلنا عدتهم الا فتنة للذین کفروا عطف
بر ما جعلنا اصحاب النار الا ملائکة لیستیقن الذین اوتوا الکتاب متعلق است بمفهوم کلام بمعنی ذکرنا
عدتهم وشنا القولنا علیها تسعة عشر قلتم لیستیقن اوتوا الکتاب کذا وکذا ایمانا مصدر است یا تمیز
است جمله ویزداد الذین عطف است بر لیستیقن ولا یرتاب الذین عطف است بر یزداد والمومنون
عطف است بر الذین اوتوا الکتاب **معنی اینست** ونکردانیده ایم صاحبان نار وعذاب کنندگان کفار
یعنی خزنه نیران مگر فرشتگان خزنه نار بشر نباشد تا بشر را با ومکان مقاومت بود ونکردانیده ایم ذکر
شما خزنه نار مگر فتنه مر کفار ایشان این عدد را اندک پندارند وخود را در معرض مقاومت آرند
عدد قلیل نگاهبانان با کثرت بندیان از آدمیان وجنیان در حق کافر فتنه شود ودر خاطر نادانان
وکم فهمانان آفتی عظیم باشد در خزنه نار عدد مذکور ذکر کردیم تا اهل کتاب مذکور را بر وفق عددی
که در توریت مذکور است تا اسد حقیت قران بقین دانند ومومنان از اهل توریت واهل قران بیفزایند

ازروی ایمان یعنی ایمان بیفزاید ودر ایشان بازدیاد قوت آسمانی روی نماید ودر شک نیفکند اهل کتاب ومومنان
چون عبدالله بن سلام ویاران او وجز ایشان **سوال** میان انتفای دین واستیقان تفاوت منتفی است میان
لیستیقن الذین اوتوا الکتاب ومیان لا یرتاب الذین اوتوا الکتاب فرق چیست **جواب** در تفسیر این
جمله را موکد استیناف داشته اند وعطف تفسیر پنداشته ولیقول الذین فی قلوبهم مرض والکافرون
ماذا اراد الله بهذا مثلا ویقول عطف است بر لیستیقن الذین واستفهام برای انکار است جمله
استفهامیه یعنی ماذا اراد الله بهذا مثلا مقول یقول است مثلا تمیز است یا حالست وهذا اسم تام است
بتنوین مقدر **معنی اینست** وتا گویند کسانیکه در دلهای ایشان رنجوریست یعنی منافقان وبگویند
از شقاوت خویش کافران که خواسته خدای میان عدد خزنه نیران باد رین حال که امریست عجیب ایشان
سوال نزول این آیت در مکه بود نفاق در مدینه روی نموده نسبت کفار مذکور سوی ایشان چگونه آید
چه معلوم است که از معدومات سخن نیاید **جواب** اخبار از گفتار آینده از پیغامبر صلی الله علیه وسلم بر
وجه اعجاز بود اخبار از گفتار منافقان در هنگام وجود ایشان باشد ای لیقول الذین فی قلوبهم مرض ای نفاق
نفضاالله ونظرون فی المستقبل ویحصل هذا الحال باتخاذ الاله **سوال** لام در فعل مستقبل برای بیان
غرض آید وگفتار مذکور غرض نیست اوردن لام ابتخاجیه معنی است **جواب** لام مذکور را لام عاقبت
دارند از قبیل لدوا للموت وابنوا للخراب پندارند صاحب کشاف لام علت داشته بر طریق خرجت لمخافة
الشر پنداشته واین مشکلست زیرا که علت متاخر نیاید واین گفتار متاخر است علت او مستقیم نیاید
کذلک یضل الله من یشاء ویهدی من یشاء کذلک مصدر است محذوف ویضل الله ذلک اشارتست
سوی گفتار منافقان وکافران که بالا رفته وگفتار مومنان که پیش از ان گذشته ای اضلالا مثل اضلال
المذکور وهدی المسطور لا یضل الله من یشاء ویهدی من یشاء جمله کذلک یضل الله تذییل است **معنی**
اینست ضلال کافران مذکور وهدای مثل هدای مومنان مسطور ضلال کند خدای کسی را که خواهد و
هدا بخشد هر کرا که خواهد این صریح است که خیر وشر بمشیة الله متعلق بود هر چه خواهد همان شود
وما یعلم جنود ربک الا هو این جمله عطف است بر ما جعلنا عدتهم **معنی اینست** ولشکرهای پروردگار
ترا جز پروردگار تو نداند واحاطت عدد او را جز او کسی نتواند یعنی کسی نداند که او را جند است و
عدد هر جندی چند است در قصص آورده اند که موسی علیه السلام برای عدد فرشتگان مناجات کرد و
خواهش دانستن او در دل آورد فرمان آمد که فرشتگان دوازده گروهند هر گروهی بر عدد در آن خاک
اند وما هی الا ذکری للبشر هی عائد است بر سقر واینجمله عطف است بر جمله لواحة للبشر ای هی لواحة
للبشر وما هی الا ذکری للبشر **معنی اینست** ونیست سقر مگر پند برای بشر تا خوب او را یاد آرند وخود را
از کفر واز گناه باز دارند کلا والقمر واللیل اذ ادبر والصبح اذا اسفر انها لاحدی الکبر نذیرا للبشر
لمن شاء منکم ان یتقدم او یتاخر کلا ردع انکار است مر پند گرفتی مردمان وحکم نا قابلیت طبیعت
ایشان وتواند بود که بمعنی حقا بود برای پیشتر جمله که بعد اوست باشد والقمر قسم است واللیل عطف
بر و واذا بسکون ذال واد بر بصیغه مجرد خوانند ومعنی بر حسب ان دانند والصبح عطف است بر
واللیل وانها لاحدی الکبر جواب قسمست اصرار کافران بر کفر علامت اصرار انکار مضمون جمله بود
بوضوح علامت انکار تاکید جمله بتوکید سائغ نمود نذیرا للبشر حالست یا تمیز است از مضمون احدی
الکبر انها لشدیدا برابرا وما گونها ذات ابرار بر طریق هو ذهیر شعرا وسمونه لمن شاء بدلست
از نذیرا للبشر باعادة عامل ان یتقدم او یتاخر مفعولست مر شاء **معنی اینست** دوزخ هر چند که
بذات ایشان را بند نبود یا گویند بحقا که سوگند یاد میکنم بقمر که روشن کننده شب تار است وهمواره

ظ
نفاق

ظ
ذرات

بامر خدای در کارات کو کبهاسریع کواکب سیار نعمی ایران فلک دوازده و سوکند یاد میکنم بشب چون بیاید و
بعد ان رفتنی روز روزی نماند که هنکام راحت و وقت استراحت واوان قرار و زمان استقرارات و
سوکند یاد میکنم بصبح که هنکام اسفار و وقت بیداری و سوکند یاد میکنم بصبح که انتشار زمان و روشنا
جهان واوان استبصارات بدرستی که داهیه و بلیه که نام سقرات یکی هر آینه یکی از دواهی و بلا یا
بزرکست بلای شدیداست دران که ترساننده است یا ازان زن که ترساننده است مر بشر را مر کسی را که
تقدیم و تاخیرات او متعلق شده و باختیار مربوط آمده نه مر کسی که بی اختیار بود مجنون یا صبی غیر عاقل
باشد انزا رچه کار آید و ترس بچه وجه روی نماید كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ
فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ
الْمِسْكِينَ وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ كل نفس مرفوع بر
ابتدات رهينة خبر مبتدا است بما كسبت متعلق است برهينة الا اصحاب اليمين مستثنى متصله است در
کلام موجب منصوب شده فی جنات خبر مبتدا محذوف ای هم فی جنات وجمله هم فی جنات تعلیل است بر
استثنای هم فی جنات یتسالون ای یتسالون فی السوال عن المجرمین جمله استفهامیه یعنی ما سلککم فی
سقر بیان سوالات قالوا جواب سوال مذکورات حکایت آینده آمده ماضی بر طریق نفخ فی الصور
یعنی مستقبل شده جمله لم نک من المصلین با معطوفات خویش مقول قالوا ات نون لم نکن که از جهة
امتداد صوت شبیه بحرف علة دارد در حالت جزم محذوف حرف علت کا هی محذوف بود حتی اتانا الیقین متعلق
است بجمله سابق غایت ایشانست **معنی اینست** هر نفسی بعملهای که کرده است کرو کانست هر کناهی که
کرده و هر جریمه که آورده کرفتارست مکر اصحاب یمین یعنی اطفال و مسلمانان از نسا و رجال زیرا که
ایشان در جنات باشند یکدیکر در سوال مجرمان شریک شوند در چه چیز شما را در دوزخ در آورد و کدام عمل شما را
اینجا آورد بکویند نبودیم ما از مصلیان یعنی از نماز کذارندکان و نبودیم ما طعام دهندهٔ مسکینان و بودیم ما
خوض کننده در باطل و بروز جزا تکذیب میکردیم بثواب و عقاب اخروی ایمان نمی آوردیم ما برین صفتها بودیم
تا انکه ما را موت رسیده لاجرم حال ما بدین منوال انجامیده بدانکه بعضی لم نک من المصلین یعنی لم نک
من المصلین کو بندچه مصلیان مرکسان مومنانند و بعضی بر حقیقت دارند و کافران را بترک صلوة و
زکوة و سایر اعمال ماخوذ پندارند در کتب اصول فقه آورده که کفار با یمان و عقوبات معاملات می
طلبند و شرایع نیز در حق مواخذه که بترک آن آخرت معاقبند فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ این جمله
متصلاست بجمله كل نفس بما كسبت رهينة یا متصلاست بجمله قالوا لم نك من المصلين **معنی اینست**
چون ثابت شد کرفتاری ایشان و بودن ایشان از مجرمان بی نفع نکند ایشان را شفاعت شفاعت کنندکان یعنی
ایشان را شفاعت کننده نباشد فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ در
جمله سابقه ذکر قطاعت معتاد ایشان آورد درین جمله شناعت حالت معاشی ایشان بیان کرد فا سببیه است
و ما استفهامیه است مرفوع المحل بر ابتدات جار و مجرور یعنی لهم خبر مبتدا است معرضین حالاست عامل
در و معنی فعلاست ای فما یصنعون معرضین عن التذكرة مستنفرة صفة حمرات جمله فرت من قسورة
صفة دیکرات جمله خبرات مر کانهم را تا آخر حال دیکر آمده و چون مصدر بکان است مستثنی از واو
حال شده **معنی اینست** بی جهت مر ایشان را درین حال که از پند اعراض کنند چنانچه که ایشان رمنده اند
بدین شریکی کریزنده اند بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنَشَّرَةً بل ابتدائیه است اعراض از توبیخ
سابق نیست بلکه از باب انتقال سوی اهم و اولی است **معنی اینست** بلکه میخواهد هر مردی ایشان
که نامه ها بپیچیده داده شود که آن نامه از رب العالمین مخصوص بنام او فرو آید روایت کرده اند که مشرکان

مشرکان میکفتند اکر محمد را دعوی پیغامبری صادق است زیر بالین هر یکی نبشته مخصوص بنام او فرود اید و
ذکر امان افتد در زمان در صحیفه مذکور لایح نماید و این عمل محض جهلاست و حماقت صرف که برای اقرار
پیغامبری مرتبه برای خود خواهد و در شان خود درجه وحی و کتاب میخوید هر یکی لایق نام پادشاهی نبود
و هر سری محرم سری نشود **بیت** محرم دولت نبود هر سری بار مسیحا نکشد هر خری كَلَّا كلا حرف
ردع است و برای منع است یعنی اینچنین نیست و نباید و این خواهش نشاید بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ بل
ابتدائیه است اضراب ردع مذکور نیست از باب انتقال سوی اهم و اولی است كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ ردع و زجری
دیکرات تاکید مر ردع سابق جمله انه تذکرة تعلیلاست مر ردع سابق را یا کلا بمعنی حقا است که جمله
انه تذکرة بیان مضمون حقا است **معنی اینست** نشاید که آخرت را نترسد بدرستی که قران پند است از عذاب
آخرت ترساننده و هول و فظاعت او بشمار ساننده فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ وَمَا يَذْكُرُونَ فا سببیه است تعلیق ذکر
قران سوی او بود و زیان فراموشی نیارد چه نفع و نصیحت قرانی را در فراموشی نیارد چه نفع یاد داشت
کردانیدن موعظت هموارة باشد إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ در جمله فما لهم عن التذکرة
معرضین در اعراض از پند قرانی و رسیدن از موعظت فرقانی توبیخ کرد و برای صورت اعراض و رمیدن
ایشان از قبول تشبیهی برای بیان مقدار حال ایشان درین باب آورد بعد ازان بیان کرد که ایشان ورای کتاب
کریم قران و کلام مجید فرقان صحیفهای دیکر که بنام هر یکی آمده میخوانند و در راه عناد و ستیزه می پویند
عناد ایشان ظاهر است و اقتراح ایشان بردع و زجرات بعد ازان بروجه توبیخ یاد آوردن پند قران و ایقاظ
موعظت فرقان معلق بسبب ایشان کردانید انجید و در معرض مضمون فمن شاء ذکره رسانید بعده جمله
و ما یذکرون الا ان یشاء الله مارمشیت و فعل خویش بارست و بغیر خویش در مشیت و فعل برایشان در بیت بعده
بجمله هو اهل التقوی و اهل المغفرة که متضمن خوف و رجاست ختم کرد وان امری که خلاف عبودیت بوده و یا
کسی که خلاف کار الوهیت باشد باز آورد **معنی اینست** و پند نکیرد و موعظت نپذیرد مکر انکه خدای
عز و جل خواهد هو اهل التقوی است یعنی سزاوار آنست که از وی بترسند و از عداوت وی بپرهیزند و اهل
مغفرت است یعنی سزاوار آنست که از عذاب رهاند و بنعیم رساند و بدانکه مقطع این سورت نیز مقطع حسن
و منتهای مستحسن است **سورة القيمة** این سورت مکی است چهل آیت است صد و نوزده کلمه است سیصد و
پنجاه و دو حرفست ربط این سورت با سورة مدثر آنست که ختم آن بذکر قیامت بود و در افتتاح این سورت
ذکر قیامت روی نمود و بدانکه سورت قیامت را با خبار وقوع بعث و قیام قیامت و تاکید آن بقسم افتتاح کرد بعد
برا کسی که انتفای بعث کمان برند بجمله ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه در توبیخ آورد بعده بجمله
یسئل ایان یوم القیمة با جمله این المفر بعد کم شدن ملجا و پناه و انتفای کریزکاه که بعد مشاهده علامت
و ظهور قیام قیامت پیش خواهد آمد مذکور کشت بعده بجمله ینبؤ الانسان تا آخر آکاهانیدن بکناهان
کذشته و آینده بذکر پیوست بعده بجمله كلا بل تحبون العاجلة و تذرون الاخرة ذکر محبت دنیا که
مقتضای طبیعت ایشان و ترک استعداد اخری که شیوهٔ ناپسندیدهٔ ایشانست جبین کردانیده تا انکه که
کلام را بجمله وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة و وجوه یومئذ باسرة را با حالات قیامت رسانید بیان
کرد که دران روز بعضی رویها در قرارکاه رسد و درخور رویت کردکار بیچون که اعلی اعلی درجات
است باشد و بعضی رویها از آثار غم زده و ترس کرفته و از ترس عقوبت فاده یعنی پشت شکننده لاسیما کشته
نماید بعد حکایت قیامت کذشته حکایت موت که نزدیکست انداخت کلا اذا بلغت التراقی الی قوله الی
ربک یومئذ المساق کفت و یاد دادن و طاعتی که نزدیکتر است بعده در آخر سورت برای الزام منکران بعث
بر قدرت بر بدا خلق برای قدرت بر اعادت حجت آورد سورت مذکور را بجمله الم یک نطفة من منی یمنی

نبشته مضمون تنبیه است و این مطلوب
متضمن نفع است معنی این است بر هر
که تصفحا هر نیز قرانی یاد دارد
نیز راجع م

باجمله الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی ختم کرد شک نیست که جملهای که از یکبابت اکر مقاصد ایشان مغایر
بود از ان جهة که یکبابت میان ایشان ارتباط واتحاد باشد واکر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقصود کلی
مقرر دیکری است انچه بروجه اعتراضی در میان جمله مقصوده آمده میان کلامهای متصل واقع شده جمله
دیکر از هر نوع در محلهای که بیاید بمشیة الله وعونه بیان او روی غاید والله اعلم بالصواب والیه المرجع و
المآب بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم بیوم القیمة ولا اقسم بالنفس اللوامة
اهل کتاب وجواب قسم بقرینه ایحسب الانسان ان یترک سدی محذوف است یستنفی از الحاسبق فراغی دار از
قسم علیحده کو بید بکلمه لا نفی است قول کفار که انکار بعث میکردند جو بید ای لیس الامر کما قالوا اقسم لتبعثن
از الحاسبق از ین وجه در ولا اقسم بالنفس اللوامة بعطف مضمون لا باو اعطف شئی با اتحاد مضمون الزم اند وهمه
دانند ان برای عطف مقارن ماند بعضی کو بیند لای مذکور تاکید است که فتحه او واشباع در مقام النأس غیر
سدید وبعضی لای نفی داراند ونفی سوکند برقصه کنایت از وضوع وعدم احتیاج او سوی سوکند پنداراند
سوال ذکر نفس لوامة بعد ذکر روز قیامة بجه مناسبت آمده ولجه وجه جامع شده جواب بعضی
کفته اند که از نفس لوامة ملامت کننده در روز قیامت مراد است جه هر نفسی در روز قیامت لوامة باشد و
ملامت کننده خود بود زیرا که فاسقان کو بیند جرا فسق ورزیدیم صالحان کو بیند جرا اصلاح زیادت نکردیم بدین
معنی مناسبت نفس لوامه روز قیامة مخفی نیست وبعضی کو بیند مراد از نفس لوامه نادم است که ملامت کننده
خود است نفس امره وناهیه است که ملامت کننده غیر است واین هر دو متعلق لحوق امری بود بدین وجه
نیز لوامه با روز قیامت مناسب باشد معنی اینست سوکند یاد میکنم بروز قیامت که روز جزا وسزا و
مشیدن رسل وانبیا است روز هرون میان احباب واعداست وهنگام ظهور جلال ووقت افزاع واهوال است
وسوکند یاد میکنم بنفس لوامه یعنی ملامت کننده خود در ان روز ما سبق بر افراط بدی یا در تفریط در آوردن
نیکی یا ملامت کننده کسی دیکر بر امر معروف ونهی منکر یا کو بیند نه چنین است که کافران کو بیند بعث نخواهد
سوکند میخورم بروز قیامت وهر آینه سوکند یاد میکنم نفس لوامه هر آینه مبعوث خواهند کشت وبحساب کاه
خدای عز وجل خواهند پیوست یا کو بیند بر قصه بعث حساب سوکند یاد نمی کنم که این را در وضوح وظهور
شانیست که از غایت وضوح وظهور محتاج بسوی تاکید وسوکند نیست ایحسب الانسان الن نجمع عظامه
بلی قادرین علی ان نسوی بنانه بل یرید الانسان لیفجر امامه یسئل ایان یوم القیمة استفهام برای
انکار است بروجه توبیخ ان مخففه با مصدریه است بلی برای ایجاب نفی سابق است قادرین حالت از فاعل
نجمع علی ان نسوی متعلق است بقادرین بل ابتدائیه است بفتح منصوب بان متضمن لام زائده است
برای تاکید جمله بل یرید الانسان عطف است بر ایحسب جمله یسئل ایان یوم القیمة حالت از فاعل یرید
ای الانسان ان یفجر امامه سائلا ایان یوم القیمة معنی اینست ایا کمان می برد انسان کافر منکر ظهور
روز حشر که استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد بلی جمع نخواهیم کرد درین حال که قادریم برین که انکشتان
او راست ومیتوانیم که او را بر صفتی که بود کردانیم بلکه میخواهد انسان کافر تا پیش او یعنی در زمان
آینده نیز بدی کند وفسق وفجور ورزد بروجه استهزا می پرسد روز قیامت کی خواهد بود واین کی
بوی خواهد نمود فاذا برق البصر وخسف القمر وجمع الشمس والقمر یقول الانسان یومئذ
این المفر یقول الانسان خبر است این المفر مقول یقول است واستفهام برای انکار است فاذا برق
البصر تا آخر عطف است بر مضمون بلی قادرین ای نجمع عظام الانسان واذا برق البصر کذا معنی اینست
بس چون چشم خیره کردد وماه بی نور شود وآفتاب وماهتاب بهم پیدا آیند در وقت افکندن در یا یا
در دوزخ برای نور دار پرستندکان ایشان جمع کرده شوند انسانی که کفر ورزیده وترس خدا نکرده میکوید

ظ نیست

موعود م

ظ پرستش

کاران بی ورط

که ان بی ورط کریز کاه کجاست واز بی عذاب رهاننده کراست کلا لا وزر الی ربک یومئذ المستقر ینبؤ
الانسان یومئذ بما قدم واخر بل الانسان علی نفسه بصیرة ولو القی معاذیره کلا بمعنی حقا
است تحقیق است در مضمون این المفر را لا در لا وزر برای نفی جنس است وزر در لغت جهل است اسم لا
واقع شده خبر لا محذوف است ای لا جهل لهم بلمحوه المستقر مبتدا است الی ربک ای حکم ربک مستقرهم
جمله مستانفه است در جواب ما شانهم جمله ینبؤ الانسان مستانفه دیکر است در جواب ما یفعل بهم
الانسان مبتدا است بصیرة مبتدای دوم است علی نفسه خبر مبتدای دوم است این جمله خبر مبتدای اول است
وجمله بل الانسان علی نفسه بصیره عطف است بر ینبؤ الانسان برین وجه بصیرة صفة موصوف محذوف
بود بمعنی جماعة جماعة بصیرة شاهد باشد یا کو بند الانسان مبتدا است بصیرة خبر مبتدا است برین وجه
بمعنی بصر دارند وتا همچو علامة مبالغه پنداراند یا بصیرة بمعنی حجت باشد بمعنی بل الانسان علی نفسه
حجة بود که خود اقرار کند وان عصیان کواهی دهند یا بصیرة بمعنی بینائی دل باشد لجذف مضاف بمعنی ذو
بصیره بود بل برای انتقال سوی اهم است معتاد وجمع معذرت است باشباع کثرت جه جمع معذرة معاذر
ونیز کثرت را اشباع کفتی معاذر شود یا اسم جمع معذرة را همچو مناکیر در منکر یا جمع است معذار را
بمعنی ستر ای ولو القی وقت المعصیة ستورا تسترا ومتصلات بمعنی تسویه آمده وجمله بمعنی مستویا القا
المعاذیر وعدم القائه ایا ها حال واقع شده معاحین است واقع شده همین است نیست کریز کاهی وملجای
ونیاهی سوی حکم پروردکار تو ومنت وقضا واقرار کاهست در حدیث است ان الله خلق الجنة وخلق
وخلق النار وخلق لها اهلا خبر کرده شود آدمی کناهی که تقدیم کرد ما وبطاعتی که از ان در تاخیر
اورده وبعضی مراد از ما قدم کناهان اول عمر دانند ومراد از آخر کناهان باخر عمر پنداراند وبعضی کو بند
ما قدم کناهی که از وصادر شده واخر کناهان متابعان اوست که بعد از خویش کذاشته در حدیث است
من سن سنة سیئة فعلیه وزرها ووزر من عمل بها الی یوم القیمة لا ینقص من اوزارهم شئی بلکه آدمی بر نفس
خویش خداوند بینائی است بر حال خویش صاحب آکاهی است حال خویش میداند علم بر کمال خویش بر خبر کردن موقوف
نباید که کو بند بلکه کو بند آدمی بینا است در کار خود دانا است بر نفس خویش آکاهست که متصف بصلاح است یا
متهم بکناهست یا کو بند ذات ایشان بر نفس خویش حجت است خود اقرار کند واکر منکر شود دست وپای کواهی
دهند کناه پوشیده ماند در وقت کناه پردها افکند بر معذور پندارند اکر معذرتها کند لا تحرک به
لسانک لتعجل به ان علینا جمعه وقرانه فاذا قراناه فاتبع قرانه ثم ان علینا بیانه در آیات
سابقه ذکر قیامت بود ازین در کلام بل تحبون العاجلة وتذرون الاخرة وجوه یومئذ ناضرة الی ربها
ناظرة ذکر قیامت رو خواهد نمود جمله لا تحرک به تا ان علینا بیانه در اثنای ذکر قیامت معترض آمده و
برای تنبیه پیغامبر صلی الله علیه وسلم مذکور شده روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم در وقت
شدن وحی زمان بقران می جنبانید انچه جبرائیل القا میکرد مکرر میکردانید تا از دل نرود وفراموش نشود
این آیت بروجه تنبیه وارد کشت واین نظم بروجه اعتراض بوده بپوست نظیر این اعتراض در کلام عرب
آنست که کسی در حکایتی باشد کسی خواهد که در ان دخل کند متکلم در اثنای حکایت کو بید لا تدخل فی الحکایة ولا ینبغی
ان یقطع الحدیث یا کو بند لا تکلم لیقطع حدیثی یا کو بند اسکت واسمع الحدیث صاحب کشاف این آیت را از باب
تخلص داشته وذکر نهی را از عجلت در قرات تخلص سوی محبت عاجلت وبیان تخلص از ذکر قیامت سوی لا
تحرک به لسانک لتعجل به بود وازان کلام کشاف بیانی روی ننموده مکر انکه کو بند ذکر قیامت در بل یرید
الانسان لیفجر امامه ودر بل الانسان علی نفسه بصیرة تخلص ذات ایشان کرده وذکر ایشان بر حکم خلق الانسان
من عجل جهة تخلص سوی نهی پیغامبر صلی الله از عجلت در قرات تخلص سوی توبیخ بر محبت عاجله باشد بیان

تخلص مستقیم آید انکار روی نماید و صاحب کشاف سوی این وجه اشارت کرده در بیان کلا بل تحبون العاجلة ء
بل اسم یا بنی ادم خلقهم من عجل یعجلون فی کل شی آورده لیکن تخلص سوی ذکر ایشان با عدم ذکر عجل که مناط
تخلص است صفت در ضمیر او تعذرات و قول با عتراض قول شدید است جمله ان علینا جمعه و قرآنه تعلیلات
بر نهی سابق دلیلات و چون منع از تکرار در وقت وحی ملوح سوی مضمون بود بتقدیم ملوح تاکید سائغ نمود فاذا
قرأناه معنی اذا قرأه جبرائیل جبرائیل با مر ناست علیه ثم ان علینا برای توکید وعیدات و تاکید جمله از جهة
ایراد وعید مذکور بر وجه وکادت است **معنی اینست** ملفا ن ای محمد زبان خود را در وقت تبلیغ وحی تا باشتا
و منتظر تمام شدن آن غافل بدرستیکه بر ماست از روی فضل و کرم جمع کردن در دل تو قرآن را و آسان کردانید
خواندن تو آنرا پس چون بخوانیم یعنی جبرائیل با مر ما بخواند و تبلیغ وحی تمام کرداند پس متابعت بکن در قرآن
و چنانچه جبرائیل خوانده است بخوان پس بدرستیکه بر ماست از روی فضل و کرم بیان هر چیزی را که خواسته ام
از معنی قرآن و در جمله ثم ان علینا بیانه ایراد ثم که برای تراخی است از جواز تاخیر بیان محتمل مبنی است کلا بل
تحبون العاجلة وتذرون الآخرة تحبون و تذرون بر صیغه خطاب و غیبت خوانند و معنی بر حسب آن دانند
کلا ردع است یعنی نفی است مر تذکری را که مطلوب است از توبیخات و تنزیهیات سابقه چنانچه که گفت لا تذکرون
بل تحبون العاجلة و تذرون الآخرة و تواند بود که کلا برای ردع مذکور و زجر مسطور بود و تذرون الاخرة عطف
بر تحبون العاجلة **معنی اینست** کلا پند نگیرند و موعظت نپذیرند بلکه دنیا را دوست میدارند و آخرت را می
گذارند یا گویند بعث را انکار کنید و قیامت را منکر شوید بلکه شما دنیا را دوست میدارید و آخرت را میگذارید و
انکار قیامت نخواهید گذاشت و خبر بعث را راست نخواهید پنداشت یا کلا بمعنی حق گویند و با یراد او تحقیق ما
بعد او گویند معنی چنین آید و حقا شما دنیا را دوست میدارید و اخرت را میگذارید پند نخواهید گرفت و
موعظت نخواهید پذیرفت و بر قرآن خطاب التفات از غیبت سوی خطاب بود متضمن ایقاظ و موعظت
بمشاهدة و مشافهه باشد دنیا از ذات او که دنیا است لائق دوستی نیست سبب استیفا از آن موجب اتباع شهوا
عاقل او را دوست ندارد دانا مبغوض پندارد لیکن از آن رو که وسیلت آخرة بود و در بعث مثوبت شود
آیت لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون اشارت بدین معنی است و انی للاعلی حبه بر این مضمون برهانیست
و در حدیث الدنیا مزرعة الآخرة و در حدیث دیگر لا حسد الا فی اثنین رجل اتاه الله القرآن فهو یتلوه آناء اللیل
والنهار فیقول لو اوتیت مثل ما اوتی هذا لفعلت مثل ما فعل لائق آرزو بردن و دوست داشتن دو چیزی آ
تا محض دین باشد یا دنیا که وسیلت دین بود جز این دو چیز محض محبوب اهل هوا است نصیب کافران است
برگزیده فرعون و هامانست که ایشان محض دنیا را سرمایه کرده پنداشته آخرت را بکلی گذاشته بتن و جان
توجه بدنیا کرده بقیامت انکار آورده بل تحبون العاجله و تذرون الاخرة عبارت از آنست و این حالت شنیع را
بیانست این نوع محبت دنیا بر حکم حب الدنیا راس کل خطیئة سر جمله خطاها است و نزد اهل تحقیق
بالاتر همه بلاهاست وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة وجوه مرفوع بر ابتدا است تخلص او بتقدیر
اضافتست ای وجوه المومنین یا بتقدیر صفت است ای وجوه کثیرة ناظرة خبر مبتدا است یومئذ ظرفست
مر ناضرة را تنوین در اذ بدل اضافتست الی ربها متعلق است بناظرة ناظرة خبر دیگر است در جمله و
یذرون الاخرة ذکر آخرت آورد بذکر آخرت تخلص سوی ذکر قیامت کرد **معنی اینست** و بعضی رویها
آن روز تر و تازه باشد بر ورد کار عالم بیچون و بیچگونه و بی شبه و بی نمونه به بینند بدانکه رویت
خدای عز و جل ممکن است امکان او برهان عقل مبرهن است زیرا که ذات خدای تعالی موجود است و
علت نموده مر رویت را وجود است هر چه موجود بود دیدن او ممکن بود و موجودی دیده نشود
و مرئی نگردد از جهة آنست که خدای عز و جل در خانه مرفون دیدن ننهاده و مردم دانا التحقق

ظ مجتبان

ظ تخصیص

وجود این امور

وجود این امور قوت دیدن آن نداده نا دیدن مردم از جهت این معنی است انکه دیدن این ممکن نیست
و مرئی بودن خدای از صفات کمال اوست و نبود از ذات تقدس اظهار جمال و جلال است قوت دادن ابصار
و بر گرفتن جهت و استار و نمود ار جمال اکر دکار ببدیهه عقل هیچ ممتنع و محال نیست منع کردن جواز و امکان آن
بی معنی است و نیز سوال موسی علیه السلام رب ارنی انظر الیک دلیل امکان رویت حق بود چه پیغامبران محال
جوی نکنند و اعتقاد او بر صفات خدای بر خلاف واقع نباشد و جمله فان استقر مکانه فسوف ترانی نیز امکان رویت
حق را دلالت میکند چه تعلیق رویت باستقرار جبل که امر ممکن است کرده و نیز جمله فلما تجلی ربه للجبل دال است
بر تجلی خدای عز و جل بر کوه بجلوه افزیدن و بر وجه رویت رسانیدن چه اگر رویت ممکن نبودی کوه را این رویت
نبودی و نیز جمله لن ترانی دالست برین که رویت خدای غیر مستحیل است چنانچه در آستین کسی سنگی بود کسی دیگر
خوردن انچه در آستین اوست طلب کند جواب او نه لیس بما کول باشد لن تاکله در جواب آن سائغ نبود این
دلائل امکان رویت حق و علا و تقدس و تعالی بود بدین وجه جحج جواز رویت روی نمود و دلائل از لغات و سنت
دلالت میکند که رویت مسلمانان خدای را بابصار بعد در آمدن ایشان در دار قرار واجبست لا محالة واقع شود
چون آیت وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة چه نظر مضاف سوی وجه از محتملات بالا بود جز رویت چشم را محتمل
نباشد و حدیث سترون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر صریح است لحلق را صافی لا جرم جواز موجب وجوب
باشد مستلزم وقوع بود معتزله رویت را منکرند حق سبحانه و تعالی را مرئی نمیگویند زیرا که رویت عبارت از
اتصال شعاع عین رائی بمرئی بود در جهة معین که نه مسافت قریب دارد و نه بعد بعید باشد این ارام که جواز
رویت بدان مبنی است در رویت حق منتفی است عدم لوازم موجب عدم بود و انتفای شروط مستوجب انتفای مشروط
باشد و ناظرة در الی ربها ناظرة بمعنی منتظرة میدارند یا بحذف مضاف بتقدیر الی ثواب ربها می پندارند و نیز
بایت لا تدرکه الابصار تمسک میکنند چه ادراک نفی رویت باشد و استدلال معتزله بر خطاست مردود اولی النهی است
زیرا که ملازم نیست لوازم مذکوره را رویت من حیث انها رویت ممنوع بدلیل رویت خدا است خود را و عالم را که
معتزله بدان معترف اند با انتفای لوازم مذکور بتحقق ان قائلند از ملازم لوازم مذکور در شاهده ملازمه
در رویت خدا نباید تمسک ایشان بلا تدرکه الابصار درست نیست تمسکی بی معنی است چه ادراک اخص است از رویت
زیرا که از ثبوت ادراک نفی آید و نفی اخص نفی اعم نشاید و حمل نظر و انتظار که بعضی زعم بود بدار قرار که مناسب
هم و غم است ملائم نباشد و بحذف قائل شدن و بلا ثواب ربها تقدیر کردن عدول از ظاهر نص بغیر دلیل بود و آن
الحاد و میل سوی باطل باشد و وجوه یومئذ باسرة تظن ان یفعل بها فاقرة وجوه مبتدا است تخصیص
او بتقدیر اضافت یا بتقدیر صفت بود بمعنی وجوه الکافرین او وجوه کثیرة باشد باسرة خبر مبتدا است یفعل
مفعول است مر مطلق تظن بمعنی تیقن یک مفعول طلبد جمله تظن خبر دیگر است و این جمله عطف است بجمله
سابقه **معنی اینست** و رویهای کافران در آن روز ترش کرده غم زده گمان میبرد آن کرده خواهد شد برو
عقوبتی مهره پشت شکننده استخوان پشت جدا کننده و تواند که فاقره مصدر بود بمعنی شکستن مهره پشت
باشد **سوال** باسرة صفت وجوه بود و ظن صفت ذوات باشد از وجوه بر وجه تجوز ذوات مراد باشد ء
توصیف بباسره مخالف نماید **جواب** از وجوه که اسم ظاهر است بمعنی حقیقی یعنی روها مراد بود توصیف او
بباسره مبنی بیان باشد و ضمیر تظن عائد بر معنی مجازی یعنی ذوات عائد دارند و این از باب استخدام بر
طریق اذا نزل السماء بارض قوم رعیناه وان کانوا غضابا نا پندارند کلا اذا بلغت التراقی وقیل من راق
وظن انه الفراق والتفت الساق بالساق الی ربک یومئذ المساق فلا صدق ولا صلی ولکن کذب
وتولی ثم ذهب الی اهله یتمطی کلا ردع است از جهة زجر و منع است اذا شرطیه است ضمیر بلغت عائد
بر نفس است و او معلوم است اگر چه نه مذکور است تراقی جمع ترقوة است و قیل عطف است بر بلغت من استفهامیه

ظ تجحب

ظ بنودی

مبتدا است راق خبر مبتدا است جمله مقول قیل آمده بنا ویل هذا اللفظ مفعول ما لم یسم فاعله واقع شد وظنّ
یعنی تیقن است انه الفراق قائم است مقام دو مفعول ظنّ وجمله والتفت الساق بالساق عطف است بر ظن انه
الفراق جمله الی ربک یومئذ المساق یعنی بیا فوق الی ربک جزای اذا است جمله شرطیه بعد ذکر قیامت بحکم
من مات فقد قامت قیامته ملائم بود و بر موجب آنک وخلق سوی آن جهات وسیلت سوی جنات
مناسب باشد فلا صدّق ولا صلّی عطف است بر مضمون ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه زیرا که توبیخ بر چیزی
مستلزم وقوع او بود کلام یعنی حسب الانسان ان لا یبعث فلا صدّق ولا صلی ولکن کذب وتولی باشد **معنی**
ابیات اینچنین نباید که دنیا را دوست دارند وهمچنین نشاید که آخرت را بگذارند چون برسد ازین
دوزخ بهنگام بیرون آمدن در خبر کردن وکشیدن یعنی فرشتگان یا گویند مردمان کیست افسون کننده را و
کیست جائز در علیین برانند روایت کرده اند که چون آدمی را وقت مرگ رسد کار و معامله بجان رکشد
فرشتگان رحمت از جانب راست آیند و فرشتگان عذاب از طرف چپ روی نمایند تا خدای عزّ وجلّ جان او بکدام
فریق سپارد سجین فکند یا در علیین بیارد **بیت** از هیبت آن دو راه خون شد دلمن تا خود بکدام
ره بود منزلمن و بداند آدمی که هنگام فراقست وقت افتراقست از جدائی زن و فرزند و فرقت عشیرة
وخویشاوند ودر پیچید ساق بالساق از قطاعت ساق بعضی ساق یعنی سختی دارند و معنی آیت چنین
بندارند در پیچید سختی مرگ یا سختی فراق عزیزان بعد و در روز موت وهنگام فوت سوی حکم پروردگار
ساق بود و سوق هم سوی قضای سعادت وشقاوت که مقدّرات باشد آدمی نپندارند یعنی رجای ندارد
برین سبب پیغامبر تصدیق نکرد و برای خدا نماز نیاورد ولکن خبر پیغامبر را در ورطه تکذیب رسانیده
واز عبادت خدای روی گردانیده پس تر از آن سوی اهل خویش خرامان رفته شادمان گشته اولی لک فاولی
ثم اولی لک فاولی در جمله سابقه ذکر منکران بعث بر وجه غیبت بود درین جمله ذکر ایشان بر وجه
التفات از غیبت سوی خطاب روی نمود اولی لک در کلام عرب بمعنی ویل لک آید بتکرار در دعا بر وجه وکادت
روی نماید **معنی ابیات** ای آدمی منکر بعث وحساب وای بر تو باد در دار دنیا پس وای بر تو باد در هنگام
فوت وفنا پس تر از آن وای بر تو باد در وقت بعث واحیا پس وای بر تو باد در عقوبت جاوید بلی منتهی ایحسب
الانسان ان یترک سدی استفهام برای توبیخ است ان یترک سدی مفعول ایحسب است **معنی ابیات**
می پندارند آدمی کافر که بکار گذشته شود چنانچه از وی هیچ باز پرس نبود اینچنین گمان نشاید واینچنین
هم نباید که چون او را مکلف گردانیدند و بکی و مکی امر و نهی رسانیدند و بر طمع وخوف داشتند وهوی
وهوس را گماشتند شرع وطبع را متضاد کردند ونفس وروح را در مخالفت آوردند لاجرم در ورطه
مواخذه بود و در حیز وای وویل باشد **بیت** طبع بدی وشرع نکوئی وهم یاد کسی را بروزگار چنین روز
بدمباد الم یک نطفة من منی یمنی ثم کان علقة فخلق فسوّی فجعل منه الزوجین الذکر والانثی
الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی استفهام برای تقریرات یعنی حمل مخاطب بر اقرار در افتتاح سو
توبیخ منکران بعث ذکر کرد بعد از آن چند جمله از بران ومعترضات در ذکر قیامت واحوال آن آورد
چنانچه گذشته ووجه هر یکی ببیان پیوسته یمنی بتا و یا خوانند بر تقدیر تذکیر ضمیر یعنی بر مخاطب عام وبر
تقدیر یمنی تانیث بر نطفة عائد داشته کان یعنی صار است علقة خبر اوست جمله با معطوفات خویش
عطف است بر لم یک نطفة واستفهام متعلق یعنی فاست ای لم یترتب کونه علقة فخلقه تسویة فجعله زوجین
مترتب او ومستعیا علی کونه نطفة استفهام در هر دو جمله برای انکارات وانکار نفی اثبات بود جمله
اولی یعنی بدا خلق الانسان من نطفة بر وجه دلیل آورد وجمله ثانیه در جواب بدا خلق الانسان
من نطفة کان شان را ماة واحاله اولی یعنی هو قادر علی ذلک بر وجه استیناف ذکر کرد سورت مذکور

بدان تمام شد

بدان تمام گشت وکلام بانتها پیوست **معنی ابیات** ایا نبود آدمی نطفه از منی که در رحم ریخته وبتغیر
وتحول بصورت علقه پیوسته پس خدای عزّ وجلّ او را داشت ودرست آفرید وسری نام الخلق گردانید و
قوتهای ظاهر وباطن داد ودر نهاد او اصناف صفتها نهاد پس گردانید از انواع آدمی یا گویند از نطفه منی
دو صورت مرد و نوع مختلف یعنی ماده و نر آیست این خالق که از عدم بوجود رسانید وموجود را فانی گرداند و
قادر نیست که فانی شده را اعاده کند وبعد از عدم بوجود رساند همه دانند که اعادة اهون است از ابداع وافنا
وانشا بر اساس التراب یاد دانند ایا قادر بر انشا قادر بر اعادت چرا نبود و توانا در ابتدا توانا بر انتها چرا
نباشد هر عاقلی که بود این را اقرار کند وقدرت خالق مشرف شود روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه این آیت
را خواندی سبحانک بلی بر زبان راندی وبدانکه مقطع او منتهای متحیّ است دال بر اتمام کلام واتمام مرام
والله اعلم بالصواب **سورة الدهر** این سورت مکی است سی ویک آیت است دویست وچهل ویک کلمه است
هزار و پنجاه وچهار حرف ربط این سورت با سورت قیامت آنست که در ختم سورت ذکر بر خلق و انشای آدمی
از نطفه بود افتتاح این سورت نیز در بدا خلق وانشای آدمی روی نمود بدانکه سورت دهر را بذکر زمره انسان
یعنی آدمی و آدمیان و بودن ایشان غیر مذکور در مدتی از زمان افتتاح کرد بعده خلقت آدمیان از نطفه
آمیخته برای ابتدا وتکلیف وگردانیدن او سمیع وبصیر در بیان آورد بعد بدا راست نمودن ایشان ودار
بودن طبع آدمیان شکر وکفران مذکور گشت بعده در فریق مذکور شاکر وکفور بتقسیم انا اعتدنا للکافرین الآیة
وان الابرار یشربون من کاس لا وله ان هذا کان لکم جزاء وکان سعیکم مشکورا پیوست بعده ذکر زمره انسان وبیان
شان آدم وآدمیان چند جمله مربوط متضمن قواعد فوائد مضبوط انا نحن نزلنا علیک القرآن تنزیلا تا آخر
سورت بر وجه تذنیب آورد سورت مذکور را بدان ختم کرد شک نیست که جملهای که از یکباب اگر مقاصد
ایشان متغایر بود از جهة اتحاد باب میان ایشان ارتباط واتحاد باشد واگر مقصود از همه یکی است در
مقصود کلی مقرر دیگراست الحمد بر وجه بر وجه اعتراض در میان جمله مقصوده آمده میان کلامهای
متصل واقع شده وجمله دیگر از هر نوع در محلهای که بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید
والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب **بسم الله الرحمن الرحیم**
هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا استفهام برای تقریرات یعنی ثبت
هل اتی یعنی قد اتی است وتنکیر حین برای تکثیرات من الدهر صفت آمر حین را لم یکن شیئا مذکورا را
صفت دیگر است رابطه محذوف است ای لم یکن فیه شیئا مذکورا یا حالست از الانسان ومراد از انسان
در هل اتی علی الانسان آدم علیه السلام بود و تواند بود که مراد همه اناسی باشد **معنی ابیات**
بدرستی که آمده است بر آدم یا بر همه انسان هنگامی از روزگار که در پیش مذکور نبود در روی وذکری
روی نمود بعد خلقت آدم پیش از اخبار انی خالق بشرا من طین واعلام انی جاعل فی الارض خلیفة
مدتی که آدم در عالم مذکور نگشت ونام ونشان او کسی نمی دانست وشناختی ودر یافتی او کسی نمی توانست
بعد از آنکه اخبار مذکور صادر گشت واعلام معلوم بظهور پیوست مدتی فرشتگان قدر او نمیدانستند
وادراک معانی ومراتب او نمی توانستند گاهی فرشتگان او را بر جنیان که پیش از آن ساکن زمین بودند
ودر زمین فساد وتباهی نمودند قیاسی میکردند اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء میگفتند
گاهی ابلیس علیه اللعنة بعد تصویر جسد آدم وپیدا آمدن قالب او در عالم پیش از نفخ روح وحصول
حیات وپیش از ظهور معانی ودرجات بنظر عداوت دیدی وبانواع نکوهش نکوهیدی دل بر عیب
جنی گماشتی خاطر بر عداوت داشتی حکایت کرده اند ودر کتب آورده اند که چون در کالبد آدم علیه السلام
صورت انسانیت نگاشتند قالب مصوّر طی جان میان مکه وطائف داشتند ابلیس آنجا آمد ودست

بروی زند وکفت میان نفی است بعمر برکردن نه اینست چون بر شود خالی شدن خواهد یعنی چند پیدا آورد نقصانی
چند ذکر کرد مدتی ذکرها بدین طریق بود شرف و بزرگی آدم و آدمیان کسی را ظاهر نمی نمود از انحطاط کل سفلی آن
بر کله می کردند و قالب او را در حیز انحطاط می آوردند و کسی از ایشان نمی دانست که این کل از بهشت خواهد
کشت بدین درجه سری و برتری بر افلاک خواهد پیوست چون اصل مذکور نباشد فرع او چکونه مذکور شوند
ثابت شد که نوع انسان از آدم و آدمیان مدتی مذکور بود و نام و نشان ایشان پیدا نمی نمود و تواند بود که
چنانچه الانسان در انا خلقنا الانسان من نطفة ذریت آدم مراد است و مراد از انسان در هل اتی علی الانسان
حین من الدهر نه در این ذکر آدم صلوات بناشد که ذریت آدم در پشت پدران و پیش از ظهور حمل در رحم
مادران باسمی و رسمی مذکور نه اند و نامی و نشانی ندارند إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ
فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا جمله انا خلقنا الانسان تعلیل است مر نابید مذکور بودن ایشان دلیل است اما
بر طریق که از انسان در هر دو محل ذریت آدم مراد بود ظاهر است که خلقت از ابتدای کنده و نطفه افکنده که
حاصل بود مذکور نشود و اما بر طریقی که از انسان آدم تعیین یا تعمیم همه انسان است باعتبار آنکه اثبات
حکم در بعضی برای ثبوت در افراد دیگر کافی است امشاج صفت نطفة نبتلیه حال مقدرات از الانسان
فجعلناه سمیعا و بصیرا عطف است بر خلقناه **سوال** آدمی سمیع و بصیر کردانیدن مقارن است مر افزاید
را عطف جمله فجعلنا سمیعا بصیرا بفا که برای تعقیب است چکونه آید و صحت تعقیب و ثبوت ترتیب چه نوع
روی نماید **جواب** توان بود که از خلقنا الانسان من نطفة خلق جسد مراد مخلوق از نطفة غیر جسد
نبود شک نیست که خلق حیات سمع و بصر بعد خلق جسد باشد تعقیب درست آید در کلام اشکال روی ننماید
معنی اینست بدرستی که ما آفریدیم آدمی را از نطفه آمیخته با خون حیض یا با منی زنان در حالتی که
مقدرات در شان او تکلیف و ابتلا بس کردانیدیم او را شنوا و بینا إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا
إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا عَيْنًا
يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا جمله انا هدیناه السبیل مستانفه است در جواب ما فعل بالانسان
بعد خلقه و جمله فجعلناه سمیعا بصیرا باعتبار آنکه مقصود از خلق سمع و بصر حصول هدایت ملوح سوی
مضمون جمله انا هدیناه السبیل بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود و در جمله انا هدیناه السبیل
صفت جمع است چه متعدد را در حکم واحد جمع کرد و اما شاکرا و اما کفورا تفریق است در جهة جدا کردن دو فریق
است و جمله انا اعتدنا للکافرین سلاسل و اغلالا و سعیرا و جمله مصدره بان که بعد اوست یعنی ان
الابرار یشربون من کاس الایة تقسیم است بر وجه استیناف انا اعتدنا در جواب ما یصیب الکافرین و ان
الابرار در جواب ما یصیب الشاکرین و چون تفریق اما شاکرا و اما کفورا ملوح سوی تقسیم متاخر بود بتقدیم
ملوح تاکید هر دو جمله سائغ نمود سلاسل بصرف و منع صرف خوانند و معنی هر دو یکی دانند سلاسل با
معطوفات خویش مفعول اعتدنا آمده از جهة تناسب اغلالا و سعیرا منون شده و از کاس بر وجه ذکر
محل و اراده حال ما فی الکاس مراد است و من در من کاس ابتدائیه است و کان مزاجها صفت است مر کاس را
و تواند بود که از کاس حقیقت مراد دارند ضمیر مزاجها عائد بر معنی مجازی کاس پندارند ترکیب از باب
استخدام بود بر طریق اذا نزل السماء بارض قوم رعیناه و ان کانوا غضابا باشد عینا بدل است از کافورا
یا بحذف مضاف بدل است از حذف مضاف محل من کاس کافور جوئیست از بهشت ای کان مزاجها ماء عین
باد یشرب بها زائده است یا متعلق است بیشرب بتضمین معنی یلتذ جمله یفجرونها تفجیرا حالست یا مستانف
است برای بیان کیفیت شرب تفجیرا مصدر موکده است تنکیر او برای نوعیت است ای تفجیرا من غیر مشقة بدین
وجه مصدر نوعی باشد و تواند بود که تنکیر تفجیر برای تعظیم باشد یا برای تکثیر و جمله بدین وجه تکمیل

بود جمله کان

بود جمله کان مزاجها کافورا بتوهم آن بود که خلط مذکور از جهة قلت باشد اثبات تکثیر و تعظیم تفجیر رفع
وهم قلت بود و رفع احتمال حاجت اخلط باشد **معنی اینست** بدرستی که ما ایشان را راه نمودیم و نیکی
و نیکوکاری بیان کردیم در این حالت که مقدر بود شاکر بودن ایشان یا مقدر بودن در شان ایشان کفران بدرستی
که ساخته ایم برای کافران یعنی مبتلا شدگان کفر و کفران زنجیرهای آتشین و غلها که بدان دستهای ایشان
را با کردنها بندند و آتش افروخته که ایشان بدان سوخته و معذب کردند بدرستی که نیکوکاران و نیکو
کرداران یعنی مومنان صالح که مر وجه را نیازارند و جز شکر و احسان نیارند بیاشامند از کاس خمری از خمور
که آمیزش اوست با آب چشمه کافور آمیخته باشد چه چشمه که بیاشامند از آن یا کویند بیاشامند و لذت کیرند
بدان بندکان خاص خدا یعنی مقربان دوان کنندکان چشمه را در هر مکانی که خواهند و جاری کردانند جوی
مذکور را در هر مکانی که جویند موثق راست **بیت** از جام چه خیزد ز صراحی چه کشاید ما راکه بجوئیم ز
جوی روان را يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ
يَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا جمله یوفون بالنذر مستانفه
است در جواب ما بالهم یشربون یا تعلیل است بر جمله ان الابرار یشربون من کاس و ایفای نذر کنایت است
از استیفای واجبات و ایجاب مناجات بر حسب عادت استیفای واجبات و یخافون عطف است بر یوفون
یوما مفعول است مر یخافون جمله کان شره مستطیرا صفت است مر یوما را و یطعمون عطف است بر یوفون
علی حبه مسکینا چون بمعنی علی حب الطعام بود ایراد قصد برای مبالغه در مدح از باب سُلم باشد و اگر
بمعنی علی حب الله دارند برای دفع وهم ریا و سمعت از تکمیل پندارند جمله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا
حال مقدرات مر جمله انما نطعمکم لوجه الله و جمله انما نطعمکم تا آخر محمولست بر یطعمون و خطاب
یطعمکم من مسکین و یتیم و اسیرات روایت کرده اند که امیر المومنین حسن و حسین رضی الله عنهما
مریض بودند از غایت ضعیف میشودند امیر المومنین علی و سیدة النساء فاطمه و فضه کنیزک ایشان نذر
کردند که اگر خدای ایشان را عافیت بخشد سه روزه دارند خدای ایشان را عاقبت بخشید مرض ایشان را
بصحت بدل کردانید هر سه در ایفای نذر شتافتند و بر وجه ادای منذور روزه داشتند آورده اند که
امیر المومنین علی در خانه برای افطار چیزی نداشت دل بر استقراض گماشت از یهودی مقداری جو
قرض آورد فاطمه رضی الله عنها از آن سه قرص کرد و بعضی کویند پنج قرص بخشند و برای افطار پیش آوردند
ناگاه مسکینی برسید و از کرسنگی نالید دست بطعام نبردند قرصهای مذکور او را سپردند مسکین مذکور
را بر نفس خویش کزیدند خود در آن شب جز آب نچشیدند بر حکم نذر دوم روز نیز روزه داشتند و دل
برادای منذور کماشتند بان تدبیر کردند وقت افطار طعامی آوردند یتیمی نالید و ناله او در کوش ایشان
رسید بر طبق نهادند و طعام بیتیم را دادند سوم روز نیز وفای نذر لازم دیدند با طی و روزه رنج روزه
سوم کشیدند وقت افطار اسیری از کرسنگی فریاد کرد ذکر اسیری و بی تدبیری خویش پیدا آورد جود
جود طبیعی خاندان نبوت و کرم جبلی دودمان فتوت باعث بر ایشان کشت خاصیت مرضیه و یوثرون
علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة بظهور پیوست تن را بشقت جوع سپردند طعام بر اسیر نثار کردند
در شان ایشان این آیت نازل کشت و این نظم بورود پیوست **سوال** از قصه مذکور مفهوم میشود
که نذر در شفا و دفع بلا نافع بود در صحیح مسلم حدیثی ذکر کرده میشود که بروایت ابو هریره آورد
لا تنذروا فان من النذر لا یغنی من القدر شیئا و انما یستخرج به من البخیل میان حدیث و قصه مذکور
معارضه می آید **جواب** نهی از نذر باعتقاد شفا بتیقن رد بلا است اما نذری که سبکم الصدقة
ترد البلاء در باب شفا و رد بلا مقرون بظن و رجاست اگر نهی از مطلق نذر بودی بآیت و یوفون

بالنذر معارضه نمودی معنی اینست وایفا میکنند نذر بعد استیفای واجبات ازجهة شغاورد بلا ومی
ترسند از روزیکه شر او منتشرات و هول او مشتهر است یعنی روز قیامت که یوم تذهل کل مرضعة
عما ارضعت صفت اوست و یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه سیرت اوست
ومیدهند طعام ازجهة دوستی خدا نه ازجهت ریا وسمعت واظهار سخا کسانی راکه میدهند میگویند
نمی دهیم شمارا مگر ازجهت رضای خدا وخشنودی حق سبحانه وتعالی نمیخواهیم از شما جزای و مجازاتی نه شکری
ومکافاتی **سوال** امیرالمومنین ابوبکر رضی الله عنه چهل هزار دینار داد سبحانه وتعالی در شان او نخری
آیت وسیجنبها الاتقی الذی یوتی ماله یتزکی فرستاد امیرالمومنین علی کرم الله وجهه سه قرص جو آورد
مسکین ویتیم واسیر را عطا کرد در این قلیل چه صفت بود که همچو کثیر ممدوح گشت بصفت ویطعمون الطعام
بوست **جواب** قلیل وکثیر مذکور هر یکی را کمال ابود لاجرم قلیل همچو کثیر رونق وزیب روی نمود و
دیگر آنکه علی رضی الله عنه و فاطمه وقصه ایشان دروقت دادن حاجت ماسه داشتند لاجرم بعطای قلیل
درجه کثیر یافتند انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا یوم ظرفست مر مضافی راکه حذف شده ربنا مقدر
انا نخاف من عذاب ربنا فی یوم عبوس قمطریرا وتوصیف یوم بعبوس مجاز عقلی است از باب نهاره صائم و
لیله قائم و توصیف عبوس بقمطریر از باب ترقی سوی اعلی است بر طریق عالم نحریر جمله انا نخاف من ربنا معلله
است مر جمله انما نطعمکم را وچون انما نطعمکم لوجه الله ملوح سوی مضمون جمله بود بتقدیم ملوح تاکید
جمله سائغ نمود **معنی اینست** بدرستی که ما ترسیم از عذاب پروردگار خویش در روزی ترش روی سخت
از شدت غم بشدت ترش روی پیوسته واین بحقیقت صفت روز نبود صفت صاحب روز باشد اسناد صحت
منظور سوی ظرف زمان اسناد مجازی دارند بر طریق نهاره صائم ولیله قائم بنداراند فوقیهم الله شر
ذلک الیوم ولقیهم نضرة وسرورا وجزاهم بما صبروا جنة وحریرا متکئین فیها علی الارائک لا یرون
فیها شمسا ولا زمهریرا فوقیهم الله بامعطوف اخبار کردانیده بر طریق ونفخ فی الصور جنة وحریرا مفعول
مر جزاهم را متکئین حالست از مفعول جزاهم صفت جنت نبود واگرنه از جهت جاری بودن بر غیر من هی له ابراز ضمیر ظ ابراز
واجب شود جمله لا یرون فیها شمسا ولا زمهریرا حال دیگر است **معنی اینست** پس خدای عزوجل ایشان را از
شر آن روز نگاه دارد وایشان را بر صفت تازگی روها وشادمانی دلها آرد وایشان را بصبر برانکار وقطاعت
مجاعت بعد ایثار قوت بهشت ولباس حریر جزا دهد در حالی که تکیه کننده اند در بهشت در تختها نبینند
دران گرما و سرما یعنی هوای معتدل باشد گرم و سرد نبود ودانیة علیهم ظلالها وذللت قطوفها تذلیلا
دانیه اسم فاعلست ظلالها فاعل اوست ودانیة منصوبست عطفست بر متکئین رابطه محذوفست ای دانیة
ظلالها وذللت حالست بتقدیر قد یا عطفست بر دانیه بر طریق فالق الاصباح وجاعل اللیل و در حالی که نزدیک
است سایهای درختان آن جنت برای ایشان یا گوییم جزا دهد خدای برای ایشان جنتی وجنتی دیگر که نزدیک باشد
سایهای درختان آن بدرستی که ایشان کردانیده شده است فروآوردن وخوردن میوهای آن آسان کردانید
چنانچه حاصل شود شکستن وخوردن آن بی رنج دست وپای ویطاف علیهم بانیة من فضة واکواب کانت
قواریرا قواریر من فضة قدروها تقدیرا آنیه جمع اناست چون اسوره که جمع سوارست در اصل ائنیة
بدو همزه بود دوم را بالف بدل کردند من در من فضة بیانیه است اکواب جمع کوب کوزه بی دسته باشد وجمله
قدروها تقدیرا صفتی دیگرست مر اکواب را یا حالست بتقدیر قد کانت تامه است یعنی تکوین قواریر جمع
قاروره است حالست قواریر دوم بدلست از اول باروس ایات سابقه ومتاخره وتناسب ثانی باول وتنوین
اول صرف ومنع صرف خوانند ومعنی یکی دانند جمله کانت قواریرا صفتست مر اکواب را و بودن قاروره از
فضه استعارت بدیعه است یعنی اوانی بر صفای شفافی شیشه وسپیدی نقره بانیه متعلق است بیطاف

وجمله یطاف

وجمله یطاف عطفست بر لا یرون فیها شمسا ولا زمهریرا **معنی اینست** وگردانیده شود بر ایشان کوزهای
که از نقره ساخته شده وبرونق وزیبای نقره آمده وکوزهای بی دسته موجود شده است بر صفای شیشه وبیاض
چنانچه شیشهای از نقره خضوع کنته وبحصول صفت پیوسته شیشه ونقره پیوسته اند اندازه کرده اند آن کوزها
ایشان با ساقیان بر اندازه رغبت نه بیش از آن که کسی خورده ماند نه کم از آن که حاجت را فرو نشاند بخلاف
ساقیان دنیا که اندازه رغبت ساقیان ندانند بزیاده ونقصان پیش آرند ویسقون فیها کاسا کان مزاجها
زنجبیلا عینا فیها تسمی سلسبیلا ویسقون عطفست بر یطاف علیهم فیها ای فی الجنة کاسا مفعول یسقون
باشد ومراد از آن شراب باشد که زنجبیلا خبر کانست مزاجها اسم اوست جمله صفت کاسا واز زنجبیلا نام
چشمه بهشتی مراد بود که امیزش آن شراب را تیز کند وبعضی گویند زنجبیل نام چشمه است در بهشت که بهشتیان
شراب را بدان آمیزند بعد آمیزش او بخورند بر تقدیری که زنجبیل نام جوی باشد عینا بدل از زنجبیل بود
وبر تقدیر دوم عینا بحذف مضاف بدل از کاسا دارند سلسبیلا مفعول دوم است مر تسمی را سلسبیل نام جوی
است در بهشت از امیرالمومنین علی کرم الله وجهه روایت کرده اند که سل امر از سوالست مخاطب غیر معین
باشد سبیلا مفعول اوست واین وجه مشکلست زیرا که سلسبیلا مفعول دوم است مر تسمی را وآن جز اسم نبود
مگر آنکه جمله را بتاویل مفرد مفعول دارند فیها صفت عینا بندارند تسمی را تنزیل منزله لازم گویند
یا سلسبیل علم منقول گویند وتذکر ترکیب مذکور بیان منقول عنه جویند **معنی اینست**
وآشامانیده شود در جنت کاسی از شراب که آمیخته باشد با زنجبیل چشمه یا کاسی چشمه که نام کرده شود
... در بهشت ویطوف علیهم ولدان مخلدون اذا رأیتهم حسبتهم لؤلؤا منثورا واذا رأیت ثم رأیت نعیما وملکا
کبیرا عالیهم ثیاب سندس خضر واستبرق وحلوا اساور من فضة وسقیهم ربهم شرابا طهورا جمله
ویطوف علیهم عطفست بر جمله سابقه حسبتهم جواب شرطست جمله شرطیه صفت دیگرست مر ولدان را
ورایت در اذا منزله لازم است ثم ظرفست رایت نعیما وملکا کبیرا جزای شرطست جمله معترضه است
در مدح بهشت عالیهم بنصب وسکون او خوانند ونصب از جهت ظرف یعنی فوقهم وان ظرف مستقر بود ثیاب
فاعل ظرف باشد یا از جهت حال از ضمیر علیهم ای عالیا علیهم ثیاب سندس یا ثیاب سندس را مبتدا دارند و
عالیهم خبر او بندارند وبر قرات سکون مبتدا بود ثیاب سندس خبر او باشد وبعضی خضر واستبرق بجر
بدل از سندس وبعضی هر دو را برفع بدل از ثیاب دارند وبعضی اول را برفع وثانی را بجر وبعضی بر عکس
خوانند وحلوا حالست بتقدیر قد ای وقد حلوا اساور منصوب بنزع خافضست ومن در من فضة
بیانیه است وسقیهم عطفست بر ما صوبات سابقه **معنی اینست** وبگردند بر بهشتیان برای خدمت
ایشان کودکان که کودکی ایشان جاوید داشته شده ووجود ایشان همواره بدین صفت آمده بزرگی وپیری
نپذیرند بر صفت طراوت ونضارت باشند از امیرالمومنین علی کرم الله وجهه روایت کرده اند که هیچ
یکی از اهل بهشت نبود که او را هزار غلام نباشد هر یکی را خدمت کاری بعدد مخصوص بکاری جاوید و
دائم باشندگان که نمیرند وزوال وفنا نپذیرند چون ایشان را به بینی و بر ایشان نظر کاری از صفایها
مروارید پراکنده پنداری وچون نظر انجا دوبت واقع شود ودران مقام نظر افتد ببینی نعمتهای بسیار
که نعیم لا یفنی خطابست وملک لا یبلی از ذهابست زهی دستگاه که هرچه خواهد بی توقف وتانی دست
دهد جمعی بار رفعت وجاه که فرشتگان پیش منظر او مانند بی دستوری او در آمدن نتوانند گفته اند
که چون فرشته پیش بهشتی آید وحاجت در آمدن باز نماید حاجبان بگویند وبرای در آمدن فرشته
هفتاد بار دستوری جویند هرچند حاجبان ثنا بند فرشته باز گردد بمقام مناجات پیوندد زبان
بثنا کشاید قصه باز نماید بار دیگر بحکم فرمان برسمی که ملاقات پادشاهان باید طبق میوه بردست

کرده در بهشت آید برای درآمدن دستوری شود فرشته طبق گرفته پیش بهشتی دود جون مومن یکی از میوها
طبق بشکند حورای بیرون آید نور روی او تمام بهشت را ساطع نماید و در دست او رقعه باشد که معنون
بدین عنوان بود من الملک الحی الذی لا یموت الی الملک الحی الذی لا یموت من الملک الذی لا یزول الی العزیز الذی لا یزول
بعد از آن رقعه بگشاید استطلاع شاید مضمون نامه این باید عبدی اشتغلت بالجود والقصود ونسیت
لقائی بنده مشتاق و آن حور و قصور و غلمان بگذارد سوی نعمت رویت که برترین نعمتها است روا آرد
آورده اند که کمترین اهل جنت را عرصه مملکت هزار ساله راه بود و نظر او بهمه مملکت افتد نهایت را
همچو بدایت ببیند و اخری را همچو اولی نگرد زهی عیش فراخ که هرگز زوال نگیرد خهی ملکی بی هلاک فنا و زوال
نه پذیرد اینچنین ملک را اگر ملک کبیر گویند شاید وصف کردن او بزرگی درست آید و امام کلبی ضمیر علیهم
بر ولدان و غلمان داشته و ضمیر حلوا و سقیهم ربهم بر بهشتیان راجع پنداشته و تواند بود که همه
ضمیرهای مذکور بر بهشتیان باشد و همه لوح ایشان باشد و زیر پوش ایشان جامهای دیبای باریک بود و
جامهای سبز و پوشانیده و آراسته گردانیده شوند سوارها از نقره آرایند و سقیهم ربهم پروردگار ایشان
ایشان را شرابی پاک کننده و آنرا شامیدن مشرف بطهارت و بنظافت آرنده ان هذا کان لکم جزاء وکان
سعیکم مشکورا هذا اشارتست سوی نعیم مذکور تنکیر جزاء برای تعظیم است جمله کان لکم جزاء با معطوف
خویش خبر ان است و جمله ان هذا کان لکم جزاء تذییل است و جمله سابقه ملوح و مجازاة مضمون این
جمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود **معنی اینست** بدرستی که نعیم مذکور و عطیه مسطور مر شما را
جزای عظیم و ثواب فخیم است و هست سعی شما مشکور و مبرات شما مبرور انا نحن نزلنا علیک القرآن تنزیلا
انجمله و جند جمله دیگر که بعد اوست در آخر سورت بر وجه تذییل آمده و هر یکی برای نکته که در ذیل
سطور آمده مذکور شده و از جهة رد انکار منکران تنزیل قرآن جمله را موکد آورده و تقدیم مسند الیه
بر خبر فعلی که موجب تقوی است کرده تنکیر تنزیلا برای نوعیت است ای نزل القرآن تنزیلا بحسب المصالح مفرقا
منجما یا برای تعظیم است نزل علیک القرآن معظما **معنی اینست** بدرستی که ما فرود آورده ایم بر تو
ای محمد قرآن را فرود آوردن عظیم و از شک و شبهه مصون و از عیب و ریب سلیم فاصبر لحکم ربک ولا تطع
منهم آثما او کفورا واذکر اسم ربک بکرة واصیلا ومن اللیل فاسجد له وسبحه لیلا طویلا
فا در فاصبر سببیه است جمله متصل بمضمون کلام سابق ای عرفت تحقق النوع الفجار والابرار و تاخیر
الثواب والعقاب الی یوم الحساب فاصبر لحکم ربک ولا تطع منهم آثما او کفورا عطف است بر فاصبر او برای
احد غیر معین است و احد غیر معین نکره بود و نکره در سیاق نفی عام شود لا تطع آثما او کفورا یعنی لا تطع احد
منهما باشد واذکر اسم ربک عطف است بر فاصبر بکرة واصیلا منصوب بر ظرفیه است فا در فاسجد له زائده است
یا محمول بر تقدیر اما برای اما من اللیل فاسجد له وسبحه تسبیحا طویلا صفه مصدر محذوف است ای
سبحه تسبیحا طویلا او سبحوا طویلا **معنی اینست** جون بدانستی که مومنان و کافران محقق اند و
کافران بر باطل اند و مومنان بر حق اند مومنان را و کافران را عذابست ثواب و عقاب و وعد و وعید بروز
حساب پس صبر کن بر جفا کافران از جهة حکم پروردگار تو بتاخیر عذاب ایشان و اطاعت مکن آثم یعنی منافق
را که کفر او بنهایت است که پنهان است و نه کفور را یعنی کافری را که کفر او عیان است بعضی آثم عبارت از
عتبه دارند و کفور عبارت از ولید مغیره پندارند که ایشان پیغامبر صلی الله علیه و سلم را بر موافقت خویش
دعوت میکردند بمواعید حظوظ دنیاوی بر میل کردن بسوی خویش می آوردند عتبه میگفت دختری جمیله
دارم که از همه زنان جمیل است ترا بزنی دهم و ولید میگفت مال و اسباب دنیاوی بسیار دارم بتو می سپارم
پیغامبر را فرمان شد که بر گفت ایشان گوش مدار و دل بر اطاعت ایشان مبار پروردگار خویش را در بامداد

وشبانگاه یاد

وشبانگاه یاد آر و خود را در ذکر خدای عز وجل بدار و در شب برخیز و سر بزمین بنه و برای خدای نماز بگذار و خدا را
همه شب بپاکی یاد آر تسبیح بگو تسبیح دراز با زاری و عاجزی و نیاز ان هؤلاء یحبون العاجلة ویذرون وراءهم یوما
ثقیلا هؤلاء اسم ان است جمله یحبون العاجلة خبر است و جمله ویذرون تا آخر عطف است بر و جمله ان هؤلاء
تا آخر تعلیل است بر جمله ولا تطع منهم آثما او کفورا دلیل است جون جمله ولا تطع منهم آثما او کفورا متضمن نا شایستگی
کفار و ملوح سوی این گفتار بود از جهت تقدیم ملوح تاکید این جمله سائغ نمود **معنی اینست** بدرستی که این کافران
دنیا را دوست دارند و روزی که گرانست خوف و هول او بی پایانست پس پشت میگذارند و از وی اعراض میکنند و
پشت بدو می آرند و بعضی وراءهم بمعنی امامهم دارند و معنی بدین طریق پندارند و میگذارند پیش خویش روز
ثقیل یعنی روزی که آینده است آنرا پیش دارند و دل بدان نمی گمارند روز قیامت را گران گفت زیراکه در وی
کاری و باریست که بر گرفتن او دشوارست بار گناهان که در آن روز سبر گردنها خواهد بود توان دانست که جه گرانست
باریست اینچنین کسانی که دنیا را دوست دارند و دل بر آمدن روز قیامت نگمارند طاعت ایشان نباید کرد و
دل بر موافقت ایشان نباید آورد نحن خلقناهم وشددنا اسرهم واذا شئنا بدلنا امثالهم تبدیلا نحن
مرفوع بر ابتداست جمله خلقناهم خبر مبتداست و شددنا اسرهم عطف است بر خبر جمله شرطیه یعنی واذا شئنا
بدلنا عطف است بر جمله ان هؤلاء تا آخر تشنیع کفار بکفر و اعراض کردن و روگردانیدن از قیامت و انکار روز
جزا و سزا بود جمله نحن خلقناهم تا آخر تشنیع ایشان بکفران نعمتهاست جه نعمت ایجاد و راست و درست کردن
مفاصل و اعضا و نعمت ابقا بکمال قدرت بر افنای اصل نعم و اساس انواع کرم است ناسپاسی در آن اصل کفران باشد
انجمله باعتبار آنکه مقصود از وی تشنیع است بود مقرر تشنیع سابق بود لاجرم مفصول کرده **معنی اینست**
شک نیست که ما ایشان را آفریده ایم بندهای ایشان را درست و راست گردانیده ایم و اگر می خواستیم ایشان را بر می
داشتیم بجای ایشان دیگران را می آوردیم بر داشتن ایشان نخواستیم باقی داشتیم ایشان بکفر و کافری گذرانیدند و
کفران نعمت ورزیدند ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا وما تشاؤن الا ان یشاء الله ان الله
کان علیما حکیما اولا از دوستی دنیا و فراموشی روز قیامت ترسانید بعده از همه عظمت را بجمله ان هذه تذکرة
تذییل گردانید و جون مضمون این ملوح سوی مضمون این جمله بود بتقدیم ملوح تاکید این جمله سائغ نمود
جمله فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا معترضه است و تعلیق راه راست گرفتن بمشیت موجب تخییر است و
تخییر مذکور بر وجه توبیخ آمده جنانچه در فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین نارا
تحقیق شده وما تشاؤن الا ان یشاء الله معترضه دیگر است برای بیان ملازمت مشیت خدا مر مشیت بنده
را الا ان یشاء الله مستثنی مفرغ است ظرف واقع شده ای وما تشاؤن فی وقت الا وقت مشیة الله و جمله ان الله
کان علیما حکیما تذییلی دیگر است بعد تذییل ان هذه تذکرة جون ازین موعظت مبنی علم حکمت رب
العالمین مفهوم شده انجمله تاکید مفهوم مذکور آمده **معنی اینست** بدرستی که این سورت پندیست
موعظت دل پسندانست پس هر که بخواهد پند پذیرد و سوی کار خدا و دین حق جل وعلا راه گیرد پند مذکور
خواست و اعراض از وی غوایتست و نخواهید شما جیزی مگر آنکه میخواهد خدای عز وجل بدرستی که خدای علیم
و حکیم است همه قول و فعل او بر وفق علم بود و بر مقتضای حکمت باشد **سوال** جون خواستن ما ملازم
خواستن باری تقدس و تعالی باشد باید بر حکم ما شاء الله کان هرچه ما خواهیم البته موجود شود **جواب**
مشیة ما ملازم مشیة خداست لیکن خواست خدا غیر متقید بخواست ماست هرچه ما بخواهیم لامحاله خدا
را در آن خواستی بود اما معلوم نبود که خواست خدای در آن بوجود یا عدم آن باشد حاصل معنی این باشد شما
جیزی نخواهید مگر آنکه خدا را در آن مشیتی است لیکن مشیت خدای جل وعلا بیقین معلوم نیست
گاه باشد که آنچه خواهیم خواست خدای همان بود و مراد ما بحصول پیوندند و گاه بود که خواست خدای غیر

خواست ما باشد مراد حاصل نکردد و تواند بود که ما تشاؤن الا ان یشاء الله یعنی ما یوجد بشیئکم شئ الا وقد
شیئة الله ایاه یعنی بشیئة شما یعنی هیچ چیزی موجود نشود مکر انکه خدا را عز و جل دران وقت آنرا خواهد
کرا و مراد بخشد تو کیبی که بجوی یُدخِلُ مَن یَشَاءُ فِی رَحمَتِهِ وَالظَّالِمِینَ اَعَدَّ لَهُم عَذَاباً اَلِیماً این جمله مقرر آن
مرمضون جمله ما یشاؤن الا ان یشاء الله که دخول جنت همه میخواهد کسی راکه خواست او باشد در آرد دوزخ
کسی نمی خواهد کسی راکه خواهد عذاب دوزخ بروکارد و الظالمین اعد لهم عذابا الیما الظالمین منصوب است بو شرط
تفسیر ای و یعذب الظالمین و جمله عطف است بر جمله یدخل من یشاء فی رحمته معنی اینست هرکراکه خواهد
در بهشت آرد و ظالمان را عذاب کند و عذاب دوزخ برایشان کارد و ساخته کرده است برای ایشان عذاب الیم را
و مهیا کرده است برای ایشان عذاب عظیم و بدانکه مقطع این سورت مقطع حسن است و مختم او مختم مستحسن است
چه اتمام کلام بدرآوردن درجنت و عذاب کردن در تاریکی منتهای کار مومنان و کفار است در آخر سورت آخر کار
مردمان از کافران و مومنان در بیان آورده چنانچه دال بر انتها باشد و مشیر بر اختتام کلام شود والله اعلم
بمعانی کلام العظیم محتملات النظام تطمه الطام لا اله الا هو ربی و توکلی علیه و هو حسبی سورة المرسلات این سورت
مکی است پنجاه آیت و صد و هشتاد و یک کلمه است سیصد و شانزده حرف ربط این سورت با سورت دهر آنست که
در آخر سورت دهر ذکر قیامت بود افتتاح این سورت نیز بذکر قیامت روی نمود بدانکه سورت مرسلات را
با خبار از وقوع واقعه قیامت افتتاح کرد و خبر مذکور را از جهت عنایت شان او موکد بقسم آورد بعده جمله
فاذا النجوم طمست معطوفات او بتقدیر اذا وقعت هذه الامور حان حین الموعود المسطور و پس از ان دعای
بویل در حق مکذبان خبر قیامت بذکر پیوست بعده جمله الم نهلک الاولین ثم نتبعهم الآخرین کذلک نفعل
بالمجرمین بر طریق هلاک کافران کذشته و کافران آینده که هلاک ایشان نیز موعود است حال کافران موعود کشت
بخلق ایشان از آب کنده و نطفه افکنده و داشتن او در زهدان تا مدت اصلاح آن بجمله الم نخلقکم من
ماء مهین الآیه حجت بر قدرت بعث مرتب کردانید بعده بجمله الم نجعل الارض کفاتا الآیة اثری دیکر از
آثار قدرت برایشان رسانید و خبر دیکر از اخبار فطرت هویدا ساخت و آن زاد لائل اقتدار بعث و اعادت
داشت بعده چند جمله از انطلقوا الی ما کنتم به تکذبون تا فان کان لکم کید فکیدون در اهوال و احوال
قیامت ذکر کرد بعده بجمله ان المتقین تا آخر جزای محسنان و بجمله کلوا و تمتعوا قلیلا تا آخر جزای مجرمان
در بیان آورد بعده بجمله و اذا قیل لهم ارکعوا لا یرکعون برای مذمت کافران مذکور کشت و بجمله
فبای حدیث بعده یومنون سورت مذکور با نتها و اختتام پیوست در این سورت جمله فویل یومئذ للمکذبین
مذکور ده بار است مفید فایده توکید بر نمط تکرار است شک نیست که جملهای که از یکبابت اکر در مقصود
متغایر باشد از ین جهت که از یکبابت میان ایشان اتصال و ارتباط بود و اکر مقصود از همه یکی است
هر یکی در مقصود کلی مقرر دیکری است الجمله بروجه اعتراض در میان جمل مذکوره متصله آمده میان
کلامهای متصل واقع شده جمله دیکر از هر نوع که در محلها بیاید بمشیة الله و عونه بیان آن روی نماید
والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِیمِ
وَالمُرسَلَاتِ عُرفاً فَالعَاصِفَاتِ عَصفاً وَالنَّاشِرَاتِ نَشراً فَالفَارِقَاتِ فَرقاً فَالمُلقِیَاتِ ذِکراً عُذراً
اَو نُذراً اِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ واو قسم است والمرسلات بامعطوفات او جماعت از فرشتکان مراد است
باشد عرفا حالست بمعنی ارسلت العرف ای الاحسان و للمعروف و العاصفات با معطوفات خویش عطف
بر والمرسلات عصفا و نشرا و فرقا مصادر ند ذکرا مفعول به است عذرا او نذرا بدل دارند از ذکرا و یا
منصوب اند بر مفعول له موصول با صله یعنی ما توعدون اسم ان است لواقع خبر است جمله جواب قسم است
تاکید جمله بان و لام قسم از جهت رد انکار منکران بعث است ما ی موصول حق او آنست که جدا نویسند بر

طریق ما کانه وصل نکنند لیکن کتابت قران برحکم خطان لا یقاسان خط العروض و خط القران برصورت انما مکتوب
شده معنی اینست سوکند یاد میکنم بجماعت فرشتکان که مصالح بیانی فرستاده می شوند هرکجا که فرستاده میشوند
میروند پس فرشتکان که همچو باد تیز می روند نیز لا وقتی و بفرشتکان که نشر کنند بدها اند نشر کردنی پس فرشتکان
که جدا کننده اند میان حلال و حرام در تبلیغ وحی و بیان احکام یا کویند بسوکند یاد میکنم فرشتکانی که چون برای
عقوبت قومی فرستاده می شوند محل عقوبت را از غیر محل جدا میکنند پس بفرشتکان که ذکری القا افکنند عذرخواه
کذشته و ترسانیدن آینده در میان افکنند و تواند بود که همه صفات باد بود و سوکند باصناف بادها باشد و
معنی چنین آید سوکند یاد میکنم ببادهای که تیز پرنده آمده تیز برندنی پس ببادهای پراکنده ابرهاست پراکنده کردنی
پس ببادهای که القا کنند ذکری یا یعنی ذکر حصول اثری را از فساد زروع و ثمار یا خشکی و خرابی ازرع و اشجار تا
شکر نعمت کذارند و دل بر طاعت و عبادت ارند و از کناهان کذشته آمرزش خواهند و از معاصی آینده و از کناهان
بپرهیزند و تواند بود که سوکند با مور مختلفه دارند موصوف هر یکی علاحده بنده بندارند مراد از مرسلات
فرشتکان و از عاصفات بادها باشد و از ناشرات ابرهای هرسو بارنده و از فارقات نعمتهای که میان شاکر و کافر
کننده است بود و از ملقیات توبها که القا میکند ذکری را از کناهان کذشته عذرخواهی کردن و از کناهان آینده
ترسیدن و باز ماندن یا کویند یا کویند مرسلات جماعت پیغامبران و عاصفات کروه فرشتکان باشند و از ناشرات
کتابها که انواع احکام را بیان و احکام متفرقه را تبیان بود و فارقات ایات شرائع و احکام که فارقند میان حلال
و حرام و ملقیات ایات زواجر و عقوبات عذرخواهی از کرده و ترسیدن و باز آمدن از ناکرده است باشند بعضی
صفات با فا آمده و در بعضی واو مستعمل شده که فا برای تعقیب است و واو برای مطلق جمع است ترجیت و فرق بر جه
وجه بینی است در صفات که با فاست معنی تعقیب است محقق است و در ناشرات در همه وجوه
تحقق معنی تعقیب ممتنع است چاره نبود که در محل تعقیب فا باشد در عدم آن واو بود سوکند یاد میکنم بامور
مذکوره بدرستی که انچه وعده کرده شده اند شما از بعث و اخبار آمدن روز حساب و جزا هر آینه واقع شود بی
شک و شبهه و وقوع آن روی خواهد نمود فَاِذَا النُّجُومُ طُمِسَت وَاِذَا السَّمَاءُ فُرِجَت وَاِذَا الجِبَالُ نُسِفَت وَاِذَا
الرُّسُلُ اُقِّتَت لِاَیِّ یَومٍ اُجِّلَت لِیَومِ الفَصلِ وَمَا اَدرٰیکَ مَا یَومُ الفَصلِ وَیلٌ یَومَئِذٍ لِلمُکَذِّبِینَ
این شروط متعدده محذوفة الجزاست بتقدیر اذا وقعت هذه الامور لعاینت وقوع الموعود المذکور بر
تقدیر اول ابجمله تحقیق وقوع قیامت باشد بر تقدیر دوم بیان ویل عذاب بر تقدیر وقوع او بود و جار و
مجرور یعنی لای یوم متعلق است باجلت از جهت تضمن صدر مقدم شده و استفهام برای تهدید است بر طریق
من فرعون جمله معترضه است برای تهدید و استعظام روز قیامت ضمیر اجلت عائد است بر رسل لیوم الفصل
بران است مراد ای یوم و ما ادریک ما یوم الفصل تذییلات معنی اینست پس چون ستارها بی نور ساخته
و محو کرده شود و چون آسمان شکافته و پاره شده کردد و چون کوهها از بیخ بر کندیده شوند و چون پیغامبران
در وقتی معین از تبلیغ وحی سالت بوند برای کدام روز مهلت داده شده اند روز فصل یعنی روز قیامت
که شروع جدا کردنست میان دوستان و دشمنان یعنی میان کافران و مومنان وجه در بابا برترا که روز
فصل جیست وجه صفت دارد و مردمان را چه هراها و نعمها کارد و ویل عذاب ان روز قیامت برکسان
راکه قیامت را تکذیب کنند وحق در او وعید مکذبان افکند اَلَم نُهلِکِ الاَوَّلِینَ ثُمَّ نُتبِعُهُمُ الآخِرِینَ
کَذٰلِکَ نَفعَلُ بِالمُجرِمِینَ وَیلٌ یَومَئِذٍ لِلمُکَذِّبِینَ استفهام برای تقریرست بمعنی حمل مخاطب بر اقرار یا
برای تنبیه اهلاک کفار کذلک صفة مصدر محذوف است ای نفعل مثل هذا الفصل نفعل بالمجرمین تذییل است
معنی اینست ایا هلاک نکردیم یعنی هلاک کرده ایم پیشینیان را پس تر از ان هلاک خواهیم کردانیدن پسینان
مثل این کار بکنیم در شان کنه کاران و حق بذکر و آوان ویل یومئذ للمکذبین معنی او بالا مقرر شده

أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ فَقَدَرْنَاهُ فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ
استفهام برای تقریرات یعنی حمل مخاطب بر اقرار جمله محققه است مرا تا توعدون لواقع را واین جمله
در باب بیان ابتدات وبعث را عادت از هول از انشاات جمله فجعلناه عطف است بر مضمون الم نخلقکم و
فا برای تفسیرات نه برای تعقیب یا محمولست بر قلت وتقدیم وتاخیر در کوتاه فی قرار مکین متعلق است بجعلنا
الی قدر معلوم متعلق است بظرف مستقر یعنی فی قرار مکین وقدرنا عطف است بر فجعلناه فنعم القادرون تذییل
است ومخصوص بمدح محذوف است ای نعم القادرون نحن **معنی اینست** آیا نیافریده ایم شما را یعنی آفریده ایم
از آب کنده ونطفه افکنده پس کردانیدیم آن نطفه افکنده را در مکان استوار یعنی زهدان تا اندازه معلوم
نه ماه یا ده ماه یا بیش از آن یا کم پس اندازه کردیم او را پس ما نیکو صاحب قدریم ویل یومئذ للمکذبین مکرر
آمده معنی او مقرر شده أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً
فُرَاتًا وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ استفهام برای تقریرات یعنی حمل مخاطب بر اقرار این جمله مقررات من
جمله سابقه را که در بیان قدرت بود **معنی اینست** آیا نکردانیده ایم یعنی کردانیده ایم زمین را قرارگاه
شما در حالتی که شما زنده اید ودر حالتی که مرده باشید وکردانیده ایم در زمین برای قرار کوههای بلند و
استوار وانشامانیدیم شما را آب خوشگوار ویل یومئذ للمکذبین مکرر آمده ومعنی این پیش از این رفته و
انْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ انْطَلِقُوا إِلَى ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ إِنَّهَا
تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ كَأَنَّهُ جِمَالَاتٌ صُفْرٌ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ جمالات بالنون وبغیر النون خوانند
جمالت جمع جمل وجمالات جمع الجمع دانند انطلقوا بتقدیر یقال لهم انطلقوا مستانفه است در جواب
ما یصنع بالمکذبین الذین کذبوا یوم القیمة انطلقوا ثانی بدلست از انطلقوا اول ذی ثلث شعب صفة
ظلالست لا ظلیل صفت دیکرست مر ظل را غیر ظلیل کظل العرش للمومنین ولا یغنی من اللهب یا عطف است
بر ظلیل از باب فالق الاصباح وجعل اللیل سکنا جمله انها ترمی بشرر کالقصر تعلیلات وچون کلام سابق
ملوح بر بسیار وعظمت آتش بود تاکید جمله بتقدیم ملوح سایغ بود کالقصر صفتست مر شرر را جمله
کانه جمالات صفت دیکرست ویل یومئذ للمکذبین مکررات برای تاکید **معنی اینست** کفته شود
مر ایشان را در آن روز بروید سوی چیزی که تکذیب می کردید وکفتید که بعث نخواهد شد وعذاب آخرت روی نخواهد
نمود یعنی بروید سوی عذابی که از آن دروغ میداشتید وناموده می پنداشتید بروید سوی سایه روزی که خداوند
تیشه شاخ شده وچنانچه خاصیت روزست سه قسم کشته چیزی بر سر وچیزی راستا وچیزی چپا آمده واین کنایت
از آتش باشد چه دود بی آتش نبود وبعضی کویند این دود مخصوص در قیامت خواهد بود ودر عرصات قیامت
کافران را روی خواهد نمود که راستا وچپا وپس ایشان بکیرد تا آن دم باشد که جواب ایشان انتها پذیرد سوی
سایه مذکور نه سایه کننده واجب سایه رساننده چنانچه سایه عرش مومنان را بود ونفع نکند از کرمی
وسایه آتش باز ندارد بدرستی که آتش زبانه همچو قصر اندازد وبهر چیزی که رسد محترق سازد چنانستی شود
چون شتران سیاه شود که از جهت احاطت دود ورنک او سیاه نماید واز جهت اشتمالت بر آتش بهی بزردی زند
ویل یومئذ للمکذبین مکرر آمده معنی او پیش از این مقرر شده هَذَا يَوْمُ لَا يَنْطِقُونَ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ
وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ هذا مرفوع المحل بر ابتدات یوم مرفوع است خبر مبتدات وبر قرات فتح مرفوع
المحل باشد از جهت اضافت سوی جمله بنای او فتح جایز بود فیعتذرون عطف است بر یوذن لهم بحکم عطف آ
لا بر سر این در آید له لا یوذن لهم فلا یعتذرون ولا یوذن عطف است بر لا ینطقون لهم مفعول مالم یسم فاعله
یوذنات **معنی اینست** آن روز روزی که ایشان سخن نکویند ودستوری داده نشود ایشان را پس عذری
نجویند کفته وبر کافران چهل سال سخن نکویند همه در هیبت وحیرت بی نطق مانند وبعضی کفته اند سخن ایشان

رامنفعت بنود

رامنفعت بنود کویند وبر کلام خویش منفعتی نجویند واین عدم نطق مخصوص بموقع است تا ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
عِنْدَ رَبِّكُمْ بمضمون که مخصوص بموقعی دیکرست معارضه نیست ویل یومئذ للمکذبین مکرر آمده ومعنی او از پیش
مقرر شده هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ
هذا مبتدات یوم الفصل خبر مبتدات جمله مستانفه است در جواب ای یوم هذا الیوم وما صفته جمعناکم
خبر دیکرست یا حالست ای هذا الیوم اشر الیه حال کونها جمعناکم فیه یا بیان وجه تسمیه او بیوم فصل است
ای هذا یوم الفصل مرانا جمعناکم فیه لیفصل بین المحسن والمسیء وبین المحق والمبطل وبر اخیار والاشرار و
الفصل الخصومات بینکم الاولین عطف است بر کم که مفعولست مر جمعنا را فان کان لکم شرطست فکیدون
جزای شرطست **معنی اینست** این روز روز فرقانست یعنی روز جدا کردن میان محق ومبطل ودر فرق کردن
حق وباطل جمع کرده ام شما را وپیشینیان را یعنی امت محمد وسایر امتان پیغامبران تا فصل خصومات میان شما
کنیم ونیکو را از بد جدا کنیم ویل یومئذ للمکذبین مکرر آمده وپیش از این معنی او مقرر شده إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ
وَعُيُونٍ وَفَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي
الْمُحْسِنِينَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ این جمله مستانفه است چنانستی که سامع چون حال کافران شنید از حال
مومنان پرسید تاکید جمله بتقدیم ملوح وبسوی حکم ضد دیکر بود وبتقدیم ملوح تاکید سایغ باشد وفواکه
عطفست بر ظلال کلوا واشربوا تا آخر معترضه باشد جمله ان المتقین تذییلات وتاکید او بتقدیم ملوح
معنی اینست بدرستی که متقیان یعنی مومنان در سایه ها باشند وکرانهای جویها ونزدیک میوه ها از آنچه
آرزو برند ورغبت کنند کفته شود مر ایشان بخورید وبیاشامید خوردن وآشامیدن کوارا بعملهای که میکرد ید
بدرستی که ما مثل این جزا نیکوکاران را دهیم ونیکوکنندکان را الخیشم کافران در روز قیامت بر حال متقیان وکمال
پرهیزکاران نظر کنند در آخرت فوت از جنان پیش آید که ایشان را از رنج سرکت موت زیادة نماید چون ایشان در
طلب نان وآب وطعام وشراب که مقرر کردن وروزه وشانه را دعا تحفه بود کردند وحسینی بر کاله جامه که
بخسند روز بازه ودر اندک مدت دوازده شود وبحاسب صیناف متلطخ ولحص بشوار مسلون کرد دود
مصاحبت صواحبات یوسف ومخالطت مخاطبان دشمن که موجب فضوح وانکشاف اعضای نهانی ملایم طبیعت
جنسی حیوانی است ومخالطت دنیای فانیه ومتابعت نفس خائنه وموافقت هوا ومرافقت او وباب اهوا المتعدد
نیل ونوال آید واهلیت فرض کمال سرمد را فوت کردند وخویشتن را از حضیض پلیت موصول ملکیت حضیض
شیطانت واز صلاحیت ملکه آید در ورطه بنفس هلاک سرمد در اوفتند کدام خبث از این بتر بود وکدام د
خسران از این بالاتر باشد وجمله ویل یومئذ للمکذبین مکرر آمده ومعنی او مقرر شده كُلُوا وَتَمَتَّعُوا
قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ کلوا بتقدیر قیل لهم فی الدنیا علی سبیل التوبیخ صفت مکذبان
است یا حال از ایشانست یا کلام ابتدائی بود وامر برای توبیخ ایشان باشد قلیلا صفت مصدر یا صفت زمان
محذوف ای اکلا قلیلا او تمتعا قلیلا او زمانا قلیلا امر بکل وتمتع بر سبیل توبیخ دارند وقلیل ایشان قلت
تمتع دنیا پندارند چه تمتع دنیا نسبت آخرت قلیلات جمله انکم مجرمون تعلیلات وبر توبیخ مذکور د
دلیلات تاکید او از جهت تقدیم ملوح است **معنی اینست** کفته مر ایشان را بخورید وبمتاع قلیل برخور داری
کیرید بدرستی شما هر آینه کناهکارید وبدکردارید کافر کناهکار بدکردار را جز تمتع چند روز در دنیا بود هم
از جهت دنیا را جنت کافر کویند که حظ او هم در دنیا باشد بعد از آن عذاب موبد است وعقاب مجدد آ
بمجرد آنکه چشم بر بندد در دوزخ بر خود کشاده بیند هم در آن ساعت که از دنیا بیرون آید در بعض سجین
در آید اغرقوا فادخلوا نارا حکایت از این حالت النار یعرضون علیها غدوا وعشیا برهان این مقالت ویل
یومئذ للمکذبین مکررات ومعنی او مقررات وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ای

واذا قیل لهولاء المکذبین صلوا لا یصلون این شرطیه معترضه است برای مذمت ایشان بترک صلوة و تواند
بود که معطوف باشد بر مضمون للمکذبین ای الذین یکذبون واذا قیل لهم ارکعوا لا یرکعون معنی اینست
چون گفته شود مر ایشان را که نماز بگذارید نماز نمیگذارند و نماز را حق نمیدانند ویل یومئذ للمکذبین مکرر
آمده و معنی او پیش ازین رفته فبای حدیث بعده یومنون فا اضرابیه است ای ان لم یکن هولاء المکذبین
بالقران فبای حدیث تا آخر جمله توبیخ بر شناعت حالت و تنبیه بر ضلالت است معنی اینست اگر ایمان
بقران نیارند پس بکدام کلام ایمان خواهند آورد و اگر قران را تصدیق نکنند کدام کتاب را تصدیق خواهند
کرد بهتر ازین کلام کدام کلام بود و بالاتر ازین خطاب کدام کتاب باشد کتاب جامع علم اولین و آخرین است
ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین است این جمله در خاتمه سورت بر وجه تذنیب است در شان تصدیق
قران ترغیب امر بتصدیق قران جامع همه اوامر و نواهی است و مانع همه فساد و تباهی است هیچ نیکی نماند
که موازنه نگشت و هیچ بدی نماند که بمنع نپیوست و شک نیست که اینچنین مقطع حسن است و این نوع منتها
مستحسنات دال بر تمام کلام است و دلیل بر منتهای مرام است والله اعلم باسرار کلام و اجل من ان تبلیغ — ظ تبلیغ
الاوهام الی خفیات مرام لا اله الا هو دبی توکلی علیه و هو حسبی سورة النبا این سورت مکی است چهل و یک
آیت و صد و سی و هفت کلمه و هفتصد و هفتاد حرف ربط این سورت با سورت مرسلات آنست که در انجام
سورت مرسلات یعنی ویل یومئذ للمکذبین فبای حدیث بعده یومنون ذکر تکذیب کافران قیامت و نبوت پیغا — مبر
و قران را بود و در آغاز سورت نبا ذکر خبر عظیم که محتمل ذکر خبر قیامت و خبر بعث رسول و خبر نزول قران است
روی نمود و بدانکه سورت نبا را بذکر پرسش نبا قیامت افتتاح کرد بعده در جواب پرسش مذکور جمله کلا
سیعلمون ثم کلا سیعلمون وعده دانستن از مشاهده بر وجه وکادت آورد بعده جمله الم نجعل الارض مهادا
و معطوفات او که متضمن قدرت و بدیع فطرت و دلیل اقتدار بر بعث و قیامت است مذکور گشت بعده
بر وجه استیناف شان روز قیامت و سزای طاغیان و اجزای متقیان که خواهد بود بذکر پیوست بعده تا آخر
سورت ذکر قیامت آمده تا آنکه بجمله انا انذرناکم عذابا قریبا تا آخر ختم سورت شده و شک نیست که جملها
که ان یکیابت اگر مقاصد ایشان متغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان اتصال و ارتباط باشد و اگر
مقصود از همه یکی است در مقصود کلی منفرد دیگر است انچه میان جملهٔ مذکوره معترضه آمده میان
دو کلام متصل واقع شده و جمله دیگر از هر نوع در محلهای که بیاید بمشیة الله و عونه بیان آن روی نماید والله
اعلم بالصواب والیه المرجع والماب بسم الله الرحمن الرحیم
عم یتساءلون عن النبا العظیم الذی هم فیه مختلفون کلا سیعلمون ثم کلا سیعلمون روایت کرده اند
که کافران خبر قیامت بیکدیگر می پرسیدند یا گویند کافران بیکدیگر شریک میشدند در پرسیدن این نبا از
مومنان بر سبیل استهزا یا از خبر بعث پیغامبر آخر الزمان یا از خبر تنزیل فرقان این آیت در باب ایشان
نازل گشت و این نظم بورود پیوست ما استفهامیه است نون عن در میم ما مدغم شده و الف ما بعد حرف جر محذوف
آمده چون لم و فیم و الام و حتام جار و مجرور متعلق است بیتساءلون و استفهام برای تهدید است عن النبا
العظیم جواب سوال مذکورست متعلق است بیتساءلون محذوف موصول با صله صفت نباست عظیم خبر بعث است
یا خبر بعث پیغامبر است یا خبر قران است کلا حرف ردع است از اختلاف در قیامت یا منع است از قتال سیعلمون
وعید است ثم کلا سیعلمون تکرار ردع و وعید برای توکید است ثم زائده است بر طریق بالله ثم بالله دلیل است
بر آنکه وعید ثانی ابلغ است معنی اینست از خبر بیکدیگر می پرسند کافران یا گویند از خبر یکدیگر شریک می شوند
در پرسیدن بر وجه استهزا از مومنان از خبری عظیم که در ان اختلاف دارند بعضی در شک اند و بعضی منکر اند
کما قال فی شک منها بل هم منها عمون یا خبر بعث رسول که در وی اختلاف کردند بعضی شاعر گفتند بعضی کاهن دانند

بعض منسوب بجنون

بعضی منسوب بجنون کردند یا خبر قران که بعضی او را انشاء پیشینیان گفتند و بعضی ساخته پیغامبر دانستند اختلاف
در خبر قیامت و در بعث و تنزیل قران نشاید یا گویند بیکدیگر پرسید و گردن نشاید زود باشد که بدانند و پس زود باشد
که بدانند و چون قیامت قائم شود و بعث معاینه کنند صدق پیغامبر صلی الله علیه وسلم ظاهر گردد و انچه قران بیان
کرده محقق شود هر سه بعلم پیوندد و مضمون هر سه معاینه گردد و توان بود که مفعول سیعلمون ثانی عذاب
موعود باشد که بقیام قیامت بر وجه ثم برای تراخی دارند و کلام مذکور را تاسی خوانند تاکید پندارند معنی — ظ تاسیس
چنین آید زود باشد که بقیامت صدق این اخبار را دانند پس تران عذابی که برای ایشان موعود است معاینه
کنند الم نجعل الارض مهادا والجبال اوتادا و خلقناکم ازواجا و جعلنا نومکم سباتا و جعلنا اللیل لباسا
و جعلنا النهار معاشا و بنینا فوقکم سبعا شدادا و جعلنا سراجا وهاجا و انزلنا من المعصرات ماء
ثجاجا لنخرج به حبا و نباتا و جنات الفافا استفهام برای تقریرات یعنی حمل مخاطب بر اقرار یا برای انکار
چه انکار نفی اثبات باشد و خلقناکم ازواجا و معطوفات او معطوفند بر مضمون نجعل انکم بمعنی ماضی منفی شد
و استفهام برای انکار نفی این همه افعال باشد یعنی انا جعلنا الارض مهادا والجبال اوتادا و خلقناکم ازواجا
تا آخر و توان بود که معطوف باشد بر مضمون الم نجعل الارض مهادا و آن اثباتی است که حاصل از انکار نفی اثبات
جعلنا الارض مهادا والجبال اوتادا و خلقناکم ازواجا لنخرج به حبا و نباتا یا متعلق است بانزلنا من المعصرات
اگر از معصرات ابرها مراد شود من ابتدائیه باشد و اگر ریاح مراد کرد من سببیه بود و جمله الم نجعل الارض
مهادا تا آخر تذاست مر نبا مذکور را یا تعلیل است مر منع و ردع مسطور را چه این جمله تا آخر مضمون اظهار
کمال قدرت است یعنی کسی که بدین امور عظیم قادر باشد بر بعث و اظهار معجزات پیغامبر و اظهار معجز قرانی چرا
قادر نبود معنی اینست آیا نگردانیده ایم زمین را گسترانیده تا قرارگاه بود و کوهها را برای میخهای زمین
تا زمین بدان استوار شود و آیا نیافریده ایم مر شما را نر و ماده تا از نسل باقی ماند و آیا نگردانیده ایم خواب شما را
راحت بدن و آرام و قرار تن و آیا نگردانیده ایم شب را لباس و معنای شما را بتاریکی بپوشد و همچو لباس ساتر گردد
و آیا نگردانیده ایم روز را زمان معیشت و زندگانی شما یعنی وقت طلب رزق که سبب زندگانی است و هنگام
تحصیل مطالب انسانی است و آیا نگردانیده ایم بالای شما را هفت آسمان باشدت و قوت ایستاده و استوار مانده
و آیا نیافریده ایم و پیدا نکرده ایم ستاره روشن و گرم یعنی آفتاب را چون چراغ روشن تا رونق و ضیا فاذا
برهانی که نزدیک بر یختن آب شده خداوند عز و جل ابی میگردد مر اعصر بمعنی ضیار و اعصر کالبین بمعنی
ضیا و لبین و اسم بمعنی ضاو و لانم فرود نیاورده ایم آبی و بران یعنی تا وان یا برون آریم دانه کاشته و گیاه
و باغهای در هم پیچیده و بیکدیگر آمیخته بران یعنی این همه امور کردیم و بقدرت کامله پیدا آوردیم و
بر وجه دوم معنی چنین گویند آیا نگردانیده ایم زمین را گسترانیده و بکوههای استوار گردانیده یعنی
زمین را بدین صفت ساخته ایم و این استواری در وی پرداخته ایم و گردانیده ایم شما را نر و ماده و گردانیده — ایم
خواب شما را راحت هم برین نسق در جمله دیگر گویند و تا آخر در همه افعال معنی اثبات جویند ان یوم الفصل
کان میقاتا یوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجا و فتحت السماء فکانت ابوابا و سیرت الجبال فکانت
سرابا چون بالا ذکر بعث کرد و در ردع اختلاف کلمه کلا برای ردع و منع آورد ظهور صدق این خبر مذکور
و صدق دعوی رسول و خبر قران که متضمن این خبر بظهور روز قیامت متعلق گردانیده بعد از ان کمال
قدرت را ببیان بدائع فطرت که موید قدرت بر بعث است با جلا و اشباع رسانید چنانچه که سامع بیان
صفت روز بعث حث تلوها ما صفت گفت در چه جمله صفت روز قیامت بر سبیل استیناف ذکر کرد و جمله را
موکد بمفعول آورد یوم ینفخ فی الصور بدل است از یوم الفصل و تواند بود که بدل باشد از میقاتا یا خبر
دیگر باشد مر کان را ای ان یوم الفصل کان ینفخ فی الصور جمله فتاتون عطف است بر ینفخ افواجا حالست

ظ تکثیر

فتح بتشدید وتخفیف خوانند بتشدید برای تکثیر ومبالغت دانند و فتحت السماء با معطوف خویش بتقدیر قد
حالت بر فتاتون ومعنی او استقبال **معنی اینست** بدرستی که روز فصل یعنی روز جدائی اهل نعیم
واهل فضل هست وقت حاضر کردن مردمان وهنگام جزا وسزای ایشان روزی که دمیده شود در صور پس بیائید
شما در هنگام تشوق فوج فوج جوق جوق آمده وآسمان کشاده شود خداوند درها کردد آسمان که در وی
نقصانی وشکافی نیست شکافته وتخته تخته وپاره پاره کردد وکوهها رانده شوند پس همچو سراب کردد یعنی
چیزی نماند وچیزی نباشد چنانچه آب نماید ونبود ونظیر آن اینست که جای دیگر فرموده وکانه نبا منبثا
یعنی کوهها همچو کردی پراکنده کردد وچون کرد پراکنده ناپیدا شود اِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا لِلطَّاغِينَ
مَآبًا لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا جَزَاءً وِفَاقًا إِنَّهُمْ
كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّابًا وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ
إِلَّا عَذَابًا در جمله ان یوم الفصل کان میقاتا جدائی نیکان وبدان ذکر کرد جمله ان جهنم کانت مرصاد اللطاغین
مآبا در جواب ما حال للطاغین بر سبیل استیناف آورد للطاغین متعلق است بمعنی او ب که مضمون مآبا ست
بنحویه بعدم ظرف وعامل معنوی آمده چنانچه در امثال یوم لک تحقیق شده وتاکید جمله ان جهنم کانت مرصادا
للطاغین برای ابراز وعید طاغیان بر وجهه وکادت است لابثین حالت از طاغین لبثین نیز خوانند معنی
یکی دانند احقابا ظرفست مر لابثین را جمله لایذوقون فیها بردا ولا شرابا صفتست مر احقابا را اگر شرابا
مشروب مطلق مراد باشد الا حمیما وغساقا مستثنی متصل بود واگر شرابا مشروب مقید بمزید عطش مراد
دارند الا حمیما وغساقا مستثنی منقطع پندارند وغساقا بتخفیف وتشدید خوانند ومعنی یکی دانند جزاء وفاقا
مصدرست ای یجزون جزاء از باب بفلان علی الف درهم عرفا جه واقع بعد جمله است که غیر جزای ... محتمل
محتمل او نیست وفاقا مصدر بمعنی اسم فاعل صفت مر جزاست ای جزاء موافقا لاعمالهم انهم کانوا لا یرجون
حسابا تعلیل یا مستانفه است در جواب لم یجزون وکل الجزاء وتاکید او از جهة تقدیم ملوح است کذابا
بتشدید مصدرست بمعنی تکذیب جمله وکذبوا عطف است بر کانوا لا یرجون کل شیء منصوبست بفعل متضمن
بر شریطه تفسیر کتابا یا حالت یا مفعول مطلق است از باب ضربته سوطا یا مصدر نوعیست ای احصیناه احصاء
کتابة این باعتبار تعمیم معترضه است وباعتبار تخصیص بارادت کل شیء من جزائهم الطاغین احصیناه عطف است بر
کانوا لا یرجون حسابا فاء در فذوقوا سببیه است ای که دانست ان حالهم ما ذکر ویقول لهم ذوقوا العذاب
فاء در فلن نزیدکم واقع شده **معنی اینست** بدرستی که دوزخ هست که کمینگاه جای مترصد بوده کسی در راه
جای بازگشت سرکشان وان فرمان خدای بیرون آیندگان چون کمینگاه جای بازگشت کسی بود از شان او امید
باشد که گرفتار شود وبعضی گویند که دوزخ کمینگاه همه خلایق است که راه همانست لیکن مومنان
بگذرند وکافران گرفتار شوند وبعذاب بیفتند دوزخ باب ایشان باشد ومقر ایشان کردد در حالتی عیان
در دوزخ مدت حقیقت بدین صفت درنگ کننده باشند که درین مدت سردی وراحتی نچشند وآبی
که تشنگی کم کند نخورند مگر آب گرم وخون وریم دوزخیان که از حال ایشان بیرون وچون آب رویهای
ایشان روان شود جزا داده شوند کافران جزای که موافق است مر عمل ایشان را بدرستی که ایشان در
جهان خویش از حساب نمی ترسند وآیات ما را تکذیب میکردند تکذیب کردیم وشمار کرده ایم هر چیزی را وبنوشته
شده بچشید پس بگوئیم ایشان را عذاب بچشید ورنج آن تحمل کنید در حق شما جز عذاب نیفزائیم وجز عقوبت
نمائیم **سوال** حقب در لغت هشتاد سالست واحقاب جمع قلت است دلالت بر چند حقب کند وکفار را
عذاب موبد بود تقلیل عذاب موبد با حقبی قلیل چگونه باشد **جواب** شک نیست که عذاب کفار موبد
باشد لیکن چند حقبی معدود بدین صفت بود که بجای آب جز حمیم وغساق نچشند وشک نیست در احقاب

دیگر عذاب برصنفی

ظ بدل

دیگر عذاب برصنف دیگر باشد وعقاب بنوع دیگر بود اِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا
وَكَأْسًا دِهَاقًا لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَّابًا جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا مفازا اسم ظرف
مکانست از مکان فوز للمتقین ظرف مستقر خبر انست حدائق ترکیب بعضیات واعنابا با معطوفات عطف است
بر حدائق از باب عطف بدل اشتمال بود بدل بمعنی بر طریق اعجبنی زید وحیم وچند جمله ان للمتقین مستانفه است
در جواب شاد فشاد کافرین للطاغین مما شان المسطین وچون ذکر کافران بر حکم بضدها تتبین الاشیاء
ملوح سوی شان مومنان بود بتقدیم تاکید جمله سائغ بود جمله لا یسمعون فیها حالت ضمیر ظرف مستقر
یعنی للمتقین عائد است بر اسم ان یعنی مفازا رابطه ضمیر فیهاست وتانیث او از جهة آنست که مفازا مذکور
عبارت از مضافاتست یا صفتست مر کاسا را وضمیر فیها عائد است بر کاسا بحذف دو مضاف ای کاسا دهاقا
لا یسمعون فی وقت شربها لغوا ولا کذابا لا یسمعون فی کاسات ما لدینا ولا کذابا بتشدید بمعنی تکذیبست
وتخفیف بمعنی کاذبه جزاء مصدرست وفعل محذوفست موکدست از باب الله اکبر دعوة الحق وله علی
الف درهم عرفا ای یجزون جزاء من ربک عطاء مصدرست همچو جزاء ای یعطون عطاء یا بدلست از جزاء حسابا صفتست
ای کافیا علی حسب الاعمال **معنی اینست** بدرستی که متقیان را مردگان فوز ودستگاریست وجای نجات وخلاص
از گفتاریست یعنی چنین منبت اشجار حدائق رعنا راغبی با دیوار وانگور سنان وزنان اعیان بستان
وخوش باذیب وصاحبه وهمتا وکاسها شراب پر کرده پیش بهشتیان آمده در حالتی که نشنوند در جنت یا
یا در وقت نوشیدن کاس کلام بیهوده ونه کلام نابوده ونه یکدیگر دروغ گفتنی ونه کسی را در دروغ گوی
خواندن داده شوند جزای که از پروردگار تو بود عطای که کافی یا عطای بر حسب عمل باشد رَبِّ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَٰنِ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ
إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَٰنُ وَقَالَ صَوَابًا بعضی رب السموات بجر خوانند بدل یا صفت از ربک دانند بعضی
مرفوع دارند خبر مبتدای محذوف ای هو رب السموات پندارند الرحمن خبر دیگر ولا یملکون خبر بعد خبر باشد
یا مبتدا دارند الرحمن ولا یملکون هر دو خبر مبتدا پندارند یوم ظرفست مر مضمون لا یتکلمون را یا ظرف بر
مضمون لا یتکلمون صفا حالت یا مصدرست مر فعل محذوف را ای یصفون صفا ولا یتکلمون حال دیگرست
الا من اذن له الرحمن مستثنی از فاعل لا یتکلمون است وقال صوابا عطف است بر اذن له الرحمن **معنی اینست**
او پروردگار آسمان وزمین است وآنچه کائن میان آن واینست رحمن است مالک نباشند مردمان از بیم
هیبت خدا مخاطبه او را بدعا در آن روز ایستاده شوند دوزخ وفرشتگان صف زده عاجز شده سخن نگویند
وشفاعت نجویند مگر کسی دستوری دهند او را از ایشان کردگار مهربان او سخن صواب گوید یعنی در حق
کافران شفاعت نکند وخلاص ایشان نجویند ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا ذلک مبتداست
اشارتست سوی روز قیامت که ذکر او بالا رفته وبیان احوال واهوال او گذشته الیوم الحق خبر مبتداست
تعریف جزئی برای قصر روز قیامت بر حقیقت است وجمله تذییلست فاء در فمن شاء سببیه تعلیق بازگشت
بمشیت برای توبیخ است چنانچه راه بر گوید درین راه امن است در آن راه خوف دشمن است هر جای که
خواهی برو مآبا مفعولست مر اتخذ را الی ربه بیلا حالتست از مآبا **معنی اینست** آن روز یعنی روز
فصل هنگام حکم بثواب وعقاب خلق است روز هیچ صورت روز تردد میان تعمیم ودخول جحیم است
حقست بی شبه بودنیست بی شک آمدنیست چون حقیقت آن تحقیق گشت وبتحقیق ویقین پیوست پس هر که
بخواهد سوی پروردگار خویش بازگشتی کرد واو امر ونواهی او چنانچه باید وشاید بپرد إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ
عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا عذاب بمعنی تعذیبست
چنانچه سلام بمعنی تسلیمست یوم ظرف اوست موصول با صله بمعنی ما قدمت یداه مفعولست مر ینظر را ویقول

الکلام عطف است بر ینظر یا حرف ندا است بتقدیر منادا است ای یا قوم جمله ندائیه با جمله که بعد اوست مقول یقول است انا انذرناکم تذییل است تعلیل است تاکید جمله بتقدیم ملوح است **معنی اینست** بدرستی که ما ترسانده ایم شمارا از عذاب قریب دران روز که بنکرد مرد چیزی را که دستهای او پیش فرستاده یعنی آنچه عمل کرده است برای خویش از اعمال خویش از نیک و بد برای جزا و سزای خویش برابر آورده است و دران روز که بکوید کافر ای کاشکی که من خاک بودمی تا بدین حال نرسیدمی و کفته اند چون مردمان را حشر کنند مردمان و بهائم حاضر شوند میان بهائم تا قیامت قصاص حکم شود کوسپند بی سرو را سرون نجنند یا کوسپند سرون او را در دنیا سرون زده بود در قصاص آرند بعد اقامت قصاص در حق بهائم حکم مذکور کونوا ترابا صادر شود همه شوند دران هنکام کافران یا لیتنی کنت ترابا کویند خاک کشتن خویش جویند و بعضی کویند مراد از کافران ابلیس است چون درجه خاکیان بدید از افلاکیان برتر شده و معالی مراتب ایشان از همه انواع کائنات و اصناف موجودات بالاتر آمده یا لیتنی کنت ترابا کوید و آرزوی خاک بودن خویش جوید و بدانکه آغاز این سورت ذکر قیامت بود ختم نیز بذکر قیامت شود مقطع با مبدا مناسب کننده صحت تشابه الاطراف یعنی ختم کلام بر وفق ابتدا الحصول پیوسته چون مشاهده هول قیامت آرزو بردن کافر خاک بودن خود را در سیاق فظاعت قیامت نهایت رسانیدن هول رهبت باقصی الغایات است مقطع این سورت مقطع حسن بود دال بر تمام کلام و مشبر منتهای مرام باشد والله اعلم مضمونات کلام الکریم و مفهومات خطابه العظیم لا اله الا هو ربی توکلی علیه و هو حسبی **سورة النازعات** این سورت مکی است چهل و شش است صد و هفتاد و نه کلمه هفتصد و پنجاه و سه حرف ربط این سورت با سورت نبا آنست که ختم سورت نبا بذکر قیامت بود آغاز سورت نازعات نیز بذکر دوز قیامت روی نمود بدانکه سورت نازعات را بنوعد بخبر و حساب مردمان افتتاح کرد بعده اضطراب دلها منکران بعث که در دنیا انکار بعث میکردند در بیان آورد بعده ءانتم اشد خلقا ام السماء بر وجه برهان بخبر مذکور کشت بعده بر کرام السما تخلص سوی ذکر صفات آسمان بحصول پیوست بعده حال مردمان چون قیامت بیاید و دوزخ روی نماید مردمان را در هول و فزع جمع آرند بعده طاغیان و سرکشان را بتعیین ماوی دوزخ و متقیان را بتعیین مسکن بهشت و نجات از دوزخ در تعریف آورد بعده در آخر سورت پیغامبر را یسالونک عن الساعة ایان مرسیها کوید و جمله فیم انت من ذکریها و چند جمله لواحق او آورد سورت مذکور را بجمله مسطور ختم کرد آنچه میان جمله مذکور بر وجه اعتراض آمده میان کلامهای متصل واقع شده و جمله دیکر از هر نوع که بود در محلهای خویش بیان بوندد والله اعلم بالصواب والیه المرجع والماب بسم الله الرحمن الرحیم وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا و او قسم است نازعات با معطوفات مقسم بهاست جواب قسم محذوف است ای لتبعثن او لتحاسبن و بعضی کویند جواب قسم هل اتیک حدیث موسی است و بعضی کویند ان فی ذلک لعبرة لمن یخشی است غرقا مصدر است از غیر لفظ عامل بر طریق قعدت جلوسا و نشطا و سبحا و سبقا مصادر موکد اند امرا مفعول است مر المدبرات را **سوال** والناشطات والسابحات را عطف موکد کرد فالمدبرات را معطوف بفا آورد نکته چیست و فرق بر چه مبنی است **جواب** جماعتی که در کار سابق شوند و پیش از همه سوی تحصیل مقصود روند شک نیست که بر پس ماندکان فضل دارند و جماعتی که تدبیر کار نکنند و دم بر داخت مصالح میزنند همه ایشان را برتر بندکان دانند و مرجع و ملجا همه خوانند سوکند بجماعت اعلی اند اکر اعلی مقدم شود سوکند بادنی بعد از سوکند باعلی مستغنی عنه باشد و تواند بود که از هر پنج صفت مقسم بها صفت فرشتکان باشد **معنی اینست** سوکند یاد میکنم فرشتکان که نزع جان کافران بسختی کنند نزع کردنی جان کافران و سوکند میخورم بفرشتکان که جان مومنان بآسانی کنند و سوکند

ظ بواد جماعتی

بادمیکنم بفرشتکان

یاد میکنم بفرشتکان که در کارها نامزد شوند پس سوکند میخورم بفرشتکانی که در کار سابق شوند پیش از دیکری برسند پس کنند یاد میکنم بفرشتکان تدبیر کارها کنند و دم برداخت امور تدبیر چون جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و تواند بود که آن همه صفات مقسم بها صفات غازیان باشد معنی چنین اید سوکند یاد میکنم بجماعتی کمان کنند و سر دا غرق در دو ونده و سوکند یاد میکنم بجماعتی که در غزا از غیبت بیرون آیند و ان مکانی بمکانی روند و جماعتی که برای غزا روند بدان صفت که دران اسانی کند پس جماعتی که پیش اهنک روند و پیش از همه برسند پس سوکند یاد میکنم بجماعتی که تدبیر امور حرب کنند و دم برداخت مصالح محاربت زنند صاحب فرمایش باشند صلح و فساد اندیشند چون پادشاهان و سران لشکر و مربیان معرکه و جنک و تواند بود که این همه صفت نجوم باشد معنی چنین اید سوکند یاد میکنم بستارهای که خود را از افق بکشند و به ستارهای که از برجی ببرجی میروند و بستارهای که همچو آشنا کننده در آسمانها روند پس ستارهای سربیه که در سیر سابق شوند پس ستارهای که تدبیر کارها بفرمان خدای عز و جل میکنند و تواند بود که صفات امور مختلفه دارند معنی چنین پندارند سوکند میخورم بکمانهای غرق کننده تیر و تیرها بیرون آینده از کمان و بکتبها آشنا کننده بدان پس ایشان سابق شونده پس بجماعت تدبیر کنندکان یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ یوم ظرف است مر جواب قسم را که محذوف است ای لتبعثن یوم الراجفة یوم تحشی **سوال** در روز جنبش زمین هنکام نفخه نخستین بعث نخواهد بعث در نفخه دوم روی خواهد نمود تعلق یوم ترجف الراجفة ملتبعین چکونه آید و صحت آن بچه وجه روی نماید **جواب** روز قیامت پنجاه هزار سال است روز قیامت نفخه اولی روی خواهد نمود بعضی یوم متعلق بمضمون قلوب یومئذ واجفه دارند یعنی تجف القلوب یوم ترجف الراجفة پندارند جمله تتبعها حدای فاعل بر حق است قلوب مبتدا است راجفة صفة است مر قلوب را ابصارها خاشعة صفت است مر واجفة را اضافت ابصار سوی قلوب بحذف مضاف است ای ابصار اصلها خاشعة **معنی اینست** هر آینه برانکیخته خواهند شد در روز جنبیده جنبنده یعنی صور نفخه اولی پی روی کند او را نفخه دوم در نفخه اولی همه زندکان بمیرند و در نفخه دوم همه مردکان زنده شوند و میان دو نفخه چهل سال بود در بین مدت در زمین هیچ زنده نباشد بعضی و راجفه زمین مراد دارند و ان رادفه آسمان مراد پندارند یعنی در زمین زلزله پیدا شود جنبش پدید آید همه زندکان بمیرند هلاک و فنا پذیرند بعد از ان آسمان در خرابی پی رو زمین شود پاره پاره کردد دلهای که آن روز طپان باشد از هیبت مضطرب و بیقرار بود و چشمهای ابصار دلهای مذکور خاشعه یعنی از ترس خدا فرو خوابانیده باشد يَقُولُونَ أَإِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ جمله تعلیل مر ترجف را قلوب یومئذ و خشوع ابصار را دلیل است استفهام در انا لمردودون برای انکار است اذا در ائذا کنا متعلق بفعل محذوف است ای انبعث اذا کنا عظاما نخرة استفهام نیز برای انکار است تقریر است مر انکار اول را انکار کلام موکد است بتاکید انکار تلک اشارت است سوی راجفة مذکور و اعادة مسطور است مرفوع المحل بر ابتدا است کرة خاسرة خبر مبتدا است و اسناد خاسرة مجازی است ای خاسرة اصحابها انجمله مقول یقولون است و تواند بود که بتقدیر قد ان فاعل یقولون حال بود از قبیل جاء نکم حصرت صدورهم باشد فانما هی زجرة واحدة کنایت است از آسانی و شهوات و این قصر قلب است ای انما هی بهذا یسرة لا صنعه کما تظنون فاذا مفاجات مضاف است سوی جمله اسمیه یا ظرفیه مر معنی مفاجات و انجمله عطف است بر یقولون ای یقولون فی الدنیا فعاصون وقت کونهم بالساحرة و جمله زجرة واحدة معترضه است میان معطوف و معطوف علیه برای بیان آنست که بعث بر نسبت قدرت خدای آسان است دشوار نیست استبعاد منکران و دشوار پنداشتن

ظ اصحابها

واجفة م

ایشان بی معنیاست **معنی اینست** منکران بعث میکویند بدرستی که ما بازکردانیده خواهیم شد در حالت اولی
حافره در بعث اولی را کویند یقال لمن کان فی امر ثم عاد الیه فخرج منه ثم عاد الیه راجع الی حافره به بعضی
از حافره یعنی محفوره بر طریق دافق یعنی مدفوق مراد دارند حافرة یعنی قبر پندارند معنی چنین آید
آیا ما بازکردانیده شویم در کور سوی حیرة للبعوث شویم چون استخوانهای ریزنده باشیم بعد ممات نخرة
بر صیغه فعل و فاعل خوانند و نخرة از ناخرة ابلغ دانند و حال اینست که ایشان بر وجه استهزا میکفتند
آن اعادت و بازکشتی ما سوی زندکانی که محمد دعوی میکند بازکشتی است خاسرة یعنی بازکشتی است ما در آن
زیان زده باشیم که ما آنرا تکذیب کرده باشیم اکر حاصل شود در تکذیب کاذب کردیم پس نیست اعادت و بازکشت
مکر آنکه آوازی یعنی آواز نفخه ثانی همه دانند که یک آواز کردن دشوار نبود و یکبار صور دمیدن آسان
باشد بعث را منکر شوندکان و این کلمات کویندکان در انکار و کفتار باشند ناکاه یکایک خود را از شکم زمین
بروی شام نزدیک بیت المقدس دارند و بعضی زمین را ساهرة کویند و بعضی ساهره زمین دوزخ پندارند
هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَقُلْ هَلْ
لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ وَأَهْدِيَكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَىٰ فَحَشَرَ
فَنَادَىٰ فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَىٰ
استفهام برای تقریر است یعنی ثبت ای قد اتیك و این جمله جواب قسم است یا معترضه باشد برای عبرة
کفار و تسلیه پیغامبر با قصه موسی و فرعون درد ایاد کرد و با صرار کفار غمکین نشود اذ نادی ظرف است
متعلق بمفهوم حدیث موسی ای هل اتیك الحدیث المتعلق بموسی وقت ندائه ایاه بالواد المقدس متعلق
بنادی و طوی نام طوی مذکور است بدل است از الوادی یا یعنی نفی است اذهب معمولست بر اظهار قول
ای قال اذهب جمله بیان نداست انه طغی جمله معلله است تاکید او بتقدیم ملوح است فقل عطف است بر
نقره است اذهب هل لک مالی ان تزکی مقول قالاست تزکی در اصل تتزکی بود فتخشی عطف است بر اهدیک
فاء در فاریه فصیحه است معطوفست بر محذوف ای فذهب و قال ما امر به فاریه الایة الکبری فکذب
با معطوفات خویش عطف است بر اریه فقال عطف است بر نادی فاء فره است فی ذلک خبر ان است لعبرة اسم
ان است لمن یخشی صفت است مر عبرة را و جمله بتاویل است و تاکید او بتقدیم ملوح است **معنی اینست**
بدرستی که آمده است بر تو ای محمد حدیثی که متعلق است بموسی چون ندا کرد موسی را پروردکار او
در وادی پاک و پاکیزه که نام او است طوی کفت ای موسی سوی فرعون برو و آمر و ناهی وی شو بدرستی که
او طاغی شده است و سرکشی کرده پس تحقیق حال او بجو و او را بکو آیا هست که میل داری و دل برغبت می
کماری بدین که از لوث کفر پاک شوی و راه نمایم ترا سوی معرفت پروردکار پس او را بشناسی پس از و بترسی
پس بعد موسی فرعون را معجزه کبری یعنی عصی با ید بیضا پس فرعون موسی را تکذیب کرد و خود را بر عصیان
آورد پس پشت داد در بی حالی که می شتافت و از حق روی کرده می تافت پس خلق را حاضر آورد پس بلای که
منادی از حماقت او بود کرد پس کفت من پروردکار شمایم از همه پروردکار اعلی ام پس بکرفت خدا او را
و عقوبت کرد جریمه کفتی انا ربکم الاعلی که جریمه کفتی است و عقوبت ما علمت لکم من اله غیری که جریمه
مبتنی است و میان این هر دو جمله جریمه مدت چهل سال بود بعضی کویند جریمه لیسی سی سال یا بیست
سال جریمه مبتنی روی نمود و بعضی نکال دنیا و آخرت کویند از نکال دنیا اغراق و از نکال آخرت احراق
جویند بدرستی که در کرفتن او هزار عبرت است مر هر کسی را که بترسد و از قهر خدای در بیم و خوف باشد مهم
ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا وَالْأَرْضَ بَعْدَ
ذَٰلِكَ دَحَاهَا أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ خطاب مر منکران بعث را است

مِنْهَا

همزه استفهام

همزه استفهام است و ام متصله است برای سوال از تعیین و مقصود انکار و تقریر است یعنی حمل مخاطب بر اقرار تا
اقرار کنند که السماء اشد خلقا منکم الزام شود کسی اشد و اعظم است آفریده و از عدم در وجود آورده مر انرا
را چرا زنده نکرداند و وجود بعد فنا چرا اعادت نکند و السماء مبتدا است محذوف الخبر ای ام انتم اشد خلقا
ام السماء اشد خلقا منکم جمله بناها صفت است من السماء بزیادة لام بر طریق و لقد امر علی اللئیم یسبنی فاجد
موصول ای السماء التی بناها جمله رفع سمکها با جمله که معطوف بر واست بیان کیفیت بیان است یا بدل
اشتمال است از بناها و اضافت شب و چاشت سوی آسمان باعتبار آنست که شب سایه آسمانست و آفتاب چراغ او
چاشت متعلق بنود آفتاب است و الارض منصوبست بفعلی که مضمر است بر شریطه تفسیر ای ثم دحی بعد ذلک
الارض **سوال** از بعد ذلک دحاها تقدیم آسمان و زمین است می آید هو الذی خلق لکم ما فی الارض
جمیعا ثم استوی الی السماء فسویهن سبع سموات خلق آسمان متاخر مینماید وجه توفیق چیست و توافق
میان ایشان بچه مبنی است **جواب** دحی کسترانیدن تواند بود که آفرینش زمین مقدم بر آسمان بود و
کسترانیدن و هموار ساختن متاخر از خلق آسمان باشد تناقض نباید مخالفت نماید چنانچه در آیت هو
الذی خلق لکم ما فی الارض کذشته و مشروح پیوسته جمله اخرج منها ماءها و مرعیها بیان کیفیت کسترانیدن
زمین است و الجبال نیز منصوبست بفعل مضمر بر شریطه تفسیر است ای ارسی الجبال و جمله معطوف بر اخرج
منها ماءها مفعول له است **معنی اینست** آیا شما ای منکران بعث و اعادت حیات مردکان سخت ترید
از روی خلقت یا آسمان چون اقرار کنند از روی خلقت آسمان سخت ترست چه از روی بزرکی و بلندی از شما
برتر است کسی که اشد و اعلی را پیدا کرداند پیدا کردن شما و زنده کردن بعد موت چرا نتواند بعده
کیفیت آسمان ذکر کرد و صفات او را در بیان آورد و کفت آسمان را چه بنا کرده است سمک او را بر قدر پانصد
ساله راه بلند کردانیده شب او را تاریک ساخته و چاشت او را پیدا آورده و کوههای استوار کرده
از جهة برخورداری کرفتن بر زمین و کوهها من انعام بر زمین از آن جهت که مقر است و بکوهها
از آن رو که مقر است بر زمین قرار کیرند و کار و کسب بر برند حاصل زمین بخورند و بخورانند و انعام
و مواشی را بچرانند چون قوتی پیش آید و حشتی روی غاید بر کوه بر آیند و در غارهای او در آیند از دشمن
وان غم او بیغم باشید فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَىٰ وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَىٰ
فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ
فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ چون آمدن روز قیامت اثبات کرد و حجت اقتدار خدا در ابتدا کردن ان بجمله
ءانتم اشد خلقا ام السماء بناها چنانچه بیان کردیم در بیان آورد در پی آیة بیان صفت روز قیامت بر داخته
و آنرا وسیلت هشیار شدن و بر راه نیک آمدن مردمان ساخته فاء در فاذا جاءت الطامة الکبری
سببیه است اذا شرطیه است الطامة بمعنی غالبه من حکم ای غلب و قیل رص البحر فطم علی الکوکب
ای غلب اینجا طامة صفت آفت و بلیت است ای فاذا جاء البلیة الغالبة علی جمیع البلایا الکبری
من بین جمیع الآفات و هی الساعة ای القیامة و الساعة النفیر ای التی یقال فیها فریق فی الجنة و فریق
فی السعیر یوم بدلست از اذا ما در سعی مصدریه است یا موصول بهر دو وجه مفعولست مر یتذکر را
و برزت الجحیم یعنی بدو عطف است بر یتذکر لمن یری نعیم است نه برای تقلید ای و برزت الجحیم
لجمیع الراس من الکافرین و المسلمین جمله شرطیه فاما من طغی و اثر الحیوة الدنیا بود که مختتم
ندارند و اضافت بادنی ملابست پندارند معنی کلامه و اما من خاف مقام ربه حساب ربه کویند و
جمله اما من خاف مقام ربه تا آخر معطوفست بر شرطیه اولی تاکید هر دو جمله بتوکید از جهت
اظهار و استواری در وعد و وعید است **معنی اینست** پس چون بیاید طامه کبری یعنی بلیة غالب

ط ندا

ط عود

ط مقصود

ط طم

بزرکترین بلاها یعنی روز قیامت روزیکه یاد کند ایشان سعی خویش را یا خبر یدا که سعی کرده است دران از خیر و
شر نفع وضر و ظاهر کرده شود دوزخ بر همه بندکان از کافران ومومنان پس هرکه سرکشی کند و ترک اطاعت
و فرمان ورزد حیوة دنیا را بر آخرت برکزیند وکار دنیا کند در مصالح آخرت نه بیند پس بدرستیکه دوزخ ماوی
وی بود آتش جای او باشد و هرکه بترسد از پروردکار خویش یا کوبید هرکه بترسد از استادن نزدیک حساب
پروردکار خویش ونفس را باز دارد از هوا پس بدرستی که بهشت دار نعیم است ومقام ملک مستقیم است هم اوست
مر او را مسکن وماوی چه مخالفت نفس اماره وباز داشتن او از بدی منشاء همه نیکیها ومتابعت هوا بلای
داعی سوی فسادها وبلاها یسئلونک عن الساعة ایان مرسیها در آیت فاذا جاءت الطامة الکبری ذکر قیامت
بود یعنی از احوال واهوال او وروی نمود سامعان از آمدن او و وقت پیدا شدن او سوال ودل بر پرسش او اوردند
آیت یسئلونک عن الساعة حکایت این مقالت وایان مرسیها بیان آن سوالست **معنی اینست** وی پرسند ترا
ای محمد از قیامت که کی خواهد بود اقامت وکی خواهد روی نمود از تعیین وقت او می پرسند ایان مرسیها می
کویند فیم انت من ذکریها انت مرفوع المحل بر ابتدا است جار ومجرور خبر مبتدا است از جهت رعایت صدر
مقدم آمده الف مای استفهام بدخول جاره بر طریق لم وعم محذوف شده من ذکریها بیان است واستفهام
برای انکار است بر وجه توبیخ یعنی لا ینبغی ذلک وا ینجمله رد سوالست باز داشتن پیغامبر است از اهتمام در
شان این مقال **معنی اینست** در چه کاری تو از یاد کردن قیامت وان پرسش وقت قیام ساعت در هر وقت
منتظر ومستعد باشد چه مصلحت است در تعیین زمان الی ربک منتهاها منتهیها مبتدا است الی ربک خبر آ
جمله تعلیلات بر انکار سابق دلیلات **معنی اینست** پرسیدن از وقت ساعت نشاید وطلب تعیین وقت
او نباید زیرا که با علم خداست منتهای او وجز خدای کسی نداند آنرا کسی ندانند پوشیده داشته دانستن کسی نتوا
چیزیکه دانستنی نیست چکونه جویید وایان کویند انما انت منذر من یخشیها انما برای قصر است اینجمله
تابید است تعلیل سابق را تاکیدات **معنی اینست** نه تو مکی ترساننده کسی که درخور آن باشد که از روز
قیامت بترسد نداند وخواهند که قیامت کی بیاید کار تو انذار است کانهم یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة
او ضحیها هم در کانهم اسم کان است یوم ظرفست بر معنی تشبیه که مفهوم است از کان متعلق لم یلبثوا نیست
که تعلق او بر وی معنی است واینجمله در آخر سورت بر وجه تذییل که تعلق او بدو بیان آنست قیامت
که آمدن او یقینی است امروز اکرچه این را بعید میدانند چون به بینند او را معاینه کنند وخواستند
بران انذار نزدیک دانند درنک خود را در دنیا بر قدر درنک شبانکاهی یا چاشتکاهی پندارند **معنی**
اینست چنانستی که ایشان دران روز که قیامت به بینند ومعاینه احوال واهوال کنند درنک ایشان در
دنیا در مدتی که بود مشتبه شود بدین که درنک نکرده اند ایشان در زمانی از زمان جز قدر یک شبانکاه
یا چاشتکاه سوی شبانکاه از جهت اثبات ایشان بیک روز بود و قاعده او از جهة لفظ رعایت فاصله باشد
وبدانکه درین سورت ذکر قیامت کرد اهوال وافزاع او را در بیان آورد تا سخن بحکایت سوال مردمان
از تعیین وقت رسید پرسش مذکوره بمنع نهی الخاسید سائل را از سخن باز داشت سخن را بنهایت رسانید
وکلام را مقطع سورت کردانید مقطعی که دال بر تمام کلام باشد مقطع حسن بود ومنتهای مستحسن باشد
والله اعلم باسرار مراده لا اله الا هو ربی توکلت علیه وهو حسبی **سورة عبس** این سورت مکی است و
چهل ودو آیت است وسی وسه کلمه وپانصد وسی وپنج حرفست ربط این سورت با سورت نازعات
آنست که آخر سورة نازعات در ذکر قیامت بود وختم سورة عبس نیز در ذکر قیامت روی نمود وبدانکه سورة
عبس را بروی ترش کردن وروی کردن مصطفی از آمدن ابن مکتوم اعمی افتتاح کرد بعده بجمله اما من
جاءک یسعی وهو یخشی فانت عنه تلهی وجه توجه عنایت در بیان آورد بعده کلا انها تذکرة تا آخر

ظ
صدم

مدح سورة مذکوره بابات مسطوره ومدح نویسندکان آن از لوح محفوظ مذکور کشت پس مذمت ایشان کافران
ایمان نمی آوردند وپیغامبر یا رنجه میدارد تا منتهی عدم پیغامبر علیه السلام شود بذکر پیوست بعده در اثبات کفران
کافر ملا رخلق ایشان را معین کردانید وسوره را بجمله اولئک هم الکفرة الفجرة که متضمن نکوهش کافرانست م
باختتام رسانید انچه در وجه اعتراض در میان جمل مذکوره اند میان کلامهای متصل واقع شده جمله دیکر
از هر نوع در محلهای که بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع
والماب **بسم الله الرحمن الرحیم** عبس وتولی ان جاءه الاعمی وما یدریک
لعله یزکی او یذکر فتنفعه الذکری اما من استغنی فانت له تصدی وما علیک الا یزکی واما من
جاءک یسعی وهو یخشی فانت عنه تلهی روایت کرده اند که روزی پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم صادیک
نشسته چون عتبه وشیبه وپسران ربیعه ابو جهل بن هشام وامیه بن خلف و ولید بن مغیره حاضر
بودند کلمات پیغامبر صلی الله علیه وسلم متضمن دعوت سوی ایمان ومشتمل بر ترغیب وترهیب ایشان بود میشنودند
که ابن ام مکتوم نابینا بی دست کشته آمد و در مجلس معلا ومحفل اعلا در امد نزدیک پیغامبر نشست مقتضا
مقام انت علمنی یا رسول الله ما علمک الله چند بار کفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم از کلام او که مناسب مقام نبود
بر آشفت واعراض کرد وبدرجه جواب بنا ورد بلکه روی ترش کرد وطبیعت بنا خوشی پیوست پیغامبر صلی الله
علیه وسلم رغبت در اسلام کافران داشت وهمت بر اصول ایمان ایمان میکماشت خاصه مر او کافران که در
شان ایشان ایمان اهتمام بیشتر بود و در اسلام ایشان کوشش بسیار تر مینمود چه با ایمان آوردن یکی از ایشان
جماعتی از تابعان ایشان ایمان ارند وجمع کثیر دل بر اسلام نهارند وانفاس پیش از بین وقت کافران از جمله
ایشان پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم کفته بود که ما فقرائی که ایمان آورده اند ننکداریم اکر ایشانرا از پیش
خویش دور داری ودر مجلس نیاری وبا ما در مجلس جمع نکنی ما بتو ایمان آریم ومال وتن در بازیم ودل وجان
فدا سازیم وکارهای تر از است آریم در خاطر پیغامبر صلی الله علیه وسلم کذشت ودر باطن همایون لایح کشت
که اکر من بدین نابینا مشغول شوم ایشان برمند وشکسته دل شده بروند مقصود فوت شود وصید از
دام برود ابن ام مکتوم مسلمانست از ان خود است بیکانه آشنا باید کرد ودلهای زنده ایشان را در صید
باید آورد ابن ام مکتوم را اکراهیت پیغامبر صلی الله علیه وسلم معلوم کشت بزودی باز کشت وخاطر شکسته می رفت
ناکاه کافران که در مجلس بودند یکایک از نظر پیغامبر غایب شدند پیغامبر صلی الله علیه وسلم بدین ستردانست
که این معامله خوب نیفتاد واین کلام از من ناپسندیده زاد دنبال ابن ام مکتوم کرد او را از بیرون مسجد
باز اورد وکفت خاطر خود را مخراش بعد ازین تا باشی در عیال من باشی او را نزدیک خویش بخواند ردای
مبارک از سر فرود آورد واو را بدان نشاند این آیت نازل کشت واین نظم بورود پیوست ان جاءه
الاعمی بتقدیر با یا لام متعلق است بعبس وتولی وضمیر عبس وتولی عائد است بر پیغامبر وایراد ضمیر غائب
وترک خطاب اشارتست سوی ارادت شکوی وجمله فتنفعه الذکری عطف است بر او یذکر واو یذکر عطف
بر تزکی است وتزکی خبر لعله وجمله لعله یزکی بتاویل مفرد مفعولست مر یدریک را ومای در ما یدریک
استفهامیه برای انکارات ای شئ یدریک وجاره انه یزکی او یذکر فتنفعه الذکری ودر روی التفاتست
از غیبت سوی خطاب تا اشارت کند در روی التفات که بدین ذکر پیغامبر بغیبت وترک خطاب توهم ختم
میشود بالتفات می نمود از غیبت سوی خطاب معلوم شد عتاب با بقای محبت بود قال الشاعر وبقی الود
ما بقی العتاب اما من استغنی مرفوع المحل بر ابتداست فانت له تصدی خبر اوست که متعلق است بتصدی
ان لا یزکی اسم مای نافیه است علیکم خبر اوست وجمله ما علیک ان لا یزکی اسم مای نافیه حالست از فاعل
تصدی یا معترضه است میان معطوف ومعطوف علیه وجمله یسعی حال از فاعل جاءک است وجمله وهو

یخشی حال دیکرانست از فاعل ما رکه باحالست از فاعل یسعی جمله فانت عنه تلهی خبرانست این جمله شرطیه عطف
برجمله سابق است وجمله اما من استغنی فانت له تصدی با معطوف خویش جهة شکایت از پیغامبر وجمله
ما یدریک لعله یزکی معترضه است میان جمله عبس وتولی ومیان جمله اما من استغنی **معنی ایت**
روی ترش کرد ایند محمد وپشت داد بربن که بازجهة انکه ابن ام مکتوم بروآمد وجه در باماند رای محمد
شامل بود اعمی مذکور آینده مسطور پند تو پاک وپاکیزه شود بی بند تو او را سود کنند اما کسی که ازدین
استغنا میورزد واظهار بی نیازی میکند بی تو برای او متصدی میشوی ودر کار او اهتمام میکنی ودرشان
او دل میبندی بازکشتن او بغیر ایمان نمی پسندی ونیست بر تو زبان ناپاک بودن او زپاکی ناپذیرفتن او
اما انکه آمده است بر تو شتابان واز خدای عزوجل ترسان یا ترسنده از ایذای کافران یا بی دست کننده ترسنده
از افتادن بسبب عمی واز رسید خاری وسنکی در پا بی تو ازو اعراض میکنی مشغول بر دیکران می شوی کلا
انها تذکرة فمن شاء ذکره فی صحف مکرمة مرفوعة مطهرة بایدی سفرة کرام بررة کلا حرف
ردع است ضمیر انها عائدات برایات مذکوره وکلمات مسطوره جمله انها تذکرة تاکید تذییل است
جه از آیات سابقه پند مفهوم شده انها تذکرة تاکید آن آمده تاکید جمله بتقدیم ملوح سائغ جمله فمن
شاء ذکره معترضه است میان صفت وموصوف تعلیق ذکر بمشیت بجرمت وبجز مذکور بر سبیل توبیخ است فی
صحف مکرمة مرفوعة مطهرة بایدی سفرة صفات اند مرصحف را مراد از سفرة مذکور فرشتکانند که از
لوح محفوظ نسخه میکردند وصحف مذکور صحفهای ایشانست یا پیغامبرانند یا صحابه پیغامبرانند که
کاتبان وقاریان قران بودند وبدین وجه مراد از صحف صحائف است **معنی ایت** چنین نشاید
واین معامله نباید بدرستی که ایات مذکوره وکلمات مسطوره پندی عظیم است وموعظتی فخیم است
بس هرکه یاد کند وام العائط برند موعظتی است نهاده صحیفهای بزرکی داده وبمرتبه عالی رسانیده از
لوث دستهای شیاطین پاک کردانیده در دستهای فرشتکان بزرک نیکوکار ومحفوظ ومقرو ایشان شده و
روایت کرده اند که دران هنکام که جبرائیل علیه السلام در تبلیغ ایات مذکوره بود بشره پیغامبر صلی الله علیه
وسلم از هیبت انکه جه خواهد شنید متغیر شود تا انکه بکلمه کلام رسیده پیغامبر صلی الله علیه وسلم شاد کشت
وتغیری که در بشره ظاهر شده بود بسامان پیوست زیراکه ردع وزجر نصیحت است از اثار محبت است
بعد نزول این آیت پیغامبر صلی الله علیه وسلم با هیچ غنی کافران بتصدی واهتمام رخ بناورد وازهیچ فقیری
اعراض نکرد بدانکه این عمل از پیغامبر صلی الله علیه وسلم ذاتی نبود بلکه بروجه مصلحت دینی روی
نمود اما انکه صورت مراعات خاطر کافران وظاهر نظر در حشمت ایشان بود که این معامله ترک آن بودی
وناکردن آن اولی نمودی پیغامبر صلی الله علیه وسلم سزاواری نمودی بربن جهة خطاب متوجه کشت وبر
نسبت منصب پیغامبر ترک افضل لائق او نبودی برورد کلمه ردع پیوست ودر قصه ابن ام مکتوم جند
فوائد است یکی انکه میل سوی کافران وتوجه بر ایشان اکرجه شرع باختیار تضمن غرضی رخصت باشد صحبت
والفت باین طائفه خالی از مضرت نبود دوم ازان مسلمان واعراض ازو اکرجه بی قصد افتد نجاست
موجب مضرت بود سیوم انکه دوستان را عتاب دوستان می شاید عتاب دوستان بر حکم دوستی بود ما بقی
العتاب از اثار دوستی نماید جهارم انکه پادشاه کسی را اکر کاری فرماید باز بررسی احوال او شاید اکرجه
مقربان حضرت بود ومحمد صلی الله علیه وسلم از مخلصان درکاه باشد بتفحص عمل او بردارد او را درکار
مطلق العیان نسازد خطاب کن ومکن ازو برندارد بر فرمان دهی مطلق بنارد که اکرجه آن عمل کار
نکند برخاطر او بکذارد در هیچ کاری عتاب نشود دربن باب مردمان او را از کسان وبزرکان ندارند ومحتاج
فرمان پند ارند پنجم انکه کسی را اکرجه حقیر نماید پند اشتن نشاید جه داند که او را نزدیک خدای کاری

باشد ودر درکاه او اعتباری **بیت** خاکساران جهان را بحقارت منکر توجه دانی که دران کرد سواری باشد
ابن ام مکتوم اکرجه بظاهر فقیر ونابینا بود ازجهت اراد او بهترین مخلوقات باعتبار روی نمود ششم انکه
اکرجه از طلب علم موانع توجنانجه باید کرد که ابن ام مکتوم اکر فقیر ونابینا بود موانع طلب ظاهر مینمود ولی
فائده افشان وخیزان پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم آمد علم علمنی یا رسول الله مما علمک الله تعالی اکرجه فسل
موانع کند کسی را طلب علم بیشتر نشود زیراکه براندازه خود هیچکس خالی از موانع نبود هفتم خوب
باید از کسی بدی نکرداند وبهیچ روی نشاید وانجه میکویند انرا بانشراح کویند هشتم انکه استاد را باید
در طالبان میان اهل دنیا وفقرا در تعلیم وتبیین ارشاد وتلقین فوق قرآن نکند ودل فقرا از افراق
کردن میان ایشان واغنیا در تردد وتفرقه نیفکند نهم انکه جون از بزرکی کمتری را آزادی واقع شود
بزرکی باید که دل بازآورد کند واین را نقصان بزرکی ندارد موجب ازدیاد حشمت پندارد جون
ابن مکتوم آزرده رفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم دنبال او کرد او را از بیرون مسجد باعزاز واکرام در
مسجد باز آورد **بیت** تواضع زکردن فرازان نکوست اکر اکر تواضع کند خوی اوست دهم انکه در
هنکام کار باز آورد کردن وخشنود کردانیدن عطیه ومرتبه دهد که مرهم جراحت شود وداروی درد
آزار شود که پیغامبر صلی الله علیه وسلم ابن ام مکتوم را نزدیک خویش خواند وبرردا نشاند وبطینت خاطر او بتر
وانت فی عیال محمد ما بقیت کفت یازدهم انکه کرامت ولحق است ظهور خارق عادت محقق است که بمجرد
انکه ابن ام مکتوم ازرده بازکشت وخاطر او بازردکی پیوست کافران که بمجلس حاضر بودند از منازل پیغامبر
پوشیده شدند پیغامبر صلی الله علیه وسلم دریافت دنبال او برای باز آوردن شتافت دوازدهم انکه بزرکان را
از کاری وکفتاری که پسندیده نبود جون بدان اطلاع یابند بازکشتن ورجوع کردن پسندیده باشد که شرع ان
خطا هزاست واضطرار خطا خطای دیکراست پیغامبر صلی الله علیه وسلم در محلی که بآمدن ابن ام مکتوم روی
ترش کرده خود هم در معرض اعراض آورده هم دران مجلس جون دریافت که این کار دنی باید برخاست وباز آورد
ابن ام مکتوم خاست وبحضور یکان که با ایشان تکلیف داشت براعزاز واکرام او کماشت بدین حد که ردای مبارک
فراز کرد واو را بر نشستی بران آورد پیغامبر را دربن کار منقصت نبود وجز عزت وحشمت روی ننمود
سیزدهم انکه بدین آیت معلوم کشت وبعلم محکمات پیوست که پیغامبر صلی الله علیه وسلم در تبلیغ وحی امین است
راستی او دربن کار یقینی است ام المومنین عائشه رضی الله عنها کفت اکر پیغامبر صلی الله علیه وسلم جیزی از وحی
پوشیدی آیت وتخشی الناس والله احق ان تخشاه پوشیده داشتی ودل بر اظهار آیت عبس وتولی ان جاءه الاعمی
نکماشتی جهاردهم انکه ازجهت قصه کسی که عتاب شود وسعی متوجه کردد او را مبغوض ندارند محبوب پندارند
بلکه عزت باید داشت ومستحق مدح وشکر باید پنداشت جنانجه پیغامبر صلی الله علیه وسلم بعد از قضیه مذکور
ابن ام مکتوم را دوست داشتی وحق او برخویشتن توجه پنداشتی ودر آمدن او منشرح کشتی مرحبا یا اری
عاسی فیه خود در مدینه داشت ودر تفحص صلاح وفساد بینات خویش کذاشت انس مالک رضی الله عنه
کفته روزی در حال سفر رسیدم ابن ام مکتوم را زره پوشیده وعلم سیاه بردست امرا برکشیده دیدم پانزدهم
انکه نابینا منافی امارت وجلادت نبود ومانع ریاست وکیاست نباشد پیغامبر صلی الله علیه وسلم ابن ام مکتوم
دوبار در مدینه امارت داد وکار رعیت در قبضه ولایت او نهاد نکوش این صفت در یعقوب وشعیب علیهما
السلام منافی نبوت که اعلی درجات ولایت است نبود منافی امارت جکونه باشد شانزدهم انکه شرحاکم در
مسجد ودر حاضر شدن کافران بخصومت پیش او آمده که نشستی پیغامبر وحاضر شدن کافران پیش او درین
قصه مرویست قتل الانسان ما اکفره من ای شیء خلقه من نطفة خلقه فقدره ثم السبیل یسره
ثم اماته فاقبره ثم اذا شاء انشره کلا لما یقض ما امره قتل الانسان دعا علیه است معاده

جنانچه بیان آن پیش خواهد امد ماأکفره صیغه تعجب است تا نمود است بر استحقاق دعا بلعنت برای شی خلقه ر
استفهام برای تقریرات یعنی حمل مخاطب بر اقرار من نطفة متعلق است بفعل مقدر ای خلقه من نطفة و
خلقت از نطفة بیان مبدا خلقت است اظهار اسبق نعمت است وذکر انعام درحق صاحب عصیان تحقیق بوت
کفران است خلقه فقدره ای خلقه ماده ثم فقدر صورته ثم السبیل منصوبت بعامل بر شریطه تفسیر ای ثم
یسر السبیل جمله با معطوفات عطف است بر فقدره کلا بمعنی حقا است ضمیر لایقضی عاید بر انسان است وان
فاعل ما آمره موصول باصله مفعول است وانسان مذکوره همان انسان است که پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم
گفته بود که ما از پی فقر تنگ میکنیم ذکر ایشان را دور کن ما اورا انقیاد کنیم ایشان بعضی گویند عتبة بن ابی
لهب وبعضی گویند امیه بن خلق بود بعضی از ایشان مذکور مراد خویش انسان دارند و ذکر صفت عام خلقة
از نطفه و امانت و نشر که مخصوص نیکی بود اراده جنس پندارند **معنی اینست** کشته شده باد که قتل
منتهای عفو نتهای اخروی است کشته شده باد که قتل آدمی مذکور که من استغنی در اما من استغنی فانت
له تصدی عبارت از وست وما صدق علیه ان بعضی عتبة بن ابی لهب دارند وبعضی امیه دارند و
بعضی امیه بن خلق پندارند وبعضی جنس انسان کافر گویند و ارادت معنی عموم جویند چه کفران نعمت
دارد هیچ شکر نعمت بجای آرد هیچ میداند که خدا اورا از چه آفریده وکدام چیز پیدا آورد نطفه خلق
پیدا او از قطره آبی کند پیدا آورده ماده اورا پدید آورد پس برای او صورتی معین و مقدر کرد پس راه
بیرون آمدن او از شکم آسان ساخت یا گویند راه اختیار خیر و شر در دل انداخت پس اورا میرانید
پس جای گور داد از شکم مادر بیرون آورده بود در شکم زمین همچو حیوانات دیگر بر روی زمین بگذاشت که و
رسوای بگذاشت حالا و از خلایق مستور داشت پس چون خواهد که از زمین نشر کند و تن مرده زنده
شده از زمین بیرون افکند حقا همچنین است وانچه گفتیم یقینی است هنوز ادا نکرده است آدمی انچه
خدای او را فرموده است و گفته اند هیچ یکی تمام حق بندگی او کردن نتوانسته و گفته اند عظمت خدای
صفات او ندانسته فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنبَتْنَا
فِيهَا حَبًّا وَعِنَبًا وَقَضْبًا وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا وَحَدَائِقَ غُلْبًا وَفَاكِهَةً وَأَبًّا مَّتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ
فلینظر عطف است بر مفهوم کلام ای لینظر الی نفسه من ای شی خلقه فلینظر الی طعامه کیف خلقه فیعرف
کمال قدرته و بدیع فطرته انا بفتح همزه با اسم و خبر با معطوفات خبر بدل اشتمال است معطوفات خویش
مفعولت مر انبتنا را ثانی مفعولست مر انبتنا و تاکید جمله بتقدیم ملوح است **معنی اینست**
پس نظر کند آدمی در بدل خویش از چه آفریده شده پس نظر کرد سوی طعام خویش که چگونه حاصل امده
بدرستی که ما ریختیم آب ما برا در زمین ریختنی پس شکافتیم زمین را بیرون آمدن گیاه یا براندن جفت
شکافتنی پس رویانیدیم در زمین دانه را چون گندم وجز آن از عدس و افوات و انگور از جمله میوها
برای وقضب یعنی سبب برای بهایم و درختان چون زیتون و نخل و غابات درختان سبز و درختان میوه که بروجه
تنعم و تلذذ خورند و اب آن گیاهی است که بهایم را بر طریق میوه است انرا بو بر سر می چرند از جهة بو خوردا کی
مر شمارا و انعام مر شمارا در نفع گرفتن شما و آبها و میوها و نفع گرفتن دواب برگاهها و برگها روایت کرده اند
که کسی امیر المومنین عمر رضی الله عنه را لغت اب پرسید جواب او بعبارت ای سما تظلنی وای ارض تقلنی اذا قلت
فی کلام الله ما لیس لی علم شنید و امیر المومنین عمر رضی الله عنه در هنگام تلاوت این آیت را حاضران مجلس خویش
معنی جمیع عرفنا ذلک فما الاب گفت مردمان مشکل پیدا شنید دل بر تامل داشت امیر المومنین عمر رضی الله عنه
دانست گفت ماهذا الا بطلی اگر شما را لغتی از آخرت قرآن معلوم نبود عجب نبود بدبختی دو آیات ثابت شد که
لغت اب میان بلغای عرب محتاج تتبع بود کلمه عربیة از طعام بگردن جمله مستانفه برای نظر سوی طعام

خبا با معطوفات خویش مفعولات مر انبتنا را متاعا مفعول له است مر انبتنا را تاکید جمله بتقدیم ملوح است
پس نظر کند آدمی در ذات خویش که از چه آفریده شده است پس نظر کند سوی طعام خویش که چگونه حاصل
آمده است بدرستی که ما ریختیم اب ما نزا در زمین ریختنی پس شکافتیم زمین را به بیرون آمدن یا براندن
جفت شکافتنی پس رویانیدیم در زمین دانه را چون گندم وجز ان از عذبه و افوات و انگور از جمله
برای وقضب یعنی سبب برای بهایم و درختان چون زیتون و نخل و باغات درختان سبز و میوه که بروجه
فصیح نبود بانتفای فصاحت کلمه انتفای فصاحت کلام باشد **جواب** کلمه عربیة را که مقرون ببیان
ارند مخل بفصاحت پندارند چنانچه در ان الانسان خلق هلوعا گفته که هلوع اگر در لغت معلوم نبود و
بتعیین خدای ظهور را ورو نبود بلحوق بغیر غرابت رفت مخل فصاحت نگشت همچنین لفظ اب
بعد آدمیان بنبانات ظاهر شد بودن صح از نوع نبات اصل معنی معلوم گشت و مقصود بظهور پیوست
فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ
يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا
قَتَرَةٌ أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ فاذا جاءت الصاخة شرطیه است محذوف الجزا ای فاذا جاءت
الصاخة ظهر هول و فزع یوم بدل است اذا شان مبتدا است یغنیه صفت اوست لکل امرء منهم خبر
اوست یومئذ ظرفست مر ظرف مستقر را جمله تعلیل است بر افرار اقربا با اقربت وجمله فاذا جاءت
الصاخة متصل است بجمله کلا انها تذکرة وجوه یومئذ مبتدا است تنکیر او برای تکثیر و تعظیم است
ای وجوه کثیر و عظیم صاحبته مستبشرة خبر متعدد است یومئذ ظرفست مر مستبشرة را وجوه بتقدیر
وجوه کثیر مبتدا است جمله ظرفیه یا اسمیه یعنی علیها غبرة خبر مبتدا است وجمله وجوه یومئذ معطوف
بر جمله سابقه جمله ترهقها قترة صفت است مر غبرة را یا خبر دیگر است مر وجوه را او لئک مبتدا
هم ضمیر فصل است الکفرة خبر مبتدا است الفجرة صفه است یا خبر دیگر است وجمله مستانفه در جواب
هولاء الاشقیاء **معنی اینست** پس چون بیاید ساعتی از سختی اصوات گوشها کر کند و مردمان را در
شور و غوغا افکند هو عظیم بود و فخیم فزع باشد روزی که بگریزد مردم از مادر و پدر و از زن و پسر
هر یکی را شانی بود و کاری باشد که بی نیاز کرداند اورا آن روز از دیگران برادر را بر مادر و پدر مقدم کرد
و مادر و پدر را از زن و پسران مقدم آورد از جهت ترقی سوی اعلی و تجاوز سوی اقرب و اولی رویها
بسیار در آن روز که قیامت آید و ساعت صاخه روی نماید روشن و خندان و خوشان باشند یعنی رویها
مومنان و رویهای بسیار در آن روز کافران باشند بر آن گرده و غبار بپوشد انرا سیاهی و ظلمت ظاهر شود
در اندوه و گریه ایشان همچنین کافران اند فجور ورزند کانند چون در ایشان کفر و فجور مجتمع
گشت مویهای ایشان بگرد آلودگی و سیاهی پیوست و بدانکه ختم این سورت بذکر روز قیامت که روز
انتهای عمر دنیا است و وقت معاملت عقبی و اخری کرد و حکایتی که مبنی از اتمام کلام است و ذکر
ساعتی که مشعر از انتهای مرام است آورد این نیز مقطع حسن است و منتهای مستحسن است والله اعلم
بالحق والصواب والیه المرجع والمآب **سورة کورت** این سورت مکی است بیست و نه آیت است وصد و
چهار کلمه و پانصد و سی و سه حرفست ربط این سورت با سوره عبس ظاهر است که ختم آن بذکر قیامة
بود و افتتاح این نیز بذکر قیامت روی نمود و بدانکه سورت کورت را بذکر قیامت که معظم مظاهر
قدرت خدای جل و علا و فطرت آفریدگار تعالی است افتتاح کرد مدح قرآن که قول است آورد جبرئیل
امین که نه قول است آورد شیطان لعین بعده رد مذمت از پیغامبر و سمت جنت که همچو قیامت
محل ردع کافرانست بذکر پیوست بعد دیدن پیغامبر جبرائیل را در افق اعلی مذکور گشت بعده جمله

ظ
باران را

ظ
ابیه

ظ
انب

فابن تذهبون آورد تنبیه بر ضلال کافران کرد بعده ان هو الا ذکر للعالمین لمن شاء منکم ان یستقیم
اثبات کرده که قران با پیغامبر شرف باشد مر کسی را که استقامت در دین خواهد بود در خاتمه مذکور سوره
مذکور جمله وما تشاؤن الا ان یشاء الله رب العالمین آورد سوره مذکور ببیان مشیت بندکان و مشیت
آفریدکار بان انجه بر وجه اعتراض در میان جمله مذکوره آمده میان کلامهای متصل واقع شده جمله دیکر از
هر نوع در محلهای که بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

بسم الله الرحمن الرحیم اذا الشمس کورت واذا النجوم انکدرت واذا
الجبال سیرت واذا العشار عطلت واذا الوحوش حشرت واذا البحار سجرت واذا النجوم
النفوس زوجت واذا الموءودة سئلت بای ذنب قتلت واذا الصحف نشرت واذا السماء
کشطت واذا الجحیم سعرت واذا الجنة ازلفت علمت نفس ما احضرت اذا شرطیه است الشمس
مرفوع بفعل محذوف فعل مذکور یعنی کورت مفسر اوست بر طریق وان احد من المشرکین استجارک
ومعطوفات هم برین وجه آید و هم برین تقدیر و تفسیر روی نماید و استفهام در بای ذنب قتلت برای
تقریرات یعنی برای اقرار کنانیدن بدین که بی کنه کشته اند یا حکم کشتن بی کناه اجرا کنند و بای ذنب
متعلق است بقتلت از جهة تضمن صدر مقدم شده جمله مفعول دوم است مر سئلت را علمت نفس جزای
شرطست نفس اگرچه نکره مثبته است بمعنی جنس آمده بتقدیر علمت کل نفس شده ما احضرت مفعول
مر علمت را و علمت چون بمعنی عرفت بود مفعول دوم نطلبد معنی اینست چون آفتاب بعید و بی
نور کرده شود و چون ستاره تیره و بی صفا کردد و چون کوهها در سیر و همچو ابرها در هوا رانده
کردند و چون ماده شترانی که ده ماهه حمل ایشان کذشته باشد کرده بیکار کذاشته شوند سوال
بعد دمیدن صور جانوران بمیرند ماده شتران کجا باشد که عطلت بذیرند و پیش از نفخ صور مردمان
را هنوز خبر آفتاب نبود عشاق معطل نشوند این حکایت کرده وقت بود و بیان حال کدام زمان باشد
جواب تواند یاد کرده و بیکار مانده باشد یا کویند نفخه اولی آدمیان و بهائم یکبارکی بمیرند نفخه
ثانیه موضعی که بوده اند حیات بذیرند عشار و مادکان عشار از هیبت و هول بعشار نبردازند سوال
میان آن حال و تعطیل عشار جامع جیست و صحت عطف آن بر چه وجه مبنی است جواب پیش اهل
حضر میان جبال و میان عشار جامع نمی نماید اما پیش بدویان که جبال برای محافظت و ماوی و ملجا
مواشی ایشانست از ذکر جبال و عشار یاد می آید میان مواشی نسبت تمام است و جامع تام چنانچه در
آیت افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت والی السماء کیف رفعت والی الجبال کیف نصبت والی الارض
کیف سطحت کفته اند اثبات جامع جبال میان ابل و سما و جبال و ارض بر نسبت بدویان رفته اند
و چون آیندکان بیابان حشر کرده شوند و برای قصاص مظالمی که میان ایشانست حاضر آیند و چون
دریاها از سرشت او با شور آمیخته شوند و بدرستی یعنی فاصلی که میان آن شیرین و شور بود مرتفع کردد
و آب او همچو آتش باشد یا کویند و چون دریاهای آب کردد و خشکی و بی آبی بذیرد و چون نفسها
جفت کرده شوند یعنی صالح با صالح و فاسق با فاسق جمع کرده آید و بعضی کویند نفوس مومنان را
با حور جفت کنند و نفوس کافران را با شیاطین تعیین دهند یا کویند و چون روحها با قالبها مجتمع
کردند و چون دختران زنده در کور پرسیده شوند که بکدام کناه کشته شده اید عرب در جاهلیت
از جهل دختران را زنده در کور میکردند و از خوف عار با فقرا ایجنبی منکری می آوردند سوال
مرده را کناهی نیست پرسش از وی بی معنی است جواب مرده را که سبب سوال اسناد سوال سوی او از باب
اسناد مجاز بود نکته استعمال مجاز کراهت توجه سوال سوی قاتل نده باشد جواب دیکر آنکه سئلت را

بعضی سئلت عنها دارند

بعضی سئلت عنها دارند چنانچه در ان العهد کان مسئولا بتقدیر مسئولا عنه کفته اند پنداشتند و تا نامها
اعمال پراکنده کردد و پران شود و هر یکی بخطاب اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا مخاطب باشد
و چون آسمان دور کرده شود و بکلی برود یعنی انجنانکه سقف فخیم و بنای عظیم ویران کردد و ریزه ریزه
شود بداند هر نفسی از انچه اعمال دنیا حاضر کرده است و از خیر و شر و انچه برابر آورده است
سوال چون نفس بمعنی کل نفس باشد در ایراد نکره که دال بر وحدة است چه نکته بود جواب
نکره مثبته که دلالت بر وحدت ما میکند استعمال کرد تا دلالت کند که همه نفوس در حصول شقت مجو
بکن باشد و در دانستن انچه حاضر آورده اند میان ایشان فرقی نبود فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس
واللیل اذا عسعس والصبح اذا تنفس انه لقول رسول کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین
مطاع ثم امین لا زائده است بالخنس الجوار الکنس متعلق است باقسم الجوار الکنس صفت است
مر خنس را و اللیل عطف است بر الخنس و الصبح عطف است بر اللیل اذا عسعس صفت است مر اللیل
را اذا تنفس صفت است مر الصبح را او اللیل الحاصل وقت تنفس انه لقول جواب قسم است تاکید جمله
بانه و قسمت از جهت رد انکار منکران است چه قران را نسبه بشیاطین دانند و کفته شاعران و کاهنان
خوانند و انچه بعد اوست صفات مر رسول را فاد فلا اقسم سببیه است و جمله سبب ترک آیات سابقه
است ای انزلت علیک هذه الایات فاقسم معنی اینست آیات مذکوره بر تو فرستادیم پس سوکند یاد میکنم
بستارهای که بروز پنهان میشوند و شب و روز روندکان که در مطالعه برایند و از آنش ستارها در
روز پنهان میشوند چو بینده و سوکند یاد میکنم بشب چون تاریک شود و بعضی کویند چون برود و بعضی
کویند و سوکند یاد میکنم و صبح چون بدر آید یعنی چون روشن کردد بدرستی که قران هر آینه قول آورده
رسول بزرگ با عز خداوند قوت نزدیک مالک عرش یعنی متعلق بعلم و اطاعت کرده شده در ملاء اعلی
امر او نافذ آمده صاحب اعتبار امین درکاه روایت کرده اند که چون جبرئیل علیه السلام بعمر بادیی بر حضرت
پیغامبر صلی الله علیه و سلم این آیت خواند پیغامبر بعمر مااتنی علیک الرب بر زبان راند وما صاحبکم بمجنون
ولقد رآه بالافق المبین وما هو علی الغیب بظنین جمله وما صاحبکم بمجنون عطف است بر انه
لقول رسول کریم جمله ولقد رآه بالافق المبین معترضه است برای ملابسه که میان پیغامبر و
جبرئیل بود چنانچه بیان جبرئیل خود را بصورت خویش بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم نمود تاکید جمله
از جهت آنست که مضمون او حکمی است که بذات خود مستبعد است و وقوع تردد است بر طریق انی ابیت
عند ربی یطعمنی و یسقینی جمله و ما هو علی الغیب بظنین عطف است بر و ما صاحبکم بمجنون بظنین بظا و ضاد
خوانند و مشتق از ظن بمعنی زعم و صنت بمعنی بخل دانند معنی اینست و نیست صاحب شما که صحبت
دارد یعنی محمد دیوانه چنانچه کافران میکویند و بدین نکوهش منقصت او میجویند بلکه از عقل
عاقلانست و دانا تر مردمانست و هر آینه بدرستی که دیده است پیغامبر جبرئیل را بصورت او
در کناره آسمان که ظاهر کننده است اشیا را بطلوع آفتاب سبیل در چشم بندکان و این کمال قدرت پیغامبر
است که از دیدن صورت او نترسید جبرئیل را بصورت او هیچ آدمی نتواند دید و نیست پیغامبر صلی
الله علیه و سلم بر غیب یعنی بر وحی دانی که بر کمال تبدیل مدید یا پیغامبری بزیادت و نقصان متهم
کنند و بر قرائت ضاد معنی جنین آید کویند نیست او در رسانیدن تنزیل و تبلیغ وحی بخیل وما
هو بقول شیطان رجیم فاین تذهبون ان هو الا ذکر للعالمین لمن شاء منکم ان یستقیم
وما تشاؤن الا ان یشاء الله رب العالمین وما هو بقول شیطان رجیم عطفست بر جمله انه لقول
رسول کریم و ان جواب قسم بان بود و این قسم بامات فادرفان تذهبون سببیه است این ظرفست

ظ عرفت
ظ عشار
ظ بوحدت ما
ای م
ظ ضنین
ظ اعقل
ظ بخیل

مر تذهبون را از جهت صدر مقدم شده استفهام برای تنبیه بر ضلالت است ان هو الا ذکر للعالمین مستانفه
است در جواب ما شار ان یستقیم مفعول است مر شاء را و شاء با متعلقات خویش صله من است با صله خود
مجرور لام است جار و مجرور بدل بعض است از للعالمین مادر و ما تشاؤن نافیه است الا ان یشاء الله مستثنا
مفرغ است و بیان جمله و ما یشاؤن الا ان یشاء الله در سورهٔ دهر گذشته **معنی ایت** نیست
این کلام که جز بند می‌خواند کفار شیطان رانده یعنی این کلامی نیست که از شیاطین استراق سمع کرده و
نه کاهنان رسانیده این کلامی است جبرئیل از خدا آورده بر محمد که ختم انبیا و معظم اصفیا است تبلیغ کرده
پس شما از قرآن اعراض کرده کجامی روید و این کلام را گذاشته بکدام کلام روی می‌آرید نیست قرآن مگر پند
بر عالمیان شرفی اعظم مر جهانیان مر کسی را که از شما خواهد استقامت یابد و در راه دین و اسلام ثابت و
نمی‌خواهید شما مگر آنکه خدای پروردگار عالمیان خواهد و آنکه متعلق بارادت او شود و بدانکه ختم
سورت بر قصر مشیت عباد بر نسبت رب العالمین و حصر وجود مر ذات بر ارادات کردگار آسمان و زمین
دال بر تمام کلام و حصول اتمام مرام است منقطع حسن و منتهای مستحسن است والله اعلم بمراده لا اله الا
هو ربی توکلی علیه و هو حسبی **سورة انفطرت** این سورت مکی است در تفسیر آورده که هفتاد است و
شصت کلمه و سیصد و بیست و نه حرف ربط این سورت با سورت کورت ظاهر است که هر دو در ذکر قیامت
آمده در هر دو بیان احوال و افزاع او شده بدانکه در آغاز سورت انفطار ذکر قیامت که از معظمات
مظاهر اقتدار کردگار تعالی و تقدس است آورد بعده بجمله علمت نفس ما قدمت همه انفس را در
دانستن همه اعمال معاش جمع کرد بعده از جهت تفرقه در اعمال تعریف اعمال بودن بعضی عامل اعمال
صالح و بودن بعضی عامل غیر عمل صالح حاصل گشت بجمله ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم هر قسمی بجول
پیوست بعده بجمله یصلونها یوم الدین توصیف جحیم که در جزای فجار مذکور است سوی ذکر قیامت
تحول کردم بتحصیل مذکوره سورت مسطوره را باختتام و اتمام آورد آنچه بر وجه اعتراض در میان
جمل مقصوده آمده میان کلامهای متصل واقع شده جمله دیگر از هر نوع در محلهای که بیاید بعنایت الله
و عونه بیان آن روی نماید والله اعلم **بسم الله الرحمن الرحیم**
إِذَا السَّمَاءُ انفَطَرَتْ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انتَثَرَتْ وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا
قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ اذا شرطیه است السماء فاعل فعل محذوف و فعل مذکور تفسیر اوست هم چنین تا
واذا القبور بعثرت علمت نفس ما قدمت و اخرت مفعول است مر علمت را **معنی ایت** چون آسمان شکافته
شود و پاره پاره گردد و چون ستارها پراکنده شود و چون دریاها خشک گردد یا گویند چشمهای ایشان
شکافته شود همه دریا یک دریا گردد و چون گورها برانگیخته شود برابر هر نفسی آنچه تقدم کرده است
از گناه و آنچه تاخیر کرده است از نیکی و بدی که او را عمر کرده و چون تاخیر کرده از توبه يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ
مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ در جمله سابقه
ذکر کرد که در روز قیامت هر نفسی را نیکی و بدی خویش معلوم خواهد گشت و بیشتر بجمله ان الابرار لفی
نعیم و ان الفجار لفی جحیم جزای نیکی و بدی بیان خواهد پیوست جمله یا ایها الانسان ما غرک معترضه
میان دو کلام متصل متضمن توبیخ بر غرور شده ما غرک استفهام برای توبیخ است الذی موصول با صله
صفت دیگر است مر ربک فعدلک بتخفیف و تشدید خوانند معنی بر حسب آن مختلف دانند فی ای صورة
ما شاء ما زائده است فی ای صورة حالت از مفعول رکبک شاء صفت است مر صورة را و رابطه محذوف
است ای فی صورة شاءها رکبک و ای شرطیه است رکبک جزای اوست و جمله شرطیه اوست و جمله
شرطیه بیان است مر خلقک هم الذی جهت موصول شده **معنی ایت** ای آدمی چه چیز ترا مغرور

عالیان

ساخته و در فریب انداخته نشان پروردگاری که کریم است که ترا آفریده است پس خلقت ترا تمام گردانیده
از صورتی که در حیوانات دیگر است سوی سورت تبلیغ ایشان که بر حکم لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم
احسن صورت و بر قرات تشدید معنی چنین گویند پس برابر کرده عضات را راست و درست کرده است و با دا
اوان صور ایشان که مختلف و گوناگون است اختلافی که از عجایب قدرت کردگار بیچون است در صورتی که خواست
ترکیب کرده و صورتی که هر یکی از دیگری ممتاز باشد آورده **سوال** در هنگام توبیخ و غرور و انکار ذکر
کرم که قطعه غرور است و مغرور بکرم مغرور است و در این محل ذکر صفت کریم را چه چیز داعی شده **جواب**
ذکر کریم برای بیان جهت وقوع غرور است و توبیخ بر آن از جهت غفلت از صفت قهر است که غرور است
بکرم با وجود صفت قهر نشاید و غفلت از ظهور قهر که بیاید چه اگر عاقل از صفت قهر نبود بصفت کرم مغرور
نشود کَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ کلا حرف ردع
از مغرور بکرم قهار مقرر است مر توبیخ سابق را بدین اگر بمعنی حقا گویند هم درست آید چنانچه بعضی مفسر
گفته اند کلا بل تکذبون بالدین اضراب است از جمله که مفهوم است علمت نفس ما قدمت ما عصیان و اخرت
مر توبه مراد بود بعاصی بودن نفوس مفهوم شود کلام بمعنی یعصون بل تکذبون بالدین بالدین باشد جمله
و ان علیکم لحافظین حالت تاکید او از جهت آنست اصرار مردمان بر ترک حسنات و ارتکاب مساوی است
اعمال و اقوال امارت مر انکار کاتبان اعمال بظهور علامت انکار جمله را تاکید کردن و لام آورد لحافظین
اسم است علیکم خبر است بتقدیم خبر لام تاکید در اسم در آمده چنانچه در ان فی الدار لزیدا و ان من شیعته
لابرهیم تحقیق شده کراما و کاتبین و یعلمون صفات اند با احوال متعدده اند از ضمیر مستتر در ظرف
مستقر یعنی علیک عائدات بر حافظین ما تفعلون مفعول است مر یعلمون را **معنی ایت** ۲۲
چنین نباید و مغرور شدن نشاید یا گویند حقا چنین است که توبیخ کردیم ما غرک بربک الکریم الذی
الآیة شما بر کرم پروردگار کریم مغرور مشوید بلکه چرا با دین اسلام تکذیب میکنید و آنچه از غرور
مذکور بر شماست می‌آرند حال اینست بدرستی که هر آینه بر شما نگاهبانان کرام اند کاتبان حسنات که حرام
اند آنچه میکنید میدانند کرد آوردن و یاد داشتی آن مستوا اند اختلاف در عدد ایشان و کیفیت کتابت
و محافظت و جز آن بالا گذشته و بتوضیح و تشریح پیوسته إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ
يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ
يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ تاکید جمله از جهة رد انکار است چه کذا
در مضمون هر دو جمله انکار با اصرار است یصلونها صفت مر جحیم را یوم الدین ظرف است مر یصلونها را
و جمله و ما هم عنها بغائبین حالت جمله و ما ادریک ما یوم الدین معترضه است و جمله ثم ما
ادریک ما یوم الدین تاکید و ثم زائد است یوم لا تملک نفس لنفس شیئا بدلست از یوم الدین که در یصلو نها
یوم الدین مذکور شده الامر مبتدا است یومئذ ظرف است مر ظرف مستقر را یعنی لله را و ظرف به عامل معنوی
مقدم توان شد یا یومئذ صفت است مر الامر را بتقدیر الامر کائن باشد در نعیم **معنی ایت**
بدرستی که نیکوکاران و نیکان هر آینه در نعیم اند و بدرستی که بدان و بدکرداران هر آینه مستقر باشند
در جحیم یعنی کافران در روز جزا در آیند در نیران و نباشند در جحیم و نباشند ایشان غائب از آن یعنی
در دوزخ در آیند و باز از آن بیرون نیایند و چه دریابانند ترا ای محمد که روز جزا چیست پس تو
چون دریابید ترا که روز جیب روزی که هیچ نفسی برای نفع نفسی هیچ چیزی را از نفع مالک نبود و هیچ
کسی را هیچ کسی منفس خویش بغیر اذن پروردگار نفع رسانیدن و شفاعت کردن نتواند و کار در آن روز مر
خدای است و ولایت مطلق روزی محقق مر آن روز خدای جل و علا است و بدانکه ختم این سورت بذکر

الکائن

روز قیامت که منتها و بیان این ولایت دران رفتند وامر و فرمان مخصوص بحق جل وعلا است دال بر تمام
کلام است مستوجب حسن باختتام است مقطع حسن ومنتهای مستحسن است والله اعلم بالصواب **سورة المطففین**
این سورت میان مکه ومدینه در وقت هجرت سوی مدینه در راه نازل شده وامام عطا گفته است که مکی
است وبعضی گفته اند اول سورتی که در مدینه نازل شده این سورت است سی وشش آیت وصد وشصت ونه
کلمه وهفتصد و سی حرفست ربط این سورت با سورهٔ انفطار آنست که در سورهٔ انفطار در جمله علمت
نفس ما قدمت واخرت ذکر اعمال بر سبیل عموم وذکر روز جزا بود درین سورت ذکر بعضی ازان از خیانت
وخسران بر طریق خاص بعد عام روی نمود بدانکه سورهٔ مطففین را بذکر مطففان در نکوهش مطففین
در مکیال ومیزان افتتاح بعده برای تهدید وترهیب ذکر بعث بسوی ذکر قیامت برای جزا وقیام بحساب
خدای عز وجل آورد وبذکر بعث سوی قیامت تخلص حاصل گشت بعده از جمله کلا ان کتاب الفجار لفی
سجین تا جمله یشهده المقربون قیامت ومذمت منکران که امور ان تعلق بدان دارد بذکر بوت
بعده بذکر تخلص سوی بیان جزای ایشان کرد جمله ان الابرار لفی نعیم باعتبار یشرب بها المقربون در بیان
جزای ایشان آورد بعده آنچه کافران بر مومنان در دنیا از جور وجفا که میکردند وآنچه ایشان را در آخر
پیش مومنان از خواری ومجادله وخجالت روی خواهد نمود بجمله ان الذین اجرموا تا آخر سورة ظاهر کرد
وسورت مذکوره بمقصود مسطور که منتهای مقاصد است باختتام رسانید آنچه بروجه اعتراض در میان
جمله مذکوره آمده میان کلامهای متصل واقع شده جمله دیگر از هر نوع در محلهای که بیاید بمشیة الله و
عونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب **بسم الله الرحمن الرحیم**
وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفِینَ الَّذِینَ إِذَا اکْتَالُوا عَلَى النَّاسِ یَسْتَوْفُونَ وَإِذَا کَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ یُخْسِرُونَ أَلَا یَظُنُّ أُولَٰئِکَ
أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِیَوْمٍ عَظِیمٍ یَوْمَ یَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِینَ ویل در اصل یعنی هلکوا هلاکا از مصادر
منصوب بود بر فصل درم سوب دفع بدانید بطریق سلام علیکم روی نمود المطففین خبر است جمله شرطیه
یعنی اذا اکتالوا علی الناس یستوفون صله الذین است موصول با صله صفت مطففین است علی در وجه
علی الناس بعضی بمعنی من آورده اند متعلق اکتالوا یا متعلق یستوفون پندارند شرطیه دوم عطف است بر شرطیه
اولی **سوال** در شرطیه ثانیه کیل ذکر کرد **جواب** این از باب اکتفاست این نوع اکتفا در کلام عرب
رواست استفهام در الا یظن برای انکار است وبرای تعجب آمده ان با اسم وخبر خود بیت بمحل دو مفعول
یظن واقع شده لیوم عظیم متعلق است بمبعوثون یوم یقوم الناس ظرفست مر مبعوثون را لرب العالمین
متعلق است بمبعوثون یوم یقوم الناس ظرفست لحساب رب العالمین وجزا وسزا وجمله الا یظن تا آخر
معترضه است برای توبیخ وتعجب **معنی اینست** وای باد وویل مر کم کنندگان را در وزن وکیل آنکه
چون بکیل یا بوزن ستانند از مردمان استیفا کنندگان وچون مردمان را حقوق ایشان بکیل یا بوزن
دهند کم می کنند ایمان نمی برند طایفه که در وزن وکیل کم کننده اند ایشان در روز قیامت که روز عظیم
مبعوث خواهند گشت روزی که خواهند ایستاد مردمان برای حساب پروردگار عالمیان عبد الله بن
عمر رضی الله عنهما بر فروشنده از سی بروجه نصیحت گفتی از خدای بترس کیل را بران زیرا که کم کنندگان
کیل در روز قیامت مبعوث گردد و سوروار جز قیامت عرق ابرام شان چندان شود که دهن ایشان را
لگام کند وایشان را در حین غرق شدن افکند کَلَّا إِنَّ کِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِی سِجِّینٍ وَمَا أَدْرَاکَ مَا سِجِّینٌ
کِتَابٌ مَرْقُومٌ وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ الَّذِینَ یُکَذِّبُونَ بِیَوْمِ الدِّینِ وَمَا یُکَذِّبُ بِهِ إِلَّا کُلُّ مُعْتَدٍ
أَثِیمٍ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَیْهِ آیَاتُنَا قَالَ أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ کلا حرف ردع است از خصلت پیش شان وکم دوی
کردن وبعث وقیامت را در نظر نیاوردن وبدین کار از جمله فجار بودن جمله ان کتاب الابرار لفی سجین

ابرار د
نید
لمین
الفجار

متضمن وعیدات مشتمل بر همه فجار در تهدیدات واخبار از داشتن کتاب در روز حساب تعلیل است
بر مذمت مطففان دلیل است بر ردع وزجر ایشان وچون اصرار فجار مجود وامارت اصرار بر انکار بود
بظهور امارت انکار تاکید جمله بتاکید سائغ نمود ما در ما ادریک استفهامیه است مبتدا است ادریک
خبر است ای شئ ادریک واستفهام برای انکار است وما در سجین استفهامیه است مبتدا است سجین خبر
است بتاویل مفرد در محل مفعول مر ما ادریک وادریک بمعنی مستقبل است ای شئ یدریک جواب هذا
السوال جمله وما ادریک ما سجین معترضه است برای استعظام شان سجین وبیان مجهول نواب او
کتاب مرقوم خبر مبتدا محذوفست ای هو کتاب مرقوم وانجمله مستانفه است در جواب بیین کتابی فی سجین
بر وزن فعیل است ماخوذ است از سجن علم است مر فرنامها کافران وفرهنگ سجین که بمعنی کتاب
مرقوم است مر کتاب فجار بر طریق طریق است دفتر مراد ازان مخصوص است وسجین منصرف زیرا که
جز علمیت سبب دیگر ندارد ودر بعضی تفاسیر برین نوع بیان کرده اند وبدین طریق آورده اند واین
معنی موافق است مر لفظ کتاب مرقوم لیکن برین معنی تسمیه کتاب بسجین که مشتق است از سجن ا
وملائمت او با سمی مشکل است ونیز همین دلیل گفته اند سجین مسکن ابلیس وذریات اوست وکتاب را
مسکن شیاطین خواندن نیز از معضلات است وانچه در بعضی تفاسیر آورده که سجین سنگی است محوف
زیر هفتم زمین بالای دوزخ جان کافران ونامه اعمال ایشان دران میدارند چنانچه علیین را در
بالای هفتم آسمان جای مومنان وجای داشتن اعمال ایشان می پندارند با لفظ سجین موافق نیست
زیرا که بودن مرقوم جای داشتن جان کافران ومسکن شیاطین ودرنه شیطان معلوم نیست
که بچه معنی است مگر انکه توفیق کنند کتاب مرقوم متصور در سنگ دارند وآن سنگ را مسکن ابلیس
وذریه او پندارند موصول با صله یعنی الذین یکذبون صفت است مر المکذبین را جمله ویل
یومئذ للمکذبین معترضه است برای مذمت مکذبان روز جزا اساطیر الاولین بتقدیر هی
اساطیر الاولین مقول قالاست قال جزای اذاست شرطیه صفت دیگر است مر معتد اثیم را چه فرمان
قیامت را اثبات میکند منکر قیامت منکر قران بود الا کل معتد اثیم مستثنی مفرغ است فاعل
است مر ما یکذب به را وجمله وما یکذب به معترضه است برای بیان مذمت مکذبان واتصاف
ایشان بصفات ذمیمه یا علمیت **معنی اینست** اینچنین عمل یعنی کم دهی وبیش ستانی نباید ف
اینچنین کار نشاید بدرستی که نامه فجار که در وهمه فجور ایشان وکم دهی وبیش ستانی وجزان نبشته
شود هر اینه در سجین از مجمع صحائف اعمال کافران است داشته می آید وچه در یابند ترا ای
محمد یا ای مخاطب غیر معین سجین چه بود ووصف او چه باشد کتابیست نبشته شده ومجمع همه
صحائف فجار آمده نبشتن وداشتن صحیفه برای ابرا است که ایشان باز پرسی کنند وجزا وسزای
آن برسانند هیچ کار ناشایسته نباید کرد وعمل ناگزیده نباید آورد وای مر کسانی را که در روز
جزا قیامت را وحوادث وافعات آنرا منکر شوند ور وز جزا را تکذیب کنند وخود را در بلا نیفکند
مگر هر فاجری که از حد تجاوز کننده بود بزه کار شونده باشند چون آیات خدا وخداوند شنوند آنرا
نبشته پیشینیان گویند انتفا بودن آواز وحی خدا جویند کَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا کَانُوا یَکْسِبُونَ
کلا ردع است از تجاوز کردن واثم شدن بل اضراب است از ردع بمعنی قابلیت آن باثبات انکه گرفتن
بردلها بکسب کفران وعصیان **معنی اینست** اعتدا نشاید واثم بودن نباید نه چنین است که
منع بد برند زجر ومنع در دل ایشان گیرند زنگ بسته است بر دلهای کافران کسب کردن بدیها
ایشان گناه بر گناه چندان کردند که آینه دل را بر زنگ آوردند کَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ

قران
اعتدا

لمحجوبون ثم انهم لصالوا الجحیم ثم یقال هذا الذی کنتم به تکذبون کلا ردع وزجراست از کسب
عصیان وطغیان یا بمعنی حقا است تحقیق وتثبیت است مر زنگ دلهای ایشان را انهم عن ربهم یومئذ م
لمحجوبون تعلیل است بر ثبوت مذمت زنگ دلها دلیل است تاکید جمله ازجهت اظهار واهتمام در
اعلام آمده چنانچه در انا سنلقی علیک قولا ثقیلا تحقیق شده انهم لصالوا الجحیم عطف است برجمله
انهم عن ربهم تاکید جمله ازجهت رد انکار کفاراست وتوکید او ازجهت اصرار بر انکار است ثم یقال
عطف است بر اسمیه سابقه وجمله هذا الذی کنتم به تکذبون مفعول یقال آمده بتاویل هذا القول مفعول
مالم یسم فاعله شد معنی اینست کسب سیئات که سبب زنگ گرفتن دلهاست نشاید وارتکاب اعمال
ناشایسته نباید یا گویند همچنین است دلهای ایشان زنگ گرفته وظلمت وسیاهی پذیرفته بدرستی که ایشان
از لقای پروردگار خویش آن روز هر آینه محجوب اند واین اشارتست بسوی این که مومنان محجوب
نباشند پس از آن هر اینه ایشان در آینده دوزخ اند پس از آن گفته شود مردمان را این عذاب
آنست که شما او را در دنیا تکذیب میکردید ودر حیز افترا می آوردید میگفتید که روز جزا نخواهد
بود وحساب وعذاب اصلا روی نخواهد نمود اکنون این عذاب بچشید ودرد این عقوبت
بکشید کلا ان کتاب الابرار لفی علیین وما ادریک ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون
کلا ردع است از تکذیب سابق جمله ان الابرار لفی علیین مستانفه است چه بعد ذکر فجار سامع
منتظر ذکر ابرار گشت جمله ان الابرار در جواب او بذکر پیوست وتاکید جمله ازجهة ابراز وعد
بر سبیل وکادتست یا گویند حکم ضد ملوح حکم ضد دیگر بود بمجرد تقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود سوی و
جمله وما ادریک ما علیون معترضه است برای تهدید جمله هو کتاب مستانفه است در جواب
بیتی لنا ماهو یشهده المقربون صفت دیگر است معنی اینست تکذیب حشر خدا ورسول نشاید و
انکار وعد ووعید نباید بدرستی که کتاب ابرار هر آینه در علیین است وعلیین نام مقامی است
بالای هفتم آسمان که مکنون است در واعمال ابرار ودر آنجا نوشته شده است در وجانهای ایشان وجه دریا باشد
ترا ای محمد که علیین چیست کتابی است نبشته شده که حاضر میشوند در ومقربان ان الابرار
لفی نعیم علی الارائک ینظرون تعرف فی وجوههم نضرة النعیم یسقون من رحیق مختوم ختامه
مسک وفی ذلک فلیتنافس المتنافسون ومزاجه من تسنیم عینا یشرب بها المقربون این جمله
مستانفه است ذکر ابرار در ان کتاب الابرار لفی علیین تورود بود سوال ازجزای ایشان است و
تاکید جمله ازجهة رد انکار کافران است چه ایشان درجه مومنان را منکر اند بر انکار آن مصر اند تا
ازجهت ابراز وعد بروجه وکادتست در شان مومنان است علی الارائک حالست از ضمیر لفی نعیم ینظرون
حال دیگر است ای کائنین علی الارائک ناظرین علی نعم الله تعالی وعذاب اعداء الله تعرف فی وجوههم نضرة
النعیم حال دیگر است ای کائنین یسقون حال دیگر است مختوم صفت است من رحیق را مختوم ختامه
مسک جمله اسمیه صفت دیگر است فاء در فلیتنافس زائده است ذلک اشارتست بر نعیم یا بر رحیق جار و
مجرور متعلق است فلیتنافس المتنافسون معترضه است بشرطی واهل المقربون صفت است من عینا
را وعینا حالست از تسنیم یا مفعول اعنی است معنی اینست بدرستی که ابرار یعنی غیر فجار و بعضی گویند
اکبر الا سوی الدهر هر آینه در نعیم باشند وبر تختها یارا سته نعمتهای خدا را بنگرند شناسی در روی
ایشان تا ولی نعیم وانار وکرم کردگار کریم سقی کرده شوند از اوند شراب صافی مهر کرده شده مهر او مسک
آمده ودر نعیم مذکور یا گویند در رحیق مسطور گرا آرزو برند وارزو کنندگان ورغبت کنندگان
در وجدان شتابند کارهای کنند از تسنیم نام جوئی است معنی در بهشت بود برترین شرابهای جنت

باشد وآن جوئی است از بلندی آمده از آن جهت تسنیم که در لغت بلند گردانیدن است نام شده وآن
چشمه است از تحت عرش روان گشته در بهشت در منازل مقربان گذشته بیاشامند خاص نام مقربان و
وآمیخته با رحیق ابرار نیکوکاران ان الذین اجرموا کانوا من الذین امنوا یضحکون واذا مروا بهم
یتغامزون واذا انقلبوا الی اهلهم انقلبوا فکهین موصول با صله اسم ان است یضحکون خبر کانوا
ای وکانوا اذا مروا بهم یتغامزون عطف است بر یضحکون واذا انقلبوا الی اهلهم انقلبوا فاکهین عطف است
بر جمله واذا مروا بهم یتغامزون وفاکهین بغیر الف نیز خوانند فکهین ابلغ از فاکهین دانند چون
ذکر مومنان بر حکم مضاد ملوح سوی حال کافران بود بتقدیم ملوح تاکید جمله وفصل او بروجه ع
استیناف سائغ نمود معنی اینست بدرستی که آنکه جرم کردند وکفر ورزیدند در دنیا از دیدن
مومنان می خندیدند وچون مومنان وکافران میگذشتند بیکدیگر چشم غمزه می زدند وبچشم و
ابرو سوی مومنان اشارت میکردند وغیبت میکفتند واز مجالس چون سوی اهل خویش رجوع میکردند ند
واذا راوهم قالوا ان هؤلاء لضالون وما ارسلوا علیهم حافظین اینجمله عطف است بر جمله سابقه
از جمله معطوفات خبر کانوا است ان هؤلاء لضالون مفعول قالوا است تاکید جمله ازجهة رد انکار
سامعان را در اضلال مومنان انکار با اصرار است جمله وما ارسلوا علیهم حافظین حالست از فاعل
قالوا یا معترضه است برای اظهار این کلام کافران وگمراه خواندن ایشان مر مومنان را کلامی بیجاست
وبغیر ولایت است معنی اینست چون میدیدند کفار مومنان را میگفتند که ایشان ضالند وراه
گم کرده اند در دنیا خود را محروم از آن میدارند عمر برنج وزاری میگذارند راه حاصل کردن دنیا نمی
دانند تحصیل معیشت نمی توانند این کلمات میگویند عیب مسلمانان میجویند وایشان فرستاده شده
اند به بینند عیبهای ایشان بجنبانند فالیوم الذین امنوا من الکفار یضحکون علی الارائک ع
ینظرون هل ثوب الکفار ما کانوا یفعلون فا سببیه موصول با صله یعنی الذین امنوا مبتدا است
من الکفار متعلق است بیضحکون خبر مبتداست یوم ظرفست مر یضحکون را نصل بهلاکت مستقر
در مرکز خویش ممتنع نیست کانند بر الجثم یا خذ باضمار ضمیر قصه تحقیق شده واین جمله مسبب است
مر جمله سابقه را ینظرون حالست از فاعل یضحکون علی الارائک حالست از فاعل یضحکون
هل ثوب الکفار استفهام برای تقریر است بمعنی ثبت ای قد ثوب الکفار ما کانوا یفعلون موصول
با صله مفعول دوم است مر ثوب را جمله هل ثوب الکفار تذییل است مفهوم کلام سابق را تا
کید است ثوب بر طریق فبشرهم بعذاب الیم مستعار برای ضد شد استعمال ثواب بمعنی عقاب بروجه
تهکم آمده معنی اینست پس امروز یعنی در روز قیامت آنکسانیکه گرویدند دین مسلمانی گزیدند
از حال کافران میخندیدند تکیه کرده بر تختها آراسته می نگرند روایت کرده اند که در دوزخ
دری سوی بهشت در دل درآید مدتی سوی آن در بدوند افتان وخیزان بروند برکوهها آتشین
برآیند وفرود آیند بعی بشتابند چون نزدیک برسند در بسته یابند ناگاه دری دیگر بروند از
دور در نظر آید سوی آن نیز بروند برنج ومشقت بدوند از آن نیز برآیند در او مسدود گردانند
بهشتیان بالای تخت تکیه کرده وپشت بر متکا آورده آن حال را بنگرند بر حال ایشان بخندند در این
حالت بگویند کفار داده شدند جزای آنچه میکردند عذاب را منکر میشدند مشاهده کردند وبر
مسلمانان میخندیدند مسلمانان بر ایشان بخندند آنچه می کردند یافتند سوی عذاب ابد شتافتند
بدانکه در ختم سورت عاقبت کافران ذکر کرد آخر کار ایشان را در بیان آورد بحثی که در آن بود
بنهایت رسانید وبتمام وکمال مبرهن گردانید وشک نیست که اینچنین مقطع حسن بود ومنتهای

مستحق باشد والله اعلم وفیضه اتم لا اله الا هو ربی توکلت علیه وهو حسبی سورة انشقت این سورت مکی است
بیست و پنج آیت و صد و نه کلمه وچهارصد وسی حرف ربط این سورت با سورة مطففین ظاهر است
چه در هر یکی ذکر قیامت وذکر نامه مومن وکافر است بدانکه در آغاز سورت انشقاق ذکر کافران آورد
بعده ایشان را تبع کردن وبجایگاه جزا رسیدن جمع کرد بعده در رسیدن نامه بعضی بدست راست
و رسیدن نامه بعضی بدست پس پشت هر میان ایشان مذکور گشت بعده بتخصیص یابندگان نامه به پشت
بهلاک وبودن نعیم بحصول پیوست کلام بجمله فانهم لا یومنون ومعطوف او رسانید وتوبیخ وترک فرمان
وایمان وترک سجده در وقت تلاوت قرآن بر وجه تعذیب وتبیب بر تفاریق وتقسیم سابق مرتب گردانید
بعده بجمله فبشرهم نیز بر وجه تبیب ونوعی تعالی آورد سورة مذکوره را بجمله مسطوره ختم کرد آنچه بر وجه
اعتراض در میان جمله مذکوره آمده میان کلامهای متصل واقع شده جمله دیگر از هر نوع در محلهای که
بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والماب بسم الله
الرحمن الرحیم اِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ وَأَلْقَتْ
مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ اذا شرطیه است السماء فاعل فعل مقدر است ای اذا انشقت
مذکور فعل مقدر را مفسر است واذنت لربها وحقت عطف است بر شرطیه سابق جزا اذا الشمس کورت
واذا السماء انفطرت علمت نفس ما علمت یا بقرینه یا ایها الناس انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه فاما
من اوتی کتابه الا فی الانسان کدحه ای کسب تقدیر کنند یا بقرینه فامن اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب
حسابا یسیرا الا فی حسابه مقدر کنند معنی اینست چون آسمان بشکافد وپاره پاره شود وطاعت کند
ودم ادعان وانقیاد زنند واو بطاعت پروردگار خویش سزاوار است چه او مخلوق از مخلوقات
کردگار است بیت چکند بنده که گردن ننهد فرمان را چکند گوی که تن در ندهد چوگان را وچون
زمین کشیده وهموار کرده شود بلندیهای کوهها وپشتها برود وآنچه در باطن از اموات وکنوز واموال
دارد بیرون افکند وازآنچه در روست از اصال خالی شود ومر پروردگار خویش را طاعت ورزد هر نفسی را
کرده خود معلوم خواهد گشت وهر نفسی بکتاب وحساب خواهد پیوست یَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ
إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ یا ایها الانسان جمله ندائیه است کادح بمعنی ساع خبر ان است الی ربک
بحذف مضاف بتقدیر الی لقاء ربک متعلق ساع فملاقیه عطف است بر کادح وضمیر مجرور در ملاقیه
عاید بر کدح است بحذف مضاف ای فملاقیه کتاب است او حساب ربه وجمله یا ایها الانسان الآیة
مذکور است بعد خرابی جهان بر وجه استیناف در بیان شان الانسان وتاکید جمله انک کادح برای
ابراز وعید بر وجه وکادت معنی اینست ای آدمی بدرستی که تو سوی حساب گاه پروردگار خویش
سعی کننده سعی کردنی ودر کارهای نیک وبد که هر یکی موجب جزاست شتابنده شتافتنی پی بجناب
خدا رسنده جزای سعی را بیننده فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا وَيَنْقَلِبُ
إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا وَيَصْلَى سَعِيرًا إِنَّهُ كَانَ
فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ بَلَى إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا من مبتدا است اوتی صله
اوست کتابه مفعول دوم است مر اوتی را مفعول اول قائم مقام فاعل شده فسوف یحاسب حسابا یسیرا
خبر مبتدا است فا در جواب اما است در جمله مستانفه بیان همه اناسی در اما جمع کرد واطلاق کتب
متضمن توزیع کیفیت جمع میان فرقه محسن ومسی آورد این جمله متضمن تقسیم مذکور گشت بتخصیص
هر فریق بدانچه خاصه اوست پیوست وبیان این معانی بر اصطلاح اهل بدیع است وان را در
کلام ثانی منیع است واین را ائمه نحو تفصیل ما جمله که گویند وباداد اما بیان اجمال گویند

ینقلب عطف است

ینقلب عطف است بر یحاسب مسرورا حال است شرطیه ثانیه عطف است بر شرطیه سابقه انه کان فی اهله
مسرورا تعلیل است بر حلول عذاب دلیل است وچون جمله سابقه ملوح سوی او بود تاکید جمله
ملوح سائغ بود بلی برای ایجاب نفی است ای بلی حار جمله ان ربه کان به بصیرا کنایت از مجازی بودن
است وباز گشتن سوی قیامت ملوح سوی جزاست بتقدیم ملوح ان استعمال کرد جمله را موکد
آورد معنی اینست هر چون که باشد کسانیکه داده شود نامه اعمال ایشان بدست راست پس سر
انجام حساب کرده شود حسابی آسان در حدیث آمده چون ام المومنین عائشه رضی الله عنها دعای اللهم
حاسبه حسابا یسیرا شنید پیغامبر صلی الله علیه وسلم که در نامه او نظر کنند برنیکیها جزا دهند واز بدیها
بگذرند بگویند چنین نیکی کردی بپذیرفتم وچنین بدی کردی گذشتم در هیچ جز گفته نشود این کار چرا
کردی واین عمل چرا آوردی من نوقش فی الحساب عذاب یعنی هر که در حساب متعاقب ودفع شود چرا
کردی وچونه آوردی پیش آید معذب گردد همه مومنان را نامه بدست راست آید حساب یسیر که عبارت
از عرض وعفو است روی نماید سوال در قواعد اهل سنت ثابت است که مومن عاصی که بغیر توبه مرده
کار استحق بمشیت بود بر مضمون ان شاء عفا وان شاء عذب عذاب بر حکم این ثابت بدین معنی تعیین می آید
میان آیت و روایت مخالفت می نماید جواب بغیر عفو وعذاب بمشیت منافی از وقوع مشیت یکی مبنی
ومتعین بود چنانچه در حق هر مومنی مشیت یکی از این دو متحقق باشد چنانچه در حدیث ان امتی
امة مرحومة آمده وبشارت کرم در باب ایشان وارد شده ودر بعضی تفاسیر مضمون این آیت را که
مکی است در حق مسلمانان مکه داشته ومضمون این آیت که حساب یسیر مجرد عرض وعفو است در شان
پنداشته چه ایشان غیر ایمان تکالیف اندک داشتند وتکالیفی که بود مراعات او کثری کذا شتند حساب
ایشان یسیر بود وجز عرض وعفو نباشد وباز گردد شادمان سوی اهل خویش از حور وغلمان واما کسی که
داده شود نامه ایشان پس پشت یعنی کافران چه نامه بر دست چپ پس پشت جز کافران را نباید و
همه مسلمانان را نامها بر دست راست رسد کافر برای گرفتن نامه را دست راست بکشند فرشتگان سینه
او بشکافند دست چپ سوی پشت بیرون آرند نامه بدست چپ دهند سر انجام از فظاعت آن حال هلاک
را خوانند وبر سبیل نفخه یا ثبوراه یا هلاکاه بر زبان رانند وعجز وزاری نمایند ودر دوزخ در آیند
بدرستی که آن کافران در دنیا بکوز شادان ونازان بود سزای آن او را در آخرت ابدی واندوه سرمدی
روی نمود بدرستی که او در دنیا گمان می برد که سوی آخرت باز نخواهد گشت آری بدانچه گمان ندا
پیوست بدرستی که پروردگار آن بحال او بیناست وبشان او داناست وقادر چون بدی کسی را داند
سزا دادن هم تواند فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ
طَبَقٍ فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ فا اعتراضیه است لا زائده
است بالشفق متعلق است باقسم واللیل ومعطوفات دیگر معطوفند بر شفق لترکبن جواب
قسم است واو را بفتح تا بر صیغه خطاب پیغامبر را وبضم تا بر صیغه جمع مذکور خوانند ومعنی
بر حسب آن دانند فا در فما لهم سببیه است یا استفهامیه مبتدا است لهم خبر مبتدا است واستفهام
برای تعجب واستبعاد است واین متصل است بر وعد ووعید سابق جمله که میان معترضه بود
میان دو کلام متصل سائغ بود لا یومنون حال است اذا متعلق است بلا یسجدون وجمله عطف است
بر لا یومنون جمله فلا اقسم با جواب خویش معترضه است برای وعده معراج پیغامبر برای توبیخ
مرتکبان سرخان در بیان معنی خواهد گشت وبظهور خواهد پیوست معنی اینست پس سوگند یاد
میکنم بشفق وآن سرخی است بعد غروب آفتاب پدید آید ونزدیک ابوحنیفه رضی الله عنه سپیدی

بعد سرخی روی نماید وسوگند یاد میکنم بشب وانچه شب اورا بپوشد وانچه بتاریکی شب نهان کردد و
این سوگنداست بهمه چیزها که بشب پوشیده شود وبتاریکی مختفی کردد وبعضی کویند که سوگنداست
بشب وعبادت پنهان وسوگند یاد میکنم بماهتاب چون کمال کیرد وانتظام پذیرد هرآینه برطبق از
آسمان بعد طبقی سوارخواهی کشت وبدرجه معراج خواهی پیوست یا معنی چنین کویند هرآینه مرتکب
می شوید شما ای مردمان انچه مرتکب شدند کذشتکان طبقه بعد طبقه فرقه وشکستی حق بت
وحق خلق وتکذیب حق وصدق از تکذیب کتاب خدای وانکار روز جزا پس چون وعد ووعید میشنوند
چیست مرایشان راچون خوانده میشود برایشان قران برای تعظیم فرستنده روی برزمین نمی آرند و
سجدهٔ عبودیت نمیکذارند بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ بل الذین کفروا اضرابست از واذا قرئ
علیهم القران لایسجدون وجمله الله اعلم بما یوعون حالست یا معترضه است فا در فبشرهم سببیه است
وجمله مسبب تکذیبات الا الذین امنوا وعملوا الصالحات استثنای منقطع است ای لکن الذین
امنوا وعملوا الصالحات غیرمبشرین بعذاب الیم لهم اجر غیرممنون تعلیلست وبراستثنای مذکور
دلیلات واستدراک مذکورکه متضمن دفع وهم است تکمیلست معنی اینست بل آنانکه نکرویدند
وکفر ورزیدند قران وپیغامبررا تکذیب میکنند وخودرا درراه باطل می افکنند وخدای دانا تراست
بدانچه جمع میکنند در دلهای خویش از اعتقادها ونیتهای ناکزیده وکفر خفی وتکذیب قران و
نبی یاکویند خدای تعالی دانا تراست بدانچه کرد میکنند از افعال واقوال در صحایف اعمال یاکویند
خدای دانا تراست بدانچه ایشان کرد می آرند وذخیره میکنند برای دهنهای خویش از انواع عذاب
واصناف عقاب لکن آنانکه ایمان آوردند واعمال صالحه کردند مرایشانرا نخویف عذاب نبود ثواب
جاوید غیرمقطوع یعنی غیرمتناهی باشد وبدانکه در اخر سورت ذکرعذاب کافران کرد بعد ازان
ثواب مومنان برصفت خلود وعدم تناهی آورد بیان شان جزا درحق هردو فریق تمام کشت وذکر
عقاب کافران وثواب مومنان بانتها پیوست وشک نیست که این مقطع ازجهت دلالت برتمام کلام
وانتهای مطلوب ومرام مقطع حسنست ومنتهای مستحسن است والله اعلم بمضمونات آیات الکریم
ومفهومات قرانه العظیم لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی سورة البروج این سورت مکی است
در تفسیر آمده که بیست ودو آیت است وصد ونه کلمه است وچهارصد وسی حرفست ربط این سورت
باسورت انشقت آنست افتتاح سورت انشقت بذکر قیامت بود ودر مبدا سورت بروج ذکر موعود
که عبارت از روز قیامت است روی نمود ونیز ختم سورت انشقت بوعید کافران ووعدهٔ مومنان است
سورهٔ بروج نیز مشتمل بدان است بدانکه سورت بروج را باخبار ازبعث وحساب که مقدراست با
مضمون جمله دیگر که بجواب قسم بودن درخوراست افتتاح کرد بعده قصه اصحاب اخدود بروجه
اعتراض آورد بعده ذکر کافران ومومنان حاصل کشت ووعید کافران ووعدهٔ مومنان بذکر پیوست
بعده بجمله ان الذین فتنوا المومنین والمومنات وعید کافران برسبیل استیناف کرد انید بعده
بروجه تذییل جمله هل اتیک حدیث الجنود فرعون وثمود بروجه تاکید ان بطش ربک لشدید
روی نمود بعده جمله بل هو قران مجید بروجه تکمیل برای دفع مظنه تکذیب آورد سورت مذکور
را بجمله سطور ختم کرد شک نیست که جملهای که از یکبابست اگر مقاصد ایشان متغایر بود ازجهت
اتحاد باب میان ایشان ارتباط واتصال باشد واگر مقصود از همه یکی است هریکی در مقصود کلی مقرر
دیگریست وانچه بروجه اعتراض درمیان جمله مذکوره آمده میان کلامهای متصل واقع شده

مبنی م

جمله دیگراز

جمله دیگراز هرنوع درمحلهای که بیاید بمشیه الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب
بسم الله الرحمن الرحیم وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ وَ
شَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ السماء مجرورست بواو القسم ذات البروج صفت است مرالسماء والیوم الموعود
بامعطوفات خویش معطوفست برالسماء جواب قسم بعضی مفسران محذوف دارند بتقدیر والسماء
ذات البروج والیوم الموعود وشاهد ومشهود ان کفار قریش الذین یوذون المومنین لمبعوثون
پندارند معنی اینست قسم یاد میکنم بسمای که خداوند برجهاست درآسمان دوازده برج است
حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت هردوازده برج مذکور با
منازل خویش متعلق اند بقدرة الملک الحی الذی لاینام ولایموت وروزی که موعودست یعنی روز
قیامت که معلوم ومعهودست وبشاهدی که دران روز حاضر خواهند کشت وبمشهودی که شهود
شاهد مذکور بران خواهد پیوست وبعضی کویند شاهد مصطفی است ومشهود روز جزا وسزا است
وبعضی کویند شاهد عیسی است ومشهود امت واصحاب اقتدا است وبعضی کویند شاهد امت پیغامبر
ماست ومشهود امم سایر انبیاست وبعضی کویند شاهد حجراسودست ومشهود حج کذارنده
باشد که کفته اند حجراسود کواهی خواهد داد برای حاجیان بحج کذاردن ایشان وبعضی کویند شاهد
لیالی وایام ومشهود اعمال انام است درحدیث است هرروزی که می آید بدین کفتار سخن می آید که من
روز جدیدم براعمال شما شهیدم مراغنیمت دارید درمن کارهای نیک آرید وبعضی کویند شاهد
فرشتکانند که اعمال راکاتبانند ومشهود مردمانند که کارهای نیک کنانند وبعضی کویند شاهد
پیغامبرماست ومشهود سایر انبیا است وبعضی کویند شاهد روز جمعه بود ومشهود روزعرفه
باشد وبعضی برعکس کویند ودرهریکی عکس صفت دیگری جویند قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ النَّارِ
ذَاتِ الْوَقُودِ إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ بعضی مفسران قتل
اصحاب الاخدود النار جواب قسم دارند وترک لام درجواب قسم محمول برشذوذ پندارند
قصه اصحاب اخدود که برمسلمانان جفا کردند سوخته شدند جواب قسم را تایید آمده جمله ان
الذین فتنوا المومنین والمومنات مستانفه است درجواب ما یفعل بهولاء واقع شده جمله ان
بطش ربک لشدید تعلیلست برمضمون ان الذین فتنوا المومنین دلیلست جمله ان الذین
امنوا وعملوا الصالحات میان دوجمله مذکور معترضه است برای وعد مومنان وبیان مثوبت
ایشان وبعضی جواب قسم ان الذین فتنوا المومنین والمومنات دارند وقصه اصحاب اخدود را معترضه
پندارند چنانچه کذشت وذکر آن ببیان پیوست وبعضی کویند ان بطش ربک لشدید جواب قسم است
جمله سابقه میان قسم ومقسم علیه معترضه است النار بدل اشتمالست از اخدود بتقدیر ضمیر ای
اصحاب الاخدود نارها یا بدل کل بود بحذف مضاف ای اصحاب النار ذات الوقود صفت مر
النار را اذا ظرفست مرقتل را مضافست سوی اسمیه قعود جمع قاعد است چنانچه جلوس جمع
جالسست علیها متعلقست بقعود تقدیم او ازجهت رعایت فاصله است وهم مبتدا است
شهود خبرست بالمومنین متعلقست بیفعلون جمله صله است جار ومجرور اعنی علی ما یفعلون
متعلق است بشهود وجمله عطفست بروهم علیها قعود یا حالست از ضمیر قعود معنی اینست
مرده شده اند یعنی لعنت کرده شده اند یا لعنت کرده شده باد صاحبان کوهای آتش که خداوند هیزم
است دران وقت که ایشان بدان آتش یعنی نزدیک آن نشسته بود وایشان عقوبتی که برمسلمانان
کرده میشد همچو کواهان مشاهده میکردند روایت کرده اند که پادشاه کافر بود کودکی را با ساحری

فرستاد آموختن سحر از ان ساحر فرمود کودک مذکور در خانهٔ ساحر رفتی و سحر آموختی در میان راه
کوشه نشینی دید کلمات او شنید صحبت او او را خوش آمد و محبت او در دل در آمد کاه کاه بر وی رفتی
و از و فایده کرفتی چون او را بر کوشه نشین دیر کشتی ساحر بر رسم معلمان زدی پیش کوشه نشین از
زدن او شکایت کرد کوشه نشین او را بدین آورد چون دیر کشتی از ساحر بترسد تمسک بر داشتن
اهل خویش کند و چون از اهل خویش بترسد عذر داشتن ساحر در میان افکند بدین طریق صحبت
کوشه نشین دریافت در کار دین بهرهٔ عظیم یافت روزی کودک مذکور می آمد دید که ماری عظیم
ره کرفته و مردمان را از رفتن در ان ره مانع کشته کفت خداوندا اکر کار کوشه نشین از کار صاحب ساحر
بهتر است و مرتبهٔ او از مرتبهٔ وی برتر مار را بدست من بکشان و شر او بکفایت رسان سنکی زد
و مار کشت چون بر کوشه نشین آمد این حکایت کفت کوشه نشین او را اکرام کرد و اجلال و اعظام بجا
آورد کفت ای پسر که من تو در مرتبه از من بالاتر شدی و درجه بر من فایق و راجح آمدی لیکن
بچیزی مبتلا خواهی کشت و برنجی و مشقتی خواهی پیوست نام من مکیری و شناختن من مپذیری بعد
از ان کار آن کودک بمرتبهٔ عالی رسید و شان او با برء الاکمه و الابرص کشید انواع امراض را علاج کردی
و اصناف مریض را بصحت آوردی تا انکه یکی از هم نشینان پادشاه کور شده بود با هدایا و تحف کثیره
بدین کودک توجه نمود ملاقات او دریافت یافتن بینائی خواست کودک کفت بینائی جز خدای کسی
نتواند داد و پرده از چشم جز خدا کسی نتواند کشاد اکر تو بخدای عز و جل ایمان آری بینائی دهد
و روشنائی چشم بخشد او ایمان آورد خدای چشم او را روشن کرد هم نشین پادشاه به بینائی پیوست
بینا شده در مجلس پادشاه حاضر کشت پادشاه کفت ترا بینائی که داد او کفت پروردکار من چشم
مرا کشاد پادشاه کفت ترا پروردکار غیر از کجا است کفت پروردکار من و تو خدا است او را
عقوبت کردن فرمود چندانکه کودک مذکور را نمود کودک را کرفت او نیز الوهیت خدا و کرویدن
خویش بپذیرفت او را نیز عقوبت کرد تا رو بکوشه نشین آورد پادشاه هم نشین خود را که ایمان
آورده بود و کوشه نشین که او را ایمان آوردن فرموده بود بسیاست آورده پاره پاره و پرکاله پرکاله
کرد کودک را بکسان خود داد بر سر کوهی فرستاد که او را مرتد سازند و اکر مرتد نشود از کوه بیندازند
چون او را بر کوه بردند دعا کرد کوه بجنبید ایشان همه فرو افتادند کودک مذکور بسلامت و عافیت
رسید پادشاه کفت یاران من چه شدند او قصهٔ ایشان باز دید کسان دیکر را فرمود تا در کشتی
سوار کنند در میان دریا برند و غرق کنند چون میان دریا بردند او را در حیز غرق آوردند دعاء
نجات خویش کرد کشتی باز کونه کشت کسان پادشاه غرق شدند کودک بنجات پیوست بر پادشاه آمد
پادشاه از شان کسان خود پرسید کودک قصهٔ ایشان باز دید و کفت تو مرا کشتن نتوانی مکر انکه
همه خلق را در صحرا حاضر کردانی چون کشتن من بجوئی بسم الله رب الغلام کوئی و تیری از ترکش
من بکشی بدین تیر توانی که مرا بکشی پادشاه همه خلق را جمع کرد تیری از ترکش کودک بیرون آورد و
بسم الله رب الغلام کفت و کودک را بتیر زد جان او بیرون آمد از هر جانب نعرهٔ آمنا برب الغلام
بر آمد همه خلق در ایمان و اسلام در آمدند غرض کودک حاصل کشت و مقصود او بحصول پیوست
مقربان پادشاه پیش او کفتند از هر چه می ترسیدی پیش آمد همه خلق به پروردکار آن کودک ایمان
آوردند و در دین کودک در آمدند پادشاه کفت تا سر هر کوچه کو بکاوند و با آتش پر کنند هر که در
دین غلام در آمده است اکر باز نکردد در آتش اندازند هلاک کنند بسوزند خاکستر سازند همچنان کردند
مردمان را در آتش می انداختند و سوخته می ساختند تا انکه نوبت رسید بزنی که بچهٔ شیرخواره

در کنار داشت

در کنار داشت زن از ترس بلرزید و از جهت تعلق هلاک بچه بی خبر بود بچهٔ شیرخواره زبان کشاد و مادر
را پند داد که تو بر حقی از حق پای بیرون میار و دین حق را مکذار و بعضی کویند در شهری از شهرهای مسلما نان
بنی اسرائیل قحط افتاد و بلای ابتلا بکرسنکی زاد نزدیک آن شهری از شهرهای کافران بود اهل آن شهر را
از آمدن مسلمانان قحط زده دشوار نمود از پادشاه خویش کافران منع آمدن ایشان جستند و بزاری
و تضرع کفتند پادشاه کافران کوکها کافت و در ان نفط و هیزم انداخت چند بتی در کنارهٔ کوکها داشت
مسلمانان را کفت یا این بت را سجده کنید یا خود را در آتش افکنید روزی عورتی بچه در کنار کرفته رسید
او را کفتند بت را پرست اکر نپرستی در آتش افکنیم آن بت را نپرستید از جهت بچه تعلق میکرد بچهٔ رضیع
در زبان آمد او را بر اختیار آتش آورد ایشان چون او را در آتش انداختند بیش خدای عز و جل
تا لید آتش زبانه زد و کافران را که مسلمانان را میسوختند همه را سوخته کردانید و از امیر المومنین
علی رضی الله عنه مرویست که پادشاهی از آتش پرستان در حالت مستی خمر با خواهر خویش فعل بد کرد
از جهت دفع ملامت خود را بر دعوی اباحت این کار آورد هیچ سخن او نه پذیرفت او مردمان را
از جهت ناپذیرفتن این دعوی کشتن کرفت تا انکه کوکها کافت در ان آتش افروخت جماعتی را
در ان قضیه سوخت قصهٔ اصحاب اخدود این بود حادثهٔ تکلم بچهٔ رضیع با مادر در این قصه روی
نمود و بعضی کویند مردی از اصحاب عیسی علیه السلام جماعتی را دعوت سوی اسلام کرد ایشان را
بر دین اسلام آورد پادشاه یهودی با لشکرهای بسیار از ملک خیبر این مسلمانان را بر مذهب یهودی
خواند ایشان قبول نکردند خود را باختیار ارتداد نیاوردند آن کافر کوکهای آتش ساخت موازنه
دوازده هزار و بعضی کویند هفتاد هزار آدمی را در آتش انداخت ایشان اصحاب اخدود بودند
که این جرات نمودند وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ الا ان یومنوا بتقدیر الا لان یومنوا مستثنی مفرغ است مفعول
له است ای و ما نقموا منهم الا لان امنوا یومنوا بقرینه ما نقموا بمعنی ماضی است ای و ما نقموا
منهم لان امنوا بالله متعلق است بان یومنوا مجرورات دیکر صفات الله جمله له ملک السموات
والارض صلهٔ الذی است جمله والله علی کل شیء شهید تذییل است یا حالست و جمله و ما نقموا منهم
معترضه است برای بیان سبب انتقام یا حالست **معنی اینست** و کینه کشی نکردند کافران از مومنان
مکر از جهت انکه ایمان آوردند ایشان بخدای که عزیز است یعنی قوی و غالب است حمید است یعنی ستوده
است که مر او راست بیقین ملک آسمان و زمین و خدای بر هر چیزی کواه است و بهمه کار آکاه است
إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ موصول
با صله اسم ان است ثم لم یتوبوا عطف است بر صله فلهم عذاب جهنم با معطوف خویش خبر ان است بیان
جمله ان الذین فتنوا المومنین تا آخر بالا کذشته و بشرح و بیان رفته **معنی اینست** بدرستی که
آنان که مردان مومن و زنان مومنه را مفتون و مبتلا ساختند و اهل ایمان را بر فتنه انداختند
پس از ان توبه نکردند پشیمان نشدند پس مر ایشان را عذاب دوزخ بود مر ایشان را عذاب
آتش سوزان باشد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ
الْفَوْزُ الْكَبِيرُ لهم جنات جمله ظرفیه یا جمله اسمیه خبر ان است جمله ان الذین امنوا تا آخر معترضه
است چون ذکر حال کافران ملوح بر حال ضد ایشان بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود جمله
ذلک الفوز الکبیر تذییلات **معنی اینست** بدرستی که آنان که ایمان آوردند و اعمال صالحه کردند
مر ایشان راست جناتی که روان بود از فرود آن انهار و آن جزا ظفری و نجاتی است بزرک وصول و دخو لاست

دردار قرار سوال دربیان جزای کافران فلهم عذاب جهنم ولهم عذاب الحریق با فا ذکر کرد ودربیان
مومنان لهم جنات بغیر فا آورد نکته چیست واین برچه مبنی است جواب ثواب فضل است
متوقف بر عمل نیست ایراد فا سببیت درو حاجت نبود وعذاب که عدل است متعلق بسبب است ذکر
فای سببیه درو ملایم بود ان بطش ربک لشدید انه هو یبدئ ویعید وهو الغفور الودود
ذو العرش المجید فعال لما یرید وجه جمله ان بطش ربک لشدید بالا گذشته وبتوضیح وتشریح
پیوسته وچون اصرار کافران بر کفر وایذای مسلمانان امارت اصرار بر انکار مضمون این جمله بود
بظهور علامت انکار تاکید جمله بتواکید سائغ نمود وجمله انه یبدئ ویعید تا آخر معترضه است
برای ثنای خدای عز وجل وتاکید او از جهة اظهار ثنای باری بر وجه وکادت واستواری هو
وهو الغفور مبتدا است مرفوعات که بعد اوست اخبارات وجمله عطف است بر جمله سابق یا حال
است فعال خبر مبتدای محذوف است وجمله مقرر کمال قدرت است ای هو فعال یا خبر دیگر است لما یرید متعلق است
بفعال المجید برفع وجر خوانند رفع باعتبار خبر است وجر باعتبار صفت عرش پندارند معنی اینست
بدرستی که گرفتن پروردگار تو هر آینه سخت بود قهر وقمع جبابره باشد بدرستی که او کمال قدرت داند که
از عدم بوجود آید وبعد میرانیده بسوی زندگی باز گرداند استخوان ریزیده وخاک گشته را کسوت حیات
بپوشاند واو آمرزگار است بندگان را دوست دار است خداوند عرش مجید است یا گویید خداوند بو
بزرگوار است مر هرچه خواهد کننده است بر مقتضای حکمت آفریننده است هل اتیک حدیث الجنود
فرعون وثمود واستفهام برای تقریر است بمعنی تثبیت ای قد اتیک حدیث الجنود فرعون وثمود
بدل است از جنود بحذف مضاف ای جنود فرعون وثمود جمله هل اتیک تا آخر تقدیر است مر جمله ان
بطش ربک لشدید را معنی اینست هست که بر تو حکایت لشکرها یعنی لشکرهای فرعون وثمود آمده
که ایشان همه را بطش خدا واخذ کردگار جل وعلا هلاک وفنا واقع شده بهلاک پیوستند مستاصل
گشتند بل الذین کفروا فی تکذیب اینجمله متصله است بجواب قسم محذوف یا مذکور بر حسب اختلاف
تقادیر جمل میانه معترضه بود وبل اضرابیه نبود ابتدائیه بمعنی لکن باشد واستدراک مذکور برای
دفع وهم است زیرا که چون صدق جواب قسم سابق ظاهر گشت وحقیقت او بانجلا پیوست وهم آن آمد که
همه اقرار کنند ودم تصدیق او زنند آن وهم را دور کرد وجمله بل الذین کفروا فی تکذیب آورد و
فی تکذیب ظرف اعتباری است باعتبار محیط بودن صفت بر موصوف بر وجه مبالغه مبنی است معنی
اینست لکن کسانی که کفر ورزیدند وبدین اسلام نگرویدند در تکذیب اند چیزی که بر تو فرود
آمده نسبت بدروغ میکنند مر آنچه بر تو قصه کرده شده والله من ورائهم محیط وخدای بعلم و
قدرت همه را محیط است تکذیبی که ایشان میکنند میداند بر اندازه او سزا دادن میتواند بل هو
قرآن مجید فی لوح محفوظ هو عائد بر کتابی است که ایشان تکذیب کرده اند ای بل الذی کذبوا به
قرآن مجید اینجمله متصله است به بل الذین کفروا فی تکذیب این بل نیز برای اضراب نیست ابتدا است
بمعنی لکن واین استدراک نیز برای دفع وهم است چون تکذیب کافران قرآن را ذکر کرد وهم آن آمد
که ایشان را در قرآن اشتباهی شده وتکذیب مبنی بر شبهتی آمده جمله بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ
تکمیل آورد شبهه مذکور دفع کرد چه قرآنی که مجید است بر وجه ثابت در لوح محفوظ است مظنه
اشتباه نبود در خور تکذیب نباشد مجید صفت مر قرآن را فی لوح صفت دیگر است مر قرآن را محفوظ
بر قرات رفع صفت دیگر است مر قرآن را وبر قرات جر صفت لوح باشد معنی اینست لیکن کتاب
منزل که ایشان او را منکر شوند قرآن مجید است بزرگی دارد هر خردمندی که بشنود او را شریف

وبزرگ پندارد

وبزرگ پندارند کائن است در لوح محفوظ است از هر باید در لوح نگاهداشته شده از مدخل شیطان
ووقوع تبدیل وتغیر در آن بدانکه در افتتاح سورت قصه اصحاب اخدود آورد وآنرا موکد ومونق
بانواع تاکیدات وتاییدات کرد تا آنکه ثابت گشت وثبوت آن بوضوح وانجلا پیوست کلام باتمام رسید
سخن بانتها انجامید شک نیست که اینچنین مقطع مقطع حسن بود واینچنین منتها منتهای مستحسن باشد
والله اعلم بمرامه ولا یحیط احد بمرادات کلامه لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی سورة الطارق
این سورت مکی است ونوزده آیت وشصت ویک کلمه است دویست وسی ونه حرف است ربط این سورت
با سورت بروج آنست که ختم سورت بروج در مدح قرآن بود درین سورت نیز مدح قرآن روی نمود و
بدانکه سورت طارق را بذکر احتیاج مردمان در حال معاش ولقا سوی حفظ خداوند تقدس وتعالی فتح
کرد بعد ذکر مبدا خلق او بجمله فلینظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافق در بیان آورد بعده به
جمله انه علی رجعه لقادر معاد آن بر وجه استیناف مذکور گشت بعده بجمله فما له من قوة ولا ناصر
عجز واضطرار او در آن روز بذکر پیوست بعده سخن بجمله والسماء ذات الرجع والارض ذات الصدع
انه لقول فصل وما هو بالهزل رسانید کلام را بمضمون او مذیل گردانید بعده بر وجه استیناف
درشان منکران معاد جمله انهم یکیدون کیدا واکید کیدا متضمن وعید آورد بعده فمهل الکا
فرین امهلهم رویدا که درشان ظهور وعید متضمن امهال چند گاهی سورت را ختم کرد الجمله بر وجه
اعتراض در میان جمل مذکور آمده میان کلامهای متصل واقع جمله دیگر از هر نوع در محلهای که بباید
بمنة وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب بسم الله الرحمن الرحیم
والسماء والطارق وما ادریک ما الطارق النجم الثاقب ان کل نفس لما علیها حافظ والسماء قسم
است بآسمان وستارها که بشب آید ما ادریک ما الطارق استفهامیه است مبتدا است الطارق خبر است
جمله بتاویل مفرد مفعول است مراد ریک را ای وما ادریک معنی الطارق ماضی بمعنی مستقبل
بود ایراد ماضی از جهت اظهار رغبت ما معقول باشد النجم الثاقب خبر مبتدای محذوف است ای هو
النجم الثاقب جمله وما ادریک ما الطارق معترضه است برای بیان استعظام شان طارق وبیان
آن کل نفس لما علیها حافظ جواب قسم است لما بتخفیف وتشدید خوانند معنی مختلف دانند بر قرات تشدید
لما بمعنی الا است ان نافیه است کل نفس مبتدا است لما علیها حافظ مستثنی مفرغ است خبر مبتدا است ای
ما کل نفس موصوفة بصفة وجود الا حافظ علیها وبر قرات تخفیف ان مخففه است از مثقله و
ملغا است از عمل لام فارق است میان مخففه ونافیه ما زائده است کل نفس مبتدا است علیها حافظ
خبر است تنکیر حافظ برای تعظیم است سوال حفظه هر آدمی بر حکم حدیث وآیه ان علیکم لحافظین
بسیارند وافراد حافظ اینجا مبنی بر چه وجه دارند جواب تواند بود که از حافظ جنس مراد باشد
صالح برای واحد وجمع بود تا میان فرشتگان سرکی یا دارند دیگران را تبع او پندارند یا مصدوق
علیها حافظ ذات باری عز اسمه باشد که حافظ بر حقیقت هم اوست فرشته حافظ با مر او است
معنی اینست سوگند یاد میکنم بآسمان وطارق وچه دریابند ترا که طارق چیست ستاره شب آینده
خداوند شب روشن است وبدرستی که هر نفسی هر آینه بروی نگهبانیست یا گوییند نیست هیچ نفسی مگر
آنکه بروی حافظی عظیم الشان فلینظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب
والترائب انه علی رجعه لقادر یوم تبلی السرائر فما له من قوة ولا ناصر فا سببیه است
اینجمله مترتب است بر جمله سابقه وجه ترتب آنست که آدمی را سه حالت است یکی حالت مبدا
خلق دوم حالت معاش در مدت حیات سوم حالت معاد یعنی بعث بعد الممات در جمله سابقه

ذکر معاش است که زندکانی او بحفظ و حمایت خداست و عنایت و کلایت حق جل و علا است بر هر نفسی نکاهبان
کماشته و او را از شر شیاطین و بلیات و آفات آسمان و زمین نکاهداشته چون حالت معاش معلوم بود برای
نظر در مبدا و معاش سبب شود من در مرخلق حلق ابتدائیه است و مای استفهامیه الی وی بعد آمدن
حرف جر بر طریق لم تقولون و عم یتسالون ساقط شده جار و مجرور متعلق است بخلق از جهت اقتضای صدر
مقدم شده و جمله من خلق مفعول است مر فلینظر را فی جواب هذا السؤال و جمله خلق من ماء دافق جواب
سوال مذکور است و اسناد دافق سوی مدفوق مجازیست بر طریق فی عیشة راضیة مجاز عقلی است جمله
یخرج من بین الصلب والترائب صفت دیکر است مر ماء را سوال آب مرد از صلب بیرون آید و آب زن
از استخوانهای سینه دو آب بود پس افراد ماء که موصوف یخرج من بین الصلب والترائب بچه وجه
باشد جواب دو آب مذکور بعد اختلاط حکم یک آب میکیرند و میان خویش اتحاد می پذیرند وجه افراد
ماء این بود و ترک صیغه تثنیه مبنی برین باشد علی رجعه متعلق است بمضمون لقادر رجع مصدر متعدی است
بمعنی باز کردانید ضمیر عائد بر انسانست اضافت مصدر سوی مفعولست جمله انه علی رجعه لقادر مستانفه است
چون قدرت بر بدا خلق ملوح است بر قدرت بر اعادت چه اعادت آسانتر است از بدایت در عادت پس
بتقدیم ملوح کلام طلبی نماید یک تاکید سائغ نماید و چون اصرار بر انکار وقوع اعادت علامت اصرار بر انکار
قدرت بر اعادت بود بظهور علامت اصرار بر انکار مزید توکید سائغ شود یوم تبلی السرائر ظرفست مر رجع
را یا مر مضمر بقرینه رجع یعنی یبعثه و جمله علی رجعه لقادر متضمن است مر ذکر معاد بعد ذکر مبدا و معاش
قادر فماله برای جواب شرط محذوفست ای فاذا رجع و بعث عنها للانسان من قوة ولا ناصر من قوت
اسم ما است من زائده است له خبر است ولا ناصر عطف است بر قوة لا ثانیه است برای تاکید نفی معنی
پس چون انسان حالت معاش خویش را دانست محفوظ بحفظ و عنایت خداست و معلوم کرد که مخصوص
بحمایت و عنایت حق جل و علا است پس در حالت مبدا خلق خویش بنکرد و در بدایت موجود شدن خویش
نظر کند که از چه آفریده شده و از چه چیز پدید آمده همه دانند که آفریده شده است از آب ریخته آب
مرد با آب زن آمیخته که از صلب مرد بیرون می آید و از استخوانهای سینه زن روی مینماید بدرستی که خدای
بر باز کردانیدن ایشان بعد ممات بزندکی رسانیدن تواناست آن روز که نهانها ظاهر شود و عقاید
مخفیه آشکارا کردد و دران روز که ایشان را قوتی بنفس خود نبود و نه او را یاری دهنده باشد بیاری او آفات
را از خویش دفع کند وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ والسماء
قسم دیکر است معطوف بر قسم سابق ذات الرجع صفت است مر سماء را ضمیر انه عائد است بر قول مذکور
و ذکر معاد مسطور است یا عائد بر قرانست جمله انه لقول فصل بر سبیل تاکید جمله انه از جهت رد انکار
منکرانست و ما هو بالهزل لام برای عهد است ای و ما هو الهزل الذی ادعوه معنی اینست سوکند یاد
باسمانی که خداوند بارانست که آمدن باران از سمت آسمانست رجع در لغت بمعنی بازکشتن آمد باز از جهة
رفتن و بازکشتن مسمی برجع شده و اکر از آسمان نجات مراد شود توصیف او بذات رجع بودن آسمان
بود و اکر سماء آسمان مراد دارند اضافت علاقه جانب و سمت پندارند و سوکند یاد میکنم بزمینی که
خداوند شکافست بالفجار و عیون یا برستن کیاههای کوناکون بدرستی که قول مذکور مضمون آیات
مسطور یا جمله قران وهو فرقان کفتاریست فاصل میان حق و باطل نیست این فصل بیهوده و
چیزی که کافران میکویند و بیهوده کوئی و عیب جوئی طعن او میجویند إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا وَأَكِيدُ كَيْدًا
انجمله مستانفه است جواب ما شان من مکر المعنی و چون جمله سابقه معنی اینست بدرستی که کافران
بد سکالی میکنند حقی که ظاهر است منکر میشوند مکابره میکنند یقین را در تردد می افکنند و برستی ایشانرا

ظ
بیعثه

ظ
باران

ظ
سحاب

خواهم کرد

خواهم کرد و ایشان را در عقوبت خواهم کرا آورد باستدراج می دهم و بمقتضای حکمت تاخیر عذاب معزوره
میکردانم تا بعذاب ابد رسانم فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا فا سببیه است در فمهل الکافرین
وضع مظهر موضع مضمر است برای تصریح بمناط عقوبت ایشان که صفت کفر است امهلهم تاکید است
مر مهل را رویدا تصغیر ارواد است بحذف دوالند و این را تصغیر ترخیم کویند و ارواد بمعنی امهال
مفعول مطلق مر امهل معنی اینست چون ما تاخیر عذاب ایشان خواستیم و بوقتی که دران عذاب
ایشان خواسته ایم متعلق داشتیم پس مهلت ده ای محمد کافران را عذاب ایشان بزودی مجوی و در پی
خواهش هلاک ایشان مشتاب مهلت ده ایشان را مهلت دادن یسیر و فرصت ده ایشان را فرصتی حقیر
که مهلت و فرصت ایشان هر چند کثیر نماید بر نسبت عذاب آبدی و عقوبت سرمدی در نظر خود قلیل
و یسیر آید و بدانکه ختم سورت بر وعید مذکور و انتها بر تهدید مسطور دالست بر تمام کلام و
رسیدن سخن بانتها و اختتام مقطع حسن است و انتهای مستحق است والله اعلم باسرار کلام و
خفیات مرام لا اله الا هو بنی توکلی علیه و هو حسبی سورة الاعلی این سورت مکیست نوزده آیت و
هفتاد و دو کلمات و دویست و هفتاد و یک حرفست ربط این سورت با سورت طارق آنست که در هر یکی
ذکر آفرینش و ذکر حیات دنیا و آخرت و ذکر قرانست بدانکه در آغاز سورت اعلی بپغامبر صلی الله علیه و سلم
را بتسبیح امر کرد بعده ثنای خدای بآفریدن و درست و تمام کردانید آورد پس از ان نوعی را چون انسان
مهتدی بکمال رسانیدن و نوعی را چون نبات مراعی در تغیر و نقصان آوردن در ذکر آورد بعده بجمله
سنقرئک فلا تنسى الا ما شاء الله وعده قاری قران کردانیدن و بدرجه کمال رسانیدن بذکر نبوت
بعده بر وجه تسبیب و تفریع جمله فذکر ان نفعت الذکری مذکور کشت بعده بپغامبر را صلی الله علیه
و سلم بر پند دادن آورد بدین که ایشان را پند سود کند امر کرد بعده کلام بجمله سیذکر من یخشی و
معطوف او رسانید آنان را که پند سود نکند و ایشان را موعظت نافع نبود مبین کردانید جمله قد
افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی بر وجه استیناف در جواب من ینجی من النار الکبری آورد بعد بل
تؤثرون الحیوة الدنیا بر وجه اضراب سائغ شود بعده جمله والآخرة خیر و ابقی که حالت متضمن
مبالغت در ناسزاواری از باب تتمیم بود بعده در آخر سورت جمله ان هذا لفی الصحف الاولی صحف
ابرهیم و موسی بر وجه تاکید جمله سابقه آورد سورت مذکوره را بجمله مسطوره ختم کرد الحجه در میان
جمله بر وجه اعتراض آمده میان جمله متصله واقع شده جمله دیکر از هر نوع در محلهای که بیان
بمنة الله و عونه بیان آن روی والله اعلم بالصواب بسم الله الرحمن الرحیم
سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى فَجَعَلَهُ غُثَاءً
أَحْوَى سبح امر من التسبیح بمعنی نزه من کل سوء و لفظ اسم مقحم است بر طریق اسم السلام علیکما
ای نزه ربک الاعلی و تواند بود که اسم بمعنی ذات مسمی باشد چنانچه در آیت ما تعبدون من دونه
اسماء سمیتموها انتم و اباؤکم آمده و دران تفسیر تحقیق شده فخر الاسلام بزدوی در حد عام
العام لفظ ینتظم جمعا من الاسماء کفته و اسماء را بمعنی مسمیات داشته برین وجه سبح اسم ربک
بمعنی سبح ذات ربک الاعلی باشد الاعلی صفت است مر ربک را الذی خلق فسوی موصول با صله صفت
دیکر است والذی قدر فهدی با معطوفات خویش عطفست بر الذی خلق فسوی فجعله غثاء عطف
بر اخرج المرعی احوی صفت است مر غثاء را معنی اینست بپاکی یاد کن ای محمد پروردکار خود را یا
کویند ذات پروردکار خود را که برتر است از روی قدرت از روی مکان که حق سبحانه و تعالی
منزه است از ان پروردکاری انکه آفرید خلق را درست کردانید دست با دست پا با پا چشم با چشم ابرو با ابرو

ظ
ارواد
ظ
دوالف

گوش با گوش موی با موی برابر ساخت هر عضوی مقابل هر عضوی هر جهتی را مقابل هر جهتی هر صنفی را مقابل هر
صنفی پرداخت پروردگاری آنکه آنچه صلاح هر حیوانی که بدان متعلق و بقای آن بدان محقق است مقدر
گردانید و بحکمت بالغه اورا بمعرفت آن رسانید کودک پستان شناختن و مکیدن شیر دانستن و نر را بر ماده
برجستن و در آب آشنا کردن و راه و چاه دریافتن انسان را و سائر حیوان را از غیب تلقین میشود بی تعلیم
و تعلم حاصل میگردد مگس شهد زنبور رخانها با کمیات و کیفیات پردازد بغیر آموختن و آموزانید مهیا سازد
مار افعی چون هزار ساله شود کور گردد درختی معینی است که در سمت آن برود بعد قطع مسافت بعده
بدان درخت برسد چشم خود را برگ آن مس کند بینا گشته باز گردد تلقیات آدمی را کی تواند شمرد و تعلیمات
او را کی توان در شمار آورد چه حقایق داند و چه دقائق که دریافتن او تواند چه اغذیه که سازد و چه
ادویه که پردازد چه مصالح که دریابد چه مآرب که در تحصیل آن بشتابد چه براهین که مرتب گرداند
چه مطالب که دل را بدان رساند ایجنبی پیدا آورد و آنرا سبب قوام و بقا گردد و آنکه پیدا آورد و
چراگاه انعام پس از آن گردانید آنرا خشک سیاه و ام **سوال** سیاه وام بودن عبارت از شدن سبزی
بود که سبزی بسیار بسیاهی زند و آن مقدم بر خشکی تا خیر او از ذکر خشکی بسبب چیست **جواب** تاخیر او
از جهت رعایت فاصله بوده است یا از جهت تنبیه بر سرعت حصول خشکی سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَىٰ إِلَّا مَا
شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَىٰ وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَىٰ فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَىٰ سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشَىٰ
وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَىٰ ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ در آیت سابق امر بتسبیح عز
و علا کرد درین آیت اخبار از وعده که بر پیغامبر شده آورد از جهت کمال انقطاع باعتبار خبر و انشا
عطف نکرد الا ما شاء الله مستثنی مفرغ است مفعول لا تنسی است ای لا تنسی شیئا الا ما شاء الله موصول با صله
یعنی ما یخفی عطف است بر الجهر که مفعول یعلم است و نیسرک عطف است بر سنقرئک و در عبارت قلب گویند
از کلام معنی و نیسرک الیسری علیک جویند که در قلب مبالغت در حصول یسری آمده که یسری جوینده ع
پیغامبر شده جوینده زود آید و در آمدن سرعت نماید جمله انه یعلم الجهر و ما یخفی میان معطوف
و معطوف علیه معترضه است برای ثنای خدای تاکید او از جهت اظهار ثنای باری بر وجه و کادت
و استواری فادر فذکر سببیه است ان نفعت الذکری شرطی است مستغنی از جزا اکتفا دیما معنی موصول
با صله یعنی ما یخشی فاعل است مر سیذکر را بیان منفعت پند است الاشقی اسم تفضیل است از شقاوت
الذی یصلی النار الکبری صفت است مر الاشقی را الکبری صفت است مر النار را جمله و یتجنبها عطف است بر
سیذکر جمله ثم لا یموت فیها و لا یحیی عطف است بر یصلی النار الکبری **معنی اینست** تحقیق است ترا قاری
خواهم کرد و بر قرات قران خواهم آورد پس فراموشی نخواهی کرد چیزی را از قران مگر آنکه خدای خواسته
که ترا فراموشی شود و از خاطر تو بکلی برود چنانچه گفته اند سورت احزاب بر قدر سورت بقره بود باقی
نماند مگر مقداری که هست و باقی منسی گشت و بنسخ و انسا پیوست بدرستی که خدای میداند آنچه آشکارا
و آنچه پنهان بود و آسان گردانیم ترا برای راهی که آسانست یعنی میسر گردانیم راهی شریعت که آسان است
برای تو بعضی از یسری بهشت مراد دارند مطلوب که بیان یسرات پند ارند پس پند بده ایشان را اگر
پند نفع کند و سامع دم سماع پند زند و اگرنه پند دادن ضائع باشد و موعظت بی فائده بود و این صریح
است درینکه اگر آمر بداند که مامور امر معروف را استماع نخواهد کرد و در حیز قبول نخواهد آورد ،
امر معروف واجب نشود **قطعة** محل قابل و آنگه نصیحت قائل چو گوش و هوش نباشد چه سود حسن مقال
تحقیق است که پند گیرد کسی که از خدای ترسد و از پند گرفتن باز ماند آنکه اشقی است بدبختی آنکه در آید
در آتشی که بزرگترین انواع آتشهاست پس در آتش بمیرد تا از رنج فارغ و حیات نپذیرد تا راحت حیات

بود قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ
جمله قد افلح مستانفه است که جمله و یتجنبها الاشقی الذی یصلی النار الکبری ثم لا یموت فیها و لا یحیی
متضمن سوال من نجا منها بود جمله قد افلح من تزکی بر سبیل استیناف در جواب وی روی نمود موصول با صله
یعنی من تزکی فاعل است مر قد افلح را و ذکر اسم ربه فصلی عطف است بر قد افلح بل تؤثرون عطف است
بر محذوف ای انتم لا تذکرون اسم ربک و لا تصلون بل تؤثرون الحیوة الدنیا تؤثرون بصیغه خطاب و
غیبت خوانده اند معنی بر حسب آن داند و الآخرة خیر حالست از فاعل یؤثرون **معنی اینست** بدرستی که
رستگار شده و بفوز و فلاح پیوسته کسی که از لوث کفر و گناه پاک نفس او از جنس رذائل از امثال کینه و کبر و اشباه
عجب و فخر پاک گشت یا تن او از حدث و جنابت بوضو و غسل یا مال او بدادن زکوة و صدقه پاکی و پاکیزگی
پذیرفت و نام پروردگار خود را یعنی بتکبیر تحریمه گفت پس نماز که اصل عبادت بدنیه است بجا آوردنی بلکه
شما این کار نمی کنید یا گویند ایشان این کار نمی کنند بلکه حیات دنیا را بر آخرت می گزینند و حال اینست که آخرت
بهتر است و باقی بدست و رونق و بهای او اکثرست عاقل ادنی را بجای اعلی و فانی را بدل باقی اختیار نکند و
نفیس را بعوض خسیس از دست نیفکند **بیت** حاصل دنیا نگهی تا نبوی چون کلنزان است نیرزد بجوی مطلق
از دنیا همین بود که وسیله آخرت شود **مصرع** ز دنیا توانی که عقبی خری دنیا را همچو آتشی گرفته پند اید
هر چه تواند از وی بیرون آرد **بیت** صاحبا عمر عزیز است غنیمت دانش گوی خیری که توانی ببر از میدان
إِنَّ هَٰذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ این جمله تذییل هذا اشارتست سوی مضمون قد افلح
تا جمله و الاخرة خیر و ابقی یا عائد بر مضمون جمله سورتست صحف ابرهیم و موسی بدلست از صحف اولی
کلی بدل بعض است زیرا که صحف ابرهیم و موسی بعضی از صحف اولی است روایت کرده اند که کتب منزله
بسیار است و صحف یا کتب صد و چهار است بر شیث پنجاه و بر ادریس سی و بر آدم ابرهیم ده که آن مجموع
صد صحیفه باشد و چهار کتب توراة موسی و زبور داود و انجیل عیسی و فرقان محمد مصطفی صلی
الله علیه و سلم و بعضی ده صحیفه و رای توریت زیاده کنند مجموع کتاب منزله صد و چهارده بر عدد
سورتهای قران گویند تاکید این جمله از جهت رد انکار کافرانست که قران را منکر اند مفتری و موضوع می
دانند **معنی اینست** بدرستی که مضمون قد افلح تا ابقی یا مضمون سورت سبح است هر آینه کائن است
در صحف اولی صحف ابرهیم و موسی و بدانکه در آخر سورت تلقین جهت فلاح کرد و سبب نجات در بیان
آورد و آنرا بموافقت صحف گذشته موکد گردانید تحقیق و تثبیت بنهایت رسانید بدین وجه مقطع این
سورت نیز مقطع حسن است و منتهای محسن است و الله اعلم و فیضه اعظم لا اله الا هو ربی توکلی علیه
و هو حسبی **سورة غاشیة** این سورت مکی است بیست آیت است هفتاد و دو کلمه و سیصد و نود و یک حرفست
ربط این سورت با سورت اعلی آنست در هر دو ذکر مومنان و کافران و ذکر وعد و وعید ایشان است
و بدانکه سورت غاشیه را بذکر قیامت که از معظمات آثار قدرت است افتتاح کرد بعده میان رویها
مومنان و رویهای کافران و احوال و اوضاع و مآکل و مآرب ایشان فرق کرد بعده چند جمل از بدائع
قدرت و عجائب فطرت که ماکوف و ملحوظ و مرئی ایشان و مسخر و مآرب ایشان در ذکر آورد و ایشان را
در ترک نظر و تامل و ترک تدبیر و تعطل در شان صفات مذکوره و امور مسطوره توبیخ کرد بعده بر
وجه تثبیت و تفریح پیغامبر را صلی الله علیه و سلم را پند دادن فرمود و بقران ره موعظت نمود بعده ع
استثناء الا من تولی و کفر فیعذبه الله الاکبر آورد و هم عموم نفع کردن پند را دفع کرد بعده در آخر سورت
کلام را بذکر آیات و حسنات از پند دادن و بنیاد جزا و سزا نهادن که مفهوم بود مذیل گردانید ع
سورت مذکور را بجمله ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم با نتهار سانید آنچه بر وجه اعتراض در میان

مشارب ذکر

جمله مذکوره آمده میان کلامهای متصل واقع شده جمله دیگر از هر نوع در محلهای که بیاید بمشیة الله
وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم
هل اتیک حدیث الغاشیة استفهام برای تقریر است بمعنی تثبیت بر طریق هل اتی علی الانسان حین
ای قد اتیک حدیث الغاشیة الداهیة التی تغشی الناس بشدائدها وهو القیمة وقیل النار
معنی اینست بدرستی که آمده است ترا ای محمد حکایت قیمة واحوال او یا حکایت نار واهوال او
وجوه یومئذ خاشعة عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة تسقی من عین آنیة لیس لهم طعام
الا من ضریع لا یسمن ولا یغنی من جوع وجوه مبتداست نکره او برای تکثیر است ای وجوه کثیر یومئذ
ای یوم اذا قامت القیمة ظرف است مر خاشعة را وخاشعة خبر است عاملة ناصبة اخبار دیگر اند تصلی
بر صیغه معروف ومجهول خوانند معنی بر حسب آن دانند جمله تصلی نارا خبر دیگر است یا حالست طعام اسم
لیس است لهم خبر است جمله خبر دیگر است یا حالست جمله ولا یسمن ولا یغنی صفت است مر طعام را جمله
وجوه یومئذ خاشعة مستانفه است برای فظاعت روز قیامت اسناد خاشعة سوی وجوه مجازی است
یا از وجوه ذات مراد است بذکر جزء شی وارادهٔ کل بر این تقریر اسناد حقیقی معنی اینست روبهای
بسیار یا گویند ذوات بسیار در روزی که قیامت قائم شود ترسان باشند وعاجزی وزاری کنند عمل
کننده رنج کشنده در آورده شوند در آتش سوزان نار گرم وسوزان وآب داده شوند از چشمه گرم
بمثابه که اگر قطرهٔ از آن در کوههای دنیا افتد همه را بگدازد وذره ذره سازد نیست مر ایشان را طعام
مگر از ضریع وآن درختی است تلخ وخار دار در روی خارها چون ناخن گربه و گرگ نیز بسیار است وبعض
گویند ضریع درختی که در آتش پیدا شود تلخ تر از صبر گنده تر از مردار گرم تر از آتش باشد فربه نکند و
گرسنگی بی نیاز نگرداند نظم خانهٔ آتشین قرین دشمن دیو همخانه ومفرش نه حور نشی آب از ضریع
وحمیم تا ابد غیر آن مقری نه وجوه یومئذ ناعمة لسعیها راضیة فی جنة عالیة لا تسمع فیها
لاغیة فیها عین جاریة فیها سرر مرفوعة واکواب موضوعة ونمارق مصفوفة وزرابی مبثوثة وجوه بتقدیر وجوه کثیرة مبتداست ناعمة خبر است لسعیها راضیة خبر دیگر است
فی جنة خبر دیگر است عالیة صفت است لا تسمع فیها لاغیة صفت دیگر است مر جنة را فیها عین جاریة
جمله اسمیه یا ظرفیه صفت دیگر است مر جنة را سرر مرفوعة با معطوفات خویش مبتداست یا
فاعل فیها است جمله صفت دیگر است وفصل آن کلام از کلام سابق از جهت اختلاف مقام است
چه مقام بیان قهر واطالت کلام در وصایت است مر مقام فصل واطالت کلام در و بخلاف ان الابرار
لفی نعیم وان الفجار لفی جحیم دو جمله متضاده است در هر ضدی اطالت کلام نیست تا تباین مقام
شود وبکمال انقطاع موجب فصل گردد معنی اینست وروبهای بسیار تر وتازه ونازک ونرم بود
سعی خود را راضی باشد کار خود را ببینند ودر بهشتی که بلند است قرار گیرند تحول وانتقال نپذیرند
نشنوی ای محمد یا ای مخاطب غیر معینی از هیچ کسی در بهشت مذکور سخنی بیهوده وکلامی لغو در جنت
مذکور چشمه روان در روی تختهای بلند باشد وکوزها در کرانهای جوی نهاده وبالشها صف صف
برای تکیه داشته تا بهشتی بر هر که خواهد تکیه کند وبساطها گسترده بر هر که خواهد بنشیند افلا
ینظرون الی الابل کیف خلقت والی السماء کیف رفعت والی الجبال کیف نصبت والی الارض کیف
سطحت روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم در صفت سریر بهشتی فرموده اند که بلندی آن
مقدار صد فرسخ خواهد بود چون بهشتی بالای آن بنشیند تا منتهای ملک خود به بیند همه
در نظر او آید تمام در چشم او ظاهر نماید وگفت کوزهای مذکور از کثرت در شمار نیاید وبالشهای مذکور

جنبی طول وعرض

جنبی طول وعرض آید وبساطهای مذکور نیز چنین فراخ ودرازی بود کافران انکار آوردند واستبعاد کردند
وگفتند بر تختی که بدین بلندی باشد بهشتی چگونه برود وچگونه بروی بنشیند وکوزها بدین حد بسیاری
وبالشها بدین درازی وبلندی وبساطها بدین قیاس فراخی معقول نیست عجب حکایتی است در رد ایشان
این آیت نازل گشت واین نظم بورود پیوست بیان کرد که سریر بلند همچو شتر فرو نشیند بر زمین نزدیک شود
چون بهشتی برو آید بلند شود ونیز بیان کرد که کسی که آسمان را بدین بلندی بلند گردانید وکوهها را بدین
بلندی نصب کرده وزمین را بدین درازی گسترده اگر تخت بلند سازد وبالشهای دراز وبهن پردازد و
کوزهای بی شمار نهد وبساطها فراخ گسترد چه جای استبعاد بود وچه محل تعجب باشد استفهام برای توبیخ
وفا عاطفه است معطوف علیه محذوف است ای یغفلون افلا ینظرون الی الابل کیف حالست از فاعل خلقت
از جهت اقتضای صدر مقدم شده وجمله کیف خلقت بیان نظر سوی تمیز است کیف رفعت وکیف نصبت
وکیف سطحت هم برین طریق است معنی اینست غافل میشوند پس بسوی شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده
وبر کدام شکل وصورت آمده بلند چنانچه آدمی سوار نتوانند شد می نشیند تا آدمی رختهای گران بر پشت او
بار میکند وخود بران می نشیند شتر ایستاده می شود بار بر گرفته بمنزل می رود ونمی نگرد سوی آسمان با کواکب
بی پایان چگونه بلند گردانیده شده وبر وجه بلندی وفراخی پیدا آمده نمی نگرند سوی کوههای چگونه
منصوب گشته وبکدام بلندی واستواری پیوسته ونمی نگرند سوی زمین که چگونه گسترانیده شده وبر
چه فراخی آمده از فطرت او چه جای استغراب واز قدرت او چه جای استعجاب هر گبری بر نسبت فطرت او
حقیر است وهم عظیم بر نسبت قدرت یسیر فذکر انما انت مذکر لست علیهم بمصیطر الا من تولی و
کفر فیعذبه الله العذاب الاکبر ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم فا در فذکر سببیه است
معمول فذکر محذوف است ای فذکر الادلة لیتاملوا فیها انما انت مذکر تعلیل است بر مضمون فذکر دلیل
جمله لست علیهم بمصیطر تاکید است مر مضمون انما انت مذکر را الا من تولی وکفر استثنای منقطع است
الا بمعنی لکن است وخبر او محذوف است وجمله فیعذبه الله العذاب الاکبر عطف است بر جمله محذوفه
استثنای مذکور برای دفع وهم مساهلت است ای لکن من تولی وکفر یواخذه الله فهو یعذبه عذاب الاکبر
جمله ان الینا ایابهم تذییل است تاکید از جهت تقدیم ملوح ثم ان علینا حسابهم عطف است بر جمله سابق
تقدیم الینا وعلینا بر اسم برای افادت حصر است وعلی برای تاکید وعده است نه برای وجوب که الوهیت
منافی وجوب است معنی اینست پس پند بده ای محمد ایشان را و یاد بده تا در ادله تفکر کنند وانچه
حق است بتفکر در ادله دریابند نه تو مگر یاد دهانندهٔ وحی بر ایشان رساننده نهٔ تو مسلط بر ایشان
تا بیاری ایشان را بر ایمان لکن کسی که رو گردانید وکفر ورزد خدای او را بگیرد وعذاب اکبر کند بدرستی که
سوی قضای ما است بازگشت کافران پس ترا از آن بر ما است از روی قدرت والوهیت حساب ایشان از
همه باز پرسی افعال واحوال خواهیم کرد وذره ذره در شمار خواهیم آورد وبدانکه آخر این سورت امر
به پند دادن ویاد دهانیدن ادله کرد تا ایشان در ادله تفکر کنند پند گیرند بعده ایاب وحساب یاد
دهانید وعدهٔ جزا وسزا مبرهن گردانید سخن تمام گشت وکلام بنهایت پیوست بدین جهت مقطع حسن
حسن است ومنتهای مستحسن است لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی سورة الفجر این سورت مکی است
سی آیت وصد وسی وهفت کلمه وپانصد ونود وهفت حرف است ربط این سورت با سورت غاشیه آنست
که ختم سورت غاشیه بوعید وتهدید بود وافتتاح سورت فجر نیز بوعید وتهدید روی نمود چه
جواب قسم ان ربک لبالمرصاد یا لیعذبن ولیعذبن محذوف بود وبهر دو وجه شک نیست که متضمن
وعید وتهدید باشد بدانکه سورت فجر را عذاب کافران ومؤکد گردانیدن آن افتتاح کرد بعده

قصه بعضی کافران ومعذب ایشان بروجه تایید تعذیب ایشان آورد بعده ان ربك لبالمرصاد بروجه
تمثیل یعنی ان ربك لیعلم حال العباد یکون بالمرصاد بوطریق تعلیل که علم قادر بمعصیت بنده مقتضی سوی
عذاب بود مذکور کشت بعده جمله فاما الانسان اذا ما ابتلیه تا آخر بر وجه تفصیل دانستی عباد به
بیان بوست بعده بلفظ کلا از کفتار ردع ومنع کرد وبا سوء عما وتحقق نقص ریاضت که منافی اکرام
بود در بیان آورد بعده در روز قیامت وعید هویدا کردانید وکار اورا در ورطه فیومئذ لا یعذب
عذابه احد ولا یوثق وثاقه احد رسانید بعده در آخر سورت جمله یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی
ربك راضیة از جهت مضاده کافران بروجه استیناف آورد سورت مذکور را بجمله سطور ختم کرد انجه
بروجه اعتراض در میان جمله مذکوره آمده در میان کلامهای متصل واقع شده جمله دیکر از هر نوع
در محلهای که بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بسم الله
الرحمن الرحیم والفجر ولیال عشر والشفع والوتر واللیل اذا یسر هل فی ذلك قسم
لذی حجر واو قسم است الفجر با معطوفات خویش مقسم به است جواب قسم محذوف لتبعثن ولتعذ بن
بدلیل الم ترکیف فعل ربك بعاد ارم یا ان ربك لبالمرصاد لیال از جهت تعظیم وتفخیم است بوطریق ان یکن
یکذبوك فقد کذبت رسل من قبلك یسر در اصل یسری بود اکتفا بکسره کرده یا را حذف کردند بوطریق یوم
یدع الداع والکبیر المتعال قسم مبتدا است فی ذلك خبر است یا فی ذلك ظرف معتمد بر استفهام قسم فاعل آن
وتنکیر قسم برای تعظیم است واستفهام برای تقریر است بمعنی تثبیت یا بمعنی حمل مخاطب بر اقرار جمله استفهام
معترضه است برای تفخیم در شان مذکور واستعظام ان معنی اینست سوکند یاد میکنم بفجر که امری است
عظیم مراد از وی صبح عید الضحی وبعضی کویند صبح روز قیامت است وبعضی اطلاق کویند وتعمیم جویند وبعضی
از فجر صلوة فجر مراد دارند وسوکند بنماز فجر پندارند وفجر بر چهار وجه عظیم القدر است خداوند
جلالت امر است زیرا که صبح روز عید الضحی وقت ادراك حج است که عبادت عظمی است حجاج بعد تحمل مشاق
شدید وسیر در مسافات مدیده در این وقت بمقصود میرسند واز مخافت فوات وظاهر شدن منفعت
قطع مفازات فارغ شوند وصبح روز قیامت وقت رسید ملك ابدی وپا بوستی بهلاك سرمدی وهر
صبح که میدمد ان صبح یاد میدهد چه خواب نظیر مرك بود وبیدار شدن ازان شبیه بعث باشد ونماز بامداد
نماز عظیم الشان است وهنکام شهود فرشتکانست وفرشتکان شب وروز حاضر میباشند نماز مذکور مشاهده
میکنند در وقت آن سوکند یاد میکنم بده شب بعضی ده شب غره ذی الحجه مراد دارند وبعضی ده شب عشره
محرم بعضی ده شب عشره آخر ماه رمضان پندارند وسوکند یاد میکنم بشفع ووتر چون مغرب وشفع چون
ظهر وعصر وعشا وفجر یا سوکند یاد میکنم بشفع ووتر اعداد وبتوامان وفرد اولاد یا سوکند یاد میکنم بجفت
بادم وحوا وبطاق یعنی بادم تنها سوکند یاد میکنم بشب عید اضحی دران هنکام که در وی سوی عرفات روند
واز عرفات سوی مزدلفه روند واسناد سیری سوی لیل مجازیست اسناد فعل سوی زمان مجاز عقلی است
بعضی لیل مذکور بمعنی شب قدر کویند وسوکند بشب قدر جویند وبعضی هر شبی که در وی برای کاری از کارهای
دین شب روی کنند چون باشنای مجاهدان وشب دویدن حاجیان وشب سر کردن مسافران برای طلب علم
وجز آن هست در انجه ذکر کردیم ودر طی سوکند اوردیم سوکند عظیم خداوند عقل سلیم الم ترکیف فعل ربك
بعاد ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد استفهام برای انکار است وانکار نفی اثبات بود کیفی
حالت منتفی در بیان کیفیت تعلق عاد بفعل پروردکار بعاد متعلق است بفعل ارم نام جد عاد است عاد
بن عوص بن ارم بن سام بن نوح کفته اند بعد ازان عاد را بنام جد او خوانند بدین وجه ارم را بدل از
عاد کردانند بعضی مفسران ارم را نام پدر عاد آورده اند بعضی ارم را نام پدر عاد دارند وبدلیت

اواز عاد

اواز عاد بحذف مضاف بتقدیر بعاد عاد ارم پندارند در تفسیر آورده که عود بن عود را دو پسر بودند شداد
وشدید هر دو بعد عاد ملك دنیا را کرفتند ملوك تمام دنیا مطیع امر ومنقاد فرمان ایشان شدند شدید مرد
همه ملك بشداد سپرد شداد پادشاه جهانکیر کشت وامر او در همه دنیا بنفاد پیوست دویست وشصت پادشاه
در تحت امر او بودند وانقیاد واطاعت مینمودند صفت بهشت شنید بنا کرده بنای بر صفات بهشت اختیار
کرد صد فرمان ده که هر یکی را هزار کس یاری ده باشد در این کار آورد بر پادشاهانی که مطیع او بودند مناشیر
فرستاد وهر یکی را از ایشان فرمان داد که کانهای نقره وزر ومعادن یاقوت وزمرد وجواهر ودر بیرون
آرند وبرای استعداد بنای مذکور روان دارند صحرای از صحراهای عدن لایق بنا یافتند بتاسیس اساس
بنای مذکور پرداختند بجای سنکریزه در بنیاد مهرهای یمانی انداختند واز مشك وزعفران کلابه ساختند
بنیاد استوار کردند دیوارهای زر ونقره براوردند وستونهای زمرد ویاقوت مکلل کردند بالای
قصرها غرفها پیدا آوردند وفرود آن قصرها جویهای روان کردانیدند وکرد بر کرد او بساتین نصب
کردند اینچنین مقامی مرتب کشت مدت سیصد سال با تمام پیوست پیش شداد خبر تمام شدن بدادند واو را
بر دیدن بنای مذکور آوردند شداد با لشکر خویش بنای برای دیدن بنای مذکور روان شد کوچ بکوچ می آمدند
یک شبانه روز راه مانده بود که عمر او واعمار لشکر او بر آمد آواز هولناك شنیدند یک یک همه بمرك رسیدند
خدای آن شهر را از چشمهای مردمان پنهان کردانید هیچکس را از ان شهر بهره نرسانید مکر مردی که شتری
کم کرده بود ودر طلب آن جد وجهد مینمود شهری بدان آراستکی دید در آمدن آن مقدار که توانست زر و
نقره وجواهر برکرفت بیرون آورد ذخیره خویش کرد واین حکایت پیش خلق کفت وازکسی نهفت این خبر بمعا ویه
رسید ویاقتی آن مرد جواهر ویاقوت را شنید کعب احبار را پرسید کعب احبار کفت وانچه اخبار بود ان
معاویه نهفت که ارم را جز یک مردی که حلیه او چنین باشد وصفت او چنین بود نه بیند وجواهر
یاقوت او برنکیرد معاویه آن مرد را طلب کرد ودر مجلس آورد کفت این مرد است که ارم را مشاهده کرد و
جواهر آورد معنی اینست آیا ندیده یعنی ندانسته دانستنی بعیان بروجه ایقان واستیقان چکونه
کرد پروردکار تو بعاد که او را ارم میکفتند با عاد یا شداد یا بلده ارم که خداوند ستونهای بلند واستوار
بود یا خداوند قدهای بلند همچو ستونها مینمود کفته اند بعضی را چهارصد کز قد بودی کوتاه ترین ایشان
شصت کز قد نمودی آفریده نشده است مثل بلد ارم در بلاد هیچکی ندارد نشان مثل این بنیاد شداد و
سیصد سال قصری بنیاد نهاد بنای ساخت از عجوبه همه بلاد چشم دیدن نیافت وبهجت وحسن او در نیافت
بیت از ادخت زرین شداد عاد نماند بجز مردن بی مراد وثمود الذین جابوا الصخر بالواد
ثمود عطف است بر عاد موصول با صله صفت ثمود است معنی اینست آیا ندیده که چه کرد پروردکار تو
بکروه ثمود که قوم صالح پیغامبر بودند در استحکام مساکن خویش کوشش مینمودند آنانکه سنک خاره را تراشیدند
ومسکن در کوهها کزیدند هزار وهفتصد شهر بنا کردند ایمان نیاوردند وهلاك شدند وفرعون ذی الاوتاد
الذین طغوا فی البلاد فاکثروا فیها الفساد فصب علیهم ربك سوط عذاب وفرعون عطف است بر ثمود
ذی الاوتاد صفت فرعون است واز اوتاد لشکرهای فرعون مراد است که در معرکه همچو اوتاد بودی ودر
جنک ثابت قدم نمودی یا از اوتاد میخهای فرعون که بران مردمان را تعذیب کردی چنانچه آسیه زن خود
را برقفا غلطانید دستها وپایها او را بچهار میخ بست وبر سینه او آسیای کران نهاد بدین صفت داشت
تا جان داد بدین وجه الذین طغوا فی البلاد فاکثروا فیها الفساد موصول با صله صفت عاد وثمود وفرعون است
یا خبر مبتدای محذوف یا مفعول اعنی است بروجه اول که از اوتاد لشکرهای فرعون مراد بود الذین طغوا
فی البلاد تواند بود که صفت اوتاد باشد جمله فاکثروا فیها الفساد فصب علیهم معطوفات اند بر طغوا

فی البلاد **معنی اینست** وچگونه کرد پروردگار تو بر فرعون که خداوند لشکرهای ثابت در جنگها همچو میخها
یاگویند خداوند میخهای خیمهای لشکر خویش یا گویند خداوند میخهای عذاب که مردمان را بران میخها عذاب کردندی
می فرمودند تا آنکه در شهرها سرکشی نمودند وطغیان ورزیدند پس از تباهی بسیار کردند وانواع فساد پیدا آوردند
پس ریخت برایشان پروردگار تو تازیانه تعذیب یعنی در دنیا عذاب دنیا بر نسبت عذاب آخرت بسیار است همچو
تازیانه تادیب وریختن تازیانه عبارتست از سرعت کثرت زدن ومانند باران بودن انّ ربّک لبالمرصاد و
اینجمله تواند که جواب قسم باشد واگر جواب قسم محذوف دارند اینجمله را مقرر جواب قسم پندارند وچون
اصرار کافران برکفران امارت اصرار بر انکار مضمون اینجمله بود تاکید بتوکید سائغ نمود **معنی اینست**
بدرستی که پروردگار تو علیم است براحوال مردمان مرید است بر جزای ایشان واین تمثیلاتست چه هرکه
در مرصاد باشد ومترصد باحوال مردمان بود احوال ایشان بداند وجزا دادن ایشان تواند فامّا الانسان
اذا ما ابتلیه ربّه فاکرمه ونعّمه فیقول ربّی اکرمن وامّا اذا ما ابتلیه فقدر علیه رزقه فیقول
ربّی اهانن کلّا بل لا تکرمون الیتیم ولا تحاضّون علی طعام المسکین وتاکلون التراث اکلا لمّا وتحبّون
المال حبّا جمّا الانسان جنس است وجنس مفید معنی جمع بود افراد ضمائر هردو شرطیه باعتبار افراد لفظ
اوست وجمع کردن ضمیر لا تکرمون ولا تحاضون وتاکلون وتحبون از جهت معنی جمع است فامّا الانسان
عطف است برجمله انّ ربّک لبالمرصاد ای انّ ربّک یعلم الاشیاء کما هی من غیر تفاوت فامّا الانسان اذا
ما ابتلیه ربّه فاکرمه ونعّمه فیقول ربّی اکرمن وامّا الانسان اذا ما ابتلیه فقدر علیه رزقه فیقول
ربّی اهانن کلّا حرف ردع است ای لیس الحال کما قال حتّی غنا مقتضی اکرام وفقر مقتضی اهانه نیست بلکه موجب
مدح در غنا شکرست ودر فقر صبرست محض غنا موجب اکرام نبود وفقر مجرد سبب اهانة نباشد چه غنای شکر
درجه آرزوی یا لیتنی قدمت لحیوتی باشد ودر ورطه وعید لا یعذب عذابه احد ولا یوثق وثاقه احد
بود ایشان باطلاق غنا اکرام دارد وفقر را اهانت پندارند علم او مطابق واقع نبود وگفتار مذکور بروفق
حق وصدق نباشد بل اضراب است از شرطیه سابق وتکرمون وتحاضون وتاکلون وتحبون بر صیغه خطاب
وغیبت خوانند ومعنی برحسب آن دانند وبرقرات خطاب التفات از غیبت سوی خطاب بود بعد حکایت
غیبت شکایت بمواجه باشد **معنی اینست** خدای همه چیز داند امّا آدمی چون پروردگار او اورا مبتلا گرداند
واکرام کند واورا نعمت بسیار رساند بگوید مرا خدای اکرام کرده وحال مرا بنیکی آورده وچون اورا کند و
در تنگی رزق افکند بگوید خدای مرا مهان ساخت ودر ورطه خواری انداخت آدمی کافر که برامور
آخرت اعتقاد ندارد عزت وخواری مقصود بر غنا وفقر پندارد نه چنین است که شما ای اغنیا غنا را اکرام
میدانید وفقر را اهانت میخوانید بلکه شما کارهای ناشایسته میکنید وبران خود را در خواری می افکنید یتیم را که
سزاوار اکرام است اکرام نمی کنید وبر یک دیگر را صدقه وطعام مسکین بر نمی انگیزید ومال میراث خورید
خوردنی بفراخی وبجمع کردن میان انواع لذائذ واصناف مشتهیات در اینچنین غناست در فقر هیچ اهانتی
میخورید ومال را هر چون که باشد وبرهر مخالفت که بود دوست داشتنی بسیار دوست میدارید چون
حقوق غنا بجا نیارید اهانت در اینچنین غناست در فقر هیچ اهانتی نیست استحقاق اکرام بکارهای نیک
باشد غنا مجرد موجب اکرام نبود دوستی مال موروث ذمیمه بخل بود وموجب منع مال از مصارف واجب
شود خوردن بر صفت مذکور وبرای سطور خرد نپسندد واورا ذمیمه شره تصور کرده اند وگفته اند
من کان همته ما یدخل فی جوفه فقیمته ما یخرج من جوفه خواجه سنائی گوید **قطعة** آب چندین
مخور تو دیگ نه‌ای تا کلوا پر مشو تو دیگ نه‌ای گر خوری بیش پیل باشی تو کم خوری جبرئیل باشی لقمه
گر خوری ز خوردن بیش حمه ارد کلیل کلیمی پشی نان خوردنت از دنیا برد سم بد واب آید

تو خود مرض

تو خود مرض تخمه احداث کنی تو نان **سوال** در ذکر غنا اکرمه ونعّمه ذکر کرد ودر فقر اهانت وقدر
علیه رزقه آورد ترجیحست واین تفرقه بر چه مبنی **جواب** غنا را باغنا از خدای بجهت اکرام خبر با کرمه
مطابق بود وفقر را بفقر از خدا اصلا اهانت نیست خبر اهانت در حق او مطابق نباشد فقر که متضمن فراغ ع
تعلقات دنیا دنیه است نعمت است بحصول مرتبه قناعت عزت است **مصرع** کردن بی طمع بلند بود
بیت گنج آزادی وگنج قناعت ملکی است ؛ که همه عمر میسر نشود سلطان را کلّا اذا دکّت الارض
دکّا دکّا وجاء ربّک والملک صفّا صفّا وجیئ یومئذ بجهنّم یومئذ یتذکّر الانسان وانّی له الذکری کلّا حرف
ردع است واذا شرطیه است دکّت الارض شرطست وجاء با معطوفات خویش معطوف بروست یومئذ ظرف
است مر جیئ را وبجهنّم مفعول مالم یسمّ فاعله است مر جیئ را یومئذ بدلست اذا دکت الارض یتذکّر
الانسان جزای اذا است وانّی بمعنی متی ومن این است والذکری مبتداست که ظرف مستقر خبر است وانّی
متعلق است بظرف مستقر از جهت صدر مقدم شده واینجمله برای استبعاد پند گرفتن ایشان معترضه
آمده **معنی اینست** اینچنین کار نباید واین نوع کردار نشاید چون کوفته شود زمین کوفته شدنی بتکرار
وبیاید امر پروردگار وفرشتگان صف صف یعنی صفوف بسیار وآورده شود آن روز دوزخ یعنی پیدا
آورده شود ونمودار کرد چنانچه برجای دیگر تصریح کرد وبرزت الجحیم للغاوین بلفظ تبریز آورده
وبعضی حقیقت آوردن دارند واحضار او در عرصات قیامت پندارند چنانچه در حدیث آمده یوتی
بجهنّم لها سبعون زمام مع کلّ زمام سبعون الف ملک یجرّونها گفته اند چون مسافت دویست ساله
راه ماند دوزخ زبانه شرارها بیرون اندازد همه خلق را متحیر سازد همه پیغامبران بزانو آیند و
نفسی نفسی گویند مگر پیغامبر صلی الله علیه وسلم برپا ماند امّتی امّتی گوید روزی که حال اینچنین باشد وکار
بدین جمله انجامد آدمی پند گیرد وموعظتی که در دنیا نگرفته بود پذیرد وازانجاست اورا پند گرفتن
از موعظت منفعت یافتن جای پند گرفتن دنیا بود آنجا پذیرنده رغبت ننمود پند نگرفت وموعظت
نپذیرفت وقت گذشت وهنگام کار رفت این زمان کار کردن چه نفع کند وپند گرفتن چه سود بود **بیت**
وقت هر کار نگهدار که نافع نبود نوشداروکه پس از مرگ بسهراب دهند یقول یا لیتنی قدّمت لحیوتی فیومئذ
لا یعذّب عذابه احد ولا یوثق وثاقه احد یقول مستانفه است در جواب فما یصنع حین یتذکّر
یا لیتنی قدمت لحیوتی مقول یقولست فاء در فیومئذ عاطفه است یومئذ ظرفست مر مضمون لا یعذب عذابه
را وجمله عطفست بر یقول جمله ولا یوثق وثاقه احد عطفست بر لا یعذب عذابه ولا یوثق بصیغه
معروف ومجهول خوانند ومعنی برحسب اختلاف قرات مختلف دانند **معنی اینست** بگویند انسان کافر
ای کروه من کاشکی که سبقت کردمی وبرای توشه این حیوة پیش فرستادمی دم حسرت زنند وآه حسرت کشند
هیچ نفع نکند پس در ان روز عذاب کرده نشوند مثل عذاب آن کافر وهیچ یکی از مردمان وبند کرده نشود
مانند بند او هیچ یکی از ایشان وتواند بود که ضمیر عذابه ووثاقه بر کافر معین یعنی ابیّ بن خلف که با پیغامبر
صلی الله علیه وسلم عداوت داشت ودل بر انواع ایذای پیغامبر علیه الصلوة والسلام میگماشت ائمه تفسیر ورود
آیت در شان او گفته اند واعادت ضمیر سوی او رفته اند بر قرات صیغه معروف ضمیر عذابه ووثاقه احد
عائد بر خدای بود معنی چنین آید عذاب نکند هم عذاب خدای هیچ یکی از عذاب کنندگان وبند نکنند همچو
بند کرده خدای هیچ یکی از طائفه بندگران یا ایّتها النفس المطمئنّة ارجعی الی ربّک راضیة مرضیّة ـ
فادخلی فی عبادی وادخلی جنّتی النفس صفت منادی مبهم است یعنی ایّها مرفوع او واجب المطمئنّة صفة
النفس است جمله ارجعی مستانفه است در جواب ما یقول الی ربّک ای الی ثواب ربّک راضیة حالست و
مرضیّة حال دیگرست فاء در فادخلی سببیه است وادخلی جنّتی عطفست بر فادخلی جمله ندائیه است

محمول بر تقدیر قولست ای یقال النفس المطمئنة ارجعی الی ثواب ربك وجمله یقال از وجه مستانفه بود
در جواب هذا الذکور شان الکافر فما شان المومن واضافت عبادی وجنتی برای تعظیم مضافست معنی اینت
ای نفس مطمئنه که بر ایمان ودین آرام کرفته است ودر اسلام قرار پذیرفته باز کرد سوی آثار رحمت پروردکار
خویش ومثوبت او در حالتی که تو از خدای خشنودی برحمت ونعمت او وخدای از تو خشنودست بعبادت وطاعت
تو پس میان بندکان خاص من درا ودر بهشت جای ابدی وعشرتکاه سرمدی بیا وبعضی از نفس روح مراد دارند
وان فادخلی فی عبادی معنی دخول در اجسام بندکان پندارند وبهردو وجه این کفتار در وقت موت مومن
بود یا در وقت بعث او باشد یا در وقت دخول جنان واین کلام بر طریق تکلیم موسی علیه السلام بی واسطه
بود یا بواسطه فرشته باشد روایت کرده اند که ابن عباس رضی الله عنه وفات یافت پرنده که مثل او کسی
ندیده بود پیدا آمد وهمه خلق دیدند که در جنازه او در امد چون ابن عباس را در کور فرود آوردند
از کناره کور یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة شنیدند خواننده او را ندیدند بعضی
کویند این آیت در هنکام شهید شدن حمزه بن عبد المطلب فرو آمد وبعضی کویند در شان حبیب ابن
عدی که او را اهل مکه بر دار کردند نازل شده واین آیت هرچند در حق شخص مخصوص وارد باشد اما
باعتبار عموم لفظ عام بود اذ العبرة لعموم اللفظ لا لخصوص السبب **سوال** چون تکلیم خدا بی واسطه جنانچه
در عقائد اورده مخصوص بموسی علیه السلام وخطاب یا ایتها النفس المطمئنة الی آخره جنانچه در
در تفسیر اورده ذکر کرده در حق موسی باشد میان هردو قول معارضه ثابت شود **جواب** این سوال
مشکلاتست مکر آنکه خصوص تکلیم بی واسطه که در عقائد مسطورست تقلید بدنیا کنند واین کفتار
چون در وقت بعث یا در وقت در آمدن بهشت باشد کلام اخری بود همچنین کلامی که در وقت موت است لحکم من مات
فقد قام قیامته ملحق بکلام اخریست وبدانکه ختم سورت بجمله فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی که منتها
کار بود دال بر تمام شدن کلام باشد مقطع حسن باشد ومنتهای متحسن بود لا اله الا هو ربی توکلت علیه وهو حسبی

سورة البلد این سورت مکیست بیست ودو آیت وهشتاد ودو کلمه وسیصد وسی ویک حرفست ربط این
سورت با سوره فجر آنکه هردو سورت در بیان احوال کافران ووعید ایشان وبیان صفت مومنان ووعد
ایشانست وختم سورت فجر بذکر مومنان وختم این سورت بذکر کافرانست بدانکه سورت بلد را در بیان
این که خلقت انسان در رنج دیدن وسختی کشیدنست افتتاح کرد بعده جمله ایحسب ان لن یقدر علیه
احد وجمله ایحسب ان لم یره احد متضمن تهدید ومشتمل وعید شدید آورد بعده انواع نعم واصناف
کرم مذکور کشت بعده ناکزاردن شکر وناد در امدن در عقبه وناوردن امور صعبه بذکر پیوست بعده
جمله فك رقبة با معطوفات آورد عقبه مذکوره وامور صعبه را بیان کرد در آخر سورت جمله اولئك
اصحاب المیمنة در مدح مومنان وجمله والذین کفروا بایاتنا هم اصحاب المشئمة علیهم نار موصدة
در مذهب کافران ووعید ایشان مذکور کشت سورة مذکوره را بجمله مسطوره بانتها واختتام پیوست انچه
بر وجه اعتراض هر میان جمله آمده میان کلامهای واقع شده جمله دیکر از هر نوع در محلهای که بیاید
بمشیة الله وعونه بیان آن روی غاید والله اعلم بالصواب **بسم الله الرحمن الرحیم**
لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ روایت کرده
اند که کلده بن اسد پهلوان قوی تن بود قوت بی اندازه می شمرد هفده پهلوان با او مصارعت مینمودند تاب
قوت او نمی آوردند پوست کاو عکاظی زیر پا داشتی پهلوانان قوی تن را به قوت کردن کاشتی ببدن طاقت
قوت می کردند پوست پاره پاره شدی از زیر پای او بیرون آمدی میکفت که محمد مرا از بندخانه می ترساند
نکهبانان آن نوزده کس میداند هفده کس را من بسند خواهم بود باد وکس تمام عرب مقاومت خواهند نمود این

ایت در شان وی نازل کشت واین نظم بود وپیوست لا زائده است اقسم انشاء قسمست وانت حل بهذا البلد
حال مقرره است یا معترضه است ووالد وما ولد عطفست بر هذا البلد لقد خلقنا الانسان جواب قسمست
معنی اینت سوکند یاد میکنم بدین بلد یعنی مکه که جای حرم محترم ملجا ومرجع عالم اسبق بناهاست
مولد مصطفی است وحال اینست خداوند حلی در بلد حرام ترا قتال در این شهر حلال خواهد کشت واین شهر
در قتال تو بفتح خواهد پیوست واین شهر اول بناهای عالمست از ان وقت که بنا شده قتال در وی بر کسی حلال
نیامده وبعد از تو تا قیامت بر کسی بجا حکم نشده وسوکند یاد میکنم بزاینده وبزاده شدکان یعنی آدم وفرزندان
وبعضی کویند سوکند یاد میکنم با براهیم وفرزندان واولاد واحفاد او وچون محمد افضل مرسلان که از
اولاد اوست هر آینه بدرستی که ادمی را در سختی ورنج آفریده ایم وبرای مشقت ومحنت پیدا آورده **بیت**
نه ایم آمده از پی دلخوشی بلی از پی رنج ومحنت کشی آدمی چندکاه مشقت حبس رحم کشید رنج تنکی وتاریکی
زهدان دید چندکاه دیکر بعجز وضعف مبتلا کشت ونجاست وضع حمل ابدی مرضعه پیوست باز مشقت
برامدن دندان ورنج رها کنانیدن پستان پیش آمد ودرد فرقت الفت شیر در باطن در امد چندکاه دیکر
بتادیب موذب وتعریک معلم بایلام پیوست بعده بعقال عقل مقید کشت ودر کشاکش کسب ومکسب افتاد و
زمانه انواع بلا وعنا بروی کشاد کاهی طبع او از قوت شهوانی بهیمه می سازد وکاهی از قوت غضبیه در
ورطه سبعیت می اندازد کرفتار حرص کشته وبقید واسر حاجت پیوسته از پی درم بسر بار کران بر دارد
وبهر دحقیر تمام روز خود را باتش ودود سپارد بجهت چند فلس تمام روز محبوس دکان ماند وبهوای
چند دانه خود را جفت کرفته دنبال کاو دواند عجب دشواری که هم بامور شرع مامور آمده وهم مقهور
طبع شده شرع راه مخالف طبع نماید طبع موافق نفس می فرماید با موانع عبادت بعبادت ماموره یا دواعی
معصیت از معصیت ممنوع ومزجور هیچ رنجی بالاتر از جمع اضداد وزندکانی با مخالفان همزاد نبود و
این هم مشقتهاست که بذات هر شخصی محقق است با رمشقتهای دیکر که بغیر متعلقاتست رعیت همیشه بخوف
پادشاه متعلق بود وپادشاه در طلب طاعت همکنان وتعب اقامت عدل واحسان در اضطراب وقلق باشد
فرزندان در رعایت حقوق مادر وپدر در تعب مادر وپدر راغم تربیت فرزندان وهم صلاح کار او در
روز وشب همچنین حال زن با شوهر وحال بنده با مولی وحال اجیر با مستاجر وحال ادنی با اعلی هیچ کس از
مشقت خالی نبود واز رنج وعنا فارغ نباشد با این همه مشقتهای دنیا مشقت سکرات موت ورنج فوت
وتنکی وتنهائی قبر وهول روز نشور وهیبت خیبت وخسران فوت شدن ملک ابدی ومخالفت پیوستی
خذلان وهلاک سرمدی **بیت** چون طینت ما ز محنت وحسرت سرشته اند کر وحشی وطیر بر تو بکریند
هم روایت ابن عباس ومجاهد وعکرمه رضی الله عنهم کفته اند وبر بودن تدبیری کبد بمعنی سختی وقوت
رفته اند آدمی را توانائی ظاهر وباطن داده اند ودر وی تدبیرهای عجیبه نهاده اند کمند مرغ را از هوا
فرود آرد ماهی را از قعر آب بیرون آرد شتر را با بلندی ودرشتی که دارد مهار در بینی کند وبار کران در
پشت وی نهد شیر وپیل را شکار کند وبقوت بازو تدبیر لشکرها را بشکند وتدبیرات بدیعه داند جهان
را مسخر خود کرداند فکرت او بشناید خفیات امور در یابد دل را در تصور افکند از ثری تا ثریا تصور کند
واز ازل تا ابد در دل آرد عنصر خاک را بر افلاک بر آرد بلکه بجهد وکوشش صفاتی ورزد بدرجه ملائکه رسد
بالاتر ازین هم آنکه شناسنده ذات وصفات خدا کردد عارف قادر متعال شود این معنی بظاهر مطابق مورود
مذکور دعوی قوت معارضه اثبات عجز وضعف بود بر معنی ثانی رد دعوی مقاومت بر وجه قوی و
موجب غلبه تسلیم قوت ومنع قدرت مقاومت باشد أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا
لُبَدًا أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ استفهام

در انجا و لا برای انکار بروجه توبیخ است ان مخففه از مثقله است اسم او ضمیر شان محذوفست با اسم
وخبرخویش بجای دو مفعول لحسب است احد نکره در سیاق نفی مفید عموم است و تواند بود که از احد احد
صمد مراد شود صفت باری تعالی وتقدس باشد جمله یقول اهلکت مالا لبدا حالست یا بیان ان حسب
مذکورات استفهام در ایحسب ثانی نیز برای انکار بروجه توبیخ است بمعنی لا ینبغی ان یحسب ان لن یقدر
علیه احد هر دو کنایت اند از ان لا یجترئ احد جمله ایحسب ان لم یره احد بعد ان لن یقدر علیه احد تاکید
بود بمنزله تکریر لفظ و ان لن یره احد باشد استفهام در الم نجعل له برای انکارست وانکار نفی اثبات بود
این جمله دلیلست بر توبیخ مذکور ای لا ینبغی ان لن یقدر علیه احد و ان لم یره احد لانا خلقنا له کذا
وجمله وهدیناه النجدین عطفست بر لم نجعل **معنی اینست** آیا پندارد انسان مذکور که هرگز قدرت
نخواهد یافت برو هیچ یکی از آدمی یا می پندارد قدرت نخواهد بود برو مر حق تعالی میگوید تلف کرده ام
در عداوت محمد مال بسیار تو به برداشته همچو کند یعنی بعضی با بعضی جفسیده از کهنکی بدین حال رسیده
واین کنایت است ازین که مال خرج کشته تا انکه مال مد فوق نیز بخرج پیوسته آیا می پندارد که در بدی
وبی فرمانی خدا اورا کسی ندیده است وبدیهای اورا کسی ندانسته است کسی سزا نخواهد کرد ودر معرض سزا
نخواهد آورد آیا نکردانیده ایم برای آدمی دو چشم بینا و زبان کویا ودو لب که شیر از پستان خورد و
نمودیم اورا راه دو بلندی یعنی دو پستان وبعضی کویند راه خیر و شر وطاعت وعصیان فلا اقتحم
العقبة وما ادریک ما العقبة فک رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیما ذا مقربة او
مسکینا ذا متربة ثم کان من الذین آمنوا وتواصوا بالصبر وتواصوا بالمرحمة اولئک اصحاب
المیمنة این جمله عطفست بر مضمون الم نجعل له عینین یا بر لقد خلقنا الانسان فی کبد ای جعلنا له
عینین ولسانا وشفتین وهدیناه النجدین فلا اقتحم العقبة **سوال** مای نافیه در ماضی در نیاید
مکر انکه لا مکرر باشد نحو فلا صدق ولا صلی یا ماضی برای دعا بود نحو الا لا بارک الله فی سهیل اینجا نه لا
مکرر ونه ماضی برای دعاست نفی ماضی بلا چکونه روا است **جواب** برای دخول لا در ماضی تکرار معنوی کافیست
وچون اقتحم را تفسیر بفک رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة کرد از روی معنی لا فک ولا اطعم یتیما کفت و لا
مکرر آورد وجمله وما ادریک ما العقبة معترضه است برای استعظام عقبه فک رقبة او اطعام ولا
اطعم یتیما بصیغه ماضی ومصدر خوانند ومعنی بر حسب آن دانند بصیغه ماضی بیان مر اقتحم العقبة
یا بدلست از وای فلا فک رقبة ولا اطعم یتیما و بر صیغه مصدر خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هوای
العقبة فک رقبة او اطعام فی یوم ظرفست مر اطعم یا اطعام را ذی مسغبة صفتست مر یوم را یتیما
مفعولست مر فعل ویا مصدر را فاعل نیست نه مظهر نه مضمر ذا مقربة صفتست مر یتیما را او مسکینا
عطفست بر یتیما ذا متربة صفت مر مسکینا را ثم کان من الذین آمنوا عطفست بر اقتحم العقبة
ای ثم کان من الذین آمنوا وثم برای تراخی در مرتبه است نه برای تراخی در زمان چه ایمان از امور معظمست
وبر همه عبادتها مقدم است از باب ترقی از ادنی سوی اعلی است وتواصوا عطفست بر آمنوا اولئک
مبتدا است اشارتست سوی موصوفات فک رقبة او اطعام وایمان اصحاب میمنه خبر مبتدا است جمله
مستانفه است در جواب ما شان هؤلاء **معنی اینست** آدمی را چشم وزبان ولب دادیم وقوای استعداد
کار در وی نهادیم پس بر سر کار نیامد و در عقبه یا کویند در کار دشوار در نیاید یا کویند آدمی را برای رنج
ومحنت آفریدیم و زنجلی کردانیدیم انواع محنت دید واصناف رنج کشید الجمله کردنی بود نکرد وهر
مشقتی که دیدنی بود ندید در عقبه در نیامد و بر سر اعمال صالحه نیامد وچه در یابی تو که ترا چه
کار دشوار کذاشت وکدام کار را عقبه نام است رها کنانیدن رقبه از دل بندکی یا طعام دادن است

در روز خداوند کرسنکی یتیمی را که خداوند قرابتی است یا عجز یتیمی حق قرابتی نیز دارد دین وخرد او با حاجت
سزاوارتر می پندارد یا مسکینی که صاحب فقر و درماندک وخداوند عاجز و بیچارکی بی شد از کسانیکه
ایمان آوردند وبیکدیکر وصیت صبر بر مشقت عبادت وطاعت ومهربانی ومرحمت کردند ایشان آنانکه ع
بشهرت این صفات ایمان موصوف باشند ایمان ارند واعمال صالحه کنند اصحاب دست راست وخداوند
یمین ویمن وبرکت اند والذین کفروا بآیاتنا هم اصحاب المشئمة علیهم نار موصدة موصول باصله
مرفوع المحل بر ابتداست اصحاب المشامه خبر مبتداست هم ضمیر فصلست علیهم نار موصدة جمله
اسمیه یا ظرفیه خبر دیکرست یا مستانفه است در جواب ما جزائهم واین جمله معطوفست بر جمله اولئک
اصحاب المیمنه موصدة بهمزه و واو خوانند و معنی یکی دانند **معنی اینست** وآنانکه بآیات قدرت
ووحدانیت ما نکرویدند یا کویند بآیات کتاب ما و معجزات پیغامبر ما کفر ورزیدند ایشان اصحاب
دست چپ باشند واصحاب شومی ونحوست بوند وغالب ومستولی باشد بر ایشان آتشی که اورا مهر
کنند سر پوشی او محکم کنند وبدانکه ختم سورت بجزای مومنان وکافران وذکر هر دو فریق وبیان شان ایشان
دال بر تمام کلام ومشعر بر انتها وانجام است مقطع حسن بود ومنتهای مستحسن باشد **سورة الشمس**
این سورت مکی است پانزده آیت وپنجاه وچهار کلمه ودویست وچهل وشش حرفست ربط این سورت
با سورت سابقه آنست که سورت سابقه را بذکر مومنان وکافران ختم کرد ودر افتتاح این سورت قد افلح
من زکیها وقد خاب من دسیها متضمن ذکر مومنان وکافران آورد وبدانکه سورت الشمس را بخیریه فلاح
کسی که نفس را تزکیه کند وزیان زدکی کسی که خود را در کمراهی وکناهی افکند افتتاح کرد بعده کذبت ثمود
بطغویها تا آخر سورت برای تابید خیبت بر نفاق مذکور کشت سورة مذکوره بجمله سطوره تمام کشت
الجمه بروجه اعتراض در میان جمله مذکوره آمده میان کلامهای متصل واقع شد جمله دیکر در محلها
که بباید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید **بسم الله الرحمن الرحیم**
والشمس وضحیها والقمر اذا تلیها والنهار اذا جلیها واللیل اذا یغشیها والسماء وما بنیها
والارض وما طحیها ونفس وما سویها فالهمها فجورها وتقویها قد افلح من زکیها وقد
خاب من دسیها واو قسم است شمس با معطوفات خویش مقسم به است اذا تلیها ظرف اقسم نتواند
بود زیرا که اقسام در این وقت نیست صفت قمر نیز نتواند بود چه ظرف زمان صفت وخبر جثه نتواند
در این والقمر بحذف مضاف بتقدیر والجلاء القمر باید داشت واذا تلیها صفت مضاف محذوفست که اسم معنی
است یا متعلق او باید پنداشت اذا جلیها ظرفست مر حصول نهار را ای وحصول النهار وقت تجلیة م
الشمس واسناد جلی سوی نهار بر طریق صام نهاره اسناد سوی زمانست وتواند بود که ضمیر مفعول
جلیها بر ظلمت یا به الارض یا بر دنیا عاید باشد وعود ضمیر سوی غیر مذکور که معلوم است بر طریق ما
ترک علی ظهرها من دابة بود اذا یغشیها ظرفست مر حدوث لیل را ای واقسم بحدوث اللیل ووقت
غشیان الشمس وتواند بود اذا در هر سه محل اسمی بود بمعنی وقت بر طریق اذا یقوم زید اذا یقعد
عمرو بمعنی وقت قیام زید وقت قعود عمرو بدل اشتمال باشد اذا اسمی که بدل اوست ای واقسم بالقمر
واقسم بالنهار وقت تجلیة ایاها واقسم باللیل وقت غشایة ایاها وما در وما بنیها وما طحیها وما
سویها مصدریه است فالهمها فجورها وتقویها عطفست بر قعد بمعنی مصدر شود مقسم به
بود الهام که صفت باری است الهام تقوی برای ضلالت والهام فجور برای ترکات هر دو حسن است و
حسن هر دو مبرهن است صاحب کشاف مای مذکور را در هر سه محل موصول داشته واستعمال ما بجای من بقصد
سوی صفات سائغ پنداشته والسماء وما بنیها بمعنی والسماء والقادر الذی بناها والارض وما طحیها والحکیم

جنه ظ

اشتعال ظ

الذی طحیها ونفس وما سویها یعنی ونفس والحکیم الذی سویها آورده و بودن مای مذکور مای مصدریه تلقی کرده وانرا درحیز هرفساد نظم آورده فالهمها فجورها وتقویها را بر صله میدارد عطف فعل بر مصدر موجب فساد نظم می پندارد فالهمها فجورها را نیز بر حکم عطف معنی مصدر باید داشت چنانکه بیان کردیم مقسم به باید داشت در نظم فسادی نبود و در معنی اشتباهی نباشد ایراد صاحب کشاف نباید وتلقی او متوجه نماید وبعضی مصدریه اختیار کنند اختیار مای موصوله را در طعن می افکند که در بودن مای مذکور موصوله تقدیم سوگند بغیر خدا بر سوگند بخدای می آید وازادب بعید می نماید جواب آنست که در باب سوگند ترقی از ادنی سوی اعلی ادب است عکس آدب نیست واعتراض مذکور بدین وجه بی معنی است وتنکیر نفس برای افرادست که از نفس مذکور نفس آدم علیه السلام مراد است وتواند که تنکیر نفس اینجا برای تعمیم بود بوطریق علت نفس ما احضرت باشد زجاجی نحوی جمله قد افلح من زکیها را بتقدیر لقد افلح جواب قسم داشته وصاحب کشاف این وجه را منع کرده و جواب قسم لیهلکن الله کفار مکه محذوف پنداشته وجمله کذبت ثمود بطغویها تا بید وعید کفار مکه بذکر نظیر ست مثل این کلام گفته است بدین وجه قد افلح من زکیها را معترضه باید داشت بر وجه استطراد برای فرق میان نیکان وبدان از عباد باید پنداشت معنی اینست سوگند یاد میکنم بآفتاب که نیر اعظم آ ومنور عالم است وبهنگام چاشت او ووقت نمود او وبرداشت او وسوگند یاد میکنم بماهتاب چون پی رو آفتاب میشود وبعد غروب او نمودار میکند وبروز چون آفتاب را بمبالغت روشن کند وبشب چون آفتاب را بپوشد وبآسمان وبنا کردن خدای آسمان را وبزمین وبگسترانیدن حق جل وعلا آنرا وبنفس آدم یا گویند بهر نفسی از نفوس انسان وبراست ودرست کردن خدا نفس را پس الهام کردن خدا اورا فجور آن وتقوی آن یا گویند سوگند یاد میکنم بآسمان وبقادری که اورا بنا کرد وبزمین وحکیمی که اورا گسترد وبنفس آدم یا بهر نفسی وبقادری که اورا پرداخت وخلقت او راست ودرست ساخت وبحکمت بالغه فجور و تقوی الهام کرد وبه نیکی وبدی او را آگاهی داد بدرستی که رستگار گشت وبفوز وفلاح پیوست کسی که نفس را پاک کرد ودر پاکیزگی آورد وبدرستی که خائب وخاسر گشت وبخسر وزیان پیوست کسی که نفس را گمراه ساخت و در ضلالت انداخت یا گویند سوگند یاد میکنم بامور مذکوره واشیای مسطوره هر آینه کفار مکه هلاک خواهند گشت وبعقوبت خواهند پیوست چنانچه ثمود که صالح علیه السلام را تکذیب کردند وبعقوبت واستیصال پیوستند

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاهَا وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا

جمله کذبت ثمود تا آخر سورت تاکید است مر وقد خاب من دسیها را وتابید است مر وعید اهلاک کافران وتاکید بر تهدید ایشان را اشقیها فاعل است مر اذ انبعث را ضمیر اشقیها عائد بر ثمود است واذ ظرفست مر کذبت را مفعول کذبت محذوف است ای کذبت ثمود صالحا بعقر الناقة فقال عطفست بر اذ انبعث رسول الله ای صالح ناقة الله منصوب بتحذیر است ای باعدوا ناقة الله واضافت ناقة الله بادنی ملابست برای تعظیم مضافست چون بیت الله وسقیاها عطفست بر ناقة الله فکذبوه عطفست بر فقالوا فعقروها عطفست بر کذبوه ضمیر مفعول عائد بر ناقة الله است عاقر اگرچه یکی بود نسبت فعل یکی سوی جماعت کرد در عقروها صیغه جمع آورد چنانچه در ایتها العیر انکم لسارقون آمده ودر اذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها تحقیق شده فدمدم عطف است بر فعقروها بذنبهم متعلق است بر فدمدم فسویها عطف است بر دمدم ولا یخاف بر صیغه معروف ومجهول خوانند ومعنی بر حسب آن داند جمله بر هر دو قرائت حالست معنی اینست تکذیب کردند ثمود صالح پیغامبر را بسرکشی وطغیان چون برانگیخته است وبرای پی کردن ناقه در ایستاد بدبخت تر ایشان پس گفت مر ایشان را رسول خدای یعنی صالح دور دارید ناقه را که خدای عز وجل آفرید وبرای علامت

قدرت خود

قدرت خود حیوانی را از سنگ بیرون کشیده واز نوبت آب خوردن او بپرهیزید آبی را که در حصه اوست متعرض نشوید پس ایشان صالح را در تکذیب آوردند پس ناقه مذکور را پی کردند چنانچه قصه او گذشت وذکر آن بالا رفت پس عقوبت کرد بدیشان کافران را پروردگار ایشان بسبب گناه تکذیب خدا وعقوبت را میان کبیر وصغیر و جوان وپیر همه مستاصل شدند وبهلاک پیوستند هیچ یکی از عقوبت نرست وهیچ کس بنجات نپیوست وحال اینست که خدای از عاقبت این عقوبت نترسد واو را بیم وباک نباشد یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید صفت اوست موصوف بفعال لما یرید ولا یسئل عما یفعل هوست او را با خوف چه نسبت چه نسبت بود واز هلاک جهان وجهانیان چه باک باشد وبدانکه خاتمه این سورت در شان قومی بیان نهایت عقوبت ونکال است وذکر اهلاک واستیصال است دلالت بر تمام کلام می کند ومشیر بر اتمام مرام میشود لاجرم مقطع حسن بود ومنتهای مستحسن باشد والله اعلم وکلامه اعظم لا اله الا هو ربی توکلت علیه وهو حسبی

سورة اللیل این سورت مکی است بیست آیت وهفتاد ویک کلمه وسیصد وده حرف ربط این سورت با سوره شمس آنست که در هر دو سورت وعد مومنان ووعید کافرانست بدانکه سورت اللیل را در بیان پراکندگی سعی وکوشش افتتاح کرد جمله فاما من اعطی واتقی ومعطوف او تا فسنیسره للعسری در بیان نوع ایشان آورد بعده بیان کرد که غنی را در وقت افتادگی مال نفع نکند بلکه طاعت وبندگی فایده داد بعده جمله ان علینا للهدی بر وجه الزام حجت نزول پیوست وجمله وان لنا للآخرة والاولی اثبات قوت مذکور گشت وبعده وعید شدید بجمله فانذرتکم نارا تلظی تا آخر بذکر پیوست بعده جمله وسیجنبها الاتقی الذی یوتی ماله یتزکی در مدح اتقی وستایش او تا آخر سورت رسید سورة مذکوره بجمله مسطوره بانتها انجامید الخ بر وجه اعتراض در میان جمله دیگر آمده میان کلامهای متصل واقع شده دیگر هر نوع جمله در محلهای که بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید و الله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

بسم الله الرحمن الرحیم

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ وَأَمَّا بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ

روایت کرده اند که بلال رضی الله عنه غلام امیه بن خلف بود میان غلامان او پیش او عزیزتر ومحبوب تر مینمود کلید خزانه وبتخانه بدست او بودی واو را کارهای خطیر فرمودی بلال بخدای ایمان آورده پیغامبر را تصدیق کرده بود باوامر ونواهی دین اسلام انقیاد مینمود امیه بن خلف او را در پرستش دیدوان پرستش پرسید گفت ای بلال پرستیده تو کراست بت را یا اله محمد را بلال نام خدا گرفت وگرویدن بدو وپرستیدن او بپذیرفت گفت از دین محمد برگرد واو را بر وعید وتهدید آورد از دین برنگشت وبارتداد بلال نپیوست امیه مذکور او را عذاب میکرد وبتعذیب تمام آورد وقت بامداد او را برهنه کردی وبشاخهای مغیلان خاردار زدی پوست وگوشت او رفتی براستخوان نشستی وچون روز بگرمگاه رسیدی او را زره آهنی پوشانیدی در گرما ایستاده کردی وآهنی را بگرما جهانیدی او در سوز وتاب آوردی واو در حالت تعذیب احد گفتی ودر مدح پیغامبر بثنای رسول احد سفتی تا روزی ابوبکر رضی الله عنه ناله او شنید بر در امیه بن خلف رسید در او را زد امیه مذکور بیرون آمد ابوبکر رضی الله عنه گفت این غلام را چرا میزنی وچه سبب بدین نوع ایذا میکنی در هلاک او مکوش بر دست من بفروش قبول کرد واو را در فروختن آورد ابوبکر رضی الله گفت غلامی ترسای سپید دارم امیه گفت چیزی نیز خواهم ابوبکر رضی الله گفت اوقیه دیگر بدهم پس ابوبکر رضی الله عنه مال مذکور رسانید وبلال را از امیه خرید پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم آورد بلال را برای خدای آزاد کرد

کی

صح زره

این سورت در شان ابوبکر رضی الله عنه و امیه بن خلف لعنه الله نازل گشت و این نظم بورود پیوست واو
قسم است اللیل با معطوفات خویش مقسم به است اذا یغشی صفت است مر اللیل را ای اللیل الحاصل اذا یغشی
اذا تجلی صفت است مر النهار را و ما در وما خلق الذکر موصوله است یا مصدریه است استعمال ما بجای
می آمده بقصد صفت مستعمل شده جمله ان سعیکم لشتی جواب قسم است اصرار کافران بر بدی امارت
آنست که زشتی کار بد را منکر اند نیک و بد را مختلف نمی دانند بظهور علامت اصرار انکار مضمون جمله را تاکید
کرد و موکد بتواکید آورد اما با شرط و جزای خود تفصیلی است مر اعمال بر اکندگی مخاطبان و تفسیر است مر
اختلاف احوال ایشان من موصوله است اعطی با معطوفات صله است موصول مبتدا است فسنیسره
للیسری خبر است شرط اما محذوف است ابجمله یعنی من اعطی را جز خویش جزای بعد حذف شرط اقامت جز
جزا مقام او کردند فا را در جزا بردند و شرطیه دوم یعنی و اما من بخل تا آخر معطوفست بر شرطیه اولی و
درین کلام صنعت مقابله است بخل مقابل اعطی است استغنی مقابل اتقی است کذب مقابل صدق است
عسری مقابل یسری است **معنی اینست** سوگند یاد میکنم بشب چون جهان را تاریکی بپوشد اعیان اشیا
از چشمهای بینا پنهان کند و شکی نیست که هنگام آرامش حیوان و وقت عبادت پنهان و راز گفتن
راز گویندگان و دعا کردن دعا کنندگان و بروز چون روزگار روشن شود و جهان منجلی شود و آن وقت
طلب مطالب و مآرب است وهنگام انتشار در مکاسب است و سوگند یاد میکنم بآفریدن خدا عز و جل
یا گوییم بکسی که آفرید نر و ماده بدرستی که سعی شما یعنی عمل شما هر آینه پراکنده و گوناگون است متعلق
بارادت کردگار پس چون است پس هر که بدهد چنانکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه بهای بلال داد و مال
دیگر پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم برای تصدق نهاد تقوی ورزد و مثوبت حسنی را تصدیق کند پس زود
باشد که توفیق کنیم و موفق گردانیم برای کارهای آسان یعنی کارهای نیک برای او آسان کنیم و بر خیرات وطاعات
رغبت دهیم تا با تمام اخ بجا آرد و با سانی بدید آرد و بسبب وصول جنان و رضوان گردد این در شان ابوبکر
رضی الله عنه آمده است و اما کسی که بخیلی ورزد و از اعمال صالحه مستغنی شود و مثوبت حسنی را تکذیب کند وعد
را منسوب سوی تکذیب گرداند و اجرهای اعمال را یقینی نداند پس میسر گردانیم برای او کارهای که بدوزخ برد
و دشواری پیش آرد استعمال فعل تیسیر مشاکله بر طریق تدبین تدان و این در شان امیه بن خلف وارد شده است
وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى فَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى لَا
يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى جمله وما یغنی عطف است بر الذی
شرطیه سابقه یعنی اما من بخل اذا ظرفست مر ما یغنی را للهدی اسم ان است علینا خبر است چون خبر مقدم
گشت لام تاکید بر طریق وان من شیعته لابرهیم در اسم بصحت پیوست همچنین در وان لنا للاخرة والاولی
جمله ان علینا للهدی مستانفه است در جواب ما شان من بخل و استغنی و کذب بالحسنی جمله اولی کنایت است
از کمال الزام حجت و استحقاق عقوبت و جمله ثانیه کنایت است از کمال قدرت و عجیب فطرت و هر دو کنایتند
از جزا دادن و سزا کردن و چون کافران روز جزا و سزا را منکر اند و با انکار آن مصر اند مضمون هر دو جمله را
باعتبار معنی مکنی عنه و از جهت اصرار بر انکار موکد بتواکید آورد فا در فانذرتکم سببیه است نارا مفعول دوم است
مر انذرتکم را تلظی صفت است مر نارا را لا یصلیها صفت دیگر است الا الاشقی الذی مستثنی مفرغ است فاعل است
مر لا یصلیها را الذی کذب و تولی موصول با صله صفت است مر الاشقی را و جمله فانذرتکم مترتب است
بر وعید سابق و سین سیجنبها برای تحقیق است و جمله سیجنبها تا آخر عطف است بر جمله لا یصلیها اشقی
اسم تفضیل است **سوال** در کلام سابق ان علینا و ان لنا گفت صیغه متکلم جمع آورد افادت تعظیم جهت و
درین جمله استعمال صیغه واحد کرد فانذرتکم آورد سر چیست و این استعمال بر کدام وجه مبنی است **جواب**

تغییر در تعبیر با فراد و تثنیه و جمع در اصطلاح اهل معانی لشبه التفات بود و مقتضی سری و نکته باشد و آن
اینجا آنست که کلام سابق باعتبار معنی مکنی عنه متضمن وعده جزا دادن و سزا کردن بود باظهار عظمت و قدرت
با نذار صیغه ملائم نبود و مضمون این جمله انذارات منذر هر عادت تنها آید و کیفیت باز نماید بدین
اعتبار انذار را افراد ملائم بود و توحید مناسب باشد **سوال** در آیت انا انذرناکم عذابا قریبا در انذار
استعمال صیغه جمع کرد استعمال برخلاف این مقام آورد **جواب** اینجا در ایراد صیغه جمع تقویت انذار
و اظهار اخبار اعتبار کرد و کلام بر وفاق کلامی که اعتبار کرد آورد و اینجا اگر برای ایراد صیغه مفرد از جهت
دیگر اعتبار کند در اعتبار آن نزاع و مناقشه نبود **معنی اینست** او نفع نخواهد کرد بخیل و مکذب مثوبت
حسنی را مال او که آنرا نگاه میدارد و صرف آن نمی کند چون رنجور شده بر فراش یا میت گشته در گور یا بعقاب
پیوسته در آتش افتد این معنی بر تقدیری که تردی بمعنی سقط باشد و اگر تردی مشتق از ردی بود بمعنی هلاک
باشد معنی اینچنین بخیل را مال او نفع نکند که چون او هلاک شود و بمیرد یا مال او هلاک شود و بتلف بپیوندد
بدرستی که بر ماست بفضل و کرم راه نمودن نه بر وجه وجوب صالح و لازم بودن که الوهیت منافی وجوب بود
و ربوبیت مناقض لزوم کاری باشد و ما راه نمودیم و الزام حجت کردیم و بدرستی که ماراست آخرت و دنیا و
ملک ماست اولی و اخری هر چند که از دنیا مؤخر بود از جهت تعظیم تقدیم او بر دنیا سائغ بود و همه آخرت
و دنیا ملک ما بود جزا دادن و سزا کردن مقدور ما باشد هر چه بخواهم کنم و هر که بارادت ما بپیوندد کردن
توانم پس شما را بترسانیدم از آتشی که زبانه زند و ظاهر و باطن را در سوز و تاب افکند در نیاید در و مگر شقی
که پیغامبر را تکذیب کرد و بدین اسلام پشت آورد این عبارتست از امیه بن خلف و تحقیق است که باز داشته
شود از آن مردی که پرهیزگارتر است از دیگران آنکه مال خود بدهد از لوث بخل و محبت دنیا پاک شود
و این عبارتست از صاحب تحقیق یعنی ابوبکر صدیق **سوال** اشقی اسم تفضیل است اگر تفضیل بر شقاوت بر
نسبت مومنان دادی مومنان موصوف باصل شقاوت بندادی و اگر تفضیل بر نسبت کافران دیگر بود
دخول نار مقصود باشقیای کافران باشد کافرانی که غیر اشقی اند نبود **جواب** اشقی بمعنی شقی است چنانچه
اعلی در سبح ربک الاعلی بمعنی علی است معنی مشکل نبود سوال مذکور وارد نشود قصر در آمدن اشقی بر کافران
موجب نفی در آمدن فاسق مومن بود این آیت متمسک مرجیه خذلهم الله باشد که مسلمانان را اصلا عذاب
نکند و بر مذهب لا یضر مع الایمان ذنب کما لا ینفع مع الکفر طاعة بویند و بر متمسک معتزله در کافر بودن
اصحاب کبیره باشد زیرا که میان معتزله و اهل سنت اتفاق است که اصحاب کبیره در دوزخ در آیند و برین آیه
ثابت شده که در دوزخ نیاید مگر کافران پس ثابت شود که مرتکب کبیره که در دوزخ در آید کافر بود
هر دو تمسک خطاست و قائل شدن بدان ناروا است زیرا که تواند بود که نار زبانه زننده مخصوص بر کافران
بود و دخول در و مخصوص بر ایشان باشد برای اصحاب کبیره نار دیگر زبانه ترند بر تبه ناری که معد
برای کافرانست نباشد معین دارند دخول اصحاب کبیره در ان مزاحم قصر مذکور نه پندارند تمسک
هر دو قوم مبطل مذکور باطل شود مضمون آیت مذهب اهل سنت و جماعت را مخالف نبود و بدانکه آیت
و سیجنبها الاتقی الذی یوتی ماله یتزکی بر افضلیت ابوبکر رضی الله عنه دلیل جلی است زیرا که ورود این
آیت باتفاق امت در شان ابوبکر است یا در شان علی رضی الله عنهما و ان سیاق آیت یعنی الذی یوتی ماله یتزکی
و ما لاحد عنده من نعمة تجزی صورت اثبات ورود در حق ابوبکر رضی الله عنه و نفی ورود در حق علی رضی
الله عنه روی نمود چه ایثار مال و عدم سابقه افضال مخصوص با بوبکر صدیق بود که حضرت علی پیغامبر صلی
الله علیه وسلم مال نداده بود و احسان پیغامبر صلی الله علیه وسلم در حق علی از خردگی تا بزرگی ظاهر مینمود پس بدلیل
سیاق ابوبکر رضی الله عنه متعین بود و صفت اتقی در آیت مذکوره صادق باشد و چون بر حکم این آیت حضرت

ابوبکر صدیق اتقی بود بر موجب ان اکرمکم عند الله اتقیکم اکرم باشد **سوال** بر موجب ان اکرمکم
عند الله اتقیکم ثابت شود که اکرم اتقی بود و مطلوب اینست که هر که اتقی است اکرم باشد و این مطلوب
حاصل نمی شود و این مقصود بحصول نمی پیوندد زیرا که عکس کلیه کلی نمی اید و بعکس جزئی بر تقدیر بعض
الاتقی اکرم افضلیت ابوبکر صدیق روی نماید **جواب** چون خبر کلی باشد عکس قضیه جزئیه آید عکس بر
انسان حیوان بعض الحیوان انسان اما در قضیه خبر جزئی حقیقی باشد چنانکه للمنطلق زید عکس او زید للمنطلق
بود قضیه شخصیه باشد اتقی و اکرم در ایت ان اکرمکم عند الله اتقیکم فردات زیرا که اکرم کل و اتقی کل جز
یکی نبود بزرگتر از همه برادران و بالاتر از همه یاران جز یکی نباشد پس در ایت ان اکرمکم عند الله اتقیکم حکم فرد
بر فردات و این بر حکم آیت و سیجنبها الاتقی الذی یوتی ماله یتزکی ابوبکر صدیق است که فردات پس از قبیل
للمنطلق زید باشد عکس او اتقیکم اکرمکم یعنی ابوبکر اکرمکم اید ثبوت مدعی روی نماید و ما لاحد عنده من نعمة
تجزی الا ابتغاء وجه ربه الاعلی و لسوف یرضی احد نکره در موضع نفی مفید عموم است من نعمة اسم ما است
و من زائدات لاحدات تجزی صفت است من نعمة را عنده ظرفست مر ظرف مستقر را یعنی لاحد را الا
ابتغاء را استثنای منقطع است ای لکن ابتغاء وجه ربه الاعلی ثابت جمله و ما لاحد عنده من نعمة تجزی
حالات از فاعل یوتی و رابطه ضمیر عنده یا معترضه برای بیان که ایتاء مال محضا برای رضای خدا بود
بر وجه مکافات نعمت کسی نبود جمله و لسوف یرضی معطوف است بر سیجنبها الاتقی الذی یوتی ماله یتزکی **معنی**
اینست و نیست مر هیچکس را نزدیک اتقی مذکور هیچ نعمتی که جزا داده شود که ایتای مال و انعام
بند نوال مکافات آن نعمت بود و بعضی احد نام بلال دارند از جهت کثرت احد احد گفتی وجه تسمیه پیدا
معنی چنین بود و نبود مر بلال را سوی ابوبکر که بهای او داد و بند او گشاد نعمتی که جزا داده شود
ابن م و مکافات او لازم بود لیکن ابوبکر بدادن مال جستن رضای پروردگاری که اعلی است ثابت است و
در صرف مال طلب رضای کردگار متعال از ثوابات اتقی مذکور از آتش سوزان باز داشته شود و
هر آینه سرانجام داده آید از کرامت و انعام چندان که خشنود گردد و بدانکه ختم این سورت بوعده عطا
باخذ حصول رضا در فضل منتهاست و در اکرم و اصل با قصی است دال بر تمام کلام و اتمام مرام از باب
حسن مقطع بود و لطافت مختتم باشد لا اله الا هو ربی توکلت علیه و هو حسبی **سورة الضحی** این سورت
مکی است یازده ایت است چهل کلمه است صد و نود و دو حرفست ربط این سورت با سورت لیل آنست
که سورت لیل در مدح صدیق رضی الله عنه بود و درین سورت نعت پیغامبر صلی الله علیه و سلم روی نمود و
درین سورت نیز بدانکه در اغاز سورت والضحی جمله ما ودعک ربک و ما قلی را تاکید بقسم آورد بعده
در شان پیغامبر صلی الله علیه ذکر خیریت و وعده عطایای خدا ذکر کرد بعده بجمله الم یجدک یتیما فاوی و
معطوفات او تا و وجدک عائلا فاغنی بعد ذکر نعمتهای موعوده نعمتهای گذشته مذکور گشت بعده جمله
فاما الیتیم فلا تقهر تا آخر سورت برای طلب شکر و تحدث آن بذکر پیوست بعده جمله و اما بنعمة ربک فحدث
بر سبیل تعمیم بعد تخصیص آورد سورت مذکور را بدان ختم کرد انچه بر وجه اعتراض در میان جمله مذکوره
آمده میان کلامهای متصل واقع شده و جمله دیگر از هر نوع در محلهای که بیاید بمشیة الله و عونه بیان
آن روی نماید والله اعلم بالصواب **بسم الله الرحمن الرحیم**
والضحی و اللیل اذا سجی ما ودعک ربک و ما قلی و للآخرة خیر لک من الاولی و لسوف یعطیک
ربک فترضی روایت کرده اند که چندگاهی در وحی تاخیر افتاد جبرائیل علیه السلام بر پیغامبر صلی الله
علیه و سلم نیامد پیغامی نداد دشمنان گفتند پروردگار محمد محمد را گذاشت برای رد ایشان این
سورت نازل گشت و این نظم بورود پیوست و اوقسمات الضحی مقسم به است واللیل معطوف بر وست

اذا سجی صفت است مر اللیل را ای واللیل الحاصل وقت الظلمة و تواند بود که اذا بمعنی وقت بود بدل از لیل
باشد ما ودعک ربک جواب قسم است و ما قلی عطف بر وی است مفعول قلی محذوف است ای و ما قلاک حذف مفعول
از جهت رعایت فاصله است و للآخرة خیر لک من الاولی این جمله نیز معطوف است بر جواب قسم است فاء در فترضی
سببیه است **سوال** یعطیک فعل مضارع است و لام جواب قسم چون در فعل مضارع در اید بغیر نون
تاکید نباشد **جواب** حمل بر حذف مبتدا کنند دخول لام بر مبتدا گویند لانت سوف یعطیک دانند قاعده
مستقیم آید و در کلام نیاید **معنی اینست** سوگند یاد میکنم بوقت چاشت گاه هنگام انجلای نهار و زمان
بل انتشار و آوان کار زار و وقت ارتفاع افتاب و بر زمان اکتساب اکساب و بعضی از ضحی باعتبار آنکه ذکر او مقابل
لیل است نهار مراد دارند و از باب ذکر شیء جزء و ارادت کل بر طریق تسمیه دیدبان بعین پندارند و بشب
چون آرام گیرد یعنی خلق در وی آرام و قرار پذیرد و این اسناد مجازی است اسناد سوی زمانست و چنانچه جری
النهار اسناد سوی مکانست و شب وقت راحت است هنگام استراحت است وقت راز است هنگام زاری و نیاز
است آوان عبادت پنهان است وقت خواهش از رحمن است **بیت** گر روز نیابیش ز غوغای جهان ای شب محرم
عاشقان بشبهاش طلب که ترا پروردگار تو ترک نداده است و دشمن نپنداشته که از آن زمان که به پیغامبری
فرستاده دوست دوست را نگذارد و بهیچ گاهی نپسندارد و هر آینه آخرت مر ترا بهتر است از دنیا که هر
چند در دنیا مرتبه علی یافته و در راه مکارم و معالی شگفته سران اقوام پیش تو سر فرود آورده سروان جهان
ترا انقیاد کرده بنی قریظه را در نهب و قتل آوردی بنی نضیر را از اوطان ایشان جدا کردی سران قریش را در جنگ
کشتی و اسیر ساختی و جلائل قبائل عرب را بعساکر و سرایای قبائل باختی و حصون حصینه رفیعه و قلاع علیه
منیعه گشادی و اموال و اسباب هوازن و حیی تاراج نهادی درجه تو در آخرت ازین بالاتر خواهد بود و
مرتبه تو بهتر ازین روی خواهد نمود از جاه و جلال در روز جزا و پیش روی و تقدم بر همه رسل و انبیا
و نشر لوای علا و عظم و گواهی دادن امت تو و بر سائر امم و حصول مرام براعت و وصول مقام شفاعت و جز
آن از کرامت و سمو درجات و مقامات و اعداد مثوبات سامیه و وعده درجات عالیه از ابن عباس رضی
الله عنه مروی است مسند باسناد قوی است بدرستی که مر پیغامبر را صلی الله علیه و سلم در بهشت هزار قصر از
مروارید سفید که خاک او مشک بود بدهند و جز آن از انواع نعمت و اصناف کرم است که کنه آن جز
خدای نداند و قدر آن هیچ کسی دانستن نتواند از آن کند الم یجدک یتیما فاوی و وجدک ضالا فهدی
و وجدک عائلا فاغنی استفهام برای انکار است و انکار نفی اثبات است ای وجدک یتیما فاوی و وجدک عائلا
عطف است بر وجدک ضالا عطف خبر بر خبر بود عطف خبر بر انشا نباشد یا گویند الم یجدک یتیما نفی ماضی است الم
یجدک یعنی اما وجدک یتیما بود و افعال دیگر معطوف بر فعل منفی باشد و جمله الم یجدک تایید ما ودعک
ربک و ما قلی بود **معنی اینست** ایا نیافت ترا یتیم یعنی بی پدر پس جای داد یعنی در کنار او در مشفق نهاد
و یافته است ترا ضال یعنی نادانند شرائع و احکام پس هدایت کرد ترا سوی آن بتمام و کمال انچه نمیدانستی
بهدایت او دانستی و انچه نمیتوانستی بعنایت او توانستی و بعضی گویند که پیغامبر صلی الله علیه و سلم برابو طالب
تجار رفته بود در راه شام از قافله دور افتاد ره گم کرد جبرائیل بر حکم فرمان ناقه پیغامبر را در قافله آورد
این آیت تلمیح این قصه است و یافته بود ترا فقیر پس بمال خدیجه غنی گردانید و بسیار و غنا و جود و سخا مر
رسانید در آغاز اینچنین عنایت کرد و برین طریق در کنف حمایت آورد بشتر تبشیر فیض و کرم خواهد بود
و توالی نعم روی خواهد نمود لقد احسن الله فیما مضی کذلک یحسن فیما بقی فاما الیتیم فلا تقهر و اما السائل
فلا تنهر و اما بنعمة ربک فحدث در کلام سابق ذکر یتیم رفت و ذکر فقر گذشت و نعمت هدایت بیان
پیوست این هر سه را باما برای تفصیل ما اجمله تفصیل کرد و درین سه جمله حکم هر یکی از آن در بیان آورد

فادر، فاما الیتیم سببیه است و اما شرطیه است الیتیم منصوب است مر لا تقهر را والسائل منصوب مر لا تنهر را وجار و مجرور یعنی بنعمت ربک متعلق است بحدث و فا در هر سه محل بر سر معمول بود در عامل بعارض آمده ازین جهت مانع تقدم معمول شده **معنی اینست** پس چون یتیم و فقیر بودی مخصوص بنعمت پروردگار خود شدی پس هر چونکه باشد یتیم را مقهور مدار و برو قهر و غلبه میار و هر چونکه باشد سائل را زجر مکن و برو بانگ مزن که سائل فقیر بود برو زجر کردن نباید و هر چونکه باشد بحدیث نعمت خدای لازم دار و باظهار نیک نعمت شکر حق بگزار روایت کرده اند که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما غازی که نیم شب کردی بیش خلق در روز بر زبان آوردی بعضی گفتند برای چه میگوئی و بدین گفتن چه میجوئی گفت شکر میگویم و اظهار نعمت که یافته ام از حضرت میجویم و بدانکه تحدیث نعمت و طلب سپاس و مکرمت مبنی بر اتمام انعام و منبی از اتمام اکرام دلالت بدین میکند که کلام در چیزی بود باتمام رسید ذکر انعام باتمام الحامید والله اعلم باسرار قرآنه الکریم و خفیات کلام القدیم لا اله الا هو ربی توکلی علیه و هو حسبی

عاملش

بسم الله الرحمن الرحیم

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ استفهام برای انکار است و انکار نفی اثبات است و وضعنا عطف است بر مضمون الم نشرح ای شرحنا لک صدرک و وضعنا عنک وزرک و رفعنا لک ذکرک عطف است بر وضعنا و تقدیم لک بر صدرک و ذکرک برای ایضاح بعد ابهام است و جمله انقض ظهرک برای حقیقت نیست بر وجه تمثیل بود عبارت از حالتی که در وجع و قلق به نقض ظهر مانده باشد **معنی اینست** آیا کشاده نکردیم ما بعلم و معرفت سینهٔ ترا یعنی کشاده کرده ایم و بوسعت و فراخی آورده ایم و بعضی شرح یعنی شکافتن دارند ماخوذ من شرح اللحم اذا شققه بندارند معنی چنین آید آیا برای نوای محمد سینه ترا شکافته نکرده ایم و حسد و حقد و سائر ذمائم را بیرون نیاورده ایم قصه آن چنان بود که عرب عادت داشت که فرزند خود را برای پرورش بدایه می گذاشت دایگان از قبائل می آوردند فرزندانی زاده می شدند برای پرورش می بردند در ایام ولادت پیغامبر صلی الله علیه و سلم دایگانی که آمده بودند از جهت بی پدری در بردن پیغامبر رغبت ننمودند تا آنکه فقیرهٔ ضعیفهٔ حلیمه نام مانده بود تا در قبیله کسی خالی نرود بر بردن پیغامبر رغبت نمود پیغامبر را برای پرورش بدو دادند و در کنار او نهادند خری ضعیف لاغر داشت یعنی پیغامبر صلی الله علیه و سلم قوی و فربه گشت از همه خران قبیله بیشی بوست گوسپندان آن دایه همه فربه شدند و شیر آور گشتند بمبارکی قدم پیغامبر آن فقیره غنیه گشت و بر ثروت بسیار بیوست موانند چهار ساله گذشت پیغامبر قوی و توانا گشت روزی میان بچگان قبیله بود جبرائیل و میکائیل پیغامبر را از میان کودکان ربودند برقفا غلطانیدند سینهٔ مبارک را شکافتند دل پیغامبر بیرون آوردند در طشت زرین انداختند و بآب زمزم همه ذمائم از دل پیغامبر شستند دل مزکی و مصفی در سینه انداختند سینه را چنانکه بود ملتئم ساختند بچگان دویدند حلیمه را بدین حال خبر کردند حلیمه دوید پیغامبر صلی الله علیه و سلم را زرد شده دید از پیغامبر [illegible] پرسید از زبان پیغامبر واقع حال شنید حیرت زده شد و بمخافت آمد و دور کردیم از تو گرانی زلتی که شکسته بود پشت ترا یعنی زلت مذکور بعفو پیوسته ی مغفور گشته بفضل و کرم ما و بلند گردانیدیم و برفعت رسانیدیم ذکر ترا در کلمهٔ شهادت و در آذان و اقامت و خطبه و تحیات و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و من یطع الله و رسوله و الله و رسوله احق ان یرضوه و دیگر آیات فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا این جمله تذییل است زیراکه در کلام سابق حصول یسر بعد عسر ذکر کرده یعنی بعد عسر وزر ذلت وضع وزر و رفع ذکر هر دو یافتی از یسر است وجه انشراح صدر است در ذکر آورده جملهٔ ان مع العسر یسرا تذییل است بعد تذییل جمله اول تاکید عسر است و جمله ان مع العسر یسرا بر حکم النکرة اذا اعیدت نکرة کانت الثانیة غیر الاولی تاکید یسرا

دیگراست

قول

دیگر است این وجه موافق ابن عباس و ابن مسعود آمده چه از ایشان درین آیت لن یغلب عسر یسرین مروی شد و شاعر بر وفاق ایشان نظم کرده چنانچه شاعر گفته اذا اشتدت بک العسری تفکر فی الم نشرح فعسر بین یسرین اذا فکرته فافرح و اگر چنانچه ان مع العسر یسرا تکرار جمله اولی برای تاکید دا(نند) بر طریق لفلان علی الف الف که مقر پیش گواهان برای تاکید در مجلس تکرار کند پندارند در یسر تعدد نیابد بخلاف قول ابن عباس و ابن مسعود تمام باید **معنی اینست** بدرستی که با آن دشواری آسانی بود با گویند آسانی دیگر باشد فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ فا سببیه است چون در حق پیغامبر صلی الله علیه و سلم در افتتاح سورت نعمت شرح صدر و غفران وزر و رفع ذکر در بیان آورد بعد از ان نعمت آینده وعده کرد و خاتمت سورت امر شکر و سپاس نعم موجود و موعود بتوالی و تتابع عبادت فرمود **معنی اینست** چون از عبادت فارغ شوی پس رنج به بین و سوی عبادت پروردگار خود رغبت بکن و عبادت دیگر بکن و خود را از عبادت فارغ مدار هیچ دمی بی کار مگذار و بدانکه امر باستیعاب اوقات در عبادت و ترغیب در اصرار این سعادت در باب نصیحت بنهایت رسیده و در موعظت بانتها انجامیده دال بر انتهای کلام و اختتام مرام است لاجرم مقطع حسن بود و منتهای مستحق باشد والله اعلم و فیضه اتم لا اله الا هو ربی توکلی علیه و هو حسبی

دند

سورة التین این سورت مکی است هشت آیت است سی و چهار کلمه و صد و پنجاه حرف است ربط این با سورت الم نشرح آنست که سورت الم نشرح در منت نعمت بر پیغامبر است و سورت تین در منت نعمت بر عامهٔ بشر بر طریق ذکر عام بعد خاص بود و تعمیم بعد تخصیص باشد بدانکه در آغاز سورت تین خلقت انسان بر نیکوترین صورت از انواع حیوان زیادت عنایت موکد بقسم آورد بعد مردود شدن او سوی اسفل سافلین و بغیر صورت لحسنین و تشبیه آن باقتران زشتی کفر با بفرتوت شدن و رسیدن بار ذلت عمر بیان کرد بعده مومنان را از تفرید بیرون آورد و وعدهٔ اجر و جزای غیر منقطع کرد چه جمال مومنان در بهشت بیفزاید و در فرتوتی باطن ایشان را کمال روی نماید بعده جمله فما یکذبک بعد بالدین تاکید بر وجه تسبیب و تفریع مذکور گشت بعده بجمله الیس الله باحکم الحاکمین که متضمن وعید شدید است سورت مذکوره باختتام پیوست والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ وَطُورِ سِينِينَ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ واو قسم است تین با معطوفات خویش مقسم به است سینین صیغه جمع سلامت است اعراب او بحرف است و بحرکت و بالتزام یا نیز روا است جمله لقد خلقنا الانسان جواب قسم است **معنی اینست** سوگند یاد میکنم بانجیر که میوهٔ بهشتی است بی خسته و بی سختی و بی زشتی است با سور و نقرس و بلغم را دفع کند کرده را صاف گرداند ریگ مثانه را فرود نشاند سنگ مثانه را ریزه بگرداند مسام جگر و سپرز را بگشاید و بوی دهن را خوش کند و موی سر را دراز گرداند و سوگند یاد میکنم بدرخت زیتون که درخت است که اول در دنیا رسته حق سبحانه و تعالی شجره مبارکه گفته برگ و پوست و میوه و روغن او نافع اند و در ادویه و اغذیه و مصباح و مشاعل سودمند بودمند عابد ابن عباس رضی الله عنه گفته که تین نام مسجد نوح است علیه السلام که در ان درختان انجیر بودند از جهت آن او را تین نام کردند و زیتون مسجد بیت المقدس است که در وی درختان زیتون بسیار اند ازین جهت او را باسم زیتون خوانند و بعضی گویند تین و زیتون نام دو کوه است در زمین شام از یکی درختان تین و از دیگری درختان زیتون رویند و بزبان سریانی اول را طور سینا و دوم را طور زیتا گویند و سوگند یاد میکنم بطور سینین طور در لغت کوه است و سینین نام زمینی است که این کوه در ان زمین است و بعضی گویند طور سینا کوه کلیم موسی است و سوگند یاد میکنم بدین بلد امین مکهٔ محروسه که شهری است با امن و امان دهنده در اینده گان هر آینه آفریده ایم مر نوع بشر را در نیکوترین صورت و خوبترین پیکر هیچ صورت در دنیا نیکوتر از صورت

او نبود و هیچ پیکری خوبتر از پیکر او نباشد حسن روی او نماید با خوبی موی او نستایند **قطعه** حسن رخ خوب
او نمایند٭ یا خوبی موی او ستایند٭ یا راستی قدش به بینند٭ یا مدحت شکل او بگویند٭ شرح جمال او
بمجلدات نگنجد٭ و وصف کمال او را میزان نسنجد ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ثم رددناه عطف است بر خلقنا اسفل مفعول ثانی رددناه بتضمین معنی جعل ای ثم
جعلناه اسفل قوم سافلین ای کافرا واقعا فی جهنم الی واقع صورة صابرا اقبح ما صغیر صورته القدیمة
السویة و رعصاة السلیمة الغریبة الا الذین امنوا بر معنی اول استثنای متصل بود و بمعنی ثانی الا بمعنی لکن
برای استدراک باشد برای دفع وهم دارند از باب تکمیل بند ارند فلهم اجر غیر ممنون تعلیلات بر مضمون ا[ستثنا]
استثناد لیلات **معنی ابیت** پس ترا از خلقت بعد از مهلت و فرصت رد کنیم ایشان را و بگردانیم او را
فروتر فروشدگان و بنزشت بدین صورت شوکان یعنی کافر سازیم و در قعر دوزخ اندازیم مگر کسانیکه ایمان
آوردند و اعمال صالحه کردند ایشان در دوزخ نروند و بدین نشوند یا گویند پس رد کنیم و بگردانیم فرو
فروکنندگان و از حال بحال دیگر شدگان یعنی به پیری تو ... کشته و بارذل عمر پیوسته قامت راست او گوژ شده
و موی سیاه او سپید آمده چشم و گوش نقصان پذیر رفته دست و پا سستی گرفته گوشت و پوست منقبض و
شکم بر پشت چفسیده موبهای سر ریخته کلام بکلمات نامفهوم آمیخته چنان شده که از وی کاری نیاید و
درجات او منفعتی نماید لیکن کسانیکه ایمان آوردند و اعمال صالحه کردند و قدر عمر دانستند محافظت اوقات
بکار بد انستند نفاس انفاس ضایع نساختند در روان قوت بکار نیک برداختند رسیدن ایشان بارذل
عمر و هنگام بیکاری زیان نکرد و در خیبت و خسارت نیاورد زیرا که ایشان را اجری و ثوابی غیر مقطوع هست
مضرت بیکاری از ایشان مرفوع است چه هر کرا که در ایام جوانی و فتوت و هنگام قدرت و قوت عملی و وردی
باشد بوقت سستی و ناتوانی که از و عمل صالح نیاید فرشته از بهشتی ثواب عمل عابد و عمل ناکرده او را کرده
داند بغیر عمل ثواب عمل یا بد فضل عمل که میکرد دریابد بلکه بعد مردن نیز تا آنکه برانگیخته شوند فرشته
بر حکم فرمان در گور او حاضر آید تسبیح و تهلیل کند ثواب آن او را رسد ثواب او مقطوع نگردد تا قیامت
جاری باشد فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ فا سببیه است ما بمعنی من است و استفهام برای توبیخ است یعنی
لا ینبغی لاحد ان یکذبک جمله عطف است بر کلام سابق و خطاب مر پیغامبر راست صلی الله علیه و سلم با در
بالدین سببیه است یا برای استقامت است ای فما یکذبک فی اخبارک عن یوم یا محمد بانکاره الدین
یا بمعنی فی است ای فما یکذبک فی اخبارک عن یوم الدین **معنی ابیت** چون ثابت شد که آدمی را از قطره
نطفه بر احسن تقویم آفریده ایم پس از آن بارذل عمر رسانیده ایم و معلوم است که اعادت اهون از بدایت است
پس کیست که تکذیب می کند ترا ای محمد هنوز یعنی وضوح دلائل انکار روز جزا او را در خبر کردن تو بروز جزا
و بعث مونی تواند بود که خطاب مر آدمی را بر وجه التفات از غیبت سوی خطاب باشد معنی چنین آید پس چیست
کاذب میکردند ترا ای آدمی بانکار جزا و کیست که هنوز یعنی بعد وضوح دلیل حاصل میشود و بریبه کار می آرد
ترا و دروغ گو می سازد و در شناعت کذب می اندازد حق ثابت را انکار میکنی و خود را در ورطه بطلان می افکنی
و اگر ما بمعنی من بدارند یا معنای شیء انچه صاحب کشاف داشته است پندارند کلام از باب مبالغت بود و نسبت
آن سوی عقلا بر وجه کنایت که ابلغ از صریح است باشد أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ استفهام برای انکار است
و انکار نفی اثبات است و این جمله تعلیلات مر دروغ سابق را ای لا ینبغی لاحد ان یکذبک یا محمد او لا ینبغی
لاحد ان یحملک علی الکفر ما الشأن الا ان الله باحکم الحاکمین **معنی ابیت** خدای حاکم ترین حاکمان است یعنی
هست خدای حکم کننده ترین حکم کنندگان و مبطلان و منکران حق ظاهر حکم خواهد کرد و ایشان را بر جزا و سزا و
عقاب خواهد آورد بدانکه ختم سورت بر توبیخ مکذبان روز جزا کرد و تهدید بر وعید که مضمون حوالت

لحکم احکم حاکمانست

لحکم احکم حاکمانست آورد دال بر انتهای سخن گشت کلام بحسن اختتام پیوست والله اعلم و فیضه اتم لا اله الا
هو ربی توکلت علیه و هو حسبی **سورة اقرا** این سورت نوزده آیت است هفتاد و دو کلمه است و دویست و
هفتاد حرفست ربط این سورت با سورت تین آنست که در افتتاح هر دو سورت ذکر خلقت انسانست ابن عباس
رضی الله عنه گفته که اول سورتی که نازل شده اینست و قول ام المومنین عائشه و مجاهد و عطا همین است
و لکن مفسران بر آنند که اول فاتحه نازل شده بعده سورت قلم بعد از آن سورت مدثر بعد از آن سورت مزمل
بعد از آن سورت ضحی بدانکه در آغاز سورت اقرا که اول سورة منزله است امر بقرات آمده بعده ثنای خدای
بخلق انسان و تعلیم کتابت و جز آن مذکور شده بعده انسان طاغی را چون ابو جهل که قدر نعمت ندانست و سپاس
آن نتوانست بانبار ذکی توانگری نتوان او را نکوهید تا آنکه کار او با معاد ان الی ربک الرجعی رسید بعده
جمله ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی در بیان طغیان او مذکور گشت بعده دانش طاغی را که خدای عز و جل
اعمال او را اگر نیک بود یا بد باشد یکایک بدکو بپوست بعده کلام را بجمله کلا لئن لم ینته لنسفعا بالناصیة تا
سندع الزبانیة رسانید و عید شدید و تهدید مدید متوجه گردانید بعده جمله کلا لا تطعه تا آخر سورت
آورد نهی از اطاعت بدخواه و امر بعبادت اله ختم کرد انچه بر وجه اعتراض در میان جمله مذکوره آمده در
کلامهای متصل واقع شده جمله دیگر از هر نوع در محلهای که بیاید بمشیة الله و عونه بیان آن روی والله
اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب **بسم الله الرحمن الرحیم**
اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ
مَا لَمْ يَعْلَمْ روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه و سلم روزی در غار حرا بود در عبادت خدای کوشش مینمود
جبرائیل علیه السلام آمد پیغامبر را افشرد چنانکه طاقت از پیغامبر برد گفت اقرا پیغامبر گفت ما انا بقارئ
سه بار همچنین کرد و پیغامبر صلی الله علیه و سلم ما انا بقارئ بر زبان آورد بعد از آن گفت اقرا باسم
ربک الذی خلق خلق الانسان من علق بعد از آن گفت باز بر زمین زد چشمه بیرون آمد پیغامبر را
صورت وضو نمود و وضو کردن فرمود پیغامبر وضو کرد دو رکعت نماز با جبرائیل آورد تا شب معراج نماز
پیغامبر صلی الله علیه و سلم دو رکعت بود در شب معراج فرضیت نماز پنج وقت روی نمود باسم ربک
حالت از فاعل اقرا ای اقرا متبرکا باسم ربک **سوال** در بسم الله از جهت اهمیت ذکر خدا اقرا موخر
تقدیر کردند اینجا عامل را بر اسم الله چرا مقدم آوردند **جواب** اینجا ذکر مقصود فعل قرات بود
که بر حکم قصه ورود ذکر اقرا اینکار بغیر اسم الله روی نمود و بعضی ذکر اسم الله اهم دارند جار و مجرور
متعلق اقرا ثانی پندارند اقرا اول منزل منزله لازم یعنی افعل القراة گویند در ترکیب تعلق تعلق او
بمفعول بجویند چنانکه در تفسیر تسمیه گذشته و ذکر آن بالا رفته موصول با صله یعنی الذی خلق صفت
است مر ربک را خلق منزل منزله لازم شده یعنی جعل منه الخلق آمده و برین تقدیر جمله خلق الانسان
من علق بیان بعد الابهام باشد یا در جواب ما خلق مستانفه بود یا از جهت دفع تهکم مفعول علم مقدر
شود بتقدیر خلق کل شیء باشد بدین تقدیر خلق الانسان من علق بدل بعض بود یا بقرینه خلق الانسان
من علق تقدیر خلق الانسان کنند بدین تقدیر اگر من علق را متعلق فعل ثانی گویند در خلق الانسان
من علق باعتبار تعلق من علق بیان بعد الابهام جویند و اگر من علق متعلق خلق اول بود خلق الانسان
مکرر برای تاکید بود و در من علق صیغه جمع آورد علقة نگفت مطابق با انسان جنس است جهت
اقرا مکررات برای تاکید و ربک مبتدا است الاکرم صفت است مر ربک را موصول با صله یعنی الذی علم
بالقلم صفت دیگر است مر ربک را بعضی ائمه تفسیر بالقلم را بدلالت قرات آیت و نیز علم الخط بالقلم متعلق
کتابت داشته بتقدیر علم الکتابة بالقلم پنداشته وجه تخصیص تعلیم کتابت اظهار شرف علم کتابت گفته

ترین

ظ آوان

ظ کمن بای

علی محتاج الیه در همه علم دانسته اند چنانچه در سورهٔ قلم بیان شرف و فضیلت او کذشته علم الانسان مالم یعلم خبر
مبتداست جمله اسمیه یعنی وربک الاکرم با خبر خویش حال از فاعل اقرا یا کویید ربک موضوع بر ابتداست اکرم صفة
است مر ربک را الذی با صله خویش خبر است جمله علم الانسان مالم یعلم بدل اشتمالست از علم بالقلم و تقدیم تعلیم کتابت
بر تعلیم سائر امور ذکری بر وفاق غالب است اکر کتابت نباشد علم یاد کردن دشوار شود و اکر بدشواری یاد شود
باز داشتن او میسر نکردد معنی اینست بخوان ای محمد در هر حال که تبرک و برکت کیرنده بنام پروردکار خود
انکه هر یکی را بیافرید و موجود کردانید آفرید ایشان را از خون بسته برای کوشت مستعد کشته بخوان و حال
اینست که پروردکار تو اکرم است از همه کریمان افزون تر از روی کرم است انکه کتابت را بقلم ما را تعلیم کرد و ما را
بر صناعت کتابت آورد تعلیم کرده است انسان انچه نمیدانست و قادر کردانید بر انچه نمیدانست سوال
تعلیم مر نادانسته را بود چه تعلیم کردن معلوم تحصیل حاصل باشد ذکر مالم یعلم چه فائده دارد و این لفظ برای
چه آورد جواب برای تصریح نعم و اعتراف تعلیم و اظهار نادانستن بیش از تعلیم سوال با مخاطب امی که
کتابت ندانسته و راندن قلم و نبشتن رقمی نتوانسته در آغاز خطاب ذکر علم کتابت که او نیافته و در راه یافتن
او نشناخته بچه وجه بود و بکدام حیثیت باشد جواب ذکر علم کتابت در تعلیم علوم بیان صورت معتاد
بود تا ظاهر شود که تعلیم پیغامبر بیش از تعلیم کتابت بمحض فیض فضل و کرم است حق خارق عادت رو نمود و
معتاد مقرون بکتابت و قلم است و تعلیم تو بمحض فیض و کرم است بیت از علم سر قلم چه خیزد٭ علم اوست که
حق بدل پذیرد٭ کلا ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی ان الی ربک الرجعی کلا بمعنی حقا است ان الانسان
لیطغی جمله است وارد برای تنبیه پیغامبر صلی الله علیه و سلم چه پادشاه را در هنکام تفویض منصب اخبار از
حال دشمن و دوست باید و انبا از انهای خویش و بیکانه شاید تاکید جمله از جهت ابراز تنبیه بر وجه وکاد
بر طریق تاکید تحسر در انی وضعتها انثی بتقدیر بان راه استغنی متعلق است بیطغی ضمیر فاعل و مفعول در
راه بر یک جز عائد شده و آن از خصائص افعال قلوب آمده جمله استغنی مفعول دوم است مر راه الرجعی
اسم ان است الی ربک خبر است جمله در جواب ما یکون عاقبة الانسان عند الطغیان مستانفه بود تاکید
او از جهت تقدیم ملوح باشد معنی اینست راست است و درست است بدرستی که آدمی هر آینه طغیان ورزد
و سرکشی کند بدین که خود را مستغنی بیند بیت کیست در چرخ دایرهٔ لاجورد٭ دستکهی یافت که با کم نکرد٭
بعضی مردم طغیان خواهند ورزید و دشمنی خواهند کزید تو از ایشان تعلق مکن در دل خویش تردد نیفکن
بدرستی که سوی حکم پروردکار تست بازکشت ایشان و آن خدای عز و جل است برای طغیانشان ارایت الذی
ینهی عبدا اذا صلی استفهام برای تقریر است بمعنی تثبیت اذا صلی ظرفست مر ینهی را و ینهی با متعلقات خویش
صله الذی است و صله و موصول رایت است و رایت اکر بمعنی ابصرت بود یک مفعول طلب کند و اکر از افعال بود
مجهول بر تقدیر ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی کیف یطغی باشد و جمله مسببه است مر طغیان مذکور را معنی
اینست میدانی انرا که نهی میکند بنده را از نماز چون آن بنده در نماز بود بر حسب اندازه طاغی و بر وجه
حد عاصی باشد روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه و سلم در مسجد حرام نماز میکذارد ابو جهل خبر یافت از
منزل خویش سوی مسجد حرام شتافت سخن بی ادبانه بر زبان آورد و از کذاردن نماز در مسجد حرام نهی کرد این متضمن
اثبات و ملوح سوی این بیانست ارایت ان کان علی الهدی او امر بالتقوی ارایت ان کذب و تولی الم
یعلم بان الله یری این استفهام برای تقریر بمعنی تثبیت است ان کان علی الهدی او امر بالتقوی شرط محذوف
الجزاست بقرینه سیاق جزای او مقدر شده بتقدیر ان کان علی الهدی او امر بالتقوی الم یعلم بان الله یری
بر طریق شرطیه سابقه است و جمله استفهامیه یعنی ارایت ان کان علی الهدی او امر بالتقوی ارایت ان کذب
و تولی معترضه است برای بیان قاعده کلی در بیان حال تکذیب و یری استفهام در الم یعلم بان الله یری انکار است

قلوب م

والخار نفی اثبات بود و دیدن خدای عمل کسی را کنایت است از جزا دادن پس معنی کلام یعلم ان الله یجازیهم بود
و دانستن خدای که مستلزم وقوع جزاست کنایت است از اثبات بودن وقوع جزا معنی اینست ایا دانسته
اکر باشد بازدارنده از نماز بالفرض بر هدی یا امر بود بتقوی خدای او را جزا دهد دانسته که نهی کننده مذکور
اکر تکذیب کند و از حق و صدق روی کرداند خدای او را سزا کند اکر ناهی نیکاست جزای نیک او را دهد اکر بدست
بجزای بدی خواهد رسید و بعضی مفسران شرطیه اول را راجع سوی پیغامبر دارند و شرطیه ثانیه راجع سوی
ابو جهل نهند ارند معنی چنین آید آیا دانسته اکر باشد بنده مصلی یعنی محمد بر هدی یا آمر باشد بتقوی جزا
آن خواهد یافت و اکر قاضی آن صلوت که پیغامبر را تکذیب میکند و از حق روی میکرداند یعنی ابا جهل سوی
جزای خویش شتافت کلا لئن لم ینته لنسفعا بالناصیة ناصیة کاذبة خاطئة کلا بمعنی حقاست لام موطیه
قسم است لنسفعا با نون خفیه از روی لفظ جواب قسم شده و از روی معنی جواب شرط آمده و تواند بود که برای ردع
از طغیان و زجر و نهی مصلیان باشد و قسم محذوف بود بالناصیة متعلق است بنسفعا ناصیة بدل است از
الناصیة موصوف بکاذبة شده فاء در فلیدع و اسناد کاذبة خاطئة از باب مجاز عقلی است و جمله کلا لئن لم
ینته تا آخر مستانفه است در جواب ما یصنع بالطاغی معنی اینست از نماز نهی نباید و از نیکی منع نشاید هر آینه
اکر ایشان طاغی از کفتار ناپسندیده و از کردار ناکزیده باز نماند و بر شقاوت و عداوت مصر باشد یا کویید حقا اکر
باز نماند و بر عداوت مصر باشد هر آینه سخت بکیریم او را بناصیه کاذبه خاطئه یعنی بموی پیشانی که صاحب او کاذب
خاطی است طاغی عاصی است فلیدع نادیه سندع الزبانیة روایت کرده اند که پیغامبر بر نهی او التفات نکرد
و در معرض اعتبار نیاورد و منع او را نپذیرفت و نهی او را در خاطر نکرفت روزی بر حکم عادت در مسجد حرام
نماز میکرد و حق عبادت بجای آورد ابو جهل شنید خشمناک شده دوید و غضبی که داشت تهمت الم انهک
با محمد کفت پیغامبر صلی الله علیه و سلم نیز بتهدید و تغلیظ سخن کرد و بدرشتی پیش آمد ابو جهل علیه اللعنة
بر آشفت و بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم اتهددنی و انا اکثر اهل الوادی نادیا کفت این ابیات در شان او نازل کشت و
این نظم بورود پیوست فاء در فلیدع سببیه است نادیه بحذف مضاف یا بر وجه مجاز باراده اهل نادیه
مفعول است مر فلیدع را جمله سندع الزبانیة مستانفه است در جواب ماذا یفعل بهم معنی اینست
چون با اهل مجلس میتازد و بجد ایشان می پردازد پس اهل خود را بخواند و برای مدد خویش حاضر کرداند
تحقیقست ما زبانیه دوزخ را بخوانیم و فرشتکانی که موکل آنند بدوزخ برای مدد محمد حاضر کردانیم ابن عباس
کفته اکر او اهل مجلس خود را طلب کردی برای معارضه پیغامبر حاضر آوردی زبانیه دوزخ ایشان آشکارا
می بردند و بر دوزخ می سپردند و نیز پیغامبر صلی الله علیه و سلم کفت اکر پیشتر شدی و نزدیک آمدی فرشتکان او را
عضو عضو جدا میکردند و پاره پاره می ساختند و نیز روایت کرده اند که در هنکام نماز کذاردن پیغامبر صلی الله
علیه و سلم ابو جهل حمله کرده دوید و غضب کرده به پیغامبر رسید بیکبار بازکشت هیبت زده و رزد شده کشت
پرسیدند و سبب تغیر بشره باز جستند راستی که بود نهفت براستی پیش مردمان کفت که میان خود و محمد
خندقی دیدم و در و اژدهای دهن باز کرده مشاهده کردم اکر مقداری پیشتر رفتمی و قدمی نهادمی آتش بردی
با اژدها خوردی کلا لا تطعه و اسجد و اقترب اینجا کلا بمعنی حقاست برای تحقیق دعوی کرفتن ناصیه و دعوت
زبانیة لا تطعه زبانیه است در جواب ما اصنع بعد و از سجده نماز مراد است و بذکر جزء شریف اراده کل
معنی اینست نهی ابو جهل را اطاعت مکن و ترس در دل میار و سجده بکن و نماز بکزار و شکر کو و قرب
جو بدانکه اختتام سورت بذکر مقهور شدن دشمن و بر عدو قوی ظفر یافتن در باب مدد غیب منتهاست
و دلیل بر رسیدن کلام بر انتهاست بس مقطع حسن است و دلیل متحسن است والله اعلم بما اراد و الیه المرجع
والمراد لا اله الا هو ربی توکلت علیه و هو حسبی سورهٔ قدر این سورت مکی است پنج ایت و سی کلمه و صد و دوازده

حرف ربط این سورت با سورت اقرا آنست که در سورت اقرا امر بقرات قرانست و در سورت قدر ذکر نزول
آنست بدانکه در اغاز سورت قدر تنزیل قران در شب قدر ذکر کرد بعده فضیلت شب قدر در بیان آورد بعدهٔ
برای دفع وهم انکه کسی کمان برد که تنزیل لم یکی در بعضی شب بود جمله هی حتی مطلع الفجر بر وجه تکمیل آورد سورت
مذکوره بجمله مسطوره ختم کرد والله اعلم بالصواب بسم الله الرحمن الرحیم
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ روایت کرده اند که در
بنی اسرایل زاهدی شمعون بعضی گویند ممنون نام داشت روز در جهاد با کفار و همه شب در عبادت بود و کافران
میگذاشت کافران از وی ستوه آمدند زن او را بزر فریفته کردند و گفتند شوهر با تو هیچ الفت ندارد روز
در جهاد و شب در عبادت میگذارد ترا از وی هیچ بهره نیست اسم از وصفت بجهعی است اگر حیله کنی بندی در
دست و پای او افکنی ما او را با تو در یکخانه بداریم و وعده میکنیم که جان و تن او را بیازاریم همیشه با تو باشد
و با تو الفت بود رسنی از موی استوار تافته آوردند برای بستن او مهیا کردند زاهد بعد عبادت بر حکم بشریت در
خواب رفت او را از تن برسن مذکور استوار بست زاهد بیدار گشت از زن پرسید که دست و پای من که بسته
زن گفت من بسته ام در یافتن موازنه قوت تو جسته ام زاهد بقوت دست بندهای زن بکست زن این
خبر بکافران گفت این حال از ایشان تهفت زنجیر آهنی آوردند بستن زاهد بدان درخواست کردند زاهد
در خواب رفت دستهای او را بزنجیر آهنی بست زاهد قوت کرد زنجیر آهنی شکست زن مذکور زاهد را
در انبساط آورد و بر وجه سر سوال کرد که ورای زنجیر آهنی میدانی که شکستن آن نتوانی زاهد بر حکم
المومن غر کریم اشارت بر موی خود و گفت این سر را سر حال خود بیدا آورد شب دیگر او را بموی او بربست چون
بیدار شد دریافت که نمیتواند شکست کافران را خبر کرد و بر سر او آورد ایشان عهد با وفا نکردند بر زاهد
حمله آوردند دست و پای زاهد را بریدند و از خانه بیرون کشیدند مثله ساختند بشی در شهر انداختند
همه روز افتاده رنج کشید چون شب هنگام عادت رسید بشی خدای عز و جل زاری کرد و خود در بر خواهش
یافتن دست و پای آورد دعای زاهد را دست اجابت روی نمود دست و پای یافت و قوت او از ان بود هم چندان افزود
زاهد مذکور برجست در شهر را که آهنی بود شکست در شهر در آمد و در خانه کافران آمد رسم کین را بنیاد نهاد
ستونهای سقفها بقوت میکشید سقفها بر ایشان می افتاد دمار از کفار بر آورد و همه را مستاصل کرد هزار ماه
عمر یافت همه عمر در ره جهاد و عبادت شتافت یاران پیغامبر صلی الله علیه این قصه شنیدند عمرها و عملها را
در خود اندک دیدند عمل زاهد را استعظام کردند و در حیز استعجاب آوردند این سورت برای تسلیهٔ
ایشان نازل گشت و بودن یک شبی در حق ایشان بمنزلهٔ هزار ماه ببیان پیوست و بعضی گویند یاران رسول صلی الله
علیه وسلم درازی عمرهای گذشتگان شنیدند و کوتاهی عمر خویش دیدند در تاسف قلت عمل شدند و کمال انحطاط خویش
بردند و گفتند بیشتر عمرهای ما میان شصت و هفتاد بود و بعضی میان پنجاه و شصت باشد بعضی در خواب
رود و بعضی در خوردن و آشامیدن و سایر امور طبعی بگذرد و بعضی در امراض و اسقام و بعضی در تعلقات
حوادث ایام برای عمل چه مقدار ماند و در ان مقدار مردم چه قدر عمل تواند بسبب این اندوهگین گشته
و باندوهگینی و غم پیوسته این سورت برای تسلیهٔ ایشان نازل گشت و بیان زیادت فضیلت عمل با وقات
فاصله عمر بدین حد نگشت و بهتر از هزار ماه بود پیوست ضمیر متصل منصوب عائد است بر قران
معلوم گشت اگر غیر معلوم مذکور در کلام و تاکید جمله از جهت اظهار اهتمام در اعلام است تقدیم مسندالیه
بر خبر فعلی مفیدات مر تقوی را و تواند بود که برای تخصیص بود قصر حقیقی باشد جمله استفهامیه یعنی
ما لیلة القدر تنا و بیلا مرد مفعول دوم است مراد راک را و استفهام اول ما در یک برای استعظام است جمله
معترضه است لیلة القدر خیر من الف شهر مستانفه است در بیان صفت شب قدر و قدر یعنی تقدیر ظهور

تقدیر امور در ین شب باشد اضافت لیل بسوی قدر یعنی تقدیر بدین جهت بود بعضی تقدیر یعنی مرتبه
دارند و اضافت او سوی قدر باعتبار عظمت و مرتبه او باشد عظمت مرتبه یا بندکان او نبدارند و از نزدیک
جمهور شب بیست و هفتم ماه رمضان است و ابوحنیفه رضی الله عنه را بد میان شبها تمام سال باشد و نزدیک
ابو یوسف و محمد بن حسن رحمهما الله از شبهای ماه رمضان یک شبی معین است لیکن از معین مجهول غیر معلوم است
و در بیو نی که تعلیق طلاق و عتاق بشب قدر کنند ثمرهٔ اختلاف مذکور ظاهر شود اگر تعلیق مذکور بعد گذشتن
جزوی از ماه رمضان بود نزدیک ابوحنیفه رضی الله عنه وقوع طلاق و عتاق بعد گذشتن تمام ماه رمضان
دوم باشد زیرا که تواند بود که در ماه رمضان تعلیق مذکور واقع شب قدر پیش از تعلیق گذشته باشد و در
ماه رمضان دوم شب قدر در آخر ماه آید تا تمام ماه رمضان دوم نگذرد تیقن وقوع شب قدر بعد از تعلیق
متیقن نبود چون تمام ماه رمضان بگذرد و چون شب قدر بعد از تعلیق متیقن شود نزدیک ابو یوسف و محمد
بن حسن در رمضان دوم بود از گذشتن مدتی که از ماه رمضان دوم ماه رمضان اول پیش از تعلیق بود
طلاق و عتاق واقع شود تا گذشتن ماه موقوف نماند زیرا که نزدیک ایشان شب قدر یک شبی معین از شبها
ماه رمضان است و در چه مدت بر گذشتن از ان ماه رمضان یا از ین ماه رمضان استیفا است و
اگر تعلیق پیش از ماه رمضان بود بانصرام ماه رمضانی که بعد از تعلیق بیاید باتفاق میان امام اعظم و صاحبین
طلاق واقع شود زیرا که بانصرام ماه رمضان بعد از تعلیق باتفاق شب قدر بود موجود گردد معین دارند
یا غیر معین بندارند و حدیث ابی ابن کعب بروایت ابوحنیفه از عاصم است انه کان یحلف علی لیلة القدر
انها لیلة السابع والعشرین من رمضان موافق قول جمهور است و احادیث مشارق الانوار دال بر عدم
تعلیق بیست و هفتم است چون حدیث من اعتکف فلیرجع الی معتکفه فانی اریت هذه اللیلة و رایتنی
اسجد فی ماء و طین وفی شرح و کان ذلک فی اللیل الحادیه والعشرین وقد امطرت السماء فیها قال الراوی
ابصرت عینای رسول الله صلی الله فی صبحها وعلی جبهته اثر الماء والطین و حدیث انی اعتکفت العشر
الاول التمس هذه اللیلة ثم اعتکفت العشر الاوسط ثم اتیت فقیل لی انها فی العشر الاواخر فمن احب منکم ان
یعتکف فلیعتکف نیز گفته اند شب قدر را میان شبهای ماه رمضان و بعضی گویند میان شبهای هر ماه
پوشیده داشته اند تا هر شبی برجاء شب قدر بیدار مانند و در عبادت خدای بگذرانند چنانچه ساعت
مرجوه میان ساعات روز جمعه و ولی میان اولیا و عبادت مقبوله میان عبادات و صدقه میان صدقات
تا در مراعات و محافظت همه باشند و اگر نه بر یکی که معلوم شود بسنده کنند پس شب قدر بتعیین شب
بیست و هفتم ماه رمضان یا شبی دیگر از شبهای جز آن که معلوم نبود تعیین شب قدر بیست هفتم ماه رمضان
که نسبت بجمهور کرده اند مخالف آیت باشد معنی اینست بدرستی که ما فرستادیم قران را در شب قدر یعنی
از لوح محفوظ در آسمان دنیا تمام قران را فرستادیم از انجا سورة سورة و آیت آیت بر حسب مصالح و حوادث
بر پیغامبر فرود آوردیم و چه دریابانید و چه آگاهانید ترا ای محمد که لیلة القدر را چه اصل است و او را
چه فضل است پس از ان فضل شب قدر را ذکر کرد و فضیلت او را در بیان آورد و گفت که شب قدر بهتر بود
از هزار ماهی که خالی از شب قدر باشد زاهد بنی اسرائیل اگر چه هزار ماه عمر بود اما فضیلت شب قدر و برا
روی ننمود عمری که یک شبی در و هزار ماه دارند اگر چه کوتاه بود که دراز بندارند تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ
فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ تنزل در اصل تتنزل بود یک تا را حذف کردند
تنزل شد این دیگرات مر لیلة القدر را با تعلیلات و بر بهتر بودن او دلیلات جار و مجرور یعنی فیها
باذن ربهم و من کل امر سلام یعنی من اجل وقت یا یعنی بکلام متعلق اند بتنزل اگر به من کل امر وقف
کنند سلام هی جمله اسمیه بتقدیم خبر برای قصر یعنی ما هی الا سلام باشد بر وجه مبالغه بر ظرف اغماضی

ظ قدر

ظ جهته

ظ جای

افتاد و ادبار ما بحذق مضاف اغا هی لیلة سلامه بتخصیص شب قدر بتقدیر امور که متضمن سلامت و
عافیت بود و مشتمل بر نیکی و رفاهیت باشد چون فرستادن باران و فراخی روزی و نصرت عساکر و سرایای
مومنان و حرکت از محبوبات و تخصیص تقدیر مکروهات همچو موت و هزیمت و غرق کشتیها و قحط
و امثال آن ان تعرضات شب بدات یا بمعنی ما هی الا سلام از جهت کثرت سلام فرشتگان و نزدیک ملاقات
هر مومنی و مومنه سلام کفت ایشان و اگر بر سلام وقف کند هی حتی مطلع الفجر یک جمله دارند هی را که عائد
بر لیلة دارند جمله مفید باشد همه دانند که شب تا مطلع فجر بود پس عائد مفهوم کلام سابق فضیلت
شب است باشد و اگر سلام هی یک جمله باشد حتی مطلع الفجر را خبر مبتدای محذوف دارند بتقدیر ذلک حتی
مطلع الفجر پندارند جمله سلام هی خبر دیگر باشد مر لیلة القدر را و لفظ مطلع بکسر لام و فتح او خوانند
و معنی یکی دانند و جار و مجرور متعلق بود بمفهوم سلام که بمعنی تسلیم است یا بمفهوم جمله که معنی قصر است
ای هی مقصود علی السلام حتی مطلع الفجر یا متعلق است بتنزل بدین تقدیر جمله سلام هی معترضه باشد و اگر
در من کل امر وقف نکنند و وقف در سلام بود سلام بتقدیر من کل امر هو سلام صفت امر باشد بدین
وجه تقدیر امور در شب قدر مقید بتضمین سلام و عافیت باشد **سوال** چون وقف و عدم وقف
هر دو نزدیک قرا ثابت بود پس الجه از هر یکی لازم آید ثابت باشد و آن با تناقض و تنافی ثابت نبود که تحقق متنافیین
محال باشد و در احکام صورت تعارض از جهت احتمال نسخ باشد و در اخبار احتمال نسخ نیست صورت تعارض
در و ممکن نبود **جواب** احتمال عموم و خصوص در تقدیر امور در شب بر وجه تاویل و ظن دارند تاویل که
احتمال صواب و خطا دارد در تعارض آن همچو تعارض قیاس زیان که نپندارند لیکن مناط احتمال مذکور درین
کلام است بر احتمال دو معنی است در لفظ سلام است و اگر بمعنی سلامت بود اگرچه بر کل امر وقف کنند بقرینه
سیاق تقلیل امور مقدره در شب بسلامت و عافیت آید و اگر از سلام تحیت فرشتگان مراد شود و ذکر
سلامت و عافیت نباشد اگرچه وقف نکنند اطلاق عموم روی نماید پس بنای احتمال و ظن مذکور بر احتمال
دو معنی در لفظ سلام بود بر وقف و عدم وقف در لفظ کل امر چنانکه امام زاهد علیه الرحمة کفته معنی
باشد **معنی اینست** فرود می آید باذن پروردگار ایشان دران شب از آسمان هفتم تا آسمان فرود
و بعضی کفته اند تا روی زمین و روح یعنی جبرائیل و بعضی کویند روح فرشته دیگر است که سر آن زیر عرش
و پای او در ثری است مشغول است بتسبیح خدای جل و علا که او را هزار سر است در هر سری هزار روی و در هر
روی هزار دهن و در هر دهنی هزار زبان در هر زبانی هزار کونه مختلف چنانچه کونه زبانی بکفت زبان
دیگر نماند مر خدای را عز و جل تسبیح کویان بود عرش مجید هیچ مخلوقی بر اندازه او نیامده و در قلم
او مخلوق نشده از برای هر کاری که دران نامزد می شوند و برای اتمام آن می آیند آن شب یعنی سلامت است
بر وجه مبالغه یا شب سلامتی است بحذف مضاف یا سلام است یعنی وقت سلام فرشتگان است و هنگام
تحیت فرشتگان بر مومنان است آن یعنی فضل مذکور یا فضیلت مسطور تا بر آمدن صبح صادق بود از اول
شب تا منتهای آن باشد و نزدیک صورت بدانکه سورت مذکور در بیان فضیلت شب قدر بود و
استیعاب فضیلت همه شب را از ابتدا تا انتها بیان فرمود سخن تمام کشت و مطلوب با نتها پیوست
مقطعی که دال بر انتهای است حسن بود و مختمی که دلالت بر اختتام کند مستحسن باشد والله اعلم بالصواب
و الیه المرجع و المآب لا اله الا هو ربی توکلت علیه و هو حسبی **سورة البینة** این سورت مکی است هشت
آیت و نود و چهار کلمه و سیصد و نود و شش حرفست ربط این سورت با سورت قدر آنست که در هر دو
ذکر قرآنست والله اعلم بالصواب **بسم الله الرحمن الرحیم**
لَمْ یَکُنِ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ وَالْمُشْرِکِینَ مُنْفَکِّینَ حَتّٰی تَاْتِیَهُمُ الْبَیِّنَةُ رَسُولٌ مِنَ اللّٰهِ یَتْلُوا

صحفا مطهرة

صُحُفًا مُطَهَّرَةً فِیهَا کُتُبٌ قَیِّمَةٌ موصول با صله یعنی الذین کفروا اسم است مر لم یکن را من اهل الکتاب
والمشرکین بیان الذین کفروا است منفکین خبر است صله منفکین محذوفست ای منفکین عن الکفر و بعضی
منفکین عن الاسلام تقدیر کنند که حتی تاتیهم البینة را بمعنی اتیهم دارند رسول بدل است از بینه و
من الله صفت است مر رسول را یتلوا صفت دیگر است جمله فیها کتب قیمة ظرفیت یا اسمیت صفت دیگر است
صحفا مفعول است مطهرة صفت است مر صحفا را معنی بر وجه اول اینست نبوده اند آنان که نگرویده
و کفر ورزیده اند از اهل کتاب و مشرکان جدا شده از کفر تا آنکه بیاید ایشان را حجتی ظاهر رسولی از خدا
که بر خواند صحفهای مطهرة یعنی یاد کرده پاکیزه شده از کذب و بطلان و غلط و خطا و تناقض و سایر وجها
عیب و نقصان دران صحفها یعنی کتابهایی است درست مستقیم است متضمن بیان دین قویم تا آمدن رسول
همه کفر داشتند بعد بعث پیغامبر صلی الله علیه وسلم متفرق کشتند و بعضی از کفر باز ماندند در دین
اسلام در آمدند و بعضی کافران ماندند بد بختی بکذاشتند و بر وجه دوم معنی اینست نبوده اند کافران
از اهل کتاب و مشرکان جدا شوند از اسلام تا آمد پیغامبر صلی الله علیه وسلم از جهت آنکه در کتاب خویش دیده
بودند اقرار و تصدیق مینمودند میدانستند که چنین پیغامبر بدین حلیه و بدین صفت مبعوث خواهد
کشت و دین او بظهور پیوست تا آنکه بذکر نام تبرک میکردند و در محاربه با دشمنان خویش بیمن او فتح می
جستند چنانچه در جای دیگر کفته و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا و مشرکان سوگند میخوردند
که پیغامبری مبعوث خواهد کشت ما بدو ایمان بیاریم و خواهیم پیوست چون پیغامبر مبعوث کشت حسد و عداوت
نادوجب وراست و قلت و کیاست اذعان و انقیاد را مانع افتاد ایمان و تصدیق ایمان که داشتند کذاشتند
و حق را به پشت واهی ادبار بی پشت انداختند این وجه از وجه اول اولی است ما تفرق الذین کفروا الآیة
موافق این معنی است وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِینَ اُوتُوا الْکِتَابَ اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَیِّنَةُ این جمله عطفست
بر جمله لم یکن الذین کفروا الا من بعد ما جاءتهم البینة استثنای مفرغ است ظرف ما تفرق واقع شده
معنی اینست پراکنده نشدند آنانکه داده شده اند کتاب یعنی یهود و نصاری مگر از پس آمدن حجت ظاهر
و بینه متظاهره مکابره کردند انکار آوردند وَمَا اُمِرُوا اِلَّا لِیَعْبُدُوا اللّٰهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ حُنَفَاءَ
وَیُقِیمُوا الصَّلٰوةَ وَیُؤْتُوا الزَّکٰوةَ وَذٰلِکَ دِینُ الْقَیِّمَةِ یعبدوا الله منصوبست بتقدیر ان بعد لام که مستثنی
مفرغ است متعلق است بما امروا مفعول ما امروا محذوفست ای و ما امروا بما فی التوریة والانجیل الا
لاجل ان یعبدوا الله مخلصین حالست از فاعل یعبدون است الدین مفعولست مر مخلصین حنفاء
حال دیگر است و یقیموا الصلوة با معطوف خویش عطفست بر لیعبدوا و ذلک دین القیمة ای الجماعة القائمة
او دین الملة المستقیمة و جمله و ذلک دین القیمة تذییلست **معنی اینست** و فرموده نشده اند ایشان
بدانچه در تورات و انجیل است مگر برای اینکه خدای را بپرستند درین حال که دین را برای خدای جل
و علا خالص کنند کاننده دران حال که مسلمانند از لوث شرک پاک اند و برای آنکه نماز اقامت کنند و زکوة
مال بدهند و آن داخل دین ملت استوار است یا دین جماعتی است قائم پرستش کردگار است کسانیکه اعمال
صالحه را داخل ایمان کویند تمسک بدین آیت کنند چه اعمال صالحه را دین نام کرد بعد ذکر اعمال ذلک دین
القیمة آورد در آیت دیگر کفت ان الدین عند الله الاسلام پس اسلام و دین یکی باشند الجه داخل در دین است
داخل در اسلام بود و ایمان و اسلام یکی است میان ایشان مغایرت نیست اگر ایمان غیر اسلام بود مقبول
نباشد و درین معنی کهی را نیست آیت و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مثبت این معنی است چون
ایمان و اسلام یکی دارند لاجرم الجه داخل در اسلام است داخل ایمان پندارند اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ
اَهْلِ الْکِتَابِ وَالْمُشْرِکِینَ فِی نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِینَ فِیهَا اُولٰئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّةِ اِنَّ الَّذِینَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا

الصالحات اولئك هم خير البرية جمله مستانفه است در جواب هل يلحق الذين كفروا من اهل الكتاب
والمشركين وچون كلام سابق ملوح بر عذاب ايشان بود از جهت تقديم ملوح تاكيد جمله سايغ شود موصول
با صله اسم ان است ظرف مستقر يعني في نار جهنم خبرات خالدين حالست اولئك هم شر البرية اين جمله
تذييلست با خبر ديگر است هم ضمير فصل است ذكر جزاي كافران بر حكم مضاد محرك شنودن شان مومنان
جمله ان الذين امنوا وعملوا الصالحات تا آخر نيز مستانفه است از جهت استيناف مفصول شده وچون ذكر
حكم ضد ملوح ذكر ضد ديگر بود بتقديم ملوح تاكيد جمله سايغ شد وجمله اولئك هم خير البرية خبرست مر
ان را **معني اينست** بدرستي كه آنانكه نگرويدند وكفر ورزيدند از اهل كتاب ومشركان در آتش دوزخ باشند
جاودان ايشان هم ايشانند بدترين آفريدگان بدرستي كه آنانكه ايمان آوردند واعمال صالحه كردند ايشان
هم ايشانند بهترين آفريدگان جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجري من تحتها الانهار خالدين فيها
ابدا رضي الله عنهم ورضوا عنه ذلك لمن خشي ربه جزاؤهم مبتداست عند ربهم ظرفست صفت آن
مر جزاؤهم را جنات عدن خبرست وجمله خبر ديگرست يا مستانفه است در جواب ما جزاؤهم جمله
تجري من تحتها الانهار صفت است مر جنات عدن را خالدين حالست از هم كه در جزاؤهم است حال از
جنات عدن نيست وگرنه جاري بر غير من هي له باشد فيها ابدا ظرفست مر خالدين را ذكر ابدا تكميلست
براي دفع وهم عدم خلود بمعني مكث در زمان طويلست جمله رضي الله عنهم ورضوا عنه تذييلست
چه از دادن جزاي مذكور رضاي خداي مفهوم ميشود وبيافتن ايشان جزاي مسطور را خشنودي
ايشان معلوم ميگردد لاجرم تذييل باشد ذلك لمن خشي ربه تعليل بر جزاي مذكور دليلست **معني
اينست** جزاي ايشان كه نزد پروردگار ايشانست معلوم علم اوست مقدور قدرت اوست جنات عدن
است يعني مجال اقامت وقرارات مواضع جريان انهارست جزاي مذكور بيابند در حالي كه در جنات بدر مواضع
مذكور جاويد باشند خشنود شد از ايشان خدا وخشنود شدند ايشان از خدا بعطاي از جزا وآن
عطا مخصوص است بكسي كه ترسانست از حق سبحانه وتعالي خشية اساس بناي صلاح مستوجب فيض و
فلاح است از بديها باز دارد در نيكيها آرد كسي كه در سلوك راه از آفت بترسد در مقصد بسلامت برسد
وهركه ايمن شده رود از غفلت بمخافت افتد خشية موجب هشياريست وهشياري موجب رستگاري
است بدانكه ختم سورت بذكر مومنان وكافران كه نوع بشر مقصورست وانسان كه صفت جوهر ايشان
كفرست يا ايمان ودو ذكر آنكه كافران بدترين همه آفريدگانند ومومنان بهترين همه مردمانند كار
كافران بنهايت رسيد وكار مومنان در ارتفاع قدر بنهايت انجاميد مقطع دال بر انتهاي كلام و
منتهاي مقيد برسيدن سخن بر انتها واختتامست مقطع حسن بود ومنتهاي مستحسن باشد والله
اعلم وفيضه اتم واعظم لا اله الا هو ربي توكلي عليه وهو حسبي **سورة الزلزلت** اين سورت مكيست هشت
آيت وبنجاه وسه كلمه وصد وچهل ونه حرفست ربط اين سورت با سورت لم يكن آنست كه ختم سورت
لم يكن بذكر جزاست وافتتاح سورت زلزلت بذكر روز جزاست واختتام هردو بذكر جزاو جزاست
والله اعلم بالصواب **بسم الله الرحمن الرحيم** اذا زلزلت الارض زلزالها
واخرجت الارض اثقالها وقال الانسان ما لها يومئذ تحدث اخبارها ان ربك اوحى لها اذا ظرف
مر تحدث را اخبارها مضافست سوي جمله كه بعد اوست زلزالها منصوبست بر مصدريه وجمله
واخرجت الارض اثقالها معطوفست بر جمله سابقه واسناد اخرجت سوي ارض از باب اسناد سوي
مكانست مجاز عقليست وقال الانسان ما لها جمله استفهاميه يعني ما لها مفعولست مر قال را و
استفهام براي تعجبست جمله قال عطفست بر جمله سابقه يومئذ بدلست از اذا با سببيه است

ان بالاسم وجر

ان بالاسم وجر خويش مجرور باست جار ومجرور متعلقست بتحدث اوحي ماضيست بر نسبت زمان
وقوع تحديث اگرچه بر نسبت زمان اخبار مستقبلست **معني اينست** چون جنبانيده شود زمين
جنبانيدني سخت يا شكسته وريزه ريزه شود فراز ونشيب اوراست وهموار گردد وزمين را دو جنبيدن
خواهد بود اول بار همه زندگان را بميراند تا چهل سال مرده مانند زمين سراسر خالي شود ودر روي هيچ
زنده نبود نداي لمن الملك اليوم رسد لله الواحد القهار شود در جنبانيدن دوم همه زنده شوند ايستاده
قدرت خداي را نگرند چنانكه فرمود ثم نفخ فيه اخرى فاذا هم قيام ينظرون وزمين نيز بيرون آرد رختهاي
خويش را بفرمان رب العالمين از گنجها وكياهها ومردگان وآنچه مودع بود در زمين از گنج وكان در آن
حالت آدمي كافر كه معتقد قيام قيامت نبود وگاهي اين حالت در دل او صورت نمينمود بر وجه تعجب ما لها
گويد وبسبب حصول اين حالت بگويد در آن روز كه زمين بدين صفت شود ورختهاي خود را بيرون افكند
واز خبرهاي خويش تحديث كند اين تحديث بزبان حال بود وتواند بود كه خداي در وي قوت نطق بيافريند
كه آن زمان اخبار بزبان قال باشد بسبب آنكه خداي مر او را وحي كرده است كه خبرهاي خويش گويد واظهار
واقعاتي كه بر او گذشت است چويد يعني حديث كند كه فلان بر روي من چنين كرده است وفلان بر روي من چنين
عمل آورده است يومئذ يصدر الناس اشتاتا ليروا اعمالهم فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن
يعمل مثقال ذرة شرا يره يومئذ ظرفست مر يصدر را اشتاتا حالست ولام در ليروا لام كيست متعلق
بيصدر است وجمله مستانفه است كه براي بيان كيفيت وكميت صدور در جواب كيف يصدر الناس
ولم يصدر الناس فاء در فمن يعمل سببيه است ومن شرطيه است يعمل شرطست يره جزاي شرطست ومن يعمل
مثقال ذرة شرا يره عطف بر وست **معني اينست** روزي كه اين حال واقع وعالم برين صفت گردد مردمان
از گورها بيرون آيند هر سوي حسابگاه خداوند پراكنده شده فرقه فرقه گشته فرقه صالحان فرقه فاسقان
زمره عالمان وزمره جاهلان گروه مي خواران گروه زانيان وجمع غيبت گويان ودر زمره سخن چيني پويان
صاحبان اعمال مختلف هر يكي با شغال خويش مقترن ومتلون نا نموده شوند مردمان عملهاي ايشان پس
هركه عمل كند همقدر وهمچند ذره از آن معغر يا گويند همچند مورچه از مورچگان صغير نيكي را در آن روز
ببيند آن را وهركه عمل كند مقدار ذره بدي را در آن روز نگه كند آن را ذره از عمل مهمل نبود ومستور
ومخفي نشود وبدانكه خاتمه سورت در باب ديدن عمل نيك وبد استقصاست در قسم وصول جزا وسزا
منتهاست بر انتهاي سخن دلالت مي كند از باب حسن مقطع بود واز نوع حسن منتها باشد والله اعلم و
بالصواب وبما هو الحق في كل باب لا اله الا هو ربي توكلي عليه وهو حسبي **سورة العاديات** اين سورت مكيست
يازده آيت وچهل كلمه وصد وبيست حرفست ربط اين سورت با سورت زلزلت آنست كه هردو در ذكر روز
قيامت وجزاست ارتباط اين هردو سورت باهم پيداست **بسم الله الرحمن الرحيم**
والعاديات ضبحا فالموريات قدحا فالمغيرات صبحا فاثرن به نقعا فوسطن به جمعا ان
الانسان لربه لكنود وانه على ذلك لشهيد وانه لحب الخير لشديد واو قسم العاديات با
معطوفات خويش مقسم به است ضبحا مصدرست مر فعل محذوف را اي يضبحن ضبحا وجمله محذوف
حالست از فاعل والعاديات قدحا مصدرست ايضا مر فعل محذوف را اي يقدحن قدحا صبحا
ظرفست اي فالمغيرات في وقت صبح فاثرن عطفست بر فعلي كه مضمون صله لام است اي اللاتي عدون
فاثرن با در به در هردو محل بمعني في است يا سببيه است وضمير عائدست بر مكان دويدن يا در زمان
دويدن نقعا مفعول به است مر اثرن را از باب افعالست جمع مونث است مر اثارة را جمعا مفعول
به است مر وسطن را بمعني توسطن وآن عطفست بر جمله فاثرن وافعال ماضيه مذكور بمعني استمرار

انّ الانسان لربّه لکنود با معطوفات خویش جواب قسم است واین هر سه جمله کنایت است از استحقاق عقاب وعذاب کفار که عقاب وعذاب را منکرانند وبر انکار آن مصرّانند هر سه جمله را برای ردّ انکار در معنی مکنیٌ عنه تاکید کرد واز جهت اصرار انکار تواکید آورد **معنی اینست** سوگند یاد میکنم با سپاهان دونده در غزا که در هنگام دویدن از رهنها وتهیگاهها آواز کنند واز کرده‌ئی پی بیرون آرند پی بیرون آیند از سمهای خویش افروزند آنرا افروختنی پس در وقت صبح کفار را غارت میکنند پس در جمع کردن کفار فرات در میانه در آیند پس در مکان دویدن یا در زمان دویدن یا بسبب دویدن غبار برانگیزند پس در میانه جمع از کفار در وقت دویدن یا در مکان دویدن یا بسبب دویدن در می آیند بدرستی که آدمی هر آینه کثیر الکفران مر نعمتهای پروردگار را قلیل الشکران مر عطایای کردگار را بدرستی که او هر آینه بر کثرت کفران خویش گواهست وبر قلت شکر وسپاس خویش آگاهست وبدرستی که او از جهت دوستی مال بخیل است مال را دوست دارد دل بر دادن آن ننهد ونفقات مفروضه را نیز باز دارد معذب خواهد گشت وجزا وسزا خواهد بوست أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ همزه برای استفهام فا عاطفه است معطوف علیه محذوف است ای الا ینظر الانسان فلا یعلم انّ باسم وخبر خویش بجای دو مفعول یعلم است از جهت آنکه لام در خبر در آمده بعد علم انّ مکسوره مستعمل شده جار ومجرور یعنی بهم ویومئذ متعلق است بمضمون لخبیر نه بلفظ خبیر زیرا که معمول زیرا که ما بعد لام بر او مقدم نشود وچون جمله انّ ربّهم بهم یومئذ لخبیر کنایت از جزا دادن بود تاکید جمله بر اعتبار معنی مکنیٌ عنه برای ردّ انکار منکران جزا باشد اذا بعثر ما فی القبور شرطی است محذوف الجزا ای اذا بعثر ما فی القبور وحصّل ما فی الصدور یعلم ما در یعلم ما فی الصدور بمعنی من است وذکر ما بجای من از جهت شائبه ما فی الصدور است وجمله شرطیه میان افلا یعلم ومتعلق او متضمن وعیدات برای بیان تهدید بدات وبیان فظاعت روز قیامت معترضه است **معنی اینست** آیا عجب نکرد انسان پس نمیداند خواهد دانست چون برانگیخته گردد هر که در گورهاست وظاهر کرده شود آنچه در سینهاست از ذمایم مثل حقد وحسد وکینهاست بدرستی که پروردگار مردمان بحال ایشان در روز قیامت هر آینه آگاهست بر نیک وبد ایشان گواهست هرچه میگویند ومیکنند میداند جزا دادن وسزا کردن میتواند **سوال** خدای عز وجل بر حال همه همیشه آگاهست تخصیص روز قیامت چیست وتعیین آگاهی بروز قیامت بر چه مبنی است **جواب** ظهور اثر آگاهی باعمال وجزا وسزا در آن روز بود تخصیص آگاهی بروز قیامت برین وجه باشد یا این خبر بودن کنایت است از دادن جزا وسزا ودادن جزا وسزا مقیدست بروز جزا بدانکه ختم سورت بذکر روز قیامت که منتهاست منتهی حسن انتهاست الله اعلم وفیضه اعظم لا اله الّا هو ربّی توکلی علیه وهو حسبی **سورة القارعة** این سورت مکی است هشت آیت وسی وشش کلمه ودویست وپنجاه حرفست وربط این سورت با سورة عادیات ظاهرست که ختم سورة عادیات بذکر قیامت بود افتتاح سورة قارعه نیز بذکر قارعه که عبارت از روز قیامت است روی نمود **بسم الله الرحمن الرحیم**

الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ قرع در لغت کوفتن بود قارعه بمعنی کوبنده باشد تانیث او باعتبار توصیف ساعة دارند واگر صفت یوم دارند تا برای مبالغت پندارند القارعة مرفوع بر ابتداست جمله استفهامیه خبر یعنی ما القارعة خبر مبتداست رابطه در وضع مظهر موضع مضمر شده بر طریق الحاقة آمده استفهام در ما القارعة برای تهدیدست وجمله استفهامیه محلا منصوب مفعول ما ادراک است وجمله وما ادراک معترضه است برای استعظام قیامت یوم یکون الناس تقدیر هی یوم یکون

بیان قارعة است بنای یوم بر فتحه از جهت اضافت سوی جمله است وتکون الجبال عطف است بر یوم یکون الناس **معنی اینست** قارعه چیست قارعة وچه دانی یا محمد که قارعه چیست روزیست که حال مردمان در آن همچو حال پروانهٔ پراکنده است یا همچو ملخ پراکنده در تحیّر وپریشانی است که از هول قیامت ندانند که از کجا آمده‌اند ودر نیابند که کجا میروند وباشند کوههای روی زمین سبک گشته بر آن شده همچو پشم رنگین ترمی باشد در بیان سبکی تشبیه بر وانست بود فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهْ نَارٌ حَامِيَةٌ مردمان را تشبیه بفراش مبثوث جمع کرد فاما من ثقلت موازینه والخ معطوف بر واست در کیفیت جمع مذکور میان دو فرقه فراق آورد واین را در اصطلاح علم بدیع صنعت جمع با تفریق گویند وبدین تحسین کلام جویند موازین جمع موزون بود چون مشاهیر جمع مشهور نه جمع میزان چه میزان یکی است متعدد نیست مگر آنکه بتعدد موزونات میزان را بتسامح متعدد گویند تصحیح جمع کردن میزان که واحدست بدین طریق جویند اسناد راضیه سوی عیشة که مرضیه است یعنی فهو فی عیشة راض صاحبها مجازیست ومن ثقلت موازینه مرفوع المحل بر ابتداست جمله فهو فی عیشة راضیة خبر مبتداست اما شرطیه است فا در فهو فی عیشة جزائیه است واما من خفت موازینه فامه هاویة عطف است بر شرطیه سابقه نار حامیه بیانست مر هاویه را یا بدلست از وجمله وما ادریک ما هیه معترضه است در اثنای کلام برای استعظام **معنی اینست** پس هر چون که باشد چیزی هر که موزونات اعمال حسنهٔ او یا میزانهای آن گران شود پس او در عیشی پسندیده وزندگانی گزیده بود وهر چون که باشد چیزی هر که سبک آید موزونات اعمال حسنه او یا میزانهای آن پس مرجع ومقرّ او هاویه است وچه دریابانید ترا ای محمد که هاویه چیست آتشی گرم است که در نهایت گرمی تاب آوردن بغایت دشواریست بدانکه در افتتاح این سورت مردمان را در روز قیامت بفراش مبثوث در کثرت وحیرت تشبیه کرد بعده همه مردمان را بر دو فرقه آورد یک فرقه صاحب عیشه راضیه ودوم صاحب نار حامیه سخن تمام گشت کلام تمام بوست منقطع حسن ومنتهای مستحسن بوست والله اعلم وفیضه اتم لا اله الّا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی **سورة التکاثر** مکی است هشت آیت بیست وهشت کلمه وصد وبیست وچهار حرفست ربط این سورت با سورة قارعه آنست که در سورت قارعه ذکر قیامت بود ودر ذکر تکاثر ذکر موت شده بر حکم من مات فقد قامت قیامته مثبت در حکم قیامت آمده ونیز در این سورت رویت جحیم وسوال از نعیم که در قیامت خواهد بود مذکور بدین جهت مناسبست که این سورت بعد ذکر سورت قارعه بذکر بوست والله اعلم بالصواب **بسم الله الرحمن الرحیم**

أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ روایت کرده‌اند که میان بنو سهم وعبد مناف تنازع در تفاخر بکثرت عشائر بود هر یکی غلبه قبیلهٔ خویش را در کثرت ادعا مینمود تا آنکه کار بشمار کردن کشید وتحقیق کثرت بجد عدد عشائر هر یکی انجامید مردمان در کار شمار هر دو قبیله شتافتند قبیله عبد بنی عبد مناف بسیار یافتند بنی سهم گفتند که ما از بنی عبد مناف بسیار بودیم لیکن در جنگها غلو نمودیم بسیاران از ما کشته گشتند وبکثرت مجادله از جهان رفتند بنی عبد مناف گفتند نابوده میگویید شما همیشه اندک بودید برای تحقیق این معنی دل بر شمردن مقابر نهادند در شمار مردگان افتادند مردگان بنی سهم زیادت آمدند ودر دعوی کثرت مردگان خویش راجح شدند این آیت در شان این دو قبیله نازل گشت وردع وزجر ایشان از دعوی جمعی بود در بوست حتی برای غایت یا سببیه است **معنی اینست** مشغول کردانید شما را تکاثر یعنی مغالبه در کثرت قرابتان تا آنکه زیارت کردن گورها را برای تحقیق شمار مردگان این جه

عشائر

شغلات واین چه عملات واین چه کارات واین چه شمارات کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ
کلا حرف ردع وزجرات متضمن نهی از تکاثرات سوف تعلمون متضمن وعیدات مشتمل بر تهدیدات و
موکد ردع موکد منع است ثم کلا سوف تعلمون نیز وعیدات مکرر برای توکیدات استعمال ثم در توکید آمده
چنانکه در بالله ثم بالله تحقیق شده تاکید بر تقدیری بود که متعلق علم یک بود و جمله یکی باشد و اگر بمعنی سوف
فی القبر دارند یا بمعنی کلا سوف تعلمون عند الموت ثم کلا سوف تعلمون عند البعث پندارند تکرار نبود تاکید
نباشد درین وجه انذار ثانی ابلغ بود و اعلی از اول باشد **معنی اینست** تکاثر نشاید و تفاخر بکثرت
عشائر نباید که بسیاری عشائر و کثرت اموال موجب فضل نیست فضل باصلاح اعمال و تقوی است سرانجام
خواهید دانست پس از آن سرانجام خواهید دانست یا گویند در حالت موت معلوم خواهد گشت پس
تر از آن در گور بعلم خواهد پیوست یا گویند بعد موت بعلم بپیوندد پس تر از آن بعد بعث معلوم شود
که در مثل این کار منفعتی نیست و تکاثر و تفاخر با مور فانیه بعد الموت کار بی معنی است كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ
کلا تاکید ردع و تاکید منع است لو تعلمون شرطست محذوف الجزا ای لو تعلمون علم الیقین الیکم ما الهی انجمله
نیز تاکید ردع سابقات مر منع مذکور را موافق است علم الیقین بمعنی لا مر الیقین از باب اضافت
مصدر سوی مفعول یا از باب اضافت شی سوی صفتی که قائم بدوست بر طریق حاتم الجواد الی علم متصف
بالیقین **معنی اینست** چنین نباید و این نوع نشاید اگر بدانید شما دانستنی امر یقینی یا دانستنی بصفة
یقین تکاثر و تفاخر نکنید دنیا و الجه در دنیاست در معرض افتخار نیارید **بیت** حاصل دنیا از کهن
تا بنو چون کد زنده است نیرزد بجو لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ
عَنِ النَّعِيمِ لام جواب قسم محذوفست ای اقسم لترون بصیغه مجهول و معروف خوانند و معنی بر
حسب آن دانند ثم لترونها عین الیقین اگر رویت جهنم دو بار بود اول بدل و ثانی بچشم باشد جمله
ثانیه معطوف بر اولی دارند و اگر هر دو رویت چشم بود و یکبار باشد تاکید بر باید ثم بر طریق بالله ثم
بالله پندارند ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم عطفست بر لترون و تاکید جمله ثلثه برای ابراز وعید
و ابراز تهدید و بروجه و کادتست **معنی اینست** این سوگند یاد میکنم و بقسم موکد میکردانم هر آینه
شما دوزخ را به بینید یا هر آینه نموده شوید پس تر از آن هر آینه به بینید دوزخ را عین یقین
نه بگمان و تخمین پس تر از آن در روز قیامت پرسید خواهید شد از نعیم که از آن در دنیا بهره گرفتید و از
حظوظ و لذات که بدان محظوظ گشتید و این سوال در جایگاه قیامت باشد در نزدیک در آوردن
کافران در دوزخ بود و نعیم مذکور صحت و امن است چه نعیم بودن آن مبرهن است قال علیه الصلوة
والسلام من اصبح امنا فی سربه معافا فی بدنه و عنده قوت یومه فکانما حیزت له الدنیا بحذافیرها و
بعضی نعیم مذکور آب سرد دارند سوال از شکر آن پندارند و بعضی نعیم مذکور عافیت گویند سوال
مذکور مطالبه شکر آن جویند و بعضی گویند هر چه بدان تنعم و تلذذ بود در قیامت سوال از شکر آن
متوجه شود و بدانکه افتتاح سورت در زجر از تکاثر و منع از تفاخر بود بعد از آن در شان او وعید
و تهدید روی نمود تا بذکر رویت جحیم رویت عین یقین بمعاینه و مشاهده نه بگمان و تخمین و
سوالت از نعیم بر سبیل تخصیص یا تعمیم مستحسن باشد والله اعلم و نفیضه احکم لا اله الا هو دبی توکلت
علیه و هو حسبی **سورة العصر** مکیست و بعضی گویند مدنیست سه آیت و چهارده کلمه و شصت و
هشت حرفست نظم این سورت با سورت تکاثر آنست که سورت تکاثر در بیان زیان کاری تکاثر و
تفاخرست و آن زیان کاری خاص بود و درین سورت در غیر مومنان و غیر نیکخواهان مومنان بیان
زیان کاری عام روی نمود **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ
روایت کرده اند که کلالدابن ارشد امیر المومنین ابا بکر صدیق رضی الله عنه را گفت ای ابو بکر دین آبای
خود گذاشتی دل بدین دیگر داشتی خاسر گشتی و بزیان کاری پیوستی این سورت در رد او نازل گشت
و این نظم بوی زود پیوست واو در والعصر برای قسمست عصر مقسم به است ان الانسان لفی خسر جواب قسمست
الا الذین امنوا با معطوفات خویش صله الذین است و صله و موصول منصوب المحل بر استثناست **معنی**
اینست سوگند یاد میکنم بعصر محمد یا بعصر هر پیغامبری یا بهر عصری یا بوقت نماز عصر که صلوة وسطی
که طور را میان صلوات درجه علیاست بدرستی که آدمیان همه در زیان کاری اند در عطلت و بیکاری اند
مگر آنکسانی که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و یکدیگر را وصیت بحق و صدق محقق کردند و وصیت
بصبر بر طاعت و وصیت بنجیه نفس بجا آوردند ایشان مستحق اند مر جزیل ثواب و کمال اجر از هر باب
قدر عمر دانستند و صرف آن سوی اعمال خیر توانستند انفاس نفیسه عمر ضایع نکردند و یکدمی بعطلت
بپایان نیاوردند از عمر بهره گرفتند خاسر و زیان زده نگشتند کسانیکه ایمان نیاوردند و اعمال صالح نکردند و
با مسلمانان نیکخواهی نورزیدند عمر ایشان ضایع رفت و بخیبت و خسران پیوست **رباعی** آن کودک خاک
بیز غربیل بدست ٭ می زد بدو دست و روی خود را میخست ٭ میگفت بهای های کافسوس و دریغ ٭٭
دانگ اندر نیافتیم و غربیل بدست **سوال** وصیت بحق و وصیت بصبر داخل اعمال صالحه بود ذکر آن
علاحده بچه وجه روی نمود **جواب** علاحده ذکر او ذکر خاص بعد عام فائده اظهار اهتمام است و
بدانکه این جامع است مر ذکر ایمان و بنای جمله حسنات را از حسنات مکتسبه و حسنات حاصله بتسبیب
از مکتسبات دیگران چه کسی چون کسی را بوصیت نیک ره نیکی نماید ثواب کسب او بوجه نسبت راه نماینده
حاصل آید چون این سورت بنظم قلیل ذکر جمله حسنات را محتوی گشت لاجرم کلام با تمام ربوبیت سخن
با نتها رسید و کلام بمنتها انجامید مقطع این سورت نیز مقطع حسنات و منتهای مستحسنات والله اعلم
و کلامه اعظم من ان یعلم لا اله الا هو ربی توکلت علیه و هو حسبی **سورة الهمزة** مکیست نه آیت و سی و سه
کلمه و نود و شش حرفست ربط این سورت با سورت عصر آنست که سورت عصر برای بیان خسران کافران
و نشان اهل اسلام و سورت همزه در ذکر کافران بدگویان و بخیلان بر طریق خاص بر عام والله اعلم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ يَحْسَبُ
أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ روایت کرده اند که عاص بن وائل سهمی و ولید بن مغیره مخدومی است که ابنا زاده
توانگری بودند رسول و مومنان را گاهی بر دو گاهی بر پشت در بدگوئی ملاومت مینمودند و بعضی گویند
اخنس بن شریق همیشه در غیبت مردمان بودی و در مواجهه بدگوئی مکابره مینمودی این سورت
در شان ایشان نازل و در باب ایشان فرود آمد ویل مبتداست لکل همزه خبر مبتداست و تخصیص او بر
طریق او بر سلام علیکم بود تنکیر او مزاحم ابتدائیت و مانع ابتدائیت نباشد همزة و لمزة بضم فا و فتح عین
فاعل بود بعضی همزه و لمزه بیک معنی دارند و لمزه را تکرار برای تاکید پندارند و نزدیک بعضی معنی همزه
و لمزه برعکس آن باشد بدین معنی تاکید نگویند معنی تقلیل جویند و بعضی همزه بچشم گویند و لمزه بزبان
و بعضی قائل شوند برعکس آن بعضی رنجانیدن بدست را همزه خوانند و رنجانیدن بزبان را لمزه دانند و
موصول با صله یعنی جمع مالا و عدده بدلست از لکل همزة لمزة یحسب حالست از فاعل جمع ان ماله اخلده
قائم است بمقام دو مفعول یحسب جمع بتشدید و تخفیف خوانند و بتشدید برای تکثیر دانند **معنی اینست**
وای مر هر همازی و لمازی را انکه مال را جمع و آنرا بسیار در شمار آورد می پندارند که آنرا مال جاوید کردا ند
و زندگانی جاودانی رساند كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي

تَطَّلِعُ عَلَى الأَفْئِدَةِ اِنَّهَا عَلَيْهِم مُؤْصَدَةٌ فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ کلا حرف ردع و منع بود زجر از دوستی مال
و باز داشتن او در صرف بمحال باشد لینبذن جواب قسم است و لو اند بود که کلا بمعنی حقا بنید حقا
معنی قسم دارند لینبذن جواب قسم مذکور بنید ارند جمله و ما ادریک ما الحطمة معترضه برای اعظام
شأن حطمه نار الله بتقدیر هی نار الله مبالغه برای بیان حطمه باشد الموقدة صفت ایشر میرساند
التی تطلع علی الافئدة صفت دیگرست موصدة خبر ان است علیهم متعلق است بموصده بر وقف تحت عمد جمع
عماد است چون لهاب و لهب و بد و ضمه چون کتاب و کتب ممدده صفت است مر عمد را فی عمد متعلق
بموصده است جمله انها علیهم موصدة مستانفه است در جواب ما بالهم لا یخرجون و لا یفرون فقیل
انها علیهم موصدة و چون جمله سابقه بوی جمله مضمون این جمله ملوح بود تاکید جمله سائغ بود
معنی آیت بد گفتن مسلمانان نشاید دوستی مال و بخیلی نباید کسی که مر مسلمانان را بد میگوید
و در دمه جمع کردن مال و باز داشتن آن از تصرف در مصارف خیر و مجالا می پوید هر آینه در حطمه اندازند
شود و در وی معذب و معاقب گردد و چه دریابانی تو ای محمد که حطمه چیست و معد برای کیست
حطمه آتش خداست پیدا آورده حق سبحانه و تعالی است هفت هزار سال افروخته شده بر صفت
عجیب پیدا آمده انکه بکذرد بر دلها که محل اعتقاد آخرت بود بر خد ظاهر و باطن را بسوزد ایشان
تا رسیدن آتش بر ظاهر و باطن بر جا مانند بیرون آمدن و گریختن نتوانند بدرستی که آتش مذکور بر ایشان
مطبق گشته و بداشتن طبق بر در او بوسته مهر کرده شده بر ستونها بر کشیده با احکام و استحکام
رسیده از جای که در آن نه پای گریز است و نه جای گریز چون نگریزید از آتش و عذاب چگونه بپرهیزید
در خبر است چون مسلمانان گناهکار بعد عذاب بر اندازه زشتی کردار از دوزخ بیرون آیند سوی بهشت توجه
نمایند دوزخ از مسلمانان خالی شود جز کافران کسی در دوزخ نماند در دوزخ طبق نهند و بعد در های او را
مهر کنند آوازی بر آید و هول هائل روی نماید اهل دوزخ باز پرسی کنند که اینجا چه زاد و اینجا چه افتاد
ملائکه عذاب گویند درهای دوزخ بستند و طبقها نهادند مهر کردند کافران جان بی تاب کردند اگر
ایشان را حرکت بودی همه می مردند لکن مرگ بر گرفته اند نمی میرند معذب میشوند فنا نمی پذیرند بدانکه
درین سورت ذکر عذاب همزه لمزه کرد عقوبت مالداران بخیلان در بیان آورد در خاتمه سورت انها
علیهم موصدة فی عمد مذکور گشت کار عذاب بنهایت پیوست مقطع دال بر تمام کلام و منتهای مشیر سوی
انتهای نظام است مقطع حسن و منتهای مستحسن است والله اعلم بمراده لا اله الا هو ربی توکلی علیه و هو

سورة الفیل مکی است پنج آیت و بیست کلمه و نود و نه حرفست ربط این سورت با سورت همزه آنست که
هر دو سورت در بیان عقوبت موذیان و تعذیب کافران است

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِاَصْحَابِ الْفِيلِ روایت کرده اند که در یمن پادشاهی بود بتخانه بنا کردن
فرمود کسان بامر او بتخانه ساختند و ... بزر و سیم و جواهر و لآلی کذاشتند خلق را بتعظیم آن خانه
دعوت کرد و بت پرستان را در وی بر بت ... پرستی آورد ندیمان را پرسید که هیچ خانه در دنیا برتر ازین
خانه بود و هیچ خانه در اجتماع مردمان بیشتر ازین باشد گفتند خانه که در مکه است مردمان بیشتر ازین
جمع میشوند و اشتیاق سوی او بیشتر اظهار میکنند پادشاه مذکور بشنیدن این سخن سپاهی را جمع کرد و همه
را حاضر آورد و برهمه ابن صباح را امیر سپاه ساخت و باهنگ خراب کردن خانه کعبه پرداخت ایشان
را پیل قوی که نام وی محمود بود داد بعضی گویند با آن پیل دوازده پیل دیگر و بعضی گویند هزار پیل دیگر
فرستاد ابرهه مذکور لشکر کشید لشکر کشید نزدیک مکه رسید مکیان خبر یافتند مکه خالی کردند بسوی
کوه شتافتند جز عبد المطلب جد پیغامبر علیه السلام بر اعتماد آنکه با ابرهه آشنائی قدیم و جد ام مکتوم

که بر ضعیف

حطمه — ظ جاهی — ظ مرکه

که بر ضعیف نابینا بود خود را از شتران ابن پنداشت کسی در مکه نبود و بر ماندن در وی دلیری نمود عبد
المطلب بابرهه مذکور در آویزد و از جهت باز دادن شتران خویش که لشکر ابرهه استده بود منت کرد ابرهه
گفت از جهت خانه آبا و اجداد خویش که برای خراب کردن آن آمده ام منت نکردی منت شتران خویش در
دل آوردی این امر عجیب است و از همه تو این غریبست عبد المطلب گفت من مالک شترانم شتران خویش باز می
کردم و خانه مالکی دارد و محافظت او بجای آرد حال خانه مالک داند و نگاهداشتن آن تواند ابرهه
ابرهه دل بر مراعات عبد المطلب نهاد شتران او بدو داد عبد المطلب در مکه آمد شتران خویش آورد
و روز دیگر ابرهه نیت خراب کردن کعبه سواری کرد نزدیک حرم مکه آمد پیل در خروش در آمد چون
سوی مکه می راندند بزانو می نشست و یک قدم پیش نمی رفت و چون باز میگردانیدند بوجه گمان باز
می گشت بسیار گذشت ابرهه عاجز شد سوی لشکرگاه باز گشت جد ابن ام مکتوم عبد المطلب را گفت
اگر چنانچه تو میگفتی آمدن لشکر دشمن از جنین جانب بودی تا این وقت افواج لشکر رو نمودی عبد المطلب
بیرون آمد بان گشتی لشکر تحقیق کرد خبر باز گشتن لشکر بجد ابن ام مکتوم آورد و در اثنای آن پرندگانی
که مثل ایشان کاهی ندیده بود معاینه کرد که از جانب جده می آیند و سوی لشکرگاه ابرهه توجه می
نمایند هر یکی سه سنگ خردتر از نخود و بزرگتر از عدس دارد یکی در منقار و دو در دو چنگال گرفته می
آرد عبد المطلب از حکایت پرندگان جد ابن ام مکتوم را خبر کرد او شکر و سپاس بر زبان آورد گفت لشکر
قهر خدای بر ایشان نازل گشت موت ایشان بکفایت پیوست عبد المطلب جانب لشکر ابرهه برای تجسس حال
توجه کرد و در حینی که پرندگان می آیند رو آورد چون نزدیک لشکرگاه رسید اهل لشکر را در هلاک شده دید
سنگ بر سر کسی که می افتد در بر او سر می کشید همه را دید که می میرند و زوال و فنا می پذیرند کسانیکه می
دویدند گریخته می دوند پرندگان دنبال ایشان گرفته می روند در هر منزلی که می رسند بسنگ مذکور میکشند
ابرهه تنها تا یمن زنده رسید پرنده دنبال او می پرید ابرهه مذکور پیش پادشاه قصه باز نمود که حال
لشکر چنین و چنین بود حال پیل چنین و پرندگان چنین سنگ چنین زخم چنین مردن چنین همچنین
همین حکایت تمام کرد مرغ رسید ابرهه مرغ را دید گفت مرغی از آن مرغان آمده در هوا نمودار شده
ناگاه بر ابرهه سنگ افتاد در حال جان داد عبد المطلب در لشکرگاه او رفت از نفائس اموال ایشان
آنچه توانست بر گرفت در خانه آورد اهل مکه را ازین خبر کرد اهل مکه دویدند باغتنام غنائم رسیدند
گفته اند که فرط غنای عبد المطلب ازین حال بود او را کمال ثروت ازین غنیمت روی نمود و بعضی گویند مکیان
را هر سال دو سفر بودی در تابستان سوی شام و در زمستان سوی یمن روی نمودندی
مسافر بودند بعد فراغ از امور تجارت مراجعت نمودند در وقت کوچ در بتکده چنانچه رسم است آتش زدند
سوی مکه کوچ کردند باد خاست آتش در بتخانه یمن انداخت بتخانه سوخته گشت و بجزای پیوست پادشاه
بر اهل مکه کین را تاب داد ابرهه را با لشکر و پیل برای خراب کردن کعبه فرستاد باقی قصه همانست که گذشت
و ببیان پیوست و از وقت هلاک اصحاب فیل پنجاه و پنج روز گذشته بود که تولد پیغامبر صلی الله علیه
و سلم روی نمود قصه فیل بر عظمت خانه کعبه از دلائل جلائل است و همه اهل مکه براستی و درستی این
قصه قائل اند بسیار مردم از مشاهده کنندگان این حال در وقت نزول این سورت حاضر
بودند که اخبار مبنی بر مشاهده باز می نمودند اصحاب تاریخ از روز هلاک اصحاب فیل تا روز نزول
این سورت چهل و چند سال دانند مضمون سورت با معاینه خویش منطبق خوانند در چه قصه
کسی را چه اشتباه بود و چه مقام تردد باشد استفهام در الم تر کیف برای انکار است و انکار نفی اثبات
و رؤیت که سبب علم است که سد مراد از و علم باشد الم تر بمعنی الم تعلم شود استفهام در کیف فعل ربک

ظ تابستان

برای تعجب است متضمن شان عجیب است **معنی اینست** ایا ندانسته ای محمد یعنی دانسته پروردگار تو
با اصحاب فیل کار چگونه آورد و ایشان را چگونه هلاک کرد الم یجعل کیدهم فی تضلیل و ارسل علیهم
طیرا ابابیل ترمیهم بحجارة من سجیل فجعلهم کعصف ماکول استفهام در الم یجعل برای انکار است
نفی یعنی اثبات شده الم یجعل یعنی جعل آمده و این جمله بیان جمله اولی است و ارسل عطف است بر یجعل
که مضمون الم یجعل است ابابیل صفت طیرا است جمع است و واحد او مجموع نیست ترمیهم صفت دیگر است
یا حال است من سجیل صفت است مر حجارة را فجعلهم عطف است بر ابابیل کعصف ماکول مفعول دوم است
مر جعلهم را **معنی اینست** ایا نکردانیده است پروردگار تو یعنی کردانیده است کید و مکر ایشان پرندگان
را در نیست کم راهی کردن و فرستاده است بر ایشان پرندگان که فوجهای بسیار بودند همچو فوجهای ملخ می
نمودند می زدند ایشان پرندگان مذکور بسنگهای که از سجیل یعنی از گل سنگ گشته و بطبیعت حجر پیوسته
معرب سنگ گل است و بودن او بوزن فعیل از سجیل باعتبار آنکه در هر سنگی نام کسی که بدو هلاک خواهد شد
نبشته بودند محتمل است پس کردانید ایشان را همچو دانه مغز او را کرم خورده و پوست مانده یا همچو برگی
که او را کرم زده و یا همچو کیاهی که او را بهایم خریده سرکین کردانیده بدانکه درین سورت اصحاب فیل
را ذکر کرد و قصه ایشان را در بیان آورد و خبر کرده که خدای عز و جل ایشان را همچو عصف ماکول کردانیده
بیان اهلاک ایشان بنهایت رسانیده دلالت بر تمام کرد و سخن بنهایت آورد این نیز منقطع حسن و ختمی
مستحسن است والله اعلم بما هو الصواب من مفهومات الناس من حسن **سورة القریش** مکی است و چهار
آیت و هفده کلمه و هفتاد و سه حرفست ربط این سورت با سورة فیل ظاهر است تا آنکه بعضی در آخر این
سورت وقف نمی کنند و میان این دو سورت فصل بوقف نمی افکنند و مصحف ابی ابن کعب هر دو را یک
سورت آورد بتسمیه فصل نکرده والله اعلم بالصواب **بسم الله الرحمن الرحیم**
لایلاف قریش ایلافهم رحلة الشتاء و الصیف فلیعبدوا رب هذا البیت الذی اطعمهم من
جوع و امنهم من خوف ایلافهم بدل است از ایلاف قریش و قریش تصغیر قرش و آن ددی در یای دابه عظیم
است و تصغیر او نیز بر طریق دو وجه برای تعظیم است اولاد نضر بن کنانه از اولاد اسماعیل علیه السلام
قریش خوانند ایشان را از جهت عظمت ایشان سزاوار این نام دانند و گویند که قریش تصغیر قرش است
بمعنی کسب زیرا که ایشان طلب معاش کسب تجارت کنند در رحله صیف و شتا بسبب تجارت قدم زنند و
رحلة الشتاء و الصیف مفعول دوم است مر ایلافهم را فا در فلیعبدوا سببیه است اطعمهم من جوع
با معطوف خویش صله الذی است موصول با صله صفت است مر البیت را که صفت هذا است و هذا مجرور
للمحل مضاف الیه رب است و رب منصوب یعبدوا است **معنی اینست** پس کردانید اصحاب فیل را همچو دانه
که او را کرم خورده و یا همچو کشتی که آنرا بهایم جریده و خاییده برای الفت کیرانیدن ایشان در رحلة صیف
و شتا که بسفر تجارت معتاد داشتند در گرما و سرما خود را بسفر مهیا شدند یعنی خدای عز و جل اصحاب فیل
را هلاک کرد و عظمت قریش پیدا آورد تا خلق از ایشان بترسند در راه رحلت صیف و شتا ایشان را متعرض
نشوند و در مقاماتی که برسند ایشان را اعزاز و اکرام کنند مطلوبات ایشان حاصل شود و اعراض مجبول
بوند یا رحلت صیف و شتا که دارند الفت کیرند با من و فراغ اعتبار بسر برند پس چون خدای عز و جل
در حق ایشان اینچنین کرم کرد از جهت منفعت و امن و فراغ ایشان اصحاب فیل را در هلاک آورد پس
پروردگار این خانه یعنی پروردگار خانه کعبه را بپرستید که ایشان را طعام داد و از گرسنگی نگاه داشت
و از خشیت و خوف امین ساخت بعضی گویند ایشان را قحطی بود که ایشان در آن قحط مردارها و استخوان
مردار می خوردند بعد از آن خصب و ارزانی یافتند اطعمهم من جوع ذکر آنست و این نعمت را بیانست

وامنهم من خوف و ذکر امان از خوف جذام آمده که اهل مکه کسی مجذوم نبود و هیچ یکی از ایشان بدین
بلا مبتلا نشود و در قرات کسانیکه در آخر سورت فیل وقف کنند لایلاف قریش منقطع دانند لام را متعلق
فلیعبدوا ابن بادیخ فا کویند و اکر فا در جواب شرط محذوف دارند بتقدیر ان لم یعبدوا الله بما انعم
علیهم من النعم العظیم فلیعبدوا لایلاف قریش بندارند لام متعلق بمضمون فلیعبدوا ای لیعبدوا علی
هذا التقدیر لایلاف قریش بودن بلفظ او تا فا مانع باشد محل بر تقدیم و تاخیر و حذف عامل و تعبیر
معنی چنین آید اکر قریش خدا را بدانچه ایشان را از نعیم عظام انعام کرده و درهای احسان بر ایشان کشاده نپر
پرستند پروردگار این خانه را که ایشان را طعام خورانید و از گرسنگی رهانید و از خوف ایمن کردانید برای
لزوم پرستش همین قدر کافیست بنده در لزوم پرستش شاکریست و بدانکه معظم اسباب حاجت مجاعة
و مخافت است دفع اول باطعام می بود دفع ثانی با عطای امن باشد و نیز عمل عاقل مقصود است بر طمع نفع
و خیر و تحرز از ضر و ضیر بذکر اطعمهم من جوع و امنهم من خوف ذکر نعمت و منفعت تمام کرد و داعی
عبادت تمام آورد این منقطع نیز حسن و این مختم ایضا مستحسن است والله اعلم و کلامه احکم لا اله الا هو و بی
توکلی علیه و هو حسبی **سورة ارایت** مکی است و بعضی گویند مدنی است شش آیت و بیست و پنج کلمه و
صد و بیست و پنج حرفست ربط این سورت با سورة قریش آنست که سورت قریش برای بیان احسان
و امر بشکر آنست و سورت ارایت در بیان کفر کافران و منافقان است والله اعلم بالصواب و الیه المرجع
و المآب **بسم الله الرحمن الرحیم** ارایت الذی یکذب بالدین فذلک
الذی یدع الیتیم و لا یحض علی طعام المسکین استفهام برای تقریر است و بعضی تثبیت است رویت
بمعنی علم است ذلک مبتدا است موصول با صله خبر مبتدا است جمله تعلیل است بر تقریر سابق دلیل آن
اشارت بذلک برای مشار الیه بعید است سوی قریب برای تحقیر تبعید است **معنی اینست** آیا دانسته
کسی را که دین را یعنی ملت اسلام را یا جزا را تکذیب میکند که جزء دین اسلام و جز جزا را نابوده و
دروغ میدانند زیرا که این همان کس است که تعنف و درشتی یتیم را میدانند و اهل خود را بر طعام
مسکین باعث نمی شود و تحریض نمیکند و نوا او را امیدانی دانستی حال او توانی و بعضی ائمه تفسیر
فای فذلک را فای جزای محذوف شرط دارند کلام بتقدیر ان لم یره فذلک الذی گفته اند و
این مشکلات زیرا که شک در دانستن بعد تثبیت آن غیر محتمل است مگر آنکه ندانستن بر وجه فرض
از لزوم تناقض بعضی گویند همه دانند که در کار یتیم سختی و جهاد در طعام مسکین ترک اهتمام و اعتنا
علامت است مر تکذیب ملت اسلام و انکار جزا و روز جزا که انکار در حسب عادت کار اهل اسلام نبود
و شان معتقدان جزا و روز جزا نباشد فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون الذین هم یراؤن
و یمنعون الماعون فا سببیه است ویل مبتدا است جار و مجرور یعنی للمصلین خبر است موصول با صله
یعنی الذین هم عن صلوتهم ساهون صفت است مر مصلین را موصول دوم یعنی الذین هم یراؤن
و یمنعون الماعون صفت دیگر است للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون تا آخر کنایت منافقان
جهت سهو از نماز و اعراض از آن و ریا از آن و منع زکوة که جاری است چون مکذبان ملت اسلام و
منکران جزا و سزا را دانستی پس وای مر منافقان را آنانکه نماز گذارند از نماز غافل شوند نماز را
موجب ثواب ندانند برخیزند بنشینند و در هیچ کار خطری و شرفی نه بینند برای نمود بجا آرند بوجه
ریا بگذارند زکوة باز دارند و بعضی گویند ماعون متاعی است که در عادت عاریت می رفتند و دادن
او بعاریت از کسی دریغ نمی دارند چو کلند و تبر و کفلیز و طغار و تبغان و غربیل و مثل این چیزها
چیزها را مبتذل دارند و باز داشتن آنرا مروت نه پندارند حال ایشان نیز ترا معلوم خواهد

جذام

تعقی

کفگیر

کشت و نفاق ایشان بظهور خواهد پیوست بدانکه کافران دو قسم را در ذکر آورد اقسام مجاهر اند دوقسم
منافقانند هر دو قسم را در ذکر آورد اقسام کافران تمام کرد ختم حسن گشت و مقطع مستحسن پیوست والله
اعلم و فیضه اعظم لا اله الا هو ربی توکلی علیه و هو حسبی سورة الکوثر مکی است سه آیت و دوازده کلمه
و چهل و دو حرف ربط این سورت با سورت ارایت آنست که سورت ارایت در مذمت دشمنان پیغامبر
بود و این سورت در مدح پیغامبر روی نمود بسم الله الرحمن الرحیم
انا اعطیناک الکوثر روایت کرده اند که چون ابرهیم پسر پیغامبر صلی الله علیه وسلم بدان جهان پیوست پیغامبر
صلی الله علیه وسلم محزون گشت و این نظم عاص بن ولید که دشمن پیغامبر صلی الله علیه وسلم بود در شان پیغامبر
در مردن پسر هو الابتر گفت شماتت نمود این سورت در شان او نازل گشت و این نظم در رد مقالت بورود پیوست
تقدیم مسند الیه بر مسند فعلی مفیدات مر تقوی را تاکید جمله از جمله اهتمام در اعلام بود یا از جهت ابراز
مدح با تسلیه پیغامبر صلی الله علیه وسلم در حزن فوت پسر بدادن کوثر و کوثر بر وزن فوعل است ماخوذ از
کثرت ای المفرط الکثرة و آن نام جوی است که در بهشت که آب آن شیرین تر از شهد و سپید تر از شیر و سرد تر
از یخ و نرم تر از زبد و کرانه او از زمرد است اوندهای او از نقره بود بر قدر شمار ستارهای آسمان باشد و آن
آن جوی در حوض کوثر آید و حوض کوثر بر پشت فرشته در عرصات بود هر جا که پیغامبر بود نزدیک پیغامبر
صلی الله باشد هر که ایک شربتی از آن آب در کام برسد تشنه نشود معنی اینست بدرستی که ما ای محمد صلی
الله علیه وسلم داده ام ترا آب کوثر فصل لربک وانحر فا سببیة است بر طریق انعمت علیک فاشکر و انحر
عطف است بر فصل معنی اینست چون ترا نعمت کوثر داده ایم و در فضل و کرم بر تو گشاده ایم پس شکر
بر جای آر و نماز بگذار و دست راست بر دست چپ فرود سینه بدار و بعضی معنی چنین گویند اجعل
نحرک فی القومة بعد الرکوع و الجلسة بین السجدتین لحذاء القبلة ای استو قائما واستو قاعدا و جلسه
بعد سجود مقابل قبله دارند و وجه امر و انحر برای استحباب بود و بعضی صل امر بصلوة عید اضحی
دارند و انحر را امر بنحر قربانی دانند ان شانئک هو الابتر هو ضمیر فصل است که عاص بن ولید
ملعون پیغامبر علیه الصلوة والسلام را ابتر گفت خود را ابتر ندانست حق سبحانه و تعالی او را با ابتری تخصیص
کرد ان شانئک هو الابتر در شان آورد تاکید جمله از جهة رد انکار عاص بن وایل مذکور بود کلام
انکاری باشد معنی اینست چنین بود بدرستی که دشمن تو ای محمد ابتر است دم بریده است و تو ابتر
نیستی و نام دار زمانه تا جهانست نام تو در جهان خواهد ماند تا قیامت ثنای تو بر منابر اسلام خواهند
خوانند همه مومنان فرزندان تو اند نسبت فرزندی با تو دارند بدانکه کما کام یافتن و تمام بهره
دریافتن بذات خویش افزودن و کمی دشمن دیدن در این سورت در حق پیغامبر صلی الله علیه وسلم هر دو
مطلع کام حاصل گشت و هر دو بهره بحصول پیوست بیان کام یابی تمام شده و تمام کامرانی حاصل آمده مختتم
او حسن بود و مقطع او بحسن پیوندد والله اعلم و کلام اعظم لا اله الا هو ربی توکلی علیه و هو حسبی
سورة الکافرون مکی است شش آیت و بیست و شش کلمه و نود و نه حرف ربط این سورت با سورت
کوثر آنست که سورت کوثر در ذکر پیغامبر و دشمنان پیغامبر بود و این سورت در ذکر مخالفان پیغامبر
روی نمود والله اعلم بالصواب بسم الله الرحمن الرحیم
قل یا ایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون ولا انتم عابدون ما اعبد ولا انا عابد ما عبدتم ولا
انتم عابدون ما اعبد روایت کرده اند که جماعتی از قریش چون ابو جهل و عاص بن وائل و ولید بن
مغیره و اسود بن عبد المطلب بزبان عباس پیغام به پیغامبر فرستادند که اگر محمد معبودان ما را
انقیاد کند و ایشان را پیش خدای شفیع ما داند ما او را انقیاد کنیم و دم متابعت او زنیم اگر او

روزی معبودان

روزی معبودان ما را پرستد ما معبود او را هفته پرستیم اگر او هفته پرستد ما ماهی پرستش کنیم عباس
بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم آمد و این سخن گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم التفات نکرد و از کراهیت در معرض
جواب نیاورد این سورت نازل گشت و این نظم بورود پیوست قل یا ایها الکافرون تا آخر سورت متصل
قل است تعریف مفعول بموصولیت از جهت بیان و صوف لسان از ذکر اسماء ایشان تعریف بموصولیت
در ولا انتم عابدون ما اعبد در هر دو جا از جهت اجلال خدای جل و علا است و ترک تصریح بذکر او در مقام
نفی عبادت کردن کافران او راست و تقدیم مسند فعلی با یلای حرف نفی مفید اختصاص نفی بود و همچنین وجه
تقدیم در ولا انتم عابدون ما اعبد کافران معین و مخصوص را است که خدا خواسته که ایشان بر کفر میرند
و ایمان و اسلام نیذیرند و ما در ما تعبدون ما عبدتم بر اصل خویش است زیرا که معبودان ایشان جماد
و ما در ما اعبد بمعنی من بود و ذکر من بصورت ما از باب مشاکلة او در صحبت ما تعبدون باشد یا بقصد
صفت دارند یعنی ولا انتم عابدون الحی العالم القادر نید ازند ولا انتم عابدون ما اعبد دو باب
مذکور شده یکجا بمعنی حال دوم جا بمعنی استقبال آمده تکرار نبود تا کید باشد معنی اینست بگو ای محمد
ای کافران نخواهم پرستید آنچه می پرستید شما از بتان چون لات و منات و عزی و هم شما نخواهید پرستید
هرگز آنچه من پرستم یا گویند معبد معبود حی عالم قادر موصوف و کمال منزه او نقیصه و زوال که او را می
پرستش میکنم که نا پرستیده ام آنچه پرستش کرده اید آنرا شما نیند که نپرستید هرگز آنچه می پرستم یعنی خدا
جل و علا را لکم دینکم ولی دین دینکم مبتدا است لکم خبر مبتدا است و همچنین تقدیم خبر در هر دو محل
برای قصر است اینجمله تذییل است تاکید مفهوم کلام سابق است معنی اینست مر شما را ای کافران
دین شما بود و مرا دین من باشد و حکم این آیت منسوخ شده مقاتل ناسخ این آمده و بدانکه این سورت
در بیان بیزاری از کافران و ذکر تبرائی از ایشان بمنتها رسیده بنهایت انجامیده در بیان بیزاری از این
زیادت نتوان و چیزی پیش ازین نتوان آورد ختم این صورت نیز حسن است و اختتام این نیز مستحسن است
والله اعلم بنهایت کلامه و اسرار مراده و مرامه بسم الله الرحمن الرحیم
اذا جاء نصر الله والفتح ورایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا فسبح بحمد ربک واستغفره
انه کان توابا نزول این سورت پیش از فتح مکه برای وعده نصرت و فتح بود و اذا که برای استقبال است
همین وجه ظاهر نمود و از بعضی نزول این سورت بعد از فتح مکه دارند و اذا را بمعنی اذ بر طریق حتی اذا
جاء امرنا و فار التنور و حتی اذا بلغ مطلع الشمس نهند ازند ابن عباس رضی الله عنه گفته آخر همه سورتها
این سورت بنزول پیوسته بعد نزول این سورت پیغامبر صلی الله علیه وسلم خطبه کرد و در خطبه مذکور ان
الله خیر عبدا بین الدنیا و بین ما عنده فاختار العبد ما عنده آورد ابو بکر رضی الله عنه گریست دانست
که پیغامبر صلی الله علیه وسلم حکایت خویش گفت و بعد از تخییر باختیار موت پیوست بعد نزول این پیغامبر
صلی الله علیه وسلم دو سال در حیات بود نزول سورت دیگر روی نمود بر وجه اول اذا برای شرطست و
فسبح جزای اوست عامل در وست و بر وجه دوم ظرفست متعلق است بر فسبح بزیادت فا و رایت عطف است
بر جاء یدخلون مفعول دوم است مر رایت را اگر رایت بمعنی ابصرت باشد حال بود افواجا حالست از فاعل
یدخلون بحمد ربک حالست از فاعل سبح و استغفره عطف است بر سبح و جمله انه کان توابا تذییل است
چون طلب غفران ملوح سوی ثواب بود حق بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود معنی اینست
چون بیاید یاری دادن و فتح مکه و ببینی مردمان را در دین خدای فوج فوج گروه گروه در می آیند و جماعات
کثیره صدگان کس و هزارگان کس انقیاد می نمایند یا گویند چون آمد نصر خدای و فتح و دیدی مردمان
را که در دین خدای فوج فوج در می آیند پس خدا را بپاکی یاد آر ملتبس بحمد خدای خویش باشد دل بر شکر

وسپاس اوکار و آمرزش خواه از زلت کذشته وخطای که رفته کفته اند در تحقیق اینکه زلت مذکوره
جه بود مشغول نشوند و در ره تعیین آن نروند و بعضی کویند زلت تقصیر در شکر این نعمت بود و بعضی
کویند این که نصر و مضاف سوی قوت خویش و یاران خویش نمود **بیت** کلید فتح اقالیم در خزانه اوست
کسی بقوت بازوی خویش نکشاید **بیت** تقصیر بفیض و فضل است فتح وظفر تو میدهی هست بهانه در وغا
تیر خطا و تیغ خطا و بعضی از تسبیح صلوة مراد دارند و تسبیح بمعنی صل بنید ارند بدرستی که خدا تو به
قبول کننده است کناهان را امرزنده است خطا با امرزد عطا با بخشد و بدانکه درین سورت حق
سبحانه و تعالی تمام نعمت خویش در بیان آورد بعده طلب شکر بتسبیح و تحمید و استغفار کرد کلام تمام کشت
وکلام بانتها پیوست بی مقطع حسن بود و منتها محض باشد والله اعلم و فیضه اعظم لا اله الا هو دی توکلت
علیه و هو حسبی **سورة تبت** مکی است پنج آیت و بیست و سه کلمه و هفتاد و یک حرف ربط این سورت
با سورت نصر آنست که سورت نصر برای بیان قوت اسلام و ظفر یافتن پیغامبر علیه الصلوة والسلام بود ع
درین سورت روی نمود و درین سورت بیان ضعف ایام کذشته که بانصرام پیوسته بود درین سورت روی
نمودکی نمود تا داعی بر شکر شود و باعث بر سپاس آید **بسم الله الرحمن الرحیم**
تَبَّتْ یَدَا اَبِی لَهَبٍ وَتَبَّ مَا اَغْنٰی عَنْهُ مَالُهُ وَمَا کَسَبَ روایت کرده اند که چون آیت و انذر عشیرتک
الاقربین نازل کشت امر بانذار اقارب پیغامبر بورود پیوست پیغامبر صلی الله علیه وسلم از مکه بیرون
آمد بانک زد یا آل قریش یا آل کعب یا آل هاشم میکفت و جانب کوه صفا میرفت تا آنکه بر کوه صفا ایستاده
جماعتی که حاضر آمده بودند انذار ایشان بنیاد نهاد کفت اکر من شما را خبر دشمنی برای تاختن شما آمده
وقصد نهب و غارت کردن شما کرده این خبر را از من استوار دارید مرا درین اخبار صادق پندارید
کفتند این خبر از تو استوار داریم و درین اخبار صادق پنداریم کفت مثل من و مثل شما همچو مثل مردی
است که دشمنی را هشیار دید و برای خبر کردن اهل و اقارب خود دوید پیش از آنکه دشمن ترسید فریاد
بر آورد که دشمن رسید هشیار شوید با من و ملجا روید پس کفت یا بنی کعب بن لوی انقذوا انفسکم
من النار یا بنی مرة بن کعب انقذوا انفسکم من النار یا فاطمه انقذی نفسک من النار فانی لا املک
لکم من الله شیا غیر ان لکم رحما سابلها ببلالها ابولهب دوای دوزخی اهذا دعوتنا وجمعتنا ع
تبا لک کفت مذمت و نکوهش پیغامبر صلی الله علیه وسلم جست این سورت در شان او نازل کشت و این نظم
در باب او بورود پیوست یدا ابی لهب فاعل است مر تبت را یدا ابی لهب عبارت از ذات اوست
تبت یدا ابی لهب جمله دعائیه است و دعای از خدای تعالی بچیزی بیان اوار ادت او بود حقیقت دعا
که خواهش است ملائم او نباشد و تبت معترضه است برای اخبار از اجابت دعا بر طریق جزا دتبه
عنی عدی ابن حاتم جزاء الکلاب العاویات وقد فعل ما اغنی عنه ماله و ما کسب تذییل است
تاکیدات مر مفهوم تبت یدا ابی لهب و تب ما در ما اغنی نافیه است و در ما کسب موصول است
معطوف بر ماله مصدریه است ای ما نفعه ماله و مکسوبه او کسبه **معنی اینست** هلاک باد
دستهای ابو لهب یعنی ذات او هلاک کشت یعنی مدعو نه بحصول پیوست تا تبت یدا ابی لهب خبر
از هلاک دستهای او بود که بدان دست سنک برای زدن پیغامبر صلی الله علیه وسلم کرفته بود و بقصد
ایذای پیغامبر علیه الصلوة والسلام جرات مینمود و تبت خبر از هلاک ذات بود و کنایت تلف شدن نفس
او باشد و نفع نکرد او را مال او که موروث داشت و نفع نکرد او را کسب او با انچه در کسب او می
کماشت ابولهب پسر عبد المطلب عم پیغامبر صلی الله علیه وسلم را عبد العزی نام بود رنک سرخ همچو آتش بود
از جهت سرخی رنک او را کنیت ابولهب روی نمود ترک نام ذکر کنیت او از جهت تحرز از اسم او که مشتمل

برنام بتی هست

برنام بتی است یا از جهت آنکه کنایت از جهنمی باشد سَیَصْلٰی نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ وَامْرَاَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ
فِیْ جِیْدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ سین برای تحقیق است ضمیر سیصلی عائد است برابی لهب نارا ذات
لهب مفعول است و انجمله مستانفه است در جواب ما یصیبه یا انجمله تعلیل است بر مضمون ما اغنی
عنه ماله و ما کسب دلیل است و امراته بر ضمیر سیصلی معطوف آمده از جهت فصل تاکید بمنفصل نشد
و حمالة برفع و بنصب خوانند منصوب بذم بتقدیر اعنی دانند مرفوع بر خبریت بحذف مبتدا دارند
و تواند بود که صفت و امراته یا بدل از و باشد یا امراته مبتدا حمالة الحطب خبر او بود جمله ظرفیة
حالت از ضمیر حمالة الحطب **معنی اینست** تحقیق است که در آید ابولهب مذکور در آتشی که خداوند
زبانه بود و زن او ام جهل نام داشت پیغامبر را علیه الصلوة والسلام دشمنی میپنداشت برکزیده
بشتواره هیزم بود با وجود دستکاه و ثروت و جاه کار فقیران و خسیسان کردی بشتواره هیزم بر سر کرده
آوردی در کردن او رسنی از پوست خرما یا از جرم و جز آن برای بستن هیزم بودی بدین کار رسوائی او
و رسوائی شوهر او روی نمودی بعضی کویند بعداوت پیغامبر صلی الله علیه وسلم رسنی در خارستان برای هیزم
از شاخهای خاردار بشتواره بستی چون هیزم کشان شهر بر سر کرده آوردی در راه یاران پیغامبر صلی الله علیه
وسلم انداختی و آنرا معد برای خلیدن خارها در پایهای ایشان ساختی روایت کرده اند که روزی بشتواره
هیزم می آورد از سر غلطیده رسن آن در کلوی او را خفه کرد جان بملک الموت سپرد و بعضی کویند حمالة
الحطب فی جیدها حبل من مسد بر طریق تحقیق نیست بر سبیل تمثیل است عبارت از میان دو کس جنک
جون آتش است سخن چینی بدبخت هیزم کش است ام جمیله مذکوره عیبهای مسلمانان جستی و بر
مردمان کفتی مذمت بسخن چینی جست حمالة الحطب فی جیدها حبل من مسد کفت بدانکه درین سورت
مذمت ابولهب و زن او بمنتهار سانید و نکوهش ایشان را مبرهن کردانید بمثابه که در مذمت چیزی را
نکذاشت و در نکوهش چیزی باقی نداشت کلام منتها کشت و سخن بانتها پیوست والله اعلم و فیضه اتم
لا اله الا هو ربی توکلت علیه و هو حسبی **سورة الاخلاص** مکی است چهار ایت پانزده کلمه و چهل و هفت حرف
ربط این سورت با سورت تبت آنست که سورت تبت بود و این سورت در اثبات توحید روی
نمود والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب **بسم الله الرحمن الرحیم**
قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ اَللّٰهُ الصَّمَدُ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُوْلَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَّهُ کُفُوًا اَحَدٌ روایت کرده اند که ابن طفیل
و ابن قیس که از بزرکان قبیله قریش بودند بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم توجه نمودند و بعضی کویند جماعتی
از مشرکان آمدند و از صفات خدای پرسیدند این سورت نازل کشت و این در بیان صفت باری عز
شانه بورود پیوست قل خطاب مر پیغامبر راست هو الله احد تا آخر سورت مقول قل است هو ضمیر
شانست الله احد جمله اسمیه بیان آنست در الله الصمد وضع مظهر موضع مضمر کرد از جهت زیادت
تقریر و توضیح بجای هو الصمد الله الصمد آورد صمدیت مستلزم است مر احدیت را انجمله از روی معنی
موکد آن جمله است این جهت مفصول شد فی واو آمده لم یلد موکدات مر الله الصمد را اکر بزاید مطلق
متعلق زن و فرزند بود صمد نباشد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد معطوفند بر لم یلد تقدیم خبر بر
اسم همه دانند که از جهت رعایت فاصله بود و کفوا بسکون فا و بهمزه منصوب و بضم فا و واو منصوب
با همزه منصوب خوانند و معنی همه یکی دانند **معنی اینست** بکو ای محمد شان اینست که خدای یکیست
او را شریکی نیست خدای صمد است محتاج کسی نباشد هر که جز اوست محتاج او بود نزاد و زاده نکشت
و هیچکس بهمتای او نه پیوست کسی همچو او نبود و کفو او نباشد این سورت مشتمل بر علم توحید و صفات
است و در ذکر اسم الله اثبات وجود صانع است رد دهریه معطله است اثبات جمله صفات ثبوتیه ف

ظ
نصر بفیض و فضل است

ظ
دران

سلبیه است زیراکه صمد آنست که محتاج کسی نبود پس لازم آید که قدیم باشد چه اگر حادث بود محتاج باشد
صمد نبود و چون قدیم باشد از همه سمات حدوث منزه باشد و جوهر و جسم و کل و بعض و متجزی و متناهی
نبود متحقق بهیچ عیبی و منقسم بهیچ نقیضه نباشد چون همه چیز محتاج او باشد وجود همه بایجاد او
بود موصوف بحیات و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و دیگر صفات کمال باشد و متصف بهمه نعوت
جلال خوانند که ایجاد او متصور نبود و تخلیق آن ممکن نباشد **سوال** چون همه صفات ثبوتی و سلبی
بذکر الله الصمد معلوم شود ذکر لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد را چه حاجت باشد **جواب**
فائده ذکر آن اظهار اهتمام است بطریق ذکر خاص بعد عام است چه پیغامبر صلی الله علیه و سلم بیشتر معامله
با مشرکان و اهل کتاب داشت و در ابر تلقین و تنبیه ایشان میکاشت و ایشان هر سه فریق قائل تولد بودند
یهود عزیر را ابن الله و نصاری عیسی را ابن الله خواندند و بعضی از ایشان عیسی را که مولود بنزاست ان
الله هو المسیح ابن مریم گفتند و مشرکان فرشتگان را بنات الله میخواندند در نفی این صفت تخصیص کرد
و بخصوص در بیان آورد **سوال** در حدیث آمده که خواندن سورت اخلاص مقابل ثلث قران بود
و بعضی معادل تلاوت کل قران باشد سبب این فضیلت چیست ثواب آن بدین مثابه بر چه مبنی است
جواب مقاصد قرانی سه قسم امده یکی ثنا الله دوم بیان شرائع سوم وعد و وعید جنا نچه در کتب
تفسیر بتحقیق شده و یک قسم از سه قسم ثلث باشد لاجرم ثواب خواندن آن ثواب ثلث بود و باعتبار انکه
این قسم معظم اقسام است در حکم کل دارند عجب نبود که ثواب آن ثواب کل بندارند و بدانکه چون
درین جمله صفات خدای مذکور گشت و هیچ صفتی از صفات ثبوتی و سلبی نماند که بذکر نه پیوست دال
بر اختتام کلام است و مشیر بر انتهای سخن باشد مقطع حسن دارند مختم مستحق بندارند والله اعلم
فیضه اتم لا اله الا هو ربی توکلی علیه و هو حسبی **سورة الفلق** مدنیه است بعضی گویند مکی است پنج آیت
و بیست و سه کلمه و هفتاد و سه حرفست ربط این سورت با سورت اخلاص آنست که سورة اخلاص
برای ثنای کردگارست بیان آنست که ذاتی که موصوف بدین صفات بود پناه گرفتن برو سزاوارست
والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب **بسم الله الرحمن الرحیم**
قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ مِن شَرِّ مَا خَلَقَ وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ وَمِن شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ
وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ روایت کرده اند که دختران لبید اعصم یهودی و بعضی گویند لبید مذکور
برای پیغامبر صلی الله علیه و سلم سحر کردند و پیغامبر را علیه الصلوة والسلام بسحر بر صورت ضعیفه و
رنجوری آوردند شش ماه گرد حرم نتوانست گشت و در راه بر حیثیت خود نمیتوانست رفت کار بجدی کشید
که حالت پیغامبر صلی الله علیه و سلم بدوام فراش انجامید روزی جبرائیل علیه السلام با فرشته دیگر آمد
در مقامی که پیغامبر صلی الله علیه و سلم غلطیده بود درامد جبرائیل در سران و فرشته در پایان پیغامبر نشستند
حکایت رنجوری پیغامبر میان خویش گفتند فرشته دوم جبرائیل را از رنجوری پیغامبر پرسید جواب
از جبرائیل باصابت آفت سحر شنید فرشته گفت او را که سحر کرده است و کیست سحر او را بدین حالت
آورده است جبرائیل گفت لبید اعصم و بروایتی دختران لبید اعصم سحر کرده اند و بسبب آن آرام
و قرار از وی برده اند چه گفت چه سحر کرده اند گفت صورتی ساخته اند و یازده گره در کره
کمان زده اند و آنرا در فلان چاه انداخته در زیر سنگی داشته باز پرسید که چه باید کرد و چه حیله
پیدا باید آورد جبرائیل گفت علی را باید فرستاد او همه کار کرد و آنرا از درون چاه بیرون آرد این کلمات
بگفتند هر دو فرشته باز گشتند پیغامبر صلی الله علیه و سلم میان خواب و بیداری بود که این واقع روی
نمود امیر المومنین علی را فرستادند سحر مذکور بیرون آوردند هر چند جهد کردند که گشادن گره میسر

وصلا هیچ بحصول نپیوست جبرائیل علیه السلام معوذتین که متضمن یازده آیة اند آورده هر آیتی که
پیغامبر علیه الصلوة والسلام میخواند بغیر عمل دست عقده را حل میکرد پیغامبر از گرفتگی سحر رست
و چون رها شده شر از عقال بر جست اعوذ برب الفلق تا آخر سورة مقول قل است اذا وقب صفة
است غاسق را ای لیل حاصل وقت الاظلام و تواند بود که اذا بمعنی وقت بود بدل از غاسق شود
بطریق اذا یقوم زید اذا یقعد عمرو ای من شر غاسق حاصل وقت الاظلام و من شر غاسق اذا وقب
عطف است بر من شر ما خلق بطریق ذکر خاص بعد عام و من شر النفاثات فی العقد عطف است بر
من شر غاسق اذا وقب و من شر حاسد اذا حسد عطف است بر من شر النفاثات فی العقد **معنی**
بگوای محمد پناه میگیرم به پروردگار شکافتن صبح پروردگاری که صبح را می شکافد و روز را پیدا
می آرد از شر آنچه آفریده است و از کتم عدم بصحرای وجود بیرون کشیده است و بعضی گویند که
فلق بمعنی خلق یعنی پناه میگیریم به پروردگار خلق از شر خلق و پناه میگیرم از شر شب چون تاریک شود
یا از شر ماه چون کسوف و سیاه گردد و از شر زنان ساحره یا جماعت ساحره دمندگان در گرههای
با فسونهای ساحری که آن در رشتی بابیانست از کافری و از سرکشی از ایشان او حسد است چون بالفعل
حسد کنند و بحیله مردمان را در معرض مضرت افکنند بدانکه درین سورة از شر همه مخلوقات
استعاذه کرد بعد از ان از شر شب چون تاریک شود که وقت هجوم نصوص و اشرار و هنگام بیرون
کژدم و مار و زمان کید اعدا و مظنه آفت و بلا و از شر ماه چون منخسف شود و روشنائی او بتاریکی
بدل گردد که علامت سطوت قهر خداست و نشان نامزد شدن بلاست و از شر سحر ساحران و
حسد حاسدان بر وجه تخصیص بعد تعمیم در بیان آورد شان استعاذه از بلای عموم و خصوص تمام
گشت کلام با تمام پیوست مقطع خوبی گرفت و مختم حسن پذیرفت والله اعلم و فیضه اعظم و علمه
اتم لا اله الا هو ربی توکلی علیه و هو حسبی **سورة الناس** سورة ناس مدنی است و بعضی گویند مکی است
شش آیة است و بیست کلمه و هشتاد حرف ربط این سورة با سورة فلق ظاهر است چه هر دو برای استعاذه
و دفع کید ساحرات سبب نزول این سورة بالا گذشته و به بیان پیوسته والله اعلم بالصواب و
الیه المرجع والمآب **بسم الله الرحمن الرحیم**
قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَٰهِ النَّاسِ مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي
صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ اعوذ برب الناس تا آخر سورت مقول قل است اله الناس صفة
بعد صفت است یا بیان است یا بدل بعد بدل است و در هر سه وجه در کلام از باب ترقی سوی اعلا
و افضل است چه اول ذکر پرورنده کرد بعده توصیف او بملک آورد ملک معبود نبود بعده صفت معبودیت
ثابت کرد انید و ثنا را بدرجه برتر از ان رسانید و در ملک الناس و اله الناس مضاف الیه را اظهار
کرد ضمیر نیاورد زیراکه در مقام بیان اظهار الیق و توضیح اوفق است و بعضی گویند مقام ضمیر
نیست زیراکه مظهرات متغائر در معنی است چه مراد از ناس اول اطفالست چه اضافت رب ملائم
این حالت و مراد از ناس دوم شباب اند چه ملائم سیاست ملک ایشان اند و مراد از ناس سوم
پیران بوند چه ملائم عبادت اله ایشان باشد و مراد از ناس چهارم صالحانند چه ایشان مبتلا
بوسوسه شیطان اند و مراد از ناس پنجم مفسد انند که برای استعاذه از شر ایشان اند من شر
الوسواس متعلق است باعوذ وسواس اسم شیطان است بر وجه مبالغت الخناس صفت اوست یا بدل
از وست اگر بر الخناس وقف کنند موصول با صله یعنی الذی یوسوس فی صدور الناس مفعول اعنی است
یا رفع علی الذم بود و اگر بر الخناس وقف نکنند صفت دیگر باشد من الجنة و الناس بیان است من

ظ لصوص

الذی یوسوس راجه وسوسه کننده جنانچه جن باشد انس نیز بود جنانچه در آیت دیکر کفته
وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس والجن **معنی اینست** بکوای محمد پناه می کیرم به پر
پرورنده طفلان ملک جوانان وسیاست ایشان معبود پیران از شر شیطان وسوسه میکند در سینه
صالحان و ذکر خدا پس خزنده انکه وسوسه میکند در سینه صالحان از جنیان و آدمیان بدانکه
دریں سورة استعاذه از شیطان کرد بعد ازان استعاذه از شر هر که وسوسه میکند از پریان
و آدمیان بر سبیل تعمیم آورد امر باستعاذه بانتها پیوست وکلام تمام کشت مخفی که دال بر انتهای
کلام بود حسن باشد و مقطع که دلیل بر انقطاع سخن بود مستحسن باشد و باید دانست که امر باستعاذه
در آخر قران دال است بر تمام نعمت تنزیل فرقان زیراکه جون نعمت تمام شود و کمال کیرد خوف حسد
حاسدان پیش آید وخشیت عداوت دشمنان روی نماید پس استعاذه که دلالت بر تمام کلام
کند و مشیر بر اختتام او بود حسن باشد و مخفی که مودن بر اتمام مراد و انتهای مرام است مستحسن
بود تمت هذا الکتاب بعون الله الملک الوهاب فی یوم الاثنین من اوائل ذی الحجة ۹۸۴

والسلام علی من اتبع
الهدی
و ۲ ۴
۲

اما خوانندکان این حروف و بینندکان این سطور بسلامت بدانند که منتسخ عنه این کتاب بغیر انکه
خطش از خط حقیر زبونتر و نادرست تر مینمود بغایت مشوش طور و پریشان حال بود و فرق نظم و نثر
هرکز در خاطر آن کاتب نیامده و ربط معنی و سلاست عبارت در اکثر جاها بغایت بد مزکی و ناخوشی واقع
شده ظاهر آنست که از تحریف و تصحیف کاتب شده باشد تبدیل و تصحیف و زیاده و نقصان دران
کتاب بسیار بود که بعضی ازان نموده می آید مثلا بجای خدای خدری و اویس دوس ۲
و خوله جون و صدر هذا و ذوالجلال ذوالحلال و حقیقت حقیقت و عنیی عنی و یکون ۳
سوک و تامه ناجه و کلام کرام فادر فسجد الملائکة کلهم اجمعین و رایت سعدی ۱
سوی د و معقولات حقیر بعضی را که حین الکتابت بطریق تبادر بخاطر
می آمد تصحیح میکردم و بعضی را در کنار ظاهر می نوشتم و در
بعضی علامت شک در کنار می نهادم و بعضی را علامت
در بالای همان کلمه کذاشتم لهذا زبان طعن
درین کتابت از حقیر باید کردانید
که از جانب نسخه کتابت
درست کم آید و حقیر هم
درست نویس
نیستم
بهر حال کتابی است از اصل نسخه بچند مرتبه بهتر و بچند وجه خوبتر و روشن و واضح تر والسلام والاکرام